

İ šēμ> xÉĀ> gZ

انترناسیونال

xZ@žZ }®™fē~ Í±ĀĉĀč~ [-Š äž®²ĉ

شماره ۱ - اسفندماه ۱۳۷۰ (مارس ۱۹۹۲)

- مارکسیسم و جهان امروز؛ مصاحبه با منصور حکمت
- مصافهای کمونیسم امروز؛ درباره علل جدایی از حزب کمونیست ایران - منصور حکمت
- قطعنامه درباره تشکلهای توده ای طبقه کارگر؛ شورا، مجمع عمومی و سندیکا
- اطلاعیه اعلام موجودیت حزب کمونیست کارگری ایران

ä“ë‘¿ x¿@ž¿ }®™f¿ ~ Í ±ÀeÂ¿¿ ~ [-Š Í ždÂ%oÂ¿ wë“¿

با این اطلاعیه تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران و آغاز فعالیت آنرا اعلام میکنم.

حزب کمونیست کارگری ایران یک حزب مارکسیستی و متعهد به سازماندهی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر و برای برچیدن نظام سرمایه داری و برپائی جامعه‌ای نوین مبتنی بر برابری اقتصادی و اجتماعی انسانها و شکوفائی خلاقیت‌های مادی و معنوی بشری است.

حزب کمونیست کارگری ایران یک حزب انترناسیونالیست است و برای همبستگی بین المللی طبقه کارگر تلاش میکند. حزب کمونیست کارگری برای تحقق اهداف جهانی طبقه کارگر مبارزه میکند و دفاع از منافع کارگران جهان را وظیفه خود میداند.

در شرایط متحول جهان امروز ز در برابر هجوم فکری و سیاسی سرمایه داری جهانی به آرمان و اندیشه سوسیالیستی، که با سقوط سوسیالیسم کاذب بلوک شرق وارد مرحله جدیدی شده است، حزب کمونیست کارگری ایران دفاع از مارکسیسم و آرمان سوسیالیسم کارگری را یک وظیفه اساسی خود میداند و برای تقویت و گسترش جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در سطح جهانی میکوشد.

در ایران حزب کمونیست کارگری ایران برای تبدیل طبقه کارگر به یک نیروی قدرتمند اجتماعی و سیاسی، استقرار حکومت کارگری و تحقق برنامه اقتصادی و سیاسی سوسیالیسم کارگری مبارزه میکند. سرنگونی جمهوری اسلامی یکی از ملزومات اولیه تحقق این اهداف است.

حزب کمونیست کارگری ایران کارگران کمونیست و مبارزان راه سوسیالیسم کارگری را به پیوستن به صفوف خود فرا میخواند.

۳۰ نوامبر ۱۹۹۱

ایرج آذرین - منصور حکمت - کورش مدرسی - رضا مقدم

مارکسیسم و جهان امروز

انترناسیونال: فروپاشی شوروی و بلوک شرق را شکست سوسیالیسم و پایان کمونیسم نام گذاشته اند. آیا هیچ حقیقتی در ورای این فرمولبندی رسمی و رایج بورژوازی از این تحولات وجود دارد؟ تا چه حد، بنظر شما، میشود گفت که سقوط بلوک شرق و یا تجربه شوروی بطور کلی یک آزمون ناموفق برای کمونیسم و سوسیالیسم بوده است؟

منصور حکمت: تا آنجا که به سوسیالیسم و کمونیسم کارگری، و مارکسیسم بعنوان چهارچوب فکری و تئوریکی آن، مربوط میشود این رویدادها نه مبین شکست سوسیالیسم است و نه پایان کمونیسم. این شکست و پایان نوع مشخصی از سوسیالیسم بورژوایی و مدل سرمایه داری دولتی ای است که مبنای آن را تشکیل میداد. این واقعیت که شوروی کشوری سوسیالیستی نبود، این واقعیت که تجربه شوروی تماما با افق مارکسیستی از سوسیالیسم و کمونیسم بیگانه بود، نه فقط برای بخش عظیم و در واقع اکثریتی از کل طیفی که بهرحال خود را کمونیست اطلاق میکرد مسجل بود بلکه حتی متفکرین و شوروی شناسان گوناگون بورژوا به آن اذعان میکردند. پافشاری امروز ایدئولوژی رسمی بورژوایی بر تداعی کردن مجدد شوروی با کمونیسم و مارکسیسم و درز گرفتن مجموعه تحلیلها و تفسیرهای تاکنونی بسیاری از ناظران و آکادمیسین های بورژوا که بر عکس این ادعا دلالت میکرد، یک حربه تبلیغاتی در تعرضی است که امروز بر زمینه شکست بلوک شرق به مارکسیسم و کمونیسم واقعی کارگری در جریان است. میگویند سوسیالیسم شکست خورده تا بتواند

شکستش بدهند، میگویند کمونیسم پایان یافته تا بتوانند پایانش بدهند. اینها رجزخوانی ها و نعره های جنگی بورژوازی است و هرچه گوش خراش تر باشد بیشتر بر زنده بودن کمونیسم بعنوان یک افق بالقوه تهدید کننده کارگری در جامعه بورژوایی دلالت میکند.

نفس فروپاشی بلوک شرق در چند سال اخیر حکمی درباره سوسیالیسم و کمونیسم نمیدهد، زیرا شوروی و بلوک شرق با هیچ ملاکی، اعم از اقتصادی و سیاسی تا اداری و ایدئولوژیکی، کمونیسم و سوسیالیسم را نمایندگی نمیکردند. اما کل تجربه شوروی بی شک آزمون ناموفقی برای انقلاب کارگری اکتبر بوده است. ما درباره این مساله قبلا در بولتن های مارکسیسم و مساله شوروی اظهار نظر کرده ایم. بنظر من انقلاب کارگری ۱۹۱۷ قادر شد قدرت سیاسی را از کف بورژوازی درآورد و بر تلاشهای مستقیم سیاسی و نظامی طبقات حاکمه سرنگون شده در روسیه برای اعاده نظم سیاسی کهنه فائق بیاید. اما از این مرحله به بعد سرنوشت انقلاب کارگری مستقیما به توانایی و عدم توانایی آن در متحول کردن انقلابی مناسبات اقتصادی موجود و برقرار کردن برنامه اقتصادی سوسیالیستی طبقه کارگر گره میخورد و اینجا بود که انقلاب روسیه از پیشروی باز ماند. دولتی شدن سرمایه و مالکیت دولتی بر وسائل تولید جای امر اشتراکی کردن و تبدیل کل وسائل کار و تولید به دارایی جمعی شهروندان نشست. مزد و اشتغال مزدی، پول، ارزش مبادله و جدایی طبقه تولید کننده از وسائل تولید بر سر جای خود ماند. در نیمه دوم دهه ۲۰، ساختمان یک اقتصاد ملی بر طبق الگوی سرمایه دولتی، که عملا با توجه به وقوع یک انقلاب کارگری تنها آلترناتیو تاریخی مقدور بورژوازی برای حفظ مناسبات سرمایه دارانه در این کشور بود، مبنا قرار گرفت و لاجرم با تحکیم اقتصادی سرمایه، پیروزی سیاسی طبقه کارگر روسیه نیز باز پس گرفته شد. بجای حکومت انقلابی کارگری دوره لنین، یک بوروکراسی بورژوایی متمرکز دولتی بر شوروی حاکم شد. در شوروی ناسیونالیسم بورژوایی، متکی بر یک الگوی دستکاری شده سرمایه داری، بر کمونیسم چیره شد. کل این پدیده امروز فرو ریخته است. نه فروپاشی، بلکه پیدایش این پدیده گواه عدم توفیق سوسیالیسم کارگری است. و این به امروز و این تحولات بر نمیگردد.

درباره دلائل این ناکامی زیاد میشود صحبت کرد. بطور خلاصه، فکر میکنم درس اساسی تجربه شوروی برای مارکسیستها این است که انقلاب کارگری، همانطور که

مارکسیسم بویژه با توجه به تجربه کمون پاریس تاکید کرده است، بدون به اجرا در آوردن فرمان اقتصادی خود، بدون ایجاد یک انقلاب در بنیاد اقتصادی جامعه، محکوم به شکست است و هر پیروزی سیاسی ای بدون این انقلاب اقتصادی نهایتاً به ناکامی میانجامد. انقلاب سوسیالیستی تقسیم پذیر نیست و باید در کلیت خود، به مثابه یک انقلاب اجتماعی به پیروزی برسد. انقلاب در مناسبات اقتصادی، اما، دیگر باید یک انقلاب باشد و نه تحمیل اصلاحات به نظام موجود. اساس این انقلاب لغو سیستم کار مزدی و اشتراکی کردن کل وسائل تولید و توزیع است. این کار هرگز در شوروی انجام نشد.

انترناسیونال: مقاطع مهمی در تاریخ شوروی و بلوک شرق تاثیرات تکان دهنده ای بر کل جنبش موسوم به جنبش کمونیستی و دامنه محبوبیت سوسیالیسم داشته اند. محاکمات دهه ۳۰، افشاگری های سخنرانی مخفی خروشچف در مورد دوران استالین، اشغال مجارستان و بعدها اشغال چکسلواکی هر کدام موجی از جدایی از مارکسیسم و کمونیسم را در ورای مرزهای خود بلوک شرق باعث شدند. اما آنچه امروز شاهدیم ابعادی غیر قابل مقایسه با موارد پیشین دارد. در مورد این روند پرشتاب جدایی "کمونیستهای" سابق از مارکسیسم چه فکر میکنید؟ تا چه حد بنظر شما فروپاشی بلوک شرق تجدید نظری در مارکسیسم را ایجاب میکند؟

منصور حکمت: مارکسیسم قبل از اینکه یک سلسله احکام و پیش بینی ها باشد، یک نقد است. نقد جامعه سرمایه داری. واضح است که این نقد خود به تحلیل اثباتی ای از بنیادهای این نظام و تناقضات درونی آن متکی است. بنظر من جدایی از مارکسیسم جدایی از حقیقت است. هزار شوروی بیاید و برود تغییری در انتقاد من بعنوان یک مارکسیست نسبت به جامعه موجود، تبیینی که از جامعه شایسته انسان آزاد دارم و نیروی اجتماعی ای که برای تحقق این جامعه نوین در متن جامعه فعلی سراغ میکنم داده نمیشود. مارکسیسم یک تبیین بسیار عمیق و از نظر متدولوژیک و محتوایی استوار و منسجم از جامعه سرمایه داری است. مارکسیسم انتقاد و ادعای یک بخش مشخص جامعه، یعنی طبقه کارگر مزدی، نسبت به مناسبات موجود است. بنظر من نه فقط تحولات امروز شوروی، بلکه کل واقعیات اقتصادی و اجتماعی زمان

ما، کل مشغله جهان امروز و مسائلی که در رسانه ها، آکادمی ها، و قلمروهای خودانگیخته تری نظیر هنر و ادبیات و غیره بعنوان مسائل اصلی جامعه معاصر مورد بحث قرار میگیرد هر روز بر صحت تبیین و انتقاد مارکسیستی از این جامعه تاکید میکند. مارکس را استهزاء میکردند که مناسبات اقتصادی را تعیین کننده حیات سیاسی و فرهنگی جامعه میداند. امروز از هر عابری در خیابان پرسید از رشد راسیسم و فاشیسم و ناسیونالیسم و جنایت تا گل کردن فلان سبک نقاشی یا موسیقی را به وضعیت اقتصادی ربط میدهد. آخوند در ایران بقای دیانت را در عملکرد بانک مرکزی و وزارت صنایع و نرخ برابری ریال و دلار جستجو میکند. همه میدانند که مساله بر سر سود و بارآوری کار است. همه ته دلشان میدانند که دولت ابزار چه کاری است و پلیس و ارتش برای چه درست شده. همه میدانند که در مرکز جامعه کشمکش دائمی ای میان کارگر و سرمایه دار و مزد بگیر و مزد بده در جریان است. روشن شده که هر چکه آزادی و انسانیت در جامعه به دامنه قدرت کارگر و سازمان کارگری در برابر بنگاههای سرمایه داری و احزاب و دولتهای وابسته به آنها گره خورده است. این انتظار از سازمانهای کارگری که مخالف استثمار و استبداد باشند، مخالف تبعیض باشند، خواهان رفاه اجتماعی باشند و غیره، به انتظار طبیعی مردم تبدیل شده است. کارگر با آزادی و رفاه و بورژوا با تبعیض و چپاول تداعی شده. بنظر من قرن بیستم، قرن مارکسیسم و همه گیر شدن برداشتهای مارکسیستی از جهان سرمایه داری بود. بنابراین تا آنجا که به مارکسیسم بعنوان نگرشی که مدعی شناخت حقیقی جامعه است مربوط میشود، بنظر من نه فقط دلیلی برای تجدید نظر در این نگرش وجود ندارد، بلکه تحولات بین المللی اخیر صد چندان حقانیت این نگرش را ثابت کرده است.

اما موج دور شدن از مارکسیسم ربطی به حقیقت داشتن یا نداشتن تبیین مارکسیستی ندارد. این روندی سیاسی است. انتخابها سیاسی است و نه علمی. اینطور نیست که با تحولات اخیر شوروی ناگهان نور معرفت در دل کسی تابیده شده باشد. حقیقی بودن یا نبودن تبیین مارکسیسم از جامعه اینجا نقش زیادی بازی نمیکند و آنها که میکوشند به این عقب نشینی سیاسی چپ در مقیاس اجتماعی ظاهر یک تجدید نظر علمی را بدهند بنظر من بیمقدارترین عافیت طلب ها و نان به نرخ روز خورها هستند. واقعیت اینست که هجوم سیاسی و ایدئولوژیکی بورژوازی به مارکسیسم

و سوسیالیسم، با تکیه به فروریختن یک بلوک سوسیالیسم کاذب، فشار سیاسی و تبلیغاتی زیادی روی جناح چپ جامعه گذاشته است. روند روی آوری روشنفکران اصلاح طلب جامعه به مارکسیسم که مشخصه دوره پایان جنگ دوم تا اواسط دهه هفتاد بود برعکس شده است. طول میکشد تا این موج تعرض خشی بشود و ضربات کارگری مهمی باید به بورژوازی وارد بشود تا بار دیگر روشنفکر بورژوا، مارکسیست نامیدن خود را مایه افزایش اعتبار خود بدانند. به این واقعیت هم باید تاکید کنم که بخش عظیمی از "مارکسیستها" در واقع ناراضیان و منتقدین غیر سوسیالیست جامعه موجود بوده اند که با توجه به اعتبار عمومی مارکسیسم در جنبشهای اعتراضی ضد سرمایه داری ناگزیر این جامه را به تن کرده بودند. ناسیونالیستها، اصلاح طلب ها، صنعت گراها در جهان سوم، استقلال طلبها، مخالفین انحصارات، اقلیتهای تحت ستم و بطور کلی طیفهای گوناگونی مارکسیسم و سوسیالیسم را به قالب بیان اعتراض و مطالباتشان در جامعه موجود تبدیل کرده بودند. دیروز مارکسیسم مد بود و اینها مارکسیست بودند، امروز "دموکراسی" مد روز است و همه گرد آن حلقه زده اند و تحقق همان اهداف و تمایلات را از دموکراسی و بازار انتظار دارند. جدایی اینها از مارکسیسم در این دوره قابل انتظار و بنظر من مایه خوشنودی است. این اگر چه فضا را بر مارکسیسم تنگ تر میکند، اما کار شکل دادن به یک کمونیسم کارگری و عمیقاً مارکسیست را از بسیاری جهات ساده تر میکند.

بنظر من تجدید نظری در مارکسیسم، اگر مارکسیسم را از کلیشه هایی که تحت این عنوان در طول دهها سال برای مصارف سیاسی مختلف به بازار ریخته شده جدا کنیم، ضروری نیست. آنچه ضروری است سهم گذاری تحلیلی و نظری جدی مارکسیستها در زمینه های مختلف تئوری اجتماعی است. جای اظهار نظر مارکسیستی در مورد جنبه های مختلف جامعه معاصر و روندهای تعیین کننده ای که جهان دوره ما از سر میگذراند خالی است. استواری بر مارکسیسم بعنوان یک جهان بینی و تئوری اجتماعی به معنای تکرار احکام عمومی مارکسیسم، مستقل از اوضاع اجتماعی، نیست. بلکه به معنای شرکت در مبارزه فکری هر دوره بعنوان مارکسیست و اظهار نظر و ارائه تحلیل در مورد معضلات جدیدی است که در روند حرکت تاریخی جامعه و مبارزه طبقاتی طرح میشوند. نیاز ما نه به تجدید نظر در تنها نگرش حقیقت جو و رادیکال به جامعه، بلکه کاربست این نگرش به جهان

معاصر و معضلات متنوع آن است.

اثرناسیونال: در مورد لنین و لنینیسیم چطور؟ آیا لنینیسیم نیازمند بازبینی نیست؟ آیا شما هنوز خودتان را لنینیست میدانید؟

منصور حکمت: زمانه طوری است که قبل از پاسخ به اینگونه سوالات باید بدوا مقولاتمان را تعریف کنیم. اگر بحث بر سر ارزیابی واقعی از لنین، صحت و اصالت نظرات و پراتیکش از نقطه نظر مارکسیسم، سهمش در تفکر و عمل انقلابی طبقه کارگر و نظیر اینها باشد، باید بگویم که البته من یک لنینیست هستم. بنظر من لنین یک مارکسیست اصیل با برداشتی اساسا درست از این نگرش و یک رهبر صالح جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر جهانی بود.

لنینیسیم بعنوان یک لقب و "زیرتیتر" متمایز کننده جناحها و گرایشات معینی در جنبش موسوم به کمونیسم تاریخچه خودش را دارد و ابداع کنندگان اولیه این لقب در دوران استالین و یا جریاناتی که در انشعابات بعدی در بستر رسمی این کمونیسم عنوان مارکسیست لنینیست را برجسته کردند، از این عناوین درست مانند بسیاری از اصطلاحات مارکسیستی دیگر برای بیان اختلافات و منافع زمینی و عمدتا غیر سوسیالیستی ای سود جسته اند. بنظر من اینها نه فقط سوء استفاده هایی از اعتبار لنین بوده است، بلکه لنینیسیم به تعبیری که من از آن دارم کاملا در تقابل با اینگونه "لنینیست ها" قرار میگیرد. سخن گویان بورژوا نیز به سهم خود میکوشند تا کل تجربه شوروی را بیای لنین بنویسند و آن را امتداد طبیعی خط مشی لنینی قلمداد کنند. این البته امروز بیشتر مد شده است. اینها فراموش میکنند که در روز خودش، در مقطع انقلاب اکتبر، حتی خود بورژوازی علنا به مقام لنین بعنوان یک انقلابی آزادی خواه و عدالت طلب اذعان کرده است. واقعیت اینست که لنینیسیم نه در افکار و اعمال احزاب حاکم بر شوروی و چین و آلبانی و نه در تجربه اجتماعی و سیاسی شوروی نمایندگی نمیشود. این احزاب و این تجربه بر مسخ تمام و کمال لنین و افکار و اهداف او بنا شده اند. لنین نماینده پرشور برابری و آزادی و انسانیت بود. دیکتاتوری و بوروکراسی و سرکوب ملی و صف نان و گوشت را با هیچ توجیهی نمیشود به لنین چسباند.

از نقطه نظر اندیشه و پراتیک مارکسیستی لنین مقام برجسته ای دارد. اینگونه فرمولبندی ها که "لنینیسم، مارکسیسم دوره امپریالیسم است" و غیره بنظر من پیش پا افتاده است. اهمیت لنین و سهم مشخص لنین در جنبش کمونیستی را باید در رابطه روشنی که او میان تئوری و پراتیک انقلابی برقرار میکند جستجو کرد. بنظر من لنین تجسم تمام و کمال وفاداری به تعبیر مارکس از کمونیسم بعنوان "ماتریالیسم پراتیک" است. سهم ویژه لنین، درک نقش اراده انقلابی طبقه کارگر در سیر مادی جامعه سرمایه داری و درک دامنه عمل عنصر فعاله انقلاب کارگری بر زمینه عینیات اجتماعی در هر دوره است. لنین نگرش تکاملی و انفعالی حاکم به انترناسیونال دوم را عقب راند و همان تعبیر فعالی را از کمونیسم بدست داد که مورد نظر مارکس است. اگر بخواهم بحثم را ساده کنم، سوسیالیسم قبل از لنین عمدتا "ضروری بودن و اجتناب ناپذیر بودن" سوسیالیسم را از مارکس آموخته است. لنین "امکان پذیری" سوسیالیسم در این عصر را تاکید میکند و عملا دست بکار تحقق آن میشود. درک لنین از تاریخ و از نقش پراتیک انقلابی طبقات در تحول تاریخی عمیقاً مارکسیستی است. لنین برای این پراتیک جا باز میکند و آن را سازمان میدهد. میدانم که تعبیر بعدی و عمدتاً خرده بورژوایی از اهمیت عنصر فعاله و عمل انقلابی به یک رگه ولونتاریستی، الیتیستی و توطئه گرانه در سوسیالیسم منجر شد. اما هر مطالعه ساده نظرات و عمل سیاسی لنین نشان میدهد که او از این ولونتاریسم مبرا است. زیرا اولاً، عمل انقلابی برای لنین مفهومی اجتماعی و طبقاتی دارد و ثانیاً، لنین بهیچوجه از شرایط عینی و عینیات اجتماعی که دامنه پراتیک انقلابی طبقه را محدود و مشروط میکند انتزاع نمیکند.

بنظر من برای هر کس که به سوسیالیسم نه بعنوان یک ایده آل تزئینی، بلکه بعنوان یک امر عاجل و عملی نگاه میکند، برای هر کس که به تحقق عملی سوسیالیسم و انقلاب کارگری فکر میکند، لنین بعنوان یک متفکر و رهبر سیاسی همواره یک منشاء غنی آموزش و الهام خواهد بود.

انترناسیونال: یک وجه عمده تعرض ضد سوسیالیستی ای که در جریان است وجه اقتصادی است. سقوط شوروی به رواج این حکم میدان داده که سرمایه داری و بازار بهترین، کارآمدترین و مقدرترین الگوی اقتصادی ای است که جامعه بشری در طول

تاریخ به آن دست یافته است. شما بعنوان یک مارکسیست چه پاسخی به این ادعا دارید؟

منصور حکمت: دو موضوع را اینجا باید از هم تمیز داد. یکی مقایسه عملکرد مدل‌های مختلف سرمایه داری در غرب و شرق است و دوم مقایسه سرمایه داری (چه رقابتی و چه غیر از آن) با سوسیالیسم بعنوان یک آلترناتیو اقتصادی و اجتماعی. سوسیالیسم به معنی مورد نظر مارکسیست‌ها تا امروز عملاً جایی برپا نشده است. ما معتقد نیستیم که نظام اقتصادی در شوروی در هیچ مقطعی از دیدگاه کارگری و مارکسیستی می‌توانسته سوسیالیستی اطلاق بشود. بنابراین به مساله سرمایه داری و سوسیالیسم بعدا می‌پردازم و ابتدا به نکاتی راجع به مدل‌های مختلف توسعه سرمایه داری در غرب و شرق اشاره می‌کنم.

آیا سرمایه داری متکی به بازار و رقابت "بهترین، کاراترین و ممکن ترین" الگوی اقتصادی برای جامعه است که تاکنون عملاً وجود داشته است؟ برای آنکه اصولاً بتوان به این سوال پاسخ داد باید ملاک تعریف شده ای برای قضاوت بهتر و بدتر بودن و کارآمد بودن و نبودن سیستم های اقتصادی داشت. این کلمات شدیداً سوپژکتیو و نامعین اند، زیرا بسته به اینکه مفسر چه انتظاری از الگوی اقتصادی داشته باشد ملاک تشخیص می‌تواند متغیر باشد. این در خود علم اقتصاد بورژوایی مدتها یک موضوع مورد بحث بوده است. رشد کمی اقتصاد، رشد تکنیکی، نحوه توزیع ثروت، پایه صنعتی، سطح اشتغال، مرغوبیت محصولات، خودکفایی و یا موقعیت محکم در بازار جهانی و غیره در خود مکاتب مختلف اقتصاد بورژوایی بعنوان ملاکهای مختلف و حتی متناقضی برای تعریف الگوهای تولیدی بهتر و بدتر بکار رفته اند و مکاتب اقتصادی و احزاب سیاسی بورژوایی مختلف را به جدل با هم کشیده اند. در قبال صفات "کاراترین و ممکن ترین" مدل اقتصادی میشود پرسید "کاراترین و ممکن ترین الگوی اقتصادی برای چه جامعه ای، در چه دوره ای و با چه معضلاتی؟". این بویژه یک مساله قدیمی اقتصاد توسعه بوده است. بعنوان نمونه، مدل بازار آزاد برای سرمایه داری و بورژوازی روسیه پس از وقوع انقلاب کارگری اکتبر ابداً آلترناتیو ممکن و کارآمدی نبود. تاریخ بخش اعظم کشورهای عقب افتاده تر (یا حتی کشورهایی مانند ژاپن) شاهد این واقعیت است که حتی تشکیل بازار داخلی کار و

کالا در مراحل اولیه و یا شکل دادن به یک پایه صنعتی اولیه و مقدماتی، کنار زدن موانع پیش‌سرمایه داری و نظیر اینها، بدون دخالت از بالا در مکانیسم بازار ممکن نبوده است. تاریخ خود سرمایه داری غربی پر از مقاطعی است که دولت ناگزیر به دخالت در مکانیسم بازار برای فائق آمدن به کسادها و بحران‌ها و یا بازسازی‌های تکنولوژیکی بوده است. همین امروز کلمات رقابت و بازار آزاد نمیتواند، بدون تعدیلات مهمی در این مفاهیم، برای توصیف مشخصات سرمایه داری غربی بکار برود زیرا دولت و انحصارات غیر دولتی نقش ساختاری اساسی در جهت دادن به حرکت سرمایه و تعیین شاخصهای اقتصادی نظیر قیمتها، ترکیب تولید، نرخ رشد، سطح اشتغال و غیره دارند.

با اینحال بنظر من وقتی مدافعین سرمایه داری غربی ارجحیت مدل اقتصادی غرب را بر شرق اعلام میکنند، چه با ملاک مفروضات جامعه سرمایه داری و چه از نظر شاخصهای کمی عملکرد اقتصادی دو بلوک در یک مقیاس وسیعتر تاریخی، کاملاً حق دارند. مدل اقتصادی شوروی، بعنوان یک مدل اصلاح شده سرمایه داری، نتوانست چهارچوب مناسب تر و کارآمدتری برای انباشت سرمایه و تخفیف تناقضات درونی شیوه تولید مبتنی بر سرمایه بدست بدهد. مشخصه اصلی سرمایه داری مدل شوروی تلاش برای دور زدن مکانیسم بازار توسط یک سیستم اداری بوده است. چیزی که تقابل برنامه و بازار اطلاق میشد. از بین بردن مکانیسم بازار ممکن است، مشروط بر اینکه کل بنیاد اقتصادی سرمایه داری، یعنی کالا بودن نیروی کار، برقراری یک سیستم ارزشی بعنوان مبنای مبادله و توزیع محصولات میان بخشها و آحاد مختلف جامعه، اقتصاد مبتنی بر پول و غیره بطور کلی برچیده شود. اما حفظ این روابط و در همان حال دور زدن بازار بعنوان ظرف تعیین مادی این روابط و مقولات و مکانیسمی که آنها را به هم مرتبط میکند، بدون اخلاص جدی در کارکرد سرمایه داری ممکن نیست. این اتفاقی است که در شوروی افتاد. آنچه در شوروی رخ داد جایگزینی بازار با برنامه نبود، بلکه انتقال فونکسیونهای بازار به نهادهای تصمیم گیرنده اداری بود. در نظام سرمایه داری بازار (مستقل از حدود رقابت و انحصار) فونکسیونهای پیچیده و متنوعی را انجام میدهد. چه چیز باید تولید شود، چقدر باید تولید شود، چه تکنیکی باید بکار برود، چقدر باید مصرف شود، چه کسی باید مصرف کند، ظرفیتهای تولیدی، وسائل تولید و نیروی انسانی در چه ظرفیتی و در

کدام بخشها باید بکار بیافتد، ارزش و قیمت کالاها از نیروی کار تا وسائل تولید و مصرف در هر مقطع چیست، کدام سیستم تولید و مدیریت باید بکار برود، کدام نیازها باید تامین شوند و کدام نیازها باید انکار شوند، اقتصاد باید در چه جهت حرکت کند، کدام وسائل تولید باید از دور خارج شود، کدام تکنیک باید کنار گذاشته شود و غیره و غیره. بدرجه ای که جامعه از نظر صنعتی و تولیدی رشد میکند و محصولات و نیازها تنوع بیشتری پیدا میکند، نقش بازار پیچیده تر و پیچیده تر میشود. دور زدن این مکانیسم و احاله تعیین این شاخص ها و نسبتها و جابجایی ها به نهادهای اداری، دیر یا زود سرمایه داری را به بن بست میرساند. برای دوره ای طولانی ادعای شوروی این بود که برخلاف غرب با پدیده هایی نظیر بحران های ادواری و بیکاری روبرو نیست. اما برای سرمایه داری این بحران ها، بیکاری ها و رکودها و رونق های دوره ای، مکانیسمهای بازار برای تطبیق دادن سرمایه با تناقضات اقتصادی بنیادی تری هستند. اینها روشهای تطبیق سرمایه با رشد نیروهای تولیدی در متن این نظامند، مکانیسمهایی هستند که در آن سرمایه خود را بازسازی میکند و با رشد کمی و کیفی (تکنولوژیکی) نیروهای تولیدی کنار میاید. همه شیوه های تولیدی در طول تاریخ، هر قدر استثمارگرانه و طبقاتی، در تحلیل نهایی سازمانی برای گسترش حجم تولید، رشد تکنولوژی تولید، و رفع نیازهای اقتصادی بوده اند. اگر امروز اساسا بشود چیزی درباره اقتصاد شوروی گفت اینست که این مدل، در مقطع معینی از این نظر به بن بست رسید. تجربه شوروی نشان داد که بازار خود کارآمدترین ابزار محاسبه اقتصادی و تنظیم معادلات اقتصادی در نظام سرمایه داری است و حتی اگر تحت شرایط خاصی دور زدن مکانیسم بازار و احاله فونکسیون های آن به یک سیستم ابلاغ اداری، میان برهای اقتصادی معینی را ممکن کند، در دراز مدت رشد تکنیکی و تنوع نیازهای تولیدی و مصرفی جامعه سرمایه داری، این روش را به بن بست میرساند.

امروز بازار از سیستم اقتصادی شوروی انتقام میگیرد. بحران های نداشته، بیکاری های پنهان شده، قیمت های پائین نگاهداشته شده، صنایع سوبسید گرفته و غیره بناگاه جای خود را به بیکاری های میلیونی، تورم سرسام آور و کارخانجات عاطل مانده میدهد. معلوم میشود در تمام این مدت منطق بازار نفیا حکم خود را رانده است. مدل شوروی، آنهم بدرجه زیادی بدلیل قدرت بسیج ایدئولوژیکی و سیاسی ناشی از

آویزان شدن به میراث انقلاب کارگری اکتبر، در رشد اولیه صنعت در این کشور و شکل دادن به زیرساختهای اقتصادی کارایی داشت. بویژه مادام که رشد تولید اساسا به مصرف بیشتر نیروی انسانی و کسب ارزش اضافه مطلق مبتنی بود و این نیروی انسانی از بخش روستایی قابل تامین بود، اشکالات این سیستم برجسته نمیشد. اما فراتر از این مرحله، بویژه هنگامی که تولید ارزش اضافه نسبی از طریق بهبود تکنیک تولید اهمیت پیدا میکند، آنجا که نیازهای جامعه اعم از مصرفی و تولیدی تنوع زیاد پیدا میکند، آنجا که مساله مرغوبیت محصولات چه در تولید و چه در مصرف مهم میشود، این سیستم ضعف اساسی خود را به نمایش میگذارد. شوروی از سهم شدن در انقلاب تکنیکی دو دهه اخیر ناتوان ماند. مدل شوروی، ظرفیت تامین نیازهای مصرفی و تولیدی متنوع یک اقتصاد پیشرفته صنعتی را نداشت. بنابراین از نقطه نظر سرمایه این مدل قابل استفاده نیست و مدل غربی، سرمایه داری متکی بر نقش محوری بازار، هنوز تنها مدل کارآمد و ممکن محسوب میشود.

ممکن است گفته شود جامعه شوروی جامعه عادلانه تری بود. تامین اجتماعی و امنیت اقتصادی بیشتر بود، شکاف طبقاتی کمتر بود و غیره. از نقطه نظر بورژوازی غربی، عدالت اقتصادی لزوما شاخص بهتر بودن یک جامعه نیست. جناح چپ بورژوازی، سوسیال دموکراسی و گرایشات پیرامونی اش، اساسا برای اجتناب از شورش فقرا در مهد صنعت و مدنیت این مقوله را وارد سیستم اقتصادی خود کرده بود و همیشه به موقع با مطالعه افت و خیز منحنی نرخ سود دست از آن کشیده است. ما هم، بعنوان کمونیست و کارگر، برای عدالت اقتصادی آلترناتیو خودمان را داریم. مساله ما اولاً، ایجاد نظامی است که روی این عدالت اقتصادی بنا شده باشد، این عدالت اقتصادی را دائما را بازتولید کند و اساسا بر آن مبنا شکوفا بشود. چهل سال "عدالت" در استفاده از امکانات محدود آنهم به قیمت کار شاق و بعد به فقر و بیکاری مطلق کشیده شدن و در دست ارتجاع اقتصادی و سیاسی و فکری از قفس گریخته رها شدن، مایه خوشنودی ما نمیتواند باشد. ثانياً، ما برای رشد اقتصادی، پیشرفت تکنیکی و گسترش ظرفیتهای تولیدی و بالا رفتن سطح مصرف و رفاه و فراغت جامعه انسانی ارزش حیاتی قائلیم. تقسیم کمبودها آلترناتیو ما نیست. هر کمبودی باشد قطعاً باید همه بارش را بدوش بگیرند، اما سوسیالیسم اقتصاد گسترش امکانات انسانها و اقتصاد تامین هرچه بیشتر نیازهای مادی و معنوی آنهاست.

اما در مورد وجه دوم سوال. در قبال این ادعا که سرمایه داری، حال مدل غربی و "پیروز" آن، بهترین و کارآمدترین نظام تاکنون موجود و مقدور برای انسان بوده است چه میشود گفت. نظام اقتصادی بسیار بهتری برای زندگی بشر در تمام طول قرن حاضر ممکن و مطرح بوده است. اگر بشر امروز در مناسبات سوسیالیستی زندگی نمیکند برای اینست که نظام کهنه با چنگ و دندان، با کشتار و شکنجه و ارباب و تحمیق و تفرقه افکنی، از خودش دفاع میکند. این نظام بهتر تعریف شده است. میلیونها انسان برای این نظام جنگیده اند و میجنگند. این ادعا که سرمایه داری بهترین نظم اقتصادی است، بزرگترین دروغ تاریخ بشر است. کثافت از سر و روی این نظام میبارد. در حالی که صدها میلیون انسان مسکن ندارند، بهداشت ندارند، مدرسه ندارند، خوشی ندارند و حتی بخشا غذا ندارند، وسائل تولید و تامین این نیازها عاطل و باطل افتاده است و دهها میلیون انسان که قادرند این وسائل را بکار بگیرند و این کمبودها را برطرف کنند بیکار نگاهداشته شده اند. عده ای را گماشته اند تا اگر کارگران سرخود به این وسائل چنگ ببندازند به سینه شان شلیک کنند. پلیس در مهد تمدن غربی معدنچی ای راکه میخواهد سوخت تولید کند کتک میزند و به زندان میاندازد. کوههای کره و گندم در انبارهای جامعه اقتصادی اروپا میگردند و قدری آن طرف تر مردم دارند از قحطی میمیرند. لازم نیست از فحشاء و فقر و بیخانمانی و قحطی یا از موقعیت مردم در کشورهای عقب افتاده مثال بزنیم. در خود آمریکا ۳۰ میلیون نفر زیر سطح فقر زندگی میکنند، ۱۰ میلیون کودک فاقد بیمه درمانی اند، از نیویورک تا لوس آنجلس بی مسکنی بیداد میکند. فحشاء در کل جهان یک روش امرار معاش و سازماندهی فحشاء و تولید و توزیع مواد مخدر یک روش پر افتخار مال اندوزی است. در انگلستان منت گذاشته اند و در زمستانها ایستگاههای مترو را شب باز میگذارند تا مردم بی مسکن از سرما نمیرند. این جامعه بدون کار خانگی و فرودستی زن در صحنه اقتصادی نمیتواند روی پای خودش بایستد. این جامعه کودکان را بکار میکشد. پیران را دور میاندازد. بدون بکشت دادن و معلول کردن و فرسوده کردن نمیتواند تولید کند. این جامعه بدون انکار انسان بودن اکثریت ساکنین کره زمین و بدون چشم بستن به نیازهای اولیه آنها، از غذا و بهداشت و مسکن و امنیت اقتصادی تا فراغت و دانش و هنر، نمیتواند تعادل خود را حفظ کند.

مهم تر از همه، اساس این جامعه این واقعیت شرم آور است که بخش وسیعی از

آن، اکثریت آن، برای زندگی کردن در جهانی که به آن چشم باز کرده اند باید توانایی بدنی و فکری خود را به اقلیتی بفروشند. تولید مایحتاج و وسائل زندگی انسانها به سودآوری سرمایه گره خورده است. این واقعیت ریشه همه این نابرابری ها و محرومیت هاست. کار مزدی، تقسیم جامعه به کارگر و سرمایه دار، به مزد بگیر و مزد بده و تنزل دادن کار، بعنوان یک فعالیت مولد و خلاق، به "شغل"، بعنوان روش امرار معاش، بخودی خود حکم ورشکستگی این نظام است.

بنظر من کسی که نظام اقتصادی موجود را بهترین و ممکن ترین نظم مینامد دارد به توحش خودش اعتراف میکند. واقعیت اینست که بویژه با نقد مارکس به سرمایه داری، بشریت ضرورت و امکانپذیری یک نظام اقتصادی و اجتماعی برتر را اعلام کرده و حتی خطوط اساسی چنین جامعه ای را ترسیم کرده است. جامعه ای متکی بر برابری و آزادی کامل انسانها، جامعه ای مبتنی بر تلاش خلاقانه همگانی برای تامین نیازهای بشری، جامعه ای که در آن وسائل تولید دارایی مشترک همه مردم باشد. جامعه ای جهانی بدون طبقات، بدون تبعیض، بدون کشور و بدون دولت مدتهاست مقدور است. خود سرمایه داری مقدمات مادی این نظام اقتصادی نوین را فراهم کرده است.

اثرناسیونال: نکته ای که مفسرین غربی بویژه با شکست بلوک شرق بر آن تاکید میگذرانند فردیت و اصالت فرد چه در اقتصاد و چه در سیاست است. گفته میشود که نه فقط در اقتصاد نوع شوروی، بلکه در همه کشورهایی که در طی دو سه دهه گذشته به نوعی اقتصاد رفاه متکی به نقش فعال دولت در تولید و توزیع و تنظیم مناسبات اقتصادی روی آوردند، افزایش مسئولیت جامعه یا دولت و تضعیف فردیت و رقابت و انگیزه فردی در فعالیت اقتصادی موجب رخوت اقتصادی و مشخصا درجا زدن تکنیکی جامعه میشود. به زعم مفسرین غربی رقابت و فردیت نه فقط رکن جامعه سرمایه داری است، بلکه جزء لایتجزا و غیر قابل جایگزینی فعالیت اقتصادی انسان بطور کلی است. سوسیالیسم به این متهم میشود که به فرد بی توجه است، جامعه را به فرد مقدم میکند و حتی در صدد یک شکل کردن انسانها و از میان بردن فردیت آنهاست. سوال اینست که اولاً، بنظر شما این مساله چه سهمی در بن بست اقتصادی بلوک شرق داشت و ثانیاً، در سطح کلی تر، رابطه سوسیالیسم و فرد

را چطور تفسیر میکنید؟

منصور حکمت: قبل از هرچیز باید در معنی فرد و فردیت در ایدئولوژی بورژوازی دقیق شد. منظور از فرد در این ایدئولوژی انسان نیست و اصالت فرد نباید معادل اصالت انسان گرفته شود. اتفاقاً این خود جامعه سرمایه داری و تلقی بورژوا از انسان است که از خودویژگی فردی انسانها، از تمام آن مشخصاتی که از هر یک ما انسانی منحصر بفرد میسازد و هویت فردی ما را تعریف میکند، انتزاع میکند و چه در قلمرو مادی و اقتصادی و چه از نظر معنوی و سیاسی - فرهنگی، تصویری بی چهره و فاقد هویت فردی از انسانها بدست میدهد. در این جامعه انسانها نه با هویت و مشخصات فردی شان، بلکه بعنوان محمل انسانی روابط اقتصادی معین با هم روبرو میشوند و به این عنوان با یکدیگر فعل و انفعال میکنند. رابطه میان انسانها صورت و وجهی از رابطه میان کالاهاست و اولین مولفه در تعریف مشخصات فرد رابطه‌ای است که او با کالاها و پروسه تولید و مبادله آنها دارد. فرد موجود زنده‌ای است که یک مکان اقتصادی را نمایندگی میکند. کارگر حامل نیروی کار بعنوان یک کالا و فروشنده آن است، سرمایه دار تجسم انسانی سرمایه است، مصرف کننده، صاحب قدرت خرید معینی در بازار کالا است. انسان با این ظرفیتهای در جامعه سرمایه داری شناخته میشود و به حساب میآید. وقتی متفکر بورژوا از اصالت فرد و فردیت سخن میگوید، اتفاقاً نه اصالت انسان، بلکه ضرورت انتزاع از مشخصات انسانی خاص هر انسان و ادغام او بعنوان یک واحد، و نه چیزی بیشتر، در مناسبات و معادلات اقتصادی سخن میگوید. اصالت فرد برای بورژوازی یعنی اصالت کالا، اصالت بازار و اصالت مبادله ارزش بعنوان رکن مناسبات متقابل میان انسانها، چرا که فقط در این قالب، یعنی بعنوان مبادله کنندگان کالاهای مختلف در نهاد بازار است که چهره و هویت مشخص هر انسان از او سلب میشود و بعنوان یک "فرد"، یک واحد انسانی حامل کالایی با ارزش مبادله، با انسانهای دیگر روبرو میشود.

تنزل انسان به فرد در سرمایه داری لازم و اجتناب ناپذیر است زیرا انسانها باید منطق موقعیت اقتصادی خود را به اجرا دریاورند و این منطق را جایگزین تعقل و اولویت انسانی خود کنند. کارگر باید در پی فروش نیروی کارش باشد و پس از فروش کالا را به خریدار تحویل بدهد، یعنی برای او کار کند. سرمایه دار باید ضروریات

انباشت سرمایه را به اجرا دریاورد. کارگر باید با فروشندگان کالای مشابه رقابت کند. سرمایه دار باید برای افزایش سهم خود از کل ارزش اضافه، بارآوری کار و تکنیک تولید را مدام بهبود بدهد. باید به موقع بیکار کند و بموقع استخدام کند. در هر یک از این نقشها اگر انسانها بنا باشد اولویتها و تشخیصهای ماوراء اقتصادی خود را اعمال کنند مکانیسم اقتصادی سرمایه داری دستخوش اختلال میشود.

در سطح سیاسی نیز بحث اصالت فرد نقش مشابهی دارد. اصالت فرد مبنای سیستم حکومتی پارلمانی است که در آن در بهترین حالت، یعنی تازه اگر شرط مالکیت و مرد بودن و سفید بودن و نظیر اینها با چند ده سال مبارزه مردم از شرایط انتخابات حذف شده، هر فرد یک رای برای انتخاب نمایندگان پارلمان سراسری در کشور دارد. بعد از انتخابات مردم به خانه شان میروند و منتخبین لااقل روی کاغذ امر قانونگذاری را به نیابت آنها بدست میگیرند. هر فرد یک رای است و نه یک انسان با ظرفیت تشخیص مستمر نیازها و اولویتها و مجال تحقق بخشیدن به آنها. سیستم سیاسی ای که در آن این دخالت مستمر آحاد مردم وجود داشته باشد، برای مثال یک سیستم شورایی که حضور دائمی خود آحاد مردم در پروسه تصمیم گیری را در سطوح مختلف، از محلی تا سراسری، تامین کند، از نقطه نظر تفکر پارلمانی، "دموکراتیک" محسوب نمیشود. تبیین سیاسی از فردیت در نظام بورژوایی مشتق مستقیم تبیین اقتصادی آن است. اساس آن سلب هویت کنکرت انسانها در حیات سیاسی جامعه است.

با این مقدمات به سؤالتان در مورد شوروی برمیگردم. شوروی اقتصادی نبود که در آن انسان اصل قرار گرفته باشد و فردگرایی بورژوایی از این زاویه زیر منگنه قرار گرفته باشد. آنچه که این فردیت را در این سیستم نقض میکرد دست اندازی وسیع یک نظام اداری به مکانیسم بازار بود. وقتی مفسر غربی به نقض فردیت و فردگرایی در شوروی اشاره میکند اعتراضش اساسا به سیستمی است که در آن مالکیت خصوصی به سرمایه بشدت محدود شده است و لاجرم ارباب صنایع نه از منطق اقتصادی بازار، بلکه از تصمیمات یک نظام اداری تبعیت میکنند. بعبارت دیگر سرمایه فاقد محمل های انسانی فردی و خصوصی متعدد است، و ثانیاً، کارگر شوروی علیرغم اینکه از نظر سیاسی در برابر سیستم اداری مطلقاً متمیزه و منفرد شده است، از نظر اقتصادی بعنوان یک فروشنده منفرد و در حال رقابت با کارگران

دیگر ظاهر نمیشود. اینکه سیستم اداری بطور کلی میکوشید بر مبنای محاسبات اقتصادی خود مانند بازار، آحاد سرمایه را به عرصه های سودآورتر کانالیزه کند و یا راسا ارزش نیروی کار را در حداقل ممکن نگاه دارد، از نظر بورژوازی نمیتوانست جای تقابل آزادانه و رقابت آمیز سرمایه ها و تقابل کار و سرمایه در یک بازار کار رقابتی را بگیرد. شعار اصالت فرد در برابر مدل شوروی شعارى علیه این سیستم اداری به نفع آزادی سرمایه خصوصی و گسترش رقابت و انفراد اقتصادی کارگران در بازار کار بود. همانطور که گفتم این سیستم اداری دیگر قادر نبود نقش پیچیده و متنوع بازار را به عهده بگیرد و بخصوص نمیتوانست انقلاب تکنیکی که در سطح کشورهای صنعتی جهان در جریان بود را به اقتصاد شوروی تعمیم بدهد.

بنظر من هم، با این تعبیر، فردیت و رقابت صاحبان کالاها جزء لایتجزای اقتصاد سرمایه داری و محمل اصلی توسعه تکنیکی در این نظام است. اما این را هم باید گفت سرمایه داری بقاء خود را مدیون این واقعیت هم هست که خود بورژوازی مستمرا و در مقاطع تعیین کننده دامنه این رقابت و فردیت را محدود کرده و به دخالت های اقتصادی و ماوراء اقتصادی نهادهای اداری و دولتها در این سیستم تن داده است. بحرانهای اقتصادی با عواقب ویرانگر و رکودهای حاد همانقدر ذاتی سرمایه داری است که بهبود دائمی تکنولوژی و انباشت. سرمایه داری از این طریق خود را بازسازی و تصفیه میکند. نیاز بورژوازی به کنترل دامنه این بحران ها و از آن مهم تر ضرورت حفظ نظام بورژوایی از لحاظ سیاسی در مقابل مبارزه طبقه کارگر، احزاب و دولتهای بورژوایی را ناگزیر کرده است تا مستمرا از بالا در اقتصاد دخالت کنند و تعدیلاتی به مکانیسم بازار تحمیل کنند. تاجریسم و مانتریسم دهه هشتاد در مقابل یک سنت قدرتمند کینزی و سیاستهای سوسیال دموکراتیک که به دخالت مهم دولت و نقش هزینه های دولتی در رشد اقتصادی تاکید میکردند علم شد و بنظر میرسد امروز خود در جریان عقب نشینی است. بهرحال منظورم اینست که پذیرش نقش محوری رقابت و بازار در توسعه تکنیکی سرمایه داری هنوز به این معنی نیست که حتی خود بورژوازی بقاء سرمایه داری و رشد آن در دراز مدت را در بازار آزاد و رقابت کامل جستجو میکند و یا قبلا بر این مبنا حرکت کرده است. بازار آزاد و رقابت کامل و فردگرایی اقتصادی افراطی مورد ادعای راست جدید همانقدر پا در هوا و غیر واقعی است که ایده سرمایه داری برنامه ریزی شده و فاقد رقابت.

در مورد سوسیالیسم و فرد، یا بهتر بگوییم سوسیالیسم و انسان، زیاد میشود صحبت کرد. مارکس تا امروز جدی ترین و عمیق ترین منتقد مسخ انسانیت در جامعه سرمایه داری بوده است. اساس مبحث فетишим کالاای در کتاب سرمایه نشان دادن این واقعیت است که چگونه سرمایه داری و تبدیل تولید و مبادله کالاها به محور مناسبات متقابل انسانها مبنای از خود بیگانگی و بی چهرگی انسان در جامعه سرمایه داری است. سوسیالیسم قرار است این هویت را به انسانها برگرداند. شعار از هر کس به اندازه قابلیتش و به هر کس به اندازه نیازش، تماما مبتنی بر برسمیت شناختن و تضمین حق خود هر انسان در تعیین جایگاهش در حیات مادی جامعه است. در جامعه سرمایه داری انسان اسیر قوانین کور اقتصادی است که مستقل از تفکر و تعقل و تشخیص او، سرنوشت اقتصادی او را تعیین میکنند. همانطور که گفتم فرد در تفکر بورژوایی یعنی انسان سلب هویت شده، انسان از خودبیگانه، انسانی که تمام مشخصات ویژه و کیفیات فردی خاص او از او تکانده شده و لذا میتواند بصورت یک "راس" انسان به محمل زنده این یا آن رابطه اقتصادی و نقش تولیدی تبدیل بشود. خریدار یا فروشنده یک کالای معین. اتفاقا این جامعه سرمایه داری است که انسانها را به این شیوه استاندارد میکند و همه را با هم شبیه الگوهای معینی میکند که تقسیم کار اقتصادی بدست داده است. در این نظام ما نه انسانهایی معین با زاویه دید فردی خود به حیات، با روانشناسی و روحیات و عواطف خاص خودمان، بلکه اشغال کنندگان پستهای اقتصادی خاصی هستیم. ما واسطه های جاندار در مبادله کالاهای بیجانیم. ما را، حتی در روابط نزدیک شخصی و عاطفی با افراد دیگر در جامعه، در درجه اول با این مشخصه مان میشناسند. چکاره هستیم، قدرت خریدمان چیست، طبقه مان چیست، شغل مان چیست. بر مبنای این موقعیت اقتصادی، یعنی بر مبنای رابطه مان با کالاها، دسته بندی و قضاوت می‌شویم. جامعه سرمایه داری مدل و قیافه زندگی هر یک از این دسته بندی ها را هم بدست داده است. چه می‌خوریم، چه می‌پوشیم، کجا زندگی می‌کنیم، از چه خوشحال می‌شویم، از چه می‌ترسیم، رویا و کابوسمان چیست. سرمایه داری بدوا هویت انسانی ما را سلب میکند و بعد خودش ما را با هویت های استاندارد اقتصادی که به ما الصاق کرده است به هم معرفی میکند. در مقابل، سوسیالیسم جامعه ای است که در آن انسان بر مقدرات اقتصادی خود غالب میشود. از چنگ قوانین کور اقتصادی رها میشود و

خود آگاهانه فعالیت اقتصادی خود را تعریف میکند. تصمیم با انسانها است و نه با بازار و انباشت و ارزش اضافه. این، یعنی رهایی کل جامعه از قوانین کور اقتصادی، شرط رهایی فرد و اعاده انسانیت و خودویژگی انسانی هر فرد است.

تمجید سرمایه داری از فردیت در واقع تمجید امتیزه شدن انسانهاست. توده انسانها در نتیجه آنچنان سیال و انعطاف پذیر میشوند که میتوانند بر حسب نیازهای اقتصادی سرمایه به اینسو آن سو پرتاب بشوند. دقت کنید ببینید بورژوازی کجا یاد فردیت و حقوق فردی میافتد. در مقابل تلاش برای هر نوع برنامه ریزی اقتصادی که مخل مکانیسم بازار باشد و پای اولویتهای اجتماعی ماوراء اقتصادی را به میان بکشد. با بحث فردیت و آزادی انتخاب فردی به جنگ بیمه درمانی دولتی، مدارس دولتی، مهد کودکها، خدمات رفاهی عمومی، ممنوعیت اخراج، بیمه بیکاری و غیره میروند. همینطور علیه اتحادیه ها و تشکلهای کارگری، زیرا این تشکلهای کارگر را، حال به هر درجهای، از امتیزه بودن بیرون میاورند و دامنه رقابت فردی در میان آحاد فروشنده نیروی کار را کاهش میدهند و به نحوی از انحاء تشخیص انسانهای معین در مورد سطح دستمزد و شرایط کار و غیره را به معادلات لخت و عور بازار تحمیل میکنند. درست جایی که کارگر و شهروند میخواهد انسانیت خود را اعمال کند و از موضع پرنسیپها و نیازهای انسانی خود و جامعه خود تصمیم اقتصادی بگیرد، بنظر بورژوا فردیت خود را نقض میکند. همین گواه معنی واقعی اصالت فرد در سرمایه داری است.

اساس سوسیالیسم انسان است، چه در ظرفیت جمعی و چه فردی. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است. جنبشی است برای خلاص کردن انسانها از اجبار اقتصادی و از اسارت در قالبهای از پیش تعیین شده تولیدی. جنبشی است برای از بین بردن طبقات و طبقه بندی انسانها. این شرط حیاتی شکوفایی فردی است.

اثرناسیونال: جامعه سوسیالیستی جای رقابت و انگیزه فردی چه چیزی را میتواند قرار بدهد؟ بهبود دائمی روشهای تولید، افزایش تنوع و مرغوبیت محصولات، رشد تکنیکی، ابداع و نوآوری که در چهارچوب سرمایه داری و بازار حتی بصورت انقلابات تکنولوژیکی شاهد آن بوده ایم، اینها چگونه در سوسیالیسم تضمین میشود؟ چه مکانیسمی در ساختار اقتصاد سوسیالیستی تلاش دائمی آحاد انسانی برای نوآوری و

بهبود کمی و کیفی تولید را تضمین خواهد کرد؟

منصور حکمت: بهبود تکنیک و کیفیت تولید اختراع سرمایه داری نیست، همانطور که تولید معیشت انسانها چنین نیست. نظام سرمایه داری شیوه معینی است که در آن تلاش دائمی انسانها برای بازتولید و بهبود شرایط زندگی شان به شکلی خاص سازمان مییابد. در متن این شیوه تولید معین هم رقابت و انگیزه فردی هنوز منشاء پیشرفت تکنیکی نیست، بلکه محمل و مجرای است که از طریق آنها اجابراهای بنیادی تری روی کل سرمایه اجتماعی فشار میآورند، به بنگاهها و افراد در بازار منتقل میشوند و آنها را به تکاپو وامیدارند. بالا بردن دائمی بارآوری کار و نرخ ارزش اضافه شرط لازم جلوگیری از سقوط نرخ عمومی سود در شرایطی است که مداوما بر حجم سرمایه ثابت افزوده میشود. این نیاز کل سرمایه اجتماعی، از طریق بازار بصورت جبر رقابت به سرمایه های منفرد و بنگاهها منتقل میشود. سرمایه ای که تکنیک خود را بهبود ندهد از گود خارج میشود. در حلقه بعد همین رقابت میان تولید کنندگان وسائل تولید در جریان است. دانش، کنجکاو علمی، اختراع و نوآوری به این ترتیب از طریق بازار و توسط سرمایه سازمان داده میشوند. انسان همیشه در جستجوی دانش و بهبود فن تولید و کیفیت زندگی خویش است. اما این تلاش ذاتی انسان در سرمایه داری حول سودآوری و انباشت سرمایه سازمان پیدا میکند. در این شک نیست که سرمایه داری به نسبت نظامهای پیشین به مراتب بر شدت و دامنه فعالیت علمی و فنی انسان افزوده است. اما بهرحال شکل مشخص تکاپوی علمی و فنی انسان در این نظام را نباید با منشاء اساسی این تکاپو اشتباه گرفت. رقابت بنگاهها و انگیزه های مادی فردی منشاء جستجوگری علمی و نوآوری فنی انسان نیستند، قالب مشخصی هستند که سرمایه داری تنها بر آن مبنا میتواند این تلاش همیشگی انسان را، عینا مانند تلاش معاش، در خود جا بدهد.

چه در سرمایه داری و چه در هر نظام دیگری بهرحال احتیاج مادر اختراع است. در سرمایه داری این بازار است که نیازها را اعلام میکند و دامنه تقاضا برای کالاهایی که این نیازها را رفع کنند را تعریف میکند. و سرمایه هایی که کالاهایی تولید کنند که این نیازها را برآورده میکند سود میبرند. در متن این معادلات کاپیتالیستی دانشمندان و متخصصین پروژه های علمی و فنی خود را پیدا میکند،

معلوم میشود که چه بخشی از امکانات جامعه باید صرف پیشرفت علمی و فنی شود، علم و کاربست عملی آن در چه جهتی باید جلو برود، کدام قلمروها اولویت دارند و غیره. در سوسیالیسم، بازار، رقابت و منفعت فردی نیست، اما انسان و جستجوگری علمی و انگیزه نوآوری و بهبود کیفیت زندگی سرچایش هست. سوال مهمی که باید به آن پاسخ داد اینست که مکانیسم فهمیدن نیازهای علمی و فنی جامعه، انتخاب اولویتهای، تخصیص منابع و سازماندهی تلاش علمی و فنی در غیاب بازار چگونه میتواند باشد. این بنظر من یک عرصه مهم تحقیق و بررسی مارکسیستی است و من طبعاً جواب حاضر و آماده ای برای آن ندارم. صرفاً خطوطی که بنظرم میرسد را ذکر میکنم.

در درجه اول باید توجه کرد که جامعه سوسیالیستی جامعه ای است باز و مطلع. تغذیه دائمی شهروندان با مجموعه اطلاعات مربوط به نیازها و تنگناها در عرصه های مختلف زندگی و فعالیت انسانی در سطح جهانی یک روش معمول در این جامعه خواهد بود. در نظام موجود بازار سرمایه ها را از وجود تقاضا و امکان سودآوری برای کالاهای معین مطلع میکند، در سیستم سوسیالیستی شهروندان و نهادهای آنها مداوماً یکدیگر را از نیازهای اقتصادی و اجتماعی و انسانی و همینطور پیشرفتهای علمی و فنی بخشهای مختلف مطلع میکنند. سازماندهی رد بدل شدن دائمی این اطلاعات و دسترسی دائمی هر کس به آن با توجه به تکنولوژی موجود در همین امروز کاملاً مقدور است. ثانیاً، جامعه سوسیالیستی جامعه ای است که مردم از سطح علمی بسیار بالاتری به نسبت امروز برخوردارند. بهره مندی از دانش و شرکت در فعالیت علمی جزو امتیازات بخش مشخصی نیست، بلکه جزو حقوق پایه مردم است. همانطور که هنر خواندن و نوشتن روزی امتیاز افراد معدودی بود و امروز اصل بر این است که سواد جزو حقوق مردم است. همین امروز برای مثال میبینیم که چگونه استفاده از کامپیوتر و حتی کاربست نسبتاً پیچیده و تخصصی آن لااقل در جوامع پیشرفته تر وسیعاً تعمیم پیدا کرده است. این هنوز با توانایی سوسیالیسم در رشد ظرفیتهای علمی عموم و قرار دادن تسهیلات لازم برای فعالیت علمی در دسترس عموم قابل مقایسه نیست.

ممکن است گفته شود اطلاع از نیاز و توانایی رفع آن هنوز لزوماً به معنی اقدام برای رفع عملی آن نیاز نیست. در غیاب انگیزه تمتع فردی چه چیزی انسانها را عملاً

به عرصه فعالیت دائمی و فشرده علمی و فنی میکشاند. اینجا دیگر باید به مشخصات معنوی انسان و رابطه آن با مناسبات اجتماعی برگشت. تصویر قالبی کاپیتالیسم از انسان و انگیزه های انسانی را نمیتوان مبنای سازماندهی سوسیالیسم قرار داد. سرمایه داری روی منفعت طلبی و رقابت جویی فردی انسان سرمایه گذاری میکند و برای کارکرد اقتصاد سرمایه داری کلا این خصوصیات را در انسانها تقویت میکند و به آنها آموزش میدهد. اساس سوسیالیسم نوعدوستی و اجتماعی بودن انسان است. نه فقط پویایی علمی، بلکه هیچیک از آرمانهای سوسیالیستی بدون پاک کردن ذهن و فضای فرهنگی انسانها از تعصبات ساخته و پرداخته سرمایه داری قابل تحقق نیست. نمیخواهم اینجا وارد بحث در مورد ذات انسان بشوم. هر چند شخصا معتقدم که نوعدوستی و اجتماعی بودن در میان انسانها مشخصات بنیادی تر و قابل اتکاء تری به نسبت رقابت و خودپرستی هستند و این واقعیت بارها و به اشکال مختلف در همین جامعه عقب مانده و متعصب طبقاتی به ثبوت رسیده است. هنوز هم هر جا میخواهند مردم بیش حد متعارف از خود مایه بگذارند به این عواطف و مشخصات شریف انسانی چنگ میاندازند. سوسیالیسم بهرحال، مانند هر نظام دیگر اجتماعی، انسان متناسب با خود را پرورش میدهد. تجسم جامعه ای که در آن سهم گذاری در سعادت همگان و شرکت در تلاش مشترک برای بهبود زندگی همنوع انگیزه پراتیک اقتصادی و علمی آدمها باشد چندان دشوار نیست.

به یک نکته دیگر هم باید اشاره کنم. این یک واقعیت است که سرمایه داری نه فقط خود بر اساس یک انقلاب صنعتی ظهور کرد، بلکه خود در مقایسه با نظامهای اقتصادی پیشین تحولات خیره کننده ای در سطح تکنیکی جامعه بوجود آورده است. اما در دل این تحولات تکنیکی، همچنان مهر فلج کننده و نقش عقب نگاهدارنده سرمایه را در رشد ظرفیتهای فنی جامعه انسانی بروشنی میبینیم. تکنولوژی در این جامعه در عرصه هایی رشد میکند که چه از نظر سودآوری سرمایه و چه از نظر اقتدار سیاسی بورژوازی ضروری بوده است. رشد عظیم تکنولوژی جنگی را در کنار عقب ماندگی فنی جدی پزشکی و بهداشت، آموزش، تولید مسکن و کشاورزی و غیره میبینیم. بخش اعظم مردم جهان در زندگی روزمره شان از ثمرات این تحولات تکنیکی محرومند. چهره فنی سوسیالیسم قطعاً با سرمایه داری امروز تفاوت خواهد داشت، زیر اولویتهای فنی جامعه ای که اساس آن را بهبود زندگی انسانها تشکیل

میدهد با جامعه ای که سود قطب نمای آن است بطور قطع تفاوت میکند.

انترناسیونال: امروز در سالهای آخر قرن بیستم، قرنیه که کمونیستها آن را عصر انقلاب پرولتری نامیده بودند، جامعه سوسیالیستی همانقدر بصورت یک آرمان متحقق نشده و دور از دسترس جلوه گر میشود که در ابتدای قرن. شما بعنوان یک مارکسیست این عدم موفقیت را چگونه توضیح میدهید و چه دورنمایی از تحقق عملی انقلاب پرولتری و جامعه سوسیالیستی دارید؟

منصور حکمت: کمونیسم قرار نبود بعنوان یک الگوی عقلایی و یا یک ایده آل انسانی و به حکم معقول بودن و مطلوب بودنش عملی شود. یک سهم مهم مارکس در تاریخ جنبشهای سوسیالیستی و اشتراکی ربط دادن آرمان کمونیسم و دورنمای تحقق آن به مبارزه اجتماعی یک طبقه معین، یعنی طبقه کارگر مزدی در جامعه سرمایه داری، بود. پیروزی سوسیالیسم تنها میتواند نتیجه جنبش طبقه کارگر باشد. به این ترتیب بنظر من عدم تحقق سوسیالیسم اساسا ناشی از تغییر مکان اجتماعی و طبقاتی بستر رسمی کمونیسم پس از تحولات نیمه دوم دهه بیست در شوروی بوده است. انقلاب روسیه و سرنوشت آن بنظر من تعیین کننده ترین نقش را داشته است. انقلاب اکتبر انقلاب کارگران برای سوسیالیسم بود و توسط بلشویسم که نماینده رادیکالیسم و انترناسیونالیسم کارگری در طیف عمومی سوسیالیسم بود رهبری شد. با پیروزی سیاسی انقلاب اکتبر یک قطب کمونیستی در شوروی ایجاد شد که در برابر تجربه انترناسیونال دوم قرار میگرفت و روشن است که جنبشها و احزاب کمونیست و پراتیک کمونیستی در سطح جهانی بطور کلی به شکل تنگاتنگی با این قطب گره میخورد. تشکیل دولت شوراها و ایجاد یک بین الملل مبتنی بر افق گرایش رادیکال و کارگری در طیف سوسیالیستی بالاترین حد پیشروی کمونیسم بعنوان یک حرکت کارگری در این قرن بوده است. همانطور که قبلا اشاره کرده ام، این قطب متأسفانه یک قطب کمونیستی کارگری باقی نماند. در طول مباحثات مربوط به دورنمای اقتصادی شوروی، کمونیسم کارگری در برابر افق و سیاست ناسیونالیستی عقب نشست و کلا با تشبیت راه رشد سرمایه داری برنامه ریزی شده دولتی تحت لوای ساختمان سوسیالیسم در شوروی، از کمونیسم کارگری عملا خلع ید شد و بعدها گام

به گام کمونیسم و کارگران در تک تک جبهه ها عقب رانده شدند. تمام اعتبار انقلاب کارگری به سرمایه یک قطب سوسیالیسم بورژوایی تبدیل شد که برای دهها سال سرنوشت مبارزه کمونیستی در اقصی نقاط جهان را تحت تاثیر قرار داد. با ظهور یک شوروی بورژوا بعنوان مرجع و قطب کمونیسم رسمی، سوسیالیسم کارگری کلا به حاشیه رانده میشود و حتی احزاب جدی ای که بتوانند این هژمونی سوسیالیسم بورژوایی بر جنبش موسوم به کمونیسم را زیر سوال قرار بدهند در سنت سوسیالیسم کارگری شکل نمیگیرد.

باید بگوییم که سوسیالیسم غیر کارگری همیشه یک رگه زنده در سنت عمومی سوسیالیسم و انتقاد چپ در جامعه بوده است. این گرایش تا قبل از تجربه شوروی در کنار سوسیالیسم کارگری و در کشمکش با آن بسر میبرد و میدانیم که انتخاب عنوان کمونیست توسط مارکس و انگلس دقیقا برای اعلام تعلق آنها و نظراتشان به جناح کارگری، بعنوان یک گرایش خاص در سوسیالیسم، صورت گرفت. اما با تجربه شوروی سلطه سوسیالیسم غیر کارگری در مقیاسی وسیع و تعیین کننده مسجل شد و کمونیسم کارگری دیگر حتی یک گرایش و جناح با نفوذ در سرنوشت سوسیالیسم باقی نماند.

بنظر من از انتهای دهه ۲۰ به بعد کمونیسم اساسا از ریل خارج شد. اینبار خود مساله شوروی در کنار مساله کاپیتالیسم بطور کلی، به یک معضل محوری کمونیسم واقعی کارگری تبدیل شد. عدم موفقیت تائکونی سوسیالیسم بعنوان یک آرمان حاصل این واقعیت است که تنها جنبشی که قادر به تحقق این آرمان است با ملی شدن و مصادره شدن انقلاب کارگری در شوروی به ضعف و تشتت کشیده شد. سوسیالیسم کارگری تا امروز از تجربه شوروی قد راست نکرده است. اضافه میکنم که وقتی از تجربه شوروی حرف میزنم منظورم فقط اتفاقات و تحولات در محدوده یک کشور نیست. ظهور کمونیسم چینی که غشای نازکی برای آرمانها و امیال ملی یک کشور اساسا دهقانی بود، ظهور پوپولیسم چپ میلیتانت بویژه در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، پیدایش چپ دانشجویی و لیبرالیسم چپی که در مکتب چپ نو و شاخه هایی از تروتسکیسم در اروپای غربی متعین میشود، پیدایش اورو کمونیسم و غیره، که هر یک تحرک شبه سوسیالیستی جنبشهای غیر کارگری را نمایندگی میکردند، همه به نحوی از انحاء محصولات بعدی تجربه شکست انقلاب کارگری در شوروی اند. در

غیاب این تجربه بنظر من سوسیالیسم کارگری میتواندست پاسخگوی این تحرکات باشد و موقعیت خود را بعنوان بستر اصلی و معتبر مارکسیسم و مبارزه سوسیالیستی حفظ و تحکیم کند.

جنبشهای غیر کارگری و شبه سوسیالیستی ای که بنام کمونیسم و مارکس به صحنه ریختند بنظر من یکی پس از دیگری پایه های کمونیسم واقعی را در جامعه سست کردند. اولین قربانی در این میان اندیشه مارکسیستی و انتقاد مارکسیستی به نظام سرمایه داری بود. این اندیشه را از محتوای برنده و زیر و رو کننده اش تهی کردند و بجای انتقاد بنیادی مارکسیسم از سرمایه داری کوله باری از خرده گلایه های اصلاح طلبانه و گاه حتی ارتجاعی و عقب مانده را زیر این عنوان جا دادند. حقیقت جویی و متد عمیقا علمی مارکس را مسخ کردند و مارکسیسم را به انبار کلیشه ها و آیه های آسمانی که جز بیان اهداف نازل و زمینی اقبال میانی جامعه نبود تبدیل کردند. کار بجایی رسیده است که وقتی ما میگوئیم مارکسیسم منتقد دموکراسی است، با ناسیونالیسم ضدیت دارد، انقلاب اقتصادی را اصل میداند و خواهان لغو کار مزدی است، برای فرهنگ های ملی و هویت های قومی دل نمیسوزاند، دشمن مذهب است و غیره، انگار داریم نوآوری میکنیم. هژمونی گرایشات شبه سوسیالیستی طبقات غیر کارگر و اهداف غیر کارگری و گاه ضد کارگری که در این میان به اسم کمونیسم و سوسیالیسم دنبال شده است برای دوره ای طولانی کارگران را به محدودیت در تریدیونیونیسم و حتی تبعیت در مقیاس وسیع از سوسیال دموکراسی، یعنی جناح چپ خود طبقه حاکم، سوق داده است. سوسیالیسم های کاذب، اگر نظیر شوروی رسماً رهبران کارگری را قلع و قمع نکرده باشند، بهرحال این نقش را داشته اند که رابطه کارگر و کمونیسم را در مقیاسی وسیع گسستند. چه آنجا که نظیر شوروی و چین و آلبانی و غیره نمونه هایی بیزار کننده از جوامع بسته، استبدادی و راکد را تحت نام سوسیالیسم جلوی کارگر قرار دادند، و چه آنجا که در جوامع غربی و یا کشورهای تحت سلطه، کمونیسم و رادیکالیسم چپ را با اپوزیسیون پر قیل و قال و بی محتوای روشنفکران تداومی کردند، حاصل کار جز دور کردن کارگر از کمونیسم و ساکت کردن کارگر کمونیست در درون طبقه کارگر نبوده است. به یمن وجود این جریانات کمونیسم کارگری ای که قادر بود جلوی یک جنگ جهانی بورژوایی قد علم کند و کشوری به وسعت روسیه تزاری و یا آلمان را به انقلاب بکشاند، برای دوره ای

طولانی به زمزمه ها و تلاشهایی انتقادی و خلاف جریان تبدیل شد. امروز با سقوط این قطبهای کاذب، و با کاهش مطلوبیت کمونیسم و مارکسیسم در میان اقشار غیر کارگری و متفکرین آنها، این سیکل تازه دارد بسته میشود.

بنابراین وقتی میپرسید چرا کمونیسم و سوسیالیسم در این قرن پیروز نشد، من متقابلاً میپرسم کدام سوسیالیسم میبایست پیروز شود؟ سوسیالیسم ما، سوسیالیسم کارگری، با شکستی که از خط ناسیونالیستی در شوری خورده، قدرت ایجاد تغییرات اساسی در جامعه معاصر را برای دوره ای طولانی از دست داد. نیروی طبقاتی خود را به تریدیونیونیسم و سوسیال دموکراسی و رفرمیسم چپ باخت و نقد برنده اش از جامعه موجود زیر آوار تحریفات شبه سوسیالیستی مدفون شد. امروز تازه داریم، آنهم در متن هجوم جدیدی به کارگر و سوسیالیسم، از این تجربه قد راست میکنیم.

یک نکته را هم در پایان بگویم. من از آن کمونیستهایی که پیروزی نهایی کمونیسم را نتیجه اجتناب ناپذیر روند تاریخ میدانند نیستم. تحقق سوسیالیسم حاصل مبارزه طبقاتی است و این مبارزه همانقدر که میتواند به پیروزی منجر شود، شکست و ناکامی هم میتواند ببار بیاورد. نه فقط کمونیسم و جامعه آزاد انسانی، بلکه بربریت بورژوازی در ابعادی که شاید نسل ما هنوز تجربه نکرده است، میتواند نتیجه این کشمکش باشد. با اینحال، با توجه به بسته شدن سیکلی که از آن صحبت کردم و با توجه به قدرت عظیمی که کارگر امروز در مقیاس اجتماعی در صحنه اقتصادی بدست آورده است، به آینده سوسیالیسم خوشبینم. مساله بهرحال به پراتیک اجتماعی کمونیسم و کمونیستها گره میخورد.

اثر ناسیونال: در غیاب یک نمونه پیاده شده یا یک الگوی اثباتی از جامعه سوسیالیستی، کمونیستها دیگر عمدتاً با مطالبات اپوزیسیونی شان شناخته میشوند. آیا نباید سیمای جامعه سوسیالیستی را مشخص تر بیان کرد؟ آیا نباید برای سازماندهی اقتصادی و سیاسی در یک جامعه سوسیالیستی طرحهای عملی تری داشت؟

منصور حکمت: اگر این سوال را در ابتدای قرن جلوی یک مارکسیست میگذاشتند، پاسخ میداد که وظیفه ما کمونیستها الگوپردازی و اتوپی سازی نیست، بلکه

سازماندهی انقلابی علیه نظام موجود و بنیادهای مشخص و قابل تعریف آن است. اهداف ما روشن است و روند انقلاب کارگری شکل عملی تحقق این اهداف را بدست خواهد داد. بنظر من این پاسخ امروز هم در اساس درست است. با اینحال دو عامل اصلی، یکی بدرست و دیگری بنادرست، باعث میشود که خیلی ها امروز بحث لزوم ارائه الگوی اثباتی از سوسیالیسم را بحث معتبری بدانند. اول اینکه در تجربه شوروی و چین و غیره عملا الگوهایی تحت عنوان سوسیالیسم ارائه شد که یک کمونیست باید بیگانگی اینها را با مارکسیسم نشان بدهد و این بدرجه ای ایجاب میکند که آلترناتیوهای عملی اثباتی ای هم داده شود. من این ضرورت را از این نظر تا حدی میپذیرم. اما عامل دوم تمکین عمومی چپ در مبارزه سیاسی بویژه در کشورهای غربی به فضا و سیستم پارلمانی است. قلمرو پارلمانی برای بسیاری از احزاب و نیروهای به اصطلاح کمونیست و سوسیالیست به قلمرو اصلی مبارزه برای قدرت سیاسی تبدیل شده بود. برخلاف مبارزه انقلابی که عمدتا بر مبنای نقد و نفی سیستم موجود سازمان مییابد، مبارزه انتخاباتی عمدتا حول پلاتفرم های اثباتی دنبال میشود. این دقیقا فرق انقلاب و اصلاحات است. اصلاحات را مشخصا باید ذکر کرد، اما انقلاب حرکتی است علیه وضعیتی که وجود دارد، برای برقراری اصول و موازین عمومی متفاوتی در جامعه. حرکت انقلابی در سیر در هم شکستن وضع موجود اشکال عملی تحقق اصول خود را تعریف میکند، حال آنکه حرکت اصلاح طلبانه در یک نظام انتخاباتی پارلمانی با برنامه مشخص اصلاح طلبانه اش اقدام به جلب حمایت و رای میکند. پیدایش سرمایه داری هم بر مبنای الگوی اثباتی روشنی از این نظام صورت نگرفت، بلکه حاصل نقد نظام پیشین و طرح شعارهای عمومی ای در مورد آزادی های سیاسی و اقتصادی بود. به این اعتبار بنظر من در لزوم ارائه سوسیالیسم بعنوان یک پلاتفرم سیاسی و اقتصادی مشخص و قابل حصول تا حدودی افراط میشود. بنظر من کمونیسم برای جلب نیروی طبقه خود باید نگرش انتقادی و همینطور آرمانهای خود را بدرون طبقه ببرد، خطوط عمومی و اصول جامعه مورد نظر خود را بیان کند و در عین حال بعنوان یک جریان زنده سیاسی در متن مبارزات جاری در جامعه برای اصلاحات پلاتفرمهای عملی و روشن داشته باشد. کاری که باید کرد اینست که اولاً، معنی دقیق اهداف سوسیالیستی را روشن کرد و ثانياً امکان پذیری و مقدور بودن تحقق این اهداف را نشان داد. اول باید این را برای مثال به

کرسی نشاند که لغو مالکیت بورژوازی به معنای مالکیت دولتی نیست و بعد این را نشان داد که چگونه سازمان دادن کنترل جمعی مردم بر وسائل تولید عملی است. یا بدوا باید این را تاکید کرد که سوسیالیسم یک نظام اقتصادی بدون پول و بدون اشتغال مزدی است و سپس امکان پذیری سازماندهی تولید بدون کالا بودن نیروی کار را نشان داد. کاری که نمیشود کرد اینست که شمای تولیدی و اداری یک جامعه سوسیالیستی را در جزئیات کشید و جلوی مردم گذاشت. شکل مشخص اقتصاد و تولید در متن حرکت تاریخی باید بدست داده شود. وظیفه ما الگو سازی و اتویی پردازی نیست، بلکه نشان دادن این است که جامعه سوسیالیستی از چه جهاتی با جامعه موجود تفاوت میکند. برای مثال ما روند زوال دولت بدنبال انقلاب کارگری را با توضیح پایه های مادی دولت در جامعه طبقاتی و بی نیازی یک جامعه بدون طبقه از دولت بعنوان یک نهاد سیاسی را نشان میدهم و نه با بروشوری که در آن این یا آن حزب برنامه عملی خود را برای تعطیل کردن گام بگام نهادها و ادارات دولتی تشریح کرده باشد.

انترناسیونال: سیستم سیاسی و اداری شوروی و بلوک شرق را، مانند نظام اقتصادی آن، نتیجه طبیعی و اجتناب ناپذیر کمونیسم وانمود میکنند. کمونیسم را با "توتالتریسم" و فقدان آزادی های سیاسی تداعی میکنند و نتیجه میگیرند که تنها روش واقعی و امکان پذیر برای دخالت مردم در اداره امور جامعه پارلمانتاریسم و پلورالیسم رایج در کشورهای غربی است. اولاً، خود این ادعا چقدر صحت دارد و ثانیاً آلترناتیو کمونیستها برای دخالت مردم در اداره جامعه، دموکراسی شورایی، تا چه حد با سازمان پیچیده جامعه امروز خوانایی دارد و قابل اجراست؟ و بالاخره، آیا نظام سیاسی در سوسیالیسم تک حزبی است؟

منصور حکمت: اولاً، نظام سیاسی شوروی و بلوک شرق روبنای سیاسی و حقوقی نظام اقتصادی ای بود که در این کشورها برقرار بود و کوچکترین ربطی به سوسیالیسم و کمونیسم و مارکسیسم نداشت. این نه فقط نتیجه طبیعی انقلاب کارگری اکتبر نبود، بلکه با درهم کوبیدن دستاوردهای سیاسی این انقلاب و با خفه کردن دامنه وسیع آزادی و حقوق سیاسی که با این انقلاب بدست آمده بود ممکن شد. ثانیاً،

پارلمانتاریسم شکل مشخصی از حکومت طبقات داراست. صرفنظر از اینکه بخش عمده تصمیماتی که به حیات میلیونها انسان در کشورهای پارلمانی مربوط میشود در بیرون پارلمان توسط یک الیت سیاسی، اقتصادی و نظامی گرفته میشود که به هیچ مرجعی جوابگو نیستند، خود پارلمان را هم بسختی میتوان ارگانی برای دخالت مردم در امور جامعه نامید. چهار یا پنج سال یک بار با مقداری پوستر و تبلیغات و مواعید رنگارنگ به سر مردم میریزند، رای شان را میگیرند و دنبال کارشان میروند. اگر بخواهیم ادعای نظام پارلمانی را باور کنیم باید به این نتیجه عجیب برسیم که به مدت دهسال مردم جوامع غربی بدست خود و با رای خود مشغول کنند خشتهای رفاه اجتماعی و بیکار کردن و بی حقوق کردن خود بوده اند. معلوم نیست مردم انگلستان چگونه به خود مالیات سرانه بستند و یا مردم آمریکا در کدام مرجع به راه اندازی جنگ در خلیج و تخصیص جان و مال مردم به آن رای دادند. این ادعاها شوخی است. نظام پارلمانی نظامی است که در آن هر چند سال یکبار مردم از میان جناحهای رنگارنگ طبقات حاکم یکی را بر سر خود سوار میکنند. طبعاً این نظام از استبداد مطلقه فلان ژنرال ارتشی و یا فلان حکومت آشکارا پلیسی بهتر است. اما اطلاق نظام مبتنی بر دخالت مستقیم مردم به آن دیگر زیاده روی است. ثالثاً، پارلمان همانقدر محصول سرمایه داری است که رژیم های پلیسی و خونتاهای نظامی. تمام دنیا زیر نگین سرمایه داری است و تعداد رژیم هایی که در آن پارلمان قابل ذکری هست که بر مبنای یک انتخابات غیرتقلبی و با حق رای همگانی بوجود آمده و سهم جدی ای در قانون گذاری دارد، انگشت شمار است. کسی که از سیاست در سرمایه داری حرف میزند باید یادش باشد که مارکوس و شاه و فرانکو و پینوشه و خمینی و صدام حسین و پاپادوک و بیبی دوک و اورن و هیتلر و موسولینی هم محصولات همین جامعه بوده اند. پلورالیسم بورژوایی تابعی از ثبات موقعیت سیاسی و اقتصادی بورژوا در جامعه است. هر جا این ثبات به خطر افتاده خودشان در پارلمان و احزاب مختلف را گل گرفته اند و به این نوع حکومتهای استبدادی متوسل شده اند.

آیا سوسیالیسم یک نظام تک حزبی است؟ کمونیسم به معنی هدف نهایی انقلاب کارگری فاقد دولت بعنوان یک نهاد سیاسی است. اما انتقال به چنین وضعیتی نوعی دولت را در پی قدرت یابی طبقه کارگر ایجاد میکند. حکومت کارگری، اما، اساساً

حکومتی حزبی نیست. حکومت نهادهای دربرگیرنده کارگران است. حکومت کارگری حکومت حزب کمونیست کارگران نیست، حکومت شوراهای و ارگانهای عمل مستقیم توده کارگران و شهروندان است. طبیعی است که در این سیستم احزاب باید آزاد باشند تا برای اجرای سیاست و برنامه مورد نظرشان توسط شوراهای و ارگانهای دموکراسی مستقیم فعالیت کنند. اگر حزب کمونیست کارگران بخواهد در این میان موقعیت موثری داشته باشد باید اساساً به این اعتبار باشد که توانسته است بعنوان سازمان دربرگیرنده کارگران و رهبران دینفوذ آنها در جامعه قد علم کند. حکومت کارگری ناظر به یک رژیم تک حزبی نیست، در عین حال رژیمی هم نیست که در آن احزاب قدرت دولتی را بدست میگیرند. بعلاوه، و این مانند بقیه نکات نظر شخصی من است، حکومت کارگری یک حکومت ایدئولوژیک نیست. جامعه آزاد ایدئولوژی رسمی لازم ندارد. این وظیفه کمونیستهاست که مارکسیسم و نگرش کمونیستی را بعنوان یک رکن خودآگاهی جامعه بسط بدهند و همه گیر کنند. اینکه آیا احزاب سیاسی ای که خواهان سرنگونی دموکراسی مستقیم و شورایی مردم هستند و برای اعاده قدرت طبقات سرنگون شده تلاش میکنند در چنین نظامی اجازه فعالیت خواهند داشت یا خیر امری است که خود شوراهای در روز خودش راجع به آن تصمیم میگیرند. سوال بهر حال این خواهد بود که آزادی آنها و یا ممانعت از فعالیت آنها کدامیک راه موثرتری برای زدن ریشه آنها در جامعه خواهد بود.

آیا سیستم شورایی با جامعه پیچیده امروز مطابقت دارد؟ بنظر من اتفاقاً در سیستم شورایی، یعنی نظام متکی به دخالت مستقیم شهروندان از سطح محلی تا سراسری، است که با توجه به اقتصاد و تقسیم کار پیچیده جهان امروز، حضور مستمر مردم در تصمیم گیری سیاسی و اقتصادی و اداری را واقعاً میشود تضمین کرد. در نظام پارلمانی، سیاست و اداره امور به یک تخصص دور از دسترس مردم تبدیل میشود. در سیستم شورایی دامنه قدرت هر شورا با حیطه عملی فعالیتش تناسب دارد. هر شورا از نمایندگان مجموعه ای از شوراهای یک سطح پایین تر تشکیل میشود. کل ساختار شورایی که از پایه ای ترین سطح محلی تا سطح سراسری و مرکزی را در برمیگیرد در سطوح مختلف امکان دخالت موثر مردم و نمایندگان آنها و همینطور اعمال کنترل انتخاب کنندگان بر نمایندگان را فراهم میکند. سیستم پارلمانی پوششی برای قدرت یک الیگارشسی بورژوا است. سیستم شورایی ظرف

مستقیمی برای دخالت خود توده مردم است.

اثرناسیونال: یکی از نتایج سقوط بلوک شرق، سست شدن ایده حزبیت و فعالیت حزبی در میان چپ هاست. صرفنظر از احزاب اردوگاهی سابق که یکی پس از دیگری خود را منحل میکنند و یا همان اعلام تعلق فرمال سابق به کمونیسم را کنار میگذارند، چپهای رادیکالی هم هستند که دوره حاضر را دوره تحزب نمیدانند و از جمله معتقدند باید فعالیت نظری کرد و یا بعنوان عناصر سوسیالیست در جنبشهای پایه فعال شد. نظر شما در مورد چنین تبیینی چیست. علاوه خود شما از بنیانگذاران حزب جدیدی هستید که میخواهد به مراتب استوارتر از قبل بعنوان یک جریان مارکسیست و کارگری فعالیت کند. فکر نمیکنید ایجاد یک حزب کمونیستی کارگری در شرایط حاضر با ناباوری و حتی تمسخر مواجه شود؟

منصور حکمت: بهرحال همیشه کسانی پیدا میشوند که برای سوسیالیسم و تشکل و حتی داشتن آرمانهای بزرگ شانه بالا بیاندازند. دهن کجی به سوسیالیسم و کارگر همیشه در جامعه بورژوایی پاداش گرفته و امروز شاید عده بیشتری در رسانه ها، در دانشگاهها، و در نهادهای سیاسی و تبلیغی مختلف به این شغل شریف رو آورده باشند. اینها مساله ما را تشکیل نمیدهند. اما در مورد چپهای رادیکال و فعالین سوسیالیستی که ضمن اعتقاد به ضرورت تلاش سوسیالیستی "دوره" حاضر را دوره تحزب نمیدانند به چند نکته اشاره میکنم. منم معتقدم فعالیت نظری مارکسیستی و درگیر شدن در جنبشهای پایه کارگری امروز اهمیت زیادی برای کمونیستها دارد. تاکید من اینجا روی کلمات "مارکسیستی" و "کارگری" است چون میدانم برای خیلی از چپها فعالیت نظری یا جنبشهای پایه این معنی مشخص را ندارد و در بسیاری موارد منظورشان فعالیت فرهنگی و شرکت در جنبشهایی نظیر دفاع از حقوق اقلیتها، محیط زیست، دموکراتیزه کردن جوانبی از نظام سیاسی و غیره است. بنظر من در عین اینکه چپها باید شدیداً در این عرصه ها هم درگیر باشند، اینها را بخصوص در این دوره و زمانه هنوز نمیتوان فعالیت نظری و یا کار پایه برای کمونیستها بحساب آورد. اما حتی برای کسی که فعالیت نظری مارکسیستی و کار پایه کارگری مورد نظرش باشد فاصله گرفتن از تحزب یک اشتباه اساسی است. جای خالی احزاب

سیاسی را کانونها و محافل و مکاتب و شخصیتها نمیتوانند پر کنند. بنظر من در غیاب احزاب کمونیستی کارگری که بتوانند کل یک آلترناتیو طبقاتی را در جامعیت آن در برابر طبقه حاکم قرار بدهند، در غیاب احزابی که مرتبط کردن تلاشهای کمونیستی در عرصه های مختلف را وظیفه خودشان بدانند و به مبارزه کمونیستی چهره یک حرکت همه جانبه را بدهند که کل حاکمیت سرمایه داری را مورد تعرض قرار میدهد، فعالیتهای کانونها و عناصر سوسیالیست در این یا آن عرصه در جامعه تاثیرات دیرپایی نخواهد داشت. بخصوص فکر میکنم در غیاب ابراز وجود کمونیسم کارگری در شکل احزاب سیاسی، تلاشهای محفلی و کانونی سوسیالیستها رادیکال و منتقد باقی نمیماند. جامعه بورژوازی اینها را هضم میکند و برنگ خودش درمیآورد. دنیا پر از محافل و کانونها و عناصر سوسیالیستی است که در عرصه های مختلف دست به "فعالیت آلترناتیو" زدند و بعد از چندی همان فعالیت آلترناتیو به یک ستون سنت رسمی تبدیل شده است. رادیکالیسم در جامعه تابعی از موقعیت طبقه کارگر در مبارزه میان طبقات است. این دیگر قلمروی است که در درجه اول وجود احزاب کمونیستی کارگری را ایجاب میکند.

بنظر من حزب گریزی ای که امروز شاهد آنیم ناشی از حمله وسیع بورژوازی به کمونیسم بطور کلی و کمونیسم متشکل بطور اخص است. وقتی کمونیسم غیر قانونی میشود و کمونیستها تحت تعقیب قرار میگیرند احزاب کمونیست عضو از دست میدهند و حتی گاه عملاً منحل میشوند. این را همه درک میکنند. ظاهر امر این است که امروز لااقل در غرب کمونیسم غیر قانونی نیست، اما هجوم تبلیغاتی بورژوازی به سوسیالیسم در کنار هجوم اقتصادی اش به طبقه کارگر و بیکاری میلیونی، تاثیر مشابهی دارد. این را کاملاً میشود فهمید که در چنین شرایطی هم خیلی ها از تشکل سوسیالیستی فاصله بگیرند. بنابراین من برای تئوری های ژرف اندیشانه مبنی بر اینکه امروز "دوره تحزب نیست" ارزش زیادی قائل نیستم. این خاصیت بشر است که برای حرکات قابل درک و قابل توضیح خود دلایل فلسفی و حکمتهای پیچیده بتراشد. وقتی کارگر و کمونیسم از زیر منگنه بیرون بیایند دوباره "دوره تحزب" میشود! بنظر من این عقب نشینی گذرا است و تحرک اعتراضی طبقه کارگر، در فرانسه، آلمان، روسیه و حتی شاید آمریکا، در ظرف چند سال آینده به این فضای فکری خاتمه خواهد داد.

انترناسیونال: در خود غرب با روندهای واپسگرایانه مهمی مواجهیم. آخرین خشتهای دولتهای رفاه از جا در میاید و همان حد موجود مسئولیت جامعه و دولت در قبال رفاه و امنیت اقتصادی فرد زیر سوال میرود. در سطح سیاسی ناسیونالیسم و فاشیسم و راسیسم و مذهب به تحرک افتاده اند. به موازات اینها یک عقبگرد معنوی چشمگیر را شاهدیم که برای مثال خود را با تائید میلیتاریسم و تجاوزگری نظامی غرب، تحمل و توجیه ابعاد وسیع فقر و بیکاری، بالاگرفتن تعصبات قومی و مذهبی، ژورنالیسم فاسد و علنا وابسته به سیاست دولتی و غیره نشان میدهد. انتهای این مسیر کجاست؟ آیا این عقبگرد سیاسی و معنوی در یک تعادل ارتجاعی تاریخی و دراز مدت رسمیت پیدا میکند و یا اینکه روندی گذرا و دوره ای است؟

منصور حکمت: بنظر من در تحلیل نهایی انتهای این مسیر را سوسیالیستها و کارگران تعیین میکنند. نه به این معنی که کل جناحهای بورژوازی مایل و راغب به طی تمام این مسیر و برقراری یک روبنای سیاسی فوق ارتجاعی هستند. بنظر من برای مثال راسیسم و فاشیسم در ابعادی که مورد نظر راست افراطی است حتی در درون خود بورژوازی غرب مطلوبیت قطعی ندارد. اما واقعیت اینست که اولاً، تعادل دراز مدت تر و ماندگارتر مورد نظر بورژوازی بهرحال در نقطه ای بسیار راست تر از وضعیت موجود قرار میگیرد، و ثانیاً، اگر اوضاع به کش و قوس بورژواها واگذار شود کل پروسه ای که در آن این تعادل بدست میاید با مشقات زیاد و جنگها و خون و خونریزیهای فراوان همراه خواهد بود. فاشیسم و راسیسم و میلیتاریسم و مذهب و ناسیونالیسم گرایشاتی نیستند که فقط به جناح مرکز و محافظه کار در طبقه حاکم سواری بدهند و بعد هرجا مطلوبیتشان تمام شد مرخص شوند. امروز دارند به این جریانات میدان میدهند تا در پناه فضایی که ایجاد میشود رادیکالیسم و عدالت طلبی و آزادیخواهی را منکوب کنند و قوانین دست راستی خودشان را بعنوان مبانی نظم نوین جهانی تثبیت کنند. شاید تصورشان اینست که یک قدمی کوره های آدم سوزی و یا یک جنگ خانمانسوز ترمز را میکشند. حتی اگر عاقبت تحرکات ارتجاعی امروز وضعیتی به این سیاهی نباشد، مسیری که باید تا نقطه تعادل جدید طی شود برای نسلی که در این دوره زندگی میکند پر درد و مشقت بار خواهد بود. بنظر من جلوی این روند را در درجه اول طبقه کارگر و نیروی سوسیالیست در

جامعه میتواند و باید سد کند. امروز تلاطمی در فضای سیاسی جوامع غربی در حال پیدایش است که رشد فاشیسم و عکس‌العملهایی که در مقابل آن بوجود آمده خود گوشه‌ای از آن است. این کشورها دارند بتدریج از رخوت سیاسی دهه هشتاد بیرون می‌ایند. جامعه بار دیگر بسمت قطبی شدن و سیاسی شدن پیش میرود. بنظر من خود این شرایط از جمله زمینه ساز پیدایش یک چپ جدید و یک سوسیالیسم کارگری دخالتر در کشورهای غربی خواهد بود.

با اینهمه فکر میکنم جلوگیری از گسترش دامنه نفوذ فاشیسم و راسیسم و ناسیونالیسم و بطور کلی گرایش‌های سیاسی راست افراطی هنوز مقدورتر از سد بندی در قلمرو اقتصادی در برابر تلاشهایی است که برای برچیدن "سرمایه داری رفاه" در جریان است. تعرض بورژوازی به اشکال اقتصادی‌ای که میراث دهه شصت و نیمه اول دهه هفتاد بودند پیگیرانه تر و استیصال آمیزتر از جنبه‌های سیاسی است. اتفاق نظر وسیعتری هم در این زمینه در میان بخشهای مختلف بورژوازی وجود دارد. طبعاً خود همین تعرض اقتصادی تجدید نظری اساسی در خودآگاهی جامعه و موقعیت شهروند در این جوامع را باعث میشود. در پایان این روند، آدم معمولی، و بطور مشخص کسی که از فروش نیروی کارش امرار معاش میکند، انسانی بی‌حقوق تر، بی شخصیت تر، بی حرمت تر و محروم تر از امروز خواهد بود. وقتی طب را خصوصی میکنند و بار هزینه دکتر و دارو را روی دوش "مصرف کننده" میگذارند، ظاهراً دارند سیاستی اقتصادی را پیش می‌برند. اما در خلال این حرکت این واقعیت در جامعه تثبیت میشود و رسمیت پیدا میکند که حق سلامتی و بهداشت حق است مرتبط با مالکیت و درآمد. در آموزش و پرورش همینطور، در فراغت و تفریح همینطور. این نوع عقبگردهای ایدئولوژیکی و سیاسی و حقوقی که علی‌الظاهر "فاشیستی" هم نیست، دامنه دارتر و مقابله با آن دشوارتر از اشکال افراطی ابراز وجود راست است.

اثر ناسیونال: به این ترتیب آیا شما فاشیسم و راسیسم را مخاطرات عمده‌ای برای جامعه غربی نمیدانید؟

منصور حکمت: بگذارید اینطور بگویم که تکرار تجربه آلمان نازی برای فاشیست‌ها ساده نیست. جناحهای چپ و حتی مرکز در جامعه عکس‌العمل شدیدی در مقابل این

جریان نشان خواهند داد. زمینه های رشد راست افراطی ممکن است در آلمان و فرانسه و یا برخی جمهوری های شوروی سابق بیشتر باشد و در انگلستان و آمریکا کمتر. بهرحال تبدیل شدن فاشیسم به یک نیروی فائقه در اروپای غربی با موانع مادی و مقاومت سیاسی عظیمی روبرو خواهد بود. بنظر من حتی در فضای فعلی تحرک سیاسی طبقه کارگر و نیروی سوسیالیست قادر به پاسخگویی به این تهدید خواهد بود. طبعاً روشن است که باید برای به میدان آوردن این نیرو علیه فاشیسم و راسیسم وسیعاً تلاش کرد. بنظر من در این شک نیست که فاشیستها تقویت میشوند و بصورت یک جریان متشکل و پرتحرک راست افراطی جای معینی در صحنه سیاسی این کشورها پیدا میکنند. اما تصور نمیکنم بتوانند در آینده قابل پیش بینی به یک جریان غالب یا تعیین کننده در درون بورژوازی تبدیل شوند.

در مورد راسیسم مساله پیچیده تر است. راسیسم در این کشورها نهادی تر و ریشه دارتر است و عوامل متعددی وجود دارد که بر رشد بیش از این راسیسم در آینده، ولو در سطح رسمی توسط بورژوازی تقبیح شده باشد، دلالت میکند. برای مثال یک لبه ایده اروپای متحد کاملاً علیه ساکنین کشورهای موسوم به جهان سوم عمل میکند. هویت اروپایی نه صرفاً در تمایز با هویت ملی انگلیسی و آلمانی بلکه در برابر آسیایی و آفریقایی معنی پیدا میکند. رنگ راسیستی مساله وحدت اروپا اینجا و آنجا، و مشخصاً در قبال مساله سیاست واحد در قبال مهاجرت و پناهندگی و یا در تعریف کارآکتر و فرهنگ اروپایی، بکرات بیرون زده. با توجه به سطح بیکاری موجود در خود اروپا و فقر و نابسامانی اقتصادی و سرکوب سیاسی در بسیاری کشورهای آسیایی و آفریقایی و لاجرم مهاجرت وسیع به اروپا، بنظر میرسد تفرقه افکنی نژادی و تحریکات راسیستی عرصه ای خواهد بود که بورژوازی به سادگی از آن دست بر نمیدارد. حداکثر کاری که سیاست رسمی در این کشورها مد نظر قرار میدهد این است که فاشیستها بیش از حد از این فضا نیرو نگیرند. در این میان قطعاً قوانین مدنی به ضرر خارجیان تغییر خواهد کرد.

اترناسیونال: تحولات چند ساله اخیر دو روند متناقض را پیش چشم همه گذاشته است. از یک طرف شاهد پاکبازی جنبشهای ناسیونالیستی در کشورهای بلوک شرق و شوروی هستیم که منجر به تجزیه شوروی و صف آرایی ملی و قومی و مذهبی در

آن شده است. از طرف دیگر، اروپای غربی در شرف برچیدن مرزهای ملی و کشوری موجود و ایجاد یک اروپای واحد است. کدامیک از اینها الگوی آینده را بدست میدهد، وحدت گرایی اروپای غربی یا ناسیونالیسم و تجزیه ملی در اروپای شرقی؟

منصور حکمت: بنظر من هیچکدام. ملی گرایی امروز در بلوک شرق نتیجه تجزیه این بلوک است و نه عامل آن. بنابراین رشد دوره ای تمایلات ناسیونالیستی در شرق یک روند قابل تعمیم در مقیاس جهانی مبنی بر رشد ناسیونالیسم و دوره جدیدی از حیات آن را نشان نمیدهد. از طرف دیگر تردید دارم طرح وحدت اروپا را بشود یک جدایی جدی از ناسیونالیسم در اروپا به حساب آورد. مساله بنظر میرسد بیشتر بر سر تشکیل یک بازار داخلی ادغام شده در اروپای غربی بعنوان مبنای یک قطب اقتصادی در رقابت با آمریکا و ژاپن است تا گذار از هویت ملی به هویتی فراملی. خود شوروی مدتها یک بلوک ادغام شده، با پول و دولت و ارتش واحد و سیستم مدیریت اقتصادی متمرکز بود و امروز به کانون ملی گرایی تبدیل شده است. تا آنجا که برای یک ناظر عادی قابل مشاهده است طرح وحدت اروپا بر غلظت هویت اروپایی در تقابل با غیر اروپائیان افزوده بی آنکه تعلق خاطر ملی تک تک شرکای اروپای واحد را کاهش دهد. آنچه بنظر واقعی میرسد اینست که قطبهای جدید اقتصادی و سیاسی، متشکل از ائتلاف های مختلف کشوری، دارد جای تقسیم بندی و قطب بندی پیشین را میگیرد و این روند اتفاقا اصطکاکهای بیشتری را ببار میآورد.

بنظر من تجربه سرمایه داری نشان داده است که اگرچه حرکت سرمایه و جهانی شدن پروسه کار در شاخه های مختلف تولید مرزهای کشوری را از نظر اقتصادی سست تر میکند، ناموزونی رشد سرمایه داری در حوزه های مختلف، کمبود سرمایه در مقیاس جهانی و بی ثباتی عمومی اوضاع سرمایه داری ناسیونالیسم را در سطح سیاسی و در استراتژی اقتصادی بخشهای مختلف بورژوازی زنده نگاه میدارد. بنظر من سرمایه داری اگر نه از نظر تجریدی، از نظر سیر تکوین مشخص تاکنونی اش به هویت ملی و ناسیونالیسم نیاز دارد. بنابراین هر وحدتی جز تعریف حفاصل های جدید نخواهد بود. گرایش ذاتی سرمایه به جهانی شدن هرچه هم قوی باشد، بنظر میرسد که خلاصی انسان از ناسیونالیسم و هویت ملی عملا کار اترناسیونالیسم و

انقلاب کارگری خواهد بود.

در مجموع فکر میکنم دوره حاضر دوره ناسیونالیسم نیست. دوره زوال آنهم نیست. ناسیونالیسم نه پاسخ خاصی به مسائل سرمایه داری امروز دارد و نه بطور ویژه ای زیر فشار است. آنچه دارد تغییر میکند آرایش ملی جهان سرمایه داری است و نه جایگاه ملی گرایی در آن.

اقتربناسیونال: در شرایطی که بورژوازی الگوهای خود را در اقتصاد و سیاست و فرهنگ در اشکال مختلف از از ناسیونالیسم و مذهب تا فاشیسم و نژادپرستی مقابل جامعه قرار میدهد، بنظر میرسد که طبقه کارگر مشغول دفاع از خود در محدوده اقتصادی است. این مساله چه در کشورهای غربی و چه در اروپای شرقی که علیرغم سیاسی تر بودن فضای جامعه، فقر روزافزون احتمال فرورفتن کارگران در لاک مبارزه اقتصادی را بیشتر میکند، قابل مشاهده است. فکر نمیکنید این وضعیت نگران کننده است؟ بنظر شما خروج از این وضع در گرو چیست؟

منصور حکمت: بنظر من هم این یک واقعیت ملموس و شدیداً نگران کننده است. ابراز وجود طبقه کارگر در قلمرو سیاسی امتداد خشک مبارزه اقتصادی نیست. "کارگران" به همین معنی جامعه شناسانه کلمه تاکنون کمتر در سیاست دخالت کرده اند. کارگر با احزاب کارگری، چه اصلاح طلب و چه انقلابی، در جدال سیاسی شرکت میکند. اکنون شرایطی بوجود آمده که همه سنتهای سیاسی و حزبی ای که بهر نوع ظرفی برای دخالت سیاسی کارگر در جامعه بوده اند، نظیر سوسیال دموکراسی و شاخه های مختلف کمونیسم، در حقیض بسر میبرند. این انتظار که کارگران بدون سازمانیابی حول احزاب سیاسی میتوانند از قلمرو اقتصادی زیاد پا بیرون بگذارند انتظار پوچ و از نظر تاریخی بدون مبنایی است. شخصا تصور نمیکنم سوسیال دموکراسی حتی راغب باشد که از این پس بعنوان انعکاس سیاسی جنبش اتحادیه ای در جامعه تصویر شود. این جریان بنظر من بدرجه زیادی از کارگران دست کشیده و چشم به اقشار میانی جامعه دوخته است. از این گذشته سوسیال دموکراسی حتی فاقد یک برنامه اجتماعی و اقتصادی روشن است. مساله به این ترتیب به سرنوشت کمونیسم کارگری گره میخورد. اینجاست که فکر میکنم بدون وجود تلاش جدی برای

اولا، دفع هجوم ضد کمونیستی امروز و ثانيا، ایجاد احزاب کمونیستی درگیر در سازماندهی طبقاتی کارگران و دخیل در مبارزات سیاسی، کارگران حتی اگر بتوانند در قلمرو اقتصادی سنگرهای معینی را حفظ کنند، بهرحال با یک نقطه تعادل سیاسی و ایدئولوژیکی به مراتب ضد کارگری تر از اوضاع تاکنونی مواجه خواهند شد. بنظر من دوره ای که به آن پا گذاشته ایم از نقطه نظر تحرک اعتراضی طبقه کارگر کمبودی نخواهد داشت. اما اینکه این مبارزات به چه سرانجامی میرسد و بطور مشخص در موقعیت عمومی کارگر در جامعه، اقتدار و حرمت او، چه تاثیری میگذارد سوال دیگری است. این دومی دیگر به وجود یک تحرک کمونیستی در سطح جامعه و در متن حرکت کارگری گره میخورد.

اولین بار در اسفند ۱۳۷۰، مارس ۱۹۹۱
در شماره ۱ انترناسیونال منتشر شد.

مصافهای کمونیسم امروز

منصور حکمت

بخشی از مقاله منصور حکمت در باره

علل جدائی از حزب کمونیست ایران مندرج

در نشریه کمونیست شماره ۶۳

چند سال اخیر بیگمان یک دوره بسیار تعیین کننده در تاریخ قرن بیستم بوده است. شاید برای بسیاری از این نسل که ناظر این تحولات است، مانند انسانهایی که در دوره انقلاب ۱۹۱۷، عروج فاشیسم و یا دو جنگ جهانی زیستند و لابلای آن تحولات زندگی روزمره اجتناب ناپذیر خود را گذراندند و به چرخشهای عظیم پیرامون خود به عنوان "اخبار" نگاه کردند، اهمیت تاریخساز این دوره هنوز آنطور که باید درک نشود. دنیای فردا نشان خواهد داد که چگونه جامعه بشری در این دوره پا به مسیر جدیدی گذاشت. چهره اقتصادی، سیاسی و معنوی جهان تغییر کرد. چگونه نگاه انسان به خود و سرنوشت و آینده خود عوض شد.

ما در یک گسست تاریخی اساسی زندگی میکنیم. از هرجا آمده باشیم و به هر کاری مشغول بوده باشیم، وقایع سالهای اخیر شرایط زندگی و چهارچوب تلاش اجتماعی ما و نسلهای بعد از ما را باز تعریف میکند. جنگهایی که در ۵۰ سال آینده به وقوع خواهد پیوست، مشقات و محرومیت هایی که بشر خواهد کشید، جدالهای اجتماعی و سیاسی و فکری که میلیونها نفر زندگی خود را با آن معنی خواهند کرد، تصویری که انسان در هنر و فرهنگ و ادبیاتش از خود بدست خواهد داد، روانشناسی فردی و اجتماعی انسان، بیم و امیدهای اقتصادی و سیاسی و پندارهای اخلاقی و جهان نگرایی فلسفی اش همه مهر آنچه امروز جلوی چشمان ما میگذرد را بر خود خواهد داشت. همانقدر که شرایط سیاسی و اقتصادی و فکری حاصل جنگ دوم جهانی حیات مادی و معنوی دو نسل اخیر را، از اروپا و آمریکای صنعتی تا پرت ترین مناطق عقب افتاده و تحت سلطه، قالب زد، شرایط حاصل از تحولات امروز زندگی نسلهای بعد را در تمام شئون تحت تاثیر قرار میدهد.

مفسران غربی میگویند که "جنگ سوم جهانی با پیروزی غرب به پایان رسیده است بی آنکه گلوله ای شلیک شود". تاریخ زنده کشمکش چند ده ساله طرفین این "جنگ سوم" و همین مرحله آخر آن

در چند سال اخیر جز مرگ و فقر و بیحقوقی و مشقات میلیاردها انسان نبوده است. این خود تکلیف این ادعا که "گلوله ای شلیک نشد" را به اندازه کافی روشن میکند. بهرحال اینجا باید از این گذشت. آنچه در این روایت صحیح است و باید مورد توجه جدی قرار بگیرد این است که آنچه در جریان است چیزی در حد پایان جنگ سوم جهانی است و باید تاثیر آن را در تاریخ معاصر شناخت.

تحولات تاریخی امروز در سطوح مختلفی در جریان است. وجه قابل مشاهده و فوری این تحولات سقوط و تجزیه بلوک شرق و انهدام کل سیستم اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی ای است که این بلوک را تعریف میکرد. به یک معنی ساده در نبرد دو قطب بورژوایی غرب و شرق، غرب پیروز شده است. مانند هر پیروزی پیشین یک قدرت بورژوایی بر دیگری، در این مورد هم ما شاهد تجزیه سیاسی و جغرافیایی، انقیاد اقتصادی و کرنش ایدئولوژیکی بلوک مغلوب هستیم. از تصرف سرزمین های قدرت مغلوب تا تسخیر بازارهایش، از تغییر سیستم سیاسی و اداری آن تا گشوده شدن دروازه های آن بر روی فرهنگ و معیارهای اخلاقی قدرت پیروز، همه مشخصات کلاسیک پیروزی یک قدرت بورژوایی بر دیگری است. اما اولین چیزی که در این میان ایدا "کلاسیک" نیست، این واقعیت است که طرف مغلوب یک سوی یک دوقطبی و تقابل جهانی بوده است که به مدت نیم قرن پایه ای ترین مشخصه اوضاع سیاسی جهان را تشکیل میداده است. کل جهان از نظر سیاسی حول این تقابل آرایش گرفته بود و پایان این تقابل کلا معادلات سیاسی و اقتصادی را، نه فقط در بلوک شرق بلکه در مقیاسی بین المللی، دگرگون میکند.

در خود بلوک شرق شاهد خیره کننده ترین تحولات هستیم. پیروزی بازار برای کارگر فقر و ناامنی اقتصادی در مقیاسی وسیع ببار آورده است. جدال برسر الگوهای اقتصادی و آرایشهای سیاسی جدید به حادثترین شکل در جریان است. از سوی دیگر در هم ریختن یک نظام سیاسی و اداری بسته، جنبشهای اجتماعی را، از پیشرو و انقلابی تا ارتجاعی و عتیق، به تحرکی وسیع واداشته است. در کنار حرکتهای وسیع کارگری و طرح مطالبات جدید و اشکال اعتراضی بیسابقه در مبارزات کارگری، ناسیونالیسم و فاشیسم و مذهب پا به جلوی صحنه گذاشته اند.

در جهان تحت سلطه و عقب مانده موسوم به جهان سوم که مسائل آن مستقیماً به این تقابل بین المللی گره خورده بود، صورت مسائل از بنیاد تغییر میکنند. برای مسائل کهنه بناگاه راه حل پیدا میشود و در همان حال معضلات جدیدی، پیچیده تر از قبل، طرح میشود. نیروها و گرایشهای اجتماعی در این کشورها بناگاه خود را با موقعیتی اساساً تغییر یافته روبرو میکنند. این در

مورد فلسطین، افغانستان، اتیوپی، کامبوج، کشورهای مختلف آمریکای مرکزی و جنوبی و کانونهای عمده مناقشه در آفریقا به روشنی قابل مشاهده است. ناسیونالیسم، مذهب، لیبرالیسم، رفرمیسم و رادیکالیسم در کشورهای مختلف در موقعیت کاملاً متفاوتی نسبت به قبل قرار میگیرند. دورنمای توسعه اقتصادی جهان عقب مانده بار دیگر تغییر میکند. سقوط شرق و باز شدن دروازه های آن بر روی سرمایه غربی امیدهای تازه کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به توسعه به اتکای غرب و مبتنی بر ادغام در بازار جهانی را به یاس مبدل میکند.

اما وجه مهم تر و در دراز مدت تعیین کننده تر سقوط بلوک شرق تحولات اجتناب ناپذیر آتی در خود غرب پیروز است. با سقوط شرق، آن مجموعه و چهارچوب اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی که بعنوان غرب و یا "جهان آزاد" در مقابل شرق برپا شده بود نیز بناگزییر دستخوش تغییر میشود. غرب نیز باید به مثابه یک بلوک تجزیه شود و همراه آن کل ساختار سیاسی و دستگاه ایدئولوژیکی که به این غرب هویت مشترکی میداد مورد تجدید نظر قرار بگیرد. نه فقط آرایشهای نظامی، سیاسی و اقتصادی جدید، بلکه چهارچوبهای فکری و ایدئولوژیکی جدید و متناسب با سرمایه داری پس از پایان "غرب و شرق" باید شکل بگیرند. دنیای سرمایه داری بسوی یک تجدید نظر تمام و کمال در آرایش اقتصادی و روبنای سیاسی، اداری و فرهنگی خود پیش میرود. دوره تاریخی جدید نه دوره ثبات و نظم و روشنی، بلکه دوره بی ثباتی، اغتشاش و ابهام است.

اما نگرش به مساله حتی بعنوان یک تعیین تکلیف بنیادی و تاریخی میان قدرتهای و بلوکهای بورژوازی هنوز نیمی از تصویر را بیرون میگذارد. پایان "جنگ سوم" میان بورژواها با تعرضی بهمان درجه تاریخی و بنیادی توسط کل بورژوازی به طبقه کارگر همراه شده است. غالب و مغلوب در اعلام "پایان کمونیسم" همصدا هستند. پیروزی غرب، نه بعنوان پیروزی بر یک بلوک اقتصادی و سیاسی و نظامی متخاصم و رقیب، و نه فقط بعنوان پیروزی بازار بر دولترگرایی اقتصادی، بلکه در درجه اول بعنوان پیروزی ای بر کمونیسم جشن گرفته میشود. این تبیین از یک طرف میراث قالب ایدئولوژیکی ای است که تعرض نهایی غرب به شرق در دوره تاجر و ریگان بخود گرفت. این درافزوده مشخص راست جدید در دهه هشتاد در اروپای غربی و آمریکا در جدال سنتی غرب و شرق بود. از طرف دیگر تبیین مساله توسط ایدئولوژی رسمی غرب بعنوان جدال دموکراسی و بازار با کمونیسم و سوسیالیسم پرچم تعرض بورژوازی در دور جدید در جبهه مبارزه با کارگر و جنبش کارگری است. این اعلام این واقعیت است که از نظر بورژوازی تعیین تکلیف در جنگ درون طبقاتی باید به پیشرویهای اساسی در جنگ طبقاتی ای که به موازات کشمکش قدرتهای بورژوازی در جریان بوده است منجر شود.

این وجه سیاه تحولات اخیر بین المللی است که کابوسی هولناک را در برابر بشریت بطور کلی قرار میدهد. برای بسیاری از مفسرین خام اندیش رویدادهای دوره اخیر، در چپ و چپ سابق و در میان روشنفکران سلیم النفس و کم عقل بطور کلی، جهان ظاهرا روبه آرامش و صلح و آزادی و انسانیت دارد. همه با مطالبات ملی، لیبرالی، محیط زیستی و غیره شان مودبانه برای تقدیم عرضحال به پیشگاه سرمایه داری در صف می ایستند. اینها توهماتی خام اندیشانه و نشانه فقدان نگرش تاریخی به اوضاع جاری است. حمله امروز به کمونیسم حمله ای به یک فرقه، رژیم، احزاب و یا سیستم اداری و سیاسی معینی نیست. این حمله ای به بشریت و برابری طلبی و آزادی خواهی انسانی بطور کلی و به جنبش اجتماعی طبقه کارگر برای تحقق این آرمانها بطور اخص است. هدف این تعرض اعلام جاودانگی سرمایه داری و بیحاصل قلمداد کردن هر انتقاد بشریت محروم به این نظام است. این تعرضی علیه انتظارات انسانی است، علیه امید انسانها به دخالت در سرنوشت خویش، علیه مسئولیت اجتماع در برابر فرد، علیه هرنوع ایده مبنی بر برابری حقوقی، سیاسی و اقتصادی انسانها. این تعرضی است علیه تمام محدودیت و ترمزی که طبقه کارگر و اندیشه سوسیالیستی در طول دو قرن و در طی کشمکشهای هرروزه بزرگ و کوچک بر تاخت و تاز و استثمار لخت و عریان سرمایه تحمیل کرده است.

اگر بورژوازی در این تعرض علیه کمونیسم موفق شود، اگر قادر شود انتقاد و حرکت اجتماعی سوسیالیستی را به حاشیه جامعه براند، آنگاه آلترناتیو واقعی ای که در برابر جهان امروز قرار میگیرد جز بربریتی پیچیده در زورق تکنولوژی نخواهد بود. ماحصل پیروزی این تعرض امتیزه شدن کارگر و شهروند بطور کلی در برابر سرمایه و نهادهای سیاسی و اداری و اقتصادی و تبلیغاتی آن و ریشخند شدن ایده آلهای انسانی بعنوان ایده هایی مهجور و غیر قابل تحقق خواهد بود. هلهله برای بزیر کشیدن شدن مجسمه های لنین از سر دشمنی با بلوک سرمایه داری دولتی وامانده و شکست خورده در شرق نیست. لنین را بعنوان سمبل جسارت طبقاتی کارگر به ساحت مقدس سرمایه، به عنوان سمبل تلاش توده انسانهای کارکن و فرودست برای تغییر جهان، بزیر میکشند.

حتی بدون این موج جدید تعرض به بشریت کارگر، دنیای امروز به اندازه کافی برای هرکس که اندک حرمت و حقی برای انسان قائل باشد سیاه هست. در کانون های صنعتی جهان توده بیکاران هر روز انبوه تر میشود. شکاف طبقاتی گسترش یافته است. امنیت اجتماعی و رفاه عمومی مردم بشدت تنزل یافته است. خانواده کارگری بدون دو شغل امکان امرار معاش ندارد. تشکلهای کارگری، و حتی بستر اصلی جنبش اتحادیه ای که مدتهاست تهدیدی برای نظم بورژوایی موجود محسوب

نمیشود، در منگنه قرار گرفته اند و قدرت عمل خویش را بشدت از دست داده اند. فردیت و رقابت بعنوان اصول انکار ناپذیر و بنیادی جامعه در اذهان تثبیت شده است. افق عمومی جامعه، که بیش از هرچیز در حرکت روشنفکران و تحصیل کردگان، متفکرین و چهره پردازان معنوی جامعه بورژوازی منعکس میشود، شدیداً به راست چرخیده است. ایده های اصلاح طلبانه و لیبرالی دهه های شصت و هفتاد در طول دهه هشتاد شدیداً به حاشیه رانده شده و بی اعتبار اعلام شده اند. زندگی توده های وسیع زیر حد فقر در خود اروپا و آمریکای صنعتی به امری پذیرفته شده تبدیل میشود. نئو فاشیسم و راسیسم در اشکال مختلف میداندار شده اند. انقلاب تکنولوژیک نه فقط بر مقهوریت اقتصادی کارگر در برابر سرمایه افزوده است، بلکه اشکال نوینی برای حفظ اقتدار سیاسی بورژوازی فراهم ساخته است. در کنار ارتش، زندانها و دادگاهها، رسانه های جمعی با پوششی عظیم جای ویژه ای در تضمین حاکمیت سیاسی بورژوازی پیدا کرده اند. تحمیق و ارباب سیستماتیک فرد در انزوای خانه اش، بمباران تبلیغاتی دائمی جامعه با روایت بورژوازی از جهان و جامعه و انسان، به جزء مکمل و شرط لازم بقاء دموکراسی غربی (دیکتاتوری پارلمانی بورژوازی) تبدیل شده است.

در خارج این جهان صنعتی ناامنی اقتصادی و بیحقوقی سیاسی و اجتماعی در ابعادی به مراتب عظیم تر بیداد میکند. افق توسعه اقتصادی در این کشورها رسماً کور شده است و در بسیاری جنگ هرروزه با فقر و قحطی داستان زندگی اقتصادی توده مردم را تشکیل میدهد. بدهی های کشورهای به اصطلاح جهان سوم به کشورهای و موسسات مالی غربی ابعادی باور نکردنی یافته است. در بسیاری از کشورها تا هشتاد درصد در آمد حاصله از رشد اقتصادی صرف باز پرداخت بهره وامها میشود. حقیقتی که به آمار رسمی خود بورژوازی در سال فقط ۵۰ میلیون کودک (دو نفر در هر ثانیه) را به کام مرگ میکشد و برای آنها که جان بدر میبرند فقر و بیخانمانی و فحشاء و اعتیاد بجا میگذارد.

چند میلیارد مردم این کشورها از کوچکترین حقی در دخالت در اداره جامعه خویش و از بدست گرفتن سرنوشت اقتصادی و سیاسی خود محرومند. حکومتهای سرکوبگر بورژوازی و جنایتهای سیاسی دولتی و ماوراء دولتی که اساساً طبقه کارگر و جنبش کارگری را هدف گرفته اند وجه مشخصه نظام سیاسی در این کشورهاست. تلاش برای تشکیل اتحادیه و یا سازمان سوسیالیستی کارگری در بسیاری از این کشورها جرم محسوب میشود و با مجازاتهای سنگین پاسخ میگیرد. موقعیت کارگران این کشورها بعنوان انسانهایی درجه دوم و قابل دور انداختن، فروشندگان نیروی کار ارزان، بیش از پیش در اقتصاد سیاسی جهان امروز تثبیت میشود.

این آپارتاید طبقاتی و درجه بندی رسمی ارزش انسانها چه در محدوده خود جهان صنعتی و چه در مقیاس جهانی با عروج قالبهای فکری ارتجاعی نوینی تحکیم و تقویت میشود. بار ملامت بیکاری، بی مسکنی، فقر و محرومیت از امکانات ابتدایی پزشکی، رفاهی و آموزشی، از دوش جامعه و نظام اجتماعی برداشته میشود و بر دوش فرد قرار میگیرد. حق، چه اقتصادی و چه سیاسی، بار دیگر با صراحت به مالکیت مرتبط میشود. ناسیونالیسم و مذهب دوباره میدان فراخی برای تحرک پیدا میکنند. در کنار اعلام تقدس بازار و سرمایه و مالکیت بورژوازی، دخالتگری میلیتاریستی در سطح جهان و چهارچوب فکری راسیستی و اروپا- محور متناسب با آن از نو تظہیر میشود و بر سردر نظم نوین جهانی حک میشود.

برای کمونیسمی که در آرمان برابری و آزادی انسانها تجدید نظر نکرده است، برای کمونیسمی که جنبش انتقادی - پراتیکی کارگر برای دگرگون کردن کل نظم عقب مانده و ضد انسانی بورژوازی است، برای کمونیسمی که تعرض امروزی به مارکسیسم و اندیشه ها و جنبش های کارگری را شاهد است، دوره حاضر مجموعه وسیعی از مصافهای فکری و سیاسی را در دستور میگذارد. باید به استقبال این جدالها رفت و همه چیز بر امکان پیروزی کارگر و کمونیسم در همین دوره دلالت میکند. جهان دستخوش یک تجدید نظر اساسی دربنیاد های سیاسی و اقتصادی و فکری خود است و کمونیسم کارگری، اینبار بدون آنکه با بلوکها و اردوگاههای سوسیالیسم بورژوازی روبرو باشد، امکان وسیعی برای طرح مستقیم و شفاف نگرش انتقادی و آلترناتیو اجتماعی خود دارد. جهانی شدن سرمایه و تولید صنعتی، طبقه کارگر مدرن را به طبقه ای براستی جهانی تبدیل کرده است. اعتراضات کارگری برای بهبود اوضاع طبقه و علیه سیاستهای دولتها و کارفرمایان بدون وقفه در کشورهای مختلف در جریان است. گرایشات سنتی در جنبش کارگری، بویژه جنبش اتحادیه ای و حرکتهای سوسیال دموکراتیک، ناتوانی شان را در گسترش سازمانیابی کارگری و به پیروزی رساندن اعتراضات کارگری به نمایش گذاشته اند. علیرغم کل تحریکات و تبلیغات ضد کمونیستی کنونی، حرکت سوسیالیستی رادیکال در جنبش طبقاتی دامنه عمل وسیع تری برای جلب طبقه کارگر به سازمانیابی و سیاست رادیکال کارگری یافته است.

بعنوان کمونیست کارهای زیادی باید کرد. کارهای زیادی میشود کرد. کل پیروزی و یا کل شکست هر دو ممکن و محتملند. جدالهای اساسی جهانی اند و خصلت کشوری خاصی ندارند، هرچند استنتاجات روشنی در مورد وظایف کمونیستی در هر کشور میتوان از این وضعیت به عمل آورد. بعنوان کمونیست باید در سنگربندی های معلومی حضور یافت. کمونیسم امروز فقط با حضور در

این سنگر ها مشخص خواهد شد. نه فقط باید جلوی تعرض فکری بورژوازی به مارکسیسم ایستاد، بلکه باید انتقاد زیر و روکننده مارکسیستی، انتقاد کارگر به جهان سرمایه داری، را با قدرت و کوبندگی به مراتب بیشتر در سطح جامعه طرح کرد. باید خرافات دموکراتیک، ناسیونالیستی، لیبرالی، مذهبی و انتقادات نیمبند ناراضیان بورژوا به حاشیه های نظام موجود را از صحنه جaro کرد. باید صف سوسیالیستی کارگر را به میدان جدالهای اقتصادی و سیاسی تعیین کننده امروز کشاند. باید آلترناتیو کارگری را در برابر جهان امروز قرار داد. باید اشکال و قالبهای مبارزه رادیکال توده کارگران را تعریف کرد و گسترش داد. باید احزاب سیاسی روشن بین، رادیکال و کمونیست کارگری ایجاد کرد. باید ایجاد وحدت طبقاتی کارگر در سطح بین المللی را بعنوان یک امر عاجل عملی در دستور قرار داد.

کمونیست واقعی امروز کسی است که مبرمیت اوضاع معاصر را و اهمیت نقش خود را درک کند. شخصا هیچوقت کوچکترین سمپاتی ای به کسانی که خود را کمونیست میخوانند اما دخالت واقعی در تغییر جهان معاصر خود را بلند پروازی تلقی میکنند نداشته ام. کمونیسم در حاشیه جامعه کمونیسم نیست. قرار گرفتن در متن و در صف اول مقاومت در برابر تعرض بین المللی بورژوازی به آرمانهای برحق انسانی و دستاوردهای اجتماعی تاکتونی، به میدان کشیدن یک صف بین المللی سوسیالیستی کارگری در جهان پرتلاطم امروز و تلاش برای پیروز کردن سوسیالیسم، این لازمه کمونیست بودن در دنیای امروز است.

وقتی از این زاویه به کلیت حزب کمونیست ایران نگاه میکنم، آن را به صورت صفی واقف به این وظایف و متعهد به ایفای این نقش نمیبینم. این آگاهی، آمادگی و توانایی مشخصه عمومی حزب کمونیست نیست. حزب کمونیست در شکل فعلی اش حتی آن جریانی در درون خود را که افق چنین پراتیک کمونیستی ای را روبروی خود گذاشته است مقید و محدود میکند. جدایی امروز ما اقدامی است برای شکل دادن هرچه سریعتر به یک صف کمونیستی که بتواند به استقبال وظایف امروز برود.

اولین سوالی که باید به آن پاسخ داد اینست که چرا با خود همین حزب و در چهارچوب همین حزب نمیتوان بدرستی به جدالهای کمونیسم امروز پا گذاشت. من نظرم رادرباره جایگاه تاریخی حزب کمونیست و ارزشی که برای قریب یک دهه فعالیت آن قائلم در مقاطع مختلف توضیح داده ام و امیدوارم بتوانم در فرصت مناسبی ارزیابی و جمعبندی ای از جایگاه این حزب در تاریخ سوسیالیسم معاصر ایران بدهم. اینجا در پاسخ به سوال فوق میخواهم به محدودیتهای مادی و تاریخی این

محدودیت‌های تاریخی حزب کمونیست ایران

یکی از استدلال‌هایی که در طول سه سال گذشته ما را از جدایی منصرف میکرد ارزش تاریخی و اجتماعی حزب کمونیست ایران و سابقه افتخار آمیز آن بود. اما سابقه و تاریخ پراتیکی حزب همانقدر که میتواند مایه قدرت باشد، میتواند مانع انطباق حزب با واقعیات و نیازهای کمونیسم امروز هم باشد. تحولات عظیم دنیای امروز که مستقیماً به زمینه های فعالیت کمونیستی و آینده کمونیسم مربوط میشود، ایجاب میکند که کمونیست امروزی مستقل از سابقه و تاریخچه فعالیتش در مورد سازمانیابی کمونیستی در دوره ای که امروز شروع میشود فکر کند تصمیم بگیرد. حتی اگر حزب کمونیست ایران هیچکدام از مسائلی را که بعداً اشاره میکنم نداشت، حتی اگر یک جریان یکپارچه و بی ابهام بود، هنوز ما بعنوان کمونیست‌هایی که با واقعیات تاریخساز امروز روبرو هستیم باید در مورد حزبیتهای که پاسخگوی نیازهای مبارزه امروز است تصمیم می‌گرفتیم. حزب کمونیست ایران محصول تاریخ معین و تلاقی های اجتماعی معینی است. این حزب حاصل تاریخ معینی است. مهر مبارزه فکری و سیاسی در یک دوره خاص و در کشور خاصی را بر خود دارد. نگرش این حزب به خود و از آن مهمتر نگرش جامعه به آن، عرصه های فعالیت موجود آن، تیپ فعالین سیاسی این حزب، اولویتهای و مشغله های آن، و بطور خلاصه مجموعه خصوصیات فکری و عملی و سیمای اجتماعی آن، توسط این تاریخ مقید و مشروط میشود. اما حزبی که کمونیسم کارگری امروز به آن نیاز دارد در مقابل این پدیده از نظر تاریخی مشروط و قالب زده شده قرار می‌گیرد. حزب کمونیستی که بخواهد امروز نقش بازی کند باید از امروز الهام بگیرد. باید در انعکاس به تحولات تاریخی امروز و در قبال وظایف کمونیسم امروز، خود را تعریف کند. کمونیسم بعنوان نقد، آرمان و جنبش اجتماعی پابرجاست و با دوره های سیاسی و اجتماعی جا به جا نمیشود. اما تحزب کمونیستی و شکلی که کمونیست‌ها در هر مقطع جنبش خود را آرایش میدهند، مستقیماً از نقطه عطفهای تاریخی تاثیر می‌پذیرد. با حزبی که از دل مبارزه ضد رویزیونیستی در یک دوره معین و یا جدال ضد پوپولیستی در یک کشور معین پیدا شده و توسط این مبارزه قالب زده شده نمیتوان صاف و ساده وارد دوره ای شد که در آن خود این مقولات اهمیت تاریخی خود را از دست داده اند. بنابراین حتی اگر از حزب سیاسی خود کمال رضایت را هم داشتیم با تحولات جهانی اخیر باید مستقل از هویت حزبی موجودمان کمونیست‌های کارگری دیگر در گوشه و کنار دنیا را هم خبر میکردیم و در مورد چه باید کرد امروز و تحزب کمونیستی در جهان امروز تصمیمات جدید می‌گرفتیم.

بحث ضرورت گسست از این گذشته معین و محدود و ربط دادن حزب کمونیست ایران به تاریخ بین المللی سوسیالیسم کارگری البته تازگی ندارد. این در چند سال گذشته یکی از تمهای اصلی مشخص کننده مباحثات جریان کمونیسم کارگری در حزب کمونیست بوده است. آنچه که تازگی دارد، و لااقل برای من یک تز اصلی در تبیین جدایی از حزب کمونیست است، این است که تاریخ و سیمای متعین حزب کمونیست ایران، با همه افتخارات و وجهه تاکنونی اش، در قبال حرکت کمونیسم کارگری امروز دیگر نقش دست و پاگیر پیدا میکند. پیوستگی با تاریخ حزبی قبلی، دیگر نه نقطه قدرت بلکه اتصالی به گذشته و مانعی برای حضور با تمام قوا در صحنه های مبارزه کمونیستی امروز است. این به معنی صرفنظر کردن از دستاوردهای باارزش مبارزه تاکنونی نیست. اما شرط تکیه به این دستاوردها در حرکت آتی، جدا کردن آنها از قالب تاریخی و سازمانی خاصی است که در آن پیدا شده اند. روشن بینی نظری و سیاسی حاصل این سالها، توانایی های و تجارب کسب شده، وجهه اجتماعی کمونیسم ما و نفوذ نسبتا وسیع ما در ایران و احتمالا در برخی کشورهای دیگر، از طریق انسانها و فعالین زنده به حرکت جدید منتقل خواهد شد. آنچه که ما باید بجا بگذاریم قالب تشکیلاتی و سیمای سازمانی معینی است که این نقطه قدرتها در آن کسب شده و امروز دیگر بیش از حد میخکوب گذشته، دست و پاگیر و زمین گیر کننده است. جامعه باید حزب ما را بعنوان کمونیسم متشکل در قبال واقعیات و معضلات جهانی در انتهای قرن بیستم بشناسد. این هویت را بدون صرفنظر کردن از هویت محدود قبلی نمیتوان کسب کرد.

خصلت ائتلافی حزب کمونیست ایران

در این باره قبلا زیاد صحبت کرده ام. حزب کمونیست ایران حزب یک گرایش اجتماعی و یا مجموعه ای از گرایشات فکری و پراتیکی یک طبقه اجتماعی واحد نیست. حزب کمونیست ایران ظرفی برای فعالیت چند گرایش اجتماعی و طبقاتی مختلف و حاصل چند تاریخ سیاسی مختلف است. بستر اولیه پیدایش این حزب، نظیر کل چپ رادیکال دوره اخیر در ایران، انقلاب ۵۷ و تحرک طبقات اجتماعی در این انقلاب بود. زمینه اجتماعی اولیه این چپ رادیکال را جنبش روشنفکران و تحصیل کردگان ناراضی در یک کشور تحت سلطه تشکیل میداد که افق توسعه اقتصادی، نمایندگی شدن در ساختار سیاسی و تقویت فرهنگ ملی را در برابر خود قرار داده بودند و تحقق این افق را در گرو تعیین تکلیف با سلطه امپریالیستی غرب و آمریکا و رژیم استبداد سلطنتی میدانستند. این ناراضایتی اجتماعی مایه پیدایش طیفی از نیروهای سیاسی، از جریانات بیگانه ترس و نوگریز مذهبی، تا جریانات چپ گرا و شبه سوسیالیست، بود که تا پیش از انقلاب ۵۷ در یک حرکت

عمومی ضد سلطنتی _ ضد آمریکایی عملاً کنار هم قرار می‌گرفتند. سوسیالیسم رادیکالی که پا به انقلاب گذاشت از نظر مضمونی چیزی بیش از این ملی گرایی اصلاح طلبانه در بر نداشت. انقلاب اکتبر و اعتبار عمومی مارکسیسم در سطح جهانی، عنوان کمونیسم و مارکسیسم را به جریان‌ات رادیکال و از جمله چپ رادیکال ایران تحمیل می‌کرد. این جریان‌ات آرمانهای ملی و رفرمیستی خود را به مارکسیسم نسبت می‌دادند و خود را در این قالب تبیین می‌کردند. در طول انقلاب، زیر فشار نظری مارکسیستی از یکسو حضور عملی کارگر بعنوان یک جریان رادیکال و معطوف به سوسیالیسم از سوی دیگر، این چپ رادیکال تجربه شد. یک رگه سهم در تشکیل حزب کمونیست ایران جریان ضد پوپولیست و ضد رویزیونیستی است که با نقد ملی گرایی و اصلاح طلبی چپ روشنفکری در متن همین طیف شکل گرفت. یک جریان مارکسیستی که محیط اجتماعی فعالیت آن همچنان همان محیط اعتراض غیر کارگری بود و نیرو و توان خود را از این محیط می‌گرفت. بخش زیادی از نسل اول فعالین حزب کمونیست نه از محیط اعتراض کارگری، بلکه از تجزیه گروههای چپ رادیکال غیر کارگری، بیرون آمدند.

این رگه از مارکسیسم بعداً چه در جامعه و چه در درون حزب کمونیست ایران دستخوش تحولات و تجزیه هایی شد. به این بعداً می‌پردازم، اما همینقدر لازم است تاکید کنم که برخی از مشخصات عمومی این چپ غیر کارگری، علیرغم همه پیشرفتهای نظری و فکری که در آن رخ داده بود، به حزب کمونیست ایران منتقل شد. مهمترین این مشخصات، خاصیت اشتقاقی سوسیالیسم و مارکسیسم در این جریان بود. این جریان حاصل فشار مارکسیسم به یک جنبش اجتماعی غیر سوسیالیستی بود و لذا مارکسیسم و سوسیالیسم بعنوان قالب فکری و مجموعه اصولی که تحقق امر اجتماعی واقعی و نهایتاً غیر سوسیالیستی این جریان را تسهیل میکرد توسط این جریان پذیرفته شده بود. مارکسیسم ابزاری بود برای اندیشیدن و خط مشی تعیین کردن در قبال رژیم اسلامی، استبداد، انقلاب ایران، سازمان سازی، جذب نیرو، سرنگونی، مذهب، و نظایر اینها. افق سیاسی همچنان یک افق ملی و کشوری، و هدف سیاسی همچنان اصلاح طلبانه بود. این جریان در سطح وسیع نسبت به دفاع از سوسیالیسم و مارکسیسم بی میل و ناتوان است. آنجا که به این کار ناگزیر میشود، از محدوده قالبها و فرمولهای قبلاً فراهم شده فراتر نمیرود. مشخصه دیگر این جریان، خصلت آبستریه کارگر و مبارزه کارگری برای آن است. محیط طبیعی فعالیت این جریان کارگر و جنبش کارگری نیست. توانایی خاصی در این محیط ندارد و بسادگی کسب نمیکند. گرایش به کارگر و مبارزه کارگری با فشار تئوری و از مجرای اعلام وفاداری اش به مارکسیسم به این جریان تحمیل شده است.

یک رگه دیگر در حزب کمونیست ناسیونالیسم کرد است. اگر ناسیونالیسم چپ سراسری در طول انقلاب ۵۷ با قدرت نقد شده است، ناسیونالیسم چپ کردستان زیر چتر جنبش توده ای مسلحانه از هر نقد جدی در امان مانده و حتی گاه تشویق و تقدیس شده است. این ناسیونالیسم همراه چپ کردستان وارد حزب کمونیست میشود. آنهم تئوری و قالبهای بیانی مارکسیستی را در سطح فرمال میپذیرد و به حزب کمونیست بعنوان ابزاری برای تحقق امر غیر سوسیالیستی خود نگاه میکند. تاریخ اجتماعی این گرایش، نظرات و سنتهای عملی اش، هرچند دارای شباهتها و نقاط مشترکی با چپ رادیکال سراسری است، اما آنقدر مستقل و خود ویژه هست که این جریان را به یک گرایش قابل تمیز در حزب کمونیست تبدیل کند. محیط اجتماعی این جریان اعتراض ملی در کردستان و روشنفکران معترض در جامعه کرد است.

و بالاخره باید به گرایش سوسیالیسم کارگری در حزب اشاره کرد. پایه اجتماعی این جریان نیازی به توضیح ندارد. در سطح فکری این جریان متکی به تفکر سوسیالیستی ای است که، جدا از تاریخ افکار و آرمانهای سیاسی در ایران، در مارکسیسم نمایندگی و بیان شده است. این گرایش به نشر و اشاعه این تفکر و دفاع از آن مصر است. از نظر عملی این جریان حاصل فعال شدن کارگران در انقلاب ۵۷، تحرک کارگری در دوره پس از آن و گرایش آنها به تحزب کمونیستی از یکسو و ادامه نقد سوسیالیستی در حزب کمونیست و توسط حزب کمونیست از سوی دیگر است. روی آوری حزب به جنبش کارگری، ورود بخش وسیعتری از کارگران به حزب یا تحکیم ارتباط حزب با محافل کارگری زمینه های رشد و تقویت این جریان در حزب را فراهم کرده است. این جریان در سالهای اخیر چهره عمومی حزب را بویژه در قبال طبقه کارگر ایران تصویر کرده است و منشاء استقبالی است که حزب کمونیست در میان کارگران در ایران و کشورهای منطقه با آن روبرو شده است.

لازم است اشاره کنم که اگرچه سوسیالیسم کارگری در حزب زیر چتر عمومی مباحثات کمونیسم کارگری در حزب جلو آمده است، این هنوز به معنی انسجام نظری و عملی این جریان حول این نظرات نیست. در دل گرایش سوسیالیسم کارگری در حزب هنوز میشود تاثیرات گرایشهای دیگر موجود در طبقه کارگر، نظیر آنارکو سندیکالیسم و یونیونیسم چپ، را نیز دید. کاملاً قابل انتظار است که در آینده شاهد مباحثات زنده ای در درون خود این جریان بر سر این خطوط باشیم. اما آنچه که این جریان را به یک حرکت واحد و بنظر من مبنای محکمی برای یک حزب کمونیستی کارگری تبدیل میکند، یکسانی پایه طبقاتی این جریان و جایگاه برجسته امر سوسیالیسم کارگری در آن است. کشمکشهای درون این جریان در آینده بهرحال در چهارچوب طبقاتی واحدی صورت خواهد گرفت.

وجود گرایش‌های مختلف و منشاء‌های تاریخی – طبقاتی متفاوت آنها به حزب کمونیست یک خصلت ائتلافی و فلج‌کننده بخشیده است. وجود خطوط و جناح‌ها در احزاب کمونیست امری طبیعی و غیر قابل اجتناب است. اما در این مورد مشخص ما نه با گرایش‌های سیاسی و افق‌های گوناگون یک طبقه، بلکه با افق‌ها و گرایش‌های طبقاتی گوناگون روبرو هستیم. روند اجتناب ناپذیر حرکت چنین حزبی جدایی و تفکیک سیاسی و تشکیلاتی اجزاء تشکیل‌دهنده این جبهه است.

رویدادهای جهانی سالهای اخیر گرایش‌های درونی در حزب کمونیست را بشدت از هم دور کرده است. بحران سوسیالیسم بورژوایی و سقوط بلوک شرق، همانطور که در گزارش به کنگره سوم تاکید کرده بودیم، فشار عمومی به کمونیسم و طبقه کارگر و به مارکسیسم بطور کلی را افزایش داده است. نه فقط رادیکالیسم، از هر نوع، تضعیف شده است، بلکه فضا برای خلاصی رادیکالیسم غیر کارگری از قالب‌های تحمیلی مارکسیستی مساعد شده است. از سوی دیگر افق‌های متفاوتی در برابر ملی‌گرایی، توسعه اقتصاد ملی، پارلمانتاریسم و رفرمیسم سیاسی و اداری قرار داده شده است. چسبندگی فرمال درونی حزب تضعیف شده و راه اجتماعی و سیاسی جریانات مختلف در حزب از هم جدا میشود. برای گرایش چپ رادیکال غیر کارگری افق کاملاً کور شده است. این جریان در خارج حزب نه مابه‌ازاء اجتماعی و نه محیط تشویق‌کننده‌ای برای فعالیت ندارد. مارکسیسم به سرعت خاصیت خود را برای این جریان از دست میدهد و علیرغم اینکه کناره‌گیری این جریان از اندیشه مارکسیستی، و گرویدن به انتقادات رنگارنگ مد روز به مارکسیسم، به‌رحال زیر فشار خط رسمی در حزب کمونیست مسکوت گذاشته میشود و بروز اثباتی پیدا نمیکند، حاصل این چرخش خود را بصورت بیتفاوتی سیاسی وسیع و غیبت تمام و کمال از عرصه دفاع از مارکسیسم و کمونیسم نشان میدهد. گرایش ناسیونالیستی کرد، مانند ملی‌گرایی ملت‌های شوروی، به تحرک در میاید در پیچ و تاب‌های سیاسی و دیپلماتیک قدرتهای بورژوایی و تلاطم‌های جاری به راه‌های های جدید برای تحقق آرمان‌های قدیم خود امیدوار میشود. ابراز وفاداری این جریان به کمونیسم و مارکسیسم و تحزب کمونیستی خاتمه پیدا میکند و تقابل ناسیونالیسم و سوسیالیسم در حزب کمونیست بالا میگیرد. در مقابل، جریان کمونیست کارگری به سهم خود بر عمق اختلافات پافشاری میکند و برای شکل دادن به یک جریان محکم کمونیستی که تمایل و توان قد علم کردن در برابر موج آنتی کمونیسم امروز را داشته باشد و در تلاطم‌های اجتناب ناپذیر این دهه نقش بازی کند تلاش میکند. همان تحولات جهانی که افق گرایش‌های دیگر در حزب کمونیست را کور کرده جریان مارکسیست و سوسیالیستی کارگری در حزب را نسبت به مبرمیت و اهمیت وظایفش حساس‌تر کرده است.

در این شک نیست و نبوده است که این خطوط باید از هم جدا شوند. حزب کمونیست دیگر نمیتواند بعنوان یک جبهه ائتلافی کار کند. این روند جدایی در جریان بوده است و خروج امروز ما از حزب کمونیست را فقط بر متن این روند میشود درک کرد.

سنتها و کادرها

یک نتیجه این وضعیت درک اختلافات عمیق سیاسی و فکری ای است که ما را از بخش وسیعی از کادرهای قدیمی حزب دور میکند. در طول این مباحثات برای ما، و تصور میکنم برای طرفهای مقابل ما، روشن شد که بافت کادری حزب کمونیست را فعالین و متفکرین جنبش اجتماعی و سنت مبارزاتی واحدی تشکیل نمیدهد. بعنوان یک عضو رهبری و بعنوان کسی که اساسا در طول این سالها نگرش و افق این حزب را تعریف و تبیین کرده است، این واقعیت که تنها عده محدودی از کسانی که حزب بر دوش آنها ساخته شده بود در این افقها و در این نگرش شریکند، برای من موجب تردیدهای جدی در مورد آینده کار مشترک سیاسی با این رفقا بوده است. از پلنوم هجدهم که، پس از یکدوره کناره گیری، اینبار بعنوان کانون کمونیسم کارگری در راس امور قرار گرفتیم، این اختلاف فکری و سیاسی با لایه ای از کادرهای بالای حزب گام به گام مشخص تر و مسجل تر شد. هرچند علیرغم صراحت پیدا کردن مخالفتهای سیاسی کادرها در حاشیه های تشکیلات هنوز سکوت و یا تائید اتوماتیک نظرات رهبری توسط کادرها روش متداول در حزب کمونیست است، اما در پس این تائیدهای فرمال بروشنی میشود انسانهایی را با افقها و اولویتهای مختلف و در بسیاری موارد متقابل مشاهده کرد. تائید ها و سکوتهای فرمال در برابر نظرات و سیاستهای رهبری در عمل به بیتفاوتی، مقاومت منفی، بی میلی سیاسی و حاشیه نشینی ترجمه میشود. این خصوصیت را از خود کمیته مرکزی تا پائین میتوان مشاهده کرد. حتی در میان بسیاری کادرهایی که ظاهرا در اعلام توافق خود با ما پافشاری دارند، آن شور و خودانگیختگی سیاسی و پراتیکی که مشخصه طبیعی کمونیستی است که اهمیت نقش خود در این دوره را میشناسد و برای ایفای آن عجله دارد، کمتر مشاهده میشود. یک نگاه ساده به رفقای قدیمی ای که همراه آنها این حزب را تشکیل داده ایم این را به ما نشان میدهد که ما، با اعتقادات و اولویتهای سیاسی مان، در این حزب بیگانه ایم و باید در وحدت تشکیلاتی مان با خیلی از کادرهای سنتی در سطح مرکزی و بالای تشکیلات تجدید نظر کنیم.

راه اجتماعی ما از بسیاری کسانی که تا امروز با آنها در حزب کمونیست بوده ایم آشکارا جدا

شده (و یا جدا بودن آن به روشنی ثابت شده است) و سکوت ها و تائیدهای فرمال این را پنهان نمیکند. دوره خوشبینی قبل از کنگره دوم سپری شده است. تجربه چند ساله اخیر نشان داده است که یک شاخص اساسی قضاوت همفکری و هم خطی، داشتن سوالات مشترک و اولویتهای مشترک است. توافق لفظی و حتی از آن بدتر سکوتی که میتواند به میل فرد به توافق و مخالفت هردو تعبیر شود، شاخص چیزی نیست، باید دید مشغله واقعی فرد چیست، به چه چیز توجه میکند و به چه چیز بیتفاوت است، چه چیز به تکانش درمیآورد و در کدام سنگر و جبهه حضور پیدا میکند، چه کاری را به غریزه انجام میدهد و چه کاری را هرگز نیاموزد. در طول چند سال گذشته بزرگترین حمله ایدئولوژیکی و سیاسی بورژوازی به مارکسیسم و هر اندیشه برابری طلبانه کارگری در جریان بوده است. ادبیات همین دوره حزب کمونیست را میشود مرور کرد و دید این پدیده واقعا مساله چه بخش و چه درصدی از کادرهای رهبری و مرکزی حزب بوده است. از این تلخ تر، باید دید واقعا چه بخش و چه درصدی از کادرهای حزب اگر موظف هم میشدند توان عینی دفاع از مارکسیسم و سوسیالیسم در برابر این تهاجم را میداشتند. در همین دوره فلان شاعر و نوازنده ایرانی هم به هم پریده اند، ملی گرایی کرد هم تکانی خورده، فلان دولت فلان قانون ضد پناهنده را گذرانده و فلان دوست قدیمی بعثت عدم پرداخت حق عضویت تویخ شده، و تاثیرات اینها را هم در زندگی سیاسی خیلی رفقا میشود دید و مقایسه کرد. معضل ما در این حزب نه فقط جستجوی پاسخ به مسائل نظری و عملی مبارزه طبقاتی، بلکه جلب توجه لایه کادری سنتی حزب به خود این مسائل بوده است. اختلاف در مشغله، در وظیفه ای که برای خود قائل هستیم، در شاخصهای قضاوت پراتیک سیاسی و نظایر اینها، گواه اختلافات بنیادی میان ماست. جدا شدن تنها راه اصولی پاسخ به این وضعیت است.

تصور میکنم همین توضیحات برای نشان دادن ضرورت جدا شدن از خطوط دیگر در حزب کمونیست ایران کافی باشد. این بحث قدیمی ما بوده است. اوضاع امروز دنیا مبرمیت این تفکیک را برجسته تر میکند. اما شکل مشخص این جدایی، یعنی کناره گیری من رفقای همفکر من از حزب برای تشکیل یک حزب سیاسی دیگر، حاصل ارزیابی مشخص تری از استراتژی های مختلفی است که میشد برای عملی کردن این جدایی در پیش گرفت. اینجا لازم است دلایل انتخاب این شیوه مشخص جدایی، و برخی جنبه های عملی این اقدام، را فقط ذکر کنم و تفصیل آن را به فرصت دیگری موکول میکنم. لازم است برای خوانندگان غیر حزبی این نوشته توضیح بدهم که این توضیحات در ماههای اخیر به طرق مختلف، به شکل نوار برای رفقای حزبی، سخنرانی در کنفرانس فراکسیون کمونیسم کارگری و توضیحاتی در پلنوم بیستم به اطلاع رفقای تشکیلاتی رسیده است.

۱- طرح قبلی ما مبنی بر جداسدن خطوط سیاسی در حزب بر مبنای پلاتنفرم های روشن عملا متحقق نشد و امیدی به گشایشی در این زمینه نبود چرا که در طول دوره اخیر ثابت شد که خطوط دیگر به اختلافات خود، حتی آنجا که ماهیت سیاسی آن روشن است، ظاهری تشکیلاتی و حتی شخصی می دهند و از یک مقابله صریح سیاسی اجتناب میکنند. عاقبت این روند خوشایند نبود. دقیقا به درجه ای که مخالفین ما در حزب ناگزیرند، بنا به مصالح سیاسی شان، وجود اختلاف با ما در نگرش و خط سیاسی را کتمان کنند، بهمان درجه در اختلاف تراشی و بهانه جویی تشکیلاتی بیشتر فرو میروند. هرچه اختلاف سیاسی واقعی کم رنگ تر جلوه داده میشود، بر غلظت تعبیرهای تشکیلاتی و حتی شخصی از اساس اختلافات درونی حزب افزوده میشود. مباحثات درونی اخیر در مورد جنگ خلیج و تحولات کردستان عراق این را دیگر بی هیچ شبهه ای ثابت میکند. مظلوم نمایی تشکیلاتی ظاهرا از ایستادن بر نظرات خویش و اذعان به وجود اختلافات سیاسی خاصیت عملی بیشتری برای مخالفان ما داشته است. این روند عبث بودن طرح جدایی آگاهانه و داوطلبانه خطوط مختلف را آشکار میکند.

۲- در چنین اوضاعی کنگره چهارم گرهی از کار باز نمیکرد. سناریوی محتمل کنگره چهارم، تأیید سنتی نظرات ما توسط اکثریت قاطعی در کنگره، احتمالا پرخاشهایی حول مسائل تشکیلاتی از طرف جریان ناسیونالیست کرد، و سپس کمپین انتخاباتی در کریدورها برای گنجاندن تنی چند از رفقای مورد نظر جریانات دیگر در کمیته مرکزی بود. نه فقط شکافهای واقعی سیاسی روشن تر نمیشد، بلکه همان درجه اختلاف سیاسی ای که سران گرایشات دیگر بهرحال در محافل پیرامونی خود ابراز میکنند نیز مسکوت گذاشته میشد. این رسم تاکنونی خطوط دیگر در حزب بوده است. برعکس تمایل ما کنگره، با ابراز وفاداری های غلیظ مخالفین به نظرات ما، ولو در کنار رشادتهای انتقادی عده ای معدود در زمینه تشکیلاتی، به تصویر کاذب هم خطی سیاسی جان تازه ای میداد.

۳- ضرورت جدایی سیاسی فقط از طرف ما مطرح شده. برای خطوط دیگر و فعالینشان در سطوح مختلف، از درون کمیته مرکزی تا واحدهای محلی، حفظ وحدت تشکیلاتی با جریان ما تا این مقطع حیاتی بوده است. چپ رادیکال سنتی در حزب کلا پرچم مستقلى ندارد و به تنهایی حرکت تشکیلاتی ای در صحنه اجتماعی نمیتواند برای خود تعریف کند. این جزو همان چپی است که فاقد افق و طرحی برای کار کمونیستی در این دوره است و زیر فشار آنتی کمونیسم در بهترین حالت ناگزیر اتمیزه میشود. روند محتمل تر حرکت اینها کنار گذاشتن مارکسیسم بعنوان یک نگرش و

سوسیالیسم بعنوان یک جنبش عملی است. برای این دسته از کادرها، حزب کمونیست ظرف مناسبی برای حفظ هویت چپ به مثابه افراد معین و کسب فرصت برای انتخاب سیاسی فردی است. برای ناسیونالیسم کرد انتخاب جدایی مستلزم وجود شرایط عینی مناسب در جنبش کردستان است که امکان تشکیل فوری یک سازمان ناسیونالیست چپ با اندازه های تشکیلاتی قابل ملاحظه را فراهم کند. جدایی از حزب کمونیست برای این جریان نمیتواند با درجه ای فاصله گرفتن از کمونیسم بطور کلی و رفتن در لاک رادیکالیسم ملی همراه نباشد. مادام که این شرایط عینی وجود ندارد، ماندن در حزب کمونیست و حفظ تصویر خود بعنوان کادرهای سیاسی متشکل و دخیل در تحولات کردستان مطلوب تر است. امروز دیگر روشن شده است که صراحت لهجه و جسارت خط ناسیونالیستی کرد در حزب کمونیست رابطه مستقیمی با تحرک ملی گرایی کرد در منطقه دارد. تحرک عمومی اخیر جامعه کردستان و طرح مساله کرد در سطح جهانی برای دوره ای این گرایش را خوشبین کرد و اجازه داد "سندروم پلنوم شانزدهم" به درجه ای به فراموشی سپرده شود. امروز بنظر میرسد که دورنمای جدایی داوطلبانه این جریان از حزب مجددا تیره شده باشد.

بهرحال گرایشات دیگر خواهان جدایی نیستند و به خط ما و بخصوص به خود ما بعنوان افراد معین بعنوان تنها آلترناتیو واقعی برای حفظ شالوده حزبی که خواص خودش را برای آنها دارد نگاه میکنند. نه فقط این، بلکه این را هم میدانند که اذعان به وجود اختلاف سیاسی در دست ما به استدلالی برای طرح خواست مشروع خروج این جریانات از حزب منجر میشود. این علت تلفیق تند ترین حملات شخصی سردمداران این جریانات به ما و در عین حال غلیظ ترین سوگند خوردن ها به نظرات ماست.

خروج ما از حزب به شیوه ای سیاسی و اصولی این بن بست را میشکند. بالاخره جریانی که بر اختلاف سیاسی خود پافشاری میکند باید در جدایی پیشقدم شود. این کاری است که امروز صورت گرفته است.

۴_ ایده تصفیه ایده ای بوده است که در طول این دوره مداوما توسط موافقین و مخالفین ما جلوی ما گرفته شده. یکی در آن روشی برای تعیین تکلیف حزب جستجو میکند و دیگری از آن موضوعی برای راه اندازی تعزیه تشکیلاتی ساخته است. در اولین شماره کمونیست پس از پلنوم هجدهم گفتم که تصفیه خط ما و ابزار ما در این کشمکشها نیست. ما خواهان جدایی سیاسی و آگاهانه خطوط درونی حزب هستیم. این گفته البته مانع از این نشد که طیفی از کادرها بخصوص در میان گرایش ملی کرد دوسال آزرگار هر زنگ پستی را رسیدن حکم اخراج تصور کند و مدام

حد طاقت ما را برای ناسزا شنیدن به بوته آزمایش بگذارد. بهرحال ما به این خط خود وفادار ماندیم. اینجا میخواهم در پاسخ به رفقای که میگویند "این حزب ماست چرا آنها نروند" به نکاتی در مورد عبث بودن و زیانبار بودن تصفیه تشکیلاتی در این وضعیت معین اشاره کنم.

اولاً، تصفیه افراد نمیتواند نتایجی مشابه جدایی سیاسی ببار بیاورد. جدایی سیاسی تصفیه مثبت است و نه منفی. هرکس بر مبنای اعتقادات خود مسیر خود را در پیش میگیرد و لذا تصفیه ای جدی و عمیق عملی میشود. حرمت انسانها و موقعیت حقوقی برابر آنها در جریان جدایی حفظ میشود. بعلاوه تبیین گرایشات از وظایف آتی شان در قامت تشکیلاتی مستقل شان در طی مرزبندی سیاسی تدقیق میشود و گسست سیاسی بنیادی تری از سنتهای خطوط دیگر صورت میگیرد. در مقابل، تصفیه فردی، ولو بر مبنای تعلق اعلام شده افراد به خطوط مشخص و مدون، بهرحال آغشته به قضاوتهای ذهنی و معیارهای دلبخواهی خواهد بود. در این شیوه افراد تحقیر میشوند. اگر بیرون حزب افقی از فعالیت روبروی خود نبینند، که در این مورد این بشدت صدق میکند، فضای تواپیت و تمکین خودشکنانه و ریاکارانه رشد میکند. چنین تصفیه ای مهر خود را بهرحال بر احساس حقانیت آنها میگذارد. تصفیه فردی، در این مورد مشخص که نه فقط افراد بلکه اساساً سنتها و باورها و برداشتهای سیاسی گوناگون در برابر هم قرار گرفته اند، این نقص اساسی را دارد که اینها را صرفاً در افراد جستجو میکند و خصلت اجتماعی این تقابلها را ندیده میگیرد. تنها انشعابات و جدایی های فکر شده و آگاهانه سیاسی میتواند انتقال واقعی از یک سنت مبارزاتی به سنت دیگر را ممکن کند.

ثانیاً، خود تصفیه و مشروعیت و عدم مشروعیت آن به بخشی از تاریخ واقعی حزبی که بجا میماند تبدیل میشود. این در فضای آنتی کمونیستی امروز، که بازار وسیعی برای تخطئه کمونیسم متشکل وجود دارد، بشدت زیانبار است. حزبی که از این تصفیه در بیاید باید خود را برای یک دوره ای طولانی از پاسخگویی به اتهاماتی که از هرسو به سمت آن پرتاب میشود، برای تحریفات زمختی که بر این مبنا در تاریخ و هویت سیاسی آن بعمل خواهد آمد آماده کند و به نظر من به سادگی از این دوره خلاصی نخواهد یافت. جریان تحریف تاریخ این حزب هم اکنون در گوشه و کنارها و متاسفانه این اواخر در سطوح بالای خود این حزب آغاز شده است. حقانیتی که فرضاً خود ما در مورد این تصفیه حس کنیم کافی نیست. دنیای بورژوایی بیرون روی این ماجرا سرمایه گذاری میکند. این دنیایی است که در آن جلوی چشم ما، از زبان یک مشت جوجه ژورنالیست تازه کار، لنین لغو کننده اسارت ملت های روسیه تزاری را سرکوبگر ملی قلمداد میکند و مردم این را در مقیاس وسیع باور میکنند. جزوه هایی که قرار است حزب بعداً در توضیح تصفیه ها در

پاسخ تحریفات رسانه های جمعی بورژوازی و مورخین قلابی بنویسد، حتی گوشه ای از این تحقیق عمومی را هم پاسخ نمیتواند بدهد. از انرژی ای که بیهوده باید صرف نوشتن اینگونه دفاعیات از حزب کرد میگذرم.

ثالثا، اگر بنا باشد من روزی بخش وسیعی از کادرهای قدیمی و حتی بنیانگذار این حزب را که تازه برخی شان هنوز هم ادعا میکنند که گمشده خود را در بحثهای کمونیسم کارگری یافته اند تصفیه کنم، ترجیح شخصی ام این خواهد بود که خودم بروم. این رفقا جای مرا در دنیا تنگ نکرده اند. نیروی اساسی انقلابی که من دنبالش هستم بیرون این حزب است. بخش عمده مارکسیستهای پرشور و توانا که باید جلوی این انقلاب طبقاتی بیفتند از بیرون این حزب باید پیدا شوند. تصفیه مثبت، فاصله گرفتن و همفکران خود را جمع کردن، راه اصولی تر، کم مشقت تر و مستقیم تری به هدفی است که من دنبال میکنم.

بهرحال روش تصفیه نه راه بلکه دامی در جلوی ماست و سرمایه ای برای مخالفین کمونیسم و تشکل کمونیستی در جامعه فراهم خواهد کرد.

۵_ گفته میشود که این حزب ماست و نباید از اعتبار و نفوذ و امکانات آن چشم پوشید. بنظر من هم این حزب ماست. اما جامعه هم این را میداند. نفوذ و اعتبار این حزب از آسمان نیامده. حاصل کار انسانهای کمونیست و خط مشی سیاسی معینی است. این حزب روی الگوی ما از کمونیسم خود را به جامعه شناساند و در طبقه کارگر اعتبار پیدا کرد. و بنظر من اگر ظاهر حقوقی مساله اینست که ما داریم حزب را ترک میکنیم، واقعیت اجتماعی و سیاسی غیر قابل کتمان و عیان این واقعه این است که آنچه که از این پس خود را حزب کمونیست خواهد نامید است که ما را ترک کرده است. و این ترک کردن از مدتها پیش شروع شده بود. برای هیچ ناظر حزب کمونیست سوال جدی ای در مورد اینکه حزب بعدی ما کجای جامعه خواهد ایستاد چه خواهد گفت و چه خواهد کرد وجود ندارد. اگر ابهامی بیرون ما هست اینست که حزب فعلی با رفتن ما در کجا قرار خواهد گرفت. ما نه میتوانیم اعتباری بیش از آنچه خودمان و خطمان در جامعه داشته ایم با خود ببریم، و نه سرسوزنی از این نفوذ و اعتبار را با رفتن از حزب از تحویل کسی میدهیم. جامعه بیرون ما، از کارگر آشنا به حزب و گروههای سیاسی چپ تا احزاب بورژوازی و ناظرین سیاسی، بهرحال به ما و حزب کمونیست به شیوه ای ابژکتیو تر نگاه میکنند و ناگزیرند، برخلاف برخی رفقا که انکار لجوجانه عینیات را برای راضی کردن خود کافی میدانند، با واقعیات موجودیت سیاسی حزب بعدی روبرو شوند. بنابراین کوچکترین نگرانی از بابت از کف دادن نفوذ

سیاسی و قدرت عمل ندارم. میدانم که محافل بورژوازی و خرده بورژوازی ایرانی و غیر ایرانی به درست خروج ما را خروج عاملین "کله شقی" مارکسیستی و "یکجانبه نگری" کارگری حزب کمونیست تلقی میکنند و در منزوی کردن حزب بعدی ما و تحیب حزب باقی مانده تلاش خواهند کرد. اما این نقطه قدرت ماست و عاملی در گسترش بیشتر نفوذ ما در طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی کارگری خواهد شد.

مساله امکانات حزب کاملاً جنبه حقوقی دارد. کسی که از حزب کمونیست خارج میشود بنظر من از نظر حقوقی ادعایی در مورد امکانات این حزب نمیتواند داشته باشد. فراتر از جنبه حقوقی البته جنبه اصولی و سیاسی ای وجود دارد. اما تشخیص حق سیاسی کسانی که جدا میشوند نسبت به امکاناتی که خود در ایجاد آن سهم بوده اند تماماً با خود حزب کمونیست است. از نظر حقوقی کاملاً مختار است که این حق را به رسمیت بشناسد یا نشناسد. شخصاً نه فقط کلیه امکانات موجود را متعلق به حزب کمونیست میدانم و هیچ مطالبه این در این خصوص نداشته ام، بلکه از نظر سیاسی معتقدم باقی گذاشتن کامل این امکانات به نفع حزب جدید خواهد بود. این انتخاب سیاسی واقعی را برای فعالین حزب امکانپذیر تر میکند. کسی که میخواهد به حزب ما بپیوندد باید با علم به محدودیت امکانات ما خود را برای یک دوره تلاش برای ساختن مقدماتی ترین امکانات برای این حزب آماده کرده باشد. تنها در یک مورد ما مطالبه ای در قبال امکانات حزبی طرح کردیم و آن مربوط به تامین نیازهای کوتاه مدت زیستی و دفاعی رفقای مستقر در اردوگاههای کومه له است که از حزب کمونیست جدا میشوند. طرح این مطالبه هم از آن جهت ضروری بود که در این مورد مشخص، بدلیل شرایط ویژه کار و زیست این رفقا، امکان امکانسازی مستقل در کوتاه مدت برای آنها وجود ندارد.

۶- جدایی امروز یک انشعاب از حزب کمونیست نیست. همانطور که به طرق مختلف و از جمله در پلنوم بیستم در توضیح رسمی علت جدایی خود گفتم، جدایی من یک جدایی فردی از حزب کمونیست ایران به منظور تشکیل یک حزب کمونیستی کارگری است. من فراخوان جدایی به هیچیک از اعضا و فعالین حزب کمونیست نداده و نمیدهم و کسی را به جدایی از حزب ترغیب و تشویق نکرده و نمیکنم. از بدو رسیدن به این تصمیم به رفقای حزبی و به خود رفقای دفتر سیاسی اعلام کردم که این تصمیم من قطعی است و آنها نیز میتوانند در قبال این عمل انجام شده تصمیم فردی یا جمعی خود را بگیرند. در طول این مدت حتی یک قدم برای مجاب کردن کسی به همراهی با خودم در این حرکت برنداشته ام و حتی از هر صحبتی با رفقای قدیمی و نزدیک خود که چنین شبهه ای بجا بگذارد اجتناب کرده ام. در کنفرانس فراکسیون تاکید کردم که

اقدام من به معنی دعوت به یک انشعاب فراکسیونی نیست و قرار نیست حزب جدید توسط فراکسیون تشکیل شود. شخصا تنها از همراهی کسانی استقبال میکنم که مستقل از ترغیب و تشویق و بر مبنای شناخت تاکنونی خود از واقعیات سیاسی حزب و دنیای امروز بخواهند این راه را انتخاب کنند. من ادعایی نسبت به میراث سیاسی و مادی حزب کمونیست ندارم، به فعالیتی که تاکنون در حزب کمونیست کرده ایم افتخار میکنم و حق کسانی را که بخواهند بعد از ما در حزب بمانند و تحت این نام فعالیت کنند برسمیت میشناسم. این برخورد برای من از سر بینبازی و علو طبع اخلاقی نیست. بلکه ازاینرو است که شکل گیری حزب آتی را در یک فضای سیاسی و بر مبنایی اصولی تسهیل میکند و هویت سیاسی شفاف تری به آن میبخشد.

در عین حال در این تردید نداشته ام که اعلام جدایی من با جابجایی های اساسی در حزب کمونیست همراه خواهد بود و نه فقط طیف همفکر من در این حزب با من این حزب را ترک میکند بلکه برای طیف وسیعتری تردیدهای جدی ای در مورد انسجام و ادامه کاری آتی حزب کمونیست ایران و توانایی رهبران بعدی حزب آن در هدایت و اداره حزب امور ببارمیاورد. از اینرو از پیش تصمیم خود را به اطلاع کمیته مرکزی حزب و، بدنبال پلنوم، کل تشکیلات رساندم تا هرکس فرصت کافی برای تعمق درباره انتخاب سیاسی و کسب آمادگی برای وظایف عملی آتی خویش داشته باشد. بهمین ترتیب آمادگی خود را برای کار در یک دوره انتقالی، تا پلنوم بیست و یکم، و سازمان دادن یک جدایی منظم و با فرهنگ سیاسی متناسب با اصول کمونیستی اعلام کردیم.

۷- متن کتبی اعلام کناره گیری قریب الوقوع خود را چند هفته قبل از پلنوم بیستم کمیته مرکزی در اختیار حزب گذاشتم تا در پلنوم مطرح شود. همچنین تصمیم خود را شفاهاً به اطلاع اعضاء کمیته مرکزی حزب رساندم. در پلنوم مختصراً درباره علل کناره گیری خود صحبت کردم. از جانب رفقای حاضر هیچگونه بحث متقابل، سوال و یا اظهار نظری در مورد این تصمیم مطرح نشد. در پاسخ به پرسش یکی از رفقا، هریک از حاضرین به اختصار واکنش خود را در قبال این مساله اعلام کردند. من و سایر رفقای دفتر سیاسی همچنان خود را برای این ارگان تا پلنوم بیست و یکم، که ما رسماً از حزب کناره گیری خواهیم کرد، کاندید کردیم و همانطور که در گزارش پایانی پلنوم آمده است دو نفر ما به اتفاق آراء و دو نفر با ۱۱ رای از ۱۵ رای قطعی حاضر مجدداً به دفتر سیاسی انتخاب شدیم. هدف ما از باقی ماندن در دفتر سیاسی این بود که اولاً، کاملاً روشن باشد که کناره گیری ما از حزب ناشی از هیچگونه فشار تشکیلاتی خطوط دیگر در حزب و یا وجود بحران رهبری در حزب کمونیست نیست، بلکه یک جدایی سیاسی داوطلبانه است. ثانیاً،

تضمین کنیم که جریان جدایی تشکیلاتی در حزب، همانطور که شایسته حزب کمونیست ایران است، اصولی و منظم پیش میرود و هیچ نوع اغتشاشی، که نه فقط زیان سیاسی برای همه ما فعالین امروز حزب کمونیست ببار میآورد بلکه میتواند موجب وارد شدن ضایعات و لطمات مادی به حزب باشد، رخ ندهد. ثالثاً، بر انعکاس مسائل این جدایی در ارگانهای حزبی نظارت کنیم و مانع از آن شویم که سنتهای عقب مانده که در چنین شرایطی ناگزیر فضای رشد پیدا میکنند، چهره سیاسی حزب کمونیست ایران را مخدوش کنند. و بالاخره، رابعاً، معتقد بودیم که مادام که حزب کمونیست با ترکیب تاکتونی اش وجود دارد و ما خود را فعالین آن میدانیم، باید سخنگویان سیاسی خطی که تا امروز خط رسمی حزب کمونیست بوده است این حزب را از نظر سیاسی نمایندگی کنند و رهبری حزب همچنان در دست جناح چپ باقی بماند. در پلنوم بیست و یکم، پس از ارائه گزارش اقدامات دوره انتقالی، رسماً از حزب کناره گیری میکنیم و مسئولیت فعالیت حزب کمونیست را به رفقای باقیمانده کمیته مرکزی خواهیم سپرد.

تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران مقارن با پایان پلنوم بیست و یکم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران اعلام خواهد شد. درست تر میدانم توضیحات بیشتر درباره حزب جدید و نیز نظرم درباره سرنوشت حزب کمونیست ایران پی از کناره گیری ما و شیوه برخورد ما به آن را از تریبون جداگانه ای مطرح کنم.

جدایی ما تنها راه رسیدن به هدف استقلال خط مشی کمونیسم کارگری و یک حزب کمونیستی کارگری یکپارچه نبود. میشد چندین سال دیگر در راس این حزب قرار داشت، جدل کرد، نوشت، قرار صادر کرد، "رفع ابهام" کرد، "آموزش داد"، حرکت سوسیالیستی و کارگری در حزب را تقویت کرد، گرایشات دیگر را منزوی کرد، تصفیه کرد و غیره. چه بسا نهایتاً موفق میشدیم. اما اشکال سر همان "چندین سال" است. ما این سالها را نداریم. در جواب کسانی که فردا از ما میپرسند در سالهای سیاهی که کمونیسم و همراه آن شرافت بشر را زیر یورش برده بودند، در سالهایی که کارگر بودن را دوباره با محرومیت و حقارت معنی کردند چه میکردید، نمیتوانیم پاسخ بدهیم "مشغول اصلاح حزب مان بودیم". دنیا با همه وسعتش آماده استقبال از کمونیسم مصمم و روشن بینی است که بخواهد امروز از نو شروع کند.

قطعه‌نامه در باره تشکل‌های توده‌ای کارگری

باتوجه به اینکه:

۱ - تشکل‌های توده‌ای کارگری، در کنار تشکل‌های حزبی طبقه، یک رکن اساسی مبارزه طبقاتی کارگران است و پیشروی و پیروزی در این مبارزه بدون پیدایش و تقویت این تشکلهای و اتحاد وسیع توده‌های طبقه کارگر از طریق آنها، مقدور نیست،

۲ - طبقه کارگر ایران تاریخی از تشکل‌های توده‌ای و علنی ادامه کار محروم بوده است و فقدان این تشکل‌ها هم امروز یک ضعف اساسی مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی است. پرولتاریای ایران برای دخالت موثر در تحولات سیاسی - اجتماعی آتی و ایفای نقش تاریخی خود باید بر این نقطه ضعف فائق آید،

۳ - یک شرط اساسی برای پیشروی، تعمیق و پیروزی مبارزات جاری کارگری، که در سالهای اخیر در ابعاد بی سابقه و به نحو بی وقفه ای ادامه داشته است، برپایی تشکلهای توده‌ای کارگری است،

۴ - تمایل به سازمانیابی و متشکل شدن، یک خواست و گرایش فراگیر در میان توده‌های کارگر است و مبارزه برای ایجاد این تشکلهای خود یک وجه دائمی جنبش کارگری در دوره اخیر بوده است، جمهوری اسلامی مداوما این مبارزات را سرکوب کرده و سازمانهای توده‌ای مستقل کارگران را که در جریان انقلاب و در سالهای پس از آن شکل گرفتند، مورد هجوم قرار داده و متلاشی کرده است،

۵ - بر متن این شرایط، جمهوری اسلامی تلاش میکند تا با تبلیغ و ایجاد سازمانهای زرد و ارتجاعی در کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی، مطالبات کارگران را تحریف کرده و جنبش کارگری را محدود و مهار کند،

۶ - فشار رژیم اسلامی به جنبش کارگری، موجب تقویت گرایش‌های محافظه کارانه و سندیکالیستی در برخی محافل کارگری و بویژه سازمانهای چپ خلقی شده است. علاوه بر این طرح‌ها و ایده‌های ذهنی و غیره عملی نظیر "سندیکای مخفی"، که نه فقط مقدمات و نیازهای واقعی جنبش کارگری را ندیده میگیرد، بلکه اصولاً از پاسخگوئی به نیاز کارگران ایران بر تشکل‌های توده‌ای و علنی شانه خالی مینماید، از جانب برخی گروه‌ها طرح شده است. این ایده‌ها، هرچند با استقبال وسیعی در میان

کارگران روبرو نشده است، اما به هر اندازه که نفوذ و اشاعه پیدا کند، باعث آشفته فکری کارگران شده و به مانعی در راه سازمانیابی توده ای طبقه کارگر تبدیل خواهد شد،

با توجه به نکات فوق این وظیفه مبرم در برابر کمونیستها قرار میگیرد که نقطه نظرات و طرح مشخص خود را برای سازماندهی توده ای کارگران بروشنی اعلام دارند.

الف: رئوس سیاست ما

سیاست کمونیستها در امر سازماندهی توده ای کارگران باید بر عوامل زیر مبتنی باشد:

۱ - مبارزه اقتصادی کارگران در ایران، عموماً خصلتی فراصنفی و سراسری دارد. در پایه ای ترین سطح، ادغام سرمایه ها در رشته های مختلف تولید، مالکیت دولتی بر بخش عمده سرمایه های صنعتی، نقش اقتصادی دولت و سیاستهای دولتی در تنظیم رابطه عمومی بین کار و سرمایه، و نزدیکی ارگانیک و بهم پیوستگی بیش از پیش مطالبات و خواستهای بخشهای مختلف طبقه کارگر موجب شده است تا مطالبات و مبارزات کارگران در هر کارخانه، خصلت و جایگاهی عمومی و فرا صنفی داشته باشد.

۲ - در این شرایط سازمانهای کارگری برای پیشبرد مبارزات اقتصادی میباید بر تشکلهای فابریکی - منطقه ای، و نه صنفی و رسته ای کارگران، مبتنی باشد.

۳ - سازمان توده ای کارگری باید دخالت هرچه وسیعتر و فعالتر توده های کارگر در مبارزه را تامین کند و بر دموکراسی اعمال اراده مستقیم کارگران مبتنی باشد. در غیر این صورت، شکل گرفتن بوروکراسی و مراجع تصمیم گیری جدا از توده های کارگر در تشکلهای کارگری اجتناب ناپذیر بوده و خود به مانعی بر سر راه پیشرفت مبارزات کارگران تبدیل خواهد شد.

۴ - جنبش کارگری ایران، تحت شرایط اختناق و رویارویی ناگزیر مبارزه و اعتصابات کارگری با دولت، به مبارزه سیاسی سوق پیدا میکند و برای هیچ دوره طولانی در سطح اقتصادی و در چهارچوب قوانین و نظام موجود باقی نمیماند. لذا تشکلهای توده ای طبقه باید بتوانند قابلیت بسیج توده ای کارگران در هر شرایطی را داشته باشند و خود را به مبارزه در چهارچوب قانون و قانونیت بورژوائی محدود نکنند.

۵ - تجربه جنبش کارگری در دوره اخیر بر واقعیات فوق تاکید کرده و شکل سازمانی متناسب با این واقعیات را عرضه داشته است. این شکل سازمانی تشکلهای شورائی طبقه کارگر است. در دوره انقلاب بخش وسیعی از فعالین و پیشروان جنبش کارگری به جنبش شورائی روی آوردند و در بسیاری از واحد های تولیدی شوراهای کارخانه و در برخی مناطق، شوراهای منطقه ای کارگران تشکیل شد. این جنبش، با سرکوب ۳۰ خرداد و اختناق پس از آن، در ابعاد محدودتری در شکل جنبش مجمع عمومی ادامه یافت و هم اینک نیز خواست ایجاد شوراهای یک گرایش وسیع و عمومی در میان توده های کارگر است.

با توجه به نکات فوق، ما اعلام میداریم که:

۱ - شعار اصلی و سیاست عمومی حزب کمونیست کارگری ایران در زمینه سازماندهی توده ای و سازماندهی توده ای کارگران، تبلیغ و ایجاد شوراهای کارگری و سازماندهی شورائی طبقه کارگر است.

۲ - ما سازمان شورائی طبقه کارگر را مرکز ثقل و محور تشکل یابی توده ای طبقه ونقطه اتکاء سایر تشکل های توده ای کارگری میدانیم و برای پیوند دادن دیگر تشکل های توده ای کارگری بر محور سازمان شورائی طبقه کارگر مبارزه میکنیم.

۳ - سازمان شورائی، پیشروترین شکل سازمانیابی توده ای کارگران و ناظر بر سازمانیابی بخش متمرکز و پیشرو طبقه کارگر در صنایع و واحدهای بزرگ کار است. از اینرو ما برای برپائی یک جنبش فراگیر و سراسری شورائی طبقه کارگر مبارزه میکنیم. با این وجود در کارگاههای کوچک و کلا در آن رشته هائی که بخاطر موقعیت اقتصادی شان شمار و تمرکز کارگران در واحدهای کار محدود است و اتحاد حرفه ای، در مقایسه با اتحاد محل کار، کارگران را در موقعیت قوی تری در برابر سرمایه داران قرار میدهد، کارگران را به ایجاد اتحادیه های حرفه ای فرا میخوانیم و برای ایجاد این اتحادیه ها مبارزه میکنیم. ما تلاش خواهیم کرد تا سازمانهای اتحادیه ای در این رشته ها در ارتباط و پیوستگی نزدیک با جنبش سراسری شورائی طبقه کارگر قرار بگیرند.

ب: خصوصیات شوراهای کارگری

خصوصیات اصلی شوراهای و چشم انداز سازمانیابی شورائی کارگران، که باید در تبلیغات ما مورد نظر قرار بگیرد، عبارتست از:

۱ - شوراهای از پائین شکل میگیرند و خصلت اساسی آنها دموکراتیسم و اعمال اراده مستقیم توده های کارگست.

۲ - شورا مجمع عمومی منظم و سازمانیافته کارگرانست. در هر واحد تولیدی، همه کارگران عضو شورای آن واحد هستند و مجمع عمومی کارگران بدنه و ارگان تصمیم گیرنده شورا است. مجمع عمومی برای اجرای تصمیمات خود افرادی را (بعنوان کمیته اجرائی و یا تحت هر نام دیگر) انتخاب میکند. این افراد در هر جلسه مجمع عمومی، قابل عزل و نصب مجدد هستند.

۳ - در کارخانه های بزرگ که تشکیل مجمع عمومی همه کارگران عملی نیست، شورای کارخانه از نمایندگان چندین مجمع عمومی، مثلاً مجمع عمومی قسمت ها، تشکیل میشود.

۴ - سازمان سراسری شوراهای یک سازمان هرمی است که شوراهای فابریکی واحدهای پایه آن هستند. در سطح بالاتر از فابریکها، شوراهای نمایندگان شوراهای کارخانه تشکیل میشود (و بهمین ترتیب در سطوح بالاتر)

۵ - سیستم شورائی وجود اتحادیه ها و و اتحاد آنها در شوراهای را منتفی نمیکند. اصنافی که اتحادیه شکل مناسب اتحاد آنهاست میتوانند در سطوح معینی نمایندگان خود را به شوراهای نمایندگی بفرستند و باین ترتیب وابستگی خود را به سازمان سراسری شوراهای اعلام کنند.

۶ - سیستم شورائی این امکان را دارد که طبقه کارگر و زحمتکشان را در جهات دیگر و در هیات های اجتماعی دیگر به خود متصل نگاه دارد. شوراهای روستائی و یا شوراهای سربازان میتوانند در سطوح معینی به این جنبش متصل شوند. جنبش تعاونی های کارگری و غیره نیز میتواند جای خود را در وابستگی به شبکه شوراهای بیابد.

ج : جنبش مجمع عمومی

به عنوان گام نخست در سازماندهی شورائی کارگران و به عنوان یک راه حل فوری و قابل تحقق برای پر کردن خلاء ناشی از فقدان تشکلهای توده ای کارگری، حزب کمونیست کارگری ایران خواهان شکل گیری و گسترش جنبش مجمع عمومی کارگری است. هدف جنبش مجمع عمومی ایجاد یک شبکه وسیع از مجامع عمومی کارگران در کارخانه ها و واحدهای تولیدی و اقتصادی مختلف، منظم کردن و

مرتبط کردن آنها با هم و از اینطریق ایجاد هرچه سریعتر یک ابزار تشکیلاتی موثر و یک رهبری عملی کمابیش سراسری در مبارزات جاری کارگری است.

جنبش مجمع عمومی، که باید با فعالیت آگاهانه کارگران کمونیست بر پا شود، ازاین نقطه قدرت اساسی برخوردار است که در عین اینکه گام نخست در سازماندهی شوراهای کارگری است، هم اکنون بدلیل وجود زمینه های مادی بسیار مناسب در جنبش کارگری قابلیت تحقق سریع اهداف خود را دارد. واقعیات موجود جنبش کارگری ایران صحت و حقانیت این سیاست را تاکید میکند.

۱ - واقعیات دوره اخیر مبارزات کارگری به روشنی نشان میدهد که هم امروز ایده و خواست مجمع عمومی در جنبش کارگری تثبیت شده و مجمع عمومی پدیده شناخته شده ای در میان توده های کارگر است. در دوره اخیر کارگران برای پیشبرد مبارزات خود و دربرابر سازمانهای زرد عملاً اجتماعات اعتراضی خود را، غالباً حتی تحت نام مجمع عمومی، بر پا داشته اند.

۲ - هر طرح سازماندهی توده ای - علنی کارگران، در صورتی قابلیت فراگیری توده ای و تحقق خواهد داشت که هم امروز و در هر قدم از سیر پیشرفت جنبش، به ضروریات و نیازهای مبارزه جاری طبقه پاسخگو باشد. جنبش مجمع عمومی، در شکل موجود خود، این ظرفیت را از خود نشان داده است.

۳ - شرایط اجتماعی - سیاسی ایران و مختصات جنبش کارگری ایجاب میکند که هر نوع سازماندهی توده ای طبقه کارگر اولاً از سطح محلی آغاز شود، ثانیاً به رهبران محلی جنبش کارگری متکی باشد و ثالثاً از هم اکنون تشکلی توده ای باشد. مجمع عمومی این خصوصیات و ملزومات را به خوبی برآورده و متحقق میکند.

حزب کمونیست کارگری ایران و کارگران کمونیست و مبارزه بطور کلی باید بر مبنای این زمینه مساعد و با اتکاء به تمایلات و گرایشات موجود در میان کارگران برای اتکاء به مجامع عمومی در مبارزات جاری، جنبش مجمع عمومی را به عنوان یک حرکت آگاهانه، هدفمند و وسیع در میان کارگران سازمان و گسترش دهند. کارگران کمونیست و فعالین جنبش مجمع عمومی وظیفه دارند:

۱ - ایده کارآیی مجمع عمومی به عنوان یک ارگان مبارزاتی موثر و رکن شوراهای کارگری، و نیز افق وسیعتر جنبش مجمع عمومی را در میان کارگران تبلیغ و تثبیت نمایند و کارگران را به تبدیل شدن به فعالین جنبش مجمع عمومی فراخوان دهند.

۲ - در هر واحد تولیدی کارگران را به تشکیل مجامع عمومی فراخوانند.

۳ - برای منظم کردن تشکیل مجامع عمومی (مستقل از وجود اعتراض و اعتصاب در هر واحد) مستمرا فعالیت کنند.

۴ - مجامع عمومی را به عنوان سخنگوی واقعی کارگران به رسمیت بشناسانند.

۵ - برای مرتبط کردن مستمر و سازمان یافته مجامع عمومی با یکدیگر مداوما تلاش نمایند.

۶ - مجامع عمومی را هر چه بیشتر در قلمرو قراردادهای دسته جمعی، حل اختلاف، ابراز نظر و تصمیم گیری در باره طرحها و اقدامات دولت فعال نمایند.

د: درباره اتحادیه

نظر به عوامل متعدد مبارزه کارگری، پیوند تاریخی جنبش اتحادیه ای با سیاست سوسیال دموکراتیک، گرایش اتحادیه ها به دور شدن از دموکراسی مستقیم و شکل گیری یک بوروکراسی مافوق کارگران در آنها و بالاخره با توجه به فقدان زمینه های مادی برای تشکیل آنها در شرایط کنونی در ایران، حزب کمونیست کارگری سیاست تشکیل اتحادیه ها را در مرکز ثقل مبارزه خود برای ایجاد تشکلهای توده ای قرار نمیدهد. سیاست عمومی حزب ایجاد شوراهای کارگری است. در عین حال اعلام میکنیم که:

۱ - آزادی بی قید و شرط تشکیل اتحادیه های کارگری، جزئی از حق مسلم کارگران برای ایجاد هر نوع تشکل صنفی و سیاسی است و ما قاطعانه از این حق دفاع میکنیم.

۲ - از تلاشهای کارگران برای ایجاد سندیکا حمایت میکنیم و به آن یاری میرسانیم.

۳ - در اتحادیه های کارگری مستقل شرکت میکنیم، برای تقویت رهبری کارگران کمونیست در آنها میکوشیم و در درون هر اتحادیه خط کمونیستی را متحد میکنیم.

۴ - برای نزدیک کردن هرچه بیشتر اتحادیه ها به یک شکل ساختمانی غیر بوروکراتیک و بویژه برای متکی شدن آنها در سطح محلی به مجامع عمومی کارگران تلاش میکنیم.

۵ - به درجه ای که سیاست ما برای ایجاد شوراهای کارگری و بسط جنبش مجمع عمومی بعنوان نخستین گام آن با تلاشهای محافل کارگری و جریانات مبارز طرفدار اتحادیه همسویی داشته باشد (نظیر ایجاد مجامع عمومی که مورد تأیید برخی هواداران تشکیل اتحادیه ها قرار دارد)، آماده اتحاد عمل با این محافل و جریانات هستیم.

به نقل از نشریه انترناسیونال، شماره ۱ - اسفند ۱۳۷۰

À š£µ> x£Å> gZ

انترناسیونال

xZ®žZ }®™f£~ Í±ÅeÂž~ [¯Š äž®²œ

شماره ۲ - خرداد ماه ۱۳۷۱ (مه ۱۹۹۲)

- مبانی و چشم اندازهای حزب کمونیست کارگری ایران - منصور حکمت
- قرارهای مصوب کنفرانس اول کادرهای حزب کمونیست کارگری ایران
- اطلاعیه برگزاری کنفرانس اول کادرهای حزب کمونیست کارگری ایران

اطلاعیه برگزاری کنفرانس اول کادرهای حزب کمونیست کارگری ایران

کنفرانس اول کادرهای حزب کمونیست کارگری ایران در نیمه اول اردیبهشت ۱۳۷۱ (اوایل مه ۱۹۹۲) تشکیل شد. کنفرانس با شرکت بیش از ۴۰ نفر از نمایندگان کادرهای حزب از کشورهای مختلف برگزار گردید و ۴ روز بطول انجامید.

کنفرانس در مورد مبانی و چشم انداز حزب و نیز اولویتهای عملی و روشهای فعالیت در عرصه های مختلف مفصلاً به بحث پرداخت. اهداف و برنامه حزب دستور دیگر کنفرانس بود که بعد از مباحثات نسبتاً مفصل، کنفرانس کمیسیونی را مسئول تهیه پیشنهادی آن و ارائه به شورای مرکزی جهت تصویب نمود. کنفرانس همچنین تعدادی قرار و قطعنامه را تصویب کرد و سرانجام با انتخاب اعضای کمیته اجرایی و انتخاب اعضای شورای مرکزی ۳۸ نفره بعنوان عالیترین مراجع حزب بکار خود خاتمه داد.

در اولین نشست کمیته اجرایی اصغر کریمی بعنوان دبیر اجرایی حزب انتخاب گردید.

کمیته اجرایی حزب کمونیست کارگری ایران

اردیبهشت ۱۳۷۲ - مه ۱۹۹۲

۱۳۷۱ - ۱۹۹۲ (اردیبهشت)

قرار در مورد تشکل های توده ای طبقه کارگر

حزب کمونیست کارگری ایران "قطعنامه درباره تشکل های توده ای طبقه کارگر (شورا، مجمع عمومی، سندیکا) منشر شده در شماره اول نشریه انترناسیونال را بعنوان مبنای فعالیت خود برسمیت می شناسد.

قرار در مورد شوراهای اسلامی در کارخانه

حزب کمونیست کارگری ایران "قطعنامه شوراهای اسلامی مندرج در نشریه کمونیست شماره ۳۵ را بعنوان مبنای سیاست خود در برخورد به شوراهای اسلامی را برسمیت می شناسد.

قرار در مورد قانون کار اسلامی

حزب کمونیست کارگری ایران خطوط کلی مباحث مطرح شده در کتاب "کار ارزان، کارگر خاموش" را بعنوان مبنای برخورد خود به قانون کار جمهوری اسلامی برسمیت می شناسد.

قرار در باره سیاست سازماندهی ما در میان کارگران

حزب کمونیست کارگری ایران مجموعه سیاستهای مطرح شده در مقالات زیر را بعنوان مبنای سیاست سازماندهی خود در میان کارگران، برسمیت می شناسد.

۱ - "حوزه های حزبی و آکسیونهای کارگری"، منصور حکمت، نشریه کمونیست شماره ۱۷، اسفند ۶۳، شماره ۱۸، فروردین ۶۴ و شماره ۲۰-۱۹ خرداد ۶۴

۲ - سیاست سازماندهی ما در میان کارگران، منصور حکمت، نشریه کمونیست شماره ۲۸

۳ - "درباره سیاست سازماندهی کارگری ما"، منصور حکمت، نشریه کمونیست شماره ۴۸، اسفند ۶۸ و شماره ۴۹، فروردین ۶۹

۴ - "حزب کمونیست و عضویت کارگری"، منصور حکمت، نشریه کمونیست شماره ۵۱، تیر ماه ۶۸ و شماره ۵۲، مرداد ۶۸

قطعه‌نامه در مورد سرنگونی جمهوری اسلامی

کنفرانس اول کادرهای حزب کمونیست کارگری ایران، بر ضرورت بسیج افکار عمومی و تحت فشار قرار دادن جمهوری اسلامی در خارج کشور از طریق فعالیتهای آگاهگرانه، افشاگرانه و همچنین آکسیونی تاکید می کند و از تشکیلات خارج کشور حزب میخواهد فعالیتهای خود در این زمینه ها را گسترش دهد.

آزادی، برابری، حکومت کارگری

نظر به اینکه:

- (۱) تبلیغات کمونیستی باید بطور مستمر راه حل نهایی رهایی کارگران، یعنی سرنگونی حکومت بورژوازی و لغو مناسبات سرمایه داری، و برقراری حکومت کارگری و سوسیالیسم را بیان کند،
 - (۲) در جنبش کارگری، حتی گرایشات رزمنده و رادیکال نیز در وضعیت فعلی جهان تحت تاثیر تریدیونیویسم، اهداف نهایی و رهایی بخش طبقه را کمرنگ می کنند،
 - (۳) با تحولات تاریخی بین المللی در دوره اخیر اکنون اقتصاد بازار و همراه آن دموکراسی پارلمانی بعنوان تنها افق معتبر در برابر جامعه قرار داده می شود و ناسیونالیسم و فاشیسم و ارتجاع مذهبی در صحنه سیاسی جهان امروز وسیعا فعال شده اند و این امر پیش نهادن تمامیت نقد و آلترناتیو جامع سوسیالیستی کارگری را در مقابل جامعه بیش از پیش ضروری کرده است،
- حزب کمونیست کارگری ایران شعار "آزادی، برابری، حکومت کارگری" را بعنوان شعاری که به سادگی و دقت چکیده اهداف سوسیالیستی کارگری را بیان میدارد، در مرکز آموزش و آژیتاسیون خود قرار می دهد:
- ۱- معنای "آزادی" در این شعار از دموکراسی فراتر میرود و بیان کلی و چکیده ای از مفهوم رهایی طبقه کارگر و اقشار تحت ستم و استثمار از چنگال مجموعه قید و بندهای اسارت آور طبقاتی و روابط و نهادهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی سرکوبگرانه جامعه بورژوازی است.
 - ۲- "برابری" در این شعار به معنای برابری اجتماعی و اقتصادی ایست که با الغای مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و مبادله و برقراری مالکیت و کنترل اجتماعی بر آن، در جامعه برقرار میشود. این "برابری" از اینرو به برابری حقوقی انسانها منحصر نیست و گویای برابری واقعی آنها در جامعه سوسیالیستی است.
 - ۳- "حکومت کارگری" بیان فشرده ای از نظام سیاسی در جامعه سوسیالیستی است. حکومت کارگری یعنی پایان دادن به دولت به عنوان ابزار حکومت طبقه سرمایه دار، یعنی پایان دادن به دولت مافوق مردم بورژوازی است. حکومت کارگری، تضمین کننده لغو مالکیت خصوصی، کار مزدوری، و ارتش حرفه ای و بوروکراسی دولتی، و ضامن شرکت مستقیم همه مردم در ارگانهای حاکمیت و دخالت مستقیم در تعیین سرنوشت خود و جامعه می باشد.

قرار در باره حمایت از "فدراسیون شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی"

حزب کمونیست کارگری ایران از "فدراسیون شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی" حمایت میکند. چهارچوب برخورد حزب به این حرکت در نوشته "شوراهای پناهندگان ایرانی"، کورش مدرسی، نشریه کمونیست شماره ۶۰، بهمن ۶۱، منعکس است.

قرار در مورد "بیانیه حقوق مردم زحمتکش در کردستان"

حزب کمونیست کارگری ایران از "بیانیه حقوق مردم زحمتکش در کردستان" حمایت می کند. حزب تلاش خواهد کرد تا این بیانیه بعنوان پرچم حرکت اعتراض توده ای در کردستان کاملاً مستحکم گردد.

قرار در باره مساله کارگران افغانی در ایران

توده وسیعی از مردم افغانستان به ایران پناهنده شده اند. اکثریت قریب به اتفاق این پناهندگان برای امرار معاش به محیط های کار کارگری روانه میشوند. شرایط کار و زندگی کارگران افغانی در ایران حتی با استانداردهای عقب مانده ایران بسیار شدید و وحشیانه است. این کارگران در بیحقوقی و ناامنی کامل سیاسی و اقتصادی زیر شدیدترین فشارهای بورژوازی ایران از یک طرف و ناسیونالیسم ایرانی و ضد افغانی از جانب دیگر قرار دارند که از جانب کلیه جناحهای بورژوازی ایران دامن زده میشود. تحت فشار قرار دادن کارگر افغانی از جانب بورژوازی ایران ابزاری برای پائین کشیدن سطح دستمزدها و شرایط کار فی الحال نازل کارگران در ایران است.

کارگران افغانی ساکن در ایران بخش لاینفک طبقه کارگر در ایران هستند و مبارزه کارگران افغانی برای بهبود شرایط کار، برای برخورداری از حقوق کامل شهروندی در ایران جزئی از مبارزات طبقه کارگر ایران است. کارگران کمونیست تهییج فاشیستی علیه کارگران افغانی را تحریک مستقیم علیه انسانیت و تلاش برای تفرقه افکنی در صفوف طبقه کارگر ایران میدانند و برای خنثی کردن آن قاطعانه مبارزه میکنند.

حزب کمونیست کارگری ایران بویژه در شرایطی که جمهوری اسلامی و نیز اکثریت قریب به اتفاق نیروهای سیاسی ایران به تحریک علیه کارگران افغانی دامن میزنند، مبارزه علیه ناسونالیسم ضد افغانی در ایران در هر رنگ و پوششی را وظیفه تخطی ناپذیر خود میداند و اعضا و فعالینش را به شرکت در این مبارزه فرامیخواند. حزب کمونیست کارگری ایران میکوشد تا صفوف این حزب مکان مناسبی برای تمرکز و سازمانیابی مبارزه طبقاتی کارگران افغانی در ایران باشد.

قرار در باره نشریه کارگر امروز

حزب کمونیست کارگری ایران از نشریه کارگر امروز حمایت میکند و از اعضا و دوستداران حزب میخواهد که به توسعه فعالیتهای این نشریه کمک نمایند.

قطعهنامه در مورد مبارزه مسلحانه در کردستان ایران

با توجه به اینکه:

۱- مادام که کردستان ایران مورد هجوم مسلحانه جمهوری اسلامی قرار دارد، اعلام جنگی که از طرف توده های زحمتکش این منطقه به رژیم داده شده هنوز پابرجاست و مبارزه مسلحانه یکی از اهرمهای دخالت موثر در فضای سیاسی کردستان است،

۲- مادام که احزاب ناسیونالیست و نیروهای سنتی در کردستان مسلحند و قدرت مسلح خود را ضامن ارباب و زورگوئی به توده های کارگر و زحمتکش و تحکیم موقعیت خود در جامعه قرار می دهند،

۳- مادام که تقابل میان ناسیونالیسم و گرایشات سوسیالیستی از جانب احزاب ناسیونالیست و سنتی به عرصه نظامی کشانده میشود،

حزب کمونیست کارگری ایران اعلام میکند که جنبش سوسیالیستی و طبقه کارگر در کردستان باید امکان ابراز وجود و دخالت مسلحانه در فضای کردستان را برای خود حفظ کند، و حزب کمونیست کارگری ایران دخالت فعال در این عرصه را وظیفه خود میداند.

در عین حال، مبارزه مسلحانه جاری در کردستان ایران از طریق پایگاههای نیروهای مختلف در نوارهای مرزی و متکی به امکاناتی در خاک عراق انجام میگردد، که متضمن توافق با دولت عراق و نیروهای ناسیونالیست کرد بوده و یکی از ارکان مهم این توافق، تعهد به عدم دخالت در مسائل مربوط به منطقه است. این تعهدات، توافقات و پذیرش این محدودیتها به دلایل زیر برای حزب کمونیست کارگری ایران قابل اتخاذ نیست:

۱- عراق طی یکسال و نیم گذشته صحنه یکی از مهمترین تحولات قرن بیستم بوده است، فضای اجتماعی عراق، سرنوشت عراق و نیروهای اجتماعی و طبقاتی آن، مساله کرد در عراق، و غیره خود را به پدیده هایی با موضوعیت بین المللی تبدیل کرده اند و نیروی سیاسی ای که نتواند مواضع خود را در قبال این مسائل به روشنی و با صراحت ابراز کند، بسرعت فاقد موضوعیت سیاسی و اجتماعی شده و بیربط و حاشیه ای میگردد.

۲- حزب کمونیست کارگری ایران و کمونیسم کارگری فی الحال از جانب گرایش سوسیالیستی در عراق، و بویژه کردستان عراق، مورد استقبال جدی بوده و به یکی از شاخصهای تفکیک نیروها و مناسبات آنها تبدیل شده و هم اکنون آرمانهای طبقاتی و بالقوه افق عملی بخشی از همین جامعه را نمایندگی میکند، هرنوع توافقی که آزادی عمل حزب کمونیست کارگری در تقویت جنبش سوسیالیستی و کارگری عراق را محدود کند از نظر سیاسی مضر و غیر قابل قبول است.

لذا، حزب کمونیست کارگری ایران میکوشد تا با استفاده از امکانات و ظرفیتهای حزب حضور و فعالیت مسلحانه خود را به اشکال دیگر سازمان داده و پیش برد.

قرار در مورد اهمیت تکثیر و توزیع ادبیات حزب در ایران

با توجه به اینکه در حال حاضر آشنایی کارگران با اهداف و سیاستهای حزب کمونیست کارگری تنها از طریق ادبیات مکتوب کنونی ممکن است، امر تکثیر و توزیع ادبیات حزب در داخل ایران اهمیتی بیش از پیش مییابد. کنفرانس اول حزب از همه جمعها و افراد دوستدار حزب در ایران میخواهد تا برای رساندن وسیع ادبیات حزب به محافل و جمعهای کارگران در تکثیر و توزیع ادبیات حزب، از شیوه دست نویسی گرفته تا ایجاد مراکز تخصصی تکثیر، بکوشند.

قرار در مورد برخورد به مبارزه مسلحانه

حزب کمونیست کارگری ایران نوشته "مبارزه مسلحانه در کردستان"، منصور حکمت، نشریه کمونیست شماره ۶۰، بهمن ۶۹، را بعنوان مبنای برخورد به فعالیت مسلحانه در کردستان برسمیت میشناسد.

قرار در مورد اساسنامه حزب

۱- از آنجا که تدقیق انعکاس اساسنامه ای مباحثات تشکیلاتی کمونیسم کارگری نیازمند فرصت بیشتری است، کنفرانس اول حزب کمونیست کارگری ایران کمیته اجرائی را موظف میکند که طی شش ماه آینده پیش نویس اساسنامه حزب را تهیه و جهت تصویب به شورای مرکزی ارائه کند.

طی این مدت تشکیلات براساس سنت کمونیستی ای که حزب از آن نشأت گرفته و دستورالعملهای تشکیلاتی عمل خواهد کرد و در هر حال کمیته اجرائی در موارد لازم حکم خواهد داد.

۲- کنفرانس کمیته اجرائی و شورای مرکزی را بعنوان ارگانهای عالی حزب انتخاب می کند.

قرار در مورد برنامه حزب

کنفرانس کمیسیونی را برای تهیه پیش نویس برنامه حزب کمونیست کارگری انتخاب میکند. کمیسیون موظف است این پیش نویس را ظرف چهار ماه انتشار دهد.

مبانی و چشم اندازههای حزب کمونیست کارگری

منصور حکمت

نوشته زیر متن تلخیص و تنظیم شده سخنرانی منصور حکمت در مبحث مبانی و چشم اندازههای حزب کمونیست کارگری در نخستین کنفرانس کادرهای حزب است.

زمینه های تشکیل حزب

ظاهر مساله این است که این حزب بدنبال اختلافات و کشمکش های درون حزب کمونیست ایران تشکیل شده است. بنظر من این تبیین، یعنی جستجو کردن ریشه های این حزب در اختلافات درونی حزب کمونیست ایران، تبیین نادرستی است. هرچند میدانم که حتی برخی از رفقای همین حزب کمابیش همینطور فکر میکنند. یعنی خود را در امتداد آن اختلافات و چپ و راست شدن ها و قطب بندی های درون حزب کمونیست ایران تعریف میکنند. بنظر من دیدن این حزب بعنوان نوعی محصول حزب کمونیست ایران اشتباه است. زیرا آن اختلافات و کشمکشهای داخلی حزب کمونیست ایران و جدایی هایی که پیش آمد، خود محصول یک شرایط عینی تاریخی و اجتماعی بودند و این حزب هم در انعکاس به خود همان شرایط عینی تشکیل شده است و نه در امتداد آن اختلافات.

اختلافات درون حزب کمونیست ایران ناشی از یک وضعیت جهانی خاص بود. ریشه آن در اوضاعی بود که جهان و کمونیسم بطور کلی در آن قرار گرفته است. طبعاً ما هم مانند سایر احزاب چپ دنیا و مانند همه کسانی که مدعی کمونیسم بودند از این وضعیت تاثیر گرفتیم. خیلی جریانها منحل شدند، خیلی ها به انشعاب کشیده شدند و ما هم تغییر کردیم. بنابراین اگر در جستجوی عامل پیدایش این حزب در این دوره و مقطع معین هستیم، این عامل همان وضعیت عینی اجتماعی است که بیرون ما موجود بوده است.

با سقوط بلوک شرق و تحولات ۷ - ۶ سال اخیر چهره دنیا بشدت تغییر کرده است. معادلات اقتصادی و سیاسی و وضعیت ایدئولوژیکی و روبنای فکری و عقیدتی جهان دستخوش تغییرات اساسی شده و هنوز هم این روند در جریان است. آن موازنه قبلی که در جهان برقرار بود کاملاً در هم ریخته است. از اقتصاد سیاسی جهان معاصر و تقسیم جهان میان بلوکهای بورژوازی جهانی تا وضعیت فکری و ایدئولوژیکی همه بشدت تغییر کرده و سوالات جدیدی جلوی جوامع و طبقات اجتماعی قرار گرفته است. طبعاً فلسفه وجودی احزاب سیاسی ای که در چهارچوب وضعیت پیشین و مطابق نیازهای دوره های گذشته شکل گرفته بودند، زیر سوال میروند و معضلات جدیدی روبروی حرکتهای سیاسی و حزبی قرار میگیرد که دیگر با توجه به پاسخی که به آنها داده میشود، میتوان از صف بندی و اتحادهای حزبی در این دوره صحبت کرد. سوالات جدید وحدتها و شکافهای جدید ایجاد میکند. پاسخ مشترک به معضلات پیشین، دیگر امروز لزوماً کسی را با کسی متحد نگاه نمیدارد.

شاخه های طرفدار شوروی، چه در غرب و چه در شرق، بخشا یا منحل شده اند و یا بطور کلی تغییر مشی و تغییر نام داده اند، یا بخش اعظم نیروی خود را از دست داده اند و به حاشیه رانده شده اند. بقایای این احزاب تلاش میکنند با

استفاده از فضای ناراضیاتی از عملکرد بازار در شرق و یا ناراضیاتی عمیق جنبش کارگری در غرب، بدنبال ده سال حمله راست جدید، به نماینده اعتراضات تدافعی طبقه کارگر تبدیل شوند و از این طریق در صحنه سیاسی باقی بمانند. یعنی روشی که تا قبل از این تحولات اساسا با آن بیگانه بودند. این جریانات بهرحال بشدت منزوی شده اند و هیچیک دیگر احزاب مطرح و نیرومندی را تشکیل نمیدهند. البته بعید نیست احزابی نظیر حزب کمونیست فرانسه و حزب کمونیست روسیه هنوز دورنمای قدرتمندتر شدن را داشته باشند. اما این بهرحال منوط به تغییر جدی در جایگاه سیاسی و عملی و خط مشی تاکتونی اینهاست. آینده اینها را نه چون گذشته تعلق به یک بلوک جهانی مقتدر، بلکه رابطه شان با همین جنبش اعتراضی طبقه تعیین میکند.

جنبش چپ رادیکال ضد رویزیونیستی هم با از میان رفتن موضوعیت خود "رویزیونیسم" بطور کلی قطب نمای حرکت و فلسفه وجودی خود را از دست داده است. جناح رادیکالی که در تقابل با بلوکهای شوروی و چین و احزاب وابسته به آنها شکل گرفته بود، و طیفهای گوناگونی را شامل میشد، امروز کلا علت وجودی روشنی ندارد. بعلاوه اینکه بخش عمده نیروی این احزاب از رادیکالیسم اقشار غیر کارگری مایه میگرفت که این رادیکالیسم هم با تحولات سالهای اخیر دود شده و به هوا رفته است و آن نیروی اجتماعی که اینگونه احزاب میتوانستند حول شعارهای رادیکال خود گرد بیاورند، امروز دیگر ناموجود است. این دیگر دوره ای نیست که احزاب رادیکال دانشجویی و خرده بورژوازی از هر نوع، مائوئیست، تروتسکیست و غیره، بتوانند کسی را دور خود و کمپینهای سیاسی تاکتونی شان جمع کنند و متحد نگاه دارند. همان نیروی اجتماعی محدود این جریانات هم دارد از دور آنها پراکنده میشود.

در جهان سوم شاهد نوعی کمونیسم و سوسیالیسم جهان سومی بوده ایم، از آمریکای لاتین تا فیلیپین و ایران، که مستقیم و غیرمستقیم بیشتر تحت تاثیر استالین و مائوئیسم و یا در واقع ناسیونالیسم بوده اند. اینها هم از هم گسیخته اند، زیرا اولاً، از نظر افق و برنامه اقتصادی با سقوط شرق زیر پای این جریانات خالی شد. افق عمومی اینها اقتصاد دولتی تحت کنترل یک جمهوری مردمی یا خلقی بود و این افق اقتصادی دیگر خریداری ندارد. و بعلاوه ناسیونالیسم رسمی بصورت صریح و عریان به صحنه آمده است و خود نیروی خود را مستقیماً جذب میکند. جایی برای ابراز وجود اینگونه جریانات چپ به این ترتیب باقی نمیماند. بهررو در جهان سوم هم نیروهای چپ رادیکال این چنینی، محلی از اعراب ندارند.

واقعیتی که بخصوص به حزب کمونیست ایران مربوط میشود، اینست که در تعرض ضد کمونیستی سالهای اخیر دو جریان اجتماعی بعنوان پرچمداران ایدئولوژیک و سیاسی این تعرض به جلوی صحنه آمدند. یکی ناسیونالیسم و دیگری دموکراسی طلبی. هر دوی اینها جریاناتی بودند که در تعرض بورژوازی به کمونیسم میدان دار شدند. این درست است که فاشیسم نیز در این میان سر بلند کرد، اما رشد فاشیسم محصول بعدی این تحولات بود و در تعرض اولیه نقشی نداشت. فاشیسم محصول فروپاشی موازنه قبلی است. اما آن جریاناتی که در تعرض ضد کمونیستی بورژوازی، که تحت پوشش حمله بلوک شبه سوسیالیستی شرق صورت میگرفت، پرچم دار شدند، ناسیونالیسم و دموکراسی بودند. و وقتی دقت کنیم، می بینیم هر دوی این جریانات از اجزاء متشکله اصلی چپ رادیکال و یا کمونیسم جهان سومی بوده اند. بعبارت دیگر دو سنت سیاسی اصلی ای که در اینگونه کشورها، در امتزاج با سوسیالیسم کارگران، چپ رادیکال و احزاب این سنت را شکل داده بودند، اکنون در صحنه اجتماعی در سطح جهانی صریحاً در مقابل کمونیسم قرار گرفتند و به قالب اصلی جلب نیرو علیه سوسیالیسم تبدیل شدند. طبیعی است که اینگونه احزاب، احزابی که حامل این سنتهای متخاصم هستند، در چنین موقعیتی از هم میپاشند. وقتی این جنبشها در صحنه اجتماعی در مقابل هم قرار گرفته اند دیگر، بر خلاف دهه گذشته، باقی ماندن آنها در چهارچوب تشکلهای چپ رادیکال غیر ممکن میشود. بخصوص اینکه ناسیونالیسم و دموکراسی طلبی این دوره را دوره خود میدانند و لزومی به سازش و کرنش به سوسیالیسم، در هر نوع، نمی بینند. در چنین شرایطی طبعاً حفظ چهارچوب های تشکیلاتی خلقی برای احزاب چپ غیر ممکن میشود. دموکراتها و از آن روشن تر ناسیونالیستها در جهان بیرون دارند کمونیستها، و کلاً کمونیسم به هر تعبیر، را میکوبند و طبعاً کسی نمیتواند حزبی داشته باشد که در آن کمونیست و مارکسیست و ناسیونالیست و دموکرات دور هم جمع شوند و یک سازمان چپ واحد را بسازند. چنین جریاناتی جبراً تجزیه میشوند و بهررو همین واقعیت است که پشت جدائی های اخیر در حزب کمونیست ایران قرار داشت. حزب کمونیست ایران از

این نظر تافته جدا بافته ای نبود. شک نیست که سوسیالیسم کارگری در حزب کمونیست ایران قوی بود و حزب کمونیست ایران ابزاری بود که توسط آن کل جنبش سوسیالیستی کارگری در جامعه ایران خودآگاه تر شد و بویژه در شرایط سخت و خطیری در صحنه سیاسی فعال ماند. اما حزب کمونیست ایران بعنوان یک حزب سیاسی، تابع همان قوانینی بود که بر همه احزاب چپ ناظر بود. یعنی با سقوط سوسیالیسم کاذب بلوک شرق و هجومی که بورژوازی بر متن این سقوط بر کل کمونیسم و آرمان سوسیالیسم آغاز کرد، در حزب کمونیست ایران هم ناسیونالیسم و دموکراسی طلبی ای که زیر چتر سوسیالیسم جای گرفته بود شروع کرد به اینکه ساز خودش را بزند. علت انتخاب جدایی از جانب ما این بود که گرایشات دیگر با این اوضاع بین المللی دیگر از تمکین به کمونیسم و به خط مشی کمونیستی در حزب سر باز میزدند. با توجه به قدرت سنت کمونیستی در حزب قبل از جدایی اخیر، این جریانات این توان را نداشتند که پرچم خود را صریحا بلند کنند و علنا افق و خواسته های خود را مطرح کنند. اما این توان را داشتند که حزب را فلج کنند. فضایی از بدبینی و بی اعتمادی و غیر سیاسی گری در آن ایجاد کنند و از پائین فعالیت مورد نظر خود را دنبال کنند. علت جدایی ما این بود که ما به عینه میدیدیم که این جنبشها دارند در سطح جامعه صریحا در مقابل هم قرار میگیرند. ظاهر مساله این بود که ما از آن حزب رفتیم. اما واقعیت این بود که آنها رفتند. گرایشات دیگر دو سال قبل از اینکه ما از آن حزب برویم، از نظر سیاسی حزب کمونیست ایران را ترک کردند. کمونیسم دیگر، از همان مقطع کنگره سوم، برای این جریانات وزن و اهمیتی نداشت. به همین ترتیب حزب کمونیست و خط مشی و رهبری کمونیستی حزب هم ارزش خود را برای آنها از دست داده بود. دنبال مشروطه خودشان بودند، چرا که در صحنه جامعه میدیدند که دوره دوره دموکراتها و ملی گراهاست. این جریانات بدلیل استبداد و سرکوب در جامعه ای نظر ایران به کمونیسم و حزب کمونیست رو آورده بودند. اکنون دیگر از خود ابرقدرتها میشنیدند که عصر سقوط دیکتاتوری ها فرا رسیده. برخی را ملی گرایی سرکوب شده شان به سوسیالیسم و تشکل کمونیستی سوق داده بود. اما امروز که دیگر دارند به ناسیونالیستها جایزه میدهند، این انتساب خود به کمونیسم دیگر برای اینها نفعی دربر ندارد. با تحولات بین المللی سالهای اخیر، امیدهای جدیدی در دل گرایشات دیگر در درون حزب کمونیست زنده میشود و ناگزیر رفتار سیاسی و اجتماعی آنها تغییر میکند. از این دوره است که چند بنی بودن و ائتلافی بودن حزب کمونیست ایران دیگر کاملا محسوس و ملموس میشود.

مباحثات دوره اخیر تاثیری در اساس این روند نداشت. شاید روز و ساعت جدایی ما را تعیین کرده باشد. اما نفس این جدایی اجتناب ناپذیر بود. کمالینکه، صحبت ما خطاب به گرایشات دیگر از قبل این بود که اکنون که ظاهرا کمونیسم دیگر خیری به شما نمیرساند، بروید و بگذارید این حزب یک حزب کمونیستی باقی بماند. این اولین بار نبود که در حزب کمونیست ایران ما با کسی جدل و پلمیک میکردیم. تاریخ حزب کمونیست ایران تاریخ سقوط مکرر گرایشات اجتماعی دیگر در حزب بسوی اهداف اجتماعی واقعی شان و تور پهن کردن و جلوگیری کردن از سقوط آنها توسط جریان مارکسیستی بود. این دور آخر اولین نمونه ابراز وجود ناسیونالیسم یا دموکراتیسم در حزب کمونیست نبود. در جنگ با حزب دموکرات، برای مثال، یک تبیین تماما ناسیونالیستی را بعنوان مبنای این درگیری پیش کشیدند. عده ای هم با آغوش باز آن تحلیل را قبول کردند. این مارکسیستهای حزب بودند که جلوی این نگرش ایستادند و تاکید کردند که علت این درگیری برخلاف تلقی آنها جدال بر سر کسب هژمونی در یک جنبش واحد ملی نیست، بلکه تقابل طبقات و جنبشهای مختلف طبقاتی است. در جریان بالا گرفتن جنگ شهرها میان ایران و عراق و یا بطور برجسته تری در مقطع آتش بس ایران و عراق هم تحلیلها و خط مشی های غیر کمونیستی مطرح شدند. باز این مارکسیستهای حزب بودند که جلوی سقوط آنان به مواضع و خطی مشی هایی را گرفتند. در همه این موارد، بجز مورد آخر بحث در مورد نظم نوین جهانی و اعتلای سیاسی در عراق، طرف مقابل از اینکه دستش را گرفته اند و مانع درغلطیدنش به اپورتونیسم و پوپولیسم و غیره شدند و اعتبار سیاسی اش را محفوظ نگاه داشته اند، ممنون هم شده است. اما این بار آخر، خودشان آگاهانه میخواستند سقوط کنند. تور ایمنی و ناجی سیاسی نمیخواستند. در یکی از تبلیغات کوکاکولا هواپیمایی از بالای کویری عبور میکند و یکی از سرنشینان چشمش آن پائین به یک کیوسک کوکاکولا می افتد، عنان از کف میدهد و با سر به سمت کوکاکولا از هواپیما بیرون میپرد. اینها اینبار خیلی روشن کوکاکولای خودشان را روی زمین دیدند و به سمتش رفتند. توری که ما زیرشان پهن کرده بودیم را مزاحم میدیدند. ما هم گذاشتیم بپرند. تفاوت این بار با دفعات قبل فقط در این بود. ما اینبار علاقه ای نداشتیم وحدت حزبی

خود را با این جریان‌ها حفظ کنیم. زیرا خودمان از سه سال قبل تاکید میکردیم که فقط یک حزب یکپارچه مارکسیستی میتواند پاسخگوی شرایط امروز باشد و ما به هیچ ائتلافی علاقه نداریم. شاید پیشتر تضمین دست بالای سوسیالیسم و مارکسیسم در حزب را هنوز کافی میدانستیم و به این گرایش‌ها بعنوان عوامل بازدارنده‌ای نگاه میکردیم که میشود در چهارچوب یک حزب زیان‌شان را به حداقل رساند و به کار خود ادامه داد. اما در این شرایط، با تحولات بنیادی‌ای که دنیا از سر گذرانده است، این دیگر نمیتوانست خط مشی ما باشد و عملاً ما را از شکل دادن به یک حرکت حزبی و مارکسیستی که در شرایط امروز بتواند نقش بازی کند بازمیداشت.

بهرحال اصل مطلب اینست که کشمکش‌های درون حزب کمونیست خود بر کشمکش‌های وسیع‌تر اجتماعی مبتنی بود. این، یعنی متحول شدن و تغییر کردن تحت تاثیر تحولات اجتماعی، نشان‌دهنده خصلت واقعی و اجتماعی خود ما به عنوان یک جریان سیاسی است. کسی که می‌پندارد حزب سیاسی اش بدلیل اختلافات میان اشخاص از هم پاشیده است، تصویر نازل خود از حزیش را نشان میدهد. این اوست که حزب سیاسی خود را نامربوط به دنیا و منزوی تلقی میکند. ما برخلاف این طرز تلقی، تبیینی اجتماعی و مادی از جدایی‌های حزب کمونیست ایران داریم. ما بسادگی می‌گوئیم بدلیل روندهای مهم اجتماعی سالهای اخیر در حزب کمونیست ایران هم شکاف افتاد و کسی که میخواهد این جدایی را بفهمد باید آن روندها را درک کند.

حزب کمونیست کارگری ایران هم دقیقاً در انعکاس به همین روندها و تحولات اجتماعی تشکیل شده است. برای ما چند نفری که فراخوان تشکیل این حزب را دادیم، این فاکتور اصلی بود. اسناد این شیوه برخورد مدون است. از همان کنگره دوم و سپس کنگره سوم حزب کمونیست ایران مشخص است که جریانی در حزب وجود دارد که برای حزبی با مشخصات خاص تلاش میکنند. ما با علم به اینکه در پیوستگی با سنت‌های تاریخ گذشته آن حزب، و با ترکیب و بافت سیاسی و کادری آن، نمیتوان به جنگ مسائل و معضلات کمونیسم در این دوره رفت، بر آن شدیم که حزب دیگری تشکیل بدهیم. فراخوان ما هم خطاب به هیچ شاخه و جناحی در حزب کمونیست ایران نبود. بلکه خطاب به همه کسانی بود که خود را در این اهداف شریک میدانند. ما ابتدا تمایلی نداشتیم که حزب جدید، انشعابی از حزب قدیم تلقی شود. رفقای که در کنفرانس کمونیسم کارگری در حزب پیشین حاضر بودند یادشان هست که ما ایده تشکیل حزب توسط فراکسیون را رد کردیم. این حزب پاسخی است از جانب عده‌ای کمونیست با نگرش و افق معین به معضلات کمونیسم و جهان سرمایه داری امروز و دیگر نباید به آن در چهارچوب تکوین و تکامل چپ ایران نگاه کرد. حتی اگر از نظر تقویمی چنین بنظر بیاید که این حزب بهرحال توسط فعالین پیشین حزب کمونیست ایران تشکیل شده است، ریشه این حزب در آن گذشته نیست. ما، هر یک از ما، هر تاریخچه سیاسی و تشکیلاتی که داشتیم، بهرحال در مقطعی به این نتیجه رسیدیم که دنیا دستخوش تحولات و تغییرات اساسی‌ای است و ما باید بعنوان کمونیست پاسخ خود را بدهیم.

مشخصات اساسی حزب کمونیست کارگری

مبنای وحدت ما و پاسخی که میخواهیم به مسائل امروز کمونیسم بدهیم چیست؟ گمان میکنم در این چند ساله درباره تفاوت‌های خود بعنوان کمونیست‌های کارگری با گرایش‌های دیگر چپ به اندازه کافی گفته ایم و نوشته ایم. میخواهم اینجا رئوس مهم این تفاوت‌ها را بشمارم. طبعاً دقیق‌تر و جامع‌تر از این صحبت من هم میشود چهارچوب هویتی خود را تعریف کنیم. بهرحال من شاخصه‌هایی را که به گمان من خصلت نمای سیاسی حرکت ماست و بنیاد سیاسی حزب کمونیست کارگری است می‌شمارم.

۱- خصلت عینی - اجتماعی سوسیالیسم کارگری

اولین نکته‌ای که ما در این دوره بر آن تاکید کرده ایم این است که سوسیالیسم کارگری یک جنبش اجتماعی قائم به

ذات است و مشتق فعالیت مارکسیستها و کمونیستها نیست. این یک حرکت تاریخی براه افتاده و در جریان است. حال اگر روز اول این نیاز وجود داشته است که کسی چهارچوب فکری این جریان را خاطر نشان کند، بهرحال امروز، سالها پس از این اقدام مارکس، سوسیالیسم کارگری یک حرکت موجود و در جریان است. مبارزه علیه سرمایه داری برای جایگزینی آن با سوسیالیسم، از طریق یک انقلاب کارگری، یک افق زنده و جا افتاده کارگری است و یک سنت مبارزاتی زنده در درون طبقه کارگر را تعریف میکند. تئوری و خود آگاهی این جنبش در هر دوره میتواند دقیق یا نادقیق، درست یا نادرست باشد. اما این طیف و این گرایش در جنبش کارگری بهرحال همیشه وجود دارد که میخواهد و دائما تلاش میکند کل طبقه را به این سمت بکشد. اولین وجه تمایز ما اینست که میگوئیم کمونیسم و سوسیالیسم و حزب کمونیست کارگری بر بستر یک چنین مبارزه واقعی و چنین تلاش عینی ای در این جامعه در درون خود طبقه کارگر، هر چند گاه محدود و ضعیف، شکل میگیرد. سوسیالیسم یک الگو، اتویی و یا طرحی خردمندانه برای جامعه نیست که ما قصد پیاده کردن آن را داشته باشیم. البته سوسیالیسم هم عاقلانه است و هم ما قصد پیاده کردن آن را داریم. اما سوسیالیسم و کمونیسم کارگری قبل از هر چیز چهارچوبی برای یک مبارزه اجتماعی است که مستقل از اینکه حزبی هست یا نیست به ناگزیر در جریان است.

اگر یادتان باشد در ابتدای طرح بحثهای کمونیسم کارگری تاکید ما بیشتر روی این جنبه بود. ما تاکید کردیم که کمونیسم یک طرح دلبخواهی و یا نسخه صادراتی از قلمرو عقل به قلمرو عمل نیست. سوسیالیسم یک تلاش اجتماعی است که کمابیش در تمام طول دو قرن نوزدهم و بیستم در جریان بوده است و امروز نیز به روشنی قابل مشاهده است. تردید نیست که گرایشات مختلف اجتماعی میکوشند بر این جنبش و این تلاش طبقاتی اعمال نفوذ کنند و آن را به سمت افق مورد نظر خود سوق بدهند. اما خود این تلاش طبقاتی علیه سرمایه داری و برای برابری اجتماعی، در ورای رنگی که جنبشهای سیاسی و حزبی مختلف به آن میزنند مستقلا قابل مشاهده است. این جنبش را میشود بر مبنای اهداف اجتماعی عمومی اش، اعتراضش در این جامعه، و منشاء طبقاتی و اجتماعی اش از سایر جنبشهای عصر حاضر تمیز داد. هریک از شما اگر نشریات کارگری مختلف را بخوانید، حتی نشریات اتحادیه ها را، و یا در فعالیت جاری خود در رابطه با جنبش کارگری دقیق شوید، میبینید که همیشه بخشی از طبقه کارگر هست که به یک مبارزه تدافعی قانع نیست، که معتقد نیست حق واقعی خود را میتواند در نظام موجود بگیرد، فکر میکند که سرمایه داری باید جای خود را به سوسیالیسم بدهد، معتقد است وسائل تولید را باید از تملک طبقه بورژوا در آورد و فکر میکند که برای همه اینها باید متحد شد و انقلاب کرد. و این چیزی جز تعریف سوسیالیسم کارگری نیست. تاکید به وجود ابژکتیو و مادی یک تلاش سوسیالیستی در خود طبقه کارگر، مستقل از قالب فکری ای که در هر مقطع ممکن است بخود پذیرفته باشد، یک مشخصه متمایز کننده جدی جریان ماست. ما حتی در ورای فعالیت راست ترین اتحادیه ها، حقایقی را در مورد تمایلات و تکاپوی سوسیالیستی طبقه کارگر می بینیم که سایر گرایشات چپ قادر به دیدن آنها نیستند. ما در ورای سخنان رهبران عملی جنبش کارگری در مبارزات اعتراضی، ولو این سخنان خود سست و توهم آمیز باشند، حقایقی از موجودیت سوسیالیستی طبقه کارگر را میبینیم. چرا که این توهومات اکتسابی است، اما تمایلات ضد کاپیتالیستی در درون طبقه کارگر که رهبران کارگری را به سخن در میآورد قائم به ذات و واقعی است. سوسیالیسم کارگری آن گرایشی در طبقه است که رهبران رادیکال کارگری را میسازد و فشار دائمی رادیکالیسم را روی رهبران غیر رادیکال در جنبش کارگری حفظ میکند. این یک مشخصه اساسی گرایشی است که در ورای تحرک روزمره جنبش کارگری و فعل و انفعالات سیاسی و مبارزاتی در درون طبقه کارگر، وجود ابژکتیو یک رگه سوسیالیستی را میبیند و برسمیت می شناسد و معتقد است که حزبیت کمونیستی باید خود را در متن این سنت مبارزاتی واقعی در جامعه شکل بدهد و از اینجا مایه بگیرد. حزبی که ما امروز تشکیل میدهیم به این سنت تعلق دارد و نه به سنت اپوزیسیون رادیکال ایران یا چپ رادیکال بطور کلی. مبارزه ضد سلطنتی، مبارزه ضد رژیم اسلامی، مبارزه ضد استبداد و دیکتاتوری، مبارزه ضد امپریالیستی، هیچکدام سرچشمه سیاسی و اجتماعی این حزب را تشکیل نمیدهد. این حزب در سنت مبارزه کارگری برای برابری اقتصادی، که مداوما در متن جامعه سرمایه داری جریان داشته است، تشکیل میشود و قدرت و نیروی خود را اینجا جستجو میکند.

یک وجه مشخصه دیگر جریان ما انترناسیونالیسم است. نه فقط نگرش ما و تبیین ما از جهان، بلکه روش و پراتیک سیاسی ما مبنایی انترناسیونالیستی دارد. همین امروز به وضوح پیداست که کسی که کوچکترین تعلق خاطری به مقوله میهن دارد و آن طیفی از چپ که وقتی از کارگران حرف میزند و مطالبه ای برای کارگران مطرح میکند هنوز آنها را "کارگران میهن ما" اطلاق میکند، به این حزب نپیوسته و نمیپیوندد. ناسیونالیسم در سنت ما بار منفی زیادی دارد و راستش مشکل ما اینست که کاری کنیم رفقا در حمله به ناسیونالیسم جانب اعتدال را رعایت کنند! ما امروز با زبانی درباره میهن و میهن پرستی و ناسیونالیسم حرف میزنیم که دهسال قبل برای چپ ایران غیر قابل تصور بود. خود ما کلمه "ملی" را بعنوان کلمه ای با بار مثبت از زبان چپ ایران انداختیم. اما در واقعیت تنها لفظ ملی از زبانشان افتاد و خط مشی سیاسی و هویت اجتماعی شان عمدتاً همچنان ملی و ناسیونالیستی باقی ماند. حزب کمونیست کارگری مطلقاً سمپاتی ملی ندارد. ملت مقوله ای نیست که ما مردم را با آن دسته بندی کنیم. ما از مقوله انسان بطور کلی که فزاینده تر میرویم به کارگر میرویم. در این میان هیچ تقسیم بندی دیگری اعتبار مطلق برای ما ندارد. ما خواهان رفع تبعیض بر اقشار و تقسیم بندی های مختلف جمعیت بشری هستیم. ما برای این رفع تبعیض مبارزه میکنیم. اما خود این تقسیم بندی ها نقطه عزیمت و یا پایه فعالیت سیاسی و تشکیلاتی ما را تشکیل نمیدهد. ما از هیچ مبارزه ملی ای بر نخاسته ایم. ما هیچ مرز ملی و کشوری را نه در تبلیغ و ترویج و نه در کار سیاسی به رسمیت نمیشناسیم و هر جا باشیم مبارزه طبقاتی را موضوع فعالیت خود قرار میدهیم. این آن جنبه ای است که سنت سیاسی ما را به بلشویسم دوره لنین شبیه میکند. ما در تبیین سیاسی خود انترناسیونالیست هستیم. موقعیت جهانی مبارزه طبقاتی نقطه عزیمت ما در تعریف وظایف ماست. هویت سیاسی، ایدئولوژیکی و مبارزاتی خود را به هیچوجه به تقسیم بندی های ملی و کشوری ربط نمیدهیم. یک استراتژی جهانی را تعقیب میکنیم و بعنوان بخشی از آن استراتژی جهانی در ایران که آشنایی و نفوذ مستقیم داریم برنامه عمل سیاسی مستقیم تر و جامع تری را دنبال میکنیم. ما طبقه کارگر را به آحاد ملی تقسیم نمیکنیم. ویژگی های شرایطی را که بخش های مختلف طبقه بدلیل وجود مرزها و بازارها و دولتهای جداگانه تحت آن بسر میبرند در نظر میگیریم. اما هرگز طبقه کارگر را به آحاد ملی تقسیم پذیر نمیدانیم و در تلاش سیاسی مان از منفعت کل طبقه کارگر جهانی و کلیه بخشهای آن حرکت میکنیم.

این انترناسیونالیسم مشخصه اساسی و غیر قابل چشم پوشی این حزب و این سنت سیاسی است. و بنظر من هر کس کوچکترین تعلق خاطر ملی حس میکند نباید به این حزب بپیوندد.

۳- سوسیالیسم به عنوان هدف نهایی

تبیین ما از سوسیالیسم، جریان ما و مارکس را از همه گرایشهای چپ و مدعی سوسیالیسم متمایز میکند. امروز تنها جریانی که تاکید میکند منظورش از سوسیالیسم، برانداختن مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و از بین بردن مزد و پول بعنوان اشکال اقتصادی و لغو کار مزدی است ما هستیم. سوسیالیسم به اشکال مختلف تعریف و تعبیر شده است. ما از محدود جریاناتی هستیم که مصرانه تاکید میکنند که سوسیالیسم به معنای برانداختن نظام مزدبگیری و ایجاد برابری اقتصادی میان انسانها، به معنی یکسان شدن جایگاه انسانها در تولید اجتماعی است. این ما را به روشنی از جریاناتی که سوسیالیسم را به صورت اقتصاد برنامه ریزی شده دولتی، رشد صنعت، توزیع ثروت و غیره ترسیم میکنند تمیز میدهد. ما سوسیالیسم را مستلزم لغو کار مزدی و تبدیل وسائل تولید و کار به دارایی جمعی جامعه میدانیم. رفاه اجتماعی و امنیت اقتصادی انسانها نتیجه چنین انقلابی در بنیاد اقتصادی جامعه خواهد بود.

۴- جهان دگری و انتقاد مارکسیستی

این حزب در سنت مارکسیستی و در دفاع از مارکس تشکیل میشود. بنظر من کمونیسم و سوسیالیسم کارگری بدون مارکس به هیچ جا نمیرسد. دفاع ما از مارکس و از مارکسیسم، بعنوان یک انتقاد اجتماعی، یک وجه مشخصه و متمایز کننده سنت ماست. در این دوره خیلی ها ممکن است بخواهند احزاب چپ خود را نگاه دارند، بخواهند در صحنه سیاسی با

اهداف سوسیالیستی خود باقی بمانند، اما در عین حال فکر کنند که شرط لازم این کار تعدیل و تجدید نظر در مارکسیسم و برای مثال وفق دادن دموکراسی و یا بازار با سوسیالیسم و مارکسیسم است. اینها برای ما بی معنا و بی ارزش است. ما آن جریانی هستیم که انتقاد مارکسیستی از جامعه سرمایه داری و جوانب مختلف آن را از کف نمیگذاریم. چرا که این انتقاد، صحت و حقانیت خود را از نظر ما به ثبوت رسانده است. شخصا نمیتوان تصور کنم که چه واقعه ای در دنیا میتواند من را از اعتقاد به آنچه عمیقا به صحت آن پی برده ام منصرف کند. چطور میشود حقیقتی را "ناآموزی" کرد؟ ما به علت رنج و مشقت انسانها در این جامعه پی برده ایم. ما مکانیسم استثمار و سرکوب و تخدیر در این جامعه را شناخته ایم. حال چه چیز میتواند ما را به این مجاب کند که این دانسته خود را کنار بگذاریم و تبیین دیگری را برای توضیح دنیای پیرامون خود اتخاذ کنیم. چه چیز میتواند ما را از مارکسیست به چیز دیگری تبدیل کند. ممکن است انسانها منفعشان ایجاب کند که اعتقادی را کنار بگذارند و حرف دیگری بزنند. اما انتقاد مارکسیستی به جهان چیزی نیست که کسی بتواند از ذهن خود پاک کند. در مقایسه با عمق و شمول انتقاد مارکسیستی، تئوری های اجتماعی دیگر، چه انتقادی و چه توجیه گرانه، کودکانه و سطحی بنظر میرسند. کسی که یکبار در این نقد اجتماعی با مارکس شریک شده باشد، دیگر نمیتواند از یک روز صبح تصمیم بگیرد خود را به حماقت تئوریک بزند و جهان را طور دیگری توضیح بدهد. بنظر من تمام کسانی که دست از مارکس و مارکسیسم میکشند، کسانی هستند که از ابتدا مارکسیسم را نه بعنوان یک نگرش روشنگر و انتقادی، بلکه بعنوان یک مکتب مد روز و یا تحمیلی پذیرفته بوده اند. خیلی ها کسانی بوده اند که قالب و اصطلاحات مارکسیستی را برای ارائه تمایلات اجتماعی و نظریاتی بیگانه با مارکسیسم بکار میبردند. تا این اواخر جهان پر از اینگونه مارکسیستها بود.

انتقاد اجتماعی مارکسیسم بنظر من برای کمونیسم کارگری و حزب کمونیست کارگری غیر قابل جایگزینی است. و شخصا یک اختلاف خودم با اکثر گرایشات درون جنبش کارگری را بی اعتنائی آنها به مارکسیسم و انتقاد مارکسیستی میدانم. ما مارکسیستهای جنبش کارگری هستیم. ما باید گریبان خطوط دیگر را بگیریم و تبیین آنها از وضعیت طبقه، از جامعه، از اقتصاد، از دولت، مذهب، رژیم سیاسی و غیره را از موضع مارکسیستی نقد کنیم و بخواهیم و بکوشیم کارگران و رهبران کارگری مارکسیست باشند. این تلاش یک وجه مشخصه جریان ما و حزب ماست.

۵- سیر سوسیالیسم و علل ناکامی کمونیسم کارگری

تبیین ما از تاریخ تلاش سوسیالیستی طبقه کارگر و علل ناتوانی تاکنونی کمونیسم خود یک وجه مشخصه و معرف سنت ماست. سوالی که امروز هر کمونیست قدیمی باید به آن جواب بدهد اینست که چرا چنین شد؟ به سر کمونیسم چه آمد؟ خیلی ها دارند همین امروز به این سوالات پاسخ میدهند و همه میشنویم و میخوانیم. میگویند تئوری مارکسیسم غلط بود، مارکس اشتباه میکرد، لنینیسم درازفروخته غلطی به مارکسیسم بود، سوسیالیسم بطور کلی یک اتوپی بوده است، سوسیالیسم عملی نیست و غیره و غیره. در پاسخ به این نوع تبیینها و در واقع در توضیح علل موقعیت امروز کمونیسم، ما بحث دیگری داریم. ما میگوئیم آنچه که عملا به بن بست رسید جنبش اجتماعی - طبقاتی دیگری بود که قرابتی، جز در اسم، با سوسیالیسم و مارکسیسم و جنبش اجتماعی طبقه کارگر نداشته است. آنچه ما شاهد آنیم شکست تاریخی یک جنبش اجتماعی خاص در قرن بیستم است. آنچه ما باید پاسخ بدهیم علل ناتوانی تاکنونی جنبش سوسیالیستی کارگری است و نه شکست بلوک شرق و رگه های مختلف شبه سوسیالیستی که با درجات مختلف نزدیکی و دوری گرد این بلوک شکل گرفته بودند. پیدایش این بلوک تاثیرات زیانباری بر جنبش سوسیالیستی کارگری داشته است. انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه محصول جنبش ما بود. اما ما در شوروی شکست خوردیم. نه امروز، بلکه مدتها پیش. ما مدتها پیش در شوروی شکست خوردیم، به انزوا رانده شدیم و نفوذ وسیعی را که در جنبش کارگری و در صحنه سیاسی داشتیم از دست دادیم. بنابراین اگر از ما پرسند چرا کمونیسم یک قرن و نیم پس از مارکس به جایی نرسیده است، پاسخ ما اینست که ما در تجربه انقلاب روسیه شکست سختی از بورژوازی خوردیم که تا امروز از آن قد راست نکرده ایم. پیدایش بلوک شرق گواه شکست کمونیسم کارگری بود و نه فروپاشی آن. و لذا آنچه ما باید توضیح بدهیم دلایل و عوامل آن شکست و ناتوانی ما از تجدید قوا و ابراز وجود مستقل و موثر در تمام طول قرن بیستم است. این تبیین که تاریخ سوسیالیسم کارگری و مارکسیستی را از تاریخ

شوروی و چپ حاصل آن جدا میکند و آنها را در تقابل با هم بررسی میکند، مختص سنت ماست. بنظر من جنبش کمونیستی طبقه کارگر سر جای خودش در کنار حرکت کمونیسم رسمی وجود داشته است و دقیقا به همین خاطر باید به جای کلمه کمونیسم که این بستر رسمی و غیر پرولتری را به ذهن میآورد ما از عبارت کمونیسم کارگری برای اشاره به جنبش طبقاتی خودمان استفاده کنیم. کمونیسم کارگری برای دوره هایی در اوائل قرن بیستم زنده و به شدت فعال و موثر بود. در قبال جنگ اول، در انقلابات روسیه و آلمان این جنبش بشدت فعال و موثر است. در مقاطع مختلف میتوان دید که حتی اگر این جنبش با پرچم مستقل خود در راس کارگران نبوده است، رهبران موجود کارگران را به سیاست و عمل رادیکال سوق داده است. این جنبش در ابتدای قرن توسط جنبشهای اجتماعی دیگر منکوب میشود. ما علت این شکست را میتوانیم توضیح بدهیم. میتوانیم نشان بدهیم که جنبشهای دیگر چرا آرمانها و زبان جنبش ما را بعاریه گرفتند. ما میتوانیم توضیح بدهیم که چگونه، بر مبنای کدام نقاط ضعف و ناآمادگی ها جنبش ما در تجربه شوروی در مقابل ناسیونالیسم شکست خورد. و بالاخره ما این را هم میتوانیم توضیح بدهیم که چرا خود این قطب مسلط نهایتا شکست میخورد و فرو میپاشد، اهداف این سوسیالیسم کاذب و پایه های اجتماعی آن چه بود و غیره.

بنابراین بعنوان یک کمونیست کارگری من این را یک وجه متمایز کننده خود از سایر گرایشات میدانم که بحران قطب رسمی کمونیسم را بحران کمونیسم کارگری و مارکسیسم نمیدانم. مشکلات ما قدیمی تر است. انزوای ما قدیمی تر است. ناتوانی ما از پاسخگویی به مسائل جهان معاصر قدیمی تر از اینها است. همانطور که گفتم پیدایش خود بلوک شوروی گواه منزوی شدن خط اجتماعی ما بود. بنابراین پاسخ عملی ما نه تجدید نظر در مبانی فکری و عملی جنبش طبقاتی مان، بلکه اینست که ما باید به تلاشمان شدت بدهیم.

در خصوص این تلاش اجازه میخواهم به یک ارزیابی شخصی هم اشاره کنم که ممکن است رفقای در مورد آن نظر متفاوتی داشته باشند. من پیروزی این جنبش کمونیسم کارگری را ابدا اجتناب ناپذیر نمیدانم. حتی رشد آن را هم اجتناب ناپذیر نمیدانم. این جنبش میتواند ۷۰ سال دیگر هم به همین شیوه توسط جنبشهای اجتماعی دیگر بازپچه قرار بگیرد، تحریف شود و یا رسما سرکوب شود. اعتراض کارگر علیه سرمایه داری اجتناب ناپذیر است. اما هیچکس ادعا نکرده است که اعتراض ضد کاپیتالیستی کارگر تحت پرچم کمونیسم کارگری بعنوان جنبشی با نگرش و استراتژی سیاسی و اقتصادی مشخص اجتناب ناپذیر است. من به این اجتناب ناپذیری اعتقاد ندارم و به همین دلیل برای من انتخاب آگاهانه انسانها و پراتیک مشخص جنبش ها در دوره ها و مقاطع مختلف اهمیت پیدا میکند. این انتخابها و این پراتیک ها باید درست و کمونیستی باشد تا جلو برویم. انسانهای زنده و نسلهای زنده طبقه کارگر سرنوشت کمونیسم و سوسیالیسم را تعیین میکنند. تحقق سوسیالیسم جبر تاریخ نیست. چرا که بورژوازی ممکن است اساسا صورت مساله در جهان را برای دوره های طولانی تغییر بدهد. شاید در قرن نوزدهم دست و بال بورژوازی بسته تر از این حرفها بنظر میآمده است. انسان ممکن بود فکر کند اینها در برابر فشار طبقه تحت استثمار بالاخره مثلا چکار میتوانند بکنند. اما امروز بورژوازی بطور مادی میتواند جهان را به ورطه نابودی بکشاند. میتوانند کره زمین را غیر قابل استفاده کنند. میتوانند کاری کنند که آنقدر همه محتاج نان و اکسیژن باشند که کسی به صرافت سوسیالیسم نیافتد. یک برده داری مدرن هم میتواند سرنوشت آتی جهان، لاقل برای چندین نسل، باشد.

بحث من بنابراین اینست که سوال بر سر مقدرات یک جنبش معین است: جنبش سوسیالیستی کارگری. علت وضعیت امروز جهان و بقاء بربریت کاپیتالیستی اینست که این جنبش در لحظات خطیری در تاریخ معاصر شکست خورده است. ما اساسا در تجربه شوروی شکست خوردیم و این سرنوشت جهان را برای دهها سال رقم زد. ما در مباحثات سرنوشت ساز مربوط به روند حرکت شوروی پس از انقلاب از نظر فکری و سیاسی بدرست نمایندگی نشدیم و حاضر نبودیم. آمادگی قبلی جنبش ما برای پیروزی در آن مقطع معین کافی نبود. هیچیک از رهبران جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر روسیه با چنین نگرشی وارد این دوره نشد و لذا مقاومتی در برابر پیشروی ناسیونالیسم و افق بورژوازی در شوروی از موضع کمونیسم کارگری سازمان نیافت. نیروی جنبش ما میان دو جناح اصلی در آن مباحثات تقسیم شد. جریان استالین پرچم امکان گرایی و واقع بینی و دوام و ثبات شوروی را بدست گرفت و بخشی از جنبش ما را، که بهرحال امیدوار به حفظ دستاوردهای انقلاب خویش بود، به سمت خود کشید و تروتسکی و جناح چپ هم انترناسیونالیسم، یعنی یک آرمان اساسی سوسیالیسم کارگری، را به میان کشید و بخش دیگری را به خود جلب کرد. ما نتوانستیم نیروی طبقاتی خود را زیر پرچم خود حفظ

کنیم، زیرا در یک مقطع تعیین کننده و در قبال یک مساله محوری دوران پس از انقلاب، عملاً پرچم و برنامه مستقلاً نداشتیم. آینده ما هم بنابراین کاملاً به این بستگی دارد که جنبش ما، و فعالین آن، در نقطه عطفها و مقاطع تاریخی مختلف عملاً چه میکنند و چه افقی جلوی جنبش کارگری میگذارند. خوب کار کنیم میشود و بد کار کنیم نمیشود. هیچ جبر تاریخی ای اینجا وجود ندارد. کمونیسم مورد نظر مارکس و ما، وارد دور جدیدی از حیات خود شده است و آینده آن را هم خود مبارزه و پراتیک طبقاتی تعیین میکند. ما ابهامی نداریم و غور و تفحص خاصی نباید در باب مبانی نظری و مقدرات آتی کمونیسم بکنیم. سقوط بلوک شرق سقوط یک حرکت اجتماعی معین در تاریخ معاصر است که دلائل خودش را دارد و بخودی خود هیچ حکمی راجع به کمونیسم و آینده سوسیالیسم کارگری نمیدهد.

۶- انقلاب و اصلاحات

مولفه دیگر سنت سیاسی ما درک خاصی از رابطه انقلاب و اصلاحات است. این بنظر من بسیار مهم است. مشخصه جریانان رادیکال چپ تاکنونی انزوا از جنبشهای عملی و ریشخند شدن آنها توسط فعالین این جنبشها بوده است. هرچه جریان رادیکال تر بوده است منزوی تر شده است. هرچه جریانی رادیکال تر بوده، در ایجاد تغییر در اوضاع اجتماعی زمان خود ناتوان تر مانده است. گویی اصولیت سیاسی و رادیکالیسم در آرمان و برنامه با نیرو و دخالتگری اجتماعی نسبت معکوس داشته است. گویی تفکر انقلابی با فعالیت عملی تناقض داشته است. بنظر من واقعیت اینست که در دیدگاه اینها واقعاً چنین تناقضی وجود داشته است. مارکسیسم برای اینها صرفاً نظریه است و نه یک جنبش اجتماعی که باید در ابعاد مختلف ابراز وجود کند. وجه مشخصه سنت ما، که حتی هم اکنون بارقه هایی از آن را در فعالیت برخی رفقای که در همین حزب گرد آمده اند میتوان دید، اینست که انقلابیگری کمونیستی اش نه فقط با فعالیت روزمره برای بهبود اوضاع مردم، اوضاع طبقه کارگر و وضعیت اقتصادی و سیاسی و حقوقی و فرهنگی جامعه سازگار است، بلکه رابطه تنگاتنگی با آن دارد. برای ما این بدیهی است که انسانها از نظر سیاسی هرگز ساکن و بی چهره نیستند، بلکه در هر مقطع در یک تلاش اجتماعی برای بهبود اوضاع خویش و جامعه خویشند. انسانها، و طبقات بعنوان مجموعه هم سرنوشت و هم موقعیت انسانهای زیاد، مدام از نظر سیاسی در حرکت و در تکاپو هستند. یک کمونیست نمیتواند مبارزه ای که فی الحال در جریان است را ندیده بگیرد، برای مثال به مبارزه ای که برای جلوگیری از کاهش سطح رفاه کارگر در جریان است بی اعتنا باشد، و در همان حال فراخوان یک انقلاب بدهد که ظاهراً ربطی با مبارزه موجود ندارد. کارگران سنتاً چنین چپ پا در هوایی را به ریشخند گرفته اند.

بحث رابطه انقلاب و اصلاحات، و لاجرم رابطه عنصر انقلابی با جنبشها و سازمانهایی که حول اصلاحات شکل گرفته اند، یکی از لولاهای اساسی دیدگاه ماست. این بحث سرچشمه یک سلسله احکام برنامه ای، تاکتیکی و سبک کاری برای ماست. رابطه انقلاب کارگری با خیزشهای حق طلبانه و آزادیخواهانه متعددی که در متن همین جامعه موجود با اهداف محدود شکل میگیرد، رابطه حزب و اتحادیه ها، برنامه انقلابی ما و مطالبات فوری ما در عرصه های مختلف، رابطه فعالیت قانونی و غیر قانونی و نظیر اینها، همه مبتنی بر شناخت معینی از رابطه انقلاب و اصلاحات است.

امروز میشود گفت که در تمایز با سنت چپ رادیکال، چه در ایران و چه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری در اروپا، بنظر میرسد که فعالین ما ارزش و اهمیت حضور در مبارزه برای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی را بدرستی دریافته اند. هرچند تصور میکنم ما هنوز باید روی این وجه مساله انقلاب و اصلاحات، یعنی ضرورت حضور دائمی نیروی انقلابی در صف مبارزه برای اصلاحات تاکید بگذاریم. این باید به یک خصوصیت پایدار و خودبخودی و غریزی احزاب کمونیستی کارگری تبدیل بشود. از این نظر حزب ما، اساساً به دلیل تاریخچه مشخص تشکیل حزب و رشته های مرئی و نامرئی که در عرصه عملی حتی حزبی را که آگاهانه از سنن سیاسی پیشین میبرد به این گذشته متصل نگاه میدارد، هنوز در یک مرحله انتقالی بسر میبرد و ما باید برای تحکیم این سنت فعالیت هنوز زحمت بکشیم.

اما درک اهمیت مبارزه برای اصلاحات به معنی حل شدن در اصلاحات نیست. این وجهی از رابطه انقلاب و اصلاحات است که درک آن به همان اندازه حیاتی است. اگر این درست است که عنصر کمونیست انقلابی در طبقه کارگر بدون حضور در متن اعتراض جاری در جامعه، در حاشیه و غیر اجتماعی باقی میماند و لذا انقلابیگری سوسیالیستی اش زمینه ای برای

بروز و تاثیر گذاری بر کل طبقه پیدا نمیکند، به همان درجه این هم درست است که گرایش سوسیالیستی کارگری بدون نمایندگی کردن سوسیالیسم و انقلاب کارگری در درون طبقه کارگر نه فقط به هدف انقلابی خود نزدیک نمیشود، بلکه جنبش های اصلاح طلبانه را هم در اسارت افق و خط مشی محدود نگرانه بورژوازی باقی میگذارد. تمام مساله بر سر درک این واقعیت است که حضور در جنبش های جاری، تقویت و هدایت مبارزه برای اصلاحات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی با ابراز وجود بعنوان کمونیستهای منتقد، آرمانخواه و مدعی نه فقط تناقضی با هم ندارند، بلکه مجموعاً ارکان فعالیت کمونیستی را تشکیل میدهند. این کافی نیست که اتحادیه های کارگری و رهبران عملی جنبشهای کشورهای مختلف امروز ما را بعنوان یک جریان صمیمی و دخیل در اعتراض کارگری، بعنوان جریانی که یک پای مبارزه جاری کارگری و جزئی از خود این جنبش است بشناسند. تا اینجا ما تفاوت خود را با چپ رادیکال غیر اجتماعی به ظهور رسانده ایم. اما کمونیسم ما آنجا شروع میشود که در خود همین جنبشها، در درون طبقه خود، بعنوان یک جریان انتقادی از گرایشات غیر سوسیالیستی، جریانی که امر اساسی تر و تحولی ریشه ای تر در نظام اجتماعی را دنبال میکند، بعنوان یک جریان مارکسیست که نگرش خاصی را به درون طبقه کارگر میبرد ظاهر شویم. گرایشات دیگر، با این فرض که برادری و حق آب و گل خود در جنبش طبقاتی را به روشنی ثابت کرده باشیم، باید فشار دائمی ما بعنوان کمونیستهای منتقد را روی خود حس کنند. حمایت از اتحادیه ها و رابطه نزدیک با جناح چپ آنها، تقویت کل جنبش کارگری در برابر بورژوازی حیاتی است. اما ما باید افق و سیاست و نگرش سازمانها و رهبران کارگری را بعنوان کارگران کمونیست زیر سوال ببریم. دموکراتیزه کردن فلان اتحادیه صنعتی در آمریکا کار خوبی است. اما کمونیست کارگری باید رهبری چنین جنبشی را با این سوال هم روبرو کند که بالاخره وقتی پس از ۳۰ سال اتحادیه دموکراتیزه شد بعدش چه میشود، نظر آنها درباره کمونیسم و سوسیالیسم و مارکسیسم چیست، آلترناتیویشان برای جامعه چیست، رهایی نهایی کارگر به زعم آنها بالاخره چگونه بدست میاید. رهبر رادیکال کارگران آمریکا و کانادا و آلمان و انگلستان، تا چه رسد به ایران که همان جنبش اتحادیه‌ای اش هم هنوز گل قابل ذکری به سر کارگران نزده است، باید با این سوال ما روبرو باشد که چرا کمونیست نیست، چرا در قبال بنیادهای اقتصادی نظام موجود، دولت، مذهب، آموزش و پرورش، برابری زن و مرد، جنگ طلبی قدرتها، و غیره و غیره کم حرف و بی وظیفه است. ما انزوا طلبی اجتماعی چپ غیر کارگری را نقد نمیکنیم تا در گام بعد به نگرش صنفی و به همان درجه انزواطلبانه جنبشهای اصلاح طلبانه کارگری و به انزوای آنها از کل امر انقلاب طبقاتی تمکین کنیم. ما آن گرایشی در جنبش کارگری هستیم که طبقه کارگر را صاحب صلاحیت و موظف به دخالت اجتماعی در مقیاس وسیع، در قلمرو اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ایدئولوژی، میدانند و میخواهد کارگر در قامت ارائه کننده آلترناتیوی برای کل جامعه بشری ظاهر شود. افق، نقد اجتماعی، تئوری، اتحاد برای انقلاب اجتماعی از نظر ما مهم است، همانطور که افزایش دستمزد، بیمه بیکاری، آزادی اعتصاب و متحد شدن برای بهبود اوضاع اقتصادی و سیاسی اقشار کارکن جامعه در هر مقطع برای ما مهم است. هر یک از این وجوه مبین بعدی از حیات و مبارزه و ابراز وجود طبقه کارگر است و از نظر ما قابل تفکیک و قابل چشم پوشی نیست. تمام آن گرایشات اجتماعی، اعم از کارگری و غیر کارگری، که این کلیت را میشکنند، که انقلاب اجتماعی را از کارگر و کارگر را از انقلاب اجتماعی دور نگاه میدارند، باید زیر انتقاد ما باشند.

۲- حزب و طبقه

یک شاخص دیگر جریان ما درک مشخصی از رابطه حزب و طبقه است. حزب ما حزب سنت مبارزاتی خاصی در خود طبقه است. رابطه این حزب با طبقه کارگر در واقع مبتنی بر رابطه آن گرایش درون طبقاتی با کل طبقه کارگر است. این یعنی اولاً، این حزبی نیست که یک عده مصلح اجتماعی برای نجات طبقه کارگر تشکیل داده باشند. بلکه حزبی است که بخش و گرایشی در درون خود طبقه کارگر برای متحد کردن و هدایت کل طبقه کارگر در جهت اهداف طبقاتی اش تشکیل داده است. رابطه حزب و طبقه به این ترتیب برای ما به معنی رابطه سوسیالیسم کارگری با گرایشات دیگر در درون طبقه کارگر و کل توده های این طبقه است. ثانیاً، به این ترتیب معلوم است که حزب کمونیست کارگری حزب "همه کارگران" مستقل از نگرش و اهداف سیاسی و اجتماعی شان نیست. کارگری جایش در این حزب است که در نگرش و اهداف اجتماعی این حزب شریک است. بعبارت دیگر حزب کمونیست کارگری نه حزبی است مشتق از ایده و نظریه ای از پیشی که اکنون با

طبقه کارگر مواجهه میشود و نه حزب همه کارگران است مستقل از نظریه و نگرش اجتماعی آنان. این حزب کارگران سوسیالیستی است که انتقاد بنیادی تر و جامع تری را در مقابل نظام موجود قرار میدهند. ما خود را یک حزب سیاسی خارج طبقه نمیبینیم، بلکه حزب یک گرایش انتقادی، با نگرش اجتماعی معین، در درون خود طبقه میبینیم. مواجهه فکری و سیاسی و عقیدتی با گرایشات دیگر درون طبقه کارگر به این ترتیب برای ما جایگاه مهمی دارد.

۸- جنبش شورایی

در زمینه سازمانیابی عمومی مبارزاتی طبقه کارگر ما به سنت شورایی تعلق داریم. و این نیز یک وجه متمایز کننده جریان ماست. ما حزبی هستیم مدافع سازمانیابی شورایی و عمل مستقیم کارگری و از زاویه این سنت به اشکال دیگر سازمانیابی طبقه کارگر برخورد میکنیم. اینجا نمیخواهم در مورد رابطه ما با حرکت اتحادیه ای در درون طبقه کارگر صحبت مفصلی بکنم. قبلا در این مورد گفته ایم. اگر بخواهم اشاره مختصری بکنم باید بگویم که اگر جریانی واقعا بخشی از طبقه کارگر و در پی سازمان دادن و متحد کردن طبقه باشد، فقط وقتی و به درجه ای میتواند اشکال دیگر سازمانیابی طبقه را رد کند و خواهان جدا شدن کارگران از این اشکال، مثلا اتحادیه ها، باشد که در همان حال بتواند یک آلترناتیو موجود را نشان کارگران بدهد که به آن بپیوندند. مادام که آلترناتیو شما یک تشکیلات واقعی و موجود نیست، مادام که یک سازمانیابی واقعی و در دسترس برای کارگران نیست که بتواند همان مسائل را بدست بگیرد و پاسخ بدهد، فراخوان دادن علیه اتحادیه ها بنظر من کاری جدا ضد کارگری است. اما اگر جنبش شورایی پا گرفته باشد و عملا بتواند آن وجوهی از مبارزه تدافعی را که اتحادیه ها سازمان میدهند را بر عهده بگیرد، آنوقت کاملا درست و اصولی است که از کارگران بخواهیم از اتحادیه ها بیرون بیایند و به شوراها و جنبش شورایی بپیوندند. هیچکس حق ندارد هیچ دو خشتی را که کارگران از نظر سازمانی در مبارزه جاری و عمدتا دفاعی شان روی هم گذاشته اند را با این نوع استدالات که این یکی دموکراتیک نیست و یا به اندازه کافی چپ و رادیکال نیست و غیره برچینند. برخورد به اتحادیه ها نمیتواند از نوع برخورد به نهادهای دولتی و یا مذهبی باشد. هیچکس نمیتواند خواهان انحلال اتحادیه ها باشد. اگر جنبش دیگری توانسته باشد آلترناتیو بهتری را عملا شکل بدهد، کاری که میشود کرد اینست که کارگران تشویق به پیوستن به این جنبش بهتر و اصولی تر بشوند. به یک معنی این به بحثی که قبلا در مورد ارزش اصلاحات و رابطه انقلاب و اصلاحات کردم برمیگردد. اتحادیه بهرحال اصلاحات و دستاوردهای کارگری و اجتماعی خاصی را به هر شکل حفظ میکند. سازمانی است برای کسب و حفظ اصلاحات. میتوان تصور کرد که امروز در فقدان آلترناتیوهای سازمانی بهتر کارگری، با قلم گرفتن اتحادیه ها چه وضعیت سیاهی بر دنیا حاکم میشود. از طرف دیگر، برسمیت شناختن مطلوبیت اتحادیه در غیاب یک آلترناتیو شورایی کارآمد به معنی این نیست که ما این تشکلهای را تقدیس میکنیم و یا موضع مستقل خود در قبال آنها را از کف میگذاریم. اینها اهم نکاتی است که بنظر من وجوه تمایز ما و هویت اجتماعی و سیاسی و ایدئولوژیکی ما را تعریف میکند. طبعاً میشود مولفه هایی را که هویت ویژه سنت سیاسی و حزبی ما، بعنوان کمونیسم کارگری، را بیان میکند با جامعیت و دقت بیشتری از این تبیین کرد.

نکاتی درباره وظایف و شیوه های ما

بخشی از وظایف یک چنین حزبی طبعاً عام و مستقل از دوره های تاریخی مشخص است و از کل بنیاد سرمایه داری مایه میگردد. وظایفی که از مقابله ما با سرمایه داری بطور کلی ناشی میشود. از سوی دیگر وظایفی هم هست که خصلت کاملاً دوره های دارد و به دلیل مشخصات زمان حال در دستور ما قرار میگیرد. به وظایف کلی و همیشگی حزب فقط به اختصار اشاره میکنم:

۱- مسلح کردن جنبش سوسیالیستی کارگری به یک افق روشن و یک نگرش محکم و مستدل. این همیشه کار مارکسیستها بوده است. اساس این، بردن نقد روشن مارکسیستی از جهان و جامعه سرمایه داری بدرون جنبش طبقه کارگر است.

- ۲- متحد کردن جنبش طبقه کارگر به عنوان یک صف قدرتمند و موثر در سرنوشت جامعه در هر مقطع. تبدیل کردن جنبش طبقه کارگر تحت پرچم گرایش سوسیالیستی کارگری به یک جنبش مدعی قدرت و به یک آلترناتیو اجتماعی.
 - ۳- ارائه آلترناتیو سوسیالیستی سازمان اجتماعی، ارائه سوسیالیسم بعنوان یک راه حل عملی برای جامعه معاصر.
 - ۴- سازماندهی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر برای تحقق سوسیالیسم.
 - ۵- شرکت در همه سنگر های مبارزه کارگری اعم از دفاعی و تعرضی در برابر بورژوازی و مبارزه برای رفع تبعیض و ستم از اقشار فرودست جامعه. دفاع از انسان در تمام وجوه در مقابل نظم ضد انسانی موجود و دفاع از هر ذره آزادی و برابری.
- هر یک از اینها طبعاً به یک سلسله فعالیتهای متنوع ترجمه می شود و مضمون اصلی فعالیت کمونیستی کارگری را تشکیل میدهد.
- وظایف مشخص ما از موقعیت خاص جهان امروز ناشی می شود. راجع به این موقعیت جهانی قبلاً صحبت کرده ایم و بهرحال اینجا فرصت بحث تفصیلی راجع به آن نیست. من فقط آن نکاتی را می شمارم که مستقیماً روی فعالیت ما به عنوان کمونیست کارگری تاثیر میگذارد و اولویتهای خاصی را در دستور ما قرار میدهد:
- ۱- دنیا دستخوش یک تلاطم و سردرگمی اجتماعی وسیع است. این دوره، دوره روشنی و قطعیت نیست. دوره ای نیست که مردم جهت حرکت اوضاع را تشخیص میدهند. دهه هشتاد برای مثال از این نظر بسیار روشن تر بود. در اروپا برای مثال، چهارچوب عمومی نظمی که میرفت جای اوضاع دهه های قبل بنشیند کمابیش معلوم بود و عمدتاً شاهد تلاشهای فردی مردم در سطوح مختلف برای محکم کردن موقعیت خود در رابطه با روندهای اقتصادی و سیاسی ظاهراً معلوم بودیم. اما این دوره ای است که در آن همه معادلات پیشین به هم ریخته است. همه آن موازینی که تا چند سال پیش مفروض گرفته میشد زیر سوال رفته است. بطور کلی انسانها در ابهام و تردید هستند. چهره سیاسی و اقتصادی جهان دگرگون میشود و به این اعتبار محاسبات تاکتونی افراد در تلاش برای بهبود زندگی و تامین منافعشان بهم میریزد. یک ناباوری عمیق به هر نوع ایده ای برای تغییر اساسی جامعه در بین مردم موج میزند. یک سلسله معضلات مشخص طرح شده است که هنوز پاسخی، که درست یا غلط خیال این نسل مردم را راحت تر کند، یافت نمیشود. بسر محیط زیست چه دارد میاید، وحدت اروپا به کجا میرسد، شکاف شمال و جنوب چه عاقبتی پیدا میکند، رابطه آمریکا با اروپا و ژاپن چه میشود، نظم نوین چیست، دورنمای حرکت آلمان چیست، رشد فاشیسم و ناسیونالیسم دنیا را به کجا میبرد، فقر در جهان سوم چگونه عقب رانده میشود، دولت و آموزش و پرورش غیر مذهبی تا چه حد زیر فشار تحرک جدید جریانات مذهبی مورد تجدید نظر قرار میگیرد، جنگ و آوارگی و مهاجرت دنیا را با چه موقعیتی روبرو میکند و غیره و غیره. دهها سوال حیاتی از این نوع طرح شده است که برای هیچیک حتی سرنخی از یک جواب در سطح عمومی وجود ندارد. این ابهام، سردرگمی و عدم اطمینان یکی از مشخصات اصلی این دوره است.
 - هر نیروی سیاسی که بخواهد در یک چنین دوره ای عرض اندام کند باید حرف داشته باشد، باید پاسخ داشته باشد. ۳۰ سال قبل شاید اوضاع اینطور نبود. سازمانهای قالبی با جوابهای حاضر و آماده و استاندارد وجود داشتند و هر یک سهمی از بازار سیاست را بخود اختصاص میدادند. امروز هر نیروی سیاسی، هر گرایش مبارزاتی و هر سیاستمداری باید از نو پاسخهای اساسی خود را به مسائل گری جهان امروز ارائه کند. مقولات بنیادی ای دارند در دهه نود از نو تعریف میشوند. حق، برابری، هویت ملی، بازار، جایگاه دولت در جامعه و غیره. و آن نیروی سیاسی که نتواند پاسخ خود را به این مسائل بدهد نیرویی اجتماعی نخواهد شد. سوسیال دموکراسی با آن یال و کوپالش فلج شده است. در انگلستان حتی وقتی روزنامه های سنتا محافظه کار از پشت دولت محافظه کار کنار میروند، باز سوسیال دموکراسی انگلستان رای نمیآورد. بدون پاسخ، بدون خط، هیچ جریان سیاسی ای در این دوره بجایی نمیرسد.
 - بنابراین اولین نتیجه این وضعیت برای ما، بنظر من این است که ما باید در قبال مسائل مهمی در مقیاس جهانی نظر و پاسخ داشته باشیم. این یعنی توان تحلیلی و نظری این حزب باید بالا باشد. مسائل جهانی باید مشغله این حزب باشد و صاحب نظر بودن راجع به آنها خصوصیت اولیه کادر و فعال این حزب باشد. ما به حزبی با صلاحیت و توان نظری و تئوریکی بالا احتیاج داریم.
- ۲- تعرض وسیعی به کمونیسم در جریان است. تا جایی که میکوشند کلمات سوسیالیسم و کمونیسم را به الفاظی زننده

در افکار عمومی تبدیل کنند. بنظر من بورژوازی مصمم است که این تعرض به کمونیسم را تا آخر ادامه بدهد. در مقابل، باید از سوسیالیسم بعنوان یک جنبش، یک راه حل و یک بدیل قابل تحقق قاطعانه دفاع کرد. باید توان این دفاع را داشت. حزب ما باید حزبی باشد که بتواند بعنوان یک اتورितه در صحنه جدال نظری و فکری ظاهر شود. حزب باید مدافع قدرتمند آرمان سوسیالیسم باشد. بتواند ادعای رایج مبنی بر پیروزی و جاودانگی سرمایه داری را بگوید و افشاء کند.

وجود یک بلوک جهانی زندگی فکری جهان بطور کلی زنده نگاه میداشت. نظرات چپ منتقد شوروی و چین، علیرغم کم نفوذی سیاسی و عملی خود این جریانات، در چنین فضایی بهرحال مورد توجه بود. امروز اوضاع فرق کرده است. کمونیسم کارگری خود باید بار دیگر سوسیالیسم و کمونیسم و تئوری مارکسیستی را در دستور بحث و مبارزه فکری در جامعه قرار بدهد. بورژوازی میخواهد مارکس و اندیشه سوسیالیستی به فراموشی سپرده شوند. ما باید توجه جامعه را به این جلب کنیم. این توان نظری و فکری بالایی میخواهد. در یک کلمه، دوره چپ کم اطلاع، کلیشهای، کم حرف و غرق در مباحثات فرقه‌ای و مشغله‌های تشکیلاتی بسر رسیده است. کمونیست امروز باید نظیر کمونیست اول قرن برتری فکری خود را در برابر سخنگویان درجه یک تفکر بورژوایی به کرسی بنشاند.

۳- یک واقعیت دیگر بحران یونیونیزم است. این بحران مدتهاست شروع شده است. اتحادیه‌ها در بسیاری کشورها بشدت عضو از دست میدهند و در موارد زیادی اتحادیه‌هایی که پیش از این بسیار با نفوذ بوده اند، امروز تنها بخش کمی از کارگران رشته خود را متشکل کرده اند. در اکثر کشورهای اروپایی بشدت بر تعداد کارگران خارج اتحادیه‌ها افزوده شده است. در طول دهه هشتاد امتیازات و اختیارات قانونی اتحادیه‌ها یکی پس از دیگری لغو شده است. کار به لغو اجازه اعتصابات حمایتی و یا ضبط اموال اتحادیه‌ها توسط دادگاهها کشیده. بجز در موارد معدود، مثلاً در آلمان، مبارزات اتحادیه‌ها دیگر کمتر به نتیجه میرسد و بسیاری از اتحادیه‌ها خود از تقابل جدی با کارفرما و دولت اجتناب میکنند. با این صف میلیونی بیکاران و ناامنی وضعیت شغلی و اقتصادی کارگران شاغل، دورنمای کار اتحادیه‌ها حتی از این هم تیره تر است.

بحران اتحادیه و اشکال سازمانیابی دفاعی و غیر سوسیالیستی تاکنونی کارگران، موقعیت حساسی را ایجاد میکند. از یکسو تفرقه و اتمیسم و رقابت در میان کارگران افزایش پیدا میکند. و از طرف دیگر نیاز به یک آلترناتیو جدی برای سازمانیابی توده‌ای کارگران و متحد نگاه داشتن آنها در برابر بورژوازی بشدت محسوس میشود. اینجا هم یک فضای خالی و یک نیاز جدی برای تحرک کمونیسم کارگری بوجود آمده است. جنبش شورایی، بعنوان آلترناتیو اثباتی سوسیالیسم کارگری در قبال سازمانیابی توده‌ای میتواند و باید در این خلاء با جدیت مطرح بشود. جنبش کمونیستی کارگری و چپ بطور کلی بدون وجود یک جنبش توده‌ای و پر تحرک کارگری به جایی نمیرسد. هیچ تشکل حزبی‌ای نمیتواند جای خالی اعتراض متشکل و توده‌ای دائمی کارگران در مقیاس وسیع را پر کند. حزب کمونیستی کارگری‌ای که میخواهد در این شرایط پیشروی کند باید بداند که یکی از مسائل مبرمی که با آن روبروست امر سازمانیابی توده‌ای طبقه در اشکال مناسب و کارآمد است. امروز دیگر اتحادیه‌ها به صورت قبل ظرف این کار نیستند. ضربات دهه هشتاد و بیکاری و ناامنی اقتصادی اتحادیه‌ها را از متشکل نگاه داشتن اکثریت کارگران ناتوان کرده است. کمونیسم کارگری باید آلترناتیو شورایی خود را با جدیت طرح کند.

۴- یک وجه دیگر شرایط اخیر افسارگسیختگی جریانات ارتجاعی است. نظیر فاشیسم، راسیسم، ناسیونالیسم و مذهب. اینها بجان مردم و جامعه افتاده اند. بعنوان یک نیروی طبقاتی پیشرو، حزب کمونیست کارگری باید در صحنه دفاع از بشریت در مقابل اینها حضور داشته باشد. این خود طیفی از وظایف و اولویتهای را برای ما مطرح میکند.

۵- نکته دیگر این است که هژمونی دموکراسی بعنوان عنصر اصلی ایدئولوژی رسمی بورژوائی تحکیم شده است. همینجا باید بگویم که این دموکراسی معادل آزادی و آزادیخواهی نیست و من نه اینجا و نه عموماً از این کلمه با یک بار مثبت صحبت نمیکنم. دموکراسی مقولهای است معین و مضمون جنبش اجتماعی معینی است. منظور از دموکراسی شیوه و رژیم سیاسی مشخصی است که بورژوازی برای تصمیم گیری سیاسی در نظام سرمایه داری تجسم میکند و محور آن پارلمان و انتخابات پارلمانی (هرچند نیم بند) و پلورالیسم و تعدد احزاب بورژوایی برای نمایندگی کردن خطوط مختلف در طبقه حاکمه است. این دموکراسی همانقدر به آزادی سیاسی ربط دارد که نظام شوروی به سوسیالیسم ربط داشت. هر دو حاصل مسخ آرمانهای اصیل انسانی توسط طبقات حاکمه اند. دموکراسی، با این معنی معین، در قبال گرایشهای دیگر جامعه بورژوایی،

نظیر ناسیونالیسم، که آنهم به سهم خود در این دوره به تحرک درآمده است، هژمونی بدست آورده است. برای دوره ای طولانی، آنچه که کمونیسم اطلاق میشد در یک همزیستی و امتزاج سیاسی و فکر با دموکراسی و ناسیونالیسم بسر میبرد. اگر دقت کنیم میبینیم که در آن کمونیسم، مارکسیسم زبان و ظواهر را تعریف میکرد اما دموکراسی و ناسیونالیسم مضمون واقعی سیاست و انتقاد و اعتراض را تامین میکردند. امروز دموکراسی و ناسیونالیسم در شکل مستقل و متعین خود و بدون پوشش چپ در سطح جامعه میداندار شده‌اند. اجزاء متشکله چپ تاکنونی در مقابل هم قرار گرفته‌اند. این واقعیت، یعنی به پیش رانده شدن دموکراسی و ناسیونالیسم بعنوان گرایشاتی صریحا ضد کمونیست، بعنوان گرایشاتی که علنا و رسماً خود را در تقابل با کمونیسم تبیین میکنند، امر تعریف کمونیسمی که آنهم صریحا منتقد ناسیونالیسم و دموکراسی باشد را صد مرتبه مبرم تر میکند. بدست دادن تصویری از سوسیالیسم و جنبش کمونیستی که دموکراتیسم و ناسیونالیسم اجزاء متشکله آن نیستند حیاتی است. این به یک اعتبار به معنی زنده کردن انتقادهای اولیه مارکس علیه این گرایشات بورژوازی و کوییدن توهمات وسیعی است که در جامعه و در درون طبقه کارگر نسبت به دموکراسی و ملت گرایی وجود دارد. ما باید پوشالی بودن دموکراسی و پلورالیسم بورژوازی را بعنوان الگوهای جامعه آزاد سیاسی افشاء کنیم. ما باید در مقابل دموکراسی تصویر واقعی آزادی ای را که طبقه کارگر نوید میدهد قرار بدهیم. در مورد ناسیونالیسم مساله حتی از این هم روشن تر است. همین امروز جنایاتی که بدست ناسیونالیسم در کشورهای مختلف، فقط بعنوان نمونه در یوگوسلاوی و جمهوری های شوروی سابق، صورت میگیرد ابعادی باورنکردنی و سرسام آور بخود گرفته است. نباید بگذاریم بشریت جنایات این جنبش سیاسی را که عقاید ارتجاعی اش را تمایلات ذاتی و قابل احترام بشری قلمداد میکند فراموش کنند. طبقه کارگر باید گوش ملی گرایی را در انظار عام بگیرد و مسئولیت جنایاتش را بدوشش بگذارد.

بعلاوه، این تا حدودی ما را با آن چپهایی روبرو میکند که تصور میکنند راه خروج از فشاری که بر سوسیالیسم وارد میاید، تسلیم به ایدئولوژی بورژوازی و اخذ مقولاتی است که دموکراتیسم و ملی گرایی امروز جار میزنند. کسانی که میخواهند سوسیالیسم را دموکراتیک کنند، با بازار وفق بدهند و غیره. بخشی از مبارزه ما علیه آن چپهایی است که زیر این فشار به صرافت اصلاح مارکسیسم افتاده‌اند. باید جلوی این خود شیرینی های خرده بورژوازی را گرفت. ۶- یک خصوصیت دیگر این دوره اینست که طبقه کارگر از نظر اقتصادی و معیشتی بشدت در منگنه است و مبارزاتش اساسا تدافعی است. ما باید نقشه و هدف و سیاست عملی و سازمان مان برای خروج از این وضعیت را به روشنی بیان کنیم و در این عرصه راه نشان بدهیم.

۷- و بالاخره، یک نکته اساسی اینست که ما بعنوان یک جریان، انترناسیونالیست هستیم و بالاخره هرکس امروز این را فهمیده است که سرنوشت جوامع در یک مقیاس جهانی تعیین میشود. راه حل ما و استراتژی ما هم باید جهانی باشد. آلترناتیوهایی که ما در هر عرصه مبارزه ارائه میکنیم باید خصلتی جهانی داشته باشد. پاسخ ما به مساله وحدت بین المللی طبقه کارگر در سطوح مختلف چیست؟ چه حزبی و چه توده ای. این یک سوال عام است. اما معضلات عملی کنکرتی هم اکنون در این عرصه مطرح است. برای مثال در سال ۹۳ قرار است مرزهای اقتصادی در اروپای غربی برداشته شود. کالاها و انسانها قرار است آزادانه جابجا شوند، اما اتحادیه ها همچنان کشوری باقی میمانند. در آن شرایط با این اتحادیه دیگر اصلا کاری نمیشود کرد. کار بجایی رسیده است که برخی از کمپانی هایی که فقدان تشکلهای کارگری در مقیاس اروپا، که بتوانند طرف مذاکره و قرارداد آنها باشند، نگرانیشان کرده خودشان دارند به شاخه های اتحادیه ای التماس میکنند که نوعی ارگانهای بین المللی بوجود بیاورند. بازار مشترک آمریکای شمالی، آمریکا، کانادا و مکزیک، به همین ترتیب مسائل اساسی را مطرح میکند. جنب و جوش برای ایجاد بازار مشترک اسلامی توسط ایران و جمهوری های به اصطلاح مسلمان نشین شوروی همینطور. حتی در غیاب این طرح ها و نقشه های معین، خود بازار جهانی بشدت مشترک و ادغام شده است و سرنوشت کارگران در حوزه های مختلف به یکدیگر و به معادلات اقتصادی جهانی گره خورده است. همه اینها داشتن طرح هایی برای وحدت بین المللی طبقه کارگر را بعنوان یک نیاز مبرم و کنکرت طرح میکند. ۸- دکاه فعالیتهای سوسیالیستی کارگری در عرصه های مختلف را به هم ربط بدهد و وصل کند خالی است. در یک کلمه انترناسیونالیسم بعنوان یک عرصه عملی فعالیت باید توسط حزب ما جدی گرفته شود.

مؤخره

قصد داشتم راجع اولویتهای عملی و عرصه ای حزب، بویژه در ایران و در منطقه که عرصه مستقیم فعالیت سازمانی ماست هم اینجا صحبت کنم که ظاهراً تیتراً جداگانه ای در کنفرانس به آن اختصاص داده شده است. بنابراین بحث امروز را جمع‌بندی می‌کنم.

الگویی که از حزب کمونیست کارگری در ذهن من هست اینست: یک حزب انترناسیونالیست مارکسیست، جایگیر در جنبش کارگری و متشکل‌کننده بخش سوسیالیست و رادیکال این جنبش، مدعی، دخالت‌گر و بشدت روشن‌بین و مسلط به جنبه‌های نظری فعالیت خویش، و طبعاً منضبط، مومن و خوش‌بین. هر تصویری کم‌تر از این نسخه‌ای برای شکست است. اگر ما نتوانیم به این تصویر از خودمان مادیت بدهیم، نمیتوانیم کاری صورت بدهیم. شاید بالاخره بمانیم و یک سر و گردن هم از بقیه جریان‌ها بهتر باشیم. اما اگر هدف ما این باشد که در طول این دهه تأثیر بر واقعیات اجتماعی بیرون خود بگذاریم بجز نزدیک کردن خود به این تصویر راهی نداریم. اینجا روی چند نکته بعنوان کمبدها و نواقص امروزمان انگشت می‌گذارم.

۱- ما یک پشتوانه قوی نظری که در سطح جهانی نمایندگی بشود نداریم. ما یک ستون فقرات و مرجعیت تئوریک معتبر در مقیاس بین‌المللی که لااقل وجود خود را به خطوط اجتماعی دیگر تحمیل کرده باشد و یک پای مباحثات نظری و جدال ایدئولوژیک در جامعه امروز باشد نداریم. بدون این کار ما پیش نمیرود. بحث من این نیست که این مرجعیت را حزب کمونیست کارگری باید شکل بدهد. بلکه اینست که باید بعنوان یک جریان و نیز بعنوان افراد کمونیست کارگری برای رفع این کمبود کار کنیم. بروز عقیدتی ما در سطح بین‌المللی ناچیز است و باید این مساله را حل کرد. باید در سطح جهانی ارگانها و تریبونهایی بوجود بیاید که مدام تبیین مارکسیستی از مسائل اجتماعی و مبارزه طبقاتی را با قدرت طرح کند و در مصافهای مختلف ایدئولوژیکی که سخنگویان اصلی جامعه بورژوایی جلوی سوسیالیسم و کارگران قرار میدهند فعالانه شرکت کند. ما هم به بلوک بین‌المللی خودمان احتیاج داریم.

۲- لازم است خود ما بعنوان یک حزب و مجموعه‌ای از فعالین کمونیست، حزب مارکسیست تری از آنچه امروز هستیم باشیم. بنظر من بافت عمومی ما از بالا تا پایین، در قیاس با انتظارات و نیازهای مبارزه و نه در مقایسه با جریان‌ها دیگر چپ که از همین سطح هم برخوردار نیستند، کم مارکسیست است. یک تفاوت اساسی که در طول هفت هشت سال گذشته بخشا تحت تأثیر شرایط عینی و بخشا بخاطر مباحثات کمونیسم کارگری ایجاد شده است اینست که تیپ نمونه وار فعال حزب ما کسی است درگیر در جنبش کارگری و کاملاً متفاوت با تیپ فعالیت چپ رادیکال. این دستاورد برگشت پذیر نیست. اما قابل تبدیل به وضعیت نامطلوب دیگری هست. اگر ما به اندازه کافی مارکسیست نباشیم و هر فعال حزب کمونیست کارگری یک فرد مسلط به نگرش انتقادی مارکسیستی به جامعه نباشد که به قطب فکری در محیط فعالیت خود تبدیل میشود، گرایش‌های غیر سوسیالیستی ریشه دار در جنبش کارگری نیرویی را که ما امروز در این جنبش فعال میکنیم را خواهند بلعید. اگر مارکسیست نباشیم، اگر جریانی نباشیم که فعالین آن عمیقاً به یک آلترناتیو وسیع‌تر و یک نقد بنیادی‌تر از جامعه معتقد و مسلط هستند، آنوقت کار ما در درون طبقه کارگر جز کادر تربیت کردن برای جناح چپ جنبش اتحادیه‌ای به چیزی منجر نمیشود. فی الواقع شواهدی از این روند را هم اکنون میشود دید. این یک روش جنبش اتحادیه‌ای است که کارگر سوسیالیست پرشور را از جنبش کمونیستی بگیرد، مهار کند و گوشه‌ای از فعالیت خود را روی دوشش بگذارد و تمام آرمانها و اعتقادات رادیکال‌تر او را جایی بایگانی کند. اگر ما نسبت به هویت کمونیستی خود در جنبش کارگری حساس نباشیم. اگر به بردن دیدگاه خود در این جنبش مصر نباشیم، آنوقت جنبش اتحادیه‌ای فعالین ما را میبلعد و هضم میکند. همین امروز ما اینجا و آنجا باید جواب کسانی را بدهیم که به یمن وجود همین جریان کمونیسم کارگری و مباحثات چندین ساله اش در جنبش کارگری فعال شده‌اند و حال امروز از موضع اتحادیه با خود ما برخورد میکنند، تحزب کمونیستی از چشمشان افتاده است و حواسشان نیست که در غیاب کمونیسم، در غیاب یک نگرش مارکسیستی و یک تعلق سیاسی جدی به یک جریان حزبی کمونیستی، در بهترین حالت به یکی دیگر از رهبران محلی فلان اتحادیه تبدیل میشوند که ۹۰ درصد اوقاتش را باید به آرام کردن کارگران و سرکار فرستادنشان بگذرانند. کمونیسم کارگری و

حزب کمونیستی کارگری مستلزم وجود یک نگرش پخته و عمیق مارکسیستی به دنیا و توانایی جدی برای متحول کردن ذهنیت کارگران است. بدون این، سنتهای ریشه دار غیر سوسیالیستی در جنبش کارگری به سهولت فعالین چپ در جنبش کارگری را مهار میکند و به رنگ خودش درمیآورد. این را باید بفهمیم که ما حتی در جنبش کارگری و در مقایسه با سایر گرایشات درون این جنبش، یک نیروی خلاف جریان هستیم. پیروزی هر گرایش خلاف جریان در گرو استحکام نظری و اعتقادی و پختگی و وسعت افق سیاسی اش است. این را باید بدست آورد و کلید این، توجه هرچه بیشتر کادرهای این حزب به مارکسیسم است.

ما کمبود زیاد داریم. امکانات مادی و مالی ما کم است. امکانات ما برای تبلیغ وسیع توده ای در ایران بدلیل اوضاع سیاسی جامعه محدود است. برای مثال رادیو نداریم. اما مشکل اساسی بنظر من همانهاست که گفتم. اگر یک سنت قوی نظری پشت ما باشد و اگر حزب از طیفی از کادرها و فعالین روشن بین و با افق تشکیل شده باشد، تنگناهای مادی و عملی در سیر حرکت ما رفع میشود. پیروزی و شکست ما را نه این فاکتورهای عملی، بلکه توانایی و عدم توانایی ما در بردن یک انتقاد اجتماعی عمیق مارکسیستی و یک افق سوسیالیستی شفاف به درون طبقه کارگر تعیین میکند.

برای اولین بار در خرداد ۱۳۷۱، ژوئن ۱۹۹۲،
در شماره ۲ انترناسیونال منتشر شد.

À š£µ> x£Å> gZ

انترناسیونال

xZ@žZ }®™f£~ Í±ÅeÂ¿~ [-Š äž®²e

شماره ۳ - مهرماه ۱۳۷۱ (سپتامبر ۱۹۹۲)

- یوگسلاوی: ناسیونالیسم بدون نقاب - کورش مدرسی

- کارگران و چشم انداز شورشهای شهری در ایران - اصغر کریمی

زمینه وقوع شورشهای گسترده شهری در ماههای اخیر چیست ؟ آیا این وقایع تاثیری بر پیشبرد برنامه های اقتصادی دولت گذاشته و یا می گذارد؟

زمینه وقوع شورشهای گسترده شهری در ماههای اخیر چیست ؟ آیا این وقایع
تاثیری بر پیشبرد برنامه های اقتصادی دولت گذاشته و یا می گذارد؟

این شورشها عمدتاً از اعتراض مردم به تخریب خانه هایشان شروع شد و بلافاصله ابعاد وسیعتری در سطح شهرها یافت و بعضاً نیز مستقیماً در اعتراض به وضعیت فلاکتبار اقتصادی شکل گرفت. به این معنی شورشهای اخیر طغیان مردمی بود که از فشارها و مضایق اقتصادی بجان آمده اند. اینکه در ادامه اعتراض، مردم خشمگین علاوه بر مراکز اقتصادی مثل بانکها، مراکز سیاسی ایدئولوژیک رژیم را هم مورد حمله قرار داده و یا شعارهایی علیه رژیم دادند، این را کمرنگ نمیکند که این طغیان گرسنگان بود، طغیانی بود علیه محرومیت های اقتصادی، طغیان مردمیکه خشم و تنفر تلنبار شده عمیقی از رژیم مدافع و محافظ این سیستم اقتصادی دارند.

سیاستهای اقتصادی دولت در سالهای اخیر که مولفه های اصلی اش را چرخش به طرف غرب و بازار، برابری نرخ ارز و حذف سوبسیدها تشکیل می دهد با گرانی سرسام آور کالاها همراه بوده، قدرت خرید مردم را بشدت کاهش داده و ابعاد فقر و فلاکت مردم را چندین بار افزایش داده است، بسیاری از حیاتی ترین کالاها از زندگی اکثریت مردم حذف شده است، ابعاد چندین میلیونی بیکاری همچنان ادامه دارد و لایه های دیگری از مردم از جمله بخش وسیعی از کارمندان به زیر خط فقر پرتاب شده اند. همه اینها به قیمت انباشت بیشتر سرمایه و تمرکز بیشتر آن در دست در صد کوچکی از جامعه صورت گرفته و شکاف طبقاتی، تبعیض و نابرابری به اوج خود رسیده است و دورنمایی برای بهبود زندگی کارگران و مردم زحمتکش دیده نمی شود. مقامات دولتی رسماً عنوان می کنند که تا بیش از یک دهه دیگر مردم انتظار بهبودی در زندگی شان نداشته باشند. این مبنا و زمینه شورشهای اخیر است. شورش در مقابل جهنمی که سرمایه آفریده است.

بعد از آتش بس و بدنبال یک دهه تعرض پی در پی به سطح زندگی اکثریت جامعه ، مردم انتظار زندگی بهتری داشتند. در طول هشت سال جنگ مردم را به این بهانه که "اسلام و مملکت در خطر است" از مبارزه برای یک زندگی بهتر و طرح مطالبات رفاهی شان برحذر داشتند. اما پایان جنگ نیز به بهبودی در زندگی کارگران و مردم نیانجامید. سیاست دولت بعد از آتش بس، سیاست بازسازی اقتصادی به قیمت محرومیت بیشتر برای کارگران و مردم شروع شد. موسوی اردبیلی، رئیس وقت قوه قضائیه، بلافاصله بعد از آتش بس در یک نطق شداد و غلاظ اعلام کرد که "حالا که جنگ تمام شده نکند به فکر ۴۰ ساعت کار و یک شکم سیر بیفتید ... این فاجعه است برای مملکت". این اولین هشدار و اخطار جمهوری اسلامی بعد از جنگ به طبقه کارگر بود که به فکر بهبودی در زندگی اقتصادی خود نباشد. بعبارت دیگر این بیان سیاست دوره آینده جمهوری اسلامی در مقابل کارگران و مردم زحمتکش بود.

سیاست اقتصادی دولت بدون عواقب حاد اجتماعی نمی توانست به پیش برده شود. درست یکسال پیش در تهران اعتراضات

متعددی علیه گرانی زبانه کشید و در جریان تخریب خانه های مردم در منطقه باقرآباد تهران سیزده خودرو دولتی به آتش کشیده شد. به گفته حسین کمالی وزیر کار تنها در سال ۷۰ نزدیک به دو هزار اعتصاب و اعتراض کارگری در ایران روی داده است. اعتصاب کارگران نفت اوج این اعتصابات بود. این اعتصاب و متعاقب آن اعتراضات گسترده در شهرهای مختلف تنها پیش درآمد اعتراضات و اعتصابات گسترده تر در دوره آتی است. کارگران و مردم راه دیگری جز مقابله با این شرایط ندارند.

اما تا آنجا که به دولت برمی گردد، بازگشت از این سیاست برایش غیر ممکن است. همینجا اینرا نیز اضافه کنم که سیاستهای اقتصادی دولت رفسنجانی، سیاست بخش وسیعی از بورژوازی ایران است. صرفنظر از حزب الله که بیشتر نقشی خرابکارانه دارد تا یک سیاست اقتصادی مشخص، اپوزیسیون بورژوازی ایران همین سیاستها را مد نظر دارد و حتی بخشهایی از حکومت که در زمینه فرهنگی و ایدئولوژیک به حزب الله نزدیکند مثل رسالتی ها، سیاست اقتصادی رفسنجانی را تایید می کنند. در واقع، این در چارچوب کلی خود تنها سیاست قابل قبول برای بورژوازی ایرانست. این سیاست بطور دلبخواه اتخاذ نشده که بتوان راحت از آن دست کشید و آلترناتیو دیگری بجای آن گذاشت. رکود و در واقع وضعیت فلج اقتصاد ایران از یکطرف و تحولات جهانی در سالهای اخیر این سیاست را به بورژوازی ایران دیکته کرده است. این سیاست که بر خانه خرابی نزدیک به نود درصد مردم قرار دارد طبعاً عواقب اجتماعی نگران کننده ای هم برای بورژوازی در بر دارد و تا کنون نیز نتایج خود را در شکل اعتراضات کارگری و شورشهای شهری ببار آورده است. اما این مطلقاً برای مجریان آن غیر منتظره نبود. در سطح جهانی این یک سیاست شناخته شده است و طراحان جهانی آن از جمله صندوق بین المللی پول و بانک جهانی این سیاست را بارها در کشورهای مختلف بویژه در کشورهای آمریکای لاتین تجربه کرده و هر بار با چنین عکس العمل هایی از جانب کارگران و مردم مواجه بوده اند. آنها همچنین واقفند که سیاست ریاضت اقتصادی با روبنای سیاسی دیکتاتوری در خیلی از کشورها به عنوان شرط لازم تحقق آن همراه است. شاید دراین میان لیبرالهای ایرانی از استثناء برخوردار باشند که منتظرند پیشرفت این سیاست بطور اجتناب ناپذیری دموکراسی سیاسی را هم بهمراه آورد. آدم گاهی از حماقت اینها تعجب میکند.

تا آنجا که به رویدادهای مشخص ایندوره برمی گردد این رویدادها هنوز مانعی اساسی در مقابل دولت رفسنجانی که مجری این سیاست است ایجاد نکرده با اینهمه موانع موجود را تشدید کرده است که به آن خواهیم پرداخت :

جلب اعتماد غرب و تشویق سرمایه داران خارجی به سرمایه گذاری در ایران که آخرین موانعش را نیز دولت دارد از سر راه برمی دارد یک شرط مهم موفقیت در پیشبرد این سیاست اقتصادی است. اما سرمایه داران غربی هنوز تمایل چندانی به سرمایه گذاری در ایران ندارند. در شرایطی که جهان با کمبود سرمایه مواجه است کشوری مثل ایران در اولویت سرمایه گذاران غربی نیست. آنها هنوز اعتماد کافی به تثبیت یک سیاست اقتصادی در ایران ندارند. به علاوه شورشهای اخیر و تلاطمی که در دستگاه حکومت موجب شد نشان داد که ایران هنوز جزیره آرامشی برای سرمایه نیست و سرمایه داران به آینده سیاسی باثباتی نمی توانند امیدوار باشند. بورژوازی تا کنون موفق به ایجاد وضعیت متعارفی در کشور نشده و نارضایتی از این یا آن سیاست و از این یا آن نهاد بسرعت کل حاکمیت جمهوری اسلامی را مورد سوال و همچون هدفی مورد تعرض قرار میدهد. از طرف دیگر دولت برای سرکوب اعتراضات دست به تشکیل سپاهیان عاشورا زد، نیروهای بسیجی را دوباره فراخواند، گله های حزب الله را به خیابانها ریخت و دادستانی و دادگاههای انقلاب را بحرکت درآورد و اینها همه محمل

تقویت جناح رقیب رفسنجانى اند، جناحى كه تضعيفش لازمه پيشرفت سياست اقتصادى رفسنجانى است. در واقع وحشت از اعتراض مردم، رفسنجانى را وادار كرد تا به قدرت گيرى نهادهاى كه به تضعيف خودش مى انجامد رضايت دهد.

با توجه به اينها شورشهاى ايندوره، غرب متزلزل در سرمايه گذارى در ايران را بيشتر به ترديد انداخت. اينها ضمن اينكه تناقضات دولت رفسنجانى را نشان مى دهد با اينحال آنها را واميدارد كه تلاش خود را براى جلب اعتماد غرب و از بين بردن ترديد آنها دوچندان كنند و تايمين شروط صندوق بين المللى پول و بانك جهانى را كه كاهش و حذف سويسيد ها نيز از جمله آنهاست تضمين كنند. نا آراميهاى اخير هر چند دولت را از حذف سريع سويسيد ها بترساند و اين پروسه را موقتاً كند كند، با اينحال تغييرى در جهت گيرى كلى اش ايجاد نمى كند. حذف دفترچه بسيج اقتصادى، درست در بحبوحه اعتراضات مردم، اجبار جمهورى اسلامى را در ادامه سياستهاى اقتصادى نشان مى دهد.

اما فاكتر تشويق كننده اى را هم در اينجا بايد در نظر گرفت. رويدادهائى منطقه خليج بدنبال جنگ آمريكا با عراق و تغيير جغرافياى سياسى در كشورهاى تازه تشكيل شده آسيائى مركزى از نقطه نظر بورژوازى ايران يك فرصت تاريخى و طلائى را ايجاد كرده است كه از يك طرف براى پر كردن خلاء قدرت برتر در منطقه تلاش كند و ازطرف ديگر روابط اقتصادى و تجارى خود را با كشورهاى آسيائى مركزى توسعه دهد. تحقق اين دو هدف به تحكيم رابطه با غرب و جلب اعتماد سرمايه داران خارجى گره خورده است. بورژوازى ايران و دولت رفسنجانى نمى خواهند اين فرصت را از دست بدهند و اين نيازها حكم مى كند كه با شتاب بيشترى سياست اقتصادى خود را به پيش ببرند.

در مجموع اوضاع كنونى طورىست كه نه تنها راه بازگشتى را براى سياست رفسنجانى و كل جمهورى اسلامى باقى نگذاشته است بلكه عوامل تشويق كننده اى هم در جهت پى گرفتن سريعتر آن عمل مى كنند و عليرغم عواقب نگران كننده اجتماعى آن، ضرورت هاى سرمايه حكم مى كند كه آنرا ادامه دهند. با اينهمه گسترش اعتراضات مى تواند صورت مساله را تغيير دهد. اين ديگر نه تناقض حكومت و سياست اقتصادى دولت بلكه تناقض بنيادى تر خود جامعه سرمايه دارى است.

با توجه به ناگزيرى جمهورى اسلامى در ادامه برنامه اقتصادى اش و تشديد وخامت وضعيت معيشتى مردم ، تكرر چنين شورشهاى يا وقوع اشكال ديگرى از اعتراضات وسيع عليه اين وضع در آينده نزديك تا چه حد محتمل است ؟ و در اين صورت عكس العمل رژيم چه خواهد بود؟

ادامه سياست اقتصادى دولت يعنى فقر و فلاكت باز هم بيشتر اكثريت عظيم جامعه، يعنىگرانى بيشتر و قدرت خريد بمراتب كمتر مردم. بنابراين اعتراضات و اعتصابات كارگرى در مراكز توليدى و اعتراضات توده اى در شهر ها طبيعى ترين عكس العمل كارگران و مردم است. وحشت از گسترش اين اعتراضات را مى توان در عكس العمل مقامات رژيم مشاهده كرد.

در اواخر تير ماه ۷۱ رفسنجانى در ديدارش با ائمه جمعه ابراز نگرانى كرد كه "در صورت عدم حل ريشه اى مسائل فرهنگى جوانان ممكن است طغيان كنند... روزى آنها طغيان مى كنند و روزى مى فهميم كه چيزى دستانم نيست. اگر نتوانيم جوانان را قانع كنيم كار ما دشوار خواهد بود." مدتهاست كه مقامات جمهورى اسلامى وعده شرايط اقتصادى بهترى را به مردم نمى دهند و رفسنجانى ادعا مى كند و يا لااقل دوست دارد! كه با حل مسائل فرهنگى جلو طغيان جوانان را بگيرد. البته اينكه حتى در اين زمينه هم تا چه حد بتوانند مسائل را تخفيف دهند خود جاى بحث دارد.

تشكيل سپاهيان عاشورا در شهرهاى بزرگ و تشكيل گردانهاى بسيج در محلات و كارخانه ها، در مدارس و دانشگاهها و

ادارات، درست چند روز بعد از رویدادهای مشهد بمنظور مقابله با اعتراضات وسیعتری است که انتظارش را می کشند. دولت قدرت پاسخگویی به خواستهای حداقل رفاهی مردم را ندارد و حذف سوبسید ها و گرانی شدیدتر باز هم موجب طغیان مردم خواهد شد و اعتصابات کارگری را نیز گسترش خواهد داد. این برای جمهوری اسلامی یک فرض مساله است و ادامه سیاست اقتصادی کنونی با فرض این فاکتور و بر متعینین اعتراضاتی باید به پیش رود و این همچون بختکی جمهوری اسلامی را رها نخواهد کرد.

دولت امکان توجیهات دوره جنگ را هم برای برحذر داشتن مردم از طرح مطالبات رفاهی ندارد. مردم هم کاسه صبرشان لبریز شده است و بنابراین تنها راهی که برای بالایی ها می ماند سرکوب عریان و خفه کردن این اعتراضات است. کاری که در جریان رویدادهای اخیر کردند و جناحهای مختلف هم در این کار اتفاق نظر دارند و به یک جناح تبدیل می شوند. رفسنجانی میانه رو عریان تر از هر مقام مملکتی در تمام طول حیات جمهوری اسلامی مردم عصیان کننده را به باطوم و وسایل دیگر تهدید کرد و از دادگاههایی که بسرعت جرائم سنگینی از اعدام و حبس های طولانی برای مردم معترض بریده بودند، قدردانی کرد. این عکس العمل کل رژیم اسلامی است. دوره آتی در حیات سیاسی ایران همراه است با اعتصاب و اعتراضات گسترده شهری و سرکوب آن. اینکه ابعاد اعتراضات تا چه حد گسترده شود و تا چه حد جمهوری اسلامی بتواند با سرکوب مردم را سرجای خود بنشانند موضوعی قابل پیش بینی نیست اما جمهوری اسلامی قدرت سرکوب بی انتهایی ندارد. تنها هنر رژیم در چهارده سال گذشته ساختن انواع و اقسام نیروی نظامی و سرکوب دائمی مردم بوده است و از انواع و اقسام آموزشهای ایدئولوژیک سیاسی و نظامی بدین منظور دریغ نکرده است و بخش قابل توجهی از بودجه خود را صرف این کار کرده است، با اینهمه در جریان رویدادهای اخیر معلوم شد که نیروهای نظامی موجود کارایی لازم را برای سرکوب اعتراضات توده ای ندارند. چیزی که رژیم انتظارش را نداشت و مجبور شد نیروهای ویژه تری را به این منظور سازمان دهد. اعتراضات در همین سطح هم رفسنجانی را وادار کرد تا در هیئت دیگری ظاهر شود. در این ماجرا حاصل چند سال عوامفریبی و تلاش لیبرالها برای تطهیر رفسنجانی هم یکباره دود شد و به هوا رفت. لیبرالها که خیلی هاشان عازم سفر به ایران بمنظور کمک به پیشبرد طرحهای دولت بودند چمدانهایشان را باز کردند و رسیدن روزهای دموکراتیک تری در حکومت اسلامی را انتظار می کشند.

—گرچه این شورشها مستقیماً و بلافاصله کارگری نبودند ، اما شرکت کنندگان در آن عموماً از کارگران و ساکنین محلات کارگری و حاشیه شهر بودند ، فکر میکنید تاثیر این حرکات بر فضای جامعه کارگری چیست ؟ کلاً کارگران کمونیست باید این پدیده را چطور ارزیابی کنند و با پیامدهای آن چگونه برخورد کنند؟

در مورد تاثیر این شورشها بر جنبش کارگری، این قبل از هر چیز بستگی دارد به موقعیت خود جنبش کارگری. اینطور نیست که مثلاً این شورشها در ادامه به اعتراضات و اعتصابات کارگری منجر خواهد شد. این شورشها اعتراض اخص کارگری نبود، هر چند کارگران بصورت آحاد در آن شرکت داشتند. جنبش کارگری مکانیزم های خود را دارد، بعلاوه توازن قوا در این دو عرصه یکی نیست، اشکال اعتراض و سازمانیابی متفاوتی دارد و برخورد رژیم نیز عیناً یکی نیست. با اینهمه فضایی که چنین شورشهایی در جامعه می سازند نباید از نظر دور نگهداشته شود. بدرجه ای که رژیم در سرکوب این شورشها موفق شود، فضای سرکوب، دستگیری و رعب و وحشتی که برای یک مقطع ایجاد می کند دامن جنبش کارگری را هم می گیرد و دست رژیم در سرکوب اعتراضات کارگری بازتر می شود. و بر عکس جنبش کارگری در صورت آمادگی می تواند از فضایی که چنین اعتراضاتی بوجود می آورند، استفاده کند و خواستهای طبقاتی خود را در مقیاس

وسیع تر به جلو صحنه بکشاند و از خواسته‌های عادلانه مردم شورشی نیز در اشکال مختلف حمایت بعمل آورد. در اعتراضات این دوره مبارزه و مقاومتی که در چندین شهر در برابر تخریب خانه‌ها شروع شد بسرعت به کل شهر کشید و در فضایی که بوجود آمده بود، مردم معترض بویژه جوانان در ابعاد بیسابقه‌ای به خیابانها ریختند. اما بنظر میرسد کارگران نتوانستند از موقعیت پیش آمده استفاده کنند.

در مورد ارزیابی کارگران کمونیست از این رویدادها از زوایای مختلفی می‌توان این مساله را توضیح داد. الف – شورشهای ماههای گذشته، اعتراض مردم زحمتکش و حق طلب بود. مبارزه‌ای بود در دفاع از آلودگیهای محقر و علیه شرایط فلاکت بار زندگی و علیه نکبت رژیم اسلامی. اینها عکس العمل طبیعی و مشروع مردم زحمتکش جامعه است و باز هم اتفاق خواهد افتاد و طبعاً از همدردی هر کارگر آگاه و کمونیستی برخوردار است. اما این شورشها فاقد هر گونه مطالبه روشنی بود و افق و چشم اندازی نداشت. نیروی محرک عمده این شورشها اقشار حاشیه‌ای جامعه بودند و اعتراضاتشان نیز مهر و نشان آنها را داشت. چنین شورشهایی خودبخود بجایی نخواهد رسید و منشا اثر مهمی در زندگی آنها نخواهد شد. انقلاب ۵۷ از این نظر تجارب گرانمایی برای کارگران ایران دربرداشته است. کارگران کمونیست هر مبارزه و یا هر انقلاب ضد رژیمی‌ای را تقدیس نخواهند کرد و برای به حاکمیت رساندن جناحهای دیگری از بورژوازی، کارگران و مردم را به ایشار تشویق نخواهند کرد. طرح اثباتی روشن مطالبات و شعارهای کارگری و طبقاتی در جریان هر رویداد سیاسی یکی از مهمترین پیش شرطهای قدرت گیری کارگران و تغییر توازن قوا بنفع کارگران است و تنها در چنین صورتی می‌توان بورژوازی را بمشابه یک طبقه به عقب راند.

ب – اینکه اعتراضات حق طلبانه فقرای شهری به این شکل کور و خام ابراز وجود می‌یابد، خود نشانه فقدان یک جنبش طبقاتی کارگری آگاه و فعال در فضای سیاسی کنونی جامعه است. بدرجه ایکه اعتراض کارگری به جلو صحنه می‌آید و بدرجه ایکه افق طبقاتی روشنی را در مقابل جامعه قرار می‌دهد دیگر اقشار محروم جامعه نیز مطالبات و آرمانها و آرزوهای خود را در خواستههای این طبقه، در آرمانهای این طبقه و در حزب سیاسی این طبقه متجلی خواهند دید. از جنبش طبقه کارگر حمایت خواهند کرد و مبارزه خود را جزیی از مبارزه این طبقه خواهند دید. در غیاب یک جنبش آگاه طبقه کارگر، این اعتراضات به محملی برای بقدرت رسیدن جناحهای دیگری از بورژوازی و حتی جریانان ارتجاعی تری تبدیل خواهند شد. مقایسه شورشهای امسال با اعتراضات مشابهی که سال گذشته در تهران رخ داد، برای کارگران کمونیست قابل توجه است. اعتراضات امسال هر چند در ابعاد وسیعتر و پردامنه تر اتفاق افتاد، با اینهمه پیشرفتی را در طرح خواستهها و شعارها نشان نمی‌داد. در یک دامنه زمانی وسیعتر نیز این ادعا صادق است. از اعتراض و مقاومت مردم در مناطق خارج از محدوده در سال ۵۶ تا کنون بکرات این پدیده تکرار شده و مردم از مقاومت و مبارزه و از فداکاری و جانفشانی دریغ نکرده‌اند. آنچه غایب بوده است و توجه ویژه‌ای از جانب کارگران کمونیست و رهبران جنبش کارگری را طلب می‌کند، همان ایجاد یک روند آگاهانه طبقاتی است. اعتراضات شبیه شورشهای اخیر اگر در مجرای چنین حرکت آگاهانه‌ای قرار نگیرند، سرنوشت این مردم را تغییر نخواهند داد و چه بسا سرکوب بیشتر، سرخوردگی را در جامعه دامن بزند. بهر حال، این رویارویی طبقات اصلی جامعه است که بستر هر تغییر و تحول موثری درجامعه خواهد بود.

ج – در ارتباط با این شورشها، بخش پیشرو طبقه کارگر می‌توانست با دخالت فعال و آگاهانه خود آنها را در مسیر دیگری بیندازد. اجتماعات کارگری در واحدها و مراکز تولیدی و یا محلات کارگری در حمایت از خواستههای مشروع این مردم، محکوم کردن رژیم در تخریب خانه‌ها، در دستگیریها و اعدامها، اعتصابات حمایتی و قطعنامه‌های مجامع عمومی کارگری از جمله اشکال دخالت آگاهانه کارگران می‌توانست باشد. برای مثال اگر در جریان این رویدادها قطعنامه‌هایی از کارگران نفت، ذوب آهن و ماشین سازها صادر می‌شد و بر خواستههایی مانند مسکن مناسب برای همه، بیمه

بیکاری و بیمه های اجتماعی تاکید می کرد و خواهان آزادی فوری دستگیر شدگان می شد، قطعاً تاثیر آشکاری در سوق دادن اعتراضات مردم به طرح روشن این مطالبات سراسری و طبقاتی می داشت، روحیه اعتراضی عمومی را بالا می برد و هژمونی طبقه کارگر بر رویدادهای آتی را مسجل می کرد. تحرک تازه ای را در خود جنبش کارگری ایجاد می کرد، و آینده روشنی را در برابر میلیونها کارگر و زحمتکش برای رویارویی های عظیم اجتماعی قرار می داد. این نه تنها از توان سرکوب دولت می کاست، کل طبقه بورژوا از اپوزیسیون و غیر اپوزیسیون را نیز در موقعیت دیگری قرار می داد. بهررو دوره آتی، دوره باز هم به خیابان ریختن مردم خواهد بود و این دخالت و نقش آگاهانه کارگران است که می تواند این اعتراضات را به نتیجه برساند.

د - کمونیستهایی که در خارج کشور و در شرایطی نسبتاً دمکراتیک به فعالیت مشغولند می توانند سهم خود این پروسه را تسهیل کنند. جلب حمایت بین المللی کارگران از خواسته های عادلانه کارگران و زحمتکشان ایران و در محکومیت جمهوری اسلامی، علیه تخریب خانه ها و علیه دستگیریها و اعدام مردم معترض و حق طلب فاکتور موثری خواهند بود در برابر سیاستهای ضد مردمی رژیم اسلامی و تقویت روحیه اعتراضی مردم کارگر و زحمتکش در ایران و تقویت هژمونی کارگری بر رویدادهای آتی.

در رویدادهای آینده ایران، تا آنجا که به خارج کشور مربوط می شود دیگر نباید دولتها و احزاب بورژوازی تنها جریان میدان دار باشند. کمونیستهای ایرانی در خارج کشور باید تضمین کننده دخالت سازمانهای کارگری کشورهای دیگر بویژه اروپا و آمریکا در حوادث سیاسی ایران و ایجاد جبهه قدرتمندی از نیروهای کارگری در برابر نیروهای بورژوا باشند. فعالیتهای اخیر در جلب حمایت از کارگران ایران زمینه های آماده تری را برای تحقق این امر فراهم کرده است و قطعنامه کنگره کار کانادا در محکوم کردن دستگیریها و اعدامهای اخیر در ایران نمونه درخشان این دخالت آگاهانه کارگری است که به همت کمونیستهای ایرانی صورت گرفته است.

:}zë±™Âž

[ƒ°œ xz¬… â±ĀšœœĀĀ • ƒœ

ç•f¬> j fÂ~

وحشیگری و قساوت در کشتار انسانها بر اساس ملیت و مذهب _ انسانهایی که لااقل طی ۴۰ سال اخیر ملیت و اعتقادات یکدیگر را نادیده میگرفتند _ دهها هزار انسان را در یوگسلاوی قربانی کرده است. وجدان بشری از این بربریت به تکان در آمده.

اما وجدان بشریت معاصر و ابعاد تعمیق آن، آنجا که اصولا بیکاری، گرسنگی، مرگ و جنگ و فرصتی برای رجوع به وجدان را باقی میگذارد، عمیقاً از آنچه رسانهها به آن می‌رسانند متاثر است. امروز رسانهها و از این طریق دولتها دایره وجدان بشری را ترسیم میکنند. واقعیات از فیلتر "یابی"های خبری و سیاسی میگذرد که خود مبلغ ناسیونالیسم، ارجحیت و تقدس "خاک پاک میهن"، "فرهنگ ملی"، "تمامیت ارضی"، "اعتقادات مذهبی" و دهها خزعبل دیگری هستند که محمل تراژدی یوگسلاوی و فجایعی عظیم تر بوده اند.

امروز دولتها و رسانههایی بر ویرانی و کشتار در یوگسلاوی اشک میریزند که خود بانیان و مبلغین کشتارها و وحشیگریهایی بمراتب عظیمتر و ضد انسانی تر بوده‌اند. اولین و آخرین بکار گیرندگان سلاح اتمی علیه مردم بی دفاع، کشتار کنندگان مردم بیگناه شهرهای آلمان، انگلیس، روسیه و غیره درجنگ دوم، خالقین جنگهای ویتنام، الجزایر، ایران و عراق، جنگ خلیج، جنگ لبنان و صدها جنگ دیگر که در آن میلیونها انسان بیگناه قربانی گردیدند در صف اول "عزاداران" قرار گرفته اند.

حقیقت این است که اگر بشریت آخر قرن بیستم بخواهد چیزی از تراژدی یوگسلاوی بیاموزد، آن چیز کراهت ناسیونالیسم و مجرمیت همه کسانی است که نه تنها در یوگسلاوی بلکه در اروپا و آمریکا، در آسیا و آفریقا با توسل به آن انسانها را قربانی منافع خود میکنند. تراژدی یوگسلاوی معنای واقعی ناسیونالیسم، و ضدیت آن باهر آن چیز که شایسته نام انسانی است را عریان میسازد.

فروپاشی بلوک شرق "ناگهان" دنیا را باموجی تازه از احساسات ناسیونالیستی در بخشهای مختلف کشورهای این بلوک روبرو ساخت. همه از روس و اوکراینی گرفته تا بلوروس و استونی و حتی قبایل مختلف گرجی و قزاق و ترکمن خواهان استقلال از یکدیگر هستند. و نه تنها این بلکه حاضر شدند در این راه همسایه، دوست، همکار و هم‌نوع خود از هر جنس و سنی

را در جا بقتل برسانند، اولیه ترین حقوق انسانی را از غیر هم ملیتی هایشان دریغ کنند و فاشیستی ترین شیوه های تصفیه را بکار گیرند.

دعوا و جدال ملی دعوا بر سر حاکمیت و قدرت است، اینرا دیگر همه میگویند. آنچه که در لفافه تقدس و حرمت پیچیده میشود، اما، خود این حاکمیت ملی است. اینکه حاکمیت ملی، دولت ملی و کشور مستقل چه نوشاروئی است که میتوان برای آن جنایت کرد دیگر از جمله مبانی دولت در مکتب سرمایه داری است. اگر از رسانه ها و مفسرین بی مایه که با توسل به توتولوژی "جامع"، حس ملی و دولت خواهی ملی را جزو غرایض بشری میدانند و علت وجود آنرا با نفس وجود آن بعنوان یک پدیده طبیعی "توضیح" میدهند صرف نظر کنیم، بورژوازی و سیاستمداران آن درک روشنی از این مساله را ارائه میدهند. بازار واحد، سیاست مالی واحد، پول واحد یعنی دولت واحد. این تبیین روشنی است که بورژوا از دولت دارد و امروز مداوما آنرا در مورد پروسه وحدت اروپا تکرار میکنند. دولت ابزار حفظ و حراست منفعت مشخص در یک بازار، و جدال بر سر دولت از طرف بورژوازی جدال برای سهم خواهی بیشتر در این بازار است. پدیده بسیار مشخصی که نه به طبیعت انسان مربوط است و نه به اخلاقیات این یا آن قوم. اینهم دیگر از بدیهیات است که بسیج نیرو برای چنین جدالی مستلزم سرمایه گذاری بر همه تفاوت‌های است که میتوان مطرح کرد، زبان، مذهب، نژاد، تاریخ و غیره. طعن تلخ تاریخ این است که بورژوازی در این کشمکش یکی از اجزاء، و مهمترین جزء این بازار یعنی کارگر و زحمتکش را به ارتش خود تبدیل میکند. بردگان به ابزار کشتار بردگان دیگر در خدمت منافع برده داران در میایند.

وجود ستم ملی، چه به معنی فرهنگی و چه سیاسی، گنجینه ای از مهمات لازم برای چنین جدال قدرتی را در اختیار آنان که خواهان سهم بیشتری در بازار هستند - بورژوازی - گذاشته است. برجسته کردن ستم ملی، که در غالب موارد بسیار جزئی تر از انواع دیگر ستم های حاکم در چنین جوامعی بوده است، به بورژوازی امکان داده تا در نقش مناجیان ملی، از بین برندگان ستم ملی بعنوان مبنای همه نابسامانی ها نیرو جمع کند. امروز اما، با کنار رفتن پرده دود "خلق پناهی" بورژوازی، واقعیات دنیای معاصر بار دیگر بروشنی نشان میدهد که نه ناسیونالیسم فی نفسه ربطی به وجود یا عدم وجود ستم ملی دارد و نه دعوای حاکمیت ملی بحثی درباب رفع ستم ملی است.

عروج مجدد ناسیونالیسم در پی شکست بلوک شرق در جنگ سرد و فروپاشی بعدی کشورهای این بلوک برعکس آنچه که جناح پیروز و رسانه هایشان با همنوائی لیبرال چپ ها اعلام میدارند بهیچ عنوان محصول ستم ملی در حکومت‌های پیشین نبوده است و نتیجتاً جنگ امروز نمیتواند درباره پدیده ای غیر موجود و یا حاشیه ای باشد.

اگر ستم ملی را بعنوان ستم فرهنگی بگیریم، مورد شوروی و یوگسلاوی لااقل نشان میدهد ملت‌هایی که امروز بنام دفاع از ملیتشان به میدان آمده‌اند اگر از چیزی در این زمینه تاثیر پذیرفته باشند نه سرکوب فرهنگ ملی توسط دولت مرکزی بلکه زنده نگاه داشتن و دامن زدن به این فرهنگ و احساسات ملی تحت عنوان دفاع از فرهنگ خلقها بوده است. رسمیت داشتن زبان هر ملت در آن جمهوری، سیل دائم تبلیغات و فعالیت‌های فرهنگی ملی در این جمهوری ها همگی جزء واقعیات روزمره زندگی در این کشورها بوده است.

ستم ملی بمعنای امکان دخالت مردم هر ملیت در سیستم حکومتی و برای تاثیر گذاری بر مقدراتشان بعنوان یک اجتماع

انسانی نیز کارنامه‌ای سیاه‌تر از مناطق دیگری از جهان را نشان نمیدهد. قدرت سیاسی مردم اوکراین، روسیه، بلوروسی، کرواسی، صربستان، کوسوا، و غیره در تعیین مقدراتشان با یکدیگر تفاوت چندانی نداشته. توضیح اینکه گویا وضعیت مردم کوسوا بهر لحاظ نامناسب‌تر از مردم آلبانی بوده، که امروز خواهان پیوستن به آن هستند، اگر نه غیر ممکن، بسیار دشوار است.

این واقعیتی است که جنگ و کشتار در یوگسلاوی، همچون همه موارد مشابه، جنگی بر سر قدرت سیاسی، جنگ بر سر حاکمیت است. اما این حاکمیت نه ارتباطی با رفع ستم ملی در زمینه فرهنگی دارد و نه جنگی بر سر حاکمیت مردم در این مناطق. مورد یوگسلاوی اگر چیزی را بخواهد نشان دهد همین است. رویدادهای یوگسلاوی چهره ناسیونالیسم آرایش نکرده را ترسیم میکند. مکتبی برای کسب قدرت سیاسی و لاجرم اقتصادی و یا تقسیم مجدد آن بر اساس شرایط مناسب‌تر. جنگ یوگسلاوی را تنها در زمینه جدال قدرت میان بخشهای مختلف بورژوازی این منطقه میتوان درک کرد.

مبنای شکل‌گیری یوگسلاوی بعنوان دولتی که صربها، کرواتها، اسلونی‌ها، و منته‌نگروها را در بر میگیرد یکی از آرمانهای قدیمی نوعی از ناسیونالیسم پان اسلاویسم بوده است. چیزی شبیه ناسیونالیسم هندی در مقابل ناسونالیسم ملل داخل هند(سیک‌ها، هندوها و...). این نوع از پان اسلاویسم گرایشی تاریخا موجود در این منطقه است، گرایشی که در اساس با متمایز کردن منافع اسلاوهای جنوبی، بعنوان یک مجموعه واحد، با دمیدن در احساسات ملی و ناسیونالیستی اسلاوی در واقع با دوختن چشم به تسلط بلامنازع بر منابع انسانی طبیعی این منطقه بورژوازی و سرمایه بزرگ این منطقه را نمایندگی میکرد، اینکه این افق با چه "چاشنی‌هائی" از "حماسه‌های ملی"، قلب واقعیات، و غیره به افق و نگرش مردم تبدیل میشود، داستانی آشنا برای ناظر تاریخ است.

تاسیس اولین دولت یوگسلاوی در ۱۹۱۸ و بدنبال جنگ اول جهانی از جانب دول پیروز، هرچند ظاهرا آوانسی به ناسیونالیسم صرب بنظر میرسید، تلاشی بود برای قرار دادن یک دولت یکپارچه اسلاو در مقابل انقلاب شوروی، که در نهایت تقویت‌کننده این نوع پان اسلاویسم بود. اما این گرایش، ضمن جنگ دوم جهانی، بعنوان یکی از ارکان ناسیونال رفرمیسمی که حزب کمونیست یوگسلاوی آنرا نمایندگی میکرد، با هدف تثبیت موقعیت دولت یوگسلاو و خاتمه دادن به کشمکش قدرت میان ناسیونالیستهای محلی، برجسته شد. در هر صورت ناسیونال رفرمیسم، یوگسلاوی ای تقریبا فارغ از ستم ملی را شکل داد. دولت یوگسلاوی مرکب از شش جمهوری و دومنطقه خود مختار یکی از فدرال‌ترین اشکال دولتی در اروپا را عرضه کرد. تیتو، یک کروات، نه تنها در متحد کردن یوگسلاوی و سپس جدا کردن راه آن از شوروی، هنگامی که "منافع ملی" این دو در مقابل هم قرار گرفت نقش اصلی را ایفا نمود، بلکه در برجسته کردن کل ناسیونالیسم جهان‌سومی در مقابل "دو ابر قدرت" و برای بستن سنگری محکم برای سهم‌خواهی سرمایه بومی این کشورها، در کنار نهرو و ناصر، نقش محوری را بر عهده گرفت.

اما پیروزی ناسیونال رفرمیسم یوگسلاو بسادگی بدست نیامد. پیروزی تیتو هرچند در مقابل ارتش آلمان کسب گردید، اما ضمنا با شکست ناسیونالیسم کرواسی، اسلونی و صرب در میدان جنگ و بقیتم کشته شدن چند میلیون نفر از اهالی یوگسلاوی تحقق یافت.

بدست گرفتن پرچم ناسیونالیسم یوگسلاو از جانب حزب کمونیست این کشور و پیروزی آن در شکل دادن به کشور واحد یوگسلاوی چند نتیجه مهم را با خود به همراه آورد. از یک طرف دوره ای ثبات و رشد اقتصادی، رشدی که در دهه پنجاه و شصت بالاتر از اسپانیا و ترکیه بود، به همراه ارائه خدمات اجتماعی نسبتاً وسیع و فدرالیسم سیاسی و عدم تمرکز اقتصادی، بسرعت سطح زندگی مردم را ارتقا داد و اختلافات ملی و مذهبی را به طاق نسبیان سپرد و در نتیجه تقسیم قدرت میان بخشهای مختلف بورژوازی محلی را تثبیت نمود و ناسیونالیسم را هر چه بیشتر به حاشیه راند.

از طرف دیگر اما، در میدان مناقشه میان ناسیونالیستهای محلی و ناسیونالیسم مرکزی، سرمایه داری دولتی و تعلق به سوسیالیسم – بهر اعتباری – را بناچار با یکی از طرفهای درگیر، یعنی ناسیونالیسم یوگسلاو محور، تداعی کرد. در مقابل، ناسیونالیسم محلی تکیه بر اقتصاد بازار و ضدیت با کمونیسم، به معنای جنگ سردی آن، را به اجزاء متمایز کننده خود افزود. این ویژگی و تمایز مهمی بود زیرا شکست بلوک شرق در جنگ سرد، شکست سرمایه داری دولتی در مقابل اقتصاد بازار آزاد و فروپاشی سیستم حکومتی مدل "شرق" در مقابل غرب بود که در محدوده یوگسلاوی و در کشاکش بورژوازی محلی با دولت مرکزی معنائی جز فرو ریختن پایه های مشروعیت حکومت مرکزی را نیافت و به همراه آن تناسب قوای ناشی از دور قبلی جدال میان بخشهای مختلف بورژوازی برهم خورد. جدال برای تقسیم مجدد قدرت آغاز میشود.

اما بورژوازی در سطح جهانی فروپاشی کشورهای بلوک شرق را فروپاشی کمونیسم و هر اندیشه، آرمان و جریان سوسیالیست، برابری طلب و رادیکالی اعلام کرد و در همه کشورها چنین جریاناتی را موقتاً هم که باشد به حاشیه راند. در غیاب یک افق و یک جریان سوسیالیست و کارگری متشکل، تنها بازیگران و مدعیان تقسیم قدرت به بورژوازی محلی منحصر گردید که طبق سنت تاریخی خود با علم و کتل حاضر و آماده حق ملی و استقلال ملی به میدان آمد. بورژوازی با قلمداد کردن مردم ملت مجاور بعنوان مسببان نه تنها امروز بلکه تاریخی هر نابسامانی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، با زنده کردن تمام تاریخ ننگین افتخارات ملی در قتل عام ملت مجاور و با با گستردن سفره "مظلومیت" ملی و مذهبی لشکر خود را آماده میدان جنگ بر سر تقسیم غنائم نمود. در تدارک جنگ جدید تمام سلاحهای موجود در زرادخانه تاریخی ناسیونالیسم بالکان دوباره روغن کاری شدند و به میدان آورده شدند، تحریکات ملی دامن گرفت، خون های جدید بر زمین ریخته شد و خاطره تمام کثافات تاریخی با بوق و کرنا بیاد مردم آورده شد.

قدرت گیری و عروج ناسیونالیسم در تمام بخشهای مختلف یوگسلاوی تقریباً همزمان آغاز میگردد. در اسلونی و کرواسی ناسیونالیسم زیر پوشش هجوم اقتصاد بازار و در متن گيجی عمومی مردم، صفوف خود را متشکل میکند و بقدرت نزدیک میشود. تبلیغات ضد صرب اوج میگیرد و تعرض نیروهای ناسیونال – فاشیستی تجدید سازمان یافته "موستاشی" شروع میشود. در صربستان، ناسیونالیسم صرب جای ناسیونال رفرمیستهای اسلاو را در حزب حاکم پر میکند. اگر تاکنون تشکیل دولت یوگسلاوی جزو افتخارات ملی محسوب میشد، این امر از جانب غیر صربی ها بعنوان توطئه صربی اعلام میشود و از جانب صربها بعنوان توطئه تیتوی کروات! از اواخر دهه هشتاد طرفین دیگر علناً به برآورد تعداد کشته های خود و دیگران در جنگ آینده میپرداختند. آنچه بدنبال آمد چیزی جز اجرای سناریوی از پیش آماده ناسیونالیستها نبود. این سناریو در اجرای خود اما صحنه گردانهای دیگری را نیز به همراه داشت.

فاجعه یوگسلاوی نه تنها فاجعه در حال جریان در دنیا است و نه دهشتناک ترین آن. آنچه که این جریان را به راس توجه رسانه‌ها و دولتها رانده است مطلقاً نه ربطی به ناراحتی وجدان نداشته ژورنالیسم پادو و یابی های خبری دارد، و نه موئی را بر بدن دولتهائی که خود بانی و مجری کشتارهایی هزاران برابر دهشتناک تر از این بوده اند، سیخ میکنند. اینجا هم چون تمام سیستم اقتصاد بازار پای منفعت و آنهم در شکل بسیار کنکرت آن در میان است. فروپاشی بلوک شرق و به همراه آن وحدت مجدد آلمان، تقسیم مجدد قدرت در جهان و بویژه در اروپا را به راس مسائل رانده است. عروج آلمان و سهم خواهی بیشتر بورژوازی آن در احیای حیاط خلوت سنتی سرمایه داری آلمان در اروپای شرقی، و رودرویی و اتحادهای تاریخی ناسیونالیستهای مختلف بالکان سایه رو در روئی نظامی دولتهای منطقه را در جنگ تقسیم غنائم بر اروپا گسترده است. رودر روئی که هم اکنون بطور بالفعل کشورهای مختلف اروپا و بعضاً آسیائی را در مقابل یکدیگر قرار داده است.

آلمان در نزاع قدرت در یوگسلاوی خود یکی از مشوقین، تحریک کنندگان و یاری رسانندگان به ناسیونالیستهای اسلونی و کرواسی بوده است. جامعه اروپا زیر شانتاژ علنی آلمان، متحدین این کشور اسلونی و کرواسی را برسمیت می‌شناسد و در حقیقت نه تنها تقسیم قدرتی بنفع ناسیونالیستهای کروات و اسلونی را به صربها تحمیل میکند، بلکه به سرکوب ملی صربها در جمهوری های تازه تاسیس مشروعیت میبخشد. امری که مطابق همه پیش بینی ها معنائی جز پاشیدن بنزین بر شعله های خشم کور ناسیونالیستی در منطقه را نداشت. خشمی که قبل از هر کس بیگانه ترین و معصوم ترین انسانهای این منطقه و ابتدائی ترین معیارهای بشری را طعمه خود میساخت، بربریت، جهل، خرافه و ارتجاع را به نرم و استاندارد حاکم بر این جوامع تبدیل نمود.

اما در آتشی که بر پا شده است هرکس بدنبال منفعت خود است. ترکیه، بلغارستان و آلبانی در کنار آلمان، اسلونی و کرواسی قرار گرفته اند. یونان و رمانی در کنار صربستان صف آرایی کرده اند. علم شدن مسلمانان بوسنیه بعنوان یک ملت، پای کشورهای اسلامی، عربستان سعودی و ایران رابه ماجرا کشانده و به تقابل ایران و ترکیه در منطقه ابعاد جدیدی بخشیده است. ایران نقش دوجانبه خود در کشمکش ارمنیها و آذریها را در این منطقه نیز ایفا کند. این سیاست از طرفی متکی به دفاع نیم بند از مسلمانان بوسنیه برای محکم کردن جای پای خود در جنبشهای اسلامی، و کمک پنهانی به صربها برای ممانعت از تقویت موقعیت ترکیه از طرف دیگر بوده است. ایران عملاً در این ماجرا در کنار یونان و رمانی قرار گرفته است.

بهرصورت بنظر میرسد ماجرای بوسنیه _ هرسه گوینا رو به فروکش دارد. صربها و کروات ها ظاهراً برای تقسیم بوسنیه میان خود به توافق رسیده‌اند، آمریکا و اروپا برای ممانعت از گسترش جنگ به کشورهای اروپائی و بلوک بندی های هم اکنون شکل گرفته، ضمن به رسمیت شناسی توافق میان صربها و کرواتها تلاش دارند تا با اعمال فشار بر صربها امتیازاتی هرچند جزئی بنفع مسلمانان منطقه بگیرند و دایره نفوذ احتمالی اسلام میلیتانت را محدود سازند.

اما حاصل این کشمکش با هر تناسبی از قوا که باشد، ذخیره آنچنان ابعادی از کینه و نفرت ملی و مذهبی است که قربانبان امروز آن تنها جزء کوچکی در مقابل قربانیان آتی آن خواهند بود.

رویدادهای چند سال اخیر و از جمله رویدادهای یوگسلاوی، بار دیگر نشان میدهند که بورژوازی در جنگ قدرت خود میتواند مبلغ چه احساسات و چه جنایاتی باشد. تصویر صرب، کروات، آذری، ارمنی، بلوروس کور از تعصب ملی بر پرده تلویزیون اگر توانسته باشد آئینه ای در مقابل آمریکائی، فرانسوی، آلمانی، ژاپنی، ایرانی، کرد و عرب و غیره برای دیدن خود در مقابل مردم دیگر جهان قرار دهد، اگر این تصویر بتواند وجدان بشریت را در مقابل ناسیونالیسم و مذهب بسیج کند، آنگاه شاید بتوان گفت فاجعه یوگسلاوی بهر حال میتواند مانع تکرار آن در نقاط دیگر گردد. در غیر این صورت تعادل جدید میان بورژوازی در جهان مستلزم جنایاتی بس عظیم تر خواهد بود. در حالی که در انگلیس از مجسمه طراح بمباران وسیع و بدون تمایز شهر های آلمان پرده برداری میشود، آلمان میرود تا سالروز پرتاب اولین موشک و ۲ را جشن بگیرد. نشریه "اکنونمیست" بعنوان یکی از نهادهای دورنگرتر بورژوازی مشکلی در فهم این مساله ندارد و بدون هیچ توهمی نسبت به "مساله ملی" و دموکراسی در یوگسلاوی مینویسد: یوگسلاوی بلحاظ سیاسی، "فکری، فرهنگی بخش طبیعی ای از اروپا به نظر میآید و این هراسناک ترین جنبه اتفاقاتی است که در یوگسلاوی روی میدهد." سپتامبر ۹۲

À š£µ> x£Á> gZ

انترناسیونال

xZ@žZ }®™f£~ Í±Á£Á¿~ [-Š äž®²£

شماره ۴ - اسفندماه ۱۳۷۱ (فوریه ۱۹۹۳)

- ستون اول - منصور حکمت
- دمکراسی، تعابیر و واقعیات - مصاحبه با منصور حکمت (قسمت اول)
- وظایف ما درقبال چپ عراق - منصور حکمت
- کمونیسم کارگری در عراق به یک حزب واحد نیاز دارد - منصور حکمت
- موقعیت کمونیسم در عراق، امکان و ضرورت تحزب کمونیستی - کورش مدرسی
- اقدامات عملی برای تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق - مصاحبه با رحمان حسین زاده

\ ¤Å·-z z @Å...¤·† ,ç•z@¼>d

آ ¤¼š fÂ³À> ¤... äš¤³>

(قسمت اول)

با پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق همه جا صحبت از پیروزی دموکراسی است. میگویند برای اولین بار در تاریخ، دموکراسی در بالغ بر ۱۷۰ کشور برقرار شده است. سقوط یکی پس از دیگری دیکتاتوری های نظامی در کشورهای آمریکای لاتین در چند سال اخیر، روی کار آمدن دولتهای جدیدی در نتیجه انتخابات عمومی در برخی کشورهای اروپای شرقی و یا این اواخر در آفریقا، موید این امر در نظر گرفته میشود. تفسیر شما از این واقعیت چیست؟ آیا آنچه اتفاق افتاده واقعا پایان دیکتاتوریهای نظامی و حکومتهای مستبد و توتالیتار است؟

اتفاقا بنظر میرسد بحث پیروزی دموکراسی این اواخر فروکش کرده باشد. دو سه سال پیش در اوج این بحث استنباط خودم را گفتم. "عصر سقوط دیکتاتوری ها" همان موقع هم فرمول توهم آمیزی بود که ورد زبان سیاستمداران لیبرال و روشنفکران ناراضی کشورهای عقب مانده و بلوک شرق بود. این گواه دلخوشی هایی بود که اینها نسبت به گرفتن پاداشی به مناسبت پیروزی غرب بر شرق داشتند. خیلی زود معلوم شد که از این خبرها نیست. اگر یادتان باشد برای مثال جمهوریخواهان ایرانی حتی کفش و کلاه کرده بودند که به تهران بروند و آغاز این عصر را در رکاب "پرزیدنت رفسنجان" جشن بگیرند. امروز دارند تلفاتشان را می‌شمارند.

بهرحال با این فرمول این تیپ اجتماعی و به دنبال آنها بخشی از مردم محروم چه در غرب و شرق و چه به اصطلاح در جنوب، پشت آلترناتیوهای دست راستی جدید و دورنمای نظم نوین جهانی آمریکا و غرب به خط شدند. این توهومات امروز بشدت تضعیف شده. معلوم شد که پایان جنگ سرد با گسترش آزادی ها و حقوق انسانی و یا صلح و صفای اجتماعی مترادف نیست. برعکس همه دنیا دارد از رویدادهای هولناک سه سال اخیر و ناامنی سیاسی و اجتماعی در سطح بین المللی حرف می‌زنند.

این واقعیت دارد که تعدادی از رژیمهای نظامی، عمدتا در آمریکای لاتین، جای خود را به دولتهای سیویل داده اند. اما این بخودی خود هنوز چیز زیادی راجع به شدت و ضعف استبداد و توتالیتاریسم

نمیگوید. رژیمهای نظامی تنها شکل و یا حتی رایج ترین شکل استبداد سیاسی نبوده اند. در اغلب موارد جایگزینی حکومتهای نظامی با حکومتهای غیرنظامی تغییر فاحشی در راه و رسم دولت و حتی بافت آن بوجود نیاورده است. تا آنجا که به توتالیتریسم، یعنی تسلط نهاد دولت بر همه فعل و انفعالات سیاسی و فرهنگی، مربوط میشود با عروج حکومتهای اسلامی و نیز با گسترش قدرت رسمی کلیسا در کشورهای مختلف، این جنبه اتفاقا در بعضی رژیمها تقویت شده است.

جایگزینی حکومتهای نظامی پیشین با حکومتهای سیویل در برخی کشورهای فقیرتر، که عمدتا بر طبق برنامه و تقویم مصوب خود رژیم های نظامی جلو رفته است، بیش از آنکه ناشی از تعرض آزادیخواهی باشد، ناشی از فاکتورهای اقتصادی در این کشورها و نتیجه ته کشیدن کاربست اجتماعی رژیمهای نظامی در این کشورها بوده است. مشکل قدیمی این کشورها اساسا توسعه اقتصادی است. خاصیت رژیمهای نظامی برای بورژوازی این کشورها قرار بود از میان بردن تشتت سیاسی در درون خود طبقه حاکمه، برقراری اختناق و سرکوب شدید طبقه کارگر و لاجرم ایجاد زمینه سیاسی و اجتماعی برای افزایش سودآوری سرمایه و نرخ رشد اقتصادی بوده است. امروز در مجموع استراتژی های توسعه اقتصادی در این کشورها به بن بست رسیده است. نظرها متوجه مکانیسم بازار و لاجرم آزادی عمل سرمایه خصوصی شده. حکومت نظامی باعث نارضایتی عمومی و بی ثباتی سیاسی است، بی آنکه فعلا دیگر دردی از بورژوازی این کشورها دوا کند.

بهرحال دموکراسی، به این معنی ای که میگویند امروز پیروز شده است، آنتی تز ظلم و استبداد نیست، بلکه فقط به معنی وجود نوعی مجلس سراسری نمایندگان بر مبنای انتخابات عمومی (و نه لزوما آزاد) است. این حتما به حکومت علنی ارتش و پلیس ترجیح دارد چون حتی تظاهر بورژوازی به آزاد بودن جامعه هم از نظر سیاسی و فکری فرجه هایی برای طبقه کارگر و اقشار محروم و مدافعان آزادی فراهم میکند. اما این در آن حد نیست که رقص و پایکوبی ای لازم داشته باشد. مشخصات اصلی حکومتهای بورژوایی در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین که ارکان اصلی آن عبارت است از ممنوعیت و یا محدودیت جدی جنبش ها و سازمانهای کارگری و سوسیالیستی، محدودیت آزادی بیان، فعالیت سیاسی، تشکل و اعتراض، وجود دستگاههای نظامی و پلیسی قهار و سرکوبگر و ماوراء قانون، دادگستری گوش بفرمان دولت، فقدان حقوق سیاسی و مدنی تضمین شده برای فرد، رواج شکنجه، وجود مجازات اعدام و در یک کلمه بیحقوقی و دست بستگی شهروند در مقابل قدرت دولتی، در اساس سر جای خود مانده است. میشود از اقیانوسیه و آسیای جنوب شرقی تا شمال آفریقا و آمریکای جنوبی یک یک کشورها را شمرد و قضاوت کرد.

راستش من حاضرم بپذیرم که دموکراسی پیروز شده و هم اکنون در صد و هفتاد کشور، یعنی در همه کشورهایی که کسانی هم بعنوان نماینده مجلس از کیسه مردم حقوق میگیرند، برقرار است. این البته شامل لیتوانی و استونی و لتونی که قریب نیمی از جمعیت آنها بجرم لالایی گفتن به زبان روسی برای کودکانشان فاقد حق رای هستند، مصر، اردن، ایران، کره جنوبی، اخیرا کویت، کنیا، و امثالهم هم میشود. کاسه از آش داغ تر نمیتوان شد. اگر از نظر دموکراتها اوضاعی که در دنیا برقرار است اسمش دموکراسی است، بسیار خوب، فقط معلوم میشود که مشکل مردم بر سر این دموکراسی نبوده، بلکه سر آزادی و برابری بوده است. آمار سرکوبهای سیاسی، اعدامها، شکنجه ها، محدودیتها و ممنوعیت هایی که بر بخشهای مختلف مردم اعمال میشود، تا چه رسد به فقر و بیخانمانی و آوارگی و مرگ و میر ناشی از بی غذایی و بد غذایی در همین چند ساله پیروزی دموکراسی، حکم جالبی در مورد دنیای تحت سیطره دموکراسی نمیدهد.

تعبیرها و تفاسیر و برداشتهای متفاوتی از دموکراسی رایج است. از نظر شما دموکراسی چیست؟

فکر نمیکنم منظورتان این باشد که من تعبیری از دموکراسی "واقعی" و "اصیل" بدهم. دموکراسی مقوله ای کلیدی در سیستم فکری من بعنوان یک سوسیالیست و مارکسیست نیست. ما از آزادی حرف میزنیم و این یک مقوله محوری برای ماست. اما دموکراسی، همانطور که قبلا هم گفته ام، تبیین طبقاتی خاص و یک درک تاریخی — مشخص از مفهوم وسیع تر آزادی است. دموکراسی مقوله ای است که بخش معینی از جامعه بشری در بخش معینی از تاریخ از مجرای آن مفهوم وسیع تر آزادی را تجسم کرده است. بنابراین تعبیر من از دموکراسی فقط میتواند یک تعبیر ابژکتیو و تاریخی باشد. یک لیبرال یا دموکرات، کسی که دموکراسی یک ایده آل و آرمانش را تشکیل میدهد، میتواند تعبیری "داخلی" و سوژکتیو از این مقوله بدهد، میتواند بگوید که از نظر او دموکراسی واقعی چه هست و چه نیست. اما یک مارکسیست، بنظر من، باید معنی تاریخی و پراتیکی دموکراسی و عملکرد اجتماعی آن را بحث کند.

دموکراسی، نه بعنوان یک لغت در این یا آن رساله قدیم بلکه بعنوان واقعیتی که مردمان جامعه معاصر با آن مواجه شده اند، محصول عروج سرمایه داری است. دموکراسی نگرش بورژوا به امر آزادی است. منظورم ادا این نیست که تنها یک روایت از دموکراسی وجود دارد و تاریخا تنها بورژوازی دموکراسی خواسته و یا آن را تبیین کرده است. اتفاقا، بخصوص در طول زندگی دو نسل گذشته، دموکراسی در

موارد زیادی خواست طبقات و اقشار فرودست بوده و توسط متفکران و جنبشهای این طبقات و اقشار به اشکال مختلف تفسیر و تبیین شده. اما این نه غیر بورژوازی بودن این مفهوم، بلکه برعکس سلطه ایدئولوژی و ترمینولوژی بورژوازی بر مبارزه برای آزادی و رهایی را نشان میدهد. جامعه بورژوازی موفق شده مقوله دموکراسی را جای آزادی و آزادیخواهی بنشانند و به این اعتبار حد نهایی تعرض آزادیخواهانه طبقات فرودست و شکل نهایی پیروزی آنها را از پیش تعریف کند. شما برای آزادی میجنگید و پس از "پیروزی"، پارلمان و "پلورالیسم" تحویل میگیرید.

وجود روایتهای مختلف از دموکراسی، حتی روایتهای طبقاتی مختلف، این مقوله را به یکی از مبهم ترین و تفسیر بردار ترین و نامعین ترین مقولات در فرهنگ اصطلاحات سیاسی تبدیل کرده است. جنبشها و سیاستمداران مختلف، با اهداف و منافع متفاوت و گاه متضاد از دموکراسی حرف زده اند و میزنند و قطعا منظورشان یک چیز نیست. وضعیت های سیاسی مختلف توسط جریانات مختلف دموکراسی اطلاق شده است. از تعبیرات ضد کمونیستی و جنگ سردی، تا تعبیرات انساندوستانه و حق طلبانه، وجود داشته اند و دارند. پشت همه این تفاسیر میتوان جوهر مشترک و ابژکتیو دموکراسی و دموکراسی طلبی را که آن را، در تمام اشکال اش، برای مثال از سوسیالیسم و آزادی خواهی سوسیالیستی متمایز میکند، شناخت و تعریف کرد. اما در صحنه سیاسی نفس مفهوم دموکراسی، به همین صورت کلی، چیز زیادی را بیان نمیکند و کمکی به تفکیک جنبشها و جریانات اجتماعی نمیکند. به این دلیل صفتها و پسوند و پیشندهایی که به دموکراسی اضافه میشود، تازه اجازه میدهد این کلمه معنی دقیق تری پیدا کند، نظیر دموکراسی لیبرالی، دموکراسی خلق، دموکراسی پارلمانی یا وکالتی (نماینده ای representative)، دموکراسی مستقیم، دموکراسی غربی و غیره. این عبارات از نظر سیاسی کاملاً مفهوم و قابل تعریفند و تفاتهایشان و در موارد زیادی تناقضاتشان قابل توضیح است. جنبشها و نیروهای مدافع هریک از اینها هم قابل تعریف است و در بسیاری موارد کاملاً قابل تفکیکند.

به این تفاوتها بر میگردیم. بخصوص بد نیست بیشتر درباره دموکراسی غربی و پارلمانی و لیبرالی صحبت کنیم. اما اول بهتر است به "جوهر مشترک و ابژکتیوی" که گفتید بهرحال پشت همه روایات از دموکراسی وجود دارد بپردازیم. این را چطور تعریف میکنید؟

به چند مولفه میشود اینجا اشاره کرد. طبعاً بحث مفصل تر اینجا مقدور نیست.

دموکراسی به معنی حکومت مردم تعبیری بود که در قرن ۱۸ و ۱۹ در برابر سلطنتهای مطلقه و استبدادهای مبتنی به سلطنت و کلیسای مسیحیت میدان پیدا کرد. در مقابل حکومتهای موجود که از نظر ایدئولوژیکی مشروعیت و منشاء قدرت خود را از منبعی ماوراء مردم و جامعه میگرفتند، بورژوازی روبه رشد، توده مردم و مصلحین اجتماعی دولتهایی خواستند که منبعث از مردم باشند. البته خود این خواست، همانطور که مبارزات دو قرن بعد تا همین امروز به روشنی نشان داده است خیلی مبهم است. اولاً، فرم عملی دخالت مردم در قدرت سیاسی و دولت چه باید باشد، و ثانیاً، مقوله "مردم" شامل چه کسانی هست. تا همین نسل ما، بخشهای زیاد و در مواردی حتی اکثریت آدمها، مانند زنان، سیاهان، مهاجرین، و غیره در این یا آن دموکراسی جزو "مردم" به حساب نیامده اند. خیلی وقت نیست که آدم مزدبگیر از نظر پروسه دموکراتیک جزو مردم تعریف شده است. هردوی این عرصه ها، یعنی ساختار حکومت و رابطه عملی مردم با قدرت دولتی، و دامنه شمول دموکراسی به اقشار مختلف مردم، عرصه های جدی مبارزه سیاسی بوده اند و نتایج این مبارزات چهره عملی دموکراسی را در خود جامعه اروپایی و آمریکایی تا حد زیادی تغییر داده است.

اما بهرحال یک واقعیت ابژکتیو در مفهوم دموکراسی وجود دارد و آن رد حاکمیتی است که منشاء قدرت در آن ماوراء جامعه و یا غیر قابل توضیح باشد. نه فقط زور شمشیر و خون اشرافی یا نبوت و امامت و امثالهم از نقطه نظر دموکراسی و تفکر دموکراتیک بعنوان منشاء قدرت سیاسی نامشروع است، بلکه قدرت غیرقابل پس گیری بطور کلی، حتی اگر در منشاء اولیه خود انتخابی بوده باشد، غیر دموکراتیک محسوب میشود. عبارت دیگر تفکر دموکراتیک و رژیم دموکراتیک، در هر شکل، قدرت دولتی را منبعث از مردم، جوابگو به مردم و به نحوی از انحاء قابل تغییر توسط مردم اعلام میکند. حال این ادعا در این یا آن مکتب و این یا آن کشور چقدر توخالی و یا واقعی است، امر دیگری است. هر تعبیر از دموکراسی بهرحال خواهان نوعی مراجعه به آراء مردم در امر تعیین دولت است.

دوم و مهمتر اینکه، دموکراسی و دموکراسی خواهی به خودی خود در قبال ساختار اجتماعی و روابط اقتصادی کور است. عبارت دیگر وضع موجود اقتصادی، نقش دولت، موقعیت انسانها در تولید و روابط ملکی، تقسیم مردم به اقشار و طبقات مختلف و نظیر اینها، نهادهای سیاسی و اداری موجود، از نظر دموکراسی و دموکراتیسم فرض گرفته میشود. تلاش برای لغو شرط مالکیت در انتخابات پارلمان، برای مثال، یک حرکت دموکراتیک است، نفس مالکیت و رابطه بخشهای مختلف مردم در رابطه با مالکیت مورد سوال نیست. از زاویه دموکراتیک میشود خواهان شرکت زنان در ارتش اعزامی آمریکا به خلیج شد و به نقش و جایگاه این ارتش و این عملیات کاری نداشت. و یا به سازمان سیا اعتراض کرد چرا به اندازه کافی سرخپوست در مقامات بالای آن وجود ندارد. تقسیم کردن مردم به شیعه و سنی و مسیحی و

بعد برای مثال خواستار دولتی در لبنان شدن که این "اقتشار" همه در آن سهمی داشته باشند، هرچند حال آدم را بهم میزند، اما موضعی دموکراتیک است. مطالبه دموکراسی صنعتی، برای مثال، به نوبه خود در ازای اختیاراتی که برای اتحادیه کارگری مطالبه میکند تقسیم مردم به کارگر و کارفرما را فرض میگیرد و در سیستم خودش ابدی میکند.

به این ترتیب روشن است که کور بودن در قبال روابط اقتصادی و طبقه بندی مردم در جامعه به این معنی نیست که دموکراسی به قلمرو سیاسی محدود میماند و دموکراسی طلبی امری صرفا سیاسی است. بلکه، برعکس، به این معنی است که کل بنیاد اقتصادی جامعه موجود، یعنی مالکیت بورژوازی و تولید کاپیتالیستی با همه ابعاد اجتماعی و طبقاتی اش، توسط این تفکر و این جنبشها اخذ شده و به مبنای اجتماعی دموکراسی تبدیل میشود. دموکراسی یک رژیم سیاسی، و یا مطالبه کردن یک رژیم سیاسی، بر مبنای وجود اقتصادی - اجتماعی کاپیتالیسم است. چه از نظر تئوریک و چه در واقعیت تاریخی، خواست دموکراسی معادل مطالبه کردن "کاپیتالیسم دموکراتیک" است.

خلاصه کلام، محتوای مشترک و ابژکتیو دموکراسی و دموکراسی خواهی اینست که در هر مقطع، با فرض و بر مبنای وجود مناسبات اجتماعی کاپیتالیستی و غلبه اقتصادی، سیاسی و فکری طبقه بورژوا، خواهان تعمیم پایه فرمال و حقوقی قدرت سیاسی به بخش بیشتری از اقتشار و تقسیمات موجود در همین جامعه است. از نظر عملی دموکراسی فرمولی است که قشری که میخواهد به محرومیت قانونی و یا دوافکتوی خود از حق شرکت در پروسه تصمیم گیری اعتراض کند، با آن حرکت خود را توصیف میکند. بنظر من خصلت مشترک و عام دموکراسی همین است و نه بیشتر.

دموکراسی به خودی خود یک وضعیت یا یک رژیم سیاسی و قانون اساسی قابل تعریف و منحصر بفرد نیست، بلکه یک حرکت دائمی از جانب اقتشار بیرون مانده برای کسب اختیارات حقوقی مشابه با دیگران در قبال قدرت سیاسی است. ماهیت دموکراسی و دموکراتیسم هم در نتیجه به این بستگی دارد که از چه قشری، در چه جامعه ای و در چه تلاقی سیاسی ای، مایه میگیرد. بورژوازی خصوصی در جدال با بوروکراسی اداری و صنعتی دولتی در بلوک شرق از زبان سخنگویانش در غرب و شرق خواهان امکان شرکت در قدرت سیاسی میشود. اسم جنبش خود را هم چه در غرب و چه در خود بلوک شرق دموکراسی خواهی میگذارد. سیاهپوست آفریقای جنوبی هم خواهان حق شرکت مساوی در انتخابات است، او هم دموکراسی میخواهد. افق و آرمانهای اجتماعی این دو جنبش بسیار با هم فرق دارند.

شما میگوئید دموکراسی فرمولی است برای قشری که میخواهد
درهای بسته قدرت را بر روی خود باز کند، یا بعبارتی بسط و

گسترش پایه حقوقی قدرت و شرکت اقشار هرچه وسیعتری در قدرت. این همان چیزی است که به دموکراسی در افکار عمومی مشروعیت و مطلوبیت میدهد، یعنی اختیار فرد در دخالت در امور جامعه و آزادی فردی. این بنظر شما چه ایرادی دارد؟

تعمیم پایه حقوقی و فرمال قدرت سیاسی، یعنی آنچه که من گفتم، با "شرکت اقشار هرچه وسیعتری در قدرت" و یا "اختیار فرد در دخالت در امور جامعه و آزادی فردی" ابدا یکی نیست. اتفاقا آنچه که به دموکراسی نه فقط مشروعیت داده است بلکه آنرا به یک کلام مقدس در فرهنگ سیاسی مردم و جامعه امروز تبدیل کرده همین است که تعمیم حقوقی و فرمال اجازه شرکت در قدرت به اقشار مختلف جامعه، با آزادی فردی و اختیار فرد در دخالت واقعی در امور جامعه یکی تصور میشود. اینها یکی نیستند. در مورد اینکه دموکراسی با تعریفی که شما در انتهای سوال از آن بدست دادید، که در واقع تصویری از دموکراسی لیبرالی است، "چه ایرادی دارد" بعدا صحبت میکنم.

ژنکته اصلی مورد بحث محدوده کاپیتالیسم برای شرکت یافتن اقشار اجتماعی در پروسه حقوقی شکل گیری دولت و قدرت سیاسی نیست. دموکراسی به این معنی حتی هنوز مبین یک نظام و آئین نامه سیاسی خاص برای جامعه نیست. معادل خواستن یا دادن آزادی بیشتر به فرد یا به "مردم" نیست. تمام کشورهای دنیا، بجز معدودی، مستقل از دامنه آزادی های مدنی در آنها، خود را دموکراتیک میخوانند زیرا میتوانند یک پروسه فرمال و حقوقی که طی آن "مردم" در تعیین دولت شرکت میکنند را نشان بدهند. با تعبیر دموکراسی لیبرالی خیلی از این کشورها، از جمله حکومت های سیویل و پارلمانی طرفدار غرب در آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی دموکراتیک نیستند و نبوده اند. با تعبیر دموکراسی خلقی، خود دموکراسی لیبرالی دموکراتیک نیست. اما این تفاوت تعبیرهای لیبرالی، جنگ سردی، خلقی، آنارشستی، سوسیال دموکراتیک، تکنوکراتیک و غیره از دموکراسی را نشان میدهد و نه "واقعی" نبودن دموکراسی در این یا آن کشور را.

و بالاخره تاکید من این بود که ما، بعنوان سوسیالیست، قبل از اینکه هنوز این پیشوند و پسوندها را وارد بحث کنیم، با جوهر مشترک پشت سر همه این روایات، یعنی پذیرش بنیاد اقتصادی موجود و تنزل دادن مساله رهایی سیاسی به شرکت فرد یا "اقشار" در پروسه فرمال و حقوقی تشکیل دولت، فاصله جدی داریم. دموکراسی در اشکال و تبیین های مختلف تاکنونی آن مکانیسم مشروعیت مردمی بخشیدن به حکومت طبقاتی و ماهیتا مافوق مردمی بورژوازی بوده است.

یادآوری میکنم که اولاً، پیروزی دموکراسی بر حکومت‌های مطلقه در اروپا ابداً قدرت را، به همان معنی فرمال هم، در دسترس "فرد" قرار نداد. تا دهها سال شهروند صاحب حق انتخابات در دموکراسی‌های اروپا مرد سفید پوست "آزاد" و صاحب زمین یا سرمایه است. حق رای کارگران، زنان، رنگین پوستان و قس علیهذا جزو ارگانیک تعریف دموکراسی نیست و همراه آن زائیده نشده، بلکه حاصل مبارزه حق طلبانه طبقات و اقشار مختلف در جامعه دموکراتیک موجود بوده است. مبارزاتی که تحت پرچم فکری و سیاسی جنبشهای دیگر نظیر جنبش سوسیالیستی، جنبش برابری زنان، جنبش ضد تبعیض نژادی و قومی و غیره) و عمدتاً به شیوه غیر دموکراتیک و غیر قانونی پیش رفته.

ثانیاً، خود عبارت دموکراسی به معنی اخص کلمه، درست نظیر استقلال یا خود مختاری، لزوماً مترادف با گسترش عدالت اجتماعی و برابری و یا حتی آزادی فردی بیشتر نیست. دموکراسی، استقلال و غیره قالبهای سیاسی و اداری معینی هستند که میتوانند محتوای متفاوتی را در خود جا بدهند. از پیش معلوم نیست که استقلال بنگلادش یا لیتوانی و تاجیکستان و یا باسک لزوماً به معنی گسترش حقوق بشر و رفاه و برابری اجتماعی در این کشورها بوده و یا باشد. از پیش معلوم نیست که وقتی "خود" کرواتها و صرب‌ها و بوسنی‌ها در خطه‌های مربوطه حکومت کنند آدم متوسط زندگی بهتر یا بدتری در جغرافیایی که قبلاً یوگوسلاوی نام داشت خواهد داشت. واقعیت اینست که در موارد زیادی در تاریخ معاصر، و از جمله در همین دوره خود ما، مردم همان نیمچه حقوق سابق خود را هم تحت لوای استقلال و خود مختاری و "حکومت خودمان" از دست داده اند.

در مورد دموکراسی به معنی اخص کلمه، یعنی دموکراسی بی پیشوند و پسوند، هم همین نکته صادق است. امروز در بخش اعظم کشورهای اسلام زده، هر پارلمان منتخب اکثریت و هر فرماندم توده ای به احتمال قریب به یقین موقعیت زن را بعنوان شهروند درجه ۲، و حتی بدتر از آن، در قانون تثبیت میکند. آراء عمومی و مجالس نمایندگی آمریکا و انگلستان و در واقع تمام اروپای دموکراتیک به لشگرکشی و آدم کشی در خلیج رای دادند. نود و چند درصد از مردم ایران در یک فرماندم عمومی به برقراری جمهوری اسلامی در ایران رای داد و در الجزایر هم داشت همین اتفاق میافتاد که در محل جلوییش را گرفتند. پارلمانهای آزاد در اروپا، و هر فرماندم توده ای در این کشورها، امروز بسادگی به نقض حق پایه ای مردم جهان به نقل مکان و اسکان در هر جا که بخواهند رای خواهند داد. اینگونه تصمیمات ناقض بشر دوستی، آزادیخواهی، برابری طلبی و حرمت انسانی هست، اما ناقض دموکراسی و پروسه دموکراتیک نیست. دموکراسی قالب حقوقی ای برای پروسه تصمیم گیری است، نه الگو و معیاری برای محتوای خود تصمیمات.

خود دموکراسی فی نفسه به معنای حکومت مردم است و همانطور که گفتم این مقوله در برابر

حکومت‌های دینی و اشرافی و سلطنتی و قداره بندی شکل گرفت. اینکه جامعه ای که در آن دموکراسی بر قرار است چه تبیینی از آزادی فرد، عدالت اجتماعی، برابری انسانها و حقوق بشر امثالهم دارد موضوع بحث خود دموکراسی نیست، بلکه موضوع جدال سنتهای فکری و سیاسی طبقات اجتماعی مختلف در جامعه است. بخش زیادی از مطالباتی که امروز با دموکراسی تداعی میشود، نظیر حاکمیت قانون، رعایت حقوق بشر، آزادیهای مدنی فردی و جمعی و نظیر اینها، فی نفسه ربطی به دموکراسی ندارد بلکه تاثیر گرایشات اجتماعی و سنتهای فکری و سیاسی خاصی نظیر لیبرالیسم یا سوسیالیسم است.

آیا منظورتان اینست که دموکراسی خود مفاهیم مستقلی در زمینه حقوق و آزادیهای فردی و مدنی و یا حکومت مردم ندارد؟

مساله اینست که تبیینی از دموکراسی، مستقل از جنبش و مکتبی که دارد از دموکراسی حرف میزند، نداریم. اصول طلایی دموکراسی مستقل از مکاتب سیاسی جایی نوشته نشده. روی کاغذ، تعبیر مکتب لیبرالیسم از دموکراسی تعبیر رایج و مسلط بوده است. میگویم روی کاغذ، زیرا در واقعیت امر در بخش اعظم قرن بیستم، تا همین اواخر، دو تعبیر دیگر از دموکراسی زندگی اکثریت عظیم کره ارض را عملاً تحت تاثیر قرار داده، یکی تعبیر جنگ سردی ("دموکراسی غربی")، که علیرغم خویشاوندی نزدیکش با تعبیر لیبرالی ابداً نباید با آن یکی گرفته شود، و دوم، تعبیر خلقی ("دموکراسی خلق")، یعنی روایتی که تلقی توده‌های وسیع مردم کشورهای تحت سلطه و عقب مانده را از مفهوم دموکراسی شکل داده است. مفاهیم این مکاتب در مورد قدرت سیاسی و حقوق مدنی و آزادی فردی بسیار با هم فرق میکنند. در بخش اعظم دوران پس از جنگ دوم در حالی که دموکراسی غربی و دموکراسی خلق در اقصی نقاط دنیا سر معنی عملی این کلمات برای مردم با هم شمشیر میزدند، دموکراسی لیبرالی در محیط های فرهنگی و سازمانهای خیریه و حقوق بشری خطاهای طرفین را در دفاتر خود ثبت میکرده است.

آنچه بین همه اینها مشترک است و همانطور که گفتم حکم مستقل و محتوای ابژکتیو دموکراسی را تشکیل میدهد، مبنا بودن مناسبات کاپیتالیستی و برقراری یک مکانیسم حقوقی برای شرکت مردم (با هر تعریف) در پروسه تعیین و تغییر دولت است. نفس دموکراسی را حکومت اکثریت تعبیر کرده اند و نه برقراری معیارها و ارزشها و حقوق خاص. وارد کردن این معیارهای خاص در مفهوم دموکراسی کار مکاتب و جنبشهای سیاسی مختلف بوده است. این کار را لیبرالیسم، سوسیالیسم، کنسرواتیسم، آنارشیزم و غیره همه کرده اند.

در این شک نیست که دموکراسی، بعنوان نظامی که در آن دخالت فرد و افشار اجتماعی در امر دولت مجاز تعریف میشود، فرجه بیشتری نسبت اشکال حکومتی غیر دموکراتیک برای جنبشهای مختلف اجتماعی باز میکند که مهر خودشان به جامعه بزنند و برای ایجاد تغییراتی که مایلند تلاش کنند. اما این بخودی خود کارآکتر جامعه را تعیین نمیکند. نتیجه پروسه دموکراتیک لزوما آزادی فردی یا جمعی بیشتر، برابری و عدالت اجتماعی، رعایت حقوق بشر و غیره نیست. آزادی های سیاسی و عدالت اجتماعی محصول خود پروسه دموکراتیک نیست، بلکه محصول جنبشها و نیروهای اجتماعی آزادیخواه و عدالت طلبی است که در طول تاریخ توانسته اند، چه از درون یک پروسه دموکراتیک و چه از بیرون آن، تناسب قوای اجتماعی را به نفع خود و ایده آلهایشان بر هم بزنند و گوشه هایی از این ایده آله را به قانون و نرم تبدیل کنند. در بسیاری موارد، همانطور که در دهه هشتاد با رشد تاجریسم دیدیم و امروز با رشد نیروهای فاشیستی و راسیستی در عرصه سیاست پارلمانی اروپا شاهدیم، خود پروسه دموکراتیک، و یا لاقط اشکال معینی از آن، میتواند محمل رشد و حتی قدرت گرفتن نیروهای ضد انسان و تاریک اندیش و مستبد هم باشد.

آن تصویر طلایی که کاپیتالیسم در ایدئولوژی رسمی و در تبلیغات سیاسی اش از دموکراسی بدست میدهد، تصویری که در آن آزادی عمل و اختیار فرد و همینطور نوعی حقوق پایه ای انسان تضمین شده است، تصویری مبتنی بر تبیین لیبرالیسم (و به درجه ای سوسیال دموکراسی) از دموکراسی است. برای خیلی ها این تصویر آبستره و تئوریک از دموکراسی، با مشخصات زندگی طبقه متوسط کشورهای اروپای غربی و آمریکا و با عدم تعصب و تحمل فرهنگی بیشتری که بدلائل مختلف در این کشورها وجود دارد، تلفیق میشود و یک تصویر رویایی از دموکراسی را میسازد. وقتی برای مثال یک روشنفکر ایرانی یا روسی و یا مصری و غیره دموکراسی میخواهد، این تصویر را میخواهد. اما این عکس روی جعبه است. البته حتی اگر محتوی آن همان بود که تصویر میشود، باز ما بعنوان کارگر و بعنوان مارکسیست به آن ایرادات اساسی داشتیم. ما منتقد لیبرالیسم و روایت لیبرالی از آزادی هستیم. دموکراسی لیبرالی مسخ اندیشه آزادی بشر است، فرمولی برای امتیزه کردن انسانها در برابر سرمایه در قلمرو سیاسی و مشروعیت بخشیدن به دیکتاتوری مافوق مردمی طبقه سرمایه دار است. این یک وجه اصلی بحث ما در مورد دموکراسی است که باید بطور سیستماتیکی به درون جامعه برده شود.

اما این تصویر لیبرالی نه فقط در نسخه های صادراتی دموکراسی، بلکه در خود کشورهای پیشرفته غربی هم ربط زیادی به واقعیت ندارد. دموکراسی بالفعل، دموکراسی آنطور که هست، توخالی تر و ریاکارانه تر از حتی تصویر لیبرالی آن است. در موارد زیادی، برای مثال در کاربرد این ترم در جنگ سرد با بلوک بورژوازی رقیب و یا در کارزار تبلیغاتی علیه سوسیالیستها و مارکسیسم در کشورهای

غربی، دموکراسی رسماً به معنی قدوسیت مالکیت خصوصی و بازار بکار می‌رود. برای مثال یکی از ارکان تاجریسم تصویر کردن نهادهای کارگری بعنوان عوامل محدود کننده دموکراسی و آزادی فرد (برای پذیرش هر شغلی و هر شرایطی) بود. براه بودن بساط شکنجه در دستگاههای پلیسی کشورهای غربی بارها گزارش شده است. وجود محافل غیر رسمی مافوق دولت و مافوق مجلس در تعیین سیاستهای کشوری، محاکمات مخفی و دادگاههای فرمایشی، دستگاهها و نهادهای مخفی و مسلح کنترل مردم، رسانه ها و ژورنالیسمی که هنر ارباب و تحریک و تحمیق را با انقلاب در تکنیک و فرم به اوج رسانده اند، دستجات چماقدار دست راستی مورد حمایت دولت و متصل به پلیس که کارشان سربریز نگهداشتن اقشار محروم و جناح چپ در جامعه است، و دهها نهاد و راه رسم دیگر حقوق و اختیار فردی و حقوق بشر را در خود جوامع غربی به شوخی تبدیل کرده است. فرد متوسط این کشورها، که تازه وضعیتش از مردم بقیه کشورهای جهان بهتر است، بطرز رقت آوری بیحقوق، ترسیده و در سرنوشت خویش بی تاثیر است.

اگر می‌خواهیم راجع به مفاهیم و مقولات دموکراسی در مورد حقوق فردی و مدنی و غیره صحبت کنیم، یا باید مشخصاً در مورد مکاتب مختلف و تعبیرات ویژه این مکاتب از دموکراسی صحبت کنیم و این اساساً ما را به بحث دموکراسی لیبرالی و سیستم پارلمانی میرساند. و یا باید دموکراسی را در عملکرد مشخص آن در تاریخ معاصر قضاوت کنیم. در هر دو این حالات یک مارکسیست خود را در موضع منتقد دموکراسی، چه بعنوان یک مفهوم و چه بعنوان یک واقعیت، پیدا میکند. ادامه دارد

ç¥±ÄÊ¿~ [¯©† \ fz® • z x¼>] ,rℤ“ fd â±ÄÊ¿~ Í Ä.-Ä>

ç•f→ j fÂ~

شکست ارتش عراق در جنگ با آمریکا و متحدینش بحرانی سیاسی و تحرکی اجتماعی را در عراق بوجود آورد. در کردستان این تلاطم اجتماعی در درجه اول خصلتی کاملاً شهری داشت و به اقشار و طبقات فرودست شهر متکی بود. این تحولات محمل عروج و رشد سریع جریانی کمونیستی گردید. جریانی که در راس حرکت شورائی مردم شهرهای کردستان قرار گرفت و کادرهای آن بسرعت به سخنگویان و سازماندهندگان حرکت توده ای مردم شهرها تبدیل گردیدند. این دوران هرچند کوتاه مدت بود اما تعداد نسبتاً وسیعی از گروهها، تشکلهای کمونیستی و محافل کارگران کمونیست را برجای گذاشت.

بخش عمده این جریان خود را هم نظر با دیدگاه و مباحث کمونیسم کارگری میداند و به این اعتبار هم اکنون وحدت نظری وسیعی در اساسی ترین مولفه های فکری و سیاسی را منعکس میکند. اما پراکندگی و تشتت تشکیلاتی این جریان را از دخالت موثر در روند اوضاع محروم کرده است. پراکندگی و تشتتی که به هیچ عنوان منعکس کننده واقعی توافقات و اختلافات نیست. این امر بویژه در دوره بحرانی که عراق در آن بسر میبرد میتواند اثرات مخرب تری از یک دوره متعارف را برجای گذارد.

عراق یکی از تعیین کننده ترین دوره های حیات خود را طی میکند و شاهد کشمکش نیروهای سیاسی برای تعیین تکلیف جامعه است. سرنوشت دولت عراق نامعلوم است و طبقه کارگر بیش از همیشه امکان تاثیر گذاری بر روند اوضاع و چرخش آن در جهت منافع خود را دارد. این فرجه ای نیست که طولانی مدت باز بماند. اگر کمونیست ها و طبقه کارگر نتوانند آلترناتیو خود را در مقابل جامعه قرار دهند و با تمرکز تمام قدرت تبلیغی، سیاسی، سازمانگرانه و تشکیلاتی خود نیروی لازم برای تغییر اوضاع را گرد آورند، این فرجه از دست خواهد رفت. از دست دادن این امکان و این فضا نه تنها طبقه کارگر را در تناسب قوای نهائی بشدت متضرر میکند، بلکه مانند هر شکست ناموجهی صفوف کارگران را از نظر فکری و روحی دچار عقب نشینی های اساسی تری خواهد نمود.

اما پراکندگی را با نكوهش آن نمیتوان از میان برد. اگر این پراکندگی ناموجه است، که به اعتقاد من هست، باید همین امر را مستدل کرد، زمینه های ابژکتیو آنرا نشان داد و در نتیجه راه تغییر آنرا یافت.

توافقات و اختلافات

یک مشاهده اولیه نشان میدهد که بخش اصلی جریانات کمونیستی و کارگری کردستان عراق هویت خود را اساساً حول محورهای زیر تعریف میکنند:

الف- توجه اکید به مارکسیسم بعنوان تئوری حرکت کمونیستی - کارگری، اعتقاد به اصالت مبارزه طبقاتی و اعتراض کارگری. تلقی ای مارکسیستی از سوسیالیسم بعنوان لغو کار مزدی و امحاء سرمایه.

بـ مرزبندی فعال در مقابل ناسیونالیسم و رد قاطع آلترناتیو ناسیونالیستی در جامعه.

جـ پایبندی به یک نگرش جهانی در بررسی اوضاع محیط خویش، تبیین واحد از رویدادهای خلیج و تقابل ناسیونالیسم کرد، ناسیونالیسم عرب و امپریالیسم.

دـ عطف توجه وسیع به محیط و مسائل کارگری.

هـ توافق عمومی اعلام شده با مجموعه نظرات کمونیسم کارگری.

وـ توافق در مورد اساسی ترین مطالبات کارگری، آلترناتیو حکومت کارگری و

بعلاوه این جریان طیف نسبتاً گسترده‌ای از کادرها و فعالین کمونیستی و کارگری را دربر میگیرد که تجربه حرکت شورائی و تحرک توده‌ای را پشت سر دارند و در ابعاد متفاوتی شناخته شده هستند.

این درجه از توافق و هم نظری در میان نیروهای سیاسی حکم میکند که هر ناظری آن جریان را با اتکا به نظرات تاکنون ابراز شده آن، با حزب کمونیست کارگری ایران متعلق به یک سنت واحد سیاسی بداند. این واقعیتی است که حتی بورژوازی و ناسیونالیستهای کرد به رسمیت می‌شناسند و آنرا از بلندگوهای تبلیغی خود اعلام کرده اند.

نیروهای سیاسی در شریط بسیار متعارف تر چنین توافق نظری را مبنای شکل دادن به یک حرکت واحد حزبی قرار میدهند. فراتر از این احزاب پابرجای سیاسی در دنیای واقعی بر متن توافقاتی بسیار کم دامنه تر از این شکل میگیرند و بر مقدرات جامعه خود تاثیر میگذارند.

اگر بخواهیم تبیین خود رفقای کمونیست عراق را مبنای توضیح پراکندگی کنونی قرار دهیم باید به دو مساله اصلی بپردازیم:

اول: وجود اختلافات بهرحال عمیق و مهم

دوم: فقدان یک رهبری سیاسی با اتوریته که قادر به متحد کردن باشد.

وجود اختلاف میان نیروهای کمونیست عراق واقعیتی است که نمیتوان انکار کرد. اما اگر این اختلافات را کنار توافقات قرار دهیم، متوجه میشویم که اولاً، این اختلافات عرصه های بسیار محدود تاکتیکی نظیر اشکال آکسیون کارگری در اول ماه مه را دربر میگیرد و به هیچ عنوان هم عرض توافقات پایه‌ای تر کنونی نیست. بعلاوه حتی در عرصه تاکتیکی نیز زیر سایه توافقات تاکتیکی عمومی تر قرار میگیرد.

ثانیاً، این اختلافات در بسیاری از موارد به گذشته و تاریخ تشکیلاتی ارجاع داده میشود. خود این تاریخ توسط جریانات مختلف به هر اعتبار مورد نقد قرار گرفته و کنار گذاشته شده، اما گوشه‌هایی از آن ظاهراً اعتبار خود را حفظ کرده اند. به این معنی میتوان گفت که اختلافات در مواردی معطوف به گذشته است و چیز کمی را در مورد زمان حال این جریانات توضیح میدهد.

ثالثاً، در بسیاری از موارد ریشه این اختلافات در گرایشها و سنت های متفاوت اجتماعی و طبقاتی جستجو میشود که مستدل و قانع کننده نیست. به اعتقاد من رفقای عراقی بطور زودرس و ناموجهی این سایه روشن ها و اختلافات را به گرایشات اجتماعی متفاوت منتسب میکنند و تبیجه گیری های تعمیم یافته و "عمیق" از آن میگیرند. هریک از تشکلهای تلاش دارد تا با اتکا بر این روش نشان دهد که تعلق جریانات دیگر به کمونیسم کارگری صوری است و اصالت ندارد و این سنت در واقع هنوز محل تلاقی گرایشات اجتماعی مختلف است. در پروسه این استدلال خواننده هیچگاه شاهد حضور مادی و زمینی گرایشات و جنبش های مورد اشاره نیست. این گرایشات تنها بصورت ایدئولوژیک و در سطحی بسیار تجربیدی وارد تحلیل میشوند. به این اعتبار تبیین رفقای عراقی از توافقات درون صفوف خود و اختلافات با دیگران بطرز ناموجه و یک جانبه ای ایدئولوژیک است و از مولفه های مادی جامعه فاصله میگیرد.

اما نه این برخورد ایدئولوژیک و نه آن یک جانبه نگری در تاکید بر اختلافات هیچ یک ریشه در ضعف ایدئولوژیک و یا

گرایش های متفاوت اجتماعی رفقای عراق ندارد. این امر بیش از هر چیز ریشه در موقعیت سیاسی ای دارد که جریان کمونیست و چپ کردستان عراق در بطن آن شکل گرفته است و بررسی زمینه های اجتماعی، سیاسی و تاریخی شکل گیری این نیروها در کردستان عراق میتواند راهگشای برخوردی عینی تر به آن باشد.

زمینه های اجتماعی و تاریخی شکل گیری و رشد چپ در کردستان عراق

انسجام و حقانیت نظری مارکسیستها بخودی خود رشد اجتماعی نیروی چپ و کمونیست در کردستان عراق را توضیح نمیدهد. عامل اصلی شکل گیری و رشد چپ و کمونیست ها رشد جامعه مدرن و حیات شهری در کردستان عراق است. رشد شهرنشینی در کردستان عراق، هر چند محرکه ای متفاوت از مثلاً کردستان ایران را داشته است، زمینه مادی و نیاز اجتماعی و سیاسی رادیکالیسمی شهری و مدرن را شکل میدهد. سیاست تخریب روستاها و کوچ اجباری مردم به شهرها و شهرک ها "مجمعه ها" که از اواسط دهه هفتاد شروع میشود با خود گسترش شهرنشینی و زندگی شهری را به همراه میآورد. تخلیه روستاها و برجسته شدن حیات شهری رادیکالیسم و میلیتانسی سیاسی متکی به روستا را به تدریج فاقد موضوعیت میکند. زندگی شهری نیروها و مسائل جدیدی را به میدان میکشد که تئوری و سیاست سابق قادر به پاسخگویی به آن نیست. جامعه نیازمند نوع جدیدی از رادیکالیسم میشود و پاسخ های رادیکال جدیدی را طلب مینماید.

شکل گیری رادیکالیسم شهری در همان حال از دو رویداد تقریباً همزمان دیگر نیز بشدت تاثیر میگیرد. اول زوال ناسیونالیسم خلقی مدل مائوئیستی در سطح جهان و بازتاب آن در نیروهای سیاسی کردستان و دوم انقلاب ۷۸-۷۹ ایران است.

از آنجا که در "جهان سوم" مائوئیسم محمل کلی بیان میلیتانسی و رادیکالیسم ملی بود. فروپاشی مائوئیسم طبعاً تاثیرات وسیعی را در جنبشهای ملی میلیتانت و رادیکال برجای گذاشت.

جنبش ملی در کردستان عراق بدنبال تسلیم بارزانی، در نیمه دوم دهه هفتاد مجدداً در شکل مسلحانه توسط "اتحادیه میهنی کردستان" آغاز میشود. "کومه له رنجدران کردستان" بعنوان یک تشکیلات مائوئیستی هسته اصلی این حرکت است. خلق گرائی و پوپولیسم این جریان، دست بردن آن به اسلحه و انتقاد آن به ناسیونالیسم سنتی متکی به نیروهای عقب مانده اجتماعی نظیر عشیره گری، این نیرو را بسرعت به قطب جاذب فعالیت چپ و رادیکال نه تنها در کردستان عراق بلکه در کردستان ایران نیز تبدیل میکند. کافی است بیاد آورده شود که تشکیلات ضربه خورده و متشتت کومه له در ایران طی سالهای ۷۷-۷۸ انسجام و تحرک خود را بعضاً حول سازماندهی کمک رسانی به "اتحادیه میهنی کردستان" باز میابد. در هر صورت "کومه له رنجدران کردستان" به قطب فعالیت سیاسی در سطحی اجتماعی تبدیل میگردد و نه تنها سمپاتی عمومی قشر پائین جامعه، بلکه همراهی اکثریت روشنفکران و تحصیلکردگان کردستان عراق را به خود جلب می نماید.

زوال مائوئیسم و رادیکال نمائی ناسیونالیسم متکی به بلوک شرق "پوستانه خلقی" و "مارکسیستی" کومه له رنجدران" و به همراه آن اتحادیه میهنی را به پدیده ای دست و پاگیر و فاقد موضوعیت تبدیل میکند. این تشکیلات مانند اکثر موارد مشابه به راست میچرخد، خلق گرائی و "مارکسیسم" را از خود می تکاند و در هیأت کلاسیک تر و سنتی تر ناسیونالیسم ظاهر میشود. این چرخش و بازاندیشی بخش رادیکال روشنفکران کردستان عراق را که آرمان های برابری طلبانه تری را نمایندگی میکنند بتدریج از "کومه له رنجدران" و "اتحادیه میهنی" جدا میکند و به جستجوی سازمان یابی جدید وامیدارد.

فاکتور دومی که بر این روند تاثیر میگذارد انقلاب ۷۸-۷۹ ایران است. تحولات اجتماعی و سیاسی ایران رشد سریع چپ در ایران را بخود به همراه آورد و عجیب نبود که نشریات و نوشته های چپ رادیکال ایران-خط ۳- با اشتیاق، مورد استقبال

محافل چپ و رادیکال در کردستان عراق قرار میگیرد. چپ رادیکال در کردستان عراق از همان ابتدا بشدت تحت تاثیر چپ رادیکال ایران قرار میگیرد و از آن تاثیر میپذیرد.

تحولات چپ در ایران، شکست پوپولیسم حاکم بر رادیکالترین بخش این چپ و عروج جریان مارکسیستی منتقد آن "مارکسیسم انقلابی" تقریباً بلافاصله در کردستان عراق بازتاب میابد. این رویدادها و بویژه چرخش سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران — کومه له — به این نقد از پوپولیسم و شرکت بعدی آن در تشکیل حزب کمونیست ایران، «مارکسیسم انقلابی» را به دیدگاه اصلی تقریباً تمام جریانات و محافل چپ رادیکال کردستان عراق تبدیل مینماید.

گرچه پروسه خودآگاهی و شکل گیری جریان کمونیستی در تمایز با ناسیونالیسم رادیکال قطعاً مستلزم دوره ای فعالیت فکری بود اما عبور از این مرحله و اظهار وجود در قالب یک نیروی مداخله گر و سازمانده اعتراض اجتماعی توده کارگر و زحمتکش شهری تحت تاثیر شرایط سیاسی حاکم بر فضای اعتراضی در کردستان عراق بدرازا کشید و این جریان نتوانست از قالب یک جریان اپوزیسیون فکری ناسیونالیسم خارج شده و به هیبت سازمانده اعتراض اجتماعی کارگر و توده زحمتکش شهری درآید.

سرکوب دائمی و وحشیانه دولت ناسیونالیست عربی بعث در عراق، حاکم بودن مبارزه مسلحانه نیروهای ناسیونالیست بر فضای اعتراض سیاسی جامعه کردستان بعنوان تنها شکل و قالب نهائی مبارزه و سیاست سرکوب هر اپوزیسیون کرد دیگری از جانب نیروهای ناسیونالیستی و بویژه اتحادیه میهنی فضای جامعه را بقدری سنگین نموده بود که عملاً ایفای نقش جز در قالب اپوزیسیون افراطی امکان ناپذیر بود.

دو نیروی سیاسی اجتماعی میتوانستند این وضع را تغییر دهند. یکی تحرک توده شهری و بویژه کارگران و تغییر کل فضای اعتراض اجتماعی بنفع اعتراض توده زحمتکش شهری و دیگری حزب کمونیست ایران. اولی بطور برجسته ای تا تحولات سال ۹۱ در کردستان عراق عرض اندام نمیکند و دومی محضورات و محدودیتهای خود را دارد. حزب کمونیست ایران با توجه به تجربه، توانائی و بویژه اتوریته بلامنازع آن در میان کمونیستهای عراق قادر بود بالانس فکری و پتانسیل عملی این جریان را تغییر دهد. اما این حزب بدلیل محضورات خود در قبال دولت عراق و اتحادیه میهنی کردستان که هر دو نسبت به چنین فعالیتی از جانب حزب کمونیست ایران بشدت حساس بوده و کاملاً خصمانه برخورد میکردند نتوانست مستقیماً دخالت نماید. این بخشی از بهائی بود که حزب کمونیست ایران آگاهانه در قبال رابطه با دولت عراق و اتحادیه میهنی کردستان میپرداخت.

در هر صورت مجموعه عوامل فوق فعالیت نیروهای کمونیست در جامعه کردستان عراق را به صورت اپوزیسیون فکری و جدا از سنت اعتراض اجتماعی قالب زد. چپ در این دوره بعنوان یک نیروی سیاسی دخیل در اعتراض و مبارزه جاری اظهار وجودی نمیکند و فعالیت آن کمابیش در محدوده فعالیت فکری باقی میماند. مباحث نظری و مبارزه تئوریک در مورد مسائل برنامه ای در اشکال کش دار و یک جانبه، که وجه مشخصه هر جریان صرفاً فکری ای است، تقریباً تمام دهه هشتاد را در بر میگیرد و در پرتو آن قالب تشکیلاتی گروهها و جریانات کمونیست در کردستان عراق از یک طرف شکل سیالی بخود میگیرد و از طرف دیگر در مجموع این حرکت را از توان تئوریک نسبتاً قوی برخوردار میسازد.

تحولات بعدی در حزب کمونیست ایران، طرح مباحث کمونیسم کارگری، طی سالهای آخر دهه هشتاد، چپ رادیکال عراق را نیز تحت تاثیر قرار میدهد. تاثیر این مباحث بر این چپ منجر به عطف توجه بیشتر به طبقه کارگر و مارکسیسم میشود، متون پایه ای و سیاسی کمونیسم کارگری تقریباً بلافاصله به کردی و عربی ترجمه میشوند و وسیعاً در میان جریانات کمونیستی عراق خوانده میشوند. مجموعه مباحث کمونیسم کارگری، تبلیغات رادیویی و کتبی حزب کمونیست، توجه، سمپاتی و تعلق خاطر به این جریان را در میان عناصر و محافل رادیکال کارگری دامن میزند.

بحران اجتماعی در کردستان عراق بدنبال جنگ خلیج برای اولین بار در تاریخ اخیر کردستان توده شهری را بعنوان یک نیروی وسیع و موثر سیاسی به میدان میکشد. غلیان اجتماعی در شهر آن نیروئی که از نظر فکری متکی به رادیکال ترین بخش توده شهری، کارگران است را به راس تحرک اجتماعی میکشد. کمونیست ها در کردستان عراق بعنوان نیروی اصلی فعال جامعه شهری کردستان عراق به سرعت در قامت سازماندهندگان قیام و حرکت شورائی در شهرهای کردستان عراق ظاهر میشوند و شوراهای کارگری و محلات شهری را تشکیل میدهند.

چپ با مطالباتی کاملاً رادیکال منتج از نگرش عمومی مارکسیستی و کارگری خود، در راس جنبش عمومی قرار میگيرد. اما غیاب تشکلهای و سنت پا برجا و جا افتاده کارگری، ضعف عمومی خود آگاهی کارگران، فضای سنگین تبلیغات و افق ناسیونالیستی که با تمام قدرت از جانب ژورنالیسم "پنتاگونیست" مورد حمایت است، نفرت عمیق و کینه برحق از دولت ناسیونال فاشیستی بعث و کم تجربگی کمونیست ها در اظهار وجود سیاسی بعنوان نماینده قدرت یابی کارگری، همگی عواملی هستند که قیامی زودرس را شکل میدهند. قیامی که در نتیجه خود نه کارگران بلکه ناسیونالیستهای کرد را به قدرت نزدیک میکند.

اولین تجربه تحرک چپ بعنوان یک نیروی دخالتر و در ابعاد اجتماعی چند نتیجه مهم را ببار آورد.

بخش قابل توجهی از کادرها و فعالین چپ و کمونیست در راس تحرک اجتماعی قرار گرفتند. این امر از یک طرف با تبدیل آنان به چهره های شناخته شده حرکات اجتماعی زمینه دخالت در هر تحرک دیگر، در سهج رهبری کردن چنین حرکاتی، را تسهیل نمود و از طرف دیگر بسیاری از این فعالین و کادرها را با کارگران پیشرو، محافل کارگری و محیط کارگری مرتبط نمود و زمینه ساز نفوذ بالقوه زیادی گردید.

از طرف دیگر، اما، به قدرت رسیدن ناسیونالیستها و ناتوانی شوراهای مردم در مقاومت در برابر این پروسه و همچنین در دفاع از خود در مقابل اولین آثار پیشروی دولت مرکزی، سوالاتی اساسی را در مقابل جریانات کمونیست و کارگری کردستان عراق قرار داد و زمینه ساز تبیینی انتقادی از این حرکت گردید. این تجربه ای بود که تعقل سیاسی کارگری و مارکسیستی و گسست از ناسیونالیسم را بشدت تقویت کرد.

اما این تجربه کوتاه مدت تر از آن بود که قالبی که کمونیستهای کرد عراقی در بطن آن شکل گرفته بودند، یعنی فعالیت بعنوان یک اپوزیسیون فکری، را کاملاً بشکند و این جریان را با اعتراض اجتماعی کارگر و اصولاً توده شهری در هم آمیزد. هزیمت فاجعه بار عمومی مردم بدنبال پیشروی دولت مرکزی کل بنیاد های جامعه کردستان عراق را از هم گسیخت. در مرحله بعد آمریکا دفاع از مردم در مقابل دولت مرکزی و اسکان مجدد آنها را برعهده گرفت. نیروهای ناسیونالیست اینبار بعنوان نمایندگان محلی آمریکا بر اوضاع مسلط گردیدند. شبج دولت مرکزی در پشت درهای کردستان و درهم گسیختگی روحی مردم در اثر هزیمت و آوارگی، نیروهای ناسیونالیست را بعنوان تنها انتخاب در دسترس، برای حفظ حمایت آمریکا تثبیت کرد.

این رویدادها جریانات کمونیست کردستان عراق را بدرجه ای معطوف به خود کرد و الگوهای فعالیت سنتی آن را مجدداً برجسته نمود.

فعالیت بعنوان یک جریان اساساً فکری که ضروریات سازماندهی عملی اعتراض و مبارزه در ابعاد اجتماعی هنوز وزنه سنگینی بر آن ندارد، دو نکته مهم را در شناخت آن برجسته میکند.

اولاً، اختلاف نظر بناچار خصلتی یک جانبه میباشد. هر اختلافی مستقل از منفعت های یک جنبش حی و حاضر، در اینجا جنبش کارگری، و وجود هر درجه توافق میتواند محور دوری نیروهای مختلف گردد. این به اعتقاد من قالبی از

فعالیت است که یک جنبه گری در تاکید بر اختلافات را با خود به همراه میآورد.

ثانیا، از آنجا که هنوز چنین نیروهائی به اعتراض اجتماعی فی الحال در جریانی گره نخورده اند، اختلافات آنان را نیز نمیتوان از هم اکنون منعکس کننده منافع جنبشهای متفاوت دانست. تاکیدات ناموزون بر جنبه های مختلف یک سنت واحد، یعنی مارکسیسم، و در بدترین حالت برداشت نادرست نظری از بعضی جنبه های آن میتواند کاملاً موضوعیت داشته باشد.

بهر صورت نکته این است که عدم وجود تناسب در تاکید بر اختلافات و تعمیم زودرس این اختلافات به گرایشهای متفاوت اجتماعی و تبیین یک جنبه مکتبی و ایدئولوژیک از مباحث کمونیسم کارگری، خود محصول دوره و قالبی از فعالیت است که کمونیستهای عراق در بطن آن شکل گرفته اند. قالبی که تنها با ابراز وجود در قامت یک نیروی سیاسی دخالتگر و سازمانده اعتراض اجتماعی طبقه کارگر و در بطن تلاش زنده و مادی برای تغییر تناسب قوا به نفع طبقه کارگر و سازمان دهی انقلاب اجتماعی قابل شکستن است.

فقدان رهبری سیاسی

در بالا اشاره کردم رفقای عراق فقدان یک رهبری سیاسی مورد قبول را یکی از مولفه های دخیل در تداوم پراکندگی و تشتت کنونی میدانند. این واقعیت است. اما برخورد به این واقعیت نیز میتواند از زاویه دیگری صورت گیرد. شکل گیری یک رهبری و مرکزیت سیاسی با اتوریتته در چهارچوب حرکت کمونیستی عراق امری است که باید روی دهد. اما اگر شکل گیری چنین رهبری به پروسه خودبخودی "تخمیر" ایدئولوژیک بر متن الگوی فعالیت کنونی موکول شود، راهی جز ادامه وضع کنونی تا باقیماندن رهبری یکی از تشکله ها و بیرون رفتن دیگران از عرصه در پیش نخواهیم داشت. این حتی اگر در شرایط متعارف امکان پذیر باشد، در بطن تحولات کنونی، ما و رهبری همه تشکله ها را از عرصه خارج خواهد کرد.

نیروی کمونیستی در عراق از چنان توافق سیاسی ای برخوردار هست که تحزب کمونیستی خود را شروع کند. شکل گیری یک رهبری سیاسی برای حزب کمونیست کارگری عراق نه تنها پیش شرط شروع این تحزب نیست، بلکه در گرو آن است. شکل دادن به حزب کمونیست کارگری عراق و فعالیت در چهارچوب آن، پروسه ایجاد این رهبری را بر پایه ای مادی و واقعی قرار میدهد. امکان میدهد که این رهبری بر متن عرض اندام در قالب یک حزب نیرومند کمونیستی، بر متن پیش گذاردن آلترناتیو سیاسی کمونیستی در مقابل جامعه و مبارزه برای بسیج نیرو برای تحقق آن، بر متن تلاش برای تبدیل این حزب به ظرف طبیعی اعتراض و مبارزه طبقه کارگر و بر متن مبارزه برای تغییر جامعه در ابعاد ماکرو شکل گیرد.

بعلاوه حزب کمونیست کارگری ایران هم اکنون مورد تایید تمام جریانات کمونیست عراق است و همه آنها خود را همراه آن به یک سنت واحد متعلق میدانند. اگر اجازه ندهیم مرزهای جغرافیائی محدوده نگرش ما را تعیین کنند، آنگاه حزب کمونیست کارگری ایران را باید یک نیروی سیاسی دخیل در عراق بحساب آوریم. باین ترتیب به اعتقاد من کل جریان ما میتواند یک مرکزیت تشکیلاتی سیاسی موجه و با اعتباری را برای این دوره تامین کند.

حزب کمونیست سراسری یا حزب کردستانی

محدودیت دامنه گسترش نیروی کمونیستی در بخش عربی عراق نسبت به کردستان و جدائی دو فاکتوی کردستان از حیظه اقتدار دولت مرکزی میتواند این استنباط را بدست بدهد که تشکیل حزبی معطوف به کردستان امری واقعی تر است. اما

به اعتقاد من این واقعیات در شرایط کنونی هنوز نمیتواند مبنائی برای تفکیک حزب کمونیست در عراق به دو بخش کردستانی و عربی باشد. این امر دامنه فعالیت و قدرت تاثیر گذاری چنین احزابی را بشدت محدود میکند.

سرنوشت سیاسی عراق و کشمکش نیروهای آن هنوز ابعادی کاملاً سراسری دارد. موقعیت و وضعیت دولت مرکزی هنوز فاکتور تعیین کننده در سرنوشت کردستان است. اگر نیروهای ناسیونالیست کرد و عرب هر دو بنا به خصلت خود نیروهائی محلی هستند، نیروی کمونیستی میتواند باعتبار سراسری بودن خود نیروی اجتماعی وسیع تری را به میدان آورد و توازن قوای سیاسی موجود در جامعه را با قدرت بیشتری تغییر دهد.

بعلاوه، یکی از پایه های نظری شکل گیری جریان کمونیستی در کردستان عراق تاکید بر خصلت سراسری خود در مقابل محلی گری و کردستانی بودن جریانات ناسیونالیست کرد بوده است. این امر باعث شکل گیری رابطه کما بیش متشکلی با بخش عربی عراق بوده است. هم اکنون رابطه ای نسبتاً فشرده با جریانات کمونیست در بخش عربی عراق، جریاناتی که خود را متعلق به کمونیسم کارگری میدانند، وجود دارد.

همه اینها حکم میکند که نه تنها حزب کمونیستی که در عراق تشکیل میشود، باید سراسری باشد، بلکه بعلاوه رشد این حزب در ابعادی سراسری از امکان مناسب و کافی برخوردار است.

اقدامات لازم و طرح پیشنهادی

اگر تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق ضروریست. اگر تشکیل چنین حزبی ممکن است، آنگاه تعداد معینی از کادرهائی که تصمیم آنان در ایجاد یک حزب کمونیستی منجر به پیوستن اکثریت تشکل های کمونیسم کارگری به چنین حزبی گردد، میتوانند این حزب را تشکیل دهند. چنین جمعی را هم اکنون میتوان بسادگی در تشکل های کمونیست عراق و حزب کمونیست کارگری ایران یافت. این جمع باید کنگره موسس حزب کمونیست کارگری عراق را تشکیل دهند.

کنگره موسس حزب کمونیست کارگری عراق باید برنامه و اساسنامه این حزب و همچنین قطعنامه ها و اسنادی در مورد مهمترین مسائل سیاسی، تاکتیکی و تشکیلاتی را به تصویب برساند. این اسناد میتواند از جمله مسائل زیر را در برگیرد:

۱_ وضعیت سیاسی عراق و خطوط اصلی تاکتیکی حزب.

۲_ اوضاع کردستان و آلترناتیو حزب.

۳_ مبارزه مسلحانه و امر سازمان یابی مسلح کمونیستها و کارگران.

۴_ خطوط عمده سیاست متشکل کردن کارگران.

۵_ جنبش ملی و مساله ملی در کردستان عراق

۶_ بیانیه پایه ای حقوق مردم.

۷_ مطالبات بلاواسطه

.....

برای فراهم آوردن امکان تشکیل چنین کنگره ای و تهیه اسناد فوق حزب کمونیست کارگری ایران، به همراه جمعی از کادرهای در دسترس عراق میتوانند بلافاصله "هیات برگزار کننده کنگره موسس حزب کمونیست کارگری عراق" را تشکیل دهند. چنین هیاتی میتواند و باید ملزومات عملی تشکیل کنگره موسس حزب را فراهم نماید.

نوشته زیر بدنبال بحث و تصمیم کمیته اجرایی حزب در مورد ضرورت دخالت فعال حزب کمونیست کارگری در رابطه با تحولات چپ عراق، بعنوان توضیحی بر سیاست مصوب کمیته اجرایی نوشته شده است. در این نوشته طبعاً وارد بحث اقدامات عملی نشده ام.

با جنگ خلیج و بحران داخلی عراق، همچنین شاهد عروج یک چپ رادیکال و انقلابی بودیم که بویژه در کردستان عراق در ارتباط نزدیکی با اعتراضات توده ای و بخصوص حرکت شورایی کارگران و زحمتکشان قرار داشت. دو مشخصه مهم حرکت کمونیستی دور اخیر بویژه در کردستان عراق توجه جدی ما به این جنبش را طلب میکند:

۱- رابطه نزدیک و دخالت فعال سازمانها و محافل متعدد کمونیست در کردستان عراق در جنبش شورایی و به عبارت دیگر برجستگی نگرش و خودآگاهی سوسیالیستی در جنبش کارگری در کردستان عراق.

۲- تاثیر وسیع کمونیسم کارگری در ایران بر این جنبش و نزدیکی اعلام شده بخش اعظم (و یا شاید همه) این سازمانها و محافل با جریان ما از نظر ایدئولوژیک، سیاسی و حتی سازمانی.

این واقعیات وظایف مهمی را در قبال تحول و تکامل بعدی کمونیسم عراق بر دوش حزب کمونیست کارگری ایران قرار میدهد. در رابطه با جنبش کمونیستی عراق، ما یک شخص ثالث و یک ناظر سمپاتیک نیستیم. خوشنودی و تعقیب کردن جریان عمومی اوضاع و یا اعلام همبستگی و دادن کمکهای جانبی، که شاید برای یک نیروی کمونیستی دور تر سیاست کافی ای باشد، ابتدا جوابگوی وظایف ما نیست. ما یک نیروی درگیر در این واقعیات هستیم، جزئی از عروج کمونیسم در عراق و بویژه کردستان هستیم و به این اعتبار موظف به دخالت مستقیم و فعال در ابعاد مختلف این جنبش در جهت تقویت و شکل دادن به صف کمونیسم کارگری در این کشور هستیم.

بر مبنای اطلاعات تاکنونی ای که از موقعیت نیروها و مسائل مبارزه طبقاتی و کمونیستی در عراق داریم، بنظر من اساس سیاست ما در برخورد به جنبش کارگری - کمونیستی عراق در این دوره اینست: تلاش برای ایجاد یک حزب (سازمان) کمونیست کارگری در عراق (یا کردستان عراق) در ظرف مدت معین. بدیهی است که چنین سیاستی تنها با یک سلسله اقدامات تشکیلاتی و نشستها و غیره به نتیجه نمیرسد و طیفی از وظایف نظری و سیاسی و غیر تشکیلاتی را نیز در دستور ما قرار میدهد. آنچه مورد تاکید من است اینست که مرکز ثقل و قطب نمای مجموعه این فعالیت ها باید تشکیل یک حزب واحد کمونیستی کارگری در عراق، آنهم در یک آینده نه چندان دور، باشد.

بعنوان استدلال در دفاع از این سیاست به چند نکته اشاره میکنم.

۱- ماتریال تشکیل چنین سازمانی، که بتواند کل نیروی کمونیستی کارگری، حال صرفاً در محدوده کردستان عراق، را متحد

کند و به فعالیت با برنامه در صحنه سیاسی بکشانند وجود دارد. نه فقط سازمانها و گروههای متعدد کمونیستی که خود جریانات کمونیست _ کارگری میخوانند، بلکه طیف وسیع محافل کارگری فعال در متن جنبش شورایی، ماتریال عمومی چنین حزبی را تشکیل میدهند. رابطه نیروها و گروهها با طبقه کارگر به مراتب نزدیک تر از تجربه تاکتونی جنبش چپ ایران است، و حتی اگر ریشه سازمانها و گروههای اصلی به خود جنبش و اعتراض کارگری بر نمیگردد، در متن جنبش شورایی و بواسطه مباحثات کمونیسم کارگری، پیوند بسیار نزدیک تری، از نظر عملی و برنامه ای و مطالباتی، میان گروهها با خود اعتراض طبقاتی وجود دارد که در مورد ایران در این مقیاس، مگر در محدوده کردستان ایران که هنوز فرصت بروز آشکار در یک اعتلای سیاسی نیافته است، وجود نداشته است. شرایط اگر گواه وجود یک جنبش یکپارچه و طبقاتی کمونیستی کارگری نباشد، که نیست، بهرحال دال بر وجود یک نقطه عزیمت فوق العاده مناسب برای شروع تحزب کمونیسم کارگری است.

۲_ اگرچه اسناد و مباحثات مکتوب جریانات کمونیستی در کردستان عراق حاکی از درجه ای آشفته فکری، فاصله با نگرش کمونیستی کارگری بویژه در جنبه های روشی و تاکتیکی و همینطور قطب بندی ها و مجادلات اغراق شده ای است که ظاهراً بیشتر در تاریخچه تشکیلاتی گروهها ریشه دارد تا در اختلافات سیاسی فکر شده در مقطع کنونی، مجموعاً جنبش کمونیستی کردستان عراق درک خوبی را از کمونیسم کارگری به نمایش میگذارد. شاخص های مهم این درک، بنظر من، اعلام اکید اعتقاد به اصالت مبارزه طبقاتی و اعتراض کارگری، وجود یک نگرش جهانی در بررسی اوضاع محیط خویش، مرزبندی فعال با ناسیونالیسم و تلقی ای مارکسیستی از سوسیالیسم بعنوان لغو کار مزدی و امحاء سرمایه است. این ادراکات ابداً قابل مقایسه با فضای عمومی چپ ایران در مقطع تشکیل حزب کمونیست ایران نیست. نوسانات و نواقص نظری این جنبش، تفسیر های مبهم و متفاوت جریانات مختلف از خود مباحثات ما و نظیر اینها، اولاً هنوز محدود تر از دامنه نوسانی است که امروز حتی در خود جریان ما میشود سراغ کرد، و ثانیاً، بیش از آنکه مبین ناآمادگی معرفتی و ناستواری نظری چپ عراق باشد، ناشی از فقدان یک خط رسمی و یک رهبری معتبر در خود این جنبش است که اینگونه تعابیر را فیلتر کند و سر جای خود قرار بدهد. در هر مقطعی در طول تاریخ جریان خود ما اگر خط رسمی، و رهبری نظری معتبر، قلم گرفته میشد، نوسانات و تعابیر رنگارنگ بسیار بیشتری بروز میکرد. این خاصیت هر جنبش سیاسی است که یک مرجعیت فکری و سیاسی و یک خط رسمی ایجاد میکند و تعابیر مختلف از اهداف و وظایف را، که همواره در سطوح مختلف هر جنبش وجود دارد، تابع آن میکند. این دومی، یعنی یک رهبری معتبر و پذیرفته شده فکری و سیاسی، که تنها حزبیت میتواند تامین کند، وجود ندارد و لاجرم تعابیر و تفاسیر مختلف میدان زیادی برای طرح شدن پیدا میکنند. عبارت دیگر تحزب منوط به تعمیق نظری و همفکری و همسویی نظری بیشتر در میان کمونیستهای عراق نیست، بلکه خود پیش شرط آن است.

۳_ دوره حاضر دوره تعیین کننده ای در عراق است. کشمکش نیروهای سیاسی و اجتماعی هنوز به یک تعیین تکلیف دراز مدت تر منجر نشده است. اوضاع سیاسی بی ثبات است و نیروهای بورژوایی، از جمله احزاب ملی کردستان، قادر به کنترل قطعی اوضاع و تحمیل تمام و کمال برنامه خود به جامعه نیستند. کل عراق در یک بحران و بلاتکلیفی سیاسی بسر میبرد. در طی همین فرجه است که کارگران باید به وضع خود سرو سامان بدهند. اگر در این دوره طبقه کارگر در عراق یا لاقلاً در کردستان عراق از نظر حزبی و تشکیلاتی دستاورد تعیین کننده ای نداشته باشند، کل این فرصت از کف میروود و تنها شاید در آینده ای بسیار دورتر امکاناتی که امروز برای تشکیل یک حزب کارگری وجود دارد مجدد پیدا شود. بعلاوه، اگر

نیروهای بورژوازی بحران را بسود خود فیصله بدهندکارگر کرد و عرب در عراق نه فقط از نظر عینی بلکه همچنین از نظر فکری و روحی دچار یک عقب نشینی اساسی میشود. همسویی امروز حول نگرش کمونیسم کارگری چیزی نیست که تا ابد باقی بماند. شکست با خود تجدید نظر و یاس و ناباوری بیار میآورد و کارکمونیهستها در عراق بمراتب دشوار تر خواهد شد.

۴_ بعلاوه، حزب کارگری کمونیستی برای دخالت موثر در صحنه سیاسی امروز عراق و کردستان حیاتی است. مسائل مهمی دارد در این کشور تعیین تکلیف میشود که در غیاب یک حزب موثر کمونیستی کارگری تنها میتواند بسود بورژوازی و ارتجاع حل و فصل شود.

۵_ و بالاخره، آنطور که از تماسهای وسیع رفقای ما با جنبش کارگری و چپ کردستان عراق و نیز از نشریات و ادبیات سیاسی این جریانات بر میآید، این جنبش در همین دوره کادرهای بسیار برجسته و توانایی را از خود بیرون داده است. حزبی که امروز تشکیل شود بنظر من از نظر کادر هیچ کمبودی نخواهد داشت. تعداد فعالین سوسیالیست با مطالعه، آگاه و مستقیماً درگیر در جنبش کارگری در کردستان عراق ادا کم نیست.

به چند ملاحظه دیگر هم لازم است اشاره کنم:

۱_ بنظر من تشکیل چنین حزبی آینده کمونیسم کارگری در کل منطقه را تا حدود زیادی روشن میکند. گام اول از یک حزب به دو حزب گام بسیار تعیین کننده ای است. این شروع پیدایش یک بلوک کمونیستی در خاورمیانه است که بسرعت بر چپ در تمام کشورهای منطقه تاثیر میگذارد. این گام بفوریت به جنبش ما عملاً یک خصلت انترناسیونالیستی (ولو مقدماتی) میدهد و همراه خود ایجاد ارگانهای رهبری بین المللی را ضروری میکند. وجود این ارگانها فعالیت انترناسیونالیستی ما را وارد فاز جدیدی میکند و درهای جدیدی را بروی کمونیسم کارگری باز میکند.

۲_ اینکه حزبی که باید تشکیل شود یک سازمان در مقیاس عراق است یا کردستان عراق مساله ای است که باید در خود همین پروسه و در طی تبادل نظر با رفقای عراقی روشن بشود. شناخت ما از گروههای فعال در کردستان بیشتر است و بنظر میرسد سمپاتی به کمونیسم کارگری در این منطقه وسیع تر است. هرچند که شواهدی از فعال شدن این گرایش در مناطق عربی هم وجود دارد.

۳_ تلاش ما طبعاً نباید به سر هم کردن فرمال یک سازمان منجر شود. اگر روشن شود که زمینه های لازم برای تشکیل چنین حزبی در این دوره وجود ندارد، آنگاه طبعاً باید تلاش کرد که بیشترین دستاورد ممکن در جهت تحزب آتی کمونیسم کارگری در عراق بدست بیاید. بهرحال منظور من از این بحث ارائه یک فرمول دگم که "حتماً باید حزب تشکیل شود" نیست. بلکه تاکید این نکته است که تلاش ما باید در درجه اول، و تا وقتی امکان ناپذیری این کار مسجل نشده است، این هدف را دنبال کند. - ۵ ژوئیه ۹۲

dfzd gŁÄœ -Šłz [-Š ßž ä„ r!®“ fd }®™fŁ~ â±ÄœÂž~

آ ¼Š fÂ³À>

پاسخ آری یا نه به تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق در آینده نزدیک، بنظر من اساسا به موضعگیری در قبال سوالات زیر بستگی دارد:

۱- آیا ما میتوانیم از وجود یک سنت کمونیسم کارگری فعال در عراق و یا لاقلا در محدوده کردستان صحبت کنیم یا خیر. و اگر آری، سازمانهای کمونیستی موجود که خود را متعلق به این سنت اعلام میکنند تا چه حد در واقع به این سنت تعلق دارند؟

پاسخ من به بخش اول سوال (تا آنجا که به کردستان عراق برمیگردد) مثبت است. البته سازمانهایی در بخش عربی نیز وجود دارند که در ارتباط نزدیک با سازمانهای بخش کردستان هستند و آنها هم خود را متعلق به این گرایش میدانند. اما وجود این سازمانها هنوز دامنه فعال بودن این گرایش را در صحنه مبارزه اجتماعی روشن نمیکند.

در مورد بخش دوم سوال هم، یعنی تعلق مشخص هر سازمان به این سنت، پاسخ من، علیرغم داشتن ملاحظات، که در مورد خود حزب کمونیست کارگری ایران هم صدق میکند، مثبت است. ملاک های اصلی بنظر من اینهاست: اول، رابطه سیاسی و عملی این تشکلهای در مرحله قبل با طبقه کارگر و مطالبات کارگری بطور کلی و با جنبش شوراها بطور اخص. ثانیا، جدایی اساسی و آگاهانه این سازمانها از اعتراض ملی و ناسیونالیستی در جامعه. ثالثا، درک ضرورت و مبرمیت حضور سوسیالیسم کارگری در عراق امروز بصورت یک حرکت حزبی و متشکل مارکسیستی. این مشخصات این سازمانها را به روشنی از جناح چپ جنبش ملی در کردستان و یا از اپوزیسیون غیر کارگری رژیم استبدادی حاکم جدا میکند. دو فاکتور اول، گویای مکان اجتماعی و پراتیکی این احزاب در جدال طبقاتی جاری در جامعه و تعلق این احزاب به سوسیالیسم طبقه کارگر در عراق است. عامل سوم، مارکسیسم و تحزب، مشخصا تعلق آنها را به کمونیسم کارگری بعنوان یک حرکت معین در جنبش اعتراضی طبقه کارگر تاکید میکند. بنظر من، مستقل از تبیین این سازمانها از یکدیگر و از عمق و دامنه اختلافاتشان، عواملی که شمردم حاکی از یک فصل مشترک جدی و یک بنیاد فکری و عملی مشابه میان آنهاست. سایه روشنهای سیاسی و تاکتیکی میان این جریانات و یا تفسیر آنها از جوانب مختلف خط مشی کمونیستی کارگری، تا این مقطع در محدوده یک سنت واحد جای میگیرند.

۲- آیا ورود سنت کمونیسم کارگری در عراق به مرحله تشکیل یک حزب واحد یک ضرورت عینی سیاسی و اجتماعی در این مقطع هست یا نه؟

در این مورد هم قبلا و هم در نوشته های دیگری در همین شماره نشریه صحبت کرده ایم و من لزومی به تکرار آن

استدلالات نمی‌بینیم. فقط به تاکید این نکته بسنده می‌کنم که اگر کمونیسم کارگری در عراق در این مرحله حزب سیاسی خود را پایه نگذارد، نه فقط از پس معضلات و وظایف این دوره بر نخواهد آمد، بلکه فرصت تاریخی ای را برای وارد میدان کردن کارگر بعنوان یک نیروی مستقل و سوسیالیست در صحنه سیاسی عراق از دست خواهد داد.

۳_ آیا کمونیسم کارگری قادر به شکل دادن به یک رهبری معتبر و یک ستون فقرات کادری توانا در بدو تشکیل حزب هست یا خیر؟

بنظر می‌رسد همه قبول دارند که از نظر کادر کمبود اساسی وجود ندارد. اتفاقا اگر چیزی بشود راجع به چپ عراق، بویژه در کردستان، در دوره اخیر گفت اینست که، برخلاف مورد انقلاب ۵۷ (۷۹-۷۸) در ایران، نه فقط کادرهای سوسیالیست از جنبش و مشخصات طبقاتی آن عقب نبودند، بلکه از نظر سیاسی و ایدئولوژیکی به استقبال آن رفته بودند. در ایران بحرانی انقلابی در یک جامعه کاپیتالیستی جنبشی را به میدان کشید که کارگر صنعتی و شهری مرکز ثقل آن را تشکیل میداد. اما بستر اصلی سوسیالیسم رادیکالی که به این انقلاب پا گذاشت، سوسیالیسم خلقی بود و بافت کادری آن آشکارا از مشخصات جنبش عینی عقب و فی الواقع به آن نامربوط بود. کمونیسم کارگری کادر نداشت. در عراق، بویژه در کردستان، چنین نبود. کادر کمونیست و انترناسیونالیست و مرتبط با محیطهای فعالیت کارگری تیپ نمونه فعال کمونیست در این دوره بود.

اما در مورد مساله رهبری وضعیت فرق میکند. شکل گیری کانونها و جلو آمدن کادرهایی که عملا نقش سخنگویان فکری و سیاسی جنبش و ترسیم کنندگان افق آن را بعهده بگیرند و به این عنوان در سطوح مختلف جنبش برسمیت شناخته شوند، ارادی و دلبخواهی نیست. این محصول خود پروسه مبارزه سیاسی و فکری است. اما گره کار توانایی و صلاحیت کادرهای جنبش برای تامین این رهبری نیست، این توانایی بنظر من، و به گواهی سطح فکری و سیاسی کادرهای کمونیسم کارگری عراق، وجود دارد. مساله بر سر مشروعیت رهبری و پذیرش عمومی آن است.

اگر کسب این مشروعیت بخواهد به روند مبارزه سیاسی و ایدئولوژیکی در درون چپ عراق واگذار شود_ و این برداشتی است که بنظر می‌رسد سازمانهای کمونیستی عراق امروز دارند _ مساله رهبری به سرعت و سهولت قابل حل نیست. اما چنین سناریویی نه فقط لازم نیست بلکه غلط است. در این سناریو، خصلت فراملی و نفوذ منطقه‌ای و سرنوشت منطقه‌ای جنبش کمونیسم کارگری فراموش میشود. باید حزب کمونیست کارگری ایران را به بحث تکوین جنبش کمونیستی عراق اضافه کرد و از نو به مساله فکر کرد. رشد کمونیسم در عراق در یک دهه و نیم اخیر مستقیما از حرکت کمونیسم در ایران تاثیر پذیرفته است. وجود سازمانهای کمونیستی _ کارگری در عراق امروز رابطه مستقیم با پیدایش یک خط مستقل کمونیستی کارگری در کمونیسم ایران داشته است. آینده این پروسه را هم فقط میتوان در یک مقیاس منطقه‌ای بدرستی شکل داد.

جنبش ما در کلیت خود مشکلات و ابهاماتی را که سازمانهای کمونیستی عراق در زمینه رهبری دارند، ندارد. علیرغم فاصله گذاری های سازمانهای عراقی با هم، خوشبختانه و به دلایل قابل فهم جریان ثالثی وجود دارد که مورد تائید همه آنهاست. علیرغم ناروشتی ها و ابهامات تاکتیکی و روشی در بخش عراقی جنبش، افق عمومی و پرنسپهای برنامه‌های و اصول تاکتیکی و سبک کاری جنبش کمونیسم کارگری بطور کلی از هر جریان دیگری روشن تر است. در متن کل این

توافقه‌های عمومی و افق‌های مشترک، شکل یافتن یک رهبری معتبر در بخش عراقی جنبش می‌تواند به شیوه‌ای سریع‌تر و آگاهانه‌تر جلو برود.

بنظر من اگر ماهیت فراملی جنبش ما در نظر گرفته شود، اگر پروسه تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق با فرض وجود حزب کمونیست کارگری ایران و راهی که فی الحال کلیت جنبش ما طی کرده است در نظر گرفته شود، آنوقت روشن می‌شود که مساله رهبری باافق و قابل قبول یک مشکل برطرف کردنی است. اعتبار حزب کمونیست کارگری ایران نزد سازمان‌های کمونیست کارگری عراق انعکاس معتبر بودن اعتقادات و افق‌های مشترک خود این سازمان‌ها و کانون‌ها و پشتوانه اعتبار و مشروعیت رهبری حزبی است که باید تشکیل شود.

۴_ آیا کانون‌ها و کادرهای کمونیسم کارگری عراق می‌توانند بر سر پروسه عملی تشکیل حزب به توافق برسند؟

جواب این سوال هم بنظر من مثبت است. من مانع برطرف نشدن‌ای در این میان نمی‌بینم. این البته منوط به این است که حزب کمونیست کارگری ایران به وظیفه خودش عمل کند. بنظر نمی‌رسد سازمان‌ها و کانون‌هایی که تابحال در این مورد اظهار نظر کرده‌اند، در مورد خود پروسه عملی تشکیل حزب مواضع قطبی‌ای گرفته باشند و یا موانع دشواری را طرح کرده باشند.

در پایان لازم است به یک نکته اشاره کنم. فضای حاکم به کمونیسم و کانون‌های کمونیستی در عراق، موقعیت عینی این سازمان‌ها در عرصه اجتماعی و واگرایی‌ای که میان سازمان‌های این خط وجود داشته است، تا حد زیادی از سیر تکوین حزب کمونیست ایران و کشمکش‌های داخلی آن تاثیر پذیرفته است. اگر در مقطع بحران خلیج و بالاگرفتن اعتراض توده‌ای در عراق، حزب کمونیست ایران یک حزب یکپارچه کمونیست کارگری بود، اگر گرایش کمونیسم کارگری در حزب کمونیست ایران درست در همان مقطع در یک مرحله تعیین تکلیف سیاسی و تشکیلاتی با گرایش‌های دیگر در درون آن حزب قرار نداشت، اگر یک حزب کمونیست کارگری مصمم، با امکانات آنوقت حزب کمونیست ایران در کردستان، همانموقع وجود میداشت که به رشد کمونیسم در عراق نه بعنوان یک موضوع جانبی در دیپلوماسی بقاء بلکه بعنوان یک هدف سیاسی مستقیم و محوری مینگریست، بخش زیادی از ابهامات، تشقت و مشکلات بعدی کمونیست‌ها در عراق قابل اجتناب بود.

امروز دیگر ما حزب مستقل خود را تشکیل داده ایم. تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق یک اصل "سیاست خارجی" حزب کمونیست کارگری ایران نیست. مرحله‌ای تعیین کننده در رشد یک جنبش واحد و یکپارچه طبقاتی در منطقه است. ما بعنوان یک حزب به این حقیقت و به تمام وظایف سیاسی و عملی ناشی از آن متعهدیم. ۱۰ فوریه ۹۳

اقداماتی که از چندی پیش در جهت ایجاد حزب کمونیست کارگری عراق آغاز شده است به کجا رسیده و دورنمای این فعالیت را چگونه می بینید؟

اقداماتی که از چندی پیش در جهت ایجاد حزب کمونیست کارگری عراق آغاز شده است به کجا رسیده و دورنمای این فعالیت را چگونه می بینید؟

با تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران وضعیت جدیدی در مناسبات جریان کمونیسم کارگری با جریانات کارگری و کمونیست عراق پیش آمد. حزب کمونیست کارگری از بدو تشکیل با سازمانها و محافل کارگری و کمونیستی عراق رابطه رسمی برقرار کرده است و خود را ملزم به ایفای نقش و دخالت فعال در تحولات حرکت کمونیستی عراق می داند. کنفرانس اول کادرهای حزب کمونیست کارگری ایران با تصویب قطعنامه ای بر تلاش رهبری حزب برای شکل دادن به قطب کمونیستی و کارگری در عراق تاکید کرد. سپس نامه دبیر اجرایی حزب در توضیح تصمیمات کنفرانس برای همه سازمانها، جریانات و محافل کارگری و کمونیستی که علی العموم خود را با جریان کمونیسم کارگری هم افق و هم جهت می دیدند، فرستاده شد. این اقدامات با عکس العمل مثبت رفقای عراقی روبرو شد. بویژه اینکه جریانات کمونیست و کارگری عراق این بار خود را در ارتباط سیستماتیک و علنی با حزبی می بینند که خود را جزئی از حرکت کمونیست در عراق و سهم در جوابگویی به معضلات پیشاروی آنها می داند.

ما در این دوره همه مباحثات و تحولات سیاسی و عملی در چپ و جنبش کارگری عراق را تعقیب کرده ایم . بدنبال کنفرانس تا کنون تقریباً در همه جلسات اصلی کمیته اجرایی موضوع تحولات چپ عراق یکی از مباحث اصلی بوده است که بخشا نتایج این مباحثات از طریق نوشته های درونی و در مکاتبات در اختیار رفقای عراقی هم قرار گرفته است. بر این اساس منصور حکمت نوشته ای به تاریخ ۵ ژوئیه ۹۳ تهیه نمود و از طرف کمیته اجرایی حزب کورش مدرسی و من مامور پیگیری این پروژه شدیم. ما نیز نامه ای را که حاوی توضیح چگونگی اقدام اولیه مشترک همه نیروهای خواهان شرکت در ایجاد حزب و سولاتی در همین زمینه بود، تهیه کردیم. نوشته منصور حکمت و این نامه به زبانهای کردی، عربی، و فارسی در اختیار سازمانهای ره وت کمونیست (جریان کمونیست)، یه کیه تی خه بات کومونیزمی کریکاری (اتحاد مبارزه کمونیسم کارگری)، عصبه تحریر الطبقة العاملة (گروه آزادی طبقه کارگر) و جمع رفقای موسوم به سه رنجی کریکار (دید کارگر) قرار گرفت. این نوشته و نامه علاوه بر اینکه در سطح رهبری و کادرها و فعالین اصلی این جریانات پخش و مورد بحث قرار گرفت، از طریق این جریانات بدست بعضی محافل و فعالین کمونیست و کارگری دیگر هم رسیده است. با ارسال این نوشته ها بحث ایجاد حزب بسیار همه گیر تر و گسترده تر در سطح جنبش مطرح شد و به امری عملی که هم اکنون بایست به آن جواب داد، تبدیل شده است.

نیروهایی که نام بردم هم نظر سیاسی خود را در نشریات سازمانی شان در مورد ایجاد حزب علام کرده و به اطلاع ما هم رسانده اند، و هم به سولات ما پاسخ گفته اند. بطور خلاصه این نکات در پاسخ همه این جریانات بود:

- ۱_ همه آمادگی خود را برای شرکت در امر ایجاد حزب و بعهده گرفتن نقش جدی در این پروژه اعلام کرده اند.
- ۲_ هریک از این نیروها بر شرکت و دخالت سه جریان دیگر و کادرهایی از آنها و شرکت حزب کمونیست کارگری ایران در

این پروسه تاکید داشته اند. همچنین بر ضرورت دخالت محافل و فعالین سوسیالیست کارگری که الزاما در این چهار جریان متشکل نیستند، اشاره دارند.

۳_ به لحاظ سیاسی هم جهتی عمومی در این زمینه ها وجود دارد. ایجاد حزب محکم مارکسیستی و متعهد به سازماندهی انقلاب کارگری در عراق و حزبی اجتماعا کارگری همچون یک نیروی دخالتگر در تحولات سیاسی و اجتماعی و بر ضرورت ایجاد فوری حزب در این مقطع، مبرمیت سیاسی و زمینه های عینی و مساعد آن و فراهم بودن ماتریال انسانی ایجادش تاکید دارند.

۴_ البته در مورد بعضی جنبه ها و از جمله در مورد نحوه عملی حرکت برای بنیاد گذاشتن اولیه حزب، خصوصیات حزب در مرحله ایجاد آن شاهد تفسیرها و تعبیرهای متفاوت هستیم. اما بنظر من اینها تفسیرها و تعبیرهای متفاوت درون یک بستر و سنت سیاسی واحد است که به همین دلیل نمی تواند مانعی جلوی حرکت رو به پیش فعلی بگذارد که در بحث و تبادل نظر و کار مشترک با هم می تواند جواب مناسب را بگیرد.

تا کنون با رفقای رهبری گروههای مختلف مستقیما تبادل نظر کرده ایم و به توافقات اصولی و اساسی رسیده ایم. گام بعدی تشکیل کمیته برگزار کننده کنگره موسس حزب کمونیست کارگری عراق و تدوین برنامه عمل این کمیته تا مقطع تشکیل کنگره موسس است. برنامه عمل چنین کمیته ای می تواند شامل این بندها باشد:

— تهیه برنامه و اساسنامه حزب

— اسناد نحوه آرایش و سازمان حزب

— مجموعه قطعنامه هایی در مورد اوضاع سیاسی عراق، اپوزیسیون بورژوازی و برخورد به آن، مساله ملی و دولت فدرال کرد در کردستان، سیاست سازماندهی کارگری تشکل های توده ای، جنبش مطالباتی و رئوس اساسی قانون کار کارگری، بیانیه حقوق مردم زحمتکش، حزب و مبارزه مسلحانه و...

— اسناد فعالیت بین المللی حزب، سازمان و فعالیت حزب در خارج کشور و دیگر بیانیه ها و پیامهای لازم برای تقدیم به کنگره.

— تعیین نمایندگان کنگره موسس و فراهم نمودن امکانات فنی و عملی برگزاری کنگره موسس نیز از دیگر اقدامات کمیته خواهد بود.

نیروها و جریانات کمونیست در عراق که هم اکنون بطور عملی درگیر مساله ایجاد حزب هستند، کدامند؟ اگر ممکن است مختصری در معرفی آنها توضیح دهید.

همه جریانات کمونیست و چپ عراق که اکنون اساسا در سازمانها و جمع هایی که اسم بردم شکل گرفته اند، و همینطور محافل کارگری کمونیستی دیگری که هنوز پاسخهایشان را به سوالات مربوط به تشکیل حزب دریافت نکرده ایم، از بطن تغییر و تحولات اساسی درون چپ عراق در دهه هشتاد بیرون آمده اند. تغییر و تحولات اقتصادی و اجتماعی از نیمه دوم دهه هفتاد در عراق و بویژه در کردستان عراق، از یک طرف موجب گسترش شهرها و مراکز کارگری و طبعا شکل گیری نیروهای رادیکال و متناسب با اعتراض توده ای شهری شد. و از طرف دیگر تحولات چپ ایران، خروج مارکسیسم انقلابی و ایجاد حزب کمونیست ایران، و سپس شکل گیری جریان کمونیسم کارگری در این حزب و انعکاس این تحولات در میان چپ عراق و تاثیر گرفتن از آن، مجموعا بر شکل گیری، تحولات و پیدایش قطب رادیکال و چپ در

عراق که بر مارکسیسم و کمونیسم و دفاع از منافع و مطالبات کارگری تاکید داشت اثر گذاشت. در نتیجه در این دهه شاهد تغییر و تحولات سیاسی و فکری و سازمانی و تشکیلاتی در میان جریانات چپ در عراق بوده ایم. ایجاد گروهها و محافل متعدد چپ در این دهه و اتحادها و انشعابات در میان آنها از خصوصیات مشخصه چپ در حال تحول عراق در طول این دهه بوده که رهبران، کادرها و حتی بخشی از اعضای جریانات فعلی خود ماتریال انسانی این تغییر و تحولات بوده و در این پروسه نقش و شرکت داشته اند. سازمانها و جریانات فعلی در سالهای آخر دهه هشتاد و یکی دو سال اخیر از بطن این تحول و بعنوان ماحصل آن شکل فعلی را بخود گرفته اند. بعنوان معرفی کوتاه هرکدام بطور مشخص می توان گفت:

— سازمان ره و ت کمونیست (جریان کمونیست) از سال ۱۹۸۵ مشخصا با این نام فعالیت سیاسی و تشکیلاتی نموده و در شرایط سخت اختناق عراق سازمان محکمی را با سلسله مراتب جا افتاده از بالا به پایین شکل داده است. ارگان مرکزی این سازمان، نشریه "پرولیتاری"، به زبانهای کردی و عربی انتشار می یابد و نشریه سیاسی تبلیغی آنها هم بنام های "بو پیشه وه" به کردی و "الی الامام" به عربی (هر دو بمعنی به پیش) منتشر می شود. از کادرهای رهبری و شناخته شده آنها می توان میوید احمد، امجد غفور و نادر عبدالحمید را نام برد.

— سازمان "یه کیه تی خه بات کومونیزم کریکاری" (اتحاد مبارزه کمونیسم کارگری). این جریان از اتحاد سه گروه کارگری و کمونیستی بوجود آمد و از اوایل سال ۹۱ با این نام فعالیت خود را ادامه داد. ارگان مرکزی این سازمان بنام "خه باتی کریکار" (مبارزه کارگر) منتشر می شود. همچنین نشریه "په یامی کریکار" به کردی و "بلاغ العامل" به عربی (هر دو بمعنی پیام کارگر) همچون نشریه جانبی و مورد حمایت آنها اساسا توسط کادرهای این جریان انتشار می یابد. از کادرهای رهبری و شناخته شده آن می توان احمد — ریبوار و طا طاهر حسن را نام برد.

— "عصبه تحریر الطبقة العامله" (گروه آزادی طبقه کارگر). کادرهای بنیانگذار آن از سال ۸۵ از حزب شیوعی عراق جدا شدند. سپس در ارتباط نزدیکی با "ره و ت کمونیست" و "یه کیه تی خه بات کومونیزم کریکاری" قرار گرفتند. در این ارتباط با مباحث و ادبیات جریان کمونیسم کارگری بیشتر آشنا شده و با قبول این مباحث بعنوان مبانی فکری و سیاسی خود از سال ۹۱ "عصبه" را سازمان دادند. فعالیت این جریان اساسا در بخش عرب نشین عراق متمرکز است و در دو سال اخیر شاهد همفکری و اتحاد عمل آنها با جریان "یه کیه تی خه بات" هستیم. از کادرهای رهبری آن می توان فارس محمود، نزال احمد و احسان کریم را نام برد.

— جمع رفقای "سه رنجی کریکار" (دید کارگر)، مجموعه کادرها و فعالین این جریان که نقش موثری در جنبش شورایی دوره اخیر داشتند و بعضا در راس جنبش شورایی قرار گرفتند، اکنون بصورت محافل و مجموعه شبکه های محفلی کارگری و کمونیستی و نه به مثابه سازمان و تشکیلات به فعالیت خود ادامه می دهند (البته دلایل اینکار را در نشریات خود گفته اند که فعلا در اینجا مورد بحث من نیست). نشریه "سه رنجی کریکار" (دید کارگر) توسط این جریان انتشار می یابد و در راس این جریان کانون چهار نفره رفقا خسرو سایه، ه. آسو، سامان کریم و ج. رینوار قرار دارند.

این جریان‌ها در رویدادهای کردستان عراق در مارس ۹۱، در حرکت توده ای شهری، در جنبش شورایی و مطالباتی نقش چشم گیری داشتند. اینها نیروهای موثر و فعال جنبش کارگری و کمونیستی عراقند و کسی که بخواهد قطب کارگری و کمونیستی عراق را سر و سامان بخشد و بر این اساس حزب را بنیاد نهد، بسادگی نمی تواند از شرکت هیچکدام از این جریان‌ها در این امر مهم صرفنظر کند.

نیروهایی که معرفی نمودید عمدتاً در کردستان عراق فعالیت دارند، در نتیجه حزبی که ایجاد خواهد شد محدود به کردستان نخواهد بود؟

دو فاکتور سیاسی را هم در گذشته و هم در حال باید مورد نظر داشت. اول تناسب قوای سیاسی متفاوت و مناسب تر در کردستان به نسبت بخش عرب نشین عراق، بویژه در سه سال اخیر که امکان حضور علنی و ابراز وجود سیاسی و اجتماعی برای نیروهای چپ و کارگری فراهم تر شده است. و دوماً امکان دسترسی و ارتباط نزدیک نیروهای کمونیست کردستان عراق با کمونیستهای ایران و بالاخص تاثیر گرفتن از مباحث کمونیسم کارگری در سالهای اخیر که در رشد و بلوغ فکری - سیاسی و عملی این نیروها تاثیر بسزایی داشته است. این دو عامل موجب جلو افتادن حرکت کمونیستی و کارگری در کردستان به نسبت بخش عرب نشین عراق شده است. اما در عین حال باید تاکید کرد هر چند در شکل محدودتر در سراسر عراق هم در همین سالها شاهد شکل گیری و متشکل شدن محافل و گروههای کمونیستی کارگری و گسترش فعالیت جریان‌ها متعلق به کمونیسم کارگری از جمله "عصبه"، "ره وت کمونیست" و "یه کیه تی خه بات کومونیزمی کریکاری" هستیم. در نتیجه بنظر من هر چند حزب کمونیست در مرحله اول ایجادش در بخش کردستان عراق فعالیت گسترده تری خواهد داشت، اما بخوبی می تواند فعالیتش را در سطح سراسر عراق گسترش دهد و اشتباه است اگر از این زاویه حزب محدود به کردستان را استنتاج کرد.

یاد آوری میکنم که صرفنظر از نیروهایی که مستقیماً در بخش عربی عراق شکل گرفته اند، نظیر عصبه، نیروهایی چون "ره وت"، "یه کیه تی خه بات" و "سه رنجی کریکار" خود جزو حرکت کمونیسم در عراق بوده و بخشا در تقابل با محلی گری خود را سازمان داده اند. نگاهی به تاریخچه پیدایش و اهداف و ادبیات آنها نشان می دهد که آنها خود را بمشابه نیروهای انترناسیونالیست و کمونیستی تعریف کرده اند که امر فوریشان سازماندهی انقلاب کارگری و جوابگویی به مسائل گرهی مبارزه طبقاتی در عراق می باشد.

همه نیروهایی که تا هم اکنون قدم در راه ایجاد حزب گذاشته اند بر ایجاد حزب کمونیست کارگری در سراسر عراق تاکید دارند و از زاویه های مختلف ضرورت، عینیت و ممکن بودن این کار را تاکید کرده اند. نیرومندتر بودن این جریان در بخش کردستان می تواند بعنوان یک امتیاز مثبت در جهت گسترش و نیرومند نمودن حزب و فعالیت آن در سراسر عراق محسوب شود نه اینکه دلیلی برای محدود ماندن حزب و فعالیت آن در کردستان.

با ایجاد حزب کمونیست کارگری عراق آیا گشایش و گسترش فعالیت کمونیست های عراق بفوریت قابل تصور است؟

طبعاً. اگر از زاویه کارگر به وضعیت کنونی عراق بنگریم فوراً شاهد وجود یک خلاء جدی در تحولات سیاسی و اجتماعی عراق در یک دوره بی ثباتی و متحول سیاسی هستیم. آنهم خلاء ناشی از ضعیف بودن قطب کارگری و کمونیستی

متحد، منسجم و یکپارچه در این تحولات و در مقابله با بورژوازی. نفس ایجاد حزب اقدام قاطع و جدی در جوابگویی به این خلاء جنبش طبقاتی مان و پایان بخشیدن به پراکندگی در صفوف سازمانها، محافل و فعالین و رهبران متعلق به حرکت کمونیسم کارگری در عراق است.

ایجاد حزب در کلی ترین وجه خود، تلاش برای سازمان دادن آلترناتیو کمونیستی و کارگری رادیکال در تقابل با آلترناتیوهای بورژوایی موجود در سطح جامعه است عرصه هایی که حزب از همان روز اول تاسیس درگیر آن و دارای امکانات و توانایی و نیروی قابل توجه برای پیشبرد این عرصه هاست که بطور فشرده به چند عرصه اساسی آن اشاره می کنیم.

۱- تلاش برای سازماندهی همه جانبه جنبش کارگری از هر نظر، حزیت بخشیدن به بخش پیشرو و سوسیالیست کارگران، تامین رهبری و هدایت مبارزات اقتصادی و سیاسی از حرکات کوچک گرفته تا بزرگ، سازماندهی توده ای کارگران در شوراها، مجامع عمومی، اتحادیه ها و کانون ها.

۲- ادای سهم بمشابه یک نیروی مارکسیست در جوابگویی به معضلات پیشروی طبقه کارگر در سطح بین المللی و محلی و فعالیت نظری در این رابطه.

۳- اتخاذ فوری تاکتیکها و سیاستهای رادیکال کارگری در مقابل کل رویدادهای سیاسی و اجتماعی، و به این شیوه تامین دخالت گری فعال کارگران سوسیالیست همچون یک نیروی اجتماعی.

۴- تلاش برای تامین هژمونی کارگری و کمونیستی بر عرصه ها و مبارزات دیگر اقشار تحت ستم و پایین جامعه مثلا بسیج و سازماندهی مبارزات زنان، هدایت مبارزات مردم زحمتکش حول مطالبات اولیه خویش، ارائه راه حل کمونیستی در قبال مساله ملی و جنبش رفع ستم ملی و...

۵- تلاش ویژه برای ایجاد همبستگی طبقاتی در میان کارگران ملیتهای مختلف عراق و از بین بردن شکاف ملی ایجاد شده در بین کارگران عرب و کرد توسط ناسیونالیستهای هردو طرف ۶- بنیاد نهادن فعالیت در عرصه بین المللی و ظاهر شدن در این عرصه به منظور ایفای نقش در شکل دادن به حرکت عملی انترناسیونالیستی و برقراری ارتباط با جنبش کارگری بین المللی.

۷- ایجاد سازمان محکم حزبی در خارج کشور همچون ابزاری کارا برای پیشبرد اهداف کمونیستی در این عرصه و سازمان دادن کمونیستهای عراقی خواهان فعالیت با حزب کمونیست کارگری عراق در خارج کشور.

اینها آن عرصه هایی هستند که حزب کمونیست کارگری عراق فوراً می تواند برای آنها نقشه فعالیت بریزد. اگرچه بعضی عرصه ها مثل فعالیت بین المللی و خارج کشور تازه گشوده خواهند شد اما در دیگر عرصه ها هم که هم اکنون نیروهای تشکیل دهنده حزب درگیر فعالیت در آنها هستند این بار در کمیتی گسترده تر و در کیفیتی بسیار بالاتر و از طریق یک نیروی پر وزن تر اجتماعی این فعالیتها به پیش خواهد رفت و آینده دیگری پیشروی کارگران و محرومان عراق گشوده خواهد شد. ژانویه ۱۹۹۳

ورود بیل کلینتون به کاخ سفید به یک دوره ۱۲ ساله حکومت جمهوریخواهان در آمریکا خاتمه داد. کلینتون با شعار "تغییر" انتخاب شد. اقشار میانی و کم در آمد، زنان و اقشار مورد تبعیض، و همه کسانی که در طول بیش از یک دهه قربانی سیاستهای اقتصادی و تعرض فرهنگی و اخلاقی جناح راست بودند، بیشک تغییر میخواستند و پشت کلینتون بسیج شدند. اما اینها تنها طرفداران کلینتون نیستند. بخش وسیعی از بورژوازی بزرگ و طبقه حاکمه آمریکا در حزب دموکرات و بیل کلینتون جریان را میبیند که میتواند اولاً، خلاء سیاسی ناشی از بی برنامهگی و بی افقی جمهوریخواهان پس از پایان جنگ سرد را پر کنند و ثانیاً، سیاستهای عسرت اقتصادی مطلوب سرمایه داران آمریکایی را با سهولت بیشتر به خورد مردم بدهد. تا هم اکنون "خوشبینی و امید به تغییر" نخستین ترجمه عملی خود را در ایده "آمادگی برای فداکاری جمعی" بازیافته است.

اینکه کلینتون و ابوابجمعی او "تغییر" را چگونه تفسیر خواهند کرد نه مورد تردید است و نه نیازی به حدس و گمان دارد. مساله اساسی اینست که بورژوازی آمریکا و ریاست جمهور جدیدش تا چه حد خواهند توانست موجی را که تفسیر رادیکال و حق طلبانه مردم از این شعار براه انداخته است در هم بشکنند.

سومالی یک نمونه مجسم دور باطل فقر و عقب ماندگی است که آرایش جهانی سرمایه داری امروز و بن بست خط مشی های رنگارنگ توسعه اقتصادی تعداد کثیری از کشورهای جهان را به دست و پا زدن در آن محکوم کرده است. زیاده باره، جنگ داخلی، دیکتاتورها، ایلخان ها و گانگسترهای صحرایی ای که با سلاحهای اهدایی قدرتها مردم را میکشند و نانشان را تاراج میکنند، اینها چاشنی و رنگ و لعاب مساله اند.

در این شک نیست که باید فکری بحال فاجعه گرسنگی و مرگ توده ای در سومالی میشد. در این شک نیست که باید علیه دار و دسته های مسلح که حتی راه کمکهای انسانی را سد کرده بودند زور بکار برده میشد. کوبیده شدن میخ دخالتگری نظامی آمریکا در این ماجرا، اما، بهایی است که بشریت ترقیخواه، و قبل از همه طبقه کارگر، برای ناتوانی شان در انجام اقدامی نجات بخش برای مردم سومالی می پردازند.

انگیزه های دولت آمریکا نه انسانی و نه رهایی بخش است، بلکه سرپا امپریالیستی و تجاوز طلبانه است. تحریم اقتصادی کوبا در یک قدمی آمریکا، اقتصاد مردمی را در ظرف یک نسل بیسوادی را از میان خود برچیده اند به تلاشی تهدید میکند. همقطاران و نسخه های مشابه ایلخانهای سومالی در اقصی نقاط جهان سران دولتی و جوجه دیکتاتورهای مورد حمایت آمریکا و طرف معاملات آنند. ماجرای سومالی کمک کرد تا آمریکا بار دیگر مکان دخالت نظامی در صحنه سیاست بین المللی را تاکید کند. مادام که چنین نقشی برای اسلحه و دخالت نظامی در صحنه جهان برسمیت شناخته شود، آمریکا میتواند علیرغم افول اقتصاددانش به نفوذ ویژه خود در سیاست بین المللی مطمئن باشد.

À šŁµ> xŁÅ> gZ

انترناسیونال

xZ@žZ }®™fŁ Ā ±ÅŁĀž~ [-Š äž®²Ł

شماره ۵ - فروردین ماه ۱۳۷۲ (آوریل ۱۹۹۳)

- ستون اول - منصور حکمت
- دمکراسی، تعبیر و واقعیات - مصاحبه با منصور حکمت (قسمت دوم)
- کابوس جنگ داخلی در روسیه - آذر ماجدی
- موج ترور دولت ایران علیه فعالین اپوزیسیون یک قربانی دیگر گرفت

جدال قدرت میان یلتسین و اکثریت کنگره نمایندگان مردم روسیه در هفته های اخیر به اوج خود رسید.

گره گاه اصلی این جدالها سرنوشت اقتصاد روسیه و تاثیرات روندهای اقتصادی بر توازن نهایی قدرت در میان جناحهای مختلف در صحنه سیاسی است. در این تردید نیست که نظام پیشین ادامه پذیر نیست. برای اکثریت قریب به اتفاق هیات حاکمه پاسخ بازار آزاد است. حتی حزب کمونیست روسیه، که یکی از چند شاخه باقیمانده از حزب حاکم پیشین در شوروی و از مخالفان سرسخت یلتسین است، در کنگره اخیر خود از اقتصاد بازار دفاع میکند. ولی نحوه و سرعت این دگردیسی، و عواقب این روند بر موقعیت داخلی و بین المللی جمهوری روسیه، موضوع اصلی دعوا است. رویدادهای ماههای اخیر و بویژه جدال حاد ۲۶ تا ۲۹ مارس، ثابت کرد که برون رفت از این بحران کار ساده ای نیست.

روسیه در یک بحران اقتصادی عمیق دست و پا می زند. قیمتها رشد ۲۰۰۰ درصد در سال دارند. فقر بیداد می کند. کالاهای اساسی کمیاب است. طب بخشا خصوصی شده و دسترسی به خدمات درمانی برای بخش وسیعی از مردم غیرممکن شده است. بازار سیاه کالا و سلطه سازمان های شبه مافیائی بر آن اکثریت مردم را مستاصل کرده است. فاصله فقیر و غنی رشد ناهنجاری نموده است. مردم که روز به روز فقیرتر می شوند، شاهد سبز شدن فروشگاه های لوکس با کالاهایی هستند که درآمد تمام عمرشان هم کفاف خرید آنها را نمی دهد. اولین نتیجه پیاده شدن برنامه دولت یلتسین و خصوصی کردن موسسات دولتی، بیکارسازی چند میلیونی است. عدم امنیت اقتصادی در غیبت یک سیستم تامین اجتماعی و کمبود منبع مالی و انگیزه دولت برای ایجاد یک چنین نظامی، کابوس اکثریت مردم را تشکیل می دهد.

در دسامبر و ژانویه درگیری بر سر انتصاب نخست وزیر بود. کاندید یلتسین "طراح رفم های اقتصادی"، "گادار"، مورد توافق کنگره قرار نگرفت. یلتسین، که موافق و مخالف بر عوامفریب بودنش هم نظرنند، ارجاع به مردم در غالب رفتارندم را بعنوان تهدیدی علم کرد. پس از کشمکش های بسیار با وساطت "والری زورکین" رئیس دادگاه قانون اساسی، میان یلتسین و رئیس پارلمان، "روسلان خازبولاتف"، دو طرف دعوا به سازشی رسیدند: کاندیدی بینابینی، "چرنومیردین"، برای پست نخست وزیری تعیین شد. در عوض توافق شد که ابتدا در ماه آوریل رفتارندومی بر سر قانون اساسی و سپس انتخابات برای کنگره جدید برگزار شود.

این سازش هم جوابگو نبود و درگیری همچنان ادامه یافت. یلتسین تهدید کرد که کنگره را ندیده خواهد گرفت و تا موعد رفتارندم خود کلیه امور را به دست گرفته و از طریق صدور فرمان حکومت خواهد کرد. یلتسین بر صفحه تلویزیون ظاهر شد و مردم روسیه را مخاطب قرار داد. "حکومت ویژه"، حکومت از طریق صدور فرمان و رفتارندم در ۲۵ آوریل نکات کلیدی این صحبت رئیس جمهور با مردم را تشکیل می داد. همه بوی یک شبه کودتا را از این سخنان استشمام کردند.

والری زورکین این اقدام یلتسین را مخالف قانون اساسی خواند. بر اساس این رای، خازبولاتف اجلاس فوق العاده کنگره را فرا خواند تا استیضاح رئیس جمهور را به رای بگذارد. رای دادگاه قانون اساسی و فراخوان اجلاس فوق العاده کنگره بر مبنای گفته های شفاهی یلتسین در تلویزیون انجام گرفته بود. بدنبال این اقدامات مخالفین و اوج گیری بحران، یلتسین گفته های خود را در فرمان کتبی که چند روز بعد منتشر کرد، تعدیل نمود. حکومت از طریق صدور فرمان، و الغاء کنگره پس از رفتارندوم، نکات اصلی مورد اعتراض دادگاه قانون اساسی و کنگره، که بر مبنای آن استیضاح رئیس جمهور در دستور قرار گرفته بود، در فرمان کتبی حذف شده بود.

روز جمعه ۲۶ مارس اجلاس فوق العاده کنگره، که اکثریت آنرا "کمونیست های سابق" و ناسیونالیست ها، که رهبرشان، "ژیرینوسکی"، در انتخابات سال ۱۹۹۱ ریاست جمهوری ۷ میلیون از ۷۵ میلیون رای را بدست آورد، تشکیل شد. کنگره ابتدا به در دستور گذاشتن استیضاح رای نداد. به یلتسین پیشنهاد کرد که دولت ائتلافی تشکیل دهد. پس از کشمکش های بسیار روز یکشنبه اعلام شد که یلتسین و خازبولاتف به سازشی رسیده اند: توافق شده بود که یلتسین رفتارندم را پس بگیرد و در عوض انتخاباتی در پائیز برای ریاست جمهوری و پارلمان جدید برگزار شود. این سازش خشم اکثریت

کنگره را که آنرا توطئه ای برای نابودی کنگره می دیدند، برانگیخت.

کنگره رای داد که کنترل تلویزیون و رادیو در دست کنگره قرار گیرد، استیضاح یلتسین و خازبولاتف، که به خیانت متهم شد، در دستور قرار گرفت، و رفراندوم هم که یک بار تصویب شده بود، پس گرفته شد. برای استیضاح رئیس جمهور دو سوم آراء، یعنی ۶۸۹ رای و برای برکناری خازبولاتف اکثریت ساده، یعنی ۵۱۷ رای لازم بود. استیضاح دورقیب اصلی دیروز به رای مخفی گذاشته شد. به استیضاح یلتسین ۶۱۷ رای و به برکناری رئیس کنگره ۳۳۹ رای داده شد. و لذا هیچیک تصویب نشد. کنگره روز دوشنبه ۲۹ مارس به اجلاس فوق العاده خود پایان داد. ولی بحران سیاسی روسیه همچنان لاینحل ماند.

دولت های غربی فعالانه از یلتسین و سیاست اقتصادی او دفاع می کنند. اینکه بر مبنای قانون اساسی موجود روسیه یلتسین یا کنگره کدامیک دارند «قانون شکنی» میکنند، البته تاثیر زیادی در نوع تبلیغات غرب ندارد. یلتسین بنا به تعریف و مستقل از روش و موضعش شخصا برای غرب تجسم «دموکراسی» در روسیه محسوب میشود. دولت آمریکا قول کمک های اقتصادی بازهم بیشتر به یلتسین داده است، که جزئیات آن در ملاقات کلینتون - یلتسین در کانادا فاش خواهد شد. از سوی دیگر، کشورهای عضو "جی ۷" (هفت کشور بزرگ صنعتی) کنفرانس فوق العاده های در سطح وزرای خارجه و اقتصاد برای بررسی کمک به یلتسین در توکیو فراخوانده اند. ژاپن بویژه برای کمک بیشتر تحت فشار قرار گرفته است. پشتیبانی دولت های غربی و قول کمک قطعا بر روند سیاسی روسیه تاثیر می گذارد. برای عده ای این کمک ها امید رفع بحران اقتصادی را زنده میکند و در نتیجه برگ برنده ای برای یلتسین بشمار خواهد آمد. برای عده ای دیگر، که هم اکنون هم از موقعیت روسیه در قبال غرب ناراضی هستند، و یلتسین را عروسک غرب و آمریکا می خوانند، این کمک ها و پشتیبانی حکم وابستگی باز هم بیشتر را دارد و منجر به تشدید خصومتشان با یلتسین خواهد شد.

روسیه در یک موقعیت خطیر قرار گرفته است. اما خروج از این موقعیت امری بسیار دشوار و پیچیده است. تضعیف قدرت مرکزی و احتمال جدایی برخی مناطق و اعلام استقلال آنها یک وجه مهم دیگر بحران سیاسی روسیه است. نقش ارتش در این میان به عمق و ابعاد بحران می افزاید. ارتش روسیه، در شرایط حاضر، یک نهاد یکپارچه نیست و اینکه ارتش در صورت اوجگیری بحران و مشخصا در صورت تصادم قطعی و برگشت ناپذیر یلتسین و کنگره طرف چه کسی را خواهد گرفت، با قطعیت روشن نیست. از شواهد چنین برمی آید که قطب بندی درون جامعه و طبقه حاکمه در ارتش نیز نمایندگی می شود و در نتیجه، محتمل ترین وضع در شرایطی که بحران سیاسی به اوج خود رسد، چند دسته شدن ارتش و صف آراییی در مقابل یکدیگر است. این احتمال است که کابوس جنگ داخلی را واقعی و ملموس می سازد. احتمال وقوع جنگ داخلی با صراحت مورد بحث هم رسانه ها و دولت های غربی و هم مردم و سیاستمداران روسیه است. جنگ داخلی در روسیه، کشوری اتمی با انبارهای عظیم سلاحهای مخرب، چشم اندازی سیاه در مقابل کل دنیا قرار می دهد. چشم اندازی که بقول یکی از نمایندگان کنگره روسیه رویدادهای امروز بوسنیا در برابر آن حکم بازی کودکان را خواهند داشت.

\\A.-lz z @A.f.t ,ç•Z@¼>d

Á ¼Š fÂ³À> £ äŠ£³>

(قسمت دوم)

انترناسیونال: از نظر تئوریک و همینطور از نظر تصویر ایده آلی که سخنگویان سرمایه داری از مناسبات سیاسی در این نظام میدهند، دموکراسی لیبرالی و سیستم پارلمانی جایگاهی کلیدی دارد. دموکراسی لیبرالی در همین تصویر تجریدی و بیان فرمال اش چه مشخصاتی دارد؟

منصور حکمت: دموکراسی لیبرالی یک مفهوم (و عبارتی یک مدل) ترکیبی و پیوندی است متکی بر دو بنیاد متفاوت: دموکراسی، بعنوان حکومت مردم یا حکومت اکثریت و لیبرالیسم بعنوان یک سلسله اعتقادات و احکام خاص در مورد رابطه سیاسی و حقوقی فرد و جامعه. تلقی عمومی و اولیه خیلی از مردم از این عبارات اینست که دموکراسی بعنوان یک رژیم سیاسی و لیبرالیسم بعنوان یک سلسله ارزش ها و معیارهای سیاسی و مدنی لازم و ملزوم یکدیگر هستند، اولی فرم و دومی محتوای نظام سیاسی را بیان میکند، بطوریکه به یک از هم نتیجه میشوند و غیره. واقعیت اینست که میان این دو جزء دموکراسی لیبرالی یک تنش دائمی و در تحلیل نهایی یک ناسازگاری جدی وجود دارد که در عمل منشاء کشمکشها و تناقضات سیاسی مهمی در جامعه بورژوازی و در صحنه سیاسی کشورهای اروپای غربی بوده است. سدهر تصمیمی که اکثریت مردم در طی پروسه دموکراتیک، برای مثال از طریق نمایندگان شان در پارلمان بگیرند، از نقطه نظر مفهوم دموکراسی مشروعیت دارد. حال آنکه لیبرالیسم ارزشهای سیاسی و مدنی از پیشی ای دارد که آنها را حقوق طبیعی و یا حقوق مدنی غیر قابل نقض آحاد بشر اعلام میکند. بعبارت دیگر از نقطه نظر لیبرالیسم دامنه عمل دموکراسی و حاکمیت مردم باید کنترل و محدود بشود. تصمیم دموکراتیکی که حقوق طبیعی مورد نظر لیبرالیسم را ملغی اعلام کند و یا خدشه دار کند، از نظر این مکتب مشروعیت و اصالت ندارد. لیبرالیسم نه به عنوان محتوای حکومت دموکراتیک، بلکه بعنوان شرط کنترل کننده و محدود کننده آن عمل میکند. موضوع لیبرالیسم تعریف حقوق فرد و حفاظت از آنها در مقابل حاکم، دولت و یا عبارتی "جامعه" است. لیبرالیسم حکومت پارلمانی و یا به هر حال منتخب را از این لحاظ مورد استقبال قرار میدهد که بقول جان استوارت میل فرض میکند حکومت "خود مردم" به حقوق مدنی مردم دست اندازی نمی کند. برای لیبرالیسم کلاسیک این حقوق اصل و فرم حکومت ثانوی است. اما این فرض لیبرالی هم در تئوری و هم در دنیای واقعی چندان قابل اتکاء نیست و دو رکنی بودن سیستم، التقاط و تناقض درونی در خود تئوری دموکراسی لیبرالی ببار میآورد و در سیر حرکت دموکراسی های لیبرالی کشمکشهای سیاسی مهمی را باعث میشود.

ژاگر دقت کنید، بجز عموماً به یک قانون اساسی متکی هستند که در مراحل اولیه شکل گیری این نظام در هر کشور نوشته شده و برخلاف قوانین دیگر جرح و تعدیل آن به تصمیم اکثریت نسبی نمایندگان پارلمان ممکن نیست. نفس وجود

قانون اساسی نهایتاً محدودیتی است که بر پروسه دموکراتیک گذاشته شده است. معنی این حرف اینست که رای امروز نمایندگان مردم یک کشور چند ده میلیونی به نسبت مصوبات مجلسی در بیش از یک قرن قبل، با ۱۰ درصد جمعیت امروز و با حق رای به مراتب محدود تر برای افراد، فرعی محسوب میشود. اکثریت مردم این نسل دارند به مصوبات تعداد به مراتب کمتری از مردم چهار نسل پیش گردن میگذارند. این از نظر دموکراسی یک محدودیت و مانع است، اما از نظر لیبرالیسم، که احکام و ایده آلهای خود را بر متن مبارزات داغ اجتماعی و سیاسی در قرنهای گذشته در قانون اساسی نظامهای پارلمانی کاشته، یک دستاورد و ضامن بقاء آزادی فردی و مدنی در دموکراسی های پارلمانی محسوب میشود. این تنش در بطن دموکراسی لیبرالی، چه بعنوان یک مفهوم و چه بعنوان یک نظام اجتماعی، وجود دارد.

به این ترتیب کدام این دو رکن، لیبرالیسم و یا ایده حکومت اکثریت، قرار است منشاء و ضامن اصلی آزادی در دموکراسی پارلمانی باشد؟

هر دو و هیچکدام. از نظر تئوری حکومت بورژوازی در سرمایه داری مدرن، هر دو، و از نظر عمل سیاسی طبقه بورژوا و دولت او، هیچکدام. از نظر تئوریک هر دو رکن حیاتی هستند. یک دیکتاتوری "مردمی و دلسوز" هر قدر هم پایبند به حقوق فردی و مدنی باشد، نمیتواند آزاد تلقی بشود چون حق اولیه فرد مبنی بر دخالت در امر دولت و اصل حکومت منبعث از مردم را نقض میکند. و این اولین داعیه تفکر دموکراتیک در مورد آزادی سیاسی است که قدرت در رژیم دموکراتیک در دست مردم قرار میگیرد. از طرف دیگر، هیچ تضمینی نیست که اکثریت مردم در پروسه دموکراتیک تصمیمات ناقض حقوق طبیعی و اولیه بشر، آنطور که لیبرالیسم تعریفشان میکند، نگیرند. "استبداد اکثریت" مفهومی است که منادیان مکتب لیبرالی، نظیر میل، در مورد آن هشدار میدهند. بنابراین از نظر تئوریکی هر دو این اجزاء برای دموکراسی لیبرالی حیاتی اند و همانطور که گفتم ایدئولوژی رسمی اینها را در تلفیق با هم بعنوان مبنای فکری نظام سیاسی سرمایه داری امروز در اروپا و آمریکا ارائه میکند. این حقیقت که این یک التقاط است تا امروز در تبلیغات رسمی بورژوازی در مورد ارکان و محسنات نظام سیاسی حاکم در غرب مشکلی بوجود نیاورده است.

ساما از نظر عملی به طبقاتی بورژوا، یعنی دیکتاتوری یک اقلیت، را بنام مردم و بنام آزادی مشروعیت بدهد. اگر مردم بنا باشد ادعا های آزادی خواهانه هریک از این دو جزء را جدی بگیرند، آنوقت بورژوازی معنی واقعی اینها را با تحکم به آنها خاطر نشان خواهد کرد. اینجاست که دو رکنی بودن دموکراسی لیبرالی خاصیت عملی خود را آشکار میکند. هر جا این خطر وجود داشته است که مردم، یا یک نسل رادیکال، برای مثال از همان پارلمان نیمبند بورژوائی سنگری برای کسب برخی حقوق درست کنند، بورژوازی محدودیت اختیارات پارلمان و تقدس احکام از پیشیای که تحت لوای حقوق فردی و مدنی امتیازات طبقاتی بورژوازی را حراست میکند را یادشان انداخته است. و هر جا حاکمیت فضای دست راستی بر جامعه امکان داده است که مرتجع ترین جناحهای بورژوازی پارلمان ها را پر کنند، کوچکترین اعتباری برای آزادی های مدنی باقی نگذاشته اند و تحت لوای "رای مردم" و "حکومت مردم" ابتدایی ترین حقوق پذیرفته شده انسانها را در مقیاس میلیونی نقض کرده اند. اهمیت و خاصیت دموکراسی و لیبرالیسم در کارکرد عملی حکومت بورژوائی نه در محتوای آزادیخواهانه این مفاهیم، بلکه برعکس در جدایی این مفاهیم از آزادی واقعی و نسبی بودن و طبقاتی بودن تعبیر هر دوی آنها از مقوله آزادی است.

احکام پایه ای لیبرالیسم و حقوق "طبیعی" مورد نظر این مکتب در خطوط اصلی چیست؟ چگونه لیبرالیسم در تعریف این حقوق امتیازات بورژوازی را حراست میکند؟

بخشی از این احکام همانهاست که امروزه بعنوان بدیهیات حقوق بشر و آزادی های مدنی از آن صحبت میشود. آزادی بیان و اندیشه، آزادی تجمع و تشکل و لیستی از آزادیهای فردی از جمله احکام اساسی لیبرالیسم کلاسیک هستند. یادآوری میکنم که اینجا دارم از لیبرالیسم کلاسیک بعنوان یک مکتب حرف میزنم و نه از لیبرالها و احزاب لیبرال که ممکن است به هیچیک از اینها سرسوزنی متعهد نباشند.

ض لیبرالیسم و مطالبموازين سلطنت های مطلقه قرار داشت و برقراری این حقوق، و یا حتی برقراری نیمبند این حقوق و پذیرش فرمال آنها بعنوان حقوق طبیعی در جامعه یک پیشرفت اساسی به نسبت اوضاع پیشین تلقی میشود.

اما مساله نه به اینجا ختم میشود و نه اینگونه حقوق جوهر اصلی لیبرالیسم را تشکیل میدهند. آزادیهای مورد بحث مکتب لیبرالی در قلمرو سیاست و دولت، در واقع انعکاس و اشتقاقی است از اصولی که این مکتب در زمینه اقتصادی و طبقاتی اعلام میکند. لیبرالیسم بعنوان ایدئولوژی سرمایه داری و اصالت بازار در مقابل نظام اقتصادی فئودالی به میدان آمد. تقدس مالکیت خصوصی بورژوازی و آزادی فرد، بعنوان تجسم انسانی مالکیت خصوصی و یک اتم اقتصادی، در عرصه فعل و انفعال اقتصادی در بازار، بنیاد لیبرالیسم است. جانبداری از آزادی های فردی و مدنی در تئوری سیاسی لیبرالیسم، انعکاس دفاع این مکتب از آزادی عمل اقتصادی و سیاسی فرد بورژوا در جهان واقعی بازار است.

واضح است که این بنیاد صریحا طبقاتی، که آشکارا از اقتصاد سیاسی سرمایه داری دفاع میکند، نه فقط دامنه جانبداری این جریان از آزادیها و حقوق سیاسی را محدود و مشروط میکند، بلکه معنی و تفسیر خاصی هم به آنچه در خصوص آزادی های سیاسی گفته میشود میبخشد. آنچه در میان همه احکام لیبرالیسم مقدس و خدشه ناپذیر است، آنچه که تعبیر و تفسیر برنمیدارد، مالکیت خصوصی بورژوازی است. مقدس ترین و "طبیعی ترین" حق فرد برای لیبرالیسم حق مالکیت است. وقتی به این فکر کنیم که مالکیتی که بدینسان تقدیس میشود، از یک طرف مبتنی بر نقد و رد نوع دیگری از مالکیت، یعنی مالکیت اشرافی و فئودالی، است و از سوی دیگر وابسته به وجود یک طبقه عظیم فاقد مالکیت در جامعه جدید مورد نظر لیبرالیسم است، روشن میشود که چگونه موضوع بحث این مکتب در واقع توجیه و تقدیس موقعیت و قدرت بورژوازی و ترسیم یک روبنای سیاسی متناسب با کاپیتالیسم است. روشن میشود که چگونه "جامعه مدنی" مورد دفاع لیبرالیسم چیزی بیش از انعکاس حقوقی بازار نیست و چگونه حقوق "طبیعی" مورد نظر لیبرالیسم حقوق بورژوازی فرد و در تحلیل نهایی امتیازات فرد بورژواست.

لیبرالیسم، در نسخه اولیه و انگلیسی آن، مبتنی بر آنچه چیزی است که اصطلاحا، و بنظر من با تفسیری مکانیکی، "آزادی منفی" نام گرفته است. یعنی آزادی از موانع و قیود (و از جمله قوانین و مقررات) خارجی که میتواند حرکت آزادانه فرد را مانع شود. لیبرالیسم نقطه عزیمت خود را حراست از اختیار و آزادی عمل فردی در برابر دست اندازی حکام، دولت و "جامعه" تعریف میکند. از این مجرا آزادی های فردی و حقوق مدنی معنی جدید و البته جالبی پیدا میکنند. اصالت فرد و آزادی فردی در مورد طبقه بورژوا به نبود قوانین و نهادهایی تعبیر میشود که مانع آزادی عمل سرمایه و فرد سرمایه دار در فعل و انفعالات اقتصادی باشند. از طرف دیگر، در قبال طبقه کارگر، آنجا که خبری از مالکیت و اختیار داشتن فرد بر وسائل تولیدش نیست، اصالت فرد به ضرورت انفراد و اتمیزاسیون فرد کارگر در برابر

سرمایه ترجمه میشود. لیبرالیسم کلاسیک در رابطه با سرمایه، خصوصی گرا و مخالف دخالت دولت در اقتصاد است. مخالف تابع کردن سرمایه خصوصی و فرد بورژوا به هر نوع قانون و مقررات ماوراء قوانین بازار است. از طرف دیگر در قبال کارگران، لیبرالیسم مخالف ابراز وجود دسته جمعی و مخالف تابع شدن فرد کارگر به سیاست اتحادیه و تشکل کارگری است. من و شما ممکن است خیال کنیم اتحادیه داشتن به امر تحقق بخشی از حقوق "طبیعی" و مدنی کارگران کمک میکند. لیبرالیسم کلاسیک، اما، این را ناقض آزادی فرد کارگر برای تصمیم گیری در مورد نحوه فروش و استفاده از نیروی کارش میدانند. این وجه آشکارا ارتجاعی لیبرالیسم و این تفسیر دست راستی از آزادی فردی، که تحت لوای ارج گذاشتن به اختیار فرد و تلاش و ابتکار فردی، مسئولیت مطلق هر فرد در قبال سهم و سرنوشت اش در دنیا و رها شدنش به تقلاي فردی را تبلیغ میکند، در مکتب لیبرتاریانیسم، که با تاجریسم و گل کردن مکتب اقتصادی مانتاریسم در به جریان مسلط در دهه ۸۰ تبدیل شد، به کمال میرسد.

لیبرالهای به اصطلاح متمدن تر و انسان تر در اروپا و آمریکا که جناح مرکز در سیاست در این کشور ها را تشکیل میدهند، آنهایی هستند که بخشا تحت فشار سوسیالیسم و سوسیال دموکراسی، که سنت های سیاسی اصلی اروپای قاره در تمایز با انگلستان بودند، مقوله آزادی منفی را تا نتیجه نهایی و افراطی آن دنبال نمیکند. در این مکاتب دیگر، آزادی نه فقط به عدم وجود موانع بیرونی و مقررات محدود کننده، بلکه به وجود امکان مادی و معنوی برای انتخاب فردی ربط پیدا میکند. همه ما در این دنیا اجازه داریم خیلی کارها را بکنیم که هرگز امکان مادی و یا شناخت و اطلاعات کافی برای دست زدن به آنها را پیدا نمیکنیم. این وجه مقوله آزادی، یا اصطلاحا "آزادی مثبت"، یعنی برخورداری از امکان انتخاب آزادانه، جزو سیستم فکری لیبرالیسم نیست و اساسا میراث سنت های جامعه گرا و سوسیالیستی است. عروج سوسیال دموکراسی و دولت رفاه بخشا این جنبه را در فرهنگ سیاسی جوامع پیشرفته غربی برای دوره ای تقویت کرد. این قرار بود مبنای سرمایه داری "با چهره انسانی" باشد. شاید برای خیلی از تحصیل کردگان و روشنفکران جوامع عقب مانده این آن وجهی بوده است که به نظام سیاسی در اروپای غربی، و به این اعتبار به مقوله دموکراسی که فی نفسه ربط مستقیمی به این "چهره انسانی" ندارد جذابیت میداد. لیبرتاریانیسم به رهبری جریان تاجر، بر متن معضلات اقتصادی سرمایه داری رفاه در دهه هشتاد، پایه این سیستم را، دقیقاً با استناد به مقوله "حکومت مردم" و با گرفتن رای مردم، به لرزه انداخت.

آیا به این ترتیب نمیشود گفت که مقوله آزادی مثبت، که بنظر میرسد برای امکانات برابر افراد و مسئولیت جامعه و آگاهی جاباز میکند، نقطه عزیمت بهتری برای تعریف آزادی سیاسی است؟

همانطور که قبلاً گفتم بنظر من نفس این تفکیک بعنوان یک تعریف پایه ای در شناخت مقوله آزادی اعتبار چندانی ندارد. در تحلیل نهایی، و همینطور در عمل سیاسی جامعه تائکونی، سنت لیبرالیسم انگلیسی و سنت سوسیال دموکراتیک اروپا، هر دو نشان داده اند که به یکسان میتوانند آزادی واقعی انسانها را تحریف کنند، به یکسان میتوانند تحت لوای ایجاد رژیم سیاسی آزاد یک انقیاد بنیادی تر طبقاتی در جامعه و یک بیحقوقی سیاسی مشهود در سطح عمومی را سازمان بدهند. آزادی مثبت و منفی هر دو در چهارچوب یک درک بورژوايي از انسان و آزادی انسان و بر متن یک جامعه تقسیم شده به طبقات تعریف میشوند. نبود موانع سیاسی و حقوقی برای اعمال اراده آزاد فرد جایی که

اقتصاد سیاسی جامعه قبلا انسانها را به دو طبقه حاکم و فرودست تبدیل کرده معنایی جز آزادی بی مهار طبقه حاکم در تاخت و تاز علیه طبقه کارگر و متمیزه بودن و دست و پا بسته بودن مطلق افراد طبقه فرودست در مقابل شرایط اجتماعی و اقتصادی ای که تغییرشان کاملاً از حیطه اراده آنها خارج بنظر میرسد، ندارد. آزادی منفی لیبرالیسم به این ترتیب، حال هر نقشی در برابر سلطنتهای مطلقه قرون گذشته داشته است، در دنیای امروز با هر ملاک آزادیخواهانه جدی مقوله ای مخدوش و بی اعتبار است.

"آزادی مثبت"، از طرف دیگر، ایجاب میکند که یک نهاد و یک مرجع اجتماعی وجود داشته باشد که نیازهای مادی و معنوی انسانها را برای داشتن شانس انتخاب آزادانه در قلمرو سیاسی و مدنی تفسیر کند. چقدر سواد و چه نوع سواد لازم است تا انسان بتواند در یک انتخابات تصمیم واقعا آزادانه خود را بگیرد؟ چقدر اطلاعات و چه نوع اطلاعاتی لازم است تا آدم بتواند آزادانه تشخیص بدهد در قبال فلان سیاست دولت، از اعلام جنگ تا سیاست مالی، کجا می ایستد؟ طول و عرض مسکنی که اجازه میدهد آدم در محدوده آن حق "طبیعی" خود مبنی بر داشتن یک حریم شخصی غیر قابل تعرض را جامه عمل بپوشاند، چیست؟ چه بخشی از روز فرد میتواند به کار اختصاص یابد بدون آنکه خدشه ای بر حق طبیعی هر فرد در پرداختن به نیازهای معنوی و عاطفی اش وارد بشود؟ مقوله آزادی مثبت، و سوسیالیسم بورژوایی، سنتا پای دولت را بعنوان مسئول تامین این حداقل ها، و لاجرم مرجع تشخیص اندازه ها و حد نصابها، به میدان کشیده است. اما فراموش نکنید که جامعه فی الحال طبقاتی است و دولت دولت بورژوازی است. بنابراین همه چیز در این خلاصه میشود که محدودیتهای بورژوایی بر حقوق و آزادیهای مردم اینبار نه توسط قوانین کور بازار بلکه توسط نهاد دولت اعمال میشود. تحت پوشش مصون داشتن فرد از بیحقوقی ناشی از عملکرد خودبخودی سرمایه داری و بازار، اینجا قالب زدن رسمی نحوه زندگی و طرز تفکر و انتخاب انسانها توسط نهادهای سیاسی و فرهنگی جامعه بورژوا در پیش گرفته میشود.

بعلاوه، بخاطر بیابوریم که چگونه، بخصوص با انقلاب انفورماتیک و الکترونیک چند دهه اخیر، رسانه های جمعی و ژورنالیسم رسمی بار اصلی تحمیق و تهدید مردم را، که قبلاً کار کلیسا و ارتش و پلیس بود، به اشکال مدرن تر و "بدون دخالت دست" برعهده گرفته اند. تحت لوای دسترسی به اطلاعات برای تصمیم گیری آزادانه و صحیح، که یک شرط در تعریف آزادی مثبت است، رسماً سوء اطلاعات را به جزء لایتنجری زندگی مردم تبدیل کرده اند. صفحه تلویزیون تان هرچه بزرگتر، اختیار و اراده سیاسی تان به همان درجه دست ساز تر و توخالی تر.

محصول عملی این مکاتب در قبال امر آزادی کمتر از مدل لیبرالی خالص ترسناک نیست. در کشورهایی که سوسیالیسم بورژوایی در اشکال مختلف دست بالا داشته، شوروی سابق یا اروپای شمالی برای مثال، فرد ایمن تر و مطمئن تر است، اما به همان درجه به دولت بورژوایی وابسته تر و در زندگی خود از آن متاثرتر است. اختیارات حقوقی دولت بورژوایی در دست بردن به پارامترهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی زندگی مردم وسیع تر است. دولت رابطه ای قیم مآب با توده کارکن جامعه برقرار میکند که به آن امکان میدهد بدرجه زیادی حرکت آنها را در مبارزه طبقاتی مشروط کند. در این جوامع فرد بیچهره تر و قالب زده شده تر است. بشدت در مقابل "حقایقی" که از بالا صادر میشوند، روش زندگی ای که بنامش رقم زده میشود و سناریوهای سیاسی و اقتصادی ای که جلوی گذاشته میشود بیدفاع و تسلیم است. مادام که جامعه طبقاتی است، مادام که دولت و ایدئولوژی حاکم بورژوایی و ابزار سیادت طبقه بورژواست، مکاتب بورژوایی هر تعریفی از آزادی بدهند جزئی از مکانیسم و دم و دستگاه محدود کردن آزادی توده مردم کارکن در جامعه اند. نمیتوان طبقه حاکمه داشت و آزادی سیاسی واقعی هم داشت. جامعه طبقاتی نمیتواند جامعه ای آزاد باشد.

در این شک نیست که در سیستمهای

پارلمانی فرد با انتخابهای سیاسی روبرو میشود و یا مخیر است به این یا آن شکل در حیات سیاسی جامعه دخالت کند. و باز تردید نیست که فرد مخیر است که در محدوده انتخابهایی که در مقابلش قرار میگیرد آزادانه آنچه را مایل است انتخاب کند. مشکل اینجاست که در جامعه طبقاتی خود انتخابهای سیاسی ای که جلوی افراد قرار میگیرد، خود مجراهایی که برای دخالتگری سیاسی جلوی او باز میشود، با ملاک آزادی واقعی انسان، قلابی و بی اعتبار است. بدواً من و شما را بعنوان صرب و کروات و عرب و کرد و مسلمان و مسیحی و سفید پوست و سیاه پوست، زن و مرد، شاغل و یا بیکار و غیره تعریف میکنند، بدواً خودآگاهی و هویت هریک از ما را بعنوان یکی از آحاد یک قوم، نژاد مذهب و کشور معین و یا عضوی از یک گروه اجتماعی معین تعریف میکنند، بعد این انتخاب "آزاد" را جلوی ما، یعنی این مخلوقین زبان بسته ایدئولوژی حاکم، میگذارند که حال بعنوان یک عده انسان متعصب و تحریک شده و ترسیده میخواهیم با ملت و یا نژاد بغل دستی دشمن خونی باشیم یا صرفاً رقیب اقتصادی. بدواً صحنه سیاسی جامعه را بصورت مسابقه پارلمانی احزاب چپ و راست بورژوازی، زیر سایه سنگین رسانه ها و دستگاه های عقیده سازی طبقه حاکم، میچینند و بعد از ما میخواهند، آنهم نه با اصرار، که هر چند صباح به یکی از آنها رای بدهیم. وجود رفراendum استقلال لیتوانی، رفراendum رد و قبول پیمان ماستریخت، انتخابات الجزایر و امثالهم البته نشان وجود دموکراسی و اختیار فردی است. اما نفس انتخابهایی که جلوی مردم قرار میگیرد اسارت آور است.

بنظر من شرط لازم آزادی، انقلاب علیه انقیاد طبقاتی و استثمار طبقاتی است. جامعه نابرابر، جامعه ای که نابرابری را بعنوان یک مشخصه اساسی خود بازتولید میکند، نمیتواند ظرف آزادی و اختیار انسان باشد. دموکراسی لیبرالی و نظام پارلمانی، هر مفهومی از آزادی هم که پشتوانه نظری آن را تشکیل بدهد، رژیم سیاسی ای برای سازمان دادن این جامعه و تبعیضی است که بنیاد آن را تشکیل میدهد.

قبلاً به مقوله دموکراسی غربی اشاره کردید و گفتید که باید تفاوتهای این مفهوم با دموکراسی لیبرالی را شناخت. در مورد این بیشتر توضیح بدهید.

برخلاف دموکراسی لیبرالی یا لیبرالیسم و پارلماناریسم و غیره، "دموکراسی غربی" مقوله ای است فاقد یک نقطه رجوع فلسفی و تئوریک. این مقوله محصول یک کشمکش سیاسی مشخص در تاریخ معاصر یعنی رقابت بلوکهای غرب و شرق و وجود جنگ سرد میان آنهاست. مقوله دموکراسی غربی در درجه اول نه به یک نظام، بلکه به یک بلوک سیاسی اشاره میکند. این عبارت را ماشین ایدئولوژیکی غرب، و در درجه اول سیاستمداران غربی، در رقابت علیه شرق و سیستم اقتصادی و سیاسی حاکم در بلوک شرق بکار برده اند. قبلاً این را بگویم که در این چند سال اخیر با بالا گرفتن تب هویت غربی و هویت اروپایی و بخصوص با سقوط شرق مقوله دموکراسی غربی تاحدودی از نظر محتوایی تدقیق شده است. پیش از این، تعلق یک کشور به اردوی دموکراسی غربی، که قبلاً جهان آزاد اطلاق میشد، لزوماً نه به معنی اروپایی و آمریکایی بودن کشور مربوطه بود و نه پارلمان داشتن و قانونی بودن حکومت آن. نفس تعلق به اردوی غرب با درجه ای اغماض برای اطلاق این عنوان به یک کشور کافی بنظر میرسید. دموکراسی غربی یک پراتیک سیاسی معین نبود، بلکه اعلام جانبداری از یک سلسله معیار ها و ارزشهای بنیادی سیاسی و فرهنگی، و از آن مهمتر اقتصادی، بود که آمریکا و اروپای غربی سمبل ها و مدافعان اصلی آن بودند. محور اساسی این مفهوم به این ترتیب تقدس مالکیت

خصوصی و تعلق به اردوی غرب در جنگ سرد تا حد تعلق به یکی از پیمانهای نظامی وابسته به آمریکا بود. واضح است که مدل‌های سیاسی آمریکا و اروپای غربی پارلمانی بود و از لیبرالیسم تاثیر پذیرفته بود. اما راجع به اسرائیل و ایران سلطنتی و فیلیپین و ژاپن و شیلی و یونان و ترکیه و امثالهم، یعنی اعضاء افتخاری و یا علی البدل دنیای دموکراسی غربی، با همین اطمینان خاطر این حرف را نمیشد زد. خلاصه حرفم اینست که مقوله دموکراسی غربی بیشتر ابزاری در جدال سیاسی و ایدئولوژیکی میان دو بلوک بود تا مفهومی در حقوق و تئوری سیاسی.

اما همانطور که گفتم امروز این مفهوم دارد محتوای تئوریک تری پیدا میکند. البته هنوز هم این مقوله بیش از آنکه اشکال و ساختارها و نرم‌های سیاسی‌ای را توصیف کند، نوع مشخصی از "تمدن" و سطح زندگی و "فرهنگ" را تداعی میکند. دموکراسی غربی معرف نوع مشخصی از زندگی است و نه صرفا یا لزوما یک رژیم سیاسی خاص. بنظر میرسد که امروز مفسرین سیاسی غربی عمدتا مقوله دموکراسی غربی را برای سرمایه داری‌های پیشرفته صنعتی با سطح بالای مصرف، کشورهایی که در آن سنت‌های عقب مانده قومی و ملی و مذهبی تابع فرهنگ فردگرایانه و رقابتی سرمایه داری صنعتی قرار گرفته است، و بخصوص ایدئولوژی بورژوازی به آنچنان نیروی مادی‌ای تبدیل شده باشد که بتواند تلاطم‌های سیاسی و فرهنگی حاد در این کشورها را کنترل کند، بکار می‌برند. هندوستان هر قدر هم پارلمانش پارلمان باشد و انتخاباتش کم‌تقلب، با این سر و وضع مردمش و جدال‌های قومی و مذهبی که سرپایش را گرفته است نمونه "دموکراسی غربی" محسوب نمیشود. اما ژاپن، حتی اگر تمام سیاستمدارانش نوچه گانگسترها و جیره خوار کمپانی‌ها باشند، یک جزیره دموکراسی غربی در شرق دنیا محسوب میشود. تایوان و کره جنوبی هم احتمالا به همین ترتیب.

بنظر من مقوله دموکراسی غربی از این نظر جالب است که به ما نشان میدهد که "بالا" از دموکراسی چه میخواهد و به اسم دموکراسی چه می‌سازد. این مقوله خیلی جدی تر و واقعی تر از اسطوره دموکراسی است که روشنفکران لیبرال جامعه، چه در عالم سیاست و چه در آکادمی‌ها، بخورد مردم میدهند. ادامه دارد

اگر حق انتخاب شاخص دموکراسی باشد، مردم روسیه یکی از دموکراتیک ترین دوره های زندگی خود را میگذرانند. لیست رشک برانگیزی از آینده ها جلوی آنها گرفته شده: از جنگ داخلی طبق الگوی یوگوسلاوی تا دموکراسی با مشت آهنین به سیاق شیلی پینوشه، از جامعه خاکستری و اقتصاد راکد دولتی مدافعان وضع سابق، تا دنیای پر زرق و برق بازار آزاد که فعلا اولین محصولاتش را بصورت فقر و بیخانمانی و میداننداری مافیای روسی ببار آورده است. کارگر روسی میتواند انتخاب کند که توسط کدام جناح، چگونه و به چه اسمی مزدش را بزنند، دهانش را ببندند، به جنگش ببرند، بیکار و تحقیرش کنند. همراه رئیس جمهور و بنام دموکراسی، حتی اگر در قدم اول مستلزم کودتا و سلب حقوق مدنی از مردم باشد، همراه اکثریت کنگره و بنام تامین اجتماعی و کنترل قیمتها، حتی اگر این کلمه اسم رمزی برای بازگشت به نظامی باشد که اوضاع امروز خود نتیجه بن بست تاریخی آن است، و یا همراه ناسیونالیسم افراطی و کشیهای از قفس گریخته و بنام عظمت روسیه، حتی اگر، به شهادت همین اروپای معاصر، محصول این جریانات خونریزی و خانه خرابی در مقیاس تودهای و حقارت مردم روسیه باشد.

انتخاب بین بد و بدتر، انتخاب شر کمتر، یکی از مکانیسمهای اصلی حرکت سیاسی توده مردم در جامعه بورژوازی است. این سهم آنها از آزادی است که در این جامعه بعنوان "واقع بینی" از آن تجلیل میشود. اما، جدال قدرت میان یلتسین و کنگره نشان میدهد که راه واقعی رهایی، مانند همیشه، تسلیم نشدن به این انتخاب است. اوضاع وخیم اقتصادی مردم روسیه، آنها را علیرغم تبلیغات کر کننده رسانه های غربی و وعده های کمک مالی، از یلتسین و سیاستها و افق نفرت آورش دور میکند. اما آلترناتیو جناح مخالف یلتسین در هیات حاکمه چیز بهتری در بر ندارد. انتخاب بین اینها برای کارگر و شهروند زحمتکش روسی یک اشتباه مهلک خواهد بود. آزادی و برابری و رفاه اجتماعی، و در مورد مشخص روسیه حتی اجتناب از جنگی که از پس این جدالها همه را تهدید میکند، در گرو استقلال سیاسی و عملی طبقه کارگر روسیه است

موج ترور دولت ایران علیه فعالین اپوزیسیون یک قربانی دیگرگرفت

ماه اوت گذشته وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی ، علی فلاحیان در تلویزیون سراسری لاف می زد که جوخه های مرگشان در حال شکار و ضربه زدن به نیروهای اپوزیسیون در خارج اند. سه هفته بعد افراد مسلح ، گروهی از فعالین اپوزیسیون را در جریان حمله ای با مسلسل در رستورانی در برلن بقتل رساندند. (به بیانیه مطبوعاتی شماره ۸ ما رجوع کنید)

جمهوری اسلامی از همان اولین سالهای روی کار آمدنش این سیاست ترور مخالفین سیاسی خود در خارج کشور را پیش برده است . طی این سالها دهها تن از فعالین سیاسی قربانی این اعمال تروریستی شده اند . هدف این حملات، هم اعضا سازمانهای چپ و سیاسی و هم گروهها و احزاب دیگر بوده اند.

آخرین حمله رژیم سه شنبه گذشته در ایتالیا روی داد: دو فرد مسلح موتور سوار، محمد حسین نقدی را که با اتومبیل عازم محل کار بود، هدف شلیک خود قرار داده و او را بقتل رساندند. وی نماینده شورای ملی مقاومت – یک سازمان اپوزیسیون ایرانی – در رم بود.

علیرغم دست داشتن آشکار جمهوری اسلامی در این حملات ، علیرغم لاف زدنهای بی پرده ایی که اینها کار اوست ، و علیرغم اینکه عاملین تعدادی از این حملات دستگیر شده اند و ارتباط آنها با حکومت ایران محرز شده ، دولتهای اروپایی هر بار از معرفی جمهوری اسلامی بعنوان عامل این ترورها خودداری کرده اند.

ما این جدیدترین عمل خونین جمهوری اسلامی را محکوم می کنیم ، و از همه کسانی که این حملات وجدانشان را می آزارد می خواهیم که در محکوم کردن آنها و خواستار متوقف شدن شان با هم همصدا شوند.

حزب کمونیست کارگری ایران

۲۲ مارس ۱۹۹۳

À ŠŁµ> xŁĀ> gZ

انترناسیونال

xZ@žZ }®™fŁ~ Í±ĀŁĀž~ [-Š äž®2Ł

شماره ۶ - اردیبهشت ۱۳۷۲ (مه ۱۹۹۳)

- ستون اول - منصور حکمت
- دمکراسی، تعابیر و واقعیات - گفتگو با منصور حکمت (بخش سوم)
- اعلامیه کمیته اجرایی حزب بمناسبت اول ماه مه

\fA.-lz z @A.f.+ ,ç•Z@¼>d

Á ¼Š fÂ³À> £. Â¼¹™

(بخش سوم)

انترناسیونال: اساس انتقاد مارکسیستی به دموکراسی لیبرالی و پارلمانی بعنوان
چهارچوبی برای پیاده شدن عملی آزادی سیاسی در جامعه چیست؟

منصور حکمت: بعدا در مورد مقوله آزادی قدری اثباتی تر چند کلمه ای میگویم. اما در مورد مدل دموکراسی لیبرالی اولین نکته ای که باید مورد توجه قرار بگیرد اینست ه علیرغم اینکه لیبرالیسم و اندیشه دموکراسی پارلمانی مانند همه اشکال ایدئولوژی و تئوری اجتماعی بورژوایی میکوشد پایه و بار طبقاتی خود را پنهان کند و بعنوان اصول و حقایقی عام و "بشری" ظاهر بشود، محتوای طبقاتی و جایگاه آن در سازماندهی حاکمیت بورژوایی به سهولت قابل مشاهده است. همانطور که گفتم، لیبرالیسم یک ایدئولوژی مشتق از مالکیت بورژوایی و مدافع مالکیت بورژوایی است. لیبرالیسم ترجمه مکانیسم بازار و ملزومات آن به زبان تئوری سیاسی و حقوق است. دموکراسی لیبرالی با پارلمان و انتخابات و غیره آن، یک نظام و روبنای سیاسی جامعه ای است که مشخصات بنیادی آن از نظر رابطه بخشهای مختلف جامعه با قدرت سیاسی در سطح پایه ای تری تعیین شده است. ایدئولوژی حاکم، ماهیت قدرت سیاسی را تعیین نمیکند بلکه از آن مایه میگیرد و آن را توجیه میکند.

دموکراسی لیبرالی به این ترتیب دقیقا عکس چیزی است که ادعا میشود: چهارچوبی برای شرکت توده مردم در امر دولت و قدرت سیاسی نیست، بلکه توجیه و پوششی برای اعمال قدرت یک طبقه، یک اقلیت، بر جامعه است. ضامن مصونیت حقوق بنیادی انسانها، چه جمعی و چه فردی، در برابر دست اندازی ها و خودکامگی های صاحبان قدرت نیست، بلکه مقررات و موازینی برای نحوه مشروع انکار و یا سلب این حقوق است. دموکراسی مفهومی است مربوط به مشروعیت دولت، و نه استقرار آن و یا تعیین کارآکتر سیاسی آن. دولت دموکراتیک دولتی است که مشروعیت و قانونیت اش را از رای مردم میگیرد. اما نفس وجود دولت، قدرت آن، منافع ای که دنبال میکند و طبقه ای که آن را در دست دارد از طریق رای و پارلمان تعیین نمیشود و از طریق پارلمان محفوظ داشته نمیشود. این دیگر خارج پروسه دموکراتیک در متن مبارزه وسیع تر طبقاتی و با ابزار های متفاوتی انجام میشود.

دموکراسی لیبرالی فرمولی است برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیت فی الحال مستقر بورژوازی و پنهان کردن خصلت طبقاتی آن. اما نفس این حاکمیت است که ناقض آزادی و متناقض با آزادی است. دموکراسی لیبرالی، و یا هر مکتب سیاسی دیگری که چهارچوب فکری و اداری این حاکمیت باشد، به همین اعتبار با آزادی بیگانه است.

پارلمان، قانون اساسی، سنت ها و قوانین لیبرالی و غیره حتی در تکامل یافته ترین دموکراسی های غربی هم ارکان

قدرت سیاسی و ظرف اصلی مادیت یافتن آن نیستند. حاکمیت بورژوازی اساسا به اعمال خشونت و یا تهدید به اعمال خشونت علیه مردم متکی است. سرکوب، ارباب و تحمیق محور حکومت بورژوایی است. نیروی مسلح سرکوب، اعم از ارتش و پلیس علنی یا نهادهای سرکوب مخفی، دادگاهها و زندانها و کل سیستم محاکمه و مجازات، اینها کانالهای اصلی اعمال قدرت و ضامن حفظ آن هستند. تصمیمات سیاسی اصلی در آرایش های محفلی و قانونی متنوع طبقه حاکمه، و از طریق نهادهای و مراجع غیر رسمی بورژوایی گرفته میشود که شغل وکالت مجلس بخودی خود حتی جوازی برای خبر شدن وکیل مربوطه از فعل و انفعالات آنها، تا چه رسد به شرکت در آنها، نیست. مجلس حتی در بسیاری موارد ابزار اصلی خوراندن این سیاستهای مصوب به مردم در نظام دموکراتیک هم نیست. این اساسا کار رسانه ها و دستگاههای تبلیغاتی طبقه حاکم است.

تا آنجا که به حقوق پایه مردم مربوط میشود، دوام و بقاء اینها ربط مستقیم با فراغ خاطر و تحمل اقتصادی و سیاسی بورژوازی دارد. هیچ دموکراسی ای در دنیا نیست که مفهوم "وضعیت فوق العاده" و حکومت نظامی و لغو حقوق مدنی در قوانین و یا سنت حقوقی آن تعبیه نشده باشد. هیچکس نباید یک لحظه هم در این تردید کند که حتی در صورتیکه برای مثال در یک انتخابات معمولی در کشوری مثل انگلستان جناح چپ خود حزب کار (کارگر) سرکار بیاید، شمارش معکوس برای دخالت ارتش و پلیس مخفی برای سرنگونی قهری و ماوراء قانونی دولت مربوطه از همان لحظه پایان انتخابات شروع میشود. خاصیت این پادشاه ها و ملکه هایی که در کاخهای دموکراسی غربی به هزینه گزاف ترشی انداخته شده اند اینست که در روز مبدا بعنوان سبیل های غایی کشور و میهن و ارتش علیه "سوء استفاده چپ" از دموکراسی به میدان بیایند. منظورم اینست که مورد مصرف دموکراسی لیبرالی حتی بعنوان یک قالب فرمال حقوقی برای حاکمیت بورژوایی و یا ضامن حقوق فردی و مدنی، محدود به دوره های متعارف و غیر بحرانی است. در دوره بحرانی، در دوره ای که کشمکش طبقاتی حاد میشود و پیروزی سوسیالیستی طبقه کارگر حتی بصورت یک تهدید بالقوه برای طبقه حاکم مطرح میگردد، این بساط یک شبه جمع میشود.

نظام پارلمانی بهرحال یک مکانیسم غیرمستقیم دخیل شدن مردم است. نه مردم، بلکه کسانی به نمایندگی آنها قرار است در حاکمیت دخیل شوند. این نماینده ها در نظام پارلمانی "نماینده مقید" نیستند، به این معنی که موظف به انعکاس تمایل انتخاب کنندگان خود در مورد موضوعات مختلف نیستند، بلکه نظر و رای خود را در پارلمانها و مجامع مقننه و غیره اعلام میکنند. بعبارت دیگر، مردم آنها را نه به نمایندگی و سخنگویی خود بلکه بعنوان جانشین خود در امر حاکمیت انتخاب میکنند. پروسه انتخابات به این ترتیب به معنی پروسه مشروعیت گرفتن دولت است و نه دخالت مردم در سیاست. و این، همانطور که قبلا گفتم، موضوع اساسی دموکراسی است: یعنی برقراری حکومتی که از نظر فرمال منبعث از مردم باشد.

انتخابات این را برای طبقه حاکم تامین میکند. چند سال یکبار این مهر تائید را میگیرند و پی کار خودشان میروند. رای دهنده، همانطور که قبلا در بحث دیگری توضیح داده ام، نه بعنوان آدم معین با نظر معین، که در فاصله دو انتخابات همچنان زنده است و حرف دارد، بلکه بعنوان یک واحد قابل شمارش در این سرشماری متناوب حضور بهم میرساند. نه کسی حرفش را میپرسد و میشنود، نه دست ایشان به جایی بند است و نه در مورد قوانینی که نمایندگان

مربوطه در مورد زندگی او تصویب میکنند تا چهار سال بعد که دوباره رای ناقابلش را در یک نوبت به صندوق بیاندازد کاری از دستش بر می آید. البته میتواند در این فاصله اعتراض کند، مشروط بر اینکه شهر را شلوغ نکند و اعتراض او محل امور متعارف جامعه نشود و مزاحمت جدی ای برای بورژوازی سیاستمدار و بورژوازی کاسب درست نکند. وگرنه، مانند معدنچی انگلیسی، صلاحیت خود را برای برخورداری از حقوق مدنی از دست میدهد.

به مدل پارلمانی از موضع مطالبه پیگیرانه تر دموکراسی ایرادات مختلفی گرفته میشود. مثل قابل عزل نبودن نمایندگان توسط انتخاب کنندگان، انحصار بورژوازی بر دستگاههای تبلیغاتی، پرخرج بودن امر شرکت در انتخابات بعنوان کاندید و بعضا حتی بعنوان رای دهنده، انتخاب شدن دولتهایی که عملا بخش کوچکی از مردم به آنها رای داده اند، چه بدلیل درصد پائین شرکت کنندگان در انتخابات و چه شکل معین تخصیص کرسی های پارلمانی برحسب آراء احزاب و غیره. اینگونه انتقادات به دموکراسی چه جایگاه و اهمیتی در بحث شما دارند؟

اینها انتقاداتی ریشه ای به این سیستم نیستند. برخی، مانند اعتراض به سیستم هایی نظیر انگلستان که در آن کرسی های پارلمان به نسبت مستقیم درصد آراء توزیع نمیشود، اساسا حتی انتقاد محسوب نمیشوند. بهر حال، خود متفکرین بورژوازی در راس دیگران این نواقص را با فصاحت تمام بحث میکنند و له و علیه این نکات با ارجاع به اصول دموکراسی و لیبرالیسم برای هم استدلال میاورند. ایراد اصلی، نکته ای که بنظر من محور نقد مارکسیستی به این سیستم است، جدا قلمداد شدن مساله دولت و قدرت سیاسی از اقتصاد سیاسی و مبارزه طبقاتی در جامعه و دادن تبیینی صرفا حقوقی و اداری از دولت بورژوازی است. این تصویر که این مردم هستند، که، حال در یک پروسه کم یا بیش آزاد و منصفانه، با رای خود دولت را انتخاب میکنند، تصویری قلابی است. صاحب طبقاتی دولت قبلا بر مبنای تقسیم قدرت اقتصادی، بر مبنای حاکمیت سرمایه بر زندگی تولیدی و اجتماعی و بر مبنای موازنه ایدئولوژیکی جامعه و خودآگاهی مردم، تعیین شده هست. مقدم به انتخابات و پارلمان نیروی اعماب قهر مسلح بورژوازی برای حراست قهرآمیز این قدرت و این دولت سازمان یافته و وجود دارد. قوانین و حقوق جزایی، اعم از نوشته یا ننوشته، در دفاع از قدرت بورژوازی و قدوسیت تصویر بورژوا از جامعه، و دادگاهها و زندانها برای تضمین اجرای آنها وجود دارد. انتخابات این را تعیین میکنند که کدام جریان و حزب و مجموعه افراد، با کدام سایه روشن های برنامه ای و روشی، اداره این سیستم و تعیین اولویت های اجرایی آن را برای دوره ای برعهده میگیرند.

انتقاداتی از این دست، که بهر حال از موضع دلسوزی بحال چپ مطرح میشود، علل اصلی ناکامی چپ رادیکال در نظامهای پارلمانی را میپوشاند و بر توهّمات پارلمانی چپ بویژه در کشورهای اروپایی، صحنه میگذارد. علت اصلی اینکه چپ رادیکال در انتخابات به ندرت به جایی میرسد برخلاف تصور منتقدین دموکرات دموکراسی پارلمانی، این نیست که پول ندارد تبلیغات کند، پروسه انتخابات دموکراتیک نیست و یا فرمول ریاضی تخصیص کرسی ها در رابطه با تعداد آراء به نفع احزاب بزرگ کار میکند و غیره. علت اینست که رای دهنده، و قبل از همه توده وسیع خود طبقه کارگر، تصویر واقعی تر و بی توهّم تری از جایگاه انتخابات و پارلمان در زندگی شان دارند. میدانند که انتخابات وسیله

تغییرات بنیادی در جامعه نیست، میدانند که صاحب طبقاتی قدرت سیاسی از طریق انتخابات پارلمانی تعیین نمیشود، میدانند که حداکثر انتظار از پارلمان کمک به امر رفرف های موضعی است، میدانند که انتخابات بر سر بود و نبود سرمایه و سرمایه داری نیست، بلکه بر سر کم و زیاد شدن جزئی سهم آنها از امکانات جامعه موجود در دوره بعد است، میدانند که نتیجه انتخابات پارلمان تنها انعکاس کمابیش وفادارانه موازنه قوایی خواهد بود که فی الحال، بیرون پارلمان و بیرون دموکراسی، میان طبقات برقرار است.

کارگر ممکن است آگاهانه دشمن سرمایه داری باشد ولی در انتخابات پارلمانی علی العموم نه به احزاب خواهان انقلاب علیه سرمایه، بلکه به جناح چپ خود بورژوازی رای میدهد. به حزبی که به زعم او اتفاقا میتواند موقعیت او را در رابطه با سرمایه ای که در حال کار است بهبود بدهد. اگر تغییرات بنیادی منتفی تلقی شده باشد (که نفس اجرای انتخابات و اصالت پارلمان و وجود اوضاع غیرانقلابی این را به مردم میفهماند) آنوقت خیلی طبیعی است که اقشار محروم که دیگر باید به رفرف رضایت دهند، به شخصیتها و احزاب اصلاح طلب خود طبقه حاکمه رای بدهند که به زعم آنها از امکان مادی به کرسی نشاندن آن اصلاحات برخوردارند. مشکل چپ این نیست که چرا تخصیص کرسی ها به نسبت مستقیم آراء نیست و چرا حزب تروتسکسیت سر کوچه امکان مساوی تبلیغ تلویزیونی ندارد تا بلکه یک نماینده در میان ۴۰۰ نفر را بخود اختصاص بدهد. مشکل اینجاست که کارگر در اوضاع متعارف علی القاعده کسی را که از موضع انقلاب علیه سرمایه میخواهد به مدت ۴ سال نماینده مجلس شود، وکیل خوبی برای دنبال کردن منافع روزمره اش از این مجرای خاص نمیبیند. مردم، مگر در دوره بحران انقلابی (که در آن حالت پارلمان هم دیگر مرجع قانون گذاری در یک جامعه با ثبات نیست بلکه تریبونی برای آژیتاسیون و مانور سیاسی است) کاملاً مقررات بازی پارلمانی را میدانند و رعایت میکنند. از اهم این مقررات یکی هم این است که برنده طبقاتی بازی از پیش معلوم است و در غیر اینصورت کل این بساط برچیده میشود.

به این ترتیب از نظر شما اینگونه اصلاحات در نظام پارلمانی آن را به تصویر مارکسیستی از آزادی نزدیک تر نمیکند ...

مبحث آزادی از نقطه نظر مارکسیستی کلاً در صفحه متفاوتی جریان پیدا میکند. موضوع دموکراسی "دولت مشروع" است. اما آزادی مقوله ای مربوط به فرم حکومت و رابطه فرد و دولت نیست، بلکه مربوط به نفس حکومت و وجود و عدم وجود دولت است. مفهوم گرهی در مبحث آزادی، طبقه و استثمار و سرکوب طبقاتی است. این منشاء دولت است. شرط آزادی واقعی انسان محو تقسیم طبقاتی، پایان استثمار بخشی از جامعه توسط بخشی دیگر، از میان رفتن مبنای سرکوب و سلب آزادی و در نتیجه زوال دولت بعنوان ابزار تحمیل منافع و حفظ برتری طبقاتی است. نظام پارلمانی نه فقط سرسوزنی به این مفاهیم نزدیک نمیشود، بلکه خود یکی از موانعی است که جامعه انسانی در مسیر آزادی کامل و واقعی باید از آن عبور کند.

مفهوم آزادی در مارکسیسم تجزیه پذیر به قلمرو سیاست و اقتصاد و یا به جامعه و ذهن نیست. رهایی، یک رهایی کامل است. بیرونی و درونی. همان پروسه ای موانع بیرونی ای را که اراده آزاد انسانها را مانع میشوند از بین میبرد،

از خود بیگانگی انسان و تمام آن منافع مادی و معنویات واژگونه ای را که انسانها را به پذیرش اخلاقی نابرابری و انقیاد و قبول نقش سرکوبگر و سرکوب شونده سوق میدهد از میان میبرد. قوانین و نیاز به قوانین با هم از میان میروند. همان پروسه ای که برابری ایجاد میکند، ناعدوستی و احترام عمیق به سعادت و آزادی یکدیگر را بوجود میآورد. نمیتوان مزد بده دنبال سود و مزد بگیر مجبور به کار داشت و در قلمرو سیاسی آزاد بود. نمیتوان طبقات فرادست و فرودست داشت و تعصب و جهالت و ستمگری و جنایت نداشت. آزادی واقعی تنها حاصل دگرگونی سوسیالیستی جامعه و خروج انسان از دوران توحش طبقاتی اش است. آزادی واقعی مفهومی اجتماعی و فراگیر است و نه صرفاً حقوقی و اداری. به این اعتبار آزادی واقعی موضوع دموکراسی نیست زیرا دموکراسی و لیبرالیسم با فرض بنیاد اجتماعی و اقتصادی بورژوازی، با فرض وجود سرمایه و سود و مزد و بازار و مالکیت خصوصی، به مشخصات روبنای سیاسی و اداری جامعه میپردازد.

آیا نقد شما به دموکراسی هیچ خصلت دورانی ندارد؟ منظورم اینست که آیا تاریخا پیدایش دموکراسی محملی برای گسترش آزادی واقعی انسانها نبوده است و یا هنوز نمیتواند در جوامعی چنین باشد؟ آیا انتقاد مارکسیست امروز به این تفکر و این نظام انتقادی به کهنه بودن آن است و یا به تناقض همیشگی و بنیادی آن با آزادی واقعی؟

به هردو جنبه. بنظر من از این لحاظ انتقاد ما به لیبرالیسم و دموکراسی از نوع انتقاد ما به خود شیوه تولید سرمایه داری است. وقتی تولید کننده از وابستگی به زمین و از کنترل ارباب فئودال خارج میشود و به یک "کارگر آزاد" تبدیل میشود که میتواند نیروی کارش را آزادانه بفروشد، این یک پیشرفت تاریخی است. اما هیچکس مفهوم "کارگر آزاد" را، که در واقع به معنی انسان فاقد مالکیتی است که ناگزیر به فروش نیروی کار خویش است، با آزادی واقعی انسانها در قلمرو اقتصادی اشتباه نمیگیرد. پیدایش دموکراسی و برقراری حقوق مدنی ای در راستای اصول لیبرالی، و پیدایش مقوله فرد و شهروند بعنوان مبنای فرمال کسب مشروعیت حکومت، یک پیشرفت تاریخی در برابر حکومتهای مطلقه بود، اما این در قیاس با آزادی واقعی، و تصویری که جنبش سوسیالیستی، با همه توهّمات و ناروشنی هایش، همزمان با آن از آزادی واقعی میدهد، عقب مانده است. سوسیالیسم و دموکراسی ایده هایی بوده اند که در طول تاریخ سرمایه داری دوشادوش هم وجود داشته اند و رشد کرده اند. دو جنبش در کنار هم و رقیب با هم و البته در بسیاری موارد در امتزاج با هم. به این اعتبار انتقاد سوسیالیستی از دموکراسی و آلترناتیو سوسیالیستی به دموکراسی به اندازه خود دموکراسی قدمت دارد. انتقادات محتوایی سوسیالیسم به دموکراسی، که در واقع انتقاد به تلقی و تعریف بورژوازی از آزادی و از دولت و روبنای سیاسی در سرمایه داری است، صد و پنجاه سال قبل همانقدر موضوعیت داشت که امروز.

این تصور که برقراری دموکراسی، با تعبیری که من در این بحث از آن دادم، در برخی جوامع امروز هنوز میتواند محملی برای گسترش آزادی انسانها باشد، بنظر من خام اندیشانه و غیر انتقادی است. به این معنی که آزادیخواهی در این کشورها را دنبال نخود سیاه میفرستد. دموکراسی امروز یک سلسله حکم راجع به آزادی مطبوعات و عقیده و خوشرفتاری با اقلیت ها نیست (حتی اگر روزی این بوده باشد)، مدلی نیست که بتوان آن را دلبخواهی هرچا پیاده کرد.

بلکه عنوانی است برای رژیم سیاسی بورژوازی امروز. نمیشود دموکراسی را بعنوان یک نهاد و یک روبنای سیاسی استوار خواست و حکومت بورژوازی را نخواست. و لذا این بورژوازی و منافع اوست که معنی عملی دموکراسی و سهم اتباع جامعه از آزادی را در هر مورد و در هر دوره تعیین میکند. اگر جایی بورژوازی مستبد باشد و به حقوق فردی و مدنی بی اعتنا، که در انتهای قرن بیستم این کم کم یعنی همه دنیا، آنوقت گسترش آزادی را از دموکراسی انتظار داشتن گول زدن خود و مردم است. دموکراسی امروز دیگر خود را بعنوان آنتی تز فئودالیسم و سلطنت مطلقه و حکومت مذهبی تعریف نمیکند، بلکه صاف و ساده سد دفاعی بورژوازی در برابر آزادی خواهی کارگری و انتظارات آزادیخواهانه ملهم از سوسیالیسم در جهان امروز است.

به این ترتیب آیا بنظر شما نفس کلمه و مفهوم دموکراسی برای طبقه کارگر و جنبش کمونیستی کارگری غیر قابل استفاده است؟ بگذارید اینطور سوال را طرح کنم، چرا نمیتوان در تقابل با تعبیر بورژوایی از دموکراسی یک تعبیر پرولتری و سوسیالیستی از دموکراسی داشت، همانطور که در ادبیات کمونیستی و از جمله در اندیشه خود لنین وجود دارد و یک فرمولاسیون قدیمی و پذیرفته شده در میان کمونیستها بوده است؟

من مخالفت فнатیککی با بکار بردن کلمه دموکراسی ندارم. در خیلی موارد مردم از این عبارت بجای مفهوم آزادی، برقراری حقوق مدنی متعارف، و یا حتی وجود تحمل سیاسی و اجتماعی در قبال آراء و رسم و آئینهای مختلف و غیره استفاده میکنند. آنچه که من دارم میگویم اینست که این مفهوم، آنجا که بعنوان یک ایده آل سیاسی بکار میرود، و بخصوص آنجا که چپ به تعریف و تمجید آن میپردازد، یک مفهوم گمراه کننده و از نظر سیاسی زیانبار بحال مبارزه برای آزادی واقعی است. بحث من اینست که دموکراسی مترادف با آزادی نیست. دموکراسی یک فرم حکومتی و یک سلسله ایده ها و پراتیکهای سیاسی متناسب با وجود اجتماعی سرمایه و بیحقوقی سیاسی ناشی از آن است، که بویژه در دوره ما از هر رابطه ای با گسترش حقوق توده مردم تهی شده. دموکراسی یک اسم رمز سیاسی، یک آرم، برای یک وضعیت سیاسی و اقتصادی ارتجاعی است که تقدس بازار محور اصلی آن است.

این درست است که کلمه دموکراسی مجموعاً در ادبیات کمونیستی تاکنونی بار مثبتی داشته است و یک کلمه کلیدی در مبارزه سیاسی و در امر تاکتیک بشمار میرفته است. اما بنظر من این باید تغییر کند، چرا که وضعیت عینی و معنی عملی دموکراسی و همینطور برداشت ذهنی جامعه امروز از دموکراسی تغییر کرده است.

این را هم بگویم که خود برخورد متفکرین کمونیست به مقوله دموکراسی از نوشته های اولیه مارکس و انگلس (۱۸۴۳-۴۷) در مورد روندهای فکری و تحولات سیاسی اروپا تا شیوه برخورد لنین در متن انقلاب روسیه و در رابطه با جنبشهای توده ای در اوائل دهه بیست قرن حاضر، دستخوش تغییراتی شده که خود بیانگر درجه ای تدقیق تئوریک از یک طرف و از آن مهم تر تکوین کنکرت دموکراسی و دموکراتیسم در جهان عینی است. در نوشته های مارکسیستی پیشین تفکیک برجسته تری، به نسبت آنچه که من امروز میگویم، میان اصل دموکراسی به معنی حکومت مردم یا

حکومت مردمی با لیبرالیسم و پارلمانتاریسم بعنوان محتوای عملی دموکراتیسم بورژوازی وجود دارد. در حالیکه لیبرالیسم و دموکراسی بورژوازی به روشنی به مالکیت خصوصی و بازار و سرمایه ربط داده میشوند، دموکراسی به معنی عام بعنوان "جمهوری خواهی" و ختم سلطنتهای مطلقه، بعنوان خواست تبدیل مردم به منشاء قدرت و ایجاد جامعه مدنی متکی به قانون و معطوف به سعادت شهروندان و غیره گرفته میشود. در آن مقطع دموکراسی کلمه روز است. در اذهان عموم معادل بیداری مردم به حقوقشان و تمایلشان به بدست گرفتن امور خود است. اینجاست که مارکس و انگلس به دفعات از "دموکراسی کمونیستی"، از "ما دموکراتها"، از "دموکراسی واقعی"، از تمایز دموکراسی کارگران با دموکراسی بورژواها و نجبا، از سعادت و رفاه بشر بعنوان هدف دموکراسی و نظیر اینها صحبت میکنند. این بنظر من طبیعی است. چرا که نبرد اجتماعی برای معنی کردن کلمه دموکراسی در جریان است و اینگونه فرمولبندی ها خود بخشی از تلاش کمونیستها و کارگران سوسیالیست برای گذاشتن سوسیالیسم در دستور عملی جامعه ای است که ترقی اجتماعی را در تقابل با استبداد "دموکراسی" مینامد. بعدها، البته، تفکیک بسیار روشن تری میان کمونیستها و سوسیالیستها با دموکراتها و دموکراسی در آثار مارکس و انگلس به عمل میاید و دموکراسی به کلمه ای تبدیل میشود که بیشتر در متن صحبت در مورد رادیکالیسم بورژوازی و تحرک خرده بورژوازی به میان میاید. بهرحال در اوائل کار، مارکس و انگلس تا حدودی حتی سوسیالیسم را به عنوان هدف و محتوای عملی پیروزی دموکراسی، بعنوان تحقق دموکراسی واقعی، بحث میکنند.

دوره لنین دوره متفاوتی است. دموکراسی عملا با تفسیر بورژوا- لیبرالی خود به کرسی نشسته است و کمتر آن معنی عام و بیشکل "جمهوری خواهی" سابق را دارد. لنین حتی تلاش کرده است مبانی دوام درجه ای تحمل سیاسی و آزادی های مدنی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته را بر مبنای وجود یک نظام جهانی و امپریالیستی و تقسیم بین المللی آزادی و اختناق توضیح بدهد. لنین خیلی بیشتر از رهبران قبلی کمونیسم خود را موظف میبیند که با دموکراسی واقعا موجود، با لیبرالیسم و نظام پارلمانی و انتخاباتی اش، جدل کند و تصویر کنکرت تری از دموکراسی کارگری متکی به دیکتاتوری پرولتاریا و شوراها بدهد. اما خصلت نمایی حکومت کارگری بعنوان "دموکراسی" کارگری برای لنین بیشتر جنبه تدافعی دارد و اساسا در پلمیک با کسانی مطرح میشود که آزادی سیاسی تحت حکومت کارگری را از موضع پیشداوری های لیبرالی و نظام پارلمانی زیر سوال میبرند. خود مفهوم دموکراسی برای لنین دیگر بیش از پیش در متن پراتیک سیاسی بورژوازی جا نمیگیرد. "دموکراسی انقلابی"، عبارتی که لنین دوست دارد در مورد رادیکالیسم تهدیدستان غیر پرولتر بکار ببرد، در آثار او در حوالی انقلاب اکتبر و بویژه بعد از آن دیگر کاملا بعنوان تمایل و جنبشی غیر پرولتری و متمایز از سوسیالیسم کارگری بکار گرفته میشود. رادیکالیسم و آزادیخواهی کارگری با سوسیالیسم و رادیکالیسم غیر کارگری با "دموکراسی انقلابی" توصیف میشوند.

دو نکته در تبیین لنین از دموکراسی قابل توجه است: اولاً، دموکراسی بیش از پیش از یک ایده آل عام، از یک مترادف سیاسی برای مفهوم آزادی، تبدیل به یک وضعیت سیاسی مشخص و حتی گذرا میشود که ایستگاه بین راه و تخته پرشی برای انقلاب سوسیالیستی به حساب میاید. تصریح میشود که سوسیالیسم یعنی فراتر رفتن از دموکراسی، رسیدن به آزادی واقعی. ثانیاً، اوضاع دموکراتیک مورد نظر کارگران، بعنوان یک دوره گذار، بیش از پیش با فرم و قالبی غیر لیبرالی و شورایی توصیف میشود. عمل مستقیم و از پائین کارگران و اقشار فرودست و همینطور ارگانهای توده ای

این عمل مستقیم برجستگی پیدا میکند. عبارت دیگر در شیوه برخورد لنین دموکراسی اصالت و حقانیت خود را از اقشار اجتماعی ای میگیرد که پایه آن را در هر دوره تشکیل میدهند و آن وضعیتی دموکراتیک محسوب میشود که در آن موانع اعمال اراده سیاسی اقشار فرودست از میان برداشته شده باشد. برای لنین وجود و بقای آزادی های سیاسی و مدنی (حتی بورژوازی) که از نظر او برای پیشروی طبقه کارگر حیاتی است، خود در گرو اعمال اراده طبقاتی است که برخلاف بورژوازی در این حقوق ذینفع هستند.

تداعی شدن دموکراسی، نه در درجه اول با مجموعه معلومی از حقوق و آزادیهای مدنی و ارگانهای مقننه انتخابی نظیر پارلمان، بلکه با اعمال اراده مستقیم و از پائین توده ای و نهاد های مستقیم و محلی این حرکت، اینهم به سهم خود با توجه به شرایط آن دوره قابل درک است. از یکسو دموکراسی پارلمانی در اروپا به نرم تبدیل شده و رابطه لیبرالیسم و پارلمانتاریسم بورژوازی با ارتجاع کاپیتالیستی و امپریالیستی روشن تر و قابل مشاهده تر شده. از سوی دیگر خیزش های سوسیالیستی به منظور کسب قدرت سیاسی عملا دارد در دستور جنبش طبقه کارگر قرار میگیرد. مقدمات جنبش بطور عینی از اصلاحات پارلمانی فراتر رفته است.

در سیر تحریف مارکسیسم در شوروی دوره استالین و بعد و در تجربه چین و و خروج مائوئیسم، رابطه مقوله دموکراسی با حق و آزادی های مدنی از یک طرف و با اعمال اراده از پائین اقشار فرودست کاملا گسیخته میشود. از یک طرف دموکراسی به اسم مستعار اقشار اجتماعی خاصی تبدیل میشود که مستقل از سیاست و اهداف اجتماعی و سیاسی شان به اعتبار جایگاه اقتصادی شان "دموکرات" محسوب میشوند، و از طرف دیگر خود این اقشار، چه در تبیین سیاسی و چه در دنیای واقعی با نیروهای سیاسی و دولتهایی که "نماینده" طبقاتی آنها هستند جایگزین میشوند. خیلی ساده وضعیت دموکراتیک، که در این مکاتب دموکراسی خلق یا توده ای نامیده میشود، وضعیتی است که در آن احزاب "خلق" قدرت را در دست دارند. در این نوع دموکراسی ها، که فرم حکومتی اصلی کشورهای مختلف در بلوک شوروی و چین و اعمار سیاسی دور نزدیک آنها بود، فرض خلقی بودن دولت است که توجیه دموکراتیک خوانده شدن رژیم به حساب میاید و نه وجود آزادیهای فردی و سیاسی و مدنی و یا نهادهای محلی تصمیم گیری توده ای و غیره.

این تبیین دولتی - خلقی اساس درک چپ ضد امپریالیست جهان سومی از دموکراسی بود. شاید یادتان باشد که وقتی در اول انقلاب ۵۷ ما از آزادی های بیقید و شرط سیاسی نظیر آزادی بیان و مطبوعات و غیره صحبت کردیم، حتی رادیکال ترین بخش چپ آن روز، خط ۳ و حواشی آن، شوکه شدند. ما را به این متهم میکردند که میخواهیم نشریه میزان را باز نگهداریم! در مکتب آنها، یا بهرحال در تعبیر شبه سوسیالیستی ای که خواه ناخواه از استالین و مائو ارث برده بودند، دموکراسی خلق به معنی بقدرت رسیدن جبهه واحد احزاب خلقی بود. اینکه حقوق فرد در این نظام چیست و تکلیف آزادی بیان و آزادی اعتصاب مردم چه میشود از نظر آنها یکسره به قلمرو لیبرالیسم تعلق داشت.

این نگرش دولتگرایانه و خلقی به دموکراسی هم زمینه های اجتماعی خود را داشت. این چیزی جز ناسیونال رفرمیسم ضد امپریالیستی خرده بورژوازی و روشنفکران ناراضی از عقب ماندگی اقتصادی در اینگونه کشورها نبود. دموکراسی خلق قرار بود رژیم سیاسی معطوف به رشد اقتصادی و صنعتی، قطع وابستگی به غرب، کسب "استقلال" اقتصادی و ارتقاء

حیثیت سیاسی کشور باشد. زیرا توسعه اقتصادی و استقلال سیاسی تمایلات مشخص کننده خلق و اقشار خلقی به حساب میامد. در مقابل، آزادی فردی، گشایش فرهنگی، بالا رفتن سطح و تنوع مصرف، اینها تمایلات بورژوازی و مغایر با منافع خلق محسوب میشدند.

پشت همه اینها میشد تلاش بخشی از بورژوازی جهان سوم و کشورهای عقب مانده را دید که میخواست با سازمان دادن یک دولت مقتدر و ملی، بر مبنای یک بسیج ایدئولوژیکی توده کارگر و زحمتکش جامعه برای پذیرش عسرت اقتصادی و محدودیت سیاسی، توسعه و صنعتی شدن اقتصاد ملی را جامعه عمل بپوشاند. دموکراسی، دموکراسی خلق، ابزار سیاسی و ایدئولوژیکی یک چنین دولت بورژوازی بود. بنظر من با پیدایش و بعد ورشکستگی مقوله دموکراسی خلق دوران ور رفتن کارگر و سوسیالیسم با مقوله دموکراسی دیگر رسما تمام میشود. چرا که در دموکراسی خلقی، درست مانند دموکراسی لیبرالی، مقوله دموکراسی بار دیگر رسما به ابزار مشروعیت بخشیدن به دولت طبقاتی بورژوازی حاکم تبدیل میشود.

این واقعیت که دور جدید محبوبیت دموکراسی که در این چند ساله شاهد آن بوده ایم، رسما در متن تقدس بازار و تمجید کاپیتالیسم شکل میگیرد، خود گواه این است که دوران رادیکالیزه کردن و "اصیل" کردن و کارگری کردن مقوله دموکراسی توسط سوسیالیستها دیگر بسر رسیده است. دموکراسی در هر دوره یک محصول مشخص تاریخی است و تا هرجا مفسرین آن بخواهند کش نیاید. ما دیگر نه در دوره مارکس و چشم گشودن کارگر به حقوق سیاسی و مدنی هستیم و نه در دوره لنین و اولین انقلابات کارگری برای کسب قدرت. این دوره جدیدی است. گند کار سرمایه داری و اقتصاد و سیاستش درآمده است. هرکس مختار است هر کلمه ای منظورش را بیان میکند بکار ببرد. اما بنظر من، برای کمونیسم کارگری مفهوم و مقوله دموکراسی راهگشا نیست. بیش از آنکه آگاهی بیار و توهم ایجاد میکند، بیش از آنکه صف آزادیخواهی دنیای امروز را تعریف کند، آن را با خیل عظیمی از بدترین دشمنان آزادی انسان مخدوش میکند، بیش از آنکه نظام اجتماعی شایسته زندگی بشر را تعریف کند، به نظامهای فاسد و سرکوبگر موجود مهر تائید میزند.

بنظر من ما باید این کلمه را کنار بگذاریم و در این خیمه شب بازی اواخر قرن بیست، ولو ناخواسته، شرکت نکنیم. ما دموکرات نیستیم، ما آزادیخواهیم، ما سوسیالیستیم، ما مدافع انسان و حقوق و حرمت او، اعم از فردی و جمعی، در برابر نظام طبقاتی حاکم هستیم. هدف تاریخی ما دموکراتیزه کردن دولت نیست، از میان بردن پایه وجودی آن است. ما از آزادی های فردی و مدنی انسانها در مقابل تعدیات دولتها و احزاب اعم از دموکراتیک و غیر دموکراتیک، پارلمانی و غیر پارلمانی، قاطعانه دفاع میکنیم و معتقدیم تنها انقلاب سوسیالیستی کارگر و انسانهایی که حول پرچم این انقلاب بسیج میشوند، میتواند جامعه ای به معنی واقعی کلمه آزاد ایجاد کند.

یک رگه تجدید نظر در میان سوسیالیستها بدنبال سقوط بلوک شرق، انتقاد به آنچه کمرنگ بودن ایده آل دموکراسی در کمونیسم و سوسیالیسم تاکنونی خوانده میشود و تلاش برای رفع این به اصطلاح نقیصه از طریق وارد کردن و پررنگ کردن مفهوم

دموکراسی در سوسیالیسم است. همچنین گرایش‌های مختلفی استدلال میکنند که نبود دموکراسی در شوروی و کشورهای بلوک شرق یک عامل اصلی در شکست این نظامها بوده است. نظر شما درباره این گونه نقدهای دموکراتیک چه از مارکسیسم و چه از سیر توسعه و تکوین و نهایتاً سقوط شوروی بعنوان یک بلوک مدعی سوسیالیسم چیست؟

بنظر من این نوع منتقدین دو دسته اند، یک عده منظورشان از دموکراسی همین معنای مشخص بورژوا- لیبرالی آن است و بحث واقعی شان اینست که نه فقط تئوری سیاسی مارکسیسم، بلکه مبانی اقتصادی آن باید مورد تجدید نظر قرار بگیرد و هم بازار و هم دموکراسی به معنی پراتیک پارلمانی و غربی آن، باید به این نگرش اضافه شود و با آن امتزاج پیدا کند. پوچی و بورژوایی بودن چنین تلاشی از نقطه نظر کمونیستی که اساساً منتقد اقتصاد بورژوایی و روبنای سیاسی جامعه بورژواست و مارکسیسم را در این ظرفیت شناخته و پذیرفته است نیازی به توضیح ندارد. جلوی کسی که میخواهد با امتزاج مارکسیسم و بازار و مارکسیسم و لیبرالیسم مکتب ثالثی بسازد را نمیشود گرفت. اما چنین مکتب پیوندی ای بهرحال نه ربطی به رهایی از سرمایه داری پیدا میکند و نه به آزادی بشر و نه در نتیجه توسط جنبش سوسیالیستی کارگری بدست گرفته میشود.

اما بحث آنها که معتقدند مقوله فرد و آزادی فردی به معنایی کلی تر در کمونیسم و مارکسیسم کمرنگ بوده است، باید مشخص تر جواب بگیرد. اینجا طبعاً جای بحث تفصیلی در این مورد نیست. من فقط به ذکر این نکته اکتفا میکنم که این انتقادات خواه ناخواه تحت تاثیر پراتیک بستر رسمی کمونیسم در شوروی و چین و اقمار آنها هستند و خواه ناخواه این پراتیک را کلاً یا بخشاً پای مارکسیسم مینویسند. در غیر اینصورت بنظر من خیلی ساده است که انسان با مراجعه به آرمانها و تحلیلهای مارکسیستی، با مراجعه به تاریخ کمونیسم قبل از تغییر ریل شوروی، نشان بدهد که چگونه نه فقط مارکسیسم نیازی به اصلاحات آزادیخواهانه ندارد، بلکه چه از نظر تحلیلی و چه در تاریخ واقعی جهان این جریان اساساً به دلیل آزادیخواهی افراطی و بدون تخفیف همواره مورد حمله متفکرین و سیاستمداران بورژوایی بوده است. اگر تلقی جامعه از مقوله آزادی و ارزش و حرمت انسان در طول دو قرن اخیر تعمیق شده باشد این اساساً مدیون مارکسیسم و کمونیسم بوده است. مارکسیسم چنان تلقی ماکزیمالیستی‌ای از آزادی انسان دارد و جلوه های انقیاد انسانها را در چنان ظرائفی بیرون میکشد که بنظر من خنده آور است کسی با الهام از تجربه دموکراسی غربی قصد آزاد اندیشانه ترک کردن آن را داشته باشد. کسی که انسانها را به صرف وابسته نبودن به زمین و داشتن حق معامله مال و کارشان در بازار و رای داشتن در انتخابات مجلس، آزاد میپندارد مشکل بتواند به دیدگاهی که حتی در آزادترین دموکراسی ها حقارت انسانها را در برابر قدرت همه جانبه سرمایه افشاء میکند چیز بدرد بخوری اضافه کند. بهرحال شک نیست که تبیین مارکسیستی آزادی بنظر من عرصه ای است که ما، اگر واقعاً میخواهیم جلوی عوامفریبی های ضد سوسیالیستی جاری بایستیم، باید جدا به آن بپردازیم.

در مورد شوروی البته بحث چیز دیگری است. روشن است که در شوروی دموکراسی لیبرالی حاکم نبود. این ابداً به این

معنی نیست که شهروند اتحاد شوروی حتی در عرصه سیاسی لزوماً حقوق کمتری از یک شهروند کشورهای غربی داشت. در موارد متعددی، برای مثال در عرصه قوانین مربوط به برابری زن و مرد، حق شهروندان به آموزش و بهداشت، حق دخالت در مقررات و موازین محیط کار و زندگی، این بلوک شرق بود که آزادی بیشتری برای افراد قائل بود. آنچه تفاوت میکرد نهایتاً مکانیسم های بیحقوق کردن عملی مردم در هریک از این دو قطب بود. این امر در نظام پارلمانی با ظرافت بیشتر و به شیوه غیر مستقیم تری انجام میشد. اما بهر رو سقوط بلوک شرق ناشی از فقدان دموکراسی لیبرالی نبود. اساس مساله، همانطور که قبلاً بحث کرده ایم، در بن بست اقتصادی مدل شوروی و ناتوانی اش از پیش آمدن در تحولات تکنیکی دو دهه اخیر و پاسخگویی به نیازهای یک جامعه صنعتی پیشرفته بود. شوروی در انتهای دهه ۵۰ میلادی به همین اندازه غیر لیبرالی بود و در عین حال رشد اقتصادی بالایی داشت و نشانی هم از فروپاشی در آن نبود. در چین امروز استبداد حاکم است و در همان حال نرخ رشدش مایه غبطه غرب شده. اگر بشود درباره رابطه دموکراسی با فروپاشی شوروی چیزی گفت اینست که چه بسا، آنطور که گارد قدیمی حزب کمونیست شوروی سابق امروز معتقد است، اگر تسلیم به بازار بدون چراغ سبز به حقوق لیبرالی انجام شده بود (کاری که چین دارد میکند)، یعنی "پرسترویکا بدون گلاسنوست"، فروپاشی شوروی اینچنین کامل و دراماتیک صورت نمیگرفت.

و بالاخره، ایراد به فقدان آزادی سوسیالیستی در جامعه شوروی پیشین بنظر من این ضعف را دارد که رسماً یا تلویحاً به اقتصاد شوروی و بلوک شرق مهر تائید سوسیالیستی میزند. آزادی سوسیالیستی تنها میتواند بر مبنای تحولی در بنیاد اقتصادی جامعه، در مناسبات تولید، شکل بگیرد. چنین آزادی ای در شوروی وجود نداشت چون چنین تحولی در بنیاد اقتصادی جامعه هرگز صورت نگرفت. انتظار چنین آزادی ای در بلوک شرق معنایی جز این ندارد که تجسم خود منتقد از مناسبات تولیدی سوسیالیستی تفاوت چندانی با همان نظم حاکم در این بلوک ندارد. این موضع جریانانات تروتسکیستی اصلی و بخش اعظم چپ نو بوده است و بنظر من سراپا توهم آمیز و توهم برانگیز است. نبود آزادی به تعبیر کارگری و مارکسیستی هم به طریق اولی علت فروپاشی بلوک شرق نبود.

بنظر من باید معنی اجتماعی و تاریخی پشت این ترند، یعنی اشتیاق و مشغله دموکراتیزه کردن سوسیالیسم، را در این دوره فهمید. نظر مارکسیسم در مورد آزادی و جایگاه مقوله آزادی در جنبش کمونیستی در طول یک قرن و نیم دانسته تر از آن بوده که کسی ناگهان امروز به صرافت آزمایش آن و تصحیح آن بیافتد. آنچه که چنین مشغله ای را به مشغله مد روز تبدیل میکند، هژمونی فکری و هیاهوی تبلیغاتی راست در مورد دموکراسی است. بخشی از چپ در جریان عقب نشینی دارد فرمان فاتحین را به اجرا در میاورد. دارد تاریخ تاکتونی سوسیالیسم و بنیادهای اندیشه سوسیالیستی را به روایت جریان پیروز بازنویسی میکند و مورد بازاندیشی قرار میدهد. این یک کرنش سیاسی است و نه چشم گشودنی به حقایق علمی نویافته. بنابراین تمام این معضل و این مشغله بنظر من بی ارزش است. بی ارزش است اما بی اهمیت نیست. چون جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر را درمکنه قرار میدهد و به حاشیه میراند. باید در مقابل آن ایستاد، اما نه با جدی گرفتن بار علمی آن، بلکه با افشاء حقیقت سیاسی اش. ادامه دارد

آ> yf> vzl d£, y-eg ®™f£~ ä°a ‘ Ç£Á% Ç½±±£• gzf

روزی نیست که اخبار جدیدی از بسته شدن کارخانه ها و مراکز تولیدی و بدنبال آن بیکار شدن فوج دیگری از کارگران اروپا و آمریکا بگوشتان نرسد. نه فقط معادن، کارخانه های ماشین سازی، شرکت های هواپیمائی، حمل و نقل زمینی و راه آهن و شرکت های ساختمانی و امثالهم بلکه دولتها و شهرداریها هم همانند آنها مدرسه ها، مهدکودکها، بیمارستانها و دیگر موسسات خدمات عمومی را تعطیل میکنند و معلمان و پرستاران و مددکاران را به خانه هایشان میفرستند. خبرها همه از اروپا و آمریکا و ژاپن است که خود صنعتی ترین و پیشرفته ترین مناطق دنیا و کانون های جذب ثروت از اقصی نقاط جهانند. در اکثریت کشورهای دنیا، کشورهایی که تولید کننده نیروی کار ارزان تری هستند، بیکاری حاد و مزمن و استیصال و فقر مردم، حتی در دوره های شکوفائی اقتصاد، عادیتر از آنست که کسی به صرافت نشر اخبار گسترش این مصائب در دوره های کساد بیفتد.

امروز حتی در کشورهایی چون آلمان و سوئد هم که سنتا بیشتر از کشورهای دیگر صنعتی مراقب حفظ سطح اشتغال نیروی کار خود بوده اند، نرخهای بیکاری ابعاد فاجعه آمیزی بخود گرفته است. از هر چهار جوان آماده بکار دستکم یک نفر بیکار است.

پاسخ اربابان صنایع و وزرا و وکلای که به نمایندگی از طرف آنها کرسیهای دولتها و پارلمانها را اشغال کرده اند همه جا یکی است: "تقصیر ما نیست، وضع اقتصاد دنیا خراب است، تقاضا کاهش یافته و کالاها به فروش نمی روند. تولید باید کاهش یابد. هزینه های تولید باید پائین بیاید. اگر چنین نکنیم طولی نمیکشد که مثل بقیه ورشکست میشویم و آنوقت همه بیکار میشوند..." نتیجه ظاهرا اجتناب ناپذیر، مهر و موم شدن ماشین آلات، بیکار شدن بخش دیگری از کارگران و کاهش دستمزد آنهاست که بکار ادامه میدهند.

ظایین استدلالها خلیه یاد گرفته اند که قوانین اقتصاد سرمایه داری در جامعه همانقدر ابدی و ازلی اند و همانقدر بی چون و چرا عمل میکنند که قوانین مکانیک نیوتونی در دنیای ستارگان. حال که راه افتادن چرخهای اقتصاد درگرو سودآور شدن دوباره کمپانی هاست، حال که جان دادن دوباره به خدای سرمایه مستلزم قربانی کردن مردم زحمتکش است هر کس قدم پیش میگذارد تا قربانیان مناسب را به قربانگاه بکشاند: دولت معتقد است که باید از بیمه های اجتماعی کم کرد، مدارس را دوتا یکی کرد، بودجه تغذیه کودکان را تقلیل داد، مهد کودکیها را بست، مالیات غیرمستقیم را افزایش داد و عواید حاصله را صرف تخفیف های مالیاتی و تسهیلات صادراتی به کمپانیها کرد. اتحادیه های زرد میخواهند کاهش داوطلبانه دستمزدها را در عوض بیکار شدن کارگران در قراردادهای دسته جمعی بگنجانند. احزاب مذهبی میخواهند زنان را به خانه بفرستند و راسیست ها خارجیان را... کارگری که شمشیر بیکاری و فقر را بالای سر خود آویزان میکنند باید یا به بیکاری خود یا به انتخاب یکی از این راهها رضایت دهد. این استدلال سرمایه داران و راه حل های سیاستمداران آنهاست.

اما که گفته است که ما باید به قوانین این نظام گردن بگذاریم؟ آخر این چه نظامی است که ماشین آلات ساختمان سازی را دور میریزد و کارگر ساختمانی را بیکار می کند در حالیکه همه می دانند که در همان شهرهای بزرگترین ابرقدرت دنیا دستکم نیم میلیون نفر و در سراسر جهان دهها میلیون نفر شبها در خیابانها می خوابند. آخر این چه نظام ضد بشری است که کارخانه های تراکتور سازی را می بندد و کارگرهایش را بیکار میکند در حالیکه همه می دانند

روزانه دستکم چهل هزار کودک از فرط گرسنگی درگوشه و کنار دنیا جان می دهند... این چه نظام جهانی است که استخراج ذغال سنگ در معادن و کار کوره های ذوب فلز را متوقف میکند و کارگرانش را به خانه می فرستد در حالیکه همه می دانند که نیمی از جمعیت دنیا به آب آشامیدنی و لوله کشی آب دسترسی ندارد. آخر این با کدام منطق و با کدام وجدان قابل قبول است که معلمهای دوره دیده بیکار باشند و نیمی از جمعیت دنیا آرزوی خواندن و نوشتن را با خود بگور ببرد؟... چرا باید به قوانین نظامی گردن گذاشت که کشتار کودکان بیگناه و وجود میلیاردها انسان گرسنه و تشنه و بی سرپناه آماده تن دادن به بردگی شرط بقاء آنست؟ که گفته است که انسان برای زنده ماندن باید به مشتی سرمایه دار سود برساند؟

اول ماه مه روزی است که کارگران راه حل خود را برای خلاصی از این سرنوشت و ساختن دنیایی برابر و آزاد، سوسیالیسم، اعلام کنند.

اول ماه مه روزی است که کارگران آگاه به همه، به همه کودکان گرسنه دنیا، به همه آنها که شبها گرسنه می خوابند، به زنان، به سیاهان، به قربانیان توحش ملی، مذهبی و نژادی با صدای بلند اعلام می کنند که جهانی دیگر باید ساخت. به خیابانها می آیند تا با صدای بلند به همه، به همه طبقات ممتاز، به سرمایه داران به استثمارگران با صدای بلند بگویند که عزم جزم کرده اند که این نظام ضدبشری و همه مدافعانش را یکبار برای همیشه به بایگانی تاریخ بسپارند و بشریت را از ننگ زیستن در دوران توحش خود رها کنند.

اول مه هر سال فراخوانی به اتحاد و همبستگی بین المللی کارگری است. ضرورت این اتحاد هیچگاه چنین مبرم و حیاتی نبوده است. اول ماه مه امسال را با پیمانی دوباره برای ایجاد صف واحد و جهانی کارگران گرامی بداریم.

زنده باد اول ماه مه!

زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری!

حزب کمونیست کارگری ایران

مه ۱۹۹۳

•xÁŹ vzŹ

د3ĤfĤŹŹĤ

* در انتخابات قبلی ریاست جمهوری رفسنجانی تجسم تمایل پیکره اصلی بورژوازی ایران برای فاصله گرفتن از سیاستهای داخلی و بین المللی دوران خمینی و بهبود رابطه با غرب بود. برای غرب رفسنجانی رهبر میانه رو و پراگماتیکی بود که کمر به بازگرداندن ایران به آغوش "جامعه بین المللی". بسته بود. برای لیبرالهای ایرانی در داخل و خارج او سمبل تضعیف اسلامیت در سیاست و فرهنگ و دولترایی در اقتصاد ایران بود. برای بخش وسیعی از مردم، با همین نوع برداشت ها، رفسنجانی چون روزنه ای برای ختم اوضاع فوق العاده، گشایش سیاسی و فرهنگی و بازسازی و ثبات اقتصادی جلوه میکرد. دوره ریاست جمهوری رفسنجانی، اما، عملا مطابق هیچیک از این انتظارات پیش نرفت. اینک با فقر و نابسامانی اقتصادی شدید مردم، با لیبرالهای سرخورده و ناباور و با بی اعتمادی و بی مهری روز افزون غرب نسبت به او، انتخاب مجدد رفسنجانی به ریاست جمهوری بخودی خود واقعه سیاسی حائز اهمیتی در ایران محسوب نمیشود.

* لیستی از فعالین سیاسی اپوزیسیون جمهوری اسلامی که در نوبت ترورهای بعدی بوده اند، بدست پلیس آلمان افتاد و از یک شبکه محلی تلویزیونی اعلام شد. تروریسم جمهوری اسلامی در خارج کشور در واقع ادامه همان سیاست در اخل ایران است. جمهوری اسلامی در طول ۱۵ سال حاکمیتش دهها هزار نفر از کارگران و کمونیستها و فعالین نیروهای اپوزیسیون را از دم تیغ گذرانده است. حاکمیت جمهوری اسلامی بدون سیاست ترور قابل تصور نیست. تنها به نیروی اعتراض گسترده و تنگ کردن فضا به این حکومت است که می توان اقدامات تروریستی علیه شخصیت ها و نیروهای اپوزیسیون را مانع شد.

* اول مه روز همبستگی بین المللی کارگری، امروز در بسیاری کشورها به روز بیان مطالبات اقتصادی و سیاسی در محدوده هر کشور تبدیل شده است. اول ماه مه می تواند و باید خصلت عمیقا طبقاتی و انترناسیونالیستی خود را بازیابد و این ممکن نیست مگر با مبارزه علیه ناسیونالیسمی که کارگر را با هویت ملی و راه حل ملی برای مسائل اش به خیابان می آورد.

انترناسیونال

xZ@žZ }®™f£~ Í±Á£Á¿~ [-Š äž®²£

شماره ۷ - مرداد ۱۳۷۲ (اوت ۱۹۹۳)

- دمکراسی، تعبیر و واقعیات - گفتگو با منصور حکمت (بخش آخر)
- جنبش بیکاران در کردستان عراق - رحمان حسین زاده
- سیاست سازماندهی حزب در شهرهای ایران - مصاحبه با اصغر کریمی
- بیانیه اعلام موجودیت حزب کمونیست کارگری عراق
- پیام کمیته اجرایی حزب به کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق
- دستگیری رهبران کارگری تعرضی به حقوق مردم زحمتکش حسین مرادیگی (حمه سور)
- تروریسم جمهوری اسلامی را محکوم کنید

این طیف پایه مادی کمونیسم کارگری و حزب کمونیست کارگری است که باید هویت سیاسی و نظری اش منسجم شود و خودآگاهی طبقاتی اش ارتقاء یابد، تمایز سیاسی طبقاتی خود را با گرایشات دیگر در جنبش کارگری مثل رفرمیسم و سندیکالیسم بروشنی بشناسد، شعارها و تاکتیک های خود در جنبش کارگری را معلوم کرده باشد و در کنار همه اینها حزب کمونیست کارگری و اهداف و سیاست های این حزب را بشناسد و آنرا حزب خود بداند. گرایش سوسیالیستی در میان کارگران ایران یک گرایش قوی و زنده است که بخش وسیعی از رهبران جنبش اعتراضی را با خود دارد. کمتر حرکت کارگری را میتوان یافت که توسط کارگران سوسیالیست و کمونیست سازماندهی و رهبری نشده باشد. اینها پایه اجتماعی و رکن اساسی کمونیسم کارگری در ایران اند که باید هر چه بیشتر متحد و متشکل شوند و جای خود را در حزب و در فعالیت حزبی پیدا کنند. لازمه اینکار قبل از هر چیز اشاعه و ترویج مباحث کمونیسم کارگری و بسط نفوذ حزب کمونیست کارگری است. امروز بیش از هر وقت دیگری بر این وجه سیاست سازماندهی باید تاکید کرد.

. اساسی ترین وظیفه تشکیلات شهرهای ایران در مقطع کنونی چیست؟

. اگر در یک جمله بگویم محوری ترین کار تشکیلات شهرهای ایران عبارتست از تجهیز سیاسی و نظری طیف کارگران سوسیالیست، که این وظیفه ای سازمانگرانه بمعنی اخص کلمه نیست. اجازه بدهید در اینمورد توضیح بیشتری بدهم.

حزب کمونیست کارگری خود را متعلق به همان سنت و جنبشی میداند که طیف کارگران کمونیست متعلق به آند. هر چه این طیف بیشتر رشد و انسجام پیدا کند بهمان درجه هم نفوذ سیاسی و تشکیلاتی حزب کمونیست کارگری افزایش می یابد. اما این طیف امروز از لحاظ سیاسی و نظری از انسجام بسیار کمی برخوردار است و هرگونه پیشروی در سیر تکامل کمونیسم کارگری و تحزب کارگران در گرو فایق آمدن بر این خلاء است.

بعلاوه امروز درمقایسه با مقطعی که این سیاست تدوین میشد فاکتورهائی تغییر کرده است. از یک طرف فروپاشی شرق و فشار و تعرض گسترده و جهانی به کمونیسم و موقعیت منزوی کمونیسم درشرایط کنونی، مساله ای جهانی است که کل جریان کمونیستی را برای دوره ای در منگنه قرار داده است. از طرف دیگر شرایط زندگی طبقه کارگر در ایران بسیار وخیم تر شده است. فقر و کار دوم و سوم که خیلی از کارگران به آن دچار شده اند و شرایط مشقت باری که جسم و روح کارگران را بسرعت دارد فرسوده میکنند کارگران کمونیست را در موقعیت دشوارتری برای فعالیت سیاسی قرار داده است. در کنار اینها عامل خفقان و خطر دائم دستگیری، شکنجه و اعدام را هم که بجز در مقاطعی جزء شرایط روتین فعالیت سیاسی در ایران بوده است به این فاکتورها اضافه کنید تا تصویر تکمیل شود. بدیهی است که این فاکتورها امر سازمانیابی طبقه کارگر در اشکال مختلف توده ای و حزبی را کند میکند. مجموعه اینها در میان کارگران سوسیالیست و رهبران عملی نوعی گيجی و ناروشنی عمومی را دامن میزند و موجب کم تحرکی سیاسی در میان آنها میگردد. این فاکتورها نیز لزوم شکل دادن به یک جریان روشن به لحاظ سیاسی را قبل از هر کار دیگری مورد تاکید قرار میدهد. باید به این طیف کمک کرد تا با داشتن تبیین روشنی از آنچه اتفاق افتاده و از ماهیت تحولات اخیر جهانی افق کاملاً روشنی در مقابل خود داشته باشد و از فضای کنونی خارج شود. این جزء مهمی از سیاست سازماندهی تا کنونی ما بوده است اما امروز با توجه به توضیحات فوق اهمیت خیلی بیشتری پیدا میکند. باید در میان این طیف شفافیت

سیاسی ایجاد کرد، به مسائل متنوع پیش روی آنها جواب داد، تحرک سیاسی شان را بالا برد و در یک کلام یک جریان زنده مبارزاتی با یک دورنمای روشن و بدون ابهام شکل داد. بدنبال این میتوان از وجوه دیگر فعالیت سازمانگرانه صحبت کرد.

نکته دیگری را هم در اینجا اضافه کنم. امروز بهمان درجه که کمونیسم و همه ایده آلهای انسانی مورد هجوم واقع شده و بهمان درجه که جریانهای مثل دموکراسی و ناسیونالیسم در تقابل با سوسیالیسم کارگری میداندار شده اند بهمان اندازه هم تلاش کرده اند که حزب کمونیستی کارگر را به چیز زننده ای در افکار عمومی تبدیل کنند. تاثیر این در بخشهایی از خود طبقه کارگر هم، عبث و بیهوده جلوه کردن حزب کمونیستی و ناباوری به آنست. گرایش رفرمیستی در درون جنبش کارگری که حامل همین نقطه نظرات است بسهم خود این توهّمات را دامن میزند. این واقعیات بر تلاش مستمر فعالین حزب در شهرهای ایران برای آشنا کردن تعداد هر چه بیشتری از کارگران مبارز و سوسیالیست با کمونیسم کارگری و تمایز بنیادی آن با انواع کمونیسمهای غیر کارگری و نیز اهداف و آرمانهای حزب کمونیست کارگری تاکید میکند. رشد و استحکام حزب کمونیستی کارگران نتیجه و تابعی از گسترش طیفی است که با کمونیسم کارگری آشنا شده اند. ما روند اوضاع جهانی را از قبل توضیح داده بودیم و فشار عظیم امروز به کمونیسم را پیش بینی کرده بودیم، کمونیسم ما متأثر از شرق نبود. ما تبیین روشنی از انقلاب اکتبر و علل شکست آن ارائه داده بودیم، تلاش کرده ایم سوسیالیسم کارگری را از انواع سوسیالیسم های طبقات دیگر تفکیک کنیم و سطوح مختلف آنرا چه در اهداف و چه در شیوه های رسیدن به اهداف و اشکال متناسب با سازماندهی کارگری ترسیم کنیم، سیاست روشنی در قبال جایگاه و اهمیت مبارزه اقتصادی کارگران، جایگاه کار قانونی و نیز در مورد تاکتیک های جنبش کارگری داشته ایم. باید کارگران سوسیالیست را با همه این مباحث آشنا کرد. این مهمترین وظیفه تشکیلات شهر در شرایط کنونی است.

در یک کلام امروز مهمترین وظیفه تشکیلات ما در شهرهای ایران عبارتست از بسط و گسترش ایده های کمونیسم کارگری و نفوذ سیاسی حزب کمونیست کارگری در میان کارگران و بدینطریق گسترش شبکه های کارگری در بستر طیف موجود رادیکال سوسیالیست کارگری که خود را متعلق به این حزب بدانند. به درجه ای که این امر پیش برده شود و این گرایش رشد کند بازتاب تشکیلاتی خود را نیز با سهولت پیدا خواهد کرد. جنبه های سازمانگرانه فعالیت ما نیز قبل از هر چیز باید به این هدف خدمت کند و از همینجا ناشی میشود.

. در مورد جنبه های سازمانگرانه فعالیت ما توضیح بیشتری بدهید.

. لازمه پیشبرد کاری که فوقا توضیح داده شد وجود کادرهای دارای افق روشن و صاحب نظر در زمینه های مختلف جنبش کارگری و کمونیستی و تحکیم ارتباط مستقیم و حضوری رهبری حزب با آنهاست. این رفقا باید بخوبی قادر باشند که تمایز کمونیسم کارگری را از روایات دیگر از کمونیسم برای کارگران سوسیالیست توضیح دهند، شیوه های کار سازمانی این خط را که در تقابل با سنت های چپ غیر کارگری است تشریح کنند، سیاست های اثباتی ما در جنبش کارگری و نیز سیاست ما در تقابل با گرایشهای راست و مخرب درون جنبش کارگری را تبلیغ کنند.

مساله دیگر امر رساندن ادبیات حزب بدست جمعیها و محافل کارگری است. هم اکنون تشکیلات شهرهای ایران بطرق

مختلفی مشغول اینکار است. بخشی از اینکار نیز بر دوش تشکیلات خارج کشور حزب قرار دارد. تشکیلات خارج کشور حزب هر ماهه هزاران نسخه از نشریات و آثار حزب را از کشورهای مختلف به اشکال گوناگون روانه ایران و محلات کارگری در شهرهای مختلف میکند. شکی نیست که دستگاه سانسور جمهوری اسلامی بخشی از آنها را ضبط و توقیف میکند اما نمیتواند جلو همه آنها را بگیرد. بازتکثیر نشریات حزبی توسط این رفقا امکان خواهد داد تا این نشریات در سطح وسیعی بدست کارگران برسد. طبعاً لازمست فعالین حزب راههای مطمئن و مستقیم تری را برای دریافت نشریات در اختیار حزب قرار دهند و از طرف دیگر توزیع منظم، گسترده و حساب شده آنها در محافل کارگری را به اشکال مختلف سر و سامان دهند.

. به بحث عضویت کارگری در این مقطع خاص چه جایگاهی داده میشود؟

. مباحث مربوط به عضویت کارگری کماکان و با همان درجه تاکید مبنای تلقی حزب از عضویت کارگران در حزب است. بطور خلاصه حزب کمونیست کارگری ایران هر کارگر مبارزی را که خود را کمونیست و فعال حزب کمونیست کارگری ایران میداند و گوشه ای از سیاستهای اعلام شده حزب را در جنبش کارگری ایران پیش میبرد، عضو حزب بشمار میآورد.

محافل و شبکه های کارگری نیز که خود را همسو و هم خط حزب کمونیست کارگری ایران میدانند و بطور جمعی یکی از سیاست های حزب در جنبش کارگری ایران را پیش میبرند از نظر حزب کمونیست کارگری عضو محسوب میشوند. با عضویت این محافل و شبکه ها در حزب اعضای آنها نیز جملگی عضو حزب میشوند.

اینها موازین سیاست حزب در زمینه عضوگیری است. طبعاً اختناق اجازه نمیدهد که همه کارگرانی که خود را با حزب و حزب را با خود تداعی میکنند با حزب و ارگانهای حزبی تماس بگیرند. اما همانطور که در بحث عضویت کارگری تشریح شده این ذره ای از تعلق آنها به حزب و بالعکس کم نمیکند و مستقل از اینکه جنبه فرمال و رسمی عضویت آنها کی و در چه شرایطی تکمیل شود از هر مقطعی که خود را متعلق به این حزب دانسته اند از همان مقطع عضو حزب محسوب میشوند.

. در بسیاری از کشورهای اروپا و آمریکا و کانادا کمپین گسترده ای در دفاع از کارگران ایران در جریان است، رابطه ای بین این فعالیت و کار سازماندهی ما در شهرهای ایران وجود دارد؟ آیا این کمپین میتواند کار سازماندهی ما در ایران را تسهیل کند؟

. بنظر من این کمپین بطور بلاواسطه در خدمت ایجاد موقعیت مساعدتری برای مبارزه کارگران ایران در زمینه های مختلف است و هر درجه پیشرفت آن امر سازمانیابی کارگران در ایران را تسهیل میکند. با توجه به شرایط دشوار موجود برای فعالین جنبش کارگری ایران، لازمست حمایت همه جانبه ای به لحاظ سیاسی مبارزاتی از آنها بعمل آید. حزب کمونیست کارگری ایران این کار را در صدر وظایف خود در خارج کشور قرار داده است و فعالین حزب در کشورهای مختلف در ابعاد نسبتاً گسترده ای به آن مشغولند. اهمیت این فعالیت بیشک بسیار فراتر از صرف تسهیل امر سازمانیابی کارگران است و جا دارد در بحث دیگری بطور همه جانبه به آن پرداخته شود، با اینهمه فاکتوری بسیار موثر

و جدی در پیشبرد امر سازمانیابی کارگران در ایران نیز هست.

در سالهای اخیر به همت کمونیست های ایرانی در کشورهای اروپا و آمریکا و کانادا تلاش نسبتا گسترده ای در جهت شناساندن طبقه کارگر ایران به کارگران این کشورها و جلب حمایت از کارگران ایران صورت گرفته است. حاصل این فعالیت حمایت روزافزون رهبران و سازمانهای کارگری کشورهای مختلف از کارگران ایران بوده است. اتحادیه های کارگری بی حقوقی و دستگیری و اعدام کارگران توسط جمهوری اسلامی را محکوم کرده و خواهان حق تشکل و اعتصاب برای آنها شده اند. فشار اتحادیه های کارگری برای بیرون انداختن شوراهای اسلامی از سازمان جهانی کار در حال افزایش است و جمهوری اسلامی خود را تحت فشار بیشتری توسط جنبش کارگری در سطح بین المللی می یابد. اکنون طبقه کارگر ایران در مبارزه اش برای دستیابی به حق تشکل و اعتصاب میتواند روی این حمایت بالفعل حساب کند. این فاکتور مهمی در ایجاد یک تناسب قوای مساعدتر برای طبقه کارگر ایران است تا خواستهای خود را با قدرت بیشتری به کرسی بنشانند و رهبران کارگری ایران میتوانند به حمایتی وسیع از خود امیدوار باشند. با گسترش فعالیت کمونیستهای ایرانی در خارج کشور میتوان در موقعیت بسیار قدرتمندتری قرار گرفت و بر متن مبارزات دائمی کارگران ایران، جمهوری اسلامی را وادار به عقب نشینی های اساسی تری کرد و در مقابل هر مورد دستگیری یک فعال کارگری پوزه رژیم ایران را به خاک مالید. آنچه در این راستا باید مورد تاکید قرار گیرد ضرورت بذل توجه بیشتر فعالین جنبش کارگری ایران به این مساله است. منظور صرفا فعالین مقیم خارج کشور نیست بلکه هر کارگر فعالی در ایران نیز باید بطرق مختلف ازجمله پخش اخبار این کمپین درمیان رفقای کارگر خود را دراین کمپین شریک کند. فرستادن اخبار، و آنهم نه تنها اخبار سرکوب و دستگیری و اعمال فشار بر فعالین کارگری بلکه کل اخبار جنبش کارگری و از جمله اعتراضات و پیشروی هایش و نیز قطعنامه های مجامع کارگری برای رفقای دست اندرکار این کمپین امر مهمی است که ما همه فعالین کارگری ایران را به آن فرا میخوانیم. حزب کمونیست کارگری همچنان تلاش خواهد کرد تا با فراخوان به سازمانهای کارگری در کشورهای مختلف حمایت موثری را از آنها سازمان دهد و جمهوری اسلامی را قویا تحت فشار قرار دهد.

مجموعه این اقدامات شرایط بهتر و تناسب قوای بهتری را برای کارگران ایران فراهم میکند و کارگران کمونیست را در موقعیت مساعدتری برای پیشروی قرار میدهد.

Í ĸ¼Š fÂ³À> £... Â½¥1™

(بخش آخر)

انترناسیونال: چند و چون و ملزومات برقراری دموکراسی در ایران یکی از مباحثات مهمی بود که در انقلاب ۵۷ در درون چپ ایران جریان داشت. در آن مقطع شما، و اتحاد مبارزان کمونیست، در نوشته هایی مانند "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" و سایر متونی که بعداً مبنای برنامه ای حزب کمونیست ایران را ساخت، کلاً وجود زمینه عینی برای برقراری دموکراسی لیبرالی در ایران را با ارجاع به مشخصات اقتصاد سیاسی چنین کشوری مورد سوال قرار دادید. امروز، در پرتو تحولات مهم بین المللی سالهای اخیر و همینطور مباحثاتی که در مورد دموکراسی در جهان امروز مطرح میکنید، در قبال این مساله چه میگوئید؟

منصور حکمت: بحث ما در انقلاب ۵۷ و از جمله در نوشته هایی که به آن اشاره کردید چهارچوب روشن و قابل درکی داشت. مردم علیه رژیم استبداد سلطنتی انقلاب میکردند و آزادی میخواستند و بخش اعظم چپ، عملاً در پامنبری احزاب اصلی بورژوازی و خرده بورژوازی، به این توهم مردم دامن میزد که گویا ایجاد یک رژیم سیاسی غیر سرکوبگر، و به تعبیر عامه دموکراتیک، بدون خلع ید از بورژوازی بطور کلی، بدون زدن ریشه سرمایه داری در ایران ممکن است. حال یکی حکومت دمکراتیک را حکومت مخلوقات اساطیری ای مانند بورژوازی ملی و یا خرده بورژوازی ضد_امپریالیست میدید و دیگری خودش و یا طبقه کارگر را عامل اجرایی این تحول دمکراتیک تلقی میکرد. یکی احتمالاً مدلس را از اروپا و غرب میگرفت و یکی از انقلابات خلقی در جهان سوم. یکی لیبرال بود و دیگری دولت گرا و خلقی. بخشی از این جریانات یکسره منکر حاکمیت سرمایه داری در ایران بودند و معتقد بودند که وظیفه انقلاب تازه تحقق حاکمیت سرمایه داری، البته از نوع "خودی و خوب و مستقل"، در برابر فئودالیسم استعماری است که به زعم آنها بر کشور حاکم بود و مبنای استبداد سیاسی را هم تشکیل میداد. وجه مشترک اینها، بهرحال، این بود سرمایه داری غیر سرکوبگر در ایران را نه فقط یک امکان واقعی، بلکه هدف مبارزه انقلابی جاری قلمداد میکردند. همه به نحوی از انحاء استبداد را از حاکمیت سرمایه در ایران جدا میکردند و منشاء آن را خارج آن قرار میدادند. برای یکی منشاء استبداد فئودالیسم و استعمار بود، برای

دیگری امپریالیسم و "وابستگی" و برای یکی دیگر غیر صنعتی بودن و ناکافی بودن رشد سرمایه داری در ایران، یا عدم رشد فرهنگ مدرن بورژوازی. در مقابل اینها ما استدلال کردیم که بیحقوقی سیاسی مردم و توحش دولتی و سرکوب در ایران معاصر نه تصادفی است، نه توطئه اجنبی است و نه ناشی از فرهنگ عقب مانده مردم و نه کمبود کارخانه و سرمایه دار خودساخته وطنی. ریشه این اختناق نیازهای کلیت رژیم سرمایه داری در ایران است. ما استدلال کردیم که وجود آزادی های مدنی که با دموکراسی تداعی میشود، نظیر آزادی بیان و تشکل و اعتصاب در همان حد غربی اش، با نیاز حیاتی سرمایه در ایران (مانند طیف وسیعی از کشورهای جهان) به کار ارزان و کارگر خاموش تناقض دارد. اختناق در ایران نه ابزار خفه کردن بورژواها توسط فئودالهاست و نه زدن بورژواهای "میهنی" توسط بورژواهای "وابسته". این رژیمی است که کل بورژوازی در برابر طبقه کارگر ایران علم کرده و در سایه اش دارد انباشت سرمایه میکند. هرکس و با هر نیتی، با هر رنگ پرچمی و با هر مدل اقتصادی ای، بخواهد در جهان امروز سرمایه داری ایران را بچرخاند قبل از هرچیز بناگزیر پایه این اختناق را محکم میکند.

این حرفها را ما وقتی میگفتیم که هنوز مسلمین در ایران سرکار نیامده بودند، تا چه رسد به اینکه ۳۰ خرداد فرا رسیده باشد. دوره ای که اعطای آزادی و دموکراسی حداقل انتظار چپ رادیکال سنتی از بورژواها و خرده بورژواهای "مترقی و ضد امپریالیست" شان بود که داشتند به قدرت میرسیدند. ۱۵ سال و دهها هزار قربانی از آن زمان میگذرد. فکر میکنم حقانیت آن بحثها و آن هشدارها برای هرکس که آزادی سیاسی، ولو با تعبیر لیبرالی و دموکراتیک، درد واقعی اش باشد قابل مشاهده است. اگر تتمه چپ رادیکال بنظر میرسد باز دارد، اینبار حتی به شکل ساده لوحانه تری، وعده یک ایران بورژوازی دموکراتیک را به مردم میدهد از آن روست که حتی دموکراسی امر واقعی اش نیست. ناسیونالیسم و آرمان توسعه صنعتی رگه اصلی در تعریف هویت سیاسی اینهاست. دموکراسی برای اینها به معنی "دولت قابل تحمل" است و برقراری این به زعم خیلی هایشان از عهده جناحهایی از حکومت موجود و یا شاخه هایی از اپوزیسیون بورژوازی برمیاید.

بنظر من تحولات سیاسی در صحنه بین المللی، چه در عروج تاجریسم در دهه ۸۰ و چه در تحولات تاریخی و به مراتب مهم تر سالهای اخیر، سقوط بلوک شرق و پایان جنگ سرد و عواقب پدیده آن، بر حقانیت اساس نگرش ما در مورد ربط مستقیم دموکراسی با موقعیت اقتصادی بورژوازی در قبال طبقه کارگر صحنه گذاشته است. انگلستان مهد لیبرالیسم و دموکراسی بوده است. اما وقتی طبقه بورژوا عرصه را از نظر اقتصادی به خود تنگ می یابد و تاجریسم را به ایدئولوژی رسمی خود تبدیل میکند، ابتدایی ترین حقوق سندیکایی کارگران و حقوق مدنی توده مردم لغو میشود. در سیر تحولات بلوک شرق نه تنها

مشخص شد که دموکراسی اسم رمز بازار و رقابت و تعدد سرمایه هاست، بلکه اینهم معلوم شد که گسترش کاپیتالیسم خصوصی و انباشت سرمایه در کشورهایی با بنیادهای تکنولوژیک ضعیف جز با کاهش شدید سطح زندگی کارگر و سهم او از تولید اجتماعی مقدور نیست. این مساله فوراً تعبیر متناسب خود از مقوله دموکراسی را هم ببار آورد. تعبیری که رسانه ها و ژورنالیسم بیش‌تر دهه نود هر روز به مردم می‌خورانند. اینجا دیگر دموکراسی حتی در سطح فرمال معنایی معکوس پیدا می‌کند. اینجا "دموکرات" به نیروهای مورد اعتماد دول غربی می‌گویند که آماده‌اند قیمت‌ها را آزاد کنند و سطح معیشت مردم را بشدت پائین ببرند، و در مقابل موج نارضایتی مردم وضعیت فوق العاده اعلام کنند، حقوق مدنی را معلق کنند، استبداد فردی راه بیاندازند و اعتصاب و تحزب را ممنوع اعلام کنند. دموکراسی اسم مستعار دوستان دست راستی و دیکتاتور مآب بانک جهانی در این کشورهاست. بهرحال معلوم شده که نظام پارلمانی که بورژوازی غرب در ویت‌ترین آویزان کرده بود با موقعیت اقتصادی بورژوازی کشورهای شرق و با نیاز این طبقه به سرکوب خشن هر ابراز وجود جدی کارگر در این کشورها تناسب ندارد.

. به این ترتیب آیا بنظر شما برقراری دموکراسی لیبرالی در ایران و ایجاد یک جمهوری پارلمانی با کمابیش همان درجه آزادی فردی و مدنی که امروزه در کشورهای اروپای غربی شاهدیم اساساً منتفی است؟ چقدر چنین دورنمایی، که بویژه مورد توجه اپوزیسیون لیبرال و طیف وسیعی از سازمانهای چپ دوره قبل است، بنظر شما امکان وقوع دارد؟

. مساله بر سر امکان و عدم امکان "پیدایش" چنین وضعیتی نیست، بلکه بر سر امکان بازتولید آن بعنوان یک روبنای سیاسی در جامعه است. دموکراسی لیبرالی در ایران از حکومت آخوندی دور از ذهن تر و ناممکن تر نیست. سوال، همچنانکه در مورد رژیم اسلامی هم طرح میشود، اینست که تا چه حد چنین رژیم سیاسی ای میتواند یک روبنای بازتولید شونده برای جامعه و ظرف و ساختار پابرجای فعل و انفعال سیاسی در کشور باشد. رژیم اسلامی یکبار بنا به شرایط سیاسی مشخص و در پاسخ به ضرورت‌های تاریخی معینی پیدا شده است. اما هرگز، حتی بعد از گذشت کمابیش یک و نیم دهه به ساختار سیاسی پذیرفته شده و روتین کاپیتالیسم در ایران تبدیل نشده است. جمهوری اسلامی برای هر روز ماندنش باید از نو خون بریزد، سرکوب کند و طرح داشته باشد. پارلمان و قانون اساسی لیبرالی هم ممکن است تحت شرایط تاریخی دیگری بعنوان یک واقعه و یک تصادف سیاسی در ایران ظهور کند. ممکن است زور نسل

معینی از پارلمنتاریستها، بی آلترناتیوی اپوزیسیونها، مداخله نظامی حامیان بین المللی هیات حاکمه وقت و دهها فاکتور غیر قابل پیش بینی دیگر حتی اجازه بدهد که این پارلمان و موازین لیبرالی چند صباحی هم بر قرار بماند. اما واقعیتی که در این میان نباید فراموش شود اینست که این نظام پارلمانی در اقتصاد سیاسی جامعه و مشخصا در روش ابراز وجود سیاسی بورژوازی ایران و نحوه مواجهه سیاسی طبقه حاکم با کارگر ریشه ندارد و در متن آن از نو ساخته نمیشود. این پارلمان را هم باید کسانی بزور، و علیرغم میل بدنه اصلی طبقه بورژوا که در قلمرو اقتصاد فعال است، سرپا نگهدارند و گرنه از چپ یا راست چیز دیگری جایش را میگیرد.

مشکل بعدی، اما، اینجاست که نفس پیدایش نظام پارلمانی و لیبرالی ولو بعنوان یک تصادف تاریخی بهرحال احتیاج به وجود احزاب لیبرال و سنت مبارزه لیبرالی دارد، و این در جامعه ایران ناموجود است. نظام لیبرالی بهرحال به چندتایی آدم لیبرال احتیاج دارد! کسانی که امروز در اپوزیسیون ایران سهوا به آنها لیبرال اطلاق میشود، در واقع جمهوریخواهان ناسیونالیست و مکلا (و نه حتی لزوما سکولار و غیر مذهبی) هستند که تا امروز کوچکترین تعلق خاطری به موازین و اصول لیبرالیسم، حال هر ارزشی که دارد، از خود نشان نداده اند. وقتی اینها از پارلمان و پلورالیسم حرف میزنند منظورشان چیزی شبیه کره جنوبی یا ترکیه است. بنابراین خلاصه حرف من در پاسخ به این سوال اینست که دموکراسی و سیستم پارلمانی لیبرال نه با نیازهای اقتصادی سرمایه و بورژوازی ایران خوانایی دارد، نه به هیچ معنی جدی کلمه توسط بخشی از این طبقه مطالبه میشود. همه اینها یعنی احتمال پیدایش آن کم و احتمال بقاء آن بعنوان واقعیتی پابرجا و بازتولید شونده در حیات سیاسی جامعه صفر است.

. در طول این بحث مقوله دموکراسی را از یکسو در سایه روشن با آزادی به تعبیر سوسیالیستی و از سوی دیگر در رابطه با واقعیت عملی رژیمها و جوامع دموکراتیک نقد و رد کردید. در رابطه با ایران احتمال برقراری یک رژیم دموکراتیک را اندک ارزیابی کردید. با این اوصاف آیا از نظر شما ایستگاهی بین استبداد عریان بورژوازی و آزادی سوسیالیستی در ایران قابل تصور نیست؟ آیا تحقق حقوق فردی و مدنی خود به یکی از وظایف انقلاب کارگری تبدیل میشود؟ آیا دستیابی به این حقوق خود یک پیش شرط انقلاب پیروزمند کارگری نیست؟

. در پاسخ به بخش اول سوال، نه فقط چنین ایستگاههایی قابل تصورند، بلکه در سیر تاریخ مشخص

ایران بارها پیش آمده اند و خواهند آمد. بحث بر سر این نیست که آیا نفی استبداد عریان بورژوازی در کشوری مانند ایران عملی است یا نه، بلکه اینست که تا چه حد چنین وضعیتی میتواند یک فرم حکومتی ارگانیک و پایدار برای سرمایه داری و حاکمیت بورژوازی در کشور باشد. درباره این مبحث طی چهارده پانزده سال گذشته زیاد نوشته ایم. فرق هست بین آزادی سیاسی دوفاکتو و تحمیلی ای که حاصل تناسب قوا و تلاقی تاریخی مشخصی است و برای دوره معینی در یک کشور دوام میآورد، با روبنای سیاسی بورژوا – دموکراتیکی که با کارکرد متعارف سرمایه داری ایران سازگار و خوانا باشد. اولی واقعی و اجتناب ناپذیر و دومی توهم و یا فریبکاری آگاهانه است. این یک مساله آکادمیک نیست و مستقیماً به زندگی و جان انسانهای زیاد مربوط میشود. از این مقاطع "دموکراتیک" در زندگی همین نسل طبقه کارگر ایران پیش خواهد آمد. در چنان مقطعی تشخیص این واقعیت برای طبقه کارگر حیاتی خواهد شد. طبقه کارگری که فرجه ها و حقوق بدست آمده را حاصل کشمکش و تناسب قوای سیاسی دوره ای در جامعه ببیند و خصلت گذرا و انتقالی وضعیت را بشناسد، مکانیسم حفظ آنچه بدست آمده و بسط و فراتر رفتن از آن و دینامیسم نفی انقلابی و ارتجاعی این وضعیت را میفهمد. رفتار سیاسی بورژوازی و کودتاها و توطئه ها و جنگ داخلی هایی که بورژوازی برایش تدارک میببیند را درک میکند، ارزش هر لحظه تداوم شرایط آزادی نسبی را برای کسب آمادگی برای نبردهای سیاسی جدی تر در آینده را میفهمد و در صحنه سیاسی میماند. در مقابل، طبقه کارگری که آنروز بیندازد که بله، دموکراسی شده و ایران به جرگه کشورهای "متمدن" سرمایه داری پیوسته، باید خود را برای یکی دوسال اضافه کاری و عسرت به افتخار دموکراسی و تعداد زیادی زندانی و اعدامی از سال سوم به بعد آماده کند.

اما در مورد بخش دوم و سوم سوال، تحقق حقوق اجتماعی و فردی انسان به معنی واقعی و عمیق کلمه و سلب ناپذیر کردن آنها بیشک فقط میتواند کار انقلاب کمونیستی کارگری باشد. انسان قرن بیستم انتها و نهایت گسترش آزادی تحت نظام سرمایه داری را تجربه کرده است. هرچه هست همین است که میبینیم. قرار نیست معجزه جدیدی رخ بدهد. تازه اگر حرفی بشود زد اینست که روند پسرفت در تلقیات عمومی از آزادی و موازین حقوقی جامعه بورژوائی مدتی است بطور جدی شروع شده است. اما همانطور که گفتم نفی استبداد بورژوازی در عمل، فلج کردن قدرت سرکوب دولتها و احزاب بورژوازی برای دوره معین و تحمیل شرایطی که در آن سلب آزادی دوفاکتوی مردم بشدت برای طبقه حاکم دشوار باشد نه فقط عملی است بلکه یک محور تاکتیهای ماست. سرنگونی جمهوری اسلامی، مسلح شدن توده کارگر و زحمتکش و حراست از حقوق سیاسی و مدنی مردم نه فقط ممکن بلکه حیاتی است. اما سر کار گذاشتن یک نظام پارلمانی در تهران که همه بورژواها از آن پس مطابق مقررات آن بازی کنند و حرفشان را آنجا بزنند و فکر تصرف قهرآمیز قدرت و ممنوع کردن احزاب و نهادهای کارگری و سربریدن آزادی های کسب شده

مردم را از سرشان بیرون کنند، این یک توهم است. واژگونی استبداد و برقراری آزادی های مدنی یک پیش شرط سیاسی گرد آمدن آنچنان نیرویی که ضربه نهایی طبقه کارگر به نظام سرمایه داری را ممکن کند هست، اما تمام بحث ما در این سالها این بوده که این پیش شرط را باید کارگر به نیروی خود و در مواجهه با مقاومت جدی بورژوازی تامین کند.

. آیا مجموعه نقدی که در طول این بحث از پارلمان و پارلمانتاریسم شد، شما را از لحاظ اصولی به موضع تحریم پارلمان و مبارزه پارلمانی بطور کلی میرساند؟ آیا از نظر شما حزب کمونیست کارگری باید کاملاً شرکت در هرنوع پارلمان و انتخابات پارلمانی در ایران را از پیش منتفی بداند؟ آیا میتوان شرایطی را تصور کرد که حزب در انتخابات و حتی احتمالاً در یک دولت پارلمانی شرکت کند؟

. بحث اصولی من در زمینه برخورد حزب کارگری به پارلمان و نظام پارلمانی اینست که این نهاد و این رژیم سیاسی نمیتواند ابزار و محمل پیروزی سوسیالیسم باشد. سوسیالیسم از مجرای پارلمان پیروز نمیشود، بلکه برعکس پارلمان را، هرقدر دموکراتیک و غیر فرمایشی هم باشد، بعنوان یک سنگر مقاومت بورژوازی در برابر خود خواهد یافت. من از نظر اصولی به تحریم پارلمان نمیروم، به فرعی دیدن آن در تاکتیک کسب قدرت طبقه کارگر سوسیالیست میروم. باید بگویم که بهرحال موضع من نسبت به پارلمان، حتی در کشورهایی مثل انگلستان یا فرانسه، تحریم گرایانه تر از درک عمومی چپ انقلابی و یا احزاب رادیکال کارگری در این کشورهاست. پارلمان از نظر من برای کارگر یک قلمرو کشمکش و یک جبهه مبارزه است و نه دروازه قدرت.

از نظر عملی شرکت در انتخابات پارلمانی و غیره کاملاً بستگی به زمان و مکان دارد. شخصاً فکر میکنم کمونیسم در اروپا بیش از حد معطوف به پارلمان و مبارزه پارلمانی است. در آمریکای امروز بنظر من تحریم مجالس مقننه و انتخابات ریاست جمهوری بعنوان یک اصل که تنها در شرایط ویژه ای میتواند استثناء بردار باشد تاکتیک اصولی تری برای کمونیسم کارگری است. در بخش اعظم کشورهای عقب افتاده، و بویژه ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه، که در آن پارلمان یا دکور است و یا رسماً و عملاً ورود نماینده منتخب مردم به آنها غیر ممکن است بنظر من اصل بر تحریم است.

حزب کمونیست کارگری بنظر من باید دائما پارلمان و پارلمانتاریسم را در راستای همان خطوطی که در همین بحثها هم طرح شد افشاء کند. اما از نظر تاکتیکی فعالیت انتخاباتی و پارلمانی حزب ابداً منتفی نیست. منتها بنظر من این برعهده حزب خواهد بود که در هر مورد ضرورت شرکت در پارلمان را بر مبنای تحلیل موقعیت سیاسی و منافع جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر نشان بدهد. البته میتوان از پیش اصول و مبانی ای را بعنوان پیش شرط های مجاز شدن شرکت حزب در پروسه پارلمانی بر شمرد. اما در نهایت، تحلیل مشخص حزب از موقعیت تاریخی – مشخص هر دوره است که باید جواب این مساله را بدهد.

. سوالی که امروز با از میان رفتن نظام دو قطبی قدرت در سطح جهان بسیار مطرح است و بویژه با جنگ آمریکا در خلیج و عملکرد و تبلیغات دخالتگرانه آمریکا و دول غربی برجسته شده است اینست که آیا برقراری یک رژیم سوسیالیستی در کشوری مثل ایران با لشگرکشی فوری قدرتهای سرمایه داری مواجه نمیشود؟ آیا به این ترتیب انقلاب کارگری در چنین کشوری شانس دارد؟ و آیا همین فاکتور و ملاحظات محافظه کارانه ناشی از آن تبلیغات مدافعان نظام پارلمانی را، هر قدر هم وعده های آزادیخواهانه شان نوحالی باشد، براتر نمیکند؟

. بنظر من این ملاحظات جدی هستند و در پاسخ به آنها به چند نکته اشاره میکنم. در این شک نیست که امروز برقراری هر رژیم سوسیالیستی کارگری در هر گوشه دنیا فوراً بورژوازی بین المللی و در راس آنها آمریکا و ائتلاف سیاسی – نظامی موسوم به غرب را به رافت دخالت و اعاده حاکمیت بورژوازی میاندازد. اینکه آیا چنین دخالتی اولاً میتواند عملاً صورت بگیرد و ثانیاً، آیا قادر به درهم کوبیدن حکومت سوسیالیستی فرضی ما خواهد بود یا خیر امر دیگری است. اتفاقاً تجربه دخالتهای نظامی چند سال اخیر، از جنگ خلیج تا سومالی و بوسنیا، که چه به اسم غرب و آمریکا و چه بطور روزافزونی تحت نام سازمان ملل صورت میگیرد، این واقعیت را نشان داد که ظرفیت های عملی اینها در لشکر کشی و سرکوب حدی دارد و اگرچه از نظر تکنولوژیکی قدرت تخریب آنها بسیار وسیع است، از نظر اقتصادی و از نظر پشت جبهه اجتماعی شان، درگیر شدنشان در نبردهای وسیع با انقلابات و جنبشهای توده ای ساده نخواهد بود. بنظر من تجسم اینکه اینها نتوانند حتی در صورت دخالت مستقیم نظامی نهایتاً یک حکومت سوسیالیست کارگری در یک کشور متوسط الحال، از نظر اقتصادی و جغرافیایی و جمعیتی، را ساقط کنند سخت نیست.

این بنظر من یک واقعیت است. منتهی بخودی خود نه جواب کافی ای برای سوال شماست و نه میتواند برای نسلی از یک جامعه انقلاب کرده که قرار است در جریان خنثی کردن تهاجم نظامی بورژوازی جهانی به انقلاب سوسیالیستی شان فدا شوند و یا زندگی حرامشان شود، مایه دلخوشی باشد. زیر نشریه یکی از شاخه های فدایی شعاری با این مضمون نوشته میشود که "خلق مسلح متحد در شوراها شکست ناپذیر است". گیریم اینطور باشد و این متافیزیک یک قانون مادی جهان باشد. اما پروسه اثبات این شکست ناپذیری یک روند دردناک است که در آن انسانها و زندگی و موجودیت و عواطف شان در خون غرق میشود. جنبه انسانی مساله یک تنها یک بعد مساله است، جنبه دراز مدت تر و سیاسی - تاریخی تر مساله و عواقب این پروسه برای آن انقلاب سوسیالیستی کمتر از جنبه انسانی اش هولناک نیست. نفس این تعرض معنی مادی انقلاب سوسیالیستی را برای توده مردمی که قرار است از این طریق رها شوند عوض میکند. سوسیالیسم، انقلابی برای خوشبختی و پایان محرومیت بشر است. انقلابی است علیه خشونت که خمیره اصلی جامعه تاکنونی را تشکیل داده است، انقلابی است برای آزادی، شادی و خلافت انسانها. اما تعرض نظامی بورژوازی جهانی به این رویداد خون میپاشد، آن را با محرومیت و فقر و انزوا، با فداکاری و تحمل درد و غم و محرومیت بیشتر مترادف میکند. حتی پیروزی نهایی انقلاب تا سالها نمیتواند این رنگ را از مقطع پیدایش جامعه نوین پاک کند. این فشارها و محرومیتها عواقب مادی برای انقلاب و مسیر آن دارد. گرایشات عقب مانده، که ناسیونالیسم و قوم پرستی و مذهب و مرد سالاری تنها نمونه های درشت و برجسته آن هستند را دامن میزند، احترام و ارزش جان و آسایش انسانها را برای خود آنها پائین میآورد. سوسیالیسم را به تقسیم فقر تنزل میدهد و غیره و غیره. بنابراین سوال بر سر شکست ناپذیری ما نیست. اگر چنین جنگی را به ما تحمیل کنند آنگاه موظفیم پیروز شویم. اما راه حل واقعی بنظر من منتفی کردن این خطر است. و این ما را به توجه به یک رکن اساسی انقلاب کارگری، یعنی خصلت بین المللی طبقه کارگر و سوسیالیسم کارگری رهنمون میشود.

بنظر من خصلت بین المللی طبقه کارگر و جوهر انترناسیونالیستی کمونیسم کارگری آن عاملی است که سوسیالیسم را در دنیای امروز به یک آلترناتیو مادی و قابل تحقق تبدیل میکند. بنظر انقلاب کارگری در کشوری مثل ایران باید به کمک نیروی طبقه کارگری بین المللی و بخصوص طبقه کارگر کشورهای که میلیتاریسم بورژوایی در سطح بین المللی را رهبری میکنند، از تعرض و فشار نظامی و اقتصادی بین المللی مصون داشته شود. این یک امکان واقعی است. بنظر من کارگر در ایران باید به این فکر کند که کدامیک از اینها واقعی و کدامیک اتوپی است: اینکه پارلمان در ایران مستقر شود و آزادی اعتصاب و شکل و فعالیت کارگری و کمونیستی قانونیت پیدا کند و سرمایه دار داخلی و خارجی و ارتش بورژوایی

و گانگسترهای سیاسی مسلح، از جریان‌های پان اسلامی حزب الله تا ناسیونال اسلامی‌ها و سلطنت طلب‌ها و فاشیست‌ها و عظمت طلب‌ها این وضعیت جدید را قبول کنند و اسلحه‌شان را تحویل بدهند و اودکلن بزنند و به مجلس بیایند، یا اینکه کارگر قدرت را بدست بگیرد و به کمک کارگر آلمانی و فرانسوی و آمریکایی از درگیری از موضع ضعف در یک جنگ ناخواسته اجتناب کند؟ بنظر من وضعیت امروز این را اثبات میکند که انترناسیونالیسم کارگری تنها یک اصل، یک باور، یا یک اعتقاد و یک احساس یگانگی طبقاتی نیست، بلکه یک اسلحه برنده و واقعی در نبرد طبقاتی است. باید این اسلحه را به میدان آورد و به کار انداخت. استراتژی ما برای اجتناب از تراژدی ای که بورژوازی بین المللی خواهد کوشید به انقلاب کارگری در کشوری چون ایران تحمیل کند، تلاش برای ایجاد یک صف بین المللی کارگری است که از چنین انقلاباتی محافظت کند.

ممکن است ترسی که آمریکا و غرب میکوشند در دل توده زحمتکش جهان بیاندازند آنها را نسبت به مواعید شبه دموکراتیک اپوزیسیون بورژوایی در این کشورها متمایل تر کند. "ما شکست ناپذیریم" هر قدر باوری انقلابی و صمیمانه باشد، جواب این مساله را نمیدهد. پاسخ واقعی سازماندهی مادی انترناسیونالیسم کارگری در سطوح مختلف است.

منظور من از این تاکید بر انترناسیونالیسم ابداً این نیست که انقلاب کارگری مگر آنکه در مقیاس جهانی صورت گیرد محکوم به فناست. من نظریه پیدایش سوسیالیسم از طریق یک انفجار بزرگ و همزمان بین المللی را واقعی نمیدانم. در سیر واقعی تاریخ بسیار محتمل تر است که کارگران در یک گوشه قدرت را بگیرند بی آنکه در سایر نقاط جهان این توان را داشته باشند و لذا سوسیالیسم کارگری ناگزیر خواهد بود در این یا آن کشور و یا فلان مجموعه کشورها کلیت برنامه خود، اعم از سیاسی و اقتصادی، را جامه عمل بپوشاند. آنچه که بنظر من حیاتی است اینست که طبقه کارگر در کشورهای دیگر و بخصوص در کشورهایی که پیشقراولان میلیتاریسم بورژوایی در صحنه جهانی هستند این خودآگاهی و سازمانیابی انترناسیونالیستی را داشته باشد که دست بورژوازی کشور خود را در اتخاذ سیاست تعرض و تجاوز نظامی ببندد. این عملی و قابل تحقق است.

در دوران پر تحول امروز جهان و با سقوط سوسیالیسم دروغین بلوک شوروی، سرمایه داری جهانی یورش فکری و سیاسی خود به طبقه کارگر و اهداف، افق و آرمان سوسیالیستی کارگری را وسعت و شدت بخشیده و با تبلیغ پایان کار کمونیسم و مارکسیسم، ازلی بودن سرمایه داری و بازار آزاد را در برابر بشریت معاصر قرار میدهد. سرمایه داری جهانی برای همان نظام و مکانیسمی تبلیغ میکند که در طول چند قرن حیات اجتماعی را بر اساس نابرابری اقتصادی میان انسانها سازمان داده، اسارت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ناشی از سلطه طبقاتی بورژوازی را تحمیل نموده و جنگ و تراژدی های عظیم انسانی براه انداخته و می اندازد. نظام و مکانیسمی که هم اکنون گرسنگی و فقر و بی مسکنی، عدم تامین اجتماعی و فقدان بهداشت و فرهنگ را به نرم زندگی اکثریت بشریت مبدل کرده و رسمیت می بخشد، میلیونها زن و مرد و کودک گرسنه را در آفریقا و دیگر بخشهای جهان سوم به کام مرگ رها کرده و صدها میلیون کارگر را در سطح جهان با بیکاری و فقر و بی تامینی درگیر ساخته است. این در حالیست که پیشرفت تکنولوژی، گسترش مجموع تولید اجتماعی و نفس بارآوری کار، کره زمین را بصورت شهر بزرگی درآورده که در آن امکانات برای معیشت هر انسانی با استاندارد نیازهای زندگی پایان قرن بیستم و برای اینکه زمان کار هر کارگر نیز کمتر و کمتر گردد، فراهم شده است.

نمایندگان و مدافعان سرمایه داری، امروز بی تابانه در تلاشند تا در کنار تبلیغ ازلیت سرمایه داری و بازار آزاد، دموکراسی پارلمانی و پارلمانتاریسم، که مابازاء سیاسی و فکری همان نظام سرمایه داری و بازار میباشد، را نیز برای جهان همچون پدیده ای ازلی و الگوئی "بالا" برای آرایش حیات سیاسی و فکری بشریت قلمداد نمایند و این در حالی است که واقعیت امروزی و تجربه تاریخی دموکراسی نشان می دهد که دموکراسی فقط ایده آل سیاسی و فکری و سازمان سیاسی یکی از جنبش های اجتماعی بورژوازی بوده و برای قالب زدن آزادی واقعی انسانها و ممانعت از تحقق آزادی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بشر و رهایی وی از چنگ سیستم و سنن اسارتبار نظام طبقاتی تداوم یافته است. علاوه براسارت در چارچوب سرمایه داری بازار آزاد و دموکراسی بورژوایی، بشریت امروز درگیر جنایات بی حد و حصر ارتجاعی ترین ایده آلهای سیاسی و ایدئولوژیک بخشهای دیگر جنبش های بورژوازی است. ناسیونالیسم، مذهب و راسیسم امروز در دل همین نظام، در بسیاری از نقاط جهان تراژدی های عظیم و بی حد و مرزی براه می اندازند. ناسیونالیسم با زنجیر کشیدن توده های وسیع مردم از طریق احساسات ملی و تعصبات قومی در بسیاری از کشورها زمینه ساز این فاجعه شده است که افراد هر ملت دست به کشتار و قلع و قمع انسانهای خارج از ملت خود بزنند.

در برابر این نظام طبقاتی جهانی، تنها جنبش اجتماعی ای که پرچم رهایی بشریت را برافراشته و در راه ریشه کن کردن همه مصائب زندگی انسان مبارزه می کند، سوسیالیسم کارگری است. مبارزه علیه نظام سرمایه داری و بجای آن

برپاداشتن سوسیالیسم از طریق انقلاب اجتماعی طبقه کارگر، یک سنت مبارزاتی زنده در درون طبقه کارگر جهان و یک افق زنده کارگری است. سوسیالیسم کارگری آن سنت مبارزاتی و آن افق کارگری است که مارکسیسم جهان بینی و نقد اجتماعی آنست و امروز بطور بالفعل با این یا آن درجه از توان و نیرو، در درون جنبش کارگری جهان، برای تقویت این جنبش جهانی و سازمان دادن و به پیش راندن آن در یک کارزار متحد انترناسیونالیستی و کمونیستی مبارزه میکند. رهایی طبقه کارگر و بشریت بدون سازمانیابی سیاسی کارگران، بدون حزبیت کمونیستی کارگری امکانپذیر نیست. امروز کمونیستها بیش از هر زمان دیگری، موظفند که آلترناتیو اجتماعی طبقه کارگر را در برابر جامعه قرار دهند و برای تحقق آن تلاش ورزند.

در درون طبقه کارگر و جنبش کارگری عراق نیز، در این حساسترین دوران حیات سیاسی معاصر عراق، سوسیالیسم کارگری به یک حرکت اجتماعی محکم و توانا، که صف وسیعی از سازمانها، محافل، فعالین و کارگران کمونیست را در بر دارد، مبدل شده است. این جنبش طی دو سال گذشته، بویژه در کردستان به پیشرفت همه جانبه ای دست یافته و در صف مقدم اعتراض طبقاتی کارگران، جنبش شورایی کارگران و زحمتکشان در مارس ۹۱ را سازمان داده و جنبش شورایی در کردستان را در مسیر افق و اهداف کمونیستی و انترناسیونالیستی به جلو سوق داده است. موقعیت مبارزاتی پیشرو و اعتبار اجتماعی، تاریخی و ریشه داری که کمونیسم کارگری در صفوف جنبش کارگری در بقیه عراق از آن بهره مند است، امکان می دهد که روند کنونی پیشرفت کمونیسم در کردستان به روند پیشروی یک کمونیسم قدرتمند در مقیاس همه عراق مبدل گردد و کمونیسم کارگری بتواند بمثابة یک نیروی فعال در حیات سیاسی و اجتماعی عراق و سرنوشت آن دخالت نماید.

اوضاع کنونی عراق و امکانات مساعدی که سوسیالیسم کارگری در حال حاضر از آن برخوردار است، تشکیل حزب کمونیست طبقه کارگر عراق را به یک وظیفه حیاتی این جنبش بدل کرده است. افق روشن و انسجام ایدئولوژیک و سیاسی ای که این جنبش از آن بهره مند است، همراه با صف وسیعی از فعالین و کادرهای کارگری و کمونیست که در این مقطع بمیدان آمده اند، امکان ایجاد یک حزب مارکسیستی کارگری دارای پایگاه اجتماعی نیرومند را بیش از هر زمان دیگر فراهم کرده و به یک شرط عملی بی چون و چرا برای پیشروی بیشتر جنبش کارگری مبدل ساخته است. این حزب نه فقط بطور کلی یک ابزار حیاتی برای طبقه کارگر عراق تامین می نماید، بلکه در شرایط حساس امروز عراق امکان دخالت فعالانه سوسیالیسم کارگری در آینده سیاسی و اجتماعی عراق را نیز می آفریند.

در ادامه تلاش کمونیست های عراق و فعالین و رهبران جنبش کارگری برای ایجاد حزب کمونیست کارگری عراق، شماری از فعالین جنبش سوسیالیسم کارگری عراق ما را برگمارده اند که این حزب را تشکیل داده و تا مقطع نخستین کنگره، آنرا رهبری و هدایت کنیم. ما از طریق این بیانیه تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق و آغاز فعالیت این حزب را اعلام می داریم و وظیفه خود قرار داده ایم که هدایت و رهبری حزب و سازمان دادن ارگانها و سایر وظایف یک مرکزیت کمونیستی کارگری را بعهده بگیریم و در تلاش خواهیم بود تا با تکیه به صف وسیعی از کادرها و فعالین جنبش، یک حزب نیرومند کارگری مارکسیست و انترناسیونالیست را بنیان گذاشته و یک رهبری کمونیستی کارگری کارآمد و منسجم برای آن تامین نمائیم.

ما در حالیکه تشکیل حزب طبقه کارگر عراق را اعلام میداریم، تاکید میکنیم که میدان عمل و نفوذ سیاسی و سازمانی این حزب در حال حاضر بیشتر در درون طبقه کارگر در کردستان و جامعه کردستان میباشد. مبارزه برای تقویت و گسترش فعالیت سیاسی و سازمانی حزب بویژه در دیگر بخشهای عراق یک وظیفه حیاتی حزب کمونیست کارگری عراق خواهد بود.

حزب کمونیست کارگری عراق، کارگران کمونیست و مبارزان راه سوسیالیسم کارگری را به پیوستن به صفوف خود فرا میخواند.

زنده باد سوسیالیسم

زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری

زنده باد حزب کمونیست کارگری عراق

۹۳/۷/۲۱

امجد غفور، ه. آسو، خسرو سایه، ریبوار احمد، طاهر حسن، موید احمد، احمد معین، سامان کریم، نادر عبدالحمید، فارس محمود

روزافزون بیکاری در عراق و مصائب غیر قابل تصور آن ابعاد وسیع و فاجعه باری بخود گرفته است. بدنبال جنگ خلیج فارس و بحران داخلی ، محاصره اقتصادی عراق و محاصره اقتصادی کردستان توسط خود رژیم عراق، بر دامنه بیکاری بسرعت افزوده شده و سایه ترسناک آن بیش از گذشته بر تمام جامعه گسترده است و زندگی و هستی کارگر و زحمتکش این منطقه را با مخاطره جدی روبرو نموده است. رژیم بعث و دولت احزاب ناسیونالیست کرد که خود از مسببین اصلی این اوضاعند، هر یک بنوبه خود مسئولیت این وضعیت را بر عهده دیگری گذاشته و اوضاع بی ثبات سیاسی و محاصره های اقتصادی را بهانه ای نموده تا تعرض هر چه سببانه تری راعلیه کارگران و مردم زحمتکش تدارک بینند.

در مقابل این وضعیت مشقت بار برای کارگر عراقی تنها یک راه وجود داشته و دارد، آنهم متحد و متشکل شدن در صفوف طبقاتی خویش و بمیدان آمدن همچون یک نیروی سیاسی و اجتماعی مستقل برای پایان دادن به تضيیقات و تعرضات بورژوازی و زندگی برده واری که اکنون بر آنها تحمیل شده است . جنب و جوش ۳-۲ ساله اخیر کارگران علیرغم پراکندگی و دامنه محدود آن تلاشی در این راستا بوده است. در این میان اکنون جنبش بیکاری پیشرویهای قابل توجهی نموده است. این جنبش گسترش یافته و بیش از پیش خود را سر و سامان داده و به نقطه امید جنبش کارگری تبدیل شده است. اکنون وظیفه هر جریان کمونیستی و کارگری و همه فعالین و رهبران دلسوز جنبش کارگری است که در رساتر نمودن صدای این جنبش و تقویت و گسترش آن بکوشند.

متشکل شدن بیکاران: معرفی کوتاه

جنبش بیکاری ابتدا در شهر اربیل طی اطلاعیه ای بتاريخ ۹۲/۷/۵ و با مطالبه "تامین معیشت از طریق بیمه بیکاری و یا کار مناسب برای افراد آماده بکار بالاتر از ۱۸ سال" کمیته موقت اتحادیه بیکاران اربیل را اعلام نمود. این کمیته با وجود مشکلات و محدودیتهای فراوان فعالیتهای همه جانبه و فشرده ای را آغاز نمود . در وهله اول، معرفی و گسترش این حرکت در میان کارگران و بویژه بیکاران ، جلب وجذب فعالین این عرصه و فراخواندن توده وسیع بیکاران به ایجاد عملی اتحادیه بیکاران از کارهای اساسی بود. ایجاد فوری دفتر علنی اتحادیه بیکاران برای نام نویسی، برگزاری چند مجمع عمومی، انتشار نشریه صدای بیکاران (ده نگی بیکاران) تدوین برنامه و آیین نامه داخلی اتحادیه پایه های اولیه این جنبش را استحکام بخشید. این حرکت با استقبال کارگران و عموم بیکاران روبرو شد. تلاش برای سازماندهی بیکاران تنها به اربیل محدود نبود. بلکه این تلاش در شهر سلیمانیه، بعضی شهر و شهرکهای دیگر مثل کفری، که لار، قه لادزی، رانیه و ته ویله شه قلاوی و بازیان ادامه یافت. در تاریخ ۹۲/۱۱/۶ اولین مجمع عمومی بیکاران شهر

سلیمانیه با شرکت عده بسیاری از بیکاران، و نمایندگانی از اتحادیه بیکاران اربیل تشکیل شد و با انتشار بیانیه ای اتحادیه بیکاران سلیمانیه را اعلام نمودند. از همان شروع فعالیت اتحادیه های بیکاران سلیمانیه و اربیل، نظر به اهداف و مطالبات مشترک و نیاز قدرتمند نمودن این حرکت، لزوم سراسری شدن این جنبش برای فعالین و رهبران آن روشن بود. با رفع مشکلات و موانع سد راه و با متحد شدن اتحادیه بیکاران اربیل و سلیمانیه، کمیته عالی اتحادیه بیکاران کردستان (لیژنه ی بالای یه کیه تی بیکاران له کردستان) طی اطلاعیه ای بتاريخ ۹۳/۲/۱۰ فعالیت خود را شروع نمود. بدنبال این حرکت شعبه های این اتحادیه در شهرهای دربۀ ندیخان، رانیه، که لار، و ته ویله نیز فعالیت رسمی خود را شروع نموده اند.

اکنون این جنبش در سطح کردستان سراسری شده و هزاران نفر در دفاتر آن ثبت نام نموده اند و با توان بیشتر در فکر گسترش صفوف خود و ایجاد شعبه های آن در بقیه شهر و شهرکهای کردستان عراق است. ناگفته نماند اتحادیه بیکاران در همین مدت کوتاه از عمر خود مدام با فشار و کارشکنی های دولت محلی کردها و احزاب ناسیونالیست آنجا روبرو بوده است. علیرغم درخواست مکرر اتحادیه بیکاران تا کنون رسماً از به رسمیت شناسی آن خودداری کرده اند و با وجود چند بار مذاکره هنوز به هیچ مطالبه فوری بیکاران جواب نداده اند و در شهر سلیمانیه یک بار در صدد خراب کردن دفتر اتحادیه بر سر آنها برآمدند. و اخیراً رسماً مقامات دولت محلی کردها با فعالیت شعبه های اتحادیه در که لار و کفری مخالفت نموده اند.

جنبش بیکاران:

تداوم جنبش مستقل کارگری

شکل گیری جنبش بیکاری و اتحادیه بیکاران کردستان امری ابتدا به ساکن و بدون مقدمه نیست. علاوه بر دلایل و زمینه های بلاواسطه بیکاری در جامعه، این جنبش تداوم جنبش مستقل کارگری است که قبلاً در اشکال متنوع دیگر و از جمله در جنبش شورایی مارس ۹۱ به وضوح خود را نشان داد. در سه سال اخیر جنبش کارگری در کردستان عراق وارد دوره جدیدی از حیات خود شده است. شکل گیری جنبش شورایی و مجامع عمومی، دخالت در مسائل سیاسی و عمومی جامعه، طرح آلترناتیوهای کارگری برابری طلبانه و آزادیخواهانه در برابر بورژوازی و برای اداره جامعه، طرح مطالبات و شعارهای کارگری و برپایی آکسیونهای اول ماه مه و دهها اعتصاب و اعتراض علیه بی حقوقی کارگران و برای افزایش دستمزد و کم کردن ساعت کار و امکانات رفاهی تصویر فشرده و عمومی از وضعیت جنبش کارگری در کردستان عراق است. اکنون جنبش بیکاران بخشی از این جنبش و در بطن فراز و نشیب های آن و با درس گرفتن از پیشرویها و کمبودهای آن قد علم نموده که بعد از جنبش شورایی حرکت امید بخش جنبش کارگری است. در نتیجه گسترش و تقویت این جنبش نه تنها امر بیکاران بلکه وظیفه کل کارگران اعم از شاغل و بیکار است. اتحادیه بیکاران در کنار مجامع عمومی و شوراهای کارگری که دوباره در حال احیا و گسترشند، بازوان مختلف و نیرومند جنبش کارگری اند که هماهنگی، ارتباط و کار مشترک آنها کل جنبش کارگری را در موقعیت قدرتمندتری قرار خواهد داد.

اهمیت اتحادیه بیکاران در جنبش کارگری حاضر

اتحادیه بیکاران طبعاً مستقیماً به منظور جوابگویی به نیازهای جنبش بیکاری پا گرفته است. و به منظور جواب به نیازهای این جنبش با تمام توان می کوشد. اما اشتباه بزرگی است اگر اهمیت و جایگاه آن را در حال حاضر فقط در همین رابطه ببینیم. این حرکت و تشکل آن در وضعیت کنونی جنبش کارگری عراق اهمیت اساسی تر و همه جانبه تری دارد که بطور خلاصه می توان به جوانبی از آن پرداخت.

در شرایطی که جناحهای مختلف بورژوازی در منطقه به انواع و اقسام شیوه بشکل پارلمان، دولت، حزب و انواع و اقسام شیوه دیگر خود را علیه کارگران سازمان داده اند و با زور و قلدری از به رسمیت شناسی حق تشکل کارگران سرباز می زنند و تشکلهای زرد دست ساز خویش را بعنوان تشکل کارگران علم می کنند، با تشکیل اتحادیه بیکاران بخش زیادی از کارگران دست در دست هم گذاشته و بدور هم متحد و یکپارچه میشوند و صف خود را در یک عرصه مهم از طبقات دارا و نمایندگان سیاسی شان جدا می کنند. اتحادیه بیکاران یک تشکل مستقل طبقاتی کارگران و سنگر محکمی جهت دفاع از حرمت و حقوق کارگر و خواسته ها و مطالبات کارگری است. همچنین بدنبال عقب نشینی که بر جنبش شوراها و کل جنبش کارگری بعد از مارس ۹۱ تحمیل شد. گسترش اتحادیه بیکاران گام جدی در راستای خلاصی از پراکندگی و حالت دفاعی و نوید دوره جدیدی جهت گام گذاشتن در موقعیت بهتر برای تحقق مطالبات کارگری است. یا در شرایطی که هنوز کارگران بخشهای مختلف فاقد تشکلهای پایدار و محکم خویش اند، اکنون کارگران شاغل در بخشهای مختلف در کنار خویش نقطه اتکاء محکمی را جهت سازمانیابی خویش در شوراها و اتحادیه ها و دیگر تشکل های کارگری می بینند. حتماً از تجربیات آن می آموزند و از حمایت هم سرنوشتان متشکل شان بهره مند می شوند. حرکت مجدد جهت بنیاد گذاشتن دوباره شوراها در مراکز و محلات کارگری قطعاً با حمایت جنبش بیکاران و با انتقال تجارب فعالیت توده ای اتحادیه در این مدت بسیار سریعتر و سهل تر استحکام می یابد. امیدواریم که فعالیت مشترک، همفکری و همدلی فعالین کارگری شاغل و بیکار و اتحادیه بیکاران و شوراها و دیگر تشکل های کارگری کل جنبش کارگری را با قدرت بیشتر به جلو سوق دهد.

نحوه برخورد درست به اهداف و وظایف اتحادیه بیکاران

جنبش بیکاران تلاش همه بیکاران و فروشندگان نیروی کار برای تخفیف مصائب خود و به دست آوردن مطالبات اساسی این جنبش و تحقق زندگی بهتر و شایسته انسان است. این هدف را اتحادیه بیکاران شهرهای اربیل و سلیمانیه و بعد اتحادیه بیکاران سراسر کردستان بروشنی در اطلاعیه های اعلام موجودیت خویش بیان کرده و بر این اساس هم وظایفی را تعیین کرده و تاکنون قدم های با ارزشی برداشته اند. با این وصف در برخورد به وظایف اتحادیه بیکاران از بدو تاسیس تاکنون شاهد نگرشهای متفاوت و بعضاً نادرست بوده ایم. هر چند نگرشها و برخوردهای نادرست غالب نبوده اند، اما همواره در مجامع عمومی و مباحث جمعی به بحثها و اختلافاتی دامن زده و در سطح محدودی اثرات عملی ببار آورده است.

اولین نگرش غلط اینست که اهداف و وظایفی را که اتحادیه بیکاران برای خود تعریف کرده و اقداماتی که تاکنون انجام داده را تحت نام اهداف و وظایفی "محدود، خرد، رفرمیستی، سندیکالیستی و سازشکارانه" کم ارزش جلوه داده و برایشان شانه بالا می اندازد. این دیدگاه خواستار آنست که اتحادیه بیکاران "تحلیلی همه جانبه از اوضاع سیاسی

و اجتماعی بدست دهد، وظایف سیاسی و اقتصادی متنوعی را بیان کند، برنامه و پلاتفرم کاملی را ارائه دهد و قبول بند بند آن را مبنای عضویت بیکاران قرار دهد، آکسیونها و اعتراضات متعددی برای مطالبات خود سازمان داده و در همه مسائل سیاسی و اجتماعی کنونی جامعه دخالت کند". این دیدگاه در وهله اول اهداف و وظایف تشکل توده ای کارگری و در این مورد معین، تشکل توده ای بخشی از جنبش کارگری یعنی جنبش بیکاران را با اهداف و وظایف حزب و سازمان سیاسی سوسیالیستی عوضی گرفته است و برای اتحادیه بیکاران درست همان اهداف و وظایف یک حزب سیاسی را پیشنهاد می کند و به این شیوه عملا اتحادیه بیکاران را به جهتی هدایت میکند که از فلسفه وجودی و ضرورتهای شکل گیری خویش دور افتد و نتواند به نیازهای واقعی جنبش بیکاران جواب دهد. این دیدگاه وظایف و تاکتیکهایی را بر دوش اتحادیه می گذارد که انجام آنها عملا از عهده آن خارج است. در مقابل این دیدگاه، شیوه برخورد دیگر و دیدگاه دیگری وجود دارد که "جنبش بیکاران، جنبش اقتصادی میداند که نباید کاری به سیاست داشته باشد و باید از طرح مطالبات سیاسی خودداری کرده و مستقل از جریانات سیاسی باشد".

این نگرش نیز معلومست درک درستی از ماهیت حرکات و جنبشهای اجتماعی و مضمون سیاسی و طبقاتی آنها ندارد و توجه نمیکند که در عالم واقع هیچ حرکت و جنبش اقتصادی کارگری نیست که مضمون سیاسی و طبقاتی نداشته باشد و از جنبشهای سیاسی و گرایشات و احزاب سیاسی جامعه در دوره خود تاثیر نگیرد. بویژه امروزه مطالبات اقتصادی و تحمیل هر رفرمی بر دولت سرمایه داران آنهم در کشورهای چون عراق، ایران و نظایر آنها در خود ماهیتی سیاسی پیدا می کنند. اگر جنبش بیکاران و اتحادیه بیکاران به درست جنبش مستقل و تشکل مستقل کارگری نامیده می شوند، منظور مستقل بودن این جنبش و تشکل آن از سیاست و گرایشات سیاسی درون جنبش کارگری نیست، بلکه این است که این تشکل برای تامین اهداف و مطالبات اقتصادی و سیاسی بیکاران مستقل و بدور از دخالت و نظارت دولت بورژوازی و ضد کارگری عمل می کند. در نتیجه تلاش برای کشاندن اتحادیه بیکاران به طرف "بیطرفی سیاسی" قطعاً به جنبش بیکاران و کل جنبش کارگری لطمه جدی وارد خواهد آورد.

اما همچنانکه گفته شد خوشبختانه این دو شیوه برخورد هیچ کدام دیدگاه غالب بر اتحادیه بیکاران و جریان سوسیالیستی در این جنبش نبوده و مقدرات آن را تعیین نکرده اند. از نظر حرکت سوسیالیستی، جنبش بیکاران، در وهله اول و قبل از هر چیز جنبشی است برای تحقق مطالبات اقتصادی بیکاران و تحمیل رفرمهای اقتصادی و سیاسی معینی بر دولت و سرمایه داران با اتکاء به بسیج نیروی بیکاران و جلب حمایت جنبش کارگری. در عین حال جنبش بیکاران بخشی از جنبش کارگری است که مبارزه و تلاش در راه مطالبات فوری کل جنبش کارگری را هم وظیفه خود می داند. همچنین این جنبش نیز همانند هر جنبش سیاسی و طبقاتی دیگر بنا به توان، ظرفیت و امکانات خویش در دیگر مسائل جامعه دخالت کرده و می کند. هم اکنون گرایش سوسیالیستی در این جنبش دست بالا را دارد، نقش فعالی را در پیشبرد وظایف آن بعهدہ دارد و این جزو نقطه قدرتهای این جنبش است. اهداف و وظایف این جنبش را می توان بسادگی در چند بند فرموله کردو به همه نشان داد و اصلاً لازم نیست تهیه برنامه و پلاتفرمهای پیچیده را به مشغله اتحادیه و از آن مهم تر قبول بندبند آن و حتی هر پلاتفرم ساده ای را هم معیار عضویت در اتحادیه نمود. بنظر من هر انسان زحمتکشی که امروز در جامعه عراق بعنوان بیکار شناخته می شود و آماده بکار است و یا هر انسان آزاده ای که خود را جزو جنبش بیکاران میداند و با اهداف کلی اتحادیه موافق است باید بدون قید و شرط به عضویت اتحادیه درآید. طبعاً اتحادیه برای پیشبرد کارهای روزمره اش عملاً به بخش آگاهتر و فعال اعضا خود متکی خواهد شد.

پیشروی آتی جنبش بیکاران: چند نکته مهم

جنبش بیکاران از همان روز اول تا کنون با مسائل و مشکلات و محدودیتهای فراوان، با کارشکنی، مخالفت و دشمنی بورژواها، احزاب و دولت و موسسات وابسته به آنها روبرو شده و هر بار با کنار زدن موانع به پیشروی ادامه داده و تا کنون اقدامات با ارزشی را انجام داده است. اینکه اکنون بیکاران در شهر و شهرکهای کردستان صاحب تشکل اند و بدورهم جمع می شوند، اینکه اتحادیه نامشان را لیست کرده و دربدر بدنبال رفع مشکل اعضا خویشتن است، اینکه اکنون مطالبات بیکاران با صدای رسا و به گرمی در سطح جامعه مطرح است و دولت و سرمایه داران به شیوه های مختلف روزانه فشار این جنبش و نمایندگان آن را در کوچه و بازار و در پای میز مذاکره بر دوش خود احساس می کنند و غیره، همه دستاوردهایی با ارزش اند که باید قدر آنها را دانست. اما طبعا هیچکس و بویژه رهبران و فعالین دلسوز جنبش بیکاران و اتحادیه بیکاران به وضعیت موجود اکتفا نخواهند کرد و دستاوردهای اولیه را پلکان پیشرویهای بعدی قرار خواهند داد. اگر اتحادیه بیکاران بتواند لزوم تامین معیشت بیکاران و تخفیف مصائب آنها و اصلاحات و اقداماتی را در این زمینه رسماً بر دولت تحمیل کند، اگر خود را بعنوان تنها مرجع صاحب صلاحیت برای چاره جویی مشکلات بیکاران در جامعه تثبیت کند و اگر رسمیت قانونی خود را بعنوان تشکل بیکاران بر دولت تحمیل کند، گامهای بلندی را در سیر پیشروی خود طی خواهد کرد. اما این کار با بسیج نیروی بیکاران، سازماندهی نیروی مبارزاتی آنها، با جلب حمایت دیگر بخش های جنبش کارگری و بالاخره با شناختن مشکلات، محدودیتها و موانع سد راه و بکار گرفتن همه انرژی و توان در راه رفع آنها ممکن است. در همین رابطه در اینجا نکاتی را طرح می کنیم که می تواند به رفع این مشکلات و پیشروی آتی جنبش مان کمک کند.

۱ - بیمه بیکاری مطالبه اول و همین امروز:

شاید گفته شود این لزومی به گفتن ندارد، چون اتحادیه بیکاران خود با شعار "تامین معیشت از طریق کار مناسب و یا بیمه بیکاری بمیدان آمده است". من هم با این مطالبه مخالفتی ندارم. اما در این میان من می خواهم لزوم توجه اصلی و تاکید اساسی اتحادیه بیکاران را به مطالبه بیمه بیکاری جلب کنم. در شرایط فعلی کردستان عراق و با وجود دو محاصره اقتصادی، بی ثباتی اوضاع و از کار افتادن خیلی از مراکز و رشته های تولیدی کار، انتظار تامین کار مناسب برای همه بیکاران در کوتاه مدت واقعی نیست. و همین بهانه ای شده در دست دولت و صاحبان کار که بگویند "اوضاع خراب است" و قادر به تامین کار نبوده و با وعده و وعید کارگر بیکار را بر سر سفره خالی رها کنند. اما اگر کار مناسب بفوریت و برای همه میسر نیست، بیمه بیکاری و از این طریق تامین معیشت کارگر بیکار همین امروز و بفوریت قابل اجرا است. هیچ عذر و بهانه ای از طرف حاکمان و دولت و صاحبان سرمایه قابل قبول نیست. جواب کارگر به هر عذر و بهانه ای بسادگی اینست که از همان طریق و از همان محل درآمدی که همه رهبران و مجریان و کاربدستان دولتی و حزبی و همه نیروهای مسلح شان و همه مواجب بگیرانشان امرار معاش می کنند، زندگی کارگر بیکار هم باید تامین شود. در نتیجه و بفوریت و همین امروز باید بخشی از درآمد و بودجه دولتی به تامین بیمه بیکاری همه کارگران آماده بکار اعم از زن و مرد بالاتراز ۱۸ سال اختصاص یابد. طبعا بیمه بیکاری تنها مطالبه

اتحادیه بیکاران نیست ، بلکه همچنان برای گرفتن امکانات مناسب برای تسهیل زندگی کارگران بیکار و دیگر مطالبات و اقدامات فوری و از جمله کار مناسب خواهد کوشید.

۲ _ مساله زنان بیکار:

اتحادیه بیکاران اگر بخواهد همه بیکاران را نمایندگی کند، باید توجه جدی به جلب و جذب زنان بیکار و بمیدان کشیدن نیروی مبارزاتی آنها مبذول دارد. در یکی از نوشته های اتحادیه بیکاران به کمبود جدی در این رابطه اشاره شده و گفته شده که در میان ده هزار عضوی که اکنون در اتحادیه ثبت نام کرده اند تنها ۵٪ آن را زنان تشکیل می دهند. این در شرایطی است که زنان بیکار شده اولین قربانیان وضعیت فعلی اند و تازه خیل عظیم زنان خانه دار را که حتی خیلی هاشان خود را کارگر بیکار هم محسوب نمی کنند باید به آن اضافه کرد. اتحادیه بیکاران لازمست بطور ویژه به مسائل زنان بیکار و مطالبه حقوق آنها بپردازد و زنان خانه دار را به حقوق خودشان بعنوان بخشی از نیروی آماده بکار آشنا کند و با تمام تلاش، موجبات پیوستن آنها را به جنبش و اتحادیه بیکاران فراهم کند.

۳ _ مبارزه مشترک کارگران شاغل و بیکار:

وجود دائمی ارتش ذخیره کار یعنی ارتش بیکاران بعنوان عاملی در خدمت پایین نگهداشتن معیشت طبقه کارگر از خصوصیات ذاتی سیستم سرمایه داری است. از اینرو بیکاری مشکل تنها کارگران بیکار نیست و تهدیدی دائمی بر کل طبقه کارگر اعم از شاغل و بیکار است و اگر بخواهیم مبارزه علیه بیکاری به جبهه مبارزه کل طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه دار و حکومت آن تبدیل شود و اگر بخواهیم دولت و سرمایه داران را تحت فشار تعیین کننده ای قرار دهیم لذا وحدت عمل کلیه بخش های کارگران چه شاغل و چه بیکار ضروریست. تابحال بخشهایی از کارگران شاغل حمایت خود را از اتحادیه بیکاران اعلام داشته اند اما این کافی نیست. در این راه کارگران شاغل و تشکلهای آنها باید بمثابة هم سرنوشت مبارزاتی با اتحادیه بیکاران پا بمیدان بگذارند، و وظیفه خود اتحادیه بیکاران است برای به هم بافتن مبارزات کارگران شاغل و بیکار تلاش لازم را بنماید. از مبارزات و مطالبات کارگران شاغل و از تشکلهای آنها دفاع کند، کارگران شاغل را به حمایت از خود فراخواند و از طریق انتقال تجارب و ایجاد امکانات به شکل گیری تشکلهای کارگران شاغل در بخشهای مختلف کمک نماید.

۴ _ گسترش فوری شعبه های اتحادیه بیکاران:

شعبه های اتحادیه بیکاران بدنبال سراسری شدن آن در چند شهر و شهرک کردستان ایجاد شده است. این حرکت نه تنها در شهر و شهرکهای دیگر ضروری است سریعاً گسترش یابد، علاوه بر آن ایجاد شعبه های اتحادیه بیکاران در محلات شهرهای بزرگی چون سلیمانیه و اربیل بسیار ضروری است. کافی است به همین نکته ساده توجه شود که اکنون برگزاری مجمع عمومی هفت هزار عضو اتحادیه بیکاران اربیل غیر ممکن است. پس اگر بخواهیم توده اعضاء اتحادیه بیکاران از طریق مجامع عمومی خود در سرنوشت اتحادیه شریک باشند، و اگر هر کارگر بیکاری بسادگی و در محل به

تشکل خود دسترسی داشته باشد، ایجاد این شعبه ها در یک یا چند محله نزدیک به هم و یا ایجاد شعبه ای برای کارگران بیکار شده یک رشته کارگری که هنوز تجمع خود را دارند، اقدامی ضروری است. طبعاً این شعبه ها تحت رهبری اتحادیه بیکاران کردستان خواهند بود و از طریق مجامع عمومی خود و فرستادن نمایندگان خویش به مجمع نمایندگان همه شعبه و شاخه های اتحادیه بیکاران، یکپارچگی این جنبش را تضمین خواهند کرد. وظیفه فعالین دلسوز و همه نیروهای چپ و سوسیالیست است که برای گسترش شعبه های اتحادیه بیکاران تلاش خود را بکار گیرند.

۵ - اتحادیه بیکاران می تواند نماینده سیاسی و مبارزاتی بیکاران سراسر عراق باشد.

جنبش بیکاران و اتحادیه آنها به دلایل روشن و معلومی اکنون در محدوده کردستان گسترش یافته و موجودیت علنی دارد و تناسب قوا و شرایط کردستان به آن امکان می دهد که علنی و آشکار در جهت تحقق مطالبات کارگران بیکار بکوشد. اما این وضعیت متفاوت کردستان با بخش عرب نشین عراق، ذره ای از این واقعیت نمی کاهد که هم اکنون بیکاری درد کشنده گریبانگیر تمام کارگران در عراق است. اتحادیه بیکاران کردستان عراق می تواند و لازمست به مسائل و مشکلات بیکاران سراسر عراق بپردازد، به تبلیغ و کار آگاهگرانه در این مورد بپردازد. با آنان روحیه همبستگی و همسرنوشتی را گسترش دهد و به صدای رسای آنها تبدیل شود و از حمایت آنها بهره مند گردد. لازمست کمبودهای موجود در این زمینه ها برطرف شود، اطلاعات و اعلامیه ها و نشریه صدای بیکاران (ده نگی بیکاران) به زبان عربی هم انتشار یابد و در مناطق عرب نشین پخش شود، و به این ترتیب برای دامن زدن به جنبش علیه بیکاری در دیگر بخشهای عراق تلاش کرد، و زمینه های متحد و متشکل شدن بیکاران در اوضاع متفاوت و مناسب در سراسر عراق را فراهم آورد. این وظیفه ای طبقاتی است که هیچگونه محدودیت فعلی و جدایی عملی جغرافیایی و ملی نباید مانع آن باشد. اتحادیه بیکاران کردستان عراق می تواند بمثابة نماینده مبارزاتی و سیاسی کل بیکاران عراق ظاهر شود.

۶ - همبستگی و جلب حمایت جنبش کارگری بین المللی :

در همین رابطه تا کنون اتحادیه های بیکاران سلیمانیه و اربیل اقدامات اولیه ای را شروع کرده اند. کمیته همبستگی با جنبش کارگری عراق و نشریه کارگر امروز هم تاحدی به معرفی این جنبش پرداخته اند . اما این اصلاً کافی نیست. در شرایطی که رسانه های مزدور بورژوازی همه تلاششان را می کنند تا حتی اسمی از کارگر و مطالبه کارگری نبرند و احزاب حاکم را تنها نماینده سیاسی کل مردم جا بزنند، اتحادیه بیکاران لازمست فعالیت وسیعتری را در دستور کار خود بگذارد. برای شناساندن اهداف خود در جنبش کارگری بین المللی ، ایجاد همبستگی طبقاتی، و جلب حمایت تشکلهای و اتحادیه های کارگری اروپا و شبکه بیکاران اروپا ارتباط و پیوند مستقیم برقرار کند . طبعاً در این راه از کمک و حمایت و امکانات کمیته همبستگی باجنبش کارگری عراق و جریانات کمونیست عراق و از کمک نشریه انترناسیونال و کارگر امروز نیز می تواند بهره بگیرد. حمایت و پشتیبانی جنبش کارگری اروپا و آمریکا از مبارزات کارگران عراق و از اتحادیه بیکاران علاوه بر همه اهمیتهای آن، بطور واقعی در مبارزات روزمره هم توان بیشتری به آن می بخشد.

اتحادیه بیکاران در مبارزه خود بطور مداوم با دولت و احزاب بورژوازی سروکار دارد. تا کنون بارها مطالبات و خواستههای خود را به اطلاع آنها رسانده و با آنها به مذاکره نشسته است. اما این مطالبات و خواستههای اتحادیه بیکاران عمدتاً یا بی جواب مانده و یا با وعده و وعید و شگردها و روشهای ریاکارانه به آینده نامعلوم احاله داده شده است. دولت محلی تابحال از صدور اجازه رسمی فعالیت تشکلی که مورد حمایت هزاران کارگر است خودداری کرده و تازه در شهر سلیمانیه در صدد خراب کردن دفتر اتحادیه بر سرشان بودند که تنها در نتیجه اعتراض جمعی خود کارگران، مکان جدیدی در اختیار اتحادیه گذاشته شد. همچنین اخیراً مقامات دولت کردها رسماً با فعالیت شعبه های اتحادیه در که لار و کفری مخالفت نموده اند. اتحادیه بیکاران ضروریست در دل این مبارزه زنده، سیاستها و تاکتیکهای بورژوازی و شگردها و ریاکاری هایشان را به دقت به اطلاع توده بیکاران و جامعه برساند و ماهیت سیاستهای آنها را افشا کند تا اگر هنوز توهمی نسبت به مدافعان سرمایه در میان کارگران هست زده شود و البته تنها از این طریق هم می تواند فشار خود را بر بورژوازی و نیروهایش جهت به کرسی نشاندن مطالباتش افزایش دهد.

۸ _ رسمیت یافتن فعالیت اتحادیه بیکاران:

این مطالبه مشروعی است که اتحادیه بیکاران از همان روز اول تاسیس آن را پیشروی حاکمان منطقه قرار داده که تا کنون از قبول رسمی آن سرباز زده اند، اما علیرغم اینکه بورژوازی و کاربدستان آن با قلدری از رسمیت شناختن حق تشکل برای کارگران امتناع کرده اند، اکنون اتحادیه بیکاران با اتکا به حمایت توده وسیع بیکاران مشروعیت فعالیت علنی و رسمی خود را کسب کرده است، و با اتکاء به همین نیروی متحد و متشکل پشت سر خود و بدون کوتاه آمدن از اهداف و مطالبات بر حق و اعلام شده اش است که می تواند بورژوازی را به قبول واقعیت فعلی و ثبت قانونی فعالیت خود مجبور کند.

اتحادیه بیکاران که اکنون نسبت به دوران اولیه ایجادش بسیار قدرتمند تر شده است، نه تنها از موضعی حق بجانب بر رسمیت شناسی خویش پای می فشارد، بلکه باید توان و قدرت خود را در راه متحقق نمودن حق تشکل برای همه کارگران و تحمیل آن بر بورژوازی بکار بگیرد و این انتظار اولیه همه کارگرانی است که اکنون امیدشان به این تشکل مستقل کارگیشان است. مه ۹۳

äžĚ rÂ°Š ä... fĲ¼Žò ç•®•† fĲ¼Ä... xZ®™fĲ~ äžď©†Z xZ®•f }®Ä¼Ų•d
xĲŲ•d®~ Œ¼ŲçŠg wd®>

(fÂ• äžŠ) ç¼Äď®> äÄ±Š

طبق اخبار رسیده و بنا بر اطلاعاتی های اتحادیه کارگران بیکار کردستان عراق، بدنبال اعلام تظاهرات توسط این اتحادیه در اعتراض به شرایط سخت و غیر قابل تحمل زندگی کارگران و مردم زحمتکش، پلیس حکومت کردستان عراق تعدادی از رهبران آن را در روزهای ۲۵ و ۲۸ خرداد دستگیر نمود.

این اولین بار نیست که جبهه و حکومت منطقه کردستان، مرکب از احزاب بورژوا ناسیونالیست کردستان عراق، این چنین آشکارا دشمنی خود را با کارگران بروز می دهند. این جبهه و احزاب متشکل در آن از همان بدو امر علیه جنبش شورایی کردستان عراق وارد عمل شدند. علنا از رادیوهایشان خواستار انحلال و برچیدن شوراهای شدند، قشون آنها به نفع کارفرماها و علیه کارگران در محل های کار دخالت کردند و در هر مناسبتی رهبران این احزاب علیه شوراهای و تشکل های مستقل کارگران خط و نشان کشیدند. از بدو ایجاد اتحادیه کارگران بیکار با آن به مخالفت برخاستند، در صدد تخریب دفتر این اتحادیه در سلیمانیه برآمدند، با ایجاد دفتر اتحادیه بیکاران در کلار و کفری علنا مخالفت کردند. بازداشت رهبران اتحادیه کارگران بیکار آخرین نمونه دشمنی آنان با حرکت مستقل کارگران است.

ازجمله عوارض ۸ سال جنگ ایران و عراق و سپس جنگ خلیج، علاوه بر کشته شدن صدها هزار انسان، مجروح و معلول شدن بیش از یک میلیون نفر و آوارگی میلیونی، بسته شدن کارخانجات، کارگاه ها و انهدام مراکز اقتصادی و بدنبال آن گسترش بیکاری و بیکار سازی های دولتی بود که موجب گسترش وسیع فقر و فلاکت کارگران و مردم زحمتکش گردید. در کردستان عراق با محاصره اقتصادی دو جانبه، محاصره اقتصادی عراق توسط سازمان ملل و محاصره اقتصادی کردستان توسط دولت عراق، دامنه این فقر و فلاکت آنچنان گسترش یافته که هیچ بیانی قادر به توصیف وضعیت اسفناک مردم زحمتکش نیست.

کارگران بیکار کردستان عراق برای مقابله با این شرایط مشقت بار دست به ایجاد اتحادیه کارگران بیکار زدند. این اتحادیه هدف اصلی خود را مبارزه برای تامین کار، بیمه بیکاری و یا تامین زندگی روزانه کارگران آماده به کار اعلام کرده است.

اتحادیه کارگران بیکار بارها در نشست هایی با نمایندگان حکومت کردستان عراق مطالبات خود را برای تخفیف عوارض بیکاری و گرانی سرسام آور اعلام نمود، ولی هر بار با مخالفت و بی اعتنائی حکومت روبرو می شد. سرانجام بعد از

نتیجه نگرفتن از مذاکرات متعدد خود با نمایندگان حکومت، بمنظور اعمال فشار بر حکومت، اتحادیه تظاهراتی اعتراضی در روز ۱۹ ژوئن فراخوان داد. فراخوان تظاهرات، چنانکه از انعکاس اخبار آن در روزنامه های دولتی عراق و روزنامه حکومت منطقه کردستان، "کردستان نوین"، هم پیداست با استقبال عمومی روبرو شده است. "کردستان نوین" این اقدام را "توطئه عوامل بعث" و "ستون پنجم حکومت صدام" خواند.

حکومت منطقه کردستان تنها به برچسب زدن به اعتراض بر حق کارگران اکتفا نکرد، بلکه با دست زدن به مانور نظامی در جاده ها و اعلام حالت فوق العاده و دستگیری دوتن از رهبران اتحادیه در شهر کلار در صدد برآمد که جو ترس و ارعاب را بر منطقه حاکم کند. و علیرغم اینکه اتحادیه متعاقبا در شهرهای سلیمانیه و اربیل طی اطلاعیه ای تظاهرات را به مدت نامعلومی به تعویق انداخت، نیروهای مسلح تعدادی از رهبران اتحادیه را در این دو شهر بازداشت نمودند. ولی حکومت منطقه کردستان بعد از چند روز تحت فشار مردم مجبور به آزادی آنها گردید. و همچنین توافق کرد که نمایندگان اتحادیه بر توزیع خواربار میان مردم نظارت و کنترل داشته باشند.

واقعیت اینست که زورآزمایی های کارگران و احزاب بورژوا- ناسیونالیست در صحنه سیاسی جامعه کردستان عراق و اصولا نفس تشکل یابی کارگران در این شرایط نشان می دهد که چگونه به مجرد پیدا شدن هر فرجه ای برای متشکل شدن، کارگران سرعت خود را متشکل می کنند و در استحکام صف طبقاتی خود می کوشند. ایجاد اتحادیه کارگران بیکار کردستان عراق و افزایش سریع تعداد اعضای آن، و گسترش آن در شهرها و شهرک های مختلف کردستان عراق و تبدیل شدن بیان و خواست های آن به بیان و خواست های مردم زحمتکش، خود گواه پیشروی و گسترش صف طبقاتی کارگران و گواه درجه ای از جدایی سیاسی این طبقه از ناسیونالیسم و احزاب و جماعت های ناسیونالیستی است. در روند شکل گیری و رشد اتحادیه کارگران بیکار کارگر فرجه متشکل شدن پیدا می کند، حقوق خود را از جامعه مطالبه می کند، برای جلوگیری از انهدام خانواده های کارگری و زحمتکش مبارزه می کند، و می کوشد خواست تامین زندگی کارگر و زحمتکش را به خواست عمومی ستمدیدگان جامعه تبدیل کند، نشان می دهد که می خواهد در آینده یک پای تحولات سیاسی جامعه کردستان باشد و این واقعیت است که احزاب بورژوا- ناسیونالیست کردستان عراق را به هراس افکنده است.

پناه بردن به میلیتاریسم، دست زدن به مانور نظامی و اعلام حالت فوق العاده در مقابل کارگرانی که خواستار تامین زندگیشان و کاهش فشار فقر و فلاکت بر خانواده هایشان هستند، عکس العمل آشнай بورژوازی است. دستگیری رهبران اتحادیه کارگران بیکار در عین حال نشانه ای است آشکار از استبداد بورژوازی و سرکوب آزادی های سیاسی، و حمله ای است مستقیم به حقوق پایه ای مردم زحمتکش کردستان عراق. "ستون پنجم"، "عامل بعث"، و "آشوب طلب" خواندن کارگران خط و نشان کشیدن ناسیونالیسم است علیه کارگران و جیش کارگری و بهانه ای برای سرکوب آن در آینده.

احتیاجی به فاکت و سند برای اثبات اینکه دولت جمهوری اسلامی برای مقاصد ارتجاعی ضد انسانی اش به ترور مخالفین خود متوسل می شود، نیست. این دولت تا کنون با اجیر کردن عده ای آدمکش بیش از ۵۲ نفر از فعالین اپوزیسیون را در خارج از مرزهای ایران به قتل رسانیده است. سفارتخانه های جمهوری اسلامی در کشورهای مختلف طراح و سازمان دهندگان این آدمکشی ها هستند. تروریسم همواره وسیله ای در دست دولت جمهوری اسلامی برای ایجاد رعب و وحشت در میان مردم داخل و خارج کشور و تثبیت حاکمیت ارتجاعی اش بوده است. دولت جمهوری اسلامی تا مدتی پیش اعمال تروریستی خود را بطور ضمنی تکذیب می کرد. اما امروز از بلندگوهای نماز جمعه بر آن مهرتائید می گذارد و مخالفین خود را به ترورهای دیگری تهدید می کند.

دولت آمریکا و دولتهای اروپایی تا کنون بخاطر پیشبرد مقاصد امپریالیستی خود عملکردهای تروریستی و ارتجاعی این رژیم را سرپوش می گذاشتند. و با جناح بندی کردن آن ریاکارانه سعی می کردند چهره وارونه ای از دولت جمهوری اسلامی به مردم دنیا نشان دهند. اما این دولت ها و رسانه های بورژوایی امروز با بیرون کشیدن اسناد تروریسم جمهوری اسلامی از آرشیو هایشان در افشا و محکوم کردن تروریسم جمهوری اسلامی با هم مسابقه گذاشته و برایش خط و نشان می کشند.

سیاست دولت جمهوری اسلامی و عملکردهای تروریستی آن تغییری نکرده است. آنچه تغییر کرده است سیاستهای دولت آمریکا و دولتهای غربی در این دوره است. این تغییر سیاست در ادامه روند تجدید نظر در مناسبات و معادلات گذشته جهان بعد از جنگ سرد و برای تغییر روینای فکری و سیمای ایدئولوژیک آن صورت می گیرد. اوضاع متحول جهانی بعد از جنگ سرد این موقعیت را به دولت جمهوری اسلامی داد تا یک دوره با گسترش بنیادگرایی اسلامی به تقویت خود بپردازد و در این مناسبات برای خود مکانی کسب کند. دولت های آمریکا و اروپا خود در این روند نقش تعیین کننده ای داشتند. اما رشد بنیاد گرایی اسلامی در کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه و شیوه پیشبرد مقاصد ارتجاعی آن با هدفی که آمریکا و دولتهای غربی از تجدید آرایش سیاسی و فکری امروز دنیا دارند در تناقض قرار گرفته، و این دولت ها را به چاره جویی و تجدید نظر واداشته است، افشاگری و تهدیدهای کشورهای امپریالیستی علیه جمهوری اسلامی بر این سیاست منطبق بوده و در این معادله جهانی قرار می گیرد.

واقعیت اینست که دولت جمهوری اسلامی از بدو سر کار آمدنش با کمک همین دولتها توانسته است با توسل به ترور و کشتار انسانها به حاکمیت ضد انسانی خود ادامه دهد. تهدیدهای آمریکا و متحدینش برای افسار کشی دولت جمهوری اسلامی چیزی جز فراهم کردن فضایی دیگر برای ترور و خفقان و سرکوب بیشتر کارگران و زحمتکشان به بهانه مقابله با امپریالیسم از طرف جمهوری اسلامی نمی تواند باشد.

تروریسم جمهوری اسلامی و سیاستی که آمریکا و دولتهای اروپایی برای "مقابله" علیه آن در پیش گرفته اند، هر دو در جهت تثبیت حاکمیت سرمایه و بهره کشی بیشتر از طبقه کارگر است. این ترورها و سیاستهای ریاکارانه بورژوازی جهانی از طرف کارگر و کمونیستی که پایان دادن به این نظام بردگی مزدی و برقراری سوسیالیسم هدف او را تشکیل می دهد به یکسان محکوم اند.

ما ضمن پشتیبانی از فراخوان فدراسیون سراسری شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی ، از همه دوستان و فعالین حزب کمونیست کارگری ایران و کلیه انسان های آزادیخواه می خواهیم که روز ۲۶ اوت سالروز ترور رفیق غلام کشاورز،

در اعتراض به تروریسم جمهوری اسلامی در آکسیون هایی که به این مناسبت برگزار می شود، فعالانه شرکت کرده و تروریسم جمهوری اسلامی، بنیادگرایی مذهبی و سیاستهای ضد انسانی و ریاکارانه کشورهای امپریالیستی را افشا و محکوم کنند.

مرگ بر جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران

اوت ۹۳

$$\begin{aligned}
& x\mathbb{Z}\mathbb{Z} \}^{\otimes \mathbb{M}} f_{\mathbb{E}}^{\sim} \text{ } \acute{\text{I}} \pm \acute{\text{A}}_{\mathbb{C}} \hat{\text{A}}_{\mathbb{Z}}^{\sim} [^{-}\check{\text{S}} \ \mathfrak{C}\check{\text{Z}}\mathbb{Z}\mathbb{Z}\mathbb{Z}\mathbb{Z} \ \acute{\text{a}}\mathfrak{A}_{\mathbb{Z}}^{\sim} \ \mathfrak{w}\mathfrak{E}\hat{\text{A}}^{\sim} \\
& \qquad \qquad \qquad \ddot{\text{a}}_{\mathbb{Z}} \\
& r\mathbb{Z}\mathbb{Z}^{\circ} \}^{\otimes \mathbb{M}} f_{\mathbb{E}}^{\sim} \text{ } \acute{\text{I}} \pm \acute{\text{A}}_{\mathbb{C}} \hat{\text{A}}_{\mathbb{Z}}^{\sim} [^{-}\check{\text{S}} \ \}^{\sim \mathbb{Z}} \mathfrak{a}\mathfrak{A}_{\mathbb{Z}}^{\sim} \\
& \qquad \qquad \qquad \ddot{\text{a}}_{\mathbb{Z}} \\
& r\mathbb{Z}\mathbb{Z}^{\circ} \}^{\otimes \mathbb{M}} f_{\mathbb{E}}^{\sim} \text{ } \acute{\text{I}} \pm \acute{\text{A}}_{\mathbb{C}} \hat{\text{A}}_{\mathbb{Z}}^{\sim} [^{-}\check{\text{S}} \ \acute{\text{a}}\hat{\text{A}}_{\mathbb{Z}}^{\frac{1}{4}} \mathbb{Z}^{\dagger} \ \acute{\text{I}} \ \mathfrak{a} \bullet \mathfrak{E}\hat{\text{A}}^{\sim}
\end{aligned}$$

رفقای کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق،

پرشورترین شادباش‌های مان را به شما و همه فعالین جنبش کارگری و کمونیستی در عراق مناسبت تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق ابراز می داریم.

در شرایطی که بورژوازی جهانی بر متن بحران اقتصادی جهانی تعرض گسترده ای را به همه ارزشهای انسانی، آرمانهای برابری طلبانه و آزادیخواهانه و به کل جنبش اجتماعی طبقه کارگر سازمان داده و چشم انداز یک برده داری مدرن را در مقابل جهان قرار داده است، در شرایطی که دولتمردان، احزاب، رسانه ها و بلندگوهای بورژوازی جهانی شکست سوسیالیسم کاذب بلوک شرق را شکست و مرگ کمونیسم جار میزنند، تشکیل یک حزب کمونیستی کارگری برای سازمان دادن انقلاب اجتماعی طبقه کارگر و برچیدن نظام سرمایه داری یک واقعیت بسیار شورانگیز و شعف آور است. دستاوردی که نشان دهنده پویندگی کمونیسم مارکس و جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است.

شرایط متحول جهان در انتهای قرن بیستم و همچنین شرایط متحول سیاسی در عراق وظایف خطیری را در مقابل حزب کمونیست کارگری عراق و فعالین آن قرار میدهد. کشمکش ها و تناقضات درون بورژوازی جهانی پس از جنگ سرد، خاورمیانه و بطور مشخص عراق را به یکی از کانون های اصلی بحران در سطح جهانی و به عرصه ابراز قلدری و دخالتگری قدرت های بورژوایی و تسویه حساب های دولت های ارتجاعی منطقه تبدیل کرده است. تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق می تواند اولین گام در شکل دادن به یک آلترناتیو قدرتمند کارگری برای حضور در صحنه سیاسی امروز عراق و در کل خاورمیانه و آغازگر حرکتی وسیع برای منزوی کردن نیروهای بورژوایی، ناسیونالیسم عرب و کرد و جریانات مرتجع اسلامی باشد.

ما تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق را نقطه درخشانی در سیر حرکت کل جنبش کمونیستی کارگری در منطقه میدانیم و معتقدیم در کنار و در پیوند با هم، احزاب کمونیستی کارگری در عراق و ایران این امکان را دارند که تناسب قوای طبقاتی در منطقه را عمیقاً به نفع طبقه کارگر و سوسیالیسم دگرگون کنند و کمونیسم کارگری را به یک جنبش قدرتمند و متشکل که دامنه نفوذ آن بسیار از محدوده دو کشور فراتر می‌رود بدل سازند.

رفقا! برایتان در پیشبرد وظایف خطیری که بر عهده گرفته‌اید، آرزوی پیروزی می‌کنیم.

کمیته اجرایی حزب کمونیست کارگری ایران

۹ اوت ۱۹۹۳

À šĖµ> xĖĀ> gZ

انترناسیونال

xZ@žZ }®™fĖ̃ Í±ĀcĀĴ~ [-Š äž®2e

شماره ۸ و ۹ - مهر ۱۳۷۲ (اکتبر ۱۹۹۳)

- ستون اول - منصور حکمت

- قرارداد صلح خاورمیانه: زمینه ها و چشم اندازها - علی جوادی

- معضلات نظم نوین جهانی - گفتگو با حمید تقوایی

- روسیه، قبل و بعد از کودتا - گفتگو با سوزی وایزمن

- عوامل مسلح حکومت کردستان عراق نزیر عمر علی کادر کمونیست و فعال اتحادیه را به

قتل رساندند

- در مورد برگزاری سمینار کادرها

- متن توافقنامه خودگردانی فلسطین

–fz< Ñ• dld fz@:

g•gZ-â²E z f• äÄ>g

“ú d!Â%

در برابر چشمان مشتاق و پرسشگر صدها میلیون نظاره‌گر تلویزیون در سراسر جهان، یاسر عرفات رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین و اسحاق رابین نخست وزیر اسرائیل، در زمین چمن کاخ سفید در حضور بیش از ۳۰۰۰ دیپلمات، دست یکدیگر را فشردند و وزرای خارجه طرفین امضای خود را زیر قراردادی گذاشتند که بر طبق آن اداره و کنترل نوار غزه و شهر جریکو در ساحل غربی به سازمان آزادیبخش فلسطین و پس از انجام انتخابات عمومی به شورای ملی فلسطین واگذار میگردد.

رئوس توافقنامه صلح :

بر طبق این قرارداد طی پروسه ای ۵ ساله، چنانچه شورای ملی فلسطین از عهده تعهدات خود برآید، کنترل سایر شهرهای ساحل غربی نیز در اختیار این شورا قرار خواهد گرفت . دولت اسرائیل نیروهای خود را به پشت نقاط تعیین شده در مناطق اشغالی انتقال میدهد اما "حفاظت و امنیت" کل منطقه را کماکان بر عهده خواهد داشت . علاوه بر این، قرارداد چهارچوب همکاری های مشترک در زمینه: انتخابات برای تعیین شورای ملی فلسطین، امنیت و نظم عمومی، همکاریهای اقتصادی دوجانبه، همکاریهای مشترک با اردن و مصر، برنامه ریزی مشترک جهت توسعه منطقه و چگونگی حل معضلات دوره گذار را تعیین مینماید. بر طبق این قرارداد، شورای ملی فلسطین کنترل آموزش و فرهنگ، بهداشت، خدمات اجتماعی، مالیات مستقیم، توریسم و پلیس محلی را عهده دار خواهد شد. قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت سازمان ملل مبنای عمومی قرارداد را تشکیل میدهند.

عکس العمل ها:

عرفات طرح خودگردانی غزه – جریکو را قدم اول در جهت تشکیل دولت فلسطین نامید و اظهار امیدواری کرد که در آینده ای نزدیک دولت مستقل فلسطین، با پایتختی در اورشلیم شرقی، بوجود خواهد آمد. اسحاق رابین طرح را گامی اساسی در جهت استقرار صلح پایدار در خاورمیانه نامید اما اعلام کرد اورشلیم تفکیک ناپذیر است و تحت حاکمیت اسرائیل قرار خواهد داشت. دولت آمریکا تلاش طرفین را ستود و اعلام نمود که بمنظور تحقق کامل این طرح و جلب موافقت اعراب و دریافت کمک های اقتصادی، از مجموعه ای از کشورهای جهان (اعراب، اروپا و ژاپن) جهت اجرای پروژه های ساختاری و زیربنائی لازم، تلاش همه جانبه ای را بعمل خواهد آورد.

برسمیت شناسی اسرائیل از طرف رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین و امضای قرارداد صلح خاورمیانه واکنشهای متفاوت و تنیدی را برانگیخت . این مهم ترین واقعه در تاریخ تقابل اعراب و اسرائیل، بعد از امضای قرارداد صلح ۱۹۷۹ مصر و اسرائیل در کمپ دیوید بود. در درون سازمان آزادیبخش فلسطین، جبهه خلق برای آزادی فلسطین به رهبری

جورج حبش و جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین به رهبری نائف حواتمه امضای طرح را خیانت به آرمان ملت فلسطین خواندند و آینده ای مشابه سادات برای عرفات پیش بینی کردند. در بیرون سازمان آزادیبخش فلسطین، سازمان اسلامی حماس آنرا خیانت به "آرمان مسلمانان و فلسطین" خواند. در اسرائیل حزب لیکود به رهبری بنجامین نیتان یاهو امضای قرارداد توسط رایین را دوستی و همکاری با "خطرناکترین دشمن قوم یهود، بعد از هیتلر"، نامید و خواستار برکناری دولت حزب کار و انجام انتخابات پارلمان گشت.

در میان کشورهای عربی، مصر به ستایش "اقدام جسورانه" عرفات پرداخت و اردن نیز تنها پس از تماس با کاخ سفید و دریافت تضمیناتی مبنی بر بهبود موقعیت سیاسی خود نزد امریکا و از سرگیری کمکهای مالی به این کشور، حمایت خود را از قرارداد اعلام نمود. دو روز بعد از امضای قرارداد توسط سازمان آزادیبخش فلسطین، اردن خود تفاهم نامه دوجانبه ای با اسرائیل جهت انجام مذاکرات صلح در واشنگتن امضا کرد. سوریه که یکی از عوامل تعیین کننده در تحقق یافتن طرحهای مندرج در قرارداد صلح میباشد از موضع گیری در سطح مقامات بالا اجتناب ورزید و بدین گفته بسنده کرد که سوریه از آنچه بنفع فلسطینها باشد حمایت خواهد کرد. روزنامه های رسمی سوریه مقالات متعددی در مخالفت با طرح صلح درج نمودند و تظاهرات نیروهای فلسطینی مخالف با این طرح در جراید این کشور منعکس گردید. سوریه اعلام نمود که صلح پایدار در خاورمیانه تنها پس از ترک کامل ارتفاعات جولان توسط اسرائیل متحقق خواهد گشت. اسحاق رایین نیز متعاقبا اعلام کرد برای دستیابی به صلح با سوریه حاضر به تخلیه بخشی از ارتفاعات جولان میباشد. در ایران، هاشمی رفسنجانی نیز با تاخیری دو هفته ای بعد از احمد خمینی مخالفت خود را با این طرح اعلام نمود و بدینترتیب موضعی یکسان توسط مقامات دولتی و جناحهای مختلف اتخاذ گردید. در جریکو فلسطینی ها به پایکوبی پرداختند و پرچم فلسطین بر فراز بلندیهای این شهر به اهتزاز درآمد. در شهرهای نوار غزه عکس العمل ها متفاوت بود.

اهمیت توافقات:

اهمیت این تحولات، که در مقیاس خاورمیانه میتوان آن را با فروپاشی دیوار برلین مقایسه کرد، در تغییر مناسباتی است که بدنبال آن علی الخصوص در مناسبات بورژوازی عرب و غرب و همچنین موقعیت خود این کشورها در جهان و منطقه، متناسب با تغییرات جهان پس از جنگ سرد، پدید می آید. تغییر شرائط بطور اجتناب ناپذیری موقعیت و شرائط مبارزه اجتماعی و طبقاتی را نیز در منطقه دگرگون مینماید.

"گذشته دیگر اهمیتی ندارد"، این گفته اسحاق رایین در پارلمان اسرائیل عمق تحولات جاری در خاورمیانه را بیان میکنند. گذشته، سنگ بنای ادعای تاریخی ناسیونالیسم یهود، یک رکن اساسی توجیه جنگ و کشتار و آواره کردن صدها هزار عرب ساکن فلسطین و رودروئی ناسیونالیسم یهود و عرب در بیش از چهار دهه، اینک خاصیت خود را کم کم از دست میدهد. ادعاها و توجیهاتی که قریب نیم قرن بخورد مردم داده شده بود کنار گذاشته میشود. ناسیونالیسم یهود دارد خود را برای تطبیق با واقعیات دنیای بعد از جنگ سرد آماده میکند. عرفات در درک عمق این تحولات از رایین چندان عقب نیست. او در مصاحبه ای با دختر موشه دایان، که همچنین برای مطلع کردن او از طرح ترورش (که توسط موساد کشف شده بود) به تونس رفته بود، در جواب این سؤال که: حال که شما مبارزه مسلحانه را کنار گذاشته اید و مبارزه سیاسی میکنید آیا حاضرید لباس نظامیتان را نیز عوض کنید؟ گفت: به من دولت فلسطین را

بدهید، من حتی حاضرم لباس فراک بپوشم و پایپون بزنم. این به زبانی دیگر دامنه انعطاف پذیری این جریان در تطبیق با اوضاع جدید را میرساند.

زمینه های بنیادی و واقعی این تغییرات کدامند؟ چه عواملی در مجموع دست یاسر عرفات را در دست اسحاق رابین گذاشت؟ برای درک این شرایط لازم است که به دو تحول مهم در اواخر دهه هشتاد و اوائل دهه نود، یعنی فروپاشی بلوک شرق و متعاقبا پایان جنگ سرد و جنگ خلیج اشاره کنیم.

فروپاشی بلوک شرق و پایان جنگ سرد:

رقابتها، دشمنی ها و جنگهای طولانی مدتی که در چند دهه اخیر صورت گرفتند، همگی به اشکال مختلف تحت تاثیر قطبندی پایه ای دوران بعد از جنگ دوم جهانی، دوران جنگ سرد قرار داشتند. رقابت غرب و شرق آن مبنائی بود که بسیاری از کشمکشهای منطقه ای با اتکا به آن موجودیت خود را حفظ و تداوم میبخشیدند. خاورمیانه یکی از نقاط حساس جهان از این نظر بود. ناسیونالیسم عرب، ناسیونالیسم فلسطینی و یهود در طی چند دهه رودروئی تنها با کمک و امکانات دو بلوک توانستند مقاصد خود را به پیش ببرند. پیشروها و عقب نشینیها، شکستها و پیروزیهای نیروهای منطقه ای، از طرفی پیشروی و عقب نشینی سیاست های دو بلوک در سطح منطقه نیز بودند. درگیریهای منطقه ای در واقع مجرای بروز رودرویهای دو بلوک شرق و غرب بود. موقعیت و اهمیت استراتژیک اسرائیل در نزد امریکا و جایگاهی که در سیاست محصور کردن دایره نفوذ شوروی ایفا مینمود، توضیح دهنده کمکهای چند میلیارد دلاری سالانه امریکا به اسرائیل میباشد. سیاست محصور کردن حیطه عملکرد شوروی (containment) ستون فقرات سیاست امریکا در دوران جنگ سرد بود. اسرائیل و ایران زمان شاه دو ستون اساسی این سیاست امریکا در منطقه خاورمیانه بودند. این جایگاه ویژه در تقابل دو بلوک، اسرائیل را محبوب غرب میکرد و مجوزی برای دریافت تکنولوژی و دانش فنی پیشرفته از طرف غرب بود. امتیازی که جهان عرب بخاطر وابستگی به بلوک شرق و بهره مندی از امکانات این بلوک از آن بی بهره بود. این تبعیض، بر اساس وابستگی حتی ضعیف و تصادفی قطبی، مانعی مهم در پروسه جذب اقتصادی بورژوازی این کشورها در بورژوازی غرب بود. حتی کشورهای عربی ای که در حیطه نفوذ بلوک غرب قرار داشتند، چوب این سیاست را میخوردند.

کاهش اهمیت تخاصمات خاورمیانه:

آنچه امروز در خاورمیانه مشاهده میکنیم، روندی است که تنها با پایان جنگ سرد و رقابتهای منتج از آن میسر گشته است. اکنون که شوروی بعنوان یک نیروی متخاصم و موجودیت جهانی از صحنه رقابت در منطقه خاور میانه خارج شده است، نقش و جایگاه ویژه ای که اسرائیل در مجموعه سیاست غرب ایفا میکرد نیز ضرورت پایه ای خود را از دست داده و رو به زوال میرود. بیدلیل نیست که سیاست کمک تسلیحاتی و مالی به اسرائیل در دوران بوش به یکباره به عامل فشاری برای وادار کردن اسرائیل به سیاستهای مطلوب آمریکا تبدیل میشود. البته ناسیونالیسم یهود در خود آمریکا همچنان نیروی تاثیر گذار و وزنه قابل ملاحظه ای در تعیین سیاست این کشور در ارتباط با اسرائیل میباشد. از سوی دیگر سقوط شوروی ناسیونالیسم عرب و فلسطینی را از پشتوانه مادی و نظامی قابل ملاحظه ای در تقابل با

ناسیونالیسم یهود بطور همیشه محروم کرد.

پایان جنگ سرد، از یک طرف ابهام هویتی مهمی برای وارثین جنگ سرد بجا گذاشت و از طرف دیگر مکان و اهمیت درگیریهای خاورمیانه را باز تعریف کرد. این باز تعریف در درجه اول خود را در جدا کردن و انفصال تاریخی این تخصصات از مسائل گرهی بین‌المللی دوران ما نشان میدهد. پایان جنگ سرد آب سردی بر آتش مسئله خاورمیانه ریخت و نهایتاً این مسئله را به یک مساله صرفاً منطقه‌ای کاهش داد. دیگر قرار نیست دنیا بر سر مسئله خاورمیانه به غلیان در آید لاجرم این منافع و نیازهای نیروها و گرایشات محلی است که به جلوی صحنه رانده میشوند.

جنگ خلیج:

جنگ خلیج تناسب قوای نیروهای متخاصم در خاورمیانه را بشدت تغییر داد. ناسیونالیسم میلیتانت عرب، که نارضایتی بورژوازی عرب از موقعیتش در تنظیمات جهانی دوره جنگ سرد و تلاشش برای ادغام در بازار جهانی از موضعی قدرتمند تر را بیان میکند، بحران ناشی از اشغال کویت توسط عراق را، علیرغم نیت کشوری دولت عراق، به صحنه یک تعیین تکلیف اساسی با غرب و اسرائیل تبدیل کرد. مساله فلسطین بعنوان سبیل اعتراض ناسیونالیسم عرب به جهان غرب در مرکز تقابل عراق با آمریکا کاشته شد - ابر قدرتی که خود در تلاش برای ابقای موقعیت بین‌المللی اش پس از جنگ سرد به یک قدرتمندی خونین نظامی نیاز داشت. توده های وسیع حول پرچم ناسیونالیسم میلیتانت بسیج شدند و عملاً حتی برای رهبری جنبش ملی فلسطین راهی جز ایستادن در کنار عراق در تقابلش با آمریکا و موثلفین غربی اش باقی نگذاشتند. شکست عراق، لاجرم، به معنای گوشمالی ناسیونالیسم میلیتانت عرب نیز بود. ابعاد خود بحران، بسیج وسیع توده مردم عرب علیه غرب اهمیت و قدرت بورژوازی عرب را به به غرب و آمریکا فهماند. مسجل شد که در "نظم نوین جهانی" باید سازشهایی به نفع بورژوازی عرب و به زیان اسرائیل صورت گیرد. در عین حال شکست خونین ناسیونالیسم میلیتانت عرب، این جریان را به حاشیه راند و عملاً سازش را برای غرب و اسرائیل مقدر تر ساخت.

اگر به ترازنامه پایان جنگ سرد و جنگ خلیج در رابطه با اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین نگاه کنیم، باید بگوئیم که پایان جنگ سرد موقعیت اسرائیل را بشدت در نزد بورژوازی جهانی تضعیف کرد و جنگ خلیج ضرورت هرچه فوریت‌تر حل مسئله فلسطین را در دستور روز آنها گذاشت. حل مسئله فلسطین نیز تنها با تخلیه اصولی مناطق اشغالی و قبول نوعی حاکمیت فلسطینی بر این سرزمینها ممکن بود. چند و چون میزان تخلیه و جزئیات حاکمیت فلسطینی در این مناطق، مسئله‌ای اساساً ثانوی در حل مسئله است و به فاکتورهای منطقه‌ای دیگری، از جمله وضعیت دیگر نیروهای درگیر در این مسئله و وضعیت جنبش انتفاضه در مناطق ساحل غربی و نوار غزه گره می‌خورد. حساب سازمان آزادیبخش فلسطین نیز چندان متفاوت نبود. پایان جنگ سرد یعنی پایان دستیابی به امکانات بلوک شرق. جنگ خلیج نیز این سازمان را از دلارهای نفتی شیوخ عرب محروم کرد، هر چند که جلوی افول سیاسی این جریان را تا حدودی گرفت. به این عوامل میبایست فاکتور رشد و گسترش جریانات فئاتیک اسلامی را نیز اضافه کرد که قوای خود را نه تنها در مناطق اشغالی بلکه در سطح منطقه گسترش داده و در مصر و الجزایر وزنه‌ای در معادلات سیاسی بحساب آمده و رقیب جدی‌ای برای ناسیونالیسم فلسطینی میباشد.

ستاره داوود و پرچم فلسطین:

برای شهروند عادی ساکن فلسطین و اسرائیل ستاره داوود و پرچم فلسطین تجسماتی بر مراتب قویتر از تعلقات و سمبلهای ناسیونالیستی صرف هستند. بیش از چهار دهه کشتار، قتل عام، تجاوز و اشغالگری ناسیونالیسم تا دندان مسلح یهود آن تصویری است که از متن ستاره داوود بر ذهن فلسطینی‌ها نقش بسته است. از طرف دیگر برای شهروند اسرائیلی در پس پرچم فلسطین گروههای تروریستی فلسطینی، کشتارهای مردم عادی در فردگاهها و اماکن ورزشی و ترور در خلوط کوچه‌ها نهفته است. جنبش انتفاضه علی‌رغم هر هدفی که دنبال میکرد، تغییری در این تصویر برای طرفین تخاصم نیز بوجود آورد. شهروند اسرائیلی اینبار در کمپ مقابل فلسطینی‌ای را میدید که در محل سکونتش، در محل کارش، در مقابل کارفرمای "خودیش" و در مقابل نیروی اشغالگر دست به مبارزه و مقاومت اجتماعی‌ای زده است. بیدلیل نیست که بدنبال شروع جنبش انتفاضه، برای اولین بار، گروهها و جریان‌های متعددی در اسرائیل به دفاع علنی از این جنبش برخاستند. بمیزانی که این جنبش چهره‌ای انسانی از مبارزه مردم مناطق اشغالی بروز میداد، از برائی تبلیغات ناسیونالیسم افراطی یهود نیز میکاست و زمینه‌های عینی و پایداری برای نزدیکی این دو ملت فراهم میساخت. نقاط عطف این روند را میتوان در خواست و فشار توده‌ای برای صلح و در بقدرت رسیدن حزب کار در اسرائیل بر مبنای پلاتفرم صلح مشاهده کرد. قرارداد صلح در اسرائیل بر زمینه‌ها و خواسته‌های واقعی‌ای استوار است. ستاره داوود و پرچم فلسطین تنها با کم اثر شدن زهر ناسیونالیسم و کم‌رنگ شدن خصومت قومی میتوانسته‌اند درکنار هم قرار گیرند.

دورنما و انتظارات اسرائیل:

آینده‌ای که امروز ناسیونالیسم یهود از طریق حزب کار اسرائیل در مقابل این جامعه قرار میدهد، پاسخ جامعی است به: (۱) مسئله امنیت اسرائیل بمثابه یک کشور. (۲) معضلات اقتصادی گریبانگیر اسرائیل. (۳) نقش و موقعیت آتی اسرائیل در دوران پس از جنگ سرد.

(۱) مدتهاست که کشورهای عربی مجاور اسرائیل تنها بطور صوری در جنگ با این کشور بسر میبرند و در عمل تهدید چندان جدی‌ای برای امنیت این کشور بحساب نمی‌آیند. آنچه که بیشتر از همه مورد توجه اسرائیل میباشد، جنبش انتفاضه و پتانسیل و ظرفیت نهفته در آن و امکان بهره‌گیری فنانیسم اسلامی از آن است. در سطح نظامی نیز جنبش انتفاضه ارتشی را به مصاف طلبدیده بود که کلاً برای جنگهای کوتاه مدت و تکنولوژیک بار آمده بود. جنبش انتفاضه چنین سناریویی برای این ارتش نیست. این جنبش چهره شکست ناپذیر اسرائیل را خدشه دار کرده و علامت سؤال بزرگی در مقابل قابلیت این دولت در تامین امنیت اسرائیل در این شرایط قرار داده بود. پنج سال تداوم این جنبش، نوار غزه و برخی از مناطق ساحل غربی را واقعا غیر قابل کنترل و اشغال نموده بود. انتقال کنترل نوار غزه و برخی از مناطق ساحل غربی، و در شروع تنها جریکو، مسئله رودروئی روزمره را برای اسرائیل تحفیف داده و اینبار سازمان آزادیبخش فلسطین و سپس شورای ملی فلسطین را مسئول حفظ امنیت و کنترل در این مناطق میگرداند. شیمون پرز وزیر خارجه اسرائیل در جواب خبرنگاری در این رابطه گفت: "ما با این اقدام معادلات موجود در این رابطه را تغییر دادیم. امنیت اسرائیل از این پس قرار است با همکاری و نزدیکی هرچه بیشتر با سازمان آزادیبخش فلسطین تامین گردد!"

(۲) بخشهای معینی از قرارداد صلح خاورمیانه در زمینه همکاریهای اقتصادی میباشد. این همکاریهای پیشنهادی

محدود به اسرائیل و دولت خودگردان فلسطین نبوده بلکه مصر و اردن را نیز در بر میگیرد. اما چشم اندازها و فوائد این قرارداد فراتر از آنچه در متن به نگارش در آمده میباشد. مدتهاست که اتحادیه کشورهای عربی کالاها و محصولات ساخت اسرائیل را تحریم کرده است. صلح اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین به سرعت زمینه های رفع این تحریم را فراهم خواهد کرد. دسترسی به بازار گسترده جهان عرب امتیاز بزرگی است برای سرمایه اسرائیلی. اما اگر در قدمهای اولیه این دسترسی به این بازار گسترده فروش کالا است که کف بر دهان سرمایه اسرائیلی میآورد، در بلند مدت استثمار نیروی کار ارزان کارگر در جهان عرب سودهای به مراتب کلان تری را وعده میدهد. به این فاکتورها میبایست کم شدن هزینه سنگین مخارج ارتش و نیروهای نظامی را در کوتاه مدت نیز اضافه کرد.

۳) دوران جنگ سرد دوران تقابل سمبلهای ساخته و پرداخته این دو بلوک رقیب نیز بود. بلوک شرق مظهر بزرگ شده امپراطوری شر بود. خاصیت امپراطوری شر برای حفظ وحدت درونی کامل بلوک غرب کاملاً روشن بود. سقوط بلوک شرق و پایان جنگ سرد سوراخی فراخ در این زمینه ایجاد کرد. وحدت اروپا، قبول سرکردگی و تفوق جهانی آمریکا در نقش ژاندارم جهانی آن انگیزه ای است که استراتژیهای بورژوازی را به تکاپو واداشته تا آلترناتیوی کارساز در دوران پس از جنگ سرد فراهم کنند. علم کردن فئاتیسم اسلامی در ظرفیت دشمن مشترکی که میبایست جهان در مقابله با آن به دور آمریکا گرد آید تلاشی است در پاسخ به این مسئله. ناسیونالیسم یهود در علم کردن جهانی فئاتیسم اسلامی در این ظرفیت بی منفعت نبوده است. بخصوص اینکه مرکز این تحرک فئاتیسم اسلامی در خاورمیانه قرار داشته و در مقابله با این نیرو اسرائیل بار دیگر مسئولیت و اهمیتی اساسی در کل مناسبات جهانی بورژوازی پیدا میکند.

مساله فلسطین: آغاز یک پایان

عرفات و ناسیونالیسم فلسطینی به چیزی خیانت نکردند. آرمان و افق ناسیونالیسم برای حل مسئله فلسطین چیزی بیشتر از تشکیل دولت خودی و سازماندهی استثمار کارگر خودی نبوده و نیست. آیا قرارداد صلح خاورمیانه ناسیونالیسم فلسطینی را به آرمان دیرینه اش، تشکیل دولت خودی نزدیکتر کرده است؟ اگرچه جناح چپ ناسیونالیسم این توافقات را آخرین و نه اولین قدم در راه تشکیل دولت مستقل فلسطینی می شمارد، اما با توجه به سیر تحولات چنین دورنمایی بسیار محتمل میباشد. در هر صورت ناسیونالیسم حاکم بر سازمان آزادیبخش فلسطین آینده خود را به چنین چشم اندازی گره زده است و نیروهای بسیاری در پشت این طرح قرار گرفته اند. مقاومت اسرائیل در تخلیه و باز گرداندن کلیه مناطق تصرف شده و اشغالی در جنگهای ۱۹۶۷، ۱۹۷۳ و اورشلیم شرقی نیز تاثیر چندانی در تغییر ریل توافقات حاصل شده ایجاد نخواهد کرد. حاکمیت و دولت فلسطین، بدون اورشلیم و یا با اورشلیم، چشم اندازی واقعی است. قرارداد صلح خاورمیانه دریچه ای برای پاسخگوئی تدریجی به این معضل تاریخی گشوده است.

ملزومات طرح صلح:

برای پیاده کردن کامل سناریوی طرح ریزی شده در قرارداد صلح و انجام طرحهای اقتصادی مندرج در آن، به هزینه سنگینی، بیش از ۱۱ میلیارد دلار بر طبق پیش بینی متخصصان سازمان آزادیبخش فلسطین و نزدیک به ۶ میلیارد دلار بر اساس تحقیقات کارشناسان بانک جهانی، در پروسه ای ۷ ساله نیاز است. دولت آمریکا در تدارک کنفرانسی بمنظور تامین مخارج مورد نیاز جهت سرمایه گذاریهای لازم میباشد. این سرمایه ها قرار است صرف بازسازی، ترمیم و

ایجاد زیر بنای اقتصادی لازم گردند. این هزینه‌ای است که بورژوازی جهانی باید برای ترمیم این زخم دیرینه باید بپردازد. اما استراتژیستهای دوراندیش بورژوازی تذکر می‌دهند که: سرمایه گذاری صرف کافی نیست، نباید تنها کارخانه سیمان ساخت، پلیس تربیت کنید! نظم و قانون لازم است.

سازمان آزادیبخش فلسطین از هم اکنون دارد خود را برای تحویل گرفتن قدرت و تشکیل دولت آماده می‌کند. بیست هزار کماندو و چریک فلسطینی هم اکنون دارند در اردن و مصر دوره آموزش پلیسی می‌بینند. تشکیل دولت ملی فلسطین در قدم اول یعنی ایجاد دستگاه پلیس و نیروی مسلح، یعنی ایجاد بازداشتگاه و زندان یعنی قرار دادن نیروی سرکوبگر در بالای سر کارگر و زحمتکش. یعنی استثمار کارگر و زحمتکش فلسطینی، اینبار نه به زور سرنیزه سرباز اسرائیلی بلکه به ضرب چماق تحمیق و سرکوب دولت فلسطینی و با ادعای سازندگی میهن خودی.

چشم اندازها:

صلح خاورمیانه مناسبات نیروها و جایگاه آنها را در این جوامع دستخوش تغییرات جدی‌ای کرده و فرصتهای تاریخی‌ای در مقابل کارگر اسرائیلی و فلسطینی قرار داده است. ناسیونالیسم عرب را لخت و عریان و بدور از ابزار تحمیق همیشگی‌اش در مقابل کارگر عرب قرار خواهد داد. و بالاخره در خود جامعه اسرائیل این تحولات کارگر و سرمایه را بطورکلاسیک تری در مقابل هم قرار خواهد داد.

این شرائط جدید در اولین گام خود حزب لیکود، حزب ناسیونالیسم افراطی یهود، را پس از چندین دوره حکومت در گيجی و سر در گمی عجیبی قرار داده است. گيجی این جریان خلاص شدن مردم از شر آنها آسانتر مینماید. نیروها و جریان‌ات اجتماعی در این دوره میتوانند منافع طبقاتی خود را در اشکالی مستقیم تر و واقعی تر بیان کنند. برای طبقه کارگر اسرائیل این یک موهبت تاریخی است. طبقه کارگر اسرائیل یکبار دیگر فرصت آنها دارد که مطالبات خود – خواست دولت غیر مذهبی – غیر قومی، ممنوعیت تبعیض نژادی و مجموعه‌ای از خواستهای سوسیالیستی – را در فضائی مناسبتر و با قدرت بیشتری به جلوی صحنه تقابلات اجتماعی بیاورد. مهم تر، فرصتهای تاریخی‌ای برای نزدیکی کارگر عرب و اسرائیلی فراهم گشته است. کارگر و سوسیالیست فلسطینی، عرب و اسرائیلی باید به استقبال این شرائط بروند.

ناسیونالیسم عرب در فردای این تحولات میبایست لخت و عور و خالی از ادعاهای فرا کشوری‌اش در مقابل کارگر و زحمتکش عرب کشور خودی قرار گیرد و درست به همین اعتبار چند پاره گردد. سرمایه گذاری تاریخی ناسیونالیسم عرب در مسئله فلسطین میرود که خصلت سوددهی‌اش را برای به انقیاد در آوردن کارگر عرب از دست دهد. دیگر دشمن صهیونیستی نمیتواند مسبب تمام بلایای جامعه عرب قلمداد گردد، این پرچم خصلت بسیج گر خود را از دست خواهد داد. با ساز کردن و باد زدن دشمنی عرب و یهود نمیتوان جواب فقر، مسکنت و بی حقوقی کارگر عرب را داد پایه های حکومتهای مستبد و پلیسی – نظامی را محکم نگاه داشت. بالا گرفتن بحران ایدئولوژی حکومتی در کشورهای موسوم به جهان عرب واقعیتی است که دیر یازود جلوی بورژوازی در این کشورها قرار میگیرد.

تحولات اخیر خاورمیانه توازن قوا را در تقابل ناسیونالیسم و فئاتیسم اسلامی به ضرر نکبت فئاتیسم اسلامی تغییر خواهد داد. این تحول محور مشترک دعاوی فئاتیسم اسلامی را در گوشه و کنار خاورمیانه – در مصر، در اردن، در الجزایر، در لبنان، در ایران و غیره – از بین برده و بدین اعتبار این هیولا را از ادعاهای بزرگش برای جهان عرب و اسلام تهی خواهد کرد و قالبی کشوری به او میبخشد. دیگر راه قدس از کربلا، بیروت و قاهره عبور نخواهد کرد. از

این پس فلسطینی در مقابل فلسطینی قرار گرفته و ناسیونالیسم فلسطینی با قدرت پلیس دولت خودگردانش و پروژه‌های اقتصادی در مقابل فنانیسم اسلامی قد علم خواهد کرد.

تحولات خاورمیانه امروز این فرصت تاریخی را نیز در مقابل کارگر فلسطینی قرار داده است که کل افق خودش را، تمامیت آلترناتیو سوسیالیستی‌اش را در مقابل جامعه قرار دهد. اینکه جامعه فردا چه سیری را طی خواهد کرد، آیا بورژوازی راه حل کلاسیک و آماده خود را تثبیت خواهد کرد، تماما به این بسته است که آیا طبقه کارگر در صفوف خودش انرژی کافی برای ارائه آلترناتیو سوسیالیستی خواهد یافت یا نه؟ طنز تلخی خواهد بود اگر کارگر و زحمتکش فلسطینی به گروه کر مشوق ناسیونالیسم در این پروسه تبدیل شود. .

çefÁ% ãžÂ æŧŧ \ ë´ .>

çžžÂŧ -ÄžŠ £ Ä½¹™

انترناسیونال: سقوط بلوک شرق و پایان جنگ سرد معادلات سیاسی و اقتصادی و چهارچوب ایدئولوژیکی سرمایه داری معاصر را در هم ریخت بی آنکه چهارچوب و موازنه جدیدی برای جایگزینی آن بفوریت موجود باشد. ایده نظم نوین جهانی بیش از آنکه اشاره به نظم معلومی در آینده باشد، به خاتمه یک تعادل کهنه دلالت می کرد. آیا امروز مشخصات و مولفه های اصلی این نظم نوین بورژوایی قابل تعریف تر شده است؟ سیمای سرمایه داری دوران بعد از جنگ سرد را چگونه می توان در خطوط کلی ترسیم کرد؟

حمید تقوایی: سقوط بلوک شرق، گرچه از نظر اقتصادی نشاندهنده تفوق سرمایه داری خصوصی یا بازار آزاد بر سرمایه داری دولتی بود، و از لحاظ ایدئولوژیک نیز به حساب پیروزی بر سوسیالیسم و مارکسیسم گذاشته شد، اما با این همه عوارض و نتایج منفی ای نیز برای بلوک غرب به همراه داشت. این نتایج و آثار منفی اساسا ناشی از به هم ریختن نظم جهانی در دوران جنگ سرد است، و ایده نظم نوین جهانی در واقع قرار است این معضل سرمایه داری معاصر را حل کند. جوهر این ایده عبارتست از حفظ وحدت بلوک غرب و رهبری آمریکا بر این بلوک. بعبارت دیگر آمریکا و کلا بلوک غرب خواهان آنست که نظم و تعادل قوای دوران جنگ سرد، که با سقوط شوروی به سرعت در حال تغییر است، همچنان حفظ شود، تنها با این تفاوت که در آن جای شوروی با قطب مخالف دیگری – ایدئولوژی، کشور و دولت، و یا حتی شخصیتی که بتواند سمبل ضدیت با بلوک سابق غرب قلمداد گردد – عوض شده باشد. وجود چنین قطب مخالفی از چند نظر برای آمریکا و اروپا و یا آنچه بلوک غرب نامیده می شد ضروری است.

اولا، قبل از هر چیز باید گفت بر خلاف آنچه طرفداران متوهم "دموکراسی غربی" به آن امید بسته اند جهان یک قطبی نمی توان داشت. اگر بلوک و اردوگاه مخالفی وجود نداشته باشد دیگر معلوم نیست چرا باید جهان سرمایه داری بازار آزاد و بلوک غرب وحدت خود را حفظ کند و به تک کشورها و یا بلوک های متعدد بر مبنای قدرت و موقعیت اقتصادی هرکشور و یا منطقه، تجزیه نشود. ژاپن، چین، آلمان و اروپای واحد، کشورهای آسیای جنوب شرقی و بلوک موسوم به نیک، اینها همه می توانند در کنار و حتی بالاتر از آمریکا قطب های جهان جدید باشند. نظم نوین جهانی قرار است با یافتن جایگزینی برای شوروی بعنوان خطر واحدی که بلوک غرب را تهدید می کند، این روند عینی را خنثی کند.

ثانیا، جهان سرمایه داری بازار آزاد، که پیروزی بر سرمایه داری دولتی بلوک شوروی را با جار و جنجال بعنوان پیروزی بر سوسیالیسم و کمونیسم جشن گرفت، خیلی زود خود را ناگزیر دید که به این پیروزی یک معنای ایدئولوژیک – سیاسی بدهد. بخصوص که از لحاظ اقتصادی بازار آزاد خود با رکود دست بگریبان بود و حرف چندانی برای گفتن نداشت. مبنای ایدئولوژیک بلوک غرب، از بعد از انقلاب اکتبر و بویژه در دوره جنگ سرد پس از جنگ جهانی دوم، عبارت بود از ضدیت با کمونیسم و شوروی که نماینده حی وحاضر آن قلمداد می شد. توتالیتاریسم و سلطه بلامنازع دولت بر جامعه

در بلوک شوروی، به سرمایه داری بازار آزاد امکان داده بود که دموکراسی و ایده های لیبرالیستی را در دشمنی و ضدیت با "اردوگاه سوسیالیسم" معنی کند. بعبارت دیگر این ایده ها و آرمان ها که زمانی ایدئولوژی کلاسیک بورژوازی و سرمایه داری بازار آزاد را تشکیل میدادند مدتها بود از هر نوع مفهوم و محتوای اثباتی خالی شده بودند و در دوره جنگ سرد تنها می توانستند در مقابل "توتالیتاریسم" سرمایه داری دولتی معنای واقعی و عملی خود را پیدا کنند. اکنون که سرمایه داری دولتی از صحنه خارج شده بلوک غرب ناگزیر است قطب دیگری بجای شوروی بنشاند تا ایدئولوژی و استراتژی سیاسی اش یکباره از محتوا تهی نشود.

ثالثا، برای بورژوازی وجود یک دشمن خارجی مشترک عامل ذیقیمتی برای به عقب راندن و سرپوش گذاشتن بر تضادهای طبقاتی در خود کشورهای غرب نیز هست. بخصوص در شرایطی که رکود اقتصادی و بیکاری طبقه کارگر این جوامع را تحت فشار قرار داده است، "خطر دشمن خارجی" بیش از هر عامل دیگری می تواند برای منحرف ساختن و ارباب افکار عمومی به بورژوازی کشورهای غربی کمک کند. در جریان جنگ خلیج ما شاهد این نوع استفاده دولت آمریکا از عراق و صدام حسین بودیم. دولت بوش به کمک رسانه های گروهی سر سپرده غربی توانست در شرایطی که رکود و بیکاری ابعاد بیسابقه ای یافته بود برای مدتی جامعه و افکار عمومی آمریکا را از مسائل داخلی منحرف نماید و علیه عراق و صدام حسین بسیج کند. این دوره البته به همان اندازه خود "بحران خلیج" کوتاه و زود گذر بود. غرب ناگزیر است برای نقشی که موقتا به عهده صدام حسین گذاشته بود کاندید مناسب تر و دیر پا تری بیابد.

رابعا، شوروی و بلوک شرق یک عامل "بلاگردان" جهان سرمایه داری نیز به شمار می رفت. در تمام دوران جنگ سرد رژیم های غربی هر حکومت دیکتاتور و جنایتکار و هر کودتا و جنگ و کشتاری را که در راه منافع خود در گوشه و کنار عالم به راه می انداختند تحت عنوان "مقابله با خطر شوروی و کمونیسم" توجیه می کردند. با حذف شوروی نه تنها این بهانه از دست می رود، بلکه برای مردمی که سال ها تحت پوشش چنین تبلیغاتی قرار داشته اند این انتظار و توقع عمومی ایجاد می شود که دنیای سرمایه داری آزاد پس از جنگ سرد یک دنیای صلح آمیز و آباد و آزاد باشد. البته سیر وقایع به سرعت پوچی و بی اساسی چنین توهمی را به همگان نشان داد، اما برای اینکه این توهم زدایی تا به زیر سؤال برده شدن مبانی نظام سرمایه داری بسط پیدانکند، جهان سرمایه باید هر چه زودتر "بلاگردان" تازه ای بیابد.

خامسا، علاوه بر عوامل فوق، مشخصا آمریکا برای حفظ موقعیت خود بعنوان ابر قدرت و رهبر جهان غرب نیز به قطب مخالف نیازمند است. آمریکا هم اکنون با از دست دادن برتری اقتصادی خود در رقابت با ژاپن و اروپا، امکان عینی رهبری جهان غرب را از دست داده است، و در غیاب "تهدید شوروی" ضرورت ایفای این نقش نیز منتفی می شود. از این نقطه نظر علم کردن یک مخالف جهانی در برابر کل غرب برای آمریکا از اهمیت عاجلی برخوردار است، گرچه اروپا و بقیه بلوک غرب به دلایل قابل فهم از این نظر توافق چندانی با آمریکا ندارد. نمونه های عراق و سومالی نمونه های گویایی از تلاش آمریکا برای علم کردن دشمن مشترک و به خط کردن بلوک غرب تحت رهبری خود علیه این دشمنان است.

اینها دلایل و اهداف واقعی استراتژی نظم نوین جهانی از نقطه نظر آمریکا و جهان غرب است. اینکه این اهداف تا چه حد قابل تحقق و عملی اند البته خود مساله دیگری است. درجه تحقق این سیاست و اهداف مستقیما به نقش و قدرت اقتصادی بلوک غرب و مشخصا آمریکا در جهان امروز بستگی پیدا می کند، و باید گفت از این لحاظ چشم انداز روشنی در برابر بلوک غرب وجود ندارد. مدتهاست کل بلوک غرب دچار بحران و رکود مزمنی است. پیروزی بازار آزاد بر سرمایه داری دولتی نیز نه تنها نتوانست در این بحران تخفیفی بدهد بلکه وضعیت اقتصادی در کشورهای بلوک شرق را

نیز وخیم تر و اسفبار تر از گذشته کرد. در این شرایط هر نوع بلوک بندی و آرایش سیاسی کشورهای جهان در تحلیل نهایی موکول به آنست که هر کشور چگونه از این بحران خارج شود. آنچه از هم اکنون روشن است اینست که آمریکا در عرصه رقابت از ژاپن عقب مانده است و به زودی قدرت رقابت با آلمان واحد و اروپای متحد را نیز از دست خواهد داد. از سوی دیگر چین به سرعت به یک غول اقتصادی تبدیل می شود که به تنهایی می تواند وزنه تعیین کننده ای در اقتصاد جهان باشد. در چنین شرایطی یافتن یک قطب مخالف و دشمن مشترک، برای شکل دادن به یک بلوک متحد بهیچوجه کافی نیست. مشکل واقعی نه یافتن "قطب مخالف" و "دشمن مشترک"، بلکه یافتن یک "بلوک متحد و دوست" است که حاضر باشد تحت رهبری آمریکا و یا هر ابر قدرت دیگری به جنگ این دشمن برود.

اما حتی اگر چنین بلوکی بوجود بیاید، درجه تاثیر و نفوذ آن بر دیگر کشورها، کشورهای موسوم به جهان سوم که اکنون کشورهای ناشی از تجزیه شوروی و بلوک شرق سابق را نیز باید به آن افزود، کاملاً مورد تردید است. در این کشورها تقسیم بندی قدیمی دولت ها و نیروهای سیاسی به دو اردوی غرب و شرق به هم ریخته، ناسیونالیسم افراطی یکه تاز میدان شده، و چنانچه تجربه خلیج و بوسنی و سومالی تا کنون نشان داده، آمریکا و غرب در تاثیر گذاری بر و کنترل اوضاع در این کشورها کلاً ناتوان بوده اند. این وضعیت بورژوازی و نظام کاپیتالیستی را عریان و بیواسطه در برابر طبقه کارگر قرار می دهد و راه را برای روشن و شفاف شدن قطب بندی طبقاتی در این کشورها باز می کند.

در خود بلوک غرب نیز جوامع به سرعت در حال پولاریزه شدن هستند. میانه روها احزاب و نیروهای رفرمیست و چپ بورژوازی، نظیر سوسیال دموکراسی، اروتونیسم، سوسیالیسم و انترناسیونال چهار، از صحنه کنار می روند و زمینه برای تقابل دو قطب طبقاتی بورژوازی و کارگران فراهم می شود.

مجموع این شرایط از هم گسیختن و زیر و رو شدن کامل "نظم دوران جنگ سرد" در جهان سرمایه داری را ایجاب می کند. در مقابل این روند عینی بسیار بعید است که تلاش آمریکا برای شکل دادن به نظم مطلوب خود، حتی اگر بتواند اروپا را بدنبال خود بکشد، به نتیجه ای برسد.

حتی اگر جهان سرمایه داری به اردوهای تک کشوری هم تجزیه نشود و بلوکهای اقتصادی منطقه ای هم بوجود بیایند، باز در غیاب یک قطب بندی اساسی و لاجرم یک توازن قوای میخکوب کننده میان قدرتهای بورژوایی در سطح بین المللی، بنظر میرسد یک آینده بیش از هر چیز بشریت را تهدید می کند و آن سوق یافتن رقابت های اقتصادی به جنگ میان بلوکهای صنعتی است. چقدر چنین نگرانی ای را موجه می دانید؟ آیا در روندهای سیاسی و اقتصادی و فکری موجود دنیا فاکتورهایی را میتوان نشان داد که اجتناب از چنین آینده تاریکی را ممکن کند؟

. در این تردیدی نیست که به هم ریختن تعادل قوای دوره جنگ سرد احتمال جنگ میان قدرتهای بورژوایی را افزایش داده است. این تعادل قوا خود حاصل توافق میان متفقین پس از جنگ جهانی دوم بود. قلمرو و حوزه نفوذ هر یک از کشورهای پیروز در جنگ دوم رسماً در معاهده تهران مورد توافق قرار گرفته بود و در تمام دوران جنگ سرد این معاهده در اساس و چهارچوب کلی خود رعایت میشد. جنگ های این دوره، در قیاس با دو جنگ جهانی، خصلت منطقه ای و محدود داشتند و عمدتاً در نتیجه جنبش های انقلابی و به هم ریختن تعادل قوا از پائین در کشورهای جهان سوم بوجود می آمدند. در این جنگ ها قدرتهای بورژوایی، و یا در واقع آمریکا و شوروی به نمایندگی دو بلوک غرب و شرق، مستقیماً رودررو قرار نمی گرفتند، بلکه بعنوان حامی دولت ها و نیروهای محلی ظاهر می شدند و بسته به این که

جنگ در قلمرو نفوذ کدام ابر قدرت اتفاق می افتاد، یکی نقش فعال و آشکار و دیگری نقش اپوزیسیون و غیر مستقیم تری ایفا می کرد. این جنگ ها به هر نتیجه ای منجر می شد، نمی توانست در تعادل قوای عمومی جهانی تغییر چندانی ایجاد کند و در هر حال مرز میان اروپای غربی و شرقی و ترکیب و رابطه اعضای اصلی دو بلوک غرب و شرق اصلی پذیرفته، خدشه ناپذیر و لایتغیر بود.

از نظر اقتصادی نیز هر کشور، از خود اروپا و آمریکای شمالی و جنوبی گرفته تا آفریقا و خاورمیانه و آسیای جنوب شرقی، به یکی از دو اردوگاه متعلق بود و بعنوان جزء ارگانیکی از نظام جهانی امپریالیسم غرب، و یا سرمایه داری دولتی بلوک شرق، مکان عینی معین و نسبتاً ثابتی در اقتصاد جهانی داشت که بندرت قابل تغییر بود.

سقوط شوروی این تعادل سیاسی - اقتصادی جهانی را از اساس در هم ریخت و برای تعریف و تقسیم مجدد جهان می شود گفت یک "فضای باز" ایجاد کرد. شوروی و بلوک شرق کلاً از نقشه حذف شد و در نتیجه، همانطور که قبلاً اشاره کردم، بلوک غرب نیز ضرورت وجودی خود را از دست داد. انعکاس این شرایط جدید را در جنگ های منطقه ای که در همین چند ساله پس از سقوط شوروی رخ داده است بخوبی می توان دید. از یکسو ما شاهد جنگ های محلی میان جمهوری های شوروی سابق و در میان ملیت های مختلف در خود این جمهوری ها هستیم که بروشنی ناشی از، و در واقع جزئی از پروسه تجزیه بلوک شرق به حساب می آیند، و از سوی دیگر شاهد جنگ هائی نظیر جنگ خلیج و بوسنی و سومالی هستیم که اینها را باید در واقع حاصل غیر مستقیم سقوط شوروی، یعنی نتیجه در آستانه تلاشی قرار گرفتن بلوک غرب بحساب آورد.

دخالت مستقیم و وحشیانه، و در عین حال گیج و گنگ آمریکا و اروپا در این جنگ ها، اهداف و منافع مختلف و گاه متناقضی که هر یک از این قدرت ها در جنگ های منطقه ای دنبال می کنند، و بالاخره نقش کاملاً تازه و متفاوتی که ارگان های بین المللی و مشخصاً سازمان ملل در بحران ها و جنگ های منطقه ای پیدا کرده اند، اینها همه حاکی از آنست که در این جنگ ها دیگر نه تعادل قوا و جغرافیای منطقه ای بلکه توازن قوای جهانی میان قدرت های بورژوازی، میان اعضای سابق بلوک غرب، در حال تعیین تکلیف شدن است. از پشت این جنگها کشمکش میان آمریکا و اروپا از یکسو و از سوی دیگر میان خود قدرتهای اروپایی را بخوبی میتوان دید. آمریکا تا کنون توانسته است سازمان ملل را به مهر لاستیکی تصمیمات خودش بدل کند و اروپا را در این جنگ ها بدنبال خودش بکشد و یا لاقلاً ساکت و بیطرف کند. اما این وضعیت کاملاً موقتی و ناپایدار است. اروپا، و مشخصاً آلمان و فرانسه، از جنگ خلیج تا کنون بیشتر از آمریکا دور شده اند و می کوشند که منافع خود را مستقل از آمریکا و در قالب اروپای واحد دنبال کنند.

هدف آمریکا همانطور که اشاره کردم مشخصاً تثبیت هژمونی و موقعیت برتر خود که با سقوط شوروی کاملاً در خطر افتاده، بر بلوک غرب است، در حالی که اروپا، فعلاً به استثنای انگلیس، کاملاً بر عکس خواهان آنست که در جهان پس از جنگ سرد سایه آمریکا را از سر خود کم کند و حضوری مستقل و متکی بخود داشته باشد. چشم انداز اروپای واحد و قدرت اقتصادی که بورژوازی متحد اروپا پیدا خواهد کرد و همچنین امکانات بالقوه ای که باز شدن دروازه های کشورهای اروپای شرقی سابق در برابر سرمایه اروپای غربی قرار می دهد، این هدف بورژوازی اروپا را کاملاً عملی و قابل حصول جلوه می دهد. در مقابل، ضعف اقتصادی و عقب ماندگی بورژوازی آمریکا در صحنه رقابت جهانی داعیه رهبری جهانی وی در "نظم نوین" را به یک ادعای تو خالی و قلدر منشا تبدیل می کند. حال اگر اختلاف میان قدرتهای درون خود اروپا را، که گاه تا سطح پرخاش گری ها و رجز خوانی های خصمانه میان سیاستمداران این کشورها

— چیزی که در دوره جنگ سرد کلا بی سابقه بود — شدت پیدا می کند، به این تصویر اضافه کنید متوجه می شوید که "فضای باز" ناشی از حذف شوروی و بلوک شرق یک فضای متشنج و کاملاً قابل انفجار است. بحران اقتصادی و رقابت بر سر تقسیم جهان تا کنون دو بار قدرت های بورژوازی را به یک جنگ جهانی تمام و کمال کشانده است و دلیلی وجود ندارد که اکنون که بار دیگر شرایط مشابهی در سطح جهانی بوجود آمده کشورهای صنعتی بتوانند از جنگ اجتناب کنند. چنین جنگی — جنگ بر سر تعیین مجدد موقعیت جهانی قدرتهای بورژوازی — همانطور که گفتیم هم اکنون در سطح منطقه ای آغاز شده است. هریک از این درگیری های، در صورتی که نتواند در همین قالب محلی خود مساله را فیصله دهد، بالقوه می تواند مانند چاشنی یک جنگ مستقیم میان قدرت های بورژوازی در بلوک غرب سابق عمل کند.

و اما در مورد قسمت دوم سؤال، یعنی فاکتورها و نیروهایی که می توانند جلوی این روند را بگیرند به نظر من در شرایط حاضر متأسفانه، و یا شاید خوشبختانه، به جز نیروی طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی نیروی دیگری در مقابل این روند قرار ندارد. نیروها و جنبش های غیر کارگری سنتا صلح طلب، مانند جنبش ضد جنگ ویتنام در اروپا و آمریکا، جنبش ضد تسلیحات اتمی، سوسیال دموکراسی، و احزاب چپ پرو مسکو که حفظ صلح جهانی یک هدف اعلام شده شان بود، همه اینها صحنه را ترک کرده اند. یا کلا وجود ندارند و یا اگر باقیمانده اند با پایان جنگ سرد، دوره خطر جنگ گرم را هم مختومه فرض کرده اند و عملاً به اردوگاه رقبا پیوسته اند. عملکرد این احزاب و نیروها در قبال جنگهای منطقه ای چند ساله اخیر بخوبی بیانگر این واقعیت است. اکثر قریب به اتفاق این نیروها در جریان جنگ خلیج از آمریکا و متحدینش دفاع کردند و دخالت نظامی آمریکا و نیروهای سازمان ملل در بوسنی و سومالی را نیز بعنوان یک دخالت انسانی و بشر دوستانه مورد تایید قرار دادند. سر سپردگی کامل وسایل ارتباط جمعی و رسانه های غربی به دولت هایشان و تبلیغات تهوع آوری که اینان در دفاع از جنگ مثلاً در مورد خلیج به راه انداختند، خود شاخص گویای آنست که جنبش های سنتا ضد جنگ روشن فکران در آمریکا و اروپا نقش و قدرت اجتماعی خود را کاملاً از دست داده اند.

البته این شرایط می تواند موقت باشد و فرونشستن گرد و خاک تبلیغاتی بورژوازی غرب پس از سقوط شوروی از یکسو و تداوم و گسترش جنگهای منطقه ای و آشکار شدن بیشتر خطر جنگ میان قدرتهای اقتصادی از سوی دیگر، زمینه پاگرفتن و رشد مجدد جنبش های صلح طلب را نیز فراهم کند. اما حتی بوجود آمدن چنین شرایطی در گروی قدرتمندی جنبشی است که سرمایه داری را نه فقط بخاطر جنگ افروزی، بلکه در کلیت خود و از زاویه طبقاتی مورد انتقاد قرار بدهد. منظورم آنست که قدرت گرفتن جنبش ضد جنگ در شرایط جدید تنها می تواند حاصل رشد و گسترش جنبش سوسیالیستی کارگران باشد. دوران نیروهائی که با شعار همزیستی مسالمت آمیز میان نظامهای غرب و شرق، حفظ محیط زیست، و یا ایجاد شرایط مناسب برای رشد صنعتی بورژوازی خودی در کشورهای جهان سوم، خواهان "صلح" بودند دیگر عملاً و از لحاظ عینی به سر رسیده است.

چه جایی در این نظم نوین و یا شرایط نوین مبارزه طبقاتی برای مارکسیسم و نیز

سوسیالیسم کارگری بعنوان یک جنبش هست. ارزیابی شما از شرایط کار کمونیستی

چیست؟ دوره آتی برای ما چه دوره ای خواهد بود؟ آینده روشن تر است یا تیره تر؟

. همانطور که اشاره کردم در دنیای بعد از جنگ سرد جائی برای ساتنر، برای میانه روی و اصلاح طلبی باقی نمانده است. نمی شود هم سرمایه داری را خواست و هم با قانون جنگل تقدس مالکیت خصوصی و رقابت و حکمروایی بی چون

و چرای بازار آزاد مخالف بود یا بر آن شرط و تبصره گذاشت. دیگر برای سوسیال دموکراسی و اروتکمونیسیم و لیبرالیسم چپ و حتی تریدیونیونیسم جایی نمانده است. امروز سرمایه با زبان تاجریسم و ریگانیسم سخن می گوید و دیگر قدرت تحمل خیرخواهان اجتماعی خود را ندارد. حالا دوره حضور راست افراطی، احزاب راسیست و فاشیستهای عریان در پارلمان های اروپا است. یا باید منتقد ریشه ای و طبقاتی کل نظام سرمایه داری بود و یا نظم سرمایه را با تمام توحش و کثافت اش پذیرفت و به آن تمکین کرد.

این دو قطبی تنها به کشورهای غرب محدود نیست. در کشورهای اروپای شرقی و بلوک شرق سابق توهیات دموکراسی طلبانه به سرعت رخت بر بسته است و سرمایه داری بازار آزاد، با فقر و تبعیض و جنگهای منطقه ای، معنای واقعی نظم سرمایه داری را به همه نشان داده است. در کشورهای موسوم به جهان سوم جنبش های ملی، رفرمیستی و استقلال طلبانه که تحت نام سوسیالیسم و کمونیسم سخن می گفتند، زمینه های عینی موجودیت خود را از دست داده اند، نه دیگر قطب و مدل شوروی بعنوان الگوی این جنبش ها وجود خارجی دارد و نه دیگر در شرایط اقتصادی و اجتماعی خود این کشورها جایی برای رفرم های بورژوائی باقی مانده است. دیگر حتی جنبش "عدم تعهد" و "موازنه منفی" و "نه شرقی نه غربی" نمی تواند معنایی داشته باشد. امروز جنبش های پرو مسکو و ملی - رفرمیستی پرچم "حقوق بشر" و "دموکراسی" را بلند کرده اند و بیش از پیش به آمریکا و غرب متکی می شوند. بعبارت دیگر شوروی به همراه خود احزاب و نیروهای رفرمیست، استقلال طلب و به اصطلاح خود حزب توده "ترقی خواه" را که وجود شوروی به آنان امکان و الگوی "سوسیالیست و مارکسیست" بودن و ماندن را می داد، از صحنه خارج کرد. این احزاب و نیروها پس از مدتی گنج سری، بالاخره آرمان خود را در دموکراسی و پلورالیسم و حقوق بشر و غیره باز یافتند و خوشبختانه طبقه کارگر را با آرمان سوسیالیستی اش تنها گذاشتند.

بنابراین باید گفت گرچه شکست سرمایه داری دولتی در شوروی و بلوک شرق، به پای کمونیسم و جنبش سوسیالیستی نوشته شد و بطور واقعی نیز جنبش کمونیستی را به یک موقعیت تدافعی عقب راند و آنرا تضعیف نمود، با این همه در سطح عمومی تر و عمیق تری زمینه های ذهنی پا گرفتن و عروج جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر و کمونیسم کارگری را به دور از شائبه های رفرمیستی فراهم آورد.

از نظر عینی نیز رکود دامنه داری که کل جهان سرمایه داری را فرا گرفته موجب می شود که از یکسو نارضایتی عمومی گسترش پیدا کند و از سوی دیگر دست نیروهای رفرمیست بورژوازی برای مانور کردن و تعدیل شرایط نابسامان اجتماعی بسته باشد. امروزه آلترناتیوی که احزاب راست افراطی، راسیست ها و فاشیست ها در کشورهای اروپایی برای خروج از بحران در مقابل جامعه قرار می دهند، با سکوت تایید آمیز دولت ها و کل بورژوازی مواجه می شود. این در واقع راه حل کل بورژوازی است. در مقابل؛ این شرایط عینی شرایط مساعدی برای طرح و عمومیت یافتن آلترناتیو مستقل کارگران، سوسیالیسم نیز هست.

از این نقطه نظر من فکر می کنم در جهان پس از جنگ سرد جنبش سوسیالیستی کارگری هم از نظر شرایط عینی و هم مینه های ذهنی، امکان و فرصت بیشتری برای ابراز وجود پیدا کرده است. فرو نشستن سریع تب ضد کمونیستی ای که پس از ریختن دیوار برلین جوامع غرب و شرق را فرا گرفته بود، نقش بر آب شدن وعده و وعید های "بازار آزاد" در کشورهای بلوک شرق سابق، و روی آوری مجدد بخش هایی از جنبش کارگری در این کشورها به کمونیسم و مارکسیسم، از جمله فاکتورهای مثبتی است که از هم اکنون چشم انداز روشنی در برابر کارگران قرار می دهد. البته باید این نکته را هم تاکید کنم که پا گرفتن یک جنبش سوسیالیستی کارگری یک امر خودبخودی نیست. طرح و توضیح نقد کارگری

سرمایه داری دولتی که "سوسیالیسم موجود" قلمداد می شد از یکسو، و یک مصاف تمام و کمال ایدئولوژیک علیه باورها و گرایشات رایج بورژوازی نظیر ناسیونالیسم و دموکراسی و لیبرالیسم و تقدس مالکیت خصوصی و رقابت و فردیت بورژوازی از سوی دیگر، از جمله پیش شرط های لازم رشد جنبش سوسیالیسم کارگری در جهان امروز است.

بنظر میرسد اولاً راست افراطی، و بویژه فاشیسم، بر خلاف دوره ریگان فاقد یک پلاتفرم اقتصادی روشن است. و ثانیاً، از طرف دیگر، ترس از ناسیونالیسم کور و قوم گرایی عنان گسیخته، یا شاید ترس از جنگ و یا عصیان جنوب علیه شمال یا هرچه، دارد به یک جناح سانتتر جدید در طبقه حاکمه در غرب شکل می دهد، حتی بعضی تریبون های اصلی راست، مانند اکونومیست برای مثال، بعضاً سخنگوی نوعی اعتدال اقتصادی و ایدئولوژیکی شده اند. چقدر عروج یک سانتتر جدید و با نفوذ را برمبنایی

متمایز از سوسیال دموکراسی قدیم محتمل می دانید؟

. در ایجاد شرایطی که امروز بر جهان حکمفرماست دو عامل اصلی، یکی سقوط شوروی و دیگری رکود ریشه دار و جهانشمول سرمایه داری، نقش اساسی دارند. هر دو این عوامل در جهت قدرت گرفتن راست افراطی و تضعیف جریانات سانتتر و لیبرال چپ بورژوازی عمل می کنند.

کلاً در دوره رکود و بحران سرمایه همیشه این جناح راست بورژوازی و احزاب دست راستی هستند که آلترناتیو و راه حل عملی و واقع بینانه – عملی و واقع بینانه از نقطه نظر منافع کل طبقه سرمایه دار – را مطرح می کنند و بهمین دلیل نیز اغلب حتی اگر خود این احزاب در دولت دست بالا پیدا نکنند، در هر حال سیاست های آنان بوسیله دولت ها اتخاذ می شود. علت این امر نیز روشن است. بورژوازی برای خروج از بحران ناگزیر از افزایش نرخ سود و تشدید استثمار است – و این مستلزم آنست که از یکسو از لحاظ اقتصادی خدمات عمومی و تعهدات دولت در زمینه رفاه اجتماعی، بیمه ها، آموزش و بهداشت رایگان، تسهیلات مربوط به کار و حضور اجتماعی زنان، حق بیکاری و بازنشستگی، و غیره – یعنی کلاً حقوق اقتصادی و اجتماعی که در اثر سالها مبارزه کارگری بدست آمده و در جامعه تثبیت شده – لغو شود و یا کاملاً کاهش پیدا کند، و از سوی دیگر برای جلوگیری از اعتراضات و اعتصابات کارگری حقوق و آزادی های دموکراتیک هر چه بیشتر در سطح جامعه محدود گردد.

بنابراین احزاب رفرمیست و لیبرال چپ، که سنتاً خود را مدافع این حقوق می دانند، در دوره بحران حرف چاندانی برای گفتن ندارند و اغلب خود به راست می چرخند و به اپوزیسیون خاموش و یا مدافعین خجول سیاستهای "واقع بینانه" راست افراطی تبدیل می شوند. امروز، در واقع از اواخر دهه هفتاد تا کنون که جهان سرمایه داری با یک رکود مزمن و گسترش یابنده دست بگریبانست، ما شاهد همین پروسه قدرت گیری راست و حاشیه ای شدن جریانات سانتتر بورژوازی در کشورهای اروپا و آمریکا هستیم. تاچریسم و ریگانیسم در واقع چیزی جز آلترناتیو اقتصادی – اجتماعی راست ترین جناح بورژوازی جهانی برای غلبه بر بحران سرمایه داری نبودند. سقوط شوروی این پروسه تقویت راست و تضعیف سانتتر را به مراتب تشدید نمود. به این معنی که به سیاست های بورژوازی راست که بخاطر شرایط بحران اقتصادی یک مقبولیت دوره ای و می توان گفت تاکتیکی در سطح کل بورژوازی کسب کرده بود، یک مبنا و پایه ایدئولوژیک و یک مقبولیت عام و استراتژیک داد. لغو و کاهش خدمات عمومی و رفاه اجتماعی دیگر نه تحت عنوان "ریاضت کشی اقتصادی" که تا رسیدن به دوره رونق باید به آن رضایت داد، بلکه به عنوان یک اصل پایه ای و ضروری "سرمایه داری بازار آزاد" طرح و تبلیغ می شود و از یک موضع تعرضی، حتی از جانب لیبرالها و رفرمیست ها، مورد حمایت قرار می گیرد. خود این

اصطلاح "بازار آزاد" و تاکید بر "عدم دخالت دولت در اقتصاد" که امروزه به تکیه کلام و ایده آل کل جریانات و جناح های بورژوازی تبدیل شده، در واقع معنایی جز نفی مسئولیت کامل دولت در قبال جامعه و تعهدات دولتی در قبال حقوق اقتصادی و دموکراتیک مردم ندارد. منظور از "عدم دخالت دولت" در مکتب "بازار آزاد" و نمایندگان امروزی آن نظیر تاجریسم و ریگانیسم، که نمونه مجسم "دخالت کامل دولت در اقتصاد به نفع طبقه سرمایه دار" هستند، چیزی جز این نیست که عملکرد دولت بعنوان مسئول در قبال رفاه و بهداشت و آموزش کل جامعه، نقشی که دولت رفاه سوسیال دموکراسی به آن نزدیک شده بود، کلاً متوقف گردد، و اکنون همه جناح های بورژوازی نیز قبول دارند که این نه تنها بخاطر رکود و یا ضرورت های مقطعی، بلکه از لحاظ اصولی و صلاح کل جامعه و بشریت لازم و مفید و مطلوب است. بورژوازی راست این قدرت ایدئولوژیک، و موقعیت تعرضی خود را مدیون سقوط شوروی است. شوروی از یکسو نمونه کامل دخالت دولت در اقتصاد و از سوی دیگر مدعی سوسیالیسم و کمونیسم بود، و به همین دلیل مدل و الگو و الهام بخش احزاب و جریانات رفرمیست و چپ بورژوازی، هم در جهان سوم و هم اردوگاه غرب، محسوب میشد — حتی اگر این احزاب و جریانات خود را مخالف و منتقد شوروی و بلوک شرق می دانستند. به این معنی شرایط ناشی از سقوط شوروی عاملی است که بی آلترناتیوی سنتی بورژوازی رفرمیست — چپ در قبال رکود اقتصادی را به یک بی آلترناتیوی پایه ای و ستراتیژیک این جریانات در قبال کل مدل "سرمایه داری بازار آزاد" تبدیل می کند، و همانطور که امروزه شاهدیم، آنان را کاملاً به حاشیه عرصه سیاسی میراند.

این که آیا امکان پا گرفتن سانسور جدیدی هست و یا خیر، خود مساله ایست که مستقیماً به قدرت گیری جنبش کارگری و سوسیالیسم مربوط می شود. نفس وجود جریانات "رفرمیست و لیبرال — چپ" در جوامع سرمایه داری در واقع انعکاسی از فشار جنبش کارگری و آرمان های سوسیالیستی طبقه کارگر در جامعه است. هر چه این فشار بیشتر باشد، نقش این جریانات، هم بعنوان عامل ضربه گیر و سوپاپ اطمینان، و هم عامل ثبت عقب نشینی های بورژوازی در مقابل جنبش کارگری به نام اقدامات خیرخواهانه دولت و طبقه حاکمه، بیشتر می شود. در شرایط حاضر به دلایلی که گفتم بورژوازی نیازی به ایفای این نقش حس نمی کند، ولی در صورتی که جنبش کارگری آلترناتیو مستقل خود را در برابر سرمایه داری بحران زده قرار بدهد و آرمان های سوسیالیستی این بار از جانب خود طبقه کارگر، در جامعه گسترش پیدا کند، در این صورت طبعاً شرایط برای پا گرفتن یک سانسور جدید مهیا خواهد شد. این سانسور مختصات متفاوتی از سانسور سنتی مثل سوسیال دموکراسی و غیره خواهد داشت چرا که امکان و فضای فعالیت خود را نه از شکاف بین دو اردوگاه غرب و شرق، بلکه از شکاف طبقاتی و صف بندی دو قطب "راست افراطی" و "چپ کارگری" در خود جامعه کسب خواهد کرد. این شرایط از یکسو نیاز کل بورژوازی به وجود جریانات بینابینی را مبرم تر می کند و از سوی دیگر خود این جریانات را شکننده تر و ناپایدار تر از گذشته خواهد کرد.

البته همانطور که اشاره کردید از هم اکنون برخی از نمایندگان و تریبون های بورژوازی جهانی از نوعی اعتدال و میانه روی دفاع می کنند. اگر اشتباه نکنم مجله اکونومیست حتی از عواقب ناشی از تضعیف و حذف احزاب لیبرال چپ در اروپا اظهار نگرانی کرده بود. این می تواند نشان نگرانی برخی از جناح های آینده نگر بورژوائی از پولاریزه شدن طبقاتی جوامع، بویژه در غرب، و نیاز استراتژیکی باشد که بورژوازی در جهان آشفته پس از جنگ سرد به جریانات میانه رو و چپ خود به مثابه ضربه گیر حس می کند.

با اینهمه به دلایلی که گفتم، شرایط ابژکتیو به "رفع این نگرانی" بورژوازی کمکی نمی کنند. مشخصاً تا زمانی که رکود اقتصادی پا برجاست و از سوی دیگر سوسیالیسم کارگری ضربه ناشی از سقوط شوروی به آرمان های سوسیالیستی

را خنثی نکرده و موقعیتی تعرضی نیافته است، جریان‌ات سانت‌ر و میانه رو همچنان در حاشیه سیاست و دنباله رو بورژوازی راست باقی خواهند ماند و فعالیت و حضور مستقلی نخواهند داشت.

یکی از مولفه‌های تغییر اوضاع و تقابلی که این اواخر استراتژیست‌ها و ایدئولوگ‌های غربی بیشتر از آن صحبت می‌کنند صف آرایی غرب در برابر به اصطلاح "جهان اسلام و بنیادگرایی اسلامی است. از جمله مشخصات نظم نوین گفته می‌شود که تقابل "تمدن"‌های مختلف می‌رود که جای تقابل "ایدئولوژی"‌های دوره قبل را بگیرد. و البته تعجبی ندارد که در موارد زیادی از "تمدن اسلامی" بعنوان "تمدن متخاصمی" که قرار است بعنوان آنتی‌تز "تمدن دموکراتیک غربی" نقش بازی کند نام برده می‌شود. چه رنگی از حقیقت در اینگونه تبیین‌ها وجود دارد و مشخصا از نظر شما تا چه حد اسلام و اسلامیت می‌تواند کیسه بکس بدرد بخور و "دشمن مشترک" چاره‌سازی برای جهان غرب باشد.

. به نظر من قبل از ریختن دیوار برلین اسلام برای غرب مورد مصرف بیشتری داشت. با سقوط شوروی استفاده از اسلام بعنوان عامل ایجاد "کمریند سبز" برای مقابله با نفوذ شوروی در منطقه و مقابله با رشد کمونیسم در کشورهای جهان سوم نیز اهمیت و نقش خود را از دست می‌دهد. خود نیروهای اسلامی و مشخصا جمهوری اسلامی در ایران نیز این را تشخیص داده‌اند و فهمیده‌اند که در نظم نوین جایی برای عرض اندام آنها وجود ندارد. مشخصا جمهوری اسلامی سعی کرده است که در بحران‌های منطقه‌ای پس از جنگ سرد، از مخالفت و مقابله با آمریکا احتراز کند. در جنگ خلیج، در بوسنی و در سومالی، همه جا این ناسیونالیسم است که در برابر غرب قرار می‌گیرد و یا بهتر است بگوئیم به تقابل با غرب رانده می‌شود، و نه اسلام و ایدئولوژی اسلامی. جمهوری اسلامی بعنوان کانون و پرچمدار این ایدئولوژی نه تنها نسخه‌های اقتصادی غرب را پذیرفته، بلکه از لحاظ سیاسی نیز تمام اعتراضش به آمریکا به اینکه چرا دست از مخالفت با ایران بر نمی‌دارد و او را به رسمیت نمی‌شناسد خلاصه شده است.

اما گذشته از مدعی نبودن پان‌اسلامیسم و جمهوری اسلامی در جهان بعد از جنگ سرد، از نظر عینی نیز اسلام و تمدن اسلامی کاندید مناسبی برای ایفای نقش "دشمن مشترک" غرب نمی‌تواند باشد. نه دوره قبل دوره برخورد "ایدئولوژی‌ها" بود و نه دوره حاضر دوره برخورد "تمدن‌ها" است. گرچه تقابل دو بلوک شرق و غرب در سطح ایدئولوژی، به شکل تقابل کمونیسم و کاپیتالیسم، شدت پیدا می‌کرد و بارز می‌شد، اما علاوه بر آن بلوک شرق یک مدل اقتصادی، یک نظام سیاسی و اجتماعی کاملا متفاوت از غرب نیز بود. سرمایه‌داری دولتی در شوروی و بلوک شرق کارکردی متفاوت و مستقل از جهان سرمایه‌داری غربی داشت و مبلغ و مدعی بسط این مدل بر تمام دنیا بود. چنین قطب مخالفی را با هر اندازه تبلیغ و جار و جنجال نمی‌توان با "اسلام و تمدن اسلامی" که در هیچ سطحی با سرمایه‌داری مخالفتی ندارد و تمام تمایز و هویت مستقلش از کاپیتالیسم در عقب ماندگی و بی‌ربطی به جهان معاصر خلاصه می‌شود جایگزین نمود. این را حتی ایدئولوگ‌های تئوریزه‌کننده تقابل تمدن‌ها نیز میدانند که اسلام یک آلترناتیو اقتصادی، سیاسی و حتی ایدئولوژیک در برابر سرمایه‌داری بازار آزاد نیست.

علیرغم این واقعیات نیاز غرب و مشخصا آمریکا به تراشیدن یک قطب مخالف باعث شده است که فعلا به اسلام متوسل شوند. چنین به نظر می‌رسد که تز تقابل تمدن‌ها و صف آرایی در مقابل اسلام بیش از آنکه یک استراتژی فکر شده و ادامه دار جهان غرب باشد، پاسخ موقت و در دسترس است که صرفا تا زمانی که فکر اساسی‌ای برای نظم

نوبین بشود کرد، انتخاب شده است. پاسخی که بی شک نخواهد توانست بیشتر از صدام حسین و ژنرال آیدید برای حفظ وحدت سیاسی — ایدئولوژیک غرب کارساز باشد.

آیا این خطر وجود ندارد که استفاده آمریکا و غرب از اسلام و جریانات اسلامی در این ظرفیت جدید، ولو کوتاه مدت و تبلیغاتی، به دور جدیدی از توهم مهلک مردم به این جریانات در کشورهای اسلام زده و گیج سری چپ رادیکال سنتی در خود کشورهای غربی منجر شود؟ تا چه حد فکر می کنید تجربه ارتجاع اسلامی بویژه در ایران مصونیت مردم را در برابر این جریانات و این توهّمات بالا برده است.

. همانطور که اشاره کردم در جهان سوم کلاً ناسیونالیسم میداندار است. پس از سقوط شوروی جریانات اسلامی، حتی آنجا که نظیر جمهوری آذربایجان فرصتی برای ابراز وجود پیدا کردند، نتوانستند مردم را بدنبال خود بکشند، و ناسیونالیسم ترک به راحتی توانست تمام کوشش های جمهوری اسلامی و عربستان سعودی برای اسلامیزه کردن جمهوری آذربایجان را خنثی کند. در جریان جنگ خلیج نیز با وجود آنکه کل جهان غرب در برابر یک کشور اسلامی قرار گرفته بود، جریانات اسلامی نقشی ایفا نکردند و عملاً ناسیونالیسم عرب پرچمدار مقابله با آمریکا شد. نمونه دیگر جنگ بوسنی است که باز در آن اختلافات قومی و ناسیونالیستی نقش تعیین کننده دارند و اگر در آن نیروئی را بتوان در مقابل غرب و آمریکا یافت، ناسیونالیسم صرب است و نه اسلام.

در چنین شرایطی بسیار بعید است که تلاش آمریکا برای علم کردن اسلام بعنوان دشمن تمدن غرب، موجب توهم مردم به اسلام گردد. البته این امکان دارد که حملات تبلیغاتی آمریکا، بویژه اگر این تبلیغات به تهدید و حمله نظامی منجر شود، برای پان اسلامیسیم و حکومتی مثل جمهوری اسلامی زمینه تازه ای برای تشدید اختناق و ارعاب مردم فراهم کند، اما موجب اشاعه توهم مردم به اسلام نخواهد شد.

در مورد عکس العمل نیروهای چپ سنتی باید گفت امروزه این نیروها چه در کشورهای غربی و چه در جهان سوم عمدتاً دموکراسی پناه و "پلورالیست" شده اند، و چنین به نظر میرسد فرو ریختن دیوار برلین چنان این نیروها را منقلب کرده که هر اندازه هم خود غرب و سرمایه داری بازار آزاد بکوشد خود را در برابر اسلام و "تمدن های مهاجم دیگر" تعریف کند، باز اینها حاضر نیستند به دشمن دیگری بجز "دیکتاتوری توتالیتاریستی" رضایت بدهند و از جهاد در راه دموکراسی دست بکشند. به نظر من هر نوع رودرویی غرب با اسلام از جانب این نیروها به پای مقابله دموکراسی با دیکتاتوری نوشته خواهد شد و همانطور که در مورد بحران خلیج دیدیم این نیروها تردیدی در حمایت از جهان بازار آزاد به خود راه نخواهند داد. چنین به نظر می رسد که توهم نیروهای چپ سنتی به دموکراسی و لیبرالیسم بورژوائی چنان ریشه دار است که اسلام و یا هیچ ایدئولوژی دیگری، هر قدر هم که رنگ تند ضد امپریالیستی داشته باشد، قادر نیست جای آنرا بگیرد.

به هر حال مقابله با توهم پراکنی های چپ سنتی نیز در کنار خنثی کردن تبلیغات غرب و جریانات اسلامی علیه یکدیگر، هر اندازه هم که این تبلیغات و توهم پراکنی ها کم دامنه و ناموفق باشد، یکی از وظایف کمونیسم کارگری در رودروئی های آتی میان آمریکا و اسلام خواهد بود.

xZ@Z } ®™fē Ā ±ÄÄz [-Š } f•fdē fÄÄz • } fZ™® äÄ“ë ‘z

در نیمه اول شهریور ۷۲، (اوایل سپتامبر ۹۳)، سمینار وسیعی از کادرهای حزب کمونیست کارگری ایران برگزار گردید. این سمینار که در آن نزدیک به ۶۰ نفر از کادرهای حزبی، شامل اکثر اعضای کمیته اجرایی و ارگانه‌های مرکزی و بخشی از کادرهای حزبی در اسکاندیناوی و آلمان، شرکت داشتند دو روز بطول انجامید.

موقعیت کنونی و اولویتهای حزب، جوانب مختلف فعالیتهای حزب، تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق، تقابل ایران و جریان اسلامی با آمریکا رئوس اصلی دستور جلسات بودند. در مبحث جوانب مختلف فعالیت حزب موضوعاتی از جمله نشریه انترناسیونال، رابطه حزب و کارگران، فعالیت حزب در ترکیه، امور مالی حزب، رابطه حزب و فدراسیون شوراهای پناهندگان، طرح کمیته اجرایی برای سازماندهی کمیته های مختلف حزبی و مورد بحث و بررسی قرار گرفتند. در این مبحث همچنین مسئولین شاخه های مختلف فعالیت به سوالات حاضرین در کنفرانس پاسخ گفتند.

در حاشیه سمینار فعالیت مسلحانه در کردستان برگزار گردید.

سمینار بعنوان یک گردهم آیی برای همفکری و تبادل نظر طبعا صدور قطعنامه ها و مصوباتی را در دستور نداشت. با این حال مباحثات حاکی از وجود یک هممنظری عمیق در میان شرکت کنندگان در مورد وظایف و قلمروهای اصلی فعالیت حزب و موقعیت جریان کمونیسم کارگری در قبال تحولات و روندهای سیاسی جاری در ایران و در سطح بین المللی بود و بحثهایی که در این سمینار صورت گرفت در شفافیت بخشیدن به وظایف دوره آتی حزب بسیار موثر بود.

کمیته اجرایی حزب کمونیست کارگری

۳۰ سپتامبر ۹۳

متن توافقنامه خودگردانی فلسطین

دولت اسرائیل و هیات فلسطینی نماینده مردم فلسطین، توافق دارند که زمان آن رسیده است که به چند دهه تقابل و تخاصم پایان داده شود. طرفین حقوق سیاسی و مشروع یکدیگر را به رسمیت می‌شناسند، و تلاش میکنند در یک همزیستی صلح آمیز و با حفظ امنیت و حرمت یکدیگر به یک صلح عادلانه، جامع و پایدار و یک آشتی تاریخی از طریق یک پروسه سیاسی دست یابند. از اینرو دو طرف بر اصول زیر توافق میکنند.

ماده ۱: هدف مذاکرات

هدف مذاکرات اسرائیل – فلسطین در چهارچوب پروسه جاری صلح خاورمیانه، از جمله برقراری یک حاکمیت خودگردان فلسطینی موقت، شورای منتخب (که در این متن همه جا "شورا" اطلاق میشود)، برای مردم فلسطینی کرانه غربی و نوار غزه، برای یک دوره انتقالی حداکثر ۵ ساله است که به توافقی دائمی بر مبنای قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت خواهد انجامید. برای طرفین روشن است که ترتیبات انتقالی جزء لاینفک کل پروسه صلح هستند و مذاکرات مربوط به وضعیت دائمی به اجرای قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت منجر خواهد شد.

ماده ۲: چهارچوب دوره انتقالی

چهارچوب مورد توافق دوره انتقالی در این بیانیه اصول آمده است.

ماده ۳: انتخابات

۱- برای آنکه فلسطینی های نوار غزه و کرانه غربی بتوانند بر طبق اصول دموکراتیک اداره امور خود را بدست بگیرند، انتخابات سیاسی مستقیم، آزاد و عمومی برای تعیین شورا زیر نظارت ناظرین بین المللی مورد توافق طرفین برگزار میشود. پلیس فلسطینی نظم عمومی را برقرار نگاه میدارد.

۲- توافقنامه ای در مورد شرایط و نحوه مشخص انجام انتخابات برطبق پروتکل ضمیمه ۱ امضاء میشود که هدف آن انجام انتخابات در ظرف حداکثر ۹ ماه بعد از به اجرا گذاشته شدن این بیانیه اصول است.

۳- این انتخابات قدم مقدماتی و انتقالی مهمی در جهت تحقق حقوق مشروع مردم فلسطین و نیازهای برحق آنهاست.

ماده ۴: حیطه قدرت (شورا)

حیطه قدرت شورا کرانه غربی و نوار غزه را، بجز مواردی که باید در مذاکرات پیرامون وضعیت دائمی تعیین تکلیف شود، در برمیگیرد. طرفین نوار غزه و کرانه غربی را بعنوان یک سرزمین واحد مینگرند که یکپارچگی آن در دوره انتقالی حفظ خواهد شد.

ماده ۵: دوره انتقالی و مذاکرات پیرامون وضعیت دائمی

۱- دوره انتقالی ۵ ساله با تخلیه نوار غزه و منطقه جریکو (اریحا) آغاز میشود.

۲- مذاکرات بر سر وضعیت دائمی میان دولت اسرائیل و نمایندگان مردم فلسطین در اسرع وقت، و در هر حال نه دیرتر از آغاز سال سوم دوره انتقالی، آغاز میشود.

۳- برای طرفین روشن است که مذاکرات فوق مسائل باقیمانده شامل اورشلیم، پناهندگان، مناطق اسکان یهودیان، ترتیبات امنیتی، مرزها، روابط و تعاون با همسایگان دیگر، و سایر مسائل مورد علاقه طرفین را در بر میگیرد.

۴- طرفین موافقت میکنند که توافقاتی که در دوره انتقالی صورت میگیرد نباید از پیش نتایج مذاکرات پیرامون وضعیت دائم را مقید و یا منتفی کند.

ماده ۶:

انتقال مقدماتی قدرت و مسئولیتها

۱- به مجرد به اجرا گذاشته شدن این بیانیه اصول و تخلیه نوار غزه و منطقه جریکو، انتقال قدرت از فرمانداری نظامی اسرائیل و سازمان اداری غیر نظامی آن به فلسطینی های ذیصلاح آغاز میشود. این انتقال قدرت تا انعقاد شورا خصلت مقدماتی خواهد داشت.

۲- به مجرد به اجرا گذاشته شدن این بیانیه اصول و تخلیه نوار غزه و منطقه جریکو، به منظور کمک به توسعه اقتصادی کرانه غربی و نوار غزه، اختیارات در عرصه های زیر به فلسطینی ها منتقل میشود. فرهنگ و آموزش، بهداشت و رفاه اجتماعی، مالیات مستقیم و توریسم. طرف فلسطینی برطبق توافقات سازماندهی نیروی پلیس فلسطینی را آغاز خواهد کرد. پس از انعقاد شورا طرفین میتوانند درباره انتقال اختیارات و مسئولیتهای بیشتر، بر طبق توافقات موجود، اقدام نمایند.

ماده ۷: توافقنامه دوره انتقالی

۱- هیات های نمایندگی فلسطینی و اسرائیلی در پی مذاکرات بعدی توافقنامه ای در مورد دوره انتقالی تحت عنوان "توافقنامه دوره انتقالی" امضاء خواهند کرد.

۲- توافقنامه دوره انتقالی از جمله ساختار شورا، تعداد اعضای آن و نحوه انتقال قدرت و مسئولیت از فرمانداری نظامی و دستگاه اداری غیرنظامی اسرائیل به شورا را مشخص خواهد کرد. توافقنامه دوره انتقالی همچنین قوای مجریه و مقننه شورا را برطبق ماده ۹ زیر و نیز نهاد قضائیه مستقل فلسطینی را مشخص میکند.

۳- توافقنامه دوره انتقالی شامل ترتیبات عملی برای احراز تمام اختیارات و مسئولیتهای تفویض شده مندرج در ماده ۶ فوق توسط شورا خواهد بود.

۴- به منظور برخورداری شورا از امکان کمک به رشد اقتصادی، شورا در بدو تشکیل از جمله سازمان برق فلسطین، اداره کل بندر غزه، بانک توسعه فلسطین، دفتر تشویق صادرات فلسطین، اداره کل محیط زیست فلسطین، اداره کل اراضی و سازمان آب فلسطین و سایر ادارات و دوائر مورد توافق را بر طبق توافقنامه دوره انتقالی، که حدود اختیارات و مسئولیتهای این نهادها را تعریف خواهد کرد، ایجاد میکند.

۵- پس از انعقاد شورا، دستگاه اداری غیر نظامی منحل میشود و فرمانداری نظامی اسرائیل بیرون برده میشود.

ماده ۸ : نظم عمومی و امنیت

به منظور تضمین نظم عمومی و امنیت داخلی فلسطینی های کرانه غربی و نوار غزه، شورا یک نیروی پلیس قوی ایجاد میکند. در عین اسرائیل همچنان مسئولیت دفاع در برابر تهدید خارجی و نیز مسئولیت امنیت عمومی اسرائیلی ها را به منظور حفظ امنیت داخلی و نظم عمومی برعهده خواهد داشت.

ماده ۹ : قوانین و مقررات نظامی

۱- شورا در بر طبق توافقنامه دوره انتقالی و در چهارچوب حقوقی که به آن تفویض شده است اختیار قانون گذاری دارد.

۲- طرفین مشترکا قوانین و مقررات نظامی ای را که در حال حاضر در عرصه های دیگر اجرا میشود را بازبینی میکنند.

ماده ۱۰ : کمیته هماهنگی مشترک اسرائیل - فلسطین

بمنظور اجرای بدون مشکل این بیانیه اصول و توافقات بعدی مربوط به دوره انتقالی، با به اجرا در آمدن این بیانیه ، یک کمیته هماهنگی مشترک اسرائیلی - فلسطینی ایجاد خواهد شد تا به حل و فصل مسائلی که نیاز به هماهنگی دارند، سایر امور مورد علاقه طرفین و اختلافات فیما بین بپردازد.

ماده ۱۱ : همکاری اسرائیل - فلسطین در قلمرو اقتصادی

با تشخیص منفعت مشترک طرفین در همکاری به منظور عمران کرانه غربی، نوار غزه و اسرائیل، با به اجرا گذاشته شدن این بیانیه کمیته همکاری اقتصادی اسرائیل - فلسطین، با هدف همکاری در توسعه و اجرای برنامه های مندرج در پروتکل های ضمیمه (ضمائم ۳ و ۴) تشکیل میشود.

ماده ۱۲ : هماهنگی و همکاری با اردن و مصر

طرفین دولتهای اردن و مصر را دعوت خواهند کرد تا در استقرار ترتیبات بیشتری برای همکاری و هماهنگی میان دولت اسرائیل و نمایندگان فلسطینی از یکسو و دولتهای مصر و اردن از سوی دیگر شرکت کنند. این ترتیبات شامل تشکیل یک کمیته دائمی خواهد بود که باید شکل پذیرش افرادی که در سال ۱۹۶۷ از کرانه غربی و نوار غزه آواره شده اند و تمهیدات لازم برای جلوگیری از بینظمی و اغتشاش را بر مبنای اتفاق نظر تعیین کند. سایر مسائل مشترک توسط این کمیته حل و فصل میشود.

ماده ۱۳ : نقل و انتقال نیروهای اسرائیل

۱- پس از به اجرا گذاشته شدن این بیانیه اصول و حداکثر تا آغاز انتخابات شورا، علاوه بر تخلیه مناطق مندرج در ماده ۱۴، در کرانه غربی و نوار غزه به مکانهای جدیدی منتقل خواهند شد.

۲- اسرائیل در نقل و انتقال نیروهای نظامی از این اصل تبعیت میکند که نیروهای نظامی این کشور باید در مناطق غیر مسکون مستقر شوند.

۳- به درجه ای که پلیس فلسطینی بر طبق ماده ۸ فوق وظیفه حفظ نظم عمومی و امنیت داخلی را برعهده بگیرد نیروهای اسرائیل تدریجا بازم به نقاط تعیین شده دیگری انتقال خواهند یافت.

ماده ۱۴ : خروج اسرائیل از نوار غزه و منطقه جریکو

اسرائیل بر طبق جزئیات مندرج در پروتکل ضمیمه ۲ نوار غزه و منطقه جریکو را تخلیه میکند.

ماده ۱۵ : حل اختلاف

۱- اختلافات احتمالی بر سر نحوه اجرا و یا تفسیر این بیانیه اصول یا توافقات دیگر در مورد دوره انتقالی، از طریق مذاکره در چهارچوب کمیته مشترک هماهنگی موضوع ماده ۱۰ حل و فصل میشود.

۲- در اختلافاتی که از طریق مذاکره حل و فصل نشوند طرفین میتوانند از طریق یک مکانیسم مورد توافق دو طرف به سازش برسند.

۳- طرفین میتوانند با توافق یکدیگر اختلافات مربوط به دوره انتقالی را که از طرق فوق حل نشوند را به مراجع حکمیت ارجاع دهند. به این منظور، طرفین، در صورت توافق، یک کمیته حکمیت ایجاد میکنند.

ماده ۱۶: همکاری اسرائیل - فلسطین در طرح های منطقه ای

طرفین گروههای کار مختلط و چند جانبه را بهترین ابزار یک "طرح مارشال"، طرح های منطقه ای و طرح های دیگر، شامل طرح های ویژه ای برای کرانه غربی و نوار غزه، به شکلی که در پروتکل ضمیمه ۴ آمده است، میدانند.

ماده ۱۷: موضوعات متفرقه

۱- این بیانیه اصول یکماه پس از امضاء رسمیت اجرایی پیدا میکند.

۲- تمام پروتکل های ضمیمه این بیانیه و صورت جلسات مصوب مربوط به آنها جزء لاینفک آن محسوب میشوند.

بیانیه شامل اسناد ضمیمه زیر است:

— ضمیمه ۱: پروتکل درباره نحوه و شرایط انتخابات (دو بند)

— ضمیمه ۲: پروتکل درباره خروج نیروهای اسرائیل از نوار غزه و منطقه جریکو (۶ بند)

— ضمیمه ۳: پروتکل درباره همکاری اسرائیل فلسطین در زمینه طرح های اقتصادی و عمرانی (۱۲ بند)

— ضمیمه ۴: پروتکل درباره همکاری اسرائیل فلسطین در زمینه طرح های عمران منطقه ای (۹ بند)

— یادداشتهای مورد توافق بر بیانیه اصول پیرامون ترتیبات خودگردانی در دوره انتقالی

الف: تفاهم ها و توافقات عمومی (یک بند)

ب: تفاهم ها و توافقات مشخص (در تدقیق جزئیات مواد ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۰ و ضمیمه ۲)

Í ĸ;¼Š fÂ³À>

روسیه در راه برقراری یک دموکراسی غربی است. در این تردید نباید کرد. تنها یک چنین نظامی است که خیال سرمایه غربی را نسبت به ماهیت روسیه آتی و موقعیتی که برای خود در جهان بعد از جنگ سرد جستجو میکند راحت میکند. و روسیه امروز، برای بقا اقتصادداری اش به این اطمینان خاطر غرب نیاز دارد. مساله آنقدر برای مردم روسیه روشن است که علیرغم انزجار از بازار و یا حتی از خود یلتسین در تحلیل نهایی راه دیگر و جناح دیگری را آزمایش نمیکند. آنقدر روشن است که ارتش روسیه را در یک عملیات بیسابقه در درون کشور به کشتار صدها شهروند روسی که شعارهایشان احتمالاً سمیاتی بسیار وسیعی در خود ارتش دارد وامیدارد.

اما اگر کسی دورنمای دموکراسی غربی در روسیه را با لیبرالیزه شدن فضای سیاسی روسیه تداعی کرده و امروز با توحش کودتای یلتسین به سرگیجه افتاده، و این طیف وسیعی از لیبرال چپ ها و روشنفکران سفیه بویژه در خارج روسیه را دربر میگیرد، تنها باید توهمات خود را ملامت کند. دموکراسی غربی در بخش اعظم تاریخ خود و هم امروز در اکثر کشورها همین معنا و عملکرد روسی امروزش را دارد. تحمل هر جلوه ای از آزادی های مدنی و حقوق بشر توسط طبقه حاکمه در دموکراسی های غربی رابطه مستقیم با کسب و کار و سود سرمایه دارد. دنیای دموکراسی غربی دنیای انتخابات فرمایشی، حکومت سازمانهای امنیتی و نظامی، رسانه های دستگاهی و نوکر و شهروندان منفرد و مستاصل و تحقیر شده است. باید به ترکیه، کره، ژاپن، کل آمریکای لاتین، اروپای مرکزی و جنوبی و حتی به خود اروپای غربی و آمریکا و نتایج سیاسی رکود اقتصادی در این کشورها نگاه کرد. سرمایه داری بازار در روسیه باید روی استخوانهای خرد شده طبقه کارگر این کشور ساخته شود. کودتای یلتسین، سنگ بنای تنها مدل واقعبینانه دموکراسی غربی در روسیه را گذاشت و به همین دلیل بعنوان یک پیروزی دموکراسی مورد حمایت بیدریغ کل هیات حاکمه و الیت سیاسی غرب قرار گرفت. دموکراسی در روسیه بسوی مدل لیبرالی کشورهای اروپای غربی سیر نمیکند، برعکس، با رکود و بحرانی که دنیای غرب را فرا گرفته چه بسا این روسیه امروز است که آینده دموکراسی غربی در اروپا را جلوی چشم مجسم میکند.

اهمیت طرح صلح خاورمیانه در این نیست که مساله ملی مردم فلسطین را حل میکند. طرح کنونی چنین ادعائی ندارد و بطور عینی چیز زیادی به فلسطینی ها نمیدهد. مذاکرات مربوط وضعیت دائمی و تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی در کرانه غربی و نوار غزه هم نه بفوریت موقعیت فرودست فلسطینیها در اسرائیل و کل منطقه را محو میکند و نه پایان اعتراض ملی از موضع ستمکشی فلسطینیها خواهد بود. کشور فلسطین و مساله ملی فلسطین میتوانند تا مدتها کنار هم وجود داشته باشند.

آنچه به این طرح اهمیت میدهد اینست که مساله ملی فلسطین را به اندازه های سیاسی واقعی اش کاهش میدهد و تمام معانی و حساسیت منطقه ای و جهانی ای را که تقابلهایی اساسی تر یعنی جنگ سرد و جبهه گیری اعراب و

اسرائیل به آن تحمیل کرده بودند از آن می‌تکاند. به این عنوان مساله ملی تازه میتواند حل شود، میتواند فرعی شود و از همه مهمتر برای طبقه کارگر و توده مردم زحمتکش منطقه تحت الشعاع واقعیات سیاسی مهمتری قرار بگیرد. نظیر اینکه اسرائیل بدون مساله فلسطین نیز هنوز یک رژیم قومی – نژادی خواهد بود که باید توسط نیروهای طبقاتی درونی اش آزاد و دگرگون شود، که دولتهای کلا مستبد و ارتجاعی عربی و اسلامی نه فقط خویشاوندی ای با توده مردم تحت ستم در منطقه ندارند، بلکه مساله فلسطین و محرومیت و ستمی که بر مردم فرودست فلسطین روا میشود را مدتها به یک دکان سیاسی و ابزار حفظ حاکمیت خود تبدیل کرده بودند، که آزادی و رفاه نه با "دولت خودی" و "رهایی ملی"، بلکه با انقلاب اجتماعی و رهایی انسان از نظام طبقاتی بدست میآید.

حاصل روند جاری چه بسا حل مساله فلسطین نباشد. اما نفس احاله شدن این مساله به یک مجرای سیاسی و به مذاکرات مستقیم خود طرفین درگیر، لااقل طبقه کارگر و سوسیالیستها در منطقه را از اسارت "مساله فلسطین" خلاص میکند.

انتراسیونال: از نظر اجتماعی و اقتصادی – سیاسی، اختلافات واقعی جناحهای مختلف

در روسیه که به چنین درگیری خونینی کشیده شده چیست؟ اینها هریک چه چیز را نمایندگی میکنند؟ تبیین رسانه های غربی از این مساله، یعنی یلتسین دموکرات و اکثریت مردم در یک طرف و کمونیستهای قدیمی و ناسیونالیستها در طرف دیگر، قانع کننده بنظر نمیرسد و گاه حتی با بقیه حرفهایشان تناقض دارد. از جمله اینکه اختلاف اینها از نظر سیاست عملی اساسا بر سر شتاب روند به اصطلاح رفرم در روسیه است.

آیا جای تبیین واقعی تری از شکافهای بنیادی جامعه روسیه خالی نیست؟

آنچه میخوانید متن پاسخ سوزی وایزمن به سوالات انترناسیونال در مورد رویدادهای اخیر روسیه و زمینه ها و نتایج آن است. بخشی از مفروضات و تحلیل ها و نتیجه گیری های سوزی وایزمن بی تردید با تبیین ما متفاوت است. نگرش به مسائل امروز روسیه اولاً مستقیماً با تبیین فرد از مساله شوروی بطور کلی مرتبط است و ثانیاً، از نحوه نگرش تحلیلگر به مقولاتی که جامعه امروز حیات سیاسی اش را با آنها توضیح میدهد، نظیر دموکراسی، آزادی، بازار، سوسیالیسم، اصلاحات و غیره، جدا نیست. اگر قرار است کمونیسم کارگری پیشروی کند، و بویژه اگر قرار است آلترناتیو سوسیالیستی مستقل در روسیه پا به میدان بگذارد، این موضوعات و تفاوتهایی که در نگرش به آنها وجود دارد باید به تفصیل و با حرارت مورد بحث قرار بگیرند. بحث مارکسیسم و مساله شوروی، بنظر میرسد، همچنان یک موضوع زنده و یک قلمرو تعیین تکلیف نظری در سوسیالیسم امروز است. امیدواریم صفحات انترناسیونال نیز بتوانند به سهم خود عرصه ای برای این پلمیک مهم باشند.

سوزی وایزمن: یلتسین و مخالفانش در پارلمان جناحهای حاصل تجزیه قشر ممتاز در اتحاد شوروی سابق هستند. از این تجزیه دوجانح اصلی بوجود آمده است. اختلاف اینها بر سر رفتن یا نرفتن به سمت سرمایه داری و بازار نیست، بلکه بر سر سرعت و سیر گذار است. یلتسین در اساس و رسماً، به راه حل صندوق بین المللی پول معتقد است. یعنی این انتقال باید چنان سریع صورت بگیرد که طبقه کارگر منگ و میخکوب شود و تا بخود بیاید کار از کار گذشته باشد. پراتیک یلتسین البته چیز دیگری است. ظاهراً او اجرای تمام و کمال این سیاست را در عمل بیش از حد مخاطره آمیز مییابد و لذا به راه حل های بینابینی رو آورده است. قیمت ها را آزاد کرده است، حزب کمونیست را منحل کرده و دارایی های آن را ضبط کرده و غیره، اما نتوانسته صنایع را خصوصی کند، نتوانسته روبل را کامل شناور کند یا سرمایه جلب کند. بعلاوه این اتهام به یلتسین زده میشود که عامل بی اراده بنگاههای مالی غرب است و سرخ ها در واقع دست آنهاست. روستکوی و خازبولاتف دو سال پیش جلوی کاخ سفید در برابر تانکها کنار یلتسین ایستادند. و تازه یادمان نرود که تانکها "استالینیسیم" را نمایندگی نمیکردند، بلکه در واقع جناح مرکز در حرکت گورباچف به سمت بازار را نمایندگی میکردند. گورباچف بنظر من کسی بود که واقعا تصور میکرد سیستم شوروی اصلاح پذیر است و میتواند سوسیال دموکراتیزه بشود. تنها در مراحل بعد بود که پی برد چنین اصلاحی در خود سیستم غیر ممکن است. یلتسین این را فهمیده بود. با این اوصاف روستکوی و خازبولاتف کجا قرار میگیرند. دوست ندارم از کلمات راست و چپ در این رابطه استفاده کنم ولی بهرحال بنظر من ایندو راست گورباچف قرار میگیرند، میخواهند سیستم بازسازی بشود و اعتقادی به سوسیال دموکراتیزه کردن آن ندارند. اینها از یلتسین در برابر کودتای ۱۹۹۱ دفاع کردند، ولی بلافاصله، بعنوان نمایندگان مجلس، به سمت انعکاس نگرانی های و شکایات انتخاب کنندگانشان چرخیدند. آنها خواستار حرکت کندتری بودند، از

مواجهه مستقیم با طبقه کارگر ابا داشتند. نکته مهم دیگر این است که بخش قابل ملاحظه‌ای از نمایندگان پارلمان از جریان موسوم به اتحاد شهروندان تشکیل می‌شود که مورد حمایت روتسکوی و خازبولاتف هم بود، و این جریان ارباب صنایع، مدیران کارخانه‌ها و روسای بنگاههای صنعتی و مالی و بطور خلاصه کسانی است که اداره روزمره صنایع روسیه را در دست دارند. اینها هم مدافع بازار هستند اما در عین حال می‌خواهند موقعیت خودشان را در ساختار جدید حفظ کنند به مالکین بنگاهها تبدیل بشوند. می‌خواهند روند با شتاب کمتری پیش برود تا موقعیت آنها تخریب نشود.

. اما آیا فکر می‌کنید این اختلافات واقعی این جریان‌ها و تقابل خونین میان آنها را

توضیح می‌دهد؟ آیا اختلافی بر سر سرعت اصلاحات می‌تواند این رویدادهای اخیر

توضیح بدهد؟ آیا مساله موقعیت روسیه در صحنه بین‌المللی و نقشی که پیشتر در

جنگ سرد در مقابل آمریکا داشت جایی در این تبیین ندارد؟

. واقعیت اینست که فروپاشی اتحاد شوروی بسیاری از مردم را شگفت زده کرد. فکر می‌کنم بسیاری دستخوش یک بحران هویتی شدید شدند. در کنار حرکت بسوی بازار، تمایل به تجدید بنای اتحاد شوروی نیز وجود دارد. روتسکوی قهرمان جنگ افغانستان است و علاقه خود به بازسازی اتحاد شوروی را ابراز کرده است. کسانی هم هستند، که با اطمینان خاطر می‌تواند فاشیست توصیفشان کرد، که خواهان احیای امپراتوری تزاری قرن نوزدهم هستند که فنلاند را هم در بر میگرفت. اینها طرفدار مشت آهنین هستند و پینوشه را تحسین می‌کنند، هرچند که اقدام پینوشه ای اخیر یلتسین را تحسین نکردند چون خود قربانی آن بودند.

علاوه بر این، هرج و مرجی که با فروپاشی اتحاد شوروی حرکت بسمت بازار بوجود آمد حتی توزیع عادی کالا در کشور را مختل کرده است. مسکو و لنینگراد دیگر از محصولات گرجستان و غیره محروم شده اند. از شهرهای ممتاز به شهرهایی محروم تبدیل شده اند. این تاحدی حتی موضوع تبلیغات ناسیونالیستی هم هست که به غرور ملی روسی متوسل می‌شود. روتسکوی مشخصا تا حدود زیادی این جنبه را هم نمایندگی می‌کند. به تخمین بوریس کاگاریلتسکی که معتقد بود تناسب قوای پارلمان قطب بندی خود جامعه منعکس می‌کند، درست قبل از این وقایع، تقسیم بندی جامعه روسیه به این صورت بود: ۳۵ تا ۴۰ درصد طرفدار یلتسین، ۲۰ تا ۲۵ درصد که طرفدار اوضاع سابق هستند، و یک خط مرکز که از امثال روتسکوی و خازبولاتف طرفداری می‌کند. من مطمئن نیستم، چون آمار دقیقی در این مورد وجود ندارد. شخصا فکر می‌کنم که مردم کمابیش سرخورده و غیرسیاسی شده اند و به رویدادهای پارلمان و غیره اهمیت زیادی نمیدهند. زیرا مردم عادی روسیه می‌بینند که سطح زندگی شان سقوط کرده، تولید پائین آمده و اگر چه هنوز شغلشان دارند، هیچ تضمینی برای حفظ آن در آینده ندارند.

. آیا این رویدادها مبین پایان این صف آرای می‌شخص نیروهاست؟ تقابل های بعدی

بنظر شما در چه شکلی و با چه صفبندی ای صورت می‌گیرد؟ آیا این رویدادها

مبین پایان این صف آرای می‌شخص نیروهاست؟ تقابل های بعدی بنظر شما در چه

شکلی و با چه صفبندی ای صورت می‌گیرد؟

. اگر منظورتان یلتسین در برابر روتسکوی — خازبولاتف است، بله این تمام است. فکر می‌کنم کار آن دو نفر هم تمام است. ممکن است بعدها به طرق دیگری پا به صحنه بگذرانند، اما بحث بر سر شخصیت ها نیست. آدمهای دیگری پا به میدان خواهند گذاشت. مساله اینست که شخصیتها نماینده کدام یک از بخشهای مختلف قشر ممتاز (الیت) هستند. اکنون برخی اسطوره ها شکسته و توهم به دموکراسی پارلمانی مدل غربی فرو ریخته، بخصوص که آمریکا و اروپا کمک

کردند چنین شود. فروریختن توهّمات سابق نسبت به اینکه مردم میتوانند بقول خودشان یک تمدن "ترمال" از نوعی که میگویند غرب دارد، داشته باشند، به خودی خود مثبت است و به رادیکالیزاسیون مردم می انجامد.

. فکر میکنید یلتسین میتواند اپوزیسیون خود را در شکل امروزی اش کاملاً از سر

راه بردارد؟

. شاید. ولی نمیتواند مجدد آن بشود. برای مثال، قرار است انتخابات در دسامبر صورت بگیرد، و الان اکتبر است. فرصت ثبت نام کاندیداهای انتخابات دسامبر دیروز سرآمد، یعنی کمتر از یک هفته پس از کودتا، در همان هفته ای که اکثر سازمانها ممنوع اعلام شده اند. بنابراین از الان معلوم است که انتخابات مضحکه ای بیش نخواهد بود. اپوزیسیون واقعی ای که بتواند ابراز وجود کند وجود ندارد. اما این نمیتواند جلوی کسانی را که در چند ساله اخیر بشدت فعال بوده اند بگیرد. خیلی از اینها بخوبی دوره کار زیرزمینی و اپوزیسیونی در رژیم قدیم در خاطره شان زنده است. فکر میکنم الان سرکوب اینها سخت تر شده. از برخی جهات حرکت یلتسین قرار بود تقلیدی از کودتای پینوشه در شیلی باشد. او "سرطان مارکسیسم" را از سر راه برداشت و این یکی تا حدی بن بست و فلج ناشی از وجود یک اپوزیسیون قدرتمند را در هم شکست. ولی بنظر من نمیتواند جلوی اینگونه تمایلات مخالف را بگیرد، نمیتواند دست به یک سرکوب وسیع بزند.

. پیش بینی میکنید جدال ها و تقابل های اجتماعی بعدی در چه اشکالی ظهور

کنند؟

. اتحادیه ها همین الان هم در تشّتت بسر میبرند، با اینحال دولت یلتسین دارد فرمانهایی صادر میکند که اتحادیه ها را در شکل تاکتونی شان در هم میکوبد. که شاید تماماً منفی هم نیست، زیرا این اتحادیه به دولت گره خورده بودند و توزیع کنندگان مزایای دولتی بودند. آدم تعطیلات یا حق اولادش را از طریق اتحادیه میگرفت. حالا این ماجرا فرو ریخته و اتحادیه ها بیشتر به شکل اتحادیه در غرب درمیایند. من توهمی به اتحادیه ها ندارم، ولی فکر میکنم به این ترتیب اتحادیه ها مجبور میشوند منافع کارگران را نمایندگی کنند و صرفاً عرضه کننده سخاوت دولت نباشند. این آنها را رادیکالیزه خواهد کرد.

. ولی آیا ضربه به اتحادیه ها به معنای از کف رفتن دستاوردهای طبقه کارگر نخواهد

بود؟

. بیشک. و فکر میکنم طبقه کارگر مقاومت خواهد کرد. اگر به تاریخ پروسه رفرم از دوره گورباچف، و حتی قبل از آن، نگاه کنید میبینید که این اصلاحات در هر قدم توسط طبقه کارگر به بن بست کشیده شده اند. نتوانستند کنترل مرغوبیت را برقرار کنند، نتوانستند بنگاهها را به واحد های کوچک تقسیم کنند، چون کارگران نگذاشتند. هیچوقت نتوانستند کارگران را به مناطق دیگر منتقل کنند، چون کارگران نمیخواستند. حتی وقتی اعتصاب را ممنوع کردند نتوانستند جلوی اعتصابات را بگیرند. در طول پنج ساله آخر اعتصابات وسیعی در شوروی جریان داشت. تنها چیزی که بنظر من جلوی پیشروی کارگران را میگیرد نبود یک آلترناتیو است. تصویری از یک سیستم متفاوت وجود ندارد. کارگران میدانند که چه چیز نمیخواهند. اوضاع قدیم را، که سوسیالیسم مینامند، نمیخواهند، بازار را نمیخواهند و میدانند چه چیز دیگری میتواند وجود داشته باشد.

واقعیت اینست که مشکلات اقتصادی از یک هفته پیش تا امروز فرق نکرده اند. اگر یلتسین فردا به تمام صنایع روسیه چوب حراج بزند، باز کسی برای خرید آنها در صف نخواهد ایستاد. برخی، نظیر کاکارلیتسکی و همکارانش در حزب کار روسیه معتقدند برنامه یلتسین خصوصی کردن صنایع نیست، بلکه صنعت زدایی است. خصوصی کردن به این معنی است

که سرمایه‌گذارهایی پیدا بشوند که این صنایع را می‌خرند، مدرنیزه می‌کنند و اداره می‌کنند. طرفداران صنعت زدایی، اما، راه نجاتی برای این صنایع نمی‌بینند و معتقدند باید گذاشت مضمحل شوند و به این ترتیب درهای روسیه را برای استفاده سرمایه‌های خارجی و طبقه سرمایه‌دار نوظهور داخلی باز کرد. اینها بنظر من البته خواب و خیال است. مهم‌ترین مانع این سیاست یک طبقه کارگر قدرتمند است که تنها فاقد یک آلترناتیو ایدئولوژیکی و سازمانی برای بیان آن است. این طبقه کارگر به‌رحال مقاومت خواهد کرد، هرچند، باز هم، کنار مدیران خود خواهند ایستاد.

. آیا هیچ‌نمایی از مبارزه طبقاتی از لابلای این رویدادهای اخیر قابل مشاهده بود؟

ص. ترجیح می‌دادند. کارگران می‌دانند که چه نمی‌خواهند. میدانند که درسیستم قدیم امنیت شغلی داشتند ولی پوچ بود چون کنترلی روی زندگی خود نداشتند. تاحدی تبلیغات جاری را باور کرده‌اند و تصور می‌کنند که شاید بازار استقلال و کنترل بیشتری در زندگی برایشان بیارود. اما اگر به مطالباتشان گوش کنید اساساً ضد بازار هستند. یک بازار با جهت‌گیری اجتماعی می‌خواهند، بازاری که در آن استثمار انسان توسط انسان نباشد، و کارگران خود صاحب‌بنگاهها باشند و در مورد تولید تصمیم بگیرند. کاش چنین چیزی می‌توانست وجود خارجی داشته باشد. اما مادام که یلتسین می‌تواند عوام‌فریبانه روی این خطوط تبلیغ کند، از او حمایت می‌کنند. او حمایت طبقه کارگر در معادن کوزباس را بدست آورد، که آغازگر موج اعتصابی سال ۸۹ بودند که در سال ۹۰ تمام اتحاد شوروی را فراگرفت. این پیشروی بسیار مهمی برای یلتسین بود. کاری که یلتسین در فردای این اعتصابات و تحرک‌های طبقه کارگر کرد این بود که رهبران‌شان را جذب کرد. آنها را به مسکو آورد، پذیرایی مفصل و طولانی‌ای از آنها کردند. آنقدر آنها را در مسکو نگه داشتند که ربطشان با پایه‌شان سست شود. وقتی برگشتند کلی از اعتبارشان را ازدست داده بودند. در رودرویی سال گذشته با پارلمان هم باز یلتسین توانست حمایت معدنچیان دانباس را به خود جلب کند که بسیار مهم بود.

. ابعاد سانسور و سرکوب فعالیت چپ‌ها پس از کودتای اخیر در چه حدود است؟ آیا

خواهند توانست این سطح سانسور را برقرار نگهدارند؟

. فعلاً که برقرار است و چیزی از سانسور استالینیستی کم ندارد. یلتسین البته قول داده که این موقت خواهد بود. من هم فکر می‌کنم موقت خواهد بود چون فکر نمی‌کنم بتواند آن را در این شکل ادامه بدهد. شکل جدید سانسور ظریف‌تر خواهد بود. بعد از این ماجرا فکر نمی‌کنم دیگر آزادی مطبوعات در حد سابق بتواند هرگز برقرار بشود. فعالین باتجربه‌تر بلدند تحت این شرایط به فعالیت خودشان ادامه بدهند. اما به‌رحال دامنه این فعالیت محدود‌تر خواهد بود. سرکوب بر طبقه کارگر و سازمانهای کارگری به مراتب شدیدتر خواهد بود. اینها همیشه با کارگران درنده‌خو تر بوده‌اند. به‌رحال برای روشن شدن ابعاد دراز مدت سانسور باید چند هفته صبر کرد.

. راجع به نقش رسانه‌ها و ژورنالیسم غربی در این جریان چه فکر می‌کنید؟

. این دیگر از همه بدتر بود. مالکیت و کنترل بر رسانه‌ها در سراسر جهان شدت متمرکز است. کار اینها اتمیزه کردن و غیرسیاسی کردن مردم و خوراندن خیالپردازی‌ها و تبلیغاتشان به آنهاست. تاثیر اینها مخرب است. نه فقط با روایتی که از فرهنگ عامه تصویر می‌کنند، بلکه در همین ماجرای کودتا در روسیه این را میشد به وضوح دید. همه در حمایت یلتسین به خط شدند و او را دموکرات نامیدند و یک ذره هم شرم بابت این دروغها از خود نشان ندادند. این یک گروه کر است. یک ابزار موثر دشمن است که نیروهای انقلاب و پیشرفت باید با آن مقابله کنند.

. مساله‌ای که افکار عمومی در سطح جهانی بویژه به آن حساس است، خطر یک

جنگ داخلی در روسیه است، که به احتمال قوی دیگر داخلی باقی نمی‌ماند. کودتای

اخیر و رویدادهای مسکو بر این دورنما چه تاثیری گذاشت؟ آیا بنظر شما روسیه اکنون به سمت ثبات و عادی شدن اوضاع می‌رود، یا خونریزی مسکو صرفاً پیش درآمد درگیری‌هایی بزرگ‌تر در آینده بود.

. پاسخ به این سوال دشوار است، چون هنوز از نتیجه فوری این رویدادها در روسیه خبر نداریم. مردم الان شوکه هستند و اقدام ضد دموکراتیک یلتسین عمیقاً تکانشان داده است. یکی از دلایلی که باعث شد یلتسین دست به این اقدام بزند این بود که از جنگ داخلی پیشگیری کند و ثبات لازم برای توسعه سرمایه داری را بوجود بیاورد. هم اکنون برخی جمهوری‌ها، نظیر تاجیکها، گرجی‌ها، افخازی‌ها، ازبک‌ها و غیره که کمتر سابقه دارد صحنه جنگ بوده باشند (حتی در دو جنگ جهانی)، ناگهان کانون خشن‌ترین درگیری‌ها شده‌اند. البته در مسکو به این درگیری‌ها خیلی راسیستی برخورد می‌شود. "این کار این آسیائی هاست"، "ما اروپائی‌های شوروی اختلافاتمان را اینطور حل و فصل نمی‌کنیم". اما بنظر من خطر یک انفجار و یک جنگ داخلی برای آنها هم تاحدی محسوس شده است.

شخصاً وقتی از جنگ داخلی مقوله دیگری را در نظر دارم و آن جنگ میان طبقات متخاصم است. به این جنگ داخلی هنوز خیلی مانده است ولی بهر حال در راه است. آنچه در روسیه بنظر من اتفاق خواهد افتاد اینست که روند اضمحلال همچنان ادامه پیدا می‌کند. این رویدادها مساله یک نظام قدیمی را که راهی برای تحول آن وجود ندارد را حل نمی‌کند. هم اکنون علائم زیادی از ابعاد وسیع این اضمحلال وجود دارد. ابتدا همه جمهوری‌ها جدا شدند و اکنون روند اضمحلال در خود روسیه ادامه دارد. همین هفته قبل از رویدادهای مسکو بود که سیبری تمایل خود را به جدایی اعلام کرد. طیفی از مناطق هم اکنون اعلام استقلال یا خودمختاری کرده‌اند. رهبران ناسیونالیستی هم که بخواهند از این عواطف بهره برداری کنند زیادند. البته در طول این پروسه اضمحلال، طبقه کارگر خود را بازسازی و مطرح خواهد کرد. این پروسه فی الحال شروع شده. ما شاهد تولد یک جنبش کارگری هستیم.

. اوضاع ارتش در این میان چگونه است؟ آیا یلتسین حمایت ارتش را دارد؟ نقش

ارتش در صحنه سیاسی روسیه در آینده چه خواهد بود؟

. انعکاس اوضاع کشمکش اجتماعی را در ارتش میتوان دید. ارتش بی روحیه است. پیشتر، این یک ارتش زنده بود. ارتش یکی از دو ابرقدرت در جهان. ارتش شوروی هرگز نقش داخلی در جامعه روسیه نداشته است. ارتش وظایف بیرونی داشت و در داخل از کا.گ.ب. یا نیروهای وزارت کشور استفاده می‌کردند. این ارتش به پادگانها برگشت داده شده. بخش زیادی از اعضای آن از ملیت‌های مختلف ترک خدمت کرده و به جمهوری‌های خودشان رفته‌اند. آنها که در مناطق دورتر یا کشورهای اروپای شرقی مستقر بودند برگشته‌اند، اما خانه و مسکنی برایشان نیست. در چادر و با حقوق بخور و نمیر زندگی میکنند.

یادتان هست که ژنرالها در رویدادهای اخیر تا آخرین لحظه اعلام بیطرفی کردند. اما یک انجمن افسران هست که عمدتاً از سرگردها و سرهنگها تشکیل میشود و اینها اکثراً ارتجاعی محض هستند. ۸۵ درصدشان را فاشیستهای اصیل تشکیل میدهند که طرفدار امپراتوری هستند. بخش معینی از افسران با اینها هستند و متحدینشان را هم در پارلمان داشتند. شخصاً از اینکه یلتسین توانست حمایت ارتش را جلب کند تعجب کردم. البته به یک معنی گریزی هم نبود، چون ارتش درک میکرد که روتسکوی شانس ندارد. سوال اینست که آیا این وضع قابل ادامه است. فکر نمی‌کنم. یلتسین آدم زیرکی است و بنظر من خواهد کوشید ارتش را به پادگانها برگرداند و دوباره کار انتظامات را به کا.گ.ب. و وزارت کشور بسپارد. اگر این کار را همچنان به عهده ارتش باقی بگذارد ریسک بزرگی دارد میکند. ممکن است ارتش برای فرونشاندن

درگیری ها در افغانستان و گرجستان اعزام شود. اگر این اتفاق بیافتد انفجاری از مقاومت مناطق در برابر ارتش روسیه را شاهد خواهیم بود. در عین حال ممکن است یلتسین ارتش را کوچک کند.. در آن حالت سوال اینست که با توده سربازان ناراضی چه میتواند بکند که شغلی برایشان نیست. میدانیم در تاریخ شوروی قبلا چه اتفاقی افتاده است. تروتسکی میگفت انقلاب جنگی بر سر ارتش است. هرکس ارتش را ببرد، پیروز شده است. بار قبل کارگران و دهقانان ارتش را بردند.

. در برابر کل این وضعیت و این روند ها، آیا نشانه ای از یک نیروی سوسیالیست رادیکال بتواند در مقیاس اجتماعی قدم کند و راه مستقلی جلوی طبقه کارگر در روسیه بگذارد میبینید؟

. متأسفانه خیر. تابحال چنین نیرویی پا به جلوی صحنه نگذاشته. اما این به این معنی نیست که وجود ندارد. روند جالب توجه چند ساله اخیر، گرد آمدن عده ای، اساسا از روشنفکران، حول "جبهه مردم" است، که بعدا حزب کار را تشکیل داد. شاهد این بوده ایم که جریان به چپ چرخید و مشخصا خود را با منافع طبقه کارگر تداعی و همسو کرد و همچنین فدراسیون اتحادیه های مستقل را تشکیل داد که بزرگترین کنفدراسیون اتحادیه های کارگری در روسیه است. مسئولین این اتحادیه عضو حزب کار روسیه هستند. این حزب چپی ها، از منشویکهای چپ تا انقلابیون سوسیالیست، را در برمیگیرد. تعداد کادرهای این جریان زیاد نیست و در روزهای رونق شان در سالهای ۸۹ و ۹۰ میگفتند پشتیبانی توده ای شان بسیار بیشتر از توان کادری شان برای سازماندهی این نیروست. آنقدر نفوذ داشتند که توانستند نمایندگانی به سوویت مسکو بفرستند. اما امروز اینها، بدنبال شوق و ذوق اقتصاد بازار و از آن مهم تر غیر سیاسی شدن مردم در برابر حملاتی که به سطح زندگی شان میشود، به حاشیه رانده شده اند. به اینها نمیشود امید بست. اما بخشی از آینده اند. هم اکنون جریاناتی چپ تر از اینها دارند شکل میگیرند که کوچک اند ولی دست بکار سازماندهی اند و امیدوارند از دل این شرایط قوام گرفته بیرون بیایند.

. بنظر شما عناصر و اجزاء یک سیاست مستقل سوسیالیستی و کارگری در روسیه امروز چه میتواند باشد؟

. اولین چیز، که در جامعه روسیه همنوایی زیادی هم پیدا میکند، اینست که رک و صریح باید علیه بازار به میدان آمد. باید اشکال سازماندهی سوسیالیستی دموکراتیک را طرح کرد. و این از برقراری کنترل کارگران در بنگاههایشان شروع میشود. یک وظیفه اساسی دیگر سوسیالیستها اینست که با زبانی به میدان بیایند که آنها را از عوامفریبی های سازمانهای سابقا استالینیست، از حزب کمونیست، متمایز کند. زبانی که نشان بدهد این روایت دیگری از همان نظم قدیم نیست _ که جامعه ای بشدت برای کارگران منزجر کننده بود. این کار ساده ای نیست. بهرحال برخاستن علیه بازار و در همان حال از همه اشکال ابراز وجود دموکراتیک دفاع کردن، این لازم است.

. چه مصافهایی در برابر سوسیالیستها در روسیه قرار دارد؟

. مصاف اصلی در شرق، همانطور که در غرب، تصویر کردن یک آلترناتیو و ساختن و پرداختن زبانی برای بیان آن است. زبان کهنه بی اعتبار شده است. باید بالاخره این را بفهمیم و کنارش بگذاریم. باید طوری سخن بگوئیم که مردم ما را درک کنند و قبول کنند. شرایط عینی مهیا هستند. پتانسیل انقلابی، نه فقط در روسیه بلکه در دنیا، وجود دارد. مردم نه فقط فروریزی که سیستم شوروی را دیده اند، بلکه این را هم فهمیده اند که سرمایه داری جوابگوی نیازها نیست و

امیدی برای اینکه فرزندشان از خودشان بهتر زندگی کنند وجود ندارد. مساله بر سر آلترناتیوی است که ذهن مردم را تسخیر کند. شاید روسها زودتر از بقیه ما به این برسند. اما این وظیفه همه ماست.

افراد مسلح حزب دمکرات کردستان عراق، فعال کمونیست نذیر عمر علی را ترور کردند

افراد مسلح حزب دمکرات کردستان عراق در شب ۲۸ اوت ۹۳ در سومیل (از ناحیه دهوک) نذیر عمر علی یکی از فعالین کمونیست عراقی را دستگیر کردند و بقتل رساندند.

پیکر بیجان نذیر عمر علی بعد از سه روز توسط بستگانش پیدا شد. افراد حزب دمکرات کردستان عراق پیشتر نیز دو بار نذیر را بخاطر فعالیت هایش تهدید به مرگ کرده بودند.

ترور نذیر در تظاهراتی با شرکت ۵۰۰ نفر در شهر سلیمانیه مورد نفرت و انزجار واقع شد.

وجود یک جنبش کارگری فعال و نفوذ گسترده کمونیسم در درون آن و فعالیت آگاهگرانه فعالین کارگری و کمونیستی نظیر نذیر عمر علی مدتهاست که احزاب ناسیونالیست حاکم در کردستان عراق را آسوده نمی گذارد. از ایجاد جو رعب و وحشت و محدود کردن آزادی عمل این فعالین گرفته تا تهدید به بستن دفاتر محل فعالیت آنها، و بالاخره ترور بخشی از اقدامات حکومت کردستان و احزاب حاکم در برابر فضای اعتراض آمیز و حق طلبانه کارگران و مردم زحمتکش است. ترور نذیر عمر علی فعال کمونیست عراقی طبعاً مورد انزجار و نفرت مدافعان آزادی و حق طلبی است.

À š£µ> x£Á> gZ

انترناسیونال

xZ®žZ }®™f£~ Í±ÅœÂž~ [¯Š äž®²œ

شماره ۱۰ - آذر ۱۳۷۲ (دسامبر ۱۹۹۳)

- ستون اول - منصور حکمت
- نفتا، آری یا نه؟ - گفتگو با علی جوادی
- آفریقای جنوبی ، پایان آپارتاید - آذر ماجدی
- منشور جدید حقوق (شهروندان) آفریقای جنوبی

منشور جدید حقوق (شهروندان) آفریقای جنوبی

متن زیر ترجمه بخش هایی از پیش نویس قانون اساسی جدید آفریقای جنوبی است، که تا زمانیکه مجلس انتخابی یک قانون جدید تهیه کند، بعنوان عالی ترین قانون کشوری عمل خواهد کرد.

"حقوق پایه ای" شهروندان:

- حق حیات حق همه است.
- این حق هر فرد است که حرمت اش محترم و محفوظ باشد.
- . آزادی و امنیت همه از تعرض مصون خواهد بود، از جمله اینکه هیچکس را بدون محاکمه نمی توان در بازداشت نگاه داشت.
- . هیچکس نباید تحت شکنجه، اعم از فیزیکی، روانی و یا عاطفی قرار گیرد، هیچکس نباید موضوع رفتار یا مجازات خشن، غیر انسانی، و تحقیر آمیز واقع شود.
- . هیچکس نباید به بردگی یا کار اجباری وادار شود.
- . حریم شخصی فرد از تعرض مصون است، این بدین معناست که هیچکس نباید مورد بازرسی بدنی قرار گیرد، خانه و مایملکش بازرسی شود، متعلقات شخصی اش مصادره گردد، و خصوصی بودن مکاتبات و ارتباطات هر فردی باید مورد احترام قرار گیرد.
- . همه از آزادی وجدان، مذهب، تفکر، اعتقادات، و نظر برخوردارند، از جمله آزادی آکادمیک در موسسات آموزش عالی.
- . همه از آزادی کلام و بیان برخوردارند، از جمله آزادی مطبوعات و سایر ارتباطات جمعی، و آزادی خلاقیت هنری و کار علمی.
- . کلیه وسائل ارتباطات جمعی تحت کنترل دولت باید بگونه ای اداره شوند که بی طرفی و بیان عقاید متفاوت را تضمین کنند.
- . همه از حق تجمع و تظاهرات آرام و غیر مسلحانه و تهیه و ارائه عریضه برخوردارند.
- . همه از حق تشکل برخوردارند.
- . همه از حق آزادی نقل مکان در سرتاسر آفریقای جنوبی برخوردارند.
- . هر فردی حق دارد آزادانه محل زندگی خود را در هر کجا در آفریقای جنوبی انتخاب کند.
- . هر شهروندی حق دارد به آفریقای جنوبی وارد شود، در آن زندگی کند، در آن ساکن شود و یا آنرا ترک نماید، و هیچ شهروندی را نمی توان از حق شهروندی محروم نمود.
- . هر شهروندی از حقوق زیر برخوردار است:
- الف) حزب سیاسی تشکیل دهد، در فعالیت های یک حزب سیاسی شرکت کند و یا برای آن عضو گیری نماید،
- ب) برای یک حزب سیاسی و یا یک امر معین کمپین نماید،
- ج) آزادانه انتخاب سیاسی کند. (انتخاب سیاسی آزاد است).
- همه از حق رای برخوردارند، از این حق برخوردارند که مخفیانه رای دهند، و برای پست های دولتی و عمومی کاندید شوند.

. هر فردی که بازداشت شده باشد و همچنین هر زندانی که محکوم شده باشد از حقوق زیر برخوردار است:

الف) که بلافاصله به زبانی که می فهمد، از دلیل بازداشتش مطلع شود،

ب) شرایطی که تحت آن وی در بازداشت بسر می برد باید با حرمت انسانی خوانایی داشته باشد، یعنی وی باید حداقل

از تغذیه مناسب، ماتریال برای مطالعه، و خدمات پزشکی به خرج دولت برخوردار باشد،

ج) با مشاور حقوقی مورد انتخاب خود مشاورت نماید و بلافاصله از این حق مطلع شود.

نفتا، آری یا نه؟

گفتگو با علی جوادی

انترناسیونال: در نظر اول هیجان حاکمه آمریکا نسبت به نفتا قدری اغراق شده بنظر میرسد، بخصوص اگر به خاطر بیاوریم که اولاً، از سال ۸۹ پیمان تجارت آزاد آمریکا و کانادا وجود داشته و نفتا اساساً به معنی تعمیم قلمرو تجارت آزاد به مکزیک است. ثانیاً، نرخ متوسط تعرفه حمایتی مکزیک بر کالاهای آمریکایی ۹٪ و نرخ تعرفه آمریکا بر واردات از مکزیک تنها ۴ درصد است. کاهش این ارقام به صفر در طول ده تا پانزده سال آینده تحول شگرفی بنظر نمیرسد و ثالثاً، اندازه کل اقتصاد مکزیک پنج درصد آمریکا بیشتر نیست. به این ترتیب اهمیت این طرح در چیست؟

علی جوادی: برای توضیح اهمیت نفتا نمیتوان صرفاً به بعد اقتصادی بلافصل این پیمان بسنده کرد، این یعنی دیدن درختان و ندیدن جنگل. اهمیت نفتا اساساً سیاسی - اقتصادی است. نفتا پیمانی برای ایجاد یک بلوک اقتصادی قدرتمند در تقابل با بلوکهای موجود، تلاشی برای ایجاد یک مدل و یک نمونه نظام اقتصادی - تجاری برای "نظم نوین جهانی" و گامی در جهت تقویت بنیه اقتصادی نحیف شده آمریکا برای تداوم بخشیدن به سرکردگی اش در دوران پس از جنگ سرد میباشد. آنچه مسلم است، این است که دعوای و کشمکشهای اقتصادی مشغله بزرگتری را در این دوران بازی خواهند کرد. نقش آمریکا در آنچه که "نظم نوین جهانی" مینامند و طلوع خونینش را در جنگ خلیج به اطلاع بشریت رساندند به میزان زیادی به قدرت و توان اقتصادی آمریکا وابسته است. نفتا به این اعتبار دارای اهمیتی ویژه و سیاسی میباشد. بدون دلیل نیست که بطور بیسابقه ای امضای کلیه روسای جمهور سابق آمریکا که هنوز در حال حیات میباشند (نیکسون، فورد، کارتر، ریگان و بوش) برای تأیید نفتا پای بیانیه ای خطاب به کلیه اعضای کنگره آمریکا گذاشته میشود. در این بیانیه آمده است: "امضای خود را در جهت درستی در تاریخ آمریکا بگذارید. نفتا نقطه عطفی برای آمریکا بشمار می آید. اگر بر خلافش رای دهید، به نقش آمریکا بمشابه رهبر جهان لطمه سنگینی وارد میاید و سعادت آمریکا و اقتصاد بین المللی صدمه خواهد دید." کلینتون در تأیید اهمیت نفتا چنین گفت: "نفتا بیشتر از یک بلوک اقتصادی است، پله ای است برای تأمین رهبری جهانی آمریکا" و در کنفرانس سران کشورهای دایره اقیانوس آرام گفت: "ما نمیتوانیم اجازه دهیم نگرانیهای کشورهایمان سایه بر منافع ملی مان بیفکند. امنیت ما بیش از هر زمانی به اقتصاد وابسته است."

نفتا بمثابة یک پیمان تجاری در حیطه آمریکای شمالی، همانطور که اشاره کرده‌اید، اساساً تعمیم قرارداد تجارت آزاد کانادا و آمریکا به مکزیک میباشد. هر چند که از همین زاویه نیز چشم انداز فراتری در مقابل خود قرار داده است. گسترش و انعقاد قراردادهای تجاری مشابه نفتا به بخشهای دیگر قاره آمریکا و کشورهای آمریکای لاتین از جمله اهدافی است که حتی در زمان ریاست جمهوری بوش طرح آن در دست بررسی بود و در سطح علنی نیز به آن اشاره شده است. "از آلاسکا تا آرژانتین" (یعنی از قطب شمال تا قطب جنوب) این شعار سرمایه چشم انداز گسترش طرح حاضر را تشکیل میدهد. پروسه‌ای که با توافقنامه تجارت آزاد بین آمریکا و کانادا آغاز و در گام بعدی مکزیک را شامل شد در سواحل آفتابی آکاپولکو و مرزهای جنوبی مکزیک توقف نخواهد کرد. شیلی، آرژانتین، برزیل و ونزوئلا توقف های احتمالی بعدی خواهند بود. از طرف دیگر آمریکا دور تازه‌ای از مذاکرات (GATT) را در مقابل خود دارد. آمریکا با نفتا دارد اخطار تازه‌ای به ژاپن و اروپا و ۱۱۵ کشور درگیر این مذاکرات میفرستد. آمریکا به (GATT) نیاز دارد، ۷۴٪ مبادلات این کشور با کشورهای بغیر از کانادا و مکزیک صورت میگیرد. نفتا میتواند هم یک بلوک تجاری بسته در تقابل تجاری با بلوک های اروپا و ژاپن باشد و هم یک بلوک تجاری نمونه که تامین هژمونی آمریکا را تسهیل میکند. هر دو چشم انداز محتمل و ممکنند.

این طرح به پروسه ادغام اقتصادی مکزیک و کانادا و آمریکا سرعت بیشتری بخشیده و چهارچوب برگشت ناپذیری برای آن بوجود می‌آورد. مکزیک سومین وارد کننده محصولات آمریکا بعد از ژاپن و کانادا میباشد. میزان سرمایه آمریکائی در مکزیک تنها در سال ۱۹۸۸ از ۷/۷ میلیارد دلار به ۱۴/۹ میلیارد دلار افزایش یافت. سرمایه گذاری آمریکا در مکزیک معادل دوسوم کل سرمایه خارجی در این کشور میباشد. نفتا نا امنی‌های ناشی از عدم ثبات نظام اقتصادی و سرمایه گذاری در مکزیک را کم رنگ میکند. با نفتا سیاستهای ناسیونالیستی در عرصه اقتصادی امکان کمتری برای ابراز وجود خواهند یافت. سرمایه بزرگ دارد خاطره ملی کردن صنعت نفت (روزی که هنوز در مکزیک تعطیل عمومی است و جشن گرفته میشود) و ملی کردن بانکها، (که تنها در سال ۱۹۸۲ و در پاسخ به اوج بحران مالی این کشور صورت گرفت) را به خاک میسپارد. نفتا کدهای این پروسه را تعریف میکند.

سرمایه با نفتا از ثبات و امکانات بیشتری برای بهره کشی و استثمار از انسانها برخوردار خواهد شد. فاکتورهای زیر در این رابطه تعیین کننده میباشدند. ۱- متوسط دستمزد و مزایای کارگر در مکزیک معادل یک پنجم متوسط دستمزد و مزایای کارگر در آمریکا میباشد. ۲- بورژوازی مکزیک و دولت حاکم بطور سیستماتیک تشکلات کارگری و اعتراضات آنها را سرکوب کرده‌اند. CTM تشکیلات سراسری اتحادیه‌های کارگری در بخش خصوصی و (FSTSE) در بخش دولتی، در سال ۱۹۳۰ توسط حزب حاکم بوجود آمده و تماماً وابسته به دولت و مجری سیاستهای این حزب بورژوائی میباشد. ۳- نرخ سود سرمایه در مکزیک معادل رقم باورنکردنی ۶۰٪ بوده در صورتیکه نرخ سود سرمایه در آمریکا در سالهای اخیر بین ۷٪ تا ۱۲٪ در نوسان بوده است. با توجه به شرائط کار در مکزیک، وجود نیروی کار فراوان و ارزان، تاثیرات عمومی نفتا را چنین ارزیابی کرده‌اند: سرمایه رشته‌های تولیدی متفاوت را بر اساس فاکتورهای اقتصادی (مهارت و تخصص نیروی کار، مواد خام و اولیه، تکنولوژی و دانش فنی) داده شده و نیازهای هر رشته مجدداً سازماندهی خواهد کرد. بر این اساس پیش بینی میشود که صنایع متکی بر نیروی کار ارزان در مکزیک (صنایع کار بر) و رشته‌های تولیدی با تراکم بیش سرمایه و تکنولوژی بالا در آمریکا و کانادا متمرکز شوند.

اما تا آنجا که به مکزیک بر میگردد، سیاست اقتصادی مندرج در نفتا اساساً ادامه منطقی سیاست اقتصادی دولت سالیناس است. مکزیک در سال ۱۹۸۶ به پیمان GATT پیوست. برای مقابله با تورم دستمزدها را منجمد کردند. بیش از ۱۱۰۰ بنگاه و کارخانه دولتی تعطیل و یا به بخش خصوصی واگذار شدند. تعداد زیادی از بانکها به سرمایه‌های خصوصی منتقل شدند. محدودیتهای تجاری بطور یکطرفه کم شده و نرخ تعرفه گمرکی بطور متوسط به ۹٪ تنزل داده شد. کلاً مدل اقتصادی حمایت از صنایع داخلی جای خود را به مدل تولید برای عرضه به بازار جهانی و گسترش صادرات داد. بجای وام از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول درها برای سرمایه خارجی گشوده شدند. بورژوازی مکزیک تلاش بسیاری میکند که اقتصاد مکزیک بجای تکیه بر عرضه نفت به صادرات کالاهای صنعتی استوار گردد. در سال ۱۹۸۲ صدور کالاهای نفتی ۱۴٪ کل صادرات مکزیک را تشکیل میداد، این رقم در سال ۱۹۸۹ به ۵۵٪ افزایش یافت. ۸۵٪ تولیدات صنعتی مکزیک روانه آمریکا و کانادا میشود. با در نظر گرفتن نیازهای این روند، اطمینان و تضمین از دستیابی به بازار آمریکا از اهمیت بسیار بالائی برای بورژوازی بزرگ مکزیک برخوردار بوده و نقش حیاتی‌ای در تداوم و موفقیت مدل اقتصادی اتخاذ شده توسط مکزیک بازی میکند. از طرف دیگر این مدل اقتصادی نیاز رو به رشدی به سرمایه دارد، درآمد حاصل از فروش نفت دیگر تامین کننده کل سرمایه مورد نیاز این پروسه نمیشد. وام های تجاری نیز در سیکل بعدی خود این پروسه را با مشکلات متعددی

روبرو خواهند کرد. بعلاوه سقوط بلوک شرق، نیاز به سرمایه و سرمایه گذاری را بطور بیسابقه‌ای در سطح جهان افزایش داده است. نفتا پاسخ بورژوازی مکزیک به نیازهای همه جانبه مدل اقتصادی حاکم بر جامعه می‌باشد.

عوامل مشابه‌ای نیز مشوق پیوستن کانادا به پیمان سه جانبه نفتا بوده‌است. اقتصاد کانادا بطور ویژه‌ای در ارتباط با اقتصاد آمریکا قرار دارد. نتیجتاً دستیابی به بازار آمریکا از اهمیت مشابه‌ای برای کانادا نیز برخوردار است. شرکت کانادا در نفتا هم ناشی از ترس از غیبت در این پیمان منطقه‌ای است هم ناشی از ضرورت برخورداری از مواهب شرکت در آن.

خلاصه کنم: اهمیت اساسی نفتا در امکانات و مدل اقتصادی – تجاری است که این پیمان در تامین سرکردگی آمریکا فراهم می‌آورد. نفتا دارای اهمیتی سیاسی – اقتصادی است. "نظم نوین جهانی" در عرصه اقتصادیش دارد از این دریچه پاسخ می‌گیرد. نتایج اقتصادی نفتا محصول تبعی این پیمان می‌باشند.

صفتبندی موافقان و مخالفان نفتا در آمریکا و مکزیک چگونه است، چه گروه‌ها و منافعی را در برمیگیرد و رئوس اصلی استدلالهایی که له و علیه این طرح میشود چیست؟

در آمریکا صفتبندی اجتماعی موافقان و مخالفان نفتا اساساً بر محور دو نگرش و دو چشم انداز در ترسیم نقش و موقعیت آمریکا در جهان حاضر شکل گرفت. دو افق متفاوت در کمپ سرمایه. این دعوائی در باره مفاد قرارداد و اقتصادیات یک طرح نبود، دعوائی بر سر چشم انداز سیاسی ناشی از مسیر حرکت جامعه بود. نفتا دریچه‌ای برای تعیین تکلیف مسائل فراتری از تاثیرات و عملکرد اقتصادی مندرج در این پیمان شد. نفتا دعوائی بر سر سیاست بود. اما استدلالاتی که از هر دو سوی اصلی این مجادله برای توجیه و یا رد آن بیان می‌گردید اساساً در حیطه عملکرد اقتصادی و به درجه کمتری در ارتباط با تاثیر این پیمان در محیط زیست دور میزد. در این دعوا عوامفریبی بورژوازی یکبار دیگر به نقطه اوج خود رسید. در کمپ مخالف راس پرو، پت بوکنن، جسی جکسون و رهبری کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری و در کمپ مقابل دستگاه حاکم و ائتلافی متشکل از ۱۰۰۰ کمپانی قرار داشتند. صحنه گردان اصلی صف مخالفین راس پرو میلیارد تگزاسی بود. مخالفین با توسل و تقویت احساسات ناسیونالیستی آینده تیره و ترسناکی برای کارگر آمریکائی ترسیم کردند. طرف مقابل وعده میداد که نفتا قرار است مشکل بیکاری را برطرف کرده و آینده‌ای درخشان در جلوی کارگر قرار دهد. نفتا هم دواي درد جامعه و هم علت دردهای بی درمان جامعه قلمداد میشد. هر دو طرف مزورانه برای کارگر اظهارهمدردی میکردند. در این دعوا سیاست پروتکشنیسم (حمایت از بازار داخلی) بورژوازی در مقابل سیاست درهای باز بورژوازی بزرگ قرار گرفت. پیروزی در تصویب نفتا پیروزی افق بورژوازی بزرگ در مقابل محدود نگرانی ناسیونالیستی بورژوازی بود. در این مقابله افق ناسیونالیسم بازنده شد. اما این تنها دور اول یک درگیری درازمدت تر بود.

هر دو طرف لیستی از "واقعیات و توهّمات" در توضیح نفتا در اختیار جامعه قرار دادند. رئوس این لیست از این قرار است: ۱- نفتا و مشاغل. ۲- نفتا و انتقال سرمایه‌ها به مکزیک. ۳- نفتا و اشباع بازار آمریکا از کالاهای مکزیک. ۴- نفتا و آلودگی محیط زیست در مکزیک. ۵- نفتا و تجارت با کشوری فقیر مانند مکزیک. ۶- نفتا و افزایش مهاجرت به آمریکا.

طبق آمار معتبرتر مخالفین نفتا نزدیک به ۵۰۰ هزار شغل در عرض ده سال از آمریکا به مکزیک منتقل خواهد شد. در مقابل موافقین نفتا متذکر میشوند که با گسترش صادرات به مکزیک و در ازای هر یک میلیارد دلار نزدیک به ۲۵۰۰۰ شغل جدید ایجاد خواهد شد. و پیش بینی میکنند که در اثر نفتا حجم صادرات آمریکا به مکزیک به میزان ۱۴ میلیارد دلار افزایش پیدا خواهد کرد. به عبارت دیگر نزدیک به ۳۵۰ هزار شغل جدید بوجود خواهد آمد. بعلاوه یادآور میشوند که این رقم تنها نیم درصد نیروی کار آمریکا را تشکیل میدهد و این میزان از نوسانات سالیانه بازار نیروی کار، که در اثر تغییرات متعارف بهره بانکی ایجاد میشود، بسیار کمتر است.

۴- طرفداران نفتا ادعا میکنند که نفتا هیچ انگیزه جدیدی علاوه بر آنچه در حال حاضر موجود است برای انتقال سرمایه‌ها به مکزیک بوجود نخواهد آورد، نفتا صرفاً موانع فروش کالاهای آمریکائی در مکزیک را حذف خواهد کرد. علاوه براین، استدلال میشود که

دستمزد تنها فاکتور تصمیم‌گیری برای تعیین محل واحد تولیدی نیست. عوامل دیگری علی‌الخصوص بارآوری کار و میزان دوری و نزدیکی به محل تهیه مواد اولیه و مصرف‌کننده فاکتورهای تعیین‌کننده‌ای می‌باشند. و در حساب و کتابهای سرمایه‌بارآوری کارگر صنعتی مکزیک یک پنجم کارگر صنعتی آمریکا و بارآوری کارگر کشاورزی مکزیک یک بیست و پنجم کارگر کشاورزی آمریکا می‌باشد. در مقابل بحث خطر اشباع بازار آمریکا توسط کالاهای تولید شده در مکزیک، موافقین به عوامل زیر اشاره می‌کنند: ۱- حجم بازار مکزیک که یک بیستم حجم بازار آمریکا بوده. ۲- موازنه تجاری آمریکا و مکزیک ۷ میلیارد دلار بسود آمریکا می‌باشد. ۳- میزان کل واردات آمریکا از مکزیک معادل نیم درصد تولید ناخالص داخلی می‌باشد و ۵۰٪ این کالاها بدون عوارض گمرکی وارد آمریکا می‌شوند.

مخالفین نفتا می‌گویند که کمپانیها برای فرار از قوانین حفظ محیط زیست به مکزیک نقل مکان می‌کنند. مکزیک مرکز دفع فضولات سمی و آلوده کارخانجات خواهد شد. طراحان نفتا معتقدند: سابقه و رکورد مکزیک در این زمینه در حال پیشرفت بوده و هزینه مراعات قوانین حفاظت از محیط زیست آمریکا تنها ۲٪ هزینه تمام شده کالاهای تولیدی می‌باشد و این انگیزه‌ای برای فرار سرمایه نخواهد بود.

مخالفین نفتا می‌گویند دو سوم جمعیت ۸۸ میلیونی مکزیک زیر خط فقر زندگی می‌کنند و درآمدی کمتر از ۲۰۰ دلار در ماه دارند. تنها ۱۰٪ جمعیت قادر به خرید کالاهای تولید شده در آمریکا خواهند بود. موافقین پاسخ می‌دهند که مکزیک دارای بالاترین نرخ توسعه بازار در میان کشورهای در حال توسعه می‌باشد. مکزیک دومین بازار مصرف کالاهای صنعتی آمریکا و سومین بازار مصرف محصولات کشاورزی آمریکا می‌باشد. ۷۰ سنت از هر دلار کالای وارده به مکزیک صرف خرید کالاها و خدمات تولید شده در آمریکا می‌شود. بعلاوه طراحان نفتا معتقدند که بر اثر توسعه اقتصادی و ایجاد مشاغل جدید در مکزیک، فشار مهاجرت به آمریکا کاهش پیدا خواهد کرد.

در مکزیک نیز استدلالات موافقین و مخالفین رنگ و لعاب مشابهی داشت. نفتا در تبلیغات مخالفان، طرح نابودی صنعت کوچک مکزیک قمداد می‌شود. نفتا طرح نابودی کشاورزی مکزیک و بیخاندن کردن دهقان سنتی مکزیک است. نفتا طرح وابستگی مکزیک به آمریکا و خدشه دار کردن حق حاکمیت ملی مکزیک است. دریک کلام، نفتا طرح نابودی مکزیک است. از طرف دیگر، سالیانس در نمایندگی سرمایه بزرگ در مکزیک سرنوشت همه چیز را به نفتا گره زد. سالیانس مبتکر نفتا بود. نفتا تئولوژی دولت سالیانس شد. نفتا ابزار تحقق آرمان بورژوازی مکزیک در پیوستن به کشورهای "جهان اول" است.

چه تخمینهایی از نتیجه اقتصادی این قرارداد و تاثیر آن بر زندگی کارگران (سطح اشتغال، دستمزد، محیط زیست، نقل مکان سرمایه، و غیره) در آمریکا و مکزیک وجود دارد؟

در زمینه عملکرد اقتصادی نفتا چندان در میان اپوزیسیون این پیمان وجود ندارد. آمار و ارقام در این رابطه بسیار متفاوت می‌باشند. بطور مثال برخی میزان کاهش سطح اشتغال در آمریکا را نیم میلیون، برخی ۲/۵ میلیون و برخی حتی ۶ میلیون برآورد کرده‌اند. مطالعه متدولوژی و روش بکار رفته در این بررسی‌ها بسادگی غیر علمی بودن بسیاری از این تخمین‌ها را نشان می‌دهد. آمار ۶ میلیونی توسط راس پرو در کتاب پر فروشش "کارهای خود را حفظ کنید، کشورمان را نجات دهید، چرا باید جلوی نفتا را گرفت" ارائه شده است. بر اساس این نظر هر شغلی که دستمزد کارگر در آن بیشتر از ۶ دلار در ساعت می‌باشد و هزینه نیروی کار بیش از ۲۰٪ قیمت تمام شده محصولات باشد، این واحد به مکزیک منتقل خواهد شد. آمار ۲/۵ میلیونی بر مبنای پیش‌بینی از عملکرد اقتصادی پیمان تجاری آمریکا و کانادا تنظیم شده است. بر اساس گزارش کنگره کار کانادا ۲۲۶ هزار شغل بر اثر این پیمان از کانادا به آمریکا انتقال یافته است. و با در نظر گرفتن فاکتور جمعیت و دستمزد در کانادا و آمریکا و مقایسه آن با مکزیک به رقم ۲/۵ میلیونی می‌رسند. هر دوی این متدها فاکتورهای متعدد دخیل علاوه بر دستمزد کارگر، که منجر به جابجایی سرمایه از یک مکان به مکان دیگر می‌شود را در نظر نمی‌گیرند و در نتیجه به ارقام غلطی می‌رسند. بنظر من رقم ۵۰۰ هزار در عرض ده سال بیشتر به واقعیت نزدیک است. واقعیتی به‌رحال خانمان برانداز و نابود کننده. اما با توجه به ملاحظات ذکر شده، کلاً فکر می‌کنم بجای تمرکز بر تخمینهای

آماري در مورد عملکرد اقتصادي نفتا اصولي تر آنست كه پيرامون گرايشات بنيادي اي كه بر اثر اين پيمان تشديد و تقويت خواهند شد مطلبي گفته شوند مسئله نوسانات اشتغال در دو كشور و ميزان انتقال سرمايه از آمريكا به مكزيك تحت الشعاع عوامل متعدد و پيچيده تري قرار دارند.

نفتا گرايشات موجود و در حال جريان در آمريكاي شمالي را تسريع خواهد كرد. پيمان نفتا گرايش همگراني و يكسان شدن متوسط دستمزد در سه كشور را تقويت خواهد كرد. بر اثر اين پيمان تقاضا براي كارگر ماهر افزايش يافته و در نتيجه متوسط دستمزد كارگر ماهر و متخصص در آمريكا گرايشي رو به صعود خواهد داشت، در حاليكه متوسط دستمزد كارگر ساده و غير ماهر تحت فشار نزولي قرار خواهد گرفت. آنچه واضح و مهم است. فشار بيشترى است كه از اين پس كارفرما در مذاكرات قرارداد دسته جمعي بر كارگر وارد خواهد كرد. چماق انتقال واحد توليدي در غياب تشكّل فراكشوري كارگر ابزار منفوري براي خرد كردن مقاومت كارگري است. در ادامه پاسخ به سئوالتان لازم است كه به چند نکته اساسي ديگر اشاره كنم كه ميبايست در ارزيابي از عملکرد اقتصادي نفتا مد نظر داشت:

۱- آمار و ارقام، تخمينها و برآوردهاي موجود در اين زمينه به ميزان زيادي با تاثيرات و عملکرد اقتصادي ناشي از ركود اقتصادي گريبانگير سرمايه در هم آميخته و تفكيكشان امر پيچيده اي است. بطور مثال در حال حاضر تعداد كثيري از كمپانيهاي بزرگ آمريكائي در حال "تعديل وسيع نيروي كار" خود ميباشند. روزي نيست كه خبر اين بيكار سازيها خانواده هاي كارگري را دستخوش دگرگوني و منقلب نكند. جنرال موتورز ۷۰ هزار نفر، آي بي ام ۵۰ هزار نفر، كداك ۲۰ هزار نفر، بوئينگ ۱۸ هزار و غيره. به اين اعتبار هر نوع بيكار سازي در آمريكا و همچنين ايجاد هر مجتمع توليدي در مكزيك را نيمتوان بحساب عملکرد نفتا نوشت. كاري كه اپوزيسيون نفتا چه در ساده لوحی و چه برای عوامفريبی انجام میدهد.

۲- عملکرد اقتصادي نفتا در جابجائي سرمايه ها را نيمتوان براحتي از پروسه جاري ادغام اقتصادي آمريكا و مكزيك تفكيك كرد. نفتا در امتداد و نتيجه منطقي اين پروسه في الحال موجود بوده و مسلما به آن سرعت بيشترى خواهد بخشيد. بطور مثال سرمايه گذاري مستقيم آمريكا در مكزيك از ۷/۷ ميليارد دلار در سال ۱۹۷۰ به ۱۴/۹ ميليارد دلار در سال ۱۹۸۷ افزايش پيدا كرد. سرمايه گذاري آمريكا معادل دو سوم كل سرمايه گذاري خارجي در مكزيك ميباشد. تنها تا سال ۱۹۷۰ سرمايه آمريكائي ۵۷٪ صنايع اتومبيل سازي، ۷۶٪ صنايع لاستيك سازي، ۵۴٪ معادن، ۱۰۰٪ صنعت تنباكو، ۴۷٪ صنايع غذايي، ۵۱٪ صنايع ماشين آلات صنعتي، ۸۸٪ صنايع كامپيوتر ۵۳٪ بازرگاني، ۵۰٪ صنايع شيميايي و ۸۶٪ صنايع پتروشيمي را در كنترل خود داشتند. از طرف ديگر مناطق تجاري آزاد و يا ماكيلادوراس (Maquiladoras) وجود دارند. اين مناطق در سال ۱۹۶۵ عمدتا بمنظور توليد محصولات صادراتي براي بازار آمريكا بوجود آمدند. قوانين تجاري حاكم بر اين مناطق تشابه زيادي با نظامي كه نفتا در صدد ايجاد آن است دارد. در حال حاضر بيش از ۲۰۰۰ واحد صنعتي در ماكيلادوراس فعالند و نزديك به ۵۰۰ هزار كارگر را در استخدام خود دارند. جنرال موتورز در عرض ۵ سال، از ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۲، سيزده كارخانه جديد در اين مناطق ايجاد كرده است. ميزان واردات آمريكا از ماكيلادوراس از ۱۰٪ در سال ۱۹۸۳ به ۴۵٪ در سال ۱۹۸۹ افزايش يافت. ۹۰٪ سرمايه گذاريها در اين مناطق سرمايه آمريكائي ميباشد. ۸۵٪ توليدات اين مناطق راهي بازار آمريكا ميشوند. نفتا بر متن چنين پروسه اي به تصويب رسيده است. از اينرو ميزان انتقال سرمايه به مكزيك بر اثر نفتا به سادگي قابل اندازه گيري نيست.

۳- شهر نشيني و به دنبال آن ميزان بيكاري در مكزيك افزايش زيادي در سالهاي اخير داشته است. جمعيت شهري از ۵۵٪ در سال ۱۹۶۵ به ۷۰٪ در سال ۱۹۹۰ گسترش يافته است تاثير نفتا در زمينه اشتغال در مكزيك دوگانه خواهد بود. از يك طرف به ايجاد و گسترش صنايعي منجر شده و از طرف ديگر با كاهش تعرفه گمركي محصولات كشاورزي پروسه جدائي از زمين و آلونك نشيني را تسريع خواهد كرد. در اين نظام تنها بخشي از اين جمعيت قادر به يافتن كار، آنهم نه كاري كه حتي تامين كننده نيازهاي اوليه يك زندگي انساني باشد، خواهند بود.

جنبش كارگري و اتحاديه ها در دو كشور چه موضعي دارند؟

در آمريكا رهبري رسمي و كليّه جناحهاي جنبش اتحاديه اي و متشكل AFL-CIO در مخالفت با نفتا موضع گيري و فعاليت كردند. در

مکزیک موضع گیری ها متفاوت بود. رهبری بزرگترین کنفدراسیون اتحادیه های کارگری در مکزیک (CTM) در حمایت از نفتا موضع گیری کرد. اما جناح چپ و بخشهای دیگر این جنبش در تقابل با نفتا اعلام موضع کردند. CTM شاخه کارگری PRI حزب حاکم در مکزیک است. در مکزیک پائین نگهداشتن دستمزدها و به این اعتبار تقویت قدرت رقابتی کارفرماهای خودی خط رسمی اتحادیه های CTM میباشد. بطور مثال در اواسط دهه هشتاد اتحادیه های CTM به پشتیبانی از سیاست انجماد دستمزدها برخاستند. در اثر این سیاست قدرت خرید کارگر در عرض کمتر از پنج سال به نصف خود تنزل پیدا کرد. در مورد نفتا موضع رسمی اتحادیه ها توسط فیدل ولاسکوز مسئول کنفدراسیون اتحادیه های کارگری CTM مکزیک چنین بیان شد: "کارگران مکزیک باید دستمزدهایشان را پائین نگهدارند تا کارفرمایان آمریکائی به مکزیک جذب شوند. ما نظر مساعدی نسبت به نفتا داریم"

جناحهای اپوزیسیون درون اتحادیه، مانند تشکل هماهنگ کننده سراسری کارگران تعلیم و تربیت و تعدادی از اتحادیه های خارج از CTM در مخالفت با نفتا موضع گیری کرده و بر ضرورت همبستگی کارگری، ایجاد اتحادیه های واقعی و بالا بردن سطح زندگی و قدرت خرید مردم در مکزیک دست گذاشتند. راثول اسکویار رهبر "جنبش دموکراتیک کارگران فورد" اینچنین سیاستهای این جنبش را بیان کرد: "ما در حال حاضر هم با تجارت آزاد زندگی میکنیم، اگرچه معاهده ای به این نام وجود ندارد. کمپانیها آزادند که کارخانجات خود را در هر جای مکزیک بدون اتحادیه های واقعی، بدون پرداخت دستمزد مناسب و یا مالیاتهای عادلانه، بدون هیچگونه نگهداری از سلامت و بهداشت ما و بدون مراغبت از محیط زیست ایجاد کنند. کارگران نیز آزادند که تقریباً مفت کار کنند و کارگران آمریکائی نیز آزادند که شغلشان را از دست بدهند." شعار این جریانات "کارگر آزاد و نه تجارت آزاد" بود. اما تلقی این گرایش از کارگر آزاد، کارگر متشکل و برخوردار از اتحادیه های دموکراتیک میباشد.

در آمریکا کنفدراسیون کارگری AFL-CIO به یکی از بی سابقه ترین و پرخرج ترین کمپین های تبلیغاتی در مخالفت با نفتا دست زد. این تشکل برای پیشبرد کمپین تبلیغاتی در اتحاد تنگاتنگی با راس پرو قرار گرفت. این نه یک همسویی تصادفی بلکه بیانگر نزدیکی واقعی سیاستهای اقتصادی این دو جریان بود. AFL-CIO در مقابله با رئیس جمهور منتخب خودش قرار گرفته بود. در این دعوا AFL-CIO تلاش میکرد که به رئیس جمهور منتخب بفهماند که بدون او قادر به حکومت کردن نیست. این محاسبه غلط از آب در آمد. کلینتون برای تصویب نفتا بدون درنگ به هر دو راس این اپوزیسیون حمله کرد. کلینتون "قاطعیتش" را برای اولین بار در مقابل اتحادیه ها نشان داد. پرزیدنت منتخب اتحادیه ها برای تصویب نفتا به شکست اتحادیه ها نیاز داشت. این شکست معنایی تاریخی دارد. تهدید نمایندگان کنگره به عدم حمایت در انتخابات بعدی توسط AFL-CIO، کاری از پیش نبرد. ۱۰۲ نماینده حزب دمکرات به نفتا آری گفتند. صفتی که به دور نفتا بوجود آمد رابطه سنتی حزب دمکرات و AFL-CIO را دچار دگرگونی خواهد کرد. این دگرگونی نه به معنای اتخاذ سیاستهای رادیکال از جانب AFL-CIO در آینده، بلکه بمعنای گسست حزب دمکرات از AFL-CIO و نقطه عطفی برای این حزب در کسب وجه جدیدش در آتیه خواهد بود. این کارگر زدائی را حزب کارگر در انگستان نیز دارد از سر میگذراند. دعوای نفتا از طرف دیگر روند تضعیف اتحادیه ها در مجادلات اجتماعی را موکد تر کرد.

اما آلترناتیو AFL-CIO در مقابل نفتا چه بود؟ این سازمان طی درخواستهای مکرر از دولت بوش و کنگره آمریکا خواست که بجای مذاکره با مکزیک بر سر پیمان تجارت آزاد دول آمریکا و مکزیک برای حل مسئله فقر و توسعه اقتصادی در مکزیک مشترکا برنامه ریزی و تلاش کنند. توهم و عوامفریبی هر دو ابزار AFL-CIO بودند.

اپوزیسیون درون اتحادیه ها، جناح چپ اتحادیه ها علیرغم تاکید بر همبستگی کارگری، تبلیغاتشان تماماً تحت الشعاع خط رسمی و غالب در اتحادیه ها قرار داشت. آنچه مشهود بود پیکره واحد یک سیاست بود و نه تمایزات و سایه روشنهای دایان کیلموری معاون پرزیدنت اتحادیه تیمسترز (حمل و نقل) گفت "ما در جنبش اتحادیه ای باید هوشیار باشیم وگرنه حاکمیت ملیمان از دست خواهد رفت" و ران کاری پرزیدنت اتحادیه تیمسترز، نگران از تصویب نفتا گفت "ما نمیتوانیم با کارگر مکزیکی رقابت کنیم". رهبری حاضر تیمسترز سمبل آن گرایشی است که جنبش رفرم و دموکراتیزه کردن در اتحادیه ها برای رسیدن به آن تلاش میکند. ناسیونالیسم AFL-CIO براحتی دموکراتیسم تیمسترز را در خود جا داد. تلاش زیادی هم لازم نبود.

موضع گروههای کمونیست و سوسیالیستهای رادیکال چیست؟

گروههای چپ با درجات متفاوتی از رادیکالیسم، تماما در صف اپوزیسیون نفتا قرار داشتند. تبلیغات این سوسیالیسم اساسا به عملکرد اقتصادی نفتا خلاصه شد. تلاش برای حفظ اشتغال کارگران از کانال مخالفت با نفتا و افشای اقدامات سرمایه در استثمار نیروی کار ارزان در مکزیک ستون اصلی فعالیت افشاگرانه این جریان را تشکیل میداد. نفتا تهاجم سرمایه به تمامی دستاوردهای چندین دهه جنبش کارگری قلمداد شد. با نفتا ظرف عمومی دربرگیرنده دستاوردهای کارگری در آمریکا، یعنی قالب کشوری، در هم شکسته میشد. حفظ قالب کشوری، حفظ و نگهداری سرمایه در کشور و در نتیجه حفظ اشتغال در کشور اساس کل فعالیتهای سوسیالیسم موجود در آمریکا را تشکیل داد. تفاوت در اینجا بود که این نیرو در تلاش برای دستیابی به اهداف تکیه معینی بر همبستگی کارگران کشورهای آمریکای شمالی داشت. اگرچه این همبستگی نیز صرفا قرار بود با تجهیز جنبش اتحادیه‌های موجود به افقی بین‌المللی تر تامین شود. بر پرچم این سوسیالیسم شعار "حفظ کار ما" ولی با تکیه بر همبستگی کارگران قرار داشت. ارتقاء سطح دستمزد کارگر مکزیک وسیله‌ای برای این هدف بود. از اتحاد با کارگر مکزیکی حفظ کار در آمریکا مد نظر بود.

مجادله بر سر نفتا بار دیگر ضعف پایه‌ای و عمومی سوسیالیسم موجود در آمریکا را در عرصه تقابلات اجتماعی نشان داد. این سوسیالیسم نتوانست آلترناتیو اثباتی‌ای در تقابل با افقهای بورژوازی و ناسیونالیستی ارائه نماید. آنچه مشهود بود در بهترین حالت محدودنگری، بی‌افقی و رضایت به اهداف خرد بود. سوسیالیسم موجود رادیکالیسم اجتماعی‌ای را نمایندگی نکرد. بنظر من سوسیالیسم کارگری در این دعوا کلا نماینده‌ای نداشت. جایگاه سیاسی و اهمیت واقعی نفتا در مباحثات این سوسیالیسم معلوم و روشن نبود. سوسیالیسم آمریکا صرفا به جنبه اقتصادی نفتا و تاثیر آن بر قراردادهای موجود اتحادیه‌ای و نه کل طبقه کارگر در شمال آمریکا تکیه کرد. بخش قابل ملاحظه‌ای از تبلیغات این گرایش به دراماتیزه کردن تاثیر و عملکرد نفتا محدود شد. دراماتیزه کردن عملکرد نفتا معادل با بیان رادیکالیسم اجتماعی‌اش قلمداد شد. این سوسیالیسم سیاست خود را تقابل با افق ناسیونالیسم و کل بورژوازی تعریف نکرد. هر چه به زمان تصمیم‌گیری در کنگره آمریکا نزدیک تر میشدیم، این سوسیالیسم بیشتر در اسارت ناسیونالیسم قرار میگرفت. تبلیغاتش و حتی تلاشش در جهت گسترش همبستگی کارگری در خدمت تقویت موضع ناسیونالیستی در مقابله با نفتا قرار گرفت. سوسیالیسم در آمریکا در موضع تدافعی نبود، در موضع اسارت بود.

رئوس یک سیاست مستقل کمونیستی چه میتواند باشد؟

بنظر من برای شکل دادن به سیاست کمونیستی در ابتدا میبایست به آن روندهای پایه‌ای تری که نفتا بر آن استوار است و گامی در این امتداد بشمار می‌رود، توجه کرد. سیاست کمونیستی میبایست بر مبنای شناخت و درک این مولفه‌ها بنا گردد.

۱- جهانی شدن سرمایه: تحولات تکنولوژیک دهه هفتاد به سازماندهی تولید و توزیع کالا و خدمات خصلتی هر چه بیشتر جهانی داده است. امروز کمتر کالائی را میتوان سراغ کرد که بخشهای مختلف طبقه کارگر در چهار گوشه جهان مشترکا در تولید آن دخالت نکرده باشند. سرمایه به حیطه عملکرد نظام سرمایه‌داری گسترش و نفوذ بیسابقه‌ای بخشیده است. به این روند پایه‌ای میبایست یکی شدن سرمایه در بلوک شرق و غرب را نیز افزود. سرمایه تولید و توزیع را در سطح جهانی سازمان میدهد. سیاست کمونیستی کارگری نیز باید بر مبنای استنتاجات از این آرایش سرمایه استوار گردد.

۲- ادغام اقتصادی آمریکا، کانادا و مکزیک در شرائط فعلی امری محتوم و اجتناب ناپذیر است: با نفتا و یا بدون نفتا سرمایه بخشهایی از زنجیره تولید را به مکزیک و یا کشورهای مشابه، که در آن نیروی کار ارزانتر است، کارگر به حکم نظام‌های سرکوبگر سرمایه از درجه تشکل کمتری برخوردار است و رادیکالیسمش به بند کشیده شده است، منتقل خواهد کرد. با نفتا و بدون نفتا مشاغل زیادی در صنایع اتومبیل‌سازی، لوازم و ابزارآلات، نساجی و غیره به کشورهای دیگر منتقل خواهند شد. بدون نفتا نیز کارهای زیادی از بین خواهند رفت. اگر نفتا متوقف هم میشد، این کارها یا منتقل شده و یا از بین میرفتند. رشد تکنولوژی و کاربرد آن، هرروزه در این نظام منجر به بی‌خانمانی کارگران میشود. سرمایه با نفتا پاسپورت و اجازه مهاجرت دریافت نکرد. از طرف دیگر شکست نفتا مترادف با تضمین شغلی برای کارگر نیست. این ارزیابی از حرکت سرمایه میبایست جزئی از تبلیغات گرایش کمونیستی-کارگری در مقابل عوامفریبی سرمایه را تشکیل بدهد.

۳- سرمایه و دستاوردهای کارگری در محدوده کشوری: دستاوردهای جنبش کارگری در بسیاری از کشورها و از جمله در آمریکا اساسا

در محدوده کشوری و در مقابله با طبقه حاکمه این کشورها بدست آمده‌اند. این دستاوردها در روابط کار در محدوده کشوری تثبیت شده‌اند. با گسترش سازمان جهانی پروسه تولید سرمایه در تلاش برای درهم ریزی این چهارچوب میبایست. این درهم شکستن نتیجه تبعی پروسه ادغام اقتصادی در شمال آمریکا است. با نفتا و یا بدون نفتا این چهارچوب در حال فرو ریزی است. نه فقط سطح اشتغال و دستمزد و غیره مورد حمله قرار گرفته و میگیرند، بلکه کلا روی پیشروی های تاریخی کارگر آمریکایی در محدوده کشوری قلم گرفته میشود. با شکسته شدن محدوده کشوری برای سرمایه این دستاوردها عملا از رسمیت می افتند و سست میشوند. نتیجتا قالبهای ملی و کشوری دستاوردهای کارگری ظرف قابل اتکائی در حرکت رو به جلوی کارگری نخواهند بود. درک این واقعیت تاریخی میبایست جزئی از هر نقشه عمل کمونیستی - کارگری باشد. باید برای گسترش دستاوردها و تقویت کردن افق منفعت عمومی و بین المللی در صفوف جنبش کارگری تلاش کرد. این حکم دویست ساله سیاست کمونیستی کارگری است.

با توجه به این روندهای پایه‌ای بنظر من کمونیستها میبایست با توضیح تحولات جاری و آنچه در حال وقوع است معنای واقعی دعوا بر سر نفتا را روشن میکردند. آری و نه، هیچکدام سیاست اصولی برای کارگر نبود. آری و نه به دو آلترناتیو سرمایه در جامعه بود. به هر دو افق کارگر باید نه میگفت.

از طرف دیگر در تقابل با مجموعه تهاجم سرمایه کارگر میبایست برای تضمین آن موقعیت اقتصادی - اجتماعی ای تلاش کند که زندگی روزمره‌اش در تمامی ابعاد هرچه بیشتر از نیازهای خانمان برانداز سرمایه مستقل و منفک گردد. اگر نظام فعلی قادر به تامین زندگی انسانی برای تمامی آحاد جامعه نیست، نتیجتا این نظام را باید کنار زد. استنتاج از این احکام پایه‌ای در ابعاد مشخص تر، پرداختن به مسئله کم کردن ساعات کار با در آمد مکفی را در دستور عاجل قرار میدهد. باید به مسئله بیمه کامل بیکاری برای همه کسانی که آماده به کارند پرداخت. باید به نیروی اتحاد کارگر بیکار و شاغل برای تحقق اهداف فوق متکی شد. باید برای این مبارزات تدارک دید، باید به استقبال این شرائط رفت. مسئله اینجاست که زندگی انسانها را نباید به وجود سرمایه ربط داد.

آفریقای جنوبی: پایان آپارتاید

fe0 >%> }

روز ۱۸ نوامبر با امضای قانون اساسی جدید توسط نمایندگان بیش از ۲۰ حزب آفریقای جنوبی، مذاکرات بر سر نظام جانشین آپارتاید، که ۷ سال پیش در سلول زندان نلسون ماندلا آغاز شده بود، به پایان رسید. قانون اساسی جدید، که بلافاصله پس از انتخابات ۲۷ آوریل ۹۴ بمورد اجراء گذاشته می شود، آزادی عقیده، بیان و تشکل را برسمیت می شناسد، خود مختاری نسبتا وسیعی در اختیار ۹ استان جدید می گذارد، به کلیه احزابی که حداقل ۵ درصد آراء را در انتخابات بدست آورند قول شرکت در دولت می دهد، ۳۰ درصد کرسی های ارگان های حکومتی محلی را به سفیدپوستان اختصاص می دهد، و شغل و حقوق بازنشستگی سربازان و کارمندان دولتی سفید را تضمین می کند. ده دولت خود مختار محلی که توسط دولت آفریقای جنوبی در اواخر دهه ۷۰، در مقابله با مبارزات ضد آپارتاید و با هدف توجیه نظام آپارتاید در انظار بین المللی شکل گرفته بود، با امضای قانون اساسی منحل اعلام شدند. اینها دولت های سیاه پوست دست نشاندۀ دولت آفریقای جنوبی بودند که سرکوب مردم تنها نقشی بود که بعهدۀ داشتند.

در طول مذاکرات، مذاکره کنندگان، که منافع بشدت متفاوتی را نمایندگی می کردند به سازش های بسیاری رضایت دادند. اما بالاخره، نیروهای افراطی دست راستی سیاه و سفید، که در "ائتلاف محافظه کار آزادی" متشکل شده اند، یعنی ناسیونالیست های "زولو" حزب آزادی اینکاتا، به رهبری "بوتۀ لزی" و جریانات جدایی طلب آفریکانر، که خواهان تشکیل دولت مستقل هستند، پس از اینکه برایشان مسجل شد که نخواهند توانست به خواست خود برسند، مذاکرات را تحریم کردند. یکی از نیروهای معتدل تر آفریکانر نیز که تا پایان مذاکرات در آن شرکت داشت از امضای آن خودداری نمود. دو دولت محلی سیاه، "بوفوتاتسوانا" و "سیسکای" هم به انحلال خود رضایت نداده اند. کلیه نیروهای مخالف تهدید به شورش مسلحانه کرده اند. اینها جریاناتی هستند که در عرض چند سال اخیر هم موجب درگیری و کشت و کشتار بسیار شده اند. این جریانات قطعا اختلالات بسیاری را موجب خواهند شد، ولی بعید بنظر می رسد که بتوانند کشور را به جنگ داخلی سوق دهند.

ساختار حکومتی جدید را یک مجلس با ۴۰۰ کرسی و سنا با ۹۰ کرسی و ریاست جمهور و یک کابینه ۲۷ نفره تشکیل خواهد داد. دو مجلس همزمان با تصویب قانون های جاری، قانون اساسی دائم کشور را هم تهیه و تصویب خواهند نمود. دولت بمدت ۵ سال حکومت خواهد کرد و سپس انتخابات برای دولت جدید و برمبنای قانون اساسی جدید برگزار می شود. از همین حالا تقریبا روشن است که اکثریت دولت و مجلس را کنگره ملی آفریقا تشکیل خواهد داد، رئیس جمهور نلسون ماندلا و یکی از دو معاون ریاست جمهور، "دو کلرک" رئیس جمهور فعلی آفریقای جنوبی، خواهند بود.

یکی از مفاد قانون جدید که موجب نگرانی بسیاری از سفیدپوستان شده، به سه میلیون و نیم نفر که تحت آپارتاید بزور از مایملک و زندگیشان رانده شده اند، این امکان را می دهد که در صورتی که دادگاه بنفع شان رای دهد، زمین خود را باز پس بگیرند. دولت موظف است که در این صورت زمین را از مالک فعلی خریداری کند. بسیاری از مزرعه داران سفید پوست که با مصادره زمین سیاه پوستان، زمین دار شده اند، اکنون نگران از دست دادن زمین زراعی شان هستند. این خود یکی از مسائلی است که احتمالا موجب درگیری و اغتشاش خواهد شد. زمین داران سفید پوست، عموما به جریانات افراطی دست راستی آفریکانر تعلق دارند، که خواهان تشکیل دولت مستقل آفریکانر هستند و حاضر به امضای قانون اساسی جدید نشدند.

بغیر از این مورد، ساختار اقتصادی آفریقای جنوبی دست نخورده باقی خواهد ماند و کماکان سفید پوستان شاه رگ اقتصادی کشور را در دست خواهند داشت. طبق قانون اساسی نیز سفید پوستان، به نسبت جمعیت شان از قدرت سیاسی بسیار بیشتری برخوردار هستند. این مساله به این شکل توجیه شده، که در غیر اینصورت شیرازه کشور از هم پاشیده می شد. توافقات اخیر و قانون اساسی جدید قرار است آرام ترین راه انتقال به یک نظام غیر نژادی را تضمین کند.

پیش بینی عاقبت فرماندوم قانون اساسی و انتخابات دومای روسیه، البته اگر تعداد کافی مردم رغبت کنند پای صندوقها بروند، دشوار نیست. مجری برنامه و یک طرف اصلی در این انتخابات، بوریس یتسین و طیف مدافعان "شوکرمانی" پیشنهادی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، تازه از قتل عام مخالفین خویش در پارلمان فارغ شده اند. غرب، که از دید شهروند فقر زده و لگدمال شده روسی بازیگر اصلی ای است که میتواند هم بانی ثبات اقتصادی و بازگشت زندگی عادی باشد و هم آتش جنگ داخلی در روسیه را شعله ور کند، بی هیچ شبهه ای اعلام کرده است که تنها به یک کاسه شدن قدرت جریان یتسین – گایداریتسین می دهد و هیچ انتخاب دیگری را به عنوان بلیط ورودی به دنیای تمدن و دموکراسی از مردم روسیه قبول نمیکند. توده مردم نه دیوانه اند و نه ابله. لوله اسلحه ای که بر شقیقه یک ملت گذاشته شده است را حس میکنند. آنها بیشک تشریفات "اولین انتخابات دموکراتیک روسیه پس از سقوط کمونیسم" را آنطور که برعهده شان گذاشته شده بجا خواهند آورد.

مشکل مخالفین یتسین ممنوعیت فعالیت تبلیغی و نابرابری در استفاده از امکانات تلویزیونی نیست، بلکه اینست که کودتای خونین یتسین و هلهله غرب از پیش بهای انتخاب "غلط" را به مردم روسیه خاطر نشان کرده است. در غیاب یک آلترناتیو سیاسی و اقتصادی کارگری و پیشرو، انتخاب مردم روسیه مانند هر انتخاباتی در دنیای دموکراسی امروز، انتخابی از سر ترس و یاس و ناچاری خواهد بود.

ترکیب جناحهای اصلی مخالف جای دریغی باقی نمیگذارد. احیای عظمت روسیه (بقول ناسیونالیستها) یا احیای اتحاد شوروی (بقول احزاب وارث حزب کمونیست اتحاد شوروی)، وجه مشترکی است که ائتلاف موسوم به "ناسیونال – کمونیستها" را در برابر دموکراتها (جناح یتسین) شکل داده

است. اما این ائتلاف رونوشت رنگ پریده همان ترکیب ناسیونال رفرمیستی است که با عروج استالین در انتهای دهه بیست انقلاب کارگری را به شکست کشاند و اتحاد شوروی و بلوک شرق را بنا کرد. تفاوت اینجاست که با شکست مدل شوروی ائتلاف حاضر دیگر حتی افق اقتصادی متمایزی ندارد. در روسیه امروز همه از "رفرم" (یعنی اقتصاد خصوصی و حاکمیت بازار) جانبداری میکنند. جنگ بر سر استراتژی های متفاوت و سهم بری اقشار مختلف طبقه حاکمه از این روند است. اگر یتسین با حمایت بورژوازی بین المللی به استقبال تشدید مبارزه طبقاتی در روسیه و تعیین تکلیف سریع با طبقه کارگر میرود، مخالفین وی در احزاب شبه سوسیالیست، ترتیب دادن یک سازش طبقاتی نوین را اینبار در خدمت سرمایه داری بازار توصیه میکنند، که در عین حال به همین اعتبار جایگاه آنان را در سلسله مراتب قدرت سیاسی و اقتصادی حفظ میکند.

اخطارهای یتسین به ناتو و توفیقاتش در بازگرداندن جمهوری های فراری به آغوش کنفدراسیون دیر یا زود تزاریستها را از بلوک "ناسیونال – کمونیستی" جدا میکند و به سمت دموکراتها میکشاند. جدا کردن طبقه کارگر و مردم زحمتکش

روسیه از همه اینها، اما، وظیفه کمونیسم کارگری است. علیرغم همه فشارهای اقتصادی و سرکوبهای سیاسی و علیرغم هیاهوی ضد کمونیستی دموکراتها در روسیه، بدلیل وجود کشمکش سیاسی حاد و آثار عمیق انقلاب کارگری اکتبر در خود آگاهی طبقه کارگر روسیه، این کشور یکی از مستعدترین عرصه های رشد جنبش کمونیسم کارگری است.

À šĖμ> xĖĀ> gZ

انترناسیونال

xZ@žZ }®™fĖ~ Á±ĀĉĀž~ [-Š äž®²ĉ

شماره ۱۱ و ۱۲ - بهمن ۱۳۷۲ (فوریه ۱۹۹۴)

- ستون اول - منصور حکمت
- ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری - منصور حکمت (بخش اول)
- بحران آخر: ریشه های سیاسی بن بست اقتصادی رژیم اسلامی - منصور حکمت
- اسلام ناجی زن و زنان ناجی اسلام - آذر ماجدی
- قدرت در سینما، قدرت در جامعه - نادر بکتاش
- در حاشیه - کورش مدرسی
- خطوط فعالیت کمیته کردستان
- خطوط کلی و اهداف حزب کمونیست کارگری عراق

}-%œ feò

خانم نستا رمضانی بعنوان "کارشناس امور زنان در خاورمیانه" در نشریه "میدل ایست جورنال" مقاله‌ای راجع به وضعیت زنان در ایران منتشر کرده است که ترجمه آن در نشریه "ایران تایمز" شماره های ۱۱۴۹-۱۱۴۵ چاپ شده است. در این مقاله از بهبود اوضاع زنان طی چند سال اخیر و اصلاحات بسیاری که در وضعیت آنها ایجاد شده صحبت شده و نتیجه گرفته شده است که باید این اصل که برابری زنان با تفکر و حکومت مذهبی خوانایی ندارد دوباره بازبینی شود. در شرایطی که اسلام بیش از پیش در نظر زنان ایران و کشورهای منطقه با سرکوب و تحقیر زنان تداعی می شود، خانم کارشناس امور زنان در خاورمیانه به نجات اسلام بلند شده است.

اسلام واقعگرا و دولت اصلاح طلب

خانم رمضانی با پافشاری بر تفاوتی که مدعی است میان تعابیر "سنتی" و "واقع گرایانه" از اسلام وجود دارد می کوشد اسلام را از این اتهام که اساسا اندیشه ای بشدت ارتجاعی و مبلغ سرکوب زنان است، مبرا نماید. هجوم گسترده جمهوری اسلامی به زنان در ابتدای قدرت گیری و سرکوب خشن مبارزات زنان برای حقوق برابر ماستمالی میشود، و ایشان صرفا با توصیف این وقایع بعنوان "زیاده روی های" سالهای اول انقلاب بسرعت از این مقطع مهم تاریخ جنبش زنان در ایران می گذرد. اقدامات ارتجاعی و سرکوبگرانه جمهوری اسلامی با ملایمت و چشم پوشی مورد اشاره قرار می گیرد. و اگر مشکلی در اسلام سنتی در قبال زنان وجود دارد، دولت آقای رفسنجانی، که تجسم درک غیر سنتی و واقعگرا از اسلام است، در کار اصلاح آن است.

خانم رمضانی میگوید علیرغم اینکه قانون اساسی تاکید کرده است "زنان و مردان یکسان در حمایت قانون قرار دارند"، اما وجود این تبصره که "از همه حقوق انسانی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلامی برخوردارند ... زنان را در مورد تعدد زوجات، طلاق و سرپرستی اولاد در موضع نابرابری قرار می دهد" و این تمام ایرادی است که ایشان به بیحقوقی زن در قوانین رسمی رژیم وارد میبیند: تعدد زوجات، و دادن حق طلاق و سرپرستی اطفال به مردان. بعدا در طول مقاله روشن می شود که با پیاده شدن تعابیر "واقع گرایان و معتدلین"، یعنی دولت هاشمی رفسنجانی، از اسلام این موارد هم برطرف می شود و زنان تحت رژیم اسلامی مساله ای نخواهند داشت.

خانم رمضانی "دولت اصلاح گرا" و در راس آن هاشمی رفسنجانی را بخاطر اقداماتش در جهت بهبود وضعیت زنان در زمینه آموزش و اشتغال مورد تمجید قرار می دهد. بی آنکه خواننده را در جریان چند و چون این اقدامات قرار بدهد. اگر کمبودی هست، چه بسا گناه از خود مردم است که از دولت عقب مانده اند. خانم رمضانی از یک بررسی آماری یاد میکند که در آن بر مبنای مصاحبه با ۷۲ زن، طی دو سال، نشان داده شده است که از نظر زنان "کار کردن در خارج از خانه نه هدف عمده ای است و نه ارزش چندانی دارد." و از این بحث خواننده قرار است به این نتیجه برسد که پس علت سطح پائین اشتغال زنان، عدم تمایل خود زنان است و ربطی نه به اسلام و نه به دولت "میانه رو" آقای رفسنجانی ندارد. اینکه مثلا زنان از دستیابی به بسیاری مشاغل بطور رسمی و غیر رسمی محرومند، اینکه رعایت حجاب و "شئونات

اسلامی" یکی از پیش شرط های شرکت در هر نوع فعالیت اقتصادی و اجتماعی است، اینکه زنان دائما تحت اذیت و آزار رسمی و غیررسمی دولت و ایادی آن قرار دارند و در اجتماع و خانواده، در محیط کار و آموزش، در کوچه و خیابان تحقیر و سرکوب می شوند. و یا بالاخره، این مساله اساسی که فقدان امکانات قابل قبول برای نگهداری کودکان بسیاری از زنان دارای فرزند را از کار کردن محروم می کند، برای کارشناس زنان خاورمیانه عوامل قابل ذکری نیستند. ایشان فقط یادآوری میکند که "دولت با درک بار مضاعفی که زنان کارمند در ایران به دوش می کشند - مراقبت از فرزندان و خانه و نیز کار خودشان - قوانینی را برای برطرف کردن مشکلات آنها به اجراء گذاشته است."

نتیجه "درک بار مضاعف زنان" توسط رژیم، اجباری شدن کار نیمه وقت برای زنان دارای فرزندان خردسال است. این نه یک امتیاز، آنطور که خانم رمضانی آنرا توصیف می کند، بلکه یک محدودیت باز هم بیشتر بر اشتغال زنان است. سه ماه مرخصی با حقوق برای زایمان و دو نیم ساعت در روز برای تغذیه نوزادان تنها دستاورد رژیمی است که بقول خانم رمضانی "بار مضاعف" زنان کارمند را درک می کند.

مشکل اینجاست که خانم رمضانی در تمجید اصلاحات ادعایی خود داد سخن میدهد بی آنکه اصل آن وضعیت و قوانینی که مورد اصلاح قرار گرفته است را موضوع یک اشاره کوچک قرار بدهد. دولت رفسنجانی که از قرار فشار بر زن را یک درصد کاهش داده است مورد تأیید و تشویق قرار میگیرد نظام اسلامی ای که صد در صد این فشار را به خشن ترین و سرکوبگرانه ترین شیوه ها برقرار کرده است و ابقاء میکند با سکوت بدرقه میشود. همین برای درک ارزش علمی تر "خوانایی اسلام با برابری زن" کفایت میکند.

قانون خانواده "مترقی" جمهوری اسلامی!

اصلاحات قانون خانواده بویژه مورد ستایش خانم رمضانی قرار می گیرد. اما ایشان حتما میدانند که در دیدگاه اسلام مرد ارباب و زن برده اوست. طبق اسلام، اطاعت و فرمانبرداری کامل از شوهر از وظایف زن و امتیازات مرد است. به مرد این حق اعطاء شده که در صورت عدم فرمانبرداری زن او را تنبیه کند. این قوانین به صراحت کامل بیان شده است و تعبیرات "سنتی" و "واقع گرایانه" این دستورات نمی تواند در اساس متفاوت باشد. تنها تفاوت میان این دو تعبیر در اینست که در تعبیر "واقع گرایانه" یا "مترقی" شوهر در نقش "ارباب رحیم" و تعبیر سنتی در نقش ارباب ظالم در صحنه حاضر می شود.

ولی خانم رمضانی، که لابد از فرمانبرداری از همسر خود ناراضی نیست، اعلام می کند که اصلاحات سال ۱۳۶۵ قانون خانواده "بسیار مترقی و آینده نگر بنظر می رسد." و "امتیازاتی را که بر اساس عرف یا تعبیرات سنتی قوانین اسلامی به مردان داده شده بود، محدود" می کند. یکی از به اصطلاح مواد "مترقی" اینست که زن و مرد مجازند "هر شرطی را که برای هر دو قابل قبول باشد، مادامی که به ضرر و ماهیت و طبیعت ازدواج نباشد، در قباله ازدواج بگنجانند." دقت و مو شکافی زیادی لازم نیست تا انسان متوجه شود که این ماده چقدر پوچ و از نظر بهبود موقعیت بی حقوق زن خالی از محتواست. تنها فایده این ماده بستن در دهان کارشناسان امور زنان در خاورمیانه و امثال زهرا رهنورد و زهرا مصطفوی است که به تشخیص خانم رمضانی به لقب طرفدار حقوق زن در ایران مزین شده اند.

اولا، چه کسی و بر مبنای چه قوانین و بینشی قرار است "ماهیت و طبیعت" ازدواج را تعیین کند؟ قانونگذاران اسلامی جمهوری اسلامی؟ آخوندهای حوزه علمیه قم؟ دفترداران و عاقدین خطبه عقد؟ آیا جز اینست که اینجا هم بینش

اسلامی و دستورات اسلام و شرع مورد ارجاع و تشخیص قرار می گیرد؟ آیا لازم است که یکبار دیگر ماهیت اسلام را در رابطه با نهاد خانواده، و موقعیت زن در آن تکرار کنیم؟

ثانیا، در جامعه ای که زن اینچنین سرکوب شده و تحت ستم است، در جامعه ای که زن نقش شهروند درجه دوم را دارد، در جامعه ای که کلیه قوانین و عرف و سنت و آموزش و پرورش بر تداوم موقعیت تحت ستم زن پایه گذاشته شده، آیا واقعا زنان می توانند به تنهایی در مقابل کلیه این نهادها قد علم کنند و برابری خود را سر سفره عقد به جامعه و همسر و خانواده خود تحمیل کنند؟ آیا یک دختر پانزده ساله و در مواردی حتی جوانتر که حتی قانونا و سنتا از انتخاب همسر آینده خود هم عاجز است، می تواند دهان باز کند و قوانین الهی را زیر سوال بکشد و بر حق خود، که چه بسا حتی بدرستی از آن آگاه نیست، تاکید ورزد؟

خانم رضانی یادمان میاندازد که آیت الله خمینی در همان ابتدای به قدرت رسیدن هم تاکید کرده بود که اسلام حقوق زنان را برسمیت می شناسد، "معذالک نظریه های سنتی و ترس از به خطر افتادن شانس ازدواج دختر موجب شده است از راه هایی که مذهب تجویز می کند، کمتر استفاده بشود." یکبار دیگر معلوم شد که تقصیر از عقب ماندگی خود ما مردم است که در مقابل تعالیم "مترقی" اسلام و "ترقی خواهی" جمهوری اسلامی مقاومت می کنیم.

یکی دیگر از دست گل های مجلس اسلامی و دولت "اصلاح گرا" که مورد تمجید خانم رضانی قرار گرفته است و به نظر ایشان سندی است بر اثبات "بسیار مترقی" بودن قانون خانواده، ماده اول است که "تصریح می کند که اگر شوهر خواستار طلاق بشود، و اگر بر اساس حکم دادگاه نارسائی های اخلاقی زن یا کوتاهی او در انجام وظایف زناشویی موجب طلاق نشده باشد، آنگاه شوهر باید نیمی از اثاثیه و مایملک خود، یا به همان اندازه پول نقد به میزانی که دادگاه تعیین می کند، به زن بدهد." و آنگاه یکبار دیگر بیاد خواننده انداخته می شود که این باز از الطاف مذهب است و گر نه "بطور سنتی زن تنها می تواند سه ماه پس از طلاق یا اگر حامله است، ۹ ماه یا تا زمان تولد فرزندش، نفقه بگیرد."

کار بجایی رسیده است که زن باید در حضور دادگاه شرع و آخوندی که بر مسند قضاوت نشسته است ثابت کند که دارای هیچ "نارسائی اخلاقی" نیست. ممکن است برای خانم رضانی مساله ای نباشد که در دادگاه به حجت الاسلام عقب مانده و مرتجعی که پیشیزی برای انسانیت و شخصیت زن ارزش قائل نیست در وصف پاکدامنی و عفت و عصمت خود داد سخن بدهد، ولی اکثر زنان چنین موقعیتی را توهین به شخصیت و انسانیت خود می دانند.

زن باید ثابت کند که در وظایف زناشویی خود کوتاهی نکرده است. معنی اسلامی این را ممکن نیست خانم رضانی نداند. مگر اینکه ایشان به این دلخوش کرده باشد که قاضی دادگاه به جناح واقع گرایان و مفسرین "مترقی" اسلام تعلق داشته باشد!

یکی دیگر از جلوه های "مترقی" قانون خانواده که در سال ۷۱ اصلاح شده است و بنظر خانم رضانی "تصویب آن یک پیروزی نمادی برای زنان" محسوب می شود، اینست که زنی که "بی دلیل و ناعادلانه" طلاق داده شده است می تواند "بابت خدماتی که در مدت زناشویی انجام داده است از شوهر سابق خود پول بگیرد." این "اصلاح عمده" از دستاوردهای جناح واقع گرا و "طرفداران حقوق زن، نظیر زهرا مصطفوی و زهرا شجاعی" است.

ممکن است بنظر زنان عقب مانده ای که بی حقوقی خود را پذیرفته اند و به آن مفتخر هم هستند، نظیر زهرا مصطفوی و زهرا شجاعی، این دستاورد مهمی محسوب شود. ولی بنظر زنانی که خواهان برابری هستند این یک تحقیر واقعی و یک نشان دیگر از بی حقوقی شان در جامعه اسلامی است. فقط دیدگاه و بینشی که زن را مستخدم مرد و پست تر از او می داند، می تواند بخود اجازه دهد که چنین سند برده داری را بعنوان دستاورد زنان جا بزند. زنان قرار

است طبق این قانون، اگر ناعادلانه طلاقشان داده باشند، یعنی اگر وظائف زناشویی شان را بخوبی انجام داده باشند، دستمزد دریافت کنند! یعنی بابت آشپزی، نظافت و هم خوابگی با شوهر سابق شان دستمزد بگیرند.

این قانون ممکن است از این زاویه که مدعی است زنان را پس از طلاق در موقعیت اقتصادی مساعدتری قرار می دهد مورد دفاع برخی قرار گیرد. زنان بسیاری در ایران پس از طلاق از همسرشان در موقعیت اقتصادی وخیمی قرار می گیرند. این وضعیت قطعاً باید تغییر یابد. اما نه با تصویب قوانینی از این دست. این قانون عملاً بهبودی در وضعیت زنان ایجاد نمی کند، و خود خانم رضانی هم صرفاً تاثیر "نمادی" و نه واقعی آنرا مورد تحسین قرار داده است. رضایت یا عدم رضایت مرد از زن، زندگی زن را تعیین می کند. تصویب این قانون نه "یک پیروزی نمادی برای زنان"، بلکه تأکیدی بر بردگی زن است.

و باخره یادمان نرود که حقوق مورد مدح خانم رضانی در زمینه طلاق فقط در صورت درخواست طلاق توسط مرد موضوعیت پیدا میکنند و زنی که خودش طلاق بخواهد کلاً از این مراحم بی بهره میماند. البته این واقعیت که خانم رضانی میتواند این همه در تمجید قوانین طلاق در رژیم اسلامی بنویسد و یک کلمه راجع حق طلاق و برابری زن و مرد در امر طلاق، یعنی بند اول هر قانون قابل اعتنا، نگویید، یک محک روشن ارزش سخنان ایشان در دفاع از قانون خانواده در رژیم اسلامی است.

صیغه، عشق آزاد به سبک اسلامی

هاشمی رفسنجانی، یکبار دیگر، و این بار برای نشان دادن "راه تازه ای برای معاشرت های جنسی"، مورد تمجید قرار می گیرد. خانم رضانی می نویسد از آنجایی که زنان و مردانی که در خیابان با هم راه می رفتند مورد بازخواست و اذیت ماموران کمیته ها و یا "خواهران زینب" (یکی از دستاوردهای رژیم اسلامی) قرار می گرفتند، سخنان رفسنجانی در تبلیغ صیغه "تکان دهنده بود."

"رفسنجانی ضمن آنکه علیه "بی بند و باری مانند غربی ها" هشدار داد، صیغه را بعنوان یک راه دیگر اسلامی نه تنها برای جوانان، بلکه برای زنان زیادی که بدون سرپرست هستند — مطلقه، بیوه و زنانی که هنوز ازدواج نکرده اند... پیشنهاد کرد." مقاله سپس ادامه می دهد که "برخی از روحانیون صیغه را یک پاسخ اصیل فرهنگی به آنچه "عشق آزاد" سبک غربی می دیدند، دانستند و به طرفداری از آن پرداختند." و از "زن روز"، که در طول مقاله بعنوان نشریه مدافع حقوق زنان معرفی شده است، نقل قول آورده می شود که "زنان زیادی هستند که صیغه ترتیب خوبی برای آنها خواهد بود."

اگر منظور از "عشق آزاد به سبک غربی" رابطه جنسی آزاد میان زن و مرد است، باید گفت که صیغه (لابد عشق آزاد به سبک شرقی) هیچ ربطی به آن ندارد. آزاد معنای خیلی روشنی دارد، یعنی اینکه دو انسان، آزاد از فشارها و محدودیت های دولتی، رسمی، مذهبی، خانوادگی و اقتصادی به دلخواه خود و انتخاب خود تصمیم می گیرند که با یکدیگر رابطه داشته باشند. و هیچ مرجع و مقام رسمی، مذهبی و یا دولتی حق دخالت در رابطه آنها را ندارد. صیغه درست عکس این است. صیغه را شاید رفسنجانی، برخی از روحانیون، زن روز و خانم رضانی بعنوان کلاه شرعی یک رابطه جنسی که طی آن زن و مرد هر دو تحقیر می شوند، تبلیغ کنند. ولی هرکس، اعم از زن و مرد، که یک جو

احترام برای بشر و برای خودش قائل باشد قاطعانه علیه این رسم می ایستد.

اتفاقا نقل قول بالا از زن روز صریحا نشان می دهد که این سنت منبعث از شرایطی است که تحت آن زنان تا چه حد بی حقوق و تحقیر شده هستند. "زنان زیاد" مورد اشاره، همان "زنان بی سرپرست" و محرومند. یعنی زنان مطلقه و بیوه که در جامعه تحقیر می شوند و "بی سرپرست" بودنشان را سردمداران دولت اسلامی و مردان بسیاری جواز هر نوع تعرض جنسی به آنها قلمداد می کنند، و دختران جوانی که بعثت موقعیت اقتصادی و اجتماعی خانواده شان نمی توانند برای خود "سرپرست" قابل قبول دائمی پیدا کنند. در جامعه ای که زن در آن آزاد باشد و از حقوق برابر با مرد برخوردار باشد، برقراری رابطه آزاد با مرد، به انتخاب خود زن، امری کاملا عادی و پذیرفته شده خواهد بود. زن احتیاج به سرپرست ندارد و رابطه زن و مرد باید نه بر مبنای سرپرستی، بلکه بر مبنای علاقه و خواست طرفین برای با هم بودن، پایه گذاشته شود.

وجه رهایی بخش حجاب!

مینویسد: "حجاب به گونه ای متناقض، به وسیله ای برای شرکت در فعالیت های اجتماعی تبدیل شده است. زنان با نشان پاکی و اصالت، می توانند آزادانه (!) رفت و آمد کنند. آنها با استفاده از نشان حجب و عفت شاید بتوانند برای حقوق زنان مبارزه کنند. زنان با استفاده از نشان درستی و صحت عمل حکومت را ناچار می سازند بر ادعاهای خود در برابری زن و مرد در اسلام تاکید بگذارد."

بالاخره معلوم شد که حجاب نشان پاکی و اصالت، حجب و عفت، درستی و صحت عمل برای زنان است. و با این حساب اذیت و آزار زنان بدحجاب، که باید در پاکی و اصالت، حجب و عفت، و صحت و درستی عمل شان شک کرد، لابد عمل چندان مذمومی نیست. معلوم نیست حالا که حجاب اینقدر محسنات دارد چرا خانم رضانی اجازه داده است ایران تایمز عکس بی حجابشان را چاپ کند؟ آیا نمیترسند هم مسلکانشان در پاکی و اصالت، حجب و عفت، و صحت و درستی عمل شان شک کنند؟

باید به خانم رضانی گفت که حجاب نشان و سند بی حقوقی زنان است. حجاب، یک نوع پوشش نیست. حجاب سمبل سرکوب زن، انزوای او از جامعه، و سند مالکیت مرد بر زن است.

قدرت گیری زنان در جمهوری اسلامی

خانم رضانی همچنین مدعی می شود که زنان تحت رژیم اسلامی قدرت بی سابقه ای بدست آورده اند. اولین مثال وجود ۹ نماینده زن در مجلس از تعداد مجموعا ۲۶۸ نماینده است و نمونه دیگر افزایش قاریان زن و شرکت زنان در انجمن های اسلامی زنان. اگر مثال نمایندگان زن را با توجه به ماهیت مجلس و انتخابات در ایران و درصد ناچیز زنان در مجلس اسلامی و مجاهدت های این ۹ مبارز نستوه در دفاع از حقوق زنان، مثالی بامزه به حساب بیاید، مثال قاریان زن واقعا تاسف آور است. باید از خانم رضانی پرسید فرق قاری زن با خواهران زینب، با بازجوی زن و شکنجه گر زن چیست؟ زنان حزب الهی که از همان ابتدای انقلاب در این مقامات قرار گرفته بودند. جاسوسی می کردند، مخالفین و

زنان بد حجاب را بازداشت می کردند و شلاق می زدند. آیا اگر زنی به مقام جلادی هم برسد شما خوشحال می شوید و بعنوان ترقی زنان در جامعه مورد تمجید قرار می دهید؟

مذهب و سرکوب زنان

در انتها، خانم رضانی به به تز اصلی مقاله و دفاع از اسلام و سازگاری آن با اصل برابری زن و مرد می پردازد: "برعکس منطق متعارف، حکومت مذهبی ایران پیشرفت زنان را با منافع خود سازگار یافته است، شواهدی که تاکنون در تأیید این فرضیه در مورد ایران تجربه شده است می خواهد که رابطه بین حکومت و تفکر غیر مذهبی (سکولاریسم) و اصلاح طلبی (رفرمیسم) دوباره ارزیابی شود. اگر به راستی تعبیر دوباره مذهب بتواند به قبول واقعیت های زندگی مدرن منجر شود شاید سکولاریسم دیگر پیش شرط "رفرمیسم" نباشد."

اتفاقاً تاریخ حکومت جمهوری اسلامی درست عکس آنچه خانم رضانی ادعا می کند، حکم می دهد. سرکوب شدید و سازمان یافته زنان در ۱۵ سال اخیر در ایران ماهیت ارتجاعی و مرد سالارانه اسلام را بخوبی برای جهانیان و بویژه برای زنان ساکن کشورهای منطقه آشکار کرد. و توهماتی که در زمان انقلاب در میان بسیاری از مردم درمورد جریان اسلامی که رهبری انقلاب را بدست گرفت، وجود داشت را از میان برد. حکومت اسلامی، علیرغم سرکوب شدیدی که بر مردم تحمیل کرد، یک فایده داشت و آن ریختن هرگونه ابهام و ابهامی بود که اسلام، دقیقاً بخاطر تبلیغات مفسرین باصطلاح مترقی آن، در آن پوشیده شده بود.

خانم رضانی با افتخار اعلام می کند که "زنان ایران اینک خود را در یک موضع رهبری در جهان اسلام می بینند. کنفرانس هایی در مورد اسلام ترتیب می دهند. درباره مفهوم آیات قران بحث می کنند.... در حالی که زنان مصری که زمانی در راس جنبش زنان خاورمیانه قرار داشتند، اینک خود را عقب مانده یا یک آب راکد احساس می کنند، زنان ایران با غرور به پیشرفتهای زنان در کشورشان به عنوان نمونه ای از آنچه زنان می توانند در رهبری اسلامی بدست آورند اشاره می کنند."

واقعاً که ناسیونالیسم پدیده عجیبی است. خانم رضانی، که خود را طرفدار حقوق زن می داند، از اینکه زنان وابسته به رژیم جمهوری اسلامی توانسته اند در تبلیغ اسلام در منطقه نقش رهبری بدست بگیرند، خوشحال و سرافراز است. و به زنان مصر که جنبش شان زیر فشار رشد جنبش اسلامی در این کشور از یک سو، و دیکتاتوری از سوی دیگر دچار رکود شده، فخر می فروشد. این خانم متوجه نیست که دفاع از یک عده حزب الهی، چه زن چه مرد، با دفاع از حقوق زنان در تعارض است. اگر رهبری سازمان های زنان وابسته به جمهوری اسلامی در منطقه باعث افتخار یک میهن پرست ایرانی می شود، چرا رهبری خمینی و جمهوری اسلامی بر توده مسلمانان متعصب و عقب مانده جهان در مورد پذیرش حکم قتل سلمان رشدی نباید باعث افتخار شود؟

خانم رضانی همچنین با افتخار از "اصالت فرهنگی و عقیدتی" "هویت جدید زنان ایران" تحت رژیم اسلامی یاد می کند. در صورتی که چنین هویتی واقعیت داشته باشد، نشان دهنده پذیرش بی حقوقی و موقعیت پست تر توسط این زنان است. و این نه جای افتخار، بلکه جای تاسف دارد. تحریک احساسات ناسیونالیستی برای پذیرش بردگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، شگردی قدیمی است. زنان ایران یک بار توان عدم مقابله با این عقاید ارتجاعی را پس داده اند، عقایدی که اصل برابری طلبی و آزادیخواهی زنان، را به این بهانه که از غرب برخاسته است، محکوم می کند و یا با

تقدیس هویت ملی و فرهنگ بومی عملاً این عقاید را مطرود می‌شمارد.

آزادی و برابری زن و مرد هیچوقت با تفکر مذهبی سازگاری نداشته است، و هیچوقت هم سازگار نخواهد شد. سکولاریسم بدرست بعنوان یکی از ارکان اصلی و پیش شرط مادیت یافتن حقوق برابر برای زنان شناخته شده است. زنان تحت یک حکومت مذهبی سرکوب شده و تحت ستم باقی خواهند ماند. پیش شرط هر گونه تغییر اساسی در وضعیت زنان ایران سرنگونی جمهوری اسلامی است. جدایی مذهب از دولت و آموزش و پرورش باید در راس مطالبات زنان ایران برای برابری قرار گیرد.

جنبش برابری طلبی زنان باید این دسته فمینیست های قیم ماب را که می‌کوشند مطالبات و آرمان های آزادیخواهانه زنان ایران را مخفف کنند، آنان را به رضایت دادن به خرده نان هایی که رژیم اسلامی جلویشان پرتاب می‌کند و به جمع شدن زیر پرچم انجمن های اسلامی زنان و باصطلاح فمینیست های اسلامی تشویق کنند، افشاء نماید. زنان ایران همچون زنان همه دنیا خواهان برابری و آزادی کاملند.

آرنولد شوارتزنگر • fd \ f- -

j fd

دهه هشتاد ، دهه هنرپیشه های غول پیکر و عضلانی در سینمای هالیوود بود. در صف اول بازیگران کسانی مثل، "سیلوستر استالونه" و "آرنولد شوارتزنگر" قرار گرفتند که به تصویر خدایان قدرت در اساطیر یونان باستان شباهت داشتند و یک تنه می توانستند دهها و صدها نفر را قلع و قمع کنند و شهر و ارتشی را به مصاف بطلبند. سینمای هالیوود قدرت را بمثابة "ارزش" ارزشها به تمام جهان صادر کرد و تا دور دست ترین نقاط جهان از کوچک و بزرگ محو این خدایان جامعه مدرن شدند و در رویای تبدیل شدن به آنان فرو رفتند.

"پرسناژ قدرتمند"، البته در سینما تازگی نداشت. در فیلم های دهه های قبل هم، بویژه از نوع پلیسی و جنگی و یا وسترن، "قدرت" جزو خصایص غالباً اجتناب ناپذیر قهرمان فیلم بود. اما، اولاً این نیرومندی خصلتی فوق انسانی و متافیزیکی نداشت و ثانیاً عموماً با ارزشهای مثبتی مثل کمک به ضعیفا و جوانمردی و اخلاق آمیخته بود.

در سری فیلمهای "رامبو" که این نوع جدید را رواج داد، خصلت متافیزیکی این قدرت فردی بنحو عریان خود را به نمایش می گذارد: قهرمان فیلم، چه آنجا که دست خالی دهها نفر را ناکار می کند، و چه آنجا که با سلاح به جنگ ارتش و پلیس می رود، همه را به زانو در می آورد و شکست می دهد. به تنهایی به ویتنام و افغانستان می رود و ارتش دشمن را مغلوب می کند. رب النوعی است که هر کاری از دستش بر می آید. از نظر ایدئولوژیک فیلمهای "رامبو" قدرت را به میهن پرستی و شکست ناپذیری آمریکا پیوند می دهند. در فیلمهای دیگر این نوع نیرومندی قهرمان فیلم در خدمت فرد خودش است. دیگر حتی "خدمت به میهن" و "خدمت به آمریکا" هم جایی ندارد. پیام این فیلمها بیانگر پایه ای ترین بنیاد جامعه سرمایه داری است: برای زندگی کردن باید قدرتمند بود. و چه باک از اینکه این قدرت در راه رسیدن به منافعش هر کس و هر چیز را نابود کند. جهان جنگلی است پر از درندگان و وحشیان. باید تنها به فکر منافع خود بود و هر کسی را که مانع پیشروی می شود نابود کرد. در فیلمهای وسترن دهه های قبل حتی پرسناژ منفی فیلم هم غالباً از نوعی اخلاق مثبت برخوردار بود: کسی را از پشت هدف گلوله قرار نمی داد و "چند نفر به یک نفر حمله نمی کرد. مساله مسلما این نیست که آیا واقعیت هم بهمین گونه بود یا نه، بهر رو ارزشهایی که این فیلمها تصویر می کردند چنین بودند. در فیلمهای نوع جدید قهرمان فیلم در بند هیچ ارزش و اصلی جز رسیدن به منفعت خود نیست.

فردگرایی و رقابت درنده اصیل ترین و پایه ای ترین (ضد) ارزشهای جامعه سرمایه داری هستند. حتی میهن پرستی و دمکراسی طلبی و امثالهم هم از شمول همه جانبه و روزمرگی این اصول پایه ای برخوردار نیستند. آنها زمانی مورد استفاده قرار می گیرند که به دلایل معین مورد نیاز بورژوازی باشند: آنجا که قرار است جنگی شود، زمانی که می خواهند از گرده کارگران کار بیشتری بکشند، وقتی که دشمن تراشی می کنند و شیطان علم می کنند و ... اما مکانیسم و منطق کارکرد روزمره جهان سرمایه داری که باید تا عمیق ترین زوایای ذهن و روان انسانها فرو برده شود فردگرایی و رقابت بیرحمانه است. مکانیسم و منطقی که حاکم بر زیست جانوران جنگلی است و حتی در جوامع اولیه بشری هم نظیرش یافت نمی شود. در فیلمی با شرکت "سیلوستر استالونه" به نام "زور آزمایی" این منطق بروشنی و وضوح در زندگی پرسناژ اصلی فیلم و حرفهایی که می زند بیان می شود. وی از طریق مچ خواباندن امرار معاش می کند. پیام ایدئولوژیک فیلم که در واقع فلسفه حیات در جامعه سرمایه داری را بیان می کند، ساده است: در جهان درنده ای که احاطه مان کرده است باید قدرتمند و بیرحم بود و دیگران را نابود کرد. مهم نیست که حق با توست یا نه، مهم اینست که باید قدرت داشته باشی و برای رسیدن به منفعت، غلبه کنی. این همان فلسفه حاکم بر بازار و حیات اقتصادی سرمایه داری است که باید قاعده ایدئولوژیک و فرهنگی و روانشناسانه حاکم بر زندگی اجتماعی شود.

تخیل هدایت شده:

مذهب جدید

نظام حاکم چیزی جز این ندارد که به شهروندان جامعه ارائه دهد. اکثریت عظیم انسانها احساسی جز ضعف و عجز در مقابل مکانیسمهای کنونی زندگی اجتماعی ندارند. افراد واجد هر گونه حقی هستند؛ حق سرمایه گذاری، حق تصاحب مال و مسکن شدن، حق تحزب، حق بیان و ... اما جز عده ای معدود، بقیه توانایی برای استفاده از این حقوق هستند. احساس مسخ شدن در تار و پود زندگی اجتماعی، احساس بدل شدن به حشره ای ناچیز که زیر بار قوانین اقتصادی و سیاسی چاره ای جز له شدن ندارد، عمومی ترین احساسی است که به اکثریت افراد جامعه دست می دهد. اما این احساس "خطرناک" است و حداقل تاثیر آن می تواند نابسامان کردن روان افراد و مختل کردن کارکرد عمومی سیستم باشد. بورژوازی ناچار است آینه ای جادویی مقابل جامعه بگیرد که در آن نه تصویر زندگی واقعی، که چهره موهومی از یک زندگی مطلوب دیده شود. طبقه حاکم تلاش می کند کراهت زندگی موجود را با افسون یک زندگی تخیلی بپوشاند و از نامتعادل شدن روانی بردگانش، که می تواند مقدمه ای بر یک شورش عمومی باشد، جلوگیری کند. پیدایش مذاهب و سکنهای متنوع در یکی دو دهه اخیر در آمریکا که فی الحال جامعه ای مذهبی و خرافاتی بود، از جمله راههایی است که سیستم کنونی بموازات حاکمیت هر چه عریانتر و روشنترش، که لاجرم خطر انفجار را هم بیشتر می کند، ابداع کرده است. اما برای به بند کشیدن بشر جامعه مدرن، کلیسا و منبر کافی نیستند و ابزارهای مدرنی لازمند که بتوانند در سطح دهها و صدها میلیونی این وظیفه را بعهده بگیرند.

انواع و اقسام سریالهای تلویزیونی که گاه تا ده سال و پانزده سال، معادل زندگی یک نسل طول می کشند، نوعی زندگی موازی برای بینندگان ایجاد می کنند که دیگر به سختی قابل تفکیک از زندگی واقعی شان می شود. شادیها و تواناییها و موفقیتهای زندگی "تلویزیونی" در مقابل محرومیتها و ضعفها و شکستهای زندگی واقعی تاخت زده می شود و جانشین آن می گردد. فیلمهای نوع "رامبویی" هم با دعوت بینندگان به قدرتمند شدن و وارد کارزار رقابت شدن، تخیلی در سطح جامعه ایجاد می کنند که بتواند اذهان را متعادل و زندگی را قابل تحمل کند. تخیل قدرت و پیروزی، واقعیت ضعف و استیصال را به عقب می راند. متافیزیک این فیلمها و راه حلهایی که ارائه می دهند تفاوتی ماهوی با مذاهب، با توکل به خدا و به بهشتیاش، ندارد.

ستایش ضعف و شکست

مدتها، آنچه در مقابل پیامهای ایدئولوژیک "خجولانه" سرمایه داری ارائه می شد (چرا که بنیاد ایدئولوژیک بخش اعظم تولید هنری آمریکا در دهه های قبل هم همین فردگرایی و رقابت و موفقیت و امثالهم بود) تلاش برای درهم شکستن و بیه اعتبار نمودن "رویای آمریکایی" بود. "همشهری کین" که بعنوان بهترین فیلم تاریخ سینما شناخته می شود در همین روال بود. قهرمان فیلم که سمبل موفقیت و قدرت مالی _ اجتماعی است، در زندگی انسانی و عاطفی اش شکست خورده تصویر می شود. در دهه هفتاد "کابوی نیمه شب"، با شهرت و اعتباری جهانی، تصویرگر انسانهای تنها و شکست خورده ای است که جامعه رویاهایشان را در هم می شکند و طعم تلخ واقعیت را به آنها می چشاند. در تحلیل نهایی، این ستایش ضعف و شکست انسانها، هر چند واقعیاتی از جامعه سرمایه داری را برملا می کند، اما از خلق ارزشهایی جدید عاجز است. اینها ثمره کار هنرمندان و روشنفکرانی بوده است که خود در چنبره نظام حاکم اسیر و تنها مانده اند و نتوانسته اند خود را با حرکتی واقعی در جامعه انطباق دهند.

بشر عاجز و مسخ شده و منفرد جامعه سرمایه داری برای خروج از این حالت نیاز به قدرت دارد. اما این قدرت را می تواند، نه در تبدیل خیالبافانه به انسانی با قدرت متافیزیکی برای شرکت در رقابتی درنده خویانه در جامعه کنونی، که در اتحاد با دیگر انسانهای ضعیف و درمانده پیدا کند. در این جامعه اکثر انسانها ضعیف و منفرد هستند. در تلاش همبسته و جمعی برای زیر و رو کردن این نظام توحش و بنا نهادن جهانی جدید است که این انسانها قادر می شوند قدرتی را که می تواند بطور واقعی زندگیشان را تغییر دهد به دست آورند. ضعیف ترین و مستاصل ترین کارگران هم که قدرت جمع را در یک اعتصاب کارگری دیده است، و عاجزترین و مسخ شده ترین شهروندان هم که خود را در صفوف حرکتی علیه این سیستم یافته باشد، این را بخوبی می دانند.

خطوط کلی اهداف و سیاستهای حزب کمونیست کارگری عراق

حزب کمونیست کارگری حزبی مارکسیستی است و ملزم به سازمان دادن انقلاب اجتماعی طبقه کارگر برای برچیدن نظام سرمایه داری و برپاداشتن جامعه ای نوین بر بنیاد برابری اقتصادی و اجتماعی، آزادی سیاسی انسانها و شکوفایی خلاقیت مادی و معنوی بشر می باشد.

حزب کمونیست کارگری عراق حزبی انترناسیونالیست است و در راه تحقق همبستگی بین المللی طبقه کارگر تلاش می ورزد. حزب کمونیست کارگری برای بسرانجام رساندن اهداف جهانی طبقه کارگر مبارزه کرده و دفاع از مصالح کارگران جهان را وظیفه خود می شمارد.

در شرایط پر تحول امروز جهان و در برابر یورش فکری و سیاسی سرمایه داری جهانی به اهداف و آرمان سوسیالیستی، که با سقوط سوسیالیسم بورژوایی بلوک شوروی پا بمرحله جدیدی گذاشته است، حزب کمونیست کارگری عراق دفاع از مارکسیسم و آرمانهای سوسیالیسم کارگری را یک وظیفه اساسی خود دانسته و در راه تقویت و گسترش جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در سطح جهان مبارزه می کند.

در عراق، حزب کمونیست کارگری برای تبدیل طبقه کارگر به یک نیروی قدرتمند اجتماعی و سیاسی، برای برپایی حکومت کارگری و تحقق برنامه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سوسیالیسم کارگری مبارزه می کند. نیل به این اهداف بدون تلاش همه جانبه برای افشا و طرد ناسیونالیسم ممکن نیست. ناسیونالیسم عرب و ناسیونالیسم کرد، دو حرکت اجتماعی و سیاسی می باشند که خواه در هیأت احزاب حاکم و خواه در موقعیت اپوزیسیون، با اتکا به افیون احساسات قومی و سرکوب وحشیانه، هر گاه که مجال یافته اند، توده های وسیع مردم را در اسارت نگاهداشته اند.

حزب کمونیست کارگری عراق، سازمان دادن مبارزه اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر برای سرنگونی دولت ناسیونالیست بعث عراق و طرد نفوذ فکری و سیاسی و حاکمیت ناسیونالیستی کرد را وظیفه بی چون و چرای خود قرار می دهد.

حزب کمونیست کارگری عراق، برای طرد نفوذ فکری و سیاسی حرکت اسلامی و خنثی کردن نقش آن در شکل دهی به اوضاع سیاسی و اجتماعی عراق مبارزه میکند.

در سطح منطقه، حزب کمونیست کارگری عراق مبارزه در راه بانزوا کشاندن سنت ناسیونالیستی و اسلامی و فعالیت در شکل دادن به یک آلترناتیو کمونیستی کارگری در کشورهای عرب را یکی از وظایف مهم خود بشمار می آورد.

حزب کمونیست کارگری عراق

اکتبر ۱۹۹۳

ظرائف انتخابات روسیه

بوریس یلتسین دور اول نبرد انتخابات در روسیه را با اختلاف چند صد تانک و چند هزار سرباز از پارلمان برد. اگر این امر خواب متحصنین روشنفکر بارگاه دموکراسی را آشفته کرد، نتیجه دور دوم انتخابات و معلوم شدن ظرایف علم دموکراسی، باعث شد سر آسوده تری بر بالین بگذارند. معلوم شد که در انتخابات اخیر نه تنها ژیرینوفسکی فاشیست بلکه همچنین قانون اساسی یلتسین نیز رای آورده است. مطابق این قانون یلتسین حق دارد پارلمان را مجدداً منحل کند و یا اصلاً آنرا نادیده انگارد و به حکومت متکی به قرار و دستور خود ادامه دهد. راستی هم اگر دموکراسی همه چیز را پیشبینی نکرده بود اگر از حکومت ترکیه تا برزیل و آمریکا در آن نمیگنجید معلوم نبود دنیا با رای آدم های اتمیزه در کنج خانه چه بر سرش میامد.

بیمه درمانی در محکمه بازار

با هیجان مقابل تلویزیون نشستم تا مناظره طرفین درگیر در بحث مربوط به بیمه همگانی درمانی در آمریکا را شاهد باشم.

هیجان از این بود که آمریکا این بهشت دموکراسی بی شائبه بورژوائی میرفت تا جامعه را در مقابل هستی و سلامت انسانها مسئول بداند. آمریکا میخواست ظاهراً قبول کند که این در خور هیچ انسانی نیست که با کوچکترین عارضه بیماری در مقابل مکانیسم مقدس بازار رها شود و صرفاً بدلیل اینکه پولی در بساط ندارد به چنگال مرگ سپرده شود. هیجان از این بود که در اوج توحش دموکراسی بازار و عریده های شادی بر مرگ هر ایده برابری طلبانه و هر ارزش انسانی، آمریکا این سمبل دموکراسی و این "بی ارزش ترین" جامعه انسانی، میرفت تا در مقابل طوقی که "جبهه اعتراض به وضع موجود" به گردن کلینتون انداخته بود عقب بنشیند. میرفت تا عواقب دموکراسی بازار آزاد را که در فلاکت توده وسیعی از انسانها بازتاب یافته و بنیاد جامعه را بخطر انداخته است، به رسمیت بشناسد.

اما مناظره تلویزیونی آب سردی بود بر هر هیجانی ناموجه و پرتوی روشنگر بر ابعاد بینش انسانی "جبهه اعتراض". بحث از جانب مخالفین این بود که طرح بیمه همگانی سن متوسط انسانها را از جیب "مالیات دهنده" بالا میبرد، نیاز به خدمات جهت نگهداری از آدم های مسن را افزایش میدهد، مدت پرداخت حقوق بازنشستگی را زیاد میکند، در نتیجه مالیات ها را افزایش میدهد، قدرت خرید را پائین میآورد، بازار را زیر فشار قرار میدهد که طبعا معلوم است خوب نیست. بخصوص که فروپاشی "سوسیالیسم" نشان داده که تنها راه رهایی در بازار نهفته است.

در مقابل، سخنگویان رسمی و مجاز ارزش های انسانی سینه سپر کرده پاسخ میدهند: "اشتباه میکنید! با بالا رفتن سن متوسط، مدت زمانی که هر انسان میتواند از بازار خرید کند افزایش مییابد، و طبعا حجم خرید مجموعه آدمها از بازار بالا میرود و این درست در راستای هدف همگانی برای بهبود جامعه بر اساس اقتصاد بازار است."

هیجان اولیه با شنیدن این استدلالات جای خود را به تلخی یادآوری این واقعیت داد که در دنیای دموکراسی و اقتصاد بازار، انسان و ارزش انسانی نه یک هدف و معیار درخود بلکه شاخصی در پیشرفت و پسرفت بازار است. انسان و ارزش های انسانی خود کالاهائی هستند که باید بتوانند در این بازار بفروش بروند و این مقرراتی است که، در غیاب مارکسیستها، از هر دو طرف مناقشه پذیرفته شده است.

نفتا

— شنیده ای نفتا دارد در کنگره آمریکا رد میشود؟

گفتم خوب است رد بشود؟

با تعجب نگاهی انداخت و گفت: عجب ! دارند کار کارگران آمریکا را به مکزیک صادر میکنند آنوقت میگوئی رد و قبول آن چه فرقی میکند؟

گفتم اخیرا عضو اتحادیه سراسری کارگران مکزیک شده ام. خوب برای ما نفتا یعنی وارد شدن سرمایه، کم شدن بیکاری و بالارفتن، هرچند تدریجی، دستمزدها، یعنی بهبود شرایط زندگی، یعنی نان برای بچه هایمان.

بحث بالا گرفت. او بعنوان عضو اتحادیه کارگری در آمریکا و من به عنوان عضو اتحادیه کارگران مکزیک، او در سنگر آمریکا و من در سنگر مکزیک، بجان هم افتادیم. او استدلالش را از راس پرو

قرض میگرفت و من از سالی‌ناس. بعد از مشت و مال مفصل به این نتیجه رسیدیم که میشد کمونیست بود، منفعت انسان و منفعت کارگر را خارج از و در مقابل شکاف و چهارچوب تعیین شده ملی و در صندلی مقابل "نفتا آری یا نه" تعریف کرد و از این دعوا پرهیز نمود. این البته عاقلانه تر هم هست.

زندگی خصوصی

ظاهرا پرنسس دایانا نمایندگی یافته تا از طرف خاندان سلطنتی انگلیس مراتب دلخوری شان از انعکاس زندگی خصوصی آنان در مطبوعات را اعلام دارد. پرنسس دایانا اخیرا اعلام کرد که بعنوان اعتراض از این پس به زندگی خصوصی خود خواهد پرداخت، به رسیدگی به فرزندان خود مشغول خواهد شد و از ظاهر شدن در تشریفات مربوط به "شغل" خود، خودداری میکند. به این منظور ایشان عازم آمریکا شده‌اند تا تعطیلات را درمقابل دوربین خبرنگاران و کنار دوستان خصوصی‌اش بسربرد. این "اعتراض" البته با موج همدردی محافل محافظه کار انگلیس از جمله جان میجر، نخست وزیر، روبرو شده است. همگی دارند از ضرورت حفاظت از زندگی خصوصی افراد در مقابل دخالت رسانه‌ها صحبت میکنند.

البته زندگی خصوصی افراد و رابطه خصوصی انسانها باید از دخالت هرکس مصون باشد. اما این مورد چیزی جز شارلاتانیسم در لباس پرنسس رویاها نیست. مشکل این است که شاکی این بار کسی است که شغلش درست همین زندگی خصوصی اوست. اگر از این بگذریم که خود ملکه انگلیس و پرنس چارلز به چه دلیل حقوق میگیرند و شغلشان چیست، این دیگر دانسته خاص و عام است که پرنس فیلیپ و پرنسس دایانا درست دارند بخاطر نقش خصوصی شان مزد و مقام دریافت میکنند. اگر چنین است آنوقت لابد حق جامعه است که بداند اینها کارشان را درست انجام میدهند یا نه. جماعت سینه زن پشت این تعزیه هم قبل از همدردی با پرنس و پرنسس باید هنگام انتصاب اینها به این منصب، صرف ملیونها دلار برای مراسم عروسی آنان از جیب مردم و کشاندن دهها هزار نفر به این مراسم "خصوصی"، و بردن این مراسم به خانه ملیونها نفر از طریق همین رسانه‌ها، و بالاخره سپردن نقش سمبل خانواده، مالکیت، مذهب و ملت به آنان، فکر امروزش را هم میکردند. خرمردندی اینها در این است که کسانی را به منصبی پارازیت می گمارند، انسانهایی را به فحشای اشرافی روی صحنه منصوب می کنند، ملیونها نفر را با این نقش می فریبند، و درست در وسط بازی جر میزنند.

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران در اولین نشست خود ضمن بررسی وضعیت کنونی کردستان ایران و منطقه و شرایط و عوامل مساعد و نامساعد برای فعالیت، جنبه ها و عرصه های مختلف کار حزب را مورد بررسی قرار داد و وظایفی را در دستور گذاشت.

۱ _ جنبش کارگری در کردستان صاحب سنتهای مبارزاتی خوبی است و کارگران کمونیست در محور این مبارزات قرار دارند. جنبش اول ماه مه ها، اعتصابات کارگری، تلاش برای متحد و جمع کردن کارگران در مجامع عمومی و شورا و اتحادیه کارگری و ... از این جمله اند. به همه این دلایل کمونیسم کارگری در جنبش کارگری از موقعیت خوبی برخوردار است و کارگران کمونیست تلاش پیگیری بعمل می آورند تا استقلال طبقاتی کارگران را در برابر گرایشات بورژوازی و غیر کارگری در جامعه حفظ کنند. مشکل اساسی در حال حاضر نداشتن انسجام کافی و پراکندگی در صفوف این گرایش و در میان کارگران کمونیست است. علاوه بر فاکتورهای عمومی جهانی علیه کمونیسم و کارگر، در کردستان بطور مشخص اختناق رژیم اسلامی، رشد ملی گرایی در منطقه و تداوم فعالیت چپ غیر کارگری و اغتشاش فکری که در میان کارگران ایجاد می کند، موانع سر راه کمونیسم کارگری هستند. بر این اساس وظیفه اصلی ما انسجام بخشیدن، رشد و گسترش و حزبیت دادن به این گرایش از طریق مقابله با آرا و افکار بورژوازی و ناسیونالیستی و غیرکارگری است.

۲ _ رشد و گسترش و ارتقای طیف کارگران پیشرو در کردستان در گرو انتشار وسیع آرا و افکار و سیاستهای کمونیسم کارگری است. بهر میزان ادبیات و نشریات حزب ما بدست کارگران برسد به همان اندازه طیف کارگران کمونیست تقویت و تکثیر می شوند و ارتباطات کارگری ما هم گسترش می یابد. تا کنون تعداد قابل توجهی از فعالین کارگری بدرجه ای به ادبیات کمونیسم کارگری دسترسی پیدا کرده اند ولی این بهیچوجه کافی نبوده است. اشباع شهرهای کردستان از نشریات و ادبیات حزب کمونیست کارگری ایران از اولویتهای کار کمیته است.

۳ _ سازماندهی ارتباطات منظم کارگری: ما هم اکنون با فعالین کارگری با سابقه و با طیف قابل توجهی از رهبران جدید کارگری که به کمونیسم کارگری سمپاتی دارند مواجهیم. سازماندهی یک ارتباط منظم با تعداد هر چه بیشتری از این رفقا از اولویتهای کار کمیته است. در این زمینه تصمیمات عملی ای در دستور قرار گرفت.

۴ _ علاوه بر انتشار ادبیات پایه ای کمونیسم کارگری و پاسخ های این جریان به مسائل عمومی تر جهان امروز و مسائل جنبش کارگری ایران، کمیته کردستان نشریه ای خواهد داشت که از آن طریق مسائل مشخص تر و سیاستهای کمیته و نظرات فعالین کارگری انتشار می یابد.

کمیته کردستان ضمن تقدیر از نشریه "دنیای کارگران" که تاکنون ۱۳ شماره آن منتشر شده است و با توافق سردبیر آن تصمیم گرفت که از این پس این نشریه را بعنوان نشریه کمیته هر دو ماه یک بار منتشر کند. علاوه بر نشریه ، نوارهایی نیز از جانب کمیته شامل بحث و اظهار نظر، سخنرانی و میزگرد منتشر خواهد شد.

۵ _ ...

۶ _ کمیته برای تامین مالی فعالیت های خود اقداماتی را در دستور گذاشت و تعدادی از اعضای خود را مسئول پیگیری آن نمود.

۷ _ کمیته بمنظور پیشبرد وظایف خود، از جمع ۲۱ نفره اش یک هیات اجرایی ۷ نفره که در فاصله نشست های کمیته انجام وظیفه خواهد کرد، دبیر کمیته، هیات تحریریه نشریه و یک جمع ارتباطات کارگری انتخاب کرد.

۸ _ کمیته رفقای علاقمند به این عرصه را به همکاری دعوت می کند.

دبیر کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران _ مظفر محمدی

دی ماه ۱۳۷۲ _ ژانویه ۱۹۹۴

بحران آخر: ریشه های سیاسی بن بست اقتصادی رژیم اسلامی

دانشیار

این واقعیت که رژیم اسلامی از نظر اقتصادی به بن بست رسیده و سیاست اقتصادی جناح رفسنجانی به نتایج مورد نظر منجر نشده حتی توسط خود برنامه ریزان رژیم چندان انکار نمیشود. برنامه دوم، در فضایی از ناباوری و دودلی نسبت به محورهای اصلی سیاست اولیه رفسنجانی، نظیر خصوصی کردن ها، شناور کردن و یک نرخ ریال، حذف سوبسیدها، آزاد کردن واردات و غیره، بعنوان یک برنامه برای بقاء اقتصادی و دفع وقت ارائه شده است. واقعیت اینست که هیچ جناح دیگری، نه دولتگراهای حزب الله سابق و نه افراطیون مدافع بخش خصوصی در جناح رسالت قادر نیستند و حتی تلاش جدی ای نمیکند آلترناتیوی به سیاستهای اقتصادی جاری پیشنهاد کنند. جمهوری اسلامی در یک فلج برنامه ای در قلمرو اقتصادی گرفتار است. این را همه حس کرده اند و به طرق مختلف وحشتشان را از عاقبت سیاسی روندی که هیچیک راهی برای توقف آن سراغ ندارند ابراز میکنند.

غالباً در تجزیه و تحلیل بن بست اقتصادی رژیم و در نقد ریشه ها و نتایج آن، تکیه یکجانبه و به اعتقاد من فرمال و نابجائی بر پارامترهای اقتصادی درون ایران و از آن بارزتر بر اجزاء عملی "سیاست رفسنجانی" گذاشته میشود. بنظر من ریشه بن بست اقتصادی رژیم اساساً اینجا نیست. فاکتورهای بنیادی تری خارج از قلمرو "اقتصاد ایران" و روندها و تضادهای داخلی آن، رژیم اسلامی را بعنوان یک "پروژه اقتصادی" به شکست محکوم کرده اند. این فاکتورها جهانی و استراتژیکی اند، در اقتصاد سیاسی دوران حاضر ریشه دارند و به ماهیت و جایگاه خاص جمهوری اسلامی و جنبش اسلامی در جهان امروز برمیگردند. عبارت دیگر این سیاست رفسنجانی نیست که اقتصاد جمهوری اسلامی را به بن بست رسانده است، بلکه برعکس این بن بست جمهوری اسلامی است که سیاست اقتصادی رفسنجانی را به شکست کشانده است. خروج سرمایه داری ایران از این سیر قهقرایی نیز منوط به کشف یا غلبه سیاست اقتصادی "درست" نیست. راه خروج بورژوازی ایران نیز اساساً راهی سیاسی است.

شکست "پدیده رفسنجانی"

رفسنجانی بر مبنای یک پلاتفرم مشخص در دور اول به ریاست جمهوری رسید. او صرفاً یک حرکت اقتصادی در محدوده بازار داخلی را نمایندگی نمیکرد. پلاتفرم رفسنجانی، و یا بهرحال آن جهتگیری و افقی که چه غرب و چه بورژوازی صنعتی ایران در سیمای رفسنجانی جستجو میکرد، بر ارکان زیر متکی بود:

۱- انتقال از اقتصاد نیمه دولتی، دستوری و مدیریت شده و اضطراری حاصل دوران خمینی به یک اقتصاد بورژوایی متعارف متکی بر بازار.

۲- ایجاد ثبات و امنیت حقوقی و اداری برای سرمایه. اعاده تقدس مالکیت و مصون بودن سرمایه از تعرض ماوراء اقتصادی دولت و نهادهای اسلامی متفرقه.

۳- بهبود رابطه با غرب. پیوستن به جامعه کشورهای متعارف. از این طریق قرار گرفتن در حوزه مجاز توسعه اقتصادی و صدور سرمایه، دسترسی به بازار خرید و فروش، منابع سرمایه گذاری، تکنولوژی و تخصص در بازار جهانی.

۴- درجه ای از تخفیف در فشار فرهنگی و اخلاقی اسلام و رژیم اسلامی به مردم برای دادن نمای یک جامعه متعارف و قابل تحمل برای بورژوازی.

مستقل از اینکه رفسنجانی و مهره های اصلی این جناح خود تا چه حد صریح یا سر بسته مواد این پلاتفرم را بیان میکردند، این تصویری بود که دول غربی، جمهوریخواهان و ملیون ایرانی در خارج کشور و مردم به عصیان آمده کشور از

جناح رفسنجانی ساخته بودند. عبارت "جناح معتدل" که در میان دول غربی رواج یافت بر همین خصلت نمایی از جناح رفسنجانی متکی بود. باز به همین عنوان بود که رفسنجانی در میان اپوزیسیون ملی و لیبرال ایرانی در خارج کشور طرفدار پیدا کرد و برای توده مردم ایران سمبل "شر کمتر" شد.

خام اندیشی است اگر فکر کنیم آمریکا، مردم ایران و یا حتی جمهوریخواهان و ملیون در اپوزیسیون به پدیده رفسنجانی بعنوان یک آلترناتیو در خود مینگریستند. برای همه، و هر یک به نوعی، جناح رفسنجانی مبین آغاز یک پروسه تغییر بازگشت ناپذیر در جمهوری اسلامی و نفی نهایی آن در آینده ای دور یا نزدیک بود. رفسنجانی بر مبنای این پلاتفرم روندی را شروع میکرد. اما نه او و نه رژیم اسلامی آن را به پایان نمیبرد. این تبیین چند مشکل اساسی داشت.

اولا بنا به ماهیت جمهوری اسلامی، موقعیتش در معادلات جهانی و نیز ترکیب جناحهای داخلی اش، این سیر حرکت نمیتوانست تدریجی بماند و یا حتی مراحل اولیه اش را در آرامش طی کند. تغییرات مستتر در پلاتفرم جامع رفسنجانی برای جمهوری اسلامی تکان دهنده تر از آن بود که بدون کشمکش حاد و تعیین تکلیف بنیادی در رژیم جلو برود. رفسنجانی برای پیاده کردن پلاتفرم خویش میبایست در قدم اول، و نه حتی در قدم دوم، به یک نبرد سیاسی سرنوشت ساز بر سر خود جمهوری اسلامی، اسلام و ولایت فقیه و جایگاه اینها در ساختار سیاسی ایران وارد بشود. نبردی که با توجه به ترکیب و موقعیت نیروهای سیاسی بورژوازی حاکم در ایران هرگاه و از هر طرف آغاز شود، بشدت قهرآمیز و خونین خواهد بود.

ثانیا، اساسا بخشی از این تغییر ریل در حیطه قدرت رژیم ایران نبود. موقعیت اسلام و اسلامیت در رابطه با غرب، برای مثال، تنها توسط رژیم ایران تعیین نمیشود. مساله اعراب و اسرائیل، مساله تروریسم اسلامی و غیره، اگر نخواهیم عقب تر برویم، جدایی های استراتژیک تری میان سرمایه داری های پیشرفته آمریکا و اروپا با کشورهای به اصطلاح مسلمان نشین خاورمیانه و شمال آفریقا ایجاد کرده است. کشورهای اسلام زده، مستقل از جد و جهد و جانماز آب کشیدنهای رهبرانشان، در این عصر حوزه مساعد انکشاف سرمایه و تکنولوژی غربی نیستند.

ثالثا، برای اینکه سرمایه به صنعت پا بگذارد، بخصوص صنایع سنگین که دور گردش سرمایه در آنها طولانی است و حتی راه اندازی و به سود رساندن آنها به طول میانجامد، ثبات سیاسی و امنیت سیاسی سرمایه برای یک دراز مدت اقتصادی لازم است. برای جمهوری اسلامی دادن چنین تصویری از خود چه به سرمایه دار داخلی که فعلا تجارت و دلالتی میکند و چه به سرمایه دار خارجی، بسادگی مقدور نیست.

به این اعتبار رفسنجانی عملا نتوانست، و در شکل موجود نمیتوانست، پلاتفرم خود را پیاده کند. بعد اقتصادی "سیاست رفسنجانی" از قضا ساده ترین و مورد توافق ترین بعد آن بود. هرچند وجوهی از این سیاست عملا ناکام باقی ماندند. آزاد کردن رابطه ریال و دلار به ثبات قیمتها و کاهش ارزش دلار منجر نشد، برای بنگاههای دولتی مشتری پیدا نشد، علیرغم کاهش شدید سطح دستمزدها، بخصوص به معادل دلاری آنها، تحرک جدی ای به سرمایه گذاری در بخش صنعتی در ایران مشاهده نشد. سرمایه تجاری پا به قلمرو صنعت نگذاشت. دلالتی و معامله گری، بخصوص بازی با ارز، سودآورترین قلمرو برای سرمایه در بازار داخلی باقی ماند. اما علت این ناکامی ها در خود این سیاستها نبود. مشکل بر سر عدم توفیق در اجرای ابعاد دیگر پلاتفرم رفسنجانی بود.

جمهوری اسلامی در بن بست است، زیرا در عصر کمبود سرمایه در سطح جهانی، در عصر شکست استراتژی های توسعه مبتنی بر حمایت از بازار داخلی، در عصر جهانی شدن سرمایه و نقش کلیدی سرمایه و تکنولوژی غربی در تولید صنعتی، در عصر بازار آزاد و رقابت تکنولوژیک برای بازارهای فراملی، هنوز یک "جمهوری اسلامی" است. کارگر ایرانی، با توجه به سطح عمومی توان صنعتی و فنی و عملی اش، جزو ارزانترین ها در دنیاست. اما حتی اگر مزد را به صفر برسانند و اعتصاب را با اعدام جواب بدهند، باز ایران به یک حوزه اقتصادی دارای رابطه ارگانیک با سرمایه داری غربی تبدیل نمیشود. مشکل رژیم ایران نظیر مشکل برزیل نیست. به روسیه شبیه است. مشکل سرمایه داری ایران اقتصادی نیست، سیاسی، ایدئولوژیکی و حکومتی است.

آیا نفت را از قلم نیانداخته ایم؟ آیا معقول تر نیست کاهش بهای نفت را در بن بست رژیم برسمیت بشناسیم. بنظر من به دو دلیل نفت فاکتوری محوری نیست. اولاً، نفس سقوط قیمت نفت و ناتوانی تولید کنندگان از ایجاد ثبات در بازار نفت مستقیما به اوضاع سیاسی در خاورمیانه و بافت حکومتی آن ربط دارد. رونق نفتی سالهای هفتاد میلادی بدون وجود یک ایران و یک عربستان سعودی پرو — آمریکایی و غربی و طیفی از کشورهای نفتی با دولتهای متحد و

مشتری آمریکا، عملی نبود. وجود جمهوری اسلامی و تکاپوی اسلامی و تضادها و کشمکشهای اساسی میان دول منطقه، فاکتور مهم تری در سقوط قیمت نفت در مقایسه با اشباع انبارهای اروپای غربی است. ثانیاً، در غیاب این فاکتورهای استراتژیکی و غیر اقتصادی (به معنای روزمره کلمه) اقتصاد ایران حتی در بدترین حالت به یک سوبسید چند میلیارد دلاری از محل نفت دسترسی دارد که بسیاری از کشورهایی که استراتژی صنعتی شدن را نسبتاً با موفقیت پیش برده اند، یا لااقل از ثبات و رشد بادوام تری برخوردار شده اند، از آن محروم بوده اند. بهای نفت مهم است و حتی از نظر عددی حیات و ممات رژیم به آن گره خورده است، اما مبنای بن بست امروز رژیم نیست.

بحران آخر

شکست سیاست رفسنجانی و شروع تجدید نظر در ابعاد اقتصادی این سیاست، بنظر من گویای فلج رژیم اسلامی از نظر سیاست اقتصادی است. این البته دوران "نظم نوین" است و باید جا را برای محیرالعقول ترین تحولات باز گذاشت. چه بسا شکاف در غرب، ظهور یک آلمان از ناتو جسته و اتمی و در تدارک جنگ با رقبا که دنبال متحدی در منطقه میگردد، نه فقط جمهوری اسلامی بلکه اسلام بطور کلی را برهاند. اما بر مبنای فاکتورهای قابل پیش بینی دنیای امروز، بنظر بن بست اقتصادی جمهوری اسلامی بن بست آخرش است. تجدید نظرها و سازماندهی اقتصاد صبر و دفع وقت شاید انفجار سیاسی محتوم را چند صباحی به عقب بیاندازد. اما مرحله مهم بعدی در سرنوشت جمهوری اسلامی، مرحله ای سیاسی است. .

ملت، ناسیونالیسم

و برنامه کمونیسم کارگری:

بازبینی "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش"

» ٭ fĀ 3 Š ٭ ٭ آ

بخش اول

چهارده سال قبل، وقتی روی پیش نویس برنامه اتحاد مبارزان کمونیست و بعدا برنامه حزب کمونیست ایران کار میکردیم، بند مربوط به حق ملل در تعیین سرنوشت خویش یکی از سر راست ترین و بی ابهام ترین بخشهای برنامه محسوب میشد. اگر اشتباه نکنم حتی یک رفت و برگشت جدلی ساده هم پیرامون این بند خاص صورت نگرفت. اتحاد مبارزان کمونیست و در مرحله بعد حزب کمونیست ایران "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" را بعنوان یک فرمول بدیهی و بدون قید و شرط و تفسیرناپذیر در برنامه های خود گنجانده بودند. بعد از سالها امروز دوباره در جریان تهیه یک برنامه حزبی با این فرمول روبرو شده ایم. اما اینبار، برعکس، هیچ چیز این فرمول سر راست و بی ابهام بنظر نمیرسد. در واقع هر تک کلمه این عبارت مشکل دار، نامعین و ابهام برانگیز است. این فرمول، با این شکل، بنظر من نمیتواند در برنامه حزب کمونیست کارگری جای بگیرد. هدف این نوشته، که در چند شماره انترناسیونال خواهد آمد، یک بازبینی انتقادی از ملت و ملی گرایی و مفاهیم کلی تر و واقعیات سیاسی ای است که زیربنای این فرمولبندی را میسازند. بر مبنای این مباحثات کلی تر، بعدا فرمول مشخصی که برای برنامه حزب درست میدانم را طرح خواهم کرد.

چه چیز عوض شده است؟

هم ما و هم واقعیات بیرونی هردو تغییر کرده ایم. بدون شک آن حقیقت سوسیالیستی که چهارده سال قبل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را بعنوان یک اصل بدیهی در برنامه ما گنجانده بود امروز هم به روشنی قابل درک است. مصداق پراتیکی بند حق تعیین سرنوشت برای ما در آن مقطع مساله کرد و کردستان بود. فرمول عام حق ملل در تعیین سرنوشت در واقع یک مقدمه چینی اصولی برای صدور این حکم زمینی، صحیح و کاملاً کمونیستی بود که مردم کردستان از نظر کمونیستها در ایران حق دارند برای رفع ستم ملی حتی جدا شوند و دولت مستقلی تشکیل دهند، که تصمیم گیری در این مورد با خود مردم کردستان است و نه کل مردم ایران و یا دولت و نهادهای مقننه مرکزی، و بالاخره اینکه کمونیستها هرنوع اعمال قهر علیه استفاده از این حق توسط مردم کردستان را محکوم میکنند و در مقابل آن می ایستند. در متن انقلاب ۵۷ این معنی واقعی و عملی بند حق ملل برای جریان ما بود و بطور مشخص هدف

آن کوبیدن ناسیونالیسم ایرانی و افشای مبلغین رنگارنگ لشگر کشی برای "حفظ تمامیت ارضی کشور" در جناحهای راست و چپ بورژوازی ایران بود.

تا آنجا که به کردستان برمیگردد، در اساس موضع ما چیزی عوض نشده و نباید بشود (در بخش آخر این نوشته به نکاتی در نقد مقوله خودمختاری و نیز به طرح پلاتفرم مشخص حزب برای حل مساله کرد خواهم پرداخت). اما مشکل فرمولهای کلی، و در واقع حسن آنها، اینست که فراگیرند و محمل ها و کاربستهای عملی مختلفی پیدا میکنند. مطمئناً در همان ۱۴ سال قبل نیز فرمول عمومی ما از نظر خود ما دفاعی از فدرالیسم و یا خرد کردن کشورهای بزرگ به اجزاء باصطلاح ملی و قومی نبود. حتی همان زمان هم اگر کسی تذکر میداد که این فرمول عمومی فقط به مساله کرد و فلسطین منحصر نیماند و حق تشکیل دولت خواه نا خواه به فرانسوی زبانهای کانادا در کبک، به باسکها، به کاتالونی ها، به صربها و کرواتها و چک ها و اسلواکی ها و مقدونی ها و گرجی ها و افخازی ها و اسکاتلندی ها و ولزی ها و آفریکانها و زولو ها و با قدری دستکاری به سیکها و شیعیان و مسیحی ها و یا حتی به "ملت سیاه" در واشنگتن و خلاصه به هر عده که در دفاتر جایی و اذهان کسانی یک ملت محسوب شده اند تعمیم پیدا میکند، قطعاً جدلی که سر این بند نداشتیم فوراً براه میافتاد. اما این تذکر آن روز داده نشد و این جدل صورت نگرفت. و این آن راهی است که ما آمده ایم و تغییری است که کرده ایم. با طرح مباحثات کمونیسم کارگری جریان ما نسبت به ماهیت اجتماعی و تاریخی جنبشها و گرایشات سیاسی مختلف، و از جمله و بویژه ناسیونالیسم، و تقابل تاریخی - جهانی آنها با سوسیالیسم کارگری حضور ذهن بسیار بیشتری یافت. ملت و ملی گرایی، حتی در مورد "ملل اقلیت" و یا تحت ستم، اکنون در چهارچوب تاریخی و تحلیلی وسیعتری ارزیابی و قضاوت میشود و لذا معانی وسیع تر فرمول عمومی حق تعیین سرنوشت با حساسیت و موشکافی بیشتری دنبال میشود. بعلاوه، چه با فروکش تب و تاب و شتاب دوران انقلاب ۵۷ و چه با بلوغ نظری و سیاسی جنبش ما، احکام برنامه ای اکنون هرچه بیشتر در یک چهارچوب جهانی سنجیده میشوند. فرمول عمومی حق ملل از زیر سایه مساله کرد و کردستان و سرنگونی رژیم اسلامی بیرون میاید و وزن عمومی و جهانی خود را پیدا میکند. در یک مقیاس جهانی فرمول حق ملل در تعیین سرنوشت خویش بهیچوجه قطبنمای سوسیالیستی ای برای عبور از درون جنگل منافع و تضادهای "ملی" بیشمار نیست.

اما بیش از ما، خود جهان مادی و واقعیت تاریخی تغییر کرده است. اشاره من به رویدادهای دوران بحران و سپس فروپاشی بلوک شرق و جهان پس از جنگ سرد است. اگر از چرخش های جنبشهای آزادیبخش سابق به سمت غرب و مدل بازار در سالهای آغازین بحران بلوک شرق بگذریم (چرا که بهرحال جریان ما در توهمات چپ سنتی نسبت به ترقی خواهی ناسیونالیسم جهان سومی و ناسیونالیسم اقلیتها سهیم نبود)، حرکتهای استقلال طلبانه و سپس جنگها و نسل کشی های "ملل" افسار گسیخته در اروپای شرقی و مرکزی براستی مطالبه ملی و استقلال طلبی را حتی در چشم کسانی که از حداقلی از انساندوستی برخوردارند بی ارزش و حتی در موارد زیادی انزجار آور کرده است. همه میتوانند ببینند که چگونه ناسیونالیسم ترجمه مادی خود را در گورهای دسته جمعی و "پاکسازیهای قومی" و کوره های آدم سوزی پیدا میکند، و چگونه نه فقط مطالبه ملی، بلکه حتی خود مقوله ملت و هویت ملی در بسیاری موارد غیر اصیل و دست ساز محافل سیاسی خاص است.

رویدادهای ملی جهان پس از جنگ سرد فرمول علی‌الظاهر خیراندیشانه و منصفانه "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" را بالاجبار به بازبینی‌ای انتقادی می‌سپارد. بنظر من، برای کمونیسم کارگری نتیجه این بازبینی جز رد فرمول در شکل کنونی اش نمیتواند باشد.

حق ملل در تعیین سرنوشت خویش:

معمایی در پنج کلمه

بحث اصلی من درباره مساله ملی و "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" از شماره بعد و در نقد نفس هويت ملی شروع میشود. در این بخش، بگذارید کمی راجع به این فرمول با صدای بلند فکر کنیم. بیائید اجزاء این فرمول را در همین صورت ظاهر آن یک به یک واری کنیم. این کمک میکند تا لااقل یک سلسله از سوالات و تناقضاتی را که میتواند نقطه شروع بحث ما باشد پیدا کنیم.

۱- از آسان‌ترین و کم تناقض‌ترین جزء شروع کنیم: "تعیین سرنوشت خویش". منظور از این عبارت چیست؟ ملتی که حق تعیین سرنوشت خود را بدست می‌آورد (اگر فعلا فرض کنیم معانی "حق" و "ملت" بر ما معلوم باشد) حق چه کاری را بدست آورده است؟ از نظر تاریخی و همینطور در سنت کمونیستی این عبارت به معنی حق جدایی و تشکیل یک کشور مستقل است که "ملت" مورد بحث در آن "ملت اصلی" یا "اکثریت" محسوب بشود.

سنتا، دو رشته بدفهمی و یا سوء تعبیر وارد این بحث شده است. ایراد اول، که بخصوص در عبارت فارسی "تعیین سرنوشت خویش" غلظت بیشتری هم پیدا میکند، تلقی به اصطلاح دموکراتیک و آزادیخواهانه کاذبی است که در خود این عبارت تعبیه شده است. نفس عبارت، بخصوص در تبیین فارسی و استفاده از کلمه رومانتیک و حماسی "سرنوشت"، یک مشروعیت از پیشی را با خود یدک میکشد. و کدام انسان باشرف و آزادیخواهی هست که واقعا از اینکه کسی، هرکسی، "سرنوشت خویش" را خود تعیین کند به وجد نیاید و آن را یک امر مقدس و گامی به پیش در امور بشر نداند. عبارت self determination در زبان انگلیسی برای مثال فاقد این استنباط شورانگیز و حماسی است، اما بهرحال این مشروعیت از پیشی را تا حدودی با خود حمل میکند. اما تشکیل یک کشور جدید، برای مثال از مردم شمال ایتالیا که احیانا عده‌ای هم اکنون مشغول تدارک اسناد هویت ملی مستقل آن هستند، یا مردم موسوم به تامیل یا باسک، هنوز هیچ چیز راجع به اینکه این مردم، فردی یا جمعی، با این تحول سرسوزنی بیش از قبل اختیار "سرنوشت خویش" را بدست خواهند گرفت یا خیر نمیگوید. نظام داخلی کشور جدید، چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی، تابع کشمکشها و تحولات دیگری است که تاثیرات نفس استقلال بر آن از پیش قابل پیش بینی نیست. کشور جدید میتواند ارتجاعی تر، نابرابر تر، سرکوبگر تر و مردم آن میتوانند بیحقوق تر و مستاصل تر از قبل از آب دربیایند. یک نگاه ساده به دنیای پس از جنگ سرد که تابلوی عظیمی از "ملت" های مستقل شده و "سرنوشت خویش بدست گرفته" را به نمایش گذاشته است برای درک این مساله کافی است. بعدا در بررسی مقوله "ملت" به این خواهیم رسید که چگونه در تبلیغات ناسیونالیستی حاکمیت ملی بسادگی با حاکمیت آحاد آن "ملت" یکی جلوه داده میشود. این حقیقت پرده پوشی میشود

که در واقع نفس حاکمیت بنام یک ملت و قرار گرفتن هویت ملی بعنوان مبنای حقوقی و معنوی وجود یک کشور، خود ناقض حق حاکمیت شهروندان و محدود کننده حق مردم واقعی در "تعیین سرنوشت خویش" است.

خلاصه کلام حق تعیین سرنوشت یعنی حق جدایی و تشکیل کشوری به نام یک ملت معین. صحبت بر سر تحقق حقوق مدنی و فردی و گسترش اختیارات مردم و یا دموکراسی به معنی رایج کلمه نیست. مشروعیت از پیشی مستتر در این عبارت زائد و غیر واقعی است.

سوء تعبیر دوم عمدتا به مقولات خودمختاری اداری و فرهنگی و خودگردانی و نظایر اینها مربوط میشود. به رسمیت شناسی حق تعیین سرنوشت از نظر حقوقی و سیاسی و همینطور در تاریخ جنبش کمونیستی، برای مثال در تبیین لنین و برنامه سوسیال دموکراسی روس و بعد بلشویکها، به معنی حق جدایی است و نه هر سناریوی بینابینی که برقراری رابطه متفاوتی میان ملت مربوطه با قدرت و دولت مرکزی را پیشنهاد میکند. بحث حق تعیین سرنوشت به معنی اخص به این مقولات مربوط نیست. برسمیت شناسی این حق به معنی قبول حق برقراری رابطه حقوقی و اداری ویژه ای میان یکی از "ملل" ساکن کشور با دولت و سایر شهروندان نیست. این نکته را بعدا در بخش آخر مقاله که به نقد خودمختاری میرسیم بیشتر توضیح خواهم داد. اینجا به این تاکید اکتفا میکنم که برخلاف حق جدایی که لااقل از نظر صوری متوجه ارتقاء موقعیت یک "ملت" در روابط بین المللی و نیز حذف تبعیض ملی در رابطه میان شهروندان و دولت است، کسب خود مختاری و اتونومی، برعکس، بیانگر ایجاد نوعی نابرابری جدید میان شهروندان یک کشور بر مبنای تعلق ملی است. این ادعا یا امید که خودمختاری متوجه جبران ستمهای گذشته و تضمینی در برابر اعاده تبعیضات در آینده خواهد بود، تغییری در این حقیقت که مبنای خودمختاری تعریف یک رابطه نابرابر جدید و زنده نگاهداشتن کشمکش و تمایز ملی در چهارچوب یک کشور است نمیدهد. بنابراین دفاع کمونیستها از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، با هر تعبیری که از این شعار وجود داشته است، تکلیف مساله خودمختاری و خودگردانی و غیره را روشن نمیکند. حق ملل در تعیین سرنوشت خویش فرمولی برای مجاز دانستن قانون اساسی های "رنگین کمانی" و درجه بندی شهروندان بر حسب تعلقات ملی و قومی در کشورهای "کثیرالمله" نیست. لااقل در سنت کمونیستی ای که این فرمول را برای برنامه های ما به ارث گذاشته است چنین تفسیری از این حق به عمل نیامده است.

بهرحال این تعبیرات امروزه ضمیمه این فرمول است. عبارت "تعیین سرنوشت خویش" تیترو خوبی برای جدل بر سر این استنباطات هست، اما قطعا مقوله کارسازی برای بنا کردن یک فرمول روشن و آزادیخواهانه کمونیستی در قبال ملت ها و مساله ملی نیست.

بهررو ما در این بحث، حق "تعیین سرنوشت خویش" را منحصرا بعنوان حق جدایی و تشکیل یک دولت ملی مستقل بکار میبریم.

۲- کلمه کلیدی دیگری که باید در آن دقیق شویم کلمه "حق" یا عبارت "برسمیت شناختن حق" در شروع فرمول است. وقتی کسی "حق" ملل در تعیین سرنوشت خویش را به رسمیت میشناسد، آن را چه نوع حقی میداند و خود را به چه

فکر یا فعلی متعهد میکند؟ به رسمیت شناختن یک حق یعنی چه؟

در نظر اول ممکن است این سوال زائد و یا بهانه گیرانه تلقی شود. اما واقعیت اینست که مجادله بر سر این سوال، آنهم تنها از یکی از زوایای آن، تاریخا یک عرصه مهم در مباحثات کمونیستی بر سر مساله ملی بوده است. منظور من شخصا مباحثات پیرامون تبصره انترناسیونالیستی و پرولتاریایی است که دقیقا به دلیل تفسیر بردار بودن عبارت فوق فورا در پی آن آورده میشود: "برسمیت شناسی حق تعیین سرنوشت (حق جدایی) فی نفسه و لزوما به معنای توصیه جدایی نیست." این تبصره حاکی از قائل بودن به نوعی طبقه بندی از "حقوق" در جامعه است. فورا معلوم میشود که خود کلمه "حق" بخودی خود چیزی راجع به اهمیت، مطلوبیت و گاه حتی امکانپذیری مادی تحقق آن به ما نمیگوید و قاعدتا از مایی که حقی را "به رسمیت" میشناسیم بسته به اینکه این حق از چه نوع باشد انتظارات مختلفی میرود. حق حیات، حق امرار معاش، حق تشکل، حق طلاق، حق مصرف دخانیات، حق سفر به فضا همه جزو حقوق مردم هستند. همه باید به رسمیت شناخته شوند، اما همه از یک منشاء در فلسفه سیاسی و جهان نگر و آرمانهای ما مایه نمیگیرند و مکان مشابهی را در سیستم فکری و اولویتهای اجتماعی ما اشغال نمیکند.

حق ملل در تعیین سرنوشت خویش چه نوع حقی است؟ مقایسه رایج، مقایسه حق تعیین سرنوشت با حق طلاق است. حق طلاق باید وجود داشته باشد، اما خود جدایی لزوما توصیه نمیشود. دفاع از حق طلاق معادل توصیه طلاق نیست. اما این قلمرو بنظر من بسیار خاکستری است. مقایسه حق تعیین سرنوشت با حق طلاق بنظر من از یک جنبه مهم قیاسی همراه کننده است و این را پائین تر در بررسی مقوله ملت خواهم شکافت، اما اینجا لااقل این روشن است که حق تعیین سرنوشت از نظر کمونیستها از زمره "آن حقوقی" نیست که باید نظیر حق رای، حق سلامتی یا حق آموزش، هرچه بیشتر بطور مادی تحقق هم بیابد و پیاده شود. بلکه حقی است که باید برسمیت شناخت، و سپس، با توجه به مضمون اغلب کشمکشهای ملی که تابحال شاهد بوده ایم، آرزو کرد یا حتی کوشید حتی المقدور مورد استفاده قرار نگیرد. گفتن اینکه کسی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را برسمیت میشناسد، لاجرم، هنوز بخودی خود اینرا توضیح نمیدهد که وی چه جایگاهی برای این حق قائل است و آن را چه نوع حقی میداند.

اما تفسیر بردار بودن مقوله حق به اینجا خاتمه نمییابد. برسمیت شناسی حق ملل در تعیین سرنوشت به معنی تعهد به چه عمل سیاسی ای است؟ تصویب یک نظام فدرال در صورت کسب قدرت و یا اعطای حق جدایی به "ملل" ساکن کشور؟ همبستگی و یاری با جنبشهای جدایی طلب؟ آیا برسمیت شناسی این حق به معنی قرارداد اتوماتیک جنبشهای جدائی طلبانه در زمره جنبشهای آزادی خواه و مترقی است؟ طبعا این یک دریچه دیگر برای ورود تفسیرهای مختلف است. تبیین لنین از مساله، برای مثال، بدست بر اصل اجتناب از جدایی متکی است و به حق تعیین سرنوشت بعنوان یک حق "منفی" نگاه میکند. برسمیت شناسی حق تعیین سرنوشت به اعتقاد لنین به این معناست که اولاً، کمونیستها با الحاق اجباری و "بکار بردن قهر و یا روشهای غیرعادلانه" برای ملحق نگاهداشتن ملل مخالفند و ثانياً، معتقدند که این فقط حق خود ملت مربوطه است که در مورد جدایی و عدم جدایی تصمیم بگیرد. این تبیین حاکی از هدف و نگرشی کمونیستی و انترناسیونالیستی است که ما هم عینا در تنظیم برنامه های حزبی قبلی مد نظر داشتیم. اما از نظر حقوقی ابهام را کاملاً از میان بر نمیدارد. میتوان برای مثال به این اشاره کرد که حتی در صورت برسمیت نشناختن حق جدایی

برای یک ملت، کمونیستها همچنان با بکار بردن قهر و روشهای ناعادلانه در برابر مطالبات و حرکات استقلال طلبانه توده های مردم مخالفند و آن را محکوم میکنند. اما جنبه دوم این تعبیر، یک سوال بزرگ تر را پیش میکشد و تا حدودی باز جنبه اول را مبهم میکند. "خود ملت مربوطه باید تصمیم بگیرد". بسیار خوب. فرض کنیم هویت ملی آن ملت قابل تعریف باشد و بشود مردم و مراجعی که نباید در این تصمیم دخالت کنند را معلوم کرد. اما چگونه میتوان تشخیص داد، تا چه رسد به اینکه تضمین کرد، تصمیم به جدایی تصمیم خود آن ملت بوده است. مشکل این فرمول اینست که از یک طرف مفهومی از "اراده ملی" را در خود مستتر دارد و فرض میگیرد. این توهم میدان پیدا میکند که گویا در میان تمام مسائل جامعه بورژوازی که در آن اراده ها و منافع، طبقاتی هستند، موضوعی به نام جدایی ملل یافت شده است که در آن میشود یک اراده همگانی و ماوراء طبقاتی را، که دیگر نه اراده طبقه حاکمه، بلکه اراده کل "ملت" است، سراغ کرد و به اجرا درآورد. در سطح نظری این یک آوانس ضمنی به ناسیونالیسم و جنبش ناسیونالیستی است. اما از طرف دیگر این تبیین دروازه را برای بحث از هردو سو مبنی بر اینکه آیا تصمیم اتخاذ شده (له یا علیه جدایی) تصمیم خود ملت بوده است یا خیر باز میگذازد. پروسه ای که در آن تصمیم "خود ملت" معلوم و ثبت میشود چیست؟ چگونه میتوان برای مثال تحقیق و اثبات کرد که جدایی های اخیر در کشورهای بالتیک یا چکسلواکی انعکاس اراده خود ملل جدا شده و تصمیماتی مشروع و اصیل بوده است یا خیر؟

این سوال که چه کسی در مورد اصالت و صحت پروسه اظهار نظر یک ملت در مورد جدایی و عدم جدایی تصمیم میگیرد، بحث حق تعیین سرنوشت را مجدداً به نقطه اول برمیگرداند. آیا دخالت دولت مرکزی یا کمونیستها و یا حتی توده مردم "ملت بالادست" در قضاوت اصالت حقوقی تصمیم "ملت پائین دست"، خود بنا به تعریف نافی برسمیت شناسی حق ملل در تعیین سرنوشت نیست؟ و متقابلاً، آیا چشم بستن بر این پروسه و عدم دخالت در آن به معنی عدول واقعی از "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" و جایگزین کردن آن با "حق ناسیونالیسم در تعیین سرنوشت ملل" نخواهد بود؟ به اندازه کافی مهمات برای یک مرافعه ملی جدید در همین سوال وجود دارد.

و بالاخره باید یادآوری کرد که پروسه معلوم کردن اراده ملت، که رفراندوم و مراجعه به افکار عمومی تنها یکی از اشکال آن است، بهرحال یک پروسه فرمال و حقوقی است. اعم از اینکه مانند کشورهای بالتیک احزاب راست افراطی روی موج تبلیغات منکوب کننده غرب و با سلب رای از قریب نیمی از جمعیت، استقلال را عملی کنند، یا یک رفراندوم آزاد و بدور از فشار و ارباب فوق برنامه به چنین تصمیمی منجر شود، بهرحال برای کمونیستها نمونه مادی ای از اعمال اراده واقعی توده مردم زحمتکش در سرنوشت شان نخواهد بود. کلمات و عباراتی نظیر حق، "تصمیم آزادانه خود ملت"، و امثالهم این واقعیت را میپوشاند که آنچه عملاً دارد اتفاق میافتد، حتی در دموکراتیک ترین پروسه ها، نه متحقق شدن یکی از حقوق قائم به ذات و همواره معتبر انسانها، نظیر آزادی بیان و یا حق طلاق، بلکه انتخابی میان سناریوهای مختلف بورژوازی برای سازماندهی اداری و آرایش ایدئولوژیکی جامعه است و انسانها در این پروسه بعنوان آحاد یک "ملت" و بر مبنای هویت های کاذب و آگاهی های وارونه شرکت میکنند. ممکن است در این یا آن مورد معین استفاده از حق تعیین سرنوشت زندگی مادی انسانهای زیادی را برای دوره ای کم مشقت تر کند. اما توصیف این تحولات و سخن گفتن از آنها در قالب مقولاتی مانند حق و آزادی و اعمال اراده، ماهیت مشروط و طبقاتی پروسه را میپوشاند. برای یک کمونیست لاجرم برسمیت شناسی حق ملل در تعیین سرنوشت منطقاً موجب همان تکالیف و تعهداتی نمیشود

که برسمیت شناسی حقوقی که مستقیماً از آرمانهای انسانی و مساوات طلبانه اثباتی کمونیسم برمیخیزد. بنظر من تبیین شیوه برخورد کمونیستها به استقلال طلبی ملی تحت عنوان "برسمیت شناسی" نوعی "حق" و لاجرم قرار دادن این مساله در کنار سایر حقوقی که برای تحقق آنها در جامعه میجنگیم، بیش از آنکه شفافیت ایجاد کند، مایه ابهام و بدفهمی میشود.

۳_ و بالاخره به مقوله ملت میرسیم. ملت چیست؟ این از آن سوالهاست که مادام که نپرسیده اند می پنداریم پاسخشان را میدانیم. واقعیت اینست که ملل یا ملت مبهم ترین و پرمعضل ترین جزء این فرمول است. نقد مقوله ملت یک محور اصلی بحث من در این نوشته است و اساساً در بخش بعد به آن میپردازم. اما اینجا برای تکمیل مرور اجمالی مان بر اجزاء فرمول حق تعیین سرنوشت، بدون تفصیل و استدلال به تناقض محوری مقوله اشاره کوتاهی میکنم.

به مثال حق طلاق برگردیم. مثالی گویاست. تفاوت حق جدایی ملل با حق طلاق اینست که بر خلاف طلاق که در آن دو طرف موجوداتی حقیقی و از نظر هویتی قابل ارجاع و معین هستند، هویت شان در زمان و در مکان استمرار دارد، در مورد حق ملل چنین تعبیری از تعیین و عینیت و استمرار هویت طرفین نمیتوان بدست داد. معلوم نیست که حق جدایی به چه موجودیتی دارد اعطا میشود. تلاشهای ناموفق زیادی برای بدست دادن تعریفی از ملت بعمل آمده است. تعبیر ابژکتیو، که به فاکتورهایی مانند اشتراک در زبان، سرزمین، تاریخ، رسوم و آداب و غیره اشاره میکند، و تعبیر سوبژکتیو، که به نحوی از انحاء تعلق ملی را منتج از انتخاب خود توده مردم تصویر میکند. همه این تعاریف هنگامی که با تقسیم بندی ملی واقعی دنیا مقابل قرار داده میشوند نادرستی و ناخوانایی شان با واقعیت را آشکار میکنند.

ملت مقوله ای متعین و به سادگی قابل تعریف و بازشناسی نیست. این عدم تعیین در سطوح مختلف قابل بررسی است. ملیت قابل ردیابی به نژاد و یا حتی قومیت نیست. قابل ردیابی به مشخصات بیولوژیکی مردم نیست، با حضور و زندگی در یک سرزمین واحد مشخص نمیشود. ملیت و تعلق ملی زبان یکسان نیست، رسوم واحد نیست، ازلی نیست، ابدی نیست، محصول تاریخ است، بوجود میاید و از میان میرود، تغییر میکند و بازتعریف میشود. از نظر فیزیکی، ملت یک موجودیت یگانه با تنی واحد با ذهنی واحد نیست، موجودیتی مرکب از آحاد انسانی متعدد و نسلهای مختلف و دائماً در حال تغییری از انسانهاست. تا این زمان تعریفی از ملت که بتواند هویت مشترک ملی را بطور ابژکتیو، بر مبنای مشخصات قابل مشاهده و غیر قابل تفسیری بیان کند بدست داده نشده است. هریک از فاکتورهای فوق، یا هر مجموعه ای از آنها، نظیر زبان مشترک، تاریخ و فرهنگ مشترک، سرزمین مشترک و غیره را مبنا قرار دهیم با قدری تعمق به غلبه استثنائات بر قاعده عمومی و به ذهنی بودن و اختیاری بودن کل دسته بندی ملی و حتی خود فاکتورها پی میبریم. در میان همه هویتهایی که در طول تاریخ برای دسته بندی انسانها تراشیده شده است، از تعلق خونی، قبیله ای، قومی، جنسی، نژادی و غیره، ملت از همه مواج تر، نامعین تر، غیر قابل اثبات تر و ذهنی تر و از نظر تاریخی مشروط تر است.

ملیت برخلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به مذهب شبیه است.

اما برخلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح فرمال هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید. (هرچند برخی محققین ملت و ملی گرایی چنین تعبیر سوپژکتیوی از این مقوله بدست داده اند). این خصوصیت، ملیت و تعلق ملی را از کارآیی و برندگی سیاسی باورنکردنی ای برخوردار میکند. طوقی است بر گردن توده های وسیع مردم که کسی منشاء آن را نمیداند و نمیتواند جستجو کند و با اینحال وجود آن آنقدر طبیعی و بدیهی است که همه آن را بخشی از پیکر و وجود خویش میپندارند. اما نسل ما این شانس را دارد که در زمان حیات خود بطور روزمره شاهد خلق ملتهای جدید و بی اعتباری مقولات ملی قبلی باشد و لذا میتواند هویت ملی را بعنوان یک محصول اقتصاد سیاسی لمس کند و چه بسا نقد کند. ملیت یک قالب برای دسته بندی و آرایش دادن به انسانها در رابطه با تولید و سازمان سیاسی جامعه است. ملت جمع افرادی با یک ملیت یکسان نیست، برعکس، تعلق ملی فرد محصول نازل شدن هویت ملی جمعی بر اوست. این ملل نیستند که جدا و یا ملحق میشوند، بلکه این الحاق ها و جدایی های تحمیلی به توده های انسانی است که ملتها را شکل میدهد. ناسیونالیسم محصول سیاسی و ایدئولوژیک ملتها نیست، برعکس، این ملتها هستند که محصول ناسیونالیسم اند.

همانطور که گفتم بحث تفصیلی تر در نقد هویت ملی را باید به شماره بعد موکول کنیم. اینجا همینقدر لازم بود اشاره شود که مقوله ملت که محور فرمول "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" است، مقوله ای است نامعین و غیر ابژکتیو. این به این معنی نیست که تعلق ملی و هویت ملی غیر مادی و خیالی است. بلکه به این معناست که مستقلا و در تفکیک از دوره تاریخی و روندهای سیاسی و موازنه ایدئولوژیکی در هر مقطع در جامعه قابل تعریف نیست. ملت مقوله ای قائم به ذات نیست. محصول جاری و دائما در حال تغییر قلمرو سیاست است. به این اعتبار، حق ملل در تعیین سرنوشت خویش مبهم تر و نامعین تر از آن است که یک اصل پابرجای سیاسی و برنامه ای تلقی شود.

با توجه به آنچه قبلا بحث شد، اگر معنی تحت اللفظی این فرمول را مبنا قرار بدهیم، برسمیت شناختن حق ملل در تعیین سرنوشت به معنای سپردن حق تصمیم گیری یکجانبه برای تشکیل یک دولت مستقل به هر مجموعه ای از مردم است که خود، یا جریانی به نیابت آن، داعیه هویت ملی مستقل داشته باشد. این را بسختی میتوان یک اصل آزادیخواهانه کمونیستی نامید.

واقعیت این است که "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" برای کمونیستها به چیزی جز آنکه از کلماتش مستفاد میشود اشاره میکند و ما بعنوان کمونیست دقیقا تنها در این معنی غایب و غیابی این شعار است که واقعا ذینفعیم. برسمیت شناختن حق دسته بندی های ملی و قومی به اینکه هریک کشور خویش را تشکیل دهد، از نظر من یک اصل پرنسپیی کمونیستها نیست - حتی اگر تعبیر مینیمالیستی و بنظر من صحیح لنین از تکالیف ناشی از این برسمیت شناسی را بپذیریم. اما نه برای لنین و نه برای ما صورت ظاهر این فرمولبندی و تعهدات حقوقی ناشی از آن اصل مساله نیست. شعار حق ملل در تعیین سرنوشت فرمولی برای مقابله کمونیستها با یک واقعیت تلخ تاریخی و تضمین کم مشقت ترین راه پشت سر گذاشتن آن در مسیر مبارزه برای رهایی و آزادی انسان است. این واقعیت تلخ، ستم ملی است که از قضا فرمول حق تعیین سرنوشت حتی اشاره ای به آن ندارد. نقش این فرمول برای لنین و بلشویسم و برای ما تسهیل مبارزه برای وحدت طبقاتی علیرغم تفرقه افکنی ملی، مبارزه علیه ستم و تبعیضات ملی، و جلوگیری از نشر سموم ملی گرایی

در جنبش طبقه کارگر بوده است. امروز، در مقطعی که این تفرقه حکم میراند و تلاش ما برای وحدت کارگران تلاشی خلاف جریان است، در مقطعی که ملی گرایی و ملت تراشی میلیونها انسان را در اقصی نقاط جهان و قبل از همه در قلب اروپا به خون میکشد و بیخانمان میکند، در مقطعی که جهانی شدن تولید، پوچی تعلق ملی و رابطه تنگاتنگ "سرنوشت" مردم کل جهان را جلوی چشم آنها گرفته است، شرط مبارزه واقعی با ستم ملی و تفرقه ملی، استفاده از شعاری است که خود میتولوژی ملت و "سرنوشت" های ملی جداگانه را تقویت نکند. اگر فرمول حق تعیین ملل در تعیین سرنوشت خویش روزی چنین مصرف سازنده ای برای جنبش کمونیستی داشته، امروز، در دوران دیگری در حیات مقوله ملت، این فرمول چیزی جز خورجینی از تناقضات و ابهامات و توهم پراکنی ها نیست. ادامه دارد

• xÄz vzl

À³fÄš½Á

در روسیه بدون شک با یک موج بازگشت روبروئیم. اما نه از آن نوع و نه به آن شدتی که اقتصاد گرایان مدافع جناح گایدار و مفسرین غربی که هنوز در فاز قبل بسر میبرند و "بازار بازار" میکنند میل دارند باور کنیم. پیامی که نتیجه انتخابات روسیه به محافل حاکمه روسیه و به غرب فرستاد هشدار بود در مورد عواقب سیاسی شوک درمانی کور اقتصادی که صندوق بین المللی پول تشویق میکند و عدم حساسیت به فعل و انفعالات فکری و سیاسی در درون توده طبقات کارکن جامعه که به فقر مطلق کشیده میشود _ عارضه ای که جریان گایدار و شرکاء به پشتوانه حمایت سیاسی بیدریغ غرب به آن مبتلا شده بودند. هشدار انتخابات روسیه مبنی بر خطرات یک سیاست مواجهه گرانه در قبال طبقات زحمتکش در داخل روسیه و شانه بالا انداختن غرب به تتمه داعیه های قدرت مدارانه بورژوازی روسیه در صحنه بین المللی، فورا در غرب بگوش گرفته شد. ناتو به قیمت رنجاندن چندین دولت اروپای شرقی، عملا، ولو تا اطلاع ثانوی، حیطه نفوذ روسیه در شرق اروپا را برسمیت شناخت. انتقادات اقتصادی مفسرین غربی به رفرمیستها و دموکراتها در روسیه گسترش یافت ("شوک همه چیز و درمان هیچ") و بالاخره هیولای ژیرینووسکی را، که در شرایط دیگری چه بسا با تشریفات شایسته ابله آبادی به استقبالش میرفتند، برای توجیه دنده عقب سیاسی و اقتصادی شان در افکار عمومی جهان به صدر اخبار و گزارشات راندند.

برنامه حرکت بسوی سرمایه داری بازار در روسیه مورد تجدید نظر کسی در محافل حاکمه روسیه نیست. مدل دیگری از توسعه سرمایه داری در درون بورژوازی مطرح نیست. نارضایتی مردم را باید دور بزنند و از در دیگری وارد شوند. برای دوره ای معماران کار آشنای سازش طبقاتی در الیت اداری و صنعتی جامعه قدیم، که علی الظاهر در انهدام پارلمان پیشین از میدان بدر شده بودند، نفوذ و نقش بیشتری یافته اند. گایدار، فدروف و همفکرانشان در روسیه و در غرب، انفجار قیمت ها و هرج و مرج کامل در روسیه را پیش بینی میکنند، مردم اروپا نگران عروج فاشیسم و عظمت طلبی روس اند. تنها امید، تکان خوردن سوسیالیستی طبقه کارگر روسیه است.

À šŁµ> xŁĀ> gZ

انترناسیونال

xZ@žZ }®™fŁ~ Í±ĀĉĀĴ~ [-Š äž®²ĉ

شماره ۱۳ - فروردین ۱۳۷۳ (آوریل ۱۹۹۴)

- ستون اول - منصور حکمت
- ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری - منصور حکمت (بخش دوم)
- "انفجار اجتماعی" در فرانسه - نادر بکتاش
- زن در زندگی و مرگ - منصور حکمت
- تعیین حداقل دستمزد برای سال ۷۳ و شاخصهای کارگران - شهلا دانشفر
- جنبش کارگری سوئد تحولات و چشم اندازها - فاتح شیخ الاسلامی
- در حاشیه - کورش مدرسی
- آینده مبهم صلح خاورمیانه - آذر ماجدی
- خشونت علیه کودکان، آئین تربیتی انسان امروزی! - ثریا شهابی
- زنده باد اول ماه مه - حزب کمونیست کارگری ایران
- فرودستی زن تاکی؟ - تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست ایران

آهفآ>fzf< Ñ¼• âÁα> y-Àžò

{-%œ£> feò

موافقتنامه "غزه و جریکو" که چهار چوب کلی اولین مرحله در جهت خودمختاری، و به تعبیر طرف فلسطینی استقلال، فلسطینی ها از دولت اشغالگر اسرائیل را تعیین می کند، امید به پایان یک جنگ خونین و طولانی که بر کل منطقه تاثیرات مخرب عمیقی گذاشته را نوید داد.

از ابتدا روشن بود که این طرح منصفانه نیست. پی ال او از موضع ضعف پای این موافقتنامه، که اختیارات بسیار محدودی به اداره کنندگان فلسطینی آتی نواره غزه و جریکو تفویض می کند، امضاء گذاشت. (این طرح و جزئیات آن در انترناسیونال ۸-۹ بررسی شده است.) ولی حتی پیاده کردن همین طرح نیز با وقفه و سنگ اندازی روبرو شد. طبق این موافقتنامه، عقب نشینی ارتش اسرائیل می بایست ۱۳ دسامبر آغاز شود و تا ۱۳ آوریل ۹۴ خاتمه یابد، ولی یک هفته بیشتر به این موعود باقی نمانده و ارتش هنوز از جای خود تکان نخورده است.

بدنبال امضای موافقتنامه، خشونت و درگیری در مناطق اشغالی بالا گرفت. ده ها فلسطینی، توسط ارتش اسرائیل و یا اسکان یافتگان یهودی در مناطق اشغالی کشته شده اند. کمپ ها و مدارس فلسطینی ها توسط اسکان یافته گان و به بهانه انتقام عملیات تروریستی از جانب نیروهای فلسطینی به آتش کشیده شده اند. خشونت و جنایت کور ازجانب هر دو طرف اعمال می شود. کمپین ترور و بمب گذاری از جانب "حماس"، سازمان فلسطینی حزب اللهی که مخالف طرح صلح است، نیز شدت گرفته است. ولی مثل همیشه فلسطینی ها قربانیان اصلی خشونت و سرکوب سازمان یافته دولت اشغالگرند. "پاکسازی" نوار غزه از "عناصر نامطلوب" فلسطینی سیاست امنیتی اسرائیلی هاست. فعالین فلسطینی که برای امنیت اسرائیل و اسرائیلی های خطرناک ارزیابی شوند به قتل می رسند. آخرین قربانیان این سیاست ۶ عضو الفتح بودند که در تاریخ ۲۸ مارس توسط ارتش اسرائیل کشته شدند. این عده به نیروی پلیس فلسطینی تعلق داشتند که قرار است بزودی در نوار غزه مستقر شود. گفته می شود که ارتش اسرائیل دیگر فلسطینی ها را بازداشت و زندانی نمی کند. چون آزادی زندانیان هم اکنون در دستور است "عناصر نامطلوب" بسادگی به قتل می رسند.

کشتار دستجمعی "هبرون" توسط یک یهودی آمریکایی الاصل اسکان یافته در هبرون و با کمک نه چندان پنهان ارتش اسرائیل نقطه اوج خشونت های اخیر بود. این کشتار وحشیانه و سرکوب خشن فلسطینی ها توسط ارتش اسرائیل بدنبال این واقعه، عدم امکان همزیستی فلسطینی ها و اسکان یافته گان یهودی را که آزادانه اسلحه حمل می کنند، و فارغ البال به کودک فلسطینی که به سوی آنها سنگ پرتاب می کند "در دفاع از خود" تیراندازی می کنند، نشان می دهد.

علیرغم این واقعیت آشکار، دولت رابین حاضر نیست حتی مذاکره در مورد سرنوشت آتی شهرک های یهودی در مناطق اشغالی را آغاز کند. نه تنها قدمی در جهت پس دادن مناطق تحت اشغال اسکان یافتگان به فلسطینی ها برداشته نشده است، بلکه حتی این مناطق تحت نام حفظ امنیت این دسته گسترش یافته است. بالای سر هر شهر و دهکده فلسطینی یک یا چند شهرک اسرائیلی وجود دارد که در واقع حکم پادگان ارتش اشغالی را دارد. هر یک از این شهرک ها توسط نیروی وسیع ارتش حفاظت می شود، و اسکان یافتگان هم جملگی مسلحند. علیرغم کشتار دستجمعی هبرون، و قتل های هر روزه ای که توسط اسرائیلی های مقیم مناطق اشغالی علیه فلسطینی ها، از کودک و بزرگ، انجام می گیرد، دولت رابین حتی از مذاکره راجع به خلع سلاح اسکان یافتگان سر باز می زند.

استقرار پلیس فلسطینی در نوار غزه یکی از مفاد موافقتنامه صلح است. ولی پلیس فلسطینی حق نخواهد داشت در کار اسرائیلی های ساکن غزه، که از آزادی کامل حمل اسلحه برخوردارند، دخالت کند. در صورت مشاهده خلافی از جانب اسرائیلی ها، حتی قتل، پلیس فلسطینی فقط مجاز است مراتب را به ارتش اسرائیل گزارش کند. فلسطینی ها پس از استقرار باصطلاح دولت فلسطینی نیز کماکان شهروند درجه دو باقی خواهند ماند. یهودیان آن شهروندان ممتازی هستند که به حکم "الهی" جانشان مقدس است. آنها مجازند که در دفاع از خود آزادانه اسلحه حمل کنند، پلیس آتی فلسطینی حق ندارد به آنها نزدیک شود، ارتش اسرائیل مأمور حفظ امنیت آنهاست و مثل مورد هبرون و صدها مورد دیگر حتی وقتی آشکارا به جان و حریم فلسطینی ها تجاوز می کنند، در بهترین حالت رویش را به طرف دیگر برمی گرداند. فلسطینی ها در عوض در معرض شلیک تفنگ همه، از پلیس خودی، ارتش اشغالگر، و ستلر اسرائیلی قرار دارند.

کشتار هبرون علیرغم نیت قاتل، تحرکی در مذاکرات صلح ایجاد کرد. ولی مساله اینجاست که هنوز هیچیک از ضرب الاجل های مقرر در موافقتنامه رعایت نشده است. به گزارش خبرگزاری های بین المللی، انتظار و ندیدن تغییری محسوس در اوضاع و احوال، فلسطینی ها را نسبت به آینده صلح بی اعتماد و ناامید کرده است. و اعتبار و محبوبیت پی ال او و شخص یاسر عرفات آسیب بسیاری دیده است. در صورتیکه دولت اسحاق رابین در شیوه برخورد خود به پروسه صلح تجدید نظر نکند، انتظار تحولی جدی در اوضاع و احوال نمی توان داشت.

دمکراسی و دیکتاتوری

بورژوازی فرانسه به استقبال "انفجار اجتماعی" میرود

ج. اف. فلد

نحوه تهاجم دولت راست فرانسه به دستاوردهای اجتماعی و کارگری مردم این کشور شکلی تکراری، و رفته رفته مسخره پیدا کرده است. دولت با سر و بیگدار حمله می کند و بعد با همان سرعت عقب می نشیند و سر افکنده پوزش میطلبد. نخست وزیر و وزرایش با تهدید جلو می آیند و با تعظیم پس می روند. در اعتصاب افرانس مدیر کل کمپانی و طرح ارائه شده برای اخراج وسیع را عوض کردند؛ در ماجرای تخصیص پول فراوان به مدارس خصوصی، در حالیکه مدارس دولتی از کمبود معلم و بودجه رنج می برند، نزدیک بود خود جناب وزیر هم کله پا شود و قضیه با واگذاری پول به بخش دولتی خاتمه یافت، در طرح "حداقل دستمزد برای جوانان" که دستمزد حداقل جوانان را بیست درصد کاهش می داد با قسم و آیه که "منظورمان این نبود" مفاد زیادی را عوض کردند و عقب نشستند.

تبلیغات منگ کننده بورژوازی درباره "بازار" انگار خودشان را هم خرفت کرده و فکر می کنند که مردم به هر چیزی که مورد نیاز بازار و سرمایه داران است تن خواهند داد. اما اعتراضات چند ماه اخیر آنها را متوجه می کند که قضیه به این سادگی ها نیست و باید راههای دیگری پیدا کنند.

سوسیال دمکراسی: خواب و خیال

دولت سوسیالیست میتران برای یک دهه، با ایجاد این باور که خواست تحول جامعه و بهبود زندگی از بالا و از کانال نهادهای ریاست جمهوری و پارلمان و وزارتخانه ها در حال پیگیری است، آرمانهای حق طلبانه و تحول خواه بخش قابل ملاحظه ای از جامعه را در خواب و انتظار نگهداشت. متعاقب آن در دو سه سال اخیر رخوت و دلزدگی و دلمردگی روحیه حاکم بر جامعه شد. رویدادهای چند ماه گذشته اما حاکی از این است که اعتراض، و آنهم اعتراض رادیکال، دارد خودش را بر فضای عمومی جامعه حاکم می کند. طبق نظر خواهی ها حدود دو سوم مردم فرانسه آمادگی این را دارند که از جنبش های اعتراضی حمایت کنند. اعتصابات مثل افرانس و مزدبگیران صنعت ماهیگیری و غیره، سمپاتی افکار عمومی را جلب کردند و نزدیک به یک میلیون نفر برای دفاع از "مدرسه دولتی" به خیابانها ریختند. عبارتی که بیش از هر چیز شنیده و خوانده می شود "انفجار اجتماعی" است و انتقال اخبار مربوط به اعتراضات و اعتصابات معمولاً با این جمله شروع می شود: "به خشونت و قهر متوسل نشد و در آرامش برگزار گردید..." رادیکالیسم حرکات اعتراضی تبدیل به خصوصیت اولیه ای شده است که فقدان مایه تعجب می شود. خانمها و آقایان در قدرت را آنقدر ترس برداشته که واکنش هایشان در مواردی یکسره به کمدی تبدیل می شود. در تظاهرات اخیر معدنچیان در پاریس در مقابل هر ۴ کارگر یک پلیس ضد شورش بسیج شده بود! و البته ناگفته نماند که این معدنچیان فرزندان و نوادگان همانهایی هستند که جزء "افتخارات ملی" محسوب می شوند و فیلمی را که از زندگی و مبارزاتشان در قرن نوزدهم ساخته اند - ژرمینال - قرار است با فیلمهای آمریکایی رقابت کند و فاتح بازارهای سینمایی جهان شود.

جامعه ای که از قبل مبارزات کارگری چند نسل است که حداقل دستمزد و روز کار ۸ ساعته و دو روز تعطیل در هفته و بیمه بیکاری و غیره را جزء حقوق "طبیعی" اش می داند بسادگی تسلیم این نمی شود که به قرن نوزدهم و دوران بی حقوقی مطلق اش بازگردانده شود. از طرف دیگر سرمایه هم که "کمونیسم" را به خاک سپرده و آگهی "حاکمیت ابدی بازار و دمکراسی" را بر تمام در و دیوارها چسبانده تحمل این را ندارد که کسی کوچکترین مانعی بر سر کارکرد آزادش علم کند: حداقل دستمزد و بیمه بیکاری و غیره جزء مایملک کمونیسم هستند که باید با او به خاک سپرده شوند. باید هر چه زودتر از شر این میراث شوم کمونیسم و مبارزات کارگری که

"حق دموکراتیک" سرمایه را ضایع و مختل می کند خلاص شد.

جنگ اقتصادی، راه حل سیاسی

دو رادیکالیسم مطالباتی اقتصادی در مقابل هم قرار گرفته اند: رادیکالیسم بورژوازی ماهیت تعرضی دارد و می خواهد از شر تمام الزامات اجتماعی تحمیل شده بر سرمایه خلاص شود؛ رادیکالیسم متقابل ماهیت تدافعی دارد و مصر است که این الزامات اجتماعی را که دستاوردهای تاریخی مبارزاتی، و تضمین کننده حداقل ضروری برای زندگی است حفظ کند. طبیعی است که این تقابل پاسخ را در عرصه سیاست باز خواهد یافت. سیر وقایع چند ماهه اخیر فرانسه و نحوه عمل دولت و پاسخ بخشهای مختلف جامعه به او، که در ابتدای این مقاله به آنها اشاره شد، نشانگر اینست که بورژوازی نمی تواند از طریق پیشروی تدریجی و جنگ و گریز پراکنده به تمام هدفش، یعنی استقرار کامل یک بازار که در آن خبری از حقوق اجتماعی شهروندان نباشد، دست بیابد. پیشرویهای اقتصادی و حقوقی بورژوازی در این جنگ اگر چه ضروری هستند ولی نمی توانند جای یک جنگ کامل و تمام عیار سیاسی - اجتماعی را بگیرند. پشت حریف را باید در سیاست به خاک مالید. راه دیگری وجود ندارد.

در صورتیکه یک گرایش قدرتمند کمونیسم کارگری در فرانسه، و حتی خارج از این کشور شکل نگیرد بورژوازی فرانسه به احتمال قوی به طرف استقرار یک دیکتاتوری سیاسی عریان سوق داده خواهد شد. قهر پلیسی و ناسیونالیسم ابزارهای ضروری این دیکتاتوری هستند.

قهر پلیسی

نیروهای مسلح بورژوازی حضوری هرچه بیشتر و بیشتر در جامعه پیدا می کنند. بهانه ها هم زیاد است: خارجیان غیر قانونی، افزایش جرائم و دزدی، گسترش استعمال مواد مخدر اعتصابات و اعتراضات خشونت آمیز و غیره. بورژوازی از طرفی نیروهای سرکوبگرش را کارآزموده و مجرب می کند و از طرف دیگر افکار عمومی را به قهر پلیسی و کاربرد خشونت عادت می دهد. پلیسی که امروز در مواجهه با مواد مخدر و جرائم و خارجی غیر قانونی - که همه محصولات و فرآورده های کارکرد خود سرمایه داری هستند - تقدیس می شود فردا برای دفاع از "وحدت ملی" و سرکوب کارگران که تولید ملی را به آشوب می کشند و روزنامه هایی که افکار ضد ملی را نشر می دهند و غیره، به عرش اعلاء رسانده می شود و همه کاره می شود.

ناسیونالیسم

"وحدت ملی" برای خروج از بحران و در نتیجه سرکوب آنهایی که زیر بار فداکاری در راه قدرت رقابت سرمایه های ملی در سطح بین المللی نمی روند، "وحدت ملی" علیه آمریکا که به تهاجم اقتصادی علیه فرانسه دست می زند، "وحدت ملی" علیه تهاجم فرهنگی "زبان انگلیسی" که هویت ملی فرانسوی را تضعیف می کند، "وحدت ملی" برای رساندن فرانسه به جایگاهی برتر در اروپا و جهان و غیره و غیره.

ناسیونالیسم مناسب ترین زوررق ایدئولوژیکی است که بورژوازی فرانسه می تواند بر تن پلاتفرم اقتصادی اش کند تا بتواند آن را به جامعه تحمیل کند. پیش شرط استقرار کامل بازاری که در آن هیچگونه قید و بند اجتماعی پیشروی سرمایه را کند نکند، حاکمیت یک دیکتاتوری سرکوبگر و متکی به قهر است. و پیش شرط چنین حاکمیتی مجاب کردن بخشی از جامعه به ضرورت قهر است: قهر علیه کسانی که با مطالبات اقتصادی - سیاسی و دموکراتیک خود انسجام ملی را که برای خروج از بحران و مقابله با کشورهای رقیب الزامی است مخدوش می کنند. زیر پرچم سه رنگ و به خاطر حفظ آن می توان دریایی از خون براه انداخت تا دیگر کسی جرات نکند مطالبه اش را بر زبان بیاورد و به خاطر آن مبارزه کند.

نطفه دیکتاتوری در درون دموکراسی بسته میشود.

مقدمه

سوئد برای چندین دهه قبله گاه بین المللی رفرمیسم بود. مدل سوئدی الگوی موفق سوسیال دموکراسی و یونیونیسم، گل سرسبد سوسیالیسم بورژوازی، مایه مباحثات بورژوازی در ادعایش مبنی بر تحقق پذیری نوعی "سوسیالیسم" بدون دست بردن به انقلاب کارگری و همچنین آلترناتیو سوسیالیسم دموکراتیک غرب، در دوران جنگ سرد، در برابر سوسیالیسم توتالیتار اردوگاهی بشمار میرفت.

بدنبال سقوط پر سر و صدای سوسیالیسم اردوگاهی بلوک شرق و جنجال ایدئولوژیکی که غرب حول آن براه انداخت، جهان ما دارد آخرین مراحل برچیدن بی سر و صدای سوسیالیسم دموکراتیک غرب را نیز تجربه میکند.

مدل سوئدی، که در مقایسه با جوامع رفاهی معاصر بالاترین سطح رفاه اجتماعی توأم با حفظ سلطه و سودآوری سرمایه را در دوره بعد از جنگ جهانی دوم ببارآورد، پیشرفته ترین آلترناتیو جناح چپ بورژوازی در مجموعه رنگارنگ سوسیالیسمهای غیر کارگری ای بود که طی تحولات بحرانی سالهای اخیر یکی پس از دیگری صحنه را ترک کردند.

با سقوط مدل سوئدی بیشک مسائل متنوعی نظیر رفرمیسم در جهان امروز، تجربه سوسیال دموکراسی در قدرت و در اپوزیسیون، سرنوشت چشم انداز "سوسیالیستی" و استراتژی سیاسی و اقتصادی سوسیال دموکراسی پس از دولت رفاه، موقعیت عمومی یونیونیسم در جنبش کارگری، اتحادیه های موجود و مبارزه اقتصادی طبقه کارگر، نقش کارکردی و ساختاری اتحادیه در سد کردن فعالیت توده ای و مستقیم کارگران، محدودیتها و موانع نهادی ای که نظام کورپوراتیستی سر راه مبارزه کارگری گذاشته، پدیده دولت رفاه از دیدگاه طبقه کارگر، کلا جایگاه اصلاحات در استراتژی انقلاب کارگری و غیره میتواند در پرتو تجارب عینی طبقه کارگر سوئد طی تحولات اجتماعی دو دهه اخیر و با هدف نقد اسطوره هائی که حول اینگونه مسائل رایج است، برای بررسی و بازبینی در دستور جنبش سوسیالیستی کارگری قرارگیرد.

در اینجا بررسی تفصیلی هیچیک از این تمها مورد نظر نیست. مساله محوری مقاله حاضر مشخصا آواری است که در نتیجه سقوط مدل سوئدی هم اکنون بر سر طبقه کارگر سوئد فرو ریخته است.

کارگران سوئد بخاطر چندین دهه امید بستن به یونیونیسم و سوسیال دموکراسی امروز دارند تاوان سنگینی پس میدهند. در تمام دوران دولت رفاه، طبقه کارگر آخرین بخش جامعه بود که از سفره رفاه اجتماعی بهره میگرفت اما در هنگامه برچیدن این سیستم، اولین بخش جامعه است که حیات اقتصادی، حقوق و دستاوردهای مبارزاتیش مورد تعرض طبقه حاکم قرار میگیرد. این در شرایطی است که جنبش کارگری سوئد به دلایل تاریخی قابل فهم تا حدود زیادی در برابر تعرض جاری بورژوازی خلع سلاح است و در تلاش برای سازمان دادن یک مقابله موثر، مستقیما با سد اتحادیه و سوسیال دموکراسی روبروست.

چشم انداز "همکاری" طبقاتی در یک چارچوب ایدئولوژیک مبتنی بر مصالح "اقتصاد ملی سوئد"، همچنین سازمانیافتگی بورژوازی طبقه کارگر در یک ساختار صنفی _ بوروکراتیک اتحادیه ای خوانا با این چارچوب عقیدتی و متناظر با استراتژی سازش طبقاتی، آن ابزارهای ایدئولوژیک و سازمانی در دست سوسیال دموکراسی و جنبش یونیونیستی سوئد بوده که تاریحا توسط آنها توانسته اند بخش اعظم جنبش

کارگری را نه تنها از تعرض بازدارند بلکه در برابر تعرض و توطئه بورژوازی خلع سلاح کنند.

این یک گفته جافتاده در میان کارگران سوئد است که مبارزات رادیکال کارگری (ومشخصا اعتصابات غیرقانونی) در سوئد همیشه بجای دو طرف سه طرف داشته: کارگر، کارفرما و اتحادیه (البته + حزب سوسیال دمکرات). تجارب گوناگون جنبش کارگری سوئد طی نیم قرن گذشته و بطرز ویژه ای رویدادهای چند سال اخیر درستی این گفته را به روشنی نشان داده اند.

تحولات سالهای اخیر اما در عین حال زمینه عینی مساعدی برای آغاز یک پروسه بازاندیشی جدی در میان طیفی از فعالین رادیکال در صفوف جنبش کارگری سوئد بخصوص در سطوح فعالیت محلی بدست داده است.

یک محور اصلی فعالیت رادیکال کارگری در دوره اخیر تلاش رهبران رادیکال و فعالین محلی برای بسیج نیروی توده ای طبقه کارگر در مقابله با یورش گسترده و برنامه ریزی شده بورژوازی بوده است. ولی این تلاشها همگی در همان گام اول با دیوار مخالفت علنی یا کارشکنی ها و سردواندن های LO (فدراسیون سراسری اتحادیه های کارگران سوئد) و کل سلسله مراتب اتحادیه ای روبرو شده و عقیم مانده اند.

در برخورد با این واقعیت ملموس شمار قابل توجهی از پیشروان و فعالین جنبش کارگری چاره اندیشی درباره اساسی ترین معضلات مبارزاتی طبقه کارگر سوئد را به یک مشغله اصلی خود تبدیل کرده اند.

در این دوره پرمخاطره از حیات طبقه کارگر سوئد، LO با اتخاذ یک مشی بسیار پاسیو، آگاهانه از سازماندهی مبارزات – حتی تدافعی – طبقه کارگر برای حفظ دستاوردها شانه خالی کرده و در اقتدا به حزب سوسیال دمکرات با هدف فرصت دادن به جناح راست بورژوازی برای انجام تغییرات "لازم" در سیستم اجتماعی، علنا خنثی نگهداشتن جنبش کارگری و تبدیل آن به انبار آراء انتخاباتی برای قدرت گیری مجدد سوسیال دمکراتها درانتخابات آتی را وظیفه خود قرار داده است.

در تقابل با این مشی، بمنظور تحرک بخشیدن به جنبش کارگری و خارج کردن آن از زیر نفوذ فلج کننده سوسیال دمکراسی و یونیونیسم، پیشروان رادیکال کارگری – گرچه هنوز به شیوه ای پراکنده و بی برنامه – پرداختن به یک رشته وظائف در رابطه با مسائل گرهی جنبش کارگری سوئد، از ایجاد حزب کارگری و سازماندهی توده ای آلترناتیو گرفته تا سازمان دادن یک مقابله جدی و موثر در برابر یورش جاری را در دستور خود گذاشته اند که در بخش دوم مقاله جوانب گوناگون آن بررسی میشود. اما قبل از رسیدن به وضعیت کنونی جنبش کارگری سوئد مروری بر سوابق تعرض بورژوازی و زمینه های اقتصادی و اجتماعی آن ضروریست.

۱- پیش زمینه ها

تعرض اخیر بورژوازی سوئد به معیشت و حقوق کارگران و پروسه برچیدن بساط دولت رفاه در سوئد (پروسه معروف به "شیفت سیستم")، برخلاف آنچه سوسیال دمکراتهای این کشور میکوشند در افکار عمومی جا بیندازند، با روی کار آمدن ائتلاف چهار حزب دست راستی در پائیز ۱۹۹۱ آغاز نشده است. حتی – علیرغم آنچه جریانات چپ اپوزیسیون حزب سوسیال دمکرات دوست دارند واقعه نگاری کنند – شروع تعرض با اقدامات "ضدبحران" سوسیال دمکراتها ("کریس پاکت" – زمستان ۱۹۸۹)، که از جمله شامل پیشنهاد انجماد دستمزدها و منع اعتصاب بود، هم مشخص نمیکردد. دو مقطع بالا بیشک نقاط عطفی در سرعت بخشیدن به روند تعرض و گسترش ابعاد آن بوده اند. بویژه از زمانی که با روی کار آمدن دولت کارل بیلت پلاتفرم جناح راست بورژوازی راسا توسط دولتی مرکب از ائتلاف احزاب راست به اجرا گذاشته میشود، محتوای تماما ضد کارگری این تعرضات آشکارتر و در عین حال دامنه اجتماعی آن وسیعتر شده است.

در همین مقطع آخر هم میتوان بدست بر این واقعیت انگشت گذاشت که "توافق" اپوزیسیون سوسیال دمکرات با دولت دست راستی در پائیز

اما همه این دوره بندیها، ضمن اعتبار نسبی، به یکسان گمراه کننده‌اند چرا که عملکرد آکتورهای سیاسی را از نظام اجتماعی، ازگرایشات و ضد گرایشات در مقیاس جامعه، از شرایط متغیر جهانی و محلی که مبارزه و کشمکش طبقات اصلی جامعه در آن جریان دارد، در این مورد مشخصا از بحران جهانی سرمایه داری در دهه هفتاد بمثابة زمینه ساز بحران دولت رفاه و از کشمکش جاری طبقات - نه فقط جناحهای مختلف بورژوازی - بر سر نحوه برخورد به این بحران، جدا میکنند.

پیش زمینه کشمکش جاری بورژوازی و طبقه کارگر در سوئد را، بنابراین، نه در سالهای اخیر بلکه در بروز بحران عمومی دولت رفاه (و ازجمله مدل سوئدی) برمتن بحران جهانی سرمایه داری در سالهای هفتاد باید جستجو کرد.

بحران دولت رفاه

در واقع با بروز بحران جهانی سرمایه داری بدنبال افزایش قیمت نفت در نیمه دهه هفتاد بود که بورژوازی سوئد همزمان با بورژوازی سایر کشورهای غربی به صرافت مقابله با وضعیت نامساعدی که برای سود آوری سرمایه پیش آمده بود افتاد. بحرانی که سرمایه سوئد نیز مانند دیگر کشورهای پیشرفته غرب با آن مواجه شده بود، بدلائلی بنیادی تر و فراتر از جهش ناگهانی قیمت نفت، آنقدر عمیق بود که بتواند قابلیت و مطلوبیت تداوم نظام دولت رفاه را - از زاویه منافع بورژوازی - زیر سوال ببرد و بخطر اندازد.

درواقع در همان سال ۱۹۷۰ (بی آنکه هنوز هیچ نشانه ای از احتمال افزایش قیمت نفت بروز کرده باشد) دفتر مرکزی سازمان همکاری و توسعه اقتصادی OECD با ارائه یک گزارش تحلیلی درباره بالا رفتن نرخ تورم بعنوان "مهمترین" مشکل اقتصادی در ردیف "سقوط سهم سود متناظر با افزایش سهم دستمزدها در تولید ناخالص ملی کشورهای صنعتی عضو در فاصله سالهای ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۹"، صراحتا به این کشورها توصیه کرده بود که به کنترل تورم و تثبیت قیمتها اولویت داده و سطح دستمزدها را پائین بکشند، و بدین منظور سیاست اشتغال کامل - شالوده دولت رفاه - را کنار گذاشته و به رشد بیکاری میدان بدهند.

این گزارش و این توصیه در حقیقت سیگنال پایان مطلوبیت دولت رفاه و سیاستهای تامین اجتماعی از زاویه منافع بورژوازی در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری بود. اما سابقه دو دهه متوالی رونق بعد از جنگ و سطح بالای توقع و مبارزه جوئی در صفوف طبقه کارگر این کشورها به هیچ دولتی راه نمیداد که بدون مواجه شدن با خطر سقوط به چنان توصیه خطیری عمل کند. افزایش بهای نفت - که البته بنوبه خود بحران را حادتر میکرد - در آن مقطع به بورژوازی غرب فرصت داد تا با علم کردن این بالای ناگهان "خارجی"، یورش به دستاوردهای کارگران و رفاهیات اجتماعی را از راه کسب سمپاتی ناآگاهانه کارگران و همکاری آگاهانه اتحادیه ها با دزد سر کمتری آغاز کند.

وضعیت خاص سوئد

در این میان، مزید بر عوارض عمومی بحران، اقتصاد سوئد بر اثر رقابت فزاینده ژاپن و کشورهای تازه صنعتی NIC در بخشهایی از صنایع صادراتی دچار مشکلات جدی شده بود. در داخل نیز مشکلات ناشی از سیاستهای اقتصادی دولت، افزایش نامتناسب هزینه های دولتی و صعود نرخ تورم بتدریج نشانه های منفی خود را آشکار کرده بودند.

از سوی دیگر یک رشته مبارزات کارگری رادیکال با اعتصاب کارگران معدن شمال در سال ۱۹۶۹ آغاز شد (اعتصابی که بخاطر آن کارگران معدن بعنوان بارومتر تغییرات در سالهای هفتاد شهرت یافتند). این مبارزات با خواستها و توقعات بالای خود، و تا حد زیادی مستقل از سیاست حزب سوسیال دمکرات و خارج از کنترل اتحادیه ها، بورژوازی سوئد را زیر فشار گذاشته بود. در یک اشاره کوتاه میتوان گفت

مبارزات رادیکال کارگری در این دوره بصورت دو موج اعتصابات گسترده "وحشی" ظهور کرد که علاوه بر کارفرما و دولت بر LO و سیاستهای آن هم فشار وارد ساخته بود. موج نخست در ادامه اعتصاب معادن شمال و طی سال ۱۹۷۰ بیش از ۲۵۰ مورد اعتصاب غیرقانونی، ۲۵ هزار کارگر و جمعا ۱۵۵ هزار روز کار اعتصابی را در بر میگرفت، موج دوم (۷۵-۱۹۷۴) حدودا با همین تعداد اعتصاب (باز هم "وحشی")، شامل ۲۱ هزار کارگر و ۲۲ هزار روز کار بود. این دو موج اعتصابات که تحت رهبری رادیکالیسم کارگری و علیرغم سیاستهای راست صورت گرفته بود علاوه بر کسب خواستهای فوری، در سطح وسیعتری هم بمثابة فاکتور مبارزه فرا پارلمانی کارگران پشت رفرمهای پارلمانی سالهای هفتاد عمل کردند. فشار این تحولات طبقاتی بخصوص بخاطر مقارن بودن آنها با بروز علائم بحران اقتصادی برای بورژوازی سنگین بود.

شاخصهای اقتصادی، پس از یک دوره رونق طولانی مدت که همراه با - و بنویه خود ناشی از - "آرامش محیط کار"، مشخصه اقتصاد سوئد در دوران پس از جنگ بود، اکنون اوضاع را رو به وخامت نشان میداد. میانگین رشد سالانه بارآوری کار که در فاصله سالهای ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۳ در سطح ۳/۲٪ بود طی سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ به ۰/۶٪ سقوط کرد. میانگین نرخ رشد خالص سالانه که طی دهه شصت به ۴٪ رسیده بود در دهه هفتاد نصف شد و تا سطح ۲٪ پائین آمد. تولید صنعتی در فاصله ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۲ مجموعا ۶/۲٪ تنزل یافت. در همین سال ۱۹۸۲ نسبت قروض دولتی به درآمد ملی به سطح ۲۱/۷٪ رسید درحالیکه این نسبت در سال ۱۹۷۴ فقط ۵/۳٪ بود.

در مقابل، خواست افزایش دستمزدها نیز بدلیل بالا بودن تورم، به روال سابق بالا بود و بالاتر هم میرفت: میانگین سالانه افزایش اسمی دستمزد که در فاصله سالهای ۷۰-۱۹۶۵ معادل ۸/۴٪ بود، برای سالهای ۷۵-۱۹۷۰ و ۷۹-۱۹۷۵ به ۱۲٪ رسید، و بالینحال بهبودی در معیشت کارگر ایجاد نمیکرد چرا که افزایش واقعی دستمزد در همین فواصل زمانی بخاطر رشد تورم سیر نزولی داشت (بترتیب از ۶/۲ به ۲/۲ و سپس به ۰/۵ درصد).

نشانه ها به روشنی گویای آغاز پایان، هم در رونق دراز مدت و هم در "صلح طبقاتی" دراز مدت مدل سوئدی بود. انتقال قدرت به ائتلافی از احزاب راست در سال ۱۹۷۶، پس از نزدیک به نیم قرن حکومت سوسیال دمکراتها، نخستین واکنش بورژوازی سوئد به مقتضیات جدیدی بود که در پیش رو داشت.

تعرض ناموفق

علیرغم بقدرت رسیدن احزاب راست، هنوز جناح راست بورژوازی سوئد پلاتفرم حاضر و آماده ای برای تغییر ریل اقتصاد کشور نداشت. برچیدن دولت رفاه هنوز در دستور سیاستمداران بورژوا قرار نگرفته بود - گرچه جدال نظری حول این مساله در محافل روشنفکران و متفکران بورژوا بطور جدی در گرفته بود. بعبارت دیگر بورژوازی سوئد در کل همچنان تامین سودآوری بالای سرمایه در چارچوب اقتصاد نیمه دولتی و موازین و مجراهای کورپوراتیستی را میسر ارزیابی میکرد.

بعلاوه جنبش کارگری ای که آنروز رودرویی بورژوازی قرار داشت از نقاط قوت و تکیه گاههای اجتماعی بمراتب مساعدتری - در مقایسه با اواخر دهه هشتاد - برخوردار بود. اعتصابات غیر قانونی نیمه اول دهه و حضور یک رادیکالیسم نسبتا قوی کارگری بورژوازی را در ایجاد هر تغییری دست به عصا کرده بود. در جبهه بورژوازی هم جناح راست هنوز زمینه را برای یک تعرضی همه جانبه آماده نمیدید: اولاً در صفوف خود از توافق لازم برخوردار نبود (طی شش سال حکومت، یعنی دو دوره برد انتخاباتی، از ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۲ ائتلاف احزاب راست چهار کابینه عوض کرد). ثانياً از توافق عمومی و پشتیبانی ضمنی سوسیال دمکراسی نیز مانند امروز برخوردار نبود.

با اینهمه ائتلاف دست راستی در دوره دوم حکومت خود (۱۹۸۲-۱۹۷۹) به تبعیت از پلاتفرم جناح راست بورژوازی بین المللی (و مشخصا تاجریم) دست به حملاتی مقدماتی و کم دامنه علیه سیاستهای رفاهی و دستاوردهای کارگران زد که شامل قطع کامل بیمه برای روز اول

بیماری، تغییر مقررات بیمه بیکاری و بازنشستگی بزبان کارگران و کاهش بودجه کمونها برای مراقبت از اطفال بود. سوسیال دمکراتها با وعده لغو همین اقدامات انتخابات سال ۱۹۸۲ را بردند و البته به وعده خود هم عمل کردند (مقایسه کنید با امروز که حزب سوسیال دمکرات در آستانه انتخاباتی که با احتمال زیاد برنده آن خواهد شد با صراحتی بی سابقه هرگونه قولی در مورد الغاء قوانین ضد کارگری دولت کارل بیلر را رد میکند! در بخش دوم باز به این مساله میرسیم).

علاوه بر این حملات در سطح دولتی، سازمان کارفرمایان سوئد SAF هم کوشید تا با توجه به موقعیت سیاسی مساعد، آنچه را که جبهه سرمایه در برابر مبارزات کارگری نیمه اول دهه هفتاد از دست داده بود بازپس بگیرد. بدین منظور SAF با خواست برچیدن مذاکره سراسری و قراردادهای دسته جمعی در صدد رویارویی با کارگران و اتحادیه ها برآمد و دست به یک لوک آوت سراسری زد (۱۹۸۰)، که کارگران با اعتصابات گسترده بطور جدی و سریع با آن بمقابله برخاستند و SAF ناچار به عقب نشینی گردید. در این رویارویی که از آن بنام "کشمکش بزرگ ۱۹۸۰" یاد میشود جنبش کارگری با نشان دادن گوشه ای از ظرفیت واقعی خود در مقابله با تعرض بورژوازی، توانست اجرای این تعرض را که در آمریکا و انگلستان عملا شروع شده بود و در دیگر کشورهای اروپائی هم کم و بیش در دست اجرا بود دست کم در شکل علنی و افراطی آن در سوئد ده سال بعقب بیندازد.

سالهای "طلائی" هشتاد

سوسیال دمکراتها با بازگشت به حکومت در سال ۱۹۸۲، هم قوانین ضد رفاهی راست را لغو کردند هم از طریق کاهش ارزش کرون سودهای کلان به جیب سرمایه ریختند و با این شگرد کوشیدند ضمن بازتولید توهم به ادامه رفهم در صفوف طبقه کارگر، به بورژوازی نشان دهند که در دوران بحران نیز از عهده تامین منافع عمومی سرمایه برمی آیند.

سوسیال دمکراسی سوئد یک بار در سالهای ۱۹۳۰ بطور موفقیت آمیز به مقابله با بحران و بیکاری گسترده برخاست و برخلاف سایر احزاب سوسیال دمکرات اروپا که تن به سیاستهای سنتی اقتصاد بورژوازی داده و بدون اخذ نتیجه رابطه خود با اتحادیه ها راهم تیره کرده بودند، توانست با اتخاذ سیاست دخالت فعالانه دولت در اقتصاد و گسترش بخش دولتی همراه با جلب همکاری اتحادیه ها، اقتصاد سوئد را از آن بحران مشخص بیرون کشد. همین سیاست در دوره بعد از جنگ دوم، این بار با بهره جویی از شرایط مساعد پس از جنگ و با پشتوانه تئوری کینزی به اساس استراتژی اقتصادی حزب سوسیال دمکرات در جهت تامین اشتغال کامل و اجرای یک رشته رفهم در چارچوب معروف به دولت رفاه مدل سوئدی تبدیل شد. این استراتژی در دوران رونق منافع عمومی بورژوازی - یعنی تداوم سودآوری سرمایه از طریق تامین "صلح" در محیط کار در ازای یک رشته رفهم - را بخوبی تضمین میکرد. امری که با بروز بحران عمومی سرمایه داری و روی آوری جناح راست بورژوازی به آلترناتیو راه دادن به مکانیسم بازار بزبان دخالت دولت در اقتصاد، تماما زیر سوال رفته بود.

بازگشت سوسیال دمکراتها به قدرت در ۱۹۸۲ اگرچه لغو قوانین ضد کارگری دولت دست راستی را بدنبال داشت اما به معنی آن نبود که سوسیال دمکراتها به ادامه استراتژی اقتصادی پیشین خود پایبندند.

بعکس آنچه وانمود میکردند، سوسیال دمکراتها از همان آغاز دهه هشتاد اساس و جوهر پلاتفرم راست میتنی بر تفوق مکانیسم بازار بر دخالت دولتی را پذیرفته بودند و تنها در شیوه اتخاذ سیاستهای جدید و شتاب برچیدن دولت رفاه با جناح راست اختلاف داشتند. در نتیجه محتوای سیاست اقتصادی آنان در دهه هشتاد بطور خلاصه یک روند کجدار و مریز در پیاده کردن همان سیاستهای راست با رعایت احتیاط در قبال اعتراض کارگری و در نتیجه موقعیت و موضعگیری اتحادیه ها بود، سیاستی که با اینحال بعنوان هدف اصلی، تامین سودآوری بالای سرمایه و بالا بردن قدرت رقابت اقتصاد ملی سوئد - یعنی اساسیترین منافع عمومی بورژوازی سوئد - را تعقیب میکرد.

اما رونق "طلائی" سالهای هشتاد برای سرمایه سوئد، که عمدتا حاصل کاهش ارزش کرون همزمان با جلوگیری از افزایش دستمزدها (بکمک

LO) بود، دیگر بر خلاف گذشته با هیچ درجه ای از بهبود نسبی در وضعیت کار و زندگی کارگران همراه نبود، بلکه کاهش های مکرر کرون حتی به کاهش واقعی قدرت خرید و سطح زندگی طبقه کارگر هم منجر شد. کافیت اشاره شود که طبق آمارهای موجود طی دهه هشتاد قدرت خرید کارگران سوئد در مقایسه با کارگران انگلیس (که مستقیماً تحت تعرض تاچریسم قرار داشتند) کاهش بیشتری داشته است.

سرانجام با اجرای این سیاستها و بروز نارضایتی های وسیع در صفوف طبقه کارگر یک شکاف آشکار بین حزب سوسیال دمکرات و طیف سمپاتی زورهای آن حزب در میان کارگران ایجاد شد. فشار نارضایتی توده کارگران رهبری را هم به ابراز مخالفت علنی وادار کرد و برای نخستین بار به یک اختلاف نظر آشکار در تاریخ رابطه حزب و اتحادیه شکل داد که به "جنگ رزها" شهرت یافت. اختلافی که البته نه بر سر ضرورت تغییر در نظام دولت رفاه بلکه بر سر چند و چون تغییرات با در نظر گرفتن معیشت و در نتیجه عکس العمل کارگران یا به عبارت دیگر بر سر ملزومات ساکت نگاهداشتن طبقه کارگر در خلال این پروسه بود.

اما هم سالهای رونق هشتاد و هم سیاست کجدار و مریز سوسیال دمکراتها با بروز مجدد بحران در سال ۱۹۹۰ به آخر رسیدند و ضرورت اقدامات اساسی تر برای مقابله با بحران و در نتیجه یک تعرض گسترده تر به معیشت و حقوق طبقه کارگر بمراتب جدیتر از گذشته در دستور بورژوازی سوئد – اعم از راست و چپ – قرار گرفت. طبعاً سوسیال دمکراتهای در حکومت هم ناچار میبایست سیاست مقابله با بحران خود را ارائه میکردند. (ادامه دارد)

جاسوس روسیه در آمریکا و مشکل تاریخ

در یکی از فیلم های کمدی - جنایی پر بیننده، سابقه یک هواپیما ربایی که گمان میرود کار تروریستهای عرب باشد از زبان یکی از شخصیتها چنین توضیح داده میشود: "اول زمین خالی از سکنه بود، بعد دایناسورها بوجود آمدند، بعدها دایناسورها مردند و از لاشه آنها نفت بوجود آمد، بعد نفت دست عربها افتاد و...". تاریخ نگاری رایج دوران جنگ سرد، که امروز برای سیاستمداران و ژورنالیستهای "محترم" مشکل ایجاد کرده است، به همین اندازه قلابی و دلبخواهی بود، بی آنکه مفرح و کمیک باشد. جدال میان اردوگاه شرق و غرب طی جنگ سرد مبارزه حق علیه باطل و اردوگاه شیطان علیه دنیای آزادی تصویر میشد. آنچه که غایب بود اشاره به منفعتهای مادی پشت این جدال بود. امروز اما، با اعلام مرگ شیطان و امپراتوریش، این توضیحات دیگر حتی همین ژورنالیستهای محترم را راضی نمیکند. اول چشم طمع روسیه به اروپای شرقی را کار تتمه اجنه در پارلمان روسیه اعلام کردند. با جهاد مقدس و موقتا موفق یلتیسن علیه این شیاطین قرار بود اوضاع دیگر بر وفق مراد شود. بعد اما معلوم شد روسها دست از سر بوسنیا بر نمیدارند و به خط و نشان کشیدن برای جمهوریهای سابق شوروی و انگولک "امور داخلی" آنها مشغولند. هنوز تفحص تئوریک در باب ریشههای جن زدگی یلتسین به سرانجام نرسیده بود که اعلام شد بخشی از پولی که روسیه از آمریکا می گرفته صرف پرداخت حق الزحمه رئیس بخش مربوط به شوروی در "سیا" برای دادن خدمات به روسها میشده. این ضربه دیگر حتی ژورنالیستها را هم به فکر فرو برد. البته معلوم نیست چند ضربه و جنگ دیگر لازم است تا رمالهای تاریخ حاضر شوند بگویند جنگی که در جریان بود و جنگی که در حال شکل گیری است جز از تقابل منافع ملی دو طرف این دعوا از چیزی دیگر مایه نمیگیرد. روسیه "دمکرات" همان منفعت هائی را تعقیب میکند که شوروی میکرد و آمریکا و کشورهای دیگر میکنند. از جمله اینکه همه در کشورهای هم جاسوس هم دارند، همان جاسوس هائی که رئیس ضد جاسوسی آمریکا نامشان را به روسها میداده. این منفعت ها بجای خود هستند و جدالها در اشکال و گروهبندی های جدید ادامه خواهند یافت.

هواپیماهای ملک فهد و سوسیالیسم برای بورژواها

سوسیالیسم را "متفکرین" امروز دنیای محافظه کاری، دخالت دولت در اقتصاد اعلام فرموده اند. دولتمداران، آکادمیسینهای محترم و ژورنالیستهای "ابژکتیو" در مقابل هر تلاش کارگر و انسان زحمتکش برای مسئول شناختن دولت در قبال تاخت و تاز سرمایه بر زندگی و هستی انسان، تجربه این سوسیالیسم را برخ میکشند و او را به مکانیسم مقدس بازار حواله میدهند و منطق قوی این استدلال را به ضرب دادگاه و پلیس به او میفهمانند. اما منطق قضیه وقتی پای منفعت سرمایه در میان باشد وارونه میشود. اینجا دیگر دخالت دولت در اقتصاد حلال میشود و رقابت آزاد میتواند جایش را به دخالت دولت در "اقتصاد" آنها به قلدر مابانه ترین شکل بدهد. فی المثل دست پادشاه عربستان، خادم

محترم حرمین شرفین، شخصا توسط کلینتون پیچانده شود، زنده بودن صدام در منزل بغلی و لشکریان آمریکائی مستقر در عربستان به رخ مبارک کشیده شود تا حضرت اشرف متوجه شود که معامله با شرکتهای هواپیماسازی آمریکائی مناسب تر از سفارش به رقیب اصلی یعنی شرکت اروپائی ایرباس است و در رقابت آزاد میان شرکت های مختلف برای فروش هواپیما به عربستان، باید آمریکائی ها را انتخاب کنند. ابعاد این "سوسیالیسم" تا جایی ادامه میابد که رئیس جمهور آمریکا رسماً نقش بازاریاب قلدر سرمایه های آمریکائی را در جهان بعهدہ گرفته است.

رابطه دیالکتیکی!

انصافاً از میان رهبران ریز و درشت ناسیونالیست کردستان مسعود بارزانی را باید واقع بین تر از دیگران بحساب آورد. بالاخره هرچه باشد مسعود بارزانی چند پیراهن بیشتر از دیگران در کار بندبازی میان نیروهای مختلف برای شریک شدن در قدرت پاره کرده است. بارزانی در مصاحبه با نشریه نیویورک تایمز واقعیت جاری در کردستان را در قالب مشکل پیچیده "جنبش کردستان" بیان میکند. "ادامه حیات کردستان دمکراتیک به وجود صدام در قدرت گره خورده است." صورت مساله ساده است: حکومت ملی کردستان عراق بر متن دعوای صدام با غرب پا به عرصه حیات گذاشت. حیات روزمره آن هنوز به سخاوت سازمان ملل و آمریکا بستگی دارد و با رفتن صدام موجبی برای ادامه کمک به آن باقی نمی ماند. به این میگویند رابطه دیالکتیکی "اضداد".

کنفرانس آتش افروزان

تصور کنید روسای سندیکاهاى آدمکشی حرفه ای کنفرانسی درباره راههای جلوگیری از خشونت برگزار کنند و رسانه های "ابژکتیو" هم آنرا منعکس کنند و این را تلاشی برای کاستن از خشونت در جامعه بنمایانند. به این کنفرانس چی ها و به این رسانه ها چه خواهید گفت؟ حال این خبر را بخوانید: "نمایندگان رهبران مذاهب و ادیان مختلف جهان، به ابتکار بنیاد صدای وجدان مستقر در نیویورک، کنفرانسی را برای کاستن از تشنجات جهان از طریق تقویت بنیه معنوی و روحی در ترکیه برگزار کردند." البته کنفرانس به سرعت به محل زد و خورد پیروان مختلف الله تبدیل شد و از هم پاشید.

ملت، ناسیونالیسم و

برنامه کمونیسم کارگری

بخش دوم: "لیست استالین"

۱۰۴

بخش اول این نوشته را با یک بازبینی مقدماتی از فرمول "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" آغاز کردیم. هدف البته حلاجی این فرمول نبود، بلکه نشان دادن گوشه ای از تناقضات و ابهاماتی بود که کل مبحث ملت و ملی گرایی به آن آغشته است. در پایان بخش قبل به مقوله "ملت" رسیدیم. بنظر من این مقوله گره گاه اصلی است. مقوله ملت، نه فقط در تفکر چپ و یا در موازین برنامه کمونیستی تاکنونی در قبال مساله ملی، بلکه در بخش اعظم آنچه جامعه امروز بعنوان تاریخ خود و یا هویت و هستی اجتماعی خود به آن رجوع میکند، منشاء یک سردرگمی عمیق و یک وارونگی بنیادی در تحلیل و اندیشه است.

نشان دادن اینکه مکاتب حاکم علوم اجتماعی و تئوری سیاسی، و گاه حتی علوم دقیقه و طبیعی در انتهای قرن بیستم تا چه حد با خرافه و اساطیر عجین اند چندان دشوار نیست. اینکه بشر انتهای قرن بیستم، بویژه از زبان اندیشمندان رسمی اش، پیدایش خود، فلسفه زندگی خود، علل افعال فردی و جمعی خود، منشاء سعادت و تیره بختی یا رفاه و محرومیت های خود و غیره را چگونه و با چه مقولاتی توضیح میدهد، بیشک مایه سرگرمی نسلهای بعد خواهد بود. بعضی از این خرافات البته عمرشان را کرده اند. امروز، برای مثال، علیرغم موج برگشت آنتی سکولاریسم و رونق مجدد بساط مذاهب، برگرداندن "خدا"، لااقل خدای مذهبی، به دانشگاهها و مباحثه علمی، هنوز عملی نیست. اما بستر رسمی تبیین علمی دنیای معاصر، بخصوص در رشته هایی مانند تئوری سیاسی، اقتصاد، جامعه شناسی و روانشناسی بر مقولات و مفروضاتی متکی است که به همان درجه خرافی و غیر حقیقی هستند. مقوله ملت یکی از مهمترین اینها است.

ملت چیست؟

این نقطه شروع بسیاری از مباحثات در مورد ملت و ملی گرایی است. در وهله اول چنین بنظر میرسد که مشکل اصلی دشواری ارائه یک تعریف علمی و یا قابل توافق از مقوله ملت است. این درست است که بدست دادن یک تعریف جامع

و مانع از مقوله ملت بر مبنای یک سلسله مشخصات مادی و قابل مشاهده (نظیر زبان مشترک، سرزمین مشترک، خلق و خوی مشابه و غیره) که بر مبنای آن ملل اصیل در جهان از ملل قلابی تمیز داده شوند، هرکه ملت هست در آن بگنجد و آنکه نیست نگنجد، تا امروز برای علما و سیاسیون مقدور نشده است. استالین، حتی به اذعان مخالفان سیاسی و مکتبی اش، از زمره کسانی است که لیست نسبتاً جامعی از مشخصات تمیز دهنده ملل را گردآوری کرده است. اما، همانطور که پائین تر خواهیم دید، لیست های مشخصات ملل حتی در روایت جامع و استالینی و مکانیکی آن، همین ملل واقعا موجود جهان را به درستی دسته بندی نمیکنند و در اکثرا آنها استثنائات بر قاعده غلبه دارد.

اما بنظر من اشکال بر سر سختی تعریف ملت نیست. در مورد دو جزء دیگر فرمول "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" شاید بتوان با تعریف درست و با بهرحال با توافق بر سر یک تعریف خاص، گره ازکار باز کرد. برای مثال میتوان توافق کرد که "تعیین سرنوشت" در فرمولبندی ما به معنی تشکیل دولت مستقل است و "به رسمیت شناسی" این حق همان معنی سلبی و حداقلی را دارد که مورد نظر لنین بود. در مورد مقوله ملت، اما، اصل مساله بنظر من ابداً اینجا نیست، بلکه یک قدم قبل تر است. مشکل اینجا است که نمیتوان تعریف و لیست مشخصاتی از "ملت" بدست داد (همانطور که نمیتوان در مورد "خدا" یا "سیمرغ" چنین کرد) بدون اینکه بدواً نفس وجود آن اثبات شده یا فرض گرفته شده باشد. چیزی را میتوان بر مبنای مشخصات آن تعریف کرد که خود مقدم بر تعریف ما و مستقل از تعریف ما وجود داشته باشد. اگر این پدیده یا شیئی مستقل از تعریف ما غائب و ناموجود باشد، آنوقت اقدام ما به تعریف مشخصات و خصوصیات آن، در واقع تلاش برای خلق آن است. تعریف مشخصات خدا یک تلاش علمی نیست، بلکه یک اقدام مذهبی، و لذا سیاسی، برای خلق یک خالق قادر در اذهان و زندگی مردم است. ذکر مشخصات هیولاهای موجودات اساطیری تلاشی برای ایجاد تصویر آنها در تخیل شنونده و ازاین طریق تاثیر گذاری بر زندگی و عمل آنهاست. تعریف ملت و مشخصات ملی هم، یک تلاش علمی برای بازشناسی و توصیف ابژکتیو یک موجودیت بیرونی و قابل مشاهده نیست، بلکه دخالتی فعال و سوژکتیو در پروسه شکل گیری ملت و ملتهاست. این اقدامی سیاسی است. تلاش های علمی و دانشگاهی در تعریف مشخصات ملی، جزء و لحظه ای، در یک حرکت وسیع تر سیاسی برای خلق و یا ابقاء و بازتولید ملل اند. تفاوت اینجا است که اگر دین نهایتاً قادر نمیشود خدایی خارج از اذهان و باورهای مردم خلق کند، ملت سازی، یعنی "تعریف" کردن "ملت" به معنای سیاسی و پراتیکی کلمه، در موارد زیاد واقعا به ایجاد دسته بندی های مادی ملی میان مردم منجر میشود.

تلقی حاکم بر اذهان عمومی، بر تفکر دانشگاهی، بر چپ موسوم به کمونیست و حتی بر بخش اعظم جنبش کمونیستی کارگری تاکنونی، این وارونگی را در خود مستتر دارد. حتی در درون چپ و جنبش کمونیستی تاکنونی، تعلق و هویت ملی فرد، نظیر جنسیت او، یک خصوصیت عینی و داده شده و غیر قابل تردید وی محسوب میشود (فعلاً از این میگذرم که تبدیل جنسیت و تفاوت جنسی به یک رکن هویت و خودشناسی اجتماعی فرد هم یک محصول تاریخی قابل نقد جامعه طبقاتی تاکنونی است).

اشاره من اینجا حتی به آن گرایشات متعددی در تاریخ کمونیسم نیست که انواع خاصی از ناسیونالیسم و عرق ملی و

وطنپرستی را تقدیس کردند و بر تارک کمونیسم خود نشاندهند. کمونیسم روسی و چینی و جهان سومی، کمونیسم ضد انحصاری و ضد امپریالیستی و ضد یانکی و کمونیسم سوسیال دموکراتیک - سندیکایی و چپ نویی غربی که بر ویرانه های انقلاب اکتبر روئیدند، همه بیش از آنکه رنگی از انترناسیونالیسم در خود داشته باشند، مشتقات ناسیونالیسم و ناسیونال فرمیسم بودند.

در ایران، کل چپ سنتی، از حزب توده پریروز، تا فدایی و راه کارگر و خط ۳ دیروز و چپ های تازه دموکرات "پسا- جنگ سردی"، همه در یک بستر قوی ناسیونالیستی و میهن پرستانه شکل گرفته اند که نه فقط پذیرش مقوله ملت بعنوان یک واقعیت ابژکتیو بیرونی، بلکه تقدس و تقدیس آن، و بنا کردن کل کائنات سیاسی خویش حول آن، وجه مشخصه اصلی اش است. ملت، برای این جریانات، یک ظرف عمومی است که مردم یک کشور قبل از هر تقسیم بندی دیگری بعنوان طبقات و غیره در آن جا میگیرند. کارگر و بورژوا و زن و مرد و سیاه و سفید، فقیر و غنی و پیرو جوان، به زعم اینها تقسیمات درونی یک "ملت" و جزو متعلقات آن هستند. عبارت چندی آور "کارگران میهن ما" که زینت بخش تقریباً تمام مطالب "کارگری" گروههای این سنت سیاسی است، یا اصرار ناسیونالیستی برای اطلاق "کارگر تبعیدی ایرانی" به کارگر متولد تهرانی که در مرسدس بنز در خود آلمان ۸ سال سابقه کار دارد، همه حاکی از این تقدم تحلیلی و عاطفی مقوله ملت بر سایر تقسیمات واقعی و یا فرضی توده مردم است.

جالب اینجاست که برای اغلب اینها پله تحلیلی بعدی، پس از ملت، هنوز طبقه نیست. بلکه "خلقها" هستند. خلق در این نگرش، ملتی است بی دولت، بی قدرت و معمولاً تحت ستم، در متن یک ملت دیگر. برای چپ ایران، مقوله "خلق ها" لاجرم با یک احساس ترحم و رافت و اغماض خاصی هم همراه میشود. فرهنگ و سنتهای خلقها، راه و رسمی که خیلی از خود خلق مربوطه میخواهند هر طور هست از آن فرار کنند، به بخشی از فرهنگ انقلابی چپ سراسری تبدیل میشود. اگر کشوری به حکم پروسه تاریخی "کثیر الملله" و چندخلقی از آب درآمد باشد، آنوقت کارگران ساکن آن کشور برای رسیدن به حداقلی از آگاهی طبقاتی باید از روی دو هویت ملی بپروند. مقولاتی نظیر "کارگران کرد"، "کارگران بلوچ"، "کارگران آذری" نمونه های دیگری از مقولات ناسیونالیستی رایج در ادبیات چپ سنتی در ایران است.

بهرحال همانطور که اشاره کردم اینها مرکز توجه ما را این بحث نیستند. مشکل این جریانات تحلیلی - تئوریک نیست، معرفتی یا نظری نیست، بلکه ناسیونالیسم و ملت پرستی اثباتی آنهاست.

اشکال اینست که در سنت کمونیسم انترناسیونالیستی نیز تلقی رایج از مقوله ملت و ناسیونالیسم به اندازه کافی انتقادی نیست و بخصوص رابطه ملت و ناسیونالیسم سروته تصویر میشود. در این نگرش، ملت پدیده ای است داده شده و مفروض و قابل مشاهده، و ناسیونالیسم محصول عقیدتی و سیاسی انحرافی و فاسد یک ملت است. ناسیونالیسم خودآگاهی معوجی است که طبقات بالادست میکوشند بر آحاد یک ملت حاکم کنند. صورت مساله برای بخش اعظم کمونیسم انترناسیونالیستی، مبارزه با ناسیونالیسم و جلوگیری از گسترش نفوذ آن در درون یک ملت بوده است. خود ملت، بعنوان یک مقوله، بعنوان یک پدیده، سر جای خود باقی است و مورد سوال یا نقد نیست. ملت موجودیتی فاقد بار سیاسی و طبقاتی خاص تلقی میشود. مجموعه ای از انسانها که اشتراکشان در خصوصیات معینی، یک ملت شان

میکند. مجموعه ای از انسانها که به همین عنوان، بعنوان یک ملت، میتواند بازیگر مستقل و قائم به ذاتی در تاریخ جامعه بشری باشد. میتواند صاحب حق، صاحب دولت، صاحب استقلال و صاحب سرنوشت ویژه ای برای خویش باشد.

در واقع رابطه بر عکس است. این ملت است که محصول و مخلوق تاریخی ناسیونالیسم است. ناسیونالیسم بر ملت مقدم است. اگر این تعبیر را قبول کنیم، آنگاه فوراً روشن میشود که مبارزه کمونیسم با ناسیونالیسم، نهایتاً مبارزه ای بر سر کشیدن ملتها به این یا آن خودآگاهی و عمل سیاسی و اجتماعی نیست، بلکه بر سر نفس تعلق و یا عدم تعلق ملی انسانهاست. بر سر رد و قبول هویت ملی است. پیروزی بر ناسیونالیسم، بدون تحقق بخشیدن به یک گذار از مقوله ملت و هویت ملی، ممکن نیست. و باز روشن میشود که چگونه فرمول برنامه ای "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" با شخصیت و شیئیت بخشیدن به مقوله ملت، بعنوان موجودیتی که از پیش دارای حقوق خاص خویش است، عملاً یک موضع تاکتیکی برای عقب راندن و خنثی کردن ناسیونالیسم را به یک برسمیت شناسی استراتژیکی هویت ملی بدل میکند و به این ترتیب به امر واقعی خود لطمه میزند.

این تمهایی است باید بیشتر در آن دقیق شد. به این منظور باید چند قدم عقب برگردیم از بازبینی مشخصات و مولفه های تعریف کننده یک ملت شروع کنیم.

"لیست استالین":

استالین تنها کسی نیست که تعریفی از ملت و لیستی از مشخصات آن بدست داده است. اما شروع کردن از استالین از این نظر مفید است که اولاً اساس فرمولبندی او تبیینی است که چپ با آن آشناست و خواهی نخواهی تحت تاثیر آن است و ثانیاً، لیست استالین یک لیست التقاطی کمابیش جامع از عمده مشخصاتی است که پیشینیان او برای ملتها بر شمرده اند. استالین از این درجه التقاط برخوردار بوده است که بتواند فاکتورهایی را بعضاً حتی با هم تناقض دارند زیر چتر یک فرمول و یک نظریه واحد در مورد مقوله ملت گردآوری کند.

ملت چیست؟ به روایت استالین ملت به مردمی اطلاق میشود که "در یک روند تکامل تاریخی و به شیوه ای با ثبات، زبان مشترک، سرزمین مشترک، حیات اقتصادی مشترک، و سیما و قالب روانی مشترکی یافته اند که در یک فرهنگ مشترک بازتاب میابد". استالین البته یادآور میشود که ملت بعنوان یک محصول تاریخ، ابدی و ازلی نیست، دستخوش تغییر میشود و آغاز و پایانی دارد. هیچیک از این مشخصات، از نظر استالین، به تنهایی برای ملت نامیدن این یا آن مجموعه مردم کافی نیست. اما غیبت هریک به تنهایی برای سلب عنوان ملت از آنها کافی است. با این مانور تحلیلی، استالین میکوشد، به طرز ناموفقی، گریبان خود را از این مشکل خلاص کند که بر مبنای هریک از تک مولفه ها، ترکیب ملی جهان و لیست ملل واقعی، چه آنوقت و چه امروز، چیز دیگری غیر از ترکیب کنکرت و آمپریکی که عملاً دارد از آب در میآید. استالین خود مثالهایی را که تک مولفه های او را رد میکنند میشناسد و بعضاً ذکر میکنند. اما مشروط کردن صلاحیت ملی به برخورداری از جمیع این خواص نه فقط نقص هر تک مولفه را جبران نمیکند، بلکه ناخوانایی تعریف ملت با واقعیت کنکرت را به مراتب چشمگیر تر میکنند.

فاکتور زبان، ملت بودن مردم کشورهای "با ثبات و تاریخا شکل گرفته" چند زبانی مانند سوئیس، بلژیک، ایالات متحده امروز، کانادا، فرانسه، اسپانیا، بریتانیا، و بخش زیادی از کشورهای قاره های آفریقا و آسیا را زیر سوال میبرد. جالب توجه است که برای مثال در مقطع وحدت ایتالیا و پیدایش ملت واحد ایتالیا، تنها دو و نیم درصد مردم به این زبانی که امروز ایتالیایی نامیده میشود تکلم میکردند. از طرف دیگر نه فقط ملتهای چند زبانی، بلکه زبانهای چند ملتی در دنیا فراوان است. یک نگاه ساده به نقشه جهان نشان میدهد که دامنه کاربرد زبانهای انگلیسی و فرانسه و اسپانیایی بعنوان زبان اول و زبان "خانگی" مردم چقدر وسیع و جهانی است.

این ملاحظات تازه با این فرض است که خود مقوله زبان با دقت ریاضی قابل تعریف باشد، که در واقعیت امر چنین نیست. برای مثال میتوان پرسید آیا صربها و کرواتها به دو زبان مختلف سخن میگویند؟ و باز، مدافعان تشکیل کردستان واحد بعنوان اثبات ملت بودن کردها از جمله به وجود یک زبان مشترک استناد میکنند حال آنکه بعضی تحلیلگران غربی عدم تشکیل تاکنونی کشور کردستان را از قضا به فقدان یک زبان کردی مشترک ربط میدهد. یک ناسیونالیست آلمانی دو آتشه که تعلق قومی و اشتراک در زبان را ملاک هویت ملی خویش قرار میدهد، باید طاقت داشته باشد که یهودیان اشکنازی را که به زبان یدیش تکلم میکنند (که شاخه ای از آلمانی قدیم است) بعنوان آلمانی های اصیل برسمیت بشناسد.

فاکتور زبان کمک زیادی نه به تعبیر استالین و نه به درک مساله ملت نمیکند.

مقوله سرزمین، به همین درجه پیچیده است. نه فقط اقوام و ملیتهای مختلف در سرزمینهای مشترکی زیسته اند و به نوبت بر آن حکم رانده اند و یکدیگر را به اینسوی و آنسوی کوچانده اند، بلکه با رشد جمعیت دنیا و با گسترش تحرک و تردد و مهاجرت انسانها در پهنه جهان، هر تعریف ملی مبتنی بر اشتراک در سرزمین باید هرساله مورد تجدید نظر قرار بگیرد. طول و عرض کره زمین ثابت است. انسانها اما، آنهم با شتاب های مختلفی در میان اقوام و ادیان گوناگون، دائما بر تعدادشان افزوده شده و میشود. در اکثریت کشمکشهای ملی امروز، جدال بر سر سرزمین و دعاوی ارضی، یک موضوع اصلی مورد مشاجره است. فلسطین یک نمونه برجسته است، اما ابدًا منحصر بفرد نیست. سرزمین مورد نظر ناسیونالیسم کرد، بعضا همان خطه مورد علاقه ناسیونالیسم ارمنی است. تلاشی یوگسلاوی و کشمکشی که بر سر ملیت هر متر مربع در بوسنی هرزگوین در جریان است، نمونه های زنده و حی حاضر بیشتری بدست داده است. ملاک سرزمین بخصوص با نمونه یهودیان در دوران استالین، که فاقد سرزمین واحدی به نام خویش بودند، مقابل قرار داده میشود. با ملاک استالین یهودیان بنا بر فقدان سرزمین مشترک، یک ملت نبودند. برای نظریه پردازان دیگری مثال "ملت یهود" متقابلا ردیه ای بر ملاک سرزمین (و البته همچنین زبان) در تعریف ملت است.

تعبیر استالین از ملاک زندگی اقتصادی مشترک و پیوند اقتصادی درونی بسیار مبهم و بخصوص بشدت غیر مارکسیستی است. از یکسو در بحث جنبشهای ملی، عروج ملت را محصول عصر سرمایه داری اعلام میکند و از سوی دیگر ملاک پیوند اقتصادی را به دوران پیش از پیدایش سرمایه داری تسری میدهد و با این ملاکها در دنیای قبل از

سرمایه داری نیز دست به کار رد و قبول اعتبار نامه های ملی مردم مختلف میشود. برای مثال در رد ملت بودن گرجی ها (علیرغم زبان و سرزمین مشترک) به فقدان یک همبستگی و چسبندگی اقتصادی در میان مردم گرجستان در دوره سرواژ استناد میکند. اگر مقوله بازار داخلی در دوران سرمایه داری را بتوان بعنوان مبنایی برای زندگی اقتصادی مشترک و منفک از دیگران تعریف کرد (که خود جای بحث دارد) "زندگی اقتصادی مشترک" و "پیوند اقتصادی درونی" در دوران سرواژ یا در نظامی فاقد یک سیکل مبادله کالایی گسترده میان جمعیت، دیگر ادا قابل درک نیست.

تا آنجا که به سرمایه داری مربوط میشود، اقتصاد مشترک، و بازار داخلی، جدا از مقوله دولت واحد قابل بحث نیست. اگر چنین دولتی وجود داشته باشد، اگر مردمانی واقعا به تشکیل دولت "خویش" در یک رابطه اقتصادی کاپیتالیستی نائل شده باشند، آنوقت به همین اعتبار، ملت بودنشان فی الحال مسجل شده است و ارجاع به ملاک دیگری اصولا ضرورت نمی یابد. ملاک اقتصاد مشترک به این اعتبار یک ملاک زائد و از نظر تئوریک گمراه کننده است که عملا کل موضوع تعریف ملت را دور میزند.

و بالاخره فاکتور آخر استالین، مقوله کارآکتر و مشخصات روانی مشترک (فرهنگ مشترک) است. این شاید دلبخواهی ترین و غیر علمی ترین بخش تعریف است که از اساس کل مساله تعریف ابژکتیو ملت را لوٹ میکند. استالین مینویسد:

"البته مشخصات روانی یا بعبارتی "کارآکتر ملی" برای ناظر خارجی قابل تعریف نیست. اما تا آنجا که خود را در یک فرهنگ مشترک خاص آن ملت به ظهور میرساند، مقوله ای قابل تعریف است و انکار بردار نیست". این مقوله دریچه ای برای ورود اختیاری ترین دسته بندی هاست. نژاد، قومیت، مذهب، مجددا از این دریچه وارد بحث میشوند، چرا که هریک آشکارا عوامل مشروط کننده ذهنیت و روانشناسی افراد هستند. قائل بودن به یک "فرهنگ ملی" فراطبقاتی که ذهنیت و موقعیت روانی انسانهای متعلق به یک ملت را کلا از سایرین متمایز میکند بشدت غیر مارکسیستی، غیر واقعی و خیالی است. استالین مشخصا از اختلاف کارآکتر ملی آمریکایی ها و انگلیسیها، علیرغم زبان مشترکشان، سخن میگوید. دنیای ذهنی کارگر آمریکایی، به زعم استالین شباهت بیشتری با ارباب صنایع این کشور دارد تا با کارگران ایرلندی و انگلیسی.

قائل بودن به نوعی معنویات مشترک در میان آحاد یک ملت فرمولاسیون های دیگری هم داشته است. "تاریخ مشترک"، "خودآگاهی ملی"، "هویت ملی" مقولاتی است که کمابیش به همان روانشناسی مشترک استالین اشاره میکنند. در تمام این فرمولها، آنچه عیان است، خصلت فوق العاده پروبلماتیک خود این مقولات و مولفه هاست. بقول ارنست رنان عوضی گرفتن تاریخ خویش (و یا باید گفت تاریخ بافتن برای خویش) خود جزو مشخصات ملت بودن است. توضیح دادن ملت بر مبنای معنویات مشترک، تاریخ مشترک، حافظه تاریخی و کارآکتر ملی مشترک توضیح دادن اساطیر با اساطیر است. عینت و قابل ارجاع بودن مفاهیمی چون تاریخ، فرهنگ، روانشناسی و امثالهم خود باید بدوا اثبات شود.

ملت و تاریخ

مشکل اساسی تر تعبیر استالین و تعابیر نوع استالین از مقوله ملت، خصلت غیر تاریخی و جامد آنهاست. استالین

ابله ملت را یک مقوله "تاریخا شکل گرفته" مینامد. جمود این فرمول، علیرغم اشاره به نقش تاریخ در شکل دادن به مقوله ملت، در تعبیر "تکاملی" و شبه بیولوژیکی است که از ملت و نحوه پیدایش تاریخی آن بدست داده میشود. ملت بعنوان یک موجود مرکب دیده میشود (با زبان مشترک، سرزمین مشترک و ...) که تاریخ گام به گام اجزاء آن را بدست میدهد و مقدمات خلق آن را فراهم میکند. وقتی این آفرینش صورت گرفت، وقتی تاریخ محصول نهایی خود را بصورت یک ملت ساخت و سنتز کرد، ملت دیگر بیرون تاریخ، نظیر یک عمارت، یا یک جانور تاریخا شکل گرفته، حیات و موجودیت مستقل و قائم به ذات خود را پیدا میکنند. ملتها تاریخا خلق میشوند و "خلق شده" میمانند. به نحوی که ناظر خارجی میتواند براندازشان کند و مشخصاتشان را بشمارد. درست همانطور که میتوان یک اردک را، بعنوان یک محصول تاریخ طبیعی، بر مبنای مشخصاتش توصیف کرد.

ملتی که به این نحو خلق میشود و مشخصاتش را از تاریخ دریافت میکند دیگر ظاهرا از پروسه تاریخی بی نیازمیشود و از گردونه "تکامل" بیرون می افتد. چنین درکی عمیقا مکانیکی و بخصوص از ریشه غیر مارکسیستی است. ملت به هر شکل که تاریخا پیدا شده باشد، باید در زندگی معاصر جوامع مدام از نو بازتولید شود. باید ابقاء شود. آن چه مکانیسمی است که حس ملی و تلقی مشترک از تاریخ خویش، زبان مشترک، سرزمین مشترک، اقتصاد مشترک و شاخص دیگر ملت بودن را محفوظ میدارد و باز سازی میکند؟ در تعبیر مکانیکی ملت این پروسه مورد اشاره نیست. برای مارکسیسم، برای مثال، طبقه یک مقوله محوری در تبیین جامعه است. طبقات کارگر و بورژوا هم محصول تاریخ هستند. اما در هیچ مقطعی کار تاریخ با آنها تمام نمیشود. تمام داستان جامعه سرمایه داری داستان بازتولید و بازآفرینی کارگر و سرمایه دار بعنوان کارگر و سرمایه دار در متن مناسبات اجتماعی و سیر هر روزه تاریخ است. ملت نیز به طریق اولی چنین است. شرایط ملت بودن و ملت نامیده شدن توده های مختلف مردم هر روز در متن تاریخ معاصر، و نه گذشته، باز تولید میشود. پروسه "تعریف یک ملت" یک پروسه علمی نیست، یک اتفاق مادی است که در قلمرو اقتصاد و سیاست و ایدئولوژی هر روز از نو رخ میدهد. دقیقا به همین دلیل است که ملت آغاز و پایانی دارد.

در هیچ جای این بحث ما منکر این واقعیت نشده ایم که مردم مشخصات نژادی، زبانی و قومی قابل تعریفی دارند، در سرزمین های مختلفی زندگی میکنند، فعل و انفعالات اقتصادی و اجتماعی و معنوی میان انسانها در جهان آنها را بصورت تجمع ها و تمرکزهای محلی و منطقه ای، که در هریک زبان و رسوم خاصی رواج بیشتری دارد، گرد هم آورده است. آنچه مورد نقد است مقوله ملت است. اگر از ما بپرسند آیا هر نژاد، یا هر قوم یا متکلمین به هر زبان خاص یا ساکنین هر سرزمین معین "حق" دارند کشور خود را تشکیل دهد، بیشک پاسخ ما منفی است. این مقولات منشاء و توجیهی برای تعریف یک مجموعه و موجودیت مجزای انسانی در تمایز با بقیه نیست. اهمیت مقوله ملت در اینست که این تفکیک را بوجود میآورد، مجاز میکند و مشروعیت میبخشد. تعلق ملی بنابراین اسم دیگری برای قومیت و نژاد و زبان مشترک نیست. عنوانی برای ترکیب همه این مشخصات در یک مجموعه واحد انسانی نیست. بلکه یک تعبیر مجازی و اختیاری، یک پرچم سیاسی، برای تبدیل این مشخصات، و در اغلب موارد فقط یکی از آنها، برای ایجاد تمایز سیاسی و کسب حقوق سیاسی و کشوری متفاوت از سایرین است.

نه فقط ملت، بلکه جدولبندی هایی از نوع تعاریف استالین هم محصول تاریخند. در نوشته استالین این واقعیت کاملا به

فراموشی سپرده میشود که لیست او در واقع کلکسیون از مولفه ها و مشخصات ملی است که در مقاطع مختلف در تاریخ، توسط جریان‌های اجتماعی مختلف و در اغلب موارد در تضاد و تقابل با هم طرح شده اند. آن جریان‌های اجتماعی که تاریخ ملت را با زبان مشترک تعریف کردند و خواهان تشکیل ملتها از مردم همزبان شده اند خود را در مقابل مدافعان نظریه ملت بر حسب سرزمین و یا بخصوص ملت بعنوان یک موجودیت اقتصادی، یافته اند. اینها پرچم های ناسیونالیسم های مختلف و بخشهای مختلف جوامع گوناگون هستند که در پروسه تاریخی واقعی با پراتیک خود ملتهای موجود را شکل داده اند و حراست میکنند. این پروسه و این پراتیک هیچ جا تمام نشده و نمیشود. این پراتیک دائما ادامه دارد، ملتهای قدیم را باز تولید میکند، برای پیدایش ملتهای جدید تلاش میکند، تعابیر مختلف از ملاکهای اصالت و برتری و حقوق ملی را مقابل هم قرار میدهد و در ذهن توده مردم میکارد.

ملاکهای استالین پرچم ناسیونالیسمهای مختلف و کشمکشهای اجتماعی و سیاسی گوناگون بوده اند و هستند. انقلاب فرانسه، برای مثال، در تعریف انسان فرانسوی، "عضو ملت فرانسه"، ایدا ملاک قومیت، کارآکتر ملی و حتی فرانسوی زبان بودن را مبنا قرار نداد. پذیرش وظایف و حقوق شهروندی فرانسه، تنها ملاک بود. تکلم به زبان فرانسه، یعنی زبان رسمی کشور، قاعده ای بود که هر فرانسوی و عضو ملت فرانسه مستقل از زبان مادری اش میبایست بعدا رعایت کند. مرتبط کردن ملیت به زبان و قومیت و بعدا اصل و نسب، در مقابل ملت سازی از نوع انقلاب فرانسه قرار میگرفت. تعریف ملت آلمان بر حسب سرزمین، و یا بر حسب زبان، شاخه های مختلفی در ناسیونالیسم آلمانی را تعریف میکند و مجموعه های مختلفی را بعنوان ملت آلمان به رسمیت میشناسد. تاکید بر مولفه اقتصادی در تعریف یک ملت نیز اساسا پرچم جنبش ناسیونال-لیبرالی ای بوده است که با کمترین ملاحظه قومی و زبانی و نژادی، مللی را به رسمیت شناخته است که قادر باشند مبنایی برای یک اقتصاد ملی بورژوازی قرار بگیرند و محملی برای استقرار دولت واحد و توسعه سرمایه داری باشند. در این مکتب که از نیمه قرن ۱۹ تا نیمه قرن بیستم عملا ذینفوذ ترین جریان ناسیونالیستی بود، همزبانی، اشتراک در قومیت و تاریخ و هویت ملی نقش چندانی بازی نمیکند. هدف، اتفاقا، ادغام مردم از اقوام و نژادها و زبانهای مختلف در مجموعه های به اندازه کافی بزرگ ملی و کشوری بود که بتواند بعنوان ظرف سیاسی و اداری برای توسعه سرمایه داری و انباشت سرمایه عمل کند. برخلاف ناسیونالیسم قومی، یعنی ناسیونالیسمی که از جمله بر اشتراک زبان پافشاری میکند، ناسیونالیسم لیبرالی متحد کننده و ادغام کننده اقوام مختلف بوده است.

به همین ترتیب میتوان به شعارها و عملکرد های شاخه های دیگر ناسیونالیسم دقت کرد. ناسیونالیسم در اروپای غربی با ناسیونالیسم در اروپای جنوبی و شرقی معضلات و عملکرد و مسیر یکسانی نداشته است. ناسیونالیسم ضد استعماری کشورهای عقب مانده و مستعمرات سابق که در نیمه دوم قرن حاضر با هدف بازسازی و مدرنیزه کردن کشورخویش به میدان آمد، ناسیونالیسم خرده بورژوازی و ضد امپریالیستی واپسگرا و سنتگرایی که بویژه در دو دهه اخیر در برخی کشورهای اسلام زده عروج کرد، هریک امر خاصی را دنبال میکنند و ملاک خاصی در تعریف هویت "ملت خویش" بدست میدهند. چیدن این ملاکها از متن جنبش و حرکت تاریخی مدافع آنها و لیست کردن و از آن بدتر ترکیب آنها بعنوان مشخصات تاریخا تکامل یافته و ثبات یافته ملت ها، پشت کردن به هر مفهوم جدی ای از تاریخ و تحلیل تاریخی جامعه است.

ملت و پراتیک کمونیستی

اگر بپذیریم که ملت محصول پروسه تاریخی "ملت سازی" است، که این پروسه تاریخی یک روند پراتیکی است که در آن طبقات و نیروهای سیاسی طبقات بر مبنای آرمانها، سیاستها و اهداف اجتماعی شان شرکت میکنند، که ملت و خصوصیات علی الظاهر ایدئولوژیک آن در واقع مادیت یافتن شعارها و به اهتزاز در آمدن پرچم های جنبشهای ملی گوناگون در طول تاریخ دویمست سال اخیر است، آنوقت درک این مساله سخت نیست که در تاریخ پیدایش و سیر تکوین ملتها، کارگر و کمونیسم ناظر خارجی نیست. داوری نیست که وظیفه اعاده حقوق ملل را بر عهده خویش می یابد. ملت، ملت سازی و حفظ و ابقاء هویت های ملی در جهان، یک پروسه است که ما را هم در بر میگیرد و از پراتیک ما هم تاثیر میپذیرد. تاریخ پیدایش ملل صرفا تاریخ ناسیونالیسم و ناسیونالیستها نیست، تاریخ انترناسیونالیسم هم هست. تاریخ مبارزه طبقاتی در جوانب مختلف آن است.

پذیرش این حکم، بحث موضع کمونیستی در قبال ملل و مبارزه ملی را از اساس در یک صفحه متفاوت قرار میدهد.

پایان سال و طبق معمول همه ساله موعد تعیین میزان حداقل دستمزد سراسری کارگران توسط "شورای عالی کار" جمهوری اسلامی فرا رسیده است. در حالیکه کارگران خود را برای یک رویارویی و کشاکش بر سر حداقل دستمزد در سال ۷۳ آماده میکنند، بحث بر سر این مساله هم اکنون در درون رژیم بالا گرفته و اعتراضات و خواست کارگران مبنی بر افزایش دستمزدها بر این بحث ها سنگینی میکند.

اما امسال کارگران در این رودرویی، در شرایط نسبتا متفاوتی نسبت به سالهای گذشته قرار دارند: سیاست اقتصادی جدید رژیم که از چندین سال قبل بر سر چگونگی اجرای آن ، اینکه بصورت تدریجی به اجرا گذاشته شود، یا بصورت یک شوک فوری زود گذر و اینکه عواقب اجتماعی آن چه خواهد بود و غیره، بحث های داغی در درون رژیم جریان داشت، بالاخره از آغاز سال ۷۲ با سیاست یکسان کردن نرخ ارز بعنوان اولین گام و بصورت یک شوک ناگهانی به اجرا گذاشته شد. نابسامانی وضع اقتصادی در واقع رژیم را بر اجرای هر چه سریعتر این سیاست ناگزیر ساخته بود.

کاهش نقش دولت در اقتصاد، انتقال به اقتصاد بازار آزاد، و ادغام در بازار جهانی ارکان مهم این سیاست را تشکیل میدهند که قرار است اجرای آن اقتصاد ورشکسته رژیم را شفا بخشد. بنابراین برای اینکه تحویل کارخانه های بخش دولتی توسط بخش خصوصی مقرون بصرف باشد، برای اینکه بخش خصوصی بتواند در رقابت با بازار جهانی دوام آورد، باید هزینه تولید کاهش یابد و این یعنی بیکارسازی میلیونی کارگران، تحت عنوان "طرح تعدیل نیروی انسانی" در کارخانجات ، کاهش شدید سطح دستمزدهای واقعی کارگران در نتیجه افزایش هرروزه قیمت و صدور صد شدن نرخ تورم، بالا رفتن شدت کار و افزایش ساعت کار کارگران شاغل ، کاهش هزینه های تامین اجتماعی و ...

اجرای این سیاست با چنان شتابی به پیش میرود، که حتی قانون کار ضد کارگری فعلی برای رژیم اسلامی سرمایه داران بعنوان عاملی دست و پاگیر تلقی میشود. در پیشنهادات سازمان برنامه و بودجه برای برنامه پنجساله دوم تغییر قوانین کار و تامین اجتماعی و تبدیل نظام روزمزدی به نظام کارمزدی مطرح گردیده بود و در واقع این فشار اعتراضات وسیع کارگران در کارخانجات بود که اجازه تصویب این طرح را به حکومت نداد و رد شد. علیرغم تهاجم وسیع و گسترده دوباره رژیم بر طبقه کارگر در سال ۷۲، قدرت اعتراض طبقه کارگر توانست تمام بحث های مربوط به تغییر در قوانین کار و تامین اجتماعی را که در واقع بازگشتی بود به کهنه ترین و ضد کارگری ترین قوانین سرمایه داری، جاروب کند و رژیم را به عقب نشینی وادار نماید.

اکنون نیز در مقطع تعیین دستمزد برای سال ۷۳ سنگینی این اعتراضات بر مخیله مدافعین و ارگانهای رژیم محسوس است. از جمله میتوان به تبلیغات جنجالی روزنامه کار و کارگر ناشر افکار شوراها و اسلامی و اظهارات مقامات خانه کارگر که بیانگر واهمه آنها از اعتراضات کارگری در کارخانجات مبنی بر خواست افزایش واقعی دستمزد ها در سال ۷۳ است اشاره کرد. بادبان از سران خانه کارگر جمهوری اسلامی در گفتگو با روزنامه کار و کارگر در رابطه با میزان حداقل دستمزدها در سال ۷۳ به این اشاره میکند که دستمزد کارگران در این چند ساله متناسب با تورم افزایشی نیافته و فاصله دستمزدها با تورم آنقدر زیاد است که براحته نمیتوان این فاصله را پر کرد. و یا محبوب دبیر کل خانه کارگر میگوید:

"با توجه به اینکه بانک مرکزی تورم را درشش ماهه اول سال ۱۹/۶٪ اعلام کرده است، طبعا این امر میتواند مبنایی برای تصمیم گیری باشد ولی جامعه کارگری متقاضی ۲۰۰ درصد افزایش دستمزد است." در تمام این بحث از یکسو از شورای عالی کار خواسته میشود که دستمزدها را متناسب با تورم افزایش دهد و صحبت از این میشود که نرخ تورم اعلام شده از سوی بانک مرکزی غیر واقعی است و از سوی دیگر با این استدلال که چون جبران عقب افتادگی ها سرعت امکان پذیر نیست، کارفرمایان باید به منظور ایجاد انگیزه در کارگران گوشه ای از سبد هزینه زندگی کارگران را بر طبق توافق های طرفین تامین نمایند.

بطور خلاصه از یکسو جمهوری اسلامی در پی آن است که برنامه اقتصادی جدید خود را هرچه سریعتر به اجرا در آورد، که پیش شرط و در عین حال نتیجه اجرای چنین سیاستی عقب راندن طبقه کارگر به موقعیتی بسیار پایین تر از شرایط فعلی است، و از سوی دیگر کارگران خود را بطور جدی تری برای مقابله با رژیم در این زمینه آماده میکنند. این آن وضعیت نسبتا تازه ای است که به رودرویی کارگران با جمهوری اسلامی و سرمایه داران بر سر دستمزد نیز مستقیما تاثیر میگذارد و اهمیت آنرا از خود مسئله دستمزد که طبعا از اهمیت ویژه ای برای کارگران برخوردار است فراتر میبرد. اینکه کارگران بتوانند خواستهای خود را به رژیم سرمایه داران در زمینه دستمزد تحمیل کنند، به معنای ایجاد مستقیم یک جا پای محکم تر در مقابله بلاواسطه آنها با کل برنامه اقتصادی جدید جمهوری اسلامی خواهد بود.

بر مبنای چه شاخص هایی میزان دستزد سراسری کارگران باید تعیین گردد؟

قبل از اشاره به مهمترین شاخص ها در تعیین میزان حداقل دستمزد کارگران، نکته مهم حدود اختیار کارگران در تعیین حقوق خود بعنوان یکطرف دعوا و مرجع تعیین دستمزد است. مرجع تعیین دستمزد باید خود کارگران باشند. اما طبق قانون کار جمهوری اسلامی کارگران از این اولیه ترین حق خود محرومند و وظیفه آن به شورای عالی کار محول گردیده است. شورایعال کار متشکل است از نمایندگان دولت، کارفرماها و افرادی تحت عنوان نمایندگان کارگر که در واقع عناصری از شوراهای اسلامی و خانه کارگر جمهوری اسلامی هستند. اما در واقع امر نهاد تعیین کننده میزان دستمزد کارگران خود دولت و سیاستهای اقتصادی آنست و شورایعالی کار در اصل نهادی است که هر ساله با توجه به همه فاکتورهای داده شده از سوی دولت و سبک و سنگین کردن آنها، میزان حداقل دستمزدها را تعیین میکند و آنرا اعلام مینماید. کارگران باید در اولین قدم به نفس تعیین دستمزد توسط ارگانهای رژیم سرمایه داران اعتراض کنند و بر این حق طبیعی خود پافشاری نمایند. بعلاوه در تعیین میزان دستمزد بر این شاخص ها باید تاکید گذاشت:

۱- حداقل دستمزد کارگران باید بر پایه نیازها و وسایل معیشت یک خانواده کارگری محاسبه گردد. نیازهای خانواده کارگری بر مبنای استانداردهای عمومی جامعه تعیین میشوند. این استانداردها باید متناسب با رشد هر روزه دنیای امروز و پیشرفتهای آن تغییر کنند. با پیشرفت دنیای امروز هر فرد جامعه میتواند از بهترین امکانات زندگی، خوراک، پوشاک، مسکن، بهداشت، درمان، آموزش و غیره و غیره برخوردار باشد. تامین همه اینها خواست فوری کارگران است.

در جامعه ای که تامین اجتماعی وجود دارد، مرد و زن خانواده هر دو به مثابه دو شهروند جامعه یا کار دارند و یا از بیمه بیکاری برخوردارند، به فرزندان خانواده هزینه ماهانه پرداخت میشود، خانواده کارگری از نظر مسکن، بهداشت، درمان و نیازهای رفاهی دیگر تحت پوشش تامین اجتماعی قرار دارد، میتوان از تعیین دستمزد برای فرد کارگر سخن گفت. اما در فقدان این شرایط باید در تعیین میزان دستمزد تمام این هزینه ها نیز بطور کامل بحساب آورده شود.

۲- حداقل دستمزد کارگران باید متناسب با نرخ تورم تعیین گردد. با تورم مزدهای واقعی سقوط میکند، بنابراین تعیین

دستمزدها متناسب با تورم به معنی ترمیم دستمزدها متناسب با رشد تورم نیز هست.

در چند ساله اخیر افزایش دستمزد کارگران در ایران هیچگونه تناسبی با نرخ تورم نداشته است و بطور فاحش میزان دستمزدها و سطح زندگی کارگران کاهش یافته است. این وضعیت به اعتراضات وسیعی در کارخانجات دامن زده است بطوریکه ابعاد گسترده آن این بار نیز شوراها و اسلامی را به تکاپو انداخته و آنها باردیگر در تلاش برای حفظ کلیت نظام به جلوی صحنه دویده و در حالیکه کارگران را به آرامش و تولید بیشتر دعوت میکنند، جنبه‌ای تبلیغی بر سر افزایش دستمزدها متناسب با تورم واقعی براه انداخته اند. اینکه این ارگانهای جاسوسی و پلیسی رژیم در این تکاپو چه هدفی را دنبال میکنند چندان لزومی به بحث ندارد اما نفس اعتراف آنها و بعضی از مقامات دیگر رژیم اسلامی به تفاوت فاحش افزایش دستمزد ها با نرخ تورم را باید بعنوان سندی بر محکومیت آشکار رژیم در این مبارزه مورد استفاده قرار داد. خواست افزایش دستمزد به تناسب تورم، یکی از مطالبات کارگران در تعیین حداقل دستمزدهایشان است و کارگران خواهان تعیین نرخ تورم بر مبنای آمارهای مستقل کارگری هستند.

۳- حداقل دستمزد کارگران باید متناسب با رشد بارآوری کار و بالا رفتن استانداردهای جامعه و الگوهای مصرف آن تعیین گردد و افزایش یابد.

در جامعه سرمایه داری کارگر همواره موجود فرو دست جامعه به شمار رفته است و اکثریت محروم جامعه را تشکیل داده است. این محرومیت باعث میشود که طبقات دارا و نمایندگان و سخنگویان آنها، محرومیت کارگران از بخشی از اولیه ترین امکانات موجود اجتماعی را، طبیعی و عادی اعلام کنند و یا برعکس هر خواست و توقع کارگران برای بالا رفتن استاندارد زندگی شان را زیاده روی و تن آسائی بنامند، بدون اینکه این وقاحت آشکار آنها پاسخی دندان شکن بگیرد. بالا بردن توقع و خواست کارگران و اینکه این حق بی پرو برگرد کارگران است که از تمام مواهب و امکانات موجود زندگی بشری در جامعه استفاده کنند یک وظیفه مهم هر کارگر پیشرو و کمونیست است. بطور مشخص در تعیین حداقل دستمزد باید زندگی شایسته انسان در آخر قرن مبنای قرار گیرد و بر این اساس هزینه های خانواده کارگری و در نتیجه دستمزد محاسبه گردد.

خشونت علیه کودکان، آئین تربیتی انسان امروزی!

ÇAĞI

چندی پیش روزنامه های سوئد خبر ضرب و شتم و خشونت پدر ۴۱ ساله ای نسبت به نوزاد زیر یکماه خود را، درج کردند. این خشونت که در معاینات عادی توسط پزشک نوزاد کشف شده، موجب شکسته شدن استخوان لگن نوزاد گشته است. علاوه بر این معلوم میشود که پدر، مادر را در دوران حاملگی نیز کتک میزده است. چند و چون این اتفاق و فضای زندگی این خانه که دختر بچه کوچکی هم در آن زندگی میکرده و ناظر این زندگی و متاثر از آن بوده، دردناک تر از آن است که بتوان آنرا تشریح کرد.

مورد بالا تنها یک نمونه از میلیونها مورد خشونت در روابط نزدیک و در مناسبات خانوادگی است. این تنها یک مورد از وحشیگری پشت درهای بسته و در روابط خصوصی است. روابط متعارف بین اعضا خانواده، غالباً نابرابر و غیرانسانی است. رابطه نابرابر بزرگسالان و کودکان، رابطه ای که بیش از هر فاشیسم، راسیسم و بردگی، در حق نسلا و نسلا جنایت کرده و میکند، آنقدر طبیعی است و عمومیت دارد که هیچ نام خاصی، چون فاشیسم و راسیسم، برای آن ابداع نشده و وجود ندارد.

زورگویی والدین و بزرگسالان نسبت به کودکان در اکثر جوامع طبیعی و شرط نگهداری از کودکان است. دامنه و شکل این زورگویی از امر و نهی و تهدید و فریب و پرخاش و گرسنگی دادن، تا گروگرفتن آب نبات و تفریحات و مصادره اسباب بازی و بالاخره ضرب و جرح، وسیع و متنوع است. گویی کودکان از بدو تولد، طبق قانونی ننوشته، به مجازاتهای مختلف متناسب با درجه "نافرمانی" شان محکومند. مجازات گاه حتی پیش از تولد هم اعمال میشود، مثلاً در حق کودکانی که مرتکب جرائمی چون "ناخواسته بوجود آمدن" یا "نامشروع بودن" شده اند! تنبیه و مجازات نوزاد چند هفته ای _ آنچه که خبرش را خواندید _ تنها یکی از اشکال افراطی رفتار رایج بزرگسالان با کودکان است. (در جوامعی نظیر ایران که تنبیه و شکنجه فرزندان و محصلین رسماً جزء مهمی از تربیت آنها بشمار میآید، ابعاد فاجعه بسیار هولناک تر است. همین اواخر روزنامه ها خبر دادند که کودک بیگناهی در شهر کرج زیر مشتش و لگد معلم مدرسه به قتل رسیده و در مدرسه دیگری به قصد تنبیه ناخن های دانش آموزی را کشیدند).

میگویند انسان زیر فشار، مستاصل، عصبی و دیوانه، میشود، کنترل رفتارش را از دست میدهد و گاه به نزدیکانش حمله میکند. مرد زن را میزند و هردو کودکان را! میگویند همه مردم قدرت ندارند سنگ زیرین آسیا باشند، انسان طاقت محدود دارد، دیوانگی میکند و بعد هم پشیمان میشود. ادعا میشود این خشونتها آگاهانه نیست و نباید چون سایر جرایم به آن نگاه کرد. مگر بعد از ماهها کم خوابی، ۱۰ با ساعت کار روزانه طاقت فرسا در خارج از خانه، یا دوندگی بدنبال کار و فشار بی پولی، چقدر اعصاب باقی میماند که بتوان زبان درازی و ناسازگاری همخانه و شش ساعت گریه بچه را هم تحمل کرد؟ میگویند نباید عوامل اجتماعی زمینه ساز بروز چنین خشونت هایی را نادیده گرفت. میخواهند ساده نگارانه حکم به محکومیت کسی ندهیم که خود قربانی بی تامینی و خشونت است.

این استدلالها بیش از آنکه در جرم والدین در حمله به کودکان تخفیف بدهد، روی واقعیتی سرپوش میگذارد. آنهم این است که چنین والدینی غالباً "شهروندان خوب" جوامع هستند. شهروندانی که پایشان را از حق و حقوق قانونی شان فراتر نمی گذارند، عقل معاش دارند و مطیع، کم توقع و کاری هستند. این استدلالها از آنجا که تنها جزء کوچکی از یک واقعیت بزرگ اجتماعی را نشانه میگیرند، دروغهای

بزرگی هستند. از کوره دررفتن آدم تنهای امروزی، در شرایطی که هرروز و هرلحظه حقوق انسانی اش پایمال میشود، نه عجیب است و نه استثناء. تحمل فشار امروز، در شرایطی که پیروزی بازار ترس و یاس و استیصال و نفرت را اخلاق عمومی کرده است، بیش از پیش مشکل است. این ها کاملاً قابل درک هستند. چیزی که مطلقاً پذیرفته شدنی نیست بی شعور شدن و درنده خو شدن انسان شروع قرن بیست و یک، زیر این فشارها است.

معلوم نیست اگر کسی از کوره درمیروید و عقل از سرش میپرد، چرا به قوی تر از خودش حمله نمی کند؟ چرا یقه وزیر و بانکدار را نمی گیرد و به رئیس و مدیر و ژنرال ارتش هجوم نمی آورد، چرا تا میخواهد سوپاپ فشار را باز کند به "زن و فرزندش" و اگر چنین "دیوارهای کوتاهی" در دسترس نباشد به بهانه ای به دیگری که قدرت مقابله ندارند، حمله میکند؟ کمتر کسی از سر عصبانیت توی گوش پلیس میزند. ظاهراً همه در اوج دیوانگی حساب توازن قوا را دارند و در اوج پریدن شعور از کله شان، از یک قانون جنگل انسانها _ ضعیف کشی _ به خوبی تبعیت میکنند.

"ضعیف کشی" آئین زندگی فردی و اجتماعی در جوامع مدرن و روش زندگی انسان متمدن امروزی است. این حکم هرروز و هر لحظه در اذهان همگان کوبیده میشود. مگر نه اینکه همه باید درک کنند که معاش کارگر باید بخاطر ادامه فعالیت یا سودآوری بالاتر بنگاه فداشود؟ مگر یک شهروند خوب نمی فهمد که خدمات اجتماعی، بهداشت، درمان، آموزش، امکانات تجدید قوا و کیفیت غذا، باید قربانی کارکرد سرمایه شود؟ بهمین ترتیب نزدیکان و اعضاء خانواده باید درک کنند که همه چیز میتواند قربانی چند و چون احوال رئیس خانواده شود. ضعیف و قوی در هرلحظه از زندگی، جایگاه و موقعیت خود را، در اوج دیوانگی هم، بخوبی میشناسند و آنرا بیاد دارند. توحش و جنایت در روابط خانوادگی غالباً از شهروندان خوبی سر میزند که در اوج دیوانگی هم قانون بقا در یک نظام سراپا حیوانی را خوب بیاد دارند. برای افتادن بجان کم دفاع تر از خود، کافی است کسی یک عضو ایدئولوژیک جوامع سرمایه داری باشد.

فیزیک کودکان آسیب و تعرض از جانب هرجنبه ای به آنها را امکان پذیر میکند. موقعیت جسمی و شکنندگی کودک و نیاز مبرم و مداوم او به مراقبت شدن توسط یک بزرگسال، این دو انسان را در موقعیتهای کاملاً نابرابر در کنار یکدیگر قرار میدهد. موقعیت نابرابری که همواره این امکان را بوجود میآورد که کودکان بنحوی از جانب بزرگسالان مورد خشونت، بدرفتاری، سوء استفاده و تحمیق قرار گیرند. تربیت کودک غالباً معنایی ندارد جز استفاده والدین و بزرگسالان از این موقعیت نابرابر. "تربیت کودک" در اغلب موارد بمعنی هنر "کم کردن شر مزاحمتها" امروز او برای والدین و "شرهای فردای" او برای صاحبین جامعه است. کودک باتربیت و خوب امروز، شهروند خوب فردا است. کسی است که همچون والدین خود میآموزد که نظم و انضباط و مقررات محیط کار و جامعه را رعایت کند، تلاش کند در سلسله مراتب ترقی بالارود، پا از گلیم خود دراز نکند و البته قانون تسلیم ضعیفا به اقویا و درک توازن قوا را آویزه گوش کند. برای ساختن چنین انسان از خود بیگانه ای، هرروز و هرلحظه پشت درهای بسته و در روابط خانوادگی، مربیان ایدئولوژیکی به جان و روح و روان کودکان افتاده اند. خشم این مربیان میتواند موجب صدمات جدی فیزیکی شود.

هیچ عامل اجتماعی نمیتواند در حکم محکومیت مرتکبین و مدافعین این نوع خشونت تخفیف دهد. جنایات والدین و بزرگسالان در حق کودکان، در حق کسانی که توانایی ابتدایی ترین و کمترین دفاع لفظی و فیزیکی از خود را ندارند، مطلقاً نابخشودنی است.

د ټولنیزو ځواکونو

نزدیک به یکسال قبل مارتین ایندایک، مشاور ویژه رئیس جمهور آمریکا در امور خاور نزدیک، رئیس سیاست دولت کلینتون در قبال منطقه خلیج فارس و بخصوص دو دولت ایران و عراق را تشریح کرد. اعلام شد که دولت جدید از سیاست دولت جمهوری خواه مبنی بر حفظ موازنه قدرت میان ایران و عراق و استفاده از هریک برای محدود کردن دیگری دست برمیدارد و سیاست "محاصره دوگانه" را در قبال هردو در پیش میگیرد. هدف این سیاست انزوای هردو رژیم برای به عمل درآوردن تغییرات معینی در هردو کشور اعلام شده است و آمریکا دیگر نیازی به اتکاء به یکی برای مقابله با دیگری ندارد. محاصره دوگانه، اما، ابتدا به معنی موضع یکسان آمریکا در قبال دو رژیم نیست. از جمله و بخصوص اینکه، آنطور که آنتونی لیک مشاور امنیت ملی کلینتون اخیراً تأکید کرده است، آمریکا در صدد سرنگونی رژیم صدام حسین هست، اما قصد سرنگونی رژیم اسلامی را ندارد.

این فرمولبندی نه بطور واقعی معضل آمریکا در منطقه را بیان میکند، نه سرخشی به رفتار واقعی آمریکا در قبال دو کشور و دو رژیم در آینده بدست میدهد و نه میتواند مایه آرامش خاطری در هیات حاکمه ایران باشد.

این فرمول گویای موضع و معضل واقعی آمریکا نیست، زیرا اگر به مضمون استدلال مقاله موز آنتونی لیک در نشریه روابط خارجی دقت کنیم، تصویری دقیقاً عکس آنچه استدلال میشود میگیریم. آن کشوری که آمریکا خواهان کمترین تغییر در آن است و نسبت به تحولات آتی آن آسوده خاطر تر است عراق است. آنتونی لیک به این اشاره میکند که عراق یک رژیم مدرن و سکولار است، که در نتیجه جنگ خلیج تا سالها نمیتواند یک خطر اتمی باشد، نفوذ سیاسی اش در منطقه و توانش در بی ثبات کردن اوضاع و بهم ریختن نقشه های غرب در خلیج و در دنیای به اصطلاح اسلامی محدود است، و آمریکا روی اپوزیسیون آن نفوذ بالایی دارد. از نوشته لیک اتفاقاً این برمیآید که معضل آمریکا با عراق اساساً با سقوط صدام حسین و جایگزین شدن جناحهای دیگری حتی از خود حزب بعث قابل حل و فصل شدن است. همین واقعیت که آمریکا میتواند علناً از نیت خویش مبنی سرنگونی رژیم عراق سخن بگوید، گواه اطمینان خاطر او نسبت به کنترلش بر سیر آتی رویدادها در عراق و توانایی اش در محدود نگهداشتن تلاطم سیاسی در آن کشور است.

و درست برعکس، ایران آن کشوری است که آمریکا بدنبال بیشترین تغییرات در آن است. لیک اظهار میکند که آمریکا با تتوکرایی در ایران سرچنگ ندارد بلکه ضدیتش با افراطیگری است. اما جدایی دموکراتها از سیاست پیشین آمریکا در قبال ایران، اساساً با این تأکید همراه بود که برخلاف تصور کابینه جمهوری خواه و توهماتی که نسبت به جناح رفسنجانی بروز میداد، رژیم اسلامی فاقد جناح میانه رو غیر افراطی است. جدا کردن عنصر تتوکرایی در رژیم ایران از افراطی گری سیاسی آن لاقلاً در سطح ظاهر یک مشخصه سیاست جمهوری خواهان بود که به تأکید خود آنتونی لیک تر محاصره دوگانه قرار است از آن فاصله بگیرد. اظهارات لیک نشان میدهد که آمریکا رژیم ایران را یک رژیم بانی بی ثباتی در کل منطقه، خطرناک از نظر نظامی و حتی بالقوه از نظر اتمی، و از اساس ناسازگار با آمریکا تلقی میکند. دورنمای تحول سیاسی کنترل نشده ایران برای آمریکا نگران کننده تر و اهرم های تأثیر گذاری اش بر اوضاع محدود تر است. دقیقاً به همین دلیل است که آمریکا در بیان نیاتش نسبت به رژیم ایران دیپلماتیک تر عمل میکند. فرمولبندی

سیاست محاصره دوگانه، به این ترتیب، بیش از آنکه بیان شفافی از یک دکترین جدید در سیاست خارجی آمریکا باشد، توجیه تبلیغاتی و ژورنالیست پسندی از وضعیت و موازنه دوافکتوی موجود در منطقه خلیج است.

و هیچیک از اینها البته خیال جمهوری اسلامی را آسوده تر نمیکند. دخالت نظامی مستقیم آمریکا در ایران، از نوع جنگ با عراق، همواره به شدت نامحتمل بوده است، از ابتدا روشن بوده که آمریکا در تکاپوی تغییر رژیم ایران اهرم نظامی موثری ندارد. و تازه این دنیای پس از سوماتالی است. خطر جدی تر آمریکا و غرب برای رژیم اسلامی همان تحمیل انزوای اقتصادی است که دولت کلینتون خود را با صراحت بیشتری به آن متعهد کرده است و میکوشد به مخالفان این استراتژی در میان دول اروپایی بقبولاند.

بر متن بن بست و بی آلترناتیوی اقتصادی رژیم اسلامی نیرویی که بطور واقعی فروپاشی و سقوط رژیم اسلامی را از دور نشان میدهد، توده وسیع مردم ناراضی اند که دیگر به ناگزیر به لحظه تعیین تکلیف با رژیم اسلامی نزدیک میشوند و نه آمریکا، نه رژیم اسلامی و نه اپوزیسیون بورژوازی، اهرمی برای کنترل و مهار چنین انفجار احتمالی و تاثیر گذاری جدی بر عواقب آن ندارند.

انتخابات آفریقای جنوبی یکی از وقایع مهم دوران معاصر است. شاید برای بعضی چنین ارزیابی ای نه فقط غلو آمیز بلکه از یک قلم کمونیستی و آنهم در نشریه ای که دموکراسی را به ریشخند میگیرد غیر منتظره بنظر برسد. انتخابات آفریقای جنوبی به انتظارات عدالت خواهانه توده وسیع مردم سیاه پوست جامه عمل نخواهند پوشاند. شکاف طبقاتی با این انتخابات کاهش نخواهد یافت. اوضاع رفاهی و معیشتی توده کارگر و زحمتکش نه فقط بهبود نخواهد یافت، بلکه چه بسا برای دوره ای، با احساس ناامنی سرمایه داران و فرار سرمایه ها، حتی ابعاد محرومیت بیشتر شود. تا آنجا که به طبقه کارگر برمیگردد محتمل ترین حالت بمباران شدن توسط درخواستهای فداکاری از جانب دولت "خودی" و رئیس جمهور شکنجه شده و زندانی کشیده "خودی" است. دوران ماه غسل توده های مردم با کنگره ملی آفریقا طولانی نخواهد بود. مبارزه و کشمکش طبقات، مواجهه منافع و انتظارات متقابل و متفاوت از "آفریقای جنوبی جدید"، ANC را به یک تعیین تکلیف سریع با خود و البته با سازمانهای کارگری رادیکال خواهد کشانید. از پیش معلوم است که کدام بخش جامعه در آفریقای جنوبی جدید خود را با چماق نظم و منفعت ملی مواجه خواهد یافت.

اینها همه فرض ماست. آنچه به این انتخابات ارزش میدهد اینست که حرمت فردی و مدنی اکثریت محروم یک جامعه را به آنها باز پس میدهد. کارگر تنها بعنوان انسان آزاد، انسان برسمیت شناخته شده، میتواند برای رهایی کل جامعه برخیزد. مادام که در نظامی هویت انسانی اولیه توده کارگر و زحمتکش قانونا زیر سوال است، که در آفریقای جنوبی، ایران اسلامی، عربستان سعودی و اسرائیل و کلیه رژیمهای قومی، نژادی و مذهبی؛ آشکارا چنین است، امر سوسیالیسم به امر اعاده شخصیت و حرمت حقوقی و مدنی انسانها گره میخورد. پایان رسمی آپارتاید و راسیسم قانونی در آفریقای جنوبی یک نقطه روشن در دنیای واپسگرای امروز است.

Í ĸ¼Š fÂ³À>

'

در صفحه ۴ روزنامه تایمز لندن روز ۹ مارس، و از قضا درست پشت گزارشی در مورد خراشهای ماجرای کرامول استریت برسمای دوست داشتنی شهر گلاستر، مطلبی در مورد تحولات مهم اخیر در کلیسای انگلستان و نمونه ای از اصطکاکهای درونی آن چاپ شده است. قهرمان ماجرا حضرت اقدس آنتونی کندی سر کشیش لاتون و توابع است. کلیسای انگلستان (که حدود ۵۰۰ سال قبل از کلیسای رم جدا شد) بالاخره در روز ۱۲ مارس، دو دهه پس از تصویب اصل پذیرش زنان به مقام کشیشی در سینود مرکزی اش، ۳۲ زن را در کلیسای اعظم بریستول به این کسوت در آورد. این را البته افکار عمومی در انگلستان، و قبل از همه خود زنان مربوطه، گام مهمی در احقاق حقوق زنان میدانند. یکیشان با شوق میگوید "تنها وقتی در خدمت کلیسا برابر باشیم میتوان گفت که در پیشگاه خداوند برابریم". آنچه مسلم است اینست که در ظرف چند ماه آینده حدود هزار و دویست کشیش زن هم در انگلستان خواهیم داشت که کنار همقطاران مذکرشان بر منابر، آموزش کهنه و مردسالارانه مذهب درباره زن و جایگاه ویژه او در پیشگاه خداوند را، که ترجمه الهی جایگاه ویژه او زیر لگد جامعه مردسالار است، به خورد مردم بدهند.

با همه ربطی که این موضوع به بحث ما دارد، باید بهرحال اینجا از آن بگذریم، چون منظور معرفی جناب کندی است.

ایشان نظیر بسیاری از کشیشان نر در کلیسای انگلستان، که بعضا حتی از سر انزجار به آغوش کلیسای رم برگشتند، از این تحول خشمگین است. میگوید:

"کشیشان زن باید بر دار سوزانده شوند، زیرا به قدرتی دست میبرند که هیچ حقی بر آن ندارند. در قرون وسطی نام این سحر و جادو بود. تنها راه مقابله با ساحره ها اینست که بر دار سوزانده شوند"

"انجیل در این مورد کاملا روشن است. مردان و زنان از نظر بیولوژیکی تفاوت دارند. ما هرگز نمیتوانیم مانند هم باشیم. نمیتوانم تصور کنم که یک زن چگونه میتواند تجسم مسیح باشد، جراحی علاج کار نیست."

فردریک وست، یا جانی خانه مرگ هرکه هست، دوزخی است، پلیس میبرد و پنهانش میکند. تا سالها نامش و اعمالش پشت مردم را در خلوتشان میلرزاند. اما آنتونی کندی بهشتی است، میتواند بی هیچ جرح و تعدیلی مسیح را نمایندگی کند، کودکان کودستانی ما در خیابان به او لبخند میزنند و سلام میکنند، کسی در خانه او دنبال جسدی و در مغزش در جستجوی معمای مخوفی نیست. اما این همان آدم و همان واقعه است.

خشم و نفرین آنتونی کندی کلید حل معمای جنایات گلاستر را بدست میدهد. هردو مورد باید بعنوان نمونه های جنایتکارانه خشونت علیه زنان و تبلیغ و تطهیر خشونت علیه زنان فهمیده شوند. این خشونت از مغز معلول وست و از دین معیوب کندی سرچشمه نمیگیرد. هردو آنقدر عقل داشته اند که قربانیان خود را در میان اقشار بیحقوق تر جامعه جستجو کنند. منشاء این خشونت، دنیایی است که زن را در هزار و یک راه و رسم و قانون و سنت زمخت و ظریف، قابل ستم و کم ارزش تعریف کرده است و آگاهانه و عامدانه، و در اغلب موارد به خشونت آمیز ترین شیوه ها، راه رهایی زن و خروج او از موقعیت قربانی را سد میکند.

این قرون وسطی نیست. این عصر سرمایه داری است. هرچه با بازار و سود تناقض داشته باشد، دیر یا زود کنار زده میشود. بسیاری از جان سخت ترین افکار و تعصبات و راه و رسمهای کهنه در برابر نیازهای پیش پا افتاده و روزمره تجارت و تولید ور افتاده اند. و لاجرم، اگر زن آزاری و زن ستیزی و تبعیض و خشونت علیه زن هنوز یک واقعیت پابرجای زندگی مردم این عصر است، اگر علیرغم جنبشهای قوی و اجتماعی برای رهایی زن، هنوز ستم جنسی در چهار گوشه جهان حکم میراند، باید حکمتش را همینجا، در همین عصر و در مصالح همین نظام جستجو کرد.

جنایت از سر "جنون"، همیشه ممکن است وجود داشته باشد. اما آن نوع جنونی که قربانیانش، از خیابان و خانه تا مدرسه و کارخانه، عمدتاً زنان هستند، دیگر جنون نیست، بلکه بیان جنون آمیز گوشه ای از عقل حاکم بر جامعه است.

•dz@•ç¥ xg ‡~ç£

تا کی و تا چند سال دیگر باید شاهد تبعیض و بی‌عدالتی بخاطر جنسیت بود؟ تا کی و تا کدام سال باید هشت مارس‌ها را با ذکر مصائب زنان و برشمردن آمار افزایش خشونت علیه آنان و شمارش قربانیان این ستمکشی، برگزار کرد؟ دنیای دو نیمه جدا و نابرابر، چرا و تا کی؟

هشت مارس فرا میرسد و فرصت و فرجه‌ای برای طرح مجدد مسائل زنان بوجود می‌آید. از این فضا بی‌تردید باید بهره برد، بهر شکل که میتوان جلوه‌های فرودستی زن را افشا کرد، مدافعین بی‌حقوقی نیمی از مردم را به محاکمه کشید و برای ساختن دنیائی بدور از تبعیض و بی‌حقوقی پیمان بست.

تبعیض، جدائی، بی‌حقوقی و نابرابری آنقدر زیاد است که در این روز از طرفی، بسیاری از حرفها ناگفته میماند و از طرفی تنوع مطالبات و اعتراضات گاه گیج کننده میشوند. مهد کودکها را نبندید! زنان را از کار بیکار نکنید! حمایت‌های اجتماعی از زنان را افزایش دهید! از حمله عنان گسیخته مذاهب به زنان جلوگیری کنید! شکاف دستمزدها تا کی؟ و بالاخره فرودستی موقوف!

مطالبات غالبا قابل دفاع‌اند و بیش از هر چیز مطالبات آزادیخواهانه و رفاهی حقانیت دارند. تلاش مردم برای ممانعت از گسترش زن‌آزاری و بی‌حقوقی، امیدبخش و موثر است، اما تا کی؟ و تا چند نسل دیگر؟

مطالبات پایان ناپذیرند و اگر بخواهیم غالبا قابل تحقق! از بسته شدن مهد کودکها میتوان جلوگیری کرد، با آموزش و حمایت از زنان و بهبود وضعیت اقتصادی میتوان خشونت علیه آنها را کاهش داد، میتوان افسار مذاهب را سفت کرد، یا به فرهنگ مردسالار یورش برد.

سوال اینستکه چرا اینهمه جان‌سختی؟ چه چیز و چه کسی برابری زن و مرد را تحمل نمیکند؟ بی‌شک نه میتوان به جنسیت مرد ایراد گرفت و نه به جنس زن خواص عجیبی نسبت داد. خدا و طبیعت هم در تغییر موقعیت کنونی زن کاره‌ای نیستند. هر چه هست به چیزی ملموس و مادی در جامعه باز میگردد، چیزی و کسانی که همواره از فرودستی بخشی از مردم سود می‌برند. به نظامی باز میگردد که به هر مطالبه‌ای رضایت بدهد به ریشه کن شدن تبعیض و جدائی بین انسانها رضایت نمیدهد و به سادگی برابری زن و مرد را هم تحمل نمیکند. جامعه و نظامی که بر نابرابری انسانها استوار است، "گنجینه" دهها هزار سال سابقه فرودستی، تحقیر و بی‌حقوقی زن را به آسانی از کف نمیدهد.

فرودست نگاهداشتن جنسی از بشر که به حکم ارزشهای کاذب جامعه طبقاتی، هزاران سال است مهر ضعیف بر پیشانی‌اش زده‌اند، برای صاحبین جوامع امروز از پیش منافع تضمین شده‌ای در بردارد. بقاء ستمکشی زن این یادگار دوران عتیق، ستمی که سنت و عرف و مسجد و کلیسا و تمامی مذاهب عالم، حامیان بی‌شرم و وقیح آنند، خواست سرمایه‌داری است. در این جوامع است که با هر بحران اقتصادی، هر بحران حکومتی و سیاسی، یا به خاطر هر ملاحظه منفعت طلبانه‌ای مثل تحکیم موقعیت این مذهب یا احیاء آن شریعت به گور سپرده شده، بازپس گرفتن حقوق زنان و

پس راندن آنان به موقعیتی کمتر، همواره میسر و ممکن است.

راه نجاتی جز زیرورو کردن جوامع موجود و پایان دادن به توحش سرمایه‌داری وجود ندارد. تغییر موقعیت خود، — "موقعیت جنس خود" — از ضعیف به قوی و دست و پا کردن موقعیت قوی در جنگلهای "متمدنی" که درنده خوئی آن اکنون بیش از هر زمانی تسمه از گرده مردم کشیده است، نمیتواند پاسخی به این نابرابری باشد. این پاسخی است که خود جوامع موجود، در مقابل بخشی از زنان قرار میدهند. پاسخی که کجراهی و سترونی‌اش امروز بیش از هر زمان دیگری خود را نشان داده است.

نفرت و انزجار عمیق کمونیستها از هر شکل و نوعی از ستم و ستمکشی، دشمنی افراطی‌شان با تمام مظاهر توهین و تحقیر و بی‌حقوقی و عزم جزمشان در مبارزه علیه این مناسبات کثیف و غیر انسانی سرمایه‌داری، مشت آنها را در کوبیدن بر فرق متولیان و مدافعین بی‌حقوقی زن محکم‌تر و کوبنده‌تر میکند. هشت مارس امسال قوانین بقاء نظام غیر بشری موجود را، مناسبات و قوانینی که فرودستی زن را ممکن میکند، مورد حمله قرار دهیم! زندگی انسانی با تمام ابعاد و مظاهر آن، با تمام طول و عرض‌اش، بی‌هیچ حد و مرز و تبصره‌ای ابتدائی‌ترین حق هر انسانی، زن و مرد، است.

زننده باد برابری انسانها!

زننده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری!

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران

مارس ۹۴

À š£µ> x£Å> gZ

انترناسیونال

xZ@žZ }®™f£~ Í±Å¢Â¿~ [-Š äž®²¢

شماره ۱۴ - خرداد ۱۳۷۳ (ژوئن ۱۹۹۴)

- پیش نویس بخش فوری و مطالباتی برنامه حزب کمونیست کارگری ایران
- پیش نویس اساسنامه حزب کمونیست کارگری ایران

پیش نویس اساسنامه حزب کمونیست کارگری ایران

ماده اول:

حزب کمونیست کارگری ایران تشکلی کمونیستی برای سازماندهی و تحقق امر انقلاب اجتماعی سوسیالیستی است. مبنای اعتقادی و اهداف حزب در برنامه حزب مندرج است.

فصل دوم: اصول تشکیلاتی

ماده دوم:

- حزب موازین زیر را مبنای مناسبات تشکیلاتی خود قرار میدهد:
- ۱- انتخابی بودن کلیه ارگانهای رهبری از پائین تا بالا، همه ارگانهای رهبری برای دوره های معین انتخاب میشوند.
 - ۲- تبعیت ارگانهای پائین تر از بالاتر و تبعیت تمام حزب از شورای مرکزی و کمیته اجرایی.
 - ۳- تبعیت فرد از قرارها و مصوبات حزب، اقلیت از اکثریت.
 - ۴- اختیار سازمانهای محلی حزب در امور داخلی و محلی خود.
 - ۵- محفوظ بودن حق اقلیت برای آنکه اعضا را از نظرات و اختلافات خود با اکثریت مطلع نماید.

فصل سوم: عضویت

ماده سوم:

عضو حزب کسی است که برنامه و اساسنامه حزب را میپذیرد، به حزب حق عضویت میپردازد و با حزب فعالیت متشکل مینماید. شرط پذیرش به عضویت حزب توصیه دو عضو حزب و پذیرش یک کمیته تشکیلاتی حزبی است.

ماده چهارم:

پذیرش عضو در کلیه تشکیلاتهای محلی حزب با تصویب کمیته آن تشکیلات صورت میگیرد.

ماده پنجم:

- ۱- کلیه کارگرانی که خود را متعلق به حزب کمونیست کارگری ایران میدانند و در محافل و شبکه های کارگری در ایران فعالیت میکنند از نظر حزب عضو محسوب میشوند.
- ۲- با توجه به مشکل برقراری ارتباط منظم، تعلق سیاسی این رفقا به حزب معنای حقوقی و تشکیلاتی روشنی دارد، مستقل از اینکه عضویت رسمی آنها کی و تحت چه شرایطی به آنها ابلاغ میشود. رهبری حزب موظف است تاثیر گذاری این رفقا در سرنوشت سیاسی حزب را تامین نماید.

ماده ششم: وظایف عضو

عضو حزب وظیفه دارد که:

- ۱- از اساسنامه، آئین نامه ها و مصوبات و قرارهای تشکیلاتی حزب تبعیت کند.
- ۲- مستمرا به حزب حق عضویت بپردازد.
- ۳- در حفظ اسرار، اسناد و اموال حزب کوشا باشد.
- ۴- در ارتقاء آگاهی کمونیستی خود بکوشد.
- ۵- مبلغ اهداف حزب باشد.
- ۶- بخشی از وقت و انرژی خود را در یک رابطه متشکل در خدمت پیشبرد وظایف حزب قرار دهد. چگونگی تامین فعالیت متشکل با حزب در هر مقطع توسط کمیته اجرایی و شورای مرکزی تعیین میگردد.
- ۷- رابطه حزب با توده ها را برقرار کرده و گسترش دهد.

ماده هفتم: حقوق عضو

هر یک از اعضای حزب حق دارند که:

- ۱- در بحث و اظهار نظر پیرامون مواضع و سیاستهای حزب از طریق مکانیزم های حزبی شرکت کنند.
- ۲- در انتخابات گوناگون تشکیلات خود شرکت کرده، انتخاب کنند و انتخاب شوند.
- ۳- در تصمیم گیری های واحد حزبی پایه ای خود شرکت کنند و در اتخاذ این تصمیمات دارای رای باشند.

ماده هشتم: پذیرش کادر

کادر حزب کسی است که علاوه بر داشتن شرایط عضویت آماده باشد و بتواند سازماندهی فعالیت‌های حزبی و یا هدایت اعضای حزب در یک محدوده معین را بر عهده بگیرد.

ماده نهم: پذیرش کادر

۱- ضوابط فعالیت بعنوان کادر حزب کمونیست کارگری اینستکه:

الف: فرد خود خواهان کار در این سطح باشد.

ب: با تئوری مارکسیسم و تاریخ سوسیالیسم آشنائی کافی داشته باشد و بتواند در محیط فعالیت خود مروج مارکسیسم و سیاست سوسیالیستی باشد.

ج: از توانائی عملی اداره امور حزب در عرصه تحت مسئولیت خود برخوردار باشد.

۲- کادر حزب کمونیست کارگری با اعلام تقاضا و تعهد هر عضو حزب به انجام وظایف کادر و پذیرش این تقاضا از جانب کمیته اجرایی، بعنوان کادر پذیرفته میشود. در انتخابات برای مسئولیتهائی که احراز آنها مستلزم کادر بودن است، انتخاب شدن کاندیدی که این تقاضا و تعهد را اعلام کرده باشد به معنای پذیرفته شدن وی بعنوان کادر خواهد بود.

تبصره: کادر حزب از نظر حقوق اساسنامه‌ای تفاوتی با عضو حزب ندارد.

ماده دهم: کناره گیری از عضویت

عضویت در حزب کمونیست کارگری ایران داوطلبانه است و هر عضو میتواند به میل خود از عضویت در حزب کناره گیری کند. عضو خواهان کناره گیری خواست خود را رسماً به کمیته مافوق اطلاع داده و با آن تسویه حساب مینماید.

ماده یازدهم: عضویت سازمانها در حزب کمونیست کارگری ایران

۱- تشکلهای و گروههای کارگری که خواستار عضویت در حزب کمونیست کارگری ایران باشند، در صورت پذیرش برنامه و اساسنامه حزب میتوانند بصورت متشکل به عضویت حزب درآیند.

۲- پذیرش عضویت و همچنین برسمیت شناسی این سازمانها از اختیارات کمیته اجرایی حزب است.

۳- برسمیت شناخته شدن سازمانها بعنوان تشکیلاتهای حزبی در ارگانهای مرکزی حزب اعلام میگردد.

۴- سازمانهایی که حد اقل ۶ ماه از اعلام پذیرش آنها گذشته باشد میتوانند به کنگره حزبی نماینده بفرستند.

فصل چهارم : ساختمان تشکیلاتی

ماده دوازدهم:

حزب کمونیست کارگری ایران سازمانی سراسری و متکی به تشکیلاتهای محلی است.

ماده سیزدهم: تشکیلاتهای محلی

۱- مجموعه‌ای متشکل از اعضای حزب که در یک محدوده معین، علاوه بر پیشبرد منظم کارهای پایه‌ای تبلیغ و ترویج کمونیستی و سازماندهی حزبی کارگران، از نفوذ کافی برای تاثیرگذاری بر وجوه دیگر مبارزه طبقه کارگر برخوردار باشد، تشکیلات حزب در محل نامیده میشود. تشکیلات محلی حزب پیشبرد کلیه وجوه فعالیت تشکیلاتی حزب را در قلمرو خود به عهده دارد.

۲- تقسیمات اصلی سازمانی حزب بر حسب محل، از پائین به بالا به ترتیب عبارتند از: تشکیلات محل کار، تشکیلات بخش، تشکیلات شهر، تشکیلات شهرستان و تشکیلات منطقه.

ماده چهاردهم: تشکیلات مرکزی

تشکیلات مرکزی تشکلی از اعضاء حزب است که مستقیماً زیر نظر کمیته اجرایی، به منظور پیشبرد وظایف و امور سراسری حزب، تسهیل امر رهبری کل حزب و هماهنگی فعالیت‌های محلی سازمان می‌یابد. فعالیت در تشکیلات مرکزی حزب تابع مقررات و ضوابط ویژه‌ای است که توسط کمیته اجرایی تعیین میشود.

ماده پانزدهم: تقسیمات سازمانی دیگر

کمیته اجرایی و شورای مرکزی حزب میتوانند در صورت لزوم تقسیمات سازمانی دیگری را بجز آنچه در اساسنامه تعریف شده است ایجاد نمایند.

ماده شانزدهم: تشکلهای پایه‌ای حزب

۱- تشکلهای پایه‌ای حزب حوزه اعضا است که چهارچوب وظایف آن در شرایط مختلف فعالیت حزب توسط کمیته اجرایی تعیین میشود.

۲- محافل کارگری در ایران که خود را متعلق به حزب میدانند یکی از اشکال تشکلهای پایه‌ای اعضای حزب در ایران محسوب میشوند.

ماده هفدهم: کمیته ها

- ۱- بالاترین ارگان هر تشکیلات محلی، کمیته آن تشکیلات است. کمیته مسئول هدایت تشکیلات تابع خود بر اساس سیاست ها و مصوبات حزبی است.
- ۲- هر کمیته از میان اعضای خود یک نفر را بعنوان دبیر تعیین میکند. دبیر مسئول هدایت فعالیتهای حزب در عرصه تحت مسئولیت کمیته در فاصله دو نشست این کمیته و همچنین رابط کمیته با کمیته بالاتر است و فعالیتهای تشکیلات تحت مسئولیت خود را منظمآ به کمیته بالاتر گزارش میدهد.
- ۳- تصمیم گیری در کمیته ها بر اساس اکثریت مطلق آراء صورت میگیرد. هر کمیته در برابر کمیته بالاتر دارای مسئولیت جمعی است.
- ۴- کمیته منطقه حق دارد بنام و با مسئولیت خود نشریه منطقه ای حزب را منتشر کند.

تبصره: در شرایط ویژه ناشی از ضروریات امنیتی فعالیت حزب و یا دوره سازماندهی اولیه و یا تجدید سازماندهی یک عرصه معین، کمیته مافوق و یا ارگان انتخاب کننده کمیته تشکیلاتی میتواند برای دوره ای مشخص مسئولی را با تمام اختیارات کمیته در راس یک تشکیلات قرار دهد.

ماده هیجدهم: کنفرانس منطقه ای

- ۱- کنفرانس منطقه ای حد اقل هر دو سال یکبار با شرکت نمایندگان منتخب تشکیلاتهای محلی، اعضا و علی البدلهای کمیته منطقه و به دعوت کمیته منطقه برگزار میشود.
- تبصره: شورای مرکزی و کمیته اجرائی میتوانند اعضائی از حزب را با رای مشورتی به کنفرانس منطقه ای دعوت نمایند.
- ۲- کنفرانس کمیته منطقه را انتخاب میکند، سیاستهای عمومی و منطقه ای حزب را مورد بحث قرار میدهد و در هر مورد که لازم بداند توصیه های خود را به شکل مصوبات کنفرانس به کمیته اجرائی و کمیته منطقه ارائه مینماید.

فصل پنجم: کنگره

ماده نوزدهم:

بالاترین ارگان حزب کنگره است که حداقل دو سال یکبار به دعوت کمیته اجرائی تشکیل میشود.

ماده بیستم: وظایف و اختیارات کنگره

کنگره حزب:

- ۱- گزارش کمیته اجرائی و شورای مرکزی را مورد بررسی قرار میدهد.
- ۲- برنامه و اساسنامه حزب را تصویب و یا اصلاح میکند.
- ۳- خط مشی سیاسی حزب را تعیین میکند.
- ۴- کمیته اجرائی و شورای مرکزی را انتخاب میکند.

ماده بیست و یکم:

شرکت کنندگان در کنگره عبارتند از:

- ۱- نمایندگان منتخب هر یک از تشکیلاتهای حزب به انتخاب اعضای آن تشکیلات.
- ۲- اعضای کمیته اجرائی و شورای مرکزی

تبصره ۱- ضوابط و نسبت انتخاب نمایندگان برای کنگره قبل از هر کنگره بوسیله کمیته اجرائی تعیین و اعلام میشود.

تبصره ۲- کمیته اجرائی میتواند از میان اعضای حزب و احزاب و گروههای دیگر افرادی را بعنوان ناظر و یا میهمان به کنگره دعوت کند.

ماده بیست و دوم:

کنگره با حضور دو سوم نمایندگان صاحب رای، رسمی و قابل تشکیل است.

تبصره: اعضای کمیته اجرائی و شورای مرکزی در صورتیکه نماینده منتخب تشکیلاتهای حزب برای کنگره نباشند در کنگره رای مشورتی خواهند داشت.

ماده بیست و سوم: کنگره فوق العاده

کمیته اجرائی و شورای مرکزی میتوانند دعوت به تشکیل کنگره فوق العاده نمایند.

چنانچه نصف اعضای حزب خواستار تشکیل کنگره باشند، کمیته اجرائی موظف به فراخواندن آن میباشد.

فصل ششم: ارگانهای رهبری مرکزی

ماده بیست و چهارم:

کمیته اجرایی بالاترین ارگان حزب در فاصله دو کنگره است.

ماده بیست و پنجم: کمیته اجرایی

- ۱- مسئول اجرا و پیشبرد مصوبات کنگره است.
- ۲- موسسات و تشکلهای گوناگون حزبی را سازماندهی، هدایت و هماهنگ میکند.
- ۳- حزب را در رابطه با احزاب و نیروهای سیاسی دیگر نمایندگی میکند.
- ۴- حزب را از طریق ارگانها و نشریات مرکزی رهبری میکند و آموزش میدهد.
- ۵- اموال و خزانه مرکزی حزب را کنترل کرده و به مصارف مختلف تخصیص میدهد.
- ۶- سازمانهایی را که حزب به رسمیت میشناسد و رسمیت آن تشکیلاتهای حزبی را که شرایط قید شده در ماده مذکور را از دست میدهند لغو مینماید.
- ۷- گزارش کار خود را به کنگره و شورای مرکزی ارائه میدهد.
- ۸- برای هدایت و رهبری مستمر حزب ارگانهای لازم را تعیین میکند و در هر نشست اعضای آنرا انتخاب مینماید.
- ۹- تسهیلات لازم را برای فعالیت شورای مرکزی تامین مینماید.
- ۱۰- دبیر کمیته اجرایی را انتخاب میکند.

ماده بیست و ششم: شورای مرکزی

- شورای مرکزی نهادیست که توسط کنگره انتخاب میشود و در فاصله دو کنگره وظایف و اختیارات آن به قرار زیر است:
- ۱- سیاستها و خط مشیهای عمومی سیاسی حزب را بررسی و توصیههای لازم را به کمیته اجرایی ارائه میکند.
 - ۲- بازرسی از تشکیلات را بعنوان یک فونکسیون متمایز از بازرسیهای روتین کمیته اجرایی راسا سازمان میدهد.
 - ۳- گزارش کمیته اجرایی را دریافت میکند و توصیههای لازم را به کمیته اجرایی ارائه میدهد.
 - ۴- گزارش فعالیت خود را به کنگره ارائه میکند.
 - ۵- دبیر شورای مرکزی را انتخاب میکند.

فصل هفتم: اقدامات انضباطی

ماده بیست و هفتم:

به منظور حفظ استحکام و دیسپلین حزب اقدامات انضباطی زیر به تناسب کوتاهی اعضا در انجام وظایف و نقض ضوابط تشکیلاتی معمول میگردد:

- ۱- توبیخ
- ۲- تعلیق عضویت
- ۳- اخراج

ماده بیست و هشتم:

- ۱- معمول داشتن اقدامات انضباطی در مورد اعضا در صلاحیت کمیته تشکیلاتی است که عضو در آن فعالیت میکند. موارد اقدامات انضباطی باید به کمیته مافوق اطلاع داده شود.
- ۲- هر عضو حق دارد از کمیته بالاتر تقاضای لغو یا تجدید نظر در اقدامات انضباطی مربوط به خود را بنماید. رای این کمیته قطعی است.
- ۳- حد اکثر مدت تعلیق از عضویت شش ماه است.
- ۴- اخراج عضو توسط هر کمیته باید قبلاً به تأیید کمیته بالاتر برسد. هر عضو اخراجی حق دارد از کمیته اجرایی تقاضای تجدید نظر نماید.

ماده بیست و نهم:

- ۱- توبیخ و سلب مسئولیت از اعضای کمیته اجرایی و شورای مرکزی در اختیار نشست هر یک از این ارگانهاست.
- ۲- تعلیق اعضای شورای مرکزی و کمیته اجرایی از عضویت حزب در صلاحیت کنفرانسی مرکب از اعضای شورای مرکزی، اعضای کمیته اجرایی و نمایندگان منتخب کمیته ای مناطق است. حد نصاب لازم برای تصمیم گیری در این موارد دو سوم آراء است. در صورت صدور رای تعلیق از عضویت، فرد مربوطه از شورای مرکزی و یا کمیته اجرایی اخراج میشود.

۳_ اخراج عضو شورای مرکزی و یا کمیته اجرائی از حزب در صلاحیت کنگره سراسری حزب است.

پیش نویس بخش فوری و مطالباتی برنامه حزب کمونیست کارگری ایران

حزب کمونیست کارگری برای پیروزی کامل و همه جانبه انقلاب اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری و اجرای کلیت برنامه سوسیالیستی و آزادیبخش طبقه کارگر تلاش میکند. حزب کمونیست کارگری معتقد است که پیشرفتهای اقتصادی و علمی و مدنی تاکنونی جامعه بشری شرایط و ملزومات مادی برای سازمان دادن یک جامعه آزاد بدون طبقه و بدون استثمار و ستم، یک جامعه جهانی سوسیالیستی، را هم اینک فراهم کرده است و طبقه کارگر باید به مجرد کسب قدرت سیاسی، اجرای برنامه سوسیالیستی خویش را آغاز کند.

در عین حال مادام و هر جا که نظام سرمایه داری برجاست، حزب کمونیست کارگری همچنین برای گسترده ترین و عمیق ترین اصلاحات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مبارزه میکند که سطح زندگی و حقوق و آزادیهای توده های وسیع مردم را تا بالاترین حد ممکن بهبود بخشد. این اصلاحات، و به میان کشیدن مردم کارگر و زحمتکش برای تحقق آنها، وارد آوردن ضربه نهایی بر پیکر نظام استثمارگر سرمایه داری و حاکمیت طبقه سرمایه دار بر جامعه بشری را تسهیل خواهد کرد. رؤس اقدامات و مطالبات اصلاحی حزب کمونیست کارگری که پرچم حزب در جنبش های مطالباتی کارگران و مبارزه برای اصلاحات در جامعه خواهد بود و با سرنگونی جمهوری اسلامی بلافاصله بعنوان فرمان پیروزی کارگران و توده مردم بر رژیم ارتجاعی اسلامی به اجرا گذاشته خواهد شد به شرح زیر است:

اصول و چهارچوب عمومی:

- ۱- برقراری یک ساختار سیاسی مبتنی بر دخالت مستقیم و مستمر مردم در امر حاکمیت.
- ۲- برقراری حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی وسیع، بی قید و شرط و تضمین شده و برابر برای همه. رفع هر نوع تبعیض بر اساس جنسیت، تابعیت و تعلقات قومی و نژادی و مذهبی.
- ۳- به اجرا درآمدن موازین اقتصادی و رفاهی عمومی، و همچنین یک قانون کار پیشرو، که بالاترین سطح زندگی و رفاه و امنیت اقتصادی مردم را به نظام سرمایه داری حاکم تحمیل کند.
- ۴- تصویب قوانین و اقداماتی که به سریع ترین و ریشه ای ترین شکل افکار و راه و رسم ها و اخلاقیات ارتجاعی، تبعیض آمیز و حقارت آور را برچیند و برقراری اخلاقیات و معنویات و روابط انسانی هرچه آزادتر و آزاداندیشانه تر را ممکن کند.
- ۵- برقراری موازین و قوانینی که ایران را به یک کانون تقویت و حمایت از مبارزات آزادیخواهانه، معیارها و ارزشهای انسانی پیشرو و مبارزات کارگری و سوسیالیستی در سراسر جهان بدل سازد.

اصول عمومی فوق باید بغوریت از طریق اقدامات زیر تحقق یابند:

ساختار و ارگانهای قدرت سیاسی

حکومت شورایی:

دوران معاصر بیش از هر زمان بیحقوقی واقعی مردم و ظاهری بودن دخالت آنها در امر حکومت در دموکراسی های لیبرالی و پارلمانی را به نمایش گذاشته است. جامعه ای که بخواهد دخالت توده وسیع مردم را در دولت و در تصویب و اجرای قوانین و سیاستها تضمین کند، نمیتواند بر پارلمان و سیستم دموکراسی نیابتی استوار باشد. اعمال حاکمیت در سطوح مختلف، از سطح محلی تا سراسری باید توسط شوراهای خود مردم انجام شود که همه هم به مشابه قانونگذار و هم مجری قانون عمل میکنند. عالیتترین ارگان حکومتی کشور کنگره سراسری نمایندگان شوراهای مردم خواهد بود. هر فرد بالای ۱۶ سال عضو صاحب رای شورای محلی خود محسوب میشود و حق دارد خود را برای کلیه مقامات و پست های شورای محلی و یا نمایندگی در شوراهای بالاتر کاندید نماید.

انحلال ارتش و تسلیح عمومی:

ارتش و نیروهای مسلح حرفه ای در جامعه موجود جز دار و دسته های مسلح و اجیر طبقه حاکم نیستند که به هزینه کارگران و مردم زحمتکش برای تحت انقیاد نگاهداشتن خود آنها و نیز پاسداری از منافع اقتصادی و بازار داخلی بورژوازی هرکشور در مقابل دیگری سازماندهی شده اند. طبقه حاکم میکوشد تحت عنوان لزوم "دفاع از کشور در مقابل تجاوز خارجی" و یا "برقراری نظم و امنیت داخلی"، ماهیت طبقاتی و مصرف واقعی ارتش خویش را بپوشاند و آن را ارگانی عمومی و عام المنفعه قلمداد نماید.

حزب کمونیست کارگری مدافع برچیدن ارتش و نیروهای مسلح حرفه ای است.

ارتش و سپاه پاسداران و سایر نیروهای مسلح حرفه ای و نیز کلیه سازمانهای نظامی و انتظامی و جاسوسی و اطلاعاتی مخفی باید منحل گردند.

لغو اطاعت کورکورانه پائین از بالا در نیروهای مسلح. هر فرد نظامی حق دارد از اجرای دستوراتی که به نظر او با قوانین کشور در تناقض باشد و یا با اصول انسانی و وجدانی وی مغایرت داشته باشد امتناع نماید.

هرکس حق دارد از شرکت در جنگ و یا هر فعالیت نظامی که با اصول و اعتقادات وی مغایرت داشته باشد امتناع نماید.

نیروهای انتظامی باید در حین ماموریت و انجام وظیفه اونیفورم نظامی خود را بتن داشته باشند و اسلحه خود را به نحوی حمل کنند که دیده شود. تشکیل نیروی مسلح فاقد اونیفورم و یا انجام ماموریت بعنوان پلیس مسلح در لباس سیویل ممنوع است. این حق هر شهروند است که بتواند از حضور نیروهای انتظامی مسلح در محیط پیرامونی خود (محل کار، زیست، تردد و غیره) مطلع شود.

لغو بوروکراسی مافوق مردم و شرکت مستقیم مردم در اداره امور

انتخابی شدن کلیه مقامات و پست های سیاسی و اداری در کشور توسط مردم و قابل عزل بودن آنها هر زمان که اکثریت انتخاب کنندگان آنها اراده کنند. افرادی که به مشاغل سیاسی و اداری کشوری انتخاب میگردند باید حداکثر حقوقی معادل مزد متوسط کارگر صنعتی دریافت دارند. اعمال نظارت مستقیم مردم از طریق نهادهای شورایی بر فعالیت کلیه نهادها و مقامات اداری. ساده کردن سلسله مراتب، زبان

و مقررات کار ادارات دولتی به نحوی که دخالت و اعمال کنترل شهروندان بر آن به سهولت عملی باشد.

ارتقاء استانداردهای اخلاق اداری و وجدان کار و احترام به شهروندان و مراجعان. سوء استفاده مقامات اداری از موقعیت شغلی، رشوه خواری، پارتی بازی، اعمال تبعیض و عدول از ضوابط و مصوبات قانونی یا تعلل در اجرای آنها، باید بعنوان جرائم عمده در دادگاههای عادی مورد تعقیب قرار بگیرد. ممنوعیت اکید استفاده از امکانات و تسهیلات مربوط به منصب اداری برای مصارف شخصی.

حق بدون قید و شرط افراد به اقامه دعوا علیه هر مقام دولتی در دادگاههای عادی.

دادگستری و نهادهای قضایی

استقلال حقوقی کامل قضات، دادگاهها و سیستم قضایی از قوه مجریه.

انتخابی بودن قضات و سایر مقامات قضایی توسط مردم. قابل عزل بودن آنها هرگاه که اکثریت انتخاب کنندگان اراده کنند.

لغو دادگاههای ویژه و رسیدگی به کلیه جرائم در دادگاههای عادی.

علنی بودن کلیه محاکمات. تشکیل دادگاه با حضور هیات منصفه در کلیه جرائم عمده جنایی و یا به درخواست متهم. حق متهم و وکلای او در رد و قبول قاضی و اعضای هیات منصفه.

در کلیه محاکمات اصل بر برائت متهم است و بار اثبات جرم بر عهده دادستان و یا طرف شاکی قرار دارد.

حقوق و آزادیهای فردی و مدنی

سخنگویان سرمایه داری احترام به حقوق فردی و مدنی را خصلت مشخصه و یک رکن اصلی نظام خویش اعلان میکنند. واقعیت اینست که از میان ۵ میلیارد انسانی که امروز زیر حاکمیت سرمایه زندگی میکنند، تنها درصد ناچیزی را، آنهم در کشورهای معدودی، میتوان سراغ کرد که از نوعی حقوق فردی و مدنی تعریف شده و نسبتا با ثبات برخوردارند. سهم اکثریت عظیم مردم جهان سرمایه داری، بیحقوقی سیاسی کمابیش مطلق، دولتهای فعال مایشاء و مستبد، و تروریسم و خشونت سازمانیافته دولتی است. بعلاوه، در خود کشورهای صنعتی اروپای غربی و آمریکا نیز حقوق فردی و مدنی مردم نه فقط در قیاس با آزادی مورد مطالبه انسان امروز انگشت شمار و ناچیز است، بلکه بر متن انقیاد اقتصادی توده مردم کارگر به سرمایه و رابطه مستقیم حق و آزادی با مالکیت، از هر معنی مادی و جدی تهی است. و بالاخره، تجربه زندگی مردم این کشورها در دوره های بحران و تنگنای اقتصادی به روشنی نشان میدهد که بقاء و دوام همین حقوق انگشت شمار و فرمال نیز ربط مستقیم به موقعیت اقتصادی طبقه سرمایه دار دارد و هرجا این حقوق برای سودآوری و انباشت سرمایه دست و پاگیر شده اند، بسادگی مورد تعرض دولت و طبقه حاکم قرار گرفته اند.

آزادی فردی و مدنی واقعی تنها در جامعه ای میتواند متحقق شود که خود آزاد باشد. انقلاب کمونیستی کارگری، با از میان بردن انقیاد طبقاتی و اقتصادی انسانها، مبشر گسترده ترین آزادی ها و امکانات ابراز وجود فرد در قلمروهای مختلف زندگی است.

حزب کمونیست کارگری همچنین برای تحقق و تضمین وسیع ترین حقوق فردی و مدنی در جامعه موجود مبارزه میکند. اهم این حقوق و آزادیها عبارتند از:

- حق حیات و مصونیت جسمی و روحی فرد از هر نوع تعرض.
- حق معاش، حق برخورداری از ضروریات زندگی متعارف در جامعه امروزی
- حق فراغت، آموزش، تفریح و معاشرت با دیگران.
- حق سلامتی. حق برخورداری از کلیه امکانات جامعه امروزی برای مصون داشتن فرد از صدمات و بیماری ها، حق برخورداری از امکانات بهداشتی و درمانی در جامعه.
- حق استقلال فردی. ممنوعیت هر نوع انقیاد و بردگی و بیگاری در هر پوشش و با هر توجیه.
- حق جستجو و اطلاع از حقیقت در مورد کلیه جوانب زندگی اجتماعی. ممنوعیت سانسور، ممنوعیت کنترل دولت و یا مالکان و مدیران رسانه ها بر اطلاعاتی که در اختیار شهروندان قرار میگیرد.
- حق برخورداری از یک محیط زیست سالم و ایمن. آزادی ساکنین کشور و نمایندگان آنها در کنترل و حسابرسی تاثیرات فعالیتهای دولت و بنگاههای مختلف بر محیط زیست.
- آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان، اجتماعات، مطبوعات، تظاهرات، اعتصاب، احزاب و تشکل.
- آزادی کامل و بی قید و شرط نقد و انتقاد به کلیه جوانب سیاسی، فرهنگی و اخلاقی جامعه. لغو هر نوع ارجاع در قوانین به باصلاح مقدرات ملی و میهنی و مذهبی و غیره بعنوان عامل محدود کننده آزادی نقد و اظهار نظر مردم.
- حق رای همگانی و برابر برای کلیه افراد بالاتر از شانزده سال ساکن کشور مستقل از جنسیت، تعلقات مذهبی، قومی، ملی، شغلی، تابعیت، مرام و عقیده سیاسی و آزادی هر فرد بالاتر از شانزده سال برای کاندید شدن در هر نهاد و ارگان نمایندگی و یا احراز هر پست و مقام.
- ممنوعیت تفتیش عقاید. حق استنکاف شخص از ادای شهادت علیه خود که بتواند به اعلام جرم علیه وی منجر گردد. آزادی سکوت درباره نظرات و اعتقادات شخصی.
- آزادی بی قید و شرط انتخاب محل سکونت، آزادی سفر و نقل مکان برای همه افراد بالای شانزده سال اعم از زن و مرد. ممنوعیت هر نوع کنترل دائمی عبور و مرور در داخل کشور توسط دولت و مقامات انتظامی. لغو هر نوع محدودیت بر خروج از کشور. صدور بی قید و شرط و فوری گذرنامه و جواز ورود و خروج برای اهالی کشور.
- ممنوعیت اعمال هر نوع محدودیت بر ورود و خروج اتباع سایر کشورها. اعطای تابعیت کشور به هر فرد متقاضی که کتبا تعهدات حقوقی شهروندی را میپذیرد. صدور بی قید و شرط اجازه اقامت و کار برای متقاضیان اقامت در ایران.
- مصونیت زندگی خصوصی افراد. مصونیت محل زندگی، مکاتبات و مراسلات و مکالمات فرد از هر نوع دخالت توسط هر مرجعی. ممنوعیت استراق سمع، تعقیب و مراقبت. ممنوعیت گردآوری اطلاعات در مورد زندگی افراد بدون کسب اجازه رسمی از خود آنها. حق هر

فرد ساکن کشور به دریافت و مطالعه کلیه اطلاعاتی که مراجع دولتی از او در اختیار دارند.

- آزادی مذهب و بی مذهبی.

- آزادی انتخاب شغل.

- آزادی بی قید و شرط انتخاب لباس. لغو هر نوع شرط و شروط رسمی و یا ضمنی بر مقدار و نوع پوشش مردم، از زن و مرد، در اماکن عمومی.

- آزادی حسابرسی و نظارت نمایندگان مردم بر فعالیتهای و اسناد و دفاتر نهادهای دولتی.

برابری و رفع تبعیض

برابری انسانها یک مفهوم محوری در جنبش کمونیسم کارگری و یک اصل بنیادی جامعه آزاد سوسیالیستی است که باید با برچیدن نظام طبقاتی، استثمارگر و پر تبعیض سرمایه داری برقرار گردد. برابری کمونیستی مفهومی بسیار وسیع تر و جهانشمول تر از برابری حقوقی و صوری افراد و خواست شمول یکسان قوانین و مقررات دولتی بر آنان را در بر دارد. برابری کمونیستی یک برابری واقعی و مادی در قلمرو اقتصادی، اجتماعی و سیاسی میان انسانها است. برابری نه فقط در حقوق سیاسی، بلکه همچنین در برخورداری از امکانات و مواهب مادی و محصولات تلاش جمعی بشر، برابری افراد در جایگاه اجتماعی و مناسبات اقتصادی، برابری نه فقط در محضر قوانین، بلکه در مناسبات مادی متقابل انسانها با یکدیگر. برابری کمونیستی، که در عین حال شرط لازم شکوفایی توانها و استعدادهای مختلف و متنوع همه افراد و شادابی مادی و معنوی جامعه است، تنها با از میان رفتن تقسیم انسانها به طبقات امکان پذیر میشود. جامعه طبقاتی بنا به تعریف نمیتواند جامعه ای برابر و آزاد باشد.

مبارزه ما برای برابری و رفع تبعیض در متن جوامع سرمایه داری موجود جزء لاینفک مبارزه وسیع تر و اساسی ما برای شکل دادن به انقلاب اجتماعی و برقراری جامعه برابر و آزاد کمونیستی است. حزب کمونیست کارگری به صف مقدم هر مبارزه اجتماعی علیه تبعیض و نابرابری در جهان امروز تعلق دارد و معتقد است که برابری حقوقی همه و شمول یکسان قوانین واحد بر همه، مستقل از جنسیت، ملیت، مذهب، نژاد، عقیده، مرام، شغل، مقام و تابعیت باید بعنوان یک اصل تخطی ناپذیر و محوری در صدر قوانین جامعه اعلام شود. کلیه قوانین و مقرراتی که ناقض اصل برابری کامل حقوق فردی و سیاسی و اجتماعی افراد است باید بلافاصله لغو شوند. کلیه موارد اعمال تبعیض توسط هر شخص و مرجع و مقام و نهاد، اعم از دولتی و غیر دولتی، مورد پیگیری جدی قرار بگیرد و عاملین آن مطابق قانون محاکمه شوند.

برابری زن و مرد، ممنوعیت تبعیض بر حسب جنسیت

تبعیض علیه زنان یک مشخصه مهم دنیای امروز است. در بخش اعظم کشورهای جهان، زن رسماً و قانوناً از همان حقوق و آزادیهای محدود و محقری هم که مردان از آن برخوردارند محروم است. در کشورهای از نظر اقتصادی عقب افتاده تر و در جوامعی که نفوذ مذهب و سنتهای کهنه بر نظام سیاسی و اداری و فرهنگی جامعه عمیق تر است، ستمکشی زن و بیحقوقی و فرودستی او در آشکارترین و زمختترین اشکال خود نمایان میگردد. در کشورهای پیشرفته تر و مدرن تر، و حتی در جوامعی که به لطف جنبشهای مدافع حقوق زنان و تعرضات سوسیالیستی کارگری تبعیض جنسی علی الظاهر از بخش اعظم قوانین حذف شده است، زن همچنان در متن مکانیسم اقتصاد سرمایه داری و سنت ها و باورهای مردسالارانه جاری در جامعه، عملاً از جهات بسیار مورد تبعیض و ستم قرار دارد.

نفس ستمکشی و فرودستی زن اختراع سرمایه داری نیست. اما سرمایه داری این میراث منفور تاریخ پیشین را تکامل بخشیده و به یک رکن مناسبات اقتصادی و اجتماعی معاصر بدل کرده است. ریشه نابرابری و بیحقوقی امروز زن، نه در افکار کهنه و میراث فکری و فرهنگی نظامها و جوامع منقرض شده و پیامبران و مذاهب عصر جاهلیت، بلکه در جامعه سرمایه داری صنعتی و مدرن امروز نهفته است. نظامی که به تقسیم جنسی انسانها در قلمرو تولید به عنوان یک عامل مهم اقتصادی و سیاسی در تضمین سودآوری سرمایه مینگرد. ایجاد انعطاف پذیری نیروی کار در اشتغال و اخراج، ایجاد شکاف و رقابت و کشمکش درونی در اردوی مردم کارگر، تضمین وجود بخش های محروم تر در خود طبقه کارگر که پائین نگاهداشتن سطح زندگی کل طبقه را مقدور میسازد و بالاخره مخدوش کردن خودآگاهی انسانی و طبقاتی بشریت کارگر و دوام بخشیدن به آراء و افکار و تعصبات کهنه و پوسیده و فلج کننده، برکات ستمکشی زن برای سرمایه داری مدرن معاصر و یک رکن انباشت سرمایه در دنیای امروز است. اعم از اینکه سرمایه داری ذاتا و بطور کلی با برابری زن خوانایی داشته باشد یا خیر، سرمایه داری انتهای قرن بیستم بطور مشخص خود را بر این نابرابری بنا کرده است و به سادگی و بدون مقاومت سرسختانه و قهرآمیز از آن عقب نمی نشیند.

حزب کمونیست کارگری برای برابری کامل و بدون قید و شرط زن و مرد در کلیه شئون مبارزه میکند. رؤس قوانین و اقداماتی که باید هم اکنون بغوریت برای شروع رفع تبعیض بر زنان به اجرا درآید عبارت است از:

۱- اعلام برابری کامل و بی قید و شرط زن و مرد در حقوق مدنی و فردی و لغو فوری کلیه قوانین و مقرراتی که ناقض این اصل است.

۲- تامین فوری برابری کامل زن و مرد در شرکت در حیات سیاسی جامعه در سطوح مختلف. حق بیقید و شرط زنان به شرکت در انتخابات در کلیه سطوح و احراز و تصدی هر پست و مقام، اعم از سیاسی، اداری، قضایی، و غیره. لغو هر قانون و مقرراتی که حق زنان را در شرکت برابر در حیات سیاسی و اداری جامعه محدود میکند.

۳- برابری کامل حقوق و موقعیت قانونی زن و مرد در خانواده. لغو امتیازات مرد بعنوان "سرپرست خانواده" و برقراری حقوق و وظایف برابر برای زن و مرد در رابطه با سرپرستی و تربیت فرزندان، اعمال کنترل و مدیریت دارایی ها و امور مالی خانواده، وراثت، انتخاب محل زندگی و سکونت، کارخانگی و اشتغال حرفه ای، طلاق، سرپرستی کودکان در صورت جدایی و تقسیم و تملک اموال خانواده. ممنوعیت تعدد زوجات. ممنوعیت صیغه. لغو کلیه تعهدات انقیاد آور زن به شوهر در شرع و سنن کهنه. ممنوعیت برقراری رابطه جنسی توسط شوهر با زن بدون تمایل او و ولو بدون اعمال خشونت. اینگونه موارد باید در صورت شکایت زن بعنوان تجاوز جنسی توسط شوهر مورد پیگرد و محاکمه قرار بگیرند. ممنوعیت تحمیل کارخانگی و یا وظایف ویژه خانه دارانه به زن در خانواده. اعمال مجازات سنگین برای هر نوع آزار، ارباب، سلب آزادی، تحقیر و خشونت علیه زنان و دختران در خانواده.

۴- برابری کامل زن و مرد در قلمرو اقتصادی و اشتغال حرفه ای. شمول یکسان قوانین کار و بیمه های اجتماعی بر زن و مرد بدون هیچ نوع تبعیض. مزد برابر در ازاء کار برابر برای زنان و مردان. لغو هر نوع محدودیت بر تصدی مشاغل و حرفه های مختلف توسط زنان. برابری کامل زن و مرد در کلیه امور مربوط به دستمزد، بیمه ها، مرخصی ها، ساعات و شیفت کار، تقسیم کار و طبقه بندی مشاغل، ارتقاء شغلی، نمایندگی کارگران در سطوح مختلف. تصویب و اجرای مقررات و موازین ویژه در بنگاهها برای تضمین ادامه کاری حرفه ای و شغلی زنان، نظیر ممنوعیت سپردن کار سنگین به زنان باردار، وجود شرایط مناسب و فرصتهای منظم و کافی در طول روز کار برای شیر دادن به نوزادان، وجود تسهیلات ویژه مورد نیاز زنان در محل کار. ۱۶ هفته مرخصی دوران بارداری و زایمان و ۹ ماه مرخصی برای نگهداری نوزاد که باید با توافق طرفین توسط زن و شوهر هر دو مورد استفاده قرار بگیرد. تشکیل هیات های بازرسی و کنترل، با وظیفه نظارت بر اجرای تعهدات فوق توسط بنگاهها.

تشکیل مراجع تشخیص و حکمیت در مورد برابری حقوق زن و مرد در اشتغال حرفه ای و محیط های کار اعم از دولتی و غیر دولتی و

انتفاعی و غیر انتفاعی. تعقیب قانونی و مجازات سنگین بنگاهها و مدیرانی که از اصل برابری مطلق زن و مرد در فعالیت حرفه ای تخطی کنند.

ایجاد موسسات و نهادها و فراهم کردن رایگان تسهیلاتی نظیر شیرخوارگاهها و مهد کودکها و کلوبهای تفریحی - تربیتی کودکان در سطح محلی که، با توجه به فشار یکجانبه کار خانگی و نگهداری از فرزندان بر زنان در شرایط کنونی، ورود زنان به فعالیت اقتصادی و سیاسی و فرهنگی در خارج خانواده را تسهیل میکند.

۵- لغو کلیه قوانین و مقررات و راه و رسمهای دست و پاگیر و عقب مانده اخلاقی، فرهنگی و ناموسی که نافی استقلال و اراده مستقل زن و شخصیت او بعنوان یک شهروند متساوی الحقوق در جامعه است. لغو هر نوع محدودیت بر حق سفر و نقل مکان زنان، اعم از مجرد و متاهل، در داخل و خارج کشور، به میل و اراده خود. لغو کلیه قوانین و مقرراتی که آزادی زنان در انتخاب لباس و پوشش، انتخاب شغل و معاشرت را مقید و محدود میکند. ممنوعیت هر نوع جداسازی زنان و مردان در موسسات و مجامع و اجتماعات و معابر و وسائل نقلیه عمومی. آموزش و پرورش مختلط در تمام سطوح. ممنوعیت استفاده از عناوینی نظیر دوشیزه، بانو، خواهر و هر لقبی که زن را به اعتبار موقعیتش در قبال مرد تعریف میکند، در مکاتبات و مکالمات رسمی توسط مقامات و نهادها و بنگاههای دولتی و خصوصی. ممنوعیت هر نوع دخالت از جانب هر مرجعی اعم از بستگان و اطرافیان یا نهادها و مراجع رسمی در زندگی خصوصی و روابط شخصی و عاطفی و جنسی زنان. ممنوعیت هر نوع برخورد تحقیر آمیز، مردسالارانه، پدرسالارانه و نابرابر با زنان در نهادها و موسسات اجتماعی. ممنوعیت قید جنسیت در آگهی های شغلی. حذف کلیه اشارات تبعیض آمیز و تحقیر آمیز نسبت به زنان از کتب و منابع درسی و متقابلاً گنجاندن مواد درسی لازم برای تفهیم برابری زن و مرد و نقد اشکال مختلف ستکشی زن در جامعه. ایجاد نهادهای بازرسی، تشخیص جرم و واحدهای انتظامی ویژه برخورد به موارد آزار و تبعیض نسبت به زنان.

۶- تلاش فشرده و مستقیم نهادهای ذیربط دولتی برای مبارزه با فرهنگ مردسالارانه و ضد زن در جامعه. تشویق و تقویت نهادهای غیر دولتی معطوف به کسب و تثبیت برابری زن و مرد.

برابری حقوقی کلیه ساکنین کشور مستقل از تابعیت

برابری کامل و بی قید و شرط کلیه ساکنین ایران، مستقل از تابعیت، در کلیه حقوق و وظایف قانونی، اعم از فردی، مدنی، سیاسی، اجتماعی و رفاهی.

شمول یکسان قوانین کار و رفاه اجتماعی بر همه کارگران مستقل از تابعیت.

صدور جواز ورود، اقامت، اجازه کار و کارت های بیمه و غیره برای همه متقاضیان اقامت در ایران.

ممنوعیت تبعیض نژادی

حزب کمونیست کارگری قاطعانه علیه هر نوع تبعیض نژادی و نژادپرستی مبارزه میکند. نه فقط هر نوع تبعیض برحسب نژاد باید صراحتاً در قوانین کشور ممنوع اعلام شود، بلکه، مخالفت قاطع با تبعیض نژادی در سطح جهان باید یک جزء دائمی سیاست خارجی کشور باشد.

رفع ستم ملی

حزب کمونیست کارگری برای رفع کامل هر نوع ستم ملی و هر نوع تبعیض برحسب ملیت در قوانین کشور و عملکردهای دولت مبارزه

میکنند. حزب کمونیست کارگری هویت ملی، عرق ملی و ناسیونالیسم را افکار و تمایلاتی عقب مانده و مغایر با اصالت انسان و آزادی و برابری انسانها و بسیار مخرب میدانند و با هر نوع تقسیم بندی ملی ساکنین کشور و هر نوع تعریف هویت ملی برای مردم قاطعانه مخالف است. حزب کمونیست کارگری خواهان برقراری نظامی است که در آن کلیه ساکنین کشور مستقل از ملیت یا احساس تعلق ملی خویش، اعضای متساوی الحقوق جامعه باشند و هیچ نوع تبعیضی چه مثبت و چه منفی در قبال مردم منتسب به ملیتهای خاص معمول داشته نشود. حزب کمونیست کارگری تلاش برای جایگزین کردن هویت طبقاتی و انسانی عام و جهانی کارگران بجای هویت ملی را یک وظیفه حیاتی خود میداند.

بعنوان یک اصل عمومی، حزب کمونیست کارگری خواهان زندگی مردم منتسب به ملیتهای مختلف بعنوان شهروندان آزاد و متساوی الحقوق در چهارچوبهای کشوری بزرگتر است که سازمانیابی صفهای قدرتمند کارگری را در عرصه مبارزه طبقاتی تسهیل میکند. با این حال در مواردی که پیشینه ستم ملی و تخاصمات میان مردم منتسب به ملیتهای مختلف همزیستی میان آنها را در چهارچوبهای کشوری موجود ناممکن، مشقت بار و بحال مبارزه کارگری زیانبار ساخته باشد، حزب کمونیست کارگری حق جدایی ملل تحت ستم و تشکیل دولت مستقل از طریق مراجعه مستقیم به آراء خود آن مردم را برسمیت میشناسد.

مساله کرد

نظر به سابقه طولانی ستم ملی بر مردم کرد در همه کشورهای منطقه و سرکوب خونین خواستههای حق طلبانه و جنبشهای اعتراضی و خودمختاری طلبانه در کردستان ایران در رژیمهای سلطنتی و اسلامی، حزب کمونیست کارگری بعنوان یک اصل حق تعیین سرنوشت مردم کردستان، یعنی جدایی از ایران و تشکیل دولت مستقل از طریق یک پروسه انتخاب آزاد و عمومی را برسمیت میشناسد و هر نوع اقدام قهرآمیز و نظامی برای جلوگیری از این انتخاب آزادانه را محکوم میکند. حزب کمونیست کارگری خواهان حل فوری مساله کرد در ایران از طریق برگزاری یک referendum آزاد در مناطق کردنشین غرب ایران، زیر نظارت مراجع بیطرف و مورد توافق بین المللی است. این referendum باید با از خروج نیروهای نظامی دولت مرکزی و تضمین یک دوره فعالیت آزادانه کلیه احزاب سیاسی در کردستان به منظور آشنا کردن توده مردم با برنامه و سیاست و نظرشان در referendum، انجام شود.

حزب کمونیست کارگری در هر مقطع تنها در صورتی به جدایی کردستان رای موافق میدهد که قویا محتمل باشد چنین مسیری لاقابل کارگران و زحمتکشان در کردستان را از حقوق مدنی پیشرو تر و موقعیت اقتصادی و مناسبات اجتماعی برابرتر و ایمن تر برخوردار خواهد ساخت. موضع رسمی حزب کمونیست کارگری در هر مقطع بر مبنای یک بررسی مشخص از موقعیت موجود و مصالح و منافع کل طبقه کارگر و مردم کارگر و زحمتکش در کردستان بطور اخص تعیین خواهد شد.

حزب کمونیست کارگری طرح های مختلف خودمختاری کردستان را که از جانب نیروهای خودمختاری طلب در کردستان ارائه میشود را نه فقط گامی به پیش در امر حل مساله ملی کرد تلقی نمیکند، بلکه آنها را نسخه ای برای دائمی کردن هویت های ملی کرد و غیر کرد در یک چهارچوب کشوری واحد، ابدی کردن و قانونیت بخشیدن به جدایی های ملی و زمینه ای برای تداوم تخاصمات و کشمکشهای ملی در آینده ارزیابی میکند.

نظام سیاسی و اداری و ارزشهای فرهنگی مدرن و سکولار و پیشرو

موازن سیاسی و اداری جامعه باید موازینی مدرن و سکولار و پیشرو باشد. بعنوان گام اول، نکات زیر باید به فوریت تحقق یابند.

مذهب، ملیت و قومیت

- جدایی کامل مذهب از دولت . حذف کلیه مضامین و ارجاعات مذهبی و متاثر از مذهب از قوانین کشور. تبدیل مذهب به امر خصوصی افراد. آزادی مذهب و بی مذهبی. لغو مقوله مذهب رسمی . لغو هر نوع ارجاع به مذهب افراد در قوانین و در اوراق هویتی و اداری مربوط به آنها. ممنوعیت انتساب افراد، فردی یا جمعی، به هر نوع تعلق قومی و مذهبی در اسناد رسمی، رسانه ها و غیره .
- جدایی کامل مذهب از آموزش و پرورش. ممنوعیت تدریس دروس مذهبی، احکام مذهبی و یا تبیین مذهبی موضوعات در مدارس و موسسات آموزشی. کلیه قوانین و مقرراتی که ناقض اصل آموزش و پرورش غیر مذهبی هستند فوراً لغو شوند.
- ممنوعیت هر نوع تقویت مالی و مادی و معنوی مذهب و فعالیتها و نهادها و فرقه های مذهبی توسط دولت و نهادهای دولتی. موظف شدن دولت به مذهب زدایی از جوانب مختلف زندگی اجتماعی از طریق اقدامات آگاهگرانه و رشد سطح سواد و اطلاعات علمی عامه. حذف هر نوع اشاره به مناسبتها و سالروزهای مذهبی از تقویم رسمی.
- ممنوعیت مراسم مذهبی خشونت آمیز و غیر انسانی، ممنوعیت هر نوع فعالیت، مراسم و ابراز وجود مذهبی که با آزادی ها و حقوق مدنی مردم و با اصل برابری همه مغایر باشد. ممنوعیت هر نوع ابراز وجود مذهبی که مخل آرامش و احساس امنیت مردم باشد. ممنوعیت هر نوع مراسم و رفتار مذهبی که با قوانین و مقررات مربوط به بهداشت و سلامت افراد و محیط زیست و قوانین مربوط به حمایت از حیوانات مغایر باشد.
- مصونیت کودکان و افراد زیر شانزده سال از هر نوع دست اندازی مادی و معنوی مذاهب و نهاد های مذهبی. ممنوعیت جلب افراد زیر شانزده سال به فرقه های مذهبی و مراسم و اماکن مذهبی.
- ضرورت ثبت رسمی ادیان و فرقه های مذهبی بعنوان بنگاهها و نهادهای خصوصی و تابعیت نهادهای مذهبی از کلیه قوانین و مقررات ناظر بر فعالیت بنگاهها. کنترل مراجع قانونی بر حسابها و دفاتر و دریافتی ها و پرداختی های فرقه ها و نهادهای مذهبی. تابعیت این نهاد ها از قوانین مالیاتی ناظر بر بنگاههای مشابه.
- ممنوعیت هر نوع اجبار فیزیکی و روحی برای پذیرش مذهب.
- ممنوعیت راه و رسم های مذهبی، قومی، سنتی، محلی و غیره که با حقوق و برابری و آزادی مردم، اعم از جمعی و فرد، با حرمت معنوی و سلامت جسمی آنها، با برخورداری آنها از کلیه حقوق مدنی، فرهنگی و سیاسی و اقتصادی که قانون برسمیت شناخته است و با ابراز وجود آزادانه آنها در زندگی اجتماعی مغایر باشد.
- مصادره و باز پس گیری کلیه اموال و دارایی ها و اماکنی که نهادهای مذهبی در طول حکومت رژیم اسلامی به زور و یا از طریق دولت و نهادهای بنیادهای مختلف صاحب شده اند. قرار گرفتن این اموال و اماکن در اختیار نهادهای منتخب مردم برای استفاده های عام المنفعه.
- ممنوعیت انتساب افراد و گروهها به ملیت خاص در سطح عمومی، در رسانه ها، ادارات و غیره بدون اجازه رسمی خود آنها.
- حذف هر نوع ارجاع به تعلق ملی فرد از اوراق هویتی، اسناد دولتی و فعل و انفعالات اداری.

- ممنوعیت هر نوع تبلیغ نفرت مذهبی، ممنوعیت تحریک مذهبی علیه افراد و گروههای مختلف مردم. ممنوعیت ایجاد احزاب و گروههای سیاسی که علناً و رسماً مبلغ برتری ملی، قومی و نژادی و مذهبی گروهی از مردم بر دیگران باشند.

خانواده، ازدواج، طلاق

حق هر زن و مرد بالای ۱۸ سال به ازدواج و تشکیل خانواده به میل و انتخاب خود. ممنوعیت هر نوع اجبار و اعمال فشار از جانب هر فرد و مرجعی بر زن و مرد در امر انتخاب همسر، ازدواج و طلاق.

برای رسمیت ازدواج ثبت آن در دفاتر دولتی کافی است. زودن هر نوع رنگ مذهبی از ازدواج در اسناد و مراجع رسمی دولتی. ممنوعیت ایراد هر نوع خطبه مذهبی در مراسم دولتی ثبت ازدواج.

زندگی مشترک هر زوج، ولو بدون ازدواج، در صورت تمایل آنها از حقوق ازدواج رسمی برخوردار است.

ممنوعیت هر نوع معامله گری در ازدواج نظیر تعیین شیربها، جهیزیه، مهریه و غیره بعنوان شروط ازدواج.

ممنوعیت تعدد زوجات و صیغه.

برابری کلیه حقوق زن و مرد در خانواده در امر انتخاب محل زندگی، امور مربوط به سرپرستی و تعلیم و تربیت فرزندان، تصمیم گیری در مورد دارایی ها و اقتصاد خانواده و کلیه امور مربوط به زندگی مشترک. لغو موقعیت ویژه مرد بعنوان سرپرست خانواده در کلیه قوانین و مقررات و انتقال حقوق مربوط به سرپرستی امور خانواده به یکسان به زن و مرد.

حق بی قید و شرط طلاق برای زن و مرد. برابری کامل حقوق و وظایف زن و مرد در امور مربوط به تکفل و سرپرستی فرزندان پس از جدایی. برابری حقوق زن و مرد نسبت به دارایی ها و امکاناتی که در طول زندگی مشترک عاید خانواده شده، و یا در طول زندگی مشترک مورد استفاده کل خانواده بوده است.

لغو انتقال اتوماتیک نام خانوادگی پدر به فرزندان و واگذاشتن تعیین نام خانوادگی نوزادان به توافق و انتخاب مشترک پدر و مادر.

حمایت مادی و معنوی دولت از خانواده های تک والدی و بویژه از مادرانی که جدا شده اند و یا خارج ازدواج صاحب فرزند شده اند و مایل به ازدواج نیستند.

لغو کلیه قوانین و مقررات عقب مانده و ارتجاعی که به رابطه جنسی زن و مرد با کسانی جز همسر خویش بعنوان جرم برخورد میکنند.

حقوق کودکان

حق هر کودک به یک زندگی شاد، ایمن و خلاق

ممنوعیت کار حرفه ای برای کودکان و نوجوانان

ممنوعیت هر نوع آزار کودکان در خانواده، مدارس و موسسات آموزشی و در سطح جامعه بطور کلی. ممنوعیت اکید تنبیه بدنی. ممنوعیت فشار و آزار روانی و ارباب کودکان.

مسئولیت جامعه و دولت در قبال سلامت، رشد و شکوفایی جسمی و روحی کودکان و نوجوانان.

برخورداري همه کودکان مستقل از سطح زندگي خانواده، از طريق کمک هزینه‌های مستقیم دولتی و خدمات رایگان پزشکی، آموزشی، تربیتی و غیره، از استاندارد معینی از رفاه و امکانات رشد.

برخورداري کودکانی که خارج از ازدواج دنیا می‌آیند از کلیه حقوق و امکانات حقه کودکان و نوجوانان.

قرارگرفتن کلیه کودکان فاقد خانواده و امکانات خانوادگی تحت تکفل دولت و زندگی و تربیت آنها در نهادهای مدرن و پیشرو و مجهز.

مقابله قاطع قانونی با سوء استفاده جنسی از کودکان. سوء استفاده جنسی از کودکان جرم سنگین جنایی محسوب میشود.

تعقیب و مجازات قانونی کسانی که به هر طریق و به هر توجیه مانع برخورداري کودکان، اعم از دختر و پسر، از حقوق مدنی و اجتماعی خویش، نظیر آموزش، تفریح، و شرکت در فعالیتهای اجتماعی مخصوص کودکان گردند.

روابط جنسی

سن قانونی رضایت به برقراری رابطه جنسی برای زن ۱۵ و برای مرد ۱۶ سال است. رابطه جنسی افراد بزرگسال (بالای سن قانونی رضایت) با افراد زیر سن قانونی، ولو با رضایت آنها، ممنوع است و جرم محسوب میشود.

کلیه افراد بزرگسال اعم از زن و مرد، در تصمیم‌گیری در مورد روابط جنسی خود با سایر افراد بزرگسال کاملاً آزادند. روابط جنسی داوطلبانه افراد بزرگسال با هم، امر خصوصی آنهاست و هیچ‌کس و هیچ مقامی حق کنکاش و دخالت در آن و یا اعلان عمومی آن را ندارد.

همه مردم و بویژه جوانان و نوجوانان باید زیر پوشش آموزش جنسی، آموزش روشهای کم خطر جلوگیری از حاملگی، و آموزش روشهای تضمین ایمنی رابطه جنسی قرار داشته باشند. آموزش جنسی باید جزو دروس اجباری دبیرستانها قرار بگیرد. دولت موظف است با تبلیغات، ایجاد کلینیک‌ها و هیات‌های آموزشی سیار، برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی ویژه، و هر روش موثر دیگر، آگاهی علمی مردم به جنبه‌های مختلف رابطه جنسی و حقوق قانونی فرد در روابط جنسی را به سرعت و به وسیع‌ترین شکل گسترش دهد.

وسائل جلوگیری از حاملگی و بیماری‌های مقاربتی باید به رایگان و به سهولت در دسترس همه افراد بزرگسال قرار داشته باشد.

حفظ حرمت و شخصیت مردم

- ممنوعیت هر نوع درجه بندی رسمی و تلویحی در شان و شخصیت مردم برحسب مقام، منصب، مذهب، ملیت، تابعیت، جنسیت، سطح درآمد، سر و وضع ظاهری و غیره.

- ممنوعیت افترا و هتک حرمت افراد.

- ممنوعیت هر نوع آزمایش پزشکی و دارویی و محیط زیستی روی افراد بدون اطلاع و اعلام رضایت رسمی آنها، ممنوعیت هر نوع دخل و تصرف در تمامیت جسمی افراد (نظیر عقیم سازی، برداشتن یا پیوند اعضا، دستکاری های ژنتیکی، سقط جنین، ختنه، و غیره) بدون اطلاع و رضایت فرد.

- ممنوعیت استفاده از القاب و تیتراهای علمی و دینی و کشوری و لشکری (نظیر تیمسار، آیت الله، دکتر، مهندس و غیره) در خارج محیط تخصصی. در مراودات رسمی و دولتی هر فرد باید صرفاً با نام و نام فامیل مورد اشاره قرار بگیرد. ممنوعیت استفاده از القاب و صفات تحقیر آمیز در توصیف بخشهای مختلف جامعه توسط هر مرجع و مقام دولتی و غیر دولتی.

- ممنوعیت ایجاد بخشهای لوکس و عادی، درجه یک و درجه دو، و غیره در سرویسهای حمل و نقل عمومی، قطارها، هواپیماها، مهمانسراهای دولتی و مراکز تفریحی و تعطیلاتی و غیره. این گونه خدمات باید به مناسب ترین شکل در استاندارد یکسانی در اختیار همگان قرار بگیرد.

مبارزه با فحشاء

مبارزه فعال با فحشاء از طریق از میان بردن زمینه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی آن و مقابله قاطع با شبکه های سازماندهی فحشاء، دلالان، واسطگان و باج خور ها.

ممنوعیت اکید هر نوع سازماندهی فحشاء، دلالی، واسطگی و بهره کشی از افرادی که مبادرت به تن فروشی میکنند.

غیر جنایی کردن زندگی و کار افرادی که دست به تن فروشی میزنند. کمک به بازبانی حرمت اجتماعی و احترام به نفس آنها و کوتاه کردن دست شبکه ها و باندهای جنایتکار از زندگی آنها از طریق:

مجاز شمردن تن فروشی بعنوان یک عمل فردی و حمایت قانون و نهادهای انتظامی از این افراد در مقابل شبکه ها و باند های گانگستری، باج خورها و اوپاش.

صدور جواز کسب برای افرادی که بعنوان یک حرفه فردی مبادرت به تن فروشی میکنند، مصون داشتن شخصیت و حیثیت آنها بعنوان شهروندان محترم جامعه و کمک به سازمانیابی آنها در اتحادیه صنفی خویش.

کار آگاهگرانه و مساعدتهای عملی نهادهای مسئول دولتی به تن فروشان در کناره گیری از این حرفه، کسب مهارت و آموزش لازم برای اشتغال در بخشهای دیگر جامعه.

مبارزه با اعتیاد و قاچاق مواد مخدر

ممنوعیت اکید خرید و فروش مواد مخدر و پیگرد و مجازات شدید و قاطع عاملین تولید، قاچاق و فروش غیر قانونی مواد مخدر.

کمک به امر مبارزه با اعتیاد از طریق از میان بردن زمینه های اجتماعی و اقتصادی روی آوری افراد به مصرف مواد مخدر و حمایت از معتادین در برابر دلالان و شبکه های قاچاق و فروش مواد مخدر.

غیرجنایی کردن زندگی معتادین و کمک به ترک اعتیاد آنها از طریق:

ایجاد کلینیکهای دولتی که نیاز معتادان به مواد مخدر را به شرط ثبت نام آنها در دوره های ترک اعتیاد برآورده میکنند.

رفع ممنوعیت در اختیار داشتن برخی مواد مخدر معین به اندازه مصرف شخصی. قرار گرفتن رایگان سرنگ و سوزن تزریق در اختیار کلیه متقاضیان توسط داروخانه ها و درمانگاهها به منظور مصون داشتن معتادین از بیماری هایی نظیر ایدز، هپاتیت و غیره و کمک به کنترل ابعاد شیوع این بیماریها.

ممنوعیت هر نوع تبعید، زندانی کردن، و جداسازی معتادان از جامعه به صرف اعتیاد آنها. نفس اعتیاد به مواد مخدر جرم نیست.

سقط جنین

کمتر پدیده ای چون سقط جنین، یعنی از میان بردن عامدانه جنین انسانی به دلیل تنگناهای فرهنگی و اقتصادی، بی ارزشی وجود آدمی و تناقض مناسبات اجتماعی استثمارگر و طبقاتی حاکم با موجودیت و سعادت بشر را به نمایش میگذارد. سقط جنین، گواه از خود بیگانگی و عجز انسان در برابر مصائب و محرومیتهایی است که جامعه طبقاتی موجود به او تحمیل میکند.

حزب کمونیست کارگری مخالف سقط جنین است و برای برپایی جامعه ای مبارزه میکند که هیچ تنگنا و عاملی انسانها را به انجام این عمل سوق ندهد.

در عین حال مادام که شرایط نامناسب اجتماعی بهرحال عده زیادی از زنان را به انجام سقط جنین و لو بشکل زیر زمینی سوق میدهد، حزب کمونیست کارگری به منظور جلوگیری از سوء استفاده سودجویان و برای تضمین سلامت زنان خواهان تحقق نکات زیر است :

قانونی شدن سقط جنین تا ۱۲ هفتگی، یا بدلیل وجود خطر برای سلامتی مادر و یا نقص عضو جدی جنین.

در دسترس بودن وسیع تسهیلات و لوازم تست حاملگی

انجام سقط جنین در کلینیکهای مجاز توسط پزشکان متخصص.

حق تصمیم گیری در مورد انجام و یا عدم انجام سقط جنین تحت شرایط فوق با خود زن است مشروط بر اینکه در یک جلسه رسمی صرفا برای استماع استدلالات و پیشنهادات منصرف کننده مقامات علمی، بستگان و مددکاران اجتماعی شرکت نماید.

حزب کمونیست کارگری همچنین خواهان انجام اقدامات فوری زیر برای کاهش حاملگی های ناخواسته و فشارهای اقتصادی و فرهنگی و اخلاقی بر زنان به منظور کاهش تعداد سقط جنین هاست:

آموزش وسیع جنسی مردم در مورد روشهای جلوگیری از بارداری و اهمیت مساله و در دسترس بودن مشاوران و مددکاران اجتماعی برای راهنمایی مردم.

در دسترس بودن وسیع و رایگان وسائل جلوگیری.

اختصاص بودجه و امکانات کافی برای کمک به زنانی که از سر فشار اقتصادی خود را ناگزیر به انجام سقط جنین می بینند. اعلام آمادگی دولت برای سرپرستی نوزادان در صورت انصراف مادر از سقط جنین.

مقابله فرهنگی قاطع با تعصبات و فشارهای اخلاقی که زنان را به سقط جنین وامیدارد. حمایت فعال دولت از زنان در برابر اینگونه فشارها، تعصبات و تهدیدات.

حقوق متهمین و مجرمین

اصل در کلیه محاکمات بر براءت متهم است.

بدون اعلام جرم فقط ۲۴ ساعت اجازه بازداشت وجود دارد. این بازداشتگاه موقت نباید زندان باشد، بلکه بخشی از مقر نیروی انتظامی است که تسهیلات متعارف را دارد.

قبل از دستگیری باید حقوق فرد بازداشتی به اطلاع او برسد.

هرکس حق فراخواندن وکیل و یا شاهد برای دستگیری و بازجویی خود را دارد. هرکس حق دارد حداکثر تا یکساعت پس از بازداشت دوبار تلفنی با وکیل و نزدیکان خویش و یا هرکس که صلاح میداند تماس بگیرد.

ماموران انتظامی قبل از اعلام جرم حق ندارند بدون اجازه فرد از او انگشت نگاری کنند، عکس بیاندازند و یا آزمایشهای پزشکی بعمل بیاورند.

به مجرد دستگیری باید بستگان درجه یک بازداشتی و یا هرکس که خود او تعیین کند مطلع شوند.

شکنجه جسمی و روحی و تحقیر بازداشتی ها و زندانیان مطلقاً ممنوع است.

ارعاب و یا کسب اعتراف با تهدید و تطمیع ممنوع است.

مقاومت غیر خشونت آمیز در برابر دستگیری، تلاش غیر خشونت آمیز برای فرار از زندان و یا اجتناب از دستگیری به خودی خود جرم نیست.

نیروهای انتظامی بدون کسب اجازه از خود فرد و یا از مرجع قضایی صاحب صلاحیت حق استنطاق و بازرسی شهروندان و یا ورود به اماکن خصوصی آنها را ندارند.

استقلال پزشکی قانونی و نهادهای تخصصی و لابراتوارهای فنی و علمی و پزشکی که وظیفه بررسی مدارک عینی جرم را برعهده میگیرند، از پلیس و مراجع انتظامی. تابعیت این نهاد ها به قوه قضائیه.

مرجع شکایت از پلیس باید مرجعی مستقل از پلیس و نیروهای انتظامی باشد. نتایج تحقیقات این مرجع باید علنا با اطلاع عموم برسد.

شهادت پلیس در محاکمات ارزشی معادل شهادت سایر شهود دارد.

محاکمات باید بدور از تحریک و پیشداوری و در شرایط منصفانه برگزار شود. محل محاکمه، قاضی و هیات منصفه باید به نحوی تعیین شوند که این شرایط تامین گردد.

کل پرونده ها و اطلاعات نیروهای انتظامی در مورد هر فرد باید به سهولت برای او قابل دسترسی و مطالعه باشد.

متهم و وکیل او حق دارند قبل از محاکمه از کلیه ادله و مدارک و شهود دادستان، و یا طرف شاکی، مطلع شوند و آنها را بازبینی کنند.

حکم هر دادگاهی حداقل یکبار قابل فرجام خواهی توسط متهم، دادستانی و یا هر دو سوی دعاوی حقوقی است.

قاضی و دادگاه باید کاملاً از روند بازپرسی و تحقیق مستقل باشند. صحت قانونی پروسه تحقیق باید توسط قضات ویژه ای مورد نظارت و تأیید قرار بگیرد.

ممنوعیت دامن زدن به پیشداوری عمومی نسبت به محاکمات و افراد درگیر در آن مادام که محاکمه خاتمه نیافته است.

ممنوعیت محاکمه افراد در شرایط و محیطی که فشار افکار عمومی امکان یک محاکمه بیطرفانه را سلب و یا خدشه دار کرده باشد.

هر نوع شکنجه و اعمال فشار فکری و روانی بر افراد بازداشتی، متهمین و محکومین ممنوع است.

در قوانین جزایی تعدی و تجاوز به جسم و آسایش روحی انسانها، خشونت علیه کودکان، خشونت علیه زنان، جرائم "ناموسی" علیه زنان، جرائم ناشی از تعصب و نفرت گروهی و جرائم توأم با اعمال خشونت و ارباب باید جرائم بسیار سنگین تری در قیاس با تعدی به حقوق ملکی و اموال اعم از خصوصی و دولتی محسوب گردند. مجازاتهای انتقامی و عبرت آموزانه باید با مجازاتهای معطوف به اصلاح مجرم و مصون داشتن جامعه از وقوع مجدد جرم جایگزین شود.

شرایط زندانها باید انسانی و بهداشتی باشد.

اداره زندانها باید برعهده نهادهای مستقل از پلیس و نیروهای انتظامی و تحت نظر مستقیم دادگستری قرار گیرد.

هیات های منتخب مردم حق دارند به تشخیص و انتخاب خود ولو بدون اطلاع قبلی از زندانها بازدید و بازرسی نمایند.

لغو مجازات اعدام

مجازات اعدام باید فوراً لغو گردد. اعدام یا هر نوع مجازات متضمن تعرض به جسم افراد (نقص عضو، تنبیه بدنی، و غیره) تحت هر شرایطی ممنوع است.

رسانه های جمعی

دسترسی عمومی به نشریات کثیر الانتشار، شبکه های رادیویی و تلویزیونی. آزادی ایجاد این نهادها در اشکال غیر انتفاعی و ممنوعیت ایجاد رسانه های جمعی با هدف اساساً انتفاعی. ایجاد شبکه های رادیو تلویزیونی توسط دولت و توزیع ساعات پخش میان شوراها، نهادها، کانونها و انجمن ها و احزاب مختلف متشکل از اهالی کشور. لغو کامل سانسور، اعم از سیاسی و غیر سیاسی بر رسانه ها.

اعتبار زبانهای رایج در کشور

ممنوعیت زبان رسمی اجباری. دولت میتواند یک زبان از زبانهای رایج در کشور را بعنوان زبان اداری و آموزشی اصلی تعیین نماید، مشروط بر اینکه کلیه امکانات و تسهیلات لازم برای متکلمین به سایر زبانها، در زمینه های زندگی سیاسی و اجتماعی و آموزشی، وجود داشته باشد و حق هرکس به اینکه بتواند به زبان مادری خویش در کلیه فعالیتهای اجتماعی شرکت کند و از کلیه امکانات اجتماعی مورد استفاده همگان بهره مند شود محفوظ باشد.

قوانین کار و رفاه اجتماعی

مادام که سرمایه بر حیات انسانها حاکمیت دارد، مادام که فرد برای تامین مایحتاج خویش ناگزیر به فروش نیروی کار خود و انجام کار برای سرمایه و مالکان وسائل تولید است، مادام که نظام مزدبگیری و خرید و فروش نیروی کار انسانها برقرار است، هیچ قانون کاری، هر قدر مواد و تبصره هایی به نفع کارگران در آن گنجانده شده باشد، قانون کاری به راستی آزاد و کارگری نیست. قانون کار واقعی کارگران، نفی نظام مزدی و ایجاد جامعه ای است که در آن هرکس داوطلبانه به اندازه توان و خلاقیتش در تولید وسائل زندگی و رفاه همگان شرکت میکند و به اندازه نیازش از محصولات این تلاش جمعی بهره میگیرد.

اما در عین حال، مادام و هر جا که نظام کار مزدی برقرار است، جنبش کمونیستی کارگری برای تحمیل آنچنان شرایطی به قوانین و مناسبات کار در این نظام تلاش میکند که حداکثر آسایش و رفاه ممکن و مناسب ترین شرایط کار را برای کارگران تضمین کند و طبقه کارگر و کل شهروندان را از عواقب مخرب نظام کار مزدی هرچه بیشتر مصون دارد. کمونیسم کارگری در این مبارزه همچنین برای برقراری شرایط و موازین کاری تلاش میکند که ارتقاء خودآگاهی طبقاتی و تشکل و توان مبارزاتی طبقه کارگر را به بهترین شکل ممکن تسهیل نماید.

قوانین کار و رفاه اجتماعی نظیر کلیه حقوق و وظایف شهروندان کشور باید بدون هیچ تبعیضی شامل کارگران خارجی و خارجیان مقیم کشور گردد. حزب کمونیست کارگری مدافع برابری کامل حقوقی همه کارگران در کشور، مستقل از تابعیت، ملیت، مذهب، جنسیت و غیره است. رهوس مطالبات حزب کمونیست کارگری در زمینه قوانین کار و رفاه اجتماعی عبارتند از:

قانون کار

۱- آزادی کامل و بی قید و شرط تشکیل کارگران.

۲- آزادی کامل و بی قید و شرط اعتصاب. اعتصاب کارگری نیازمند هیچ مجوزی از جانب دولت و مقامات دولتی نیست. پرداخت حقوق کامل در ایام اعتصاب. حق برابر برای اعتصابیون برای توضیح علل اقدام خویش و پاسخگویی به اظهارات دولت و کارفرمایان از رسانه های عمومی.

۳- آزادی پیکت در برابر بنگاهها. آزادی پیوستن به پیکت های کارگری برای همه مستقل از اشتغال و یا عدم اشتغالشان در بنگاه مربوطه.

۴- برقراری فوری حداکثر ۳۰ ساعت کار در هفته (۵ روز شش ساعته)، ۲۵ ساعت در کارهای سخت. احتساب زمان صرف غذا، استحمام بعد از کار، کلاسهای سوادآموزی و آموزش فنی و زمان تشکیل مجمع عمومی جزو ساعات کار.

۵- تعطیلی دو روز متوالی در هفته. انتقال روزهای تعطیل در هفته به شنبه و یکشنبه برای هماهنگی با اکثر کشورهای جهان و بویژه کشورهای پیشرفته صنعتی. حداقل ۳۰ روز مرخصی سالانه.

۶- ممنوعیت اضافه کاری. دستمزد عادی کارگران باید در حدی باشد که هیچ کارگری از سر نیاز اقتصادی ناگزیر به تن دادن به اضافه کاری نشود.

۷- تعطیل رسمی روز اول ماه مه بعنوان روز جهانی کارگر.

۸- ممنوعیت هرگونه کار-مزدی، نظیر قطعه کاری و کار کنتراتی.

۹- تعیین حداقل دستمزد بر مبنای هزینه زندگی یک خانواده ۵ نفره، توسط نمایندگان کارگران.

۱۰- بالارفتن اتوماتیک حداقل دستمزد به تناسب تورم.

۱۱- تعیین حداقل افزایش سالانه نرخ دستمزد ها از طریق مذاکره جمعی نمایندگان تشکلهای سراسری کارگری با نمایندگان سراسری کارفرمایان و دولت.

۱۲- مزد برابر برای زنان و مردن در ازاء کار برابر.

۱۳- ممنوعیت پرداخت دستمزد جنسی و غیر نقدی. ممنوعیت تاخیر در پرداخت دستمزد. ممنوعیت هر نوع کسر دستمزد و جریمه به بهانه های مختلف. پرداخت حقوق برای غیبت های موجه، دوران بیماری و نقاحت، ایام اعتصاب و یا هر نوع توقف تولید بدلائل مختلف و یا به بهانه های کارفرما.

۱۴- ممنوعیت مرتبط کردن دریافتی کارگران به شرایط و فاکتورهایی جز نفس انجام کار (نظیر افزایش تولید، بارآوری، انضباط، حد نصاب تولید و غیره) همه دریافتی کارگران باید بطور یکپارچه بصورت مزد پرداخت شود.

۱۵- ممنوعیت کار حرفه ای برای کودکان و نوجوانان زیر ۱۶ سال.

۱۶- ممنوعیت سپردن کار سنگین به کارگران باردار و یا کارگرانی که بدلائل مشخصات فیزیکی خاص سلامتی شان در مخاطره قرار میگیرد. حق هر کارگر به امتناع از انجام کاری که از نظر جسمی و روحی برای خویش مضر ارزیابی میکند.

۱۷- ممنوعیت اخراج. پرداخت کامل آخرین حقوق دریافتی به کارگرانی که بنگاه آنها تعطیل میشود تا مقطع اشتغال به شغل جدید. موظف شدن دولت به پیدا کردن مشاغل مشابه برای کارگرانی که به دلیل تعطیلی بنگاهها بیکار میشوند.

۱۸- بیمه بیکاری مکفی برای همه افراد آماده به کار بالای ۱۶ سال بر مبنای آخرین حقوق دریافتی. پرداخت بیمه بیکاری مکفی و سایر هزینه های ضروری به کلیه کسانی که بعزل جسمی یا روانی توان اشتغال به کار ندارند.

۱۹- تقلیل سن بازنشستگی برای زنان و مردان به ۵۵ سال یا پس از ۲۵ سال سابقه کار (۱۸ سال در کارهای سخت). پرداخت حقوق بازنشستگی معادل بالاترین حقوق دریافتی در دوره اشتغال. ترمیم بیمه بازنشستگی همراه با افزایش سطح دستمزدها.

۲۰- تضمین ایمنی و بهداشت محیط کار و تقلیل مخاطرات کار به حداقل ممکن، بدون هیچ صرفه جویی، با استفاده از پیشرفته ترین تسهیلات و امکانات مورد استفاده در سطح جهان. نظارت و معاینه پزشکی منظم در برابر مخاطرات و بیماری های حرفه ای و ناشی از کار، توسط مراجع پزشکی مستقل از کارفرما، به هزینه کارفرمایان و دولت.

۲۱- بیمه کامل کارگران در مقابل صدمات و خسارات ناشی از کار، اعم از اینکه در محیط کار و یا خارج آن رخ دهد و بدون اینکه کارگر نیازی به اثبات قصور کارفرما و یا مدیریت داشته باشد. پرداخت حقوق کامل بازنشستگی و به کارگرانی که در نتیجه صدمات ناشی از کار توانایی کار کردن را از دست میدهند.

۲۲- تشکیل هیات های حکمیت و حل اختلاف متشکل از افراد منتخب کارگران.

۲۳- تنظیم و اعمال مقررات داخلی کارگاهها و واحدهای اقتصادی و تولیدی توسط نمایندگان منتخب کارگران.

۲۴- تشکیل هیات های بازرسی کارگری برای نظارت بر اجرای صحیح قانون کار در سراسر کشور و کلیه واحد ها و موسسات، از جمله در خدمات خانگی.

رفاه و بیمه های اجتماعی

۱- پرداخت بیمه بیکاری معادل حداقل دستمزد رسمی به همه افراد فاقد شغل بالای ۱۶ سال.

۲- پرداخت بیمه بازنشستگی دولتی، معادل حداقل دستمزد رسمی، به همه افراد بالای ۵۵ سال فاقد حقوق بازنشستگی.

۳- قرار گرفتن کلیه کودکان و نوجوانان زیر ۱۶ سال که فاقد تامین معیشتی و رفاهی از طریق خانواده میباشند تحت تکفل دولت.

۴- طب و خدمات بهداشتی و پزشکی رایگان، مناسب، و در دسترس برای همه. معاینه منظم و واکسیناسیون کامل کودکان. تضمین برخورداری همه کودکان از یک رژیم غذایی کافی و مناسب مستقل از سطح درآمد خانواده، منطقه و محل اقامت و غیره. ریشه کن کردن بیماری های اپیدمیک و عفونی ناشی از عدم سلامت محیط زیست، معاینه منظم همه شهروندان در برابر بیماری های قلبی، سرطانهای رایج و بیماری هایی که تشخیص به موقع آنها در درمان و تخفیف عوارض آنها حیاتی است. گسترش و بهبود جدی سطح بهداشت عمومی، اطلاعات پزشکی و بهداشتی عامه. گسترش و سازماندهی امکانات پزشکی و درمانی به نحوی که دسترسی فوری به طبیب و دارو و درمان برای کلیه ساکنین کشور آسان باشد.

۵- آموزش عمومی اجباری و رایگان تا سن ۱۶ سالگی. آموزش عالی (دانشگاهی، تخصصی) رایگان و در دسترس برای همه متقاضیان. پرداخت کمک هزینه کافی به دانشجویان. ریشه کن کردن بیسوادی و رشد دائمی سطح سواد و اطلاعات علمی و فنی اهالی کشور. آموزش حق همه است و دسترسی افراد به آموزش و دوره های آموزشی باید کاملاً از سطح درآمد خانواده مستقل باشد.

۶- تامین و تضمین مسکن مناسب، از نظر فضا، بهداشت و ایمنی و خدمات شهری (برق، آب گرم و سرد، آشپزخانه، حمام و دستشویی داخل ساختمان، وسایل تهویه و گرما، امکان اتصال به شبکه های تلفنی و تلویزیونی و دسترسی به خدمات عمومی محلی) برای همه. هزینه مسکن نباید از ۱۰ درصد درآمد فرد یا خانواده بیشتر باشد و مابقی هزینه، در صورت لزوم باید توسط سوبسید دولتی تامین گردد.

۷- ایجاد موسسات خدماتی ویژه در سطح محلی و در مجتمع های مسکونی به منظور کاهش بار کار خانگی و تسهیل شرکت بیشتر همه مردم در فعالیتهای اجتماعی، نظیر شیرخوارگاه، مهد کودک، غذاخوری ها و سلف سرویسهای عمومی، رختشویخانه های مدرن و غیره.

۸- ایجاد تسهیلات ورزشی و هنری و فرهنگی رایگان (ورزشگاه، سالنها و کارگاههای نمایش، کتابخانه، و غیره) و اختصاص مربیان و آموزگاران کافی در سطح محلی.

۹- ایجاد تسهیلات لازم برای شرکت فعال معلولین و افراد دارای نقص عضو در کلیه شئون زندگی اجتماعی. ایجاد تسهیلات و تجهیزات ویژه معلولین در اماکن عمومی، معابر، مجموعه های مسکونی و غیره. تامین و پرداخت هزینه وسائل و ابزارهای فنی و کمکی ضروری برای تسهیل زندگی روزمره افراد دارای نقص عضو.

۱۰- تامین شبکه اتوبوسرانی و متروی درون شهری رایگان.

۱۱- ایجاد کلیه تسهیلات شهری (برق، آب، تلفن، مراکز آموزشی و پزشکی و فرهنگی و غیره) در کلیه مناطق روستایی و از میان بردن تفاوت رفاهی شهر و روستا.

À Š&µ> x&Á> gZ

انترناسیونال

xZ@žZ } ®™fE~ Í±Å¢Â¿~ [-Š äž®²¢

شماره ۱۵ - شهریور ۱۳۷۳ (سپتامبر ۱۹۹۴)

- رویاهای ممنوع مجاهد - منصور حکمت
- در پایان یک دوره - متن سخنرانی منصور حکمت در جلسه افتتاحیه کنگره اول
- جنبش کارگری سوئد، تحولات و چشم اندازها - فاتح شیخ الاسلامی (قسمت دوم)
- جنگ احزاب دولتی در کردستان عراق - رحمان حسین زاده
- در حاشیه - کورش مدرسی
- اطلاعیه پایانی کنگره اول حزب کمونیست کارگری ایران
- پیام به کنگره فدراسیون شوراهای پناهندگان ایرانی
- پیام کنگره اول حزب کمونیست کارگری ایران به حزب کمونیست کارگری عراق

اطلاعیه پایانی کنگره اول حزب کمونیست کارگری ایران

کنگره اول حزب کمونیست کارگری ایران در اوایل ژوئیه ۹۴ (تیرماه ۱۳۷۳) برگزار گردید. این کنگره که در آن بیش از ۷۰ تن از نمایندگان اعضاء حزب، ناظرین و همچنین هیروز به طول انجامید.

کنگره با سرود انترناسیونال کار خود را آغاز کرد و پس از تصویب آئیننامه و استماع سخنان افتتاحیه منصور حکمت و بیانات امجد غفور عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق وارد دستور شد.

دستور کنگره عبارت بود از: گزارش کمیته اجرایی، برنامه حزب، اساسنامه، اولویت های حزب، قرارها و قطعنامه های پیشنهادی، و انتخابات برای تعیین مرکزیت حزب.

در مبحث برنامه، کنگره پس از بررسی پیش نویس بخشهای اصولی و مطالباتی برنامه و تصویب برخی اصلاحیه ها، پیش نویس ارائه شده را در کلیت مورد تصویب قرار داد. کنگره مقرر کرد که متن نهائی توسط منصور حکمت تهیه و ظرف شش هفته برای تصویب به کمیته مرکزی حزب ارائه شود. علیرغم کمبود فرصت، سخنرانان متعدد به اختصار در مورد جوانب مختلف برنامه اظهار نظر کردند. نظرات ابراز شده حاکی از هم نظری در مورد اهمیت ارائه یک متن زنده حاوی انتقاد مارکسیستی عمیق به سرمایه داری بود که همچنین بر رادیکال ترین اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی تاکید کند.

پیش نویس اساسنامه حزب در کنگره تصویب نشد. در پایان مباحثات مربوط به اساسنامه، کنگره طی مصوبه ای کمیته مرکزی را موظف نمود تا راسا متن اساسنامه حزب را تهیه و تصویب کند.

در بحث اولویت ها، جهت گیری های حزب در دوره آینده مورد بحث قرار گرفت و کنگره قرارداتی را در این راستا به تصویب رساند. تاکید بر اهمیت گسترش اندیشه و نقد مارکسیستی در دوره حاضر، آموزش و ترویج مارکسیسم و تقویت خصلت مارکسیستی حزب، تلاش برای شکل دادن به جنبش و تشکلهای کمونیستی کارگری در سایر کشورها، گسترش بیشتر فعالیت سیاسی و تشکیلاتی در ایران و در رابطه با ایران، انتشار یک نشریه حزبی به زبان انگلیسی، تلاش برای بهبود وضعیت مالی حزب، از جمله نکاتی بودند که توسط سخنرانان مختلف مورد تاکید قرار گرفتند.

کنگره تصویب کرد که در راس حزب یک کمیته مرکزی و یک دفتر سیاسی تشکیل شود و ۲۱ نفر را بعنوان کمیته مرکزی حزب انتخاب نمود. در پلنوم اول کمیته مرکزی حزب که در خلال کنگره برگزار گردید، یک دفتر سیاسی ۵ نفره مرکب از حمید تقوایی، منصور حکمت، اصغر کریمی، کورش مدرسی و رضا مقدم، انتخاب شد. همچنین ۵ نفر بعنوان اعضای علی البدل دفتر سیاسی تعیین گردیدند. پلنوم اصغر کریمی را بعنوان دبیر کمیته مرکزی حزب انتخاب نمود.

کنگره اول حزب کمونیست کارگری ایران در فضایی فعال و پرشور برگزار گردید و مجموعه مباحثات و سخنرانی ها حاکی از یک همبستگی و همفکری نظری عمیق، کارآشنایی فعالین حزبی در عرصه های مختلف و آمادگی جدی در کل حزب برای یک دوره فعالیت کمونیستی فشرده و تعرضی بود. از جمله نکات مثبت و قابل توجه کنگره شرکت فعال رفقای حزب کمونیست کارگری عراق در کلیه مباحث بود.

کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

ژوئیه ۱۹۹۴

(تیرماه ۱۳۷۳)

جنبش کارگری سوئد: تحولات و چشم اندازها

(بخش دوم)

ç>ë•ê! ÒÀŽ Ñtë•

۲ _ بیکاری گسترده: شبخ به اروپا بازمیگردد

طبقه کارگر سوئد در سالهای اخیر اساساً با همان معضلاتی مواجه شده که سایر بخشهای طبقه در اروپای غربی و آمریکای شمالی از اوائل سالهای ۸۰ با آن درگیر بوده‌اند، از آنجمله بیکاری مهمترین معضلی است که با یک اختلاف فاز ده ساله هم اکنون سخت‌گریبان کارگران سوئد را گرفته است. علیرغم یک دهه تاخیر در بازگشت بیکاری و علیرغم بیش از نیم قرن سابقه اشتغال کامل در سوئد، ظرف سه سال تعرض فشرده و گسترده بورژوازی، درصد بیکاری در این کشور از میانگین کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، OECD فراتر رفته است.

بیکاری وسیع که در کشورهای عضو OECD سر به ۳۵ میلیون زده و بطور متوسط بیش از ۱۰٪ جمعیت فعال این کشورها را دربرمیگیرد، یکی از محصولات اجتماعی تلاش بورژوازی برای بالابردن بارآوری کار و سودآوری سرمایه بقیمت درهم ریختن معیشت طبقه کارگراست، و در عین حال موثرترین ابزار وی در حمله به دستاوردها و حقوق کارگری میباشد. البته وجود پابرجای یک ارتش ذخیره کار و گسترش آن بدنبال هر بحران ادواری، در طول تاریخ سرمایه داری همیشه یک بخش ثابت از حیات اقتصادی طبقه کارگر این کشورها بوده و پدیده اشتغال کامل در حقیقت یک استثنا بر این تاریخ بشمار میرود. بجز رونق اقتصادی پس از جنگ که تحقق چنین سطحی از اشتغال را ممکن ساخته بود، علت دیگر این پدیده ناگزیری بورژوازی غرب بود به ارائه آلترناتیوی در زمینه تامین شغلی و سرویسهای اجتماعی به طبقه کارگر، در مقابل آنچه سرمایه داری دولتی شرق در این زمینه _ حال با هر کیفیتی _ به کارگران میداد. بهررو اوضاع و احوالی که در یک مقطع معین اشتغال کامل را از نظر بورژوازی غرب امکانپذیر و قابل قبول کرده بود، از اوائل دهه ۸۰ تماماً دچار تغییر گردید.

واضح است که بیکاری گسترده بعد از چند دهه اشتغال کامل، در شرایطی که طبقه کارگر فاقد آمادگی سیاسی لازم برای مقابله با آن بود، جنبش کارگری را در مقابله با دیگر تعرضات بورژوازی در موقعیت نامساعدی قرار میداد. بعلاوه افزایش تحرک بین المللی سرمایه بویژه در دهه ۸۰ به طبقه سرمایه دار امکان داد تا با انتقال سرمایه به حوزه های کار ارزان، وسیعاً از تفاوت وضعیت طبقه کارگر در کشورهای مختلف سود جوید و این خود موقعیت سرمایه را در هر تک کشور معین نیز بیش از گذشته تقویت میکرد. باین ترتیب معمول کردن مجدد سطح بالائی از بیکاری و انتخاب این زمین برای جنگ با کارگر به تاکتیک اصلی تعرض بورژوازی در این دوره تبدیل شد.

تیرهای درشت مطبوعات، رپرتاژهای مصور ژورنالیستها و تحلیلهای مشعشع آکادمیک درباره اینکه وسعت بیکاری امروز بحران بزرگ ۱۹۳۰ را یادآوری میکند، پیش از آنکه گزارش ابژکتیو و "بیطرفانه" از یک واقعیت اجتماعی در جستجوی راه حل آن باشند عامل ارباب روانی طبقه کارگر از بازگشت شبخ ۱۹۳۰ و حامل این پیام بیشرمانه‌اند که راه دیگری جز قبول کاهش دستمزد و تنزل معیشت وجود ندارد. دهه ۸۰ دهه تعرض بورژوازی اروپا و آمریکا به دستاوردهای کارگران از طریق بکارگیری موثر اهرم بیکاری بود و شکل ادامه این تعرض در دهه ۹۰ تثبیت یک نرخ بالای بیکاری بعنوان واقعیتی "ساختاری" و "ناگزیر" بمنظور نگاهداشتن مبارزه کارگری در موقعیت تدافعی میباشد.

در سوئد روند مبارزه حول اشتغال در دهه ۸۰ قدری متفاوت پیش رفت. همچنانکه در بخش اول این نوشته اشاره شد، نخستین دور تعرض بورژوازی در رویارویی موسوم به "کشمکش بزرگ ۱۹۸۰" با مقابله جدی کارگران عقب رانده شد و دولت دست راستی هم به مکافات چند فقره قوانین ضد کارگری و ضد رفاهی اش انتخابات ۱۹۸۲ را باخت. در این فضا سوسیال دمکراتهای بقدرت بازگشته با اتخاذ یک خط مشی بینابینی که خود آنرا "راه سوم" میخواندند کوشیدند اشتغال کامل را از زاویه کمک به خروج از بحران اقتصادی همچنان نگهدارند. پایه این خط مشی نه بر استراتژی پیشین سوسیال دمکراسی بلکه بر آنچه "انگیزش بازار" نامیده میشد استوار بود و مشخصاً به سودآوری صنایع صادراتی از طریق کاهش ارزش کرون تکیه داشت. فرض این بود که افزایش سود ناشی از صادرات به افزایش اشتغال میانجامد، اشتغال بالا بنوبه خود منجر به رشد مصرف (رشد تقاضا در بازار داخلی) و بنابراین تشویق سرمایه گذاری سودهای حاصل از صادرات در داخل کشور میشود، و از نو افزایش اشتغال، افزایش سود شرکتها و ... در یک کلام: سیاست سنتی اقتصاد بورژوائی که "سود شرکتها اشتغال ببار میآورد" جایگزین استراتژی سنتی سوسیال دمکراسی مبنی بر گسترش بخش دولتی و خدمات بمنظور حفظ اشتغال گردید.

فرض دیگر این سیاست، با توجیه اقتصادی "کنترل تورم"، این بود که کارگران به جبران تنزل دستمزد واقعی، ناشی از تنزل ارزش کرون،

خواهان افزایش دستمزد نشوند. اهرم ضمانت کننده این فرض سازمان سراسری اتحادیه ای LO بود (۱). به نظر سوسیال دمکراتها بهائی که طبقه کارگر در ازاء اشتغال، همراه با سطح پائین تورم، میبایست پردازد و سهمی که برای خروج "کشور" از بحران بعهده میگرفت، تن دادن به درجه ای از کاهش دستمزد واقعی بود.

باین ترتیب با وجود تفاوت برخورد به مساله اشتغال، این فرض پایه ای که طبقه کارگر با تحمل سطح معیشت پائین تر صورتحساب "خروج کشور از بحران" را میپردازد وجه مشترک سیاست سوسیال دمکراتها با دیگر احزاب بورژوائی و لولای اتصال برنامه آنان با پلاتفرم جهانی جناح راست بورژوازی در یورش به دستاوردهای کارگری بود.

اتخاذ این سیاست متفاوت البته دلیل دیگری هم داشت و آن سطح بالای توقع کارگران سوئد نه فقط بخاطر بیش از نیم قرن برخورداری از اشتغال کامل بلکه بخاطر توفیق طبقه کارگر این کشور به تحمیل یک رشته رفز در سالهای ۷۰ عمدتا از طریق اعتصابات و مبارزات رادیکال فرا پارلمانی خارج از سنت جنبش اتحادیه ای بود. هیچ دولت دیگری هم در آن شرایط پای رویارویی با جنبش کارگری در عرصه اشتغال نمیرفت. شرایط دیگری، در مقیاس سوئد و جهان، لازم بود تا بورژوازی جرات کند شیپور پایان اشتغال کامل و معمول کردن بیکاری دو رقی را در این کشور بصدا درآورد. این شرایط از یکسو با شتاب تحولات اروپای شرقی در ۱۹۸۹ و تفوق جهانی جناح راست بورژوازی، و از سوی دیگر با بروز مجدد یک بحران اقتصادی در سال ۱۹۹۰ که اقتصاد سوئد را هم بسرعت فراگرفت، فراهم گردید.

۳ _ سوسیال دمکراتها و دهه ۹۰: شمشیر از رو

بروز یک بحران جهانی دیگر در سال ۱۹۹۰ از همان نیمه سالهای ۸۰ از سوی کارشناسان اقتصادی پیش بینی شده بود. اقتصاددان آمریکائی "راوی باترا" در کتاب خود بنام "بحران بزرگ جهانی" (۱۹۸۵) که بسرعت در سوئد هم مورد توجه قرارگرفت دقیقا بدلیل رونق "اضافی" دهه ۸۰ و سودهای کلانی که بویژه بمدد سیاستهای مانتاریستی نصیب سرمایه شده بود، شروع مجدد یک بحران عمیق اقتصادی از سال ۹۰ را پیش بینی کرده بود. سوئد هم مشخصا یکی از همین حوزه های سود سرشار در دهه ۸۰ و در نتیجه حوزه بروز این بحران جدید بود.

دولت سوسیال دمکرات با نظر به این پیش بینی، اقدامات پیشگیرانه ای را در دستور گذاشت که راسا معیشت کارگران را هدف گرفته بود: کاهش مستقیم قدرت خرید از طریق افزایش مالیات غیرمستقیم، معمول کردن پس انداز اجباری و همزمان فشار به اتحادیه ها برای پائین نگه داشتن آهنگ افزایش دستمزدها. همه اینها در حالی بود که خود طی چندین سال با کاهش ارزش کرون و تغییر مقررات مالی و بانکی بنفع تحرک بی قید و بندتر سرمایه و برداشتن کنترل از روی فعالیت بانکها (درگولاسیون)، زمینه را برای سطح بیسابقه ای از سودآوری سرمایه هموار کرده بود.

این اقدامات با موجی از نارضایتی در صفوف کارگران پاسخ گرفت:

از یکسو یک حرکت اعتراضی کارگری معروف به "بیانیه دالا" بصورت اپوزیسیون متشکلی در برابر سیاست حاکم بر جنبش اتحادیه ای و بمنظور دفاع از سطح معیشت کارگران در قبال تعرض جاری شکل گرفت. استخوانبندی این جنبش را رهبران و فعالین محلی رادیکالی تشکیل میداد که نارضایتی توده کارگران از سیاست رسمی اتحادیه ای را منعکس کرده و با طرح مطالبات رادیکال بر آن بودند تا رهبری LO و اتحادیه ها را تحت فشار بگذارند.

از سوی دیگر رهبری LO تحت این فشار از پائین ناچار به اتخاذ یک موضع انتقادی و درجه ای فاصله گرفتن از سیاست جاری حزب و دولت سوسیال دمکرات شد ("جنگ رزها") و این بنوبه خود موقعیت نامساعدی برای پیشبرد خط مشی سوسیال دمکراتها فراهم آورده بود.

با اینهمه چرخش به راست سوسیال دمکراتها قابل برگشت نبود و آنها علاوه بر اقدامات قبلی، در ائتلاف با لیبرالها سیستم مالیاتی را نیز بزیان نظام تصاعدی و بسود سرمایه داران و صاحبان درآمدهای بالا تغییر دادند (۱۹۸۹). توجیه ایدئولوژیک این چرخش براسط کاهش وزن طبقه کارگر در جامعه "فراضنتی" و اهمیت اقشار میانه در حفظ جامعه رفاه عنوان میشد! اما این "تحلیل جامعه شناسانه" در حقیقت اسم رمزی برای لغو تعهد نسبت به معیشت طبقه کارگر و راه آمدن با پروسه برچیدن تدریجی سیاستهای اجتماعی و دولت رفاه بود. آنچه از میراث دولت رفاه از نظر آنها قابل نگهداری بود دیگر نه مجموعه ای از تامينهای اجتماعی نهادی شده، بلکه تنها قالبهای کورپوراتیستی همکاری سه جانبه: کارفرما - دولت - اتحادیه بمنظور کنترل جنبش کارگری و اعتراض اجتماعی بود که از نظر آنان بهتر از مکانیسم رها شده بازار میتوانست منافع عمومی سرمایه را تضمین نماید.

با این جهتگیری و در ادامه اقدامات پیشین خود، سوسیال دمکراتها با یک برنامه ریاضت کشی آشکارا ضد کارگری باستقبال بحران ۱۹۹۰ شتافتند.

انجماد دستمزد! منع اعتصاب!

"کریس پاکت" یا مجموعه اقدامات مقابله با بحران - برنامه ریاضت کشی و صرفه جوئی دولت سوسیال دمکرات - که در فوریه ۱۹۹۰ با سرتیتر انجماد دستمزد و ممنوعیت اعتصاب ارائه شد بی هیچگونه تعارفی رو به کارگران داشت و جبران کاهش سودآوری سرمایه را رسماً از کیسه آنان طلب میکرد. اما اگر سوسیال دمکراسی در دوره های قبل با تکیه به نفوذ گسترده اش در جنبش یونیونیستی قادر بود کنترل آهنگ افزایش دستمزدها و حتی در مقاطعی انجماد دستمزدها را از طریق مکانیسم حزبی - اتحادیه ای پیش ببرد، با تحولی که طی نیمه دوم دهه ۸۰ در جنبش کارگری آغاز شده بود (نارضایتی توده ای کارگران، حرکت دالا، لغو عضویت اتوماتیک و اجبار رهبری به فاصله گرفتن از سیاست رهبری حزب) اینبار ناگزیر بود راساً در ظرفیت دولت و از طریق قانونگذاری جلو روی کارگران بایستد.

طی بیش از نیم قرن حاکمیت سوسیال دمکراسی، دولت بورژوازی در سوئد با اتکاء به موازین و نهادهای کورپوراتیستی و در سایه یک شبکه تامین اجتماعی، موفق شده بود ماهیت طبقاتی خود را از چشم توده کارگران پنهان کرده و بعنوان میانجی طرفین بازار کار - سازمانهای کارفرمایی و سازمانهای دربرگیرنده کارگران و سایر حقوق بگیران - افسانه دولت غیر طبقاتی همراه با قداست قانون را تا حد زیادی در جامعه جا بیندازد. پس از تحولات دهه ۸۰ و با همان سطح از جنب و جوش نسبی و خودبخودی که طبقه کارگر از خود نشان داد موقعیت افسانه ای "دولت کارگری" دستخوش تزلزل گردید و دولت سوسیال دمکرات در آستانه دهه ۹۰ خود را در موقعیتی یافت که ناگزیر بود در قبال رشد فزاینده مبارزه جوئی و رادیکالیسم در صفوف جنبش کارگری شمشیر از رو ببندد و ماهیت واقعی خود در دفاع از مصالح عمومی سرمایه را آشکار کند. اعلام انجماد دستمزد بعنوان کلمه کلیدی برنامه ریاضت کشی و ممنوعیت اعتصاب بعنوان ضامن اجرائی آن در حقیقت اعلام جنگی علنی به طبقه کارگر بود و هدف مقدم آن ارباب کارگران و واداشتن رهبری به تبعیت از این سیاست ضدکارگری بود.

اما اگر رهبری LO سریعاً به این تعیض گردن نهاد و با تایید شرم آور "کریس پاکت" بار دیگر بر عدم استقلال جنبش اتحادیه ای سوئد از سیاستهای بورژوازی و حتی دولتی صحنه گذاشت، برعکس توده های طبقه کارگر با موج گسترده ای از اعتراضات خود آغاز دوره نوینی از مبارزه طبقاتی را نوید دادند. این واکنش سریع طبقاتی در اشکال گوناگونی بروز یافت:

- بخش بزرگی از کارگران عضو حزب سوسیال دمکرات بلافاصله پس از اعلام "کریس پاکت" در مقیاس توده ای و به اشکال نمایشی کارتهای عضویت خود را پاره کرده به زباله ریختند،

- جنب و جوش و اعتراض کارگران اگرچه به اشکال آکسیون تکامل نیافت اما همه جا حاضر و قابل رویت بود،

- اعتصاب غیرقانونی کارگران "ساب سکائیا" با خواست یک افزایش نسبتاً بالای دستمزدها که به بزرگترین محاکمه دسته جمعی کارگران در تاریخ سوئد انجامید از انعکاس مثبت و سمپاتی وسیعی برخوردار شد،

- فشار اعتراض کارگران رهبری LO را ناچار ساخت که با معذرت خواهی رسمی تلویزیونی از اعضا، پشتیبانی خود از "کریس پاکت" سوسیال دمکراتها را پس بگیرد،

- و بالاخره تلاش برای ساختن یک حزب کارگری که در تداوم حرکت کارگری "دالا" و براساس نارضایتی گسترده در صفوف طبقه کارگر آغاز شده بود، به یک تحرک رادیکال سیاسی و یک تشکل حزبی بنام "آرتارلیستان" (لیست کارگری) شکل داد که سریعاً سمپاتی بخش قابل توجهی از کارگران را بخود جلب کرد.

وسعت دامنه اعتراض طبقاتی و اجتماعی بحران اقتصادی را به یک بحران سیاسی مبدل کرد که در نتیجه آن نه تنها "کریس پاکت" کنار گذاشته شد بلکه کار دولت سوسیال دمکرات به استعفا کشید. وخامت اوضاع طوری بود که احزاب دست راستی هم حاضر به تشکیل دولت نشدند. ناگزیر دولت سوسیال دمکرات با حذف وزیر دارائی (شل اولوف فلت) که طراح برنامه صرفه جوئی بود مجدداً تا انتخابات بعدی در پائیز ۱۹۹۱ بر سر کار باقی ماند.

نیروی اعتراض طبقه کارگر توانست تعرض بورژوازی را در عرصه های اصلی موقتاً متوقف کند اما این اعتراض طبقاتی از کمبودها و محدودیتهای سیاسی تعیین کننده ای رنج میبرد و قادر به سازماندهی یک مقابله موثر و دفع قطعی تعرض نبود. در نتیجه حمله سوسیال دمکراتها به معیشت و شرایط کار طبقه کارگر تا پایان مدت زمامداریشان در عرصه های دیگر نظیر کاهش بیمه بیماری از ۹۰ به ۸۰٪، کاهش سوسیدها و خدمات درمانی، عدول از وعده افزودن یک هفته به مرخصی سالانه کارگران و کاهش آن به دو روز، تعیین کمیته های تحقیق برای تغییر قوانین کار و بررسی انعطاف پذیری در نظام ساعت کار در جهت انطباق هرچه بیشتر شرایط کار با نیازهای دوره ای سرمایه و ... ادامه یافت و بورژوازی سوئد علی العموم همچنان در تدارک ادامه تعرض اساسی اش بود.

۴ _ SAF : استراتژی برای دهه ۹۰

پس از طرح برنامه ریاضت کشی از سوی سوسیال دمکراتها، سازمان سراسری کارفرمایان سوئد، SAF، با ارزیابی مثبت از فضای سیاسی "مساعدی" که موضعگیری علنا ضد کارگری دولت سوسیال دمکرات ایجاد کرده بود، کمپین خود علیه حقوق کارگری را آغاز کرد و در همان فوریه ۱۹۹۰ اعلام نمود که "برای همیشه" از مذاکره سراسری با اتحادیه ها بر سر دستمزد خودداری خواهد ورزید. بدنبال در ژانویه ۱۹۹۱ اعلام کرد که نمایندگانش را از نهادهای کورپوراتیستی سه جانبه فرا میخواند. SAF قبلا نیز یک بار در سال ۱۹۸۰ برای کنار گذاشتن مذاکره سراسری، که طی دهها سال نرم بازار کار سوئد و یکی از ارکان کورپوراتیسم مدل سوئدی بوده، یک لوک آوت سراسری ناموفق را تجربه کرده بود اما نظر به چرخش به راست قطعی تر سوسیال دمکراسی در آستانه دهه ۹۰ اینبار رکن اصلی استراتژی خود را تثبیت همه جانبه نقش خود بعنوان لکوموتیو تعرض بورژوازی سوئد قرار داد. در ژوئن ۱۹۹۱ اولف لاورین دبیر SAF در سخنرانی افتتاحیه کنگره این سازمان با صراحت لهجه کامل اظهار داشت که "کارفرمایان سوئد هیچگاه برای بازپس گیری آنچه در طول چندین دهه از دست داده اند فرصتی بهتر از موقعیت کنونی در اختیار نداشته اند".

مضمون استراتژی SAF بطور خلاصه بر این محورها ناظر است:

— بیکارسازی وسیع بمثابة موثرترین اهرم فشار برای پائین کشیدن دستمزدها و بدترکردن شرایط کار. تلاش برای تغییر قوانین کار در جهت بازگذاشتن دست کارفرما در اخراج و استخدام موقت بمنظور تثبیت یک نرخ بالای بیکاری. کاهش هرچه ممکن بیمه بیکاری و دشوار کردن شرایط برخورداری از آن.

— امتناع از مذاکره مرکزی و عقد قراردادهای سراسری بر سر دستمزد و شرایط کار. سوق دادن پروسه تعیین دستمزدها به مکانیسم بازار، مذاکره محلی و توافق فردی، دیسنترالیزه کردن مذاکره برای ایجاد رقابت و تفرقه هرچه بیشتر در صفوف طبقه کارگر، اتمیزه کردن کارگر و سپردن نیروی اعتراض کارگری به توازن قوای محلی میان کارگر و کارفرما که در شرایط بیکاری وسیع تماما به زیان کارگران تغییر کرده است، سوق دادن تعیین شرایط کار به قانونگذاری بجای قرارداد با آگاهی بر اینکه در این دوره خط مشی راست بورژوازی در عرصه سیاسی و پارلمانی دست بالا دارد.

— عدول از سیاست موسوم به همبستگی مزدها (solidaristic wage policy) و دامن زدن به تفاوت مزدها در جهت پائین کشیدن حداقل دستمزد و ایجاد یک قشر وسیع کم درآمد در درون طبقه کارگر مرکب از جوانان، زنان، مهاجران و بیکاران برای فشار گذاشتن بر معیشت کل طبقه.

— اتخاذ یک سیاست دو جانبه در مقابل اتحادیه ها: از یکسو تضعیف موقعیتشان در عرصه سیاستگذاری بازار کار و از سوی دیگر حفظ رابطه با آنها بمنظور کنترل اعتراض رادیکال کارگری. کلا در این دوره اگرچه SAF محدودکردن حقوق و تنزل موقعیت سیاسی و اجتماعی اتحادیه ها را در برنامه دارد اما، با آگاهی بر حاکمیت مطلق سیاستهای راست بر جنبش اتحادیه ای، نوک حمله اش اساسا نه به اتحادیه بلکه به خود طبقه کارگر متوجه بوده و عمدتا از راه بیکارسازی وسیع و فشار برای کاهش بیمه های اجتماعی در تلاش آتست تا در سوئد نیز سطح عمومی توقع انسان کارگر از زندگی و شرایط کار هرچه ممکن است تنزل داده شود.

— کنارکشیدن از نهادهای کورپوراتیستی در جهت برجیدن این مدل و جانشین کردن آن با یک مدل متناسبتر با اقتصاد بازار — نظیر مدل آمریکائی — که در آن سازمانهای صنفی کارگران و حقوق بگیران رسما و قانونا نقش و موقعیت پائین تری در مقایسه با موقعیت دولت و کارفرمایان داشته باشند.

— سرمایه گذاری گسترده برای تامین برد انتخاباتی احزاب راست و هدایت سیاستهای آنان چه از طریق ساختن افکار عمومی راست به بهانه بحران اقتصادی چه از راه ارائه طرحها و پیشنهادهای مشخص در عرصه های گوناگون رابطه کار و سرمایه (بطور مثال: "خطوطی درباره قانون کار آینده") و لانس کردن غیرمستقیم احزاب از طریق آنها.

— سرمایه گذاری در "تحقیقات" و ایجاد یک توپخانه آکادمیک — تبلیغاتی برای شکل دادن به افکار عمومی در جهت استراتژی مورد نظر. قابل ذکر است که سرمایه گذاری SAF در این عرصه از همان نیمه سالهای ۸۰ موفق شد فضای آکادمیک و روشنفکری سوئد در عرصه اقتصاد را که برای چندین دهه درست زیر هژمونی کینزگرایان (معروف به مکتب استکهلیم) قرارداشت بنفع هژمونی طرفداران اقتصاد بازار عوض کند.

— تلاش برای ایجاد لابی اقتصاد بازار در وزارتخانه های مربوطه و همچنین در صفوف بالای احزاب سیاسی و نمایندگان پارلمان از جمله از طریق خریدن آنان با عناوین قانونی "مشاور اقتصادی"، "مشاور مدیریت"، یا با سپردن طرحهای کلان "تحقیقی" به آنان و نظایر اینها (اخیرا مواردی از خریدن "غیرقانونی" هم فاش شده است).

درمجموع SAF در این دوره بیشتر در نقش یک حزب سیاسی و بعنوان نیروی متمرکز کننده تعرض بورژوازی سوئد در عرصه های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک عمل کرد و نظر به همین نقش مرکزی لقب "لکوموتیو احزاب راست" را از جانب ژورنالیسم ناراضی دریافت کرد. اما این توصیف حاوی اغمازی آشکار بسود حزب سوسیال دمکرات است زیرا که این حزب نیز با کلیه اقدامات خود در دوره پیشین زمامداری و با سیاست اپوزیسیونش در دوره اخیر یکسانی عملکرد خود با مضمون استراتژی SAF و پایبندیش به رهنمودهای آن در اصول را بخوبی نشان داده است.

۵ — دولت راست: پرچم تغییر سیستم

توفیق انتخاباتی احزاب راست در پاییز ۱۹۹۱ بیش از آنکه نتیجه زورآزمایی خطوط سیاسی آلترناتیو در داخل جامعه سوئد باشد حاصل یک کمپین جهانی بود که جناح راست بورژوازی از همان سالهای ۸۰ براه انداخته و بویژه پس از تحولات ۱۹۸۹ در اروپای شرقی به آن شدت بیسابقه ای داده بود. در آستانه انتخابات سوئد سخنگویان راست جهانی نظیر اکونومیست و نیوزویک آنرا نه بعنوان یک انتخابات کشوری برای دست بدست شدن قدرت میان احزاب مختلف بلکه همچون عرصه ای از مقابله جهانی سرمایه داری بازار در برابر اقتصاد دولتی، و لیبرالیسم در برابر سوسیال دمکراسی، ارزیابی کرده و باین اعتبار یک انتخابات "تاریخی" نامیدند چراکه در آن، به نظر آنان، سرنوشت دولت رفاه در آخرین و مهمترین سنگر آن یعنی مدل سوئدی تعیین میشد.

سرانجام فشار توپخانه این کمپین جهانی راست از یکسو و ناکامی و بی آلترناتیوی سوسیال دمکراتها از سوی دیگر موجب شکست انتخاباتی شدیدی برای حزب سوسیال دمکرات شد که از ۱۹۲۸ به اینسو سابقه نداشت. جناح راست بورژوازی در سطح سوئد و جهان آنرا جواز برچیدن مدل سوئدی تعبیر کرد و دولت ائتلافی راست با پرچم تغییر سیستم ("سیستم شیفت") زمام امور را در دست گرفت.

آنچه در این میان زیر هلهله پیروزمندانه راست تماما پرده پوشی شد نقش ناراضیتی طبقه کارگر در سقوط آراء انتخاباتی سوسیال دمکراتها بود. یکسال و نیم بعد "والتر کورپی" جامعه شناس سرشناس سوئدی و متخصص جانبدار دولت رفاه در یک بررسی تحلیلی از انتخابات ۱۹۹۱ (مجله تحقیق جامعه شناسی شماره ۱ سال ۹۳) توانست نشان دهد که شکست سوسیال دمکراتها نشانه پشت کردن رای دهندگان به مدل سوئدی نبوده، بلکه مشخصا ناراضیتی گسترده کارگران از سیاستهای راست حزب سوسیال دمکرات در دهه ۸۰ و بویژه پس از "کریس پاکت" سال ۱۹۹۰ عامل اصلی این درجه از تنزل آراء حزب در آن انتخابات بوده است.

شتاب تعرض

با روی کار آمدن ائتلاف چهار حزب دست راستی و در فضای غلبه تشدد بر جنبش کارگری و چپ جامعه، بورژوازی سوئد از یک فرصت استثنائی برای پیشبرد سریع و همه جانبه تعرضی که سالها برایش تدارک دیده بود بهره مندشد. طبقه کارگر با چرخش به راست سوسیال دمکراسی و یونیونیسم، عملا تکیه گاه تدافعی سابقش را از دست داده بود و قدرت عمل واقعی اش کاهش یافته بود حال آنکه بدلیل اسارت در بند سنتها و باورهای سوسیال دمکراتیک و بمیخ کشیده شدن بر چارچوبه یونیونیستی هنوز نتوانسته بود مکانیسم مبارزاتی دیگری که جوابگوی شرایط جدید باشد برای خود دست و پا کند. در چنین شرایطی تعرض بورژوازی چنانکه شاهد بودیم همزمان در جبهه های گوناگون بدون برخورد به مانع جدی با شتابی تب آلود و هیستریک پیش میرفت. گوئی بورژوازی سوئد زیرکانه عزم کرده بود که در فرصت بدست آمده و تا طبقه کارگر خود را جمع و جور نکرده عقب ماندگی اش از قافله بورژوازی آمریکا و انگلیس را دوپله یکی جبران نماید. در این میان اپوزیسیون سوسیال دمکرات و همدوش با آن جنبش اتحادیه ای هم با نشان دادن منتهای "تفاهم" و "روح همکاری" دست جناح راست حاکم را برای ایجاد تغییرات "لازم" در سیستم بخاطر "نجات اقتصاد سوئد" تقریبا بطور کامل باز گذاشتند و برای تبریئه خود نیز به مناسبتهای گوناگون گناه بدترشدن اوضاع و گسترش تعرض به ابعاد وسیع اجتماعی را بیشرمانه به گردن "رای دهندگان" میانداختند.

در یک نگاه به جبهه های مختلف تعرض بورژوازی در دوره اخیر میتوان اجمالا به چنین لیستی از اقدامات انجام شده اشاره کرد:

بیکار سازیهای وسیع، تلاش برای به صفر رساندن افزایش دستمزدها. استفاده وسیع کارفرمایان از کار رایگان "پراتیک جوانان" و دیگر طرحهای بازار کار. تلاش برای تحمیل مزد پائین به جوانان. عدم استخدام کارگر جدید و بجای آن گسترش بیسابقه اضافه کاری با اتکاء به اجبار اقتصادی. برنامه های عریض و طویل صرفه جوئی بقیمت قطع امکانات رفاهی و سوبسیدهای حیاتی نظیر سوبسید مسکن، بدتر کردن وضع مدارس و آموزش بزبان لایه های کم درآمد جامعه، افزایش هزینه های درمانی، قطع کامل بیمه بیماری برای روز اول و کاهش چشمگیر آن در روزهای بعد. قانونگذارهای ضد کارگری نظیر ۱۰ برابر کردن جریمه اعتصاب (از دویست به دوهزار کرون). تغییر در قانون بیمه بیکاری: کاستن بیمه از ۹۰ به ۸۰ درصد و قطع کامل آن در یک هفته اول، شش برابر کردن سهمیه کارگران از هزینه بیمه بیکاری، دشوارتر کردن شرایط دریافت حقوق بیکاری و کاستن از مدت آن. کاستن دو روز از مرخصی سالانه. افزودن یک سال به سن بازنشستگی. تغییر در مقررات بازنشستگی و غیره.

علاوه بر اینکه کاهش تقریباً ۲۵ درصدی ارزش کرون در نوامبر ۱۹۹۲ قدرت خرید کارگران را تنزل داده و در عوض سودهای بادآورده اعجاب آوری به جیب سرمایه داران ریخت، دولت سرمایه همزمان با این یورشهای ضدکارگری و از محل صرفه جوئی همین "اقلام"، برای جلوگیری از ورشکستگی بانکها مرتباً کمکهای دهها میلیاردی به آنها تقدیم کرده و همچنین تسهیلات مالی و مالیاتی عظیمی به کارفرمایان و صاحبان سهام ارزانی داشته است.

و همراه با همه اینها طی این سالها توپخانه سنگینی از دروغ پراکنی های لازم "علمی" و ژورنالیستی، بمباران ایدئولوژیک و تحمیق توده ای از طریق پمپاژ افکار عمومی با "آگاهی بحران" بیوقفه درکار بوده است.

با صرفنظر کردن از تعقیب کرونولوژیک رویدادها میتوان نتایج تآکنونی یورش بورژوازی به حیات اقتصادی طبقه کارگر سوئد را در عرصه های مختلف به ترتیب زیر جمعبندی کرد:

بیکاری

بیکاری تا سال ۱۹۹۰ از مرز ۱٪ نگذشته بود، در آخر این سال به ۱/۸٪ رسید و طبق پیش بینی های رسمی قرار بود تا سال ۱۹۹۲ به ۳/۵٪ تا ۴٪ رسیده و در آن سطح یا حداکثر بعداً در سطح ۶٪ ماندگار شود. این سطحی بود که از نظر صریحترین محافل بورژوا که طرفدار "مفید" بودن وجود ثابت یک "دوز" معین از بیکاری بودند، مناسب دیده میشد. کارل بیلست هم پیش از انتخابات ۹۱ در مصاحبه با شپینگل گفته بود که یک نرخ بیکاری مشابه آلمان: "۷، ۸، شاید ۹٪" برای سوئد خوبست! اما در آستانه سال ۹۴ بیکاری درکل به ۱۴٪ جمعیت فعال کشور رسید و "طبق پیش بینی ها" فعلاً در حدود همین رقم ماندگار است.

علاوه بر سنگینی ابژکتیو مساله، جهش ناگهان بیکاری پس از نیم قرن اشتغال کامل برای طبقه کارگر سوئد شوکی بشدت گیج کننده بود، بویژه که روز بروز چشم انداز خلاصی از این کابوس یا حتی تخفیف آن تیره و تیره تر میشد. تا هم اکنون طبقه کارگر سوئد از بابت این شوک بزرگ خسارت بزرگی متحمل شده، همچنانکه متقابلاً بورژوازی از آن بهره ای دست نیافتنی برداشته است. با اطمینان میتوان گفت که توفیق بورژوازی در پیشبرد دیگر عرصه های تعرض مدیون پیشرفت است که تاکنون در این عرصه نصیب خود کرده است.

منشا این بیکاری وسیع تنها بیکارسازیها نیست، سیاستهای دولتی بازار کار، قوانین ضدکارگری این دوره و حتی اضافه کاری کارگران شاغل هم هر یک بنویه خود در گسترش دامنه آن تاثیر داشته اند:

— در این چند سال هر نهاد کارفرمایی اعم از خصوصی و دولتی به فراخور وسعتش توانسته است بجای استخدام پرسنل جدید، از طریق طرح "پراتیک جوانان" و دیگر طرحهای بازار کار نیروی کار رایگان در اختیار بگیرد و شدیدتر از نرم معمول بااستثمار بکشد بی آنکه مکلف به استخدام بعدی آنها باشد.

— تغییر مقررات بیمه بیماری یکی دیگر از سرچشمه های گسترش بیکاری است. طبق آمارهای رسمی در سال ۹۳ از محل "کاهش" غیبت بیماری، یا بعبارت صحیح تر افزایش سرکار رفتن بیماران، کارفرمایان توانسته اند در مجموع از استخدام دهها هزار نفر معاف شوند و این بسبب فشار اقتصادی ناشی از قطع بیمه روز اول و کاهش آن در روزهای بعد است. حتی والدین کارگر به همین دلیل از ماندن نزد کودکان بیمار خود امتناع کرده آنها را با تن تبار روانه مهد کودکها میکنند.

— و بالاخره باز طبق آمار فقط در سال ۹۳ از محل اضافه کاری شاغلین بیش از شصت هزار نفر (قریب ۱۰٪ کل بیکاران) میتوانستند کار گیر بیاورند. واضح است که بالارفتن غیرمعمول اضافه کاری که در درجه اول به سلامت یک نسل از کارگران ضربه میزند و بطور جانبی به افزایش شمار بیکاران نیز میانجامد، خود با بیکاری رابطه ای پارادکس وار دارد، باین معنی که بخشی مستقیماً ناشی از بیکاری بستگان و بخشی غیرمستقیم حاصل فشار کارفرما برای خودداری از استخدام و یا رشد رفتار اگوئیستی در افراد بعلت ترس از بیکارشدن است. همکاری اتحادیه ها در تصویب اضافه کاریهای بیش از حد مجاز هم البته در گسترش این پدیده نقش منفی بزرگی دارد. وارونگی ضدبشری قضیه اینجاست که در شرایط اشاعه بیکاری، عقل سلیم آدمیزاد به کاهش ساعت کار شاغلان حکم میکند حال آنکه آز ناسلیم سرمایه آنانرا باز به کار اضافی فرساینده تر میکشد!

نشانه های بهبود نسبی در اقتصاد بویژه سود فراوانی که پس از کاهش ارزش کرون در نوامبر ۹۲ نصیب صنایع صادراتی شده از همان اواسط سال ۹۳ جامعه را به کاهش بیکاری امیدوار کرده بود، اما با گذشت بیش از یک سال از این بهبود اقتصادی، هنوز بیکاری کاهشی نیافته بلکه اگر نه با بیکارسازیهای جدید با ورود جوانان بیشتری به بازار کار افزایش هم یافته است. تا هم اکنون روشن شده است که دستکم در شرایط فعلی سود شرکتهای انتهائی اشتغال نمی آورد. کاهش بیکاری اساساً یک امر سیاسی است و مواعید کنونی بورژوازی سوئد در این باره فاقد مبنای سیاسی و نیز اقتصادی است. احساس عمومی بر اینست که بازگشت بیکاری به زیر ۱۰٪ به این زودی در چشم انداز نیست.

گذشته از اینها دولت سرمایه با دو بار تغییر در قانون بیمه بیکاری، کارگران را اعم از شاغل و بیکار در قبال معضلی که بورژوازی آفریده است بمجازات مضاعف کشیده است، باین ترتیب که علاوه بر خود بیکاری، با کاهش بیمه بیکاری و دشوارکردن شرایط برخورداری از آن، همراه با شش برابر کردن هزینه بیمه برای شاغلان، عملاً بار این مصیبت را سه چندان بر گرده طبقه کارگر سنگین کرده است.

بیکاری وسیع و سریعی که امروز طبقه کارگر سوئد را در چنگ خود گرفته، گذشته از تغییر شدید توازن قوای طبقاتی بزبان مبارزه کارگری، عوارض روانی و اجتماعی وخیم و گسترده‌ای نیز در میان کارگران ببارآورده است. شنیدنی و اسفبار است که طی دو سال اخیر در سوئد در قبال خانه خرابی کارگران بازار روانشناسان، لاتاریها و کلیسا از همیشه گرمتر بوده است. طبق بررسیهای آماری میزان اعتقاد به خدا در میان مردم سوئد که تا پیش از ۱۹۹۱ شدیداً سیر نزولی داشته، از آن پس همپای رشد بیکاری چندین برابر افزایش نشان میدهد. به مصداق گفته مارکس "بیکاری آن نقیصه و نقطه ضعف انسانی است که دسترسی کشیش را به قلب انسان بیکار ممکن کرده است".

دستمزد و قراردادهای دسته جمعی

بورژوازی سوئد در دوره اخیر، با توجه به دست بالای سیاسی و اقتصادی بویژه با بهره برداری از بیکاری موجود کوشیده است تا طبقه کارگر را در مساله هسته ای دستمزد تا آنجا که ممکن است بعقب براند و در این زمینه تاکتیکهای متنوعی بکارمیگیرد:

— کاهش دستمزد در ازاء حفظ شغل،

— تلاش برای تثبیت یک سطح نازل دستمزد برای جوانان که صراحتاً از آن بعنوان "مزد پست" دفاع میکنند و از جانب جوانان رادیکال با شعار "نه! به مزد برده وار" جواب رد گرفته است،

— عدول از سیاست سنتی همبستگی مزدها و میدان دادن به شکاف دستمزدها بین زنان و مردان، گروههای سنی و شغلی و ...

اما فشار اصلی بر دستمزدها همچنان از مجرای قراردادهای دسته جمعی میگذرد. در سوئد روال تعیین دستمزدها طی دوره پس از جنگ از طریق مذاکره سراسری و قراردادهای دسته جمعی پیش رفته است. قرارداد دسته جمعی در سوئد بر خلاف مشهور حاصل مبارزه اتحادیه نیست بلکه از سوی SAF به LO تحمیل شد و هدف مورد نظر از آن از یکسو مکلف کردن LO به تضمین "صلح در محیط کار" در مدت زمان اعتبار قرارداد و از سوی دیگر یکسان کردن شرایط رقابت در عرصه خرید نیروی کار برای کارفرمایان در جهت سوق دادن رقابت آنان به عرصه تکنولوژی و تامین ارزاتر مواد خام بود. در راستای همین تعهد به حفظ صلح در محیط کار، LO از همان سال ۱۹۴۱ حق رای کارگران در تصویب قراردادها را ملغی کرد. همچنین حق اعتصاب محلی از سوی اتحادیه ها از کارگران سلب شده و تصمیم گیری درباره اعتصاب را رهبری اتحادیه از دیرباز در چنگ خود گرفته است. جنبش اتحادیه ای با سلب این دو سلاح اساسی عملاً کارگران را برای پیشبرد خواستههایشان در موقعیت دشوار مبارزه غیرقانونی، اعتصاب وحشی و طرف شدن با جبهه متحد کارفرما— اتحادیه قرار داده است. از سوی دیگر باین ترتیب مبارزه رادیکال کارگری همواره ناگزیر راه خود را — ولو با دشواری زیاد — در خارج چارچوبهای اتحادیه ای جستجو کرده است.

ارزیابی از قرارداد دسته جمعی بمثابة یکی از نهادهای تنظیم رابطه کار و سرمایه در سوئد نیازمند بحث جداگانه ای است، تا آنجا که به بحث کنونی برمیگردد مشخصاً قرارداد دسته جمعی در چهار سال گذشته ابزار منجمد نگاهداشتن دستمزدها در سیاست همراهی اتحادیه ها با کارفرمایان و استراتژی SAF بوده است. حمله SAF به قرارداد دسته جمعی دقیقاً به دستمایه اتحادیه ها برای توجیه "دفاع از قرارداد بهرقیمت" در جریان عقد شرم آورترین قراردادهای فروش نیروی کار در تاریخ اخیر جنبش کارگری سوئد تبدیل شد.

چنانکه پیشتر اشاره شد همزمان با اعلام "کریس پاکت" دولت سوسیال دمکرات در فوریه ۱۹۹۰، SAF نیز اعلام کرد که از مذاکره سراسری بر سر دستمزد خودداری میکند. اعلام این سیاست SAF همراه با سیاست انجام دستمزد سوسیال دمکراتها بر متن اعتراضات وسیع کارگری و توازن قوای آن دوره به یک سازش با میانجیگری دولت سوسیال دمکرات منتهی شد باین ترتیب که میزان افزایش دستمزدها توسط یک کمیسیون بیطرف (کمیسیون رینبری) تعیین شود. این کمیسیون یک افزایش متوسط شش درصدی را با تعهد به کنترل قیمتها تعیین کرد. قرارداد رینبری تا آخر مارس ۹۳ را میپوشاند و با توجه به اینکه وعده کنترل قیمتها کاملاً پوچ از آب درآمد این قرارداد در عمل مبدل به ظرف تحقق انجماد دستمزدها و فراتر از آن باعث یک کاهش ۳ تا ۴ درصدی دستمزد واقعی گردید.

با رشد بیکاری، سازمانهای کارفرمایی از موضع مسلط قرارداد را پیش از موعد فسخ کرده رسماً خواهان قرارداد صفر (انجماد دستمزد) و در کمپینهای تبلیغی خواهان کاهش دستمزد در ازاء حفظ شغل شدند. همانوقت در فنلاند اتحادیه سراسری کارگران پای چنین قراردادی را امضاء کرده بود و در سوئد هم نشریات LO و سایر اتحادیه ها با لانسسه کردن این توافق سعی کردند افکار عمومی کارگران را در همین جهت شکل دهند.

اما جنبش کارگری علیرغم دشواری موقعیت و گنجی و سردرگمی عمومی هنوز توان آنرا داشت که اجازه چنین زیاده رویهایی به کارفرمایان و اتحادیه ها ندهد. این توان محصول یک موج گسترده اعتراض کارگری، بیمن فعالیت حیاتی بخش قابل توجهی از توده کارگران و رهبران و فعالین رادیکال در پائیز و زمستان ۹۲ بود. بهر رو "جنبش قرارداد" در سال ۹۳ در موعد معمول سابق (ماه آوریل) شروع نشد و به قصد ارزیابی از ترمومتر اول مه بیش از یک ماه بتاخیر افتاد. حرکت کارگران در اول مه به سرمایه داران فهماند که آسوده خاطر نباشند بویژه اینکه فسخ قرارداد از سوی کارفرمایان راه به روی اعتصاب باز کرده بود.

سرانجام با اعتصاب رسمی ۱۱۰۰ کارگر مواد غذایی در ۶ مه شیپور نواخته شد. ۷ مه ۱۰هزار کارگر برقکار دست به اعتصاب زدند که متعاقبا تعدادشان به ۳۰ هزار رسید همزمان اتحادیه متال همراه با دو اتحادیه کارمندی مشترکا با تهدید به بلوکه کردن اضافه کاری پا پیش گذاشتند. درحالیکه هر یک از اتحادیه های کارفرمایی بدقت مواظب بود که در دادن امتیاز پیشقدم نشود طرفین در سه بخش بالا بر سر یک افزایش ۳ درصدی و حذف دو روز مرخصی توافق کردند و این عملا مبنای قرارداد در بخشهای دیگر هم قرارگرفت. اتحادیه ها با تکیه بر "نجات قرارداد دسته جمعی" آنرا موفقیتی که شرایط موجود بیش از آنرا اجازه نمیداد ارزیابی کردند. اما با توجه به افزایش بالاتر از ۱۰٪ هزینه زندگی اینبار هم نظیر مورد رین بری، قرارداد دسته جمعی به ظرف تحقق خواست سرمایه نه فقط در حد "صفر"، بلکه کاهش بیشتر از پیش دستمزد واقعی تبدیل شد.

در اینکه آیا در رابطه با افزایش دستمزدها "شرایط موجود" بیش از این اجازه میداد یانه در اینجا دستکم لازمست یادآوری شود که کارفرمایان از دست بالای سیاسی و اقتصادی خود تماما بهره برداری کردند در حالیکه اتحادیه ها از تنها نقطه قوت جنبش کارگری در آن "شرایط موجود" یعنی بسیج نیروی توده کارگران آگاهانه دوری جستند. گذشته از این، افشای ملاقات سری رهبران اتحادیه از جمله "لومبری"، رهبر وقت متال، با چند تن از مدیران بزرگترین شرکتها (ولوو، ساب، اریکسون و ...) در جریان مذاکرات، مکان حقیقی جنبش اتحادیه ای در کنار کارفرما در جدال طبقاتی جاری را با وضوح بیشتری نشان داد.

زمان کار

در رابطه با زمان کار، سوئد در ردیف بدترینها در میان کشورهای پیشرفته است حال آنکه بلحاظ بارآوری کار در بالاترین سطح قرارداد. قانون هفته کار ۴۰ساعته از سال ۱۹۷۱ تاکنون دست نخورده باقی مانده است درصورتیکه طی اینمدت با کامپیوتریزه کردن بخش اعظم پروسه کار در اکثر رشته ها، بارآوری کار رشد اعجاب آوری داشته است. شگفت آور اینکه شعار ۳۰ ساعت کار در هفته در هیچ کشوری به اندازه سوئد "جافافته" نیست. این شعار از سال ۱۹۷۲ توسط حزب سوسیال دمکرات و بدنبال آن یکی پس از دیگری توسط اتحادیه ها و نیز LO "بدست گرفته شد"، گوئی درست بخاطر اینکه از دست نیروی رادیکالیسم طبقه کارگر گرفته شود. جریانات رادیکال درون جنبش کارگری هم طی دو دهه اخیر در این عرصه از دایره لگالیستی خارج نشده و بطور جدی به راه اندازی یک جنبش توده ای و رادیکال کارگری حول این شعار و ملزومات پیشبرد آن نپرداخته اند.

اما بورژوازی در این زمینه بیکار ننشسته و با استفاده از فضائی که بیکاری ایجاد کرده است، در صدد تغییر شرایط و مقررات زمان کار در جهت معکوس برآمده است. علاوه بر افزایش سن بازنشستگی و کاهش دو روز مرخصی که میزان مطلق زمان کار سالانه و در طول حیات فرد را بالا برده است، کارفرمایان از طریق گسترش برنامه ریزی شده اضافه کاری و با همکاری بیدریغ اتحادیه ها در تصویب اضافه کاری اضافه بر حد مجاز، عملا به افزایش زمان کار در هفته نیز توفیق یافته است. طبق آخرین آمار در ماه ژوئن امسال ۵٪ از کل ساعات کار انجام شده اضافه کاری بوده است. باین ترتیب میانگین ساعت کار واقعی، از ساعت کار قانونی فراتر رفته و به ۴۲/۵ ساعت رسیده است.

علاوه بر این بورژوازی، چنانچه با مقاومت جدی کارگران روبرو نشود، در صدد انعطاف پذیر کردن زمان کار است. مطابق این طرح که بررسی آن از دوره پیشین زمامداری سوسیال دمکراتها و بدستور مونا سالین وزیر کار وقت آغاز شد ساعات کار بجای مقیاس هفتگی، بسته به شرایط تولید در پهنه سال پخش میگردد. باین ترتیب نظام ساعت کار بنا به اراده کارفرما از زندگی و استراحت انسان کارگر جدا گشته و به نیاز تولید و بارآوری گره زده میشود.

بیمه های اجتماعی

اگر تاروپود زندگی شهروندان در سیستم پیشین سوئد در شبکه ای از تأمینات اجتماعی بهم تنیده شده بود و اگر معیشت طبقه کارگر بدرجه ای بسیار بیشتر از دستمزد به این شبکه بیمه ها بستگی داشت امروز همین تاروپود زندگی بر اثر حمله بورژوازی به سیاستهای اجتماعی دچار گسیختگی شدیدی شده است. زدن از انواع بیمه ها با قیچی صرفه جوئی و در همانحال افزایش هزینه فردی کارگر از محل دستمزد ناکافی برای برخورداری از مسکن مناسب، بهداشت، درمان، آموزش و فرهنگ، تفریح و استراحت و هر آنچه روزی در این کشور رایگان یا به آسانی دست یافتنی بود حتی برنامه ریزی زندگی روزمره را برای خانواده های کارگری با دشواری بیسابقه ای روبرو کرده است.

طبق تازه ترین بررسی منتشرشده در روزنامه داگنرنی هتر (۱۴ ژوئیه ۹۴) از هر سه نفر مورد بررسی یک نفر بعلت بالابودن هزینه، از

مراجعه به پزشک ناتوان بوده است و با اطمینان میتوان اضافه کرد که آن "یک نفر از هر سه نفر" سمبل وضعیت کنونی کارگران در سوئد میباشد. قطع کامل بیمه بیماری در روز اول، کارگران مبتلا به میگرن را که هرازگاه به یک روز استراحت نیاز دارند، وامیدارد که چنین استراحتی را بخود روا نبینند. کاهش این بیمه در روزهای بعد به ۷۵ و ۸۰٪ و پس از یک سال به ۷۰٪ این بیماران را در ادامه معالجات با مشکلات جدی مواجه میسازد. بورژوازی رنج و آلام این انسانها را با وارد آوردن فشار مالی روز افزون بر آنان دوچندان میکند. اینها فقط مثالهایی در یک عرصه هستند. کاهش بیمه بیکاری، کاهش و تغییر مقررات بیمه صدمه دیدگی از کار، بیمه بازنشستگی، سوسپید مسکن، کمک هزینه دانش آموزی و دهها مورد دیگر زندگی را بر طبقه کارگر هر روز دشوارتر میکند. و این در حالیست که سوسیال دمکراتها نیز در آستانه انتخابات نه تنها هیچ قولی برای بهبود و بازگرداندن تامین اجتماعی به مردم نمیدهند بلکه با تاکید بر صرفه جوئی بیشتر حتی فی المثل در صددند بیمه والدین را هم که تاکنون دست نخورده باقی مانده است، از دم قیچی صرفه جویشان بگذرانند.

آوار سقوط مدل سوئدی و یورش بورژوازی به سیاستهای رفاه اجتماعی اساسا بر سر طبقه کارگر فروریخته است. متقابلا بورژوازی هم در هر گام این یورش، خود را با مقاومت و اعتراض گاه پنهان و گاه آشکار این نیروی اجتماعی روبرو دیده است.

۶- حرکات اعتراضی کارگری

سوسیال دمکراسی و یونیونیسم هنوز کنترل نسبی جنبش کارگری سوئد را در دست دارند. در این حرفی نیست. و این علی القاعده میبایست طبقه کارگر را در تحولات سالهای اخیر و در برابر تعرضات سرمایه آرام نگهدارد. اما طبقه کارگر سوئد آرام ننشسته است. در این هم شکی نیست. درست است که تلاش رهبران و فعالین رادیکال برای بسیج نیروی توده ای کارگران در این چند سال در برخورد و تعارض با سلطه سوسیال دمکراتها و مکانیسم اتحادیه ای همواره با دشواریها و موانع پیچیده ای مواجه گشته است، ولی علیرغم این موانع، و نیز علیرغم شوک بزرگی که بیکاری گسترده در دوره اخیر بر حیات مادی و فکری کارگران وارد آورده، طبقه کارگر به شیوه های گوناگون به واکنش اعتراضی و طبقاتی دست زده است.

بدنبال دو موج حرکت اعتصابی رادیکال در دهه ۷۰ که به تحقق یک رشته رفم در روابط و شرایط کار انجامید، دهه ۸۰ هم شاهد بیش از صد مورد اعتصاب "وحشی" با حدود ۱۵ هزار روز کار اعتصابی بود که از آنجمله اعتصاب کارگران معدن در ۱۹۸۶ بخاطر دریافتن با رهبری اتحادیه از اهمیت طبقاتی ویژه ای برخوردار بود. حرکت دالا ۹۰-۱۹۸۷ یک جریان اپوزیسیونی درون اتحادیه بود با این هدف که با طرح مطالبات رادیکال در آستانه عقد قراردادهای دسته جمعی، اتحادیه ها را تحت فشار بجلو براند. خصلت محدود این حرکت که با ماندن در دائره مفروضات سوسیال دمکراتیک و یونیونیستی بهیچوجه جوابگوی اوضاع جدید نبود از یکسو، و شتاب تحولات بویژه با بروز بحران ۱۹۹۰ از سوی دیگر آنرا بسرعت به بن بست کشانید. فعالین و رهبران این حرکت به تاثیر از موج اعتراضات توده ای کارگران به دولت سوسیال دمکرات در سال ۹۰، یک حرکت سیاسی و حزبی اپوزیسیونی براه انداختند و با انشعاب از حزب سوسیال دمکرات، پای ایجاد "یک حزب کارگری شایسته این نام" رفتند (آربتارلیستان).

حرکت اعتراضی کارگران در سال ۹۰ با اینکه کاملا خود بخودی و بی سازمان بود و بهمین دلیل هم نتوانست شکل آکسیونی مشخصی بخود بگیرد، در خود آنقدر نیرومند بود که دولت سوسیال دمکرات را به پس گرفتن "کریس پاکت" و رهبری LO را به معذرت خواهی از اعضا کشانید. واضح بود که این حرکت توده ای رادیکال، برای پیشروی بعدی به یک رهبری سیاسی رادیکال نیاز دارد. حرکت حزبی آربتارلیستان گرچه با موج این اعتراضات کارگری عروج کرد و از آن نیرو گرفت ولی چنان در چنبره توهّمات پارلمانتاریستی سوسیال دمکراتیک و تناقضات چپ غیرکارگری گرفتار بود که از جوابگویی به این نیاز عاجل حرکت طبقاتی عاجز ماند و خود نیز پس از مدتی پراکنده شد.

حرکت شش اکتبر

با روی کار آمدن ائتلاف احزاب راست و شتاب گرفتن تعرض بورژوازی، بخش وسیعی از فعالین و رهبران کارگری به تلاش در راه بسیج نیروی توده ای طبقه کارگر بمنظور سنگربندی سریع و موثر در برابر تعرض جاری پرداختند. طومارنویسی و جمع آوری صدها هزار امضاء، برگزاری آکسیون هر روزه در مقابل پارلمان و تظاهراتهای آخر هفته در میدانهای شهرها و ... شیوه های گوناگون این تلاش بودند. با درک ضرورت یک حرکت متحد و سراسری شماری از این فعالین، رهبری LO را برای برگزاری یک اعتصاب سیاسی و تظاهرات سراسری در روز افتتاح پارلمان در ششم اکتبر ۹۲ بعنوان "روز اعتراض" طبقه کارگر به سیاستهای دولت تحت فشار گذاشتند. رهبری LO به این بهانه که "اعتصاب سیاسی علیه رژیم دیکتاتوری مجاز است و دولت ما و منتخب مردم است" و همچنین "در شرایط بحران و بیکاری نباید کار را تعطیل کرد" زیر بار اعتصاب عمومی و تعطیل کار نرفت اما با برگزاری تظاهرات سراسری بعد از کار آنهم زیر نام "روز عدالت" (بجای "روز اعتراض") موافقت کرد. هفته قبل از این تظاهرات سوسیال دمکراتها با دولت دستی راستی برسر یک برنامه صرفه جوئی عریض و طویل به توافق رسیدند و رهبری LO نیز بر آن مهر تایید گذاشت. باین ترتیب آکسیون شش اکتبر تا آنجا که به ۱۵ برمیگشت کاملا از مضمون اعتراضی تهی بود. با اینهمه این حرکت بلحاظ نفس بمیدان آمدن معترضان توده طبقه کارگر و دریچه ای که بروی فعالین رادیکال برای بسیجهای بعدی میگشود تاثیراتی مهم و رو به پیش از خود بجای گذاشت.

اهمیت طبقاتی حرکت معدنچیان شمال

در ژانویه ۹۳ بدنبال اخراج دو تن از رهبران اتحادیه‌ای معادن شمال از سوی مرکزیت اتحادیه معدن بخاطر مواضع انتقادی آنان، حدود هزار نفر از کارگران معدن در شهر کیرونا در مجمع عمومی خود باتفاق آراء دو رهبر اخراج شده را ابقا نموده و با طرح خواسته‌های مشخص خواستار استعفای دبیر اتحادیه معدن، برگزاری کنگره فوق العاده و لغو "قرارداد تامین" مسئولان اتحادیه شدند. این حرکت وسیعاً سمپاتی توده کارگران را در سطح سراسری بخود جلب کرد. گرچه آن دو رهبر خیلی زود با مرکزیت اتحادیه کنار آمده و براحتی به خواسته‌های اعلام شده کارگران معدن پشت کردند، ولی حرکت معدنچیان از دو نظر اهمیت طبقاتی ویژه ای داشت: یکی اینکه با رای قاطع و متحدانه مجمع عمومی خود در مخالفت با قرار ناروای مرکزیت، مطلوبیت و امکانپذیری عمل مستقیم کارگری را در سطح جنبش مطرح ساختند، و دیگر اینکه با خواست لغو "قرارداد تامین" مسئولین اتحادیه، ماهیت زننده این امتیاز بورژوازی که در سلسله مراتب اتحادیه هم عیناً نظیر مدیریت بانکها و شرکتها مرسوم است را افشا نمودند. در اثر فشار همین افشاگری بود که کنگره اتحادیه متال در پائیز ۹۳ "قرارداد تامین" را در قلمرو آن اتحادیه ملغی اعلام کرد.

یک تحرک توده ای وسیع

درکل فضای جنبش کارگری سوئد طی دو سال گذشته فضای تحرک توده‌ای بوده است. بدنبال حرکت شش اکتبر ۹۲، حرکات اعتراضی کارگری در سطوح مختلف تقریباً بیوقفه جریان داشته است. شمار زیادی از فعالین و محافل کارگری تحت عنوان "جنبش شش اکتبر" کوشیدند آتش این بسیج توده ای را همچنان گرم نگهدارند. تظاهراتهای پی در پی کارگران ساختمانی که بیش از هر بخش دیگری از بیکاری آسیب دیده‌اند، تلاش بیکاران برای سازماندهی مستقل خود در مالمو و شمال سوئد که علیرغم کارشکنی علنی LO و دیگر اتحادیه‌ها با اتکاء به نیروی توده ای کارگران بیکار پیش رفته است، مواردی از اعتصاب وحشی که بویژه در دوران بن بست اتحادیه در دفاع از حقوق و معیشت کارگران برائی بالای این سلاح رادیکالیسم کارگری را بخوبی نشان دادند، تلاش جوانان کارگر برای راه انداختن یک مبارزه موثر علیه دستمزد "برده وار"، تشکیل محافل مبارزاتی گوناگون و سمینارها و کنفرانسهای کارگری حول مسائل اساسی جنبش کارگری نظیر حزب کارگری، آلترناتیو سازماندهی توده‌ای و عمل مستقیم در برابر سیستم اتحادیه، انتشار نشریات کارگری پیشرو و جستجوگر، همه نشانه‌های یک تحرک توده‌ای گسترده و مضموناً رادیکال در درون جنبش کارگری سوئد در تقابل با سنتهای تاکتیکون رایج سوسیال دموکراسی و LO است که با اینحال در غیاب یک رهبری رادیکال سیاسی و یک انسجام نظری و ایدئولوژیک همچنان از پراکندگی رنج میبرد و هنوز توان سازماندهی یک مقابله موثر با تعرض بورژوازی و یک حرکت مستقل طبقاتی در جهت اهداف کارگری را ندارد.

بعنوان جمعبندی

با توجه به مجموعه آنچه به اجمال در بخش‌های پیشین بررسی شد می‌توان نتیجه‌گیری کرد که در مقطع کنونی سه چشم انداز مختلف فراروی جنبش کارگری سوئد قرار گرفت.

نخست تداوم روند تعرض بورژوازی و عقب نشینی طبقه کارگر تا سطح وضعیت عقب نشینی شده بخشهای دیگر طبقه در اروپا و حتی بنا به موقعیت جدید اقتصاد سوئد در مجموعه اقتصاد جهانی و اروپایی، تنزل به سطحی پایین تر از متوسط وضعیت کنونی کارگران در اروپا. این در صورتی است که پلاتفرم جناح راست با شتاب سه سال گذشته و بدون برخورد به مقاومت جدی طبقه کارگر پیش برود. در این صورت یک برد انتخاباتی دیگر برای جناح راست می‌تواند شتاب تعرضی بورژوازی را بیشتر و وخامت وضعیت عمومی معیشت، حقوق و موقعیت سیاسی و اجتماعی طبقه کارگر را عمیق‌تر کند، وضعیتی که در آن بخش بزرگی از طبقه (جوانان، زنان، بیکاران و مهاجران) به موقعیت نازل و کم درآمدتر سقوط کرده و سنگینی فشار آن مبارزه کل طبقه را منقبض می‌گرداند.

چشم انداز دیگر که از سوی حزب سوسیال دمکرات، اتحادیه‌ها و حتی جریان‌های چپ منتقد این حزب عرضه می‌شود پذیرش و اجرای جوهر پلاتفرم راست با شتاب کمتر و ابعاد "قابل تحمل" تر در چارچوب نظام کورپوراتیستی است. در این میان مدافعان "مدل سوئدی" که از این زاویه به سیاستهای حزب سوسیال دمکرات انتقاد دارند، با انکار تحولات اقتصادی و سیاسی‌ای که زیر پای دولت رفاه (و مدل سوئدی) را خالی کرده است، باعث ابقاء توهم به دولت رفاه و گذشته‌گرایی در صفوف طبقه کارگر شده و از اینطریق بنویه خود جلو پیشرفت مبارزه رادیکال و چشم انداز انقلاب کارگری سنگ اندازی می‌کنند.

و بالاخره چشم انداز مبارزه طبقاتی رادیکال و افق انقلاب کارگری – همان چشم اندازی که حزب سوسیال دمکرات و D طی سه سال گذشته بمناسبت‌های مختلف درباره "خطر" آن هشدار داده اند – که هم به حکم تحولات عینی دو دهه اخیر، بن بست سوسیال دموکراسی و یونیونیسم و واکنش ذاتی و طبقاتی طبقه کارگر به آنها و هم به مدد دخالتگری آگاه‌گرانه گرایش سوسیالیستی از امکان بسیار مساعدی برای پیشرفت برخوردار است. گرایش سوسیالیستی و چشم انداز انقلاب کارگری هم اکنون هنوز کم نیرو، پراکنده و نامنسجم است اما بهیچوجه غایب نیست.

این گرایش با حضور و دخالتگری در مهم ترین عرصه های رویارویی طبقاتی اعم از اقتصادی، سیاسی وایدئولوژیک بی شک خواهد توانست نقش مهمی ایفا نموده و مهر خود را بر تحولات آتی جنبش کارگری سوئد بکوبد. بارزترین خصوصیت این گرایش در کنار تعلق صریح به مارکسیسم، در اینست که در عین رد تمامیت چشم انداز سوسیال دمکراسی و اعتراض بنیادی به کل نظام سرمایه داری، در مورد رابطه میان رفم و انقلاب، و مرتبط کردن مبارزه روزمره با اهداف انقلاب کارگری، تصویر مقدماتی روشنی بدست داده است.

جنبش کارگری و سوسیال دمکراسی

بررسی تحولات درونی جنبش کارگری سوئد در ۱۵-۱۰ سال گذشته بویژه طی رویدادهای دراماتیک ۲-۳ سال اخیر و شناخت از گرایشات و نیروهای جدیدی که در جریان نقد عملی طبقه کارگر سوئد از سوسیال دمکراسی و جنبش اتحادیه ای سربرآورده اند مسلماً کار جداگانه ای میطلبد و بسیار ضروریست، اما بعنوان جمعبندی از رویارویی طبقاتی ای که نوشته حاضر در تلاش تصویر آن بوده است، میتوان مختصراً به نکاتی اشاره کرد:

پروژه جدائی جنبش کارگری سوئد از سوسیال دمکراسی و حزب سوسیال دمکرات این کشور از مدتها پیش آغاز شده است. این پروژه از جانب خود حزب سوسیال دمکرات با دوری جستن از جنبش کارگری و جستجوی تکیه گاه اجتماعی در اقشار میانی جامعه از همان سالهای ۸۰ شروع شد و با تحولات سالهای ۹۰ شتاب بیشتری گرفت. متقابلاً دوری کارگران از این حزب نیز که از همان سالها شروع شده بود بخصوص در حرکت دراماتیک سال ۹۰ به اوج جدیدی رسید و میتوان گفت که مبارزات و اعتراضات سالهای ۹۰ برای جنبش کارگری سوئد با پروژه توهم زدائی در قبال حزب سوسیال دمکرات توأم بوده است. حتی چنانچه این حزب در انتخابات پائیز امسال با رای کارگران مجدداً بقدرت بازگردد، بخش بزرگی از توده کارگران و رهبران کارگری با آن بمشابه یک حزب بورژوائی در نقش تعدیل کننده زیاده رویهای جناح راست (نقشی که خود این حزب هم برای خویش قائل است) برخورد خواهند کرد.

سوسیال دمکراسی در شرایط تاریخی معینی با اتکاء به یک رشته رفم در ارتباط با معیشت کارگران توانست افق انقلاب کارگری را از چشم انداز بخش اعظم طبقه کارگر سوئد دور کند و بدنال آن شیوه های مبارزه رادیکال و توده ای را نیز در جنبش کارگری به حاشیه براند. امروز سوسیال دمکراسی و همزاد اتحادیه ایش LO بحکم تحولات ابرکتیو اقتصادی و اجتماعی به چنان موقعیت ناگزیری فرود آمده اند که بی هیچ پرده پوشی به رفم پشت کرده و رودروی طبقه کارگر ایستاده اند. بدین ترتیب سیکل وابستگی تاریخی جنبش کارگری به سوسیال دمکراسی دارد بسته میشود و یکی از وظایف سوسیالیسم کارگری این دوره بازبینی انتقادی تاریخ سوسیال دمکراسی سوئد از زاویه نقد بنیادهای بورژوائی این گرایش و کمک به بسته شدن قطعی سیکل هژمونی آن بر جنبش کارگری سوئد است. با بسته شدن این سیکل متقابلاً فرصتی تاریخی به روی افق انقلاب کارگری و بمیدان آمدن مجدد اشکال و شیوه های مبارزه رادیکال و توده ای باز میشود. واضح است که این یک امکان است اما امکانی که از شرایط بسیار مساعدی در قیاس با هر دوره پیشین برخوردار است.

تحرك طبقاتی دوره اخیر، رسوائی سوسیال دمکراسی و بن بست LO در همانحال دست بردن کارگران به شیوه های رادیکال، اقبال مجدد مارکسیسم و کمونیسم مارکس در تقابل با "کمونیسم" روسی و سوسیالیسم بورژوائی نزد طیفی از رهبران و فعالین کارگری و پرداختن این طیف به مسائل گرهی جنبش طبقاتی نظیر حزب کارگری، عمل مستقیم و نظام شورائی، مطالبات رادیکال و راههای موثرتر مقابله با یورش بورژوازی و همزمان هشدارهای رهبران "عاقلتتر" و با تجربه تر بورژوازی درباره "خطر" مبارزه طبقاتی در صورت ادامه زیاده رویهای جناح راست، آن نشانه های دلگرم کننده و امیدبخشی هستند که بر دور جدیدی از مبارزه طبقاتی که هم اکنون آغاز شده است را دلالت میکنند.

در این مبارزه طبقاتی، جریان سوسیالیسم کارگری بمشابه یک رگه رادیکال و دخالتگر، روشن بین و خوشبین به آینده در اینجا و آنجا حضور دارد و از زمینه مساعدی برای پیشرفت و انسجام بهره مند است. اما طی شدن سریع این روند انسجام خود در گرو آنست که این گرایش تا چه حد امر جوابگوئی هرچه فوری تر به نیاز مبارزه رادیکال طبقاتی به یک رهبری سیاسی رادیکال - به حزب سیاسی سوسیالیستی کارگری را جدی بگیرد. تمام تجربه دور اخیر مبارزه طبقه کارگر سوئد بر این ضرورت حیاتی تاکید دارد.

ژوئیه ۹۴

تصحیح و پوزش!

در انترناسیونال شماره ۱۳ در بخش اول مقاله "جنبش کارگری سوئد ..." در دو جا کلمه "" از قلم افتاده است که بر معنی جمله مربوطه تاثیر گذاشته است: اول در صفحه ۱۲ ستون پنجم سطر ۲۶ و دوم در صفحه ۱۳ ستون سوم، سطر ۶ از پاراگراف ماقبل آخر. با پوزش از خوانندگان، متن صحیح دو جمله چنین است:

۱ - ص ۱۲ ستون ۵: این دو موج اعتصابات که تحت رهبری رادیکالیسم کارگری و علیرغم سیاستهای راست صورت گرفته بود علاوه بر کسب خواستهای فوری، در سطح وسیعتری هم بمشابه فاکتور مبارزه فراپارلمانی کارگران پشت رفمهای پارلمانی سالهای هفتاد عمل کردند.

۲ - ص ۱۳ ستون ۳: فشار نارضایتی توده کارگران، رهبری LO را هم به ابراز مخالفت علنی وادارکرد و برای نخستین بار به یک اختلاف نظر آشکار در تاریخ رابطه حزب و اتحادیه شکل داد که به "جنگ رزها" شهرت یافت.

۱- در آن زمان نفوذ حزب سوسیال دمکرات در LO طوری بلامنازع و پذیرفته شده بود که بعنوان مثال اعضا همه اتحادیه های تشکیل دهنده LO بطور اتوماتیک عضو رسمی این حزب محسوب میشدند، بعدها در فاصله سالهای ۹۱-۱۹۸۷ تحت فشار از پائین، اتحادیه ها یکی پس از دیگری اصل عضویت اتوماتیک را لغو کردند.

۲- یوران آرنه و والاس کلمنت در نشریه "اکانمیک اند اینداستریال دماکراسی" جلد ۱۳ شماره ۴ نوامبر ۹۲ ص ۴۶۴.

به کنگره فدراسیون شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی

صمیمانه ترین شادباشهای ما را بمناسبت برگزاری کنگره پنجم فدراسیون بپذیرید!

رفقا! نقش فدراسیون و واحدهای آن در بسیج نیرو برای دفاع موثر از پناهندگان و مهاجرین و در مبارزه‌ای پیشرو علیه جمهوری اسلامی برکسی پوشیده نیست. اما این تنها وجه و مهمترین وجه تمایز شما از دیگران نیست. آنچه فدراسیون شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی را از سایر تشکلهای مربوط به پناهندگان جدا می‌کند افق و آرمانی است که این فدراسیون خود را در پیوند با آن تعریف کرده است. واقعیت اینست که در دنیایی که دولتها و احزاب ریز و درشت حاکم با مساعدت پاندازان ژورنالیستشان می‌کوشند تا ناسیونالیسم و مذهب را به افق و دیدگاه طبیعی بشر تبدیل کنند و درجه برخورداری از حق حیات انسان را با هویت ملی و مذهبی او تعیین می‌کنند، در دنیایی که انسانها را نه تنها به دلیل سیاه و سفید بودن، بلکه بدلیل تعلق به قبایل و مذاهب مختلف به کشتار و قتل و عام هم کشانده اند، آری در چنین دنیایی فدراسیون شما هم دوش با بشریت ترقی خواه و برابری طلب، هم آهنگ با جنبش سوسیالیستی کارگران، انسان را بعنوان تنها شاخص انسانیت اعلام کرده و به جنگ اعتقادات و تبلیغات مذهبی و ناسیونالیستی رفته است. تمایز فدراسیون شما در این است که پناهندگان و مهاجرین را نه در سنگر ناسیونالیسم و راسیسم وارونه، نه در سنگر خرافات مذهبی و خدایان جهالت، بلکه در سنگر برابری انسان ها به میدان دفاع از خود می‌آورد. بهمین دلیل فدراسیون

شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی نه تنها به سخنگوی پناهنده و مهاجر به معنی اخص کلمه بلکه همچنین به یکی از نهادهای مهم در رشد و تقویت آزاد اندیشی و برابری طلبی در میان زنان و مردان، به سنگری در دفاع از حقوق کودکان، و به نهادی فرهنگی در اشاعه ارزشهای انسانی پیشرو و سوسیالیستی در میان پناهندگان و مهاجرین ایرانی تبدیل گردیده است. این حرکت و سنتی است که باید تقویت شود و گسترش یابد.

امیدواریم کنگره پنجم قدمی بلند در جهت استحکام و گسترش شوراهای پناهندگان و مهاجرین گردد.

دست همگی تان را به گرمی می فشاریم و برایتان کنگره ای شاد و پیروزمند آرزو می کنیم.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران
۱۵ اوت ۱۹۹۴

پیام کنگره اول حزب کمونیست کارگری ایران به: حزب کمونیست کارگری عراق

رفقا!

از کنگره حزب کمونیست کارگری ایران به شما همسنگرانی که در خطرناک‌ترین شرایط جهانی و منطقه‌ای با تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق و پیشبرد فعالیتهای آن دلیرانه به انجام مبرمترین وظیفه کمونیستی دوران برخاسته اید صمیمانه ترین درودها و شورانگیزترین شادباشهایمان را ابراز میداریم.

برافراشتن پرچم رهائی طبقه کارگر از بردگی مزدی و ازینطریق رهانیدن بشریت از اسارت مادی و معنوی نظام سرمایه‌داری، عزم جسورانه کمونیستهای کارگری به گرد آمدن در حزب سیاسی خود برای سازماندهی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر و دفاع قاطع از مارکسیسم و آرمانهای برابری طلبانه انسانها در شرایطی که بورژوازی جهانی سرمستانه شیپور ختمشان را مینواخت، نشانه‌های روشنی از نیرومندی حرکت اجتماعی طبقه کارگر و شادابی جریان کمونیسم کارگری در جهان امروز است.

جنش کمونیستی کارگری ما اکنون با داشتن دو حزب امکان و آمادگی تاثیرگذاری بمراتب قاطعتری بر روند پیشبرد وظایف انترناسیونالیستی و بر روند پیشروی طبقه کارگر و تغییر تناسب قوای طبقاتی در منطقه بدست آورده است. این واقعیت امیدبخش ضرورت مبارزه هماهنگ و دوش بدوش هر دو حزب کمونیست کارگری عراق و ایران را در راستای پیشبرد وظایفی که بعنوان کمونیستهای جهان معاصر بعهده داریم با روشنی تمام خاطرنشان میسازد.

پیشرفتهای دلگرم کننده فعالیت حزب کمونیست کارگری عراق در کمتر از یکساله که از تشکیل آن میگذرد برای ما و برای هر انسان مشتاق آزادی و برابری شادبخش و شورانگیز است. بیشک با اتکاء به روشن بینی جریان کمونیسم کارگری در تبیین اوضاع جهانی و منطقه‌ای و با توجه به اهمیت و تعیین کنندگی تحولاتی که اوضاع سیاسی در عراق و در کل منطقه از سر میگذراند، حزب شما رفقای همسنگر میتواند نقش بسیار فعال و موثری در پیشبرد جبهه مبارزه کارگری و کمونیستی و دخالتگری در اوضاع سیاسی عراق و منطقه ایفا نماید و حرکت اجتماعی طبقه کارگر را در تقابل با ناسیونالیسم عرب و کرد و جریان‌های ارتجاعی و اسلامی هرچه بیشتر تقویت کند.

برایتان بار دیگر در انجام این وظایف خطیر و گرانقدر پیروزی آرزو میکنیم و دستتان را بگرمی میفشاریم.

کنگره اول حزب کمونیست کارگری ایران – ژوئیه ۱۹۹۴

در حاشیه ...

ç•f~ j fâ~

چرا؟

گویا اصل بقای حرکت در مورد انسانها هم صادق است. آدم وقتی کاری را شروع میکند ظاهراً دوری برمی‌دارد که بعد از مدتی، حتی اگر دلیل شروع کار هم از میان رفته باشد، این دور مثل دور چرخ لنگر او را با خود می‌برد. نفس مراسم انجام کار جای فلسفه و هدف آن مینشیند و راستش دیگر کسی به دلیل انجام کار فکر نمیکند، تاریخ گذشته وضع موجود را به "شکل داده" و حالت طبیعی امور تبدیل میکند. برای مثال "تشریات" یکی از این گروههای سیاسی را بردارید و نگاهی به آن بیندازید. از جمله ممکن است چشمتان به "اطلاعیه درباره گردهمایی برای اتحاد چپ کارگری ایران" بیفتد.

راه کارگر حول اعلام تعلق به سرمایه داری دولتی نوع روسی شکل یافته بود و مدل و آرمانش برای جامعه را در آن مجسم میافت، رنجبران حول مدل مائوئی تشکیل گردید و آن را جامعه فاضله خود میانگاشت. آن مدل فرورمیریزد و این یکی در محل منحل اعلام میشود. علت وجودی از بین میرود، اما اجرای مراسم تشکیلات بودن و همان ادای سابق را درآوردن ادامه دارد. چرخ لنگر تاریخ اینها هنوز به دوران خود ادامه میدهد. این اما دیگر تاریخ نیست، اجرای نمایش کنفرانس وحدت است. اگر خود ماجرا تراژدی بود این نمایش دیگر کمیدیست.

آدم ممکن است بتواند با هر تغییر صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه و چین و با فرو ریختن هر سنگ دیوار برلین یک بار فلسفه سیاسی زندگی خود را تعریف کند، یک بار دیگر به دموکراسی و بازار قسم یاد کند. میتوان فرض کرد این ایرادی ندارد. اما اینطرف و آنطرف بردن علم و کتل همان تشکیلات و حزب سیاسی و تعویض منظم فلسفه سیاسی آن ضمن حفظ و ادامه "تاریخ پرافتخار"! آن دیگر سبک است. از خودتان بپرسید "چرا حزب رنجبران؟"، "چرا راه کارگر؟"، "چرا حزب توده؟"، "چرا هستیم؟" مساله این نیست که با فرو ریختن دیوار برلین، شاخصهای تفکیک کننده شما با هم از میان رفته است. مشکل این است که دیوار تمایز شما با دنیای پیرامونتان، با دنیای دموکراسی و بازار بطور کلی فرو ریخته است. خودتان را منحل کنید و این نمایش را خاتمه دهید.

مژدگانی که گریه کافر شد...

"آقا ما اهل قر کمریم"، این اطمینان خاطری بود که یکی از فعالین خوش مشرب مجاهدین در خارج کشور در خیابان به عابر ناباور و بیزار از اسلام و اسلامیت میداد. و البته تقریباً همزمان شیر و خورشید نشان تازه مجاهدین اعلام گردیده. این بار مجاهدین با علم و کتل شیر و خورشید و با ارکستری از خوانندگان و نوازندگان بازاری ای که بازار جوابشان کرده، ۳۰ تیر را (بجای ۳۰ خرداد) در چند کشور "بزرگ داشتند". این تغییر مزاج "ایدئولوژیک" مجاهدین را شاید بتوان مفید دانست. هرچه باشد این بهتر از روضه خوانی و تعزیه گردانی است و بهر صورت شیر و خورشید آرمی مدرن تر از آیات قرآنی و شمایل های مذهبی است. اما روشن است که این فقط ظاهر قضیه است. اگر میشد مسلمان شدن حزب توده در سالهای بعد از انقلاب را باور کرد، امروز غیر مذهبی جلوه دادن خود از جانب رهبری مجاهد را هم میتوان باور کرد. برای مجاهد، مثل حزب توده، این معلق زدن ها راه رسیدن به مقصود است. رهبری مجاهدین بجای کنار گذاشتن رسمی و علنی مذهب از سیاست و هرنوع ارجاع به مذهب در سیاست، میخواهد با این شیوه ها بخود آبرویی بدهد.

رهبری مجاهدین سالهاست که با آرزوی قدرت بخواب می‌رود و در نشئه رویای قدرت از خواب بر میخیزد. مشکل رهبری مجاهدین اما این است زورش به تحقق آرزوهایش نمیرسد. بناچار چشم به بارگاه کلینتون و میجر بسته است. التفات به رقص و آواز و موسیقی و بستن پایپون از جانب اینان جز تاکتیکی برای بدست آوردن دل دولتمداران غربی نیست. اما این هم رویائی بیش نیست. کمونیستها و کارگران ایران اجازه تحقق این خواب و خیال را نخواهند داد.

yfzd Bž xŹŹ fd

آ ¼Š fÂ³À>

متن سخنرانی در جلسه افتتاحیه کنگره اول

بحث من راجع به موقعیت ویژه مقطعی است که این کنگره در آن تشکیل میشود. فکر میکنم چه از لحاظ روند اوضاع عینی در سطح جهانی و چه از نظر تحول درونی چپ، و حتی از نظر سیر حرکت حزب خودمان، ما در انتهای یک فاز و در پایان یک دوره برزخ بسر میبریم. رسیدن همه این پروسه های مختلف به نقطه عطفهای تعیین کننده در این مقطع خاص در اساس تصادفی نیست، هرچند در برخی جزئیات میتواند چنین باشد. فازی که دارد تمام میشود، جهات و ابعاد مختلفی دارد و من میخواهم توجه کنگره را به این ویژگی دوره حاضر و جوانب مهم آن جلب کنم و روی نتایجی که بنظر من باید از این موقعیت گرفت تاکید کنم.

در طی چند سال اخیر ما شاهد یک سلسله از مهم ترین تحولاتی بوده ایم که در کل قرن بیستم رخ داده است. این دوره، که با الفاظی چون دوران پس از جنگ سرد، دوران فروپاشی بلوک شرق، مرگ کمونیسم، آغاز نظم نوین جهانی و غیره از آن سخن گفته میشد، از نظر اهمیت و تعیین کنندگی اش در تاریخ جامعه معاصر، قابل مقایسه با دوران دو جنگ جهانی و یا انقلاب اکتبر است. از نظر سیاسی، از نظر اقتصادی، از نظر تحولات ایدئولوژیکی که جامعه از سر گذرانده است، از نظر تاثیری که بر جهان نگرانی انسانها و تلقی آنها از فلسفه زندگی گذاشت، و بالاخره طبعاً از نظر مبارزاتی و تاثیری که بر کمونیستها و چپ گذاشت، این دوره فوق العاده تاریخی و تعیین کننده بوده است.

اینکه ما شاهد چنین دوره تاریخسازی بوده ایم البته هنر ما نبود. اما یک چیز هنر ما بوده است و من میخواهم توجه کنگره را قبل از هرچیز به این جلب کنم.

این دوره تحول قربانیان بسیاری داشت. بصورت جنبشهای مختلف، ایده آلهای مختلف و افقهایی که از دست رفت، و ما جزو این قربانیان نبودیم. این دوره ای بود که در آن پایان کمونیسم را اعلام کردند. اگر ۸۰ درصد این ادعا هم دروغ بوده باشد، بهرحال ۲۰ درصد آن به یک واقعیت عینی اشاره میکند، و آن به انزوا رانده شدن چپ، و چپ مارکسیست، در جامعه بود. این یک واقعیت بود. خود ما از سالها قبل، از کنگره سوم حزب کمونیست ایران، و حتی به یک معنی کلی تر از کنگره دوم آن، به استقبال این واقعیت رفته بودیم. این دورنما را دیده بودیم، زوال چپ موجود را پیش بینی کرده بودیم و در مقابل آن کمونیسم کارگری را بعنوان آلترناتیو طرح کرده بودیم. در این دوره نه تنها جنبشهای چپ و کمونیستی زیر منگنه قرار گرفتند، بلکه کلاً ایده آلهای برابری طلبانه، آزادی خواهانه، نفس خوشبینی به ذات آدمی، انتظار اینکه جامعه میتواند بسمت بهبود برود، و حتی هر جهان نگرانی و نگرش فلسفی ای که به هر نحو آدم را عنصری موثر در زندگی خویش تعریف کند، همه اینها عقب رانده شدند. در مقابل، یک دوره یاس، سردرگمی، و تاریکی نسبت به

آینده بشر و مسیر جامعه بشری آغاز شد. در این دوره شاهد پرتاب شدن عده زیادی، عده بیشماری، از انسانهایی بودیم که در دوره قبل خود را متمدن، پیشرفته، آزادیخواه، مساوات طلب، مثبت و متمدن میگرداندند. ما شاهد قربانی شدن اینها بودیم. شاهد بودیم که عده زیادی به این نتیجه رسیدند که هیچ چیز فایده ندارد، حتی دنبال دیگران دم گرفتند که این "پایان تاریخ" است، جهان همین هست و دیگر همین میماند. فرمولبندی های متنوعی راجع به اینکه دنیا همین است و باید با آن کنار آمد، از همه منافذ جامعه از عالم هنر تا سیاست و تئوری و ایدئولوژی سر بر کرد. نتیجه ظاهرا انکار ناپذیری که گرفته شد و حکمی که بعنوان ایده پیروز اعلام شد این بود که این جامعه سرمایه داری است که پیروز شده است، این سهم بشر است، این دموکراسی است (همین که می بینید و نه ایده های قرن نوزدهمی)، این وضع کار و معیشت است، این ظاهر و باطن جهان است و آدمها باید با آن کنار بیایند. این کنار آمدن را هم هرکس باید در انزوا و تنهایی خویش انجام بدهد چرا که اتمیزه شدن کامل انسانها هم جزو مشخصات این دوره بود: مقهور شدن و تسلیم کامل فرد در مقابل اتفاقی که برایش میافتد، از مشاهده کردن هرروزه کشتار مردم در مقیاس دهها هزار نفر در روز و اینکه کاری از دست برنمیاید، تا اینکه معلوم نیست همین فردا بر سر شغل و ساعت کار و دستمزد خود چه خواهد آمد و یا سرنوشت حق زنده بودن یا حق مدرسه رفتن چه خواهد شد. این ابهام بالای سر جهان گرفته شد.

من معتقدم ما فاز اول این دوران را پشت سر گذاشته ایم، بعدا توضیح میدهم چگونه و چرا. اما آنچه ما باید علیرغم همه چیز در این دوره به آن مفتخر باشیم، اینست که ما نه فقط جزو قربانیان این دوره نبودیم، بلکه از معدود اتفاقی که مثبتی بودیم که در این دوره در جهان رخ میداد. ما از معدود پلهایی بودیم که در مقابل آینده تاریکی که بورژوازی عملا علیرغم همه مواعیدش جلوی دنیا و میلیونها انسان میگرفت، جامعه را به یک گذشته امیدوار کننده، به مبارزات حق طلبانه در گذشته و افقهای انسانی وسیعی که از دهها سال قبل بشر به آن چشم گشوده بود متصل نگاه میداشت. اگر نوع ما را از صحنه حذف میکردید، ما و آدمها و جریاناتی چون ما که همچنان پای فشردند که خیر، آزادی معنی دارد، برابری انسانها معنی دارد، جنبش طبقه کارگر معنی دارد، آنگاه این دوره یک گسست اساسی در تاریخ جهان میبود. مانند یک جنگ اتمی که تمدن پس از آن باید از نو شروع شود. اما کسانی و نیروهایی بودند که مقاومت کردند و کوشیدند روی دنیا را از این حال کثیف و آینده کثیف تری که وعده داده میشد به سمت گذشته اش بچرخانند و یادش بیاندازند که ایده آلهایی وجود داشته است، اصولی وجود داشته، پیشروی هایی وجود داشته، مارکسی وجود داشته است، آرمان سوسیالیسمی وجود داشته است، بیمه بیکاری ای وجود داشته است، حقوق مدنی و اجتماعی ای وجود داشته است. ما جزو این مقاومت ها بودیم، جزو پلهایی بودیم که دنیا را به رگه های انسانیت و مدنیت در گذشته اش مرتبط نگاه میداشت و در نتیجه تعرض دوباره در آینده را ممکن میکرد. ما جزو دریچه هایی بودیم که آن منظره های قدیمی تر و انسانی تر و بزرگ تر را جلوی چشمان این دنیا نگاه میداشت.

وقتی میگویم "ما"، ممکن است کسی اینجا پیش خودش فکر کند "اما من که شخصا در این دوره کار زیادی نکردم". این مهم نیست. مهم اینست که همه ما خشت های جنبشی بودیم که در مجموع این چهره را از خود بروز داد و این نقش را بازی کرد. و بنظر من این نقش در محیط بلافصل فعالیت خود این جنبش، در ایران و منطقه، تعیین کننده بود و خارج از آن هم بی اهمیت نبود. در آینده خیلی ها برمیگردند و به این دوره نگاه میکنند و ناگزیرند از طریق ما، و از مجرای این دریچه ها و اتصال هایی که ما و امثال ما با انسانیت قبل از این برزخ اخیر و با ایده آلهای انسانی و

سوسیالیستی و برابری طلبانه حفظ کردیم، به تاریخ خویش بنگرند. برای مثال ما کوشیدیم مارکس را زنده نگاهداریم. یک لحظه تصور کنید که اگر مارکس را از دنیا بگیرند چه چیز از آن باقی میماند. ما در صف کسانی بودیم که کوشیدند نگذارند دنیا را از مارکس، از لنین، از ایده مساوات و آزادی بطور کلی محروم کنند. و این دریچه هر قدر کوچک بود، هر قدر ما نافع‌ال بودیم، هر قدر حزب و جنبشی محدود به یک کشور و یک منطقه کم اهمیت و فرعی در صحنه بین‌المللی بودیم، به هر حال یک دریچه بودیم و از دریچه‌های کوچک میتوان به منظره‌های بزرگ نگاه کرد. کسی که بعداً به این منظره نگاه میکند، کاری به اندازه تلاش ما نخواهد داشت، کار به ماهیت تلاش ما دارد. این آن چیزی است که بنظر من ما میتوانیم مستقل از اندازه تلاش فردی یا جمعی خود، به آن سربلند باشیم. میتوانیم برگردیم و بگوئیم که در این سال‌ها، در این دوره‌ای که تویی وسط جهان بورژوازی خورد و لجن به همه سو پرتاب شد، و عده زیادی هم پرتاب شدند، طوریکه دیگر تشخیص لجن از آن آدم‌ها ممکن نبود، ما معلوم بود چه میگوئیم، ما ایستادیم و آن افق‌ها را جلوی مردم نگاه داشتیم. و بنظر من این دارد امروز جواب میدهد. دوران برزخ دارد به حکم شرایط عینی و نیز با تلاش‌هایی از این دست، به پایان میرسد و ما به نقطه‌ای میرسیم که بار دیگر میشود از پیشروی سخن گفت و برای پیشروی تلاش کرد.

این کنگره باید کنگره برسمیت‌شناسی این حقیقت درباره خودمان باشد. آنچه امروز میتواند برای ما شوق‌انگیز و افتخار‌آمیز باشد این نیست که گویا خیلی خوب کار کرده‌ایم، به یک حزب عظیم تبدیل شده‌ایم، صد‌ها هزار عضو گرفته‌ایم و غیره. حقیقت امروز ما این نیست. بلکه این است که ما به یکی از بهترین رگه‌های فکری - سیاسی دهه اخیر تعلق داشتیم و جنبش ما در این دوره یکی از بهترین، شیرین‌ترین، مثبت‌ترین و روشن‌ترین رگه‌های فکری و سیاسی در جامعه بود ... بنظر من کسی که در این سال‌های خطیر، به این جنبش تعلق داشته است میتواند امروز به راستی سربلند باشد. این سرافرازی حق این کنگره است. این کنگره تصادفی نیست. ما هم میتوانستیم پرتاب شده باشیم، متمیزه شده باشیم، میتوانستیم در گیر خانگی‌ترین و احمقانه‌ترین کش و قوس‌ها با خانگی‌ترین و احمقانه‌ترین جریان‌ها شده باشیم. اما نشدیم. جلو رفتیم، و بنظر من حتی شفاف‌تر از هر زمان گذشته فکر کردیم و مسیر خود را تشخیص دادیم. آیا بعنوان یک حزب از خود راضی هستیم؟ بنظر من بعنوان یک حزب یا فعالین یک جنبش جای رضایت زیادی برای ما وجود ندارد. اما موقعیت ما، جایگاه ما در جامعه در این ۸-۱۰ سال، موقعیت و جایگاه معتبری است و ما باید بعنوان یک نقطه عزیمت حیاتی به آن نگاه کنیم و حزبمان را از اینجا بسازیم.

اجازه بدهید به خصوصیات دوره‌ای بپردازیم که می‌رود به پایان برسد. این دوران از برخی جهات از نظر ابژکتیو به پایان خود رسیده است و از جهات دیگری اکنون میتواند و باید به نیروی عنصر فعال، به نیروی جنبش‌های اجتماعی، به نیروی خود ما، به آن خاتمه داده شود.

شعارهای خصلت‌نمای این دوران، اگر یادتان باشد، "سقوط کمونیسم"، پایان جنگ سرد و آغاز یک نظم نوین جهانی و یا در واقع لزوم یک تجدید آرایش جهانی در جهان بورژوازی بود. اما تحت لوای این شعارها بنظر من یک دوران برزخ شروع شد که در آن هیچکس نمیدانست چه خواهد شد. اینطور نبود که با سقوط بلوک شرق و باصطلاح "پایان کمونیسم"، اکنون دیگر بورژوازی تکلیف خود را در دور بعد میدانست. ما همان موقع تاکید کردیم که اتفاقاً این دوره، دوره روشنی برای

بورژوازی نیست، دوره "صلح" و "دموکراسی" نیست، بلکه اساسا دوره اغتشاش است. گفتیم کانون این اغتشاش خود غرب خواهد بود که جهتگیری ایدئولوژیکی و سیاسی خود را از دست میدهد و حتی باورهای بنیادی اقتصادی اش زیر سوال خواهد رفت. دقیقا همین رخ داد. راست و چپ این جامعه به هم ریخت. محافل "راست جدید" دوران قبل، که نوکری بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را میکردند، در این دوره از ترس اغتشاش اجتماعی در کشورهای مختلف و بالا گرفتن ناسیونالیسم قومی، به جایی رسیدند که افسوس نبود یک جناح چپ بورژوازی موثر را میخوردند. متقابلا بخش زیادی از چپ های دیروز، بر سر اتخاذ سیاستهای راست با هم مسابقه گذاشتند. قبلا ظاهرا اروپا قرار بود به سمت اتحاد برود، اما بعد از این تحولات، معلوم شد که نه فقط از اتحاد بیشتر خبری نیست، بلکه شکافها عمق پیدا میکنند. امروز حتی سر تعیین یک رئیس برای کمیسیون اروپا کشمکش شدیدی در جریان است. پول مشترک که هیچ، حتی مکانیسم پولی مشترک موجود هم به هم میریزد. همین طرح وحدت اروپا برای نمونه، به دوره ای تعلق داشت که قطب بندی شرق و غرب بر جهان حاکم بود. امروز صورت مساله از اساس دگرگون شده و کل این طرح دارد دستخوش بحران میشود. حتی یک ایدئولوگ معتبر و یک محفل فکری با نفوذ ندارند که نشان کسی بدهند. قرار بود بازار حلال همه مسائل ومشکلات بشود، اما امروز زدن پر و بال بازار از نو دارد در کشورهای مختلف به مد روز تبدیل میشود. امروز در اکثر کشورها آن جناحهایی دارند رای میاورند که وعده تعدیل مکانیسم بی در و پیکر بازار را میدهند. خود غربی ها در روسیه پشت جناح مدافع بازار آزاد را خالی کردند و با طیب خاطر با سیاست جناحهای معتدل تر کنار آمدند. در یک کلمه تبیین ها و پیش بینی های بورژوازی پوشالی از آب در آمد. آنچه واقعی از کار در آمد، و ما هم در روز خودش بر آن انگشت گذاشتیم، تشتت، خلاء ایدئولوژیکی، خلاء معنوی و بهم پاشی جنبشها و حرکت های حزبی اصلی خود بورژوازی بود. ایتالیا فقط یک نمونه است. جنگ در یوگسلاوی در قلب اروپا نمونه دیگر است. دنیای اینها و سیمای واقعی دنیای پس از جنگ سرد این است که می بینیم. خصوصیت اصلی این دوره، اغتشاش بود. این دوره، دوره پیروزی این یا آن خط بورژوازی نبود. دوره برزخ و بلاتکلیفی و ابهام بود. چهارچوبهای قبلی شکست، فرمول قبلی بی خاصیت شد، فضا باز شد، و در این فضا نیروهای اجتماعی به نبرد با یکدیگر برخاستند. هرکس در این فضا پرچم خود را بلند میکند و ساز خود را میزند و برای پیروزی و پیشروی خودش تلاش میکند.

اینجا امکان بحث در مورد عواقب اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فکری این دوره برزخ نیست. آنچه میخواهم اینجا تاکید کنم اینست که فاز اول این دوره اکنون تمام شده است. معلوم شده است افقی که بورژوازی در تبلیغات خویش در ابتدای این دوره جلوی دنیا میگذاشت تو خالی بوده است. مفاهیم و فرمولهای کلیدی ای از قبیل "پایان کمونیسم"، "بازار آزاد"، "غلبه دموکراسی"، "پایان دیکتاتوریهها"، "صلح جهانی"، "دنیای تک ابرقدرتی"، "پیروزی مدنیت غربی" و غیره و غیره، که از زبان رسانه ها و سیاستمداران و سخنگوهای بورژوازی بعنوان محتوای دوران نوین طرح میشدند و در تمام این مدت بالای سر جامعه چرخ میزدند بی آنکه بالاخره فرود بیایند، یکی پس از دیگری کنار گذاشته شده اند. الان نه فقط صحبت شان بر سر پایان کمونیسم نیست، بلکه بر سر اینست که با این "کمونیستهای سابق" که اسمشان را عوض کرده اند و حال یکی پس از دیگری دارند سر کار میایند چه باید کرد. در مورد مدل اقتصادی بازار آزاد هم همینطور. درست است که مدل اقتصاد دولتی شکست خورد، اما تعرض راست به کنترل و دخالت دولتی چنان وسیع بود که امروز دیگر با یک موج برگشت روبرو شده است و بعضا تحت فشار مردم و بعضا بدلیل اینکه این خطر هست که کلا شیرازه امور اقتصادی در بسیاری کشورها از هم گسیخته شود و عواقب سیاسی پیچیده ای پیدا بکند، جناحهای مختلفی از خود

بورژوازی "پیروز" هوادار اعمال کنترل‌های دولتی شده‌اند. سوسیال دموکراسی سرش را از لاک خود بدر آورده است. آنهم صرفاً و تماماً با این قول که مانند جناح راست تاخت و تاز نخواهد کرد. این وعده اعتدال، تمام محتوای سیاسی و برنامه سوسیال دموکراسی امروز است. نه مدلی از حکومت بدست داده است و نه از اقتصاد. با این همه همین وعده اعتدال، وعده اینکه در خدمت بازار شمشیر را از رو نبسته است، آینده سیاسی این جریان را در خیلی کشورها روشن تر کرده است.

این دوره برزخ بنظر من در درجه اول از این لحاظ به پایان رسیده است که آن گرد و خاک اولیه خوابیده و نیروهای کلاسیک تری وارد صحنه شده‌اند. همین واقعیت که در خیلی از کشورهای بلوک شرق سابق رفرمیستها مجدداً رای می‌آورند، و در غرب مردم بیشتر به این سمت می‌روند که به مرکز رای بدهند و سوسیال دموکراسی را بیشتر به بازی بگیرند، این واقعیت که راست جدید، که در لبه تیز حمله غرب در مراحل آخر جنگ سرد بود، اکنون عملاً از صحنه کنار انداخته شده و رو به اضمحلال دارد، نشان‌دهنده فروکش کردن گرد و خاک و نمایان شدن الگوهای قدیمی تری در صحنه سیاسی جامعه است. تمایلات و برداشتها و رفتار سیاسی مردم دارد به یک معنا "عقلایی" تر و به گذشته شبیه تر میشود. نیروهایی هم که پا به صحنه گذاشته‌اند نیروهای کلاسیک تری هستند. چپ‌ها، کمونیستها، لیبرال‌ها، سوسیال دموکراتها، فاشیستها و غیره مجدداً به جلوی صحنه پا می‌گذارند. آن هرج و مرج و بیشکلی دارد تمام میشود.

در سطح جهان هم معلوم شده است که قرار نیست همه کشورها پارلمان داشته باشند. این میتواند مایه دردسر باشد. ژنرالهای مستبد و آخوندهای ارتجاعی هم میتوان داشت و سر کار نگاه داشت. این حرف امروز بورژوازی است. در محاسبات امروزشان ظاهراً ثبات و اجتناب از تلاطم‌های مهار نشده و بهم ریختن بی‌رویه وضع موجود مهم تر از هر فاکتور دیگری است. در نتیجه نه فقط خبری از شکوفایی جهانی دموکراسی پارلمانی نشد، بلکه رژیمهای سابق سر کار هستند و حتی بیشتر از گذشته احساس اعتماد میکنند. مردم در کشورهای عقب مانده فهمیدند که از این خبرها نیست و قرار نیست اتفاق خاصی به لطف "نظم نوین" رخ بدهد. اگر کسی آزادی میخواهد باید مثل سابق خودش فکری به حال خودش بکند. و این برعکس فضایی است که در ابتدای این دوره وجود داشت. یادتان هست که چگونه روشنفکران این کشورها کاسه بدست در صف ایستاده بودند تا سهم خود از دموکراسی را از آمریکا و قدرتهای غربی دریافت کنند. الان، اما بار دیگر معلوم شده است که سرنوشت جوامع را نیروها و جنبش‌های اجتماعی می‌سازند. جست و خیزها و شعارهای سبک و کم محتوای ابتدای این دوره اکنون کمرنگ شده‌اند و بجای آن گوش شنوا برای برنامه‌ها و سیاستهای نیروهای اجتماعی بیشتر شده است. توجه مردم به سیاست بیشتر و سنجیده تر شده است. تمایلات و کشمکشهای سیاسی بیان پخته تری یافته‌اند.

تعرض راست در دهه هشتاد را بخاطر بیاورید، آن فرد گرایی وسیع، آن کاریسم، آن تحقیر منفعت اجتماعی و نعدوستی و بعد آن هیاهو و آتش بازی‌های تبلیغی و دلقک بازی‌های عقیدتی ابتدای این دوره برزخ را بخاطر بیاورید و با امروز مقایسه کنید، می‌بینید که نه فقط چرخش‌های مهمی نسبت به ابتدای این دوره اخیر در جریان است، بلکه مردم دارند بعضاً حتی جواب راستگرایی عظیم دهه هشتاد را میدهند.

بهرحال این استنباط من است، و لزوما نمیخواهم یک حکم تئوریکی شدداد و غلاظ از این فازبندی بسازم. ممکن است نظر رفقای دیگر فرق داشته باشد. اما بهرحال ارزیابی من اینست که ما از دوره برزخ پس از سقوط بلوک شرق بیرون آمده ایم و محیط برای عمل نیروهای سیاسی تعریف شده تر است. بخصوص این را میشود به روشنی دید که بار دیگر اعلام تعلق به یک نگرش انسانی و شکایت از جامعه موجود از یک زاویه انسانی، و بعضا حتی سوسیالیستی، دارد میدان پیدا میکند و مایه اعتبار افراد میشود. این را نه فقط در عالم سیاست بلکه در عرصه زندگی فرهنگی و هنری یکی دو سال اخیر میتوان دید.

بنظر من زمان تعرض مجدد مارکسیستی فرا رسیده است و کمونیستها میتوانند در قد و قامت واقعی خود به جلوی صحنه پا بگذارند. دوره عقب نشینی مارکسیسم و انزوای مارکسیستها با پایان جنگ سرد آغاز نشد، بلکه به چندین سال قبل از آن بر میگردد. تحولات شوروی در این میان تعیین کننده بود، نه به این معنی که شوروی کانون مارکسیسم و کمونیسم بود، بلکه به این اعتبار که وجود یک قطب قدرتمند مدعی کمونیسم در سطح جهانی، هر قدر دروغین، به مارکسیستها و منتقدین مارکسیست شوروی هم در صحنه سیاسی و فکری در سطح جهانی مکان مهمی میداد و آنها را در مرکز توجه قرار میداد. رکود اقتصادی و جمود اجتماعی در شوروی در انتهای دوران برژنف تا سر کار آمدن گورباچف غیر قابل انکار بود. با گورباچف و بحث پرسترویکا دوران اضمحلال این قطب آغاز شد. از همانجا مشخص بود، و ما هم در روز خودش پیش بینی کردیم، که مارکسیسم میروید تا در منگنه و در انزوا قرار بگیرد. با زوال شوروی، مارکسیسم واقعی و منتقد شوروی هم بهرحال برای مدتی از مرکز صحنه مبارزه فکری و سیاسی بدور می افتاد و این اتفاقی بود که در دوران برزخ پس از ختم جنگ سرد عملا رخ داد. آنچه من امروز دارم میگویم اینست که فضا دارد برای فعالیت کمونیستها مجددا مناسب میشود. شک نیست که رجز خوانی های ضد کمونیستی سخن پراکنان بورژوازی و هیاهوی پایان کمونیسم حتی اگر فروکش کرده باشد، بهرحال ابداء تمام نشده و هیچگاه تمام نمیشود. اما واقعیت کاملا محسوس اینست که امروز شرایط برای اینکه کمونیستها پا به میدان بگذارند، حرفشان را بزنند و نیرو جمع کنند کاملا مناسب تر از ۸-۱۰ سال قبل است. آن دوره، دوره پسروی و افول چپ گرایی بود و امروز دوره عروج و پیشروی مجدد آن است.

اجازه بدهید مختصرا به تاثیرات این دوره بر چپ و بویژه بر جریان خودمان بپردازم و صحبت را با این بحث تمام کنم. دوره برزخ و بلاتکلیفی، الزاما دوره انفعال و رکود نیست. در واقع بیشتر اوقات عکس این است. چنین دوره هایی دوره سست شدن مهار ها، باور ها، نرم ها، و کنترل های سنتی است که به زندگی و پراتیک انسانها قالب میزده اند. دوره های برزخ و بحران در جامعه معمولا دوره هایی هستند که فرد احساس آزادی عمل بیشتری میکند، سنتها و نهادها و احزاب و جنبشهای جا افتاده بر ذهن افراد کمتر سنگینی میکنند و لذا فرد آزادی عمل و استقلال معنوی و عملی بیشتری حس میکند. بعضی از چشمگیرترین خلاقیتها در عرصه های مختلف در چنین دوره هایی بروز کرده است. وقتی سنت رسمی، حال در هر قلمرویی، بی اعتبار میشود و زیر سوال میروید و پاسخ های رسمی و حقایق پذیرفته شده زیر سوال میروند، وقتی مسجل میشود که نرم های قبلی کارآیی و خاصیت و لاجرم اعتبار خود را از دست داده اند، امکان بدعت و جستجوگری و نقد فراهم میاید.

محصول این تلاشها البته لزوما همواره اصیل و پیشبرنده نیست. در این دوره این حرکت در مقیاس میلیونی در چپ رخ داد. خیلی ها رفتند تا نه فقط دگم ها بلکه آرمانهای های سابق خودشان را نقد کنند، نه فقط به کلیشه ها بلکه به نیات انقلابی سابق خود بخندند و نه فقط در اعتقادات، بلکه در حسن نیت تا کنونی شان شک کنند. در چپ ایران و در میان خود ما خیلی ها چنین کردند. بسیاری، اکثریت عظیمی از اینها، در امتداد تعقلات و تردید های خود به هیچ نوع چپ گرایی بازنگشتند و به کاشفان تازه به دوران رسیده فضایل جامعه سرمایه داری بدل شدند. میکروفن را جلوی هرکس میگرفتند، از جمله کسانی که چه بسا خود ما به زحمت از سوسیالیسم دهاتی و جهان سومی کنده بودیمشان، یک منبر مفصل در مدح دموکراسی میرفت. به نشریات چپ جهان در این دوره نگاه کنید، ببینید چطور سرعت این بحث که لازم است دموکراسی را در سوسیالیسم جا بدهیم میانشان باب شد. بخش اعظم اینها همراه موج رفتند. بنظر من رفتند چون قبلا زیر فشار و بدلیل مطرح بودن و معتبر بودن کمونیسم و مارکسیسم در محیط سیاسی و دانشگاهی به آن پیوسته بودند. اکنون که کمونیسم و مارکسیسم رسما و علنا مورد هجوم بود و تحت منگنه قرار داشت اینها هم از آن فشار رها شدند و شروع کردند به اینکه حرف خود و ساز خود را بزنند. بخش زیادی بخصوص جذب آن رگه های فکری و سیاسی شدند که حالا به اصطلاح در "بورس" بودند.

این دوره تشمت را همه شاهد بوده ایم و هستیم و در جریان خودمان هم نقش بازی کرده است. این تاثیرات هم ابعاد مثبت داشته اند و هم منفی. استقلال در اندیشیدن و تصمیم گرفتن و اجتناب از پذیرش صاف و ساده نظرات رسمی و احکام مفروض تقویت شد، در عین حال حقایق سوسیالیستی و انقلابی مهمی مورد بی اعتنائی قرار گرفت. داشتن امر سیاسی بعنوان یک فرد و فعال متکی به خود این یا آن جنبش بودن و پروژه های سیاسی شخصی داشتن رواج پیدا کرد، در همان حال فضای اشتراک عمل زیر چتر نقشه ها و طرح های مشترک حزبی، فعالیت بعنوان عضو یک سازمان و گوشه ای از یک نقشه وسیع تر، ضعیف شد. در یک سطح وسیعتر، بخصوص برای بخش وسیعی از چپ ایران که در سنت تقدیس عقب ماندگی ملی خویش پرورش یافته بود، این دوره، دوره تعمیق نگرش به زندگی، به جامعه و به فرهنگ بود. بعضی ها در این دوره دریافتند که بیرون دنیای ملی و کشوری و جنبشی آنها، دنیای وسیعتری با تنوع، پیچیدگی، عمق و دستاورد های عظیم وجود دارد. این تعمیق نظر ها ممکن شد، چون در این دوره کنترل و نفوذ جنبشها و سنتهای عقب مانده هم از روی یک عده برداشته شد.

این دوره از بسیاری جهات برای بسیاری دوره تجدید نظر بود. نه "تجدید نظر طلبی و رویزیونیسم"، نه ایجاد مکاتبی برای تفسیر افکار پیشین در خدمت مصالح اجتماعی خاص، بلکه یک دوره بازنگری فردی، در فلسفه زندگی خویش، در افکار و امیدها و افقهای خویش، در تاریخ زندگی خویش، در سیستم ارزشها و اعتقادات خویش. خیلی ها از نظر خود به نتایج جالبی رسیدند. منهم فکر میکنم بعضی ها واقعا به نتایج جالبی رسیدند. کالیبر آدمها عوض شد. خیلی ها توانستند بعد انسانی سوسیالیسم و ناعدوستی عمیق آن را بفهمند. خیلی ها رابطه سوسیالیسم را با آزادی و رفاه انسانی عمیق تر دریافتند. خیلی ها توانایی های واقعی خود را بهتر شناختند و به خود اعتماد پیدا کردند. برخی از احکام مارکسیستی که در دوران جنگ سرد و زیر سلطه آموزش های "کمونیسم" اردوگاهی، نه بدرستی و وضوح بیان میشد، نه با آسودگی و ذهن باز شنیده میشد و نه عمیقا درک میشد، از جمله بحثهای خود ما در مورد کمونیسم کارگری، در این دوره با شفافیت بیشتری طرح و جذب شدند.

بنابراین تا آنجا که به چپ و مشخص تر به جریان خودمان برمیگردد هم بنظر من این دوران برزخ، دوران ابهام، تشنگی، تردید و بازاندیشی، سپری شده است. البته برخلاف روندهای عینی بیرونی، فکر میکنم واقعا ختم کردن این دوره و پا گذاشتن بیرون فضایی که دیگر به حکم شرایط عینی دوره اش سر رسیده است، هنوز یک مساله پراتیکی است. این دوره برای کمونیستها خودبخود تمام نمیشود، باید آگاهانه تماشاش کرد. شرایط عینی اکنون دیگر به ما اجازه میدهد که برگردیم و نه فقط به این دوره آشفتگی خاتمه بدهیم، بلکه به عمق و تنوع و ظرفیت های رشد یافته ای که بدست آورده ایم در خدمت یک مبارزه هدفمند و متشکل قالب بزنیم.

یکی از نتایج روندهای چند ساله اخیر که در صفوف ما قابل مشاهده بوده است اینست که "کار مستقیما کمونیستی" به حاشیه رانده شده بود. بگذارید منظورم از کار مستقیما کمونیستی را در چند جمله و بصورت شماتیک بگویم. کار مستقیما کمونیستی یعنی راه افتادن و به انسانهایی که دردی دارند و در راس آنها به طبقه کارگر گفتن که باید کمونیست باشید. میان خود و سایر کمونیستها اتصال و پیوند برقرار کنید، در عرصه سیاست از کمونیسم دفاع کنید و به کمونیستها رای بدهید. کتاب های مارکس را بخوانید. در مقابل سرکوب کمونیسم و سوسیالیسم مقاومت کنید. به گرایشهای دیگر در جامعه و در درون جنبش طبقه کارگر نقد کنید و ضعفهای آنها را نشان بدهید. بگوئید مواعید و راه حل های غیر کمونیستی در تاریخ جامعه و تاریخ کارگران زیاد بوده اما هیچیک جواب بنیادی به نیاز طبقه کارگر و جامعه به رهایی نداده است. این نوع کارها کار مستقیما کمونیستی است. کاری که کمونیستها را زیاد میکند و بر قدرت سیاسی و اجتماعی کمونیسم می افزاید.

این نوع فعالیت ها مرکز توجه حزب ما در این سالها نبوده است. و همه البته بسیار فعال بوده اند. همه کوشیده اند از طرق مختلف خیرشان را به جامعه و بخشهای فرودست و تحت استثمار و تبعیض برسانند. اما خودتان کلاهتان را قاضی کنید، کار مستقیما کمونیستی، کار بعنوان مارکسیست در جنبشهای فکری، بعنوان سوسیالیست در جنبشهای کارگری، کار بعنوان فراکسیون های کمونیستی در اتحادیه ها، کار بعنوان شلوغکار های کمونیست در خیابان و آدمهای کمونیست در هر محیط زیست و کاری، چقدر خصلت مشخصه این فعالیتها بوده است. کار ما بیشتر این بوده است که "سرویس" سیاسی - مبارزاتی بدهیم به طیفی از جنبشها در قبال طیفی از مسائل، که همه سرجمع، هم این کاری که من گفتم، یعنی کار مستقیما کمونیستی، نمیشود.

این با توجه به فضای حاکم بر جامعه و بر کل جنبش سوسیالیستی به یک اعتبار چندان اجتناب پذیر نبود. بنظر من تعرض وسیعی که به کمونیسم و اندیشه مارکسیستی در جریان بود چنان صورت مساله را عوض کرده بود که جریانی که میخواست مستقل از تناسب قوا و کشمکش نظری بیرونی، اعتقادات درونی خود را صرفا برای خود تکرار کند و به همان اشکال به کار سابق خود ادامه دهد، به یک فرقه مذهبی شبیه تر میشد. بنظر من اینکه خیلی ها در چنان شرایطی از نظر فکری و انتقادی خاموش تر شوند و خود را از نظر "پراتیکی" از منگنه درآورند و به خدمتگذاری در جنبشهای بالفعل و متنوع مشغول شوند، عکس العملی بسیار طبیعی و قابل درک بود. اما نه قابل تائید. بهرحال صحبت امروز من اینست که آن دوره دیگر تمام شده است.

هدف من از این بحث بهرحال جلب توجه کنگره به این سوال است که آیا حزب ما میتواند پرچمدار ختم کردن این دوره برزخ برای چپ، لااقل بخشی از آن که ما میتوانیم بر آن تاثیر بگذاریم، باشد؟ این سوال بازی است. بنظر من میتوانیم. موقعیت سیاسی ایدئولوژیکی ابژکتیو ما در چپ ایران، و در چپ سایر کشورها تا آن حد که با ما آشناست، یک موقعیت سالم و سرافرازانه بوده است. موقعیت مثبتی بوده است. شخصا با علم به این واقعیت، چندان نگران تاثیرات منفی و متشتت کننده ای که این دوره برزخ بر وضعیت حزبی و پراتیک حزبی ما میگذاشت نبودم. بنظر من نمیشد در آن دوره کاملا و مطلقا خلاف جریان یک واقعیت عظیم تاریخی حرکت کرد. نمیشد از بسیاری از این تاثیرات اجتناب کرد. میشد سنگر های اصلی را نگاه داشت و خود را برای موج برگشت آماده کرد _ کاری که ما کردیم. اما نمیشد اشکال خاصی از مبارزه فکری و عملی را به خیل وسیع کسانی که دقیقا بدلیل اوضاع جهان در متمر ثمر بودن آنها تردید کرده بودند تحمیل کرد. کار مستقیما کمونیستی، چه بسا برای کسانی که حتی ضرورت آنرا بخاطر داشتند، در متن این دوره خاص احتمالا "فرقه ای و بی ثمر" جلوه میکرد. حکم ما راجع به میشد و نمیشد ها در دوره قبل هرچه باشد، حرف من اینست که آن دوره دیگر تمام شده است. این کارها فرقه ای و بی ثمر نیست.

این یک جنبش است و انسانهای مختلف با ظرفیت ها و پیشینه ها و قلمروهای تخصصی مختلف در آن شرکت دارند. بنظر من همه کسانی که میتوانند، بدون صرف انرژی هرکولی، در سازمانیابی هسته اصلی فعالیت مستقیم کمونیستی در عرصه های مختلف نقش بعهده بگیرند، باید حتما چنین کنند. بحث من این نیست که همه باید موظف شوند فعالیت خاصی را از این پس انجام بدهند، یا در واقع مانند نماز "بجا بیاورند". این وظیفه حزب است که توجه لازم را به این مبذول کنند تا نیروهای یک چنین فعالیتی بسیج و آماده شوند. شخصا فکر میکنم مارکسیسم دیگر این دوره دشوار را پشت سر گذاشته است. وقتی نگاه میکنیم، ایدئولوژی های بورژوایی را در حال تعرض نمیبینم. نه فقط این بلکه خود آنها در بحران هستند. بستر های ایدئولوژیک اصلی بورژوایی حتی قادر به یک صفنبدی ساده جلوی رشد فاشیسم نیستند. حتی نمیتوانند از سکولاریسم دفاع کند، که برای دهه ها و بعضا قرنهای نظام حاکم بسیاری جوامع غربی بوده است. نمیتوانند جلوی ورود آموزش مذهبی به مدارس را بگیرند. نمیتوانند پاسخ قوم گرایی را بدهند که دیگر مخل کار خود سرمایه شده است. و تازه حتی فاشیسم و ناسیونالیسم قومی که جریانات ایدئولوژیک عنان گسیخته و از قفس جسته این دوره در جهان سرمایه داری بودند، نقطه اوج خود را پشت سر گذاشته اند و دیگر دارند درجا میزنند. من هیچ رگه ای در ایدئولوژی بورژوایی را، در حال تعرض که سهل است، در موقعیت استواری که امکان مقابله با مارکسیسم و کمونیسم کارگری را به آن بدهد نمیبینم. کمونیسم کارگری میتواند به قالب واقعی خودش برگردد، یعنی جریانی باشد که نقد میکند، تعرض میکند، و از جامعه نیرو میگیرد. جریانی که کارش تغییر جهان است و نه صرفا، مانند سالهای اخیر، دفع تعرض بورژوازی. در این شش هفت سال گذشته ما توانستیم سنگرهایی را نگاه داریم. الان زمان آن رسیده است که بلند شویم و پیشروی کنیم. چه بسا چند گام آنطرف تر بازهم مجبور بشویم بایستیم و موقعیت بدست آمده را حفظ کنیم. اما قدر مسلم اینست که زمان پیشروی رسیده است.

کار کمونیستی، کار مستقیما کمونیستی، این عبارت کلیدی این دوره است. اما، بدنبال این شاید باید یک تبصره هم اضافه کنم که نفس لازم شدنش خیلی دردناک است. راستش میترسم وقتی من از اهمیت حیاتی کار کمونیستی مستقیم

حرف میزنم، باز کسی بلند شود و این تعبیر را از حرف من بدهد که گویا برای کارهای دیگر، کار در فدراسیون شوراهای پناهندگان، کار با کمیته های همبستگی کارگری، کار با کارگر امروز و غیره دیگر اولویت قائل نشده ام. باید از قبل بگویم خیر، معنی این حرف این نیست. بارها تکرار کرده ایم که توانایی کمونیستها در سازمان دادن و هدایت کردن و تاثیر گذاشتن بر طیف وسیعی از مبارزات و کمپین هایی از این دست، دقیقا ناشی از کمونیست بودن و کار کمونیستی کردنشان است. کمونیست دقیقا بخاطر اینکه کمونیست است و در میان کارگران حرف کمونیستی میزند و کار کمونیستی میکند، بخاطر اینکه تمام توان فکری و عملی و تشکیلاتی جنبش کمونیستی کارگری را پشتوانه خود دارد، در سایر جنبشها و سایر ابعاد مبارزه اجتماعی نفوذ پیدا میکند. کمونیستها تنها بعنوان رهبرانی که به رادیکالیسم و سوسیالیسم و نقد رادیکال جامعه و جنبشهای جاری شناخته شده اند، در اتحادیه و یا کمپین ها و جبهه های مبارزه آزادیخواهانه اعتبار و نفوذ کسب میکنند و منشاء اثر میشوند. کار کمونیستی و هویت کمونیستی نه فقط آلترناتیو ابراز وجود در سایر قلمروهای مبارزه اجتماعی نیست، بلکه برای یک کمونیست شرط لازم موفقیت در این عرصه هاست. اگر کمونیست بخواهد در اتحادیه نقش بازی کند باید بعنوان کمونیست نقش بازی کند، وگرنه یونیونیست از ما بهتر زیاد پیدا میشود. کارگران دقیقا چون فکر میکنند کمونیستها کمونیستند و پاسخ دارند جلب آنها میشوند. اتفاقا بنظر من لازم است فعالیت ما در عرصه های دیگر به مراتب تشدید شود چون قرار است بعنوان کمونیست، و نه فعال ساده همان عرصه ها، در آنها شرکت کنیم. مبارزه کردن در اشکال و عرصه های مختلف هیچگاه با داشتن یک ایدئولوژی و هدف اساسی، یک درک روشن از مبارزه طبقاتی و یک تعلق عمیق به جنبش و حزب کمونیستی کارگری تناقض نداشته و ندارد. بنابراین این برداشت که تاکید به کار کمونیستی فراخوانی به کاهش فعالیتهای متنوع جانبی حزب است، بیش از حد مکانیکی و ناموجه است. آدم باید بتواند هم دوچرخه سواری کند و هم سوت بزند! لازم نیست کسی برای سوت زدن از دوچرخه پیاده بشود! جنبش ما هم دقیقا فقط به همت آدمهایی میتواند پیش برود که بتوانند زنده و متنوع کار کنند، کسانی که بتوانند سوار بر دوچرخه سوت بزنند! کمونیست باشند و در اتحادیه ها فعالیت کنند، کمونیست باشند و جلوی صف هر مبارزه جاری علیه تبعیض و محرومیت قرار بگیرند....

بهرحال همانطور که گفتم کمرنگ شدن کار کمونیستی به معنی اخص کلمه، و رضایت دادن و جابخوش کردن فعال کمونیست در موقعیت فعال جنبشها و کمپین های متنوع، تصادفی نبود، محصول یک دوره خاص بود که اکنون دارد تمام میشود. اما ادامه آنچه که در متن دوره قبل قابل توضیح و قابل درک محسوب میشد در دوره آتی، در دوره ای که به آن پا میگذاریم، دیگر ناموجه و نابخشودنی خواهد بود.

تا آنجا که به افراد و تعمق ها و بازیبنی هایشان در دوره گذشته مربوط میشود، باید گفت فرصت طولانی ای برای نگرش مجدد به خویش و به زندگی و به سیاست و به نقش خویش در مبارزه اجتماعی وجود داشته است. دیگر زمان آن رسیده است که محصولات این تعمقها و تعیین تکلیفها را شاهد باشیم. برای آنها که در این میدان اند، جهت حرکت روشن است. راه برای فعالیت فشرده کمونیستی، بدون حاشیه روی، بدون تخفیف، باز است. موانع دیروز، شرایط دیروز و فشارهای دیروز، دیگر دارند از سر راه ما محو میشوند. اگر کاری بود که دیروز به حکم شرایط نمیشد کرد، امروز دیگر امکان پذیر است. اگر در متن هجوم عظیم سیاسی و تبلیغاتی به کمونیسم در دوره قبل این توقع که فعالین حزب محافل خواندن مانیفست کمونیست و کاپیتال ایجاد کنند و گسترش بدهند دور از ذهن بنظر میرسید، امروز دیگر چنین

نیست.

آنچه من بعنوان یک شرکت کننده دوست دارم این کنگره با آن تداعی و معنی بشود برجسته شدن کارآکتر کمونیستی حزب است. می‌خواهم بعداً اینطور گفته شود که در این کنگره، کار کمونیستی، نقشه‌ها و پروژه‌های کمونیستی و افکندن پرتو کمونیستی بر طیف وسیع فعالیتهای ما جایگاه خود را بازیافت. امیدوارم کنگره به این سمت برود و این تمایل من مشابه خواست خیلی رفقای دیگر باشد. بحث من بر سر صدور رهنمود و ابلاغیه و قرار خاصی نیست. بلکه توجه اثباتی خود کادرهای این حزب را می‌خواهم. ...

ما حزبی هستیم که همه چیزمان، اعتقاداتمان، سابقه‌مان و سیاستهایمان، به ما می‌گوید باید در موضع تعرض باشیم. حزبی که نمایندگانش در این کنگره حضور یافته‌اند، هیچ بدهکاری سیاسی و عقیدتی‌ای به هیچ‌کس در هیچ گوشه دنیا ندارد. این یک جریان سرافراز است که امروز به شهادت همین کنگره، در پایان دوره‌ای که دوره "مرگ کمونیسم" نامیده بودندش، زنده بودن کمونیسم کارگری را اعلام میکند و آغاز یک دوره تعرض کمونیستی کارگری به نظام کهنه و آبروباخته سرمایه‌داری را فراخوان میدهد. این کنگره باید کنگره این فراخوان باشد.

جنگ احزاب دولتی در کردستان عراق و خطوط یک خط مشی کمونیستی کارگری

ydig ā±š xŕšf

در اولین روزهای ماه مه آتش جنگ میان اتحادیه میهنی کردستان عراق (ی.ن.ک) و حزب دمکرات کردستان _ یه کگرتوو (پ.د.ک.) شعله ور شد. این جنگ کثیف بسرعت به همه مناطق شهری و روستایی کردستان و محیط کار و زندگی مردم عادی هم کشانده شد. با رشد میلیتاریسم و فضای ترور و ارباب، گرانی و کمبود مایحتاج مردم فوراً گسترش بیسابقه‌ای یافته و بار مصائب تلنبار شده مردم کردستان سنگین و سنگین تر شده است. علیرغم سانسور رسمی این دو حزب و سکوت رسانه‌ها و پرهیز دیگر احزاب کرد منطقه از اعلام دقیق ابعاد جنایات تا کنونی این واقعه، اخبار رسیده بار دیگر عمق درنده‌خویی ناسیونالیست‌ها در کردستان را به نمایش میگذارد. هزاران کشته و اسیر و زخمی و آواره، اعدام اسیران یکدیگر و قطعه قطعه کردن اجساد آنها، کشتن و دستگیری و آزار مردم بی‌دفاع و نظیر اینها، بخشی از فجایعی است که در این جنگ رخ داده است. دو حزب محاصره اقتصادی سومی (علاوه بر محاصره اقتصادی عراق توسط غرب و محاصره اقتصادی کردستان توسط رژیم عراق) را علیه مناطق تحت تسلط یکدیگر اعمال کرده‌اند. تنها بعنوان یک نمونه، طرفین که انصافاً درس ضدیت با زندگی و هستی مردم زحمتکش را بخوبی از همپالکی‌های بعضی‌شان آموخته‌اند، مانع از ارسال شیرخشک نوزادان و کودکان نیز شده‌اند.

با وجود آتش‌بس‌های متناوب، جنگ کماکان ادامه دارد. همه و از جمله خود طرفین میدانند که این آخرین جنگ آنها نیست، همچنانکه اولین درگیری هم نبوده است. ریشه‌های سیاسی نبردهای اخیر کماکان به قوت خود باقیست. نگرانی از جنگ سراسر جامعه را فراگرفته است.

علل و اهداف این جنگ و کشمکشها کدامند؟

با شروع اولین درگیری و با توجه به شکل مشخص اولین زد و خورد (نزاع مالکان سابق و دهقانان در منطقه قه لادزی)، اتحادیه میهنی و نیروهای خودمختاری طلب چپ و راست سمپاتش سعی نمودند، آن را بصورت "تقابل توده‌ها و فئودالها" توضیح دهند. اما این توضیح بسیار سطحی‌تر از آن بود که هیچ آدم جدی را قانع کند و به همین دلیل خیلی سریع از آن دست شستند. اما مسخره‌تر و سطحی‌تر از آن، استدلال‌ات بعدی مبنی بر "قاطعیت اتحادیه میهنی (ی.ن.ک) و سازشکاری پارتی (پ.د.ک) در امر کسب حق ملی و در برابر دولت مرکزی" است. اگر این استدلال توانسته باشد نیروهای خودمختاری طلب "رادیکالتر" در منطقه و بخشی از توده‌های متوهم را قانع کرده باشد، قطعاً برای هر ناظر آگاه به تاریخچه جنبش ملی و احزاب اصلی و هدایت‌کننده آن در کردستان عراق خنده‌آور است.

واقعیت اینست که اولاً، جنبش ملی و ناسیونالیستی در کردستان عراق و دو حزب اصلی آن، مانند همه جنبشهای ناسیونالیست ایندوره دنیا، مدتهاست که ثابت نموده‌اند جنبشهایی برای رفع ستم ملی نیستند. بلکه وجود ستم ملی و خواست عادلانه رفع این ستم صرفاً بستری برای نیرو گرفتن این احزاب در راه اندازی جنبشهای ارتجاعی‌ای بوده است که تحت نام رفع ستم ملی و سوار بر توهمات مردم سهم خواهی بورژوازی کرد و حزب مربوطه از قدرت را مد نظر دارند. لذا همواره سیاست بازی و زد و بندهای مقطعی با ارتجاعی‌ترین نیروها و دولتها را برای خود مجاز شمرده‌اند (به سابقه همکاری آنها با دولتهای ایران و ترکیه علیه اپوزیسیون کرد این کشورها، به قرار گرفتن آنها در جبهه آمریکا و غرب در جنگ خلیج، به ائتلافشان با احزاب اسلامی عراق و... توجه کنید). در همین راستا معانی و تعبیر دلبخواهی و متغیری را بنا به دیپلماسی روز در رابطه با کسب حق ملی بکار می‌برند. فرمولهایی چون "فدرالیسم" و "اتونومی" و یا "حقوق بشر خلق کرد"

به این منظور اختراع شده اند تا بنا به شرایط سیاسی متفاوت و مصالح روزشان نحوه مشارکتشان را در قدرت با دولت مرکزی تعیین و توجیه کنند. این تعبیر هیچ قرابتی با رفع ستم ملی، یعنی به رسمیت شناسی حق جدایی ملت تحت ستم و واگذاری تصمیم در مورد آن به ابراز نظر آزاد آحاد همان ملت ندارد، بلکه نسخه ای برای ماندگار نگه داشتن این زخم کهنه است.

دوما، کارنامه این دو حزب پر است از تلاشهای شکست خورده برای شریک شدن در قدرت با حکومت مرکزی. سیکل جنگ_ مذاکره_ جنگ و تلاش برای سازش با دولت مرکزی جزء لاینفک تاریخ هر دو حزب است. در دو سوی این جنگ دو نیروی بورژوازی ارتجاعی ایستاده اند که نمونه های آشکار ضدیت ناسیونالیسم با منافع توده های زحمتکش و حتی امر رفع ستم ملی و برابری ملی بوده است. علل جنگ امروزشان هم ربطی به این موضوعات ندارد، بلکه دلایل دیگری دارد که به آن می پردازیم.

شکست استراتژی دوره ای احزاب ملی کردستان عراق

قطع امید احزاب ناسیونالیست کردستان عراق از افق و استراتژی اتکاء به حمایت غرب و آمریکا امروز ریشه اصلی ناکامی، بحران و جنگ شان را تشکیل میدهد. البته این اولین بار نیست که جنبش ملی و احزاب ملی گرای کرد عراق شکست این استراتژی را تجربه میکنند. بار اول در سال ۱۹۷۵ جنبش تحت رهبری حزب دمکرات و ملامصطفی بارزانی در پی قرارداد صلح الجزایر میان شاه ایران و صدام حسین، که موجب قطع حمایت آمریکا و ایران از آنها شد، رسماً و علناً شکست خود را اعلام نمود. اتحادیه میهنی خود در نقد این شکست و استراتژی "وابستگی به امپریالیسم و ایران" قد علم کرد. این نیرو متکی به حمایت کشورهای عربی مخالف رژیم بعث عراق همچون سوریه و لیبی بود که هردو در آن زمان طرفدار شوروی و ظاهراً "ضدامپریالیست" بودند. بعد از روی کار آمدن گورباچف و مشاهده سیر نزولی موقعیت شوروی و بلوک شرق و تقویت نقش آمریکا و غرب در معادلات بین المللی، احزاب ملی گرای کردستان عراق و بویژه اتحادیه میهنی که تا آنزمان در این عرصه از رقیب اصلی اش حزب دمکرات و از قافله عقب مانده بود، تلاش مجدانه ای را برای نزدیکی با غرب آغاز کردند. از نیمه دوم دهه هشتاد امید به نزدیکی با آمریکا و غرب با ناامیدی این احزاب از سیاست جنگ و مذاکره با رژیم همراه شد. از سال ۱۹۸۵ بتدریج مناطق تحت تسلط نیروی نظامی احزاب کرد محدود و محدودتر شد. رژیم جنایتکار عراق با تعرضات سبعانه از زمین و هوا و با بمباران های شیمیایی نه تنها احزاب کرد و نیروی مسلح آنها را از معدود مناطق تحت تسلط شان بیرون راند، بلکه شهرکها و دهات این مناطق را که عمدتاً در نوار مرزی ایران قرار داشتند، با خاک یکسان کرد. بخشی از مردم جان بدر برده از این وحشیگری به شهرهای اصلی کوچانده شدند و بخشی هم به ایران آواره شدند. در ایندوره، که تا سال ۱۹۸۸ طول کشید رهبری و نیروی نظامی همه احزاب کرد به پشت مرزهای ایران عقب نشسته و دیگر تحرک جدی سیاسی و نظامی نداشتند. از طرف دیگر رژیم عراق که خود را در موضع برتر میدید علاقه ای به مذاکره با اپوزیسیون کرد نشان نمیداد. در نتیجه احزاب ناسیونالیست کرد در دو میدان اصلی فعالیتشان در داخل عراق یعنی جنگ و مذاکره به بن بست رسیدند. احزاب کرد عراق تلاش نمودند که این بن بست را با گسترش فعالیت "دیپلماتیک" در غرب، و با استراتژی آویزان شدن به سیاستهای غرب، به منظور "مطرح نگه داشتن مسئله کرد در دنیا" پاسخ بدهند. دول غربی که به مساله کرد چون اهرم فشاری علیه رژیم عراق در روز مبادا می نگریستند، از طریق مامورین دست چندم خود با سران احزاب ملی ملاقات کردند. آنچه رهبران جنبش ملی از این ملاقاتها آموختند اساساً این دو نکته بود که اولاً، مساله کرد در غرب از اهمیت و حساسیتی که انتظارش را داشتند برخوردار نیست، و دوماً، لازم است آرایش سیاسی واحدی را برای آنچه که "پیشبرد امر ارتباط و دیپلماسی با غرب و خارج" می نامیدند، بوجود آورند. تغییر شعارهای اعلام شده قبلی چون "حق تعیین سرنوشت خلق کرد" و "اتونومی" که آنزمان بترتیب از جانب اتحادیه میهنی و حزب دمکرات مطرح بودند به "حقوق بشرمردم کرد" هدفی جز انطباق آن با تبلیغات غرب و آمریکا در مورد حقوق بشر نداشت. همچنین کنار گذاشتن ظاهری تخاصمات و دشمنی های دیرینه، سرپوش گذاشتن مصلحتی و موقتی بر اختلافات از جانب همه احزاب کرد بویژه ازجانب دو حزب اصلی، و نتیجتاً ایجاد "به‌ره‌ی کردستانی" (جبهه کردستان) در سال ۸۷ در خدمت به هدف فوق قرار داشت.

با اشغال کویت توسط عراق و شروع بحران خلیج، ناسیونالیسم کرد امید تازه ای یافت. از نظر احزاب ناسیونالیست کرد در عراق هیچ چیز طبیعی تر از این نبود که خود را یکسره به آمریکا گره بزنند. ناسیونالیسم کرد دریافت که در یک تند پیچ استثنایی تاریخی، پس از دهها

سال جدال با حکومت مرکزی عراق سرانجام امکان همسویی با قویترین ائتلافی که جهان به یاد دارد را یافته است. "ناسیونالیسم کرد بادیان امید خود را بر توپهای ناوگان آمریکا آویخت." (ایرج آذرین - نقش ناسیونالیسم در تراژدی کرد - کارگر امروز شماره ۱۴، خرداد ۱۳۷۰)

احزاب کرد و جریانان اپوزیسیون بورژوازی عراق با این توهم که آمریکا و غرب تعویض رژیم بعث عراق را دارند، دورنمای سرنگونی حکومت مرکزی را آنچنان فوری میدیدند که یکسره به ایجاد ائتلاف کشوری و آلترناتیوسازی برای جانشینی دولت مرکزی روی آوردند. کاری که به ایجاد کنگره ملی عراق (INC) منجر شده است. اما هر ناظر سیاسی که در آن زمان در ذوق زدگی و سطحی نگری اپوزیسیون کرد عراق شریک نبود براحتی می توانست تشخیص دهد که ترکیب متناقض و بدون افق واحد متشکل از ناسیونالیستهای کرد و جریانان اسلامی و حزب شیوعی و... آنچنان ناپایدار و شکننده است که از طرف غرب جدی گرفته نمی شود. و ثانیاً، هیچ آلترناتیو بورژوازی چه آزمون و چه اکنون، اگر نتواند مورد حمایت ناسیونالیسم عرب در داخل و خارج عراق قرار گیرد و "تمامیت ارضی" عراق را تضمین کند، شانس برای جانشینی رژیم فعلی ندارد. و این خاصیتی است که اتفاقاً ائتلاف سراسری فعلی از آن بی بهره است.

با شکست عراق در جنگ کویت در شهرهای جنوب و شمال عراق شورشهای توده ای به وقوع پیوست. اپوزیسیون و بویژه جریانان کرد کنترل تمامی شهرهای کردستان را بدست گرفتند. اما با اولین حرکت ارتش شکست خورده عراق برای باز پس گیری این مناطق امید اپوزیسیون به حمایت ارتش آمریکا به یاس مبدل شد. اولین قربانیان این وضعیت هم توده های مردمی بودند که خوشباورانه به وعده ها و استراتژی واهی اپوزیسیون بورژوازی دلبسته بودند و تاوان آنرا به شکل آوارگی میلیونی پس دادند. در این اثنا حضور رهبران کرد در بغداد برای مذاکره و روبروسی صدام حسین و تمجید وی بعنوان "مهندس حکم ذاتی" (طراح خودمختاری) شکست استراتژی شان را به نمایش گذاشت.

رهبران و احزاب ناسیونالیست کرد طبق عادت همیشگی از این شکست هم درسی نگرفتند. بدنبال بن بست مجدد مذاکرات با رژیم عراق و با برقراری "منطقه امن" در شمال مدار ۳۶ درجه از جانب آمریکا، باز به امید حمایت "دوستان آمریکایی و اروپایی" به ایجاد پارلمان و دولت کرد اقدام نمودند. غافل از اینکه نیت غرب از ایجاد منطقه حفاظت شده اساساً تداوم فشار بر حکومت مرکزی به منظور تحمیل سیاستهای خویش زیر لوای "قطعنامه های سازمان ملل" و رام کردن هر چه بیشتر رژیم بعث عراق بود. اگرچه بعنوان هدفی فرعی تر، غرب در ایجاد این منطقه از "حمایت از کردها" هم سخن میگفت، اما این به معنای رضایت دول غربی به ایجاد دولت و پارلمان و شکل حکومتی معین در کردستان عراق نبود. ایجاد دولت کرد در همین شکل فعلی نیز، یعنی تصدی اداره امور محلی مناطق کردنشین عراق، با حمایت رسمی و جدی کشورهای غربی روبرو نشده است. با قبول و اجرای قرارهای سازمان ملل و غرب توسط عراق و تبدیل شدن آن به یک رژیم فعال بی خطر و قابل کنترل برای غرب، سیاست منطقه حفاظتی هوایی نیز همچون سیاست محاصره اقتصادی عراق به پایان خود نزدیک می شود. در نتیجه، آینده دولت و پارلمان کرد بیش از پیش در ابهام قرار میگیرد.

جنگ احزاب تشکیل دهنده دولت کرد بر متن این بن بست، آغاز شده و به معنای نقطه پایانی بر این بن بست، پایان کار دولت و پارلمان کرد و آغاز دوره دیگری از کشمکشها و جنگ قدرت میان احزاب ناسیونالیست کرد است.

جنگ قدرت

روشن است که جنگ حاضر، جنگی بر سر قدرت است. همانطور که گفتیم آنچه که برای دوره ای احزاب کرد را علیرغم اختلافات و دشمنی های دیرینه در کنار هم قرار داد و بقول خودشان "برادر و هم پیمان" یکدیگر کرد، چیزی نبود جز یکپارچه نشان دادن خویش به امید کسب قدرت و جلب حمایت غرب. اگر امید به این سیاست ائتلاف مصلحتی شان را موجب شد، امروز ناامیدی از این سیاست دوباره اختلافات و دشمنی های واقعی شان را آشکار کرده است. تاریخ این احزاب پر است از خونریزی، جنگ و وحشیگری علیه هم و علیه مردم بیدفاع. دو حزب اصلی، اتحادیه میهنی و حزب دموکرات کردستان عراق از ابتدا تا مقطع ایجاد جبهه کردستان، در کشمکش آشکار با هم بسر برده اند. کشمکش این دو نیرو در طول دوره "برادری" شان هم کم و بیش ادامه داشته و بویژه بعد از انتخابات پارلمان و اعلام نتایج آن، اوج تازه ای

یافت. بر خلاف وعده هایشان، انتخابات و پارلمان نه تنها مسئله قدرت را حل نکرد، بلکه خود بن بست دیگری را موجب شد. آزمون رهبری این دو حزب با به بایگانی سپردن نتایج انتخابات، قدرت را نصف به نصف بین خود تقسیم کردند. اما بر همه کس روشن بود که هر لحظه امکان بروز درگیری نظامی بر سر قدرت دولتی وجود دارد.

جنگ کنونی، اما، اعتراف به یک شکست سخت در تلاش مشترک احزاب کرد برای دستیابی به اهداف شان است. اینها در گذشته چنین تبلیغ میکردند که اگر زمانی صفوفشان را متحد کنند، اگر زمانی حمایت بین المللی و دول غربی را جلب کنند، و اگر روزگاری قدرت را بدست بگیرند و دولت خودی را تشکیل دهند، آنوقت ملت کرد به آرزوهای دیرینه خود خواهد رسید. امروز ناسیونالیسم کرد بعد از سالها تلاش و اتفاقا در پایان چنین پروسه ای نه فقط جز ادامه مشقت و بی حقوقی برای مردم کردستان ارمغانی نداشته است، بلکه خود نیز به نقطه صفر برگشته است. این وضعیت جنبش ناسیونالیستی را نه فقط در کردستان عراق، بلکه در کل منطقه، در بن بست عمیقی فرو برده و افق و آینده آن را کورتر کرده است.

اما رهبران و احزاب ناسیونالیست کرد شهادت بعهده گرفتن مسئولیت عواقب شکست سیاستهای خویش و کنار رفتن از صحنه را ندارند. اکنون بعد از بی حاصل ماندن "تلاشهای مشترک"، هر کدام دیگری را مسبب این اوضاع میدانند و هدف هریک جز نجات حزب خویش از این ماجرا نیست. اکنون که قدرت مشترک و دولت و پارلمان مشترک مالیده است، اعاده قدرت برتر حزب خویش اصل شده است. جنگ حاضر به قیمت تحمیل سخت ترین مصائب بر مردم زحمتکش، قرار است به دست بالا پیدا کردن یکی بر دیگری و تغییر تناسب قوای فعلی به نفع یکی از این دو حزب خدمت کند. این هدف اصلی جنگ کنونی را تشکیل میدهد.

طبعاً در بررسی این جنگ می توان به عوامل و دلایل دیگری هم که هر یک به نحوی در برپایی و حتی تداوم این جنگ تاثیر دارند، اشاره کرد. از جمله میتوان به ناتوانی شان در اداره معمول و عادی جامعه، به عشیره گری و جنگ عشیره هایی که در تضاد با هم در این احزاب لانه کرده اند، و بالاخره به دخالت دولت های منطقه و دولت مرکزی عراق و چراغ سبزه های آنها به طرفین و مشخصاً نقش مستقیم جمهوری اسلامی ایران با اتکا به گله های حزب الله طرفدارش به حمایت از حزب دمکرات، اشاره کرد. اما این عوامل هیچکدام هنوز آن شاخص های تعیین کننده در جنگ کنونی نیستند. یادآوری این مساله از آنجا ضروریست که امروز طرفین متخاصم و احزاب ملی گرای دیگر در منطقه به عوامل فرعی تر متوسل میشوند تا علل اصلی را پرده پوشی کنند. قضیه روشن است، تا زمانیکه هنوز به "با هم بودن در سایه غرب و حفظ قدرت مشترک بنام دولت و پارلمان کرد" امیدوار بودند، به سادگی هر تشنج و حتی درگیری نظامی ناشی از این عوامل را کنترل می کردند، اما حال در غیاب این امیدواری، این تشنجات و درگیریهای محلی جای خود را به یک صف آرای و جنگ تمام عیار در خدمت به اهداف سیاسی و نظامی ایندوره شان میدهند.

جنبش ضد جنگ، بر مبنای کدام سیاست؟

این جنگ کثیف زندگی مردم را فلج نموده است. اگر درگیریهای سالهای گذشته این احزاب در کوه و دشت و بدور از محیط زندگی و کار مردم اتفاق می افتاد و عمدتاً به نیروی مسلحشان محدود میماند، جنگ امروز آنها در قامت احزاب حاکم در کردستان، مستقیماً زندگی و هستی مردم را به خطر انداخته است. امنیت و آسایش از مردم سلب شده است. تاکنون هزاران کشته، زخمی و آواره از مردم بیدفاع برجای مانده است. گرانی، گرسنگی، بیماری، حاکم شدن قانون جنگ و جنگل، پایمال شدن آزادیهای سیاسی و حرمت انسانها، ترور و گسترش فرهنگ کثیف عشیره گری و طایفه گری و افکار و آراء ارتجاعی مذهبی و ناسیونالیستی، همه و همه از پیامدهای مستقیم حاکمیت و جنگ ناسیونالیسم کرد است. اینها سناریوی افغانستان، رواندا و سومالی را در کردستان به اجرا در می آورند. این جنگ نفرت بحق و وسیع توده های مردمی که هیچ نفعی در آن ندارند را بدنبال داشته و خواست قطع فوری جنگ همه گیر شده است. براین اساس جنبش ضد جنگ وسیعی بشکل آکسیونهای اعتراضی، تبلیغات و افشاگری و فعالیت دیپلماتیک از طرف کمیته ها و تشکلهای گوناگون ضد جنگ جریان یافته است. حزب کمونیست کارگری عراق و تشکلهای رادیکال کارگری تاکنون در این زمینه نقش فعالی را ایفاء کرده اند.

جنبش ضد جنگ کنونی هنوز نتوانسته به نیروی موثری در جلوگیری از جنگ و به فشار جدی علیه مسببین آن تبدیل شود. علت این مساله را قبل از هر چیز باید در سیاست غالب بر این حرکت جستجو نمود. بسیاری از نیروها و تشکلهای با عقاید و سیاست های متفاوت از راست تا چپ جامعه زیر چتر جنبش عمومی ضد جنگ گرد آمده اند. نهادها و کمیته های مختلف ضد جنگ، از جمله کمیته ضد جنگ و دفاع از آزادیهای سیاسی (با رگه هایی از یک سیاست رادیکال) و یا کمیته "آشتی و برادری" (با سیاستی ناسیونالیستی و راست) در این حرکت فعالند. اما متأسفانه آنچه حرکت سیاسی این جنبش و حتی قطب چپ آن را تعیین میکند، نه اساساً سیاست رادیکال سوسیالیستی، بلکه عمدتاً سیاست میانجی گرانه، تلاش برای آشتی دادن دو نیروی متخاصم، صلح را از دو نیروی درگیر مطالبه کردن و غالب بودن اقدامات دیپلماتیک و از بالا نسبت به دیگر اقدامات است.

جنبش ضد جنگ باید بر یک سیاست کارگری و کمونیستی استوار باشد. سیاستی که افشاء ماهیت کثیف جنگ را با افشاء ماهیت ضد انسانی دو نیروی درگیر در جنگ همراه میکند. بجای مطالبه صلح از آنها، آنان را بعنوان مجرم و بانی جنگ و کشتار که باید محاکمه شوند به جامعه معرفی کند. خواست قطع بیدرنگ جنگ را با خواست پایان دادن به قدرت و حاکمیت آنها گره بزند. براین اساس نیروی اعتراض و مبارزه کارگران و توده مردم معترض را سازمان دهد و قطع جنگ و بیرون بردن نیروهای مسلح این احزاب از شهرها و مراکز جمعیت به آنها تحمیل کند. ما خواستار قطع فوری جنگ هستیم، چون دود آن مستقیماً به چشم توده مردم زحمتکش میرود. کارگران و مردم نفعی در این جنگ ارتجاعی ندارند، همچنانکه نفعی هم در آشتی و "برادری" این دو نیروی ارتجاعی ندارند. کارگران و توده های زحمتکش مردم، جریان کمونیستی و رادیکال، تشکلهای کارگری و هر نهاد مترقی نه تنها کمیته های "آشتی و برادری" را تحریم خواهند کرد، بلکه آن را همچون نهادی که عملاً از ناسیونالیستها اعاده حیثیت میکند و بر جرایم و جنایاتشان سرپوش میگذارد افشاء میکند. "آشتی و برادری"، "جنگ برادرکشی" و غیره سرتیترهای توهم آفرینی هستند که توسط احزاب کرد برای پاشیدن خاک در چشم کارگر و علم شده اند تا مانع جدا شدن کارگران و زحمتکشان از ناسیونالیسم شوند. اما پروسه این جدایی و گسست مدتهاست که شروع شده و دیگر سد نمی شود.

جریان رادیکال و کارگری نباید نگران ایجاد شکاف و جدایی جنبش عمومی ضد جنگ باشد، بلکه باید با تاکید بر سیاست سوسیالیستی و کارگری صف خود را از جریانات ناسیونالیست جدا کند و "ریش سفیدی" و "میانجی گری" برای "آشتی و برادری" را به همان ناسیونالیستها و نیروهای ملی منطقه واگذار کند که منافعشان چنین اقتضا میکند. جنبش ضد جنگ با صف و سیاست متمایز و رادیکال جدا از ناسیونالیستها قطعاً با حمایت جدی نیروی کارگر و زحمتکش متنفر از احزاب ناسیونالیست روبرو خواهد بود و نقش موثری در قطع جنگ و خاتمه دادن به مصائب آن خواهد داشت.

آینده کردستان عراق و آلترناتیو کارگری و کمونیستی

در گرماگرم این جنگ آن سوال اساسی که بیش از خود این جنگ بر ذهن هر انسانی سنگینی میکند اینست که آینده چه میشود. برای توده مردم آینده کردستان با ابهام عمیق و ترس و نگرانی های بزرگ همراه است. کابوسهای مختلفی جلوی چشم مردم است. کابوس بازگشت رژیم درنده خوی بعث عراق از کابوس حاکمیت و جنگ کثیف احزاب کرد ترسناکتر است. آنچه بر همه روشن است، اینست که وضعیت فعلی کردستان دیر یا زود تغییر میکند. عمر منطقه "امن" مورد حمایت هوایی آمریکا بسر میرسد. دولت و پارلمان مقوایی احزاب کرد مالیده است و بعد از خاتمه جنگ آنها، یا همزمان با آن، بهر حال باید آرایش سیاسی، اداری و نظامی جدیدی استقرار یابد. حالات احتمالی کدامند؟

بعضی مشاهدات این را نشان میدهد که دوره دیگری از مذاکره اپوزیسیون کرد با رژیم عراق در راه خواهد بود. با توجه به اینکه بعضی کشورهای غربی و مشخصاً دولتهای منطقه چنین توصیه ای به طرفین دارند، این یک احتمال جدی است. اگر چنین مذاکراتی مانند بارهای قبل کشدار و بیحاصل از آب درآید، آنگاه بسته به توان و موقعیت رژیم عراق، تعرض به کردستان و سیکل بارها تجربه شده توسط مردم از سر گرفته میشود. این امکان نیز وجود دارد که اینبار، با توجه به تغییر معادلات و فاکتورهای مختلف، هردو طرف انعطاف بیشتری از

خود نشان بدهند و رژیم عراق و نیروهای کرد به سازشی برسند. معنای عملی چنین سازشی، سهم شدن اپوزیسیون کرد در قدرت و قرار گرفتن اداره امور کردستان به این نیروها زیر سایه رژیم عراق خواهد بود. اینها تابلوهای مختلفی است که توسط ناسیونالیسم کرد و عرب جلوی مردم قرار داده میشود. سناریوهایی که هیچیک، به گواهی تجارب مکرر مردم کردستان از دوره های حاکمیت طرفین، جز فقر و ستم و استثمار، نبود آسایش و امنیت، زندان و شکنجه و پایمال شدن حرمت انسانی مردم، نتیجه ای در بر نخواهد داشت. نفرت و ترس از حاکمیت ناسیونالیسم کرد و کرد هم اکنون خود را بصورت فرار دسته جمعی و با دست خالی مردم به کشورهای دیگر نشان میدهد. علت اینکه کارگران و مردم ناراضی، علیرغم اعتراضات و مبارزات خویش، ناگزیر تاکنون به حاکمیت اینها تن داده اند، نبود یک آلترناتیو متفاوت و رهائیبخش بوده است. آیا اینبار هم این خلاء وجود خواهد داشت؟

بنظر من آینده کردستان میتواند مسیری غیر از آنچه بورژوازی (ناسیونالیسم کرد و عرب) میخواهد، طی کند. سرنوشت کردستان میتواند با بمیدان آمدن آلترناتیو کارگری و کمونیستی برای بدست گرفتن قدرت سیاسی رقم بخورد. اوضاع عراق و بویژه کردستان عراق بیش از هر زمان به میدان آمدن متشکل طبقه کارگر را برای اعمال قدرت سیاسی ایجاب میکند. انقلاب کارگری مال همین روزهاست. هدفی در آینده دور و نامعلوم نیست. درست در چنین اوضاعی است که کمونیستها و کارگران آگاه باید هدف تمام کمال خود، انقلاب کارگری، را در برابر طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه قرار دهند. اکنون در کردستان جدال سیاسی، و نظامی، بر سر شکل دادن به آلترناتیو قدرت سیاسی در جریان است. طبقه کارگر هم باید بیدرنگ بفرکر شکل دادن و به میدان آوردن آلترناتیو خویش در قبال قدرت سیاسی باشد. آینده کردستان عراق را یا آلترناتیو نیروهای و جنبشهای بورژوایی (ناسیونالیسم کرد و عرب) و یا آلترناتیو کارگری تعیین خواهد کرد. راه سومی وجود ندارد.

طبعاً هدف ما کمونیستها سازمان دادن انقلاب کارگری در سراسر عراق است. اما اوضاع سیاسی متفاوت کردستان عراق در چند سال اخیر به گواهی همان تجربه کوتاه دوره قدرت گیری شوراهای، امکان حرکت سریعتر را برای کمونیستها فراهم آورده است. امکان شکل دادن به آلترناتیو کارگری و کمونیستی در کردستان وجود دارد. و این میتواند پایگاه و نقطه اتکایی برای گسترش دادن به انقلاب در سراسر عراق باشد. اگر کمونیستها و کارگران از همان زمان شوراهای با آگاهی و روشنی کامل و با اعتماد به نفس مدعی قدرت سیاسی بودند، حزب و دیگر تشکلهای کارگری و توده ای خویش را زودتر هم سازمان داده بودند. اگر به مثابه یک نیروی مدعی قدرت، نیرویی که خود را صاحب جامعه و آینده آن میدانند قد علم کرده بودند، بسیاری از فرصتها از دست نیرفت و امروز در موقعیت بسیار بهتری برای برداشتن گامهای بعد بودیم. اما هنوز فرصت هست و بهرحال در موقعیت مناسب تری نسبت به چهار سال قبل قرار داریم و لازم نیست از صفر شروع کنیم. طبقه کارگر صاحب حزب خویش، حزب کمونیست کارگری عراق، است، حزبی با اهداف و سیاستهای رادیکال. صاحب تشکلهای توده ای و نهادهای مبارزاتی متعدد دیگر و تجارب زیادی از عرصه مبارزه اقتصادی و سیاسی این چند ساله است. بعلاوه دوش بدوش کارگران، شاهد به میدان آمدن جنبش زنان، جوانان و دانش آموزان و تشکلهای آنها هستیم که تحت هژمونی سوسیالیسم قرار دارند. خلاصه کلام، جنبش چپ جامعه از سازمانیابی مناسب تری برخوردار است. این امکانات اگرچه محدودند، اما نقطه آغاز خوبی برای شکل دادن به یک آلترناتیو جدی هستند. اکنون در یک دوره پرتحول سیاسی، ما کمونیستها در منطقه، حزب کمونیست کارگری عراق، و همه تشکلهای و نهادهای رادیکال کارگری و توده ای، وظیفه خطیر و حساسی بدوش داریم. در موقعیت برداشتن گامهای بزرگ و تاریخی ای هستیم. لازمست با اعتماد به نفس آستین ها را بالا بزنیم.

باید هدف را بدرستی تعیین کرد و امکانات و ملزومات را در پرتو آن ارزیابی کرد و برای تحقق آن برنامه ریزی کرد. هدف باید قد علم کردن بعنوان مدعی قدرت سیاسی باشد. اگر جریان کمونیستی صرفاً در یک چهارچوب اپوزیسیونی محدود و عمدتاً با هدف افشاگری به میدان بیاید، حداکثر بعنوان یک نیروی اپوزیسیون "خوب با حرفهای رادیکال" در اذهان جا می افتد. اما نیرو و حزب مدعی قدرت سیاسی و صاحب جامعه وظایف و طرحها و سیاستها، و حتی تبلیغات و افشاگری هایش را از این زاویه تعیین و اجراء میکند. توده کارگر و زحمتکش به چنین نیرویی اعتماد خواهند کرد و وسیعاً حول پرچم آن گرد خواهند آمد. امروز جریان ما در عراق به چنین نگرشی به خود و وظایفش احتیاج دارد.

در پایان به چند نکته عمومی که بنظر من در سر و سامان دادن سریعتر آلترناتیو کارگری کمونیستی در سطح جامعه اهمیت بیشتری دارند

تاکید میکنم.

۱- جنبش ملی و ناسیونالیستی کرد، همانند همه جنبشهای ملی، از روز اول ضدیت خود را با انسان و انسانیت، با برابری، با منافع توده کارگر و زحمتکش، با ترقی خواهی و با رفاه و آسایش مردم نشان داده است. در سه ساله اخیر که اینها "دولت خودی و نوپا" را تشکیل دادند و اختیار جامعه را در دست گرفتند، این ماهیت کثیف و توحش افسار گسیخته را بارها و بارها به نمایش گذاشتند. این واقعیات انکار ناپذیر باید مورد نقد و افشاء ریشه ای و همه جانبه کمونیستی قرار گیرد. این وظیفه مهمی در راه پایان دادن به نفوذ افکار ملی و ناسیونالیستی در صفوف کارگران است.

۲- شکست استراتژی و تاکتیکهای ناسیونالیسم کرد را به روشنی باید برای مردم توضیح داد. باید صریح و روشن اعلام کرد که اگر مردم خواستار رفع ستم ملی هستند باید حول راه حل کمونیستها بسیج شوند. ما کمونیستها حق جدایی ملت تحت ستم کردستان را برسمیت میشناسیم. ما خواستار برگزاری referendum آزاد و تحت نظارت مراجع بیطرف بین المللی در کردستان هستیم تا ملت کرد در مورد جدا شدن، تشکیل دولت مستقل و یا ماندن در چهارچوب کشور عراق، بشرط برخورداری از حقوق برابر با سیر ملیتها در این کشور، تصمیم بگیرد.

دولت و پارلمان کردی که این احزاب تشکیل دادند در طول عمر سه ساله خود اساسا ابزاری برای کنترل و سرکوب مردم زحمتکش بود و حتی از نظر احزاب تشکیل دهنده آن هم بعنوان دولت و پارلمان جدی تلقی نمیشد. اکنون این دولت و پارلمان مقوایی بدست خود اینها سرنگون شده است. کارگر و زحمتکش کردستان باید هوشیار باشد تا یکبار دیگر به نیروی ذخیره احزاب بورژوا برای رای گیری و زنده کردن دولت و پارلمان تبدیل نشود.

۳- انقلاب کارگران در عراق و کردستان عراق تنها راه نجات این جامعه از مصائبی است که بورژوازی عرب و کرد بر آن تحمیل کرده اند. امروز انقلاب کارگران را باید رساتر از هر زمان فراخوان داد. تنها راه نجات از کابوس هایی که مردم کردستان در انتظارش هستند، به میدان آمدن نیروی متشکل کارگران و زحمتکشان و اعمال اراده مستقیم و سیاسی آنها تحت رهبری حزب کمونیست کارگری است. باید سریع تر و وسیع تر دست بکار شد. فعالیت آگاهگرانه و سازمانگرانه سوسیالیستی را باید گسترش داد. حزب، تشکلهای کارگری و توده ای، تشکلهای زنان و جوانان و دیگر نهادهای مبارزاتی متأثر از سوسیالیسم کارگری را باید محکم کرد. باید برای تشکیل مجدد شوراهای کارگران و مردم زحمتکش وسیعا تلاش کرد. از هم اکنون باید هر جا ممکن است مردم متشکل در شوراها و اتحادیه و نهادهای توده ای دیگر اداره امور را بدست گیرند. طرحهای سیاسی، اداری، اقتصادی و نظامی جامعه را باید از هم اکنون تهیه و تبلیغ نمود و مردم را با آنچه کارگران میخواهند در فردای بدست آوردن قدرت فوراً انجام دهند آشنا کرد. محکم کردن اتحاد کارگران عرب و کرد و حمایت متقابل از انقلاب و مبارزه مشترکی که در عراق در دستور دارند، لازمه پیشرفت انقلاب کارگری در عراق است. شکل گیری آلترناتیو کارگری و کمونیستی در کردستان نیز به این اتحاد و همبستگی طبقاتی نیازمند است.

۴- تجارب و مصائب و درسهای کردستان عراق باید مورد توجه توده کارگر و زحمتکش همه بخشهای کردستان، در ایران، ترکیه و سوریه، قرار گیرد تا آنها در همه بخشها هرچه بیشتر از احزاب ناسیونالیست و اهداف آنها فاصله بگیرند و جنبش سیاسی و سوسیالیستی خود را سازمان دهند. هردو حزب کمونیست کارگری ایران و عراق در انتقال این تجارب وظیفه مهمی بر عهده دارند.

رهبری مجاهدین بطرز غریبی مفتون قدرت دولتی و تشریفات و مراسم و ملحقات آن است. هر حزب سیاسی جدی طبیعتاً برای قدرت سیاسی تلاش میکند، ابزاری که امکان میدهد برنامه و اهدافش را به اجرا در بیاورد. اما علاقه مجاهدین به قدرت دولتی از این جنس نیست. زمینی نیست. سیاسی نیست. یک شیفتگی نیمه مذهبی نیمه کودکانه است. گویی رسیدن به دولت مرحله غایی تعالی خود سازمان یا سرنوشت مقدر رهبران آن است و یا کاخ ریاست جمهوری مصداق این جهانی بهشت است. قدرت دولتی برای مجاهد یک رویای مجذوب کننده است. کلمات رئیس جمهور، رهبر، نخست وزیر، کابینه، وزیر، فرمانده، و امثالهم طنین عجیبی در میان اینها دارد. و درست مانند کودکانی که عروسکهایشان را گرد میچینند و رویاهایشان را بازی میکنند، اینها هم غالباً مشغول "دولت بازی" هستند: "حالا من رئیس جمهور"، "حالا تو نخست وزیر". پایان این بازی معلوم نیست. این دور اخیر، که قرار شده در آن "حالا مریم" رئیس جمهور شود و با تعدادی از عروسکها، در شکل هنرمند و شاعر و نویسنده و ورزشکار، در اروپا مهمان بازی کند، قطعاً بازی آخر نیست. با سجده ای که اینها بر نام فامیل خود میکنند، آخر این ماجرا، چه در تهران و چه در واحه ای در جنوب عربستان، به احتمال قوی اعلام سلطنت و برگزاری خصوصی مراسم تاجگذاری خواهد بود.

اما اگر این صرفاً یک بازی بود، اگر صرفاً کودکانه بود، شاید همه به تماشا می نشستیم و با جست و خیز بازیگران و شیرینکاری هایشان سرگرم میشدیم. اما این عرصه سیاست و جنگ قدرت است که در جهان امروز معانی فوق العاده دهشتناکی پیدا کرده است. مساله جدی است، حتی اگر مجاهد خود جدی نباشد. عواقب زمینی برای انسانهای واقعی دارد، حتی اگر مجاهد خود در عالم رویاهایش سیر کند.

نکته اساسی اینست که به حکم شرایط عینی اجتماعی و سیاسی در ایران، به حکم مشخصات این دوره تاریخی خاص و بالاخره از همه مهمتر به حکم خصوصیات خود سازمان مجاهدین و استراتژی مبارزاتی اش، قدرت دولتی برای این سازمان یک میوه ممنوعه است. این شرایط، به قدرت رسیدن مجاهدین یا شورای ملی مقاومتشان بعنوان "دولت ایران" را منتفی میکنند. ببینیم چرا:

بعد از جمهوری اسلامی:

مجاهد، قهرمان کدام داستان؟

در تبیین کلیه نیروهای سیاسی اپوزیسیون ایران از سیر اوضاع سیاسی آتی ایران تا امروز یک فرض مشترک و بسیار مهم وجود داشته است که اکنون متأسفانه باید بطور جدی زیر سوال قرار داده شود. همه نیروها، از راست و چپ، و با هر سیاست و استراتژی ای در صحنه مبارزه با رژیم موجود، روند آتی اوضاع را بصورت تغییر حکومت مرکزی در ایران و جایگزینی رژیم اسلامی با یک رژیم دیگر تصویر میکنند. یکی این را حاصل انقلاب توده مردم و دیگری محصول کودتای نظامی یا تغییر تدریجی رژیم موجود میبینند، یکی حکومت آتی را چپ و آزادیخواه و دیگری راست و مستبد تجسم میکنند، یکی یک نظام سیاسی سکولار و مدرن و دیگری حکومتی قومی یا مذهبی را انتظار میکشد. اما بهرحال در تبیین همه اینها یک "دولت" جای خود را نهایتاً به "دولت" دیگری میدهد. در این تبیین، بحران و کشمکش و انقلاب و کودتا و غیره بهر رو حلقه ای است

که میان دو موقعیت "غیر بحرانی" و "متعارف" قرار میگیرد. در انتهای این پروسه، جامعه سر جایش است، دولت سر جایش است، زندگی اقتصادی سر جایش است. دولت دولت است، مردم مردمند و ایران ایران است. اما در پرتو موقعیت سیاسی و اقتصادی ایران و رویدادهای مهم بین المللی، این فرض دارد بطور روزافزونی ناموجه میشود. سیر محتمل دیگری دارد بتدریج طرح میشود و آن اینست که روند فروپاشی جمهوری اسلامی به یک جنگ و کشمکش داخلی کشدار و کمابیش دائمی، ترکیب پیچیده ای از ملوک الطوائف نظامی، اشغال خارجی و تجزیه جغرافیایی و بعضا قومی کشور منجر گردد. سیر اوضاع سیاسی کشورهای مختلف در دوره پس از پایان جنگ سرد، از یوگسلاوی و افغانستان، تا رواندا و سومالی و کشورهای شوروی سابق نشان دهنده ابعاد باور نکردنی مشقاتی است که این سناریوی دوم به توده میلیونی مردم تحمیل میکند. اگر سناریوی اول را سناریوی متعارف یا "سفید" نام بگذاریم، این سناریوی دوم تازه با ارفاق میتواند "سیاه" لقب بگیرد. این یک کابوس واقعی است که امکان وقوع آن روزبروز بیشتر میشود. شیوه برخورد نیروهای سیاسی به این احتمال دوم، و بطور مشخص داشتن یک سیاست روشن برای اجتناب از وقوع سناریوی سیاه در جریان سرنگونی رژیم مرتجع اسلامی، خود، مانند برنامه و اهداف اجتماعی احزاب، یک شاخص مهم ارزیابی آنهاست.

بعلاوه، مهم اینست که طیف وسیع نیروها و جریانات سیاسی چه در حکومت و در اپوزیسیون، هریک بنا بر مشخصات سیاسی و سازمانی اش، جایگاهش در جامعه و در رابطه با طبقات اجتماعی، استراتژی و اهداف و روشهایش، با یکی از این دو سناریو بیشتر تناسب دارد و وجود و فعالیتش به تحقق یکی از این دو بیشتر خدمت میکند. اگر دقت کنیم میبینیم مجاهد فقط میتواند شخصیتی، آنهم فرعی، در سناریوی دوم، یعنی سناریوی سیاه، باشد.

استراتژی مجاهدین

استراتژی خود مجاهدین برای کسب قدرت و تشکیل دولت کودکانه و خیالی است. این استراتژی یش از هر چیز ملهم از شیوه قدرت یابی خمینی است، با این اشکال کوچک که تفاوتهای بسیار مهمی که میان تقریبا تمام فاکتورهای دخیل در جریان سقوط رژیم سلطنت با شرایط امروز وجود دارد را یکسره ندیده میگیرد.

مفهوم کلیدی برای مجاهدین کلمه "آلترناتیو" است. اصل اساسی در استراتژی مجاهدین اینست که خود را، در هر بسته بندی تشکیلاتی که مناسب باشد، نظیر شورای ملی مقاومت و غیره، بعنوان آلترناتیو سیاسی و عملی رژیم موجود تثبیت کند. "آلترناتیو" مقوله ای است که در برابر ایده ها و فرمولهای قدیمی نظیر "سازماندهی و رهبری انقلاب"، "کسب هژمونی"، "پیروزی نظامی" و غیره علم میشود. مجاهدین قصد ندارند و قرار نیست شورش، انقلاب، جنبش رهائیبخش، کودتا و غیره ای را علیه رژیم اسلامی برپا کنند و بر این مبنا به قدرت برسند. فرض اینست که خود مردم بهر حال از رژیم اسلامی به تنگ خواهند آمد، بحران سیاسی و اقتصادی دیر یا زود رژیم اسلامی را فلج میکند و به سراشیب سقوط میراند. وظیفه مجاهدین اینست که تا آن مقطع خود را بعنوان "آلترناتیو" طبیعی و بدیهی رژیم در شرف سقوط به کرسی نشاند باشند. خود پروسه سرنگونی، قدرت را در اختیار جریان اصلی اپوزیسیون قرار خواهد داد. مجاهد نباید کسی را شکست بدهد، بلکه باید نفر اول در صف کاندیداهای تشکیل حکومت بعدی باشد. و این البته مشابه پروسه ای است که خمینی و جریان اسلامی را بقدرت رساند. مسلمین جناح خمینی تا چند ماه قبل از قیام جریان حاشیه ای در کل اپوزیسیون ضد سلطنتی بودند. سهمی جدی در براه اندازی انقلاب ۵۷ و از آن مشخص تر در مبارزات سیاسی یک دوره قبل از آن نداشتند، اما به ترتیبی، که پائین تر به آن میرسیم، توانستند شعارها و شخصیتها و جریانشان را به عنوان آلترناتیو رژیم شاه به کرسی بنشانند و حتی نتیجه قیامی را که خود تلاش کرده بودند مانع

آن شوند، به کیسه خود بریزند.

اما چطور میتوان آلترناتیو شد؟ این عنوان را چه مرجعی اعطاء میکند؟ اعتبارنامه آدم را چه مقامی باید تأیید کند؟ پاسخ مجاهد اساساً شبیه پاسخی است که جریان خمینی به مساله داد. قبله سیاسی اصلی، غرب و دول غربی هستند. این قدرتها هستند که باید نهایتاً جریان مدعی حکومت بعدی در ایران را با منافع دراز مدت و احتمالاً بعضاً حتی تاکتیکی خود سازگار ببابند. و همین ها هستند که از این توان تبلیغاتی، مادی، سیاسی و دیپلماتیک برخوردارند که جریانی را که تأیید میکنند بعنوان یک آلترناتیو سیاسی عرضه کنند و بشناسانند. رژیم خمینی محصول نشست گوادلوپ بود. آخوند نسبتاً گمنامی، (در قیاس با شهرت جریانات چریکی فدایی و مجاهد، حزب توده، جبهه ملی، روشنفکران لیبرال چپ و غیره) را از عراق به فرانسه بردند و زیر نورافکن قرار دادند. انقلاب را اسلامی و مردم ایران را یکجا مریدان و مقلدان حضرت آیت الله معرفی کردند. به اشکال مختلف، تلویحا و صریحا، اعلام کردند که به حکومت این جریان راضی اند و آن را آلترناتیو واقعی رژیم شاه میدانند. به ارتش دست ساز و جبهه ملی مطیع شان فهمانند که باید با آن کنار بیایند و بالاخره آدم فرستادند تا قدرت را از شاه تحویل بگیرد و قبل از هجوم مردم تحویل اینها بدهد. مجاهد امیدها و انتظارات مشابهی دارد. آلترناتیو شدن از نظر مجاهد یعنی دریافت این بلیط از دول غربی.

اما این استراتژی برای مجاهد یک بعد مهم داخل کشوری هم دارد. از نظر مجاهدین اولاً، مردم ایران، و تجسم و تصور آنها از احزاب و جریانات سیاسی در سرنوشت آتی قدرت، بهرحال نقشی بازی میکنند و از این مهمتر ثانياً، نفس به کرسی نشاندن خود در اروپا و آمریکا، مستلزم ارائه خود بعنوان یک نیروی فعال اپوزیسیون داخل کشوری، با یک پایه مادی در میان مردم و اهرم های دخالت در داخل کشور است. اما به همین اعتبار، این فعالیت "داخل کشوری" باید پر سر و صدا و اساساً تبلیغاتی، نمایشی و مطبوعات پسند باشد. اینکه مردم ایران خود چه برداشتی از این سازمان دارند و چقدر در معرض فعالیت سیاسی آن هستند، نسبت به اینکه همین مردم از زبان رسانه های غربی راجع به مجاهد چه میشنوند فرعی است. به زعم مجاهد، باز همانطور که ظاهراً تجربه خمینی نشان داده است، تأیید آمریکا و فرانسه و انگلستان، خود موثرترین حربه در جلب افکار عمومی در خود ایران است. فعالیت رو به ایران مجاهد هم لاجرم باید در اساس جهتگیری و مضمونی خارج کشوری داشته باشد. خمینی برای مثال میتوانست نشان بدهد که در خود ایران پایگاه دارد. میتوانست نشان بدهد که هنوز تعصبات مذهبی و اقشار قابل تحریک توسط مذهب وجود دارند. میتوانست نشان بدهد که شبکه وسیع مساجد و آخوندها و نماز جمعه ها میتوانند بعنوان یک ماشین فعالیت سیاسی بکار گرفته شوند. بعلاوه خود غرب توان بالقوه اسلام و سلسله مراتب دینی در کشورهای خاورمیانه را در برآه اندازی حرکت های ارتجاعی و ضد کمونیستی به خوبی میشناخت.

برای آلترناتیو شدن، مجاهد نیز باید اعتبار نامه داخل کشوری اش را تهیه کند. فعالیت مجاهد در خاک عراق و ژستهای نظامی مختلفش قرار است به این خدمت کند. خود مجاهد هم میدانند که چند گروهان متشکل از فک و فامیل ها و هواداران اعزامی از اروپا، با سیزده هلیکوپتر و یازده تانک قرضی و غیر قابل سرویس، در دنیای نظام امروز حتی برای فائق آمدن به نیروهای وفادار به کدخدای اولین ده سر راه کفاف نمیدهد. اما مجاهد این را هم میدانند که این دنیای اپوزیسیون های مسلح در جوار مرزها و سخن گفتن از "اشغال" و "تعرض" و "آتش بس" و غیره است، و این ژستها برای ملاقات گرفتن در پایتخت های اروپا و جلب کردن ژورنالیست های نان به نرخ روز خور و جنجالی نویس، کارساز است. این هدفی است که مجاهد در دوره های مختلف به اشکال گوناگون برای مثال با خارج کردن رامبویی بنی صدر و اعلام حمایت ارتش از خویش، با جلوه دادن خود بعنوان نیروی مورد حمایت خودمختاری طلبان در کردستان و احزاب متفرقه در اپوزیسیون ایران و با دست زدن به "عملیاتیهای نظامی" و غیره

دنبال کرده است. این فعالیتها اساسا تبلیغاتی _ نمایشی است و هدف آن کمک به برسمیت شناخته شدن مجاهد بعنوان نیروی اصلی اپوزیسیون و آلترناتیو حکومت از جانب دول و افکار عمومی در غرب است.

تضادها و تناقضات

مشکلات استراتژی مجاهدین و تناقضات آن با واقعیات عینی یکی و دو تا نیست. حقیقت اینست که این استراتژی از بنیاد بر یک تصور بچه مدرسه ای از دنیای سیاست مبتنی است. بگذارید به برخی از این تناقضات فقط فهرست وار اشاره کنیم:

۱_ دوره عوض شده است. دول غربی، که شاید برای چند دهه اول اواسط این قرن آزادی عمل نسبتا وسیعی در شکل دادن به رژیمهای سیاسی برخی کشورهای تحت سلطه داشتند، اکنون فاقد آنچنان اهرمهای موثری در عرصه سیاسی حتی عقب مانده ترین و وابسته ترین کشورها هستند. خود عروج جمهوری اسلامی و جریان اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا نشان دهنده شروع تغییر روابط عملی ابرقدرتها با دول و جریانات بورژوازی در سطح محلی بود. از اشغال سفارت آمریکا در ایران تا قضایای اخیر سومالی و عراق و امروز هائیتی، نشان دهنده این است که قدرتهای غربی حتی در قبال خودی ترین، وابسته ترین و مرتجع ترین رژیمهای بورژوازی در کشورهای کوچک، توان مانور زیادی ندارند. دوران پس از جنگ سرد این روند را به اوج رساند. امروز، بویژه در متن چرخشها و ابهامات عظیم بین المللی، کمابیش هر کانون و محفل بورژوازی، اعم از دولتی و غیر دولتی، متقاعد شده است که با اعمال فشار، با استقامت بر مواضع خویش، با جا نزن، و بعضا حتی با ماجراجویی و اعمال خشونت، میتواند سهم بیشتری در تقسیم قدرت سیاسی و اقتصادی در صحنه جهانی از ابر قدرتها طلب کند. مجاهد هنوز در دوره استعمار نو و آموزشهای جبهه ملی و نهضت آزادی سیر میکند و تصور خود از سیاست را از آن دوره میگیرد. اما دنیا عوض شده است.

رژیم شاه در زمره آخرین حکومتهای کودتایی و فرمایشی آمریکا در مناطق نفوذش، لاقلا خارج آمریکای لاتین، بود. نفس انتقال حمایت آمریکا از شاه به خمینی برای بسته شدن پرونده رژیم سلطنت کافی بود. اما رژیم اسلامی در این موقعیت نیست و مردم هم آن مردم نیستند. نه جمهوری اسلامی با آلترناتیو شدن فرضی مجاهد در انتظار دول غربی، به تشتت کشیده میشود و نه مردم، در دنیای امروز، نفس حمایت آمریکا و غرب از حزب و جریانی را مبنایی برای آلترناتیو دیدن آن می شمارند. بخصوص تجربه نیکاراگوئه، آنگولا و افغانستان و عراق و حتی خود ایران، نشان میدهد که غرب نیز بطور روز افزونی از این نوع "آلترناتیو" های "مسلح" برون مرزی صرفا برای اعمال فشار و ایجاد اصلاحات و تعدیلاتی در وضع موجود و رژیمهای موجود استفاده میکند. در یک کلمه مجاهد دیر به بارگاه غرب رسیده است. حتی برسمیت شناخته شدن مجاهدین بعنوان آلترناتیو غرب در مقابل جمهوری اسلامی، که بشدت نامحتمل است، آنها را چندان به تشکیل دولت بعدی در ایران نزدیک نمیکند.

۲_ مجاهد مشخصات یک آلترناتیو سیاسی و دولتی را ندارد. مجاهد امروز (در تمایز با مجاهد دوران مشی چریکی) یک فرقه صرف است. یک جریان با ریشه اجتماعی که اعتراضات و امیال و آرمانهای اقشار و بخشهایی از یک جامعه، ولو بخشهایی عتیق و حاشیه ای، را منعکس نکند نیست. حتی برخلاف انشعابات مذهبی، مشخصات عقیدتی این فرقه و علل خروج آن از بستر رسمی مشخص نیست. اصول فکری و سیاسی این جریان کاملا مواج و دلبخواهی است و بسته به مصالح فرقه در هر مقطع توسط قائد آن ابراز میشود. این جریان میتواند بسته به نیاز بعنوان یک جریان میلیتانت مذهبی با عکس خمینی، یا یک جریان لیبرال اسلامی با عکس طالقانی و یا یک جریان ناسیونالیستی با عکس مصدق ظاهر شود. برای مردم ایران نظام سیاسی و اقتصادی و معیارهای فرهنگی و ضوابط اداری جامعه ای که مجاهدین زمام امور را بدست گرفته باشند قابل پیش بینی

نیست. اینها پرچم چیزی و کاری را در دست ندارند. نماینده چیزی و کاری و اعتراضی و آرمانی در خود جامعه نیستند. تنها ابعاد ثابت و قابل مشاهده شخصیت سیاسی اینها اینست که اولاً، رهبری آنها شیفته کسب قدرت دولتی است و ثانیاً، مستقل از اینکه چقدر مذهب در تبلیغات شان کم‌رنگ و پر رنگ باشد، از اسلام برخاسته اند و تربیت اسلامی دارند.

حتی در اوج نئوکولونیالیسم هم به تخت نشاندن یک فرقه فاقد هویت سیاسی در یک کشور ۶۰ میلیونی غیر ممکن بود. امروز به طریق اولی این کار نشدنی است. تنها جریان‌ات ریشه دار اجتماعی، جریان‌اتی که در بستر یک سنت مبارزاتی و اعتراضی تعریف شده پا به حیات گذاشته اند میتوانند در نقطه عطف‌های تاریخی بعنوان آلترناتیو‌هایی در برابر کل جامعه ظاهر بشوند. جامعه دارالمجانین نیست. اردوی پیشاهنگی و خوابگاه دانشجویی نیست. سنت سیاسی دارد، حافظه تاریخی دارد و سیاست در آن به بنیادهای اقتصادی و طبقاتی جامعه مرتبط است.

باز مقایسه جریان خمینی با مجاهد میتواند گویا باشد. خمینی در متن سنت‌های سیاسی ریشه دار اما بعقب رانده شده در ایران، مشروعه چی گری و پان اسلامیسیم، ظهور کرد. اینکه چنین جریانی یک نوبت تاریخی مجدد برای ابراز وجود یافت، مدیون تقابل استراتژیکی در سطح جهان و معادلات جنگ سرد بود. اسلام خمینی در ظرفیتی جدید، بعنوان ابزاری نویافته در مقابله غرب با بلوک شرق و با رشد چپگرایی و کمونیسم کارگری، به کار گرفته شد. جریان خمینی بر آنتی مدرنیسم و غرب ستیزی خرده بورژوازی مستاصل یک کشور تحت سلطه آمریکا سوار شد. جریان اسلامی بطور واقعی در برابر الگوی جامعه پیشین، یک مدل قابل تشخیص از اقتصاد و سیاست را قرار داد که عناصر مهمی در آن، از خودکفایی اقتصادی تا سیاست خارجی غیر متعهد، از حمله به مدرنیسم و فرهنگ غربی تا هژمونی طلبی در منطقه، با پلاتفرم سیاسی بخش اعظم اپوزیسیون بورژوازی رژیم شاه، از راست آریایی پرست تا چپ خلقی، مشترک بود، و لذا بطور عینی کل این اپوزیسیون را بدنال خود کشید. با جمهوری اسلامی، جامعه برای دوره ای از سر توهّم، استیصال و نهایتاً اجبار، به یک سنت سیاسی کهنه در اپوزیسیون ایران فرصت داد تا در شرایط متفاوت و در اشکال استحال یافته ای بعنوان یک آلترناتیو حکومتی عمل کند.

اما مجاهد در این عوالم نیست. یک سازمان بی ریشه غیر اجتماعی و نمایشی است. مجاهد نه فقط فاقد یک سیمای تعریف شده سیاسی، بلکه همچنین فاقد هرنوع مطلوبیت دورانی برای طبقات اجتماعی است.

۳_ مجاهد فاقد مشخصات عقیدتی و برنامه ای لازم برای نیل به قدرت است. نه فقط این، بلکه اثباتا دارای ایدئولوژی مزاحم و نامناسبی است. اینکه در تقابل با استبداد سلطنتی و طرفدار غرب مردم به‌رحال آلترناتیو اسلامی را بیامایند، امری قابل تصور بود. اما معلوم نیست چگونه قرار است مردمی که حکومت اسلامی را بزیر میکشند، مجدداً یک آلترناتیو اسلامی دیگر را سر کار بگذارند. معنی این حکم این است که مجاهد نمیتواند در همسوئی با مردم و یا توسط انقلاب مردم به قدرت برسد. بلکه باید، اگر بخواهد و بتواند، علیه انقلاب قدرت را کسب کند. اسلامیت نهضت آزادی، برای مثال، برای این جریان یک امتیاز محسوب میشود. زیرا آن را به یک کاندید واقعی کسب قدرت، در حالتی که رژیم اسلامی قرار باشد بتدریج و از درون تغییر کند، بدل میکنند. اما اسلامیت مجاهد تماماً نقطه ضعف است، زیرا می‌خواهد در شرایطی بقدرت برسد که مردم توانسته اند رژیم اسلامی را بزیر بکشند. جامعه فقط تا آنجا به بقاء اسلام در حکومت گردن خواهند گذاشت که سرنگونی و بزیر کشیدن رژیم اسلامی از دسترس آن دور باشد و مردم بهبود اوضاع را در استحال رژیم فعلی دنبال کنند. اما قیام و سرنگونی رژیم اسلامی، به معنای محکومیت و انزوای هرنوع جریان منتسب به اسلام و اسلامیت در ایران خواهد بود. مجاهد به مثابه یک سازمان اسلامی و در عین حال خارج حکومت فعلی، نه در حالت استحال رژیم و نه در حالت قیام و سرنگونی، آلترناتیو مورد توجه مردم نخواهد بود.

۴- پروسه عملی به قدرت رسیدن مجاهد و تثبیت قدرت دولتی اش قابل تجسم نیست. مجاهد در این مورد مطلقا ساکت است. معلوم نیست از طریق چه مکانیسم مادی و در پی چه سلسله حرکاتی مجاهد قدرت را کسب میکند و مشروعیت و قانونیت آن را در کل کشور و در برابر موانع مهمی که وجود دارد، به کرسی مینشاند. اجازه بدهید برای سهولت بحث فرض کنیم مجاهد به قدرت رسیده است و اینک خانم رجوی در کاخ ریاست جمهوری سلطنت میکند و آقای رجوی چند کوچه بالاتر در ستاد مجاهدین به حکومت مشغول است. حال بگذارید چند سوال ساده در مورد راهی که طی کرده اند مطرح کنیم. برای مثال:

— مجاهد از طریق چه پروسه مشخصی به قدرت رسیده است؟ انقلاب مردمی، کودتای نظامی، اشغال نظامی توسط نیروهای برون مرزی و فتح تهران، یا چه؟ با توجه به طیف وسیع نیروها و جناحها و احزاب سیاسی که همه داعیه قدرت خود را دارند، معلوم نیست که چرا هر یک از این پروسه ها باید مشخصا مجاهد را سر کار آورده باشد. مردم در چه پروسه ای مشروعیت مجاهدین و شورای ملی مقاومت را قبول کردند. رهبران اعتصابها، اعتراضات خیابانی، تحصن ها و حتی قیام توده ای، آنهم در جامعه ای که عاقبت خامی و خوشباوری و توهمات "همه با هم" سال ۵۷ را به چشم دیده است، چگونه قانونیت دولت مجاهدین را به رسمیت شناخته اند.

— سرنگونی رژیم اسلامی، بر خلاف رژیم شاه، قطعا با تبخیر آن و اعلام همبستگی بقایای آن با رژیم جدید همراه نخواهد بود. جریان اسلامی در منطقه زنده است و بعلاوه امروزه دوره خانمانی نظامی حتی در قلب اروپا است. جناحهای مختلف رژیم اسلامی هم اکنون بشدت مسلح اند و بصورت احزاب متشکل در درون یک دولت واحد عمل میکنند. شکست جمهوری اسلامی طیفی از احزاب مسلح اسلامی از خود بجا میگذارد که باید یک به یک خنثی و از دور خارج شوند. حتی ضعیف ترین اینها از نظر کمی و تسلیحاتی با نیروی مجاهدین قابل مقایسه نخواهد بود. مجاهد چگونه اینها را از صحنه حذف کرده است. چگونه بر اینها فائق آمده و کنترل دولت مجاهدین یا شورای ملی مقاومت را بر سراسر کشور گسترده است؟

— به سر چپ، کمونیستها و کل جریاناتی که امروز دارند به زبان خودشان میگویند که برای حکومت اسلامی فرضی مجاهد مشروعیت قائل نخواهند بود چه آمده است؟ اینها چگونه از صحنه حذف شده اند و یا قانونیت و رسمیت حکومت خانم و آقای رجوی را پذیرفته اند؟

ابهام و تناقض در استراتژی مجاهدین برای کسب قدرت فراوان است. برخی از اینها را خود سرانشان حس کرده اند. برای مثال، فهمیده اند که اسلامی بودن یک نقطه ضعف جدی در عالم سیاست ایران و در جامعه ای است که یک موج برگشت وسیع علیه مذهب و حکومت مذهبی را تجربه میکند. مانورهای اخیر برای مدرن و نیمه سکولار جلوه دادن خویش قرار است به این نقطه ضعف فائق بیاید. یا برای مثال حدسهایی زده اند که نمیشود بعنوان یک فرقه معلق در فضا داعیه قدرت سیاسی داشت. باید به یک بستر مبارزاتی و اعتراضی در جامعه تعلق داشت. "تشیع سرخ علوی"، و "جامعه بی طبقه توحیدی" و آرمانهای اقتصادی و سیاسی مقدس بازار تهران و تجار ملی، به دوره قبل از پرواز تاریخی و استحاله سازمان تعلق دارند و سهمی در تعریف هویت امروزی سازمان ندارند. و حتی اگر میداشتند، امروز دیگر باید بطور قطع کنار گذاشته میشدند. پس از تحقیقات زیاد و آزمون خطاهای مختلف بر آن شده اند که خود را ناسیونالیست مصدقی معرفی کنند. این تمهیدات بچه گانه است زیرا تخیل خود را جای واقعیت قرار میدهد. اخلاقیات سازمان مجاهدین، نگرشش به حیات، به جامعه، به انسان، و حتی به خودش، رنگ غلیظ مذهبی دارد، سازمان خاستگاه مذهبی داشته است، سر و لباس فعالین و سخنگویانش اسلامی است و هنوز حتی افعال و احوال شخصی رهبرانش را با ارجاع به "سنت پیغمبر" توجیه میکند. تا ده روز قبل ربطی به مصدق و جبهه ملی نداشته اند. جامعه و

دنیای بیرون، به صرف عکس انداختن خانمی با چارقد زیر پوستر مصدق، مجاهدین را با یک سازمان غیر مذهبی، مدرنیست و متعلق به سنت لیبرال – ناسیونالیستی جبهه ملی و مصدق اشتباه نمیگیرد. و تازه اگر ناسیونالیسم لیبرال شانس قدرت گیری در ایران داشته باشد، که فعلا مورد بحث ما نیست، آنگاه نیروهایی در صحنه سیاسی عملا این حرکت را نمایندگی خواهند کرد و وزیر و وکیل خواهند داد که تاریخا واقعا در این سنت قرار داشته اند. بالماسکه را نمیشود جای زندگی به مردم قالب کرد.

این خوشخیالی ها و خودفریبی ها و این نوع جایگزین کردن "افه" های نمایشی بجای عمل سیاسی واقعی، بی نیاز از هیچ استدلال دیگری، شانس نداشتن مجاهد در آینده سیاسی ایران پس از جمهوری اسلامی را اثبات میکند.

مجاهد و سناریوی سیاه

اگر مجاهد در چهارچوب سناریوی اول، سناریوی "سفید"، جایی ندارد، شانسش در سناریوی سیاه چگونه است؟ امکان اینکه مجاهدین در متن هرج و مرج و جنگ داخلی، و اضمحلال ایران بعنوان یک جغرافیای سیاسی و اداری واحد، به قدرت برسند چقدر است؟

واقعیت اینست که حضور در سناریوی دوم هنر زیادی نمیخواهد. نه فقط مجاهد، و کلیه احزاب و گروههای سیاسی که امروز وجود دارند و یا بخصوص میتوانند با انفجار رژیم اسلامی از درون آن بوجود بیایند، بلکه هر جک و جانور و هر ماجراجویی که بتواند صد نفر را با تامین رزق شان، با تراشیدن هویت قومی و مذهبی خاص برایشان یا صاف و ساده با ارباب و تحریکشان، دنبال خود بکشاند، در کابوس سیاسی آینده ایران جایی خواهد یافت. در یک کشور بحران زده، در یک سرمایه داری شکست خورده و به بن بست رسیده، زیر هر سنگی، ته هر لجنی، یک "رئیس جمهور" و "نخست وزیر" و "رهبر" و "امام" یافت میشود.

مجاهد برخی از شرایط شرکت در سناریوی دوم، سناریوی سیاه، را فراهم کرده است. میداند چگونه میشود پول و حمایت این یا آن دولت را بدست آورد، با بازار اسلحه دست دوم آشنایی دارد، هنر فرقه سازی را یاد گرفته، از سکتاریسم و سازمان پرستی درجه یکی برخوردار است و بخصوص نشان داده است که "اهل بقاء" است و انعطاف پذیری و قدرت تطبیق با شرایط را دارد. اما با همه اینها، در چنان شرایطی مجاهد همچنان جزو بازیگران فرعی صحنه خواهد بود. مجاهد میتواند در آن زمان رئیس جمهور هم داشته باشد. در واقع تنها در این حالت است که رویای ریاست جمهوری اینها میتواند جامه عمل بپوشد – بعنوان بخشی از کابوس مردم. اما "رئیس جمهور رجوی" در آن حالت یکی از چندین و چند رئیس جمهور و نخست وزیر و رهبر خود گمارده در کشور خواهد بود که با توپ و خمپاره به سر و کله هم میزنند و شهر و خانه و کارخانه و بیمارستان و مدرسه مردم را روی سرشان خراب میکنند.

مجاهد، حتی برخلاف ترجیح سیاسی آگاهانه اش، ماهیتا سازمانی متعلق به این کابوس است. یکی از حالاتی که اتفاقا این انفجار میتواند رخ دهد و این فاجعه آغاز شود، اینست که غرب بخواهد مجاهد و یا جریانی از این نوع را با فشار و بند و بست و معرکه گیری در تهران سر کار بیاورد و به مردمی که رژیم اسلامی را بزیر میکشند تحمیل کند. جامعه و نیروهای سیاسی مختلف آن در مقابل این برنامه عکس العمل حاد نشان خواهند داد. از نقطه نظر ترقی خواهی در کشور، تلاش در تکرار سناریوی خمینی فراهانی به ادامه مبارزه انقلابی است. از نظر ارتجاع سرنگون شده و شاخه های مختلف آن، سر کارآمدن یک حکومت فرقه ای مجاهدینی به معنی از نفس افتادن جنبش و انقلاب مردم و چراغ سبزی برای باقی ماندن در صحنه رقابت و

اعاده قدرت خویش است. استراتژی مجاهد برای تشکیل دولت، شاید بر خلاف میل خود آنها، تنها یکی از چاشنی های ممکن برای انفجار اوضاع و شروع کابوس جنگ داخلی و هرج و مرج در ایران است.

کدام آینده، کدام آلترناتیو؟

آیا اصولا سناریوی سیاه قابل اجتناب است؟ کدام نیروها میتوانند جامعه را از این تنگنا عبور بدهند و یا حتی در صورت وقوع جنگ داخلی و هرج و مرج به سریعترین شکل به آن خاتمه بدهند؟ چه باید کرد؟ توجه به نفس همین دوراهی اساسی در اوضاع سیاسی آتی، برای هر نیروی سیاسی در اپوزیسیون ایران ضروری است. خیلی چیز ها در فردای ایران، و از جمله نفس زندگی و بقاء میلیونها انسان، به این بستگی دارد که جریانات جدی در اپوزیسیون امروز چگونه به این مساله نگاه میکنند و تا چه حد نفس اجتناب از این سناریوی سیاه در جریان سرنگونی رژیم منحوس اسلامی یک محور تاکتیکیهای آنهاست. این بهرحال باید موضوع یک مقاله مستقل در شماره های بعد باشد. اما اینجا به اختصار به چند نکته میتوان اشاره کرد.

۱- بنظر من سناریوی سیاه اگرچه با توجه به داده های امروز محتمل تر است، هنوز قابل اجتناب است.

۲- هر روند سیاسی که در آن جریانات قومی، فرقه ای، مذهبی، سرکوبگر، غیر سکولار و غیر مدرن به قدرت نزدیک شوند، روندی در جهت تحقق سناریوی سیاه است. تنها یک دولت آزاد، مدرن، سکولار، مبتنی بر برسمیت شناسی وسیعترین حقوق مدنی و رفاهی، مخالف هر نوع تبعیض در جامعه، و متعهد به فراهم آوردن یک چهارچوب سیاسی و قانونی آزاد برای کشمکش جنبشها و نیروهای اجتماعی، میتواند تضمینی علیه کابوسی باشد که جامعه و مردم در ایران را تهدید میکند. هر رگه ای از ارتجاع و عقب ماندگی در حکومت و یا در آلترناتو حکومتی ای که شکل میگیرد وجود داشته باشد، مستقیما عاملی به نفع اوضاع سیاه خواهد بود.

۳- کدام نیروها میتوانند اجزاء یک روند "متعارف" و "سفید" باشند؟ طبقه کارگر و کمونیستها باید ستون یک چنین آلترناتیوی باشند. اما دامنه نیروهای اجتماعی ای که در چنین روندی ذینفع هستند، وسیع تر است. واقعیت اینست که تهدید واقعی از جانب نیروها و احزابی است که ریشه ای در اقتصاد سیاسی سرمایه داری ایران امروز ندارند. جریانات حاشیه ای، از نوع خود مجاهدین، که منافع محدود و غالبا فرقه ای را نمایندگی میکنند و در حرکت و مصالح اجتماعی طبقات اصلی یک جامعه سرمایه داری ریشه ندارند. جریانات اجتماعی واقعی که مسائل و منافع دیرپا تر و بنیادی تر در مبارزه طبقاتی را نمایندگی میکنند، همه در طی شدن یک روند "متعارف" ذینفعند. کمونیسم کارگری، لیبرالیسم، و فرمیسم چپی که اغلب سازمانهای چپ سنتی را در بر میگیرد، منطقا نیروهای یک سیر تحول "متعارف" هستند. بعلاوه، و این نکته بسیار مهم است، یک نظام سیاسی آزاد، مدرن و سکولار، خواست بخش بسیار وسیعی از مردم است. این مهم ترین درسی است که مردم از زندگی در جمهوری اسلامی گرفته اند.

همانطور که گفتم، این مباحث باید در مطلب دیگری، مستقل از مجاهد و ماجراهایش، مورد بحث قرار بگیرد. تا آنجا که به مجاهد مربوط میشود، باید گفت این جریان غیر مسئول، نابالغ، کم سیاسی و ماجراجوست. دروازه دولت و قدرت سیاسی در ایران به روی آن باز نیست. خیری به مردم نخواهد رساند، اما مانند همه جریانات مشابه بخصوص در دنیای پس از جنگ سرد، میتواند مایه دردسر جدی آنها باشد. برای کسی که کمی به فردا فکر کند، نمایش امروز اینها ادا با مزه نیست.

انترناسیونال

xZ@žZ }®™fŒ~ Í ±ÁŒÂž~ [-Š äž®²Œ

شماره ۱۶ - آذرماه ۱۳۷۳ (نوامبر ۱۹۹۴)

- ستون اول - منصور حکمت
- ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری - منصور حکمت (بخش سوم)
- اولویتهای حزب کمونیست کارگری عراق - کورش مدرسی
- جنبش کارگری سوئد - فاتح شیخ الاسلامی (بخش سوم)
- حزب جنبشها - محسن ابراهیمی
- نامه هایی از آمریکا - علی جوادی
- در حاشیه - کورش مدرسی
- قطعنامه دفتر سیاسی درباره حل مساله کرد در کردستان ایران
- اطلاعیه پایانی پلنوم دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران
- قرار مصوب پلنوم دوم درباره: مخاطرات احتمالی در جریان سرنگونی رژیم اسلامی
- قرار مصوب پلنوم دوم درباره لزوم دخالت مستقیم در صحنه سیاسی عراق
- از قربانیان جنگ فراموش شده دفاع کنید! - تشکیلات خارج
- در اعتراض علیه اخراج کارگران افغانستانی مقیم ایران شرکت کنید! - تشکیلات خارج
- بکر علی یکی از رهبران اتحادیه بیکاران در کردستان عراق ترور شد.

از قربانیان جنگ فراموش شده دفاع کنید!

جنگ در افغانستان ادامه دارد. گروههای اسلامی و دستجات مسلح در نزاعی بی پایان بر سر قدرت، کابل پایتخت این کشور را به توپ میندند و انسانهای بی گناه کشتار میشوند. اما جنگ افغانستان برای غرب دیگر جنگی تماما فراموش شده است. جنگ برای آمریکا و دول غرب که گروههای اسلامی را تا دندان مسلح کردند و با حمایتهای مالی و سیاسی بی دریغ بر افغانستان حاکم نمودند، تمام شده است. رسانه‌های غربی نیز به سرنوشت هزاران کودک و پیر و جوانی که در جنگ قدرت حاکمان افغانستان کشتار شده و کشتار میشوند و به زندگی دردبار میلیونها انسانی که از افغانستان گریخته‌اند، علاقه‌ای ندارند.

جنگ در افغانستان را محکوم کنید و از حقوق پناهندگان افغانستانی دفاع کنید! کمیساریای عالی امور پناهندگان سازمان ملل با جمهوری اسلامی ایران توافق کرده است که پناهندگان افغانستانی به تدریج از ایران اخراج شده و عملاً به کام کشتار و جنگ دستجات مسلح حاکم بر افغانستان ریخته شوند. تاکنون هزاران پناهنده افغانستانی، هر یک با دریافت مبلغی معادل ۲۵ دلار از سازمان ملل، به زور از ایران اخراج شده و صدها هزار نفر پناهنده دیگر در معرض اخراج قرار دارند.

توافق کمیساریای عالی پناهندگی سازمان ملل با جمهوری اسلامی ایران، توافقی ضد انسانی است. دولت ایران خود حامی یکی از گروههای رقیب جنگ قدرت در افغانستان است، این دولت هیچگونه حقوق پناهندگی را برسمیت نمیشناسد و بیش از دو میلیون پناهنده افغانستانی در ایران در ناامنی، بی‌تامینی، بی‌حقوقی کامل، و زیر فشار دائمی تبعیضات نژادپرستانه دولت ایران قرار دارند.

سیاست جمهوری اسلامی ایران نسبت به پناهندگان افغانستانی، و توافق کمیساریای عالی امور پناهندگان سازمان ملل با این دولت باید شدیداً محکوم شود. اخراج پناهندگان افغانستانی از ایران باید متوقف شود. پناهندگان افغانستانی در ایران باید از حقوق کامل پناهندگی برخوردار شوند. باید تبعیضات رسمی و سازمان یافته دولتی علیه پناهندگان افغانستانی در ایران فوراً پایان داده شود، پناهندگان از حقوق برابر کار و زندگی با دیگر شهروندان برخوردار شوند و حق احراز شهروندی کشور محل سکونت‌شان را بیابند.

با دفاع از پناهندگان افغانستانی در ایران از قربانیان جنگ فراموش شده دفاع کنید!

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران

اکتبر ۱۹۹۴

دمکراسی توحش علیه انسانیت را به رای میگذارد

چشمها در آمریکا به کالیفرنیا و رفرا ندیم بر سر لایحه ارتجاعی ۱۸۷ دوخته شده است. همه متفق القولند که تحولات امروز کالیفرنیا آن دریچه‌ای است که سیمای فردای جامعه آمریکا از درون آن رقم زده میشود. آیا اینها در این دور از تهاجم خود موفق خواهند شد ضربه به انسانیت را با رای خود انسانها مشروعیت بخشند؟ آیا جبهه انسانیت و سوسیالیسم قادر خواهد شد از افق و آرمانهای دیرینه بشریت از برابری و حرمت انسانی در مقابل تهاجم بورژوازی دفاع نماید؟ آیا آپارتاید شکست خورده در آفریقای جنوبی اینبار در آمریکای شمالی رسماً سر بلند خواهد کرد؟ آیا طبقه حاکمه قادر خواهد شد با تقسیم انسانها به "قانونی" و "غیرقانونی" موقعیت بخشی از جامعه را به بردگان بی صاحب تنزل دهد؟ رفرا ندوم عمومی هشتم نوامبر در کالیفرنیا پاسخگر گوشه‌ای از این پرسشها است. قرار است صندوقهای رای به اطلاع همگان میرسانند که چه فردائی در انتظار جامعه است! محرومیت به رای همگانی گذاشته شده است.

لایحه ۱۸۷ قرار است با محروم کردن بخشی از مهاجرین از ابتدائی ترین حقوق انسانی از قبیل آموزش و تعلیم و تربیت، بهداشت و خدمات اجتماعی "ایالت" جماعتی را "نجات" دهد. نجات از بیکاری، بی درمانی و بی خانمانی با تحمیل بی حقوقی، بیکاری و بی درمانی بیشتر! آنچه در حال وقوع است بیشک شیوه‌ای تهوع آور برای "نجات" است. به مواد این لایحه "نجاتبخش" توجه کنید:

۱- تعلیم و تربیت: از ژانویه ۱۹۹۵ مسئولین مدارس نه تنها باید موقعیت قانونی تمام مهاجرین را بررسی کنند بلکه باید مانع تحصیل آن بخش از محصلینی شوند که بورژوازی مهاجر غیر قانونی‌شان خوانده است. بعلاوه معلمین و مسئولین آموزشی قانوناً موظف میشوند که اسامی این دسته از دانش آموزان و خانواده‌شان را به اداره مهاجرت و دادستان ایالتی اطلاع دهند.

۲- بهداشت: از ژانویه ۱۹۹۵ شهروندان "غیرقانونی" از خدمات درمانی غیر اورژانس تمام مراکز پزشکی از جمله معاینات پزشکی قبل و بعد از زایمان محروم خواهند شد. اسامی این متقاضیان نیز باید توسط مقامات این مراکز به اداره مهاجرت و دادستان ایالتی اطلاع داده شود. درمان مهاجرین "غیر قانونی" در مراکز درمانی‌ای که بنوعی بودجه‌ای از ایالت دریافت میدارند، حتی اگر هزینه درمان را کاملاً بپردازند، جرم تلقی خواهد شد.

۳- خدمات اجتماعی: "مهاجرین غیر قانونی" از تمامی خدمات اجتماعی دولتی، حتی بهره‌برداری از کتابخانه‌های عمومی، محروم گشته و مسئولین این مراکز قانوناً موظف میشوند که "مهاجرین غیر قانونی" را به اداره مهاجرت و دادستان ایالتی معرفی نمایند.

۴- همکاری با اداره مهاجرت: تمام کارکنان دولتی در هر سطحی موظف خواهند بود که اداره مهاجرت را از حضور افراد مشکوک به "غیر قانونی" بودن مطلع نمایند.

۵- زندانیان "غیر قانونی": بر اساس این لایحه حتی زندانیان "غیر قانونی" از تمامی خدمات درمانی در دوران محکومیت محروم خواهند شد!

این نسخه ای است که برای "نجات" کالیفرنیا پیچیده اند. اگر در این جامعه کارگر مهاجر مکزیکی و السالوادوری به همراه میلیونها کارگر دیگر به بدترین شکلی استثمار میشود، این دیگر برای بورژوازی کافی نیست. باید کودکش را، برادر و خواهرش را، پیر و جوانش را در بیماری و سلامتی به گوشه زباله دانی انداخت تا به شرایط بازم غیر انسانی تر برای سود بیشتر سرمایه رضایت دهند. اگر از فردا پلیس کودکان و بیماران را از سر میز مدارس و تخته های بیمارستان با ضرب و شتم به گوشه خیابان پرتاب کرد، تعجب نکنید! اگر از فردا کودکان را، بیماران و خستگان را در گوشه خیابان پرسه زنان و سرگردان دیدید، تعجب نکنید! دموکراسی با رای اکثریت و با رفتارند عمومی دارد چنین بلائی بر سر انسان میاورد. این عین دموکراسی و ماحصل آن است.

میگویند بیمارستانهای "ما" دیگر جا ندارند. "مهاجرین غیرقانونی" برای سوء استفاده از خدمات پزشکی به آمریکا هجوم می آورند. "اینها" کارهای "ما" را میدزدند. بیکاری "ما" ناشی از وجود بیش از حد "مهاجرین غیرقانونی" است. مدارس "ما" پر از بچه های "اینها" است. مالیاتهای "ما" نباید خرج تحصیل بچه های "آنها" بشود. "مهاجرین غیرقانونی" مالیات نمیپردازند. دزدی و جنایت در جامعه رشد کرده است. مصرف مواد مخدر افزایش یافته است. مشکلات "ما" ناشی از وجود "اینها" است!

هنر بورژوازی و رسانه های "واقع بین" او این است که منافع سرمایه را منفعت عموم جلوه دهند و باعث و بانای بدبختیهای جامعه را در میان خود قربانیان پیدا کنند. این جامعه انسانی نیست، این بربریت مدرن سرمایه داری در انتهای قرن بیستم است. انسان، شایسته جامعه ای آزاد است که در آن همه مستقل از اینکه از کجا و چگونه آمده اند و چه جایگاه و نقشی در تولید و در جامعه بعده دارند از کلیه مواهب جامعه برخوردار شوند.

(انترناسیونال: لایحه ۱۸۷ با درصد بالایی در رفراوند به تصویب رسید. اما با شکایت برخی سازمانهای مدافع حقوق مدنی، دادگاهی در کالیفرنیا فعلا حکم توقف موقت اجرای این لایحه را بدلیل تناقض آن با قانون اساسی آمریکا صادر کرده است)

در دفاع از "ارزش های خانواده"

"من واقعا نمیدانم چه تعداد مرد بعد از چهار و یا پنج سال ازدواج میتوانند بدون تنبیه جدی زن خود از این واقعه چشم بپوشند". اینها اظهارات تکان دهنده قاضی دادگاهی است که متهم اش همسر خود را پس از اینکه او را در بستر مرد دیگری یافته بود، به قتل رسانده است. قاضی دادگاه متهم را که به این جنایت هولناک اعتراف کرده است تنها به ۱۸ ماه زندان محکوم کرد. قاضی در پایان قرائت حکم متهم با بیشرمی نفرت انگیزی اظهار داشت: "من واقعا از روی اجبار و بنا به ضروریات حفظ معیارهای سیستم قضایی موجود حکم زندان را صادر کردم."

رای قاضی دادگاه مریلند آمریکا دهشت انگیز بود اما دور از انتظار نبود! وجود روابط جنسی خارج از ازدواج زنان در موارد بسیاری دلیلی بر تخفیف در محکومیت و در مواردی حتی تبرئه قاتل نیز بوده است. چند سال قبل نیز در مورد مشابهی

دادگاهی در کالیفرنیا، مردی که همسر خود را، بدلیل داشتن رابطه جنسی با مرد دیگری، به طرز فجیعی به قتل رسانده بود، حتی به زندان محکوم نکرد. متهم یک مهاجر تبعه آمریکا بود. قاضی دادگاه اظهار داشت که "سابقه متفاوت فرهنگی" متهم، قتل همسرش را موجه میکرده است.

سیاستی است که وکلای مدافع چنین افرادی در دفاع از موکل خود اتخاذ میکنند نیز کمتر نفرت انگیز نیست. در اکثر این موارد متهم به ارتکاب به قتل اعتراف میکند و سپس وکیل مدافع با استفاده از مجموعه‌ای از توجیهات مشتمل بر قبیله‌گرایی، تعصبات مذهبی، تمایزات فرهنگی، تعلقات ارتجاعی و عقب مانده، قتل زن را در این موارد موجه جلوه میدهد. آنچه به این دفاعیه میدان میدهد تمایل روز افزون دادگاه و هیئت‌های منصفه به قبول چنین استدلالاتی است. اقدامی که میتواند در نهایت با یک جدائی ساده زن و مرد پاسخ بگیرد، به قتل یک انسان منجر میشود و دادگاه به آن مشروعیت میدهد. رای دادگاه مریلند، تأییدی دوباره بر ستمکشی و فرودستی زن در جامعه معاصر است.

اما در خلال این جنایت عریان و فلج کننده آنچه بار دیگر به جلوی صحنه در جامعه رانده میشود، برسمیت شناسی پنهان و آشکار ایده تملک و تصاحب بر زن است. در این جامعه زن باید از شخصیت و استقلال حتی در عواطف و نیازهایش محروم باشد. نفی این استقلال آن زمینه پایه‌ای است که قتل و کشتار زنان را در انظار دادگاه سرمایه موجه میسازد. تعصبات دوران جاهلیت، مردسالاری و ناموس پرستی کثیف مذهبی انگیزه جنایت علیه زنان حتی در این دوره از تاریخ بشریت میشوند. مقبولیت مجدد این توجیهات و دفاعیات ارتجاعی گوشه‌ای از چرخش به راست شدید جامعه در دوران حاضر، دوران "نظم نوین"، است.

قطعه نامه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

درباره حل مساله کرد در کردستان ایران

نظر به اینکه:

مردم کردستان طی یک دوره طولانی در رژیمهای سلطنتی و اسلامی و نیز در رژیمهای مختلف در عراق و ترکیه بطور سیستماتیک تحت فشار و سرکوب و ستم ملی قرار داشته اند. مساله کرد به یک گره گاه سیاسی مهم نه فقط در زندگی مردم کردستان بلکه در روند اوضاع سیاسی در ایران و منطقه بطور کلی تبدیل شده است. این مساله باید هرچه سریعتر به شیوه ای اصولی و عادلانه پاسخ بگیرد.

از نظر حزب کمونیست کارگری ایران تنها پاسخ اصولی به مساله کرد در ایران اعلام نظر مستقیم مردم کردستان از طریق یک referendum آزاد در مورد جدایی یا عدم جدایی از ایران است. حزب کمونیست کارگری به این منظور طرح زیر را ارائه میکند.

۱- خروج کامل نیروهای نظامی و انتظامی دولت مرکزی از کردستان برای یک دوره ششماهه قبل از برگزاری referendum، به منظور تضمین آزادی فعالیت و تبلیغات کلیه احزاب سیاسی در جهت آشنا کردن مردم با برنامه، سیاستها و مواضع خویش در referendum. نظارت سازمان ملل و مراجع رسمی بین المللی بر خروج نیروهای دولت مرکزی و برقراری آزادی و امنیت فعالیت سیاسی در این دوره شش ماهه. سازمان ملل همچنین باید عدم دخالت، تهدید و یا تجاوز نظامی از جانب دولت های عراق و ترکیه در این دوره را تضمین کند.

۲- برگزاری referendum در مناطق کرد نشین غرب کشور زیر نظارت سازمان ملل که در آن مردم کردستان در مورد تشکیل یک کشور مستقل و یا باقی ماندن در چهارچوب ایران رای خواهند داد. نتیجه این referendum رسمی و قانونی و لازم الاجرا خواهد بود.

۳- از نظر ما موضوع referendum جدایی و یا عدم جدایی است و نه خود مختاری، فدرالیسم قومی و نظایر آنها. پرسشی که مردم کردستان در چنین referendumی با آن پاسخ میدهند عبارت است از «جدایی از ایران و تشکیل یک دولت مستقل، یا ماندن در چهارچوب ایران با تضمین برابری کامل در کلیه حقوق و آزادی ها بعنوان شهوندان آزاد و متساوی الحقوق کشور»

* * *

حزب کمونیست کارگری بعلاوه تاکید بر نکات زیر را ضروری میداند:

۱- برسمیت شناختن حق جدایی از جانب ما به معنای توصیه اتوماتیک به جدایی نیست. حزب کمونیست کارگری ایران، بر مبنای بررسی مشخص مجموعه شرایط سیاسی و اجتماعی در مقطع آغاز عملی این روند و با توجه به مصالح کل

جنبش طبقه کارگر و آزادی و رفاه هرچه بیشتر مردم کارگر و زحمتکش در کردستان، موضع خود در رفتارندم را تعیین و اعلام خواهد کرد.

۲- در عین برسمیت شناختن حق جدایی، ما با هرگونه فدرالیسم قومی و یا طرحهای مختلف خودمختاری مخالفیم و آنها را نه راههایی برای حل مساله ملی بلکه نسخه هایی برای تداوم تخاصمات و کشمکشهای ملی، برجسته کردن و ابدیت بخشیدن به هویتهای ملی و قانونی کردن جدایی های ملی در چهارچوب یک کشور واحد میدانیم و رد میکنیم.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

آذر ۱۳۷۲، نوامبر ۱۹۹۴

جنبش کارگری سوئد: تحولات و چشم اندازها

بخش آخر: دولت دست راستی و شتاب تعرض

• ÑŒÀ ò•è>ç

پس از روی کارآمدن ائتلاف احزاب راست (پاییز ۹۱)، پروژه برجیدن دولت رفاه و تعرض به معیشت کارگران که استارت آنرا سوسیال دمکراتها در سال ۹۰ زده بودند، شتاب بیسابقه‌ای گرفت. در فضای غلبه بی‌دورنمایی بر جنبش کارگری، بورژوازی از یک فرصت استثنائی برای پیشبرد سریع و همه‌جانبه تعرضی که سالها برایش تدارک دیده بود بهره‌مند شد. طبقه کارگر با چرخش تند سوسیال دمکراسی و یونیونیسم به راست، تکیه‌گاه تدافعی‌اش را از دست داد و قدرت عمل واقعی‌اش شدیداً کاهش یافت. حال آنکه بدلیل اسارت در بند سنتها و باورهای سوسیال دمکراتیک و بمیخ کشیده شدن بر چارچوبه سازمانی یونیونیسم امکان انطباق سریع و ایجاد مکانیسم مبارزاتی دیگری که جوابگوی شرایط جدید باشد را نداشت. در چنین شرایطی تعرض بورژوازی همزمان در چند جبهه بدون برخورد به مانع جدی بسرعت پیش می‌رفت. گوئی بورژوازی سوئد با آگاهی بر این واقعیت عزم کرده بود که تا طبقه کارگر خود را جمع و جور نکرده عقب ماندگی‌اش از قافله بورژوازی آمریکا و انگلیس را دو پله یکی جبران نماید. دراین میان جناح سوسیال دمکراسی و اتحادیه نیز با نشان دادن منتهای "تفاهم و روح همکاری" دست جناح راست حاکم را برای "ایجاد تغییرات لازم بخاطر نجات اقتصاد سوئد" تقریباً بطور کامل باز گذاشت. مشخصاً توافق اپوزیسیون سوسیال دمکرات با دولت دست راستی بر دو برنامه صرفه جوئی در پائیز ۹۲، در شرایطی که کارگران خود را برای مقابله با تعرض جاری آماده می‌کردند، یکسانی منافع طبقاتی جناحهای چپ و راست بورژوازی سوئد علیه طبقه کارگر را بروشنی نشان داد. نتایج یورش متحدانه بورژوازی در سالهای اخیر را میتوان در عرصه‌های اساسی اینچنین جمع‌بندی کرد:

بیکاری

بیکاری که تا سال نود از مرز ۱٪ نگذشته بود، در آخر این سال به ۸/۱٪ رسید و طبق پیش بینی های رسمی قرار بود تا سال ۹۲ به ۴٪ رسیده و در همان سطح یا حداکثر در ۶٪ تثبیت شود. این سطح از نظر آن لایه‌های سرمایه که طرفدار "دوز" معینی از بیکاری بودند، برای سوئد مناسب تشخیص داده میشد. کارل بیلت هم پیش از انتخابات ۹۱ در مصاحبه با مجله آلمانی اشپیگل گفت: یک نرخ بیکاری مشابه آلمان؛ "۷، ۸، شاید ۹٪" برای سوئد خویست! اما در اواخر سال ۹۳ بیکاری درکل به ۱۴٪ جمعیت فعال کشور رسید و هنوز در همین حدود ماندگار است.

منشا این بیکاری وسیع تنها بحران اقتصادی و بیکارسازیها نیست، سیاستهای دولتی بازار کار، قوانین ضد رفاهی این دوره و حتی اضافه کاری کارگران شاغل هر یک بنوبه خود در گسترش آن تاثیر داشته‌اند:

— در این چند سال هر نهاد کارفرمائی، خصوصی یا دولتی، به فراخور وسعتش توانسته است از طریق طرح "پراتیک جوانان" و دیگر طرحهای بازار کار نیروی کار رایگان در اختیار بگیرد و شدیدتر از نرم معمول به استثمار بکشد بی آنکه

مكلف به استخدام آنها باشد.

— بعلت قطع بیمه بیماری در روز اول و کاهش آن در روزهای بعد، بیماران بجای استراحت ترجیح میدهند سرکار حاضر شوند و طبق آمار رسمی تنها در سال ۹۳ از محل کاهش غیبت بیماری (افزایش سرکار رفتن بیماران)، کارفرمایان از استخدام دهه‌هازار نفر معاف شده‌اند.

— و بالاخره از محل اضافه کاری شاغلان، از استخدام بیش از شصت هزار نفر در سال ۹۳ و پنجاه هزار در سال ۹۴ خودداری شده است. بالارفتن غیرعادی اضافه کاری که هم به سلامت یک نسل از کارگران ضربه میزند، هم به افزایش شمار بیکاران کمک میکند، از یکسو ناشی از کاهش دستمزد واقعی است و از سوی دیگر خود با بیکاری رابطه پارادکس وار دارد؛ بخشی مستقیماً به بیکاری بستگان مربوط است، بخش دیگر به فشار کارفرما برای اضافه کاری بجای استخدام جدید و در نتیجه رشد اگوئیسم در بین شاغلان از ترس بیکار شدن برمیگردد. موافقت اتحادیه‌ها با اضافه کاری بالاتر از مجاز (دویست ساعت در سال) هم سهم مهمی در این معضل داشته است.

نشانه‌های بهبود نسبی در اقتصاد بویژه سود عظیم ناشی از کاهش ارزش کرون در صنایع صادراتی، از اواسط سال ۹۳ جامعه را به کاهش بیکاری امیدوار کرد. اما با این وصف بیکاری کمتر نشده بلکه با ورود جوانان بیشتری به بازار کار و خودداری شرکتها از استخدام جدید بیشتر هم شده است. بعنوان یک مثال شرکت ولوو در نه ماه اول سال ۹۴ به رکورد سرسام آور ۱۲،۷ میلیارد کرون سود دست یافته بااینحال هیچ استخدام جدیدی را در دستور نگذاشته است. باین ترتیب تا هم‌اکنون روشن شده است که سود شرکتها الزاماً اشتغال نمی‌آورد و فعلاً چشم‌اندازی برای کاهش موثر بیکاری وجود ندارد.

گذشته از اینها دولت سرمایه با تغییر مقررات بیمه بیکاری، کارگران را از شاغل و بیکار در قبال معضلی که بورژوازی آفریده است بمجازات مضاعف کشیده و با قطع کامل بیمه در هفته اول، کاهش آن از ۹۰ به ۸۰ درصد، دشوارکردن شرایط برخورداری از آن و شش برابر کردن هزینه بیمه برای شاغلان، بار این مصیبت را بر دوش طبقه کارگر چندین برابر سنگین کرده است.

بیکاری وسیعی که طبقه کارگر سوئد را در چنگ خود گرفته گذشته از تغییر سریع توازن قوا بزبان مبارزه کارگری عوارض روانی و اجتماعی وخیمی هم برای کارگران ببارآورده است. آمار خودکشی، جدائی، افسردگی و بدرفتاری با کودکان بشدت بالارفته است. شنیدنی و اسفبار است که طی سه سال اخیر در کنار خانه خرابی کارگران، بازار روانشناسان، لاتاری‌ها و کلیسا از همیشه گرمتر بوده است. طبق آمار رسمی میزان اعتقاد به خدا در میان مردم سوئد که تا پیش از سال ۹۱ شدیداً سیر نزولی داشته، از آن پس همپای رشد بیکاری چندین برابر افزایش نشان میدهد. بگفته مارکس "بیکاری آن نقطه ضعف انسانی است که دسترسی کشیش را به قلب انسان بیکار ممکن کرده است".

دستمزد و قراردادهای دسته جمعی

بورژوازی سوئد در دوره اخیر، بویژه با توجه به بیکاری وسیع کوشید طبقه کارگر را در مساله هسته‌ای دستمزد با بکارگیری تاکتیکهای متنوع بیش از پیش بعقب براند از جمله کاهش دستمزد در ازاء حفظ شغل، تلاش برای تحمیل "مزد پست" به جوانان، عدول از سیاست همبستگی مرزها و غیره. اما فشار عمومی بر دستمزد همچنان از مجرای قراردادهای دسته جمعی میگذرد. در سوئد افزایش دستمزد از دهه چهل تاکنون از راه مذاکره مرکزی و قراردادهای سراسری دو سال

یکبار پیش رفته است. قرارداد دسته جمعی برخلاف مشهور حاصل مبارزه اتحادیه نبوده بلکه از آغاز از سوی SAF (سازمان کارفرمایان سوئد) به LO (سازمان سراسری اتحادیه‌های کارگری) تحمیل شد و هدف از آن از یکسو مکلف کردن LO به تضمین "صلح در محیط کار" در مدت زمان قرارداد و از سوی دیگر یکسان کردن بهای نیروی کار و سوق دادن رقابت کارفرمایان به عرصه تکنولوژی و تهیه مواد خام ارزان بود. در راستای تضمین صلح در محیط کار، LO سال ۱۹۴۱ حق رای کارگران در تصویب قراردادها را لغو کرد. همچنین حق تصمیم‌گیری محلی بر سر اعتصاب از کارگران سلب شده و این حق را رهبری اتحادیه از دیرباز در چنگ خود گرفته‌است. جنبش اتحادیه‌ای سوئد با سلب این دو حق اساسی عملاً کارگران را برای پیشبرد خواسته‌هایشان در موقعیت دشوار مبارزه غیرقانونی و طرف‌شدن با جبهه متحد کارفرما-اتحادیه قرار داده است.

جای بررسی جنبه‌های مثبت و منفی قرارداد دسته جمعی بمثابة یک نهاد تنظیم رابطه کار و سرمایه در سوئد در اینجا نیست، اما قدر مسلم آنکه در چهارسال گذشته قرارداد دسته جمعی ابزار منجمد نگاهداشتن دستمزدها و کاهش مزد واقعی در سیاست راه آمدن اتحادیه با کارفرما بوده‌است. حمله SAF به قرارداد دسته جمعی دقیقاً به دستاویز اتحادیه‌ها برای توجیه "دفاع از قرارداد بهر قیمت" در جریان عقد شرم‌آورترین قراردادهای فروش نیروی کار در تاریخ اخیر جنبش کارگری سوئد تبدیل شده‌است.

در فوریه ۹۰، همزمان با طرح انجماد دستمزد از سوی سوسیال‌دمکراتها، SAF اعلام کرد که از مذاکره سراسری خودداری میکند. اعلام این سیاست، برمتن توازن قوای آروزی به یک سازش با میانجیگری دولت منجر شد که طبق آن طرفین بازار کار توافق کردند میزان افزایش دستمزد توسط یک کمیسیون «بیطرف» تعیین شود. این کمیسیون یک افزایش شش درصدی را با تعهد به تثبیت قیمت‌ها مقرر کرد. قرارداد تا آخر مارس ۹۳ را میپوشاند و با توجه به اینکه وعده تثبیت قیمت‌ها پوچ از آب درآمد در عمل منجر به انجماد دوساله دستمزد اسمی و کاهش ۳ تا ۴ درصدی دستمزد واقعی گردید.

با گسترش بیکاری، سازمانهای کارفرمایی از موضع مسلط قرارداد فوق را یک ماه پیش از موعد فسخ کرده (فوریه ۹۳) و برای دوره بعد خواهان انجماد و حتی کاهش دستمزد در ازاء حفظ شغل شدند. همانوقت در فنلاند اتحادیه سراسری کارگران پای چنین قراردادی را امضاء کرده بود و در سوئد هم نشریات LO و سایر اتحادیه‌ها با لایحه کردن این توافق سعی کردند افکار عمومی کارگران را در آن جهت سوق دهند. اما طبقه کارگر علی‌رغم دشواری موقعیت و گنجی و سردرگمی عمومی، هنوز توان آنرا داشت که اجازه چنین زیاده روی‌هایی به کارفرمایان و اتحادیه‌ها ندهد. این توان محصول یک موج گسترده اعتراض کارگری در پائیز و زمستان ۹۲ بود. بهررو "جنبش قرارداد" در سال ۹۳ در موعد معمول همیشگی (ماه آوریل) شروع نشد و به قصد ارزیابی از ترمومتر اول مه یک ماه بتاخیر افتاد. حرکت کارگران در اول مه به کارفرمایان فهماند که نمیتوان آسوده خاطر بود. بویژه اینکه فسخ یکجانبه قرارداد توسط کارفرما راه را برای اعتصاب قانونی باز کرده بود. سرانجام با اعتصاب ۱۱۰۰ کارگر مواد غذایی در شش مه شیپور نواخته شد. هفتم مه ده هزار کارگر برق دست از کار کشیدند که متعاقباً تعدادشان به سی هزار رسید. همزمان اتحادیه متال و دو اتحادیه کارمندی مشترکاً با تهدید به بلوکه کردن اضافه کاری پا پیش گذاشتند. درحالیکه اتحادیه‌های کارفرمایی مواظب بودند پیشقدم امتیاز دادن نشوند طرفین در سه بخش فوق بر یک افزایش ۳ درصدی و حذف دو روز مرخصی توافق کردند و این عملاً مبنای توافق بخشهای دیگر قرار گرفت. اتحادیه‌ها با تکیه بر "نجات قرارداد دسته جمعی" آنرا موفقیتی که شرایط موجود بیش از آن اجازه نمیداد ارزیابی کردند. اما با توجه به ۱۰٪ افزایش هزینه زندگی اینبار هم قرارداد دسته جمعی ابزار کاهش

دستمزد واقعی شد. چندماه بعد افشای ملاقات سری رهبران اتحادیه ازجمله رهبر وقت متال با مدیران بزرگترین شرکتها (ولوو، ساب، اریکسون و ...) در جریان مذاکرات، مکان حقیقی اتحادیه در کنار کارفرما و واقعیت پشت پرده «نجات قرارداد دسته جمعی» را بروشنی نشان داد.

زمان کار

در رابطه با زمان کار، سوئد در ردیف بدترینها در میان کشورهای پیشرفته است، حال آنکه بلحاظ بارآوری در بالاترین سطح قرار دارد. قانون ۴۰ ساعت کار از سال ۱۹۷۱ تاکنون دست نخورده باقی مانده درحالیکه طی اینمدت با کامپیوتریزه شدن بخش اعظم پروسه کار در اکثر رشته ها، بارآوری کار رشد اعجاب آوری داشته است. شگفت آور اینکه شعار ۳۰ ساعت کار در هیچ کشوری به اندازه سوئد "جا افتاده" نیست. این شعار از سال ۱۹۷۲ توسط حزب سوسیال دمکرات و اتحادیه ها "بدست گرفته شد"، گوئی درست بخاطر اینکه از دست رادیکالیسم طبقه کارگر خارج شود. بهررو زمان کار نه تنها کاهش نیافته بلکه در سالهای اخیر بیشتر هم شده است: قانون کاهش مرخصی سالانه از ۲۷ به ۲۵ روز و افزایش سن بازنشستگی از ۶۶ به ۶۷ سال که میزان مطلق زمان کار در سال و درطول حیات فرد را بالا میبرد با توافق سوسیالدمکراتها در پائیز ۹۲ تصویب شد. بعلاوه کارفرمایان با گسترش برنامه ریزی شده اضافه کاری به افزایش عملی زمان کار در هفته نیز توفیق یافته اند. طی دو سال اخیر ۵٪ از کل ساعات کار انجام شده اضافه کاری بوده و باین ترتیب میانگین واقعی هفته کار بیش از ۴۲ ساعت است. همچنین، درصورت تصویب طرح انعطاف پذیری، ساعات کار بجای نظام هفتگی، بسته به شرایط تولید در پهنه سال پخش میشود. باین ترتیب نظام ساعت کار از زندگی انسان کارگر و نیاز وی به استراحت جدا گشته و به سودآوری بیشتر سرمایه گره زده میشود.

با گسترش بیکاری خواست کاهش زمان کار هرچه بیشتر در صفوف کارگران بالا گرفته و اخیرا از سوی بعضی اتحادیه ها هم مطرح شده است ولی از طرح اتحادیه متال چنان پیداست که می خواهند با کاستن میزان ناچیزی از زمان کار به سازش بر سر انجماد دستمزدها در دور آتی قراردادها (۹۷ - ۱۹۹۵) مشروعیت بدهند.

بیمه های اجتماعی

تاروپود زندگی شهروندان در نظام موسوم به مدل سوئدی در شبکه تامین اجتماعی تنیده شده و معیشت طبقه کارگر هم بیش از دستمزد به این شبکه بیمه ها گره خورده بود. امروز این تاروپود زندگی با یورش بورژوازی به سیاستهای اجتماعی دچار گسیختگی شده است. هرس بیمه ها و سوسیالها با قیچی صرفه جوئی و در همانحال افزایش هزینه فردی برای برخورداری از بیمه بیکاری، بیمه بیماری، بهداشت و درمان، آموزش و فرهنگ، تفریح و استراحت و هر آنچه روزی در این کشور برایگان یا به آسانی دست یافتنی بود راه بردن زندگی روزمره را برای کارگر دشوار کرده است.

قوانین کار و حقوق کارگری

با توجه به حساسیت ویژه این عرصه از نظر عکس‌العمل جنبش کارگری، دولت کارل بیلر در تغییرقانون کار احتیاط بیشتری بخرج داد بخصوص که برای سوسیال دموکراتها توافق در اینگونه مسائل دشوار بود. با اینحال بخشی از مقررات استخدامی بزیان کارگران تغییر کرد، نظیر افزایش مدت استخدام آزمایشی از شش ماه به یک سال و گسترش اختیار کارفرما در بیکارسازی. سوسیال دموکراتها قرار است این تغییرات را لغو کنند اما در عوض اتحادیه‌ها به کارفرمایان علامت داده‌اند که گنجاندن اینگونه «اصلاحات» در قراردادها را میپذیرند و عملاً هم نخستین قرارداد از این قماش شامل افزایش مدت استخدام آزمایشی به یکسال در ماه اکتبر امضا شد.

عملکرد حکومت پیشین سوسیال دموکراتها و ائتلاف چهارحزبی در گسترش بیکاری و زدن تامين اجتماعی در واقع بمنزله از پا در آوردن نظام دولت رفاه بود و سوسیال دموکراتهای به قدرت بازگشته هم «قاطعانه» مصممند این پروسه را به انجام برسانند. واضح است که آوار یورش به «رفاه» اساساً برسر طبقه کارگر فرو ریخته و متقابلاً هم هر گام این یورش با مقاومت و اعتراض کارگران روبرو شده است. به مرور مختصر این اعتراضات پردازیم.

۶- اعتراضات کارگری

سوسیال دموکراسی و یونیونیسم وابسته به آن هنوز کنترل بخش اعظم جنبش کارگری سوئد را در دست دارند. این علی‌القاعده میبایست کارگران را در برابر تعرضات سالهای اخیر آرام نگهدارد. اما طبقه کارگر سوئد آرام ننشسته و علیرغم شوک بزرگ بیکاری، به شیوه‌های گوناگون به واکنش اعتراضی و طبقاتی دست زده است. بدنبال دو موج حرکت اعتصابی رادیکال در دهه هفتاد، دهه هشتاد هم شاهد بیش از صد مورد اعتصاب غیر اتحادیه ای (Wildcat) با حدود ۱۵ هزار روزکار اعتصابی بود که در آن میان اعتصاب کارگران معدن در ۱۹۸۶ بخاطر در افتادن با رهبری اتحادیه از اهمیت طبقاتی ویژه‌ای برخوردار بود. حرکت «دالا» (۹۰-۱۹۸۷) یک اپوزیسیون درون اتحادیه‌ای بود که با طرح مطالبات رادیکال در آستانه عقد قراردادها میخواست اتحادیه را تحت فشار «بجلو براند». خصلت محدود این حرکت که با ماندن در دایره مفروضات یونیونیستی بهیچوجه جوابگوی اوضاع جدید نبود و شتاب تحولات بویژه از سال نود، آنرا سرعت به بن بست کشانید. رهبران و فعالین این حرکت با تاثیر از موج اعتراض کارگران به دولت سوسیال دموکرات، یک حرکت سیاسی و حزبی اپوزیسیونی برآه انداختند و با انشعاب از حزب سوسیال دموکرات، پای ایجاد "یک حزب کارگری شایسته این نام" رفتند (آرتارلیستان- لیست کارگری). حرکت اعتراضی کارگران در سال نود با اینکه عمدتاً خود بخودی و بی سازمان بود آنقدر نیرومند بود که دولت سوسیال دموکرات را به پس گرفتن "کریس پاکت" و رهبری LO را به معذرتخواهی از اعضا کشانید. واضح بود که این حرکت رادیکال برای پیشروی بعدی به یک رهبری سیاسی رادیکال نیاز داشت. حرکت حزبی آرتارلیستان گرچه با موج این اعتراضات کارگری عروج کرد و از آن نیرو گرفت ولی چنان در بند توهمات پارلمانتاریستی سوسیال دموکراتیک و تناقضات چپ غیرکارگری گرفتار بود که از جوابگوئی به این نیاز عاجل مبارزه طبقاتی عاجز ماند و در نتیجه خود نیز پس از مدتی پراکنده شد.

حرکت شش اکتبر

با شتابگیری تعرض بورژوازی، بخش وسیعی از فعالین کارگری به تلاشی گسترده برای بسیج نیروی توده‌ای طبقه کارگر

بمنظور سنگربندی سریع و موثر در برابر این تعرض دست زدند. جمع‌آوری صدها هزار امضاء، برگزاری آکسیون هرروزه در مقابل پارلمان و تظاهراتهای آخر هفته در میدانهای شهرها و غیره، شیوه‌های گوناگون این تلاش بودند. با درک ضرورت یک حرکت متحد و سراسری، شماری از این فعالین رهبری LO را زیر فشار گذاشتند تا در ششم اکتبر ۹۲ (روز افتتاح پارلمان) بنام "روز اعتراض" طبقه کارگر به سیاستهای دولت، یک اعتصاب سیاسی و تظاهرات سراسری برگزار کند. رهبری LO زیر بار اعتصاب سیاسی و تعطیل کار نرفت اما با برگزاری یک تظاهرات سراسری در ساعات بعد از کار زیر نام "روز عدالت" موافقت کرد. هفته قبل از این تظاهرات سوسیال دمکراتها با دولت دستی راستی بر سر برنامه صرفه‌جویی به توافق رسیده بودند و رهبری LO نیز بر آن مهر تایید زده بود. بنابراین آکسیون شش اکتبر تا آنجا که به LO برمیگشت کاملاً از مضمون اعتراضی تهی بود. با اینحال این حرکت بلحاظ نفس بمیدان آمدن معترضان توده کارگران، فشار بر اتحادیه و نیز فضائی که برای بسیجهای بعدی بروی فعالین رادیکال میگشود ارزش ویژه‌ای داشت.

اهمیت طبقاتی حرکت معدنچیان شمال

ژانویه ۹۳ بدنبال اخراج دو رهبر اتحادیه‌ای معادن شمال از سوی مرکزیت اتحادیه بخاطر مواضع انتقادی آنان، حدود هزار نفر از کارگران معدن کیرونا در مجمع عمومی خود باتفاق آراء رهبران اخراج شده را ابقا نموده و خواهان استعفای دبیر اتحادیه معدن، برگزاری کنگره فوق‌العاده و لغو "قرارداد تامین" مسئولان اتحادیه شدند. حرکت معدنچیان سمپاتی وسیع کارگران را در مقیاس سراسری بخود جلب کرد. گرچه دو رهبر مزبور سریعاً با مرکزیت اتحادیه کنار آمدند و با زمین‌گذاشتن خواستهای اعلام شده کارگران حرکت رادیکال آنانرا متوقف کردند، اما این حرکت از دو نظر اهمیت طبقاتی خاصی داشت: اولاً معدنچیان با رای مجمع عمومی خود در مخالفت با تصمیم مرکزیت، مطلوبیت و امکانپذیری عمل مستقیم کارگری در تقابل با سلسله مراتب ضدکارگری اتحادیه را در سطح جنبش مطرح ساختند، ثانیاً با خواست لغو "قرارداد تامین" مسئولین اتحادیه، ماهیت این امتیاز بورژوائی و زننده، که در اوج بیکاری و بی‌تامینی بخش بزرگی از کارگران رهبران اتحادیه هم مانند مدیران بانکها و شرکتها از آن برخوردارند را افشاء کردند. با فشار همین افشاگری بود که کنگره اتحادیه متال در پائیز ۹۳ "قرارداد تامین" را در قلمرو آن اتحادیه (که اتحادیه معدن هم به آن پیوسته بود) لغو نمود.

تحرک توده ای وسیع

از سال نود تا کنون جنبش کارگری سوئد دو موج تحرک سراسری بخود دیده است. موج نخست از فوریه نود، در مخالفت با سیاست سوسیال‌دمکراتها و رهبری اتحادیه شروع شد و پس از اول مه ۹۱ در جنجال انتخابات پارلمانی حل شد. موج دوم از تابستان و پائیز ۹۲ شروع شد، مشخصاً با حرکت شش اکتبر اوج گرفت و سپس با ابعاد بمراتب گسترده‌تر و شیوه‌های متنوع‌تر تا اول مه ۹۴ دوام آورد ولی آنها سرانجام تحت‌الشعاع کمپین انتخاباتی حزب سوسیال دمکرات قرارگرفت و در باطلاق توهم به بهبود اوضاع در صورت بازگشت بقدرت سوسیال دمکراتها فرونشست. این واقعیت که چگونه امواج پی‌درپی مبارزه کارگری، در غیاب حزب کمونیست طبقه کارگر، توسط سوسیال دمکراسی و جنبش اتحادیه‌ای فرونشانده میشود در این دوره از تجربه طبقه کارگر سوئد هم بوضوح دیده شد. با اینهمه فعالیت‌های این دوره

علاوه بر نفس اعتراض طبقاتی و بمیدان آمدن نیروی اجتماعی کارگر، بعنوان مقطع مهمی در پروسه جدائی رادیکالیسم کارگری از سوسیال دموکراسی و جنبش اتحادیه‌ای هم واجد اهمیت ویژه‌است.

بدنبال حرکت شش اکتبر ۹۲، اعتراضات کارگری در سطوح مختلف بیوقفه جریان داشته‌است. شمار زیادی از فعالین و محافل کارگری تحت عنوان «جنبش شش اکتبر» کوشیدند آتش این بسیج توده‌ای را شعله‌ور نگهدارند. تظاهرات‌های پی‌درپی کارگران ساختمانی که بیش از هر بخش دیگری از بیکاری آسیب دیده‌اند، تلاش بیکاران برای سازماندهی مستقل خود در مالمو و شمال سوئد که علیرغم کارشکنی اتحادیه‌ها با اتکاء به نیروی توده‌ای کارگران بیکار پیش رفته‌است، مواردی از اعتصاب غیر اتحادیه‌ای که بویژه در شرایط سرباز زدن اتحادیه از دفاع از حقوق و معیشت کارگران برائی بالای این سلاح رادیکالیسم کارگری را بخوبی نشان دادند (ازجمله دو اعتصاب موفق «هاگفوش» - آوریل ۹۳ و «ورو» - ژوئن ۹۴)، تلاش جوانان کارگر برای برآنداختن یک مبارزه موثر علیه «مزد برده‌وار»، تشکیل محافل گوناگون و برگزاری سمینارها و کنفرانسهای کارگری حول مسائل اساسی جنبش کارگری نظیر حزب کارگری، آلترناتیو سازماندهی توده‌ای و عمل مستقیم، انتشار نشریات کارگری پیشرو و جستجوگر، همه نشانه‌های یک تحرک توده‌ای متنوع و مضمونا رادیکال در درون جنبش کارگری سوئد در تقابل با سنتهای سوسیال دموکراسی و جنبش اتحادیه‌ای است. این تحرک کارگری با اینحال در غیاب حزب سیاسی طبقه کارگر همچنان از پراکندگی رنج میبرد و هنوز توان مقابله موثر با تعرض بورژوازی و سازماندهی یک حرکت مستقل طبقاتی را نیافته‌است.

موج دوم حرکات کارگری دوره اخیر چنانکه اشاره شد بعد از اول مه امسال فرونشست. اما نارضایتی و روحیه اعتراضی در صفوف طبقه کارگر چنان بالاست که کنترل آن توسط سوسیال دموکراسی و اتحادیه از هر زمان دشوارتر شده‌است. بازگشت سوسیال دموکراتها بقدرت و عضویت سوئد در اتحادیه اروپا بیشک به تعرض بورژوازی ابعادی تازه میدهد و جنبش کارگری را با شرایط جدیدی روبرو میکند. مهمترین مشخصه این شرایط کنار رفتن دولت رفاه بمشابه سازمانده سازش طبقاتی، کلاسیک شدن آرایش مبارزه طبقات در جامعه و رودروئی ناگزیر طبقه کارگر با همه جناحهای بورژوازی است. امری که به جدائی بیشتر جنبش کارگری از سوسیال دموکراسی میدان میدهد و ضرورت مبارزه علیه کل نظام سرمایه داری را از نو برای طبقه کارگر به جلو صحنه میراند.

دولت رفاه مرد. زنده باد حکومت کارگری!

انتخابات اخیر سوئد از یک جنبه استثنائی بود و آن اینکه احزاب مختلف بورژوازی از چپ و راست بجای دادن وعده‌های دروغین برای جلب آرای «مردم»، با صراحتی بیسابقه در عرضه برنامه‌های صرفه جوئی کورس گذاشته بودند تا کدامیک بیشتر رضایت «بازار»، سازمانهای کارفرمائی و مدیران صنایع را بخود جلب نمایند. از سوی دیگر مدیران صنایع و میلیاردرهائی چون والنبری علناً با طرح توقعات خود تهدید کردند که در صورت برآورده نشدن توقعاتشان سرمایه‌های خود را به خارج سوئد منتقل میکنند و با این گروگانگیری بیشرمانه شمشیر داموکلس بیکاری را روی سر رای دهندگان گرفتند تا مبادا در انتخابات آزاد و دموکراتیک پارلمان رای عوضی به صندوق بیندازند. در چنان شرایطی رهبران اتحادیه‌های کارگری هم پی‌درپی اعلام میکردند که علیرغم سودهای سرشار این دوره تلاش میکنند آهنگ افزایش دستمزدها را، بنفع سرمایه‌گذاری این سودها، پائین نگهدارند و باین ترتیب بر تعهد خود به رعایت شروط صاحبان سرمایه و مقتضیات بازار تاکید مینمودند. همه این اوضاع بروشنی سنگینی توازن قوا بنفع جبهه متحد بورژوازی را نشان

میداد. اوضاعی که در آن جبهه پراکنده کارگران توان هیچگونه تاثیرگذاری نداشت جز اینکه بمشابه آحاد «رای دهنده» زیر توپخانه سنگین دروغ پراکنی و پخش وسیع «آگاهی بحران» توسط همه جناحهای بورژوازی ناچار شوند بین ویا و طاعون یکی را «انتخاب» کنند.

بازگشت سوسیال دمکراتها بقدرت در پی این انتخابات تغییری در این واقعیت نمیدهد که مدل سوئدی از نظر کل بورژوازی سوئد دیگر به گذشته تعلق دارد. واقعیت طنزگونه اینست که دولت سوسیال دمکرات با کمک حزب چپ (اکثریت «چپ» پارلمان) آخرین میخها را به تابوت دولت رفاه میکوبد و انتقال قطعی و سریع سوئد به نظام متعارف سرمایه داری بازار را متحقق میکند. عضویت سوئد در EU هم به این پروسه سرعت بیشتر میبخشد. اختلاف چپ و راست بورژوازی سوئد در میزان و چگونگی دخالت دولت در ایجاد رونق جدید برای سرمایه است اما آنچه چپ و راست برآن توافق دارند اینست که رونق جدید برخلاف گذشته با اشتغال و رفاه کارگران همراه نخواهد بود.

بدون شک طبقه کارگر در سوئد هنوز هم دستاوردهای ارزشمندی در مقایسه با سایر کشورها دارد که چه بلحاظ ارزش درخودشان، چه برای جلوگیری از سقوط بیشتر استانداردهای بین المللی شرایط زیست و کار کارگران، باید با چنگ و دندان از آنها دفاع کرد اما در چنین شرایطی پیشروی آتی جنبش کارگری حتی در عرصه اصلاحات و دفاع از دستاوردها مشروط به آنست که آلترناتیو انقلاب کارگری و حکومت کارگری در تقابل با کل حاکمیت سرمایه در یک چشم انداز انترناسیونالیستی راهنمای مبارزه طبقه کارگر قرارگیرد. امری که خود در گرو انسجام گرایش سوسیالیستی درون جنبش کارگری و توفیق آن به تشکیل حزب سیاسی کمونیستی کارگری میباشد.

بعنوان جمعبندی

بررسی تحولات درونی جنبش کارگری سوئد در دوده گذشته بویژه طی رویدادهای دراماتیک سالهای اخیر و شناخت از گرایشات و نیروهای جدیدی که در جریان نقد عملی طبقه کارگر از سوسیال دمکراسی و جنبش اتحادیه ای سربرآورده اند طبعاً کار جداگانه ای میطلبد و بجای خود بسیار ضروریست، در اینجا بعنوان جمعبندی از رویارویی طبقاتی ای که نوشته حاضر در تلاش تصویر آن بوده است، میتوان به نکاتی اشاره کرد.

پروسه جدائی جنبش کارگری سوئد از حزب سوسیال دمکرات از مدتها پیش آغاز شده است. این پروسه از جانب خود این حزب با دوری جستن از جنبش کارگری و جستجوی تکیه گاه اجتماعی در افشار میانی جامعه بتدریج از سالهای هشتاد آغاز شد و در سالهای نود شتاب بیشتری گرفت. در واقع حزب سوسیال دمکرات سوئد با اختلاف فاز معینی همان راه را طی کرده که احزاب لیبر انگلستان و سوسیال دمکرات آلمان پیش از او پیموده اند. متقابلاً دوری کارگران از این حزب نیز از سالهای هشتاد شروع شد و با تحولات سالهای اخیر وارد فاز جدیدی گردید. میتوان گفت که مبارزات و اعتراضات سالهای نود برای جنبش کارگری سوئد با پروسه توهم زدائی در قبال حزب سوسیال دمکرات توأم بوده و هم اکنون بخش بزرگی از توده کارگران و رهبران کارگری با آن بمشابه یک حزب بورژوائی در نقش تعدیل کننده «زیاده روی» های جناح راست (نقشی که خود این حزب هم برای خویش قائل است) برخورد میکنند.

حزب سوسیال دمکرات سوئد مدتهاست که یک حزب رفرمیست نمانده است. این یک حزب کورپوراتیست است و سیستم اتحادیه ای وابسته به آن هم نه از جنس اتحادیه کارگری مستقل بلکه بخشی از نظام کورپوراتیستی و دستگاه

حاکمه موجود است بطوریکه اگر دولت درست سوسیال دموکراتها هم نباشد همچنان عامل اجرائی سیاستهای دولتی در عرصه بازار کار است. راس و رهبری اتحادیه‌ها تماما در انحصار حزب سوسیال دموکرات است و حزب از این طریق کنترل بر جنبش کارگری را اعمال میکند. اما این کنترل اساسا امری سازمانی نیست بلکه متکی به گرایش رفرمیسم در درون جنبش کارگری است که تاریخا با سوسیال دموکراسی تداعی میشود. بخش اعظم فعالین و رهبران محلی کارگری رفرمیستند و اکثرا خود را سوسیال دموکرات میدانند بی آنکه الزاما حزبی باشند. انتقاد به «رهبری» حزب از سالهای هشتاد و بویژه طی سالهای اخیر یک شکل رایج اعتراض و نارضایتی در صفوف این فعالین بوده است. فعالین رفرمیست با اتحادیه رابطه نزدیکتر و «خودمانی» تری دارند و علیرغم وسعت انتقاد به رهبری، تبدیل اتحادیه به «سازمان مبارزه» ورد زبان اکثر منتقدان است. اما بخش قابل توجهی از فعالین کارگری امروز به رادیکال کردن اتحادیه بی اعتقادند و آنرا به چشم یک اداره بیمه مینگرند.

سوسیال دموکراسی در شرایط تاریخی معینی با اتکاء به یک رشته رفرم در شرایط کار و زندگی کارگران توانست افق انقلاب کارگری را از چشم انداز بخش اعظم طبقه کارگر سوئد دور کند و بدنبال آن شیوه‌های مبارزه رادیکال و توده‌ای را نیز بحاشیه راند. امروز سوسیال دموکراسی و همزاد اتحادیه‌ای آن بحکم تحولات اپژکتیو اقتصادی و اجتماعی به چنان موقعیت ناگزیری فرود آمده‌اند که نه فقط به رفرم پشت کرده‌اند بلکه بی هیچ پرده پوشی مستقیما رودرروی طبقه کارگر ایستاده‌اند. بدین ترتیب سیکل وابستگی تاریخی جنبش کارگری به سوسیال دموکراسی در حال بسته شدن است و یکی از وظایف حرکت سوسیالیستی کارگری بازبینی انتقادی تاریخ سوسیال دموکراسی سوئد از زاویه نقد بنیادهای بورژوائی این گرایش و کمک به بسته شدن قطعی سیکل هژمونی فکری و سیاسی آن بر جنبش کارگری میباشد. با تحولات فوق هم اکنون متقابلا فرصتی تاریخی به روی افق انقلاب کارگری و بمیدان آمدن مجدد اشکال و شیوه‌های مبارزه رادیکال و توده‌ای باز شده است. واضح است که این یک امکان است اما امکانی که از شرایط بسیار مساعدی برای تحقق در قیاس با هر دوره پیشین برخوردار است.

تحرك طبقاتی دوره اخیر، رسوائی سوسیال دموکراسی و بن بست جنبش اتحادیه‌ای و در همان حال دست بردن کارگران به شیوه‌های رادیکال مبارزه، روی آوری مجدد به مارکسیسم و کمونیسم از سوی طیفی از رهبران و فعالین کارگری و پرداختن این طیف به مسائل گرهی جنبش نظیر حزب کارگری، عمل مستقیم و نظام شورائی، مطالبات رادیکال و راههای موثرتر مقابله با یورش بورژوازی و همزمان هشدارهای رهبران «عاقلتر» و با تجربه تر بورژوازی درباره «خطر» رشد مبارزه طبقاتی در صورت ادامه زیاده رویهای جناح راست، آن نشانه‌های دلگرم کننده و امیدبخشی هستند که بر دور جدیدی از مبارزه طبقاتی که هم اکنون آغاز شده است دلالت میکنند. در این مبارزه طبقاتی، جریان سوسیالیسم کارگری بمثابة یک رگه رادیکال و دخالتگر، روشن بین و خوشبین به آینده در اینجا و آنجا حضور دارد و از زمینه مساعدی برای پیشرفت و انسجام بهره مند است. اما طی شدن سریع این روند انسجام، خود در گرو آنست که این گرایش تا چه حد امر جوابگوئی هرچه فوری تر به نیاز مبارزه طبقاتی به یک رهبری سیاسی رادیکال – یعنی تشکیل یک حزب سیاسی سوسیالیستی کارگری را جدی بگیرد. تمام تجربه دور اخیر مبارزه طبقه کارگر سوئد بر این ضرورت حیاتی تاکید دارد.

در حاشیه

ç•f-» j fÂ~

حقارت و انتخابات

امسال در اروپا سال انتخابات بود. سوئد، آلمان، اتریش و ... در نتیجه، در میان همه مشکلات، اگر در این کشورها حق شرکت در انتخابات را داشته باشید، یک قلم به مشکلاتتان اضافه میشود. به چه کسی باید رای داد. به چپ؟ به چپ ترین؟ آیا تحریم بهتر نیست؟

— به چپ رای بدهیم؟ به کدام چپ؟ به چپ ترین هائی که مزاج سیاسی خاصی ندارند و اصلاً معلوم نیست نماینده چه هستند؟ یا به سوسیال دمکراتها؟ آیا فردا میتوانید با وجدان آسوده مسئولیت کاری را که میکنند برعهده بگیرید، به فرزندان توضیح بدهید که چگونه در تعیین سرنوشت آنها شریک شده‌اید؟ آیا واقعا راست و چپ اینقدر باهم تفاوت دارند؟ برنامه و شعارهایشان که چیز زیادی را نشان نمیدهد. چشم امید حزب کارگر در انگلیس، تونی بلر، از خیلی از محافظه کارها، ادوارد هیث فی‌المثل، راست تر است.

— تحریم؟ آیا در اینصورت راست سر کار نمی آید یا سر کار باقی نمی ماند؟ آیا همین مهد کودک و بیمه بیکاری ای که مانده هم از دست نمیرود؟ مذهب و معیارهای مذهبی سلطه بیشتری نمیگیرند؟ وضع از این که هست بدتر نمیشود؟ و ...

اینها استدلالات و محاسبات شریف ترین بخش جامعه است. بر اساس آن بعضی در انتخابات شرکت میکنند و بعضی نمیکند. از هرکدام طرف که بروید، اما، از دست احساس حقارتی که در نتیجه این فعل و انفعال به شما دست میدهد رهایی ندارید. حقارت تنها از این نیست که بالاخره عده ای انتخاب میشوند و بعد میروند دنبال کارشان، یا دارید بین بد و بدتر، بد را انتخاب میکنید. حقارت تنها از این نیست که باید بابت داشتن این امکان "تاریخی" و "طلائی" به بنیاد گذاران دمکراسی درود بفرستید. حقارت در این است که از هر طرف که بروید دست آخر معلوم میشود دارید نقشی را بازی میکنید که برایتان پیش بینی شده. دارید در نمایشنامه‌ای چندش آور شرکت میکنید.

خاصیت دمکراسی و بازی انتخابات این است که انسانها را اتمیزه کند و مجبورشان کند برای دفاع از هستی و شرافتشان به چپ ترینی که در بازار سیاست هست رضایت بدهند. با این خاصیت طبقه کارگر را صد سال است که به پای صندوق های رای و حمایت از این یا آن حزب میکشاند.

تحریم؟ دمکراسی این را هم به رسمیت شناخته است. خیلی ناراضی ها میتوانند رای ندهند. فوکش مثل آمریکا میشود.

اصولا تنها نزدیک به پنجاه درصد صاحبان حق رای ثبت نام شده اند. از این ثبت نام شده ها هم در بهترین حالت پنجاه در صد در انتخابات شرکت میکنند. چیزی در حدود بیست و پنج درصد. سالهاست که این وضع ادامه دارد و آب از آب هم تکان نخورده است.

ضرب و تقسیم که میکنید روشن میشود که تنها یک راه برون رفت هست. اساس اولیه این بازی را باید بهم ریخت. باید متشکل شد. باید بعنوان یک پدیده مجزا و متمایز سیاسی، بعنوان حزب سیاسی وارد این عرصه شد. باید برای انقلاب کارگری فرا خواند و برای انقلاب کارگری سازمان داد. اگر هدف این باشد آنوقت شرکت کردن و یا تحریم یک سره در قالب دیگری قرار میکیرد. حلقه ای در بهم ریختن قواعد بازی و در قرار دادن دنیا روی پایش میشود.

در فکر تو بودم که یکی ...

مجاهدین اینبار با بمب مرضیه به میدان آمدند. خانم مرضیه با سلام و صلوات بعد از تعارفات فراوان با خانم رجوی درباره اینکه چه کسی ستاره تابان کدام آسمان است، به دیدار خود شورا و البته آقای رجوی برده شد و بعد از تعارفات مجدد، ایشان اجلاس شورا را با آهنگ "در فکر تو بودم که یکی حلقه بدر زد" مفتخر کردند. مجاهدین البته حق دارند جلساتشان را با هر آهنگی شروع کنند، هرکس را به شورایشان اضافه کنند و یا هرکس را به شغل پرافتخار ستاره تابان این یا آن آسمان بگمارند، بشرطی که خودشان حقوقش را بدهند. اما قالب کردن فلان پهلوان و بهمان خواننده به اعتبار زور بازو و دم گرمش بعنوان مرجع سیاسی دیگر داستان قورباغه و بلبل است.

حزب کمونیست کارگری عراق: اولویت‌ها (جمع‌بندی یکساله)

Ç•f~ j fÂ~

این مقاله در اکتبر ۹۴ نوشته شده و متن کامل آن در اختیار رفقای کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق و پلنوم دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران قرار گرفته است. این متن اندک تلخیصی اینجا به چاپ میرسد

یکسال از تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق می‌گذرد. این فاصله زمانی است که میتوان به جمع‌بندی فعالیت مان
بپردازیم. تلاش من این خواهد بود تا بر این مبنا به رؤس اولویت های حزب در دوره آتی نیز بپردازم.

یک ارزیابی کلی:

اولین سوال شرایطی است که حزب کمونیست کارگری عراق در آن شکل گرفت، آرمانهای اجتماعی را در مقابل خود قرار داد، و سیاست‌هایی که مبلغ آن بود.

حزب کمونیست کارگری عراق در اوج عریده کشی بورژوازی به مناسبت "اتمام کار" مارکسیسم و کمونیسم و اصولا هرگونه اندیشه برابری انسانها شکل گرفت. این جشن تدفین مارکسیسم و کمونیسم البته مصادف بود با ابدی جلوه دادن دموکراسی و بازار. جنبش برای رهائی و برابری انسانها رسماً به خاک سپرده شد تا جنگ قدرت بورژوازی بتواند نیروی هرچه وسیعتری را به گرد خود جمع کند. تا هر بلوک، هر جناح، هر قبیله و مذهب بتواند بدون دغدغه مردم طرف مقابل را مسبب بدبختی‌ها و از آن بدتر مستوجب سلاخی شدن اعلام کند. تا اندیشه رهائی از چنگال بردگی مزدی به خاک سپرده شود.

حزب کمونیست کارگری عراق در شرایطی شکل گرفت که بخش وسیعی از آنچه که، بهر عنوان، خود را چپ میخواند در مقابل این وضعیت به هلهله کشان دموکراسی و بازار پیوست و در بهترین حالت صف "مستقل" تشیع جنازه کنندگان "مغموم" مارکسیسم و کمونیسم را تشکیل داد.

اینها همه البته در عراق و در کردستان عراق معنایی ویژه میافت. لشگر کشی آمریکا به خلیج، تاریخی از وحشیگری حکومت بعث علیه مردم عرب و کرد، در قدرت قرار گرفتن احزاب ناسیونالیست کرد در قدرت بدنبال قیام مردم در

کردستان، فاکتورهای شکل دهنده به فضای سیاسی و اجتماعی عراق بودند. تا آنجا که به کردستان عراق بر میگردد قیام مردم کردستان و سرکار آمدن ناسیونالیسم کرد، چپ خودباخته در اوضاع جهانی، چپ پوپولیست و مفتون آرزوها و رویاهای ناسیونالیسم را به مجیز گوئی قیام مردم کردستان و محصول آن یعنی قدرت گیری احزاب ناسیونالیست کرد کشاند. حقانیت حکومت احزاب ناسیونالیست و افقی که آنها در مقابل جامعه قرار میدادند به حالت داده و شکل طبیعی سیاسی کردستان عراق تبدیل شده بود. چپ و راست سنتی ایران و عراق و همه لیبرالها و ژورنالیستهای "محترم" کلاشان را برای این "آلترناتیو طبیعی" بعد از شکست کمونیسم از سر برمیداشتند. بویژه که این آلترناتیو از دو سر نشان داشت. هم محصول قیام مردم بود و هم آمریکا و اردوی دموکراسی را با خود داشت. تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق در قدم اول یک نه بزرگ بود به ناسیونالیسم کرد، به لیبرالیسم متعفن رایج، به چپ ناسیونالیست و پوپولیست و به ارزش ها، آرمانها، به افقی که اینها در مقابل کردستان عراق و عراق قرار میدادند. نفس تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق اعلام جنگی بود علیه همه این افقها، رویاها و باورها. بهمان درجه که حکومت احزاب ناسیونالیست کرد محصول قیام مردم کردستان بود، حزب کمونیست کارگری عراق را میشود حاصل جمع بندی شکست قیام مردم کردستان از جانب آن بخش از جامعه و آن بخش از رهبران و سازماندهندگان قیام دانست که افقی انسانی تر و سوسیالیستی تر را نمایندگی میکرد و قصد تخفیف در آرمانهایشان را نداشتند.

در بخش عربی عراق، عناصر و جریانهای تشکیل دهنده حزب حضور و اشرافی محدود تر را نمایندگی میکنند. اما در هرحال حزب کمونیست کارگری عراق تا آنجا که بعنوان یک حزب عراقی اظهار وجود کرده است نیز سنت و آرمانی متفاوت را تعقیب نموده است. جنگ خلیج و لشکر کشی آمریکا و متحدانش به عراق از یک طرف ناسیونالیسم میلیتانت عرب را به حمایت دولت بعث و صدام رانده و از طرف دیگر تضعیف قدرت دولتی بعد از شکست عراق در جنگ، جریانات اسلامی و لیبرال را به امید بهره برداری از وضعیت به حرکت درآورد. جریان اسلامی به ایران اتکا کرد و جریان لیبرال به غرب. بویژه جریان اسلامی توانست مانند ناسیونالیستهای کرد بر موج نفرت از دستگاه سرکوب و خفقان دولت سوار شود و بخشی از مردم را به دنبال خود بکشد. حزب کمونیست کارگری عراق در متن این ماجرا نیز صفی متفاوت را نمایندگی کرده است. این حزب با ارجاع خود به کشور عراق، در مقابل ناسیونالیسم میلیتانت و متعفن عرب که پشت حکومت بعث بصف شده، و در مقابل ارتجاع سیاه اسلامی و بازی دموکراسی و بازار لیبرالهای عرب، آزادی و برابری و رهایی همه انسانها، حکومت کارگری را قرار داده است.

روشن است که تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق اعلام گشوده شدن جبهه ای یکسر متفاوت، اعلام شکل گیری صف رهایی انسان زحمتکش و کارگر، گذاشتن پی سنگر دفاع از انسان و حرمت و شرافت انسانی بوده است.

یکسال سال گذشته برای عراق و بویژه برای کردستان عراق سال پرتحوالی بود. این سال، سال سردرگمی، سال باج گیری رسمی احزاب ناسیونالیست از نان روزانه مردم، سال ترورهای سیاسی و مذهبی، سال اعتماد بنفس پیدا کردن مجدد رژیم عراق و ناامیدی احزاب در قدرت در کردستان، سال بستن تشکل های کارگری توسط دولت کرد، سال ارباب، دستگیری و ترور کارگران معترض و کمونیستها توسط اینها، سال اختلافات درونی در تشکل های کارگری و جدائی ها و اتحادها، سال گرسنگی و سال بی افقی مطلق کودکان و نوجوانان بود.

قطعا باید عملکرد حزب کمونیست کارگری عراق را در این رویدادها و فعل و انفعالات دید و مورد ارزیابی قرار داد. در اینجا فعلا فقط میخواهم بر یک مشاهده کلی تاکید کنم. حزب کمونیست کارگری عراق قطعا در زمینه سیاسی ناروشتی هائی داشته که بعدا به آنها خواهم پرداخت. این حزب قطعا در این یا آن سخنرانی رسمی، در این یا آن نوشته و مواضع تاکتیکی ایراداتی داشته است و این ناروشتی ها را منعکس کرده. اما یک واقعیت ماکرو در مقابل ما قرار دارد و آن این است که در بازار مکاره سیاسی که ناسیونالیستها و نیروهای امپریالیست در عراق و در کردستان بوجود آورده اند، در جامعه ای که احزاب ناسیونالیست کرد برای رسیدن به قدرت جامعه و کارگر و زحمتکش کردستان را به گداخانه و گداهای سازمان ملل و آوارگان تحت الطاف آمریکا تبدیل کردند و سرنوشت نه تنها نسل امروز بلکه نسل آینده مردم کردستان را به جهنم بلاتکلیفی و اضطراب دائم کشاندند، در جامعه ای که این احزاب در مسابقه برای بدست آوردن سهم بیشتر از رزقی که آمریکا و متحدینش جلوی آنان میاندازند سرمایه گذاری بر اختلاف کرد و عرب را کافی نیافتند، جنگ "سورانی" و "بادینی" را براه اندختند و نمونه های زنده ای از افغانستان و رواندائی که در انتظار مردم کردستان است را نشان دادند، در جامعه ای که "اپوزیسیون" محترم این ناسیونالیستهای در قدرت در مقابل "افراط کاری" اینها حداکثر غرولند مودب از پشت پنجره های مقرهایشان را کافی میدانند، در جامعه ای که ارتجاع و سیاه اندیشی مذهب، نژادپرستی، قوم و طایفه پرستی و در یک کلام فاشیستی ترین جنبه های ناسیونالیسم تنها نرم های مجاز تلقی میشوند، در جامعه ای کودکان جز سیاهی و تباهی در مقابل خود چیزی نمیابند، در جامعه ای که زنان را بجرم عدم رعایت شئونات کثیف اسلامی ترور میکنند، و انسانها را بعلت مخالفت با حکومت بعث در حوض اسید میاندازند، در جامعه ای که در میان احزاب و نیروهای سیاسی محلی و سراسری آن شرافت سیاسی دیگر مطلقا محلی از اعراب ندارد، آری در جامعه موعود ناسیونالیستهای کرد و زیر چنگال "دولت خودی" در کردستان، و در جامعه تحت کنترل دولت مرکزی ناسیونالیست و "ضد امپریالیست" عربی، حزب کمونیست کارگری عراق یکسر صدا و صف دیگری است. صدای رادیکال ترین بخش جامعه، صدای وجدان انسانی، صدای اعتراض کارگری، صف مبارزه برای کاستن از مشقات انسانها بوده است. واقعیت بزرگ و ابژکتیو این است که حزب کمونیست کارگری عراق با همه کاستی ها، نپختگی ها، اشتباهات احتمالی تنها پدیده سیاسی انسانی در عراق است. اگر در عراق و در کردستان عراق پدیده سیاسی عزیزی وجود دارد این چیزی جز حزب کمونیست کارگری عراق نیست.

اما قرار براین بود که یک حزب سیاسی برای انقلاب اجتماعی کارگری بوجود آوریم. قرار بود حزبی را شکل دهیم که نه تنها عراق بلکه کل دنیای عرب را موضوع کار مستقیم خود بداند و اسلام و ناسیونالیسم و لیبرالیسم را در این سطح مورد تعرض قرار دهد. قرار بود از بطن جریانات محدود و محفلی کمونیستی و کارگری یک حزب سیاسی متشکل، منضبط، گسترده، اجتماعی و مدعی قدرت را شکل دهیم. بنابراین باید دید که در کجای این پروسه قرار داریم. یکسال گذشته چقدر به این هدف نزدیک شده ایم.

از شبکه محافل تا حزب سیاسی

قدر مسلم این است که قبل از تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق هم گروهها و تشکل های کمونیست در عراق وجود

داشتند و به نسبت توان خود فعالیت میکردند. اما ایجاد یک حزب سیاسی متحد دو هدف مهم بلاواسطه را در مقابل جریان کمونیستی کارگری عراق قرار میداد. اول ایجاد یک تشکیلات واحد سیاسی و دوم شکل دادن به یک رهبری سیاسی واحد در سطح جامعه. انقلاب کارگری و هر تغییر جدی در سیاست و وضعیت اجتماعی را بدون وجود این دو مولفه نمیتوان شکل داد. اصولاً تفاوت تحزب سیاسی با اشکال دیگر سازمانی و بویژه برای کارگران در همین است.

گذار تشکیلاتی

پروسه تغییر از فعالیت محفلی به حزبی تنها یک پروسه اداری نیست. تغییر نحوه فعالیت است. تغییر قالب فعالیت سیاسی است. تغییر فعالیت "خود سرانه" محفلی به فعالیت مستند و اساسنامه‌ای حزبی است. تغییر منش تشکیلاتی است، تغییر در معنای رهبری سیاسی و تشکیلاتی است. حزب با یک محفل بزرگ کیفیتاً متفاوت است. این تغییر، اما، هیچگاه یک شبه صورت نمیگیرد و بسادگی انجام نشدنی نیست. نیروی عادت، فراغ بال فعالیت محفلی، کم تجربگی سازمانی، و گاه کلاً تلقی متفاوت از سازمان، تشکیلات، انضباط و سلسله مراتب، این پروسه را به پروسه‌ای پیچیده و طولانی تبدیل میکند. کافی است که بیاد بیاوریم حزب سوسیال دمکرات روسیه اولین شکاف خود را درست حول تفسیر همین تغییر پیدا کرد (ر.ک. لنین: "یک گام به پیش دو گام به پس").

علاوه براین، شکل‌گیری حزب، به هر لحاظ، پروسه‌ای از پائین نیست. فعالیت‌ای است که به رهبری و هدایت سیاسی و تشکیلاتی آگاهانه و روشن بینانه نیازمند است. ابتکار، اشتیاق و شور و شوق از پائین قطعاً نیرو بخش چنین حرکتی است و بدون آنها اصولاً کاری از پیش نخواهد رفت. اما بدون رهبری، این پروسه مانند هر فعل و انفعال جدی سیاسی و اجتماعی پژمرده میشود و زوال میابد. روشن است که با زوال آن اشکال سابق فعالیت مجدداً باید احیا شوند و میشوند.

حزب کمونیست کارگری عراق طی یکسال گذشته فعالیت خود گام‌های مهمی را بسوی سازمان دادن یک حزب متحد و واحد سیاسی برداشته است. آنچه که در این زمینه میتوان بسادگی مشاهده کرد، ادغام سریع تشکیلاتها در هم بود. این پروسه حتی قبل از تشکیل رسمی حزب شروع شده بود. فضای خوشبینی سیاسی، اشتیاق به پشت سر گذاشتن فعالیت محدود گذشته، و بطور خلاصه فضای حزبی کاملاً مشهود بود. به این اعتبار حتی بدنه تشکیلاتی جریان‌ات چپ از رهبری خود پیشی گرفتند. این هنوز، اما با شکل‌گیری حزب یکی نیست. سوالی که باید به آن پاسخ داد این است که اولاً تا چه اندازه شبکه محافل سابق در حزب منحل گردید، و ثانیاً کل فضای فعالیت حزب از شکل محفلی به شکل حزبی تغییر یافت.

تا آنجا که به ادغام محافل و جریان‌ات مختلف در حزب برمیگردد، در دوره‌ای چند ماهه در ابتدای اعلام حزب، محافل سابق در بدنه حزب به سرعت جای خود را به اشکال متحد فعالیت دادند. این پروسه اما در ادامه خود در غیاب رهبری موثر، زیر فشار فاکتورهای متنوع عملی و بویژه درجه‌ای از بلاتکلیفی سیاسی و تشکیلاتی، که بعداً به آن خواهم پرداخت، سیری نزولی داشت. امروز آن فضای شور و شوق کاهش یافته و روابط "سابق" به درجه‌ای دارد دوباره شکل میگیرد و این امری طبیعی است. اگر سازمان حزب و رهبری آن بطور موثر پاسخگوی نیازهای مبارزه حزبی نباشد،

بالاخره فعالین آن یا آنرا ترک میکنند و یا به اشکال سنت دارتر سابق روی میاورند. نمونه‌هایی از این روند در کردستان عراق قابل مشاهده است.

از زاویه تغییر نرم‌های فعالیت از اشکال محفلی به حزبی نیز هرچند شاهد ابتکارات در سطوح میانی و پائین حزب در زمینه سازمان دادن نشریات و انتشارات واحد، ارگانهای تبلیغی واحد و غیره هستیم. اما تغییر روش فعالیت از اشکال سنتی سابق به اشکال حزبی کند بوده و هرچه به راس حزب نزدیک میشویم این کندی برجسته تر میگردد. برای مثال نظرات و شیوه فعالیت کمیته کردستان حزب بهرحال معلوم است و هرکس میتواند با آن موافق یا مخالف باشد. اما چنین اظهار نظری را نه درباره کمیته مرکزی، بعنوان یک ارگان میتوان کرد و نه بویژه در باره دفتر سیاسی که ارگان نشسته و دایر است. لذا در این جا باید به مساله شکل گیری رهبری چه بمعنای سیاسی و چه بمعنای تشکیلاتی آن بپردازیم و در آخر به ارزیابی عمومی از پروسه شکل گیری حزب برگردیم.

رهبری

همانگونه که اشاره شد آنچه که در فعالیت حزبی کاملاً برجسته میشود نقش رهبری در شکل دادن به حزب، در قرار دادن افق‌های تازه در مقابل حزب، در هم جهت کردن و هم جهت نگاهداشتن آن، در تغییر نرم‌های فعالیت آن، در روشن کردن ناروشنی‌ها و بطور خلاصه در تمام جنبه‌های زندگی و فعالیت حزبی است.

مهمتر اینکه رهبری کمونیستی و اصولاً رهبری و هدایت سیاسی مطلقاً امری درون تشکیلاتی نیست. چنین رهبری تنها در ظرفیت اظهار وجود بعنوان رهبر سیاسی اجتماعی قابل تحقق است. شرط رهبری درست تشکیلاتی رهبری درست سیاسی است. می‌خواهم بگویم شکل گیری حزب در نهایت بستگی به این دارد که رهبری آن تا چه اندازه در ظرفیت یک رهبر کمونیستی ظاهر شده است. ما پیشتر در باره اصول و شیوه کار رهبری کمونیستی به تفصیل صحبت کرده‌ایم، (ر.ک. "اصول و شیوه‌های رهبری کمونیستی"، نشریه بسوی سوسیالیسم، دوره دوم، شماره ۱)، و اینجا احتیاجی به تکرار آن نیست. منظور این است که تاکید کنیم که اگر رهبری بخواهد در ظرفیت یک رهبری سیاسی کمونیستی ظاهر شود آنگاه وجود یک تشکیلات حزبی نقطه شروع حرکت و ابزار ادامه کاری آن است. بنابراین شکل گیری حزب به این برمیگردد که رهبری تاچه اندازه از افق‌های سنتی فعالیت کنده است. در نهایت هر حزبی آئینه‌ای از رهبری آنست.

من در جای دیگری درباره زمینه‌های شکل گیری جریانات چپ در کردستان عراق صحبت کرده‌ام (ر.ک. نشریه انترناسیونال شماره ۴) و در آن اشاره کرده‌ام که بلحاظ عملی حزب کمونیست کارگری عراق بر یک سنت سیاسی و حزبی از پیش داده استوار نیست. جریانات شکل دهنده به آن یک سابقه فعالیت محفلی، فکری و کم اجتماعی را با خوددارند. بنابراین گذار به حزبیّت در رهبری معنایش کندن لااقل بخشی از رهبری حزب از سنت محفلی و کم اجتماعی و شیفت آن به ابعاد وسیعتر فعالیت سیاسی است. لذا سوال به این کوتاه میشود که آیا رهبری در چنین قالبی ظاهر شده است یا نه.

متأسفانه اینجا دیگر ردی از حضور رهبری حزب به معنی حزبی، سیاسی و تشکیلاتی آن یافت نمیشود. اظهار وجودی

سیاسی و تشکیلاتی از دفتر سیاسی حزب مشهود نیست. دخالت‌های آن در سیاست، در هدایت حزب کلاً دخالت‌هایی فردی، اینجا و آنجا، موردی و عموماً متکی به مکانیسم‌های سابق بوده است. متأسفانه بخش وسیعی از انرژی رهبری حزب، درست در شرایطی که بیش از همیشه به حضور فعال آن احتیاج بود، صرف ادامه کشمکش‌ها، "اعتماد دارم" و "اعتماد ندارم" های دوره قبل شده است. رهبری حزب ما در عراق و بویژه دفتر سیاسی اولیته‌ها و وظایفی که در این دوره خود را تشخیص نداد. این آن واقعیت تلخی است که باید با آن کنار آمد.

اوضاع در کردستان عراق و در کل عراق به نوعی سرانجام نزدیک میشود. ظاهراً حضور دولت بعث لااقل در میات دول اروپائی پذیرفته شده و قرار است دیر یا زود محاصره اقتصادی را از عراق بردارند. کل این وضع "آلترناتیو" دولت کردی را پا در هوا کرده است. ناامنی تحت حکومت دولت کرد و امکان بازگشت دولت مرکزی کل فضای سیاسی و اجتماعی کردستان عراق را در بالاترین سطح، سردرگمی و ابهام قرار داده است. احزاب ناسیونالیست بطور کلی گیج و منگ شده اند و جنگی را بر مردم کردستان تحمیل کرده اند که در واقع بر سر احراز مقام مذاکره کننده با دولت مرکزی در سیکل آینده کنار آمدن با آن است. این سردرگمی از هم اکنون روحیه هزیمت را مجدداً در میان مردم شکل داده است. مردم بدنبال راه برون رفت از این وضع هستند و بطور واقعی تنها راه برون رفت انقلاب کارگری است. حزب کمونیست کارگری عراق نمیتوانست امروز برای انقلاب کارگری حقانیت کسب کند برای آن نیرو جمع کند و حتی به اعتقاد من قدرت را بدست بگیرد. همه اینها اما به حزب و رهبری سیاسی محتاج است. و کمونیست های عراق متأسفانه از این رهبری محروم بودند.

دنیای عرب یکی از دوران های تاریخی خود بدنبال تشکیل دولت اسرائیل و خروج ناسیونالیسم عرب را میگذراند. مساله فلسطین در حال حل شدن است. کل معادلات سیاسی و اجتماعی در کشورهای عربی در حال تغییر است. حزبی که بخواهد در دنیای واقعی راهی باز کند نمیتواند به کل این فعل و انفعال بیتفاوت باشد، اجازه دهد که جریانات دیگر سیاسی و اجتماعی از جمله ارتجاع سیاه اسلامی به تنهایی و بدون رقیب سرنوشت آتی اعتراض مردم را رقم بزنند. متأسفانه حزب کمونیست کارگری عراق در این میان عملاً ساکت بود. کلاً حزب علی رغم اینکه خود تشکیل دهندگانش به روشنی نقطه ضعف خود در بخش عربی را دیده بودند، عملاً حزبی کردی باقی ماند و به اوضاع عمومی عراق و جریانات دخیل در آن توجه خاصی را نشان نداد.

از شبکه محافل تا حزب سیاسی، جمعبندی کلی

بطور خلاصه میتوان گفت که تشکیلاتهای موجود بدرجه زیادی بخصوص در در سطوح پائین و میانی در هم ادغام شدند، اما حزب کمونیست کارگری عراق فاقد رهبری نشسته، یعنی یک دفترسیاسی، بوده و از آنجا که گردهمائی کمیته مرکزی نیز عملاً مقدور نبوده عملاً فاقد رهبری سیاسی و تشکیلاتی بوده است. این چشم اسفندیار حرکت ما در عراق بوده است. این فقدان حضور رهبری بازتاب خود را در همه رگ و ریشه فعالیت ما نشان داده است. اشتیاق اولیه بتدریج میروید به دلسردی تبدیل گردد، این نه تنها دلسردی در صفوف تشکیلاتی بلکه در امید و آرزوئی بود و هست که مردم به این حزب بسته اند. رهبری حزب متأسفانه نه کانالهای حزبی را برای تشکیلات خود باز کرد و تعریف نمود و نه خود در این

کانالها ظاهر گشت، الگویی از اظهار وجود و فعالیت بعنوان رهبر جامعه را از خود نشان نداد و لذا بدنه تشکیلات را به همان قالب های محفلی گذشته واگذاراد.

شک نیست که مشکلات عینی مهمی سر راه فعالیت حزب کمونیست کارگری عراق وجود داشته است. برای مثال حزب کمونیست کارگری تنها جریانی در منطقه بوده است که محل درآمدی جز کمک مردم ندارد. همه نیروهای سیاسی در آنجا یا دارند از دولتی پول میگیرند و یا همچنین رسماً سرگردنه را به مردم گرفته اند و باج گیری میکنند. حدود امکانات حزب کمونیست کارگری عراق را اساساً حدود امکانات مردم زحمتکش کردستان عراق تشکیل میدهد که نباید تصور این حدود دشوار باشد. رهبری بلحاظ جغرافیائی پراکنده و بنیه بسیار ضعیف مالی عواملی هستند که هرکدام به تنهایی میتوانند یک حزب متعارف را بر زمین بزنند. اما ما قرار نبود یک حزب متعارف باشیم، ما همه این شرایط را میدانستیم، با علم به آنها حزب را تشکیل دادیم. ما هم مانند دیگر احزاب کمونیست در تاریخ در شرایط دشوار و تنگی فعالیت میکنیم و اگر قرار است کاری انجام دهیم اینها شرایط داده فعالیت ماست. بنابراین به این وضع تسلیم نمیشویم و حتماً آنرا تغییر خواهیم داد.

قبل از پرداختن به مولفه های این تغییر باید شخصیت دیگری را به این تصویر اضافه کرد و نقش آنرا مورد موشکافی قرار داد. این حزب کمونیست کارگری ایران است.

حزب کمونیست کارگری ایران بطور واقعی یکی از عوامل شکل دهنده حزب عراق و یکی از نیروهای دخیل در سرنوشت آن است. بنابراین باید به نقشی که این حزب در یکسال گذشته در ارتباط با رفقای عراقی ایفا کرده است نیز پرداخت.

ارتباط و دخالت حزب کمونیست کارگری ایران بعد از تشکیل حزب ما در عراق، به اعتقاد من دچار همان مشکلی شد که خود رفقای عراقی با آن درگیر بودند. کانال دخالت ما در رویدادهای عراق قبل از تشکیل حزب مطلقاً جنبه محفلی نداشته است. حزب ما همچون یک جریان سیاسی بالغ، علناً و به شیوه سیاسی در این ماجرا دخالت کرد و همه شواهد نشان میدهند که این دخالت ها تا آنجا موثر و کارساز بوده که به دید و بازدیدها و بحث های رفیقانه میان ما و رهبری جریانات عراق محدود نمانده، و اشکال کاملاً سیاسی و رسمی و علنی بخود گرفته است. بعد از تشکیل حزب اما رهبری حزب کمونیست کارگری ایران نیز با توجه به عوامل گوناگون کانال دخالت خود را به کانالهایی که اساساً محفلی و محدود و درگوشی هستند محدود ساخت. به این اعتبار رهبری حزب کمونیست کارگری ایران که میتواند بر این پروسه تاثیر بگذارد، نقش فعالی را ایفا نکرد. این وضع تنها با بازگشت به شیوه اصولی دخالت سیاسی یعنی ترکیب ارتباط نزدیک با دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق، با دخالت و اظهار نظر علنی و سیاسی ممکن است. حزب کمونیست کارگری ایران باید بکوشد که الگویی از دخالت موثر سیاسی را در این عرصه ارائه دهد.

آینده، اولویت ها

اگر یک سال بعد به حزب کمونیست کارگری عراق نگاه کنیم باید شاهد چه تغییراتی نسبت به امروز باشیم؟ چه تفاوتی

عمده ای باید صورت گرفته باشد؟ چهره حزب کمونیست کارگری عراق یکسال بعد میتواند و باید با چهره امروز آن تفاوت کاملاً مشهودی داشته باشد. مولفه های این تغییر را میتوان اینگونه برشمرد:

۱ - باید بتوانیم ببینیم که وضع حزب به لحاظ سازمانی بکلی تغییر کرده است. حزب کمونیست کارگری عراق به یک حزب سازمان یافته و منضبط تبدیل گردیده. از جمله، ارگانهای رهبری آن کاملاً شکل گرفته و به کار مشغول اند. شبکه ارتباطاتی ادامه کار آن شکل گرفته و ارتباط منظم مرکزیت را با بدنه تشکیلات حفظ میکنند. ارگانهای مرکزی: دبیرخانه، انتشارات، نشریه مرکزی کردی و عربی، و غیره سازمان یافته اند و کار روتین خود را آغاز کرده اند. کمیته خارج کشور فعالیت وسیع خود عملاً شروع کرده، ارگانهای مرکزی در خارج کشور را تدارک میکنند، ارتباط دفتر سیاسی با نیروهای مورد نظر در دنیای عرب را برقرار میکند، اعضای جدید به حزب جلب میکند و بویژه فعالین کمونیست و کارگری سایر کشورهای عرب را موضوع کار خود قرار میدهد و غیره. وضع مالی حزب سر و سامانی بخود گرفته، انتشار نشریات و ارگانهای حزبی بلحاظ مالی، فنی، تدارکاتی، تشکیلاتی و سیاسی تضمین شده اند. مرکزیت و بویژه دفتر سیاسی حزب سازمان یافته و کار روتین خود را انجام میدهد.

۲ - حزب کمونیست کارگری عراق از حزب اپوزیسیون و افشاگر ناسیونالسم کرد و عرب، به حزب سیاسی سازمانده انقلاب کارگری در عراق، حزب سرنگون کننده قدرت بورژوازی، به حزبی که خود را صاحب جامعه میدانند تبدیل شده است. چهره مارکسیستی حزب بشدت تقویت شده، حزب به جریانی بشدت دخالتگر و سازمانگر در همه وجوه مبارزه سیاسی و طبقاتی در عراق تبدیل گردیده. به حزبی ماگزیمالیست که انقلاب کارگری را برای همین امروز عراق میخواهد تبدیل گردیده است.

۳ - حزب کمونیست کارگری عراق نه تنها از حزبی اساساً کردستانی به حزبی عراقی تبدیل گردیده بلکه به حزبی که دنیای عرب را موضوع کار خود میدانند و در مسائل آن دخالت فعال میکند تغییر یافته است.

اگر اینها چهره آتی حزب ما در عراق را تصویر کند، آنگاه روشن است که چنین تغییری بدون حضور سیاسی، تشکیلاتی و پر قدرت یک رهبری سیاسی در راس حزب امکان پذیر نیست. سوال اصلی این است که آیا کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب مایل به ایفای این نقش هست؟ میگویم مایل زیرا شخصاً فکر میکنم اگر خواست انجام این کار وجود داشته باشد توان آن وجود دارد. مساله برسر ناتوانی نیست مساله بر سر توافق بر الگوها و اهدافی معین از فعالیت حزب است. مساله سیاسی است.

حزب "جنبشها":

در جستجوی سوسیال دموکراسی نوین

çzÅ•@.l ã±©>

تحرك جدیدی در میان طیف چپ به طور اعم و جناح چپ سوسیال دموکراسی بطور اخص در جریان است که می‌خواهد سوسیال دموکراسی را با آرایش چپ تر در جلد احزاب جدید و مستقل سازمان دهد. "چپ کارگری"، "احزاب جدید کارگری"، "حزب مستقل کارگری"، قالبها و عناوینی هستند که رگه های مختلف این چپ روی پروژه مشترک خود می‌گذارند. در آمریکای شمالی، فعالین این جریان مدتهاست کمپین حزب سازی شان را تحت همین عناوین راه انداخته اند. در کانادا تلاش ناراضیان حزب سوسیال دموکرات ان.دی.پی برای تشکیل حزب آلترناتیو دهسال پیش با شکست مواجه شد و امروز بعد از اعلان جنگ علنی این حزب علیه کارگران، تلاش مشابهی آغاز شده است که فعلاً در سطح کنفرانسها و سمینارها و مباحث نشریات چپ مطرح است. در آمریکا فعالیت مورد بحث مدتهاست شروع شده است که در سطح سازمانهای مختلف مدافع تشکیل حزب کارگری متشکل شده است. این فعالیت معمولاً توسط فعالین بعضی از گروههای تروتسکیست و اکتیویستهای چپ جنبش اتحادیه ای هدایت میشود و چپهای دانشگاهی هم فعلاً به عنوان مهمانان سخنران اندوخته نظریشان را در اختیار این حرکت می‌گذارند. بعضی از رهبران جنبش اتحادیه ای در صف اول این حرکت هستند. سطح فعالیت اجتماعی این جریان در آمریکا آنقدر هست که دو سال پیش توانست کنفرانس «لیبر نتز» در دیترویت را قرق کند و در حال حاضر مشغول جلب نظر رهبران جنبش اتحادیه ای و سازمان دادن زیر کمیته های فعال در اتحادیه ها و تشکلهای مربوط به جنبش اتحادیه ای است.

این تحرك محصول چه فاکتورهایی است؟ خصوصیات اصلی و مضمون و ماهیت طبقاتی این احزاب آلترناتیو چه ها هستند؟ این احزاب در مقابل چه چیزی جدیدند؟ از چه چیز مستقلند و به چه چیز وابسته اند؟ چقدر به رهایی کارگر مربوطند و در سیر محتمل آتی جنبش کارگری چه نقشی میتوانند ایفا کنند؟ اینها مهمترین سئوالاتی هستند که پاسخ فعال و صریح کمونیسم کارگری را میطلبند.

احزاب مستقل و جدید کارگری که عنوان تازه برای بازسازی سوسیال دموکراسی توسط جناح چپ آن است نیروی فعال خود را از میان طیفی از ناراضیان چپ احزاب سوسیال دموکرات، روشنفکران چپ دانشگاهی، اکتیویستهای جنبشهای متنوع اجتماعی، فعالین گروههای تروتسکیست، و اکتیویستهای جنبش اتحادیه ای که به وضع موجود یونیونیسم رسمی معترضند میگیرد. همه این نیروها علیرغم تفاوت در اهمیت سیاسی، جایگاه طبقاتی و انگیزه ها و محرکهایشان، تصویر عموماً مشابهی از مشخصات آنچه که قرار است متولد شود دارند. این مشخصات به قرار زیر است:

۱- ناسیونالیستند. برای اقتصاد مستقل و متکی به تکنولوژی پیشرفته در کشور خود فعالیت میکنند. کشور خود، صنایع و تجارت و تکنولوژی خود، کالا و مواد خام و منابع خود، و در نهایت تقویت بورژوازی خود در صحنه رقابت بین المللی و از این طریق اشتغال و رفاه کارگر خود کل دورنمای این جریان است. هر جایی هم که این جریان از انترناسیونالیسم حرف میزند مقصودش کش دادن همین پروژه ناسیونالیستی به کشورهای مختلف است.

۲- سوسیال-دموکرات اند. برای تحقق پروژه "سوسیالیسم دموکراتیک" فعالیت میکنند که در حقیقت همان سازماندهی دموکراتیک تر سرمایه داری دولتی است. قرار است در توزیع ثروت جامعه همه نیروها و جنبشهای اجتماعی نقش ایفاء کنند و بدین طریق سرمایه داری به صورت "سوسیالیستی" اداره شود. میگویند سوسیال دموکراسی رسمی از آرمانهای اولیه خود فاصله گرفته و احزاب سوسیال دموکرات و رهبرانش به این آرمانها خیانت کرده اند. میخواهند از طریق سازماندهی احزاب جدید و مستقل، سوسیال دموکراسی را به پایه های "سوسیالیستی" اش باز گردانند.

۳- پارلمانتاریست‌اند. ولی معتقدند باید سیاست انتخاباتی را با اتکاء به و ائتلاف با جنبشهای متنوع اجتماعی و بسیج توده ای تقویت کرد. باید سیاست پارلمانی را با سیاست فرا پارلمانی با هم پیش برد.

۴- رفرمیست‌اند. ولی پیش گرفتن تاکتیکهای رادیکال را برای تحقق افق رفرمیستی خود ضروری میدانند.

۵- طبقه کارگر را به عنوان یک نیروی اجتماعی و طبقاتی با آرمانها و اهداف طبقاتی مستقل خود به رسمیت نمیشناسند. ائتلاف وسیعی از نیروهای اجتماعی متنوع و جنبشهای متعلق به آنها را فاکتور مرکزی تحولات اجتماعی تلقی میکنند. طبقه کارگر در این ائتلاف توسط جنبش اتحادیه ای نمایندگی میشود و جنبش اتحادیه ای هم به عنوان جزئی از این ائتلاف وسیع و در همگامی با آرمانهای جنبشهای اجتماعی دیگر معنی پیدا میکند. همگامی ای که قرار است در نهایت اعتراض ریشه ای طبقه کارگر به جهان موجود را آنقدر رقیق کند تا از اصلاح طلبی جنبشهای طبقات دیگر جلو نزند.

زمینه های اجتماعی فعال شدن این گرایش

همراه بحران در کل سیستم سرمایه داری، جناح چپ آن، یعنی سوسیال دموکراسی، هم زمینه های اقتصادی تحقق الگوهای خود را از دست داده است. سوسیال دموکراسی برای عقب نماندن از الگوهای راست گاه بی پرده تر از احزاب و جریانات راست بورژوازی به معیشت مردم حمله میکند و مبانی الگوهای قدیمی خود را صاف و ساده کنار میگذارد. بحران سوسیال دموکراسی خلاء بزرگی در مقابل آن نیروها و جریاناتی که افقها و آمال خود را در آن جستجو میکردند بوجود آورده است. آن نیروهایی که زیرو رو کردن رادیکال نظام سرمایه داری امرشان نیست، تخیلی بودن و عدم امکان چنین تحولی را جار میزنند، تمام رویایشان سازماندهی "انسانی تر" همین نظام است و در عمل نمیتوانند پاسخ خود را در سوسیال دموکراسی رسمی سراغ بگیرند میخواهند این خلاء را با احزاب جدید و مستقل کارگری پر میکنند.

فعال شدن جنبشهای متنوع اجتماعی زمینه دیگری است که گرایش حزب سازی با اتکاء به جنبشها را فعال کرده است. (لازم به ذکر است که در اینجا جنبش اجتماعی به همان معنایی بکار برده میشود که مورد نظر فعالین خود این جریان است: هر حرکت اعتراضی، مستقل از قدرت و وسعت اجتماعی اش، که برای تحقق اهداف و منافع گروه معینی از مردم شکل میگیرد.) واقعیت اینست که سرمایه در بحران زندگی انسانها را در تمام وجوهش مورد حمله قرار میدهد و جنبشهای اجتماعی مختلف هم بازتاب سیاسی این تعرض در میان گروههای اجتماعی مختلف برای دفاع از منافع آن گروه است. راه اندازی جنگهایی با تلفات صدها هزار نفره جنبش ضد جنگ را فعال میکند. آلوده سازی و تخریب محیط زیست که از نقطه نظر سرمایه قبل از هر چیز منبع تولید و سودآوری است تا شرایط طبیعی زیست انسانها، طرفداران محیط زیست را فعال میکند، و غیره. تاثیر بلافاصله تعرض سرمایه به دستاوردهای بشریت و طبقه کارگر متوجه آسیب پذیرترین اقشار طبقه کارگر مثلاً کارگران سیاه، مهاجر و زن میشود. این شرایط مساعدی بوجود میآورد که جنبشهای غیر کارگری اعتراضات بخشهای مختلف کارگران را با هویتهای نژادی، ملی و جنسی و با جنبشهای مختلف اجتماعی تداعی کنند: جنبش گی ها و لژیون ها، جنبش فمینیستی و غیره. حزب جدید مستقل کارگری، در سطح کلی میخواهد محل تلاقی کل جنبشهای اعتراضی باشد. افقها و آرمانهای این جنبشها را در یک افق مشترک تلفیق کند و نیروهای فعال این جنبشها را هم پایه اجتماعی و انتخاباتی حزب جدید سازد.

احزاب جدید و مستقل کارگری و طبقه کارگر

برای احزاب جدید کارگری، طبقه کارگر همان وزنی را دارد که نیروها و اقشار دیگر اجتماعی. جنبش طبقه کارگر هم جنبشی است در کنار سایر جنبشها. طبقه کارگر نه با آمال و افقهای متفاوت از طبقات دیگر، نه با انتقاد ریشه ای اش به نظام موجود، نه با نقش طبقاتی رهاییبخش اش برای کل جامعه بلکه با مطالبات اصلاحی اش در درون همین نظام معنی پیدا میکند. کارگر باید در کنار جنبشهای دیگر قرار گیرد، از مطالبات آن جنبشها دفاع کند، مطالبات خود را به سطح مطالبات آنها تنزل دهد، در کل به رفرم راضی شود و تازه آنگاه

میتواند به عنوان عضوی برابر با سایر جنبشها در حزب جنبشها عرض اندام کند. به همین دلیل کارگر برای این احزاب فقط در قامت جنبش اتحادیه ای و به عنوان زائده ای از ائتلاف جنبشها و در بهترین حالت عضوی برابر از این ائتلاف معنی دارد. (در حاشیه باید گفت که به موازات تحرک احزاب جدید کارگری، یونیونیزم هم تحرک تقریباً مشابهی را تحت عنوان "سوسیال-یونیونیزم" از سر میگذراند که باز سازی جنبش اتحادیه ای با اتکاء به جنبشهای اجتماعی غیر کارگری یکی از وجوه آن است. پرداختن به "سوسیال-یونیونیزم" خود نیازمند نوشته ای مستقل است.) جریان حزب جنبشها طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی اش را به کارگران با هویتهای غیرطبقاتی و اعتراضات کارگران متعلق به هویتهای مختلف ملی و نژادی و جنسی و غیره تقسیم میکند و آنگاه به این اعتراضات به عنوان جنبشهای متنوع اجتماعی مراجعه میکند. ضمناً جنبش کارگری در کل افق و برنامه و فعالیت سیاسی آتی این احزاب نقش دوگانه دارد: از یکطرف نیروی توده ای کارگر منبع عظیمی از رای سیاسی است که پاسخگوی وجه پارلمانناریستی فعالیت سیاسی است. و از طرف دیگر فعالین جنبش اتحادیه ای که از سوسیال دموکراسی و احزاب ناراضی اند و تجارب زیادی در کمپینهای تبلیغاتی برای احزاب سوسیال دموکرات اندوخته اند فعالین آتی کمپین های تبلیغاتی این احزاب خواهند بود.

تصویر نمونه:

حزب کارگر برزیل

تصویر آتی احزاب مستقل و جدید کارگری را میتوان در سیمای کنونی احزاب سبز کشورهای اروپایی سراغ گرفت که نمونه آلمانی اش در اوایل دهه هشتاد به عنوان صدای پارلمانی جنبشهای اجتماعی و مخصوصاً جنبش ضد سلاح اتمی متولد شد.

اما خود فعالین این احزاب از نمونه حزب کارگر برزیل به عنوان نمونه فعال و موفق حزب مورد نظرشان یاد میکنند. حزبی که میخواهد بخشهای هر چه وسیعتری از اقشار و طبقات اجتماعی برزیل را برای بازسازی سرمایه داری به نفع کل اهالی بسیج کند. میخواهد بورژوازی برزیل را به تجدید توزیع عادلانه تر ثروت اجتماعی وادار کند. که رهبرش «لولا» در پیشگاه سلاطین مالی نیویورک حاضر میشود و برای رفع نگرانشان، از اقدامات آتی حزیش برای امکانپذیر کردن سرمایه گذاری مولد حرف میزند. که مخالف خصوصی کردن نیست اما نگران واگذاری کمپانیهای دولتی به بهای ارزان است. که دولت دموکراتیک مردمی اش "کوته بین" نیست و میخواهد هم خارج از نهادهای سیاسی نظام موجود و هم داخل این نهادها فعالیت کند. که اساساً علیه انحصارهاست و نه سرمایه داری. که میخواهد "سوسیالیسمش" را از طریق اتحاد تشکلهای دانشجویی و احزاب مردمی، جنبشهای زنان و بومیان و سیاهان و جنبش اتحادیه ای و کسبه خرد و متوسط مستقر کند. که طرفدار کار مزدی در خدمت کسبه متوسط و نه انحصار هاست. و این گوشه هایی از سوسیالیسم دموکراتیک مورد نظر حزب نمونه برزیل است، همان نمونه ای است که فعالین تروتسکیست "حزب جنبشها" از آن با شور و شغف تمام به عنوان "تجربه هیجان انگیز سوسیالیسم دموکراتیک" نام میبرند.

توجیهات نظری

خارج کردن طبقات اجتماعی و مبارزه طبقاتی از تحلیل و جایگزین کردن آن با هویتهای غیرطبقاتی و جنبشهای اقشار مختلف اجتماعی مشغله قدیمی منتقدین دانشگاهی مارکس است. بیش از هفتاد سال است که حول همین محور انتقادی مکاتب رنگارنگ شکل گرفته که همه با نقطه عزیمتهای متفاوت به یک نقطه میرسند: مبارزه طبقاتی بطور اعم و طبقه کارگر بطور اخص نقش اصلی در رهایی اجتماعی ندارد و این نقش به نیروها و جنبشهای دیگر اجتماعی منتقل شده است. هر دوره ای هم که جنبشهای اجتماعی حضور فعالتر پیدا کرده اند این گرایش نظری فعالتر به جلوی صحنه آمده است. در دوره حاضر، هم به دلیل فروپاشی "سوسیالیسم اردوگاهی" و هم به دلیل فعال شدن جنبشهای اجتماعی غیر کارگری زمینه مساعدی فراهم شده است تا این گرایش در بورس قرار گیرد آنچنانکه امروز دیگر هر صاحب نظر و قلم بدست چپ اول باید یکبار قسم بخورد که از باصطلاح "تقلیل گرایی طبقاتی" دست برداشته است تا در محافل چپ گوش شنوا پیدا کند. تا

به عنوان مارکسیست از دگم رها شده و یا صاحب‌نظر غیر متعصب جایی در میان اهل نظر پیدا کند. طبقه کارگر وزن اجتماعی خود و به همراه آن نقش و موقعیت رهاییبخش اش را از دست داده است. طبقه کارگر از نقش تاریخی خود منفک و به زائده جنبشهای اجتماعی تبدیل شده است. این محل تلاقی نظری تمام رگه های این طیف است. این نگرش از هر گوشه ای به جهان و تحولات اجتماعی نگاه میکند اول جنبشهای اجتماعی غیر کارگری را میبیند و آنجا هم که طبقه کارگر مطرح است فقط با تجزیه آن به اقشار مختلف اش و اعتراض آن اقشار قابل فهم است: کارگر زن، کارگر سیاه، کارگر اسپانیایی و آسیایی و غیره.

بزعم مفسرین تاریخی این جریان، نقص تاریخی جنبشهای رهایی اجتماعی هم در همین است که در هر دوره ای یک عنصر از "جنبش همه با هم" در صحنه حاضر نبوده است. مثلاً در مقاله "آینده چپ آمریکا" نوشته پل برمن تاریخ آمریکا به سه دوره تقسیم میشود: نیمه دوم قرن نوزدهم که در آن جنبش اتحادیه ای فعال است. چند دهه اوایل قرن بیستم که دوره تشکیل و فعال بودن احزاب سوسیالیست و کمونیست و کلاً چپ است و دهه شصت قرن حاضر که در آن جنبش برای حقوق مدنی فعال است. در هر کدام از این دوره ها عناصر فعال در دوره های دیگر غایب است. دوره اول احزاب چپ و جنبشهای مدنی ندارد. در دوره دوم عنصر جنبش اتحادیه ای و جنبش برای حقوق مدنی غایب است و در دوره سوم هم جنبش اتحادیه ای و احزاب چپ ضعیفند. این نحوه نگاه به تاریخ، خطاب به طرفداران جنبش همه باهم درس معینی دارد: آینده چپ در گرو همه باهمی جنبشهای متنوع اجتماعی است. چپ طرفدار "حزب جنبشها" هم مشغول پیاده کردن همین درس پوپولیستی از تاریخ است.

این بیزاری از طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی گاه به استنتاجات خنده داری هم منجر میشود از جمله اینکه "مسئله مرکزی انقلاب در آمریکای شمالی مسئله گی ها و لژیون هاست". و یا جامعه آمریکا نسبت به سایر جوامع پیشرفته صنعتی به تحول انقلابی نزدیکتر است چون جنبش فمینیستی قدرتمندتری دارد.

این تلاشها و توجیهات نظری نه ناشی از ایرادات متدولوژیک متفکرین چپ است و نه ناشی از نقائص تئوری مارکس. جنبشهای واقعی تئوریزه کننده های خود را پیدا میکنند که خود این تئوریه ها هم جزئی جدایی ناپذیر از همان جنبشها هستند.

آینده چپ «همه با هم» ممکن است در گرو این باشد که همه جنبشها در خدمت هم باشند و بدین ترتیب گوشه ای از نظام سرمایه داری را اصلاح کنند ولی آینده جنبش کمونیسم کارگری در گرو چیزی کاملاً متفاوت است. ما هر قدر بیشتر و عمیقتر و شفافتر تفاوتمان را با جنبشهای دیگر نشان دهیم، همانقدر بیشتر به تحقق آرمان رهایی انسان نزدیکتر شده ایم. هر قدر خرد بودن منافع جنبشهای دیگر را بیشتر آشکار کنیم همانقدر از جا خوش کردن آن جنبشها در قلب انسانهایی که به رهایی واقعی انسان می اندیشند بیشتر جلوگیری کرده ایم. و هر قدر صریحتر نشان دهیم که انتقاد گرایش کمونیسم کارگری به جهان ریشه ای تر و جامعتر است همانقدر بیشتر شرایط ذهنی را آماده تر کرده ایم تا قربانیان این نظام تمام آمال و افق خود را به اصلاح گوشه ای از وضع موجود محدود نکنند و به نیروی گرایش ما یعنی گرایش زیر و رو کننده رادیکال این نظام تبدیل شوند.

ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

بخش سوم: انترناسیونالیسم و مساله ملی

۱

در بخشهای قبل به این نکته تاکید کردیم که مقولات و فرمولبندی هایی که سنتا در برنامه های کمونیستی در قبال ملت و مساله ملی بکار رفته اند، نه فقط جوابگوی مساله نیستند بلکه بطور جدی گمراه کننده و توهم آفرین اند. "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" نه فقط یک اصل قابل تعمیم کمونیستی نیست، نه فقط لزوما آزادیخواهانه نیست، بلکه به معنی دقیق کلمه خرافی و غیر قابل فهم است. مقوله محوری در این فرمول، یعنی مقوله ملت، از اساس دلبخواهی است، ایدئولوژیک و اساطیری است. شرط شفافیت موضع کمونیستی در قبال ملل و مساله ملی، در درجه اول اینست که خود را از این فرمول خلاص کنیم.

در سطح نظری مشکل اساسی این فرمول اینست که اولاً، ملت را بعنوان یک مقوله معتبر و عینی مفروض میگیرد. هویت ملی را یک مشخصه ابژکتیو مردم فرض میکند. ثانیاً، مساله را بصورت ضرورت برسمیت شناسی یا اعاده حقوق علی الظاهر طبیعی و ذاتی این موجود (ملت) تبیین میکند. "حق ملل در تعیین سرنوشت" به این ترتیب به نادرست به سطح یک پرنسپ انسانی و آزادیخواهانه غیر قابل انکار و جهانشمول ارتقاء پیدا میکند. تلقی اولیه هر کمونیستی که با این فرمول بار آمده باشد اینست که حق ملل در تعیین سرنوشت، یعنی تشکیل دولتهای مستقل توسط "ملل" مختلف، اصلی است معتبر نظیر برابری زن و مرد، آزادی بیان و تشکل و اعتصاب یا حق طلاق. این یک سوء تعبیر بنیادی است که گواه پیشروی عقیدتی مهمی برای ناسیونالیسم است. در سطح عملی، اشکال این فرمول اینست که اولاً، علیرغم همه جد و جهدها تاکنون تعریف قابل استفاده ای از ملت بدست داده نشده است تا بتوان صاحبان این "حق" را در دوره های مختلف جامعه معاصر بازشناخت و ثانیاً، هیچیک از جریانات و مکاتب مدافع این فرمول، چه سوسیالیست و چه ناسیونالیست، تاکنون حاضر نشده است این بحث را تا نتیجه عملی منطقی اش امتداد بدهد و از دولت دار شدن همه ملل، با همان تعریفی که خود از ملت بدست میدهد، دفاع کند. ادبیات مدافعان فرمول حق ملل در تعیین سرنوشت مشحون از تبصره ها و ملاحظات است که به بهانه های مختلف "ملل" متعدد را از دایره شمول این "حق" بیرون میگذارد.

برنامه کمونیستی در قبال مساله ملی باید از اسارت این تبیین ناسیونالیستی رها بشود و مستقیم و بدون گیج زدن و ابهام تراشی سراغ معضل، آنطور که واقعا هست، برود. برنامه کمونیستی قبل از هرچیز باید صورت مساله را درست طرح کند. باید روشن باشد که چرا به مقوله ملت و ملی گرایی و مساله ملی میپردازد و به چه چیز میخواهد پاسخ بدهد. برنامه باید در تبیین خود به مقولات و مفاهیمی متکی باشد که واقعی و قابل تعریف باشند، مابازاء قابل تشخیصی در جهان مادی داشته باشند. برنامه باید روشن کند که استنتاجاتش در قبال مساله مورد بحث تا چه حد اصولی و جهان شمول و تا چه حد سیاسی و مشروط به زمان و مکان و شرایط معین است.

از اصول تا استراتژی

بخش اعظم بحث ملت و مساله ملی در ادبیات کمونیستی مخلوط در هم جوشی از اصول عقیدتی از یکسو و ملاحظات تاکتیکی و استراتژیکی از سوی دیگر است. اینها در آثار مختلف لزوماً با دقت از هم تفکیک نشده اند. اما این تفکیک حیاتی است. باید روشن کرد که از میان احکام مختلف مارکسیستی در قبال ملت و ناسیونالیسم و مساله ملی و حق جدایی و غیره، احکامی که گاه بروشنی در تناقض صوری با یکدیگر قرار دارند، کدام مبین اصول غیر قابل نقض کمونیستی و پرولتری و کدام انعکاسی از مصالح تاکتیکی و مبارزاتی دوره ای جنبش است؟

برای مارکسیسم و کمونیسم کارگری در برخورد با کل پروبلماتیک ملت و مساله ملی، چند اصل عقیدتی بنیادی وجود دارد که جهانشمول و غیر قابل نقض است و از زمان و مکان و دوره تاریخی و مرحله تکاملی جامعه و جنبش طبقاتی کاملاً مستقل است. اینها عبارتند از:

۱- کارگران میهن ندارند. ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم کارگری در تضادی آشکار و مطلق با هم قرار دارند، غیر قابل تلفیق و سازش با یکدیگرند. ناسیونالیسم یک ایدئولوژی بورژوایی است که مانع خودآگاهی طبقاتی و انترناسیونالیستی طبقه کارگر است.

۲- کمونیسم برای از میان بردن مرزهای ملی و لغو هویت‌های ملی تلاش میکند. جامعه کمونیستی جامعه ای فاقد تفکیک ملی و کشوری انسانهاست.

۳- ستم ملی، تبعیض بر مبنای انتساب انسانها به ملیتهای مختلف، یکی از جلوه ها و اشکال مهم نابرابری انسانها در جامعه طبقاتی است و باید برچیده شود. محو ستم ملی و تضمین برابری همه انسانها مستقل از تعلقات ملی یک هدف مستقیم جنبش کمونیستی طبقه کارگر است.

بدیهی است که همه این اصول باید موکداً در برنامه کمونیستی قید شوند. اینها اساس موضع کمونیسم در قبال ملت و ملی گرای و ستم ملی را تشکیل میدهند.

در همان نظر اول روشن است که حکم حق جدایی، یا به اصطلاح حق ملل در تعیین سرنوشت، برای کمونیسم در ردیف این احکام بنیادی نیست. و نه فقط این، بلکه این اصول را نفی میکند. اینجا صحبت بر سر ایجاد یک مرزبندی ملی و یک تفکیک کشوری جدید است، مرزبندی و تفکیکی که کمونیسم و انترناسیونالیسم کارگری بعنوان یک اصل بنیادی خواهان امحاء همه جانبه آن است. با این وصف چرا کمونیستها از برسمیت شناسی حق جدایی و گاه حتی از مطلوبیت سیاسی آن در این یا آن شرایط خاص سخن میگویند؟ این موضع چگونه با آن اصول وفق داده میشود؟

پاسخ اینست که حق جدایی برای کمونیستها نه یک اصل نظری، بلکه یک ابزار در قلمرو سیاست است. برسمیت شناسی حق جدایی ملل، که شرایط و محدودیتهای آن را در دیدگاه مارکسیستی پائین تر بحث خواهیم کرد، از اصول ناشی نمیشود، بلکه حاصل اجبارهای قلمرو سیاست است، این یکی از اهرم های عملی برای پیشبرد استراتژی انقلاب کارگری در اوضاع و احوال مشخص سرمایه داری معاصر است.

تازه حتی در قلمرو عمل و مبارزه سیاسی نیز بلافاصله و بی مقدمه به مقوله حق تعیین سرنوشت نمی‌رسیم. یک اصل عملی و تاکتیکی مارکسیسم در جهانی که فی الحال به کشورها و ملتها تقسیم شده است، ترجیح دادن قالب های کشوری بزرگتر به کوچکتر و مخالفت با خرد شدن و تجزیه قالبهای کشوری بزرگ به آحاد کوچکتر، اعم از قومی و غیر قومی، است. بعبارت دیگر

«حق جدایی» در خود قلمرو تاکتیک نیز با اصول عام تر و اساسی تری در تقابل قرار میگیرد. همه اینها به این معنی است که حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، یا به معنی دقیقتر حق جدایی ملل و تشکیل کشورهای مستقل، نه منتج از اصول مارکسیستی و به طریق اولی نه جزیی از این اصول، بلکه ماهیتا استثنائی بر این اصول است، حاصل شرایط کنکرت سیاسی و اجتماعی ای است که کمونیستها را به عقب نشینی از اصول نظری و موازین سیاسی عام خود ناگزیر میکند. رد مساله حق تعیین سرنوشت بعنوان یک اصل کمونیستی از یکسو و قبول مشروط آن بعنوان یک اجبار تاکتیکی تحت شرایط معین، این بنظر من نقطه عزیمت یک موضع اصولی کمونیستی است. بحث جایگاه حق تعیین سرنوشت در نگرش و برنامه مارکسیستی بنابراین باید، برخلاف نگرش رایج که این را یک اصل اثباتی مارکسیسم قلمداد میکند، اتفاقا روی این نکته متمرکز شود که شرایط و محدودیتها و موقعیتهای استثنایی که دفاع از این حق و گاه حتی توصیه آن را ایجاب میکند، کدامند.

جدا از رگه هایی که بعدها در بین الملل دوم و بویژه در قبال جنگ اول، ناسیونالیسم را در بنیادهای سوسیالیسم خویش وارد کردند، و یا کمونیسم روسی پس از استالین که ملت ها و خلقها را در کنار طبقات به پرسوناژهای معتبر و قائم به ذاتی در روند تاریخ ارتقاء داد، کل سنت مارکسیستی در قبال مساله ملی به مساله برسمیت شناسی حق تعیین سرنوشت نه بعنوان یک اصل نظری، بلکه یک روش سیاسی در استراتژی عملی جنبش سوسیالیستی نگاه میکند. علیرغم همه سایه روشنها و حتی ناروشنی ها و ابهاماتی که در شیوه برخورد خود مارکس یا لنین میتوان سراغ کرد، این مساله در برخورد هیچیک قابل تردید نیست که تضاد آشتی ناپذیر ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم یک اصل عقیدتی است، حال آنکه برسمیت شناسی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش خشتی در استراتژی عملی جنبش است.

فرمول ما از نظر متد کاملا در این سنت قرار دارد، اما کاربست عملی و دامنه شمولی محدود تر از آنی دارد که چه مارکس و چه لنین در دوران خود مد نظر داشتند. به این دلیل که اولاً، چهره ملی جهان و جایگاه ملت و ملت سازی در دوران مارکس با دوران لنین و هریک با دوران ما به شدت متفاوت است. ثانياً، موقعیت ناسیونالیسم و جایگاهش در پروسه تاریخی در هر دوره به شدت متفاوت است، ثالثاً، رابطه متقابل سوسیالیسم و ناسیونالیسم، تناسب قوای آنها و نوع تلاقی شان با هم در صحنه اجتماعی امروز به شدت متفاوت است و الزامات تاکتیکی امروز ما تفاوتهای جدی ای با هر دو دوره قبل دارد و بالاخره رابعا، بنظر من به لطف متاخر بودن مان، ما این امکان را داریم که مقولات و تبیینهایی را به بحث اضافه کنیم که به موضع کمونیستی دقت و ظرافت بیشتری میبخشد و شاید برخی ابهامات را رفع میکند. بطور مشخص روشی که ما دامنه این شمول این فرمول را تعریف میکنیم با روش مارکس و لنین هر دو تفاوت میکند.

زاویه تاریخی

مارکس در ابتدای عصر ناسیونالیسم زندگی میکرد. اما این، ناسیونالیسم امروز و یا ناسیونالیسم دوران لنین نبود. بستر اصلی ناسیونالیسم در این دوره نه فقط قومی نبود، بلکه ادغام اقوام متعدد در چهارچوبهای ملی واحد مضمون آن را تشکیل میداد. روند ملت سازی و کشور سازی دوران مارکس نه روند کشور دار شدن همه ملل یا اقوام، بلکه شکل گیری اقتصادهای ملی کاپیتالیستی قابل دوام در اروپا و در هم ریختن نظم کهنه بود. بعضا اسنادی وجود دارد که در آنها مارکس و انگلس "اصل ملیت" و یا عبارتی که بعدها رواج یافت، "حق تعیین سرنوشت"، را حق "همه ملل" دانسته اند. اما موضع برجسته تر و شاخص تر مارکس و انگلس تفکیک "ملت" از "ملیت" و ملل «تاریخی» از ملل «غیر تاریخی» است، یعنی مللی که به حکم شرایط عینی در پروسه عروج پی در پی جوامع صنعتی سرمایه داری شانس واقعی ایجاد کشور خویش را دارند. شمول موضع مارکس و

انگلس در واقعیت امر بسیار محدود تر از "همه ملل" است. صحبت بر سر روند عینی شکل گیری و قوام گرفتن ساختارهای ملی-کشوری قابل دوام کاپیتالیستی در اروپاست و نه حق همه ترکیبهای ملی و قومی جهان به ایجاد کشور خویش. مارکس و انگلس تعلقات ملی- قومی را بعنوان مبنای تشکیل کشورهای مستقل صریحا رد میکنند. در موارد معدودی که مارکس مشخصا به حمایت از استقلال ملل کوچک تر و فرعی تر و «غیر تاریخی» نظیر ایرلند و لهستان برخاسته است، خاصیت سیاسی این موضعگیری برای پیشرفت جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر صریحا روشن بوده است. استقلال لهستان به ارتجاع تزاری ضربه میزند و استقلال ایرلند زمینداری بزرگ بریتانیا را در حلقه ضعیفش میکوبد و نیز یک عامل تاریخی نفاق بین طبقه کارگر در انگلستان و آمریکا را از میان میبرد.

دوران لنین دوران دیگری است. وقتی لنین از حق جدایی ملل سخن میگوید، اساسا ملتهای تحت ستم در امپراطوری تزاری و مستعمرات و کشورهای تحت سلطه امپریالیسم جلوی چشمش میایند. توجه لنین به نقش مثبت مبارزات ضد استعماری ملل کوچک در مستعمرات در ضربه زدن به قدرت بورژوازی جهانی است. اینجا هم به معنایی دیگر با یک روند ابژکتیو ملت سازی بر متن یک نظم کهنه و ارتجاعی، در راستای تحول مناسبات اقتصادی و رشد سرمایه داری در مقیاس جهانی، روبرو هستیم. با نوعی ناسیونالیسم روبروئیم که نه صرفا در برابر پرولتاریا و جنبش کارگری، بلکه همچنین در برابر استعمار، ارتجاع سیاسی و فئودالیسم معنی پیدا میکند. توجه لنین به توان سیاسی این جریان و نوع و نحوه تلاقی و تقابل آن با جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است. مساله حق تعیین سرنوشت برای لنین در این چهارچوب سیاسی معنی پیدا میکند. لنین هم دامنه شمول این حق را محدود میکند. فرمول حق تعیین سرنوشت در روایت لنین از فرمول مارکس و انگلس عام تر است، اما از نظر عملی با تفکیکی که میان «حق جدایی» و «به صلاح بودن جدایی» قائل میشود، عملا حمایت جنبش کمونیستی از جدایی ملتها را به موارد معدودی محدود میکند. تشخیص مطلوبیت جدایی و یا توصیه و عدم توصیه به جدایی در فرمولبندی لنین کاملا به تحلیل شرایط مشخص موکول میشود.

دوران ما دوران کاملا متفاوتی است. تا قبل از فروپاشی بلوک شرق هیچ روند فراگیر و یا تعیین کننده ملت سازی در سطح جهانی و یا در مقیاس منطقه ای در جریان نبود. موارد پراکنده ای که وجود داشت، حداکثر میتوانست آرایش ملی جهان معاصر را در جزئیات کم اهمیتی تعدیل کند. از این مهمتر، حرکتهای ملی فاقد محتوای اقتصادی ویژه ای بودند. تحولات مورد نظر جنبشهای ملی اساسا سیاسی و فرهنگی بودند. منشاء این جنبشها نه تحولات اقتصاد سیاسی جهانی، نظیر دوران مارکس و لنین، بلکه اساسا ستم ملی و فرهنگی و یا تخاصمات ناسیونالیستی بر سر قدرت بوده است. اقتصاد سیاسی جهان و قطب بندی های اقتصادی و سیاسی آن از این کشمکشها کوچکترین تاثیری نمیپذیرد. آنچه اساسا در این دوره در قلمرو بحث حق تعیین سرنوشت وجود دارد، تعدادی مساله حل نشده ملی است، مانند مساله فلسطین، مساله کرد، مساله ایرلند و غیره که بدرجات مختلف مانع سیر متعارف اقتصاد کاپیتالیستی در منطقه خویش هستند و یا به عامل بی ثباتی و تنش سیاسی در مقیاس منطقه ای و جهانی تبدیل شده اند. این مسائل بعضا به صحنه هایی از یک جدال وسیعتر میان غرب و شرق تبدیل شده بودند و به این اعتبار محتوایی غامض تر از موارد متعارف کشمکش ملی یافته اند.

سقوط بلوک شرق به معنای جدیدی یک روند ملت سازی را آغاز میکند، که حتی از نظر اقتصادی هم محتوایی تعیین کننده دارد. سرمایه داری بازار در بخش عظیمی از جهان صنعتی و نیمه صنعتی، در متن گسیختگی کلیه ساختار های سیاسی نظام پیشین و نبود یک قالب ایدئولوژیکی پذیرفته شده برای حاکمیت، میروید جای مدل به بن بست رسیده سرمایه داری دولتی را بگیرد. نوعی از ناسیونالیسم، اساسا ناسیونالیسم قومی، بعنوان ماتریالی برای بنا کردن شالوده ایدئولوژیکی حکومت و کسب مشروعیت سیاسی برای دولتهای بورژوازی جدید در تکه پاره های امپراطوری مضمحل شده به جلوی صحنه رانده میشود. هر روز

مساله ملی جدیدی ساخته میشود. بحث حق تعیین سرنوشت وسیعا به بالای دستور رانده میشود. جالب اینجاست همان روندی که مسائل ملی جدید را به میان میکشد، حل مسائل ملی قدیم را محتمل تر میکند.

این شرایط زمین تا آسمان با دوره های دیگر فرق دارد. کل مساله بر متن یک واپسگرایی عظیم اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جریان دارد. ناسیونالیسم قومی در منحنی ترین و فاسد ترین اشکال آن پرچمدار مساله ملی است. برخلاف دوران مارکس و لنین، ملت سازی امروز و هویت های ملی در حال حدادی شدن، ربطی به جلو رفتن مادی تاریخ در هیچ جهت مثبتی ندارند. نوک تیز این ناسیونالیسم مستقیما علیه کارگر و کمونیسم و حتی رفوم و لیبرالیسم است. تکرار ساده فرمول لنین در قبال استقلال مستعمرات و فرمول مارکس در قبال ملت سازی بورژوایی قرن نوزدهم جواب مسائل امروز نیست. کمونیست و کارگر امروز باید جواب مساله ملی امروز را، آنطور که هست، بدهد. در این تلاش بنظر من میتوان به تبیینی رسید که به دوره های گذشته نیز قابل تعمیم باشد و جوهر انقلابی و منسجم برخورد مارکس و لنین را نیز با شفافیت بیشتری نشان بدهد.

از ملت تا "مساله ملی"

نفس وجود ملت، یا فرض وجود یک ملت، مبنای هیچ حق حاکمیتی نیست. اینکه هر ملتی، با هر تعریفی، حق دارد کشور "خویش" را تشکیل بدهد، نه مبنای علمی دارد، نه حقوقی و نه تاریخی. مارکس و لنین نه فقط از نظر عملی چنین تصویری از مساله نداشتند، بلکه این را فرض میگرفتند که در جهان واقعی و در متن پیوندهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی میان اقوام و ملیتهای مختلف، "همه ملل"، در جستجوی ایجاد کشور خویش نخواهند بود و جهان هیچگاه به سببی پر از کشورهای ریز و درشت به تعداد ملل موجود، چه واقعی و چه مجازی، تبدیل نخواهد شد. و همین اطمینان خاطر عملی، بعضا در عدم سختگیری علمی آنها در تعیین دقیق تر ملاکها و دایره شمول "حق ملل"، یا در عدم ورود جدی تر آنها به نقد حقوقی مقوله ملت، سهم داشته است.

وجود ستم ملی هم فی نفسه مبنایی برای برسمیت شناسی حق جدایی و تشکیل کشور مستقل نیست. پاسخ کمونیستی به وجود ستم ملی، مبارزه برای رفع ستم ملی است. این روشی است که جنبش طبقه کارگر و کل حرکت برابری طلبانه در ۹۹ در صد جوامع موجود در قبال ستمی که بر ملیتهای اقلیت میرود در پیش گرفته اند. پاسخ نهایی کمونیسم نیز پایان دادن همیشگی به ستم ملی از طریق از میان بردن سرمایه داری، استثمار و تقسیم طبقاتی بطور کلی است.

برسمیت شناسی حق تعیین سرنوشت، یا حق جدایی، اهرم سیاسی و شعار تاکتیکی ای در قبال وجود ملتها و تعلقات و توهومات ملی و یا حتی وجود ستم ملی نیست. ابزاری است برای پاسخگویی به «مساله ملی». وجود ملت و ستم ملی بخودی خود معادل وجود یک «مساله ملی» نیست. این یک مقوله اساسی در بحث ماست. بدون هویت ملی طبعا مساله ملی نمیتواند وجود داشته باشد. همینطور بدون ستم ملی، یا تصور وجود ستم ملی، و یا لاقابل رقابت ملی، مساله ملی وجود خارجی نخواهد داشت. اینها شرط لازم پیدایش مساله ملی در جامعه است، اما شرط کافی آن نیست. وقتی میتوانیم از وجود مساله ملی حرف بزنیم که این هویت های ملی متقابل و کشمکشها و رقابتهای و خصومتها به درجه ای از غلظت و شدت رسیده باشند، از پیشینه و تاریخی برخوردار شده باشند و حساسیتی را در کل جامعه بر انگیزخته باشند که آنرا در زمره مسائل محوری جامعه قرار داده باشد. مساله ای که از نظر توده وسیع مردم و از نظر حیات اقتصادی و سیاسی جامعه پاسخ میطلبد. برسمیت شناسی حق جدایی یکی از روشهای درمانی، یک جراحی اجتماعی، است که در چنین شرایطی در دسترس طبقه کارگر است. اما بدوا باید مساله ای بوجود

آمده باشد تا چنین راه حلی اساساً موضوعیت پیدا کرده باشد. باید دردی وجود داشته باشد تا چنین درمانی را، که به شهادت تاریخ صد و پنجاه سال گذشته در اکثر اوقات برای کمونیستها "قابل توصیه" نیست، در لیست امکانات قرار بدهد.

وقتی دقیق تر نگاه میکنیم میبینیم مارکس و لنین هم تا آنجا که به حق جدایی مربوط میشود در واقع نه کل تنوع ملی یا موارد بیشمار ستم ملی، بلکه «مسائل ملی» مفتوح در جهان معاصر خویش را در نظر داشته اند. فرمولبندی های آنها را نیز باید در همین متن فهمید و قضاوت کرد.

برنامه کمونیستی سند تحبیب ملل نیست. قرار نیست طبقه کارگر برای تقسیم هر کشور به جمهوری های مستقل هر ملیت بپایزد. از نظر طبقه کارگر هر شکایت و اعتراضی از ستمگری ملی فوراً با رفتارندم جدایی پاسخ نمیگیرد، پیروزی کارگری، جشن ناسیونالیسم نیست. طبقه کارگر و برنامه کمونیستی موظف است به ستم ملی خاتمه دهد و برای آن مسائل ملی ای که به مسائل واقعی در زندگی توده مردم بدل شده اند راهگشایی کند. این راهگشایی میتواند برسمیت شناسی حق جدایی ملت تحت تبعیض و پائین دست باشد.

در مورد ایران بطور مشخص، مساله کرد یک مساله ملی مفتوح و مطرح است. مساله لر یا مساله آذری یا هر هویت ملی دیگری که میتواند در این یا آن مقطع علم بشود، امروز در سطح مساله کرد در ایران یا منطقه مطرح نیست. ما فرمولی مبنی بر حق "ملل" در کشور "کثیر المله" ایران در "تعیین سرنوشت خویش"، نداریم. شعار روشنی در قبال مساله کرد داریم: برسمیت شناسی حق جدایی مردم کردستان و تشکیل دولت مستقل.

با قرار دادن وجود مساله ملی بعنوان شاخص موضوعیت داشتن حق جدایی، دشواری ها و التقاطهای تئوریک مهمی رفع میشود. اولاً، بجای قلمرو سوژکتیو و دلخواهی تعریف ملت و بعد تقسیم بندی آنها به ملت های بزرگ و کوچک، معتبر و غیر معتبر، تاریخی و غیر تاریخی، صلاحیتدار و بی صلاحیت، مساله ابژکتیو و قابل مشاهده وجود و عدم وجود «مساله ملی» مبنای تحلیل قرار میگیرد. ما دیگر موظف نیستیم تعریف های رنگارنگ ناسیونالیستها از ملت را بپذیریم، موظف نیستیم با قبول هویت های ملی در خلق و بقاء آنها شرکت کنیم، موظف نیستیم وارد بحث رد و قبول اعتبار نامه های ملی و یا حتی مقصر یابی تاریخی برای تنشها و کشمکشهای ملی بشویم، موظف نیستیم ناسیونالیسم و ناسیونالیستها را به خوب و بد، مترقی و ارتجاعی و غیره تقسیم کنیم. ما موظفیم وجود ابژکتیو یک مساله ملی در جامعه که مردم بطور جدی حول آن قطبی شده اند و پاسخ آن را میطلبند به رسمیت بشناسیم. این خود دامنه شمول حق جدایی و مللی که میتوانند کاندید آن باشند را تعیین و محدود میکند و ما را از سرهم کردن معیار های سوژکتیو، که بهرحال بر تعاریف و مقولات ناسیونالیستی بنا میشوند، بی نیاز میکند. دامنه شمول حق جدایی حداکثر به وسعت تعداد مسائل ملی واقعی در جامعه در هر مقطع است و نه به تعداد ملل بالفعل و بالقوه و یا موارد ستمگری ملی علیه ملیتهای اقلیت. ثانیاً، این تبیین به مساله برسمیت شناسی حق جدایی همان بار منفی ای را میدهد این جدایی ها در واقعیت برای طبقه کارگر انترناسیونالیست دارند. اعطای حق جدایی، اعاده حقوق از کف رفته ملل نیست، پذیرش یک انفکاک جدید درون جامعه انسانی و تسلیم به این واقعیت دردناک است که زندگی مشترکی بر فراز تعلقات ملی و قومی میان انسانهای زیادی میسر نشده است. برسمیت شناسی حق جدایی از نظر یک کمونیست نه تحقق اصلی "مقدس" و "نجاتبخش"، که "دست بر قضا" با انترناسیونالیسم کارگری "کمی" تناقض دارد، بلکه تسلیم به واقعیات تلخی است که در جهان واقعی برخلاف ایده آلهای انترناسیونالیسم کارگری بوجود آمده است. حال میشود به روشنی و بدون هیچ لکنّت زبانی جواب ملل و ادبا و شعرایشان را داد، توضیح داد که چرا بعنوان کارگر و کمونیست حق جدایی را حتی با کاربست محدود میدانیم و حتی آنجا که این حق را برسمیت میشناسیم معمولاً به ملت مربوطه توصیه جدایی نمیکنیم. ثالثاً، این تبیین دست ما

را برای پاسخگویی به مسائل ملی ای که محتوای اقتصادی و سیاسی گوناگون و مشخصات تاریخی مختلفی دارند باز میکند. ما دیگر در برخورد به مسائل ملی مطروحه در جامعه موظف به قضاوت اخلاقی و یا حکمیت تاریخی خاصی در مورد "اصالت و صلاحیت" ملل مورد بحث، وجود و عدم وجود ستم ملی و ابعاد آن و یا نقش رفع مساله در سیر تکاملی تاریخ بشر نیستیم. ما حتی ناخواسته در کنار یک ناسیونالیسم در برابر دیگری قرار نمیگیریم. قصد ما حل مساله ملی و خلاص کردن جامعه و طبقه کارگر در هردو سوی شکاف ملی از عوارض منفی آن است، و نه استیفای حقوق ملی این یا آن ملت. پوچ ترین، بی محتوا ترین و جعلی ترین کشمکشها و تناقضات ملی هم، اگر برآستی جامعه را به قطب بندی کشیده باشند، میتوانند پاسخ روشنی از کمونیستها بگیرند. این جنبه بخصوص در دوران ما با روند ارتجاعی و منحط ملت سازی که در جریان است و مشقاتی که به مردم تحمیل میکند، بسیار مهم است.

اما مهمترین وجه این شیوه تبیین مساله اینست که کشمکش کمونیسم و ناسیونالیسم بر سر مساله ملی و جدایی ملل را سرچای واقعی خود قرار میدهد. قلمرو فعالیت ضد ناسیونالیستی کمونیسم کارگری را بشدت گسترش میدهد و متحول میکند. این را باید بیشتر بشکافیم.

ناسیونالیسم و مساله ملی

مساله ملی، بعنوان یک تقابل اجتماعی بر مبنای هویتهای ملی که چنان اوج میگیرد که جدایی سیاسی را بعنوان یک راه حل طرح میکند، از کجا پیدا میشود؟ نفس وجود هویتهای ملی مختلف پیدایش یک مساله ملی در جامعه را اجتناب ناپذیر نمیکند. مثالهای همزیستی بی مشکل و کم اصطکاک ملیتهای مختلف در چهارچوبهای کشوری واحد بسیار است. وجود ستم و تبعیض ملی هم هنوز معادل بروز مساله ملی در مقیاس اجتماعی نیست. در بسیاری کشورها تبعیضات ملی در عین اینکه یک واقعیت محسوس و رنج آور زندگی ملیتهای فرودست هستند، با اینحال در متن مناسبات قوام گرفته اقتصادی و سیاسی موجود در جامعه، برای خود آحاد ملیت فرودست فرعی تر از آن جلوه گر میشوند که یک کشمکش سیاسی حاد را ایجاد کنند. مبارزه برای رفع این تبعیضات در موارد بسیار زیادی به بروز یک مساله ملی برای آن جامعه منجر نمیشود.

واقعیت اینست که برای پیدایش مساله ملی باید ناسیونالیسم بعنوان یک ایدئولوژی و حرکت اجتماعی پا به وسط صحنه گذاشته باشد. تفاوت های ملی و قومی و نابرابری های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی برحسب تعلقات ملی، واقعیاتی هستند که در دست جنبشهای اجتماعی مختلف به سرانجامهای مختلفی میرسند. لیبرالیسم و کمونیسم و سوسیال دموکراسی و ناسیونالیسم با این واقعیات و پتانسیلها یکسان رفتار نمیکنند. ناسیونالیسم آن جریانی است که میخواهد به این شکافها و تفاوتها تبلور سیاسی ببخشد. ناسیونالیسم آن جریانی است که این تفاوتهای بالفعل و بالقوه را مستقیماً به مساله قدرت سیاسی و ایدئولوژی حاکمیت ربط میدهد.

قبلاً گفتم که ناسیونالیسم محصول خود پرستانه ملتها نیست. برعکس، ملتها و خودپرستی و تعصبات ملی شان محصول ناسیونالیسم اند. ناسیونالیسم، مستقل از اینکه در چه دوره ای و بر متن کدام روندهای پایه ای در قلمرو اقتصادی سیاسی پا به میدان میگذارد، یک ایدئولوژی بورژوایی برای سازماندهی قدرت طبقاتی است. ایدئولوژی ای است که تلاش میکند حکومت طبقاتی بورژوا را به نحوی سازمان بدهد که محصول و تجسم سیاسی خاصیت و مشخصات ذاتی مشترکی میان اتباع آن جلوه گر شود. هویت ملی سنگ بنای استراتژی ناسیونالیسم در سازماندهی دولت طبقاتی بورژوازی است. دولت طبقه حاکمه، تجسم خارجی

ذات و هویت ملی مشترک و ماوراء طبقاتی اتباعش قلمداد میشود، حال آنکه بطور واقعی این هویت ملی اتباع جامعه است که تجسم درونی و انعکاس ایدئولوژی ناسیونالیستی قدرت در اذهان آنها است. این نیازهای سازمانیابی قدرت طبقاتی بورژوازی است که برای ناسیونالیسم اختراع مقوله ملت و هویت ملی را ایجاد میکند.

مساله دولت و قدرت سیاسی و رابطه آن با ملت و هویت ملی، مساله محوری ناسیونالیسم است. سهم ناسیونالیسم در خلق مساله ملی، کشیدن اصطکاکها و تفاوتهای ملی از قلمرو اقتصادی یا فرهنگی به قلمرو سیاست و مساله قدرت است. مادام که تفاوتها، نابرابریها، کشمکشها و تنشهای ملی و قومی صریحا به مساله دولت و حاکمیت ربط پیدا نکرده اند، هنوز مساله ملی به معنی اخص کلمه بروز نکرده است. کار ناسیونالیسم اینست که این گذار به قلمرو سیاست و قدرت دولتی را تضمین کند.

مساله ملی بیش از هرچیز نتیجه ملی بودن فلسفه قدرت دولتی در جامعه است. ناسیونالیسم ملت بالادست و به میدان آوردن دولت بعنوان ابزاری در تضمین برتری ملی و قانونیت بخشیدن به تبعیضات ملی یک سرچشمه اصلی پیدایش مساله ملی در چهارگوشه جهان است. ستم ملی به معنی اخص کلمه مقوله ای سیاسی است. نابرابری های موجود در امکانات اقتصادی و فرهنگی میان ملیتهای مختلف در نظامی که در آن ایدئولوژی حاکمیت بر ملیت مبتنی نیست، شانس کمتری برای تبدیل شدن به یک کشمکش سیاسی و شکل دادن به یک مساله ملی در جامعه دارد.

اما سرکوبگری ناسیونالیسم ملت بالادست تنها منشاء و بستر پیدایش مساله ملی نیست. وقایع همین چند ساله اول دهه نود بروشنی نشان میدهد که حرکتهای ناسیونالیستی قادرند تحت شرایط خاص بزرگترین جدالهای ملی را بر کوچکترین و فرعی ترین شکافهای ملی و قومی بنا کنند. اگر فرمول عامی بتوان در مورد پیدایش مساله ملی داد اینست که وجود مساله ملی به معنی اخص کلمه محصول عملکرد ناسیونالیسم است و تقابل و رو در رویی حاد ناسیونالیسمهای مختلف مشخصه همه موارد مساله ملی است. وقتی این رودر رویی عملا شکل گرفته و جدال بر سر قدرت تحت پرچم هویتهای ملی مختلف میان بخشهای مختلف بورژوازی بالا گرفته است، دیگر منشاء اجتماعی و فرهنگی اصطکاکهای اولیه چیزی را در مورد ماهیت و مبنای امری مساله توضیح نمیدهد.

مساله ملی محصول ناسیونالیسم است. اما حل آن بارها به دوش سوسیالیسم کارگری قرار میگیرد. بحث برسمیت شناسی حق جدایی یک ابزار مهم کمونیسم و طبقه کارگر در قبال بن بست و بحرانی است که ناسیونالیسم و بورژوازی ببار آورده اند. به این اعتبار وارد شدن بحث حق جدایی به برنامه کمونیستی به معنی برسمیت شناسی قدرت مخرب ناسیونالیسم در دنیای بورژوازی است. برسمیت شناسی حق جدایی سلاخی در مبارزه علیه ناسیونالیسم است. و این آن جنبه ای از درک مارکسیستی در قبال مساله ملی است که بطور ویژه مدیون لنین هستیم. یک «کمونیسم پراتیک» که امحاء تبعیضات و هویت های کاذب ملی تنها شعاری بر پرچم و آرزویی در دلش نیست، بلکه وظیفه ای است که عملا در برابر خود قرار داده است. کمونیسم پراتیکی که میخواهد اصول خویش را در جهان واقعی و در برابر نیروی عظیم جریانات بورژوایی به اجرا در بیاورد. برسمیت شناسی حق جدایی ملل تحت ستم بعنوان راه حل مساله ملی، روشی برای خلع سلاح ناسیونالیسم و بورژوازی و راه باز کردن برای خلاصی توده مردم کارگر و زحمتکش از تاثیرات مخرب ناسیونالیسم بر ذهنیت و زندگی شان است.

این بحث در عین حال به این معناست که برسمیت شناسی حق جدایی زمانی موضوعیت پیدا میکند که جریانات ناسیونالیستی پیشروی قابل ملاحظه ای کرده باشند و خرافات خویش را به نیروی مادی در جامعه تبدیل کرده باشند. بخصوص اینکه کار را به قلمرو کشمکش فعال در عرصه سیاسی کشانده باشند. وجود ناسیونالیسمی که هنوز در قلمرو فرهنگ و ابراز وجود فرهنگی مانده

است، ناسیونالیسمی که هنوز در میان ملت مربوطه، چه بالادست و چه فرودست، یک جریان حاشیه و یک گروه فشار کوچک است، پریدن به بحث حق جدایی را موجه نمیکند. برسمیت شناسی حق جدایی درمان دردی است که عملاً عارض شده باشد، واکنشی برای پیشگیری از مساله ملی نیست. یک وجه دیگر این بحث این است که مسائل ملی موجود ممکن است در سیر تاریخی از دور خارج شوند و مسائل جدیدی به جلوی صحنه بیایند. شکاف ملی ای که امروز به یک معضل سیاسی و اجتماعی محوری بدل نشده میتواند در ظرف چند سال به همت ناسیونالیسم چنین شود. تشخیص کنکرت مساله در هر مورد شرط لازم اصولیت کمونیستی در قبال مساله ملی است.

فرمولبندی ما مبنی بر مرتبط کردن بحث حق جدایی به وجود مساله ملی به معنی سیاسی کلمه، کمک میکند بتوانیم بر وظایف ضد ناسیونالیستی کمونیسم قبل از بروز مساله ملی تاکید بیشتری بگذاریم. مبارزه فعال با ستم و تبعیض ملی، فراخوان به یک مبارزه سراسری برای یک جامعه برابر و بی تبعیض، افشای ناسیونالیسم و منافع و محتوای بورژوازی آن در هر دو سوی کشمکشهای ملی، تبلیغ هویت طبقاتی مشترک کارگران و هویت انسانی مشترک همه مردم و نقد نگرش تعصب آمیز ناسیونالیستی اینها وظایف اصلی و حیاتی کمونیسم علیه تحرک ناسیونالیستی و افق ملی است. فرمولبندی برنامه ای ما با قرار دادن بحث "حق ملل" در چهارچوب معین و دامنه شمول محدود و واقعی آن، جنبش کمونیستی را آنطور که با در تخصص آشتی ناپذیر با ناسیونالیسم تعریف میکند و در اکثریت عظیم موارد به تعرض علیه آن فرا میخواند، بدون آنکه ما را از ابزارهای سیاسی واقعی برای دخالت واقعی در بحرانهای ملی در جامعه محروم کند.

بطور خلاصه:

۱- اساس برنامه کمونیسم کارگری در قبال ملت و ملی گرایی، اصول انترناسیونالیستی مارکسیسم است که کمونیسم کارگری را در تضاد با ناسیونالیسم و ستمگری ملی تعریف میکند و محو مرزها و هویتهای قلابی ملی را در دستور جنبش بین المللی طبقه کارگر قرار میدهد.

۲- برنامه همچنین باید نیروی مادی و مخرب ناسیونالیسم در دنیای معاصر را به حساب بیاورد و راه حل طبقه کارگر را به بحرانها و مسائل ملی دنیای معاصر ارائه کند. برنامه باید حق جدایی ملل فرودست را بعنوان یک راه حل مشروع مساله ملی به رسمیت بشناسد.

۳- برنامه باید در چهارچوب کشوری که قلمرو اصلی فعالیت حزب است، یعنی ایران، آن مسائل ملی را که در این مقطع معین حل آنها مشخصاً اجرای اصل حق جدایی را ضروری میسازد، ذکر کند. به اعتقاد من در چهارچوب اوضاع سیاسی ایران امروز، تنها مورد کردستان شامل این حکم میشود.

قبل از پایان این سلسله مقالات باید هنوز دو نکته دیگر را بررسی کرد. اول، اعتبار و عدم اعتبار مقولات خود مختاری و اتونومی و غیره در پاسخ کمونیستی به مساله ملی است. بنظر من ایده خود مختاری، یعنی حفظ چهارچوبهای کشوری واحد و تعبیه کردن حاکمیتهای ملی و قومی خود مختار در آن، نسخه ای برای ابدیت دادن به ناسیونالیسم و هویت ملی و کاشتن شکاف و کشمکش ملی در مغز استخوان جامعه است. این را باید رد کرد. نکته دوم بررسی مشخص تری از مساله کرد و راه

حل پیشنهادی حزب کمونیست کارگری در قبال این مساله است. به این نکات باید در بخش بعد بپردازیم.

اطلاعیه پایانی پلنوم دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

دومین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران در نوامبر ۹۴ با شرکت اکثریت قریب به اتفاق اعضای کمیته مرکزی حزب، ناظرینی از میان کادرهای حزب، و نمایندگانی از کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق برگزار گردید. پلنوم دوم مجموعاً چهار روز به طول انجامید.

در این پلنوم گزارش دفتر سیاسی، پیش نویسهای برنامه و اساسنامه، موقعیت و وضعیت حزب کمونیست کارگری عراق، و پاره ای از مسائل مهم سیاسی و تاکتیکی حزب مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

در مبحث برنامه، پلنوم متن ارائه شده توسط منصور حکمت را پس از بحث پیرامون جنبه های مختلف آن و پیشنهاد برخی اصلاحات، مورد تصویب قرار داد. متن کامل برنامه حزب بزودی، ابتدا بصورت یک شماره ویژه انترناسیونال (شماره ۱۷) و سپس جداگانه در شکل یک جزوه مستقل، منتشر خواهد شد.

پیش نویس اساسنامه مورد تصویب پلنوم قرار نگرفت و دفتر سیاسی تهیه پیش نویس دیگری را برای ارائه به پلنوم سوم برعهده گرفت.

موقعیت کنونی حزب کمونیست کارگری عراق، اوضاع ایران در جریان سرنگونی رژیم اسلامی، و طرح حزب کمونیست کارگری برای حل مساله کرد در ایران، از جمله مسائلی بود که به تفصیل به آن پرداخته شد. قرارهای مصوب در این مباحث همزمان با این اطلاعیه منتشر میشوند. (این قرارها در همین شماره انترناسیونال چاپ شده اند)

بعنوان یک اصل هر پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری، اعضاء و علی البدلهای دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی را از نو انتخاب میکند. در مبحث انتخابات در پلنوم دوم، دبیر کمیته مرکزی و ترکیب موجود دفتر سیاسی و علی البدلهای آن مجدداً ابقاء شدند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

نوامبر ۹۴

قرار مصوب پلنوم دوم کمیته مرکزی درباره

لزوم دخالت مستقیم در صحنه سیاسی عراق

نظر به اینکه:

۱- علیرغم گذشت زمان نسبتاً طولانی از تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق، متأسفانه هنوز یک رهبری منسجم و یک شالوده تشکیلاتی منضبط که لااقل کادرهای این جریان را در یک اندام سازمانی یک پارچه و یک مکانیسم حزبی زنده سازمان دهد، شکل نگرفته است.

۲- این وضعیت با توجه اوضاع متلاطم و حساس عراق، اعم از منطقه عربی و کردستان، و همچنین کل خاورمیانه، خلأ مهمی را بجا میگذارد و موجب هدر رفتن فرصتهای تعیین کننده ای برای جنبش کمونیستی کارگری در این کشور میشود.

۳- شواهدی وجود دارد که این وضعیت فی الحال به درجه ای دلسردی و ابهام و بی نقشگی در صفوف حزب کمونیست کارگری عراق انجامیده است که در صورت عدم چاره جویی جدی موجب وارد آمدن لطمات سیاسی جدی ای به این حزب خواهد گردید.

کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران تصویب میکند که:

رهبری حزب کمونیست کارگری ایران باید علاوه بر تلاش بر تاثیر گذاری بر فعالیت حزب کمونیست کارگری از مجرای همکاری نزدیک و فشرده با رهبری و نهادهای تشکیلاتی آن حزب، مستقیماً و راساً برای پر کردن خلأ سیاسی موجود اقدام کند. دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران همچنین باید راساً و در سطح علنی از طریق نشریات خویش، توجه کادرهای کل جنبش کمونیستی کارگری در عراق را هرچه بیشتر به حساسیت اوضاع کنونی، اهمیت و مبرمیت تحزب و ایجاد یک سازمان حزبی متحد، یکپارچه و دخالته، جلب کند.

قرار مصوب پلنوم دوم کمیته مرکزی درباره:

مخاطرات احتمالی در جریان سرنگونی رژیم اسلامی

نظر به اینکه:

۱- بروز یک دوره مشقت بار هرج و مرج و جنگ داخلی در جریان سقوط و اضمحلال رژیم ارتجاعی اسلامی یک احتمال واقعی است. با شدت گرفتن بحران اقتصادی و سیاسی رژیم اسلامی، توجه جدی به این مساله از اولویت ویژه ای برخوردار شده است.

۲- تلاش برای جلوگیری از وقوع این سناریوی سیاه یک جزء مهم خط مشی تاکتیکی حزب کمونیست کارگری در مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی است،

کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران تصویب میکند که:

۱- حزب کمونیست کارگری باید در تبلیغات خویش هرچه بیشتر طبقه کارگر، توده مردم و افکار عمومی را با جوانب مختلف این دورنما، فاکتورهای دخیل در آن و ملزومات اجتناب از آن در سیر سرنگونی رژیم اسلامی آشنا کند.

۲- مبارزه ای هرچه همه جانبه تر و فشرده تر با افکار و آراء ارتجاعی و تعصبات سیاسی و فرهنگی و همچنین، با دولت اسلامی و سازمانها و جریانات ارتجاعی و عقب مانده اعم از اسلامی، قوم پرست و ناسیونالیست، و فرقه های آوانتوریست و تروریست، که جامعه را به چنین پرتگاهی نزدیک میکنند باید صورت بگیرد. حزب کمونیست کارگری باید علاوه بر نقد همیشگی خویش از دولت مرتجع اسلامی و جریانات ارتجاعی در اپوزیسیون، کمپین انتقادی جدی ای را نیز از این زاویه علیه کلیه آنها سازمان دهد.

۳- دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری باید تلاش کند تا آن دسته از نیروهای اپوزیسیون که برای سرنگونی رژیم اسلامی تلاش میکنند و با اصل اجتناب از سناریوی هرج و مرج و جنگ داخلی توافق دارند، علنا، و ترجیحا مشترکا، به مجموعه ای از موازین سیاسی و عملی در مبارزه خود علیه رژیم اسلامی و به اصول اساسی ای در قبال وضعیت پس از سرنگونی رژیم متعهد شوند. کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری معتقد است که تنها جایگزین شدن رژیم اسلامی با اوضاعی مبتنی بر وسیع ترین حقوق و آزادی های سیاسی و مدنی و بازترین فرجه برای دخالت آزادانه مردم در صحنه سیاسی و لغو هرنوع تبعیض در قوانین، میتواند از سقوط جامعه به ورطه هرج و مرج و جنگ داخلی و از هم گسیختگی شیرازه جامعه مدنی بطور کلی جلوگیری کند.

۴- کمیته مرکزی، دفتر سیاسی را موظف میکند تا در اسرع وقت در سند جداگانه ای طرح اقدامات خویش برای اجرای این مصوبه، و همچنین رئوس اصول سیاسی ای را که تعهد به آن از نظر حزب کمونیست کارگری ایران شرط ممانعت از وقوع سناریوی سیاه در جریان سرنگونی رژیم مرتجع اسلامی است، در جزئیات تنظیم و تصویب کند و به اجرا بگذارد.

موجی از آدمکشی های اسلامی خاورمیانه و شمال آفریقا را فرا گرفته است. قربانیان این موج عادی ترین مردم عادی اند، در مصر و الجزایر اتباع خارجی را اعم از کارگر و توریست و بازنشسته به گلوله میبندند و سر میبرند، صف کودکان دبستانی را با بمب کشتار میکنند، دختران جوانی را که از ازدواج اجباری سر باز زده باشند به خون میکشند. در تل آویو عابران بیخبر را، از کودک و پیر و جوان، در خیابان و اتوبوس به قتل میرسانند. و قهرمانانه، از اسرائیل تا الجزایر، به بشریت متحیر اطمینان خاطر میدهند که این «مبارزه مسلحانه» ادامه خواهد یافت.

زمانی بود که چپ سنتی و «ضد امپریالیست» خشونتهای کور و تروریسم عنان گسیخته جریانات جهان سومی و ضد غربی را اگر نه بدیده تحسین، لااقل به دیده اغماض می نگریست. ظلمی که به ملت های محروم و خلقهای تحت ستم روا داشته میشد به زعم اینان این تروریسم را بعنوان عکس العملی مشروع توجیه میکرد. تروریسم گروههای فلسطینی، جریانات مسلمان و یا ارتش جمهوری خواه ایرلند، که قربانیانشان را بطور روز افزونی مردم بیدفاع و بی خبر غیر نظامی تشکیل میدادند، نمونه های برجسته این تروریسم «مجاز» در دوره های قبل بودند، تروریسمی که ظاهرا به ظلمهای گذشته و حال پاسخ میداد، تروریسمی که ظاهرا در عکس العمل به خشونت و سیاستهای ضد انسانی دولتها و قدرتهای سرکوبگر پدیدار شده بود. جالب اینجاست که دولت اسرائیل نیز در طول سالها دقیقا با عین همین استدلال، یعنی با استناد به جنایات و نسل کشی های غیر قابل توصیف فاشیسم هیتلری و جریانات ضد یهود در کشورهای مختلف علیه مردم یهود، سرکوب خشن مردم محروم فلسطین و کشتار هرروزه جوانان فلسطینی را توجیه کرده است.

این نوع استدلال، و تروریسم کوری که به استناد به آن در خاورمیانه، چه از طرف سازمانهای عرب و فلسطینی و چه از طرف دولت اسرائیل، جریان یافته است، همواره از نظر کمونیسم و طبقه کارگر ورشکسته و محکوم بوده و هست. کوچکترین ارتباط واقعی و مشروعی میان مصائب هولناکی که در قرن اخیر بر مردم یهود رفته است با سرکوبگری ها و جنایات دولت و راست افراطی در اسرائیل علیه فلسطینیان، وجود نداشته و ندارد کوچکترین ارتباط واقعی و مشروعی میان مشقاتی که مردم محروم فلسطین کشیده اند با تروریسم سازمانهای منتسب به این مردم، اعم از اسلامی و غیر اسلامی، وجود نداشته و ندارد. این سوء استفاده و سرمایه ساختن جریانات و جناحهای بورژوایی، اعم از دولتی و غیر دولتی، از مصائب مردم محروم است. این تروریسم نه فقط در مبارزه رهاییبخش کارگری جایی ندارد، بلکه محکوم کردن و از میدان بدر کردن آن توسط طبقه کارگر بویژه در کشورهای منطقه یک شرط حیاتی قرار گرفتن کارگر در راس مبارزه اجتماعی برای پایان دادن به این مصائب است.

موج جدید آدمکشی اسلامی، بخصوص در شمال آفریقا، دیگر ظاهرا حتی از این قبیل توجیهات سیاسی هم بی نیاز است. یک عمامه و یک تفنگ تمام چیزی است که برای شروع این جهاد کثیف علیه انسانیت کفایت میکند. این گانگستریسم اسلامی است، و سرمنشاء آن رژیم حاکم در ایران است. تکلیف این جریان نیز در ایران یکسره خواهد شد.

تداوم ترور و قتل فعالین کارگری در کردستان عراق اینبار: "بکر علی" از رهبران اتحادیه بیکاران

روز اول سپتامبر ۹۴ در اعتراض به تصمیم حکومت کردستان عراق مبنی بر تخلیه خانه‌های مصادره‌ای توسط مردم، تظاهراتی به طرف استانداری سلیمانیه بر پا شد. این تظاهرات که به فراخوان فدراسیون کارگران کردستان عراق (اتحادیه بیکاران، اتحادیه کارگاههای خصوصی، اتحادیه کارگران ساختمانی، اتحادیه کارگران و کارمندان بهداری، اتحادیه کارگران پوشاک، کارگران سیمان و ...) و با شرکت سازمان بیکاران، سازمان مستقل زنان و اتحادیه دانش آموزان انجام گرفت، توسط پلیس مورد حمله وحشیانه قرار گرفت و تعدادی از تظاهرات کنندگان زخمی شدند. یکی از زخمی شدگان "بکر علی" بود که ۱۵ روز قبل از این تظاهرات بدنبال مذاکره با استاندار سلیمانیه و اعتراض به تصمیم آنها دستگیر شده و چند روز مورد شکنجه و تهدید قرار گرفته بود. او از رهبران اتحادیه بیکاران، سخنران اول مه ۹۴، فعال فدراسیون کارگران، نماینده ساکنین خانه‌های مصادره‌ای و از رهبران بانفوذ و محبوب کارگران بود. بدن زخمی بکر علی توسط دوستانش از محل تظاهرات دور شد. اما او خطرناک‌تر از آن بود که به حال خود رها شود. اینرا اوباشان "نیروی ویژه" حکومت بورژوازی کرد با هجوم به حمل کنندگان بکر علی و با رگباری که بر پیکر زخمی او بستند، اعلام کردند.

اگر سال گذشته اوباشان حکومتی، "نذیر عمر علی" یکی از رهبران اتحادیه بیکاران را دزدیده و مخفیانه به قتل رساندند، اینبار آشکارا تظاهرات مردم را به خاک و خون کشیدند و بکر علی را در جلو چشمان مردم به گلوله بستند تا مردم معترض را مرعوب کنند و بدینوسیله روند رادیکال و روبه رشد اعتراض کارگران و مردم زحمتکش را که از بی حقوقی، فقر و فلاکت، و جنگ ارتجاعی احزاب حکومتی به تنگ آمده‌اند سد کنند.

بکر علی دوست و رهبر کارگران و صدای اعتراض سوسیالیستی آنان بود و قتل او نیز موجی از خشم و نفرت را در میان مردم آزاده و در میان کارگران و کمونیستها دامن خواهد زد. ما ضمن همدردی با خانواده و دوستان بکر علی و اتحادیه بیکاران و فدراسیون کارگران کردستان عراق، این عمل ضد انسانی را شدیداً محکوم میکنیم و همه انسانهای آزادیخواه، اتحادیه‌ها و سازمانهای کارگری و کمونیستها را فرا میخوانیم تا این اعمال غیر انسانی و رذیلانه را بی‌پاسخ نگذارند و جنبش کارگری و کمونیستی عراق را در مبارزه برای آزادی و رهائی فعالانه مورد حمایت قرار دهند.

گرامی باد یاد رفقای جانباخته بکر علی و نذیر عمر علی
زنده باد همبستگی بین‌المللی کارگری

حزب کمونیست کارگری ایران
اکتبر ۹۴

À šŁµ> xŁĀ> gŁ

انترناسیونال

xŁŹŹŁ }Ź™fŁ~ Í±ĀĀĤŁ~ [ŹŠ äŹŹŁ²Ā

شماره ۱۷ - اسفند ۱۳۷۳ (مارس ۱۹۹۵)

متن برنامه حزب کمونیست کارگری ایران؛ یک دنیای بهتر

یک دنیای بهتر

برنامه حزب کمونیست کارگری

اسفند ۱۳۷۳ - مارس ۱۹۹۵

یک دنیای بهتر

برنامه حزب کمونیست کارگری

پیش نویس برنامه در کنگره اول حزب کمونیست کارگری ایران در ژوئیه ۱۹۹۴ (تیر ۱۳۷۳) به تصویب رسید. کنگره به منصور حکمت نویسنده پیش نویس ماموریت داد تا متن نهائی برنامه را آماده کند و برای تصویب در اختیار کمیته مرکزی حزب قرار دهد. پلنوم دوم کمیته مرکزی در تاریخ نوامبر ۹۴ (آبان ۷۳) متن ارائه شده توسط منصور حکمت را مورد بررسی قرار داد و بعد از اصلاحاتی متن حاضر را تصویب نمود. این متن اولین بار در مارس ۹۵ (اسفند ۷۳) در شماره ۱۷ «انترناسیونال»، نشریه حزب کمونیست کارگری ایران، و پس از آن در تاریخ مه ۹۶ (اردیبهشت ۷۵) به صورت کتاب منتشر شد.

بخش ۱

بنیادهای اجتماعی و فکری کمونیسم کارگری

- ۵ یک دنیای بهتر
- ۵ آزادی، برابری، رفاه
- ۶ مبارزه طبقاتی: پرولتاریا و بورژوازی
- ۷ کمونیسم کارگری

سرمایه داری

- ۹ ترازنامه عملی
- ۱۱ ارکان سرمایه داری
- ۱۵ دولت و روبنای سیاسی
- ۱۷ فرهنگ، ایدئولوژی و اخلاق

انقلاب اجتماعی و کمونیسم

- ۱۹ جامعه آزاد کمونیستی
- ۲۱ انقلاب پرولتری و حکومت کارگری
- ۲۳ حزب و بین الملل کمونیستی طبقه کارگر
- ۲۳ کمونیسم کارگری و کمونیسم بورژوایی
- ۲۷ انقلاب و اصلاحات

بخش ۲

اصول و چهارچوب عمومی ساختارها و ارگان های قدرت سیاسی

- ۳۱ حکومت شورایی
- ۳۲ انحلال ارتش
- ۳۴ لغو بوروکراسی مافوق مردم
- ۳۴ دادگستری مستقل و تامین عدالت قضایی برای همه
- ۳۸ حقوق و آزادی های فردی و مدنی
- ۳۹ برابری زن و مرد، ممنوعیت تبعیض برحسب جنسیت
- ۴۲ ممنوعیت تبعیض نژادی
- ۴۲ رفع ستم ملی
- ۴۳ مساله کرد

۴۴	موازن اجتماعی و فرهنگی مدرن و پیشرو
۴۵	مذهب ملیت و قومیت
۴۶	زندگی مشترک، خانواده، ازدواج و طلاق
۴۸	حقوق کودکان
۴۹	روابط جنسی
۴۹	سقط جنین
۵۱	مبارزه با اعتیاد و قاچاق مواد مخدر
۵۲	مبارزه با فحشاء
۵۲	موازن محاکمات
۵۳	حقوق متهمین و مجرمین
۵۵	لغو مجازات اعدام
۵۵	حفظ حرمت و شخصیت مردم
۵۶	رسانه های جمعی
۵۶	اعتبار زبانهای رایج در کشور
۵۶	تغییر الفبای فارسی
	قوانین کار و رفاه اجتماعی
۵۷	قانون کار
۶۰	رفاه و بیمه های اجتماعی
۶۲	روابط بین المللی

یک دنیای بهتر

برنامه حزب کمونیست کارگری



بنیادهای اجتماعی و فکری کمونیسم کارگری

یک دنیای بهتر

تغییر جهان و ایجاد دنیایی بهتر یک امید و آرمان همیشگی انسانها در طول تاریخ جامعه بشری بوده است. علیرغم رواج ایده‌های قدرگرایانه و خرافی اعم از مذهبی و غیر مذهبی حتی در دنیای باصطلاح مدرن امروز، ایده‌هایی که هریک به نحوی علاج ناپذیری و مقدر بودن وضع موجود را تبلیغ میکنند، زندگی واقعی و عمل روزمره توده‌های وسیع مردم همواره حاکی از یک امید و باور عمیق به امکان پذیری و حتی اجتناب ناپذیری یک آینده بهتر است. این امید که دنیای فردا میتواند از محرومیت‌ها و مشقات و کمبودها و زشتی‌های امروز رها باشد، این اعتقاد که عمل امروز انسان‌ها، چه جمعی و چه فردی، در تعیین چند و چون دنیای فردا موثر است، یک نگرش ریشه‌دار و قدرتمند در جامعه است که زندگی و حرکت توده‌های وسیع مردم را جهت میدهد.

کمونیسم کارگری قبل از هر چیز به اینجا تعلق دارد، به امید و اعتقاد انسان‌های بیشمار و نسل‌های پی‌درپی به اینکه ساختن یک آینده بهتر، یک جهان بهتر، بدست خود انسان، ضروری و میسر است.

آزادی، برابری، رفاه

تصویر همه از یک زندگی مطلوب و یک دنیای ایده‌آل بیشک یکی نیست. اما با اینهمه مقولات و مفاهیم معینی در طول تاریخ چند هزار ساله جامعه بشری دائماً بعنوان شاخص‌های سعادت انسان و تعالی جامعه به طرق مختلف برجسته و تکرار شده‌اند، تا حدی که دیگر بعنوان مفاهیمی مقدس در فرهنگ سیاسی توده مردم در

سراسر جهان جای گرفته اند. آزادی، برابری، عدالت و رفاه در صدر این شاخص ها قرار دارند.

دقیقا همین ایده آلهای بنیادهای معنوی کمونیسم کارگری را تشکیل میدهند. کمونیسم کارگری جنبشی برای دگرگونی جهان و برپایی جامعه ای آزاد، برابر، انسانی و مرفه است.

مبارزه طبقاتی: پرولتاریا و بورژوازی

کمونیسم کارگری اما فرقه مصلحین خیالپرداز و قهرمانان مشتاق نجات بشریت نیست. جامعه کمونیستی الگو و نسخه ای ساخته و پرداخته ذهن خردمندانی خیراندیش نیست. کمونیسم کارگری جنبشی است که از بطن خود جامعه سرمایه داری معاصر برمیخیزد و افق و آرمانها و اعتراض بخش عظیمی از همین جامعه را منعکس میکند.

تاریخ کلیه جوامع تاکنونی تاریخ مبارزه و کشمکش طبقاتی است. جدالی بی وقفه، گاه آشکار و گاه پنهان، میان طبقات استثمارگر و استثمار شونده، ستمگر و تحت ستم در ادوار و جوامع مختلف در جریان بوده است. این جدال طبقاتی است که منشاء اصلی تحول و تغییر در جامعه است.

برخلاف جوامع پیشین که عموما بر سلسله مراتب طبقاتی و قشربندی های پیچیده ای بنا شده بودند، جامعه مدرن سرمایه داری تقسیم طبقاتی را بسیار ساده کرده است. جامعه معاصر، علیرغم تنوع وسیع مشاغل و تقسیم کار گسترده، بطور کلی بر محور دو اردوگاه طبقاتی اصلی که رودرروی یکدیگر قرار گرفته اند سازمان یافته است: کارگران و سرمایه داران، پرولتاریا و بورژوازی.

تقابل این دو اردوگاه در پایه ای ترین سطح سرمنشاء و مبنای کلیه کشمکش های اقتصادی، سیاسی و حقوقی و فکری و فرهنگی متنوعی است که در جامعه معاصر در جریان است. نه فقط حیات سیاسی و اقتصادی جامعه، بلکه حتی زندگی فرهنگی و فکری و علمی انسان امروز که بظاهر قلمروهایی مستقل و ماوراء طبقاتی بنظر میرسند، مهر این صفتبندی محوری در جامعه مدرن سرمایه داری را بر خود دارند.

اردوی پرولتاریا، اردوی کارگران، با همه تنوع افکار و ایده آله‌ها و گرایش‌ها و احزابی که در آن وجود دارد، نماینده تغییر و یا تعدیل نظام موجود به نفع توده محروم و تحت ستم در جامعه است. اردوی بورژوازی، باز با کلیه مکاتب و احزاب سیاسی و متفکرین و شخصیت‌های رنگارنگش، خواهان حفظ ارکان وضع موجود است و در مقابل فشار آزادیخواهی و مساوات‌طلبی کارگری از نظام سرمایه‌داری و قدرت و امتیازات اقتصادی و سیاسی بورژوازی دفاع میکند.

کمونیسم کارگری از این مبارزه طبقاتی سر بر میکند. صفی در اردوگاه پرولتاریاست. کمونیسم کارگری جنبش انقلابی طبقه کارگر برای واژگونی نظام سرمایه‌داری و ایجاد یک جامعه نوین بدون طبقه و بدون استثمار است.

کمونیسم کارگری

اما، نه فقط آزادی و برابری، بلکه حتی آرمان محو طبقات و استثمار، ویژه کمونیسم کارگری نیست. این آرمان‌ها پرچم جنبش‌های مختلف طبقات و اقشار محروم در جوامع پیشین هم بوده‌اند. آنچه کمونیسم کارگری را بعنوان یک جنبش و یک آرمان اجتماعی از تلاش‌های آزادیخواهانه و مساوات‌طلبانه پیشین متمایز میکند، اینست که چه از نظر عملی و اجتماعی و چه از نظر آرمانی و فکری در برابر سرمایه‌داری، یعنی متاخرترین و مدرن‌ترین نظام طبقاتی، قد علم میکند.

کمونیسم کارگری جنبش پرولتاریا است، طبقه‌ای که خود محصول عروج سرمایه‌داری و تولید مدرن صنعتی است. طبقه‌ای که از فروش نیروی کار خویش زندگی میکند و جز نیروی کار خویش وسیله‌ای برای تامین معاش خویش ندارد. پرولتاریا برده نیست، رعیت نیست، استادکار و صنعتگر نیست، نه تحت تملک و انقیاد کسی است و نه خود مالک وسائل کار خویش است. هم آزاد و هم ناگزیر است تا نیروی کار خویش را در بازار به سرمایه بفروشد. پرولتاریا، محصول سرمایه‌داری و صنعت مدرن و طبقه استثمار شونده اصلی در این نظام است.

اصول اعتقادی و آرمان اجتماعی کمونیسم کارگری بر نقد ارکان اقتصادی و اجتماعی و فکری نظام سرمایه‌داری متکی است. نقدی از زاویه طبقه کارگر مزدی در این جامعه و به این اعتبار حقیقی و انقلابی. تلقی زحمتکشان و تولید کنندگان غیر

پرولتر از آزادی و برابری و سعادت بشر، چه امروز و چه در جوامع پیشین، به ناگزیر انعکاسی از مناسبات اجتماعی حاکم بر جامعه و موقعیت خود آنان در رابطه با تولید و مالکیت است. تلقی برده از آزادی بناچار چندان از لغو برده داری فراتر نمیرفت و تجسم رعیت یا صنعتگر خرده پای شهری از برابری چیزی بیش از برابری در حق مالکیت نمیتوانست باشد. اما، با ظهور پرولتاریا بعنوان توده عظیم تولید کنندگان فارغ از هر نوع مالکیت وسائل تولید، طبقه ای که اسارت و استثمار اقتصادی اش، دقیقاً بر آزادی حقوقی اش بنا شده است، افق آزادیخواهی و برابری طلبی از اساس دگرگون شد. پرولتاریا نمیتواند آزاد شود بی آنکه جامعه بطور کلی از مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و تقسیم طبقاتی رها شود. برابری امری نه صرفاً حقوقی، بلکه همچنین و در اساس اقتصادی - اجتماعی است.

انتقاد پرولتری به سرمایه داری و جهان نگری و مبارزه سیاسی آزادیخواهانه و رهاییبخش کارگری که قریب دو قرن قبل در شکل مشخص کمونیسم کارگری ظهور کرد، با مارکسیسم به انسجام و شفافیت و قدرت نظری عظیمی دست یافت. جنبش کمونیسم کارگری در تمام طول تاریخ خویش با مارکسیسم و نقد مارکسیستی به جامعه سرمایه داری پیوندی عمیق و ناگسستنی داشته است.

کمونیسم کارگری جنبشی اجتماعی است که با ظهور سرمایه داری و طبقه کارگر مزدی شکل گرفت و عام ترین و عمیق ترین شکل انتقاد و اعتراض طبقه کارگر به نظام سرمایه داری و مصائب آن را نمایندگی میکند. اهداف و برنامه عملی این جنبش بر نقد مارکسیستی بنیادهای جامعه سرمایه داری معاصر، بعنوان آخرین، مدرن ترین و پیشرفته ترین شکل جامعه طبقاتی، مبتنی است.

کمونیسم کارگری جنبشی جدا از کل طبقه کارگر نیست و منافعی جدا از منافع کل طبقه کارگر دنبال نمیکند. تفاوت جنبش کمونیسم کارگری با سایر جنبشها و احزاب کارگری در اینست که اولاً، در مبارزه طبقاتی در هر کشور، پرچم وحدت و منافع مشترک کارگران سراسر جهان را بر میافرازد و ثانیاً، در مراحل و جبهه های مختلف مبارزه طبقه کارگر، مصالح کل جنبش طبقه کارگر را نمایندگی میکند. کمونیسم کارگری لاجرم جنبش پیشروترین بخش طبقه کارگر است که شرایط و ملزومات پیروزی و هدف نهایی مبارزه طبقاتی را بدرستی میشناسد و میکوشد بخش های مختلف طبقه کارگر را به میدان بکشد.

سرمایه داری

ترازنامه عملی

نظام سرمایه داری مسبب و عامل بقاء کلیه مصائب گریبانگیر انسان امروز است. فقر و محرومیت، تبعیض و نابرابری، اختناق و سرکوب سیاسی، جهل و خرافه و عقب ماندگی فرهنگی، بیکاری، بی مسکنی، ناامنی اقتصادی و سیاسی، فساد و جنایت همه و همه محصولات گریزنناپذیر این نظامند. سخنگویان بورژوازی در انکار این حقیقت، خاطر نشان میکنند که این مصائب را سرمایه داری ابداع نکرده است، که همه اینها مقدم بر سرمایه داری وجود داشته اند، که استثمار و تصاحب دسترنج تولیدکنندگان، استبداد، تبعیض، ستمکشی زن، جهل و خرافه و مذهب و فحشاء کمابیش به قدمت خود جامعه بشری اند.

آنچه در این میان پرده پوشی میشود این واقعیت است که اولاً، همه این مصائب و محرومیت ها در این جامعه محتوا و معنای جدیدی متناسب با نیازهای جهان سرمایه داری یافته اند و هر روز از نو در متن سرمایه داری مدرن امروز، به عنوان اجزاء لایتجزای این نظام، باز تولید میشوند. منشاء فقر و گرسنگی، بیکاری و بی مسکنی و ناامنی اقتصادی در انتهای قرن بیستم، نظام اقتصادی انتهای قرن بیستم است. استبدادها و دیکتاتوری های خونین، جنگها، مردم کشی ها و سرکوب و اختناق که سهم صدها میلیون انسان امروز از زندگی است، حکمت خود را از نیازها و ملزومات نظام حاکم بر جهان امروز میگیرد و به منافی در همین جهان خدمت میکند. فرودستی زن امروز در کل پهنه جهان، محصول اقتصاد و اخلاقیات قرون وسطی نیست، محصول نظام اقتصادی و اجتماعی و ارزش های اخلاقی جامعه امروز است.

ثانیاً، این بورژوازی و نظام سرمایه داری است که دائماً به سرسختانه ترین وجه با تلاش هر روزه توده های وسیع مردم در چهارگوشه جهان برای فائق آمدن بر این مشقات و محرومیت ها و عقب ماندگی ها مقابله میکند. تلاش هر روزه کارگر برای

بهبود اوضاع اقتصادی و رفاهی و حقوق مدنی توده وسیع مردم با مانعی جز بورژوازی و دولت ها و احزاب و مبلغینش روبرو نیست. خیزش های توده های وسیع مردم در مناطق عقب مانده و محروم برای دخالت در سرنوشت خویش، بعنوان اولین مانع با نیروی قهریه بورژواهای محلی و بین المللی روبرو میشود. دولت، نهاد مذهب، رسانه ها و دستگاه های تبلیغاتی عظیم بورژوازی، سنت ها و اخلاقیات و نظام تربیتی و آموزشی طبقه حاکمه سازنده ذهنیت های عقب مانده، متعصب و تبعیض گر در بین توده مردم و نسل های پی در پی است. جای تردید نیست که این سرمایه داری و بورژوازی است که سد راه نقد و تغییر جهان امروز توسط میلیون ها انسانی است که نه فقط از نظام موجود به تنگ آمده اند بلکه کمابیش خطوطی را که یک جامعه شایسته انسان باید بر طبق آن سازمان یابد شناخته اند.

امروز، در انتهای قرن بیستم، در اوج جهانی شدن سرمایه و سرمایه داری، در دل عظیم ترین انقلابات تکنولوژیکی، بشریت در یکی از خطرناک ترین دوره های تاریخ خود سیر میکند. مساله بقاء فیزیکی معضل میلیون ها انسان از کشورهای فقرزده آفریقا و آسیا تا قلب پایتخت های اروپای غربی و آمریکاست. امید توسعه اقتصادی جوامع عقب مانده دیگر به تمامی به یاس مبدل شده است. رویای رشد جای خود را به کابوس دائمی قحطی و بی غذایی و بیماری داده است. در اروپا و آمریکای پیشرفته بدنبال سالها رکود عمیق اقتصادی، نوید نیم بند "رونق بدون اشتغال"، عینا همین کابوس را جلوی دهها میلیون خانواده کارگری گرفته است. جنگ و مردم کشی در ۵ قاره بیداد میکند. عظیم ترین عقبگردهای فکری و فرهنگی در جریان است، از بالا گرفتن مجدد جهالت مذهبی، مردسالاری، نژاد پرستی، قوم پرستی و فاشیسم تا سقوط حقوق و شان فرد در جامعه و رها شدن هستی و زندگی میلیون ها مردم از کودک و پیر و جوان به دست بیرحم بازار آزاد. جنایت سازمان یافته در اغلب کشورها به یک واقعیت پابرجا در زندگی روزمره مردم و حیات اقتصادی و سیاسی کل جامعه تبدیل شده است. اعتماد به مواد مخدر و قدرت روزافزون شبکه های جنایی تولید و توزیع آنها یک معضل عظیم و لاینحل بین المللی است. نظام سرمایه داری و اصل اصالت سود کل محیط زیست را با خطرات جدی و لطمات جبران ناپذیری روبرو ساخته است. در این میان متفکرین و سخنگویان بورژوازی حتی مدعی ارائه پاسخی در قبال این اوضاع نیستند. این واقعیت عملی سرمایه داری امروز است که آینده بسیار هولناکی

را پیشاروی کل مردم جهان گرفته است.

ارکان سرمایه داری

جامعه معاصر بدون شک جامعه پیچیده و مرکبی است. میلیاردها انسان در روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی گسترده و متنوعی در فعل و انفعال دائمی با یکدیگر قرار گرفته اند. تکنولوژی و تولید ابعاد غول آسایی یافته اند، حیات فکری و فرهنگی بشر امروز، همچنانکه مسائل و مصائب او، وسیع و متنوع است. اما این پیچیدگی ها صرفا حقایق ساده و قابل درکی را که مبنای اقتصادی و اجتماعی جهان سرمایه داری را تشکیل میدهد از نظر دور میدارند.

اساس نظام سرمایه داری نظیر هر نظام طبقاتی دیگر، استثمار تولید کنندگان مستقیم است، یعنی تملک و تصاحب بخشی از محصول کار و تولید آنها توسط طبقات حاکم. ویژگی هر نظام اجتماعی در ادوار مختلف در طول تاریخ در روش خاصی است که در هر یک از آنها این استثمار صورت میگیرد. در سیستم برده داری نه فقط محصول کار برده، بلکه کل وجود او به مالک وی تعلق داشت. برده برای مالک کار میکند و در مقابل توسط او زنده نگاهداشته میشود. در نظام فئودالی رعیت بخشی از محصول خود را به مالک و ارباب تحویل میدهد و یا ساعات و روزهایی را برای او بیگاری میکند. استثمار در نظام سرمایه داری بر اساس کاملاً متفاوتی استوار است.

اینجا تولید کنندگان اصلی، یعنی کارگران، آزادند. به کسی تعلق ندارند، زائده ملک و زمین و تحت انقیاد اربابی نیستند. مالک و صاحب اختیار جسم خود و نیروی کار خود هستند. اما کارگران در این نظام از یک لحاظ دیگر نیز "آزاد" اند. آنها مالک هیچ نوع وسائل کار و تولیدی نیستند. و لذا برای تامین زندگی خویش ناگزیرند در ازاء مزد نیروی کار خویش را برای مدت معین به طبقه سرمایه دار، یعنی اقلیت کوچکی که وسائل تولید را در تملک و انحصار خود دارد، بفروشند و سپس وسائل معیشت و زندگی خود را، که خود تولید کرده اند، در بازار از سرمایه دار بخرند. جوهر سرمایه داری و اساس استثمار در این نظام کالا بودن نیروی کار از یکسو و مالکیت خصوصی طبقه سرمایه دار بر وسائل تولید از سوی دیگر است.

وجود جامعه بشری، نفس بقاء انسان و تامین نیازهای او، تحت هر نظامی، بدون آنکه نیروی کار زنده انسانها وسایل و ابزار کار را به خدمت بگیرد و محصولات جدید بیافریند قابل تصور نیست. اما نیروی کار و وسائل تولید در نظام سرمایه داری با دیوار مالکیت خصوصی از هم جدا شده اند. کالاهایی هستند که مالکان آن باید در بازار با هم روبرو شوند. ظاهر امر اینست که صاحبان این کالاها در بازار وارد یک معامله برابر و آزاد میشوند. کارگر نیروی کارش را برای ساعات معینی به سرمایه دار، یعنی صاحب وسائل تولید، میفروشد و در ازاء آن مزد میگیرد. سرمایه دار، نیروی کار را به خدمت میگیرد، مصرف میکند، و محصولات جدید تولید میکند. این کالاها در بازار فروخته میشوند و پول حاصله بعنوان سرمایه دور تولید را از نو آغاز میکند.

اما، در پس معامله بظاهر برابر کار و سرمایه، یک نابرابری بنیادی نهفته است که سرنوشت کل بشر امروز را رقم میزند و رهایی و آزادی جامعه بدون خلاصی از آن امکان پذیر نیست. کارگر با مزد صرفا آنچه فروخته است، یعنی توان کار کردن و حضور مجدد در بازار کار، را از نو بدست میآورد. طبقه کارگر با کار هر روزه تنها کارگر بودن خود، و بقاء خود بعنوان فروشنده هر روزه نیروی کار را تضمین میکند. اما سرمایه در این جریان انباشت میکند و افزایش می یابد. نیروی کار یک نیروی خلاق است. برای خریدارش ارزش جدید تولید میکند. ارزش محصولات و خدماتی که در هر نوبت توسط طبقه کارگر تولید میشود بیش از مجموع سهم خود وی و بخشی از تولید است که صرف بازسازی وسائل تولید مستهلک شده و مصرف شده میگردد. این ارزش اضافه، که خود را بصورت انبوهی از کالاها نشان میدهد، به اعتبار مالکیت طبقه سرمایه دار بر وسائل تولید بطور اتوماتیک به او تعلق دارد و بر حجم سرمایه اش میافزاید. نیروی کار در مبادله با سرمایه تنها خود را بازتولید میکند. حال آنکه سرمایه در مبادله با نیروی کار رشد میکند. قدرت خلاقه نیروی کار و فعالیت آفریننده طبقه کارگر، خود را بصورت زایش سرمایه جدید برای طبقه سرمایه دار منعکس میکند. هرچه طبقه کارگر بیشتر و بهتر کار کند، بر اقتدار سرمایه افزوده میگردد. قدرت غول آسای سرمایه در جهان امروز و سلطه روز افزون آن بر حیات اقتصادی و سیاسی و فکری میلیاردها ساکنین کره ارض، چیزی جز انعکاس وارونه قدرت خلاقه کار و بشریت کارگر نیست.

به این ترتیب استثمار در جامعه سرمایه داری، بدون طوق و زنجیر آهنین بر گردن و دست و پای تولیدکنندگان، از مجرای بازار و مبادله آزاد و برابر کالاها صورت میگیرد. این ویژگی اساسی سرمایه داری است و ماهیتا آن را از همه نظام های پیشین متمایز میکند.

کل ارزش اضافه حاصل از استثمار طبقه کارگر اساسا از طریق بازار و نیز از مجرای سیاستهای مالی و پولی دولتها میان بخش های مختلف طبقه سرمایه دار تقسیم میشود. سود، بهره و اجاره اشکال عمده سهم بری سرمایه های مختلف از ماحصل این استثمار طبقاتی است. رقابت سرمایه ها در بازار مقدار سهم هر شاخه و هر واحد و بنگاه سرمایه داری را تعیین میکند.

اما کار به اینجا ختم نمیشود. کل هزینه ماشین دولتی و ارتش و سیستم اداری بورژوازی، کل هزینه نهادهای ایدئولوژیکی و فرهنگی جامعه بورژوایی و خرج خیل عظیم کسانی که از طریق این نهادها قدرت بورژوازی را حفظ و حراست میکنند، از همین منبع تامین میشود. طبقه کارگر با کار خود خرج طبقه حاکمه، خرج انباشت روزافزون سرمایه و هزینه سلطه سیاسی و فرهنگی و فکری بورژوازی بر خود و بر کل جامعه را میپردازد.

با انباشت سرمایه دائما بر حجم انبوه کالاهایی که ثروت جامعه بورژوایی را میسازند افزوده میشود. رشد دائمی و پرشتاب تکنیک و افزایش حجم و قدرت ابزارها و وسائل تولیدی که طبقه کارگر در هر حلقه جدید تولید به حرکت در میآورد، نتیجه اجتناب ناپذیر روند انباشت سرمایه است. اما در قیاس با ابعاد گسترش ثروت و قدرت تولیدی جامعه، طبقه کارگر مداوما بطور نسبی محروم تر میگردد. علیرغم افزایش تدریجی و محدود قدر مطلق سطح زندگی کارگران لاقدر در کشورهای صنعتی پیشرفته، حقیقت اینست که در جریان انباشت سرمایه نسبت سهم طبقه کارگر از کل ثروت جامعه، به سرعت سقوط میکند و شکاف میان سطح زندگی طبقه کارگر با استانداردهای مقدور آسایش و رفاه، که به تلاش خود او ممکن شده اند، عمیق تر میشود. هر قدر جامعه ثروتمندتر میشود، کارگر بخش محرومتری را در آن تشکیل میدهد.

بهبود تکنیک و افزایش بارآوری و قدرت مولده کار، به معنی جایگزینی هرچه بیشتر نیروی کار زنده با دستگاهها و ماشین آلات و سیستم های اتوماتیک است. در

یک جامعه انسانی و آزاد این قاعدتا به معنای فراهم شدن فرصت بیشتر برای فراغت و لذت بردن از زندگی برای همه است. اما در جامعه سرمایه داری، که نیروی کار و وسائل کار صرفا کالاهایی هستند که سرمایه با هدف کسب سود در اختیار گرفته است، جایگزینی ماشین بجای انسان بصورت بیکاری و بیکارسازی دائمی بخشی از طبقه کارگر، و محروم شدنش از امکان تامین معاش، نمودار میشود. پیدایش یک ارتش ذخیره از کارگران بیکار، که حتی امکان فروش نیروی کار خویش را ندارند، یک نتیجه جبری روند انباشت سرمایه است که در عین حال خود یک شرط وجودی تولید سرمایه داری را تامین میکند. وجود ارتش ذخیره ای از بیکاران، که اساسا به هزینه خود بخش شاغل طبقه زنده نگاهداشته میشود، رقابت در صفوف طبقه کارگر را تشدید میکند و سطح دستمزد را در حداقل ممکن پائین نگاه میدارد. این ارتش ذخیره همچنین امکان میدهد سرمایه با سهولت نیروی کار مورد استفاده خود را به تناسب نیازهای بازار کاهش یا افزایش بدهد. بیکاری، یک عارضه جانبی بازار و یا نتیجه سیاست غلط این یا آن دولت نیست، بلکه جزء ذاتی کارکرد سرمایه داری و جریان انباشت سرمایه است.

بحران های اقتصادی ادواری با عواقب وخیم و خانمان برانداز اقتصادی و اجتماعی، جزء اجتناب ناپذیر نظام سرمایه داری هستند. این بحران ها اساسا از یک تناقض بنیادی در بطن خود پرورده انباشت سرمایه مایه میگیرند: در حالی که کار منشاء سود و ارزش اضافه است، روند انباشت سرمایه و رشد ناگزیر تکنیک، دائما از نسبت نیروی کار در قیاس با وسائل تولید میکاهد. ارزش اضافه تولید شده، حتی اگر از نظر قدر مطلق افزایش پیدا کند، بطور عادی نمیتواند متناسب با افزایش دائمی سرمایه پیش ریخته رشد کند. نرخ سود سرمایه، بنا به قوانین مادی خود روند انباشت، لاجرم گرایش به نزول دارد. تکاپوی دائمی برای خنثی کردن این گرایش و حفظ نرخ سود بخصوص از طریق تشدید استثمار و کاهش سهم طبقه کارگر از ثروت جامعه، که به شکل مزد و خدمات اجتماعی و غیره پرداخت میشود، امر هر روزه طبقه سرمایه دار و دولت های رنگارنگش و نیز قشر وسیع متفکرین اقتصادی، مدیران و متخصصان بورژوا در سراسر جهان است.

علیرغم همه این تلاش ها، تضادهای درونی سرمایه و گرایش نزولی نرخ سود هربار بالاخره خود را دیکته میکنند و کل نظام اقتصادی به یک بحران عمیق فرو میرود.

دوران رکود و بحران نه فقط نشانه و عارضه حدت یافتن تناقضات درونی سرمایه است، بلکه مکانیسم عملی تخفیف آن و بازسازی سرمایه نیز هست. رقابت میان اقشار سرمایه شدت مییابد و بسیاری به ورطه ورشکستگی کشیده میشوند. این در عین حال سرمایه های ضعیف تر را از دور خارج میکند و شرایط سودآوری را برای آنها که باقی میمانند مناسب تر میکند. از طرف دیگر طبقه سرمایه دار و دولت های آن در کشورهای مختلف هجوم وسیعی را در اشکال مختلف به سطح زندگی طبقه کارگر آغاز میکنند. بر تعداد بیکاران به شدت افزوده میشود و است شمار کل طبقه کارگر تشدید میشود.

سرمایه از دل هر بحران متمرکزتر بیرون میاید و لاجرم بحران بعدی با ابعاد گسترده تر و عمیق تری ظاهر میشود و رقابت و کشمکش حادثی را در درون خود طبقه سرمایه دار باعث میشود. تخفیف هر بحران جدید بازسازی همه جانبه تری را برای سرمایه ضروری میکند. و به همین نسبت دورنمایی که بورژوازی هربار در برابر جامعه قرار میدهد تاریک تر و هولناک تر میشود.

عواقب و عوارض تضادها و بحران های نظام سرمایه داری به قلمرو اقتصادی محدود نیست. جنگ های خانمان برانداز در ابعاد جهانی و منطقه ای، میلیتاریسم و تجاوزگری نظامی، برقراری حکومت های پلیسی و استبدادی، سلب حقوق مدنی و سیاسی مردم و بویژه طبقه کارگر، بالا گرفتن تروریسم دولتی و سازمان های راست افراطی، اوجگیری تبلیغات و فشارهای واپسگرایانه مذهبی، ناسیونالیستی، نژادپرستانه و ضد زن، اینها خصوصیات بارز سرمایه داری معاصر بویژه در دوره های بحران است.

دولت و روبنای سیاسی

سخنگویان جامعه بورژوایی چنین قلمداد میکنند که دولت یک نهاد ضروری است که برای اداره جامعه بر مبنای منافع عمومی و مشترک کل اعضای جامعه شکل گرفته است. نهادی که گویا اراده جمعی مردم را منعکس میکند و قدرت مشترک اعضای جامعه را به عمل در میآورد. گفته میشود که قوانین حاکم مجموعه ای از اصول بدیهی و طبیعی و مورد توافق آحاد جامعه اند و دولت ضامن و مجری این قوانین است. تصویر کردن دولت بعنوان یک نهاد مستقل و مافوق منافع طبقاتی

متضاد درون جامعه، یک رکن اساسی ایدئولوژی بورژوازی است. این تلقی از دولت بویژه در کشورهای پیشرفته غربی که نظام پارلمانی با ثبات تری داشته اند ریشه قوی تری در میان مردم دارد. اما در کشورهای عقب مانده تر هم، علیرغم حاکمیت دولت های استبدادی و پلیسی، و علیرغم بدبینی عامه به دولت هایی که بر سر کار هستند، نفس لزوم دولت مورد سوال نیست و تلقی مردم از دولت بعنوان نهادی که وظیفه مدیریت جامعه را برعهده دارد به همان درجه قوی و ریشه دار است. گسترش نقش اقتصادی دولت ها و بویژه دخالت آنها در قلمرو خدمات اجتماعی و مدیریت و کنترل اقتصادی در چند دهه اخیر بشدت بر دامنه این توهمات افزوده است.

واقعیت اینست که دولت مهم ترین ابزار طبقه حاکمه برای تحت انقیاد نگاهداشتن توده های تحت استثمار است. تاریخا ظهور دولت حاصل بوجود آمدن استثمار، پیدایش طبقات و تقسیم جامعه به طبقات استثمارگر و تحت استثمار بوده است. علیرغم همه پیچیدگی ها در ساختمان دولت های امروز، دولت همچنان دستگاهی برای اعمال زور است و ارتش ها و دادگاه ها و زندان ها شالوده اساسی آن را تشکیل میدهند. دولت قوه قهریه سازمان یافته طبقه حاکمه است. دولت ابزار اعمال حاکمیت طبقاتی است. هر دولتی، مستقل از هر فرم و ظاهری که بخود پذیرفته باشد، چه سلطنت و چه جمهوری، چه پارلمانی و چه استبدادی، ابزار اعمال دیکتاتوری طبقه یا طبقات حاکم است.

در هر نظامی، حتی در خشن ترین برده داری های اعصار گذشته که در آن تعلق طبقاتی دولت پنهان نمیشد، طبقه حاکم نیاز داشته است مبنایی برای مشروعیت دولت خود بدست بدهد. سلطنت و حکومت موروثی، حکومت اشرافیت، حکومت مذهبی و الهی، قالب هایی برای این کسب مشروعیت بودند. در جامعه سرمایه داری، جامعه مبتنی به بازار که در آن کارگر و سرمایه دار عناصری "آزاد" تصویر میشوند که علی الظاهر پا به مبادله ای داوطلبانه و برابر میگذارند، حق رای و پارلمان و نظام انتخاباتی قالب اصلی کسب مشروعیت برای حاکمیت طبقاتی بورژوازی است. ظاهر مساله اینست که دولت ابزار حکومت همه مردم است و با رای مستقیم خود مردم تشکیل میشود. حق رای، انتخابات و پارلمان قطعا از نظر تاریخی دستاوردهای مهمی در تلاش مردم کارگر برای گسترش حقوق مدنی خویش محسوب میشوند. بدیهی است که زندگی در یک نظام لیبرالی بورژوازی به مراتب از زندگی در یک رژیم پلیسی و

استبدادی قابل تحمل تر است. اما این قالب ها نمیتوانند ماهیت طبقاتی دولت معاصر را پنهان کنند. توده وسیع مردم کارگر حتی در پیشرفته ترین، با ثبات ترین و آزادترین نظام های پارلمانی، از کمترین قدرت تاثیرگذاری بر سیاست ها و اقدامات دولت برخوردارند. نظام پارلمانی توانسته است با اعمال خشونت کمتر و با دست بدست کردن مقامات دولتی میان بخش های مختلف طبقه حاکم از مجرای انتخابات عمومی دوره ای، حاکمیت بی چون و چرای کل بورژوازی بر حیات سیاسی و اقتصادی جامعه را تضمین کند. دموکراسی پارلمانی نه مکانیسمی برای دخالت مردم در امر حاکمیت، بلکه ابزاری برای کسب مشروعیت برای حاکمیت و دیکتاتوری طبقه بورژواست.

فرهنگ، ایدئولوژی و اخلاق

استثمار و تبعیض و بی حقوقی در ابعاد اینچنین عظیم، و در اشکالی اینچنین عیان، بدون تسلیم و رضایت توده وسیع خود استثمار شوندگان و بدون موجه قلمداد شدن این مناسبات در اذهان خود قربانیانش سرپا باقی نمی ماند. توجیه کردن این وضعیت، ابدی و ازلی و طبیعی قلمداد کردن آن و ترساندن و برحذر داشتن فرودستان جامعه از شورش علیه این مناسبات، وظیفه روبنای فکری و فرهنگی و اخلاقی در این جامعه است. زرادخانه فرهنگی و اخلاقی بورژوازی علیه آزادی و رهایی انسان عظیم و خیره کننده است. بخشی از این ابزارها از اعصار کهن به ارث رسیده اند، اما مطابق نیاز جامعه بورژوایی نوسازی و بازسازی شده اند. ادیان و مذاهب رنگارنگ، عواطف و تعصبات اخلاقی جاهلانه، قوم پرستی، نژادپرستی، مردسالاری، همه و همه حربه های فکری و فرهنگی طبقات حاکمه در طول تاریخ برای خفه کردن و سربریزر نگاهداشتن توده کارکن جامعه بوده اند. همه اینها در اشکال نوین و ظرفیتهای تازه، در عصر ما در خدمت مصون داشتن مالکیت و حاکمیت بورژوایی از تهدید آگاهی و تعقل و نقد طبقه کارگر و مردم تحت استثمار قرار دارند.

اما آنچه خود جامعه بورژوایی بر ابزارهای فکری و فرهنگی انقیاد افزوده است به مراتب عظیم تر و کارآمدتر است. منفعت پرستی فردی و رقابت، یعنی منطق حرکت بورژوا در قلمرو بازار، طبیعت انسان بطور کلی شمرده میشوند و بعنوان ارزش های والای بشری تقدیس میگردند. در این جامعه رابطه میان انسان ها، انعکاس و تابعی

از رابطه میان کالاهاست. شان و ارزش انسان ها را جایگاهشان در رابطه با مالکیت تعیین میکند. بورژوازی تمرکز و آرایش محلی و محدود جامعه کهنه را در هم شکست و کشورها را سازمان داد. ناسیونالیسم و میهن پرستی مدرن بورژوایی، بعنوان قوی ترین طوق ایدئولوژیکی طبقات حاکم بر گردن توده مردم در طول تاریخ، بجای قوم پرستی و عشیره گری و هویت محلی نشست.

افکار حاکم در هر جامعه، افکار طبقه حاکم است. اما حاکمیت و کنترل فکری و فرهنگی و اخلاقی بورژوازی بر حیات جامعه امروز از نظر دامنه و عمق بی سابقه است. انقلابات علمی و فنی و صنعتی عظیمی که در طول دوپست سال گذشته صورت گرفته است و مکانیسم قدرتمند بازار که هر مرز ملی و قومی و سیاسی و فرهنگی را درمی نوردد، بورژوازی را در حفظ حاکمیت ایدئولوژیکی و اشاعه اصول و باورهای خرافی خویش در مقیاسی جهانی از امکانات وسیعی برخوردار ساخته است. در قلمرو تولید افکار و آراء نیز، درست نظیر قلمرو تولید محصولات، قدرت خلاقه انسان به حربه ای علیه خود وی بدل شده است. نوآوری ها و پیشرفت های بی شماری که در قرن بیستم در زمینه تحول قالب های ادبی و هنری، تحول ابزارهای ارتباط جمعی سمعی و بصری و کامپیوتری و گسترش عرصه های مختلف فعالیت فرهنگی، صورت گرفته است، در درجه اول، به بمباران هر روزه توده میلیونی مردم با ایده های بورژوایی، در اشکالی موثرتر، پیچیده تر و متنوع تر میدان داده است. پیدایش وسائل ارتباطات جمعی، انفورماتیک و شبکه های رادیو تلویزیونی ماهواره ای در دو دهه اخیر، که گردآوری و انتقال سریع اطلاعات را در سراسر جهان بشدت تسهیل کرده است، در دست بورژوازی به یک ماشین عظیم پخش سوء اطلاعات، تحمیل عقاید و تحریک مردم در یک مقیاس صدها میلیونی بدل شده است. رسانه های جمعی و صنعت نمایش، که خود از سودآورترین قلمروهای حرکت سرمایه اند، بخش زیادی از نقش سنتی نهاد خانواده، سلسله مراتب مذهبی و حتی ارگانهای سرکوب در جامعه را بر عهده گرفته اند و در حفظ موازنه ایدئولوژیکی موجود در جامعه، انتقال افکار و معنویات و اخلاقیات حاکم به توده مردم، کنترل فکری و مهندسی اذهان آنها، منفرد کردن و ارباب آنها و خنثی کردن ایده ها و تمایلات انتقادی در جامعه نقش روزافزونی بازی میکنند. این نهادها و اشکال مدرن کنترل فکری و فرهنگی جامعه، یک رکن اساسی ثبات سیاسی جامعه بورژوایی بویژه در شرایط بحران، بی افقی و

بالاگرفتن نارضایتی عمومی است.

مبارزه علیه افکار و آرا و اخلاقیات ارتجاعی حاکم بر جامعه یک بعد همیشگی مبارزه طبقاتی کارگران و یک وظیفه خطیر جنبش کمونیستی کارگری بوده است.

انقلاب اجتماعی و کمونیسم

جامعه آزاد کمونیستی

با اندک تعمقی میتوان دید که چگونه جهان سرمایه داری جهانی وارونه است. رابطه میان کالاها مبنای رابطه میان انسان هاست. تلاش عظیم و هر روزه بشریتی که کار میکند و جهان را میسازد، خود را در سلطه روزافزون سرمایه بر هستی اش مجسم میکند. انگیزه فعالیت اقتصادی، تولید مایحتاج انسان ها نیست، بلکه سودآوری سرمایه است. رشد روزافزون تکنولوژی و دانش علمی و فنی که کلید سعادت و رفاه انسان است، در این نظام به بیکاری و محرومیت هرچه بیشتر صدها میلیون کارگر ترجمه میشود. در جهانی که نهایتا بر دوش تعاون و تلاش جمعی ساخته شده است، رقابت سلطنت میکند. آزادی اقتصادی فرد جامعه ای است که بر ناگزیری حضور هر روزه اش در بازار کار پوشانده اند، آزادی سیاسی فرد، بی حقوقی و بی تاثیری سیاسی واقعی اش را میپوشاند و به دولت و حاکمیت سیاسی طبقه سرمایه دار مشروعیت میبخشد. قانون، اراده و منفعت طبقه حاکم است که بصورت مقرراتی برای همه وضع شده است. از عشق و انسانیت تا حق و عدالت، از هنر و خلاقیت تا علم و حقیقت، مقوله ای در جهان سرمایه داری وجود ندارد که مهر این وارونگی را بر خود نداشته باشد.

این دنیای وارونه را باید از قاعده اش بر زمین گذاشت. این کار کمونیسم کارگری است. این هدف انقلاب کمونیستی طبقه کارگر است.

محور اساسی انقلاب کمونیستی، لغو مالکیت خصوصی بر وسائل کار و تولید، و تبدیل آن به دارایی جمعی کل جامعه است. انقلاب کمونیستی به تقسیم طبقاتی جامعه خاتمه میدهد و نظام مزد بگیر را از میان برمیدارد. بازار، مبادله کالایی و

پول حذف میشوند. بجای تولید برای سود، تولید برای رفع نیازهای همه مردم و برای رفاه هرچه بیشتر همه انسان ها مینشیند. کار، که در جامعه سرمایه داری برای اکثریت عظیم مردم تکاپویی ناگزیر و چشم بسته و فرسوده کننده برای امرار معاش است، جای خود را به فعالیت خلاق و داوطلبانه و آگاهانه مردم برای هرچه غنی تر کردن زندگی انسانی میدهد. هرکس، به اعتبار انسان بودن و چشم گشودن به جامعه انسانی، به یکسان از کلیه مواهب زندگی و محصولات تلاش جمعی برخوردار خواهد بود. از هرکس به اندازه قابلیتش و به هرکس به اندازه نیازش، این یک اصل اساسی جامعه کمونیستی است.

نه فقط تقسیم طبقاتی، بلکه تقسیم حرفه ای انسان ها از میان میروند. کلیه قلمروهای فعالیت خلاقه بر روی همگان باز میشود. شکوفایی هر فرد به شرط شکوفایی جامعه بدل میشود. جامعه کمونیستی جامعه ای جهانی است. مرزهای ملی و کشوری محو میشود و جای آن را هویت جهانشمول انسانی میگیرد. جامعه کمونیستی جامعه ای است بدون مذهب، بدون خرافه، بدون ایدئولوژی و بدون زنجیر سنن و اخلاقیات کهنه بر اندیشه آزاد انسان ها.

از میان رفتن طبقات و تضاد طبقاتی، دولت را به پدیده زائدی تبدیل میکند. در جامعه کمونیستی دولت زوال پیدا میکند. جامعه کمونیستی جامعه ای است بدون دولت. امور اداری جامعه از مجرای تعاون، همفکری، ارتباط و تصمیم گیری جمعی کلیه اعضا جامعه حل و فصل میشود.

جامعه کمونیستی به این ترتیب برای نخستین بار به آرمان آزادی و برابری انسان ها به معنی واقعی کلمه جامه عمل میپوشاند. آزادی، نه فقط از ستم و سرکوب سیاسی، بلکه از اجبار و انقیاد اقتصادی و از اسارت فکری. آزادی در تجربه ابعاد مختلف زندگی و در شکوفایی خلاقیت ها و عواطف والای انسانی. برابری، نه فقط در برابر قانون، بلکه در بهره مندی از امکانات مادی و معنوی جامعه. برابری شان و ارزش همه در پیشگاه جامعه.

جامعه کمونیستی یک آرزو و یک مدینه فاضله خیالی نیست. تمام شرایط پیدایش چنین نظامی، در دل همین جهان موجود سرمایه داری فی الحال فراهم شده اند. توان علمی، تکنولوژیکی و تولیدی انسان امروز چنان ابعاد عظیمی پیدا کرده است که پی ریختن جامعه ای معطوف به رفع نیازها و تامین آسایش همگان کاملاً مقدور است.

انقلابات الکترونیکی و انفورماتیک دهه های اخیر و تحولات شگرف در ابزارها و روش های ارتباطاتی و اطلاعاتی سمعی و بصری، سازمان دادن یک جامعه جهانی و شرکت همگانی در طراحی و برنامه ریزی و اجرای امور گوناگون جامعه را پیش از پیش میسر ساخته است. بخش عظیمی از این توان تولیدی هم اکنون یا به اشکال مختلف به هدر داده میشود و یا عامدانه مصروف ممانعت از بکار بستن این امکانات در خدمت رفع نیازهای بشر میشود. اما علیرغم همه عظمت امکانات مادی جامعه، پشتوانه اساسی جامعه کمونیستی را نیروی خلاقه و زنده میلیاردها انسانی تشکیل میدهند که از اسارت طبقاتی، از بردگی مزدی، از اسارت معنوی و از خود بیگانگی و از حقارتی که نظام موجود به آنها تحمیل میکند رها میشوند. انسان آزاد، ضامن تحقق جامعه کمونیستی است.

سرمایه داری خود آن نیروی عظیم اجتماعی را که میتواند این افق رهائی بخش را عملاً متحقق سازد شکل داده است. قدرت شگرف سرمایه که در مقیاس جهانی گسترده است، انعکاس قدرت یک طبقه کارگر جهانی است. جامعه کمونیستی محصول انقلاب کارگری برای خاتمه دادن به نظام بردگی مزدی است. به این اعتبار انقلاب کارگری انقلابی اجتماعی است که بناگزییر کل بنیاد مناسبات تولید را دگرگون میکند. طبقه کارگر، برخلاف کلیه طبقات فرودست در تاریخ پیشین جامعه بشری، نمیتواند آزاد شود بی آنکه کل بشریت را آزاد کند. جامعه کمونیستی اتوپی نیست، بلکه محصول و هدف مبارزه یک طبقه عظیم اجتماعی علیه سرمایه داری است. مبارزه ای زنده و واقعی و جاری، که به قدمت خود جامعه بورژوازی است.

انقلاب پرولتری و حکومت کارگری

سخنگویان و ایده پردازان بورژوا، مارکسیسم و کمونیسم کارگری را متهم میکنند که مبلغ اعمال قهر و خشونت برای رسیدن به اهداف اجتماعی خویش است. واقعیت اینست که این خود نظام بورژوازی است که از بنیاد بر خشونت سازمان یافته متکی است. خشونت علیه جان و جسم انسان ها، خشونت علیه عواطف و اذهان آنها، خشونت علیه امید و تلاش آنها برای بهبود زندگی و دنیای خویش. نظام کار مزدی، یعنی اجبار هر روزه اکثریت عظیم جامعه به فروش توان جسمی خویش به دیگران برای

امرار معاش، سر منشاء و چکیده کل خشونت ذاتی این نظام است. زنان، کارگران، کودکان، سالخوردگان، مردم مناطق محروم و عقب مانده تر جهان، هر کس حق را مطالبه میکند و علیه ستمی بلند میشود، و هر کس و همه کس که در جامعه موجود مهر تعلق به این یا آن "اقلیت" به پیشانی وی کوفته شده است، قربانی مستقیم و هر روزه خشونت عریان نظام موجود است. جنگ و مردم کشی، اساسا در پی رقابت سرمایه ها و قطب های اقتصادی، در این نظام ابعاد خیره کننده ای پیدا کرده است. تکنولوژی سلاحهای انهدام و کشتار جمعی از تکنولوژی تولید به مراتب پیشرفته تر است. زرادخانه بورژوازی در سطح بین المللی برای انهدام چندین و چندباره کل کره ارض کافی است. این نظامی است که سلاح های مخوف اتمی و شیمیایی را عملا علیه توده مردم بکار برده است. و بالاخره علاوه بر همه اینها، جامعه بورژوایی میتواند به پیشرفت های خیره کننده اش در تبدیل جنایت، قتل و تعدی و تجاوز به امری عادی و هر روزه در زندگی عموم مردم، مفتخر باشد.

آیا چنین نظامی میتواند بدون آنکه مردم کارگر و زحمتکش به زور متوسل شوند، از سر راه رهایی انسان و محو همیشگی خشونت کنار زده شود؟ در هیچ گوشه ای از تئوری کمونیسم، اعمال قهر بعنوان جزء لایتجزا و ذاتی انقلاب کارگری ضروری دانسته نشده است. اما هر کس با اندک شناختی از جامعه موجود اذعان میکند که طبقه حاکم خود را با مسالمت از برابر اراده اکثریت عظیم جامعه برای تغییر نظام موجود کنار نخواهد کشید. اگر دفاع از منافع و مصالح روزمره بورژوازی وظیفه دولت و دستگاه سرکوب است. دفاع از نفس موجودیت سرمایه داری و مالکیت بورژوایی به طریق اولی فلسفه وجودی آن را تشکیل میدهد. اگر مطالبه اضافه دستمزد یا آزادی بیان در این جامعه پای دولت و پلیس و ارتش را به میان میکشد، میتوان تصور کرد که تلاش برای خلع ید اقتصادی و سیاسی از بورژوازی با چه عکس العمل و مقاومت قهرآمیزی روبرو خواهد شد. خشونت بورژوازی و دولت او علیه انقلاب کارگری، علیه اراده اکثریت عظیم مردم که زیر پرچم طبقه کارگر برای برقراری یک جامعه نوین به پا میخیزند، امری عملا اجتناب ناپذیر است.

انقلاب کارگری باید دولت بورژوایی را به زیر بکشد. مقاومت بورژوازی در برابر انقلاب و بویژه در مقابل اشتراکی شدن وسائل تولید، حتی پس از در هم شکسته شدن قدرت دولتی اش ادامه خواهد یافت. از اینرو تشکیل یک حکومت کارگری که این

مقاومت را خنثی کند و فرمان انقلاب را به اجرا در بیاورد، امری حیاتی است. حکومت کارگری نیز، نظیر هر حکومت دیگر، حکومتی مافوق جامعه و طبقات نیست. حکومتی طبقاتی است. اما این حکومت، که به همین اعتبار در تئوری مارکسیسم دیکتاتوری پرولتاریا نامیده شده است، دولت اکثریت استثمار شده جامعه برای دیکته کردن حکم آزادی و برابری انسان ها به طبقات استثمارگر و فائق آمدن بر تلاش ها و توطئه های آنهاست. از نظر شکل، حکومت کارگری یک دولت آزاد است که تصمیم گیری و اعمال اراده مستقیم خود توده وسیع مردم کارگر و زحمتکش در جامعه را سازمان میدهد. حکومت کارگری بنا بر ماهیت خویش حکومتی گذرا است که با تحقق اهداف انقلاب ضرورت وجودی خود را از دست میدهد و زوال پیدا میکند.

حزب و بین الملل کمونیستی طبقه کارگر

یک شرط حیاتی شکل گیری و پیروزی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر، پیدایش احزاب کمونیستی کارگری است که چنین افقی را پیشروی طبقه کارگر بگذارند و نیروی طبقه را در این مبارزه بسیج و هدایت کنند. این احزاب که باید قبل از هر چیز تشکل متحد کننده آگاهترین و فعالترین رهبران مبارزات کارگری باشند، باید در کشورهای مختلف شکل بگیرند. سرمایه داری نظامی جهانی است، طبقه کارگر طبقه ای جهانی است، کشمکش طبقه کار با بورژوازی کشمکشی هر روزه در مقیاسی جهانی است، و سوسیالیسم آلترناتیوی است که طبقه کارگر در برابر کل بشریت قرار میدهد. جنبش کمونیسم کارگری نیز باید در مقیاسی جهانی سازمان یابد. ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی کارگری، بعنوان مرجع متحد کننده و رهبری کننده مبارزه جهانی طبقه کارگر برای سوسیالیسم یک وظیفه مبرم بخشهای مختلف جنبش کمونیستی طبقه کارگر و کلیه احزاب کمونیست کارگری در کشورهای مختلف است.

کمونیسم کارگری و کمونیسم بورژوایی

مارکسیسم و کمونیسم در بخش اعظم قرن بیستم از اعتباری عظیم در جنبش های

مختلف اعتراضی و اصلاح طلبانه در جهان سرمایه داری برخوردار بوده اند. جامعیت و عمق اندیشه انتقادی مارکس و انسانیت و برابری طلبی عمیق مارکسیسم از یکسو و نفوذ عملی جنبش کمونیستی کارگری، بویژه با انقلاب کارگری ۱۹۱۷ در روسیه که کمونیسم را به نقطه امید صدها میلیون کارگر و زحمتکش در سراسر جهان بدل ساخت از سوی دیگر، باعث شد که بسیاری از جنبش های غیر کارگری و حتی غیر سوسیالیستی در طول قرن بیستم نام کمونیست و مارکسیست بر خود بگذارند. اغلب این جنبش ها وجه مشترک چندانی با آرمان های اساسی کمونیسم و مارکسیسم نداشتند و نهایتا خواهان اصلاحات و جرح و تعدیل هایی در محدوده خود نظام سرمایه داری بودند.

کمونیسم عنوانی بود که جنبش سوسیالیستی کارگری در قرن نوزدهم برای متمایز کردن خویش از سوسیالیسم غیر انقلابی و بعضا حتی ارتجاعی طبقات دیگر برخورد نهاده بود. اما در قرن بیستم این خود عنوان کمونیسم بود که مورد دست اندازی جنبش ها و طبقات دیگر قرار گرفت و عملا معنای متمایز کننده خود را از دست داد. تحت عنوان عمومی کمونیسم، جریانات و گرایشات اجتماعی متنوعی قد علم کردند که نه در نگرش و برنامه و نه در خاستگاه اجتماعی و طبقاتی خود، خویشاوندی ای با کمونیسم کارگری و مارکسیسم نداشتند. شاخه هایی از این کمونیسم غیر کارگری، و در پیشاپیش همه کمونیسم بورژوایی قطب شوروی، عملا به بسترهای اصلی و رسمی کمونیسم در بخش اعظم قرن بیستم تبدیل شدند و کمونیسم کارگری را به حاشیه و انزوا راندند.

مهم ترین جریان کمونیسم بورژوایی در قرن بیستم با تغییر مسیر و سپس شکست انقلاب کارگری در روسیه شکل گرفت. جنبش کمونیستی کارگری به رهبری حزب بلشویک توانست در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ قدرت دولتی طبقات حاکم را در هم بکوبد، حکومتی کارگری برپا کند و حتی تلاش های نظامی مستقیم ارتجاع شکست خورده برای اعاده قدرت خویش را خنثی کند. اما علیرغم این پیروزی سیاسی، طبقه کارگر روسیه نهایتا از دگرگون کردن بنیاد مناسبات تولید در روسیه، یعنی لغو نظام مزدی و اشتراکی کردن وسایل تولید ناتوان ماند. در نیمه دوم دهه ۲۰، در متن فشار شدید اقتصادی پس از جنگ و انقلاب، و در فقدان یک افق روشن برای تحول سوسیالیستی مناسبات اقتصادی، نگرش ناسیونالیستی بر سیاست و خط مشی اقتصادی حزب و

جنبش طبقه کارگر روسیه مسلط شد. آنچه در دوران استالین صورت گرفت نه ساختمان سوسیالیسم، بلکه بازسازی اقتصاد ملی سرمایه داری در روسیه بر مبنای یک مدل دولتی و مدیریت شده بود. بجای آرمان مالکیت جمعی و اشتراکی، مالکیت دولتی بر وسائل تولید برقرار شد. مزد و پول و نظام کار مزدی حفظ شدند. ناکامی طبقه کارگر روسیه در ایجاد یک انقلاب در مناسبات اقتصادی، به شکست انقلاب کارگری بطور کلی انجامید. طبقه کارگر قدرت سیاسی را از دست داد. بجای حکومت کارگری، یک دولت نوظهور بورژوازی، با یک بوروکراسی و ماشین نظامی عظیم، متکی بر یک اقتصاد سرمایه داری دولتی در روسیه ظهور کرد.

این مدل دولتی الگوی اقتصادی قطب به اصطلاح کمونیستی ای شد که با مسخ انقلاب کارگری اکتبر در سطح جهانی قد علم کرد. دولتگرایی اقتصادی و اقدام به جایگزینی مکانیسم بازار با برنامه و تصمیمات اداری، درجه ای از تعدیل ثروت و تامین حداقلی از خدمات رفاهی و بیمه های اجتماعی برای عموم، تمام محتوای به اصطلاح سوسیالیستی کمونیسم بورژوازی اتحاد شوروی و بلوک شرق را تشکیل میداد.

اما شوروی تنها منبع شکل گیری کمونیسم بورژوازی در این قرن نبود. در اروپای غربی شاخه هایی از کمونیسم غیر کارگری ظهور کردند که ضمن حفظ فصل مشترک های بنیادی با نگرش اقتصادی کمونیسم بلوک شرق، یعنی جایگزینی دولتگرایی اقتصادی بجای سوسیالیسم و حفظ نظام مزدی، از زوایای دموکراتیک، ناسیونالیستی، اومانیستی و مدرنیستی به نقد تجربه شوروی پرداختند و از این بلوک دور شدند. مارکسیسم غربی، اروکمونیسم، چپ نو و شاخه های مختلف تروتسکیسم از جریانات شاخص کمونیسم غیر کارگری در اروپای غربی بودند. در کشورهای عقب مانده و مستعمرات سابق ناسیونالیسم و تمایلات ضد استعماری بورژوازی و خرده بورژوازی و بعضا جنبش های ارضی و دهقانی به مبنای نوع جدیدی از کمونیسم "جهان سومی" تبدیل شدند. استقلال اقتصادی، صنعتی شدن و توسعه سریع اقتصاد ملی بر مبنای یک مدل دولتی و برنامه ریزی شده، خروج از سلطه سیاسی علنی قدرتهای امپریالیستی و گاه حتی احیای سنت ها و میراث فرهنگی کهنه محلی در تقابل با مدرنیسم و فرهنگ غربی، محتوای این نوع کمونیسم را تشکیل میداد. نمونه برجسته کمونیسم جهان سومی مائوئیسم و کمونیسم چینی بود که تاثیر عمیقی بر نگرش و سیاست جریانات به اصطلاح کمونیستی در کشورهای عقب مانده داشت.

ماحصل پیدایش جریانات مختلف کمونیسم غیر کارگری در قرن بیستم انزوا و عقب نشینی چشمگیر کمونیسم کارگری و مارکسیسم بود. اولاً، آرمان های بنیادی سوسیالیسم کارگری و جوانب مختلف تئوری مارکسیسم به تناسب محتوای غیر سوسیالیستی و غیر کارگری این جنبش ها مورد تجدید نظرها و سوء تفسیرهای اساسی قرار گرفت و این تحریفات وسیعاً در جهان بعنوان مارکسیسم و کمونیسم شناسانده شدند. ثانیاً، مرکز ثقل اجتماعی - طبقاتی کمونیسم قرن بیستم از طبقه کارگر به طیف وسیعی از اقشار غیر کارگر منتقل شد. در اروپای غربی و کشورهای صنعتی پیشرفته روشنفکران، دانشجویان و دانشگاهیان و بخشهای اصلاح طلب خود طبقه بورژوا به محیط اصلی شکل گیری و ابراز وجود جریانات کمونیستی تبدیل شدند. در کشورهای عقب مانده، علاوه بر اینها، دهقانان فقیر، خرده بورژوازی ناراضی و بیش از همه بورژوازی ناسیونالیست، صنعت گرا و مشتاق توسعه اقتصاد ملی، پایگاه اجتماعی کمونیسم غیر کارگری را ساختند.

در غیاب یک سنت بانفوذ کمونیسم کارگری، طبقه کارگر عملاً برای دهها سال از ابراز وجود سیاسی مستقل و قدرتمند در چهارگوشه جهان باز ماند. در اروپای غربی و آمریکا و بعضاً در برخی کشورهای آمریکای لاتین کارگران برای دوره ای طولانی اساساً در دست جنبش اتحادیه ای و احزاب جناح چپ خود طبقه حاکمه، بویژه سوسیال دموکراسی، رها شدند تا جایی که این جریانات در انظار عموم و حتی در چشم بخش وسیعی از خود کارگران بعنوان ظرف و بستر طبیعی و بدیهی جنبش کارگری تلقی شدند. در شوروی و بلوک شرق، در ازاء آوانس هایی جزئی به کارگران در محیط کار، بی حقوقی سیاسی و انفراد وسیعی در مقیاس اجتماعی به طبقه کارگر تحمیل شد. در بخش اعظم کشورهای عقب مانده تر، حتی نفس ایجاد احزاب و نهادهای کارگری آرزوهای سرکوب شده ای باقی ماندند.

شاخه های اصلی کمونیسم بورژوایی در چند دهه اخیر یکی پس از دیگری به بن بست رسیدند. آخرین مرحله، فروپاشی خیره کننده شوروی و بلوک شرق در انتهای دهه هشتاد و اوائل دهه نود بود که سخنگویان بورژوازی پیروزمندانه به آن "پایان کمونیسم" لقب دادند.

علیرغم فضای ضد کمونیستی چند سال اول دهه نود و تبلیغات کرکننده بورژوازی در مورد عصر "سقوط کمونیسم" و علیرغم مشقات عظیمی که بدنبال سقوط بلوک

شرق بر صدها میلیون از مردم در سراسر جهان نازل شد، روند کنونی اوضاع حاکی از باز شدن فضا برای ظهور مجدد کمونیسم کارگری در مرکز صحنه سیاسی بویژه در کشورهای پیشرفته صنعتی است. یک شرط اساسی این امر، مقابله فکری و سیاسی جدی با شاخه های مختلف کمونیسم بورژوایی است که با پیشروی جنبش طبقه کارگر و افزایش نفوذ مارکسیسم و کمونیسم کارگری بار دیگر در اشکال گوناگون قد علم خواهند کرد.

انقلاب و اصلاحات

سازماندهی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر امر فوری جنبش کمونیسم کارگری است، انقلابی که کل مناسبات استثمارگر سرمایه داری را واژگون میکند و به مصائب و مشقات ناشی از این نظام خاتمه میدهد. برنامه ما، برقراری فوری یک جامعه کمونیستی است. جامعه ای بدون تقسیم طبقاتی، بدون مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، بدون مزدبگیری و بدون دولت. یک جامعه آزاد انسانی متکی بر اشتراک همگان در ثروت جامعه و در تعیین مسیر و سرنوشت آن. جامعه کمونیستی همین امروز قابل پیاده شدن است. اما آن انقلاب عظیم کارگری ای که باید این جامعه آزاد را متحقق کند، بمجرد اراده حزب کمونیست کارگری رخ نمیدهد. این یک حرکت وسیع طبقاتی و اجتماعی است که باید در ابعاد و اشکال مختلف سازمان یابد. موانع گوناگونی باید از سر راه آن کنار زده شوند. این تلاش فلسفه وجودی حزب کمونیست کارگری و مضمون فعالیت هر روزه آن را تشکیل میدهد. اما در همان حال که این مبارزه برای سازماندهی انقلاب کارگری جریان دارد، میلیاردها انسان همچنان در تکاپوی هر روزه برای تامین معاش و آسایش خود در متن یک جهان سرمایه داری اند. مبارزه انقلابی برای برپایی یک دنیای نو، از تلاش هر روزه برای بهبود وضعیت زندگی مادی و معنوی بشریت کارگر در همین دنیای موجود جدایی پذیر نیست. از نظر سیاسی، کمونیسم کارگری نه فقط سازماندهی انقلاب علیه نظام موجود را با تلاش برای تحمیل اصلاحات هرچه وسیع تر به آن در تناقض نمیبیند، بلکه حضور در هر دو جبهه مبارزه را شرط حیاتی پیروزی نهایی طبقه کارگر میدانند. انقلاب کارگری انقلابی از سر فقر و استیصال و ناچاری اوضاع کارگران نیست. انقلابی مبتنی

بر آگاهی و آمادگی مادی و معنوی طبقه کارگر است. هرچه توده مردم کارگر از آزادی های سیاسی وسیع تری برخوردار باشند، هرچه شخصیت و حرمت مردم بطور کلی و طبقه کارگر بطور اخص در جامعه تثبیت شده تر باشد، هرچه طبقه کارگر از رفاه و امنیت اقتصادی بیشتری برخوردار باشد و بطور کلی هرچه مبارزات کارگری و آزادیخواهانه موازین سیاسی و رفاهی و مدنی پیشروتری را به جامعه بورژوایی تحمیل کرده باشند، به همان درجه شرایط برای انقلاب کارگری علیه کلیت سرمایه داری آماده تر و پیروزی این انقلاب قاطعانه تر و همه جانبه تر خواهد بود. جنبش کمونیسم کارگری در صف مقدم هر مبارزه برای اصلاح موازین جامعه موجود به نفع مردم قرار دارد.

آنچه که کمونیسم کارگری را در مبارزه برای اصلاحات از جریانات و جنبش های رفرمیست، اعم از کارگری و غیر کارگری، متمایز میکند قبل از هر چیز اینست که اولاً، کمونیسم کارگری همواره بر این حقیقت تاکید میکند که تحقق آزادی و برابری کامل از طریق اصلاحات میسر نیست. حتی عمیق ترین و ریشه ای ترین اصلاحات اقتصادی و سیاسی نیز بنا به تعریف بنیادهای نفرت آور نظام موجود، یعنی مالکیت خصوصی، تقسیم طبقاتی و نظام کار مزدی را دست نخورده باقی میگذارند. از این گذشته واقعیت این است که، به گواهی کل تاریخ جامعه سرمایه داری و تجربه جاری کشورهای مختلف، بورژوازی در اغلب موارد به قهرآمیزترین شیوه ها در برابر به کرسی نشستن ابتدایی ترین مطالبات مقاومت میکند. و پیشروی های بدست آمده نیز همواره موقت و ضربه پذیر و قابل بازپس گیری باقی میمانند. کمونیسم کارگری، در دل مبارزه برای اصلاحات همچنان بر ضرورت انقلاب اجتماعی بعنوان تنها آلترناتیو واقعا کارساز و رهایی بخش کارگری تاکید میکند. ثانیاً، کمونیسم کارگری در عین دفاع از حتی کوچک ترین بهبودها در زندگی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی مردم کارگر در جامعه، وظیفه خود را طرح و مطالبه حقوق سیاسی و مدنی و رفاهی هرچه وسیعتر و هرچه پیشروتر میداند. جنبش ما در تعریف شعارها و خواست های خویش در مبارزه برای رفم خود را به مقدرات و امکانات و قابلیت انعطاف طبقه سرمایه دار، به حساب سود و زیان سرمایه و مصالح "اقتصاد کشور" و امثالهم مقید و محدود نمیکند. نقطه عزیمت ما حقوق غیر قابل انکار انسان عصر ماست. اگر تحقق این حقوق، حقوقی نظیر حق سلامتی، حق آموزش، ایمنی اقتصادی، برابری زن و مرد،

آزادی اعتصاب، حق دخالت مستقیم و دائمی توده مردم در حیات سیاسی جامعه، خلع
ید از مذهب و غیره با سودآوری سرمایه و مصالح نظام سرمایه داری در تناقض
است، این تنها شاهی بر ضرورت واژگونی این نظام است. جنبش ما در مبارزه برای
اصلاحات دائما این حقیقت را جلوی جامعه و طبقه کارگر میگیرد. قصد ما در این
مبارزه ایجاد یک سرمایه داری اصلاح شده، سرمایه داری با "چهره انسانی" یا یک
سرمایه داری "دلسوز" نیست. قصد ما تحمیل بخش هرچه بیشتری از حقوق حقه مردم
کارگر به نظام حاکم است. حقوق و خواست هایی را که بورژوازی با بقاء خویش
ناسازگار می یابد و سرکوب میکند، طبقه کارگر همین امروز آماده است فوراً به جامع
ترین شکل متحقق کند.



حزب کمونیست کارگری برای پیروزی کامل و همه جانبه انقلاب اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری و اجرای کلیت برنامه کمونیستی و آزادیبخش طبقه کارگر مبارزه میکند. حزب کمونیست کارگری معتقد است که پیشرفت های اقتصادی، علمی، تکنولوژیکی و مدنی تاکنونی جامعه بشری شرایط و ملزومات مادی برای سازمان دادن یک جامعه آزاد بدون طبقه و بدون استثمار و ستم، یک جامعه جهانی سوسیالیستی، را هم اینک فراهم کرده است و طبقه کارگر موظف است به مجرد کسب قدرت سیاسی، اجرای برنامه کمونیستی خویش را آغاز کند.

در عین حال مادام و هر جا که نظام سرمایه داری برجاست، حزب کمونیست کارگری همچنین برای گسترده ترین و عمیق ترین اصلاحات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مبارزه میکند که سطح زندگی و حقوق و آزادی های توده های وسیع مردم را تا بالاترین حد ممکن بهبود بخشد. این اصلاحات، و به میان کشیدن مردم کارگر و زحمتکش برای تحقق آنها، وارد آوردن ضربه نهایی بر پیکر نظام استثمارگر سرمایه داری و حاکمیت طبقه سرمایه دار بر جامعه بشری را تسهیل خواهد کرد.

این بخش برنامه رؤس اقدامات و مطالبات اصلاحی حزب کمونیست کارگری را

برمیشمارد که پرچم حزب در جنبش های مطالباتی کارگران و در مبارزه برای تحمیل اصلاحات به نظام موجود است. مطالبات و موازین زیر اگرچه حتی در قیاس با پیشرفته ترین جوامع سرمایه داری در جهان امروز موازینی رادیکال و ایده آل جلوه گر میشوند، در واقعیت امر تنها گوشه کوچکی از حقوق و آزادی هایی را دربرمیگیرند که در یک جامعه کمونیستی به کامل ترین شکل تحقق خواهد یافت.

قابل تردید نیست که امروز حتی کوچک ترین بهبود در زندگی مادی و معنوی مردم ایران و کسب بدیهی ترین حقوق و آزادی های فردی و مدنی در گرو بزیر کشیدن رژیم ارتجاعی و ضد بشری جمهوری اسلامی است. سرنگونی رژیم اسلامی یک وظیفه فوری انقلاب کارگری در ایران است. حزب کمونیست کارگری ایران برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری فوری یک حکومت کارگری مبارزه میکند. حکومت کارگری نه فقط تحقق فوری موازین مندرج در این بخش برنامه را، بعنوان ابتدایی ترین حقوق مردم ایران، تضمین میکند، بلکه با به اجرا گذاشتن کلیت برنامه کمونیستی خویش، شرایط آزادی و رهایی و برابری واقعی و کامل همه مردم را فراهم میکند.

اصول و چهارچوب عمومی:

۱- برقراری یک ساختار سیاسی مبتنی بر دخالت مستقیم و مستمر مردم در امر حاکمیت.

۲- برقراری حقوق و آزادی های سیاسی و مدنی وسیع، بیقید و شرط و تضمین شده و برابر برای همه. رفع هر نوع تبعیض بر اساس جنسیت، تابعیت، تعلقات قومی و ملی و نژادی و مذهبی، سن، و غیره.

۳- به اجرا درآمدن موازین اقتصادی و رفاهی عمومی، و همچنین یک قانون کار پیشرو، که بالاترین سطح زندگی و رفاه و امنیت اقتصادی مردم را به نظام سرمایه داری حاکم تحمیل کند.

۴- تصویب قوانین و اقداماتی که به سریع ترین و ریشه ای ترین شکل افکار و راه و رسم ها و اخلاقیات ارتجاعی، تبعیض آمیز و حقارت آور را برچیند و برقراری فرهنگ و ارزش ها و روابط انسانی هرچه آزادتر و آزاداندیشانه تر را ممکن کند.

۵- برقراری موازین و قوانینی که ایران را به یک کانون تقویت و حمایت از مبارزات آزادیخواهانه، معیارها و ارزش های انسانی پیشرو و مبارزات کارگری و سوسیالیستی در سراسر جهان بدل سازد.

اصول عمومی فوق باید بفوریت از طریق اقدامات زیر تحقق یابند:

ساختار و ارگان های قدرت سیاسی

حکومت شورایی

دوران معاصر بیش از هر زمان بی حقوقی واقعی مردم و ظاهری بودن دخالت آنها در امر حکومت در دموکراسی های لیبرالی و پارلمانی را به نمایش گذاشته است. جامعه ای که بخواهد دخالت توده وسیع مردم را در دولت و در تصویب و اجرای قوانین و سیاستها تضمین کند، نمیتواند بر پارلمان و سیستم دموکراسی نیابتی استوار باشد. اعمال حاکمیت در سطوح مختلف، از سطح محلی تا سراسری باید توسط شوراهای خود مردم انجام شود که همه هم به مثابه قانونگذار و هم مجری قانون عمل میکنند. عالیتترین ارگان حکومتی کشور کنگره سراسری نمایندگان شوراهای مردم خواهد بود. هر فرد بالای ۱۶ سال عضو صاحب رای شورای محلی خود محسوب میشود و حق دارد خود را برای کلیه مقامات و پست های شورای محلی و یا نمایندگی در شوراهای بالاتر کاندید نماید.

انحلال ارتش

ارتش و نیروهای مسلح حرفه ای در جامعه موجود جز دار و دسته های مسلح و اجیر طبقه حاکم نیستند که به هزینه کارگران و مردم زحمتکش برای تحت انقیاد نگهداشتن خود آنها و نیز پاسداری از منافع اقتصادی و بازار داخلی بورژوازی هر کشور در مقابل دیگری سازماندهی شده اند. علیرغم اینکه طبقه حاکم میکوشد تحت عناوین مختلف ماهیت طبقاتی و مصرف واقعی ارتش خویش را بپوشاند و آن را

ارگانی عمومی و عام المنفعه قلمداد نماید، رابطه تنگاتنگ ارتش‌ها با طبقات حاکمه و نقش آنها در حراست از منافع اربابان جامعه برای توده وسیع مردم، نه فقط در کشورهای آسیایی و آفریقایی و آمریکای لاتینی که نقش سرکوبگر ارتش و پلیس در آنها برجسته تر و علنی تر بوده است، بلکه در اروپا و آمریکای شمالی هم که اسطوره ارتش غیر سیاسی رواج بیشتری داشته است، کاملاً قابل مشاهده است.

حزب کمونیست کارگری مدافع برچیدن ارتش و نیروهای مسلح حرفه‌ای است. ارتش و سپاه پاسداران و سایر نیروهای مسلح حرفه‌ای و نیز کلیه سازمان‌های نظامی و انتظامی و جاسوسی و اطلاعاتی مخفی باید منحل گردند.

نیروی میلیس شوراهای مردم، مبتنی بر آموزش نظامی عمومی و شرکت همگانی در وظایف انتظامی و دفاعی، جایگزین ارتش حرفه‌ای و مافوق مردم می‌شود.

حزب کمونیست کارگری بعلاوه معتقد است که اصول زیر باید در هرحال و تحت هر شرایطی مادام که نیروهای مسلح وجود دارند به اجرا در آیند:

لغو اطاعت بی چون و چرای پائین از بالا در نیروهای مسلح. هر فرد نظامی حق دارد از اجرای دستوراتی که به نظر او با قوانین کشور در تناقض باشد و یا با اصول انسانی و وجدانی وی مغایرت داشته باشد امتناع نماید.

هر کس حق دارد از شرکت در جنگ و یا هر فعالیت نظامی که با اصول و اعتقادات وی مغایرت داشته باشد امتناع نماید.

نیروهای انتظامی باید در حین ماموریت و انجام وظیفه اینفورم نظامی خود را بتن داشته باشند و اسلحه خود را به نحوی حمل کنند که دیده شود. تشکیل نیروی مسلح فاقد اینفورم و یا انجام ماموریت بعنوان پلیس مسلح در لباس سیویل ممنوع است. این حق هر شهروند است که بتواند از حضور نیروهای انتظامی مسلح در محیط پیرامونی خود (محل کار، زیست، تردد و غیره) مطلع شود.

افراد عضو نیروهای نظامی حق دارند در فعالیت‌های سیاسی شرکت کنند و در احزاب سیاسی عضو شوند. فعالیت احزاب سیاسی، اتحادیه‌ها و سایر تشکل‌ها در درون نیروهای نظامی آزاد است.

لغو بوروکراسی مافوق مردم و شرکت مستقیم مردم در اداره امور

انتخابی شدن کلیه مقامات و پست های سیاسی و اداری در کشور توسط مردم و قابل عزل بودن آنها هر زمان که اکثریت انتخاب کنندگان آنها اراده کنند. افرادی که به مشاغل سیاسی و اداری کشوری انتخاب میگردند باید حداکثر حقوقی معادل مزد متوسط کارگر دریافت دارند. اعمال نظارت مستقیم مردم از طریق نهادهای شورایی بر فعالیت کلیه نهادها و مقامات اداری. ساده کردن سلسله مراتب، زبان و مقررات کار ادارات دولتی به نحوی که دخالت و اعمال کنترل شهروندان بر آن به سهولت عملی باشد.

ارتقاء استانداردهای اخلاق اداری و وجدان کار و احترام به شهروندان و مراجعان. سوء استفاده مقامات اداری از موقعیت شغلی، رشوه خواری، پارتی بازی، اعمال تبعیض و عدول از ضوابط و مصوبات قانونی یا تعلل در اجرای آنها، باید بعنوان جرائم عمده در دادگاه های عادی مورد تعقیب قرار بگیرد. ممنوعیت اکید استفاده از امکانات و تسهیلات مربوط به منصب اداری برای مصارف شخصی.

حق بدون قید و شرط افراد به اقامه دعوا علیه هر مقام دولتی در دادگاه های عادی.

برقراری دادگستری مستقل و تأمین عدالت قضایی برای همه

سیستم قضایی و مفهوم عدالت قضایی در هر نظامی انعکاسی از مناسبات اجتماعی و بنیادهای اقتصادی و سیاسی در آن است. قلمرو قضا، اعم از پیکره قوانین و تلقی حاکم از حق و انصاف و عدالت تا نهادها و سیستم اداری و روش قوه قضائیه، بخشی از روبنای سیاسی در جامعه است که شالوده اقتصادی و طبقاتی موجود در جامعه را حراست میکند. به این اعتبار عدالت قضایی واقعی و برخورداری یکسان همه از آن، و قضاوت و حکمیت برآستی مستقل و منصفانه، منوط به

دگرگونی بنیادی جامعه طبقاتی موجود است. در این راستا، و بمنظور تضمین عادلانه ترین موازین قضایی ممکن در جامعه موجود، حزب کمونیست کارگری خواهان تحقق فوری اصول پایه زیر است. استقلال حقوقی کامل قضات، دادگاه ها و سیستم قضایی از قوه مجریه. انتخابی بودن قضات و سایر مقامات قضایی توسط مردم. قابل عزل بودن آنها هرگاه که اکثریت انتخاب کنندگان اراده کنند. لغو دادگاه های ویژه و رسیدگی به کلیه جرائم در دادگاه های عادی. علنی بودن کلیه محاکمات. تشکیل دادگاه با حضور هیات منصفه در کلیه جرائم عمده جنایی. حق متهم و وکلای او در رد و قبول قاضی و اعضای هیات منصفه. در کلیه محاکمات اصل بر برائت متهم است و بار اثبات جرم بر عهده دادستان و یا طرف شاکی قرار دارد. موازین قضایی کشور و حقوق فرد در قبال دستگاه قضایی در جزئیات بیشتری در بخش های دیگر این برنامه ذکر شده اند.

حقوق و آزادی های فردی و مدنی

سخنگویان سرمایه داری احترام به حقوق فردی و مدنی را خصلت مشخصه و یک رکن اصلی نظام خویش اعلام میکنند. واقعیت اینست که از میان ۵ میلیارد انسانی که امروز زیر حاکمیت سرمایه زندگی میکنند، تنها درصد ناچیزی را، آنهم در کشورهای معدودی، میتوان سراغ کرد که از نوعی حقوق فردی و مدنی تعریف شده و نسبتا با ثبات برخوردارند. سهم اکثریت عظیم مردم جهان سرمایه داری، بی حقوقی سیاسی کمابیش مطلق، دولت های فعال مایشاء و مستبد، و تروریسم و خشونت سازمانیافته دولتی است. بعلاوه، در خود کشورهای صنعتی اروپای غربی و آمریکا نیز حقوق فردی و مدنی مردم نه فقط در قیاس با آزادی مورد مطالبه انسان امروز انگشت شمار و ناچیز است، بلکه بر متن انقیاد اقتصادی توده مردم کارگر به سرمایه و رابطه مستقیم حق و آزادی با مالکیت، از هر معنی مادی و جدی تهی است. و بالاخره، تجربه زندگی مردم این کشورها در دوره های بحران و تنگنای اقتصادی به روشنی نشان میدهد که بقاء و دوام همین حقوق انگشت شمار و فرمال نیز ربط

مستقیم به موقعیت اقتصادی طبقه سرمایه دار دارد و هر جا این حقوق برای سودآوری و انباشت سرمایه دست و پاگیر شده اند، بسادگی مورد تعرض دولت و طبقه حاکم قرار گرفته اند.

آزادی فردی و مدنی واقعی تنها در جامعه‌ای می‌تواند متحقق شود که خود آزاد باشد. انقلاب کمونیستی کارگری، با از میان بردن انقیاد طبقاتی و اقتصادی انسانها، مبشر گسترده ترین آزادی ها و امکانات ابراز وجود فرد در قلمروهای مختلف زندگی است.

حزب کمونیست کارگری در عین حال برای تحقق و تضمین وسیع ترین حقوق فردی و مدنی در جامعه موجود مبارزه میکند. اهم این حقوق و آزادی های انکارناپذیر و غیر قابل نقض عبارتند از:

- حق حیات و مصونیت جسمی و روحی فرد از هر نوع تعرض.
- حق معاش. حق برخورداری از ضروریات زندگی متعارف در جامعه امروزی.
- حق فراغت و تفریح و آسایش.
- حق آموزش. حق استفاده از کلیه امکانات آموزشی موجود در جامعه.
- حق سلامتی. حق برخورداری از کلیه امکانات جامعه امروزی برای مصون داشتن فرد از صدمات و بیماری ها، حق برخورداری از امکانات بهداشتی و درمانی در جامعه.
- حق استقلال فردی. ممنوعیت هر نوع انقیاد و بردگی و بیگاری در هر پوشش و با هر توجیه.
- حق معاشرت و زندگی اجتماعی. ممنوعیت هر نوع جداسازی و محروم سازی افراد از محیط اجتماعی و امکان معاشرت با دیگران.
- حق جستجو و اطلاع از حقیقت در مورد کلیه جوانب زندگی اجتماعی. ممنوعیت سانسور، ممنوعیت کنترل دولت و یا مالکان و مدیران رسانه ها بر اطلاعاتی که در اختیار شهروندان قرار میگیرد.
- حق برخورداری از یک محیط زیست سالم و ایمن. آزادی ساکنین کشور و نمایندگان آنها در کنترل و حسابرسی تاثیرات فعالیت های دولت و بنگاه های مختلف بر محیط زیست.
- آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان، اجتماعات، مطبوعات، تظاهرات، اعتصاب،

تحزب و تشکل.

- آزادی کامل و بی قید و شرط انتقاد و نقد. آزادی انتقاد به کلیه جوانب سیاسی، فرهنگی و اخلاقی و ایدئولوژیکی جامعه. لغو هر نوع ارجاع در قوانین به باصطلاح مقدسات ملی و میهنی و مذهبی و غیره بعنوان عامل محدود کننده آزادی نقد و اظهار نظر مردم. ممنوعیت هر نوع تحریکات و تهدیدات مذهبی و ملی و غیره علیه بیان آزادانه نظرات افراد.

- آزادی مذهب و بی مذهبی.

- حق رای همگانی و برابر برای کلیه افراد بالاتر از شانزده سال مستقل از جنسیت، تعلقات مذهبی، قومی، ملی، شغلی، تابعیت، مرام و عقیده سیاسی و آزادی هر فرد بالاتر از شانزده سال برای کاندید شدن در هر نهاد و ارگان نمایندگی و یا احراز هر پست و مقام انتخابی.

- ممنوعیت تفتیش عقاید. حق استنکاف شخص از ادای شهادت علیه خود که بتواند به اعلام جرم علیه وی منجر گردد. آزادی سکوت درباره نظرات و اعتقادات شخصی.

- آزادی بی قید و شرط انتخاب محل سکونت، آزادی سفر و نقل مکان برای همه افراد بالای شانزده سال اعم از زن و مرد. ممنوعیت هر نوع کنترل دائمی عبور و مرور در داخل کشور توسط دولت و مقامات انتظامی. لغو هر نوع محدودیت بر خروج از کشور. صدور بی قید و شرط و فوری گذرنامه و جواز ورود و خروج.

- ممنوعیت اعمال هر نوع محدودیت بر ورود و خروج اتباع سایر کشورها. اعطای تابعیت کشور به هر فرد متقاضی که تعهدات حقوقی شهروندی را میپذیرد. صدور بی قید و شرط اجازه اقامت و کار برای متقاضیان اقامت در ایران.

- مصونیت زندگی خصوصی افراد. مصونیت محل زندگی، مکاتبات و مراسلات و مکالمات فرد از هر نوع دخالت توسط هر مرجعی. ممنوعیت استراق سمع، تعقیب و مراقبت. ممنوعیت گردآوری اطلاعات در مورد زندگی افراد بدون کسب اجازه رسمی از خود آنها. حق هر فرد ساکن کشور به دریافت و مطالعه کلیه اطلاعاتی که مراجع دولتی از او در اختیار دارند.

- آزادی انتخاب شغل.

- آزادی بی قید و شرط انتخاب لباس. لغو هر نوع شرط و شروط رسمی و یا

ضمنی بر مقدار و نوع پوشش مردم، از زن و مرد، در اماکن عمومی. ممنوعیت هر نوع تبعیض و یا اعمال محدودیت بر مبنای پوشش و لباس مردم.

- آزادی حسابرسی و نظارت نمایندگان مردم بر فعالیت ها و اسناد و دفاتر نهادهای دولتی. ممنوعیت دیپلوماسی سری.

برابری و رفع تبعیض

برابری انسان ها یک مفهوم محوری در جنبش کمونیسم کارگری و یک اصل بنیادی جامعه آزاد سوسیالیستی است که باید با برچیدن نظام طبقاتی، استثمارگر و پر تبعیض سرمایه داری برقرار گردد. برابری کمونیستی مفهومی بسیار وسیع تر و جهانشمول تر از برابری حقوقی و صوری افراد و شمول یکسان قوانین و مقررات دولتی بر آنان را در بر دارد. برابری کمونیستی یک برابری واقعی و مادی در قلمرو اقتصادی، اجتماعی و سیاسی میان انسان ها است. برابری نه فقط در حقوق سیاسی، بلکه همچنین در برخورداری از امکانات و مواهب مادی و محصولات تلاش جمعی بشر، برابری افراد در جایگاه اجتماعی و مناسبات اقتصادی، برابری نه فقط در محضر قوانین، بلکه در مناسبات مادی متقابل انسان ها با یکدیگر. برابری کمونیستی، که در عین حال شرط لازم شکوفایی توانها و استعدادهای مختلف و متنوع همه افراد و شادابی مادی و معنوی جامعه است، تنها با از میان رفتن تقسیم انسان ها به طبقات امکان پذیر میشود. جامعه طبقاتی بنا به تعریف نمیتواند جامعه ای برابر و آزاد باشد.

مبارزه ما برای برابری و رفع تبعیض در متن جوامع سرمایه داری موجود جزء لاینفک مبارزه وسیع تر و اساسی ما برای شکل دادن به انقلاب اجتماعی و برقراری جامعه برابر و آزاد کمونیستی است. حزب کمونیست کارگری به صف مقدم هر مبارزه اجتماعی علیه تبعیض و نابرابری در جهان امروز تعلق دارد و معتقد است که برابری حقوقی همه و شمول یکسان قوانین واحد بر همه، مستقل از جنسیت، ملیت، مذهب، نژاد، عقیده، مرام، شغل، مقام و تابعیت و غیره باید بعنوان یک اصل تخطی ناپذیر و محوری در صدر قوانین جامعه اعلام شود. کلیه قوانین و مقرراتی که ناقض اصل برابری کامل حقوق فردی و مدنی افراد است باید بلافاصله لغو شوند، کلیه موارد

اعمال تبعیض توسط هر شخص و مرجع و مقام و نهاد، اعم از دولتی و غیر دولتی، مورد پیگیری جدی قرار بگیرد و عاملین آن مطابق قانون محاکمه شوند.

برابری زن و مرد، ممنوعیت تبعیض بر حسب جنسیت

تبعیض علیه زنان یک مشخصه مهم دنیای امروز است. در بخش اعظم کشورهای جهان، زن رسماً و قانوناً از همان حقوق و آزادی‌های محدود و محق‌تری هم که مردان از آن برخوردارند محروم است. در کشورهای از نظر اقتصادی عقب‌افتاده تر و در جوامعی که نفوذ مذهب و سنت‌های کهنه بر نظام سیاسی و اداری و فرهنگی جامعه عمیق تر است، ستم‌کشی زن و بی‌حقوقی و فرودستی او در آشکارترین و زمخت‌ترین اشکال خودنمایی میکند. در کشورهای پیشرفته تر و مدرن تر، و حتی در جوامعی که به لطف جنبش‌های مدافع حقوق زنان و تعرضات سوسیالیستی کارگری تبعیض جنسی علی‌الظاهر از بخش اعظم قوانین حذف شده است، زن همچنان در متن مکانیسم اقتصاد سرمایه داری و سنت‌ها و باورهای مردسالارانه جاری در جامعه، عملاً از جهات بسیار مورد تبعیض و ستم قرار دارد.

نفس ستم‌کشی و فرودستی زن اختراع سرمایه داری نیست. اما سرمایه داری این میراث نفرت‌انگیز تاریخ پیشین را تکامل بخشیده و به یک رکن مناسبات اقتصادی و اجتماعی معاصر بدل کرده است. ریشه نابرابری و بی‌حقوقی امروز زن، نه در افکار کهنه و میراث فکری و فرهنگی نظام‌ها و جوامع منقرض شده و پیامبران و مذاهب عصر جاهلیت، بلکه در جامعه سرمایه داری صنعتی و مدرن امروز نهفته است. نظامی که به تقسیم جنسی انسان‌ها در قلمرو تولید به عنوان یک عامل مهم اقتصادی و سیاسی در تضمین سودآوری سرمایه مینگردد. ایجاد انعطاف‌پذیری نیروی کار در اشتغال و اخراج، ایجاد شکاف و رقابت و کشمکش درونی در اردوی مردم کارگر، تضمین وجود بخش‌های محروم تر در خود طبقه کارگر که پائین نگاهداشتن سطح زندگی کل طبقه را مقدور می‌سازد و بالاخره مخدوش کردن خودآگاهی انسانی و طبقاتی بشریت کارگر و دوام بخشیدن به آراء و افکار و تعصبات کهنه و پوسیده و فلج‌کننده، برکات ستم‌کشی زن برای سرمایه داری مدرن معاصر و از ارکان انباشت

سرمایه در دنیای امروز است. اعم از اینکه سرمایه داری ذاتا و بطور کلی با برابری زن خوانایی داشته باشد یا خیر، سرمایه داری انتهای قرن بیستم بطور مشخص خود را بر این نابرابری بنا کرده است و به سادگی و بدون مقاومت سرسختانه و قهرآمیز از آن عقب نمی‌نشیند.

حزب کمونیست کارگری برای برابری کامل و بدون قید و شرط زن و مرد در کلیه شئون مبارزه می‌کند. رئوس قوانین و اقداماتی که باید هم اکنون بفوریت برای شروع رفع تبعیض بر زنان به اجرا درآید عبارت است از:

۱- اعلام برابری کامل و بی قید و شرط زن و مرد در حقوق مدنی و فردی و لغو فوری کلیه قوانین و مقرراتی که ناقض این اصل است.

۲- تامین فوری برابری کامل زن و مرد در شرکت در حیات سیاسی جامعه در سطوح مختلف. حق بی قید و شرط زنان به شرکت در انتخابات در کلیه سطوح و احراز و تصدی هر پست و مقام، اعم از سیاسی، اداری، قضایی، و غیره. لغو هر قانون و مقرراتی که حق زنان در شرکت برابر در حیات سیاسی و اداری جامعه را محدود می‌کند.

۳- برابری کامل حقوق و موقعیت قانونی زن و مرد در خانواده. لغو امتیازات مرد بعنوان "سرپرست خانواده" و برقراری حقوق و وظایف برابر برای زن و مرد در رابطه با سرپرستی و تربیت فرزندان، اعمال کنترل و مدیریت دارایی ها و امور مالی خانواده، وراثت، انتخاب محل زندگی و سکونت، کارخانگی و اشتغال حرفه‌ای، طلاق، سرپرستی کودکان در صورت جدایی و تقسیم و تملک اموال خانواده. ممنوعیت تعدد زوجات. ممنوعیت صیغه. لغو کلیه تعهدات انقیادآور زن به شوهر در شرع و سنن کهنه. ممنوعیت برقراری رابطه جنسی توسط شوهر با زن بدون تمایل او ولو بدون اعمال خشونت. اینگونه موارد باید در صورت شکایت زن بعنوان تجاوز جنسی توسط شوهر مورد پیگرد و محاکمه قرار بگیرند. ممنوعیت تحمیل کارخانگی و یا وظایف ویژه خانه دارانه به زن در خانواده. اعمال مجازات سنگین برای هر نوع آزار، ارباب، سلب آزادی، تحقیر و خشونت علیه زنان و دختران در خانواده.

۴- برابری کامل زن و مرد در قلمرو اقتصادی و اشتغال حرفه‌ای. شمول یکسان قوانین کار و بیمه های اجتماعی بر زن و مرد بدون هیچ نوع تبعیض. مزد برابر در اداء کار مشابه برای زنان و مردان. لغو هر نوع محدودیت بر تصدی مشاغل و حرفه

های مختلف توسط زنان. برابری کامل زن و مرد در کلیه امور مربوط به دستمزد، بیمه ها، مرخصی ها، ساعات و شیف کار، تقسیم کار و طبقه بندی مشاغل، ارتقاء شغلی، نمایندگی کارگران در سطوح مختلف. تصویب و اجرای مقررات و موازین ویژه در بنگاه ها برای تضمین ادامه کاری حرفه ای و شغلی زنان، نظیر ممنوعیت اخراج زنان باردار، ممنوعیت سپردن کار سنگین به زنان باردار و وجود تسهیلات ویژه مورد نیاز زنان در محل کار. ۱۶ هفته مرخصی دوران بارداری و زایمان و یکسال مرخصی برای نگهداری نوزاد که باید با توافق طرفین توسط زن و شوهر هر دو مورد استفاده قرار بگیرد. تشکیل هیات های بازرسی و کنترل، با وظیفه نظارت بر اجرای تعهدات فوق توسط بنگاه ها.

تشکیل مراجع تشخیص و حکمیت در مورد برابری حقوق زن و مرد در اشتغال حرفه ای و محیط های کار اعم از دولتی و غیر دولتی و انتفاعی و غیر انتفاعی. تعقیب قانونی و مجازات سنگین بنگاه ها و مدیرانی که از اصل برابری مطلق زن و مرد در فعالیت حرفه ای تخلف می کنند.

ایجاد موسسات و نهادهای فراهم کردن رایگان تسهیلاتی نظیر شیرخوارگاه ها و مهد کودک ها و کلوب های تفریحی - تربیتی کودکان در سطح محلی که، با توجه به فشار یکجانبه کار خانگی و نگهداری از فرزندان بر زنان در شرایط کنونی، ورود زنان به فعالیت اقتصادی و سیاسی و فرهنگی در خارج خانواده را تسهیل میکند.

۵- لغو کلیه قوانین و مقررات و راه و رسم های دست و پاگیر و عقب مانده اخلاقی، فرهنگی و ناموسی که نافی استقلال و اراده مستقل زن و شخصیت او بعنوان یک شهروند متساوی الحقوق در جامعه است. لغو هر نوع محدودیت بر حق سفر و نقل مکان زنان، اعم از مجرد و متأهل، در داخل و خارج کشور، به میل و اراده خود. لغو کلیه قوانین و مقرراتی که آزادی زنان در انتخاب لباس و پوشش، انتخاب شغل و معاشرت را مقید و محدود میکند. ممنوعیت هر نوع جداسازی زنان و مردان در موسسات و مجامع و اجتماعات و معابر و وسائل نقلیه عمومی. آموزش و پرورش مختلط در تمام سطوح. ممنوعیت استفاده از عناوینی نظیر دوشیزه، بانو، خواهر و هر لقبی که زن را به اعتبار موقعیتش در قبال مرد تعریف میکند، در مکاتبات و مکالمات رسمی توسط مقامات و نهادهای بنگاه های دولتی و خصوصی. ممنوعیت هر نوع دخالت از جانب هر مرجعی اعم از بستگان و اطرافیان یا نهادهای و

مراجع رسمی در زندگی خصوصی و روابط شخصی و عاطفی و جنسی زنان. ممنوعیت هر نوع برخورد تحقیرآمیز، مردسالارانه، پدرسالارانه و نابرابر با زنان در نهادها و موسسات اجتماعی. ممنوعیت قید جنسیت در آگهی های شغلی. حذف کلیه اشارات تبعیض آمیز و تحقیرآمیز نسبت به زنان از کتب و منابع درسی و متقابلاً گنجاندن مواد درسی لازم برای تفهیم برابری زن و مرد و نقد اشکال مختلف ستمکشی زن در جامعه. ایجاد نهادهای بازرسی، تشخیص جرم و واحدهای انتظامی ویژه برخورد به موارد آزار و تبعیض نسبت به زنان.

۶- تلاش فشرده و مستقیم نهادهای ذیربط دولتی برای مبارزه با فرهنگ مردسالارانه و ضد زن در جامعه. تشویق و تقویت نهادهای غیر دولتی معطوف به کسب و تثبیت برابری زن و مرد.

برابری حقوقی کلیه ساکنین کشور مستقل از تابعیت.
برابری کامل و بی قید و شرط کلیه ساکنین ایران، مستقل از تابعیت، در کلیه حقوق و وظایف قانونی، اعم از فردی، مدنی، سیاسی، اجتماعی و رفاهی.
شمول یکسان قوانین کار و رفاه اجتماعی بر همه کارگران مستقل از تابعیت.
صدور جواز ورود، اقامت، اجازه کار و کارت های بیمه و غیره برای همه متقاضیان اقامت در ایران.

ممنوعیت تبعیض نژادی

حزب کمونیست کارگری قاطعانه علیه هر نوع تبعیض نژادی و نژادپرستی مبارزه میکند. نه فقط هر نوع تبعیض بر حسب نژاد باید صراحتاً در قوانین کشور ممنوع اعلام شود، بلکه، مخالفت قاطع با تبعیض نژادی در سطح جهان باید یک جزء دائمی سیاست خارجی کشور باشد.

رفع ستم ملی

حزب کمونیست کارگری برای رفع کامل هر نوع ستم ملی و هر نوع تبعیض برحسب ملیت در قوانین کشور و عملکردهای دولت مبارزه میکند. حزب کمونیست

کارگری هویت ملی، عرق ملی و ناسیونالیسم را افکار و تمایلاتی بسیار عقب مانده، مخرب، و مغایر با اصالت انسان و آزادی و برابری انسان ها میدانند و با هر نوع تقسیم بندی ملی ساکنین کشور و هر نوع تعریف هویت ملی برای مردم قاطعانه مخالف است. حزب کمونیست کارگری خواهان برقراری نظامی است که در آن کلیه ساکنین کشور مستقل از ملیت یا احساس تعلق ملی خویش، اعضای متساوی الحقوق جامعه باشند و هیچ نوع تبعیضی چه مثبت و چه منفی در قبال مردم منتسب به ملیت های خاص معمول داشته نشود. حزب کمونیست کارگری تلاش برای جایگزین کردن هویت طبقاتی و انسانی عام و جهانی کارگران بجای هویت ملی را یک وظیفه حیاتی خود میداند.

بعنوان یک اصل عمومی، حزب کمونیست کارگری خواهان زندگی مردم منتسب به ملیت های مختلف بعنوان شهروندان آزاد و متساوی الحقوق در چهارچوب های کشوری بزرگتر است که سازمانیابی صف های قدرتمند کارگری را در عرصه مبارزه طبقاتی تسهیل میکند. با این حال در مواردی که پیشینه ستم ملی و تخاصمات میان مردم منتسب به ملیت های مختلف همزیستی میان آنها را در چهارچوب های کشوری موجود دشوار و مشقت بار ساخته باشد، حزب کمونیست کارگری حق جدایی ملل تحت ستم و تشکیل دولت مستقل از طریق مراجعه مستقیم به آراء خود آن مردم را، به رسمیت میشناسد.

مساله کرد

نظر به سابقه طولانی ستم ملی بر مردم کرد در همه کشورهای منطقه و سرکوب خونین خواست های حق طلبانه و جنبش های اعتراضی و خودمختاری طلبانه در کردستان ایران در رژیم های سلطنتی و اسلامی، حزب کمونیست کارگری بعنوان یک اصل، حق جدایی از ایران و تشکیل دولت مستقل از طریق یک پروسه انتخاب آزاد و عمومی را برای مردم کردستان به رسمیت میشناسد و هر نوع اقدام قهرآمیز و نظامی برای جلوگیری از این انتخاب آزادانه را قویا محکوم میکند. حزب کمونیست کارگری خواهان حل فوری مساله کرد در ایران از طریق برگزاری یک رفراندوم آزاد در مناطق کردنشین غرب ایران، زیر نظارت مراجع رسمی بین المللی است. این رفراندوم باید با

خروج نیروهای نظامی دولت مرکزی و تضمین یک دوره فعالیت آزادانه کلیه احزاب سیاسی در کردستان به منظور آشنا کردن توده مردم با برنامه و سیاست و نظرشان در فرماندم، انجام شود.

حزب کمونیست کارگری در هر مقطع تنها در صورتی به جدایی کردستان رای موافق می‌دهد که قویا محتمل باشد چنین مسیری کارگران و زحمتکشان در کردستان را از حقوق مدنی پیشروتر و موقعیت اقتصادی و مناسبات اجتماعی برابرتر و ایمن تری برخوردار خواهد ساخت. موضع رسمی حزب کمونیست کارگری در هر مقطع بر مبنای یک بررسی مشخص از موقعیت موجود و مصالح و منافع کل طبقه کارگر و مردم کارگر و زحمتکش در کردستان بطور اخص تعیین خواهد شد.

حزب کمونیست کارگری طرح های مختلف خودمختاری کردستان را که از جانب نیروهای خودمختاری طلب در کردستان ارائه میشود را نه فقط گامی به پیش در امر حل مساله ملی کرد تلقی نمیکند، بلکه آنها را نسخه ای برای دائمی کردن هویت های ملی کرد و غیر کرد در یک چهارچوب کشوری واحد، ابدی کردن و قانونیت بخشیدن به جدایی های ملی و زمینه ای برای تداوم تخاصمات و کشمکش های ملی در آینده ارزیابی میکنند.

حزب کمونیست کارگری هر نوع ترتیباتی در مورد آینده سیاسی کردستان را که بدون مراجعه به آراء عمومی خود مردم کردستان و صرفا بر مبنای تصمیمات دولت مرکزی و یا توافقات از بالا میان دولت و احزاب محلی به اجراء گذاشته شود، فاقد مشروعیت و غیرقانونی میدانند.

موازین اجتماعی و فرهنگی مدرن و پیشرو

موازین سیاسی و اداری جامعه باید موازینی مدرن و سکولار و پیشرو باشد. اساس این موازین پیشرو گسستن کامل حاکمیت و قدرت دولتی و نظام اداری در کشور از مذهب، اصالت قومیت و ملیت و نژاد و هر ایدئولوژی و نهادی است که نافی برابری کامل و مطلق حقوق مدنی همه شهروندان و شمول یکسان قوانین بر همه و نیز محدود کننده آزادی اندیشه، نقد و حیات علمی جامعه باشد. مذهب و ناسیونالیسم، جریانانات فکری و اجتماعی فی نفسه تبعیض آمیز، خرافی و مغایر با آزادی و

شکوفایی انسان هستند. مذهب، بطور مشخص، حتی بعنوان امر خصوصی افراد، سد راه رهایی و شکوفایی و اعتلای انسان است.

برقراری یک دولت و نظام سیاسی مدرن و سکولار بنابراین صرفاً گام اول در سیر رهایی همه جانبه انسان ها از چنگال خرافات و تعصبات جاهلانه مذهبی، ملی و قومی و نژادی و جنسی است.

حزب کمونیست کارگری خواهان اجرای فوری اصول زیر است:

مذهب، ملیت و قومیت

آزادی مذهب و بی مذهبی و جدایی کامل مذهب از دولت. حذف کلیه مضامین و ارجاعات مذهبی و متاثر از مذهب از قوانین کشور. تبدیل مذهب به امر خصوصی افراد. لغو مقوله مذهب رسمی. لغو هر نوع ارجاع به مذهب افراد در قوانین و در اوراق هویتی و اداری مربوط به آنها. ممنوعیت انتساب افراد، فردی یا جمعی، به هر نوع تعلق قومی و مذهبی در اسناد رسمی، رسانه ها و غیره

جدایی کامل مذهب از آموزش و پرورش. ممنوعیت تدریس دروس مذهبی، احکام مذهبی و یا تبیین مذهبی موضوعات در مدارس و موسسات آموزشی. کلیه قوانین و مقرراتی که ناقض اصل آموزش و پرورش غیر مذهبی هستند فوراً لغو شوند.

ممنوعیت هر نوع تقویت مالی و مادی و معنوی مذهب و فعالیت ها و نهادها و فرقه های مذهبی توسط دولت و نهادهای دولتی. موظف شدن دولت به مذهب زدایی از جوانب مختلف زندگی اجتماعی از طریق اقدامات آگاهگرانه و رشد سطح سواد و اطلاعات علمی عامه. حذف هر نوع اشاره به مناسبت ها و سالروزهای مذهبی از تقویم رسمی.

ممنوعیت مراسم مذهبی خشونت آمیز و غیر انسانی. ممنوعیت هر نوع فعالیت، مراسم و ابراز وجود مذهبی که با آزادی ها و حقوق مدنی مردم و با اصل برابری همه مغایر باشد. ممنوعیت هر نوع ابراز وجود مذهبی که مخل آرامش و احساس امنیت مردم باشد. ممنوعیت هر نوع مراسم و رفتار مذهبی که با قوانین و مقررات مربوط به بهداشت و سلامت افراد و محیط زیست و قوانین مربوط به حمایت از

حیوانات مغایر باشد.

- مصونیت کودکان و افراد زیر شانزده سال از هر نوع دست اندازی مادی و معنوی مذاهب و نهادهای مذهبی. ممنوعیت جلب افراد زیر شانزده سال به فرقه های مذهبی و مراسم و اماکن مذهبی.

- ضرورت ثبت رسمی ادیان و فرقه های مذهبی بعنوان بنگاه ها و نهادهای خصوصی و تابعیت نهادهای مذهبی از کلیه قوانین و مقررات ناظر بر فعالیت بنگاه ها. کنترل مراجع قانونی بر حساب ها و دفاتر و دریافتی ها و پرداختی های فرقه ها و نهادهای مذهبی. تابعیت این نهادها از قوانین مالیاتی ناظر بر بنگاه های مشابه.

- ممنوعیت هر نوع اجبار فیزیکی و روحی برای پذیرش مذهب.

- ممنوعیت راه و رسم های مذهبی، قومی، سنتی، محلی و غیره که با حقوق و برابری و آزادی مردم، اعم از جمعی و فرد، با برخورداری آنها از کلیه حقوق مدنی، فرهنگی و سیاسی و اقتصادی که قانون به رسمیت شناخته است و با ابراز وجود آزادانه آنها در زندگی اجتماعی مغایر باشد.

- مصادره و بازپس گیری کلیه اموال و دارایی ها و اماکنی که نهادهای مذهبی در طول حکومت رژیم اسلامی به زور و یا از طریق دولت و نهادها و بنیادهای مختلف صاحب شده اند. قرار گرفتن این اموال و اماکن در اختیار نهادهای منتخب مردم برای استفاده های عام المنفعه.

- ممنوعیت انتساب افراد و گروه ا به ملیت خاص در سطح عمومی، در رسانه ها، ادارات و غیره بدون اجازه رسمی خود آنها.

- حذف هر نوع ارجاع به تعلق ملی فرد از اوراق هویتی، اسناد دولتی و فعل و انفعالات اداری.

- ممنوعیت هر نوع تبلیغ نفرت مذهبی، ملی و قومی، نژادی و جنسی. ممنوعیت ایجاد احزاب و گروه های سیاسی که برتری ملی، قومی، نژادی، مذهبی و جنسی گروهی از مردم بر دیگران، جزو اصول رسماً اعلام شده آنها باشند.

زندگی مشترک، خانواده، ازدواج و طلاق

حق هر زوج بالای ۱۶ سال به زندگی مشترک به میل و انتخاب خود. ممنوعیت

هر نوع اجبار و اعمال فشار از جانب هر فرد و مرجعی بر افراد در امر انتخاب همسر، زندگی مشترک (ازدواج) و جدایی (طلاق).

برای رسمیت یافتن زندگی مشترک از نظر دولت و شمول قوانین مربوط به خانواده به آن در صورت تمایل طرفین، ثبت آن در دفاتر دولتی کافی است. زدودن هر نوع رنگ مذهبی از ازدواج در اسناد و مراجع رسمی دولتی. ممنوعیت ایراد هر نوع خطبه مذهبی در مراسم دولتی ثبت ازدواج. اجرا یا عدم اجرای مراسم خاص، اعم از شرعی و عرفی، برای ازدواج نقشی در رسمیت آن و مقام آن در برابر قانون ندارد. ممنوعیت هر نوع معامله گری در ازدواج نظیر تعیین شیربها، جهیزیه، مهریه و غیره بعنوان شروط ازدواج.

ممنوعیت تعدد زوجات و صیغه.

برابری کلیه حقوق زن و مرد در خانواده در امر انتخاب محل زندگی، امور مربوط به سرپرستی و تعلیم و تربیت فرزندان، تصمیم گیری در مورد دارایی ها و اقتصاد خانواده و کلیه امور مربوط به زندگی مشترک. لغو موقعیت ویژه مرد بعنوان سرپرست خانواده در کلیه قوانین و مقررات و انتقال حقوق مربوط به سرپرستی امور خانواده به یکسان به زن و مرد.

حق بی قید و شرط جدایی (طلاق) برای زن و مرد. برابری کامل حقوق و وظایف زن و مرد در امور مربوط به تکفل و سرپرستی فرزندان پس از جدایی. برابری حقوق طرفین در هنگام جدایی نسبت به دارایی ها و امکاناتی که در طول زندگی مشترک عاید خانواده شده، و یا در طول زندگی مشترک مورد استفاده کل خانواده بوده است.

لغو انتقال اتوماتیک نام خانوادگی پدر به فرزندان و واگذاشتن تعیین نام خانوادگی نوزادان به توافق و انتخاب مشترک پدر و مادر. در صورت عدم توافق، کودک نام خانوادگی مادر را بر خود خواهد داشت. حذف ستون نام پدر و مادر از شناسنامه و اسناد هویت رسمی (نظیر گذرنامه، گواهینامه رانندگی و غیره).

حمایت مادی و معنوی دولت از خانواده های تک والدی و بویژه حمایت فعال از مادرانی که جدا شده اند و یا اصولاً بدون ازدواج صاحب فرزند شده اند، در برابر فشارهای مادی و اخلاقیات ارتجاعی.

لغو کلیه قوانین و مقررات عقب مانده و ارتجاعی که به رابطه جنسی زن و مرد

با کسانی جز همسر خویش بعنوان جرم برخورد میکنند.

حقوق کودکان

حق هر کودک به یک زندگی شاد، ایمن و خلاق.

تضمین رفاه و سعادت هر کودک، مستقل از وضعیت خانوادگی، با جامعه است. دولت موظف است استاندارد واحدی از رفاه و امکانات رشد مادی و معنوی کودکان و نوجوانان را، در بالاترین سطح ممکن، تضمین کند.

پرداخت کمک هزینه های لازم و ارائه خدمات رایگان پزشکی و آموزشی و فرهنگی، برای تضمین استاندارد بالای زندگی کودکان و نوجوانان مستقل از وضعیت خانوادگی.

قرار گرفتن کلیه کودکان فاقد خانواده و امکانات خانوادگی، تحت تکفل دولت و زندگی و تربیت آنها در نهادهای مدرن و پیشرو و مجهز.

ایجاد مهد کودک های مجهز و مدرن به منظور برخورداری همه کودکان از یک محیط زنده و خلاق تربیتی و اجتماعی، مستقل از شرایط خانوادگی.

برابری حقوقی کامل کودکان، اعم از اینکه داخل یا خارج ازدواج دنیا آمده باشند.

ممنوعیت کار حرفه ای برای کودکان و نوجوانان زیر ۱۶ سال.

ممنوعیت هر نوع آزار کودکان در خانواده، مدارس و موسسات آموزشی و در سطح جامعه بطور کلی. ممنوعیت اکید تنبیه بدنی. ممنوعیت فشار و آزار روانی و ارباب کودکان.

مقابله قاطع قانونی با سوء استفاده جنسی از کودکان. سوء استفاده جنسی از کودکان جرم سنگین جنایی محسوب میشود.

تعقیب و مجازات قانونی کسانی که به هر طریق و به هر توجیه مانع برخورداری کودکان، اعم از دختر و پسر، از حقوق مدنی و اجتماعی خویش، نظیر آموزش، تفریح، و شرکت در فعالیت های اجتماعی مخصوص کودکان گردند.

روابط جنسی

برقراری رابطه آزاد و داوطلبانه جنسی حق انکارناپذیر همه کسانی است که به سن قانونی بلوغ جنسی رسیده اند.

سن قانونی بلوغ جنسی برای زن و مرد ۱۵ سال است. رابطه جنسی افراد بزرگسال (بالای سن قانونی بلوغ)، با افراد زیر سن قانونی، ولو با رضایت آنها، ممنوع است و جرم محسوب میشود.

کلیه افراد بزرگسال اعم از زن و مرد، در تصمیم گیری در مورد روابط جنسی خود با سایر افراد بزرگسال کاملاً آزادند. روابط جنسی داوطلبانه افراد بزرگسال با هم، امر خصوصی آنهاست و هیچکس و هیچ مقامی حق کنکاش و دخالت در آن و یا اعلان عمومی آن را ندارد.

همه مردم و بویژه جوانان و نوجوانان باید زیر پوشش آموزش جنسی، آموزش روش های کم خطر جلوگیری از حاملگی، و آموزش روش های تضمین ایمنی رابطه جنسی قرار داشته باشند. آموزش جنسی باید جزو دروس اجباری دبیرستان ها قرار بگیرد. دولت موظف است با تبلیغات، ایجاد کلینیک ها و هیات های آموزشی سیار، کمپین ها و برنامه های رادیویی و تلویزیونی ویژه، و هر روش موثر دیگر، آگاهی علمی مردم به جنبه های مختلف رابطه جنسی و حقوق قانونی فرد در روابط جنسی را به سرعت و به وسیع ترین شکل گسترش دهد. وسائل جلوگیری از حاملگی و بیماری های مقاربتی باید به رایگان و به سهولت در دسترس همه افراد بزرگسال قرار داشته باشد.

سقط جنین

کمتر پدیده ای چون سقط جنین، یعنی از میان بردن عامدانه جنین انسانی به دلیل تنگناهای فرهنگی و اقتصادی، بی ارزشی وجود آدمی و تناقض مناسبات اجتماعی استثمارگر و طبقاتی حاکم با موجودیت و سعادت بشر را به نمایش میگذارد. سقط جنین، گواه از خود بیگانگی و عجز انسان در برابر مصائب و محرومیت هایی است که جامعه طبقاتی موجود به او تحمیل میکند.

حزب کمونیست کارگری مخالف عمل سقط جنین است و برای برپایی جامعه ای مبارزه میکند که هیچ تنگنا و عاملی انسان ها را به انجام و یا تأیید این عمل سوق ندهد.

در عین حال مادام که شرایط نامناسب اجتماعی بهرحال عده زیادی از زنان را به انجام سقط جنین ولو به شکل زیر زمینی سوق میدهد، حزب کمونیست کارگری به منظور جلوگیری از سوء استفاده سودجویان و برای تضمین سلامت زنان خواهان تحقق نکات زیر است :

قانونی شدن سقط جنین تا ۱۲ هفتگی.

قانونی بودن سقط جنین پس از ۱۲ هفتگی (تا اولین مقطعی که عمل سزارین و حفظ نوزاد با توجه به آخرین امکانات پزشکی مقدور میشود) در صورت وجود خطر برای سلامتی مادر. تشخیص در این موارد با مراجع پزشکی صلاحیتدار است.

در دسترس بودن وسیع و رایگان تسهیلات و لوازم تست حاملگی، و آموزش مردم در استفاده از آنها، به منظور تشخیص سریع حاملگی های ناخواسته.

انجام سقط جنین و پرستاری پس از آن بطور رایگان در کلینیک های مجاز توسط پزشکان متخصص.

حق تصمیم گیری در مورد انجام و یا عدم انجام سقط جنین با خود زن است. دولت موظف است قبل از رسیدن زن به تصمیم نهایی، وی را از استدلالات و پیشنهادات منصرف کننده مقامات علمی و مددکاران اجتماعی و نیز از تعهدات مادی و معنوی دولت در قبال وی و نوزادش، مطلع کند.

به منظور کاهش موارد سقط جنین، حزب کمونیست کارگری همچنین خواهان انجام اقدامات فوری زیر برای جلوگیری از حاملگی های ناخواسته و از میان بردن فشارهای اقتصادی و فرهنگی و اخلاقی بر زنان است:

آموزش وسیع جنسی مردم در مورد روش های جلوگیری از بارداری و اهمیت مساله و در دسترس بودن مشاوران و مددکاران اجتماعی برای راهنمایی مردم.

در دسترس بودن وسیع و رایگان وسائل جلوگیری.
اختصاص بودجه و امکانات کافی برای کمک به زنانی که از سر فشار اقتصادی خود را ناگزیر به انجام سقط جنین میبینند. اعلام آمادگی دولت برای سرپرستی نوزادان در صورت انصراف مادر از سقط جنین.
مقابله فرهنگی قاطع با تعصبات و فشارهای اخلاقی که زنان را به سقط جنین وامیدارد. حمایت فعال دولت از زنان در برابر اینگونه فشارها، تعصبات و تهدیدات.
مبارزه با تلقیات خرافی، مذهبی و مردسالارانه و عقب مانده در جامعه که مانع رشد شعور جنسی مردم و مشخصا سد راه استفاده وسیع زنان و جوانان از وسائل جلوگیری از بارداری و حفظ ایمنی رابطه جنسی است.

مبارزه با اعتیاد و قاچاق مواد مخدر

ممنوعیت اکید خرید و فروش مواد مخدر و پیگرد و مجازات شدید و قاطع عاملین تولید، قاچاق و فروش غیر قانونی مواد مخدر.
کمک به امر مبارزه با اعتیاد از طریق از میان بردن زمینه های اجتماعی و اقتصادی روی آوری افراد به مصرف مواد مخدر و حمایت از معتادین در برابر دلالان و شبکه های قاچاق و فروش مواد مخدر
غیر جنایی کردن زندگی معتادین و کمک به ترک اعتیاد آنها از طریق:
ایجاد کلینیک های دولتی که نیاز معتادان به مواد مخدر را در صورت اعلام آمادگی آنها برای شرکت در دوره های ترک اعتیاد برآورده میکنند.
رفع ممنوعیت در اختیار داشتن برخی مواد مخدر معین به اندازه مصرف شخصی. قرار گرفتن رایگان سرنگ و سوزن تزریق در اختیار کلیه متقاضیان توسط داروخانه ها و درمانگاه ها به منظور مصون داشتن معتادین از بیماری هایی نظیر ایدز، هپاتیت و غیره و کمک به کنترل ابعاد شیوع این بیماری ها.
ممنوعیت هر نوع تبعید، زندانی کردن، و جداسازی معتادان از جامعه به صرف اعتیاد آنها. نفس اعتیاد به مواد مخدر جرم نیست.

مبارزه با فحشاء

مبارزه فعال با فحشاء از طریق از میان بردن زمینه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن و مقابله قاطع با شبکه ای سازماندهی فحشاء، دلالان، واسطگان و باج خورها.

ممنوعیت اکید هر نوع سازماندهی فحشاء، دلالی، واسطگی و بهره کشی از افرادی که مبادرت به تن فروشی میکنند.

غیر جنایی کردن زندگی و کار افرادی که دست به تن فروشی میزنند. کمک به بازبایی حرمت اجتماعی و احترام به نفس آنها و کوتاه کردن دست شبکه ها و باندهای جنایتکار از زندگی آنها از طریق:

رفع ممنوعیت فروش سکس بعنوان یک شغل فردی و حمایت قانون و نهادهای انتظامی از این افراد در مقابل شبکه ها و باندهای گانگستری، باج خورها و اوباش.

صدور جواز کسب برای افرادی که بعنوان یک شغل فردی مبادرت به تن

فروشی میکنند، مصون داشتن شخصیت و حیثیت آنها بعنوان شهروندان

محترم جامعه و کمک به سازمانیابی آنها در سازمان صنفی خویش.

ارائه رایگان خدمات پزشکی ویژه پیشگیرانه و درمانی برای مصون داشتن

این افراد از بیماری ها و صدمات ناشی از مبادرت به این حرفه.

کار آگاهگرانه، ترغیب و مساعدت های عملی نهادهای مسئول دولتی به

افراد تن فروش در کناره گیری از این حرفه، کسب مهارت و آموزش لازم

برای اشتغال در بخش های دیگر جامعه.

موازین محاکمات

اصل در کلیه محاکمات بر براءت متهم است.

محاکمات باید بدور از تحریک و پیشداوری و در شرایط منصفانه برگزار شود.

محل محاکمه، قاضی و هیات منصفه باید به نحوی تعیین شوند که این شرایط

تامین گردد.

متهم و وکیل او حق دارند قبل از محاکمه از کلیه ادله و مدارک و شهود دادستان، و یا طرف شاکی، مطلع شوند و آنها را بازبینی کنند.

حکم هر دادگاهی حداقل یکبار قابل فرجام خواهی توسط متهم، دادستانی و یا هر دو سوی دعاوی حقوقی است.

ممنوعیت دامن زدن به پیشداوری عمومی نسبت به محاکمات و افراد درگیر در آن مادام که محاکمه خاتمه نیافته است.

ممنوعیت محاکمه افراد در شرایط و محیطی که فشار افکار عمومی امکان یک محاکمه بیطرفانه را سلب و یا خدشه دار کرده باشد.

شهادت پلیس در محاکمات ارزشی معادل شهادت سایر شهود دارد.

قاضی و دادگاه باید کاملاً از روند بازپرسی و تحقیق مستقل باشند. صحت قانونی

پرونده تحقیق باید توسط قضات ویژه ای مورد نظارت و تأیید قرار بگیرد.

در قوانین جزایی تعدی و تجاوز به جسم و آسایش روحی انسان ها، خشونت علیه کودکان، خشونت علیه زنان، جرائم "ناموسی" علیه زنان، جرائم ناشی از تعصب و نفرت گروهی و جرائم توأم با اعمال خشونت و ارباب باید جرائم بسیار سنگین تری در قیاس با تعدی به حقوق ملکی و اموال اعم از خصوصی و دولتی محسوب گردند. مجازات های انتقامی و باصطلاح عبرت آموزانه باید با مجازات های معطوف به اصلاح مجرم و مصون داشتن جامعه از وقوع مجدد جرم جایگزین شود.

حقوق متهمین و مجرمین

بدون اعلام جرم فقط ۲۴ ساعت اجازه بازداشت وجود دارد. این بازداشتگاه موقت نباید زندان باشد، بلکه بخشی از مقر نیروی انتظامی است که تسهیلات متعارف را دارد.

قبل از دستگیری باید حقوق فرد بازداشتی به اطلاع او برسد.

هرکس حق فراخواندن وکیل و یا شاهد برای دستگیری و بازجویی خود را دارد.

هرکس حق دارد حداکثر تا یکساعت پس از بازداشت دو بار تلفنی با وکیل و نزدیکان خویش و یا هرکس که صلاح میداند تماس بگیرد.

ماموران انتظامی قبل از اعلام جرم حق ندارند بدون اجازه فرد از او انگشت نگاری

کنند، عکس بگیرند و یا آزمایشهای پزشکی و تست های کروموزومی بعمل بیاورند. به مجرد دستگیری باید بستگان درجه یک بازداشتی و یا هرکس که خود او تعیین کند از بازداشت وی مطلع شوند.

هر نوع شکنجه، ارباب، تحقیر و اعمال فشار فکری و روانی بر افراد بازداشتی، متهمین و محکومین مطلقا ممنوع است و مبادرت به آن جرم جنایی محسوب میشود.

کسب اعتراف با تهدید و تطمیع ممنوع است. مقاومت غیر خشونت آمیز در برابر دستگیری، تلاش غیر خشونت آمیز برای فرار از زندان و یا اجتناب از دستگیری به خودی خود جرم نیست. نیروهای انتظامی بدون کسب اجازه از خود فرد و یا از مرجع قضایی صاحب صلاحیت حق استنطاق و بازرسی شهروندان و یا ورود به اماکن خصوصی آنها را ندارند.

استقلال پزشکی قانونی و نهادهای تخصصی و لابراتوارهای فنی و علمی و پزشکی که وظیفه بررسی مدارک عینی جرم را برعهده میگیرند، از پلیس و مراجع انتظامی. این نهادها باید تابع دادگستری باشند.

مرجع دریافت و بررسی شکایت از پلیس باید مرجعی مستقل از پلیس و نیروهای انتظامی باشد. نتایج تحقیقات این مرجع باید علنا به اطلاع عموم برسد. کل پرونده ها و اطلاعات نیروهای انتظامی در مورد هر فرد باید به سهولت برای او قابل دسترسی و مطالعه باشد.

ناظر بودن قوانین کار و امور اجتماعی و رفاه و بهداشت عمومی بر شرایط زیست و فعالیت اقتصادی زندانیان.

اداره زندانها باید بر عهده نهادهای مستقل از پلیس و نیروهای انتظامی و تحت نظر مستقیم دادگستری قرار گیرد.

هیات های بازرسی منتخب مردم حق دارند به تشخیص و انتخاب خود ولو بدون اطلاع قبلی از زندان ها بازدید و بازرسی نمایند.

لغو مجازات اعدام

مجازات اعدام باید فوراً لغو گردد. اعدام یا هر نوع مجازات متضمن تعرض به جسم افراد (نقص عضو، تنبیه بدنی، و غیره) تحت هر شرایطی ممنوع است. همچنین مجازات حبس ابد باید لغو شود.

حفظ حرمت و شخصیت مردم

ممنوعیت هر نوع درجه بندی رسمی و تلویحی در شان و شخصیت مردم برحسب مقام، منصب، مذهب، ملیت، تابعیت، جنسیت، سطح درآمد، سر و وضع ظاهری، مشخصات جسمی، تحصیلات و غیره. ممنوعیت افترا و هتک حرمت افراد.

ممنوعیت هر نوع آزمایش پزشکی و دارویی و محیط زیستی روی افراد بدون اطلاع و اعلام رضایت رسمی آنها، ممنوعیت هر نوع دخل و تصرف در تمامیت جسمی افراد (نظیر عقیم سازی، برداشتن یا پیوند اعضا، دستکاری های ژنتیکی، سقط جنین، ختنه، و غیره) بدون اطلاع و رضایت فرد.

ممنوعیت استفاده از القاب و تیتراهای علمی و دینی و کشوری و لشکری (نظیر تیمسار، آیت الله، دکتر، مهندس و غیره) در خارج محیط تخصصی. در مراودات رسمی و دولتی هر فرد باید صرفاً با نام و نام فامیل مورد اشاره قرار بگیرد. ممنوعیت استفاده از القاب و صفات تحقیرآمیز در توصیف بخش های مختلف جامعه توسط هر مرجع و مقام دولتی و غیر دولتی.

ممنوعیت ایجاد بخش های لوکس و عادی، درجه یک و درجه دو، و غیره در سرویس های حمل و نقل عمومی، قطارها، هواپیماها، مهمانسراهای دولتی و مراکز تفریحی و تعطیلاتی و غیره. این گونه خدمات باید به مناسب ترین شکل در استاندارد یکسانی در اختیار همگان قرار بگیرد.

رسانه‌های جمعی

دسترسی عمومی به نشریات کثیرالانتشار، شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی. ایجاد شبکه‌های رادیو تلویزیونی توسط دولت و توزیع ساعات پخش میان شوراهای، نهادها، کانون‌ها و انجمن‌ها و احزاب مختلف متشکل از اهالی کشور. لغو کامل سانسور، اعم از سیاسی و غیر سیاسی بر رسانه‌ها.

اعتبار زبان‌های رایج در کشور

ممنوعیت زبان رسمی اجباری. دولت میتواند یک زبان از زبان‌های رایج در کشور را بعنوان زبان اداری و آموزشی اصلی تعیین نماید، مشروط بر اینکه امکانات و تسهیلات لازم برای متکلمین به سایر زبانها، در زمینه‌های زندگی سیاسی و اجتماعی و آموزشی، وجود داشته باشد و حق هر کس به اینکه بتواند به زبان مادری خویش در کلیه فعالیت‌های اجتماعی شرکت کند و از کلیه امکانات اجتماعی مورد استفاده همگان بهره‌مند شود محفوظ باشد.

تغییر الفبای فارسی

به منظور کمک به پایان دادن به عقب‌ماندگی جامعه از صف مقدم پیشرفت علمی و صنعتی و فرهنگی در جهان امروز و برای کمک به بهره‌مند شدن توده مردم ایران از مواهب این پیشرفت‌ها و امکان شرکت مستقیم‌تر و فعالانه‌تر آنها در حیات علمی و فرهنگی جهان معاصر، الفبای رسمی زبان فارسی باید طی یک برنامه سنجیده به الفبای لاتین تغییر کند.

بعلاوه، در همین راستا حزب کمونیست کارگری همچنین خواهان آنست که: زبان انگلیسی، با هدف تبدیل گام به گام آن به یک زبان آموزشی و اداری متداول در کشور، از سنین پائین در مدارس آموزش داده شود. در کنار تقویم محلی، تقویم میلادی، که امروز تقویم رسمی در سطح بین‌المللی

است، رسمیت قانونی پیدا کند و در اسناد رسمی کشور ذکر شود.

قوانین کار و رفاه اجتماعی

مادام که سرمایه بر حیات انسان ها حاکمیت دارد، مادام که فرد برای تامین مایحتاج خویش ناگزیر به فروش نیروی کار خود و انجام کار برای سرمایه و مالکان وسائل تولید است، مادام که نظام مزدبگیری و خرید و فروش نیروی کار انسانها برقرار است، هیچ قانون کاری، هر قدر مواد و تبصره هایی به نفع کارگران در آن گنجانده شده باشد، قانون کاری به راستی آزاد و کارگری نیست. قانون کار واقعی کارگران، نفی نظام مزدی و ایجاد جامعه ای است که در آن هر کس داوطلبانه به اندازه توان و خلایقتش در تولید وسائل زندگی و رفاه همگان شرکت میکند و به اندازه نیازش از محصولات این تلاش جمعی بهره میگیرد.

اما در عین حال، مادام و هر جا که نظام کار مزدی برقرار است، جنبش کمونیستی کارگری برای تحمیل آنچنان شرایطی به قوانین و مناسبات کار در این نظام تلاش میکند که حداکثر آسایش و رفاه ممکن و مناسب ترین شرایط کار را برای کارگران تضمین کند و طبقه کارگر و کل شهروندان را از عواقب مخرب نظام کار مزدی هرچه بیشتر مصون دارد. کمونیسم کارگری در این مبارزه همچنین برای برقراری شرایط و موازین کاری تلاش میکند که ارتقاء خودآگاهی طبقاتی و تشکل و توان مبارزاتی طبقه کارگر را به بهترین شکل ممکن تسهیل نماید.

قوانین کار و رفاه اجتماعی نظیر کلیه حقوق و وظایف شهروندان کشور باید بدون هیچ تبعیضی شامل کارگران خارجی و خارجیان مقیم کشور گردد. حزب کمونیست کارگری مدافع برابری کامل حقوقی همه کارگران در کشور، مستقل از تابعیت، ملیت، مذهب، جنسیت و غیره است. رؤس مطالبات حزب کمونیست کارگری در زمینه قوانین کار و رفاه اجتماعی عبارتند از:

قانون کار

۱- آزادی کامل و بی قید و شرط تشکل کارگران.

۲- آزادی کامل و بی‌قید و شرط اعتصاب. اعتصاب کارگری نیازمند هیچ مجوزی از جانب دولت و مقامات دولتی نیست. پرداخت حقوق کامل در ایام اعتصاب. حق برابر برای اعتصابیون برای توضیح علل اقدام خویش و پاسخگویی به اظهارات دولت و کارفرمایان از رسانه‌های عمومی. ممنوعیت غیر قانونی کردن موردی اعتصابات به هر بهانه، نظیر "منافع ملی و میهنی"، "شرایط اضطراری"، "شرایط جنگی" و غیره.

۳- ممنوعیت استخدام اعتصاب شکن و یا بکارگیری نیروهای نظامی و انتظامی بجای اعتصابیون در کلیه بنگاه‌ها، اعم از خصوصی و دولتی.

۴- حق دست از کار کشیدن برای کارگرانی که در اعتراض به برخورد و عملکرد کارفرما و عوامل او، مسائل ایمنی و یا بروز مشکلات پیش بینی نشده در محیط کار، موقتاً کار را متوقف میکنند تا به اعتراض آنها رسیدگی شود.

۵- آزادی پیکت در برابر بنگاه‌ها. آزادی پیوستن به پیکت‌های کارگری برای همه مستقل از اشتغال و یا عدم اشتغالشان در بنگاه مربوطه.

۶- برقراری فوری حداقل ۳۰ ساعت کار در هفته (۵ روز شش ساعته)، ۲۵ ساعت در کارهای سخت و کاهش منظم آن در فواصل ۵ ساله. احتساب زمان صرف غذا، فرصت معینی برای رفت و آمد، زمان استحمام بعد از کار، کلاس‌های سوادآموزی و آموزش فنی و زمان تشکیل مجمع عمومی جزو ساعات کار.

۷- تعطیلی دو روز متوالی در هفته. انتقال روزهای تعطیل در هفته به شنبه و یکشنبه برای هماهنگی با اکثر کشورهای جهان و بویژه کشورهای پیشرفته صنعتی. حداقل ۳۰ روز مرخصی سالانه. مرخصی کوتاه اضطراری بدون کسر حقوق، علاوه بر مرخصی سالانه، برای رسیدگی به مشکلات پیش بینی نشده شخصی و خانوادگی. امکان استفاده کارگران زن، به تشخیص خودشان، از دو روز مرخصی برای دوره عادت ماهانه.

۸- ممنوعیت اضافه کاری. دستمزد عادی کارگران باید در حدی باشد که هیچ کارگری از سر نیاز اقتصادی ناگزیر به تن دادن به اضافه کاری نشود.

۹- تعطیل رسمی روز اول ماه مه بعنوان روز جهانی کارگر.

۱۰- تعطیل رسمی ۸ مارس بعنوان روز جهانی زن.

۱۱- ممنوعیت هرگونه کار - مزدی، نظیر قطعه کاری و کار کنتراتی.

- ۱۲- تعیین حداقل دستمزد توسط نمایندگان کارگران.
- ۱۳- بالارفتن اتوماتیک حداقل دستمزد به تناسب تورم.
- ۱۴- تعیین حداقل افزایش سالانه نرخ دستمزدها از طریق مذاکره جمعی نمایندگان
- تشکل های کارگری در مقیاس سراسری با نمایندگان سراسری کارفرمایان و دولت.
- ۱۵- مزد برابر برای زنان و مردان در ازاء کار مشابه.
- ۱۶- ممنوعیت پرداخت دستمزد جنسی و غیر نقدی. ممنوعیت تاخیر در پرداخت دستمزد. ممنوعیت هر نوع کسر دستمزد و جریمه به بهانه های مختلف. پرداخت حقوق برای غیبت های موجه، دوران بیماری و نقاهت، ایام اعتصاب و یا هر نوع توقف تولید بدلائل مختلف و یا به بهانه های کارفرما.
- ۱۷- ممنوعیت مرتبط کردن دریافتی کارگران به شرایط و فاکتورهایی جز نفس انجام کار (نظیر افزایش تولید، بارآوری، انضباط، حد نصاب تولید و غیره) همه دریافتی کارگران باید بطور یکپارچه بصورت مزد پرداخت شود.
- ۱۸- ممنوعیت کار حرفه ای برای کودکان و نوجوانان زیر ۱۶ سال.
- ۱۹- ممنوعیت سپردن کار سنگین به کارگران باردار و یا کارگرانی که بدلائل مشخصات فیزیکی خاص سلامتی شان در مخاطره قرار میگیرد. حق هر کارگر به امتناع از انجام کاری که از نظر جسمی و روحی برای خویش مضر ارزیابی میکند.
- ۲۰- ممنوعیت اخراج. پرداخت کامل آخرین حقوق دریافتی به کارگرانی که بنگاه آنها تعطیل میشود تا مقطع اشتغال به شغل جدید. موظف شدن دولت به پیدا کردن مشاغل مشابه برای کارگرانی که به دلیل تعطیلی بنگاه ها بیکار میشوند. آموزش حرفه ای جدید به هزینه دولت برای کارگرانی که حرفه و یا رشته آنها بدلیل تغییرات تکنولوژیک از دور خارج میشود.
- ۲۱- بیمه بیکاری مکفی برای همه افراد آماده به کار بالای ۱۶ سال بربمبناي آخرین حقوق دریافتی. پرداخت بیمه بیکاری مکفی و سایر هزینه های ضروری به کلیه کسانی که بعلل جسمی یا روانی توان اشتغال به کار ندارند.
- ۲۲- تقلیل سن بازنشستگی برای زنان و مردان به ۵۵ سال یا پس از ۲۵ سال سابقه کار (۱۸ سال در کارهای سخت). پرداخت حقوق بازنشستگی معادل بالاترین حقوق دریافتی در دوره اشتغال. ترمیم بیمه بازنشستگی همراه با افزایش سطح دستمزدها.

۲۳- تضمین ایمنی و بهداشت محیط کار و تقلیل مخاطرات کار به حداقل ممکن، بدون هیچ صرفه جویی، با استفاده از پیشرفته ترین تسهیلات و امکانات مورد استفاده در سطح جهان. نظارت و معاینه پزشکی منظم در برابر مخاطرات و بیماری های حرفه ای و ناشی از کار، توسط مراجع پزشکی مستقل از کارفرما، به هزینه کارفرمایان و دولت.

۲۴- بیمه کامل کارگران در مقابل صدمات و خسارات ناشی از کار، اعم از اینکه در محیط کار و یا خارج آن رخ دهد و بدون اینکه کارگر نیازی به اثبات قصور کارفرما و یا مدیریت داشته باشد. پرداخت حقوق کامل بازنشستگی به کارگرانی که در نتیجه صدمات ناشی از کار توانایی کار کردن را از دست می دهند.

۲۵- تشکیل هیات های حکمیت و حل اختلاف متشکل از افراد منتخب کارگران.

۲۶- تنظیم و اعمال مقررات داخلی کارگاه ها و واحدهای اقتصادی و تولیدی توسط نمایندگان منتخب کارگران.

۲۷- تشکیل هیات های بازرسی کارگری برای نظارت بر اجرای صحیح قانون کار در سراسر کشور و کلیه واحدها و موسسات، از جمله در خدمات خانگی.

۲۸- التزام کارفرما به مشاوره با نمایندگان کارگران در مورد هر تصمیمی که بطور اساسی روش کار، ساعات کار، محیط کار و تعداد کارگران تحت اشتغال را دستخوش تغییر میکند.

۲۹- حق نمایندگان کارگران به بازرسی دفاتر بنگاهی که در آن کار میکنند. کارفرما موظف است کلیه اطلاعات مورد نیاز کارگران در این بازرسی را در اختیار آنها قرار دهد.

رفاه و بیمه های اجتماعی

۱- پرداخت بیمه بیکاری معادل حداقل دستمزد رسمی به همه افراد فاقد شغل بالای ۱۶ سال.

۲- پرداخت بیمه بازنشستگی دولتی، معادل حداقل دستمزد رسمی، به همه افراد بالای ۵۵ سال که فاقد حقوق بازنشستگی هستند.

۳- قرار گرفتن کلیه کودکان و نوجوانان زیر ۱۶ سال که فاقد تامین معیشتی و

رفاهی از طریق خانواده میباشند تحت تکفل دولت.

۴- طب و خدمات بهداشتی و پزشکی رایگان، مناسب، و در دسترس برای همه. معاینه منظم و واکسیناسیون کامل کودکان. تضمین برخورداری همه کودکان از یک رژیم غذایی کافی و مناسب مستقل از سطح درآمد خانواده، منطقه و محل اقامت و غیره. ریشه کن کردن بیماری های اپیدمیک و عفونی ناشی از عدم سلامت محیط زیست، معاینه منظم همه شهروندان در برابر بیماری های قلبی، سرطان های رایج و بیماری هایی که تشخیص به موقع آنها در درمان و تخفیف عوارض آنها حیاتی است. گسترش و بهبود جدی سطح بهداشت عمومی، اطلاعات پزشکی و بهداشتی عامه. گسترش و سازماندهی امکانات پزشکی و درمانی به نحوی که دسترسی فوری به طبیب و دارو و درمان برای کلیه ساکنین کشور آسان باشد.

۵- آموزش عمومی اجباری و رایگان تا سن ۱۶ سالگی. آموزش عالی (دانشگاهی، تخصصی) رایگان و در دسترس برای همه متقاضیان. پرداخت کمک هزینه کافی به دانشجویان. ریشه کن کردن بیسوادی و رشد دائمی سطح سواد و اطلاعات علمی و فنی اهالی کشور. آموزش حق همه است و دسترسی افراد به آموزش و دوره های آموزشی باید کاملاً از سطح درآمد خانواده مستقل باشد.

۶- تامین و تضمین مسکن مناسب، از نظر فضا، بهداشت و ایمنی و خدمات شهری (برق، آب گرم و سرد، آشپزخانه، حمام و دستشویی داخل ساختمان، وسایل تهویه و گرما، امکان اتصال به شبکه های تلفنی و تلویزیونی و دسترسی به خدمات عمومی محلی) برای همه. هزینه مسکن نباید از ۱۰ درصد درآمد فرد یا خانواده بیشتر باشد و مابقی هزینه، در صورت لزوم باید توسط سوبسید دولتی تامین گردد. بی مسکنی و یا اجبار افراد به زندگی در مسکن پائین تر از استانداردهای مصوب، غیر قانونی است و مراجع دولتی موظف به فراهم کردن فوری مسکن مناسب برای کلیه شهروندان هستند.

۷- ایجاد موسسات خدماتی ویژه در سطح محلی و در مجتمع های مسکونی به منظور کاهش بار کار خانگی و تسهیل شرکت بیشتر همه مردم در فعالیت های اجتماعی، نظیر شیرخوارگاه، مهد کودک، غذاخوری ها و سلف سرویس های عمومی، رختشویخانه های مدرن و غیره.

۸- ایجاد تسهیلات ورزشی و هنری و فرهنگی رایگان (ورزشگاه، سالن ها و کارگاه

های نمایش، کتابخانه، و غیره)، و اختصاص مربیان و آموزگاران کافی در سطح محلی.

۹- ایجاد تسهیلات لازم برای شرکت فعال معلولین و افراد دارای نقص عضو در کلیه شئون زندگی اجتماعی. ایجاد تسهیلات و تجهیزات ویژه معلولین در اماکن عمومی، معابر، مجموعه های مسکونی و غیره. تامین و پرداخت هزینه وسایل و ابزارهای فنی و کمکی ضروری برای تسهیل زندگی روزمره افراد دارای نقص عضو.

۱۰- ایجاد تسهیلات و موسسات خدماتی برای رفع نیازهای ویژه سالمندان و بهبود کیفیت زندگی آنان. ایجاد امکانات و تسهیلات لازم برای ادامه شرکت فعال و خلاق سالمندان در زندگی اجتماعی.

۱۱- تامین شبکه اتوبوسرانی و متروی درون شهری رایگان.

۱۲- ایجاد کلیه تسهیلات شهری (برق، آب، تلفن، مراکز آموزشی و پزشکی و فرهنگی و غیره) در کلیه مناطق روستایی و از میان بردن تفاوت رفاهی شهر و روستا.

روابط بین المللی

حزب کمونیست کارگری ایران اصول زیر را به عنوان مبنای روش دولت در صحنه بین المللی مورد تاکید قرار میدهد:

- لغو دیپلوماسی سری. تابع کردن سیاست خارجی و اقدامات دیپلماتیک به قوانین و تصمیمات مصوب ارگان های مقننه منتخب مردم.

- همبستگی مادی و معنوی با جنبش های کارگری و سوسیالیستی و همه جنبش های اجتماعی در کشورهای مختلف که برای تحقق حقوق و آزادی های مشابه مواد مندرج در این برنامه تلاش میکنند. اعمال فشار سیاسی و دیپلماتیک بر همه رژیم هایی که حقوق فردی و مدنی پایه ای را از شهروندان خود سلب میکنند.

- تلاش برای شکل گیری و تقویت آن نهادها و مراجع بین المللی که اراده آزاد مردم کشورهای مختلف را نمایندگی میکنند و تحقق رفاه اجتماعی، گسترش آزادی های مدنی و تامین برابری مردم جهان در شئون مختلف را هدف خود قرار میدهند. تلاش برای لغو همه نهادها و پیمان ها و مراجع بین المللی امپریالیستی،

میلیتاریستی و ناقض برابری و اعمال اراده آزاد مردم کشورهای مختلف جهان در صحنه بین المللی.

- تخصیص دائمی بخشی از درآمد و منابع انسانی و تکنیکی و تخصصی در کشور به امر کمک به بهبود زندگی اقتصادی و فرهنگی مردم در کشورها و مناطق محروم تر جهان.

- ممنوعیت ورود کشور به پیمان‌های ضد مردمی، سلطه طلبانه و سرکوبگرانه.

حزب کمونیست کارگری ایران طبقه کارگر و همه کسانی را که خود را در آرمانها و اهداف حزب شریک میدانند به پیوستن به صفوف خویش فرا میخواند.

اولین بار در اسفند ۱۳۷۳، مارس ۱۹۹۵،

در انترناسیونال شماره ۱۷ منتشر شد.

انترناسیونال

xZ@žZ }®™f£~ Í±ÄœÂ¿~ [-Š äž®²œ

شماره ۱۸ - تیر ۱۳۷۴

- ستون اول - منصور حکمت
- سناریوی سیاه، سناریوی سفید - منصور حکمت
- در دفاع از خواست استقلال کردستان عراق - منصور حکمت
- تشکیلات خارج کشور و اول ماه مه (گزارش)
- گزارش کمپین سراسری در اعتراض به اخراج کارگران افغان از ایران
- بحرانی دیگر، مخاطراتی دیگر ، درحاشیه تحریم تجاری - علی جوادی
- حرکت مجدد شوراها در کردستان عراق - رحمان حسین زاده
- اساس برنامه کمونیستی ما پابرجا مانده است - منصور حکمت
- ملاحظات بر جایگاه و بحث سناریوی سیاه در تبلیغات و تاکتیکهای حزب
- لوتر اسلام و فمینیستهای اسلامی! - کورش مدرسی
- یادداشتها - نادر بکتاش
- مشکلات شترسواری دولا دولا؛ در پاسخ به اطلاعاتیه های اخیر کومه له
- اطلاعاتیه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق در پاسخ به اطلاعاتیه های کومه له
- اطلاعاتیه پایانی پلنوم سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران
- اطلاعاتیه کمیته کردستان در رابطه با همکاری احزاب مسلح کردستان عراق با رژیم ایران
- گزارشی از فعالیتهای حزب در خارج کشور
- بیانیه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق در باره اوضاع کنونی کردستان عراق
- همبستگی کارگری مرز نمیشناسد! - به کارگران اتویوسرانی دانمارک
- اطلاعاتیه پایانی پلنوم دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق
- ۱۰۰ هزار نفر در مراسم اول مه در کردستان عراق شرکت کردند
- دنیای ما یکی است - نامه جمعی از کارگران سنندج به حزب کمونیست کارگری عراق

کمپین سراسری در اعتراض به اخراج اجباری کارگران افغان از ایران

بدنبال اخراج کارگران مهاجر افغانستانی از ایران به مناطق جنگ زده تحت حاکمیت فرقه های مذهبی حاکم بر افغانستان توسط دولت جمهوری اسلامی ایران و کمیساریای عالی امور پناهندگان سازمان ملل، تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران طی ماه ژانویه کمپین گسترده ای در افشا و اعتراض به سیاستهای ضد انسانی دولت جمهوری اسلامی ایران و کمیساریای عالی امور پناهندگان سازمان ملل برگزار کرد. کمیته های کشوری و واحدهای محلی تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران در کشورهای اروپا، آمریکا و کانادا با برپایی تظاهرات، آکسیونهای ایستاده در مقابل دفاتر سازمان ملل و مراکز تجمع در شهرهای مختلف سخنرانی و همچنین ارسال اطلاعیه و نامه های سر گشاده به سازمانها، احزاب و نهادهای حقوقی و بین المللی انزجار خود نسبت به این سیاستهای ضد انسانی را ابراز داشتند. در این رابطه اتحادیه ها، احزاب و سازمانهای مختلفی در پشتیبانی از کمپین اعتراضی تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران با ارسال نامه های اعتراضی به رفسنجانی، سفارتخانه های دولت جمهوری اسلامی ایران و کمیساریای عالی امور پناهندگان سازمان ملل، این تبعیض آشکار و جنایتکارانه علیه کارگران مهاجر افغان را محکوم کردند:

* کانادا، روز ۲۰ ژانویه آکسیونهای اعتراضی در شهرهای تورنتو و اتاوا در مقابل دفتر UN برگزار گردید. در ادامه این آکسیون و بدنبال درخواست کمیته کشوری حزب کمونیست کارگری ایران در کانادا، اتحادیه پست کانادا نامه ای اعتراضی به رفسنجانی رئیس جمهور حکومت اسلامی ایران نوشت. در بخشی از این نامه آمده است:

"اتحادیه کارگران پست کانادا که ۵۵۰۰۰ کارگر را در سیستم پستی کانادا نمایندگی میکند اخیرا از قتل عام ۱۶۰۰ پناهنده افغان توسط نیروهای امنیتی ایران با خبر شد که در فریمان در نزدیکی فریمان در استان خراسان صورت گرفته است. این جنایت وحشتناک توسط فدراسیون بین المللی پناهندگان و مهاجرین ایرانی افشاء گردید و توسط پناهندگان افغانی در کانادا و نشریه قدس که یک روزنامه ایرانی است تایید شده است.

این قتل عام در متن برنامه دپورت اجباری وسیع پناهندگان افغانی توسط حکومت ایران انجام میگیرد که بدنبال توافق با کمیساریای عالی امور پناهندگان سازمان ملل انجام گرفته است. گرچه وسایل ارتباط جمعی در غرب اخبار این رویداد ها را پخش نمیکنند، اما واقعیت آنست که برنامه اخراج اجباری پناهندگان افغان از ایران در فضای جنگ قدرت میان گروههای اسلامی مختلف که هر روز شدت می یابد، همچنان ادامه دارد.

اتحادیه پست اقدام حکومت ایران در قتل عام پناهندگان افغانی و اخراج آنها به افغانستان جنگ زده، و عدم شناسائی هر گونه حق پناهندگی برای دو میلیون پناهنده افغان در ایران را محکوم میکند.

برای اتحادیه پست انزجار آور است که کمیساریای عالی امور پناهندگان سازمان ملل که این شرایط را میداند و بخوبی میداند که حکومت ایران منافع مستقیمی در ادامه جنگ در افغانستان دارد و یکی از گروههای اصلی درگیر در جنگ را پشتیبانی میکند، وارد چنین توافقی با ایران شده است."

بروس آلن از لوکال اتحادیه ماشین سازی اونتاریو با ارسال یک نامه اعتراضی به سفارت جمهوری اسلامی ایران در اتاوا

و سازمان ملل اتاوا و ژنو نسبت به کشتار ۱۶۰۰ پناهنده افغانستانی توسط دولت جمهوری اسلامی ایران شدیداً اعتراض کرد. در قسمتی از این نامه آمده است:

"من به اقدام سازمان ملل و دولت شما در اخراج هزاران پناهنده افغانی به افغانستان و همچنین قتل عام ۱۶۰۰ پناهنده و مهاجر افغانی در ژوئن امسال توسط دولت شما اعتراض میکنم. این پایمال کردن وسیع و خشونت بار حقوق بشر در ایران باید بلافاصله متوقف شود و تروریستهایی که مسئول این اقدامات هستند باید فوراً بدست عدالت سپرده شوند. پناهندگان افغانی در ایران حق دارند از امکان زندگی، کار و استفاده از تمام حقوق شهروندی در ایران برخوردار شوند."

همچنین "فردآپشاو" رئیس اتحادیه کارکنان خدمات عمومی در ایالت اونتاریوی کانادا خطاب به سفیر جمهوری اسلامی در کانادا نامه ای نوشته است که در زیر ترجمه قسمتی از این نامه اعتراضی را میخوانید:

"من این نامه را در ظرفیت رئیس اتحادیه کارکنان خدمات عمومی اونتاریو بزرگترین اتحادیه کارکنان دولتی ایالتی در کانادا با ۱۱۰ هزار عضو برایتان مینویسم.

من و اعضای این اتحادیه با وحشت و انزجار از خبر قتل عام بیش از ۱۶۰۰ پناهنده و مهاجر افغانی توسط نیروهای امنیتی ایران در ماه ژوئن ۱۹۹۴ در نزدیکی شهر فریمان استان خراسان مطلع شدیم. ما از دولت ایران میخواهیم که بازگرداندن اجباری پناهندگان افغان از ایران را متوقف کند، و از پیگرد آնهایی که به ایران پناه آورده اند دست بردارد.

ما همچنین از کمیساریای عالی سازمان ملل میخواهیم که به حمایت از اخراج غیر انسانی پناهندگان خاتمه دهد، و اقدامات فوری برای حفاظت از جان و حقوق پناهندگان افغان باقی مانده در ایران بعمل آورد. ما از این مطالبه سازمانهای پناهندگی حمایت میکنیم که خواستار آنند که کمیساریای عالی سازمان ملل برای پناهندگان فوراً یک هیات تحقیقاتی مستقل به ایران اعزام دارد تا وضعیت واقعی پناهندگان افغان که به زور در تعدادی اردوگاه در ایران اسکان داده شده اند را روشن نماید."

بعلاوه همچنین جان کلود پاروت معاون رئیس کنگره کارگران کانادا طی نامه ای به فاتح بهرامی از کادرهای حزب کمونیست کارگری ایران موضع کنگره کار کانادا در مورد محکوم نمودن دولت ایران به خاطر پایمال کردن حقوق اتحادیه ای و حقوق بشر را به اطلاع او رساند و تاکید کرد که کنگره کانادا در مذاکره با وزارت امور خارجه و تجارت بین المللی خواسته است که محکومیت ایران توسط کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل را در دستور کار خود قرار دهند.

* آلمان: به فراخوان کمیته کشوری حزب کمونیست کارگری ایران در روزهای هفتم و چهاردهم ژانویه میتینگهای اعتراضی در شهرهای کلن، فرانکفورت و کاسل برگزار گردید. این میتینگها از طرف اتحادیه افغانهای دموکرات، فدراسیون کارگران دموکراتیک ترک در آلمان کمیته کشوری حزب کمونیست کارگری عراق، فدراسیون کشوری شوراهای پناهندگان و

مهاجرین ایرانی در آلمان و شورای دانشجویان دانشگاه کاسل مورد حمایت قرار گرفت . در این میتینگها ضمن قرائت نامه سرگشاده تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران ، پیامهایی در حمایت از فراخوان تشکیلات حزب کمونیست کارگری ایران و در محکومیت دولت جمهوری اسلامی ایران از طرف افغانهای شرکت کننده در میتینگ، نماینده شورای دانشجویان دانشگاه کاسل، فدراسیون کارگران ترک و کمیته کشوری حزب کمونیست کارگری عراق قرائت شد .

* سوئد : روز ۲۴ دسامبر در شهرهای استکهلم ، یوتبری، و مالمو واحدهای محلی کمیته کشوری حزب کمونیست کارگری ایران در سوئد با برگزاری میتینگهای اعتراضی پخش هزاران اعلامیه و چندین مصاحبه رادیویی اخراج کارگران افغانستانی توسط دولت جمهوری اسلامی و کمیساریای عالی سازمان ملل را محکوم کردند . خبر این اعتراضات در روزنامه های پرتیراژ محلی و سراسری انعکاس یافت . حزب چپ سوئد سندیکالیستها و حزب کمونیست کارگری سوئد، فدراسیون کشوری شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی در سوئد و تشکیلات کشوری حزب کمونیست کارگری عراق با شرکت و پشتیبانی از این حرکت اعتراضی سیاستهای ضد انسانی جمهوری اسلامی و کمیساریای عالی امور پناهندگان سازمان ملل را محکوم کردند . حزب چپ سوئد استانیهای یوله، مالمو، و هالند طی یک نامه کتبی به سفارت جمهوری اسلامی و کمیساریای عالی امور پناهندگان سازمان ملل اخراج کارگران افغان در ایران را محکوم کرد. در بخشهایی از نامه حزب چپ به سفارت جمهوری اسلامی و کمیساریای عالی امور پناهندگان سازمان ملل آمده است: همبستگی با کارگران افغان توسط کمیته کشوری حزب کمونیست کارگری ایران در سوئد اطلاع یافتیم که طی توافقات بعمل آمده بین دولت جمهوری اسلامی و کمیساریای عالی امور پناهندگان سازمان ملل کارگران مهاجر افغان از ایران اخراج میشوند. ما ضمن پشتیبانی کامل از قطعنامه صادره از طرف تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران این عمل جنایتکارانه شما علیه حقوق انسانی کارگران مهاجر افغانستانی را محکوم میکنیم . در این نامه همچنین آمده است: بار دیگر اطلاع یافتیم که گروه دیگری از کارگران مبارز ایرانی توسط دولت شما زندانی شده اند، و در زندانهای شما شکنجه شده و درخطر اعدام قرار دارند. ما ضمن اعتراض به دستگیری کارگران در شهرهای تهران شیراز و شمال ایران خواهان آنیم که هر چه سریعتر کارگران اسیر شده آزاد شوند. ما دولت جمهوری اسلامی ایران را محکوم میکنیم و خواهان آنیم به سازمانهای بین المللی مدافع حقوق بشر امکان داده شود که از زندانهای ایران بازدید کنند.

* فنلاند: تشکیلات کشوری حزب کمونیست کارگری ایران در فنلاند با حمل پلاکاردهایی در محکومیت دولت جمهوری اسلامی ایران و کمیساریا عالی امور پناهندگان سازمان ملل بطرف دفتر مرکزی اتحادیه هیات کارگری و پارلمان فنلاند در شهر هلسینکی تظاهرات کردند. در این تظاهرات جمع زیادی از پناهندگان ایرانی و عراقی و اعضای سازمانهای چپ فنلاند شرکت کردند. مسئول بخش بین المللی اتحادیه های فنلاند با شرکت در این اعتراض اقدام دولت جمهوری اسلامی ایران و سازمان ملل را یک افتضاح بین المللی توصیف کرد.

* در نروژ، اطریش، دانمارک و انگلیس واحدهای کشوری حزب کمونیست کارگری ایران با برپایی میتینگ در مقابل دفتر سازمان ملل و سفارتخانه های جمهوری اسلامی ایران و در شکورهای آمریکا، استرالیا و پاکستان واحدها و فعالین

حزب با ارسال دهها نامه به سازمانها و نهادهای سیاسی و حقوقی واتحادیه های کارگری اعمال ضد انسانی و جنایتکارانه دولت جمهوری اسلامی ایران و کمیساریای عالی امور پناهندگان سازمان ملل را محکوم کردند. اخبار این کمپین در سطح وسیعی پخش شد.

حزب کمونیست کارگری ایران بویژه در شرایطی که جمهوری اسلامی و نیز اکثریت نیروهای سیاسی ایران به تحریک علیه کارگران افغانستانی دامی میزنند مبارزه علیه ناسیونالیسم ضد افغانستانی در ایران در هر رنگ و پوششی را وظیفه تخطی ناپذیر خود میداند ما همه انسانهای آزادیخواه اتحادیه ها و سازمانهای کارگری و کمونیستها را فرا میخوانیم تا با نوشتن نامه های اعتراضی به دولت جمهوری اسلامی ایران و کمیساریای عالی امور پناهندگان سازمان ملل اعمال جنایتکارانه جمهوری اسلامی ایران و کمیساریای امور پناهندگان سازمان ملل را محکوم کنند و با دفاع و ادامه کمپین سراسری تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران از حقوق کارگران مهاجر افغانستانی مقیم ایران دفاع کنند.

بحرانی دیگر، مخاطراتی دیگر

در حاشیه تحریم تجاری آمریکا

“U”

بالاخره پس از یکدوره طولانی کشمکش در هیات حاکمه آمریکا، وارن کریستوفر، وزیر خارجه، موفق شد دست بالا را در شکل دادن به سیاست آمریکا در رابطه با ایران بدست آورد. کلینتون با صدور فرمانی انجام کلیه مبادلات کالائی، خدماتی و سرمایه گذاری و از جمله خرید سالانه نزدیک به ۴ میلیارد دلار نفت از ایران را برای کلیه شرکتهای آمریکایی ممنوع اعلام کرد. حمایت و دخالت ایران در اقدامات تروریستی در سطح بین المللی، تقویت مالی و نظامی نیروهای تروریست اسلامی، مخالفت ایران با طرح صلح خاورمیانه و بالاخره تلاش گسترده اش برای دستیابی و تولید سلاحهای اتمی مبانی و علل اتخاذ این سیاست اعلام شدند.

اما توافق همه جانبه ای در هیئت حاکمه آمریکا در اتخاذ این سیاست وجود نداشت. نمایندگان وزارت انرژی، بازرگانی و خزانه داری جناح مخالف این سیاست را در دولت تشکیل میدادند. این جناح در ابراز مخالفت خود تاکید داشت که سایر شرکای تجاری ایران، علی الخصوص ژاپن و آلمان، معاملات خود را با این کشور ادامه خواهند داد و خلاء ناشی از قطع مناسبات تجاری آمریکا با ایران را پر خواهند کرد. و بهای مادی این سیاست را تنها شرکتهای آمریکایی پرداخت خواهند کرد. از طرف دیگر سناتور داماتو و تعداد قابل ملاحظه ای از سناتورهای آمریکا، در کمیته روابط خارجی، خواهان اقدامات گسترده تر و دراماتیک تر در مقابله با ایران میباشند. اقداماتی که طرح داماتو در دستور قرار میدهد تنها به تحریم تجاری ایران محدود نشده، بلکه شامل مجازات اقتصادی کلیه شرکای تجاری ایران نیز میشود. در این لایحه پیشنهادی، شرکای تجاری ایران از دسترسی به بازار آمریکا و عرضه کالا و خدمات خود در این کشور محروم خواهند شد. علاوه بر این، طرح داماتو خواهان اقدامات جدی ای برای سرنگونی جمهوری اسلامی نیز هست. در این میان کلینتون سیاست دولت را چنین اعلام کرد: "تصمیم من به اعمال این تحریم باید برای ایران و تمامی جهان روشن سازد که آمریکا مصمم است تمام توان خود را برای کنترل رفتار و جاه طلبیهای آن کشور به کار گیرد."

تحریم اقتصادی: تاثیرات و عکس العمل ها

حجم مبادلات تجاری میان آمریکا و جمهوری اسلامی بخش غیر قابل جایگزینی را در کل مبادلات تجاری جمهوری اسلامی تشکیل نمیدهد. اولاً بخش قابل ملاحظه ای از مبادلات طرفین، بیش از ۳ از ۴ میلیارد دلار، مبادلات نفتی میباشد که در بازار جهانی دارای متقاضیان فراوانی میباشد و پیدا کردن مشتریان جدید برای این کالا کار چندان مشکلی نخواهد بود. ثانیاً، نه تهیه لوازم و قطعات یدکی تاسیسات نفتی و شبکه گاز رسانی سراسری (که عمدتاً از

دستگاهها و لوازم آمریکایی استفاده میشود) و نه تامین تجهیزات مورد نیاز ناوگان هوایی رژیم اسلامی در جهان آشفته کنونی کار بسیار مشکلی است. اقدام آمریکا خرج جمهوری اسلامی را زیاد میکند، اما تنگنای اقتصادی لاینحلی در برابرش قرار نمیدهد.

مهم‌تر، تاثیر اقتصادی اقدامات آمریکا با توجه به موضع‌گیری کشورهای اروپایی بسیار کم‌رنگ‌تر شده است. اکثر کشورهای کلیدی اروپایی و آسیایی سرعت عدم پیروی خود را از این سیاست آمریکا اعلام نمودند. و در دهن کجی به این سیاست، درست در زمانی که آمریکا بدنبال متحد و هم‌رای بود، نمایندگان اتحادیه اروپا با پیام گسترش روابط بازرگانی با جمهوری اسلامی در ازاء تعهد ایران به عدم اجرای فتوای قتل سلمان رشدی راهی ایران برای مذاکره با مقامات جمهوری اسلامی شدند. از طرف دیگر ژاپن اعلام کرد که "بهترین راه آنست که مناسبات ژاپن با ایران ادامه یابد و در عین حال از جناحهای معتدل در ایران حمایت شود"، حتی این شایعه که ژاپن از شرکتهای تجاری نفتی خواسته است سطح خرید نفت خود را از ایران افزایش ندهند، تکذیب شد. بعلاوه دولت ژاپن در حال حاضر خود درگیر مجادله‌ای سخت با آمریکا در زمینه افزایش بیسابقه تعرفه گمرکی روی اتوموبیل‌های رده بالای ساخت ژاپن میباشد. چین نیز اعلام کرده است که "فشار تنها میتواند روابط دوجانبه را بدتر کند. ما خواهان چنین مناسباتی نیستیم." از طرف دیگر فرانسه، آلمان، کانادا، استرالیا و حتی انگلستان نیز اعلام کردند که به تحریم تجاری ایران نخواهند پیوست.

در منطقه، کشورهای عربی و کشورهای مجاور ایران نیز عکس‌العمل مشابهی از خود نشان دادند. بخشی از رسانه‌های عربی خاطر نشان کردند که درقبال تحریم آمریکا علیه ایران، کشورهای عربی میبایست سیاستی مانند کشورهای اروپایی و ژاپنی اتخاذ کنند. و هشدار دادند که کشورهای منطقه هیچ بهره‌ای از منزوی کردن جمهوری اسلامی و تشدید بحران در منطقه نخواهند برد. بعلاوه یادآور شدند که تهدیدهای آمریکا علیه تهران سراسر منطقه را به خطر خواهد انداخت. بخشی دیگر از بورژوازی عرب نیز معضلات و گله‌های تاریخی خود را بمیان کشید و اعلام کرد که آمریکا زمانی میتواند انتظار حمایت از اعراب در تحریم اقتصادی ایران را داشته باشد که بدوا موضع خود را در ارتباط با اشغال زمینهای شرق بیت‌المقدس روشن نموده باشد. همچنین، تکرار کردند که این معادلات نمیتواند از این زاویه نیز اعراب را قربانی همیشگی خود فرض کند، بخصوص که این تقابل تضمین کننده رل تازه‌ای برای اسرائیل در فردای صلح خاورمیانه نیز میباشد. موقعیتی که در آن اسرائیل همچنان بعنوان پایه اصلی سیاست آمریکا در منطقه عمل خواهد کرد. پاکستان و هند اعلام کردند که به تحریم اقتصادی جمهوری اسلامی نخواهند پیوست. عراق نیز مخالفت خود را با این تحریم اعلام کرد.

اما تحریم اقتصادی کشوری به وسعت ایران کلا امری نیست که آمریکا بتواند بدون حمایت همه‌جانبه بین‌المللی بسادگی از انجام آن برآید. مضافا، این تحریم از مهر مشروعیت مراجع بین‌المللی و سازمان ملل نیز برخوردار نیست. لذا، با توجه به عکس‌العمل‌های بین‌المللی، بنظر میرسد آمریکا برای پیشبرد این سیاست خود در اولین قدم نیز در تنگنا قرار گرفته است. اما اهمیت سیاست جدید آمریکا در محروم کردن جمهوری اسلامی از مبادلات تجاری با آمریکا نیست.

پایان یک دوره، آغازی دیگر:

اتخاذ سیاست تحریم اقتصادی قبل از هر چیز مهر پایان یک دوره در سیاست آمریکا در برخورد به جمهوری اسلامی را بر چهره دارد. این یک چرخش است. واقعی و سیاسی است. نشان پایان یک دوره است. به معنای اعلام رسمی کنار گذاشتن سیاست تکیه به "جناح معتدل" و کلاً "پدیده رفسنجانی" برای تغییر جمهوری اسلامی میباشد. چرا که "پدیده رفسنجانی" خود نیز شکست خورده است. به حاشیه تحولات رانده شده است. این واقعیت و این چرخش حتی توسط خود سردمداران رژیم نیز انکار نمیشود. انتظار از این جناح در تعدیل نهایتاً نفی رژیم اسلامی بدون تکانهای شدید و قهرآمیز پوچ بود، و اکنون دیگر کنار گذاشته میشود.

اما اتخاذ این سیاست، به همین اعتبار نیز آغاز دوره‌ای جدید است. دوره‌ای که در آن نفی مستقیم و بلاواسطه جمهوری اسلامی چهارچوب عمومی اقدامات آمریکا در ارتباط با ایران را تشکیل خواهند داد. اهمیت موضع‌گیری اخیر آمریکا اینجاست. این تغییر ریل میتواند سرآغاز شروع یک دوره رودررویی گسترده و مملو از مخاطرات باشد. در این دوره، مهار اقتصادی و پیامدهای ناشی از آن تنها در زمره اولین اقدامات و تاکتیکها میباشدند. ابعاد مشقاتی که، در صورت تکوین این رودررویی‌ها تا سطحی نظامی، میتواند از جانب طرفین درگیر به مردم تحمیل شود فراتر از فجایعی خواهد بود که مردم عراق در جنگ خلیج متحمل شدند.

اما این تحولات این پتانسیل را نیز دارند که، در صورت اوج‌گیری کشمکشهای جمهوری اسلامی و آمریکا و رودرروییهای مستقیم، به عمر ننگین جمهوری اسلامی بیافزایند. دستش را در سرکوب و توجیه اقدامات وحشیانه‌اش بازتر کنند. به ژست "ضد امپریالیستی" اش مقبولیتی دوباره دهند. جناحهای جمهوری اسلامی را برای مدتی به هم نزدیک‌تر کنند. فضای عمومی جامعه را به درجاتی به موقعیتی مشابه زمان جنگ ایران و عراق بچرخانند. به جمهوری اسلامی اجازه دهند که فقر و فلاکت گسترده مردم را دوباره از نو و اینبار در پرتو اقدامات حاضر آمریکا توجیه کند. و به این اعتبار فرصت مجددی برای خود بیابد. دوباره بر سر مردم سوار شوند. این محتمل است. مسلماً جمهوری اسلامی دست به چنین تلاشی خواهد زد. اما اینکه آیا مردم جان به لب رسیده این فرصت را به این رژیم خواهند داد یا خیر امر دیگری است.

جمهوری اسلامی: کدام تصویر، کدام واقعیت

تصویری که امروز از جمهوری اسلامی در عرصه بین‌المللی ساخته و پرداخته میشود در راستای متحقق نمودن سیاست دوره‌ای آمریکا است. ویژگی و خصلت نمای این تصویر تراشیدن قابلیت‌ها و تواناییهای غلو شده و خارج از امکانات رژیم اسلامی است. هدف از ارائه این تصویر قرار دادن جمهوری اسلامی در ظرفیت و جایگاهی است که بتوان بر مبنای آن این دولت اسلامی را "دشمن اساسی غرب"، "کانون دشمنی و کینه توزی با تمدن غرب" و "نیروی برهم زننده نظم دنیای حاضر" قلمداد کرد. این اقدامات، تلاشهای اولیه‌ای برای اجرای پرده اول سناریوی از پیش پرداخته شده "تلاقی تمدن‌ها" است. در این استراتژی، سرمنشاء تخاصمات جهانی و آنچه که تاریخ بشریت را "شکل" خواهد داد، ظاهراً "تلاقی تمدن‌هاست". در این "تخاصم" از "تمدن اسلامی" بمشابه دشمن اساسی "تمدن غرب" و از جمهوری اسلامی بعنوان نیروی

اصلی این "تمدن" نام برده میشود. جمهوری اسلامی امروز در جایگاه "دشمن شماره یک" جهان غرب علم شده است، تا بعد به زمین زده شود.

اما این تصویر غیر واقعی است. تز "تلاقی تمدن‌ها" پوشالی است. جمهوری اسلامی فاقد چنین ظرفیتی است. امروز در بحرانی‌ترین موقعیت زندگی‌اش بسر میبرد. پشتیبانی ندارد. جامعه را نه در پشت سر خود بلکه در مقابل خود دارد. نفرت عمومی مردم از این رژیم هیچگاه به این حدت نبوده است. هیچگاه انتظار عمومی برای سرنگونی‌اش اینچنین فراگیر نبوده است. اگر اتفاق غیر قابل پیش بینی و عجیبی صورت نگیرد، مضمحل خواهد شد. فرو خواهد ریخت. و فروپاشی‌اش مانع از این خواهد شد که کیسه بکس بادوام و موثری برای آمریکا در تامین موقعیت جهانی‌اش باشد. این معضل این سناریو است.

خام اندیشی است اگر فکر کنیم هدف آمریکا در اتخاذ سیاست امروزی‌اش در برخورد به جمهوری اسلامی صرفاً به موقعیت این رژیم و مزاحمت‌های بین‌المللی‌اش خلاصه میشود و از این موضع سرچشمه گرفته است. بورژوازی آمریکا در پی پاسخ به تناقضات اساسی موقعیت خود در جهان پس از فروپاشی بلوک شرق است. در تلاش برای تثبیت خود و جلوگیری از زوال بلوک غرب و تثبیت موقعیت از دست رفته‌اش است. در پی افول موقعیت اقتصادی‌اش، میخواهد وزنه سنگین سیاسی خود را همچنان بر بدن تضعیف شده اقتصادی‌اش سرپا نگهدارد. به دنبال کانون‌های تشنج است تا قابلیت نظامی خود را وثیقه تامین سرکردگی‌اش قرار دهد. میخواهد در این میان بار خود را ببندد. اما نه جمهوری اسلامی از این ظرفیت و کالیبر برخوردار است که در نقش "دشمن اصلی" رل بازی کند و نه فرصت و عمر چندان برای اجرای این نقش دارد.

اپوزیسیون: امیدها و توهّمات

تغییر ریل و موضع‌گیری اخیر آمریکا شور و شوق تازه‌ای در بخش وسیعی از اپوزیسیون بورژوا- ناسیونالیست دمیده و به تحرکی جدی وادارشان کرده است. این اقدام در حکم یک "چراغ سبز" به اینها بوده است. انگار در این تحول این بخش از اپوزیسیون زرادخانه آمریکا را در پشت سر خود میبینند. بخصوص که بوی پول و سهم بری از بودجه آمریکا برای براندازی رژیم به مشامشان رسیده است.

اما در تبیین این نیروها در براندازی جمهوری اسلامی یک فرض مشترک وجود دارد که پایه توهّمات امروزشان را تشکیل میدهد. و آن نقش کلیدی و تعیین کننده قدرت عمل آمریکا در سرنگونی جمهوری اسلامی است. در این تصویر گویا کافی است که آمریکا اراده کند تا جمهوری اسلامی دچار بحران شود، اوضاعش مختل شود و به سراشیب بیفتد. و سپس کافی است که اینان جلوی صف اپوزیسیون مقبول آمریکا قرار داشته باشند تا زیر نورافکن CNN و BBC قرار بگیرند، برجسته شوند، سوار بر اعتراضات مردم شوند و اینبار با پرواز شماره ۲۰۶ شرکت هواپیمایی American Airline هلهله کنان وارد تهران شده و قدرت را قبضه کنند. این استراتژی سراپا ساده لوحانه است، خیالی است، تماماً آغشته به ارزیابی‌های ژورنالیسم دهن به جیب حاضر از نقش و توان قدرت عمل آمریکا است. کافی است به اوضاع حاضر و

نمونه‌های درگیریهای معاصر توجه کنیم. درگیریهای عراق، سومالی و هائیتی همه نشان دادند که آمریکا از قدرت عمل لازم برای تعیین همه جانبه روند وقایع برخوردار نیست. شرایط جهانی عوض شده است. وقایع بوسنیا و صف بندی صربها در مقابل نیروهای سازمان ملل و خواست متحدین همه پوچ بودن این سناریو را همین امروز نشان میدهد این امیدها آغشته به توهمات کودکانه است.

در خاتمه: معضل تکرار تاریخ

اما گویا تناقضات خاورمیانه از سرشت ویژه‌ای برخوردارند. در مصاف با این معضلات میتوان مسائلی بسیار بزرگتر از خود این معضلات را حل و فصل کرد. و شاید از مجرای رودررویی با این مناقشات میتوان ساختارهای سیاسی و ایدئولوژیک دوران پس از جنگ سرد را شکل داد و تثبیت نمود. میتوان ضرورت و مطلوبیت سرکردگی آمریکا را در فردای سقوط و اضمحلال بلوک شرق تامین نمود. انگار نکبت حکومت اسلامی که مدتهاست گریبان مردمی محروم و تحت ستم را گرفته است، موهبتی الهی برای بورژوازی آمریکا در تثبیت موقعیت از دست رفته‌اش و در جلوگیری از افول سیاسی‌اش میباشد.

اما نه، شاید اینچنین نباشد. اگر چه حوادثی که در پی اشغال کویت توسط عراق صورت گرفت، لشکر کشی بیسابقه‌ای که در مقابله با "نقض حق حاکمیت کویت" انجام شد، نیروی نظامی عظیمی که به بهانه این اقدام جمع آوری شد، بمبهایی که شیرازه جامعه‌ای را از هم پاشیدند، کشتارهایی که بدین مناسبت صورت گرفت، همگی سلسله اقداماتی در این راستا بودند. اما این مجموعه با همه توحشش، با همه بربریتش به اهداف خود نرسید. جهان به گرد رهبری آمریکا متحد نشد. متحدین، برای مدت زیادی به گرد هژمونی آمریکا به خط نشدند. مسائل پایه‌ای دوران جواب نهایی و تثبیت شده خود را نگرفتند. هرچند این روند اول وقوع یک حادثه خونبار تاریخی بود. طلوع خونین نظم نوین بود. اما جای تردید است که تاریخ این اجازه را دوباره به بورژوازی آمریکا بدهد.

یادداشتها

j ۴۷/۴۰ fd68

بازگشت رامبو

فکر میکنید اگر سلطنت طلبان جای ملایان در ایران بر مسند بنشینند اولین اقدام شان در عرصه بین المللی چه خواهد بود؟

"ایران باید با رژیم صدام حسین بعنوان متجاوز و روبرو گردد که به میهن ما خسارتهای جانی و مالی سنگینی وارد آورده که پرداخت غرامت هزار میلیارد دلاری فقط بخشی از آن را جبران خواهد کرد. ... سخن از دیدار وزیر خارجه جمهوری اسلامی از عراق میروند؛ سخن از این میروند که روسای جمهوری دو رژیم نیز با یکدیگر دیدار کنند... جمهوری اسلامی با این کار به حیثیت ملی، به اعتبار نیروهای مسلح و به خون شهیدان جنگ اهانت میکند. باید با رژیمی مانند عراق فقط از موضع قدرت مذاکره کرد" (سرمقاله کیهان لندن، ۸ ژوئن ۹۵)

نویسنده معتقد است "اداره بد جنگ" توسط جمهوری اسلامی "اداره بد صلح" را بدنبال آورده است و با صراحت بر طبل جنگ میکوبد. کاملاً قابل انتظار است که اگر ایشان و همفکران سلطنت طلبشان به قدرت برسند برای اعاده "حیثیت ملی و اعتبار نیروهای مسلح و خون شهیدان"، "جنگ خوبی" راه بیندازند تا بعد "صلح خوبی" هم برقرار کنند. آغاز مجدد جنگ برای تصرف بخشی از عراق تا بعد بشود "از موضع قدرت مذاکره کرد". رامبوهای سلطنت طلب باز میگردند.

خیلی ها مشغولند که مردم را به این مجاب کنند که سلطنت طلب ها عوض شده اند. اما خود اینها به هزار زبان دارند میگویند که همان هستند که بودند. سودای تبدیل شدن به قدرت فائده منطقه فقط یک جزء از هویت سیاسی سلطنت طلبان است. تلاش برای بازسازی دیگر اجزاء، از طریق اعاده حیثیت از ساواک، لابد اینبار ساواک دموکراتیک(!)، و تدارک یک دیکتاتوری جدید نیز کماکان در جریان است.

خانم ها و آقایان سلطنت طلب، عمری ازتان گذشته است. دیگر دست از خیالبافی بردارید. مردمی که جمهوری اسلامی را کله پا خواهند کرد به شما اجازه نخواهند داد که بار دیگر بساط ساواک و "پنجمین ارتش دنیا" و ژاندارمی منطقه را راه بیندازید. همان بهتر که درگوشه ای از دنیا جزیره ای بخرید و نظام پادشاهی تان را آنجا برقرار کنید. واقع بینانه تر است.

جمهوری خواهان ملی و درسهای نگرفته

همزمان با آشکار شدن کامل شکست رفسنجانی جمهوریخواهان ملی ایران هم دست از پا دراز تر حالشان گرفته شد. این جماعت مکلائی "مدرن" که در چند سال اخیر مرارت زیاد کشیدند تا دانش اسلامی خود را ارتقاء دهند و مدتها با ذره بین در نوشته های فلان آخوند و بهمان فیلسوف اسلامی در جستجوی مدرکی دال بر امکان استحاله رژیم به سمت دموکراسی بودند، دیگر دارند به آخر خط میرسند. همانجا که حزب توده و اکثریت سالها پیش رسیدند. بر سر "اتحاد استراتژیک اسلام و دموکراسی" جمهوریخواهان دارد همان بلایی میاید که بر سر "اتحاد استراتژیک اسلام و سوسیالیسم" حزب توده آمد. اگر کسی بتواند یک ارزن "استدلال" در توجیه سقوط حزب توده و اکثریت مطرح کند که گویا هنوز ماهیت جمهوری اسلامی بر ایشان کاملاً فاش نشده بود، جماعت جمهوریخواهان ملی از همین هم محروم است. حتی پرت ترین جریانات اپوزیسیون هم آنقدر حواسشان جمع بود که امیدی به این رژیم و اصلاح درونی آن نبنند. اما جمهوری خواهان ملی هنوز هم که هنوز است خواب این را میبینند که فلان رهبرشان با بهمان رهبر جمهوری اسلامی نقش زوج ماندلا/دکالر را بازی کنند و جهان را انگشت به دهان و اعضای هیات داوران جایزه صلح نوبل را شیفته خود کنند. اینها نمونه ای از قربانیان خام اندیش تبلیغات ایدئولوژیک رسانه های بین المللی پس از فروپاشی اردوگاه شوروی و هیاهوی پایان دیکتاتوری ها و آغاز عصر دموکراسی بودند. اما امروز آن امیدها و توهّمات نقش بر آب شده است. رویاهای اینها مانند برف در برابر واقعیات ذوب شدند و خود برهنه در صحنه مانده اند: یک جریان نه چندان سیاسی که خوشخیالیه و جاه طلبی های افرادش را جای واقعیات میگذارد.

بیمه بیکاری یا اطعام مساکین: درسهای اقتصاد دان لندن

آقای سیامک پروین اقتصادی نويس کيهان لندن در شماره ۵۵۰ اين نشریه در مطلبی تحت عنوان "درسهای یک تجربه ناکام" به بررسی تجربه اقتصادی رفسنجانی پرداخته است. "درسهای" ایشان البته درخور توجه نیست. در مجموع جز تأکیدی بر این واقعیت نیست که تا زمانیکه سرمایه داری در هر شکلش برقرار است مردم نمیتوانند از زندگی روی خوش ببینند. اما آنچه در نوشته ایشان بامزه و قابل توجه است، تلاش وی برای ظاهر شدن بعنوان مصلح اجتماعی و حامی "اقشار آسیب پذیر" (لابد معادل سلطنتی کلمه "مستضعفین") است. آقای پروین بدوا تأکید میکند که نسل حاضر باید حداقل برای تأمین آینده فرزندان خود آماده فداکاری و قبول درد و رنج در جریان اصلاحات اقتصادی باشد. ایشان که لابد در دانشگاههای معتبر اروپا و آمریکا درس خوانده یادش میروید که این درس را هم یادآوری کند که تاکنون هیچ نسلی در جامعه سرمایه داری با خیال راحت زندگی نکرده است. نسلی که در دوره "سی سال طلائی" رونق بعد از جنگ دوم کار میکرد اینک دوران بازنشستگی پر مشقتی را میگذراند و فرزندانش با نگرانی دائمی اخراج و نوه هایش با کابوس بیکاری دست به گریبان هستند. و این تازه مربوط به پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری است. اما نکته اصلی در درسهای عمیق ایشان راه حلی است که در جهت حمایت از "مستضعفین" پیشنهاد میکند. می نویسند باید اقشار آسیب پذیر را شناسائی کرد و از طریق کمکهای نقدی و جنسی مورد مورد حمایت قرار داد. زمانی آیت الله ناقص العقلي از خلخال در بحث پارلمان ایران حول مالیات گفته بود مالیات لازم نیست، همان خمس و ذکات "آقایان" کافی است. و حالا اقتصاد دانی از لندن، که لابد در تمام عمرش عبارت بیمه بیکاری و کمک هزینه مسکن و امثالهم را نشنیده است! میگوید تأمین اجتماعی لازم نیست، دستگاههای اجرایی باید به اطعام مساکین و پخش قیمة پلوی نذری شب جمعه و توزیع لباس کهنه بین "اقشار آسیب پذیر" پردازند.

حقا که متفکرین بورژوازی ایران چه عمامه تنشان باشد و چه کت و شلوار و جلیقه دوخت لندن، چه گلاب شاه عبدالعظیم به محاسن زده باشند و چه ادوکلن های پارسی، ذاتا قرون وسطایی هستند و بوی کهنگی و کپک میدهند.

همبستگی کارگری مرز نمیشناسد!

به کارگران اتوبوسرانی دانمارک

رفقای عزیز!

اخبار اعتصاب و مبارزه بر حق شما را با حساسیت کامل دنبال میکنیم. قاطعیت و انسجام شما در دفاع از مطالبات اعتصاب و همبستگی ناشی از این مبارزه که مرزهای کاذب ملی را در نور دیده است، شورانگیز قابل احترام و حقیقتی غیر قابل انکار است.

حقیقت این است که مبارزه شما دیگر محدود به اتوبوسرانان و مطالبات آنها نیست، بلکه میرود که به ایجاد یک سد دفاعی در مقابل تعرض بورژوازی به سطح معیشت طبقه کارگر تبدیل شود و به تغییر شرایط به نفع مبارزه کارگری و تقویت همبستگی طبقاتی خدمت کند. این اعتصاب تا هم اکنون در تقویت سنتهای رادیکال و کلاسیک مبارزه کارگری نقش ایفا کرده است. بدون شک مبارزه شما و درسهای حاصل از آن جنبش کارگری دانمارک را در موقعیتی جدید قرار خواهد داد. نگرانی بورژواها و اعلام "این همبستگی آمده است که بماند" و ضرب و شتم کارگران و اعتصابیون با توسل به سگ و پلیس و اعتصاب شکن از اینجا ناشی میشود. این ابزار همیشگی بورژوازی در همه جای دنیا علیه ما کارگران است.

ما از خواست و تلاش حق طلبانه و انسانی شما حمایت میکنیم و پیروزی این مبارزه را امر خود میدانیم. ما کوشش خواهیم کرد با جلب همبستگی هر چه وسیعتر و رساندن صدای اعتراض شما به کارگران و سوسیالیستها در این مبارزه سهم داشته باشیم. ما اعتقاد داریم که موفقیت هر اعتراض و اعتصاب کارگری جنبش طبقاتی را تقویت میکند و صف مبارزه برای برپائی یک دنیای آزاد و برابر، دنیایی فارغ از ستم و استثمار و طبقات، جهانی سوسیالیستی را یک گام بجلو خواهد برد. در این مبارزه ما را در کنار خود بدانید.

اتحاد ما کارگران، جهانی برای فتح پیش رو دارد!

با دروهای سرشار از همبستگی

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری عراق

کمیته بین المللی همبستگی با کارگران ایران

۲۵ ماه مه ۱۹۹۵

مساله کرد یکی از مهمترین مسائل ملی حل نشده در جهان امروز است. خصلت منطقه‌ای این مساله و در میان بودن پای سه کشور ایران و عراق و ترکیه اولاً به مساله کرد برجستگی و جان سختی خاصی داده است، و ثانیاً حل آن را حتی در محدوده هر یک از کشورها بشدت دشوار و پیچیده کرده است. محتوای عملی مساله کرد در هر سه کشور تماماً یکی نیست. دامنه و ابعاد ستم ملی، موقعیت حقوقی اهالی کردستان در چهارچوب هر کشور و رابطه آنها با بقیه اهالی کشور و با دولت مرکزی، اوضاع سیاسی و اقتصادی کردستان، نوع رژیمهای سیاسی و غیره در هریک از این سه کشور ویژگی‌های خودش را دارد. در این مختصر امکان ورود به بحث میان تفاوت‌های مهم میان جوانب مختلف مساله کرد در سه کشور نیست. در مورد عراق باید به چند نکته اشاره کرد. در عراق ستم ملی و موقعیت فرو دست مردم کردستان امری نهادی و رسمیت یافته است. هویت قومی کرد در قوانین عراق نه فقط انکار نمیشود، بلکه بعنوان یکی از ارکان جامعه عراق برسمیت شناخته میشود. اما این به رسمیت شناسی در کشوری که رسماً و علناً یک کشور عربی و جزئی از جهان وسیع تر "عرب" تعریف میشود، مترادف با تعریف کرد بعنوان یک ملیت درجه دوم و دائمی کردن و گریز ناپذیر کردن این موقعیت درجه دوم برای کسانی است که "کرد" زاده میشوند. کرد بنا به تعریف در عراق شهروند درجه دو است. حتی بر خلاف ترکیه، که در آن هویت قومی کرد اساساً انکار میشود و اتباع کشور بنا به تعریف ترک محسوب میشوند، در عراق حتی یک راه نجات فردی از این فرودستی قومی برای کسی که مهر "کرد" به پیشانی اش زده شده وجود ندارد. یک "کرد" در ترکیه مجبور است "ترک" باشد، در عراق، اما، حتی اگر بخواهد نمیتواند "عرب" باشد. مرزهای هویت قومی در عراق قابل حذف نیست، قابل پشت سر گذاشتن یا فراموش کردن نیست. مساله کرد به حکم عربی بودن عراق و قومی بودن تعریف مقوله "عرب"، در چهارچوب عراق موجود لاینحل است.

رژیم عراق یک رژیم ناسیونالیست عرب است و نسبت به کلیه اتباع این کشور اعم از عرب و کرد فوق‌العاده سرکوبگر و خشن است. مردم کردستان بطور اخص به دفعات و به فجیع‌ترین اشکال این سرکوب و خشونت را تجربه کرده‌اند. علیرغم همه مشقات و مشکلات امروزی، یکی از کابوسهای مردم کردستان عراق اعاده حاکمیت رژیم بعث است. اما حتی تعدیل در رفتار سیاسی رژیم عراق صورت مساله را چندان برای مردم کردستان تغییر نمیدهد. مادام که عنوان "کرد" به معنای انتساب فرد به یک قشر "اقلیت" و "درجه دو" در جامعه است، مساله کرد برجای میماند. این نتیجه اجتناب ناپذیر عربی تعریف شدن عراق است. در چنین نظامی مستقل از خلق و خوی دولت مرکزی در بغداد، بخش عظیمی از جامعه عراق همواره تحقیر شده، بی‌حقوق، ناامن و آسیب‌پذیر باقی میمانند.

پاسخ عمومی، پاسخ مشخص

مساله کرد در عراق باید پاسخ بگیرد. استقلال کردستان عراق قطعاً از نظر کمونیسم کارگری اولین انتخاب نیست. پاسخ اول ما به مساله ملی در کل منطقه انقلاب کارگری است. یک انقلاب کمونیستی که مرزهایی را که انسانها را از هم جدا میکند، به کشورها و اقوام و ملل و ادیان مختلف تقسیمشان میکند و در مقابل هم قرارشان میدهد از میان برمیدارد. انقلابی که انسانها را از خرافه ملی و از طوق هویت ملی رها میکند و به معنی واقعی انسان‌شان میکند. استقلال کردستان عراق حتی دومین انتخاب ما هم نیست. یک عراق غیر قومی، یک عراق آزاد که در آن شهروندان مستقل از قومیت و ملیت از حقوق مدنی برابر برخوردار باشند، عراقی که در آن قومیت شهروندان نه پرسیده شود و نه ثبت گردد و نه در هیچ قانون و مقرراتی ذکر شود، قطعاً بر جدایی کردستان ارجحیت دارد. هردوی این اهداف، چه سازماندهی و تحقق یک انقلاب کارگری در عراق و در کل منطقه و چه ایجاد یک رژیم سیاسی آزاد، سکولار و غیر قومی در عراق که در آن "کرد" و "عرب" و همه کسانی که دیگر حاضر نیستند با این القاب قومی دسته‌بندی شوند بعنوان شهروندان متساوی‌الحقوق برسمیت شناخته شوند، اهداف اعلام شده حزب کمونیست کارگری عراق است. موضع حزب کمونیست کارگری عراق بعنوان یک حزب سراسری در قبال مساله کرد به درست بر دو رکن اساسی متکی است. اول، انقلاب در کل عراق، ایجاد یک جامعه غیر قومی و رفع ستم ملی، و دوم، برسمیت شناسی حق مردم کردستان عراق به جدایی و تاکید بر اصل رفتارند. اما این موضع عمومی اگرچه از نقطه نظر حزب سراسری کافی و اصولی است،

از نقطه نظر کمونیسم کارگری در خود کردستان عراق هنوز باید مشخص تر شود. سوال اینست: آیا زمان آن نرسیده که مردم کردستان عراق نظر خود را، در یک referendum، در مورد جدایی یا ماندن در چهارچوب عراق ابراز کنند؟ و اگر پاسخ مثبت است، حزب کمونیست کارگری چه بعنوان بخشی از این مردم و چه بعنوان نماینده منافع طبقه کارگر در این جامعه کدام انتخاب را توصیه میکند؟ بنظر من پاسخ سوال اول قطعاً مثبت است. بدون تعیین تکلیف حقوقی عاجل کردستان عراق گریز از مصائب و مشقات امروز و برون رفت از بن‌بست کنونی ممکن نیست. این تعیین تکلیف باید به رای و انتخاب خود مردم کردستان عراق صورت بگیرد. ثانیاً، موضع حزب کمونیست کارگری عراق باید انتخاب جدایی و تشکیل یک دولت مستقل در کردستان عراق باشد. تنها این موضع بنظر من با اوضاع مشخص امروز، چه در منطقه و چه در صحنه بین‌المللی، تناسب دارد. و این ما را به گره گاه دوم در این مبحث میرساند: بی‌هویتی کشوری و بلاتکلیفی سیاسی-اداری کردستان عراق.

"کرد عراقی" تبعه کجاست؟

وقتی بدنبال جنگ خلیج بحث ایجاد یک منطقه امن در شمال عراق طرح شد و مورد استقبال جریان‌های ناسیونالیست کرد قرار گرفت، همان‌موقع ما در قطعنامه دفتر سیاسی وقت حزب کمونیست ایران نسبت به عواقب اجتماعی و حقوقی این اقدام هشدار دادیم. گفتیم علیرغم تبلیغات ملی‌گرایان کرد، ایجاد منطقه امن در کردستان عراق نه فقط امر تعیین سرنوشت مردم کردستان را تسهیل نمیکند، بلکه کردستان عراق را از قامت یک جامعه در می‌آورد و به یک اردوگاه وسیع پناهندگی تبدیل میکند. اردوگاهی فاقد سوخت و ساز و حیات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی که برای بقا و خویش محتاج کمکهای مادی و جنسی از خارج است. این اتفاق رخ داد و عیناً همین وضعیت پیش آمد. مردم کردستان عراق بهای سنگینی برای "امنیت" خود پرداخته‌اند. اهالی کردستان عراق در این مقطع در عمل فاقد تابعیت کشوری‌اند. کردستان عراق فاقد قانون (هر نوع قانون) و فاقد دولت (هر نوع دولت) است. بی‌محتوایی خیمه شب بازی تشکیل پارلمان توسط احزابی که از جانب غرب به نظامت این اردوگاه گماشته شده بودند خیلی زود برملا شد. پارلمان بدون حق حاکمیت معنایی ندارد. همان‌طور که برنامه‌ریزی اقتصادی، تولید، سازماندهی خدمات اجتماعی، بهداشت، آموزش و پرورش، نظم و امنیت و برقراری قانون بدون تعیین تکلیف مساله دولت و حاکمیت معنایی ندارد. مادام که تکلیف کردستان از نظر هویت کشوری و مساله حاکمیت مشخص نشده است، مادام که کردستان نه یک جامعه مدنی بلکه یک سالن انتظار چند میلیونی است، صحبتی نه فقط از بهبود زندگی مردم، بلکه حتی از بازگشت حداقلی از موازین متعارف اجتماعی نمیتواند در بین باشد. سیر قهقرای فرهنگی در این میان اجتناب‌ناپذیر است. مردم کردستان نه فقط حقی برای تعیین سرنوشت خویش بدست نیآورده‌اند، بلکه حتی امکان مادی تاثیرگذاری بر شرایط تامین معاش خود را هم از دست داده‌اند. نتیجه محتوم ادامه این برزخ تخریب بیش از پیش جامعه در کلیه ابعاد اقتصادی و رفاهی و فرهنگی است. تکلیف حقوقی کردستان عراق باید روشن شود.

انداختن تقصیر این دشواری‌ها به گردن دو حزب ناسیونالیست کرد کار ساده‌ای است. البته باعث و بانی خیلی از مشقات مردم مستقیماً اینها هستند. اما حتی اگر نمایندگان اصیل و مستقیم خود مردم سر کار بودند نیز بدون تعیین تکلیف مساله موقعیت حقوقی و کشوری کردستان عراق امکان مانور زیادی در قلمرو اقتصاد، تولید، رفاه اجتماعی، برقراری قانون، تامین امنیت شهروندان و غیره نمیداشتند.

این وضعیت قابل ادامه نیست

این وضعیت قابل ادامه نیست. این را همه میدانند. کردستان باید به قامت یک جامعه مدنی با یک سوخت و ساز اقتصادی و سیاسی و یک روئای حقوقی تعریف شده رجعت کند: یا بعنوان بخشی از کشور عراق، یا بعنوان یک کشور مستقل. این یک دوراهی واقعی است و از حزب کمونیست کارگری و از همه مردم یک پاسخ فوری و واقعی میطلبد. دو حزب ملی-عشیرتی کرد دارند مردم را چشم بسته و دست بسته بسوی "راه حل" اول میرانند. اینکه دیر یا زود با حل

شدن مساله تحریم عراق، رژیم بعث مجدداً به کردستان هجوم خواهد آورد یک فرض همگانی است. اینکه احزاب ملی توان و یا حتی تمایل ممانعت از این دورنما را ندارند مورد انکار کسی نیست. نسخه اینها برای مردم کردستان عراق این است: حتی المقدور کش دادن دوره برزخ و سپس، هر زمان که به صرف خودشان باشد، اجازه اعاده حاکمیت رژیم عراق بر کردستان. اما با توجه به مجموعه شرایط، راه اصولی تلاش برای تحقق حالت دوم یعنی جدایی از عراق و تشکیل یک کشور مستقل در کردستان است.

هیچیک از این دو حالت بی دردسر و بدون مشقت نیست. در مورد عواقب حالت اول کسی در کردستان عراق ابهامی ندارد. واقعا جای تردید است که مردم کردستان، در صورتی که واقعا مخیر گذاشته شوند، بازگشت بزیر چتر حکومت بعث عراق را به تشکیل یک کشور مستقل ترجیح دهند. اگر مردم فعالانه به جدایی و استقلال بعنوان یک آلترناتیو فکر نمیکنند، به این دلیل است که آن را ناممکن یا مشکل آفرین تلقی میکنند. برای عده‌ای از خود کمونیستها ابهامات نظری معینی در قبال مساله جدایی مطرح است. باید مختصراً به بعضی از این ایرادات اشاره کرد.

"آمریکا و غرب نمیخواهند، ترکیه و ایران و عراق نمیگذارند"

اینها توجیهات کلاسیک "رهبران ملی" کردستان عراق برای اجتناب از طرح شعار استقلال بوده است. اگر رهبران ملی مجبور باشند بنا به منافع و مصالح شان خود را به سناریوهای باب میل دولتها و قدرتها محدود کنند، مردم کردستان چنین اجباری ندارند. نمونه‌های تاریخی مردمی که اراده شان را به قدرتهای سرکوبگر تحمیل کرده‌اند کم نیست. در مورد امکانات واقعی دخالت ایران و ترکیه بویژه در فضای بین‌المللی امروز بنظر من اغراق میشود. حتماً تلاشهای سیاسی و نظامی مختلفی از طرف این دولتها صورت خواهد گرفت، که هم اکنون هم در جریان هست، اما از پیش معلوم نیست که مردم کردستان تحت یک رهبری اصولی قادر به مهار و یا خنثی کردن این حرکات نباشند. در سطح مشخص‌تر، هیچگاه مانند امروز معادلات بین‌المللی و تقسیمات جهانی به این وسعت زیر سوال قرار نگرفته و دستخوش تجدید نظر نشده است. اگر کلاً مقطعی بخواهد وجود داشته باشد که فرجه‌ای برای تحمیل اراده مردم کردستان به غرب و دولتهای منطقه بوجود بیاید آن مقطع امروز است. امکان برسمیت شناخته شدن کردستان توسط دولتهای مختلف، برقراری رابطه تجاری و اقتصادی و دیپلماتیک با بخشهایی از جهان ولو در صورت عدم رضایت غرب، امروز از هر زمان بیشتر است. ایران در آستانه تحولات سیاسی مهمی است که جمهوری اسلامی را زمینگیر و ناتوان خواهد ساخت. دست ترکیه در اقدام نظامی کاملاً باز نیست و دولت عراق در یک انزوای بین‌المللی است. ادامه وضع موجود و سپس رها شدن مردم بی‌سازمان، به فقر کشیده شده و جنگ زده کردستان جلوی ارتش عراق، یعنی سناریوی فعلی، دورنمای بسیار تراژیک‌تری را تصویر میکند تا یک دولت اعلام استقلال کرده در کردستان عراق که به آراء مردم متکی است، دست بکار بازسازی اقتصاد و جامعه است و در صحنه بین‌المللی در جستجوی برسمیت شناخته شدن، جلب اعتبارات اقتصادی و مبادلات تجاری و کسب تضمین‌های بین‌المللی علیه تعرض کشورهای همسایه است.

"آیا کردستان مستقل دست احزاب ملی نمی افتد؟"

این یک نگرانی واقعی چپ است. آیا استقلال کردستان در شرایط فعلی به معنی قبول حاکمیت طالبانی‌ها و بارزانی‌ها نیست؟ بنظر من برعکس. فضای امروز فضای زیست و رشد این‌هاست. جریانات ملی-عشیرتی کرد روی دیگر سکه سرکوب رژیم بعث هستند. مادام که مساله ملی وجود دارد و مادام یک رژیم سرکوبگر مردم کردستان را به اعتبار ملیتشان میکوبد، این جریانات صحنه گردان کردستان باقی میمانند. اینها از جامعه کردستان، از بافت طبقاتی آن، از مناسبات اقتصادی آن و از سطح فرهنگی آن بشدت عقب‌اند. کردستان عراق جامعه‌ای شهری‌تر، صنعتی‌تر، و از نظر فرهنگی پیشرفته‌تر از آنست که این نیروها در شرایط متعارف مکانی در صحنه سیاسی آن داشته باشند. تنها وجود یک ارتجاع هار و "غیر خودی" مردم را ناگزیر ساخته است به میداناری اینها رضایت بدهند. اینها محصول غلبه مبارزه

پیشمرگانه به زندگی و متابولیسم سیاسی در کردستان عراق هستند. بدرجه‌ای که این شکل موضوعیت خود را از دست بدهد و شهرها به کانونهای سیاسی اصلی تبدیل شوند، اینها منزوی و نامربوط میشوند. تناسب قوای طبقاتی در خود جامعه کردستان عراق بشدت به ضرر اینهاست. نه فقط طبقه کارگر و کمونیسم کارگری یک آلترناتیو واقعی و قدرتمند در جامعه است، بلکه حتی بخشهای وسیعی از خود طبقه متوسط کردستان و روشنفکران و اقشار تحصیل کرده نهایتاً خواستار ظرف سیاسی مدرن‌تر و شهری‌تری برای بیان تمایلاتشان هستند. این احزاب کهنه در یک کردستان مستقل به سرعت به حاشیه رانده میشوند. یک ضرر مهم کش دادن اوضاع کنونی و یا بازگشتن به چهارچوب عراق این است که اتفاقاً سلطه این احزاب ملی - عشیرتی بر حیات سیاسی مردم کردستان عراق ادامه پیدا میکند و تحکیم میشود.

آیا خواست استقلال ناسیونالیستی نیست؟

در این مورد معین و از زبان طبقه کارگر و کمونیسم کارگری، خیر. ما خواستار استقلال بخاطر استقلال نیستیم. ما تعیین تکلیف حقوقی فوری کردستان عراق را میخواهیم و از بین دو آلترناتیو ماندن با عراق یا جدایی از عراق این دومی را به حال مبارزه برای سعادت و رفاه مردم و آزادی و سوسیالیسم ثمربخش‌تر میدانیم. شعار ما تشکیل یک "دولت کرد" نیست. شعار ما این نیست که "کردها" باید دولت "خودشان" را داشته باشند. ما خواستار تشکیل یک دولت مستقل در کردستان عراق هستیم. یک دولت غیر قومی که مردم کردستان بتوانند در آن فارغ از هر نوع ستم ملی زندگی کنند. ما معتقدیم که در مورد سرنوشت کردستان باید از همه ساکنین آن مستقل از قومیتشان رای گرفته شود. در تلاش برای جلب مردم به این شعار ما به هویت و توهمات و تعصبات قومی و ملی‌شان متوسل نمیشویم. ما از مردم، آزادی، برابری، رفاه و انسانیت سخن میگوئیم و حول این پرچم بسیج میکنیم. اما همه این بحث‌ها یعنی اینکه ما با این شعار پا به قلمرو حساسی میگذاریم و باید دقیقاً مراقب مرزبندی با ناسیونالیسم کرد باشیم. بهرحال روش درست اینست که پا به این عرصه، به عرصه راهگشایی واقعی از معضلات جامعه، بگذاریم و با مخاطراتش آگاهانه روبرو شویم، تا اینکه از ترس آلودگی، جامعه و مقدراتش را بدست نیروهای عقب مانده و افکار ارتجاعی رها کنیم.

"وحدت طبقه کارگر عراق چه میشود؟"

اتخاذ این سیاست باعث هیچ جدایی و انشعابی در هیچ سازمان و کمپین کارگری عملاً موجودی در کل عراق نمیشود. زیرا این وحدت امروز بیش از آنکه یک واقعیت بالفعل باشد، یک هدف سیاسی حزب خود ماست. بنظر من سیاستی که موقعیت عمومی جنبش طبقه کارگر را بطور عملی بهبود بخشد، به این هدف هم بیشتر خدمت میکند. بنظر من این سیاست کلاً ما را قوی میکند و لاجرم عملاً قدرت ما را در متحد کردن کارگران بخشهای کردی و عربی عراق نیز بیشتر میکند.

چهارچوب عملی

از نظر عملی اتخاذ این سیاست به معنی راه اندازی یک جنبش استقلال طلبانه نیست. این شعار باید گوشه‌ای از آلترناتیو عملی حزب کمونیست کارگری و جنبش شورایی در کردستان عراق باشد که در پاسخ به اوضاع بلا تکلیف و نابسامان امروز ارائه میشود. چهارچوب عملی طرح این شعار از نظر ما این است، اول، رفرا ندیم و مراجعه به آراء خود مردم. این رفرا ندیم باید ترجیحاً با توافق "مراجع رسمی بین‌المللی" باشد تا نتایج آن ضمانت اجرایی بیشتری پیدا کند. اما حتی اگر این عملی نشود، ما باید همچنان خواستار برگزاری یک رفرا ندیم آزاد بر سر تعیین تکلیف کردستان باشیم. رای مردم از نظر ما معتبر خواهد بود. در چنین رفرا ندیمی ما باید تشکیل یک کشور مستقل را توصیه کنیم. این را نیز باید تاکید کنیم که هر بند و بست و معاهده و قراردادی توسط هر نیرویی که مهر رای آزاد و مستقیم مردم را بر خود نداشته باشد از نظر ما مشروعیت ندارد. دوم، این خواست باید بعنوان یک راه حل عملی و آلترناتیو قابل تحمل‌تر برای مردم توضیح داده شود. سوال اینست که کردستان به چه سمت میرود. با ادامه وضع موجود و سیاستی که

احزاب ملی - عشیرتی کرد در پیش گرفته‌اند، یک تراژدی انسانی دیگر در انتظار مردم است. ما باید نماینده اجتناب از این عاقبت باشیم. این شعار به ایفای این نقش کمک میکند. سوم، طرح خواست استقلال یک نقطه مبهم را در ذهن بسیاری از مردم روشن میکند. به این اعتبار شعاری است که اعم از عملی شدن یا نشدنش، مردم کارگر و زحمتکش را به امکان دخالت در سرنوشت خویش خوشبین میکند و به میدان میکشد. این شعار بی‌افقی جریان‌ات ناسیونالیستی و عدم صلاحیتشان را در رهبری جامعه کردستان و در نمایندگی کردن مردم در صحنه بین‌المللی عیان میکند. در یک کلام خواست استقلال مرکز ثقل و قطب‌نمای فعالیتهای ما در کردستان نیست، بلکه یک جزء مهم و ضروری خط مشی تاکتیکی ما در کردستان امروز است و به همین عنوان و در همین ظرفیت هم باید تبلیغ شود.

همانطور که گفتم هدف این نوشته طرح علنی بحث بود. جنبه‌های متعددی از مساله هنوز میتواند مطرح شود که من برای تمرکز روی بحث اصلی از آوردن آنها صرفنظر میکنم. یاد آوری میکنم که مضمون این نوشته و موضوعات متعدد دیگری در همین ارتباط، در پلنوم سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران با حضور دو تن از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق مطرح شد و سپس چکیده این مباحثات در اختیار مرکزیت و کادرهای حزب عراق قرار گرفت. بنظر من جا دارد همه نکات مربوط به این مبحث با دقت و به تفصیل در جنبش ما در عراق مورد بحث قرار بگیرد. فرصت زیادی برای تعیین تکلیف بحث نداریم، اما نظر به اهمیت و تازگی موضوع باید جا برای تدقیق مسائل و شنیدن نظرات مختلف باز گذاشت. شخصا به این ترزا نه بعنوان احکامی دگم و غیر قابل انعطاف بلکه بعنوان طرح اولیه یک خط مشی تاکتیکی مهم در عراق نگاه میکنم که باید در ادامه مباحثات تدقیق و تعمیق شود.

اطلاعیه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق

در پاسخ به اطلاعیه‌های کومه‌له

اخیرا دو اطلاعیه توسط دبیرخانه کومه‌له و کمیته خارج کشور آنها علیه حزب کمونیست کارگری عراق و حزب کمونیست کارگری ایران انتشار یافته است. این اطلاعیه‌ها ظاهرا عکس‌العملی است به چند سطر از یک مقاله نشریه محلی حزب ما در کردستان (نشریه بوییشه‌وه) که غیر مستقیم کومه‌له را مدنظر دارد. گویا نکته مورد اشاره مطلب نامبرده بر "امنیت و رابطه" آنها با "دولتها و قدرتهای حاکم" که منظور اساسا دولت بعث و حزب دمکرات کردستان عراق است، تأثیر می‌گذارد. در پاسخ به این اطلاعیه‌ها و ادعاها توضیح نکات زیر را جهت روشن شدن افکار عمومی لازم میدانیم:

۱. رابطه کومه‌له با "دولتها و احزاب حاکم" در منطقه و حمایت سیاسی آن از "دولت نو پا و ملی" بورژوا-ناسیونالیستهای کرد و مشخصا از اتحادیه میهنی کردستان بعنوان یکی از احزاب تشکیل دهنده "دولت" کرد، بسیار رسمی‌تر و علنی‌تر از آن از زبان خودشان و از نشریاتشان اعلام شده، و لازم نیست کسی برای پی‌بردن به چگونگی این رابطه سراغ نشریه بوییشه‌وه و یا نشریات دیگران را بگیرد. بعنوان نمونه، سخنرانی دبیر اول کومه‌له در پائیز سال ۹۲ در پارلمان کردستان عراق و یا مصاحبه‌ها و اظهارات تأییدآمیز رهبران و مقامات مسئول کومه‌له در مورد "دولت نو پای" کرد و مشخصا انتشار بیانیه مشترک با دوازده حزب بورژوایی کرد بتاريخ ۲۱ اوت ۹۴ از "چهار پارچه" کردستان که در آن نه تنها نگرانی خود را در مورد از دست رفتن "تجربه دولت ملی کرد" در کردستان عراق، بلکه مزه ایجاد دولت مشابه را در بخشهای دیگر کردستان اعلام نموده، به اندازه کافی مناسبات آشکار و ماهیت "دیپلماسی" کومه‌له را با نیروها و احزاب بورژوایی حاکم در منطقه نشان میدهد.

۲. بهر حال اگر مصلحت‌های حال و آینده کومه‌له در عراق چنین ایجاب کرده که در کنار مردم کارگر و زحمتکش قرار نگیرند، اما حد اقل انتظار اینست که در صحنه سیاسی کردستان عراق "دیپلماسی" بیطرفانه‌ای را رعایت کنند. "دیپلماسی" کنونی کومه‌له که عبارتست از سکوت و سازش و امتیاز دادن به هر نیرو و جریان بورژوایی در منطقه، سکوت در مقابل مصائب، فجایع و ترور و کشتار مردم و مسببین آن و بدتر از آن حمایت سیاسی از "دولت" کرد و اتحادیه میهنی به بهانه حفظ امکانات، مایه نفرت و بیزاری بر حق توده‌های وسیع مردم کارگر و زحمتکش و آزاده در عراق در مبارزه‌شان علیه این "دولتها و نیروها" است. حزب کمونیست کارگری عراق برای این "دیپلماسی و مناسبات" کومه‌له با "دولتها و احزاب حاکم" در عراق مشروعیتی قائل نیست و نه تنها مسئولیتی در قبال آن ندارد، بلکه آنجا که این "دیپلماسی" اسم رمزست برای حمایت از احزاب بورژوایی کرد و دولت آنها و به این ترتیب با منافع کارگر و زحمتکش در تقابل آشکار قرار می‌گیرد، آن را افشا خواهد کرد. اکنون چهار سال است که احزاب بورژوا-ناسیونالیست کرد نه در موقعیت اپوزیسیون بلکه در قامت "دولت" و احزاب حاکم به سرکوب و تحت فشار قرار دادن مردم، به ترور زنان و فعالین کارگری و کمونیست و به رگبارستن تظاهرات مردم مشغولند و از بانیان اصلی تحمیل مصائب بر جامعه و بر مردمند. حمایت سیاسی و داشتن رابطه گرم با این جریان‌ها تحت هیچ عنوانی قابل توجیه نیست. ما موکدا از کومه‌له می‌خواهیم به چنین "دیپلماسی و مناسباتی" با جریان‌ها بورژوایی در عراق خاتمه دهد. قطعاً این به نفع حال و آینده آنها نیز خواهد بود.

۳. کومه‌له میتواند در مورد ادعای مطلب سعید احمد در نشریه بوییشه‌وه به روش سیاسی دیگری اقدام کند و جواب مناسب را دریافت کند. اما متأسفانه برای کومه‌له این بهانه‌ای شد که اولین اطلاعیه‌های اعتراضی و "قاطعانه‌اش" را

در صحنه سیاسی عراق علیه کمونیستها و حزب کمونیست کارگری عراق صادر کند. برآشفتگی غیر سیاسی کومه‌له علیه حزب کمونیست کارگری عراق و ایران و حمایت سیاسی‌اش از دولت و احزاب ناسیونالیست کرد دو روی یک سکه‌اند که موقعیت سیاسی کنونی کومه‌له‌را در صحنه سیاسی منطقه نشان می‌دهد.

۴. اتهاماتی که کومه‌له علیه کمونیسم کارگری و هر دو حزب کمونیست کارگری عراق و ایران ابراز کرده، تازه نیست. قبل از آنها ناسیونالیستهای با تجربه‌تر این اتهامات را به کمونیستها و کارگران و به شریفترین انسانهای جامعه در منطقه بستند. امروز تکرار آنها از جانب کومه‌له تنها خوش خدمتی بیشتر این جریان را در برابر جریانات بورژوازی اعم از حاکم و اپوزیسیون نشان میدهد. بعلاوه درک عقب مانده آنها از مناسبات و روابط بین دو حزب کمونیست کارگری عراق و ایران ارزش پاسخ گویی ندارد. اما جای تأسف است برای جریانی که اسم "چپ و کمونیست" را برخود گذاشته، به چنین موقعیت سیاسی و روشهایی در مبارزه سیاسی سقوط کرده است.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق

۲۳ مه ۱۹۹۵

WCPI

Box : 1211

172 24 Sundbyberg

Sweden

اطلاعیه پایانی پلنوم دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق

در ماه نوامبر گذشته پلنوم دوم کمیته مرکزی حزب با حضور مهمانانی از ارگانهای رهبری حزب و نماینده کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران رفیق اسد گلچینی در مدت سه روز برگزار شد و با موفقیت پایان یافت.

پلنوم با گزارش دفتر سیاسی در مورد فعالیت دوره گذشته حزب که منعکس کننده واقعیت کارها و فعالیتهای عمومی حزب و بخشهای اصلی آن بود، شروع شد. در ادامه گزارش دفتر سیاسی، گزارش کمیته خارج کشور، کمیته وسط و جنوب و سازمان کردستان حزب از جانب رفقای که در پلنوم حاضر بودند، تقدیم شد.

بدنبال گزارش بخش دوم دستور جلسات پلنوم در باره وضعیت حزب و دوره آینده فعالیت آن شروع شد که بحث اصلی و محوری پلنوم بود. این بحث با توجه و در ادامه مباحث پلنوم دوم حزب کمونیست کارگری ایران در همین مورد ادامه یافت و از طرف رفقای حاضر بحثهای فعال و همه جانبه ای حول آن صورت گرفت و تصویری روشن و یکپارچه در مورد ارزیابی تلاش و فعالیت و سازمان دوره قبلی حزب و وضعیت حزب مطرح شد. مجموع بحثهای رفقا بر این نکته تاکید داشت که حزب در دوره گذشته نتوانسته است همچون حزب یکپارچه و دخالتگر در صحنه سیاسی عراق به میدان آید و به مسائل و معضلات جنبش خود جواب دهد. علت این مسئله هم چنین ارزیابی شد که حزب نتوانسته است ساختمان تشکیلاتی خود را ایجاد کند. پلنوم تاکید نمود که به منظور جوابگویی به این مسائل نخست باید حزب خود را به مانند تشکیلات واحد ایجاد کند و پروسه ایجاد حزب که ناتمام مانده بود، به اتمام برسد.

سرانجام پلنوم با الهام از بحثهایی که در مورد وضعیت حزب مطرح شد، به نتایج سیاسی و عملی مشخص رسید و مجموعه ای اقدامات سیاسی و عملی لازم در جهت تثبیت اتوریته رهبری حزب و ارگانهای رهبری و سر و سامان دادن به تشکیلاتها و ارگانها و راه انداختن و فعال نمودن نشریات حزب و گسترش ادبیات حزبی و همچنین طرح خود را به منظور تثبیت و گسترش اصول کمونیستی و سنتهای حزبی در سازماندهی مناسبات درونی حزب مطرح نمود.

در بخش دیگری از بحثهای پلنوم تعدادی قرار و قطعنامه ضروری براساس بحثهای مطرح شده در باره ایجاد حزب و فعالیت آینده تصویب شد و تعدادی قطعنامه دیگر در مورد وضعیت سیاسی عراق و سازماندهی حزبی و غیر حزبی کارگران و دخالت حزب در دنیای عرب که به پلنوم ارائه شده بودند، تصویب نشدند و مباحث و تصویب قطعنامه لازم در مورد آنها به دفتر سیاسی محول شد.

در پایان نشستهای پلنوم ۶ رفیق جدید به کمیته مرکزی اضافه شدند و به این ترتیب تعداد اعضای کمیته مرکزی به ۲۱

نفر رسید. که دو تن از رفقای اضافه شده از حزب کمونیست کارگری ایران بودند. سپس کمیته مرکزی دفتر سیاسی جدید را انتخاب نمود و رفقا احمد معین، کورش مدرسی، ریبواراحمد، امجد غفور، رحمان حسین زاده، خسرو سایه و موید احمد بعنوان اعضای اصلی و رفقا سامان کریم و ثاوات سعید بعنوان اعضا علی البدل دفتر سیاسی انتخاب شدند. رفیق امجد غفور بعنوان دبیر کمیته مرکزی انتخاب شد.

زنده باد آزادی ، برابری ، حکومت کارگری

زنده باد حزب کمونیست کارگری عراق

کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق

۱۹۹۴ / ۱۲ / ۳

بیانیه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق

در باره اوضاع کنونی کردستان و بحران ناسیونالیسم کرد

بیش از سه سال است که ناسیونالیسم کرد و احزاب آن حاکمیت سیاه خود را بر مردم کردستان تحمیل کرده اند. این جریان بورژوازی ارتجاعی ابتدا بعثت تسلط افق ناسیونالیستی بر خیزش توده ای مارس ۱۹۹۱ امکان یافت که بقدرت برسد و سپس در ادامه همان روند با بهره برداری از خوشباوری مردم و آویزان شدن به توحش سیاسی و نظامی آمریکا و متحدانش علیه بشریت توانست حاکمیت خود را در شکل پارلمان و دولت منطقه ای کردستان مستقر نماید.

تاریخ سه ساله اخیر کردستان در سایه حاکمیت ناسیونالیسم جز تشدید و تعمیق بی حقوقی همه جانبه مردم، فقر گرسنگی، بیکاری، بی مسکنی، سوختن در آتش جنگ ارتجاعی احزاب ناسونالیست و اسلامی و عدم تامین اجتماعی چیز دیگری نبوده است. ناسیونالیسم حاکم سه سال است به سرکوب، ترور، یورش و تهدید فعالین جنبش کارگری و مبارزان سیاسی و آزادیخواهان مشغول است و پی در پی به مبارزات و اعتراضات مردم کارگر و زحمتکش حمله کرده و خواستهای برحقشان را با سلاح پاسخ داده است. در سایه حاکمیت ناسیونالیسم کرد همه گونه افکار و عقاید عقب مانده و پوسیده و ضد انسانی احیا شده تفرقه ملی، جنسی و قبیله ای گسترش یافته، اخلاقیات و سنن کهنه و پوسیده کردستان قرون وسطی مجدداً سر بر آورده اند. زنان به وحشیانه ترین شیوه ها ترور شده اند و فرهنگ کهنه مردسالاری تقویت گردیده است. و به این ترتیب سه سال است کردستان را برای مردم کارگر و زحمتکش به یک دوزخ واقعی و روزمره تبدیل کرده اند. بطوریکه جای کشتارها و اعدامهای دسته جمعی و بمبارانهای شیمیایی رژیم بعث در خاطره ها خالی نمانده است. طی این سه سال ناسیونالیسم کرد نشان داده است که وارث بر حق آن رژیم هار بوده و همان وحشیگریها را در کردستان ادامه میدهد. مردم کردستان نیز طی همین مدت نتیجه خوشباوری خود در قبال ناسیونالیسم را در عمل تجربه کرده و درستی نگرش کمونیسم کارگری را که از همان آغاز تضاد و خصومت ناسیونالیسم با منافع مردم کارگر و زحمتکش و همه آرمانهای مترقی انسان را افشا میکرد محک زده است.

در عین حال سه سال اخیر تاریخ رسوائی افق و آلترناتیو ناسیونالیستی و ملی گرا بوده است و این گرایش طی دوره اخیر خصومت آشکار خود با مصالح مردم کارگر و زحمتکش و هرگونه آرمان و هدف برابری طلبانه و معیار و ارزش مترقیانه ای را بنمایش گذاشته است. به همین نسبت نیز توهمات مردم به ناسیونالیسم از بین رفته نفوذ و اعتبار آن بضعف گرائیده و این جریان خود را در برابر هر چه عمیقتر شدن بیزاری و نارضایتی شدید مردم یافته است. بموازات این واقعیت و هم زمان با تنگ تر شدن افق ناسیونالیسم کرد، این جنبش در باطلاق یک بحران عمیق و خفه کننده گرفتار آمده که انفجار تضادهای آن به یک جنگ وحشیانه داخلی انجامیده است. دومین سسالگرد پارلمان و تجربه عقیمشان با بر افروختن آتش جنگ ارتجاعی میان دو نیروی اصلی ناسیونالیسم کرد که پارلمان و دولت را تشکیل داده بودند استقبال شد. جنگی که بزرگترین مصائب و سیه روزیها را برای مردم کردستان ببار آورده است. این جنگ در واقع شکست حاکمیت ناسیونالیسم کرد و انحلال پارلمان و دولت منطقه ای را اعلام نمود و بویژه بدنبال از سر گرفته شدن جنگ آنچه از این حاکمیت بجا مانده است چیزی جز یک کاریکاتور بی محتوی نیست. تلاش های ناسیونالیسم کرد برای بازیابی انسجام درونی و احیای حاکمیت قلدنرمنشانه و ارتجاعی و پرده پوشی تناقضات سرطانی اش طی چند ماه گذشته دائماً با

بن بست و ناکامی مواجه بوده و راه برون رفتی نیافته است . بدین ترتیب ناسیونالیسم کرد در عمل پذیرفته است که قادر به اداره سیاسی جامعه نیست و در این عرصه کاملاً شکست خورده است.

آینده ای که یا منجر به سوختن در آتش جنگ ارتجاعی و پایان ناپذیر جناحهای ناسیونالیسم کرد و جنبش اسلامی و فرورفتن درکام اسارت و بیحقوقی کامل خواهد داشت و یا (خواه از طریق بند و بست و آشتی کنان مجدد میان سران ناسیونالیسم کرد و عرب و خواه از راه اشغال نظامی کردستان توسط رژیم بعث با بهره گیری از فرصت جنگ داخلی) به بازگشت کابوس سلطه سیاه رژیم ناسیونالیست بعث خواهد انجامید.

آلترناتیو اسلامی نیز درصدد است تا با استفاده از بحران ناسیونالیسم و سوار شدن بر موج نارضایتی و نفرت مردم، توده های مردم کردستان را هر چه بیشتر به باطلاق کهنه پرستی و بیحقوقی فروبرد و در این انتهای قرن بیستم حکومت سیاه ملایان قرون وسطی را تحمیل نماید و تجربه تلخ ایران، مصر، الجزایر، فلسطین و افغانستان در کشتار و ترور مردم بیدفاع و پامال کردن ابتدائی ترین حقوق زنان را در کردستان تکرار کنند.

...

در برابر این سناریوی سیاه و وحشت آور که ناسیونالیسم و بحران حاکمیتشان آفریده اند و بدیل اسلامی هم نمونه دیگری از آنرا پیش رویمان میگذارد، برای کنار زدن سایه شوم گرسنگی، فقر، بیکاری و بیخانمانی، جنگ و بیحقوقی همه جانبه، برای رهایی قطعی و استقرار حکومت کارگری و یک جامعه آزاد و برابر بمیدان آئید و اراده مستقیم خود را برای در دست گرفتن حاکمیت و قدرت سیاسی جامعه از طریق برپایی حکومت شورایی اعمال کنید!

به میدان آمدن صف متحد کارگران و مردم آزادیخواه گرداگرد شوراها نه تنها میتواند جلو جنگ احزاب ناسیونالیست را سد کند و به آن پایان دهد، بلکه میتواند کلیت تراژدی فعلی و مصائب زندگی را از سر مردم رفع نماید. در راه یک چنین هدفی است که حزب کمونیست کارگری عراق پرچم رهبری این مبارزه و انقلاب کارگری را برافراشته است . دور این پرچم گردآئید.

لوتر اسلام و فمینیستهای اسلامی!

انگار "مواهب" سرکار آمدن جمهوری اسلامی کم بود که باید شاهد "معجزات" سقوط آن هم باشیم. فرو رفتن آینده سیاسی ایران و جمهوری اسلامی در پرده ابهام و باز شدن احتمالی مساله قدرت سیاسی در این کشور، غرب و بویژه آمریکا را به تقلای جور کردن اپوزیسیون مورد پسند خود انداخته است. آرزو این است که پرده دوم کنفرانس گوادلوپ این اپوزیسیون را بر اریکه قدرت بنشاند.

این "تقلا" اما، یک کمپین همه جانبه فکری، سیاسی و تبلیغی است که صندوق کمک های دولت آمریکا را پشت سر دارد. از ماجرای دوره افتادن پادوهای رسمی و غیر رسمی وزارت خارجه آمریکا و ملاقات با احزاب و افراد مخالف جمهوری اسلامی برای جمع کردن آنها پشت سر آقای گنجی، راه انداختن قریب الوقوع "رادیو ایران آزاد" و سایر جنبه های سیاسی و تبلیغی این ماجرا که بگذریم، عرصه فکری این تلاش خالی از شوخی نیست.

"متفکران" سیاست خارجی آمریکا، صد البته با پا اندازی ژورنالیست های مستقل محترم، تلاششان را در عرصه مکتبی قضیه تقریبا به تمامی به سمت شکل دادن به یک جریان اسلامی "میانه رو" معطوف کرده اند. البته این جهتگیری عمومی آنها در مورد همه کشورهای اسلامی است.

از کشفیات و اختراعات حضرات دوتایش دیگر باید حتی مجاهدین را هم انگشت بدهان کرده باشد. یکی کشف "پروتستانیسیم" اسلامی در قالب آقای عبدالکریم سروش و مشتی از "متفکرین" دیگر اسلامی در مصر و الجزایر است و دیگری اختراع فمینیستهای اسلامی در قالب چند آل احمدیست زن.

سروش لوتر اسلام لقب یافته که گویا تلاش دارد به اسلام تعبیری اندیویدوالیستی بدهد، تفسیر احکام الهی را به قضاوت فردی محول کند و پرونده ولایت فقیه و حکومت الله را موقتا و محترمانه ببندد.

"فمینیستهای اسلامی" نیز به سهم خود علاوه بر "تفسیر" جدید آیات الهی درباره زن، به کل زندگی جنسی محمد تفسیری "انتلکی" داده اند. ازدواج "محمد بیست ساله" (!) با خدیجه چهل ساله (!!!) و "معجزاتی"

دیگر در این سطح.

اینکه آن حرف ها چقدر حرف عبدالکریم سروش است و این خزعلات چقدر بیان تتوریزه شده مشکلات فردی فمینیست اسلامی ماست مساله مهمی نیست. مهم این است این حرفها را دارند بهرحال به اسم کسانی چاپ میکنند، از رادیو میخوانند و از نظر خودشان معتقد برای آن می آفرینند.

اما واقعیت اینست که "مدیران" وزارت خارجه آمریکا و سازمان سیا یا باز خراب کرده اند و یا در ناامیدی دارند بهرحال زورشان را میزنند. اگر تحرک سیاسی سال ۵۷ ایران را میشد در افق فکری مومیائی های از جهنم گریخته اسلام محصور کرد، تحرک آتی سیاسی ایران علاوه بر هرچیز آنقدر ضد مذهبی خواهد بود که جواب کردن عبدالکریم سروش و فمینیستهای اسلامی زحمت زیادی برای کمونیستها، بیخدایان و آزاد اندیشان دیگر نخواهد داشت. مایکل جکسون و مادونا برای بستن پرونده اینها کافی خواهند بود. سروش و فمینیسم اسلامی عارضه وجود جمهوری اسلامی هستند، با رفتن آن یکی، این یکی هم زائد میشود. اگر مدیران سیاست خارجی آمریکا کمی مشق شان را بهتر میکردند متوجه میشدند موج ضد مذهبی در فردای هر تحرک سیاسی در ایران، بزک کنندگان اسلام را نامربوط تر از این حرفها خواهد کرد. این را حتی مجاهدین هم فهمیده اند. دیگر کسی از مسعود رجوی و بانو آیات و تفاسیر اسلامی نمیشنود. رنگ گرفتن با خانم مرضیه مفید تر تشخیص داده شده است.

اطلاعیه کمیته کردستان در رابطه با همکاری احزاب مسلح

کردستان عراق با رژیم ایران بر علیه اپوزیسیون ایران

بنا به اطلاعیه حزب دمکرات کردستان ایران در تاریخ ۲۷ اسفند ۷۳ رادیوی این حزب از سوی نیروهای مسلح اتحادیه میهنی کردستان عراق اشغال شد و فعالیت آن رادیو متوقف گردید. چندی بعد جلال طالبانی رئیس اتحادیه میهنی در مصاحبه‌ای که از تلویزیون آنها در سلیمانیه پخش شد به اپوزیسیون ایران مستقر در کردستان عراق اعلام کرد که "بنا به مصالح" کردستان عراق فعالیت خود را علیه جمهوری اسلامی در کردستان عراق متوقف سازند.

این اقدام جلال طالبانی و همدستانش در ادامه سیاست خدمتگزاری آنها به رژیم اسلامی ایران است. از هنگام تسلط احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق، جمهوری اسلامی ایران چه در صفوف این احزاب و چه مستقلاً و با سازماندهی نیروهای مزدور، کردستان عراق را محل تاخت و تاز خود قرار داده و علیه نیروهای اپوزیسیون ایران مستقر در منطقه به عملیات تروریستی و بمب گذاری پرداخته است. حضور علنی و آشکار جمهوری اسلامی و عملیات خرابکارانه آنها با همدستی و موافقت احزاب مسلح در کردستان عراق صورت گرفته است.

جلال طالبانی و دیگر همپالگی‌هایش که مسبب سیه روزی و مصیبت امروزه مردم کردستان و جنگ و کشتار در این منطقه‌اند، "بنا به مصالح شان" هر روز بادبان امیدشان را به توپ دولتی می‌بندند و به دریوزگیشان می‌افتند. روزی با عملیات طوفان صحرا و جورج بوش همصدا می‌شوند، روز دیگر به روبوسی صدام حسین می‌روند، زمانی با پ.ک.ک به جنگ می‌پردازند و یا نیروهای ترکیه در جنگ علیه پ.ک.ک راهنمایی می‌کنند. و بالاخره در ادامه خدماتشان به جمهوری اسلامی ایران به اپوزیسیون ایران اعلام می‌کنند که فعالیتشان را در کردستان عراق متوقف سازند.

ما سیاست کثیف اتحادیه میهنی علیه فعالیت اپوزیسیون ایرانی در کردستان عراق را شدیداً محکوم می‌کنیم.

لازم به یادآوری است که احزاب و نیروهای اپوزیسیون ایران مستقر در کردستان عراق، امروز توان سکوت کردن و کرنش‌شان را در مقابل جنگ، فلاکت و سیه‌روزی که احزاب مسلح کرد در کردستان عراق به مردم تحمیل کرده‌اند، می‌پردازند و باید دریافته باشند که تنها تضمین آزادی فعالیت سیاسی آنها هم دفاع از حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی مردم کردستان عراق در مقابل جنایات و قلداری‌های احزاب مسلح کرد و از جمله جلال طالبانی‌ها است.

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

اردیبهشت ۹۵ - مه ۹۵

مراسم اول مه در خارج کشور

کانادا

در مراسم جشنی که به مناسبت اول ماه مه از طرف تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران واحد کانادا در شهر تورنتو برگزار شد حدود ۳۰۰ نفر شرکت کردند. مراسم ابتدا با سرود انترناسیونال توسط جورج هویسون سوسیالیست و خواننده کارگری اجرا شد. بعد از آن ژان کلود پاروت، معاون اجرایی کنگره کار کانادا سخنرانی کرد. او با اشاره به اوضاع اقتصادی جهان و برنامه کمپانیهای بزرگ برای کسب سود بیشتر و استثمار وحشیانه کارگران در سراسر جهان گفت در شرایط بحران اقتصادی کنونی و در حالی که هر روز از حقوق کارگران و خدمات اجتماعی کاسته میشود، بانکها و سرمایه‌اران سودهای چند میلیارد دلاری به جیب میزنند و با وجود این درآمد هنگفت مالیاتی پرداخت نمیکنند. او ضمن اشاره به حاکمیت اقتصاد بازار در جهان به کار کودکان در سطح جهان و ترور اقبال مسیح کودک و کارگر معترض پاکستانی به عنوان نمونه ای از جنایات سرمایه داران اشاره کرد. سخنران بعدی مسعود ناظری از کادرهای حزب کمونیست کارگری ایران بود. مسعود ناظری با اشاره به مشقات و مشکلات بشریت انتهای قرن بیستم تحت حاکمیت نظام سرمایه داری و با توضیح زندگی روزمره کارگران نشان داد که آزادی ظاهری و برابری حقوقی انسانها در جوامع سرمایه داری پوششی است که اجبار و وابستگی اقتصادی کارگر به سرمایه دار را مخفی نگاه میدارد و کارگران برای رهایی از شر نظام سرمایه داری راهی جز لغو کار مزدی و مالکیت خصوصی ندارند. سخنران بعدی حمید محمودی از کادرهای حزب کمونیست کارگری ایران بود که به زبان انگلیسی ایراد شد وی به وضعیت کارگران در کشورهای پیشرفته صنعتی اشاره کرد و با نشان دادن تهاجم سرمایه‌داران به حقوق و دستاوردهای کارگران و رشد وسیع بیکاری، بر ضرورت نابودی این نظام و برقراری سوسیالیسم تاکید نمود. بروس آلن، کارگر سوسیالیست و نماینده کارگران کارخانه ماشین سازی جنرال موتورز سخنران بعدی بود که با توضیح اوضاع جهانی و تقابل کارگران و سرمایه داران در سطح جهانی و استراتژی تهاجمی آنها علیه دستاوردهای کارگران گفت که در حال حاضر جنبش کارگری و سازمانهای فی‌الحال موجود آنان، در مقابله با این وضعیت کاملاً ناآماده اند. بروس در قسمتی از سخنانش با تاکید بر خصلت انترناسیونالیستی مبارزات کارگران گفت، حزب کمونیست کارگری ایران در عملکرد و مضمون عمیقاً و بطور سازش ناپذیری انترناسیونالیست است. وی با اشاره به ناسیونالیسم بعنوان یک گرایش ارتجاعی و کهنه تنها راه حل ضروری برای دست یافتن به منافع طبقه کارگر را همبستگی بین‌المللی کارگران دانست. سخنران بعدی کاژاو جمال از فعالین کمونیست و از رهبران کارگری کردستان عراق بود. او از بنیانگذاران اتحادیه بیکاران و فدراسیون کارگری و دبیر کمیته برپایی شوراها بوده است. کاژاو جمال ضمن تاکید بر جنبش کارگری در کردستان عراق گفت که علیرغم ادعای سرمایه داران، این فقط جلال طالبانی و مسعود بارزانی و صدام حسین و دیگر احزاب بورژوا نیستند که در کردستان وجود دارند، بلکه یک جنبش کارگری قوی وجود دارد که سازمانها و احزاب سیاسی خودش را دارد. او گفت کارگران در کردستان تلاش میکنند که با برپایی شوراهایی که بتواند ضامن اراده کارگران و مردم زحمتکش باشد، جامعه را از توحش مرگبار کنونی نجات دهند. او اضافه کرد که تاکنون شوراهای کارگری زیادی برپا شده‌است و این شوراها امید به آینده بهتری را در کردستان عراق ایجاد کرده‌است. کاژاو جمال تشکلهای کارگری کانادا را به پشتیبانی از مبارزات کارگری کردستان عراق فراخوان داد.

بعد از پایان سخنرانیها، جورج هویسون، سوسیالیست و خواننده کارگری چند ترانه از مبارزات و اعتراضات کارگران و

همچنین ترانه ای از جوهیل اجرا کرد.

آمریکا:

به تدارک و فراخوان حزب کمونیست کارگری ایران واحد آمریکا مراسمی بمناسبت اول ماه مه در لوس آنجلس، کالیفرنیا برگزار شد. شورای مهاجرین ایرانی، کمیته همبستگی کارگری و دوستداران نشریه کارگر امروز اسپانسورهای این برنامه بودند. مراسم با اجرای زنده سرود انترناسیونال به زبانهای انگلیسی، فرانسه و فارسی آغاز شد. پس از اجرای چند قطعه موزیک و ترانه‌های کارگری، علی جوادی از کادرهای حزب کمونیست کارگری ایران ضمن تبریک اول ماه مه به کارگران و کمونیستها و حاضرین در جلسه، بر خصلت طبقاتی اول ماه مه بعنوان روزی در تقابل با منافع سرمایه داری، ناسیونالیسم، مذهب و قوم پرستی تاکید نمود. وی ضمن اشاره به موقعیت توده های میلیونی انسانها در دنیای امروز سرمایه داری، سوسیالیسم و ایجاد یک دنیای بهتر را چه بعنوان یک آرمان دیرینه بشری و چه یک ضرورت تاریخی مورد تاکید قرار داد. در ادامه، سوزی وایزمن، از فعالین سوسیالیست و چپ آمریکا در مورد موقعیت جهان پس از جنگ سرد، وضعیت کارگران در روسیه کنونی و روندهای رو به رشد ضد ناسیونالیسم و بازار، رشد اعتراضات و حق طلبی کارگری و تمایل به تشکیل یابی و همبستگی در میان کارگران سخن گفت. باب مک کلاویسکی از اتحادیه کارگران خدمات سخنران بعدی جلسه بود که در باره موقعیت کارگران این بخش و تاثیرات و نقش سیستم درمان و مراقبت کنونی در زندگی روزمره توده های مردم در جامعه آمریکا سخنرانی کرد. سپس جانو شیفر از جانب اتحادیه عدالت برای کارگران نظافتچی، در مورد تلاشهای این اتحادیه در متشکل کردن کارگران، اعتصابات و اعتراضات اخیر آنان و ضرورت همبستگی کارگری و خوش بینی در تحقق یک زندگی و آینده بهتر به سخنرانی پرداخت. در پایان فیلمی در مورد تاریخچه اول ماه مه و تلاشهای سوسیالیستی-کارگری در همبستگی و تشکیل یابی کارگران به نمایش در آمد.

آلمان:

کلن، به دعوت حزب کمونیست کارگری ایران- واحد آلمان و حزب کمونیست کارگری عراق- واحد آلمان، روز ۳۰ آوریل مراسم جشنی بمناسبت اول مه در شهر کلن برگزار گردید. مراسم با اعلام برنامه و اجرای سرود انترناسیونال توسط گروه کر و همچنین به زبانهای آلمانی، فارسی و کردی توسط حاضرین در مراسم آغاز شد. سپس یکی از فعالین حزب کمونیست کارگری عراق پیام تشکیلات کمیته خارج این حزب را قرائت کرد. در این پیام بویژه بر ضرورت شکل دادن به یک صف قدرتمند اعتراض کارگری تاکید شده بود. پیام مزبور بزبانهای فارسی و آلمانی ترجمه و مورد استقبال حاضرین در جشن قرار گرفت. بعداز آن بهمن شفیق از کادرهای حزب کمونیست کارگری ایران سخنرانی کرد. وی در سخنان خود به پایان دوره تعرض ایدئولوژیک سرمایه داری پس از جنگ سرد پرداخت و اشاره کرد که سرمایه داری در طول زمانی بسیار کوتاه تمام ادعاهای چند سال قبل خود مبنی بر پایان تاریخ و مرگ مارکسیسم را کنار نهاده و امروز حداکثر تلاشش بر این است که کانونهای فقر و فلاکت و جنگ در اقصی نقاط جهان را به نوعی تحت کنترل بگیرد و حتی توان آن را هم ندارد. سرمایه داری هیچگاه تا این حد با مقتضیات زمان خود ناخوانا و بیربط نبوده است. بهمن شفیق سپس با اشاره به این که مراسم اولین ثمره فعالیت مشترک فعالین دو حزب کمونیست کارگری ایران و عراق در کلن و یک سلسله از شهرهای اروپا است، بر قدرت فی الحال موجود جریان کمونیستی در منطقه ایران و عراق بعنوان یک عامل دخالتهگری جدی در تحولات و آینده سیاسی منطقه تاکید نموده و اظهار امیدواری کرد که جریان کمونیستی بویژه در عراق که هنوز در تلاطم جدی سیاسی بسر میبرد بتواند نقش شایسته دخالتگر خود را ایفا کند.

در ادامه سخنرانیها زردشت احمدزاده دبیر شورای پناهندگان و مهاجرین ایرانی سخنرانی کوتاهی در مورد همبستگی

بین‌المللی کارگران ایراد نمود. مراسم با پخش سرود به سوی سوسیالیسم و قرائت شعر به خیابانها بریزید از شاعر آمریکائی آلفرد هایس توسط پروین معاذی ادامه پیدا کرد.

کاسل، روز ۳۰ آوریل بدعوت حزب کمونیست کارگری ایران واحد آلمان مراسمی بمناسبت اول ماه مه در شهر کاسل برگزار گردید. این مراسم که حدود ۱۵۰ نفر در آن شرکت کرده بودند با پخش سرود انترناسیونال شروع شد. پس از آن مسئول حزب سوسیالیست دمکراتیک آلمان در شهر کاسل پیام همبستگی حزب خود را به جلسه اعلام نمود و بر تحکیم همبستگی در مبارزه علیه سرمایه داری تاکید نمود. پس از اجرای چند ترانه و سرود کارگری توسط یک رفیق آلمانی رفیقی از ترکیه سرود انترناسیونال را به زبان ترکی خواند. در این جشن گوشه هایی از مراسم اول ماه مه سال گذشته در عراق و نقش حزب کمونیست کارگری عراق در مبارزه و تحولات حال و آتی عراق به نمایش گذاشته شد.

همچنین واحدها و فعالین حزب کمونیست کارگری ایران در نروژ، اتریش، ترکیه و استرالیا با شرکت در مراسم ویژه اول ماه مه و پخش هزاران اطلاعیه و تراکت به زبان محلی و پخش صدها عکس مارکس، روز اول ماه مه را گرامی داشتند.

۱۰۰ هزار نفر در مراسم اول مه در کردستان عراق شرکت کردند

بنا به اخبار رسیده از حزب کمونیست کارگری عراق، مراسم و جشنهای اول مه امسال در کردستان عراق بطور بسیار باشکوه و در ابعاد بیسابقه‌ای در سراسر کردستان برگزار شد.

کمیته برپائی مراسم اول مه که به ابتکار حزب کمونیست کارگری عراق، فدراسیون کارگران کردستان، تشکل بیکاران، مرکز و کمیته برپائی شوراها در کردستان، تشکل مستقل زنان، تشکل آوارگان، تشکل مستقل دانش آموزان و جوانان، مرکز ادب و هنر کارگری و گروه‌های تئاتر مژده و اول مه تشکیل شده بود، از مدتها قبل از روز اول مه فعالیت خود را شروع نمود. پوسترها، بیانیه‌ها و قطعنامه‌های مربوط به این روز در سراسر کردستان و در شهرها و شهرکها و مراکز تجمع مردم وسیعا پخش شد. از روزهای قبل از ماه مه یک رادیوی محلی در سطح منطقه اربیل بنام "صدای ماه مه" بمدت ۱۰ روز و هر روز بمدت ۶ ساعت برنامه پخش میکرد. در روز اول مه مراسم و جشنهای بزرگ و باشکوهی در شهرهای اربیل، سلیمانیه، رانیه، کویه، چم چمال، پیره مگرون، در بندیخان، دیانا و داره‌تو برگزار شد. علاوه بر این مراسم، در هر یک از این شهرها، مراسم متعددی در مراکز و محلات کارگری برپا شد. از جمله مراسم در کارخانه‌های سیمان، پوشاک (البسه)، نه‌سیج و در بیشتر محلات کارگری برگزار شد. در جریان جشن‌های اول مه ابتکارات متنوع و جالبی از جانب کمیته برپائی شوراها و نهادهای دیگر جلوه و شکوه دیگری به جشنها بخشیده بود. از جمله چندین سمینار در مورد وضعیت زندگی و کار کارگران و مردم محروم، چندین فستیوال هنری، دهها نمایشگاه عکس و کاریکاتور که منعکس کننده شرایط زندگی و مبارزه کارگران و مردم زحمتکش در کردستان بود سازماندهی شده بود. یک بخش جالب جشن‌ها اجرای نمایش و تئاتر در مراسمها و محلات و مراکز کارگری از طرف گروههای تئاتر بود که هزاران نفر به تماشای آنها نشستند.

قطعنامه‌های متعددی از جمله دو قطعنامه یکی علیه جنگ و دیگری علیه گرسنگی در مراسم قرائت شد و مورد استقبال وسیع قرار گرفت. اخبار رسیده حاکی از اینست که در مجموعه این برنامه‌ها حدود ۱۰۰ هزار نفر شرکت کردند.

استقبال از اول مه آنچنان وسیع و گسترده بود که احزاب بورژوا-ناسیونالیست کرد و از جمله دو حزب ضد کارگری اتحادیه میهنی و حزب دمکرات مجبور شدند از رسانه‌هایشان به تعریف و تمجید اول ماه مه بپردازند، همان دو حزبی که سالهای قبل فعالین کارگری و کمونیست را به منظور جلوگیری از برپائی مراسم تهدید میکردند.

در شهر اربیل وقتی صف هزاران نفره تظاهر کنندگان به طرف محل مراسم براه افتاد اتحادیه میهنی از ترس و نگرانی به نیروهای نظامی آماده باش داد و با استقرار سلاحهای سنگین، آنها را به رخ مردم کشید. قابل توجه است که مراسم شهر اربیل بکمک نیروی مسلحی که توسط کمیته برپائی شوراها به منظور حفاظت مراسم تدارک دیده شده بود حفاظت میشد. در اربیل بیش از ۲۰ هزار نفر در مراسم شرکت کردند و طاهر حسن عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق از سخنرانان آن بود. وی در سخنانش پس از تجلیل از اول مه و نقش آن در همبستگی جهانی کارگران به فلاکت و محاصره اقتصادی و ابهام مطلق نسبت به آینده که کل زندگی آنها را در بر گرفته است اشاره کرد و گفت "مسئول مستقیم این وضع دولت ناسیونالیست عربی عراق، اپوزیسیون بورژوائی، احزاب ناسیونالیست کرد و نیروهای امپریالیستی

هستند و تنها راه رهائی از این جهنمی که بورژوازی به جامعه عراق تحمیل کرده است انقلاب کارگری است." در رابطه با اوضاع مبهم و پر مشقت زندگی مردم در کردستان نیز طاهر حسن اظهار داشت که "بساط احزاب ناسیونالیست باید از کردستان برچیده شود. نیروهای مسلح این احزاب باید فوراً از مراکز زندگی مردم دور شوند و خلع سلاح گردند. آینده سیاسی کردستان باید از طریق رفتارندم و مراجعه به خود مردم روشن شود و تنها نمایندگان مردم کردستان دارای صلاحیت تصمیم گیری در مورد سرنوشت جامعه کردستان هستند."

در مراسم ۱۰ هزار نفری شهر سلیمانیه نیز ناسک احمد یکی از رهبران جنبش زنان در کردستان عراق سخنرانی کرد.

اطلاعیه پایانی پلنوم سوم حزب کمونیست کارگری ایران

پلنوم سوم حزب کمونیست کارگری ایران در نیمه اول آوریل ۹۵ با شرکت کلیه اعضای کمیته مرکزی حزب و نمایندگانی از کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق برگزار گردید. پلنوم سوم حزب دو روز بطول انجامید.

در این پلنوم گزارش دفتر سیاسی در مورد عرصه‌های مختلف فعالیت، سازمان حزب، کمپین در مورد برنامه حزب، راه حل مساله کرد در عراق و فعالیت بین‌المللی حزب مورد بحث و بررسی قرار گرفت و قرارهای لازم به تصویب رسید.

پلنوم بر ضرورت بهبود اساسی در سازمان حزب بموازات پیشرفت سیاسی حزب تاکید نمود و در مورد راه حل مساله کرد در عراق و نیز موقعیت حزب کمونیست کارگری عراق در صورت حمله احتمالی دولت عراق به کردستان به تفصیل به بحث پرداخت.

در این پلنوم ۶ نفر از رفقا حمید تقوائی، رحمان حسین‌زاده، رضا مقدم، منصور حکمت، کورش مدرسی و اصغر کریمی بعنوان اعضای دفتر سیاسی و اصغر کریمی بعنوان دبیر کمیته مرکزی انتخاب شدند. پنج نفر از رفقا نیز بعنوان اعضای علی‌البدل دفتر سیاسی انتخاب گردیدند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

مه ۹۵

ملاحظات بر جایگاه بحث سناریوی سیاه در تبلیغات و تاکتیکهای

حزب

طرح بحث سناریوی سیاه و اهمیت تلاش برای مصون داشتن مردم ایران از چنین دورنمایی با استقبال زیاد مردم و توجه و عکس العمل جدی نیروهای سیاسی مختلف مواجه شده است. لازم است فعالین حزب درک روشن و واحدی از جایگاه این مبحث در مجموعه سیاستها و تاکتیکها و تبلیغات حزب داشته باشند و بخصوص در مورد تفسیرهای مختلف و بعضا نادرستی که میتواند از این بحث صورت بگیرد حضور ذهن داشته باشند. توجه به مباحثاتی که در نشریات حزب در توضیح جوانب مختلف این مساله مطرح میشود بسیار ضروری است. دفتر سیاسی نکات زیر را مختصرا یادآوری میکند:

۱- طرح این مبحث و در دستور گذاشتن پروژه هایی که صورت دادن حرکتی از طرف طیف وسیعتری از اپوزیسیون را مد نظر دارد نباید از طرف فعالین حزب حمل بر کمتر شدن اولویت تلاش برای افزایش قدرت و نفوذ مستقیم خود حزب و یا متمایل شدن حزب به ورود به جبهه ها و اتحاد عمل های اپوزیسیون و یا کند شدن نقد حزب به جریانات دیگر تلقی شود. از نظر ما روشنی آینده سیاسی ایران و امر برابری، آزادی و سرنگونی رژیم اسلامی به کم مشقت ترین و انقلابی ترین شکل، با قدرت و نفوذ کمونیسم کارگری در ایران و حزب کمونیست کارگری بطور اخص رابطه مستقیم دارد. بیان روشن اختلافات فکری و سیاسی و برنامه ای حزب با سایر نیروهای اپوزیسیون، ارائه و توضیح آلترناتیو کارگری برای ایران امروز و فراخوان به جلب مستقیم بیشترین نیرو به حزب کمونیست کارگری وظیفه تعطیل ناپذیر و تخفیف ناپذیر همه واحد ها و فعالین حزب است. در تحلیل نهایی ابزار واقعی اجتناب جامعه ایران از یک سناریوی سیاه نیز دقیقا وسعت نفوذ و قدرت اجتماعی این حزب است.

۲- بحث اجتناب از سناریوی سیاه بحثی در مورد تشویق مسالمت جویی یا نهی از خشونت نیست. بحث بر سر تلاش برای منتفی کردن این سناریو، اساسا از طریق رشد آگاهی و آمادگی مردم و منزوی کردن نیروهای سناریوی سیاه و در عین حال ایجاد آمادگی برای قدرتمند ترین دخالت کمونیستی در سطوح سیاسی و نظامی برای ختم یک چنین وضعیتی در صورت وقوع آن است. بخش مهمی از پروسه کسب آمادگی حزب برای چنان شرایطی تامین ملزومات دخالت فعال حزب در یک اوضاع متشنج و بسیج نیروی مردم برای در هم کوبیدن جریانات مرتجع و سیاه است. این باید در تبلیغات حزب روشن باشد که حزب کمونیست کارگری نه فقط نظاره گر چنین اوضاعی نخواهد بود، بلکه نیروی سازمان یافته و فعال در صحنه مبارزه سیاسی و نظامی خواهد بود که برای به میدان کشیدن مستقل صف طبقه کارگر و سوسیالیسم کارگری و پیروزی آلترناتیو کارگری مبارزه میکند.

۳- تبلیغات حزب پیرامون این مساله باید حزب را بعنوان یک جریان روشن بین و مسئول و آماده قبول مسئولیت به

مردم بشناساند و بیشترین تعداد آنها را به پیوستن به حزب جلب کند. موضع حزب در قبال آینده سیاسی ایران، همانطور که تا همینجا نشان داده شده است، یک نقطه قدرت جدی حزب برای کسب نفوذ وسیع مردمی و تبدیل شدن به قطب تعیین کننده در کشمکشهای سیاسی دوره آتی در ایران است.

۴- فشار حزب بر سایر نیروهای اپوزیسیون برای نشان دادن توجه شان به این مساله و اعلام آمادگی شان برای برداشتن گامهای اثباتی برای سد کردن سناریوی سیاه، باید همچنان حفظ شود. به همین ترتیب افشاگری حزب از جریاناتی که بنا به ماهیت سیاسی و برنامه و اهدافشان به یک سناریوی سیاه تعلق دارند نباید متوقف شود.

۵- در توضیح سناریوی سیاه نباید برجستگی زیادی به اختلاف و کشمکش قومی و ملی بعنوان یک رکن این اوضاع داده شود. از نظر ما پیدا شدن و بالاگرفتن شکافها و اصطکاکهای قومی میتواند صرفاً یک نتیجه تبعی و عارضه چنین اوضاعی و فعال شدن جریانات عقب مانده و عوامفریب باشد. این تجسم که گویا جامعه ایران ائتلافی شکننده از اقوام و ملت هاست، واقعی نیست و بحثهایی که مساله آزادی و سرنگونی رژیم اسلامی را از سر ستم قومی و ملی و یا نیاز به یک جامعه فدرال و غیره مطرح میکنند از نظر ما نه فقط عقب مانده اند بلکه زمینه ساز خلق کشمکشهای ملی و قومی بعدی خواهند بود. حزب باید این پروپلماتیک را منزوی کند و به حاشیه براند. حزب کمونیست کارگری باید از یک سو موضع اصولی خود را در قبال مساله کرد (رفراندم آزاد بر سر جدایی و توصیه باقی ماندن بعنوان شهروندان متساوی الحقوق) را به روشنی و صراحت طرح کند و جریانات شوونیست را که آماده قبول راه حل سیاسی و مراجعه به آراء عمومی در کردستان نیستند بگوید، و از سوی دیگر بحث حق تعیین سرنوشت "همه خلقها"، کشور "کثیر الملّه" و فدرالیسم و غیره را بعنوان بحثهای انحرافی، غیر واقعی و مضر برای امر آزادی و رهایی در ایران رد کند. ما خواستار یک کشور آزاد غیر قومی، غیر ملی، غیر مذهبی با یک قانون واحد برای همه ایم. برای دخالت اصولی با فرمولاسیونهای دقیق در بحث مساله ملی در میتینگها و آکسیونهای مختلف لازم است رفقا مباحثاتی که در این زمینه در نشریات حزب مطرح شده و خواهد شد را در ظرائف و جزئیات مورد توجه قرار بدهند.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

آنجہ میخوانید پاسخ منصور حکمت به دو سوال کتبی راه آزادی، نشریه حزب دموکراتیک مردم ایران، است در شماره ۳۹ این نشریه (بهمن و اسفند ۷۳)

به چاپ رسیده است. ما این متن را به نقل از راه آزادی در این شماره انترناسیونال آورده ایم. از سایر جریانات اپوزیسیون پاسخ های سیروس آموزگار، حسن شریعتمداری، مهدی فتاپور، علی کشتگر، حسن ماسالی، احمد مدنی، علی میرفطرس، و حسن نزیه نیز در همان شماره راه آزادی درج شده است.

راه آزادی: تاثیرات انقلاب بهمین ۵۷ و حوادث سالهای پس از آن بر تفکر و عمل سیاسی شما و یا نیرویی که آن را نمایندگی میکنید کدام است؟ به عبارت دیگر ایدئولوژی و اندیشه سیاسی و عملکرد امروزی شما و برنامه شما برای آینده جامعه تا چه اندازه تحت تاثیر تجربه انقلاب و سالهای پس از آن دستخوش تغییر شده است. اصلی ترین عرصه های این تغییرات کدامند؟

منصور حکمت: مقدمتا لازم است اشاره کنم که انقلاب ۵۷ حتما، همانطور که گفتید، از نقطه نظر سیر تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران رویدادی بسیار تعیین کننده بود، اما اگر صحبت بر سرتحول در "ایدئولوژی و اندیشه" فرد در طول یک دهه و نیم گذشته باشد، آنوقت دیگر انقلاب ۵۷ این جایگاه ویژه را پیدا نمیکند. در طول همین دوره تعرض وسیع راست نو با دامنه اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بسیار گسترده ای در مقیاس جهانی جریان یافت، انقلاب تکنولوژیکی و انفورماتیک عظیمی صورت گرفت، در این سالها شاهد کور شدن افق توسعه جهان سوم و از نفس افتادن جنبشهای خلقی ضد امپریالیستی بودیم، عروج مجدد مذهب، و نه فقط اسلام، در صحنه سیاسی را تجربه کردیم، و بالاخره از همه مهم تر سقوط خیره کننده بلوک شبه سوسیالیستی شرق، پایان جنگ سرد و زیر و رو شدن کلیه معادلات جهانی پیشین را ناظر بوده ایم که هنوز ادامه دارد. عنوان "انقلاب ۵۷ و رویدادهای پس از آن" قالب تنگی برای توصیف این یک دهه و نیم است. طبعا هیچکس همان آدم ۱۶ سال قبل نمانده است، اما جدا کردن و سخن گفتن از تاثیرات انقلاب ۵۷ در این میان بنظر من نه آنقدرها گویاست و نه چندان ساده.

من و بعضی از رفقای که با هم هسته اولیه اتحاد مبارزان کمونیست را در اوان انقلاب ایجاد کردیم، یک عده مارکسیست به معنی کلاسیک کلمه بودیم. مارکسیسم قبل از استالین، قبل از مائو، مارکسیسم قبل از پیدایش کمونیسم ملی و جهان سومی و ضد امپریالیستی و یا دانشجویی و دانشگاهی. بعلاوه ما در سنت های اصلی اپوزیسیون آن روز ایران، حزب توده و جبهه ملی و مشی چریکی و غیره ریشه نداشتیم، بلکه بیشتر محصول مباحثات و فعل و انفعالات مارکسیستی جاری در اروپای غربی و از آن مهمتر محصول یک بازخوانی مستقیم آثار خود مارکس و لنین بودیم. فکر میکنم هیچکس اصول اعتقادی اصلی خود در زندگی را، مثل اعتقاد به برابری و آزادی انسانها، اعتقاد به ضرورت

ایجاد یک جامعه انسانی و عادلانه و غیره را ابتدا بساکن از کتاب و مطالعه بدست نمیآورد. اما تفسیری که هرکس بر اصول اعتقادی خودش و مقولاتی مثل همین برابری و آزادی و غیره میگذارد، دیگر محصول مکاتب و گرایشات و سنتهای فکری و سیاسی جاری در جامعه است. ما هم تفسیر آزادی خواهی و مساوات طلبی مان را مستقیماً از مارکس و لنین گرفتیم و نه از مجرای یک انتقال تدریجی از امام حسین به مائو و یا از مصدق به چه گوارا. تاریخ سیاسی معاصر ایران منشاء اندیشه سیاسی و یا رادیکالیزاسیون ما نبود. لاجرم انقلاب ۵۷ هم با همه اهمیتش نمیتوانست، شاید بر خلاف تجربه برخی فعالین کمونیست دیگر، منشاء تحولی در اعتقادات بنیادی و جهان نگرانی ما باشد. ۱۶ سال قبل ما به عنوان یک عده مارکسیست دو آتشه پا به انقلاب گذاشتیم. امروز، بعد از این همه سال و این رویدادهای مهم در ایران و جهان، وقتی نگاه میکنم خودم را مارکسیست پافشار تر و بی تخفیف تری میبینم. اتکاء و اعتماد به مارکسیسم و صحت تحلیل و متدش و به ارزشش در مبارزه برای سعادت بشر به مراتب بیشتر شده است. اگر انقلاب ۵۷ سهمی از این لحاظ داشت این بود که کمک کرد تفاوتهای سیاسی و فکری خود را با خطوط دیگر و تعابیر دیگر بهتر درک و بیان کنیم.

البته از نظر سیاسی و عملی، آموزشهای تجربه انقلاب ۵۷ غیر قابل انکار است. انقلاب همه را به معنی واقعی کلمه وارد عالم سیاست کرد. خیلی مفاهیم و مقولات تجریدی، مثل دولت، انقلاب، حزب، طبقه، بحران، رفرم، راست، چپ و غیره برای توده وسیع فعالین سیاسی آن دوره بطور زنده و ملموسی معنی شد. بنظر من انقلاب ۵۷، علیرغم عاقبت سیاسی تلخ، کل جامعه و نیروهای سیاسی آن را وارد فاز جدیدی از پختگی و بلوغ کرد. و این فقط منحصر به چپ ها نبود. من این را بویژه در حرکت خودمان هم مشاهده میکنم.

تا آنجا که به برنامه ما برای جامعه برمیگردد میتوانم بگویم اساس کمونیستی برنامه ما پابرجا مانده است اما ابعاد مختلف و جزئیات آن به تناسب اوضاع و عمیق تر شدن نگرش سیاسی جنبش ما دقیقتر و جامع تر شده است. مقایسه اصول برنامه اتحاد مبارزان کمونیست در سال ۶۰ و برنامه حزب کمونیست چندی بعد از آن، با برنامه امروز حزب کمونیست کارگری که همین روزها منتشر میشود این را بخوبی نشان میدهد. جنبش ما، بعنوان یک حرکت کمونیستی خاص در جامعه ایران در این یک و نیم دهه مراحل مختلفی را طی کرده و طبعاً امروز با مسائل دیگری روبروست. ما با این هدف شروع کردیم که در تمایز با چپ خلق گرا و ناسیونالیست ایران در مقطع انقلاب ۵۷، یک قطب مارکسیست و انترناسیونالیست ایجاد کنیم و این قطب را به بستر اصلی حرکت کمونیستی رادیکال در کشور تبدیل کنیم. ما این را ابزار دخالت مستقل کارگر در سرنوشت خویش و سرنوشت سیاسی جامعه میدانستیم و میدانیم. پیشروی های مهمی کردیم. در مدت کوتاهی حزب کمونیست ایران تشکیل شد که برای دوره ای چندین ساله یک قطب مهم در چپ رادیکال کشور را تشکیل میداد. گام بعدی، که با سقوط اردوگاهها و قطبهای سوسیالیسم غیر کارگری در سطح جهانی مصادف بود، ایجاد یک صفبندی کمونیستی کارگری بود که بتواند نه فقط این دوره سخت و این تعرض وسیع جهانی به آرمان سوسیالیسم را پشت سر بگذارد، بلکه مسیری که در جهت ایجاد حزب کمونیستی طبقه کارگر در ایران طی کرده بودیم را ادامه بدهد. حزب کمونیست کارگری محصول این حرکت است. خلاصه کلام، همه اینها یعنی اینکه موقعیت و مسائل امروز ما با آن دوره فرق میکند. آرمانها و اهداف همانهاست، اما موقعیت عینی جامعه و جنبش تفاوت کرده است.

راه آزادی: اگر با تجربه، درک، و شناخت امروزی بار دیگر در برابر حوادث تاریخی بهمن ۵۷ و پس از آن قرار بگیرید، چه موضعی اتخاذ میکنید. به دیگر سخن اگر تاریخ را به عقب برگردانیم برخورد شما به حوادث مشخص و اصلی این دوره چیست؟

منصور حکمت: اگر چرخ کل تاریخ و از جمله سطح جنبش خود ما بعقب برگردد و در شرایط عینا نظیر آن روز قرار بگیریم، طبعاً کار اساساً متفاوتی نمیشد در دستور گذاشت. ایجاد یک قطب مارکسیست، ایجاد یک حزب کمونیست کارگری و تضمین دخالت مستقل طبقه کارگر در حیات سیاسی جامعه، همین پروژه باید دنبال میشد. با شناخت و تجربه امروز شاید میشد این پروژه را سریع تر و موثر تر و بی درد سر تر جلو برد. در یک مورد خاص بنظر من نادرست عمل کردیم. به این برمیگردم، فقط اجازه بدهید اول یک نکته را تاکید کنم. نمیدانم امروز چند حزب و سازمان و جریان میشود پیدا کرد که بتواند مثل جریانی که من به آن تعلق داشته ام به سالهای انقلاب ۵۷ نگاه کند و مواضع و سیاستهایش در قبال حوادث مشخص و اصلی آن دوره را همچنان معتبر و سرافرازانه بیابد. ما از قبل از قیام نسبت به ماهیت ارتجاعی رژیم اسلامی و همه جناحهایش هشدار دادیم و آن را افشاء کردیم. ما در تمام مراحل، رفاندم، اشغال سفارت، جنگ، غیره و غیره، علیه موج توهّمات و سازشکاری ها نسبت به رژیم اسلامی ایستادیم. از آزادی بیقید و شرط حقوق فردی و مدنی و سیاسی در جامعه، از برابری زن و مرد، از دولت غیر مذهبی و جامعه سکولار و از حقوق و مطالبات پیشرو کارگری دفاع کردیم. ما جلوی حمله رژیم به کردستان ایستادیم و از حق جدایی مردم کردستان دفاع کردیم. گره گاه مهمی در آن تاریخ نیست که امروز فکر کنم موضع ما در آن یک موضع کمونیستی و آرایخواهانه و برحق نبود و امروز باید در پرتو دیگری به مساله نگریست.

عرصه ای که بنظر من با عقل امروز میشد بهتر عمل کرد، عکس العمل سازمانی ما به موج سرکوب ۳۰ خرداد بود. ما به فعالیت سیاسی و سازمانی مان در آن دوره شدت دادیم. و تازه ما جزو بخشهای عاقل تر و غیر احساساتی تر چپ در آن مقطع بودیم. بنظر من میبایست یک عقب نشینی منظم و متین میکردیم و خودمان را برای مراحل بعدی حفظ میکردیم. توان و نیرویی که در آن ماجرا از دست دادیم به مراتب از آنچه باقی ماند بیشتر بود. انسانهای عزیز و کمونیستهای فوق العاده برجسته و مستعدی از دست رفتند. چه در قلب تک تک ما و چه در عرصه سیاسی و مبارزاتی هنوز این حفره ها پر نشده و بنظر من هرگز نمیشود. مهم ترین عامل در پروسه تاریخی، خود انسان است و هر فرد نقش ویژه و غیر قابل جایگزینی ای میتواند در این پروسه بازی کند. گمان میکنم درسی که از اینجا گرفتیم در روش برخورد بعدی ما به مبارزه مسلحانه در کردستان و به فعالین این عرصه در گره گاههای بعدی، مثل مقطع صلح ایران عراق و بعد جنگ آمریکا و عراق، نقش مثبت بازی کرد.

و اما اگر تاریخ به عقب برگردد و ما نه فقط با شناخت و تجربه امروز، بلکه همچنین با حزب و توان امروزی جنبش مان در موقعیتی مشابه آن روز قرار بگیریم، بنظر من داستان از اساس چیز دیگری میشود. یک فرصت یکی دوساله در شرایط عدم انسجام طبقه حاکم و نیروهای ارتجاعی، یک جامعه متحول و تشنه سیاست، و یک صف کمونیستی کارگری متشکل و مجرب و فهیم، یک برنامه سیاسی آماده و از پیش معلوم خیلی کارها میشود کرد.

حرکت مجدد شوراهای در کردستان عراق

yd!g ã±š xŕšf

جنگ و میلیتاریسم در سراسر کردستان عراق حاکم است. جنگ داخلی اتحادیه میهنی و حزب دمکرات در محیط زندگی و کار مردم، عملیات اخیر دولت ترکیه، درگیری نظامی گاه و بیگاه دولت بعث و احزاب ملی کرد، حضور وسیع باندهای تروریستی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی، سیمای جنگی و بسیار ناامن کردستان را ترسیم میکند. در این موقعیت سوخت و ساز درونی و اولیه جامعه از قبیل کار و تولید، تامین معاش، آموزش و تحصیلات و امکانات پزشکی و بهداشتی و غیره فلج است. در یک کلام آن تراژدی که از مقطع جنگ خلیج در پی سیاستهای آمریکا و غرب و ناسیونالیسم عرب و کرد بر این جامعه تحمیل شد، تاکنون و به انحاء مختلف در جریان بوده و هست و زندگی و هست و نیست مردم را روزانه تهدید میکند.

بورژوازی کرد و احزاب اصلی آن نظیر اتحادیه میهنی و حزب دمکرات کردستان عراق هدفی جز شریک شدن در قدرت سیاسی با رژیم مرکزی ندارند. این احزاب مردم کردستان را با مژده پیروزی تحت حمایت آمریکا فریفتند و تحت عنوان ایجاد یک منطقه "امن" جامعه کردستان را به اردوگاهی ناامن و محروم از ابتدایی ترین حقوق اولیه زندگی انسانی و شهروندی تبدیل کردند که برای امرار معاش خویش چشم براه کمکهای اهدایی غرب و سازمان ملل است. تجربه دولت کردی و مضحکه پارلمان کردی طی چند سال گذشته ماهیت این نیروها را به مردم کردستان نشان داد. نشان داد که قدرت اینان برای مردم کارگر و زحمتکش همان بی حقوقی، استثمار، سرکوب، ناامنی و فلاکتی را به ارمغان می آورد که دولت مرکزی داشته است.

انحلال دولت و پارلمان این احزاب و آغاز جنگ داخلی میان آنها، بن بست و ورشکستگی سیاسی آنها را عیان کرد. پایان حاکمیت این احزاب، نه تنها به خواست وسیع مردم بلکه به شعار احزاب کوچکتر ناسیونالیسم کرد تبدیل شده است. اکنون مسئله قدرت سیاسی در کردستان باز است. این اوضاع بیش از هر زمانی به میدان آمدن متشکل طبقه کارگر و مردم زحمتکش را برای اعمال اراده مستقیم خویش، بدست گرفتن قدرت سیاسی و پایان دادن به این اوضاع سیاه و جهنمی به یک ضرورت حیاتی تبدیل کرده است.

در چنین اوضاعی حرکت شورایی بار دیگر به ابتکار حزب کمونیست کارگری عراق آغاز شده است. این حرکت امید بخش هم اکنون شروع خود را با ایجاد کمیته برپایی شوراهای در شهرهای سلیمانیه و اربیل و بیشتر شهرها و شهرکهای دیگر کردستان و با تشکیل شورای کارگران کارخانه پوشاک سلیمانیه آغاز نموده است.

نظر به اهمیت مساله، دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران در فوریه امسال بحثی را به این موضوع اختصاص داد. در این نشست بدنبال ارائه بحث و گزارشی از این حرکت، صحبتهای مفصلی صورت گرفت که نکات محوری آنرا در اینجا میخوانید. همینجا یادآور میشوم، مسئولیت تنظیم این نکات به عهده من است.

۱- نقطه عزیمت جریان ما در براه اندازی مجدد جنبش شورایی به میدان آوردن، سازماندهی و هدایت جنبش سیاسی و عملی رادیکال موجود در کردستان است. شوراها صرفاً قالبهایی سازمانی ای برای گرد هم آیی کارگران و مردم زحمتکش نیستند که کمونیستها بر حسب عادت در پی تشکیل آن هستند. جنبش شورایی جنبشی است برای پاسخگویی به مسائل مبرم اجتماعی که حل آنها نیاز توده وسیع مردم کارگر و زحمتکش است. در یک جامعه متلاطم و بحرانی، جنبش شورایی بدون دست گذاشتن روی این مسائل مبرم و حیاتی نمیتواند پیشروی کند. همچنانکه جنبش شورایی مارس ۹۱ کردستان عراق در بطن حرکت وسیع توده ای برای بیرون راندن رژیم عراق و نیروهای سرکوبگر آن به یک حرکت اجتماعی و دخالتهای تبدیل شد. مسئله بسادگی اینست که امروز آن جنبش واقعی که مردم کردستان حول آن به میدان میایند و آن پرچمی که دور اخیر جنبش شورایی باید برای بسیج نیروی عظیم کارگران و زحمتکشان در مبارزه برای رهایی برافرازد کدامست؟

حرکات اعتراضی و مبارزات تاکتونی کارگران و مردم کردستان تنها گوشه کوچکی از یک جنبش وسیع تر است که بصورت آتش زیر خاکستر در دل جامعه موج میزند. اما همین درجه از اعتراضات و مبارزات مردم این واقعیت را نشان میدهد که مبارزه برای تغییر اوضاع سیاه و تاریک کنونی در کردستان، مبارزه علیه حاکمیت و جنگ احزاب بورژوایی کردستان، میتواند محور جنبش اعتراضی وسیع مردم کردستان باشد. توده های وسیع مردم عمیقاً از این اوضاع و بانیان آن بیزار و متنفرند. پایان دادن به مشروعیت سیاسی این احزاب، پایان دادن به حاکمیت و جنگ آنها، شکل گرفتن نهادها و ارگانهای اعمال اراده مستقیم مردم و ناگزیر کردن این احزاب به از این نهادها، آن سطحی از فعالیت است که حرکت شورایی با اتکا به آنها میتواند به جنبشی وسیعاً توده ای تبدیل شود.

۲- به صحنه کشاندن و به میدان آوردن جنبش زیر خاکستر مردم و تبدیل کردن آن به اعتراضات و مبارزات گسترده، زنده و آشکار در صحنه سیاسی وظیفه محوری شوراها در ایندوره است. یک فاکتور مهم اینکار در وهله اول طرح مطالباتی روشن، زمینی و کارساز است. اهم این مطالبات عبارتند از:

الف - فوراً و بدون هیچ بهانه ای نیروی مسلح این احزاب از محیط کار و زندگی مردم، از شهرها و شهرکها و از مراکز تجمع مردم به خارج از این مناطق منتقل شوند و به حاکمیت میلیتاریسم و فضای جنگی بر زندگی مردم پایان داده شود.

ب - این احزاب باید از مصوبات و تصمیمات شوراها و ارگانهای اعمال قدرت مستقیم مردم و قوانین و موازین این ارگانها تبعیت کنند.

ج - نیروی مسلح این احزاب تحت نظارت شوراها و نمایندگان منتخب مردم خلع سلاح و اسلحه های آنها در اختیار شوراها و نیروی مسلح مردم تحت هدایت شوراها قرار داده شود.

د- کسب نیرو و آمادگی مبارزاتی برای مقابله با بازگشت احتمالی رژیم بعث عراق تدارک دیده شود.

۳- این احزاب مسلح در حال حاضر اساساً با زور و قلدری و حمایت آمریکا و غرب و سازمان ملل و نهادهای بین المللی خود را بر مردم تحمیل نموده اند. اینها دستجات مسلحی هستند که هیچ نوع مشروعیت و صلاحیتی در نمایندگی کردن مردم کردستان را ندارند. باید به نیروی اعتراض و مبارزه مردم، سازمان ملل و سایر این نهادهای بین المللی را ناگزیر ساخت تا دست از حمایت این احزاب و دستجات مسلح بردارند و به آراء مستقیم خود مردم تن دهند و شوراها و نمایندگان واقعی و منتخب مردم کردستان را به رسمیت بشناسند. این امر تلاش سیاسی همه جانبه ای را در داخل و در سطح بین المللی میطلبد.

۴- جنبش شورایی که با هدف بدست گرفتن قدرت سیاسی به میدان آمده، نمی تواند با تصویر محدود و محلی قدرت خود را به کرسی بنشاند. لازمست این جنبش در سطح بین المللی و منطقه ای نمایندگی شود. جنبش شورایی که قدرت خود را در کردستان محکم کرده باشد، باید توسط نمایندگان صاحب صلاحیت خود، همبستگی و حمایت جنبش کارگری و سوسیالیستی و حرکت چپ و مترقی جوامع اروپایی و آمریکایی و کشورهای منطقه را جلب کند. باید بعنوان یک آلترناتیو واقعی مشروعیت سیاسی کسب کند. باید خواسته ها و مطالبات سیاسی بر حق خود را به گوش جهانیان برساند و بر نهادها و مجامع بین المللی و خود سازمان ملل در جهت تثبیت خود بعنوان نماینده مشروع و بر حق مردم فشار بیاورد.

۶- جنبش شورایی مدعی قدرت در کردستان عراق ضروریست به دو سوال اساسی پیش پای خود جواب روشنی بدهد.

الف - شیوه برخورد به سازمان ملل و سایر نهادهای بورژوازی بین المللی و دولتهایی که به نحوی از انحاء در وضعیت امروز کردستان عراق دخیل شده اند.

ب - شیوه برخورد به دولت مرکزی عراق.

در حال حاضر کردستان عراق عملاً نه جزو کشور عراق و نه خود یک کشور مستقل و رسمی است. این یک پایه اصلی بلامتکلیفی و تناقضات سیاسی اساسی در این جامعه است. این مسئله تنها با مراجعه به آراء مستقیم مردم از طریق یک رفراندوم رسمی و مورد تایید بین المللی بصورت انتخاب میان جدا شدن از عراق و تشکیل کشور مستقل و یا ماندن در چهارچوب عراق جواب میگیرد. جنبش سوسیالیستی و کارگری در عراق و حرکت شورایی لازمست طرح و پلاتفرم روشن خود را دراین رابطه ارائه دهند. این یک وظیفه فوری و حیاتی جنبش و جریان ماست. باید این پلاتفرم در نهادهای بین المللی بکرسی نشانده شود. یک وظیفه اساسی نمایندگان جنبش شورایی در سطح بین المللی تلاش در این راستاست.

۶- جنبش شورایی سراسری محدود به کارگران نیست. علاوه بر کارگران، توده وسیع مردم زحمتکش، زنان، جوانان و دانش آموزان، کارمندان و عموم مردم جان به لب رسیده که خواستار تغییر این وضعیت جهنمی و به میدان آمدن یک جنبش

و آلترناتیو متفاوت از بورژوازی (ناسیونالیسم عرب و کرد و جریان اسلامی) برای رهایی از دست این وضعیتند، میتوانند و باید تلاش کرد تا به صفوف جنبش شورایی بپیوندند. جریان سوسیالیستی و کارگری با ارائه راه حل و پلاتفرم و پیشنهادات خود فعالانه برای هدایت این جنبش و تامین هژمونی کمونیستی و رادیکال در آن میکوشد.

۷- مسئله بازگشت احتمالی رژیم درنده خوی بعث عراق به کردستان، یک کابوس ترسناک در ذهن مردم کردستان است. کسب آمادگی در برابر تهاجم این رژیم و تدارک سیاسی و نظامی جهت مقابله با چنین احتمالی از هم اکنون برای جنبش شورایی و سوسیالیستی و کارگری موضوعیت دارد. این جنبش با سازماندهی مقاومت و مبارزه همه جانبه توده ای در عرصه های مختلف توانایی مقابله با چنین تعرضی را دارد.

۸- ایجاد شوراهای نباید به پروسه خودبخودی شکل گیری از پائین و یا یک روند پیچیده اداری موکول شود. جنبش شورایی خود دارای سابقه و تجارب مارس ۹۱ است. بسیاری از تجارب و اسناد آن دوره میتواند مورد استفاده امروز جنبش هم قرار گیرد و از تجارب شخصیتها و رهبران آن دوره استفاده شود. با ایجاد پایه های اولیه شوراهای، تلاش برای توده ای کردن آن معنی عملی تری پیدا میکند. مهمتر اینکه تشکلهای موجود کارگری و حمایت آنها از حرکت شورایی توان و انرژی مبارزاتی فراوانی به این حرکت می بخشد. در نتیجه این تشکلهای نقش حیاتی و سرنوشت سازی در نیرومند کردن حرکت شورایی در این مقطع میتوانند ایفا کنند. همه اینها میتوانند به پروسه سریع تر شکل گیری و تحکیم شوراهای کمک کنند.

دنیای ما یکی است

نامه جمعی از کارگران شهر سنندج در خطاب به حزب کمونیست کارگری عراق و تمامی کارگران و فعالین کمونیسم کارگری در کردستان عراق

رفقا! ما که تا اندازه‌ای با کار و فعالیت شما آشنایی پیدا کرده ایم، وقتی از طریق یکی از رفقایمان که از کردستان عراق و شهر سلیمانیه برگشته بود و وضعیت شما را برایمان تعریف کرد او وصف عظمت کار شما که در شرایط ناهموار و فقر و فلاکت و زندگی کمر شکن آنجا انجام میشود به وجد آمدیم و از ته قلبمان احساس شادی و نشاط کردیم. برای ما که در تحت حاکمیت یکی از درنده ترین حکومت های دنیا بسر میبریم و هر حرکت ما را با خون جواب میدهند خوشحال کننده است که خبردار شدیم هم طبقه‌ای هایمان در چنین جایی صدا برآورده اند و حزب و تشکل کارگری خود را دارند. وقتی که از طریق نوار ویدئویی مراسم اول ماه مه شما را دیدیم حرفها در دهانمان ماند و دلمان از خوشحالی به وجد و سرور آمد و اشک شوق در چشمانمان حلقه زد. برای ما پیشروی های شما یعنی امید، امیدی که برای ما هم آینده روشن را به ارمغان می آورد. برای ما مراسم شما یعنی زنده شدن یاد خاطره مراسم های با شکوه سالهای گذشته در سنندج و از دست دادن رفیق فعال و کارگرمان جمال چراغ ویسی، خاطراتی که جنبش ما به همه دنیا عظمت کارمان را اثبات نمود. ما چه در آنجا باشیم یا نباشیم حرکت شما را حرکت خودمان میدانیم و هرگونه موفقیت برایتان یعنی امید برای همه ما کارگران. در هر جا که باشیم شما هم مثل ما قربانیان زیادی داده اید که یاد رفیق عمر علی و نظیر عمبر برای ما همچون یاد و خاطر جمال و عبدالله پیوسه است. پیام همدردی ما را به خانواده تمام کارگران و حزبتان برسانید و ما آرزو می کنیم همه پابرجا و استوار باشید. این نامه را که برایتان نوشته ایم و کم و ساده است از ما بپذیرید و چون به روز اول ماه مه ۹۵ نیز نزدیک میشویم، پیام تبریک و همبستگی ما را نیز به مناسبت این روز جهانی که روز وحدت طبقاتیمان است به همه اعلام دارید و برای همه کارگران و مردم آن دیار رنج و مصیبت که از فقر روزگار و توحش ناسیونالیسم به تنگ آمده اند، امید رهایی و دنیایی بهتر داریم.

جمعی از رفقای کارگر شما از شهر سنندج

۱۳۷۴/۱/۲۷

سناریوی سیاه، سناریوی سفید

بحثی پیرامون روند اوضاع سیاسی در ایران

۳۸ fâš ٪ آ

مقاله زیر فشرده مباحث و نکات مطرح شده توسط نویسندگان در سمینار وسیع اوضاع سیاسی ایران است که با شرکت کلیه اعضای کمیته مرکزی و جمعی از کادرهای حزب در آوریل ۹۵ برگزار گردید.

سناریوی سیاه: صورت مساله

بحث سناریوی سیاه از یک مشاهده اساسی شروع میشود که در درجه اول مربوط به ایران نیست، بلکه مربوط به این دوره ای است که در آن زندگی میکنیم. این روزها هربار تلویزیون را روشن میکنید، انسانهای دربدری را میبینید که تنه جان و زندگی شان را بدوش گرفته اند و از فاجعه ای فرار کرده اند و سر فلان دوراهی به خبرنگار «سی.ان.ان» از مصیبتشان میگویند و بعد تل اجساد انسانهای بقتل رسیده یا انفجار توپها و خمپاره ها و شهرهای ویران شده را نشان میدهند که زمینه تصویری خبر را میسازند. نکته اینجاست که احساسی که بیننده این تصاویر میگیرد اینست که این اتفاقی غیر منتظره یا منحصر بفرد نیست. این فجایع نتیجه رویدادی نیست که پایانی دارد، جنگی که خارج از قاعده رخ داده و قرار است ختم شود. آدم حس نمیکند که این قربانی، یک سوی دعوای خاصی بوده است یا سهمی در عاقبت دردناک خودش داشته است یا قرار است فردا در نجات خویش کاری بکند. آدم انگار شاهد یک «وضعیت دائمی» است، یک روش زندگی، استیصالی که گویا سناریوی مفروض زندگی انسانهای بسیاری است که نه خودشان و نه بیننده قرار است کاری از دستش در قبال آن برآید. انگار این نه یک حادثه، بلکه یک منظره است. رواندا، سومالی، یوگسلاوی، افغانستان، چچنی و غیره و غیره. در همه این موارد تصویری که انسان میگیرد تصویر یک «وضعیت دائمی» است و نه کشمکش و مشقتی بهرحال گذرا در متن یک تحول اجتماعی.

این تصاویر، ما بینندگان را به کاری وانمیدارد. در درجه اول به این خاطر که ظاهرا میشود پشت خیلی چیزها پنهان شد. برای مثال پشت این واقعیت که من و شمای بیننده زبان آن قربانی را بر صفحه تلویزیون نمی فهمیم. نمیفهمیم که دارد میگوید کودکم را آن پشت دفن کرده ام و گریخته ام، یا فقط من مانده ام، یا خانه ام ویران شد. ما پشت این واقعیت پنهان میشویم که این مصیبت احتمالا از نظر جغرافیایی چند هزار یا چند صد کیلومتر از ما دور است، یا اینکه این تصویر مربوط به دیروز است و نه همین لحظه، شاید تا الان کسی بداد این آدم رسیده است، شاید کمی آنسو تر به غذایی و سرپناه و نوازشی رسیده، شاید آن زخمی، یا آن بازمانده نیمه جان فلان کشتار جمعی، خود نیز اکنون جان داده و غم خرد کننده اش را با خود برده است. میلیونها نفر هرروز پشت چنین عواملی پنهان میشوند تا از درد این واقعیات فرار کنند. این متأسفانه یک خصوصیت بشر امروزی است که مصیبتی که در زمانی دیگر و مکانی دیگر بر انسانی

دیگر و بخصوص بقول مرسوم امروز بر انسانهایی با «فرهنگ» دیگر نازل شود به همان اندازه دردناک نیست که اگر اینجا و اکنون بر سر خود آدم بیاید. همین فاصله مکانی و زمانی و وجودی، اجازه میدهد بتوانید رویتان را برگردانید، بگوئید که طاقت دیدن این تصاویر را ندارید و اعصابتان را خرد میکند، تلویزیون را خاموش کنید و سراغ کار خودتان بروید.

بحث سناریوی سیاه طرح این واقعیت است که برای من و شما و عده بیشمار دیگری این پنهان شدن و روی برگرداندن می‌رود که غیر ممکن شود. این تصاویر میتواند تصاویر خود ما و مردمی باشد که زبانشان را میفهمیم. این بسادگی میتواند داستان زندگی این مردم هم باشد. این میتواند تصویری از «وضعیت دائمی» در ایران باشد. اینجا دیگر همانقدر که حتی برای نزدیک بین ترین آدمها هم راه گریزی از حس کردن دست اول و بلاواسطه مصیبت وجود ندارد، از احساس مسئولیت هم گریزی نیست. اگر در قبال رواندا یا یوگسلاوی دلمان را خوش میکنیم که گویا کاری از دستان بر نمیآید، اینجا دیگر باید یک فکری کرد. تلویزیونی در کار نیست که خاموش کنید.

میان آنچه یک سناریوی سیاه نامیده ایم با یک تلاطم انقلابی یک دنیا تفاوت هست. بحث سناریوی سیاه صرفا بر سر وقوع درگیری و کشمکش خونین نیست. تصویر ارتشی که روی مردم شلیک میکند و مردمی که فریاد میزنند "توپ تانک مسلسل دیگر اثر ندارد" تصویری از یک سناریوی سیاه نیست. این تصویری از یک انقلاب است. در انقلاب مردمی هم خون ریخته میشود. اما مشخصه سناریوی سیاه عنصر استیصال در جامعه است. ناتوانی جامعه در درک اینکه این وضعیت چرا پیش آمده، تا کی ادامه پیدا میکند، چگونه ختم میشود. انقلاب صحنه کشمکش است. کشمکشی، گاه بسیار خونین، که از نظر خود توده مردم برای بهبود اوضاع اجتماعی ضروری شده است. هیچ سیر تحول تاریخی بی مشقت پیش نرفته است. اما من سناریوی سیاه را به وضعیتی اطلاق میکنم که در آن صحبت نه بر سر تحول جامعه، بلکه بر سر تخریب چهارچوب مدنی جامعه برخلاف میل و اراده مردم و در متن عجز و استیصال عمومی است.

این اوضاع در ایران هم میتواند رخ دهد. اینطور که اوضاع پیش می‌رود بعید نیست که روزی مردم جهان بر صفحه تلویزیون هایشان آوارگانی را ببینند که از شیراز و اصفهان و رشت و اراک گریخته اند و شیون میکنند که فلان جماعت اسلامی، فلان گروهان از جبهه آریائیان اصیل، یا بهمان شاخه مجاهدین، شهر و خانه و مدرسه شان را روی سرشان خراب کرده اند و مردم را بخون کشیده اند. این وضع میتواند نه یک حادثه استثنائی، بلکه یک قاعده، یک روش زندگی، در ایران بشود، که بیست سال طول میکشد. میتواند درست مثل لبنان دهه قبل و افغانستان و یوگسلاوی امروز در ذهن یک نسل از مردم یک وضعیت ازلی و ابدی را بسازد. گوئی هرگز جز این نبوده و نمیتواند باشد.

برسمیت شناختن این خطر، یعنی احتمال واقعی وقوع این سناریوی سیاه در ایران، بنظر من یک شاخص جدی بودن نیروهای سیاسی و محک صلاحیت رهبران آنهاست. تا آنجا که بخود ما مربوط میشود، این بحثی بسیار حیاتی است. همه میدانند ما راجع به جامعه، طبقات، استثمار، انقلاب، آزادی، برابری و غیره چه میگوئیم. اما آیا این را هم میدانند که ما راجع به چنین دورنمایی چه میگوئیم؟ نقطه عزیمت بحث من درباره سناریوی سیاه اینست که ما شخصیت های یک تاریخ زنده ایم که میتواند این سیر هولناک را بخود بپذیرد. ما بازیگران نمایشنامه ای نیستیم که در آن سخنان و حرکات مان از پیش نوشته شده و جلوی ما گذاشته شده باشد. کمونیستی که وظایف تاریخی و محک های تاریخی

حرکت خویش را شناسد بنظر من کمونیست درستی نیست. هیچ جای مارکسیسم درباره "سناریوهای سیاه" و مقاطع از هم گسیختن شیرازه کلی جامعه و وظایف کمونیستها در چنان مقاطعی سخن گفته نشده و چه کنید و چه نکنیدی معین نشده است. این خود مائیم که باید این را تشخیص بدهیم. اینجا هم در تحلیل نهایی بحث همچنان بر سر شرایط و ملزومات پیشروی جنبش کمونیستی طبقه کارگر است. سوالی که جلوی ما است اینست که آیا میتوانیم مسئولیت خویش را در چنین اوضاعی بشناسیم و بر عهده بگیریم. این مسئولیت میتواند تلاش برای منتفی کردن این دورنما باشد، یا در صورت وقوع، خاتمه دادن سریع به آن. حزب کمونیست کارگری با طرح این بحث دارد میگوید که، بله، ما مقابله با چنین دورنمایی را بعنوان یک مسئولیت سیاسی خویش برسمیت میشناسیم. ما داریم میگوئیم، بله چنین احتمالی وجود دارد. این بلایی نیست که فقط سر "یوگسلاوها" بیاید و "ایرانیان"، از آنجا که گویا هنر نزد آنان است و بس، ذاتا در مقابل آن واکسینه باشند. بحث بر سر کمونیسم و مسئولیت اجتماعی است. تنها کمونیسمی که بتواند در چنین مقاطعی به این نوع مسائل پاسخگو باشد، میتواند صلاحیت تاریخی خود را به میلیونها انسان اثبات کند و افق اجتماعی خویش، جامعه مطلوب خویش و معیارها و ارزشهای خویش را به افق و ارزشهای توده وسیع مردم کارگر و زحمتکش بدل کند. اگر فرض کنیم این دورنما محتمل باشد و هشدار ما یک هشدار واقعی باشد، آنوقت آن حزب و جریانی که نسبت به آن بی تفاوت و غافل بماند، بیمصرف و نامربوط میشود.

زمینه های وقوع سناریوی سیاه

جریانات مختلف اپوزیسیون و از جمله خود ما سنتا تحول سیاسی بعدی در ایران را انتقالی از یک دولت به دولت دیگری دیده ایم. اگر کودتا، جنگ، قیام و غیره ای در این تصویر رخ میدهد در واقع تسمه نقاله و مجرای برای انتقال از دولت قبلی به دولت بعدی است. بعبارت دیگر، این دوره تحول، با همه جنگ و خونریزی ای که میتواند در طول آن صورت بگیرد پاره خطی است که دو وضعیت متعارف را به هم وصل میکند. در دو سوی این ماجرا دو دولت و دو وضعیت اجتماعی نسبتا تعریف شده و نسبتا متعارف قرار میگیرند. وقتی مردم از سرنگون کردن جمهوری اسلامی حرف میزنند همین تصویر را دارند. جمهوری اسلامی برود و دولت دیگری، رژیم دیگری، جای آن را بگیرد. همانطور که گفتیم در این بحث ما داریم این احتمال را مطرح میکنیم که سیر اوضاع میتواند به شیوه دیگری هم پیش برود. اوضاع پس از سرنگونی جمهوری اسلامی میتواند یک وضعیت بیشکل و در هم ریخته باشد. تجسم این حالت با توجه به تصاویری که ما از کشورهای مختلف دستخوش هرج و مرج در چهارگوشه جهان میگیریم دشوار نیست.

چرا امکان وقوع این سناریوی سیاه در ایران وجود دارد؟ مختصرا فاکتورهای اصلی را مرور کنیم.

۱- در این شک نیست که جمهوری اسلامی در بحران اقتصادی و سیاسی عمیق دست و پا میزند. در انترناسیونال از این بعنوان "بحران آخر" یاد کردیم، به این اعتبار که حلقه بعدی در حیات جمهوری اسلامی، و بنظر من شروع عملی پروسه نابودی اش، نه یک تغییر ریل اقتصادی یا وصله پینه سیاسی، بلکه یک دگرگونی سیاسی تعیین کننده خواهد بود. رژیم در قامت کنونی اش امکان حل یا تخفیف جدی این بحران را ندارد. این تحول سیاسی میتواند سقوط رژیم باشد، یا تصفیه خونین در آن و یا تحولی که بهرحال ارکان کنونی رژیم را زیر سوال میبرد. پائین تر به حالتی که از نظر من محتمل تر است اشاره میکنم. آنچه مسلم است یک دوران بحران سیاسی عمق یابنده که سرنگونی و یا دگرگونی اساسی

رژیم اسلامی یک مرحله اجتناب ناپذیر آن است آغاز شده است.

۲- جمهوری اسلامی رژیم سلطنت نیست که ذوب بشود. حتی در صورت سرنگونی رژیم چندین جریان مذهبی و فالانژ مسلح، بالنسبه قوی و کینه توز، تروریست و ضد جامعه از آن باقی میمانند که در سطح کل منطقه موجودیت دارند و برای اعاده قدرت جریان اسلامی و یا یک حضور سیاسی - نظامی در هر بخشی از کشور که زورشان برسد تلاش میکنند. اگر به این تصویر فالانژهای اپوزیسیون، اعم از اسلامی و آریایی را اضافه کنیم، ماجراجویان سیاسی و اوباش نظامی را اضافه کنیم که در شرایط بیشکلی قدرت از هر منفذی سبز میشوند، میتوانیم کثرت پرسوناژهای چنین سناریویی را بهتر تجسم کنیم. تشکیل یک دولت بعدی در ایران منوط به از صحنه خارج کردن همه این جماعات است.

۳- با سقوط شوروی و پایان موازنه دوران جنگ سرد، بحران های سیاسی و حکومتی بویژه در کشورهای عقب مانده که در دوران قبل زیر مجموعه ای از فشارها کنترل میشد و سریع به فرجام میرسید، اکنون کشدار و پیچیده میشود. مساله ایدئولوژی و فلسفه حکومت و همینطور مبانی سیاسی و ساختار حکومت در بسیاری از کشورها به یک مساله مفتوح تبدیل شده است و جریانات مختلف بر سر تعیین خصوصیات رژیم سیاسی و ایدئولوژیکی در این کشورها به نبرد آشکار با هم برخاسته اند. این خلاء و بیشکلی ایدئولوژیکی و سیاسی و نامعین بودن ساختار حکومت بورژوایی در ایران کاملاً چشمگیر است. نه سلطنت مشروطه، نه سیستم پارلمانی، نه استبداد سلطنتی و نه رژیم اسلامی هیچیک هرگز بعنوان اشکال حکومتی ریشه محکمی در ایران پیدا نکردند و به شکل پذیرفته شده دولت در کشور بدل نشدند. مساله مهم در هر بحران جدی سیاسی در ایران نه فقط ترکیب دولت بعدی، بلکه نوع حکومت بعدی است. این نه فقط موضوع جدال طبقاتی، بلکه محور جدال درونی خود بورژوازی در ایران است. با توجه به اوضاع جهانی و فقدان الگوها و اردوگاههای هژمونیک بورژوایی در سطح جهانی، حتی یکسره شدن مساله فرم حکومتی برای خود بورژوازی ایران بدون کشمکشهای حاد عملی نیست.

۴- توافقات قدیم بین المللی میان قدرتهای امپریالیستی و اردوگاههای رقیب از میان رفته و کل جهان به صحنه یک رقابت چند قطبی بر سر مناطق نفوذ تبدیل شده است. جدال قدرتهای جهانی و منطقه ای بر سر نفوذ در ایران جای تردید ندارد. یک رکن جنگ داخلی احتمالی در ایران این رقابتها خواهد بود. همین رقابتهاست که در برخی کانونهای بحران در جهان امروز، از جمله بوسنیا، موانع جدی بر سر حل یا تخفیف مساله ایجاد کرده است. برای مثال در این تردید نیست که با هر تشتت و هرج و مرجی که بیش از چند ماه بطول انجامد غرب فکری بحال وضعیت در خوزستان و کرانه شمالی خلیج خواهد کرد. امکان حضور نظامی آمریکا و غرب، چه بطور مستقیم و چه زیر چتر سازمان ملل، در بخشی از ایران در چنان شرایطی ابداً کم نیست. اگر سناریوی سیاه در ایران آغاز بشود حداقل به تعداد کشورهای همسایه و قدرتهای جهانی و منطقه ای امام و رئیس جمهور و خان و سردار و ژنرال پیدا خواهد شد که با دار و دسته مسلحش منافع این محافل را دنبال میکند.

با توجه به این فاکتور ها و عوامل مشخص دیگر، بنظر من وقوع سناریوی سیاه در ایران یک احتمال واقعی است.

رژیم اسلامی: استحاله؟

باید همینجا بگویم که بنظر من دگرگونی در رژیم منتفی نیست. هنوز یک ورق دیگر در آستین این رژیم هست. هنوز منطقاً یک حالت دیگر وجود دارد برای اینکه دگرگونی رژیم از داخل صورت بگیرد و حتی افتادن یکپارچه قدرت بدست نیروهای سیاسی خارج حکومت را ممکن کند. صورت مساله «استحاله» چه برای غرب و چه برای بورژوازی استحاله طلب ایران در داخل و خارج کشور اول ایجاد یک جمهوری اسلامی غربی و بعد تحلیل بردن و محو اسلامیت آن در یک روند اقتصادی و فرهنگی و یا حتی با یک اقدام سیاسی-نظامی است. وجود یک جناح قوی طرفدار غرب در رژیم اسلامی مفروض گرفته میشود، که فرض درستی است. معضل استحاله بنابراین اساساً به این سوال تبدیل میشود که این جناح غربی چگونه باید جناحهای ضد غربی را از میدان بیرون کند بدون آنکه بی ثباتی ایجاد شود و فضایی برای دخالت و انقلاب مردم بوجود بیاید. پدیده رفسنجانی در این چهارچوب برای غرب و اپوزیسیون بورژوازی مطلوبیت و موضوعیت پیدا میکرد. آن پروژه شکست خورد اما اکنون میتواند با یک قالب و فورمت نظامی مجدداً آزمایش بشود. صورت ظاهری و گام اول این تحول میتواند این باشد که خود خامنه ای، بعنوان باصلاح ولی فقیه، اعلام شرایط اضطراری کند (با توجیهاتی مثل وضعیت اقتصادی و مشکلات جناحها و ضرورت وحدت و "حفظ نظام" و غیره) و هیاتی از نظامیان رژیم را سر کار بگذارد. ظاهر امر میتواند این باشد که این نظامیان بنا به التماس و درخواست خود جناب ولی فقیه و علیرغم "اکراه" خودشان این "وظیفه خطیر" را پذیرفته اند که کابینه را تشکیل بدهند و "نظم و امنیت" را برقرار کنند و یک سلسله اقدامات را در غیاب مجلس بغوریت اجرا در آورند. در همان حال به آخوند ها توصیه و در واقع اخطار خواهد شد که قدری کنار بکشند و به نصایح بزرگوارانه اکتفا کنند و به حکومت اضطراری "برادران فداکار نظامی" فرصت بدهند کارش را بکنند. بعبارت دیگر آخوند را با حفظ اموال مسروقه و تضمین امنیتش به پشت صحنه روانه می کنند و نظامیان و بوروکراتها زیر چتر حمایت ولی فقیه به جلوی صحنه میاورند. حکومت اسلامی میماند، چهره مذهبی کشور و فشار مذهبی روی مردم باقی میماند. آخوندها با دزدی هایشان و بدون ترس از انتقام مردم بتدریج عقب میکشند و نظامی های مسلمان و نماز خوان زمام امور رژیم اسلامی را بدست میگیرند. چیزی شبیه پاکستان سابق با یک ولی فقیه برای محکم کاری. این میتواند بعنوان شروع یک پروسه استحاله عمل کند به این دلیل که بجای نهاد بی در و پیکر و غیر قابل مهار و شیر توشیر "روحانیت" که زمین حاصلخیزی برای جدال جناحها است، ارتش میاید که قابل شکل دادن است. این مدل میتواند با تصفیه و کودتا از درون به هر چیزی، از جمله به یک رژیم خالص آمریکایی، تبدیل شود. این مدلی است که بخصوص غرب در کار کردن با آن استاد است و مکانیسم های آن را میشناسد. چراغ سبزی که رفسنجانی نمیتواند بی درد سر به غرب بدهد، فلان ژنرال سپاه یا ارتشی مسلمان به سادگی میتواند بدهد. خود قلمرو سازماندهی نظامی و تسلیحات و تجهیزات نظامی چنین حکومتی را از نزدیک و بدور از ذره بین جناحهای مزاحم در تماس روزمره با دول و بنیادهای غربی قرار میدهد. وقتی قدرت به این شیوه به سمت ارتش و سپاه سوق داده شد، شکل گیری مراحل بعدی استحاله رژیم از طریق دستکاری و تعویض و تغییر شخصیت های جلوی صحنه و کل کاراکتر این نیرو عملی تر خواهد بود. رژیم نظامی اسلامی هم روز خودش احتمالاً با یک کودتای مهار شده به رژیم غیر اسلامی تبدیل میشود و حلقه موجودیت رژیم اسلامی بسته میشود. این پروسه، بنظر من منطقاً برای بورژوازی مقدور است و علائمی هم دال بر در جریان بودن آن وجود دارد. کاملاً قابل تصور است که با بالا گرفتن اعتراضات مردمی رژیم به برقراری نوعی حکومت نظامی و اعلام اوضاع اضطراری دست بزند. اما این حکومت نظامی تنها برای ارباب مردم نخواهد بود، بلکه همچنین معادلات جدیدی را نیز میان خود جناحهای هیات حاکمه برقرار میکند. و این همانطور که گفتم نقطه شروع پروسه تحول در رژیم است. تا آنجا که به جناحهای مختلف مربوط میشود به گمان من هیچیک فوراً و

مستقیماً در برابر برقراری حکومت نظامیان اسلامی مقاومت نخواهند کرد، چرا که کل این پدیده بعنوان ضامن "حفظ نظام" و تنها راه چاره ظاهر میشود. اما کشمکش جناحها در این قالب جدید نیز ادامه پیدا میکند.

این تصور که خصلت آشکارا سرکوبگر رژیم نظامی اسلامیون با اعتراض اپوزیسیون بورژوازی اعم از جمهوری خواه و سلطنت طلب مواجه خواهد شد تصوری خام است. بورژوازی ایران در طول تاریخ پر افتخارش در قرن بیستم تابحال هرچه جلوش گذاشته اند را مزه کرده و بنظر من سواى غرولندی اینجا و آنجا در مجموع به روایت نظامی پدیده رفسنجانی هم فرصت خواهد داد و تلاش خواهد کرد با آن کنار بیاید.

واضح است که از نظر مبارزه مردم برای بزیر کشیدن رژیم و از نقطه نظر نفس اوضاع سیاسی در جامعه چنین روندی بسیار منفی و نامطلوب است. آلترناتیو پاکستانی و ارتشی جمهوری اسلامی، رژیم سرکوب و اعدام بازهم گسترده تر و تحمیل شدید تر فقر و فاقه خواهد بود. تلاش برای درهم شکستن چنین حرکتی یک وظیفه جنبش کمونیسم کارگری و همه نیروهایی است که برای سرنگونی رژیم اسلامی و برقراری آزادی های سیاسی مبارزه میکنند. بهر رو این مبحثی است که باید جداگانه به آن پرداخت.

نگاهی به جریانات اپوزیسیون: ملاک ها

در طرح محدود بحث سناریوی سیاه در انترناسیونال از این صحبت کرده بودم که بعضی نیروهای اجتماعی خصلتا به سناریوی سیاه تعلق دارند و بعضی در وقوع سناریوی سفید ذینفعند. برای آنکه بتوانیم دسته بندی ای از این نیروها بدست بدهیم باید این را روشن کنیم که کلا خود سناریوی سیاه میتواند حاصل چه پروسه ای باشد و چه عواملی وقوع آن را تسهیل میکند. بنظر من مهم ترین فاکتور نحوه اضمحلال جمهوری اسلامی و آوار سیاسی ای است که از آن بجا میماند. ماحصل تخریب جمهوری اسلامی بوجود آمدن یک صفحه سیاسی خالی برای برقراری یک دولت جانشین نیست. بلکه پیدایش طیفی از دستجات و جریانات مسلح اسلامی است که در صحنه میمانند و برای حفظ قدرت خویش، چه بطور سراسری و چه در شکل تقسیم کشور به مناطق تحت تصرف دستجات مختلف، وارد جنگ با یکدیگر میشوند و از آن مهمتر جلوی جنبش مردم قد علم میکنند. هر جریان و آلترناتیوی که بخواهد با سقوط جمهوری اسلامی بعنوان دولت ایران عمل کند، باید بتواند اینها را از میدان بدر کند. منحل کند. دستجات مسلح و خانخانی نظامی صرفا به این احزاب اسلامی منحصر نخواهد ماند. اگر این فضا بوجود بیاید و نسبتا بطول بیانجامد، آنوقت طیف وسیعی از باند ها و فرقه های سیاسی، جریانات قومی و اوپاش نظامی به صحنه میریزند. چه نیرو یا نیروهایی میتوانند این بساط را برچینند و این جماعات را از میدان بدر کنند؟ وقتی از خیالی بودن دولت مجاهدینی صحبت کردم به این اشاره داشتم که مجاهد بنا به ماهیت سیاسی و اجتماعی خویش نه فقط توان ایفای چنین نقشی را ندارد، بلکه خود یکی از پرسوناژهای سناریوی سیاه است، یکی از فرقه ها و جماعاتی است که در این گریز از مدنیت سهم خواهد داشت. شاخص کلیدی، پایگاه و سیمای اجتماعی - تاریخی هر جریان است. جواب جنبش اسلامی مسلح شده ای که در مقیاس منطقه ای عمل میکند و بخش وسیعی از امکانات مادی و تسلیحاتی رژیم اسلامی را به ارث برده و از هیچ خشونت و جنایتی هم ابا ندارد را فقط جنبشها و جریاناتی میتوانند بدهند که بتوانند بخش وسیعی از خود جامعه را علیه اینها به میدان بکشند. گانگسترهای سیاسی و نظامی ای که در آن شرایط مثل مور و ملخ بر سر مردم میریزند را تنها چنین

جنبشهایی میتوانند سر جای خود بنشانند و از صحنه جaro کنند. این کار فرقه های شبه مذهبی متشکل از محصلین میانه سالی که تازه دارند تنگناهای جنسی شان را حل و فصل میکنند نیست. اینها خودشان از آن همان جنس اند. مجاهد و محتشمی اگر به حال خود رها شوند میتوانند سالها در دو تپه مقابل سنگر بگیرند و خمپاره و کاتیوشا به سر و کله هم بزنند و مردم را در این میان خانه خراب کنند، بدون اینکه زورشان بهم برسد. زیرا دو باند مسلح اند که حتی علیرغم انزوایشان از مردم تا وقتی از این و آن پول و اسلحه میگیرند و جیره این و آن را میدهند از نظر نظامی وجود خواهند داشت. حل مساله اما در حوزه عمل نیروهایی است که بنیادهای اجتماعی طبقاتی و تعریف شده ای دارند و منافع دیرپا تری را در تاریخ معاصر جامعه نمایندگی میکنند. کمونیسم، بعنوان یک جنبش اجتماعی کارگری که میتواند نیروی این طبقه را به میدان بکشد، بعنوان جنبشی که تاریخا آزادی خواهی و برابری طلبی در جامعه را نمایندگی کرده است، بعنوان جنبشی که پرچم مدرنیسم و انساندوستی را در دست دارد و مردم آن را بعنوان یک جنبش و یک افق اجتماعی متمایز با پیشینه طولانی در مقیاس بین المللی می شناسند، میتواند به چنین اوضاعی فائق بیاید. کمونیسم میتواند چنین جریاناتی را منزوی کند، بگوید و بزور مردم از صحنه بیرون کند. کمونیسم میتواند این پاشیدگی و هرج و مرج را خاتمه بدهد.

اما این تنها کمونیستها، یا نیروهای پیشرو جامعه و احزاب معطوف به طبقات فرودست نیستند که بالقوه این توان را دارند، بخشهایی از خود بورژوازی ایران هم هستند که از وقوع یک سناریوی سیاه نفع نمیبرند و این ظرفیت را دارند که نیرویی در جهت ختم آن باشند. صحبت بر سر رابطه هر جریان با نفس وجود یا تعلیق مدنیت و سوخت و ساز اجتماعی است. مبارزه کارگر و بورژوا در متن یک جامعه مدنی صورت میگیرد. این مبارزه ای بر سر تعیین خصوصیات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه انسانی است. واضح است که بخشهایی از بورژوازی در تحلیل نهایی ترجیح میدهند دنیا را نابود کنند اما آن را تحویل کارگر ندهند. اما معضل امروزی در افغانستان و یوگسلاوی و در سناریوی سیاه فرضی در ایران این نیست. در مورد ایران خطر اصلی از ناحیه جریانات حاشیه ای و متفرقه ای است که طبقات اجتماعی اصلی در اقتصاد سیاسی ایران را نمایندگی نمیکند. بنظر من بسترهای اصلی هر سه سنت سیاسی اصلی غیر مذهبی بورژوازی ایران در قرن اخیر منطقا به سناریوی سیاه تعلق ندارند. اما با توجه به تشتت عمیقی که دچارش هستند و بی افقی و بی مایگی رهبرانشان بویژه در این دوره خاص و با بی توجهی شان به رویدادهای مهمی که جلوی چشمشان در جریان است، در یک چنین اوضاعی میتوانند به هر گردابی بیفتند.

رفرمیسم:

ناسیونال رفرمیسم که در دوره ای حزب توده مرکزش بود و طیف فدایی - راه کارگر در دوره انقلاب ۵۷ جناح چپ آن را تشکیل میداد، بویژه با سقوط اردوگاه شوروی به تجزیه و تشتت کشیده شد. برای خود حزب توده هنوز ضد آمریکایی گری معنی زندگی است و آخوند ضد آمریکایی حماسی ترین شخصیت دنیای سیاست است. از اینها بعید نیست، دقیقا با همین ذهنیت، در صورت بروز جنگ داخلی در ایران باز خودشان را کنار جریانات اسلامی پیدا کنند.

سرنوشت جناح چپ سابق این حرکت چندان دلگرم کننده تر نیست. طیف فدایی - راه کارگر منهای انشعابات بسیار

کوچکی بسیار به راست چرخیده اند. یک عده رسماً ناسیونالیست و عظمت طلب شده اند. امثال آقای کشتگر که قبلاً مارکسیسم را تئوری تحول در "کاشت و داشت و برداشت" زیر چتر اردوگاه پنداشته بودند، امروز در نقد این مارکسیسم به اصالت ایران و ایرانیت پی برده و نگران دخالت اجنبی در سرنوشت کشورشان شده اند. یا امثال آقای امیرخسروی با احساس خلاصی از تحمیلات اردوگاه شوروی یکسره به تاریخ اجتماعی قرن بیستم پشت کرده و میخواهند چکامه شان را از انقلاب مشروطیت یک قرن قبل میهن خویش برگیرند، که البته روز خودش محصولات خود را در شکلی که میتواند ببار آورد و دیدیم. آقای نگهدار به سهم خود در بدر دنبال سلطنت طلب مناسب برای اتحاد است. در سوی دیگر، طیف راه کارگر و محافل پیرامونی همچنان منگ "پیروزی دموکراسی" است. در حالی که بورژوازی خود مدتهاست از های و هوی "پیروزی دموکراسی" دست کشیده و محاصره اش را ختم کرده و رفته فکری بحال بدبختی های خودش بکند، اینها هنوز سر از لانه خود درنیاورده اند و همچنان در فضای سال ۸۹ غرق مشاعره در مدح دموکراسی هستند. بهرحال بنظر من این طیفی است که ماهیتاً در سناریوی سفید ذینفع است. از نظر اجتماعی و اقتصادی اینها سنتا نماینده رشد صنعتی و ایجاد کارخانه و تعدیل ثروت بوده اند. جناح سازنده و چپ بورژوازی ایران. اما اینکه آیا واقعا حساسیت اوضاع را درک میکنند و چشمانشان را به نیازهای این دوره باز میکنند یا خیر امر دیگری است. علیرغم اینکه این یا آن گروه کوچک و یا محفل منشعب در این طیف ممکن است حرکات غیر عقلایی ای بکند، در کل فکر میکنم اینها در بدترین حالت حداکثر در حاشیه وقایع قرار میگیرند. اگر عنصر فعالی در جلوگیری از سناریوی سیاه در ایران نباشند، عامل و تشدید کننده آن هم نخواهند بود.

"لیبرال ها":

طیف ناسیونال لیبرال هم مشکلات خودش را دارد. سنتا جبهه ملی بستر رسمی این خط بوده است. کلمه «لیبرال» در توصیف این جریان عمیقاً همراه کننده است. لیبرالیسم بعنوان یک مکتب سیاسی در ایران هرگز بطور جدی نمایندگی نشده و هنوز هم نمیشود. این جماعات هیچ رگه خاصی از لیبرالیسم از خود نشان نداده اند. نه هیچ وقت مدافع پر و پا قرص حقوق فردی و مدنی بورژوازی بوده اند، نه بر جامعه غیر مذهبی پافشاری کرده اند و نه در کل طول تاریخ شان با آخوند و مذهب در افتاده اند. هر وقت هم حس کرده اند جست و خیز سیاسی شان شالوده سیستم را به خطر میاندازد و یا چپ دارد نیرو میگیرد، فوراً زیر شل سلطنت یا عباى مذهب سنگر گرفته اند. آنچه با لیبرالیسم اشتباه شده است، جمهوری خواهی و یا بعضاً مشروطه طلبی اینهاست. در یک کلمه ضدشاهی بودن شان. اینها در واقع جمهوری خواهان مکلا هستند و نه لیبرال. و باز باید تاکید کرد: مکلا و نه لائیک و سکولار. هنوز هم سیاست بدون تبرک شدن توسط آخوند از گلوی اینها پائین نمیرود. آخرین نمونه را آقای بیژن حکمت در کیهان لندن بدست داده است. بعد از منبر طولانی در مورد آنچه به زعم ایشان "عاقل شدن" چپ است، و بعد از اظهار خوشنودی از تاکید خود ما بر خواست یک دولت مدرن و سکولار، بخش آخر مقاله خود را به اظهار شعف از تشکیل مجدد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و آرزوی اینکه آخوندهای خوب حواسشان به آن باشد اختصاص میدهد! این "لیبرال" آن مملکت است که نمیتواند، آنهم بعد از اینهمه جنایت دین در ایران، به مقوله دولت و قدرت سیاسی بدون آخوند و بدون اسلام فکر کند. معلوم نیست ایشان که چهره صاحبخانه مدرنیسم و سکولاریسم را بخود میگیرد خودش انشاءالله کی قرار است مدرن و سکولار بشود.

همانطور که گفتم اینها اکثراً ناسیونالیستهای جمهوری خواه هستند تا لیبرال. عبارت جمهوری خواه ملی که عنوان یکی از

این گروه هاست توصیف بسیار مناسبی است. ادبیات این جریانات مشحون از شعار ها و بیان های ناسیونالیستی و قوم پرستانه است. تقدس آب و خاک، عظمت طلبی ایرانی، تبلیغ گوهر والای ایران و ایرانیت در سخنان اینها موج میزند. مضحک است که اینها در چهارچوب سیاست ایران لیبرال و پلورالیست نامیده میشوند، حال آنکه کسی که مشابه این اعتقادات را در آلمان و فرانسه و انگلستان داشته باشد و قربان صدقه آب و خاک خودش برود و از برتری گوهر قوم خویش سخن بگوید و اجنبی اجنبی بکند، فاشیست و راسیست و اسکین هد نام میگیرد. خوشبختانه کسی هنوز به صرافت ترجمه کردن افکار گهربار لیبرالیسم ایرانی به فرانسه و آلمانی نیفتاده است وگرنه حتی خانه پیدا کردن برای فعالین اینها در اروپا مشکل میشد. (جمهوری خواهان ملی خود عقل بخرج داده اند و در ترجمه انگلیسی اسمشان کلمه ملی را انداخته اند). بهرحال این لیبرالهای عزیز ایرانی مجموعاً نیروی قابل محاسبه و مطرحی نیستند، شخصیت های برجسته و یا تشکلهای منسجم و فعالی ندارند. ممکن است رگه دیگری از پارلمانتاریسم یا لیبرالیسم، که بیشتر با این عنوان خوانایی داشته باشد، از داخل خود کشور از محافل روشنفکران ناراضی سربلند کند. در وضع امروز فعلاً این جناح وزنه زیادی ندارد. بخصوص اینکه درک این نکته برای عموم مردم سخت نیست که دموکراسی پارلمانی در ایران، بویژه با این دمکراتهای نیم بند و بدلی، بیش از آنکه به انگلستان و فرانسه شبیه بشود، نظیر فیلپین و تایلند از آب درمیآید. تا آنجا که به مساله سناریوی سیاه و سفید مربوط میشود بنظر من اینها هم مانند دسته قبلی در تحلیل نهایی در حفظ شالوده مدنی جامعه ذینفعند، اما متشتت تر و بخصوص بی رهبر تر از آنند که تاثیر زیادی له یا علیه این روند داشته باشند.

سلطنت طلبان

جریانی که بطور واقعی وزنه خواهد بود و باید چه امروز و چه در آینده دقیقاً مراقب حرکاتش بود، جریان به اصطلاح سلطنت طلب است. منظور من از سلطنت طلبان نه لزوماً طرفداران رضا پهلوی و یا مدافعان اعلام فوری سلطنت، بلکه جناح مدافعان و طرفداران رژیم سابق است. مشخصه اینها نه اصرارشان بر اعلام فوری سلطنت در کشور و یا سر کار گذاشتن رضا پهلوی، بلکه دفاعشان از رژیم سابق و فاصله گرفتنشان از ژستهای لیبرالی و پارلمانی و حمایت آشکارشان از یک دولت قدرتمند و چه بسا نظامی است. این یک طیف وسیع است که محافل و جریانات متعددی را در بر میگیرد. ظاهراً این جریان پراکنده و بی تشکیلات است، اما در عمل بنظر من از همه نیروهای اپوزیسیون بورژوازی به قدرت سیاسی نزدیک تر است. چند عامل به نفع این جریان کار میکند. اولاً، متأسفانه تجربه مشقت بار و تلخ زندگی در جمهوری اسلامی و غیاب یک آلترناتیو سیاسی پیشرو و شناخته شده، اعاده اوضاع سابق را برای بخش وسیعی از مردم به یک آرزو تبدیل کرده. در ذهن خیلی ها جوانب منفی و حقارت آمیز زندگی در رژیم سابق رنگ باخته. خیلی ها آن وضعیت را با رونق اقتصادی، مدرنیسم و بویژه رواج فرهنگ غربی تداعی میکنند که شاخصهای اصلی توده وسیع مردم در تعریف یک زندگی بهتر است. و البته این فراموش میشود که جمهوری اسلامی محصول خود رژیم سلطنت بود. در واقع تنگناهای اقتصادی و افت روند رشد در سالهای آخر رژیم سابق، سطحی بودن روند مدرنیزاسیون، عقب ماندگی فرهنگی خود آن رژیم و ائتلاف و اتکاء متقابل آن با مذهب، و مهمتر از همه سرکوب جنبش مارکسیستی و کارگری که عنصر اصلی مبارزه با ارتجاع فرهنگی و اخلاقی در جامعه امروزی است، اصلی ترین عواملی بودند که سر کار آمدن رژیم اسلامی را ممکن کردند. با این وصف هرچه بر وخامت اوضاع اقتصادی رژیم اسلامی افزوده میشود و هرچه ارتجاع فرهنگی و اخلاقی دست بالای بیشتری پیدا میکند، بطور خودبخودی تمایل به اعاده اوضاع سابق شدید تر و لذا پایه

نفوذ طیف سلطنت طلب گسترده تر میشود. در هرحال اینها در مقابل رژیم اسلامی یک مدل قابل تجسم برای جامعه ایران را، مستقل از اینکه چقدر پیاده کردنش امروز ممکن هست یا نیست، جلوی مردم میگذارند و این نقطه قدرتی است که سایر طیف های اپوزیسیون بورژوازی از آن محرومند. ثانیاً، علیرغم بیشکلی سیاسی امروزی اش، این طیف یک سوخت و ساز سیاسی گسترده داخلی دارد که نه فقط سیاستمداران و فعالین سیاسی و نظامی ها و متفکرین و ادبای این طیف بلکه بخش قابل ملاحظه ای از خود طبقه شان، یعنی صاحبان سرمایه و مدیران و تکنوکرات ها را در بر میگیرد. علیرغم فقدان رهبران سراسری مورد توافق همه جناح های سلطنت طلب در این مقطع خاص، عروج چنین کسانی در جریان حدت گرفتن بحران سیاسی کاملاً قابل تصور است و از این نظر آدم کم ندارند. و بالاخره یک رکن مهم موجودیت سیاسی این طیف حمایت فعال غرب از آنست. نه فقط حمایت مادی و پولی بلکه حمایت سیاسی و نظامی و دیپلماتیک آمریکا و غرب علیرغم جست و خیزهای امثال مجاهدین یا طیف جمهوری خواه در تحلیل نهایی به این جریان تعلق خواهد گرفت. بخصوص سر کار گذاشتن دولت این جریان در بخشی از ایران بویژه خوزستان و استانهای جنوبی به کمک نیروهای نظامی غرب و یا سازمان ملل، برسمیت شناسی دولت اینها در صحنه بین المللی و تلاش سیاسی و نظامی برای یک کاسه کردن قدرت این جریان در کل کشور یک احتمال واقعی در شرایط اضمحلال جمهوری اسلامی است. پیش بینی عملکرد سلطنت طلبان در متن یک سناریوی سیاه کار پیچیده تری است. از یکسو روشن است که اینها بر خلاف فرقه های اسلامی و دستجات اوباش نظامی به ثبات و برقرار ماندن فعل و انفعالات متعارف اجتماعی علاقمندند. یکی از ترسهای اصلی اینها "تجزیه کشور" است. بدرجه ای نماینده سیاسی سرمایه های بزرگ ایرانی و غربی هستند که به ایران اساساً بعنوان یک حوزه تولید و سود مینگرند، منطقاً در پی جلوگیری از بهم ریختن اوضاع خواهند بود. اما از سوی دیگر اینها یک پای ثابت هر جنگ داخلی هستند و برای تثبیت کامل قدرت خودشان از هیچ جنگ افروزی و سرکوب و جنایتی فروگذار نخواهند کرد. تصور کردن گذاشتن عملی اینها برای مثال به یک حکومت چپ که از طریق یک مکانیسم سیاسی و با تصمیم مردم سر کار آمده باشد دشوار است. در این حالت اخیر، یعنی در توطئه و کودتا و جنگ راه انداختن علیه حاکمیت چپ، راستش فکر میکنم اینها بخش اصلی طیف جمهوری خواه را هم با خود خواهند داشت. یک وجه دیگر موجودیت اینها عظمت طلبی ایرانی و ستمگری ملی شان است. این جریان و بویژه جناحهای دیوانه آریایی پرست و فاشیست شان در صورت قدرت گیری بطور قطع کشور را به سمت یک کشمش قومی تصنعی و یک جنگ وسیع قومی سوق خواهند داد. در آنسوی دعوای قومی هم، حتی اگر امروز خبر زیادی نباشد، در روز خودش به اندازه کافی آدم عوامفریب پیدا میشود که بعنوان پرچمدار این یا آن خلق واقعی و مجازی مردم را به مهلکه جنگ اقوام بکشاند.

احزاب خودمختاری طلب کردستان

بنظر من نیروهای خودمختاری طلب اصلی کردستان، حزب دموکرات و کومه له جدید فی نفسه پرسوناژهای یک سناریوی سیاه نیستند و در حل سیاسی و مسالمت آمیز مساله کرد کاملاً ذینفع هستند. حزب دموکرات، بعنوان جریان اصلی در جنبش ملی کردستان، ناسیونالیست افراطی و قوم پرست غلیظی نیست و یک سنت قوی مبارزه سیاسی دارد. در مورد کومه له جدید مساله مبهم است چرا که هنوز مشخصات سیاسی و فکری و ابعاد و وزنه پراتیکی این جریان بدرستی تعریف شده و قابل پیش بینی نیست. بهرحال شک نیست که اگر یک عده شوینیست سرکوبگر با هر تابلویی در تهران سرکار باشند و راه حل سیاسی را غیر ممکن کنند جنگ ادامه پیدا میکند و مساله کرد لاینحل میماند. اما تصور

میکنم هر دولت مرکزی که اصل رفتارند و مراجعه به رای آزاد خود مردم کردستان را بپذیرد میتواند مساله را حل کند. این احتمال البته هست که بین خود این نیروها درگیری پیش بیاید، شاخه های حزب دموکرات برای حل و فصل مساله وحدت با هم جنگ کنند و یا جریانات خودمختاری طلب بخواهند با چپ و جنبش کمونیستی و کارگری اصطکاک ایجاد کنند. اما اینها کوتاه مدت و گذرا و در مسیر عمومی اوضاع سیاسی ایران فرعی تر خواهند بود. اگر میان خود جریانات قومی مختلف کار به کشمکش خشونت آمیز بکشد، هنوز بنظر من نیروهای کرد شاخه های متمدن تر و از نظر سیاسی بسیار پخته تری را در این اوضاع را تشکیل میدهند و جلب آنها به یک راه سیاسی مقدور تر است. اگر مساله بخواهد رنگ قومی بخودش بگیرد بنظر من خطر اصلی، در درجه اول یک دولت شوینست و بعد از آن رهبران خود گمارده قومی و نان به نرخ روز خورهای عوامفریبی هستند که در چنان شرایطی از همه جا سبز میشوند و مردم را به جان هم میاندازند.

قومی گری و کشمکش ملی و معضل "تمامیت ارضی"

برخلاف بعضی تفسیر ها، بنظر من شروع سناریوی سیاه در ایران و یا محتوای اصلی آن قومی گری و کشمکش ملی نیست. اگر این بحران شروع بشود و کش بیاید آنوقت به میدان آمدن جریانات قومی و ملی و تبدیل شدن آنها به جزئی از این تصویر کاملاً محتمل است. اما شروع مساله و یا اصل مساله این نیست. طرفین اصلی این کشمکشها نیروهای ملی و قومی نخواهند بود. این تصویر که ایران یک ائتلاف شکننده از اقوام و ملل است که گویا منتظرند دولت مرکزی ضعیف بشود تا هرکدام ساز خود را بزنند و "دولت خود" را بخواهند تصویری واقعی نیست. اما در صورت بهم ریختن شیرازه مدنی جامعه و معلق شدن زندگی اقتصادی متعارف، آنگاه این که عده ای از سر استیصال راه نجات خود را در هویت ملی و ناسیونالیسم و سوا کردن خرجشان جستجو کنند غیر ممکن نخواهد بود. قالب ملی و قومی در درجه اول میتواند بعنوان عکس العملی به جریانات شوینستی و فاشیستی برجسته بشود. عظمت طلب ها و آریایی پرست های متعصب، کسانی که تقدس "تمامیت ارضی" ورد زبانشان است، میتوانند این مساله را به مردم تحمیل کنند. اگر بنا باشد با هر تکانی که رنگی از قومیت و ملیت بخود بگیرد یکی در تهران هیاهو راه بیاندازد و ژست بگیرد که "چکمه هایم را از پایم در نمیآورم" و اسم هر حرکتی را "غائله" بگذارد و بخواهد قشون کشی بکند، آنوقت آنطرف هم، بخصوص در این دوره و زمانه رشادت بورژواهای کوچک، آدم مشابه برای تضمین تبدیل شدن کشور به صحنه جنگ اقوام و قبائل کم نیست. منزوی کردن ملی گرایی و قومی گری در چنان شرایطی فقط از عهده جریانانی ساخته است که آزادیهای سیاسی و حقوق مدنی مردم را به جامع ترین شکل به رسمیت میشناسد، و لذا میتواند مطالبات و کش و قوسهای ملی را به یک مجرای سیاسی کانالیزه کند. نه کسانی که خود نماینده قوم پرستی و شوینسیسم بخشهای دیگر جامعه اند. خلاصه کلام، کشمکشهای احتمالی بعدی در ایران میتواند در ادامه خود رنگ قومی هم بگیرد. اما این بستگی دارد به اینکه چقدر نیروهایی مثل ما اجازه بدهند که جریانات فاشیست، عظمت طلب، آریایی پرست و غیره در این پروسه میداندار بشوند. تبلیغات وسیع و فعالیت دائمی ما علیه ناسیونالیسم و عظمت طلبی ایرانی و قوم پرستی و ملی گرایی تا همینجا با محدود کردن دامنه شلنگ تخته های این جریانات و با ایجاد حساسیت در میان چپ نسبت به ناسیونالیسم کمک زیادی به آینده کشور و سد کردن دورنمایی از نوع یوگسلاوی کرده است. این فعالیت باید همچنان با جدیت ادامه پیدا کند.

این را باید اینجا تاکید کنم که بحث اجتناب از سناریوی سیاه بحث دفاع از "تمامیت ارضی ایران" نیست. "تمامیت ارضی" مساله ما و فرمولاسیون ما نیست. همانطور که ما اصراری بر محدود ماندن ایران به این جغرافیای خاص هم نداریم. ایران ممکن است کشوری کوچکتر یا بزرگتر از این بشود. مهم اینست که اولاً، هر تغییر و تحولی در این پارامترهای جغرافیایی و سیاسی باید با اعمال اراده آزاد خود مردم باشد و ثانیاً، مساله ما اینست که این نسل از مردم در جغرافیایی که نام ایران بر خود دارد در چه اوضاع اجتماعی ای زندگی میکنند. واضح است که اگر کسی بخواهد با تحریک قومی یا دینی و بزور اسلحه و غیره مردم را در یک بخش این جغرافیا زیر حاکمیت یک رژیم ارتجاعی ببرد، ممکن است موجب جنگ بشود. کمونیستها و کارگران چه در محل و چه در مقیاس سراسری ممکن است با چنین تلاشی به مقابله نظامی بلند شوند. اما این نبرد بر سر تمامیت ارضی نیست، بر سر کیفیت و شرایط زندگی آن مردم است.

سناریوی سفید: اعمال قدرت کارگری، یا "آشتی ملی"

بحث سناریوی سفید و سیاه بحث مسالمت جویی در برابر خشونت طلبی، یا میانه روی در مقابل افراطی گری نیست. اجازه بدهید نمونه ای از تفسیرهای اینچینی را ذکر کنم. آقای محمد ارسى از "مشروطه طلبان راستین" پس از مطالعه مقاله رویاهای ممنوع مجاهد مقاله ای در این مورد در کیهان لندن نوشته است. ایشان با الهام از نوشته ما گروههای سیاسی را بر دو دسته تقسیم میکند. میگوید "بقول یکی از فعالان سیاسی" (که اسم بردن از او ظاهراً خلاف روح مشروطه است) "یک دسته سناریوی سیاه برای ایران مینویسند و یک دسته سناریوی سپید". (دقت کنید، "سپید"، با تشدید آریایی روی پ و نه سفید!). در دسته بندی ایشان طرفداران "آشتی ملی"، "حفظ تمامیت ارضی"، "پلورالیسم فرهنگی" و مدافعان مسالمت عناصر سناریوی "سپید" اند! که ایشان به اینصورت لیستشان میکند: کلیه کانونهای اهل قلم (!)، محافل دفاع از حقوق بشر، سازمانهای مشروطه خواهی واقعی، جمهوری خواهان ملی ایران، دسته های پیرو راه مصدق، فدائیان اکثریت، حزب دموکراتیک ملت ایران، جناحی از حزب دموکرات کردستان ایران که پشتیبان تمامیت ارضی کشور است... شهريار ایران رضا پهلوی به سبب تلاشی که برای آشتی ملی به عمل میآورد میتواند جایگاهی برجسته در این طیف به خود اختصاص دهد. شخصیت های مذهبی خاصه آن دسته از متفکران اسلامی که در جهت جدایی دین از دولت میکوشند نویسندگان سناریوی سپیدند". نویسندگان سناریوی سیاه در مقابل "مبلغان و مجریان تزه های خشونت آمیز"، هستند، آنها که "آشتی ملی" را تحقیر میکنند و "شخصیت ها را به بهانه اشتباهات گذشته شان نفی میکنند". و البته یکی از اینها زعم آقای ارسى "چپ افراطی و ستیزه جو" است.

آقای ارسى میتواند هرطور میخواهد فکر کند. اما واقعیت امر اینست که آن نیروهایی در یک سناریوی سفید ذینفعند، که مستقل از اینکه چقدر رادیکال یا معتدل، مدافع انقلاب یا طرفدار گذار تدریجی باشند، بقاء چهارچوب مدنی جامعه را بعنوان صفحه ای که مبارزه سیاسی در متن آن صورت میگیرد به نفع خود میدانند. مصداق زنده آنچه که آقای ارسى چپ افراطی و ستیزه جو مینامد احتمالاً خود مائیم که تخفیفی در اهداف سوسیالیستی مان قائل نشده ایم و گمان هم نمیکنیم بورژوازی با زبان خوش و پا در میانی آقای ارسى کنترلش را بر هستی و زندگی بشریت رها کند و به برابری و آزادی مردم رضایت بدهد. اما اگر یک جریان در کل ایران وجود داشته باشد که واقعا خواهان جلوگیری از تجربه یوگسلاوی و افغانستان است همین جریان کمونیسم کارگری است. زیرا ما زیانهای انسانی، اجتماعی و سیاسی و فرهنگی

چنین اوضاعی را به روشنی میبینیم. یک دار و دسته مسلح درست کردن و چند شهر و شهرک را گرفتن و با این و آن وارد کش و قوس سیاسی و نظامی شدن در اوضاع آتی ایران کار ابداء دشواری نیست. اما کمونیسم کارگری بعنوان جنبش طبقه کارگر برای دگرگونی جامعه، این را یک عقبگرد اساسی در کل مبانی مبارزه طبقاتی میدانند. به نفع ماست، و در واقع برای ما حیاتی است، که جامعه و سوخت و ساز اقتصادی و اجتماعی برقرار باشد. که مردم کارگر و زحمتکش مستاصل و آواره و تحقیر شده نباشند و بتوانند به مبارزه و حزب و انقلاب و یک دنیای براستی بهتر فکر کنند. برای ما مهم و بلکه حیاتی است افق و انتظار انسانها از زندگی و آینده شان زیر فشار کشت و کشتار و توپ و خمپاره و گرسنگی و دربدری سقوط نکرده باشد. تهدید به گسیختن شیرازه جامعه در واقع همواره تهدیدی علیه چپ و کمونیسم بوده است. این بخشهایی از خود بورژوازی هستند که حاضرند جامعه را به نابودی بکشند اما شاهد قدرت گیری کارگر و کمونیسم نباشند. در مقابل اینها فقط با قدرت میتوان ایستاد. نمیدانم اگر فردا یک چنین وضعی در ایران آغاز شود "کانوهای اهل قلم" چه خواهند کرد و چه کاری از دستشان برمیآید، اما روشن است که طبقه کارگر و کمونیسم کارگری چه باید بکند. باید با نهایت قدرت به این خاتمه بدهد. باید اوباش سیاسی و نظامی را از میدان جارو کند. باید مدنیت را احیا کند و بنظر من درست در همین پروسه، که بورژوازی و جریانات مختلفش ماهیت خود را به مردم می شناسانند، باید نیروی سوسیالیسم را بسیج کرد و دوران وحشت و توحش را با برقراری حکومت کارگری خاتمه داد. تلاش ما برای معاف کردن مردم ایران از این کابوس یک تلاش سیاسی و نظامی است. اگر این خطر منتفی شود چه بهتر، اگر نشود باید به سریعترین شکل به آن خاتمه داد. باید با اعمال قدرت به آن خاتمه داد.

کمونیسم کارگری جریانی متعلق به سناریوی سفید است، اولاً، به این دلیل در طی شدن چنین مسیری بشدت ذینفع است. و ثانیاً بنا به جایگاه طبقاتی و اجتماعی اش میتواند با نیروی طبقه کارگر و با به میدان کشیدن توده وسیع مردم حول پرچم یک آلترناتیو روشن اجتماعی، با قاطعیت به این بساط خاتمه بدهد. اگر کار به جنگ داخلی و از هم گسیختن مدنی بکشد، حزب کمونیست کارگری موظف است بعنوان یک جریان قدرتمند با امکان عمل وسیع نظامی در صحنه ظاهر بشود. مردم باید این را بدانند. اما این تنها حرف ما نیست. ما این را هم میگوئیم که جریان ما به صرف نظامی شدن اوضاع اصول خود را فراموش نمیکند. مطمئن باشید ارتش این حزب نه فقط مردم غیر نظامی را به مخاطره نمیاندازد بلکه مورد حمایت خود قرار میدهد. مطمئن باشید این حزب مناطق مسکونی و محیط کار و زندگی مردم غیر نظامی را حتی اگر طرفداران سرسخت نیروهای مقابل باشند، نمیکوید. مطمئن باشید معاش مردم را گرو نمیگیرد. مطمئن باشید راههای ارتباطی مردم و امکان دسترسی آنها به نیازمندی هایشان را سد نمیکند. مطمئن باشید این حزب با اسرای جنگی مطابق انسانی ترین موازین رفتار میکند، ما مجازات اعدام نداریم و در شرایط جنگی هم نخواهیم داشت. مطمئن باشید در کلیه مناطقی که توسط ارتش کارگری محفوظ نگاهداشته شده است نه فقط مدنیت سازمان مییابد، بلکه تمام حقوقی که در برنامه حزب اعلام شده است برای مردم تضمین خواهد شد. در چنان مهلکه ای کمونیسم کارگری جریانی خواهد بود که برای مردم امنیت و رفاه و امید همراه میآورد.

توافق نیروهای سیاسی بر سر تلاش برای اجتناب از سناریوی سیاه توافقی بر سر "آشتی ملی" و یا گونه دیگر را برگرداندن نیست. توافقی بر سر حفظ سطحی از فرهنگ سیاسی و تعهد به اصول معینی حتی در صورت حدت یافتن اوضاع است. سوال اینست که هر نیرو تا چه حد میتواند و میخواهد برای اجتناب از این سناریو و یا در جهت ختم سریع آن حرکت کند. واضح است که باید در این میان نرمشهایی هم به خرج داد، اما بحث سناریوی سیاه و سفید بحث

چه میتوان کرد:

معنی عملی این بحث برای ما چیست؟ مهم ترین جنبه عملی این بحث ما نفس اعلام این واقعیت است که ما این احتمال را میبینیم و خود را برای مقابله با آن آماده میکنیم. اعلام اینکه ما به سهم خود جلوی این سناریو را خواهیم گرفت. اعلام اینکه ما عناصر دخیل در این سناریوی سیاه را مذهب و جهالت مذهبی و جریانات اسلامی، تعصبات ملی و جریانات قوم پرست و عظمت طلب میدانیم. اعلام اینکه ما جلوی این جریانات را خواهیم گرفت و مردم را علیه آن بسیج خواهیم کرد. آماده شدن بعنوان یک حزب و آماده کردن کارگر بعنوان یک طبقه برای ایفای نقش در چنین شرایطی اصلی ترین و مهم ترین وظیفه ای است که این تحلیل روی دوش ما میگذارد.

نکته دوم، بردن این آگاهی به میان مردم و هوشیار کردن آنها نسبت به چنین مسیری است. نفرت از جمهوری اسلامی وسیع است و شمارش معکوس برای واژگونی آن آغاز شده است. ما باید در متن این حرکت مردم را نسبت جریانات ارتجاعی هوشیار کنیم. باید برای مردم این را توضیح بدهیم که چگونه تنها جریاناتی که از یک رژیم سکولار غیر مذهبی، غیر ملی و غیر قومی و از آزادی های سیاسی وسیع دفاع میکنند، و بیش از هرکس حزب کمونیست کارگری، تضمینی علیه آن سناریوی سیاهی هستند که نمونه اش را میتوانند در یوگسلاوی و افغانستان به چشم ببینند.

این هر دو جنبه وظیفه مستقیم خود ماست. هم آمادگی حزب و بخش پیشرو طبقه کارگر برای دخالت مستقیم و موثر و هم هشیار کردن کل جامعه و توده وسیع مردم نسبت به این مخاطرات و ظرفیتهای مخرب جریانات ارتجاعی مذهبی و ملی و قومی و فرقه ای، کار مستقیم خود ماست. اعم از اینکه بقیه بخشهای اپوزیسیون اهمیت موضوع را درک کنند یا نه. مستقل از اینکه اپوزیسیون چه میکند، حزب کمونیست کارگری باید راسا تعهد خود را به جلوگیری از سناریوی سیاه در جریان سرنگونی رژیم ارتجاع اسلامی اعلام کند. و نه فقط این، بلکه حزب همچنین باید اعلام کند که در صورت وقوع چنین شرایطی و شروع یک از هم پاشیدگی مدنی و کشمکش تعمیم یافته نظامی، بعنوان یک نیروی سیاسی و در صورت لزوم نظامی برای ختم هرچه سریعتر این وضعیت اقدام خواهد کرد. ما مردم را علیه این وضعیت بسیج خواهیم کرد. ما باید راسا اعلام کنیم که چه اصول انسانی و آزادمنشانه و آزادیخواهانه ای را حتی در صحنه نبرد نظامی رعایت خواهیم کرد. باید روشن باشد که حتی اگر کار به آنجا بکشد، حزب کمونیست کارگری در آن مهلکه نماینده انسانیت و مدنیت خواهد بود.

تا آنجا که به سایر نیروهای اپوزیسیون برمیگردد بنظر من میشود و باید کاری کرد که بخش هرچه وسیعتری از این جریانات اولاً علناً وجود این مخاطره را به رسمیت بشناسند و ثانیاً رسماً به حداقلی از اصول سیاسی و عملی در راستای اجتناب از سناریوی سیاه و یا ختم آن متعهد شوند. صد البته من این توهم را ندارم که چنین تعهدی روی کاغذ بخودی خود حرکت این جریانات را در صحنه سیاسی مشروط میکند و یا تضمینی در برابر خارج زدن آنها خواهد بود. احتمال اینکه چنین تعهداتی از طرف برخی نیروها نقض بشود ابداً کم نیست. اما این تعهدات اولاً، ابزاری در خدمت ایجاد هوشیاری در میان مردم و بالابردن توقع آنها از نیروهای اپوزیسیون خواهد بود و ثانیاً، بهرحال اصول و یا قید و

شرطی است که هر جریان در یک مقطع پذیرفته است و نقض آنها هر نیرویی را در صحنه سیاسی و در جدال تبلیغاتی دچار مشکل میکند. این بهر حال نوعی ترمز روی بعضی جریانات خواهد بود. این تعهدات ضمانت اجرایی حقوقی و قضایی نخواهند داشت، اما ابزاری سیاسی به نیروهای متعهد میدهد که جریاناتی را که بخواهند از این اصول دور شوند در انتظار مردم منزوی کنند و زیانشان را به حداقل برسانند. این طرحی است که دفتر سیاسی بنظر من میتواند و باید در جزئیات دنبال کند.

آیا تعهد به چنین اصول مشترکی به معنای اتحاد عمل یا ائتلاف یا جبهه ای از جریانات مختلف خواهد بود؟ خیر. اتحاد عمل البته موضوعی است که مورد به مورد باید بررسی بشود و غیر ممکن نیست که جریاناتی که فاصله سیاسی زیادی هم با هم دارند بر سر موضوعات مشخص بخواهند کار مشترکی بکنند. اما جبهه و ائتلاف برای ما در چهارچوب سیاسی امروز اصلا موضوعیت ندارد. اتفاقا شرایط امروز و انتخابهای سیاسی مهمی که جلوی مردم قرار میگیرد ایجاب میکند که ائتلاف فاحشی که میان افقهای سیاسی و اجتماعی نیروهای مختلف وجود دارد برجسته و تاکید بشود. این به اوضاع سیاسی در ایران شفافیت میدهد و از اشاعه توهم جلوگیری میکند. بهر حال بحث تعهد به اصول مشترک برای اجتناب از سناریوی سیاه ربطی به ائتلاف و جبهه ندارد. این حتی حاکی از توافق دوجانبه و یا چند جانبه میان تعهد کنندگان و یا امضاء کنندگان چنین بیانیه ای نیست. همانطور که متعهد شدن جریانات مختلف در سطح جهان به بیانیه حقوق بشر نشان ائتلاف و یا حتی تماس آنها با هم نیست. نیروهای مختلف اپوزیسیون ایران هم میتوانند به بیانیه ای متعهد شوند که حاکی از رابطه قائم بذات هریک از آنها با اصول مندرج در آن است. این بیانیه مشترک هیچ دو نیرویی نیست، و اصولا میتواند اسم مستقلی داشته باشد و برای مثال با شهری که در آن صادر میشود شناخته شود، مثل بیانیه پاریس، بیانیه لندن، یا هرچه. مهم اینست که در آن وقوف نیروهای اپوزیسیون به امکان یک سناریوی سیاه در ایران در جریان سرنگونی رژیم اسلامی نشان داده شود و اصولی که برای اجتناب از آن لازم میدانند تاکید شود. این یک گام مهم برای منزوی کردن و به حاشیه راندن عناصر یک سناریوی سیاه در تحولات بعدی ایران است.

اما در تحلیل نهایی تنها تضمینی که برای اجتناب از سناریوی سیاه وجود دارد، تنها چیزی که ما اینجا میتوانیم صد در صد بعنوان ابزار این کار به آن تکیه کنیم، پراتیک حزب کمونیست کارگری است. این مائیم که باید مانع شویم که مبارزه مردم برای سرنگونی رژیم منحوس اسلامی توسط نیروهای ارتجاعی ای که نمونه هایش را اسم بردم به این مسیر کانالیزه بشود.

روش و نسخه ما برای یک سناریوی سفید، سازماندهی انقلاب علیه جمهوری اسلامی به رهبری طبقه کارگر در ایران است. حکومت کارگری جامع ترین و کامل ترین نمونه آن رژیم سیاسی مدرن و سکولار و آزادی است که از آن سخن میگوئیم. حکومتی که با تضمین آزادی و برابری همه و با گشودن صحنه برای دخالت وسیع و مستقیم مردم در سرنوشت خویش، کلیه جریانات ارتجاعی را منزوی و خنثی خواهد کرد. فراخوان اول ما به مردم کارگر و زحمتکش و هرکس که آزادی و برابری کلمات مقدسی را برایش تشکیل میدهند پیوستن به حزب و مبارزه مشترک همراه حزب علیه رژیم اسلامی و همه دورنماهای تاریکی است که ارتجاع بورژوازی جلوی میلیونها انسان در ایران قرار داده است.

êzd êzd }f\Â• @¥Ž \ë¼²>

در پاسخ به اطلاعاتی‌های اخیر کومه‌له

به دنبال اطلاعاتی‌های دیپلماتیک کومه‌له در اعتراض به یکی از مندرجات بو پیشه وه، نشریه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری عراق، اخیراً کمیته خارج کشور این جریان نیز به این بهانه بنا به عادت موسمی طی اعلامیه‌ای به فحاشی علیه حزب کمونیست کارگری ایران دست زده است. مشکل حضرات ظاهراً این است که ادعای تلویحی بو پیشه وه مبنی بر دادن بعضی هدایای تسلیحاتی از طرف کومه‌له به اتحادیه میهنی کردستان (که مورد تکذیب کومه‌له قرار گرفته است)، بنا به تحریک "رهبران حزب کمونیست کارگری ایران" و به منظور خراب کردن مناسبات آنها با "دولتها و قدرتها حاکم" در منطقه (یعنی رژیم عراق و قیاده موقت) صورت گرفته است.

در پاسخ به ذکر چند نکته اکتفا میکنیم.

۱- از نظر ما هیچ چیز مشروع‌تر از بیزاری مردم و کارگران و کمونیستها در کردستان عراق از روابط گرم و سمپاتی علنی کومه‌له با "دولت" کرد و اتحادیه میهنی نیست. بخش وسیعی از مردم و در راس آنها کل جناح چپ جامعه، این دولت و این احزاب را عامل وضعیت سیاسی و اقتصادی مشقت‌بار خویش و جنگ و تروریسم و بی‌افقی‌ای میدانند که کردستان عراق را در کام خود فرو برده است و محق‌اند بیزاری خود را از این جماعات و صد البته از حامیان ریز و درشت آنها در منطقه ابراز کنند. اگر در این میان چهار سطر از مقاله یک کمونیست عراقی دامن کومه‌له را گرفته باشد جای تعجب نیست. قدر مسلم اینست که مناسبات کومه‌له با اتحادیه میهنی و "دولت" ناسیونالیسم کرد عیان‌تر و رسمی‌تر و اعلام شده‌تر از این بوده است که لازم باشد "دولت‌ها و قدرتها حاکم" برای خبر شدن از آن مقاله سعید احمد در بو پیشه وه را مطالعه کنند.

۲- جالب است که در متن همه این جنایات و فسق و فجوری که در سالهای اخیر از طرف دولت عراق و دولت ناسیونالیسم کرد و احزاب ناسیونالیست در منطقه صورت گرفته است، کومه‌له تشخیص داده است که باید اولین اطلاعاتی اعتراضی پرخاشگرانه اش را علیه حزب کمونیست کارگری عراق بنویسد. نه ترور کمونیستها و فعالین کارگری، نه ترور هر روزه زنان، نه تحمیل جنگ قبیلہ ای به زندگی مردم، نه در بلاتکلیفی نگاهداشتن کل جامعه و سلب امکانات سازمانیابی و دفاع از خود مردم در قبال هجوم بعدی رژیم سفاک عراق، و نه حتی بستن رادیوی حزب دموکرات و فشار به خود همین کومه‌له، ظاهراً صدور اطلاعاتی و حتی تذکر و گله گذاری مودبانه‌ای را ایجاب نمیکرده است. و این سکوت و کرنش همواره بر مبنای مصلحت‌های دیپلماتیک و محظورات یک سازمان "میهمان" و اهمیت حفظ امکانات توجیه شده است. اما به مجرد اینکه کمونیست عراقی دهانش را باز میکند تا به مناسبات اینها با دشمنان مردم اعتراض کند، جای میهمان و صاحبخانه عوض میشود و "دیپلوماسی" سکوت و تملق جای خود را به پرخاشگری‌های غیر سیاسی

و برجسب زنی و رجزخوانی میدهد. این تناقضی است که رهبران ایندوره کومه‌له باید برای اعضای خودشان و همسایه‌های مقررشان در کردستان عراق توجیه کنند.

۳- این واقعیت که کومه‌له امروزی در چنبره روابطش با "دولتها و قدرتهای حاکم" در منطقه، که اسم رمز تعدادی از فاشیستی‌ترین، مرتجع‌ترین و ناسیونالیست‌ترین رژیمها و احزاب مسلح است، گرفتار است و با کابوس رنجیدن اینها شب و روز میگذراند، حاصل انتخاب آزادانه خود رهبران امروزی این سازمان است. اینها هم میتوانند و هنوز هم میتوانند عطای این "قدرتها" را به لقایشان ببخشند و کنار طبقه کارگر و کمونیست‌ها در کردستان و کل عراق قرار بگیرند. اما اگر این انتخاب را نمیکند و دوستان حال و آینده‌شان را میان این جماعات مرتجع جستجو میکنند، دیگر باید مشکلات ناشی از این وضع را هم خودشان حل و فصل کنند. قرار نیست حزب کمونیست کارگری ایران و عراق و مردم جان به لب رسیده کردستان اختلافشان را با این "دولتها و قدرتها" کنار بگذارند و ساکت شوند در عوض همگی یاری کنند و زیر بغل کومه‌له را بگیرند تا بلکه تعادل شکننده‌اش را بر نوک تیز فرصت‌طلبی و مصلحت‌طلبی خرد سازمانی برقرار نگهدارد. این انتظار بیجاست، و با هر جمله این و آن برآشفته شدن و شیون کردن و فحش دادن که گویا کسی دارد عمداً میانه آنها را با "دولتها و قدرتهای منطقه" شکرآب میکند، فوق‌العاده سبک و غیر سیاسی است.

۴- ما فقط یک متحد در میان احزاب سیاسی عراق داریم و آن حزب کمونیست کارگری عراق است. با هیچ دولت و جماعت بورژوایی در منطقه رابطه نداریم و متعهد به رعایت هیچ پروتکل و دادن هیچ باجی به هیچ دولت و نیرویی هم نیستیم. کومه‌له، اما برعکس، مدام نگران مناسباتش با دولتها و احزاب مسلح بورژوایی در منطقه است، آینده‌اش را به داشتن مناسبات حسنه با اینها گره زده و در عوض آماج حمله‌اش را حزب کمونیست کارگری عراق قرار داده است. آیا همین واقعیت صاف و ساده تکلیف ادعاها و دشنامهای کمیته خارج کشور حضرات را روشن نمیکند؟ براستی چه کسی دارد خطاب به دولتها و قدرتها مینویسد، ما و بوپیشه وه یا کومه‌له و کمیته خارج کشورش؟

واقعیت اینست که دیپلماتهای آماتور کومه‌له در "کمیته خارج کشور"، با این حمله به حزب کمونیست کارگری عراق و ایران، دارند هنوز همان امر تحکیم موقعیتشان در پیشگاه "دولتها و قدرتهای حاکم" را دنبال میکنند: به تنها جریان اپوزیسیون رادیکال و مستقل در منطقه فحش میدهند. اگر خبر مربوط به هدایای تسلیحاتی نادرست و یا قابل تکذیب باشد، این هدیه سیاسی دیگر دارد با مهر و امضاء و جلوی چشم مردم پیشکش میشود.

یک جریان سیاسی جدی که نمیخواست با ارتجاع در منطقه تداعی بشود، در چنین شرایطی ادعای تلویحی بوپیشه وه را تکذیب میکرد، و از بوپیشه وه بعنوان یک نشریه کمونیستی میخواست یا سند ارائه کند و یا رسماً حرفش را پس بگیرد. اما برای اینها مقاله بوپیشه وه مستمسک دیگری شده است برای فحش دادن و تحریک علیه چپ و پاپوش دوختن برای آن عده از اعضای خودشان که به این چپ سمپاتی دارند.

در پایان یکبار دیگر از موقعیتی که این جریان خود را در آن گرفتار کرده و سیر قهقرایی‌ای که در پیش گرفته اظهار تاسف میکنیم.

دبیرخانه حزب کمونیست کارگری ایران

۳۰ مه ۹۵

تحریم تجاری ایران توسط آمریکا، انگیزه های داخلی و بین المللی دولت آمریکا در اتخاذ این سیاست و تاثیرات آن بر جمهوری اسلامی در هفته های اخیر از جانب مفسران مختلف مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در این میان چند نکته باید اینجا مشخصا مورد تاکید قرار بگیرد.

این سیاست آمریکا مستقل از تاثیراتش بر ثبات و بی ثباتی رژیم اسلامی، باید بعنوان یک اقدام زیانبار برای مردم ایران بدون هیچ ابهامی محکوم شود. وخامت بیشتر اوضاع اقتصادی مردم نتیجه محتوم این سیاست خواهد بود. برخلاف ادعاهای رایج، تحریم تجاری از جانب آمریکا حتی اگر اروپا و ژاپن و سایر قطبهای اقتصادی از آن تبعیت نکنند، تنگناهای واقعی برای اقتصاد ایران ایجاد میکند که قربانیان فوری آن نه رژیم اسلامی، بلکه توده وسیع مردم کارگر و کم درآمد در ایران خواهند بود.

این تصور که اعمال فشار بر مردم و به استیصال کشیدن آنها گامی در جهت سرنگونی رژیم اسلامی است، تصویری بیمارگونه و ضد اجتماعی است که فقط در چهارچوب تفکر فرقه ای جریانات حاشیه جامعه نظیر مجاهدین می گنجد. و این در شرایطی است که خود آمریکا نه فقط تغییر رژیم، بلکه حتی تغییر روش داخلی رژیم اسلامی در قبال مردم ایران را جزو اهداف سیاست تحریم تجاری ذکر نکرده است.

برخلاف برداشت اغلب مفسران رسانه ها، سیاست تحریم "وحدت ضد آمریکایی" در درون رژیم را تقویت نمیکند، جناح ضد غربی را در رژیم ایران قدرتمند تر نمیکند، و بر شدت تبلیغات ضد غربی رژیم اسلامی نمی افزاید. این واقعه شباهتی به ماجرای اشغال سفارت ندارد. آن دوران گذشته است. امروز این یک فشار واقعی روی جناح غربی و طرفدار آمریکا در حکومت است که تکلیف خود را هرچه سریعتر و به شیوه ای هرچه چشمگیر تر با جناح مخالف روشن کند. تاثیر این اقدام بر رژیم اسلامی تشدید اصطکاک میان جناحهای حکومت در درون ایران، و جهت گیری جدی تر رژیم اسلامی در عرصه دیپلوماسی و سیاست خارجی به سوی کنار آمدن با آمریکا و دول غربی خواهد بود.

گزارشی از فعالیتهای تشکیلات خارج کشور

فعالین خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران، اول ماه مه امسال را در کشورهای مختلف از جمله در کانادا، دانمارک، سوئد، هلند، بریتانیا، نروژ و فنلاند با برپایی جشن و شرکت در مراسم اعلام شده کارگران و نیز پخش اعلامیه ها و تراکت های حزب گرامی داشتند.

* بریتانیا

روز دوشنبه اول مه هزاران کارگر و مردم معترض در لندن راهپیمایی کردند و با شعارهای "زنده باد سوسیالیسم"، "زنده باد اول ماه مه" روز جهانی کارگر را گرامی داشتند. راهپیمایی بدعوت کمیته سازمانده روز مه ساعت ۱۲ از نقطه ای در محله ایزلینگتون، در لندن شروع شد. شاخه های اتحادیه های گوناگون، احزاب و سازمانهای چپ و کمونیست با پلاکاردها و پرچمهای قرمز چندین کیلومتر را شعارگویان و با حالتی رزمنده بطرف پارکی در محله هاکنی پیمودند. آنها در حالیکه گروه موزیک همراهیشان میکرد شعار میدادند: "راه حل انقلاب است"، "زنده باد سوسیالیسم"، "زنده باد روز جهانی کارگر" جمعیت تظاهر کننده پس از طی مسیر در محل سخنرانی در پارک کلیسولد گردآمدند و به سخنان سخنرانان گوش دادند. آرتور اسکارگیل، رهبر اتحادیه سراسری معدنچیان ضمن بزرگداشت روز کارگر و تبریک آن به جنبش کارگری در بخشی از سخنان خود گفت: "تاچر و میجر در تلاشند تا سوسیالیسم را از صحنه دور کنند. آنها شکست خوردند، آیا ما اجازه خواهیم داد پس از آنها تونی بلر، رهبر راست حزب کارگر هم بیاید و همین کار را بکند؟" او ضمن فراخوان به مبارزه ادامه داد: "ما باید دوباره سوسیالیسم را در دستور کار جنبش کارگری بریتانیا بگذاریم."

تشکیلات احزاب کمونیست کارگری ایران و عراق در بریتانیا ضمن شرکت در راهپیمایی، صدها نسخه از اطلاعاتیه های حزب در مورد اول مه را بزبانهای انگلیسی، فارسی، عربی بین شرکت کنندگان و مردم محل پخش کردند. در این روز دو جشن دیگر نیز به همین مناسبت برگزار شد. در یکی از این جشن ها حدود ۲۰ هزار نفر شرکت داشتند که در آن پیامی از جانب حزب کمونیست کارگری ایران واحد بریتانیا توسط یکی از مسئولین حزب در این کشور قرائت شد. وی در بخشی از پیام شفاهی خود چنین گفت:

"مبارزه کارگران علیه نظام سرمایه داری یک مبارزه جهانی است و روز اول مه مظهر این مبارزه جهانی علیه نظام سرمایه داری است." او ضمن اشاره به بی حقوقی و سرکوب کارگران ایران از جانب دولت جمهوری اسلامی تاکید کرد: "ولی این طبقه، بعنوان بخشی از طبقه جهانی کارگر، هیچگاه از مبارزه علیه رژیم سرمایه داری اسلامی ایران و بهبود وضع خود دست برنداشته و اینرا مخصوصا در برگزاری مستقل ماه مه و تحمیل این روز به رژیم نشان داده است."

* سوئد

بدعوت تشکیلات حزب کمونیست کارگری ایران کمیته سوئد مراسمی بمناسبت روز اول ماه مه در شهرهای

استکهلم ، یوتوبوری و مالمو برگزار شد.

در مراسم برگزار شده در این شهرها که در همه جا تراکتهای و پلاکاردها با شعارهای "زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری"، "کارگران جهان متحد شوید"، "زنده باد همبستگی بین المللی کارگری"، و بندهایی از برنامه حزب کمونیست کارگری و عکس هایی از مارکس تزیین شده بود.

در مراسم فوق بعد از پخش سرود انترناسیونال سخرانی هایی نیز توسط کادرهای حزب کمونیست کارگری ایران و عراق ایراد گردید.

در مراسم استکهلم حدود ۳۵۰ نفر، یوتوبوری بیش از ۱۵۰ نفر و مالمو بیش از ۱۶۰ نفر شرکت داشتند. همچنین روز اول ماه مه در شهرهای مختلف سوئد با پلاکاردهایی که با شعارهای مربوط به این روز تزیین شده بود و نیز برپایی میز کتاب و پخش هزاران اطلاعیه بزبان سوئدی و فارسی نیز جشن گرفته شد.

* فنلاند

بعد از ظهر روز اول مه، بدعوت دو حزب کمونیست کارگری ایران و عراق مراسم جشنی با شرکت حدود ۱۰۰ نفر بمناسبت اول ماه مه در شهر هلسینکی برگزار شد. در این مراسم پیامهایی از طرف سازمان زنان فنلاند، حزب کمونیست فنلاند، کمیته دفاع از حقوق زنان عراق، کمیته های همبستگی با کارگران ایران و عراق خوانده شد. همچنین فعالین حزب کمونیست کارگری ایران با شرکت در مراسم اول مه در شهرهای هلسینکی، تامپرد، واسا و کیمی صدها نسخه از اطلاعیه های حزب پخش کردند و اطلاعیه حزب کمونیست کارگری ایران در محل تجمع کارگران شهرهای واسا و کیمی از بلندگو خوانده شد.

همبستگی و حمایت از مبارزات رانندگان اعتصابی Ri-bus

اعتصاب رانندگان اتوبوسرانی دانمارک، چهارمین ماه را پشت سر میگذارد و هم اکنون حمایت ۱۵۰۰۰ کارگران را پشتوانه خود دارد. کمیته های همبستگی با اعتصاب یکی پس از دیگری در دانمارک و خارج از آن شکل میگرد، در کپنهاک دفتر همبستگی با اعتصاب و نیز تقویم اعتصاب باز شده است و نشریه روزانه اعتصاب منتشر میشود. در حمایت و همبستگی با این اعتصاب تشکیلات حزب کمونیست کارگری ایران در دانمارک ضمن ارسال نامه ای از مبارزات رانندگان اعتصابی Ri-bus اعلام پشتیبانی کردند. این رفقا در حمایت از کارگران اعتصابی دست به جمع آوری کمک مالی زدند و مبلغ ۱۰۰۰ کرون کمک جمع آوری شده را در اختیار آنان قرار دادند.

همچنین در ۲۲ ماه مه توسط تشکیلات خارج کشور حزب در سوئد و نیز نهاد سوسیالیسم کارگری مشترکا کمیته همبستگی در پشتیبانی از این اعتصاب تشکیل گردید.

اطلاعیه اعلام موجودیت

کمیته همبستگی با اعتصاب کارگران اتوبوسرانی دانمارک در سوئد بدینوسیله ما، تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران - واحد سوئد و نهاد سوسیالیسم کارگری، تشکیل و آغاز به کار کمیته همبستگی با اعتصاب کارگران اتوبوسرانی دانمارک را اعلام میکنیم. اتوبوسرانان دانمارک در پایان چهارمین ماه اعتصاب خود، همچنان قاطعانه و متخذ از مطالباتشان دفاع میکنند.

قاطعیت و اتحادی که نه تنها شانتاژ بورژواها و ژورنالیسم نوکر، استفاده از اعتصاب شکن و دستگیری و آزار رهبران اعتصاب و اعتصابیون را خنثی کرده است، بلکه در همین دوره جلوه‌های شکوهمندی از همبستگی کارگری را بنمایش گذاشته است.

کمیتة همبستگی در دفاع از اهداف اعصاب و مطلع کردن افکار عمومی جامعه کارگری و پیشرو از این مبارزه، جلب همبستگی و کمک به صندوق اعتصاب و تقویت همسرنوشتی کارگران تشکیل شده است. کارگران، آزادیخواهان!

به کمیتة همبستگی با اعتصاب کارگران اتوبوسرانی بپیوندید و از کارگران اعتصابی حمایت کنید. با افشاگری از وحشیگری دولت و پلیس دانمارک در دستگیری و ضرب و شتم اعتصابیون و سکوت مطبوعات، به کارگران اعتصابی کمک کنید.

ما کارگران نیرویی جز شکل و اتحاد طبقاتی نداریم. همبستگی کارگری را تقویت کنیم.

کارگران وطن ندارند!

کمیتة همبستگی با اعتصاب کارگران اتوبوسرانی دانمارک – سوئد

۲۲ مه ۹۵

پاسخ کارگران رفتگر شهر آرموس به تشکیلات حزب کمونیست کارگری ایران در دانمارک

با تشکر از حمایت شما!

پس از ۶ هفته اعتصاب شرکت مجبور شده است همه کارگران رفتگر را بدون قید و شرط استخدام کند.

این بسیار عالی است!

اما بدون کمک شما ما نمیتوانستیم به این سرعت به پیروزی کامل دست یابیم. برای همین از کمکهای مالی و معنوی شما تشکر میکنیم. ما هم زمانی که شما به حمایت و کمک ما احتیاج داشته باشید فراموشتان نخواهیم کرد.

خیلی مهم است که درسهایی از مبارزه، درس اتحاد و همبستگی را همیشه به خاطر داشته باشیم و این تنها چیزی است که در مبارزه بدر ما میخورد و ما این آموزش را فراموش نخواهیم کرد.

با سلامهای گرم

کارگران رفتگر آرموس

شب همبستگی با رانندگان اعتصابی Ri-bus در شهر کپنهاک در دانمارک

حزب کمونیست کارگری ایران واحد دانمارک و حزب کمونیست کارگری عراق واحد دانمارک در عصر روز ۲۹ آوریل شب همبستگی با رانندگان اعتصابی Ri- bus که بیش از سه ماه است در اعتصاب بسر میبرند را برگزار کردند. شب همبستگی کارگری در حمایت از اعتصابیون و با عنوان "جشن همبستگی با رانندگان Ri- bus" برپا شد. جشن باسرود انترناسیونال آغاز گردید و یوآن آربو یکی از رهبران و فعالین رادیکال کارگری به نمایندگی از طرف کمیته همبستگی با رانندگان Ri- bus سخنرانی کرد. همچنین یکی از رفقا از طرف حزب کمونیست کارگری ایران و عراق در رابطه با اعتصاب Ri- bus سخنرانی نمود. در این مراسم نزدیک به ۷۰ نفر شرکت کردند و شرکت کنندگان تا پاسی از شب به رقص و پایکوبی پرداختند.

انترناسیونال

xZ@žZ }®™fē~ Í±ĀcĀz~ [-Š äž®²ē

شماره ۱۹ - آذر ۱۳۷۴ (دسامبر ۱۹۹۵)

- ستون اول - منصور حکمت
- "چپ و بحث سناریوی سیاه" - منصور حکمت
- اصول سازمانی حزب کمونیست کارگری ایران
- زنان و برنامه حزب کمونیست کارگری ایران - آذر ماجدی
- سلطنت و استبداد - نادر بکتاش
- تمامیت ارضی، خودمختاری یا حق جدایی؟ فاتح شیخ الاسلامی
- صلح با گناهکاران حقیقت در بوسنیا چیست - چارلز جی بوید
- رویارویی حزب کمونیست کارگری عراق با ارتجاع اسلامی
- جریانات اسلامی، پیام آور بردگی و تجاوز به زنان - ریبوار احمد
- نامه سرگشاده به جلال طالبانی - حسین مرادیگی (حمه سور)
- نامه سرگشاده به جلال طالبانی - فاتح شیخ الاسلامی
- قطعنامه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق درباره حل مساله کرد در عراق
- تهدید فعالین حزب توسط جمهوری اسلامی همچنان ادامه دارد -
- سرکوب و اعدام مخالفان سیاسی توسط رژیم اسلامی
- گروگانهای سیاسی در ایران را آزاد کنید
- اطلاعیه پایانی پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران
- چهارمین نشست کمیته کردستان برگزار شد
- خطر اعدام فعالین کارگری زندانی در عراق را تهدید می کند

زنان و برنامه حزب کمونیست کارگری ایران

{-%> fe0

نوشته زیر بر مبنای سخنرانی آذر ماجدی در دومین کنفرانس سراسری "کمپین بین المللی دفاع از حقوق زنان در ایران" در اوت ۱۹۹۵ تهیه شده است.

قرار شده که من درباره مطالبات برنامه حزب کمونیست کارگری ایران در زمینه حقوق زنان صحبت کنم. برنامه حزب کمونیست کارگری پیشرو ترین سندی است که در رابطه با حقوق و مطالبات زنان موجود است. مطالبات زنان با دقت و صراحت کامل و در جزئیات در این برنامه فرموله شده است. هیچ عرصه ای نیست که از قلم افتاده باشد. برنامه حزب کمونیست کارگری برابری زن و مرد را در عرصه های مختلف زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و در خانواده و روابط میان زن و مرد بشکلی کاملاً کنکرت بیان کرده است و راه را بر هرگونه کلی گویی در این عرصه بسته است. این یک ادعای تبلیغاتی نیست، در ادامه بحث با بررسی مشخص مطالبات صحت این نکته را نشان خواهیم داد.

اما من اینجا اجازه می‌خواهم که پیش از آنکه وارد بحث مطالبات شوم ابتدا درباره کلیت برنامه و رابطه آن با رهایی زن صحبت کنم. باین خاطر که مهم است ببینیم تصویر عمومی یک برنامه معین از موقعیت زن در جامعه چیست. از نقطه نظر این برنامه موقعیت عمومی زن در جامعه چگونه باید باشد و چه تغییری باید بکند. باید ببینیم که انسان در جهان بینی ای که بر این برنامه حاکم است چه جایگاهی دارد. اینها آن جنبه پایه ای، بینشی و یا ایدئولوژیک مساله زن است که بنظر من دارای اهمیت زیادی است و معمولاً زیاد به آن توجه نمی شود.

وقتی به برنامه حزب کمونیست کارگری از این زوایا که گفتم نگاه میکنم، می بینم که انسان از نظر این برنامه نقش محوری دارد. انسان، شکوفایی اش، رفاهش، رهاییش از هر نوع قید و بند اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و رها شده از تعصبات و عقب ماندگیها نقطه عزیمت این برنامه است. هدف این برنامه تغییر پایه ای کل جامعه و ساختن جامعه ای است که تبعیض و سرکوب و نابرابری در آن جایی ندارد.

جنسیت و نژاد انسان اصلاً در این سطح از انتزاع نقشی ایفاء نمیکند. همه آزاد و برابرند. نیروها و مکانیزمهای اقتصادی و سیاسی در خدمت شکوفایی و رشد هر چه بیشتر انسان قرار دارد. به هیچکس از پیشی بر مبنای طبقه، نژاد و یا جنسیتش نقش و جایگاه اجتماعی و اقتصادی معینی الصاق نشده است. انسانها خود بمعنی واقعی کلمه در دستیابی به این نقش و جایگاه مختارند و دلایل و بندهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی دست و پای آنها را نبسته است و موقعیت ناخواسته ای به آنها الصاق نشده که بعد هم با ابزارهای فرهنگی و ایدئولوژیک توجیه شوند و آنها را به پذیرفتن آن قانع و راضی کنند.

در چنین جامعه ای، در چنین بینشی زن یک انسان آزاد و برابر است. زندگی، سرنوشتش، نقشش در خدمت مرد نیست.

در رابطه با مرد تعریف نشده است. مستقل است. تحقیق نمیشود تا یک نقش دروغین و جعلی را بخود بپذیرد. بارش نمیآورند تا بعنوان نقش مکمل مرد در جامعه ظاهر شود، ارضاء مرد به مهمترین هدف زندگیش تبدیل شود، اتکاء به مرد یکی از خصوصیات اصلیش را تشکیل دهد. مستقل است و آزاد. برنامه حزب کمونیست کارگری رسالت ویژه ای بعنوان زن یا مادر به دوش زن نمیگذارد، یک جایگاه ویژه برای زن و یک جایگاه ویژه برای مرد در اجتماع و خانواده قائل نیست. زن و مرد هر دو انسانهایی برابر و با حقوق و وظایف یکسان در قبال یکدیگر و اجتماع فرض گرفته میشوند. برنامه ما در عین حالیکه در بخش مطالبات چشم بر هیچ بی حقوقی و تبعیض علیه زنان نبسته است، در حالیکه با وسواس و دقت بسیار نه تنها حقوق، بلکه شیوه های تثبیت آنها را بیان کرده است، در جهان بینی و دیدگاه عمومی خود نسبت به جنسیت انسان کور است.

این جوهر اصلی دیدگاه برابری طلبانه حزب ما در مورد زنان است. این نکته ای بسیار مهم و اساسی در رابطه با برنامه حزب کمونیست کارگری و موقعیت و حقوق زنان است. این جنبه اساسی بینش سوسیالیستی در قبال زنان است که شاید به اندازه کافی روی آن مکث نمیشود. باندازه کافی به آن توجه نمیشود. تنها با مسلح بودن به چنین بینشی میتوان به جنگ تمام عیار علیه ستمکشی زن رفت.

جنبش سوسیالیستی، جنبش رفرمیستی

جنبش اصلاح طلبانه موجود زنان فاقد چنین افق و دورنمایی است. از نظر آنها حل مساله زن به دستیابی به یک سری اصلاحات معین در چهارچوب جامعه موجود گره می خورد. اصلاحاتی که بعضا ناکافیست، بعضا بضرر امر برابری زن و مرد است. قصد ندارم و وقتش را هم نداریم که مطالبات جریانات مختلف جنبش زنان را در اینجا مورد نقد و بررسی قرار بدهیم. نیت اشاره به تنگ نظری و بی افقی جنبش موجود زنان است. یک ضعف اصلی جنبش رفرمیستی برابری طلبی زنان اینست که هیچ افق و دورنمایی از شرایط و جامعه ای که مساله زن بکلی از میان میروند و زن و مرد بطور واقعی با یکدیگر برابر میشوند، ندارد.

قرار است در حالیکه دنیا بهمین شکل باقی مانده است، در حالتیکه سرمایه، سود و سرمایه دار زندگی انسانها را برایشان رقم میزند، در حالیکه آدمها از آن زمانیکه هنوز در رحم مادر هستند سرنوشتشان کمابیش رقم میخورد، بر این مبنا که در چه خانواده ای بدنیا می آیند. متعلق به چه طبقه ای هستند، مال کدام بخش از دنیا هستند، بر این مبنا که پدرشان راکفلر است یا یک کارگر ساده، فرانسوی است یا به قبیله توتوسی تعلق دارد، صرب است یا کروات. در حالیکه هنوز این فاکتورها تعیین کننده زندگی و سرنوشت انسانهاست، میخواهند زن را به موجود برابر با مرد تبدیل کنند. این اتوپیک است. رسم بر این است که به ما سوسیالیست ها بگویند اتوپيست. از نظر اصلاح طلبان ما که خواهان تحول رادیکال و پایه ای در اجتماع هستیم اتوپيست نامیده میشویم. در حالیکه وقتی خوب به مساله دقیق میشوید میبینید که آن اصلاح طلبی که به مردم، به کارگران و به زنان قول برابری و مساوات میدهد، ولی نمیخواهد دست به ترکیب پایه های اساسی نظام و جامعه بزند، اوست که اتوپيست است.

آیا تجارب تا کنونی جنبش های اعتراضی و اصلاح طلب، هر چقدر رادیکال، بما نشان نداده که نمیتوان به برابری و مساوات در جامعه سرمایه داری رسید؟ میتوان برای دوره ای یک سری عقب نشینی به ارتجاع تحمیل کرد. ولی نمیتوان به برابری رسید و تازه این اصلاحات هم در شرایطی که جنبش اعتراضی ضعیف شده و فعال نیست و یا اوضاع اقتصادی بحرانی شده باز پس گرفته میشود. این اصلاحات نه کامل است و نه پایدار. این مشکل اساسی جنبش رفرمیستی است. کافی است که جنبش اعتراضی بعلمتی عقب بنشیند و ضعیف شود، ارتجاع دست بالا پیدا کند، تا یکی یکی رفرمها باز پس گرفته شود. و باز روز از نو روزی از نو. دوباره باید برای همان رفرمها مبارزه کرد. بخصوص در اواخر دهه ۸۰ که ارتجاع کاملاً دست بالا پیدا کرد، دیدیم که چگونه به ایده برابری و مساوات حمله شد و جنبش برابری طلبی عقب نشست.

ولی نقطه قوت برنامه حزب کمونیست کارگری اینست که نه تنها مطالبات زنان را به کاملترین و رادیکالترین شکلی فرموله و بیان کرده، بلکه تصویر بسیار روشنی از مناسبات و جامعه ای که در آن زن میتواند در درجه اول بعنوان یک انسان و بعنوان یک شهروند بدون در نظر گرفتن جنسیتش ظاهر شود را ترسیم کرده است. یک انسان و شهروند آزاد، برابر و مستقل. انسانی که با سایر انسانها چه زن و چه مرد در هارمونی و بدون تضاد زندگی میکند.

چنین جامعه ای، چنین مناسباتی، جدایی زن و مرد را بعنوان دو موجود با خصوصیات و انتظارات و توقعات متفاوت از بین میبرد. جدایی دو جنس که در خصوصیات بعضاً متفاوت تجلی میکند، در انتظارات و توقعات بسیار متفاوت از زندگی و دنیا، در عدم درک یکدیگر، و در تضاد با یکدیگر متجلی میشود، یک جنبه مهم مساله زن است که زیاد به آن توجه نمیشود. اسلام بنظم این جدایی را در کاملترین شکل و در شکل حجاب منعکس میکند.

پایه مادی ستمکشی زن

برنامه حزب کمونیست کارگری تبیین خود از ریشه ستمکشی و نقش فرو دست زن در جامعه حاضر را بیان کرده است. این تبیین بشکلی مختصر بیان شده است. به این خاطر که این یک برنامه است و نه یک رساله. ولی علیرغم تلخیص، این تبیین بشکلی کاملاً روشن بیان شده است. این تبیین در تقابل است با تبیین فمینیستی که ریشه ستمکشی زن را نظام پاتریارکال یا پدر سالار میداند. اینجا گذرا اشاره ای بکنم که تعریف این دسته از فمینیست ها از نظام پاتریارکی همان تعریف کلاسیک از آن نیست. پاتریارکی تعریف و تبیینی دیگر پیدا میکند. و تبیین جناح های مختلف فمینیستی از پاتریارکی هم یکسان نیست. ولی بهر حال میتوان گفت که همگی در خصلت اصلی نظام با هم اتفاق نظر دارند. وقتی از نظام پاتریارکی حرف میزنند برای مردان ماوراء طبقات، تاریخ و غیره یک منفعت معین می شناسند و آنهم سرکوب و استثمار زن است. مثل منفعتی که سرمایه داران را با هم در یک جبهه در مقابل طبقه کارگر قرار میدهد. آنها هم به این وحدت قشری یا هر چیز دیگری که بخواهید اسمش را بگذارید میان تمام مردان روی کره ارض در مقابل تمام زنان کره ارض قائلند. در نظر آنها این وحدت منافع از یکسو و تضاد منافع از سوی دیگر پایه مادی ستمکشی زن است. و معتقدند که این نظام موازی با نظام سرمایه داری وجود دارد.

تبیین حزب کمونیست کارگری از ستمکشی زن در تقابل با تئوری پاتریارکی قرار دارد. تبیین حزب کمونیست کارگری از ستمکشی زن در مقابل تئوری سوسیال فمینیست ها هم قرار دارد (سوسیال فمینیست ها دسته ای از فمینیست ها هستند که خود را تا حدودی به جنبش سوسیالیستی و مارکسیستی نزدیک می بینند، در اواخر دهه ۷۰ خود را خیلی بیشتر نزدیک می دانستند و اکنون بسیار کمتر). اینها ریشه ستمکشی زن را نظام سرمایه داری میدانند ولی رابطه ستمکشی زن با نظام سرمایه داری را مثل رابطه کار و سرمایه تعریف میکنند. یعنی یک تضاد پایه ای در سطح اقتصاد میان رهایی و برابری زن و نظام سرمایه داری قائل هستند. البته جنبش سوسیال فمینیستی بدرجه ای که از جنبش مارکسیستی دور شده است، به همان درجه به تئوری پاتریارکی نزدیک شده و در بازبینی های تئوریک خود در تبیین ستمکشی زن به ملغمه ای از تئوری پاتریارکال و باصلاح تئوری مارکسیستی دست یافته است. یعنی دیگر قانونمندی کارکرد نظام سرمایه داری، آنطور که پیش از آن به آن متعقد بود، را پایه ستمکشی زن نمیداند. بلکه تلفیقی از تئوری سابق خود و تئوری پاتریارکی را بعنوان تئوری تبیین ستمکشی زن پذیرفته است.

برنامه حزب کمونیست کارگری میگوید: "نفس ستمکشی و فرودستی زن اختراع سرمایه داری نیست. اما سرمایه داری این میراث نفرت انگیز تاریخ پیشین را تکامل بخشیده و به یک رکن مناسبات اقتصادی و اجتماعی معاصر بدل کرده است. ریشه نابرابری و بیحقوقی امروز زن، نه در افکار کهنه و میراث فکری و فرهنگی نظامها و جوامع منقرض شده و پیامبران و مذاهب عصر جاهلیت، بلکه در جامعه سرمایه داری صنعتی و مدرن امروز نهفته است. نظامی که به تقسیم جنسی انسانها در قلمرو تولید به عنوان یک عامل مهم اقتصادی و سیاسی در تضمین سودآوری سرمایه مینگرد. ایجاد انعطاف پذیری نیروی کار در اشتغال و اخراج، ایجاد شکاف و رقابت و کشمکش درونی در اردوی مردم کارگر، تضمین وجود بخش های محروم تر در خود طبقه کارگر که پایین نگاه داشتن سطح زندگی کل طبقه را مقدور میسازد و بالاخره مخدوش کردن خود آگاهی انسانی و طبقاتی بشریت کارگر و دوام بخشیدن به آراء و افکار و تعصبات کهنه و پوسیده و فلج کننده، برکات ستمکشی زن برای سرمایه داری مدرن و معاصر و از ارکان انباشت سرمایه در دنیای امروز است. اعم از اینکه سرمایه داری ذاتا و بطور کلی با برابری زن خوانایی داشته باشد یا خیر، سرمایه داری انتهای قرن بیستم بطور مشخص خود را بر این نابرابری بنا کرده است و به سادگی و بدون مقاومت سرسختانه و قهر آمیز از آن عقب نمی نشیند."

مطالبات

حزب کمونیست کارگری خود را مقید و متعهد به مبارزه برای آزادی و برابری کامل زن و مرد در تمام جنبه های مختلف کرده است. در حقوق فردی و مدنی، در سیاست و اقتصاد، در امور اجتماعی و فرهنگی و در خانواده.

نکته ای را لازم است پیش از این که وارد بحث مطالبات بشوم به آن اشاره کنم. از آنجا که حزب ما حزب کمونیست کارگری ایران نام دارد، ممکن است این اشتباه پیش آید که در مورد رفع بیحقوقی زنان ما از شرایط موجود در ایران حرکت میکنیم. یک نگاه سطحی به برنامه ما نشان میدهد که ما با وجود اینکه ویژگیهای جامعه ایران را در نظر گرفته

ایم بهیچوجه خود را به این شرایط محدود نکرده ایم. مطالبات ما کاملاً ماکزیمالیست است. بسیاری از این مطالبات در مورد پیشرفته ترین جوامع از نقطه نظر حقوق زنان، بطور مثال اسکاندیناوی هم صادق است. در نتیجه فکر نکنید که نمیتوانیم با این مطالبات سراغ جنبش های زنان در این کشورها برویم.

من اینجا وارد جزئیات تک تک مطالبات نمیشوم. فکر نمیکنم که این کار لازم باشد. حتماً همه دوستان این مطالبات را مطالعه کرده اند. فقط به برخی از آنها اشاره میکنم و در ضمن توضیح میدهم که چرا این مطالبات مهمند و چرا باید به این صورت مطرح شوند.

در سطح مطالبات هم پیش از آنکه به مطالبات ویژه زنان برسیم، به برخی مطالبات عمومی اشاره میکنم، که به ساختار سیاسی - اجتماعی جامعه برمیگردد و نقش بسیار مهمی در موقعیت زن، حقوق زن و رفع ستمکشی از زن دارد. به این نکات باید توجه جدی مبذول داشت. از این جهت که مطالبات ویژه زنان بدون این مطالبات یا حرف تو خالی باقی میماند و یا ناقص است.

یک وجه اصلی ساختار سیاسی - اجتماعی تصویر شده در بخش اصلاحات برنامه قائل شدن به یک جامعه سکولار است. زنان بدون یک جامعه سکولار نمیتوانند در راه آزادی و برابری قدم بگذارند. جدایی مذهب از دولت و جدایی مذهب از آموزش و پرورش، و مذهب را بعنوان امر کاملاً خصوصی افراد شناختن یک مساله بسیار مهم و حیاتی در زمینه رهایی زنان است. لازم نیست به جمهوری اسلامی و یا کشورهای منطقه که دارای جنبش های اسلامی نسبتاً قوی هستند، مثل الجزایر، نگاه کنیم تا نقش مخرب و واپس گرایانه مذهب را در اشاعه نابرابری و بیحقوقی و تحقیر زن درک کنیم. در دهه اخیر که واپس گرایی های بیشماری در کل دنیا رخ داده است، مذهب در کشورهای بلوک غرب و شرق بسیار قوی شده است. قدرت یابی مذهب در این کشورها هم از این حکایت دارد که مذهب و رهایی، مذهب و برابری، مذهب و اندیشه های پیشرو بهیچوجه با هم همخوانی ندارند. یکی از شروط اصلی تحقق آزادی و برابری زنان حذف مذهب است. برنامه حزب کمونیست کارگری فقط به این اکتفا نکرده که بگوید جدایی مذهب از دولت و جدایی مذهب از آموزش و پرورش و مذهب امر خصوصی افراد است. این ایده مشروط تر و مقید تر هم شده است. "مصون نگاه داشتن کودکان از دست درازی تبلیغات مذهبی و ممنوعیت هر نوع فعالیت و رسم و سنت و ابراز وجود مذهبی که با حقوق و برابری و آزادی مردم مغایر باشد" هم جزء لایتنجای یک جامعه سکولار و مدرن و پیشرو شناخته شده است. این بند بخصوص در وضعیت زنان تاثیر جدی دارد. چون عقاید مذهبی مترادف است با مرد سالاری. به این ترتیب ما با جامعه ای مواجهیم که هیچکس نمیتواند با صدای بلند، از طریق رسانه های عمومی، فیلم و کتاب و منبر و کلاس درس اعلام کند که زن و مرد نابرابرند. بالاخره "زنی گفته اند و مردی گفته اند." "بهشت زیر پای مادران است ولی جایشان توی آشپزخانه." در عوض جامعه و دولت خود را مقید و مسئول میدانند که عقاید پیشرو و آزاد در مورد نقش و موقعیت زن را در کتابهای آموزشی و بطرق مختلف تبلیغ و اشاعه دهد.

برنامه حزب کمونیست کارگری بدست تشخیص داده است که صرف برقراری حقوق برابر برای زنان کافی نیست و اقدامات و قوانین معینی در جهت حذف فرهنگ و آراء و افکار نابرابر برای تسهیل و تسریع این پروسه لازم است. "تصویب قوانین

و اقداماتی که به سریع ترین و ریشه ای ترین شکل افکار و راه رسم ها و اخلاقیات ارتجاعی، تبعیض آمیز و حقارت آور برجیند و برقراری فرهنگ و ارزشها و روابط انسانی هر چه آزادتر و آزاد اندیشانه تر را ممکن کند" و همچنین "تلاش فشرده و مستقیم نهادهای ذریبط دولتی برای مبارزه با فرهنگ مرد سالارانه و ضد زن در جامعه. تشویق و تقویت نهادهای غیر دولتی معطوف به کسب و تثبیت برابری زن و مرد" دو بندی هستند که این هدف و تلاش را تصریح میکند.

بند دیگری که بویژه برای ایران و کشورهایی با خصوصیات مشابه حائز اهمیت است بند ۵ سرفصل برابری زن و مرد است. این بند نمونه بارز آن وسواس و دقتی است که حزب ما در فرموله کردن حقوق زنان و تدابیر و اقدامات لازم برای تثبیت این حقوق بکار بسته است. بند ۵ تاکید موکدی است بر برسمیت شناختن استقلال اراده و شخصیت زن بعنوان شهروندی متساوی الحقوق. بعلاوه، این بند بر مصون بودن زندگی خصوصی و روابط شخصی، عاطفی و جنسی زن از تعرض هر مرجعی، اعم از بستگان یا مراجع رسمی تاکید میکند. مبارزه با اخلاقیات عقب مانده و دوگانه و فرهنگ مردسالارانه یکی دیگر از مواد مطروحه در این بند است.

زن و خانواده

موقعیت و جایگاه زن در خانواده همیشه شاخص خوبی برای برابری زن است. نهاد خانواده یک پروبلماتیک اصلی در بینش مارکسیستی و سوسیالیستی مساله زن بوده و هست. جنبش فمینیستی هم جایگاه مهمی به این مقوله میدهد. یکی از عرصه هایی که تقسیم کار میان زن و مرد برجسته میشود و تفاوت جایگاه و نقش زن و مرد مشخص میشود درون خانواده است. حتی در پیشرفته ترین جوامع، اگر صریحا هم گفته نشود، تلویحا مرد حکم نان آور اصلی خانواده را دارد. هر چند که اکنون بخش وسیعی از زنان در خارج خانه کار میکنند. کار خانگی و بچه داری هم عمدتا بدوش زن است. پدر و مادر دو گونه حق و وظیفه متفاوت نسبت به بچه دارند. در بخش عمده جهان باین صورت است که بچه تحت مالکیت پدر است، اسم او را یدک میکشد، ولی وظیفه نگهداری و تر و خشک کردنش بعده مادر است. در کشورهای پیشرفته تر تا حدودی اصلاحاتی در این زمینه ایجاد شده است. ولی هنوز مادر و پدر حقوق و وظایف یکسان در قبال کودکان ندارند. در کشورهای اخیر بچه مال زن محسوب میشود. به همین خاطر هم پس از جدایی قیمومت و سرپرستی بچه را عموما به زن میدهند. و پدر وظیفه تامین اقتصادی کودک را عهده دار است. برای کسی که از زاویه موقعیت زن در ایران به این پدیده نگاه میکند، ممکن است این مساله بسیار مثبت و رفع ستم از زنان بنظر بیاید. ولی در واقعیت امر اینطور نیست. آنچه قدمی در جهت رفع ستم از زن و برابری زن و مرد محسوب میشود، برسمیت شناختن حقوق و وظایف برابر و یکسان برای زن و مرد در خانواده و در قبال بچه است.

ستمکشی زن بشکل نابرابری و بی حقوقی زن در اجتماع، در عرصه اقتصاد و سیاست، و نابرابری و وجود دو گونه وظیفه و حق برای زن و مرد در خانواده تجلی پیدا میکند. این دو عرصه بر یکدیگر تاثیر متقابل دارد. همراه با تحول در یکی از این عرصه ها تغییر در عرصه دیگر هم تسهیل میشود. باین ترتیب تا زمانیکه از نظر جامعه زن نقش اصلی را در رابطه با بچه دارد، نقش زن در بیرون خانواده در اقتصاد و سیاست در رابطه با مرد نقش درجه دوم خواهد بود. تقسیم

کاری که در خانواده میان زن و مرد موجود است، و بطور کلی نقش و جایگاه زن در خانواده به کل جامعه بسط داده شده است. آگاهانه یا بطور خود بخودی الگوی تقسیم کار در خانواده کم و بیش به عرصه اجتماعی و اقتصادی هم منطبق گردیده است. و این کلیت بیانگر نقش درجه دوم زن است.

می بینیم که بطور مثال هر رشته ای در اقتصاد که باصطلاح زنانه میشود، یعنی زنان عمدتا در آن رشته بکار مشغول میشوند، حقوق و مزد و اعتبار آن کم میشود. پیش از این معلمی و فعالیت در آموزش و پرورش کار مردان بود و هم از حقوق بالا و هم از اعتبار بالا برخوردار بود. ولی وقتی زنان بطور گسترده به این عرصه روی آور شدند، هم حقوق آن کاهش یافت و هم از اعتبار آن کاسته شد. در شوروی حدود ۷۰ درصد پزشکان زن بودند، در اینجا برعکس کشورهای دیگر شغل پزشکی حقوق و اعتبار چندان بالایی نداشت.

در شرایط بحران در بسیاری موارد زنان اولین دسته ای هستند که بیکار میشوند. الان در کشورهای بلوک شرق و روسیه اکثریت بیکاران زن هستند. در صورتیکه بویژه در روسیه قبل از سقوط شوروی بیش از ۵۰ درصد نیروی شاغل زن بود و زنان از تحصیلات بالا برخوردار هستند، هم اکنون سه چهارم بیکاران زن هستند. یا فرضا بسیاری از مهارتهایی که زنان در خانه بدست میاورند و سنتا بخشی از وظایف خانگی زن تعریف میشده در بازار کار اصلا بعنوان مهارت برسمیت شناخته نمیشود، مثل خیاطی. و آنها را در این رشته ها بعنوان کارگر ساده استخدام میکنند.

در نتیجه بنظر من برنامه ما روی نکته بسیار مهمی انگشت گذاشته وقتی از نه تنها حقوق برابر بلکه وظایف برابر در خانواده صحبت کرده، و این وظایف و حقوق را در قبال تمام عرصه هایی که به خانواده مربوط میشود، از جمله بچه داری، سرپرستی کودک، و کار خانگی صریحا بیان کرده است. و اعلام کرده است که مرخصی برای نگهداری نوزاد باید توسط پدر و مادر هر دو مورد استفاده قرار گیرد.

مطالبه استقرار مهد کودک در برنامه ما زیر مطالبات کودکان هم آورده شده است. معمولا در تمام برنامه ها این مطالبه به حقوق زنان گره میخورد. درست است که در جامعه حاضر کار نگهداری و مراقبت از کودکان بدوش زنان است، پس وجود مهد کودک باری را از روی دوش زنان بر میدارد و نیروی کار آنها را آزاد میکند. و در نتیجه جا دارد که زیر سرفصل مطالبات زنان آورده شود. ولی دقیقا به همین دلیل وقتی بحران میشود مهدهای کودک جزء اولین موسسات اجتماعی یا آموزشی هستند که یا بسته میشوند و یا امکاناتشان بسیار محدود میشود و صف های طولانی پیدا میکنند. زنان هم بیکار میشوند که بخانه بروند و بچه داری کنند. به این دلیل که ضرورت وجودی مهدکودک به نیاز بازار کار به نیروی کار زنان گره خورده است و نه به حقوق کودک.

هم از این نظر و هم از این زاویه که در صورتی که مهد کودک از کیفیت بالایی چه از نظر آموزشی و چه از نظر ایمنی و بهداشت برخوردار باشد، محیط بسیار مناسب تر و خلاق تری از خانواده برای کودک محسوب میشود، برنامه ما این مطالبه را در زیر دو سر فصل مطرح کرده است. هم زیر سرفصل مطالبات زنان و هم زیر سر فصل حقوق کودکان. باعتقاد من بندهای مربوط به خانواده در برنامه ما پیشرو ترین و رادیکال ترین بینش را نسبت به موقعیت و حقوق زن

به نمایش میگذارد.

خشونت علیه زن

یکی از نکات دیگری که حائز اهمیت بسیار است مساله اعمال خشونت نسبت به زن درون نهاد خانواده است. اعمال خشونت علیه زنان از جانب پدر، شوهر و یا برادر یکی از جنبه های بسیار مهم و برجسته ستمکشی و فرودستی زن و حقارتی است که در جامعه حاضر بر زنان اعمال میشود. آمارهای منتشر شده در این زمینه در آمریکا حاکی از آنست که حدود ده درصد از زنانی که به دلیلی بغیر از مرگ طبیعی و یا بعلت بیماری میمیرند، بدست همسر یا دوست پسر خود بقتل میرسند. برنامه ما خواهان اعمال مجازات شدید علیه چنین خشونت هایی شده است. در حالیکه در شرایط حاضر در جوامعی مثل ایران این خشونت توسط قانون مجاز شمرده شده و حتی تجویز میشود. و در جوامع پیشرفته بعنوان "خشونت خانوادگی" یا به آن توجه نمیشود و یا مجازات آن تخفیف داده میشود. انگار لغت خانوادگی برای تلطیف این خشونت بکار میرود. بعنوان امر خصوصی خانواده جامعه کاری به آن ندارد. و اینها دقیقا از همان بینش مردسالارانه نشات میگیرد که مرد را صاحب زن و رئیس خانواده میداند. در بسیاری موارد اگر مردی زنش را بخاطر حسادت بقتل برساند، یا تهرئه میشود و یا در مجازاتش بسیار تخفیف داده میشود. و این به کشورهای عقب مانده تر و سنتی تر محدود نمیشود، در آمریکا همین اواخر یک موردش را دیدیم.

یکی دیگر از جنبه های برنامه حزب کمونیست کارگری ایران تعریف دوباره عرصه های خصوصی و اجتماعی است. منظور از این چیست؟ در هر جامعه ای برخی حقوق و جنبه های زندگی خصوصی تعریف میشود و برخی اجتماعی. در جمهوری اسلامی هیچ چیز فردی و خصوصی نیست و دولت بخود حق میدهد در تمام گوشه و زوایای زندگی مردم دخالت کند ولی هیچگونه مسئولیتی در قبال زندگی مردم تقبل نمیکند. یعنی دخالت کامل در مقابل عدم مسئولیت کامل.

در جوامع پیشرفته تر مساله تا حدودی متفاوت است. یعنی دخالت دولت در زندگی خصوصی افراد کمتر و مسئولیت دولت در قبال زندگی مردم بیشتر است. هر چه اصول جامعه رفاه بیشتر در جامعه پیاده شود مسئولیت دولت در قبال زندگی مردم بیشتر است.

ولی در تمام این کشورها در عین حالیکه انجام فرائض دینی و یا اعتقاد به مذهب امر خصوصی افراد برسمیت شناخته شده است، مذهب از دولت و آموزش و پرورش جدا نیست. (بغیر از فرانسه). افکار مذهبی به طرق مختلف تبلیغ میشود و اشاعه پیدا میکند. مذهب وقت نسبتا زیادی از رسانه های گروهی را بخود اختصاص میدهد. خانواده و آنچه در آن میگذرد خصوصی تعریف میشود. خانواده خود موظف است که گلیم خود را از آب بیرون بکشد. خشونت در آن بمیزان زیادی امر خصوصی تلقی میشود. راجع به خشونت در بیرون خانواده زیاد حرف زده میشود. ولی خشونت درون خانواده کما بیش نادیده گرفته میشود. بطور نمونه تجاوز علیه زنان بیشتر در چهارچوب خانواده و توسط نزدیکان انجام میگیرد. ولی تصور عمومی اینست که زنان در کوچه و خیابان مورد حمله قرار میگیرند.

علیرغم اینکه خانواده بحال خود رها میشود. و در کشوری مثل آمریکا دولت تقریباً هیچگونه مسئولیتی در قبال آن احساس نمیکند، وقتی پای جدایی پیش میاید، دولت وارد عمل میشود در بعضی کشورها جدایی اگر غیرممکن نباشد بسیار کار پیچیده و سختی است. وقتی زن یا شوهر با مرد یا زن دیگری رابطه میگیرد باز اینجا دولت پایش بمیان کشیده میشود.

برنامه حزب کمونیست کارگری عرصه های خصوصی و اجتماعی را طور دیگری دسته بندی کرده است. مذهب کاملاً امر خصوصی افراد تعریف شده و از دولت و آموزش و پرورش جدا است. تشکیل خانواده و جدایی امر خصوصی و فردی افراد است. ولی رفاه و سلامت اعضای خانواده دیگر امری خصوصی نیست. مناسبات درون خانواده تا آنجا که به رفاه و سلامت و رشد آزاد افراد آن بر میگردد امر خصوصی افراد نیست. نگهداری از کودکان، پرورش کودکان اینها امری اجتماعی است. پدر و مادر اجازه ندارند هر کاری میخواهند با کودک خود بکنند. با خشونت درون خانواده چه فیزیکی و چه روانی بشدت مقابله خواهد شد. برنامه حزب کمونیست کارگری به حقوق کودکان اهمیت بسیاری میدهد؛ "تعقیب و مجازات قانونی کسانی که به هر طریق و به هر توجیه مانع برخورداری کودکان، اعم از دختر و پسر، از حقوق مدنی و اجتماعی خویش، نظیر آموزش و تفریح و شرکت در فعالیتهای اجتماعی مخصوص کودکان گردند." این بند بخصوص اهمیت زیادی در موقعیت دختران در کشورهایی مثل ایران دارد.

رابطه جنسی

بندهایی که زیر سر فصل رابطه جنسی آورده شده نیز در موقعیت زنان بسیار تعیین کننده است. اعلام اینکه هیچکس و هیچ مرجعی حق دخالت در رابطه افراد بالغ با یکدیگر را ندارد و رابطه جنسی دو فرد بالغ امر کاملاً خصوصی آنهاست، باعث میشود که دست خانواده و پلیس از زندگی خصوصی و جنسی دختر کوتاه شود. ولی موظف کردن دولت به آموزش جنسی نوجوانان و جوانان، آموزش در زمینه وسائل جلوگیری از حاملگی و در اختیار قرار دادن رایگان آنها از مسائل بسیار مهم است. معمولاً یکی از عرصه هایی که زن در جامعه مورد تبعیض قرار میگیرد، در رابطه جنسی است. خطر حاملگی ناخواسته یکی از کابوس های بسیاری از زنان است. حاملگی ناخواسته فشارهای زیادی روی زن میگذارد. بنابراین راه انداختن کمپین وسیع آموزش جنسی، برقراری آموزش جنسی در مدارس بیشترین تاثیر بلافاصله اش بر زندگی زنان است. برنامه همچنین اعلام میکند که "مادرانی که خارج از ازدواج بچه دار شده اند در برابر فشارهای مادی و اخلاقیات ارتجاعی" مورد حمایت قرار خواهند گرفت. این مطالبات از زاویه استقلال زن و عدم اتکاء و وابستگی او به مرد از اهمیت بسیاری برخوردار است. حاملگی ناخواسته و خارج از ازدواج در بسیاری موارد دختر را مجبور به ازدواج میکند. علاوه بر اینکه این مساله اتکاء و وابستگی زن به مرد را تشدید میکند یک رابطه نا متعادل و نابرابر میان زن و مرد برقرار میکند. زن و مرد بعنوان دو موجود برابر و مستقل وارد یک رابطه نمیشوند.

از قرار دو بند بسیار بحث برانگیز برنامه ما که به زنان هم مربوط میشود، و سنتا و تاریخاً هر وقت از حقوق و مساله زن حرف زده میشود این دو بند هم آورده میشود، سقط جنین و فحشاء است. من در اینجا خیلی مختصر میخواهم به این دو بند اشاره ای بکنم و در صورت تمایل جمع میتوان راجع آن بحث کرد.

سقط جنین

بنظر من این بند بسیار پیشرو و مترقی و انسانی است. این بند کاملاً روشن و گویاست و شخفا نکته ای بنظرم نمیرسد که در توضیح این بند بگویم. فقط یک نکته هست. شنیده ام که عده ای با این بند مخالفند و در برخی جلساتی که رفقا در معرفی و توضیح برنامه سخنرانی کرده اند بعضی در مخالفت با این بند صحبت کرده اند. مخالفت ها از این موضع نبوده که شما چرا سقط جنین را ممنوع نکرده اید، از موضع مقابل بوده است. من اصلاً راستش مخالفت این دسته را نمی فهمم.

برنامه ما سقط جنین را تا ۱۲ هفتگی آزاد گذاشته. اعلام کرده که باید رایگان و در کلینیک های مجهز و توسط پزشکان متخصص انجام شود. و حق تصمیم گیری را هم به زن داده است. پس مخالفت اینها با چه بخشی از بند برنامه ماست؟ فکر میکنم مخالفت این دسته با موضع عمومی و اصولی برنامه با سقط جنین است که در مقدمه بند مربوطه اعلام شده است. این مقدمه اعلام میکند این کار عملی غیر انسانی است و گواه از خود بیگانگی و عجز انسان است. اینها از نفس سقط جنین بعنوان عملی درست و اصولی که یکی از مطالبات پایه ای زنان است دفاع میکنند. اینها مدافع بی قید و شرط سقط جنین هستند. در اینصورت من فقط باید بگویم که خیلی متأسفم برای کسی که از خود بیگانگی بشر را در اجبارش به سقط جنین نمی بیند. کسی که جنبه غیر انسانی این کار را درک نمیکند. کسی که تصور میکند با دادن حق بی قید و شرط سقط جنین به زن به او امتیازی اعطاء کرده است. امتیاز تصمیم گرفتن در مورد از میان بردن جنین خود. فقط در یک دنیای وارونه است که میتوان از داشتن چنین حقی مفتخر و خوشنود بود. جامعه خود را از هر گونه مسئولیت در قبال کودک و آینده او و مادر خلاص میکنند، و تمامی مسئولیت را بدوش زن میگذارد و اینرا بعنوان یک امتیاز و یک حق پایه ای به او می قبولاند.

فحشاء

از ما سوال میشود که چرا خواهان رفع ممنوعیت فحشاء هستیم. آیا این مساله با ادعای ما مبنی بر مبارزه با فحشاء در تناقض نیست.

اول باید بگویم که ما خواهان رفع ممنوعیت از تن فروشی بعنوان یک شغل فردی هستیم و نه فحشاء در شکل موجودش، که یک نهادی است که توسط عده ای سودجو، یا باندهای باج خور و گانگستر سازمان می یابد. با توافق بر سر این تفاوت مهم، باید بگویم که مساله بر سر اینست که ممنوعیت فحشاء و غیر قانونی بودن آن اولاً فحشاء را از بین نمیرد. فحشاء یکی از مسائل اجتماعی بسیار قدیمی و یکی از قدیمی ترین مشاغل است. هم اکنون در اکثر کشورها فحشاء غیرقانونی است و کسانی که تن فروشی میکنند با پیگرد دائم پلیسی و اذیت و آزار پلیس مواجهند. ولی فحشاء همچنان همه جا رواج دارد.

ثانیا فروش سکس هم یک شغل است، مثل بسیاری مشاغل دیگر. آنچه ابعاد فاجعه بار و دردناک به این پدیده میدهد،

دقیقا غیر قانونی بودن آن، بی حقوقی کامل کسانی که به این کار مبادرت میکنند، و بالاخره راه پیدا کردن باندهای گانگستری و باج خور و اوباش در امر سازماندهی این حرفه است. و این آن بعد مساله است که برنامه ما خواهان حذف آنست. یعنی "رفع ممنوعیت فروش سکس بعنوان یک شغل فردی و حمایت قانون و نهادهای انتظامی از این افراد در مقابل شبکه ها و باندهای گانگستری، باج خورها و اوباش." و "غیر جنایی کردن زندگی و کار افرادی که دست به تن فروشی میزنند."

مذهب و اخلاقیات ریاکارانه حاکم بر جامعه در عین حال که فحشاء را در اذهان عموم به طاعون اجتماعی بدل کرده اند، عملا باعث رشد فحشاء میشوند. تا زمانی که زنان تحت ستمند، و اخلاقیات دوگانه رفتارهای متفاوتی را از دو جنس طلب میکنند، و از همه مهمتر تا زمانی که مناسبات کالایی بر جامعه حاکم است و هر چیز مثل کالا خرید و فروش میشود، فحشاء نیز به حیات خود ادامه خواهد داد.

مساله اینجاست که بتوان بهترین شرایط اجتماعی و اقتصادی را فراهم آورد که ابعاد دردناک اجتماعی و انسانی فحشاء کاهش یابد و کسانی که به این حرفه مبادرت میورزند از یک زندگی و حقوق انسانی برخوردار شوند. و عملا این تنها شرایطی است که امکان دست کشیدن از این حرفه و روی آوردن به حرف و مشاغل دیگر را برای قربانیان فحشاء ایجاد میکند. چون تنها در این صورت است که فاحشه به حاشیه جامعه رانده نمیشود و احترام و شخصیت انسانی خود را از دست نمیدهد.

سلطنت و استبداد

ج ۴/۴۰۰ فده

مجله "ایران نامه" چاپ آمریکا شماره ویژه‌ای را به بررسی مسایل اقتصادی ایران اختصاص داده است که بطور کامل در ۴ شماره کیهان لندن ماه مه سال جاری چاپ شده است. این بررسی را می توان برنامه اقتصادی غالب در درون بورژوازی ایران محسوب کرد که دارای دو وجه انتقادی و اثباتی است: انتقاد به نکاتی از اقتصاد جمهوری اسلامی و تشریح اثباتی برنامه آلترناتیو آن. از طیف سلطنت طلب که تماما طالب اجرای تام و تمام یک برنامه اقتصادی فوق لیبرالی است تا رفسنجانی که هم حکومتی هایش عبایش را گرفته و می کشند تا چهار نعل به سمت اجرای این برنامه نرود و ملی گرایان و جمهوریخواهان و دمکراتهای چپ که یا سکوت می کنند و یا هر از گاهی با لکنت زبان تبصره عدالت اجتماعی بر این برنامه می گذارند، تقریبا تمام طیفهای بورژوازی در قدرت و در اپوزیسیون خواهان اجرای این برنامه هستند.

مقاله اصلی این بررسی که "اقتصاد ایران بر سر دوراهی" نام دارد و توسط آقای جهانگیر آموزگار نوشته شده است در واقع بیان تئوریک و طبقاتی - سیاسی آن چیزی است که تاکنون مبلغین و تهییج گران بورژوازی ایران و در راسشان سلطنت طلبها، منجمله در همین کیهان لندن، بارها بیان کرده‌اند. نوشته‌های دیگر عمدتا نوشته‌هایی کارشناسانه هستند که به بررسی جزئی جوانب مختلف اقتصاد ایران مثل نفت، وامهای خارجی، جایگاه ایران در اوپک و امثالهم می پردازند. مقاله آقای آموزگار، عمیقا و صریحا طبقاتی - سیاسی است. بدین معنا که اولاً به اهداف ناظر بر اقتصاد می پردازد و تاکید می کند که بدو باید اهداف و سیاستهای ناظر بر اقتصاد را روشن و تعریف کرد و ثانيا، انگشت بر آن نیروی اجتماعی (طبقه سرمایه دار) می گذارد که باید موتور اقتصاد باشد و تمام قوانین و مبانی حقوقی و تسهیلات عملی جامعه برای کمک به آن باید بسیج شود.

به زعم ایشان یکی از اشکالات اساسی جمهوری اسلامی تعریف اقتصاد در مقدمه قانون اساسی نه به عنوان "هدف" که به مثابه "وسیله" برای رفع نیازهای انسان است و اینکه "تکثیر ثروت و سودجویی که در نظامهای دیگر مورد توجه است" کنار گذاشته می شود. شعارهای اقتصادی جمهوری اسلامی "تقویت روحیه کاهلی و بیکارگی و گدا پروری ناشی از صدقه بخشی و سفره اندازی و سوبسیدهای تمام نشدنی است" و "بالا بودن نسبی حقوق دستمزدها و مقررات دست و پاگیر قانون کار و قانون محاسبات عمومی، قدرت تحرک را از مدیران دستگاههای اقتصادی سلب کرده است."

ایشان معتقدند که "واقعیت انکار ناپذیر این است که عدل و قسط اجتماعی با حداکثر کارآیی اقتصادی در کشورهای جهان سوم سازگار نیست." باید "سود کلان و فایده فراوان" در کار باشد (هدف اقتصاد باشد) تا "استعدادها و نیروهای خلاقه جامعه صرف سرمایه گذاری و افزایش ظرفیت تولید شود." باید آزادیهای اقتصادی را گسترش داد و امنیت سرمایه داران و سرمایه گذاری را حفظ کرد تا رفاه کل جامعه افزایش یابد.

نوشته آقای آموزگار اگر چه در رابطه با اقتصاد جمهوری اسلامی است اما در واقع پلمیکی ملهم از لیبرالیسم آمریکایی علیه رفرمیسم اقتصادی و توسعه به روایت اروپای غربی آن است. سرمایه داری، که در اروپای بعد از جنگ هم افزایش تولید را در نظر داشت و هم عدالت اجتماعی را، اینک دارد رفرمهای معمول شده را یک به یک پس می گیرد و ایشان

هم در عدم سازگار بودن عدالت اجتماعی با اقتصاد به همین مساله اشاره می کنند. ویژگی جمهوری اسلامی در روپوش عقیدتی و ادبیات ویژه آنست و بدین معنی نیست که جمهوری اسلامی خواهان رسیدن به عدالت اجتماعی و یک نیروی رفرمیست است. در واقع در مملکتی که لیبرال و دمکرات و سوسیال دمکرات آن هم از به کار بردن لفظ کارگر می هراسند و حیاتشان تراژدی مضحکی از عشقی دوگانه و بیفرجام به آخوند و شاه بوده و هست، رفرمیست بودن رژیم اسلامی بیش از حد نامعقول است. جمهوری اسلامی هم اساسا در صدد حاکم کردن یک لیبرالیسم اقتصادی عنان گسیخته بر جامعه است اما تولد و حیاتش آن چنان با اسلام و انقلاب و طبقات محروم گره خورده است که نمی تواند به سادگی از آنها خلاص شود، و همین هم پایه بن بست اوست.

بهررو مشکل اصلی، رژیم جمهوری اسلامی و برنامه اقتصادی او نیست، این حریف بیش از حد مفرگی است و "مشت خورش" راحت است که مستلزم درنگ باشد. معضل حل ناشدنی آقای آموزگار و سایر مدافعین لیبرالیسم اقتصادی در ایران فردا، رفرمهای اقتصادی عاجل است. رفرم نه به آن معنایی که امروز به کار می رود و مرادش تغییراتی در جهت کم کردن هر چه بیشتر نقش دولت و افزایش حداکثر آزادیهای اقتصادی است، بلکه به مفهوم کلاسیک تر آن یعنی پاسخگویی به نیازهای اقتصادی و رفاهی توده های وسیع مردم و کاهش بی عدالتی های اجتماعی و اختلافات طبقاتی.

لیبرالیسم اقتصادی علیه مردم

حریفان اصلی لیبرالیسم اقتصادی در ایران دولتمردان پیزی کنونی نیستند. مشکلات را طیف به اصطلاح رفرمیست، جمهوریخواهان و ملی گرایان و چپهای دمکرات شده، (طبعاً اطلاق رفرمیست به این نیروها که تاکنون هیچ نشانه ای از یک حمایت جدی و تا به آخر از حقوق سیاسی - اقتصادی اکثر مردم بروز نداده اند دقیق نیست) ایجاد نمی کنند. اینها اجتماعا کم اثرتر از آن هستند که بخواهند یا بتوانند پرچم عدالت اجتماعی و خواسته های عاجل اقتصادی مردم را بالا ببرند. معضل مستقیم و بلافاصله مدافعان برنامه اقتصادی لیبرالیسم کمونیستها و بدوا همان مردمی هستند که فقر و گرانی و بیکاری کارد را به استخوانشان رسانده است و چاشنی "انفجارات اجتماعی" مشهد و اراک و اسلام شهر و اکبر آباد را زده اند.

بنظر بعید می رسد که آقای آموزگار یا هر کس دیگری که از جمله انتقاداتشان به جمهوری اسلامی وجود سوبسید و کمک دولتی برای برخی از کالاهاست بتوانند مثلا مردم اکبر آباد را در فردای سرنگونی رژیم اسلامی قانع کنند که باید قیمت اتوبوس و نان و قند باز هم افزایش یابد و آب هم گرانتر شود و مدتی دیگر بیکاری و فقر و گرانی را تحمل کنند تا اقتصاد توسعه یابد و "رفاه عمومی" در جامعه ایجاد شود. (۱) و تازه اینجا هنوز صحبتی از بیمه بیکاری و بهداشت همگانی و امثالهم نیست.

اینها مشکلات عملی و سیاسی - اجتماعی حواریون ایرانی ریگان و تاچر در خلال و در فردای سرنگونی رژیم اسلامی است. بخصوص اینکه اگر به این نکته توجه کنیم که به احتمال بسیار زیاد هر تحرک سیاسی - اجتماعی در ایران امروز شدیداً میل به گریز از ایدئولوژی و آرمان و وعده و وعید خواهد داشت. حکومت اسلامی آنقدر همه چیز را ایدئولوژیزه کرده، وعده و وعید دروغ داده، به هر چیزی رنگ کاذب آرمانی زده که هیچ وعده آسمانی و زمینی و هیچ بهشت و جهنمی نمی تواند جلوی انفجار مطالبات عاجل و ملموس توده های وسیع مردم را بگیرد. تنها نیرویی می تواند جامعه را به سمت افق و آرمانی دورتر فرا بخواند و مورد پذیرش قرار بگیرد که بدوا به همان خواسته های فوری پاسخ داده باشد.

لیبرالیسم از یک دیدگاه صرفا اقتصادی و از زاویه منافع خود سرمایه هم ناتوانی خود را نشان داده است و جنبش ها و مکاتب رفرمیستی و عدالت اجتماعی هم حقانیت خود را در مقابل آن از همین واقعیت گرفته اند. اینکه لیبرالیسم ریگانی و تاجری دهه هشتاد در حال عقب نشینی است اما مدافعین آن در ایران تا این حد عریان و لجام گسیخته از آن دفاع می کنند، ناشی از بی مایگی رفرمیسم در این کشور و عدم امکان محک خوردن برنامه های مختلف توسط جامعه، به دلیل وجود استبداد است. و لیبرالیسم اقتصادی در ایران، از نظر سیاسی روی هر دوی اینها حساب باز کرده است و تکیه می کند.

لیبرالیسم، رفرمیسم، کمونیسم

توسعه سرمایه داری هیچگاه به خودی خود به رفاه عمومی منجر نشده است. تاریخ سرمایه داری نشان می دهد که برای هر یک ساعتی که از روزگار کاسته شده است، هر دلاری که به دستمزد اضافه شده است، یا هر حق سندیکایی و عمومی (مثل آموزش رایگان و بهداشت) که به دست آمده است میلیونها کارگر و کمونیست مبارزه کرده اند، به زندان افتاده و یا کشته شده اند.

بشریت تا کی و چند قرن دیگر باید منتظر بهشت موعود بشود که مدافعین سرمایه قولش را می دهند؟ این نظام در حالیکه امروز در سراسر جهان حاکم شده است فقط در معدودی از کشورها با جمعیتی ناچیز نوعی رفاه همگانی را به دنبال مبارزات نسلها زن و مرد پذیرفته که تازه مدافعین لیبرالیسم اقتصادی مدتی است در حال تخریب و بازپس گیری آن هستند.

حسن نوشته آقای آموزگار این است که کاملا صریح است. ایشان جامعه را عمیقا طبقاتی می بینند و تشریح می کنند و می دانند که باید برای سرمایه داران طالب چه چیزی باشند و بر سر کارگران و اقشار محروم چه بلایی بیاورند. امروز هر کس در باره ایران بگوید یا بنویسد با فقر و گرانی و بیکاری و عاصی شدن مردم از این اوضاع شروع و تمام می کند. آقای آموزگار همین قانون کار و سطح پائین دستمزد و سوبسید را هم زاید و دست و پاگیر اعلام می کنند و یک شرایط اقتصادی دهها بار دهشتناکتر از اکنون برای مردم ترسیم میکنند.

قطعا ایشان هم که بالاخره "چهار پیراهن پاره کرده اند و شش کلاس درس خوانده اند" و حتما هنوز هم تصویر مردم مشت گره کرده شورشی را در ذهن حمل می کنند می دانند که تحقق چنین برنامه ای مستلزم چیست. در محاسبات ایشان و همگانشان پرچم منافع ملی ایران و وعده رفاه همگانی باید برای به تمکین کشاندن مردم به یک لیبرالیسم اقتصادی لجام گسیخته تر از سیاستهای کنونی جمهوری اسلامی کفایت کند، و می دانند که در این راه می توانند از یاری "رفرمیستها" هم بهره مند شوند.

احزاب بی مایه ای که عناوین جمهوریخواه و دموکراتیک و چپ نواندیش و امثالهم را یدک می کشند و سر و پای هم را له می کنند تا در صف حمایت از این نامه ضد رژیم و آن شخصیت وجیه المله در بند نفر اول باشند، به مطالبات کارگران و اقشار محروم که می رسند مرکب قلمشان می خشکد و دستشان رعشه می گیرد. اینها که امروز با سکوتشان مدافعین لیبرالیسم اقتصادی را هارتر می کنند فردا سیاهی لشکر عروج استبداد تازه خواهند شد که بی هیچ تردید ابزار سیاسی این برنامه اقتصادی خواهد بود. اینها آنقدر دلشوره حمایت از فروهر و سیرجانی و آشتی ملی با "مشروطه خواهان" را دارند که پلاتفرم روشن "لیبرالیسم اقتصادی - دیکتاتوری سیاسی" را نمی بینند و در بدر به دنبال سلطنت

طلب "معتدل" دموکراسی پناه و سلطنت طلب "معقول"ی که بالاخره از کودتای ۲۸ مرداد انتقاد کند و قربان صدقه مصدق برود هستند.

بیخود نیست که اقتصادی نویس کیهان لندن هم از ضرورت الگو برداری از توسعه اقتصادی چین برای ایران صحبت می کند (کیهان لندن _ ۱۰ اوت ۹۵) و به ستایش از توسعه متکی بر نیروی کار بسیار ارزان می

پردازد. اینها که تجربه زمان شاه را پشت سر و تجربه چین را مقابل چشم دارند، آیا ممکن است ندانند که تحمیل "نیروی کار بسیار ارزان" به طبقه کارگر تنها به اتکای سرنیزه‌ای دهها بار تیزتر و خونریزتر از "پیکان اسلام" ممکن خواهد شد؟

شاخه‌های متفاوت سلطنت طلب هر چقدر هم دچار اختلافات و تفرقه سیاسی _ تشکیلاتی باشند ارزشی بر سر این پلاتفرم اقتصادی و در روز خودش، نتیجه اجتناب ناپذیر سیاسی آن اختلاف ندارند. اولی را صراحتاً خودشان می گویند، برملا کردن دومی در میان افکار عمومی ایران کار کمونیستها است.

۱) آقای صور اسرافیل در ماهنامه‌ای به همین نام سنگ تمام می گذارند و صحبت از تحمل بیکاری، کمبود و قناعت و فداکاری "برای چند دهه" می کنند. باید دید ایشان که با سخاوت تمام می خواهند این ریاضت را چند دهه به "ملت ایران" بخوراند خودشان اگر ناهارشان "چند دقیقه" به تاخیر بیفتد چه عکس العملی نشان خواهند داد.

صلح با گناهکاران

حقیقت در بوسنیا چیست

—

مردم یوگسلاوی از نگون بخت ترین قربانیان شکل گیری "نظم نوین جهانی" بودند. بر خلاف تبلیغات رایج اوضاع امروز یوگسلاوی تکرار ناسازگاریهای تاریخی بالکان نیست. مسبین این تراژدی عظیم و جنایتکاران اصلی این جنگ همین لحظه با عناوین پرطمطراق و مدالهای رنگارنگ بر سینه هایشان در دولتها و مجالس عالی کشورهای اروپای غربی و آمریکا نشسته اند و عالیجنابان این عصرند. تبلیغات ریاکارانه دولتها و رسانه های کشورهای غربی در قبال رویدادهای یوگسلاوی، یکی از برجسته ترین نمونه های مهندسی افکار و مغزشویی سیستماتیک مردم در دموکراسی غربی است. این رویدادها عمق وابستگی و نوکری رسانه های عمومی و ژورنالیسم رسمی زمان ما را برملا میکند. یوگسلاوی صحنه تلاقی منافع مادی دول و محافل سرمایه داری غرب است و نمونه ای زنده است از ظرفیت های ارتجاعی قوم پرستی و ناسیونالیسم در سیه روز کردن مردم و قربانی کردنشان در پیشگاه منافع زمینی سرمایه.

چارلز جی بوید ژنرال نیروی هوایی آمریکا، از نوامبر ۹۲ تا ژوئیه معاون فرمانده کل نیروهای آمریکا در اروپا بوده است. مقاله صلح با گناهکاران (Making Peace with the Guilty) در نشریه امور خارجی (Foreign Affairs) اکتبر ۹۵ چاپ شده است. ما بخشهایی از این نوشته را، از آنجا که حاوی افشاگری هایی از طرف یک مقام عالیرتبه خود دول غربی درباره گوشه هایی از رویدادهای یوگسلاوی است اینجا به چاپ میرسانیم. در همین راستا مصاحبه تلویزیونی دیوید اوئن، میانجی سابق جامعه اروپا، با تلویزیون بین المللی بی بی سی نیز بسیار جالب توجه است. اوئن از نقش آلمان در شروع بحران یوگسلاوی، دست داشتن دولت مسلمان بوسنیا در برخی کشتارهای سارایوو و از تسلیح دولت سارایوو توسط آمریکا با صراحت سخن میگوید. اوئن و بوید نیز حقایق واقعی تراژدی یوگسلاوی را میپوشانند، اما تا آنجا که دروغهایی را برملا میکنند، سخنانشان شنیدنی است. انترناسیونال

"مصلحین و انسان دوستان انگلیسی مدام به بالکان رفته اند تا ببینند چه کسی دارد به چه کسی ظلم میکند، و از آنجا که بنا بر ایمان اکمل گرایانه شان قادر نبوده اند این نظریه هولناک را قبول کنند که همه طرفین دارند به یکدیگر ظلم میکنند، هرکدام با یک ملت عزیز کرده از آنجا برگشته اند، ملتی معصوم و ستم کش، ملتی که همواره کشتار میشود و هرگز کشتار نمیکند"

ربه کا وست

از کتاب: بره سیاه و شاهین خاکستری، ۱۹۳۸

ربه کا وست عاشق مردمان بالکان بود، اما او تنها مسافری نیست که از آن سرزمین اندکی ظنین و بدبین بازگشته

است. بیش از دو سال است که من خود را بطور روزافزونی در اتفاقات یوگسلاوی سابق غرق و سرخورده آن یافته ام. بارها به آن منطقه سفر کرده ام و این شانس را داشته ام که نظرات شخصی مردان و زنان جوانی را که در کرواسی و مقدونیه در نیروهای آمریکا، در نیروی حفاظت سازمان ملل (UNPROFOR) و در کمیساریای عالی سازمان ملل در امر پناهندگان، ماموریت دارند بشنوم.

نظراتی که اینجا در میان میگذارم حاصل تجربه از نزدیک و کمابیش لاینقطع من از این جنگ با همه زشتی هایش است. این نظرات با بخش زیادی از دیدگاهی که در واشنگتن مفروض تلقی میشود فرق میکند. دیدگاهی که بدلیل درک محدود از رویدادهای جاری و همینطور جهل یا لاقیدی تراژیک نسبت به تاریخ، عقب مانده و ناتوان است. از همه بدتر این است که اعمال ایالات متحده در بالکان با سیاست اعلام شده آن در تناقض آشکاری قرار دارد.

محور روش ایالات متحده، این درک سطحی و نسنجیده بوده است که گویا این جنگ جنگی میان خیر و شر است. بر این مبنا، آمریکا از قطعنامه های بظاهر بیطرفانه سازمان ملل و ناتو — برای مثال در جهت حمایت از نیروهای حافظ صلح — پشتیبانی کرده و سپس آنها را پیچانده و از آنها در تنبیه یک طرف و در تاثیر گذاری بر مسیر جنگ استفاده کرده است. آمریکا از ایجاد مناطق امن حمایت کرده و حتی وقتی یک طرف مخاصمه از این مناطق برای حمله به دیگری استفاده کرده است همچنان خواستار حفاظت از این مناطق شده است. اعلام کرده است که خواهان حل مساله از طریق مذاکره است و درست در همان حال طرف مقابل در این مذاکرات را جنایتکار جنگی لقب داده است. خواستار کمکهای انسانی بیشتر شده، حتی وقتی روشن بوده است که این کمکها به جنگ سوسید میدهد و طرفین جنگ را از عواقب طبیعی ادامه جنگ مصون میدارد. از مشروعیت یک هیات رهبری (در بوسنیا) دفاع کرده است که ترکیب آن روز به روز قوم — محور تر، مبنای حاکمیتش تک حزبی تر و دیپلوماسی اش سوء استفاده گرانه تر شده است.

بعنوان یک نمونه: اخیرا، پس از هجوم نیروهای کروات به مناطق تحت حفاظت سازمان ملل در ماه مه، بیش از ۹۰ در صد صرب های اسلوانیای غربی پاکسازی قومی شدند. تا این لحظه، تنها تفاوت این عمل کرواتها با عملیتهای صرب ها در حوالی مناطق تحت حمایت سازمان ملل در سربرینیکا و زپا این بوده که عمل صربها با گوشمالی بیشتری از طرف غرب و لفت و لعاب بیشتری از طرف CNN روبرو شده است. پاکسازی قومی فقط وقتی محکوم میشود که توسط صربها صورت گرفته باشد و نه علیه آنها.

آدم باید رویدادهای بالکان را آنطور که هستند ببیند و نه آنطور که دوست دارد باشند. باید واقعیات را از تخیلات جدا کرد. آیا ممکن است که طرفهای مخاصمه همگی منافع و نگرانی های مشروعی داشته باشند، یا اینکه نه، مشروعیت فقط ملک طلق یک یا دو جناح است؟ ما باید به "بدیهیات" با تردیدی سازنده نگاه کنیم و مهمتر از همه، باید حقیقت را بگوئیم، ولو فقط به خودمان.

اهداف

تمام جناحها در یوگسلاوی سابق هدف یکسانی را تعقیب میکنند — اجتناب از اینکه در چهارچوب یوگسلاوی یا

کشورهایی که جانشین آن میشود موقعیت یک اقلیت را پیدا کنند. و همگی به هر طریق ممکن و در دسترس برای رسیدن به این هدف متوسل شده اند. معنی این حرف برای کرواتها این بود که از فدراسیون یوگسلاوی که هرچه بیشتر تحت سلطه ناسیونالیسم صرب قرار میگرفت اعلام استقلال کنند و از اتحاد اروپا خواهان برسمیت شناسی خویش شوند. کشور جدید، خود را کشوری کروات خواند، تابعیت مردم را کروات اعلام کرد و مدعی حق حاکمیت بر کل قلمروی جمهوری کرواسی قدیم در فدراسیون یوگسلاوی شد. چنین راهی جلوی مسلمانان بوسنیا باز نبود، زیرا آنها علیرغم کثرت، در سرزمین خود یک اکثریت نبودند. بعلاوه، آنها اشتیاق خیلی کمتری برای خروج از فدراسیون داشتند، زیرا میدانستند که با این ترکیب انفجار آمیز اهالی، باقی ماندن بوسنیا بعنوان بخشی از یک یوگسلاوی چند قومیتی بیشتر به عقل نزدیک است تا تبدیل آن به یک موجودیت مستقل. اما جدا شدن اسلوانیا و کرواسی، یک یوگسلاوی مثله شده، بر پایه صربستان و مونته نگرو، باقی گذاشت که برای بوسنیا خانه نامناسب تری بود و لاجرم مسلمانان بوسنیا نیز تصمیم به جدایی گرفتند. متأسفانه، رژیم سیاسی بوسنیا خود را بصورت احزاب سیاسی عمدتاً متکی بر هویت قومی شکل داده است. در حالی که جهان به برسمیت شناسی کشور بوسنیا سوق پیدا میکرد، حزب عمل دموکراتیک متعلق به رئیس جمهور بوسنیا آلیا ایزت بگوویچ و احزاب مشابه صرب و کروات در بوسنیا، کنترل کمابیش مطلق خود را بر مناطقی که گروههای قومی آنها اکثریت داشتند اعمال میکردند. حزب ایزت بگوویچ امروزه بوسنیا را بصورت یک کشور تک حزبی اداره میکند.

در این فضای ترس، ابهام و ناسیونالیسم در حال عروج ابتدا کروات ها و سپس صربهای بوسنیا _ با حمایت صربستان _ دست به اسلحه بردند تا برای خود همان چیزی را بدست بیاورند که برسمیت شناسی بین المللی برای کرواتهای کرواسی و مسلمانان بوسنیا تامین کرده بود: تضمین اینکه آنها در کشوری که به زعم آنها بر ضد آنهاست، یک اقلیت نخواهند بود. آنچه مکرراً از آن بعنوان ناسیونالیسم عنان گسیخته صرب و ایده صربستان بزرگ یاد میشود، معمولاً همان آمیزه انفجار آمیز ترس، فرصت طلبی و کوتاه نگری تاریخی است که ظاهراً انگیزه حرکت همه میهن پرستان بالکان است. بخش زیادی از آنچه زاگرب (کرواسی) سرزمین اشغالی میخواند در واقع سرزمینی است که بیش از سه قرن است در دست صربهاست، از زمانی که امپراطوری اطریش صربها را به نواحی مرزی کرائینا منتقل کرد تا حفاظتی برای کسبه وین در برابر عثمانی ها بوجود بیاورد. همین قضیه در مورد بخش اعظم زمینهای صرب ها در بوسنیا هم صدق میکند، یعنی همان سرزمینی که رسانه های غرب دائماً از آن بعنوان ۷۰ درصد بوسنیا که در تصرف صربهای شورشی است یاد میکنند. در مقطع استقلال بوسنیا تعداد صربها از مسلمانها تنها پانصد هزار نفر کمتر بود و تازه صربها بیشتر در مناطق روستایی بودند و زمینهای وسیعتری در اختیار داشتند. خلاصه کلام، صربها دنبال تصرف سرزمینهای جدید نیستند، بلکه صرفاً میخواهند آنچه دارند را حفظ کنند.

اینها نکات کم اهمیت تاریخی نیستند. ارکان دوگانه بخش اعظم دیپلوماسی غرب در بالکان و جاهای دیگر حق حاکمیت (حق تعیین سرنوشت Self-determination) و خدشه ناپذیری مرزها بوده است. در جریان پیدایش کرواسی، و بوسنیا و همینطور اسلوانیا و مقدونیه، کشورهای غربی موقتاً پا روی نظراتشان در مورد قدوسیت مرزها گذاشتند و به انحلال یک کشور عضو سازمان ملل به نفع حق تعیین سرنوشت رای دادند. این سیاست آنجا که خواست و اراده مردم کاملاً روشن بود _ در اسلوانیا که از نظر قومی یکدست بود _ به ثبات خدمت کرد و آنجا که این خواست و اراده مبهم بود، نظیر بوسنیا با ترکیب چند قومیتی اش، به بی ثباتی فاجعه باری انجامید. یک سوم جمعیت بوسنیا رفتارندم استقلال را

تحریم کردند و بدون هیچ شبهه ای اعلام کردند که در صورت ایجاد و برسمیت شناسی این کشور جدید دست به اسلحه خواهند برد.

نگرانی های موجهی در مورد تعریف واحد مبنا برای حق حاکمیت (حق تعیین سرنوشت) وجود دارد. برای ایالات متحده امکانپذیر نیست که از مجموعه های کوچک و کوچکتر گرایشات قومی دفاع کند. اما این نگرانی های جهانی را نباید مستقیماً به مقیاس محلی تسری داد، زیرا این، درک آمریکا از این مخاصمه را محدود و مقید میکند. یک افسر صرب به یکی از اعضای هیات من میگفت که نمیفهمد چرا مردم او برای پافشاری بر همان حق حاکمیتی که تقریباً به همه مابقی در یوگسلاوی سابق اعطاء شده است باید مهر "شیطان" بخورند.

جنگ در بوسنیا و کرواسی نتیجه اجتناب ناپذیر قرنهای نفرت قومی نبود. این جنگ مخلوق جاه طلبی، ترس و بی لیاقتی بود، هم در محل و هم در سطح بین المللی.

روش جنگ

هیچ آدم باوجدانی نمیتواند بعد اخلاقی این بحران را ندیده بگیرد. اعمال غیر قابل توصیفی علیه مردم بیگناه انجام شده است. من بر فراز بوسنیا پرواز کرده ام و چیز ها دیده ام، که نه نتیجه جنگ، بلکه نتیجه خشونت جنایتکارانه مبتنی بر قومیت اند. خانه های معینی در روستا ها با خاک یکسان شده اند زیرا جمعیت اکثریت – اعم از مسلمان و صرب و کروات – دست به پاکسازی اقلیتهایی زده است که دیگر ناخواسته شان تلقی میکند. من در کوچه های دهاتی چون گورژنی واکوف راه رفته ام و چهره خشمگین جوانان مسلحی را دیده ام که از دو سوی خیابانها و میدانهایی که خط جبهه درگیری قومی را میسازند چشم در چشم هم دوخته اند. هیچکس نمیتواند به موستار برود و از مرکز تاریخی شهر، که با آتش سلاحهای سبک به ویرانه ای بدل شده است، دیدن کند و حس نکند که پوسته مدنیت برای همه ما چقدر نازک است. و وقتی در هر گوشه سارایوو انهدام و باز هم انهدام استقبالتان میکند، بی اختیار این سوال بذهن میاید که آن آدم بالای آن تپه چه جور انسانی است و چه چیز وادارش میکند که تسمه شلیک توپ را بکشد.

برای برخی جنگ در بوسنیا تراژدی ای در مقیاس هالاکاست (کشتار میلیونی در کوره های آدمسوزی آلمان نازی) است. نمونه ای از رویارویی خیر مطلق و شر محض. برای این افراد صربها نیروهای ظلمت و مرتکبین بخش اعظم، اگر نه همه، جنایات، پاکسازیهای قومی، تجاوزهای دسته جمعی، اردوگاههای اجباری و کشتارهای بلا تبعیض اند.

متأسفانه این اعمال در جدالهای بالکان بی سابقه نیست و منحصر دانستن آن به صربها بیش از آنکه حکمی راجع به بالکان بدهد راجع به خود گوینده میدهد. اگر آدم در سال ۹۱ یا ۹۲ وارد سینما شده باشد شاید بتواند این حکم را بدهد که صربها شخصیت منفی این فیلم هستند. اما کم ترین تاثیر ندیده گرفتن حلقه های قبلی فیلم اینست که شخص نمیتواند از اصل داستان سر دربیآورد. و اجازه بدهید جسارتاً بگویم که مشاهدات من حاکی از این است که تصویر امروز از آنچه غالباً تصور میشود پیچیده تر است. افکار عمومی این جنگ را اساساً از دریچه چشمان یک طرف جنگ نگریسته است. از زاویه مردمی که، همانطور که ربه کا وست هشدار میداد، موقعیتش بعنوان یک قربانی به یک اسلحه

بازارزش و از کف نهادهای در جنگ تبدیل شده. اشتباه نشود: رفتار صربها زشت بوده است: سوال اینست که چقدر زشت و در چه مقیاسی. چقدر منحصر به صربها بوده است. بحث و تجزیه و تحلیل رویدادها البته به معنی کمرنگ کردن جوانب اخلاقی و توجیه اعمالی که به وقوع پیوسته است نیست. ...

آمارهای دولتی تعداد کشته شدگان در سارایوو را کمی بیش از ده هزار نفر ذکر میکنند. بنا به تخمین برخی، ششصد هزار گلوله توپ و خمپاره به شهر شلیک شده است. و ۶۰ درصد ساختمانها نابود شده و یا شدیداً آسیب دیده اند. ... مشقاتی که سارایوو متحمل شده است، اما، تغییری در این واقعیت نمیدهد که تصویر یک شهر در هم کوبیده شده و تحت محاصره یک ابزار گرانبها برای دولت بوسنیا است. زمانی که دولت بوسنیا مراسم هزارمین روز محاصره را برگزار میکرد، در بازارهای محل پرتقال و لیمو و موز به بهایی تنها اندکی گرانتر از شهرهای اروپای غربی عرضه میشد. در همان مقطع بهای بنزین در بازار سارایوو ۳۵ درصد ارزانتر از آلمان بود. یک بررسی آماری توسط برنامه جهانی تغذیه در ماه مه ۱۹۹۴، نشان داد که پس از یک زمستان سخت در سارایوو هیچکس در شهر دچار سوء تغذیه نبود و تنها درصد کوچکی از مردم علائم کمبود تغذیه داشتند. حتی نرخ مرگ و میر ناشی از خشونت در سال ۱۹۹۴ بشدت افت کرده بود (۳۲۴ مورد در سال بر طبق آمار سازمان ملل: نرخ سرانه ای که قابل مقایسه با بعضی شهرهای آمریکای شمالی و کمی کمتر از شهر واشنگتن است)، اگرچه رسانه ها و اطلاعاتیهای دولتی یک محاصره سرسختانه را تصویر میکردند.

برخی از مشقات سارایوو در واقع توسط خود دولت بوسنیا به آن تحمیل شده است. بعضی سیاستها قابل درک بودند، نظیر محدودیت سفر و نقل مکان که برای جلوگیری از تخلیه شهر در مواقعی که عبور و مرور ممکن میشود اتخاذ شده است. برخی دیگر نتیجه تبعی ضعف دولت بودند، نظیر اتکاء به مافیای شهر برای دفاع از شهر در دوره های اول، و نتیجتاً قدرت دادن به عناصر جنایتکار که عواقب زیانباری برای مردم، بخصوص صربها، داشت. برخی دیگر اقداماتی عامدانه بودند. معلوم نیست منشأ اینها طمعکاری مقامات بود یا سیاست رسمی. سربازان دولت، برای مثال، فرودگاه سارایوو را که شریان اصلی کمکهای انسانی و رفاهی است توپ باران کرده اند. رسانه ها و و برخی دولتها، شامل دولت آمریکا، معمولاً تمام این حملات را به صربها نسبت داده اند. اما هیچ ناظر با تجربه ای در سارایوو حتی یک لحظه هم در این شک نمیکند که نیروهای مسلمان به دفعات شلیک به اهداف خودی را به نفع خود دیده اند. در این مورد معین، توپ باران معمولاً باعث بسته شدن موقت فرودگاه میشود و قیمت اجناس بازار سیاه، که از مسیرهای تحت کنترل فرماندهان ارتش بوسنیا و مقامات دولتی وارد شهر میشود، صعود میکنند. به همین ترتیب در زمستان ۹۴-۹۳، شهرداری جلوی مصرف آب توسط اهالی را گرفت. یک بنیاد آمریکایی یک سیستم ابتکاری برای پمپ کردن آب به لوله های خالی شهر راه انداخته بود، و دولت به بهانه های بهداشتی مانع آن شد. این ممانعت بیش از آنکه به تمیزی آب مربوط باشد مدیون مخالفت مقامات دولتی ای بود که مشغول فروش منابع سوختی اهدایی سازمان ملل (که قرار بود در توزیع آب بکار برود) در بازار آزاد بودند. و البته منظره اهالی سارایوو در صف های طولانی برای آب، گاه حتی زیر توپ باران و تک تیراندازی ها، منظره بسیار ترحم برانگیزی است.

جنگ ترکیب جمعیت بوسنیا را نیز دگرگون کرده است. ترس، جنگ و افراطیگری ناسیونالیستی بیش از دویلمیون نفر را آواره کرده است. بخش زیادی از این آوارگی کوچ اجباری مردم بوده است، که منشأ اصلی آن صربی است، ترس صربها،

خواستهای امنیتی صربها و خشونت صربها. وقتی در بهار ۱۹۹۲ صربها دست به اسلحه بردند، یکی از اهداف فوری شان محفوظ داشتن جامعه های خود از تهدیدات واقعی یا خیالی همسایگان غیر صربشان بود. وقتی به این هدف رسیدند، برآن شدند که مناطق صرب را با ایجاد خطوط ارتباطاتی امن از میان مناطق تحت تسلط قومیت های دیگر به هم متصل کنند. در هردو این سلسله عملیاتها، غیر صربها یک تهدید امنیتی تلقی میشدند و از مناطق مربوطه پاکسازی میشدند. این حرکت حاکی از وجود یک برنامه و هدایت مرکزی بود و اسناد متعددی از زیاده روی های صربها، که به امری عادی تبدیل شده بود، وجود دارد.

آنچه کمتر مورد توجه بوده است، نقل و انتقالات جمعیت صرب است. در یکی از سفرهایم به سارایوو در ماه فوریه، یک مقام بلند پایه سازمان ملل به من گفت که امروزه تعداد صربها در سرزمینهای زیر کنترل صربهای بوسنیا بشدت کاهش یافته و به حدود ۵۰۰ هزار نفر رسیده است. اگر این عدد را با حدود ۲۰۰ هزار نفر صرب که در مناطق تحت کنترل دولت بوسنیا زندگی میکنند جمع کنیم میبینیم که جمعیت صرب بوسنیا به نصف تعداد قبل از جنگ رسیده است. درست مانند همسایه های سابق شان، صربها هم میتوانند به ترس و جنگ، و کوچ اجباری بعنوان دلائل نقل و انتقالاتشان اشاره کنند، هرچند احتمال دارد نسبتها متفاوت باشد.

مردم صرب هم قربانی پیشروی نیروهای دشمن بوده اند، بدون آنکه این مساله از جانب واشنگتن یا کریستیان امانپور خبرنگار CNN مورد توجه قرار بگیرد یا محکوم شود. در اواخر سال ۱۹۹۴ وقتی ارتش پنجم بوسنیا از محاصره بیهاج بیرون زد، سر راه خود دهکده ها را سوزاند و چندین هزار صرب را وادار به ترک محل زندگی شان کرد. چندی بعد، هنگام پیشروی نیروهای کروات بوسنیا در دره لیونو، عینا همین اتفاق افتاد. اگر کسی در ظرفیت غیر صربهای بوسنیا در ارتکاب شقاوت قومی تردید دارد، از او بخواهید از مناطق کروات در کیسلجاک و ویتز دیدن کند. ساختمانهای در هم کوبیده شده کلیساهای کاتولیک ها و مساجد مسلمانان و همینطور هزاران خانه مخروبه مردم گواه روشنی بر خشونت و توحش کروات و مسلمان است. و این نیروهای مسلمان و کروات قطعا دلائلی عینا نظیر صربهای همسایه شان برای اعمال خود داشته اند: انتقام گرفتن برای جرائم گذشته، اعم از واقعی و مجازی، و تلاش، به خیال خود، برای حفظ امنیت خویش. در موارد زیادی تفاوت میان جناحها نه در پرنسیپهای اخلاقی آنها بلکه در توانایی و باز بودن دستشان برای انجام اینگونه اعمال است.

روند آینده جنگ

شرایط استراتژیکی در صحنه عملی از ابتدای جنگ تاکنون تغییرات اساسی کرده است. سه سال وحشت و زد و خورد و جنایت در لباس نبرد، تغییرات مهمی ببار آورده است. کرواتها، که توانسته اند مناطق تحت کنترل خود را حفظ کنند، آینده خود را بیشتر در مناسبات خویش با زاگرب جستجو میکنند تا با سارایوو. زد و خوردها و وحشیگری های سالهای ۹۳-۹۴ هنوز در اذهان اینها زنده است و به شرکای مسلمان خود در فدراسیون بوسنیا با سوء ظن نگاه میکنند و بارها نظیر صربها از دست اندازی اسلام به اروپای مسیحی اظهار نگرانی کرده اند. کرواتهای بوسنیا به فدراسیون پیوستند تا بتوانند از جنگ در بوسنیا، که به زیان آنها پیش میرفت، کناره گیری کنند و نفعی در یک پیکار دراز مدت علیه صربهای بوسنیا ندارند. این در مورد مسلمانان و صربها در بوسنیا صدق نمیکند. بی شک هریک از این دو

جناح عزم کرده است که در این جنگ پیروز شود. صربها فکر میکنند هم اکنون جنگ را برده اند و میخواهند همینجا به آن خاتمه بدهند. مسلمانان میدانند که پیروزی با آنها نبوده و دنبال راههایی برای ادامه جنگ میگردند.

مشکل صربها کاهش عمومی جمعیت در مناطق تحت کنترلشان است. فعالیت اقتصادی راکد است و سربازگیری دشوار شده است. تصور عامه از جنگ، توسعه بی وقفه مناطق صربهاست. اما بخش وسیعی از بوسنیا تاریخا صرب نشین بوده و پیشروی های اخیر صربها علیه مناطق شرقی بوسنیا تنها گسترش جدی مناطق تحت کنترل صربها در دوسال اخیر بوده است. مسلمانان عمدتاً به مرکز کشور رانده شده اند. این برای دولت سارایوو یک پایگاه محکم و خطوط ارتباطی داخلی ایجاد کرده است و امکان داده جنگ را به مناطق صرب نشین بکشاند. وجود جمعیت پناهنده ای که هسته مرکزی ارتش بوسنیا را میسازد برتری عددی نیروهای دولت سارایوو به نیروهای صرب را تضمین میکند (۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار به هشتاد هزار) و عزم آنها را به جنگ برای بازپس گیری مناطق راسخ تر میسازد.

حتی برتری صربها در سلاحهای سنگین مانند قبل نمانده است. بسته شدن مرزهای صربستان توسط حکومت بلگراد، هرچند ناقص، بهرحال واقعی است و بر دسترسی صربها به تجهیزات و سوخت تاثیر گذاشته است. در همان حال محموله های سلاح و مهمات مدام به نیروهای بوسنیا رسیده است تقریباً بی آنکه جامعه بین المللی اشاره و توجهی به این مساله بکند. خواست سناتور باب دول رهبر جمهوریخواه سنای آمریکا به لغو تحریم تسلیحاتی بوسنیا فقط از این نظر جالب است که این اقدام بدون شک به وارد شدن نیروی زمینی آمریکا به صحنه منجر میشود. وگرنه، تحریم تسلیحاتی عملاً فقط روی کاغذ وجود دارد و در عمل لغو شده است. امری که مایه خوشنودی بخش وسیعی از سیاستگذاران طراز اول آمریکاست. تردید نیست که از آنجا که این تسلیحات باید از مسیر کرواسی عبور کند، زاگرب روی نوع سلاحهایی که بدست دولت بوسنیا میرسد کنترل دارد و مانع ارسال سلاحهای سنگینی میشود که میتواند در صورت شروع دوباره مناقشات توسط مسلمانان علیه کرواتها بکار رود. اما در هرحال نیروهای مسلمان بسیار به نسبت اوائل جنگ مجهز تر هستند. این واقعیت که واحدهای صرب به ارتش دولتی در منطقه مرکزی بوسنیا، یعنی مرکز ثقل سارایوو، حمله نکردند گواه این توازن جدید است. زمان به احتمال زیاد به نفع مسلمانان عمل میکند.

یکی از دستاوردهای چشمگیر دیپلوماسی دولت بوسنیا اینست که در حالی که مسلمانان از نظر نظامی به برابری با صربها دست یافته اند، همچنان تصویر خود بعنوان یک قربانی بیدفاع را در اذهان جامعه جهانی باقی نگاه داشته اند. این تصویر بخصوص با تبلیغات دولت پس از سقوط سربرنیکا تحکیم شد. جالب تر اینست که درست تا قبل از حمله سربرنیکا، مسلمانان به مدت بیش از یکسال از نظر استراتژیک موقعیت تعرضی داشتند.

در این پیکار، مسلمانان پیوسته کوشیده اند که از سازمان ملل و ناتو (و ملحقات آنها، نظیر مناطق امن، مناطق ممنوعیت پرواز، مناطق ممنوع العبور و مناطق غیر نظامی شده) بعنوان سپر استفاده کنند، نیروهای خود را در برخی مناطق کم کنند و حفاظت از آنها را به سازمان ملل و جامعه بین المللی بسپارند، و در عوض در مناطق دیگری تمرکز قوا کنند. در زمستان ۱۹۹۳-۱۹۹۴ دولت سارایوو دفاع شهر را سبک کرد تا برای جنگ علیه کرواتها در مرکز بوسنیا نیرو آزاد کند به این امید که دیپلوماسی علنی شان خطراتی که متوجه پایتخت بود را خنثی خواهد کرد.

بهار و تابستان امسال مسلمانان سازمان ملل را بخاطر ناتوانی اش در مصون داشتن سارایوو و یا، بقول یکی از مقامات سازمان ملل بخاطر جنگ نکردن بجای آنها، کلافه کردند. تقریباً بلافاصله بعد توپ باران تونل زیر فرودگاه سارایوو، که تنها راه ورود تجهیزات نظامی مسلمانان و کالاهای تجارتي بود، توسط صربها، دولت بوسنیا خواستار حمله هوایی ناتو شد، به برخورد نافع نیروهای حافظ صلح سازمان ملل حمله کرد و مدعی شد که نسل کشی ادامه دارد و سارایوو هنوز یک اردوگاه مرگ است. بر غلظت اینگونه تبلیغات بعد از سقوط سربرینیکا در اواسط ژوئیه باز هم افزوده شد.

همه این تمهیدات برای آنست که موجبات دخالت فعال نظامی در دفاع از اهداف جنگی مسلمانان را فراهم کند. تا این تاریخ ظاهراً این کمپین موفقیت آمیز بوده است، به این معنی که مانع شکست مفتضحانه دولت بوسنیا در سیاستش مبنی بر انتخاب راه حل نظامی شده است. ارتش بوسنیا ممکن است تلفات بدهد و حتی شکستهای جدی بر آن وارد شود، اما هرنوع به مخاطره افتادن حکومت بوسنیا و کنترلش بر قلب منطقه تحت تسلطش باعث عکس العمل بین المللی میشود. دولت بوسنیا امیدوار است که بتواند ناتو و مشخصاً آمریکا را به دخالت از این فعالیت بکشانند.

عملیات پائیز گذشته علیه بیهاچ – که بخشی از آن در مناطق امن سازمان ملل قرار دارد – بخصوص آموزنده است. موقعیت این منطقه تحت محاصره حتی با استانداردهای بالکان غامض است. ارتش پنجم دولت بوسنیا که در این منطقه مستقر بود هم با صرب ها و هم با نیروهای وفادار به فکرت ابدیچ، که در روزنامه های غربی معمولاً واحدهای شورشیان مسلمان نام میگیرند، روبرو بود. واقعیت اینست که ابدیچ، سرمایه دار ذینفوذ و عضو شورای جمعی ریاست جمهوری بوسنیا بود (و از ایزت بگوویچ رای بیشتری در انتخابات بدست آورد). او وقتی دولت سارایوو از پذیرش یکی از طرحهای صلح پیشنهادی جامعه بین المللی سرباز زد از دولت اخراج شد (یا بقول خودش کناره گرفت). ... ارتش پنجم بوسنیا هنوز نیروی جنگی زنده ای بود و طی یک سلسله عملیات نیروی اساساً مزدور ابدیچ را شکست داد. ارتش پنجم سپس محاصره صربها را شکست و چند صد کیلومتر مربع از اراضی صربهای ضربه خورده را تصرف کرد. ضد حمله صربها بتدریج ارتش پنجم را به خطوط اولیه عقب راند. نکته اینجاست که در طول این ضد حمله، دولت بوسنیا و خیلی ها در جامعه بین المللی خواستار آن شدند که سازمان ملل و ناتو منطقه امن بیهاچ را از تعرض صربها مصون بدارد. یک تم همیشگی این تبلیغات دورنمای یک فاجعه انسانی در صورت عدم دخالت سازمان ملل و ناتو بود. این جنگی بود که خود ارتش پنجم شروع کرده بود، خسارت خیلی کمی به مناطق امن وارد شده بود و شهر بیهاچ مقر و مرکز نظامی نیروهای بوسنیایی بود که این درگیری را آغاز کرده بودند. و بالاخره، بجای تلاش برای برقراری آتش بس برای جلوگیری از فاجعه مورد بحث، دولت بوسنیا آشکارا میکوشید شرایط حمله هوایی ناتو را بوجود آورد، و نه ختم مخاصمات.

....

نامه سرگشاده به

دبیرکل اتحادیه میهنی کردستان

آقای جلال طالبانی!

همچنانکه مطلع هستید اخیراً جریان‌های اسلامی در کردستان دست به تحرکات تازه‌ای زده‌اند. این نیروهای ارتجاعی، که آشکاراً مزدور رژیم فوق ارتجاعی ایران و امتداد حاکمیت سیاه آن رژیم در کردستان عراق‌اند، چند سال است علیه مردم آزادیخواه، علیه ابتدائی‌ترین حقوق زنان حتی حق حیات آنان، علیه آزادی بیان و عقیده و علیه هر تلاش و کوششی که نشانی از انسانیت و آزادی داشته باشد هزاران جنایت بزرگ مرتکب شده و از مکافات هم معاف مانده‌اند. "تخریب و منفجر کردن کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌ها، ترور صاحبان عقاید متفاوت از خودشان و فتوای قتل شاعران و نویسندگان" همچنین "جاسوسی کردن علیه اپوزیسیون ایرانی ... تنها چند نمونه از آن جنایات است که تلویزیون "اتحادیه میهنی" هم، هنگام جنگ شما با دارو دسته‌های اسلامی، فاش کرد. در رأس همه این جنایات نیز ترور زنان، بزرگترین جنایت اجتماعی این دوره در کردستان، بر پیشانی آنها و توجیه‌گرانشان نوشته شده است.

در ادامه این جنایات اخیراً آنها گستاخی را به جایی رساندند که علیه کمونیست‌ها و مردم آزادیخواه توطئه بچینند، تعرض براه اندازند و حتی فتوای قتل نویسنده‌ای را صادر کنند که پرده از گوشه‌هایی از ارتجاع اسلامی علیه حقوق زنان برداشته است. بدیهی است که این گستاخی‌های جریان‌های اسلامی بی پاسخ نمانده و نیم‌ماند. همچنین بدیهی است که این دار و دسته‌های مزدور، بنا به سرشت ضد مردمی جنبشی که بدان تعلق دارند، چنانکه با صراحت و قاطعیت جلوشان گرفته نشود جری تر شده و در تحرک ارتجاعی خود پا فراتر می‌گذارند.

این واقعیات همچنانکه بر من آشکار است بیشک از شما هم پوشیده نیست و نیاز به گفتگو ندارد. آنچه نیازمند گفتگو است موضعگیری حکومت منطقه‌ای کردستان درباره مقاله نشریه "بوییشه‌وه" است که "اتحادیه میهنی" هم بر آن مهر تایید زده و در "کردستان نو"، چاپ بین‌المللی، سیزدهم اکتبر ۹۵ منتشر شده است (متن اطلاعیه بدنبال نامه کپی میشود). این اطلاعیه مطلقاً به یک اطلاعیه "دولتی" شبیه نیست. از ابتدا تا انتها، در فرم و محتوا، جز یک فتوای مذهبی چیز دیگری نیست. فتوایی است علیه آزادی عقیده و بیان و مطبوعات. به زبان مالاها و با هدف خوش خدمتی به جمهوری اسلامی ایران و اطمینان خاطر دادن به ارتجاع در کردستان، بمنظور لگدمال کردن حقوق انسانی و خفه کردن آزادی وجدان نوشته شده است. حکومت منطقه‌ای کردستان علاوه بر محکوم کردن و اهانت به "نشریه (بو پیشه‌وه) و نویسنده مقاله"، علاوه بر اینکه چاپخانه‌ها را بی مه‌بابا به "اشد مجازات" تهدید میکند، دست به تهدید مذهبی علیه شمار وسیعی از صاحبان عقاید متفاوت میزند و چاقوی "و سیری الذین ظلموا ..." برایشان تیز میکند.

در اینجا پرسشهای عمومی متعددی در برابر "اتحادیه میهنی" و حکومت منطقه‌ای کردستان قرار میگیرد: تفاوت موضع حکومت کردستان و یک حکومت اسلامی در چیست؟ و آیا با پشتگرایی چنین موضعی نیست که یک مزدور جمهوری اسلامی به خود جرات میدهد فتوای قتل علیه نویسنده آن مقاله صادر کند؟ در واقع فتوای این مزدور با "و سیری الذین ظلموا ..." ی حکومت منطقه‌ای چه تفاوتی دارد جز اینکه فتوای او علیه یک شخص و تهدید حکومت کردستان علیه

شمار وسیع مردمانی است که در کردستان برای دفاع از آزادی و انسانیت مبارزه میکنند؟ بعلاوه مطابق این اطلاعیه حکومت کردستان "دین" را بعنوان سرچشمه و فلسفه قدرت سیاسی خود برگزیده است؛ در این صورت ادعای سکولار و دمکرات بودن چه میشود و تناقض آن موضع و این ادعا چگونه توجیه میگردد؟ کسانی که چنین آخوندوار به ستایش از اسلام میپردازند آیا میخواهند، همچون "اسلام عزیز" خمینی، آنرا ابزار "مشروعیت" بخشیدن به سرکوب و خفقان قرار دهند؟ تصویری که اطلاعیه از حکومت کردستان بدست میدهد تصویر یک حاکمیت سکولاریک است یا یک حکومت مذهبی، یک دیکتاتوری الهی؟ انتظار این بود که "اتحادیه میهنی" بمثابة یک نیروی سکولار خواهان دیکتاتوری اسلامی نباشد ولی چنین از آب در نیامد. اما آیا صفوف "اتحادیه میهنی" هم اینچنین فکر میکنند؟ بجاست که صفوف "اتحادیه میهنی" از خود بپرسند چنانچه "عبدالخالق معروف" کتاب خود در افشاگری از احکام اسلامی علیه زنان را امروز منتشر میکرد آیا او هم مشمول فتوای حکومت کردستان نمیشد؟ آیا "جرم" او هم جز این بود که ضدیت ارتجاع اسلامی با حقوق و حرمت انسانی زن را برملا کرده بود؟ "اتحادیه میهنی" در آن هنگام تعرض ارتجاعی به جان "عبدالخالق معروف" را محکوم کرد، آیا اگر هنوز بر موضع آن روز خود پابرجا مانده بود موضع حکومت کردستان را تایید میکرد؟ آیا انتظاری دور از واقعیت است که "اتحادیه میهنی" نه تنها فتوای قتل نویسنده "بو پیشه وه" را محکوم کند بلکه از حکومت بخواهد شخص فتوا دهنده را به جرم "تهدید به قتل" دستگیر کرده و تحویل دادگاه بدهد؟ اینها مجموعه سولاتی واقعی هستند که پاسخهای روشن میطلبند.

اما علاوه بر این سولات عمومی ضروری میدانم از شخص شما هم سوال کنم که: راستی موضع خودتان درباره این اطلاعیه حکومت کردستان چیست؟ شما به مناسبتی در ارتباط با تهدید نفوذ جریانات اسلامی در کردستان عراق گفته اید: "به نظر من در کردستان جنبشهای سکولار و دمکراتیک در مقایسه با هر جنبش اسلامی بسیار نیرومندتر هستند" سپس اطمینان داده اید که: "کردستان جای گسترش جنبش اسلامی نیست" (گفتگو با کارزان کریکار). حال، در حالیکه حکومت کردستان آشکارا علیه "سکولاریسم و دمکراسی" موضع گرفته و خود به سخنگوی جنبش اسلامی مبدل میشود، موضع شخصی شما در برابر آن چیست؟ شما دبیر کل "اتحادیه میهنی کردستان" و راس و رهبر یک جنبش سیاسی هستید که خود را یک جریان دینی تعریف نکرده است. تا آنجا که من آشنائی دارم در صفوف "اتحادیه میهنی" کسان زیادی هستند که خود را سکولار و مدرن و متمدن میدانند. در واقع هم اکثریت وسیع مردم کردستان صریحا مردمانی امروزی و مدرن و سکولارند و خوشبختانه، علیرغم تحریکات ارتجاع اسلامی، تولرانس و مدارای عقاید متفاوت در جامعه کردستان یک پدیده چشمگیر و گسترده است. در صفوف "اتحادیه میهنی" طبعاً طرز تفکری هم موجود است که خود را در اطلاعیه حکومت کردستان منعکس میکند. سوال من این است که شما اتوریتة سیاسی و نفوذ کلام رهبرانة خود را در کنار کدام جانب و کدام بخش از مردم کردستان و صفوف "اتحادیه میهنی" قرار میدهید؟

بدیهی است که من کمونیستم و در اکثر عرصه های فلسفه، سیاست، اقتصاد و حیات اجتماعی با جنبش سیاسی شما اختلاف بنیادی دارم. معهذا عمری است علیه ارتجاع مبارزه کرده ام و بر این باورم که هر نیروی سیاسی در جامعه کردستان مادام خود را سکولار بداند نقش خود را دارد و ضروری است در برابر ارتجاع ایستادگی کند. امروز هر کسی که از زاویه انسانی به جامعه بنگرد درمییابد که نباید به ارتجاع اسلامی اجازه داد کردستان را از این بیشتر آلوده کند. انسان این دوره از حیات سیاسی و اجتماعی کردستان نمیتواند، حتی برای یک روز هم، تجربه دو دهه حاکمیت اسلامی را در کنار دست خود، در ایران، فراموش کند و تهدید امروز و فردای جریانات اسلامی برای آزادی، حقوق، حرمت و حیات مردم را پشت گوش بیندازد. شمار انسانهایی که طی ۲۰ سال اخیر در ایران، کردستان، منطقه و چهار گوشه جهان قربانی

کشتار و جنگ و تروریسم جمهوری اسلامی و فئاتیسم اسلامی گشته و کشته و آواره شده‌اند برای تاکید بر این حقیقت کافی است که جنگ ارتجاع اسلامی علیه انسانیت، پس از جنگ ویتنام، بزرگترین جنگ این دوره شمرده شود. این فاجعه بزرگ دوران ماست، رویداد کم اهمیتی نیست که بشود از آن با مسامحه گذشت.

آقای جلال طالبانی!

یک عرصه از کشمکش تاریخی تمدن و ارتجاع امروز در کردستان جریان دارد و در این زمینه عملکرد حکومت کردستان و تایید آن توسط "اتحادیه میهنی" بهیچوجه قابل توجیه نیست. هر فراز و نشیب این کشمکش در تعیین آینده کردستان و عراق - اسلامی یا سکولار؟ - نقش و وزن خود را دارد. حاکمیت اسلامی در ایران در سرایش نابودی است؛ جای شرمساری است که اجازه داده شود در کردستان خود را ابقا کند. نباید به ارتجاع اسلامی فرصت داد که آخرین تلاشهای محترانه‌اش را مایه تخریب هر چه بیشتر حیات اجتماعی مردم کردستان گرداند. بگذارید همین امروز جلوی این دار و دسته‌های ارتجاعی گرفته شود و از این بیشتر به آنها مجال داده نشود که خود را بر زندگی شخصی و اجتماعی مردم کردستان تحمیل کنند. شک ندارم که هر نیروئی که در شرایط حساس کنونی زیر بغل این جریانات را بگیرد در آینده و هم امروز بهای گزافی برای آن خواهد پرداخت.

با آرزوی زندگی آزاد و سرافراز برای مردم ستمدیده کردستان

فاتح شیخ الاسلامی

۲۰ نوامبر ۹۵

؟çŁ~% ŸŠ Łž } fŁŸª>dÂ< ,ç•fŁ ÍÂ>Łž†

راه حل چاره ساز مسالۀ کرد کدام است؟

ç>ë•ê! ÒÀŽ ÑŁ•

با بالاگرفتن پیش‌بینی‌ها دربارهٔ انتهای کار جمهوری اسلامی و بویژه با اعمال تحریم اقتصادی آمریکا علیه ایران تحرک قابل‌انتظاری در صفوف اپوزیسیون بورژوازی برافشاده است. نشست‌ها و کنفرانس‌های برگزار می‌شود که در آنها موضعگیری روی مسائل گوناگون مجال بروز مییابد، توافقات و اختلافات سبک سنگین می‌شود، ائتلاف‌های رنگارنگ مزه‌مزه می‌شود و قول و قرارهای کریدوری برای یارگیری‌های واقعی و تخیلی گذاشته می‌شود. در یک کلام نظریه‌پردازی و آماده‌سازی حول جایگزینی رژیم و نظام سیاسی آتی در محافل اپوزیسیون بیش‌از پیش بالا گرفته است. مسالۀ کرد از جمله مسائل حساسی است که در اغلب این گردهمایی‌ها مطرح شده است. مروری بر مواضع اپوزیسیون اعم از جناح‌های سراسری و احزاب خودمختاری طلب کردستان نشان می‌دهد که چه ظرفیت پرمخاطره‌ای بویژه با توجه به مخاطرات احتمالی در سیر سرنگونی رژیم اسلامی در این مساله نهفته است و بنابراین آگاهگری در بین کارگران و تودهٔ مردم راجع به راه حل اصولی و چاره‌ساز آن از چه اهمیت و مبرمیتی برخوردار است.

کدام راه حل؟

جدا از راه حل حزب کمونیست کارگری مبنی بر مراجعه به آرای مردم کردستان در یک رفتارندوم آزاد دربارهٔ جدائی و تشکیل دولت مستقل یا ماندن در ایران بعنوان شهروندان متساوی الحقوق کشور، سه طیف موضعگیری حول این مساله در صفوف اپوزیسیون موجود است: دفاع از تمامیت ارضی، خودمختاری طلبی یا فدرالیسم و طرفداری از "حق ملل ساکن ایران در تعیین سرنوشت خویش تا سرحد جدائی" که آخری، چنانکه خواهیم دید، بند نافش به خودمختاری طلبی بسته است. این نوشته می‌خواهد به محتوای سیاسی و طبقاتی این راه‌حل‌ها در قبال معضل سیاسی مورد بحث بپردازد و روشن کند که چرا راه حل حزب کمونیست کارگری ایران برای مسالۀ کرد یک راه حل اصولی و در عین حال راهگشا، عملی و چاره‌ساز است. ضمناً هر یک از این راه‌حل‌ها به تعریف معینی از فلسفۀ قدرت دولتی و تصویر خاصی از نظام سیاسی آتی در ایران متکی است که به آن هم اشاره خواهد شد. باید اضافه کرد در حالیکه تلاش خودمختاری طلبان مثل همیشه متوجه بندوبست (با دولت مرکزی یا آلترناتیو بیشتر محتمل روز) از بالای سر مردم است، طیف مدافعان تمامیت ارضی هم اخیراً با طرح اشکالی از عدم تمرکز کوشیده‌اند راهی برای دیالوگ و توافق احتمالی با آنها باز بگذارند. این لولای اتصالی است که دو طیف را برغم اختلاف در چند و چون "تقسیم قدرت" به هم مربوط نگه‌میدارد. اشتراک آنها در نادیده گرفتن رای قربانیان مساله یعنی خود مردم کردستان است. اما مشکل تنها این نیست. واقعیت این است که هم در کشمکش (بویژه قهرآمیز) آنها، هم در توافقتشان بر سر تقسیم قدرت این زندگی و حقوق اکثریت مردم است که پایمال می‌گردد. پس اول باید مساله را از زاویۀ زندگی مردم کردستان نگاه کرد.

۱. مسالۀ کرد و زندگی مردم کردستان

مسالۀ کرد در صورت وجود یک کشور مستقل کردستان در کنار دیگر کشورهای منطقه طبیعتاً منتفی بود. در نبود چنان کشوری هم، چنانچه مردم کردزبان کشورهای موجود امکان می‌یافتند در یک نظام سیاسی غیرقومی با سایر اهالی کشور اختلاط کنند و بمثابهٔ شهروندان این جوامع انتگره شوند، چنین معضلی می‌توانست بوجود نیاید. اما تاریخ چنین پیش نرفت و این معضل در جدال ناسیونالیسم‌های منطقه، در کشمکش دولتهای سرکوبگر و جنبشهای ملی کرد، ایجاد شد. بالاینحال مسالۀ کرد حتی پس از ایجاد هم می‌توانست در مقاطع زمانی مناسب، در نقاط عطف تحولات سیاسی، با

برسمیت شناختن حق مردم کردستان به جدائی و تشکیل دولت مستقل، از طریق سیاسی حل شود. حل نشدن این مساله از راه سیاسی، تداوم طولانی آن و بارها کشیده شدن به لشکرکشی و جنگ مصائب و مشقات فراوانی بیار آورده که ابعاد آن بویژه بر قربانیان مستقیمش، توده کارگر و زحمتکش کردستان، روشن است.

در رابطه با این مساله روایت مارکسیستی از تاریخ سیاسی و اجتماعی منطقه قطعاً ضروری است. چرا که اولاً ناسیونالیسم‌های دو سوی دعوا از هیچ تلاشی برای "تاریخ‌سازی" به نفع خود دریغ نکرده‌اند، ثانیاً، علیرغم شمار زیاد تحقیقات "ابژکتیو" در این زمینه، جای یک بررسی از زاویه طبقاتی کارگر و جامعه نوین سرمایه‌داری تماماً خالی است. در این نوشته تنها میتوان از این زاویه نگاهی گذرا بر سیر تاریخی تحولات انداخت.

نگاهی به تاریخ

در خاورمیانه، مانند بسیاری مناطق دیگر جهان، جنبشهای ناسیونالیستی به تبعیت از اروپای غربی و با تاخیر فاز معینی آغاز شد. در حالیکه در غرب اروپا این جنبش‌ها پروسهٔ کشورسازی بر مبنای مقولهٔ "ملت" را در اواخر قرن ۱۹ پایان رسانده بودند در خاورمیانه ناسیونالیسم تازه از اوایل قرن ۲۰ داشت ظاهر میشد. طی دورانی که پیدایش سرمایه‌داری و گسترش آن بدنبال دو انقلاب صنعتی و سیاسی تقریباً همزمان در انگلیس و فرانسه اروپا را به آرایش روبنائی جدیدی سوق میداد و در این پروسه "ناسیونالیسم" همچون یک جنبش اجتماعی و یک ایدئولوژی حاکمیت طبقاتی بورژوازی، نه فقط در تقابل با رژیم کهن *ancien régime* همچنین در کشمکش با سوسیالیسم و لیبرالیسم، مقولهٔ "ملت" را بعنوان مبنای دولت کشوری – بمنظور پوشاندن ماهیت طبقاتی آن و کسب مشروعیت برای آن نزد همهٔ اهالی کشور – می‌آفرید، خاورمیانه درگیر جنگهای مکرر دو دولت فتودالی ایران و عثمانی بود و فرسنگها از تحولات جدید جهان عقب بود.

وضعیت اقتصادی و اجتماعی در مناطق کردنشین از این اوضاع عمومی هم عقب‌تر بود. طی این دوره فتودالها و ملوک الطوائف کرد بنابه موقعیت نامساعدی که در قلمرو قدرت و میدان جنگ و تخاصم دولتهای مقتدر و مستبد ایران و عثمانی داشتند از تشکیل دولت ماندگاری که قادر باشد بر تفرق عشیره‌ای غالب شود و در برابر ایران و عثمانی عرض‌اندام کند ناتوان مانده بودند. امارت‌های کم‌دوام و کم‌گسترهٔ آنان خواه زیر فشار خردکنندهٔ آن دو دولت خواه در پی کشمکشهای فتودال – عشیره‌ای یکی پس از دیگری برچیده میشدند. کردستان از یکسو میدان جنگهای ویرانگر دو دولت متخاصم و از سوی دیگر عرصهٔ منازعات بی‌پایان فتودالها و عشیره‌هایی بود که در وابستگی به یکی از دو دولت یا در شکاف تخاصمات آنها برای خود قدرت محلی دست و پا میکردند. این وضعیت که هرازچندی حیات اقتصادی جامعه و جان و مال تودهٔ مردم را قربانی می‌گرفت طی دورانی طولانی همچنان ادامه یافت.

جدال ناسیونالیسم‌ها در منطقه

در آغاز قرن ۲۰ خاورمیانه شاهد سربرکردن دو جنبش مشروطیت در ایران و ترکهای جوان در ترکیه، شکل‌گیری دو ناسیونالیسم ایرانی و ترک و نیز بروز ناسیونالیسم عرب و ناسیونالیسم کرد بود. آن واقعیت تاریخی که آرایش سیاسی نوینی را در خاورمیانهٔ آن روز ضروری کرده و لذا جنبشهای اجتماعی نوینی را بمیدان آورده بود، رشد مناسبات سرمایه‌داری، انقراض دولتهای فتودالی و همزمان رقابت قدرتهای بزرگ سرمایه‌داری: انگلیس، آلمان، روسیه و بعدها فرانسه و آمریکا در منطقه بود. این تحول اجتماعی، برمبنای داده‌های تاریخی، جغرافیا – سیاسی و ایدئولوژیک آن زمان، به جنبشهایی با اهداف مختلف پا داد که برای بسیج نیرو حول اهداف خود، و جدال با دیگران، نیازمند قالبهای ایدئولوژیک جدیدی بودند. ناسیونالیسم ترک، پان‌اسلامیسم، ناسیونالیسم ایرانی و ناسیونالیسم عرب قوی‌ترین جنبشهای آن دوره در صفوف بالای جامعه بودند. هدف این جنبشها در ترکیه و ایران بورژوازی کردن دولتهای فی‌الحال موجود ضمن پوشاندن خصلت طبقاتی‌شان زیر نام "ملت" (یا امت اسلامی) و در ایالات عرب‌زبان عثمانی ایجاد دولتهای قومی عربی

بکمک دول اروپائی بود. در این میان در صفوف طبقه حاکم کرد و روشنفکران این طبقه، که خود را فاقد دولت یافته بودند، نیز اشکالی از ناسیونالیسم، آمیخته با مذهب، عشیره‌گرایی و مدرنیسم بورژوائی، بعنوان ایدئولوژی بسیج‌کننده پشت خواست "دولت خودی" در مقابل دولتهای موجود پا گرفت که در سراسر قرن حاضر به یک رشته جنبشهای استقلال‌خواهی و متعاقبا به یک خودآگاهی ملی با تیتتر عمومی "گردایتی" شکل داد. از آن دم تاکنون چهره سیاسی خاورمیانه مهر جدال این جنبش‌ها را بر خود داشته؛ جدالی که بنوبه خود از تحولات جهان تاثیر مستقیم گرفته است. تا آنجا که به مسأله کرد برمیگردد نخستین بار پس از جنگ جهانی اول و شکست امپراتوری عثمانی بود که این مسأله در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای مطرح گردید.

جنگ جهانی اول و مسأله کرد

با پایان جنگ اول، تقسیم مجدد جهان بر اساس آنچه "متحدان" در اثنای جنگ با هم توافق کرده بودند موضوع دیپلماسی پیچیده و پرتناقضی بود. بویژه که انقلاب کارگری در روسیه بخشی از بلوک درگیر جنگ را از آن کنده و در برابر آن قرار داده بود و دولت جدید شوراهای با افشای پیمانهای امپریالیستی و توافقات پنهانی بلوک پیروز را با مشکل بیشتر مواجه کرده بود. بعلاوه دولت شوراهای در آن مقطع مبتکر یک آژیتاسیون گسترده برای رهائی مستعمرات و مردم تحت ستم بود که شعار لنینی حق تعیین سرنوشت بر سرلوحه آن قرار داشت. تحت فشار این آژیتاسیون، بلوک پیروز با فرمول ویلسونی حق تعیین سرنوشت تلاش میکرد ابتکار عمل تغییر جغرافیای سیاسی جهان را در دست خود و جامعه ملل‌شان نگهدارد. قائل شدن به نوعی رفتارندوم تعیین سرنوشت برای نواحی کردنشین عثمانی در پیمان سور Sevre (۱۹۲۰) یک مورد از این تلاش بود. اما نیاز بلوک امپریالیست به دولتهای متمرکز در منطقه برای سدکردن انقلاب روسیه، بزودی منجر به حمایت آنها از دیکتاتوریهایی مصطفی کمال و رضاشاه و قلم‌گرفتن مسأله کرد در پیمان لوزان (۱۹۲۳) شد. این دو دولت که کارکرد اصلی‌شان سرکوب سازمانهای نوخاسته کارگری و کمونیستی و جلوگیری از سرایت انقلاب روسیه بود برای حفظ قدرت متمرکز خود هر حرکت مخالفی را بنام وحدت ملی و تمامیت ارضی سرکوب میکردند. سرکوب قهرآمیز حرکات استقلال‌خواهی در مناطق کردنشین و ستمگری وسیع به توده‌های مردم توسط دولتهای ترکیه، ایران و انگلستان و رژیم تحت حمایتش در عراق عامل اصلی تقویت ناسیونالیسم کرد و تبدیل مسأله کرد به یک معضل سیاسی مهم در منطقه بود. از آن سو شوروی هم که رفته رفته به یک قدرت بزرگ تبدیل میشد با توجیه حمایت از "استقلال ملی" ایران و ترکیه سعی بر جلب یا خنثی کردن آن دولتها در جدالشان با غرب داشت و به مسائلی چون مسأله کرد از زاویه این سیاست منطقه‌ای خود می‌نگریست که نمونه برجسته آن برخورد با جنبشهای آذربایجان و کردستان در جریان جنگ دوم جهانی بود.

مسأله کرد معضلی حل نشده

باین ترتیب شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی طی چندین دهه باعث شد مسأله کرد همچنان حل نشده باقی بماند. در این میان غرب و دیکتاتوریهایی متحدش در منطقه همواره مانع یک راه حل سیاسی بوده‌اند و همکاری‌شان در این زمینه بعدها هم یکی از ارکان پیمانهای سعدآباد، بغداد و سنتو و عامل اصلی در سرکوب جنبشهای ملی کرد بوده است. در غیر این صورت مسأله کرد، چنانکه اشاره شد، در مقطعی از این قرن میتوانست از طریق سیاسی حل شود. از جمله میتوان به مقاطع پس از جنگ اول، پس از جنگ دوم، پس از سقوط سلطنت در عراق (۱۹۵۸) و بعد از قیام ۵۷ ایران اشاره کرد. مشخصا اگر پس از قیام در ایران بجای رژیم اسلامی یک نظام سیاسی آزاد برقرار میشد که حقوق و آزادیهای برابر برای همه مردم کشور را تضمین میکرد در عین حال حق مردم کردستان به جدائی را برسمیت میشناخت امروز ما با معضلی بنام مسأله کرد در ایران و حتی به احتمال زیاد در منطقه مواجه نبودیم. بهررو این معضل در بوتۀ رقابتهای امپریالیستی و کشمکش دولتها و ناسیونالیسم‌های منطقه همچنان لاینحل مانده و سرچشمه مصائب مکرر در زندگی مردم کردستان گشته است. اکنون یک بار دیگر اغتشاش جهانی پس از سقوط بلوک شرق، درهم ریختن مجدد جغرافیای اقتصادی و سیاسی جهان که طی چند دهه در صفتبندی شرق و غرب کمابیش باثبات بود، بلامتکلیفی آرایش

منطقه‌ای خاورمیانه بدنبال جنگ خلیج، موقعیت دستخوش تغییر رژیم‌های ایران، عراق و ترکیه و به حاکمیت نشستن احزاب ملی در کردستان عراق فرصت تازه‌ای به ناسیونالیسم کرد داده و مسأله کرد را مجدداً به جلو صحنه سیاسی منطقه رانده است.

این در شرایطی است که تحولات عمیق اجتماعی و رشد روزافزون مناسبات سرمایه‌داری در دهه‌های اخیر به یک طبقه وسیع کارگران مزدی و متعاقباً به یک جنبش کارگری با خودآگاهی طبقاتی و نفوذ گسترده کمنیسم در کردستان میدان داده است و در نتیجه صحنه سیاسی و فاکتورهای دخیل در سیر تحولات منطقه برخلاف گذشته به تقابل ناسیونالیسمها منحصر نمانده است. سالهاست که با بازتر شدن شکاف کارگر و سرمایه‌دار و برجسته شدن تقابل طبقاتی در جامعه نوین سرمایه‌داری سیمای سیاسی منطقه دیگر تنها با جدال ناسیونالیسمها و رودرروئی دولتهای سرکوبگر و جنبشهای ملی کرد مشخص نمیگردد. امروز جنبش کمونیستی کارگری آن بخش از مکانیسم تحول جامعه است که آلترناتیو اجتماعی متفاوت، آینده سیاسی متفاوت و درخصوص مسأله کرد راه متفاوتی غیر از آنچه تاکنون مرسوم بوده است را پیش پای مردم میگذارد. این جنبش که در سازماندهی طبقاتی کارگران برای کسب قدرت سیاسی و در مسیر راه باز کردن بسوی انقلاب کارگری در این منطقه بطور واقعی با معضل مسأله کرد و ستمگری ملی بر مردم کردستان روبروست در عین ارائه راه حل به آن، تعرض همزمان به ناسیونالیسم‌های درگیر در این مسأله اعم از بالادست و فرودست و تلاش جدی برای افشای جوهر طبقاتی ناسیونالیسم و خاتمه دادن به خرافات ملی در میان کارگران و توده‌های مردم در هر دو سوی این تقابل را در دستور خود گذاشته است. کمونیسم کارگری بعنوان یک جنبش اجتماعی و یک قطب سیاسی نیرومند در منطقه با نفوذ بالفعل در بین کارگران و توده مردم کردستان تا هم اکنون توانسته است عرصه را بر یک تازی جنبش ملی کرد (در ایران و عراق) تنگ کند و به افشاء و انزوای فزاینده آن در جامعه کمک کند.

جنبش ملی کرد

جنبش ملی کرد، جنبش موسوم به "کردایتی"، یک جنبش آزادیبخش نبوده و نیست. در هیچ مقطعی نشانی از ترقی‌خواهی یا کمک به پیشرفت مناسبات نوین اقتصادی و اجتماعی در آن نمیتوان یافت. آنچه به این جنبش ظاهری بناحق مترقی و حق‌طلبانه داده سرکوب قهرآمیز آن توسط دولتهای مرکزی بوده است. جنبش ملی کرد تاریخاً جنبش طبقات استثمارگر کردستان برای استقرار حاکمیت طبقاتی خود یا سهم شدن در قدرت حاکم بمنظور گرفتن سهم بیشتری از حاصل بهره‌کشی از طبقات فرودست جامعه کردستان بوده است. اینها بر زمینه سرکوبگری دولتهای مرکزی و بکمک آژیتاسیون ناسیونالیستی در مقاطع مختلف توانسته‌اند بخشهایی از مردم را حول پرچم منافع طبقاتی خود گردآورند. اما درحالیکه دولتهای منطقه طی سالیان دراز بعنوان یک رویه دائم علیه مردم کردستان ستم، سرکوب، تبعیض و بی‌حقوقی روا داشته‌اند در آن سو پرچم جنبش‌های ملی کرد پرچم بهبود خاصی در شرایط زندگی مردم و حقوق و آزادی‌های آنان نبوده است. کارکرد سیاسی این جنبش‌ها، آنجا که هراندازه و برای هر مدت‌زمانی عملاً قدرت را در دست داشته‌اند، به تحقق بهبود اجتماعی مشخصی کمک نرسانیده است. هر درجه بهبود و تغییر در زندگی توده مردم در چنین دوره‌هایی تنها با مبارزه مستقیم خودشان و علیرغم سیاست جریان‌ات ملی بدست آمده است.

علاوه براین، جنبش ملی کرد همواره توجیهی برای انکار و سرکوب مطالبات سیاسی و اقتصادی طبقات محروم و خفه کردن جنبش طبقاتی کارگران و دیگر حرکات اجتماعی مانند جنبش زنان و مبارزات زحمتکشان بوده است. بویژه مطالبات کارگری به بهانه خرافاتی نظیر اینکه: "در صفوف ملت تفرقه ایجاد میکند"، "در کردستان سرمایه‌دار و کارگر نداریم همه استثمارشده (چه‌وساوه) هستیم"، "مبارزه ملی مقدم بر مبارزه طبقاتی است" و ... همواره با کینه‌توزی خاصی از سوی طبقات استثمارگر و احزاب ناسیونالیست کرد مواجه بوده است. بعضی از اینها زیاده‌روی را به جایی رسانده‌اند که عضویت کارگران "کرد" در سازمانها و اتحادیه‌های کارگری سراسری را قدغن کرده‌اند. همچنین خواسته‌های برابری طلبانه زنان، آرزوهای مدرن جوانان و دیگر مطالبات توده‌ای بعنوان "انحراف" از جنبش ملی انکار و سرکوب شده‌اند. مضاف بر اینها سرکوب کردن و سرکوب و ارباب مستقیم توده مردم، ایجاد تفرقه و دشمنی میان "کرد" و "غیرکرد" در منطقه و جلوگیری از اختلاط آزادانه آنان از جمله فشارهای فوق‌برنامه جنبش ملی کرد بر زندگی و آزادی توده‌های مردم کردستان

خلاصه: مسأله کرد گرهگاه مجموعه‌ای از ستم، سرکوب، تبعیض، نابرابری و بی‌حقوقی بوده است که وسیع‌ترین طبقات مردم کردستان طی دهها سال در منگنه جدال قدرت میان طبقات حاکم و استثمارگر کرد و غیرکرد در کشورهای منطقه به آن گرفتار شده‌اند. چارچوب سیاسی این وضعیت وجود نظامهای دیکتاتوری بورژوائی است که خود را بر مبنای مقوله "ملت" و حاکمیت "ملی" تعریف کرده و هر حرکت مخالفی را به نام وحدت ملی و تمامیت ارضی سرکوب کرده‌اند. بورژوازی ناسیونالیست حاکم در این کشورها با تعریف حاکمیت طبقاتی و قدرت دولتی خود بر اساس "ملیت" عملاً به جدال قدرت بر مبنای ادعای "ملی" میدان داده‌اند. به همان مجوز که دولتهای مرکزی بر مبنای "ملیت" ایرانی، ترک و عرب تعریف شده‌اند بورژوازی کرد هم بر مبنای "ملیت کرد" برای کشمکش بر سر قدرت سیاسی (یا سهم شدن در آن) بمیدان آمده است. باین ترتیب مانند بسیاری جاهای دیگر جهان در اینجا هم افسانه "ملت" و حاکمیت و حقوق "ملی" دستاویز جنگهایی حقیقی میان طبقات دارا بر سر قدرت، حاکمیت و میزان سهم‌بری از حاصل استثمار قرارگرفته است. جنگهایی که در آن زندگی طبقات فرودست جامعه نه فقط به تباهی کشانده شده بلکه حد و مرز شرایط آن نیز بدور از رای و دخالت خود آنان تعیین گشته است. ابزار ایدئولوژیک این جنگ و جدالها در یک سو ناسیونالیسم بورژوازی حاکم در مرکز با شعار وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور و در سوی دیگر ناسیونالیسم بورژوازی کرد با شعار استقلال یا خودمختاری کردستان بوده است.

۲ _ تمامیت ارضی شعار ناسیونالیسم حاکم

در بیانیه‌ها و اظهار نظرهای اخیر سلطنت‌طلبان، جمهوریخواهان ملی، حزب ملت ایران، مجاهدین، اکثریت، حزب توده و حزب دمکراتیک مردم ایران دفاع از تمامیت ارضی ایران یک جزء دائم‌الحضور از موضعگیری این جریانات است. مصداق این موضعگیری نه دفاع از حق حاکمیت مردم ایران در قبال دخالت خارجی بلکه مخالفت با اراده مردم ازجمله در ارتباط با حل یک معضل داخلی یعنی مسأله کرد است. با این شعار هرگونه رای و تصمیم‌گیری مردم کردستان در مورد ماندن یا نماندن در چارچوب کشوری ایران از هم‌اکنون منتفی اعلام میگردد و قداره‌ها از پیش برای سرکوب آن بسته میشود. در فرهنگ سیاسی ایران خاصیت این شعار برای دولتها و جریانات ناسیونالیست و عظمت طلب ایرانی چیزی جز این نبوده است. بطور مثال هیچیک از این جریانات در قبال دو واقعه مربوط به "تمامیت" ارضی در تاریخ اخیر ایران: اشغال نظامی جزایر سه گانه (که تمامیت ارضی را بنفع ایران و به زیان دیگران نقض کرد و یک کانون تشنج از خود بجا گذاشت) و استقلال بحرین از راه رفراندوم در توافق با انگلستان (که این بار تمامیت ارضی "خدشه‌ناپذیر" حضرات را به زیان ایران خدشه‌دار کرد) حرفی جدی نداشته‌اند. اما اگر صحبت از رفراندومی بشود که در آن مردم کردستان در مورد آینده سیاسی خود رای بدهند چه؟ تاکید بر اصل اصیل تمامیت ارضی جواب ردی است که هم‌اکنون از سوی ناسیونالیسم ایرانی به حل سیاسی این معضل داده میشود.

تمامیت ارضی بویژه در دورانی که پی‌درپی کشور از درون کشور زاده میشود شعار پوچی است که هر روز در توازن‌قوای گوناگون توسط بخشهای مختلف بورژوازی نقض میشود. بعنوان یک اصل حقوق بین‌الملل و روابط کشورها نیز تمامیت ارضی، اگرچه در اسناد سازمان ملل ثبت است، مقوله بی‌خاصیتی است که مکرراً توسط قدرتهای بزرگ یا حمایت آنها زیرپا گذاشته میشود و بیدرنگ هم ترتیب توجیه و رفوکاری آن در خود سازمان مربوطه داده میشود. تمامیت ارضی در حقیقت جز دامنه و برد زور دولتها در هر مقطع زمانی در تعیین قلمرو حاکمیت خود مضمون دیگری ندارد. از فرمول خشک "ممالک محروسه ایران" تا ناسیونالیسم رنگ‌آمیزی‌شده در منظومه "آرش کمانگیر" همواره همین برد زور در تعیین مرزهای حاکمیت دولتی ("ملی") محتوای زمینی هرگونه شعار میهن‌پرستانه ازجمله تمامیت ارضی ایران زمین بوده است.

از همین رو اتفاقاً هنگامیکه این شعار در دست ارتشهای "ملی" به دستاویزی برای مشروعیت دادن به سرکوب مردم تحت

ستم تبدیل می‌گردد دیگر نه تنها پوچ نیست بلکه دارای ظرفیتی بسیار خطرناک، ویرانگر و مردمکشانه است که باید از پیش بطور جدی برای خنثی کردن آن دست بکار شد. موارد هولناکی از این سرکوبگرها در همین تاریخ معاصر ایران، ابتدا از سوی رضاشاه و محمدرضاشاه با ارتش شاهنشاهی‌شان و سپس توسط خمینی و بنی‌صدر بکمک همان ارتش و با حمایت جبهه‌ی مجاهدین، حزب توده و سایر نیروهای ناسیونالیست ایرانی، اتفاق افتاده است که هرگز نباید به آن اجازه تکرار داده شود. تمامیت ارضی توجیه وجود ارتش حرفه‌ای و دیگر نیروهای سرکوبگری است که اساسا و بطور سیستماتیک برای سرکوب مبارزات کارگری و خیزشهای توده‌ای در صفوف مردم منتسب به "ملت بالا دست" بکار گرفته می‌شوند. ستم ملی علیه مردم منتسب به یک "ملت" فروست نیز شکلی از همین ستمگری طبقاتی است که بنام ملت، وحدت ملی و تمامیت ارضی مشروع جلوه داده می‌شود.

اما مضمون طبقاتی و فلسفه سیاسی پشت این شعار از این هم سراسرتر علیه طبقه کارگر و توده مردم است. وحدت ملی و تمامیت ارضی به تعریف دولت و نظام سیاسی ایران از دیدگاه ناسیونالیسم ایرانی متکی است: "دولت ملی" دولت طبقاتی بورژوازی است که ناسیونالیسم ایرانی آنرا بر مبنای "ملت ایران" تعریف میکند و با این تعریف حاکمیت بورژوائی‌اش را فریبکارانه حاکمیت همه "ملت" (حاکمیت ملی) قلمداد میکند، از طبقه کارگر و توده زحمتکشان می‌خواهد آنرا دولت خودی بدانند، از آن تبعیت کنند و به آن وفادار باشند. نه فقط این بلکه هرگاه نیروی (مثلا در این مورد جنبش خودمختاری طلب کردستان) بر همان مبنای ملیت ("ملت کرد") بخواهد قلمرو حاکمیت این دولت یا، بزبان خود ناسیونالیسم ایرانی، وحدت ملی و تمامیت ارضی آن را زیر سؤال ببرد توده کارگر و زحمتکش ایران از سرکوبگری دولت مرکزی و ناسیونالیسم و شوونیسم ایرانی تحت عنوان مقابله با تجزیه طلبی حمایت کنند. باین ترتیب بورژوازی با پخش سموم ناسیونالیسم و شوونیسم ایرانی در میان طبقه کارگر و توده زحمتکش در درجه اول یوغ حاکمیت طبقاتی‌اش را بر گرده خود آنان محکم میکند. بلاتی که متقابلا ناسیونالیسم کرد هم با همان افسانه وحدت "ملی" (یه کیه تی) میکوشد بر سر کارگر و زحمتکش کردستان بیاورد.

تمامیت ارضی، تجزیه طلبی و خودمختاری

شمشیر تمامیت ارضی که امروز توسط رضا پهلوی و منوچهر گنجی، مجاهدین و شورای ملی مقاومت – این ادامه دهندگان راه رژیمهای سلطنتی و اسلامی – داریوش فروهر و دیگر جناحهای ناسیونالیست ایرانی دن کیشوت وار در هوا چرخانده میشود قرار است به احیای سیاست شناخته شده فشار، ارعاب و سرکوب سیستماتیک مردم تحت ستم خدمت کند. دفاع از تمامیت ارضی بطور اتوماتیک یعنی جرم شناختن هر جنبش سیاسی یا تمایلات فردی سیاسی که به نوعی خواهان جدائی یا حتی خودمختاری باشد. در قانون جزای هر دو رژیم سلطنتی و اسلامی مجازات تجزیه طلبی اعدام است و مدافعان این میراث سرکوبگرانه پوچ بودن دفاع لفظی‌شان از آزادیهای سیاسی را در این زمینه ازهم اکنون برملا ساخته‌اند. داریوش فروهر (که در پیام به کنگره دهم حزب دمکرات کردستان ایران (حدکا) غلظت پان ایرانیستی‌اش در مورد "تیاخاک ورجاوند" را متذکر شده بود) اخیرا "اطمینان" داده که: "هر توطئه ای (علیه "یگانگی ملی ایران") همچون گذشته در نطفه خفه خواهد شد" و به این ترتیب صریحا خود را بعنوان داوطلب ادامه دادن به سرکوبگری ملی رژیمهای گذشته افشا کرده است. در چنین فضائی است که حدکا، در تلاش نزدیکی به طیف مدافعان تمامیت ارضی، پیشاپیش از تجزیه طلبی تبرا می‌جوید و خود را از هر ایرانی ایرانی‌تر قلمداد میکند. همین جا باید گفت که این موضع حدکا صرفا ناشی از ضعف موقعیت سیاسی یا اپورتونیسم سنتی‌اش نیست بلکه حاصل منافع مشترک آن با جریانات شوونیست در رد و انکار حق تصمیم‌گیری مردم کردستان درباره آینده سیاسی خودشان و انداختن این مساله به کانال بندوبست از بالای سر آنان است. متقابلا مدافعان تمامیت ارضی هم در کنار چفت و بست تاکید بر این شعار درپچه‌ای برای به بازی گرفتن خودمختاری طلبان تعبیه کرده‌اند و آن وعده نوعی عدم تمرکز اداری و سیاسی با تفسیر پذیری کشدار است که میتواند راه گاویندی با یک یا چند جناح خودمختاری طلب را برایشان باز نگهدارد. بیانیه مشترک رضا پهلوی و منوچهر گنجی (۵ مرداد ۷۴) از "احترام به کلیه حقوق و آزادیهای اقلیتهای قومی و مذهبی از جمله عدم تمرکز و خودگردانی در سطح استانهای کشور، با حق استفاده از زبانهای محلی علاوه بر زبان ملی ایران" سخن می‌گوید، بیانیه کنفرانس

اشتوتگارت (۸ مرداد ۷۴) از "عدم تمرکز قدرت اداری و سیاسی کشور ملهم از قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی" دستور جنبش مشروطیت" صحبت میکند، داریوش فروهر طرح ۱۶ سال پیش خود در مورد خودگردانی که با مساعی مشترک ایشان و حزب توده سر هم بندی شده بود را یاد آور میشود، مجاهدین نیز که پیشتر در آبانماه ۶۲ با همدستی حدکا "طرح شورای ملی مقاومت برای خودمختاری کردستان" را تدوین کرده بود، اخیرا در منشور جدیدی به آن اشاره کرده است. رضا پهلوی و منوچهر گنجی در توضیح بیانیه خود "اعطای خودمختاری محلی به کردها در چارچوب یک ایران متحد" را "منطقی" دانستند. در عین حال رضا پهلوی "آزادی برای همه مردم ایران بدون توجه به مذهب و قومیت" را هدف خود اعلام نمود. در واکنش به این اظهارات فالانژهای آریائی از اینکه اشاره به خودمختاری "آغازی برای درخواست تجزیه طلبی در سرزمین ما باشد" اظهار نگرانی کردند. در عوض دبیرکل حدکا آنرا "مثبت" ولی ناکافی خواند و بر خواست خودمختاری "ملی" تاکید گذاشت.

اینکه یک نیروی خودمختاری طلب چنین اظهاراتی از جانب کسانی که تا دیروز منکر نفس مساله بودند را مثبت بخواند طبیعی است. اما باید اضافه کرد که نفس امید (یا توهم) به بازی گرفته شدن از سوی نیروئی که در باد آمریکا خوابیده است برای حدکا که خواب خوابیدن در آن باد را می بیند در حقیقت چیزی بالاتر از مثبت است. خط مشی امروز حدکا ادامه سالها تلاش اوست برای بندوبست با جمهوری اسلامی علیه آزادیخواهی مردم بویژه کارگران و کمونیستهای کردستان و بدنبال آن ساخت و پاخت با مجاهدین و بنی صدر زمانیکه به قدرتگیری آنان توهم داشت. با این تفاوت که امروز حدکا در تلاش معامله با جناحی از اپوزیسیون است که از نظر آن حزب با حمایت آمریکا شانس بیشتری برای بقدرت رسیدن دارند. محتوای دو جلد کتاب بنام "تلاش در راه تفاهم" که حدکا در اسفند ۵۹، زمانی که هنوز "چشمداشت تفاهم" از رژیم اسلامی داشت، منتشر کرد؛ نامه‌های پرسوز و گداز به خمینی، درخواست عاجزانه از "حضرت آیت الله العظمی روح الله خمینی دامت برکاته رهبر عالیقدر انقلاب" و همه "لیک گفتن"های تاریخی به "حضرت امام" شاهد سالها تقلای این حزب برای به بازی گرفته شدن از سوی خمینی در حل و فصل "مشکل کردستان" از بالای سر مردم در جریان انقلاب و قیام همین مردم است. (ملا عبدالله حسن زاده دبیرکل جدید حدکا که از همان یک جو مدرنیسم ادعائی این حزب هم بی بهره است هنوز از خمینی با عنوان "مرحوم خمینی" یاد میکند! نیمروز ۱۳ مرداد ۷۴). این رفتار متملقانه بورژوازی محلی و کم قدرت در برابر "بزرگترها" همواره مشخصه فرهنگ سیاسی عقب مانده ناسیونالیسم کرد بوده است. امروز هم حدکا با همان سر خمیده تکدی جویی در تلاش زدو بند از بالا به درگاه اپوزیسیون سراسری بویژه نوع آمریکا پسند آن روی آورده است. اشاره به ناکافی بودن غرولندی معامله گرانه بیش نیست. متقابلا "منطق" اشارات ضد و نقیض و حاشیه‌ای مدافعان تمامیت ارضی به خودمختاری، خودگردانی و عدم تمرکز در این است که امکان دیدن کدخدای آبادی در روز مبادا را برای خود حفظ کرده باشند. در بیانیه کنفرانس اشتوتگارت نیز ماده "ملهم از قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی دستور جنبش مشروطیت" خاصیت دیگری ندارد جز اینکه واپسگرایی عمیق حضرات را بنمایش بگذارد. قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی مشروطیت که هیچگاه هم عملی نشد قرار بود فرمولی برای سازش بورژوازی نوپای ایران با فئودالها و نیروهای ملوک الطوائف در توازن قوای آن دوره باشد؛ همچنانکه تعیین شیعه اثناعشری بعنوان مذهب رسمی کشور هم یک باج دهی به روحانیت مشروعه خواه در همان توازن قوا بود. ماده مربوطه در بیانیه کنفرانس اشتوتگارت به دنیای امروز و به حل مساله ملی در شرایط امروز ایران کوچک ترین ربطی ندارد. این بازی باغ سبز و چراغ سبز مدافعان تمامیت ارضی با خودمختاری طلبان تکرار همان سناریوی وعده واهی در بی قدرتی و لشکرکشی و مردمکشی در شرایط قدرت است. آیا قرار است مردم کردستان باز هم تاوان چنین کش و قوس هائی را بپردازند؟

خلاصه: تمامیت ارضی شعار بورژوازی ناسیونالیست ایران است که میخواهد برای حفظ قلمرو حاکمیت خود، در تقابل با حاکمیت و اراده آزاد مردم، به هر وسیله ای اعم از فریب و سرکوب متوسل شود، ستم ملی را به بهانه آن مشروعیت بخشد و آنرا دستمایه ایجاد دشمنی و تفرقه میان کارگران و توده مردم منتسب به ملیتهای گوناگون ساکن کشور قرار دهد. کسانی که هنوز ۲۱ آذر ۲۴ - لشکرکشی به آذربایجان و کردستان - را روز بزرگ تاریخی خود می‌شمارند هرگاه مجددا قدرتی در کیسه خود ببینند باز به افتخار آفرینی نظامی و کشتار مردم تحت ستم دست خواهند زد. سؤال مشخص

این است: آیا مدافعان امروزی تمامیت ارضی برای مقابله با معضلی که پیشینیان سرکوبگرشان برای مردم کردستان آفریده‌اند، همان سرکوب و ستمگری پیشین را ازسر میگیرند؟ اگر کسانی در این میان مدعی‌اند که اهدافی سرکوبگرانه در سر ندارند و خواهان تداوم همزیستی مردم کردستان با سایر مردم ایرانند، راه این کار دفاع از این شعار سرکوبگرانه نیست. بند و بست از بالا با خودمختاری طلبان هم نیست. راه درست مراجعه به آراء مستقیم خود مردم کردستان از طریق یک فرماندوم کاملاً آزاد است. چنین کسانی اگر واقعا خواهان تداوم همزیستی مردم کردستان با دیگر مردم ایران هستند با توجه به معضلی واقعی که در حال حاضر بر سر راه این همزیستی قرار گرفته است بجای این شعار لازم است: اولاً حق مردم کردستان به جدائی را برسمیت بشناسند و ثانياً برای تضمین برابری کامل مردم کردستان در کلیه حقوق و آزادی‌ها بمثابة شهروندان متساوی الحقوق کشور بکوشند و از این راه آنان را به ماندن با دیگر مردم ایران دعوت و ترغیب کنند.

۳ — خودمختاری یا فدرالیسم

خودمختاری چیست؟ اصلی‌ترین نیروی خودمختاری طلب در کردستان ایران حزب دمکرات کردستان ایران است. برای بحث کنکرت بهتر است از مقوله "خودمختاری" در فرهنگ سیاسی این حزب شروع کنیم. هر دو جزء شعار "دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان" چه در نظریه سیاسی این حزب (اگر بتوان به چنین چیزی قائل بود)، چه در عملکرد سیاسی‌اش آکنده از تناقض و ابهام است بطوریکه نمیتوان در هیچ سند برنامه‌ای و هیچ حرکت سیاسی و عملی این حزب مصداق روشن و منسجمی برای آن یافت. البته این تناقض و ابهام خاصیت آشکاری دارد: برای حزبی که با هر وسیله‌ای هدف دستیابی به نوعی قدرت سیاسی برای بورژوازی کرد را تعقیب میکند شعار "استراتژیک" هرچه مبهم‌تر بهتر! چون میدان مانور پراگماتیستی و اپورتونیستی هرچه وسیع‌تری به آن میدهد. این ویژگی حدکا نیست. وجه مشترک اساسی همه جنبشها و احزاب ناسیونالیست کرد همین است. کلمات قصاری چون "سیاست هنر ممکن است"، "گورد به بادانه و ماهه" (کرد با اینور آنور کردن زنده است) و نظیر اینها ورد زبان و راهنمای عمل رهبران ملی کرد است. آنها در واقع از "سیاست" همین را لازم داشته‌اند و یادگرفته‌اند. حدکا که از دمکراسی دم میزنند همیشه آماده هرگونه بندوبست با جمهوری اسلامی (بعدا مجاهدین و امروز سلطنت طلبان) بوده و هرگز هم در داخل کردستان از پایمال کردن آزادیها و حقوق اولیه مردم ابا نداشته است. "دمکراسی برای ایران" در فرهنگ سیاسی این حزب به هر نظام دیکتاتوری حاکم در مرکز به شرط آنکه او را در قدرت شریک کند قابل اطلاق است. فرمول "خودمختاری برای کردستان" از آن هم اختیاری‌تر است و میتواند به هر میزان از قدرت و اختیارات محلی تعبیر شود به شرط آنکه برای حدکا باشد (نه مردم کردستان و نه احزاب سیاسی دیگر). این حزب در کنگره چهارم خود رهبری خمینی را پذیرفت، در کنگره پنجم بخاطر جلب رضایت رژیم اسلامی فرمول خودمختاری "اسلامی" را ابداع کرد، با مجاهدین خودمختاری "داخلی" را امضا کرد، پس از تحولات اخیر کردستان عراق به "فدراتیو" گروید و امروز از زبان دبیرکل جدیدش اعلام میدارد که "هرگاه منادیان بازگشت نظام سلطنتی" وعده حقوق "قومی" بدهند "حدکا میتواند با آنها کنار بیاید" (نیمروز، همانجا). احزاب خودمختاری طلب بسته به طرف مذاکره و معامله سیاست و فرهنگ لغات سیاسی‌شان را عوض میکنند. آنها بدنبال سهمی از قدرت میگردند؛ بهر میزان و از هر کس که در مرکز حاکم است! سیاست برای اینها یعنی هنر انطباق با بورژوازی بالادست و تمام "ثوری سیاسی"‌شان راجع به تقابل "ملت"‌های بالادست و فرودست جز انعکاس سوپژکتیو مکان و موقعیت عینی بورژوازی کرد در سلسله مراتب قدرت اقتصادی و لاجرم سیاسی در کشور و منطقه چیز دیگری نیست.

خودمختاری: تقسیم قدرت

فصل مشترک همه نوع خودمختاری دعوای بورژوازی محلی با دولت مرکزی بر سر "تقسیم قدرت" است و سخنگویان حدکا ضمن تاکید بر این واقعیت در جواب سؤال "تقسیم قدرت بین کی و کی؟" ابائی ندارند که بگویند: "بین دولت مرکزی و حزب دمکرات" (عبدالرضا کریمی: نماینده حدکا در کنفرانسی درباره مسأله کرد، گوتنبرگ سوئد، ۱۷-۹-۹۵). در تقسیم قدرت مورد نظر حدکا امور مربوط به ارتش، سیاست خارجی، روابط اقتصادی خارجی، برنامه‌ریزی درازمدت اقتصادی و پول در اختیار دولت مرکزی و بقیه امور در حیطه خودمختاری قرار میگیرد. بیربطی این تقسیم قدرت با رفع

ستم ملی آشکار است. تمام ابزارهای ستمگری کماکان در دست دولت مرکزی باقی است و شهروندان کشور از جمله مردم کردستان در برابر آن بیحقوقند. اگر مردم کردستان از ستمگری ملی، از سرکوب نظامی، از نابرابری در دخالت در اداره امور کشور رنج میبرند فرمول تقسیم قدرت همه آنها را تثبیت میکند، قانونیت میبخشد و این بار مهر "حزب عزیز خلق کرد" (آنطور که رهبران خودستای آن حزب به خود لقب میدهند) نیز پای این ستمگری خورده است چرا چون قرار است مدیریت اجرای کل ستمگری ملی و طبقاتی در منطقه از سوی بورژوازی حاکم به حزب مزبور سپرده شود! تقسیم قدرت در چنین سیستمی تنها به معنی تقسیم دیکتاتوری است و دقیقاً به همین دلیل قرار است "بین دولت مرکزی و حدکا" صورت گیرد. ستم ملی بمعنی نابرابری اتباع کشور بر اساس ملیت با چنین تقسیم قدرتی از بین نمیرود. ابدی میشود. راندن مردم کردستان به موقعیت شهروندان درجه دو پیش فرض خودمختاری است. حدکا با خودمختاری طلبی اش میخواهد موقعیت درجه دوی بورژوازی کرد در اقتصاد سرمایه داری ایران را در عرصه سیاست به همه مردم کردستان تعمیم دهد. او در ازای آن قرار است حاکمیت محلی بر مردم کردستان را بدست آورد ولی مردم کردستان محکوم حکومت مضاعف و سرکوب مضاعف میشوند. دلیل سیاسی این انتخاب (خودمختاری بجای جدائی)، برغم ادعای رهبران حدکا، ابداً این نیست که گویا این حزب به حفظ تمامیت ارضی ایران پایبند است، تجزیه طلب نیست و از هر ایرانی ایرانی تر است. بلکه دقیقاً در اینست که این حزب بدون اتکاء به دیکتاتوری مرکزی به تنهایی از عهده کنترل و سرکوب مبارزه طبقاتی و توده ای در کردستان برنمی آید. موقعیت اتباع درجه دو برای مردم کردستان در دنیای واقعی جز این نخواهد بود که همزمان از سوی دو قدرت حاکم مرکزی و محلی که قدرت را هم تقسیم کرده اند هم نکرده اند مورد سرکوب قرارگیرند. مضمون سیاسی خودمختاری برای مردم کردستان این است. اما فقط این نیست. خودمختاری "ملی" تداوم دشمنی ملی نیز هست.

خودمختاری ملی

ملا عبدالله حسن زاده دبیرکل حدکا اجزاء خودمختاری را از جمله چنین برمیشمارد: "حق تدریس و مکاتبه به زبان کردی، اداره امور منطقه کردستان بوسیله فرزندان خلق کرد و از اینها مهمتر حق برخورداری از هویت ملی" (نیمروز، همانجا).

در مورد زبان، باتوجه به تعدد زبانها در ایران، باید گفت نابرابری قانونی در این عرصه بی آنکه به خودمختاری یا فدرالیسم ملی و قومی در ساختار سیاسی کشور گره بخورد قابل رفع است. یک راه حل عمومی نظیر آنچه در موارد مشابه در کشورهای پیشرفته عمل شده است میتواند چاره ساز باشد؛ اینکه بجای زبان رسمی اجباری، یک زبان بعنوان زبان اداری و آموزشی اصلی تعیین شود و امکانات و تسهیلات لازم برای متکلمین به سایر زبانها در زمینه های زندگی سیاسی، اجتماعی و آموزشی تامین گردد طوری که هر کس بتواند به زبان مادری خود در همه فعالیت های اجتماعی مورد استفاده همگان بهره مند شود. اما اگر منظور اینست که به موازات زبان فارسی، آنطورکه خودمختاری طلبان مطرح میکنند، زبان کردی هم در کردستان رسمی شود در آن صورت همان ستمی که امروز با رسمی و اجباری بودن فارسی در ایران حاکم است در محدوده کردستان خودمختار اعمال خواهد شد. آشنائی به راه حلی که مدتهاست در کشورهای چندزبانه پیشرفته عمل میشود برای درک این واقعیت کافی است که گره زدن مسأله زبان به مسأله ملی و خواست رسمی کردن زبان کردی مضاعف کردن مشکل است نه حل آن (ر.ک. به مصاحبه با عباس ولی؛ مجله گزینگ، زمستان ۹۴).

بگذارید موارد دیگر یعنی اداره امور منطقه کردستان بوسیله "فرزندان خلق کرد" و حق برخورداری از "هویت ملی" را بررسی کنیم. باز اگر منظور اداره امور کردستان توسط ساکنین آن، قطع نظر از انتساب به ملیت، قومیت، زبان، مذهب، جنسیت و غیره بود با راه حل عمومی مبنی بر تامین گسترده ترین حق حاکمیت و اعمال اراده مردم در تقسیمات کشوری غیرقومی متناسب با آن (و به بهترین وجه در سیستم حاکمیت شورائی) قابل حل بود و نیازی به جداکردن مناطق برحسب معیارهای ملی و قومی در شکل خودمختاری یا فدرال نداشت. منظور حدکا این نیست. عبارت "فرزندان خلق کرد" (بجای مردم کردستان) و تاکید بر "حق برخورداری از هویت ملی" نابرابری ملی، تفرقه و دشمنی ملی نهفته در خودمختاری را برملا میکند. تعریف مردم کردستان روشن است: همه کسانی که ساکن این منطقه اند صرف نظر از زبان و

ملیت و مذهب و غیره. اما تعریف "فرزندان خلق کرد" چیست؟ آنهائیکه تبار و نژاد کردی دارند؟ کسانی که کردزبانند؟ کردی زبان مادری‌شان است؟ پدر و مادر و اجداد کردزبان دارند؟ تاکجا؟ اگر بپذیریم که در کردستان خانواده‌های زیادی هستند که در آن پدر یا مادر به زبان دیگری صحبت میکنند آنوقت تعیین "هویت ملی" بخشی از همین نسل کنونی، چه رسد به آباء و اجداد و نسلهای پیشین، جز با معیارهای نژادپرستانه یا عشایری – پدرسالاری ممکن نیست. اما مشکل بزرگتر نابرابری علیه مردم غیرکردزبان ساکن کردستان است. بنابه نظر حسن‌زاده چنانچه یک کارگر سوسیالیست، یک فعال برابری زن و مرد، یک معلم مبارز، یک وکیل مترقی، یک پزشک خدمتگزار که اتفاقاً کردزبان نیستند اما ساکن کردستانند بخواهند از طریق رای مردم شهردار یا نماینده شورای فلان محل، شهر، استان و منطقه شوند یا حتی از طریق رای دادن در اداره امور کردستان شرکت کنند از این حق محروم خواهند بود. یک "کرد" مقیم سایر نقاط ایران هم لابد همینطور. ناسیونالیستها معمولاً در جواب مدعی‌اند که حقوق "اقلیت"ها در کردستان خودمختار رعایت خواهد شد. اولاً این پلکان اکثریت و اقلیت جز به ابقای ستم و نابرابری ملی و تقسیم مردم ساکن یک کشور به اتباع درجه یک و دو و سه به چه چیز دیگری خدمت میکند؟ ثانیاً کجای دنیا ناسیونالیستها به چنین تعهداتی و اصولاً به ابتدائی‌ترین مبانی برابری انسانها متعهد بوده‌اند؟ هم‌اکنون در استونی کشور تازه استقلال یافته بالتیک مردم روس‌زبانی که دهها سال ساکن آنجا بوده‌اند از حقوق شهروندی محرومند. به تجربه چهارسال حاکمیت "ملی" احزاب ناسیونالیست در کردستان عراق نگاه کنید: سربازان اسیر "عرب" را در وسط شهر سلیمانیه میکشند (و داد راست‌ترین محافل پشتیبانشان در اروپا از جمله "اکنونیست" را در می آورند) اما مزدوران "کرد" رژیم بعث نه تنها از محاکمه و مجازات معاف میشوند بلکه به لقب "مسلح‌های انقلابی" مفتخر میشوند، بلافاصله مقام و منصب میگیرند و بعنوان "کاربدست" جلو چشم دهها هزار خانواده ستمدیده قربانیان "انفال" با سلاحها و اتومبیلهای "برازیلی" شان رژه میروند. چرا؟ چون اینها (هرچند "گمراه" بوده‌اند!) "فرزندان خلق کرد" هستند ولی سربازان اسیر نیستند.

اداره امور بدست "فرزندان خلق کرد" در عین حال متضمن این خاکپاشی طبقاتی نیز هست که حاکمیت بورژوازی کرد را بعنوان حاکمیت "خودی" به کارگر و زحمتکش کردستان قالب کنند. در میان توده مردم کردستان این گفته رایجی است که: "خودمختاری حزب دمکرات یعنی این که رئیس رؤسای کرد بر ما حکومت کنند و پاسبان کرد ما را کتک بزنند". این تلقی چیزی نیست جز یک جمعبندی ساده از تجربه عملکرد سیاسی حدکا باضافه آنچه فی‌الحال در کردستان عراق میگذرد.

برخورداری از "هویت ملی" تعریف "جامع و مانع" از خودمختاری را، علاوه بر تقسیم قدرت و اداره امور بوسیله فرزندان خلق کرد، تکمیل میکند. طبق این تعریف کردستان مکان و جغرافیای زندگی مردم کردستان نیست. سرزمینی است متعلق به یک "ملت" معین: یعنی ملت کرد. این کپی همان چیزی است که ناسیونالیستهای ایرانی درباره ایران میگویند و برای دفاع از تمامیت ارضی آن حاضرند حمام خون براه بیندازند. مرزهای خودمختاری ملی، مرزهای مبتنی بر هویت ملی، طبق زنده‌ترین تجربه جنگها و "پاکسازی"های قومی که جلو چشمانمان جریان داشته است میتواند از مرزهای کشوری بمراتب تشنج‌آمیزتر باشند. جدائی کشوری میتواند بی تشنج صورت گیرد اما مرزکشی ملی در درون یک کشور که مردمان آن بناچار همیشه با یکدیگر سروکار دارند بمعنی استخوان لای زخم گذاشتن، بمعنی مین‌گذاری بین مردمان منتسب به ملیتهای مختلف و دائمی کردن تفرقه و دشمنی و امکان جنگ و جدال ملی در میان آنهاست. آتش جنگ نفته از باروت همین تفرقه ملی در کشمکش ملاحسنی و حزب دمکرات درگرفت. تاکید ملا حسن‌زاده بر خودمختاری ملی و هویت ملی فقط امکان تکرار این قبیل فجایع را تقویت میکند.

خودمختاری و تبعیض در قانون

خودمختاری علاوه بر تبعیض در حق مردم غیرکردزبان ساکن کردستان به حکام خودمختار اجازه میدهد که از شمول قوانین پیشرو که با مبارزات کارگری و توده‌ای سراسری بدست آید در قلمرو حاکمیت خود جلوگیری کنند. مثلاً هرگاه کارگران مراکز بزرگ صنعتی بتوانند ۳۰ ساعت کار و دو روز تعطیل را بدست بیاورند بورژوازی منطقه خودمختار به بهانه‌هایی

نظیر عقب ماندگی اقتصادی کردستان میتواند از شمول آن به کارگران کردستان جلوگیری کند. همچنین زائده های موهوم تر هویت ملی نظیر فرهنگ ملی، آداب و رسوم آباء و اجدادی و خرافات دیگر همواره میتواند دستاویز نپذیرفتن موازین یک جامعه مدرن قرارگیرد و با نفی اصل یک کشور - یک قانون به ابقاء عقب ماندگی در جامعه کردستان خدمت کند. اگر بپذیریم که بطور کلی مناطق صنعتی تر و شهرهای بزرگتر ایران همیشه منشا حرکات اجتماعی نیرومندتر بوده و در عرصه مبارزه طبقاتی کارگران، جنبش برابری زن و مرد، مطالبات عمومی، فرهنگ مدرن جوانان و امثال اینها امکان پیشروی و کسب دستاوردهای بیشتری داشته اند خودمختاری میتواند به قلعه ای مبدل شود که در آن بورژوازی و ارتجاع سیاسی در کردستان بکمک ناسیونالیسم در پائین نگاهداشتن سطح زندگی کارگر و تامین کار ارزان و کارگر بیحقوق، در عقب راندن مطالبات برابری طلبانه زنان، در سد کردن نوحواهی نسل جوان و دیگر خواستهای مردم دست بازتری داشته باشند. حاکم نبودن اصل یک کشور - یک قانون، تبدیل کشور به موزائیکی از سیستم های میانی و بدنه های حکومتی خودمختار با مقررات و نظامهای حقوقی و اداری متفاوت، اجبار به زبانهای رسمی چندگانه در مناطق مختلف حتی رفت و آمد در همه نقاط کشور و اختلاط آزادانه مردم را با مشکلات جدی روبرو خواهد ساخت.

فدرالیسم قومی

در سالهای اخیر "فدرالیسم" در فرهنگ سیاسی خودمختاری طلبان کرد، مترادف با خودمختاری و با ارج و قرب ویژه تری، بکار برده میشود. گویی در نفس کلمه حقانیتی بدیهی نهفته است که بخصوص آنرا نزد قدرتهای غربی که بعضا فدرال هم هستند مقبول میکند. اشکال اما در این است که ناسیونالیستهای کرد نمی خواهند بپذیرند که اولاً سیستمهای فدرال در اروپا و آمریکای شمالی اکثراً غیرقومی هستند و ثانیاً هر یک محصول تاریخ خاص خود و شکل گرفته در یک پروسه معین کشورسازی میباشند. ناسیونالیستهای کرد برای توجیه توجه خود به فدرالیسم دست به یک تقسیم بندی من درآوردی میزنند که برطبق آن گویا حق تعیین سرنوشت سه شکل (یا سه مرحله) دارد: خودمختاری، فدراتیو و جدائی! بنابراین فدرالیسم در نظر آنها باید پله ای از خودمختاری بالاتر باشد. اما نه درباره این تقسیم بندی نه راجع به تفاوت خودمختاری و فدرالیسم توضیح روشنی ارائه نمیدهند. در واقع فدرالیسم قومی با خواست سنتی ناسیونالیسم کرد یعنی خودمختاری ملی بلحاظ تضاد آن با منافع توده مردم فرقی ندارد. فرق آن از زاویه ناسیونالیسم کرد اینستکه ظاهراً چارچوبی کشوری برای حل مسأله ملی همه "ملل" ساکن کشور شامل "ملت کرد" بدست میدهد. بدین ترتیب برای دادن ظاهر قابل قبول تری به خواست خودمختاری آنها صورت مساله را عوض میکنند. صورت مساله، در ایران امروز، بروز مساله ملی در کردستان است نه در هر گوشه کشور که در آن یک تجمع خیالی ملی موجود است. بنابراین فدرالیسم باید خاصیت دیگری جز چارچوبی برای حل مساله ملی در ایران داشته باشد تا بتوان آنرا برای آرایش سیاسی و اداری آتی کشور پیشنهاد کرد.

فدرالیسم، حتی در شکل منطقه ای و غیرقومی آن، بخودی خود نه بهترین شکل اداره کشور نه یکی از بهترین هاست. بهترین تناسب بین اداره مرکزی و محلی و اعمال اراده مردم در مقیاسهای محلی، منطقه ای و سراسری در یک نظام مبتنی بر اعمال اراده مستقیم آحاد جامعه و نمایندگی قابل عزل هرگاه که اکثریت انتخاب کنندگان اراده کنند یعنی نظام شورائی میسر است. اگر بحث بر تغییر تقسیمات کشوری کنونی است چرا چنین تغییری بر اساس نظام شورائی و با رای و اراده خود مردم صورت نگیرد؟ هرگونه تقسیمات جدید اگر برای بهبود شرایط زندگی مردم است باید با رای مستقیم خود آنان باشد. در هرحال ترکیب "ملی" جمعیت ملاکی عینی برای تقسیمات کشوری نیست و پیشنهاد کنندگان آن چنانچه نخواهند نظر و منافع ویژه خود را بر مردمی که ادعای نمایندگی شان را دارند تحمیل کنند باید به اصل تصویب هرگونه ترتیبات و تقسیمات اداری و سیاسی توسط خود مردم گردن بگذارند. بنابراین آنچه گفته شد فدرالیسم قومی بعنوان چارچوب تقسیمات اداری کشور مردود است و فدرالیسم غیرقومی (نظیر آلمان و ایالات متحده) هم چنانچه بعنوان آلترناتیوی در برابر وضع موجود و سیستم شورائی مورد نظر کمونیستها در جامعه مطرح باشد نهایتاً باید به آراء خود مردم واگذاشته شود.

خلاصه: خودمختاری و فدرالیسم نسخه‌ای برای رفع ستم ملی نیست. برای سهیم شدن بورژوازی کرد در قدرت سیاسی، چرا. ستم ملی اعمال نابرابری بر یک مردم بر اساس انتساب آنها به یک ملیت معین است. رفع ستم ملی یعنی رفع این نابرابری. خودمختاری نه فقط رفع این نابرابری نیست نه فقط در راستای رفع آن نیست بلکه آنرا تثبیت میکند و تداوم می بخشد. این نابرابری در هر کشوری اگر در سطح حقوقی مانده و هنوز به کشمکش سیاسی و سرکوب و جنگ نکشیده باشد میتواند در چارچوب همان کشور از طریق تلاش برای لغو قوانین و نهادها و ترتیبات تبعیض‌گرانه با آن بمبارزه برخاست. اما اگر به جدال سیاسی و احیانا نظامی آنچنانی منجر شود که همزیستی مردم تحت ستم را به همان شکل در چارچوب کشوری موجود با مشکل و مشقت روبرو کند (نظیر مسأله کرد) تنها راه حل آن شناختن حق جدائی مردم تحت ستم است. اعمال این حق اگر به جدائی و تشکیل دولت مستقل منجر شود در آن صورت نابرابری تحمیل شده خاتمه مییابد. اگر هم به ماندن در کشور با تضمین حقوق برابر در کلیه عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و آموزشی و غیره بینجامد باز تا آنجا که این تضمین پابرجاست نابرابری و ستم ملی منتفی فرض میشود. خودمختاری نه هیچیک از این دو راه است نه میتواند نشان داد که رسیدن به یکی از این دو راه را تسهیل میکند.

نمونه کردستان عراق در این مورد بخوبی گویاست. در عراق پس از برچیدن سلطنت (۱۹۵۸) در قانون اساسی وجود "دو ملت کرد و عرب" برسمیت شناخته شد. اما چون حق جدائی و تشکیل دولت مستقل برای مردم کرد برسمیت شناخته نشد نابرابری همچنان ادامه یافت. دولت مرکزی عراق همچنان یک دولت قومی عربی باقی ماند و مردم کردستان همچنان یک مردم فرودست درجه دوم که میبایست بجای برابری چیزی را از آن دولت بنام "حکم ذاتی"، "لامرکزی" و غیره دریافت کنند. سرچشمه بیش از سه دهه جنگ، ویرانی و قتل عام جز این نبوده و نیست که شوینیسیم حاکم بر عراق این حق را برسمیت نشناخته و جریانات مختلف ناسیونالیسم کرد هم بجای آن سناریوهای بینابینی خودمختاری را به نفع خود ارزیابی کرده و هدف خویش قرار داده‌اند. هدف اگر رفع ستم ملی بود آنوقت راهها و وسائل متناسب با آن مورد توجه قرار میگرفت که در راس آن آگاه کردن و بسیج توده‌های مردم قرار داشت. اما هدف جریانات ناسیونالیست نه رفع ستم ملی از مردم تحت ستم بلکه کسب قدرت سیاسی برای خودشان از طریق بندوبست با دولت مرکزی از بالای سر این مردم است و این در چارچوب خودمختاری میگنجد که هم متضمن گرفتن بخشی از قدرت از دولت مرکزی هم نگاهداشتن همیشگی شمشیر نابرابری و تفرقه و دشمنی ملی بالای سر مردم و سرکوب مبارزات و حق طلبی‌های همین مردم بکمک دولت مرکزی است ("دشمنان دیروز، دوستان امروز" فرمولی بود که حدکا هنگام پیوستن به بنی صدر و شورای ملی مقاومت بکار می برد).

در سطح بین‌المللی با خودمختاری نمیتوان برای رفع ستم ملی پشتیبانی جلب کرد. در این سطح خودمختاری کارائی معکوس دارد. زیرا کماکان مسأله را یک مسأله "داخلی" کشور مربوطه باقی میگذارد و تجربه نشان داده‌است که مادام که مسأله در این قالب بماند در روابط بین‌المللی بطور جدی جا پیدا نمیکند و کمک موثری برای حل آن جلب نمیشود. در سطح کشوری خودمختاری بمعنی ادامه تبعیض و نابرابری و دشمنیهای ملی است و در داخل کردستان حاکمیت طبقاتی بورژوازی کرد، کشیدن حصار به دور مردم کردستان و محروم کردنشان از اختلاط و مبارزه مشترک با دیگر مردم کشور و بهره‌مند شدن از دستاوردهای مبارزات سراسری میباشد.

خودمختاری خورجینی است که در آن همه چیز جز رفع ستم ملی، جز آزادی و حقوق مردم کردستان یافت نمیشود. خودمختاری نه از پشتیبانی مردم برخوردار خواهد بود نه در عرصه سیاست کشوری و بین‌المللی شانسی برای تحقق دارد.

ادامه دارد

فتوی قتل ریبوار احمد دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق از جانب گله حزب الله عراق

âŠ@Š xŁŠ@Š ä%Š â±
d@~ çë%ä%Š [~Š
"ãff%â•Ł- â•Ł"

به همه: اعضا و پیشمرگان و هواداران حزب اله انقلابی کرد و توده‌های با ایمان کردستان

سلام خدا بر شما باد

چیزی که می‌خواهم بنویسم و به شما اعلام کنم، این است که متأسفانه، امروز در کردستان اسلام و کرد، دسته ای بی خبر از باور و ایمان و مبارزات و جهاد این خلق قهرمان، در نوشته ای در روزنامه "بوییشه وه" شماره ۲۲ که به تاریخ ۲۷ سپتامبر ۹۵ پخش گردیده، به بهانه دفاع از حقوق زنان و خواهران، به شیوه‌ای توهین آمیز، به اسلام و به پیغمبر و رهبر ما محمد فرزند عبدالله "دروود خدا بر او باد" برخورد کرده بطوری که روی سلمان رشدی را سفید کرده است.

در اینجا نمی‌خواهم جواب آنها را بدهم، چون اینها اهل بحث و گفتگو نیستند و هیچ بحثی را با اینها جایز نمی‌دانم.

چیزی که بر من و شما عزیزان واجب است، این است که، بیدرنگ نویسنده این مقاله را شناسائی کرده، و در اسرع وقت به مثابه مفسد فی الارض با وی رفتار شود. ما یعنی، حزب الله انقلابی کرد تمامی امکانات خود را در این راه مقدس به کار خواهیم انداخت.

"وان تنصرالله ینصرکم یشبت اقدامکم"
والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

ادهم بارزانی
رهبر حزب الله انقلابی کرد
۱۵ جمادی الاول ۱۴۱۶
۱۱ اکتبر ۱۹۹۵

گروگان‌های سیاسی در ایران را آزاد کنید!

تهدید و سرکوب و گروگان‌گیری مردم و آزادیخواهان از ملزومات اساسی تداوم حیات نکبت‌آور رژیم جمهوری اسلامی ایران در ۱۷ سال گذشته بوده است. این حقیقتی مسلم برای جهانیان است. پیرو شورشهای توده‌ای در شهرهای مختلف ایران و انزوای باز هم بیشتر رژیم اسلامی در افکار عمومی بین‌المللی، دولت جمهوری اسلامی گروگان‌گیری از خانواده‌های فعالین سیاسی مقیم خارج را بیشتر کرده است. مقامات دولت جمهوری اسلامی اعضای خانواده و عزیزان فعالین سیاسی مقیم خارج را گروگان میگیرند و مورد شکنجه قرار میدهند تا شاید آنها را از فعالیت سیاسی علیه خود باز دارند و یا به همکاری بکشانند.

در ماههای اخیر خبر چند مورد از این فشارها و تهدیدات دولت جمهوری اسلامی برای بستگان و آشنایان فعالین حزب ما و چند جریان دیگر اپوزیسیون و چند مورد تهدید تلفنی برای فعالین حزب در خارج کشور به ما رسیده است. بعلاوه، سازمانهای مدافع حقوق بشر بین‌المللی اخیرا خواستار رسیدگی به پرونده حدود بیست نفر گروگان سیاسی از این دست شده‌اند.

حزب کمونیست کارگری ایران اینگونه اقدامات سرکوبگرانه جمهوری اسلامی را به شدت محکوم میکند و همدردی خود را با همه افراد گروگان گرفته شده اعلام میکند. حزب کمونیست کارگری ایران تنها راه جلوگیری از تداوم اینگونه اقدامات جمهوری اسلامی را افشاگری علنی درباره آنها و اعتراض گسترده و فشار گذاشتن بر این رژیم در سطح بین‌المللی میداند. سکوت و یا راه حل فردی هر چند هم قاطع باشد فقط این رژیم را به کاربرد بیشتر تاکتیک گروگان‌گیری تشویق خواهد کرد.

حزب کمونیست کارگری ایران همه احزاب، سازمانها و فعالین سیاسی و شخصیتهای آزادیخواه را به اعتراض علیه این اقدامات رژیم فرا میخواند.

حزب کمونیست کارگری ایران

ژوئیه ۱۹۹۵

رویارویی حزب کمونیست کارگری عراق با ارتجاع اسلامی

- * بدنبال انتشار مقاله ای درباره اسلام و بی حقوقی زنان، حزب الله فتوای قتل یکی از رهبران حزب کمونیست کارگری عراق را صادر کرد
- * آمادگی نیروهای نظامی حزب کمونیست کارگری عراق و مردم آزاده سلیمانیه، طرح حزب الله را برای اشغال مسلحانه دفاتر حزب خنثی کرد

در اواخر سپتامبر مقاله "اسلامیها، پیام آور بردگی و تجاوز به زنان" نوشته ریبار احمد عضو دفتر سیاسی حزب در "بوییشه‌وه" (به پیش) شماره ۲۲، نشریه سازمان کردستان حزب کمونیست کارگری عراق، به تشنجات سیاسی و نظامی بین جریان‌های اسلامی کردستان عراق و حزب کمونیست کارگری عراق شدت بخشید. جریان‌های اسلامی به شیوه‌ای هیستریک تحریکات و تهدیدهای خود را علیه کمونیست‌ها و حزب کمونیست کارگری عراق تشدید کردند و به مدت دو هفته این کشمکش به صدر مسایل سیاسی جامعه رانده شد. ملاهای مساجد و تمام امکانات تبلیغاتی جریان‌های اسلامی به منظور تحریک مسلمانان علیه حزب کمونیست کارگری عراق بکار گرفته شدند. آنها کشتن کمونیست‌ها را "امر واجب اسلامی" اعلام کردند.

این ماجرا تمامی احزاب، جریان‌های سیاسی کردستان را به موضعگیری واداشت و عملاً دو قطب سیاسی در جامعه شکل گرفت. هر دو حزب حاکم در کردستان، اتحادیه میهنی و حزب دمکرات و دیگر احزاب بورژوازی که در جبهه کردستان متشکل بودند، نشریه "بوییشه‌وه" و نویسندگان آنها محکوم کردند. در شماره ۲۵ "کردستان نو" که نشریه روزانه اتحادیه میهنی است، از قول "یک سخنگوی حکومت منطقه" نشریه بوییشه‌وه، خمینی مآبانه محکوم شد و به چاپخانه‌ها دستور داده شد که از چاپ آن و هر آنچه مخالف اسلام است خودداری کنند.

حزب شیوعی (حزب پرو روس سابق) در مطلبی بنام "سیاه و سفید را باید از هم جدا کرد" که از رادیو و تلویزیون نیز پخش شد اعلام کرد که با وجود آنکه "کمونیست‌ها" اما به اسلام احترام می‌گذارند و در صفوف آنها افراد اسلامی فعالیت میکنند و آنچه در "بوییشه‌وه" آمده مغایر نظر "کمونیست‌ها" است. حمایت احزاب بورژوازی و حاکم از جریان‌های اسلامی، دار و دسته‌های تروریست و مسلح اسلامی را جری تر کرد و آنها تظاهراتی را علیه حزب فراخوان دادند تا طرح حمله نظامی به دفتر علنی حزب را به اجرا گذارند.

در مقابل و از همان ابتدای تهدیدهای جریان‌های اسلامی، همه تشکلهای رادیکال اعم از کارگری و ادبی و مترقی طی بیانیه‌ها و اعلامیه‌هایی به دفاع از حزب کمونیست کارگری عراق و نشریه "بوییشه‌وه" برخاستند. از جمله طی یک اطلاعیه که شورای سراسری کارگران کردستان (متشکل از اتحادیه بیکاران، اتحادیه کارگران کارگاه‌ها و پروژه‌های خصوصی، تشکل کارگران و کارمندان بهداشت، اتحادیه کارگران ساختمانی، شوراهای کارگران پوشاک، سندیکای کارگران پست و ارتباطات و گروه کارگران سیمان)، سازمان مستقل زنان و کمیته برپایی شوراهای آن را امضا کرده بودند تحریکات اسلامیها محکوم شد.

بعلاوه کمیته رهبری سازمان کردستان حزب کمونیست کارگری عراق طی بیانیه ای خطاب به مردم کردستان و همه احزاب سیاسی، تشکلهای توده ای تحت عنوان "فراخوان جریانات اسلامی به ترور و ارباب نشانه افلاس سیاسی و ایدئولوژیک آنهاست" علت جار و جنجال تبلیغاتی و تهدیدهای تروریستی اسلامی ها افشا کرد. این بیانیه اراده قاطع حزب را برای خنثی کردن هر نوع توطئه ای علیه حزب را اعلام کرد و کارگران و مردم کردستان را به مبارزه ای قاطع علیه ارتجاع اسلامی و حامیان آنها فراخواند. همزمان طاهر حسن دبیر سازمان کردستان حزب با ارسال یک یادداشت اعتراضی به دفتر سازمان ملل در ژنو و شعبه های آن در کردستان عراق و نهادهای دیگری چون عفو بین الملل، سازمان حقوق بشر در ژنو و رسانه های جمعی عراق و جهان، آنها را از تهدیدهای تروریستی جریانات اسلامی در سایه حمایت احزاب حاکم کردستان مطلع کرد و در این رابطه هشدار داد که سکوت این نهادها عملاً به معنای باز گذاشتن راه برای گسترش تروریسم در کردستان است. تظاهرات جریانات اسلامی علیه حزب کمونیست کارگری عراق برای روز ششم اکتبر فراخوان داده شده بود. آنها در نظر داشتند به طرف دفتر علنی حزب و نشریه "بوییشه وه" در شهر سلیمانیه راهپیمایی کنند و سپس با نیروی مسلح آنرا اشغال کنند. در این روز تجمع وسیعی از مردم آزاده و دوستان و حامیان حزب برای حمایت از دفتر حزب در محل حضور یافتند. بعلاوه نیروهای مسلح حزب منطقه ای را که دفتر حزب در آن قرار داشت به کنترل خود در آورد و در همه نقاط حساس منتهی به دفتر مستقر شد. برای شرایط اضطراری واحدهای مسلح دیگری نیز در بعضی مناطق دیگر شهر مستقر شدند.

در ساعت ده صبح افراد مسلح "نیروی آسایش" (نیروی امنیتی وابسته به حزب حاکم یعنی اتحادیه میهنی در سلیمانیه) به دفتر حزب مراجعه کردند تا تحت عنوان حفظ امنیت و جلوگیری از جنگ و خونریزی، دفتر حزب را ببندند. اما زمانیکه با آمادگی نظامی حزب و مردم برای دفاع از خود روبرو شدند محل را ترک کردند.

در ساعاتی که کل جامعه در انتظار یک درگیری حاد و نظامی بین اسلامی ها و حزب کمونیست کارگری عراق بود اسلامیها از رادیوی خود اعلام کردند که طرفدار خشونت نیستند و به "آزادی سیاسی" عقیده دارند و راهپیمایی خود را لغو کردند. اسلامیها، علیرغم عقب نشینی دست از توطئه و تهدید برنداشتند و اینبار توسط یکی از مسئولین "حزب الله انقلابی" فتوای قتل ریبوار احمد نویسنده مطلب را صادر کردند و برای آن جانی مسلمانی که ریبوار احمد را به قتل برساند دویست هزار دینار جایزه تعیین کردند. این موضوع فوراً با حمایت جمهوری اسلامی ایران روبرو شد و در روزنامه های ایران با جانبداری کامل درج شد.

علیه تحریکات جریانات اسلامی و فتوای قتل ریبوار احمد، علاوه بر اقدامات حزب در کردستان، تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری عراق نیز کمپینی را آغاز و تاکنون چندین بیانیه و اطلاعیه صادر کرده است که به زبانهای عربی، کردی و فارسی انتشار یافته و برای بسیاری از رسانه ها، احزاب و شخصیتها ارسال شده است.

بدنبال وقایع ماه گذشته میان حزب کمونیست کارگری عراق و جریانات اسلامی، اعتراضات رادیکال و وسیع توده ای علیه جریانات اسلامی و احزاب حاکم گسترش یافته است. از جمله یک "کمیته دفاع از آزادیهای سیاسی" متشکل از ۲۷ سازمان، تشکل توده ای و کارگری و احزاب سیاسی تشکیل شده است.

در نیمه اول ماه نوامبر یک میتینگ ۷ هزار نفری در اربیل (هولیر) توسط حزب کمونیست کارگری عراق و تشکلهای توده ای علیه جریانات اسلامی و احزاب حاکم و در اعتراض به ایجاد محدودیت برای انتشار "بوییشه وه" برپا شد. در جریان این اعتراضات ۱۷ نفر از فعالین حزب و تشکلهای توده ای توسط احزاب حاکم دستگیر شده اند؛ ۱۰ نفر در اربیل، ۵ نفر در سلیمانیه و ۴ نفر در منطقه بادینان. شاهپور از کادرهای حزب و یکی از فعالین بانفوذ شورای سراسری کارگران کردستان و

از سخنرانان میتینگ اربیل نیز جز دستگیر شدگان است.

از سوی دیگر رادیو تلویزیون و روزنامه های بغداد اعلام کردند که ۷ نفر از اعضای حزب کمونیست کارگری عراق را در مناطق عربی دستگیر کرده اند.

همچنین گزارش شده است که نیروهای مسلح اتحادیه میهنی در دوم نوامبر در فاصله اربیل - کوی ۱۱ نفر از اعضای "حزب کار" را که یک حزب غیر حکومتی است به قتل رسانده اند. حزب کمونیست کارگری عراق این جنایت را شدیداً محکوم کرده است.

با حمایت اتحادیه میهنی از جریانات اسلامی نفرت و نارضایتی مردم علیه اقدامات ارتجاعی اتحادیه میهنی در حال گسترش است و اعتراضات در شهرهای مختلف کردستان هر روز ابعاد تازه تری بخود می گیرد. در پی این اعتراضات تاکنون کلیه دستگیر شدگان در شهرهای سلیمانیه و اربیل و یک نفر از دستگیر شدگان در منطقه بادینان آزاد شده اند. نشریه "یکسانی" (برابری) نشریه سازمان مستقل زنان در کردستان، از ۱۷ نوامبر انتشار مجدد خود را آغاز کرد و چند روز بعد نیز نشریه "بوییشه وه" منتشر شد. البته طی مدتی که انتشار "بوییشه وه" متوقف بود نشریه ای تحت نام خبرنگار "بوییشه وه" مرتباً منتشر می شد.

بعلاوه روز ۱۹ نوامبر در شهر سلیمانیه میتینگی با شرکت حدود ۱۵۰۰ نفر در اعتراض به دستگیری های بغداد، بصره، حله و ناصریه برپا شد. در این میتینگ یکی از کسانی که توانسته بود از موج دستگیریهای اخیر بگریزد و خود را به شهرهای کردستان برساند سخنرانی کرد. "بهنام" از کمیته کردستان حزب و همچنین نمایندگانی از سایر تشکلهای توده ای سخنرانان دیگر این میتینگ بودند. تظاهرکنندگان به طرف دفتر سازمان ملل در شهر سلیمانیه حرکت کردند و در آنجا در چادری که توسط تظاهر کنندگان بر پا شد دو نفر از فعالین سیاسی گریخته از دستگیریهای شهرهای جنوب عراق متحصن شدند. این تحصن با حمایت وسیع توده مردم و تشکلهای توده ای روبرو شده است و تعداد متحصنین هر روز روبه افزایش است.

همچنین طبق اطلاعیه شماره ۵ تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری عراق شمار زیادی از نیروهای حزب اله عراق که از عوامل جمهوری اسلامی هستند در ماه اکتبر از ایران به کردستان آمده اند. بنابه گزارش آژانسهای خبری بین المللی، این نیرو که "قوای بدر" نام دارد هم اکنون در شهرک "کوی" و دیگر شهرکهای اطراف سلیمانیه مستقر شده اند. بنابه توافقاتی که بین حاکمان کردستان و جمهوری اسلامی در ماه سپتامبر در تهران بعمل آمد قرار است شمار دیگری از این نیروها در آینده نزدیک در کردستان عراق مستقر شوند. در ابتدا رهبران اتحادیه میهنی این موضوع را انکار میکردند اما بعداً جلال طالبانی این توافقات را تأیید کرد.

با حمایت اتحادیه میهنی از عوامل و جریانات اسلامی رژیم ایران و همچنین توافق با استقرار نیروی حزب اله عراق و عوامل رژیم اسلامی در کردستان، جلال طالبانی میروود تا شریک جرم حزب اله و تروریسم نیروهای اسلامی در منطقه بشود. جلال طالبانی در این راه نه تنها نیروی پر قدرت سکولار جامعه کردستان عراق بلکه حتی صفوف اتحادیه میهنی را نیز با خود ندارد.

جریانات اسلامی کردستان عراق فاقد نفوذ اجتماعی هستند. اینها نیروی مزدور و تروریست وابسته به جمهوری اسلامی هستند که با پول، امکانات و اسلحه این رژیم اساساً موجودیت پیدا کرده اند. میدان دادن اتحادیه میهنی به ارتجاعیون مذهبی و عوامل جمهوری اسلامی در کردستان، میدان دادن به ارتجاع سیاه در کردستان عراق است.

حزب کمونیست کارگری عراق به اتحادیه میهنی اجازه نخواهد داد تا دست جمهوری اسلامی و حزب اله را در کردستان عراق باز کند. در این راه، حزب کمونیست کارگری عراق تمام نیروهای سکولار و مخالفان حکومت مذهبی و حتی اعضا و فعالین

غیر مذهبی اتحادیه میهنی را با خود خواهد داشت.

برای خواندن متن فتوای گله حزب الله عراق اینجا را کلیک کنید

برای خواندن متن اطلاعیه اتحادیه میهنی کردستان عراق اینجا را کلیک کنید

rZ®“ fd d®~ äš±> áŠ yf£.fd

نظر به اینکه:

۱ - تاسیس دولت عراق بعنوان یک دولت قومی عربی نه تنها مهر قومیت عرب را بر پیشانی ساکنان عرب زبان این کشور زده بلکه بنا به تعریف دیگر ساکنین این کشور را از نظر قومی مورد دسته بندی قرار داده و تبعیض قومی را به رکن اساسی موجودیت کشور عربی عراق تبدیل کرده است،

۲ - حکومت ناسیونالیست عربی عراق با دامن زدن به کثیف ترین احساسات قومی نفرت و شکاف ملی را به یکی از وجوه پایدار جامعه عراق تبدیل کرده و با توسل به انواع تعدیات و جنایات علیه مردم کردستان مساله ملی کرد را به یکی از مسائل گرهی جامعه عراق تبدیل کرده است،

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق معتقد است که باید این تراژدی چند ده ساله خاتمه یابد و مساله کرد در عراق هرچه فوری تر به شیوه انسانی حل گردد. حل فوری و عادلانه مساله کرد در عراق نه تنها بار سنگینی را از دوش مردم عراق و بویژه ساکنین کردستان برمیدارد، بلکه با کنار زدن اوهام ناسیونالیستی عربی و کردی زمینه را برای عروج مبارزه سوسیالیستی کارگران در تمام بخش های عراق تسهیل می کند.

از نظر حزب کمونیست کارگری عراق تنها پاسخ اصولی به مساله کرد در عراق اعلام نظر مستقیم مردم کردستان از طریق یک رفراندوم آزاد در مورد جدایی یا عدم جدایی از عراق است. لذا هر نوع ترتیباتی در مورد آینده سیاسی کردستان را که بدون مراجعه به آرای عمومی خود مردم کردستان و صرفاً بر مبنای تصمیمات دولت مرکزی و یا توافقات از بالا میان دولت و احزاب محلی به اجرا گذاشته شود، از نظر حزب کمونیست کارگری عراق فاقد مشروعیت و غیر قانونی است.

سازمان کردستان حزب کمونیست کارگری عراق بمثابة نیروی سیاسی مستقیماً درگیر در صحنه سیاسی کردستان عراق، در چهارچوب سیاست عمومی حزب و بر مبنای بررسی مشخص مجموعه شرایط سیاسی و اجتماعی و با توجه به مصالح کل جنبش طبقه کارگر و آزادی و رفاه هرچه بیشتر مردم کارگر و زحمتکش در کردستان، طرح خود برای برگزاری رفراندوم و موضع مشخص خود را در این رفراندوم تعیین و اعلام خواهد کرد.

حزب کمونیست کارگری عراق تاکید میکند که چنانچه مردم کردستان در رفراendum رای به جدایی و تشکیل کشور مستقل بدهند، حزب کمونیست کارگری عراق، در هر موقعیتی که قرار داشته باشد، از این تصمیم حمایت میکند و برای تضمین جلوگیری از هر نوع فشار سیاسی و اقتصادی و تهدید و تجاوز احتمالی کشورهای منطقه به آن، تلاش سیاسی و مبارزاتی خود و طبقه کارگر عراق را بکار میگیرد. در عین حال سازمان ملل و جامعه بین المللی وظیفه حمایت از تصمیم مردم کردستان به ایجاد کشور مستقل و جلوگیری از هر تجاوزی به آن را بر عهده دارند و متعهد کردن آنها به اجرای این وظیفه خویش بخشی از تلاشهای سیاسی و عملی حزب کمونیست کارگری عراق را تشکیل میدهد.

حزب کمونیست کارگری عراق در همان حال طبقه کارگر عراق را به مبارزه برای سرنگونی دولت بورژوا – ناسیونالیستی عربی و ایجاد دولت کارگری عراق فرا میخواند. ما با سرنگونی این دولت فوراً به قومی و عربی بودن عراق خاتمه خواهیم داد و مساله کردستان را بر اساس این بیانیه حل خواهیم کرد.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق – مه ۱۹۹۵

خطر اعدام فعالین کارگری زندانی در عراق را تهدید می کند

رژیم دیکتاتوری عراق اخیرا به دستگیریهای گسترده ای در صفوف فعالین کارگری و سیاسی در شهرهای بغداد، بصره، حله و ناصریه دست زده است. رشد نفرت و نارضایتی از رژیم بعث و گسترش اعتراضات و اعتصابات در مراکز کارگری و صنعتی، دستگاههای تبلیغاتی رژیم را واداشت تا دستگیریها را رسماً و علناً تبلیغ کنند و بدین طریق مردم را مرعوب سازند. طبق خبری که در روزنامه "الثوره" ارگان حزب بعث و نیز کانالهای رادیویی و تلویزیونی عراق در اواخر ماه اکتبر منتشر شد نیروهای امنیتی و اطلاعاتی رژیم به خانه فعالین سیاسی و فعالین جنبش کارگری در شهرهای مختلف هجوم برده اند و تعداد زیادی را دستگیر کرده اند. رسانه های دولتی از جمله اعلام کرده اند که "۷ نفر از اعضای حزب کمونیست کارگری عراق را دستگیر شده اند". اسامی ۴ نفر از دستگیرشدگان که بدست ما رسیده است بشرح زیر می باشد:

احمد سالم، حیدر عبدالجبار، فالح مکتوف و احمد عبدالستار

این ۷ نفر، از فعالین جنبش کارگری می باشند و با توجه به ممنوعیت کامل فعالیت سیاسی مخالف رژیم، خطر اعدام جان آنها و سایر دستگیرشدگان را بطور جدی تهدید می کند.

* ما از همه سازمانهای کارگری، احزاب و نیروهای آزادیخواه و سازمانهای مدافع حقوق بشر می خواهیم که با اعتراض خود، رژیم دیکتاتوری عراق را تحت فشار قرار دهند که سریعاً همه دستگیرشدگان را از شکنجه گاههای خود آزاد کند.

* ما همچنین خواهان اعزام یک هیئت جهت بازدید از زندانهای سیاسی در عراق هستیم.

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری عراق

چهارمین نشست کمیته کردستان برگزار شد

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران در اوائل مهرماه ۷۴ (اکتبر ۹۵) چهارمین نشست خود را با حضور اکثریت اعضا و جمعی از همکاران خود برگزار کرد.

در این نشست وسیع پس از گزارش دبیر کمیته و بحث پیرامون آن، موقعیت منطقه ای کمونیسم کارگری، اوضاع سیاسی کردستان و چشم انداز تحولات آتی آن بر متن شرایط عمومی تر در ایران و منطقه، خطوط فعالیتهای معطوف به سازماندهی کارگران در شهرها، توزیع وسیع نشریات و ادبیات کمونیسم کارگری در شهرها و خطوط نقشه عمل دوره آتی فعالیت کمیته به تفصیل مورد بررسی قرار گرفتند و در مورد بند اخیر قراری به تصویب رسید. مباحث سیاسی نشست به شیوه های گوناگون در نشریه "کارگر کمونیست" منعکس می گردد.

آخرین دستور نشست چهارم کمیته کردستان انتخابات بود که در آن از میان اعضای کمیته یک هیات اجرایی هشت نفره و سردبیر نشریه انتخاب شدند و اسد گلچینی بعنوان دبیر کمیته برگزیده شد.

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

مهر ۱۳۷۴ (اکتبر ۹۵)

مقدمه: اصول سازمانی حزب کمونیست کارگری ایران

مقدمه: اصول سازمانی حزب کمونیست کارگری ایران

مقدمه: "اصول سازمانی حزب کمونیست کارگری ایران" آن اصول کلی‌ای است که مقررات اساسنامه‌ای و موازین تشکیلاتی حزب بر آنها متکی است. اساسنامه حزب کمونیست کارگری در هر مقطع مرکب است از این سند و مجموعه آئین نامه‌های اجرایی و مقررات و موازینی که کنگره و یا کمیته مرکزی حزب بر مبنای این اصول در قلمروهای مشخص تر فعالیت حزبی تصویب میکند. این مقررات و آئین نامه‌ها نمیتوانند و نباید ناقض اصول مندرج در این سند باشند.

مقدمه: اصول سازمانی حزب کمونیست کارگری ایران

۱- حزب کمونیست کارگری ایران یک سازمان انقلابی مارکسیستی است که برای متشکل کردن و هدایت طبقه کارگر برای تحقق انقلاب کمونیستی تشکیل شده است. اهداف حزب کمونیست کارگری در برنامه این حزب بیان شده است.

۲- حزب کمونیست کارگری ایران ظرفی برای اتحاد و فعالیت کارگران کمونیست و همه مبارزین راه انقلاب کمونیستی طبقه کارگر است. عضویت در حزب کمونیست کارگری ایران امری داوطلبانه است. هرکس که خود را کمونیست و در اهداف اجتماعی حزب شریک بداند و آماده باشد برای تحقق این اهداف در چهارچوب حزب کمونیست کارگری ایران به فعالیت متشکل بپردازد، میتواند به عضویت حزب درآید. کناره گیری و خروج از حزب نیز امری آزاد و داوطلبانه است.

۳- عضویت در حزب هیچیک از حقوق و آزادیهای فردی و مدنی اعضاء را محدود و مشروط نمیکند. به همین ترتیب، عضویت در حزب تحت هیچ شرایطی مایه هیچ نوع برتری و امتیازی نسبت به سایر مردم نیست.

۴- کادر به عضوی از حزب اطلاق میشود که چه از طریق انتخابات و چه با انتصاب، مسئولیت سازماندهی و هدایت فعالیت حزب در حیطه معینی را عهده‌دار میشود. فعالیت بعنوان کادر مستلزم پذیرش موازین و دیسیپلین متناظر با مسئولیت حزبی‌ای است که فرد بر عهده میگیرد. این موازین و دیسیپلین ممکن است تعهدات بیشتر و تبعیت از انضباط محکم‌تری را، در قیاس با موازین عمومی ناظر بر حقوق و وظایف اعضاء بطور کلی، بر عهده افراد بگذارد. موازین ناظر بر فعالیت بعنوان کادر حزب در مقررات ویژه فعالیت هر ارگان و نیز در اسنادی که انتظارات عمومی حزب از کادرها را بیان میکنند قید میشود.

۵- حزب کمونیست کارگری تشکلی برای سازماندهی و هدایت یک مبارزه اجتماعی توسط خود طبقه کارگر است و مشخصات سازمانی آن از این هدف اساسی تبعیت میکند. ساختمان و موازین سازمانی حزب کمونیست کارگری چنان است که پیوستن هرچه وسیعتر پیشروان کمونیست طبقه کارگر و فعالیت ادامه کار آنها در حزب را تسهیل و تضمین میکند.

۶- سلول پایه حزب کمونیست کارگری حوزه اعضاء است که در محیط زیست و کار کارگران تشکیل میشود. سلسله مراتب ستونی حزب را یک سازمان هرمی متشکل از کمیته‌های محلی حزبی میسازد که هریک پیشبرد و هدایت فعالیت حزب در محدوده زیستی-جغرافیایی معینی را برعهده دارد. اهم این کمیته‌ها عبارتند از کمیته محل، کمیته شهر و کمیته منطقه. کمیته مرکزی در راس این هرم تشکیلاتی قرار دارد و کل فعالیت حزب را در مقیاس سراسری سازماندهی و هدایت میکند.

۷- علاوه بر سازمان هرمی و ستونی، حزب کمونیست کارگری بسته به نیاز، مجموعه‌ای از ارگانها و سازمانهای تخصصی و نهادهای ستادی نظیر نشریات، نهادهای تبلیغی و آموزشی، واحدها و شبکه‌های ارتباطی و غیره ایجاد میکند که زیر نظر کمیته‌های تشکیلاتی ذیربط فعالیت میکنند.

۸- حزب کمونیست کارگری برای گسترش نفوذ خود در تشکلهای غیر حزبی، اعم از کارگری و غیر کارگری، و برای ناظر کردن سیاستهای خویش بر حرکت این تشکلهای و یا کسب رهبری در آنها تلاش میکند. حزب کمونیست کارگری هرچا لازم بداند خود مبتکر ایجاد چنین تشکلهائی خواهد بود. اعضاء حزب در هر تشکل غیر حزبی بصورت یک جناح و فراکسیون متشکل عمل میکنند.

۹- حزب کمونیست کارگری موظف به دخالت و ایفای نقش پیشرو در کلیه ابعاد مبارزه طبقاتی و متشکل کردن جریان کمونیستی در درون طبقه کارگر تحت کلیه شرایط اجتماعی و سیاسی است. از اینرو حزب بر مبنای این استخوان‌بندی پایه، در هر مقطع و تحت هر شرایط چنان آرایش تشکیلاتی‌ای بخود میگیرد که بتواند پاسخگوی نیازهای مشخص مبارزه طبقاتی در هر دوره باشد. نیازهای فعالیت علنی و قانونی و فعالیت مخفی و زیر زمینی، فعالیت سیاسی یا نظامی، فعالیت در دوره‌های رکود یا اعتدالی سیاسی، فعالیت در شرایط وجود و یا عدم وجود تشکلهای توده‌ای کارگری و غیره، هریک بر خصوصیات سازمانی حزب کمونیست کارگری و نوع ارگانها و نهادهای تشکیلاتی‌ای که توسط حزب ایجاد میگردد تاثیر میگذارد.

۱۰- کنگره حزب عالی‌ترین ارگان رهبری حزب است که هر دو سال حداقل یکبار تشکیل میشود. کنگره از نمایندگان سازمانهای حزبی تشکیل میشود که به رای مستقیم اعضای این سازمانها انتخاب شده‌اند. عالی‌ترین ارگان رهبری حزب در فاصله دو کنگره کمیته مرکزی است که اعضای آن در هر کنگره انتخاب میشوند.

۱۱- کلیه کمیته‌های حزبی در سلسله مراتب ستونی تشکیلات انتخابی هستند.

۱۲- در سلسله مراتب تشکیلات اصل بر تبعیت هر کمیته از مصوبات کمیته بالاتر و تبعیت همه کمیته‌ها از مصوبات کمیته مرکزی است.

۱۳- همفکری در تعیین هدف مشترک و همگامی در مبارزه عملی برای تحقق آن، اصل اساسی در مناسبات داخلی حزب کمونیست کارگری است. گسترده‌ترین تبادل نظر و همفکری و بیشترین فرجه برای طرح آراء و نظرات مختلف افراد در جریان تصمیم‌گیری در سطوح گوناگون، در کنار اکیدترین انضباط و همگامی و یکپارچگی عملی در پیشبرد سیاستها و اقدامات مصوب، ارکان تفکیک‌ناپذیر مناسبات درونی حزب کمونیست کارگری را تشکیل می‌دهند.

۱۴- انضباط محکم تشکیلاتی شرط لازم ادامه‌کاری و پیشروی یک حزب انقلابی کارگری در شرایط نامساعد و محدود کننده موجود حتی در لیبرال‌ترین کشورهاست. انضباط حاکم بر حزب کمونیست کارگری یک انضباط متکی بر آگاهی اعضا بر ضروریات عملی مبارزه کمونیستی و شرایط فعالیت حزب است. دیسیپلین حزبی در درجه اول تابعی از انسجام سیاسی و معنوی حزب و پختگی و هوشیاری اعضا و فعالین آن است. حزب کمونیست کارگری ضمن تلاش دائمی برای آموزش این دیسیپلین و تقویت این آگاهی و هوشیاری در میان اعضا و فعالین خود، با موارد تخطی از دیسیپلین حزبی با اقدامات انضباطی معینی برخورد می‌کند. تذکر رسمی خفیف‌ترین و اخراج (سلب عضویت) شدیدترین اقدام انضباطی در حزب کمونیست کارگری است.

۱۵- مبنای تعیین وظایف و مسئولیتهای حزبی هر فرد آمادگی و انتخاب آگاهانه خود او است. هیچیک از اعضای حزب به اجبار و برخلاف تمایل خود به انجام هیچ وظیفه و یا قبول هیچ ماموریت و مسئولیتی موظف نمی‌شود. در عین حال پذیرش هر مسئولیت تشکیلاتی و حضور در هر ارگان حزبی به معنای اعلام آمادگی آگاهانه فرد برای قبول وظایف، نرم‌ها و دیسیپلین و موازین تشکیلاتی ویژه آن پست یا ارگان است.

۱۶- حزب کمونیست کارگری در زندگی خصوصی اعضای خویش کنکاش نمی‌کند. این حق همواره برای حزب محفوظ است که هر جا رفتار و عملکرد اعضای حزب در زندگی اجتماعی ناقض پرنسپ‌های حزب باشد اقدامات انضباطی لازم، تا حد سلب عضویت فرد، را معمول دارد.

اطلاعیه برگزاری پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

در اوائل سپتامبر ۹۵ پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب با شرکت اکثریت قریب به اتفاق اعضای کمیته مرکزی و هیئتی از دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق تشکیل گردید. این پلنوم دو روز به طول انجامید.

در این پلنوم گزارش دفتر سیاسی در مورد جوانب مختلف فعالیت حزب، پیش نویس "اصول سازمانی حزب"، حزب کمونیست کارگری عراق و موقعیت کمونیسم کارگری در منطقه و پاره‌ای مسائل تشکیلاتی حزب مورد بحث و بررسی قرار گرفت و قرارهای لازم به تصویب رسید.

در این پلنوم ۶ نفر از رفقا حمید تقوائی، کورش مدرسی، رحمان حسین زاده، منصور حکمت، رضا مقدم و اصغر کریمی بعنوان اعضای دفتر سیاسی، منصور حکمت بعنوان دبیر کمیته مرکزی حزب و اصغر کریمی بعنوان معاون دبیر انتخاب شدند. همچنین ۶ نفر از رفقا بعنوان اعضای علی‌البدل دفتر سیاسی انتخاب گردیدند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

سپتامبر ۹۵

متن اطلاعیه سخنگوی حکومت منطقه‌ای کردستان درباره یک مقاله نشریه "بوپیشه وه"

بنام خداوند بخشنده مهربان

از وقتی که بشریت بوجود آمده به اعتقادات متعالی باور داشته که آنهم اعتقاد به خدا و پیامبران و کتابهایشان است. کرد نیز همچون مردمان دیگر این راه را برگزیده، به خدای بزرگ باور مستحکم آورده، به کتاب محمد "درود خدا بر او" معتقد شده و دریافته است که دیانت سعادت دنیا و آخرت است و این راه و روش در همه شرایط و همه جا راه و روش همه بشریت میباشد.

در حالیکه کردستان در شرایط بسیار دشواری بسر میبرد، در شرایطی که حکومت منطقه‌ای کردستان در خارج و داخل همه راهها و نهایت تلاش خود را برای بازگرداندن وحدت و دوستی و همزیستی همه مردم بکار میگیرد، اشخاصی گمراه و سرگردان و غیر مسئول در نشریه "بوپیشه وه" صفحه ۳ شماره ۲۲ روز ۲۷ سپتامبر ۹۵ نوشته‌ای پخش میکنند که هدفشان بی‌ارزش کردن اعتقاد مسلمانان عموماً و کردها بطور اخص میباشد. آنها میخواهند بذر نفاق بپاشند و از طریق گفته‌های بی‌معنی و بدور از واقعیت و وجدان در برابر پروردگار بزرگ و پیغمبر و کتاب خداوند که قرآن است به بهانه حقوق زنان و احترام به آنان به آرامش و اعتقاد و تفکر فرزندان خلق کرد زیان برسانند.

دمکراسی راه و روش ما در حکمرانی و گفتگو است. اما این قبیل اعمال به نظر ما از دمکراسی بدور است و فراخوان به آشوب و بی‌بندوباری است. این نشریه قانون و عرف و عادت اجتماعی را زیر پا نهاده و در رابطه با تفکر و اعتقادات مردم کردستان خرابکاری کرده است.

بهمین دلیل ما در حالیکه این نوشته و نویسنده آنرا محکوم میکنیم و اعلام میکنیم که حکومت منطقه‌ای کردستان بهر تلاشی در جهت ممانعت از اینگونه رفتارها و صاحبان آن و هر کس دیگری که بخواهد علیه اعتقاداتمان خرابکاری کند دست خواهیم زد. همچنین از همه چاپخانه‌های دولتی و خصوصی میخواهیم که هیچ مطلبی که به اسلام و اعتقاداتمان زیان برساند را چاپ نکنند. در غیر اینصورت شدیدترین مجازات را علیه مسئولین این کار اعمال خواهیم کرد. بدینوسیله به مردم کرد مسلمان اطمینان میدهیم که تفکر و اعتقاد ما از آن بزرگتر است که هیچ کس یا هیچ جمع گمراهی بتواند به آن زیان برساند. "و سیری الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون" صدق الله العظیم

٬çŠ! f/Âpžf

امروز مسئله زنان در کردستان بعنوان یکی از مسائل اجتماعی و سیاسی مهم در راس کشمکش ها و مسائل اصلی این جامعه قرار گرفته است. از اینرو است که جریانات و جنبش های بورژوائی بعد از سالها سکوت در برابر ستمدیدی و موقعیت فرودست زنان، بعد از تاریخی طولانی از سلطه ارتجاعی ترین و وحشیانه ترین روش ها و عقاید که علیه زنان اعمال شده است، بعد از ترور و شکنجه و کشتار زنان، و تحمیل تحقیر هر روزه بر آنان، و در شرایط سلب هر نوع آزادی از آنها، به حرف آمده اند و به وجود مسئله ای بنام زن و تحت ستم بودن او اقرار می کنند. این در حالی است که این جریانات در تحمیل موقعیتی برده وار بر زنان و تبدیل کردن آنان به خدمتکاران خانگی، تحت سنت ها و روش های اسلامی فرتوت، زن را تحت عنوان شیربها و مهریه به مشابه کالا در معرض خرید و فروش قرار داده اند، مورد تجاوز جنسی قرار داده اند، و هیچگاه غیر از تشدید این ستمگری ها و محکم کردن زنجیر های اسارت و گسترش سنن و روش های وحشیانه حاضر نبوده اند که حتی به وجود مسئله زن بعنوان یک معضل اساسی اجتماعی اذعان کنند. اما امروز می بینیم که تمام احزاب و جریانات مختلف بورژوائی بالاخره به وجود چنین مسئله ای اقرار می کنند و از آن مانند یک مسئله مهم اجتماعی نام می برند. در این رابطه این جریانات از موضع ارتجاعی و مرد سالارانه خود درباره راه حل این مسئله نیز به حرف آمده اند و بخشی از انرژی خود را به تبلیغات در این مورد اختصاص داده اند.

جا دارد که این سوال را طرح کنیم که چرا و در نتیجه کدام تلاش ها مسئله زن این چنین به مسئله ای مهم تبدیل شده است که حتی تمام فسیل های مرتجع و ضد زن از احزاب ناسیونالیست و جریان مرد سالارانه "کردایه تی" گرفته تا آن "شیوعی" هائی که طریقت اسلام را پذیرفته اند و درویش شده اند و در روز "میلاد پیغمبران و اولیا" پیام تبریک می فرستند و حتی عمامه به سرها و ریش درازهای این جامعه، همه برای زنان اشک تمساح میریزند و دم از برابری زن و مرد میزنند، البته طبق سنن و افکار اسلامی ضد زن!

پاسخ این سوال روشن است. هر کسی که در طول ۵-۶ سال گذشته در سیر تقابل و کشمکش جریانات قرار داشته است، به این حقیقت عیان و انکار ناپذیر پی برده است که این جنبش کمونیسم کارگری بود که مسئله زن را به یک مسئله مهم در جامعه تبدیل کرد. این جنبش در کشاکش خیزش توده ای مارس ۹۱ بحث رهائی زنان را در سطح اجتماعی به میدان آورد و آن را تبدیل به یکی از خواستها و شعارهای اصلی جنبش شورائی و مبارزه توده ای مردم کارگر و زحمتکش ساخت. و بعد از آن که یورش جریانات کردایه تی و اسلامی به منظور ترور زنان و در کنار آن سنن پوسیده مرد سالاری در درون جامعه برای کشتار زنان سر برآورد، باز این کمونیسم کارگری بود که قاطعانه و پیگیرانه علیه این وحشی گری به مصاف آمد و در مقابل آن ایستادگی کرد و سرانجام قادر شد که نارضایتی و اعتراض زنان را علیه این بردگی و ستم کشی به یک جنبش زنده و فعال تبدیل کند و در ادامه این روند تشکل خود را بنیان گذارد. مبارزه برابری طلبانه زنان به رهبری کمونیسم کارگری علیه ظلم و ستمگری و ایستادگی در برابر ارتجاع اسلامی و ناسیونالیسم در طول این چند سال روز به روز گسترش یافته است، اجتماعی تر شده است و تاثیر خود را بر جنبش های دیگر گذاشته است.

بهمین دلیل پیشروی جنبش کمونیسم کارگری جریانات اسلامی و ناسیونالیستی را تحت فشار قرار داده و آنان را ناچار کرده است که به حرف آیند و در برابر این فشار و به منظور سد کردن این پیشروی به دست و پا بیافتند. از اینجاست که امروز می بینیم که قاتلان زنان و آن جانورانی که مبلغ وحشیانه ترین ایده ها و سنن ضد زن بودند، آنهایی که در مقاطع دیگر، مبارزه کمونیسم کارگری را علیه کشتار زنان تحت عنوان دفاع از فساد و تن فروشی متهم میکردند، امروز تحت این فشار اجتماعی به آنجا رسیده اند که در رادیو و تلویزیون و روزنامه و سمینارهای خود درباره محکوم کردن ترور زنان دهان باز کنند و از دیدگاه ارتجاعی خود از رهایی زنان دم بزنند. در یک کلام این کمونیسم کارگری است که قادر شده است در کردستان مسئله زن را به یک مسئله اجتماعی و فراتر از آن به مسئله تمام نیروهای دیگر – مستقل از اینکه راه حل آنها چیست – تبدیل کند. در میان جریانات و احزاب بورژوازی که درباره مسئله زن به حرف آمدند، جریانات اسلامی بار دیگر کثیف ترین و ارتجاعی ترین ایده ها را از خود بروز دادند. ما سعی میکنیم در اینجا در مورد برخی از جنبه های ضد زن اسلامی ها نکاتی را بنویسیم:

ناقص العقل بودن زنان یا پوسیدگی تفکر اسلامی؟

بخش اعظم داد و فغان اسلامی ها عکس العملی بود در مقابل موضع گیری و فراخوان حزب کمونیست کارگری عراق و جنبش برابری طلبانه زنان در مورد اعلام برابری همه جانبه زن و مرد. و این در درجه اول جریانات اسلامی را زیر منگنه قرار داد. باین منظور این روزها منبر مساجد و رادیو و تلویزیون و سمینارها و تمام امکانات تبلیغی شان را به کار انداخته اند تا بتوانند در برابر این فراخوان کمونیست ها سدی ایجاد کنند. تمام دست و پا زدن های مذبوحانه شان با این خیال خام بود که بتوانند مردم و آزادیخواهان و خود زنان را قانع کنند که زن و مرد نمیتوانند و نمی شود برابر باشند. زیرا به گفته آنان ریشه این نابرابری در تفاوت ها و اختلافی است که در ذات و طبیعت زن و مرد نهفته است. آنان در چند مورد بطور مشخص مواضع خود را بیان کردند. بطور مثال محروم بودن زنان از حق طلاق، لزوم سپردن سرپرستی زنان به مردان، چند همسری توسط مرد، و دلیل اینکه چرا در اسلام یک مرد برابر با دو زن است و قصص علیهذا. در همه این موارد تاکید اسلامی ها بر ناقص العقل بودن زن قرار دارد.

ابتدا جا دارد بگوئیم که سمومی که اسلامی ها در مورد زن می پراکنند به روشنی نظرات کمونیست ها را در مورد پوسیدگی و ارتجاعی بودن آنان اثبات می کند. آنان تاجائی که عقلشان قد میداد خود را ناچار یافتند در برابر فشار کمونیستها عقاید و افکار فرتوت خود را برای اولین بار در تاریخ اسلام زیر پوشش برابری زن و مرد بیان کنند. در برخی موارد که نمی توانستند خود را کنترل کنند و از درک روح زمان عاجز می ماندند، آشکارا اعلام میکردند که از نظر تفکر اسلامی زن و مرد نمی توانند برابر باشند. زیرا طبق عقل اسلامی حق را باید به نسبت قد و قواره و وزن انسان و یا ضخامت و نازکی استخوان به رسمیت شناخت. طبق این ترازوی اسلامی از آنجا که زن از مرد کوتاه تر است، وزنش سبک تر است و استخوانش باریک تر، پس باید از حقوق پائین تری برخوردار باشد!

اسلامی ها آشکارا گفتند که نمی توان حق طلاق را به زنان سپرد زیرا زن نزد خدا و اسلام خیلی مهربان و عزیز و مقدس است! چرا که زنان حساس اند و زودتر عصبانی میشوند، عجلو اند و برای تصمیمات خود زیاد فکر نمیکنند، در یک کلام به زبان قرآن، چون زن ضعیفه است و ناقص العقل، اگر حق طلاق را داشته باشد در دو روز تمام پرنسیپ ها و معیارهای درون جامعه را مانند مجانین برهم میزنند و جامعه را به ویرانی میکشد!

میگویند عقل دو زن برابر با عقل یک مرد است، بنابراین در ادای شهادت رای دو زن برابر با رای یک مرد به حساب می آید، زیرا زنان از قدرت تفکر و حافظه بدی برخوردارند، مسائل را زود فراموش میکنند، خیلی عاطفی اند و بنابراین از بیان حقیقت عاجز اند، عقل شان آن اندازه قد نمیدهد که بتوانند واقعه ای را آنطور که اتفاق افتاده است تعریف کنند باین دلیل هنگام ادای شهادت ممکن است که شهادت ناکامل و غلط ادا کنند. این اسلامی های ناقص العقل خود را به فراموشی میزنند که امروز دیگر عصر جاهلیت و سلطه خلفای راشدین سپری شده است و نمی خواهند ببینند که کم نیستند زنانی که در موقعیت های بالای اجتماعی قرار دارند و در موارد بسیاری در عرصه های علمی و زندگی اجتماعی هزاران مرد مانند آنان را تعلیم میدهند. اسلامی ها میگویند به دلیل اینکه زنان ناقص العقل اند نمی توانند خود را مسؤولیت امور خود را در عرصه های مختلف زندگی به عهده داشته باشند به این دلیل است که قرآن فرموده است که مردان باید رعایت زنان را بکنند و ولی امر آنها باشند و مانند چوپان آنان را زیر نظر داشته باشند تا مبادا پا را از گلیم خود فراتر نهند. اگر زنان به حرف ولی خود گوش ندادند ابتدا باید مانند اطفال آنان را نصیحت کرد و اگر متمر شمر واقع نشد آنان را "مهربانانه" کتک زد. اما طبق موعظه آقای آخوند سخنگوی حرکت اسلامی این تنبیه بدنی "مهربانانه" باید طوری باشد که دست و پایشان را نشکند و سر و صورت آنان را غرق در خون نکند! اشتباه نمی کنید این سخنان انسانی نیست که در چهارده قرن پیش زندگی میکرد، این موعظه آخوندی است که در انتهای قرن بیستم در منبر بر زبان جاری شده است. به راستی جای شرم است که در این عصر تکامل و انقلاب تکنولوژی چنین بی حرمتی هائی به نیمه جمعیت جامعه بشری صورت میگیرد و مناسبات این جامعه گندیده اجازه میدهد که چنین اهانتی بی پرده و وقیح علیه انسان بیان شوند. حقیقتا تاکنون نه دستگاه های سرکوبگر و آدمکش رژیم بعث و نه جاسوس ها و تروریست های دستگاه های "پاراستن و زانیاری" جرات نداشته اند مانند جلادان اسلام و قرآن این چنین بی پرده در سمینارها و میتینگ های عمومی و بر صفحه تلویزیون در مورد لزوم کتک کاری و شکنجه انسان حرف بزنند. آشکار است اگر این بیان و شیوه اعلام عقایدشان باشد، ترجمان عملی آنها دقیقا همان کشتار و سریریدن و زنده بگور کردن و دست و پا بریدن زنان است که همیشه مریدان مذهب اسلام طبق احادیث پیغمبر اسلام اجرا کرده اند. می گویند برای تنظیم رابطه جنسی میان زن و مرد، مرد حق دارد هم زمان "۲، ۳ یا ۴..." زن داشته باشد درست مانند روابط جنسی که بین برخی از گله های حیوانات وجود دارد. این در واقع تنها اهانت به زن نیست، بلکه اهانت به تمام بشریت است. این نسبت دادن رفتار حیوان به مردان است که بهیچ وجه قابل حک و اصلاح نیست. بهمین دلیل این توهین تنها علیه زنان نیست، بلکه مردان برخوردار از فرهنگ انسانی این عصر نیز نباید اجازه دهند که شعور و کردارشان را تا سطح شعور و رفتار محمد اسلام تنزل دهند، یعنی کسی که غیر از کنیزهایش یک گروه ۱۲ - ۱۳ نفری زن داشته باشد و برای ارضا تمایلات جنسی خود آن اندازه از هویت انسانی دور شود که در سن پیری کودک ۹ ساله ای مانند عایشه را مورد تجاوز جنسی قرار دهد!

وقتی جریانات اسلامی در این موارد تحت فشار شدید کمونیستها قرار می گیرند، می خواهند این جنایات را چنین توجیه کنند که در غیر این صورت زنانی که مردان خود را در جنگ از دست میدهند تنها و بی سرپرست میمانند!

البته در دیدگاه اسلامی ها چون زن انسان محسوب نمیشود، در جنگ نیز زنی شرکت ندارد تا کشته شود، اما معلوم نیست که این آقایان چه راه حلی برای آن مردانی دارند که زنانشان را خود مطابق رسم و آئین اسلام به قتل میرسانند؟ عجیب این است که قوانین و ارزیابیها و نتیجه گیریهای اسلامی ها بر این فرض متکی است که جنگ و کشتار همیشه سایه خود را بر سر جامعه بشری انداخته است. قوانین اینها برای شرایط جنگی و کشتار است، و برای ابقا زمینه این

قوانین باید خود مانند جغد شوم بر فراز سر جامعه آوای شوم سر دهند و دعا کنند که جنگ و کشتار ادامه یابد. امروز مشکل بتوان جریان و یا سنتی اجتماعی یافت که قانون اساسی خود را برای جامعه و تنظیم روابط میان انسانها بر اساس شرایط جنگی و اذلی و ابدی بودن جنگ بنا کرده باشد. آنان در پاسخ به انتقاد کمونیست ها به این لاطائلات میگویند اسلام چند همسری را برای مرد اجباری نکرده است. چه توجیه احمقانه ای! آیا وقتی اسلام به مرد حق میدهد که همزمان چند همسر داشته باشد، و وقتی زن را برده و تحت سلطه مرد قرار میدهد، و از آن فراتر وقتی پیغمبر اسلام علاوه بر کنیزها، ۱۳ زن رسمی اختیار میکند، آیا همه این موارد راهی برای انکار اینکه اسلامی ها مدافع چند همسری هستند باقی می گذارد؟ آنها وقتی تحت فشار و انتقادات کمونیسم قرار می گیرند برای تحریف محتوای این انتقادات و تحریک احساسات عقب مانده مردم علیه کمونیسم می گویند که کمونیستها مدافع چند همسری برای زنان هستند! اما این تبلیغات بی محتوا رسواتر از آن هستند که بتوانند انتقادات کمونیستی و آرمان های برابری طلبانه را خدشه دار کنند، زیرا معلوم است از نظر ما چند همسری برای زن و مرد به یکسان ارتجاعی است و با جوهر انسانی بشر تناقض دارد.

ازدواج اسلامی شیوه ای برای تجاوز جنسی و تن فروشی است

از نظر اسلام زن وسیله ای برای ارضای تمایلات جنسی مرد و تولید مثل است. بهمین دلیل است که وقتی ما کمونیستها از آزادی زنان و برابری آنان با مردان سخن میگوئیم، دادشان در می آید که اینها می خواهند فساد را رواج دهند و اخلاقیات انسان را از بین ببرند. به عبارتی دیگر از نظر آنها حفاظت از اخلاقیات انسانی و مبارزه با فساد، در گرو این است که زنان برده و اسیر و تحت ستم باشند. منظور آنها از این اخلاقیات تنها و تنها آن قانون و معیارهای اسلامی است که محتوای آنها چیزی جز تجاوز جنسی به زن و اشاعه تن فروشی و پایمال کردن حرمت انسانی زنان نیست. اگر در مورد آزادی مردان هر اندازه حرف زده شود، مستقل از اینکه چه موضعی در قبال آن می گیرند، بحثی از فساد و نابودی اخلاقیات نیست، اما در مورد زنان که از نظر اسلام به جز وسیله ای برای ارضای هوس جنسی نیست، اگر آزاد باشند فساد رواج می یابد.

وقتی ما میگوئیم که پایمال شدن آزادی انسانی زنان و تجاوز جنسی به آنها باید خاتمه یابد، اسلامی ها ما را سرزنش می کنند که ما می خواهیم آنارشیزم جنسی را گسترش دهیم و معیار روابط بین انسانها را بر هم زنیم. آنان چنان دچار هیستری می شوند و از نظر فکری و سیاسی و اخلاقی چنان دچار افلاس کامل می گردند که برای تقابل با کمونیستها به هر تبلیغات چرند اخلاقی چنگ می آویزند. در واقع اگر بحث بر سر آنارشیزم جنسی است، اگر بحث بر سر بر هم زدن معیارهای روابط بین انسانهاست، قبل از هر چیز باید روشها و دیدگاه اسلام را در مورد ازدواج شاهد مثال آورد. شیوه اسلامی ازدواج چیزی جز چارچوبی رسمی برای تجاوز جنسی و تن فروشی نیست و بنابراین بهیچوجه نباید بعنوان معیاری برای تنظیم روابط میان زن و مرد پذیرفته شود. این شیوه با جوهر انسانی بشر در تناقض است. اگر تجاوز جنسی باین معنی است که به زور و برخلاف تمایل زن با او روابط جنسی برقرار شود، مطابق قوانین اسلامی رابطه جنسی بین زن و مرد این شکل را باید بخود بگیرد و بنا بر این قوانین و سنتها، روزانه هزاران زن در معرض تجاوز قرار می گیرند. طبق همان شیوه ها روزانه هزاران زن برخلاف میل و حتی اطلاع خود از جانب ولی خود شوهر داده می شوند، و برخی از آنها هنوز هنگامی که در گهواره اند، به عقد و ازدواج از پیشی درآمده اند. مرد وقتی رابطه

جنسی با زن برقرار می کند اجازه و تمایل زن را لازم ندارد، بلکه اجازه از سوی آخوندی که صیغه عقد را در ازای حق دلالتی جاری کرده است برای شرعی کردن این رابطه کافی است. این صیغه عقد سندی است که در اختیار مرد گذاشته می شود تا مجوزی داشته باشد برای برقراری دلخواه هر رابطه جنسی با زن. در جامعه اسلامی هزاران زن برخلاف تمایلات خود و حتی هنگامی که همه علاقه و میل جنسی با شوهرانشان را از دست داده اند، مجبور میشوند که با شوهرانشان بمانند و تن به رابطه جنسی بدهند. طبق همین قوانین بسیاری از زنان وجود دارند که مجبورند تحت فشار سنتهای عقب مانده و برای اینکه به عنوان "مطلقه" شناخته نشوند، یا به دلیل تهدیدهای پدر و برادرها، یا بعلت عدم تامین اقتصادی، یا بخاطر اینکه از دیدار فرزندانشان محروم نشوند، با شوهرانشان که هیچ تمایل جنسی و عشقی به آنها ندارند به زندگی ادامه دهند. و این در ماهیت با آن مواردی که زن ناچار می گردد تا برای امرار معاش و تامین هزینه زندگی خود و فرزندانش به تن فروشی روی آورد هیچ تفاوتی ندارد. از این گذشته همینکه اسلام زنان را از حق طلاق محروم میکند، خود باین معنی است که زن نمی تواند و مجاز نیست روابط جنسی اش را با شوهری که هیچ علاقه ای با او ندارد قطع کند. قطع این رابطه مطابق شرع و قوانین اسلام در اختیار مرد قرار دارد و معلوم نیست بعد از طی کردن چند مسیر پر دردسر و در اثر پیگیری زن و قانع کردن ملا و دادگاه و قاضی، این سند بردگی ازدواج اسلامی لغو شود. باین ترتیب طبق قوانین اسلامی زنان به زور در یک رابطه زناشویی قرار می گیرند و به زور در همان رابطه نگه داشته می شوند. به عبارت دیگر زن نه در ازدواج و نه در طلاق، هیچ آزادی و اختیاری ندارد. مهریه و شیربها که در ازدواج اسلامی لازم اند، چیزی نیست جز جواز تن فروشی شرعی که طبق یک سند به مرد واگذار شده است. اگر در مراکز تن فروشی، دلالتان نقش واسطه را در این معامله غیر انسانی ایفا میکنند، در مراکز تن فروشی اسلامی (ازدواج اسلامی) ملا و آخوند و محضر دار نقش این واسطگی را به عهده دارند.

مذهب اسلام برای گرم نگاه داشتن این بازار چند همسری و تجاوز جنسی به زنان، و برای تحمیل این قوانین که با طبیعت انسانی در تناقض اند، هر نوع رابطه مبتنی بر انتخاب آزاد جنسی بین انسان ها را ممنوع میکند و آن را فساد و انحراف اخلاقی لقب میدهد و مردم را از آتش جهنم در آن دنیا و ترور در این دنیا می ترساند. اسلامی ها میدانند که قوانین و روش هایشان با ماهیت انسانی بشر در تناقض است، و میدانند که انسانها به سادگی به آنها تن در نمی دهند، از این روست که برای تحمیل آنها مانند هیتلر و موسولینی و صدام حسین و خمینی و رهبران جنبش کردایه تی به ارباب و شکنجه مردم متوسل میشوند.

بی شک هر انسان معمولی هم میدانند که تنها آن جریاناتی به ترور و ارباب و شکنجه روی می آورند که میدانند مواضع و سیاستهایشان با منافع و آرمان های مردم متناقض اند و از این روست که بدون بکار بردن زور و تهدید و فشار نمی توان آنها را به اجرا درآورد. این برجسته ترین و اساسی ترین شیوه مذهب اسلام است و مرعوب کردن انسانها از همان دوران طفولیت و کاشتن تخم وحشت در دل آنها پایه نشر عقاید اسلامی است. کمونیستها برخلاف اسلامیهها مردم را از طریق آگاهگری و نه با اتکا به وحشت پراکنی به دور عقاید خود جمع می کنند. بگذار اسلامیهها اگر فقط دو روز هم شده تهدید ضربه شلاق و وحشت از آتش جهنم را کنار بگذارند، تا ببینیم آیا اکثریت کسانی که از ترس حجاب بر سر کرده اند و یا جانماز در منزل دارند، آنها را دور می اندازند یا نه؟ از این گذشته در شرایط سلطه قوانین اسلامی و وحشت پراکنی اسلامی مردم در زندگی روزمره بارها و بارها این قوانین را نقض می کنند و در عمل آنها را نفی می نمایند. زنانی که بدون روپوش و روسری در انظار ظاهر می شوند، سوار اتوبوسی می شوند که مردان هم در آن نشسته اند، در دانشگاه در کلاسی هستند که دانشجوی مرد هم تحصیل میکند، به صدای خواننده زن گوش میدهند و

غیره نمونه های اندکی از دهها مورد تناقض زندگی واقعی مردم با روح اساسی قوانین اسلامی است. باین ترتیب قوانین اسلامی بدون بکار بردن خشن ترین شیوه های سرکوب و اذعاب و وحشت پراکنی امکان ندارند بر مردم تحمیل شوند. کافی است به موارد ایران، افغانستان و حلبجه در کردستان عراق بعنوان مثالهای زنده اشاره کرد.

سرکوب و اعدام مخالفان سیاسی توسط رژیم اسلامی

بنا به گزارش حزب دمکرات کردستان ایران، رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی اخیراً شش تن از هواداران این حزب را پس از یک سال زندان و شکنجه و آزار در زندان ارومیه اعدام کرده است که اسامی آنها از این قرار است:

- ۱- شهاب الدین طاهری
- ۲- سنار طاهری
- ۳- تیمور ابراهیمی
- ۴- محمدمبین فرزند عبدالمجید
- ۵- عوض اهل روستای کاریزه (ارومیه)
- ۶- رحیم اهل روستای گل تپه (ارومیه).

طبق خبر دیگری از حزب دمکرات ۲۶ نفر از هواداران این حزب نیز در ارومیه و سلماس در ماههای اخیر دستگیر شده اند.

همچنین بنابر اطلاعیه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) اسد اخوان، عضو این سازمان، پس از پنج سال زندان و شکنجه، در شهریور ماه گذشته در زندان لنگرود توسط رژیم اسلامی اعدام شده است.

ما دستگیری و اعدام مخالفان سیاسی توسط رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی را شدیداً محکوم میکنیم و از همه نیروهای آزادیخواه میخواهیم که با اعتراض به توحش رژیم اسلامی به هر شیوه ممکن رژیم را بخاطر این جنایاتش رسوا کنند و تحت فشار بگذارند.

حزب کمونیست کارگری ایران

۱۵ نوامبر ۹۵

"چپ" و بحث سناریوی سیاه

À³fŠ¼¿ Á

بحث سناریوی سیاه و سفید و طرح مساله امکان لبنانیزه شدن و یوگسلاویزه شدن شرایط در ایران عکس العمل بسیار وسیع و گسترده ای را برانگیخت. شماره های اخیر انترناسیونال با تیراژ یازده هزار در خارج کشور توزیع شد. خیلی از مردم به اصطلاح "عادی" (یعنی کل جمعیت منهای فعالین گروه های سیاسی!) از این بحث شدیداً استقبال کردند و در موارد زیادی حزب و نویسنده آن مطالب را مورد حمایت و محبت قرار داده اند. زبان و بیان این اظهار نظر ها شیوا، ساده و روشن است. میگویند درست میگوئید، نگرانی تان بجاست، باید مانع این وضع شد. میگویند رژیم و جریانات اسلامی و ملیون را درست شناخته اید، فضا را درست تشخیص داده اید، مجاهد را بحق افشاء کرده اید. میگویند مگر شما کمونیستها کاری بکنید.

ما موسسه آمارگیری نداریم، مردم در داخل ایران امکان بیان تمایلات و نظراتشان را ندارند. اما گزارشات متعددی که از برخورد مثبت "مردم عادی" به این بحث و سیاست حزب کمونیست کارگری بدست ما رسیده و هنوز میرسد به اندازه کافی گویا است. پتانسیل جدی این بحث و ملموس بودنش برای مردم، و توجهی که این مبحث بر انگیخت، حتی از نظر جریانات "چپ" هم دور نماند. و اینها هم جملگی اظهار نظر کردند، و کاش نمیکردند. در مقاله "سناریوی سفید، سناریوی سیاه" در نفس اینکه این چپ ظرفیت درک این مباحث و تشخیص خصوصیات این دوره را داشته باشد اظهار تردید کرده بودم. بعد از شنیدن آنچه گفتند، فکر میکنم آن ارزیابی بیش از حد سخاوتمندانه بود. جدی ترین روش در قبال این برخوردها، جدی نگرفتن آنهاست. بعضی نمونه ها را مرور کنیم.

از آقایان سریداران شروع کنیم. منظور البته جنبش و سپس حکومت کسبه و پیشه وران و دراویش در هزار سال قبل نیست، منظور اتحادیه کمونیستهای ایران است که با عکس خمینی و میرزا کوچک خان وارد انقلاب ۵۷ شد و بعنوان پسقراول جناح رئیس جمهور منتخب از آن خارج شد. بدلائل مختلف و از جمله بدلیل حشر و نشرشان با انجمن هواداران راه درخشان پرو، اینها تصور میکنند متخصص و صاحب سرقفلی هرنوع جنگ و مبارزه مسلحانه شده اند. هرجا کسی اسم جنگ و اسلحه بیاورد، یا اگر حتی اگروز موتور سیکلتی صدا کند و یا کسی پاکت میوه ای را بترکاند، اینها فکر میکنند باید فوراً سبز شوند و در مدح جنگ و اسلحه یکبار دیگر داد سخن بدهند. در پاسخ به بحث سناریوی سیاه، همانطور که انتظار میرفت اینها ما را به این متهم میکنند که میخواهیم خلق را از جنگ انقلابی علیه امپریالیسم باز داریم. میفرمایند رهایی خلق بدون آتش و خون بدست نمیاید. خلق دلیلی ندارد از جنگ داخلی بترسد، برعکس باید "سختی ها و خونریزی های جنگ انقلابی را بجان خرید". "مردم ما" چیزی جز زنجیرهای بردگی شان ندارند که از دست بدهند.

چنین ذهنیاتی را فقط میشود با افسوس بدرقه کرد. مطمئنم پیشرفت علم پزشکی دیر یا زود درمانی برای این مشکلات پیدا خواهد کرد. در این فاصله فقط برای "مردم عادی" ای که با این انقلابیون خلق محشورند آرزوی صبر جمیل میکنم.

بنظر من حتی اگر هوش ارشی باشد، سفاقت دیگر قطعاً اکتسابی است. این نظرات و این انقلابیون محصول نوعی جامعه و نوعی انقیاد اند. اینها فرزندان سیاسی جناب دکتر مصدق اند که به این روز افتاده اند. اینها محصولات اختناق آریامهری و بعد اسلامی اند. اگر از ابتدا روزنه ای برای بیان حرفشان که جز اقتصاد خودکفا و تعطیلی اعیاد ملی و سلام و علیک گرم تر با روستائیان چیزی نیست داشتند، الان لایق ترهایشان نماینده های بی آزار یک فراکسیون اقلیت ته مجلس بودند و اعصاب خودشان و کمونیستها و کارگران ایران و البته مردم مهمان نواز پرو را هم خرد نمیکردند. و متأسفانه درست به دلیل اصل اکتسابی بودن سفاقت، هر "خلق" هم، هر قدر روشن بین، اگر تعداد کافی از این آدمها به مدت کافی بجانش بیافتند، میتواند به کام "آتش و خون" کشیده شود. باید با این ذهنیات مقابله کرد. انقلاب کارگری، با همه خشونت‌هایی که طبقه حاکم به آن تحمیل میکند، با سناریوی خونریزی و جنگ داخلی ماجراجویان سیاسی فرق میکند. اگر کسی بین قیام کارگری، با کشتارها و گورهای جمعی و پاکسازی های قومی و قحطی و مرگ و کوچ و اپیدمی وبا فرق نمیبیند، اگر کسی میتواند رویش را به مردم بکند و بگوید برای رهایی باید از این مسیر دوم عبور کنند، یا سفیه است و یا ریگی به کفش دارد. اینها مردم را از انقلاب کارگری و از کمونیستها میترسانند.

روی پله بعدی نردبان خرد، راه کارگر نشسته است. اینها معمولاً جریان متین و مردم دار و سنجیده ای هستند. اگر کسی مزاحم آقای منتظری بشود، اینها پیام محکومیت میدهند. اگر شاعر وطن پرست و زن ستیزی فوت کند، تسلیت میگویند، اسمشان را در لیست اتحاد عمل با جماعات مختلف میشود پیدا کرد و غیره و غیره. در واقع در عالم سیاست تقریباً بجز ما تابحال به کسی فحش نداده اند. اما عکس العمل اینها به بحث سناریوی سیاه و سفید حتی در قیاس با سطح برخورد تائکونونی شان به ما، سطحی، پوک و بی نزاکت بود. علت مساله را نمیتوان در صرف تازه کار بودن و جویای نام بودن نویسنده مطلب جستجو کرد. بهرحال هر سردبیری، هر قدر هم سرش گرم جلب انشعابی های غروب دیروز به اتحاد عمل با تتمه سازمان باشد، آنقدر وقت میکند که ببیند چه چیز دارند بنامش چاپ میکنند. مشکل اینها چیز دیگری است. مقاله را که دقیق میخوانید میبینید در واقع نوعی دعوت است، به شیوه دون کارلثونه از فلاسفه سیسیل، برای جلب ما به اتحاد چپ کارگری. به ما پرخاش و درشتی میکنند که از "برج عاج" خود پائین بیائیم و بجای "وحدت با بورژوازی" در کنار آنها در اتحاد چپ کارگری به "عملگویی" (لغت آنهاست) برای سازمان دادن پایه اجتماعی چپ بپردازیم. اگر چنین نکنیم، به زعم نویسنده آن سطور، خود از بانیان و ارکان سناریوی سیاه در جامعه و مستحق همه دشنام های لیست شده محسوب میشویم. این برخورد از قماش سیلی ای است که در وسترهای قدیمی هالیوود زن اول فیلم گوشه طویله بگوش قهرمان داستان (معمولاً جان وین) می زند و با همین کار گاوچران بیچاره را شیفته خود می کند. اما راه کارگر و اتحاد چپ کارگری از خود هر برداشتی داشته باشند، ما بهرحال جان وین نیستیم. این عشوه بیش از حد شتری است. ما از کسانی که بی هیچ دلیل و مجوزی به ما دشنام میدهند دور میشویم. ما از کسانی که درباره ما دروغ میگویند، افترا میزنند و نشر اکاذیب میکنند فاصله میگیریم. احترام ما به کسانی که در مقابل بحث سیاسی هوچیگری میکنند، خود را به نفهمی میزنند و در عالم کوچک و حاشیه ای خودشان مانور میدهند

پائین میاید. این شلنگ تخته ها مشمئز کننده است. جریانی که این زبان سخن گفتنش با مارکسیستهاست و آن با آخوندها، جریانی پوشالی و بی ارزش است. تاریخ مصرف این خط براستی سرآمده است.

همینجا باید یادای هم از مقاله دوست قدیمی، آقای عمر ایلخانی زاده سردبیر نشریه جهان امروز (نشریه سراسری کومه له) بکنم. ایشان ما را سناریو پردازهای ذهنیگرایی خوانده است که میخواهند با سلطنت طلبها دولت سکولار تشکیل بدهند. بعضی از این دوستان ظاهرا از جدایی ما چنان آزرده گی شخصی پیدا کرده اند که به خود این جواز اخلاقی را داده اند که راجع به ما هر دروغ شاخدار و هر چرندی بگویند و به هر تحریک غیر سیاسی دست بزنند. اما با اینحال از من، بعد از بیش از یک و نیم دهه آشنایی و ارادت از نزدیک به این دوست عزیز، بپذیرید که نباید این اتهام را از شخص ایشان بدل گرفت. صرفنظر از اینکه قلمرو اظهار نظر سیاسی قلمرو جدیدی از فعالیت برای ایشان است، نظراتشان هرگز از عمق دلشان برنخاسته و نباید بدل هم گرفته شود. کمتر موضعگیری ایشان است که نتوان با پنج دقیقه توضیح رفیقانه تا صد و هشتاد درجه تصحیح کرد. اینجا فقط میگویم که بهتر است کسی که در خانه شیشه ای زندگی میکند سنگ پرانی را کنار بگذارد. نمیخواهد نگران وحدت ما و سلطنت طلبها باشید. اگر آقای ایلخانی زاده تخصص نیافته ای در کشف سازش دارد، توصیه میکنم فکری بحال سازمانش بکند که تعداد موثلفین و دوستان ناباب دولتی و غیر دولتی اش در منطقه از حد شمارش خارج شده و در عوض "لبه تیز" سازش ناپذیری انقلابی اش را فقط کمونیستهای کردستان دیده اند.

در مقایسه با آنچه بالایی ها گفته اند، نوشته آوتیس از نشریه کارگر سوسیالیست را باید طلا گرفت. بنظر من هم ارجح این است که نوشته آدام نامفهوم و به موضوع بی ربط باشد تا افترا آمیز و خصمانه. ظاهرا، اگر درست فهمیده باشم (شما هم میتوانید امتحان کنید) آوتیس نگرانی خاصی از "سناریوی سیاه" ندارد چون اولاً سرمایه داری بهرحال بی بحران که نمیشود و ثانیاً، انقلاب کارگری هم از قرار خود چیزی جز از بین بردن شیرازه جامعه موجود نیست. خویست این را هرچه زودتر به مردم موستار، سارایوو و کابل هم خبر بدهیم تا لاقفل خیالشان راحت شود و بیهوده به سرنوشتشان شان لعنت نفرستند. شاید آنچه بر آنها میگذرد یک بحران سرمایه داری و یا شاید حتی یک انقلاب کارگری است، کسی چه میداند. علاوه بر این، آوتیس از لای زره نفوذ ناپذیر تئوری اطمینان میدهد که جای نگرانی نیست چون در ایران مبارزه طبقاتی و طبقات هست. به این میگویند بحث علمی، چون راه محک زدن و رد و قبول تئوری را باز میگذارد. با تشکر از ایشان قرار شده هیاتی از کادرهای حزب که سابقه طولانی در سازماندهی جنگ مسلحانه در کردستان دارند و ترس نمیشناسند به بوسنیا بفرستیم تا این را چک کنند. اگر آمدند و گفتند در یوگسلاوی طبقات نبوده، ما تز آوتیس را قبول میکنیم و دسته جمعی به کارگر سوسیالیست و از این طریق به اتحاد چپ کارگری میپیوندیم. میبینید که هر کاری راه دارد.

بهرحال این نشد. در یک مقطع تاریخی تعیین کننده، سوالات و مباحث جدی ای مطرح شده و از آدمهای جدی برخورد جدی میطلبد. رشد کنید دوستان عزیز، رشد کنید.

به جلال طالبانی، دبیرکل اتحادیه میهنی کردستان عراق

بعنوان کسی که رویدادهای سیاسی کردستان عراق را تعقیب میکنم و نیز در جریان کشمکشهای سیاسی اخیر بین حزب کمونیست کارگری عراق و جریانان اسلامی قرار دارم، چندی پیش اطلاع یافتم که یکی از مسئولین جریانان اسلامی دستور ترور و کشتن ربیوار احمد نویسنده کمونیست را صادر کرده است. طبعاً عکس العمل و اعمال و کردار تروریستی جریانان اسلامی علیه جبهه کارگر و زحمتکش و نیروی رادیکال جامعه چیزی است قابل انتظار، اما آنچه که در این میان توجه مرا به خود جلب کرد، موضعگیری اطلاعیه‌ای است بنام سخنگوی دولت منطقه کردستان عراق که اتحادیه میهنی کردستان عراق نیز آنرا بمشابه موضعگیری خود تلقی کرده و در نشریه کردستان نو (شماره ۲۵، اکتبر ۱۹۹۵، چاپ لندن) به چاپ رسانده است. اما چرا این اطلاعیه توجه مرا به خود جلب کرد؟

اولاً، در دنیای امروز و در اواخر قرن بیستم و در کردستان عراق، اگر نیروئی خود را سیاسی بداند و ادعای حاکمیت داشته باشد و در منطقه تحت حاکمیت او کسی در روز روشن دستور ترور و کشتن فرد دیگری را صادر نماید، حداقل انتظار این است که بی درنگ جلوی چنین تهدیداتی را بگیرد و آنرا متوقف نماید.

ثانیاً، تا آنجا که من با شخص شما و همچنین اتحادیه میهنی آشنایی دارم، علیرغم اختلافات سیاسی و ایدئولوژیکی عمیقی که با آن دارم، رسماً ننشیده‌ام که اتحادیه میهنی کردستان عراق خواهان آن بوده باشد که مستقیماً در کنار جریانان اسلامی قرار بگیرد. در حالیکه امروز می‌بینم در "کردستان نو" به نام حکومت منطقه کردستان، نه تنها از تهدید و ارباب و جریانان اسلامی دفاع شده، نه تنها به آزادی بیان و عقیده حمله شده و نه تنها ترور و آدمکشی جریانان اسلامی محکوم نگردیده، بلکه تهدیدات و اقداماتی از زبان سخنگوی حکومت منطقه کردستان عراق تکرار شده که در واقع جریانان اسلامی خواهان آنند. آیا اتحادیه میهنی کردستان عراق در جریان کمپین سیاهی که جریانان اسلامی راه انداخته‌اند، با پخش اطلاعیه سخنگوی دولت منطقه کردستان، و یا با تهدید و جلوگیری از انتشار نشریه بویشه‌وه و یا با تکرار تهدیداتی از این قبیل که اگر کسانی عقاید خودشان را بیان دارند مجازات و تنبیه میشوند، مسقیماً آب به آسیاب جریانان اسلامی نمی‌ریزد و آیا حرف دل آنها را نمی‌زند؟

طبعاً من بعنوان کسی که این نامه را مینویسم، خودم را در جبهه کمونیستها و کارگران کردستان عراق می‌بینم و خودم را در سیاست و اهداف آنها شریک میدانم و همچنین میدانم که حزب کمونیست کارگری عراق چه اختلافات سیاسی و ایدئولوژیکی با اتحادیه میهنی کردستان عراق دارد و در مورد حل مساله کرد در کردستان عراق نیز میدانم چه اختلافاتی با هم دارید، با اینحال حداقل انتظار این بود که اتحادیه میهنی مستقیماً حامی جریانان اسلامی و کمپین سیاه آنها نباشد. و بویژه در "کردستان نو" با لحن و زبان و ادبیات آخوندی و فتواگونه حرف نزند.

همه میدانند که جریانان اسلامی و کهنه پرست پایگاهی در کردستان عراق ندارند. آنها تنها با پول و امکانات و اسلحه و کمکهای بیدریغ رژیم جمهوری ایران موجودیت پیدا کرده و سرپا نگاهداشته شده‌اند. اینها کارنامه‌ای جز تروریسم و انسان‌کشی و ضدیت با هر جلوه‌ای از پیشرفت و ترقی و خصومت با زنان و جریانان کمونیست و رادیکال ندارند. اینها

میخواهند این الگوها را یعنی الگوی جمهوری اسلامی ایران را در کردستان عراق پیاده نمایند. هرچند اکنون نوک تیز حمله جریان‌ات اسلامی رو به کمونیستها و جبهه کارگران است، هرچند اینها در درجه اول به کمونیستها و کارگران حمله‌ور خواهند شد، اما اگر جلو جریان‌ات اسلامی از هم اکنون گرفته نشود، مطمئن باشید اگر کوچکترین فرصتی دست دهد به هر نیروی دیگری نیز که کوچکترین اختلافی با اینها داشته باشد، هجوم خواهند برد و عوارض آن در آینده گریبان نیروهای دیگر را نیز خواهد گرفت. اگر اتحادیه میهنی نیز خود را حامی جریان‌ات اسلامی بداند و در کنار آنها قرار بگیرد، مطمئنم از دست آنها در امان نخواهد ماند. مگر همین جریان‌ات "عبدالخالق معروف" عضو سابق کمیته خارج کشور اتحادیه میهنی را بخاطر کتابی که علیه اینها نوشته بود، نکشتند. مگر همین جریان‌ات علیه "شیرکو بی‌کس" فتوای قتل صادر نکردند، و مگر وقتی فتوای قتل "شیرکو بی‌کس" از طرف این جریان‌ات صادر شد، از شما قاطعانه‌تر خود کمونیستهای عراق نبودند که در مقابل آن ایستادند.

بنابر این در متن رویدادهای اخیر، من نه تنها تصور این را نمی‌کردم که اتحادیه میهنی در کنار جریان‌ات اسلامی قرار بگیرد و به حامی آنها تبدیل شود، بلکه برایم بدیهی بود که در کردستان عراق و تحت حاکمیت شما شخص ادهم بارزانی دستگیر شده و اکنون در زندان منتظر حکم مجازاتش باشد. مگر اتحادیه میهنی ادعای حمایت از آزادی بیان و عقیده را ندارد، پس چرا این ادعا شامل جنایتکاری که فتوای قتل صادر کرده است نمیشود، بلکه برعکس کمونیستها و کارگران و نیروهای آزادیخواه جامعه مورد هجوم واقع میشوند و روزنامه و نشریات کسانی که پرچمدار آزادیهای سیاسی در کردستان عراقند به بستن تهدید میشود؟ من میدانم که در صفوف اتحادیه میهنی انسانهای زیادی هستند که خود را غیرمذهبی میدانند، بعلاوه خود اتحادیه میهنی همه جا ادعا میکند که نیروئی غیرمذهبی است، ادعا میکند که خواهان جامعه‌ای است سکولار و غیرمذهبی، ادعا میکند که به رعایت حقوق بشر و آزادی بیان و عقیده احترام میگذارد، پس این همه ادعاها کجا رفتند؟ پس این حداقل انتظاری که از اتحادیه میهنی میرفت که در کنار جریان‌ات اسلامی و کمپین سیاهی که علیه جامعه مدنی راه انداخته‌اند قرار نگرفته و به حامی اینها تبدیل نشود، کجا رفت؟ شما چه جوابی برای صفوف خود دارید وقتی اتحادیه میهنی را در کنار و حامی جریان‌ات اسلامی می‌یابید و وقتی در منطقه تحت حاکمیت شما به آسانی دستور کشتن انسانها صادر میشود؟ آیا این حداقل انتظاری که از اتحادیه میهنی میرفت، انتظار بجائی نیست؟ اگر بجاست پس چرا کردستان نو با چاپ اطلاعاتی سخنگوی دولت منطقه کردستان، علناً علیه آزادیهای سیاسی و علیه کسانی که از آزادیهای سیاسی در کردستان عراق دفاع میکنند خط و نشان میکشد؟ اگر انتظار بجائی نیست، پس ادعاهای مربوط به رعایت آزادی بیان و عقیده و حقوق بشر و غیر مذهبی بودن اتحادیه میهنی در تبلیغات و پروپاگاندا سیاسی‌اش چه جایگاهی دارد؟

اینکه اتحادیه میهنی در مقابل جریان‌ات اسلامی و کمپین سیاهی که این جریان‌ات علیه جبهه کمونیستها و کارگران و دیگر مردم آزاده کردستان عراق راه انداخته‌اند چه موضعی اتخاذ خواهد کرد البته از نظر من مهم است، اما به جرأت میتوانم بگویم که نیروی کمونیست و کارگر و آزادیخواه جامعه کردستان عراق، نه تنها توطئه جریان اسلامی و ارتجاعی را خنثی خواهد کرد، بلکه تلاش هر نیروی دیگری نیز که بخواهد بر سر راه پیشرفت آنها مانع ایجاد نماید بی نتیجه و ناکام خواهد ماند.

حسین مرادیگی

۲۵ نوامبر ۱۹۹۵

د ٢٠١٣ فآښ ځا

سقوط والسا در انتخابات رياست جمهورى در لهستان و انتخاب آلکساندر کواسينوسكى يکى از سبملهاى بارز پايان يک دوره است. دورانى که ماشين تبليغاتى سرمايه دارى غرب دوران سقوط کمونيسم نام نهاد بود نهايتا تنها شش سال طول کشيد.

رسانه هاى غربى به خود دلدارى مى دهند که کواسينوسكى و حزب او، ائتلاف چپ دموکراتيک که از سال ٩٣ دولت لهستان را در دست داشته است، نماينده بازگشت به گذشته نستند، طرفدار گسترش بازار آزاد، رابطه نزديک با غرب و عضويت در ناتو و جامعه اروپا هستند. به خود اطميان ميدهند که شکست والسا، شکست نوع معينى از کج خلقى سياسى و استبداد فردى بوده است که "قهرمانان پيروزى دموکراسى"، بخصوص اگر از طبقات تحصيل کرده نباشند، در فرداى کسب قدرت به آن دچار ميشوند. ظاهرا هيچيک از از مدعويين عربده جوى مراسم پرشکوه افتتاح عصر دموکراسى و بازار آزاد در چند سال قبل، رغبت زيادى به شرکت در مراسم اختتاميه آن ندارد.

ترديد نيست که نه نظام پيشين بلوک شرق نشانى از کمونيسم داشت و نه کواسينوسكى با پرچم کمونيسم يا حتى فراخوان بازگشت به گذشته به ميدان آمده است. همه دلخوشى هاى غرب نسبت به رئيس جمهور جديد مى تواند بجا باشد. اما اهميت نتيجه انتخابات لهستان در تغييراتى نيست که در دولت و سياست رسمى اين کشور باعث ميشود، بلکه در گواهى اى است که از افکار و تمايلات مردم اروپاى شرقى بدست ميدهد. نه آنچه راى آورد، بلکه آنچه راى نياورد جوهر حقيقى انتخابات لهستان است. والسا علرغم حمايت يکپارچه دول و رسانه هاى غربى و عليرغم دفاع هيستريک کليسا از او بعنوان کانديد اى خدا و مسيحيت در جنگ رو در رو با کمونيسم و شرک شکست خورد. لهستان نشانى گويا از اين واقعيت است که مردم، نه فقط در لهستان، دوران فريب شش ساله را پشت سر گذاشته اند.

تهدید فعالین حزب توسط جمهوری اسلامی همچنان ادامه دارد

همینطور که در اطلاعیه قبلی در ماه ژوئیه ۹۵ به اطلاع رساندیم مقامات دولت جمهوری اسلامی فعالین سیاسی در خارج کشور را بقصد مرعوب ساختن تهدید میکنند و خانواده آنها را تحت فشار قرار میدهند.

در ماههای اخیر همچنان مقامات و دستگاههای امنیتی رژیم به این اقدامات ادامه داده و تعداد دیگری از کادرهای حزب کمونیست کارگری ایران را تهدید کرده و خانوادههای آنها را تحت فشار قرار داده اند. آخرین مورد این شیوه ها، اذیت و آزار خانواده شهلا دانشفر و تهدید تلفنی وی و آزاد نسیم که هر دو از اعضای کمیته مرکزی حزب هستند از طریق تلفن علنی حزب بوده است.

ما بار دیگر این اقدامات رذیلانه جمهوری اسلامی را بشدت محکوم میکنیم و همه احزاب، سازمانها و فعالین سیاسی و شخصیت های آزادیخواه را به اعتراض علیه رژیم فرا می خوانیم.

حزب کمونیست کارگری ایران

۱۵ نوامبر ۹۵

انترناسیونال

xZŒŒ }Œ™fŒ Ā±ĀŒĀŒ [ŒŠ äžŒ²Œ

شماره ۲۰ - فروردین ۱۳۷۵ (آوریل ۱۹۹۶)

- ستون اول - منصور حکمت

- "دیپلوماسی" یا انتخاب سیاسی؟ - منصور حکمت

- حقوق کودک در اسلام، کودکان قربانی توحش مذهبی - اعظم کم گویان

- وقت شناسی یک مسلمان و سکولاریسم قلبی سلطنت طلب - محسن ابراهیمی

- تمامیت ارضی، خودمختاری یا حق جدایی؟ - فاتح شیخ الاسلامی (بخش دوم)

- بازگشت مارکس - نادر بکتاش

- امید - نادر بکتاش

اطلاعیه ها:

- قطعنامه پایانی پلنوم پنجم کمیته مرکزی

- زنده باد کارگران فرانسه - تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران

- جهان به شما خیره شده است - کمیته خارج

- آدمکشان جمهوری اسلامی ۷ نفر را در کردستان عراق ترور کردند- کمیته کردستان

- گسترش دخالت جمهوری اسلامی در کردستان عراق - کمیته کردستان

- گوشه‌هائی از فعالیت حزب کمونیست کارگری ایران در خارج کشور

- فعالیتهای تشکیلات خارج کشور حزب بمناسبت روز جهانی زنان

ç•→ ŐŠ† xŁœ...®-,xŧdŧ

کودک آزاری یکی از واقعیات تلخ و آشکار دنیای امروز است. خشونت در حق کودکان چه بصورت انکار نیازمندیها و تمایلات بحق و لازم آنان، چه بشکل زورگویی آشکار و تحمیل خواسته‌های خود به آنان، چه کتک کاری و ضرب و جرح کودکان و چه در شکل قوانین علیه آنان، به جزئی جدایی ناپذیر از زندگی بشر امروزی تبدیل شده است. این روش زندگی بشر امروز حتی در جوامع پیشرفته تری است که سیستم حکومتی و قوانین غیر مذهبی دارند و درجه ای از حقوق و آزادیهای مدنی در آنها برقرار است.

در جوامع تحت حاکمیت استبداد مذهبی زندگی مردم با بی حقوقی، فرودستی، تحقیر و بی حرمتی حتی بیشتری عجین است. تفکر مذهبی و اسلامی با انکار آزادیهای سیاسی و حقوق اجتماعی، زن ستیزی و انکار بدیهی ترین حقوق فردی و اجتماعی کودکان توأم است. در تفکر اسلامی، انسان برده ای مطیع است، عضوی است از گله امت الهی و مطیع فرامین مذهبی. در این منطق کودکان بطریق اولی برده و بیحقوق اند. آنچه که در فقه و شرع اسلام و در حکومت اسلامی بعنوان حقوق کودک بشکل قانون مدون شده است، مخلوطی از توحش مذهبی، و عرف زندگی بدوی، در تلفیق با مقتضیات و نیازهای جوامع سرمایه داری حاضر است.

براساس معیارهای تائکنونی تمدن و حقوق انسانی معاصر، کودک به همه انسانهای زیر ۱۶ سال اطلاق میشود.

اهمیت این حدنصاب سنی، در نظر گرفتن و برآورده کردن مجموعه رشد و نیازمندیهای فیزیکی، روحی و اجتماعی کودک است بطوریکه او را در وضعیت کاملاً آماده ای برای ادامه یک زندگی سالم و خلاق قرار دهد. اما در شرع اسلام، کودک که "صغیر" نامیده میشود، کسی است که به حد بلوغ شرعی نرسیده باشد. قانون مدنی اسلام تبصره یک ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی که در سال ۱۳۶۰ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده در این مورد اعلام میدارد: "حد بلوغ شرعی در دختر نه سال تمام قمری و در پسر پانزده سال تمام قمری است." از نظر شرع اسلام و قانون مدنی جمهوری اسلامی، پایان کودکی برای کودکان دختر نه سالگی و برای پسران ۱۵ سالگی است. طبق قانون اسلام، دختران با پایان سن کودکی یعنی نه ساله شدن و پسران با پانزده ساله شدن میتوانند ازدواج کنند. اما شرع اسلام در عین حال تصریح میکند که

صغیر قبل از رسیدن به سن بلوغ مثلاً در سن ۱۰ سالگی هم با اجازه ولی میتواند ازدواج کند". این عین توحش است. قابل تصور نیست که یک کودک نه ساله دختر، از این سن به بعد نه تنها از دوران کودکی، از تخیلات کودخانه، بازی، آموزش و فرصت برای گسترش ظرفیت ذهنی و عملیش محروم شود، بلکه مورد معامله جنسی قرار گیرد. این کار اسم دیگری بجز سوء استفاده جنسی از کودک ندارد. آیا این احکام مذهبی و قوانین ناشی از آن ذهنیت بیمار و جنون جنسی پیغمبران و فتوا دهندگان و قانون نویسانشان را نشان نمیدهد؟ این قوانین و شرع پشت آن با کدام معیار از حداقل نرمهای زندگی انسان امروزی خوانایی دارد؟ این احکام شرعی، ساخته دست جمهوری اسلامی و آیت الله های آن نیست، این نص صریح اسلام و قرآن است. آب از سرچشمه گل آلود است. کار جمهوری اسلامی و آیت الله های آن فقط در اینست که این احکام را بشکل قانون بر زندگی و مقدرات مردم حاکم کرده اند.

هر چند چنین قوانینی وسیعاً و در عمل به روش رایج زندگی مردم تبدیل نشده، اما نفس وجود اعتقاداتی چنین ضد بشری، و تصویب این اعتقادات بشکل قانون باید مورد اعتراض انسانیت شرافتمند و متمدنی باشد. کودک باید به همه انسانهای زیر ۱۶ سال اطلاق میشود، همه کودکان بدون هیچگونه تبعیض و تفاوت، حقوق یکسان و برابر دارند. حرمت فردی و اجتماعی کودکان باید تامین شود. هر نوع تبعیض بین کودکان براساس جنس، رنگ، و نژاد و مذهب ممنوع است. هر کودکی حق دارد از یک زندگی شاد و خلاق و ایمن برخوردار باشد. هر نوع سوء استفاده جنسی از کودکان چه در لوای شرع اسلام یا چه در هر شکل دیگری باید بعنوان جرم سنگین جنایی مورد مجازات قرار گیرد.

"نسب" کودک و حقوق کودکان "نامشروع"

یکی دیگر از جلوه های نفرت انگیز بی حقوقی کودکان در اسلام و ایران، حقوق انسانی کودکانی است که به اصطلاح "خارج از ازدواج" بدینا میایند. از نظر شرع اسلام و قانون مدنی جمهوری اسلامی به رابطه بدون ازدواج زن و مرد "زنا" گفته میشود و کودک تولد یافته از این رابطه هم "ولدالزنا" نامیده میشود. این کودک منسوب به نه پدر است و نه مادر. او حق ندارد از نام پدر و مادرش استفاده کند و هیچگونه رابطه پدر و مادر و فرزند بین آنان نمیتواند وجود داشته باشد. ماده ۸۸۴ قانون مدنی مقرر میدارد: "ولدالزنا از پدر و مادر و اقوام آنان ارث نمیبرد". "پدر و مادر کودک، پدر و مادر قانونی او نیستند و حقی بر نگهداری و تربیت کودک خویش ندارند". طبق فقه و قانون پدر و مادر او "زانی" و "زانیه" خوانده میشوند. حقوقدانان مسلمان این سختگیری را مکافات تجاوز پدر و مادر از نظام حقوقی و عرف جامعه میدانند و علت آن را تاکید شرع اسلام بر لزوم ازدواج، ضرورت تشکیل خانواده و گردن نهادن به قانون میدانند. از نظر مفسرین قوانین اسلامی "لبه دیگر این قانون متوجه کودک است که باید بار "گناه" پدر و مادر را بردوش بکشد. البته فقها و حاکمان شرع مرحمت کرده و فتوا داده اند که کودک "حرامزاده" مهدورالدم نیست و کسی حق تعرض بر جان و مال او را ندارد.

حتی لغاتی چون ارتجاع، درنده خوئی و توحش نمی تواند جوهر ضد بشری اسلام و قوانین آن را بدرستی توصیف کند. رابطه جنسی و داوطلبانه زن و مرد امر خصوصی آنهاست و هیچکس، هیچ نهاد، آخوند و

اداره ای حق تجسس، دخالت و تصمیم گیری در آن را ندارد و کودک حاصل از روابط جنسی آزاد زن و مرد باید بدون هیچ گونه دسته بندی و تمیز و تفکیکی مانند هر کودک دیگر از کلیه حقوق و امکانات لازم برخوردار باشد.

قوانین اسلامی و تنبیه کودکان

تنبیه و شکنجه کودکان در ایران جزء جدایی ناپذیر زندگی خانوادگی و اجتماعی مردم و شرط لازم نگهداری از کودکان است. این جنبه با حاکمیت قوانین و عرف مذهبی بر زندگی مردم تشدید شده و حتی خود روزنامه های دولتی موارد متعدد قتل زیر ضربات مشت و لگد، آزار و وحشیگری در مدارس از قبیل نابینا کردن کودکان بر اثر ضرب و جرح و کتک کاری در مدارس یا کشیدن ناخن کودکان دانش آموز را گزارش کرده اند.

براساس شرع اسلام، والدین حق دارند کودک خود را تنبیه کنند. ماده ۱۱۷۹ قانون مدنی جمهوری اسلامی مقرر میدارد: "ابوین حق تنبیه طفل خود را دارند ولی با استناد به این حق نمی توانند طفل خود را خارج از حدود تادیب تنبیه کنند". و حقوقدانان مسلمان این قانون را چنین تفسیر میکنند: "از آنجایی که همیشه نمیتوان کودک را وادار به اطاعت نمود و در مواردی نیز تنبیه ضرورت دارد، تنبیه طفل برای آگاه کردن او به زشتی عمل ارتكابی و ایجاد پشیمانی از آن لازم است و والدین باید تنبیهاتی از قبیل سرزنش، بازداشت، کتک و امثال آن را در نظر بگیرند تا طفل را از رفتار ناپسند بازدارند. اما نباید در اثر کتک زدن موجب ایجاد جرح یا نقص عضو گردند و یا کودک را طوری ترسانیده یا تنبیه کنند که بیمار شود". در همین مورد هم قانون مجازات اسلامی تنبیه کودکان را جرم نمیداند. ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۰ در تاکید همین مطلب مقرر می دارد: "اعمال زیر جرم محسوب نمیشود: "اقدامات والدین و اولیا قانونی و سرپرستان صغار و محجورین که به منظور تادیب یا حضانت آنها انجام میشود مشروط بر اینکه اقدامات مذکور در حد متعارف تادیب و محافظت باشد".

هدف این روش تربیتی، خفت دادن انسانها، پرورش انسانهای مطیع و برده و ضعیف کش فرداست و قوانین اسلامی بخوبی خاصیت ضد بشری مذهب را در خدمت نیازهای جوامع امروز مبنی بر پرورش انسانهای سرزیر، مطیع، تحقیر شده و از خود بیگانه قرار داده است.

هر نوع تنبیه بدنی، شکنجه، فشار و آزار جسمی و روحی کودکان در مدارس، موسسات آموزشی و خانواده و جامعه باید اکیدا ممنوع باشد. تنبیه روحی و جسمی کودکان که کمترین توان دفاع فیزیکی و روحی از خود را دارند، باید جرم محسوب شده و مرتکبین آن بشدت مجازات شوند.

شرع اسلام و مجازات کیفری کودکان

طبق شرع اسلام مسئولیت کیفری کودکان با پایان یافتن سن کودکی آنان شروع میشود. بنابراین اگر دختر

۱۰ ساله یا پسر پانزده ساله ای مرتکب جرم شود، در قانون و شرع اسلام با وی عینا مانند فرد بزرگسال یا بقول فقه اسلام فرد کبیر برخورد میشود. "کودک از نظر حقوق اسلامی بر دو نوع است: کودک غیر ممیز که به کودکان تا سن هفت سالگی و کودک ممیز که به کودکان هفت تا ۱۰ یا ۱۵ ساله اطلاق میشود. اگر کودک ممیزی (کودک در سنین ۷ تا ۱۰ ساله) مرتکب جرمی بشود، دادگاه اسلامی علاوه بر آنکه والدین یا سرپرست قانونی او را ملزم به تربیت کودک میکند، حق دارد کودک را هم تعزیر کند". طبق ماده ۱۶ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۰، "تعزیر عبارت از تادیب یا عقوبتی که نوع و مقدار آن در شرع تعیین و به نظر حاکم شرع واگذار شده است از قبیل حبس، جزای نقدی و شلاق که از حد شرعی کمتر است. در برخی جرائم تعزیر کودک اجباری است. به جرائم اطفال عینا مانند جرائم بزرگسالان رسیدگی میشود، یعنی تشریفات خاص و محاکم اختصاصی وجود دارد و بر حسب جرائم ارتكابی در دادگاه کیفری درجه یک یا درجه دو رسیدگی میشود".

مجازات کیفری کودکان در اسلام و قانون مدنی جمهوری اسلامی ادامه منطقی و قانونی شکنجه و آزار کودکان در ایران است. این ادامه ضدیت سیستماتیک مذهب اسلام با حقوق کودکان تحت عناوین حیوانی نظیر تعزیر و روشهای درنده خویانه ای چون شکنجه و شلاق زدن است. عمل وحشیانه مجازات کودکان هفت ساله به بعد تنها سببیت و ظرفیت ضد بشری مذهب اسلام و آیت الله ها و قانون گذاران آن را به نمایش میگذارد. هر نوع آزار کودکان و محرومیت آنان از زندگی طبیعی، تحصیل، مدرسه و تفریح ممنوع است و مرتکبین این اعمال باید مورد تعقیب و مجازات قانونی قرار گیرند.

فقه اسلام و کار کودکان در ایران

حداقل سن کار در ایران ۱۵ سال است. ماده ۷۹ قانون کار مقرر میدارد: "بکار گماردن افراد کمتر از ۱۵ سال ممنوع است. اما ماده ۱۸۸ قانون کار، کارگاههای خانوادگی که در آن سرپرست خانواده صاحبکار است، را از شمول این قانون مستثنی کرده است. نتیجتا رعایت حداقل سن هیچگونه الزام قانونی ندارد. این قانون با مجاز شمردن کار کودکان از سن ۱۵ سالگی رسماً و عملاً کودکان را از مدرسه و تحصیل محروم میکند. علاوه بر این ماده ۱۸۸ قانون کار حتی همین مرز سنی تعیین شده را هم فرمال و بی خاصیت میکند، چرا که به والدین یا سرپرستان قانونی کودکان حق میدهد که تحت عنوان کارگاههای خانوادگی آنان را از سنین بسیار پائین بکار بکشند. قانون کار اسلامی و شرع اسلام در اینجا مستقیماً در خدمت رفع نیازهای سرمایه داری یعنی تامین کارمزدی، استثمار و بیحقوقی کودکان قرار دارد. کار حرفه ای کودکان باید ممنوع شود و کسانی که بهر طریق و توجیهی مانع برخورداری کودکان از تحصیل و مدرسه و تفریح و سایر فعالیتهای اجتماعی میشوند باید مورد تعقیب و مجازات قانونی قرار گیرند.

دست مذهب از زندگی کودکان کوتاه !

مذاهب و از جمله مذهب اسلام با هر چه که ذره ای انسانی و مربوط به تمایلات بحق و طبیعی انسانها باشد و با هر نوع ترقی خواهی ضدیت داشته و ناسازگارند. اعتقاد به اسلام یعنی تایید کودک آزاری، زن ستیزی. این ماهیت کلیه مذاهب است. آنچه که کشیها و کاردینالهای مسیحی طی قرون اعصار بر سر مردم آورده و می آورند، یا آنچه که جمهوری اسلامی و آیت الله های آن بر سر مردم در ایران آورده و می آورند، تنها ناشی از درنده خویی خودشان نیست، این ظرفیت ضد انسانی مذهب است که میتواند این فجایع هولناک را ببار آورد. مذهب بمعنی سلب و پایمال کردن بدیهی ترین حقوق انسانی است. مذهب عین جهل و خرافات نفرت انگیز است و با خرد و عقل بشری تناقض دارد.

اما چرا توحش و درنده خویی مذاهب و اسلام نسبت به کودکان این چنین طبیعی قلمداد میشود؟ چرا زیر سایه مذهب این همه تبعیض و بی حقوقی به کودکان روا داشته میشود؟ آیا در آستانه قرن ۲۱ اینهمه جان سختی ادیان و مذاهب و وحشیگری و درنده خویی آنان، اینهمه جهل و خرافات و تبعیض در عصر این همه رشد و پیشرفت بشریت، عجیب نیست؟ چه کسی از بقای این باورها، تعصبات و تبعیضات و توحش سود میبرد؟

خفه کردن و مطیع نگاه داشتن انسانها، زنان و کودکان و تحمیل توحش به آنان تنها بسود جامعه و نظامی است که بر نابرابری انسانها استوار است و مذهب بخوبی این وظیفه را در خدمت نظام تبعیض، بی حقوقی و نابرابری انسانها انجام میدهد. نقش مذهب توجیه بی حقوقی، فلاکت و بدبختی بشر امروز است. امروز نه تنها باید خواهان جدایی کامل مذهب از دولت، آزادی مذهب و لامذهبی، لغو مذهب رسمی، جدایی کامل مذهب از آموزش و پرورش، مصونیت مادی و معنوی کودکان زیر ۱۶ سال از دست اندازی مذاهب و نهادهای مذهبی و لغو امتیازات مذهبی شد، بلکه باید کوشید تا دست مذهب که ماهیتا ابزار فریب، دروغ و انسان ستیزی است و حتی بعنوان امر خصوصی افراد مانع رشد آزادگی، خردمندی و تعالی مردم است، برای همیشه زندگی و مقدرات مردم کوتاه گردد.

منابع و نقل قولهای ذکر شده از:

قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران

قانون کار جمهوری اسلامی

حقوق مدنی، تالیف دکتر سید حسن امامی (جلد پنجم)

نگاهی به مسایل حقوقی کودکان در ایران، تالیف شیرین عبادی

تمامیت ارضی، خودمختاری یا حق جدائی؟

بخش دوم: "حق ملل" یا خودمختاری و فدرالیسم؟ فاتح شیخ الاسلامی

بخش اول این نوشته از اینجا شروع شد که مسأله کرد از جمله مسائل حساسی است که در اکثر گردهمائی های اخیر اپوزیسیون ایران طرح شده است. هدف مروری بود بر مواضع اپوزیسیون حول مسأله کرد با تاکید بر ظرفیت پرمخاطره این مسأله و مبرمیت آگاهگری در بین کارگران و توده مردم راجع به راه حل اصولی و چاره ساز آن. در بخش اول ابتدا از زاویه زندگی مردم کردستان نگاهی به روند پیدایش مسأله کرد انداختیم و سپس تمامیت ارضی و خودمختاری را بررسی و رد کردیم. آنچه در این شماره میآید نقد شعار "حق ملل ساکن ایران در تعیین سرنوشت خویش" است. (بخش آخر این مقاله: کمونیسم کارگری و مسأله کرد، در شماره بعد درج خواهد شد.)

۴ _ حق ملل ساکن ایران در تعیین سرنوشت خویش

این شعار در شرایط کنونی ایران چقدر جدی و مربوط است؟ وزن و جایگاه آن در ارتباط با مسأله ملی و مشخصا مسأله کرد در قیاس با تمامیت ارضی و خودمختاری چگونه است؟

تمامیت ارضی شعار ناسیونالیسم بورژوازی حاکم بر ایران است که امروز علاوه بر رژیم اسلامی طیف وسیعی از اپوزیسیون شامل سلطنت طلب، مجاهد، لیبرال و جمهوریخواه بر آن تاکید دارند. حزب دمکرات هم، در کنار خواست خودمختاری، آن را تایید میکند. خودمختاری شعار ناسیونالیسم بورژوازی کرد و مشخصا حزب دمکرات است که مورد تایید طرفداران "حق ملل" نیز هست و جناحهایی از مدافعان تمامیت ارضی هم به آن چراغ سبز داده اند. در واقع کشمکش جناحهای اصلی بورژوائی حول مسأله کرد اساسا بر محور تقابل این دو شعار میچرخد.

طرفداران "حق ملل ساکن ایران در تعیین سرنوشت خویش" تمامیت ارضی را رد میکنند اما دفاعشان از حق ملل دفاع از حق جدائی نیست، از خودمختاری و فدرالیسم است یعنی عملا گاری خودمختاری طلبی حزب دمکرات را هل میدهند. در مقایسه با دو شعار فوق، "حق ملل" راه حل مستقل مطرحی نیست. با اینحال به دو دلیل باید به آن پرداخت: اول اینکه نیروی طرفدار آن در توازن قوای واقعی، وزنه سیاسی خودمختاری و فدرالیسم را سنگین میکند که به سهم خود، مانند شعار تمامیت ارضی، زمینه ساز کشمکش و دشمنی قومی و ملی در فردای تحولات سیاسی ایران است. ثانيا این طیف با کوزه شکسته "تئوری" شان نهال ناسیونالیسم را در میان "حلقهای تحت ستم" آب میدهند و ظرفیت معینی برای آشفته کردن ذهن بخشهایی از مردم و آلودن آن به ناسیونالیسم دارند.

"حق ملل" و مسأله ملی در ایران

فرمول "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" در نوشته منصور حکمت: "ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری" به روشنی و از جوانب گوناگون نقد شده است (انترناسیونال: ۱۲-۱۱، ۱۳ و ۱۶). در اینجا کاربرد این فرمول توسط طیفی از سازمانهای چپ ایران در ارتباط با مسأله ملی در ایران مورد نظر است. ببینیم تصویری که با تعمیم حق تعیین سرنوشت از "حل" این مسأله بدست میدهند چیست.

متد این طیف چنین نیست که سراسر به سراغ مسأله ملی واقعا موجود بروند، آن را بعنوان یک معضل سیاسی در چارچوب تاریخی جهان کنونی و سپس موقعیت مشخص ایران و منطقه تجزیه و تحلیل کنند، مشکلاتی که فی الحال برای مبارزه طبقاتی کارگران و زندگی توده مردم فراهم آورده است را مد نظر بگیرند و سپس راه حلی به آن ارائه دهند. برعکس یک وجه مشترک اصلی در شیوه برخورد آنها به مسأله ملی این است که بدوا از "ملت" و "حقوق ملی" بعنوان مقولاتی بدیهی و مفروض شروع میکنند، جامعه انسانی را قبل از هر چیز و بطور طبیعی مرکب از "ملت"ها میدانند (که گویا حق مسلمی دارند و برای دستیابی به آن عاداتا جنبشهای ملی خود را براه میاندازند)، طبقات، منافع طبقاتی و مبارزه طبقاتی را در این عرصه قلم میگیرند، جنبش ملی را یگانه جنبش مناطق "ملی" میپندارند و جنبش طبقاتی کارگر را در برابر آن نمی بینند، "سیاست" در دستگاه فکری و سیاسی شان بر محور "ملت" میچرخد و مسأله ملی و جنبش ملی موجود و ناموجود همیشه برایشان بار مثبت دارد، در نتیجه تنها کاری که میکنند سرشماری "ملل" مربوطه و صدور گواهی واجد شرایط بودنشان برای برخورداری از حق تعیین سرنوشت است.

با این متد آنها حق تعیین سرنوشت را نه به حوزه سیاسی و ابژکتیو مسأله ملی بلکه به حوزه نامتعیین "ملت" یا "ملیت" و دستیابی به حق و حقوق "ملی" وصل میکنند. مشکل این برخورد حقوقی چنین است که اینها حق تعیین سرنوشت را علاوه بر مردم کردستان، که بالفعل درگیر این معضل هستند، به تعداد نامعلوم "همه ملل ساکن ایران" تعمیم میدهند، بی آنکه بسنجند جنبش ملی بالفعلی در آن مناطق برپا هست یا نیست، معضل سیاسی مشخصی حول مسأله ملی بین مردم آنجاها ایجاد شده و حیات سیاسی شان را تحت تاثیر قرار داده است یا نه.

این گمراهی فاحش نظری و این برخورد غیر سیاسی به حق تعیین سرنوشت که ناشی از شیفتگی عرفانی این جریانات به "مبارزه خلقها" است، برخی از آنها را به هچل بی پایانی در دایره باطل مقولات "ملت"، "ملیت"، "گروه ملی"، "اقلیت ملی"، "خلق"، "قوم"، سنجش بزرگ و کوچک بودنشان و سرانجام داوری درباره تعداد "ملل ساکن ایران" انداخته است. بطور مثال راه کارگر میگوید: "ما در کشوری زندگی میکنیم که، صرفنظر از اقلیتهای ملی و قومی کوچک، جمعیت آن به شش گروه ملی تقسیم میشود: فارسها، ترکها، کردها، ترکمنها، بلوچها و عربها" (محمد رضا شالگونی: دموکراسی و مسأله ملی در ایران). بی پایه تر از این تقسیم بندی بظاهر طبیعی و بسیار "بدیهی" در قوطی هیچ عطاری پیدا نمیشود؟ معیار تقسیم جمعیت کشور به شش "گروه ملی"، تازه باضافه شمار نامعلوم دیگری "اقلیتهای ملی و قومی کوچک"، چیست؟ آیا تعریف پذیرفته شده ای برای "ملت"، "اقلیت

ملی و قومی" و این قبیل مقولات پیدا شده است؟ چرا شش "گروه ملی" نه کمتر و نه بیشتر؟ با چه حد نصابی راه کارگر متکلمین به فلان زبان را به مقام والای گروه ملی ارتقاء داده و آن دیگری را در صف اقلیتهای بیحقوق رها میکنند؟ آیا اگر فردا کسانی به نیابت از گیلکها، طالشیها، مازندرانیها، لرها، بختیاریها، قشقاییها، بویراحمدیها، افغانیها، ارمنی ها، آسوریها، یهودیهها و ... مدعی برخورداری از همین "حق ملل" شوند و وکلای مدافعی هم در بین جریانات چپ و خود راه کارگر پیدا کنند مجددا لیست باز میشود و تعداد "ملل ساکن ایران" به چند برابر میرسد؟ راه کارگر از پاپ کاتولیک تر تعریف استالین از "ملت" را محدود کننده میدانند و خود از هول دمکراسی چنان در دیگ ناسیونالیسم افتاده که به یهودیان، اسکاتلندیها و حتی سیاهان آمریکا هم گواهی "ملت" بودن و حق تعیین سرنوشت اعطا کرده است. این موضع نشان میدهد که راه کارگر آگاهانه به تقویت ناسیونالیسم در صفوف مردم منتسب به ملیتهای خلق شده، خلق نشده و در حال خلق کمر بسته است. آیا خود راه کارگر و سایر طرفداران حق ملل واقعا پای دفاع عملی از حق جدائی همه این "ملل" خواهند ایستاد؟ پاسخ بدون شک منفی است. سنگ بزرگ دفاع از "حق تعیین سرنوشت همه ملل ساکن ایران"، برای دفاع از حق جدائی نیست برای خدمت به مطلوب نشان دادن "فدراسیون ملیتها" ست.

"حق ملل": دفاع از فدرالیسم قومی!

آشکار است که حق تعیین سرنوشت در نظر این جریانات، از کومه له و راه کارگر تا طیف فدائی، بدوا حق جدائی نیست بلکه خودمختاری و فدرالیسم قومی است. فرمول گسترش یافته آنان البته آخرسر با قید "ازجمله ..."، "حتی به قیمت ..." و نظیر آنها جدائی را هم در بر میگیرد. بدنبال عبارت "حق تعیین سرنوشت" متمم هائی مانند: "و ازجمله حق جدائی"، "تا سرحد جدائی"، "بهر شکل و منجمله جدائی"، "حتی به قیمت جدائی" به وفور در ادبیات این طیف دیده میشود. این فرمولاسیون، برخلاف فرمول کلاسیک حق ملل که فقط به معنی حق جدائی است، یک پشتک واروی آشکار، یک پاساژ نظری از حق جدائی به خودمختاری و فدرالیسم است که بلحاظ عملی در کردستان این جریانات را پشت حزب دمکرات میبرد و در مناطق دیگر هم به تقویت ناسیونالیسم و قومگرایی میگمارد. ظاهر چپ این فرمول تنها در خدمت محتوای راست آن است که ازجمله به حزب دمکرات میدان میدهد بین جناحهای راست و چپ بورژوازی مانور بدهد و خود را نیروی سیاسی یکه تاز در کردستان و کلیددار تام الاختیار مسأله کرد جا بزند. گفتنی است که جریانات مزبور تابحال به ناسیونالیسم حزب بورژوازی کردستان؛ به اهداف طبقاتی آن، به "تقسیم قدرت" از کانال خودمختاری، یعنی اقتدار بورژوازی به قیمت رنج و محنت توده مردم کردستان، کمترین نقدی نداشته اند جز اینکه گاهی برای خالی نبودن عریضه به "سازشکاری" آن حزب یا روی آوری اش به طیفها و بلوکبندیهای رقیبشان ایرادی گرفته اند.

راه کارگر در ادامه این خط ناسیونالیستی از خودمختاری فراتر میروود. بنظرش اینکه: "جنبش چپ ایران تا کنون همیشه بر خودمختاری ملیتهای ایران تاکید کرده است" کافی نیست و: "حقیقت این است که خودمختاریهای ملی بدون ایجاد یک جمهوری فدراتیو معنائی ندارند". باین ترتیب اگر ناسیونالیسم ایرانی نظام سیاسی کشور را بر مبنای مقوله "ملت ایران" (حاکمیت ملی، وحدت ملی و تمامیت ارضی) تعریف میکند و وجود مسأله ملی و

حق تصمیم گیری مردمی که درگیر این معضل هستند را منکر میشود، ناسیونالیسم نوع قومی راه کارگر با تعریف نظام سیاسی بر مبنای مقوله "ایران چند ملتی" (فدراسیون ملیتها یا جمهوری فدراتیو خودمختاریهای ملی) علنا شکافهای ملی جدید خلق میکند. تعریف واحد قدرت سیاسی بر اساس "ملیت"، خواه یک ملت ("ملت ایران") خواه چند ملت ("ملل ساکن ایران")، تعریفی ناسیونالیستی است که در هر دو حالت به ابقای شکاف ملی، ستمگری ملی و تبعیض بر اساس ملیت در میان مردم کشور خدمت میکند. راه کارگر معتقد است: "فدراسیون میتواند تضمین ساختاری مناسبی برای جلوگیری از زورگویی ملی باشد". برعکس، آنچه راه کارگر از آن دفاع میکند تنها تضمین ساختاری کردن منازعات ملی و قومی بی پایانی است که جنگ قدرت جریانات ناسیونالیست میتواند در هر گوشه و کنار کشور ببار آورد. فدرالیسم قومی راه کارگر از قماش ارتجاعی ترین نوع ناسیونالیسم است که در سالهای اخیر بارها شاهد عملکرد آن در گسترش و تثبیت دشمنی های ملی و "پاکسازی" های قومی بوده ایم. استنتاج خودمختاری، فدرالیسم، فدراسیون ملیتها، جمهوری فدراتیو خودمختاری های ملی و امثال اینها از فرمول حق تعیین سرنوشت نشان ناسیونالیسم قومی ریشه داری در "چپ" ایران است. اینها که فرمول حق تعیین سرنوشت را، در مغایرت با معنی کلاسیک آن به خودمختاری و فدراسیون تاویل میکنند غالباً بجای هرگونه استدلالی با رجوع به آثار پولیسیستی لنین جملاتی را در اشاره به خودمختاری، منفک از زمینه سیاسی و تاریخی آن، "نقل" میکنند و اعتبار این مظهر انترناسیونالیسم پرولتری را دستمایه اشاعه ناسیونالیسم در صفوف کارگران و توده مردم قرار میدهند. برخی از آنان حتی در ترجمه آثار لنین دخل و تصرف کرده و بجای "تعیین سرنوشت" self-determination، اصطلاح "خودمختاری" را گذاشته اند.*

کومه له، "حق ملل" و خودمختاری

در میان جریانات چپ کومه له از همه بیشتر با "حق ملل" تداعی میشود. تاکید از دیرباز کومه له قدیم بر حق تعیین سرنوشت و دفاع کومه له امروز از آن بعنوان "یک اصل مارکسیستی" ممکن است به نوعی پیوستگی و پیگیری نظری و سیاسی تعبیر شود. اما واقعیت سوای این پیوستگی ظاهری و اسمی است. حساب کومه له بعد از جدائی با کومه له قبل از آن بکلی جداست. تا آنجا که به گذشته برمیگردد در کومه له میان تلاش برای شکل دادن به یک نظرگاه و سیاست روشن و منسجم کمونیستی در قبال مسأله کرد با تاکید سنتی بر "حق تعیین سرنوشت"، و "شکل مشخص آن خودمختاری"، همواره به شیوه های گوناگون تقابلی در کار بوده است. موضعگیری و سیاست کومه له امروز یکدست ناسیونالیستی است.

در جریان انقلاب ۵۷ موضع اعلام شده کومه له بر سر مسأله کرد چیزی جز خودمختاری نبود. اما حرکت سیاسی کومه له در این دوره مستقل از مقوله خودمختاری و خارج از چارچوب سنتی آن حرکتی رادیکال در راستای دفاع از "آزادی و انقلاب"، دفاع از حقوق زحمتکشان، مقابله با سیاستهای ارتجاعی حزب دمکرات و توطئه گری آن حزب برای همدست شدن با جمهوری اسلامی علیه دستاوردهای انقلاب ۵۷ و مبارزات و خواستهای کارگران و

مردم کردستان بود. کومه‌له در این مقطع توانست از بندوبست حزب دمکرات با رژیم برای پایمال کردن دستاوردهای انقلاب در کردستان جلوگیری کند اما در جهت اتخاذ موضعی مارکسیستی در قبال مسأله ملی، پیشرفتی بدست نیاورد و از دایره خودمختاری طلبی خارج نشد در حالیکه در این دوره بخش بزرگی از مبارزات انقلابی و آزادیخواهانه کارگران و مردم کردستان فی نفسه خصلت سراسری داشت و در محدوده جنبش ناسیونالیستی نمیگنجید. اما در غیاب یک افق و آلترناتیو روشن کمونیستی و کارگری خواه ناخواه این مبارزات تحت فشار تهدیدهای رژیم در چارچوب سنت سیاسی ناسیونالیسم کرد یعنی خودمختاری قالب‌ریزی میشد. چنانکه دیدیم با لشکرکشی جمهوری اسلامی به کردستان، سرکوب تشکلهای کارگری، برقراری خفقان در شهرها و تسلط نسبی رژیم در مقیاس سراسری، مبارزات کارگری و انقلابی در کردستان زیر فشار قرار گرفت و به نفع جنبش ملی به عقب رانده شد. از آن پس در چشم انداز و سیر تحول واقعی کومه‌له، جناح رادیکال جنبش ملی بودن تحت عناوینی چون "بخش انقلابی و پیگیر جنبش مقاومت"، "بخش انقلابی و فعال جنبش کردستان"، "نماینده منافع کارگر و زحمتکش کردستان در جنبش ملی" عملاً آلترناتیوی بود که مدام چون سدی در مقابل شکل دادن به یک جنبش انقلابی مستقل از جنبش ملی، بر مبنای وجود اجتماعی و مبارزه طبقاتی کارگران و در تداوم انقلاب ۵۷، قرار میگرفت و مبارزه کمونیستی برای تحقق خواستههای کارگری و انقلابی، ازجمله رفع ستم ملی، را زیر فشار میگذاشت.

تقابل فوق پس از تشکیل حزب کمونیست ایران هم ادامه یافت. گرایش ناسیونالیسم در مقاطع گوناگون، با تاکید بر "حق تعیین سرنوشت" (و "شکل مشخص آن خودمختاری وسیع و دمکراتیک") بصورت ملغمه‌ای از التقاط و ناسیونالیسم و خلق گرایی، با سخت جانی در برابر گسست از خودمختاری طلبی و برخورد به مسأله کرد از زاویه جنبش طبقه کارگر مقاومت میکرد (برای داشتن تصویری از سیر این تقابل ر. ک. به: کومه‌له و مسأله ملی در کردستان، عبدالله مهتدی، پیشرو شماره ۲، مرداد ۱۳۶۰، "برنامه کومه‌له برای خودمختاری"، ۱۳۶۳ "بیانیه حقوق پایه‌ای مردم زحمتکش در کردستان"، ۱۳۶۳ "مباحث کنگره پنجم کومه‌له" ۱۳۶۵ و "قطعنامه استراتژی کنگره ششم کومه‌له ۱۳۶۶). بطور مثال با اینکه در سند "استراتژی" مصوب کنگره ششم "طرح کارگران برای رفع ستم ملی" بجای خودمختاری گذاشته شد، این جابجائی تغییر چندانی در سیاست و موضع کومه‌له در قبال خودمختاری و "برنامه کومه‌له برای خودمختاری" ایجاد نکرد و اسناد ناسخ و منسوخ در کنار هم به "همزیستی" ادامه دادند.

حرکت سیاسی کومه‌له بعد از جدائی یک عقبگرد واضح و چرخش سریع به سوی جنبش ملی و بی‌ربط شدن به اهداف جنبش کارگری در کردستان را نشان میدهد. رهبران این جریان جنبش ملی را در کردستان ایران و عراق صراحتاً "جنبش حق طلبانه توده‌ای" خواندند، بر "وجه مشترک خود با احزاب ناسیونالیست کردستان یعنی مبارزه علیه ستم ملی" تکیه گذاشتند (مصاحبه با ابراهیم علیزاده، "پیشرو" شماره ۳۸ اسفند ۱۳۷۰) و طی این سالها در جهت رسیدن به توافق با حزب دمکرات که گویا: "برای رفع همان ستم مبارزه میکند" (همانجا) و جلب توجه آن حزب به "همکاری‌های نزدیکتر" نه فقط در رابطه با حکومت مرکزی (خودمختاری) بلکه حتی بر سر "یک چهارچوب عمومی برای اداره امور کردستان" (مصاحبه با عبدالله مهتدی، نشریه نقطه شماره ۲ تابستان ۷۴)

نهایت تلاش خود را بعمل آوردند و بر زمینه این حرکت سیاسی ضمن تکرار شعار "حق ملل" وفاداری خود به خودمختاری را بار دیگر آشکارا ابرام کردند. به این ترتیب کومه‌له جدید در رابطه با مسأله کرد کلا دست را به حزب دمکرات باخته است زیرا نه تنها خودمختاری طلبی حزب دمکرات را نقد و رد نمیکند بلکه بیشتر و بیشتر به این حزب و راه حل آن آویزان شده است. موضع کومه‌له امروز مضمونا تفاوتی با موضع حزب دمکرات ندارد: "معنی حق تعیین سرنوشت هم از نظر ما همان خودمختاری است" (کریمی، نقل از جهان امروز ۱۳، آبان ۷۴). حزب دمکرات و کومه‌له، هر دو، هم به "حق تعیین سرنوشت" نیاز دارند هم به خودمختاری. این دو جریان همچون دو نیروی یک جنبش (عمر ایلخانی زاده: "در کردستان در راس یک جنبش عمومی و ملی قرار داریم" سمینار "تمامیت ارضی ... ۹۵/۹/۱۷، گوتنبرگ سوئد) هریک بنا به موقعیت خود تاکید متفاوتی بر این دو مقوله میگذارند: از نظر حزب دمکرات خودمختاری اصل است و حق تعیین سرنوشت صرفا تابلویی تبلیغاتی برای بازی دادن سازمانهای چپ و جلب پشتیبانی رایگان آنها است. برای کومه‌له حق تعیین سرنوشت عنوانی است که زیر آن جنبش ملی را "حق طلبانه" میخواند و شرکت خود در آن جنبش و آویزان شدن به احزاب ناسیونالیست را توجیه میکند. خودمختاری هم هرچند در حرف "اصل نیست" اما در عمل کومه‌له از آن دست نمیکشد و اگر اسما هم کنار بگذارد آن را با نام "طرح خواستهای خلق کرد" (مهدی، همانجا) بعنوان ظرف همکاری با حزب دمکرات نگه میدارد.

خودمختاری "شعار یک جنبش توده‌ای!"

"خودمختاری شعار یک جنبش توده‌ای بوده است. اکنون این شعار ما نیست. این را باید به خود جنبش توده‌ای و مبارزات آتی واگذاشت" (ایلخانی زاده، همانجا). این یک برخورد پوپولیستی تیپیک کومه‌له ۵۷ و ۵۸ منتهای رادیکالیسم آن است و صراحتا یعنی این که هرگاه مجددا خودمختاری طلبی نزد "توده‌ها" دست بالا پیدا کند باز همان آش و کاسه خواهد بود. این آن پراگماتیسم و اپورتونیسم سیاسی است که کومه‌له جدید زیر پوشش "حق ملل" بدان اشتغال دارد. تعبیر "خودمختاری شعار یک جنبش توده‌ای" اولاً پرده‌پوشی این حقیقت است که سنتها و احزاب سیاسی به جنبش توده‌ای شعار "می‌آموزند" نه بالعکس. خودمختاری شعار سنتی حزب دمکرات است و به معنی دقیق کلمه همزاد دوقلوی این حزب است. این دوقلو در چه شرایطی و در تلاقی کدام سنتها زاده شدند و دلیل عروج مجدد آنها در پی قدرتگیری جمهوری اسلامی و لشکرکشی آن به کردستان چه بود نیازمند مجال دیگری است. قدر مسلم آن است که در آن مقطع هم خودمختاری شعار حزب دمکرات و سنت ناسیونالیسم کرد بود نه شعار "یک جنبش توده‌ای" مجزا و مستقل از آن. ثانياً وظیفه مهمتر تعبیر "شعار یک جنبش توده‌ای" این است که مضمون طبقاتی خودمختاری طلبی بمشابه جنبش کسب قدرت بورژوازی را پنهان کرده و آن را زیر عنوان "جنبش توده‌ای" در انتظار مردم موجه، مقبول و از جنس "خودی" جلوه دهد. خودمختاری، در هر حد از "توده‌ای" بودن، شعار بورژوازی ناسیونالیست کرد برای کسب قدرت سیاسی است و نیروی اصلی پشت سر آن در کردستان ایران حزب دمکرات است. حمایت امروز کومه‌له از خودمختاری وزن بیشتری به آن نمیدهد بلکه کم وزن شدن خود این جریان در صحنه سیاسی کردستان و پلکیدن ناگزیر آن به دور حزب دمکرات را به نمایش میگذارد.

حق ملل: یک "اصل مارکسیستی"!!

عمر ایلخانی زاده در "جهان امروز"، آبان ۷۴ ضرورت دفاع از "اصل مارکسیستی حق تعیین سرنوشت ملل" را خاطرنشان میکند ("پیام فدائی"، راه کارگر و چریکهای اقلیت هم در این زمینه مثل ایشان فکر میکنند). اما حق تعیین سرنوشت نه اصل است نه مارکسیستی و کسانی که آنرا از یک تاکتیک سیاسی به سطح یک "اصل مارکسیستی" ارتقاء میدهند قبل از هر چیز بیگانگی خود با مارکسیسم را برملا میکنند. این یک مغلطه نظری نیست، یک دم خروس ناسیونالیستی است. حق تعیین سرنوشت تاریخا یک راه حل سیاسی برای تعیین مرزهای جدید کشوری بوده و در همین ظرفیت و محتوی، یعنی بعنوان راه حل مراجعه به رای مردم معین در موارد معین، در تقابل با الحاق اجباری مورد توجه کمونیستها قرار گرفته است. یک ابزار تعیین مرز جدید چگونه میتواند برای کمونیستهای دشمن هر گونه مرز ملی و کشوری یک اصل باشد؟ در چارچوب دنیای منقسم به کشورها هم برای کمونیستهایی که معمولا اصل را بر ترجیح قالبهای کشوری بزرگتر، نه تقسیم آن به واحدهای کوچکتر میگذارند، به رسمیت شناختن حق جدا شدن و تشکیل یک کشور جدید طبعاً نه یک اصل بلکه فقط یک استثنا و یک اجبار است. حق تعیین سرنوشت، حق جدائی، از نظر کمونیستها همیشه یک حق منفی بوده است نه یک پرنسیپ آزادیخواهانه. البته کسی منکر نیست که این حق، در عین آنکه برای کمونیستها یک استثناء بر اصل، یک عقب نشینی اجباری، یک انتخاب مشقت کمتر برای زندگی توده مردم و یک تاکتیک سیاسی در جهت حفظ وحدت و پیشرفت مبارزه کارگری بیش نیست، بدون شک میتواند برای ناسیونالیستها یک "اصل" محسوب شود که معهدا بتوان درجا به نفع خودمختاری و فدرالیسم از آن عدول کرد.

در اینجا اشاره ای کوتاه به تاریخچه این "اصل" میتواند مفید باشد: اولین بار پس از انقلاب فرانسه بود که مقوله ای بنام "اصل ملیت" به معنی تصمیم گیری مردم هر کشور در باره خود بکار برده شد، بعدها "اصل ملیت" توسط مازینی، ناسیونالیست ایتالیایی، بعنوان مبنای تشکیل کشورهای جدید تئوریزه شد که طبق "حد نصاب" او شامل دوازده "ملت" اروپائی میشد. محتوای ناسیونالیستی "اصل ملیت" مازینی توسط مارکس بشدت نقد شد. از نظر او پروسه کشورسازی در جهت تمرکز بیشتر و در تقابل با محلی گرائی فئودالی پیشرفت محسوب میشد. در همین دوره به پروبلماتیک "ملتهای تاریخی و غیرتاریخی" انگلس در جریان انقلابات ۱۸۴۸ برمیخوریم؛ پروبلماتیکی که خود مهر شرایط سیاسی دوره ای را بر خود دارد که پروسه کشورسازی بر اساس مناسبات نوین سرمایه داری در اروپا جریان داشت. مارکس و انگلس در این پروسه از زاویه پیشرفت تاریخی سرمایه داری علیه ارتجاع اروپا دخالت میکردند. مساله برایشان در اساس این بود که کدام آرایش کشوری در اروپا به پیشرفت مبارزه طبقاتی پرولتاریا بیشتر کمک میکرد و توجه ویژه ای به حق ملل بطور عام نداشتند. در اواخر قرن ۱۹ و شروع قرن ۲۰ تشدید رقابتهای امپریالیستی موجی از گسترش ناسیونالیسم، عمدتاً ناسیونالیسم قومی – زبانی را بدنبال خود آورد و دور جدیدی از کشورسازی در مستعمرات و حوزه امپراتوریهای هابسبورگ، عثمانی و روسیه آغاز گردید. مساله "ملی و مستعمراتی" و "حق تعیین سرنوشت ملل" در این دوره از زاویه تضعیف قدرتهای ارتجاعی و امپریالیستی و چشم انداز انقلاب سوسیالیستی جهانی طبقه کارگر مورد توجه مارکسیستها و مشخصاً لنین و بلشویکها قرار گرفت. واضح است که برای آنها حق تعیین سرنوشت نه یک اصل مارکسیستی بلکه یک

کلید دخالتگری در پروسه آزادی مستعمرات و تضعیف قدرتهای بزرگ بورژوائی بود که به پیشرفت مبارزه پرولتاریا و استراتژی انقلاب جهانی سوسیالیستی خدمت مینمود. اما فرمول حق تعیین سرنوشت، که با گسترش ناسیونالیسم در اروپا و سایر نقاط جهان هرچه بیشتر برجسته میشد، فقط مورد توجه بلشویکها نبود بلکه از جمله قبل از آنها مارکسیستهای اتریشی خودمختاری ملی – فرهنگی را از آن نتیجه گرفته بودند و بعدا هم ویلسون رئیس جمهور آمریکا آنها در مصرف دخالت امپریالیستی برای شکل دادن به آرایش کشوری جهان آن روز (همزمان در مقابله با گسترش انقلاب روسیه و توسعه طلبی آلمان) بکار گرفت. حق تعیین سرنوشت ویلسون که به کار فرموله کردن تقسیم مجدد جهان پس از جنگ اول میآمد به ۲۷ "ملت" اروپائی دولت مستقل روا میدید و به گروههای "ملی" معینی هم خودمختاری عطا میکرد. فرمول لنینی حق تعیین سرنوشت در مقایسه با فرمول ویلسون دامنه شمول وسیعتری داشت و عملا بصورت یک حق سیاسی تعمیم یافته، اما نه یک تعمیم بی در و پیکر بلکه در مواردی که جنبشهای سیاسی معینی برای آن در جریان بود، مورد توجه وی بود. (ر.ک. به منصور حکمت، "ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری" بخش سوم، انترناسیونال ۱۶).

کسانی که امروز حق تعیین سرنوشت را در مقام "اصل مارکسیستی" به همه "ملل ساکن ایران" تسری میدهند و در عین حال خود را به لنین منتسب میکنند، خوب بود کمی به خود زحمت میدادند به شیوه لنین ربط این حق را به چشم انداز انقلاب سوسیالیستی در مقیاس جهانی و اوضاع سیاسی مشخص منطقه و کشور روشن میکردند. بماند که نقد نارسائیهای تئوریک و عملی مارکسیستهای اول قرن و تجربه پس از انقلاب اکتبر در برخورد به مسأله ملی هم یک وظیفه مارکسیستهای امروز است. بهررو لنین، برغم پاره ای ناهماهنگی نظری در این عرصه، در کل حق تعیین سرنوشت را مشروط و نسبی میدید و آن را در هر مرحله تاریخی، وضعیت سیاسی و کشور مشخص به تحلیل مشخص میسپرد و نباید از یاد برد که نظرات لنین در این باره مربوط به آغاز قرن است که ما به پایان آن رسیده ایم، آنچه برای او آینده بود برای ما گذشته است و مارکسیست امروز علاوه بر متد مارکس و لنین در برخورد به مسأله ملی، تجربه یک قرن پر از فجایع هولناک ناشی از جنگها و کشمکشهای ناسیونالیستی در مقیاسهای جهانی و منطقه ای و همچنین پر از پیشرفت عمومی دانش بشری درباره ناسیونالیسم، ملت و مسأله ملی را در اختیار دارد.

خلاصه: مدافعان "حق ملل ساکن ایران در تعیین سرنوشت خویش" راه حل مشخص مستقلى به مسأله کرد ارائه نمیدهند و در این مسأله بجای تاکید بر حق جدائی و رفراندوم، پشت خودمختاری طلبی حزب دمکرات قرار میگیرند. در برخورد به مسأله ملی در دیگر مناطق ایران هم آنها با تعمیم این حق به همه "ملل ساکن ایران" به ایجاد شکافهای ملی جدید، به خلق و تقویت هویتهای ملی، به ناسیونالیسم قومی در مقیاس وسیع و سراسری و به پتانسیل کشمکشهای گسترده ملی و قومی، حتی در مناطقی که تا کنون نشانی از آن دیده نشده است، خدمت میکنند. بلحاظ تعریف واحد قدرت سیاسی موضع مدافعان این شعار با موضع مدافعان تمامیت ارضی و خودمختاری دارای این وجه مشترک طبقاتی است که مبنای قدرت حکومتی را "ملت" و حق ملی، و نه شهروندان کشور و حق حاکمیت آنها، قرار میدهند. این جریانات بنوبه خود مسأله ملی را در ایران پیچیده تر و پر مخاطره تر میکنند، برای تنها مسأله ملی فی الحال موجود یعنی مسأله کرد راه حلی جدا از راه حل حزب بورژوازی کرد

ندارند و راهی به رفع ستم ملی، پایان دادن به رنج و محنت مردم کردستان، به تفرقه‌ها و دشمنی‌های ملی ایجادشده و تضمین همزیستی بر مبنای برابری حقوق آنان با دیگر مردم ایران نشان نمیدهند.

کل اپوزیسیون بورژوائی ایران از راست تا چپ، از مدافعان تمامیت ارضی و احزاب خودمختاری طلب تا چپهای فدرالیست، از دادن پاسخ چاره ساز به مسأله کرد عاجزند و هر یک به شیوه‌ای در دایره بازتولید منازعات ملی و قومی می‌چرخند. این سترونی عمومی اپوزیسیون از پاسخگوئی به یکی از حساس ترین مسائل سیاسی ایران معلول منافع و افق طبقاتی مشترک آنها در حفظ یک نظام سیاسی بورژوائی مبتنی بر ناسیونالیسم و حاکمیت "ملی" است. برخورد هر سه طیف تمامیت ارضی طلب، خودمختاری طلب و فدرالیست به مسأله ملی افشاگر کل فلسفه سیاسی ناسیونالیستی آنها و تصویری است که از نظام سیاسی آتی کشور بدست میدهند یعنی اعمال حاکمیت بنام ملت و نقض حاکمیت شهروندان. هیچیک از اینها دست از ناسیونالیسم خود بر نمیدارند. بخشهای مختلف بورژوازی در مقیاسهای سراسری و محلی به نمایندگی از سوی "ملت" یا "خلق" خود بر سر قدرت و تقسیم قدرت کشمکش براه می‌اندازند و تحفه آنها برای کارگران و توده مردم منتسب به "ملت"، "ملل" یا "خلقها"ی مربوطه تفرقه و جنگ و دشمنی ملی است و در نهایت اینکه توده کارگر و زحمتکش قدرت حاکمه بورژوازی "خودی" را قدرت خود تلقی کنند، بدان "وفادار" باشند و از آن اطاعت و تبعیت نمایند. چکیده چنین ساختاری، علیرغم هر درجه از تمرکز و هر نوع "تقسیم قدرت" بین بخشهای مختلف بورژوازی با مارکهای ملی رنگارنگ، بیحقوق کردن توده‌های مردم تحت لوای حقوق و حاکمیت ملی، سپردن مسأله قدرت سیاسی و تقسیم آن به منازعات و یا بندوبست از بالا و در عین حال ابقاء و گسترش تبعیضات و شکافهای ملی و قومی در سطح کشور خواهد بود.

آلترناتیو ما در تمایز و تقابل با هر سه طیف بالا، و تنها پاسخ اصولی به مسأله کرد در ایران از نظر ما، اعلام نظر مستقیم خود مردم تحت ستم کردستان است. راه حل ما تاکید بر حق جدائی، یعنی مراجعه مستقیم به مردم کردستان در یک رفتارندم آزاد در مورد جدائی یا عدم جدائی از ایران و رد هرگونه بندوبست از بالای سر این مردم است.

ادامه دارد

* زیرنویس — سرچشمه این بدعت به ادبیات سیاسی حزب توده برمیگردد که در ترجمه رساله معروف لنین: "درباره حق ملل در تعیین سرنوشت"، مکرراً "خودمختاری" را بجای تعیین سرنوشت گذاشته‌اند (جزوه جداگانه از انتشارات حزب توده). در ترجمه یک رساله دیگر لنین ("ترانزنامه مباحثه‌ای پیرامون حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" باز تکثیر کومه‌له ۱۳۶۵، صفحات ۶ تا ۶۸) نیز بیش از سی مورد همین تحریف صورت گرفته است. حتی مترجمی جون نجف دریابندری که قاعدتا به تفاوت autonomy و self-determination واقف است در ترجمه "تاریخ روسیه شوروی" اثر ای. اچ. کار در سراسر جلد اول بدون هیچ توضیحی تعیین سرنوشت self-

determination را خودمختاری و اتونومی را خودگردانی ترجمه کرده است (تاریخ روسیه شوروی، جلد ۱، ص ۱۳، ۱۶۶، ۱۷۳-۴، ۱۷۷ و ۳۱۷-۵۱۶؛ مقایسه کنید با متن انگلیسی چاپ پلیکان ۱۹۸۴ جلد ۱، ص ۷، ۱۴۰، ۱۴۵-۶، ۱۵۰ و ۲۶۶-۴۳۵). این تحریف در ترمینولوژی سیاسی ناشی از نارسائی زبانی و معرفتی نیست، تبعیت آگاهانه یا ناآگاه از یک سنت سیاسی و ادبیات سیاسی آن است. "چپ" ایران نه فقط با نقل قول منفک از متن سیاسی و تاریخی از لنین بلکه با تحریف سیستماتیک اصطلاحات سیاسی در جریان ترجمه سالها به ناسیونالیسم و خودمختاری طلبی در صحنه سیاسی ایران خدمت "تئوریک" کرده است.

پیام به اعتصابیون فرانسه

İ •l y-Ž y®Å < £žŽ ä... x£Á%o

کارگران، زنان و مردان مبارز فرانسه

آنهایی که فکر میکردند میتوانند با یک چرخش قلم و با تصویب چند صد نماینده پارلمان از قماش خودشان با زندگی دهها میلیون انسان بازی کنند و آنها را از امنیت اجتماعی، بازنشستگی در شرایط مناسب و امکانات پزشکی و دارویی و امثالهم، محروم کنند در آینده، پیش از هر حمله‌شان به دستاوردهای چند نسل مبارزات شما، بیش از یکبار فکر خواهند کرد.

هدف دولت ژویه و رئیس جمهور تنها گذراندن طرحی علیه نیازهای اولیه شما نیست، میخواهند، با به زانو در آوردن کارگران و مزدبگیران و تشکلات رادیکال یا سندیکایی آنها، توازن قوای طبقاتی را آنچنان به نفع سرمایه بچرخانند تا روابط قرن نوزدهمی احیاء شود؛ میخواهند کارگر و مزدبگیر کم درآمد برده کارفرما شود و خرجش به حداقل برسد.

شما با جنبش قدرتمند خود نشان دادید که حاضر نیستید زیر بار این توحش علیه انسانیت و این عقبگرد تاریخی به دوره "ژرمینال" بروید. نشان دادید که آرمان کارگران و مردم محروم برای یک دنیای بهتر و نظامی آزاد و مرفه و انسانی، تنها به رمانها و به موزه تاریخ تعلق ندارد، خواست عمیق انسانی و عاجل زنان و مردانی زنده و پرشور است.

کارگران، زنان و مردان مبارز فرانسه

جهان به شما خیره شده است!

زیرا بعد از یک دوره حکومت لیبرالیسم اقتصادی که با تاجر و ریگان شروع شد و همزمان با فروپاشی سرمایه‌داری بلوک شرق به اوج رسید، اینک با شماست که نقطه پایان را بر این دوره بگذارید و ورود جهان را به دوره‌ای جدید از اعتراضات رادیکال کارگری اعلام کنید و الهامبخش مبارزات کارگری در سراسر جهان شوید. در بطن این مبارزات است که افق یک دنیای بهتر، افق کمونیسم شما، کمونیسم کارگری، رخ نشان خواهد داد و به مشابه تنها راه حل مطلوب و عملی در مقابل تحقیر و توهین و فقر و بیکاری نظام سرمایه‌داری خود را تحمیل خواهد کرد.

پیروز باشید!

زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران

روز بعد از روز، هر روز بیش از روز قبل، اعتراض عمومی کارگران و سایر اقشار کم درآمد فرانسه گسترش می‌یابد. دولتمردان و کارشناسان و ژورنالیستهای بورژوازی مداوماً حرف از ناهماهنگی و تعدد و تنوع خواستها میزنند و تلاش میکنند تا تفرقه جنبش و خستگی مردم را اثبات کنند. اما این تنها گسترش اعتصاب و اعتراض به اقشار و افراد جدید و افزایش تعداد شرکت کنندگان در راهپیمایی‌هاست که واقعیت خود را حتی به نزدیکترین و مکتبی‌ترین افراد طبقه حاکم تحمیل میکنند. روز بعد از روز، زنان و مردانی که از درآمدهای ناچیز خود میگذرند و سختی‌ها را به خود هموار میکنند تا از حرمت انسانی و نیازهای ابتدائی‌شان دفاع کنند، صفوف اعتراض و اعتصاب را فشرده‌تر و قدرتمندتر میکنند.

دولت جدید فرانسه که تصور میکرد میتواند با یک تهاجم همه جانبه روند ریشه کنی بیمه‌های اجتماعی مثل دارو و درمان و بازنشستگی را شروع کند و زیراب جنبش کارگری و تشکلات آنرا بزند آنچنان تودهنی‌ای خورده است که وحشت کله پا شدن خود و احزاب حامی‌اش را فرا گرفته است.

مفسران بورژوازی زنگهای خطر را به صدا درآورده‌اند و نشانه‌های شکاف در درون صف بورژوازی هر روز بیش از پیش آشکار میشود. شبخ پیدایش وضعیتی مشابه سال ۶۸ در اروپا سایه افکنده است. پافشاری و قاطعیت کارگران در پیشبرد اهداف خویش نخستین تاثیرات خود را بر جنبش کارگری کشورهای همجوار فرانسه آشکار کرده است. در ایتالیا نیز کارگران حمل و نقل شهری به حرکت‌های اعتصابی دست زده‌اند و در آلمان نخستین حرکت‌های همبستگی با کارگران فرانسه شکل گرفته است. جنبش اعتصابی بدون تردید عامل موثری در دگرگونی فضای سیاسی کل اروپا خواهد بود.

اهمیت مبارزه کارگران فرانسه تنها در مقابله با تصمیمات ضد کارگری دولت عوامفریب دست راستی نیست. اهمیت این اعتصاب در عین حال در این است که دوازده سال بعد از جنبش اعتصابی معدنچیان انگلیس و ده سال پس از جنبش ۳۵ ساعت کار در آلمان آغاز دوران دیگری از جنبش ضد سرمایه‌داری کارگری را در قلب سنگر بورژوازی، در اروپای غربی، به جهانیان اعلام میکند. این اعتصاب مهر بطلانی بر تمام تئوریهای ابلهانه‌ای است که پایان تاریخ و پایان کارگر را اعلام نموده و بازار آزاد را شکل نهائی تمدن بشری معرفی میکردند. این اعتصاب تاکید مجددی است بر این واقعیت که سرنوشت انسان در جامعه سرمایه‌داری در جدال دو اردوگاه کار و سرمایه تعیین میشود. اعتصاب کارگران فرانسه در عین حال نشان میدهد که چه پتانسیل عظیمی از قدرت و چه شور و از خودگذشتگی‌ای برای رسیدن به دنیایی بهتر در وجود تک تک زنان و مردانی که آن را شکل میدهند نهفته است.

مرگ بر سرمایه

زنده باد انقلاب کارگری

۱۲ ژانویه ۹۶

طبق اطلاعیه حزب دمکرات کردستان ایران مورخ ۳ ژانویه ۹۶، اخیراً و همزمان با سفر یک هیأت جمهوری اسلامی به کردستان عراق تروریسم وحشیانه رژیم اسلامی گسترش یافته و ۷ تن از ایرانیان مقیم منطقه و اعضا و پیشمرگان این حزب قربانی چند فقره اقدامات تروریستی مزدوران این رژیم در شهرهای سلیمانیه، اربیل (هه ولیر) و کوی شده‌اند و جان باخته‌اند. قربانیان این ترورها عبارتند از:

سه تن از پیشمرگان حزب دمکرات به نامهای غفور مهدیزاده اهل نقده، علی امینی اهل سقر و صدیق عبدالهی اهل سردشت روز ۲۷ دسامبر در نزدیکی شهر کوی قربانی انفجار مین کار گذاشته شده توسط مزدوران جمهوری اسلامی شده‌اند، همچنین دو عضو این حزب: عثمان رویان اهل اشنویه و ابوبکر رحیمی اهل نقده ۳۰ دسامبر در شهر اربیل و دو پناهنده ایرانی موسوم به رحمان شعبانی و علی عبدالهی دوم ژانویه در شهر سلیمانیه هدف رگبار قرار گرفته‌اند.

ما این آدمکشی جمهوری اسلامی را شدیداً محکوم میکنیم و به بستگان و دوستان این قربانیان تسلیت میگوئیم.

گسترش اقدامات تروریستی جمهوری اسلامی در کردستان عراق درست همزمان با سفر یک هیأت به ریاست یکی از مسئولان امنیتی رژیم به منطقه، هم به روشنی هدف این سفر را برملا ساخته هم مسئولیت احزاب ناسیونالیست حاکم بر کردستان عراق را در همدستی با رژیم اسلامی در انجام این جنایات آشکارتر میکند. ما این احزاب ورشکسته و رسوا و حکومت منطقه‌ای‌شان را در رابطه با اقدامات تروریستی جمهوری اسلامی در کردستان مسئول و محکوم میدانیم. بدون شک برای پایان دادن به این تروریسم باید سر مار کوبیده شود و این رژیم ضد بشر به نیروی کارگران و مردم مبارز ایران سرنگون گردد. در عین حال باید به افشای پیگیرانه آن در افکار عمومی جهان پرداخت و تلاش کرد که این رژیم بخاطر این جنایاتش بیش از پیش محکوم شود و تحت فشار قرارگیرد. احزاب حاکم در کردستان عراق نیز بخاطر مشارکتشان در فراهم آوردن این فضای ترور در منطقه تحت تسلطشان باید شدیداً محکوم و تحت فشار گذاشته شوند. ما بویژه اپوزیسیون سیاسی ایران را مورد خطاب قرار میدهم و آنان را به نشان دادن مسئولیت سیاسی در قبال چنین رویدادها و تحولاتی و کلاً در قبال گسترش دست اندازیه‌ها و دخالت‌های ارتجاعی و تروریستی جمهوری اسلامی در کردستان عراق فرامیخوانیم.

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

۱۲ ژانویه ۹۶

اطلاعیه کمیتهٔ کردستان حزب کمونیست کارگری ایران درباره r%“ x%•d~ fd ç>ë•l }fÂÁ¿% Í š<d j ®¥±™

این اولین بار نیست که جمهوری اسلامی به کمک "اتحادیهٔ میهنی" و "حزب دمکرات کردستان عراق" به گسترش دخالت و دست‌اندازی سیاسی - نظامی - اطلاعاتی خود در کردستان عراق اقدام میکند و بر کسی هم پوشیده نیست که طی سالهای گذشته این دست‌اندازیه‌ها جز گسترش ترور و توطئه و خفقان اسلامی هیچ ارمغانی برای مردم محروم این منطقه نداشته است. اما سفر اخیر یک هیات جمهوری اسلامی (۳۱ دسامبر تا ۶ ژانویه مطابق ۱۷-۱۰ دیماه) به کردستان عراق به دست‌اندازیه‌های تاکتونی جمهوری اسلامی در این منطقه بعد تازه‌ای میدهد. جمهوری اسلامی در ارتباط با این سفر جنجال تبلیغی وسیعی براه انداخت و احزاب حاکم نیز همصدا با جریان‌های اسلامی مزدور با آذین‌بندی‌های اسلامی و تلاش برای سازماندهی پیشواز "مردمی" به کمپین تبلیغی رژیم پیوستند. همچنین انجام چندین مورد ترور و کشتار درست همزمان با سفر این هیات اهداف واقعی آنرا بنمایش گذاشت.

جمهوری اسلامی ادعا کرد که هدف این سفر میانجیگری بین دو حزب در حال جنگ و "کمک به برقراری صلح در منطقه" بوده است اما بر همه آشکار است که نه این دو حزب سر صلح دارند و نه جمهوری اسلامی مایل به برقراری هیچگونه صلحی در میان آنهاست. آنچه رژیم اسلامی و هر دو حزب رقیب تعقیب میکنند اهدافی است که مستقیماً علیه آزادی و زندگی میلیون‌ها مردم کردستان عراق میباشد. این دو حزب برای حفظ و تداوم حاکمیت ننگین خود و در هراس از آیندهٔ تاریک رو در رویشان دست در گردن رژیم‌های سرکوبگر ایران و ترکیه کرده و کل حیات سیاسی این مردم محروم را به مخاطره انداخته‌اند.

جمهوری اسلامی در کردستان عراق چه میکند؟ بیشک هدف اصلی این رژیم و دار و دسته‌های اسلامی مزدورش جلوگیری از روند رشد کمونیسم در منطقه و ضدیت با هر نشانی از آزادی و آزادیخواهی، شکل دادن به ارتجاع اسلامی و تقویت نقش آنها در آیندهٔ سیاسی عراق و نیز پیشبرد تروریسم علیه اپوزیسیون ایرانی است و احزاب حاکم آنجا هم شریک جرم آشکار او در این اعمال ارتجاعی و جنایتکارانه هستند. اما علاوه بر آن جمهوری اسلامی همواره کوشیده‌است از خلاء سیاسی - حکومتی و اوضاع بلاتکلیف کردستان عراق برای تحکیم موقعیت داخلی و منطقه‌ای خود بهره‌برداری کند و احزاب ناسیونالیست را به دنبال‌چۀ سیاستهای خود بدل کند. کاری که دولت ترکیه هم به نوبهٔ خود و به شیوۀ خود دنبال میکند. در حال حاضر یکی از اهداف جمهوری اسلامی این است که آمریکا را، به تلافی تشدید فشارهای اخیرش، در یک نقطهٔ حساس سیاست منطقه‌ایش تحت فشار بگذارد. جمهوری اسلامی در بن‌بست سیاسی و اقتصادی لاینحلی گرفتار است که هر روز نارضایتی و نفرت توده‌های مردم را گسترده‌تر میکند. در همان حال انزوای هرچه بیشتر رژیم در منطقه و بی‌اثر شدن اهرمهای فشارش در لبنان و فلسطین او را بر آن داشته که دخالت و دست‌اندازی در کردستان عراق را به عنوان یک اهرم فشار برای به نرمش واداشتن آمریکا بکار گیرد. به این ترتیب جمهوری اسلامی با گسترش دخالت خود در این منطقه مستقیماً به گسترش ارتجاع و ترور و ناامنی، به تداوم جنگ بین احزاب رقیب و تشدید رقابت قدرتهای حاضر در صحنه و در نتیجه به وخامت بیشتر اوضاع زندگی مردم دامن میزند.

از سوی دیگر "اتحادیه میهنی" و "حزب دمکرات" هم که همواره در شکاف قدرتهای منطقه به جستجوی موقعیت برای تحمیل سلطه بر توده مردم کردستان عراق بوده‌اند، در پی یک سال و نیم جنگ خود و خانه خراب کردن مردم و در هراس از کاهش "مراحم" آمریکا، برای تداوم حاکمیت ننگینشان به دامن رژیمهای سرکوبگر ایران و ترکیه خزیده و برای تسلط بر یکدیگر مسابقه حلقه بگوشی میدهند. این دو حزب مدتهاست که دیگر به وضعیت جنگی و تقسیم مناطق حالت ماندگار داده‌اند و نظیر ژنرال آیدیدها و حکمتیارها با نیروهای مسلح و مافیائی خود کردستان عراق را به جهنم جنگ و فلاکت بدل کرده‌اند. آنها خواهان صلح نیستند بلکه هر یک در تلاش دائم برای گسترش منطقه خود و تغییر توازن قوا علیه دیگری حلقه نوکری رژیمهای منطقه را محکمتر به گردن می‌اندازد و راه دخالت آنها در زندگی و سرنوشت سیاسی مردم کردستان عراق را هموارتر می‌سازد. امروز بدنبال این تقسیم منطقه‌ای، حزب دمکرات کردستان عراق هرچه بیشتر به آغوش ترکیه و اتحادیه میهنی هرچه رسمی تر به دامن جمهوری اسلامی خزیده است.

توجیه بیش‌رمانه چنین روابطی با وخامت اوضاع اقتصادی عذر بدتر از گناه است. واقعیت اینست که این دو حزب و نیز رژیم اسلامی خود در زمره مسببان مستقیم وخامت اوضاع اقتصادی و تداوم تاکنونی آنها نه فقط هیچگاه راهی به بهبود معضلات اقتصادی مردم نشان نداده‌اند بلکه هر روز بر سیه‌روزی آنان افزوده‌اند. همچنین آشکار است که هر دریچه اقتصادی هم در مناسبات و ترتیبات کنونی تنها پر شدن جیب سرمایه‌داران و مافیای احزاب و تداوم خانه خرابی کارگران و توده مردم را در پی داشته است. آری این است آن سرنوشت شومی که از مقطع جنگ خلیج تاکنون مردم کردستان عراق در نتیجه سیاست امپریالیستی آمریکا و متحدانش، توحش رژیم بعث عراق، حاکمیت سرکوبگرانه احزاب ناسیونالیست و دخالتگری و دست اندازی جمهوری اسلامی و دولت ترکیه به آن دچار گشته‌اند و راه خروج از آن تنها با گرد آمدن کارگران و توده مردم به دور سیاستهای کمونیستی کارگری و سلب مشروعیت و قدرت از احزاب ناسیونالیست ممکن است.

گسترش دخالت و دست‌اندازی جمهوری اسلامی در کردستان عراق بدون شک اوضاع را از این که هست جهنمی تر میکند و برای مردم کردستان عراق، برای اپوزیسیون ایرانی و همه کسانی که در فرار از جهنم رژیم اسلامی به این منطقه روی آورده‌اند پیامدهای وخیم تری خواهد داشت. ترور و کشتار مخالفان جمهوری اسلامی، کمونیستها، زنان و دیگر مبارزان راه آزادی و حرمت انسانی، تحمیل قوانین اسارتبار و خفقان آور اسلامی بر زندگی مردم و به بازی گرفتن سرنوشت سیاسی آنان از جمله جنایاتی است که طی سالهای گذشته، چه مستقیماً توسط ارگانهای سرکوب و جنایت جمهوری اسلامی، چه بدست جریان‌های اسلامی مزدور و عملی گشته و نمونه‌های جدید این جنایتها نیز در حول و حوش سفر همین هیات صورت گرفته است.

ما همه این دست اندازیه‌ها و جنایتهای جمهوری اسلامی را شدیداً محکوم میکنیم و "اتحادیه میهنی" و "حزب دموکرات کردستان عراق" را نیز بعنوان شرکای جرم جمهوری اسلامی محکوم میدانیم. بیشک با سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی به نیروی کارگران و توده‌های آزادیخواه، همه مردم منطقه از شر این رژیم ضدبشری رهایی خواهند یافت. در عین حال ما از همه نیروهای دوستدار آزادی در منطقه و در سراسر جهان و همچنین از آن بخش از اپوزیسیون ایران که در قبال چنین تحولاتی مسئولیت سیاسی نشان میدهند می‌خواهیم که با افشاگری از هر مورد دخالت و جنایت جمهوری اسلامی در کردستان عراق بکوشند دست این رژیم سرکوب و ترور را از زندگی مردم محروم و ستمدیده کردستان عراق کوتاه کنند.

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران
۸ ژانویه ۹۶

فعالیت‌های تشکیلات خارج کشور حزب بمناسبت روز جهانی زنان

به فراخوان تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران بمناسبت ۸ مارس روز جهانی زن، در تعدادی از کشورهای اروپا، آمریکای شمالی و استرالیا تظاهراتی علیه جمهوری اسلامی و آپارتاید جنسی در ایران برپا گردید و جشنهایی نیز بهمین مناسبت سازمان داده شد.

آلمان- روز ۹ مارس با اجتماع بیش از ۲۰۰ نفر در میدان مرکزی شهر بن یک راهپیمایی اعتراضی بطرف سفارت جمهوری اسلامی شروع شد. راهپیمایان در حالیکه باندولها و پلاکاردهایی بزرگ به زبان‌های آلمانی و فارسی با شعارهایی مانند مرگ بر جمهوری اسلامی، علیه آپارتاید جنسی و بی حقوقی زنان در ایران در دست داشتند در مقابل سفارت تجمع کردند و علیه آپارتاید جنسی در ایران و علیه جمهوری اسلامی شعار دادند. در طول راهپیمایی هزاران نسخه از برنامه حزب بندهای مربوط به زنان به زبانهای آلمانی و فارسی در بین مردم شهر توزیع گردید. در پایان این برنامه آذر سینا از کادرهای حزب قطعنامه‌ای در محکومیت جمهوری اسلامی و حاوی مطالبات زنان در ایران قرائت کرد که مورد پشتیبانی شرکت کنندگان در تظاهرات قرار گرفت. نماینده فدراسیون سراسری شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی نیز پیام ثریا شهابی دبیر فدراسیون را قرائت نمود.

آذر سینا هماهنگ کننده واحد آلمان کمپین دفاع از حقوق زنان در ایران نیز روز ۸ مارس به دعوت کانون فرهنگی ایرانیان در شهر هامبورگ در مورد وضعیت زنان در ایران سخنرانی نمود.

بریتانیا - روز ۹ مارس پیکتی با فراخوان کمیته بریتانیای حزب در لندن در مقابل بانک ملی ایران برگزار گردید. اجتماع کنندگان به شعار دادن علیه جمهوری اسلامی و آپارتاید جنسی در ایران، علیه دخالت مذهب در زندگی زنان و در دفاع از آزادی و برابری پرداختند و صدها نسخه از برنامه حزب بندهای مربوط به زنان را به زبانهای انگلیسی و فارسی در میان مردم توزیع نمودند. لازم به یادآوری است که کمیته زنان کانون ایرانیان لندن نیز همزمان و در همان محل بمناسبت ۸ مارس فراخوان پیکت داده بود.

اطریش - واحد حزب در اطریش یک میتینگ اعتراضی را روز ۸ مارس همراه با سازمان مستقل سوسیالیستی فورورترس و نیز فراکسیونی از اتحادیه سراسری برگزار کرد. موزیک، تئاتر و سخنرانی در اعتراض به تبعیض علیه زنان برنامه این میتینگ بود. خبر برگزاری این میتینگ قبل از برگزاری آن در هفته نامه آکین، ماهنامه آلترناتیو و نیز روزنامه فالتر درج شده بود. یکی از فعالین حزب در این میتینگ حول وضعیت زنان در جامعه سرمایه داری و سببیت رژیم اسلامی در اعمال ستم و بیحقوقی به زنان سخنرانی نمود و جمعیت حاضر را به اعتراض علیه جمهوری اسلامی و آپارتاید جنسی در ایران و علیه دخالت مذهب و حکومت مذهبی در زندگی زنان فراخواند. حدود ۷۰ نفر در این میتینگ شرکت داشتند.

هلند - از طرف کمپین دفاع از حقوق زنان در هلند جشنی بمناسبت روز جهانی زن در شهر ایندهوفن برگزار شد. در این مراسم پیامهایی از طرف واحد حزب در هلند و نیز شورای پناهندگان قرائت گردید. حاضرین از نمایشگاه عکس مربوط به وضعیت زنان در ایران دیدن کردند. در این مراسم حدود ۷۰ نفر شرکت داشتند.

سوئد- در استکهلم ۳۰۰ نفر در میدان مرکزی شهر تجمع کردند. مریم کوشا از کادرهای حزب در باره روز زن و اهمیت تاریخی آن، نقش و مبارزه زنان در جنبشهای برابری طلب معاصر و نیز بی حقوقی مطلق زنان در جوامع اسلام زده و مشخصا ایران به زبان سوئدی سخنرانی نمود. بدنبال آن پیامهایی در پشتیبانی از این گردهمایی از طرف واحد سوئد حزب کمونیست کارگری عراق و نیز کمیته بین‌المللی حقوق کارگری از شهر یوله قرائت گردید. اجتماع کنندگان سپس با شعارهایی مانند مرگ بر جمهوری اسلامی، نه ملت نه مذهب، آپارتاید جنسی موقوف، و زنده باد آزادی،

برابری، حکومت کارگری و در حالیکه پرچمهای سرخ و دهها باندروول و پلاکارد در دست داشتند در چندین خیابان مرکزی شهر به راهپیمائی پرداختند. این راهپیمائی مورد استقبال گرم مردم قرار گرفت.

بدنبال این آکسیون اعتراضی جشنی نیز از طرف واحدهای سوئد حزب کمونیست کارگری ایران و عراق در استکهلم ترتیب داده شد که حدود ۷۰۰ نفر در آن شرکت کردند. ثریا شهابی عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران و هلاله از طرف حزب کمونیست کارگری عراق در این مراسم سخنرانی نمودند.

فنلاند- روز ۸ مارس در هلسینکی یک میتینگ و راهپیمائی اعتراضی بر علیه آپارتاید جنسی در ایران سازمان داده شد. ابتدا با برپائی چادری در یک محل پرتجمع شهر و پخش موزیک توجه صدها نفر از مردم به شعارها و پلاکاردها جلب گردید. اوراق تبلیغی در میان مردم توزیع شد و سپس اجتماع کنندگان با شعارهای: دست مذهب از زندگی زنان کوتاه، مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد حزب کمونیست کارگری در خیابانهای مرکزی هلسینکی راهپیمائی کردند. در این راهپیمائی حدود ۷۰ نفر شرکت کردند و رضا کمانگر مسئول واحد حزب در فنلاند در مورد بیحقوقی زنان در ایران و سکوت دولتهای غربی در مقابل زن آزاری جمهوری اسلامی به بهانه نسبی گرائی فرهنگی صحبت کرد.

مراسم جشنی نیز با شرکت ۱۵۰ نفر و با فراخوان واحدهای حزب کمونیست کارگری ایران و عراق، کمیته دفاع از حقوق زنان در عراق و شوراهای فدراسیون ایران و عراق ترتیب داده شد. در این مراسم مسئول حزب در فنلاند و آلا فرج فعال سازمان مستقل زنان کردستان عراق و عضو حزب کمونیست کارگری عراق سخنرانی کردند.

دانمارک - به فراخوان کمپین بین المللی دفاع از حقوق زنان در ایران و با حمایت احزاب کمونیست کارگری ایران و عراق و چندین جریان چپ و اتحادیه کارگری دانمارک تظاهراتی برپا شد. بر روی پلاکاردهای این تظاهرات این شعارها بچشم میخورد: "آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی از بین رفت، آپارتاید جنسی در ایران کی ب خاک سپرده میشود"، "زنده باد ۸ مارس روز جهانی زنان"، "سرکوب زنان را تحت نام فرهنگ و مذهب محکوم کنید!".

ناهید ریاضی از طرف کمپین بین المللی دفاع از حقوق زنان و نیز نماینده سوسیالیست های انترناسیونال در این تظاهرات سخنرانی نمودند. جشنی نیز از طرف حزب کمونیست کارگری ایران و عراق برگزار شد و پیامهای این دو حزب در دانمارک قرائت گردید.

نروژ - در اسلو آکسیون ایستاده ای توسط فعالین حزب برگزار شد و ماتریالهای تبلیغی و آفیش ویژه ۸ مارس در میان مردم توزیع گردید. ثریا احمدی نیا نیز از طرف کمیته دفاع از حقوق زنان در ایران در مراسمی که از طرف جریانات نروژی مدافع حقوق زن برگزار شده بود سخنرانی نمود. در چندین شهر دیگر نروژ نیز اوراق تبلیغی حزب بمناسبت روز جهانی زن پخش شد.

کانادا- بعد از ظهر شنبه ۹ مارس آکسیون اعتراضی مشابهی نیز در تورنتو علیه جمهوری اسلامی برپا گردید. در دست تظاهرات کنندگان پلاکاردهائی از جمله با شعارهای زیر حمل میشد: آپارتاید جنسی در ایران را محکوم کنید، حمایت دولتهای غربی از جمهوری اسلامی آپارتاید جنسی در ایران را تقویت میکند، به سلطه مذهب بر زندگی زنان اعتراض کنید، گرامی باد ۸ مارس، زنده باد برابری انسانها. در این آکسیون بیش از ۷۰ نفر شرکت کردند. کارولین ایگان عضو اتحادیه کارگران فلز و عضو گروه سوسیالیستهای بین المللی در نیمه اول پیکت لاین سخنرانی کوتاهی انجام داد. او در صحبت هایش از جهانی بودن مبارزه علیه بیحقوقی زنان صحبت کرد و ضمن اشاره به میلیتانت بودن جنبش زنان در ایران از مبارزه علیه بیحقوقی زنان در ایران پشتیبانی کرد و جمهوری اسلامی را محکوم نمود. بدنبال آن مینا شهابی پیام کمیته حزب در کانادا را قرائت نمود. در این پیام ضمن توضیح اشکال وحشیانه تر ستمکشی زنان در کشورهای مثل ایران به این اشاره

شده که در حالیکه آپارتاید جنسی در ایران شدت میگیرد و مقاومت و مبارزه علیه بربریت جمهوری اسلامی بشدت سرکوب میگردد، دولتهای غربی و نیز کانادا با سکوت و حمایت خود از رژیم اسلامی از اعمال ضد زن آن حمایت میکنند و برای آن توجیه مذهبی و فرهنگی متفاوت میترانند. در پایان پیکت لاین بروس آلن عضو اتحادیه ماشین سازی کانادا سخنرانی کرد. بروس در صحبت هایش اشاره کرد که در جریان انقلاب ۵۷ بیاد دارم که جنبش شورائی و نیز اعتراض رادیکال زنان در ایران دو وجه مهم از حرکت و مبارزه طبقه کارگر و زنان بود. او بر لزوم حمایت از مبارزه برای رهایی زنان در ایران و محکومیت جمهوری اسلامی تاکید کرد. در این آکسیون ۷۰ نفر شرکت داشتند.

لازم به توضیح است که صبح ۹ مارس مراسمی با شرکت ۳ تا ۴ هزار نفر توسط کمیته برگزاری مراسم روز جهانی زن سازماندهی شد. این کمیته متشکل از سازمان های مدافع حقوق زنان، اتحادیه ها و سازمان های سیاسی و اجتماعی است. در این مراسم فعالین حزب نیز با پلاکاردها و شعارهای حزب شرکت داشتند و شرکت کنندگان در این مراسم از نمایشگاه عکسی که توسط کمیته دفاع از حقوق زنان در ایران برپا شده بود دیدن کردند. در مجموع پیکت لاین و شعارها و ماتریالهای تبلیغی حزب توجه مردم را وسیعا بخود جلب نمود.

روز ۳ مارس نیز اعظم کم گویان عضو تحریریه انترناسیونال بدعوت شورای پناهندگان و مهاجرین ایرانی در تورنتو بمناسبت ۸ مارس سخنرانی نمود. در این برنامه ۸۰ نفر شرکت کردند و بدنبال سخنرانی به پرسش های حاضرین جواب داده شد.

آمریکا - روز ۳ مارس واحد آمریکای حزب یک سخنرانی تحت عنوان "زنان و برنامه حزب کمونیست کارگری ایران" در نیویورک برگزار نمود. ثریا شهابی عضو کمیته مرکزی حزب سخنرانی کرد و در پایان به سوالات حاضرین پاسخ داد.

در لوس آنجلس نیز پانلی از طرف کانون سخن تحت عنوان "وضعیت زنان و روشنفکران" برگزار گردید و اعظم کم گویان یکی از سخنرانان این پانل بود. اعظم کم گویان به این اشاره کرد که روشنفکر مقوله یکدست و ماوراء اجتماعی نیست و به گرایشات اجتماعی مختلف تعلق دارد. وی همچنین به اپوزیسیون بورژوائی ایران و برنامه و تلقی آنها نسبت به مساله زن پرداخت، بر نقش مذاهب مختلف بعنوان توجیه کننده و رکن ستمکشی زن تاکید نمود و مباحث و برنامه کمونیسم کارگری را مورد بحث قرار داد. دیگر سخنرانان این پانل دکتر کاظم علمداری استاد دانشگاه و جامعه شناس و الهه امانی از فعالین جنبش زنان بودند. در این برنامه بیش از ۶۰ نفر شرکت داشتند.

استرالیا - بدعوت واحد حزب در استرالیا، در مرکز شهر سیدنی میتینگی با شرکت بیش از ۵۰ نفر برگزار شد. شرکت کنندگان با شعارهایی علیه جمهوری اسلامی و تبعیض جنسی و نیز در بزرگداشت ۸ مارس این روز را گرامی داشتند. جمشید زمانی مسئول واحد حزب در استرالیا برای حاضرین سخنرانی کرد و اوراق تبلیغی حزب به زبانهای فارسی و انگلیسی و نیز جزوه "بر زنان در ایران چه میگردد" نوشته ثریا شهابی به زبان انگلیسی وسیعا در میان مردم توزیع گردید. لازم به توضیح است که آگهی برگزاری میتینگ در نشریات و رادیوهای فارس، عربی و کردی زبان به آگاهی مردم رسیده بود و بدنبال مراسم نیز گزارش آن در رسانه های فوق الذکر منعکس گردید. از تعداد زیادی از جریانات چپ و فعالین اتحادیه ای نیز برای مراسم کارت دعوت ارسال شده بود که تعدادی از آنها در مراسم شرکت نمودند.

حزب Freedom Socialist Party استرالیا نامه ای به سفارت جمهوری اسلامی نوشت که در آن ضمن اعلام همبستگی از آکسیون حزب در سیدنی، از حقوق زنان در ایران و از مبارزه قهرمانانه آنها حمایت کرده و به تبعیض و بیحقوقی علیه آنها تحت حاکمیت جمهوری اسلامی اعتراضی نمود.

لازم به توضیح است که این آکسیونها فعالانه از طرف واحدهای حزب کمونیست کارگری عراق، فدراسیون شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی و نیز کمپین دفاع از حقوق زنان در ایران و عراق مورد پشتیبانی قرار گرفت.

در این آکسیونها دهها هزار اوراق تبلیغی شامل بندهای برنامه حزب در مورد زنان و مطالب افشاگرانه علیه جمهوری اسلامی و قوانین ارتجاعی اسلام به زبانهای فارسی، کردی، عربی، انگلیسی، آلمانی، سوئدی و سایر زبانهای محلی توزیع شد و مورد استقبال گرم مردم قرار گرفت.

آن عصر دموکراسی و بازار که قرار بود بهشت را برای جهانیان به ارمغان بیاورد، دارد قطار قطار فقر و بیکاری و قهارت و زورگویی و خشونت تحویل مردم می دهد. جای خنده های سرمستانه "پایان تاریخ" را "خنده های شیطانی" پت بوکانان گرفته است که می خواهد با مذهب و ملی گرایی و ضدیت با زن و سیاه و یهودی آمریکا را به ماقبل تاریخ بازگرداند (فیگارو). نیوهمپشایر آمریکا، پرچمدار بازار و دموکراسی دنیا، در ماه فوریه شاهد در صدر قرار گرفتن این کاندیدای کاندیداتوری حزب جمهوریخواه برای ریاست جمهوری شد. شش سال بعد از فروپاشی اردوگاه شوروی، تمام آن "پیشگویی های داهیانه" مبنی بر ورود جامعه بشری به عصر طلایی آزادی و رونق مانند حباب ترکیده اند و جهالت و خرافات و بدویت دارد در قلب دموکراسی و بازار، از آمریکای شمالی تا اروپای غربی (و شرقی)، گسترش پیدا می کند. قهرمانان این دوره امثا بوکانان و لوپن و ژیرینوفسکی هستند. اما اینها تنها یک روی تحولات را نشان می دهند. روی دیگر "بازگشت مارکس" است. سال گذشته "فرانس اولیویه ژیزبر" سردبیر فیگارو، در فاصله مابین دو دور انتخابات ریاست جمهوری فرانسه و بعد از در صدر قرار گرفتن یک کاندیدای چپ، در یک برنامه تلویزیونی اعلام کرد که ما، همه آنهایی که مرگ چپ را از فروپاشی شوروی نتیجه گرفته بودند، اشتباه می کردیم. همین روزنامه، که اولین روزنامه سراسری فرانسه و نشریه ایدئولوژیک – سیاسی راست این کشور است، در ماه ژانویه سلسله مقالات و مصاحباتی چاپ کرد که هدفشان پاسخ به این سوا بلود: "آیا مارکس در حال بازگشت است؟". این بار دیگر نقطه حرکت یک اتفاق موردی و محلی مثل کسب بیشترین آرا توسط یک کاندیدای چپ نبود، روی کار آمدن مجدد "کمونیستها" در نقاط مختلف همان اردوگاه فرو پاشیده و جنبش بزرگ اعتصابی در خود فرانسه بود. در طی همین سلسله مقالات، منجمله، ذکر شد که مباحث مارکسیستی رونق بیسابقه ای در آمریکا یافته است.

برای جریان ما، که در مقابل طوفان تبلیغات ایدئولوژیک یک طبقه حاکم و رسانه ها و کارگزاران قدیم و "تواین چپ سابق" جدیدش ایستاد و بر تداوم و حقانیت مارکسیسم پافشاری می کرد، این تحولات البته "شگفت انگیز" نیستند. مارکسیسم ما معده غول آسایی ندارد که هر چیز، منجمله دموکراسی و بازار، را ببلعد و آنها را هوار بزند. این مارکسیسم بر حقایق ساده و بدیهی جامعه سرمایه داری مثل مبارزه طبقاتی و نقش طبقه کارگر در آن و امکان سازماندهی یک جامعه آزاد و مرفه استوار است. اما باید از آنهایی که آن زمان مسحور و واله تبلیغات جهانی "مرگ مارکس و کمونیسم" شدند و عکس دموکراسی و بازار را بر ماه هم دیدند، پرسید: آیا می توانید به اندازه یک روزنامه بورژوایی صداقت روشنفکرانه، و یا هوشیاری سیاسی، داشته باشید، به ارزیابیهای اشتباه خود واقف شوید و درسهایی از آن برای آینده بگیرید؟

وقت شناسی یک مسلمان

و سکولاریسم قلابی سلطنت طلب

© 2014 by the author

هیچ حجمی از آثار فرهنگی و ادبی قادر نبود به اندازه حاکمیت جمهوری اسلامی محتوای واقعی مذهب را بیرون بریزد. جمهوری اسلامی نمونه زنده، مجسم و اینجهانی مذهب است. جمهوری اسلامی نشان داد که مذهب مخصوصا اگر در قدرت سیاسی باشد چه ترکیب نفرت انگیزی ببار میآورد. حاکمیت رژیم اسلامی - اگر چه به بهای سنگین و جبران ناپذیر انسانی - اما بهر حال قدرتمندتر از هر چیزی محتوای مادی و زمینی مذهب و اسلام را بیرون ریخت: مذهب در مقابل تعقل و دانش، مذهب در مقابل برابری اجتماعی و اقتصادی، مذهب در مقابل حقوق زنان، مذهب در مقابل آزادی، مذهب در مقابل آزاداندیشی، مذهب تداعی کننده حقارت مطلق انسان در مقابل نیروهای آسمانی و زمینی و بطور کلی مذهب تجسم جهالت و نابرابری و بندگی انسان.

رژیم اسلامی جان کندن خود را میتواند به ضرب قانون مجازات اسلامی و مانور بسیجیان و چاقوکشی انصار حزب الله اندکی طول دهد اما با هر روز ادامه حیاتش بیشتر بنیادهای فکری و اجتماعی خود را میپوساند و در لجنزار خود خفه میشود. در طول سالهای گذشته هر چقدر اسلام بیشتر بر نهادهای سیاسی، اجتماعی و مدنی پنجه افکنده و سایه شومش را در اعماق زندگی سیاسی، فردی و اجتماعی مردم گسترانده همانقدر بیشتر به موضوع تنفر عمومی تبدیل شده است. و همچنین هر چقدر بیشتر احکام فقهی اش را بر کارکرد دولت تحمیل کرده همانقدر بیشتر ضرورت تکاندن اسلامیت از پیکره دولت را به عنوان زمینه سیاسی و اداری و حقوقی مناسب برای سرمایه داری آشکار کرده است.

شکل گیری انواع اپوزیسیون اسلامی از جمله لوتریسم عبدالکریم سروش در پاسخ به ضرورتهای ناشی از این واقعیت ریشه دارد و به دلیل همین ضرورتهای بخشهایی از ژورنالیسم بورژوازی را مسحور خود میسازد.

فعالیت سروش سه وجه دارد:

اولا، سروش میخواهد از رخت بریستن اسلام و مذهب از حیات ذهنی جامعه جلوگیری کند. میخواهد با جدا کردن حساب اسلام از آخوند و ولایت فقیه و رژیم اسلامی، خود اسلام را نجات دهد. و آنهم نه نجات اسلام به خاطر اسلام بلکه به خاطر خاصیتهای زمینی اش در قبال حفظ مناسبات موجود.

ثانیا، رسالت "لوتر اسلام" فراتر از تقلای مذبحخانه برای حفظ اسلام است. کدام عالم الهیات، محض گل روی خدا کمر به خدمت مذهب بسته است که سروش دومی باشد؟ سروش هم مثل همه مذهبیین با خواص سیاسی اسلام سر و کار دارد و اهداف طبقاتی و سیاسی در سر دارد. اهدافی که قرار است به رها شدن رژیم اسلامی از موقعیت بحرانی کنونی و انطباق آن با نیاز سرمایه داری ایران خدمت کند. رژیم اسلامی ضرورت تاریخی خود را هم در عرصه داخلی و هم در عرصه جهانی از دست داده است. مصرفش به عنوان یک حکومت سازمانده ضد انقلاب به پایان رسیده و اگر نتواند اسلامیت

خود را به نفع یک رژیم متعارف بتکاند راهی جز حذف شدن کامل از صحنه سیاسی در پیش ندارد. سروش هم این را دریافته است و با صراحت می گوید که دوره "انقلابی" (یعنی همان دوره سرکوب انقلاب) بسر آمده و اکنون دوره "سازندگی" است. و وی در هر دو دوره خدمتگزار است. سروش که خود در دوره "انقلابی" خدمتگزار پرکار شورای انقلاب فرهنگی در قلع و قمع کردن هر عنصر ترقیخواهی در مراکز دانشگاهی بود اکنون در دوران "سازندگی" تقلا میکند با کوتاه کردن دست آخوند و ولایت فقیه از نهادهای دولتی به نیاز بورژوازی ایران یعنی شکل گیری یک حکومت متعارف خدمت کند. در حقیقت فعالیت سروش چیزی نیست جز انعکاس تمایلات بورژوازی ایران برای استقرار یک دولت متعارف در میان محافل ناراضی دانشگاهی نزدیک به رژیم اسلامی.

سومین وجه تلاش سروش پیشدستی برای سد کردن و انحراف مسیر اعتراض اجتماعی است. این همان کاری است که بخش اعظم اپوزیسیون ملی و جمهوریخواه و چپ دمکرات به آن مشغول است. واقعیت اینست که اگر اوضاع به این منوال پیش رود ممکن است سرنوشت خدا، سرمایه و دولت سرمایه هر سه به خطر افتد. ممکن است فرمان اعتراض اجتماعی بدست نیروهای پیشرو بیافتد و رادیکالیسم اجتماعی و سیاسی و دخالت کارگری و کمونیستی کل نظام طبقاتی را به خطر بیندازد. سروش هم علم مخصوص خودش - "نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت" - را بر دوش گرفته و به تلاش شکل دادن به استحاله درونی رژیم اسلامی پیوسته است. تلاشی که هدفش دور کردن ولایت فقیه و آخوندها از حکومت است بدون اینکه کمونیسم کارگری، طبقه کارگر، میلیونها مردم زحمتکش و نیروهای اجتماعی پیشرو در صحنه یک حرکت رادیکال که یک جنبه اش هم ضد مذهبی بودن آنست حضور فعال داشته باشند.

در میان محافل اپوزیسیون بورژوایی سروش با قلبی آکنده از محبت استقبال میشود. ژورنالیستهای وابسته به محافل سلطنت طلب که مدام ژست دلسوزی به حال "دگر اندیشان" میگیرند آنقدر از سرکوب کارگران اسلامشهر مکرر نشدند و غم به دلشان راه نیافت (قرار هم نبود) که از به هم خوردن سخنرانی سروش در دانشکده فنی. اینها بیشتر از خود سروش به معجزات امامزاده "مدرنیتته اسلامی" دل بسته اند. سروش را با هر دوز و کلک بزرگ میکنند. میگویند که "روزنامه های معروف مصاحبه با او را مغتنم میشمارند." و آنگاه به این مومن شریک جرم یک رژیم مذهبی آدمکش لقب "قافله سالار" اندیشمندانی را میدهند که "شبح جدایی دین از دولت را به حرکت در آورده است."! خوانندگانشان را دعوت میکنند که اگر طرفدار "نظام دمکراتیک و لائیک و مدرن" هستند روی "نقش سازنده" امثال سروش حساب باز کنند. (یک خال از مدرنیتته سروش اینست که ایشان در عصر شاهراههای اطلاعاتی مفتخر است که هنوز به وحی اعتقاد دارد.) عنایت ژورنالیسم سلطنت طلب به عبدالکریم سروش میتواند دلایل متنوعی داشته باشد. مثلاً شاید سلطنت طلبان از پراکندگی و بی لیاقتی رهبرانیشان در رنجند و میخواهند فقدان اعتماد بنفس سیاسی خود برای مبارزه با "ولایت فقیه" را با حضور امثال سروش در صحنه سیاسی جبران کنند. (به قول ارسى "ای بسا اینها باشند که از عهده فقهای حاکم کنونی بر آیند.") اما این دلگرمی ناشی از بی اعتمادی به خود هنوز تمام موضوع را بیان نمیکند. دلایل دیگری در این علاقمندی نقش اصلی را دارند که کاملاً مربوط به اشتراک در همان اهدافی است که سروش دنبال میکند.

یک دلیل ارادت سلطنت طلبان به عبدالکریم سروش در اینست که هر دو خیر دین را برای منافع طبقه خود در همین دنیا میشناسند. هردو فهمیده اند برای استفاده عاقلانه از دین باید حماقت آخوندی را کنار گذاشت و دین را به کنج مسجد و خانه و دلها راند. و همچنین هر دو واقعیت بی اعتبار شدن روزافزون دین در میان مردم را بو کرده اند و به خطر رشد بیدینی در میان مردم واقفند و "جامعه بیدین و فارغ از احکام والای اخلاقی" را خطرناک تلقی میکنند. بدین ترتیب هردو میخواهند اسلام عزیز البته بدون خرکاریهای آخوندی در قلب مردم باقی بماند و به شغل شریف تسکین آلام

ادامه دهد. و این همان درس رضا پهلوی از تاریخ است که "پادشاهی و دین را باید برای قوام ملی و اخلاقی ملت نگاه داشت." در حقیقت در جامعه "سکولار" هر دو "قوام ملی و اخلاقی ملت" حکم میکند که خرافات مذهبی اشاعه یابد. حتما در چنین جامعه‌ای کسانی را که میخواهند جامعه را بیدین کنند باید سرجایشان نشاند. یکی از محورهای تبلیغی سروش مربوط به همین خاصیت دین یعنی مجاب کردن انسانها برای تحمل حقارت و نابرابری دنیای طبقاتی است. اینکه دین "زندگی ما را در مجموعه هستی میسر و مطبوع میسازد ... و به ما سازگاری با کیهان و هستی میبخشد." فراتر از این، توجه بخشهایی از ژورنالیسم سلطنت طلب به سروش حاکی از یک تشخیص سیاسی است که باید ریشه اش را در اهداف طبقاتی مشترک جستجو کرد. آن نتایجی از مباحث سروش که به قول هوشنگ وزیری منتقدین این "دانشمند برجسته" را میترساند و ایشان را شیفته میکند اینست که "صاحبان فقه باید دست از قدرت سیاسی بردارند و اداره امور کشور را به کسانی بسپارند که گرچه فقه و اصول نمیدانند، ولی در عوض اقتصاد و جامعه شناسی میدانند و بلدند چگونه تورم را مهار کنند." شاید سروش که مخالف حضور آخوند در قدرت است بتواند مسلمینی از درون حکومت را قانع کند که از خر شیطان پایین آمده و وزارتخانه ها را بدست آنهایی بسپارند که "اقتصاد و جامعه شناسی بلدند." و این البته برای بورژوازی که به خاطر "بی‌لیاقتی آخوند" شرایط متعارف پولسازی خود را از دست داده دلخوش کننده است. نه تنها دلخوش کننده بلکه حیاتی است.

آنچیزی که عواطف اپوزیسیون بورژوازی را نسبت به سروش برمی‌انگیزد نه سکولاریسم و جدایی دین از دولت و قطع کردن دست دین از نهادهای آموزشی و سیاسی بلکه مخالفت با اسلام ولایت فقیه و افراطی و دست و پاگیر است. هر دو میخواهند آخوند را از پشت میز وزارتخانه‌ها به کنج حجره ها بازگردانند و کار را به کاردان بسپارند تا فردا باند کت و شلواریها فارغ از مزاحمتهای جنتی و الله کرم (فرمانده کنونی انصار حزب الله) لیاقت خود را در خدمت سیاستهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نشان دهند. تا دولتی را سازمان دهند که بتواند یک چهارچوب اداری و سیاسی و قضایی امن برای سوخت و ساز سرمایه فراهم کند. یعنی دولتی که با اتکا به کسانی که "جامعه شناسی و اقتصاد بلدند" کار ارزان سازمان دهد و با اتکا به سیستم مدرن سرکوب کار را ارزان نگاه دارد.

اپوزیسیون سروش هیچ بارقه‌ای از ترقیخواهی ندارد. کسی که در بر افراشتن پرچم اسلام همراه و همگام خمینی بوده، کسی که به مدت بیش از یک دهه و نیم فعال ایدئولوژیک یک رژیم سیاسی ارتجاعی بوده و بعد از اینکه مذهب خود محتوای اجتماعی و سیاسی خود را در مقابل مردم به نقد کشیده تازه اپوزیسیون خود را با رسالت نجات اسلام تعریف میکند چه ربطی به ترقیخواهی دارد؟ کسی که هنوز هم از خمینی و شریعتی به عنوان "دو محبوب" یاد میکند، کسی که "با خواندن کتاب حکومت اسلامی امام در سلک مقلدان" در آمده است و فکر میکند "امام در فتوایش علیه سلمان رشدی گوهر عزیر بودن مسلمین را جستجو میکرده است" چه ربطی به سکولاریسم دارد؟ جدایی دین از دولت که به سروش چسبانده میشود، جدا کردن سرنوشت دولت از دین نیست بلکه جدا کردن سرنوشت دین اسلام از رژیم ولایت فقیه از یکطرف و دور کردن فقه و آخوند از دولت از طرف دیگر است. سروش نمیخواهد با رها کردن نهادهای دولتی از قیودات مذهبی به روند سکولار شدن جامعه خدمت کند و دولت را به یک نهاد "سکولار" تبدیل کند بلکه میخواهد با جدا کردن سرنوشت اسلام از دولت اسلامی، اسلام را نجات دهد. سروش هم همان درسی را از تاریخ گرفته که در مصاحبه رضا پهلوی با کیهان لندن مورد اشاره قرار میگیرد: "اگر روزی حکومت از دین جدا شود و مسئولیت خطاها و شکستهای حکومت بر دوش روحانیون نباشد، اعتقاد مذهبی مردم راسخ و عمیق خواهد شد." میتوان این پیش بینی را به حساب آرزوهای وارث جوان گذاشت که مایل است خدا به عنوان جفت مورد نیاز شاه همچنان به حیات سراپا مخرب خود علیه

انسان ادامه دهد اما در همین اظهار نظر محتوای مشترک "سکولاریسم" سلطنت طلبان و "لوتر اسلام" نهفته است. در سکولاریسم هردو هدف "جدایی دین از دولت" سرنوشت انسان و نیازهای انسانی نیست بلکه سرنوشت خود مذهب است آنهم دقیقاً به خاطر مصرف اینجهرانی اش. به این معنا اهداف تلاش فرهنگی سروش خیلی شبیه اهداف تلاش سیاسی امثال داریوش همایون است: "سست کردن ریشه های جهان بینی آخوندی" با این تاکید که "جهان بینی آخوندی را با مذهب نباید اشتباه کرد، مذهب پیش از آخوند بوده است." معنای ساده این عبارت انتقال ملایان به فیضیه است تا در آنجا به تکثیر ملای "خوش نیت" مشغول شوند که بعداً در جامعه "سکولار" سلطنت طلبان سخت برای "مطبوع" جلوه دادن جهنم طبقاتی به درد خواهند خورد. ژورنالیسم سلطنت طلب حتماً به این واقف است که دعاوی سروش ربطی به سکولاریسم ندارد. مسئله اینست که اوج سکولاریسم خود جریان سلطنت طلب همین است.

سروش رسماً از "حکومت دموکراتیک دینی" صحبت میکند و مدعی است که "در جامعه دینی ایران هرگونه حکومت غیر دینی غیر دموکراتیک خواهد بود." همین ادعا اولاً به اندازه کافی نشان میدهد که سروش برعکس تلاش ژورنالیسم سلطنت طلب حتی به صورت فرمال هم طرفدار جدایی دین از دولت نیست. علاوه بر این مشخصات جامعه ایران را با حکومت غیر دینی سازگار نمیداند. (معلوم میشود لقب "قافله سالار جدایی دین از دولت" دروغی است که البته افتخارش بحق نصیب ژورنالیسم سلطنت طلب شده است.) ثانیاً، سروش و طرفدارانش در اپوزیسیون بورژوازی در مقایسه با انتظارات سکولار میلیونها مردم بسیار عقبند. در حالیکه بازار مذهب فقط در میان محافل حکومتی و مزدوران رسمی دولتی داغ است و بی اعتنایی و دهن کجی به اجازات مذهبی یکی از خصوصیات روزمره مردم شده است، سروش تازه شجاعت به خرج داده و تفسیر قرآن را حق همه افراد میداند.

ژورنالیسم سلطنت طلب حتماً تصویر خود از جامعه "سکولار" مورد دلخواهش را اینچنین ترسیم میکند: پاسداران "سکولار" خدا و شاه دست در دست هم بر روی قربانیان هر دو حکومت رژه رفته و کلید اوین را مجدداً تحویل گرفته اند. به پاس خدمات امروزی اپوزیسیون اسلامی، خدا جایگاه خود را در دلها بازیافته است و مشغول حواله دردمندان به آخرت است. آرزوی رضا پهلوی به تحقق پیوسته و "نهاد سلطنت و مذهب آشتی کرده و روحانیت اصیل ایران یعنی همان بخش سالم، پاک، خوش نیت، آگاه و فداکار روحانیت شیعه در بازسازی زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران نقش و سهم خود را ایفا میکنند"، یعنی در خدمت دربار پهلوی به ترویج خرافات مشغولند. آقای سروش به پاداش خدمات امروزش در راس وزارت فرهنگ قرار گرفته و در معیت محمد خاتمی (که به قول هوشنگ وزیری در کسوت روحانیت است ولی آزاد اندیش است) مشغول سازماندهی مبارزه فکری علیه کمونیسم و انطباق دروس اجباری تعلیمات دینی با شرایط عصر حاضر هستند و ... در این تصویر از جامعه آینده که با یک سکولاریسم صد در صد قلابی تزئین شده است فقط یک چیز فراموش میشود: اینکه آیا طبقه کارگر و مردم زحمتکش که خدا و مذهب و جمهوری مذهبی را در قالب جمهوری اسلامی تجربه کرده اند و شاه و سلطنت را در دودمان سلطنت، چنین فرجه ای را در اختیار سلطنت طلبان قرار خواهند داد؟ این تماماً مربوط به اینست که نیروی واقعی طرفدار جامعه مدرن، سکولار، برابر و آزاد یعنی جنبش کمونیسم کارگری چقدر توانسته است هدایت اعتراض اجتماعی و مبارزه طبقاتی را بدست بگیرد و در صحنه سیاسی نیروی تعیین کننده و موثر باشد.

؟Ç•Ė• [Ėªžž "Ç•Ė>Âžžd"

کومه له جدید در "شکافهای منطقه ای"

Ė>Âžžd Ėªžž Ė

در شماره دی ماه نشریه جهان امروز مقاله کوتاهی از آقای عمر ایلخانی زاده به چاپ رسیده که حاوی نکات بسیار مهمی است. مطلب ایشان ظاهراً در پاسخ به مقاله من در انترناسیونال شماره ۱۹ نوشته شده است. من آنجا به نمونه هایی از برخورد سطحی و نابالغ سازمانهای باصطلاح چپ به بحث احتمال لبنانیزه شدن شرایط در ایران اشاره کرده بودم. بنظر من نه فقط کسانی که خود را چپ و سوسیالیست و فعال سیاسی میدانند، بلکه هر آدمی در دنیای امروز که یک جو عقل داشته باشد و دلش برای خودش و هموعانش بسوزد منطقاً باید راجع به احتمال این دورنمای تاریک فکر کند و نظر داشته باشد. اما همانطور که آنجا هم نوشتم، از قرار این انتظار بیجایی از "چپ" است.

بهرحال آقای ایلخانی زاده در نوشته اخیرش وارد این بحث نشده و آن چند پاراگرافی هم که مقدماتاً در افشای "نیات" ما در طرح این مبحث نوشته است، همان بهتر که ندیده گرفته شود. ارزش نوشته ایشان در این است که سوال مهمی را که مدتهاست بالای سر سازمانشان چرخ میزند علناً و با صراحت جلوی خود گذاشته و سعی کرده به آن جواب بدهد. صورت مساله اینست: چه چیزی این وارونگی و این موقعیت غیر قابل هضم در روابط سیاسی و عملی کومه له امروز با دولتها و نیروهای سیاسی منطقه را توضیح میدهد، از یک طرف دوستی و سازش و سکوت در قبال دولتها و نیروهای ارتجاعی منطقه، و در مورد احزاب ملی و عشیرتی کرد حتی حمایت سیاسی علنی از آنها، و از طرف دیگر، موضع نفی گرایانه و در موارد زیادی حتی خصمانه در برابر حزب کمونیست کارگری عراق.

عمر ایلخانی زاده تلاش نمیکند این تصویر از مناسبات کومه له امروز در منطقه را از نظر عینی رد کند. برعکس، آن را توجیه میکند، و نه فقط این، بلکه این موقعیت را نشان قدرت سازمان خود جلوه میدهد و مایه مباهات اعلام میکند.

بنظر من بحث آقای ایلخانی زاده در توجیه این موقعیت، ضعیف و خودفریبانه است. در جوابیه آقای ایلخانی زاده بروشنی میتوان دید که این "عوضی گرفتن" دوست و دشمن، تصادفی نیست، از سر بیدقتی نیست، یک انتخاب آگاهانه کومه له امروز است، اجبار یا اشتباهی در کار نیست.

ایشان مینویسند:

"بر کسی پوشیده نیست که کومه له هم با احزاب سیاسی در کردستان ایران و عراق و هم با دولت عراق روابط سیاسی و دیپلماتیک معینی دارد و این امر به هیچوجه تازگی ندارد و حتی قبل از تشکیل حزب کمونیست و قبل از ایجاد یک رابطه دیپلماتیک با دولت عراق شما و سازمانتان (ا.م.ک.) از آن مطلع و با آن موافق بوده اید. بعد ها نیز در حزب کمونیست شما از این رابطه دفاع مینمودید. این رابطه بر اساس حفظ اصول و پرنسپهای انقلابی و بر مبنای تعادل قوای منطقه ای تنظیم شده است. کومه له بعنوان یک نیروی اجتماعی و دخیل در فعل و انفعالات منطقه تاکنون توانسته است به شیوه ای اصولی و قابل دفاع این روابط را حفظ نماید و هم در عین حال از امکانات دو رادیوی کمونیستی... و حضور تشکیلات علنی و نظامی برخوردار باشد. تنها محدودیتی که ما در قبال این امکانات بر خورد تحمیل کرده ایم محدودیت در تبلیغات بوده و این امری است که سالهاست... علنا اعلام نموده ایم تا هیچ ناروشتی در حد و حدود این روابط باقی نماند. تازمانی که کومه له بتواند با حفظ پرنسپهای کمونیستی و به نفع جنبش انقلابی از این تضادها و شکاف های منطقه ای بهره میگیرد و همچنانکه تاکنون عملا نشان داده است علنی، سربلندانه و قطعا با حفظ پرنسپهای انقلابی حاضر به ادامه این روابط خواهد بود ولاغیر."

این پاسخ دو عیب اساسی دارد:

۱ _ ایشان تلاش میکنند که مساله را به یک رابطه فنی - تدارکاتی (دیپلماتیک!) با رژیم عراق و فقط عراق محدود جلوه بدهد و حمایت سیاسی سازمان خود از احزاب ارتجاعی کرد در کردستان عراق را، که در تبلیغات اینها "دولت" کرد نام گرفته اند، از تصویر بیرون بگذارد - به این امید که به این ترتیب سقوط سازمانش به یک سیاست راست و آشکارا ناسیونالیستی در ۵ سال اخیر (دوره پس از جنگ خلیج و تشکیل "دولت کرد") را پرده پوشی کند. حال آنکه با حاد شدن اوضاع سیاسی عراق و کردستان و برجسته شدن صفبندی های سیاسی و طبقاتی در این کشور، زشتی انتخاب سیاسی این سازمان در صحنه سیاسی عراق و منطقه به زمخت ترین شکل عیان شده است. آنچه شاهدیم یک راست روی آشکار سیاسی است که ربط خاصی به مقوله "دیپلماسی" ندارد.

۲ _ مشکل اینجاست که پای خود "دیپلماسی" رابطه با عراق هم بشدت میلنگد و با این نوع فرمول ها قابل دفاع نیست. دفاعیه آقای ایلخانی زاده از رابطه با عراق حتی در همان چهارچوب خام اندیشانه ای که ایشان به مساله میدهد، ربطی با حقیقت و واقعیت عملی در منطقه ندارد. توضیحات ایشان نه فقط بر معضل واقعی امروزشان سرپوش میگذارد، بلکه تاریخ واقعی حزب کمونیست ایران و پرنسپها و اصول کمونیستی ای که برای سالها بنیاد آن حزب را تشکیل میداد لوث میکند.

در این نوشته میخواهم تناقضات و ضعف دفاعیه آقای ایلخانی زاده را خاطر نشان کنم و یکبار دیگر غیر قابل دفاع بودن موقعیتی را که این دوستان خود را در آن گرفتار کرده اند، و با روایت آقای ایلخانی زاده ظاهرا متاسفانه شروع کرده اند که از آن لذت هم ببرند، گوشزد کنم. در انتها، به یک سوال مشخص آقای

ایلخانی زاده در مورد علت اطلاق "کومه له جدید" به سازمان ایشان هم پاسخ خواهم داد.

پیداست که روایت آقای ایلخانی زاده از رابطه کومه له با دولت عراق و احزاب ملی کرد یک دفاعیه عام و جهانشمول و مستقل از اوضاع کنکرت است. فرمول ایشان نه فقط تغییرات بنیادی ای را که در کلیه فاکتورها و شرایط دخیل در مساله در طول این دوران بوجود آمده یکسره ندیده میگیرد و لاجرم میتواند برای توجیه هر نوع مناسباتی در آینده هم بکار برود، بلکه به خودی خود به هیچیک از تک دوره های این یک و اندی دهه کاربست ندارد. ایشان متوجه نیست (یا باید بگویم ترجیح میدهد نباشد) که در طول این ۱۳ سال فاکتورهای زیادی تغییر کرده اند و مراحل مختلفی طی شده اند. موقعیت مادی کومه له، نحوه استقرارش در منطقه، نوع رابطه اش با این دولتها و احزاب، دامنه محدودیتهای تحمیلی و ابعاد وابستگی، رابطه این دولتها و احزاب با مردم عراق، وضعیت خود جامعه عراق، رابطه و دامنه برخورد کومه له با مردم عراق، جایگاه عراق در ذهنیت سیاسی مردم چه در منطقه و چه در سطح بین المللی، رابطه این دولتها و احزاب و نیروها باهم و غیره و غیره به شدت به نسبت ۱۳ سال قبل تغییر کرده است. قریب یک و نیم دهه از ورود کومه له به قلمرو "دیپلوماسی" میگذرد و چشم بستن به تغییرات اوضاع عینی و ماهیت و محتوای مناسبات متقابل نیروها در منطقه در این سالها، نشان سطحی گری است.

رابطه با عراق:

اولین تماس کومه له با عراق نه ربطی به ایجاد رادیو داشت و نه به کسب امکانات ایجاد تشکیلات علنی و اردوگاههای نظامی. دفاعیه آقای ایلخانی زاده کلا به دوره اول رابطه با عراق، که تا رسیدن نیروهای جمهوری اسلامی به مرزها در سال ۶۲ را در بر میگیرد، بیربط است. وقتی اولین تماس کومه له با عراق صورت گرفت، مقر مرکزیت کومه له نه در چند کیلومتری سلیمانیه، بلکه در چند کیلومتری بوکان بود. شهر بوکان و بخش اعظم راهها و مناطق روستایی و تعداد زیادی از شهرکهای کردستان در دست پیشمرگان بود. مرکزیت و همه اردوگاههای کومه له در خاک ایران بود و حتی برخلاف حزب دموکرات، نزدیک مرز عراق هم نبود. هنوز رادیویی در کار نبود و برای برقراری رادیو و استقرارش نیازی به تماس با عراق نبود. رادیوی کومه له، چند ماه بعد با امکانات خود سازمان و در خاک ایران کار خود را شروع کرد و تا ماهها بعد به همین صورت ادامه داد. بقاء رادیو در این دوره به هیچ نوع مناسباتی با عراق وابسته نبود.

هدف از تماس اولیه با عراق در اساس دریافت اسلحه برای ایجاد توازن تسلیحاتی بیشتر در جنگ با رژیم اسلامی و در درجه بعد برخورداری از امکانات تخصصی تر پزشکی بود. بعدها امکانات ارتباطاتی، نظیر امکان تماس و تردد به اروپا و غیره به این نیازها اضافه شد. "تعادل قوای منطقه ای" (که معنی آن بر من مجهول است)، "برخورداری از رادیو و حضور تشکیلات علنی و نظامی" مطلقا جایی در تعریف این مناسبات نداشت. از سوی دیگر، کومه له برای دریافت این کمکها نیاز به هیچ سازشی نداشت. تبلیغات علیه عراق، در آن مرحله بهرحال جایگاه خاصی در تبلیغات کومه له نداشت و لذا کاهش دامنه آن محدودیت و

سازش قابل لمسی محسوب نمیشد. رژیم عراق تهدید نظامی و امنیتی خاصی برای کومه له نمیتوانست ایجاد کند. مضمون رابطه با عراق در این دوره دریافت بدون قید و شرط اسلحه و مهمات و امکانات مادی بود. البته باید گفت که اسلحه و امکانات دریافتی از عراق تنها بخش بسیار ناچیزی از نیازهای کومه له را برآورده می کرد و کومه له اساساً متکی به کمکهای مادی خود مردم بود. بهررو در این دوره "دیپلوماسی" برای کومه له به معنی سازش و سکوت و باج دادن به هیچ نیرویی نبود.

از اوضاع آن روز، تا شرایط امروز و اوضاع مورد مباحثات آقای ایلخانی زاده، تمام این فاکتورها گام به گام و بارها دستخوش تغییر شده اند. برای کسی که قصد خود فریبی نداشته باشد، یک لحظه تعمق برای درک این مساله کافی است. بگذارید فهرست وار فقط نقطه عطف های مهم تر را ذکر کنم.

رسیدن جمهوری اسلامی به مرزها: این تحول باعث شد مقرهای مرکزی ما به داخل خاک عراق منتقل شود. این یک وضعیت کاملاً جدید بوجود آورد. از یکسو موجودیت اردوگاهی تشکیلات به رضایت عراق وابسته شد، از طرف دیگر کومه له برای اولین بار مستقیماً با مردم عراق و کردستان در تماس روزمره قرار گرفت. مرزبندی با سیاستهای دولت عراق و احزاب کرد، گام به گام ضروری تر شد و سکوت زیانبار تر و غیر اصولی تر. فشار عملی دولت عراق و احزاب کرد و قابلیتشان در ایجاد مزاحمت افزایش پیدا کرد. امکانات کومه له برای اعلام بیطرفی، موضع نگرفتن و حفظ تعادل دیپلماتیک دائماً کمتر و کمتر شد. بهای سیاسی اردوگاه داشتن در خاک عراق و "برخورداری از امکانات" گام به گام گزاف تر میشد.

ختم جنگ ایران و عراق: اردوگاهها کم کم به عمق کردستان عراق منتقل شدند و زیر مناطق تحت کنترل نظامی عراق قرار گرفتند. نقل و انتقالات نظامی عملاً به اجازه عراق منوط شد و آزادی عمل تشکیلات در اعزام نیرو به داخل ایران محدود شد. اردوگاهها سنگین بار و بشدت پرخرج شدند و بعضاً به شهرکهای عظیم پناهندگان تبدیل شدند که کومه له بار سنگین تامین معاش و زیستشان را برعهده داشت. فعالیت نظامی کاهش یافت. وابستگی مالی تشکیلات افزایش یافت. اجازه استقرار اردوگاهی و امکانات مالی و وسائل زیستی، در لیست مطالبات کومه له بالاتر از اسلحه و مهمات قرار گرفت. دست رژیم و ارتش عراق برای محدود کردن فعالیت تشکیلات و اعمال فشار بر آن به مراتب باز تر شد.

بالا گرفتن جنگ دولت عراق با احزاب ملی کرد پس از شکست مذاکرات: موقعیت از نظر امنیتی باز هم دشوار تر شد. تردد ارتش عراق و سازمانهای کرد، و حتی سپاه پاسداران در مناطق استقرار اردوگاههای ما شدت پیدا کرد. حفظ موازنه و سیاست عدم دخالت در "امور داخلی عراق" به مراتب دشوار تر شد. بعنوان نمونه فقط برای ارباب کومه له و دور کردنش از اپوزیسیون کرد عراق، رژیم عراق اردوگاههای ما را در چند نوبت بمباران کرد. تنها در یک مورد بمباران شیمیایی اردوگاه مرکزی کومه له، بیست و سه تن از برجسته ترین و قدیمی ترین فعالین ما جان خودشان را از دست دادند. بمباران شیمیایی مردم حلبچه گواه مهم دیگری بود بر این حقیقت که رابطه با عراق به یک وزنه سنگین بر پای تشکیلات تبدیل شده و باید سریعاً از آن

خلاص شد.

و اینها تازه مقدمه تغییر بنیادی اوضاع بود. عوامل جدیدی به سرعت کل تصویر را زیر و رو کرد:

اعتلای جنبش کمونیستی در عراق: نفوذ سیاسی کمونیسم کارگری و حزب کمونیست ایران در عراق و بویژه در کردستان فاکتور جدید و فوق العاده مهمی بود که طرح شد و میبایست در تعیین موقعیت در قبال رژیم عراق و احزاب کرد به حساب بیاید. رابطه ما با این کمونیسم نواخته عراق، و با دشمنان سیاسی و طبقاتی اش، چه دولت عراق و چه احزاب کرد که کمر به خفه کردنش بسته بودند، یک بعد کاملاً جدید به معضل "دیپلوماسی" داد. محافل کمونیست نزدیک به حزب تشکیل میشدند، تماس میگرفتند و بعضاً توسط رژیم عراق دستگیر و سرکوب میشدند. گرفتن ظاهر بیطرفی، برقراری رابطه صرفاً پنهانی با این جریانها و سکوت در برابر اقدامات ارتجاعی رژیم عراق علیه آنها دیگر غیر ممکن میشد.

جنگ خلیج: جنگ خلیج توجه افکار عمومی را متوجه رژیم عراق و اوضاع جامعه عراق کرد. جایگاه رژیم عراق در تبلیغات و ادبیات سیاسی یک جریان حاضر در منطقه دیگر نمیتوانست نظیر گذشته بماند. تا پیش از جنگ خلیج اظهار نظر درباره ماهیت رژیم عراق لزوماً در دستور سازمانهای غیر عراقی نبود. اما پس از آن مساله عراق و رژیم صدام حسین، درست مانند اوضاع فلسطین، اسرائیل، سومالی، یوگسلاوی و غیره به یک مساله بین المللی تبدیل شد که هر سازمان جدی سیاسی میبایست درباره آن موضع بگیرد. رابطه با عراق (در واقع ضربه پذیری در برابر اقدامات انتقام جویانه عراق) سکوتی را به کومه‌له و حزب کمونیست ایران تحمیل میکرد که از نظر سیاسی دیگر قابل ادامه نبود.

هجوم رژیم عراق به کردستان بعد از جنگ خلیج و آوارگی میلیونی مردم کردستان: این بنظر من میخ آخری بود که به تابوت "رابطه با عراق" کوبیده شد. برای سازمانی که داعیه تعلق به حق طلبی مردم کردستان را داشت، برای سازمانی که در یک گوشه دیگر منطقه پرچم رفع ستم ملی را بلند کرده بود، نظاره گر خاموش چنین جنایاتی ماندن نمیتوانست بیش از این توجیه پذیر بماند.

با فرمول سطحی آقای ایلخانی زاده ("رادیو و اردوگاه در ازاء تبلیغات کمتر") حتی ۵ دقیقه از این تاریخ را نمیشود توضیح داد و هیچکس هم در رهبری آن حزب هرگز چنین تبیین بی محتوایی از مساله بدست نداد. واقعیت اینست که "دیپلوماسی" منطقه ای کومه‌له در طول قریب یک دهه تا مقطع جدایی ما با یک تناقض رو به تعمیق روبرو بود. در حالی که دخالت مستقیم و همبستگی علنی با طبقه کارگر و کمونیسم در عراق و کل کردستان روز به روز به یک وظیفه مبرم تر تبدیل میشد، اوضاع مادی و استقراری تشکیلات، آن را برعکس هرچه بیشتر زیر منگنه دولت عراق و جریانها ارتجاعی قرار میداد و آزادی عمل آن را هرچه بیشتر کاهش میداد. تضاد میان "روابط دیپلماتیک" هر روز مقید کننده تر از یک سو، و وظایف سیاسی رو به گسترش و نیاز روزافزون تشکیلات به دخالتگری از سوی دیگر، هر دم برجسته تر میشد. روندی که با

سیاست دریافت کمک تسلیحاتی بیقید و شرط برای نبرد با رژیم اسلامی آغاز شده بود، مرحله به مرحله، به پذیرش قیود و شروط هرچه بیشتر برای حفظ امنیت خود منجر شده بود. این وضعیت قابل ادامه نبود و ادامه هم نیافت. جدایی چپ و راست این بن بست را شکست.

فرمول آقای ایلخانی زاده تبیین ما در رهبری آن حزب نبود. هیچکس در آن رهبری اینقدر ساده اندیش یا خود فریب نبود. فاکتور اصلی در محاسبات ما از مدتها پیشتر، از مقطعی که اردوگاهای ما دیگر به پشت خط جبهه عراق در جنگ با ایران منتقل شد، در درجه اول خنثی کردن توطئه های رژیم عراق و همه جریانات و نیروهای ارتجاعی و اجتناب از درگیری با آنها بود، تا زمانی که تلاش کمونیستهای کومه له برای یک سازمانیابی نوین بر یک مبنای سیاسی متفاوت حول سازمانهای حزبی و کارگری در شهرها، به ثمر برسد و ضربه پذیری افراد و امکانات تشکیلاتی در خاک عراق رفع بشود. هرگز در آن حزب ما این تماسها و مناسبات و مانورها و باج دادن ها را نشان قدرت و علامت "وزنه سیاسی" خود و مایه مباهات ندیدیم. بلکه نشان ضعف و محدودیت خود، گواه عدم اتکاء کافی مان به نیروی مادی و واقعی حزب در شهرهای کردستان و سنگین بودن پشت جبهه اردوگاهی مان میدیدیم. برخلاف تبیین آقای ایلخانی زاده، آن حزب در این مناسبات جا خوش نکرده بود، بلکه در تلاش دائمی برای خلاصی از آن بود. صحبت من البته از رهبری و خط مشی حاکم حزب در آن دوره است، نه جناح راست که هرگز تا مقطع جدایی نفوذ قابل اعتنایی در بالای آن حزب نداشت. پیچیدگی ها و تضادهای رابطه با عراق یک مشغله مهم و همیشگی رهبری آن تشکیلات و موضوع زنده و دائما مورد بحث بود. فرمول جناح راست و تلقی آن از ماهیت کومه له و اساس مناسباتش دقیقا همین بود که آقای ایلخانی زاده امروز بیان میکنند. این فرمول آن تاریخ و آن اصول را نمایندگی نمیکند.

اختلاف چپ و راست

آقای ایلخانی زاده سعی میکند از من هم برای فرمول خود تائیدیه بگیرد. اما نقل قول ضمنی ایشان از مکالمه من و رفیق ابراهیم علیزاده در اولین دیدارمان در سال ۶۰ قبل از تشکیل حزب، و اظهار اینکه من در حزب کمونیست از "این" رابطه دفاع میکردم، کمکی به ایشان نمیکند، و حتی برای بحث ایشان مضر است، چون در را بر روی بازگویی همه حقیقت و رجوع به کل کشمکش سیاسی و فکری ای که بر سر موقعیت کومه له در منطقه و نوع روابطش با نیروهای سیاسی و اجتماعی در ایران و عراق در طول آن دوران در درون حزب کمونیست ایران جریان داشت باز میکنند. آقای ایلخانی زاده فراموش میکند (یا دوست دارد فراموش شود) که نگرش ایشان به ماهیت کومه له و مناسباتش در منطقه و روابط به اصطلاح دیپلماتیکش با دولت عراق و نیروهای ارتجاعی کرد، نگرش جناح راست و ناسیونالیستی آن حزب بود که در تک تک نقطه عطفهای آن سالها در برابر خط مشی کمونیستی رهبری حزب قرار گرفت و در تک تک این تقابلهای شکست خورد.

اختلاف نظر چپ و راست بر سر رابطه کومه‌له با عراق، انعکاسی از اختلاف بر سر تلقی هریک از ماهیت سیاسی و اجتماعی کومه‌له و استراتژی آن در کردستان بود. جناح راست، در سیمای کومه‌له رونوشت چپ گرای حزب دموکرات را میدید. سازمانی اساساً متکی بر مبارزه پیشمرگانه، حضور نظامی و یا حفظ تصویر نظامی خویش، که منتظر است با بحران و تلاشی جمهوری اسلامی وارد شهرها بشود و مقرها و کمیته‌های خود را دایر کند و امور را بدست بگیرد. کاری که آقای طالبانی کرد. اردوگاه نظامی و رادیو (که باید حضور و ادامه کاری تشکیلات را به مردم گوشزد کند و نام آن را سر زبانها نگه دارد) اساس این استراتژی است. برای حفظ این دو رکن موجودیت سازمان هر بهایی را میشد داد و هر شرایطی را میبایست به جان خرید. شیوه دیگری از مبارزه در کردستان برای این جریان قابل تصور نبود. چپ در مقابل، کومه‌له را یک سازمان کمونیستی، سازمانگر و متکی به نیروی عظیم کارگران در شهرهای کردستان میدید. کومه‌له جناح چپ جنبش ملی و کپی آتشی مزاج حزب دموکرات نبود، یک سازمان کمونیستی بود که ستون اصلی موجودیتش را میبایست در شهرها و کانونهای کارگری کردستان بسازد. مسلح بودن و مبارزه مسلحانه، یک بعد حیاتی مبارزه کومه‌له بود، اما هویت کومه‌له نبود و شکل پیشمرگانه تنها شکل تداوم این بعد مبارزه نبود. اردوگاهها تنها شکل موجودیت و بقا سازمان محسوب نمیشدند.

شکاف چپ و راست حول مساله رابطه با عراق از پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست بلافاصله پس از ختم جنگ ایران و عراق، که در آن قطعنامه‌ای مبنی بر کاهش وابستگی به عراق و تقویت استقلال عمل تشکیلات تصویب شد، آغاز شد. با رسیدن این قطعنامه به تشکیلات کردستان، جناح راست ناسازگاری و تحریکات علیه رهبری حزب را شروع کرد. این تحریکات که در ادامه خود از جمله علنا حول شعار "میخواهند رابطه با عراق را تخریب کنند" سازمان یافت، نهایتاً حتی (با شرکت فعال خود جناب ایلخانی زاده) شکل یک کودتای تشکیلاتی علیه ما را بخود گرفت. این حرکت، همانطور که خیلی‌ها مطلعند، توسط جناح چپ حزب خنثی شد و در پلنوم شانزدهم به کنار گذاشته شدن ایشان و چند نفر دیگر از کمیته مرکزی حزب کمونیست و کمیته مرکزی کومه‌له منجر شد. همه این مباحثات و کشمکشها، که بحث موقعیت و مناسبات کومه‌له در منطقه گوشه‌ای از آن بود، وسیعاً مستند و مکتوب است. نه فقط خود آقای ایلخانی زاده به این اسناد دسترسی دارد، بلکه گوشه‌هایی از این اسناد و مباحثات در همان زمان از طرف حزب کمونیست و بعدها حزب کمونیست کارگری منتشر شده است.

همانطور که گفتم از نظر رهبری حزب و کل گرایش چپ رابطه با عراق کمابیش به انتها رسیده بود و اقدامات گسترده‌ای برای تغییر ریل فعالیت کومه‌له، علیرغم تخطئه‌گری‌ها و منفی‌بافی‌های راست ناسیونالیست، در جریان بود. اما با جدایی چپ و تشکیل حزب کمونیست کارگری مساله بطور ریشه‌ای تری حل شد. اکثریت قریب به اتفاق رهبران حزب کمونیست ایران و کومه‌له، و اکثریت عظیم کادرها و اعضاء آن حزب، این رابطه را گسستند. در حزبی متشکل شدند که کوچکترین محدودیتی در بیان حقیقت، در دفاع از طبقه خویش در عراق و در همبستگی با کمونیستهای این کشور نپذیرفته است. آنها با یک گام بلند خود را از آن مناسبات خلاص کردند تا بتوانند در یکی از حساس‌ترین دوره‌ها در منطقه سخنگوی کارگر و

کمونیسم و مدافع سازش ناپذیر مردم شریف و زحمتکش در برابر رژیم ارتجاعی عراق و احزاب ارتجاعی کرد باشند. حقیقت اینست که این راه بروی آقای ایلخانی زاده و دوستانشان هم باز بود و آنها خود نخواستند به آن گام بگذارند. هرکس که کوچکترین احترامی برای حقایق تاریخ حزب کمونیست و کومه‌له قائل باشد میفهمد که آقای ایلخانی زاده و سازمانشان، و "دیپلوماسی" شان، دنباله تاریخ حزب کمونیست و مناسباتش در منطقه نیستند. آنچه ادامه منطقی آن تاریخ و آن پراتیک و سند حقانیت و اصولیت آن است، اقدام پیکره اصلی آن حزب، از بالا تا پایین، در ختم آن مناسبات است. آن جنبش حزبی، آن خط مشی سیاسی، آن رهبری، آن کادرها و فعالینی که حزب کمونیست و کومه‌له قدیم را میساختند، دوران "دیپلوماسی انقیاد" را بی هیچ ابهامی پایان دادند. رابطه امروز آقای ایلخانی زاده و سازمانشان با دولت عراق نه به توصیه یا تأیید ما، بلکه علیرغم مخالفت ما، علیرغم هشدار ما و برخلاف راه پیشنهادی ما صورت گرفته است. این وضعیت نه امتداد روابط پیشین کومه‌له کمونیست در منطقه، بلکه یک انتخاب مجدد و آگاهانه از جانب کومه‌له جدید، تحت شرایط سیاسی و اجتماعی کاملاً متفاوتی است و در همین چهارچوب هم باید از آن دفاع کنند.

بهرحال گذشته هرچه بود، امروز دیگر رابطه با عراق در حکم یک بمب ساعتی برای کومه‌له است که عقل سلیم حکم میکند که خود را از آن به سرعت خلاص کنند. رابطه کومه‌له امروزی با احزاب ملی کرد در عراق نهایتاً بر یک تأیید و نزدیکی سیاسی متکی است. اتحادیه میهنی و "دولت" نافرجام طالبانی - بارزانی بطور مشخص از نظر اینها پدیده‌هایی مثبت و پیشرو تلقی میشوند. اما روشن است که رابطه با عراق از جنس کاملاً متفاوتی است. نزدیکی و سمپاتی سیاسی ای در کار نیست. برای آقای ایلخانی زاده و دوستانشان، همانطور که ایشان تأکید میکند، این صرفاً یک معامله مادی است. چیزی میدهند و چیزی میگیرند. اما حتی در یک چهارچوب معاملاتی هم باید توجه کنند تأثیرات این رابطه از نظر سیاسی برای سازمانشان، هر قدر هم حاضر باشد سرش را پائین بیاندازد، دیگر میتواند بشدت مخرب باشد. کردستان عراق در آستانه تحولات سیاسی مهمی است. کومه‌له جدید در تقابل بعدی رژیم عراق و مردم کردستان کجا خواهد ایستاد؟ این فقط یکی از دهها سوال است.

احزاب ملی و "دولت" کرد

همانطور که گفتم، رابطه کومه‌له با عراق علیرغم معنا و عواقب سیاسی مخربی که میتواند برای این دوستان دربر داشته باشد، ماهیتاً رابطه ای سیاسی نیست، بلکه تجاری است. اما رابطه با احزاب ملی کرد امر دیگری است و حمایت سیاسی از این احزاب را نمیتوان پشت فرمول‌های دیپلماتیک درباره رابطه با عراق پنهان کرد. تبیین دیپلماتیک از رابطه با احزابی نظیر اتحادیه میهنی و قیاده موقت، یک نوآوری چند سال اخیر این دوستان است. این انعکاسی است از سیاست راست روانه کومه‌له جدید در برسمیت شناسی این جریان‌ات بعنوان "دولت".

رابطه با احزاب کرد هم در این یک و نیم دهه دستخوش تحولات مهمی شده است. تا قبل از انتقال اردوگاهها به عمق کردستان عراق رابطه کومه‌له با سازمانهای ملی کرد نیز سازش و سکوت و تخفیفی در اهداف و تبلیغات کومه‌له ایجاب نمیکرد. قیاده موقت کنار رژیم ایران به جنگ با کومه‌له و حزب دموکرات مشغول بود و در تبلیغات تشکیلات هم ارز "جاش" ها قرار میگرفت. اتحادیه میهنی یک سازمان دوست محسوب میشد که اگرچه تشکیلات کومه‌له بویژه با قرار گرفتن در روند تشکیل حزب کمونیست ایران بطور روزافزونی به شکافهای سیاسی و برنامه ای خود با آن واقف میشد، از آنجا که در حوزه کشوری و اجتماعی مشترکی با کومه‌له فعالیت نمیکرد، هنوز ضرورتی به مرزبندی علنی با آن، لااقل در سطح تبلیغات دیده نمیشد. عقب ماندگی سیاسی و فرهنگی این جریان، برخورد ارتجاعی اش با مردم کردستان عراق، و ضدیتش با تعلق کومه‌له به حزب کمونیست ایران، اینها نکاتی بود که تشکیلات کومه‌له را به یک موضع شدیداً انتقادی نسبت به اتحادیه میهنی سوق میداد. اما از نظر علنی، تبلیغاتی علیه اتحادیه میهنی صورت نمیگرفت.

استقرار اردوگاهها در کردستان عراق، بر تنش بین کومه‌له و اتحادیه میهنی افزود. پیدا شدن یک سازمان مارکسیستی، با مواضع و فرهنگ سیاسی پیشرو در محیط فعالیت اتحادیه میهنی یک عامل آزار دهنده برای این جریان بود. نه فقط در شهرهای کردستان عراق، بلکه در خود صفوف اتحادیه میهنی جریانانی پیدا شدند که تحت تاثیر کومه‌له و حزب کمونیست ایران بودند. اما این واقعیت بدواً محافظه کاری بیشتر و اجتناب از تشنج را در دستور کار ما میگذاشت. در بخش اعظم این دوره قیاده موقت هنوز سازمانی بود که کومه‌له علناً علیه آن بعنوان یک سازمان ارتجاعی تبلیغات میکرد و موضوع هیچ مناسبات "دیپلماتیکی" نبود. هیچ نوع رابطه و مناسبات ویژه ای با سازمانها و دستجات دیگر کرد در عراق و ترکیه وجود نداشت.

اعتلائی سیاسی در کردستان عراق متعاقب جنگ خلیج، صحنه را بکلی دگرگون کرد. جنبش چپ و کارگری که خود را علناً با ما تداعی میکرد به شکل خیره کننده ای رشد کرد و سازمانهای کمونیستی در مقیاس وسیع به جلوی صحنه مبارزه توده ای آمدند. این آن جریانی بود که میبایست مورد حمایت قاطع و علنی ما در صحنه سیاسی عراق قرار بگیرد. در نقطه مقابل، زیر چتر حمایت آمریکا، "دولت" فرمایشی اتحادیه میهنی و قیاده موقت تشکیل شد. واضح بود که صحنه سیاسی کردستان عراق دگرگون شده و معادلات و محاسبات سنتی دیگر نمیتواند مبنای تعیین روابط ما در منطقه باشد. یک انتخاب سیاسی آشکار روبروی همه ما قرار گرفت.

"مرحبا ابوعمار!"

و این انتخاب صورت گرفت. سر کار آمدن "دولت کرد" همزمان بود با جدایی در حزب کمونیست ایران و تشکیل حزب کمونیست کارگری. اختلاف بر سر شیوه برخورد به احزاب ملی و حکومت در حال شکل گیری آنها یکی از نکات اصلی مورد مشاجره میان چپ و راست در آن حزب و یکی از فاکتورهای مهم در جلو

انداختن جدایی بود. (رجوع کنید به کتاب "بحران خلیج ..."). جناح چپ، که بعداً اساساً در حزب کمونیست کارگری متشکل شد، خواهان فاصله گرفتن از احزاب ملی کرد بود و مشروعیتی برای آنها قائل نبود. دولت بعدی این جریانات نمیتوانست مورد تأیید ما باشد. حزب کمونیست کارگری در صحنه سیاسی کردستان عراق کنار کمونیستها ایستاد و در شکل گیری حزب کمونیست کارگری عراق نقش با ارزشی بازی کرد. از آن مقطع تا امروز در کل عراق ما تنها کنار یک حزب ایستاده ایم و آن حزب کمونیست کارگری عراق است.

سران کومه‌له جدید، برعکس، به استقبال حکومت طالبانی و بارزانی شتافتند. آن را به عنوان "دولت" کردستان و نماینده مردم کردستان عراق در صحنه بین المللی به رسمیت شناختند. بند و بست دو جریان طالبانی و بارزانی با یکدیگر و با آمریکا، از بالای سر مردم و بر خلاف هرنوع اعمال اراده مردمی را، ظاهراً به صرف قومیت آنها گامی به پیش تلقی کردند. در این میان قیاده موقت نیز ظاهراً غسل تعمید ترقی خواهانه یافت و مشروعیت سیاسی پیدا کرد. این دوستان نه فقط به عملکرد ضد مردمی و عقب مانده احزاب ملی کرد چشم بستند، نه فقط در قبال تلاشهای این احزاب برای سرکوب کمونیستها ساکت ماندند، بلکه در موارد متعددی با موج تبلیغات هرروزه این جریانات علیه حزب کمونیست کارگری عراق و حزب کمونیست کارگری ایران هم‌نوا شدند. عمل اینها یادآور اعلام همبستگی امثال یاسر عرفات با رژیم خمینی در سال ۵۷ است. آنها به نام مردم فلسطین، مهر تأیید پای حکومت مرتجع‌ی زدند که برای خفه کردن انقلاب مردم سر کار آمده بود.

این آن وضعیتی است که سران کومه‌له جدید باید برای مردم توضیح بدهند. دوستان عزیز، لطفاً توضیح بدهید که چرا در مقابل جنایات و زورگویی های این احزاب علیه مردم ساکتید؟ چرا در برابر موج ترور زنان ساکتید؟ چرا دستگیری و سرکوب و گاه حتی قتل کارگران معترض و کمونیست ها (کدام کمونیستها؟!) توسط این جماعات را محکوم نمیکنید؟ چرا توقیف روزنامه کمونیستی بو پیشه‌وه را محکوم نمیکنید؟ چرا در برابر "فتوای قتل رهبران کمونیست و تأیید آن توسط "دولت خودی" ساکت نشسته اید؟ در قاموس شما چه فرقی میان سلمان رشدی و تسلیمه نسرین با ریووار احمد هست که زبان‌تان را در حمایت از او در برابر ارتجاع هار اسلامی بریده است؟ چرا در برابر خوشخدمتی های "دولت خودی" برای رژیم ایران، که پای آدمکش ها و تروریستهای رژیم اسلامی را علناً به خیابان های سلیمانیه و کوچه بالایی مقر خودتان هم باز کرده ساکتید؟ چرا در شرایطی که حتی فروشنندگان دوره گرد دهات کردستان هم این احزاب را "دولت" خطاب نمیکند، شما مدام از این و آن منبر به حکومت اینها مشروعیت میدهید، آنها را دولت و مسئول امور قلمداد میکنید، به "پارلمان" سقط شده شان تعظیم میکنید، سرگردنه بگیری قیاده موقت لب مرز ترکیه را "بدست گرفتن کنترل گمرکات شمال" نام میگذارید و فراخوان "رسیدگی به وضع مردم" به اینها میدهید؟ چرا تصمیم گرفته اید در این وانفسای سیاسی در منطقه و در متن این تحولات تعیین کننده در تاریخ کردستان و عراق، در نقش مطیع ترین، راضی ترین، مودب ترین و خوش‌باور ترین شهروند "دولت" پا در هوا و سپری شده طالبانی - بارزانی ظاهر شوید؟ چرا پای ورقه هر جریان و جماعتی، چه در عراق و چه در ترکیه، به صرف کرد بودنش امضاء میگذارید؟

"عوضش رادیو داریم" حتی برای بچه های کودکستانی هم جواب نیست. حقیقت اینست که این حرکات و بی حرکتی ها ناشی از همراهی سیاسی شما با کسانی است که به خیال خود حکم تیولداری کردستان را از آمریکا و موثلفین آن گرفته اند. این "دولت" شما یا بهرحال "دولت" مطلوب شماست که آنجا سر کار است. الحق که مرحبا ابوعمار!

"کدام کمونیستها؟"

زمختی این دوستی ها و مردم داری ها و "دیپلوماسی" بازی ها با ارتجاع کردستان عراق صدمبار بیشتر عیان میشود وقتی همزمان با آن خصومت این دوستان را با کمونیستهای کردستان عراق می بینیم. و این خصومت ظاهرا آنقدر علاج ناپذیر و ذاتی است که حتی تکذیب نامه شان هم بی اختیار یک حمله علنی دیگر به حزب کمونیست کارگری عراق از آب در میاید. آقای ایلخانی زاده مینویسد:

"منظورتان کدام کمونیستهاست؟(!!) طبعاً منظور شما "حزب کمونیست کارگری عراق" است. ... متأسفانه این حزب به آلتی در دست شما تبدیل شده و گذشته از اینکه آنها حضور جدی ای در منطقه ندارند، اساساً موجودیت مستقلی جدا از حزب شما نمیتوانند داشته باشند، تا حدی که کمیته مرکزی ایشان را نیز کادرهای شما اداره میکنند."

یک دنیا انحطاط در این چند سطر هست. بحث عدم "حضور جدی" حزب کمونیست کارگری عراق ابلهانه تر از آن است که بخواهد به خود جناب ایلخانی زاده هم دلداری بدهد. نه فقط نگهبان مقر کومه له که لااقل از بالای بام به محیط کردستان عراق نگاه میکند، بلکه هرکس که فقط اخبار منطقه را دورادور دنبال کند، به این خود فریبی ها و تخطئه گری ها رقت میاورد.

اما مهم تر اینست که نفس چنین تبلیغاتی فوق العاده زننده است. چرا سازمانی که لام تا کام در نقد احزاب ملی و عشیرتی کرد دهان باز نمیکند و به طول و عرضشان که سهل است، به ضدیت شان با مردم هم کاری ندارد، باید راه بیفتند و در رادیو و روزنامه ای که به قیمتی که دیدیم دست و پا کرده تبلیغات کند که حزب کمونیست کارگری عراق "نیرو" نیست؟ چرا نمیشود این رسالت شریف و این امر خیر را به همان دولت مربوطه و جماعت اسلامی و رسانه های ریز و درشت مرتجعین محلی و منطقه ای وا گذاشت که از نظر موجودیت کیلواتی و مترمربعی "حضور" بسیار جدی تری از این دوستان دارند؟ چرا میتوان بخاطر حفظ مقر و رادیو ساکت ماند و بخاطر احترام به کمونیسم در عراق نمیتوان؟ فرض کنیم حزب کمونیست کارگری عراق نیرو نیست و دولت عراق و دولت کرد و حزب الله عراق بیهوده شلوغ میکنند و دهها هزار مردم کردستان عراق اشتباهی به میتینگهایشان میایند، گیریم اینطور باشد، چه کسی گفته باید فقط به زورمندان و زورگویان احترام گذاشت؟ مگر سازمانهای تک سلولی و کاغذی "اتحاد چپ کارگری"، از جناح سازنده حزب

رنجبران تا آخرین خس و خاشاک باقی مانده از سنت فدایی - راه کارگر چقدر نیرو هستند یا کجا "حضور" دارند که جناب ایلخانی زاده و دوستانش از شرکت بعنوان ناظر در جمعشان به وجد آمده اند؟ مگر انشعاییون "رهبری انقلابی حزب دموکرات" چقدر نیرو بودند یا بالاخره شدند که آن توجه و انرژی کومه‌له آنروز و بخصوص خود همین دوستان را بخود اختصاص دادند؟

"پاسپورت لطفا!"

واقعیت بسادگی اینست که حزب کمونیست کارگری عراق، و جریان کمونیسم کارگری بطور کلی، یک نیروی سیاسی بسیار جدی در منطقه است و آقای ایلخانی زاده و سازمانشان چون با آن مخالفند علیه آن تبلیغ و تحریک میکنند. و در این تبلیغات متأسفانه به عقب مانده ترین و سست ترین عواطف در جامعه کردستان چنگ میزنند و با مرتجع ترین نیروها همصدا می شوند. به همین چند سطر افتخار آفرین ایشان نگاه کنید. میفرمایند حزب کمونیست کارگری عراق آلت دست بیگانگان است. از بین تمام مردم عالم، جناب ایلخانی زاده و شرکاء این وظیفه پر افتخار را برعهده گرفته اند که از کورش مدرسی و رحمان حسین زاده، اعضای رهبری هردو حزب ایران و عراق، پاسپورت و تابعیت عراقی مطالبه کنند. ظاهراً قرار است این تبلیغات خون ملی و میهنی را در رگهای مردم به جوش بیاورد و از حزب کمونیست کارگری عراق بیزارشان کند. واقعا خجالت آور است. ببینید در ظرف ۵-۶ سال از کجا سر در آورده اند. عجباً که نمیفهمند دارند به نقطه قدرت ما حمله میکنند. ۵ سال تمام عین همین تحریکات توسط "دولت کرد" و محافل مرتجع، محبوبیت حزب کمونیست کارگری عراق را صد چندان کرده. این باعث افتخار همه ما در هر دو حزب کمونیست کارگری در ایران و عراق است که هویت سیاسی و تعلق تشکیلاتی مان معیار ملی و قومی و کروموزمی ندارد. اگر جناب ایلخانی زاده هم بخواهد عضو هریک این احزاب بشود نه خودش را تست میکنند، نه محل تولدش را میپرسند، نه آزمایش زبان از او میگیرند و نه پاسپورتش را چک میکنند. این یک جریان کمونیستی کارگری در کل منطقه است که سند هویتش تعلق طبقاتی و آرمانهای اجتماعی اش است. همین باعث شده که در کردستان پیشرو ترین بخش جامعه گرد این حزب حلقه بزند و به آن امید ببندد. دنیای قوم پرستی و جهالت ملی البته وجود دارد، اما حزب کمونیست کارگری عراق با کمال میل "حضور جدی" در آن را به جناب ایلخانی زاده و شرکاء واگذار کرده است.

بهرحال رابطه کومه‌له جدید با حزب کمونیست کارگری عراق قابل دفاع نیست. توصیه من به مسئولین این سازمان اینست که بجای اینکه "لجبازی" با ما در حزب کمونیست کارگری ایران و یا خودشیروینی برای مام جلال را مبنای تعیین سیاستشان در حومه سلیمانیه قرار بدهند، واقعیات ابژکتیو منطقه را برسمیت بشناسند، با حزب کمونیست کارگری عراق دوستی کنند و به آن احترام بگذارند. این روش برای کسانی که خود را چپ میدانند پسندیده تر است. و چه بسا بالاخره این حزب کمونیست کارگری عراق باشد که بتواند روزی کاری کند که فعالیت این دوستان از خاک کردستان عراق متضمن سازش و باج دادن به کسی نباشد.

خلاصه کلام، موقعیت و مناسبات کومه‌له جدید در منطقه آشکارا دردناک تر از آن است که بشود با دفاعیاتی از نوع مطلب آقای ایلخانی زاده توجیهش کرد. این به یک فکر اساسی احتیاج دارد. دیر هم شده است.

چرا "کومه‌له"، چرا "جدید"؟

آقای ایلخانی زاده مساله ای را مطرح میکند که شخصا مدتی بود دنبال فرصتی برای اظهار نظر رسمی راجع به آن می‌گشتم و این فرصت مناسبی است. موضوع اینست که من بکار بردن عنوان "حزب کمونیست ایران" را در اشاره به سازمان آقای ایلخانی زاده و یارانش درست نمیدانم و خودم بکار نمیبرم. عنوان کومه‌له هم بنظر من نیاز به صفاتی دارد نظیر "جدید"، "امروز"، "کنونی" و غیره که تفاوت آن را با کومه‌له دوران قبل از جدایی به ذهن بیاورد. این یک نظر شخصی است، موضع رسمی حزب ما نیست، اما آن را بعنوان روش درست به همه رفقای حزبی توصیه میکنم.

آقای ایلخانی زاده می‌پرسد چرا. بگذارید پاسخ بدهم:

در مقطع جدایی از حزب کمونیست ایران من نه از نظر حقوقی و نه از نظر سیاسی مشروعیت استفاده رفقای باقیمانده را در استفاده از این عناوین مورد سوال قرار ندادم. البته بسیاری از رفقا، بویژه در سطح رهبران و کادرهای بالای کومه‌له آن روز، معتقد بودند وقتی اکثریت قاطع رهبری، سخنگویان اصلی و عمده کادرها و فعالین حزب و کومه‌له دارند جدا میشوند تا در حزب دیگری متشکل شوند، باقی گذاشتن نام و امکانات حزب کمونیست و کومه‌له برای اقلیت کوچکی که میمانند اصولی و منصفانه نیست. اما این بهرحال موضع من نبود. از نظر من این ما بودیم که جدا میشدیم و لذا آنها که میماندند، ولو یک اقلیت، هنوز در آن مقطع از نظر حقوقی حزب کمونیست ایران و کومه‌له بودند. از نظر سیاسی، مساله مبهم تر بود. روشن بود که با خروج چپ، توازن قوای سیاسی و عملی در سازمان باقیمانده به نفع جناح راست تغییر میکرد. اما چرخش فاحش به راست، تا چه رسد به یک گسست سیاسی و برنامه ای علنی و بنیادی از سنت چپ حزب و کومه‌له آن وقت، امری محتوم نبود. در رابطه با بحث مشروعیت و عدم مشروعیت سازمان باقی مانده در استفاده از این عناوین، از نظر من تصمیم و موضع دو نفر معین، ابراهیم علیزاده و عبدالله مهتدی، تعیین کننده بود. این دو رفیق از شخصیت های کلیدی حزب کمونیست بودند و چه در پیدایش و چه در سیر پیشروی آن نقش بسزایی داشتند. هردو، بجز در آخرین مراحل، از مدافعان خط رسمی و مارکسیستی حزب بودند. عبدالله مهتدی بعلاوه با مباحثات مربوط به کمونیسم کارگری نزدیکی زیادی حس میکرد.

این دو تصمیم گرفتند با ما نیایند و در آن تشکیلات بمانند. مهم تر از این، هردو علنا چه در پلنوم بیست و یکم و چه در اسناد علنی مقطع جدایی اعلام کردند که هدفشان حفظ حزب کمونیست و کومه‌له بر همان اصول نظری و عملی است که تا آن زمان بنیاد آن را تشکیل میداد. (تا آن حد که کوشیدند ما را کسانی

تصویر کنند که وظیفه دفاع از نظرات خودمان و "باورهای مشترک" را به آنها سپرده و صحنه را ترک کرده ایم!). اگر در آن مقطع ابراهیم علیزاده و عبدالله مهتدی هم تصمیم می‌گرفتند با ما بیایند و یا راه سومی در پیش بگیرند، قطعاً نه من و نه هیچکس دیگر در آن رهبری، آقای ایلخانی زاده و دوستانش در جناح راست را خبر نمیکرد تا مهر و عنوان و امکانات حزب و کومه‌له را تحویلشان بدهد. در چنان حالتی آنها که میماندند، اگر میماندند، دیگر حتی مشروعیت حقوقی هم نداشتند. در آن حالت، حتماً راه دیگری برای حل و فصل مساله جدایی پیدا میکردیم. به همین ترتیب از نظر سیاسی هم اگر این دو رفیق در همان مقطع اعلام میکردند که حزب کمونیست پس از جدایی ما دست به یک چرخش و تغییر ریل سیاسی اساسی میزند، باز هم از نظر من مشروعیت فعالیت بعدی آن سازمان تحت نام حزب کمونیست ایران و کومه‌له زیر سوال میرفت. اما واقعیت اینست که آنها اعلام کردند میمانند و حزب و کومه‌له را بر همان مواضع نگه میدارند و راهشان را در همان مسیر ادامه میدهند. از نظر من این کافی بود. این رفقا حق داشتند تلاش کنند و حق داشتند موفق شوند.

اما وقتی معلوم شد که در عمل سیر دیگری در پیش گرفته‌اند و افق دیگری جلوی خویش قرار داده‌اند، وقتی معلوم شد که "باورهای مشترک" دیروز را دور انداخته‌اند، آنوقت دیگر از نظر سیاسی عمر این مشروعیت هم به پایان میرسد. سازمانی که امروز تحت نام کومه‌له یا حزب کمونیست ایران فعالیت میکند، دیگر فقط اسم آن جریان را یدک میکشد و این یک صحنه سازی صرف است.

حقیقت اینست که سازمان این دوستان چه از لحاظ نظری، چه از نظر سیاسی و تاکتیکی و چه از نظر پراتیکی علناً و رسماً به آن حزب و تاریخ و اصولش پشت کرده و آن گذشته را تحقیر میکند. این صرفاً یک ادعا نیست. نگاه کنید امروز چه میگویند و چه میکنند. حزب کمونیست ایران بعنوان حزبی علیه اردوگاههای رویزیونیستی و روایت های بورژوایی از سوسیالیسم بوجود آمد، امروز اینها رسماً و علناً اعلام میکنند که مساله این نیست که "سوسیالیسم چه کسی واقعی است" بلکه بر سر متحد کردن پایه اجتماعی "چپ" است. اعلام فرموده اند که بحث ماهیت شوروی بحثی زائد و روشنفکرانه بوده است! حزب کمونیست ایران تعلق اساسی و استراتژیکی خود به جنبش شورایی را یک شاخص هویت سیاسی خود میدانست، دوستان کشف کرده اند که بحث شورا و سندیکا یک بحث عبث و انحرافی بوده که یک عده روشنفکر به جنبش کارگری و صد البته به خود آنها تحمیل کرده بودند. اکنون معلوم شده است که حزب کمونیستی وظیفه خاصی در هدایت و خط دادن به کارگران ندارد و باید به شیوه دهاتی ترین محافل چپ آستانه انقلاب ۵۷ از آنها بیاموزد. بار دیگر، به سیاق عقب مانده ترین جریانات پیشا-۵۷، مطالبات کارگری به وسع بورژوازی و "سطح رشد نیروهای مولده" گره زده شده و شعار ساده ۳۵ ساعت کار (تا چه رسد به سی ساعت) لابد به اتهام ذهنی و روشنفکری بودن در گلوی تشکیلاتشان گیر کرده. عملکرد و موقعیتشان را در عراق و کردستان دیدیم. در محیط اپوزیسیون ایران نیز وضع بهتری ندارند. روشن کردن و روشن گفتن تفاوت ها که سنت آن زمان بود، جای خود را به خیره کننده ترین و بی اصول ترین ائتلاف - بازی ها و تشکیل متنوع ترین انجمنهای تملق متقابل با هر جریان و محفل اپوزیسیون "چپ" و دموکراتیک داده است. در این میان یکبار

دیگر راه و رسم همیشگی چپ ملی، مبنی بر رهبر تراشی و شخصیت سازی از شعرا و نویسندگان متوسط الحال و درویش مسلک و وطن پرست "داخل" هم باب شده است.

یک وجه برجسته چرخش و مسخ این جریان، نفرتش از تاریخ گذشته "خویش" است. بعضی خیال میکنند پشت کردن این دوستان به تاریخ حزب کمونیست و کومه له قبل از جدایی، ناشی از خصومت امروزشان با ماست و عکس العملی غیر سیاسی به تلخی های دوره جدایی است. حقیقت عکس این است، خصومتشان با ما انعکاس بیزاری شان از آن گذشته است. روایت سران امروز کومه له از آن گذشته روایتی به قدمت خود حزب کمونیست است. تصویر آقای ایلخانی زاده از خود و دوستانش بعنوان یک عده "فریب خورده و رها شده"، که تازه مبنای هشدارهای ایشان به رفقای حزب کمونیست کارگری عراق هم است، یک تصویر قدیمی است. این را بازجوها و سازمان "تواین" رژیم و در راس آن معروف کیلانه قبل از تشکیل حزب در سنندج جار میزدند. "یک عده روشنفکر کومه له را فریب داده اند". این روایت مضمون صدها برنامه رادیویی و مقاله نشریات حزب دموکرات بوده است. این روایت مضمون هشدارها و نصیحتهای مکرر اتحادیه میهنی و عزالدین حسینی و دیگر "دوستان کومه له" در جنبش خودمختاری طلبی در کل کردستان بوده است. این روایت مضمون تبلیغات و تحریکات هرروزه "دولت" کرد علیه ما و حزب کمونیست کارگری عراق است، این روایت از آغاز فرمول همه سازمانهای چپ قلابی و اردوگاهی ایران بوده است که با تشکیل حزب کمونیست ایران رویایشان برای تبدیل کردن "کومه له معصوم" به سازمان "کردها" در جبهه "خلفهای میهن ما" نقش بر آب شد. این روایت، که جناب ایلخانی زاده و شرکاء ظاهرا امروز به حقانیتش پی برده اند، روایتی ارتجاعی و ضد کمونیستی است. این فقط علیه آن تاریخ و علیه ما نیست، علیه چپگرایی در کومه له امروز نیز هست. این روایت قرار است نگرش و سیاست چپ در این سازمان را از پیش ممنوع و محکوم و منتفی کند.

در این چند سال متأسفانه این روایت از تاریخ حزب و کومه له به خط رسمی این جریان تبدیل شده است. نتیجتاً یک حفره دهساله در تاریخ این جریان بوجود آمده. دوران ممنوع. دورانی که ظاهراً تشکیلات اصلاً وجود نداشته است، نشریه نداشته است، نظر نداشته است، رهبر نداشته، مرکزیت نداشته، کنگره و کنفرانس و پلنوم نداشته. عزم و امید و حقانیت نداشته. دورانی که سخن گفتن از آن و فکر کردن به آن ممنوع است و باید به فراموشی سپرده شود. راستها روایت خود را به کرسی نشانده اند. اسناد آن دوران را باید سوزاند، و سوزانده اند. عکسها را باید رتوش کرد، و کرده اند. خانه ها را باید گشت و کتابها را یافت و دور ریخت، و ریخته اند. امروز این تنها انترناسیونال نیست که داشتن و خواندنش در مقر گرانقدر حومه سلیمانیه ممنوع است، بلکه بسوی سوسیالیسم و کمونیست و بولتن شوروی و اسطوره بورژوازی ملی و مترقی و غیره و غیره هم تحت سانسور است. عباراتی نظیر کمونیسم کارگری دیگر کفرند و زبان گوینده را میسوزانند. اگر این جماعت عزم کرده اند که خاطره آن حزب کمونیست ایران و آن کومه له را از اذهان محو کنند، اگر آن را دوران بیخبری و فریب خوردگی خود میدانند، اگر خودشان از آن تاریخ ننگ دارند و میخواهند دفنش کنند، چرا باید استفاده شان از نام آن حزب را مشروع شناخت؟

واقعیت اینست که عنوان حزب کمونیست، "قویتی بگیر و بنشان" ی است که خود ملی گرایان کرد در این سازمان بدست عده ای داده اند تا سرگرم باشند و احياناً مزاحم امر خطیر "دیپلوماسی مقرر و رادیو" در مرکز عالم نشوند. همین.

عنوان کومه‌له چطور؟ کومه‌له امروز، کومه‌له کمونیست دوران حزب نیست. اما کومه‌له قبل از حزب هم نیست. سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان یک سازمان انقلابی چپ بود که با روشن بینی و جسارت به یک رکن اساسی تشکیل حزب کمونیست ایران بدل شد و کومه‌له کمونیست را در تمایز با کومه‌له ملی گرایان و خلقیون شکل داد. آنچه که امروز میبینیم، یک کومه‌له جدید است. کومه‌له ای که شاید اگر راستها و مخالفین تشکیل حزب ۱۵ سال قبل پیروز شده بودند میساختند. یک سازمان خودمختاری طلب در کردستان ایران، که نمونه های مشابه آن در همه بخش های کردستان به وفور هست. بعنوان یک سازمان خودمختاری طلب، باید اینها را جدی گرفت. اما این سازمان، حزب کمونیست ایران و کومه‌له قدیم نیست. این را حتی (در واقع بویژه) نزدیک ترین موثلفین و یاران امروزشان انکار نمیکنند. هیچکس اینها را ادامه آن حزب و آن کومه‌له و مسئول اعمال و سیاستهای آن دوره نمیداند. همه بدون استثناء، دوستی ها و دشمنی هایشان با حزب کمونیست ایران و کومه‌له قدیم را نه به این جریان، بلکه عیناً به حزب کمونیست کارگری منتقل کرده اند.

بحث من یک بحث حقوقی نیست. بحثی سیاسی است. در این صحنه سازی نباید شرکت کرد. این دوستان هر اسمی میخواهند روی خود بگذارند، اما ما موظفیم در را بروی کسانی که به حقایق آن تاریخ علاقمندند باز نگاه داریم. *

جنبش دسامبر ۱۹۹۵ فرانسه با اعتراض کارگران راه آهن به طرح ویژه ای که هدفش حذف مشاغل، بالا بردن راندمان کار و الغای رژیم ویژه بازنشستگی (خاص کسانی که کارهای دشوار دارند) بود، اوج گرفت و در ادامه خود به بخشهای دیگر کارگری و بعد معلمان و کارمندان دولت و غیره کشیده شد و به اغلب خواستههایش رسید. دو از سه مطالبه این جنبش، عدم الغای رژیمهای ویژه بازنشستگی، و مخالفت با طرح ژوپه، نخست وزیر، برای رفع کسری بودجه دولت از طریق افزایش پرداخت های مردم، مطالباتی عمومی بودند که به تمام اقشار جامعه مربوط میشدند. اما قدرت این حرکت و علت تداوم آن در ادامه اعتصاب کارگران راه آهن بود که علیرغم رسیدن به تمام خواستههای خود اعتصاب را نشکستند. آنها در راه پیمایی ها همیشه مکان ویژه اول صف را داشتند و در تحلیلها بر نقش تعیین کننده آنها انگشت گذاشته میشد.

این حرکت بی هیچ تفسیری خود را به بیننده تحمیل میکرد: تقابل کارگران با سرمایه داران و دولتشان. البته این باعث نشد که مفسرین طبقه حاکمه به سر وقت ترها و تبلیغات چند ساله اخیرشان مبنی بر پایان یافتن تاریخ مبارزه طبقاتی و کمونیسم بروند و آنها را بازبینی کنند. اینها همه زرادخانه ای برای پایان دادن به این "مقولات" و طنز مبارزه طبقاتی، عمیقا مارکسی بود: هدف آنها نه تفسیر جهان که تحمیل تغییر به آن در یک راستای معین بود. با این وجود قدرت این جنبش آنها را وادار کرد به توصیفاتی روی آورند که نشان دهنده تسلیم شان به عینیت صریح این حرکت بود: آرکائیسیم، منافع صنفی و امتناع از ورود به جهان مدرن، دلالت بر خشم آنها از "درجا زدن" کارگران و مردم در "ماقبل تاریخ" مبارزه طبقاتی و پافشاری بر حفظ خواستههای طبقاتی داشت. آنهایی که به کمونیست ها تحت این عنوان که "آنها که تصور میکنند تنها صاحبین حقیقت هستند" حمله می کردند ابایی از این نداشتند که چشم و گوش شان را بر همه چیز ببندند و از "حقیقت لایتغیر" خودشان دفاع کنند.

"دلمردگی"، "ناامیدی"، "لختی"، "خمودگی" و امثالهم کلماتی بودند که در هفت هشت سال اخیر از زبان سیاستمداران و ژورنالیستها و مفسرین سیاسی نمی افتاد. قرار بود که این عبارات بیان کننده وضعیت ذهنی و روانی جامعه فرانسه باشند. اما حرکت اخیر واژه هایی دیگر را مد کرد: شور و اشتیاق، شهامت و مقاومت، همبستگی و امید. جامعه خود را از تمام تحلیلها و تفاسیر پوچ مفسرین حاکم تکاند، ماسکی را که به صورتش چسبانده بودند دور انداخت و مجلس بالماسکه را بهم ریخت تا نشان دهد به نقشی که میخواهند به او تحمیل کنند، تمکین نخواهد کرد. جنبش دسامبر ۹۵ جنبشی بود که حتی اگر مارکسی هم وجود نمی داشت، مارکس خود را پیدا میکرد تا نشان دهد که در جامعه سرمایه داری طبقاتی با منافع متضاد وجود دارند که برای به کرسی نشاندن منافع خود دائما در کشمکش و مبارزه هستند، طبقه کارگر ستون اصلی مبارزه علیه نظم موجود است و تمام اقشار و گروه های محروم جامعه اعتراض خود را به این طبقه اصلی معترض پیوند می زنند. "سندروم" مبارزه طبقاتی که با اعتصاب کارگران افرانس در پاییز ۹۳ مشاورین نخست وزیر وقت را نگران کرده بود (کارگر امروز ۴۳) با تمام قامت خود را نشان داد: نه سندروم، که خود "بیماری" مبارزه طبقاتی با مشخصاتی کلاسیک.

جامعه طبقاتی

بیست سالی است که بورژوازی جهانی تلاش میکند از بحران اقتصادی برای بازسازی و نیرومندتر کردن سرمایه، تغییر آرایش سیاسی قطبهای مختلف و تحمیل ایدئولوژی و فرهنگی متناسب با نیازهای امروزش استفاده کند. در این دوره کارگران و اقشار وسیعی از جامعه بیکاری، کاهش قدرت خرید، فقر و نیاز، ناامیدی و بی‌افقی را تحمل میکنند و منتظرند که بالاخره آن روزنه موعودی که قرار است کوره راهی به سمت بهبود اوضاع بگشاید خود را نشان دهد. مدت زمانی معادل زندگی یک نسل است که طبقه حاکم با ایدئولوگها و تئوریسین هایش، نظامیون و پلیس مخفی اش، ژورنالیست ها و کارشناسانش میکوشد به جامعه بقبولاند که جز سرمایه داری، جز تحمل ریاضت و فداکاری، جز فقر و بیکاری راه دیگری وجود ندارد. در همین مدت کارگران از معدنهای بریتانیا تا کوره پز خانه های کردستان، از شرکتهای هواپیمایی آمریکا تا روسیه و آفریقای جنوبی، از اسرائیل تا فرانسه در حال اعتراض و مبارزه هستند تا به بربریتی که سرمایه برای جهان تدارک می بیند نه بگویند.

در این دوره تاریخی بورژوازی غرب که رقیب شرقی خود، سوسیالیسم شوروی و اقمارش را در حال تضعیف و رو به نابودی میدید حکومتی ایدئولوژیک و توتالیسمی فکری را شکل داد که هدفش نه فقط محو ابدی کمونیسم که ریشه کن کردن هر اعتراض و جنبشی در جامعه بود. می بایستی نه فقط مبارزه طبقاتی که اصولاً خود زندگی جمعی و جامعه هم بالکل حذف میشد تا جامعه تبدیل به صحنه ای از فعل و انفعالات اقتصادی "افراد مبتکر و خلاق" شود و اکثریت عظیم مردم هم یا به شرایط تحمیلی آنها تن بدهند یا بروند و بمیرند.

جنبش دسامبر ۹۵ فرانسه نشان داد که تمام این بسیج ایدئولوژیک آب در هاون کوبیدن بوده است، که جامعه و طبقات و زندگی جمعی وجود دارند. افراد از لاک بسته و فردی خود که طبقه حاکم و ایدئولوژیست به آنها تحمیل میکنند بیرون آمدند. با هم اعتصاب کردند، گفتگو و موافقت و مخالفت کردند، همدرد و همبسته و متحد هم شدند. این غلیان زندگی جمعی و طبقاتی تنها محدود به محیط کار و اعتصاب نبود. بیش از دو سوم کل جامعه از اعتصابیون حمایت کردند، مردم در خیابان ها و اتوموبیل ها به سادگی با هم ارتباط برقرار کردند و راجع به مسایل گفتگو کردند. جامعه و طبقات موجودیت خود را نشان دادند و سیاست یعنی پرداختن به مسایل جمع و قدرت مشغله زندگی همه شد.

این حرکت از نمایش بی ابهام وجود طبقات و مبارزه طبقاتی در جامعه فراتر رفت و نشان داد که در سمت طبقات محروم این طبقه کارگر است که نیروی اصلی و رهبر طبیعی است.

چرا؟ برای چه؟

حرکت اواخر سال ۹۵ با اعتراض به سیاستها و طرحهای مشخصی که دولت ارائه کرد شکل گرفت. این سیاستها و طرحها البته در خود اهمیت زیادی داشتند و هر یک به تنهایی می توانستند چاشنی یک انفجار اجتماعی را بزنند. شرایط کار و بازنشستگی کارگران راه آهن، رژیمهای بازنشستگی که شامل همه مزد بگیران میشود و بیمه های اجتماعی در معرض تعرضی همه جانبه قرار گرفتند. کافی است به این نکته توجه کنیم که اقشار وسیع و محرومی از جامعه می بایستی سالانه ۳ هزار فرانک (برای کاهش کسری بودجه دولت، بالا رفتن پرداختی ها و کاهش باز پرداختی های مختلف از طرف نهادهای مختلف) بپردازند و نیز در مجموع قرار بود خانواده های مزدبگیران ۷۵ درصد و بنگاههای کاپیتالیستی ۴ درصد و درآمدهای مالی (سهام مختلف) ۱/۵ درصد کسر

بودجه را تامین کنند. این ارقام به تنهایی ابعاد فلاکت تحمیل شده بر اکثریت را نشان می‌دهند. اما رادیکالیسم، گستردگی اعتراض و حمایتی که در کل جامعه بدست آورد نشان داد که مساله فراتر از این موارد مشخص است. همه مفسرین متفق القول بودند که اعتراض فراتر از واکنشی علیه طرحهای اعلام شده دولت است. تفسیر غالب در طبقه حاکم که توسط تقریباً تمام رسانه های کتبی و سمعی و بصری تکرار میشد این بود که این حرکتی آرکائییک و عقب مانده علیه مدرن شدن فرانسه و جهانی شدن اقتصاد است. تفسیر دیگر که از طرف بخشی از چپ و نشریه لوموند دیپلماتیک (۱) ارائه میشد این جنبش را علیه اروپای لیبرال و برای یک اروپای اجتماعی ارزیابی میکرد.

لوموند دیپلماتیک که یک دیدگاه رفرمیستی رادیکال را منعکس میکند (منتقد جدی زیاده روی های سرمایه داری، باور جدی به جنبش طبقه کارگر بعنوان نیروی اجتماعی رفرم، مخالف ناسیونالیسم و مدافع اروپای اجتماعی و امثالهم) در سرمقاله ژانویه ۹۶ مینویسد؛ "این زرادخانه تضمین های اجتماعی - اقتصادی که توسط جنبش کارگری تسخیر شده است ستون تمدن اروپای مدرن را تشکیل میدهد" و در انتهای این مقاله که عنوان "امید" دارد مینویسد: "چه زمانی اعتراض متحد مجموعه سندیکاها و شهروندان ۱۵ کشور اتحادیه اروپا برای پیشروی به طرف اروپای اجتماعی فرا خواهد رسید؟"

اما این تنها احزاب کمونیست وابسته به شوروی نبودند که با فرو ریختن دیوار برلین از بین رفتند، و اینک جنازه های ترمیم شده شان با طراحی پیوند بازار و دموکراسی غربی مجدداً به قدرت میرسند، رفرمیسم و سوسیال دموکراسی هم در تشییع جنازه ای بی سر و صدا و بی مدعو به خاک سپرده شدند. بی شک میتوان به ستایش نجابت و شرافت انسانهایی که هنوز به اعتقادات قدیمی شان وفادارند و امروز میخواهند خلاف جریان شنا کنند و جلوی بربریت را بگیرند، پرداخت. اما این راه حل سترونی کامل خود را نشان داده است. حزب سوسیالیست و حزب کمونیست فرانسه به زحمت این جنبش را همراهی کردند و نشان دادند که گیج و سر در گم هستند. در عین حال نشان دادند که حتی گیج و سر در گم باز هم راهشان را انتخاب کرده اند و هرگز به راهی که به رفرم و تحول عمیق جامعه بیانجامد، نخواهند رفت.

در عوض جنبش دسامبر ۹۵ چشم اندازی بسیار مساعد برای کمونیسم کارگری گشوده است. نظام سرمایه داری بطور منظم و فزاینده در حال تولید فقر و بیکاری و خرد کردن انسانهاست، ایدئولوژی ها و برنامه ها و احزاب رفرمیست، سوسیالیست و کمونیست در ضعیف ترین و آشفته ترین موقعیت خود قرار دارند و نمی توانند بر سر راه پیشروی کمونیسم کارگری مانع جدی ایجاد کنند، اکثریت جامعه آمادگی پذیرش تحول ریشه ای را دارند و اعتراض رادیکال کارگری که چند سالی است در تمام حرکات مهم دیده میشد در دسامبر ۹۵ از محدوده کارگران پیشرو بیرون آمد و بخشهای قابل ملاحظه ای از جامعه را در برگرفت. پرچم سرخ و سرود انترناسیونال دیگر وقایعی حاشیه ای نیستند و در تمام رسانه ها منعکس شدند، سندیکالیسم تحت فشار رادیکالیسم پایین قرار دارد و زمینه های شکل گیری یک حرکت سندیکالیستی با مواضع و سیاست های رادیکال و اشکال سازمانیابی و سازماندهی شورایی وجود دارد. ناسیونالیسم بن بست خود را در عرصه مبارزه اقتصادی و سیاسی نشان داده و دور نیست که حرکات کارگری قدرتمند فرا کشوری شکل بگیرند. اروپا آستن تحولات کارگری بزرگی است.

گوشه‌هایی از فعالیت حزب کمونیست کارگری ایران در خارج کشور

آلمان (فرانکفورت) — روز ۱۶ دسامبر سمیناری حول برنامه حزب از طرف واحد آلمان حزب سازمان یافت. در این سمینار که ۷۰ نفر شرکت کردند، ابتدا بهمن شفیق عضو کمیته مرکزی حزب بحثی را درباره برنامه حزب ارائه داد و بدنبال آن بحث حول وجوه مختلف برنامه از جانب شرکت کنندگان ادامه یافت.

کلن — روز ۱۵ دسامبر به ابتکار واحد آلمان حزب، تظاهراتی در کلن در همبستگی با جنبش اعتصابی کارگران فرانسه برگزار شد. این تظاهرات مشترکا با تعدادی سازمان و تشکل چپ آلمانی فراخوان داده شده بود. تظاهرات از مقابل اتحادیه سراسری کارگران آلمان (د.گ.ب) شروع شد و تظاهر کنندگان با شعارهایی در حمایت از کارگران فرانسه، "امروز فرانسه، فردا آلمان"، "کهل، ژوپه، شیراک نابود باد این اتحاد" و "زنده باد اتحاد بین‌المللی" بطرف نمایندگی کنسولگری فرانسه حرکت کردند. در مقابل کنسولگری فرانسه، بهمن شفیق به نمایندگی از حزب کمونیست کارگری ایران در حمایت از کارگران فرانسه و محکوم کردن حمایت دولت آلمان از دولت شیراک سخنانی ایراد کرد. تظاهرات با خواندن سرود انترناسیونال خاتمه یافت.

ژاپن

به همت فعالین حزب در ژاپن، تاکنون جزوات "اطلاعاتی در مورد وضع طبقه کارگر در ایران" نوشته مصطفی صابر، "بر زنان در ایران چه میگذرد" نوشته ثریا شهابی و "مصافهای کمونیسم امروز" نوشته منصور حکمت به زبان ژاپنی ترجمه و به چاپ رسیده است.

سخنرانی‌های حزبی

در ماههای گذشته سخنرانیهای زیر توسط کادرهای حزب صورت گرفته است:

کانادا (تورنتو) ۱۷ دسامبر: علی جوادی، سخنرانی تحت عنوان: "چشم انداز تحولات آتی در ایران: کدام آینده، کدام آلترناتیو، کدام موانع"
(لندن) شنبه ۱۳ ژانویه، (مونترال) شنبه ۲۰ ژانویه، (اتاوا) یکشنبه ۲۱ ژانویه،
- (تورنتو) شنبه ۲۷ ژانویه: سخنرانی محسن ابراهیمی عضو کمیته مرکزی حزب، درباره "اپوزیسیون جمهوری اسلامی ایران"

آمریکا (لس آنجلس) ۱۷ دسامبر: اعظم کم گویان، سخنرانی تحت عنوان "زن، جنسیت و خانواده"
دالاس (تگزاس) ۳ فوریه: اعظم کم گویان، سخنرانی تحت عنوان "یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری"
نیویورک ۴ نوامبر: سخنرانی علی جوادی در جلسه "کانون دفاع از دموکراسی در ایران".
دانمارک (کپنهاک) ۱۳ ژانویه: فرهاد بشارت سخنرانی تحت عنوان "برنامه حزب: یک دنیای بهتر".

آرهوس — اعتصاب رفتگران شهر آرهوس از روز ۲۷ دسامبر بر سر شرایط کار و شدت کار شروع شد. از آنجا که این اعتصاب ناقض قرارداد کار است کارگران در دادگاه کار محکوم به جریمه شدند و در روز ۴ ژانویه کارفرما نماینده مبارز کارگران، لوئی آناسن، را به دلیل دعوت کارگران به اعتصاب اخراج کرد. از آن تاریخ اعتصاب کارگران وارد مرحله تازه‌ای شد، تعداد آرا برای ادامه اعتصاب به ۹۰ درصد رسید و اعتصابیون حمایت جدی جنبش کارگری دانمارک را بدست آوردند. زباله‌ها، شهر آرهوس را شبیه به یک زباله‌دان بزرگ کرده است. کارفرما همچنان از پس گرفتن حکم اخراج لوئی امتناع میکند و اعتصاب ادامه می‌یابد.
در حمایت از این اعتصاب واحدهای حزب کمونیست کارگری ایران و عراق در دانمارک خطاب به اعتصابیون نامه‌ای منتشر کرده اند که در زیر میخوانید:

به رفتگران آرهوس
رفقای عزیز!

مبارزه و اتحاد شما بر علیه اخراج نماینده‌تان تحسین برانگیز است. مبارزه طولانی مدت رانندگان ری‌بوس با

همبستگی و پشتیبانی کارگری روبرو شد و این همبستگی هم اکنون به کمک مبارزه شما آمده است. این نشان میدهد که قدرت مبارزاتی نوینی در جنبش کارگری دانمارک در مقابل تعرض طبقه حاکم به شرایط کار و زندگی کارگران وارد صحنه شده است. مبارزه شما همین الان بخش بااهمیتی از این رویارویی است. اعتصاب شما یکبار دیگر به همه نشان داد که همه ارزشهای جامعه بدست ما کارگران خلق میشود. اگر ما دست از کار بکشیم، جامعه از حرکت خواهد ایستاد. تپه‌های آشغال خیابان‌های شهر آرهوس به وضوح گویای این است. برعکس اگر شهردار آرهوس، تورکیل سیمونسن، و نخست وزیر، پل نورپ، و یا تمامی نمایندگان پارلمان دست از کار بکشند، هیچ اتفاقی نخواهد افتاد و کارهای جامعه مثل همیشه پیش خواهد رفت. پارلمان هر سال ۴ ماه تعطیل است و تقریباً کسی متوجه تعطیلی آن نمیشود و مشکلی در جامعه ایجاد نمیشود. سلامهای انترناسیونالیستی مان را تقدیم‌تان میکنیم و برایتان آرزوی پیروزی در این مبارزه داریم. اتحاد بین‌المللی کارگران سرنوشت‌ساز است. اگر این بدست آید ما میتوانیم همه چیز را دگرگون کنیم.

حزب کمونیست کارگری ایران – واحد دانمارک
حزب کمونیست کارگری عراق – واحد دانمارک

سوئد (استکهلم) – در اعتراض به دستگیری فعالین کارگری عراق در چند ماه گذشته، واحدهای حزب کمونیست کارگری عراق و ایران در سوئد یک آکسیون اعتراضی را در مقابل سفارت عراق در استکهلم سازمان دادند. در این آکسیون قطعنامه‌هایی در محکومیت رژیم عراق، و با خواست آزادی فوری و بی‌قید و شرط تمام زندانیان سیاسی و حق تشکل و اعتصاب قرائت گردید. شعارهای این آکسیون از جمله عبارت بود از: مرگ بر رژیم تروریست عراق و زنده باد همبستگی بین‌المللی کارگری. از این آکسیون جریانات مختلفی حمایت کرده بودند. در قسمتی از اطلاعیه مشترک واحدهای حزب کمونیست کارگری عراق و ایران آمده بود:

"موج تازه‌ای از دستگیری فعالین کارگری در شهرهای بغداد، بصره، حله و ناصریه از ماه اکتبر ۹۵ توسط ارگانه‌های سرکوب رژیم سرمایه‌داری عراق شروع شده است. این دستگیری‌ها که مورد تأیید و اشاره روزنامه "الشوره" ارگان حزب بعث عراق قرار گرفته، در ماه گذشته نیز ادامه یافت.

تا کنون صدها فعال کارگری در زندان‌های رژیم ناسیونالیست بعث عراق جان خود را از دست داده‌اند.... ما از کلیه احزاب سیاسی، سازمانها و طرفداران آزادیهای بی‌قید و شرط سیاسی، از مدافعین حق تشکل و اعتصاب و اجتماعات کارگری دعوت میکنیم در آکسیون اعتراضی در مقابل سفارت عراق شرکت کنند".

بریتانیا – اولین شماره نشریه کمیته حزب در بریتانیا بنام **Communist Viewpoint** منتشر شد. این نشریه شامل ۴ صفحه است و اولین شماره آن حاوی مطالب زیر است: حداقل دستمزد رسمی، "کمونیسم کارگری و کمونیسم بورژوائی" (به نقل از دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری)، اطلاعیه کمیته انگلیس حزب تحت عنوان "جدائی مذهب از دولت و آموزش و پرورش" و نیز معرفی ادبیات حزب به زبان انگلیسی. اطلاعیه جدائی مذهب از ... بمناسبت افزایش تحرکات گروههای اسلامی در بریتانیا صادر شده است. تابستان گذشته شهر لندن شاهد "راهپیمائی برای اسلام" بود. سازماندهندگان و شرکت کنندگان در این تظاهرات با یک تظاهرات متقابل فعال و موثر از جانب جریانات چپ مواجه گردیدند.

قطعنامه پایانی پلنوم پنجم کمیته مرکزی

پلنوم پنجم کمیته مرکزی حزب در روزهای ۱۶ تا ۱۸ فوریه امسال با شرکت اکثریت قریب به اتفاق اعضای کمیته مرکزی و نیز هیئتی از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق برگزار گردید.

گزارش دفتر سیاسی، رؤس اولویتها و اقدامات آتی دفتر سیاسی، نشریه انترناسیونال و اولویتهای ایندوره کمیته کردستان حزب در این نشست مورد بحث و بررسی قرار گرفت و تصمیمات لازم اتخاذ گردید. آئین نامه انتخابات نمایندگان کنگره دوم حزب نیز در این نشست تصویب گردید. همچنین در مورد مسائل سیاسی جاری در عراق و موقعیت کنونی حزب کمونیست کارگری عراق نیز بحث مفصلی صورت گرفت.

حمید تقوائی، رحمان حسین زاده، منصور حکمت، رضا مقدم، کورش مدرسی و اصغر کریمی به عنوان اعضای دفتر سیاسی حزب، منصور حکمت بعنوان دبیر کمیته مرکزی و اصغر کریمی بعنوان معاون دبیر و نیز ۶ نفر از رفقا بعنوان اعضای مشاور دفتر سیاسی انتخاب شدند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

فوریه ۹۶

• xÄŸ vzl

➤ fÄ³ Ÿ fÄ³

چرا رسانه های غربی و گروه ها و محافل ملی گرای ایرانی در خارج کشور اینقدر نسبت به حرکات افراد و جریانات اپوزیسیون مجاز و بویژه مذهبی در ایران حساسند؟ از فلان مائوئیست سابق و ایدئولوگ امروزی "پلورالیسم" و "تمرین دموکراسی"، تا مفسر فلان شبکه ماهواره ای که چه بسا نمیتواند جای ایران را روی کره جغرافی نشان بدهد، تا تحلیلگران مراکز شرق شناسی که از راه تلفظ درست حرف "خ" در اسامی دولتیان ایران امرار معاش میکنند، همه با علاقه خاصی حرکات منتظری، نهضت آزادی، یزدی، عبدالکریم سروش و غیره را دنبال میکنند. در آستانه انتخابات رژیم اسلامی، این فضا بار دیگر بالا گرفت. در نظر اول این عجیب بنظر میرسد، چون هیچیک از این افراد و گروهها بازیگران اصلی ای در صحنه سیاسی ایران نیستند. شرکت و عدم شرکت نهضت آزادی در انتخابات و یا ورود احتمالی سه چهار نفر نماینده اینها به مجلس اسلامی، وقتی همه میدانند که اینها قبلا به تعداد زیاد در مجلس بوده اند و نخست وزیر و کابینه داشته اند و خبر خاصی نشده، نمیتواند تحول مهمی تلقی شود. کسی یادش نرفته که جناب سروش خود عضو و ایدئولوگ شورای انقلاب فرهنگی بوده، قدرت و اختیارات داشته و جز کشتار جوانان و دانشجویان چپ چیزی از اندیشه های سترگ ایشان عاید مردم نشده. حرکات اینها نه خراشی به قدرت رژیم وارد میکند و نه آلترناتیو و افق متفاوتی را طرح میکند. بعید است کسی، چه در میان مردم ایران و چه در بخشهای فهیم تر محافل فوق الذکر، واقعا تصور کند یک رژیم جمهوری اسلامی به روایت نهضت آزادی، یا به روایت "لوتری" جناب سروش، میتواند یک احتمال واقعی، ولو ضعیف، در ایران باشد. پس اهمیت این جماعت در چیست و اینهمه توجه را مدیون چه هستند؟

واقعیت اینست که در نظر محافل ملی و رسانه های غربی، اپوزیسیون مجاز مذهبی، بازرگان ها و یزدی ها و سروش ها، آن بخش از خود هیات حاکمه و خود جمهوری اسلامی هستند که این استعداد را دارند که به رژیم خیانت کنند و دروازه قلعه را از درون باز کنند. و آنهم پیش از آنکه مردم تکان بخورند. اپوزیسیون مجاز مذهبی از نظر این محافل کاتالیزورهای تغییر رژیم بدون دخالت انقلابی مردم اند.

اما این استبط نادرست و این انتظار بیجاست و به ارزیابی غلطی از ماهیت رژیم اسلامی مبتنی است. جریاناتی نظیر نهضت آزادی و مذهبیون معتدل و امثالهم تنها وقتی در چهارچوب رژیم اسلامی اجازه خودنمایی پیدا خواهند کرد که سقوط رژیم توسط مردم دیگر محتمل شده باشد. این جریانات ابزار نجات رژیم از یک اوضاع انقلابی اند و نه ابزار تغییر آن با روشهای غیر انقلابی.

از نظر تاریخ واقعی، اما، اینها جریاناتی بیبربط اند. نه پلی واقعی به آینده اند و نه سدی قابل اعتنا در برابر آن. نوبت اینها تنها وقتی فرا میرسد که دیگر عملا دیر شده باشد.

انترناسیونال

xZ@žZ }®™fĖ Ā±ĀĖĀĖ [-Š äž®²Ė

شماره ۲۱ - خرداد ۱۳۷۵ (ژوئن ۱۹۹۶)

ستون اول - منصور حکمت

- مذهب، مردسالاری و فرودستی زن - اعظم کم گویان
- فدرالیسم یک شعار ارتجاعی است، مصاحبه با منصور حکمت
- "جمهوری آخوندی" یا جمهوری اسلامی؟ - محس ابراهیمی
- تاریخ شکست نخوردگان، چند کلمه به یاد انقلاب ۵۷ - منصور حکمت
- طفل شیرین دمکراسی - منصور حکمت
- بیانیه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران در محکومیت شعار فدرالیسم
- کمونیسم کارگری در جدال با ارتجاع اسلامی و ناسیونالیسم، مصاحبه با ریپوار احمد
- حزب دمکرات کردستان ایران و مساله زن - حسین مرادیگی
- سرمایه داری ایران و بهشت گمشده - نادر بکتاش
- فیلمی علیه مجازات اعدام - علی جوادی
- در پایان یک اعتصاب - علی جوادی
- زنان کابوس جمهوری اسلامی - آذر ماجدی
- ۲۰۰ هزار نفر در فستیوال اول مه در کردستان عراق شرکت کردند!
- فعالیت های حزب بمناسبت اول مه در خارج کشور
- تیرباران دو زندانی سیاسی قدیمی توسط جمهوری اسلامی
- غیرت ملی جمهوری اسلامی و مجازات ازدواج زنان ایرانی با مردان افغانستانی
- قطعنامه درباره راه خروج از بن بست کنونی در کردستان عراق و خواست استقلال
- کردستان عراق (حزب کمونیست کارگری عراق)
- اطلاعیه پایانی پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق

فیلمی علیه مجازات اعدام
dzf ̧> ä~ Í •l yd®>
(DEAD MAN WALKING)

}diÂ%ú“

در ارائه مفاهیم همواره لحظاتی وجود دارند که کلمات، مستقل از قدرت و پیچیدگی زبان، قادر به بیان عمق مقولات در مقایسه با قدرت گویایی تصاویر نیستند. این ضعف ساختاری است. آنچه که بیان می شود تقریبی است از آنچه که در ذهن نقش بسته که به نوبه خود و در بهترین حالت تقریب دیگری است از آنچه که واقعی است و وجود عینی دارد. این تفاوت را در مقایسه کتاب و فیلم "مرده است که می رود" به خوبی می توان مشاهده کرد. فیلم متکی بر کتاب است، اما تصاویر فیلم قدرت مقولات ارائه شده در کتاب را به عمق می برند و به تکان دهنده‌گی واقعیت هر چه بیشتر نزدیکشان می کنند. اگرچه کتاب خود شرح واقعی آخرین دقایق زندگی و اعدام متهم به قتل دو نوجوان است، اما فیلم این واقعیت کریه و میراث دوران جهالت بشریت را با قدرتی بمراتب کوبنده تر به نقد می کشد و به نمایش در می آورد.

"مرده است که می رود" ساخته "تیم رایینز" است. او کارگردان شریفی است. "سوزان ساراندن"، هنرپیشه اصلی فیلم نقش راهبه ای را بازی می کند که تصمیم گرفته است زندانی تنها و بدون همدم قدم به اتاق اعدام نگذارد. بازی "ساراندن" و قدرت نقش وی جایزه اسکار سال ۹۶ را نصیبش کرد. "شون پن" نقش متهمی را بازی می کند که به جرم تجاوز و قتل دختر و پسر جوانی محکوم به اعدام شده است. فیلم لحظات آخرین زندگی، دیالوگها و چگونگی اعدام او را در مقابل خانواده های مقتولین بازسازی می کند. "رایینز" این فیلم را در کمال هنرمندی ساخته است. هنر کارگردان در زنده کردن و نقد یک واقعیت زشت در بسیاری از جوامع امروزی است.

"رایینز" برای نقد مجازات اعدام مستقیماً به سراغ اصل مطلب رفته است. او انسان بیگناهی را برگزیده که توطئه ای همراه با فرودستی و موقعیت بد اقتصادی و طبقاتی و یا شاید رنگ پوست مبنای حکم اعدامش شده است. او تبعیضات، نابرابریها و یا خطاهای این سیستم را در صدور حکم اعدام به نقد نکشیده است. پرسوناژ مورد نظر فرد بیگناهی نیست. بیمار نیست. فردی نیست که ناملایمات زندگی زمینه ساز اقداماتش شده باشد. او مرتکب جنایتی فجیع شده است. او در آخرین دقایق قبل از مرگ نیز به جرمش اعتراف کرده است. "رایینز" اعدام را نقد می کند. او حکم اعدام را بدون هیچ قید و شرط و اما و اگری نقد می کند. موضع او روشن و صریح است.

فیلم "مرده است که می رود" حاوی دیالوگها و صحنه های تکان دهنده و پر احساسی است و پیامش را در آخرین لحظات با قدرت تمام در مقابل بیننده قرار می دهد. فیلم شناخت عمل مجرم را در قتل دو نوجوان و توحش نهفته در مجازات اعدام را در کنار هم می گذارد و سپس نشان می دهد که اگر مجرم در حضيض از خود باختگی مرتکب جنایتی فجیع می شود، جامعه ای که مجازات اعدام را در مورد انسان جاری می کند در اوج عقل و شعور و در کمال خونسردی مرتکب این جنایت می شود. آنچه بیش از هر صحنه ای در ذهن

بیننده بجای می ماند همین وارونگی است.

اما اهمیت فیلم تنها در ارائه هنرمندانه یک نقد کوبنده از مجازات اعدام نیست. این فیلمی تاریخی نیست که بشریت برای نقد و تمسخر دوران قبل از انسانیتش ساخته باشد. این فیلم را برای آموزش و درس گیری از دوران توحش بشریت و نمایش در کلاسهای تاریخ نساخته اند. برعکس، این فیلم را برای زمان حاضر تهیه کرده اند و در شرایطی به روی صحنه آورده اند که عوامفریبان رنگارنگی چون گینگریچ، بوکنن، ژیرونفسکی، لوپن و... بیش از هر زمان دیگر در پرتو مجازات اعدام در تلاش هستند که نفس حیات و موجودیت انسان را با قساوت بیشتری به زنجیر بکشند. اهمیت فیلم همچنین در جایگاهی است که در این تقابل اجتماعی بازی می کند.

بهرحال اگر قدرت تجسم کسی به میزان قدرت تصویر سازی "تیم رابینز" نیست، اگر کسی نمی تواند شناخت اعدام را مستقلا و در خلوت خود تصور و نقد کند، به تماشای فیلم برود. این فیلم به نفرت آدم از اعدام و جامعه ای که امروز مجازات اعدام را مبنای برخورد خود به مجرمین قرار می دهد، می افزاید.

[3 ¥ “ 7 B ž x ž ž E ~ f d

} d i Â % ú “

آمریکا در ماه مارس شاهد اعتصاب ۱۷ روزه بیش از سه هزار کارگر بخش تولید ترمز در دو کارخانه اتومبیل سازی کمپانی جنرال موتورز در شهر دایتون واقع در ایالت اوهایو بود. در این اعتصاب امنیت شغلی کارگران و افزایش قدرت رقابت جنرال موتورز در بازار رودرروی هم قرار گرفته بودند. قرار بود آینده شغلی این بخش از کارگران جنرال موتورز قربانی نوسانات بازار و ملزومات رقابت کمپانی شود. اما قدرت اعتصاب کارگران مانع از آن شد تا سیر وقایع به روال نیازمندیهای جنرال موتورز پیش برود. در عرض یک هفته تولید در ۲۶ واحد از مجموعه ۲۹ کارخانه جنرال موتورز در آمریکای شمالی، از مکزیک تا کانادا، متوقف شد. جنرال موتورز با بزرگترین اعتراض کارگری در ۲۵ سال گذشته مواجه شده بود. اعتصاب کارگران بار دیگر نقش کلیدی کارگر را در کنترل چرخهای جامعه به همگان خاطر نشان کرد.

در خلال اعتصاب دستگاه دولتی با نگرانی سیر وقایع را لحظه به لحظه دنبال می کرد. وال استریت برآشفته شاهد نزول دائمی نرخ سهام کمپانی جنرال موتورز بود. به یکدیگر اطمینان خاطر می دادند که اگر اعتصاب طولانی نشود ضربه ای به اقتصاد وارد نخواهد آمد! اما اعتصاب تنها با عقب نشینی جنرال موتورز و تحمل ۹۰۰ میلیون دلار هزینه پایان یافت.

کارگران جنرال موتورز مورد تهاجم قرار گرفته بودند، چرا که بارآوری کارشان افزایش یافته بود. زیرا که می توانستند همان میزان از محصولات را با صرف زمان کار کمتری تولید کنند. در نتیجه امنیت شغلی آنها می بایست فدای نیازهای کمپانی شود. چرا که در این نظام افزایش بارآوری کار نه تنها منتج به بهبود زندگی کارگر نمی شود، نه تنها ساعات کار کم و ساعات فراغت افزایش نمی یابد، بلکه برعکس این خطر بیکاری است که افزایش می یابد. این امنیت شغلی است که مورد تهدید قرار می گیرد. در این نظام کارگران "تنها زمانی می توانند زندگی کنند که کاری بدست آورند و فقط هنگامی می توانند کاری بدست آورند که کارشان بر سرمایه بیافزاید" (مانیفست کمونیست). در نتیجه کارگر نه تنها مجبور است برای کسب احتیاجات مادی زندگی انسانی خود مبارزه کند، بلکه می بایست برای بدست آوردن کار، یعنی امکان تولید وسائل تامین نیازمندیهای جامعه نیز مبارزه کند. این حقیقت پایه ای سیستمی است که بر مبنای نیازهای سرمایه سازمان داده شده است. قدرت مارکسیسم در بیان این حقایق ساده جامعه سرمایه داری نهفته است.

اما کارشناسان بورژوازی در تحلیل های تخصصی ترشان، چگونگی کارکرد سیستم مدیریت ژاپنی (Just-In-Time) را از جمله عوامل اساسی شکست جنرال موتورز در این اعتصاب برمی شمردند. ظاهرا همان سیستمی که قرار بود قابلیت رقابت در سطح جهانی را به سرمایه در آمریکا بازگرداند، اکنون علت پیروزی کارگران قلمداد می گردید! مسئله اینجاست که سیستم مدیریت ژاپنی بر خلاف سیستم مدیریت تیلور دائما تلاش می کند که حجم کالاهای انبار شده در حلقه های متفاوت تولید را کاهش دهد. این اقدام اساسا تلاشی برای تسریع حرکت گردش سرمایه است. ولیکن در نتیجه این تلاش، فعل و انفعالات یک بخش از

زنجیر تولید با سرعت بیشتری به بخشهای دیگر زنجیر تولید منتقل می شود و این حلقه ها سریعتر تحت تاثیر توقف تولید در یک بخش قرار می گیرند. موشکافیهای متخصصین طبقه حاکم به دور ناسازگاری این روش مدیریت با شرایط کاری در آمریکا متمرکز شد. اما این بررسی ها نه تنها سطحی اند، بلکه فقط بیانگر گوشه های کوچکی از تناقضات نظام سرمایه داری هستند. واقعیت این است که تولید در جنرال موتورز متوقف شد چرا که کارگران در گوشه ای از زنجیره تولید اراده کردند تسلیم امیال کمپانی نشوند. بعلاوه هم سیستم مدیریت تیلور و هم سیستم مدیریت ژاپنی هر دو اجزایی از مجموعه تلاشهای دائمی سرمایه در پاسخ به یکی از تناقضات پایه ای این سیستم یعنی گرایش نزولی نرخ سود هستند. گرایشی که اساسا بر اثر افزایش نسبت سرمایه ثابت (بخشی از سرمایه که صرف خرید وسایل تولید می شود) به سرمایه متغیر (بخشی از سرمایه که صرف خرید نیروی کار می گردد) بوجود می آید و جزیی از مکانیسم انباشت و تمرکز سرمایه است. این مشکل پایه ای نظام سرمایه داری است که گسترش و انباشت سرمایه به سدی در مقابل گسترش بیشتر سرمایه تبدیل می شود. به تناقض رسیدن سیستم مدیریت تیلوری و سیستم مدیریت ژاپنی هر دو نشانگر تناقضات ذاتی سیستم سرمایه داری هستند. این تناقضات نظام سرمایه داری با این اقدامات از بین نخواهد رفت.

اینبار در رسانه های حاکم خبری از درهم شکستن اعتصاب و اتحادیه کارگران اتومبیل سازی به چشم نمی خورد. از کارشناسان و میزگردهای رنگارنگ که در پس هر شکست مبارزه کارگران پایان عمر مبارزات کارگری را به سرمایه بشارت می دادند، خبری نبود. صحبتی از پایان عمر اعتصاب و عدم کارآیی آن بمشابه یک سلاح موثر اعتراض کارگری در میان نبود. بحثی از پایان دوران کشمکش کارگر و سرمایه و تسلیم بی قید و شرط کارگر به امیال سرمایه در رسانه ها جاری نشد. رسانه ای با دلسوزی آغشته به تحقیر و توهین برای کارگر خط و نشان نکشید. دیگر خبری از آن ایدئولوگ های عوامفریب طبقه حاکم که افول نیروی اتحادیه ها را شاخص کاهش توان کارگر و قدرت دگرگون کننده اش در جامعه قلمداد می کردند، نبود. گویا این مجموعه دچار بیماری فراموشی داوطلبانه شده بود! شاید هم پی برده اند که عمر مفید آن های و هوی ها که در فردای سقوط شوروی سرمی دادند، تمام شده است! و یا دریافته اند که مبارزه طبقاتی کارگران، مبارزه ای دائمی است و تنها با فنای طبقات و تغییر بنیادهای جوامع کنونی پایان می پذیرد! که بشریت برای رهایی از نابرابریها و قید و بندهای موجود به تاریخ ایده های رهاییبخش خود رجوع خواهد کرد، به مارکسیسم بمشابه علم رهایی انسان متوسل خواهد شد! بهرحال واقعیت این است که دوباره به تکاپو افتاده اند و در این تکاپو مسائل کارگری دوباره دارد به مشغله ایدئولوگهای اصلی طبقه حاکم تبدیل می شود. مسائلی از قبیل موقعیت اجتماعی طبقه کارگر در اوضاع فعلی، اهمیت بهبود وضعیت کارگر برای حفظ توازن قوای اجتماعی در جامعه، نقش اتحادیه ها در جلوگیری از انفجارات اجتماعی و از هم گسیختگی جامعه! اکنون جای فریادهای سرمستانه بورژوازی را هراس از شبح اعتراضات کارگری گرفته است.

→ · , >®d · fê } z · z®d ç¥xg

!¶â~â™xî

فرودرستی زن و توجیه نابرابریها و تبعیضات اجتماعی و اقتصادی بعنوان اموری مقدر و الهی، فلسفه وجودی کلیه مذاهب است. جایگاه زن در مذاهب، انعکاس الهی و آسمانی جایگاه زن در جوامع طبقاتی مرد سالار است. زنان روی زمین و در جامعه مرد سالار، فرو دست، بی ارزش و حقیر محسوب می شوند تا منفعت های سیاسی و اقتصادی نظام حاکم برآورده شود و مذهب این بی ارزشی و ستم را در آیه های آسمانی و از زبان پیامبران توجیه و تقویت می کند. عواطف و تعصبات جاهلانه، مرد سالاری و مذهب حریه های سیاسی و ایدئولوژیک طبقات حاکمه برای توجیه ستم و نابرابری اند. مذاهب فرودرستی زنان در مقابل مردان را اراده خدا قلمداد می کنند و تمام قوانین و آموزشهای مذهبی با بندگی و انقیاد زنان عجین گردیده است. مقام زن در همه مذاهب پست است: افلاطون از خدایان بخاطر هشت عمل خیری که در حق او روا داشته اند سپاسگزاری می کند؛ اولین کار خیر این است که خدایان او را آزاد آفریده اند و نه برده. دومین کار خیر این است که او یک مرد خلق شده و نه یک زن. طبق تعالیم کلیه مذاهب از هندو و بودیسم و یهود تا مسیحیت و اسلام، سرشت زن اسرار آمیز، وهم برانگیز و شیطانی است و این سرشت شیطانی اگر کنترل نشود به ناپاکی و مرگ مردان منجر می شود، از این رو زنان باید در خانواده و جامعه تحت فشار و کنترل و مقهور مردان باشند.

مرد سالاری و جایگاه زن نزد خدا

تلقی از زن بعنوان ارضا کننده و مایملک مرد طی دو هزار ساله اخیر در اشکال زمخت و عریان و یا ظریف و پیچیده به حیات خود ادامه داده است و مذهب این نابرابری و فرودرستی را توجیه و تحکیم می کند. در کلیه مذاهب، زنان باید در سه سطح مطیع و منقاد مردان باشند: قبل از ازدواج مطیع پدرانشان، پس از ازدواج در تملک همسرانشان، و پس از مرگ آنان باید مطیع پسرانشان باشند.

بر اساس مذهب هندو، "هیچ زنی، چه بعنوان یک دختر جوان، چه بعنوان همسر و یا یک زن مسن، لایق نیست هیچ امری را مستقلانه انجام دهد، او به مردان تعلق دارد و هرگز نمی تواند مستقل باشد". در ادبیات این مذهب در قرن هفدهم، زنان به این گروهها تقسیم و نامگذاری شده اند "خدمتکاران، گله ها، نادان ترین موجودات" و آخرین دسته هم صرفا لایق کتک خوردن دانسته شده اند. مصیبت های اصلی یک زن هنگامی آغاز می شود که همسرش بمیرد. زن بیوه مظهر سترونی، بد شگون و نحس است. طبق تعالیم ارتدکس این مذهب، زن باید قبل از همسرش بمیرد. از این رو زنان بیوه مسئول مرگ همسرانشان تلقی می شدند و یک زن راستین برای جبران این گناه باید در آتشی که جسد همسرش را در آن می سوزاندند، سوزانده می شد تا

همراه او خاکستر شود. در جوامع معاصر هم هنوز یک زن بیوه چون نقشی در ثروت و رونق مرد (آرتا) و کامیابی جنسی مرد (کاما) ندارد، موجودی پست تلقی می شود. طبق رسوم مذهبی او باید تمام عمرش را به تنهایی، در عزاداری و در یک موقعیت خفت آور در خانه وابستگان همسرش بسر ببرد.

در مورد پرستش مردان توسط زنان در انجیل در آیه های ۳ و ۹ باب ۱۱ رومیان، آمده است: "بر تارک هر زن، مرد و بر تارک هر مرد مسیح و بر تارک مسیح، خدا قرار دارد و زن باید آنها را پرستش کند."

در همه این مذاهب زن نه یک انسان بلکه مایملک مرد و صرفا مادر فرزندان مرد است. مادر البته بمعنی زاینده و شیر دهنده است و حقی نسبت به فرزندش ندارد. زن فرزندش را نیز برای مرد شیر می دهد و می تواند در ازای آن مزد مطالبه کند. در قرآن آمده است: "مردان را بر زنان افزونی و برتری خواهد بود" (سوره بقره آیه ۲۲۸)، یا "مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است، هم بواسطه برتری که خدا بر آنان روا داشته و هم بواسطه آنکه مردان باید از مال خود به زنان نفقه بدهند."

کالوین بزرگترین "عالم" مسیحیت پس از آگوستین در قرن چهارم، در مورد موقعیت زنان می گوید: "این غیر قابل قبول ترین امر است که کسانی که خود موضوع اقتدار دیگران هستند یعنی زنان، بتوانند اختیار تعلیم دادن دیگران را داشته باشند. این حکم عقل سلیم است که زنان در خانه بمانند و از اداره امور حذف شوند." و در انجیل، کرینتین (قرنتین) ۱۴: ۳۴-۳۵ آمده است: "زنان باید به شوهرانشان کمک کنند، زن حق تعلیم و آموزش ندارد. زن هیچ اختیار و قدرتی بر شوهرش ندارد و باید مطیع او باشد."

در انجیل، تیموتی و کورینتین شماره های ۲ و ۱۴ آمده است: "یک زن باید در سکوت و بی صدایی بیاموزد، هیچ زنی حق تعلیم و اتوریته بر مردان را ندارد." و "زنان شما در کلیساها خاموش باشند، زیرا ایشان را حرف زدن جایز نیست، بلکه اطاعت نمودن است. اما اگر می خواهند بیاموزند، باید در خانه از شوهرانشان بیاموزند چون زنان را در کلیسا حرف زدن قبیح است."

در قرون تاریک حاکمیت چهل و وحشیگری مذهبی و حتی تا اوایل قرن هجدهم، زنان بسیاری بعزت و احترام گذاشتن از محدوده ای که کلیسا برایشان تعیین کرده بود بعنوان ساحره تکفیر می شدند و در آتشی که کلیسا، این خانه خدا و اسقفها، برپا می کردند، زنده زنده سوزانده میشدند. هنوز هم بسیاری از این جنایتکاران از آزادی و ابراز وجود محدود زنان در جوامع امروز بخود می پیچند و در ذهن بیمارشان انتظار روزی را می کشند که بتوانند زنان را بجایی که خدا برایشان تعیین کرده بود، بازگردانند.

طبق تعالیم تالمود: "مردی که تورات را به دخترش می آموزد، گویی به او تعلیم بی بند و باری می دهد"، "مردی که با زنان زیاد حرف می زند، شیطان را بر خود مسلط می کند و از آموزش پرهیزگاری و قوانین مذهبی دوری می جوید" و "بگذار کلمات تورات سوزانده شوند اما به زنان آموزش داده نشوند"، "تنها چیزی که ما باید از زنان توقع داشته باشیم این است که بچه های ما را بزرگ کنند و ما را از گناه محفوظ بدارند." و در قرآن، سوره نسا آیه ۳۸ آمده است: "و زنانی که از مخالفت و نافرمانی آنان بیمناکید، باید نخست آنان را موعظه کنید، اگر مطیع نشدند از خوابگاه آنان دوری گزینید، باز اگر مطیع نشدند، آنها را کتک بزنید..."

در قرون جدید وظیفه جرح و تعدیل این باورهای ارتجاعی متعلق به زندگی بشر در عهد نظامات قبیله ای و توحش ماقبل به رساله های نمایندگان زمینی مذاهب یعنی پاپ ها، کاردینالها، آیت الله ها، علمای اعلام و

حجج اسلام واگذار شده تا این بربریت را با نیازهای اجتماعی و اقتصادی طبقات حاکم تلفیق و این وحشیگری و خشونت را بر زندگی مردم حاکم کنند.

مرد سالاری، تملک و وابستگی زن به مرد و بی حقوقی زنان چه در اشکال زمخت، آمیخته به توحش قبیله ای، جاهلانه و ماقبل تاریخ آن و چه در اشکال پوشیده تر، توسط قوانین و تعالیم کلیه ادیان توجیه شده و هر جا دست مذهب باز بوده، این توحش و نکبت را بویژه رسماً به زنان تحمیل کرده است.

مذاهب و جنسیت زنان

میل و انگیزه جنسی پس از میل به غذا خوردن و زنده ماندن، قوی ترین و طبیعی ترین انگیزه بشری است. انگیزه تولید مثل، اوج میل به زندگی است که عمیقاً در بشر وجود دارد. تمایلات جسمانی و جنسی انسان و اعضا و اندامهای بدن که این تمایلات را برآورده می کنند، بخش مهمی از طبیعت بشر را می سازند. اینها واقعیات بدیهی زندگی اند و نباید موجب شرم، پرده پوشی و انکار قرار گیرند. جهالت مذهبی تمایلات جنسی زنان را نه تنها انکار بلکه به وحشیانه ترین وجهی سرکوب می کند. در مذاهب مختلف، زن صرفاً وسیله ای برای ارضای تمایلات جنسی مرد و تولید مثل است و خود اختیاری در برآوردن تمایلات جنسیش ندارد. نرم رابطه جنسی زن و مرد، تحمیل جنسی مرد به زن، خواستن مرد و نخواستن زن است. به همین دلیل هر زمان که صحبت از آزادی و برابری زن می شود، می گویند آزادی زن فساد است و اخلاقیات انسان را از بین می برد.

منظور از اخلاقیات مذهبی، آن قوانین و معیارهایی است که محتوی آنها چیزی جز تجاوز جنسی روزمره به زنان و پایمال کردن حرمت آنان نیست. در مذاهب مختلف وظیفه زن ارضای مرد است تا وی بتواند وظیفه بندگی در مقابل خدا را بجا آورد. زن از جنسیتش بمشابه زن رنج می برد و وجود زنان بسیاری که آرزو می کنند ایکاش مرد بدنیا می آمدند بهمین دلیل قابل فهم است. مردان مومن یهود هر روز شکر نعمتهای خدا را طبق یک نماز صبحگاهی خود چنین بجا می آورند: "شکر خدا، پروردگار ما و پروردگار عالم را، که مرا زن خلق نکرد."

طبق تعالیم الهی در کلیه مذاهب، گناه از زن نشأت گرفته است. در تورات، سیراخ ۲۴:۲۵ آمده است: "گناه از زن نشأت گرفت و این باعث شد که مردان از فرشتگان به موجودات زمینی تنزل یابند."

در همه مذاهب رسمی، وفاداری جنسی زن به مرد یک اصل و وظیفه زن رعایت مطلق این اصل است. در مذهب هندو زن باید همسرش را بعنوان یک خدا پرستش کند. او باید در خدمت به همسرش مانند یک برده کار کند، مانند یک برده جنسی نیاز جنسی مرد را برآورده کند و بعنوان مادر، عامل رونق، ثروت و شکوفایی همسرش باشد.

بر اساس تعالیم الهی در مذاهبی مانند هندو و اسلام، باکرگی قبل از ازدواج برای دختران شرط زندگی کردن و زنده ماندن است. در مذهب هندو، یک دختر جوان از تماس و لمس اعضای بدنش توسط یک مرد باید پرهیز کند. زنان در دوران قاعدگی ناپاک تلقی می شوند و از هر نوع تماس اجتماعی و از جمله بودن با مردان در

زیر یک سقف منع می گردند. زنان در جوامع امروزی نیز این تحقیر و انزوا را متحمل می شوند و از غذا پختن، شرکت در مراسم اجتماعی و خانوادگی در دوران قاعدگی منع می گردند و باید برای باز گرداندن پاکیزگی به بدنشان با مراسم مذهبی حمام کنند.

مذهب و رابطه جنسی زن و مرد

مطابق قوانین مذهبی زنان به زور و اجبار در یک رابطه زناشویی با مردان قرار می گیرند و به زور هم در آن رابطه نگه داشته می شوند. بسیاری از این "زنان"، کودکان دختر نه تا پانزده ساله ای هستند که در جوامع تحت حاکمیت استبداد اسلامی مورد معامله جنسی قرار می گیرند. در اسلام در حالیکه بسیاری از زنان از امکان انتخاب همسر خود محرومند، به مردان اجازه داده می شود که برای حفظ خود از "گناه که مسبب آن زنان هستند"، با زنان متعددی البته با اجازه و حکم مذهبی رابطه داشته باشند. در اسلام مردان می توانند تا چهار همسر رسمی داشته باشند.

خدا زن را در کلیه مذاهب وسیله لذت جویی مرد تعریف کرده است. زن به مرد تعلق دارد و باید در خانه در خدمت مرد باقی بماند. خدا چنان مردان را در تجاوز به حقوق زنان و خشونت علیه آنان آزاد گذاشته که تنها راه محفوظ ماندن زنان برای شوهرانشان این است که در خانه نگه داشته شوند و در دسترس مردان دیگر نباشند.

رابطه آزاد زن با مرد در کلیه مذاهب ممنوع شده و مجازات سختی برای آن در نظر گرفته شده است. در مذاهب یهود و اسلام مجازات رابطه جنسی خارج از ازدواج زن و مرد که در اسلام "زنا" نامیده می شود، سنگسار است و زنان بسیاری قربانی این ناموس پرستی کثیف و این ذهنیت بیمار مذهبی می شوند. فرمان هفتم از ده فرمان تورات در شماره ۱۴: ۲۰ خروج، و ۱۸: ۵ تثنیه این است که "زنا مکن" و حکم مجازات آن در آیه های ۲۱ و ۲۲: ۲۲ تثنیه، سنگسار و قتل است. در قرآن در آیه ۳۲ اسرا سوره ۱۷، زنا نهی شده و عقوبت سختی برای آن در نظر گرفته شده است. در انجیل شماره های ۲۷ و ۲۸ باب ۵ آمده است: "هرکس بزنی نظر شهوت اندازد، هماندم در دل خود با او زنا کرده است."

حجاب

حجاب یکی از زشت ترین مظاهر تبعیض و ستمگری مذهبی علیه زنان است. حجاب بیشتر از هر چیز دیگری پتانسیل بغایت ارتجاعی مذهب در سرکوب زنان طی ۱۶ سال حاکمیت جمهوری اسلامی در ایران را به نمایش گذاشت و نفرت زنان را در ایران علیه خدا و جانیان اسلام دامن زد.

در انجیل، در شماره ۶ باب ۱۱ کورینتین آمده است: "اگر زن موی خود را نمی پوشاند آن را ببرد. اگر زن را موی بریدن و تراشیدن قبیح است باید آن را بپوشاند."

در قرآن آیه های ۳۰ و ۳۱ سوره نور آمده است: "به زنان مسلمان بگو از نگاه شهوت آگین خودداری کنند و عفت خود را حفظ نمایند و زیبایی های خود را آشکار نکنند مگر آنچه که آشکار است (صورت و کف دست و پا) و روسری هایشان را به گریبان بزنند."

سکولاریسم، مذهب و برابری کامل زن و مرد

حقوق زنان و برابری زن و مرد هیچگاه با تفکر مذهبی و هیچیک از مذاهب موجود در جوامع بشری سازگاری نداشته است. مذهب رفم بردار نیست و حاکمیت جمهوری اسلامی بعنوان مظهر زنده و مجسم حاکمیت جهل و خرافات و ضدیت با زنان، پس از گذشت دهها قرن از عروج و نزول خدایان و مذاهب مختلف، این واقعیت را برای چندمین بار اثبات کرده است. اگر امروزه زندگی مردم مانند گذشته تحت تسلط مذهب نیست، به این دلیل است که نیروهای دیگری خارج و بیرون از مذهب محدودیت هایی را به آن تحمیل کرده اند وگرنه پاپ ها و کاردینالها و کلیساها با وجود گذشت دو هزار سال از وجود نکبت بارشان، باز هم بساط تفتیش عقاید و سوزاندن انسانها را به راه می انداختند.

سکولاریسم بحق یکی از اصلی ترین پیش شرط های تحقق حقوق برابر زنان است. سرکوب خشن و وحشیانه زنان و لگدمال شدن حقوق آنان در خانواده و جامعه در جوامع مذهبی و بویژه حکومت های مذهبی، مساله زنان را در راس مسائل اجتماعی و سیاسی جامعه قرار می دهد. جدایی مذهب از دولت و آموزش و پرورش و تبدیل مذهب به امر خصوصی افراد جامعه باید در راس مطالبات جنبش های زنان برای برابری قرار گیرد. برابری کامل و بی قید و شرط زن و مرد در حقوق فردی و مدنی و شرکت در حیات سیاسی جامعه، لغو امتیازات ویژه مردان و مبارزه علیه مرد سالاری، رؤس مطالباتی هستند که دامنه نفوذ و تاثیر مذهب بر زندگی زنان را محدود می سازند.

ضمن اینکه باید دامنه نفوذ رسمی مذهب بر زندگی مردم و بویژه زنان و کودکان را محدود کرد و مذهب را صرفا بعنوان امر خصوصی آحاد جامعه برسمیت شناخت، باید دائما آن را بمثابة نیرویی مخرب افشا کرد. افشای مذهب یک امر حیاتی در آزادی کامل زنان است.

مذهب فرودستی زنان و سرکوب و خشونت علیه آنان را توجیه و مبنای مناسبات ستمگرانه و انقیاد آور سرمایه داری قرار می دهد. انسان در بندی که زندگی اجتماعی اش مقهور مناسبات و روابطی است که کاملاً بر خلاف خواست و اراده اش عمل می کنند و او صرفاً ناظری از خود بیگانه و تحقیر شده در این مناسبات است، چنین انسانی ناگزیر در ذهن خود اراده خدا را بر جامعه حاکم می کند و سرنوشت خود را ناشی از اراده او می پندارد. خدا مظهر رهایی و تعالی انسان از خود بیگانه زمینی می شود که مصائب جهنم حاضر را برای ورود به بهشت در آینده تحمل می کند.

"مذهب مخلوق انسان در تنگنا افتاده است" (مارکس). انسان از خود بیگانه ای که در تنگنای این مناسبات حقارت بار گیر افتاده، مرعوب و مطیع، دارای عواطف عقب مانده، زورگو، متعصب و تبعیض گر خواهد بود. برابری کامل زن و مرد تنها زمانی ممکن است که انسان فارغ از هر نوع قید و بند عقب مانده فرهنگی،

اقتصادی، و اجتماعی در یک جامعه آزاد و برابر زندگی کند و در این جامعه انسانی مذهب، مرد سالاری و سایر حربه های فرهنگی و سیاسی واپسگرا و بازدارنده و ضد بشر نقشی ندارند.

منابع:

- درسهای انجیل، مایکل آبت، ۱۹۷۱
- انجیل
- تورات و اسناد عهد عتیق
- زنان مسلمان و هندو، مامتا آگراوال، ۱۹۷۸
- تاریخ اجتماعی ایران، جلد چهارم، مرتضی راوندی، ۱۹۶۲
- زنان و مذهب، شلی دیویس، ۱۹۷۳

چند نکته در مورد حجاب و حجاب اسلامی

حجاب و حجاب اسلامی

زنان "بد حجاب" به مجازات شدیدتر و زندان تهدید شده اند. دوچرخه سواری زنان ممنوع شده است. چون از قرار مغز کوچک انصار حزب الله از دیدن زنان روی دوچرخه، با وجود اینکه در کیسه و گونی پیچده شده اند، از کار می افتد. زنان دوچرخه سوار اخلاقیات اسلامی را جریحه دار می کنند و پایه های جمهوری اسلامی را سست می کنند.

رابطه سیاسی زنان و جمهوری اسلامی هر روز بغرنج تر می شود. زنان به راحتی زیر بار فشارها و تضيیقات رژیم نمی روند. جمهوری اسلامی نیز ظرفیت کوچکترین انعطافی در رابطه با زنان را ندارد. هر حرکت هر چند کوچک زنان برای باز کردن بندهای اسارت اسلامی لرزه بر اندام کل رژیم می اندازد و دسته های هار حزب الله را به خیابان ها می ریزد. زنان به یکی از معضلات مهم و لاینحل رژیم بدل شده اند. زنان کابوس جمهوری اسلامیند. و بهمین خاطر جمهوری اسلامی هرگاه که کوچک ترین خطری تهدیدش می کند یاد زنان می افتد. برای زنان شاخ و شانه می کشد و جهنم اسلامی را با آب و تاب بیشتری بیادشان می آورد.

این بار هم در دعوای میان دار و دسته رفسنجانی و دار و دسته خامنه ای و رسالتی ها زنان اولین دسته ای بودند که مورد "عنایت" اسلامی قرار گرفتند. مجلس چهارم در آخرین روزهای حیاتش قانون زندانی کردن زنان بد حجاب را تصویب کرد. و حزب الله به زنان دوچرخه سوار حمله نمود.

ولی تمامی این حرکات جمهوری اسلامی بیانگر هیچ چیز جز عجز و بحران عمیقی که گریبانش را گرفته نیست. جنبش زنان یکی از جنبش های قدرتمند مخالف جمهوری اسلامی و ضد مذهبی است. این جنبش نمی تواند و نباید به هیچ چیز کمتر از سرنگونی جمهوری اسلامی و حذف کامل اسلام و مذهب از زندگی اجتماعی و سیاسی جامعه رضایت دهد.

•®>ä!d }fzŁžŁŁ z Á 2 Í 2 Ğ™ 2 y

fdŁŁ ¼ŁŁŁ j

بعضی از شیفتگان زبان و ادبیات تا آنجا پیش می روند که زبان را خلق کننده جهان مادی می انگارند. از "در ابتدا کلام بود." (و بعد جهان خلق شد) تا "زبان من جهان من است"، واریاسیونهای مختلف ادبی – فلسفی است که این نگاه مسحور و شاعرانه را بیان می کنند. اما آنچه در این قلمرو قابل اغماض و حتی از زوایایی قابل تامل است، به عرصه سیاست که می رسد یکسره تبدیل به شارلاتانیسم و حقه بازی می شود.

تهاجم بورژوازی به مارکسیسم و طبقه کارگر، که در دهه های اخیر بالا گرفت، یکی از هدفهای خود را "سنگر زبان" قرار داد. کلمات و عباراتی که بوی مارکسیسم می دادند و یا خطر این را داشتند که هویت کارگر را برجسته کنند حذف شدند تا شاید واقعیات اجتماعی – تاریخی ما به ازای آنها در جهان مادی هم ناپدید گردند. اما "واقعیات لجبازند" و حداقل در غرب که بورژوازی دیگر نمی تواند به شیوه های زمخت و بدوی کشورهایی مثل ایران با طبقه کارگر رفتار کند، سیاستمداران طبقه حاکم ناچار شده اند "خلاقیتهای زبانی" شان را به کار بگیرند تا همان مقولات را به شکل دیگری بیان کنند. در فرانسه، مثلا، "جامعه با دو سرعت" را ابداع کردند تا حرف از "جامعه طبقاتی" نزنند. "شکاف اجتماعی" را علم کردند تا "اختلاف طبقاتی" را کنار بگذارند. "جهان کار" را تبدیل به "جهان زحمت" کردند تا هم کارگر فراموش شود و هم سرمایه دار در آن چپانده شود. جنبش دسامبر ۹۵ فرانسه برای مدتی باز هم واژه ها و ادبیات مارکسیستی را بر سر زبانها جاری کرد تا بعد از آن رویدادها جماعتی از ژورنالیستها و کارشناسان در تلویزیون همدیگر را سرزنش کنند که چرا "از خود بیخود شده اند" و لغاتی مثل پرولتاریا و امثالهم را به کار برده اند!

آقای داریوش همایون در سمیناری در نیویورک (۱۷ و ۱۸ فوریه ۹۶) چکیده برنامه شان راجع به ایران و موانع رسیدن به آن را بیان کرده اند (نیمروز ۳۵۸). در قاموس ایشان کارگران وجود خارجی ندارند. ایشان کارگر را از زبان حذف کرده اند تا در جهان مادی هم غیب شود. تئوریسین و ایدئولوگ سلطنت و مشاور "شاه بعد از این" که معمولا سعی می کند شکل و شمایل جدی و آکادمیک به حرفها و نوشته هایش بدهد، نگاهی جامعه شناسانه به ایران معاصر می کند و به ستایش از "رشد شگرف" طبقه متوسط در دهه های ۴۰ و ۵۰ شمسی و "شماره و پیچیدگی ذهنی آن" می پردازد. انگار نه انگار که در یکصد سال گذشته طبقه ای از انسانهایی که با کار مزدی گذران می کنند در این کشور به وجود آمده اند، و به ویژه با اصلاحات ارضی میلیونها نفر از زمین کنده شدند و پا به عرصه تولید کاپیتالیستی گذاشتند. "فایننشال تایمز" اخیرا در گزارشی در مورد وضع اقتصادی ایران می نویسد: "جمعیت ۱۷ میلیونی کارگران ایران گروه چهارمی هستند که با برنامه های اقتصادی جناح رفسنجانی مخالفند." حتی اگر شمار کارگران را بسیار بیشتر از این ندانیم، باز همین کمیت کافی است تا هر سیاستمدار جدی را ناگزیر کند از کارگران حرف بزند. جهت گیریهای "فایننشال تایمز" روشن تر از آن هستند که "وصله" جانبداری از طبقه کارگر به آن بچسبد. نیروی کمی طبقه کارگر و حضور با اهمیتش در صحنه سیاست بعنوان مخالف برنامه های دولت، داده های اطلاعاتی اولیه جامعه ایران هستند و نه آرزوهای ایدئولوژیک مارکسیستها. اما آیا غایب بودن کارگران در سخنرانی آقای همایون بیانگر چیز دیگری جز تمایلات

ایدئولوژیک و منافع سیاسی ایشان است؟ جامعه مطلوب ایشان جامعه ای است که در آن سرمایه داران سرمایه گذاری کنند، طبقه متوسط "با ذهن پیچیده" امورات اداری – حقوقی و تحمیق فرهنگی – ایدئولوژیک را سازماندهی کند، و کارگران در عین حال که بیشترین تعداد را تشکیل می دهند و بار اصلی تولید را به دوش می کشند از صحنه سیاست و جامعه حذف شوند.

آقای همایون در ابتدای مقاله شان می نویسند: "فرد انسانی و جامعه بشری و سیر تاریخ رو به آزادی دارد". ممکن است. اما بهر رو ذهن ایشان به طرف ماقبل تاریخ و تفکرات اشرافیت برده دار دوران قدیم سیر می کند. برای آنان برده ها وجود نداشتند، جزئی از زمین و طبیعت و احشام بودند که می بایستی کار می کردند اما هیچ حقی نداشتند. در بررسی جامعه شناختی ایشان که یک طبقه کارگر حداقل ۱۷ میلیونی حذف می شود چیزی بسیار بیشتر از "رفتار هنری" با زبان نهفته است که بر ملا کننده عمق تحقیری است که سرمایه دار ایرانی نسبت به کارگر دارد و جوهر فلسفی لیبرالیسم اقتصادی را تشکیل می دهد. برای این جهان بینی تنها انسانهای سرمایه دار خلاق و مبتکر و قوی وجود دارند و بقیه باید بردگان آنها و یا، وقتی لطف می کنند، رتق و فتق دهندگان این بردگی باشند. این فلسفه در غرب، در مقابل یک جنبش کارگری قدرتمند و کمونیسم، تراشیده شده و سرمایه دار غرب که "ذهنی پیچیده" پیدا کرده است نه فقط کارگر را حذف نمی کند بلکه ناچارا آنرا به طور دائم بعنوان اصلی ترین مولفه حیات اقتصادی – اجتماعی و سیاسی اش در نظر می گیرد. تاجریسم و ریگانیسم گواهی بر این قدرت کارگر و تلاش بی فرجام لیبرالیسم غرب برای بازگشت به "بهشت گمشده" اوان کاپیتالیسم و "برده داری باستان" بودند، همانطور که کمپین انتخاباتی شبه مارکسیستی شیراک در فرانسه هم شاهی بر همین قدرت بود.

اما سرمایه دار حریص و درنده خوی ایرانی و سیاستمدارانش هنوز در سودای دستیابی به بهشتی است که در آن کارگر در عین اینکه مثل اکسیژن ضروری و همه جایی است اما حضورش ناملموس است و نباید از آن و حقوقش حرفی زد.

این البته تنها مختص به آقای همایون نیست. طیف جمهوریخواه هم لالمانی گرفته است و در مورد حضور و اهمیت و خواستههای کارگران حرفی نمی زند. همایون حق دارد وقتی که می گوید پلمیکهای این احزاب با سلطنت طلبان تبدیل به "جنگ مذهبی"، جنگ زرگری، شده است. هیاهوهای مودبانه یا جیغ و داد کردنهای هیستریک بر سر مسائلی که از نقطه نظر پیشروی جامعه ایران در راستای آزادی و برابری و رفاه بی اهمیت هستند، تنها بی هویتی جمهوریخواهان را در مقابل سلطنت طلبان نشان می دهد.

نمونه دیگر این حذف زبانی کارگر و وزن و مطالباتش در جامعه ایران، تفسیرهای اقتصادی کیهان لندن است. آقای پروین درباره نان و آب و قانون و نفت و چین و ماچین و هر قلم جنس دیگر می نویسد اما کامپیوترشان به کارگر که می رسد بلوکه می کنند. و البته شاید بهتر باشد که حرفی هم نزنند، چون آنجایی هم که از دستشان در رفت و سراغ اقشار "آسیب پذیر" رفتند راه حلشان به شیوه آخوندهای "الرحمان و رحیم" پخش "عدس پلو و خرما" و لباسهای نیمدار بین آنان از آب درآمد.

آخوندها نتوانستند جامعه ایران را بدل به شعبه زمینی بهشت قرآن بکنند و شاه پرستان نیز نمی توانند "بهشت گمشده" برده داریهای باستان را در ایران متحقق کنند. طبقه ای آنجاست که تاریخ را به روایت خودش خواهد نوشت.

آ • ۛ ç“ٲٲ } fٲ.Ž â±Äšzfٲ• â±Äšzfٲ• fٲ.Ž yfٲfd آ ٲ¼Š fÂ³À> ٲ ä±Šf³>

در بیانیه آمده است که طرح شعار فدرالیسم توسط برخی احزاب ایدآ انعکاسی از وجود چنین مطالبه ای در میان مردم نیست. در این صورت انتشار این بیانیه چه لزومی داشت؟

نه فقط شعار فدرالیسم جایی در ذهنیت و زندگی مردم ندارد، بلکه هویت قومی و قوم‌گیری بطور کلی هم در بین میلیون‌ها مردم ساکن ایران محلی از اعراب ندارد. اما این متأسفانه برای مصون داشتن مردم از فجایع و تراژدی‌هایی که قوم پرستی و قوم پرستان می‌توانند ببار بیاورند کافی نیست. به دنیای اطراف خود نگاه کنید و رویدادهای این دو سه دهه اخیر را مرور کنید. حکومت شرع و دولت آخوندی چه زمینه ای در ایران قرن بیستم داشت؟ ظاهراً هیچ. این مردمی بودند که هشتاد سال پیش تر مشروعه چیان را به روزی انداختند که می‌دانیم. آخوند یک قشر انگل بی آبرو و اسباب مضحکه مردم در شهر و ده بود. دختران دو نسل قبل از ما بی حجاب مدرسه می‌رفتند. موسیقی و سینما جزء لایتجزای زندگی مردم بود. با اینحال، امروز در آن جامعه جنون الهی و جهالت دینی و جانوران اسلامی حکم می‌رانند. یوگسلاوی، یک جامعه مدرن صنعتی و با هر استاندارد امروزی جامعه ای متمدن بود. یوگسلاوها از این صحبت می‌کنند که چگونه قبل از این ماجراها قومیت و ملیتشان یادشان نبود. تصور چنین اوضاعی برایشان ممکن نبود. که هنوز هم باورشان نمی‌شود و نمی‌دانند چه شد که چنین شد.

اینکه قومیت و قوم پرستی در جامعه ایران ریشه و زمینه قوی ندارد و اینکه خواست فدرالیسم جایی میان مردم ندارد، به این معناست که روندها و جریانات و جنبشهای اصلی در جامعه به این سمت سیر نمی‌کنند. اما سوال اینست که چقدر جامعه در برابر تحرکات قوم پرستانه مصونیت دارد و چقدر از پیش در مقابل هجوم آتی این واپسگرایی و ارتجاع قومی آمادگی دفاع از خودش را دارد. بقول نادر بکتاش ناسیونالیسم و قوم پرستی مانند ویروسهایی هستند که در حالت خفته به حیات خودشان ادامه می‌دهند و تحت شرایط خاصی فعال می‌شوند و حتی گاه اپیدمی ایجاد می‌کنند. ناسیونالیسم و قوم پرستی در جامعه امروز ایران یک بیماری سیاسی – فرهنگی رایج نیست. اما نه ریشه کن شده و نه جامعه در برابر آن واکسینه است. وجود همین فدرالیست‌ها و جماعات عقب مانده ای که از هم اکنون در اوج وقاحت و سفاهت صدور شناسنامه های قومی برای مردم در ایران را شروع کرده اند، گواه این است که این ویروس ریشه کن نشده است و می‌تواند، بخصوص در یک شرایط متحول و متلاطم سیاسی، مصائب زیادی ببار

بیاورد. صدور این بیانیه برای ایجاد آمادگی و مصونیت در جامعه است. صدور این بیانیه همچنین اعلام بی شبهه این واقعیت به ناسیونالیست‌ها و قوم پرستان و ملیون و روشنفکران ناقص العقل پیرامونی شان است که کمونیسم کارگری قاطعانه جلوی این واپسگرایی می ایستد و این جماعات و این تمایلات ضد انسانی و ضد کارگری را میان مردم رسوا می کند. نمی شود مردم را بیست سال با مذهب اسیر کنند و بکوبند و بعد بیست سال دیگر هم با قومیت و ملیت. ما اجازه نمی دهیم.

بیانیه ظهور شعار فدرالیسم را مستقیماً به مساله کرد ربط داده است. در این مورد توضیح بیشتری لازم است.

همانطور که گفتیم اسم گذاری ملی و قومی مردم، تا چه رسد به کشمکشهای ملی و قومی میان بخشهای مختلف جامعه یک پدیده دیر پا، رایج و همه گیر در کشور نیست. واضح است که در فولکلور عقب مانده اقوام (هر قومی)، خودپسندی قومی و شووینیسم و بیگانه ترسی و غیره هست. در همه کشورها، حتی در یکپارچه ترین "ملل" هم این هست، و ظاهراً تا وقتی سرمایه و سرمایه داری هست این نوع شکاف انداختن میان مردم هم باقی خواهد بود. ایران هم استثناء نیست. اما، هر ناظری که ریگی به کفش و دستورکار پنهانی دیگری نداشته باشد، اذعان می کند که جامعه ایران جامعه ای نیست که چنان در چنگال کشمکش و عدم تحمل قومی و ملی عاجز شده باشد که حکیمی بخواهد با نوشداروی فدرالیسم سراغش بیاورد.

وقتی دقت می کنید می بیند پیدا شدن سر و کله این مقوله در دور اخیر مستقیماً به مساله کرد و معاملات و مذاکرات حزب دموکرات با اپوزیسیون ملی مربوط می شود که به زعم دموکراتها فردا قرار است دولت مرکزی را در ایران بدست بگیرند. تمام مساله حزب دموکرات اینست که برچسب تجزیه طلب نخورد، بخصوص چون توحش ناسیونالیستهای عظمت طلب ایرانی و جنایاتی که حاضرند تحت لوای دفاع از "تمامیت ارضی" بکنند را می شناسد. خود حزب دموکرات لاجرم در صف مقدم "ایرانیت" و دفاع از "تمامیت ارضی" قرار گرفته است. وقتی عفت داداش پور در نشریه نیمروز از دبیرکل حزب دموکرات، آقای ملا عبدالله حسن زاده، نظرش را درباره موضع حزب کمونیست کارگری می پرسد (برسمیت شناسی حق جدایی کردستان، مراجعه به آراء خود مردم کردستان در یک رفراندوم بر سر جدایی یا باقی ماندن بعنوان شهروندان متساوی الحقوق در چهارچوب ایران)، جناب حسن زاده برآشفته می شود که: "خیر ما تجزیه طلب نیستیم" و برای اطمینان خاطر دولت مرکزی بعدی مرزبندی آتشینی با ما بعمل میاورد. حزب دموکرات خود مختاری می خواهد و به این نتیجه رسیده است که با تعمیم دادن خواست خود به کل کشور، با بدست دادن فرمولی که در آن ناسیونالیسم کرد در برابر یک دولت ناسیونالیست مرکزی تک نباشد، بهتر به این نتیجه می رسد. فرمول فدرالیسم کمک می کند حزب دموکرات خودمختاری بخواهد بدون اینکه کردستان موردی استثنایی تلقی شود. فدرالیسم یعنی "به همه ملل متشکله ایران" خودمختاری بدهید، از

جمله به ملت کرد به رهبری حزب دموکرات. حال اگر بقیه مردم در ایران، و از جمله بخش وسیعی در خود کردستان لزوماً خود را با برچسب های قومی فارس و لر و گیلک و افغانی و کرد و عرب و بلوچ و ترکمن تعریف نمی کنند، چه باک.

در آنسوی این بده بستان ارتجاعی، جریانات ناسیونالیست ایرانی قرار دارند که خود را با مساله کرد روبرو می بینند و این را یکی از گره گاههای اصلی تثبیت حکومت آتی شان تلقی می کنند. اینها در شعار فدرالیسم دریچه ای برای لاپوشانی مساله کرد، اجتناب از مراجعه به آراء خود مردم و بند و بست با حزب دموکرات می بینند.

منشاء بحث فدرالیسم محاسبات فرصت طلبانه و پا درهوی چند حزب سیاسی درباره مساله کرد است، این بخودی خود نه چندان نگران کننده است و نه پاسخگویی به آن از مجرای تبلیغات روزمره کمونیستی و ضد ناسیونالیستی دشوار است. اما در کنار طرفین اصلی این بحث، که هرکدام منافع مادی شان را دنبال می کنند، مطابق معمول یک صف کامل از کسانی را پیدا می کنیم که می پندارند بنا به شغل شریف روشنفکری و مطبوعاتی، یا بنا به نیازهای گروه داری خود، باید حتماً بدون تعمق و بنا به مد روز چیزی بگویند و خود شیرینی کنند، و اینها به شهادت سرنوشت تلخ مردم یوگسلاوی و شوروی، خطرناک ترین عناصر در چنین شرایطی هستند. واقعا باور نکردنی است که کسی از پنجره خانه اش بازی بچه اش و بچه های همسایه را نگاه کند، سپس آهی بکشد و قلمش را دست بگیرد و جاهلانه مردم یک کشور ۶۰ میلیونی را به ۹ ملیت و ۱۳ قومیت و ۵ گروه زبانی و قس علیهذا تقسیم کند و نسخه بیپچد که اینها باید شهرها و محلات را مطابق جدول ایشان بین خود تقسیم کنند و روبروی هم بایستند. اگر اینگونه افکار سفیهانه نتایجی اینچنین خونبار در پی نداشت، شاید حتی مایه خنده مستمعین می شد. اما اینها دانسته و ندانسته جاده صاف کن پاکسازی های قومی و اعدامهای جمعی فردا هستند. اینها دارند علیه زندگی و جان آن بچه های بیرون پنجره توطئه می کنند و حساسیت مساله اینجاست.

این دنیای ۳۰ سال قبل نیست. انقلاب الکترونیک و انفورماتیک و پیدایش رسانه های سمعی و بصری جهانی، ژورنالیسم نوکر و مهندسی افکار را به یک فاکتور تعیین کننده در معادلات قدرت و سیر اوضاع سیاسی در کشورهای مختلف تبدیل کرده است. حتی ابلهانه ترین و دور از ذهن ترین تمایلات سیاسی و نسخه های اجتماعی، اگر در چهارچوب وسیع تر طبقاتی و جهانی بدرد بخشهایی از طبقه حاکمه بخورد به موقع پر و بال داده می شود و به اذهان مردم تحمیل می شود. مساله از محاسبات خرد حزب دموکرات و تتمه احزاب ملی و جمهوری خواه و آریامهری بسیار فراتر است. اینها بازیچه اند. ما باید کل بازی را غیر ممکن کنیم.

این را هم بگویم که تا آنجا که به مساله کرد مربوط می شود این خود مردم کردستانند که باید در یک رفراendum آزاد درباره جدایی و یا باقی ماندن بعنوان شهروندان با حقوق برابر در چهارچوب ایران تصمیم بگیرند. فقط این تصمیم، هرچه که باشد، اصولیت و مشروعیت دارد. مساله کرد بر سر سهم گرفتن حزب دموکرات و سایر احزاب خودمختاری طلب در ساختار قدرت و سپرده شدن "حاکمیت کردستان" به آنها، از بالای سر مردم، نیست. بند و بست و مذاکرات و معاملات احزاب بر سر کردستان فاقد هرنوع مشروعیت است.

برخی سازمانهای چپ گفتند که حزب ما در مخاطراتی که در مقاله "سناریوی سیاه و سفید" بیان شده اغراق کرده است. فکر نمی کنید به این بیانیه هم چنین برخوردی بشود؟

بین خودمان باشد، من ضمن بیشترین احترام به تک تک اعضا و فعالین و رهبران خانواده چپ ضد سلطنتی و سنتی ایران بعنوان انسانهایی که بالاخره با هر زبانی خیر مردم زحمتکش را می خواهند، باید بگویم بعنوان احزاب و سازمانهای سیاسی نه اینها را سوسیالیست می دانم و نه باوری به قدرت تشخیص آنها و قابلیت آنها در ایفای نقش کارسازی در دنیای پس از جنگ سرد دارم. این یک طیف سپری شده و بی افق است. جوانان جبهه ملی و حزب توده اند که اکنون خود دیگر پیر شده اند. برخورد این طیف با این بیانیه فاکتور مهمی نیست. مهم تر شاید، برخورد بیانیه به آنهاست. اما بیانیه اصولاً خطاب به اینها نیست. خطاب به مردم و بویژه به طبقه کارگر است، که به معنی اجتماعی و سیاسی و تاریخی این کلمات و شعار ها توجه کنند و به دام ملی گرایی و قوم پرستی نیفتند، که برای مقابله با آن آماده باشند. بر خلاف بحث سناریوی سیاه و سفید، ما اینجا تاکید کرده ایم که احتمال تحمیل شعار فدرالیسم به جامعه امروز ایران بسیار ضعیف است. بنابراین بحث اغراق بر سر سیر اوضاع عینی نیست. بحث بر سر کثافت نهفته در خود شعار ها و تبیین های ملی و از جمله شعار فدرالیسم است. در این اساسا نمی شود اغراق کرد و هرچه گفته شود هنوز کم است.

آیا می شود گفت این شعار خصلت نمای احزاب و جریانات مطرح کننده آن است و به این اعتبار باید درباره آنها قضاوت کرد؟ آیا با این بیانیه نحوه برخورد و رابطه حزب با جریاناتی که مدافع فدرالیسم هستند تغییر می کند؟

بنظر من در سطح نظری می شود احزاب را بر مبنای این شعار قضاوت کرد. همانطور که مذهبی بودن، شونیست ملی بودن، سلطنت طلب بودن و یا مخالفت با برابری زن و مرد، در متن تاریخ سیاسی معاصر ایران برای ارتجاعی نامیده شدن یک جریان کافی است، اعتقاد به صدور شناسنامه قومی برای مردم و تشکیل دولت مبتنی بر ملیت و قومیت نیز برای ارتجاعی خوانده شدن یک جریان کافی است. اگر سوالی هست اینست که آیا عمق کثافت شعار فدرالیسم و معانی ضد اجتماعی و ضد انسانی و ضد کارگری آن در سطح وسیع شناخته شده هست یا خیر. شاید هنوز خیر. این ایجاب می کند که بدوا برای یک دوره تلاش کنیم این فرمول از برنامه و تبلیغات احزاب اپوزیسیون حذف بشود. البته واضح است که از هم

اکنون هر جریانی را که آگاهانه و مصرانه از فدرالیسم و سازمان قومی جامعه دفاع کند باید یک جریان ارتجاعی به حساب آورد.

این بیانیه چه فعالیت‌هایی را در برابر فعالین حزب می‌گذارد؟ فعالین حزب در برابر جریاناتی که شعار فدرالیسم را مطرح می‌کنند چه باید بکنند؟

واضح است که نمی‌شود و لازم هم نیست که اینجا لیستی از اقدامات بدهیم. اصل قضیه این است که ما محتوای واقعی این شعار را، با تمام وجود و با پشتکار برای مردم روشن کنیم. احزابی که این شعار را طرح می‌کنند باید فشار نقد ما را هرجا هستند و هرجا می‌روند روی خودشان حس کنند. باید تفکر و سیاست قومی و ملی را بی‌آبرو کرد، همانطور که تفکر و سیاست مذهبی امروزه بی‌آبرو و منفور است. باید اگر نه کل مردم زحمتکش، لاقط بخش‌های پرتحرک و فعال طبقه کارگر در ایران آنچنان آگاهانه از ارتجاع ملی و قوم پرستی، که شعار فدرالیسم صرفاً یک بسته بندی لوکس تر آن است، بیزار و متنفر و نسبت به آن حساس باشند که هیچ نیرویی نتواند فردا جلوی پیشروی کارگر و کمونیسم کارگری را با علم کردن کشمکش‌ها و فجایع قومی سد کند و مردم را به روزی بیاندازد که در یوگسلاوی دیدیم. تبلیغات و آکسیون‌های ما باید ظهور توجمان‌ها و ایزت بگویچ‌ها و کارادیچ‌ها و ملادیچ‌ها و میلوسویچ‌ها و ژیرینفکسی‌های وطنی را غیر ممکن کند. در یک جمله، هم باید حضور ذهن مردم را بالا برد و هم به قوم پرستان و اسپانسرهای فردایشان فهماند که با یک نیروی کمونیستی کارگری سازش ناپذیر و بدون توهم روبرو هستند.

۱ - در ماههای اخیر شعار فدرالیسم جای برجسته تری در تبلیغات احزاب و گرایشات اپوزیسیون ملی و ناسیونالیست، شامل برخی جریانات باصطلاح چپ، یافته است. در تبلیغات این جریانات برقراری یک سیستم فدرالی گامی در جهت "عدم تمرکز قدرت" و "دموکراتیزه" کردن سیستم اداری کشور قلمداد می شود. اما واقعیت اینست که شعار فدرالیسم در ایران نه فقط متضمن گسترش آزادی های سیاسی و مدنی مردم نیست، بلکه بر عکس، یک شعار عمیقا ارتجاعی، ضد مردمی و ضد کارگری است که علاوه بر عقبگردهای سیاسی و فکری و فرهنگی تعیین کننده ای که به جامعه تحمیل می کند، می تواند آغاز گر یکی از خونین ترین و مشقت بار ترین دوره ها در تاریخ معاصر جامعه ایران باشد.

۲ - طرح شعار فدرالیسم از جانب این احزاب از اینرو نیست که گویا چنین خواستی در میان مردم وجود دارد و یا جنبش و حرکت قابللمسی در خود جامعه برای برقراری یک نظام فدرال در جریان است. هیچ نشانی از وجود تقابل و کشمکشی قابل ذکر در مقیاس سراسری در جامعه میان باصطلاح "ملل و اقوام متشکله کشور" و یا حتی احساس تعلق ملی و قومی غلیظ و علاج ناپذیری در میان مردم که اساسا بهانه ای برای طرح چنین سیاستی بدست بدهد دیده نمی شود. مطالبه یک جامعه فدرال در هیچیک از تلاطم های سیاسی تاریخ کشور حتی طرح نشده و فاقد هر نوع پیشینه و زمینه در تاریخ معاصر کشور است.

حقیقت اینست که شعار فدرالیسم یک شعار دست ساز و ابتدا به ساکن خود این گروههاست که بعنوان فرمولی در مصالحه و معامله میان ناسیونالیستها و عظمت طلبان ایرانی با جریانات خودمختاری طلب کرد و در راس آنها حزب دموکرات کردستان به پیش کشیده شده است. این فرمولی است که هر دو جریان برای اجتناب از راه حل واقعی مساله کرد و دور زدن اراده مستقیم مردم کردستان، و برای بند و بست از بالای سر مردم و تقسیم قدرت میان خویش یافته اند.

ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی و شاخه های مختلف اپوزیسیون ملی، در شعار فدرالیسم این امکان را می بینند که با انکار مساله کرد، و ضمن تضمین "تمامیت ارضی"، دریچه ای برای معامله با احزاب خودمختاری طلب باز کنند. احزاب خودمختاری طلب کرد متقابلا فدرالیسم را شعاری می بینند که با تعمیم خواست خودمختاری به مقیاس سراسری و طرح آن تحت پوشش مطالبه نظام سیاسی - اداری فدرال برای کل کشور، آنها را از اتهام تجزیه طلبی مبرا می کند و مقاومت دولت مرکزی و احزاب ناسیونالیست ایرانی در برابر خواست خودمختاری را کاهش می دهد.

۳ - خصلت ارتجاعی شعار فدرالیسم و عواقب سیاسی و اجتماعی فوق العاده زیانبار آن برای مردم و جامعه بسیار عیان است. فدرالیسم به معنای تقسیم قومی رسمی مردم کشور و تراشیدن هویت های ملی و قومی کاذب برای مردم و صدور شناسنامه های قومی برای میلیون ها انسانی است که در ایران زندگی و کار می کنند. فدرالیسم به معنای عقب کشیدن خود آگاهی سیاسی مردم و فرهنگ سیاسی جامعه و برجسته کردن قومپرستی و نژادپرستی در ذهنیت مردم و نهادها و قوانین اجتماعی است. فدرالیسم به معنای رسمیت دادن و تعمیم بخشیدن به تبعیضات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی میان مردم برحسب برجسبهای ملی و قومی، پاکسازی های قومی در مناطق مختلف کشور، رهبر تراشیدن از میان مرتجع ترین احزاب و افراد برای مردم مناطق مختلف و به عقب راندن جنبشها و نیروهایی است که برای یک کشور سکولار غیر مذهبی و غیر قومی و برابری همه اهالی کشور مستقل از جنسیت و نژاد و مذهب و قومیت تلاش می کنند. شعار فدرالیسم نسخه ای برای ایجاد عمیق ترین شکافها و تفرقه های قومی در صفوف طبقه کارگر کشور است. شعار فدرالیسم شعاری ضد کارگری و ضد سوسیالیستی است.

۴ - از نظر عملی، شعار فدرالیسم، زمینه ساز یک کشمکش خونبار و طولانی در سطح کل کشور است. در بخش اعظم مراکز پرجمعیت و صنعتی و در راس همه در شهر دوازده میلیونی تهران، هیچ رابطه یک به یکی میان "اقوام" با سرزمین وجود ندارد. هر نوع تلاش برای تراشیدن هویت قومی برای مردم و تقسیم سرزمین و تعریف حاکمیت منطقه ای برحسب قومیت، به یک جنگ خونین و عظیم میان جریانات قومی منجر می شود که بناگزییر کل مردم را به کام خود می کشد. ابعاد فاجعه ای که تحقق این افق ارتجاعی قوم پرستانه می تواند در ایران ایجاد کند چنان عظیم خواهد بود که رویدادهای سالهای اخیر یوگسلاوی در قیاس با آن رنگ می بازد و بیروت و کابل و سارایوو در مقایسه با تهران پس از فاجعه "فدرالیسم"، کانونهای امنیت و ثبات جلوه خواهند کرد.

۵ - انقلاب آزادیخواهانه مردم در سال ۵۷، تحت لوای حکومت اسلامی و اصالت دین به بیراهه و به خون کشیده شد. خواست فدرالیسم مجددا همین سرنوشت را اینبار بنام اصالت قومیت و ملیت و حکومت مبتنی بر هویت ملی و قومپرستی برای مردم تدارک می بیند. حزب کمونیست کارگری شعار فدرالیسم را بعنوان یک شعار ارتجاعی، ضد کارگری و مغایر با آزادی و برابری مردم بشدت محکوم می کند. هرچند همه گیر شدن و موضوعیت یافتن این شعار در جامعه ایران امری نامحتمل است، حزب کمونیست کارگری ایران در هر حال وظیفه خود می داند که در برابر هر حرکت احزاب ناسیونالیست برای تحمیل این افق و این آینده تاریک به مردم قاطعانه بایستد. حزب کمونیست کارگری با هر تلاش ارتجاعی برای مبتنی کردن دولت و نظام اداری در کشور بر مذهب، قومیت و ملیت مقابله خواهد کرد. حزب کمونیست کارگری ایران تمام آن نیروها و جریاناتی که چه از سر واپسگرایی قومی و چه از سر حماقت و کوتاه نظری سیاسی، مردم را به این پرتگاه هولناک می رانند، پیگیرانه افشاء خواهد کرد.

۶ - حزب کمونیست کارگری برای برقراری یک نظام سیاسی و اداری سکولار غیر قومی و غیر مذهبی تلاش می کند که در آن برابری حقوقی کلیه اهالی و ساکنین کشور، مستقل از قومیت، جنسیت، نژاد، مذهب، اعتقادات، و غیره تضمین شده باشد.

۷ - در رابطه با مساله کرد حزب کمونیست کارگری ایران یکبار دیگر بر موضع اصولی خود تاکید می کند. این تنها خود مردم کردستان هستند که حق دارند و باید در یک رفراendum آزاد تصمیم خود را درباره جدایی کردستان و یا باقی ماندن در چهارچوب کشور بعنوان شهروندان متساوی الحقوق کشور اعلام کنند. هرنوع بند و بست نیروهای سیاسی و هرنوع توافقی از بالای سر مردم میان دولت مرکزی و احزاب خودمختاری طلب کرد در مورد آینده سیاسی و اداری کردستان فاقد مشروعیت سیاسی و قانونی است.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

مه ۱۹۹۶ ، اردیبهشت ۱۳۷۵

xŁŹŹ Ć>ë•Ź }fÂÁĴ% ū> \ŹÂ”

Z

ĆĉŹ±ĉŹ,•Ź xŹdŹ> Ł... ĆŹŹŹŹ xĉĉg _ŹzdgŹ \Źgĉ”>

اخيرا احمد حسيني، مديرکل امور اتباع و مهاجرين خارجي وزارت کشور جمهوری اسلامی ایران، رسماً به خانواده های ایرانی هشدار داد تحت هیچ شرایطی بدون مجوز وزارت کشور به دختران خود اجازه ازدواج با اتباع بیگانه بخصوص اتباع "افغانی" را ندهند. او ضمن اعلام کشف ۵۰ هزار ازدواج شرعی اما بدون مجوز(!) زنان ایرانی با مردهای افغانستانی مقیم ایران تهدید کرد که دولت جمهوری اسلامی ایران به کودکان این زوجها شناسنامه نخواهد داد، آنها را از حق تحصیل محروم خواهد کرد، هیچ حقی برای زنان مربوطه در کشور قائل نیست و صدور گذرنامه برای این زنان برای رفتن به افغانستان را تنها "راه حل" برای آنان می داند.

فاشیسم و نژادپرستی

این گونه سیاستهای ضدانسانی، فاشیسم و نژادپرستی عریان است. هیتلر نظراتی مشابه در مورد زنان آلمانی که با یهودیان و غیرآریائی‌ان ازدواج می کردند داشت. در غرب امروز، علیرغم به راست چرخیدن همه احزاب و دولتهای حاکم، هنوز هیچ دولتمداری جرات نکرده که رسماً و علناً اجرای چنین سیاستهایی را اعلام کند. دولت جمهوری اسلامی با اعلام این سیاست بخشی از توحش ملی اسلامی خود را، از جمله نژادپرستی و خارجی ستیزی و بویژه دشمنی با افغانستانی ها، کودک آزاری، زن آزاری و سپردن اختیار همسرگزینی زن به خانواده او، زیر پا گذاشتن تمام قوانین مربوط به حقوق پناهندگان افغانستانی و بازگرداندن اجباری آنان به جهنم جنگ داخلی در آن کشور، برای چندمین بار به نمایش می گذارد. آب از سر جمهوری اسلامی گذشته است و افشاگری از ماهیت ضدبشری آن جزئی از تلاش برای سرنگونی این رژیم است.

روی سخن با آزادیخواهان است

برای کسانی که عینک ملی گرایی ایرانی بر چشم ندارند درک عمق ضدانسانی این سیاست جمهوری اسلامی آسان است. کافیتست که در خبر فوق بجای زن ایرانی زن آلمانی، و بجای اتباع افغانی اتباع ایرانی بگذاریم تا توحش نهفته در آن بر هر کس که هنوز اسیر اوهام ملی گرایانه است هم روشن شود. اگر امروز دولت آلمان اعلام کند که زندگی مشترک زنان آلمانی با مردان پناهجوی ایرانی را به رسمیت نمی شناسد، کودکان آنها را به مدارس راه نمی دهد و تنها راه حل را دادن پاسپورت به آنان و فرستادن خود و فرزندان‌شان به جهنم جمهوری اسلامی ایران می داند، صدای فریاد و اعتراض خیلی ها در خواهد آمد.

انسانیت، و وظیفه‌ای بسیار ویژه در قبال میلیون‌ها کارگر و زحمتکش رنج کشیده و تحقیر شده افغانستانی ساکن ایران، به همه کسانی که ادعای آزادیخواهی و بشردوستی دارند، و همچنین به همه احزاب و سازمانهای سیاسی که ادعای دفاع از حقوق بشر و پناهندگان و حقوق زنان دارند حکم می‌کند که به این نژادپرستی و دشمنی آشکار جمهوری اسلامی با افغانستانی‌ها اعتراض کنند.

سرنگون باد جمهوری اسلامی ایران

پناهندگان و مهاجران افغانستانی باید از حقوق کامل شهروندی در ایران برخوردار شوند

حزب کمونیست کارگری ایران

خرداد ۱۳۷۵ - مه ۱۹۹۶

فراخوان

به صندوق تشکیل سرمایه انترناسیونال کمک کنید

خوانندگان گرامی انترناسیونال، دوستان عزیز،

وقتی در ابتدای کار انترناسیونال تصمیم گرفتیم این نشریه رایگان باشد، بعضی نسبت به عقلایی بودن این تصمیم از نظر اقتصادی تردید داشتند. چطور حزبی که تنها محل درآمدش حق عضویت و کمکهای مالی اعضایش است، آنهم اعضای که عمدتاً به اقشار کم درآمد جامعه تعلق دارند، میتواند دست به چنین کاری بزند؟ اما امروز این تصمیم صحت خود را هم از نظر سیاسی و هم از نظر مالی به ثبوت رسانده است. فراخوان آزادی و برابری مردم را نمیشود صرفاً در محافل فعالین سیاسی چپ پیچ کرد. پاسخ ارتجاع مذهبی و ملی و طبقاتی را نمیشود فقط در گوش همسایه خود گفت، آنهم در دنیایی که طرف مقابل روی دوش تکنولوژی مدرن، با صدها میلیارد دلار بودجه و با صدها هزار زبان و قلم و دوربین اجیر تمام دنیا را مخاطب قرار میدهد. اگر کسی واقعا کمونیست است و میخواهد واقعیتی را تغییر بدهد باید حداقل بتواند پیامش و نقدش را به میان مردم ببرد. ضرورت تیراژ بالا و رایگان بودن نشریه از نظر سیاسی جای تردید نداشت.

از نظر مالی مساله پیچیده تر بود. نشریات رایگان خصوصی هدفشان آگهی گرفتن است، این نمیتوانست روش انترناسیونال باشد. نشریات رایگان دولتی از بودجه دولت و بنگاه های مختلف تامین میشوند. ما خوشبختانه از این نوع اسپانسرها نداشتیم و نمیخواستیم. اما ما نقاط قدرتی داشتیم که کمتر نشریه ای از آن برخوردار است. انترناسیونال یک نشریه رادیکال و نقاد و کمونیستی است که بی تخفیف از آزادی و برابری انسانها سخن میگوید. و این حرف دل اکثریت عظیم مردم دنیاست. این نشریه قرار نیست کسی را سرگرم کند، قرار است پرچم اعتراض و منبعی برای شفافیت بخشیدن به خواستها و آرمانهای یک جنبش باشد. ارزیابی ما این بود که اگر انترناسیونال بتواند برآستی پرچمی برای این صف باشد، آنوقت خود این جنبش تامینش خواهد کرد. و بالاخره، خود حزب کمونیست کارگری سازمان بزرگی است با اعضاء و دوستداران زیاد با تعهد و دلبستگی عمیق به حزب. این عوامل به ما امکان داده است یک نشریه رایگان کمونیستی با دامنه توزیع وسیع بوجود بیاوریم. تیراژ انترناسیونال فقط در اروپای غربی و آمریکا به حدود ۲۰ هزار رسیده است.

در مقیاس کنونی، فقط چاپ و پست هر شماره ۶۰۰۰ دلار هزینه دارد. این مبلغی است که ما هربار فقط به چاپخانه ها و پستخانه ها و شرکتهای حمل و نقل میپردازیم. هزینه های جاری تولید انترناسیونال، اجاره محل کار، تجهیزات فنی، تلفن و ارتباطات و رفت و آمد و غیره جزو این مبلغ نیست. از این مهم تر، انترناسیونال حتی یک نفر پرسنل حرفه ای حقوق بگیر ندارد. همه این هزینه ها تاکنون به همت دوستداران و خوانندگان انترناسیونال، اعم از حزبی و غیر حزبی تامین شده است.

علیرغم سنگینی بار مالی نشریه، هنوز میتوان با روش فعلی به انتشار انترناسیونال با تیراژ و کیفیت

موجود ادامه داد. اما هدف ما از این فراتر است. نه فقط تیراژ انترناسیونال در ظرف یکسال آینده باید به ۴۵ تا ۵۰ هزار نسخه برسد، سبک و نوع فعالیتش باید حرفه بشود. ما باید تجهیزات بهتری داشته باشیم، باید بتوانیم حداقلی از کارکنان حرفه ای تمام وقت داشته باشیم که شرط لازم هرنوع بهبود کیفیت و عرضه حرفه ای نشریه است.

یک روش عملی تامین هزینه های انترناسیونال، متکی کردن آن به یک طرح انتفاعی و اقتصادی است. این را همیشه میدانستیم. اما تا امروز صرفنظر از اینکه منابع مالی کافی برای سرمایه گذاری موجود نبوده است، ایده و طرح انتفاعی درخشانی هم که آینده اش به اندازه کافی تضمین شده باشد ارائه نشده بود. امروز خوشبختانه چند طرح قابل اتکاء برای سرمایه گذاری جلوی ماست. ما قصد داریم این چند پروژه انتفاعی را پشتوانه مالی انترناسیونال قرار بدهیم. نیاز به منابع مالی برای سرمایه گذاری داریم و سراغ شما آمده ایم.

اجازه بدهید از طرف انترناسیونال و همه فعالین آن از خوانندگان و دوستداران عزیز نشریه در خارج کشور دعوت کنم که در صندوق تشکیل سرمایه انترناسیونال سهم گذاری کنند. هدف ما گردآوری مبلغی حدود ۷۵ تا صد هزار دلار است. ما از هر کمکی صمیمانه استقبال میکنیم، اما روی سخن ما در این کمپین مشخص بویژه با آن دسته از خوانندگان و دوستداران انترناسیونال است که موقعیت اجتماعی ایمن تر و مشاغل پر درآمد تری دارند و میتوانند کمکهای بزرگ تر و چاره ساز تری بکنند. کاملاً قابل تصور است که پنجاه تا صد تن از این دوستان بتوانند بدون تحمل فشار مالی فوق العاده ای کل این مبلغ را تامین کنند.

این فراخوان نه یک فراخوان عام به کمک مالی به حزب، بلکه دعوتی برای شرکت در یک پروژه مشخص انترناسیونال است. برای پرداخت کمکها میتوانید از شماره حسابهای حزب و انترناسیونال استفاده کنید یا مستقیماً با مدیر مسئول انترناسیونال تماس بگیرید. اما در هر حال حتماً مبلغ، تاریخ و نحوه پرداخت را به انترناسیونال اطلاع بدهید. دوستان عزیز،

لزومی ندارد من برای شما بازگو کنم که اهمیت و ارزش نشریه ای نظیر انترناسیونال در چیست. عصر ما اگر عصر چیزی باشد، عصر رسانه هاست. عصر بمباران تبلیغاتی مردم در خلوت خانه هایشان است. در میان این موج عوامفریبی، دروغگویی، صحنه سازی و مهندسی افکار، ما و شما تنها بلندگوهای کوچک معدودی برای پاسخگویی و دفاع از ایده آلهای انسانی داریم. انترناسیونال یکی از اینهاست. کمک کنید صدایش را رساتر کنیم. دستتان را می فشارم.

منصور حکمت

به نقل از انترناسیونال ۲۱

۲۰۰ هزار نفر در فستیوال اول مه در کردستان عراق شرکت کردند!

یک فستیوال یک هفته ای بمناسبت اول مه توسط حزب کمونیست کارگری عراق و تشکلهای کارگری و توده ای رادیکال در کردستان عراق برگزار شد. در این فستیوال که از ۲۴ آوریل تا اول مه ادامه داشت برنامه های متنوعی از جمله برپائی دیوار آزاد، نمایشگاه عکس و کاریکاتور، نمایشنامه های سیار، سمینارهای مختلف سیاسی و فرهنگی، شعر و میتینگ و سخنرانی و اجتماعات و مسابقه دو ماراتن ترتیب داده شد. این برنامه ها که در اکثر شهرها و شهرکهای کردستان برگزار شد در مجموع پذیرای ۲۰۰ هزار نفر از مردم بود. خلاصه چگونگی برگزاری این برنامه ها به شرح زیر است:

هه ولیر (ارییل) — از ۲۵ تا ۲۹ آوریل، دیوار آزاد، نمایشگاه عکس و کاریکاتور برپا شد که با استقبال وسیع و گسترده مردم روبرو گردید. روز ۲۹ آوریل در جلوی مقر "کومه له آوارگان" میتینگی با شرکت جمعیت وسیعی از مردم برگزار شد و شاهپور عبدالقادر عضو کمیته رهبری سازمان کردستان حزب سخنرانی کرد. اول مه — میتینگ باشکوه اول مه با شرکت هزاران نفر برپا شد و طاهر حسن عضو دفتر سیاسی و دبیر کمیته رهبری سازمان کردستان حزب سخنرانی کرد.

سلیمانیه — روزهای ۲۴ تا ۲۷ آوریل فستیوال دوم "کانون ادب و هنر کارگری" بمناسبت ماه مه ارائه و با استقبال گسترده مردم روبرو شد. در روزهای ۲۸، ۲۹ و ۳۰ آوریل در جلوی دفتر علنی حزب کمونیست کارگری عراق، چند اجتماع توده ای برگزار شد که در آنها کادرهای حزب در مورد مسائل مختلف به بحث و تبادل نظر با حاضرین پرداختند.

در منطقه "سه هوله که" و در خیابان رزگاری نیز "دیوار آزاد" برپا بود که چند هزار نفر در محل آن حضور یافتند. روز ۳۰ آوریل بمناسبت اول مه مسابقه دو ماراتن برگزار شد و در پایان از طرف حزب به ۲۰ نفر جوایزی اعطا گردید.

اول مه — در مراسم بزرگی که با شرکت هزاران نفر در استادیوم اصلی شهر برگزار شد، ناسک احمد عضو دفتر سیاسی، از رهبران جنبش زنان کردستان عراق و سردبیر نشریه "یکسانی"، نشریه سازمان مستقل زنان، سخنرانی کرد. جمال محسن دبیر اتحادیه بیکاران سخنران دیگر این مراسم بود.

رانیه — برنامه اول مه در این شهر با نمایشگاه عکس و کاریکاتور و دیوار آزاد شروع شد و در روز اول مه در اجتماع با شکوه و چند هزار نفری مردم سائو کمال عضو کمیته مرکزی حزب سخنرانی کرد.

در شهرهای کفری، که لار، دربندیخان، حلبچه جدید، مجمعه پیرمگرون، مجمعه داره تو و ... نیز مراسمهائی با شرکت هزاران نفر از مردم برگزار شد و فعالین و کادرهای حزب در این اجتماعات سخنرانی کردند.

سخنرانان حزب کمونیست کارگری عراق، در این اجتماعات به شرایط سخت زندگی مردم اشاره کردند و بر کمونیسم بعنوان تنها راه حل نجات از چنگال استثمار، بی حقوقی و محرومیت تاکید نمودند. همچنین در مقابل وضعیت بلاتکلیف کنونی کردستان راه حل فوری حزب مبنی بر استقلال کردستان در شرایط کنونی را برای مردم تشریح کردند.

بعلاوه رادیو سراسری حزب کمونیست کارگری عراق بمناسبت اول ماه مه کمپین ویژه ای داشت و رادیو محلی حزب

نیز برنامه ویژه ای را از ماه آوریل آغاز کرد. مجموعه این فعالیتها جنب و جوش سیاسی زنده ای را بر فضای شهرهای کردستان حاکم کرد.

منطقه بادینان _ کمپین تبلیغی اول ماه مه در منطقه تحت حاکمیت حزب دمکرات کردستان عراق نیز انجام شد و هزاران نسخه پوستر و اطلاعیه در این منطقه توزیع گردید. در شهر دهوک نیروهای امنیتی حزب دمکرات با حمله به مراسم مردم که به فراخوان کمیته برپائی مراسم اول ماه مه صورت گرفته بود سه نفر از فعالین کارگری و عضو حزب را بنام محمد شکری، آزاد محمد امین، خالد محمد دستگیر کردند و از برگزاری مراسم ممانعت بعمل آوردند. تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری عراق این عمل حزب دمکرات را محکوم کرد و خواستار اعتراض به این عمل سرکوبگرانه شد.

اطلاعیه پایانی پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق

در آغاز ماه مه پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق برگزار شد و سه روز بطول انجامید. در ابتدا گزارش دفتر سیاسی و دیگر ارگانهای رهبری حزب تقدیم شد. فعالیت دوره گذشته حزب مورد بحث و بررسی همه جانبه قرار گرفت و بر پیشروی های حزب در ایندوره تاکید شد. تحلیل اوضاع سیاسی کردستان، تعیین وظایف کنونی حزب و استراتژی حزب در کردستان بحث اصلی پلنوم بود. در این رابطه چندین اقدام سیاسی و عملی گوناگون از جمله در راستای تحکیم و تقویت حزب به حزبی قدرتمند و صاحب نفوذ اجتماعی که بتواند نقش اصلی در حیات سیاسی کردستان ایفا کند در دستور کار حزب قرار گرفت. همچنین در مورد حزیت و تحکیم پرنسپ های حزبی و کمونیستی، رادیو و تبلیغات حزب، تحکیم و گسترش نیروی مسلح حزب، گسترش و سازمان دادن جنبش مستقیم توده ای، نقشه فعالیت حزب در شهرهای جنوب و مرکز عراق، نقشه برگزاری کنگره حزب و در مورد امنیت و وضع مالی حزب به تفصیل صحبت شد و اقدامات لازم برای هر کدام از این مسائل تعیین و چندین قرار و قطعنامه در مورد آنها به تصویب رسید.

سپس پلنوم سه رفیق دیگر را به کمیته مرکزی اضافه کرد و به این شیوه اعضای کمیته مرکزی به ۲۴ نفر رسید. در پایان رفقا ریوار احمد، امجد غفور، کورش مدرسی، موید احمد، خسرو سایه، رحمان حسین زاده، صادق عزیز، ناسک احمد و طاهر حسن به عنوان اعضای دفتر سیاسی و رفقا احمد معین، محسن کریم، سامان کریم و آوات سعید بعنوان اعضای علی البدل دفتر سیاسی و رفیق امجد غفور بعنوان دبیر کمیته مرکزی انتخاب شدند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق

مه ۱۹۹۶

قطعهنامه درباره راه خروج از بن بست کنونی در کردستان عراق و خواست استقلال کردستان عراق (حزب کمونیست کارگری عراق)

از آنجا که:

۱ - حاصل جنگ خلیج سپردن اداره کردستان به احزاب ناسیونالیست مسلح کرد، تبدیل این جامعه به اردوگاه آوارگان تحت عنوان منطقه امن، سلب تابعیت کشوری از مردم کردستان، از میان رفتن هر نوع دولت و هرنوع قانون، تعلیق زندگی مدنی و سیطره یک بلاتکلیفی اجتماعی بوده که در نتیجه آن جامعه کردستان از نظر مادی و معنوی به قهقرا رفته است،

۲ - منشا این بلاتکلیفی در درجه اول و بیش از هر چیز بلاتکلیفی حقوقی جامعه کردستان و فقدان یک دولت مدنی است و لذا تنها راه خاتمه فوری این وضعیت خاتمه بلاتکلیفی منوط به وجود دولت در همه ابعاد آنست،

۳ - وجود هر نوع حاکمیت دولتی در کردستان بلاواسطه به مساله ملی کرد در عراق مربوط می گردد و تصمیم در مورد بر پا داشتن هر نوع دولتی در کردستان تنها در صلاحیت مردم این منطقه است،

سازمان کردستان حزب کمونیست کارگری عراق در تائید "قطعهنامه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق درباره حل مساله کرد در عراق" طرح زیر را به منظور اظهار نظر مستقیم مردم کردستان عراق در فرایند ارائه می نماید:

۱ - خروج کامل نیروهای نظامی و انتظامی دولت مرکزی از تمام مناطق کردستان تحت نظارت سازمان ملل یا مراجع بین المللی.

۲ - خروج نیروهای نظامی و انتظامی احزاب کرد از محیط کار و زندگی مردم و استقرار این نیروها در پادگانها و مراکز نظامی دور از شهرها، شهرک ها و مراکز تجمع مردم.

۳ - ممنوع ساختن دخالت، تهدید و یا تجاوز نظامی به کردستان از جانب دولتهای ایران و ترکیه توسط سازمان ملل.

۴ - تعیین یک دوره شش ماهه قبل از برگزاری فرایند به منظور تضمین آزادی فعالیت و تبلیغات کلیه احزاب سیاسی در جهت آشنا کردن مردم با برنامه، سیاستها و مواضع خویش در فرایند.

۵ - برگزاری فرایند در کردستان عراق زیر نظارت سازمان ملل که در آن مردم ساکن این مناطق - کرد یا غیر کرد - در مورد تشکیل یک کشور مستقل و یا باقی ماندن در چهارچوب عراق رای خواهند داد. نتیجه این فرایند رسمی و قانونی و لازم الاجرا خواهد بود.

از آنجا که در شرایط کنونی عراق کشوری قومی - عربی است و ابعاد مبارزه کارگری سراسری افقی برای خاتمه کوتاه مدت این وضع را باز نمی کند، تصمیم به ماندن با عراق تصمیم به پذیرفتن شهروندی درجه دوم، تصمیم به پذیرفتن سلطه مجدد دولت فاشیستی بعث است. لذا سازمان کردستان حزب کمونیست کارگری عراق معتقد است که کم دردترین و سریع ترین راه خروج از وضعیت کنونی جدایی از عراق و تشکیل یک کشور مستقل در کردستان عراق و ایجاد یک دولت سکولار و غیر قومی در منطقه کردستان عراق است، دولتی فارغ از هر نوع تعلق ملی -

قومی.

روشن است که موضع حزب در مورد جدایی از عراق با تغییر وضعیت در عراق به کشوری با دولت سکولار و غیر قومی و یا باز شدن و عروج مبارزه سراسری کارگری قابل تغییر است.

سازمان کردستان حزب کمونیست کارگری عراق

ژوئیه ۱۹۹۵

فعالیت‌های اول مه در خارج کشور

به مناسبت اول مه به فراخوان تشکیلاتهای خارج کشور حزب کمونیست کارگری عراق و ایران فعالیتهای گسترده و متنوعی در ۱۷ کشور اروپا، آمریکای شمالی، استرالیا و ژاپن انجام گردید. دهها هزار اوراق تبلیغی این دو حزب و از جمله بخشهایی از برنامه حزب کمونیست کارگری به زبانهای مختلف فارسی، عربی، کردی، انگلیسی، آلمانی، ژاپنی، سوئدی، نروژی و فنلاندی توزیع شد، در جلب حمایت بین‌المللی از کارگران ایران و عراق اقداماتی صورت گرفت و مراسمهایی در گرامیداشت اول مه برگزار شد. خلاصه این فعالیتها را می‌خوانید:

کانادا

تورنتو _ شنبه ۲۷ آوریل، جشن اول مه توسط واحدهای کانادای حزب کمونیست کارگری ایران و عراق برگزار شد. در این مراسم بیش از ۶۰۰ نفر شرکت کردند. مراسم با سرود انترناسیونال شروع شد و بعد از آن اطلاعیه اول ماه مه حزب کمونیست کارگری ایران قرائت گردید. سپس چند سخنرانی کردند و پیامهای همبستگی خوانده شد. سخنران این مراسم ژان کلود پاروت معاون اجرایی کنگره کار کانادا، بروس آلن عضو اتحادیه ماشین سازی کانادا، جان کلارک سازمانده افتتلاف علیه فقر در انتاریو، جمیل سالم عضو اتحادیه ماشین سازی آمریکا در دیترویت، عبود فارس از فعالین قدیمی جنبش کارگری عراق، سمیر عادل کادر حزب کمونیست کارگری عراق و فرهاد بشارت عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران بودند.

لندن _ شنبه ۴ ماه مه جشنی بمناسبت اول مه توسط واحد کانادای حزب کمونیست کارگری ایران در لندن برگزار شد. در این برنامه ۱۰۰ نفر شرکت داشتند. مراسم با سرود انترناسیونال شروع شد و اطلاعیه اول ماه مه حزب قرائت گردید و سپس چند نفر سخنرانی کردند. سخنرانان این مراسم تونی دسیلوا دبیر اتحادیه پست در لندن، بروس آلن عضو اتحادیه ماشین سازی کانادا، ماری زلینسکی از طرف "شبکه کارگری" در لندن، خبات مجید از کادرهای حزب کمونیست کارگری عراق و مسعود ناظری مشاور کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران بودند.

آلمان

کلن _ فعالین دو حزب در راهپیمائی با باندرولهائی با شعارهای "آزادی، برابری، حکومت کارگری"، زنده باد اول مه و سرنگون باد جمهوری اسلامی به زبانهای آلمانی، فارسی و عربی شرکت کردند و با گذاشتن میز کتاب در میتینگ انتهای تظاهرات، ادبیات و نشریات حزب را توزیع کردند. عصر همانروز در مراسمی به فراخوان واحدهای دو حزب بیش از ۳۰۰ نفر شرکت کردند. مراسم با سرود انترناسیونال شروع شد و سپس سیاوش مدرسی عضو تحریریه نشریه انترناسیونال سخنرانی کرد.

کاسل _ تظاهراتی با شرکت بیش از ۲۵۰۰ نفر توسط جریانات چپ برگزار گردید و در میتینگ انتهای آن ۵ هزار نفر شرکت کردند. این تظاهرات با جمعیتی بمراتب بیش از سالهای گذشته برگزار شد و بحثهای زیادی در میان شرکت کنندگان پیرامون جنبش کارگری و اوضاع کمونیسم جریان یافت. فعالین دو حزب اطلاعیه‌های حزب را در این تظاهرات توزیع کردند. عصر اول مه نیز جشنی به فراخوان واحدهای دو حزب برگزار شد و عادل کریم از کادرهای حزب کمونیست کارگری عراق در آن سخنرانی کرد. هزاران نسخه از اوراق تبلیغی دو حزب به زبانهای مختلف در طول این روز و نیز قبل از آن، در تدارک اول مه توزیع گردید.

برمن _ فعالین حزب در روز ۳۱ آوریل در چادر سندیکای عمومی کارگران آلمان میز کتاب گذاشتند و در روز اول مه در راهپیمائی ای که در یکی از شهرهای اطراف برمن بمناسبت بیکارسازی های اخیر در کنسرن کشتی سازی ولکان برگزار شد شرکت کردند. در این تظاهرات که بالغ بر ۶ هزار نفر شرکت داشتند رفقای ما با در دست داشتن باندرولهای بزرگی تحت عنوان "آزادی، برابری، حکومت کارگری" و نیز "کار سرمایه را ایجاد می کند یا سرمایه کار را؟" در این تظاهرات شرکت کردند. این باندرولهها توجه زیادی را بخود معطوف کرد.

در شهرهای برلین، بن، فرانکفورت و هامبورگ نیز فعالین دو حزب هزاران نسخه از اطلاعیه های حزب و نیز ۲ هزار نسخه از نشریه آلمانی زبان واحد آلمان حزب را توزیع کردند. واحد آلمان حزب همچنین تعداد ۵۰۰ نسخه از برنامه حزب را بشکل مجله‌ای بازتکثیر و بمناسبت اینروز توزیع کرد.

بریتانیا

لندن _ فعالین دو حزب در راهپیمائی اول مه زیر پرچم "آزادی، برابری، حکومت کارگری" شرکت کردند و اطلاعیه های حزب به زبان انگلیسی را توزیع نمودند. روز جمعه ۳ مه نیز جشنی به دعوت واحدهای دو حزب در لندن برگزار شد که بیش از ۱۲۰ نفر در آن شرکت کردند. در این مراسم پس از پخش سرود انترناسیونال پیامهایی از

طرف واحدهای دو حزب قرائت شد و سپس سخنرانیهای کوتاهی در مورد اول مه سال گذشته در عراق و نیز در یکی از کارخانه‌های ایران انجام گردید.

هلند

آمستردام – در مراسمی که به فراخوان مشترک واحدهای دو حزب برگزار شد علی مطهری از طرف حزب کمونیست کارگری ایران سخنرانی کرد. بخش کوتاهی از فیلم اول مه ۹۵ در کردستان عراق به نمایش گذاشته شد و سپس پیام حزب کمونیست کارگری عراق، شورای پناهندگان ایرانی در هلند، حزب کمونیست کارگری ایران و کمپین دفاع از حقوق زنان در ایران – واحد هلند قرائت گردید. در این مراسم بیش از ۱۰۰ نفر شرکت داشتند.

نایمبخن – در مراسم مشابهی که به فراخوان واحد هلند حزب کمونیست کارگری ایران برگزار شد علی مطهری سخنرانی کرد. در این مراسم که ۱۰۰ نفر شرکت داشتند اطلاعیه‌ها و اوراق حزبی پخش گردید و کتب حزب به فروش رسید.

سوئد

به فراخوان واحدهای سوئد دو حزب طی روزهای ۲۷ آوریل تا اول مه مجموعه برنامه‌هایی به مناسبت روز جهانی کارگر تحت عنوان "فستیوال اول مه" در شهرهای مختلف سوئد برگزار گردید:

۱ – توسط واحد حزب در شهرهای مختلف قطعه‌نامه‌ای در محکومیت جمهوری اسلامی به صدها سازمان سیاسی، نشریه و روزنامه، نهاد و تشکل کارگری ارسال گردید. این قطعه‌نامه همچنین توسط شماری از افراد، در میز کتابهای حزب به امضا رسید.

۲ – روز شنبه ۲۷ آوریل سمینار "موقعیت جنبش کارگری" در ایران، عراق و کردستان عراق و نیز ترکیه در شهر استکهلم برگزار شد. سخنرانان این سمینار مجید محمدی، رضا شهرستانی، نوری کریم و جمال احمد یوسف بودند.

۳ – روز شنبه ۲۷ آوریل در شهرهای گوتنبرگ و مالمو و ۲۹ آوریل در استکهلم در میدانهای مرکزی این شهرها آکسیون پخش و توزیع اوراق تبلیغی برگزار شد. این آکسیونها با برپایی میز کتاب و برافراشتن شعارهای "آزادی، برابری، حکومت کارگری"، "دولت رفاه مرد، زنده باد انقلاب کارگری"، "کارگران جهان متحد شوید" همراه با پخش سرود انترناسیونال و موزیک و قرائت قطعه‌نامه‌های اول مه همراه بود. در استکهلم همراه با آکسیون نمایشگاه عکس نیز گذاشته شد. این نمایشگاه تصویری از شرایط زندگی و کار و مبارزه کارگری، کار کودکان و توحش بردگی مزدی را منعکس می‌کرد.

۴ – نمایشگاه فیلم: روز یکشنبه ۲۸ آوریل در استکهلم، "REDS" فیلمی از تجارب جنبش کارگری و کمونیستی به نمایش درآمد.

۵ – جشن اول مه:

گوتنبرگ – روز ۳۰ آوریل در شهر گوتنبرگ مراسمی به مناسبت اول مه برگزار شد. در این برنامه ایرج فرزاد از طرف حزب کمونیست کارگری ایران و دو نفر از فعالین حزب کمونیست کارگری عراق سخنرانی کردند. در این مراسم بیش از ۳۰۰ نفر شرکت داشتند.

استکهلم – عصر روز چهارشنبه اول مه جشنی برگزار شد. در این جشن فاتح شیخ الاسلامی عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران، کاروان محمد از طرف حزب کمونیست کارگری عراق و دان پرشون از طرف مرکز سوسیالیسم کارگری سخنرانی کردند. در این مراسم بیش از ۲۰۰ نفر شرکت کردند.

۶ – گذاشتن میز کتاب در اماکن تجمع و آکسیونهای اول مه در شهرهای استکهلم، گوتنبرگ، اپسالا و مالمو و چند شهر دیگر و توزیع ادبیات حزب و نیز جمع‌آوری امضا در حمایت از قطعه‌نامه‌های اول مه و قرائت پیام و اطلاعیه حزب در این آکسیونها از فعالیتهای این روز فعالین دو حزب در سوئد بود. هزاران نسخه از اوراق تبلیغی دو حزب به زبانهای مختلف در طول این چند روز توزیع گردید.

فنلاند

هلسینکی – روز اول مه پیکتی توسط واحدهای دو حزب در یکی از میدانهای مرکزی شهر هلسینکی برگزار شد. قطعه‌نامه‌های دو حزب در دفاع از جنبش کارگری ایران و عراق در این پیکت به امضای مردم حاضر در میدان رسید و اطلاعیه‌ها و اوراق تبلیغی دو حزب وسیعاً توزیع شد. جمال صالح مسئول کمیته تشکیلاتی حزب کمونیست کارگری عراق در یکی از اجتماعات سخنرانی کوتاهی کرد. عصر همانروز مراسمی در گرامیداشت اول مه به فراخوان واحدهای دو حزب برگزار شد. در این مراسم که ۳۰۰ نفر و از جمله تعدادی زیادی از دوستان فنلاندی شرکت داشتند پیامهایی از واحدهای دو حزب و پیامهایی از طرف دو سازمان کمونیستی در فنلاند خوانده شد و بدنبال آن مسئولین واحدهای دو حزب در فنلاند سخنرانی کوتاهی ایراد کردند. پیامهای فدراسیون شوراهای پناهندگان ایرانی و عراقی، کمیته دفاع از حقوق برابر زنان در عراق، کمیته‌های همبستگی کارگران عراق – فنلاند و ایران و فنلاند خوانده شد. لازم به ذکر است که از چندین روز قبل از اول مه فعالیتهای متنوع و وسیعی توسط

فعالین دو حزب بمناسبت اول مه انجام شده بود. از جمله اطلاعیه های دو حزب در همه شهرهای محل فعالیت فعالین حزب به زبانهای مختلف فارسی، عربی، کردی و فنلاندی در مقیاس وسیعی توزیع گردید، به اتحادیه های کارگری و روزنامه ها و رادیوهای محلی ماتریالهای تبلیغی و قطعنامه ها و فراخوانها ارسال شد و با روزنامه سراسری KANSAN UNTISET نیز مصاحبه ای در مورد برگزاری اول مه در عراق و ایران صورت گرفت.

استرالیا

سیدنی — مراسم جشنی به فراخوان واحدهای دو حزب در سیدنی برگزار گردید. فارس محمود از طرف حزب کمونیست کارگری عراق و جمشید زمانی از طرف حزب کمونیست کارگری ایران سخنرانی کوتاهی در مورد وضعیت کارگران عراق و ایران انجام دادند. سپس رفقای دیگری در مورد مراسمهای اول مه در کردستان عراق و نیز حمله دولت جدید استرالیا به سطح معیشت کارگران سخنرانی نمودند. اطلاعیه فدراسیون شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی نیز توسط ارسال ناظران دبیر شورای فدراسیون در سیدنی قرائت گردید. در این مراسم بیش از ۷۰ نفر شرکت داشتند.

همچنین در مراسمی که توسط اتحادیه های کارگری در سیدنی برگزار شد جمعی از فعالین دو حزب شرکت کردند و اطلاعیه ها و اوراق تبلیغی را به زبانهای فارسی و انگلیسی وسیعاً پخش نمودند. اطلاعیه ها همچنین در این اجتماع قرائت گردید و مورد استقبال حاضرین قرار گرفت.

ژاپن

توکیو — توسط فعالین حزب در ژاپن، روز اول مه اوراق تبلیغی حزب در پارک "یویوگی و هی بیا"، که محل بزرگترین تجمع های کارگری توکیو است، به زبانهای فارسی، ژاپنی و انگلیسی در سطحی وسیع توزیع گردید. نشریه ژاپنی (آزادی) نیز مصاحبه ای با احسان کاوه کادر حزب در ژاپن پیرامون اوضاع سیاسی و وضعیت طبقه کارگر در ایران، عراق و ترکیه بچاپ رساند.

در کشورهای آمریکا، فرانسه، اتریش، سوئیس، بلژیک، دانمارک، نروژ، یونان و ترکیه نیز اطلاعیه ها و اوراق تبلیغی دو حزب وسیعاً توزیع گردید و قطعنامه ها برای تعداد زیادی از اتحادیه ها و احزاب و رسانه ها ارسال شد. مصاحبه هائی نیز با بعضی از رادیوهای محلی در این کشورها انجام شده است.

فرد هالیدی: جمهوری آخوندی یا جمهوری اسلامی؟

فرد هالیدی

"فرد هالیدی" یکی از سخنرانان کنفرانس بررسی مسائل ایران بود که در شهر کاونتری انگلستان برگزار شد. وی سخنرانی خود را تحت عنوان "ایران پس از آخوندها" ارائه داد. فرد هالیدی که متن سخنرانیش در هفته نامه نیمروز (شماره ۳۶۱ و ۳۶۲) و تحت عنوان "دوران بعد از آخوندیسم" چاپ شده است، استاد دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه لندن است و بیش از سی سال است که در زمینه مسائل ایران مطالعه می کند و درباره ایران و اسلام کتابها و مقالات متعددی نوشته است. در سخنرانی هالیدی چند تز بطور برجسته به چشم می خورد که ارزش بررسی دارند: حکومت ایران "جمهوری آخوندی" است و نه جمهوری اسلامی، اسلام خوب و بد دارد و نباید انواع اسلام را با یک چوب راند، و بالاخره انقلاب چیزی است که باید از آن اجتناب کرد.

"جمهوری آخوندی" به جای جمهوری اسلامی

در میان طیف اپوزیسیون، آنانی که معتقدند در ایران آخوندها حاکمند و تمام آمال خود را به ایران منهای آخوندها خلاصه کرده اند بسیارند. مجاهد "خمینی دجال" و تخم و ترکه عباپوشش را فتنه اصلی می داند. ادبیات سیاسی سلطنت طلبان پر از آلرژی ضد آخوندی است. بنی صدر فقط با "ملاتاریا" دعوای ارث دارد و در غیاب این لفظ من درآوردی زبانش قفل می شود. تز "جمهوری آخوندی" فرد هالیدی نسخه دانشگاهی همین تبیین از حاکمیت سیاسی در ایران است.

هالیدی مدعی است که رژیم فعلی ایران "به جای اینکه یک جمهوری اسلامی باشد، یک جمهوری آخوندی است." و مشغله فکری وی هم در این سخنرانی "بحران در این جمهوری و احتمالا انهدام آن است." هالیدی تقلای زیادی می کند تا ریشه فلاکت و بی حقوقی کنونی مردم ایران را زیر سر آخوندها جستجو کند و نه جمهوری اسلامی. تمام این تلاش به خاطر اینست که از "دوران بعد از آخوندیسم" جامعه ای را تصویر کند که در آن شر آخوند (به قول خودش بخش نادان روحانیت) از سر مردم کم شده اما بر سیمای مناسبات طبقاتی، طبقات اجتماعی، دولت طبقاتی، اسلام و روحانیت و ارتش و نهادهای سرکوب حتی لک هم نیافتاده است. هالیدی برای توضیح تز خود قبلا آخوند و آخوندیسم را معنی می کند که اولی "عضو محافظه کار، چه از نظر سیاسی و چه از نظر اجتماعی طبقه روحانی است که در امور مداخله می کند" و دومی حاکی از "دخالیت بیجا، بدون دعوت و مستبدانه طبقه روحانی در امور سیاسی" است. موضوع انتقاد ایشان اسلام نیست، حاکمیت سیاسی اسلامی نیست، دستگاه روحانیت به عنوان جزئی از این حاکمیت نیست، رژیم اسلامی با ارتش و پلیس و پاسدار و دادگاه و مجلس و ایدئولوژی و مهمتر از همه مناسبات طبقاتی حاکم نیست. بلکه فقط و فقط "دخالیت بیجا و بدون دعوت اعضای محافظه کار طبقه روحانی" است.

هالیدی می گوید: "آخوندیسم یا جمهوری آخوندی" بر چهار پایه متکی است: ۱ - قدرت سیاسی در دست

روحانیت است. ۲ - نهادهای مذهبی در زندگی سیاسی و اجتماعی نقش مرکزی و مستمر دارند. ۳ - "تفسیری مطلق" از اسلام واقعی، اعمال صحیح اسلامی و ارزشهای مناسب فرهنگی رایج است. و بالاخره ۴ - "فرهنگ و سیاست زورگویی و ایجاد وحشت" توسط آخوندها اعمال می شود.

این نوع کاراکتر سازی از جمهوری اسلامی چند ایراد اساسی دارد. چهره‌های تودوق زن یک حاکمیت تمام‌عیار طبقاتی را برجسته می کند و کل رژیم را که دربرگیرنده نهادهای قضایی، ایدئولوژیک، سیاسی و سرکوب است پشت این چهره‌ها پنهان می کند. این تز الیت حاکم را به مشتی آخوند بدجنس تقلیل می دهد و از این طریق کاراکتر و مضمون طبقاتی، وظایف تاریخی و سیاسی حاکمیت را پنهان می کند. حاکمیتی که در صفوف اولش معمم و مکلا دوش بدوش هم جانفشانی می کنند. از پشت غلظت آخوندی این تز نمی توان دید که حکومت اسلامی وظایف خود را از طریق مجموعه ای از نهادهای ایدئولوژیک و سرکوب پیش می برد. نمی توان دید که مسجد و نماز جمعه و دادگاه و زندان و ارتش و پلیس ارکان جدایی نشدنی حاکمیت اسلامی در ایران است. معلوم نمی شود که طبقه متکی به کیسه های میلیارد دلاری از جمله میلیاردرهای بازار که وقت آخوند شدن هم ندارند کجای حاکمیت طبقاتی قرار می گیرند. این تز وظیفه طبقاتی و سیاسی سرکوب انقلاب را با "فرهنگ و سیاست زورگویی و ایجاد وحشت از جانب آخوندها" توضیح می دهد.

رژیم اسلامی رژیم سرکوب انقلاب بود و برای این کار امام جمعه معمم دست در دست نخست وزیر مکلا، پاسدار دوش بدوش ارتشی، ساواما متکی بر تجربه کارساز ساواک با مهارت کنار هم بکار برده شدند. اگر دست اندرکاران "جمهوری آخوندی" را کنار هم ردیف کنیم این قیافه ها را که یک در میان ملا و مکلا هستند خواهیم دید: مطهری و سروش، باهنر و بازرگان، رفسنجانی و بنی صدر، گیلانی و لاجوردی، و... اگر این الیت را از غربالی رد کنی که فقط آخوند از سوراخش رد می شود آنچه در ته غربال می ماند سروش، بازرگان، بنی صدر و لاجوردی هستند که در صف اول و در راس نهادهای ضروری "جمهوری آخوندی" آقای فرد هالیدی خدمات شایسته انجام داده‌اند. آیا آقای هالیدی با جمهوری این حضرات که عبا بردوش ندارند و در میانشان دکتر و مهندس هم پیدا می شود هیچ مشکلی دارد؟

این نوع تحلیل سیاسی علاوه بر سطحی بودن و بی ربطی‌اش به حقایق جامعه ایران منفعت معینی را منعکس می کند. واقعیت اینست که فرد هالیدی هم مثل هر آدم این دنیا مناسبات و ارزشهایی را نمی پسندد و خواهان مناسبات و ارزشهای معینی است و برای همین هم تحقیق و سخنرانی می کند. ایشان هم مانند صاحب‌نظران اپوزیسیون بورژوازی ایران برای منافع طبقاتی معینی دل می سوزاند و از زاویه همان منافع به دنیا نگاه می کند. از نقطه نظر این منافع نباید گذشت ارکان جامعه متزلزل شود. باید بنیادهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مناسبات موجود را حفظ کرد. در یک کلام تز "جمهوری آخوندی"، تز طرفداران مناسبات موجود طبقاتی بدون "بخش نادان روحانیت" است.

"دوران بعد از آخوندها"

مشخصات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه آلترناتیو یک وجه مهم است که نشان می دهد یک جریان سیاسی چقدر به زندگی سعادت‌مند، برابر و آزاد انسانها ربط دارد. آشنایی مردم ایران با انقلاب از طریق کتابهای

تاریخ نیست بلکه خود در یک انقلاب نقش فعال داشته اند و دیده اند که چگونه اگر تصویر روشنی از اهداف خود نداشته باشند جهنمی مثل رژیم اسلامی بر سرنوشتشان حاکم می شود. این در مورد طبقه کارگر به طریق اولی صادق است.

طبقه کارگر ایران در انقلاب نقش فعال داشت اما نتوانست رهبری انقلاب را در دست گیرد. طبقه کارگر ایران دید که در جریان انقلاب "شاه رفت، خمینی آمد" اما کارگر همچنان برده مزد ماند و سفره اش همچنان خالی. این تجربه نشان داد که برای رسیدن به رفاه و آزادی و برابری نمی توان فقط در انقلاب شرکت فعال کرد بلکه باید آنرا رهبری کرد. نمی توان فقط به کنار گذاشتن چهره های سیاسی دوره قبل اکتفا کرد بلکه باید کل یک رژیم سیاسی و ارکان سیاسی و ایدئولوژیک آنرا نابود کرد. نمی توان فقط به نابودی حاکمیت سیاسی بسنده کرد بلکه باید بنیاد طبقاتی جامعه - مناسبات کار مزدی - را زیر و رو کرد.

مسلمانان از آقای هالیدی که در سراسر سخنرانش بدگویی از کمونیسم و انقلاب موج می زند انتظار صحبت از برابری انسانها در افق بعد از جمهوری اسلامی عبث است. مسئله اینست که ایشان در تصویر خود از "دوران بعد از آخوندها" حتی بمراتب از انتظار عمومی مردم عقب تر است و در قالب یک روشنفکر کم توقع و مسخ شده در جا می زند. به چهار مشخصه اصلی آینده مورد نظر ایشان نگاه کنید: ۱ - آخوندها از مقامات سیاسی عالیه "کناره گیری" می کنند و اختیارات ولایت فقیه پایان می یابد. ۲ - اختیارات مساجد در اظهار نظر در مورد مسائلی مثل آموزش و پرورش، قانون، لباس پوشیدن و غیره "محدود" می شود. ۳ - در نتیجه بحث در مورد "تنوع فرهنگها و مذاهب"، به این واقعیت که ایران مثل تمام کشورها مجموعه ای از ادیان و فرهنگهای مختلف است پی برده می شود. ۴ - فرهنگ "تساهل و کثرت گرایی واقعی" گسترش می یابد که "منجر به دموکراسی به تمام معنی" می شود.

توقع اینکه سران سیاسی رژیم اسلامی صندلیهای حاکمیت را طی یک مراسم تودیع ترک کنند یک فانتزی سیاسی است. "محدود کردن" نقش مساجد در دخالت در جامعه مدنی فقط می تواند سر کم توقع ترین و مسخ شده ترین آدمها را گرم نگاه دارد و حقیقتاً ربطی به حقایق سیاسی جامعه ایران و توقعات یک نسل انقلاب دیده ندارد.

آرزوی اینکه دستاورد یک تحول سیاسی در ایران پی بردن به تنوع مذاهب باشد و نه پاک کردن مذهب با تمام تنوعاتش از حیات اجتماعی انسانها، بشدت حقیر است. و بالاخره فرهنگ تساهل و کثرت گرایی اسم دیگری برای "نسبیت گرایی" فرهنگی است که براساس آن قرار است انسانها شنیع ترین بی حرمتی به انسان بغل دستشان، مثلاً شکنجه ای بنام ختنه دختران نوجوان در بخشی از جوامع اسلامی را ببینند و به خاطر احترام به "فرهنگ و مذهب متفاوت" خم به ابرو نیاورند. خود آقای هالیدی در این مورد جای هیچ شبهه ای باقی نمی گذارد وقتی که استنتاج می کند: جدایی مذهب و زندگی اجتماعی "نسبی" است و "عمق آن بستگی به جوامع مختلف دارد". یعنی اینکه مردم ایران حتی بعد از کنار زدن سایه شوم جمهوری اسلامی باید دست درازی مذهب در زندگی مدنیشان را تحمل کنند. این کم توقعی را سخنران از جامعه ای انتظار دارد که رژیم اسلامی مذهب را لخت و عور در مقابلشان قرار داده و نشان داده است که حذف کامل دخالت مذهب از زندگی اجتماعی یک وجه مهم از رهایی جامعه است.

خود هالیدی ناگزیر است اعتراف کند که واکنش ناشی از حاکمیت جمهوری اسلامی "نه تنها رژیم، بلکه بیشتر از

آن را با خود خواهد برد." اما با این وجود تبلیغ می کند که گویا خود مردم هستند که مایلند ارزشهای اسلامی همچنان زندگیشان را تباه کند. می گوید که آینده نظام سیاسی ایران را جوانان شکل خواهند داد که یکی از مشخصاتشان اینست که "نمی خواهند به ارزشهای اسلامی توهین شود".

اگر به جای عباس ملکی (معاون وزیر خارجه رژیم اسلامی) نمایندگانی از نسل جوان در این کنفرانس حضور داشتند که ارزشهای اسلامی روزگارشان را تاریک کرده است حتما به بیمایی این ادعا می خندیدند و به استاد حالی می کردند که چگونه زندگی در سایه شوم یک رژیم اسلامی به آنان یاد داده است که یک پای سعادتشان خشکاندن لجنزار ارزشهای اسلامی است. ارزشهایی که حرفه شان چیزی جز توهین به تمایلات و عواطف انسانی جوانان نبوده است. ارزشهایی که زنان جوان را در کیسه ای به نام حجاب زندانی کرده و مردان جوان را با نام خدا و کربلا و قدس در خدمت سیاستهای رژیم اسلامی قربانی کرده است. ارزشهایی که جوان نمونه اش چیزی نیست جز تجسم عبوسی و بی عاطفگی و غم پروری و عقل باختگی و شهادت طلبی و فالانژ مسلکی. به استاد می فهماندند که هفده سال زندگی زیر حاکمیت ارزشهای اسلامی نشان داده که قالب ارزشهای اسلامی حتی برای حقیرترین نوع زندگی هم تنگ است و برای انسانی زندگی کردن می بایست آنها را از حیات اجتماعی جارو کرد. در "دوران بعد از آخوندیسم" مورد علاقه فرد هالیدی قرار است اسلام به زندگی نکبت بارش ادامه دهد. اجازه بدهید روی همین اندکی مکث کنیم.

"اسلام خوب و بد دارد، اسلام جاودانه است"

هالیدی اطمینان می دهد که روند بعد از رژیم اسلامی "نه تنها ضد اسلامی نیست بلکه اجازه می دهد که یک اسلام آزادتر و مبتکرتر شکوفا شود. اکثریت عظیم مردم ایران همواره مسلمان بوده اند و مسلمان خواهند ماند. آنها هم مانند دیگر ملت هایی که اسیر بنیادگرایی هستند می دانند که دو نوع مسلمان وجود دارد..." و همچنین ادعا می کند که "دوران بعد از آخوندیسم را نباید با دوران بعد از اسلام اشتباه کرد چون اصلا اسلام هم مانند هر دین بزرگ دیگری پایان ندارد و پایانش هم دلخواه کسی نیست."

آقای هالیدی که در مورد اسلام و ایران کتابهای متعددی نوشته اند باید مطلع می بودند که خاورمیانه پر از حکام و نظریه پردازان و فعالین رنگارنگ اسلامی است که برای سازگار کردن اسلام با نیازهای دنیای کنونی عرق ریخته اند، که اسلام را به رنگهای مختلف درآورده اند، که معتقدند اسلامشان مدرن است و با اسلام سنتی فرق دارد، که معمولا سوربن و آکسفورد دیده هستند و آخوند هم نیستند، اما دستاوردشان برای بشریت چیزی جز کتابسوزان و تحقیر زنان و چادر و قطع دست و سنگسار و غیره نبوده است. حقیقت اینست که همه این جماعت سرشان در یک آخور است و به همین دلیل هر کدام از دیگری آدمکش تر و مرتجع تر هستند.

برای مردمی که به نحوی سایه شوم یکی از شاخه های اسلام را بالاسر خود دیده اند بی پایگی تز "اسلام خوب" براحتی قابل درک است. مثلا به مورد رفتار اسلام با زن نگاه کنید: از "اسلام آمریکایی" شیوخ عرب گرفته تا "اسلام ضد آمریکایی" رژیم اسلامی هر کدام دست دیگری را در تجاوز به حقوق زنان از پشت بسته است.

حتی فمینیسم اسلامی که با پز برابری طلبی ظاهر می شود و احتمالا از نظر آقای هالیدی نمونه ای از اسلام نوع دوم است چیزی جز نسخه تازه ای از تحقیر زن نیست. آرزویش اینست که زن بتواند به تنهایی عازم حج

شود. مطالبه اش از حکام اسلامی اینست که زن هنگام سنگسار مثل مرد تا کمر در خاک چال شود تا حکم الهی بطور برابر در حق زن و مرد اعمال شود. می خواهد زن هم به مسند قاضی شرع جلوس کند تا شانه به شانه برادران اسلامی اش در جاری کردن احکام الهی نقش برابر داشته باشد. در یک کلام از نگاه "مسلمان نوع دوم" هم انسان حقیر است و زن هم باید در حقارت همپای مرد باشد. این تشابه در میان شعب اسلامی تصادفی نیست. همه از مذهب تغذیه می کنند که در مورد برابری و آزادی انسان بطور اعم و زن بطور اخص تفاوتی با هم ندارند.

و اما در مورد شکوفا شدن اسلام آزاد و مبتکر. اسلام و آزادی از دو سنخ متفاوتند. اگر بندگی و قیادت مطلق انسان در مقابل خدا و نوچه های زمینی اش را از اسلام بگیرید دیگر چیزی برایش باقی نمی ماند. جمهوری اسلامی و ولایت فقیه نمونه های مجسمی هستند که نشان می دهند ظرفیت اسلام در بی حرمتی به افکار و آرای انسان در تعیین سرنوشت خود بی انتهاست.

"شکوفا شدن اسلام مبتکر" تا همینجا خسارات جبران ناپذیری به بشریت وارد کرده است و کوتاه کردن شر اسلام و ابتکاراتش از سر مردم هر چه زودتر بهتر. واقعیت اینست که هر ابتکار جدید اسلامی چیزی نیست جز حلقه ای جدید که بر زنجیر مذهب اضافه می شود. به نمونه هایی از ابتکارات جدید اسلامی توجه کنید:

با اینکه جمهوری اسلامی خود در استقرار آپارتاید جنسی هفت خط است اما ایده زنانه مردانه کردن پیاده روها توسط "برادران طالبان" در افغانستان نشان داد که هنوز ابتکارات اسلامی در این مورد جای شکوفا شدن دارند. برنامه نویسان اسلامی ابتکار به خرج داده اند و کلام خدا را بطور کامل در حافظه کامپیوتر وارد کرده اند و به یمن این ابتکار اسلامی در حجره های حوزه علمیه آخوندها ریش تا ریش پشت کامپیوتر می نشینند و با یک اشاره انگشت یک دوجین آیه مورد نیاز بیرون می کشند و از این دستاورد بشری به نحو احسن علیه بشر استفاده می کنند. و اخیرا به ابتکار یک مسلمان مبتکر، نرم افزار کامپیوتری "ابوصمامه" به بازار عرضه شده که در اقصی نقاط جهان مومنین را از ساعات شرعی نماز از طریق پخش اذان مطلع خواهد کرد. می بینیم در دنیای تکنولوژی مدرن، اسلام خیلی هم از قافله عقب نمانده است. فقط یک چیز "کوچک" از چشم محققینی مثل هالیدی دور می ماند: اینکه اسلام از تکنولوژی مدرن علیه افکار و آرا و دستاوردهای مدرن بشریت استفاده می کند.

انقلاب چیزی است که باید از آن اجتناب کرد

هالیدی در کل سخنرانی خود آلرژی ضدکمونیستی خاصی را حمل می کند و تا می تواند قباحات و نکبت رژیم اسلامی را به انقلاب ربط می دهد. اشارات متعدّدش به "حکومتهای کمونیستی"، "کشورهای انقلاب زده"، "جنبشهای انقلابی"، "رژیمهای انقلابی"، "بی اعتبار شدن انقلاب ایران"، "تجربه کشورهای اسلامی و همچنین کمونیستی"، و مضحک تر و ابلهانه تر از همه اینکه قرار دادن آخوندها و رهبران کمونیست در یک صف قرار است کمونیسم و انقلاب را از سکه بیاندازد.

برای تخطئه انقلاب و کمونیسم ایشان آنقدر پیش می روند که به رژیم اسلامی در مقایسه با "استانداردهای حاکم بر رژیمهای انقلاب قرن بیستم" به خاطر تحمل "کثرت گرایی" و "آزادی بیان" مدال می دهند. این اظهارات مایه

تعجب ما کمونیستهای دهه نود نمی شود که می دانیم بدگویی از انقلاب و کمونیسم شغل دوم محققینی است که از زیر و رو شدن بنیادهای نظام سرمایه داری بیزارند. فرد هالیدی هم یک نمونه در کنار دهها نمونه اش. علاقه آقای هالیدی برای ترساندن مردم ایران از انقلاب از همین سنخ است. آقای هالیدی خواهان ایران بدون "بخش نادان روحانیت" است که در آن قرار است بر بنیاد اقتصادی جامعه خللی وارد نشود، بر چهره طبقات دارا لک نیافتد، "دین بزرگ اسلام" به حیات خود ادامه دهد، مردم ایران مسلمان بمانند و مذهب هم "بطور نسبی" در زندگی اجتماعی دخیل بماند، دادگاه و ارتش و پاسدار و پلیس هم به وظایف تاریخی خود برای سرکوب کارگر و کمونیست و معترض ادامه دهند. آیا می توان همه اینها را خواست و در عین حال به انقلاب و کمونیسم روی خوش نشان داد؟

:xTMdfÂ^a ĩ ±¼Ž Òžf†

چند کلمه به یاد انقلاب ۵۷

İ ¼Š fÂ³À>

به نقل از فصلنامه نقطه، شماره ۴ و ۵، زمستان ۷۴ و بهار ۷۵

می گویند در سالهای اخیر یک روند "بازبینی" و "بازنگری" در بین انقلابیون و چپگرایان اپوزیسیون ایران در جریان بوده است. نگاهی به نشریات متعددی که این طیف بویژه در خارج کشور منتشر می کند به وجود چیزی از این دست صحنه می گذارد، هرچند در اینکه "بازبینی" کلمه مناسبی برای توصیف این روند باشد جای تردید جدی هست. در خلوت، وقتی بیان حقیقت کسی را نمی رنجاند، می توان این روند را یک روند ندامت توصیف کرد. اما در انتظار عموم، جایی که، بویژه این روزها، نزاکت سیاسی (Political Correctness) حکم می راند، شاید کلمه "نو اندیشی" معادل بهتری باشد. یکی از اولین قربانیان این روند نو اندیشی مقوله انقلاب و انقلابیگری بطور کلی و انقلاب ۵۷ بطور اخص بوده است.

هرماه کوهی مطلب توسط افراد و محافل و جریانات متشکل از بازماندگان و انقلابیون پا به سن گذاشته انقلاب ۵۷ منتشر می شود. خواندن و تعقیب کردن همه اینها و شریک شدن در مشغله ها و دنیاهای ذهنی نویسندگان آنها هم عبث و هم بسیار دشوار است. اما دیدن روند "نو اندیشی" که ذکرش رفت سخت نیست. میتوان از شیوه "تداعی معانی" که یک ابزار روانشناسهاست سود جست و عکس العمل این ادبیات را به کلمات کلیدی ای، مثلاً خود مقوله انقلاب، چک کرد. تصویری که بدست می آید جای ابهام باقی نمی گذارد. انقلاب: افراط، انقلاب: خشونت، انقلاب: استبداد، انقلاب: انهدام.

و چرا که نه؟ آخر چه کسی از این بازماندگان انقلاب ۵۷ هست که بتواند یک لحظه چشمانش را ببندد و به ۱۷ سال گذشته فکر کند و خاطرات شیرینی به یادش بیاید؟ میلیونها مردم به زندگی در ارتجاعی ترین و وحشیانه ترین نظام اجتماعی محکوم شدند، جامعه ای مبتنی بر ترس، فقر و دروغ بنا شد که در آن خوشی ممنوع است، زن بودن جرم است، زندگی کردن جزا است و فرار غیر ممکن است. یک نسل کامل، شاید نیم بیشتر مردم، اصلاً به این جهنم چشم گشوده اند و جز این خاطره ای ندارند. و برای بسیاری دیگر، زنده ترین خاطره، یاد چهره های فراموش نشدنی انسانهای پاکی است که بخون کشیده شدند. مگر نه اینست که نقطه آغاز این کابوس سال ۵۷ بود، سال انقلاب؟

شاید برای بعضی عاقبت نافرجام انقلاب ۵۷ در این روند "نو اندیشی" نقش داشته است. اما نه وسعت این

ندامت و نه تلخی لحن و هیستری نواندیشان امروز، هیچیک را نمی توان با ناکامی انقلاب ۵۷ توضیح داد. انگار کنار پلی نشسته اید و بازگشت لشکر شکست خورده ای را می بینید. غیر قابل انتظار نیست که این شکست خوردگان را محزون، مبهوت، ساکت و افسرده ببایید. اما این جماعت مشت گره کرده اند. وقتی دقیق تر گوش می کنید، می بینید انگار دارند سرودی را زمزمه می کنند، آری، اشتباه نمی کنید، اینها دارند به جنگ می آیند، به جنگ "سرزمین" و "اردوگاه" و "قلعه" خود، یا بهرحال آنچه خود روزگاری چنین پنداشته و نامیده بودند. اینها دارند برای انتقام از "خود" و "خودی" های دیروز برمی گردند. برای کسی که از داخل قلعه به بیرون نگاه می کند، این حتما منظره هولناکی است.

کمتر انقلاب ناکام و جنبش شکست خورده ای چنین تلخ توسط مشتاقان دیروزش بدرقه شده است. انقلاب مشروطیت، جنبش ملی شدن صنعت نفت، دوران حکومت آلنده، انقلاب پرتقال، اعتصاب معدنچیان انگلستان، برای مثال، همواره احترام زیادی نزد پیش کسوتان و شرکت کنندگان خود داشته اند. علت نواندیشی امروز انقلابیون دیروز ایران را باید جای دیگری جستجو کرد. واقعیت اینست که همین سالها، سالهای پس از انقلاب ۵۷، در سطح جهانی مصادف با رویداد به مراتب مهمتری بود. سقوط بلوک شرق، که این اواخر دیگر فقط در تبلیغات عوام فریب ترین سخنگویان پیمانهای ورشو و ناتو و هالوترین طرفدارانشان به آن "اردوگاه سوسیالیسم" اطلاق می شد، یک زلزله سیاسی و اجتماعی بود که کل دنیا را تکان داد. نفس حذف یک قطب از جهانی دو قطبی، جهانی که همه چیزش، از اقتصاد و تولید تا علم و هنر، برای دهها سال بر محور تقابل این دو قطب شکل گرفته بود، به اندازه کافی زیر و رو کننده بود. اما آنچه در قلمرو افکار و اندیشه تعیین کننده بود این واقعیت بود که حاکمان جهان و گله وسیع سخنگویان و مبلغین جیره خوارشان در دانشگاه ها و رسانه ها، توانستند سقوط شرق را سقوط کمونیسم و پایان سوسیالیسم و مارکسیسم تصویر کنند. کل این شعبده بازی البته بیش از شش سال بطول نیانجامید و تمام شواهد امروز حاکی از اینست که این دوران فریب دیگر به سر رسیده است. اما این شش سال دنیا را تکان داد. این پایان سوسیالیسم نبود، اما سرنخی بود به اینکه پایان سوسیالیسم واقعا چه کابوسی می تواند باشد و دنیا بدون فراخوان سوسیالیسم، بدون امید سوسیالیسم و بدون "خطر" سوسیالیسم، به چه منجلابی بدل می شود. معلوم شد جهان، از حاکم و محکوم، سوسیالیسم را با تغییر تداعی می کند. پایان سوسیالیسم را پایان تاریخ خواندند. معلوم شد پایان سوسیالیسم پایان توقع برابری است، پایان آزاد اندیشی و ترقی خواهی است، پایان توقع رفاه است، پایان امید به زندگی بهتر برای بشریت است. پایان سوسیالیسم را حاکمیت بلامنازع قانون جنگل و اصالت زور در اقتصاد و سیاست و فرهنگ معنی کردند. و بلافاصله فاشیسم، راسیسم، مرد سالاری، قوم پرستی، مذهب، جامعه ستیزی و زورگویی از هر منفذ جامعه بیرون زد.

موج "نواندیشی" ای که بدنبال این ماجرا در سطح کل جهان براه افتاد دیدنی بود. در یک مسابقه بین المللی ندامت و خودشیرینی، فضایل دیروز عار شمرده شدند، اصول دیروز نفرین شدند و آرمانهای دیروز به ریشخند گرفته شدند. حقارت و تسلیم بعنوان معنی زندگی به کرسی نشست. در فرهنگ توأبیت روشنفکران نظم نوین، هرکس که زندگی بهتری برای هموعانش می خواست و معتقد بود که وضع موجود می تواند و باید تغییر

کند، هرکس که به برابری انسانها قائل بود و به یک آینده بهتر دعوتشان می کرد، هرکس که از لزوم تلاش جمعی آدمها برای تاثیر گذاری بر سرنوشت و سهمشان در جهان سخن می گفت، هرکس که دولت و جامعه را در قبال فرد و آسایش و آزادی او مسئول می دانست، از هزار و یک تریبون خوشخیال، قدیمی، کم عقل و پا در هوا لقب گرفت. یاس نشان خرد شد، رها کردن آرمان های والای بشری واقع بینی و درایت خوانده شد. ناگهان معلوم شد که هر ژورنالیست تازه استخدام و هر استادیار تازه به کرسی رسیده و هر سرهنگ بازنشسته پاسخ غولهای فکری جهان مدرن، از ولتر و روسو تا مارکس و لنین، را دارد و کل معضل آزادیخواهی و برابری طلبی و تلاشهای صدها میلیون انسان در چند قرن اخیر، جز اتلاف وقت بیحاصلی در مسیر رسیدن به عمارت با شکوه "پایان تاریخ" نبوده است و باید هرچه زودتر به فراموشی سپرده شود.

در متن این فضای بین المللی است که انقلابیون دیروز به "باز اندیشی" پیرامون انقلاب ۵۷ و انقلابیگری بطور کلی نشسته اند؛ و نتایجی که گرفته اند بیش از آنکه از ناکامی انقلاب ۵۷ ناشی بشود، مدیون روند تفسیر ایده آلهای و اصول در مقیاس بین المللی است که چند سالی به مد روز بدل شد.

گفته اند که تاریخ را همواره فاتحین می نویسند. اما باید افزود که تاریخی که شکست خوردگان می نویسند به مراتب دروغین تر و مسموم تر است. چرا که این دومی جز همان اولی در لباس تعزیه و نوحه و تسلیم و خودفریبی نیست. اگر تاریخ داستان تغییر است، آنگاه تاریخ واقعی تاریخ شکست خوردگان است. تاریخ جنبش و مردمی است که همچنان تغییر می خواهند و برای تغییر تلاش می کنند. تاریخ کسانی است که حاضر نیستند ایده آلهای و امیدهای خود برای جامعه بشری را دفن کنند. تاریخ مردم و جنبشهایی است که در انتخاب اصول و اهداف خویش مخیر نیستند و ناگزیرند برای بهبود آنچه هست تلاش کنند. انقلاب ۵۷ در تاریخ فاتحین و شکست خوردگان هر دو، پله ای در عروج اسلام و اسلامیت و مسبب شرایطی است که امروز در ایران حاکم است. در تاریخ واقعی، اما، انقلاب ۵۷ جنبشی برای آزادی و رفاه بود که در هم کوبیده شد.

مصائب دوران پس از انقلاب در ایران را باید بپای مسببین آن نوشت. مردم حق داشتند رژیم سلطنت و تبعیض و نابرابری و سرکوب و تحقیری را که شالوده آن را تشکیل می داد نخواهند و به اعتراض برخیزند. مردم حق داشتند که آخر قرن بیستم شاه نخواهند، ساواک نخواهند، شکنجه گر و شکنجه گاه نخواهند. مردم حق داشتند در برابر ارتشی که با اولین جلوه های اعتراض کشتارشان کرد دست به اسلحه ببرند. انقلاب ۵۷ حرکتی برای آزادی و عدالت و حرمت انسانی بود. جنبش اسلامی و دولت اسلامی نه فقط محصول این انقلاب نبود، بلکه سلاحی بود که آگاهانه برای سرکوب این انقلاب، هنگامی که ناتوانی و زوال رژیم شاه دیگر مسجل شده بود، به میدان آورده شد. بر خلاف نظرات رایج، جمهوری اسلامی وجود خود را در درجه اول مدیون شبکه مساجد و خیل آخوندهای جزء نبود. منشاء این رژیم قدرت مذهب در میان مردم نبود، قدرت تشیع، بیعلاقگی مردم به مدرنیسم و انزجارشان از فرهنگ غربی، سرعت بیش از حد شهرنشینی و کمبود "تمرین دموکراسی"، و غیره نبود. این خزعبلات ممکن است بدرد کاریر شغلی "شرق شناسان" نیم بند و مفسرین رسانه ها بخورد، اما سرسوزنی به حقیقت ربط ندارد. جریان اسلامی را همان نیروهایی به جلوی صحنه انقلاب ۵۷ کشیدند که تا

دیروز زیر بغل رژیم شاه را گرفته بودند و ساواکش را تعلیم می دادند. آنها که پتانسیل رادیکالیزاسیون و دست چپی از آب در آمدن انقلاب ایران را می شناختند و از اعتصاب کارگران صنعت نفت درس خود را گرفته بودند. آنها که به یک کمربند سبز در کش و قوسهای جنگ سرد نیاز داشتند. برای "اسلامی" شدن انقلاب ایران پول خرج شد، طرح ریخته شد، جلسه گرفته شد. هزاران نفر، از دیپلوماتها و مستشاران نظامی غربی تا ژورنالیستهای همیشه باشرف دنیای دموکراسی ماهها عرق ریختند تا از یک سنت عقب مانده، حاشیه ای، کپک زده و به انزوا کشیده شده در تاریخ سیاسی ایران، یک "رهبری انقلاب" و یک آلترناتیو حکومتی برای جامعه شهری و تازه - صنعتی ایران سال ۵۷ بسازند. آقای خمینی نه از نجف و قم و در راس خیل ملاحای خر سوار دهات سر راه، بلکه از پاریس آمد و با پرواز انقلاب. انقلاب ۵۷ تجسم اعتراض اصیل مردم محروم ایران بود، اما "انقلاب اسلامی" و رژیم اسلامی محصول مدرن ترین معادله سیاسی جهان آن روز. معماران این رژیم، استراتژیستها و سیاست گذاران قدرتهای غربی بودند. همانها که امروز از درون لجنزار نسبی گرایی فرهنگی، هیولای مخلوق خودشان را به عنوان محصول طبیعی "جامعه شرقی و اسلامی" و درخور مردم "جهان اسلام" یکبار دیگر مشروعیت می بخشند. کل امکانات اقتصادی و سیاسی و تبلیغاتی غرب برای ماهها قبل و بعد از بهمن ۵۷ برای به کرسی نشاندن این رژیم و سر پا نگاهداشتن آن بسیج شد.

اما اینکه نفس اجرای این مهندسی اجتماعی در ایران مقدور شد، مدیون اوضاع و احوال و نیروهای سیاسی و اجتماعی داخل ایران بود. ماتریال کافی برای این کار فراهم بود. حرکت اسلامی در همه کشورهای منطقه وجود داشته است. اما تا رویدادهای ایران در هیچ مقطعی این جنبش به یک جریان سیاسی قابل اعتنا و یک بازیگر اصلی در صحنه سیاسی این کشور ها بدل نشده بود. (ضد) انقلاب اسلامی را نه به نیروی ناچیز حرکت اسلامی، بلکه روی دوش سنتهای سیاسی اصلی اپوزیسیون ایران ساختند. ضد انقلاب اسلامی را روی دوش سنت ملی و باصطلاح لیبرالی جبهه ملی ساختند که از کارگر و کمونیست بیش از هرچیز هراس داشت و تمام عمرش را زیر شل سلطنت و عبای مذهب به جویدن ناخنهایش گذرانده بود. سنتی که در تمام طول تاریخش قادر نشد حتی یک تعرض نیمبند سکولار به مذهب در سیاست و فرهنگ در ایران بکند. سنتی که رهبران و شخصیتهایش جزو اولین بیعت کنندگان با جریان اسلامی بودند. ضد انقلاب اسلامی را روی دوش سنت حزب توده ساختند که ضد - آمریکایی گری بهر قیمت و تقویت اردوگاه بین المللی اش فلسفه وجودی اش را تشکیل می داد و رژیم اسلامی را، مستقل از اینکه چه به روز مردم و آزادی می آورد، زمین باروری برای مانور و مانیپولاسیون می دید. رژیم اسلام را روی دوش سنت منحط ضد - مدرنیست، ضد "غرب زدگی"، بیگانه گریز، گذشته پرست و اسلام زده حاکم بر بخش اعظم جامعه هنری و روشنفکری ایران ساختند که محیط اولیه اعتراض جوانان و دانشجویان را شکل می داد. خمینی پیروز شد، نه به این خاطر که مردمانی خرافاتی عکس او را در ماه دیده بودند، بلکه به این خاطر که اپوزیسیون سنتی و این فرهنگ منحط ملی و عقبگرا، او را، که در واقع وارداتی ترین و دست ساز ترین شخصیت سیاسی تاریخ معاصر ایران بود، "ساخت ایران"، خودی و ضد غربی تشخیص داد و به تمجیدش برخاست. ضد انقلاب اسلامی محصول این بود که ابتکار عمل در صحنه اعتراضی از دست حرکت مدرنیستی - سوسیالیستی کارگران صنعت نفت و صنایع بزرگ، به دست اپوزیسیون سنتی ایران افتاد. اینها بودند که پرسوناژ خمینی و سناریوی انقلاب اسلامی را از غرب تحویل گرفتند و عملاً

به توده مردم معترض فروختند.

علیرغم همه اینها، معرکه گیری اسلامی تنها توانست وقفه ای در روند انقلاب ۵۷ ایجاد کند. رویدادهای دوره بلافاصله پس از قیام بهمن نشان داد که دینامیسم انقلاب هنوز برجاست. نشان داد که مردم، هرچه بر زبانشان انداخته شده بود، بهرحال نه برای اسلام بلکه برای آزادی و رفاه اجتماعی به میدان آمده بودند و هنوز در میدان مانده بودند. بالاخره، انقلاب ۵۷ مثل اکثر انقلابات، نهایتاً نه با فریب و صحنه سازی، بلکه با سرکوبی بسیار خونین به شکست کشیده شد. فاصله ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۳۰ خرداد ۶۰ تمام آن فرصتی بود که اسلام و حرکت اسلامی با همه این سرمایه گذاری ها و تلاشها توانست برای موکلین مستاصل رژیم شاه بخرد. و البته از این بیشتر نیاز نداشتند. در تاریخ واقعی ایران، ۳۰ خرداد به ۱۷ شهریور می چسبد و حلقه بعدی آن است. خمینی، بازرگان، سنجابی، مدنی، فروهر، یزدی، بنی صدر، رجایی و بهشتی، نامههایی هستند که باید بدنبال محمد رضا پهلوی، آموزگار، شریف امامی، بختیار، اویسی، ازهری و رحیمی آورده شوند، بعنوان مهره هایی که یکی پس از دیگری جلوی صحنه می آیند تا شاید راه انقلاب و اعتراض مردم را سد کنند. رژیم سلطنت و مهره های رنگارنگش در مقابل ضربات پی در پی جنبش اعتراضی شکست خوردند. حکومت اسلامی، در عوض، قادر شد فرصت بخرد، نیروی ارتجاع را بازسازی کند و انقلاب مردم را به خونین ترین شکل در هم بکوبد. دستور کار هردو رژیم یک چیز بود.

نیم بیشتر مردم ایران جوان تر از آنند که حتی خاطره گنگی از انقلاب ۵۷ داشته باشند. رابطه اینها با رویدادهای آن دوره بی شباهت به رابطه نسل انقلابیون ۵۷ با وقایع دوران مصدق و ماجرای ۲۸ مرداد نیست. دورانی سپری شده و غیر قابل لمس که ظاهراً فقط در ذهن نسل معاصر خودش زنده و مهم تلقی می شود. روایتها از آن دوران زیاد و مختلفند، اما بیش از آنکه چیزی راجع به حقیقت تاریخی بگویند، راجع به خود راوی و مکانش در دنیای امروز حکم می دهند. انسان همیشه از دریچه امروز به گذشته می نگرد و در آن در جستجوی یافتن تائیدی بر اراده و عمل امروز خویش است. نواندیشان ما نیز در نگاه به انقلاب ۵۷، در پی برافراشتن پرچمی در ایران ۷۵ هستند. اما این پرچم همیشه وجود داشته است. اینکه هربار چه کسی، با چه تشریفات و با زمزمه چه اوراد و آیاتی، زیر این پرچم حضور به هم می رساند مساله ای ثانوی است.

مصاحبه با ریووار احمد عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق

~â±ÄŒÄ•Œ z ç>ë•l of'' †fz £... vL~%o fd }®™fŒ ~â±ÄŒÄŒ

ریووار احمد عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق است. با انتشار مقاله وی به نام "جریانات اسلامی پیام آور بردگی و تجاوز به زنان" در نشریه "بوییشه وه"، ارگان تشکیلات کردستان حزب کمونیست کارگری عراق، در سپتامبر ۹۵، تنشجات سیاسی و نظامی بین جریانات اسلامی و حزب کمونیست کارگری عراق شدت یافت و حزب الله کردستان فتوای قتل ریووار احمد را صادر و برای قتل او جایزه تعیین کرد. در ارتباط با این رویارویی ها اسد نودینیان عضو کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران با ریووار احمد گفتگویی داشت که بخشهایی از آنرا می خوانید.

در اکتبر سال ۱۹۹۵ رویارویی های تند حزب کمونیست کارگری عراق با جریانات اسلامی و ناسیونالیست به صدر صحنه سیاسی و اجتماعی جامعه رانده شد. این درگیری ها تا حد نزدیک شدن به درگیری نظامی پیش رفت. جریانات اسلامی و ناسیونالیست ها می کوشند این کشمکشها را به مقاله شما مربوط کنند. نظر شما چیست؟ زمینه های سیاسی و اجتماعی رویارویی های اخیر را چگونه توضیح می دهید؟

جریانات اسلامی و ناسیونالیستها قصد داشتند نشان دهند که رویارویی و جار و جنجالهای هیستریک آنها با انتشار مقاله من شروع شده است. واضح است که قانع کننده نیست که جنبشهای اجتماعی بر سر درج مقاله ای در یک نشریه وارد کشمکش شوند. کشمکشهای چند ماهه اخیر بین حزب ما و احزاب بورژوازی و ناسیونالیستها و ارتجاع اسلامی که به درگیری های فراگیر اجتماعی و سیاسی کشیده شد در بطن اختلافات و مبارزه سیاسی و اجتماعی عمیق در جامعه امروز کردستان نهفته است.

اختلافات و مبارزه ای بر سر الگوهای متفاوت اجتماعی از الگوی قدرت سیاسی تا جامعه سکولار، آزادی زنان، حقوق کودک، رفاه اجتماعی، آزادی بیان، عقیده و تبلیغات و هر آنچه که یک شهروند امروزی دنیا باید بتواند از آن بهره گیرد و با خلاقیت و حرمت بشر امروزی زندگی کند. واقعیت این است که از مدتها قبل از انتشار مطلب من احزاب و جریانات بورژوازی از حضور وسیع و پردامنه جنبش کمونیسم کارگری و پیشروی های سیاسی و عملی حزب کمونیست کارگری عراق به هراس افتاده و نگران شده بودند، و هرروزه بشیوه های مختلف این هراس و نگرانی خود را ابراز می کردند.

برای جواب روشن و مشخص به سوال شما اجازه می خواهم زمینه های پیشروی جنبش کمونیسم کارگری را بیشتر

توضیح بدهم. کمونیسم کارگری جنبش شورایی ماه مارس ۹۱ را هدایت و توده های وسیع کارگران و مردم زحمتکش و آزادیخواه را بسیج و سازماندهی کرد. جنبش شورایی و سنتهای حرکتی رو به پیش بود و ابتکار و خلاقیتهای بسیج و سازماندهی خود را در صحنه سیاسی کردستان به نمایش گذاشت. چندین تشکل کارگری و توده ای مختلف در دل سنت جنبش شورایی بوجود آمدند، به نوعی که سنت جنبش شورایی در میان توده های مردم کردستان و در درون مبارزات کارگری و مراکز کارگری ریشه ای عمیق دارد. در ادامه همین روندها و پیشروی ها، در اواسط سال ۹۳، حزب کمونیست کارگری عراق تشکیل شد.

تشکیل این حزب آغاز تحولی مهم در تعیین سرنوشت جنبشهای اجتماعی رادیکال و سوسیالیستی شد. جنبش کارگری و کمونیستی وارد دور جدیدی در حیات سیاسی خود گردید و یک حزب جدی در کشمکش های سیاسی و اجتماعی با جنبشهای بورژوایی شد. تا جایی که امروز در ادامه روند پیشروی هایش به قطبی جدی، رادیکال و کارگری و سوسیالیستی در صحنه اجتماعی و سیاسی کردستان تبدیل شده است. و تمام احزاب بورژوایی و جریانات اسلامی و ناسیونالیستها زیر فشار این قطب رادیکال و سکولار و سوسیالیست در جامعه قرار دارند.

در شرایط کنونی فلاکت، فقر و بی افقی در کنار حضور عوامل کهنه پرست و سنتهای عقب مانده عهد عتیقی جنبشهای کردیه تی (ناسیونالیستی) و اسلامی کردستان را در حالت معلق و انتظار سیاسی قرار داده است. هر چند این شرایط مخرب و بازدارنده در عقبگرد سیاسی بخشی از توده های مردم بی تاثیر نبوده اند، اما در سایه نقش پیشرو کمونیسم کارگری، اکنون انترناسیونالیسم و کمونیسم در کردستان یک افق و آلترناتیو معتبر و جا افتاده است. سکولاریسم، مدرنیسم، آرزوهای انسانی و برابری طلبانه و جنبش آزادی زنان حرکت پر قدرت این جامعه را تشکیل می دهند.

حرکت رو به پیش جنبش کمونیسم کارگری بخصوص در سال ۱۹۹۵ با سرعت هر چه بیشتر متحول شد. به این دلیل که از یک طرف آمادگی سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق با رفع موانع و مشکلاتی که داشت افزایش یافت. و از طرف دیگر جنبشهای بورژوایی علی العموم و جنبش کردیه تی علی الخصوص در بحران و بی افقی سیاسی غرق شدند. این عوامل موقعیت مساعدی برای ورود ما به فعالیت موثر و جدی فراهم کرده است. در این راستا آکسیونهای اول ماه مه ۹۵ نمونه خوبی هستند. به فراخوان تشکیلات کردستان حزب ما، در این آکسیونها صد هزار نفر از مردم شهرهای کردستان عراق شرکت داشتند و تمام قطعنامه ها و شعارهای حزب ما را به تصویب رساندند. پیشروی های مساعد ما در پلنوم سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق که در ژوئیه ۹۵ برگزار شد بصورت جهت گیری های سیاسی فرموله شد و بیرون راندن قدرت ناسیونالیسم و برپایی قدرت شورایی و پایان دادن به بی افقی و بن بست سیاسی کردستان در دستور فعالیت های همه جانبه حزب قرار گرفت. این جهت گیری های سیاسی در درون حزب ما جنب و جوش و تغییرات جدی ایجاد کرد و جنبش ما را در مکان و مسیر اجتماعی خودش قرار داد و دشمنان ما را وادار کرد که جدی تر با حزب کمونیست کارگری عراق مقابله کنند. اینها با وجود تمام اختلافاتشان بخاطر نگرانی و هراس مشترکشان علیه کمونیسم کارگری متحد شدند. هیستری آنها با تهدیدها و انتقامجویی از کادرها و اعضای حزب ما و رهبران کارگری و تشکلهای توده ای شروع شد، و تا طرح ریزی توطئه های تروریستی پیش رفت. آنها بعد از اینکه از این توطئه های ناموفق ناامید شدند، اقدام به ایجاد موانع مختلف در فعالیتهای حزب و تشکلهای کارگری و توده ای کردند. برای مثال همین شماره "بوییشه وه" که آنها تمام این جدال ها را به درج مقاله من در آن نسبت می دهند، قبل از خروج

از چاپخانه از میان ده ها توطئه و موانع برای چاپ و توزیع عبور کرد. هنگامی که مقاومت در برابر ستمکشی زنان به رهبری حزب ما فراخوان فراگیر جامعه کردستان شد، احزاب بورژوازی از ناسیونالیستها تا ارتجاع اسلامی با استفاده از تمام امکانات تبلیغی از رادیو، تلویزیون و روزنامه ها تا بلندگوی مساجد، یک کمپین تبلیغاتی زهرآگین را علیه حزب کمونیست کارگری آغاز کردند تا خواست برابری کامل زن و مرد را خنثی کنند. آنها به رذیلانه ترین شیوه پیام آور بندگی و بردگی و تجاوز به زنان کردستان شدند.

من در جواب به این جار و جنجال ها مقاله "اسلامی ها پیام آور بردگی و تجاوز به زنان" را نوشتم. از این نوشته وسیعا استقبال شد، تا حدی که تیراژ این شماره نشریه دوازده برابر شد. و در همانحال در تمام شهرها و شهرکهای کردستان در تیراژ صدها نسخه ای باز تکثیر شد. این نوشته و استقبال وسیعی که از آن شد موقعیت حزب ما را در میان توده های مردم بهتر کرد و روش و برنامه های ارتجاع اسلامی را رسوا و بی اعتبار ساخت.

نوک حمله و تعرضات ما بیشتر متوجه جریانات اسلامی بود و این آنها را دچار هیستری جنون آمیز و دیوانه واری کرد. آنها از تمام امکانات تبلیغی و از بلندگوی مساجد جار و جنجال کردند و برای اسلام گریه و زاری سر دادند. آنها اعلام کردند که مقدسات اسلام و سنت کردایه تی و عادات ما در خطر حملات کمونیسم قرار گرفته است. و اگر مواظب نباشیم کنترل اوضاع از دست ما خارج می شود. آنها این عبارات را از دستگاه های تبلیغاتی شان تکرار می کردند: "کمونیستهای بی اعتقاد زنان را تحریک می کنند که آزادانه زندگی کنند، برده مردان و در قید و بند و اسارت آنها نباشند. این کمونیستها با صراحت اعلام می کنند که نمی گذاریم سرمایه داران در آسودگی بسر ببرند. کمونیستها خواهان آزادی بی مرز برای انسانها هستند. آخر چگونه می شود انسان این آزادی را داشته باشد! انسانها ذاتا خودپرست هستند، اگر محدود نشوند و جلو آنها گرفته نشود آزادی افراد دیگر را پایمال می کنند."

همزمان با این تبلیغات و با بسیج و تهیج سرمایه داران و عوامل ارتجاعی منطقه، فراخوان جهاد و قتل و عام می دادند و خواهان این بودند که انتشار نشریه "بوییشه وه" و فعالیتهای حزب ممنوع شود. اتحادیه میهنی به رهبری جلال طالبانی اولین حزب سیاسی بود که بشیوه آخوندی با صدور دو فتوا علنا و آشکارا از مواضع بشدت ارتجاعی جریانات اسلامی پشتیبانی کرد. دو فتوای آنها یکی به امضای حکومت منطقه کردستان و دیگری به امضای دفتر سیاسی اتحادیه میهنی بودند. در این دو فتوا با محکوم کردن من و نشریه "بوییشه وه" همه را تهدید کردند و از لکه دار کردن مقدسات اسلام بر حذر داشتند.

این مواضع در جامعه و میان مردم مانند بمب منفجر شد و تعدادی از احزاب سیاسی مواضع خود را اعلام کردند. حزب دموکرات کردستان عراق به رهبری مسعود بارزانی همان مواضع اتحادیه میهنی کردستان را گرفت. حزب شیوعی عراق - حزب پرو روسی قدیم - با پخش یک گفتار تحت عنوان "بگذار سیاه و سفید از هم جدا شوند" به مدح جریانات اسلامی، تاریخ و اهداف رهبران اسلام و اسلام بمثابة مذهبی مرفقی و انقلابی پرداخت. با ایجاد چنین فضایی در پشتیبانی از جریانات اسلامی، اسلامی ها بیشتر گستاخ شدند و گروه "حزب الله انقلابی کرد" که یک گروه تروریستی وابسته به جمهوری اسلامی است فتوای قتل مرا اعلام کرد. این فتوای قتل در روزنامه های جمهوری اسلامی نیز منعکس شد و مسئله ابعاد منطقه ای بخود گرفت. پشتیبانی از جریانات اسلامی، آنها را به صرافت تعرض نظامی به حزب ما انداخت.

آنها روز ۶ اکتبر (بعد از نماز جمعه) راهپیمایی به طرف دفتر علنی حزب ما در شهر سلیمانیه را فراخوان دادند و قصد داشتند که همزمان با این راهپیمایی به شکل نظامی به دفتر علنی حزب ما در شهر سلیمانیه حمله کنند. آنها برای نقشه شوم و جنایتکارانه خود هر روزه از تمام امکانات تبلیغی و مساجد استفاده می کردند. در برابر حرکت جریانات اسلامی و احزاب ناسیونالیست، تشکلهای توده ای و رادیکال و کارگری، گروه ها و محافل آزادیخواه، مترقی، مدرن و سکولار پشتیبانی و حمایت خودشان را از حزب کمونیست کارگری عراق اعلام کردند و توطئه های شوم و ارتجاعی جریانات اسلامی و ناسیونالیستها را محکوم ساختند. حزب ما هم اعلام کرد آماده است در برابر جریانات اسلامی بایستد. سرانجام در روز ۶ اکتبر، حزب با همکاری تشکلهای توده ای و کارگری و محافل و مردم آزادیخواه آماده شد تا به هر نوع تعرض نظامی جریانات اسلامی و ناسیونالیستها پاسخ دهد.

صدها زن و مرد مسلح و غیر مسلح در محل دفتر علنی حزب حضور یافتند. تمام نقاط حساس در دست نیروهای مسلح حزب ما و مردم سکولار و طرفدار حزب ما بود. این آمادگی چهره شهر و وضعیت سیاسی و نظامی را به نفع ما تغییر داد. صبح روز ۶ اکتبر منطقه اطراف دفتر علنی حزب ما در حالت آماده باش کامل بود. شهر سلیمانیه با جمعیت بیش از یک میلیونی خود، در انتظار حوادث و رویارویی های این روز بود. استقبال وسیع و توده ای مردم سکولار از ما روحیه ها را تعرضی کرده بود. در اولین ساعات این روز تعدادی از افراد مسلح اتحادیه میهنی کردستان (وابسته به دستگاه امنیت و اطلاعات شهر سلیمانیه) که قصد داشتند به دفتر علنی حزب ما بیایند، با مشاهده آماده باش کامل سیاسی و نظامی حزب ما و به بهانه جلوگیری از خونریزی و درگیری نظامی، از ما خواستند که دفتر علنی حزب را ببندیم و فعالیتهای آنها تعطیل کنیم. در مقابل، مردم مدافع دفتر علنی حزب قاطعانه در مقابل آنها ایستادند. لذا افراد اتحادیه میهنی عقب نشینی کردند و با آشفته گی سیاسی همراه احزاب متحدشان، احزاب کردی و حزب شیوعی عراق، با رسوایی و شرمساری به لانه هایشان خزیدند و اسلامیها فراخوان راهپیمایی خود را لغو کردند. حزب ما از این موقعیت پیچیده سرفراز و موفق بیرون آمد. اعتماد و باور به ما کمونیستها و نیروی پیشرو ما در جامعه افزایش یافت و ما به لحاظ سیاسی و اجتماعی در فاز جدیدی قرار گرفتیم.

مشاهدات خود من هم تأییدی است بر اینکه حزب کمونیست کارگری عراق از لحاظ سیاسی و اجتماعی وارد فاز جدیدی شده است. در جریان جدالهای اخیر که به آن اشاره کردید، یک حرکت اجتماعی اعتراضی رادیکال و وسیع به میدان آمد. روند شکل گیری و وزنه اجتماعی این حرکت وسیع توده ای را بیشتر توضیح بدهید. اساسا حزب کمونیست کارگری عراق و تشکلهای توده ای و کارگری، و رهبران عملی چه نقشی در بسیج و سازماندهی و آمادگی سیاسی و نظامی داشته اند؟

بله، حزب ما و جنبش اعتراضی کارگری و توده ای و سکولار جامعه در رویارویی های سیاسی و اجتماعی چند ماه گذشته وارد فاز و دور جدیدی شده است. برای روشن شدن این مساله بهتر است که چگونگی شکل گیری و

بوجود آمدن امکانات و توانایی های حزب را با حرکت های اعتراضی بیشتر توضیح بدهم. قبلاً گفتم حزب ما در پلنوم سوم این جهت رو به پیش را در دستور کارش قرار داد که باید بمشابه حزبی رهبر و انقلابی و صاحب جامعه ظاهر شود، توانایی و قدرت اینرا داشته باشد که اعتراضات و ناراضی های وسیع و فراوان توده های مردم کردستان را برای پایان دادن به بی افقی سیاسی، بیرون راندن قدرت ناسیونالیسم کرد و برپایی قدرت شورایی، سازماندهی و رهبری کند. برای چنین روندی فضای سیاسی و اجتماعی آماده و مهیایی وجود داشت، اما هنوز امکانات حزب و تشکلهای توده ای برای ایفای این نقش کافی نبود. لذا این جهت گیری سیاسی تا مدتی بیشتر بصورت یک پیام سیاسی باقی ماند و انعکاس عملی پیدا نکرد. اما با آغاز این رویارویی ها فرصت عملی کردن اهدافمان در ابعاد کاملاً فراگیر سیاسی و اجتماعی فراهم شد. حزب این فرصت را یافت که بمشابه رهبر و سازمانده بیدان آید و توده های وسیع مردم را بسیج کند. اینرا اضافه کنم که این اولین بار بود حزب ما وارد جدالی در این ابعاد سیاسی و اجتماعی می شد و لذا برای عکس العمل سریع و مانور کم تجربه بودیم.

این وضعیت سولاتی را پیش کشید. آیا حزب می تواند از این کشمکش ها موفق بیرون بیاید؟ در درون حزب و تشکلهای توده ای در مورد موفقیت حزب یک نوع دودلی، تردید و بدبینی وجود داشت، که اگر قاطعانه در مقابل آن نمی ایستادیم حتماً تاثیرات زیانباری بجای می گذاشت. برای مثال تردیدهایی از این نوع که "اکنون وقت انتشار این مقاله نبود"، "می بایست اسلام بعنوان جریانات سیاسی نقد می شد و نه بمشابه سنت و ایدئولوژی"، "نمی بایستی درباره محمد و قرآن بحث می شد"، "ما اکنون با ناسیونالیسم درگیر هستیم وقت باز کردن این جبهه علیه خودمان نبود". می گفتند "حزب نمی تواند در مقابل جریانات اسلامی و ناسیونالیستها ایستادگی کند و شکست خواهد خورد". حتی بعضی ها می گفتند "ممکن است که حزب از آنچه علیه جریانات اسلامی گفته است عقب نشینی کند".

بهرحال رهبری حزب قاطعانه بر سر مواضع حزب پافشاری کرد. ارزیابی ما این بود که فضای سیاسی جامعه کردستان به نفع ماست. جریانات اسلامی آنقدر بی پایه و منفورند که می توان آنها را خنثی کرد و وادار به عقب نشینی ساخت. حتی دفاع و پشتیبانی احزاب بورژوایی و ناسیونالیستهای حاکم کرد از جریانات اسلامی نیز امید ما را به پیروزی و موفقیت کم نکرد. به همین دلیل تصمیم گرفتیم که قاطعانه به استقبال این جدال ها برویم و اعتقاد داشتیم که با عقب راندن اسلامیه ها می توانیم ضربه سنگینی نیز به جنبش کردایه تی وارد کنیم. ما تصمیم خود را ابتدا با صدور اطلاعیه ای به اطلاع مردم کردستان رساندیم. در این اطلاعیه مواضع خودمان را بیان کردیم، بر حقانیت مواضع حزب پای فشردیم و به اسلامیه ها حمله کردیم. آمادگی همه جانبه خود را برای جوابگویی به هر نوع تحرک علیه حزب بیان کردیم و در عین حال به تشکلهای کارگری و توده ای، گروه ها و محافل، مردم سکولار و آزادیخواه و مترقی فراخوان دادیم که برای دفاع از سکولاریسم و آزادی و مدنیت به میدان بیایند و در مقابل تروریسم و ارتجاع اسلامی بایستند.

در کنار این فراخوانها یک کمپین سیاسی - عملی وسیع را آغاز کردیم، حرکت قاطعانه ما در مقابل اسلامیه ها بدبینی ها و تردیدها را کاهش داد، فضای سیاسی و مبارزاتی جامعه را شدیداً تغییر داد و صفی از رهبران و فعالین عملی را در دفاع از حزب بسیج کرد. اسلامیه ها هم با مشاهده عکس العملهای جدی ما دچار تردید شدند. جهت گیری های رهبری حزب بسرعت به یک حرکت سیاسی - اجتماعی تبدیل شد. چندین تشکل توده ای و

کارگری، محافل هنری و مردم متمدنی و سکولار پشتیبانی خود را از حزب ما اعلام کردند و جار و جنجال تروریستی اسلامیها و حمایت ناسیونالیستها از اسلامیها را محکوم ساختند. اطلاعاتیه ها و بیانیه ها و پلاکاردهای این اعتراضات وسیعاً پخش شد و در اماکن عمومی مورد توجه و حمایت وسیع قرار گرفت. همزمان آمادگی نظامی حزب به سرعت افزایش یافت. صدها رفیق حزبی و مردم شهر با سلاح و بدون سلاح داوطلب دفاع نظامی شدند. قاطعیت رهبری و صفی از کادرها و رهبران عملی نقش تعیین کننده ای در وسعت دادن به این حرکت داشت.

در اینجا می خواهم به سخنرانی طاهر حسن عضو دفتر سیاسی حزب و دبیر تشکیلات کردستان در مراسمی که بمناسبت اتحاد دو تشکل بیکاران برگزار شده بود، اشاره کنم. در حالیکه تعدادی هنوز فکر می کردند که احتمالاً حزب از مواضع خودش عقب نشینی خواهد کرد، طاهر حسن در سخنرانی خود از مواضع حزب قاطعانه دفاع کرد و اعلام داشت "همانطور که عوامل کهنه پرست اسلامی و مرتجعین به خود اجازه می دهند که به مارکس و لنین و رهبران کمونیست پرولتاریای جهانی حمله کنند، برای ما هم هیچ چیز ساده تر از این نیست که به همان درجه به محمد و قرآن و ایدئولوژی اسلامی آنها حمله کنیم و گنبدیگی و فضاخت آنها را رسوا کنیم." وی در بخش دیگری از سخنرانی خود اعلام کرد که "تا ما در کردستان حضور داریم اجازه نخواهیم داد زنان توسط اسلامیها و احزاب ناسیونالیستی تحقیر شوند، ضعیفه و ناقص العقل خوانده شوند و ترور گردند. ما مدافع و پشتیبان زنان ستمدیده و مردم آزادیخواه هستیم. عوامل ارتجاع و کهنه پرستان اسلامی و ناسیونالیستها و حکومتشان را رسوا خواهیم کرد و به آنها جوابهای دندان شکنی خواهیم داد." سخنرانی طاهر حسن با کف زدن حضار مورد استقبال گرم و پر شوری قرار گرفت و فضای ایستادگی در برابر اسلامیها را افزایش داد و امکانات وسیعی را بسیج کرد. در عصر همین روز بود که قرار اجرای نقشه ما برای مقابله با اسلامیها قطعیت یافت. و بدینوسیله توطئه ۶ اکتبر دشمنان ما خنثی گردید.

ما تنها به خنثی نمودن نقشه های توطئه گرانه اسلامیها اکتفا نکردیم و تعرضات همه جانبه ای را علیه آنها آغاز کردیم. شهرهای سلیمانیه و اربیل و تمام شهرکهای کردستان به میدان آکسیونهای توده ای و اعتراضی با شعار زنده باد آزادیهای سیاسی، زنده باد آزادی عقیده و بیان و مطبوعات، زنده باد برابری کامل زن و مرد، مرگ بر تروریسم اسلامی تبدیل شد.

اسلامیها در مقابل این تعرضات امکان مقاومت را از دست دادند و به سرعت عقب نشینی کردند و به عجز و لایه افتادند. جدال با اسلامیها به تقابل ما با اتحادیه میهنی کردستان و حکومت منطقه تبدیل شد. آنها از مواضع اسلامیها دفاع کرده بودند و می دانستند با عقب نشینی اسلامیها چیزی جز شرمساری برایشان باقی نمانده است. تقابل ما با اتحادیه میهنی دو ماه طول کشید.

حزب ما با پشتیبانی نزدیک به بیست تشکل توده ای و محافل فرهنگی، هنری و مردم سکولار پیگیرانه در مقابل حکومت منطقه کردستان و اتحادیه میهنی ایستاد و موفقیت ما در مقابل احزاب ناسیونالیست تثبیت شد. جلال طالبانی روز ۱۰ دسامبر ۱۹۹۵ در یک برنامه تلویزیونی بمناسبت یادبود چهل و هفت ساله حقوق بشر درباره کشمکشهای چند ماه گذشته صحبت کرد و از مواضع خود عقب نشست.

سخنان جلال طالبانی در حالیکه می خواست اعمال جنایتکارانه افراد و دارو دسته هایش را در زیر پا گذاشتن حقوق بشر و سلب آزادی بیان و عقیده، تروریسم رسمی و سیاه بپوشاند، در عین حال یک عقب نشینی آشکار در

مقابل مردم سکولار کردستان، حزب ما، و تمام تشکلهای توده ای و کارگری بود. بدین ترتیب حزب و جنبش ما از این جدال ها پیروز و سربلند بیرون آمد. آشکار است که در کنار رهبری حزب صف وسیعی از کادرها و رهبران عملی کارگری و تشکلهای توده ای و رادیکال نقش اساسی در تثبیت این موفقیت داشتند.

دستاوردهای این کشمکش پیروزمندانه، بیش از هر چیز این بود که حزب در ابعاد اجتماعی بسیار بی سابقه ای مطرح گردید. هیچ زمانی طرفداری از حزب تا این حد وسیع و توده گیر نشده بود. حتی طیف وسیعی از ادبا و روشنفکران و مردم مدرن و سکولار جامعه که طرفدار احزاب بورژوازی بودند به دفاع از حزب ما برخاستند. بعلاوه در تاریخ کردستان سکولاریسم، طرفداری از مدنیت و افکار مدرن و برابری طلبانه زن و مرد به اسم حزب ما ثبت شد. همه مردم به عیان دیدند که احزاب و جنبشهای دیگر در سنگر ارتجاع قرار گرفتند.

در جریان این تقابلهای جهت گیری پلنوم سوم به شیوه عملی و توده ای در جامعه شکل گرفت. در جریان این کشمکشا بود که هسته های اولیه نیروی نظامی حزب تشکیل و مسلح شدن حزب عملاً آغاز شد. اکنون مسلح شدن حزب یکی از اولویتهای ما است.

اکنون بعد از سپری شدن چهار ماه از این کشمکشا و بعد از چهار ماه از فعالیت سیاسی و پیشروی اجتماعی، می توانم بگویم که تشکیلات در پروسه محکم شدن و فعالیت جدی و توده گیر است. پایه های اولیه نیروی مسلح حزب شکل گرفته اند و رادیو فعالیتش را آغاز کرده است. حزب ما بعنوان حزب تحولات اجتماعی، حزب انقلاب کارگری، حزب دخالتگر سیاسی، ارائه دهنده راه حل سیاسی برای اوضاع کنونی کردستان شناخته شده است. ما می خواهیم این تصورات کاملاً درست را به عمل واقعی تبدیل کنیم.

اطلاعیه خبری

ç>ë•l }fÂÁ¿% Ø•Â† ç¿ž– ç•Ê• ç¿z-eg zd xzfℓ...®Â†

سحرگاه روز چهارشنبه ۱۰ آوریل ۹۶، جمهوری اسلامی ایران رفقا سلیم صابرنیا و مصطفی قادری را به جوخه اعدام سپرد.

سلیم صابرنیا و مصطفی قادری که سالهای طولانی در صفوف حزب کمونیست ایران و کومه‌له و در میدان مبارزه مسلحانه در دفاع از کارگران و زحمتکشان کردستان فعالیت کرده بودند، در سال ۱۳۶۹ (۱۹۹۰) در درگیری با نیروهای رژیم زخمی و دستگیر شدند و در زندانهای تبریز و ارومیه تحت شکنجه و اذیت و آزار قرار گرفتند. اما علیرغم همه این فشارها، قاطعانه روی عقاید آزادیخواهانه و کمونیستی خود ایستادند و سرانجام بعد از حدود شش سال مقاومت قهرمانانه و علیرغم فعالیت نیروهای سیاسی و شخصیت‌های آزادیخواه و تلاشهایی که از جانب بعضی مراجع بین‌المللی برای آزادی آنها و جلوگیری از اعدامشان صورت گرفت، توسط جلادان رژیم اسلامی تیرباران شدند. جنازه این رفقا همانروز به خانواده‌هایشان تحویل داده شد.

ما اعدام مصطفی قادری و سلیم صابرنیا را بدست دولت جنایتکار جمهوری اسلامی بشدت محکوم می کنیم، یاد این عزیزان را گرامی می داریم و به بستگان و دوستانشان صمیمانه تسلیت می گوئیم. ما مردم آزادیخواه و نیروهای سیاسی اپوزیسیون جمهوری اسلامی را به اعتراض علیه این حکومت جنایتکار فرا می خوانیم.

مرگ بر جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری

حزب کمونیست کارگری ایران

۱۸ آوریل ۹۶

tg äš± z xžž xſ•d~ \ž¼d [Š

(fÂ• äžŠ) ç¼dž ā±Š

تلخیص شده از: نشریه کارگر کمونیست، ارگان کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

در چند ماه اخیر و بویژه بعد از برگزاری جشن سالگرد تاسیس حزب دمکرات کردستان ایران، رهبری حزب دمکرات در مورد گذشته خود دچار فراموشکاری عجیبی شده و یک خودستائی و لاف و گراف گویی تهی را شروع کرده است. رهبری حزب دمکرات حافظه کارگران آگاه و توده های مردم کردستان را دست کم می گیرد. یکی از این موارد، برخورد حزب دمکرات به مساله زن در کردستان است. رهبری حزب دمکرات در مقاله ای تحت عنوان "حزب دمکرات و مساله زنان" در نشریه کردستان شماره ۲۲۴، ادعا می کند که حزب دمکرات در عرصه مبارزه برای برابری زن و مرد در جامعه کردستان، همیشه مدافع برابری کامل زن و مرد بوده و از آن دفاع کرده است.

در عدم صحت این موضوع احتیاج به ذکر نمونه های متعدد نیست. کافی است به تازه ترین اظهارات رهبری حزب دمکرات در مورد دفاع از برابری زن و مرد توجه کنیم:

"حزب دمکرات عقیده دارد که باید شرایط و امکاناتی برای زن ایجاد شود که زن بتواند هم عضو مفیدی در جامعه باشد و هم بتواند وظیفه خطیر خود یعنی نگهداری و بارآوردن بچه های خود را به خوبی انجام دهد." (همانجا)

اولا تحقیر زن و بوی گند افکار پوسیده مردسالارانه از سرتاپای این عبارت می بارد. بزعم حزب دمکرات زن به شرایطی احتیاج دارد که مفید شود و مرد نیز به صرف مرد بودن مفید است و احتیاجی به ایجاد شرایط برای مفید شدن ندارد. ثانيا حزب دمکرات نیز به شیوه همه مدافعین ابقای ستمکشی زن در جامعه، همان رسالت ویژه بچه داری را برای زن بعنوان زن و مادر صادر می کند. آیا این غیر از تبعیض جنسی است که مذهب و خرافه مداوما در جامعه تبلیغ می کنند؟ رهبری حزب دمکرات تحقیر و برخورد مردسالارانه به زن را دفاع از برابری زن و مرد می نامد!

کسانی که با تاریخ و سیاستهای حزب دمکرات آشنائی دارند مطلعند که حزب دمکرات در جامعه کردستان همیشه مبلغ نابرابری زن و مرد بوده، از این نابرابری دفاع کرده و در سیاستها، پراتیک اجتماعی، برنامه های رادیویی، نوشته ها و در خلال سخنرانیهای رهبرانش، این نابرابری ها را تبلیغ کرده است. رهبری حزب دمکرات نه تنها هیچگاه قائل به جامعه ای سکولار و مدرن نبوده است، بلکه همیشه از افکار عقب مانده در جامعه کردستان دفاع کرده، تعصب و خرافات مذهبی را بعنوان شاخص های جامعه کردستان تئوریزه نموده و آنرا دستاویزی برای تثبیت نابرابری زن و مرد قرار داده است. ملا عبدالله حسن زاده دبیرکل جدید این حزب در سخنرانی خود به مناسبت جشن پنجاهمین سالگرد تاسیس حزب دمکرات کردستان ایران از زنان کردستان بخاطر اینکه انجام وظایف حزبی و پیشمرگانه تی مردان را برای حزب دمکرات تسهیل کرده اند تشکر می کند. (نشریه کردستان شماره ۲۲۵)

بعلاوه حزب دمکرات در ۱۵ سال گذشته (ما فعلا از گذشته دور صرفنظر می کنیم) در هیچ مبارزه ای که به برابری زن و مرد در جامعه کردستان مربوط باشد شرکت نداشته است. به ابتکار این حزب هیچ حرکت اعتراضی ای برای برابری زن و مرد صورت نگرفته است. هیچ جا ردپا و اثری از اینکه حزب دمکرات مبلغ مدرنیسم و سکولاریسم در جامعه کردستان بوده باشد نیست. حزب دمکرات همیشه پشتش را به مذهب و خرافه داده است و بی حقوقی و ستم بر زنان را به بهانه "عقب ماندگی" جامعه کردستان توجیه کرده است. با این سابقه معلوم نیست رهبری این حزب با چه رویی به خود مدال "افتخار" می آویزد. همچنین اگر حزب دمکرات لنگان لنگان و آنهم تحت فشار کمونیست ها و کارگران و رادیکالیزم موجود در جامعه کردستان در سالگردهای روز زن مجبور به لفاظی و تعارفاتی در مورد برابری زن و مرد شده است، در عین حال تثبیت ستمکشی و نابرابری زن در جامعه کردستان نیز مضمون تبلیغات این حزب را تشکیل داده است. کافی است به ادامه نوشته آنها در این مورد مراجعه کنیم:

"البته برقراری برابری زن و مرد کار آسانی نیست، پروسه ایست طولانی و به مبارزه ای پیگیر و لاینقطع نیاز دارد." (کردستان شماره ۲۲۴) البته منظور حزب دمکرات از پروسه طولانی این است که زنان و جنبش برابری طلبانه زن و مرد در کردستان نباید حالا حالاها چشمداشت تحقق چنین مطالبه ای را داشته باشند. حزب دمکرات بحث خود را در مورد توجیه پروسه طولانی چنین ادامه می دهد:

"در شرایط و موقعیت فعلی که خلق کرد از آزادی و دمکراسی و حقوق ملی خود محروم است، در چنین شرایطی طرح و مطالبه برابری زن و مرد امکان ندارد. باید قبلا آزادی و دمکراسی در ایران برقرار شود و خلق کرد به حقوق ملی خود برسد، بعد از آن شرایط و موقعیت مناسب برای برقرار کردن حق برابری زن و مرد فراهم می گردد." (کردستان ۲۲۴) سرانجام حزب دمکرات در دفاع از ابقای ستمکشی زن سنگ تمام می گذارد و حتی "طرح و مطالبه برابری زن و مرد" را به بعد از کسب دمکراسی و حق ملی موکول می کند.

رهبری حزب دمکرات از تحولات کردستان بسیار عقب است. کارگران مدتهاست با هژمونی کمونیستی به صحنه سیاسی مبارزه در کردستان پا گذاشته اند، در برگزاری جشن های اول ماه مه شهر سنج، خواست برابری کامل زن و مرد را به یکی از مطالبات اساسی خود در جامعه کردستان تبدیل کرده اند و از آن به بعد جنبش برابری طلبانه زن و مرد همگام با جنبش کارگری پیش رفته است. سالهاست روز جهانی زن در شهرها و حتی روستاهای کردستان چه بصورت مخفی و چه بصورت علنی به عنوان روز مخالفت با قوانین ضد زن جمهوری اسلامی جشن گرفته می شود. رهبری حزب دمکرات هنوز تصور می کند کردستان همان کردستان ۵۰ سال قبل است. از نظر رهبری حزب دمکرات مادر زانا (اشاره به گفته قاضی محمد که مادر زانا فرزند شجاع پرورش می دهد... همانجا کردستان ۲۲۴) هنوز کارش زاد و ولد اولاد ذکور و شجاع خانواده است.

ظاهرا می شود تحقیر و بی حقوقی زن را بعنوان فضیلت زن به رخ او کشید و با تردستی نیز مدال دفاع از برابری زن و مرد را بگردن انداخت. البته این کاری است که همه ملاها و آخوندها و اسقفها و سردمداران بورژوازی مدافع ستمکشی زن به آن مشغولند و حزب دمکرات هم از آنها مستثنی نیست.

پرز سخنگوی آن هستند، اساسا توان یا تمایل چنین تصفیه حسابی را داشته باشد، کاملاً مورد تردید است. جنایات اخیر دولت پرز در لبنان و مشقاتی که به بهانه مقابله با تروریسم حماس به توده مردم فلسطین تحمیل کردند، و از آن روشن تر قوم پرستی و نژاد پرستی و تحقیر اعراب که رکن اصلی کل ایدئولوژی رسمی در اسرائیل و خمیره مشترک حزب کارگر و لیکود هردو است، به این حقیقت تاکید می کند. *

‘ 1á Žžã d>Â®•ç

3À fÂŠ¼/Á

دنیای دموکراسی یک عذرخواهی عاجزانه به ممدعلی میرزا قاجار و اعقاب او بدهکار است. بخاطر توپ زدن به مجلس مشورتی تازه سر گرفته یک کشور ده میلیونی در ابتدای قرن، نسل بعد از نسل مدافعان دموکراسی او را بعنوان سمبل ارتجاع و استبداد لعنت کردند و در گور لرزاندند. کسی نمی دانست که قریب یک قرن بعد آدمی از همان قماش دقیقا با به آتش کشیدن مجلس یک کشور ۱۳۰ میلیونی و کشتار نمایندگان متحصن در آن، به قهرمان و طفل شیرین دموکراسی در سراسر جهان تبدیل می شود. در آستانه انتخابات روسیه نفس دموکراتهای جهان در سینه حبس شده است. آیا بوریس یلتسین عزیز به سلامت سر از صندوقها در میاورد؟

همانطور که شایسته دموکراسی است، انتخاب به این مهمی به نظر و رای مردم آشفته و برآشفته روسیه واگذار نشده است. تمام دول و رسانه ها و نظام بانکی و دستگاههای تبلیغاتی و صنعت نمایش غرب برای انتخاب مجدد یلتسین بسیج شده اند. بانک جهانی و صندوق بین المللی پول علنا دهها میلیارد دلار جلوی دماغ مردم روسیه گرفته اند و شرط دریافتش را انتخاب یلتسین اعلام کرده اند. رسانه های بین المللی، از داخل و خارج روسیه مردم را از عاقبت رای نیاوردن او می ترسانند. دروغ گفتن و حرف در دهان مردم گذاشتن، که تنها تخصص واقعی ژورنالیسم رسمی امروز است، به وقیحانه ترین شکلی در جریان است. با شوق و ذوق خبر می دهند که امراء ارتش به سربازان دستور داده اند به یلتسین رای بدهند. خبرگزاران از بند رسته روسیه از ترس شکست یلتسین و بازگشت "نظام سانسور" جمعا تصمیم گرفته اند عمدتا فقط تبلیغات یلتسین را از رسانه های دولتی و خصوصی پخش کنند. یکی از روزنامه نگاران دموکرات بی آنکه غباری بر شرافتش بنشیند رسما می گوید "این یک انتخاب سیاسی ما است و نه یک تصمیم حرفه ای". و اگر هنوز همه اینها کافی نباشد، باکی نیست. معماران دموکراسی روسیه فکر آخرش را هم کرده اند. یک مفسر نزدیک به وزارت دفاع آمریکا به پرسشگر نگران CNN اطمینان خاطر می دهد: "اگر آراء یلتسین صرفا چند درصد از زوگانف کمتر باشد مساله ای نیست، کمیسیون مرکزی نظارت به انتخابات که توسط خود یلتسین تعیین شده آراء را به نفع یلتسین اعلام خواهد کرد. اما اگر زوگانف به طور فاحشی از یلتسین جلو باشد، آنگاه پرزیدنت یلتسین چاره ای جز این ندارد که انتخابات را ملغی و اعلام حکومت نظامی کند".

انترناسیونال

xZ@žZ }®™f£~ Í±ÄcÂ¿~ [-Š äž®²c

شماره ۲۲ - شهریور ۱۳۷۵ (سپتامبر ۱۹۹۶)

- ستون اول - منصور حکمت
- صعود و سقوط جریانات اسلامی - محسن ابراهیمی
- حزب دمکرات کردستان ایران و تاریخ پنجاه ساله - حسین مرادیگی
- در پایان یک دوره - منصور حکمت
- از فعالیت واحدهای حزب در خارج کشور

اطلاعیه ها:

- پاسخی کوتاه به یک جنجال
- طرحهای ارتجاعی برای آینده کردستان عراق محکوم است
- یورش جمهوری اسلامی به مقر حزب دمکرات کردستان ایران در کردستان عراق
- اقدامات سرکوبگرانه جدید جمهوری اسلامی علیه زنان محکوم است

یورش جمهوری اسلامی به مقر حزب دمکرات کردستان ایران در کردستان عراق

بنا به گزارش رسیده از کردستان عراق نیروهای نظامی جمهوری اسلامی صبح روز بیست هشتم ژوئیه مقر حزب دمکرات کردستان ایران در منطقه "کوی سنجاق" در کردستان عراق را به توپ بستند و ساعت ده قبل از ظهر به این مقر و اردوگاه آوارگان جنب آن یورش برده اند. تا هنگام رسیدن این خبر جنگ میان دو طرف ادامه داشته است. نیروی نظامی جمهوری اسلامی، بالغ بر هزاران نفر، غروب روز ۲۶ ژوئیه با همکاری و همدستی اتحادیه میهنی کردستان از طریق مرزبان وارد کردستان عراق شده، شب در پادگان "سلام" در شهر سلیمانیه مستقر گشته و شب بعد برای حمله به اردوگاه حزب دمکرات کردستان ایران راهی "کوی سنجاق" شده است. مسئولین بالای اتحادیه میهنی از جمله کوسرت رسول نخست وزیر "حکومت منطقه ای کردستان عراق" سر مرز از نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی استقبال کرده اند و هنگام حرکت این نیرو بسوی کوی سنجاق نیز پیشاپیش آن در حرکت بوده اند.

حزب کمونیست کارگری ایران یورش جمهوری اسلامی به مقر حزب دمکرات کردستان ایران و اردوگاه آوارگان را شدیداً محکوم می کند و خواهان آن است که رژیم اسلامی بخاطر سرکوبگری عریان، اقدامات تروریستی مداوم و لشکرکشی و قلدری علیه اپوزیسیون سیاسی خود در کردستان عراق از سوی مردم آزادیخواه در سراسر جهان و سازمانهای سیاسی اپوزیسیون ایران افشا و محکوم گردد.

حزب کمونیست کارگری ایران همدستی اتحادیه میهنی با رژیم جمهوری اسلامی در اعمال فشار و ترور و آدمکشی و سرانجام لشکرکشی آشکار علیه اپوزیسیون ایران در کردستان عراق را نیز بشدت محکوم می کند. اتحادیه میهنی با این اقدام بیش از پیش ماهیت سرکوبگرانه و ضدیت خود با آزادیهای سیاسی را برملا می کند و بایستی به همین عنوان افشا گردد و تحت فشار قرار گیرد.

احزاب بورژوا ناسیونالیست حاکم بر کردستان عراق طی سالهای اخیر، خواه راسا و خواه از طریق همدستی با دولتهای سرکوبگر منطقه، مداوماً به ابتدایی ترین حقوق مردم کردستان عراق و به آزادی فعالیت سیاسی سازمانهای اپوزیسیون مستقر در کردستان عراق تجاوز کرده اند. هرگونه مداخلات گری و دم فروبستن بر اقدامات سرکوبگرانه و نوکرمآبانه این احزاب تنها به جری تر شدن آنان در ادامه سیاستهای ضد مردمی شان و به باز گذاشتن هر چه بیشتر دست دولتهای منطقه برای دخالت ارتجاعی و سرکوبگرانه در کردستان عراق خدمت می کند.

حزب کمونیست کارگری ایران بارها راجع به مخاطرات دخالتهای ارتجاعی و اقدامات تروریستی و سرکوبگرانه جمهوری اسلامی در کردستان عراق هشدار داده است. یورش نظامی جمهوری اسلامی به مقر حزب دمکرات کردستان ایران و همدستی اتحادیه میهنی در این لشکرکشی نشان می دهد که برای بسیج افکار عمومی مردم آزادیخواه جهان علیه قلدریهای جمهوری اسلامی در کردستان عراق و نیز علیه همدستی احزاب حاکم با این رژیم نباید از هیچ تلاشی فروگذار کرد. نیروهای نظامی و دستگاههای جاسوسی و تروریستی جمهوری اسلامی که از جمله زیر پوشش هلال احمر و غیره علیه اپوزیسیون ایران و کمونیستها و آزادیخواهان در کردستان عراق فعالیت می کنند باید فوراً از منطقه خارج شوند. ما از کارگران و مردم آزادیخواه در کردستان عراق می خواهیم اجازه ندهند که جمهوری اسلامی با همدستی احزاب بورژوا ناسیونالیست و جریانات مزدور اسلامی این منطقه را به جولانگاه نیروهای جنایتکار خود تبدیل کند. ما همچنین از مردم کردستان عراق می خواهیم که با هر چه در توان دارند بیاری آسیب دیدگان یورش نظامی

جمهوری اسلامی بشتابند.

حزب کمونیست کارگری ایران — ۲۹ ژوئیه ۱۹۹۶

صعود و سقوط جریان‌ات اسلامی

محسن ابراهیمی

این یک تصور رایج در میان مفسرین رسمی رسانه‌ها و متخصصین مسائل خاورمیانه است که: عروج جریان‌ات اسلامی نشانگر "بازیابی هویت اسلامی" در میان مردم است. مردم این مناطق با رجوع به اسلام و جنبشهای اسلامی، خلاء هویتی خود را پر می‌کنند؛ در مقابل هجوم فرهنگ غرب واکنش نشان می‌دهند و برای دفع آن به هویت اسلامی پناه می‌برند. آنها از این نقطه حرکت اولاً، بی‌زمینه بودن سکولاریسم در میان مردم این مناطق را استنتاج می‌کنند؛ ثانیاً، مشروعیت مردمی جریان‌ات مذهبی را یادآور شده و به دیرپا و پایدار بودن اسلام در سرنوشت آتی این جوامع می‌رسند و ثالثاً، مقابله با این جریان‌ات را به "چالش فرهنگی" حواله می‌دهند.

"بازگشت مذهب" یک ادعای پوچ است

ربط دادن میداننداری جریان‌ات اسلامی به "بازگشت مردم به هویت اسلامیشان" یک ادعای پوچ است. فعال شدن اسلام در خاورمیانه، نشانگر بازگشت مذهب نیست؛ از احیای تفکر دینی در توده مردم حکایت نمی‌کند؛ شیوع اعتقاد مذهبی در قلب مردم، اعتقاد به خدا و شیطان و بهشت و جهنم نیست. برعکس، جنب و جوش جریان‌ات اسلامی ماهیت سیاسی دارد و افت و خیزشان هم یک افت و خیز سیاسی است. حتی جاهلانه‌ترین، خرافی‌ترین و مسخره‌ترین وجه فعالیت این جریان‌ات هم، از طرف خودشان توجیهات زمینی دارد و اساساً ابزار سیاسی برای پیشبرد اهداف سیاسی‌اند. جریان‌ات اسلامی، در متن معضلات و مسائل واقعی امکان عرض اندام پیدا کرده‌اند و راه مبارزه با این جریان‌ات هم، نه صرفاً فرهنگی بلکه اساساً سیاسی است. این جریان‌ات را می‌توان فقط با یک جنبش آلترناتیو قدرتمند، جنبشی که محرومیت، نابرابری، تبعیض و بی‌حقوقی را ریشه کن کند، بی‌خاصیت کرد.

مفسرین و مستشرقین غربی وقتی به خاورمیانه و شمال آفریقا نگاه می‌کنند معمولاً یاد گنبد و مناره و کبوترهای حرم و آیت‌الله‌های آدمکش و حزب‌الله افسارگسیخته و بمب‌گذاران خودباخته می‌افتند. آنان از پشت این دیوار لجن نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند این حقیقت را ببینند که بخش اعظم مردم این مناطق، از پیشرفتهای قرن بیستم در سطح جهان متاثرند و خواستشان، زندگی مدرن و آزاد و برابر است و نه اسیر جهالت و خرافات و خونریزی جریان‌ات اسلامی شدن. اگر به سیمای شهرهای بزرگ و صنعتی کشورهای خاورمیانه که معمولاً محل اصلی جنب و جوش جریان‌ات اسلامی است نگاه کنیم، متوجه این حقیقت خواهیم شد: در میان زنان و کارگران و نویسندگان و هنرمندان و دانشجویان این جوامع، تعداد قابل توجهی کمونیست و آنتیست و آزادیخواه و برابری‌طلب و معترض به افکار و آراء خرافی وجود دارند. با این وجود، معلوم نیست چرا قتل عام کودکان مدرسه‌ای توسط دارو دسته حماس، و یا کشتار نویسندگان مترقی توسط فرقه جمال زیتونی در مصر، به عنوان بازگشت به هویت فرهنگی اسلامی، به حساب این مردم گذاشته می‌شود. در نظر مفسرین

غربی، فردی که از بد حادثه اسم اسلامی در گوشش فوت کرده اند، حتی اگر مسجد محلش را هم نشناسد و در طول عمرش یکبار هم در مقابل خدا دولا نشده باشد، حامل فرهنگ اسلامی محسوب می شود. واقعیت اینست که حتی برای بخش باصطلاح مذهبی این مردم، مدتهاست که اسلام در بهترین حالت به یک سری تکالیف و عاداتهای قدیمی بیخاصیت تبدیل شده است. همین سطح تعلق مذهبی هم، که حکومت‌های وقت کوشیده اند با آموزشهای دینی و برنامه های فشرده مذهبی حفظ کنند، به "یمن" به قدرت رسیدن دارو دسته های مذهبی در چند کشور و بیرون ریختن کثافت نهفته در اسلام در حال فرور ریزی است.

خود مذهب‌یون هم به این حقیقت پی برده اند که اسلامشان قلب کسی را به طپش نمی اندازد. در انتخابات اخیر مجلس، حتی نمایندگان "روحانیت مبارز" که گویا "غیرپراگماتیک" هستند، برای جلب آرای مردم، نه وعده مسجد و کلاس قران و "حفظ بیضه اسلام"، بلکه وعده تراکتور و گندم می دادند و کلاسور در محلات توزیع می کردند. در اغلب کشورهای خاورمیانه، اسلام‌یون، ناگزیر این را به یک شیوه معمول در فعالیتشان تبدیل کرده اند که اگر می خواهند محلی از اعراب داشته باشند باید بخشهایی از دلارهای سیا و شیوخ عرب را صرف خدمات اجتماعی کنند. در دهه های هفتاد و هشتاد، "آخوان المسلمین" در مصر ناگزیر شد برای حفظ حضور خود، به یک رقیب جدی در ارائه خدمات اجتماعی در مقابل دولت تبدیل شود. حتی گروه "الجهاد" هم متوجه شده بود که اگر نمی خواهد کلاسهای قرائت قرانش محل مگس پرانی مدرسین شود، باید به شرکت کنندگان در این کلاسها وعده لباس و غذا بدهد. رهبران اسلامی تونس، هنگام تنش میان اتحادیه کارگری و دولت که به سرکوب شدید کارگران منجر شد، از این حرف می زدند که مقابله فقیر و غنی یک فرمول مارکسیستی است که در چهارچوب فهم آنها نمی گنجد. اما، راشید غنوجی رهبر اسلام‌یون، وقتی دید کارگران تونس به رجزخوانیهایش در باره "بازگشت به هویت اسلامی" تره هم خرد نمی کنند، ناگزیر شد برای جلب نظر کارگران، در سخنرانیهایش از حقوق کارگران صحبت کند.

زمینه های عروج جریانات اسلامی

یکبار در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست، در دوره تسلط استعماری اروپا در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، جریانات اسلامی کوشیدند از لابلای تنشهای ضداستعماری، اسلام را به ایدئولوژی حکومتی فراگیر در این منطقه تبدیل کنند. جنب و جوش پان اسلام‌یستی سید جمال الدین که سعی می کرد با دلالتی مابین خلیفه عثمانی، خدیو مصر، شاه ایران، امیر افغان و علمای آن دوره، کشورهای این منطقه را تحت خلافت یکپارچه عثمانی متحد کند، وجه برجسته این تلاشها بود. با حضور اندیشه های تجدیدطلبانه و مشخصا شیوع افکار و آراء سوسیال دموکراتیک در نتیجه پیروزی انقلاب اکتبر، این جریانات برای مدتها از صحنه سیاسی به حاشیه رانده شدند.

چند دهه بعد از جنگ جهانی دوم، مصادف با یک وقفه طولانی در جست و خیز جریانات اسلامی بود. در

این دوره، متعاقب جنبشهای استقلال طلبانه در خاورمیانه و آفریقا، انواع ناسیونالیسم، ایدئولوژی حکومتی غالب در این کشورها بود. دو فاکتور، موقعیت این ایدئولوژیهای حاکم را متزلزل و شرایط را برای رو آمدن جریانات اسلامی مساعد کرد:

اولا، با شکست اعراب در مقابله با اسرائیل، پایه‌های ناسیونالیسم عربی لرزید. دیگر حکومتهای موجود نمی توانستند با تحریک عواطف ناسیونالیستی، برای خود پایه های اجتماعی دست و پا کنند. یک شیفت سیاسی از ناسیونالیسم عربی به ایده های اسلامی، به وجه مشترک روند تحولات سیاسی در این کشورها تبدیل شد. این زمین آماده ای بود که در آن جریانات اسلامی در صحنه سیاسی فعال شدند. هم در میان احزاب حاکم و هم در میان جریانات اپوزیسیون، پرچم اسلام جای ناسیونالیسم تحقیر شده و شکست خورده را می گرفت: پرچم ناسیونالیستی عبدالناصر در جنگ سال ۶۷، به پرچم "جنگ مقدس اسلامی" انور سادات علیه اسرائیل تبدیل شد. سرهنگ قذافی که "پان عربیسم و سوسیالیسم و اسلام" را سه پایه هویت ایدئولوژیک لیبی اعلام کرده بود، به اسلام، یعنی رکن سوم این سه پایه بازگشت. (ایشان قبلا هم گفته بود که "سوسیالیسمش از مذهب حقیقی اسلام ناشی شده است"). در خارج از محافل رسمی دولتی هم، امثال شیخ مدنی، رهبر "جبهه رستگاری اسلامی" الجزایر زیاد بودند که بقایای عواطف ملیشان را که در دوره های جنگ استقلال کسب کرده بودند کنار گذاشتند و یکپارچه اسلامی شدند. به قدرت رسیدن رژیم اسلامی در ایران، اگر چه این جریانات را از یک پشتوانه معنوی و مادی برخوردار ساخت، اما در عین حال هم نقطه اوج و هم آغاز زوال این روند محسوب می شود.

ثانیا، دولتهای ناسیونالیستی بعد از استقلال خیلی زود نشان دادند که دولتهای سازماندهی استثمار طبقاتی هستند و به رفاه و امنیت اجتماعی و اقتصادی توده مردم بیربط اند. اگر چه این دولتها خود با بسیج توده ای در مقابل استعمار سر کار آمده بودند، اما فقر و محرومیت میلیونی و اعتراضات فزاینده توده ای، خیلی زود این دولتها را در مقابل توده مردم قرار داد. در چنین شرایطی، خطر رادیکالیزه شدن اعتراضات توده ای، شباهی بود که بر سر طبقات حاکم در گشت و گذار بود. هر جا چنین وضعیتی حاکم بود، ظرفیت جریانات اسلامی برای به انحراف کشاندن اعتراضات مردم و ضدیت این جریانات با کمونیسم و کارگر، جذابیتشان را در میان طبقات حاکم و غرب افزایش داد. این جریانات، از چنین زمینه های مساعدی تغذیه کردند و در متن این فقر اقتصادی و بحرانهای سیاسی، با ادعای آلترناتیو حکومتی و پاسخ به معضلات و مسائل جامعه به میدان آمدند. در الجزایر، جبهه رستگاری اسلامی در نیمه دوم دهه هشتاد، شورشهای غذا در سراسر کشور را یک برکت آسمانی تلقی کرد و در متن این شورشها رشد کرد. در سودان، زیر فشار بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، سوبسید نان قطع شد، شورشهای نان راه افتاد، و بر متن چنین اعتراضات حاد اجتماعی و بحران سیاسی ناشی از آن بود که ژنرال نمیری "انقلاب اسلامی" اش را اعلام کرد و بعدها جانورانی مثل ژنرال عمرالبشیر و دکتر حسن الترابی، تحصیلکرده سوربن، بر سرنوشت این مردم فقرزده حاکم شدند. آنچه در ایران اتفاق افتاد خارج از این روند نبود.

اضافه بر این جذابیت داخلی، نقش غرب و مشخصا آمریکا، در شکل دادن و تقویت جریانات اسلامی در دوران جنگ سرد و پیش از فروپاشی بلوک شرق برجسته بوده است. تعداد زیادی از فرقه های فعال اسلامی، دست پرورده مستقیم سازمان سیا هستند. هنوز گوشه و کنار دنیا پر از سربازان جان برکف خداست که در دهه هشتاد در طلبه خانه های کوئته پاکستان که با پول میلیونها دلار عرب می چرخید مغزشان پوک شده است و در آموزشگاههای نظامی زیر نظر مستقیم سازمان سیا آموزش نظامی دیده اند. جریانات اسلامی، در چهارچوب سیاست خارجی آمریکا، موثرترین ابزار ممانعت از گسترش حیطه نفوذ شوروی عمل می کردند. مشخصا اسلاميون در ایران، یک حلقه اساسی در مقابله با بلوک شرق محسوب می شد. از طریق حضور فعال این جریانات در صحنه سیاسی کشورهای همجوار اتحاد شوروی، و مخصوصا بدست گرفتن قدرت سیاسی توسط آنها، غرب مانع دسترسی رقیب جهانش به منطقه استراتژیک خاورمیانه می شد بدون اینکه ناگزیر از تحمل عواقب حضور مستقیم خود باشد. به یک معنی، مقابله با بلوک شوروی را منطقه ایزه می کرد. افغانستان نمونه موفق این سیاست جهانی بود.

اگرچه بلوک شرق فروپاشید و جریانات اسلامی از این نظر بیخاصیت شدند، اما غرب هنوز میخواهد از وجود اینها در دوران بعد از جنگ سرد هم استفاده کند. تز "برخود تمدنها"، (تمدن اسلامی در مقابل تمدن غرب) بیشتر از اینکه حاکی از یک حقیقت سیاسی باشد، خلق یک دشمن از طرف استراتژیستهای غربی برای مصرف سیاسی بعد از جنگ سرد است. دشمنان جدیدی باید در گوشه ای از دنیا وجود داشته باشند تا زمینه رهبری آمریکا را فراهم کند. این دشمن تروریسم اسلامی است.

یک علت موجودیت جریانات اسلامی، خود دولتهای "سکولار" در کشورهای خاورمیانه بوده است. اغلب این دولتها، در باد زدن به مذهب، دست کمی از آریامهر نداشتند که به عنوان سایه خدا حکومت می کرد و مذهب رسمی برای "رعایا" اعلام داشته بود. از افتخارات انورسادات این بود که عنوان "رئیس جمهور مومن" بر خود نهاد؛ در مدارس و رسانه ها برنامه های مذهبی را افزایش داد؛ به تعداد مساجد افزود؛ قانون اساسی را بر دو مبنای "اسلام دین رسمی دولت است" و "شریعت، منبع اصلی قانونگذاری است" اصلاح کرد؛ و به "اخوان المسلمین" میدان داد تا به عنوان دشمن چپ در دانشگاهها رشد کنند. اکثر رهبران این کشورها، در پشت سکولاریسم نمایی، به جریانات اسلامی در مقابل چپ میدان می دادند. "سکولاریسم" آنها، بیشتر جنبه ابراز قدرت در مقابل جریانات اسلامی بود تا تضعیف نقش دین در جامعه مدنی. یکی مثل حبیب بورقیبه، در ماه رمضان در انتظار عمومی آب پرتقال سرمی کشید، ریش رانندگان تاکسی را می تراشید، اما تا می توانست انجمنهای اسلامی را علیه منتقدین چپ تقویت می کرد. جعفر نمیری، معادل میلیونها دلار مشروبات الکلی را به رودخانه نیل ریخت، رقص مدل اروپایی را ممنوع کرد و موجودی مثل حسن الترابی را به مقام دادستان کل منصوب کرد تا قوانین شرع جاری کند. و در مورد افتخارات "سکولاریستی" جناب معمر قذافی هم باید به قطع دست و سنگسار و بستن کلپهای شبانه و ممنوعیت مشروبات الکلی اشاره کرد.

به تمام اینها باید موقعیت خود چپ و روشنفکران این کشورها را افزود. احزاب چپ و مشخصا احزاب پرو

روس، در عرصه سیاسی به لاس زدن با این یا آن رهبر اسلامی ضد آمریکا حتی اگر یک مرتجع تمام عیار هم بود مشغول بودند، (در ایران جریانات متعلق به تفکر توده‌ای هنوز هم دنبال "اسلامیون مترقی" هستند و می‌خواهند به اتفاق پاکسازی شده‌های وزارت ارشاد اسلامی جبهه تشکیل دهند.) و در عرصه اجتماعی هم، نه تنها علیه خرافات مبارزه نمی‌کردند بلکه زیر پوشش "احترام به عقاید توده‌ها"، خود یک پای ترویج خرافات بودند. در میان روشنفکران این جوامع هم امثال جلال آل احمد کم نبودند که بیشتر مشغول تولید هیستری ضد غربی بودند تا اشاعه افکار و آراء مدرن و سکولار. در ایران، این تیپ روشنفکران کار را به جایی رسانده بودند که نوشتن خاطرات سفر حج در میانشان مد شده بود.

زمینه‌های سقوط جنبشهای اسلامی

خمینی در پیام خود به زائرین مکه گفت که انقلاب اسلامی یک آغاز بود و "بلاد اسلامی" راه ایران را خواهند پیمود قبل از اینکه "جهان شیطانی این حرکت ناگزیر تاریخ" را بتواند از حرکت باز دارد. این اتویی سیاسی، بسرعت در مقابل واقعیتهای اجتماعی و سیاسی قرن حاضر رنگ باخت. نه تنها داعیه امپراطوری اسلامی به تحقق نپیوست بلکه خود رژیم اسلامی برای حفظ خود ناگزیر شده است به هر ریسمانی چنگ اندازد. آینده قدرتمندترین جریانات اسلامی را در وضعیت کنونی رژیم اسلامی می‌توان سراغ گرفت.

تعداد زیادی در میان اسلامشناسان و مفسرین و تحلیلگران غربی هنوز هم این باور را ترویج می‌کنند که تمدن اسلامی یک وجه اصلی در ترسیم سیمای جهان آینده است؛ که صحنه سیاسی آتی خاورمیانه را یک سنت جدید سیاسی که "ترکیبی از لیبرالیسم غربی و اومانیسم اسلامی" است اشغال خواهد کرد؛ که "جنوب" مراحل استقلال سیاسی و اقتصادی از غرب را پشت سر گذاشته و اکنون وارد مرحله بعدی یعنی "فاز فرهنگ و ایدئولوژی" شده است و "حوزه فرهنگ و ایدئولوژی را که قبلاً تحت تسلط شمال بوده است بازپس میگیرد؛ و بطور مشخص جنبشها و دولتهای اسلامی جای دولتهایی را که محصول جنبشهای ملی بوده‌اند خواهند گرفت.

علیرغم این ادعاها، جریانات اسلامی دوره سقوط خود را طی می‌کنند. سرنوشت اینها، چیزی نیست جز تبدیل شدن به فرقه‌های رو بزوال که عملیات مخرب و پر سروصدا تمام هویتشان را تشکیل می‌دهد. این جریانات فعال ماندنشان در صحنه سیاسی را فقط می‌توانند با جهاد علیه توریستها، نویسندگان مترقی و زنان تامین کنند.

در یک کلام، پسروی جنبشهای اسلامی، همانند پیشرویشان زمینه و علت سیاسی دارد. جریانات اسلامی شکلگیری و رشد خود را مدیون شرایط تاریخی و جهانی معینی هستند و با متحول شدن این شرایط هم دوران سقوط خود را آغاز کرده‌اند. این جریانات، در متن تضادهای جهانی دو اردوگاه، در زمینه‌ای از فقر و محرومیت توده‌ای در درون این کشورها، در فقدان آلت‌رناٹیوهای پیشرو و با اتکا به توهّمات سیاسی مردم عروج کردند و موقعیت آینده‌شان هم به تحول در این فاکتورها گره خورده است. از یکطرف دیگر اردوگاه شرق

وجود ندارد و لذا ضرورتی ندارد جنبشهای اسلامی را در مقابلش علم کرد. و از طرف دیگر، بعد از تجربه حکومتهای اسلامی در ایران و سودان و افغانستان، برای مردم عادی، اسلام و جریانات اسلامی یادآور چیزی نیست جز فقر و کشتار و بیخانمانی و بیحقوقی. این فاکتورها زمینه های فروریزی جریانات اسلامی را فراهم کرده است.

"چالش فرهنگی" یا مبارزه متشکل سیاسی

کسانی که حضور جریانات اسلامی را به گل کردن مذهب در اعتقادات باطنی مردم ربط می دهند، راه مقابله با این جنبشها را هم در یک تلاش فرهنگی دراز مدت جستجو می کنند. نقد ضد مذهبی – نه چسباندن تعابیر اومانیستی و لیبرالیستی به مذهب، بلکه بیرون ریختن کثافت تمام رگه های دین – البته جایگاه تعطیل نشدنی در مبارزه علیه افکار و آراء اسارتبار مذهبی دارد. اما بدون شک، با کار صرف فرهنگی مطلقا نمی توان به این جریانات افسار زد و مهمتر از آن، این لکه های چرکین را از دامن بشریت پاک کرد و از صحنه سیاسی کنارشان گذاشت. در یک کلام، این جریانات خود به خود سقوط نخواهند کرد. اینها را فقط می توان به زور جنبشهای پیشرو و بطور مشخص، با آلترناتیو و برنامه پیشرو کمونیستی و نیروی متشکل طبقه کارگر سوسیالیست از سر راه ترقی و سعادت انسان روید. کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و پیاده کردن برنامه کمونیستی، تنها راه ریشه کن کردن این دملهای چرکین از پیکر جوامع انسانی است.

از فعالیت واحدهای حزب در خارج کشور

سخنرانیهای حزبی

آمریکا و کانادا

حمید تقوایی عضو دفتر سیاسی حزب تحت عنوان "جمهوری اسلامی از کجا آمده و به کجا می رود" روز ۲۷ ژوئیه در لوس آنجلس و روز ۴ اوت در ونکوور سخنرانی کرد. حمید تقوایی در این سخنرانی ها به خواسته های مردم در انقلاب ۵۷ برای رفاه، عدالت و آزادی اشاره کرد و آرمانهای ناسیونالیستی، اسلامی و ضد مدرنیستی اپوزیسیون جبهه ملی و چپ برخاسته از آن و نقش غرب در روی کار آمدن این رژیم، بحران کنونی و سیر تحولات آتی رژیم جمهوری اسلامی و جایگاه نیروهای سیاسی ایران در این تحولات را مورد بررسی قرار داد. در این جلسات که با تدارک و فراخوان واحدهای حزب در آمریکا و کانادا ترتیب داده شده بود مجموعاً ۱۵۰ نفر شرکت داشتند و بدنال سخنرانی به سئوالات حاضرین پاسخ داده شد.

آلمان (کلن – برلین)

فاتح شیخ الاسلامی عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران روزهای ۱۴ و ۲۲ ژوئن در شهرهای برلین و کلن تحت عنوان "کمونیسم کارگری و مساله کرد" سخنرانی کرد. در این جلسات مجموعاً بیش از ۱۲۰ نفر شرکت کردند. فاتح شیخ الاسلامی در این سخنرانیها مشخصات راه حل حزب کمونیست کارگری ایران در مورد مساله کرد را توضیح داد، بر ضرورت برسمیت شناسی حق جدائی و رفراندوم تاکید کرد و خودمختاری و فدرالیسم را مورد نقد قرار داد و بحثی پیرامون موقعیت ناسیونالیسم در جهان امروز ارائه کرد. این جلسات با بحث حاضرین و سوال و جواب ادامه یافت.

نروژ

اسلو – روز ۲۵ اوت ایرج فرزاد کادر حزب کمونیست کارگری ایران تحت عنوان "مساله کرد و راه حل حزب کمونیست کارگری" در اسلو سخنرانی کرد. در این سخنرانی به مسائلی مانند تمامیت ارضی یعنی ادامه توسل به زور و لشکرکشی، خودمختاری بر اساس ملیت یا قومیت، بحث فدرالیسم قومی و ملی، کارنامه احزاب و جریانات ناسیونالیست در ایران و عراق پرداخت و راه حل حزب در مورد مساله کرد و ضرورت مراجعه به آرای عمومی خود مردم کردستان را تشریح کرد. این جلسه با فراخوان واحد حزب در نروژ سازمان داده شده بود و بیش از ۵۰ نفر در آن شرکت داشتند و به سئوالات آنها پاسخ داده شد.

استرالیا

کانبرا – فعالین حزب کمونیست کارگری ایران و عراق در تظاهراتی که روز ۲۵ اوت از طرف اتحادیه های کارگری علیه اقدامات ضد کارگری دولت فراخوان داده شده بود شرکت کردند و اطلاعیه ای را که به این مناسبت

منتشر کرده بودند بطور گسترده در میان شرکت کنندگان در تظاهرات توزیع کردند. در این تظاهرات دهها هزار نفر از کارگران شرکت کردند و در حالیکه با شعار "علیه اقدامات ضد کارگری دولت" و "اتحاد، اتحاد کارگران اتحاد" قصد ورود به ساختمان پارلمان را داشتند با هجوم وحشیانه پلیس روبرو شده و در درگیریهایی که روی داد بیش از ۴۰ نفر دستگیر و ۶۷ نفر زخمی شدند. تظاهراتهای مشابهی نیز در شهرهای دیگر برپا شد.

سوئد _ واحد حزب در سوئد بمناسبت برگزاری مراسم بزرگداشت رودلف هس توسط فاشیستها در یکی از شهرهای سوئد اطلاعیه‌ای صادر کرد. در این اطلاعیه آمده است:

"فاشیستها مراسم بزرگداشت رودلف هس جنایتکار بزرگ نازی و همکار نزدیک آدولف هیتلر را روز ۱۷ اوت سال جاری و با اجازه رسمی پلیس سوئد، در شهر ترولهتان برگزار می کنند. رودلف هس کسی بود که در محاکمه اش در دادگاه نورنبرگ بعد از شکست نازیها در جنگ دوم جهانی، از کشتار میلیونها نفر برای تامین "عظمت آلمان و برتری نژاد آریا" دفاع کرد. ... دولت سوئد مسئول مستقیم مراسم بزرگداشت رودلف هس است و باید بخاطر این توهین آشکار به کارگران و ارزشهای مدرن جامعه معذرت خواهی کند. باید با تمام توان در مقابل این مراسم و حامیان دولتی اش ایستاد و آنها را به عقب راند. سازمانهای نژادپرستی نه فقط بدلیل جرم و جنایت در کوچه و خیابان، بلکه بدلیل تمایز قائل شدن بین انسانها بر اساس نژاد و ملیت و بدلیل سازماندهی آزار و ترور معنوی شهروندان باید فوراً ممنوع اعلام شوند."

آلمان _ واحد آلمان حزب با انتشار اطلاعیه‌ای از فراخوان آکسیون اعتراضی فدراسیون شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی واحد آلمان علیه تروریسم جمهوری اسلامی حمایت کرده است. این تظاهرات روز شنبه ۱۴ سپتامبر ساعت ۱۱ در مقابل دانشگاه مرکزی فرانکفورت برگزار می شود. این آکسیون به یاد غلام کشاورز از چهره‌های سرشناس جنبش کمونیستی ایران و اولین سخنگوی فدراسیون سراسری شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی که هفت سال پیش بدست آدمکشان جمهوری اسلامی به قتل رسید صورت می گیرد.

کمپین بین المللی دفاع از حقوق زنان

سوئد _ واحد سوئد کمپین بین المللی دفاع از حقوق زنان در اعتراض به حضور نمایندگان جمهوری اسلامی در کنفرانس "تجارت سکس و سو استفاده جنسی از کودکان" که در روزهای ۳۰ و ۳۱ اوت در استکهلم برگزار شد، فعالیتهای مختلفی انجام داد. از جمله انتشار یک اطلاعیه اعتراضی به زبانهای فارسی و سوئدی و ارسال آن به فعالین و سازمانهای جنبش زنان و دفاع از حقوق کودکان و رسانه های مختلف و آکسیون اعتراضی در مقابل محل کنفرانس در روزهای ۳۰ و ۳۱ اوت، که مورد توجه شرکت کنندگان قرار گرفت. قانون اسلامی مجاز شمردن ازدواج دختر بچه های ۹ ساله در ایران یکی از مهمترین مسائلی بود که توسط فعالین این کمپین مورد افشا و اعتراض قرار گرفت. این آکسیون همچنین بطور قابل توجهی در رسانه های سوئد منعکس شد. از جمله رادیو پژواک (رادیو فارسی سراسری سوئد) و کانالهای تلویزیونی دو و چهار سوئد گزارش این آکسیونها را پخش کردند و با تعدادی از فعالین کمپین مصاحبه هایی انجام دادند.

پاسخی کوتاه به یک جنجال

حضور اعضا و فعالین حزب کمونیست کارگری ایران در مجامع و مجالس سخنرانی، داد و فریاد عده‌ای را در آورده است. کیهان لندن، روزنامه ایران استار در کانادا و ایرانشهر در آمریکا و حتی روزنامه صبح ایران منتشره در تهران با آب و تاب در باب اینکه گویا اعضا و فعالین حزب کمونیست کارگری ایران یک جلسه سخنرانی در شهر کاسل آلمان را بهم زده‌اند مطلب می‌نویسند. یک رادیوی فارسی زبان سوئد از قول آقای بابک امیرخسروی اعلام می‌کند که فعالین حزب کمونیست کارگری جلسه ایشان را در آمریکا بهم زده‌اند. همین رادیو اعلام می‌کند که جلسه آقای مهدی خانبابا تهرانی در آمریکا هم بدست اعضای حزب کمونیست کارگری بهم خورده است.

تا همینجا سخنران جلسه کاسل، آقای مهرداد درویش پور، در نامه اعتراضی به کیهان لندن و در مصاحبه با دو رادیوی محلی سوئد، خبر بهم خوردن جلسه را تکذیب کرده است. با اینحال هیاهوی روزنامه‌های سلطنت طلب علیه حزب کمونیست کارگری ظاهراً هنوز از نفس نیافتاده است. براه انداختن کمپین تبلیغاتی ضد کمونیستی از طرف بلندگوهای راست سلطنت طلب و دروغ گفتن و افترا زدن اینها به کمونیستها و حزب کمونیست کارگری پدیده غیر قابل انتظاری نیست. این خصلت و خاصیت اصلی اینهاست. با توجه به سابقه ضد کمونیستی مشعشع این جماعات در ایران و جهان، چه وقتی سر کارند و ساواکها و شکنجه گاه هایشان را دارند و چه وقتی اپوزیسیون "روزنامه نگار" می‌شوند، اتهام جلسه بهم زدن از جانب اینها را باید تعرض خیلی لطیفی به حساب آورد. رودرویی واقعی حزب کمونیست کارگری و این جماعات هنوز در راه است. آنچه تازگی دارد و بامزه است، اینست که سلطنت طلبان خارج و جانشینان مسلمانشان در داخل بخواهند درس آزادیخواهی و تحمل سیاسی و رعایت حقوق مدنی به حزب کمونیست کارگری بدهند.

جلسه کسی بهم نخورده است. اعضا و فعالین حزب کمونیست کارگری ایران وظیفه خود می‌دانند که در هر جلسه علنی سخنرانی، سمینار و میزگردی که فراخوان عمومی داده شده باشد شرکت کنند، وقت بگیرند و از اعتقادات و برنامه آزادیخواهانه و کمونیستی خود سخن بگویند. اعضای حزب وظیفه خود می‌دانند که از هر تریبون موجود پاسخ هر نظر و طرح و سیاستی را که نافی آزادی و برابری انسانهاست بدهند. جای تعجب است که سخنرانانی که خود را رهروان تازه چشم به حقیقت گشوده دموکراسی می‌شمارند، اینچنین از شنیدن پاسخ گروهی از مستمعین شان دستپاچه و نا ایمن شوند. آقایان عزیز، سخنرانان گرامی، اگر کسی در ستایش بازار و دموکراسی و ناسیونالیسم ایرانی سخن می‌گوید، اگر کسی در توجیه مماشات با مذهب و کرنش به واپسگرایی فرهنگی ملی و قومی سخنرانی گذاشته است، اگر کسی دارد سرافرازانه پایان سوسیالیسم و مارکس و مارکسیسم را اعلام می‌کند و غیره، آنوقت باید طاقت این را هم داشته باشد که از میان حضار طرفداران طب رایگان و بیمه بیکاری و برابری زن و مرد، مدافعان کارگر و سوسیالیسم و مارکسیسم و مخالفین قومی گری و ملی گری و مذهب، به اظهارات او پاسخ بدهند. و با حرارت هم پاسخ بدهند. اگر دموکراسی شما حق پاسخگویی را برای مستمعین شما برسمیت نمی‌شناسد، اگر بعد از این همه سال و اینهمه داعیه مبارزه با استبداد، هنوز این چنین کم طاقت و دل نازک هستید که نمی‌توانید نظر مخالف خود را با متانت بشنوید، لطفاً جلسه علنی و عمومی

نگذارید. ما نه فقط در همه اینگونه جلسات شرکت می کنیم و نوبت می گیریم و نقد می کنیم، از شما هم صمیمانه دعوت می کنیم در همه جلسات حزب کمونیست کارگری در هر کشوری شرکت کنید و نظرتان را آزادانه ابراز کنید.

دیبرخانه حزب کمونیست کارگری ایران

اوت ۹۶

Á ¼Š fÂ³À>

رویدادهای پس از سقوط بلوک شرق و فشار ضد سوسیالیستی ای که در طول یک دوره شش هفت ساله در سطح بین المللی بالا گرفت و روند مارکس گریزی ای که به تبع آن در میان روشنفکران چپ شکل گرفت یک تم اصلی مطالب انترناسیونال بوده است. مقاله "تاریخ شکست نخوردگان" در شماره قبل انترناسیونال از زمره این مطالب بود. در این شماره و در ادامه همین مبحث بخشهایی از سخنرانی منصور حکمت در جلسه افتتاحیه کنگره اول حزب کمونیست کارگری در تیرماه ۷۳ تحت عنوان "پایان یک دوره" مجدداً درج می شود. متن کامل این مطلب قبلاً در انترناسیونال شماره ۱۵ به چاپ رسیده است.

بحث من راجع به موقعیت ویژه مقطعی است که این کنگره در آن تشکیل می شود. فکر می کنم چه از لحاظ روند اوضاع عینی در سطح جهانی و چه از نظر تحول درونی چپ، و حتی از نظر سیر حرکت حزب خودمان، ما در انتهای یک فاز و در پایان یک دوره برزخ بسر می بریم. رسیدن همه این پروسه های مختلف به نقطه عطفهای تعیین کننده در این مقطع خاص در اساس تصادفی نیست، هرچند در برخی جزئیات می تواند چنین باشد. فازی که دارد تمام می شود، جهات و ابعاد مختلفی دارد و من می خواهم توجه کنگره را به این ویژگی دوره حاضر و جوانب مهم آن جلب کنم و روی نتایجی که بنظر من باید از این موقعیت گرفت تاکید کنم.

در طی چند سال اخیر ما شاهد یک سلسله از مهم ترین تحولاتی بوده ایم که در کل قرن بیستم رخ داده است. این دوره، که با الفاظی چون دوران پس از جنگ سرد، دوران فروپاشی بلوک شرق، مرگ کمونیسم، آغاز نظم نوین جهانی و غیره از آن سخن گفته می شد، از نظر اهمیت و تعیین کنندگی اش در تاریخ جامعه معاصر، قابل مقایسه با دوران دو جنگ جهانی و یا انقلاب اکتبر است. از نظر سیاسی، از نظر اقتصادی، از نظر تحولات ایدئولوژیکی که جامعه از سر گذرانده است، از نظر تاثیری که بر جهان نگرانی انسانها و تلقی آنها از فلسفه زندگی گذاشت، و بالاخره طبعاً از نظر مبارزاتی و تاثیری که بر کمونیستها و چپ گذاشت، این دوره فوق العاده تاریخی و تعیین کننده بوده است.

اینکه ما شاهد چنین دوره تاریخسازی بوده ایم البته هنر ما نبود. اما یک چیز هنر ما بوده است و من می خواهم توجه کنگره را قبل از هرچیز به این جلب کنم.

این دوره تحول قربانیان بسیاری داشت. بصورت جنبشهای مختلف، ایده آلهای مختلف و افقهایی که از دست رفت، و ما جزو این قربانیان نبودیم. این دوره ای بود که در آن پایان کمونیسم را اعلام کردند. اگر ۸۰ درصد این ادعا هم دروغ بوده باشد، بهرحال ۲۰ درصد آن به یک واقعیت عینی اشاره می کند، و آن به انزوا رانده شدن چپ، و چپ مارکسیست، در جامعه بود. این یک واقعیت بود. خود ما از سالها قبل، از کنگره سوم حزب کمونیست

ایران، و حتی به یک معنی کلی تر از کنگره دوم آن، به استقبال این واقعیت رفته بودیم. این دورنما را دیده بودیم، زوال چپ موجود را پیش بینی کرده بودیم و در مقابل آن کمونیسم کارگری را بعنوان آلترناتیو طرح کرده بودیم. در این دوره نه تنها جنبشهای چپ و کمونیستی زیر منگنه قرار گرفتند، بلکه کلا ایده آلهای برابری طلبانه، آزادی خواهانه، نفس خوشبینی به ذات آدمی، انتظار اینکه جامعه می تواند بسمت بهبود برود، و حتی هر جهان نگری و نگرش فلسفی ای که به هر نحو آدم را عنصری موثر در زندگی خویش تعریف کند، همه اینها عقب رانده شدند. در مقابل، یک دوره یاس، سردرگمی، و تاریکی نسبت به آینده بشر و مسیر جامعه بشری آغاز شد. در این دوره شاهد پرتاب شدن عده زیادی، عده بیشماری، از انسانهایی بودیم که در دوره قبل خود را مترقی، آزادیخواه، مساوات طلب، مثبت و مثمر ثمر تعریف می کردند. ما شاهد قربانی شدن اینها بودیم. شاهد بودیم که عده زیادی به این نتیجه رسیدند که هیچ چیز فایده ندارد، حتی دنبال دیگران دم گرفتند که این "پایان تاریخ" است، جهان همین هست و دیگر همین می ماند. فرمولبندی های متنوعی راجع به اینکه دنیا همین است و باید با آن کنار آمد، از همه منافذ جامعه از عالم هنر تا سیاست و تئوری و ایدئولوژی سر بر کرد. نتیجه ظاهرا انکار ناپذیری که گرفته شد و حکمی که بعنوان ایده پیروز اعلام شد این بود که این جامعه سرمایه داری است که پیروز شده است، این سهم بشر است، این دموکراسی است (همین که می بینید و نه ایده های قرن نوزدهمی)، این وضع کار و معیشت است، این ظاهر و باطن جهان است و آدمها باید با آن کنار بیایند. این کنار آمدن را هم هرکس باید در انزوا و تنهایی خویش انجام بدهد چرا که اتمیزه شدن کامل انسانها هم جزو مشخصات این دوره بود: مقهور شدن و تسلیم کامل فرد در مقابل اتفاقی که برایش می افتد، از مشاهده کردن هرروزه کشتار مردم در مقیاس دهها هزار نفر در روز و اینکه کاری از دست بر نمی آید، تا اینکه معلوم نیست همین فردا بر سر شغل و ساعت کار و دستمزد خودت چه خواهد آمد و یا سرنوشت حق زنده بودن یا حق مدرسه رفتن چه خواهد شد. این ابهام بالای سر جهان گرفته شد.

من معتقدم ما فاز اول این دوران را پشت سر گذاشته ایم، بعدا توضیح می دهم چگونه و چرا. اما آنچه ما باید علیرغم همه چیز در این دوره به آن مفتخر باشیم، اینست که ما نه فقط جزو قربانیان این دوره نبودیم، بلکه از معدود اتفاقیهای مثبتی بودیم که در این دوره در جهان رخ می داد. ما از معدود پلهایی بودیم که در مقابل آینده تاریکی که بورژوازی عملا علیرغم همه مواعیدش جلوی دنیا و میلیونها انسان می گرفت، جامعه را به یک گذشته امیدوار کننده، به مبارزات حق طلبانه در گذشته و افقهای انسانی وسیعی که از دهها سال قبل بشر به آن چشم گشوده بود متصل نگاه می داشت. اگر نوع ما را از صحنه حذف می کردید، ما و آدمها و جریاناتی چون ما که همچنان پای فشردند که خیر، آزادی معنی دارد، برابری انسانها معنی دارد، جنبش طبقه کارگر معنی دارد، آنگاه این دوره یک گسست اساسی در تاریخ جهان می بود. مانند یک جنگ اتمی که تمدن پس از آن باید از نو شروع شود. اما کسانی و نیروهایی بودند که مقاومت کردند و کوشیدند روی دنیا را از این حال کثیف و آینده کثیف تری که وعده داده می شد به سمت گذشته اش بچرخانند و یادش بیاندازند که ایده آلهایی وجود داشته است، اصولی وجود داشته، پیشروی هایی وجود داشته، مارکسی وجود داشته است، آرمان سوسیالیسمی وجود داشته است، بیمه بیکاری ای وجود داشته است، حقوق مدنی و اجتماعی ای وجود داشته است. ما جزو این مقاومت ها بودیم، جزو پلهایی بودیم که دنیا را به رگه های انسانیت و مدنیت در گذشته اش مرتبط نگاه می

داشت و در نتیجه تعرض دوباره در آینده را ممکن می کرد. ما جزو دریچه هایی بودیم که آن منظره های قدیمی تر و انسانی تر و بزرگ تر را جلوی چشمان این دنیا نگاه می داشت.

وقتی میگویم "ما"، ممکن است کسی اینجا پیش خودش فکر کند "اما من که شخصا در این دوره کار زیادی نکردم". این مهم نیست. مهم اینست که همه ما خشت های جنبشی بودیم که در مجموع این چهره را از خود بروز داد و این نقش را بازی کرد. و بنظر من این نقش در محیط بلافصل فعالیت خود این جنبش، در ایران و منطقه، تعیین کننده بود و خارج از آن هم بی اهمیت نبود. در آینده خیلی ها برمی گردند و به این دوره نگاه می کنند و ناگزیرند از طریق ما، و از مجرای این دریچه ها و اتصال هایی که ما و امثال ما با انسانیت قبل از این برزخ اخیر و با ایده آلهای انسانی و سوسیالیستی و برابری طلبانه حفظ کردیم، به تاریخ خویش بنگرند. برای مثال ما کوشیدیم مارکس را زنده نگاهداریم. یک لحظه تصور کنید که اگر مارکس را از دنیا بگیرند چه چیز از آن باقی می ماند. ما در صف کسانی بودیم که کوشیدند نگذارند دنیا را از مارکس، از لنین، از ایده مساوات و آزادی بطور کلی محروم کنند. و این دریچه هر قدر کوچک بود، هر قدر ما نافع بودیم، هر قدر حزب و جنبشی محدود به یک کشور و یک منطقه کم اهمیت و فرعی در صحنه بین المللی بودیم، به هرحال یک دریچه بودیم و از دریچه های کوچک می توان به منظره های بزرگ نگاه کرد. کسی که بعدا به این منظره نگاه می کند، کاری به اندازه تلاش ما نخواهد داشت، کار به ماهیت تلاش ما دارد. این آن چیزی است که بنظر من ما می توانیم مستقل از اندازه تلاش فردی یا جمعی خود، به آن سربلند باشیم. می توانیم برگردیم و بگوئیم که در این سال ها، در این دوره ای که تویی وسط جهان بورژوازی خورد و لجن به همه سو پرتاب شد، و عده زیادی هم پرتاب شدند، طوریکه دیگر تشخیص لجن از آن آدمها ممکن نبود، ما معلوم بود چه می گوئیم، ما ایستادیم و آن افقها را جلوی مردم نگاه داشتیم. و بنظر من این دارد امروز جواب می دهد. دوران برزخ دارد به حکم شرایط عینی و نیز با تلاش هایی از این دست، به پایان می رسد و ما به نقطه ای می رسیم که بار دیگر می شود از پیشروی سخن گفت و برای پیشروی تلاش کرد.

این کنگره باید کنگره برسمیت شناسی این حقیقت درباره خودمان باشد. آنچه امروز می تواند برای ما شوق انگیز و افتخار آمیز باشد این نیست که گویا خیلی خوب کار کرده ایم، به یک حزب عظیم تبدیل شده ایم، صد ها هزار عضو گرفته ایم و غیره. حقیقت امروز ما این نیست. بلکه این است که ما به یکی از بهترین رگه های فکری - سیاسی دهه اخیر تعلق داشتیم و جنبش ما در این دوره یکی از بهترین، شیرین ترین، مثبت ترین و روشن بین ترین رگه های فکری و سیاسی در جامعه بود... بنظر من کسی که در این سالهای خطیر، به این جنبش تعلق داشته است می تواند امروز به راستی سربلند باشد. این سرافرازی حق این کنگره است. این کنگره تصادفی نیست. ما هم می توانستیم پرتاب شده باشیم، متمیزه شده باشیم، می توانستیم درگیر خانگی ترین و احمقانه ترین کش و قوسها با خانگی ترین و احمقانه ترین جریانات شده باشیم. اما نشدیم. جلو رفتیم، و بنظر من حتی شفاف تر از هر زمان در گذشته فکر کردیم و مسیر خود را تشخیص دادیم. آیا بعنوان یک حزب از خود راضی هستیم؟ بنظر من بعنوان یک حزب یا فعالین یک جنبش جای رضایت زیادی برای ما وجود ندارد. اما موقعیت ما، جایگاه ما در جامعه در این ۸ - ۱۰ سال، موقعیت و جایگاه معتبری است و ما باید بعنوان

یک نقطه عزیمت حیاتی به آن نگاه کنیم و حزبمان را از اینجا بسازیم.

اجازه بدهید به خصوصیات دوره ای پردازیم که می رود به پایان برسد. این دوران از برخی جهات از نظر ابرکتیو به پایان خود رسیده است و از جهات دیگری اکنون می تواند و باید به نیروی عنصر فعال، به نیروی جنبش های اجتماعی، به نیروی خود ما، به آن خاتمه داده شود.

شعارهای خصلت نمای این دوران، اگر یادتان باشد، "سقوط کمونیسم"، پایان جنگ سرد و آغاز یک نظم نوین جهانی و یا در واقع لزوم یک تجدید آرایش جهانی در جهان بورژوایی بود. اما تحت لوای این شعارها بنظر من یک دوران برزخ شروع شد که در آن هیچکس نمی دانست چه خواهد شد. اینطور نبود که با سقوط بلوک شرق و باصطلاح "پایان کمونیسم"، اکنون دیگر بورژوازی تکلیف خود را در دور بعد می دانست. ما همان موقع تاکید کردیم که اتفاقا این دوره، دوره روشنی برای بورژوازی نیست، دوره "صلح" و "دموکراسی" نیست، بلکه اساسا دوره اغتشاش است. گفتیم کانون این اغتشاش خود غرب خواهد بود که جهتگیری ایدئولوژیکی و سیاسی خود را از دست می دهد و حتی باورهای بنیادی اقتصادی اش زیر سوال خواهد رفت. دقیقا همین رخ داد. راست و چپ این جامعه به هم ریخت. محافل "راست جدید" دوران قبل، که نوکری بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را می کردند، در این دوره از ترس اغتشاش اجتماعی در کشورهای مختلف و بالا گرفتن ناسیونالیسم قومی، به جایی رسیدند که افسوس نبود یک جناح چپ بورژوایی موثر را می خوردند. متقابلا بخش زیادی از چپ های دیروز، بر سر اتخاذ سیاستهای راست با هم مسابقه گذاشتند. قبلا ظاهرا اروپا قرار بود به سمت اتحاد برود، اما بعد از این تحولات، معلوم شد که نه فقط از اتحاد بیشتر خبری نیست، بلکه شکافها عمق پیدا می کنند. امروز حتی سر تعیین یک رئیس برای کمیسیون اروپا کشمکش شدیدی در جریان است. پول مشترک که هیچ، حتی مکانیسم پولی مشترک موجود هم به هم می ریزد. همین طرح وحدت اروپا برای نمونه، به دوره ای تعلق داشت که قطب بندی شرق و غرب بر جهان حاکم بود. امروز صورت مساله از اساس دگرگون شده و کل این طرح دارد دستخوش بحران می شود. حتی یک ایدئولوگ معتبر و یک محفل فکری با نفوذ ندارند که نشان کسی بدهند. قرار بود بازار حلال همه مسائل و مشکلات بشود، اما امروز زدن پر و بال بازار از نو دارد در کشورهای مختلف به مد روز تبدیل می شود. امروز در اکثر کشورها آن جناحهایی دارند رای می آورند که وعده تعدیل مکانیسم بی در و پیکر بازار را می دهند. خود غربی ها در روسیه پشت جناح مدافع بازار آزاد را خالی کردند و با طیب خاطر با سیاست جناحهای معتدل تر کنار آمدند. در یک کلمه تبیین ها و پیش بینی های بورژوازی پوشالی از آب در آمد. آنچه واقعی از کار در آمد، و ما هم در روز خودش بر آن انگشت گذاشتیم، تشمت، خلاء ایدئولوژیکی، خلاء معنوی و بهم پاشی جنبشها و حرکت های حزبی اصلی خود بورژوازی بود. ایتالیا فقط یک نمونه است. جنگ در یوگسلاوی در قلب اروپا نمونه دیگر است. دنیای اینها و سیمای واقعی دنیای پس از جنگ سرد این است که می بینیم. خصوصیت اصلی این دوره، اغتشاش بود. این دوره، دوره پیروزی این یا آن خط بورژوایی نبود. دوره برزخ و بلاتکلیفی و ابهام بود. چهارچوبهای قبلی شکست، فرمول قبلی بی خاصیت شد، فضا باز شد، و در این فضا نیروهای اجتماعی به نبرد با یکدیگر برخاستند. هرکس در این فضا پرچم خود را بلند می کند و ساز خود را می زند و برای پیروزی و پیشروی خودش تلاش می کند.

اینجا امکان بحث در مورد عواقب اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فکری این دوره برزخ نیست. آنچه می خواهم اینجا تاکید کنم اینست که فاز اول این دوره اکنون تمام شده است. معلوم شده است افقی که بورژوازی در تبلیغات خویش در ابتدای این دوره جلوی دنیا می گذاشت تو خالی بوده است. مفاهیم و فرمولهای کلیدی ای از قبیل "پایان کمونیسم"، "بازار آزاد"، غلبه "دموکراسی"، "پایان دیکتاتوریه"، "صلح جهانی"، "دنیای تک ابرقدرتی"، "پیروزی مدنیت غربی" و غیره و غیره، که از زبان رسانه ها و سیاستمداران و سخنگوهای بورژوازی بعنوان محتوای دوران نوین طرح می شدند و در تمام این مدت بالای سر جامعه چرخ می زدند بی آنکه بالاخره فرود بیایند، یکی پس از دیگری کنار گذاشته شده اند. الان نه فقط صحبت شان بر سر پایان کمونیسم نیست، بلکه بر سر اینست که با این "کمونیستهای سابق" که اسمشان را عوض کرده اند و حال یکی پس از دیگری دارند سر کار می آیند چه باید کرد. در مورد مدل اقتصادی بازار آزاد هم همینطور. درست است که مدل اقتصاد دولتی شکست خورد، اما تعرض راست به کنترل و دخالت دولتی چنان وسیع بود که امروز دیگر با یک موج برگشت روبرو شده است و بعضا تحت فشار مردم و بعضا بدلیل اینکه این خطر هست که کلا شیرازه امور اقتصادی در بسیاری کشورها از هم گسیخته شود و عواقب سیاسی پیچیده ای پیدا بکند، جناحهای مختلفی از خود بورژوازی "پیروز" هوادار اعمال کنترلهای دولتی شده اند. سوسیال دموکراسی سرش را از لاک خود بدر آورده است. آنهم صرفا و تماما با این قول که مانند جناح راست تاخت و تاز نخواهد کرد. این وعده اعتدال، تمام محتوای سیاسی و برنامه سوسیال دموکراسی امروز است. نه مدلی از حکومت بدست داده است و نه از اقتصاد. با این همه همین وعده اعتدال، وعده اینکه در خدمت بازار شمشیر را از رو بسته است، آینده سیاسی این جریان را در خیلی کشورها روشن تر کرده است.

این دوره برزخ بنظر من در درجه اول از این لحاظ به پایان رسیده است که آن گرد و خاک اولیه خوابیده و نیروهای کلاسیک تری وارد صحنه شده اند. همین واقعیت که در خیلی از کشورهای بلوک شرق سابق رفرمیستها مجددا رای می آورند، و در غرب مردم بیشتر به این سمت می روند که به مرکز رای بدهند و سوسیال دموکراسی را بیشتر به بازی بگیرند، این واقعیت که راست جدید، که در لبه تیز حمله غرب در مراحل آخر جنگ سرد بود، اکنون عملا از صحنه کنار انداخته شده و رو به اضمحلال دارد، نشاندهنده فروکش کردن گرد و خاک و نمایان شدن الگوهای قدیمی تری در صحنه سیاسی جامعه است. تمایلات و برداشتها و رفتار سیاسی مردم دارد به یک معنا "عقلایی" تر و به گذشته شبیه تر می شود. نیروهایی هم که پا به صحنه گذاشته اند نیروهای کلاسیک تری هستند. چپ ها، کمونیستها، لیبرال ها، سوسیال دموکراتها، فاشیستها و غیره مجددا به جلوی صحنه پا می گذارند. آن هرج و مرج و بیشکلی دارد تمام می شود.

در سطح جهان هم معلوم شده است که قرار نیست همه کشورها پارلمان داشته باشند. این می تواند مایه دردسر باشد. ژنرالهای مستبد و آخوندهای ارتجاعی هم می توان داشت و سر کار نگاه داشت. این حرف امروز بورژوازی است. در محاسبات امروزشان ظاهرا ثبات و اجتناب از تلاطم های مهار نشده و بهم ریختن بی رویه وضع موجود مهم تر از هر فاکتور دیگری است. در نتیجه نه فقط خبری از شکوفایی جهانی دموکراسی پارلمانی نشد، بلکه

رژیمهای سابق سر کار هستند و حتی بیشتر از گذشته احساس اعتماد می کنند. مردم در کشورهای عقب مانده فهمیدند که از این خبرها نیست و قرار نیست اتفاق خاصی به لطف "نظم نوین" رخ بدهد. اگر کسی آزادی می خواهد باید مثل سابق خودش فکری به حال خودش بکند. و این برعکس فضایی است که در ابتدای این دوره وجود داشت. یادتان هست که چگونه روشنفکران این کشورها کاسه بدست در صف ایستاده بودند تا سهم خود از دموکراسی را از آمریکا و قدرتهای غربی دریافت کنند. الان، اما بار دیگر معلوم شده است که سرنوشت جوامع را نیروها و جنبش های اجتماعی می سازند. جست و خیزها و شعارهای سبک و کم محتوای ابتدای این دوره اکنون کمرنگ شده اند و بجای آن گوش شنوا برای برنامه ها و سیاستهای نیروهای اجتماعی بیشتر شده است. توجه مردم به سیاست بیشتر و سنجیده تر شده است. تمایلات و کشمکشهای سیاسی بیان پخته تری یافته اند.

تعرض راست در دهه هشتاد را بخاطر بیاورید، آن فرد گرایی وسیع، آن کاریسم، آن تحقیر منفعت اجتماعی و نعدوستی و بعد آن هیاهو و آتش بازی های تبلیغی و دلچک بازی های عقیدتی ابتدای این دوره برزخ را بخاطر بیاورید و با امروز مقایسه کنید، می بینید که نه فقط چرخش های مهمی نسبت به ابتدای این دوره اخیر در جریان است، بلکه مردم دارند بعضا حتی جواب راستگرایی عظیم دهه هشتاد را می دهند.

بهرحال این استنباط من است، و لزوما نمی خواهم یک حکم تئوریکی شداد و غلاظ از این فازبندی بسازم. ممکن است نظر رفقای دیگر فرق داشته باشد. اما بهرحال ارزیابی من اینست که ما از دوره برزخ پس از سقوط بلوک شرق بیرون آمده ایم و محیط برای عمل نیروهای سیاسی تعریف شده تر است. بخصوص این را می شود به روشنی دید که بار دیگر اعلام تعلق به یک نگرش انسانی و شکایت از جامعه موجود از یک زاویه انسانی، و بعضا حتی سوسیالیستی، دارد میدان پیدا می کند و مایه اعتبار افراد می شود. این را نه فقط در عالم سیاست بلکه در عرصه زندگی فرهنگی و هنری یکی دو سال اخیر می توان دید.

بنظر من زمان تعرض مجدد مارکسیستی فرا رسیده است و کمونیستها می توانند در قد و قامت واقعی خود به جلوی صحنه پا بگذارند. دوره عقب نشینی مارکسیسم و انزوای مارکسیستها با پایان جنگ سرد آغاز نشد، بلکه به چندین سال قبل از آن بر می گردد. تحولات شوروی در این میان تعیین کننده بود، نه به این معنی که شوروی کانون مارکسیسم و کمونیسم بود، بلکه به این اعتبار که وجود یک قطب قدرتمند مدعی کمونیسم در سطح جهانی، هرقدر دروغین، به مارکسیستها و منتقدین مارکسیست شوروی هم در صحنه سیاسی و فکری در سطح جهانی مکان مهمی میداد و آنها را در مرکز توجه قرار میداد. رکود اقتصادی و جمود اجتماعی در شوروی در انتهای دوران برژنف تا سر کار آمدن گورباچف غیر قابل انکار بود. با گورباچف و بحث پرسترویکا دوران اضمحلال این قطب آغاز شد. از همانجا مشخص بود، و ما هم در روز خودش پیش بینی کردیم، که مارکسیسم میروید تا در منگنه و در انزوا قرار بگیرد. با زوال شوروی، مارکسیسم واقعی و منتقد شوروی هم بهرحال برای مدتی از مرکز صحنه مبارزه فکری و سیاسی بدور می افتاد و این اتفاقی بود که در دوران برزخ پس از ختم جنگ سرد عملا رخ داد. آنچه من امروز دارم می گویم اینست که فضا دارد برای فعالیت کمونیستها مجددا مناسب می شود. شک نیست که رجز خوانی های ضد کمونیستی سخن پراکنان بورژوازی و هیاهوی پایان

کمونیسم حتی اگر فروکش کرده باشد، بهرحال ابدًا تمام نشده و هیچگاه تمام نمی شود. اما واقعیت کاملاً محسوس اینست که امروز شرایط برای اینکه کمونیستها پا به میدان بگذارند، حرفشان را بزنند و نیرو جمع کنند کاملاً مناسب تر از ۸-۱۰ سال قبل است. آن دوره، دوره پسروی و افول چپ گرایی بود و امروز دوره عروج و پیشروی مجدد آن است.

اجازه بدهید مختصراً به تأثیرات این دوره بر چپ و بویژه بر جریان خودمان بپردازم و صحبت را با این بحث تمام کنم. دوره برزخ و بلا تکلیفی، الزاماً دوره انفعال و رکود نیست. در واقع بیشتر اوقات عکس این است. چنین دوره هایی دوره سست شدن مهار ها، باور ها، نرم ها، و کنترل های سنتی است که به زندگی و پراتیک انسانها قالب میزدند. دوره های برزخ و بحران در جامعه معمولاً دوره هایی هستند که فرد احساس آزادی عمل بیشتری می کند، سنتها و نهادها و احزاب و جنبشهای جا افتاده بر ذهن افراد کمتر سنگینی می کنند و لذا فرد آزادی عمل و استقلال معنوی و عملی بیشتری حس می کند. بعضی از چشمگیرترین خلاقیتها در عرصه های مختلف در چنین دوره هایی بروز کرده است. وقتی سنت رسمی، حال در هر قلمرویی، بی اعتبار می شود و زیر سوال می رود و پاسخ های رسمی و حقایق پذیرفته شده زیر سوال می روند، وقتی مسجل می شود که نرم های قبلی کارآیی و خاصیت و لاجرم اعتبار خود را از دست داده اند، امکان بدعت و جستجوگری و نقد فراهم می آید.

محصول این تلاشها البته لزوماً همواره اصیل و پیشبرنده نیست. در این دوره این حرکت در مقیاس میلیونی در چپ رخ داد. خیلی ها رفتند تا نه فقط دگم ها بلکه آرمانهای های سابق خودشان را نقد کنند، نه فقط به کلیشه ها بلکه به نیات انقلابی سابق خود بخندند و نه فقط در اعتقادات، بلکه در حسن نیت تا کنونی شان شک کنند. در چپ ایران و در میان خود ما خیلی ها چنین کردند. بسیاری، اکثریت عظیمی از اینها، در امتداد تعقلات و تردیدهای خود به هیچ نوع چپ گرایی بازنگشتند و به کاشفان تازه به دوران رسیده فضایل جامعه سرمایه داری بدل شدند. میکروفن را جلوی هرکس می گرفتند، از جمله کسانی که چه بسا خود ما به زحمت از سوسیالیسم دهاتی و جهان سومی کنده بودیمشان، یک منبر مفصل در مدح دموکراسی می رفت. به نشریات چپ جهان در این دوره نگاه کنید، ببینید چطور سرعت این بحث که لازم است دموکراسی را در سوسیالیسم جا بدهیم میانشان باب شد. بخش اعظم اینها همراه موج رفتند. بنظر من رفتند چون قبلاً زیر فشار و بدلیل مطرح بودن و معتبر بودن کمونیسم و مارکسیسم در محیط سیاسی و دانشگاهی به آن پیوسته بودند. اکنون که کمونیسم و مارکسیسم رسماً و علناً مورد هجوم بود و تحت منگنه قرار داشت اینها هم از آن فشار رها شدند و شروع کردند به اینکه حرف خود و ساز خود را بزنند. بخش زیادی بخصوص جذب آن رگه های فکری و سیاسی شدند که حالا به اصطلاح در "بورس" بودند.

این دوره تشتت را همه شاهد بوده ایم و هستیم و در جریان خودمان هم نقش بازی کرده است. این تأثیرات هم ابعاد مثبت داشته اند و هم منفی. استقلال در اندیشیدن و تصمیم گرفتن و اجتناب از پذیرش صاف و ساده نظرات رسمی و احکام مفروض تقویت شد، در عین حال حقایق سوسیالیستی و انقلابی مهمی مورد بی اعتنائی قرار گرفت. داشتن امر سیاسی بعنوان یک فرد و فعال متکی به خود این یا آن جنبش بودن و پروژه های سیاسی

شخصی داشتن رواج پیدا کرد، در همان حال فضای اشتراک عمل زیر چتر نقشه ها و طرح های مشترک حزبی، فعالیت بعنوان عضو یک سازمان و گوشه ای از یک نقشه وسیع تر، ضعیف شد. در یک سطح وسیعتر، بخصوص برای بخش وسیعی از چپ ایران که در سنت تقدیس عقب ماندگی ملی خویش پرورش یافته بود، این دوره، دوره تعمیق نگرش به زندگی، به جامعه و به فرهنگ بود. بعضی ها در این دوره دریافتند که بیرون دنیای ملی و کشوری و جنبشی آنها، دنیای وسیعتری با تنوع، پیچیدگی، عمق و دستاورد های عظیم وجود دارد. این تعمیق نظر ها ممکن شد، چون در این دوره کنترل و نفوذ جنبشها و سنتهای عقب مانده هم از روی یک عده برداشته شد.

این دوره از بسیاری جهات برای بسیاری دوره تجدید نظر بود. نه "تجدید نظر طلبی و رویزیونیسم"، نه ایجاد مکاتبی برای تفسیر افکار پیشین در خدمت مصالح اجتماعی خاص، بلکه یک دوره بازنگری فردی، در فلسفه زندگی خویش، در افکار و امیدها و افقهای خویش، در تاریخ زندگی خویش، در سیستم ارزشها و اعتقادات خویش. خیلی ها از نظر خود به نتایج جالبی رسیدند. من هم فکر می کنم بعضی ها واقعا به نتایج جالبی رسیدند. کالبر آدمها عوض شد. خیلی ها توانستند بعد انسانی سوسیالیسم و نوع دوستی عمیق آن را بفهمند. خیلی ها رابطه سوسیالیسم را با آزادی و رفاه انسانی عمیق تر دریافتند. خیلی ها توانایی های واقعی خود را بهتر شناختند و به خود اعتماد پیدا کردند. برخی از احکام مارکسیستی که در دوران جنگ سرد و زیر سلطه آموزش های "کمونیسم" اردوگاهی، نه بدرستی و وضوح بیان می شد، نه با آسودگی و ذهن باز شنیده می شد و نه عمیقا درک می شد، از جمله بحثهای خود ما در مورد کمونیسم کارگری، در این دوره با شفافیت بیشتری طرح و جذب شدند.

بنابراین تا آنجا که به چپ و مشخص تر به جریان خودمان برمی گردد هم بنظر من این دوران برزخ، دوران ابهام، تشنگی، تردید و بازاندیشی، سپری شده است. البته برخلاف روندهای عینی بیرونی، فکر می کنم واقعا ختم کردن این دوره و پا گذاشتن بیرون فضایی که دیگر به حکم شرایط عینی دوره اش سر رسیده است، هنوز یک مساله پراتیکی است. این دوره برای کمونیستها خودبخود تمام نمی شود، باید آگاهانه تمامش کرد. شرایط عینی اکنون دیگر به ما اجازه می دهد که برگردیم و نه فقط به این دوره آشفتگی خاتمه بدهیم، بلکه به عمق و تنوع و ظرفیت های رشد یافته ای که بدست آورده ایم در خدمت یک مبارزه هدفمند و متشکل قالب بزنیم.

وقتی نگاه می کنیم، ایدئولوژی های بورژوازی را در حال تعرض نمی بینیم. نه فقط این بلکه خود آنها در بحران هستند. بسترهای ایدئولوژیک اصلی بورژوازی حتی قادر به یک صفنبدی ساده جلوی رشد فاشیسم نیستند. حتی نمی توانند از سکولاریسم دفاع کنند، که برای دهه ها و بعضا قرنهای نظام حاکم بسیاری جوامع غربی بوده است. نمی توانند جلوی ورود آموزش مذهبی به مدارس را بگیرند. نمی توانند پاسخ قوم گرایی را بدهند که دیگر مخمل کار خود سرمایه شده است. و تازه حتی فاشیسم و ناسیونالیسم قومی که جریانهای ایدئولوژیک عنان گسیخته و از قفس بسته این دوره در جهان سرمایه داری بودند، نقطه اوج خود را پشت سر گذاشته اند و دیگر دارند درجا می زنند. من هیچ رگه ای در ایدئولوژی بورژوازی را، در حال تعرض که سهل است، در موقعیت استواری که امکان

مقابله با مارکسیسم و کمونیسم کارگری را به آن بدهد نمی بینم. کمونیسم کارگری می تواند به قالب واقعی خودش برگردد، یعنی جریانی باشد که نقد می کند، تعرض می کند، و از جامعه نیرو می گیرد. جریانی که کارش تغییر جهان است و نه صرفاً، مانند سالهای اخیر، دفع تعرض بورژوازی. در این شش هفت سال گذشته ما توانستیم سنگرهایی را نگاه داریم. الان زمان آن رسیده است که بلند شویم و پیشروی کنیم. چه بسا چند گام آنطرف تر بازهم مجبور بشویم بایستیم و موقعیت بدست آمده را حفظ کنیم. اما قدر مسلم اینست که زمان پیشروی رسیده است.

تا آنجا که به افراد و تعمق ها و بازبینی هایشان در دوره گذشته مربوط می شود، باید گفت فرصت طولانی ای برای نگرش مجدد به خویش و به زندگی و به سیاست و به نقش خویش در مبارزه اجتماعی وجود داشته است. دیگر زمان آن رسیده است که محصولات این تعمقها و تعیین تکلیفها را شاهد باشیم. برای آنها که در این میدان اند، جهت حرکت روشن است. راه برای فعالیت فشرده کمونیستی، بدون حاشیه روی، بدون تخفیف، باز است. موانع دیروز، شرایط دیروز و فشارهای دیروز، دیگر دارند از سر راه ما محو می شوند. اگر کاری بود که دیروز به حکم شرایط نمی شد کرد، امروز دیگر امکان پذیر است.

ما حزبی هستیم که همه چیزمان، اعتقاداتمان، سابقه مان و سیاستهایمان، به ما می گوید باید در موضع تعرض باشیم. حزبی که نمایندگان در این کنگره حضور یافته اند، هیچ بدهکاری سیاسی و عقیدتی ای به هیچکس در هیچ گوشه دنیا ندارد. این یک جریان سرافراز است که امروز به شهادت همین کنگره، در پایان دوره ای که دوره "مرگ کمونیسم" نامیده بودندش، زنده بودن کمونیسم کارگری را اعلام می کند و آغاز یک دوره تعرض کمونیستی کارگری به نظام کهنه و آبرویافته سرمایه داری را فراخوان می دهد. این کنگره باید کنگره این فراخوان باشد.

äš • yfˆ Ä Öžf† z xzŹl xŹ • d® \Ź¼>d [Š

ç¼d® ã±š

ydig ã±š xŹšf

مقدمه!

حزب دمکرات کردستان ایران در سال ۱۹۹۵ پنجاه ساله شد. به این مناسبت و همچنین به مناسبت پنجاه ساله شدن اعلام "جمهوری مهاباد"، رهبری این حزب در عالم از خود بیخبری، با دست کم گرفتن حافظه توده های مردم و تحریف واقعیت های بیشمار، تلاش کرد که اسطوره ای کاذب از تاریخ و گذشته این حزب ارائه دهد. گویا نفس پنجاه ساله شدن آنچنان سحر و جادو و فضیلتی است که به خودی خود هر نوع تعریف و تمجید بی پایه از خود، هر نوع تاریخ سازی وارونه و پرده پوشی ماهیت طبقاتی و شکست و ناکامیهای سیاسی این حزب را در طول عمر پنجاه ساله آن مجاز می شمارد. جالب اینست در جریان این نوع تاریخ سازی از حزب و در لابلای نوشته ها و اظهارات رهبران طراز اول آن، به مواردی از "کمبودها و انتقادات" اعتراف شده که هر مورد به تنهایی برای سلب مشروعیت سیاسی از یک حزب و بستن پرونده سیاسی آن کافی است. اما حزب دمکرات بقاء و حضورش در صحنه سیاسی کردستان را، از یک طرف مدیون سرکوبگری و ستمگری ملی دولت های مستبد مرکزی و از طرف دیگر وجود ناسیونالیسم و خرافه ملی گرایی در میان بخش هایی از مردم کردستان است.

ما در این نوشته به موقعیت طبقاتی و سر فصل هایی از سیاست های حزب دمکرات به اختصار می پردازیم، باشد به تصویر سیمای واقعی حزب دمکرات آنطور که واقعا هست کمک کند.

حزب دمکرات، حزب طبقات استثمارگر در کردستان

یکی از ادعاهای دائمی حزب دمکرات اینست که حزب "تمام مردم و همه اقشار و طبقات کردستان و حزب محبوب خلق کرد" است. خاصیت سیاسی این ادعا پرده پوشی ماهیت طبقاتی این حزب به بهانه "ملت و جنبش ملی" است. اما این ادعا از همان روز اول تاسیس حزب دمکرات و اعلام جمهوری مهاباد تا به امروز بی پایه بوده است. حزب دمکرات چه در مقطع ایجاد آن (تابستان ۱۹۴۵) و در زمان اعلام جمهوری مهاباد (زمستان ۱۹۴۶) که مناسبات فئودالی و عشیره ای در جامعه کردستان حاکم بود و چه در سه دهه اخیر که مناسبات سرمایه داری به تمام معنا بر کردستان مسلط شده از منافع طبقات دارا و استثمارگر در کردستان دفاع کرده است. بگذارید با مراجعه به بعضی اسناد خود حزب دمکرات و اظهارات رهبران آن، موقعیت طبقاتی این حزب را در دو دوره مورد نظر بیشتر بشکافیم:

برنامه هشت ماده ای حزب دمکرات در دوره اولیه حیات سیاسی آن و در زمان جمهوری مهاباد کوچکترین اشاره ای به تغییر، تعدیلی در مناسبات ظالمانه ارباب و رعیتی آنزمان ندارد و در بهترین حالت خواستار حفظ مناسبات موجود است. در بند ۵ آن برنامه آمده که "باید بر اساس یک قانون عمومی در میان مردم دهات و صاحبان زمین قراردادی ایجاد شود، که آینده دو طرف تامین شود." (نشریه کردستان، شماره ۲۲۴، اوت ۱۹۹۵، صفحه ۹)

در ارتباط با بند فوق عبدالرحمن قاسملو اذعان کرده که "بدون شک ترکیب رهبری حزب دمکرات و کادرهای آن که بر اساس کومه له ژ - ک تعیین شده بود، اجازه نمی داد که مطالبه انقلابی و رادیکال به نفع زحمتکشان در برنامه اش گنجانده شود. بنا به آماری که وجود دارد، بیش از نیمی از اعضای رهبری حزب یا کمیته مرکزی صاحبان املاک بودند. صاحبان املاک بزرگ هم در میان آنان وجود داشت. بقیه کارمند و روشنفکر و یا به گفته دیگر خرده بورژوازی شهر بودند. طبعاً انتظار از صاحبان املاک که برنامه انقلابی به نفع دهقانان تدوین کنند، انتظاری بیهوده است." (چهل سال مبارزه در راه آزادی، قاسملو، ص ۴۳، متن کردی) تعلق طبقاتی حزب دمکرات در آن دوران به فئودالها و صاحبان املاک و سران عشایر چنان انکار ناپذیر است که رهبران متاخرتر حزب چاره ای جز اعتراف به این واقعیت نداشته اند و در عین حال ناشیانه و بیهوده کوشیده اند آنرا توجیه کنند. قاسملو بلافاصله در ادامه همان نقل قول بالا می نویسد "اصلاً مسئله تقسیم زمین را طرح نمی کردیم، چون مطالبه آنچنانی در اوضاع و احوال آنزمان کردستان بسیار دور از واقع بینی بود" (همان منبع) و یا مصطفی هجری معاون دبیرکل حزب در سخنرانی اش به مناسبت پنجاهمین سالگرد جمهوری مهاباد این موضوع را چنین توجیه می کند. "می گویند ترکیب اجتماعی جمهوری کردستان دارای بافت عشیره ای بود. چنین اظهار نظری درست است. اما آیا در آن زمان در جامعه کرد بجز بافت عشیره ای، بافت دیگری نیز وجود داشت؟... جمهوری کردستان تنها از میان بافت عشیره ای می توانست سر در بیاورد." (نشریه کردستان، شماره ۲۳۰، صفحه ۹)

رهبران حزب دمکرات همیشه و در هر دوره ای کوشیده اند به بهانه "اوضاع و احوال و بافت اجتماعی" به زعم آنها عقب مانده، وجود طبقات و مبارزه طبقاتی در جامعه کردستان را انکار کنند. تحت نام "واقع بینی" وضع موجود را حفظ کنند و تعلق طبقاتی حزب خود را به استثمارگران کردستان طبیعی و موجه جلوه دهند. اما شواهد تاریخی و اجتماعی فراوانی بی پایگی این توجیهات و ادعاها را به ثبوت رسانده است. اتفاقاً قاسملو در کتاب "کردستان و کرد" که نزدیک به چهل سال قبل بعنوان پروژه تحقیقی نوشته شده و هنوز مصلحت های حزبی بعدی وی مانع بیان بعضی حقایق نشده، می نویسد "دهقانان هشتاد درصد جمعیت کردستان را تشکیل می دادند و جمهوری مهاباد هیچ شعار آنچنانی به نفع آنها طرح نکرد." (کردستان و کرد، ص ۹۷، متن کردی)

واقعیت اینست که در همان دوران دهقانان و مردم زحمتکش صف طبقاتی متفاوتی را در مقابل فئودالها و سران عشایر تشکیل می دادند و بارها اعتراضات و مبارزات گسترده ای را علیه جور و ستم فئودالی سازمان دادند. به عنوان نمونه می توان به قیام دهقانان مکریان اشاره کرد. دهقانان زحمتکش منطقه مکریان و حومه بوکان درست به فاصله ۶ - ۷ سال بعد از تاسیس حزب دمکرات و جمهوری مهاباد، یعنی در سال ۵۲ میلادی، قیام توده ای و برحقی را علیه جور و ستم خانها، فئودال ها و روسای عشایر منطقه راه انداختند و

برای مدتی قدرت را از آنها سلب کردند. این حرکت علیه همانهایی بود که چند سال قبل تر در ترکیب اصلی حزب دمکرات و جمهوری مهاباد حضور داشتند. این خیزش توده ای را حتی وارونه نویسان "تاریخ نگار" حزب دمکرات هم نمی توانند به پای حزبشان بنویسند. این حرکت طبقاتی که توسط فتودالها و روسای عشایر با حمایت رژیم شاه و ژاندارمری و ارتش سرکوب شد، بنوبه خود گویای این واقعیت است که حزب دمکرات در آن زمان حزب کدام طبقه در کردستان بوده است.

ظاهراً قاسملو و رهبری کنونی حزب دمکرات به برنامه اولیه حزب که متضمن حفظ مناسبات ارباب و رعیتی آن دوره بود، لحن انتقادی دارند. اما نکته جالب اینست که بعد از گذشت سی سال از برنامه اول حزب، آنهم در شرایط انقلابی اسفند ۵۷، حزب دمکرات اطلاعاتی ای منتشر کرد که مضمون آن چنین بود: روابط ارباب و رعیتی نباید تغییر کند. وضع موجود و قوانین رژیم قبلی باید رعایت شود تا رژیم جدید قانون جدید وضع کند. این اطلاعاتی مشهور و این سیاست ارتجاعی با اعتراض و تنفر عمومی مردم روبرو شد. حزب دمکرات بارها علیه دهقانان فقیر و زحمتکشان روستا به اعمال زور و نیروی نظامی متوسل شد و آنرا تحت عنوان "واقع بینی" و انطباق با "اوضاع و احوال کردستان" توجیه می کرد.

اکنون بیش از سه دهه از تسلط مناسبات سرمایه داری در کردستان می گذرد. جامعه کهن فتودالی مدتهاست از هم پاشیده و به جای آن آرایش طبقاتی و سیاسی تازه ای بر محور تقابل طبقاتی کارگر و سرمایه دار شکل گرفته است. کمتر پدیده سیاسی و اجتماعی و از جمله احزاب و جریانات سیاسی در کردستان وجود دارند که مهر این کشمکش طبقاتی را بر پیشانی نداشته باشند. حزب دمکرات چه در برنامه و سیاست و چه در پراتیک و فعالیت اجتماعی این دوره خود نشان داده که حزب طبقه نوین استثمارگر، طبقه بورژوازی در کردستان است. زوال فتودالیسم و گسترش سرمایه داری در کردستان با اصلاحات ارضی رژیم شاه به فرجام نهایی خود رسید. شرایط ویژه پروسه این تغییر و تحولات اقتصادی و اجتماعی در کردستان (که در اینجا فرصت پرداختن به آن نیست) و بویژه عقب ماندگی فکری و سیاسی حزب دمکرات در آزمون، نشان می دهد که این حزب در همان چارچوب سرمایه دارانه هم کوچکترین تلاش مثبتی در جهت درهم شکستن مناسبات فتودالی و تحول به سرمایه داری در کردستان از خود نشان نداده است. این حزب فرسنگ ها از سیر تحولات بورژوازی در جامعه ایران هم عقب تر بود. حزب دمکرات بعداً و خیلی تدریجی خود را با مناسبات سرمایه داری و منافع بورژوازی تطبیق داد. کنفرانس سوم حزب دمکرات در ژوئن ۱۹۷۱ برنامه و سیاست هایی را تصویب کرد که منعکس کننده اهداف و خواسته های اقتصادی و سیاسی بورژوازی نو پای کرد بود. از آزمون تاکنون جوهر طبقاتی برنامه سیاسی حزب دمکرات را دفاع از سیستم اقتصاد سرمایه داری، مالکیت خصوصی و کارمزدی و در سطح سیاسی شریک شدن در قدرت سیاسی با حکومت های بورژوازی مرکزی تشکیل می دهد.

از قیام ۵۷ به بعد، در کردستان برای نیروهای سیاسی و از جمله حزب دمکرات امکان فعالیت سیاسی و نظامی گسترده و همچنین برای مدتی امکان اعمال حاکمیت پیدا شد. در این دوره حزب دمکرات بیش از هر زمانی تعلق طبقاتی خود به بورژوازی و زورمندان کردستان را به اثبات رساند. حزب دمکرات از صاحبان کوره پز خانه ها در مقابل کارگران، از زمینداران و مالکان در مقابل زحمتکشان مصادره کننده زمین و از بازمانده فتودال ها در مقابل دهقانان بکرات دفاع کرد و در موارد زیادی با قلدری نظامی وارد عمل شد. دستگیری

اعضای شوراها و نهادهای منتخب مردم به جرم مخالفت با سیاست های ضد کارگری و ضد زحمتکشی حزب دمکرات، به تعداد بیشمار در پرونده سیاسی دوره اخیر حزب دمکرات ثبت شده و با اتکا به شواهد زنده غیر قابل انکار است. حزب دمکرات بر خلاف تبلیغات کاذب خود که "حزب همه مردم و حزب محبوب خلق کرد" است، در تمامی تقابل های سیاسی و طبقاتی درون این "مردم و خلق" در کنار بخشی از آنها که اقلیت صاحب زور و سرمایه و انگل در کردستان هستند، و علیه اکثریت مردم کارگر و زحمتکش وارد عمل شد. این رویدادها به روشنی ماهیت طبقاتی حزب دمکرات را به توده مردم کردستان شناساند. امروز دیگر کمتر کسی بر ماهیت بورژوازی و ضدیت این حزب با منافع کارگران و مردم زحمتکش در کردستان تردیدی دارد. نتیجه اینکه حزب دمکرات در طول عمر پنجاه ساله اش، خود و حکومتش به طبقات دارا و استثمارگر کردستان تعلق داشته اند. تاریخ این حزب و پیروزی ها (اگر پیروزی ای وجود داشته باشد!) و شکست های آن، تاریخ این طبقات و جنبش آنانست. این تاریخ در تقابل با تاریخ مبارزه مردم زحمتکش و کارگران در کردستان است و نباید اجازه داد حزب دمکرات عوامفریبانه آن را به نام توده مردم و کارگران و زحمتکشان قالب بزند.

حزب دمکرات، ستم ملی و مساله کرد

سرکوب و ستمگری ملی از ارکان اصلی سیاست رژیم های مستبد و ارتجاعی سلطنتی و اسلامی در ایران بوده و هست و در مقابله با آن در دوره های مختلف حرکات اعتراضی توده ای شکل گرفته و به میدان آمده اند. در گذشته در غیاب راه حل و سیاست کارگری و کمونیستی، طبقات حاکمه رهبری این اعتراضات را بدست داشته اند. هدف آنها کسب قدرت و تامین منافع طبقه خویش زیر لوای "تامین حقوق ملی" و پوشش "جنبش ناسیونالیستی و کردایه تی" بوده است. فلسفه وجودی حزب دمکرات را نیز همین جنبش ناسیونالیستی با مطالبه "کسب حقوق ملی" تشکیل می دهد. شعار استراتژیک حزب دمکرات "دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان" است. معنای عملی و زمینی این شعار، "کسب قدرت محلی در چارچوب ایران" و به اینطریق شریک شدن در قدرت سیاسی با دولت مرکزی است. هر دو بخش این شعار بر خلاف ادعاهای حزب دمکرات، نه دمکراسی آن به معنای تلاش این حزب برای تثبیت آزادی های سیاسی و مطالبات دمکراتیک در ایران است و نه خودمختاری آن به معنای حل مساله ملی در کردستان. سیاست و پراتیک پنجاه ساله حزب دمکرات مطلقا خلاف ادعاهای این حزب و نیروهای سیاسی متوهم به آنرا نشان می دهد. "دمکراسی برای ایران" اسم رمزی است که به منظور اعلام تعهد حزب دمکرات به تمامیت ارضی و مبرا کردن خود از اتهام تجزیه طلبی طرح شده است. این را رهبران حزب اصطلاحا تحت عنوان "از هر ایرانی ایرانی ترند" بیان می کنند. این شعار مجوزی است برای معامله گری با دولت ارتجاعی مرکزی و آن دسته از نیروهای بورژوازی اپوزیسیون که به زعم حزب دمکرات احتمال به قدرت رسیدن شان هست. حزب دمکرات در طول حیات سیاسی خود آمادگی خویش را برای تبدیل شدن به بخش محلی دم و دستگاه دولتهای دیکتاتوری حاکم بر ایران و شریک شدن در سرکوب، قتل عام و استبداد مطلق این رژیم ها را نشان داده و دمکراسی ادعایی آقایان کوچکترین مانعی در این راه به شمار نیامده است. در هفت هشت ساله اول بعد از قیام ۵۷ تا آنجا که این

حزب امکان و توان نظامی داشت، همه ظرفیت های لازم را برای مقابله با آزادیهای سیاسی، سرکوب کارگران و مردم و سازمانها و تشکلهای رادیکال در کردستان از خود نشان داد. اگر چه در این راه موفقیت چندانی بدست نیاورد اما این به نوبه خود چراغ سبزی بود به رژیم جمهوری اسلامی که در فردای توافق احتمالی با حزب دمکرات، این حزب آمادگی انجام وظایف سرکوبگرانه رژیم را در کردستان داراست. اعمال ضد کارگری و اقدامات سرکوبگرانه حزب دمکرات علیه مردم و حرکت رادیکال در آندوره، خود بحث مفصلی را می طلبد که آنرا به فرصت دیگری موکول می کنیم. اینجا مناسبت دارد تنها به چند مورد اشاره کنیم: حمله به مراکز توزیع نشریات سازمانهای سیاسی چپ، حمله به مقر سازمان پیکار و کشتن سه تن از کادرهای آن و به اسارت گرفتن تعدادی از مسئولین و پیشمرگان این سازمان، تیراندازی به تظاهرات مردم تیکان تپه و زخمی کردن یک نفر از آنان، دستگیری اعضای شوراهای مردم از جمله در روستاهای "حمامیان" و "داربسر" که همگی این موارد در فاصله سالهای ۵۹ و ۶۰ و در شهر بوکان و حومه رخ داد. همچنین ترور سلیمان محمدی کادر تشکیلات مخفی کومه له و فعال مبارزات کوره پز خانه ها در تابستان ۶۵، اعدام خالد غفاری در روستای باشبلاغ سقز در سال ۶۴ و بعد از چندین جنگ منطقه ای با کومه له، عاقبت تحمیل یک جنگ سراسری به کومه له، به اندازه کافی واقعیت و محتوای احترام به آزادی را نزد حزب دمکرات را نشان می دهد.

آنچه در شعار "استراتژیک حزب دمکرات" معنای واقعی و عملی دارد، بخش دوم آن یعنی "خودمختاری برای کردستان" است. این تمام هویت و فلسفه وجودی حزب دمکرات را تشکیل می دهد. گفتیم خودمختاری فرمول حزب دمکرات برای کسب قدرت محلی و از اینطریق شریک شدن در قدرت سیاسی با بورژوازی ایران است. چنانچه در جغرافیایی که کردستان نامیده شود، جای مقامات و مامورین غیر کرد (چون هم اکنون نیز بخش قابل توجهی کرد هستند) در دم و دستگاه بوروکراتیک دولتی و نیروهای سرکوبگر نظامی و انتظامی را "فرزندان خلق کرد" پر کنند، اداره اقتصادی، سیاسی و انتظامی محلی در کردستان به عهده خود کردها باشد، خواندن و نوشتن به کردی معمول شود و هویت ملی کردی (اقلیت ملی) که معنی عملی آن یعنی درجه دوم شمردن مردم کردستان قانونی و تثبیت شود، از نظر حزب دمکرات "ملت کرد به حقوق دیرینه خود" رسیده است. این تمام آن تحفه ایست که سالهاست حزب دمکرات به بهانه آن خاک در چشم مردم می پاشد.

بنظر ما خودمختاری راه حل مساله ملی در کردستان نیست. خودمختاری به قیمت ابدی کردن و تثبیت و قانونی کردن هویت ملی و تعیین "ملت درجه دوم" در ایران و به رسمیت شناسی بعضی حقوق، ظاهرا تعدیلی را در مسئله ملی موجب می شود. اما واقعیت قضیه اینست که با اینکار هویت ملی ابدی و ازلی می گردد، استخوان لای زخم گذاشته می شود و با حفظ و باز گذاشتن شکاف ملی، دنیایی توجیه و بهانه بجای گذاشته می شود که در هر تغییر و تحولی نیروهای شوونیست و ناسیونالیست دو طرف به بهانه های واهی، جنگ و خونریزی و کشمکش مجدد را به قیمت تحمیل مصائب و کشت و کشتار بر مردم از سر بگیرند.

راه حل فوری و چاره ساز مساله ملی در کردستان، مراجعه به آرای مستقیم مردم از طریق یک فراندوم آزاد بدون دخالت دولت مرکزی است. در این فراندوم توده های مردم کردستان بدور از هر نوع فشاری به جدایی از ایران و تشکیل دولت مستقل و یا ماندن در ایران با تامین حقوق شهروندی مساوی رای خواهند داد. به این شیوه می توان به شکافها، نزاع های ملی و درجه بندی تابعیت مردم براساس ملیت پایان داد و شرایط همزیستی سالم در میان مردم را ایجاد کرد. خودمختاری و راه حل حزب دمکرات با چنین شیوه هایی بیگانه

و درست برخلاف آنست.

حزب دمکرات و بسیاری از جریان‌های ناسیونالیست خود به این واقعیت اعتراف دارند که خودمختاری و هم‌چنین فدرالیسم راه حل قطعی مسئله کرد نیست. اما اینکه چرا به این مطالبه چسبیده‌اند، بدلیل منافع سیاسی و حتی اقتصادی بسیار روشنی است که این جریان‌ها در آن ذینفعند. به این مساله خیلی کوتاه اشاره می‌کنیم:

الف — خودمختاری با نهادی کردن هویت ملی، با حفظ و تداوم شکاف ملی، آن سفره‌ای را که احزاب ناسیونالیست از آن نان می‌خورند، باز نگه می‌دارد و مبنای موجودیت و ادامه زندگی سیاسی آنها را حفظ می‌کند. فرمولی که خیلی وقتها احزاب ناسیونالیست و حزب دمکرات هم بکار می‌برند، مبنی بر اینکه، "خودمختاری گام اول در راستای گامهای دوم و سوم (فدرالیسم و بعد جدایی)" است دقیقاً به معنی کشدار کردن و ادامه دادن بازی‌های سیاسی و کشمکش نظامی حول آن است. کشدار کردن مساله ملی و زنده نگه داشتن جنبش ملی، در عین حال همیشه ابزار ایدئولوژیک و سیاسی در دست احزاب ملی و ناسیونالیست است که تحت عنوان "کسب حقوق ملی برتر از همه چیز" در چشم مردم کارگر و زحمتکش خاک بپاشند و در راه پیشروی مبارزه سوسیالیستی کارگران مانع ایجاد کنند.

ب — خودمختاری انعکاس آن منفعت اقتصادی است که بورژوازی کرد در حالیکه در مناسبات اقتصادی سراسری ایران ادغام شده و تمایلی به جدایی ندارد، خواستار قدرت سیاسی در چهارچوب محلی برای کسب سهم بیشتر از حاصل استثمار کارگران و مردم زحمتکش کردستان است.

ج — خاصیت دیگر خودمختاری برای حزب دمکرات و دیگر احزاب ناسیونالیست اینست که بسته به طرف معامله و بنا به مصلحت و دیپلماسی روز و شریک شدن در قدرت سیاسی به هر قیمت، معانی و تعبیر مختلفی بخود می‌گیرد. حزب دمکرات بر همین مبنای، یک روز به "خودگردانی فروهر" سمپاتی نشان داد، روز دیگر به خاطر مقبول افتادن در نزد خمینی و رژیم اسلامی طرح خودش را به "خودمختاری اسلامی"، بعداً برای ورود به شورای ملی مقاومت و به دست آوردن دل مجاهدین به "خودمختاری داخلی" تغییر نام داد. امروز هم برای راضی نگه داشتن سلطنت طلبان و جناح راست بورژوازی، از "حق قومی" و احتمالاً در شرایط دیگر از "فدرالیسم قومی" صحبت می‌کند. در تمامی این بازی‌های سیاسی آنچه مورد نظر نیست دخالت دادن مردم و حل قطعی مساله است. تنها پرنسپ مورد نظر شریک شدن حزب دمکرات در قدرت است.

حکومت مرکزی و حزب دمکرات

در جریان تاریخ سازی پنجاه ساله، حزب دمکرات ادعا کرد تنها نیروی قاطع مبارزه علیه دولتهای مرکزی در صحنه سیاسی کردستان بوده است. بر خلاف این ادعا، حزب دمکرات همواره ظرفیت بالایی برای معامله گری با دولت های مرتجع مرکزی از خود نشان داده است. اگر حزب دمکرات در این راه تاکنون به نتیجه ای نرسیده و بعضاً سر رهبران خود را هم بر باد داده است، به علت مقبول نیفتادن خوش خدمتی های آن نزد دولت های مرکزی است. رابطه حزب دمکرات با دولت های مرکزی از همان ابتدای ایجاد حزب یکی از مفتضح ترین بخش های تاریخ آن است. قاضی محمد (رئیس جمهوری مهاباد) و اولین رهبر حزب در نتیجه اوضاع

بین‌المللی و منطقه‌ای بعد از جنگ دوم جهانی و با کسب حمایت شوروی جمهوری کردستان را اعلام داشت و به این ترتیب ظاهراً علیه رژیم سلطنت مبارزه‌ای را اعلام کرد. اما با اولین حرکت ارتش شاه و قبل از رسیدن آنها به کردستان، تسلیم شد. او و همراهانش در دسامبر ۱۹۴۷ به پیشواز سرتیپ همایونی (فرمانده واحدهای اعزامی محمد رضا شاه به کردستان) به میاندوآب رفتند و او را تا شهر مهاباد همراهی کردند. قاسملو در کتاب "چهل سال مبارزه در راه آزادی" (ص ۱۱۶) نوشته است: "در نتیجه تحلیل اوضاع ناهموار آذرمان، قاضی محمد دچار یک اشتباه تاریخی شد. روز ۲۵ آذر ۱۳۲۵ به همراه حاجی بابا شیخ نخست وزیر جمهوری مهاباد و سیف قاضی یکی از وزرای حکومت به استقبال سرتیپ همایونی به میاندوآب رفتند." و در جای دیگری در همان کتاب این اقدام را صراحتاً "ناش‌بتال" (تسلیم و دست کشیدن از مبارزه) می‌نامد.

رابطه حزب دمکرات با جمهوری اسلامی از اینهم گویا تر است. در جریان انقلاب ۵۷ حزب دمکرات در شرایطی که به گفته عبدالله حسن زاده "انقلاب ایران روز بروز گسترش می‌یافت و اما حزب دمکرات که می‌بایست در اعماق این مبارزات باشد در خواب بسر می‌برد" ("تیم قرن مبارزه"، عبدالله حسن زاده، صفحه ۱۱۰) بسیار زود به فکر معامله و بند و بست با خمینی و جریان اسلامی افتاد. عبدالله حسن زاده در حکایت نامه خود "تیم قرن مبارزه" می‌نویسد: "از همان روزهای نخستین انقلاب، حزب دمکرات ایران در دو مورد نظری واقع بینانه داشت: یکی اینکه ماهیت دارودسته خمینی را خوب شناخته بود، به این معنا که هیچ وقت فکر نمی‌کرد که اینها به راستی آزادیخواه و مترقی باشند و بتوانند و بخواهند اگر وقتی به قدرت رسیدند خواست های دمکراتیک توده های مردم را تامین نمایند. دوم اینکه حزب دمکرات فکر می‌کرد، اینها شانس پیروزی و به قدرت رسیدنشان از همه گروههای سیاسی دیگر بیشتر بود. به این دلیل حزب دمکرات خیلی زود به این فکر افتاد که راهی برای نزدیک شدن به خمینی و حالی کردن او از خواست های عادلانه مردم کردستان پیدا نماید. اینهم برای این بود که شاید بتواند موافقت خمینی را برای به رسمیت شناختن حقوق مردم کردستان جلب نماید" (ببینید "دمکراسی برای ایران" آقایان چقدر جدی است)؟ "برای رسیدن به این هدف حزب دمکرات به تقلا افتاد. هنوز آقای خمینی در نجف بود که دفترسیاسی هیئتی را به نمایندگی به نجف پیش خمینی فرستاد." سپس ادامه می‌دهد که هیئت با هر زحمتی بود خود را به محل اقامت خمینی رساند و خواستار ملاقات وی شد. "نامبرده این خواست را قبول نکرد و نماینده‌ای به نام "محمود دعایی" را نزدشان فرستاد. معلوم است این نماینده هیچ اختیاری نداشت، بغیر از اینکه به حرفهای نمایندگان حزب گوش داد و آنها را یادداشت کرد. این حرفها به اطلاع خمینی رسیدند یا نه، جوابی داشت یا نه؟ تا حال هم روشن نیست. وقتی هم خمینی در "نوفل لوشاتوی" پاریس بود، دکتر قاسملوی شهید به ملاقاتش رفت و تلاش کرد با وی صحبت کند. اینبار هم هر چند دکتر توانسته بود به "تکیه امام" برود اما خمینی موافقت نکرده بود به تنهایی او را ببیند و معلوم است صحبتهای دکتر قاسملو چیزی نبود که در مجلسی که افراد مختلف نشسته بودند، مطرح شود. چند روز بعد از بازگشت خمینی به ایران کمیته مرکزی در یک نامه بسیار دوستانه پیروزی نیروهای انقلابی ایران را به وی تبریک گفت و به مبارزه قاطعانه نامبرده احترام گذاشت... در بخش پایانی نامه که روز ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ خطاب به خمینی نوشته شده بود، مطالبات ملی خلقهای ایران را به شکل زیر طرح کرده بود: "عالیجناب در یکی دو سال گذشته نشان داده اید که با غیرت و جسارت بی نظیر با مسائل برخورد می‌کنید. بیا و این بتی را که نام تجزیه طلبی بر آن نهاده اند و یکی از آثار رژیم شوم پهلوی است در هم

بشکن و به نام انسانیت و دادپروری از حقوق خلقهای تحت ستم ایران دفاع کنید. مطمئن باشید که تاریخ هرگز این خدمت درخشان را از یاد نمی برد. ما امیدواریم عالیجناب در این رابطه دولت "مهندس بازرگان" را راهنمایی کنید... خلاصه، هرچه در توان حزب دمکرات بود بکار گرفته شد، تا بلکه خلق کرد در سایه رژیم تازه به حداقل مطالبات ملی اش برسد و مجبور نشود برای بدست آوردن حقوقش به مبارزه تند و تیز و سخت و دشوار اقدام کند". (کتاب نیم قرن مبارزه، عبدالله حسن زاده، صفحات ۱۳۰ تا ۱۳۳).

اظهارات بالا به اندازه کافی گویا هستند. اما واقعیت اینست که التماس از بارگاه "خمینی بت شکن و دادپرور" و او را رهبر مبارزات نیروهای انقلابی قالب کردن و تبریک گفتن به آن، تنها جزئی از کل تلاشهای معامله گرانه حزب دمکرات و گوشه ای از خوش خدمتی و پادویی این حزب در بارگاه خمینی و رژیم اسلامی است. حزب دمکرات "در سایه رژیم تازه" به چیزی که نرسید که هیچ، بلکه سرخوردگی ها و ماهیت سیاسی خود را بیشتر به نمایش گذاشت. درباره تلاش های حزب دمکرات برای نزدیکی با رژیم اسلامی به تنهایی می توان کتابها نوشت. البته خود حزب دمکرات در سال ۱۳۵۹ دو جلد کتاب به نام "تلاش در راه تفاهم" انتشار داده است. برای کسانی که می خواهند از مناسبات حزب دمکرات و جمهوری اسلامی بیشتر بدانند، مطالعه این دو جلد کتاب بسیار مفید است. در هرحال عبدالله حسن زاده هم بنوبه خود در کتاب اخیرش به موارد دیگری از خوش رقصی های حزب دمکرات در قبال رژیم اسلامی اشاره کرده که نقل مستقیم هر کدام مطلب را طولانی می کند. ما فقط با اشاره ای کوتاه چند مورد مهم را یادآوری می کنیم: از جمله این موارد به قول حسن زاده دیدار هیئت حزب دمکرات به سرپرستی قاسملو در قم با خمینی (هشتم فروردین ۵۸) و سپس دیدار همین هیئت با بازرگان در تهران (یازدهم فروردین ۵۸) است. حسن زاده می نویسد که "آیت الله خمینی این ملاقات را در چهارچوب زیارت بارگاه شیخ محدود نمود و به مطالبات جوابی نداد". در مورد مذاکره با بازرگان می گوید "دکتر قاسملو حمایت حزب دمکرات را از دولت موقت اعلام نمود... بازرگان خوشحالی خود را از آن ملاقات اعلام نمود و گفت طرح حزب را مطالعه می کند" و باز به قول حسن زاده قولهای مثبتی داده "اما متأسفانه همه آن قولها بی نتیجه بود... علت هم بدینیتی آقای بازرگان نبود. چون نامبرده، همچون انسانی سیاسی و یک مبارز ملی ظرفیت جوابگویی به خواسته های مردم کردستان را داشت. اما مشکل این بود که آقای نخست وزیر به همان اندازه نمایندگان حزب دمکرات قدرت تصمیم گیری در مورد این مسائل را داشت. در نتیجه هیئت حزب دمکرات با دست خالی از دیدار رهبران رژیم جدید به کردستان بازگشت". (نیم قرن مبارزه، حسن زاده، صفحات ۱۴۴ و ۱۴۵)

حسن زاده به بیهوده بودن مذاکره اعتراف کرده است. اما نکته مهمی که وی می کوشد به فراموشی سپرده شود، اینست که این دو دیدار با رهبران رژیم اسلامی در تاریخ معینی صورت گرفته که معنای سیاسی و مبارزاتی با اهمیتی برای مردم کردستان دارد. آن روزها همزمان بود با "رفراندوم تعیین نظام" و تحریم یکپارچه رفراندوم توسط مردم کردستان. در هرحال حسن زاده در ادامه به چندین مورد دیگر از تلاش های بیهوده حزب دمکرات جهت نزدیکی با جمهوری اسلامی اشاره می کند. از جمله، صراحتاً به "لبیک" قاسملو به پیام خمینی به مناسبت پایان جنگ سه ماهه و یا با وجود اینکه "هیئت نمایندگی خلق کرد" ایجاد شده بود، به تلاشهای جداگانه حزب دمکرات برای مذاکره و سپس به حمایت حزب از انتخاب بنی صدر بعنوان رئیس جمهور تحت عنوان "احترام به رای مردم" و مذاکره با وی اشاره دارد، که هر بار هم حزب دمکرات سرش به سنگ خورده

است.

درست در روزهاییکه نیروهای رادیکال در کردستان و در سراسر ایران خواستار تداوم مبارزه و انقلابشان بودند، کارگران، بیکاران، زنان و دانشجویان با اعمال فشار و سرکوب رژیم تازه روبرو بودند، مردم در ترکمن صحرا و در سنج با هجوم گله های حزب الله و ارتش تازه "اسلامی شده" روبرو بودند و ضد انقلاب تازه بقدرت رسیده بسرعت در فکر تثبیت خود و تعرض به مطالبات و خواسته های برحق مردم بود، حزب دمکرات هم بمانند بسیاری دیگر از نیروهای بورژوازی، با توجیه و پرده پوشی ماهیت ارتجاعی این رژیم و با ایجاد توهم در میان مردم، به سهم خود در مقابل مبارزات رادیکال آن دوره مردم ایستاد و رهبری حزب دمکرات در فکر بندوبست از بالا و سازش با رژیم ارتجاعی در مقابله با تداوم انقلاب بود.

حزب دمکرات از بیهودگی مذاکره با جمهوری اسلامی خسته نشد و هر زمان و در هر تغییر و تحول به گدایی از آنها مشغول بود و تا آنجا پیش رفت که رهبر حزب، عبدالرحمن قاسملو سرخود را در این راه بر باد داد. صادق شرفکندی در گزارش خود به کنگره نهم حزب در اینمورد می گوید: "نخستین اشتباه در برداشت ما نسبت به رژیم آخوندی بود... ما پیشنهاد رژیم را در مورد گفتگو بر سر خواسته هایمان پذیرفتیم و در واقع در دام افتادیم. حال آنکه رژیم در همان موقع با قساوت بی نظیری مشغول قتل عام زندانیان سیاسی بود و عملاً نشان می داد که ضعف و ناتوانی خود را از راه شدت عمل بیشتر و سرکوب خونین مخالفانش جبران می کند". (گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره نهم، صادق شرفکندی، ص ۵۲)

برای کسانیکه ماهیت سیاسی حزب دمکرات را بخوبی می شناسند، مانورهای سیاسی و زدوبندهای حزب دمکرات با دولتهای ارتجاعی مرکزی قابل درک است. تلاش بهر قیمت جهت شریک شدن در قدرت سیاسی و تبدیل شدن به جزئی از سیستم دولت مرکزی با اختیارات محلی از نظر حزب دمکرات مترادف با تحقق شعار استراتژیک حزب دمکرات، "دمکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردستان" است. این مذاکرات و به اصطلاح تلاشهای "دیپلوماتیک" بر خلاف بعضی تصورات خام اندیشانه نه از سر توهم حزب دمکرات به این رژیمها و نه از سر بی دقتی و سهل انگاری بلکه برعکس با دیدی آگاهانه و منطبق با سیاست طبقاتی این حزب اتخاذ شده است. رهبران حزب بارها از این سیاست معامله گرانه و ناکام خود تحت عنوان "سیاست هنر ممکن است" و "دشمنان دیروز دوستان امروز" دفاع کرده اند. این سیاست مبنای پایداری دارد که حتی اعدام و ترور رهبران اول این حزب و ناکامی های سیاسی متعدد در طول این تاریخ ۵۰ ساله هم، مانع تداوم آن نگردیده است.

در شرایط کنونی حزب دمکرات با قطع امید از جمهوری اسلامی میدان بازی را بجای دیگری منتقل کرده است. رهبری این حزب ادامه این نوع مانورها را از هم اکنون در میان اپوزیسیون بورژوازی ایران بویژه آن بخش که بزعم حزب دمکرات احتمال به قدرت رسیدنش بیشتر است ادامه می دهد. دبیرکل حزب، ملاعبداله حسن زاده، با اتکا به "تجارب رهبران قبلی" به سلطنت طلبان و تمامیت ارضی طلبان سرکوبگر چراغ سبز و اطمینان خاطر می دهد و اخیراً هم علائمی را برای ترمیم رابطه با مجاهدین نشان داده است. آنچه معلوم است آقای حسن زاده هم بهمان اندازه در ادامه این سیاست موفق خواهد شد، که پیش کسوتانش قبل از او این راه را پیمودند.

موخره:

تاریخ پنجاه ساله حزب دمکرات، تاریخ تلاشهای سیاسی و عملی طبقات استثمارگر (فئودال و بورژوا) جامعه

کردستان برای سهمگیری قدرت سیاسی از دولت مرکزی و همزمان تاریخ تلاشها، اقدامات و ضدیت این حزب با منافع مردم زحمتکش و کارگران در کردستان است. این، تاریخ ناسیونالیسم و جنبش کردایتی است که ضدیت خود را با هویت انسانی و آزادگی انسان، با برابری طلبی و با هر جلوه ای از نوآوری به نمایش گذاشته است. تلاشهای حزب دمکرات و موتلفین آن برای سرپوش گذاشتن بر ماهیت ارتجاعی این حزب بیهوده است.

تجربه پنجاه ساله حیات سیاسی حزب دمکرات نشان می دهد که سیاست این حزب راه حل مساله ملی نیست. بعلاوه در همان چهارچوب ملی گرایانه هم تاریخ حزب دمکرات، همچنانکه در بسیاری از اظهارات خود رهبران آن پیداست، تاریخ شکست و ناکامیهای سیاسی این حزب است. حزب دمکرات اگر خود فریبی نکند با گذشت پنجاه سال از عمر خود بجز در یک زمینه در هیچ زمینه ای نمی تواند پیروزی و موفقیتی برای خود تعریف کند. آن مورد هم ادعای حزب دمکرات در مورد نقشش در "احیای هویت ملی و اشاعه آگاهی ملی" است. انصافا تلاشهای حزب دمکرات در این زمینه را باید برسمیت شناخت. اما نفس شکل دادن به هویت ملی در برابر هویت انسانی و بر این مبنا ایجاد شکافها و دشمنی های ملی و اشاعه خرافه ملی در میان مردم، عملی ضد انسانی و بغایت ارتجاعی است. شکل دادن به هویت ملی و اشاعه آگاهی ملی درست همانند شکل دادن به هویت مذهبی و اشاعه خرافات مذهبی در بین انسانهاست. اگر انسان آخر قرن بیست مجاز باشد بخاطر تلاش در راه ایجاد هویت مذهبی و اشاعه مذهب مدال افتخار به گردن کشیشها، آخوندها و ملاها بیاویزد، آنوقت حتما باید بگردن حزب دمکرات هم بخاطر زحماتش در راستای آگاهی ملی چنین مدال افتخاری آویخت!

واقعیت اینستکه ناکامی های سیاسی و انزوای اجتماعی حزب دمکرات به حکم شرایط سیاسی و تعمیق مبارزه طبقاتی روز بروز گسترش می یابد. احزاب ملی در کردستان و حزب دمکرات و تاریخ آن به جنبش و سنت مرده ناسیونالیستی متکی و مربوط است که در حرکت رو به پیش جامعه کردستان و در مقابل جنبش بالنده سوسیالیستی و رادیکال آینده ای ندارد. این آن واقعیتی است که لازم است به شعور همه مردم در کردستان تبدیل شود. *

ستون اول

»\fA^3Š¼\ آ

یک زیبایی دموکراسی غربی برای توریست جهان سومی و شرق اروپایی و متفکرین و مفسرینی که به این نظام از همان دریچه نگاه می کنند، امکانی است که این نظام برای خلاصی فرد از سیاست و انتخاب یک زندگی غیر سیاسی فراهم می کند. این را آزادی اسم می گذارند. سمبل های کلیشه ای آزادی غربی در این دیدگاه، محیطها و فعالیتها و مشاغلی هستند که در آنها خلاصی فرد از هر نوع دخالتگری دولت و جامعه و متقابلاً بی میلی اش به هرنوع دخالت در امر دولت به چشمگیر ترین شکل به نمایش در می آید.

در این تلقی حقیقت مهمی نهفته است. دموکراسی غربی سیستمی برای دخالت مردم در قدرت سیاسی و اداره امور نیست، بر عکس نظامی برای تضمین عدم دخالت مردم است. تصور کنید در یک رژیم غیر غربی برای سلب رای دو سوم مردم و دور کردنشان از انتخابات چه دستگاه پلیسی عریض و طویل و چه اختناق سیاسی ای باید سازمان یابد. تصور کنید برای محدود کردن مقامات عالی کشوری به یک الیت سیاسی از پیش معلوم چند ده نفره و محروم کردن عامه مردم، کارگران، زنان، اقلیتهای نژادی و غیره از حق تصدی مقامات عالی کشور چه بساط شکنجه و اعدام و چه قوانین آشکارا تبعیض آمیزی باید علم شود.

حال به صحنه انتخابات آتی آمریکا نگاه کنید. قریب دو سوم از مردم به پای صندوقها نخواهند رفت. هیچ رئیس جمهوری در آمریکا با رای اکثریت مردم انتخاب نخواهد شد. صحنه سیاسی کشور تحت تسلط دو حزب و فقط دو حزب است که جناحهای دوگانه یک هیات حاکمه واحد و یک قشر ممتاز اقتصادی بالنسبه کوچک را نمایندگی می کنند. برای شرکت بعنوان کاندید در انتخابات ریاست جمهوری، لااقل شصت میلیون دلار پول لازم است. و البته انصافاً هرکس که بتواند این شصت میلیون را، چه از محل ارث پدری و چه با بند و بست با محافل سرمایه داری رنگارنگ و پیش فروش کردن سیاستهای دولت آتی، پیدا کند، می تواند آزادانه خود را کاندید کند. درتمام طول حیات این دموکراسی هرگز یک زن رئیس جمهور نشده و حتی کاندید ریاست جمهوری نبوده است. رئیس سابق ستاد ارتش و قهرمان ملی می داند که کاندید شدنش بعنوان یک "دورگه" توسط محافل بالا تحمل نمی شود و می تواند خطرات جانی در بر داشته باشد. هیچیک از سیاستهایی که در طول چهارسال آینده قرار است به اجرا در آید نه به رای گذاشته می شود و نه حتی اساساً به اطلاع مردم می

رسد. مقامات مسئول نهادهایی بسیار حساس و تعیین کننده، نظیر قضاات دیوان عالی کشور، روسای ارتش و سازمانهای پلیسی و امنیتی، اصولاً انتخابی نیستند. بعد از انتخابات، مردم، چه اقلیت رای دهنده و چه اکثریت خاموش، کوچکترین مجرای برای کنترل و بازخواست دولت و مقامات ندارند. نه فقط منتخبین توسط رای دهندگان قابل عزل نیستند، بلکه دوره حکومت روسای دولت و احزاب حاکم در غرب بطور متوسط از عمر اغلب دیکتاتورها و خونتاهای نظامی در کشورهای غیر غربی عملاً طولانی تر است.

آیا باید در انتخابات آمریکا (یا چند ماه بعد از آن در انتخابات انگلستان) شرکت کرد؟ انتخاب میان باب دول جمهوری خواه و کلینتون دموکرات، که برنامه رفاه اجتماعی محقر آمریکا را بر می چیند و چندین میلیون کودک آمریکایی را در طی چهار سال آتی فقر زده و گرسنه به خیابان می ریزد، انتخاب میان جان میجر محافظه کار و تونی بلر، که از هم اکنون علیه حق اعتصاب کارگران شعار می دهد و حتی به یک حداقل دستمزد ساعتی ۴ پوند در "بریتانیای کبیر" انتهای قرن رای منفی می دهد، انتخابی بی نهایت دشوار و البته بسیار عبث است. این انتخاب را نباید پذیرفت. زمان آن رسیده که طبقه کارگر در این کشورها دقیقاً از ورای دموکراسی غربی راهی برای دخالت در سیاست پیدا کند.

طرح های ارتجاعی برای آینده کردستان عراق محکوم است

کردستان عراق تحولات تعیین کننده ای را از سر می گذراند. حمله نیروهای ایران به اردوگاه حزب دمکرات کردستان ایران در عمق خاک عراق، که با تبانی و همکاری رسمی اتحادیه میهنی (جریان جلال طالبانی) صورت گرفت، صرفا پیش درآمد رویدادهایی به مراتب تعیین کننده تر بود. تصرف شهر اربیل توسط ارتش عراق و نیروهای مسعود بارزانی (حزب دمکرات کردستان عراق) و سپس ورود نیروهای بارزانی به سلیمانیه و هزیمت اتحادیه میهنی معادلات سیاسی در کردستان عراق را بکلی دگرگون کرده است.

از نقطه نظر مردم کردستان عراق، که سهمشان چه تحت رژیم قومپرست و جنایتکار عراق و چه در "نظم نوین جهانی" و "منطقه امن" سازمان ملل و آمریکا و تحت حاکمیت احزاب ملی – عشیرتی و ارتجاعی کرد، جز رنج و محرومیت و آوارگی و بیحقوقی نبوده است، این یک چرخش ارتجاعی دیگر در اوضاع است که بار دیگر دورنمای تاریکی را در برابر میلیونها مردم قرار داده است. اعاده حاکمیت وحشیانه عراق، چه مستقیما و چه با واسطه تیولداری حزب دمکرات، خطر بالفعلی است که مردم را تهدید می کند. عراق و هم پیمانان امروزش امیدوارند که پنج سال محرومیت و بی حقوقی و دربدری مردم زیر دست احزاب ارتجاعی کرد و تبدیل شدنشان به آوارگان تحت الحمایه سازمان ملل و پناهندگانی بی هویت در سرزمین خویش، آنها را برای در آغوش گرفتن "ثبات" و "رفع تحریم" اهدایی عراق و بارزانی آماده کرده باشد. شک نیست که بهای این "ثبات"، اگر اساسا صورت گیرد، سرکوب و اختناق شدید و سیستماتیک و سلب آشکار حقوق مدنی و اجتماعی مردم خواهد بود.

رویدادهای اخیر کردستان حکم آشکار محکومیت همه دولتها و احزاب بورژوازی و ارتجاعی درگیر در منطقه است. سهم آمریکا و دول غربی و سازمان ملل ها و رسانه هایشان در مشقات امروز و ۵ سال اخیر مردم کردستان غیر قابل انکار است. میلیتاریسم و قدرت طلبی آمریکا در منطقه، و جنایاتی که علیه مردم کل عراق مرتکب شده و باز تدارک می بیند، باید قویا از جانب هرکس که سرسوزنی برای آزادی و انسانیت دل می سوزاند محکوم شود. اعاده حاکمیت رژیم عراق، بعنوان یک رژیم مرتجع، سرکوبگر، قومپرست و ضد مردمی، بدون هیچ شبهه ای محکوم است. آزادی مردم کردستان، و تحقق حقوق انسانی و مدنی آنها در چهارچوب عراق مادام که چنین نظام و رژیمی در این کشور بر سر کار است غیر ممکن است. اتحادیه میهنی کردستان و حزب دموکرات کردستان بارها نشان داده اند که نه فقط

هیچ جایی در تلاش تاریخی مردم کردستان عراق برای رهایی از ستم ملی و تبعیضات اجتماعی ندارند، بلکه خود جزو اولین موانعی هستند که باید از سر راه مردم و مبارزه آزادیخواهانه آنها کنار زده شوند. رهایی مردم کردستان بدون خلاصی از سلطه این احزاب ارتجاعی و پایان دادن به میداننداری آنها در صحنه کردستان ممکن نیست. و بالاخره، تشبثات دیگر دول ارتجاعی منطقه، بویژه ایران و ترکیه علیه مردم کردستان قویا محکوم است و باید فوراً پایان داده شود.

طرح های همه این مرتجعین علیه زندگی و هستی و حرمت و آزادی مردم کردستان عراق را می توان نقش بر آب کرد. شرط اصلی رهایی و آزادی مردم کردستان خلاصی از چنبره این دول و احزاب ارتجاعی و گرد آمدن آنها حول پرچم سوسیالیسم و طبقه کارگر و صف کمونیسم کارگری در منطقه است.

حزب کمونیست کارگری ایران تمام احزاب و نیروهای ارتجاعی در گیر در صحنه امروز کردستان عراق و افقهای ضد مردمی آنها را قویا محکوم می کند و بار دیگر بر همبستگی خود با طبقه کارگر، کمونیسم کارگری و مبارزه مردم زحمتکش در کردستان عراق برای آزادی و برابری تاکید می کند. حزب کمونیست کارگری ایران هرنوع توافق از بالا میان رژیم عراق و احزاب ملی – عشیرتی کرد برای تعیین تکلیف سیاسی و حقوقی کردستان را مردود می داند و خواهان مراجعه به آراء آزاد و مستقیم خود مردم کردستان عراق در مورد آینده سیاسی کردستان است.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

۱۲ سپتامبر ۹۶

آ • [wÂ¼© > xæg ä¼“ ç > ë • [} fÂÁ¿% -ž- % ä¼½...Â~® • \ f > [- - [

اخيرا جمهوری اسلامی تبصره جدیدی را بر لایحه تعزیرات اسلامی خود افزود. "زنانی که بدون حجاب شرعی در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند به حبس از ۱۰ روز تا ۲ ماه و پرداخت جریمه نقدی از ۵۰ تا ۵۰۰ هزار ریال محکوم خواهند شد." همزمان با این تبصره بحث ممنوعیت دوچرخه سواری و رابطه این تفریح با نهاد خانواده!! مطرح شد و بهمرای آن حملات مجدد جمهوری اسلامی به زنان در معابر و اماکن عمومی از آخرین اقدامات سرکوبگرانه رژیم اسلامی ایران بر علیه زنان بود.

این اولین بار نیست که قانونی چنین ارتجاعی و ضد انسانی علیه زنان به تصویب می رسد. این اولین بار نیست که حرمت و کرامت انسانی زنان مورد تعرض قوانین قرون وسطایی و ارتجاعی جمهوری اسلامی قرار می گیرد. این اولین بار نیست که دستجات مزدور با شعارهای اسلامی زنان را مورد حمله قرار می دهند. کارنامه ۱۷ ساله حاکمیت جمهوری اسلامی مملو از تعرض به ابتدایی ترین حقوق انسانی، مدنی و اجتماعی زنان است. اما حمله به زنان در تندپیچ های سیاسی و یا با هر تشدید اختلافات درونی رژیم نشانه آغاز یک حمله عمومی علیه توده مردم و شروع دور جدیدی از سرکوب در ایران بوده است.

ما از همه اتحادیه های کارگری و احزاب رادیکال، از تمام تشکلهایی که برای برابری زن و دفاع از حقوق انسانی زنان تلاش می کنند، می خواهیم که جمهوری اسلامی را بدلیل قوانین و عملکردهای ارتجاعی و ضد زن آن محکوم کنند.

قطعا بشریت متمدن در تمام اقدامات و قوانین ارتجاعی موجود در ایران که به موزه تاریخ تعلق دارند نه فقط پوسیدگی و سببیت رژیم جمهوری اسلامی، بلکه ظرفیت ضد انسانی موجود در اسلام و همه مذاهب علی العموم را دیده و آن را محکوم می کنند.

دست هر نوع مذهب و حکومت مذهبی از سرنوشت زنان کوتاه

کمپین بین المللی دفاع از حقوق زنان در ایران

اوت ۱۹۹۶

À šŒµ> xŒÁ> gZ

انترناسیونال

xZŒžZ }Œ™fŒ~ Í±ÁŒÁž~ [~Š äžŒ²Œ

شماره ۲۳ - بهمن ۱۳۷۵ (فوریه ۱۹۹۷)

- ستون اول - منصور حکمت
- آل احمد و ماهواره های پلاستیکی - منصور حکمت
- داریوش همایون از چه به هیجان آمده است؟ - حسین مرادیگی (حمه سور)
- در پاسخ به عبدالله مهتدی
- فعالیتهای حزب کمونیست کارگری ایران

اطلاعیه ها:

- فرج سرکوهی باید فوراً آزاد شود - دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران
- برابری کامل حقوق زن و مرد، در همه وجوه زندگی، همه جا، همین امروز
- به اعضا و فعالین حزب در خارج کشور - دفتر سیاسی

در پاسخ به عبدالله مهتدی

طی چند ماه اخیر مطالب متعددی به قلم اعضای حزب کمونیست کارگری در پاسخ به اظهارات تخطئه گرانه و تحریف آمیز اخیر عبدالله مهتدی منتشر شده است. روشن است که دفاع از تاریخ حزب کمونیست ایران و کومه له در برابر حملات و تحریفاتی از این دست حق مسلم همه کسانی است در ساختن آن تاریخ شرکت داشته اند. از اینرو، قرار بر این شده است که همه مطالب رسیده بدون دخل و تصرف و با امضا و با مسئولیت نویسنده بصورت جزوات جداگانه منتشر شوند. مقالاتی که پیرامون این مساله برای انترناسیونال ارسال شده یا میشوند نیز به این منظور در اختیار دبیرخانه حزب قرار خواهند گرفت.

مقالات و جزوات زیر تاکنون منتشر شده اند

دوران نفرین شده،

پاسخی به نوشته عبدالله مهتدی

مجید حسینی - ایرج فرزاد

از انتشارات کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

نوامبر ۹۶

"نوشته (عبدالله مهتدی) یک ندامتنامه کامل است. او تشخیص داده است که باید هویت خود را بعنوان یک ناسیونالیست کرد و یکی از باز پس ماندگان جنبش فروپاشی دیوار برلن بازتعریف کند. با اینحال دیر وارد شدن به این بازار دست دوم، علیرغم صراحت و بی ملاحظگی در فحاشی، از او حتی یک تواب متناسب با زمان و مکان نساخته است"

وقتی حباب کمونیسم ناسیونالیستها میترکد

نقدی بر نظرات عبدالله مهتدی در مقاله "این حباب کی خواهد ترکید"

حمید تقوایی

دسامبر ۹۶

انتشارات نسیم

"عبدالله مهتدی در این مقاله دارد به ناسیونالیسم کرد اعلام میکند که حباب کمونیسمش ترکیده است. پس حساب وی را از منصور حکمت و کمونیسم کارگری و جناح چپ در حزب کمونیست و کومه له قدیم، که زمانی دوست داشت خود را با آنها تداعی کند، جدا کنند. حملات شخصی و برچسپ زنی های اخلاقی و هتاکي ها و زبان درازی هایی که حتی عقب مانده ترین سازمانهای سیاسی علیه مخالفین خود بکار نمیبرند قرار است به

ناسیونالیستهای علنی و دو آتشه نشان بدهد که او از خود آنهاست. سخنگوی بی پروای آنهاست."

کدام افق! کدام سوسیالیسم؟

نقدی بر نوشته آقای عبدالله مهتدی "این حباب کسی خواهد ترکید:"

سیاوش مدرسی

دسامبر ۹۶

انتشارات نسیم

"لابد امروز دیگر پس مانده های پوپولیسم و رهبران ناسیونالیسم کرد با مطالعه مقاله آقای مهتدی و در واقع اعلامیه نهایی تغییر موضع این سازمان باید برای "عادل" شدن و ملحق شدن اینها به صفوفشان طاق نصرت نه چندان باشکوهی ببندند"

رویدادهای بزرگ و انسانهای کوچک

* در حاشیه اظهارات اخیر عبدالله مهتدی

* افتضاح سیاسی یا محظورات دیپلماتیک، باز هم درباره اصل مطلب

منصور حکمت

دسامبر ۹۶

انتشارات نسیم

"اگر این سازمان سوسیالیست بود، اگر رهبرانش حتی به یک معنی عام چپ گرا بودند، خیلی وقت پیش میبایست عطای رژیم عراق و اتحادیه میهنی و پارتی بارزانی را به لقایشان میبخشیدند و در عراق و در کردستان کنار مردم و کمونیستها می ایستادند. اما از یک سازمان ملی کرد که تمام تجسمش از پیروزی با تفنگ به شهر برگشتن و چند صباحی همراه حزب دموکرات تقلید طالبانی و بارزانی را در آوردن است این انتظار بیجاست. نکته اینجاست که کسانی که حتی در متن تحولاتی اینچنین عظیم روش و آینده خود را بر ملاحظاتی چنین خرد بنا میکنند، کسانی که اینچنین به ناتوانی شان از برداشتن گامهای بلند مفتخرند، از تحقق همین رویای محقر خود هم ناتوان خواهند ماند."

پناه بردن به عقب ماندگی و جعل واقعیات در مبارزه سیاسی

حسین مرادیگی (حه مه سور)، رحمان حسین زاده، اسد گلچینی، فاتح شیخ الاسلامی، مظفر محمدی، ایرج

فرزاد، عبدالله دارابی، مجید حسینی، مصلح شیخ الاسلامی

اکتبر ۹۶

"نوشته (مهدی) می‌خواهد بار دفاع از دارو دسته های ناسیونالیست کرد و فجایعی که توسط آنها بر مردم کردستان عراق رفته است را از دوش رهبران کومه له کنونی بردارد. (اینها) در معیت عبدالله مهدی گذشته خود را نفرین میکنند و برای چرخش به راست کنونی خود تاریخ جعل میکنند."

رجعت به دوران سپری شده

درباره نوشته عبدالله مهدی علیه کمونیسم کارگری

فاتح شیخ الاسلامی

فوریه ۹۷

انتشارات نسیم

"شش سال پیش، آقای مهدی و همراهانش از اینکه دوستانشان در اتحادیه میهنی را در ردیف حزب دمکرات کردستان عراق به دار و دسته های مسلح افغانستان و کنترا و یونیتا تشبیه می کردند، برآشفته می شدند و تیغ قلم از نیام می کشیدند. باید از آنها پرسید پس چرا امروز قادر به تکرار یک جمله از آن دفاعیات نیستید؟ واقعیات سرسخت دنیای بیرون از فرقه شما مدتهاست کوبنده تر از هر استدلالی حکم قطعی اش را علیه پوپولیسم قلابی و ناسیونالیسم واقعی تان صادر کرده و رفته است. کلاهان، دوستان قدیم! واقعا پس معرکه است."

بازهم باسلاح ناسیونالیسم علیه کمونیسم

محمد آسنگران

فوریه ۹۷

"(مهدی) می‌خواهد به ناسیونالیسم کرد بگوید که او از همان اول طرفدار آنها بوده و منصور حکمت علیه آنها. الحق که این اتهام بزرگ را باید قبول کرد. چون حقیقت همینطور بوده و هست. قطعنامه های پیشنهادی و نوشته ای بعدی او و مقاله اخیرش همگی این وفاداری را نشان می دهند."

~ÀÀ~ ßÄ%~ if È'' Äz! yz % ãz! x-žd }!®~

تقریباً تمام مردان بزرگ جهان ما مرده

اند: موتزارت، بتهوون، پوشکین، الیوت. ...

حال خودم هم زیاد تعریفی ندارد.

مجله پانچ

صنف روشنفکر هنرمند و اهل ادب ایرانی سه چهار دهه اخیر پدیده جالبی است که مطالعه روحیات و خلیات و مشغله هایش برای کسی که وقت و حوصله اش را داشته باشد خالی از لطف نیست. نزد اینها خود بزرگ بینی و خود محور پنداری که شاید یک عارضه حرفه ای این صنف در همه جاست، به یک موتاسیون ژنتیکی تمام عیار بدل شده است. کمتر کسی چون صنف روشنفکر ادبی ایرانی دوره اخیر در ارزیابی اندازه و ارج و قرب و جایگاه اجتماعی خویش اینچنین به بیراهه رفته است. پسقراولان جامعه و جامانده های هر تند پیچ تاریخ معاصر، مدام خود را ناجیان و راهنمایان آن انگاشته اند. بیمایگی و لکنت اندیشه با هنر و آفرینش عوضی گرفته شده. کمتر قشری اینچنین واپسگرا و دست و پا چلفتی چنین رسالتی برای ارشاد و هدایت برای خود قائل بوده است. کمتر جماعتی اینچنین فراموش شده و در حاشیه رها شده، چنین خود را مرکز عالم پنداشته اند. کمتر فرقه ای اینچنین اسیر گذشته، چنین سهمی از آینده را حق خود دانسته است.

این صنف، این فرقه، یک پدیده مردانه، ملی، اسلام زده، تمدن ستیز، گذشته پرست، سیاه پوش، ضد علم و آخوند مسلک و کلاه مخملی مآب است. سنتی است که فقط به اعتبار اختناق آریامهری و اسلامی و بسته بودن چشم و دست و دهان مردم و تکفیر شعور در آن مملکت تا امروز دوام آورده است. می گویم فرقه و صنف، چون اگرچه قطعاً همه را نباید به یک چوب راند و لابد می توان معدودی از شاعران و نویسندگان را خارج این دایره بشمار آورد، اما افق و نگرش چندان آور این فرقه است که به باصلاح محیط ادبی ایران حاکم است.

آقای عباس معروفی، در ستونش در روزنامه نیمروز تحت عنوان "حضور خلوت انس" (المعنی فی بطن الشاعر)، یکبار دیگر ما را به سیاحت این دنیای کج و کوله نارسیسیم و خود فریبی و عقب ماندگی می برد. ایشان در ستونش، شاید از سر ساده دلی، تمام محاسن این صنف را یکجا و بدون پرده پوشی به نمایش گذاشته است. دعوای آقای معروفی و رژیم اسلامی به شکلی نمونه وار جوهر کشمکش کل این قشر با ارتجاع سیاسی در ایران را در خود فشرده کرده و معنی می کند. دعوا، آنطور که خودش می گوید، سر کاغذ و اجازه نشر نوشته هایش است. معتقد است که "کاغذ فروشهای ظهیر الاسلام به قدرت رسیده اند" و کنترل قلم را بدست گرفته اند.

تنومندانی که "درخت اره می کنند تا کاغذ کنند" راه بر آنها که چون ایشان "نبوغی دارند و شب تا صبح نمی خوابند و تخیلات خویش بر کاغذ میاورند" بسته اند. ایشان اعتراض می کند: "این کاغذهایی که با ارز خون جگر وارد مملکت می شود مال من و امثال من است"، استدلال می کند: چرا وقتی صحبت صنعت و کشاورزی است متخصصین را خبر می کنند، اما تا پای هنر و فرهنگ میشود همه، "جامعه"، عوام الناس، خود را صاحب نظر می دانند و صحنه را شلوغ می کنند. "در مورد مسائل فرهنگی ماشالله هزار ماشالله شصت میلیون صاحب نظر داریم که به هیچ قیمتی هم کوتاه نمیایند. بیچاره پدید آورندگان فرهنگ و نویسندگان ادبیات خلاقه (شکسته نفسی نفرمائید) که از پس معرکه سرک می کشند ببینند آن وسط چه خبر است". نه اینطور نمی شود، رژیم اسلامی منفعت خود را نمی شناسد، دارد منافع ملی را فدای خود محوری می کند. درد آقای خامنه ای و انصار حزب الله از "تهاجم فرهنگی" را آقای معروفی است که خوب درک می کند. ایشان آتن بشقابی های بالای ساختمان ها را نشان سران رژیم می دهد و خیرخواهانه نصیحت می کند: اگر MTV و برنامه های "مبتذل" آن میدان پیدا کرده از آن روست که دهان ایشان و امثال ایشان بسته است، کتابهایشان منتظر اجازه چاپ مانده، "بهترین خالقان آثار ادبی و هنری" را گوشه نشین کرده اند. "مجنون دارد ویلان پرسه می زند و می نالد و مردم دارند از ماهواره لیلی را نگاه می کنند".

اگر کسی سر بر نمی گرداند تا به این مجنون رنجیده و ویلان نگاه کند شاید از آنروست که شکل و شمایل آشنا و کسالت آوری دارد. می شناسندش، نمی خواهندش. سالهاست این تیپ اجتماعی در آن مملکت کشیمنی تولید می شود. آل احمد های پلاستیکی. خوشبختانه این یکی خود می داند تمام وجودش کپی و تکراری است. می گوید: "گفتم که تاریخ این صد سال به شکل وحشتناکی تکراری است ... این روزها کتابی می خواندم که بشدت مرا تحت تاثیر قرار داد "حسن مقدم و جعفرخان از فرنگ برگشته" ... جالب است... نفرت حسن مقدم به غرب، و توجه او به مصالح ملی و شهامتش در بیان دردها مرا به این باور می رساند که انگار زمان نگذشته است." اگر از حسن مقدم تا عباس معروفی، زمان نگذشته باشد، مکان از قرار گذشته است! اگر "نه غربی" شعار حسن مقدم بوده باشد، مصرع "نه شرقی" اش، مستقیما محصول واشنگتن دی سی است: "به مقامات رژیم گفتم بیایید همه روزنامه ها را تعطیل کنید و یک "پراودا" منتشر کنید برای همه مردم". احسنت، چه سخن نو و چه ادبیات خلاقه ای! چه انتقاد عمیق و سازش ناپذیری به ارتجاع سیاسی در ایران! اگر تصور می کنید کنایه آقای معروفی به برژنف و سوسیالیسم قلابی است، حتما حسن نظر دارید. خیر، ایشان دارد با این فرمول نخ نمای جنگ سردی اعتبار نامه ضد چپی اش را حاضر می کند. و البته اینهم تکراری است. "بهترین خالقان آثار ادبی و هنری در ایران" سنتا خواص این خود شیرینی ها را در رفع سانسور کتابهایشان در رژیم های ضد کمونیست به خوبی می شناسند. حالا همه چیز به کنار، خودمانیم، واقعا شرایط شوروی سابق، حتی با همان برژنف و کا.گ.ب. اش، برای "پدید آورندگان فرهنگ" و نوابغ شبانگاهی ایران به نسبت رژیم اسلامی پسرفت محسوب می شود؟! واقعا که هشدار آقای معروفی چقدر باید "مقامات رژیم" را که فقط دهها هزار قتل عمد در پرونده جمعی و فردی شان هست، خجل کرده و بخود آورده باشد!

و مبادا تصور کنید با این حرفها آقای معروفی پا به قلمرو آلوده سیاست گذاشته است. خیر، "من نویسنده ام"!

نه عزیز من، نه آقای معروفی، کل ماجرا را وارونه فهمیده اید. سانسور آثار شما و شماها علت هجوم مردم به شبکه های تلویزیونی ماهواره ای نیست، برعکس، برچیدن آنتهای بشقابی و قرنطینه فرهنگی مردم علت بقاء شما و حیات خلوت محقر هنری تان در آن مملکت است. مطمئن باشید روزی که مردم آزادانه به آنچه در جهان می گذرد دسترسی داشته باشند و در بیان سلیقه ها و دنبال کردن علاقتشان آزاد باشند، دنیای ادبی و هنری عقب مانده شما، با همه ترس و نفرتش از هر آنچه غیر اسلامی و غیر ایرانی است، یک شبه منقرض می شود. مردم حرفشان را زده اند. ترجیح شان را گفته اند. به تیراژتان نگاه کنید. شصت میلیون مردم، تشنه خواندن و دانستن، محروم از ادبیات جهانی، محروم از هنر امروز، با هزار سوال، و صد هزار نیاز معنوی و فرهنگی، با شلاق آخوند و پاسدار کت بسته و بدون آلترناتیو بعنوان مستمع اسیر به محضر شما آورده شده اند، آدمهایی چنان مشتاق دیدن و شنیدن و تماشای دنیا و مردمانش، که خود را به خطر می اندازند تا "ماهواره" و MTV نگاه کنند، هرکس حرف دیگری داشته گرفته اند و کشته اند و بسته اند و بیرون کرده اند، و حال به تیراژتان نگاه کنید. واقعا خنده آور نیست که صنف شما بخواهد، آنهم با ژست "پدید آورندگان فرهنگ"، به شخصیت های فرهنگ عامه در سطح جهانی، از باب دیلان و رولینگ استونز تا بون جووی و مادونا فخر بفروشد؟

ابتذال البته لغت گویایی است. مبتذل وصف حال هنرمندان و فرهنگسازان عزیزی است که بقول ناصر جاوید در شرایطی که دهات دارد تخلیه می شود، از نظر ادبی سر جالیز مانده اند، بیلشان را در خاک فرو کرده اند و بهیچ قیمت حاضر نیستند به شهر بیایند. کرور کرور رمان و حسرتنامه از موضع دانشجوی شهرستانی غریب و نمازخوان دانشگاه تهران راجع به ده و پاسگاه ژاندارمری و ایلات و عشایر و دوران شیرین آفتابه مسی و خزینه تحویل جامعه می دهند. آدم شهری امروزی را نمی شناسند، چه رسد که بخواهند تصویرش کنند و چیزی راجع به زندگی اش بگویند. در ادبیات اینها زن هنوز، تازه اگر مثل آقای معروفی خیلی بزرگواری کنند، "مادر بزرگی" است که "یادش بخیر" کرسی را روبراه می کرد و "فسنجون" جلوی شان می گذاشت. ناتوانی از برقراری یک رابطه جنسی سر راست، انسانی، باز و برابر با همکار و همکلاسی شان را دستمایه میلیونها بیت وصف "درد فراق" و "غم حرمان" و منظومه های ضجه کرده اند. مبتذل، توصیف سنت فرهنگی ای است که در یک گوشه پرت، بدور از چشم منتقد جهان معاصر، از عقب ماندگی اخلاقی، مذهب زدگی، مرد سالاری و خود پرستی قومی و ملی و فقر تکنیکی خود یک فضیلت و هویت اجتماعی ساخته است. مبتذل وصف حال سنت ادبی ای است که زیر چتر رژیمهای واپسگرا و ارتجاعی که حتی نگاه مردم به بیرون این محیط پرت افتاده را ممنوع و سرکوب می کنند، به زور سوبسید و روی دوش کار ارزان کارگر چاپ برای خود یک بازار محقر هزار و هشتصد نفره ترتیب داده و با پاشیدن سم بیگانه گریزی و قومپرستی و گذشته پرستی از آن دفاع می کند.

مطمئن باشید که همان آزادی فرهنگی ای که با سقوط رژیم اسلامی شکوفا می شود و بساط حماقت مذهبی و ملی را بکلی بر می چیند، این "فرهنگسازان" را هم از دور خارج خواهد کرد. این سنت ادبی و فرهنگی همزاد ارتجاع سیاسی در ایران است و از همان تغذیه می کند، همفکر آن است و به همان هم خدمت می کند. با همان هم محو خواهد شد. مردم شایسته هنر و ادبیات و فرهنگ دیگری هستند. *

به اعضا و فعالین حزب در خارج کشور

مورخ ۱۹ ژانویه ۹۷

رفقا، تلاش بی وقفه شما در دفاع از کارگران نفت ایران حقیقتاً قابل تقدیر است. این کمپین و تحرک سازمانهای کارگری، که همزمان در بیش از ۱۶ کشور جهان و در ابعادی گسترده صورت میگیرد، نه تنها بازتاب وسیعی در خارج کشور داشته است بلکه با توجه به انعکاس مکرر آن از سوی رسانه های فارسی زبان، بطور قابل توجهی در ایران منعکس شده و مورد توجه کارگران و مردم قرار گرفته است. این کمپین فشار سنگینی را بر رژیم جمهوری اسلامی وارد آورده است.

تا همینجا جمهوری اسلامی دریافته است که بسادگی نمیتواند مطالبات کارگران ایران را نادیده بگیرد، ابتدائی ترین حقوق و آزادی سیاسی آنها را زیر پا بگذارد و مبارزات آنها را خفه کند، بدون آنکه بتوان سنگینی بابت آن بپردازد. و در این تردیدی نیست که موقعیت طبقه کارگر ایران در تحولات آتی صرفاً در چهارچوب توازن قوای داخلی با جمهوری اسلامی که بر یک دستگاه جهنمی سرکوب، شکنجه و اعدام متکی است تعیین نخواهد شد. طبقه کارگر ایران بیش از پیش میتواند به حمایت گسترده و فعال هم طبقه ایهای خود در دیگر نقاط جهان متکی باشد.

تاکنون در پی تلاش فعالین حزب دهها سازمان کارگری در اروپا، آمریکای شمالی، استرالیا و ژاپن فعالانه از کارگران نفت حمایت کرده و به رژیم ایران در مورد سرکوب احتمالی کارگران نفت هشدار داده اند و این در حالی است که دولتهای بورژوازی در این کشورها مشغول مغالزه با جمهوری اسلامی هستند. سازمانهای کارگری بزرگی مانند ث. ژ. ت در فرانسه، کنگره کار کانادا و کنفدراسیون سراسری اتحادیه های کارگران سوئد (ال او) از جمله نخستین اتحادیه هایی هستند که به کمپین ما جواب مثبت داده اند و اتحادیه کارگران کشتیرانی استرالیا اعلام کرده است که در صورتی که رژیم ایران به دستگیری و سرکوب کارگران دست بزند با عکس العمل شدید آنها پاسخ خواهد گرفت. ابعاد حمایت از کارگران ایران، از این بسیار فراتر خواهد رفت.

این اولین کمپین حزب در جلب حمایت بین المللی از جنبش کارگری ایران نیست. آشنا کردن کارگران و سازمانهای کارگری با طبقه کارگر ایران در ابعادی موثر، جلب حمایت از مبارزات کارگران ایران، از حق تشکل و اعتصاب و سایر مطالبات عادلانه آنها و علیه سرکوب، دستگیری و اعدام فعالین کارگری بخشی از تلاش همیشگی این حزب بوده است اما کمپین جاری از نقطه نظر اهمیت سیاسی آن جایگاه بسیار متفاوتی با فعالیتهای تا کنونی دارد. چند سال تماس و آشنائی نزدیک با رهبران و فعالین کارگری در کشورهای مختلف اینبار محصول خود را بخوبی ببار آورده است. اینبار حمایت از کارگران صنعت نفت ایران صورت میگیرد که جایگاه مهمی در صف طبقه کارگر و فراتر از آن در کل جامعه دارند و تحرک مبارزاتی آنها سریعاً بر جنبش کارگری و فضای سیاسی جامعه تاثیر میگذارد.

رفقا، کمپین جاری حزب در دفاع از کارگران صنعت نفت با توجه به تیزبینی سیاسی، عکس العمل سریع و بموقع و گستردگی و سازمانیافتگی آن، از نقطه نظر تأثیری که در تقویت جنبش کارگری در ایران، تعمیق همبستگی بین المللی و گسترش عملی رابطه حزب با جنبش کارگری و بخش پیشرو آن بجا میگذارد از اهمیت ویژه ای برخوردار است و نقطه درخشانی در تاریخ فعالیت ما محسوب میشود. تداوم فعالانه این کمپین همچنان به حضور گسترده و مساعی تک تک اعضا و فعالین حزب نیازمند است.

از طرف دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

اصغر کریمی

~ÀÀ~ ßÄ¼~ [f É'' ÀZl Í 1~ xZ@~ff~ gl. o:~d ãÄ\$~ az@²> j f~ ~}!@~

حزب کمونیست کارگری ایران از آزادی مدنی همه اهالی کشور، مستقل از عقیده و مرام سیاسی شان قاطعانه دفاع میکند. حزب کمونیست کارگری ایران به سهم خود برای آزادی و رفع تعقیب از فرج سرکوهی نهایت تلاش خود را بعمل خواهد آورد، اما در عین حال وظیفه خود میدانند که در همه حال حقایق سیاسی ایران را در تمامیت آن جلوی افکار عمومی جهان قرار بدهد. اگر بناست مبارزه برای آزادی در ایران بار دیگر به تراج این و آن نرود، این روش حیاتی است.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

در چند ماه اخیر حزب کمونیست کارگری ایران فعالیتهای علنی و تبلیغاتی گسترده ای را در خارج کشور سازمان داده است. اعضا و کادرهای حزب در کشورهای مختلف اروپا و در آمریکا و کانادا سخنرانیهای متعددی در مورد مسائل سیاسی و اجتماعی، در افشاگری از جمهوری اسلامی و در مورد اپوزیسیون رژیم و همچنین شرایط سیاسی حاد کردستان عراق و راه حل اساسی و پایدار برای مساله کردستان انجام دادند. حزب کمونیست کارگری در ماه ژانویه کمپین بین المللی گسترده ای در دفاع از کارگران صنعت نفت و مطالبات آنها و همچنین دفاع از کارگران خارجی مقیم ایران سازمان داد. این کمپین با استقبال وسیع اتحادیه های کارگری و احزاب رادیکال و چپ در کشورهای مختلف روبرو شد. در همین شماره جزئیات بیشتری در رابطه با این کمپین منتشر شده است. متأسفانه بعثت کمبود جا چاپ جزئیات سخنرانیها، مصاحبه های رادیویی و مطبوعاتی فعالین حزب و سایر فعالیتهای علنی حزب مقدور نیست و صرفاً لیست این فعالیتهای را منعکس شده است.

کردستان و مساله کرد

طی ماه های سپتامبر، اکتبر و نوامبر ۹۶ فاتح شیخ الاسلامی عضو کمیته مرکزی و رحمان حسین زاده عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران سخنرانی ها و مصاحبه های متعددی را در مورد اوضاع کردستان عراق، مساله کرد و ناسیونالیسم در کشور های سوئد و آلمان انجام دادند. همچنین عبدال گلپریان کادر حزب در ماه اکتبر در فنلاند در همین زمینه سخنرانی کرد.

در روزهای ۷ و ۸ اکتبر طی دو جلسه در هامبورگ و برلین در آلمان بهمن شفیق، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران و عادل کریم سخنگوی تشکیلات آلمان حزب کمونیست کارگری عراق در رابطه با شرایط موجود کردستان عراق، نقش سازمان ملل و قدرتهای منطقه ای به زبان آلمانی سخنرانی کردند.

حسین مراد بیگی (حمه سور) عضو هیات اجرایی کمیته کردستان حزب، طی ماه های اکتبر و نوامبر در دانمارک و فنلاند در مورد مساله کرد و برنامه حزب کمونیست کارگری ایران سخنرانی کرد.

انگلستان

فرهاد بشارت عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران در روز ۵ اکتبر در لندن در مورد برنامه حزب کمونیست کارگری و احزاب بورژوایی سخنرانی کرد.

وقایع افغانستان

بصیر زیاد، کادر حزب کمونیست کارگری ایران طی ماه های سپتامبر و اکتبر با چند رادیوی فارسی زبان در سوئد حول وقایع اخیر افغانستان مصاحبه داشت.

آلمان

در تاریخ ۲ نوامبر بهمن شفیق عضو کمیته مرکزی حزب در شهر فرانکفورت یک سخنرانی تحت عنوان "بحران آخر جمهوری اسلامی و چشم انداز آینده" انجام داد.

روز ۱۶ نوامبر سیاوش مدرسی، کادر حزب کمونیست کارگری ایران و عضو هیات تحریریه نشریه انترناسیونال، در شهر مونستر در مورد جمهوری اسلامی و اپوزیسیون بورژوازی سخنرانی کرد.

روز ۱۷ نوامبر مینا احدی، کادر حزب در شهر اسن در مورد کمونیسم کارگری و مساله زن سخنرانی کرد.

کانادا

شرکت سازمان یافته و وسیع واحد های حزب کمونیست کارگری ایران و عراق در کانادا در تظاهرات اعتراضی و گسترده ۲۶ اکتبر در تورنتو، عکس العمل مایک هریس، نخست وزیر انتاریو را برانگیخت. وی در مصاحبه با خبرنگاران به حضور دو حزب کمونیست کارگری ایران و عراق در تظاهرات اشاره کرد و آنها را "گروههایی با منافع خاص" نامید. فعالین حزی نسبت به این اظهارات مایک هریس واکنش تند و سریعی نشان دادند و طی انتشار اطلاعیه ها و مقالات متعدد در روزنامه های مختلف محلی و مصاحبه با رادیوهای فارسی زبان این اقدام مایک هریس را محکوم کردند.

در تاریخ ۳۰ نوامبر علی جوادی، عضو تحریریه نشریه انترناسیونال، در شهر تورنتو سخنرانی تحت عنوان "مجازات اعدام، توهّمات و واقعیات" ایراد کرد.

تظاهرات اعتراضی به دولت سوئد

به فراخوان واحد سوئد حزب کمونیست کارگری ایران در رابطه با خودکشی محمد شاکری و در اعتراض به سیاستهای ضد انسانی دولت سوئد، آکسیونهایی در شهرهای استکهلم، گوتنبرگ و مالمو در ۱۶ نوامبر برگزار شد که حدود ۳۰۰ نفر در این تظاهرات شرکت کردند.

شرکت در کنفرانس بین المللی

ترکیه _ بدعوت حزب کارگر ترکیه یک هیات دو نفره از حزب کمونیست کارگری ایران، رضا شهرستانی و هاکان سویلو، در یک کنفرانس بین المللی تحت عنوان "کنفرانس آلترناتیو اورو-آسیا" بتاريخ ۱۶ و ۱۷ نوامبر در استانبول شرکت و سخنرانی کردند.

انگلستان _ هیاتی از "کمپین بین المللی دفاع از حقوق زنان ایران" در کنفرانس بین المللی "قهر، خشونت و شهروندی زنان" که طی روزهای ۱۰ تا ۱۵ نوامبر در برایتون برگزار شد، شرکت کردند. اعضای این هیات متشکل از مریم کوشا، سهیلا شریفی و فرشته خالق پناه از اعضای حزب کمونیست کارگری ایران بودند. مریم کوشا در این کنفرانس دو سخنرانی ایراد کرد.

کمپین بین المللی دفاع از حقوق زنان در ایران

دانمارک – ناهید ریاضی، عضو حزب کمونیست کارگری و هماهنگ کننده واحد دانمارک کمپین، در جلسه ای تحت عنوان "زنان و حق پناهندگی"، که در تاریخ ۳۰ اکتبر در کپنهاگ برگزار شد، سخنرانی نمود.

سوئد – در تاریخ ۱۹ اکتبر بدعوت کمپین بین المللی دفاع از حقوق زنان در ایران سمیناری تحت عنوان "آپارتاید جنسی در ایران و مطالبات ما" برگزار شد و سوسن بهنام، هماهنگ کننده کمپین در سوئد و کادر حزب کمونیست کارگری در این سمینار سخنرانی کرد.

آلمان – از طرف کمپین بین المللی دفاع از حقوق زنان در ایران سمیناری تحت عنوان "اپوزیسیون و مساله زن در ایران – کدام تغییرات، کدام مطالبات" در شهر کلن بتاريخ ۱۷ اوت برگزار شد. در این سمینار مینا احدی، هماهنگ کننده کمپین و کادر حزب کمونیست کارگری ایران سخنرانی نمود.

اطلاعیه

حزب کمونیست کارگری ایران و کمیته های مختلف آن طی چند ماه اخیر اطلاعیه هایی به عناوین زیر منتشر ساختند: "اعلام جنگ ملی جمهوری اسلامی ایران به کارگران" (درباره اخراج کارگران خارجی از محل های کار)، "جنگ قدرت اوباش مسلح مذهبی در افغانستان"، مسئول مرگ محمد رضا شاکری کیست؟" (وی در اعتراض به عدم قبول تقاضای پناهندگیش توسط دولت سوئد خودکشی کرد)، "تشنجات اخیر در روابط ایران و آلمان" (درباره نتایج داگاه میکونوس در روابط ایران آلمان)، "مردم مبارز کردستان عراق! خواهان اخراج فوری نیروهای جمهوری اسلامی از کردستان عراق شوید!"، "در برابر تروریسم جمهوری اسلامی مقاومت کنیم!"، "شکار و ترور انسان در کردستان عراق از جانب تروریستهای جمهوری اسلامی ادامه دارد"، "جمهوری اسلامی در کردستان عراق چه میکند؟"، "اطلاعیه پایانی پلنوم ششم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران"، "حمله به کارگران "خارجی" و "رسوایی بین المللی جمهوری اسلامی ایران" و "فرج سرکوهی باید فوراً آزاد شود". سه اطلاعیه اخیر در همین شماره انترناسیونال بچاپ رسیده است. علاقمندان به مطالعه سایر اطلاعیه ها می توانند به بولتن های اطلاعاتی منتشر شده توسط حزب کمونیست کارگری ایران رجوع کنند.

؟ Í •l y-àò xŧ"Ä• ä... äE gl xÄžŧ• j Äžfzd

57 feò ,6 yfičŽ ,xiož }@fē Í ±ÄÄ~ [-š xŧ•d@~ äŧ~ äž@ž , Í ±ÄÄ~ @fē :gl y-ž ÖÄa%†

(fÄ• äčš) ç¼Äd!@> äÄ±š

داریوش همایون، یکی از سردمداران و سخنگویان طیف سلطنت طلب، که پیداست با شروع رویدادهای اخیر کردستان عراق و احتمال بازگشت سلطه رژیم بعث کاملاً به هیجان آمده، در نوشته‌ای تحت عنوان "شکستی برای بازی قدرتها در شمال عراق، (نشریه نیمروز، شماره ۳۸۴) نوشته است: "در میان دود و غبار بحران کنونی شمال عراق تصویری که پدیدار می شود از نظر منافع ملی ایران هیچ بد نیست". وی در چند جای دیگر نیز، با اشاره به اینکه: "ایران و منافع ملی آن بازنده این بحران نیست" بازگشت سلطه رژیم بعث و سرکوب مردم کردستان را به نفع تامین "منافع ملی" ایران می داند. وی در سرکوب مبارزات مردم کردستان، اشتراک روشی بین روش سلطنت طلبان، جمهوری اسلامی و رژیم بعث عراق (علیرغم هرگونه اختلافی که بر سر "منافع ملی" شان دارند) می بیند. داریوش همایون خوشحال است از اینکه احتمال بازگشت سطله رژیم فاشیستی بعث به کردستان عراق، فرصتی داده که جریان سلطنت طلب بتواند علناً از سیاست سرکوب حکومت شاهنشاهی در مورد مردم کردستان علل العموم و بویژه سیاست سرکوب رژیم اسلامی در کردستان ایران که حدود ۱۸ سال است با شدت تمام ادامه دارد دفاع کند.

ایشان در میان دود و باروت جنگی که هستی هزارها انسان را یک شبه بر باد می دهد، به فکر تامین "منافع ملی" و دفاع از سیاست سرکوبگرانه جریان خویش افتاده است. مردم کردستان عراق ۵ سال است که با محاصره اقتصادی و مشکلات ناشی از حضور آمریکا، دخالت رژیم اسلامی و دولت ترکیه، تهدید دائمی رژیم بعث و جنگ و زورگوییهای احزاب ناسیونالیست کرد دست به گریبانند، این مردم نه تنها ۵ سال تمام است کل هستی و زندگیشان معلق است، نه تنها دچار اندوه و تکانهای شدید روانی شده اند بلکه اهداف و آرمانهای آزادیخواهانه‌شان نیز با بازگشت مجدد سرکوب و خفقان رژیم بعث بر باد می رود. اما سلطنت طلبانی امثال داریوش همایون در میان کشته‌ها و زخمی‌های این مردم، همانطور که سابقه تاریخی آنهاست، به فکر صیقل دادن ابزارهای سرکوب خود و به فکر تامین "منافع ملی" افتاده‌اند. این "منافع ملی" باید چقدر کثیف باشد که چنین تامین شود؟

داریوش همایون می نویسد: "از نظر قانونی، عراق بعنوان یک کشور دارای حاکمیت حق دارد در درون مرزهایش نیروهای خود را به هرجا که خواست بفرستد. ... ولی کدام کشور دارای حاکمیتی است که حق داشته باشد مردم خود را به گازه‌های کشنده بسپارد و شهری را گورستانی کند؟" از نظر کارگران و توده‌های مردم کردستان عراق بازگشت رژیم عراق بعنوان رژیمی مرتجع، سرکوبگر و قومپرست مشروعیت ندارد و از پیش محکوم است و توده‌های مردم کردستان عراق بارها آنرا با صدای بلند اعلام داشته‌اند. از دید آقای داریوش همایون، کشور عراق حق دارد (در اصل یعنی جمهوری

اسلامی و دولت ترکیه نیز حق دارند) با ارتش و دم و دستگاه سرکوب خود در هرجای این کشورها و بویژه در کردستان، به هرشیوه‌ای که خواستند مردم را سرکوب کنند، دهات و شهرهای سر راه را تخریب کنند، مردم را به زور به کوچاندن و چوبه دار برپا کنند. ولی توصیه می‌کنند از بمب شیمیایی استفاده نشود!! این همان کاری است که ارتش و نیروهای سرکوبگر حکومت اسلامی در کردستان بدان مشغولند. و جمهوری اسلامی سالهاست از طریق نیروهای سرکوبگر خود اعتراضات کارگران و خیزش‌های توده‌ای را در اکبرآبادها در سراسر ایران سرکوب می‌کند. ایشان با گفتن کشور حق دارد، سیاست سرکوب این دولتها را مشروعیت می‌دهد و ادامه آنرا توصیه می‌کند. با توجه به اینکه داریوش همایون علنا حق سرکوب عریان را در هرجایی که لازم دیدند مجاز می‌داند، و حاکمیت‌های شاهی نوع رضاخانی نیز به اندازه کافی سرکوب خود را کردند، منهای بمباران شیمیایی، بنابراین اظهار لحنه ایشان هم در مورد بمباران شیمیایی نیز در جهت دادن یک حقانیت ویژه به سرکوبگری رژیمهای سلطنتی و اسلامی در کردستان ایران است. معنی این اظهار نظر به زبان آدمیزاد یعنی اینکه البته دولتهای مرکزی حق دارند و داشته اند که مردم کردستان را سرکوب کنند ولی رژیم عراق با بمباران شیمیایی زیاده روی کرده است و مردم کردستان و بشریت آزادیخواه یک آفرین به رژیمهای سلطنتی و اسلامی بدهکار است که در سرکوبگری خود فقط از تانک و توپ و اعدام استفاده کرده‌اند!

طرحهای دور و دراز

داریوش همایون می‌نویسد: "همراه با برقرارشدن حاکمیت عراق بر شمال آن کشور طرحهای دور و درازی که برای کردستان ریخته شده بود بر باد می‌رود". منظور آقای داریوش همایون از طرحهای دور و دراز چیست؟ ایشان از چه چیزی می‌ترسند؟ این طرحهای ریخته شده کدامند؟ اگر منظور او طرحهای آمریکا است، آمریکا که جز میلیتاریزم و قدرت طلبی خود در منطقه، چیزی که در گذشته مورد تایید حکومت سلطنتی ایشان هم بوده، طرحی برای حل مساله کرد در کردستان عراق نداشته و آنرا علنا هم اعلام داشته است. سردمداران آمریکا بارها و به مناسبتهای مختلفی علنا اعلام داشته اند که آنان نیز از مساله کرد برای وارد آوردن فشارهای معینی، در جهت منافع آمریکا، بر رژیم صدام استفاده می‌کنند. تشبثات و دخالتهای دول ارتجاعی منطقه، بویژه دولتهای ایران و ترکیه و اصولا کل سناریوی دخالت آمریکا و دولتهای غربی نیز چیزی نبوده جز طرحهایی علیه زندگی و هستی و حرمت مردم کردستان عراق. پس این طرحهای دور و درازی که آقای داریوش همایون از آن نام می‌برند چیست و کجا ریخته شده است؟ واقعیت امر جای دیگری است. منظور وی از طرحهای دور و دراز و منبع ترس او در واقع چیزی نیست بجز رهایی مردم کردستان عراق از چنبره این دول و این احزاب ارتجاعی و به میدان آمدن آراء آزاد و مستقیم خود مردم کردستان عراق در مورد آینده سیاسیشان و گسترش این ایده‌ها در میان مردم کردستان. باید گفت ترس ایشان یک ترس واقعی است و چه در کردستان ایران و عراق (علیرغم خطر برقراری حاکمیت عراق) تنها راه حل این مساله مراجعه به آراء خود مردم کردستان است.

در مورد "کردان و آنچه کردان ..."

داریوش همایون در نوشته خود با گفتن اینکه "آنچه کردان بر سر خود آورده‌اند" فرصت طلبانه از بدنامی دو حزب ملی

— عشیره‌ای (اتحادیه میهنی و حزب دمکرات کردستان عراق) برای توجیه سیاست سرکوبگرانه رژیم عراق و مشروعیت دادن به سرکوب مردم کردستان، بهره‌برداری می‌کند. اصولاً حکمت ربط دادن این احزاب ملی — عشیره‌ای به "کردان" از جانب جریان سلطنت طلب و یا دیگر جناحهای بورژوازی در ایران و منطقه این بوده که اینها را نمایندگان مردم کردستان قلمداد کنند. تا بدین وسیله از طرفی با آنان به معامله و زد و بند دائمی مشغول شوند و در جهت سیاستهای ارتجاعی خود از آنان استفاده نمایند و از طرفی دیگر در مواقع لزوم از بدنامی و بی‌آبرویی اینها برای سرکوب مبارزات مردم کردستان، بهره‌برداری کنند. گاویندی این احزاب ملی — عشیره‌ای با دولتهای مرکزی ایران و عراق و ترکیه، دولتهای تا مغز استخوان ارتجاعی، علیه مطالبات و منافع توده‌های مردم کردستان، آنچیزی است که مردم کردستان سالهاست شاهد آنند. کمالینکه جریان بارزانی در دوره حکومت شاهنشاهی که آنوقت آقای داریوش همایون در آن افتخار حضور داشت، در همکاری و زد و بند با آن دولت علیه مخالفین رژیم سلطنتی در کردستان ایران، هرچه از دستش برآمد کوتاهی نکرد و خیلی هم نزد ایشان و دولت متبوعشان مقبول بود. بازهم همین حزب ملی — عشیره‌ای در همکاری و خوشخدمتی برای رژیم اسلامی از هیچ جنایتی علیه مردم آزادیخواه کردستان ایران فروگذار نکرد. و اتفاقاً نزد سران جمهوری اسلامی نیز بعنوان همکار و شریک جرم همانقدر که نزد حکومت سلطنتی ایشان، قرب و منزلت داشت. اینکه مصلحت روز صف ارتجاع در منطقه اقتضا می‌کند که امروز با هم چنین تا کنند، این چیز دیگری است.

این احزاب هرگز نمایندگان مردم کردستان عراق نبوده و نیستند، بلکه شریک جرم رژیم عراقند، شریک جرم آمریکا و عامل دخالت‌های دول ارتجاعی منطقه بویژه ایران و ترکیه در کردستان عراقند. این احزاب بارها نشان داده‌اند که نه فقط هیچ جایی در تلاش تاریخی مردم کردستان عراق برای رهایی از ستم ملی و دیگر تبعیضات اجتماعی ندارند، بلکه خود جزو اولین موانعی هستند که باید از سر راه مردم و مبارزه آزادیخواهانه آنها کنار زده شوند. در هر حال این احزاب ابزار توطئه و زد و بند امثال آقایان سلطنت طلب هستند. بنابراین هر طور با آنها معامله می‌کنید به خودتان مربوط است، اما اجازه ندارید آنرا به نام مردم کردستان قالب کنید.

ناسیونالیسم عراقی

آقای داریوش همایون در ادامه چنین می‌نویسد: "جمعیت عراق سه گروه متمایز هستند که با هم در این هفتاد و چند سال به دشواری زیسته‌اند. با اینهمه به خوبی می‌توان از یک ناسیونالیسم عراقی، از دل‌سپردگی به یک میهن عراقی، به سرزمین و دولت یکپارچه سخن گفت که همه سختی‌ها و ناروایی‌ها، همه فساد و خشونت حکومت خود را تاب می‌آورد، تا کشورش را نگاهدارد."

برخلاف ادعای ایشان، زور و سرکوب ملی همه جا مانعی بوده است بر سر راه نزدیکی و انتگره شدن انسانها، همه جا به شکافهای ملی و کینه‌های قومی دامن زده است. چه بهتر زور و سرکوبی در کار نباشد تا مردم کاملاً آزادانه و داوطلبانه در کنار هم زندگی کنند. اینکه آنها براحتی با هم نزیسته‌اند، خود دال بر وجود زور و سرکوب دولت قومی مرکزی است. رژیم عراق، یک رژیم قومی است. این رژیم بعنوان یک رژیم قومی، مردم عراق را به ملتهای جداگانه و درجه یک و دو و غیره تقسیم می‌کند تا شکاف و سرکوب قومی را همچنان باز نگاهداشته و بدین وسیله از شناسایی

حقوق شهروندی بخشهایی از آنان تحت عنوان ملت درجه دو و غیره سرباز زند. این رژیم خود عامل اصلی سرکوب ملی و حفظ شکافهای ملی و قومی در عراق بوده و هست.

داریوش همایون بکار بردن سیاست زور و سرکوب رژیم بعث را در کردستان عراق، رمز موفقیت این رژیم در حفظ آنچه آنچیزی که او آنرا "تمامیت ارضی" می نامد، می داند و بکار بردن آنرا هر جا که لازم باشد مجاز می شمارد. از نظر وی عبور دادن تانکهای ارتش رژیم بعث از روی ساکنین کرد و عرب زبان عراق، یعنی حفظ آنچه آنچیزی که او آنرا "تمامیت ارضی" و یا دلبستگی به "میهن عراقی" می خواند. داریوش همایون برای مشروعیت دادن به وحشیگریهای رژیم بعث، در نقش معمار ناسیونالیسم عراقی ظاهر می شود، ناسیونالیسمی که حتی نزد رهبران حکومت قومی بعث نیز خریدار چندان ندارد. وی می گوید چنین وانمود کند که این نه ستمگری رژیم بعث، بلکه این مردم عراقند که بخاطر دلبستگی به "میهن عراقی" آن جهنمی را که رژیم بعث با زور و سرکوب و وحشیگری کم نظیری بر آنان تحمیل کرده، داوطلبانه تحمل می کنند. آقای همایون خوب می داند، اگر خود را به نفهمی نزنند، که هم رژیم بعث و هم دیگر رژیمهای دیکتاتوری منطقه بدون اعمال زور و سرکوب یک روز هم دوام نخواهند آورد و توسط کارگران و مردم این کشورها از تخت به زیر کشیده خواهند شد. آقای همایون تنها به معماری ناسیونالیسم عراقی اکتفا نکرده بلکه شاهنامه وار به وصف کمالیسم در حال دفن دولت ترکیه نیز پرداخته است. ببینید ذوق زدگی از بازگشت سلطه رژیم بعث و اشتراک روش جریان سلطنت طلب با رژیمهای عراق، رژیم اسلامی و دولت ترکیه در سرکوب مردم کردستان، سخنگوی این جریان را به چه حالی انداخته که حتی ناسیونالیسم عراقی و دلسپردگی به یک میهن عراقی را هم علیرغم منافع "ملی" بورژوازی ایران مشمول اینهمه ستایش قرار می دهد!

بهرحال چه در ایران و عراق و چه در اندونزی و ... کارکرد مقولات بی پایه ای مانند "منافع ملی" فقط در جهت مشروعیت دادن به حاکمیت طبقاتی طبقه بورژوا بوده و هست. همچنین "منافع ملی" ابزاری است برای طفره رفتن و سرکوب مطالبات کارگران و یا در مواقع لزوم در مقابله با جنبش اعتراضی توده های مردم. بر همین اساس هم شعار "تمامیت ارضی"، در ایران هم توجیه گر اعمال ارتش و دیگر ارگانهای سرکوبگری است که کارش سرکوب سیستماتیک مبارزات کارگری و خیزش های توده ای در سراسر ایران است و هم سیاست جناح یا جناحهایی از بورژوازی است که می خواهند برای حل مساله کرد در کردستان ایران نسخه سرکوب را بپیچند. این نشان می دهد که وظیفه کارگران و دیگر آزادیخواهان در طرد و افشای افکار ملی گرایی و "منافع ملی" و منزوی کردن سیاستهای ارتجاعی این قبیل جریانها تا چه اندازه وظیفه ای مبرم و ضروری است. از نظر هر کارگر و هر انسان آزادیخواه و عدالتخواهی روشن است که هر گونه لشکرکشی رژیمهای دیکتاتوری مرکزی برای سرکوب مردم کردستان محکوم است و نیروهای سرکوبگر مستقر در کردستان باید فوراً از این منطقه خارج شوند تا مردم کردستان آزادانه و با رای مستقیم خودشان در مورد آینده سیاسی کردستان تصمیم بگیرند.*

ستون اول

منصور حکمت

دوره دوم ریاست جمهوری کلینتون در متن بی تفاوتی عمیق و بدبینی عمومی مردم به دولت و کل رژیم سیاسی در آمریکا آغاز شد. و وقتی توهمی نیست، به تظاهر هم نیازی نیست. چهار سال قبل کلینتون با شعار "تغییر" و در میان هلهله جامعه روشنفکری و هنری آمریکا به قدرت رسید. امروز همه میدانند که این صرفاً یک دولت راست مرکز است که بخش مهمی از پلاتفرم حزب جمهوریخواه، از جمله کاهش شدید بیمه های اجتماعی و بیخانمان کردن میلیونها خانواده فقیر، و بخصوص حمله به معاش مادران مجرد، را نه فقط اتخاذ کرده بلکه عملاً به اجرا گذاشته است. آنچه در این دوره چشمگیر است، غیبت هرنوع و راجی عوامفریبانه راجع به اصول و ایده آل هاست. ۵ سال پیش بیمه درمانی همگانی در صدر شعارهای کمپین انتخاباتی کلینتون بود. کلینتون امروز میگوید: "باید انتظارات واقعی داشت. باید تلاش کرد که بیشتر شاغلین از نوعی پوشش درمانی برخوردار بشوند."

دوره "عدم توهم - عدم تظاهر"، سمبلی بهتر از مادلین اولبرایت، وزیر خارجه دست راستی جدید آمریکا پیدا نمیکند. در نخستین سخنرانی های خود پس از انتصاب به این پست، و بخصوص در سخنرانی در انستیتو بیکر، خانم اولبرایت با صراحت خیره کننده ای که میتواند به یکسان حمل بر پختگی یا ناپختگی ایشان شود، اهداف واقعی سیاست خارجی آمریکا و معادلات واقعی در روابط بین المللی را برملا میکند. هدف، بدون هیچ پرده پوشی تامین برتری و رهبری و هژمونی آمریکاست که نهایتاً با سود و با دلار سنجیده میشود. جهان صحنه رقابت و فقط رقابت است. حتی با متحدین دیرین اروپایی باید تعیین تکلیف بشود. وزارت خارجه و سرویس دیپلماتیک آمریکا ارگانی در خدمت عملکرد کمپانی های آمریکایی در جهان است. فلسفه وجودی سازمان ملل پیشبرد "منافع آمریکا" است. بحث حقوق بشر صرفاً یک ابزار وزارت خارجه برای اعمال فشار بر "کشورهای بدقلق و یاغی" است. حتی صلح خاورمیانه صرفاً بعنوان شرط "ثبات بهای نفت" و اجتناب از تکرار "کله معلق" سالهای ۷۰ موضوعیت پیدا کرده است.

خانم اولبرایت اصراری به تراشیدن اصول و آرمانهای باشکوه و یا ابداع "رسالت" های تاریخی برای آمریکا ندارد، شاید امروز دوره اینکار هم نیست. از پس عبارت فراموش شده نظم نوین جهانی، یک رقابت خشک و علنی در سطح جهانی ظهور کرده است که هنوز تعیین تکلیف نشده است. تا اطلاع ثانوی، "رهبر" سابق "جهان آزاد" صرفاً شرکت کننده دیگری در این جدال است.

هفته گذشته کاخ سفید اعلام کرد که برای نخستین بار به ده خبرگزاری آمریکایی اجازه داده است در کوبا دفتر دایر کنند. توضیح کاخ سفید در مورد این تصمیم برملا کننده خصلت ارتجاعی و وابسته ژورنالیسم رسمی است.

صدور این اجازه از اینرو نیست که گویا دولت آمریکا ناگهان پی برده است که اعمال ممنوعیت بر مطبوعات و رسانه ها و محدود کردن آزادی اطلاعات و حق دسترسی مردم به حقایق و تابع کردن مطبوعات به سیاست خارجی با پز دفاع از حقوق بشر و آزادی های مدنی جور در نمیاید. خیر، برعکس، به گفته سخنگوی کاخ سفید این اقدام از آن رو اتخاذ شده است که حضور این رسانه ها و "بیان حقایق سیاسی و اقتصادی کوبا" فشار بر دولت این کشور را افزایش میدهد و به "امر تغییر رژیم کوبا و پیشرفت سیاست آمریکا در این کشور" یاری میرساند. بعبارت دیگر رسانه های مربوطه قرار است بعنوان ابزار پیشبرد سیاست خارجی آمریکا گسیل شوند. تکلیف نوع "حقایقی" که باید از این پس به اطلاع جهانیان برسد از هم اکنون روشن است. اعتمادی که کاخ سفید به سلیقه خبری، تشخیص سیاسی، و "وجدان" حرفه ای و وفاداری رسانه ها و ژورنالیستهای مربوطه دارد تحسین برانگیز است. حق هم دارند. عملکرد این رسانه ها را در ماجرای پیروزی بازار و دموکراسی و عروج یلتسین ها و توجمان های این دنیا دیده ایم. شبی هولناک بر فراز سر مردم کوبا چرخ میزند.

برابری کامل حقوق زن و مرد،

در همه وجوه زندگی، همه جا، همین امروز

جامعه سرمایه داری همواره بر پایه تبعیض و نابرابری سیاسی، اقتصادی و اجتماعی انسانها چرخیده است. در جهان طبقاتی امروز در انتهای قرن بیستم هم، به رغم مبارزات و جانفشانی های دهها ساله طبقه کارگر و توده های محروم همه جوامع، هنوز نابرابری و تبعیض بر حیات اجتماعی میلیاردها انسان در سراسر کره زمین جاری است.

تبعیض بر اساس جنسیت یک رکن مناسبات در جامعه سرمایه داری و یک مشخصه قوانین حاکم بر دنیای امروز است. فرودستی زن، این محصول افکار کهنه و مذاهب عصر جاهلیت، یکی از پایه های جامعه سرمایه داری است. از اروپا و آمریکا تا کشورهای آسیا و آفریقا، قانون و دولت، نهاد مذهب و خانواده، تحمیل فکری رسانه ها و اشاعه جهل و خرافه، ابزار تداوم و بازتولید ستم بر زنان در جهان معاصر است. در کشورهای اسلام زده که دخالت مذهب در دولت و قوانین مدنی قوی تر و مستقیم تر است، آپارتاید جنسی و تعدی به حقوق زنان، به وحشیانه ترین شکل، زندگی و کار میلیون ها زن را رقم میزند.

در ایران حدود دو دهه است جمهوری اسلامی جنگی تمام عیار را علیه احترام و آزادی فردی و اجتماعی زنان به پیش میبرد. حذف زنان از صحنه حیات اجتماعی و تبدیل آنان به شهروندان درجه دو، تحمیل شرایط نابرابر و قرون وسطائی در خانواده، حقوق فردی و اشتغال، حاصل زن ستیزی جمهوری اسلامی است. حجاب در ایران نه فقط یک پوشش اجباری، بلکه سمبل ایدئولوژیک حاکمیت اسلام و پرچم سلطه قوانین پوسیده مذهبی بر زندگی اجتماعی میلیون ها زن در این کشور است.

زنان و مردان آزادیخواه!

تنها با سرنگونی بورژوازی و برقراری حکومت کارگری می توان ستم جنسی را از ریشه کند و برابری کامل حقوق زنان با مردان را رسمیت بخشید. اگر اپوزیسیون بورژوایی در ایران همگی با اسلام مماشات می کنند و زنان را تنها شایسته آزادی "کمی بیشتر" نسبت به جمهوری اسلامی می دانند، این ناشی از اشتراک منافع کل بورژوازی در حفظ ستم بر زنان در اشکال گوناگون است.

حزب کمونیست کارگری ایران برای برابری کامل و بدون قید و شرط زن و مرد در کلیه شئون مبارزه میکند. ما خواهان لغو فوری کلیه قوانین و سنت های عقب مانده ای هستیم که استقلال و اراده مستقل زن و شخصیت او را بعنوان یک انسان برابر در جامعه نفی میکند.

با شرکت خود در آکسیونهای حزب کمونیست کارگری ایران در روز جهانی زن، علیه آپارتاید جنسی در ایران و بانی آن جمهوری اسلامی اعتراض کنید و فریاد "برابری کامل حقوق زن و مرد، همه جا، همین امروز" را رساتر کنید!

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران

انترناسیونال

xZ@žZ }®™f£~ Í±ÀœÂž~ [^-Š äž®²œ

شماره ۲۴ - خرداد ۱۳۷۶ (ژوئن ۱۹۹۷)

- ستون اول -منصور حکمت
- بدنبال انتخاب خاتمی - گفتگو با منصور حکمت
- اسلام، حقوق کودک و حجاب گیت راه کارگر - کمیته سوئد
- تمامیت ارضی، خودمختاری یا حق جدایی؟ - فاتح شیخ الاسلامی
- جلوی جنایت علیه زنان و دختران را بگیریم
- اپوزیسیون بورژوازی و مذهب - محسن ابراهیمی
- توحش اقتصادی - نادر بکتاش
- حق حیات یا مجازات اعدام؟ - فاتح بهرامی
- گزارش کمپین حمایتی از مبارزات کارگران صنعت نفت
- ۸ مارس هزاران نفر جمهوری اسلامی را بخاطر زن ستیزی و آپارتاید جنسی محکوم کردند!
- تظاهرات ۵۰ هزار نفری کارگران اروپا علیه بیکاری و محرومیت اجتماعی
- فعالیتهای تشکیلات خارج کشور در اول مه

اطلاعیه ها:

- اطلاعیه در مورد انتخابات رئیس جمهور رژیم اسلامی - دفتر سیاسی
- چه کسی مسبب مرگ این کارگران است؟ - تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران
- توطئه پلیسی رژیم علیه اپوزیسیون در خارج کشور را خنثی کنیم! - دفتر سیاسی
- اطلاعیه پایانی نشست کمیته مرکزی حزب
- اطلاعیه پایانی پلنوم ششم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

âž®Å½... lf xŹ¥ < d z xfcg äÅ¼“ í žÈ% } Â¼% z âžŽ Ź³ ċ

ارتجاعی و مردسالارانه خانواده قرار دارند، مطرح کرد از جمله مهمترین این مطالبات ممنوعیت حجاب برای دختران زیر ۱۶ سال است. در این میان صحبت‌های اسرین محمدی یکی از فعالین کمپین با استقبال رسانه های جمعی سوئد مواجه شد و به بحث و جدل حادی در جامعه دامن زد. برای در جریان گذاشتن خوانندگان انترناسیونال بر آن شدیم که طی مصاحبه کوتاهی از زبان اسرین محمدی و سوسن بهنام مختصری راجع به مبارزات اخیر کمپین در سوئد بشنویم.

کمپین بین المللی دفاع از حقوق زنان در ایران مبارزه فعال و حادی را اخیرا علیه فرهنگ ارتجاعی و مردسالارانه اسلامی در سوئد براه انداخته است. خود شما نقش بسیار فعالی در این مبارزات داشته و دارید. به نظر شما چرا کمپین اخیر چنین تلاطمی را در جامعه موجب شد؟

مساله این بود که مردم اروپا و از جمله سوئد بارها شنیده اند که در کشورهایی که نیروهای اسلامی در آن قوی هستند زن چه وضعی دارد و حرفهایی هم زده اند و خیلی ها هم فکر کرده اند که این وضع عادلانه نیست اما تا حالا عکس العمل جدی ای نشان داده نشده است.

وقتی در سوئد خشونت علیه زنان بالا گرفت و حتی جنایاتی شد، وقتی بیخ گوششان زن را با ضربه های چاقو کشتند، احساس خطر بیشتری کردند. مثل جنگ است وقتی مردم بیخ گوششان بمب منفجر شد تازه می فهمند خطر جدی است و باید کاری کرد. بعد از آن جنایات علیه زنان همه فکر می کردند باید کاری کرد. در تمام این مدت هر کسی به نوعی پا پیش می گذاشت و چیزی می گفت. گروههای مختلف دولتی و غیردولتی و احزاب و پارلمان و در میان مهاجرین هر کدام به نوعی عکس العمل نشان دادند و حرف زدند. هر کسی به نوعی مساله را توضیح می داد و توجیه می کرد. و هر کدام مصلحتی در نظر داشتند. یکی فرهنگ و سنتهای گروهی را عامل خشونت و جنایت نسبت به زن می دانست ولی در مقابل همین فرهنگ هم سر خم می کرد و نسبت به آن محتاط بود. در میان گروههای مهاجرین هم اگر صدای اعتراضی بود ضعیف بود و حتی با صراحت می گفتند حمله به فرهنگ و سنت مهاجرین، راسیسم را در سوئد تقویت می کند و راسیستها را علیه پناهنده ها شیر می کند و از این حرفها... اما جامعه در برابر این جنایات تکان دهنده علیه زنان جواب جدی و قاطع می خواست. و ما جواب

دادیم.

ما گفتیم مذهب نقش تعیین کننده ای در نابرابری و تبعیض علیه زن داشته و دارد و مردسالاری یکی از آنهاست و اساسا ریشه اش در همین است. گفتن این چیز تازه ای نبود و نیست. بخصوص برای کسی که کمی از وضع زنان در ایران تحت حکومت اسلام آگاه باشد، توضیح زیادی لازم نیست. کم نبودند که به این امر باور داشتند اما جرات اعتراض و حمله تند به مذهب و اسلام را نداشتند. در اینجا تقدیس فرهنگ و آداب و رسوم مردم ولو بشدت ارتجاعی و ضد زن به بهانه دمکراسی و از این حرفها کاری عمومی است. می گویند مذهب حساس است نباید وارد آن شد و دخالت کرد.

مردم بنا به احساسشان رفتار غیر انسانی علیه زنان را درست نمی دانند و اعتقادشان را به برابری بیان می کنند اما نمی خواستند فرهنگ ارتجاعی و مردسالارانه اسلامی را محکوم کنند. اگر بگویم هشتاد درصد مردم سوئد این احساس را دارند و حق نمی دهند، اغراق نکرده ام. ولی از طرفی خود همین مردم بدرجه ای به مذهب آلوده اند و یا تحت تاثیر محافظه کاری و دمکراسی خواهی حتی خشونت و جنایت علیه زنان، انسانهای مثل خودشان، را با تحقیقات فرهنگی و جامعه شناسی و چرنديات دیگر توجیه می کنند.

من پیش خودم فکر می کردم کسیکه حتی ته فکر و ذهن خودش به مذهبی عقیده دارد چطور می تواند منتقد جدی و قاطع باور مذهبی دیگر در مورد زنان باشد.

در تورات مذهب یهود نوشته: "مردها روزی چهار بار شکر خدا کنند که زن به دنیا نیامدند!" در انجیل هم گفته شده: "زن باید روسری "حجاب" داشته باشد و خود را درجه ای پایین تر از مرد بداند."

خلاصه بگویم جوابهای قدیمی به جنایت اخیر علیه زنان که جامعه را تکان داده بود کافی نبودند. ما انگشت روی فرهنگ ارتجاعی و مردسالارانه اسلامی گذاشتیم و بطور جدی و قاطع به افشای آن پرداختیم و خواستیم که فشار ارتجاع مذهب از سر زنان و دختران و کودکان کوتاه شود و جامعه برای این کار تضمینهای قانونی بدهد.

این کار بحثها و عکس العملهای گرم و متنوعی را در جامعه سوئد برانگیخته است و

راه‌حلهای ریاکارانه و لیبرالی و محافظه‌کارانه را زیر سوال برده است. می‌توان گفت یک‌دوره دیگر بیداری و هشیاری و حساسیت در رابطه با بی‌حقوقی زنان شروع شده است. بی‌حقوقی‌ای که نه تنها در جامعه مهاجرین امری عادی است، بلکه در کل جامعه آثارش را روزمره می‌بینیم.

کدامیک از مطالبات مطروحه از طرف کمپین حساسیت و توجه بیشتری را بخود اختصاص داد؟

مطالبه ممنوع کردن حجاب برای دختران زیر ۱۶ سال. و تلاش برای حذف کامل این سمبل تحقیر زنان از زندگی همه زنان. ما گفتیم حجاب سمبلی شبیه سمبل راسیسم است.

ما گفتیم به بی‌تفاوتی و سر‌فرود آوردن در برابر آنچه که گفته می‌شود "فرهنگ مردم است و به آن کاری نداشته باشیم"، باید خاتمه داد.

به خانواده‌های اسیر خرافات مذهب هشدار دادیم بچه‌هایشان را بیشتر از این تحت فشار اخلاق عقب مانده مذهبی نگذارند. در جامعه نسبتاً آزاد اینجا آنها را به تناقض و زندگی دوگانه در خانه و بیرون خانواده‌شان دچار نکنند و برای خود و آنها شرایطی مثل سارا (برادرش وی را بعلت رفتن به دیسکو با ضربات چاقو کشت) فراهم نکنند.

بین جامعه‌شناس‌ها و روانشناسها و سیاستمداران و حتی پلیس مسابقه بود تا کدامشان یک توجیه معقول برای خشونت و جنایت علیه زنان و دختران پیدا می‌کنند، گفتند قضیه فرهنگی است، حتماً پسر یا شوهر مریض اند، مشکل خانوادگی است و از این حرفها. من گفتم لطفاً این تحقیقات را ببرید در خلوت خانه‌هایتان بکنید.

به معلمها و مدیران مدارس و روانشناسهای کودکان گفتیم، خواهش می‌کنیم در اذیت کردن بچه‌ها با خانواده‌های متعصب و مذهبی شریک نشوید. تحت عنوان احترام به فرهنگ آنها بچه‌ها را از خوردن نوعی گوشت، از شنا کردن با همکلاسیهایشان، از رفتن به کلاس موزیک و حتی گردش دستجمعی در جنگل و رفتن به سفر تفریحی و ... منع نکنید. از مسئولین مدارس پرسیدیم چه کسی شما را مجبور کرده تسلیم این عقب‌ماندگیها بشوید آنهم به قیمت محروم

کردن بچه‌هایی از ابتدایی‌ترین آزادیهای دوران کودکی و جوانی شان.

خواهش کردیم، وقتی همسایه‌هایی گریه و فریاد زنی را می‌شنوند که شوهرش کتکش می‌زند و یا زنی را که می‌بینند خانه‌اش زندانش شده و... چشم‌نپوشند و در گوششان پنبه نگذارند. خواستیم با هم همصدا شویم و جلو بی‌حقوقی و بی‌احترامی و خشونت و جنایت علیه زنان و دختران را بگیریم.

عکس‌العمل‌های جامعه مهاجرین و همچنین جامعه بطور کلی به بحثهایی که از طرف شما مطرح شد چگونه بود؟

خیلی متفاوت بود. زنان و دختران زیادی من را تشویق کردند و گفتند حرف دل ما را می‌زنید. خیلی‌ها به من زنگ می‌زدند یا نامه می‌نویسند، از جامعه مهاجرین بخصوص دختران و پسران جوان و از سوئدیها، زن و مرد.

یک مرد سوئدی نوشته است: "من در این عرصه شخص فعالی نبوده‌ام. حرفهای تو را شنیدم و احساس کردم اگر این نامه حتی نیم درصد تو را تشویق کند، راضی‌ام..."

همه کارکنان سوئدی یک مجله زنان در شهر گوتنبرگ در نامه‌ای دستجمعی به من نوشته اند: "این جامعه به کسانی مثل تو احتیاج دارد. ما خوشحالیم که شما هستید. اجازه ندهید شما را بترسانند. ادامه بده..."

در این کمپین خیلی‌ها از من حمایت کردند و در این رابطه نامه صمیمانه منصور حکمت برای من خیلی با ارزش و دلگرم‌کننده است.

مخالفت هم کم نبود. سازمانها و گروههای مذهبی، مردان مسلمان و حتی جریانهای نظیر راه کارگر و برخی طرفداران جنبش مستقل زنان که البته خود مدعی اند در کمپین علیه راسیسم و برای برابری زن و مرد شرکت دارند، به مخالفت برخاستند. و حتی در مواردی از اخلاق عقب مانده مذهبی هم علیه من استفاده می‌کنند. به جای پرداختن به اصل موضوع می‌گفتند هدف اسرین این است مشهور بشود و سوپر استار شود و از این قبیل حرفها. حقیقت این است که

رفتار و برخورد مذهب به زن چنان زشت است که به آسانی قابل دفاع نیست. به من می گفتند که از کتابها و قوانین مذهبی بی اطلاعم. یک خانم مسلمان با حجاب اسلامی اش در یک مناظره تلویزیونی به من می گفت، تو که قرآن نخوانده ای تا ببینی چه می گوید. و من خاطرات کودکی ام در مدارس ایران و در خیابانهای شهرها را برایش یادآور شدم که چگونه آیات قرآن در آنجا هر روزه اجرا می شود و حتی برای یک توریست هم احتیاجی به ورق زدن کتاب مذهبی مسلمانها نیست. گفتم هیچکس به اندازه دختری که در ایران زندگی می کند قرآن را نمی شناسد.

یک مرد مسلمان در روزنامه ای نوشته است که حجاب نوعی وسیله دفاعی زن است و او را از نگاههای مردها محفوظ می کند. یا گفته می شود که ممنوع کردن حجاب یک نوع دیکتاتوری است و علیه دموکراسی است. یا عده ای می گفتند حرفهای شما درست است ولی ما پناهنده ها باید عیب خود را بپوشانیم، فعلا مشکل ما راسیسم است و این کارها راسیسم را علیه مهاجرین تقویت می کند و به آنها بهانه می دهد تا بیشتر به ما حمله کنند.

در جامعه سوئد بطور کلی به خواست ما سمپاتی زیادی نشان داده می شود. خیلیها با قاطعیت خواست و حرفهای ما را تایید کرده اند و بعضی ها هم با شک و تردید مساله را نگاه می کنند.

از جمعی از مردان پرسیدم آیا نوشته آن مرد مسلمان که حجاب را وسیله دفاعی زن در مقابل مردان می داند توهین به شما همه مردها نیست؟ آیا شما مردها واقعا اینقدر خطرناک هستید که زنان مجبور می شوند خودشان را بپوشانند؟

آیا مردها با دیدن موی سر یک دختر بچه ۸-۹ ساله و یا یک زن بدون روسری کنترل خود را از دست می دهند؟ آنها عقیده داشتند که آن حرفها تحقیر و توهین به همه مردها است و خجالت آور است.

کسان دیگری هم بودند که می گفتند ای بابا یک روسری دیگر این همه بحث نمی خواهد، هر که دوست سرش کند و هر که دوست ندارد نکند! ما گفتیم حجاب مساله ساده ای چون انتخاب یک نوع لباس یا مد لباس نیست. یا مثل پوشش مختلف گروههایی از مردم مثل لباس

شمالیها یا کردها و یا سرخپوستها و ... نیست.
حجاب یک سمبل است، سمبل اسارت نصف انسانهای کره زمین. لباس کولیهای شمال سوئد نیست.

علائم نازیسم سمبل یک فاجعه انسانی است و حجاب هم یادآور فاجعه انسانی دیگر. یادآور تحقیر میلیونها انسان است همین حالا در ایران، افغانستان و بخش قابل توجهی از کشورهای روی همین کره زمین.

اگر علائم و خاطرات نازیسم و فاشیسم با نفرت عمومی روبرو است و هنوز توانایی خودنمایی آنچنانی ندارد، حجاب اسلامی همین حالا میلیونها زن را در سراسر دنیا رنج می دهد و وجود آشکارش مایه سر افکندگی است برای بشر متمدن و با سکوت و بی تفاوتی روبرو می شود. و حتی در سوئد تحت عنوان فرهنگ مردم، تقدیس هم می شود.

ما گفتیم هنوز ممنوع کردن حجاب برای دختران زیر ۱۶ سال چیز کوچکی است در مقابل اختصاص بودجه به مساجد و یا جدا کردن استخر شای زنان از مردان. به همه اینها باید خاتمه داد. ممنوعیت حجاب فقط یک قدم است در راه رهایی بچه ها و جوانها. ما باید علیه تحقیر و توهین و کتک کاری زنان توسط شوهرانشان یا تحقیر و آزار دختران در خانواده های مذهبی مبارزه کنیم و تا رسیدن به برابری کامل زن و مرد خیلی فاصله داریم.

"}d{ 3¥-l ŌŠÂ†"

j ¥/4. fd60

سال فرهنگی فرانسه، مقارن سال اجتماعی – سیاسی، از پاییز شروع می شود: کتاب ها و فیلم ها و نمایشگاه ها عرضه می شوند، مورد بحث و نقد قرار می گیرند و بعضی ها جایزه ای هم نصیبشان می شود. پاییز ۹۶، شروع سال جاری فرهنگی، با دو کتاب مشخص شد: "بدیهیات" و "توحش اقتصادی".

هر دو این کتاب ها جزو پرفروش ترین ها بودند (بالای ۲۰۰ هزار) و به بیش از ۲۰ زبان ترجمه شدند یا در حال ترجمه شدن هستند. "بدیهیات"، اولین رمان زن جوان ۲۷ ساله ایست که رکورد فروش سریع در کوتاه مدت را به حد "سلام بر غم" فرانسواز ساگان، ۱۹۵۴، رساند و قرار است ژان لوک گودار فیلمی از روی آن بسازد. "توحش اقتصادی" رساله ای اقتصادی و سیاسی – اجتماعی است که توسط ویویان فورستر نوشته شده است. وی منتقد ادبی لوموند و عضو ژوری جایزه ادبی فمینا است که اعضا آن همگی زن هستند. رمان نویس و رساله نگاری با بیش از یک ربع قرن سابقه.

مضمون، زاویه نگاه و شیوه برخورد این دو کتاب به اندازه ای به هم نزدیک است که اولی می توانست "توحش سیاسی – اجتماعی" و دومی "بدیهیات اقتصادی"، و یا هر دو "بدیهیات وحشت انگیز اقتصادی و سیاسی – اجتماعی" نامیده شوند.

هم رمان و هم رساله فوق، مسخ انسان و عروج جامعه ای توتالیتار و فاشیستی از دل دموکراسی و کاپیتالیسم لیبرال را تصویر یا تحلیل می کنند، از سمت مزدبگیران (کارگر یا بیکار) و حقوق انسانی به دنیا و مسایل نگاه می کنند و شدیداً انتقادی هستند.

جامعه بدون کار

ویویان فورستر نظام اقتصادی ای را تصویر می کند که در آن تکنولوژی پیشرفته، سیبرنتیک و

اتوماسیون نیاز به کار انسان را به حداقل رسانده اند. وی بر اهمیت سیبرنتیک و اتوماسیون و پیشرفت های تکنولوژیک در شکل دهی به "انقلابی در سطح کره خاک" تاکید می کند و این که: "نتایج آن می توانست بسیار سودمند و حتی معجزه آسا باشد، اما مخرب و فاجعه بار شده است". این پروسه می توانست به رهایی انسان از کار بینجامد، اما نتیجه آن "از دست دادن هویت، فقر، تحقیر، طرد و شاید نابودی شمار روزافزونی از زندگی های انسانی است". این موقعیت تاریخی که چشم انداز رهایی از کار را در مقابل بشریت قرار می دهد و می تواند ساختن بهشتی زمینی را ممکن کند، در حال حاضر به سلطه "اقتصادی استبدادی" منجر شده است که همه چیز را حول سود سازمان دهی می کند. شبکه های عظیمی از اقتصاد خصوصی ماورا ملی، دولت ها و سیاست های آنان را از طریق سازمان هایی مثل بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان همکاری و توسعه اقتصادی کنترل می کنند و سود سرمایه حرف اول و آخر را می زند.

دمکراسی و توتالیтарیسم

در چهارچوب همین منطق است که وی سريلند کردن یک نظام فاشیستی – برده داری از دل دمکراسی لیبرال را محتمل می داند، زیرا روز به روز نیاز تولید به نیروی کار انسانی کمتر و کمتر می شود و در نتیجه توده وسیعی از انسان ها "زیادی" می شوند: "مرزی در مقابل تصمیمات انسان ها قرار ندارد: از استثمار به طرد، از طرد به حذف و حتی به اشکال جدید ترسناکی از استثمار... سیستم موجود هم به همان اندازه متکی بر بنیاد های فاسد است و بیش از هر زمانی آماده پذیرش هر نوع قهر و خشونت و تباهی است."

ایدئولوژی

آن چه اوضاع را خطرناک و استقرار بربریت همه جانبه را کاملاً محتمل می کند، عاملی که باعث می شود این توحش اقتصادی، علیرغم بدیهیت خصلت ضد انسانی اش، به سلطه روز افزون بر زندگی میلیاردها نفر ادامه دهد، شکل گیری توتالیتراریسمی فکری است که راه تنفس را بر هر مبحث و آلترناتیو و حرکتی به غیر از لیبرالیسم اقتصادی بسته است: "قدرت اعمال شده، نفوذ رسوخ یافته و نیروی اشباع آن چنان موثر است که هیچ چیز نمی تواند خارج از منطق آن به زیست خود ادامه دهد و عمل کند. در بیرون کلوب لیبرال، رستگاری ای نیست. دولت هایی که

تسلیم این چیزی که بی هیچ تردیدی یک ایدئولوژی است می شوند، این را می دانند اما با حدت آن را انکار می کنند، زیرا ویژگی این ایدئولوژی این است که اصل ایدئولوژی را زیر سؤال می برد و نفی می کند... حاکمیت آن، نیروی محرک یک سیستم مطلقه و در مجموع توتالیتار است که در حال حاضر در بطن دموکراسی قرار گرفته است و، در نتیجه، محدود و زیرلجی و درخود است، بدون اینکه آشکارا چیزی را فریاد بزند. باید گفت که حقیقتاً در قلب خشونت آرام قرار گرفته ایم."

فرهنگ، روانشناسی، زبان

نویسنده نشان می دهد که چگونه این لیبرالیسم اقتصادی، علاوه بر ایدئولوژی، فرهنگ و روانشناسی و زبان خود را هم عمیقاً و در سطح گسترده ای تحمیل کرده است. در زیر بخش هایی را به عنوان نمونه می آوریم:

فرهنگ

"دایه پیر من می گفت: پولدارها همیشه لازم هستند؛ اگر وجود نداشته باشند، لطفاً بگو، فقیر فقرا چکار خواهند کرد؟ یک سیاستمدار حقیقی! یک فیلسوف بزرگ! دایه من همه چیز را فهمیده بود... دست به این ثروت ها نباید زد. به هر قیمتی شده باید آن ها را حفظ کرد. این مساله قابل بحث نیست. باید فراموش کرد (یا تظاهر به فراموشی نمود) که فقط شمار قلیلی هستند که از آن ها متمتع می شوند. شماری که هر بار نیرومندتر می شوند و بهتر می توانند سود را (که نصیب خودشان می شود) به عنوان تنها منطق، جوهر حیات، ستون تمدن، تضمینی برای تمام دموکراسی ها، محرک (لایتغیر) هر حرکت، مرکز عصبی هر گردش، موتور نامرئی و صامت و غیر قابل لمس جنب و جوش و زندگی تحمیل کنند."

روانشناسی

"نتیجه، حاشیه ای شدن بیرحمانه و منفعلانه شمار عظیم و دائماً فزاینده ای از "متقاضیان کار" است... اینان، خود، اولین کسانی هستند که خود را با جامعه ای که محصول طبیعی اش هستند نا سازگار می یابند (سیستم بر ایجاد و بقا این احساس نظارت می کند). به این سوق داده می

شوند که خود را شایسته جامعه ندانند و، بویژه، خود را مسئول وضعیت شان ارزیابی کنند؛ وضعیتی که به زعم خود اینان منحنی و قابل محکومیت است... با نگاه قضاوت کننده دیگران خود را داوری می کنند؛ نگاهی را از آن خود می کنند که آن ها را گناهکار می بیند و باعث می شود که از خود بپرسند کدام بی کفایتی ها، بی عرضگی ها، سوء نیت ها و اشتباهات توانسته اند آن ها را به این جا بکشانند... همه این ها، این افراد را به احساس شرم می کشاند، به احساس ناشایستگی که به تمام تعبدات و پذیرش ها می انجامد... شرم باید وارد بازار بورس شود، زیرا عامل مهمی برای سود است."

زبان

"متون و سخنانی که مسائل مربوط به کار و بیکاری را تحلیل می کنند، در حقیقت فقط به سود که مبنا و محرکشان است اما هیچگاه ذکری از آن نمی برند، می پردازند... پروپاگاندی مؤثر که توانسته است، و این اهمیت کمی ندارد، تعدادی عبارات مثبت و جذاب را غصب کند، هوشمندانه به تملک درآورد، تغییر دهد و به خدمت بگیرد: بازار آزاد (آزاد برای سود بری)؛ طرح های اجتماعی (که در واقع در خدمت اخراج زنان و مردان، با کم ترین هزینه، از کار و محروم کردن آن ها از ملزومات زندگی و بعضاً حتی از مسکن است)؛ دولت رفاه (که تظاهر به ترمیم خجولانه بی عدالتی های آشکار و غیر انسانی می کند)."

"اصطلاحات زیاد دیگری هم متروکه شده اند: سود، پرولتاریا، کاپیتالیسم، استثمار، و بالاخره "طبقات"، که منبعد در مقابل هر "مبارزه"ای نفوذناپذیر هستند. به کار بردن این کلمات نیاز به قهرمانی دارد... می گویند: بالاخره منظورتان این نیست که...! هنوز به این جا که نرسیده اید...! دیوار برلن فرو پاشیده است، خبر داشتید؟ نه، واقعاً، از شوروی خوشتان می آمد؟ استالین؟ ...! چگونه زبان می تواند، بدون عبارات فوق، از تاریخ شهادت بدهد؟ تاریخی که سرشار از مضمون این عبارات بوده و، کماکان، در سکوت به حمل آن ها ادامه می دهد... چون یک بنگاه کاپیتالیستی توتالیتار عظیم (شوروی)، این عبارات را به کار می برد، باید قدغن شوند؟ معنایشان را از دست داده اند؟

کدام نیروی اجتماعی؟

تزه‌ای اقتصادی این کتاب آنقدر تازگی و در نتیجه اهمیت تئوریک ندارند. اما روش برخورد نویسندگان در قرار دادن اقتصاد در مجموعه‌ای کلی‌تر و ارگانیک از ایدئولوژی، سیاست، فرهنگ و روانشناسی جمعی و فردی و همچنین نگاه تازه‌ای به جوانبی از این مقولات است که کتاب وی را، نسبت به بررسی‌های رایج تخصصی اقتصادی و نیز نوشته‌های شبه مارکسیستی، متمایز می‌کند. نکته دیگری که به کتاب اهمیت می‌دهد، این است که نویسنده مارکسیست یا سوسیالیست نیست، یا حداقل آشکارا چنین نیست، اما راه حلش به جانب نظامی بدون طبقه و استثمار که در آن بشر کاملاً از کار آزاد شده است، گرایش دارد.

با این وجود، کتاب از نقائص جدی رنج می‌برد: به غیر از ابهامی که در آلترناتیو وجود دارد، بر نیروی اجتماعی مشخصی برای پیشبرد یک راه حل تأکید نمی‌شود. یا، دقیق‌تر بگوییم، نیرویی موهوم شامل کل جامعه منهای معدودی که در راس سلسله مراتب سرمایه داری جهانی قرار گرفته‌اند، مد نظر قرار می‌گیرد. بعلاوه، لبه تیز انتقاد نویسنده دامن رسانه‌ها و ژورنالیست‌ها و سیاستمداران را نمی‌گیرد.

با این وجود، حتی با همین نقائص هم، داشتن چنین نگاه و نوشتن چنین کتابی در این زمانه نوعی "قهرمانی" است.

انتخابات رئیس جمهور رژیم اسلامی

انتخاب خاتمی به پست ریاست جمهوری رژیم اسلامی موقعیت ویژه و حساسی را در ایران بوجود آورده است. روشن است که گذاشتن نام انتخابات و اعمال اراده مردم به این مضحکه، تف کردن به روی حقیقت و بی حرمتی به شخصیت و شعور میلیونها مردمی است که دو دهه تحت حاکمیت ارتجاع اسلامی زیسته‌اند. این رژیم صد و پنجاه هزار اعدام است، این رژیم دو دهه زندان و شکنجه و چماقداری است، رژیم شلاق، رژیم دار زدن و دست بردن و سنگسار انسانهای بیگناه است، رژیم جهل و خرافه است. رژیم اوباش و آخوندها و آدمکشهای حرفه‌ای است، رژیم تحقیر و اسارت زن است. در این "انتخابات" فقط به کثیف ترین کثافات اجازه شرکت بعنوان کاندید می دادند. کمونیست و سوسیالیست و آزادیخواه و آزاداندیش، نه فقط حق شرکت، بلکه در این رژیم حتی حق حیات ندارد. زن، حتی آن زنی که به مجیزگویی اسارت خویش برخاسته باشد و دلال مظلومه و پاره بدن خود رژیم باشد، به اعتبار زن بودنش اجازه شرکت ندارد. از میان لیست از میان چند صد مرد مسلمان مرتجع و متحجر و امتحان پس داده، بالاخره ۴ نفر از غربال "تشخیص صلاحیت" گذشتند.

مردم وسیعا به خاتمی رای دادند، اما خاتمی منتخب هیچ مردمی نیست. در یک انتخابات آزاد که سهل است، حتی در انتخاباتی از نوع انتخابات ترکیه و پاکستان، امثال این موجودات صد رای نمی‌آورند. مردم به خاتمی رای دادند چون قصد از میان بردن این رژیم را دارند و خاتمی و قدرت گیری جناح مدافع او را ابزاری می دانند که می تواند فروپاشی رژیم اسلامی را تسهیل و تسریع کند. این آن حقیقتی است که همه، مردم، رژیم، رسانه‌ها، دول غربی و حتی محافل اپوزیسیون ملی کند ذهن و تازه دمکرات رژیم بخوبی می دانند. هیجانی که ایران و همه ناظران اوضاع ایران را فرا گرفته است از شوق مشاهده دریای آزادیخواهی و بشردوستی و سکولاریسم جناب خاتمی نیست، از ذوق تفاوتهای میکروسکوپی میان نظرات او با خط رسمی رژیم نیست. کسانی که چنین فکر می کنند مکانیسم‌های حرکت مردم را نمی شناسند و آزادیخواهی و بلوغ سیاسی مردم را دست کم می گیرند. شادی مردم از آن روست که می دانند سیر عملی سقوط رژیم اسلامی دیگر آغاز شده است. می دانند این واقعه می تواند آغاز پایان حاکمیت ارتجاع اسلامی در ایران باشد.

این تشخیص مردم از بسیاری جهات درست است. نتیجه انتخابات نه فقط سرکوب و پس راندن مردم را برای رژیم فوراً و در میان مدت دشوار تر کرده است، بلکه توازن جدیدی میان جناحهای رژیم اسلامی برقرار می کند و شکافهای عمیقی در حکومت ببار می‌آورد. یک ارتجاع غیر منسجم، و وجود جناحی در درون خود حکومت که ناگزیر است، برای حفظ موقعیت خود گاه و بیگاه از حقوق مدنی مردم سخن بگوید، بهترین دعوتنامه برای پا گذاشتن مردم به یک جنبش اعتراضی توده‌ای است. این روند اکنون آغاز شده است.

نه سیر حرکت رژیم و جناحهای آن، و نه روند مبارزات و اعتراضات مردم، از پیش معلوم و محتوم نیستند. آنچه مسلم است تحرک سیاسی مردم در پائین و کشمکش و بحران در بالا مشخصه اصلی اوضاع سیاسی در دوره آتی در ایران خواهد بود. این نه آخرین کلام مردم است و نه آخرین تعیین تکلیف جناحهای حکومت. نقطه عطف های تاریخی تر و تکان دهنده تر هنوز در راهند. کلید پیشروی، اما، تشدید فشار به حکومت، دل نبستن به مواعید هیچ جناح حکومت و بسیج و سازمانیابی حول جنبش واقعی برای آزادی و برابری در جامعه است. حزب کمونیست کارگری ایران طبقه کارگر و همه مردم آزادیخواه را در مبارزه برای سرنگونی رژیم و تحقق یک جامعه آزاد، برابر و انسانی، برای ایجاد یک دنیای بهتر، به وحدت حول پرچم کمونیسم کارگری فرامی خواند.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

حق حیات یا مجازات اعدام؟

Ç>!@Á. Ñt!•

طبقات حاکم همواره در طول تاریخ انسانها را اعدام کرده‌اند. مجازات اعدام در زمان‌های قدیم در ابعاد وسیع و همراه با فجیع‌ترین اشکال شکنجه صورت می‌گرفت و متهم در انتظار عموم بقتل می‌رسید. دست حاکمان برای اعدام مردم تا آن حد باز بوده که مثلاً در قرن هفتم طبق «قوانین دراکوئی» در آتن برای هر عملی که جرم نامیده می‌شد، آدم می‌کشتند. از میان اشکالی که در زمان‌های پیشین برای اعدام توأم با شکنجه بکار گرفته می‌شد، از جمله به جوشاندن، سوزاندن، در میان چرخ‌ها له کردن، مصلوب کردن، زنده چال کردن، بریدن اعضای بدن، سنگسار و غیره میتوان اشاره کرد. حتی تا حوالی قرن هجدهم در فرانسه محکومین به اعدام را زنده می‌سوزاندند. روشهای «انسانی‌تر» اعدام، از قبیل گیوتین، صندلی الکتریکی، اطاق گاز و تزریق مواد سمی بعدها و بتدریج بکار گرفته شدند.

در اوایل دوران سرمایه‌داری هنوز دامنه جرائمی که مشمول اعدام می‌شدند، وسیع بود. مثلاً سیستم قوانین جزائی انگلستان در دوران انقلاب صنعتی که به «قوانین خونین» معروف بود، بشکل عریانی علیه طبقات محروم و فرودست جامعه مجازات اعدام را برای بیش از ۲۲۰ جرم معین می‌کرد که از جمله دزدیدن شلغم و یا تکه‌ای نان را در بر می‌گرفت. حاکمان انگلیس در طول دوره «قوانین خونین» معتقد بودند که تسلیم شدن «طبقات خطرناک» می‌تواند از طریق بوحشت انداختن آنان میسر شود. در این کشور روزهایی که محکومین به اعدام را بدار می‌آویختند، تعطیل می‌شد.

اما تغییر شرایط اجتماعی و فشار مردم و جنبش‌های اعتراضی دولت‌ها را در بکارگیری مجازات اعدام بتدریج محدود کرد. جنبش‌های ضد اعدام که در محدود کردن بکارگیری و یا لغو این مجازات موثر بوده‌اند، عمدتاً در دو قرن اخیر بوقوع پیوسته‌اند. در آمریکا این جنبش‌ها لااقل در سه دوره مختلف از اواسط قرن نوزده تا کنون وجود داشته است. در خیلی کشورهای دیگر بویژه در بین دو جنگ جهانی بحث بر سر لغو مجازات اعدام در جریان بوده است.

با این وجود هنوز بیش از نیمی از کشورهای جهان به حکم قانون آدم می‌کشند. آخرین گزارش سازمان عفو بین‌الملل در ژانویه سال گذشته حاکیست که هم‌اکنون ۹۷ کشور قانوناً از مجازات اعدام استفاده می‌کنند، ۵۴ کشور اعدام را برای کلیه جرائم لغو کرده‌اند، ۱۵ کشور دیگر آنرا بجز جرائم زمان جنگ یا تحت قوانین نظامی لغو کرده و در ۲۷ کشور هم اعدام هنوز در قوانینشان هست اما در ۱۰ سال گذشته کسی را اعدام نکرده‌اند. در میان ۹۷ کشوری که اعدام می‌کنند، در آمریکا هر ایالتش قانون ویژه خود را دارد و هم‌اکنون در ۳۸ ایالت آن اعدام رواج دارد که ۱۰ تای آن از اوائل دهه ۹۰ مجدداً مجازات اعدام را باب کرده‌اند، و آخرین آن نیویورک است که در سپتامبر ۹۵ لایحه آن به قانون تبدیل شد. لغو مجازات اعدام در کشورهای مختلف، بجز در موارد معدودی، اساساً از اواخر دهه هفتاد قرن بیستم باینطرف صورت گرفته است.

قانون، اراده و منفعت طبقه حاکم است که همواره بعنوان منفعت عمومی جار زده می‌شود. بر همین مبنا، قانونیت مجازات اعدام نیز چنین توجیه می‌شود که در خدمت جلوگیری از ارتکاب جرم است، جامعه را در مقابل جرائم مصون می‌دارد، و عدالت را برقرار می‌سازد. در توجیه اعدام دو نظریه «پیشگیری» و «کیفر» اساس و محور دفاع از این مجازات هستند. نظریه پیشگیری درباره جنبه پراتیک و تاثیر اجتماعی اعدام بحث می‌کند و بیش از دو قرن قدمت دارد، در حالیکه بحث کیفر از قدیم رواج داشته و در واقع پایه فلسفی مجازات اعدام را بیان می‌کند. در کنار اینها دسته‌ای از مدافعین اعدام اقتصادی بودن اعدام را نیز مطرح می‌کنند که باندازه ایندو معمول نیست.

نظریه پیشگیری (پیشگیری از راه ارباب)

اساس بحث «پیشگیری عمومی» اینست که مجازات اعدام باعث می‌شود تا دیگران از ارتکاب جرائم مشابه منع شوند. «پیشگیری مشخص» باین اشاره دارد که اعدام متهم موجب می‌گردد تا مجدداً ارتکاب عمل مشابهی از او سر نزنند. مدافعین نظریه پیشگیری معتقدند که اعدام برای جلوگیری از وقوع جرم و جنایت «مفید» است. این بحث در تمامی کشورهایی که اعدام می‌کنند، چه بخاطر قتل باشد یا اتهامات دیگر، رواج دارد. دو استدلال اصلی آن رجوع به آمار و مساله ترس از مرگ است. در مورد آمار، دولتها و مدافعین اعدام ادعایشان مبتنی است بر مقایسه دو نقطه مختلف یا دو دوره زمانی در یک کشور که در یکی مجازات اعدام برقرار بوده و در دیگری نبوده و اعلام می‌کنند که هنگام وجود اعدام میزان جرائم کمتر بوده است. هرچند خود اینها بعنوان فاکت زیر سوال است خیلی از مخالفین اعدام نیز آمارهای متعددی ارائه می‌دهند که نشان می‌دهد مجازات اعدام موجب کاهش میزان جرم و جنایت نشده است.

اما بحث این نیست. گیریم در جاهایی که زمانی اعدام رواج داشته میزان جرائم کمتر بوده است. مساله اساسی نفس کشتن آدمها و تجاوز به حق حیات است که دولت‌ها این جنایت را بعنوان جلوگیری از ارتکاب جرم در جامعه جار می‌زنند و حق کشتن و ارباب مردم را بخود داده‌اند. قابل توجه است که عمده مواقعی که طرح مجازات اعدام را پیش کشیده‌اند مصادف با افزایش قتل و جنایت نبوده بلکه با اصرار و تصمیم مدافعین آن در دستگاه هیئت حاکمه صورت گرفته است. افزایش یا کاهش میزان ارتکاب جرم در جامعه به وجود و یا عدم وجود مجازات اعدام بستگی ندارد، به شرایط ناهنجار جامعه و فاکتورهای اجتماعی مختلفی بستگی دارد و نقش واقعی نظریه پیشگیری چیزی نیست جز مشروعیت دادن به اعدام تحت لوای مصون داشتن جامعه در مقابل ارتکاب جرم. مارکس در مورد مجازات می‌گوید: «مجازات در کل بعنوان ابزاری برای اصلاح یا ارباب مورد دفاع قرار گرفته است. اکنون شما چه حقی دارید که برای اصلاح و یا ارباب دیگران مرا مجازات کنید؟ و بعلاوه، تاریخ وجود دارد - چیزی مثل آمار وجود دارد - که با کاملترین شهادت ثابت می‌کند دنیا از زمان قایل بوسیله مجازات نه اصلاح شده و نه مرعوب. کاملاً بر عکس» (۱) اعدام بعنوان حد نهایی مجازات نیز همین است و نه تنها حق حیات متهم را لگدمال می‌کند بلکه تاثیر منفی بر جامعه باقی می‌گذارد.

اما یک ریاکاری در نظریه پیشگیری اینست که روی ریشه جرم و جنایت در جامعه سرپوش می‌گذارد و نظام حاکم را که بانی و آفریننده زمینه ارتکاب جرم است تبرئه می‌کند و تمام مسئولیت جرم را بدوش فرد می‌

گذارد، لذا مدعی است با اعدام متهم مانع از وقوع مجدد جرم می شود. واقعیت اینست که ارتکاب جرم و جنایت نتیجه وجود شرایط غیر انسانی و ستمگرانه اجتماعی و نیز تحت تاثیر نفوذ افکار و آراء ارتجاعی طبقه حاکم بر جامعه است. تاثیر فقر، بیکاری و بی مسکنی، نابرابری و تبعیض، اعتیاد به الکل و مواد مخدر در اثر استیصال و درماندگی در مقابل خشونت سرمایه داری و دهها مصائب دیگر در این نظام بالاخره بخشی از مردم را به سمت ارتکاب جرم سوق می دهد. شبانه روز از تلویزیون و سینما خشونت تبلیغ می کنند. رقابت و منفعت پرستی فردی را بعنوان خصلت انسان جار می زنند و مردم را به انجام آن مجبور کرده اند. از جامعه چون جنگلی که ضعیف تر در آن نابود می شود تصویری غیر قابل تغییر و ابدی می دهند. در آتش کینه های ملی و مذهبی و نژادی می دمند و نفرت در میان انسان ها می کارند. و این جامعه، با این خصوصیات، بهر حال قاتل و متجاوز و جنایتکار را در دامن خود پرورش می دهد. تئوری پیشگیری اینها را پنهان می کند و از اینرو بنام عامل بازدارنده ارتکاب جرم عملکرد مجرم واقعی یعنی نظام حاکم را توجیه می کند. اعدام نه تنها از جنایت جلوگیری نمی کند، بلکه توحش و بربریت را نیز افزایش می دهد زیرا پیام اعدام چیزی نیست جز حقانیت دادن و قانونیت بخشیدن به خشونت مرگبار علیه جان انسان.

کیفر

کیفر یک پایه اساسی در دفاع از اعدام است. از نظر بحث کیفر تاثیر و نتیجه مجازات اعدام برای آینده مد نظر نیست بلکه نحوه رفتار با متهم و ادعای برقراری عدالت مبنای توجیه آن است. خلاصه بحث کیفر اینست که مجرمینی مستحق مرگ هستند و باید به سزای اعمالشان برسند تا عدالت برقرار شود. در این رابطه بلافاصله این سوالات مطرح می شود که چرا کسی که مرتکب جرم معینی شده مستحق مرگ است؟ چه کسی استحقاق مردن را برای متهم تشخیص می دهد و تشخیص وی بر چه معیاری متکی است؟ این چه نوع عدالتی است که با کشتن انسان برقرار می شود؟

پاسخ مدافعین کیفر برای توجیه اعدام و مساله استحقاق مرگ از یک تفکر قدیمی ریشه می گیرد. طبق فرمول قدیمی "*lex talionis*" (حق تلافی بوسیله تحمیل مجازات مشابه با عمل مجرم) که به اصل «چشم در برابر چشم» معروف است، عمل فرد مبنائی برای تعیین مجازات و استحقاق اوست. بر اساس این اصل با مردم باید همانطور رفتار شود که آنها با دیگران رفتار کرده اند و عمل مجرم نه تنها پایه ای برای مجازات وی بلکه راهنما و معیاری برای تعیین نوع آن نیز هست. طبق این اصل تنها مجازات مناسب برای قاتل اعدام است. این تفکر نفوذ قدرتمندی در میان مردم داشته است و پشتوانه اش بر حس انتقام جوئی و فرهنگ و اخلاقیات عهد عتیق متکی است. «چشم در برابر چشم» همچنین بلحاظ فلسفی توجیه شده و کانت و هگل از آن دفاع کرده اند و هر دو از مجازات اعدام برای قاتل پشتیبانی می کنند. کانت از آنجا که معتقد است هیچ تشابهی بین مرگ و زنده ماندن حتی در بدترین شرایط وجود ندارد، نتیجه می گیرد که هیچ برابری بین جرم و کیفر وجود نخواهد داشت مگر اینکه قاتل قانونا به مرگ سپرده شود تا عدالت برقرار شود. کانت مستقیما از اصل «چشم در برابر چشم» چنین دفاع می کند: «اگر تهمت زدی، به خودت تهمت زده ای، اگر از او چیزی دزدیدی، از خودت دزدیده ای، اگر او را کشتی، خودت را کشته ای. فقط قانون کیفر می تواند دقیقا نوع و درجه مجازات را تعیین

کند.» (۲) هگل نیز با اشاره به زندگی بعنوان دایره کامل موجودیت یک انسان، هیچ مجازاتی را بجز مرگ برای قاتل کافی نمی داند. قانون کیفر امروزه نیز در هر کجا که اعدام رواج دارد، یک مبنای دفاع از اعدام است. مثلاً «ارنست ون دان هاگ» از مدافعین مشهور مجازات اعدام در آمریکا که اعدام را دفاعی از نظم اجتماعی معنی می کند، معتقد است که برای برقرای عدالت باید جان قاتل را گرفت.

بحث کانت، اولاً بر یک درک وارونه از عدالت متکی است، ثانیاً او کلاً از عمل و حرکت مجرم آغاز می کند و به جامعه و موقعیت انسانها در آن توجهی ندارد. نقش شرایط جامعه را چه در مورد زمینه جرم و موقعیت مردم در آن و چه در مورد پتانسیل و امکان جامعه برای اصلاح مجرم نادیده می گیرد و بشکلی کاملاً انتزاعی در برخورد به مجرم و استحقاق وی از کیفر دفاع می کند. هگل نیز همین کار را انجام می دهد و صریحاً در مورد مجازات و حق چنین می گوید: «مجازات حق مجرم است. آن عملی مربوط به اراده خود اوست. مجرم زیر پا نهادن حق را حق خودش اعلام کرده است. جرم او نفی حق است. مجازات نفی این نفی است، و بنابراین اثباتی است برای حق که توسط خود او درخواست شده و به او تحمیل می شود.» (۳) مارکس این فرمولبندی هگل را فریبنده می داند و او را مورد انتقاد قرار می دهد به این دلیل که مجرم را تا موقعیت یک انسان آزاد و مسلط بر رای خود ارتقا می دهد، و اینرا که هگل به قوانین جامعه موجود مجوزی خارج از تجربه و دانش بشری می دهد، بیش از هر چیز نشانه ای از ایده آلیسم آلمانی می داند. مارکس همچنین در مورد مجازات در بحث هگل می گوید: «این تئوری که مجازات را بعنوان نتیجه اراده خود مجرم در نظر می گیرد، فقط یک بیان متافیزیکی برای "jus talionis" قدیمی است: چشم در برابر چشم، دندان در برابر دندان، خون در برابر خون. با بیانی ساده و کنار گذاشتن هر گونه تفسیر باید گفت که مجازات چیزی نیست بجز یک ابزار جامعه برای دفاع از خودش در مقابل نقض شرایط حیاتی اش، خواه هر مشخصه ای داشته باشد. اکنون، این چه شرایطی از جامعه است که هیچ ابزار بهتری بجز مامور اعدام برای دفاع از خود نمی شناسد، و بربریت خود را بعنوان قانون ابدی در "leading journal of the world" جار می زند؟» (۴) ولی کانت و هگل نه تنها این بربریت طبقه حاکم، مجازات اعدام، را مورد حمایت قرار می دهند بلکه «چشم در برابر چشم» را در قالب دفاع از حق به عدالت مربوط میکنند.

اما «چشم در برابر چشم» اساساً اصلی مربوط به عدالت نیست، مربوط به مفهوم وحشیانه انتقام است و مهر طرز تفکر زمان بربریت و توحش را به پیشانی دارد. این اصل علاوه بر اینکه به شرایط جامعه و موقعیتی که از آدمها مجرم می سازد هیچ کاری ندارد، به هیچگونه معیار اخلاقی و انسانی پایبند نیست. بر اساس آن، که با مردم همانطور باید رفتار کرد که آنها رفتار کرده اند، باید هر عمل وحشیانه و غیر انسانی را با عملی وحشیانه و غیر انسانی پاسخ داد! این اصل البته در همه موارد نعل به نعل مورد استفاده قرار نمی گیرد و مثلاً به متجاوز تجاوز نمی کنند، اما جوهر آن یعنی تعیین سطح مساوی مجازات متناسب با جرم و عمل انجام شده مبنای کیفر است و این سطح مساوی را در موارد متعددی اعدام تعریف کرده اند. منتها مشکل اصل «مجازات برابر» اینست که هیچ شرطی برای تعیین این سطح مناسب از مجازات بدست نمی دهد و دلبخواهی است. بنابراین چیزی را که استحقاق مجرم می نامند، معیارش بجز برای قتل نامعلوم است. تنها معیار می تواند در هر دوره و محلی به حضور افکار و سنت های ارتجاعی و میزان خشونت و بربریت حاکمان جامعه بستگی داشته باشد.

بنابراین اراده حاکمان در مورد تعیین استحقاق مرگ برای انسانها به فاکتورهای مختلفی گره می خورد و عواملی از قبیل جایگاه طبقاتی، کینه های نژادی و ملی، و اصول مذهبی همواره نقش مهمی ایفا کرده اند. و با همین معیارهاست که مجازات اعدام را برای انبوهی از جرائم، کارهایی که با اصول فکری و ایدئولوژیک حاکمان مغایر است، و همچنین برای صفوف مختلف معترضین در جامعه قانونی کرده اند. نمونه قوانین اسلامی یک مثال گویا است. در جمهوری اسلامی که دهها هزار نفر به جوخه اعدام سپرده شده اند، لیست طویلی از موارد مشمول مجازات اعدام را در قوانین جزائی می بینیم که خیلی از آنها حتی مورد قبول بعضی از کشورهای دیگری که اعدام می کنند نیست. از آن جمله میتوان اشاره کرد به قتل در صورتیکه خانواده مقتول خواهان انتقام باشد (قصاص)، تجاوز، قاچاق مواد مخدر، سرقت، نوشیدن مشروبات الکلی بعد از سه بار محکومیت، «زنا» یا رابطه «نامشروع»، اعمال همجنسگرایی بعد از محکومیت چهارم، رابطه بین زن مسلمان و مرد غیر مسلمان، ارتداد از دین، اقدام علیه دولت و غیره. اکثر این موارد و مشابه آنها مربوط به آسیب رساندن به دیگری و یا نفی حق کسی نیست و حتی بر اساس «چشم در برابر چشم» مشمول هیچ مجازاتی نمی شود که در اسلام بخاطر آنها آدم می کشند. چیزی که اینجا معیار کشتار مردم می شود همان تعصبات عقب مانده و ارتجاعی و احکام و افکار کثیف اسلامی و منفعت های زمینی حاکمان است که از انسانها قربانی می گیرد.

اما در کنار نقش دولت ها در مورد مجازات اعدام، لازم است به تسلط احساسات و علقه های انتقامجویی و خونخواهی در میان بخشی از مردم هم اشاره کرد. انتقامجویی میراث دوران توحش است، اما هنوز هم بخشی از مردم که تحت تاثیر افکار عتیق و عوامل و تبلیغات کینه توزانه و نفرت آفرین هستند در مورد رفتار با مجرمین از انتقام حرف می زنند. مثلاً در آمریکا یک گزارش مشهور در باره نتایج پرسش از مردم در مورد اعدام حاکیست که بخشی از مردم علاوه بر بحث های پیشگیری و استحقاق به انتقام و خونخواهی و خنک شدن دل خانواده مقتول بعنوان دلایلی برای موافقت با اعدام اشاره کرده اند. واقعا چرا خانواده مقتول یا هر کس دیگری باید با اعدام دیگری دلش خنک شود؟ بدون شک خشم مردم از عمل قاتل و یا تنفر از هر عملی که حق دیگری را زیر پا بگذارد یک عکس العمل طبیعی انسانها است، اما این انتقام را توجیه نمی کند. انتقام معیار و قانون ندارد و تحت تاثیر تهییج و احساسات خارج از معیارهای انسانی صورت می گیرد. کسی که مثلاً خواهان انتقام گرفتن از قاتل و یا هر مجرم دیگری است، در واقع تنها تفاوتش با قاتل و مجرم این است که انتقام را یک پاسخ به درد و رنج وارده می داند. بندرت فرد انتقامجویی را میتوان یافت که حاضر باشد خود مجری اعدام کسی باشد، با این وجود حاضر است دولت به نیابت او مرتکب قتل مجرم شود. این تغییری در این واقعیت نمی دهد که فرد طرفدار انتقام خود را در بقتل رساندن مجرم شریک می کند و به سطح قاتل و متجاوز تنزل می دهد و باعث مرگ دیگری می شود.

اما مجازات اعدام که انتقامی خونین است، از سر برقراری عدالت در بحث کیفر مورد توجیه قرار می گیرد و انتقامجو نیز همین را فکر می کند. این عدالت نیست. عدالت یک مفهوم منفی نیست. بمعنی تقسیم فلاکت و تحمیل درد و رنج در میان مردم نیست. آفریدن جنایتی دیگر در پاسخ به عمل مجرم نیست. عدالت مفهومی مثبت و خواستی عمیقاً انسانی است که در عرصه زندگی اجتماعی بمعنی برخورداری یکسان و برابر انسانها از امکانات جامعه است. در قلمرو قضا عدالت یعنی برقراری موازینی که بر اساس آنها حقوق مجرمین و متهمین به بهترین شکلی تامین شود و ظلمی در حق آنان روا نگردد. تئوری کیفر و «چشم در برابر چشم» ربطی به

عدالت ندارند. از اینرو هیچ سیستم قوانین جزائی که اندکی به عدالت قضائی و حکمیت منصفانه اتکا کند نمی‌تواند بر اساس تئوری کیفر بنا شود. عدالت نیازمند کشتن انسان نیست و مجازات اعدام نهایت ظلم و سبیت علیه بشر است.

اعدام ارزانتر است!

یک بحث دیگر دسته‌ای از مدافعین اعدام بحث اقتصادی است. آنها می‌گویند زندان ابد از اعدام هزینه‌اش بیشتر است و چون معتقدند که مجرمین جانشان بی‌ارزش است و نباید پولی برای آنها خرج کرد، خواهان کشتن متهم هستند. این موجودات عجیب و خطرناک قلم و کاغذ بدست گرفته‌اند و پس از محاسبه مابه‌التفاوت هزینه‌های اعدام و زندان به جامعه اعلام می‌کنند که این مابه‌التفاوت از جان انسان بیشتر است. اینجا از آنجا که می‌دانند بخش اعظم محکومین به اعدام را اقشار فرودست و کم درآمد جامعه تشکیل می‌دهند و دولت باید هزینه‌های مربوط به دادگاه و پروسه محاکمات را تقبل کند، خواهان اعدام هستند چون ارزانتر است. در واقع اینجا نیز معیار اینها برای میزان حق و عدالت از همان قانون اصلی جامعه طبقاتی، و در اینجا سرمایه‌داری، تبعیت می‌کند که حق و مالکیت بهم گره خورده‌اند. این دسته از مدافعین اعدام که در مقابل حیات متهمین هزینه کمتر برایشان ملاک است، اگر فشار مبارزه کارگر و جناح چپ و مترقی جامعه به آنها افسار نزنند، ارزشها و دستاوردهای جامعه را تا عهد بربریت عقب می‌برند.

از سوی دیگر، بخشی از مخالفین اعدام در مقابل موافقین دلایلی می‌آورند که بعضا گمراه کننده است و کمکی به تلاش و مبارزه برای لغو این مجازات نمی‌کند. اینجا در مقابل بحث هزینه‌ها، آمارهای خودشان را می‌دهند و بر اساس محاسبه مزد وکیل و هزینه‌های بازپرسی و غیره اعلام می‌کنند که هزینه اعدام گرانتر است و نتیجه می‌گیرند که اعدام به صرفه نیست و زندان ابد را توصیه می‌کنند. اولاً این نابغه‌ها چرا از سر دلسوزی برای کیسه دولت به نتیجه می‌رسند که اعدام نباشد؟ آیا متوجه نیستند که این توهینی به شان و جایگاه انسان است و نباید در باره موضوع زنده ماندن آدم وارد نرخ گذاری شد؟ ثانیاً، توصیه اینها خود ظالمانه و ناعادلانه است. اینجا در جاهائی که برای اعدام هزینه زیادی صرف نمی‌شود و مردم را بسادگی نابود می‌کنند، چگونه از لغو اعدام دفاع می‌کنند؟

یک بحث انحرافی دیگر که در میان برخی از مخالفین مجازات اعدام رایج است، تاکید روی اشتباه قضائی و هیئت منصفه است و اظهار می‌دارند که اینها ممکن است موجب اعدام بی‌گناه گردد و از اینرو خواهان لغو مجازات اعدام هستند. نه تنها اشتباه قضائی بلکه فاکتورهای دیگری هم وجود دارد که باعث اعدام بیگناه می‌شود، اما این مخالفت با اعدام بیشتر بحثی علیه تبعیض است تا اعدام. این بحث بالاخره در مقابل اعدام گناهکار چه می‌گوید و مثلاً در مورد کسی که خود به ارتکاب قتل اعتراف می‌کند چه حکمی می‌دهد؟ در سیستم‌های قضائی موجود و در مناسباتی که انواع تبعیضات را در خود دارد، بدون شک آنجا که مجازات اعدام هست، بیگناه نیز هم تا پای دار می‌رود و هم بالای دار و اعدام شدن بیگناه محدود به اشتباه قضائی نیست. اما لزوم لغو مجازات اعدام از سر بیگناهی متهم نیست، بر سر نفس خود اعدام است و نباید بر آن قید و شرط گذاشت.

اعدام بعنوان ابزار سرکوب اعتراض

اعدام فقط برای قتل، تجاوز و جرائمی از این قبیل نبوده و نیست. صف اعتراض در جامعه بیشترین قربانی قانون مجازات اعدام بوده است. کمونیست‌ها، کارگران مبارز، فعالین سیاسی اپوزیسیون دولتها و انقلابیون بخش عظیمی از جمعیت اعدام شدگان در دنیا بوده‌اند. هر جا ناآرامی‌های اجتماعی اوج گرفته و موجودیت حکومت‌ها بخطر افتاده این بخش از مردم زیر تیغ اعدام قرار گرفته‌اند، چه آنجا که در قانون جایی برای نیست کردنشان معلوم کرده‌اند و چه هنگامی که اعدام شامل آنان نبوده و پاپوش دوخته‌اند و یا قانون مخصوص شرایط باصطلاح ویژه و اضطراری نوشته‌اند.

اینکه امروز در نقاطی از دنیا آدمها را بخاطر افکار و عقایدشان اعدام نمی‌کنند، اساساً محصول یک عقب‌نشینی در برابر مبارزه مردم و همچنین بدلیل تحمیل شدن درجه‌ای از برسمیت‌شناسی آزادی بیان و آزادی فعالیت احزاب است. در دوره‌های مختلفی اکثر این کشورها در ابعاد وسیعی دست به اعدام مردم معترض و آزادیخواه زده‌اند. این تنها محدود به هارترین حکومت‌ها از نوع جمهوری اسلامی نیست که هجده سال است از مردم مبارز اعدام می‌کند و جانوران درنده‌ای از نوع آیت‌الله و حاکم شرع در فاصله نماز ظهر و عصرشان چندین انسان را به اعدام محکوم کرده‌اند. همین امروز شاهد این هستیم که حکومت‌های قومی و مذهبی به انحاء گوناگون مخالفین خود را به جوخه اعدام می‌سپارند. بهمین دلیل وجود اعدام در هر کشوری یک تهدید جدی برای مردم مبارز و فعالین احزاب و سازمانهای سیاسی اپوزیسیون دولتها است. از اینرو مبارزه برای لغو اعدام و یا جلوگیری از قانونی شدن مجدد آن، به مبارزه علیه مذهب و قوم‌گرایی و گرایش‌های راست و ارتجاعی نیز گره می‌خورد.

حق حیات

حق حیات بدیهی‌ترین و اساسی‌ترین حق هر انسان است. با تولد انسان، حق حیات و زنده ماندن او نیز متولد می‌شود. حق حیات با هیچ حق دیگری قابل مقایسه نیست زیرا وقتی حیات یکی از دست رفت دیگر دوباره قابل بازگشت به او نیست. همه انسانها خواهان زنده ماندن و ایمن زندگی کردن هستند و برای آن دائماً تلاش می‌کنند. کسی حق زنده ماندن را به انسانها عطا نکرده که بتواند زمانی دیگر آنرا از وی بگیرد، بنابراین این حق بدون چون و چرا باید همچون اصلی انکارناپذیر و غیر قابل نقض در جامعه بشری پذیرفته شود.

فردی که مرتکب قتل دیگری می‌شود، حق حیات مقتول را لگدمال کرده و در واقع مرتکب بدترین جرم و شنيع‌ترین عمل شده است. اما حق حیات ایجاب می‌کند که در رفتار با قاتل موضوع اعدام وی بکنار نهاده شود زیرا مجازات اعدام قبل از هر چیز زیر پا نهادن حق حیات است. دولت چه؟ او نیز با اعدام متهم مرتکب قتل می‌شود، تفاوتش اینست که او آگاهانه و با اتکا به قانونی که خود نوشته دست به این جنایت می‌زند. اما دولت حق اعدام شهروندان جامعه را از کجا آورده است؟ واقعیت اینست که بین مردم و دولت هیچ قرارداد و توافقی مبنی بر واگذاری حق حیات از طرف مردم به دولت وجود نداشته است. مردم جایی و زمانی در جامعه

جمع نشده‌اند که توافق کنند برای جلوگیری از ارتکاب جرم و یا کیفر دادن مجرم باید آدم کشت. معلوم نیست دولتی که قانونا دیگران را از قتل برحذر میدارد، چگونه خود قانونی وضع می‌کند که بر اساس آن حیات آدمها را بگیرد. تنها مجوز دولت برای اینکه اعدام مردم را حق خود بداند و به آن دست بپازد، زور و قدرت اوست. مجازات اعدام حق هیچ دولت و مقام و نهادی در جامعه نیست، حتی اگر افکار عمومی به آن رای دهد. تصمیم در مورد حیات انسانها موضوع مراجعه به افکار عمومی هم نیست. روشن است که یک افکار عمومی سالم و مسموم نشده به هیچ دولت و نهادی حتی این مجوز را نمی‌دهد که در مورد زنده ماندن آدمها نظر خواهی کنند، بلکه آنرا یک حق انکارناپذیر، طبیعی و غیر قابل نقض مفروض می‌گیرد.

مجازات اعدام تصویری گمراه کننده و هولناک از جامعه و انسان بدست می‌دهد. یک طرف تصویر اینست که بدون وجود اعدام جامعه قابل اصلاح نیست. از سوی دیگر تفسیری وارونه از عدالت می‌دهد که گویا با کشتن انسان برقرار میگردد، و اینکه نفرت و انتقام و خونخواهی پدیده‌ای عادی در جامعه است و باید هر روزه بازتولید گردد. و همه اینها یعنی اهانت به حرمت و شان انسان و پرورش دادن ایده‌های ضد انسانی و ارتجاعی.

قانونیت اعدام سمبل اتوریته دولت و طبقه حاکم بر جان شهروندان است. قضاوت کردن در باره ارزش جان مردم و حاشا کردن از حرمت انسانها است. پیامش رسمیت دادن به اعمال خشونت است، خشونتی که همچون یک مرض مسری به جامعه تسری می‌یابد. در مقابل، لغو مجازات اعدام و دفاع از حق حیات، کشتن انسانها را منع می‌کند. به زندگی احترام می‌گذارد و سمبل حمایت از آن است. اعدام با اصول اخلاقی و معنویت انسان مغایرت دارد و باید لغو شود. اما بدست گرفتن این شنیع ترین ابزار سرکوب نتیجه نادانی دولتها نیست، انتخاب سیاسی و آگاهانه آنان است و برای لغو آن باید مبارزه کرد.*

اعدام بعنوان ابزار سرکوب اعتراض

اعدام فقط برای قتل، تجاوز و جرائمی از این قبیل نبوده و نیست. صف اعتراض در جامعه بیشترین قربانی قانون مجازات اعدام بوده است. کمونیست‌ها، کارگران مبارز، فعالین سیاسی اپوزیسیون دولتها و انقلابیون بخش عظیمی از جمعیت اعدام شدگان در دنیا بوده‌اند. هر جا ناآرامی‌های اجتماعی اوج گرفته و موجودیت حکومت‌ها بخطر افتاده این بخش از مردم زیر تیغ اعدام قرار گرفته‌اند، چه آنجا که در قانون جایی برای نیست کردنشان معلوم کرده‌اند و چه هنگامی که اعدام شامل آنان نبوده و پاپوش دوخته‌اند و یا قانون مخصوص شرایط باصطلاح ویژه و اضطراری نوشته‌اند.

اینکه امروز در نقاطی از دنیا آدمها را بخاطر افکار و عقایدشان اعدام نمی‌کنند، اساسا محصول یک عقب نشینی در برابر مبارزه مردم و همچنین بدلیل تحمیل شدن درجه‌ای از برسمیت شناسی آزادی بیان و آزادی فعالیت احزاب است. در دوره‌های مختلفی اکثر این کشورها در ابعاد وسیعی دست به اعدام مردم معترض و آزادیخواه زده‌اند. این تنها محدود به هارترین حکومت‌ها از نوع جمهوری اسلامی نیست که هجده سال است از مردم مبارز اعدام می‌کند و جانوران درنده‌ای از نوع آیت‌الله و حاکم شرع در فاصله نماز ظهر و عصرشان چندین انسان را به اعدام محکوم کرده‌اند. همین امروز شاهد این هستیم که حکومت‌های قومی و مذهبی به انحاء گوناگون مخالفین خود را به جوخه اعدام می‌سپارند. بهمین دلیل وجود اعدام در هر کشوری یک تهدید

جدی برای مردم مبارز و فعالین احزاب و سازمانهای سیاسی اپوزیسیون دولت‌ها است. از اینرو مبارزه برای لغو اعدام و یا جلوگیری از قانونی شدن مجدد آن، به مبارزه علیه مذهب و قوم‌گرایی و گرایش‌های راست و ارتجاعی نیز گره می‌خورد.

حق حیات

حق حیات بدیهی‌ترین و اساسی‌ترین حق هر انسان است. با تولد انسان، حق حیات و زنده ماندن او نیز متولد می‌شود. حق حیات با هیچ حق دیگری قابل مقایسه نیست زیرا وقتی حیات یکی از دست رفت دیگر دوباره قابل بازگشت به او نیست. همه انسانها خواهان زنده ماندن و ایمن زندگی کردن هستند و برای آن دائما تلاش می‌کنند. کسی حق زنده ماندن را به انسانها عطا نکرده که بتواند زمانی دیگر آنها را از وی بگیرد، بنابراین این حق بدون چون و چرا باید همچون اصلی انکارناپذیر و غیر قابل نقض در جامعه بشری پذیرفته شود.

فردی که مرتکب قتل دیگری می‌شود، حق حیات مقتول را لگدمال کرده و در واقع مرتکب بدترین جرم و شنیع‌ترین عمل شده است. اما حق حیات ایجاب می‌کند که در رفتار با قاتل موضوع اعدام وی بکنار نهاده شود زیرا مجازات اعدام قبل از هر چیز زیر پا نهادن حق حیات است. دولت چه؟ او نیز با اعدام متهم مرتکب قتل می‌شود، تفاوتش اینست که او آگاهانه و با اتکا به قانونی که خود نوشته دست به این جنایت می‌زند. اما دولت حق اعدام شهروندان جامعه را از کجا آورده است؟ واقعیت اینست که بین مردم و دولت هیچ قرارداد و توافقی مبنی بر واگذاری حق حیات از طرف مردم به دولت وجود نداشته است. مردم جائی و زمانی در جامعه جمع نشده‌اند که توافق کنند برای جلوگیری از ارتکاب جرم و یا کیفر دادن مجرم باید آدم کشت. معلوم نیست دولتی که قانونا دیگران را از قتل برحذر میدارد، چگونه خود قانونی وضع می‌کند که بر اساس آن حیات آدمها را بگیرد. تنها مجوز دولت برای اینکه اعدام مردم را حق خود بداند و به آن دست بیازد، زور و قدرت اوست.

مجازات اعدام حق هیچ دولت و مقام و نهادی در جامعه نیست، حتی اگر افکار عمومی به آن رای دهد. تصمیم در مورد حیات انسانها موضوع مراجعه به افکار عمومی هم نیست. روشن است که یک افکار عمومی سالم و مسموم نشده به هیچ دولت و نهادی حتی این مجوز را نمی‌دهد که در مورد زنده ماندن آدم‌ها نظر خواهی کنند، بلکه آنها یک حق انکارناپذیر، طبیعی و غیر قابل نقض مفروض می‌گیرد.

مجازات اعدام تصویری گمراه‌کننده و هولناک از جامعه و انسان بدست می‌دهد. یک طرف تصویر اینست که بدون وجود اعدام جامعه قابل اصلاح نیست. از سوی دیگر تفسیری وارونه از عدالت می‌دهد که گویا با کشتن انسان برقرار می‌گردد، و اینکه نفرت و انتقام و خونخواهی پدیده‌ای عادی در جامعه است و باید هر روزه بازتولید گردد. و همه اینها یعنی اهانت به حرمت و شان انسان و پرورش دادن ایده‌های ضد انسانی و ارتجاعی.

قانونیت اعدام سمبل اتوریته دولت و طبقه حاکم بر جان شهروندان است. قضاوت کردن در باره ارزش جان مردم و حاشا کردن از حرمت انسانها است. پیامش رسمیت دادن به اعمال خشونت است، خشونتی که همچون یک مرض مسری به جامعه تسری می‌یابد. در مقابل، لغو مجازات اعدام و دفاع از حق حیات، کشتن انسانها را منع می‌کند. به زندگی احترام می‌گذارد و سمبل حمایت از آن است. اعدام با اصول اخلاقی و معنویت انسان مغایرت دارد و باید لغو شود. اما بدست گرفتن این شنیع‌ترین ابزار سرکوب نتیجه نادانی دولتها نیست، انتخاب

سیاسی و آگاهانه آنان است و برای لغو آن باید مبارزه کرد.*

(۱) - مارکس، "مجازات اعدام"، مجموعه آثار انگلیسی مارکس و انگلس، جلد ۱۱، صفحه ۴۹۶.

(۲) - کانت، **The Metaphysical Elements of Justice**، صفحه ۱۰۱.

(۳) - هگل، **G.W.F. Hegel, Grundlinien der Philosophie des Rechts**، این نقل قول از هگل از

همان مقاله مارکس در منبع (۱) گرفته شده است.

(۴) - مارکس، منبع (۱)، صفحه ۴۹۷.

تظاهرات کارگران اروپا علیه بیکاری و تحریمات اقتصادی در آلمان و فرانسه

از دو ماه قبل هزاران کارگر از نقاط مختلف اروپا راهپیمایی خود را آغاز کردند تا در روز ۱۴ ژوئن صفوف متحد خود را در مقابل سیاستهای ضدکارگری دولتهای اروپای واحد به نمایش بگذارند. در این روز ۵۰ هزار نفر از کارگران معترض سراسر اروپا که در مرکز شهر آمستردام گردآمده بودند، "علیه بیکاری و محرومیت اجتماعی" دست به راهپیمایی و تظاهرات زدند.

این تظاهرات نمایی از همبستگی و هم‌سرنوشتی کارگران سراسر اروپا بود که همزمان با اجلاس رهبران دول اروپای مشترک که جهت هماهنگ کردن سیاستهای پولی، نظامی، اجتماعی اروپای واحد در آمستردام گردهم آمده بودند، برگزار گردید.

تظاهرکنندگان با شعارهای؛ "ما اروپای دیگری میخواهیم"، "ما اروپای سوسیالیست میخواهیم"، "ما حاضر نیستیم بتوان اقتصاد سیاستهای دول اروپائی را بدهیم" و ... به بیکاری وسیع در اروپا اعتراض کردند.

تظاهرکنندگان همچنین سیاستهای ضد پناهندگی دول اروپا را محکوم کردند. در اعتراض به این سیاست ۸۰۰ کارگر ایتالیائی بدون هیچ گونه پاسپورت و یا ورقه شناسائی با قطار به آمستردام آمدند. پلیس ایتالیا و هلند با دستگیری ۸۰ تن از آنان تلاش در پس فرستادن آنها از آمستردام کرد که با تهدید متحد و یکپارچه تظاهرکنندگان وادار به عقب نشینی شد و این کارگران با استقبال وسیع تظاهرکنندگان به جمع پیوستند.

در این تجمع ۵۰ هزار نفری بیش از یکصد اتحادیه و سازمان و احزاب سیاسی پیام همبستگی فرستادند. فریبرز پویا یکی از کادرهای حزب کمونیست کارگری ایران نیز پیام همبستگی حزب کمونیست کارگری ایران و حزب کمونیست کارگری عراق را به اطلاع همگان رساند. وی در بخشی از سخنرانی خود گفت:

"این بزرگترین تجمع اعتراضی کارگران اروپا است. امروز کارگران اروپا با این تظاهرات اعتراضی حرف خود را زده‌اند. در حالیکه شرکتهای چند ملیتی و سراسری بالاترین سودهای تاریخی خود را ثبت می‌کنند، ماکارگران با بیکاری و فقر دست به گریبان هستیم.

سرمایه‌داری تمامی زندگی، کار، مسکن، بهداشت و حیات ما را به گروگان گرفتند و درسیستم کار مزدی گرفتار کرده است. ما باید از این سیستم کارمزدی خلاص شویم. مرگ بر سرمایه‌داری، زنده باد سوسیالیسم،

زنده باد همبستگی بین‌المللی."

در این تظاهرات از جمله، کارگران بارانداز لیورپول انگلستان، اعتصابیون هیلینگتون غرب لندن، کارگران اخراجی رنو در بلژیک، کارگران آتش‌نشانی راتردام، شعبه‌های مختلف اتحادیه‌های سراسری از قبیل آی‌گ متال آلمان، ث ژ ت (C.G.T) فرانسه . . . شرکت داشتند.*

تمامیت ارضی، خودمختاری یا حق جدائی؟

(بخش آخر): کمونیسم کارگری و مساله کرد

فاتح شیخ الاسلامی

در بخشهای پیشین (انترناسیونال ۱۹ و ۲۰) اشاره شد که راه حل هر جریان سیاسی برای مساله ملی و بطور اخص مساله کرد جزئی از استراتژی عمومی آن جریان برای آرایش سیاسی جامعه و تعریفش از قدرت دولتی و ایدئولوژی حاکمیت است.

سیاست شوونیستی رژیمهای حاکم در قبال این مساله جزئی از دیکتاتوری بورژوازی برای دفاع از بنیادهای استثمار سرمایه داری از طریق سرکوب، ستم، تبعیض و لگدمال کردن حقوق و آزادیهای کارگران و توده مردم است و هدف از تعریف حاکمیت و قدرت دولتی با مقوله "ملت" و حاکمیت "ملی" مشروعیت بخشیدن به همین دیکتاتوری طبقاتی است. مضمون این سیاست، سرکوب قهرآمیز جنبشهای اعتراضی در کردستان به نام دفاع از تمامیت ارضی ایران است. همچنین بورژواناسیونالیسم کرد، که رفع ستم ملی را فلسفه وجودی خود اعلام میکند، سیاستش در این زمینه جزئی از استراتژی کاپیتالیستی اوست و نزاعش با بورژوازی حاکم نه بر سر ستم ملی بلکه بر سر سهمگیری از قدرت سیاسی و حاصل استثمار کارگران و توده زحمتکش در کردستان است. در دفاع از مکانیسم استثمار سرمایه داری، سرکوب و سلب حقوق و آزادیهای مردم، استراتژی بورژوازی ناسیونالیست در کردستان با استراتژی بورژوازی حاکم در مرکز فرقی ندارد. مساله کرد برای او یک منبع ایجاد توهم به هم سرنوشتی طبقات استثمارگر و استثمارشونده در جامعه کردستان و یک تسمه نقاله ایدئولوژیک - سیاسی برای بسیج مردم تحت ستم در خدمت دستیابی خود به سهمی از قدرت است.

سیاست کمونیسم کارگری در قبال مساله کرد از استراتژی انقلاب اجتماعی و برقراری حکومت کارگری تبعیت میکند که با ستمگری ملی از بیخ و بن دشمنی دارد و مدافع حل فوری مساله ملی و رفع کامل تبعیض و ستم از مردم کردستان است. تلاش برای رفع ستم ملی، دفع شکاف و تفرقه ملی و تعرض انترناسیونالیستی به ناسیونالیسم در هر دو سوی دعوای ملی اجزاء جدانشدنی پروسه بسیج و متحد کردن نیروی کارگران و تودههای محروم جامعه برای تحقق استراتژی انقلاب کارگری است. طبقه کارگر در مسیر بسیج و متحد کردن نیروی اجتماعی خود برای سازماندهی انقلاب کارگری مدام با موانع گوناگونی درگیر میشود که ترتیبات اقتصادی - اجتماعی، کشمکشهای سیاسی و آرایش ایدئولوژیک و فرهنگی جامعه بورژوازی همه جا بر سر راهش قرار میدهد. در کنار مساله فلسطین، مساله کرد یک گرهگاه سیاسی مهم منطقه است که طی چندین دهه موجب مصائب و بحرانهای مکرر در زندگی توده های مردم کردستان و سد راه اتحاد و مبارزه کارگران بوده است. مساله ملی در شکل لشکرکشی و جنگ و کشمکش بر سر قدرت میان جناحهای مختلف طبقات استثمارگر، زندگی مردم کردستان را با دشواریها و مشقات سنگین مواجه کرده و با توجه به این پیامدهای اجتماعی، بویژه تفرقه ای که در صفوف کارگران منتسب به ملیتهای مختلف ببار آورده، طبقه کارگر ناگزیر است با ارائه راه حلی عادلانه و عاجل بر اساس خواست و منافع وسیع ترین توده های مردم کردستان، آنرا هرچه سریع تر از سر راه بردارد. هسته مرکزی چنین راه حلی برسمیت شناختن حق جدائی برای مردم تحت ستم کردستان و مراجعه مستقیم به آراء خود آنان از طریق یک رفراendum آزاد است.

اما موضع کمونیسم کارگری در این عرصه به همین خلاصه نمیشود. جوهر سیاست کمونیستی در مقابله با مساله ملی حفظ وحدت طبقه کارگر و دفع سموم ناسیونالیستی از صفوف آن است. این در وهله اول به معنی تلاش در راه تامین شرایط اجتماعی واقعی برای ادامه همزیستی و عدم جدائی مردم تحت ستم و تضمین حفظ همبستگی طبقاتی کارگران در صورت تحقق جدائی است. برسمیت شناختن حق جدائی راهی برای رهایی توده مردم از بحران و بن بستی است که ناسیونالیسم بر حیات سیاسی و اجتماعی شان تحمیل کرده است. اما شرط موفقیت و پابرجائی یک حل عادلانه و چاره ساز پیشبرد همزمان دو وجه پایدارتر مبارزه است: ۱) تلاش همه جانبه برای تحقق عملی برابری کامل حقوق و آزادیها میان همه شهروندان کشور قطع نظر از انتسابشان به مذهب، ملیت، قومیت،

نژاد، زبان و غیره، ۲) نقد و افشای خرافات ناسیونالیستی و اشاعه تبیین روشن از مساله ملی و موقعیت کنکرت مساله کرد در مقابل روایتهای غیر واقعی که تاکنون ناسیونالیسم در هر دو طرف رواج داده است.

صورت مساله چیست؟

بگذارید چارچوب واقعی مساله را یک بار دیگر بررسی کنیم. جریانات ناسیونالیست در هر دو سو آن را عامدانه وارونه و پیچیده میکنند. بورژوازی شوونیست در ایران، اعم از حاکم و اپوزیسیون، اعمال ستم ملی بر مردم کردستان را با ناسیونالیسم و عظمت طلبی ایرانی توجیه کرده و به جای گردن گذاشتن به حل سیاسی معضلی که اساسا مولود قهر دولتی و حاکمیت مبتنی بر ملیت است آنرا صد و هشتاد درجه وارونه نشان میدهند تا جائیکه سرکوب مکرر این مردم ("قلع و قمع اشرار") را بنام "دفاع از مرز و بوم ایران زمین" و بعنوان یک وظیفه "ملی" ستایش هم می کنند! مدافعان این سیاست، با تبلیغات شوونیستی درباره "خدشه ناپذیر بودن تمامیت ارضی ایران" و با گماشتن نیروهای سرکوبگر در هر شهر و روستا بر سر مردم کردستان خواسته اند آنان را به زور سرنیزه و شانتاژ در چارچوب کشوری تحت حاکمیت شان نگهدارند، حال آنکه خود با همین لشکرکشی و ستم و تبعیض و با همین شوینیسم تهوع آورشان بانی اصلی اختلال در همزیستی این مردم با سایر اهالی کشور بوده اند. اینها مدام مساله را لای رجزخوانیهای میهن پرستانه نظیر "توطئه بیگانگان"، "تقص تمامیت ارضی" و غیره می پیچند تا از حل آن طفره ببرند. شعار "تمامیت ارضی" پوششی شوینیستی برای انکار مساله کرد، شانه خالی کردن از حل سیاسی و عادلانه آن و ادامه سرکوب و ستم ملی علیه مردم کردستان است.

از سوی دیگر بورژوازی ناسیونالیست کرد که مستقیما در بقای شکاف و تفرقه ملی ذینفع است نیز به سهم خود قضیه را وارونه میکند. این حقیقت روشن که این خود مردم کردستانند که در ادامه تلاش دهها ساله شان برای رهائی از ستم ملی سرانجام باید راسا راجع به آینده سیاسی خود تصمیم بگیرند در سیاست بورژوانناسیونالیسم کرد و احزاب سیاسی اش جایی ندارد و برایشان تعهدی ایجاد نمی کند. انگار این بورژوازی کرد است که قرار است در این میان به نوائی برسد و برای گرفتن سهمی از قدرت با دولت مرکزی ساخت و پاخت کند! مشخصا حزب دمکرات کردستان ایران از ۱۳۵۷ تا کنون برای دور زدن حق تصمیم گیری مردم کردستان درباره آینده سیاسی شان دست به هر تقلاتی زده و کوشیده است منافع طبقاتی بورژوازی را بنام "کردایتی" بعنوان "منافع ملی" به کارگران و توده مردم قالب کند.

بورژوازی در کردستان به برکت مناسبات سرمایه داری دهها سال است در پناه حاکمیت رژیمهای سلطنتی و اسلامی میلیون میلیون ثروت از حاصل کار وسیع ترین توده کارگر و زحمتکش به جیب میزنند. همین واقعیت روزمره به روشنی نشان میدهد که در حفظ پایه های استثمار سرمایه داری در برابر مبارزه طبقاتی کارگران، این بخش از بورژوازی با بورژوازی حاکم در مرکز منافع بنیادی مشترک دارد و تنها مشکلش نحوه ادغام در نظام سیاسی کشور یعنی ترتیبات سیاسی - اداری شرکتش در حاکمیت محلی و میزان سهم بری از حاصل استثمار است نه چیز دیگر. برای بورژوازی کردستان ستم ملی بر توده مردم هیچگاه مانعی جدی در راه استثمار کلان روزمره ایجاد نکرده، برعکس، غنیمتی اضافی هم به ارمغان آورده است. به همین دلیل "خودمختاری" اش متضمن مکانیسم دخالتگری مردم در تعیین آینده سیاسی شان نیست. دقیقا مکانیسم سلب این حق، راندن آنان به موقعیت اتباع درجه دو و تبدیل کردنشان، از این طریق، به ابزار ذخیره خود در کشمکشهای آتی قدرت است. بورژوازی و احزاب ناسیونالیست کرد درحالیکه خود می کوشند به جزئی از دم و دستگاه حاکم مبدل شوند، میخواهند بر سر راه همزیستی و قاطی شدن کارگران و توده مردم کردستان با سایر اهالی کشور موانع سیاسی، حقوقی و فرهنگی نهادی شده و پایدار ایجاد کنند. این سیاست بورژوانناسیونالیستی، روز به روز مساله را پیچیده تر کرده و برای حل آن از راه دخالت مستقیم مردم مشکلات بیشتری می آفریند.

جناح چپ ناسیونالیسم (جریانات "چپ") نیز با چسبیدن به فرمول "حق کلیه ملل ساکن ایران در تعیین سرنوشت خویش" راه حلی موهوم و ناپراتیک پیشنهاد میکنند. این جناح مساله موجود (مساله کرد) را زیر یک مجموعه ناموجود ("ملل ساکن ایران") می گذارد و به "حل" پرتناقضی حواله میدهد که خود هم قادر به امتداد آن تا نتایج عملی و منطقی اش نیست. تنها نتیجه عملی این فرمول دامن زدن به شکافهای ملی بالقوه و سنگ اندازی در حل کم مشقت تر معضل بالفعل است.

از نظر یک کارگر و یک انسان آزادیخواه اما صورت مساله بسادگی عبارت است از وجود معضل مشخصی بنام مساله کرد که حل آن در دنیای واقعی از دو راه خارج نیست: برداشتن مانع از سر راه همزیستی مردم کردستان با سایر ساکنان کشور از طریق برچیدن بساط سرکوب و ستم ملی و تامین حقوق و آزادیهای برابر، و یا در غیر این صورت جدائی و تشکیل یک دولت مستقل. تشخیص و انتخاب هر یک از این دو وضعیت، حق بی چون و چرای مردمی است که قربانی مستقیم این ستم و سرکوب واقع شده اند. کارگران و توده های محروم جامعه از ادامه هر روز و هر ساعت این معضل زیان می بینند. مصالح انسانی و طبقاتی کسانی که چنین زیان روزمره ای را در حیات اجتماعی و سیاسی با گوشت و پوست حس می کنند و بهای آنرا می پردازند بسادگی در خاتمه یافتن هرچه سریع تر آن است. چنین آزادی خواهی و چنین احساس مسئولیت عاجلی تنها با یک برخورد ابژکتیو، سراسر و حقیقت جو به نفس مساله سازگار است. راه حل حزب کمونیست کارگری پاسخی روشن و سراسر به مساله کرد از موضع آزادی خواهی و عدالت طلبی کارگران و توده محروم جامعه است.

دو سطح برخورد عمومی و مشخص

بر اساس فوق کمونیسم کارگری در دو سطح به این معضل برخورد میکند: یک برخورد عمومی در ارتباط با رفع ستم ملی و تعرض به ناسیونالیسم و نقد و افشای آن، و یک راه حل کنکرت و عاجل در قبال خود مساله کرد. حقانیت اجتماعی و روشن بینی نظری کمونیسم کارگری به او امکان میدهد که هم به ناسیونالیسم، اعم از بالادست و زیردست، بعنوان ایجاد کننده و ادامه دهنده مساله ملی تعرض کند و هم در عین حال با ابزار سیاسی واقعی، با راه حل کنکرت خود، ابتکار دخالت فعال و چاره ساز در بحران ایجاد شده را بدست گیرد و نیروی کارگران و توده محروم جامعه را حول آن بسیج کند.

برخورد عمومی کمونیسم کارگری، که در "یک دنیای بهتر" به روشنی بیان شده، مخالفت قاطع و اصولی با هر نوع تقسیم بندی ملی ساکنین کشور و هر نوع تعریف هویت ملی برای مردم و در عین حال مبارزه اثباتی برای رفع کامل هر نوع ستم ملی و تبعیض برحسب ملیت در قوانین کشور و عملکردهای دولت است. کمونیسم کارگری هویت ملی، عرق ملی و ناسیونالیسم را افکار و تمایلاتی بسیار عقب مانده، مخرب و مغایر با اصالت انسان و آزادی و برابری انسانها میداند و خواهان نظامی است که در آن همه اهالی کشور قطع نظر از ملیت یا احساس تعلق ملی اعضای متساوی الحقوق جامعه باشند و هیچگونه تبعیضی چه مثبت چه منفی در قبال مردم منتسب به ملیتهای خاص معمول داشته نشود. هدف کمونیسم کارگری جایگزین کردن هویت طبقاتی و انسانی عام و جهانی کارگران بجای هویت ملی است و در جهان موجود منقسم به کشورها خواهان زندگی مردم منتسب به ملیتهای مختلف بعنوان شهروندان آزاد و متساوی الحقوق در چارچوبهای کشوری بزرگتر است که سازمانیابی صفهای قدرتمند کارگری را در عرصه مبارزه طبقاتی آسانتر میکند. با این حال در مواردی که پیشینه ستم ملی و تخاصمات میان مردم منتسب به ملیتهای مختلف همزیستی شان را در چارچوبهای کشوری موجود دشوار و مشقت بار کرده باشد، حق جدائی مردم تحت ستم و تشکیل دولت مستقل از طریق مراجعه مستقیم به آراء خود آن مردم را به رسمیت میشناسد.

چنین برخورد قاطع و موشکافانه ای به ستم ملی طبعا وظایف سیاسی و تبلیغی متنوعی را در بر می گیرد. از آنجاکه کمونیسم کارگری جنبش پراتیک انقلابی و دخالتگری فعال سیاسی است این موضعگیری عمومی قطعا ضروری را تا آخرین حلقه عملی آن در ارتباط با مساله کرد روشن کرده و مبارزه برای تحقق آن را در دستور گذاشته است. حل فوری این مساله از نظر ما امری ممکن و ضروری است. این را ما به تحقق کل برنامه سیاسی مان گره زده ایم گرچه با برقراری حکومت کارگری حل سریع و قاطع چنین مسائلی به بهترین وجه میسر میگردد. راه حل حزب کمونیست کارگری ایران بصورت طرح کنکرتی به تصوب دفتر سیاسی حزب رسیده (آذرماه ۱۳۷۳ نوامبر ۹۴) و مشخصات آن چنین است:

مراجعه مستقیم به آراء خود مردم کردستان

نخستین مشخصه راه حل ما در تمایز با سایر جریانات سیاسی ایران، چه در سطح سراسری چه در جنبش خودمختاری طلبی

کردستان، برسمیت شناختن حق جدائی و تاکید بر ضرورت اعلام نظر مستقیم مردم کردستان از طریق یک رفراندوم آزاد درباره جدائی یا عدم جدائی از ایران بعنوان تنها پاسخ اصولی به این مساله است. تحمیل این امر به بورژوازی شوونیست و دولت مرکزی دست آنها را در ادامه اعمال سرکوب و ستم ملی می بندد و در کردستان نیز دست بورژوازی ناسیونالیست را از معامله با سرنوشت سیاسی مردم و بند و بست از بالای سر آنان کوتاه خواهد کرد و مانع خواهد شد خود را خودسرانه بعنوان نماینده مردم کردستان قالب و تحمیل کنند. این راه حل، خاتمه دادن فوری به مساله کرد در نخستین تحول سیاسی آتی و یا تغییر توازن قوا در حیات سیاسی ایران را در دستور قرار میدهد و با گرد آوردن نیروی توده مردم به دور خود عملاً سد راه دولت مرکزی از ادامه سرکوب و مانع قدرتجویی جریانات ناسیونالیست از بالای سر مردم کردستان خواهد شد. از نظر ما هر ترتیباتی درباره آینده سیاسی کردستان بدون مراجعه به آراء عمومی خود مردم کردستان بر مبنای تصمیمات دولت مرکزی یا توافقات از بالا میان دولت و احزاب خودمختاری طلب استخوان لای زخم نگهداشتن و ابقای معضل برای بهره برداری از آن در منازعات فیمابین بخشهای مختلف بورژوازی است و فاقد هرگونه مشروعیت است.

راه مشخص و مرسوم اعلام نظر مردم در چنین مواردی رفراندوم است. هرجا مساله ملی بر اثر کشمکشهای طولانی به بحران و بن بست در زندگی مردم تبدیل شود عملاً جز رفراندوم راه دیگری برای خروج از آن وجود ندارد. در عین حال روشن است که در رفراندوم، مانند همه کانالهای دموکراسی در جامعه بورژوائی، آراء مردم تحت تاثیر گرایشات سیاسی فعال در جامعه قرار میگیرد و از این گریزی نیست. بعلاوه در رفراندوم جدائی، مردم نهایتاً به یکی از آلترناتیوهای آرایش کشوری رای میدهند، نه چیزی بیشتر از آن، و رای آنها اعلام نظر درباره این مساله است که کدامیک از دو آلترناتیو، امکاناً شرایط سیاسی حاکم بر زندگی آنان را در قیاس با گذشته بهبود می بخشد یا لااقل کم مشقت تر میکند. لذا تلقی از رفراندوم و حق جدائی بعنوان یک حق اساسی و مثبت مردم تلقی اشتباهی است. رفراندوم جدائی تنها در وجه سلبی با حق حاکمیت مردم ارتباط پیدا میکند و آن نفی الحاق اجباری است. تصمیم به برگزاری رفراندوم برای تقسیم احتمالی یک کشور به دو کشور کوچک تر طبیعتاً نمیتواند فازی از پیشرفت و گسترش حقوق مردم بحساب آید و این تنها اجبار پایان دادن سریع تر به یک وضعیت مشقت بار است که برگزاری رفراندوم را ضروری میکند. با اینهمه در قیاس با خودمختاری و فدرالیسم، رفراندوم تنها راه واقعی حل مساله ملی است. طرحهای مختلف خودمختاری تا آنجا که به شکاف ملی، بازتولید دشمنی ملی و در نتیجه احتمال تجدید تخاصمات ملی برمیگردد نه در جهت امحای آنها بلکه در جهت ابقای قانونی شان، در جهت حفظ پتانسیل سر باز کردن مجدد معضل ملی عمل می کنند.

سوال رفراندوم، آزادی رفراندوم

دو مساله دامنه تاثیر واقعی آراء مردم در رفراندوم و اینکه رفراندوم چقدر فرمال یا تغییردهنده است را تعیین میکند: طرح درست سوال و وجود فضای آزاد سیاسی برای برگزاری آن.

نحوه طرح سوال در رفراندوم از اهمیت و حساسیت ویژه ای برخوردار است. امروز همه میدانند که سوال "جمهوری اسلامی آری یا نه؟" در رفراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ به مردم امکان انتخاب میان آلترناتیوهای گوناگون حکومتی بدنبال انقلاب و سرنوشتی سلطنتی نمیداد، بلکه آنان را در موقعیت اجباری پاسخ "آری" دادن به خواست خمینی و طرفداران حکومت اسلامی قرار میداد. با سوال "جدائی آری یا نه" هم مردم کردستان در موقعیت رفع ستم ملی قرار نمیگیرند چون تصریح نمی شود که رای مردم کردستان به عدم جدائی به کدام بهبود مشخصی در رابطه آنان با دولت و سایر شهروندان کشور منجر خواهد شد. سوال "خودمختاری یا خودگردانی"، "فدرالیسم یا تمرکز" و امثال اینها هم پاسخگو نیستند زیرا مردم کردستان به انتخاب میان آلترناتیوهای ناچار میشوند که هیچیک درد آنها را دوا نمیکند. برای اینکه رفراندوم پاسخگوی رفع ستم ملی باشد هر دو سوی سوال مطرح شده در آن باید متضمن رفع این ستم باشد. در فرمولبندی قطعنامه ما سوالی که مردم کردستان در رفراندوم به آن پاسخ می دهند چنین است: "جدائی از ایران و تشکیل یک دولت مستقل یا ماندن در چارچوب ایران با تضمین برابری کامل حقوق و آزادی ها بعنوان شهروندان آزاد و

متساوی الحقوق کشور". بخش دوم این سوال به این معنی است که مردم کردستان با رای به ماندن در چارچوب ایران خواهان برابری کامل در کلیه حقوق و آزادی ها بعنوان شهروندان آزاد و متساوی الحقوق کشور هستند نه ادامه وضع موجود.

رفراندوم همچنین باید در فضائی آزاد و فارغ از ارعاب و فشار انجام شود و این با خروج نیروهای نظامی و انتظامی دولت مرکزی و تضمین یک دوره فعالیت آزادانه کلیه احزاب سیاسی در کردستان به منظور آشنا کردن توده مردم با برنامه و سیاست و نظرشان در رفراندوم امکان پذیر میگردد. در این مورد نظارت سازمان ملل و مراجع بین المللی بر خروج نیروهای دولت مرکزی و برقراری آزادی و امنیت فعالیت سیاسی در دوره قبل از رفراندوم و همچنین تضمین آن سازمان در مورد عدم دخالت، تهدید و یا تجاوز نظامی از جانب دولتهای عراق و ترکیه ضرورت دارد.

برابری حقوق شهروندان

واضح است که یک راه رفع ستم ملی جدائی و تشکیل دولت مستقل است، ولی ترجیح ما علی الاصول عدم جدائی است و تلاشمان بر این متمرکز است که رفع ستم ملی و حذف مساله ملی، به جدائی نیاز نداشته باشد. در برابر جدائی، ما برابری کامل حقوق شهروندان کشور را راه حذف مساله ملی میدانیم و نه خودمختاری، فدرالیسم، "برابری حقوق ملی و قومی اقلیتها" و امثال اینها را. برابری حقوقی و رفع تبعیض در جوامع سرمایه داری، به معنی شمول یکسان قوانین و مقررات دولتی بر آحاد جامعه، ساکنان یک کشور و اتباع یک دولت، جزئی از پروسه شکل دادن به انقلاب اجتماعی و برقراری برابری واقعی در جامعه کمونیستی است. روشن ترین و پیشرفته ترین شکل برابری حقوقی میان ساکنین یک کشور در برابر دولت و قوانین، برابری حقوق شهروندی است. در تقابل با تبعیض برحسب ملیت، مذهب، جنسیت و غیره برابری حقوق کلیه شهروندان و شمول یکسان قوانین واحد بر همه آنان، مستقل از جنسیت و ملیت و مذهب و نظایر اینها باید بعنوان یک اصل تخطی ناپذیر و محوری در صدر قوانین جامعه اعلام گردد و کلیه قوانین و ترتیبات ناقض آن لغو شوند. مقولاتی نظیر "برابری ملتها" یا "برابری" حقوق ملی و قومی اقلیتها که از سوی ناسیونالیستها بعنوان مضمون خودمختاری های ملی و فرهنگی معرفی میشوند مقولات کاذبی هستند که تنها برای بازتولید هویتها و شکافهای ملی بخدمت گرفته میشوند. تائید چنین "برابری" های موهومی در چارچوب یک کشور اساسا معنی عملی ندارد. احساس تعلق قومی، زبانی، عشیره ای و غیره نظیر تعلق مذهبی امر خصوصی افراد است و تاثیر دادن آن در روابط حقوقی اهالی کشور و تبدیل آن به مبنائی برای تبعیض، چه مثبت چه منفی، باید قانونا منع شود. برابری حقوقی میان مردم یک کشور تنها با ارتباط بلاواسطه حق به آحاد اهالی و ساکنین کشور بمشابه شهروندان متساوی الحقوق جامعه و انتزاع آن از کلیه انتسابات ملی، مذهبی، نژادی، قومی، زبانی و غیره میسر میشود. در این عرصه رژیمهای سیاسی علنا مستبد مثلا رژیمهای حاکم بر ایران، عراق، ترکیه و اسرائیل با تبعیض رسمی و قانونی بر اساس مذهب، زبان، قومیت و تمایز بین مردم در جوانب گوناگون حیات مدنی آشکارا اصل حقوق برابر شهروندی را زیر پا می گذارند. حتی در دموکراسی های اروپا و آمریکا هنوز وجوهی از تبعیض بر اساس اتنیسیستی و ملیت و نقض حقوق شهروندی از زاویه ناسیونالیستی در قوانین دولتی مانده است. در آلمان پروسه اعطای شهروندی به یک "گایست آربایدر" (کارگر مهمان!) پس از ده، پانزده حتی بیست سال سابقه کار و زندگی در آن کشور باید از هفت خوان رستم بگذرد درحالیکه "آلمانی الاصل" های کناره ولگا که اجدادشان سیصد سال پیش به آنجا مهاجرت کرده و از "آلمانی" بودنشان جز مشتی فولکلور عتیق و غریبه چیزی باقی نمانده هر وقت به "سرزمین پدری" برگردند شهروندی شان از پیش مسجل است و تشریفات اداری چند روز بیشتر طول نمی کشد! این وجه از تبعیض ملی در آلمان امروز تنها جلوه کوچکی از عفونت ناسیونالیسم در پیشرفته ترین جوامع سرمایه داری انتهای قرن بیستم است.

ما بر اصل برابری حقوق شهروندان بعنوان شاخص قانونی رفع ستم ملی چه در مقابله با قوانین ستمگرانه دولتها چه در برابر ترتیبات خودمختاری و فدرالیسم قومی، که تبعیض بر مبنای قومی و ملی را ابدیت و مشروعیت می بخشد، تاکید می گذاریم.

برسمیت شناختن حق جدائی،

توصیه اتوماتیک به جدائی نیست

این یک پرنسپ کلاسیک و شناخته شده کمونیستی است که: برسمیت شناختن حق جدائی به معنی توصیه اتوماتیک به جدائی نیست و در اکثریت قریب به اتفاق موارد برسمیت شناسی این حق از طرف کمونیستها با توصیه به عدم جدائی همراه بوده است. در مورد راه حل ما نیز این پرنسپ صادق است. ما علی الاصول طرفدار جدائی نیستیم. نه فقط این بلکه نظرا و عملا با تمام توان برای برجیدن موانع همزیستی مردم منتسب به ملیتهای مختلف در چارچوبهای کشوری هرچه بزرگتر مبارزه میکنیم. معهذا در قطعهنامه مصوب دفتر سیاسی اعلام موضع مشخص درباره توصیه کنکرت به جدائی یا عدم جدائی به مقطع آغاز عملی روند رفتارندم و مراجعه به آراء عمومی مردم کردستان موکول شده است. موضع ما بر مبنای بررسی مشخص مجموعه شرایط سیاسی و اجتماعی آن مقطع و با توجه به مصالح کل جنبش طبقه کارگر و آزادی و رفاه هرچه بیشتر مردم کارگر و زحمتکش در کردستان تعیین خواهد شد. توضیح مختصری در این مورد لازم است.

برسمیت شناختن حق جدائی از جانب ما چنانکه اشاره شد از لحاظ اصولی عکس العملی است به بحران و بن بستی که ناسیونالیسم و بورژوازی بر زندگی مردم تحمیل کرده اند. برسمیت شناسی این حق هم راه رهایی از این بحران و بن بست را نشان میدهد و هم از نظر سیاسی به خلع سلاح ناسیونالیسم کمک میکند. در دنیای واقعی حق جدائی علیه شووینیسیم ایرانی و خودمختاری طلبی هر دو است. در مورد اولی وضع روشن است. ما میخواهیم گردن گذاشتن به حق جدائی مردم تحت ستم کردستان را به شووینیسیم ایرانی تحمیل کنیم. این اتوماتیکمان به معنی توصیه به جدائی نیست. در مورد جریانات خودمختاری طلب هم تکیه بر حق جدائی به معنای سمپاتی به جدائی در مقابل خودمختاری نیست، بلکه برای روشن کردن این حقیقت است که خودمختاری مساله را حل نمیکند. نگه می دارد. بدرازا میکشاند. ما میگوئیم راه حل مساله، انتخاب مستقیم خود مردم کردستان میان دو آلترناتیو است: جدائی و تشکیل دولت مستقل یا ماندن در چارچوب ایران بمشابه شهروندان آزاد و متساوی الحقوق کشور. تا اینجا نه تنها سمپاتی معینی به جدائی نیست بلکه تاکید ما بر برابری حقوق شهروندان، در تقابل با موقعیت اتباع درجه دو در طرحهای خودمختاری، عملا تشویق و توصیه به عدم جدائی است. تکیه بر حق جدائی به ما امکان میدهد پوچی برنامه "ملی" و اپورتونیسیم و دغلکاری سیاسی احزاب خودمختاری طلب را نزد توده های مردم کردستان نقد و افشا کنیم و بی ربطی سیاست این احزاب به بهبود وضعیت زندگی مردم را برملا کنیم. تکیه بر این حق در کنار نقد و افشای ناسیونالیسم و برنامه "ملی" این احزاب، آنها را بطور عینی در آمپاس سیاسی قرار میدهد، خلع سلاح میکند و به جایگاه واقعی خودشان بعنوان احزاب سیاسی دارای برنامه و سیاستهای بورژوائی میراند. کمک میکند نفوذ سیاسی شان بر توده مردم از راه مساله ملی و نان خوردنشان از توبره خرافات ناسیونالیستی به سنگ بخورد. بنا به هیچیک از موارد بالا دلیلی برای توصیه به جدائی در شرایط حاضر وجود ندارد و ما تلاش عملی و نظریمان را بر روی برداشتن موانع همزیستی متمرکز می کنیم. معهذا این امکان را هم باز می گذاریم که در صورتیکه در آستانه رفتارندم با بررسی اوضاع مشخص و بنا به مصالح کل جنبش طبقه کارگر و آزادی و رفاه مردم کارگر و زحمتکش در کردستان رای به جدائی را بیشتر به صلاح دانستیم آن را بعنوان موضع خود اعلام و به مردم کردستان توصیه کنیم.

مساله کرد یک مساله منطقه ای است

راه حل حزب کمونیست کارگری ایران برای حل مساله کرد در چارچوب کشور ایران است که قلمرو اصلی فعالیت حزب ماست. اما مساله کرد یک مساله منطقه ای است. در ارتباط با این وجه هم راه حل ما، برخلاف طرحهای مختلف خودمختاری و فدرالی، با حل اصولی و عادلانه مساله کرد در کشورهای همسایه سازگاری کامل دارد و از این نظر کمونیسم کارگری در منطقه از یک

سیاست کاملاً منسجم و هماهنگ برخوردار است. طرحهای خودمختاری و فدرالی که ظرف بند و بست بورژوازی کرد با رژیمهای حاکمند، علیرغم ادعای "ملی" احزاب ناسیونالیست، با حل منطقه ای مساله کرد سازگار نیستند و اکثراً به تبع اختلاف منافع و کشمکش دائم دولتهای منطقه به منازعه قدرت و جنگ تمام عیار میان بخشهای مختلف بورژوازی کرد هم کشیده میشوند. تجربه چند دهه اخیر بویژه شش سال تجربه زنده از عملکرد احزاب ناسیونالیست در کردستان عراق نشان میدهد که اینها آماده اند در معامله با رژیم شوونیست خودی یا همسایه "مصلح ملی مشترک" شان را به آسانی زیر پا کنند و حتی با هم بجنگند. اصطلاح ناسیونالیستی "برادرکشی"! پرده ریاکارانه ای است که این احزاب بر روی همین نوع ستیزه جوییهای بورژوا – عشیره ای و جنگ و جدالهای ضدمردمی خود می کشند. آشکار است که مساله کرد در عراق و ترکیه هم نظیر ایران نیازمند حلی سریع، اصولی و عادلانه است و در آن کشورها هم تنها راه حل اصولی مراجعه به آراء عمومی مردم تحت ستم است. ما هر تحول سیاسی در این زمینه از جمله تشکیل دولت مستقل، که حاصل یک پروسه انتخاب آزاد و عمومی از طرف خود مردم تحت ستم کردستان در هر بخش منطقه باشد، را برسمیت می شناسیم و در برابر اعمال قهر علیه آن خواهیم ایستاد.

خلاصه

راه حل ما در قبال مساله کرد یک راه حل اصولی است که از حقانیت اجتماعی و روشن بینی نظری کمونیستی سرچشمه می گیرد و رئوس آن چنین است:

– برسمیت شناختن حق جدائی و تاکید بر رفراندوم بعنوان راه مشخص اعلام نظر مردم کردستان راجع به جدائی یا عدم جدائی از ایران،

– تاکید بر اصل تساوی کامل حقوق شهروندی برای همه ساکنان کشور. مبارزه علیه کلیه قوانین، نهادها، موسسات، رسوم و ترتیباتی که به هر نحو به ستم ملی و تبعیض بر مبنای ملیت، نژاد، قومیت و زبان مشروعیت میدهند با هدف برداشتن هرگونه مانع حقوقی از سر راه همزیستی مردم کردستان با سایر ساکنان کشور و از این طریق فراهم کردن ملزومات عملی عدم جدائی،

– رد خودمختاری و فدرالیسم،

– تعرض علیه خرافات ناسیونالیستی در هر دو سوی کشمکش ملی،

– تکیه بر آگاهگری و بسیج نیروی اجتماعی طبقه کارگر و توده محروم جامعه برای حل این مساله،

– مساله کرد یک مساله منطقه ای است، کمونیسم کارگری از این زاویه دارای یک سیاست و راه حل هماهنگ و منسجم است.

اسلام، حقوق کودک و حجاب-گیت راه کارگر

اخیرا در استکهلم دو اطلاعیه با یک روح، یک مضمون و چه بسا حتی از یک قلم، با لحنی بسیار خصمانه علیه کمپین دفاع از حقوق زنان ایران و کمیته سوئد حزب کمونیست کارگری منتشر شده است که پاسخی جدی را طلب میکند. اعلامیه اول امضای "تحریریه نشریه سوئدی (؟) زنان و بنیاد گرایی" را برخورد دارد و اعلامیه دوم مستقیما به امضای خود سازمان راه کارگر است.

موضوعی که خشم این دوستان را برانگیخته است ظاهرا دفاع ما از خواست ممنوعیت حجاب اسلامی برای کودکان است. میگویند این "نفی آزادی پوشش برای مسلمانان" است، این "نفی حقوق دموکراتیک" اقلیت ها است. میگویند این خواست "رضاخانی" و "پول پوتی" و "فاشیستی" و "راسیستی" است، ما را افشاء میکنند که میخواهیم پای "دولت و قانون و پاسبان" را وسط بکشیم، میگویند میخواهیم حجاب را به زور از سر زنان برداریم، میگویند مردم را به "امت اسلام و دشمنان آن" تقسیم کرده ایم و قصد براه انداختن "جنگ صلیبی" داریم. و اینها تازه حرفهای بهترشان است. چیزهای بیشتری هم میگویند که در هرجامعه ای که حرمت و حیثیت همه مردم محفوظ باشد و "اقلیتها" به امان سنن و فرهنگ اسلامی و شرقی "خودشان" رها نشده باشند، سر و کار گوینده را به جرم هتک حرمت و افترا با "دولت و قانون و پاسبان" میاندازد.

اختلاف بر سر حقوق انکار ناپذیر کودک و مساله اختناق و زن ستیزی در خانواده های اسلام زده یک اختلاف واقعی میان ما و اینهاست که باید بسیار شمرده و مستدل تعریف و تاکید شود. این اختلافی عمیق و بسیار مهم است که پائین تر به آن میرسیم. اما هیستری این اطلاعیه ها از سر اختلاف نظر تئوریک این جریان بر سر این مساله نیست، بلکه ناشی از این واقعیت است که این دوستان فهمیده اند که درست مانند حمایتشان از اخراج افغانی ها از ایران (قبل از سقوط شوروی و غسل تعمید دموکراتیک این دوستان و وقتی اردوگاه عزیز شان با مسلمین افغان در جنگ بود و لذا دموکراسی هنوز برای افغانها جایز نبود) یکبار دیگر در ملاء عام خراب کرده اند و افتضاح بالا آورده اند. این داد و هوار و هیستری بابت جلسه ای است که فراخوان دادند تا پاسخ کمونیست ها را بدهند و توجه وسیع افکار عمومی به نظرات کمپین و سخنان اسرین محمدی را خنثی کنند. اما همانطور که از اطلاعیه شان بر میآید، خودشان هم ظاهرا انتظار این استقبال وسیع مسلمین و صد البته "بنیادگرایان" و غریو تکبیر ها و صلوات ها در صف حامیان شان را نداشته اند. حال چند روزی چرتکه انداخته اند و فهمیده اند زیان کرده اند. قرار نبود اینچنین اسلامی بنظر بیایند. قرار نبود "مرزهایشان" اینچنین با جماعت اسلامی "بهم بریزد"، این اسلام پناهی شاید برای تشکیلات خارج کشور یک "حزب برادر" در کشوری که اسلام در میان بافت مهاجرین آن نفوذ دارد مفید باشد (که باز هم جای تردید است)، ولی برای سازمانی که با مهاجرین از ایران آمده شهری تر و عمیقا ضد مذهبی و بقول اینها "فکلی" سر و کار دارد، این یک لکه ننگ و یک افتضاح سیاسی بزرگ به حساب میآید. سازمانی که بخواهد که دوباره اسلام و جنبش اسلامی را به خوب و بد و میانه رو و بنیادگرا، سمی و خوراکی، و خلقی و ضد خلقی تقسیم کند، آنهم سازمانی که همه میدانند تخم و ترکه همان جنبش اجتماعی و سنت سیاسی است که حزب توده و اکثریت پیرو خط امام را تحویل جامعه داده است، آشکارا حکم ورشکستگی سیاسی خود را صادر کرده است. این "حجاب-گیت" و "اسلام-گیت" این حضرات است. خودشان این را فهمیده اند و میخواهند خرابکاری خود را با هیاهو و جار و جنجال ماستمالی کنند، میخواهند حمایت معذب کننده مسلمین از مواضع و افکارشان را به گردن "چپ روی" و "بنیادگرایی" ضد اسلامی ما بیاندازند. اگر حزب کمونیست کارگری رضاخانی و پل پوتی نباشد، مسلمین بنیادگرا حق بجانب نمیشوند و پشت دموکراسی سپر نمیگیرند و لاجرم مرزشان با راه کارگر و نشریه زنان سوئدی مخالف بنیاد گرایی بهم نمیریزد! استدلالی رندانه و البته بی خاصیت.

بگذارید به گره گاهای این بحث یک به یک بپردازیم.

حقوق کودک و حجاب اسلامی:

ما صحبتی از "چادر کشیدن از سر زنان" آنهم توسط "پاسبانها" نکرده ایم. برنامه حزب کمونیست کارگری صریحا از آزادی پوشش دفاع میکند. اما برنامه ما همچنین خواهان مصون بودن کودکان از دست اندازی مذهب و فرقه های مذهبی است و بعلاوه "ممانعت از برخورداری کودکان از حقوق مدنی و اجتماعی خویش نظیر آموزش و تفریح و شرکت در فعالیتهای اجتماعی مخصوص کودکان" را جرم میداند. بحث آزادی انتخاب حجاب اسلامی، مربوط به بزرگسالان است. مربوط به کسانی است که لااقل از نظر صوری و از نظر قانون حق انتخاب دارند و مسئولیت عواقب انتخاب آزاد خود را بر عهده میگیرند (هرچند حق انتخاب زن بزرگسالی هم که چاقو و شیشه اسید اسلامی را میشناسد صوری تر از صوری است). بحث آزادی پوشش هیچ چیز راجع به حقوق کودک و دختران خردسال و نوجوانی که در یک خانواده اسلامی تحت تکفل پدر و مادر خود زندگی میکنند نمیگوید. نوابغ عزیز ما میفرمایند تفکیک کودک و بزرگسال "فرقی در مساله ایجاد نمیکند". خیر، بسیار هم ایجاد میکند.

ما میگوئیم حجاب اسلامی سر کودکان و نوجوانانی که به سن قانونی نرسیده اند کردن، باید قانونا ممنوع باشد. زیرا این تحقق حق انتخاب پوشش توسط کودک نیست، بلکه، برعکس، در حقیقت تحمیل پوشش خاص به کودک توسط پیروان یک فرقه مذهبی معین است. اتفاقا حمایت از آزادی و حق انتخاب کودک (که خود مطلق نیست) ایجاب میکند که قانونا جلوی این تحمیل گرفته شود. کودک مذهب و سنت و تعصب خاص ندارد. به هیچ فرقه مذهبی ای نیپیوسته است. انسانی است جدید، که به حکم تصادف و مستقل از اراده خود در خانواده ای با مذهب و سنت و تعصبات خاص پا به حیات گذاشته است. جامعه موظف است. تاثیرات منفی این بخت آزمایی و قرعه کشی کور را خنثی کند. جامعه موظف است شرایط یکسان و منصفانه ای برای زندگی همه کودکان و رشد و شکوفایی آنها و شرکت فعال آنها در حیات اجتماعی فراهم کند. کسی که بخواهد راه زندگی اجتماعی متعارف یک کودک را کور کند، درست مانند کسی که بخواهد بنا به فرهنگ و مذهب و عقده های شخصی و گروهی خودش جسم کودک را مورد تعرض قرار بدهد، باید با سد محکم قانون و عکس العمل جدی جامعه روبرو بشود. هیچ دختر نه ساله ای شوهر کردن، ختنه (مثله) شدن، آشپز و خدمتکار افراد ذکور فامیل شدن، از ورزش و تحصیل و بازی محروم شدن را "انتخاب" نمیکند. کودک در خانواده و در جامعه مطابق رسم و رسوم و مقرراتی که وضع شده است بار میاید و این افکار و رسم و رسوم را بطور خودبخودی بعنوان روش متعارف زندگی میپذیرد. صحبت از انتخاب حجاب اسلامی توسط خود کودکان مسخره تر از مسخره است. کسی که مکانیسم محجبه شدن دختر کودکان را "انتخاب دموکراتیک" خود او جلوه میدهد، یا اهل کره ارض نیست و یا ریاکاری است که لیاقت ورود به بحث حقوق کودک و مبارزه علیه تبعیض را ندارد. شرط دفاع از هرنوع آزادی کودک برای تجربه کردن زندگی، شرط دفاع از انتخاب داشتن کودک، گرفتن جلوی این تحمیلات خودبخودی و رایج است. کسی که فکر میکند در مساله حجاب، کودک یا بزرگسال "فرقی نمیکند"، قبل از اینکه عضو تحریریه جایی بشود، یا کمیته اسکاندیناوی کسی را تشکیل بدهد، باید فکری بحال عقب ماندگی فکری و بی اطلاعی اش از ابتدائیات مساله بکند.

اما اشاره اینها در بحث "نقض حقوق دموکراتیک" نه به حقوق کودک بلکه به حقوق پدر و مادر است. آیا ممنوعیت حجاب اسلامی برای کودکان و نوجوانان "حق دموکراتیک" پدر و مادر را سلب میکند؟ این ادعای اینهاست. خوشبختانه جامعه بشری دارد از دورانی که زن و فرزند جزو اموال پدر و شوهر بودند و اینها رسماً حق کشتنشان را داشتند خارج میشود. آنچه این حضرات بعنوان حقوق دموکراتیک پدر و مادر از آن سخن میگویند، تتمه حقوق عشیرتی پدر است که خوشبختانه با پیشرفت جامعه و هرچه "فکلی" تر شدن آن بشدت محدود شده است. بله دوستان، حقوق اولیاء نسبت به فرزند محدود و مشروط به حقوق انسانی و جهانشمول و قانونی کودک است. این وظیفه قانون (و "دولت و پاسبانها") در هر کشور است که این را تضمین کنند. هیچکس چه پدر، چه مادر، چه خان دایی چه خاله خانم حق کتک زدن یا ارباب کودک را ندارد، هیچکس حق سلب آزادی کودک را ندارد، هیچکس حق جلوگیری از تحصیل و ورزش و معاشرت کودک

را ندارد. هیچکس حق سوء استفاده جنسی از کودک را ندارد. هیچکس حق کارکشیدن از کودک و به کار گماشتن او را ندارد. هیچکس حق آزار جسمی کودک، ولو به حکم شرع انور، را ندارد، هیچکس حق محروم کردن کودک از هیچیک از امکاناتی که جامعه بطور متعارف حق او دانسته است را ندارد. این کودک آزاری ها جزو "حقوق دموکراتیک" هیچ بشری نیست. اعمال ممنوعیت و محدودیت بر فعال میثاقی سنتی و عشیرتی پدران و شوهران، شرط حیاتی برخورداری کودک از حقوق انسانی ابتدایی خویش است. حقوقی که تازه باید بمراتب بیش از این گسترش پیدا کند. دوستان گرامی، آزادیخواهان نیمه وقت، باور بفرومایید جامعه پیشرفت کرده که به اینجا رسیده. یعنی واقعا فهم این حقایق ساده اینقدر دشوار است؟

اما شاید حجاب اسلامی شامل این کودک آزاری ها نمیشود. آخر حجاب "خلقی" است، "خودی" است، مال "مهاجرین محروم" است، جزو فرهنگ "ما شرقی ها" است، لباس "ضد امپریالیست ها" است، راسیستها هم آن را دوست ندارند، وزیر مهاجرت سوئد هم خودش بی حجاب است. این تعارفات و چرندیات از زبان یک مسلمان "غیر بنیاد گرا"، یا فرقه مسعود و مریم و نظایر آنها، غیر منتظره نیست. اما آیا واقعا کسانی که ادعای زن بودن و ترقی خواهی میکنند و تازه سلام و علیک خود با "فعالین با سابقه جنبش زنان و جنبش ضد راسیستی در سوئد" را هم به رخ مردم میکشند، هنوز معنی اجتماعی حجاب اسلامی، و تاثیرات مخربش برای ذهن و زندگی دختران خردسال و نوجوان در سوئد، را نمیدانند؟ واقعا باید برای اینها از رنج و غم کودکی که منزوی و انگشت نماست، نمیدانند چرا اجازه جست و خیز و بازی و شنا و معاشرت با همکلاسی هایش را ندارد، و کوچکترین اختیاری برای خروج از این وضعیت و خلاصی از این کابوس ندارد، موعظه کرد؟ ببینید تربیت توده ایستی چقدر در این صف عمق و ریشه دارد که حتی یکبار تصادفا هم به یک موضع آزاداندیشانه در مقابل اسلام دچار نمیشوند.

ممنوعیت حجاب "اجباری" برای کودکان

این شعار اثباتی خود اینها در قبال مساله تحمیل حجاب به کودکان است. خیال میکنند فرمول خوب و کارساز و دموکراتیکی هم یافته اند. اما این شعار هیچ چیز نمیگوید و کوچکترین تاثیری بر واقعیت ستمکشی کودک و بخصوص دختران خردسال در محیط های اسلامی ندارد. چرا؟ به معنی عملی این فرمول دقت کنید. اگر این حکم مبنای عمل جامعه بشود، تنها کودکانی از حجاب اسلامی معاف میشوند که بتوانند در پیشگاه محکمه یا مرجعی ثابت کنند که پدر و مادر حجاب را به زور سر آنها کرده اند. تا اجبار ثابت نشود، کاری خلاف قانون صورت نگرفته است. انصافا این فرمول راهگشایی است. هر کودک ۹ ساله جسور و فارغ التحصیل دانشکده حقوق، که به حقوق مدنی خود بخوبی واقف باشد و آماده باشد پیه طرد شدن از خانواده خود را بتن بمالد و علنا و رسما علیه اولیاء مسلمان خود شهادت بدهد و مدارک کافی برای نشان دادن جنبه اجباری حجاب به دادگاه ارائه کند و پاسخ دفاعیه وکلای پدر و مادر و کل مبحث نسبیت فرهنگی را هم در آستین داشته باشد، ممکن است (البته اگر در همان لحظه صنایع سوئد مشغول صادر کردن چیزی به "جهان اسلام" نباشند) اجازه بگیرد که حجاب سرنکنند. اینکه این کودک بعدا قرار است کجا زندگی کند و در صف اتوبوس و در راه مدرسه چه بسرش خواهد آمد البته جزو معضلات این دوستان نیست.

تمام خاصیت این فرمول اینست که خام اندیشی و بی اطلاعی مدافعینش از مکانیسم های زندگی واقعی و کل معضل کودک آزاری در جامعه و در خانواده را به نمایش بگذارد. دوستان گرامی، اندیشمندان بزرگ، مکانیسم اجبار و تحمیل در خانواده بنیادی تر و پوشیده تر و سیستماتیک تر از اینهاست. کسی بزور اسلحه حجاب سر کودکان نمیکند، زیرا کودک اراده و خواست پدر و مادر را مورد تردید قرار نمیدهد. در ذهن خود، حتی آنجا که مورد ضرب و شتم و تعدی جسمی است، آنها را محق و خود را مقصر تصور میکند. تسلیم به خواست پدر و مادر را وظیفه ای بدیهی تصور میکند. برای کودک از دست دادن محبت پدر و مادر، نداشتن تائید آنها، رنجاندن آنها، یک کابوس است. معلوم نیست چرا این دوستان شهادتی را که خودشان دسته جمعی حاضر نیستند در مقابل مسلمین نشان بدهند، از یک کودک خردسال در یک

خانواده مذهبی آنهم در مقابل پدر و مادر و زعمای قوم انتظار دارند. قرار بود این دوستان ماده ای، قانونی، سیاستی، در دفاع از حقوق کودک طرح کنند، اما با این شعار معلوم میشود که برعکس این کودکانند که باید غیرت به خرج بدهند و راه کارگر و نشریه سوئدی زنان و بنیاد گرایی را از بن بست سیاسی نجات بدهند. بگذارید از اینها پرسیم واقعا با این فرمول در عرض سال حجاب اسلامی از سر چند کودک کنار میروند، سه، چهار، هفت، یازده؟ معضل یک نسل از کودکان و نوجوانان زیر ستم در سوئد امروز را این شعار قرار است پاسخ بدهد؟ بگذارید پرسیم چرا در موارد مشابه دیگر بار اثبات جرم، یا طرح شکایت، به دوش کودک نیست؟ آیا شما حاضرید فقط کار "اجباری" کودکان را منع کنید؟ آیا حاضرید فقط سوء استفاده جنسی "اجباری" از کودک را ممنوع کنید؟ آیا حاضرید فقط کتک خوردن برخلاف میل کودک را منع کنید؟ آیا حاضرید فقط شوهر دادن "اجباری" دختر زیر سن قانونی را ممنوع کنید؟ آیا حاضرید فقط ختنه "اجباری" دختر را محکوم کنید، آیا در هریک از این موارد اگر کودک خود بی تفاوت یا راضی باشد، یا شکایت نکنند، یا شکایتش را پس بگیرد، جرمی واقع نشده و وظیفه شما تمام و وجدانتان راحت است و میتوانید به جلسه تحریریه سوئدی و کمیته اسکاندیناوی سازمانتان برگردید؟

این شعار بی محتوا و ریاکارانه است. فرمولی است برای فرار از مساله و نرنجاندن مسلمین. سر کردن حجاب اسلامی بر سر دختران خردسال بنا به تعریف یک تحمیل مذهبی و فرهنگی توسط فرقه ای خاص است. همانقدر که مریدان فرقه "دروازه بهشت" حق ندارند هنگام خودکشی برای پیوستن به "سفینه مادر" کودکانشان را هم همراه خود به قتل برسانند، اهل فرقه اسلام هم حق ندارند انزوا و بردگی و بی حقوقی زن در کیش خویش را صاف و ساده به سر دخترانی که در جمع آنان چشم به جهان گشوده اند نازل کنند. جامعه حق دارد، بلکه موظف است، از حقوق این کودکان دفاع کند، حتی اگر خود از بلایی که بر سرشان میاید بی خبر باشند یا آن را با آغوش باز پذیرفته باشند. جامعه حق دارد بخواهد استانداردهایی که به قیمت روشنگری ها و مبارزات حق طلبانه انسانهای بی شمار به نرم زندگی بدل شده اند، در مورد این کودکان نیز به یکسان رعایت شود. اینها فقط اموال اولیاء شان نیستند. شهروندان محترم و صاحب حق جامعه اند و جامعه در قبال حفظ حقوق آنها مسئول است. کسی که واقعا خواهان منع تحمیل حجاب به کودکان باشد، کسی که بخواهد بطور واقعی این دخترانی که امروز قربانی حجاب اسلامی اند، از آن خلاص شوند، این را هم میفهمد که باید خواستار منع حجاب اسلامی برای کودکان باشد. تنها این خواست از دختران در خانواده های اسلامی بطور واقعی حمایت میکند. تنها این خواست اجازه میدهد خانواده هایی که خود تمایلی به حجاب اسلامی ندارند اما زیر فشار جماعات اسلامی و فضای حاکم بر محیط زندگی خویش هم رنگ جماعت میشوند، این فشارها را پس بزنند و انسانی تر عمل کنند. تنها این خواست به آن مادرانی که خود این ظلم را سالها حس کرده اند و با دخترانشان سمپاتی دارند، امکان میدهد که در محیط خانواده به حمایت از فرزندانشان برخیزند و صدایی پیدا کنند. تنها این خواست بطور واقعی قشریون و متحجرین و تجار مذهب در محیط های مهاجرین را منزوی میکند. تنها این خواست متضمن کم مشقت ترین و اصولی ترین راه خلاصی کودکان از ظلمی است که بر آنها روا داشته میشود.

هیولای "قانون و پاسبان"

یک جرم سنگین ما ظاهرا اینست که خواسته ایم قانون جلوی این اجحاف به دختران خردسال و نوجوان در محیطهای اسلامی را بگیرد. ما خواسته ایم نوع خاصی از آزار و سلب آزادی کودک قانونا ممنوع اعلام شود. عکس العمل اینها به این مساله باور نکردنی است. این "توسل به قانون و زور است"، "پول پوتی" است، "رضا شاهی" است، "لویی" است، "بگیر و ببند" است. گویی بار اول است که میشوند کسی در دفاع از حقی خواستار تغییر قانون و کسب تضمین قانونی علیه اجحاف شده است. معلوم نیست این ضدیتشان با دخالت دولت در دفاع از کودک را باید به حساب آنارشیسم و سوپر انقلابیگری نویافته شان گذاشت یا به حساب ملحق شدنشان به جنبش دولت زدایی و بازار پرستی که شرط دموکرات محسوب شدن در دنیای پسا شوروی محسوب میشود. چرا یک نفر از این "جنبشهای زنان و فمینیستی و ضد راسیستی سوئد" برای این دوستان تازه دموکرات ما توضیح نداده است که تمام مبارزه برای اصلاحات و رفع تبعیض مبارزه ای است بر سر قانون و برای تغییر و اصلاح قانون و استفاده از قانون. چرا کسی برای اینها توضیح نداده است که کارگر و زن

مساوات طلب جدالها کرده اند تا اصل برابری زن و مرد و مرخصی دوران بارداری و بیمه بیکاری را در قانون گنجانده اند تا همین دوستان از مواهب آن برخوردار باشند. چرا کسی به اینها نگفته است که کل جنبش زنان، جنبش حقوق مدنی در آمریکا، جنبش ضد آپارتاید، جنبش محیط زیست و جنبشهایی برای تغییر قانون و گرفتن حمایت قانون از خواستهای خود بوده اند. قانون، محور مبارزه برای اصلاحات در جامعه است. چطور میشود آدمی را که از حمایتش از حقوق زن و کودک سخن میگوید ولی پیشاپیش اعلام میکند که کاری به قوانین کشور ندارد و از تغییر آن بی نیاز است سر سوزنی جدی گرفت. باشد، درک میکنیم، نظم نوین شده، اسپانسورهای سوئدی حضرات هم فارسی بلد نیستند، ولی دیگر هر چرندی که نمیشود گفت. اگر این افکار مشعشع دوبله به فارسی شان را در نشریه سوئدی مربوطه بازگو کنند، اگر به جنبش فمینیستی که خواستار گذراندن قوانین به نفع زنان است به همین شیوه "لوپن و پول پوت" بگویند، اگر به اتحادیه ها هتاکي کنند که چرا خواهان ممنوعیت کار کودکان هستند، اگر به بازنشسته ها فحاشی کنند که مصرا خواهان کنترل دولت و قانون و "پاسبانها" بر پس اندازهای خود در صندوقهای بازنشستگی و جلوگیری از حیف و میل آنها هستند، آنوقت اولین کسی که عزرشان را بخواهد و در خروج را نشانشان بدهد همین "جنبشهای فمینیستی و ضد راسیستی" سوئد خواهند بود.

بعلاوه معلوم نیست چرا تصویب هر قانونی باید به "بگیر و ببند" تعبیر شود. ترساندن مردم به شیوه ملاها و تکرار طوطی وار دشنام ها و دروغهای های پاخورده جنگ سردی دول غربی علیه کمونیستها، هرچند بسیار زننده است، اما از زبان اینها دیگر ما را متعجب نمیکند. واقعیت اینست که تصویب قانون منع حجاب اسلامی برای کودکان، مانند سایر مقررات مدنی، باعث میشود که اکثریت عظیم مردم بطور عادی آن را رعایت کنند. و در نتیجه عده زیادی از دختران در خانواده های اسلامی بدون کشمکش هرروزه از این اسارت خلاص شوند. اینکه با موارد عدم رعایت این قانون چه برخوردی باید بشود چیزی است که باید جداگانه و با در نظر گرفتن جنبه های مختلف مساله راجع به آن اظهار نظر کرد. پارک کردن جلوی شیر آب آتش نشانی هم ممنوع است و کسی را تا بحال به این جرم، حتی در ایران و اندونزی، "نگرفته" اند. موتور سواری بدون کلاه ایمنی هم ممنوع است و این قانونی است که با مذهب و عمامه سیک ها در تناقض است. ولی این مانع تصویب این قانون نشده و هیچ سیکي هم آن را "رضاشاهی" و "پول پوتی" و طرحی برای "بگیر و ببند" سیک ها نخوانده است. اصل اینست که با تصویب این قانون، اصالت حقوق کودک و این واقعیت که مذهب امر خصوصی و شخصی پدر و مادر است و نباید به فرزند تحمیل شود و حقوق مدنی کودک را محدود کند، بعنوان نرم جامعه تصریح و تاکید میشود. و بالاخره شاید باید به این هم اشاره کرد که این اولیاء هستند که در قبال نقض این قانون پاسخگو هستند و نه کودک. کودکی که حجاب به سر دارد خود جرمی مرتکب نشده است.

اما آلترناتیو پیشنهادی اینها چیست. اگر قرار نیست قانون دخالت کند، چگونه میشود به کابوس دختران در خانواده های اسلامی خاتمه داد. پاسخ: دیالوگ انتقادی، ارشاد، "افزایش حمایت از دختران خانواده های اسلامی"، "افزایش قدرت و دخالت سازمانها و نهادهای مستقل مردمی". بعبارت دیگر، مساله را باید به بخش خصوصی و مکانیسم بازار عقاید سپرد. باید امکانات و "قدرت" بیشتری در اختیار سازمانهایی از نوع "مجله سوئدی زنان و بنیاد گرایی" و "چهره های سرشناس تلویزیونی" که "ریاست جلسه" بلد هستند گذاشته شود تا با بسیج مسلمانان معتدل و پرو بال دادن به اسلام بردبار، به شیوه ای که دیدیم با رشد بنیاد گرایی در میان مهاجرین مبارزه کنند. دختران خانواده های اسلامی فعلا باید صبر داشته باشند، به حقوق دموکراتیک اولیاء مومن خود احترام بگذارند، و قطعا در موقع مقتضی از طریق برنامه موزائیک از نتایج نجات بخش این مجاهدات مطلع خواهند شد.

پائین تر خواهیم دید که پایه های "مادی" این نوع موضع گیری چیست. اما برای کسی که درد واقعی اش محرومیت بخشی از کودکان این نسل این جامعه از حقوق انسانی شان باشد، این نظرات بی محتوا و بی ارزش است. حقوق کودک باید با همان مکانیسمی تضمین شود که هر حقی در جامعه تضمین میشود. قانون باید به نفع رفع تبعیض از دختران در خانواده های اسلامی تغییر کند. قانون باید این دختران را از دست اندازی فرقه های مذهبی مصون کند. قانون باید این حق را به این اعضای فراموش شده جامعه سوئد بدهد که خود، وقتی به سن قانونی رسیدند، آزادانه راجع به مذهب

تصمیم بگیرند و در این فاصله هیچ باور و راه و رسم مذهبی، آنهم با نتایجی چنین مخرب و نابود کننده، به آنها تحمیل نشود. آنکس که حاضر نیست حمایت از این قربانیان آشکار کودک آزاری و زن ستیزی را صریحا وظیفه قانون و دولت بداند، اگر پالانش واقعا کج نباشد، قدر مسلم حتی از فهم صورت مساله عاجز است.

"اقلیت تراشی" و نسبت فرهنگی

محور اساسی موضع اسلامی و راست این حضرات بحث نسبت فرهنگی و مقوله اقلیت هاست. به این مساله باید در فرصت دیگری با تفصیل پرداخت. اینجا همینقدر باید گفت تر نسبی گرایی فرهنگی و تمام سیاستها و روشهای دولتی و غیر دولتی ای که در غرب روی آن بنا شده است یک پدیده فکری عمیقا راسیستی است. نسبت فرهنگی پوششی است برای ایجاد یک آپارتاید همه جانبه اجتماعی، حقوقی، فکری، عاطفی، جغرافیایی و مدنی میان ساکنین یک کشور اساسا برحسب نژاد و قومیت و مذهب، و نتیجه ای جز ایجاد جوامع کوچک و در خود و عقب مانده "اقلیت" های غیر اروپایی در دل جامعه "اکثریت" سفید و اروپایی ببار نیاورد.

جلوی این روند باید سد شود. همه مردم سوئد شهروندان متساوی الحقوق جامعه اند و باید تحت قوانین و نرمهای اجتماعی یکسانی زندگی کنند. ما برخلاف این جماعات جامعه را به اکثریت ها و اقلیتهای فرهنگی و دینی و ملی و نژادی تقسیم نمیکنیم. ما به حقوق و آزادی های یکسان و جهانشمولی برای همه آحاد بشریت قائلیم که باید همه، مستقل از جنسیت و نژاد و قومیت و غیره از آن برخوردار باشند. ما خود را بخشی از هیچ اقلیتی نمیدانیم. کودکانی که محور این جدال امروزد، به هیچ اقلیتی تعلق ندارند. اینها کودکانی ساکن سوئدند که باید از کلیه حقوق و آزادیها و امکاناتی که به لطف تلاش نسلهای پی در پی انسانهای آزاد اندیش و برابری طلب و پیشرو این جامعه برای کودکان فراهم شده است برخوردار باشند.

از همین جدل بر سر حجاب اسلامی کودکان پیداست که مدافعان نسبت فرهنگی و اقلیت تراشی چه کسانی اند. بورژوازی سوئد که مهاجرین و خارجیان را عناصری تا ابد بیگانه با این جامعه میداند و هدف خود را مهار و کنترل آنها و دور نگاهداشتن آنها از سوخت و ساز اجتماعی سوئد به ارزان ترین شکل ممکن میداند. نسبت فرهنگی در عرصه فکری و اجتماعی همان کاری را میکند که گتوسازی ها در قلمرو سکونت و اقامت انجام میدهند. در اینسوی معادله، اقلیت کاذبی که به این ترتیب ایجاد میشود، احتیاج به خان و شیخ و مبصر و ناظم دارد. کسانی از نوع و نژاد "خودشان" که در امر اداره این جوامع اقلیت به جامعه اکثریت یاری برسانند، کسانی که جلوی تنش و تلاطم در کمپ اقلیت را بگیرند، کسانی که از درون جامعه اقلیت جلوی خواست ایجاد یک جامعه واحد و یکپارچه را سد کنند، انتظارات را پائین نگاه دارند و ایدئولوژی آپارتاید را به زبان و فرهنگ جامعه اقلیت مشروعیت بدهند.

و این شغل شریفی است که این جماعات برای آن خیز برداشته اند. از دولت برای خود "قدرت و نفوذ" مطالبه میکنند. حواسشان هست که به دین و راه و رسم این جامعه اقلیت و "حقوق دموکراتیک اولیاء اسلامی" خدشه ای وارد نشود، علیه تصویب قوانین سراسری ای که بخواهد اتوریته مراجع سنتی در محیط اقلیت را محدود کند هیاهو راه میاندازند و سمپاشی میکنند. به دختران خردسال اقلیت وعده "حمایت بیشتر" میدهند. آشنایی و حمایت مقامات و شخصیتهای سرشناس و دلسوز دنیای اکثریت را به رخ اقلیت میکشند و تکبیر و صلوات و تائید مذهبیون اردوی اقلیت را نشان مقامات دنیای اکثریت میدهند. اینها امیدوارند مدیران داخلی جهان اقلیت بشوند. کسانی که یک پا در هردو جهان دارند، در مرکز جین میپوشند، فمینیست میشوند و به زبان سوئدی ادعای آزادیخواهی میکنند، و در محل لنگ و چارقد و عبا میپوشند و با زبان و الفاظ آخوندهای دهات و بچه حاجی ها کسانی را که از مدرنیسم حرف میزنند "فکلی" میخوانند. دستور کار خود را نیز بخوبی فهمیده اند و دارند سنگ تمام میگذارند. هدف دور نگاهداشتن جامعه اقلیت از جامعه اکثریت و قرنطینه فرهنگی و سیاسی و معنوی آن است. هدف جلوگیری از ایجاد فضای قطبی و متشنج است. هدف جلوگیری از "رشد بنیادگرایی در نسل دوم خارجیان" است. هدف مصون داشتن سوئد از تروریسم اسلامی است.

متأسفانه نسخه اینها نه فقط علیه دختران خانواده های اسلامی است بلکه عینا جاده صاف کن عروج ارتجاع و تروریسم اسلامی در این جوامع است. چند بار باید ثابت شود که عقب راندن مذهب و ارتجاع مذهبی جز با دفاع صریح از ارزشهای انسانی در مقابل مذهب ممکن نیست. چند بار باید ثابت شود که راه جلوگیری از توحش مذهبی باج دادن به آن و تلاش برای چهره انسانی ساختن از آن نیست بلکه مبارزه علیه خرافات و راه و رسم های مذهبی است. چند بار و به چه بهایی باید به اینها ثابت شود که اسلام و مذهب جناح مترقی و قابل حمایت ندارد. چند بار باید ثابت شود که تنها وجود یک آلترناتیو آزادیخواهانه رادیکال و واقعی است که میتواند زمین را از زیر پای اسلام سیاسی جارو کند. چطور نمیفهمند که راه ممانعت از ارتجاع و تروریسم اسلامی مشروعیت دادن به این تحجر و ترور در چهارچوب خانواده نیست. چطور نمیفهمند اقلیت تراشی و سیاست نسبیّت فرهنگی خدمت بی جیره و مواجب به ارتجاع اسلامی است و زمینه و محیط اجتماعی و فرهنگی برای جذب نیروی آن را فراهم میکند.

مشکل اینجاست که این جماعت بهرحال شانس برای ایفای این نقش واسطه ندارند، زیرا با طیف مهاجرینی سر و کار دارند که نه فقط مذهبی نیست، بلکه عمیقاً ضد مذهبی است. مساله حجاب اسلامی کودکان مساله گریبانگیر مهاجرین از ایران آمده نیست. این آن بخشی از مهاجرین است که سمپاتی فوق العاده زیادی به زندگی اروپایی دارد و دقیقاً با انزجار از اسلام به اینجا آمده است. شاید اسلام پناهی در میان مهاجرین کشورهای دیگر بتواند دکان سیاسی کسی را پر رونق نگاه دارد، اما این حرفها در بین این طیف مهاجرین خریدار ندارد. از سوی دیگر همین واقعیت به نقش مهمی که مهاجرین ایرانی میتوانند در آینده جامعه سوئد و در تعیین سرنوشت ارتجاع اسلامی در این کشور بازی کنند تاکید میکند. این طیفی است که از یکسو میتواند الگویی از مدرنیسم برای سایر مهاجرین کشورهای به اصطلاح اسلامی باشد، و از سوی دیگر دستی باز برای مبارزه علیه ارتجاع اسلامی دارد زیرا بیش از هرکس ماهیت مذهب و حکومت مذهبی را میشناسد و میتواند در مقابل تبلیغات اسلامی ها و پامنبری امثال راه کارگر و طرفداران نسبیت فرهنگی، بازگو کننده حقایق باشد. حزب کمونیست کارگری در سوئد برای به میدان کشیدن هرچه بیشتر این مهاجرین در دفاع از حقوق کودک و در جلوگیری از رشد ارتجاع اسلامی و سیاست راسیستی گتوسازی های فرهنگی فعالانه تلاش میکند.

مساله ای که مطرح شده است بسیار مهم است. قطب بندی ای که بوجود آمده است واقعی و عمیق است. اینکه هیاهو و عوامفریبی این گروهها تا چه حد میتواند افتضاح سیاسی جدیدشان را رفع و رجوع کند فرعی است. مهم اینست که در برابر کل راسیسم هیات حاکمه این جوامع و تزها و سیاستهای رنگارنگشان برای شکل دادن به یک آپارتاید فرهنگی و اجتماعی و در برابر کل جریانات مرتجع، عقب مانده، و نان به نرخ روز خور در بین مهاجرین، صف آزادی خواهی و برابری طلبی و سکولاریسم با تمام قوا به میدان بیاید. حزب کمونیست کارگری به این مبارزه متعهد است. دفاع از حقوق دختران در محیط های اسلام زده و خانواده های اسلامی جزء لایتجزای این مبارزه است.

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران – کمیته سوئد

۱۳ ژوئن

دهها کارگر معدن ذغال سنگ در شمال ایران جان خود را از دست دادند

چه کسی مسبب مرگ این کارگران است؟

در اثر انفجاری که روز یکشنبه ۲۲ ژوئن در یک معدن ذغال سنگ در لوشان واقع در استان گیلان بوقوع پیوست، تاکنون ۳۰ کارگر این معدن جان خود را از دست داده، بیش از ۳۰ نفر زخمی و دهها تن نیز زیر خاکریزهای معدن زندانی شده‌اند. علت انفجار جمع شدن گاز در معدن و کمبود تجهیزات هشدار دهنده بوده است. مسبب این گونه سوانح دلخراش کیست؟

انفجار در معدن، ریزش معدن، مسدود شدن دهانه معدن و دیگر سوانحی که سالانه هزاران کارگر معدن را قربانی می‌گیرد، همه و همه ناشی از فقدان استانداردهای ایمنی در محیط کار آنهاست و سرچشمه اصلی این ناامنی محیط کار ملاحظات سودجویانه صاحبان سرمایه است. صاحبان معادن و سرمایه، بجای تامین وسائل و امکانات ایمنی کارگران در محیطهای کار، به فکر تصاحب سود بیشتر حتی بقیمت از دست دادن جان و زندگی و امید و آرزوهای انسانی کارگران هستند. استخراج هر تکه ذغال سنگ توسط کارگران معدن در اعماق زمین، در صورت عدم توجه کافی به استانداردهای پیشرفته و قابل اتکای ایمنی و بهداشتی، متضمن خطرات آبی و بیماریهای فرساینده و کشنده برای کارگران است. هنوز هم شرایط کار و زیست این بخش از طبقه کارگر با چنین سوانح دلخراشی تداعی میشود. کارگر معدن در انتهای قرن بیستم هنوز در هر نفس کشیدن یکبار هم به مرگ خود می‌اندیشد.

این شرایط غیرانسانی بویژه در کشورهایی مثل ایران که دیکتاتوری افسارگسیخته بورژوازی کارگران را از حق تشکل و اعتصاب محروم کرده و امکان اعتراض علنی و هرگونه دخالت در بهبود شرایط کار و زیست خود را برویشان بسته است هر روز از گوشه‌ای، جان و هستی کارگران بیشتری را قربانی می‌گیرد.

حزب کمونیست کارگری ضمن ابراز همدردی عمیق با بستگان و دوستان قربانیان این حادثه، کارگران و مردم آزادیخواه را فرا می‌خواند که با دفاع از خواستههای اساسی طبقه کارگر ایران، یعنی حق تشکل و اعتصاب، هر چه در توان دارند به مصیبت زدگان برای احقاق حقوق خود از صاحبان معادن و دولتشان یاری برسانند.

مرگ بر سرمایه‌داری

زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران

۲۴ ژوئن ۹۷-

روز ۸ مارس هزاران نفر در اروپا، کانادا، آمریکا، استرالیا و ژاپن، جمهوری اسلامی را بخاطر زن ستیزی و آپارتاید جنسی محکوم کردند!

به فراخوان تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران، فدراسیون سراسری شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی و کمپین بین‌المللی دفاع از حقوق زنان ایران روز ۸ مارس تظاهرات و گردهم‌آئی‌های باشکوهی در دفاع از برابری زن و مرد و علیه زن ستیزی جمهوری اسلامی در تعدادی از کشورهای اروپا، در آمریکا و کانادا برگزار شد و با استقبال گسترده مردم روبرو گردید. تظاهر کنندگان ۸ مارس به جمهوری اسلامی هشدار دادند که از این پس سفارتخانه‌ها و مزدوران رژیم جمهوری اسلامی را آسوده نخواهند گذاشت.

آلمان

تظاهرات با شرکت حدود ۳۰۰ نفر در شهر کلن، در مقابل یکی از مراکز جاسوسی رژیم باسم خانه ایران (خانه امن) برگزار گردید. آذر مدرسی کادر حزب کمونیست کارگری ایران در مقابل این مرکز جاسوسی سخنرانی کرد. سپس تظاهر کنندگان پرچم جمهوری اسلامی را پاره کردند. عصر ۸ مارس نیز مراسم جشنی از طرف حزب کمونیست کارگری ایران و عراق در شهر کلن برگزار گردید که حدود ۲۰۰ نفر در آن شرکت داشتند.

سوئد

در میدان مرکزی شهر استکهلم تظاهراتی با شرکت حدود ۴۰۰ نفر برگزار شد. در این تظاهرات مریم کوشا کادر حزب کمونیست کارگری ایران و اسرین محمدی از فعالین کمپین دفاع از حقوق زنان سخنرانی کردند. این تظاهرات انعکاس گسترده‌ای در مطبوعات و رادیو تلویزیون سوئد داشت. دو کانال سراسری تلویزیون سوئد گزارشی از این تظاهرات و مصاحبه‌هایی با اسرین محمدی منعکس کردند. همچنین مراسم جشنی بمناسبت ۸ مارس از طرف حزب کمونیست کارگری ایران و عراق برگزار گردید که قریب ۷۰۰ نفر در آن شرکت کردند.

کانادا

تورنتو- در تظاهرات هزاران نفره‌ای که بمناسبت ۸ مارس در تورنتو برگزار شد، واحدهای حزب کمونیست کارگری ایران و عراق در تورنتو با حمل پلاکاردهائی در دفاع از برابری بی قید و شرط زن و مرد، "زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری" و محکومیت زن آزاری جمهوری اسلامی شرکت کردند. همچنین آکسیون‌های از طرف دو حزب کمونیست کارگری ایران و عراق، کمپین زنان و فدراسیون شوراهای پناهندگی با شرکت بیش از ۱۵۰ نفر برگزار گردید. ونکوور - واحدهای حزب کمونیست کارگری ایران و عراق در ونکوور در تظاهرات سراسری ۸ مارس در ونکوور که از طرف کمیته برگزاری روز بین المللی زن تدارک دیده شده بود شرکت کردند. سخنران اول این تظاهرات ۱۵۰۰ نفری ثریا شهابی عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران و دبیر فدراسیون شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی بود. سخنرانی ثریا شهابی با استقبال گرم شرکت کنندگان روبرو شد. سخنرانان بعدی ضمن حمایت از مبارزات زنان در ایران، رژیم جمهوری اسلامی را بخاطر سرکوب زنان محکوم نمودند.

در همین روز مراسم جشنی بمناسبت ۸ مارس از طرف حزب کمونیست کارگری ایران و عراق در ونکوور برگزار شد.

هلند

ده ها نفر که در تظاهرات اعتراضی در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در این کشور شرکت داشتند، در حالیکه علیه جمهوری اسلامی شعار میدادند به سفارت حمله کردند. مینا احدی کادر حزب و هماهنگ کننده کمپین بین المللی دفاع از حقوق زنان در ایران سخنران این تظاهرات بود. در این تظاهرات پلیس هلند دو نفر از فعالین حزب را دستگیر کرد که بعد از دو ساعت، مجبور به آزادی آنان شد. این تظاهرات همان روز در برخی از رسانه های هلند منعکس شد.

انگلیس

تظاهرات اعتراضی به جمهوری اسلامی در مقابل بانک ملی ایران در لندن برگزار شد.

نروژ

تظاهرات اعتراضی با شرکت دهها نفر در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در اسلو برگزار گردید. همچنین مراسم جشنی بمنظور بزرگداشت روز جهانی زن از طرف حزب کمونیست کارگری ایران و عراق برگزار شد.

فنلاند

تظاهر کنندگان با دادن شعارهایی علیه جمهوری اسلامی و در دفاع از حقوق زنان در ایران، در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در این کشور جمع شدند و پرچم جمهوری اسلامی را پاره کردند. در همین روز مراسمی بمناسبت ۸ مارس بدعوت واحدهای فنلاند حزب کمونیست کارگری ایران و عراق برگزار گردید که بیش از دویست نفر در آن شرکت داشتند.

دانمارک

در تظاهرات اعتراضی در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در کپنهاگ، نمایندگانی از حزب سوسیالیست جوانان دانمارک با حمل پرچمهای خود شرکت داشتند. در همین روز مراسم جشنی از طرف حزب کمونیست کارگری ایران و عراق واحد دانمارک با شرکت ۱۰۰ نفر برگزار شد.

در پایتخت چند کشور دیگر از جمله استرالیا، ژاپن و آمریکا فعالین حزب با پخش اطلاعیه، سخنرانی و برگزاری مراسم ضمن گرامیداشت روز جهانی زن، نفرت و انزجار خود را علیه ستم کشی بر زن در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی ابراز داشتند. در این آکسیونها دهها هزار نسخه اوراق تبلیغی در مورد وضعیت زنان در ایران و در محکومیت جمهوری اسلامی در میان مردم پخش گردید.

اخبار این آکسیون سراسری در رسانه های مختلف محلی و فارسی زبان خارج کشور منعکس شد.

اول مه و فعالیتهای تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران و عراق

کانادا

تورنتو- روز شنبه ۱۰ مه جشن باشکوهی از طرف تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران و عراق واحد کانادا به مناسبت اول مه و همبستگی با کارگران نفت ایران در شهر تورنتو برگزار شد. بیش از ۵۰۰ نفر در این جشن شرکت کردند.

مراسم با سرود انترناسیونال آغاز شد. سپس پیام ژان کلود پروت معاون اجرائی کنگره کار کانادا به مناسبت اول مه و همبستگی با کارگران نفت در ایران قرائت شد. در این مراسم ۵ نفر از رهبران و فعالین کارگری بترتیب، حسن یوسف، نماینده سراسری اتحادیه کارگران ماشین سازی کانادا، جان کلارک، سازمانده استانی ائتلاف انتاریو علیه فقر، کارولین ایگان از طرف شعبه ۸۳۰۰ اتحادیه کارگران فلز آمریکا، بروس آلن از طرف شعبه ۱۹۹ اتحادیه کارگران ماشین سازی کانادا، حکمت کوتانی دبیر کل سابق اتحادیه کارگران برق عراق، سمیر عادل به نمایندگی از طرف حزب کمونیست کارگری عراق در کانادا و علی جوادی، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران سخنرانی کردند.

لندن — روز چهار مه مراسمی بمناسبت اول مه در شهر لندن کانادا از طرف واحد حزب کمونیست کارگری عراق و ایران برگزار شد. در این مراسم دو تن از رهبران کارگری کانادا، بروس آلن و تونی د سیلوا و همچنین سمیر عادل از طرف حزب کمونیست کارگری عراق، مجید بهروزی و فریدون البرز از کادربلای حزب کمونیست کارگری ایران سخنرانی کردند.

ونکوور- مراسم اول مه در شهر ونکوور کانادا با شرکت حدود ۲۰۰ نفر برگزار گردید. در این مراسم آل انگلر از طرف شورای کارکنان شهر ونکوور، لوری بونانگ از سازماندهندگان اصلی جنبش برای ایجاد اتحادیه، استاد جلال و مرتضی افشاری کادربلای حزب کمونیست کارگری عراق و ایران به نمایندگی از واحدهای دو حزب در کانادا، هر یک طی سخنان کوتاهی بر ضرورت اتحاد جهانی طبقه کارگر تاکید کردند.

*** سوئد**

استکهلم- رحمان حسین زاده عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست ایران و عراق، فاتح شیخ الاسلامی عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران و دان پرشون سردبیر نشریه سوسیالیسم کارگری، از طرف مرکز کمونیستهای کارگری سوئد سخنرانی کردند. در این مراسم ۳۰۰ نفر شرکت داشتند.

در مراسمی گوتنبرگ و مالمو نیز، که بیش از ۳۵۰ نفر شرکت داشتند پیامهای حزب کمونیست کارگری ایران و عراق قرائت شد.

روز اول مه پیامهای حزب در شهرهای استکهلم، گوتنبرگ، یون شوپینگ و اومئو از تریبونهای تظاهرات اول مه قرائت گردید.

آلمان

کلن- مراسم جشن اول مه حزب کمونیست کارگری ایران و عراق در شهر کلن با شرکت بیش از ۲۰۰ نفر برگزار شد. آذر مدرسی کادر حزب کمونیست کارگری ایران و آزاد کادر حزب کمونیست عراق در این مراسم سخنرانی کردند.

فرانکفورت- روز اول مه جلال محمود زاده کادر حزب کمونیست کارگری ایران یکی از سخنرانان تظاهرات ۵۰۰۰ نفره اتحادیه "د گ ب" آلمان بود. در گردهم آئی دیگری که از طرف "د گ ب" در شهر فرانکفورت سازمان داده شده بود، فرخ پور سدهی عضو حزب کمونیست کارگری ایران و جلال محمود زاده سخنرانی کردند. این سخنرانیها

در روزنامه فرانکفورتر انعکاس یافت.

کاسل - هادی اسماعیلی کادر حزب کمونیست کارگری ایران در تجمع کارگری اول مه شهر کاسل یکی از سخنرانان این مراسم بود. عصر روز اول مه مراسم جشنی از طرف واحد کاسل حزب کمونیست کارگری ایران برگزار شد. در این مراسم که حدود ۷۰ نفر شرکت داشتند، سعید ارجمندی کادر حزب سخنرانی کرد.

بریتانیا

از طرف واحدهای حزب کمونیست کارگری عراق و ایران، جشن روز جهانی کارگر در لندن در همبستگی با کارگران نفت ایران با شرکت بیش از ۲۵۰ نفر برگزار شد. فرهاد بشارت عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران بزیان انگلیسی سخنرانی کرد. سخنرانان بعدی این مراسم "جیم نولن" دبیر کمیته منتخب کارگران بارانداز لیورپول و "ملک" نماینده کارگران اعتصابی بیمارستان هیلینگتون بودند.

اتحادیه ها و سازمانهای کارگری زیر از کمپین حزب کمونیست کارگری ایران و از مبارزات کارگران نفت حمایت کردند: اتحادیه کارگران ترانسپورت و خدمات عمومی شاخه لندن، اتحادیه کارکنان دولتی غرب لندن، شورای اتحادیه های سادک لندن، شورای اتحادیه های WANDsworth Battersea، گروه مقاومت، و نماینده کارگران معادن یورکشایر.

روز اول مه فعالین حزب در بریتانیا در تظاهرات باراندازان شهر لیورپول شرکت کردند. امان کفا از طرف حزب کمونیست کارگری ایران واحد بریتانیا، از جمله سخنرانان این تظاهرات بود. وی همچنین در روز ۵ مه در تجمع فستیوال اول مه در لندن سخنرانی کرد.

استرالیا

مراسم اول مه واحدهای دو حزب در استرالیا با شرکت بیش از ۱۵۰ نفر برگزار گردید. در این مراسم فارس محمود عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق، ویک اسلیتر، معاون اتحادیه کشتیرانی استرالیا و نماینده این اتحادیه در کنفرانس بین قاره ای هند در فوریه ۹۷، و فرشاد حسینی، عضو حزب کمونیست کارگری ایران سخنرانی کردند.

در تظاهراتی که اتحادیه های کارگری بمناسبت اول مه برگزار کردند، یکی از سخنرانان اصلی این تظاهرات فارس محمود بود اطلاعیه های کمپین نفت در این مراسم قرائت شد.

واحد استرالیای حزب کمونیست کارگری ایران و عراق همچنین در شب جشن اول مه که حدود ۵۰۰ نفر از فعالین و رهبران اتحادیه های کارگری حضور داشتند شرکت کرده و اطلاعیه های حزب را در میان آنان پخش کردند. در این مراسم، روبرت کومبر مسئول اتحادیه کشتی رانی سیدنی و مسئول کمیته اول مه سیدنی اعلام کرد: "در روز اول مه همبستگی طبقاتی خود را با کارگران نفت ایران اعلام میداریم، از مبارزات کارگران نفت ایران بطور جدی دفاع مینکنیم و به تلاشهای خود برای زیر فشار گذاشتن جمهوری اسلامی در دفاع از کارگران نفت و برای آزادی کارگران زندانی شده ادامه میدهیم.

هلند

مراسم اول مه هلند با شرکت بیش از ۱۵۰ نفر در شهر آمستردام برگزار شد. علی مطهری کادر حزب کمونیست کارگری ایران، امیر عضو حزب کمونیست کارگری عراق، آیلکوان دروین عضو هیئت تحریریه نشریه همبستگی از اتحادیه سراسری هلند و جین از سازمان فردای سرخ از سخنرانان مراسم بودند. مراسم با نمایش فیلمی از اول مه در کردستان عراق ادامه یافت.

*** فنلاند**

روز اول مه واحدهای حزب کمونیست کارگری عراق و ایران در شهر هلسینکی با برپا کردن یک چادر در میدان برگزاری اول مه که با شعارهای زنده باد همبستگی جهانی طبقه کارگر و زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری

و پوستر بزرگ مارکس تزیین شده بود به پخش ماتریالهای تبلیغی این دو حزب پرداختند. در مراسم حزب کمونیست کارگری ایران و عراق که در شهر هلسینکی برگزار شد، حدود ۲۰۰ نفر شرکت کردند. در این مراسم، ابتدا ناسو جمال عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق و سپس سعید قادریان کادر حزب کمونیست کارگری ایران سخنرانی کردند.

*** فروژ**

مراسم جشنی از طرف حزب کمونیست کارگری ایران و عراق در شهر اسلو برگزار گردید. در این مراسم بهروز ناصری و نریمان از طرف حزب کمونیست کارگری ایران و عراق سخنرانی نمودند.

*** آمریکا**

بمناسبت اول مه مراسمی از طرف واحد حزب در یکی از پارکهای شهر دالاس برگزار شد. در این مراسم ستار نوری زاده و خالد پاک نژاد سخنرانی کردند. در این مراسم ۶۰ نفر شرکت داشتند.

در چندین کشور دیگر از جمله، ژاپن، دانمارک، سوئیس، بلژیک، فرانسه و ترکیه واحدها و فعالین حزب کمونیست کارگری عراق و ایران با برگزاری میز کتاب، غرفه‌های تبلیغی و پخش اطلاعیه‌های هر دو حزب و ماتریالهای تبلیغی کمپین نفت، این روز را گرامی داشتند.

اپوزیسیون بورژوازی و مذهب

محسن ابراهیمی

مذهب در جوامعی مثل ایران همیشه در یک سطح در فعل و انفعالات اجتماعی و سیاسی دخیل نبوده است. زمانی که این جوامع فارغ از بحرانهای حاد اجتماعی و سیاسی بوده اند، مذهب به نقش خود به عنوان معلم اخلاقیات ارتجاعی اکتفا کرده است و زمانی که در بحران بوده اند مذهب پایش را درازتر کرده و در جهت دادن تنشهای سیاسی به سمت ارتجاع نقش داشته است. امروز در این جوامع، مذهب اساسا نقش دوم را ایفا می کند. امروز چهره هر خاخام و کشیش و آخوند، قبل از اینکه یاد آور موعظه های اخلاقی در کنیسه ها و کلیساها و مساجد باشد شبیه سیاه باندهای ترور و فتوهای آدمکشی و کابینه ها و پارلمانهای مافیایی مذهبی را به خاطر می آورد. برای حتی یکقدم پیشروی به سمت زندگی انسانی در جامعه ای مثل ایران، باید قبل از هر چیز نهادهای مدنی این جوامع را از دخالت مذهب به طور کامل پاک کرد. مشخصا باید دست مذهب را از نهادهای دولتی و آموزشی و اداری قطع کرد. عرصه مبارزه برای این هدف مستقیما و در وهله اول عرصه مبارزه با رژیم مذهبی است. عرصه سرنگونی جمهوری اسلامی و سازماندهی یک جامعه سکولار است.

حاکمیت رژیم اسلامی پاهای اسلام عزیز را بشدت سست کرده است. این حاکمیت بیش از همه جنایاتی که مذهب و اسلام در کل تاریخ حیاتش مرتکب شده است نشان داده که مذهب موجودی بشدت مضر برای حیات انسانی است. حتی کله شق ترین حیوانات طویله رژیم اسلامی فهمیده اند که مردم می خواهند در این طویله را گل بگیرند. فهمیده اند که مردم اشتیاق سوزانی دارند تا در یک جامعه سکولار زندگی کنند؛ تا سایه شوم مذهب را از زندگی اجتماعی و سیاسیشان کنار بزنند. در نتیجه چنین وضعیتی، حتی آن بخشی از اپوزیسیون که هیچ موقع از مهر و تسبیح جدا نشده است، حداقل در حرف هم که شده از جدایی مذهب از دولت حرف می زند و در عین حال فراموش نمی کند نه تنها دینداری خود را گوشزد بکند بلکه یک منبر حساسی در باب ضرورت دین برای جامعه موعظه کند. نحوه برخورد این اپوزیسیون به مذهب به خوبی نشان می دهد که چقدر از مشخصات ابتدایی یک نیروی سکولار فاصله دارد. چقدر از صف مبارزه به خاطر جامعه ای با استانداردهای سکولار دور است.

مشروطه خواهان، جمهوریخواهان و «لیبرالها» میگویند مذهب برای روح و روان مردم ضروری است

مشروطه خواهان، جمهوریخواهان و «لیبرالهای» امروزی به زور یک رژیم سیاه مذهبی حاضر شده اند از جدایی مذهب از دولت حرف بزنند. اما همه بدون استثنا برای بقاء اسلام در جامعه بعد از رژیم اسلامی حساب باز کرده اند. از ستون نویسان کیهان لندن گرفته تا محققینی که از حلاج به رضا شاه رسیده اند؛ از داریوش همایون مشروطه خواه گرفته تا امیر خسروی جمهوریخواه؛ همه در مورد «ضرورت مذهب برای جامعه» یکجور حرف می زنند. از نقطه نظر همه اینها، حضور مذهب به صلاح جامعه است. مذهب، به قول سید جمال الدین اوایل سده، قرار است «نظم جامعه» را در برابر «افکار مخرب و طوفانی نیچریها» محفوظ کند و به قول سید ابوالحسن اواخر سده، مردم را طوری آرامش دهد که «برخوردهای سیاسی به انفجار نکشد».

روشنفکران بورژوازی ایرانی آنقدر فلک زده هستند که اگر چه قریب صد سال بعد از مشروطیت زندگی می کنند و یک جهنم مذهبی جلو چشمانشان تنوره می کشد اما حتی به اندازه میرزاهای دوران مشروطیت هم حاضر نیستند به پرو پای مذهب بیچند. فقط حاضرند به آن بخش از تفکر میرزاآقاخان تاسی کنند که می گوید: هیچوقت یک ملت از داشتن دین بی نیاز نخواهد شد؛ مذهب یک رکن جدانشدنی از حیات اجتماعی است؛ از اول در جامعه بوده است و تا ابد هم در جامعه به حیات خود ادامه خواهد داد؛ اگر دین نباشد «طغیان و افراط قوای طبیعی ملت را بکلی خراب خواهد کرد و نظام طبیعی عالم برهم خواهد ریخت».

سلطنت و مذهب یک عمر به همدیگر محتاج بوده اند، هوای همدیگر را داشته اند و به هم باج داده اند. همیشه شاه در سایه خدا زیسته است؛ باسر تراشیده به طواف کعبه رفته؛ در خواب با امام زمان محشور شده و زیر الطاف همین شاه هزاران مسجد و تکیه و حسینیه راه افتاده و متقابلا آخوندها هم برای ادای دین، آخر هر منبر از صحرای کربلا مستقیما ذات مبارک همایونی را دعا کرده اند. و البته پشت این نان قرض دادهای روزمره و رسمی، در هر شهری چند «سید احمد میر خاص» داشتند که مثلا در اردبیل برای خودش دار دسته ای داشت، روزگار تشکلهای چپ را سیاه می کرد، حتی گاهی حکم سنگسار صادر می کرد و برای «تبلیغات اسلامی» از دولت صدراشرف و سرلشگر ارفع و تیمسار آریانا ناز شصت دریافت می کرد.

یک رکن دائم فعالیت «لایک» اپوزیسیون مشروطه خواه جور کردن «مذهبیون لایک» است. ملاهای رانده شده از رژیم اسلامی ذخیره های این بخش اپوزیسیون برای راه انداختن بساط مذهب در آینده است. فعلا گرد شمع وجود آخوند خاتمی می گردند. کیهان لندن هیچ فرصتی را از دست نمی دهد که محمد خاتمی را که هشت سال در راس وزات ارشاد به «فعالیت لایک» مشغول بوده و هم اکنون هم علاوه بر مشاورت رفسنجانی و عضویت در شورایی عالی انقلاب فرهنگی، در کنار صادق خلخانی مجمع روحانیون مبارز را اداره می کند به عنوان «نماد آزاد اندیشی و بردباری فرهنگی» به مردم قالب کند.

وضع در میان «لیبرالها» از این هم خفت انگیزتر است. اینان با مذهب نه تنها مبارزه نمی کنند بلکه خودشان خادمین پرکار درگاه مذهب بوده اند و هستند. اگر چه یک سده بعد از میرزا ملکم خان زندگی می کنند اما از ایشان که به عنوان «پیشرو بورژوازی لیبرال» ایران مشهور است فقط یک چیز آموخته اند: باید از نفوذ روحانیت در پراتیک سیاسی بهره گرفت. اگر پیشروشان این تصور مالیحولیایی را داشت که: «منبع جمیع فیوض هستی در خزانه شریعت اسلام است؛ مصایب ایران از آنجاست که قوانین شریعت خدا اجرا نمی شود؛ استخلاص ایران ممکن نخواهد بود مگر با اجرای احکام الهی» و تشکیل «مجلس شورای کبرای اسلامی» را آرزو می کرد، این حضرات خود افتخار شرکت مستقیم در پیاده کردن احکام الهی داشته اند و هرکدام دوره ای در رکاب امام برای پیاده کردن همین احکام الهی به خدمتگزاری مشغول بوده اند.

وقتی خمینی، یعنی سمبل ارتجاع وارد ایران می شد، جبهه ملی با «بشارت نامه» چاپلوسانه اش نشان داد که یک رکن مسلم از روند حاکم شدن یک رژیم مرتجع اسلامی در ایران است. سنجایی را به عباسی امام فرستادند که پس از «تودیع از معظم له» طی اعلامیه سه ماده ایش «موازین اسلام» را به عنوان رکن نظام سیاسی آینده ایران اعلام کند. جبهه ملی در آن بشارت نامه، در مورد سمبل خفقان قرون وسطایی گفت: «خمینی میاید کسی که غریو شادی جهان آزادیخواهی را به عرش رسانده است». به ننگ بشریت در قرن حاضر لقب «اعظم جنبش آفرینش قرن» تقدیم کرد. به سمبل خفقان و بی حقوقی میلیونها انسان و کسی که کارا ترین کاندیدا برای به اسارت کشاندن یک جامعه بود «ندای مبارک رهایی و نشانه آزادی انسان» لقب داد. بشارت نامه ننگیش را چنین به اتمام رساند: «نه یک قدیس، نه یک معجزه، نه یک دست از آستین غیب در آمده، بلکه انسان راستین عصر حاضر و ابر مرد زنده تاریخ ... مردی چنین دو بار نیاید- در تمام طول حیات انسان، تنها همین یک بار است که خورشید، از غرب به شرق میاید، خورشیدی که امانت شرق است نزد غرب...»

آیا می توان از این جماعت که حاضرند سر هر بزنگاه سیاسی بر سر هر مرتجعی معرکه بگیرند انتظار سکولار بودن داشت؟

بی انصافی خواهد بود اگر به مبارزات «سکولار» اینها اشاره ای نکنیم. زمانی میرزا آقاخان که جزو چند «سکولار» عهد خودش بود با مذهب و اسلام فقط یک مشکل داشت. تصور می کرد که اگر «فضله ها و زیادتیهایی که در پادشاهی بنی امیه و بنی عباس داخل عین الحیوه اسلام شده است» کنار گذاشته شود دیگر مشکلی وجود ندارد. «لیبرالهای» امروزی هم، البته بعد از این همه جنایت دین و رژیمهای دینی، می خواهند فضله های رژیم ولایت فقیه را از اسلام پاک کنند تا مردم از فیض «اسلام خالص» بهره مند شوند. بیدلیل نیست که آقای حاج سید جوادی «انقلاب محمد» را، بزرگترین انقلاب تاریخ بشر می داند. فقط در مقابل «اسلام ولایت فقیه» یعنی «روایت بحارالانوار مجلسی» روی ترش می کند و برای مردم ایران خواب «روایت قرآن محمد بن عبدالله» را می بیند.

«چپ» و جریانات اسلامی

برای مدتهای طولانی، رفتار بخش اعظم این طیف نسبت به مذهب، علی العموم از سنت حزب توده متأثر بوده است که در ارگانهای رسمی اش از اسلام و اسلامیون با عباراتی از قبیل «علی مرد بزرگ راه آزادی»، «مذهب مقدس اسلام» و «طلوع آفتاب درخشان اسلام» یاد می کرد. این سنت دو مشخصه داشت: اولاً، در ارتجاعی ترین جنب و جوش مذهبی، اگر فحشی به آمریکا نثار می شد ظرفیت ضد امپریالیستی سراغ می گرفت. ثانیاً، برای این سنت، هر تفکر ارتجاعی، به صرف تعلق به توده مردم، ارج و قرب داشت. برای جا گرفتن در قلب مردم می شد حتی با آنان فرایض مذهبی بجا آورد. جای پای میرزاهای مشروطیت همینجا هم دیده می شود. این سنت هم مثل میرزا ملکم خان می خواست «فکر ترقی مادی را در لفاف دین عرضه بدارد تا هموطنان آن معانی را نیک

این سنت هنوز هم قطب نمای رفتار این طیف در قبال مذهب است اما با یک ویژگی جدید. زمانه عوض شده است و این سنت برخورد با مذهب هم با تحولات زمانه اشکال جدیدی به خود گرفته است. امروز هر تفکر عقب مانده و هر برنامه ارتجاعی را زیر علم دمکراسی به خورد مردم می دهند. امثال اکثریت، راه توده و راه کارگر هم زیر همین علم و از دریچه دمکراسی خواهی با اسلامیون لاس می زنند و از همین دریچه گاه در آخور جریانات اسلامی می ریزند.

عمیقا مسحور «موج عرفی کردن دین توسط اسلامیون» هستند. روز روشن می بینند که رژیم اسلامی صد نوع سپاه و گشت «نهی از منکر» برای سرکوب تمایلات انسانی به جان مردم انداخته اما قادر نشده مردم را به موجودات بی احساس و عاطفه و سریزیر تبدیل کند و تمایل به زندگی شاد هنوز زنده و پویاست. اینها احساسشان را بر نمی انگیزد. اما کافی است آیت الهی با دستار و بی دستار لفظ «دگر اندیش» بر زبان جاری کند تا از خود بیخود شوند؛ بشکن بزنند که: همین «موج اصلاح طلبی دینی برای عرفی کردن دین توسط نیروهای اسلامی نشان می دهد که جامعه زنده و پویاست».

جابجا مراتب احترام خود را به «مسلمانانی که به جنبش جدایی دین از دولت» می پیوندند ابراز می کنند. «اکثریت» به نیروهای سیاسی هشدار می دهد که مبدا از اهمیت زیاد «این عناصر جدید در معادلات سیاسی ایران» غافل بمانند. از مردم می خواهد «بدگمانی» را کنار گذاشته و به گروه «جداییان دین از حکومت» پیوندند. از «شهامت آیت الله منتظری» به هیجان میاید و از ناپیگیری محتشمی و کروی آزرده خاطر می شود. برای پیگیر ماندن جریانات اسلامی اپوزیسیون «که در عرصه سیاست به چپ سنتی جمهوری اسلامی موسومند و در عرصه ایدئولوژیک، بیش از پیش به برداشتهای آزادیخواهانه تر و لائیک تر از رابطه دین و سیاست نزدیک می شوند» دعا می خواند. در جامعه ای که انزجار از مذهب و اشتیاق به موازین لائیک در مقیاس میلیونی رواج دارد به محتشمی و منتظری دخیل می بندد. آیا امثال اکثریت به ظرفیت جریانات اسلامی توهم دارند و نمی فهمند که محتشمی یک جنایتکار مسلمان است و نه عضوی از صف نیروهای لائیک؟ آیا نمی دانند که نیروی واقعی لائیک در ایران را باید میان میلیونها زحمتکش و میلیونها جوان و زن تحقیر شده جستجو کرد؟ مشکل اینها توهم نیست. اولاً، تصویرشان از زندگی و مناسبات انسانی و سیاست فراتر از این نیست. ثانیاً، سراپا غرق پیدا کردن نزدیکترین راه برای داشتن جایی در قدرت آینده اند و از سر سفاکت تصور می کنند که «اسلامیون طرفدار جدایی دین از دولت» نزدیکترین نیرو به قدرت هستند. تصور می کنند که با سینه زدن زیر علم این اسلامیون خر و خرما را یکجا در اختیار خواهند داشت؛ هم مسلمین را و هم آنهایی که از اسلام جانشان به لب رسیده است.

دکتر فرهاد عاصمی (تحریریه راه توده) در سخنرانی خود در کنفرانس نیویورک به موضوعی اشاره کرد که به خوبی نشان می دهد چقدر از سطح توقعات مردم عقبند: «شما با شعار دفاع از زنان ... حتی در بزرگترین شهرهای ایران مانند تهران نیز نمی توانید چند میلیون زن مسلمان و چادری را به حرکت در آورید». این صحبتها در جامعه ای مطرح می شود که کاندیدای مسلمان ریاست جمهوری برای دست و پا کردن رای مجبور است بگوید که طرفدار شلوار جین پوشیدن و دوچرخه سواری برای زنان است.

باد این دمکراسی راه کارگر را هم به سرگیجه انداخته است. محض رعایت حال «دگر اندیشان»، خوانندگان را از نظرات «فرانتس هینکل آمرت» که به قول خودش «یکی از نظریه پردازان شناخته شده و برجسته الهیات رهاییبخش» است مستفیض می کند. دعوتشان می کند که در فکر ایجاد «شکاف طبقاتی در جنبش اسلامی» باشند؛ می خواهد که «در قبال جنبشهای اسلامی منطقه از آزادیهای سیاسی و حقوق دمکراتیک دفاع کنند»؛ و هشدار می دهد که مواظب باشند به «بهانه ارتجاعی و تاریک اندیش بودن» این جنبشها علیه آنها «مبارزه ضددمکراتیک» نکنند.

این طرز تفکر که می خواهد در عالم سیاست از حقوق دمکراتیک جنبشهای اسلامی دفاع کند در عالم تشکیلات به «حزب غیر ایدئولوژیک» میرسد که در صفحات راه کارگر در موردش کلی قلمفرسایی شده است. این حزب قرار است «تعهد به یک ایدئولوژی معین را از برنامه های خود حذف کند» (منظور صاف و ساده اش حذف کمونیسم است) اما «وجود گرایشهای ایدئولوژیک و مذهبی متفاوت در بین طبقه را برسمیت شناخته و شرایط لازم برای فعالیت گرایشهای متفاوت مذهبی-ایدئولوژیک را در درون خود مهیا نماید». «حزب غیر ایدئولوژیک» آنقدر دمکرات است که حتی اجازه میدهد فرقه های متعلق به این گرایشات مذهبی «ساختار تاکتونی خود و فعالیت

سیاسی-تشکیلاتی خود را در چهارچوب این حزب بزرگ حفظ نمایند.» ملاحظه می کنید پیوستن به موج دموکراسی نظم نوینی چه دریچه های باشکوهی به روی امثال راه کارگر باز می کند؟ چه منبع عظیمی از جنبشها و فرقه های مذهبی در اختیارش قرار می گیرد؟ واقعا که چپهای ارتدکس باید از این همه درایت یاد بگیرند. بیخودی به کارگر نجسبند و از این همه «پایه های اجتماعی چپ» خود را محروم نکنند.

جدایی مذهب از دولت، چرا کلی گویی؟

زیر فشار جنایاتی که توسط دولتها و جریانات مذهبی در جهان راه افتاده است دیگر بزحمت می توان در اپوزیسیون کسی را یافت که به نحوی از «جدایی مذهب از دولت» حرف نزنند. بعضیها حتی دست پیش گرفته اند که اصلا خودشان اولین طرفدار جدایی دین از دولت بوده اند. حسن نزیه در مصاحبه با میهن خاطر نشان می کند که چند روزی بعد از انقلاب اعتقاد خود مبنی بر جدایی دین از حکومت را «شاید به عنوان اولین نفر» اعلام کرده است. حتی تیمسار مدنی که خود زمانی فرمانده نیروی دریایی یک دولت تمام عیار مذهبی بود و فرمان کشتار مردم معترض را با بسمه تعالی آغاز می کرد امروز به صف «جداییون دین از دولت» پیوسته است.

حتما از خود ستوال کرده اید که چرا «جداییون مذهب از دولت» معمولا در مورد مضمون واقعی این شعار لال هستند؟ چسبیدن به این شعار و لال بودن در مورد مضمون آن خاصیت دو طرفه سیاسی دارد: از جدایی مذهب از دولت حرف می زنند تا به حاشیه رانده نشوند؛ از مضمون مشخص این جدایی کلمه ای نمی گویند تا مبادا به شکل گیری توقعات بالای مردم از یک دولت واقعا سکولار دامن بزنند. توقعات بالایی که با دنیای عقب مانده مورد نظر خود این «جداییون» تناقض دارد. اینها که معمولا زیر لفاظی درباره جدایی مذهب از دولت، «اسلام ناب محمدی» را در حیاط خلوت خود نگه می دارند حتما فکر اینرا هم کرده اند که در موقع لزوم از آن در نهادهای دولتی و آموزشی و اداری استفاده کنند. کلی گویی در باره جدایی مذهب از دولت، دریچه را برای همیشه باز نگاه می دارد تا در موقع لزوم، پای مذهب به نهادهای اجتماعی و سیاسی کشانده شوند. علاوه بر این، نزدیک شدن به این شعار برای این جماعت همان خاصیتی را دارد که در زمان خود رفت و آمدشان به نوفل لوشاتو داشت. قرار است جایی برای اینان در تحولات سیاسی آینده باز کند.

مذهب، امر خصوصی افراد!

زمانی میرزا ملکم خان به آخوندزاده اندرز می داد: «تو دین ایشانرا در کنار بگذار و در خصوص بطلان آن هیچ حرف مزن.» باقر مومنی هم به همین سیاق در مقاله «اسلام موجود، اسلام موعود»، به طرفداران جدایی دین از دولت نصیحت می کند که: «بر حذر باشند که به هیچ قیمتی بحث و مجادله را به اصول معتقدات دین آنها نکشانند.» ایشان معتقدند که «مطلقا» نباید وارد قلمرو خدا و مذهب در زندگی خصوصی افراد عادی شد که در اینصورت «جایی برای جریحه دار کردن احساسات مذهبی مردم باقی نمی ماند.»

چه دموکراسی بخشنده ای! چه انساندوستی دمکرات منشانه ای! چه دنیای آزادی که در آن «مطلقا» نمی توان به «قلمرو مذهب در زندگی خصوصی افراد» داخل شد! آیا فهمیدن این سخت است که در این «قلمرو خصوصی خدا و مذهب»، چه جنایاتی همه روزه در حال وقوع است که قرار است به نام مقدس «امر خصوصی افراد» از دخالت جامعه و دولت دور نگاه داشته شود؟

فردی که در اسارت خرافه مذهبی است، حتی اگر زیر فشار جامعه و دولت ناگزیر از پذیرفتن این باشد که مذهبش فقط به خودش مربوط است، زیر فشار خود خرافه مذهبی می خواهد مذهبش را در روابط اجتماعی پراتیک کند. لایه ای که مابین امر خصوصی این فرد و دست درازی اش به زندگی اجتماعی وجود دارد بسیار نازک است. نزدیکترین و دم دستترین قربانی مزاحمتهای «امر خصوصی» اعضای خانواده است که مایملک خصوصی حساب می شوند.

مذهب امر خصوصی افراد است صرفا به این مفهوم که جامعه، اگرچه با اکراه، این را تحمل می کند که یک فرد اسیر در خرافات مذهبی، در خلوت خودش در لابلای هر خرافه ای بلولد و به هر ذلتی در رابطه با خدایش تن دهد. مذهب امر خصوصی افراد است اما آزار به انسان حتی اگر توسط یک مومن خالص و معتقد و بدستور مستقیم خدایش باشد دیگر امر خصوصی نیست. در یک جامعه سکولار، یک فرد مسلمان مجاز نیست حتی در همان چهار دیواری خانه اش هم حتی در رابطه با نزدیکترین افراد، یعنی همسر و فرزندانش رهنمودهای شریعت را پیاده کند. مثلا نمی تواند دختر خردسالش را داخل کیسه حجاب کرده و به مدرسه بفرستد؛ نمی تواند از مسافرت

همسرش ممانعت کند، نمی تواند زن را کتک بزند حتی اگر این عمل شنیع را با کلک پیغمبری به جا آورد؛ طوری که آثار کتک بر اندام زن هویدا نباشد؛ نمی تواند دختر خردسالش را عقیم کند؛ نمی تواند کودکش را از شرکت در فعالیتهای اجتماعی و هنری باز دارد و به جایش نوحه و روزه و قرائت قرآن تحمیل کند. شاد زیستن و شاداب زندگی کردن حق انسان به صرف انسان بودنش است. این دیگر امر خصوصی هیچ فردی نیست که مخصوصا بی دفاعترین بخش جامعه یعنی کودکان را از حق شادی محروم کند. جامعه و دولت دخالت می کند و کودک را از «زندانی خصوصی» رها می کند. اگر تجاوز جنسی به کودک یک جرم جنایی است و متجاوز در مقابل دستگاه قضایی پاسخگوست، تجاوز روحی به کودک، همان اندازه جرم جنایی است و متجاوز باید در مقابل جامعه پاسخگو باشد.

جدایی دین از دولت، دخالت دین در دولت را قطع می کند اما دخالت دولت در حیطه فعالیت دین را نه. جدایی مذهب از دولت، دولت را از مقابله با دست درازی مذهب به زندگی مردم، معاف نمی کند. دولت نه تنها باید نقش فعال در دور کردن مذهب از نهادهای اجتماعی و آموزشی داشته باشد بلکه همچنین باید در برابر هر تجاوزی به حیات شاداب افراد که به نام پراتیک کردن باورهای خصوصی انجام می شود بایستد.

مذهب حتی اگر در خصوصی ترین و درونیتترین زوایای زندگی افراد به حیات خود ادامه دهد به حال جامعه مضر است و باید از همان درونیتترین زوایا هم ریشه هایش را خشکاند. مذهب ظرفیت رابطه انسانی با انسان بغل دستی را می خشکاند. کسی که اسیر خرافه های مذهبی است قادر نیست با انسان رابطه انسانی داشته باشد. حتی آن میسیونر مذهبی که مثلا به کمک آوارگان رواندایی می رود نه به خاطر انسان بلکه یا به خاطر منافع زمینی کلیسایش و یا به خاطر رضایت خاطر نیرویی بیگانه از انسان یعنی خداست. انسان پله ای برای عروج به سمت خداست. انسان ابزار معامله آن دنیاست. انسان و سعادت انسانی در همین جهان هدف نیست. انسان وسیله است. حتی اگر فرض کنیم که این امکانپذیر است که فرد بتواند مذهب را به عنوان درونیتترین دریافت خود از دنیا نگاهداشته و شرش بلافاصله یقه همسایه اش را بگیرد (که این خود، مخصوصا در این دنیای جنب و جوش جریانات مذهبی فرض محال است) بازهم مذهب برای خود آن انسان سم است و همیشه ظرفیت آن انسان مفروض برای قرار گرفتن در مقابل زندگی سعادتمند زمینی را زنده نگاه می دارد. مذهب حتی در درونیتترین شکل آن مانع شکوفا و آزاد زیستن انسانهاست. از مذهب در تمام اشکال آن باید رها شد.

برای رهایی کامل از مذهب باید دنیای نابرابر طبقاتی را زیر و رو کرد

مذهب خرافه است. خرافه مذهب نشانه مسلم بی ارادگی، زبونی، درماندگی و بی نقشی انسان در سرنوشت خود است. دنیای مذهب، دنیای یکه تازی نیروهای بیگانه ای است که بر سرنوشت انسان درمانده چنگ انداخته اند. این نیروها که اینچنین خود را به مثابه نیروهایی خارج از اراده انسان، در مقابل انسان و مسلط برسرنوشت او نشان میدهند خود انعکاس نیروهای بیگانه ای هستند که در جهان واقعی سرنوشت انسان را در دست دارند. مشخصا در جامعه سرمایه داری، اینها نیروهایی هستند که انسان را به گرسنگی میکشانند، بیخانمانش میکنند، بیکار میکنند، به دزدی میکشانند، به تن فروشی وادارش میکنند، و به طور کلی سرنوشت بشر را در ورای اختیار و کنترل او رقم میزنند و مانع سازمان دادن آگاهانه و آزادانه زندگی سعادتمند توسط خود انسان میشوند. ما دام که رابطه سرمایه برقرار است این نیروها تولید و بازتولید میشوند. و مادام که این نیروها عمل میکنند انعکاس مذهبی این نیروها تجدید تولید خواهند شد.

خرافه مذهب اگر چه خود محصول تسلط نیروهای بیگانه واقعی بر سرنوشت انسان است اما کارش کمک به بازتولید و تداوم همین نیروهای بیگانه است. بازتولید همین بی ارادگی انسان در قبال سرنوشت خود است. خرافه مذهب نقش دولبه دارد: گاهی انسان تحت سلطه اش را خواب میکند و گاهی نفرت انگیزترین هیجانها را در همین انسان مفلوک بیدار میکند. فرقی نمیکند. در هر دو حالت، انسان مذهب زده عاجز از دخالت در سرنوشت خود است. در اولی، پشت به حقایق دردناک زندگی میکند. در حالت دوم تحت تاثیر تبلیغات مذهبی و برای آمال تزریق شده توسط همین مذهب، (همیشه آمالی بیگانه از سعادت انسان)، به هر جنایتی تن میدهد. تجربه حکومتهای شوم مذهبی اینها را به حقایق انکار ناپذیر تبدیل کرده است.

جامعه آزاد، جامعه رها از مذهب است. جامعه ای است که در آن نه تنها مذهب بلکه نیاز به مذهب رخت برپسته است. جامعه ای که در آن مردم حتی در موزه ها هم از کنار آثار مذهب با شرم میگذرند وقتی یادشان میافتد که زمانی انسان همنوعشان به چه حقارتی دچار شده بود. این سعادت نصیب نسلی خواهد شد که توانسته مقدرات خود را بدست بگیرد و جایی برای ابراز وجود یک نیروی بیگانه وجود ندارد.

این تحلیل مارکس هرروز صحت خود را بیش از پیش نشان میدهد که در جامعه سرمایه داری، انسان، نه با هم‌نوع خود و نه با طبیعت امکان رابطه آگاهانه و منطقی ندارد. انسانها نمیتوانند با یک همکاری آگاهانه و آزادانه و بر طبق طرحی از پیش تهیه شده، تولید را برای رفع نیازهای اجتماعی سازمان دهند. انسان در پروسه تولید دخیل است اما در رابطه با سازماندهی هدفمند آن بی اختیار است. رابطه آگاهانه و هدفمند انسان با طبیعت، تولید و انسان در درون نظام سرمایه داری ممکن نیست. برای اینکار باید خود رابطه سرمایه زیر و رو شود.

آیا رهایی کامل از مذهب، صرفاً با کار سیاسی، پیشرفت دانش بشری و کار فرهنگی امکانپذیر است؟ نه. مذهب در جهان واقعی ریشه دارد و ریشه های مذهب را باید در همان جهان واقعی خشکاند. نمیتوان در یک جامعه طبقاتی و مشخصاً در یک جامعه سرمایه داری از شر مذهب به طور کامل رها شد. باید خود این مناسبات زیرو رو شوند. مختصراً روی این موضوع مکت میکنیم.

مصاد بشریت علیه مذهب، در وهله اول مصادی بر سر کنار زدن عملی جریانات مذهبی از مقابل سعادت انسان در همین دنیا است. از طریق یک مبارزه سیاسی متشکل و بدست گرفتن قدرت توسط یک دولت سکولار میتوان و باید مذهب را از نهادهای سیاسی و اداری و آموزشی جامعه بیرون ریخت. تا پشت دروازه های «امر خصوصی» به عقب نشینی وادار کرد طوری که فقط مزاحم فرد معتقد باشد. این کار شدنی است اگرچه در ایران این کار هم بر دوش کمونیسم و کمونیستها قرار دارد. اما این هنوز گام اول است. پایان کار نیست. مذهب میتواند هنوز در خود آگاهی فرد اسیر در مناسبات طبقاتی خود را بازتولید کند. رها شدن از این دیگر کار سیاست نیست، کار دولت نیست، کار مقررات اجتماعی نیست، کار جدایی مذهب از دولت نیست. این حتی با کوتاه کردن دست مذهب از نهادهای مدنی جامعه هم هنوز به طور کامل میسر نخواهد شد. مذهب در این سنگر، اگرچه با کمترین ظرفیت آلوده کردن حیات اجتماعی، به حیات خود ادامه خواهد داد مادام که مناسباتی که این تبیین مذهبی را تولید میکند خود زیوررو شود.

رایج است که «مذهب محصول جهل بشر است. پیشرفت دانش بشری مذهب را خود بخود کنار خواهد زد.» این تم برخورد به مذهب راهگشای هیچ چیز نیست. تکراری بیخاصیت است. این یک مشاهده بدیهی است که مذهب به حیات فعال خود در جوار عظیم ترین پیشرفتهای علمی ادامه میدهد. محافل مذهبی، اتفاقاً امروز در میان روشنفکران و دانشجویان دپارتمانهای علمی فعال است. خود مذهبیون از دانش بشری تا میتوانند برای پیشبرد مقاصد سیاسیشان استفاده میکنند. «بتله هم» را از طریق اینترنت طواف میکنند. قرآن را در خورجین و سوار بر الاغ در شاهراهها نمیچرخانند، در شبکه اینترنت میگذارند. ناشناخته های طبیعی دیگر به درجات بسیار پایین هم نمیتوانند حضور مذهب در زندگی مردم را توضیح دهند. ما در آغاز تاریخ قرار نداریم که در آن، نیروهای ناشناخته طبیعی بودند که بازتاب خیالی خود را در سر انسان منعکس میکردند. امروز که پیشرفتهای خیره کننده دانش بشری دنیای ناشناخته های طبیعی را درنور دیده، بیش از پیش این حکم مارکس صحت دارد که این نیروهای اجتماعی هستند که به صورت نیروی فعال بیگانه در مقابل انسان قرار میگیرند. نیروهای راز آلود طبیعی امروز جای خود را به نیروهای راز آلود اجتماعی داده اند. نیروهای بیگانه در مقابل انسان، بیش از پیش خصوصیات اجتماعی به خود گرفته اند.

قابل تامل است که اگرچه دانش اقتصاد سیاسی پیشرفتهای گسترده ای داشته اما همچنان بازتاب مذهبی واقعیت برسرچایش است. این، به قول مارکس از آنجاست که به صرف پیشرفت دانش، خود واقعیت از بین نمیرود. به موازات پیشرفت در عالم اندیشه، در عالم واقعی مناسبات سرمایه داری هنوز بورژوا را به ورشکستگی میکشاند، کارگر را بیکار و بیخانمان و بی پناه میکند و هیچ درجه ای از پیشرفت دانش نمیتواند جلوی این ها را بگیرد.

با هیچ سطحی از عمق یابی و پیشرفت دانش اقتصاد سیاسی نمیتوان از چنگال مذهب رها شد چون با هیچ سطحی از این پیشرفت نمیتوان انسان را از زیر سلطه نیروهای اجتماعی بیگانه از انسان و نیازهای انسانی در آورد. برای رهایی بشر از مذهب باید انسان از کنترل همین نیروهایی که در مقابل او قرار دارند رها شود. و اینکار فقط از طریق یک عمل اجتماعی امکانپذیر است. عمل اجتماعی ای که تمام وسایل تولید را به مالکیت جامعه درآورد، امکان فراهم کند که این وسایل تولید با طرح آگاهانه برای رفع نیازهای انسانی بکار برده شوند. در اینصورت انسان دیگر اسیر نیروهایی نیست که توسط خودش تولید شده اما در مقابلش قرار گرفته اند. تنها در اینصورت انعکاس مذهبی محو خواهد شد چون نیروی بیگانه ای که در مذهب منعکس میشود محو شده است.

رای آوردن خاتمی واقعه ای غیر منتظره بود، چه برای ناظران و مفسران اوضاع ایران، چه برای گروههای سیاسی و چه حتی برای خود مردم. علت این امر، یعنی پیروزی خاتمی علیرغم همه پیش بینی ها، چه بود؟

آنچه غیر منتظره بود انتخاب خاتمی نبود. بلکه این بود که اولاً مردم وسیعاً در رای گیری شرکت کردند و ثانیاً، جناح حاکم نتوانست تقلب کند و جلوی انتخاب خاتمی را بگیرد. فکر میکنم فرض اکثر ناظران این انتخابات این بود که مردم اساساً نظیر شوهای انتخاباتی پیشین در این یکی هم شرکت نمیکند و از این گذشته جناح های مختلف از پیش بر سر نتیجه انتخابات و کسی که باید سر از صندوق در بیاورد معامله شان را کرده اند. برای هرکس معلوم بود که اگر مردم شرکت کنند و تقلبی در کار نباشد از میان این لیستی که جلوی مردم گذاشته اند خاتمی رای میآورد. بعلاوه از وقایع و فضای یکی دو هفته آخر در خود ایران و عکس العمل مردم چنین بر میآمد که رای آوردن خاتمی برای خیلی ها، چه طرفداران و چه مخالفینش، در خود کشور دیگر در اواخر کار یک احتمال جدی محسوب میشده است و غیر منتظره نبوده است.

چرا تقلب ممکن نشد؟

تقلب ممکن نشد چون مساله برای همه جناحها، و بخصوص برای آنها که در صورت انتخاب ناطق نوری دستشان تقریباً از همه چیز کوتاه میشد، مساله مرگ و زندگی بود. انتخاب یک نفر بعنوان رئیس جمهور، برخلاف انتخابات مجلس، یک انتخاب سیاه و سفید برای جناحهاست. یک لیست چند صد نفره در کار نیست که بشود در آن سازشهایی کرد و به این یا آن درصد از نفوذ رضایت داد. سوال این بود: ناطق نوری آری یا نه. در ابتدای کار چنین بنظر میرسید که جناح رفسنجانی بالاخره رضایت داده پست رئیس جمهوری را بدهد و در عوض برای رفسنجانی یک موقعیت کلیدی و با نفوذ، شورای تشخیص مصلحت، دست و پا کند و کارش را ادامه بدهد. اما آینده دولت گرا ها و خط امام سابق، موسوم به جناح چپ، کاملاً زیر سوال بود. وقایع ماههای آخر به اینها نشان داد که هنوز راه دیگری وجود دارد. یک ائتلاف جدید شکل گرفت که از بسیاری جهات جالب توجه است. این ائتلاف دیگر ائتلافی بر سر سیاست اقتصادی، بازار یا دولترگایی نبود، بر سر رابطه با غرب و آمریکا نبود، بلکه بر سر جلوگیری از یک کاسه شدن قدرت جناح رسالت بود- چیزی که خودشان مبارزه با "انحصار طلبی" اسم گذاشته اند. این ائتلاف جدید "خط امام" سابق را با قربانیان دیروزش، "لیبرالها" و "غربی" ها، زیر یک چتر جمع کرد. وقتی این ائتلاف بوجود آمد، مساله سرنوشت انتخابات دوباره باز شد. این ترکیب دیگر بطور مادی امکان مقابله از بالا و پائین، از درون جلسات و نهادها و ارگانها و غیره، تا سطح خیابان و موازنه قدرت چاقوکشان و جمعیت های کرایه ای دو طرف، با جناح مقابل را داشت. در بالا، چند هفته قبل از انتخابات

رفسنجانی صریحا علیه تقلب هشدار داد و خامنه ای ناگزیر به عکس العمل و تضمین دادن علنی شد. در پائین، انصار حزب الله با این حقیقت روبرو شدند که چاقوکشی و چماقداری شان میتواند با مقاومت و مقابله به مثل اساتید سابق شان در میان خط امامی ها مواجه بشود. و بالاخره جنب و جوش مردم و جوانان به حمایت خاتمی در روزهای آخر و همینطور در خود رای گیری به جناح رسالت و به خامنه ای نشان داد که تقلب و از صندوق در آوردن ناطق نوری میتواند نتایج انفجار آمیزی ببار بیاورد.

در اطلاعیه حزب گفته شده است که "مردم به خاتمی رای دادند، اما خاتمی منتخب هیچکس نیست." چرا مردم، آنهم وسیعا، در انتخابات شرکت کردند و به خاتمی رای دادند؟

مردم برخلاف دفعات قبل وسیعا رای دادند چون دریافتند که شرایط یک فرصت استثنایی برای دخالت در سیاست و در سرنوشت رژیم برایشان فراهم کرده است که ممکن است بسادگی و بزودی تکرار نشود. واضح است که در بین شصت میلیون اهالی مملکت همه نوع موضع و برداشتی از مساله پیدا میشود. بعضی کسانی که به خاتمی رای دادند شاید واقعا همفکر او باشند و به او امید داشته باشند. اما این مشخصه حرکت مردم در این انتخابات نبود. حرکت مردم را دو امید و دو نیاز اساسی شکل میدهد. اول، آرزو و خواست نابودی و سرنگونی رژیم. این واقعیت که اکثریت عظیم مردم ایران میخواهند از رژیم اسلامی و حکومت دینی بطور کلی خلاص شوند برای کسی که اندک آشنایی با اوضاع ایران و مردم در ایران داشته باشد قابل تردید نیست. این امید اول مردم است. دوم، مردم در عین حال میخواهند و تلاش میکنند زندگی تحت رژیم اسلامی تا حد ممکن قابل تحمل تر بشود. شاید برای تئوریسین های برخی فرقه های "انقلابی" مدل قدیم فهم این مساله که چطور کسی میتواند در آن واحد خواهان انقلاب و اصلاحات هردو باشد سخت باشد. اما این تنها شکل واقعی نگاه کردن به مساله توسط مردمی است که دارند عمرشان، زندگی شان، را تحت یک رژیم ارتجاعی و مستبد میگذرانند. مردم میخواهند رژیم اسلامی نابود شود و همان مردم میخواهند رژیم اسلامی تعدیل شود. در محاسبات مردم خاتمی به طرز چشمگیری در محل تلاقی این دو خواست ظاهر میشود. پلی است که این دو دورنما را به هم وصل میکند. در نظر مردم انتخاب خاتمی گامی بود در هر دو جهت، عاملی برای تعدیل رژیم و واسطه ای برای تضعیف رژیم. کسی به خاتمی برای خاتمی رای نداده است. همانطور که کسی به بنی صدر برای بنی صدر رای نداده بود. اینها کسانی از درون خود رژیم بودند که به زعم مردم استعداد خیانت به رژیم و تضعیف آن را داشته اند.

قبل از اینکه به اغراق در "روحیه انقلابی" مردم متهم شوم یک نکته را تاکید کنم که فکر میکنم بخصوص به تحرک وسیع مردم در انتخاب خاتمی مربوط میشود. سرنگونی طلبی مردم در مقیاس توده ای لزوما از سر تعلق سیاسی به سوسیالیسم و لیبرالیسم و سکولاریسم و تاسی از این یا آن برنامه و حزب اپوزیسیون نیست. شک نیست که خیلی از مردم نظرات روشن و کنکرتی در مورد نظام آلترناتیو و نوع رژیم سیاسی آتی دارند و به یک جنبش تعریف شده در اپوزیسیون تعلق دارند. اما توده وسیع مردم مطلوبیت و عدم مطلوبیت و ماندگاری و رفتنی بودن یک رژیم سیاسی را با فاکتورهای عام تر و بنیادی تر و به یک معنی بسیار ملموس تری قضاوت میکنند. از نظر مردم جمهوری اسلامی باید سرنگون شود، باید برود، نه فقط از اینرو که رژیمی مستبد، وحشی

و سرکوبگر است، بلکه همچنین چون با تعریف و معنای زندگی عادی از دیدگاه مردم ایران در تناقض است. شاید اگر جامعه ای، نظیر عربستان سعودی، کلا در قالب ارتجاع و استبداد اسلامی متولد بشود حکومت مربوطه بتواند دوام و بقایی داشته باشد و یا لاقلا به رژیم متعارف سیاسی در زندگی یکی دو نسل تبدیل شود. اما یک جامعه غیر اسلامی و بشدت سمپاتیک با فرهنگ و روش زندگی اروپایی را نمیتوان به زور وادار به پذیرش حکومت دینی و اسلامی کرد. از نظر مردم رژیم اسلامی از ابتدا پدیده ای انتقالی و گذرا محسوب میشد که باید دیر یا زود از جلوی شیوه های زندگی متعارف و تاکنونی مردم ایران کنار برود. حکومت های مستبد میتوانند با به توپ بستن مجلس، کوبیدن کمونیست ها، ممنوع کردن احزاب و اجتماعات و سلب آزادی سیاسی مردم مدتها سر کار بمانند و حتی برای مردم تا مدتها عادی شوند. اما موسیقی و سکس و ورزش و حق معاشرت و خنده و شادی را نمیتوان به توپ بست، نمیتوان محو کرد. میتوان مردم را برای سالها از دخالت در سیاست محروم کرد، اما از ادامه زندگی به شیوه خودشان نمیتوان باز داشت. مردم این رژیم را نمیخواهند. برای سقوطش روزشماری میکنند. تصور مردم از جامعه ای که میخواهند اروپایی و غیر مذهبی است.

خاتمی منتخب مردم نیست چون مردم آزادی انتخاب نداشتند. لیستی از چهار مرتجع تسبیح بدست مدافع ولایت فقیه و همدست در ۱۸ سال جنایت را جلوی مردم گذاشته اند تا مردم کنار اسم یکی از آنها ضربدر بزنند. واضح است در چنین انتخابی این مردم، با این افق، از این لیست به کسی رای میدهند که انتخابش اوضاع رژیم را به هم بزند، از تثبیت بیشتر رژیم جلوگیری کند. به کسی رای میدهند که قیافه اش به آدمیزاد شبیه تر باشد. اگر بناست مردم آخوندی را برگزینند، به آنی رای میدهند که عمامه اش را عقب تر میگذارد و زیر جامه اش را زود به زود تر عوض میکند. خاتمی همینقدر منتخب مردم است. مردم تشخیص دادند که در این انتخابات خاص، با این تناسب قوای جناحها، گيجی رژیم و دشواری تقلب، و همینطور وجود خاتمی در ترکیب کاندیداها که از کاهش فشار فرهنگی به زنان و به مردم بطور کلی سخن میگفت، فرصتی طلایی برای بهم ریختن اوضاع رژیم بدست آورده اند و از این فرصت سود جستند.

آیا این به این معنی است که یک کاندید مکلا و به اصطلاح لیبرال تر، مثلا از نهضت آزادی، اگر اجازه شرکت می یافت حتی شانس بیشتری از خاتمی میداشت؟

بنظر من نه. کاندیدی میتواندست مردم را پای صندوق ها بیاورد که از نظر مردم شانس بقاء داشته باشد. کاندید مربوطه میبایست یکی از خود رژیم و ترجیحا آخوند باشد. مردم به کسی که تصور کنند روز بعد از پیروزی انتخاباتیش فراری یا سربه نیست میشود رای نمیدادند. نتیجه انتخابات رژیم شاهی بود به ورود کاملا حسابگرانه مردم به یک روند فعال تضعیف و سرنگونی رژیم.

فرمولبندی های مختلفی در نشریات اپوزیسیون از این انتخابات بدست داده شده. مثلا اینکه این انتخابات رای "نه" به رژیم بود، یا گواه انتخاب "راه مسالمت آمیز" برای تغییر رژیم توسط مردم بود، یا "پیروزی ایران گرایی" بود. این فرمولبندی ها را چگونه ارزیابی میکنید؟

نفس اینکه کسی بگوید "این رای نه به رژیم بود" اشکالی ندارد، مشکل اینجاست برخی میخواهند از این فرمول این را در بیاورند که گویا خاتمی و نظرات و سیاستهای او علیه رژیم اسلامی و واقعیت های تاکنونی آن قرار گرفته اند، و گویا این خود خاتمی و مواضع اوست که "نه به رژیم" است. اینطور نیست. خاتمی سخنگوی یکی از جناحهای خود این رژیم و مدافع ارکان و موجودیت و تاریخ این رژیم است. یکی از مهره های خود رژیم است و کوچکترین قصد "نه گفتن" به رژیم اسلامی را ندارد و چنین وعده ای هم به کسی نداده است. مردم هم چنین تصویری از او ندارند. بحث پیروزی "راه مسالمت آمیز" هم نمونه دیگری از توهم سازی نسبت به رژیم اسلامی و تبلیغ سیاست سازش با آن است. کاش راه مسالمت آمیزی وجود داشت که در یک آینده به اندازه کافی نزدیک جمهوری اسلامی به زیر کشیده میشد، سران و کارگزاران آن دستگیر و به جرم جنایت علیه بشریت به دادگاههای مردم سپرده میشدند، ارگانهای منتخب مردم تشکیل میشدند و امور جامعه را بدست میگرفتند، حکومت مذهبی را ملغی میکردند، برابری زن و مرد را اعلام میکردند و غیره. اما کسی که انتخاب خاتمی را پیروزی راه مسالمت آمیز به تغییر رژیم میخواند منظورش قاعدتا این تغییر نیست. جماعتی میخواهند جمهوری اسلامی روزنه ای برای ابراز وجود آنها باز کند تا بتوانند با آن کنار بیایند و با انتخاب خاتمی به این امیدوار شده اند. "پیروزی ایران گرایی"؟ اظهار نظر راجع به این یکی احتیاج به یک بررسی تطبیقی نظرات خاتمی با عمو نوروز دارد که وقت بیشتری را میطلبد. این فرمولبندی ها مجموعا فضای حاکم به اپوزیسیون ملی و جمهوریخواه رژیم را توصیف میکنند، آمادگی برای آویختن به کوچکترین وعده اصلاح و تعدیل در رژیم برای به سازش رسیدن با آن، بار اولشان هم نیست.

شرکت مردم و انتخاب خاتمی بحثهایی را هم در مورد درستی و نادرستی سیاست تحریم انتخابات به میان کشیده است. بنظر میرسد مدافعان تحریم با مشاهده شرکت مردم و زیر فشار گروههای طرفدار شرکت در انتخابات مجبور به عقب نشینی شده اند. بعضی میگویند سیاست تحریم اشتباه بوده و بعضی معتقدند این مردم بودند که اشتباه کردند. حزب در مورد تحریم و شرکت نظری از پیش ابراز نکرد. چرا؟ و کلا در مورد بحث امروز بر سر تحریم چه فکر میکنید؟

سازمانی که فراخوان شرکت در انتخابات رژیم را میدهد، دارد نه فقط مشروعیت انتخابات بلکه مشروعیت رژیم و پستی که به رای گذاشته شده است را اعلام میکند. تکلیف چنین سازمانی بنظر من معلوم است و بحث بیشتری احتیاج ندارد. این یک سازمان ارتجاعی است. اما موضع تحریم انتخابات هم صحیح نیست. چون حتی سیاست تحریم نیز، اگر چه مشروعیت انتخابات را رد میکند، تلویحا به مشروعیت ساختار ها و کلیت رژیم سیاسی صحنه میگذارد. در قبال رژیمی نظیر جمهوری اسلامی سیاست تحریم هم توهم زاست. بگذارید مثال بزنم، اگر فردا اعلام کنند که پست مرجع شیعیان جهان، یا سر شکنجه گر زندان اوین، یا فرماندار حکومت نظامی فلان شهر انتخابی است، آیا ما باید فراخوان تحریم بدهیم؟ اینگونه انتخاباتها مادون تحریم اند. نیرویی که قصد سرنگونی کل یک رژیم سیاسی را دارد، نیرویی که در جنگ با یک رژیم بسر میبرد، انتخابات مراجع آن رژیم را نه تحریم، بلکه افشاء میکند. از اینروست که حزب ما هیچگاه خود را اسیر بحث جعلی تحریم یا شرکت نکرده است.

در مورد بحث امروز و عقب نشینی مدافعان تحریم باید بگوییم که اگرچه موضع تحریم به دلیلی که گفته شد موضع مربوطی نیست، طرفداران تحریم نباید با دیدن شرکت مردم در انتخابات دودل شوند یا به موضع دفاعی بیفتند. تحریمگران کسانی هستند که بهرحال ولو با بیانی ناکافی مشروعیت رژیم را زیر سوال برده اند. کسانی هستند که خواسته اند حقایقی را در مورد رژیم بیان کنند. مردم هم دقیقاً از همین موضع و با علم به همین حقایق در انتخابات شرکت کرده اند. وظیفه یک حزب سیاسی اپوزیسیون در شرایط امروز ایران این نیست که تکلیف روز انتخابات مردم را روشن کند و برنامه صبح و عصر آنها را برایشان بچیند. وظیفه یک اپوزیسیون انقلابی در درجه اول اینست که حقیقت سیاسی و اجتماعی اتفاقی که دارد رخ میدهد را برای مردم روشن کند. همه ما رفراوند جمهوری اسلامی را تحریم کردیم با علم به اینکه مردم با تلقی ای که آن روز داشتند وسیعاً در آن شرکت خواهند کرد. همانطور که گفتم در این مورد اخیر مردم ایران در یک "انتخابات" شرکت نکردند، در یک زورآزمایی تاکتیکی با رژیم شرکت کردند تا آن را تعدیل و از آن مهم تر بی ثبات و تضعیف کنند.

پس مردم اشتباه نکردند.

خیر مردم اشتباه نکردند. اما آن سازمان اپوزیسیون که فراخوان شرکت در انتخابات داده باشد اشتباه که سهل است، مردم را فریب داده است. اقدام مردم یک آکسیون مشخص است با نتایج عملی خاص. اما موضع یک حزب اپوزیسیون یک عمل و تبیین سیاسی با استنتاجاتی اصولی و نظری است. شرکت مردم برای کور کردن برنامه ناطق نوری و چوب لای چرخ رژیم گذاشتن سند مشروعیت رژیم یا انتخابات رئیس جمهوری آن نیست، اما فراخوان یک حزب سیاسی به "شرکت" در انتخابات، آنهم انتخاباتی که خودش بعنوان کاندید اجازه "شرکت" در آن ندارد، فراخوانی برای برسمیت شناسی مشروعیت رژیم است. بین اینها فرق اساسی هست.

آیا واقعا انتخاب خاتمی به "تعدیل یا تضعیف" رژیم منجر خواهد شد؟ نتایج این واقعه در سیر تکوین رژیم چه خواهد بود؟ بنی صدر میگوید همان بلایی که سر او آوردند سر خاتمی هم خواهد آمد.

اپوزیسیون ملی و جمهوری خواه در وجود خاتمی یک ناجی جدید برای ملت یافته است. تکرار ماجرای "پرزیدنت" رفسنجانی و "اسلام میانه رو". اینکه خود خاتمی چه میخواهد و چه خواهد کرد تعیین کننده نیست. مساله اینست که مردم زیر لوای این اتفاق جدید با رژیم چه خواهند کرد. هر تعدیلی به رژیم تحمیل شود حاصل تحرکی خواهد بود که مردم یافته اند. خاتمی قرار نیست کار خاصی بکند. مردم با این واقعه موقعیت مناسب تری برای اعمال فشار به رژیم و عقب راندن آن ایجاد کرده اند. منتها این شروع روندی است که پایان آن از اکنون معلوم نیست. کسانی که فکر میکنند بدنبال این انتخابات رژیم اصلاحاتی را بخود خواهد پذیرفت و بصورت یک رژیم اسلامی معتدل با اسلامی نامزاحم و "تهادی شده" بعنوان دولت متعارف در ایران به حیات خود ادامه خواهد داد، حقایق مهمی را هم در مورد ماهیت جمهوری اسلامی و هم در مورد دینامیسم حرکت مردم از یاد میبرند. مردم ایران رژیم اسلامی، حال با هر اسلامی، نمیخواهند. هر درجه عقب نشینی و تعدیل رژیم، به معنای افزایش

امکانات و حرارت مردم در مبارزه برای سرنگونی رژیم خواهد بود. مردم آنجا که آخوندهای معتدل و ملیون مسالمت جو دوست دارند توقف نخواهند کرد. این یک فاکتور اصلی در اوضاع سیاسی ایران است، هر سازش رژیم با مردم پیش درآمد ناسازگاری بیشتر مردم با رژیم است. دوم، جناحهای مختلف رژیم، علیرغم هر اختلافی که بر سر سیاست اقتصادی و فرهنگی و غیره با هم دارند، در نفس "حفظ نظام" عمیقاً با هم متحدند. ولایت فقیه سیستمی است که این جماعت برای حفظ نظام در شرایط تعدد جناحها ابداع کرده اند. وظیفه فقیه در این سیستم اینست که مانع ایجاد تناسب قوا و فضایی در میان جناحها شود که کل نظام را به خطر بیندازد. این انتخابات پایان کار جناحها نیست. پایان جدلها و وحدتهای آنها نیست. در هر مرحله حس کنند مناسبات و تخصیصات میان جناحها مردم را دارد به سرنگونی کل رژیم نزدیک میکند، اختلافات تابع حرکت یکپارچه اینها علیه مردم خواهد شد. نه فقط میدانند شرکت هر جناح در قدرت سیاسی منوط به بقاء "جمهوری اسلامی" در ایران است، بلکه بعد از دو دهه جنایت همگی میدانند که در صورت سرنگونی رژیم تک تک شان، از هر جناح، به محاکمه کشیده میشوند. کجا میتوانند فرار کنند؟ این رژیم در مقابل روند "تعدیل" از خود دفاع خواهد کرد. هر جناح فکر میکند که حد موازنه طلایی میان خشونت و مسالمت با مردم را او میداند و میتواند جامعه را روی آن نقطه در حال بالانس نگاه دارد. ولی چنین حد طلایی ای وجود ندارد. حرکت مردم علیه رژیم رو به تشدید خواهد گذاشت و تصویر امروز ناگزیر عوض خواهد شد. مهم اینست که مردم در طی این مسیر این قدرت را پیدا کنند که گام بگام عکس عملهای بعدی رژیم را در هم بشکنند و خنثی کنند.

شرایط امروز با شرایط دوره بنی صدر از بسیاری جهات فرق میکند. بنی صدر اپورتونیست منفرد و ابن الوقتی بود که خود را به خمینی و جریان اسلامی انداخته بود. نماینده جناح و جنبش و تمایل تعریف شده ای در رژیم یا در جامعه نبود، کاندید اصلی خود رژیم و خود خمینی بود و از قبل خود آنها و با تقلب و فشار خط رسمی انتخاب شده بود. این آدم از بخت بد در یک دوره تعیین کننده در ایران، وقتی حرکت نهایی و اجتناب ناپذیر رژیم اسلامی در سرکوب خونین مردم انقلابی آغاز شد ساکن باشگاه افسران بود. خاتمی نماینده و امید یک جناح خود رژیم است. توازن قوای جناحها امروز چیز دیگری است. مردم همان مردم نیستند و همان موضع را نسبت به رژیم ندارند. خمینی و اتوریته بلامنازعی بالای سر رژیم نیست. سیر رویدادها هم همان نخواهد بود. فرمول بنی صدر هم نوعی دیگر از ناجی تراشی در درون خود رژیم و توهم سازی نسبت به یک جناح آن است.

سیاست غرب و مساله اختلاف میان آمریکا و اروپا بر سر شیوه برخورد به رژیم اسلامی چه تاثیری از این انتخابات خواهد پذیرفت؟

اختلاف اروپا و آمریکا بنظر من استراتژیکی نیست. هر دو نهایتاً خواهان جایگزینی رژیم اسلامی با یک رژیم متعارف تر غیر اسلامی هستند. اما از نظر تاکتیکی تا امروز اختلاف جدی ای داشته اند. اروپا در مقابل جنبش اسلامی، در مقابل مهاجرت از کشورهای مسلمان نشین و همینطور تروریسم اسلامی ضربه پذیر تر است و لاجرم همواره دنبال فرمولهایی میگردد که سیر جایگزینی رژیم اسلامی بدون دست انداز، بدون تشنج و خصومت طی شود. حدت یافتن مناسبات برای اروپا معنی عملی فوری دارد. اما آمریکا از آنسوی آتلانتیک دست باز

تری برای اتخاذ روش های مواجهه گرانه تر و تند تر دارد. بخصوص وقتی سیاست داخلی دولت آمریکا چنین اقتضا کند.

انتخاب خاتمی به آمریکا و اروپا هردو امکان داده است که مستقل از تبلیغات و الفاظشان، یکبار دیگر سیاست صبر و مدارا با رژیم ایران و تلاش برای تقویت جناح رفسنجانی-خاتمی را در دستور بگذارند. اندرزه های هردو به خاتمی، مبنی بر اینکه سنجیده و آهسته عمل کند، فوراً جناح رسالت را دفع نکند و غیره، گواه این مساله است.

اطلاعیه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

توطئه پلیسی رژیم علیه اپوزیسیون در خارج کشور را خنثی کنیم!

مطلبی تحت عنوان "نگاهی از درون به حزب کمونیست کارگری" به امضای "نویدی پور" در نشریه نیمروز شماره ۴۲۰ به تاریخ ۲۳ خرداد ۷۶ به چاپ رسیده که برخورد بسیار جدی و قاطعی را طلب می کند. این مقاله یک توطئه پلیسی آشکار رژیم اسلامی علیه حزب کمونیست کارگری و رهبری آن و یک تعرض به کل سازمانها و نشریات اپوزیسیون و آزادی و ایمنی فضای فعالیت سیاسی در خارج کشور است. چهارچوب نوشته عینا نظیر برنامه های تلویزیونی زندان اوین و لاجوردی علیه سازمانهای چپ و مخالف رژیم است که در آن ضمن ترور شخصیت و "افشاگری" از رهبران سازمانها و "رد" نظرات و عقاید سازمان، از اعضاء و هواداران "فریب خورده" آن خواسته می شود که دست از دنباله روی بکشند و فعالیت سیاسی را رها کنند و به آغوش اسلام برگردند. آنچه در این مقاله در مورد رهبران حزب کمونیست کارگری و روند پیدایش حزب ما گفته شده، مو به مو تکرار اظهارات تلویزیونی محسن رضایی فرمانده سپاه پاسداران بدنبال اولین موج دستگیری فعالین اتحاد مبارزان کمونیست و کومه له در تهران پس از سی خرداد ۶۰ است. همین فرمولبندی مکررا در زندانها برای شکستن رفقای اتحاد مبارزان کمونیست، کومه له و حزب کمونیست ایران بکار رفته است. این اظهارات ابداء تازگی ندارد، آنچه در این میان بیسابقه است اینست که:

۱- مقاله از همان ابتدا رسماً و بیشرمانه اعلام می کند که به قصد لو دادن اسم واقعی منصور حکمت و برخی دیگر از چهره های سرشناس حزب کمونیست کارگری نوشته شده است.

۲- این حرکت نه از تریبون های رسمی خود رژیم بلکه از صفحات یک نشریه اپوزیسیون آغاز شده است. رژیم توانسته است صفحات یک نشریه اپوزیسیون را به سهولت برای پیشبرد یک طرح پلیسی و اقدام سرکوبگرانه علیه فضای فعالیت اپوزیسیون در خارج کشور بکار بگیرد.

۳- رژیم به این ترتیب پا به قلمرو جدیدی از تعرض به اپوزیسیون در خارج کشور گذاشته است که هدف آن مختنق کردن و پلیسی کردن فضای فعالیت سیاسی در خارج کشور، متشنج کردن مناسبات میان بخشهای مختلف اپوزیسیون و امکانسازی برای نهادها و طرح های جاسوسی و تروریستی خویش است.

اسامی ای که در این مقاله علنی شده، مستقل از صحت و سقم آنها، اطلاعات سوخته، قدیمی و بی خاصیت شده خود رژیم است و آشکار است که مستقیماً از پرونده های رژیم گرفته شده است. هدف پلیسی و تروریستی واقعی این اقدام صرف ذکر این اسامی نیست بلکه اولاً تلاش برای کسب اطلاعات جدید است و ثانیاً اقدامی برای پائین بردن استانداردهای امنیتی و لوث کردن ملاک ها و پرنسپهای امانتداری اطلاعاتی گروه های اپوزیسیون و از میان بردن قبح چنین حرکاتی است. رژیم اسلامی امیدوار است به این شیوه یک بازار آزاد و بورس اطلاعات امنیتی در خارج کشور درست کند که در آن اسامی و مشخصات و آدرس و عکس و تفصیلات شخصیتها و سازمانهای اپوزیسیون به سادگی دست بدست و داد و ستد و علنی می شود. فضایی که در آن جاسوسی و اقدام تروریستی بشدت برای رژیم تسهیل خواهد شد. این توطئه نه فقط علیه حزب کمونیست کارگری بلکه علیه همه سازمانها و کسانی است که با رژیم اسلامی مبارزه می کنند و باید به همت همه آنها قاطعانه خنثی شود.

یک هدف کثیف دیگر رژیم از این اقدام، متشنج کردن و خصمانه کردن فضا میان سازمانهای سیاسی اپوزیسیون است. مقاله مذکور اقدام پلیسی ذکر اسامی و ترور شخصیت را به یک سلسله نقل قولهای مستقیم و غیر مستقیم از نوشته های برخی مخالفین حزب کمونیست کارگری در سازمانهای سیاسی دیگر وصل کرده است تا به زعم خود علیه این افراد و سازمانها القای شبهه کند و فعالین حزب کمونیست کارگری را علیه آنها تحریک کند و به برخورد خصومت آمیز بکشاند. این تلاش سراپا مذبوحانه است. حزب کمونیست کارگری رسماً و موکداً اعلام می کند که عامل این حرکت بیشرمانه را فقط و فقط رژیم اسلامی و ایادی مستقیم آن در خارج کشور می داند و از نظر ما هیچ سازمان سیاسی اپوزیسیون در این ماجرا دخیل نیست. تمام نفرت و انزجار فعالین حزب کمونیست کارگری ایران و همه مخالفین آزادیخواه رژیم اسلامی از این توطئه کثیف باید علیه این رژیم نکبت بار و لانه های جاسوسی و ایادی مزدور آن در خارج کشور متمرکز شود. این رویداد میخ دیگری به تابوت رژیم و گام دیگری در جهت جمع کردن بساط مزدوران آن از خارج کشور است. حزب کمونیست کارگری این را تضمین می کند.

و بالاخره، این واقعه علامت سوال بزرگی را بالای سر روزنامه نیمروز بعنوان یک نشریه اپوزیسیون قرار داده است. متأسفانه تا همینجا توطئه رژیم توانسته است روزنامه نیمروز را قربانی بگیرد. بی سابقه است که یک روزنامه اپوزیسیون به این سهولت و چنین سهل انگارانه آلت دست یک توطئه پلیسی و تروریستی آشکار رژیم گردد. اینکه یک روزنامه اپوزیسیون اجازه بدهد صفحاتش ابزار حمله امنیتی و پلیسی رژیم علیه احزاب اپوزیسیون و بلندگوی بازجوهای اوین شود قابل بخشش نیست. حزب کمونیست کارگری ایران این عمل روزنامه نیمروز را، حتی اگر از سر سهل انگاری سیاسی صورت گرفته باشد، قویاً تقبیح می کند. آینده و اعتبار نیمروز بعنوان یک روزنامه اپوزیسیون در گرو تصحیح فوری این لغزش و تشریک مساعی اش در روشن کردن منشاء این حرکت و خشکاندن حرکات بعدی رژیم در امتداد این توطئه است.

حزب کمونیست کارگری عمق و اهمیت این توطئه پلیسی رژیم را بخوبی می شناسد و برای مقابله جدی با آن و پیشمان کردن رژیم از چنین اقدامات مذبوحانه ای کاملاً آماده است. بار دیگر تاکید می کنیم این توطئه صرفاً علیه حزب کمونیست کارگری نیست. علیه کل اپوزیسیون ایران و فضای فعالیت اپوزیسیون در خارج کشور است و توجه و عکس العمل جدی همه را می طلبد.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

Í ¹œ xZ®™fē~ gZ o£•d ãÅ§¿~ j fZ™

¬Å~ ßÅ¾~ i z£> £... lf £"Àžl ãÅ§¿~ò ãžl j fZ™ az®²> }!®...

اطلاعیه پایانی پلنوم ششم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

پلنوم ششم کمیته مرکزی حزب در نیمه اول اکتبر ۹۶ بمدت سه روز برگزار گردید. اکثریت قریب به اتفاق اعضا و مشاورین کمیته مرکزی و همچنین هیاتی از اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق در این پلنوم شرکت داشتند.

"گزارش دفتر سیاسی"، "مسائل گرهی در ساختمان تشکیلاتی و پراتیک سازمانی حزب"، "استراتژی و مراحل تکوین سازمانی حزب" و نیز "جنبشها و نیروهای سیاسی در ایران" از جمله مباحثی بود که به تفصیل در مورد آنها بحث شد و قرارها و تصمیمات لازم اتخاذ گردید. از طرف دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق نیز گزارشی از تحولات سیاسی در عراق و وضعیت عمومی حزب ارائه گردید. در ادامه این گزارش نشست ویژه ای در حاشیه پلنوم برای بحث تفصیلی تر در مورد رویدادهای اخیر کردستان عراق و موقعیت حزب کمونیست کارگری عراق برگزار گردید.

انتخاب هیات امنای جدید نشریه انترناسیونال یک دستور دیگر پلنوم بود. در این انتخابات رفقا رضا مقدم، نادر بکتاش، حمید تقوائی، اصغر کریمی، رحمان حسین زاده، آذر ماجدی، فاتح شیخ الاسلامی، فرهاد بشارت و موید احمد (عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق) به عضویت هیات امنای انترناسیونال انتخاب شدند. هیات امنای انترناسیونال که هر دو سال یکبار توسط پلنوم کمیته مرکزی حزب انتخاب میشود، مرجع اداری عالی این نشریه است و وظیفه تعیین سردبیر و مدیر مسئول انترناسیونال را بر عهده دارد.

در پلنوم ششم رفقا منصور حکمت، حمید تقوائی، رحمان حسین زاده، رضا مقدم، کورش مدرسی و اصغر کریمی بعنوان اعضای دفتر سیاسی حزب و منصور حکمت و اصغر کریمی بعنوان دبیر و معاون دبیر کمیته مرکزی انتخاب شدند. همچنین ۶ نفر دیگر از اعضای کمیته مرکزی بعنوان اعضای مشاور دفتر سیاسی انتخاب شدند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

اکتبر ۹۶

[-Š } ~® > ä¥Å¿ ~ Í ±² ¢ çœžŁ^ äÅ“ë ‘ ı

در اواخر ماه مه ۹۷ یک نشست غیر رسمی کمیته مرکزی حزب با شرکت اکثر اعضای کمیته مرکزی و هیئتی از کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق تشکیل شد. در این نشست از جمله بعضی جوانب فعالیت حزب، انتخابات ریاست جمهوری در ایران، استراتژی سازمانی حزب و اپوزیسیون بورژوائی ایران مورد بحث و بررسی قرار گرفت. این نشست دو روز به طول انجامید.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

ژوئن ۹۷

ستون اول

Í ĸ¼Š fÂ³À>

* اوضاع ترکیه بحرانی است. مردم در یک منگنه ارتجاعی گرفتار آمده اند. در اوضاعی که در آن "دموکراسی و انتخابات" محمل عروج ارتجاع اسلامی باشد و "سکولاریسم" پرچم ارتش و حکومت پلیسی، فرجه چاندانی برای مردم باقی نماند. شرایط ترکیه گواه اینست که ارتجاع ارتجاع میزاید. حکومت‌های سرکوبگر نظامی و پلیسی و دهها سال سلطه ناسیونالیسم جامعه ترکیه را در برابر ارتجاع اسلامی بشدت آسیب پذیر ساخته است. از سوی دیگر دورنمای رشد جریان‌های مذهبی و گسترش نفوذ مذهب در حکومت، ارتش را بعنوان حافظ و ناجی دولت غیر مذهبی به اذهان مردم حلقه می‌کند. این دور باطل را فقط طبقه کارگر و سوسیالیسم کارگری در ترکیه می‌تواند بشکند.

* هجوم عظیم ارتش ترکیه به کردستان عراق، یکبار دیگر اهمیت تعیین تکلیف حقوقی و کشوری کردستان عراق را به هرکس که داعیه دفاع از هستی و حقوق مردم کردستان را دارد تاکید میکند. با رژیم ترکیه در شمال و رژیم عراق در جنوب، تنها یک راه واقعی برای تامین حق حیات و حقوق بشر برای مردم کردستان باقی است و آن برسمیت شناخته شدن کردستان بعنوان یک کشور مستقل و برخوردار شدن آن از پوشش قوانین بین المللی است. این سوال را باید به رای آزاد مردم کردستان عراق گذاشت. سرنوشت مردم کردستان عراق افشاگر ورشکستگی سیاسی دنیای دموکراسی و تفنگچی هایی است که غرب دموکرات بعنوان "دولت محلی" به مردم کردستان تحمیل کرده است.

À š£µ> x£Ä> gZ

انترناسیونال

xZ@žZ }®™f£~ Í±Ä¢Âž~ [-Š äž®²¢

شماره ۲۵ - مهر ۱۳۷۶ (اکتبر ۱۹۹۷)

- قطعنامه دفتر سیاسی در باره: انتخاب خاتمی و عروج مجدد اپوزیسیون طرفدار رژیم"
 - آزادی سقط جنین ... - مصاحبه با منصور حکمت
 - خادمین پرکار درگاه مذهب، اپوزیسیون بورژوازی و مذهب - محسن ابراهیمی
 - آزادی و مساوات به صرفه نیست! - فاتح بهرامی
 - سخنی با علاقمندان انترناسیونال - علی جوادی
 - تسویه حساب راه کارگر با شعار کرگران میهن ندارند- محمود قزوینی
 - نامه اصغر کریمی به کوفی عنان
 - معرفی یک کتاب - حسین مرادیگی
- اطلاعه ها:

- کلیه زندانیان سیاسی باید فوراً آزاد شوند! - تشکیلات خارج کشور
- اتحادیه میهنی به چه حق پیشمرگان کومه له را محاکمه می کند؟ - دفتر سیاسی
- نیمروز باید نان بخورد! - دبیرخانه حزب کمونیست کارگری ایران
- آئین نامه انتخابات کنگره دوم حزب

منصور حکمت در مصاحبه با همنستگی در مورد سقط جنین:

آزادی سقط جنین لازم شده

چون آزادیهای متعدد انسانی از زنان سلب شده است

به نقل از همبستگی ۷۳ و ۷۴، نشریه فدراسیون سراسری شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی

از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری ایران

کمتر پدیده ای چون سقط جنین، یعنی از میان بردن عامدانه جنین انسانی به دلیل تنگناهای فرهنگی و اقتصادی، بی ارزشی وجود آدمی و تناقض مناسبات اجتماعی استثمارگر و طبقاتی حاکم با موجودیت و سعادت بشر را به نمایش می گذارد. سقط جنین گواه از خود بیگانگی و عجز انسان در برابر مصائب و محرومیت هایی است که جامعه طبقاتی موجود به او تحمیل می کند.

حزب کمونیست کارگری مخالف عمل سقط جنین است و برای برپایی جامعه ای مبارزه می کند که هیچ تنگنا و عاملی انسان ها را به انجام و یا تأیید این عمل سوق ندهد. در عین حال مادام که شرایط نامناسب اجتماعی بهر حال عده زیادی از زنان را به انجام سقط جنین ولو به شکل زیر زمینی آن سوق می دهد، حزب کمونیست کارگری به منظور جلوگیری از سوء استفاده سودجویان و برای تضمین سلامت زنان خواهان تحقق نکات زیر است:

قانونی شدن سقط جنین تا ۱۲ هفتگی.

قانونی بودن سقط جنین پس از ۱۲ هفتگی (تا اولین مقطعی که عمل سزارین و حفظ نوزاد با توجه به آخرین امکانات پزشکی مقدور می شود) در صورت وجود خطر برای سلامتی مادر. تشخیص در این موارد با مراجع پزشکی صلاحیتدار است.

در دسترس بودن وسیع و رایگان تسهیلات و لوازم تست حاملگی و آموزش مردم در استفاده از آنها، بمنظور تشخیص سریع حاملگی های ناخواسته.

انجام سقط جنین و پرستاری پس از آن بطور رایگان در کلینیک های مجاز توسط پزشکان متخصص.

حق تصمیم گیری در مورد انجام و یا عدم انجام سقط جنین با خود زن است. دولت موظف است قبل از رسیدن زن به تصمیم نهایی، وی را از استدلالات و پیشنهادات منصرف کننده مقامات علمی و مددکاران اجتماعی و نیز از تعهدات مادی و معنوی دولت در قبال وی و

نوزادش مطلع کند.

بمنظور کاهش موارد سقط جنین، حزب کمونیست کارگری همچنین خواهان انجام اقدامات فوری زیر برای جلوگیری از حاملگی های ناخواسته و از میان بردن فشارهای اقتصادی و فرهنگی و اخلاقی بر زنان است.

آموزش وسیع جنسی مردم در مورد روش های جلوگیری از بارداری و اهمیت مساله و در دسترس بودن مشاوران و مددکاران اجتماعی برای راهنمایی مردم.

در دسترس بودن وسیع و رایگان وسائل جلوگیری.

اختصاص بودجه و امکانات کافی برای کمک به زنانی که از سر فشار اقتصادی خود را ناگزیر به انجام سقط جنین می بینند. اعلام آمادگی دولت برای سرپرستی نوزادان در صورت انصراف مادر از سقط جنین.

مقابله فرهنگی قاطع با تعصبات و فشارهای اخلاقی که زنان را به سقط جنین وامیدارد. حمایت فعال دولت از زنان در برابر اینگونه فشارها تعصبات و تهدیدات.

مبارزه با تلقیات خرافی، مذهبی و مردسالارانه و عقب مانده در جامعه که مانع رشد شعور جنسی مردم و مشخصا سد راه استفاده وسیع زنان و جوانان از وسائل جلوگیری از بارداری و حفظ ایمنی رابطه جنسی است.

ثریا شهابی: پیش از صحبت در مورد نکات گرهی بحث سقط جنین، مثل دفاع از "حق انتخاب"، "حق زن بر بدنش"، "دفاع از حق حیات" و سرانجام این مطالبه در یک جامعه آزاد و انسانی، می خواهم ابتدا نظرت را در مورد یک نکته بدانم. مخالفت برنامه با نفس این عمل از یک طرف و خواهان قانونی بودن آن را چطور توضیح می دهی؟ می گویند برنامه چون سقط جنین را گواه از خود بیگانگی بشر می داند، باید نتیجتا مخالف قانونی بودن سقط جنین باشد و موافقت برنامه باصطلاح تاکتیک است. نظرت در این مورد چی است؟

منصور حکمت: این روش برخورد در برنامه ما نه منحصر به بند سقط جنین است و نه راستش روشی منحصر به ماست. بسیاری از روابط و مسائل اجتماعی هستند که همه ما در عین اینکه آرزوی محوشان را داریم آن را بعنوان یک واقعیت عینی و داده جامعه کنونی به رسمیت می شناسیم و سعی می کنیم آثار ناگوار آنها را بر زندگی خود و همه مردم کاهش بدهیم. روش برخورد برنامه به کار مزدی عینا همین است. ما خواهان حذف کار مزدی هستیم، دنیایی که در آن یکی برای امرار معاش مجبور است قدرت جسمی اش را به دیگری کرایه بدهد برای بشریت عار می دانیم. کار مزدی هم مانند سقط جنین گواه از خود بیگانگی بشر است. اما بخش زیادی از برنامه معطوف به قانون گذاری در مورد شرایط و مقررات کار مزدی در این جامعه است. مقوله دولت همینطور، مقوله مذهب همینطور. در همان بخش دوم برنامه ما خواهان آزادی مصرف برخی مواد مخدر و حتی تامین

دولتی آن برای معتادین شده ایم و این را شرط از بین بردن اعتیاد می دانیم. ما خواهان رفع ممنوعیت از تن فروشی و حمایت قانون از تن فروشان شده ایم و این را یک شرط از بین بردن فحشاء می دانیم. جواب مصائب جامعه سرمایه داری غیرقانونی کردن آنها و تنبیه قربانیان آن نیست. این فقط حرف ما کمونیستها نیست، حرف هر کسی است که همپای همین تمدن اروپایی جلو آمده باشد.

سقط جنین هم عینا همینطور است. ما سقط جنین را کار درستی نمی دانیم. دوست داریم جامعه ای وجود داشته باشد که در آن اصلا این مساله پیش نیاید. کار مردم اصلا به اینجا نکشد و چنین انتخابی اصلا مورد پیدا نکند. آیا این خواست عجیبی است؟ خیر. این خواست اکثریت عظیم مردم و قبل از همه خواست هرکسی است، چه زن و چه مرد، که درد ناشی از سقط جنین را در زندگی مستقیم خود حس کرده باشد. من سراغ ندارم کسی یا جنبشی را که نفس عمل سقط جنین را بعنوان یک عمل تعالی بخش انسانی تقدیس کند. بی احساسی و بی تفاوتی عاطفی نسبت به این مساله در محافل بنیادگرا در جنبش فمینیستی وجود دارد. اما این بیشتر حاصل تربیت سیاسی سکتاریستی و تعصبات ایدئولوژیکی و فرقه ای اینهاست تا رجعتی به احساس واقعی شان بعنوان انسان.

اما به صرف خواست و آرزوی ما واقعیت بیرونی محو نمی شود. حاملگی ناخواسته و پشیمانی از حاملگی های خواسته وجود دارد، تنگناهای مالی و فرهنگی و سیاسی وجود دارد، فشار روی زن بی نهایت وجود دارد و لاجرم برای عده زیادی سقط جنین بصورت تنها راه خروج از یک بن بست ظاهر می شود. سقط جنین یک واقعیت دنیای امروز است و جامعه نمی تواند برای آن شانه بالا بیاندازد، نمی تواند چشمش را بروی آن ببندد. باید موازین این عمل را، که مستقل از اراده هر دولت و حزب و جنبش سیاسی، بهر حال وجود دارد روشن کرد. ممنوعیت سقط جنین تنبیه قربانیان سیستم اجتماعی موجود است. این نمی تواند موضع ما باشد.

برنامه ما اعلام می کند که عمل سقط جنین را نادرست و نافی اصول انسانی خود می داند. اما چه برای حمایت از قربانیان تنگناهای اقتصادی و جهالت فرهنگی در جامعه موجود و چه برای مبارزه با زمینه های این عمل معتقد است که سقط جنین باید قانونی باشد. راستش اکثر فعالین جنبش "پروچویس" و گردانندگان و پزشکان کلینیکهای سقط جنین و قانونگذاران پروچویس هیات حاکمه آمریکا هم همین موضع را دارند و در پاسخ این سوال همین را خواهند گفت: سقط جنین عمل درستی نیست، اما باید قانونی باشد. تفاوتی اگر هست صراحت ما در بیان انسانی نبودن نفس عمل سقط جنین است. برای بنیاد گرایان در جنبش فمینیستی این نقد ظاهرا سنگین است. از نظر سیاسی برنامه حزب کمونیست کارگری خواهان قانونی شدن سقط جنین تا دوازده هفتگی، مجانی بودن آن، منوط بودن آن به صرف تصمیم زن و انجام آن در کلینیکهای تخصصی است. جنبش پروچویس در آمریکا به این مطالبات بعنوان آرزوهای حداکثر خود نگاه می کند و تحقق آن را در آمریکا به این زودی ها عملی نمی داند. اگر چه سابق تازه فمینیست مهاجر ایرانی با این خواست مساله دارد، مطمئن باشید از سر فمینیسمش نیست. اگر کسی این نقد را در یک جلسه علنی جلوی من بگذارد از او خواهم خواست خلاصه و صریح و بدون طفره رفتن جواب دو سوال را بدهد: اول اینکه نظر خودش راجع به نفس عمل سقط جنین چیست و آیا این عمل را اصولا عمل ناگوار و تلخی می داند یا خیر هیچ مشکل معنوی و اصولی و وجدانی ای با سقط

جنین ندارد. بنظر من کسی که در یک جلسه علنی بلند بشود و عمل سقط جنین را امر پیش پا افتاده ای تصویر کند که مردم بیهوده در مقابل آن تردید می کنند و دو دل می شوند، تا چه رسد به اینکه این عمل را نشان تعالی زن در جامعه و مایه مباهات بشمارد، جوابش را از سالن خواهد گرفت. این نوع لاقیدی و برخورد سرسری و سطحی به مساله اخلاقی بزرگی که سقط جنین جلوی همه، چه مدافعین قانونی شدنش و چه مخالفین آن، می گذارد خود را در هر جمعی بیرون جلسه سکت خودش بسادگی افشاء می کند. ثانیاً، از او خواهم خواست ایرادش به بند برنامه ما که خواستار سقط جنین قانونی رایگان به انتخاب زن تا دوازده هفتگی است را روشن و بدون هیاهو بگوید.

ثریا شهابی: در مورد آینده حق سقط جنین در سوسیالیسم و بطور کلی یک جامعه با موازین انسانی، می گویند آمدیم و علیرغم همه آموزشها و حمایت ها و غیره، تین ایجری ۱۲-۱۳ ساله حامله شد، آیا شما مجبورش می کنید بچه را نگه دارد در حالی که خودش بچه است؟

منصور حکمت: این نوع سوالها از نوع سوالات و استفتائات مچ گیرانه سنت اسلامی است، (اگر زلزله آمد و...) مثال دختر ۱۲ ساله را در توجیه سقط جنین به میان کشیدن استدلال ضعیفی است، چون سقط جنین پدیده وسیعتری از معضل حاملگی دختران دوازده ساله است و منطقش را از اینجا نگرفته است. در انگلستان امروز با همه مصائب اجتماعی و بی حقوقی و بی امکاناتی کودک، مطابق آمار خود کمپین سراسری سقط جنین که ممانعت از کاهش مهلت سقط جنین از ۲۴ هفتگی به ۱۸ هفتگی را جزو افتخارات خودش می شمارد، از کل ۱۶۰ هزار مورد سقط جنین در سال ۹۲ تنها سه هزار مورد مربوط به جوانان زیر ۱۶ سال بوده است. یعنی کمتر از ۲ درصد. از خود این لیست هم فکر نمی کنم آمار ۱۲ ساله ها از یک درصد بیشتر باشد. ۱۶۰ هزار سقط جنین را نمی توان با معضل حاملگی ناخواسته برای دختران دوازده ساله توجیه کرد. در مقابل هر سیستم و هر استدلالی می توان بن بست های اخلاقی و پارادکس های منطقی و "توضیح المسائلی" قرار دارد و شرایط دردناک و تراژیک را تجسم کرد. من هم می توانم متقابلاً بپرسم اگر سقط جنین در جامعه آرمانی "کمپین سراسری سقط جنین" در انگلستان تا روز قبل از زایمان آزاد باشد و اگر زن ۲۸ ساله ای در هفته ۳۱ تصمیم بگیرد که بچه اش را سقط کند و هیچ دکتری حاضر به انجام این عمل نباشد، اینها چکار می کنند، دکتر را "مجبور می کنند" علیرغم اینکه این عمل را ضد انسانی و جنایتکارانه می داند سقط جنین را انجام بدهد؟ مساله سقط جنین یک مساله ماکرو و عمومی و اجتماعی است و باید پاسخ ماکرو بگیرد. اگر پاسخ عمومی و بنیادی یک جنبش درست و انسانی و راهگشا باشد، موارد ویژه را می شود در متن این پاسخ انسانی جواب داد. اما یک پاسخ غیر انسانی با هیچ مثل و متلی از این یا آن مورد ویژه مشروعیت پیدا نمی کند.

بهرحال پاسخ من به معضل تین ایجری سوسیالیست حامله اینست: اولاً، ما حرفی از غیر قانونی شدن سقط جنین در سوسیالیسم نزده ایم. ما از بی نیاز شدن جامعه از این عمل صحبت کرده ایم. در نتیجه فکر نمی کنم در سوسیالیسم (بویژه در سوسیالیسم) دختر دوازده ساله را به زایمان یا هر کار دیگری "مجبور" کنند. ثانیاً، پاسخ واقعی را باید در بهبود و گسترش روشهای جلوگیری، آموزش جنسی، افزایش حقوق کودک و ارتقاء حرمت او، مبارزه با اخلاقیات عقب مانده و تعصبات جاهلانه مخالف با دانش جنسی همگانی و کنترل آزادانه افراد بر

روابط جنسی خویش، و نظیر اینها جستجو کرد. باید کاری کرد که نه فقط تین ایچرها، بلکه هرکس که نمیخواهد حامله شود، بتواند حامله نشود. آیا این از نظر فنی و علمی مقدور است؟ بنظر من تردید نیست. ابداع و بهبود روشهای جلوگیری در جامعه زن - ستیز معاصر آطور که باید مورد توجه نیست. اگر یک ده هزارم بودجه تحقیقاتی ای که به گسترش تکنولوژی جنگی و جاسوسی اختصاص داده می شود، صرف این مساله می شد تابحال راهش را پیدا کرده بودند. باز برمی گردیم به جای اول: آیا از بین بردن جنین در شکم مادر کار ناگواری هست یا خیر. آیا صدایی از درون منتقد ما به او می گوید "کاش مجبور به این کار نباشیم"، یا خیر؟ اگر آری، آنوقت تلاش برای ایجاد جامعه ای که انسانها در آن ناگزیر به سقط جنین نباشند تنها راه انسانی و شرافتمندانه به جلو است. اما کسی که سقط جنین را با عمل لوزه از یک نوع می داند و قادر به درک عمق مساله و تلخی و بن بست اخلاقی آن برای انسانهای بیشمار و نسلهای متعدد نیست، طبعا با این تلاش بیگانه است.

ثریا شهابی: برنامه حزب در تقابل دو قطب "پروچویس" و "پرولایف" کجا قرار می گیرد و کلا ارزیابی ات از این قطب بندی چیست؟

منصور حکمت: تصور نسبتا رایجی که بخصوص در میان محافل تازه فمینیست ایرانی در خارج کشور هست اینست که گویا پروچویس ها مدافعان عمل سقط جنین و پرولایف ها مخالفان آن هستند. اینطور نیست. بحث بر سر قانونی بودن یا نبودن سقط جنین است و نه خوب و بد بودن این عمل. پروچویس ها مدافعان قانونی بودن سقط جنین هستند در عین اینکه خیلی از آنها با نفس عمل سقط جنین مخالفند. موضع حزب کمونیست کارگری هم دفاع از قانونی بودن سقط جنین است. از نظر حقوقی آنچه در برنامه حزب آمده آرزو و هدف ماگزیم جنبش پروچویس در کشوری مانند آمریکا است که تا بیست سال دیگر هم شانس دستیابی به آن را ندارند و در بسیاری از کشورهای اروپایی نیز هنوز متحقق نشده است. در برنامه ما سقط جنین تا دوازده هفتگی آزاد و قانونی است. انتخاب تمام با خود زن است و نه هیچکس دیگر و زن نیازی به ارائه توجیه و استدلال به هیچ مرجع پزشکی و اداری ندارد. سقط جنین رایگان است و باید در کلینیکهای مجهز انجام بشود. تحقق چنین خواستی حتی در مخیله جنبش فمینیستی آمریکا هم نمی گنجد. از نظر حقوقی یک ناظر خارجی در اروپا و آمریکا برنامه حزب کمونیست کارگری را بعنوان یک سند پروچویس دسته بندی می کند چون خواهان آزادی سقط جنین است.

منتها خود این اسم گذاری پرو چویس (طرفدار انتخاب) و پرولایف (طرفدار حیات) همراه کننده و تبلیغاتی است. در آمریکا که بستر اصلی این قطب بندی است، بخش پر سر و صدا و میلیتانت جنبش پرولایف را گروههای راست و محافظه کار و مذهبی تشکیل می دهند که در واقع کوچکترین احترامی برای حیات قائل نیستند. اینها مدافعان مجازات اعدام و تسری دادن آن به نوجوانان اند. مدافعان همیشگی سیاست های میلیتاریستی آمریکا هستند. اساسا مرتجع، نژاد پرست و خارجی ستیز و دشمن فقرا هستند. زیر دست اینها مردم آمریکا همواره از فقر و بیماری تلف شده اند و می شوند. در آنطرف سمبل و بستر اصلی جنبش پروچویس، طرفدار انتخاب، حزب دموکرات آمریکا و امثال کلینتون هستند که همین چندی پیش یک حمله بیشرمانه وسیع به مادران مجرد را

سازمان داده و ۴ میلیون کودک آمریکایی را به خانه بدوشی و سوء تغذیه و زندگی زیر خط فقر محکوم کرده اند. مسخره است وقتی اجازه سقط جنین را حق انتخاب نام می گذارند. این آخرین انتخاب هر آدمی است. اینها قبلا انتخاب رفاه، انتخاب برابری اجتماعی و حرفه ای زن، انتخاب اشتغال و ادامه تحصیل، انتخاب امنیت اقتصادی و حرمت اجتماعی، و حتی انتخاب رابطه جنسی ایمن را از زن سلب کرده اند، بعد لب پرتگاه این اختیار را به او می دهند که میان پرت شدن و خود را پرت کردن خودش انتخاب کند. برآستی زنی که سقط جنین را "انتخاب" میکند چقدر باید از اینهمه اختیاری که جامعه به او داده است خوشنود و سپاسگزار باشد! به این دلیل اگر از من بپرسند خود را پروچویس معرفی نمی کنم. این یک اسم گذاری ریاکارانه و عوامفریبانه است. من خود را مدافع قانونی شدن سقط جنین تا دوازده هفتگی و مخالف عمل سقط جنین معرفی می کنم.

ثریا شهابی: برنامه خواهان قانونی بودن سقط جنین تا ۱۲ هفتگی است. این حد ۱۲ هفتگی، نحوه و شاخصهای تعیین آن بحثهای زیادی بدنبال داشته است. بعضی ها تصور می کنند که لابد از نظر برنامه تنها از این سن می توان جنین را انسان نامید و باین خاطر است که سقط آن از این سن بعد - بجز در موارد استثنایی که برنامه به آن اشاره کرده - غیرقانونی می داند. می خواهم بگویم که در مورد سن جنینی که می توان آن را سقط کرد، برداشت های متفاوتی وجود دارد. برخی تصور می کنند تا پیش از این سن چون جنین به اندازه کافی کامل نیست و نمی تواند جدا از بدن مادر زندگی کند، انسان محسوب نمی شود.

منصور حکمت: بحث دوازده هفتگی در برنامه ما ربطی به مقطع شروع حیات یا قابل دوام بودن زندگی جنین در بیرون رحم (که برای برخی مقطع مستقل شدن هویت جنین از مادر محسوب می شود) ندارد. به این نکات بعدا می پردازم. واضح است کسی مثل ما که عمل سقط جنین را فی نفسه غیر انسانی می داند و از قانونیت آن بعنوان یک الزام ناگوار اجتماعی و شر کمتر دفاع می کند، گرایش به این دارد که دوره سقط جنین مجاز هرچه کمتر باشد. از طرف دیگر قانون باید عملا برای زنان راهگشا باشد و فرمالیته نباشد. از نظر پزشکی و جسمی باید فرصت برای تشخیص حاملگی و تصمیم گیری و برنامه ریزی برای عمل وجود داشته باشد. واقعیت اینست که از نظر پزشکی سقط جنین زود تر از موعد معینی غیر عملی و حتی خطرناک است. بنابراین فرجه باید به اندازه کافی وسیع و در عین حال در حد امکان محدود باشد. مینیمم کردن مهلت با فرض شرایط و مقدرات پزشکی و اجتماعی، این صورت مساله برای ماست. در تعیین مهلت سقط جنین مجاز ما تشخیص خود را ملاک نگذاشتیم. بلکه در دنیای بورژوازی موجود به نمونه های انسانی تر و دلسوز تر نگاه کردیم و اعداد خود را از آنها گرفتیم. مهلت در اسکاندیناوی ۱۲ هفته است (در بخشهایی از بلوک شرق سابق هم مهلت تا دوازده هفتگی بود. همینطور در آلمان، اتریش، بلژیک یونان، ایسلند و برخی کشورهای دیگر). ما هم همین را ملاک قرار دادیم. بنظر می رسد اعتراض قابل ذکری علیه این مهلت و به نفع افزایش آن در کشورهای اروپای شمالی در جریان نیست. ظاهرا می شود مهلت را ۱۲ هفته قرار داد، کیسه برنج و سقط جنین زیر زمینی هم نداشت و به یک تعادل سیاسی بین خواست آزادی سقط جنین و حمایت هرچه بیشتر از جنین رسید. چرا کمتر نه، به این دلیل که ما بررسی آماری و تحلیلی ای از عواقب کاهش مهلت به یازده هفتگی نداریم و در هیچ مباحثه و دیالوگ اجتماعی عملی بودن و کارساز بودن عدد کمتری را نشان نداده ایم. فعلا ابزار این کار را نداریم. بنابراین به کوچک ترین عددی که یک کشور سرمایه داری واقعا موجود بدست داده است متوسل می شویم. اگر کسی بگوید

چرا سیزده هفته و یا بیشتر نه، آنوقت جواب من این خواهد بود: اگر ۱۲ هفته برای جامعه سوئد خوب و عملی است برای برنامه ما هم خوب است. بگذارید آنها که می خواهند مهلت را اضافه کنند استدلال‌ات و انتقادات خود را نه در مقابل برنامه ما، بلکه در مقابل سیستم رایج در اسکاندیناوی بیان کنند. ما هم گوش می دهیم و اگر حقانیتی در این خواست باشد حتما متوجه خواهیم شد.

در مورد مقطع حیات و مقطع استقلال هویت جنین از مادر طبعاً من فقط می توانم نظر شخصی خودم را بگویم. واضح است که برنامه یک حزب جای چنین اظهار نظرهایی نیست. از نظر بیولوژیک مقطع شروع حیات انسان جدید بنظر من لحظه شروع حاملگی است. یعنی وقتی کلید یک روند جدید بیولوژیکی زده می شود و تقسیم سلولی آغاز می شود. این شروع پیدایش یک انسان جدید و معین است. تحصیلات عالی و دکترای بیولوژی نمی خواهد برای اینکه کسی بفهمد بعد از حاملگی اگر مشکلی پیش نیاید این روند به یک آدم معین در بیرون رحم منتهی می شود. اینکه روزهایی از این زندگی این انسان بدور از چشمان غیر مسلح اقوام در بدن مادرش طی شده چیزی را در مورد نقطه شروع آن عوض نمی کند. این تصور که در یک لحظه در مقطع خاصی روح انسانی در وجود این توده سلولی دمیده شده است دلبخواهی تر و مذهبی تر از آنست که بشود پذیرفت. اما همانطور که گفتم بحث ۱۲ هفتگی از نظر من ربطی به این سوال ندارد. هرجا این روند قطع بشود، روند تکامل یک انسان جدید قطع شده است. درست است، اینکه این جنین از چه مقطعی دست و پا و سر و قلب دارد (که بسیار قبل از ۱۲ هفتگی است) بطور طبیعی بر ذهن هر انسانی سنگینی می کند. بنظر من بهمین دلیل گسترش روشهای عکسبرداری کمک می کند مردم پیوستگی رو به عقب آدمی را ببینند و بیشتر حس کنند و سقط جنین روز به روز به عمل ناگوار تری برایشان تبدیل شود. اما در بحث ما در مورد مهلت ۱۲ هفتگی این فاکتورها نقشی ندارند. سقط جنین در ۶ هفتگی و ۹ هفتگی هم از نظر ماهوی همان واقعیت است. بریدن روند تکامل انسانی است که عمر خود را شروع کرده است.

موضوع دیگر، یعنی بحث استقلال جنین از مادر، بحثی است به شدت حقوقی که مهر سیستم حقوقی عصر مالکیت و محوریت فرد را برخورد دارد. از نظر مادی، از نظر قدرت بقاء، ما حتی بیرون رحم از هم مستقل نیستیم. وقتی کسی تنها در کوه و بیابان و جزیره ای رها می شود، میروند "نجات" اش می دهند و به جمع انسانی برش می گردانند. بحث استقلال از مادر در واقع بحث استقلال هویت حقوقی جنین از مادر است نه قدرت بقاء آن بدون مادر، که می تواند بسته به تکنیک موجود متغیر باشد. جامعه سرمایه داری واحد پایه برای تعریف حق را فرد تعریف کرده است. فرض اینست که از مقطعی که جنین مستقل از مادر تعریف شود، بعنوان یک انسان دیگر صاحب حقوق فردی خویش خواهد بود. آنوقت در این سیستم حقوقی، حقوق مادر و جنین بعنوان دو فرد مستقل در یک قلمرو مکانی و جسمی واحد با هم تعارض پیدا می کنند. برای مثال اگر جنین یک انسان دیگر است آنگاه نابودی اش از چشم قانون در این جامعه قتل نفس محسوب می شود. اینجاست که این ذهنیت باید بگردد و لحظه استقلال را پیدا کند. یکی که خود را مدافع حقوق زن می داند باید درست مانند یک وکیل ارقه آمریکایی در دعاوی مالی، لحظه استقلال جنین را عقب بیاندازد و به ساعت تولد نزدیک کند: جنین "بخشی از بدن مادر است"، زن می تواند راجع به "بدن خود" هر تصمیمی بگیرد. زمانی بود که کشتن کودک قبل از قطع بند ناف قتل محسوب نمی شد، چون جنین هنوز موجود "مستقلی" به حساب نمی آمد.

بهرحال این فرمولبندی های یک جناح است. جناح مقابل که مدعی است وکیل کودک متولد نشده است، برعکس وظیفه خودش می داند که لحظه استقلال را جلوتر ببرد و قابلیت جنین را برای خروج از رحم و ایستادن روی پای خود به ثبوت برساند. بنظر من کل چهارچوب این بحث را نباید پذیرفت. چرا بشریت نمی تواند به این پروسه باشکوه و خیره کننده، به کل این پدیده حاملگی و تولد، بعنوان شکل کنکرت پیدایش یک انسان جدید نگاه کند و تمام واقعیات این پروسه را در ترکیب با هم بپذیرد. چرا باید فرمول تضاد مادر و جنین، جدال بر سر مرزهای مالکیت طرفین بر سلولهای جفت و رحم و جنین را پذیرفت؟ چرا باید درک انسان از پدیده ای چنین بنیادی، ابدی و ازلی بر مقولاتی چنین دورانی و گذرا، نظیر مالکیت و تئوری لیبرالی فردیت بنا شود؟

ثریا شهابی: برخی دیگر - بخصوص برخی از فمینیستها - حزب را متهم می کنند که چون جنین را انسان می داند، باید نتیجتاً همچون مذهبیون اسپرم - و تازه نه هم اسپرم و هم اوول - را هم مقدس بداند و منشا حیات! اینها نتیجه می گیرند که پس بنابراین طبق نگرش برنامه، اساساً باید مخالف هر نوع جلوگیری از بارداری بود.

منصور حکمت: اسپرم، و جسارتاً اوول هم، تقدس خاصی ندارد. بحث خیلی روشن بر سر موجود جدیدی است که با ترکیب این دو بوجود آمده و رشد خود را شروع کرده است. اما بحث احترام به حیات انسانی بحثی بیولوژیک نیست. بحثی فلسفی است. یا بهتر بگویم، احترام به حیات بیولوژیک انعکاس احترام فلسفی به حیات است. احترام به پتانسیل و محتوای حیات انسانی. این احترام نشان تعقل بشر است و نه توکل و خرافه مذهبی. اگر حیات انسانی در هر شکل بی حرمت شود، حیات انسانهای کنکرت، انسانهای واقعا موجود، بی ارزش می شود. حیات انسانی تقسیم پذیر و درجه بندی پذیر نیست، ربطی به استقلال و تحرک و سن و شعور و رنگ و جنسیت و ملیت و زمان و مکان و سالم و معلول بودن انسانها ندارد. بحث ما، لااقل بحث من بعنوان نویسنده برنامه حزب، این نیست که ما باید تخمک های بارور شده و سلولهای درحال تقسیم را "مقدس" بدانیم. بحث من اینست که جامعه ای که در آوردن جنین از شکم مادر و بریدن روند زندگی ای که شروع شده را تحمل می کند و بلامانع می داند، و چه بسا روی آن بعنوان راه جلوگیری از گسترش جمعیت، شرط ادامه تحصیل زن، شرط اجتناب از فقر و غیره، حساب هم می کند، ارزشی برای انسانهای سقط نشده اش قائل نیست. بی ارزشی جنین انعکاس بی ارزشی ماست و این بی ارزشی را تحکیم می کند. روزی اعقاب ما تمدن ما را مطالعه خواهند کرد و از رسم سقط جنین حیرت خواهند کرد. همانطور که ما از قربانی کردن جوانها در پیشگاه رب النوع های مختلف و سوزاندن "ساحره" ها که در روز خود به همین اندازه برای پاسخگویی به قحطی و خشکسالی و تنگناهای اقتصادی و معنوی جامعه ضروری بنظر می رسیدند، حیرت می کنیم. آنها هم این رسم را نشان توحش ما و بی ارزشی انسان در زمانه ما خواهند دید. و در پاسخ نکته آخر بگذارید بپرسم چه کسی بیشتر برای تکامل و گسترش روشهای جلوگیری دل خواهد سوزاند، آنکه می خواهد از سقط جنین بعنوان یک عمل ناگوار اجتناب شود، یا کسی که به سقط جنین بعنوان یک راه حل بی عیب و قابل قبول دیگر برای بچه دار نشدن و کنترل جمعیت نگاه می کند؟

ثریا شهابی: در فردای تحولات سیاسی ایران وقتی مطالبات برنامه حزب کمونیست کارگری ایران بشکل قانون به

تصویب برسد و سقط جنین قانونی بشود، به احتمال زیاد آمار سقط جنین فوراً به مراتب بالا می‌رود. تصویب قانون آزادی سقط جنین یک اقدام فوری است و دولت موظف به اجرا و رعایت آن است، در حالی که آموزش وسیع راههای جلوگیری، آموزش جنسی و فراهم کردن امکانات رابطه جنسی ایمن پروسه طولانی‌تری است که زمان می‌خواهد. آیا این ازدیاد فوری آمار سقط جنین با هدف برنامه که کاهش موارد سقط جنین است تناقض ندارد و آیا مخالفان سقط جنین محق نیستند به این خاطر به اجرای فوری این بند برنامه انتقاد کنند؟

منصور حکمت: اولاً، اینکه آمار جنین‌های سقط شده حتی در کوتاه مدت بالا می‌رود مسجل نیست. بنظر من بالا نمی‌رود، چون شاخصهایی که باید باهم مقایسه کرد آمار عمل سقط جنین قبل و بعد از قانونی شدن نیست، بلکه باید مجموع سقط جنین‌ها (چه رسمی و چه مخفیانه) و "بچه انداختن"‌ها توسط خود مادر را در دو دوره با هم مقایسه کرد. موارد انداختن بچه توسط خود مادر، از طریق بار بلند کردن، خود را پرت کردن و غیره در ایران بشدت بالاست تا جایی که این عمل بخشی از فولکلور این کشور است. این موارد "سقط جنین"، هیچ‌جا ثبت نمی‌شود. قانونی شدن سقط جنین آمار مراجعه به پزشک برای سقط جنین را بالا می‌برد اما در عوض آمار این نوع بچه انداختن‌ها را کمتر می‌کند. از طرف دیگر کم شدن موارد بچه انداختن یا سقط جنین‌های مخفیانه به نفع سقط جنین قانونی کمک می‌کند که این زنان در تماس با مقامات و نهادهایی قرار بگیرند که، مطابق برنامه ما، قصد کمک و حمایت مادی و معنوی از آنها را دارند و یکی از کارهای این نهادها تلاش برای تشویق مادر به بدنیا آوردن نوزاد و توضیح حقوق مادر و کودک و وظایف دولت و جامعه در قبال آنهاست. قابل تصور است که درصدی از زنانی که مراجعه می‌کنند حاضر بشوند از سقط جنین صرف‌نظر کنند. خلاصه من لزوماً تخمین آماری تو از نتیجه قانونی شدن سقط جنین را محتمل نمی‌دانم.

ثانیاً، همانطور که گفتی برنامه ما فقط شامل قانونی شدن سقط جنین نیست، بلکه حاوی اقدامات فوری و حیاتی‌ای برای ایمن کردن روابط جنسی و گسترش کاربست لوازم جلوگیری است. قبول دارم، اینکه رابطه جنسی آزاد و ایمن به یک جزء ثابت و مسجل فرهنگ جامعه تبدیل بشود حتماً زمان می‌خواهد. اما چندین برابر شدن استفاده از وسائل جلوگیری، استفاده وسیع‌تر از کاندوم و آی.یو.دی، وقتی تامین رایگان اینها سیاست دولت باشد، زمان زیادی احتیاج ندارد. آمار حاملگی‌های ناخواسته را بسرعت می‌شود پائین آورد. وقتی صحبت برقراری روشها و معیارها و نرم‌های مدرن در ایران می‌شود، خیلی‌ها فوراً تصویر ساکنان دهات پرت افتاده را از مردم ایران می‌دهند و می‌نالند که مردم "فرهنگش را ندارند". اما ایران یک جامعه عمدتاً شهری است. اکثریت عظیم این مردم جوانانی‌اند که مدرسه می‌روند و حتی اگر ساکن دهات دورافتاده هم باشند، دلشان و فکرشان پیش شهر و الگوهای امروزی زندگی است. مردم ایران "ملت" روزنامه توفیق و "امت" جماعت خمینی نیستند. اعضای یک جامعه سرمایه‌داری در انتهای قرن بیستم و در دوران تحولات فنی و ارتباطاتی این عصرند. کمپین آموزش جنسی و گسترش امکانات جلوگیری در ایران بنظر من با راندمان بسیار بالایی در ایران جلو خواهد رفت. یک واقعیت را البته باید در نظر داشت. این امر بدون مبارزه قاطع با اسلاميون و قشریون عملی نیست. جریانی میتواند این برنامه را اتخاذ کند که از نظر سیاسی به یک مبارزه قاطع با تعصبات مذهبی و قشریگری متعهد باشد. و این قبل از هرکس کار طبقه کارگر و کمونیست‌هاست.

در هرحال کاهش موارد سقط جنین در گرو دو عامل اصلی است. اول گسترش روابط جنسی ایمن و دسترسی عموم به امکانات رایگان و مناسب جلوگیری و دوم مبارزه با مردسالاری و زن ستیزی نه فقط در افکار بلکه در مناسبات و روابط اجتماعی و اقتصادی، به نحوی که بارداری و زایمان و مادر شدن کوچکترین تاثیر منفی ای در موقعیت اقتصادی و اجتماعی و شغلی و معنوی زن در جامعه و خانواده نداشته باشد و بچه دار شدن به یک انتخاب آزاد و فکر شده مردم و یک واقعه خوشایند در زندگی آنها تبدیل شود. قانونی شدن سقط جنین یک رکن یک سیاست همه جانبه برای تحقق این هدف است و باید در کل این مجموعه نگریده بشود و نه بعنوان یک اقدام منفرد و قائم بذات.

ثريا شهابی: برنامه حزب سقط جنین را "از میان بردن عامدانه جنین انسانی" دانسته است و خودت هم در صحبت‌های اشاره کردی که سقط جنین در هر سنی "بریدن روند تکامل انسانی است که عمر خود را شروع کرده است". کسانی از این توصیف نتیجه می گیرند که پس انجام سقط جنین از دیدگاه برنامه حزب یک جنایت است و مادری که رای به چنین عملی می دهد در موقعیت یک جانی قرار می گیرد که مرتکب قتل عمد شده و این منصفانه نیست.

منصور حکمت: از این گفته که سقط جنین بریدن روند تکامل انسانی است که حیات خود را شروع کرده، تا این ادعا که مادر مرتکب قتل عمد یا جنایت شده است یک دنیا فاصله است. چسباندن اینها بهم نه نشان تلاش صمیمانه برای فهم مساله است و نه تبلیغ کارسازی است علیه فرمولبندی برنامه ما. این سفسطه گری است. بنظر من کسی که عمل سقط جنین را از نظر اصولی عمل بی عیبی می داند باید همین را بگوید و صراحتا از همین دفاع کند. از قول دیگران بخود اتهام زدن و بعد برافروخته شدن جواب مساله نیست. منتها این نوع اعتراض یک چیز را می رساند: معنی این اعتراض اینست که اگر روزی به منتقد مربوطه ثابت شود که کودک امتداد طبیعی جنین و جنین آغاز ناگزیر یک انسان است، آنگاه خود او سقط جنین را قتل و جنایت خواهد دانست. و این موضع محکمی برای یک مدافع سقط جنین نمی تواند باشد.

بهررو، بنظر من اطلاق جنایت یا قتل به سقط جنین (در محدوده زمانی ای که در قوانین امروز اروپا رایج است) درست نیست. چون جنایت و قتل یک مقوله حقوقی است و تعریف اجتماعی دارد و نه شخصی. هرکس را باید در متن نرم ها و سنتهای جامعه معاصرش قضاوت کرد. جامعه به همه اشکال از بین بردن انسانها در عصر ما قتل اطلاق نمیکند. واقعیت اینست انسانها در اشکال بسیار متنوعی دارند یکدیگر را در این جهان از حق حیات محروم می کنند. سربازی که در جنگ آدم می کشد، عضو هیات منصفه ای که رای به حکم اعدام کسی می دهد، دکتری که از سر ترحم مرگ بیمار محتضری را جلو میاندازد، دولتی که بیمه درمانی را کاهش می دهد و دقیقا می داند آمار مرگ و میر چقدر بالا خواهد رفت، کسی که در ایمنی نیروگاه اتمی با علم به افزایش آمار سرطان خون در کودکان محل صرفه جویی می کند، رئیس جمهوری که حکم بمباران جایی را صادر می کند، چریک یا تروریستی که بمب می گذارد همه و همه آگاهانه در بیجان کردن انسانهای واقعی شرکت می کنند. اما جامعه لزوما همه این اعمال را قتل و همه عاملین آنها را قاتل نمی شمارد. تلقی شخصی ما می تواند با تلقی جامعه متفاوت باشد. تلقی شخصی ما می تواند مبتنی به اصول انسانی مطلق و تفسیر نابرداری

باشد. اما تلقی جامعه از اینکه جنایت چیست نسبی و از نظر تاریخی مشروط و متغیر است. زمانی بود که کشتن فرزند و همسر توسط مرد جنایت محسوب نمی شد. آقای ابراهیم خلیل در اسلام و یهودیت در روز روشن قرار بود فرزند خود را در یک عملیات شنیع خدانشناسانه سربربرد که خوشبختانه بقول سیاوش مدرسی در آخرین لحظه معلوم می شود خداوند شوخی کرده و قصد آزمون ایشان را داشته. در همین دنیا در گذشته ای نه چندان دور کشتن اسرای جنگی و بردگان جرم نبود. تا دهه هفتاد همین قرن ما بدار کشیدن و باصطلاح لینچ کردن سیاهان توسط نژادپرستان سفید در آمریکا قتل محسوب نمی شد. کسی ترومن را بخاطر کشتار هیروشیما و ناکازاکی قاتل نشمرده است. در آمریکا به اسم این آدم کتابخانه هست. تلقی اخلاقی و حقوقی جامعه از یک عمل انعکاسی از حساسیت معنوی و عاطفی جامعه نسبت به آن امر در آن عصر خاص است. این حساسیت حتی در یک دوران واحد در حوزه های فرهنگی مختلف متفاوت است. این حساسیت و این واکنش اخلاقی و عاطفی، و لاجرم نتایج حقوقی آن، ابدی نیست و عوض خواهد شد. خیلی از اعمال و روشهای امروز ما حال نسلهای بعد را بهم خواهد زد. اما این تحول در شناخت و برداشت عاطفی جامعه از مسائل باید بطور واقعی و در طول نسلهایی از انسانهای واقعی رخ بدهد. من شدیداً مخالف مجازات اعدامم، بنظر من مجازات اعدام ماهیتاً آدمکشی عامدانه با نقشه قبلی است. اما نمی توانم به میل خود هیات منصفه ای را که در آمریکا رای به محکومیت و اعدام متهمی می دهد قاتل بخوانم چون جامعه، و لاجرم خود آنها، این تعریف را از کارشان ندارند. زنی که اقدام به سقط جنین می کند یقیناً از نظر خود جنین را یک انسان، یا یک انسان کامل، نمی داند و تصویری منفی از عمل سقط جنین از فرهنگ و قوانین جاری در جامعه نمی گیرد.

بهرحال همانطور که گفتم ما سقط جنین را قتل و جنایت ننمیده ایم، و خواستار قانونی شدن آن در حدی فراتر از قوانین آمریکا و اروپای غربی شده ایم. اما اینکه جنین مرحله ای از زندگی یک انسان معین است که فی الحال پا به حیات گذاشته است یک حقیقت است. اگر این حقیقت باعث عذاب وجدان کسی در سقط جنین می شود، تقصیر ما نیست. این انتظار که ما برای آسایش خاطر کسانی که قصد سقط جنین دارند این حقیقت را از ذهن خود پاک کنیم و مثلاً وانمود کنیم بچه را "حاجی لک لک" میاورد کمی زیاده روی است.

ثریا شهابی: در برخی کشورها، مثلاً انگلستان، صدور اجازه سقط جنین به انتخاب دکتر واگذار شده است تا بر اساس تشخیص سلامت جسمی و روحی مادر این اجازه را صادر کند و این امر مورد اعتراض پزشکان زیادی قرار گرفته است. در برنامه حزب کمونیست کارگری اجازه سقط جنین به انتخاب مادر واگذار شده است. "اجازه دکتر" یا "انتخاب مادر"؟ این تقابل کجای بحث برنامه حزب قرار می گیرد. منظورم این است که آیا واگذاری اجازه سقط جنین به اجازه دکتر در بحثهای مربوط به سقط جنین در برنامه جایی داشت و اگر نداشت چرا؟

منصور حکمت: مقوله اجازه دکتر، مگر برای سقط جنین بعد از دوازده هفتگی، از ابتدا در نوشتن متن برنامه مطرح نبود، چون صورت مساله، آنطور که واقعا در همه کشورها مطرح است، اختیار و انتخاب زن است. جنبش قانونی شدن سقط جنین جنبشی برای دادن این حق و این انتخاب به زن است. بحث تشخیص دکتر دائر بر خطر صدمه جسمی و روحی حاملگی برای زن، شیوه ای است که در برخی کشورها سعی کرده اند سقط جنین را عملاً قانونی کنند بی آنکه رسماً روی مجاز بودن این عمل صحنه بگذارند. بخصوص کلمه "خطر صدمه روحی" به این

منظور وارد شده است که جای تفسیر را باز بگذارد و عملاً به پزشک اجازه بدهد که به خواست زن برای سقط جنین مهر تأیید بزند. این سیستمی است که امروز در انگلستان برقرار است. از نظر عملی سقط جنین در انگلستان مقدور است و به خواست زن صورت می‌گیرد. اما از نظر حقوقی این پزشک است که تصمیم می‌گیرد. اگر پزشکی درخواست زن برای سقط جنین را تأیید نکند، که البته گاه اتفاق می‌افتد، زن به دکتر دیگری مراجعه می‌کند و تأییدیه را از او می‌گیرد. این روش ریاکارانه امروز هم صدای مردم و هم پزشکان را در آورده است. اگر دکتر کسی مخالف سقط جنین باشد، دوندگی زیاد و احتمالاً حتی تأخیر جدی در انجام عمل را به او تحمیل می‌کند. بعبارت دیگر بسته به معیارهای اخلاقی پزشک محل، شهروندان انگلستان از حقوق و امکانات متفاوتی در امر سقط جنین برخوردارند. از طرف دیگر، پزشکان بدست اعتراض می‌کنند که عمل آنها یک تشخیص پزشکی نیست، بلکه یک راه‌گشایی اجتماعی برای زنان است. کاری که می‌بایست وظیفه قانون باشد. این موقعیت غیر اخلاقی و ریاکارانه ای را به پزشکان، چه موافق و چه مخالف سقط جنین، تحمیل کرده. می‌گویند اگر سقط جنین عملی قانونی است، انتخابش نیز باید با خود زن باشد. موضع ما هم همین است.

ثریا شهابی: پیشتر گفתי اطلاق "حق انتخاب" به اجازه سقط جنین چیزی مثل دادن انتخاب پرت شدن یا خود را پرت کردن از لب پرتگاه است. بعضی از فمینیستها و طرفداران حقوق زنان معتقدند که حق سقط جنین یکی از مهمترین حقوقی است که به زن امکان انتخاب می‌دهد. انتخاب مادر شدن و نشدن، و انتخاب زمان مادر شدن.

منصور حکمت: من با تلقی بخش اعظم جنبش فمینیستی از هویت اجتماعی زن و خودآگاهی زن مشکل دارم. اینها زن را یک صنف و یا قوم اقلیت تصویر می‌کنند که باید حق صنفی اش را بگیرد و پی کارش برود و کاری به دنیا و اعمال کنترل بر سرنوشت جهان و جامعه انسانی نداشته باشد. بنظر من در بحث سقط جنین زن یک اقلیت شاکی و محروم نیست که قرار است جیره حقه اش را بصورت اجازه سقط جنین بگیرد و برود و کاری به مسائل اجتماعی، معنوی، فلسفی و تاریخی این معضل نداشته باشد. در تصویر اینها در بحث سقط جنین زن همیشه فقط در قامت مشتری حامله کلینیک ظاهر می‌شود، نه رهبر جامعه، نه فیلسوف و ایدئولوژی که باید بالاخره راجع به حیات و هویت انسانی جنین و حرمت آدمی و غیره اظهار نظر کند، نه انسانی که جدا از جنسیتش می‌تواند راجع به این مسائل نظر داشته باشد و امر داشته باشد و بخواهد دنیا را به سمت خاصی ببرد. زن در مکتب اینها حامله ای است که نمی‌خواهد حامله باشد و کاری به این مسائل دیگر ندارد. این فمینیسم بنظر من روی دیگر سکه مردسالاری ای است که آنهم زن را از دخالت در این عرصه‌ها باز می‌دارد.

در پاسخ سوال تو، برای زنی که صرفاً جزو اقلیت باردار جامعه نیست و بعنوان یک انسان به مساله جامعه و حیات و حرمت انسانی و برابری اجتماعی می‌پردازد، اجازه سقط جنین حق انتخاب زیادی نیست. آزادی سقط جنین مثل قرص سیانوری است که چریکها زمان شاه با خود داشتند. امکانی برای یک خروج دردناک از واقعه ای دردناک تر. اجازه سقط جنین از جنس اجازه خودکشی است. آزادی سقط جنین اجازه نابود کردن جنین خود برای اجتناب از عواقب ناگوار فرزند داشتن در جامعه موجود است. آزادی سقط جنین لازم شده چون قبلاً آزادی های انسانی متعددی از زن سلب شده است. حق برخورداری از دانش جنسی. آزادی استفاده از وسائل جلوگیری صد درصد ایمن. آزادی خلاصی از اخلاق مذهبی و مردسالارانه در مناسبات جنسی، آزادی رابطه جنسی باز و آزاد که

زن در آن بر رفتار جنسی خود اختیار کامل داشته باشد، آزادی داشتن فرزند و حفظ موقعیت اقتصادی و شغلی خویش، آزادی داشتن فرزند بدون اجبار به ازدواج و زندگی مشترک با مرد، زیر فشار اقتصادی و اخلاقی و فرهنگی. آزادی بهره گیری از امکانات رایگان و مناسب برای نگهداری کودک. آزادی داشتن فرزند و داشتن زندگی اجتماعی. حق مصون بودن از تجاوز جنسی چه در خانواده و چه بیرون آن. آزادی انتخاب مادر شدن بدون فدا کردن زندگی و رفاه و سعادت خود بعنوان یک زن و یک انسان. آزادی مادر شدن و تامین رفاه و بهداشت و آموزش و تفریح فرزند خویش.

در غیاب این حقوق است که زن خود را در موقعیت "انتخاب" سقط جنین پیدا می کند. راجع به یک نکته هم باید روشن بود. نفس حامله شدن زن بر خلاف میلش، به این معناست که نتوانسته اراده خود را برای مادر شدن و نشدن و انتخاب زمان مادر شدنش در خود همان پروسه ای که آدم طی آن حامله می شود، یعنی رابطه جنسی، اعمال کند. اگر بناست زن بر مادر شدن و زمان مادر شدنش کنترل و انتخاب داشته باشد باید در قلمرو رابطه جنسی انتخاب و کنترل داشته باشد. این یعنی داشتن دانش جنسی، دسترسی به وسائل جلوگیری ایمن و حضور در یک رابطه جنسی برابر و آزاد و داوطلبانه و بدور از هر نوع تحمیل و تمکین چه مستقیم و چه غیر مستقیم. بیجان کردن جنین قطعا از مادر شدن زن جلوگیری خواهد کرد، اما زنی مادر نشدنش را به این شیوه "انتخاب" می کند که قبلا نتوانسته باشد آزادانه زن بودنش را تجربه کند.

ثریا شهابی: برخی معتقدند هر فرمولبندی که حق سقط جنین را نه "مثبت" بلکه "منفی" ارزیابی کند، محدود کننده این حق است و عملا زنان را به حفظ جنین تحت هر شرایطی سوق می دهد. می گویند این بند فضای اخلاقی علیه این کار درست می کند که به نفع زنان نیست و دست کلیسا و مذهب را در محدود کردن حق انتخاب زن باز می گذارد.

منصور حکمت: این نمونه همان تبدیل کردن زن به یک صنف اقلیت تحت الحمايه و صغیر است که گفتم. اینها می خواهند زن حتی از دائره بحث راجع به ماهیت انسانی و فلسفی سقط جنین بیرون و معاف باشد، نگوید و نشود. می خواهند "صنف زن" را حتی از تیررس حقیقت دور و مصون بدارند. تازه در همان دنیای جداسازی شده صنف زنان هم معلوم نیست چرا برای آرامش خاطر و راحتی وجدان آن زنانی که سقط جنین می کنند، باید آن زنانی که معتقدند سقط جنین بهر حال عملی ناگوار است که باید جامعه روزی از آن خلاص شود، ساکت شوند و خود را نسبت به یکی از مهم ترین معضلات فکری تاریخ بشریت به بی نظری و بیعلاقگی بزنند. اگر سقط جنین یک حق است، جستجو و بیان حقیقت هم حق دیگری است. زن ها در هردو اینها ذینفعند. حتی اگر برخی فمینیستها ذینفع نباشند.

در مورد مساله کلیسا، این را زیاد می شنویم که اظهار نظر منفی برنامه نسبت به نفس عمل سقط جنین، علیرغم خواست قانونی شدن آن، آب به آسیاب کلیسا و راست مذهبی می ریزد. استدلال فوق العاده ضعیفی است. نمونه عکس این را در بحث پورنوگرافی می شود دید. فمینیسم و کلیسا در قبال پورنوگرافی مواضع کاملا همسویی دارند و حتی کنار هم در صف تظاهرات ظاهر می شوند. آیا می شود گفت اعتراض فمینیستها به

پورنوگرافی دست کلیسا را برای افزایش فشار تاریخی اش بر زنان و جلوگیری از آزادی و ابراز وجود جنسی زن باز می گذارد؟ و آیا این همسوئی دلیل کافی برای ساکت شدن فمینیسم در قبال مساله پورنوگرافی است؟

ارزیابی منفی از نفس عمل سقط جنین فقط حرف ما نیست. حرف اکثریت عظیم مردم است. حرف اکثریت عظیم خود کسانی است که سقط جنین را "انتخاب" می کنند و می خواهند قانونی باشد. نظر مشخص مردم راجع به هویت انسانی جنین هرچه باشد، اکثریت عظیم آنها حس می کنند که این کار دردناک و نامطلوبی است و بهر حال با قطع حیات انسانی ربط دارد. این کلیساست که خود را به این عاطفه شریف انسانی می چسباند و می خواهد دکانش را به این اعتبار باز و پررونق نگاه دارد. اتفاقا این بی عاطفگی، تقلیل گرایی بیولوژیکی و صنفی گرایی فمینیستی است که اجازه این ریاکاری و بلند کردن پرچم احترام به حیات را به مذهب یعنی یکی از مخوف ترین و ضد انسانی ترین نهادهای تاریخ بشر داده است.

بازشناخت. عبارت دیگر موقعیت اپوزیسیونی این احزاب رابطه مستقیمی با چند و چون حضور جنبش سیاسی آنها در حکومت داشته است. پرتاب شدن این جریانات به اپوزیسیون نتیجه مستقیم خلع ید یا تضعیف خویشاوندان سیاسی آنها در بافت حکومتی بوده است.

۵- با سرکوب حزب توده و اکثریت، اپوزیسیون طرفدار رژیم به یک دوره رکود چند ساله پا گذاشت. موج ابراز ندامت از سیاستهای پیشین، انشعاب و تجزیه و تلاش محافل مختلف این طیف برای اعاده حیثیت از خویش و نزدیکی با اپوزیسیون سرنگونی طلب در میان این جریانات بالا گرفت. هرچند دوره اول ریاست جمهوری رفسنجانی زمینه هایی برای تحرک جدید اپوزیسیون پرو-رژیم، بویژه در میان جریانات ملی گرا بوجود آورد، اما فضای سیاسی در اپوزیسیون اساسا تحت نفوذ احزاب و جریانات سرنگونی طلب باقی ماند.

۶- انتخاب خاتمی توازن قوا و ترکیب جناحهای حکومت و لاجرم کل این معادلات در اپوزیسیون را دگرگون کرده است. ائتلافی که خاتمی را سرکار آورده است و همراه خاتمی به دولت پای گذاشته است، حامیان سیاسی خود در اپوزیسیون را نیز به بازگشت به سنگر های سابق فراخوانده است. نه فقط حزب توده و اکثریت، بلکه همه محافل و جریانات منشعب از آنها که مدعی بودند در این سالها به کثافت سیاست دفاع خویش از رژیم خمینی پی برده و "بشردوست و دموکرات" شده اند یکسره به سنگر طرفداری از رژیم و رئیس دولت رجعت کرده اند. "درسهای" تاریخی و ابراز ندامت ها و اعتراف به خیانت ها یکشنبه فراموش شده است. اپوزیسیون پرو-رژیم امروز تنها به محافل طیف توده ای-اکثریتی خلاصه نمیشود. ابعاد این پدیده به مراتب از هر زمان وسیع تر است. بخش وسیعی از نشریات حزبی و غیرحزبی طیف ملی و تازه-دموکرات عملا به تریبونهای حمایت از خاتمی و کشاندن مردم بدنبال رژیم اسلامی تبدیل شده است. یک واقعیت انزجار آور دیگر میدان یافتن مجدد جماعتی از صنف نویسندگان و شعرای توجیه گر و یا رسما مجیز گوی رژیم است. ماحصل همه اینها پیدایش دوره جدیدی در تحرک اپوزیسیون طرفدار رژیم، تحت پرچم دفاع از خاتمی و حتی موج تعرض این جریانات به کمونیستها، چپ ها و به نفس مبارزه علیه کلیت رژیم اسلامی است.

۷- روند اوضاع سیاسی درس جدید و به مراتب تلخ تری به اپوزیسیون طرفدار رژیم خواهد داد. برخلاف تبلیغات ریاکارانه این جریانات، انتخابات ریاست جمهوری شروع لیبرالیزه شدن مسالمت آمیز رژیم از درون خود حکومت و به رهبری خاتمی نیست. نه فقط خاتمی و ائتلاف مدافع او، بعنوان شرکای قدیمی حاکمیت خونین اسلامی در ایران، ابدا چنین هدفی را دنبال نمیکنند، بلکه روند رشد حرکت اعتراضی مردم و تناقضات و تنشهای درونی رژیم اسلامی سرعت معادلات سیاسی کنونی را دگرگون خواهد کرد. هم مردم و هم کل رژیم بسرعت پدیده خاتمی و تصورات و توهمات که امروز تحت این نام رواج داده میشود را پشت سر خواهند گذاشت. روند اوضاع سیاسی بسمت تلاطم های مهمی در درون رژیم و تقابل حاد تر و مستقیم تر مبارزات اعتراضی مردم و طبقه کارگر با حکومت ارتجاعی سیر میکند. جریانات اپوزیسیون طرفدار رژیم جزو اولین تلفات سیاسی این روند خواهند بود.

۸- حزب کمونیست کارگری ایران برای سرنگونی انقلابی رژیم ارتجاعی و جنایتکار اسلامی توسط جنبش طبقه کارگر و توده وسیع مردم آزادیخواه ایران تلاش میکند. حزب کمونیست کارگری ایران به استقبال مبارزات رو به

رشد کارگری و اعتراضات مردمی علیه کلیه ابعاد موجودیت رژیم اسلامی می‌رود و این مبارزات و اعتراضات را نیروی واقعی سرنگونی رژیم و تحقق آزادی در ایران میداند. حزب کمونیست کارگری ایران از هر درجه گشایش سیاسی که با فشار مردم و شکافهای رو به رشد در حکومت اسلامی پدید آید در خدمت سازماندهی و رشد مبارزه انقلابی و گسترده طبقه کارگر و توده مردم علیه کل موجودیت رژیم اسلامی و همه جناحهای آن فعالانه بهره خواهد گرفت.

۹- حزب کمونیست کارگری در این راه، و بعنوان جزء لایتجزای مبارزه برای آزادی در ایران، همه جریانات و محافل مدافع رژیم در اپوزیسیون را قاطعانه افشاء و منزوی خواهد کرد. مردم ایران عواقب بیعت کردنها و بند و بستههای کشیف سیاسی جریانات و شخصیتهای اپوزیسیون ملی و سنتی با خمینی و جریان اسلامی را که به عقیم ماندن انقلاب مردم و روی کار آمدن حکومت خونین اسلامی منجر شد دیده اند، مردم ایران بهای سنگین عوامفریبی ها و صحنه سازی های مجاهدین و جریانات ناسیونال اسلامی در دفاع از بنی صدر اولین رئیس جمهور ارتجاع اسلامی را با جان باختن دهها هزار تن از شریف ترین مبارزان راه آزادی پرداخته اند، مردم افتضاح سیاستهای ضد مردمی و ارتجاعی حزب توده و اکثریت "پیرو خط امام" را به روشنی دیده اند. مردم مضحکه "اسلام میانه رو پرزیدنت رفسنجانی" را فراموش نکرده اند. نه حزب کمونیست کارگری، نه طبقه کارگر و نه توده وسیع مردم منزجر از اسلام و رژیم اسلامی، اجازه نخواهند داد که همان دلقکهای سیاسی، همان مضحکه و همان فاجعه را یکبار دیگر تکرار کنند. برای ما و همه مردم، برای ما و همه کارگران، برای ما و همه زنان، انتخابات رژیم اسلامی نقطه شروع روندی است که می‌رود و باید به برچیدن تمام و کمال رژیم اسلامی منجر شود. پرونده سیاسی اپوزیسیون طرفدار رژیم نیز در اولین مراحل همین روند بسته خواهد شد.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

۲۰ مهر ۷۶ (اول اکتبر ۹۷)

آئین نامه انتخابات نمایندگان برای کنگره دوم حزب

جهت اطلاع:

اعضای حزب کمونیست کارگری ایران

اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق

رفقا، کنگره دوم حزب کمونیست کارگری در ماههای آتی تشکیل می شود. بدینوسیله آئین نامه انتخابات نمایندگان کنگره دوم حزب، مصوب پلنوم کمیته مرکزی، به اطلاعاتتان می رسد. بمنظور سرپرستی و نظارت بر پروسه انتخابات نمایندگان کنگره، ستادی مرکب از فاتح شیخ الاسلامی، آزاد نسیم و اصغر کریمی تشکیل شده است. همینجا از رفقا، اعم از اعضای حزب کمونیست کارگری ایران یا اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق، که قصد دارند خود را برای انتخابات سراسری کاندید کنند می خواهیم در اسرع وقت تقاضای خود را برای ستاد انتخابات ارسال کنند.

از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

اصغر کریمی

سپتامبر ۹۷

آئین نامه انتخابات نمایندگان برای کنگره دوم حزب

۱- تعداد شرکت کنندگان در کنگره یکصد نفر است که از این تعداد ۹۰ نفر نماینده خواهند بود. ۱۰ نفر بقیه را مهمانان و ناظرین تشکیل می دهند.

۲- انتخابات در دو مرحله صورت می گیرد: سراسری و محلی

۳- ابتدا انتخابات سراسری و بدنبال اعلام نمایندگان منتخب مرحله سراسری، انتخابات محلی صورت خواهد گرفت.

۴- سهمیه نمایندگان در انتخابات سراسری ۳۰ نفر و در انتخابات محلی ۶۰ نفر خواهد بود.

۵- هر عضو حزب در هر دو مرحله رای گیری شرکت میکند و میتواند هم در انتخابات سراسری و هم در انتخابات یک حوزه محلی خود را کاندید کند.

تبصره: در انتخابات محلی، عضو حزب فقط در حوزه محل فعالیت خود حق رای دارد اما می تواند در حوزه ای غیر از محل فعالیت خود کاندید شود.

۶- تعداد اسامی در هر ورقه انتخاباتی باید مساوی تعداد سهمیه آن حوزه باشد و هر ورقه ای که کمتر از آن تعداد باشد باطل خواهد شد. بطور مثال در انتخابات سراسری شرکت کنندگان باید به ۳۰ نفر رای بدهند و برگه هائی که شامل تعداد کمتری رای باشند باطل خواهند شد.

۷- آن تعداد از اعضای کمیته مرکزی حزب که نماینده کنگره نباشند، بعنوان ناظر در کنگره شرکت خواهند کرد.

۸- اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق می توانند در مرحله انتخابات سراسری، خود را برای نمایندگی کنگره کاندید کنند و بعداً در صورت توافق کنگره در انتخابات کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران شرکت کنند.

همچنین دفتر سیاسی از حزب کمونیست کارگری عراق دعوت خواهد کرد که هیئتی را بعنوان میهمان به کنگره بفرستد.

۹- دفتر سیاسی میتواند علاوه بر نمایندگان، تعدادی از اعضای حزب را بعنوان ناظر به کنگره دعوت کند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

اخیرا کتابی از آقای سعید رهنما تحت عنوان "تجدید حیات سوسیال دموکراسی در ایران؟" (مصاحبه با کادرهای رهبری و شخصیت‌های منفرد چپ) منتشر شده است. بخش اول این کتاب شامل مطالبی از ایشان تحت عناوین "انقلاب یا اصلاح"، "اصلاح طلبی در ایران معاصر"، "بینش نو"، و "دورنمای بینش نو و طیف آینده چپ در ایران" است و بخش دوم به مصاحبه‌ها اختصاص دارد. تم اصلی این کتاب عبارتست از معرفی چیزی تحت عنوان "بینش نو" که آقای رهنما آرزو دارد علیرغم "ابهامات و تناقضات" این بینش، آن بخش از "چپ" که این بینش را مطرح کرده همراه با عناصر و گروه‌های "ملی و دموکرات" یک جریان سوسیال دموکراتیک در ایران را شکل دهند. مشخصه اصلی این بینش نو عبارتست از "تاکید بر دموکراسی و اصلاحات، رد سیاست‌های لنینی و دیکتاتوری پرولتاریا" و قرار دادن اصلاح طلبی در مقابل افکار و ایده‌های انقلابی. البته این بینش چیز جدیدی ندارد و تکرار تبلیغات و حرف‌های تنویرسین‌های کمپ بورژوازی است که بعد از فروپاشی بلوک شرق به اوج خود رسید و امروز قیل و قالش هم فروکش کرده و خاصیت آن پایان رسیده است. آقای رهنما در کتابش، آنجا که به گرایش‌های مختلف چپ در آینده سیاسی ایران اشاره میکند، به حزب کمونیست کارگری ایران و برنامه آن انتقاداتی مطرح میکند. هدف این نوشته بررسی "بینش نو" و دیگر نظرات ایشان نیست، بلکه پاسخی کوتاه به اظهار نظرهای وی در مورد برنامه حزب است. فقط اشاره میکنم که طیف وسیعی از سازمانهای سیاسی اپوزیسیون که متعلق به کمپ "بینش نو" میشوند، امروز دیگر اپوزیسیون نبوده و طرفدار رژیم جمهوری اسلامی هستند و بدنبال خاتمی روانند. فعلا بینش جدیدترشان اینست که در سنگر عبای خاتمی فعالیت‌های خود را ادامه دهند. عاقبتشان بخیر.

بخشی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی تاکنون در اشکال متفاوتی به برنامه حزب کمونیست کارگری، "یک دنیای بهتر"، حساسیت و عکس العمل نشان داده است. اگر چه اساس این حساسیت به اهداف پایه‌ای حزب، یعنی مبارزه برای تغییر بنیادی در جامعه موجود از طریق یک انقلاب کارگری معطوف است، اما در تبلیغات آنان عمدتاً به نکاتی از بخش مطالباتی برنامه اشاره میشود. موضع این اپوزیسیون از راست تا چپ آن در مورد برنامه، بویژه آنجا که بحث رفاه جامعه و حقوق کارگر بمیان میآید، تقریباً مشترک است. حرفشان اینست که برنامه حزب کمونیست کارگری قابل پیاده شدن نیست، مدینه فاضله است، و هزینه جامعه مورد نظر برنامه تامین نمیشود. یک مورد از این بحث‌ها در کتاب سعید رهنما که بالاتر به آن اشاره شد، مشاهده میشود.

آقای رهنما در بررسی برنامه حزب بعد از بر شمردن نکاتی از بخش مطالباتی برنامه، عمدتاً نکاتی از بخش قانون کار، اشاره میکند که: "برنامه جزئیات و وعده‌های فراوان دیگری نیز دارد و به تفصیلی بمراتب بیشتر از قوانین اساسی اطریش-مجارستان و جمهوری وایمار، پیش بینی همه چیز را کرده است. تنها چیزی که پیش بینی

نشده است این است که هزینه یک چنین جامعه ای، که حتی اگوست ببل هم در تصورات "دنیای آینده" خویش به آنها نپرداخته بود، از کجا تامین خواهد شد. اقتصاد عقب مانده ای چون ایران، با تکنولوژی ابتدائی و ۶ ساعت کار در روز، که بخش عمده ای از آن نیز صرف رفت و آمد و خوراک و حمام خواهد شد، و نمایندگان کارگران حداقل دستمزد را تعیین میکنند، چگونه و از کجا ثروت لازم را برای تامین هزینه های اجتماعی و رشد اقتصادی، خلق خواهد کرد؟" (صفحه ۵۴) ایشان بعد از طرح گلایه هائی در مورد عدم انگیزه حزب برای ایجاد و جلب سرمایه گذاری و عدم ایجاد انگیزه برای کارگران که گویا این انگیزه با اصل برخورداری همگان از حقوقی معادل متوسط مزد کارگر از بین میرود، میفرمایند: "بعلاوه اینکه تا چه حد عملی است برای میلیون ها "پست سیاسی و اداری" انتخابات برگزار کرد، آنهم بطور مکرر و نه برای یک دوره معین، و یا مثلاً اگر کارگران نفت یا حمل و نقل (ضمن دریافت حقوق) برای مدت طولانی اعتصاب کردند و اقتصاد کشور را فلج نمودند، بی آنکه هیچ نهادی حتی پارلمان هم بتواند به اعتصاب پایان دهد، و بسیاری از سئوال های دیگر همگی بیانگر دور بودن نویسندگان و تصویب کنندگان این برنامه از واقعیت های امروزی است." (صفحه ۵۵) پائینتر به بحث ارتجاعی آقای رهنما که با نظرات طیفی از اپوزیسیون بورژوائی از سلطنت طلب تا ملی گرا و دمکراسی طلب اشتراک دارد، و خوابی که اینها برای مردم میبینند اشاره ای میکنم.

اساس اختلاف بر سر چیست؟

بحثهایی از نوع آنچه در مخالفت با برنامه حزب کمونیست کارگری ذکر شد، خیلی روشن و بدون ابهام بحثی است بر سر منفعت دو طبقه اصلی جامعه یعنی کارگر و سرمایه دار. بازتابی از کشمکش بین این دو طبقه است که دو قرن است جریان دارد و تا نظام موجود سر پا باشد ادامه خواهد داشت. این بحث ها انعکاس اختلاف طبقه سرمایه دار با منفعت و حقوق اکثریت مردم جامعه است. وقتی از طرح مطالبات برنامه ما اوقاتشان تلخ میشود و میگویند این برنامه امکان تحقق ندارد و از واقعیتهای جامعه امروز بدور است، بسادگی اعلام میکنند که با ۳۰ ساعت کار در هفته مخالفند، اخراج کارگر و محتاج کردن او به نان شبش را لازم میدانند، اعتصاب را سرکوب میکنند، از مسکن و سرپناه درست کردن برای کارگر معذورند، برای ایمنی محیط کار هزینه ای مصرف نمیکند و در مقابل سوانح محیط کار شانه بالا میاندازند. بروشنی میگویند اگر ما در قدرت باشیم این حقوق را نمیدهیم. حرف ساده و رک این جماعت در مخالفت با مطالبات برنامه ما در درجه اول اینست که در حکومت "دمکراتیک" آنها نه تنها سخنی از حقوق پایه ای کارگر و رفاه شهروندان در میان نیست، بلکه هیچ حق و اختیاری برای مردم قائل نیستند که اندک کنترلی بر دولت سرمایه داران و عملکرد آن داشته باشند. صراحتشان هم در بیان این نکات همین است که میگویند امکان پذیر نیست و از واقعیات جامعه بدور است.

از زاویه نگاه و منطق یک بورژوا چنین رجز خوانیهائی در باره قوانین کار و رفاه اجتماعی مورد نظر برنامه ما اجتناب ناپذیر است. اگر قرار باشد سرمایه انباشت کند و سرمایه دار سود بیشتری ببرد، از نظر آنان دیگر این حد رفاه زیادی میشود و کارگران را "تنبل" میکند. بالاخره هزینه چنین جامعه ای باید از ثروتی که توده کارکن تولید میکند، پرداخت گردد. اما این ثروت به تصاحب طبقه سرمایه دار در میآید و بنابراین برای تامین هزینه ای که از آن صحبت میکنند باید این طبقه سر کیسه را شل کند، پس معلوم است که چرا میگویند

نمیشود و امکان پذیر نیست.

تک تک جملات و سولاتی که سعید رهنما بعنوان انتقاد مطرح میکند مهر این تقابل منفعت دو طبقه را بر خود دارد. برای او تعیین حداقل دستمزد توسط نماینده کارگران سوال میشود و با تامین هزینه اجتماعی در تناقض قرار میگیرد، اما تعیین حداکثر سود برای سرمایه داران توسط خود آنها نه سوالی ایجاد میکند و نه حاضر است بعنوان منبعی برای تامین هزینه جامعه به آن رجوع کند. فقط باین دلیل که در نظام سرمایه داری کارگر "آزاد" است که هر طور خواست نیروی کارش را بفروشد. و البته اگر خریداری پیدا نشد و کارگر بیکار و بی نان و بی سرپناه ماند اشکالی نیست چون اینها کارگر را به زور وادار به کار کردن نمیکند!

طرح مساله ایجاد انگیزه برای کارگر هم در چهارچوب همین منفعت است که اشاره میشود. انگیزه بورژوا برای سرمایه گذاری به وجود کار ارزان و کارگر خاموش وابسته است. منفعت پرستی فردی و تامین سود مبنای فعالیتش میشود و از همین زاویه هم کارگر را ارزیابی میکند. بهمین دلیل، در این سیستم، در عین حال که خصوصیت سود جوئی و تمتع را در انسانها دائما تقویت و باز تولید میکنند، کارگر را محتاج و بی تامین میکنند و به رقابت و تن دادن به کار شاق وادارش میکنند تا از این طریق برایش انگیزه کار کردن ایجاد کنند که معنی واقعی این انگیزه جان کندن و تقلا برای بقای فیزیکی است. بنابراین با این طرز تلقی از جامعه و نقش انسان و نقطه عزیمت فرد بورژوا در رقابت و بازار، طبیعی است که برخورداری همگان از حقوقی معادل متوسط دستمزد یک کارگر و داشتن یک رفاه نسبی با "ایجاد انگیزه" برای کارگر در تناقض قرار بگیرد.

نکته دیگر این جناب دموکرات اعتراض به لغو بوروکراسی مافوق مردم و شرکت مستقیم مردم در اداره امور است که "انتخابات مکرر و نه برای یک دوره معین" را غیر عملی میدانند. ناراحتی ایشان از اینست که ما در برنامه گفته ایم کلیه مقامات و پست های سیاسی و اداری کشور باید توسط مردم انتخاب شوند و هر زمان که اکثریت انتخاب کنندگان اراده کنند بتوانند آنها را عزل کنند. از نظر این دموکراتها که ما کمونیستها را دیکتاتور مینامند، این حد از آزادی و اعمال اراده جمعی مردم افراطی و خطرناک برای دموکراسی است. دموکراسی طلب های ایران اگر چه در برخورد به حقوق و آزادیهای مدنی بی فرهنگ تر از همتاهای غربی شان هستند، نهایت آرزوشان برای ساختار حکومتی همان الگوی غرب است، یعنی داشتن یک پارلمان و دو سه حزب سیاسی بورژوایی که هر چهار پنج سال یکبار یکی بقدرت برسد. جایگاه و ارزش اکثریت عظیم توده کارکن جامعه برای دموکراسی اساسا دو چیز است: یکی اینکه در همان "دوره معین" چهار پنج سال رای مردم را برای مشروعیت دولت بگیرند و مردم را بی اراده به خانه بفرستند، و دوم کار آنان و تولید ثروت برای سرمایه. در سیستم دموکراسی احزاب سیاسی راه یافته به پارلمان یا "نمایندگان مردم" بر سر چگونگی به انقیاد کشاندن مردم چانه میزنند و قانون مینویسند و آنرا برای اجرا دست دولت میدهند، و پلیس و دادگاه و زندان هم البته مستقل از این که چه حزبی در قدرت است حاضر و آماده حضور دارند تا حساب مردمی را برسند که به بی حقوقی شان اعتراض میکنند. این دموکراسی است. ما هم خواهان آن ساختار حکومتی هستیم که در هیچ دوره معینی مردم بی اختیار و بی اراده نباشند و هر زمان که هر مقامی اراده جمعی مردم را نمایندگی نکرد، مردم بتوانند او را پائین بکشند. این البته در کار سرمایه اخلاص میکند و با دموکراسی همخوانی ندارد، و بهمین دلیل اپوزیسیون دموکرات میگوید نخی آقا عملی نیست.

بحث رهنما در مورد اعتصاب کارگران نفت یا حمل و نقل بدون پرده پوشی اعتراضی است به ممنوعیت

سرکوب اعتصاب کارگر. میدانند که پلیس و پاسدار و پارلمان و دادگاه و عوامل باند سیاهی اجیر شده توسط سرمایه داران هرکدام اینجا و آنجا در سرکوب و پایان دادن اعتصاب کارگری نقش ایفا کرده اند و با وجود اینها اعتصاب کارگری یک پدیده دائمی در نظام موجود است و بنابراین تعجب میکنند که چگونه دولت آینده دارای نهادی و پارلمانی نباشد که اعتصاب را پایان دهد. به قدرت کارگران نفت واقفند و بیاد دارند که اعتصابشان کمر رژیم شاه را شکست و از هم اکنون از بورژوازی میخواهند که بفکر جلوگیری از تکرار چنین واقعه ای باشد، زیرا اینبار کارگران از عدم آمادگیشان در انقلاب ۵۷ درس میگیرند و علاوه بر آن از وجود حزب طبقاتی خود نیز برخوردارند. نکته جالب اینجاست که ایشان نه تنها حق آزادی بی قید و شرط اعتصاب را برسمیت نمیشناسد بلکه وقتی از طولانی بودن اعتصاب حرف میزند، فرضشان اینست که کارفرما به خواست کارگران تن نمیدهد و در نتیجه اعتصاب طول میکشد و تنها راه سرکوب آن خواهد بود. و بهمین دلیل او برای بیان مشکل خود با اعتصاب کارگران، از بکار گیری روش تبلیغ رسانه های نوکر، که دوربین و تریبون را جلوی یک ناراضی از اعتصاب میگیرند تا از فلج شدن مملکت و مشکلات شهروندان و امثالهم صحبت کند، غافل نمی ماند و روی مدت طولانی اعتصاب کارگران و فلج شدن کشور انگشت میگذارد. انگار که کارگران مرض دارند و مشکلی در میان نبوده که آنها را به اعتصاب مجبور کرده است! این تصویر عوامفریبانه از اعتراض کارگر میخواهد حقانیت اعتراض و مطالبه کارگران را انکار و پنهان کند و سرکوب توسط دولت را توجیه کند. مگر حسین کمالی ها چیز متفاوتی در مورد اعتصاب کارگر و نحوه مقابله با آن میگویند؟ رهبر اعتصاب "غیر قانونی" را در کشورهای دموکراسی بزدان میاندازند و دارائی اتحادیه را بلوکه میکنند و در رژیم هائی چون جمهوری اسلامی اعدامش میکنند، دولت دموکرات مورد نظر شما چطور؟

این جماعت که علیه بهبود شرایط زندگی و ارتقا سطح معیشت مردم رجز میخوانند و طرح مطالبات مربوط به حقوق و رفاه مردم را دور از واقعیات امروز مینامند، موعظه میکنند که برای رشد اقتصادی باید کارگران ریاضت بکشند و بروی مبارکشان هم نمیآورند که رمقی برای کارگر نمانده است. معلوم نیست تا کی باید کارگران تاوان عقب ماندگی اقتصاد را بدهند. تا کی باید دستمزد کارگر، حرمت اجتماعی او، ایمن بودن محیط کار، بهداشت و آموزش و پایه ای ترین حقوق قربانی بهانه توسعه اقتصادی گردد؟ میخواهند چند نسل دیگر از کارگران با گرسنگی و محرومیت و بی درمانی و فاقد مسکن و بهداشت و استراحت بیایند و بروند و باز هم برای رشد اقتصادی عرق بریزند؟ اگر مشکل اصلی این جماعت رشد اقتصادی است، یکبار هم از طبقه سرمایه دار بخواهند که از خود مایه بگذارد و اقتصاد را رشد دهد و دست از سر کارگر بردارد. اما رشد اقتصادی بهانه است. اقتصاد هم که توسعه پیدا کند باز ساز دیگری میزنند. باز بشکل دیگری برای حقوق کارگران دندان تیز میکنند. بحران، رقابت در بازار، کسر بودجه و امثال اینها هر بار وسیله زدن حقوق و دستمزد کارگر شده است و هر روز در کشورهای صنعتی و توسعه یافته جهان نیز شاهدش هستیم. اما اگر تناقضی میان توسعه اقتصاد و برخورداری مردم از ثروت و امکانات تولید شده توسط آنان وجود دارد، مربوط به تناقضات پایه ای این نظام است و آنرا باید برچید.

بنابراین مشکل اپوزیسیون بورژوائی با برنامه حزب کمونیست کارگری از این سر نیست که چرتکه انداخته باشند و سپس برای تامین هزینه جامعه با کسر بودجه مواجه شده باشند. بدلیل تصادم منافعشان با منافع طبقه کارگر با آن مخالف هستند. دعوای اینها بر سر میزان سود سرمایه داران است. اگر مدعی غیر این هستند و

ریگی به کفش ندارند، میتوانند میلیاردها دلار سود این طبقه را در سال بریزند وسط. هزینه های سرسام آور تبلیغات و ابزارهای تخریب و تحمیق مردم را به آن اضافه کنند. ارقام نجومی مربوط به هزینه ارگانهای سرکوب و ارباب را با اینها جمع کنند. امتیازات و حقوق های کلان و غیر قابل تصور وزیر و رئیس و اوباش و نهادهای دولتی را نیز اضافه کنند. هزینه جنگ و ارتش و غیره هم همینطور. فقط این مخارج و این ارقام که سالانه سر به میلیاردها دلار میزند و سر راست از جیب تولید کنندگان جامعه پرداخت میشود آیا هنوز برای تامین هزینه جامعه مورد نظر کافی نیست؟ مساله اینست که همه اینها قرار است سرجایشان باشند و برای رفاه جامعه هزینه ای صرف نشود و یا منبع آن فقط جیب کارگران باشد. واضح است که مطالبات برنامه حزب ما روی منفعت اکثریت عظیم جامعه انگشت میگذارد و اتفاقا با واقعیات امروز ایران و جهان کاملا تطابق دارد، اما قطعاً با خواست طبقه سرمایه دار و "واقعیت" های مربوط به نیاز سرمایه داری ایران همخوانی ندارد. این معضل اساسی طبقه سرمایه دار است و ریشه مخالفت با برنامه حزب ما از همینجا سرچشمه میگیرد.

نیروی مهم و "ناآگاهی" کارگران

در یک شرایط و فضائی که فرجه برای فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی در ایران امکان پذیر شود، برنامه حزب کمونیست کارگری با استقبال میلیونی مواجه خواهد شد. اکثریت عظیمی از کارگران، زنان، جوانان، و مردم آزادیخواه خواسته ها و مطالبات خویش را که منطبق با توقع از یک زندگی انسانی باشد، در کل برنامه حزب ما و مطالبات آن بروشنی میبینند. احزاب و سازمان های بورژوائی هم دقیقاً از این نقطه قدرت حزب کمونیست کارگری و برنامه آن آگاهند. بهمین دلیل در حال حاضر در مورد پیوستن مردم به صفوف این حزب هشدار میدهند. اما مضحک اینست که امثال سعید رهنما طرفداری کارگران و مردم زحمتکش را از برنامه حزب به حساب "ناآگاهی" کارگران میگذارند. او میگوید:

"در شرایط فعلی و در خارج کشور این حزب و گروه ها و سازمان های مشابه، تشکل هایی هستند که از درون خود تغذیه کرده، باورهای یکدیگر را تقویت کرده و تاثیری در سیاست ایران ندارند. اما بمحض امکان شروع فعالیت در ایران، این جریانات با تبلیغ وعده های غیر عملی خود و استفاده از فقر فرهنگ سیاسی جامعه مدنی میتوانند به نیروی مهمی مبدل شوند. چنین تشکل هایی با آنکه قلباً و از نظر ذهنی خواستار خدمت به زحمتکشان و تحول ایران هستند، در عمل با ایجاد اغتشاش و تشویق کارگران ناآگاه به طرح خواست های فوری و غیر عملی، کاری جز ایجاد مسئله برای دولت دموکراتی که بتواند پس از جمهوری اسلامی بقدرت برسد، نخواهند داشت. بعلاوه از آنجا که چنین نیروهای رادیکال و انقلابی هستند، برای نیل به خواست های خود نه از راه های اصلاحی و دموکراتیک که با برخوردی "ریشه ای" به "قهر" متوسل شده و با تضعیف دموکراسی زمینه را برای بازگشت دیکتاتوری و قلدری فراهم خواهند آورد." (صفحه ۵۶)

آقای رهنما در مورد پیوستن کارگران به حزب کمونیست کارگری و تبدیل شدن آن به یک نیروی مهم به بورژوازی ایران هشدار میدهد. تاکید بر ناآگاهی کارگران البته یک مشکل قدیمی روشنفکر ناراضی و طلبکار از مردم است. واقعا نمیتوانند بفهمند که دفاع کارگر از برنامه حزب، حتی اگر به دفاع از بخش قوانین کار و رفاه اجتماعی محدود باشد، دفاع از آن مطالباتی است که کارگر هر روزه برای آن مبارزه میکند. هنوز ناتوان از درک

این واقعیت هستند که پیشروترین بخش طبقه کارگر که به منافع طبقاتی خویش بخوبی آگاه است، به حزب کمونیست کارگری میپیوندد و آنرا ابزار مبارزه خود میکند. آیا از نظر مبارک ایشان کارگر آگاه کسی است که کلید بهشت به گردن او آویخته‌اند؟ یا آنکه برای آبادتر شدن بهشت این دنیای سرمایه داران به مزد پائینتر و استراحت کمتر و بیحقوقی بیشتر رضایت دهد و صدایش هم در نیاید؟ آگاه به چه کسی میگوئید؟ کدام انسان با عقل متوسط، بجز سرمایه داران و مدافعین نظم غیر انسانی موجود، در افاضات شما و امثال شما شریک است؟ هیچکس. واقعیت اینست که مشکل آقای رهنما با بخش "ناآگاه" مردم نیست، اتفاقاً ایشان با بخش پیشرو و آگاهش دعوا دارد.

برنامه حزب کمونیست کارگری به امید و آرمانهای دیرینه انسانها برای تغییر جامعه و ایجاد یک دنیای بهتر اتکا دارد. مردم هم از این برنامه باین دلیل دفاع میکنند چون جامعه ای شایسته انسان را تصویر میکند. زیرا مردم به حقوق و حرمت و رفاه خود علاقه دارند. آزادی میخواهند. نمیخواهند زندگی برده وار داشته باشند. انسان دوستند و از نابرابری و تبعیض متنفرند. علیه خرافات و افکار ارتجاعی هستند. راه و روش رسیدن به جامعه‌ای انسانی را در گرو این میدانند که خود دست بکار شوند. اینها و دهها انگیزه انسانی دیگر مبنای طرفداری مردم از برنامه حزب است. آن خیل عظیمی که در یک شرایط متفاوت با امروز به این حزب میپیوندند و از برنامه آن دفاع میکنند و بقول آقای رهنما حزب را به نیروی مهمی تبدیل میکند، بخاطر همین انگیزه‌ها است و دقیقاً از سر آگاهی و غنای فرهنگ سیاسی‌شان است. راستش کسی که حمایت مردم را از این حزب "وعده‌های غیر عملی" و "ناآگاهی" مردم قلمداد میکند، آدم را بیاد آن آخوند شیادی میاندازد که به یکی گفت کلمه "مار" را بنویسد و خودش تصویری از مار کشید و سپس از مردم بیسواد آبادی پرسید که این دو تا کدامش مار است و بعد مردم را علیه آن فرد شوراند. اما اشکال اینست که اولاً تصویری که آقای رهنما از جامعه ایران میکشد قلابی است و ثانیاً هر اندازه که کسانی چون ایشان روی ناآگاهی کارگران تاکید کنند، بهمان اندازه درک نازل سیاسی خود از جامعه ایران و در عین حال عزم راسخشان را برای مقابله با منافع و حقوق کارگران بنمایش میگذارند.

واقعیت اینست که هشدار دادن در مورد تبدیل شدن حزب به یک نیروی مهم، امروز گوشه‌ای از اقدامات و تبلیغات جریان‌ات و عناصر بورژوا علیه حزب کمونیست کارگری و طبقه کارگر است. در خیال خودشان نقشه اینست که اگر "دولت دموکراتیک" آنها پس از جمهوری اسلامی سر کار بیاید اولین اقدامشان سرکوب کمونیستها و کارگرانی است که دست به مبارزه میزنند. وقتی طرح خواستهای کارگران را به "اغتشاش" و "ایجاد درد سر" برای دولت دموکرات نام میگذارند، هنگامی که از هم اکنون برای مقابله با اعتصاب کارگران رسماً دنبال نهاد سرکوبگر هستند و انقلابیون و آزادیخواهان را بانی بازگشت "قلدری" معرفی میکنند، از همین سرکوب حرف میزنند. در تمام حکومت‌های بورژوائی هم سرکوب مردم معترض به بهانه‌هایی از قبیل اغتشاش و درد سر درست کردن برای دولت صورت گرفته است. حکومت‌های مورد نظر این جماعت هر زمان که در مورد کمونیستها و انقلابیون اندکی احساس خطر کرده، به قتل عام دست زده‌اند. حالا این تازه دمکرات شده‌ها دارند کمونیستها را بانی "قلدری" مینامند و معلوم نیست چگونه سرشان را هم بالا میگیرند.

بحث‌هایی از قبیل امکان ناپذیری برنامه حزب و تامین نشدن هزینه جامعه مورد نظر این برنامه نامعتبر هستند. جامعه را دست کارگر نداده‌اند که تماشایی و نظاره‌گر اداره آن توسط کارگران باشند، و به یک حسابدار

هم نسپرده‌اند که دخل و خرج جامعه را بررسی کند که جوابش نخیر تامین نمیشود باشد. تحقق این برنامه حتی بدون انقلاب و استفاده از "قهر" میسر است بشرط اینکه سرمایه داران و نهادهای سرکوبشان کنار بایستند و تفنگشان را غلاف کنند، و البته مردم هم به آنان یاد میدهند که چگونه میشود جامعه مورد نظر را ساخت. مساله اینست که طبقات حاکم با در دست داشتن تمام امکانات جامعه، انواع ارگانهای سرکوب و ارباب و تحمیق را روی سر مردم گذاشته‌اند که با تمام قوا از موجودیت و منفعت خود حراست کنند. قانون و زندان و نیروی مسلح و پارلمان و دستگاه تبلیغاتی همه در خدمت پاسداری از منافع طبقه حاکم و کنترل و سرکوب اعتراض مردم است، برای اینست که مردم را کت بسته و سر بزیر نگهدارند. در کل تاریخ نظام موجود موردی را نمیتوان یافت که حرکت اعتراضی مردم اگر اندکی موجودیت طبقه حاکم را زیر سوال برده باشد، با سرکوب خونین و قهر حکومتها مواجه نشده باشد. بنابراین موعظه‌هایی از قبیل مراجعه به راههای اصلاحی و دموکراتیک برای نیل به خواسته‌ها و اینکه انقلابیگری و برخورد ریشه‌ای و توسل به قهر زمینه بازگشت قلدری را فراهم میکنند، چرنداند. اینها حرفهای پاخورده و قدیمی سخنگویان و مبلغین بورژوازی است که امروز به "بینش نو" امثال آقای رهنما بدل شده است. نسخه های اریژینال این تبلیغات و نقشه های به بند کشیدن و سر به نیست کردن رهبران کارگری کمونیست و آزادیخواهان، متعلق به آرشو سازمانهای امنیت و وزارتهای دفاع کشورها است که تازه دمکرات شده‌های امروزی ایران دارند آنها را از بر میکنند. واقعا باید پرسید که در برخورد به کمونیستها و انقلابیون و همچنین در برخورد به حقوق و مطالبات کارگران و رفاه شهروندان جامعه، مرز بین حرفهای آقای رهنما و امثال لاجوردی و نصیری و داریوش فروهر و حسین کمالی ها کجا معلوم میشود؟

امکان پذیری برنامه حزب کمونیست کارگری اساسا ربطی به وضعیت اقتصاد ایران ندارد. نه تنها در ایران، بلکه در هر کشور دیگری نیز که بهانه‌ای برای ثروت و عقب ماندگی اقتصادش نباشد، امکان پذیری چنین برنامه‌ای در گرو تغییر توازن قوا و بمیدان آمدن طبقه کارگر متشکل برای انقلاب کارگری است. ممکن نیست و نمیشود و نمی‌صرفد، صرفا حربه‌هایی تبلیغی هستند بقصد تاثیر گذاری بر پروسه تغییر این توازن قوا و ناممکن کردن حرکت مردم برای ایجا تغییر بنیادی در جامعه. هیچ رژیم بورژوازی بدون مقاومت تا پای جان در برابر انقلاب کارگران تسلیم نمیشود، و هر کدام از مطالبات برنامه حزب فقط از طریق مبارزه مردم میتواند به دولت سرمایه تحمیل شود. این اساس مساله است و فقر اقتصادی و فقر فرهنگ سیاسی مردم مقولاتی نامربوط‌اند.

برنامه حزب کمونیست کارگری تصویری از یک جامعه انسانی و آزاد بدست میدهد. برنامه‌ای است برای تغییر در جامعه که مطالبات اصلاحی آن در جزئیات طرح شده است. از شکل حکومت و نقش انسانها در جامعه و نحوه دخالتشان در امور تا حقوق و آزادیهای مردم در کلیه عرصه‌های اجتماعی بدقت مورد بحث قرار گرفته‌اند. بنظر میرسد این همه جانبه بودن و اظهار نظر صریح برنامه حزب در مورد مسائل مربوط به مردم و جامعه، که در فرمول بندی آقای رهنما با "پیش بینی همه چیز را کرده است" بیان میشود، معضل مهمی برای اپوزیسیون رژیم اسلامی ایجاد کرده است. دلیلش اینست که برنامه یک محک و مبنا برای قضاوت مردم بدست داده است. کسی دیگر به واژه‌های گنگ و مبهمی همچون جمهوری، جمهوری دموکراتیک، نظام مردمسالاری و غیره اکتفا نمیکند. به تجربه دیده‌اند که باید از محتوای داخل قوطی مطلع باشند. بنابراین مردم به برنامه حزب کمونیست کارگری نگاه میکنند، به برنامه احزاب و جریانات دیگر نیز، اگر داشته باشند، نگاه میکنند و نظرشان را میدهند و جانب میگیرند. همین موضوع باعث شده که مخالفت با برنامه حزب از جانب جریانات دیگر آنجا

که حرفی نمیخواهند بزنند به چیزهایی از قبیل "این مدینه فاضله است" محدود شود، و آنجا هم که میخواهند نظر مشخصی بدهند در مقابل مردم و حقوق آنان قرار بگیرند و دستشان رو شود.*

سخنی با علاقمندان "انترناسیونال" !

علی جوادی

تاکنون ۲۴ شماره از انترناسیونال منتشر شده است. جا دارد که بعنوان مدیر مسئول نشریه صحبتی در زمینه مشخصات، موقعیت و دامنه توزیع نشریه (تیراژ نشریه، مخاطبین نشریه و چگونگی توزیع آن) با دوستداران و علاقمندان انترناسیونال داشته باشم.

دوستداران انترناسیونال تصویری معین و کم و بیش یکسانی از نشریه دارند. انترناسیونال نشریه‌ای است کمونیستی، با اهدافی اعلام شده و روشن. نشریه‌ای است منقد. نشریه‌ای است جانبدار! حتی مخالفین ما نیز در این تصویر سهیم‌اند. این خصوصیات به انترناسیونال جایگاه ویژه و مشخصی در جامعه داده است. به توضیح بیشتر مختصات فکری انترناسیونال و آنچه که آراء و عقاید نشریه را شکل می‌دهد نمی‌پردازم. دوستان و علاقمندان جدید و قدیمی را به مقالات متعدد نشریه رجوع می‌دهم. اما اجازه دهید در رابطه با تیراژ، چگونگی سازمانیابی و دامنه توزیع نشریه چند جمله بگویم.

از سازمان انترناسیونال شروع می‌کنم. انترناسیونال دارای یک هیئت امنای ۹ نفره است که در هردوره سردبیر و مدیر مسئول نشریه را انتخاب و بر چهار چوب فکری نشریه نظارت می‌کند. انترناسیونال همچنین دارای یک تحریر ۲۰ نفره است که تهیه بخش اصلی مقالات انترناسیونال را به عهده دارند. انترناسیونال فقط مقالاتی را که منحصر برای این نشریه رسال شده باشند منتشر می‌کند. مقالات ارسالی برای انترناسیونال توسط سردبیر و دستیار سردبیر برای چاپ احتمالی در نشریه بررسی می‌شوند و در صورت نیاز به بازنویسی و اصلاح در اختیار نویسنده قرار می‌گیرند.

انترناسیونال نشریه‌ای است با تیراژ وسیع. این ویژگی انترناسیونال و از ملزومات کار یک نشریه جدی و رادیکال اجتماعی است. در دنیای دموکراسی و سرمایه داری با انواع رسانه‌ها و ارگانهای تبلیغات جمعی و ژورنالیسم "شریف" شب و روز به وقیح‌ترین شکلی واقعیات جامعه را وارونه جلوه می‌دهند. رسماً دروغ می‌گویند. تحریف می‌کنند. حرف در دهان مردم می‌گذارند و منافع طبقات بالایی جامعه را منفعت اکثریت مردم قلمداد می‌کنند. برای مقابله باید در سطحی وسیع و گسترده صحبت کرد و حقایق را در جلوی چشم مردم قرار داد. انترناسیونال نشریه‌ای حاشیه‌ای و مختص الیت معینی نیست که در تیراژ محدود منتشر شود و فقط در کتابفروشیهای شهرهای بزرگ رویت شود. ما چنین انتظاری از خود، کار خود و یا آرمانهای خود نداریم. این نقطه قوت چنین نشریه‌ای است.

از این رو ما از ابتدا در انترناسیونال شماره یک اعلام کردیم که انترناسیونال نشریه ای رایگان است. "هدف ما از این سیاست وسعت دادن به طیف خوانندگان و قرار دادن آن در دسترس همگان است. رایگان بودن نشریه کمک می کند تا رابطه توزیع کننده آن با خواننده به یک رابطه اساسا سیاسی تبدیل شود. توزیع کننده فروشنده چیزی نیست، بلکه کسی است که دوست دارد نشریه حزبی در سطح هر چه وسیعتری خوانده شود."

آخرین شماره انترناسیونال در ۲۸۵۰۰ نسخه منتشر شد. این رقم علاوه بر میزانی است که در عراق بازتکثیر شده و یا بصورت ریز شده به ایران ارسال می شود. جدول زیر، میزان توزیع نشریه در کشورهای اروپایی و آمریکایی را در یکسال اخیر نشان می دهد.

میزان توزیع انترناسیونال (ژوئن ۹۶-۹۷)

شماره	اروپا	کانادا	آمریکا	تیراژ کل
۲۱	۷۵۰۰	۵۰۰۰	۶۰۰۰	۱۸۵۰۰
۲۲	۸۵۰۰	۶۰۰۰	۷۰۰۰	۲۱۵۰۰
۲۳	۱۰۰۰۰	۷۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۷۰۰۰
۲۴	۱۱۵۰۰	۷۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۸۵۰۰
۲۵	۱۸۰۰۰	۱۰۰۰۰	۱۳۰۰۰	۴۱۰۰۰

تیراژ انترناسیونال در سال گذشته از ۱۸۵۰۰ به ۴۱ هزار نسخه افزایش یافته است. این نرخ رشد (بیش از صد درصد) و همچنین تعداد کل نشریات توزیع شده با هر شاخصی چشمگیر است. این تیراژ را کماکان می توان با اتکاء به واحدهای حزب کمونیست کارگری و تمامی دوستان و علاقمندان نشریه و یک طی یک برنامه زمانبندی شده به ۵۰ هزار نسخه رساند. شخصا شکی در ظرفیت گسترده شدن و میزان علاقمندی و جذبه انترناسیونال برای خوانندگان ندارم.

اما چگونه این اهداف قابل حصول اند؟ اشاراتی کوتاه کافی است. انترناسیونال یک نشریه محلی، کشوری و یا حتی تک قاره ای نیست. انترناسیونال هم نشریه ای محلی، هم کشوری، هم قاره ای و هم فرا قاره ای است. انترناسیونال در بسیاری از مراکز اصلی تمرکز فارسی زبانان در جهان توزیع می شود. انترناسیونال در خارج از ایران، در ۴ قاره و ۲۲ کشور و بیش از ۱۰۰ شهر توزیع می شود. انترناسیونال در کشورهای: آمریکا، کانادا، استرالیا، بلژیک، دانمارک، انگلستان،

فنلاند ، فرانسه ، آلمان ، ایتالیا ، ژاپن ، هلند ، نروژ ، سوئد ، سوئیس ، ترکیه ، افغانستان ، هندوستان ، پاکستان ، اطریش ، یونان و اسرائیل و در شهرهائی از جمله ونکوور ، تورنتو ، مونترال ، نیویورک ، لس آنجلس ، دالاس ، ساکرامنتو ، لندن ، ویمبلی ، آکسفورد ، منچستر ، ناتینگهام ، پاریس ، فرانکفورت ، کلن ، هامبورگ ، اشتوتگارت ، کاسل ، بن ، گیسن ، توکیو ، آتن ، استکهلم ، اپسالا ، گوتنبرگ ، مالمو ، کپنهاگ ، زوریخ ، آنکارا ، آتن ، ونیز ، آمستردام ، رتردام ، اسلو و وین توزیع می شود .

انترناسیونال بصورت حرفه ای ، هر جا که چنین امکانات و کانالهایی موجودند ، اما اساسا توسط شبکه وسیع اعضاء و واحدهای حزب کمونیست کارگری و علاقمندان توزیع می شود . انترناسیونال را می توان در اکثر جلسات سیاسی و تجمعات فرهنگی در خارج کشور پیدا کرد . انترناسیونال برای بیش از ۲ هزار تن از علاقمندان و مشترکینش در آمریکای شمالی و اروپا پست می شود . تمامی سازمانهای اپوزیسیون ، گروه بسیاری از شخصیتهای سیاسی و اجتماعی ، بخش وسیعی از رسانه های خبری ، تلویزیونها ، رادیوها ، روزنامه ها ، نهادهای اجتماعی و فرهنگی ، و همچنین کتابخانه ها و مراکز مطالعاتی فارسی زبان در لیست پستی انترناسیونال قرار دارند . علاوه براین ، آرشیو انترناسیونال را می توان به راحتی در شبکه اینترنت با مراجعه به آدرس www.wpiran.org مشاهده و مقالات آنرا چاپ کرد و مطالعه نمود .

کمتر نشریه ای در خارج از ایران از چنین امکانات و موقعیتی برخوردار است . این تنها یکی از نکات قوت انترناسیونال است .

از تمامی دوستانی که تاکنون در توزیع نشریه و تبلیغ اهداف انترناسیونال فعالیت کرده اند ، تشکر می کنم و دست همگی شما را برای تحقق برنامه های آتی فوق می فشارم و منتظر طرحها و نظرات مشخص شما هستم .

علی جوادی

به آقای کوفی عنان
دبیرکل سازمان ملل متحد
مورخ ۱۶ ژوئیه ۹۷

آقای دبیرکل

دستگیری و "محاکمه" قریب الوقوع اعضای از یک گوره اپوزیسیون کرد ایران (کومه له) توسط به اصطلاح دولت محلی اتحادیه میهنی در شهر سلیمانیه کردستان عراق خشم و انزجار عمیقی را در میان کسانی که برای آزادی و حقوق مدنی در ایران و عراق هر دو تلاش می کنند برانگیخته است. اعضای کومه له، بیشرمانه متهم شده اند که در جریان دفاع از خود در مقابل یک اقدام تروریستی موجب مرگ یکی از عوامل مسلح رژیم اسلامی شده اند.

رژیم اتحادیه میهنی در کردستان هیچ مشروعیتی بعنوان یک دولت ندارد. نه توسط مردم انتخاب شده و نه به مردم پاسخگوست. این صرفاً حاکمیت مستبدانه یک دسته مسلح به رهبری یکی از خوانین نظامی اصلی در کردستان عراق است. در سالهای اخیر اتحادیه میهنی بطور روزافزونی به همکار رژیم اسلامی ایران در کردستان بدل شده است و کمک کرده است تا رژیم اسلامی در مناطق تحت کنترل آن با دست باز عمل کند، ترور سازمان بدهد (تا این تاریخ بیش از ۱۵۰ مورد) و حتی علیه مقرهای احزاب اپوزیسیون کرد ایرانی در عمق خاک کردستان عراق عملیات مسلحانه انجام بدهد. مورد اخیر بنابراین ماهیتاً دستگیری و محاکمه افرادی توسط یک مرجع حتی نیمه مشروع نیست، بلکه آدم دزدی و حبس غیرقانونی مردم توسط دار و دسته مسلح مرتبط با رژیم ایران است.

سازمان ملل مسئول مستقیم سر کار گذاشتن و بقدرت رساندن این خوانین نظامی و تحمیل آنها به مردم کردستان است. اینها در "منطقه امن" سازمان ملل کار می کنند. دول غربی با تائید سازمان ملل خرج اینها را می دهند و سرپا نگاهشان می دارند. روشن است که بخش زیادی از خشم و انزجار همگانی از این اقدام اتحادیه میهنی، باید بخاطر نقشی که سازمان ملل در ایجاد موقعیت نابهنجار کردستان عراق دارد و بخاطر میدان دادن به آدم دزدی و حبس و سرکوب اعضای سازمانهای اپوزیسیون ایران توسط اتحادیه میهنی، متوجه سازمان ملل گردد.

ما دستگیری اعضای کومه له را محکوم می کنیم و خواهان اقدام عاجل سازمان ملل برای آزادی
فوری و بی قید و شرط دستگیرشدگان هستیم.

از طرف دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران
اصغر کریمی

اطلاعیه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

سنگسار یک زن توسط مزدوران رژیم در بوکان انزجار وسیع مردم را

برانگیخت

سه روز پیش مزدوران رژیم اسلامی یک زن را در حومه شهر بوکان بخاطر رابطه آزاد جنسی سنگسار کردند. این جنایت وحشتناک مطابق شریعت اسلام و قوانین جزائی جمهوری اسلامی، در مورد هر زنی که رابطه آزاد جنسی بگیرد، طی مراسم وحشیانه‌ای در حضور همگان اجرا میشود. روز دوشنبه گذشته زلیخا کدخدا اهل روستای کانی‌رش بوکان طبق این قانون توحش قرون وسطائی دستگیر و بلافاصله به حکم حاکم شرع جمهوری اسلامی محکوم به سنگسار شد. مزدوران رژیم، و در راس آنها جنایتکار منفور و شناخته شده‌ای بنام شریف آغله، همان روز زلیخا را برای اجرای مراسم زجرکش کردن در روستای علی آباد در حومه بوکان تا کمر در گودالی مدفون کردند و بقصد زجرکش کردن زیر باران سنگ گرفتند. مشاهده این جنایت تکانه‌دهنده به ابراز تنفر و اعتراض اهالی روستا منجر شد و مزدوران رژیم در هراس از بالا گرفتن خشم مردم شتابزده جسد آغشته بخون زلیخا را، که از ناحیه سر و صورت بشدت آسیب دیده بود، به بیمارستان بوکان منتقل کردند. پخش این خبر موج وسیعی از انزجار در میان مردم شهر و روستاهای بوکان برانگیخته است و مسئولان محلی و حاکم شرع برای فرونشاندن خشم عمومی ناچار به عقب نشینی شده و مسئولان محلی قول داده‌اند که در صورت زنده ماندن زلیخا او را "عفو" میکنند.

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران همه مردم انساندوست و آزادیخواه و نهادهای مدافع حقوق زنان را به محکوم کردن این جنایت کثیف جمهوری اسلامی و تلاش پیگیر برای نجات جان زلیخا فرا میخواند. جنایت وحشیانه سنگسار باید فوراً لغو شود. این را اعتراض و مبارزه مردم آزادیخواه و فشار نهادهای مدافع حقوق انسان میتواند به رژیم اسلامی تحمیل کند.

مرگ بر جمهوری اسلامی

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

۱۴ اوت ۱۹۹۴

شعار «کارگران میهن ندارند» یکی از ارکان اساسی کمونیسم است. هم چنین این شعار بیان یک واقعیت بلامنازع است. این اختراع کمونیسم کارگری نیست.

کمونیسم های غیر کارگری که جهان را از دریچه ناسیونشان می نگرند، ریشخند آمیز آن را غیر واقعی و «افلاطونی» می نامند. البته تا پیش از سقوط سرمایه داری دولتی در شوروی، کمتر چپ ناسیونالیست و میهن پرستی به خود اجازه می داد تا این پایه ای ترین ایده آلهای انسانی و کمونیستی را زیر سوال ببرد. آنها بدون به زیر سوال کشیدن شعار «کارگران میهن ندارند»، میهن پرست بودند. اما امروز که دیگر سنگینی آن آرمانها و ایده آلهای با پیروزی بازار و دموکراسی غربی بر سرمایه داری دولتی و دموکراسی خلق به کنار زده شده و آن چپهای میهن پرست می خواهند سبکبال باشند و سنگینی آن ایده آلهای را از بالای سر خود دور کنند، فرصت را برای تسویه حساب با ایده آلهای و آرمانهای آزادیخواهانه و کمونیستی مغتنم می شمارند.

راه کارگر در نشریه شماره ۱۴۵ خود به قلم نویسنده اش سارا محمود می نویسد:

«قبل از اینکه به مفهوم اثباتی انترناسیونالیسم بپردازیم، باید با مفهومی از انترناسیونالیسم تسویه حساب کنیم که میراثی نامیمون برای جنبش کارگری به جا گذاشته است. یعنی مفهوم ایدئولوژیک و غیر سیاسی از انترناسیونالیسم . . . در این نوع انترناسیونالیسم افلاطونی یک دنیای خیالی مفروض گرفته می شود که در آن کارگرانی خیالی و فاقد هر نوع هویت و منافع ملی در جهان بدون مرز در برابر سرمایه داران همیشه ملی قرار گرفته اند.»

و یا می نویسد:

«در اینجا است که گرایش سنتی مارکسیسم به جای اینکه بر مفهوم انقلابی ملت تکیه کرد، و آن را در درون استراتژی سوسیالیستی جاگیر کند، بر تعبیر اکونومیستی از ملت تکیه می کنند و آن را محصول تاریخ گذشته محسوب می دارد. . . به جای تکیه بر رابطه مثبت و مفهوم انقلابی ملت و رابطه آن با انترناسیونالیسم، بصورت نوعی «تابو» با مفهوم ملت برخورد می کند و علیرغم پراتیک خود، در تئوری می کوشد با فاصله گیری از هر نوع مفهوم ملی انترناسیونالیسم را تحقق بخشد و علیرغم پراتیک خود، وجود یک هویت ملی بالفعل علاوه بر هویت طبقاتی برای کارگران هر کشور را انکار می کند.»

تراشیدن هویت ملی برای کارگران، و توجیه استثمار و کار شاقتر در راه میهن و کارگران را به زانده بورژوازی تبدیل کردن، این است تمامی فلسفه تئوری «تکیه بر مفهوم انقلابی ملت» و «هویت و منافع ملی کارگران». بورژوازی بر اساس هویتهای کاذب و ساختگی مذهبی و ملی ذهن کارگران و مردم را از واقعیتهای روشن و بدیهی باز می دارد. راه کارگر در دوران پیروزی دموکراسی غربی بر «سوسیالیسم» اجازه یافته تا «تابوهای» «مارکسیسم سنتی» را بشکنند و شجاعانه بر هویت ملی کارگران تکیه بزنند و شعار «کارگران میهن دارند» را در

مقابل شعار «کارگران میهن ندارند» مانیفست کمونیست علم کند. دوران جسارتهای ضدمارکسیستی به سر رسیده است و زمان طرح ایده آنها و آرمانهای آزادیخواهانه کمونیستی با شفافیت و وضوح توسط جنبش طبقه کارگر فرا رسیده است. دوره ای که نه سایه شعار «کارگران میهن ندارند» بلکه خود آن در مبارزه هر روزه کارگران طرح و به پیش کشیده می شود. دوره ای که میهن پرستانی مانند راه کارگر با کمک جسارتهای شان در شکستن «تابوهای» مارکسیستی در یک برهه، شر خود را از سر جنبش کارگران کوتاه کردند. تسویه حساب صریح کمونیسم بورژوائی با انترناسیونالیسم و شعار کارگران میهن ندارند، اجازه می دهد تا این شعار به مفهوم واقعی خود، توسط جنبشی که این شعار را به میدان آورده، به دست گرفته شود.

کمونیسم بورژوائی با «جسارتهایش» خود را نابود کرد. کمونیسم بورژوائی مرد. زنده باد کمونیسم کارگری.

خادمین پرکار درگاه مذهب

اپوزیسیون بورژوازی و مذهب

محسن ابراهیمی

مذهب در جوامعی مثل ایران همیشه در یک سطح در فعل و انفعالات اجتماعی و سیاسی دخیل نبوده است. زمانی که این جوامع فارغ از بحرانهای حاد اجتماعی و سیاسی بوده اند، مذهب به نقش خود به عنوان معلم اخلاقیات ارتجاعی اکتفا کرده است و زمانی که در بحران بوده اند مذهب پایش را درازتر کرده و در جهت دادن تنشهای سیاسی به سمت ارتجاع نقش داشته است. امروز در این جوامع، مذهب اساسا نقش دوم را ایفا می کند. امروز چهره هر خاخام و کشیش و آخوند، قبل از اینکه یاد آور موعظه های اخلاقی در کنیسه ها و کلیساها و مساجد باشد شبیه باند های ترور و فتوای آدمکشی و کابینه ها و پارلمانهای مافیایی مذهبی را به خاطر می آورد. برای حتی یک قدم پیشروی به سمت زندگی انسانی در جامعه ای مثل ایران، باید قبل از هر چیز نهادهای مدنی این جوامع را از دخالت مذهب به طور کامل پاک کرد. مشخصا باید دست مذهب را از نهادهای دولتی و آموزشی و اداری قطع کرد. عرصه مبارزه برای این هدف مستقیما و در وهله اول عرصه مبارزه با رژیم مذهبی است. عرصه سرنگونی جمهوری اسلامی و سازماندهی یک جامعه سکولار است.

حاکمیت رژیم اسلامی پاهای اسلام عزیز را بشدت سست کرده است. این حاکمیت بیش از همه جنایاتی که مذهب و اسلام در کل تاریخ حیاتش مرتکب شده است نشان داده که مذهب موجودی بشدت مضر برای حیات انسانی است. حتی کله شق ترین حیوانات طویله رژیم اسلامی فهمیده اند که مردم می خواهند در این طویله را گل بگیرند. فهمیده اند که مردم اشتیاق سوزانی دارند تا در یک جامعه سکولار زندگی کنند؛ تا سایه شوم مذهب را از زندگی اجتماعی و سیاسیشان کنار بزنند. در نتیجه چنین وضعیتی، حتی آن بخشی از اپوزیسیون که هیچ موقع از مهر و تسبیح جدا نشده است، حداقل در حرف هم که شده از جدایی مذهب از دولت حرف می زند و در عین حال فراموش نمی کند نه تنها دینداری خود را گوشزد بکند بلکه یک منبر حسابی در باب ضرورت دین برای جامعه موعظه کند. نحوه برخورد این اپوزیسیون به مذهب به خوبی نشان می دهد که چقدر از مشخصات ابتدایی یک نیروی سکولار فاصله دارد. چقدر از صف مبارزه به خاطر جامعه ای با استانداردهای سکولار دور است.

مشروطه خواهان، جمهوریخواهان و «لیبرالها» میگویند مذهب برای روح و روان مردم ضروری است

مشروطه خواهان، جمهوریخواهان و «لیبرالهای» امروزی به زور یک رژیم سیاه مذهبی حاضر شده اند از جدایی مذهب از دولت حرف بزنند. اما همه بدون استثنا برای بقاء اسلام در جامعه بعد از رژیم اسلامی حساب باز کرده اند. از ستون نویسان کیهان لندن گرفته تا محققینی که از حلاج به رضا شاه رسیده اند؛ از داریوش همایون مشروطه خواه گرفته تا امیر خسروی جمهوریخواه؛ همه در مورد «ضرورت مذهب برای جامعه» یکجور حرف می زنند. از نقطه نظر همه اینها، حضور مذهب به صلاح جامعه است. مذهب، به قول سید جمال الدین اوایل سده، قرار است «نظم جامعه» را در برابر «افکار مخرب و طوفانی نیچریها» محفوظ کند و به قول سید ابوالحسن اواخر سده، مردم را طوری آرامش دهد که «برخوردهای سیاسی به انفجار نکشد».

روشنفکران بورژوازی ایرانی آنقدر فلک زده هستند که اگر چه قریب صد سال بعد از مشروطیت زندگی می کنند و یک جهنم مذهبی جلو چشمانشان تنوره می کشد اما حتی به اندازه میرزاهای دوران مشروطیت هم حاضر نیستند به پرو پای مذهب بیچند. فقط حاضرند به آن بخش از تفکر میرزاآقاخان تاسی کنند که می گوید: هیچوقت یک ملت از داشتن دین بی نیاز نخواهد شد؛ مذهب یک رکن جدانشدنی از حیات اجتماعی است؛ از اول در جامعه بوده است و تا ابد هم در جامعه به حیات خود ادامه خواهد داد؛ اگر دین نباشد «طغیان و افراط قوای طبیعی ملت را بکلی خراب خواهد کرد و نظام طبیعی عالم برهم خواهد ریخت».

سلطنت و مذهب یک عمر به همدیگر محتاج بوده اند، هوای همدیگر را داشته اند و به هم باج داده اند. همیشه شاه در سایه خدا زیسته است؛ باسر تراشیده به طواف کعبه رفته؛ در خواب با امام زمان محشور شده و زیر الطاف همین شاه هزاران مسجد و تکیه و حسینیه راه افتاده و متقابلا آخوندها هم برای ادای دین، آخر هر منبر از صحرای کربلا مستقیما ذات مبارک همایونی را دعا کرده اند. و البته پشت این نان قرض دادهای روزمره و

رسمی، در هر شهری چند «سید احمد میر خاص» داشتند که مثلاً در اردبیل برای خودش دار دسته ای داشت، روزگار تشکلهای چپ را سیاه می کرد، حتی گاهی حکم سنگسار صادر می کرد و برای «تبلیغات اسلامی» از دولت صدرا لاشرف و سرلشگر ارفع و تیمسار آریانا ناز شصت دریافت می کرد.

یک رکن دائم فعالیت «لاییک» اپوزیسیون مشروطه خواه جور کردن «مذهبیون لاییک» است. ملاهای رانده شده از رژیم اسلامی ذخیره های این بخش اپوزیسیون برای راه انداختن بساط مذهب در آینده است. فعلاً گرد شمع وجود آخوند خاتمی می گردند. کیهان لندن هیچ فرصتی را از دست نمی دهد که محمد خاتمی را که هشت سال در راس وزات ارشاد به «فعالیت لاییک» مشغول بوده و هم اکنون هم علاوه بر مشاورت رفسنجانی و عضویت در شورای عالی انقلاب فرهنگی، در کنار صادق خلخالی مجمع روحانیون مبارز را اداره می کند به عنوان «نماد آزاد اندیشی و بردباری فرهنگی» به مردم قالب کند.

وضع در میان «لیبرالها» از این هم خفت انگیزتر است. اینان با مذهب نه تنها مبارزه نمی کنند بلکه خودشان خادمین پرکار درگاه مذهب بوده اند و هستند. اگر چه یک سده بعد از میرزا ملکم خان زندگی می کنند اما از ایشان که به عنوان «پیشرو بورژوازی لیبرال» ایران مشهور است فقط یک چیز آموخته اند: باید از نفوذ روحانیت در پراتیک سیاسی بهره گرفت. اگر پیشروشان این تصور مالیخولیایی را داشت که: «منبع جمیع فیوض هستی در خزانه شریعت اسلام است؛ مصایب ایران از آنجاست که قوانین شریعت خدا اجرا نمی شود؛ استخلاص ایران ممکن نخواهد بود مگر با اجرای احکام الهی» و تشکیل «مجلس شورای کبرای اسلامی» را آرزو می کرد، این حضرات خود افتخار شرکت مستقیم در پیاده کردن احکام الهی را داشته اند و هرکدام دوره ای در رکاب امام برای پیاده کردن همین احکام الهی به خدمتگزاری مشغول بوده اند.

وقتی خمینی، یعنی سمبل ارتجاع وارد ایران می شد، جبهه ملی با «بشارت نامه» چاپلوسانه اش نشان داد که یک رکن مسلم از روند حاکم شدن یک رژیم مرتجع اسلامی در ایران است. سنجایی را به عباسی امام فرستادند که پس از «تودیع از معظم له» طی اعلامیه سه ماده ایش «موازین اسلام» را به عنوان رکن نظام سیاسی آینده ایران اعلام کند. جبهه ملی در آن بشارت نامه، در مورد سمبل خفقان قرون وسطایی گفت: «خمینی میاید کسی که غریو شادی جهان آزادیخواهی را به عرش رسانده است». به ننگ بشریت در قرن حاضر لقب «اعظم جنبش آفرینش قرن» تقدیم کرد. به سمبل خفقان و بی حقوقی میلیونها انسان و کسی که کارا ترین کاندیدا برای به اسارت کشاندن یک جامعه بود «ندای مبارک رهایی و نشانه آزادی انسان» لقب داد. بشارت نامه ننگیش را چنین به اتمام رساند: «نه یک قدیس، نه یک معجزه، نه یک دست از آستین غیب در آمده، بلکه انسان راستین عصر حاضر و ابر مرد زنده تاریخ ... مردی چنین دو بار نمایم - در تمام طول حیات انسان، تنها همین یک بار است که خورشید، از غرب به شرق میاید، خورشیدی که امانت شرق است نزد غرب...»

آیا می توان از این جماعت که حاضرند سر هر بزنگاه سیاسی بر سر هر مرتجعی معرکه بگیرند انتظار سکولار بودن داشت؟

بی انصافی خواهد بود اگر به مبارزات «سکولار» اینها اشاره ای نکنیم. زمانی میرزا آقاخان که جزو چند «سکولار» عهد خودش بود با مذهب و اسلام فقط یک مشکل داشت. تصور می کرد که اگر «فضله ها و زیادتیهایی که در پادشاهی بنی امیه و بنی عباس داخل عین الحیوه اسلام شده است» کنار گذاشته شود دیگر مشکلی وجود ندارد. «لیبرالهای» امروزی هم، البته بعد از این همه جنایت دین و رژیمهای دینی، می خواهند فضله های رژیم ولایت فقیه را از اسلام پاک کنند تا مردم از فیض «اسلام خالص» بهره مند شوند. بیدلیل نیست که آقای حاج سید جوادی «انقلاب محمد» را، بزرگترین انقلاب تاریخ بشر می داند. فقط در مقابل «اسلام ولایت فقیه» یعنی «روایت بحارالانوار مجلسی» روی ترش می کند و برای مردم ایران خواب «روایت قرآن محمد بن عبدالله» را می بیند.

«چپ» و جریانات اسلامی

برای مدتهای طولانی، رفتار بخش اعظم این طیف نسبت به مذهب، علی العموم از سنت حزب توده متأثر بوده است که در ارگانهای رسمی اش از اسلام و اسلامیون با عباراتی از قبیل «علی مرد بزرگ راه آزادی»، «مذهب مقدس اسلام» و «طلوع آفتاب درخشان اسلام» یاد می کرد. این سنت دو مشخصه داشت: اولاً، در ارتجاعی ترین جنب و جوش مذهبی، اگر فحشی به آمریکا نثار می شد ظرفیت ضد امپریالیستی سراغ می گرفت. ثانیاً، برای

این سنت، هر تفکر ارتجاعی، به صرف تعلق به توده مردم، ارج و قرب داشت. برای جا گرفتن در قلب مردم می شد حتی با آنان فرایض مذهبی بجا آورد. جای پای میرزاهای مشروطیت همینجا هم دیده می شود. این سنت هم مثل میرزا ملکم خان می خواست «فکر ترقی مادی را در لفاف دین عرضه بدارد تا هموطنان آن معانی را نیک دریابند.»

این سنت هنوز هم قطب نمای رفتار این طیف در قبال مذهب است اما با یک ویژگی جدید. زمانه عوض شده است و این سنت برخورد با مذهب هم با تحولات زمانه اشکال جدیدی به خود گرفته است. امروز هر تفکر عقب مانده و هر برنامه ارتجاعی را زیر علم دمکراسی به خورد مردم می دهند. امثال اکثریت، راه توده و راه کارگر هم زیر همین علم و از دریچه دمکراسی خواهی با اسلامیون لاس می زنند و از همین دریچه گاه در آخور جریانات اسلامی می ریزند.

عمیقاً مسحور «موج عرفی کردن دین توسط اسلامیون» هستند. روز روشن می بینند که رژیم اسلامی صد نوع سپاه و گشت «نهی از منکر» برای سرکوب تمایلات انسانی به جان مردم انداخته اما قادر نشده مردم را به موجودات بی احساس و عاطفه و سریزیر تبدیل کند و تمایل به زندگی شاد هنوز زنده و پویاست. اینها احساسشان را بر نمی انگیزد. اما کافی است آیت الهی با دستار و بی دستار لفظ «دگر اندیش» بر زبان جاری کند تا از خود بیخود شوند؛ بشکن بزنند که: همین «موج اصلاح طلبی دینی برای عرفی کردن دین توسط نیروهای اسلامی نشان می دهد که جامعه زنده و پویاست».

جابجا مراتب احترام خود را به «مسلمانانی که به جنبش جدایی دین از دولت» می پیوندند ابراز می کنند. «اکثریت» به نیروهای سیاسی هشدار می دهد که مبدا از اهمیت زیاد «این عناصر جدید در معادلات سیاسی ایران» غافل بمانند. از مردم می خواهد «بدگمانی» را کنار گذاشته و به گروه «جداییان دین از حکومت بپیوندند.» از «شهامت آیت الله منتظری» به هیجان میاید و از ناپیگیری محتشمی و کروی آزاده خاطر می شود. برای پیگیر ماندن جریانات اسلامی اپوزیسیون «که در عرصه سیاست به چپ سنتی جمهوری اسلامی موسومند و در عرصه ایدئولوژیک، بیش از پیش به برداشتهای آزادیخواهانه تر و لائیک تر از رابطه دین و سیاست نزدیک می شوند» دعا می خواند. در جامعه ای که انزجار از مذهب و اشتیاق به موازین لائیک در مقیاس میلیونی رواج دارد به محتشمی و منتظری دخیل می بندد. آیا امثال اکثریت به ظرفیت جریانات اسلامی توهم دارند و نمی فهمند که محتشمی یک جنایتکار مسلمان است و نه عضوی از صف نیروهای لائیک؟ آیا نمی دانند که نیروی واقعی لائیک در ایران را باید میان میلیونها زحمتکش و میلیونها جوان و زن تحقیر شده جستجو کرد؟ مشکل اینها توهم نیست. اولاً، تصویرشان از زندگی و مناسبات انسانی و سیاست فراتر از این نیست. ثانیاً، سراپا غرق پیدا کردن نزدیکترین راه برای داشتن جایی در قدرت آینده اند و از سر سفاکت تصور می کنند که «اسلامیون طرفدار جدایی دین از دولت» نزدیکترین نیرو به قدرت هستند. تصور می کنند که با سینه زدن زیر علم این اسلامیون خر و خرما را یکجا در اختیار خواهند داشت؛ هم مسلمین را و هم آنهایی که از اسلام جانشان به لب رسیده است.

دکتر فرهاد عاصمی (تحریریه راه توده) در سخنرانی خود در کنفرانس نیویورک به موضوعی اشاره کرد که به خوبی نشان می دهد چقدر از سطح توقعات مردم عقبند: «شما با شعار دفاع از زنان ... حتی در بزرگترین شهرهای ایران مانند تهران نیز نمی توانید چند میلیون زن مسلمان و چادری را به حرکت در آورید.» این صحبتها در جامعه ای مطرح می شود که کاندیدای مسلمان ریاست جمهوری برای دست و پا کردن رای مجبور است بگوید که طرفدار شلوار جین پوشیدن و دوچرخه سواری برای زنان است.

باد این دمکراسی راه کارگر را هم به سرگیجه انداخته است. محض رعایت حال «دگر اندیشان»، خوانندگان را از نظرات «فرانتس هینکل آمرت» که به قول خودش «یکی از نظریه پردازان شناخته شده و برجسته الهیات رهاییبخش» است مستفیض می کند. دعوتشان می کند که در فکر ایجاد «شکاف طبقاتی در جنبش اسلامی» باشند؛ می خواهد که «در قبال جنبشهای اسلامی منطقه از آزادیهای سیاسی و حقوق دمکراتیک دفاع کنند»؛ و هشدار می دهد که مواظب باشند به «بهانه ارتجاعی و تاریک اندیش بودن» این جنبشها علیه آنها «مبارزه ضددمکراتیک» نکنند.

این طرز تفکر که می خواهد در عالم سیاست از حقوق دمکراتیک جنبشهای اسلامی دفاع کند در عالم تشکیلات به «حزب غیر ایدئولوژیک» میرسد که در صفحات راه کارگر در موردش کلی قلمفرسایی شده است. این حزب قرار است «تعهد به یک ایدئولوژی معین را از برنامه های خود حذف کند» (منظور صاف و ساده اش حذف کمونیسم

است) اما «وجود گرایشهای ایدئولوژیک و مذهبی متفاوت در بین طبقه را برسمیت شناخته و شرایط لازم برای فعالیت گرایشهای متفاوت مذهبی-ایدئولوژیک را در درون خود مهیا نماید.» «حزب غیر ایدئولوژیک» آنقدر دمکرات است که حتی اجازه میدهد فرقه‌های متعلق به این گرایش‌های مذهبی «ساختار تاکتونی خود و فعالیت سیاسی-تشکیلاتی خود را در چهارچوب این حزب بزرگ حفظ نمایند.» ملاحظه می‌کنید پیوستن به موج دمکراسی نظم‌نویسی چه دریچه‌های باشکوهی به روی امثال راه کارگر باز می‌کند؟ چه منبع عظیمی از جنبش‌ها و فرقه‌های مذهبی در اختیارش قرار می‌گیرد؟ واقعا که چپ‌های ارتدکس باید از این همه درایت یاد بگیرند. بیخودی به کارگر نجسبند و از این همه «پایه‌های اجتماعی چپ» خود را محروم نکنند.

جدایی مذهب از دولت، چرا کلی گویی؟

زیر فشار جنایاتی که توسط دولتها و جریان‌های مذهبی در جهان راه افتاده است دیگر بزحمت می‌توان در اپوزیسیون کسی را یافت که به نحوی از «جدایی مذهب از دولت» حرف نزنند. بعضیها حتی دست پیش گرفته‌اند که اصلا خودشان اولین طرفدار جدایی دین از دولت بوده‌اند. حسن نزیه در مصاحبه با میهن خاطر نشان می‌کند که چند روزی بعد از انقلاب اعتقاد خود مبنی بر جدایی دین از حکومت را «شاید به عنوان اولین نفر» اعلام کرده است. حتی تیمسار مدنی که خود زمانی فرمانده نیروی دریایی یک دولت تمام عیار مذهبی بود و فرمان کشتار مردم معترض را با بسمه تعالی آغاز می‌کرد امروز به صف «جداییون دین از دولت» پیوسته است.

حتما از خود ستوال کرده اید که چرا «جداییون مذهب از دولت» معمولا در مورد مضمون واقعی این شعار لال هستند؟ چسبیدن به این شعار و لال بودن در مورد مضمون آن خاصیت دو طرفه سیاسی دارد: از جدایی مذهب از دولت حرف می‌زنند تا به حاشیه رانده نشوند؛ از مضمون مشخص این جدایی کلمه‌ای نمی‌گویند تا مبادا به شکل گیری توقعات بالای مردم از یک دولت واقعا سکولار دامن بزنند. توقعات بالایی که با دنیای عقب مانده مورد نظر خود این «جداییون» تناقض دارد. اینها که معمولا زیر لفاظی درباره جدایی مذهب از دولت، «اسلام ناب محمدی» را در حیات خلوت خود نگه می‌دارند حتما فکر اینرا هم کرده‌اند که در موقع لزوم از آن در نهادهای دولتی و آموزشی و اداری استفاده کنند. کلی گویی در باره جدایی مذهب از دولت، دریچه را برای همیشه باز نگاه می‌دارد تا در موقع لزوم، پای مذهب به نهادهای اجتماعی و سیاسی کشانده شوند. علاوه بر این، نزدیک شدن به این شعار برای این جماعت همان خاصیتی را دارد که در زمان خود رفت و آمدشان به نوفل لوشاتو داشت. قرار است جایی برای اینان در تحولات سیاسی آینده باز کند.

مذهب، امر خصوصی افراد!

زمانی میرزا ملکم خان به آخوندزاده اندرز می‌داد: «تو دین ایشانرا در کنار بگذار و در خصوص بطلان آن هیچ حرف مزن.» باقر مومنی هم به همین سیاق در مقاله «اسلام موجود، اسلام موعود»، به طرفداران جدایی دین از دولت نصیحت می‌کند که: «بر حذر باشند که به هیچ قیمتی بحث و مجادله را به اصول معتقدات دین آنها نکشانند.» ایشان معتقدند که «مطلقا» نباید وارد قلمرو خدا و مذهب در زندگی خصوصی افراد عادی شد که در اینصورت «جایی برای جریحه دار کردن احساسات مذهبی مردم باقی نمی‌ماند.»

چه دمکراسی بخشنده‌ای! چه انساندوستی دمکرات منشانه‌ای! چه دنیای آزادی که در آن «مطلقا» نمی‌توان به «قلمرو مذهب در زندگی خصوصی افراد» داخل شد! آیا فهمیدن این سخت است که در این «قلمرو خصوصی خدا و مذهب»، چه جنایاتی همه روزه در حال وقوع است که قرار است به نام مقدس «امر خصوصی افراد» از دخالت جامعه و دولت دور نگاه داشته شود؟

فردی که در اسارت خرافه مذهبی است، حتی اگر زیر فشار جامعه و دولت ناگزیر از پذیرفتن این باشد که مذهب فقط به خودش مربوط است، زیر فشار خود خرافه مذهبی می‌خواهد مذهبش را در روابط اجتماعی پراتیک کند. لایه‌ای که مابین امر خصوصی این فرد و دست درازی اش به زندگی اجتماعی وجود دارد بسیار نازک است. نزدیکترین و دم‌دستترین قربانی مزاحمت‌های «امر خصوصی» اعضای خانواده است که مایملک خصوصی حساب می‌شوند.

مذهب امر خصوصی افراد است صرفا به این مفهوم که جامعه، اگرچه با اکراه، این را تحمل می‌کند که یک فرد اسیر در خرافات مذهبی، در خلوت خودش در لابلای هر خرافه‌ای بلولد و به هر ذلتی در رابطه با خدایش تن دهد. مذهب امر خصوصی افراد است اما آزار به انسان حتی اگر توسط یک مومن خالص و معتقد و بدستور

مستقیم خدایش باشد دیگر امر خصوصی نیست. در یک جامعه سکولار، یک فرد مسلمان مجاز نیست حتی در همان چهار دیواری خانه اش هم حتی در رابطه با نزدیکترین افراد، یعنی همسر و فرزندانش رهنمودهای شریعت را پیاده کند. مثلاً نمی تواند دختر خردسالش را داخل کیسه حجاب کرده و به مدرسه بفرستد؛ نمی تواند از مسافرت همسرش ممانعت کند، نمی تواند زن را کتک بزند حتی اگر این عمل شنیع را با کلک پیغمبری به جا آورد؛ طوری که آثار کتک بر اندام زن هویدا نباشد؛ نمی تواند دختر خردسالش را عقیم کند؛ نمی تواند کودکش را از شرکت در فعالیتهای اجتماعی و هنری باز دارد و به جایش نوحه و روزه و قرائت قرآن تحمیل کند. شاد زیستن و شاداب زندگی کردن حق انسان به صرف انسان بودنش است. این دیگر امر خصوصی هیچ فردی نیست که مخصوصاً بی دفاعترین بخش جامعه یعنی کودکان را از حق شادی محروم کند. جامعه و دولت دخالت می کند و کودک را از «زندانی خصوصی» رها می کند. اگر تجاوز جنسی به کودک یک جرم جنایی است و متجاوز در مقابل دستگاه قضایی پاسخگوست، تجاوز روحی به کودک، همان اندازه جرم جنایی است و متجاوز باید در مقابل جامعه پاسخگو باشد.

جدایی دین از دولت، دخالت دین در دولت را قطع می کند اما دخالت دولت در حیطه فعالیت دین را نه. جدایی مذهب از دولت، دولت را از مقابله با دست درازی مذهب به زندگی مردم، معاف نمی کند. دولت نه تنها باید نقش فعال در دور کردن مذهب از نهادهای اجتماعی و آموزشی داشته باشد بلکه همچنین باید در برابر هر تجاوزی به حیات شاداب افراد که به نام پراتیک کردن باورهای خصوصی انجام می شود بایستد.

مذهب حتی اگر در خصوصی ترین و درونیتترین زوایای زندگی افراد به حیات خود ادامه دهد به حال جامعه مضر است و باید از همان درونیتترین زوایا هم ریشه هایش را خشکاند. مذهب ظرفیت رابطه انسانی با انسان بغل دستی را می خشکاند. کسی که اسیر خرافه های مذهبی است قادر نیست با انسان رابطه انسانی داشته باشد. حتی آن میسیونر مذهبی که مثلاً به کمک آوارگان رواندایی می رود نه به خاطر انسان بلکه یا به خاطر منافع زمینی کلیسایش و یا به خاطر رضایت خاطر نیرویی بیگانه از انسان یعنی خداست. انسان پله ای برای عروج به سمت خداست. انسان ابزار معامله آن دنیاست. انسان و سعادت انسانی در همین جهان هدف نیست. انسان وسیله است. حتی اگر فرض کنیم که این امکانپذیر است که فرد بتواند مذهب را به عنوان درونیتترین دریافت خود از دنیا نگاهداشته و شرش بلافاصله یقه همسایه اش را بگیرد (که این خود، مخصوصاً در این دنیای جنب و جوش جریانات مذهبی فرض محال است) بازهم مذهب برای خود آن انسان سم است و همیشه ظرفیت آن انسان مفروض برای قرار گرفتن در مقابل زندگی سعادتمند زمینی را زنده نگاه می دارد. مذهب حتی در درونیتترین شکل آن مانع شکوفا و آزاد زیستن انسانهاست. از مذهب در تمام اشکال آن باید رها شد.

برای رهایی کامل از مذهب باید دنیای نابرابر طبقاتی را زیر و رو کرد

مذهب خرافه است. خرافه مذهب نشانه مسلم بی ارادگی، زبونی، درماندگی و بی نقشی انسان در سرنوشت خود است. دنیای مذهب، دنیای یکه تازی نیروهای بیگانه ای است که بر سرنوشت انسان درمانده چنگ انداخته اند. این نیروها که اینچنین خود را به مثابه نیروهایی خارج از اراده انسان، در مقابل انسان و مسلط برسرنوشت او نشان میدهند خود انعکاس نیروهای بیگانه ای هستند که در جهان واقعی سرنوشت انسان را در دست دارند. مشخصاً در جامعه سرمایه داری، اینها نیروهایی هستند که انسان را به گرسنگی میکشانند، بیخانمانش میکنند، بیکار میکنند، به دزدی میکشانند، به تن فروشی وادارش میکنند، و به طور کلی سرنوشت بشر را در ورای اختیار و کنترل او رقم میزنند و مانع سازمان دادن آگاهانه و آزادانه زندگی سعادتمند توسط خود انسان میشوند. ما دام که رابطه سرمایه برقرار است این نیروها تولید و بازتولید میشوند. و مادام که این نیروها عمل میکنند انعکاس مذهبی این نیروها تجدید تولید خواهند شد.

خرافه مذهب اگر چه خود محصول تسلط نیروهای بیگانه واقعی بر سرنوشت انسان است اما کارش کمک به بازتولید و تداوم همین نیروهای بیگانه است. بازتولید همین بی ارادگی انسان در قبال سرنوشت خود است. خرافه مذهب نقش دولبه دارد: گاهی انسان تحت سلطه اش را خواب میکند و گاهی نفرت انگیزترین هیجانها را در همین انسان مفلوک بیدار میکند. فرقی نمیکند. در هر دو حالت، انسان مذهب زده عاجز از دخالت در سرنوشت خود است. در اولی، پشت به حقایق دردناک زندگی میکند. در حالت دوم تحت تاثیر تبلیغات مذهبی و برای آمال تزریق شده توسط همین مذهب، (همیشه آمالی بیگانه از سعادت انسان)، به هر جنایتی تن میدهد. تجربه حکومتهای شوم مذهبی اینها را به حقایق انکار ناپذیر تبدیل کرده است.

جامعه آزاد، جامعه رها از مذهب است. جامعه ای است که در آن نه تنها مذهب بلکه نیاز به مذهب رخت

بربسته است. جامعه ای که در آن مردم حتی در موزه ها هم از کنار آثار مذهب با شرم میگذرند وقتی یادشان میافتد که زمانی انسان همنوعشان به چه حقارتی دچار شده بود. این سعادت نصیب نسلی خواهد شد که توانسته مقدرات خود را بدست بگیرد و جایی برای ابراز وجود یک نیروی بیگانه وجود ندارد.

این تحلیل مارکس هرروز صحت خود را بیش از پیش نشان میدهد که در جامعه سرمایه داری، انسان، نه با همنوع خود و نه با طبیعت امکان رابطه آگاهانه و منطقی ندارد. انسانها نمیتوانند با یک همکاری آگاهانه و آزادانه و بر طبق طرحی از پیش تهیه شده، تولید را برای رفع نیازهای اجتماعی سازمان دهند. انسان در پروسه تولید دخیل است اما در رابطه با سازماندهی هدفمند آن بی اختیار است. رابطه آگاهانه و هدفمند انسان با طبیعت، تولید و انسان در درون نظام سرمایه داری ممکن نیست. برای اینکار باید خود رابطه سرمایه زیر و رو شود.

آیا رهایی کامل از مذهب، صرفا با کار سیاسی، پیشرفت دانش بشری و کار فرهنگی امکانپذیر است؟ نه. مذهب در جهان واقعی ریشه دارد و ریشه های مذهب را باید در همان جهان واقعی خشکاند. نمیتوان در یک جامعه طبقاتی و مشخصا در یک جامعه سرمایه داری از شر مذهب به طور کامل رها شد. باید خود این مناسبات زیرو رو شوند. مختصرا روی این موضوع مکث میکنیم.

مصاد بشریت علیه مذهب، در وهله اول مصادی بر سر کنار زدن عملی جریانات مذهبی از مقابل سعادت انسان در همین دنیا است. از طریق یک مبارزه سیاسی متشکل و بدست گرفتن قدرت توسط یک دولت سکولار میتوان و باید مذهب را از نهادهای سیاسی و اداری و آموزشی جامعه بیرون ریخت. تا پشت دروازه های «امر خصوصی» به عقب نشینی وادار کرد طوری که فقط مزاحم فرد معتقد باشد. این کار شدنی است اگرچه در ایران این کار هم بر دوش کمونیسم و کمونیستها قرار دارد. اما این هنوز گام اول است. پایان کار نیست. مذهب میتواند هنوز در خود آگاهی فرد اسیر در مناسبات طبقاتی خود را بازتولید کند. رهاشدن از این دیگر کار سیاست نیست، کار دولت نیست، کار مقررات اجتماعی نیست، کار جدایی مذهب از دولت نیست. این حتی با کوتاه کردن دست مذهب از نهادهای مدنی جامعه هم هنوز به طور کامل میسر نخواهد شد. مذهب در این سنگر، اگرچه با کمترین ظرفیت آلوده کردن حیات اجتماعی، به حیات خود ادامه خواهد داد مادام که مناسباتی که این تبیین مذهبی را تولید میکند خود زیرو رو شود.

رایج است که «مذهب محصول جهل بشر است. پیشرفت دانش بشری مذهب را خود بخود کنار خواهد زد.» این تم برخورد به مذهب راهگشای هیچ چیز نیست. تکراری بیخاصیت است. این یک مشاهده بدیهی است که مذهب به حیات فعال خود در جوار عظیم ترین پیشرفتهای علمی ادامه میدهد. محافل مذهبی، اتفاقا امروز در میان روشنفکران و دانشجویان دپارتمانهای علمی فعال است. خود مذهبیون از دانش بشری تا میتوانند برای پیشبرد مقاصد سیاسیشان استفاده میکنند. «بتله هم» را از طریق اینترنت طواف میکنند. قران را در خورجین و سوار بر الاغ در شاهراهها نمیچرخانند، در شبکه اینترنت میگذارند. ناشناخته های طبیعی دیگر به درجات بسیار پایین هم نمیتوانند حضور مذهب در زندگی مردم را توضیح دهند. ما در آغاز تاریخ قرار نداریم که در آن، نیروهای ناشناخته طبیعی بودند که بازتاب خیالی خود را در سر انسان منعکس میکردند. امروز که پیشرفتهای خیره کننده دانش بشری دنیای ناشناخته های طبیعی را درنور دیده، بیش از پیش این حکم مارکس صحت دارد که این نیروهای اجتماعی هستند که به صورت نیروی فعال بیگانه در مقابل انسان قرار میگیرند. نیروهای راز آلود طبیعی امروز جای خود را به نیروهای راز آلود اجتماعی داده اند. نیروهای بیگانه در مقابل انسان، بیش از پیش خصوصیات اجتماعی به خود گرفته اند.

قابل تامل است که اگرچه دانش اقتصاد سیاسی پیشرفتهای گسترده ای داشته اما همچنان بازتاب مذهبی واقعیت برسرچایش است. این، به قول مارکس از آنجاست که به صرف پیشرفت دانش، خود واقعیت از بین نمیرود. به موازات پیشرفت در عالم اندیشه، در عالم واقعی مناسبات سرمایه داری هنوز بورژوا را به ورشکستگی میکشاند، کارگر را بیکار و بیخانمان و بی پناه میکند و هیچ درجه ای از پیشرفت دانش نمیتواند جلوی این ها را بگیرد.

با هیچ سطحی از عمق یابی و پیشرفت دانش اقتصاد سیاسی نمیتوان از چنگال مذهب رها شد چون با هیچ سطحی از این پیشرفت نمیتوان انسان را از زیر سلطه نیروهای اجتماعی بیگانه از انسان و نیازهای انسانی در آورد. برای رهایی بشر از مذهب باید انسان از کنترل همین نیروهایی که در مقابل او قرار دارند رها شود. و اینکار فقط از طریق یک عمل اجتماعی امکانپذیر است. عمل اجتماعی ای که تمام وسایل تولید را به مالکیت جامعه درآورد، امکان فراهم کند که این وسایل تولید با طرح آگاهانه برای رفع نیازهای انسانی بکار برده شوند.

در اینصورت انسان دیگر اسیر نیروهایی نیست که توسط خودش تولید شده اما در مقابلش قرار گرفته اند. تنها در اینصورت انعکاس مذهبی محو خواهد شد چون نیروی بیگانه ای که در مذهب منعکس میشود محو شده است.

آب از سر نیمروز گذشته است

ماجرای نیمروز ادامه دارد. مطلب پلیسی نویدی پور که چاپ آن مایه فخر نیمروز بود اکنون در خود کیهان هوایی رژیم هم تجدید چاپ شده و سردبیر نیمروز میتواند کلاه خود را باز هم بالاتر بگذارد. در ادامه این روند افتخار آمیز در نیمروز شماره ۴۳۰ مطلبی با امضای حسن بایگان بچاپ رسید که در آن همه نیروهای اپوزیسیون جاسوس خوانده شده و از رژیم بدتر معرفی شده‌اند. این مطلب سر و صدای برخی از دوستان خود نیمروز از جمله داریوش همایون و عباس پهلوان را هم در آورد. همه نیمروز را با کیهان هوایی مقایسه میکنند. پرویز اصفهانی سردبیر نیمروز البته کل این افتضاح و تبدیل شدن نشریه اش به ارگان هتاک و افترا به سازمانهای اپوزیسیون را روزنامه نگاری آزاد و اجتناب از سانسور قلمداد میکند و مصمم است به مارش پرافتخارش تا اعماق ادامه دهد.

تفسیر ما از این حرکت نشریه نیمروز چه باید باشد؟ در محافل مختلف چند روایت اصلی مطرح است.

روایت اول: این روایت خود نیمروز است. نیمروز مطالب رسیده را سانسور نمیکند. چاپ این مطالب نشان اعتقاد جناب سردبیر به آزادی بیان و روزنامه نگاری آزاد است. هرکه فحش خورده و تهمت شنیده میتواند در صفحات نشریه پاسخ بدهد و "تکذیب کند". اصفهانی میگوید: "و اینست فرق نیمروز با کیهان هوایی". چه زیبا! ولی اگر کسی آنقدر ابله باشد که این روایت را قبول کند، یعنی حرف آقای اصفهانی را باور کند، آنوقت باید فوراً در صلاحیت او برای انتشار روزنامه شک کند. هر محصلی که دو هفته دوره روزنامه نگاری دیده باشد فرق آزادی بیان را با هتک حرمت و افترا میداند. آقای داریوش همایون به عبث سعی کرد این را حالی آقای اصفهانی کند. نمیشود بنام آزادی بیان به اشخاص و احزاب سیاسی اتهام دروغ زد، نمیشود بنام مبارزه با سانسور به هر ترور شخصیتی دست زد، نمیشود تحت پوشش "ژورنالیسم آزاد" هر کثافتی را علیه دیگران بچاپ رساند. آنچه آقایان اصفهانی و بیات زاده و امثالهم سند وفاداری خودشان به آزادی بیان میدانند مدرک جرم جنایی آنها علیه اشخاص حقیقی و حقوقی است. در همان انگلستان افعال آقای اصفهانی جرم سنگین جنایی است و با جریمه و زندان پاسخ میگیرد.

واقعیت این است که خود نیمروز میداند که این توجیه عاریه است. آقایان خودشان تفاوت آزادی مطبوعات را با فحاشی و افترا میدانند. تصور نمیکنم نیمروز مطلبی را که در آن فرضاً ادعا شده باشد آقای اصفهانی از سفارت پول میگیرد و یا دکتر فلانی همکارشان پرونده پدوفیلی دارد به حکم آزادی بیان چاپ کند و بعد، از این آقایان دعوت کند که این اتهامات را "تکذیب" بفرمایند. عقلشان بیشتر از این حرفهاست. سالهاست در کشورهای اروپائی زندگی میکنند و علی القاعده باید بدانند درج مطلب نویدی پور برای بستن در یک روزنامه کافی است. اینرا باید بدانند که مطلب حسن بایگان در روزنامه های انگلستان، جائیکه نیمروز منتشر میشود، بقول داریوش همایون "حتی با پرداخت بهای آگهی" هم به چاپ نمیرسید. گفته میشود که مطلب بایگان را به این خاطر چاپ کرده اند که به حزب کمونیست کارگری نشان دهند که دشمنی خاصی با حزب کمونیست کارگری نداشته‌اند! عبارتی قرار است این سیاست بر علیه همه بخشهای اپوزیسیون تسری یابد تا نیمروز اطمینان خاطر داده باشد که با بخش خاصی از اپوزیسیون دشمنی خاصی ندارد. مبارک باشد!

از این گذشته این ادعا که نیمروز آنچه بدستش میرسد چاپ میکند و سانسور نمیکند، دروغ است. در این مدت صدها نوشته و اطلاعاتی از گروههای سیاسی مختلف، ایرانیان مقیم کشورهای مختلف، نویسندگان خود نیمروز و غیره در محکومیت مطلب نویدی پور و عملکرد نیمروز به این نشریه رسیده و هیچیک درج نشده است. اطلاعاتی احزاب و شخصیتها در محکومیت نیمروز و پلیسی خواندن "نویدی پور" همگی بدون استثنا مشمول سانسور شدند و همین سه هفته پیش سردبیر در توضیح اینکه چرا بیش از نیمی از نامه سیافوش مدرسی را، در تکذیب یک گزارش جعلی در نیمروز، سانسور کردند نوشت که "ما نمیتوانستیم نامه‌ای را چاپ کنیم که در آن از یکسو گفته میشد که اجلاس مونسستر را حزب کمونیست کارگری بهم نزده است، ولی در قسمت دیگر، دقیقاً همان حرفهائی گفته شده بود که به اعتقاد آشنا و بیگانه مانع برگزاری

اجلاس مونستر شد! کذا! هیچ نشریه‌ای و از جمله نیمروز، همه مطالبی را که به صندوقش میرسد چاپ نمی‌کند، از میان آنچه میرسد انتخاب می‌کند. بعضی از مطالب کنار گذاشته می‌شود و بعضی به صفحه بند سپرده می‌شود. بنابراین درج مطلب "نویدی پور"، بیات زاده و بایگان یک انتخاب است. "سانسور بکند یا نکند" بحثی بکلی نامربوط و عوامفریبانه است.

بهرحال روایت اول، نه واقعی است و نه اگر هم باشد آبرویی برای نیمروز باقی می‌گذارد.

روایت دوم. این روایت بسیاری از ناظران در ماههای اخیر است: نیمروز به تریبون رژیم تبدیل شده است، احتمالاً حتی قراردادی هم بین مامورین رژیم و نیمروز منعقد شده و منبع مقالاتی که بقصد لجن مال کردن و "افشاگری" از اپوزیسیون و از بین بردن قبح آدم فروشی در کیهان هوایی و سایر نشریات رژیم چاپ می‌شد در نیمروز بچاپ میرسد و در صورت لزوم کیهان هوایی به نقل از نیمروز آنرا درج می‌کند. نیمروز منبع یک نشریه اپوزیسیون نیست، نشریه‌ای در موقعیت کیهان هوایی است. عوض شدن فضای نیمروز بدنبال انتخاب خاتمی و ابراز سمپاتی به رئیس جمهور جدید در همه شماره‌های نیمروز میتواند موید این روایت باشد. سردبیر نیمروز خود این معلق زدن را با سیاست اعلام شده خود: "حفظ بیطرفی در برخورد به نویدی پور، بیات زاده و حزب کمونیست کارگری" (نیمروز شماره ۴۳۰) توضیح می‌دهد. نیمروز طبق این اظهار نظر قرار است بین رژیم و حزب کمونیست کارگری، بین حکومت و اپوزیسیون، سیاست بیطرفی داشته باشد. منبع صفحات کمتری به طرفداران سرنگونی رژیم و صفحات بیشتری به ماموران و طرفداران رژیم اختصاص خواهد یافت. درج مقاله حسن بایگان را هم باید در ادامه همین سیاست دید. مقاله‌ای که سر و صدای حامیان اصلی نیمروز را هم که در این دو ماه دم فرو بسته بودند درآورد. عبارت دیگر معلق نیمروز یکی از نمونه‌های سیر تحولی است که باید بدنبال انتخاب خاتمی انتظار داشت. چرخش بخشهایی از جریانات و نهادهای اپوزیسیون سابق بسوی رژیم و پیدایش طیفی از محافل و نشریات در خارج کشور که به مثابه بلندگوی دولت خاتمی در خارج کشور عمل می‌کنند. نیمروز دارد در این روند سیر می‌کند. این روایت نقاط قدرت مشخصی دارد و به سادگی قابل رد کردن نیست.

روایت سوم. این روایت بعضی ناظران خوشبین تر است: نیمروز هوادار رژیم نشده و همچنان نشریه‌ای در صف اپوزیسیون است اما رژیم دارد سر آقایان کلاه می‌گذارد و مطالبی را بقصد "افشاگری" از اپوزیسیون، ترور شخصیت و هتک حرمت شخصیت‌های اپوزیسیون در این نشریه به چاپ می‌رساند. در این روایت به درج مطالب "نویدی پور"، بیات زاده و حسن بایگان نباید بعنوان یک سیاست آگاهانه بلکه بعنوان لغزش‌های آنها نگاه کرد. فراخوان بعدی به "نویدی پور" هم یک اشتباه لپی بوده و از دستشان در رفته است. در حمایت از دولت خاتمی هم منظور خاصی ندارند! اما اگر این روایت صحیح باشد سردبیر و معاون باید فکری بحال خود بکنند. پست سردبیری یک نشریه اپوزیسیون، البته اگر منبع هم نیمروز این ادعا را داشته باشد، به آدمهای کمی کمتر ساده لوح نیاز دارد که مطالب مسئولین اوین را از اظهار عقیده و نقد و انتقاد سیاسی تمیز میدهند و براحتی به بازی گرفته نمی‌شوند. این روایت چندان باور کردنی نیست.

روایت چهارم: این روایت کسانی است که "اقتصادی" فکر می‌کنند. رژیم کار خودش را می‌کند، نیمروز هم نان خودش را می‌خورد. نیمروز دنبال فروش نشریه و جنجالی نویسی است. نیمروز دنبال تنظیم دخل و خرج و پرداخت اجاره دفترش است. چنین روزنامه‌ای قبل از هرچیز و مستقل از خط سیاسی سردبیرش بدرد رژیم و عواملش در خارج می‌خورد. نیمروز میداند نویدی پورها و حسن بایگان‌ها از کجا می‌ایند و "هزینه آگهی" مربوطه از کجا پرداخت می‌شود. ولی کسی دندان اسب پیشکشی را نمی‌شمارد. این ائتلافی است میان حسابداری نیمروز با مامور واکا در سفارت. این روایت هم نقاط قدرت خودش را دارد.

روایات فوق هرکدام به تنهایی سند محکومیت یک نشریه است. روایت دیگری وجود ندارد. اگر دست اندرکاران نیمروز روایت دیگری دارند بفرمایند توضیح دهند و تبیین خودشان را رک و پوست کنده به خوانندگانشان بگویند. نشریه‌ای که تا این حد خود را "متعهد" میداند که هر چه بدستش میرسد چاپ کند یک جو از این تعهد را در قبال خوانندگانش هم باید نشان دهد.

گردانندگان نیمروز هرجوایی که داشته باشند فی الحال یک سریال کامل افتتاح به بار آورده اند. از نیمروز ۴۲۰ تا ۴۳۰ سیر تکوین نیمروز کامل شده است. با نیمروز شماره ۴۲۰ به برنامه هویت زندان اوین برده شدند و در مرحله اول عملیات "نویدی پور" شرکت داده شدند، بعد از افشای "نویدی پور" و پوزش خواهی سردبیر مجدداً در نیمروز ۴۲۲ به "نویدی پور" سفارش مطلب دادند، در نیمروز ۴۲۸ مطلب منصور بیات زاده را چاپ کردند، و در نیمروز ۴۳۰ امضای حسن بایگان را رو کردند تا این بار علیه کل اپوزیسیون لجن پراکنی کنند و پرونده میکونوس را ببندند.

آب از سر نیمروز دیگر گذشته است.

اصغر کریمی

سپتامبر ۹۷

اتحادیه میهنی به چه حقی پیشمرگان کومه له را محاکمه میکند؟

همکاری اتحادیه میهنی کردستان عراق با رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی روز بروز دامنه دارتر میشود. بدنبال کشته شدن یک مزدور اطلاعاتی رژیم اسلامی در کردستان عراق، دستگاه امنیتی اتحادیه میهنی طی هفته های اخیر به بازداشت و بازجویی پیشمرگان کومه له و زندانی کردن شش تن از آنان دست زده است. طی این مدت اتحادیه میهنی دائما این پیشمرگان را زیر فشار تهدید تحویل داده شدن به جمهوری اسلامی نگهداشته و سرانجام اعلام کرده است که آنها را "محاکمه" میکند!

اتحادیه میهنی به چه حقی پیشمرگان کومه له را محاکمه میکند؟ اگر کشته شدن یک مزدور اطلاعاتی رژیم اسلامی در "منطقه تحت حاکمیت" شان بهانه این "محاکمه" است، این اتحادیه میهنی است که باید توسط افکار عمومی محاکمه شود و پاسخ دهد که نهادهای متعدد ترور و جاسوسی علنی و مخفی جمهوری اسلامی در "منطقه تحت حاکمیت" شان چکار میکنند؟ مگر نه اینست که ترور بیش از ۱۵۰ مخالف جمهوری اسلامی در کردستان عراق، تنها در سایه همکاری وسیع اتحادیه میهنی با رژیم اسلامی امکان پذیر شده است؟ اتحادیه میهنی و سایر دار و دسته های حاکم بر کردستان عراق، تنها یک مشت تفنگچی هستند که خود را بر زندگی مردم تحمیل کرده اند.

با محاکمه پیشمرگان کومه له، اتحادیه میهنی به همکاری جنایتکارانه اش با رژیم اسلامی و به حضور نهادهای ترور و جاسوسی آن رژیم در کردستان عراق رسمیت می بخشد. هم اکنون جمهوری اسلامی در نقاط مرزی خاصی دست به تمرکز نیرو زده و خطر یورش مجدد آن به نیروهای اپوزیسیون در کردستان عراق بیش از پیش بالا گرفته است. گسترش همکاری اتحادیه میهنی با رژیم اسلامی و حضور روبه افزایش دم و دستگاه جمهوری اسلامی در کردستان عراق، نه تنها خطری علیه مردم کردستان عراق و نیروهای چپ و آزادیخواه در این کشور است بلکه عامل خطرناکی علیه امنیت و فعالیت سیاسی اپوزیسیون جمهوری اسلامی مستقر در کردستان عراق است و از همه نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی احساس مسئولیت بالا و واکنش فوری و قاطعانه طلب میکند.

قرار محاکمه پیشمرگان کومه له توسط اتحادیه میهنی باید فوراً لغو گردد. این پیشمرگان باید فوراً و بی هیچ قید و شرطی آزاد شوند. نباید گذاشت اتحادیه میهنی فعالین سیاسی اپوزیسیون ایران را به رژیم اسلامی بفروشد. اتحادیه میهنی مستقیماً مسئول جان و امنیت پیشمرگان زندانی است. ما همه مردم آزادیخواه و نیروهای اپوزیسیون را به اعتراض علیه اتحادیه میهنی و آزادی فوری پیشمرگان زندانی کومه له فرامیخوانیم.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

٢٠٠٧ : ٨ : ١٢٠

"بحران خلیج و رویدادهای کردستان عراق"

حسین مراد بیگی

از کارگر کمونیست شماره ۸، نشریه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

بعد از گذشت چند سال از جنگ خلیج و رویدادهای کردستان عراق، واقعیات موجود و کارنامه چند سال گذشته احزاب ملی کرد، بطور بسیار گویائی بر روشنی و درستی نظرات ما در آن دوره در مورد ماهیت امپریالیستی جنگ خلیج، در مورد رویدادهای کردستان عراق، ماهیت احزاب ملی کرد و حکومت در حال شکل گیری آنها، صحنه گذاشتند. بگذارید با هم مرور کوتاهی بکنیم:

با شروع رویدادهای کردستان عراق بدنبال جنگ خلیج و آوارگی میلیونی مردم، دولت آمریکا، متحدین اروپائیش و سازمان ملل با ایجاد "منطقه امن" عملاً سرنوشت سیاسی مردم کردستان عراق را به آینده نامعلومی سپردند و آنان را به پناهندگانی بی هویت در سرزمین خویش مبدل ساختند. رهبران احزاب ناسیونالیست کرد در آن زمان (جبهه متحد کرد) که بقول ایرج آذرین بادبان امید خود را به توپهای ناوگان آمریکا آویخته بودند، بجای قبول مسئولیت تراژدی‌ای که خود از عوامل شکل دهنده‌اش بودند، با فرمولبندیهایی نظیر اینکه آمریکا "پشت آنها را خالی کرد" از آوارگی مردم کردستان عراق بعنوان یک سرمایه سیاسی سود جسته و گویی اتفاقی نیافتاده دوباره بصورت رهبران و حامی مردم در صحنه ظاهر شدند! آنها یکبار دیگر به امید کسب قدرت و حمایت دولت آمریکا و غرب، در یک ائتلاف مصلحتی، به ایجاد "پارلمان و دولت خودی" اقدام کردند، دولتی که حتی یک روستائی دوره گرد هم آنرا دولت به حساب نمی آورد. دولت و پارلمانی که شاید بعدها "تاریخ نویسان" جنبش ملی کرد از آن بعنوان "حکومت خود مختار دوم" یاد کرده و در وصف "دولت نوپا" تا آنجا که در توان دارند قلمفرسائی هم بکنند. اما این دولت کارتونی "نوپا" از همان ابتدا، با سیاست ضد زن و حمایت از ترور زنان توسط جریانان اسلامی، با عمکردهای ضد مردمی و عقب مانده، با تهدید و ترور رهبران کمونیست و کارگر، با زرگوئی علیه مردم کردستان عراق و تصویب مجدد پاره‌ای از قوانین ضد انسانی حکومت بعث، ماهیت ارتجاعی، زن ستیز، و ضد کارگری خود را به نمایش گذاشت.

بعد از مدتی با ناامیدی و سرخوردگی از سیاست رو به دولت آمریکا و غرب، ائتلاف مصلحتی رهبران این احزاب به هم خورد و دشمنی و اختلاف واقعی آنها دوباره آشکار شد. با شروع جنگ قدرت میان جریان جلال طالبانی و مسعود بارزانی، نمونه هائی از سببیت و قساوت این دو جریان در کشتار همدیگر و ویران کردن مناطق کار و زندگی مردم به نمایش گذاشته شد. اینها خود قبل از هر کسی بر پوشالی بودن "حکومت و پارلمان کرد" صحنه گذاشتند. بعد از شروع اولین درگیریها و تقسیم مناطق میان افراد طالبانی و مسعود بارزانی، رهبران این دو جریان برای اعاده قدرت برتر خویش و دست بالا پیدا کردن بر دیگری، به سیاست دیرینه خود یعنی همکاری با و مزدوری دولتهای ارتجاعی منطقه، رژیم بعث، رژیم اسلامی ایران و دولت ترکیه روی آوردند. اینها برای حفظ منافع دول ارتجاعی منطقه در ازاء جیره و مواجی که بابت مزدوری خود میگیرند، به هر جنایتی دست میزنند. ارتش رژیم ترکیه در همکاری با جریان مسعود بارزانی هروقت بخواهد میتواند به داخل کردستان عراق سرازیر شود و محل کار و زندگی مردم را بمباران و توپ باران نماید، مردم را از خانه و کاشانه شان آواره کند و هر مدت هم که خواست در آنجا مستقر شود. رژیم بعث هم در مناطق تحت کنترل جریان مسعود بارزانی برای اعمال هر جنایتی دستش باز است و برای بازگرداندن سلطه فاشیستی خود برکردستان عراق با همکاری این جریان روز شماری میکند.

جریان جلال طالبانی به مزدور کامل رژیم اسلامی ایران بدل شده است. جمهوری اسلامی که پیشتر بوسیله جریانات اسلامی دست ساز خود بساط تروریسم و جنایت را در کردستان عراق پهن کرده بود، این بار با تبنی و همکاری مستقیم اتحادیه میهنی، دخالت خود را به تمام جوانب زندگی سیاسی و اجتماعی مردم کردستان عراق وسیعاً گسترش داد. بتدریج اکثر دم و دستگاههای اطلاعاتی و تروریستی اسلامی خود را در کردستان عراق بویژه در شهر سلیمانیه و مناطق تحت نفوذ اتحادیه میهنی مستقر کرد. فعالیتهای اطلاعاتی، جاسوسی و تروریستی رژیم اسلامی که پیش از این تحت پوشش هلال احمر (مرکز هدایت عملیات تروریستی و جاسوسی رژیم اسلامی) و گروههای "خبریه" با همکاری مزدوران حزب الله انقلابی کرد سازمان داده شده بود، این بار با همکاری مستقیم دستگاه آسایش (امنیت) اتحادیه میهنی فعالیت همه جانبه تری را شروع کرد. سنگ بنای حسینییه ارشاد، این مرکز شوم و نکبت اسلامی، توسط شخص جلال طالبانی در شهر سلیمانیه گذاشته شد. بدنبال آن پای ماموران اطلاعاتی، جاسوسی و طراحان تروریست رژیم اسلامی ایران به محلهای کار و زندگی مردم شهرها و روستاهای کردستان عراق باز شد. با حضور و دخالت هر چه بیشتر رژیم اسلامی در کردستان عراق، ارتجاع اسلامی و ترور و ناامنی نیز گسترش یافت.

زن ستیزی اسلامی شدت گرفت، زنان در ابعاد وسیعی ترور شدند، به شیوه حزب الهی مورد توهین قرار گرفتند، کتابخانه ها سوزانده شدند، تدریس خرافه مذهبی در مدارس شروع شد، معلمین آزادیخواه و سکولار تهدید شدند. با همکاری مستقیم دستگاه آسایش (امنیت) اتحادیه میهنی، جمهوری اسلامی وسیعاً به شکار و ترور اعضای سازمانهای اپوزیسیون ایران و دیگر پناهندگانی که در شهرها و شهرکهای کردستان عراق زندگی میکردند، دست زد. در چند سال اخیر بیش از ۲۰۰ نفر از اعضای سازمانهای اپوزیسیون ایران و پناهندگان ساکن در کردستان عراق طعمه تروریسم رژیم اسلامی شده اند. با همکاری و تبنی اتحادیه میهنی در عمق خاک کردستان عراق نیروهای

جمهوری اسلامی سر مقرهای حزب دمکرات کردستان ایران هدایت شدند، تعدادی از اعضاء سازمانهای اپوزیسیون ایران ربوده شده و به جمهوری اسلامی تحویل داده شدند، بر روی اعضاء و پیشمرگان کومه‌له آتش گشوده شد، ۶ تن از پیشمرگان کومه‌له همین اواخر به جرم دفاع از خود در مقابل آدمکشان رژیم اسلامی، دستگیر و زندانی شده‌اند که تا این تاریخ هنوز از زندان اتحادیه میهنی آزاد نشده‌اند، در عمق خاک عراق با همکاری و همدستی آشکار اتحادیه میهنی اردوگاه کومه‌له توسط کاتیوشاهای رژیم اسلامی موشک باران شد. همکاری مستقیم اتحادیه میهنی با جمهوری اسلامی در ترور و کشتار افراد اپوزیسیون ایران در کردستان عراق همچنان ادامه دارد. در آن دوره (دوره جنگ خلیج و رویدادهای ناشی از آن) ما جنبش ملی‌ای را که ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق نمایندگی میکرد، جنبشی مشابه جنبش اونیتا و کنترآ خواندیم و رهبران آنرا هم کسانی مانند احمد شاه مسعود افغانستان نامیدیم. مشخصا هم ایرج آذرین و هم منصور حکمت در نوشته‌های آندوره خود جنبش طالبانی و بارزانی را جنبش اونیتاها و کنترآهای کردستان نامیدند.

بعدها، همزمان با جدائی در حزب کمونیست ایران و تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران که شیوه برخورد به احزاب ملی کرد و حکومت در حال شکل‌گیری آنها به یکی از نکات اصلی مورد مشاجره میان چپ و راست در آن حزب تبدیل شد، ما هیچ مشروعیتی برای جریان ناسیونالیستی طالبانی - بارزانی قائل نشدیم و خواهان افشاء و فاصله گرفتن از آنان بودیم.

بهر رو وقایع و رویدادهای چند سال اخیر کردستان عراق بهتر از هر چیزی بر صحت نظرات ما در آن دوره مهر تایید گذاشتند و کنترآ و اونیتا بودن دار و دسته ارتجاعی طالبانی و مسعود بارزانی را به همه و به کسانی که با روی کار آمدن اینها به سماع عارفانه دچار شده بودند نشان داد. اگر در آنوقت تشخیص این مساله به درایت سیاسی احتیاج داشت، اکنون یک مشاهده ساده برای هر کسی که یک زره عقل سیاسی داشته باشد کافی است که بفهمد اینها اونیتاها و کنترآهای کردستانند و یا چیزی هستند شبیه حکام جنگی افغانستان.

ما یکبار دیگر خواندن و مطالعه کتاب "بحران خلیج و رویدادهای کردستان عراق" را به آنهایی که تحت هر فضائی و یا با توهم به جنبش ملی کرد مشاجرات آن دوره را جدی نگرفتند و کتاب بحران خلیج را مطالعه نکردند، به همه آن کسانی که به سرنوشت و آینده این مردم و این جامعه میاندیشند، به همه کسانی که به تاریخ معاصر کردستان علاقمندند و به همه اعضاء و هواداران کومه‌له، توصیه می‌کنیم.

سپتامبر ۹۷

کلیه زندانیان سیاسی باید فوراً آزاد شوند!

اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در اعتراض به شرایط زندان های ایران که حدوداً از شش هفته قبل شروع شده، هنوز ادامه دارد. اعتراض زندانیان سیاسی تاکنون به جان باختن حداقل پنج تن از آنان منجر شده است و خطر مرگ هر لحظه بقیه زندانیان معترض را تهدید میکند. جمهوری اسلامی در مقابل خواست زندانیان، به اعدام، قطع ملاقات ها، و تشدید فشار و ارباب دست زده است. بر اساس اخبار منتشره، در این مدت هفت نفر دیگر از زندانیان سیاسی اعدام شده اند.

جمهوری اسلامی رژیم صد و پنجاه هزار اعدام است. مظهر پایبندی تا پای جان به ضد انسانی ترین برخورد به مردم و بویژه انسان های معترض است. زندانی سیاسی در جمهوری اسلامی همچون گروگانی کت بسته بوده است که در هر تندپیچ سیاسی و ترس رژیم از سربلند کردن هر حرکت اعتراضی در جامعه، به جانش افتاده اند. پرونده سرپا جنایت این رژیم در طول هجده سال گذشته، کشتار و شکنجه زندانی سیاسی بوده است. تا جمهوری اسلامی به حیات ننگینش ادامه دهد، کمونیست ها، انسان های آزادیخواه، مردم حق طلب و معترض، فعالین احزاب و سازمان های سیاسی و کسانی که اندک مخالفتی با این رژیم داشته باشند به زندان میافتند و از آنها اعدام میشوند. خلاصی از جنایات و انسان ستیزی این حکومت هار سرمایه و توحش مذهبی فقط با سرنگونی آن ممکن میشود.

حزب کمونیست کارگری ایران همدردی عمیق خود را با خانواده ها و دوستان و بستگان زندانیان جانباخته در هفته های اخیر اعلام میکند. ما ضمن حمایت از خواست زندانیان سیاسی تمام تلاش خود را برای یاری رساندن به مبارزه آنان و افشای جمهوری اسلامی بکار خواهیم بست. کلیه زندانیان سیاسی باید فوراً و بدون قید و شرط آزاد شوند.

xZ@žž }®™fē Ā ±ÄæÂç~ [^Š fÂ²~ _fē< \ ëÄ¼²†

از میان مطالب

انترناسیونال

نشریه حزب کمونیست کارگری ایران

شماره ۲۶ - دی ۱۳۷۶ (ژانویه ۱۹۹۸)

- ستون اول - منصور حکمت
- در باره رویدادهای سیاسی ایران - مصاحبه با منصور حکمت
- ایران یک جامعه اسلامی نیست - فاتح شیخ الاسلامی
- کنگره ملی کردستان و کومه له - رحمان حسین زاده
- "مجازات اعدام" واقعیتها - علی جوادی
- درباره کانون نویسندگان- نادر بکتاش

اطلاعیه ها:

- جنگ بازنده ها؛ اطلاعیه در مورد رویدادهای اخیر ایران - دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران
- اطلاعیه انتخابات کنگره دوم حزب
- اطلاعیه پلنوم
- اطلاعیه دفتر سیاسی
- اطلاعیه دفتر سیاسی
- اطلاعیه کمیته کردستان
- اطلاعیه کمیته کردستان

"مجازات اعدام": واقعیتها

علی جوادی

متن زیر بر مبنای بخشهایی از سخنرانیهای نویسنده در کانادا (تورنتو، ونکوور)، آمریکا (الس آنجلس)، دانمارک (کپنهاگ)، سوئد (مالمو و گوتنبرگ) تهیه شده است.

"مجازات اعدام" مسئله‌ای مهم و حساس در جامعه است. برنامه حزب کمونیست کارگری ایران، "یک دنیای بهتر" در این زمینه می‌گوید: "مجازات اعدام باید فوراً لغو گردد. اعدام یا هرنوع مجازات متضمن تعرض به جسم افراد (نقص عضو، تنبیه بدنی، و غیره) تحت هر شرایطی ممنوع است."

اما بحث "مجازات اعدام" چه جایگاهی در مارکسیسم و در جنبش کمونیسم کارگری دارد؟ اهمیت سیاسی این بحث چیست؟ حساسیت ما از چه زاویه‌ای است؟ راستش در جواب باید گفت که جان انسانها برای ما عزیز است. اصلاً امر ما سرنوشت و حرمت انسان است. اما انسان یک پدیده اجتماعی است. در نتیجه مقوله اجتماع وارد معادله میشود. از اینرو دعوای ما بر سر سرنوشت انسان در جوامع کنونی است. کسانی که با برنامه و اهداف ما آشنایی دارند میدانند که ارتقاء و بهبود زندگی انسانها، بالابردن درجه رفاه و حرمت آنها، برابری موقعیت انسانها، رشد خلاقیت و توانائیهای آحاد جامعه و کلاً ایجاد جامعه‌ای که این شرایط را تضمین کند، بخشی از اهداف مبارزه اجتماعی ماست. مسئله "مجازات اعدام" از اینرو برای ما حائز اهمیت زیادی است.

صورت مسئله

مسئله از طرف مدافعین "مجازات اعدام" معمولاً اینطور فرموله میشود که مجرم، یعنی کسی که قانون را، که ادعا میکنند حاصل اراده و توافق جمعی جامعه است، زیر پا گذاشته، باید مجازات کرد. نوع مجازات هم بر مبنای شدت جرم تعیین میشود. می‌گویند "مجازات اعدام" اساساً حق

مجرمی است که خطای سنگینی مرتکب شده است. کسی را کشته است، اقدامی برای سرنگونی نظام انجام داده است، جاسوسی کرده است و یا عملی از این نوع انجام داده است. بعلاوه تاریخا هم مجرمین را مجازات کرده‌اند و همه هم قبول دارند که مجرم باید مجازات شود! این را متفکران بورژوا تئوریزه کرده‌اند. کانت تا آنجا پیش رفته که می‌گوید، اصلا مجازات پیش شرط وجود جامعه مدنی است. و یا اینکه اگر قرار باشد روزی جامعه مدنی منحل شود قبل از انحلال باید تمام کسانی که در صف اعدام قرار دارند اول اعدام گردند و سپس جامعه منحل شود! جان استوارت میل می‌گوید اعدام یکی از اشکال کمتر وحشیانه مجازات برای جلوگیری از تکرار جرم است! بهرحال مسئله معمولا اینطور مطرح می‌شود که با فرد مجرم چه باید کرد؟ و چنین جواب می‌گیرد که باید مجازاتش کرد و به دنبالش یک سری اقدامات قضایی و مجازاتی و کلا دستگاههای مختلف سرکوب نظام موجود، دادگاه و قاضی و دادستان و زندانبان صحنه گردان میدان میشوند. ظاهرا مسئله و جواب مسئله هر دو معین و روشن‌اند!

اما در تقابل با این مجموعه و این شکل از فرمولبندی مسئله یک سری سوالات را باید مطرح کرد. از قبیل اینکه: اصلا جرم چیست؟ چه کسی تعیین میکند که جرم چیست؟ مجرم کیست؟ چگونه تعیین میکنند مجرم کیست؟ کلا چه اقداماتی جرم شناخته میشوند و چه جنایاتی جرم شناخته نمیشوند؟ بعلاوه هدف از مجازات چیست؟ فلسفه مجازات چیست؟ نوع مجازات را چه کسی تعیین کرده است؟ "مجازات اعدام" برای چیست؟ چه هدفی را دنبال میکند؟ بحث حاضر جوابیست به این سوالات. نقدی است بر کلیه مفروضات ارائه شده در زمینه مجازات اعدام در جامعه حاضر. بحثی است در نقد جامعه‌ای که انسان را اعدام میکند.

مجازات: تحولات و تغییرات تاریخی

معنای جرم و جنایت و اعمال مستوجب مجازات جملگی تاریخا دستخوش تغییر شده است. واقعیت این است که آستانه جرم و جنایت در طول تاریخ همواره تغییر کرده است و برای تغییر این آستانه مبارزات بسیاری صورت گرفته است. انسانهای بسیاری حتی جان خودشان را در این راه از دست داده‌اند. مبارزه برای لغو "مجازات اعدام" هم گوشه‌ای از همین تلاشهاست، کوششی در این راستاست.

اجازه بدهید این تغییر تاریخی آستانه جنایت و جرم را روشنتر بیان کنم. زمانی زنده به گور کردن زنان به همراه جسد همسرانشان رسم متداولی بوده است. زنده به گور کردن فرزندان دختر امر عادی

بوده است. زمانی اسب دزدی "مجازات اعدام" داشته است. قربانی کردن فرزندان مجاز بوده است. همانطور که ابراهیم سر پسرش اسماعیل را گذاشت لب سنگ که او را قربانی کند و ظاهراً خیرخواهی بهش گفته باباجان بجای کشتن بچه‌ات این گوسفند را قربانی کن! خدا فقط قصد امتحان کردنت را داشت! زمانی، نه چندان دور، به دار آویختن انسانها به خاطر رنگ پوستشان امری عادی بود و عده‌ای شغل کثیفشان این بود. اینها تماماً جنایاتی هستند که تاریخا جرم محسوب نمیشدند. نتیجه اینکه اقداماتی که جرم و جنایت محسوب میشوند همواره در طول تاریخ تغییر کرده است.

از طرف دیگر اگر به برخی از جوامع معاصر نگاه کنید، می‌بینید اقداماتی هستند که آدمها بخاطر ارتکاب به آنها مجازات میشوند که اصلاً نباید مجازاتی داشته باشد. مثلاً امروز مقاومت در حین دستگیری جرم است. جرم سنگینی هم دارد. آدم کلی در زمان دستگیری و بعد از دستگیری کتک می‌خورد و تازه حکم زندانش هم افزایش پیدا میکند. در طرف مقابل، جنایاتی هستند که مجازاتی ندارند و اصولاً جرم تلقی نمیشوند اما روزانه باعث قتل و کشتار و جهل و عقب ماندگی هزاران هزار انسان‌اند. و مرتکبین به این اعمال راست راست راه می‌روند و حتی بخشی از به اصطلاح محترمترین افراد جامعه کنونی هم بحساب می‌آیند. امروز کسی که برتری طلبی طبقاتی، نژادی، جنسی، ملی، قومی و مذهبی را تبلیغ میکند و مردم را با این باورهای کثیف بار می‌آورد مرتکب جرمی نشده است. این مقولات اصلاً جزئی از کاتگوری جرائم کنونی جامعه نیست. زن ستیزها، شونیستها و کلاً استثمارگران مرتکب جرمی نشده‌اند. و یا اینکه امروز تهدید و ارباب کودک جرم محسوب نمیشود. نه فقط این، بلکه با ارباب و بعضاً کتک می‌خواهند بچه را "تربیت" کنند. کتک و تنبیه اصلاً بخشی از روشهای جاری "تربیت" در جامعه شناخته میشود.

بالاخره، برخی انسانها مجازات میشوند بدون اینکه اصلاً مرتکب عملی شده باشند. مثلاً در دنیای کنونی فقر جرم است. فقیر بودن دارای یکی از بزرگترین مجازاتها است. فقر مبنای محرومیت از بسیاری مزایای اجتماعی است. امروز به علت فقر آدم را از بهداشت محروم میکنند، بخاطر فقر آدم را از تحصیل و علم محروم میکنند، در فقر آدمها را با بیماریهایی میکشند که مثلاً مدتهاست ریشه کن شده‌اند. و هزار عقوبت شنیع دیگر از این نوع که به عمل و یا اقدام معینی ربط پیدا نمیکند. مردمانی فقط بخاطر تعلق به بخش پائینی و فقیر جامعه مجازات میشوند.

معنای امروزی جرم و مجازات میراث تاریخ است. اما این معانی در دوره‌های مختلف بر حسب توازن قوای طبقاتی و مبارزات جنبه‌های اجتماعی عوض شده است. در زمینه "مجازات اعدام" هم

همینطور است. تاریخا بهانه ای که مردم را بخاطرش اعدام کرده اند عوض شده است. اما تاکنون همواره آدمها را اعدام کرده اند. زمانی مردم را بخاطر اعتقاداتشان دسته دسته اعدام میکردند و البته هنوز هم در جوامعی این کار را میکنند. زمانی زنان و مردان را بخاطر همبستر شدن و ابراز عشق و علاقه سنگسار و اعدام می کردند، که هنوز هم می کنند. امروز در جوامعی آدم را بخاطر عدم احترام و رعایت منافع ملکه و شاه و یا رئیس جمهور اعدام می کنند. راستش تاریخ تاکنونی جوامع طبقاتی به اعتباری تاریخ اعدام بشر نیز هست. ماحصل قضیه این است که در هر دوره بالاخره این طبقات حاکم بوده اند که تعیین کرده اند که چگونه بکشند، کی را بکشند، کی بکشند و طی چه مراسمی بکشند. مجازات و اعدام محصول سیاست طبقه حاکم بر جامعه است. گفتم که کاتگوریهای جرائم و مجازات تاریخا عوض شده است. اما سؤال این است که تغییر این کاتگوریها در چه پارامترهایی در جامعه خودش را نشان میدهد؟ اگر بخواهیم فقط از یک پارامتر اسم ببریم باید دست روی درجه حرمت انسان در جامعه بگذاریم. راستش هر زمان که ارزش و حرمت انسان در جامعه پایین رفته، آدمها را هم گرفته اند، شلاق زده اند، شکنجه کرده اند، کشته اند و اعدام کرده اند. در آلمان هیتلری ارزش آدمها کم شد، آدمها را در کوره آتش سوزاندند، در رواندا دسته دسته با قمه گردن مردم را زدند، در یوگسلاوی فردی و دسته جمعی مردم را کشتند. زمانی ارزش زن در جامعه در حد انسان نبود نتیجتا چنان جنایات وحشیانه ای در حق زنان انجام دادند که تاریکترین صفحات تاریخ را میسازند و بعضا در جوامعی امروزه چنین نیز میکنند. اگر امروز در آمریکا آدمها را بخاطر تکه پیتزایی و بر اساس قانون مجازات "سه خطا" به حبس ابد محکوم می کنند، پیش شرطش له کردن حرمت انسان در جامعه است. تهاجم مرتجعین راست در جامعه نیز دقیقا همین حرمت و ارزش انسان را در درجه اول مد نظر دارد. خلاصه اینکه، میزان انسانی بودن جامعه را اساسا باید با درجه حرمت انسان در جامعه و اقداماتی که برای حفظ و ارتقاء این حرمت انجام میدهند، اندازه گرفت. تلاش ما کمونیستها هم در جامعه از جمله بر سر ارتقاء حرمت انسان است.

"مجازات اعدام": فلسفه و هدف

اما فلسفه و هدف از "مجازات اعدام" چیست؟ اگر دلائل مجازات و "مجازات اعدام" را بررسی کنیم دو هدف پایه ای را میتوان مشاهده کرد که نقش اصلی ای در تعیین فلسفه مجازات بازی میکنند. اولی مجازات بر مبنای انتقام است و دومی مجازات برای اجتناب از تکرار و ارتکاب

دیگران به جرم. این دومی تحت عناوین دیگری از جمله عبرت آموزی مجرم و دیگران نیز طرح شده است.

اولین و تاریخی‌ترین مبنای مجازات انتقام است. این فلسفه مجازات عمری به قدمت خود تاریخ دارد. انتقام هدف مجازات است و فرمول آشنایی که در این زمینه وجود دارد این است که "چشم در مقابل چشم، گوش در مقابل گوش و جان در مقابل جان". موسی و برده داران اینطور عمل میکردند. امروز هم این فلسفه از مجازات در بسیاری از جوامع و از جمله آمریکا به جلوی صحنه آورده شده است. عدالت اجتماعی را هم بعضا بر این مبنا تعریف کرده‌اند.

دلایل زیادی برای اثبات پوچی و نشان دادن توحش نهفته در این نگرش به قضاوت و فلسفه مجازات موجود است. بعلاوه کمتر جرمی است که اساسا مجازات برابری داشته باشد. معادله "جان در مقابل جان" معادله برابری نیست، هیچ اعدامی معادل و برابر با عمل هیچ قاتلی نیست. هیچ قاتل و جنایتکاری به غیر از دولتهای مجری اعدام به قربانی خود زمان وقوع قتل و چگونگی کشتار و مراسم کشتار را از پیش اعلام نمیکند و هر روز فرد را با یادآوری روزهای باقیمانده به وقوع قتل و اعدامش از خواب بیدار نمیکند. بعلاوه مسئله این است که اصلا انتقام حسی انسانی نیست. این واقعیت سختی است. اما واقعیت است با تمام جوانبش. هدف سیستم قضایی نمیتواند انتقام باشد. انتقام یادگار دوران جهالت بشر است. انتقام کور است. سیستم قضایی می‌بایست اصلاح جامعه و فرد و مصون داشتن جامعه را مبنای اقدامات خود قرار دهد، ریشه و زمینه انواع جرم و جنایت را از میان بردارد و از اینرو از جامعه حفاظت کند. جامعه انسانی و آزاد نمی‌تواند و نباید انتقام مبنای قضاوتش باشد.

عبرت آموزی یک فلسفه دیگر مجازات است. یعنی اینکه فرد مجازات میشود تا مجرم و مردم عبرت بگیرند که از ارتکاب به اقداماتی اجتناب کنند. نقد ما به این تلقی از فلسفه مجازات چیست؟ در درجه اول مسئله این است که حد و مرز و میزان مجازات برای عبرت آموزی مردم را کجا میکشند؟ کجا و چگونه تعیین میکنند که برای عبرت دیگران چقدر باید فرد را مجازات کرد؟ مثلا چرا نباید کل خانواده مجرم را مجازات کرد؟ چرا نباید کل اهالی محله مجرم را مجازات کرد؟ این استدلالات شاید غریب بنظر برسد ولیکن تمامی این اقدامات را تاکنون انجام داده‌اند. برای عبرت فلسطینی‌ها کل خانه و زندگی و بعضا دهکده چریک مخالف دولت را بارها و بارها با خاک یکسان کرده‌اند. بعلاوه در این فلسفه از مجازات فرض این است که هر چقدر مجازات سنگین‌تر باشد، عامل بازدارندگی‌اش هم قوی‌تر است. حال باید سؤال کرد اگر سطح کنونی مجازات "کارآیی مطلوب" را نداشت، آنوقت چه باید کرد؟ چقدر مجازات را باید تشدید کرد

تا موثر واقع شود؟ چقدر جیره مجازات را باید بالا برد تا مردم از تکرار جرم اجتناب کنند؟ چقدر باید آدم کشت تا زنی بر خلاف میل مذهب با مردی همبستر نشود؟ تا اخلاقیات کثیف مذهبی خدشه دار نشوند؟ درستی این منطق به میزان نیروی قلدري و توحش و توپ و تانک طبقه حاکمه است و نه هیچ چیز دیگری. واقعیت این است که در این سیستم روشن است که با اعمال مجازات طبقه حاکمه دارد از فرد بخاطر اقدامات احتمالی آتی جامعه انتقام می گیرد. فرد را بخاطر دیگران مجازات میکنند. هر چقدر هم زورشان برسد بخش فردی و بخش اجتماعی اش را هم تعیین میکنند. از صد تا ضربه شلاق که من و شما باید بخوریم، ظاهراً بیستاش مال خودمان است و هشتادش مال دیگران. اینهم شد دلیل و فلسفه مجازات من و شما! در این سیاست از مجازات طبقه حاکمه دارد به جامعه می گوید که هر کدام از شما از نظر من قصاص کل جامعه را باید پس بدهد. با مجازات هر فرد هر بار همه شما را مجازات میکنم. برای به راست راست کردن جامعه هرکدام از شما که دستم بیفتد، باید حساب پس بدهد. این مبنای سیاست قضایی من است. همه مجرم اند. همه در مقابل جرم مسئول اند. همه باید در هر مجازاتی مجازات شوند. در ثانی مگر تمام فرض سیستم موجود این نیست که جامعه سالم است، کارکردش درست است، پس چرا فرد را بخاطر درس آموزی دیگران و مردم میزنند و یا زندانی و اعدام میکنند؟

"مجازات اعدام"

در دفاع از "مجازات اعدام" می گویند که پاداش مجرم جنایی اشد مجازات است. اشد مجازات را هم در جوامعی مثل آمریکا مرگ تعریف کرده اند. رایج است که اعدام بهترین ضامن جلوگیری از وقوع مجدد قتل توسط افراد جامعه است. اعدام کم خرجترین شیوه مجازات مجرم جنایی است. از مجرم جنایی فقط با مرگ میتوان انتقام گرفت. عدالت تنها با اعدام مجرم جنایی تحقق می پذیرد. اعدام و نابودی فیزیکی مجرم بهترین روش برای مصون داشتن جامعه و جلوگیری از وقوع مجدد جرم است.

اما نقد ما به "مجازات اعدام" چیست؟ قبل از هر چیز باید گفت که اعدام اصلاً مجازات نیست. اعدام کشتن کسی است که در زمان اعدام قادر به انجام جرم و کاری نیست. اعدام جنایت است. اعدام جنایت طبقه حاکم بر علیه آحاد جامعه است. اعدام نابود میکند. اعدام ادامه کشتار برده دار است. اعدام یعنی کشتار آحاد جامعه توسط سرمایه. اعدام مجازات نیست، چرا که برگشت ناپذیر است. اعدام اقدامی برای اصلاح نیست. در فردای اعدام فردی باقی نمی ماند که اصلاح شود. اعدام

دست اندازی به نفس حیات در حد نابودی موجودیت انسان است. اعدام عمل انتقام جویانه، نه فردی بلکه دسته جمعی عقل حاکم بر جامعه از فرد مجرم است. عقل و شعور حاکم بر جوامع کنونی هم چیزی جز عقل و منطق سرمایه داری نیست. اعدام هیچ اما و اگر برنمیدارد. هیچ اقدامی نیست که بتوان تصور کرد اعدام پاسخ انسانی اش است.

در دفاع از "مجازات اعدام" میگویند که اعدام عامل بازدارنده قتل و جنایت در جامعه است. این ادعا ظاهراً مقبولیت زیادی در میان مردم دارد. اما این دروغ طبقه حاکمه است. در جواب باید گفت در جوامعی که حکم اعدام بخشی از قانون جزایشان است ما بهیچوجه با میزان کمتری از قتل و جنایت مواجه نیستیم. حکم اعدام عامل بازدارنده تجاوز به انسان نبوده و نیست. با خشونت قانونیت یافته نمیتوان جامعه‌ای را از خشونت مبرا داشت. این عوامفریبی است، این توهم است، این توهم تماماً با توحش در هم آمیخته است. کافی است به جامعه آمریکا نگاه کنید! به میزان جرایم جنایی و به میزان انسانهایی که در صف اعدام قرار دارند، نگاه کنید! مقایسه آمار جنایات در هیچ دو ایالتی که یکی حکم اعدام دارد و دیگری ندارد نشان نمیدهد که اعدام بمثابة عامل بازدارنده از وقوع مجدد جرم عمل کرده باشد. تازه اگر هم میکرد باز هم نمیبایست کسی را اعدام کرد، چرا که اعدام فی النفسه شنیع است. آخر این چه جامعه‌ای است که در آن کشتار دولتی باید عامل بازدارنده کشتار و جنایت بحساب آید؟ بر عکس اعدام مشوق و عامل تشدید قتل و جنایت بیشتر در جامعه است. آمار کنونی در آمریکا نشان میدهد که بطور متوسط به ازای هر صد هزار نفر ۸ قتل در سال صورت میگیرد. در ایالاتی که قانون جزایشان حکم اعدام ندارد میزان متوسط قتل و جنایت حدود ۴ نفر در سال است. در کانادا زمانی که "مجازات اعدام" را لغو کردند میزان جرایم جنایی نیز تنزل پیدا کرد. دلیل مسئله نیز ساده و روشن است. در جوامعی که اعدام عملی مشروع قلمداد میشود، مجاز شمرده میشود که آدمها عامدانه کشته شوند، مجاز شمرده میشود که کسی کسی را بکشد، در جامعه‌ای که دولت آدم میکشد، دولت بزرگترین آدمکش است. طبیعی است که عده‌ای هم پیدا شوند که انحصار دولت را بشکنند و خود نیز دست به چنین عمل کثیفی بزنند. اگر کشتن مجاز است، پس چرا فقط دولت باید مختار باشد که بکشد؟ واقعیت این است که با وقوع هر قتلی ما یکبار دیگر شکست سیاست "مجازات اعدام" را مشاهده می‌کنیم و با هر اعدامی یکبار دیگر توحش نهفته در منطق و شعور جامعه کنونی را می‌بینیم. اعدام قتل عمد از پیش برنامه ریزی شده است.

واقعیت این است که هر زمان که در طول تاریخ جامعه به راست چرخیده، خشونت جامعه هم افزایش یافته است. قتل و جنایت هم افزایش یافته است. هدف از اعدام وادار کردن جامعه به

اطاعت از قوانین و حاکمیت طبقه حاکم است. قرار است با اعدام جامعه را به بند بکشند. هر وقت در جامعه طبقه حاکمه هار شد، خواست مردم را عقب براند، حکم اعدام را هم جلو آوردند. ابتدائاً در مقابله با جرایم بخش خصوصی جلو آوردند تا بهتر بتوانند در دفاع از بخش دولتی بکشند و آدمها را به اطاعت و زنجیر بکشند.

لغو اعدام یعنی جلوی کشتار بالا از پایین را سد کردن. یعنی محدودیت برای توحش بالائیها ایجاد کردن. مبارزه برای لغو اعدام مبارزه‌ای برای ارتقا جایگاه انسان در جامعه است. جامعه انسانی نمیتواند خود را جامعه‌ای متمدن بنامد و همزمان "مجازات اعدام" را بر علیه مردم جاری کند. جلوگیری از "مجازات اعدام" یعنی جلوگیری از زورگویی طبقات حاکم در عریان‌ترین شکل‌اش. یعنی اینکه جامعه دارد جلوی توحش قانونی دستگاه کنونی ایستادگی میکند. اعدام میراث دوران تاریخ بربریت انسان است. جامعه امروزی نباید دوران بربریت خودش را از سر بگیرد هیچ لذتی در تکرار این بربریت تاریخی نیست. اعدام و هر نوع تجاوز به جسم افراد باید ممنوع گردد. حیات و زندگی حق تخطی‌ناپذیر هر انسانی است. از اینرو مبارزه برای لغو "مجازات اعدام" یعنی دفاع از حرمت و شخصیت انسانها در جامعه، یعنی تلاش برای بالا بردن احترام انسان نسبت به خودش، به جامعه و انسانیتش.

ما از اعدام منزعجیم. برای برانداختنش مبارزه می‌کنیم. جامعه‌ایکه اعدام را جزیی از سیاست جزایی خودش میدانند را جامعه کثیفی میدانیم. ما اعدام را رد می‌کنیم چرا که نمی‌خواهیم کسی بخاطر فعالیت سیاسی اعدام شود، نمی‌خواهیم در جامعه‌ای زندگی کنیم که کسی را تحت لوای خیانت به طبقه حاکمه و میهن و عدم وطن پرستی اعدام کنند. کسی را بخاطر مذهب، بی مذهبی و یا طرد مذهبی اعدام کنند. زنان و مردان را بخاطر رابطه عشقی و جنسی اعدام کنند. نمی‌خواهیم مجرمین جنایی را اعدام کنند. جلوه‌های بروز اعدام امروز در جوامع کنونی چیست؟ "مجازات اعدام" در تمامی این جلوه‌ها باید نقد شود. در تمامی این عرصه‌ها اعدام باید بمثابة جنایت طبقه حاکم بر ضد بشریت نقد و محکوم شود.

اعدام و مجرمین جنایی: عرصه خاکستری

بحث "مجازات اعدام" در عرصه جرائم فردی، یعنی در بخش خصوصی، دریچه‌ای است که از مجرای آن سیاست "مجازات اعدام" را برای کل جامعه و مردم توجیه میکنند. خیلی از کسانی که "مجازات اعدام" را برای جرایمی از قبیل تعدی به مالکیت و اقدام سیاسی بر علیه دولت و شاه و

ملکه رد میکنند در بسیاری از موارد از اعدام مجرم جنایی دفاع میکنند. ظاهراً این آن زمینه خاکستری است که دفاع از "مجازات اعدام" از کانال آن مجاز شمرده میشود. دستگاه حاکم نیز معمولاً برای اثبات ضرورت "مجازات اعدام" در جامعه به احساسات به غلیان آمده و عواطف حدت یافته خانواده‌های مقتولین متوسل میشود. این احساسات مبنای تایید سیاست "مجازات اعدام" قرار داده میشود. اعدام مجرم را دوی درد و درمان نزدیکان قربانی قلمداد میکنند.

اما واقعیت این است که قتل و از دست دادن هر عزیزی ضربه‌ای جبران ناپذیر و کشنده است. هیچ انسانی نمیتواند چشمش را به روی این احساسات و عواطف ببندد و یا نسبت به آن بی تفاوت باشد. بعلاوه ابراز شدیدترین عواطف بر علیه مجرم از طرف نزدیکان قربانی امری کاملاً عادی و عکس‌العملی کاملاً قابل فهم است. خشم و نفرت طبیعی ترین احساس و عکس‌العمل هر انسانی به جنایت است. اما معضل چیز دیگری است. مسئله این است که نباید احساسات بشدت جریحه دار شده قربانیان جنایت و نزدیکان آنها مبنای تثبیت سیاست "مجازات اعدام" قرار گیرد. قرار نیست چنین افرادی در چنین شرایط روحی نابسامانی در نقش قانونگذار جامعه دست به تدوین قانون مجازات بزنند. باید جلوی این ریاکاری و سوء استفاده طبقه حاکم را گرفت. نیازهای روحی و روانی قربانیان و صدمه دیدگان از جنایت با قانون "مجازات اعدام" پاسخ نمی‌گیرد. برخلاف وعده‌های مدافعان اعدام، بر خلاف وعده‌های دادستان و کلانتر و ژورنالیسم معاصر هیچ درجه‌ای از مجازات نمیتواند التیام بخش هیچ دردی در این زمینه باشد. این واقعیت تلخی است. اما واقعیت است. اعدام مجرم هیچ کمبودی را در نزد نزدیکان قربانی و جامعه پر نمیکند. اعدام جای خالی هیچ عزیز از دست رفته‌ای را پر نمیکند. بسیاری از کسانی که حتی شاهد اعدام قاتلین نزدیکان خود بوده‌اند، به این واقعیت اذعان کرده‌اند. زمانیکه التهاب ناشی از "هیجان انتقام" و اعدام مجرم پایان میپذیرد، تازه درد واقعی شروع میشود. درد اینکه همه چیز تمام شده است. درد اینکه دیگر هیچ مجرای در جلوی این انسانها برای "درمان" واقعی وجود ندارد. مسئله اینجاست که نزدیکان مقتول نیاز شدیدی به کمک و همدردی برای از سر گذراندن چنین فاجعه‌ای دارند. اما طبقه حاکمه با اعدام فرد "کمک و همدردی" خود را به جامعه و نزدیکان فرد ابراز میکند. ظاهراً راه دیگری نیست! این جوهر وعده تئورسینه‌های مدافع اعدام است. قانون حاکم با اجرای حکم اعدام، همزمان حکم پایانی اقداماتی که برای "التیام" درد صورت میگیرد را نیز اعلام میکند. فردی اعدام میشود، پرونده‌ها بسته میشوند و جامعه به کار روزمره‌اش ادامه میدهد. اینهم شد چاره درد! اما اعدام درمان نیست. ضد درمان است. همانطور که گفتم با وقوع هر قتلی ما یکبار دیگر شکست سیاست "مجازات اعدام" را مشاهده میکنیم و با هر اعدامی یکبار دیگر توحش نهفته در

منطق و شعور جامعه کنونی را می بینیم.

جامعه و اعدام

اما اعدام تنها بخشی از اقداماتی است که برای پایین بردن حرمت انسان در جامعه صورت میگیرد. اعدام یکی از جنایاتی است که برای به بند کشیدن مردم در جامعه صورت میگیرد. امروز برای اینکه مردم اعتراض نکنند، برای اینکه مردم به وضعیت موجود رضایت دهند، آدم می کشند. هر روزه دارند به مردم توهین میکنند. کودک و پیر و جوان را در گرسنگی و فقر زیر پا له میکنند. در این جامعه زن فرودست است. تحقیر و توهین و خوارشمردنش مجاز است. در این سیستم کودک دارای حقوقی نیست. در این جامعه پیران را دور میریزند. این سیستمی است که بدون استثمار انسان نمیتواند زندگی کند. سنگ روی سنگش بند نمیشود.

در چنین جامعه‌ای، در جاییکه خودپرستی سرمایه دار برای کسب حداکثر سود مبنای فعالیت جامعه قرار داده شده است. استثمار آشکار و سنگدلانه رایج است و تقدیس میشود. در جوامعی که زندگی و رفاه مردم تابعی از بالا و پایین بازار است. در جامعه‌ای که با پول میشود شجاعت خرید حتی اگر بزدل و حقیر بود. با پول میشود دوست داشتنی جلوه گر شد، حتی اگر کریه و انزجار آور بود. با پول میتوان عشق، اعتماد، رفاقت و احترام را خرید. در جوامعی که شخصیت افراد به حجم سرمایه‌شان گره خورده است، راستش در چنین دنیایی نمیتوان از خشونت و جنایت بطور ریشه‌ای اجتناب کرد. خشونت و جنایت سیستماتیک بخشی از کارکرد این جوامع‌اند. محصول چنین نظامی هستند. از اجزای ذاتی این سیستم هستند. این سیستم جنایت را مثل هر کالای دیگری تولید میکند. کارکرد این سیستم چنین شرایطی را تولید و بازتولید میکند. قتل و جنایت و دستگاه قضایی و زندانها لازم و ملزوم یکدیگرند. یکی بدون دیگری نمیتواند وجود داشته باشد. هیچ کسی صبح زود از خواب بلند نمیشود تا تصمیم بگیرد که امروز قرار است من یک جنایتکار باشم. شرایط آدمها زائیده موقعیت داده شده در اجتماع است. انسانها صرفا در محدوده‌های معینی مختارند.

در خاتمه :

حرف آخر ما این است که اعدام شنیع است. ضد انسانی است. شایسته جامعه انسانی نیست. ما

ضد اعدامیم، ضد هر نوع اعدام و اعدام هر کسی هستیم. نمیخواهیم در جامعه‌ای زندگی کنیم که هیچ انسانی کشته شود، اعدام شود.

اطلاعیه پایانی ششمین نشست

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

ششمین نشست وسیع کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران با شرکت اکثریت اعضاء کمیته و یکی از اعضاء مرکزیت حزب کمونیست کارگری عراق در روزهای ۲۴ و ۲۵ آبان ۱۳۷۶ (۱۵ و ۱۶ نوامبر ۹۷) برگزار شد

دستور نشست از جمله عبارت بود از: گزارش فعالیتهای کمیته و گزارش سیاسی (شامل اوضاع سیاسی ایران و منطقه و موقعیت جدید حزب)، اولویتهای عملی کمیته کردستان، کار در شهرها، سبک کار فعالیت هیات اجرایی و اعضای کمیته، فعالیت در خارج کشور، نشریه، چهره‌های علنی کمیته کردستان و نحوه فعالیت علنی، مالی، امنیت، قرار و قطعنامه و انتخابات.

طی دو روز اجلاس کمیته کردستان همه این عناوین و برخی مسائل دیگر به تفصیل مورد بررسی قرار گرفتند و بر نتیجه‌گیریهای کنکرت در هر عرصه بعنوان رهنمون کار هیات اجرائی در دوره آتی توافق شد. آخرین بند دستور جلسه انتخابات بود که طی آن رفقا فاتح شیخ الاسلامی، حسین مرادی، صالح سرداری، اسد گلچینی، مجید حسینی و مظفر محمدی بعنوان اعضاء هیات اجرائی انتخاب شدند و رفیق اسد گلچینی باتفاق آراء بعنوان دبیر کمیته ابقا گردید.

هیات اجرائی کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

۳۰ آبان ۷۶ (۲۱ نوامبر ۹۷)

اطلاعیه مطبوعاتی

در نیمه دوم نوامبر ۱۹۹۷، بدعوت دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران نشست در سطح اعضای رهبری "اتحاد فدائیان کمونیست"، "حزب کمونیست کارگری ایران" و "هسته اقلیت" در مورد اوضاع سیاسی ایران برگزار شد.

در این نشست پیرامون اوضاع سیاسی ایران بدنبال انتخابات ریاست جمهوری، تشدید شکافهای درون حکومت، گسترش تحرکات در میان کارگران و توده‌های مردم، صفتبندیهای جدید در نیروهای اپوزیسیون و چشم انداز اوضاع سیاسی ایران بحث و تبادل نظر گردید. حاضرین در این نشست بر ضرورت تشدید مبارزه علیه جمهوری اسلامی، افشا و مقابله با احزاب و نیروهای طرفدار رژیم، گسترش دفاع از مبارزات و مطالبات کارگران، خواستهای برابری طلبانه زنان، دفاع از حقوق کودکان و ... و بر ضرورت مبارزه همه جانبه با مذهب و قوانین مذهبی تاکید کردند.

حاضرین در این نشست همچنین بر تداوم رابطه و بحث و تبادل نظر و بررسی زمینه های همکاری در میان نیروهای چپ انقلابی تاکید نمودند.

اتحاد فدائیان کمونیست

حزب کمونیست کارگری ایران

هسته اقلیت

۲۹ نوامبر ۱۹۹۷

در آستانه کنگره دوم حزب

کنگره دوم حزب در ماههای آتی برگزار میشود. مجموعاً ۹۰ نفر نماینده صاحب رای در کنگره شرکت خواهند داشت که در دو مرحله سراسری و محلی انتخاب میشوند. در انتخابات سراسری، که هم اکنون در جریان است، لیست واحدی از کاندیداها به رای همه اعضای حزب گذاشته میشوند. سهمیه نمایندگان در انتخابات سراسری ۳۰ نفر است و هر عضو حزب به یک لیست ۳۰ نفره رای میدهد. در مرحله انتخابات سراسری جمعا ۱۵۶ نفر کاندید شده اند که اسامی ۱۴۶ نفر آنها ذیلاً آمده است. پس از شمارش آراء در انتخابات سراسری، انتخابات محلی در حوزه های محلی و سازمانهای منطقه ای حزب برای تعیین ۶۰ نماینده دیگر برگزار خواهد شد.

لیست کاندیداهای انتخابات سراسری

مهدی آردی

سیما آتش افروز

فرهاد آلان (گوران)

محمد آسنگران

محسن ابراهیمی

مؤید احمد

علی اسماعیلی (محسن فایز)

علی اوشمک

کاوه افشار

مینا احدی (نرگس)

ناسک احمد

مراد امینی

هادی اسماعیلی

غلام اکبری

ریبوار احمد

جمال ایوب

سعید ارجمند

شبیم افشار

صلاح ایران دوست

عبداله اسدی

بهزاد بارخدائی

حجت برزگر

سیما بهاری

فاتح بهرامی

نسرین بهاری

سوسن بهار

سوسن بهنام

فرهاد بشارت

میترا برومند

نادر بکتاش

هیوا بهار

فریبرز پویا

توفیق پیرخضری

نازلی پرتوی

امیر پیام

سیما پرتو

فرید پرتوی

محمد رضا پویا

حمید تقوائی

تینا تارا

رینوار جبار

آسو جبار
زهره جوادی
علی جوادی
غلام جمالی
کیوان جاوید
منصور حکمت
مجید حسینی
فرشاد حسینی (علی کشتکار)
غریبه حسینی
طاهر حسن
رحمان حسین زاده
خالد حاج محمدی
امیر حسن زاده
علی خدری
محمد خدری
عبداله دارابی
شهلا دانشفر
سیاوش دانشور
فواد درویش
مستانه دنیوی
جعفر رسا
بیژن رضائی
بهرام رحمانی
بصیر زیار
بهرام سروش
صالح سرداری
سید هاشم سجادی (صابر آزاد)
رضا ساعی
تقی سلطانی
بابک سرائی (حسین)
آوات سعید
هوشیار سروش
صفار ساعد
ثریا شهابی
بهمن شفیق
فاتح شیخ الاسلامی
نادر شریفی
محمد شکوهی
فهیمه صادقی
مهرداد صبوری
مصطفی صابر
شهرام صنیعی
علی عبدالی
زاهد علی محمدی
یدی عزیزی
آرام علی
سیروس علی محمدی
شاپور عبدالقادر
صادق عزیز
جمال طبری
محمد فتاحی
محمد فضلی
مجتبی فرزانه

ایرج فرجاد
ایرج فرزاد
آزاد فتحی
سعید قادریان
حمید قربانی
طغری قره قوزلو (نرگس)
محمود قزوینی
مریم کوشا
محسن کریم
خلیل کیوان
پرویز کاوان
سامان کریم
اصغر کریمی
اعظم کم گویان
آسو کمال
یدی کریمی
امان کفا
رضا کمانگر
فریده کالی
عبدل گلپریان
همایون گدازگر
اسد گلچینی
تاتی لاری
آذر ماجدی
اسرین محمدی
مجید محمدی
مظفر محمدی
فارس محمود
نادیه محمود
کمال محمد رضائی
جلال محمودزاده
حمید محمودی
آذر مدرسی
کوروش مدرسی
سیاوش مدرسی
حسین مرادیگی
پروین معاذی
رضا مقدم
بهرز میلانی
آزاد نسیم
اسد نودینیان
بهرز ناصری
شهلا نوری
فخری نادری
مریم نمازی
نسان نودینیان
مسعود ناظری
حسن وارث
اسماعیل ویسی
سعادت هاشمیان
بیژن هدایت
شهرام یوسفی

اطلاعیه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

ستمیدگی سیاسی و رنجها و مشقات زندگی مردم کردستان

تا کی؟

طی هفته اخیر صحنه های دیگری از تراژدی آوارگی مردم ستمدیده کردستان در رسانه های بین المللی منعکس شد و افکار عمومی جهان را تکان داد؛ دستکم هزار و دویست تن از زنان و مردان و کودکان آواره شده از مناطق مختلف کردستان عراق و ترکیه با کشتی وارد بنادر ایتالیا شدند. خبر غرق شمار نامعلومی از این آوارگان در آبهای مدیترانه در فاصله بنادر ترکیه، یونان، آلبانی و ایتالیا بر عمق دردناکی این فاجعه افزود و یادآور شد که در سالهای گذشته هم بارها بر اثر غرق قایقها و کشتیهای حامل این مردم آواره و ستمدیده صدها تن از آنها بجای یافتن نقطه امنی برای زندگی، بکام مرگ و نیستی رفته اند. در عین حال پلیس ترکیه نیز که هر از گاهی بجان مردم فراری از کردستان عراق میافتد بنا به خبر خبرگزاریها در این روزها تنها در استانبول هزار و سیصد تن را دستگیر کرده و تاکنون صدها نفر از آنان را دیپورت کرده است. این تنها صحنه هایی از دهها سال مهاجرت اجباری و دردناک در فرار از زندگی ناامن و پرمشقتی است که طی دهها سال ستم و سرکوبگری ملی از سوی رژیمهای دیکتاتوری منطقه بر این مردم ستمکش و آزادیخواه تحمیل شده است.

ابعاد بمراتب پرمصیبت این ستمگری طی همین دو دهه اخیر در اشکال جنگ سیستماتیک، کشتار جمعی و آوارگی میلیونی در ایران و عراق و ترکیه جریان داشته و جزئی از حافظه زنده مردم جهان است. سالها جنگ رژیم اسلامی ایران علیه مردم آزادیخواه در کردستان ایران و کشتار جمعی دهها هزار تن از مردم شهری و روستائی، جنگ درازمدت رژیمهای قومی بغداد علیه مردم کردستان عراق که تنها در فجایعی نظیر بمباران شیمیائی حلبجه و طرح کشتار جمعی "انفال" به مرگ فجیع هزاران انسان و ناپدید شدن دهها هزار انسان منتهی شده است، جنگ سیستماتیک رژیم ترکیه علیه مردم حق طلب در کردستان ترکیه و همچنین جهنمی که از سال ۹۱ به اینسو بر اثر سیاستهای تجاوزکارانه آمریکا و متحدین آن در منطقه، سیاستهای ضدمردمی رژیمهای عراق و ایران و ترکیه و "حاکمیت" ارتجاعی جریانات ناسیونالیست بر زندگی مردم در کردستان عراق تحمیل شده زمینه سیاسی واقعی این فجایع انسانی است که هر از گاهی گوشه ای از آن به آگاهی افکار عمومی میرسد.

کشیده شدن موج مهاجرت این بخش از بشریت ستمدیده به دروازه های جنوبی "قلعه اروپا" هم اکنون واکنشهای ضدانسانی و ضدپناهنده دولتهای اروپائی را دامن زده است طوریکه دولت ایتالیا زیر فشار دیگر دولتهای اروپائی بویژه آلمان، "اطمینان" داده که از حرکت این موج انسانی "بسی شمال" جلوگیری خواهد کرد. برخورد دولت ایتالیا که بررسی پناهندگی این آوارگان را، آنهم بصورت موردی و نه دسته جمعی، پذیرفته است پائین ترین سطح برخورد یک دولت به حق پناهندگی مردمی است که حاکم بودن ستم و سرکوب روزمره سیاسی، ناامنی جانی و وضعیت جنگ و کشتار و تهجیر اجباری بر زندگی شان یک فاکت شناخته شده و از روز روشن تر است. دیگر دولتهای اروپائی، و در

پیشاپیش آنها دولت آلمان، در اجرای سیاست ضدانسانی و ضدپناهنده اتحادیه اروپا از هم اکنون به دست و پا افتاده اند که از همان مینیمم توجه فرمالی که دولت ایتالیا از خود نشان داده است هم شانه خالی کنند. بدنبال بحث این واقعه در اجلاس اتحادیه اروپا در لندن (پنجشنبه ۸ ژانویه) دستگاههای پلیس این کشورها با شرکت هیاتی از پلیس ترکیه!! جلسه ای بخاطر مقابله با آنچه خود "موج قاچاق انسان از ترکیه به اروپا" مینامند تشکیل دادند و نتیجه این جلسه از قرار معلوم به خانه گریه‌های استانبول و دستگیری و دیپورت صدها پناهنده کرد عراقی انجامیده است. سازمان ملل هم که خود در ایجاد وضعیت بلاتکلیف و جهنمی کردستان عراق مستقیماً شریک جرم آمریکا و متحدین و رژیمهای منطقه است از کوچکترین اقدامی در دفاع از حق پناهندگی این مردم در ترکیه شانه خالی میکند. از آمریکا و متحدین آن تاسازمان ملل و تک تک رژیمهای دیکتاتوری مربوطه مستقیماً در تحمیل این سرنوشت سیاسی بر مردم ستمدیده و آزادیخواه کردستان مقصر و محکومند.

دفاع از حق پناهندگی مردمی که تحت چنین شرایطی ناچار به ترک هستی خود و جستجوی نقطه امنی در وراء همه این ناامنی هاست یک وظیفه انسانی مسلم هر انسان آزادیخواهی است. باید با تمام توان در قبال سیاستهای ضدپناهنده دول اروپائی ایستاد. مساله اساسی تر اما جلب توجه افکار عمومی مردم آزادیخواه جهان به حل سیاسی این معضل سیاسی دیرین خاورمیانه است که در مقیاس فاجعه بار بودن آن کم از مساله فلسطین نیست. راه حل واقعی مساله کرد در همه این کشورها واگذار کردن آن به رفراندوم آزادانه مردم ستمدیده کردستان و اختیار یکی از دو شق: جدائی و تشکیل دولت مستقل یا ماندن در چارچوب کشوری موجود با حقوق مساوی شهروندی است. دفاع از این حق سیاسی و پشتیبانی از تلاش مردم آزادیخواه و ستمدیده کردستان برای رهائی از ستم و سرکوب ملی بر عهده همه نیروهای آزادیخواه جهان است.

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران سرکوب پناهندگان کرد عراق از سوی رژیم ترکیه را شدیداً محکوم میکند و همه نیروهای آزادیخواه را به دفاع از حق پناهندگی این انسانهای ستمدیده و نیز به دفاع از تلاش مردم آزادیخواه و تحت ستم کردستان برای رهائی از ستم ملی فرا میخواند.

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

۲۲ دیماه ۷۶ — ۱۱ ژانویه ۹۸

اطلاعیه

در نیمه دوم نوامبر ۱۹۹۷ نشست یک روزه‌ای بدعوت دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران، در سطح اعضای رهبری "حزب کمونیست کارگری ایران"، "سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران" و سازمان "فدائیان (اقلیت)" پیرامون اوضاع سیاسی ایران برگزار شد. در این نشست در مورد تحولات سیاسی ایران در چند ماهه اخیر، تشدید شکاف در درون رژیم، صف بندیهای جدید در نیروهای اپوزیسیون، گسترش تحرک در میان کارگران و بخشهای محروم جامعه ایران و چشم انداز اوضاع سیاسی در ایران بحث و تبادل نظر شد. حاضرین ضمن تاکید بر ضرورت تشدید مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و افشا و مقابله با تلاشهای نیروها و احزاب سیاسی طرفدار جمهوری اسلامی، بر ضرورت تداوم رابطه و تبادل نظر بین جریانات چپ که برای سرنگونی انقلابی رژیم اسلامی مبارزه میکنند و بررسی زمینه‌های همکاری مشترک تاکید کردند.

حزب کمونیست کارگری ایران

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سازمان فدائیان (اقلیت)

۲۷ نوامبر ۹۷

ایران یک جامعه اسلامی نیست

(خطوط بحث)

فاتح شیخ الاسلامی

ایران را سوای رژیم اسلامی، طیفی از محقق و روشنفکر و بخشی از اپوزیسیون هم جامعه ای اسلامی میخوانند. در بحث از سیاست و فرهنگ ایران از فرد هالیدی و ساموئل هانتینگتن تا بخش بزرگ اپوزیسیون بورژوازی و روشنفکران اسلامزده و "چپ" هم مشربشان اسلامی بودن جامعه را بی هیچ استدلال و اثباتی فرض میگیرند. طی دو دهه رژیم اسلامی برای تبدیل این مقوله به ذهنیت رایج در جامعه، شب و روز مهملات "ام القراء" و "سرزمین الهی" و "میهن اسلامی" و غیره به گوش مردم فرو کرده است، چنانکه در رژیم سابق هم برای تحمیل هویت ناسیونالیستی مدام کهنه پاره های "آریائی" و "آهورائی" و "نیاخاک ورجاوند" و غیره به دنباله "ایران" می بستند. این فرض موهوم با روی کار آمدن خاتمی در ادبیات اپوزیسیون پرو-رژیم بورس بیشتری پیدا کرده و مبنای کوهی از حرافیه های این جماعت در توجیه با سر رفتنشان بسوی رژیم و مداحی "حجت الاسلام" شان خاتمی شده است. در کنار اینها گروهی از روشنفکران مجیزگو هم در باب اسلامی بودن ایران به یاهو سرائی پرداخته و سر جمع فضایی از پسروری فکری براه انداخته اند که بخش پیشرو و سکولار جامعه را به مقابله فوری و همه جانبه ای فرا میخواند.

ایران جامعه ای اسلامی نیست و چنین هویتی در کل با واقعیت امروزی جوامع خاورمیانه و شمال آفریقا خوانائی ندارد. اعتقاد مذهبی هیچ کسری از اهالی، زدن این برچسب هویتی را موجه نمیکند. اسلامی خواندن این جوامع جزئی از تلاش جنبش های اسلامی برای تحمیل حکومت مذهبی و اسلامی کردن جامعه است. و این یعنی سلطه ترور و توحش مذهبی بر حیات سیاسی و اجتماعی مردم، یعنی خفه کردن نیازهای فرهنگی انسانها در مرداب نظام ارزشی و اخلاقی اسلام، یعنی دشمنی با مدرنیسم و محدود کردن دامنه تغییر و تحولات جامعه به چارچوب عهدبوقی ایدئولوژی و احکام اسلامی. یک به یک اینها از یک قرن پیش تا به امروز در دستور همه جنبشهای اسلامی منطقه قرار داشته اند. رژیم و خیل روشنفکران مدیحه سرایش هم ایران را اسلامی می خوانند که اسلامی اش کنند. فصل مشترکشان وحشت از چشم انداز تحول بنیادی جامعه و دشمنی با قطب اجتماعی رادیکالی است که نیروی محرک تحول ایران به یک جامعه مدرن رها از عقیماندگی فکری و فرهنگی است. تحولی که در مسیر خود بی تردید رژیم اسلامی و مهر هویت تحمیلی و روبنای حقوقی و فرهنگی مرتبط با آن را جارو خواهد کرد.

هویت "اسلامی" از کجا میآید؟

از مقطعی که پیشرفت جوامع بشری در بخشی از جهان به حاکمیت قوانین الهی پایان داد قرنهای میگذرد. در اروپای مدرن یک فصل مشترک بحثهای منتسکیو، روسو، انقلاب فرانسه، مدرنیسم، لیبرالیسم، دموکراسی و سوسیالیسم تاکید بر این اصل بوده که خود مردم منشا حق و قانونند و سلطه استبداد و مذهب، که بیحقوقی مطلق و قوانین لایتغیر خارج از اراده انسان بر جامعه تحمیل میکنند، باید برچیده شود. این دستاورد تاریخی جوامع اروپائی را مردم دیگر نقاط جهان از جمله ایران هم در مبارزه علیه نظام کهن بکار بستند. اکثریت مردم ایران از دیرباز خواسته اند، و امروز بطریق اولی میخواهند، که قوانین جامعه منشا الهی نداشته باشد. از جنبش مشروطه تا انقلاب ۵۷ یک خواست اساسی مردم بپاخاسته این بوده که قانون و رابطه فرد و دولت نه تابع استبداد و مذهب و نهادهای سلطنت و روحانیت بلکه تابع اراده و آگاهی خود آنان باشد چنانکه هرگاه بخواهند بتوانند آن را، منطبق با تغییر نیازهای اجتماعی شان تغییر دهند. جامعه ای که بخش اعظم آن خواهان چنین رابطه ای میان خود و دولت و قوانین باشند، قطع نظر از اینکه چه درصدی از جمعیتش به چه مذهبی معتقدند، جامعه ای مذهبی نیست. جامعه ایران منهای رژیم آن غیرمذهبی است. "مذهب امر خصوصی افراد است" یعنی همین که نماز و روزه افراد توجیهی برای تحمیل قوانین الهی بر حیات سیاسی و اجتماعی شان نیست. شخص حق دارد هم در عاشورا سیاه بپوشد، هم در دیسکوتک محله تا صبح برقصد، هم در کلیه وجوه سیاسی و فرهنگی حیات جامعه، فارغ از مزاحمت مذهب و قوانین مذهبی، دخالت و اعمال اراده کند. شاخص غیرمذهبی بودن جامعه پیشرفت آگاهی و توقع مردم در این زمینه است و با این شاخص جامعه ایران دیربست غیراسلامی است و به زور رژیم هم اسلامی نمیشود.

روشن است که دامنه شیوع مذهب، همچون پسروری و انزوای آن، پدیده ای اجتماعی است و از کشاکش و آرایش نیروها و جنبشهای اجتماعی مختلف تاثیر میپذیرد. با دو دهه حاکمیت رژیم اسلامی البته مذهب امکان شیوع بیشتری یافته است. درآمدن کل دستگاه عریض و طویل دولت شامل ارگانهای ایدئولوژیک و تبلیغی و آموزشی به خدمت اشاعه مذهب و همگامی جناحهایی از اپوزیسیون، که در ترویج افیون مذهب و پاسداری از نقش فائق ایدئولوژی اسلامی با رژیم شریکند، قطعاً در حد اجتناب ناپذیری رشد آگاهی جامعه و روند دورشدنش از سنت اسلامی را کند کرده و حتی بعقب برگردانده است. ولی صحبت اینستکه حتی دو دهه

سلطه توحش مذهبی هم ایران را اسلامی نکرده بلکه در تقابلی به همانسان اجتناب ناپذیر، به یک قطب پرانرژی ضدمذهب در جامعه، بویژه در صفوف کارگران صنعتی و زنان و جوانان، شکل داده است.

این "استدلال" که "اکثریت جمعیت ایران مسلمانند" از بن بیربط و بی اعتبار است چراکه اسلام را هویتی مفروض و ثابت و نسل اندر نسل فرض میگیرد که گویا از تاثیر پراتیک فردی و اجتماعی انسانها و کلا از پذیرش هرگونه تغییری در مدار زمان معاف است! بعلاوه چه کسی میتواند تفاوت آماری قابل محاسبه ای بین درصد مسلمین ایران و مومنان جوامعی چون ژاپن، آفریقای جنوبی، هند، آمریکا، لهستان، آذربایجان و غیره نشان دهد؟ و آیا میتوان برای این جوامع از سر اعتقاد بخشی از اهالیشان شناسنامه مذهبی ("ژاپن براهمایی"، "آمریکای مسیحی"، "لهستان کاتولیک"، "آذربایجان اسلامی"، و ...) صادر کرد؟ هویت اسلامی مشتق از چنین فاکتوری نیست، مهری است که جنبشهای اسلامی برای عقب راندن جامعه بر آن میکوبند. هر جا از این جنبشها خبری نیست از مهر هویتی شان هم اثری نیست. ولی واقعیت اینست که اکثر جوامع خاورمیانه در مسیر تحول به جامعه مدرن، با مزاحمت و مقاومت ارتجاعی جنبشهای اسلامی مواجه بوده اند. ایران هم یکی از آنهاست.

سیر تکوین جامعه مدرن در ایران

سیر تحول جامعه ایران، همگام با رشد مناسبات سرمایه داری در قرن نوزده و تسلط قطعی آن در سه دهه پیش، سیر گسست از تمدن و فرهنگ کهن ایرانی - اسلامی و روی آوری به تمدن و فرهنگ مدرن اروپا بوده است. نخستین تلاطم سیاسی این پروسه، جنبش مشروطیت و جدال تجددخواهی با استبداد قاجار و مشروعه چیان حامی آن بود. آنچه در آن جدال بر سر شیخ فضل الله نوری، سبب ارتجاع مذهبی آن زمان، آمد یک نقطه اوج برجسته و یک صحنه سمبلیک پیروزی تجدد بود که همچون نمایی از شوق مردم به رهایی از سلطه ارتجاع مذهبی در تاریخ معاصر ایران ثبت شده است. گرچه این پیروزی چنانکه می بایست تثبیت و تکمیل نشد اما جنبش اسلامی تا هفتاد سال از ضربه آن پشت راست نکرد.

انقلاب ۵۷ بزنگاه اخیر جدال مدرنیسم و ارتجاع اسلامی بود که تفوق ارتجاع در این جدال محصول توازن قوای سیاسی و فکری جامعه بنفع آن نبود. تصویر مردم از پیروزی انقلاب بهیچوجه روی کار آمدن هیچ نوع حکومت اسلامی نبود و قدرتگیری ارتجاع اسلامی، برخلاف ادعای امثال فرد هالیدی، از فضای فکری و فرهنگی باصلاح اسلامی مردم ایران آب نمیخورد. برعکس، این قدرتهای غربی و بخش اعظم بورژوازی ایران بودند که دقیقا در هراس از رادیکالیزه شدن انقلاب و پیشروی کارگر و کمونیسم، جریان خمینی را به جلوی صحنه راندند. نیاز این جبهه بورژوا - امپریالیستی به مهار و سرکوب انقلاب، که توافق گوادلوپ بر آن تاکید گذاشت، فاکتور تعیین کننده ای بود که امکان داد ارتجاع اسلامی قدرت را بگیرد و آنرا با اعمال بالاترین حد توحش نگهدارد. اما قدرتگیری رژیم اسلامی و سرکوب و کشتار سیستماتیک دو دهه اخیر هم نتوانسته مبارزه پنهان و آشکار بخشهای مدرنیست جامعه، بویژه کارگران و زنان، علیه ارتجاع اسلامی را متوقف کند. روند پیشروی مدرنیسم طی این دوره نیز همچنان در عمق و بستر جامعه جریان داشته است.

جامعه ایران از دوران پیشامدرن خود چنان فاصله گرفته که چندین دهه است در اصلی ترین مشخصات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی به هر جامعه مفروض غربی بیشتر از "ممالک محروسه" عصر ناصرالدینشاه شباهت دارد. از دوره بیداری تا جنبش مشروطیت تا جنبش ملی شدن نفت تا انقلاب ۵۷ و تا امروز، این جامعه از خلال جنبشهای اجتماعی و فکری متنوعی که همراه با تحولات اقتصادی داخلی و جهانی سر بلند کرده اند، سیر پیچ در پیچ ولی جهتداری را طی کرده که در یک کلام انقراض نظام کهنه فتووالی و جایگزینی آن با مناسبات جدید بورژوایی و متعاقبا کهنه شدن نظام بورژوایی و رودروئی اش با آنتی تز خود طبقه کارگر بوده است. مابازای روبنائی و فرهنگی این تحول دور شدن بخش اعظم جامعه از سنت عتیق و متحجر اسلامی و پذیرش فرهنگ مدرن و متنوع جهان امروز است.

روشن است که تطبیق روبنای سیاسی و فرهنگی جوامع با تحولات اقتصادی و نیازهای اجتماعی جدید، نه بطور اتوماتیک بلکه در روندی تاریخی و از کانال جنبشها و جدالهای اجتماعی، سیاسی، فکری، هنری، ادبی و ایدئولوژیک با شرکت توده های وسیع انسانی صورت میگیرد. جامعه ایران هم در گذار از فتوالیسم به سرمایه داری میدان جدال جنبشهای اجتماعی و فکری لیبرالیسم، ناسیونالیسم، جنبش اسلامی (اسلام سیاسی)، رفرمیسم، سوسیالیسم و کمونیسم بوده که در آن میان جنبش اسلامی قطع نظر از هر روایت و شکل و شمایل که هر دوره بخود گرفته، همیشه در منتهالیه راست جامعه، ترمز رشد و ترقی و مدافع مناسبات و ارزشهای کهنه مغایر با پیشرفت بشر بوده است. این جنبش پوسیده و میرا، جز در تقابل با یک انقلاب معین در تلاقی معینی از اوضاع جنگ سرد، هرگز نمی توانست به راس جامعه راه یابد. قدرتگیری جنبش اسلامی در ایران پسروی فاحشی است که با رشد مناسبات اجتماعی و سطح شعور عمومی در جامعه تناسب ندارد. ایران امروز را دریائی از تحولات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از عهد قاجار جدا کرده است. ماحصل تحولات تاریخ معاصر در این جغرافیا جامعه ای است مدرن، مرکب از طبقات و اقشار

نوین اجتماعی، که از نظر پویایی درونی بر محور تقابل دو اردوی طبقاتی کارگر و سرمایه دار می‌چرخد و در بعد جهانی همه مجاری اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن با اروپا و غرب درآمیخته است. جامعه مدرن ایران با هیچ روایتی از حکومت و فرهنگ و هویت اسلامی سازگار نیست.

بورژوازی ایران و معضل هویت

مساله هویت ملی، نخستین بار با جنبش مشروطیت و نیاز بورژوازی نواخته ایران به دولت متمرکز پیش کشیده شد. محتوای هویت "ایرانی" چنانکه از قانون اساسی مشروطه بر میآید انتزاع از تعلقات محلی و قبیله ای و قومی و مبدل شدن به تبعه کشور، طبق الگوی شهروندی فرانسه، بود. هویت ملی در آن مقطع با هویت مذهبی در تقابل مستقیم قرار نگرفت زیرا باوجود پیروزی تجدد بر مشروعه، جنبش تجددخواهی آنقدر سکولار نبود که مذهب را از دولت و قانون اساسی جدا کند. پروسه نقد مذهب که در دوره بیداری با آثار ضددینی آخوندزاده شروع شده بود در افت و خیزهای جنبش مشروطه به سازش با مذهب کشیده شد. بویژه تاکید بر تشیع در برابر دولت عثمانی فصل مشترک هر دو جریان مشروطه و مشروعه بود که به مقوله هویت رنگ مشترک ایرانی-اسلامی (شیعی) میداد.

پس از انقلاب اکتبر، سیاست امپریالیستی محاصره شوروی بر نیاز بورژوازی ایران به یک دولت مقتدر منطبق گشت و با استقرار دیکتاتوری رضاشاه بار ناسیونالیستی هویت ایرانی غلیظتر شد. فلسفه ناسیونالیسم رضاشاهی در وهله اول مشروعیت دادن به سرکوب کمونیسم و حرکات کارگری و آزادیخواهانه بود، در عین حال این ناسیونالیسم برای محدود کردن سلطه ملوک الطوائف و اقتدار حوزه های مذهبی هم بکار گرفته میشد و در وجه اخیر طبعاً هویت‌های اسلامی و عشیره ای بازمانده از دوران قاجار را تضعیف میکرد. عروج رضاشاه نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران است از این نظر که پیش از آن تصویری لیبرالی غالب بود که گویا مدرنیسم بورژوایی بطور اتوماتیک لیبرالیسم ببار میآورد و لیبرالیسم مذهب را به حاشیه میراند. در عمل اما مدرنیسم رضاشاه پایه دیکتاتوری مطلقه شد و درافتادش با قشر آخوند هم نه از سر تقابل مدرنیسم و لیبرالیسم با مذهب بلکه از سر دعوای دیکتاتوری مرکزی با بخشی از ملوک الطوائف بود. رضاشاه به اقتدار آخوندها ضربه زد ولی مذهب را در خدمت تحکیم اقتدار خود تقویت کرد. با این حال در دوره او ایدئولوژی و هویت ناسیونالیستی بر اسلام و هویت اسلامی تفوق کامل داشت.

با گشایش سیاسی پس از رضاشاه بار دیگر پرونده هویت‌ها در جدال جنبشهای مختلف گشوده شد. آذربایجان و کردستان صحنه شکل گیری هویت‌های قومی و سرکوب خونین آنها توسط دولت مرکزی شدند. مصدقیسم و جنبش ملی شدن نفت به روایتی ضداستعماری از هویت ملی ایرانی شکل داد، در حاشیه آن "فدائیان اسلام" به زور ترور در تلاش تقویت هویت میرای اسلامی بود و حزب توده باآنکه هویتی جدا از ناسیونالیسم و اسلام ارائه نداد به رفرمیسم و مدرنیسم محدودی در چپ جامعه دامن زد. سرانجام کودتای نظامی ۲۸ مرداد سیر این جدالهای سیاسی را قیچی کرد و با احیاء استبداد سلطنتی در کالبد ناسیونالیسم آریایی جان تازه دمید.

بدنبال اصلاحات ارضی همزیستی هویت ملی و اسلامی شکاف بزرگتری برداشت. با خیز جدید جنبش اسلامی (۱۵ خرداد ۴۲)، در کنار چهره آخوندی آن خمینی و خرده سازمانهایی چون نهضت آزادی، تلاش فعالین فرهنگی این جنبش برای برجسته کردن هویت اسلامی گسترش یافت. روشنفکران آخوند مسلکی چون آل احمد و شریعتی در برابر رشد تازنده مناسبات سرمایه داری، ارتباط وسیع جامعه با غرب، تغییر ساختارهای سنتی در جامعه و خانواده، رواج روزافزون شیوه زندگی اروپائی و آمریکائی و تغییرات گسترده در الگوهای رفتاری مردم، مقولات "بی هویتی فرهنگی" و "بحران فرهنگی" را از فضای فکری واپسگراترین اقشار خرده بورژوازی اروپا وام گرفتند و با تقدیس ارزشهای بومی، هویت اسلامی را در برابر هویت آریایی ("امام زمان در برابر شاه") و همزمان علیه مدرنیسم و غربگرایی علم کردند. پارانویای غربگریزی، دشمنی با تمدن و صنعت ("آنتی ماشینیسم") و بازگشت به هویت بومی، که در آثار مالیخولیائی آل احمد (به افاده خودش "باطیل") چه بصورت "نقد تاریخی" در "غربزدگی"، "در خدمت و خیانت روشنفکران" و غیره چه در فرم ادبی (بطور مثال تخطئه ورود تراکتور و معلم شهری و کرم نیوا به روستا و نفرین رابطه انسانی دو جنس در نوول "نفرین زمین") بیان میشد، در متن زمانی خود چیزی جز غرولند لایه سنتگرایی روشنفکران خرده بورژوا نبود اما با عروج رژیم اسلامی این نقد سنتگرایی ضدغربی و ضدآمریکائی از رژیم شاه، در قالب هویت اسلامی بر فرق جامعه کوبیده شد.

ارتجاع اسلامی بمحض کسب قدرت، برای تبدیل هویت خود به هویت دولتی و از آن طریق به هویت عمومی جامعه، با تمام نیرو به پاکسازی هویت ملی رژیم ساقط شده پرداخت. اما هویت اسلامی تنها با هویت رژیم سابق در تضاد نیفتاد بلکه با انقلابی زنده، با آمال آزادیخواهانه مردمی که آن رژیم را برانداخته بودند و با نفس زندگی روزمره و نیازهای اجتماعی و فرهنگی بالفعل این مردم در تقابل قرار گرفت و سریعاً آماج نفرت و مخالفت عمومی شد. باین ترتیب در حالیکه هویت آریایی با سقوط رژیم شاه از تکیه گاه دولتی اش محروم شده بود، رژیم اسلامی هم نتوانست، و نمی توانست، هویت خود را بر مردم آزادیخواهی تحمیل کند

که با انقلاب خود فی الحال استبداد منفور سلطنتی را بزیر کشیده بودند. برعکس به میزان سال و ماه و روز و شب حاکمیت منفورش نفرت از اسلام و هویت اسلامی در دل توده های وسیع مردم انباشته کرد.

این آن معضل هویتی است که امروز گریبان کل بورژوازی ایران را گرفته است. این طبقه با چشمان وحشتزده بریادرفتن حاصل یک قرن هویت سازی خود را، که معجونی از ناسیونالیسم ایرانی و اسلام شیعی بود، در جدال جناحهای متخاصمش نظاره میکند. امروزه بخشهایی از بورژوازی در درون و بیرون حاکمیت برای آشتی دادن هویت‌های ملی و اسلامی بدست و پا افتاده اند، اما جریان‌ات قویتری که طی دو دهه این دوقلوی تاریخا بهم چسبیده را از دو سو کشیده اند هر دو را به آستانه نیستی کشانده اند. بعلاوه تداعی این دو هویت با دو رژیم استبدادی سلطنتی و اسلامی، عامل مهمی در بی اعتبار شدن آنها در انتظار توده وسیع مردم است. این معضل تاریخی بورژوازی در عین حال فرصت تاریخی بسیار مساعدی برای ما کمونیست‌هاست که با نقد بنیادی مذهب و ناسیونالیسم، بکوشیم هویت طبقاتی و انسانی عام و جهانی کارگران را بجای این هویت‌های ضد انسانی بنشانیم.

پروسه ناتمام نقد مذهب در ایران

پروسه نقد مذهب در ایران که از نیمه قرن ۱۹ با آثار آخوندزاده شروع شد بسبب موانع اجتماعی سر راهش، پروسه ای کند و گسسته بود و نهایتا ناتمام و نافرجام ماند. نقد رادیکال مذهب که مرکز توجه جناح چپ لیبرالیسم (آخوندزاده) بود در همان نخستین مراحل جنبش مشروطیت توسط جناح راست لیبرالیسم (ملکم خان) بنفع مماشات با مذهب کنار زده شد و این، سنگینی بار ارتجاع مذهبی بر محیط سیاسی و فکری آن روزگار را نشان میداد. حتی خود آخوندزاده که برای هموار کردن راه تجدد به نقد آتئیستی دین و افشاگری رادیکال از اسلام اعتقاد راسخ داشت، بجای پا فشردن بر این راه، بزعم خود برای حفظ روند تجدد از گزند اسلام، به تصویری رومانتیک از "سیویلیزاسیون" و "پروتستانتیسم اسلامی" زودرس حسن بن محمد اسماعیلیه پناه برد! ("پروتستانتیسم" دیررسیده عبدالکریم سروش، این لوتر مفلوک اسلام ورشکسته ایران، برعکس بخاطر حفظ اسلام از گزند غلبه مدرنیسم و سکولاریسم علم شده است).

نقد مذهب که با پیشرفت و پسرفت جنبش سیاسی دوران مشروطه بالا و پائین میشد با سرکوب آزادیهای سیاسی توسط رضاشاه به خاموشی ممتد گرائید؛ بااینحال چون رگه ای در ادبیات پیشرو ایران جاری بود. طنز آتئیستی صادق هدایت نمونه ای زنده و جذاب از تلاش ضدمذهبی نویسندگان و متفکران پیشرو بشمار میرود. گشایش سیاسی پس از رضاشاه فرصت جدیدی به نقد مذهب داد اما طی دوران بعدی رژیم شاه مانند دوره رضاشاه مبارزه ضددینی و نقد مذهب با تعقیب و سانسور مستمر مواجه بود. کلا در خلال نیم قرن سلطنت پهلوی گرچه تحولات اقتصادی، پیشرفت زندگی مدرن و اقداماتی چون کشف حجاب، رفم ارضی و پذیرش حق رای زنان به عقب راندن جبری و محدود مذهب کمک کرد اما نقد مذهب و اسلام شدیداً توسط ارگانهای خفقان دولتی سانسور و سرکوب میشد.

به این اوضاع باید نقش حزب توده، که طی چند دهه شکل دهنده افکار چپ جامعه بوده است، را اضافه کرد. اگر تاریخا قطب اجتماعی کمونیسم و کارگران صنعتی و شهری، علیرغم هر کمبود نظری و سیاسی، همیشه در خط مقدم مدرنیسم و نقد مذهب حضور داشته است، حزب توده، و وارثان فکری اش در چپ پوپولیست و رگه های روشنفکری همبستر آن، به همان میزان بیگانگی شان از کمونیسم و مارکسیسم و مبارزه طبقاتی کارگران، در دفاع از مدرنیسم لنگیدند و با مذهب و جریان‌ات اسلامی مماشات کردند.

بهررو از آخوندزاده تا صادق هدایت و بعد، متاسفانه، تلاش روشنگرانه نویسندگان و متفکران پیشرو ایران به نقد منزوی کننده ای از مذهب و اسلام تکامل نیافت. اتمام این پروسه بر دوش مدرنیسم سوسیالیستی و سکولاریسم رادیکال جامعه امروز قرار گرفته است.

اما برغم ناتمام ماندن پروسه نقد روشنگرانه مذهب، نقد عملی و عامیانه آن، یک رگه زنده و جوشان از فعل و انفعال فرهنگ توده ای در ایران معاصر است. این شیوه نقد مذهب، با همه نارسائی اش، در دهه های اخیر بخش فعالی از فرهنگ مردم، ازجمله بشکل تمسخر آخوندها، بوده و طبیعتاً در تقابل با رژیم اسلامی جوشش بیشتری یافته است. اگر در این چند دهه الگوهای زندگی و رفتار روزمره مردم در عرصه های متنوع مراوده اجتماعی، عشق و رابطه جنسی و زندگی مشترک و توجه به کودک، ورزش و تفریح و شادی و پارتی و رقص و موزیک، هنر و ادبیات و سینما و تلویزیون و ویدئو و غیره مجموعاً شواهد مادی نیرومندی بر غیرمذهبی شدن جامعه ایران بوده اند، تصویر "آخوند" در اذهان و زبان مردم ایران هم شاخص معنوی بارزی است که بنویه خود خصلت غیراسلامی این جامعه را جار میزند.

آخوند جماعت بعنوان جاهل ترین و انگل ترین بخش جامعه مورد تنفر و تمسخر اکثریت عظیم مردم ایرانند و این روانشناسی توده ای روز و شب در هزاران جوک سر زبان مردم موج میزند. این وجه از فرهنگ پوپولر که سلاح مهمی در جنگ روانی علیه نمایندگان رسمی مذهب حاکم است، باینکه سرشار از خروارها فاکت زنده و جذاب است، معمولاً بسادگی از چشم اقیانوس العلومهای مراکز آکادمیک پنهان میماند یا تعدداً از حساب اسلام و جمهوری اسلامی جدا میشود. تلاشهای کتمانگرانه مشابه، از سوی پرفسورهائی نظیر فرد هالیدی و جاهلانی نظیر سروش و یزدی و بنی صدر و مجاهدین، برای جدا کردن "آخوند" از جمهوری اسلامی و هر دوی اینها از اسلام، بیش از حد عبث و مسخره است. واقعیت اینست که جنبش اسلامی، اسلام سیاسی، بعنوان یک جنبش مشخص تاریخ معاصر ایران بویژه در این دو دهه چنان با آخوند و حوزه و مسجد بعنوان هسته و استخوانبندی اصلی رهبری کننده آن جوش خورده که با سقوط رژیم اسلامی و لایه آخوندی راس آن، سلطه اسلام بمشابه یک ایدئولوژی موثر در شکل دادن به روبنای سیاسی و فرهنگی جامعه یکسره فرو خواهد ریخت. و همین واقعیت حافظان بیضه اسلام را در ایران و غرب تا این حد نگران و سراسیمه کرده است. مباهات آخوندهای جمهوری اسلامی به ادامه راه شیخ فضل الله تداعیگر این حقیقت است که سقوط ناگزیر رژیم اسلامی هم ادامه سرنوشت آن شیخ مرتجع خواهد بود با این تفاوت که فرصت بازگشت اسلام به صحنه، اینبار نه تا هفتاد سال بلکه تا ابد مسدود خواهد شد.

در خاتمه

تسویه حساب قطعی با مذهب و اسلام و هرنوع رژیم اسلامی اعم از آخوندی و غیرآخوندی و دمکراتیک و امثال آن، یک وظیفه تخطی ناپذیر و یک عرصه حیاتی از مبارزه همزمان سیاسی و فرهنگی در ایران امروز است. شرایط کنار زدن اسلام از موقعیت ایفای نقش موثر در حیات سیاسی و فرهنگی جامعه، امروز با آتشفشان خشم و نفرتی که علیه قوانین و ارزشهای اسلامی در درون مردم انباشته شده است، بیش از هر زمان فراهم است. در کنار پیکار بنیادی علیه نظام موجود، یک ابزار تحقق این هدف نقد رادیکال و سوسالیستی مذهب و ارتقاء سطح آگاهی و آموزش کارگران و توده های مردم در ارتباط با ماهیت ارتجاعی مذهب و اسلام است.

بویژه در شرایطی که کارگران و توده مردم با تحرک سیاسی و تشدید مبارزات خود عملاً رژیم حاکم را به مصاف طلبیده اند افشای بی ملاحظه اسلام و یاهو سرائیهای مدافعان آن برای خارج کردن این مبارزات از زیر تاثیر جناحهای اسلامی درون و بیرون حاکمیت و تسریع روند سرنگونی رژیم اسلامی ضرورتی مضاعف دارد. روند اوضاع بهیچوجه با ملاحظه کاری و محافظه کاری سازگاری ندارد. جامعه امروز دنبال محافظه کاران و ابلهانی که چشم به امثال خاتمی و سروش دوخته اند راه نمیافتد. جواب شرایط کنونی، برخلاف اینها، دفاع محکم و جانانه از رادیکالیسم و مدرنیسم و اومانیزم در تقابل بنیادی با اسلام و هرگونه حکومت اسلامی است.

(آبان ۷۶، نوامبر ۹۷)

جنگ بازنده ها

کشمکش های اخیر میان جناحهای رژیم اسلامی، صرفاً نقطه آغازی بر یک سلسله درگیری های اجتناب ناپذیر و به مراتب حادث تر و خرد کننده تر در درون حکومت اسلامی است. یک واقعیت بسیار ساده پشت تمام این کشمکش هاست، و آن اینست: مردم ایران حکم به رفتن رژیم اسلامی داده اند. محتوا و مبنای جنگ داخلی امروز در حکومت ارتجاع اسلامی، اختلافات نگرشی جناحهای چندگانه رژیم بر سر اقتصاد دولتی یا بازار، برقراری یا عدم برقراری مناسبات با غرب، یا حتی اختلافات عقیدتی بر سر اسلام و اسلامیت و ولایت فقیه نیست. این داستان ۵ سال قبل نیست. جدالهای امروز، نتیجه تکاپوی مذبوحانه جناحهای حاکمیت برای حفظ نظام منحوس اسلامی در برابر حکم تاریخی مردم است. همه، در داخل و خارج ایران، در داخل و خارج حکومت، چهره خشمگین مردمی را که عزم کرده اند کار رژیم را تمام کنند، از پس انتخابات اخیر دیده اند. ایران دیگر برای ضد انقلاب اسلامی به شیوه های تاکنونی قابل حکومت کردن نیست. جدال امروز جناحهای حاکمیت جدالی بر سر حفظ نظام شان است. جدالی بر سر یافتن و حاکم کردن آن سیاست و آن چهارچوبی برای رژیم اسلامی است که به زعم هریک میتواند بساط دیکتاتوری و لفت و لیسشان را محفوظ بدارد.

این تصور که یک جمهوری اسلامی تعدیل شده، "لیبرالیزه شده"، "ایرانیزه شده"، با آخوندهای اهلی و اسلامی "نهادینه" که تن کریه خود را در کرست قانون چپانده است میتواند مردم را به تمکین بکشاند و بدنبال کار و زندگی شان بفرستد، مسخره است. این تصویری است که خاتمی و ائتلاف پشتیبان او از اهداف خود بدست میدهند. جناح خامنه ای و طرفداران از رو بستن شمشیر خونین اسلام حاضر نیستند به این خیالپردازی گردن بگذارند. اینها میدانند که هر ذره سازش رژیم با مردم پیش در آمد ناسازگاری بیشتر مردم با رژیم است. اینها میدانند که از خرداد ۱۳۶۰ تا امروز فقط با کشتن و زدن بقاء خود را تضمین کرده اند. اینها مواعید و عملکرد خاتمی ها را خیانت به نظام و حاکمیت اسلام و مقدمه سرنگونی کل رژیم اسلامی میدانند و آماده اند به همین عنوان با آن مقابله کنند.

اما سیاست مدافعان خامنه ای و انصار حزب الله نیز به همان اندازه خیالی و پوچ و پا در هواست. خاتمیون هشدار میدهند که قلدربازی و قشریگری و آدمکشی عریان اسلامی خیرش را به اندازه کافی رسانده و دیگر چاره کار نیست. این روشها عمر خود را کرده اند. فهمیده اند که مردم دارند برای جمع کردن این بساط تکان میخورند. میدانند ولایت فقیه و حکومت الهی دیگر نه ابزار ارباب مردم، بلکه مایه تحریک آنهاست.

میگویند این روشها مردم را به انقلاب میکشانند. باید تعدیل شود.

ترس هردو طرف بجاست. نسخه‌های هر دو طرف پوچ و بی‌نتیجه است. راهی ندارند. این جنگ بازنده‌هاست. جامعه دارد رژیم اسلامی را دفع میکند. رژیم اسلامی باید برود و دارد میرود. رویدادهای امروز لحظات و دقایقی در سیر فروپاشی اینهاست. هنوز چرخشهای بسیاری در راه است. تا روز سقوط شان، تا روز پیروزی شیرین مردم، این جماعت اوباش بارها وحدت خواهند کرد، و باز به جان هم خواهند افتاد. "لیبرال" خواهند شد و باز حکومت نظامی اعلام خواهند کرد. رجز خواهند خواند و التماس خواهند کرد. یک چیز اما مسلم است: در طول این دو دهه هرگز مردم در چنین موقعیت مناسبی برای برچیدن بساط رژیم اسلام قرار نداشته‌اند.

شرط پیروزی، ادامه مبارزه علیه کلیت رژیم اسلامی و در منگنه گذاشتن همه جناحهای حکومت ارتجاع اسلامی در ایران است. این کابوس خیزش مردم است که اینها را بجان هم انداخته است. اینها باید بروند، مردم برای تعویض خامنه‌ای‌ها با خاتمی‌ها و منتظری‌ها و گرفتن چماق انصار حزب‌الله و پس دادنش به بهزاد نبوی‌ها و چاقوکش‌های "خط امام" به میدان نیامده‌اند. مردم حکمشان را داده‌اند.

حزب کمونیست کارگری، طبقه کارگر و همه مردم ایران را به برپایی یک انقلاب علیه رژیم نکبت بار اسلامی و برقراری جامعه‌ای آزاد و انسانی فرامیخواند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

۱ دسامبر ۹۷

کانون نویسندگان به کجا رفت؟

نادر بکتاش

نادر بکتاش به منظور بر حذر داشتن حمایت کانون نویسندگان از رژیم جمهوری اسلامی طی این مدت ده مطلب (اطلاعیه مطبوعاتی و مقاله) نوشته است.

در اطلاعیه مطبوعاتی مورخ ۲۴ مه ۱۹۹۷، در باره کانون نویسندگان ایران (مسلمان شده) انترناسیونال ۲۴، نوشته بودم که کانون نویسندگان به جای مبارزه برای آزادی بیان به صرافت دفاع از دین و خدا افتاده است، محدودیتهای تحمیل شده از طرف جمهوری اسلامی بر حق بیان را میپذیرد و خواهان مجازاتهای قانونی میشود، و پرچم دموکراسی را که از نظر سیاسی - ایدئولوژیک و اقتصادی مانع شکوفایی و گسترش همه جانبه هنر است، بالا میبرد. ارزیابی ام این بود که این هویت محصول ائتلاف اسلامی-توده ای و نتیجه حضور معروفی در خارج و توده ایسم کانون است.

در طول هفت هشت ماهی که از انتشار این اطلاعیه میگذرد، اتفاقات زیادی افتاده است. کانون نویسندگان مراسمی در آلمان به مناسبت سی امین سالروز تاسیس خود و بیستمین سالروز ۱۰ شب شعر انستیتو گوته (۱۳۵۶) برگزار کرد که در آن هوشنگ گلشیری خواهان تشکیل یک کانون صرفاً صنفی شد.

شماری از نویسندگان مثل گلشیری و دولت آبادی و معروفی در همان روزها به حمایت آشکار و تمام عیار از خاتمی برخاستند. در طرف مقابل کانون طیفی از افراد با گرایشات مختلف، هر کدام از زاویه ای، به شکلی و با درجه ای از بار انتقادی، مواضع کانون را به باد سوال گرفتند. طیف وسیعی از قلم به دستها و نیروهای سیاسی، از چپ تا راست و میانه، دعوا را با دقت تعقیب کردند: بعضاً همزمان مشعوف و لرزان از رادیکالیسم ضد رژیمی و محروم از دخالت به حسب چرتکه اندازیهای سیاست بازانه شان.

توده ایسم کانون که با هجرت معروفی جان گرفته بود و با احساس اتصال از طریق او به مقامات جمهوری اسلامی و رسانه های صاحب نام غربی، جنب و جوشی پیدا کرده بود با بالا گرفتن موج انتقادات که در اولین مرصله روی معروفی متمرکز شده بود، متوجه شد که روی بد کسی سرمایه گذاری کرده است.

اما "برکت الهی" گلشیری رسید. معجون غریب لیبرالیسم-مدرنیسم-ادبیاتیسیم ایرانی، در هیئت الهه کلام بر بندگان نویسنده اش خشم آورد: در ابتدا رمان بود و در انتها نیز رمان خواهد بود. جهان بدون ما وجود نخواهد داشت، پس جز به منافع خود فکر نکنیم، که منفعت جهان در تبعیت از ماست.

صادق هدایت، که همه از قبل نامش کسب حیثیت می کنند، اگر گوشه ای نشسته بود، با انگشتانی لرزان روی زانوانی متشنج ضرب می گرفت و میرفت. "ما رفتیم و دل شما را خنک کردیم". آن پاکی و صداقتی که در نیمه قرن شیر گاز را باز کرد، هزاران بار زنده تر و شوق انگیز تر از این قلدری مفلوک‌گیز که در انتهای هزاره دعوت به پابوسی جمهوری اسلامی میکند.

"خاطرات کانون اموات" را چه کسی خواهد نوشت؟

زمینه ها و معانی سیاسی توجهی که در افکار عمومی ایرانی در رابطه با کانون برانگیخته شد بیشتر از اینکه مربوط به اهمیت خود این کانون و یا حتی جایگاه نویسندگان و روشنفکران به طور کلی در فعل و انفعالات سیاسی-اجتماعی-فکری در جامعه ایران باشد، ناشی از اتصال نه چندان اتفاقی دو واقعه بود که خاطرات بدی را در اذهان زنده کرد. روی کار آمدن خاتمی و به خط شدن نویسندگان و کانونشان در حمایت از او، روی کار آمدن خمینی و پشتیبانی بخش غالب منورالفکران از او را تداعی کرد.

معدل افکار عمومی تردید و امید و یا امید و تردید نسبت به جمهوری خاتمی بود. آدمها منتظر بودند و به زمان وقت دادند. اما سرعت و فرصت طلبی نویسندگان در اعلام حمایتشان از خاتمی، همه را زده کرد. حرکت مردم در جریان انتخابات ریاست جمهوری توقعات را بالا برده بود و امید به امکان آزادی را دامن زده بود. اما مردم به حسب پراتیک جمهوری اسلامی و مقاماتش این را میدانند که این آزادی باید به رژیم تحمیل شود. این که هر فرد یا هر بخشی از مردم چه جایگاهی در این روند تحمیل آزادی برای فعالیت خاتمی قائل است، چندان مهم نیست. آنچه اهمیت دارد این درک عمومی است که آزادی باید علیرغم جمهوری اسلامی برقرار شود. حداکثر اینکه فکر میکنند که خاتمی ناچار خواهد بود به دنبال مردم بیاید.

در شرایط تعیین کننده کنونی حتی درگیریهای درونی رژیم هم شکل حرکت علنی و فشار از پائین را میگیرد (قضیه منتظری و اعتراضات دانشجویان اسلامی در رابطه با ولی فقیه)، زنان برای رفتن به استادیوم فوتبال فشاری طغیانی اعمال میکنند، زندانیان سیاسی اعتصاب غذا میکنند و میمیرند و کارگران دست از کار میکشند و دستگیر و سرکوب می شوند. تشبث

کانون برای حمایت از، و تمکین کامل به جمهوری اسلامی، کنار کشیدن بی قید و شرط از مبارزه برای آزادی بیان و اعلام وجود یک کانون صنفی، یک دهن کجی وقیحانه به تمایل و دینامیسم مبارزاتی کنونی جامعه برای آزادی بود. مردم در انتخابات به طور تاکتیکی به خاتمی رای دادند تا استراتژی پایان عمر جمهوری اسلامی را هموار کنند، اینها استراتژی شان را تحکیم جمهوری اسلامی قرار دادند. فرصتی داشتند که از خود اعاده حیثیت کنند، بر عکس مهر تایید بر قضاوت عامی زدند که در حمایت بیست سال پیش شان از جمهوری اسلامی تداوم تاریخ شعرا و نویسندگان درباری را دیده بود.

جواب نمی دهند

در این مدت من و رفقایم در حزب کمونیست کارگری اطلاعیه های مطبوعاتی زیادی دادیم. عده ای از صاحب قلمان نویسنده و شاعر و روزنامه نگار هم مطالب متعددی در رابطه با جهت گیری کانون نوشتند. اما کانون هیچ جوابی نداد. آنجا هم که قلم به دست گرفت و میکروفون نزدیک دهان برد، تنها تلاش کرد که از پاسخگویی طفره برود. این عدم پاسخگویی البته مفهوم کمابیش روشنی دارد: به نظر میرسد که میخواهند قصورشان در پیوستن پراکنده و با تعلل به خمینی را، با بیعتی دسته جمعی و سریع با خاتمی جبران بکنند.

"کنگره ملی کردستان" و کومه له

رحمان حسین زاده

در ماه دسامبر ۹۷ در شهر سلیمانیه و سپس در بروکسل دو نشست تحت نام "کنفرانس تدارک کنگره ملی کردستان" تشکیل شد. این دو تجمع اساساً به ابتکار p.k.k و با حضور اکثریت احزاب و گروهها و شخصیت‌های ناسیونالیست کرد از "چهار پارچه کردستان" منهای هر دو حزب دمکرات کردستان عراق و ایران برگزار شد. اینکه ماهیت و محتوای "کنگره ملی کرد" چیست؟ و گردانندگان آن تحت این نام چه هدفی را تعقیب میکنند؟ بحث مفصلتری را می‌طلبید، اما اینجا همینقدر کافیهست تاکید شود، که این تحرک نیز از تیپ و قماش همان "ائتلاف و جبهه‌سازیهای" ارتجاعی، مصلحتی و فرمال جریان‌ات ملی کرد است که در شرایط بحران و بن بستشان و در طول حیات سیاسی خود بارها به آن دست زده و معمولاً با ناکامی روبرو شده‌اند. بازی سیاسی این جریان‌ات به منظور منحرف کردن ذهن مردم از مصائب و واقعیات موجود و علیه منافع آنان است و ربطی به راه حل عادلانه حل قطعی مسئله ملی در کردستان نداشته و ندارد. احزاب و جریان‌ات ناسیونالیست کرد که در این تجمع شرکت کردند و آنهایی هم که شرکت نکردند، ماهیت سیاسی و طبقاتیشان معلوم و معرفه است. موقعیت و منافع سیاسی آنها، موثلفین و طرف‌های دادوستد سیاسی‌شان، اهداف و برنامه‌شان، روش حکومتشان، برخوردشان به طبقه کارگر، جنگ و آشتی شب و روزشان و نسخه غم‌انگیزی که برای جامعه کردستان می‌پیچند، دیگر آشنای خاص و عام است و با عکس و تفصیلات در رسانه‌های محلی و بین‌المللی منتشر شده است. اینها در مدت ۷ سال گذشته امتحان خود را در کردستان عراق پس داده‌اند، کارگر در کردستان و هر انسان آزادیخواه که به رهایی مردم کردستان میانداشید مجاز به داشتن کوچکترین توهم و تردیدی در اینمورد نیست و بر عکس باید بداند، که اینها نه فقط هیچ جایی در

تلاش تاریخی مردم کردستان برای رهایی از ستم ملی و تبعیضات اجتماعی ندارند، بلکه خود جزو اولین موانعی هستند که باید از سر راه مردم و مبارزه آزادیخواهانه کنار زده شوند. "کنگره ملی" وعده داده شده، دست پخت این احزاب است و ابزار است در دست آنها برای پیشبرد اهداف ارتجاعیشان و ماهیتی بهتر از خود احزاب مبتکر آن نخواهد داشت و در همین چهارچوب لازمست افشا شود.

پیوستن کومه‌له از کردستان ایران به "کمیته تدارک کنگره ملی کرد" و ادغام در آن نیز سند دیگری است بر پیوستن رسمی کومه‌له به بستر اصلی جنبش ملی کرد.

عمر ایلخانی زاده یکی از نمایندگان کومه‌له در نشست بروکسل، سیاستشان را چنین بیان کرد. "همچنانکه نتیجه کنگره مان بود، همه این را مناسب دانستیم همه طرفها از کردستان شرقی و یا جنوبی و شمالی شرکت کنند و به جمعی پیوندند که بتواند مناسبات دمکراتیک در میان کل جنبش آزادیبخش ایجاد کند و دیالوگ سیاسی را امکانپذیر کند در میان کل جنبش کردی و ما امیدواریم که کرد بتواند توترانس داشته باشد و تحمل افکار گوناگون را داشته و این اهمیت بسیار زیاد دارد که فضای دمکراتیک ایجاد شود، بنظر من این کمبودیست که جبران شود نیرو و قدرت توده مردم را بسیج میکند. ایلخانی زاده در جای دیگری تاکید داشت که "در کردستان استراتژی و ایدئولوژی گوناگون وجود دارد... اما جلسه ما و کمیته‌ای که ایجاد شده در راستای هدفی حرکت میکند که بسیار بسیار مهم است، آنهم رفع ظلم و ستم ملی و آزادی مردم کردستان است از ستم ملی و به رسمیت شناختن آنست همانند دیگر ملت‌های دنیا" (نوار ویدیویی نشست بروکسل به تاریخ سیزدهم و چهاردهم دسامبر)

سخنان بالا به اندازه کافی گویایند. با قبول از پیشی "کنگره مان" و به امید اینکه همه "طرفها" از چهار پارچه کردستان شرکت کنند، به دنبال "ایجاد مناسبات دمکراتیک در میان کل جنبش آزادیبخش کردی" و ارتقا "توترانس و روحیه تحمل" قوم کرد هستند تا به زعم آنها توده مردم به میدان آیند و با ایجاد کنگره موعود "ملت کرد" نیز همانند "ملت‌های" دیگر دنیا به رسمیت شناخته شود. صرفنظر از محتوای ناسیونالیستی و

ارتجاعی این اظهارات و الفاظ و تکرار دست دوم هر آنچه احزاب سنتی ناسیونالیستی بر زبان می‌آورند، نکته مهمتر عوامفریبی و خاک پاشیدن در چشم مردم و ریاکاری نهفته در این مواضع است. اینان نیروهای ناسیونالیستی و اسلامی و حرکت ارتجاعی آنها را به نام "کل جنبش آزادیبخش" به مردم قالب میکنند، برماهیت و کارکرد ارتجاعی این نیروها در صحنه سیاسی کردستان آب تپه‌یر می‌ریزند و مصائب امروز مردم کردستان را با "کمبود فضای دموکراتیک" در میان این نیروهای ضد مردمی توضیح میدهند و نهایتاً به کنگره دست ساز این جریان‌ات ارتجاعی دل بسته و در کميته تدارک آن ثبت نام میکنند.

واقعیت اینست در چند سال گذشته سیر تدریجی نزدیکی به افق و آرمان ناسیونالیستی از جانب کومه‌له جدید در جریان بود. اکنون در تداوم آن پیوستن رسمی به بستر اصلی جنبش ملی کرد، هدف آگاهانه و امر روز آنهاست و واقعه اخیر را در این چارچوب باید نگریست.

ده سال قبل کنگره ششم کومه‌له از موضع کمونیستی و چپ به جمع بندی و ارزیابی تاریخ سیاسی تا آنزمان کومه‌له پرداخت و در پرتو آن، استراتژی سوسیالیستی و آینده سیاسی را برای کومه‌له تدوین نمود، که درست نقطه مقابل افق و اهدافی بود که کومه‌له امروز تعقیب میکند. به یاد دارم که ابراهیم علیزاده دبیر اول کومه‌له در جریان ارائه بحث خود به کنگره نامبرده (کنگره ششم) به درست بر این نکته تاکید کرد و گفت "در غیاب مارکسیسم و سیاست سوسیالیستی، کومه‌له نیز به کومه‌له ره‌نجدرانی در درون یک اتحادیه میهنی دیگر تبدیل میشد". امروز یک‌دهه بعد از کنگره ششم کومه‌له و فاصله گرفتن از مصوبات آن و بویژه به دنبال جدایی جریان مارکسیستی از این سازمان، کومه‌له جدید به دنبال کسب موقعیتی در درون جبهه ارتجاعی احزاب ناسیونالیست و اسلامی کردستان است. این عاقبت تاسف‌آور است که با فاصله گرفتن از مارکسیسم و سیاست سوسیالیستی، قابل توضیح است.

xl@žl Ć•Ā• }ĕ•dl-žzf yfĕfd

انترناسیونال: درگیریهای درونی رژیم اسلامی هر روز حادثتر می شود و ابعاد به مراتب گسترده تری به خود می گیرد. تبیین رایج در میان خود جناحهای حکومت از ماهیت این اختلافات روی مقولات ولایت فقیه، قانون و جامعه مدنی دور میزند. از نظر شما این تعبیر چقدر ماهیت و محتوای واقعی اختلافات درون رژیم را در شرایط حاضر بیان میکنند. اختلاف جناحهای حکومتی واقعا بر سر چیست؟

منصور حکمت: تبیین رایج از اختلافات درون هیات حاکمه، چه در رسانه های خود رژیم، و چه در نشریات خاتمیون در اپوزیسیون، یک تعبیر گمراه کننده از واقعیتی است که جلوی روی ماست. شک نیست که در میان محافل و دستجات مختلف درون رژیم بر سر اینکه اسلام چیست، حکومت اسلامی چه پدیده ای است، ولایت فقیه چه چهارچوبی دارد و آیا باید مشروعیتش را به چماق ایدئولوژیک اسلام متکی کند یا به انتخابات، قانون چیست و آخوند چه جایگاهی دارد و غیره اختلافات زیادی وجود دارد. اما جستجو کردن ریشه های بحران حکومتی رژیم اسلامی و کشمکشهای جناحهای حکومت در ایران امروز در این نوع اختلافات دیدگاهی در درون هیات حاکمه، پرت افتادن از حقیقت و واقعیات تاریخی است. علل بحران و تنش امروزی حکومت اسلامی حقایق اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ای است که این حکومت با آن روبروست و نه اختلافات فقهی و عقیدتی و حتی استراتژیکی درون آن.

این تعبیر از بحران حکومتی در ایران، یعنی تعبیری که منشاء این کشمکشها را در اختلافات جناحها بر سر ولایت فقیه و قانون جستجو میکند، یک اشکال کوچک دارد و آن اینست که مردم و تاریخ مادی جامعه را از تصویر بیرون میگذارد. از نظر تاریخی، جمهوری اسلامی ایران یک پروژه شکست خورده است. از نظر سیاسی، مردم علنا حکم به رفتن آن داده اند و اعلام کرده اند

نمیخواهندش. این منشاء این وضعیت است. حکومتی که روند تاریخی و ۶۰ میلیون مردمی که زیر سیطره اش زندگی میکنند پایان عمرش را اعلام کرده اند، به بحران و کشمکش داخلی می افتد، از هر شکاف بالفعل و بالقوه از هم گسسته میشود و اجزاء و جناحهای متشکله اش به جان هم میافتند. این روند شروع شده است. اختلافات درونی حکومت بر سر ولی فقیه و غیره منشاء این بحران نیست، بلکه، برعکس، این بالا گرفتن بحران حکومتی و طرح مساله بقاء رژیم است که باعث اوجگیری این اختلافات شده است. بحث اختیارات ولی فقیه و محدود ماندن و نماندنش به قانون، یعنی ولایت فقیه مشروطه یا استبدادی، همانقدر به اوضاع امروز مربوط است که بحث مشروطه بودن و نبودن سلطنت و دامنه اختیارات شاه به اوضاع سال ۵۷، یعنی هیچ.

این تبیین قلبی از چند سرچشمه معین آب میخورد. اول، جناحهایی از خود رژیم. اینها میخواهند بحث در محدوده حکومت اسلامی بماند و دامنه اعتراض مردم در حاد ترین حالت هم به اصلاح و تعدیل نظام محدود بماند و کل رژیم اسلامی زیر سوال نرود. خاتمی فرح پهلوی این رژیم است. و واقعا خیال رژیم شاه چقدر راحت میشد اگر جنبش ضد سلطنتی از ابتدا هدف خود را اجرای قانون اساسی سلطنت مشروطه و محدود شدن دامنه اختیارات شاه تعریف میکرد و با شعار "زنده باد دکتر فرح پهلوی" به میدان میآمد. به هر درجه این فرمول قلبی امروز باب بشود، بهمان درجه جمهوری اسلامی زمان سقوطش را عقب انداخته است. دسته دیگری که به این تبیین دامن میزنند اخراجی ها و منتظر خدمت های خود رژیم و محافل سیاسی شریک در روی کار آوردن و بقاء حکومت کثیف اسلام اند. اینها طرفداران تعدیل رژیم و طرد "انحصار طلبی" و محدودیت اختیارات جناح حاکم هستند تا بلکه بتوانند به دوران خوش و شیرین "همه با هم" گذشته برگردند. رژیم اسلامی رژیم اینها بود و هنوز هست. منتظری راست میگوید، او یکی از معماران ولایت فقیه است. بنی صدرها، سروش ها، یزدی ها، بهزاد نبوی ها و کل طیف وسیع هیچکس هایی که به ضرب حاکمیت شلاق و چوبه دار اسلام "رجال" سیاسی شدند، آرزویشان اینست که سر و ته ماجرا با بحث حاکمیت قانون اساسی رژیم اسلامی و محدودیت اختیارات خامنه ای هم بیاید و سر پستشان برگردند. طیف دیگر، افراد و سازمانها و محافلی هستند که اگرچه رسماً و از نظر سیاسی بخشی از رژیم نبودند، اما سمپاتی های جدی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی با رژیم دارند. حکومت آخوندی نمیخواهند اما اسلام را جزئی از هویت فرهنگی و ملی خود میدانند و برای سهم گیری از غرب به آن نیاز دارند، با این بساط شنیع

قلع و قمع زنان مخالفند، اما از زن آزادی که سازمانش را دارد و برابری اش را میخواهد و میگیرد بیشتر میترسند. مقنعه را چندان نمیپسندند، اما از جین و مینی ژوپ و تی شرت نفرت ملی - فرهنگی و آریایی - اسلامی دارند. از انحصار طلبی ناراضی اند، اما از وضعیتی که کمونیستها قانونی و علنی کارشان را بکنند و تشکلهای کارگری بتوانند به تصمیم خود تولید را بخواهاند و حقشان را بگیرند مو بر اندامشان راست میشود. جماعت زیادی از ضد کمونیست ها، ضد مدرنیست ها، ضد زن ها و شرق زده ها متعلق به این طیف اند. از امیرخسروی ها و فتاپورها و فرخ نگهدارهایی که هنوز نامه سرگشاده شان را به خامنه ای مینویسند و برای آینده تشیع دل میسوزانند تا گلشیری ها و معروفی ها و بقیه جماعت بی ذوق و بی مایه ای که به صرف ابتیاع نوشت افزار خود را "هم صنف" بالزاک و جویس و چخوف تصور میکنند و برای خود "معافیت هنری" از آزادیخواهی و حتی از شعور روزمره قائلند، متعلق به این طیفند. لحن زننده اینها در برابر کمونیستها و مدافعین بزیر کشیدن رژیم اسلامی را با نیش بازشان هنگام سخن گفتن از "دکتر خاتمی" مقایسه کنید تا جایگاه اجتماعی اینها را دریابید. نظام اجتماعی مطلوب اینها، چیزی حول و حوش همین مشروطه اسلامی خاتمی است. اینها دلشان آنجاست. آرمانشان همان است. برای اینها هم مساله دقیقا تعدیل جمهوری اسلامی است. این را به احتمالات ناشی از سرنگونی رژیم ترجیح میدهند.

این جریانات در تفسیر اوضاع امروز در قالب جدال بر سر ولایت فقیه کاملا ذینفعند. منتها بخشهایی از اپوزیسیون باصطلاح چپ هم هستند که این فرمولبندی را لابد از سر پراگماتیسم و "پلتیک" زنی تاکتیکی، و در واقع بدلیل نداشتن اصول روشن سیاسی و نظری و نداشتن حرف و برنامه مستقل در قبال جامعه، تکرار میکنند. فکر میکنند با چسبیدن به این مقولات و بازی کردن در این زمین، سیاسی تر و دست اندرکار تر و بی بی سی پسند تر ظاهر شده اند. اما واقعیت این است که این صرفا سند دنباله روی آنها از حوادث و رقصیدن به ساز ژورنالیسم سطحی و مغرض در غرب است.

صورت مساله در اختلاف امروز میان جناحهای حکومت اینست که راهی برای تضمین بقاء رژیم اسلامی بیابند. این منفعت مشترک همگی شان است. همگی شان میدانند مردم ناراضی اند و حکم به رفتن رژیم اسلامی داده اند. نسلی که از ضد انقلاب اسلامی شکست خورد این نسل نبود. بیست سی میلیون آدم جدید پا به حیات سیاسی گذاشته اند که دلیلی نمیبینند بخاطر آنچه بر پدران و

مادرانشان رفته است، مطیع این توحش و عقب ماندگی باشند. دارند دنیا را میبینند و چیز دیگری میخواهند. نخستین مصاف اجتماعی و سیاسی واقعی این نسل با جمهوری اسلامی در راه است. در مقابل این نیروی تازه نفس و خوشبین به قدرت خود، یک رژیم از نفس افتاده داریم که نسل اول بانیانش دارند از دور خارج میشوند و مشروعیتش را حتی برای جیره خوارانش از دست داده است. در هراس از این زورآزمایی، محافل مختلف درون رژیم به تکاپو افتاده اند. هرکس فکر میکند که یک نقطه تعادل طلایی یافت میشود که در آن بقاء رژیم ممکن است. اصلاح طلبان این نقطه تعادل را یک رژیم اسلامی تعدیل شده و مشروطه میدانند که بتواند این فشارها را هضم و کنترل کند. معتقدند یک رژیم فوق قشری و الهی مردم را به نبرد رویاروی فرا میخواند و گور خود را میکند. جناح مقابل، مدافعان ولایت مطلقه فقیه، میگویند کوچکترین سازش با مردم دروازه را بر هجوم های عظیم بعدی میگشاید. یک گام به عقب با سرنگونی یکی است. میخواهند بزنند و بمانند. واقعیت اینست که هیچ نقطه تعادل واقعی وجود ندارد. هیچ فرمولی جلوی سقوط پدیده ای را که از نظر تاریخ، از نظر اقتصاد سیاسی جامعه و از نظر مردم عمرش را کرده است نمیتواند بگیرد. تخریب خصلت ماهوی و درونی این سیستم است.

انترناسیونال: یکی دیگر از اختلافات درون هیئت حاکمه بر سر رابطه رژیم اسلامی با آمریکاست. بحث بر سر این موضوع بویژه با مسائلی که خاتمی در کنفرانس اسلامی مطرح کرد دوباره داغ شده است. بخشهایی از اپوزیسیون همواره بر مخالفت آمریکا با جمهوری اسلامی حساب ویژه ای باز کرده اند و لذا عادی شدن رابطه رژیم اسلامی با آمریکا را عامل ماندگاری رژیم اسلامی می دانند. از نظر شما رابطه با آمریکا در اختلافات درونی رژیم چه جایگاهی دارد و عادی شدن این روابط چه تاثیری بر رابطه مردم با رژیم اسلامی می گذارد؟

منصور حکمت: از چراغ سبزه های اخیر خاتمی تا عادی شدن رابطه ایران و آمریکا راه دراز و پر فراز و نشیبی است. تازه اگر اصولاً قرار باشد این راه در حیات این رژیم معین طی بشود. به همین جهت اینکه عادی شدن رابطه چه تاثیری در برخورد مردم با رژیم دارد، بنظر من سوالی زودرس است و فقط جا برای حدس و گمان باز میکند. رابطه ایران و آمریکا صرفاً یک مساله دیپلماتیک یا امری در حیطه سیاست خارجی دو دولت نیست. بلکه یک شاخص و نمودار از معادلات سیاسی پیچیده تری

است. جنگ قدرت در داخل حکومت ایران، سیر تکوین حاکمیت و مبانی "مشروعیت" رژیم از دیدگاه خودش، موقعیت رژیم ایران در قبال صلح فلسطین، رابطه عملی و سیاسی رژیم ایران با احزاب افراطی اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا و تعیین تکلیف عراق با آمریکا، اینها اهم مسائلی هستند که مساله رابطه ایران و آمریکا به آن گره خورده است. برخلاف نیروهای اپوزیسیونی که به آنها اشاره کردید، یعنی عمدتاً سلطنت طلبان و ملیون و مجاهدین، که با حساسیت نگران آشتی رژیم با دولت آمریکا هستند، بخش مهمی از خود رژیم عادی سازی روابط با آمریکا را ناقوس مرگ این حکومت تلقی میکنند. نه به این خاطر که رابطه با آمریکا فی نفسه عامل بی ثباتی رژیم خواهد شد، بلکه به این دلیل که ضد آمریکایی گری، ولو صرفاً در سطحی نمایشی و تبلیغاتی، یک رکن مهم هویت سیاسی تاکنونی رژیم در منطقه بوده است. عادی شدن روابط با آمریکا در یک بعد مهم پرونده دوران خمینی و میراث سیاسی آن دوران را میبندد و جمهوری اسلامی را ناگزیر میکند خود را چه در سطح داخلی و چه در سطح بین المللی باز تعریف کند. این کار عملی نیست. رژیم اسلامی فقط بعنوان میراث آن دوران و بر دوش پیروزی خونین ضد انقلاب اسلامی در سالهای قبل، به حیات خود ادامه داده است. برقراری رابطه با آمریکا به معنای تجدید نظر طلبی در هویت سیاسی رژیم است. چنین حرکتی وقتی کل جامعه در کمین رژیم است و انتظار نابودی اش را میکشد، میتواند کل این دم و دستگاه را به هم بریزد و ساعت نابودی اش را جلو بیاندازد. بنابراین فکر میکنم حتی مساله رابطه با آمریکا هم امروز برای جناحهای رژیم دیگر یک امر عقیدتی و ایدئولوژیک نیست، بلکه امری است در قلمرو محاسبات سیاسی و جنگ بقاء..

اگر کسی "پروژه خاتمی" را به عنوان یک امر ممکن پذیرفته باشد، یعنی فکر کند میتواند رژیم اسلامی را تعدیل کرد، باز تعریف کرد و به یک دولت متعارف مبتنی بر نوعی مشروطیت تبدیل کرد، و حکومت اسلام را در یک نقطه تعادل جدید سرپا نگاه داشت، آنوقت برای او برقراری رابطه با آمریکا یک جزء منطقی و ضروری این تصویر خواهد بود. رابطه با آمریکا یک رکن "جمهوری اسلامی دوم" است که فعلاً در وعده های خاتمی و خام خیالی های شیفتگانش در اپوزیسیون موجودیت یافته است. اینها باید این جبهه را باز کنند. بخصوص که از این طریق حمایت دول و رسانه های غربی را به خود جلب میکنند و رقیب را در داخل کشور مرعوب میکنند. اما برای مدافعان جمهوری اسلامی اول، که نفس این بحث تعدیل و قانون و جامعه مدنی را تعرضی به کلیت رژیم و به خطر انداختن

نفس موجودیت آن میابند، مساله رابطه با آمریکا هم یک گام مخرب دیگر است. اینجا هم بنظر من حضور مردم و اعلام نیت شان برای سرنگونی رژیم تعیین کننده ترین فاکتور بوده است. وضعیت الان طوری شده است که هر جلوه ای از عقب نشینی و تعدیل در سیمای رژیم، مردم را با حرارت بیشتری به جانش میاندازد. رابطه با آمریکا در دوران رفسنجانی معنای سیاسی امروز را نمیافت. میتواند بطور تدریجی و کنترل شده تا حدود زیادی عملی بشود. اما چنین رویدادی در ایران امروز در حکم دعوت علنی مردم به هجوم است. بنظر من رابطه با آمریکا نمیتواند بدون تسویه حساب جدی میان جناحها عملی شود. اما از سوی دیگر اگر چنین تسویه حسابی صورت بگیرد، آنگاه فضای سیاسی جامعه، بخصوص با ورود مردم به نبردهای نهایی برای سرنگونی کل رژیم، چنان متلاطم خواهد بود که مساله رابطه ایران و آمریکا را بار دیگر تحت الشعاع قرار خواهد داد.

انترناسیونال: بنظر میرسد ائتلاف مدافع خاتمی در درون رژیم به نسبت زمان بعد از انتخابات تغییراتی کرده است. ترکیب و موازنه قوای جناحهای رژیم اسلامی را چگونه می بینید؟

منصور حکمت: این ائتلاف از ابتدا بیشتر یک ائتلاف مقطعی و انتخاباتی علیه انتخاب ناطق نوری بود تا یک ائتلاف سیاسی. فاصله جناح رفسنجانی از طرفداران به اصطلاح لیبرال خاتمی و همینطور خط امام سابق و مجاهدین انقلاب اسلامی از ابتدا محسوس بود. رویدادها و اصطکاکهای اخیر شرایطی پیش آورد که در آن رفسنجانی بتواند بطور مشهودی این فاصله را ترسیم کند. بنظر من رفسنجانی به موضع خامنه ای نرفته و نخواهد رفت. موضع رفسنجانی موضع ثالثی است. این جناح دارد خود را برای دوران پس از خامنه ای آماده میکند. رفسنجانی بنظر من بر سر حتی ولایت فقیه هم ممکن است سازش کند، اما تعریفش از "خودی و بیگانه" با خامنه ای و تمام محفل کاربدستان اصلی دوران خمینی یکی است. سوال برای اینها سر کار نگاهداشتن جناحهای خودی است. رفسنجانی به هر "پرسترویکایی" در اقتصاد و سیاست و دیپلماسی رضایت خواهد داد مشروط بر اینکه "گلاسنوستی" در کار نباشد. رفسنجانی دنبال راه حل "چینی" مساله است. بنظر من شانس ندارد، در درجه اول چون رژیم اسلامی پاسخ اقتصادی ندارد.

تا آنجا که به موازنه قدرت مربوط میشود بنظر من باید تصویر استاتیک و دینامیک از مساله را از

هم تفکیک کرد. همین امروز قدرت جناح خامنه ای بیشتر است چون ابزارهای سرکوب و ارعاب را دست خود متمرکز دارد. اما جناح خامنه ای در روند اوضاع دست بالا ندارد و در موضع ضعف و دفاع است. بنظر من رویدادهای اخیر نه نشان قدرت این جناح بلکه نشان استیصال و سراسیمگی آن بود. معنی این حرف زوال تدریجی اینها نیست. برعکس باید منتظر بالاگرفتن بازهم بیشتر خشونت از طرف این جریان بود.

انترناسیونال: وجود یک ارتجاع نامنسجم فضای مناسبی به کارگران و مردم برای اعتراض می دهد. اما مسئله این است که چه عواملی می تواند این اعتراضات و نفرت عمیق مردم از رژیم اسلامی را به سمت یک جنبش اعتراضی متشکل و با خواستهای روشن ببرد؟

منصور حکمت: بنظر من یک جنبش اعتراضی واحد متشکل با خواستهای روشن در ایران شکل نمیگیرد. فقط وقتی میشود یک جنبش اعتراضی واحد داشت که اتفاقا خواستها روشن نباشد و فقط "مرگ بر" ها معلوم باشد. اینبار چندین جنبش اعتراضی متشکل با خواستها و برنامه ها و آلترناتیو های ویژه خویش پا به میدان خواهند گذاشت. ما میتوانیم برای پیروزی و جلو افتادن یکی از اینها کار کنیم و آن جنبش کارگری - سوسیالیستی است. چگونه میتوان این جنبش را بعنوان یک جنبش متشکل با شعارهای روشن به میدان کشید؟ تمام موجودیت حزب کمونیست کارگری و تمام دو دهه کار ما، پاسخی به این سوال است.

انترناسیونال: حزب کمونیست کارگری تاکنون در یک سطح عمومی طبقه کارگر و مردم ایران را به برپایی یک انقلاب علیه رژیم اسلامی فراخوانده است. اما دفتر سیاسی حزب در اطلاعیه "جنگ بازنده ها" بطور مشخص طبقه کارگر و مردم را به انقلاب فراخوانده است. آیا این فراخوان تاکید مجددی را به مبارزه علیه کلیت رژیم مدنظر دارد (در شرایطی که بخش وسیعی از اپوزیسیون به حمایت از یک جناح رژیم برخاسته است) یا هدفش مطرح کردن مسئله قدرت سیاسی به عنوان مسئله روز است؟

منصور حکمت: تقسیم اوضاع به "کلی یا مشخص" و تقسیم شعارها و اهداف یک جریان به

"شعارهای عمومی و یا فراخوانهای روز"، روشی نیست که لااقل من به مبارزه سیاسی نگاه میکنم. این دو قطبی ها ممکن است برای مرتب کردن ذهن کسی مناسب باشد، اما با پیوستگی درونی و ذاتی جهان مادی تناسب ندارد. بنظر من اصول همواره عاجل اند، حقیقت همیشه گفتنی است، امر آرمانی همیشه فوری است. میدانم خیلی ها به آن اعلامیه از آن دید نگاه میکنند و بسیاری رفقا از "کنکرت شدن" فراخوان انقلاب به وجد آمده اند. اما انقلاب سوسیالیستی برای ما همیشه کنکرت و عاجل است. شاید چیزی که فرق کرده بحث امکانپذیری و وجود شرایط مادی برای براه افتادن یک جنبش انقلابی وسیع است. شعار همیشگی و قدیمی ما مبنی بر انقلاب علیه رژیم اسلامی امروز جبرا گوش شنوا تری پیدا میکند و توجه بیشتری را بخود جلب میکند. این عالی است. میشود عملا دست بکار شد. بحث بر سر مبرمیت یا موضوعیت یافتن سیاسی و تاکتیکی مقوله انقلاب از نظر ما نیست، بلکه برسر گسترش امکانات پراتیک کردن آن است. سیاست ما ثابت است، این مردمند که دارند تغییر میکنند. دوره آینده دوره ماست.

انترناسیونال: یکی دیگر از اختلافات درون هیئت حاکمه بر سر رابطه رژیم اسلامی با آمریکاست. بحث بر سر این موضوع بویژه با مسائلی که خاتمی در کنفرانس اسلامی مطرح کرد دوباره داغ شده است. بخشهایی از اپوزیسیون همواره بر مخالفت آمریکا با جمهوری اسلامی حساب ویژه ای باز کرده اند و لذا عادی شدن رابطه رژیم اسلامی با آمریکا را عامل ماندگاری رژیم اسلامی می دانند. از نظر شما رابطه با آمریکا در اختلافات درونی رژیم چه جایگاهی دارد و عادی شدن این روابط چه تاثیری بر رابطه مردم با رژیم اسلامی می گذارد:

منصور حکمت: از چراغ سبزه‌های اخیر خاتمی تا عادی شدن رابطه ایران و آمریکا راه دراز و پر فراز و نشیبی است. تازه اگر اصولا قرار باشد این راه در حیات این رژیم معین طی بشود. به همین جهت اینکه عادی شدن رابطه چه تاثیری در برخورد مردم با رژیم دارد، بنظر من سوالی زودرس است و فقط جا برای حدس و گمان باز میکند. رابطه ایران و آمریکا صرفا یک مساله دیپلماتیک یا امری در حیطه سیاست خارجی دو دولت نیست. بلکه یک شاخص و نمودار از معادلات سیاسی پیچیده تری است. جنگ قدرت در داخل حکومت ایران، سیر تکوین حاکمیت و مبانی "مشروعیت" رژیم از دیدگاه خودش، موقعیت رژیم ایران در قبال صلح فلسطین، رابطه عملی و سیاسی رژیم ایران با احزاب افراطی

اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا و تعیین تکلیف عراق با آمریکا، اینها اهم مسائلی هستند که مساله رابطه ایران و آمریکا به آن گره خورده است. برخلاف نیروهای اپوزیسیونی که به آنها اشاره کردید، یعنی عمدتاً سلطنت طلبان و ملیون و مجاهدین، که با حساسیت نگران آشتی رژیم با دولت آمریکا هستند، بخش مهمی از خود رژیم عادی سازی روابط با آمریکا را ناقوس مرگ این حکومت تلقی میکنند. نه به این خاطر که رابطه با آمریکا فی نفسه عامل بی ثباتی رژیم خواهد شد، بلکه به این دلیل که ضد آمریکایی گری، ولو صرفاً در سطحی نمایشی و تبلیغاتی، یک رکن مهم هویت سیاسی تاکنونی رژیم در منطقه بوده است. عادی شدن روابط با آمریکا در یک بعد مهم پرونده دوران خمینی و میراث سیاسی آن دوران را میبندد و جمهوری اسلامی را ناگزیر میکند خود را چه در سطح داخلی و چه در سطح بین المللی باز تعریف کند. این کار عملی نیست. رژیم اسلامی فقط بعنوان میراث آن دوران و بر دوش پیروزی خونین ضد انقلاب اسلامی در سالهای قبل، به حیات خود ادامه داده است. برقراری رابطه با آمریکا به معنای تجدید نظر طلبی در هویت سیاسی رژیم است. چنین حرکتی وقتی کل جامعه در کمین رژیم است و انتظار نابودی اش را میکشد، میتواند کل این دم و دستگاه را به هم بریزد و ساعت نابودی اش را جلو بیاندازد. بنابراین فکر میکنم حتی مساله رابطه با آمریکا هم امروز برای جناحهای رژیم دیگر یک امر عقیدتی و ایدئولوژیک نیست، بلکه امری است در قلمرو محاسبات سیاسی و جنگ بقاء.

اگر کسی "پروژه خاتمی" را به عنوان یک امر ممکن پذیرفته باشد، یعنی فکر کند میتواند رژیم اسلامی را تعدیل کرد، باز تعریف کرد و به یک دولت متعارف مبتنی بر نوعی مشروطیت تبدیل کرد، و حکومت اسلام را در یک نقطه تعادل جدید سرپا نگاه داشت، آنوقت برای او برقراری رابطه با آمریکا یک جزء منطقی و ضروری این تصویر خواهد بود. رابطه با آمریکا یک رکن "جمهوری اسلامی دوم" است که فعلاً در وعده های خاتمی و خام خیالی های شیفتگانش در اپوزیسیون موجودیت یافته است. اینها باید این جبهه را باز کنند. بخصوص که از این طریق حمایت دول و رسانه های غربی را به خود جلب میکنند و رقیب را در داخل کشور مرعوب میکنند. اما برای مدافعان جمهوری اسلامی اول، که نفس این بحث تعدیل و قانون و جامعه مدنی را تعرضی به کلیت رژیم و به خطر انداختن نفس موجودیت آن میابند، مساله رابطه با آمریکا هم یک گام مخرب دیگر است. اینجا هم بنظر من حضور مردم و اعلام نیت شان برای سرنگونی رژیم تعیین کننده ترین فاکتور بوده است. وضعیت الان

طوری شده است که هر جلوه ای از عقب نشینی و تعدیل در سیمای رژیم، مردم را با حرارت بیشتری به جانش میاندازد. رابطه با آمریکا در دوران رفسنجانی معنای سیاسی امروز را نمیافت. میتوانست بطور تدریجی و کنترل شده تا حدود زیادی عملی بشود. اما چنین رویدادی در ایران امروز در حکم دعوت علنی مردم به هجوم است. بنظر من رابطه با آمریکا نمیتواند بدون تسویه حساب جدی میان جناحها عملی شود. اما از سوی دیگر اگر چنین تسویه حسابی صورت بگیرد، آنگاه فضای سیاسی جامعه، بخصوص با ورود مردم به نبردهای نهایی برای سرنگونی کل رژیم، چنان متلاطم خواهد بود که مساله رابطه ایران و آمریکا را بار دیگر تحت الشعاع قرار خواهد داد.

اطلاعیه پایانی پلنوم هفتم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

پلنوم هفتم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران با حضور اکثریت قریب به اتفاق اعضای کمیته مرکزی حزب و هیئتی از دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق در روزهای ۱۸ و ۱۹ اکتبر ۹۷ برگزار شد.

اهم مباحث این پلنوم عبارت بود از: گزارش دفتر سیاسی، تحولات سیاسی در ایران، موقعیت حزب و اولویتهای عملی دوره آتی، نشریه انترناسیونال، فعالیت در شهرهای ایران، کنگره آتی حزب، وضعیت مالی و اقدامات دفتر سیاسی در مقابل هفته نامه نیمروز. حاضرین در این نشست بر ضرورت تمرکز بر فعالیت در شهرهای ایران و اختصاص نیروی بیشتر به این عرصه، ریتم سریعتر نشریه انترناسیونال و تلاشی همه جانبه تر برای تقویت بنیه مالی حزب تاکید کردند.

در این پلنوم ۶ نفر از رفقا رضا مقدم، حمید تقوائی، رحمان حسین زاده، منصور حکمت، کورش مدرسی و اصغر کریمی بعنوان اعضای دفتر سیاسی و ۷ نفر از رفقا مجید محمدی، آذر ماجدی، فاتح بهرامی، فاتح شیخ الاسلامی، آزاد نسیم، اسد گلچینی و علی جوادی بعنوان اعضای علی البدل دفتر سیاسی انتخاب شدند و منصور حکمت و اصغر کریمی بعنوان دبیر و معاون کمیته مرکزی به سمت خود ابقا گردیدند. پلنوم بعد از دو روز کار فشرده پایان یافت.

کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

۲۱ اکتبر ۹۷

جمهوری اول، جمهوری آخر

﴿fâ3ÀŠ ¼¾Ĥ﴾

اظهارات خاتمی در گفتگو با سی ان ان رویداد مهمی بود. اما نه از این جهت که گویا این حرکت عملاً راه عادی شدن مناسبات سیاسی و دیپلماتیک دولتهای ایران و آمریکا را هموار تر کرده است. برقراری مناسبات رسمی میان ایران و آمریکا منوط به حل معادلات سیاسی پیچیده تری چه در خود ایران و چه در سطح بین المللی است. مساله روند صلح فلسطین، موازنه قوا میان اعراب و اسرائیل، تعیین تکلیف ارتجاع اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا، مساله رابطه غرب با عراق، و از همه مهمتر سرنوشت کشمکشهای جناح های مختلف رژیم اسلامی، اینها معضلاتی هستند که عاقبت رابطه ایران و آمریکا به آنها گره خورده است. اهمیت اظهارات خاتمی در قلمرو دیپلوماسی نیست، بلکه در جایگاهی است که در کشمکش سرنوشت ساز جناحهای رژیم اسلامی می یابد.

"پدیده خاتمی" بعنوان راه خروجی برای رژیم اسلامی از یک بن بست تاریخی و نجات از یک سقوط محتوم طرح شده است. ارتجاع اسلامی خمینی- بازرگان را ۲۰ سال قبل برای جلوگیری از پیروزی مبارزات آزادیخواهانه مردم و برقراری یک رژیم سیاسی چپ گرا که محتمل ترین نتیجه انقلاب ۵۷ تلقی میشد از زباله دان تاریخ یک قرن قبل ایران در آوردند، تکاندند و بجان مردم و انقلاب انداختند. تا وظایفی را که رژیم شاه در آن درمانده بود به سرانجام برساند. حکومت اسلامی نقش خود را انجام داد. درست از روی لیست رژیم سابق کشت و بست و ممنوع کرد. اینها انقلاب را شکستند، اما هرگز نتوانستند خود به یک جریان حکومتی متعارف و پذیرفته شده برای جامعه ایران بدل شوند. جمهوری اسلامی وصله ای ناجور باقی ماند که بقاء روز بروز خود را تا این لحظه با کشتار و ارباب و بسیج همه هیولاهای تاریخ ارتجاع، از خدا و اسلام تا میهن و جنگ و زن ستیزی و بیگانه ترسی تامین کرده است. اما این داستان دیگر قابل ادامه نیست. اکنون دیگر این را فهمیده اند. اینها لرزش زمین زیر رژه سنگین مردم را حس کرده اند و به تکاپو افتاده اند.

در تمایز با جمهوری اسلامی خدا و خون و خفقان، خاتمی تصویری از یک مشروطه اسلامی، یک جمهوری اسلامی از نوع دوم، را طرح میکند. ادعا میکنند که مشروطه اسلامی میتواند نظامشان را از تعرض مردم در ببرد. اگر یک رکن این جمهوری دوم تابع کردن جفتک پرانی های ولی فقیه به یک "عدالتخانه" و قانون اساسی اسلامی است، رکن دیگر آن عادی کردن روابط با غرب و آمریکا و تعدیل در تصویر بین المللی رژیم بعنوان یک رژیم ضد غربی، "یاغی" و مدافع تروریسم اسلامی است. خاتمی در مصاحبه با CNN نه سیاست رژیم ایران، بلکه یک رکن دیگر پلاتفرم سیاسی مدافعان جمهوری اسلامی دوم را تعریف میکند و میکوشد پایه های نفوذ این جناح را در داخل و خارج کشور تحکیم کند. اما آنچه در نسخه خاتمی شرط بقای رژیم به حساب میاید، برای مدافعان جمهوری اول معنایی جز از کف نهادن تنها ابزارهای تاکتونی حفظ رژیم ندارد. اظهارات خاتمی و طرح مساله عادیسازی روابط با آمریکا جدال جناحها را به مراتب تشدید میکند.

مردم ایران با علاقه تمام به این رویدادها نگاه میکنند، جمهوری اول رفتنی است، جمهوری دوم رویاهایی خوش خیالانه بیش نیست. مردم از دل این کشمکشها، نابودی کل رژیم اسلامی و بسته شدن پرونده ارتجاع اسلامی را جستجو میکنند. جمهوری اسلامی اول، جمهوری اسلامی آخر است.

- # انتر ناسیونال

جلوی فاشیسم ضد افغان را باید گرفت!

مصطفی صابر

خیلی نمونه وار است. در هر کجای دنیا که جامعه بورژوازی با بحران و بیکاری روبرو میشود، قبل از همه سراغ بخشی از طبقه کارگر میروند که به آن عنوان "خارجی" داده اند و کاسه کوزه ها را بر سر این بخش "غیر خودی" میشکنند. "خارجی ها مشاغل را اشغال کرده اند". "اگر خارجی ها به کشور خود برگردند، برای بیکاران شغل ایجاد میشود" و ... در ایران هم که بیکاری امان همه را بریده است، همین روش موهن به جلو صحنه رانده میشود:

روز ۲۳ تیر بدنبال یکی از سلسه جلسات غیر علنی مجلس اسلامی در مورد "بررسی بیکاری"، نوبت عضو هیات رئیسه مجلس، پس از اعتراف ضمنی به ناتوانی حکومت اسلامی در پاسخ به "مشکل حاد بیکاری"، گفت: "ب"مجلس در مورد ۲ میلیون و نیم کارگر خارجی شاغل در ایران بحث خواهد کرد". این مطلب با تیتري بزرگ و با تایید آشکار در روزنامه همشهری (چهارشنبه ۲۴ تیر - ۱۵ ژوئیه) آمد. تیتري برای به جولان آوردن احساسات فاشیستی در مقابله با بیکاری!

فاشیسم ضد افغان البته فقط به جمهوری اسلامی و جناحهای مختلفش محدود نیست. به طیف های مختلف سلطنت طلب و ملی گرا نگاه کنید. تا آنجا که به "کارگر خارجی" و مشخصا کارگران افغانستانی مقیم ایران بر میگردد، این نیروها در کنار جمهوری اسلامی و فاشیسم ضد افغان قرار دارند. به طیف توده ای - اکثریتی - راه کارگری نگاه کنید، اینها همواره و به روش های مختلف علیه حضور کارگران افغان در ایران بوده اند. در یک کلام تمام بخش های طبقه سرمایه دار ایران در تبلیغ علیه افغانها، در محروم کردن و محروم نگاه داشتن آنها از ابتدایی ترین حقوق (مثل ازدواج با ایرانی ها! مثل مدرسه رفتن!) و در نتیجه در تبدیل کردن این بخش از انسانها به ارزان ترین و بی حقوق ترین بخش طبقه کارگر ذینفع بوده اند.

تنها کمونیستها و کارگران آگاه ایران از همان ابتدا و پیگیرانه اعلام کرده اند که کارگران افغانستانی و سایر کسانی که جرمشان اینست که در محدوده جغرافیایی متفاوتی متولد شده اند، انسان اند از تمام حقوقی که هر انسانی در آن جامعه دارد باید برخوردار باشند. تنها طبقه کارگر است که از بیحقوق بودن "غیرایرانیها" شدیدترین لطمات و بدترین رقابتهای در صفوف خود را متحمل میشود. امروز نیز، در مقابله با بیکاری که شترش در همه خانه ها خوابیده است، طبقه کارگر وظیفه دارد که با تمام قوا علیه این فاشیسم متعفن ضد خارجی و ضد افغان به مبارزه برخیزد. کارگران به چنین مبارزه ای احتیاج دارند، چرا که باید مبارزه با بیکاری را به جای درست آن، یعنی خواستن بیمه بیکاری برای همه افراد بالای ۱۸ سال آماده به کار، تعهد و تضمین دولت برای تامین زندگی تمامی اخراجیون ماههای اخیر و نظایر آن هدایت کنند. ثانیاً کارگران باید با اعلام حقوق کامل شهروندی برای همه ساکنین کشور، به تمام جامعه نشان دهند که تنها این طبقه است که پرچم آزادی و برابری واقعی انسانها را ورای مرزهای نژادی و ملی و جنسی و مذهبی در دست گرفته است.

بساط عاشورای جمهوری اسلامی در آلمان برچیده شد

بنا به اطلاعیه تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران- آلمان، روز پنجشنبه ۸ ماه مه ۱۹۹۸ سفارت جمهوری اسلامی در آلمان که بعنوان یکی از مراکز مهم طراحی و اجرای ترور در خارج از کشور شناخته شده است تصمیم به برگزاری مراسم روز عاشورا در "خانه ایران" شهر کلن میگیرد. فعالین حزب کمونیست کارگری ایران در شهر کلن در اعتراض به حضور و تجمع مزدوران رژیم، مقابل "خانه ایران"، در محل برگزاری مراسم، دست به تظاهرات میزنند. شعارهای "مرگ بر جمهوری اسلامی!" و "این لانه جاسوسی تعطیل باید گردد!" مزدوران را به وحشت می‌اندازد. ملای روضه خوان، که بطور اتفاقی با صف تظاهرکنندگان برخورد کرده بود به داخل لانه جاسوسی رژیم فرار میکند. چماقداران رژیم به تظاهرکنندگان حمله می‌کنند، اما این حمله در همان لحظه اول پاسخ قاطعی می‌گیرد و مزدوران حزب‌الله به لانه جاسوسی عقب می‌نشینند. تظاهرکنندگان همچنان به دادن شعار علیه جمهوری اسلامی ادامه می‌دهند، مزدوران رژیم تلاش می‌کنند با نیروی بیشتر به تظاهرکنندگان حمله کنند اما مداخله پلیس امکان درگیری مجدد را مسدود می‌کند.

خبر تظاهرات اعتراضی فعالین حزب کمونیست کارگری علیه مراسم گذاری مزدوران رژیم اسلامی در آلمان، در نشریات داخل انعکاس وسیعی یافت و ازجمله روزنامه جمهوری اسلامی در شماره یکشنبه ۲۰ اردیبهشت سرمقاله و دو مطلب دیگر خود را به این مساله اختصاص داد. در حالیکه وزارت خارجه رژیم اسلامی در قبال این تظاهرات اعتراضی به دولت آلمان اعتراض کرد، نشریات وابسته به رژیم نیز با انعکاس پر سر و صدای این موضوع در آستانه سفر هیأتی از جانب دولت آلمان برای مذاکره با مقامات جمهوری اسلامی، وزارت خارجه رژیم را فراخواندند فشار بیشتری بر دولت آلمان به منظور اعمال محدودیت بر اپوزیسیون و فعالین حزب کمونیست کارگری وارد آورد.

تشکیلات خارج کشور حزب در برابر تلاش رژیم برای محدود کردن فضای فعالیت اپوزیسیون خارج کشور با همکاری دول مربوطه، در اطلاعیه مورخ ۱۱ مه با عنوان: تلاشهای رژیم اسلامی علیه اپوزیسیون را در هم خواهیم شکست! اعلام کرد که رژیم اسلامی ایران پس از شکست در برپائی مراسم عاشورا توسط "خانه ایران" کلن، در روز ۸ مه و برهم خوردن مراسم مزدورانش توسط فعالین حزب کمونیست کارگری ایران، به تکاپو افتاده است تا با احضار به سفیر آلمان در تهران و اعتراض به تظاهرات فعالین حزب کمونیست کارگری ایران و درخواست تعقیب تظاهرکنندگان عواقب این اقتضای سیاسی را برای خود کاهش دهد. در ادامه اطلاعیه آمده است:

"خانه ایران" یکی از اماکن جمهوری اسلامی در آلمان و پوششی برای توطئه، سازماندهی ترور و جاسوسی علیه نیروهای اپوزیسیون است. این محل ۲۴ ساعته توسط پاسداران رژیم محافظت میشود. فعالین حزب کمونیست کارگری ایران در آلمان بار دیگر در روز ۸ مارس ۱۹۹۷ در مقابل این مرکز تظاهرات افشاگرانه ای را سازمان داده بودند.

رژیم اسلامی ایران در سرازیری سقوط محتومش مذبوحانه در تلاش برای تحمیل حضور سیاسی خود در خارج کشور است. برگزاری مراسم مذهبی، ارسال سفیران "ادبی و هنری"، شرکت در کنفرانسه‌های بین‌المللی، اعزام جاسوس و چماقدار و تروریست با تأیید و همراهی آشکار و پنهان بخشی از اپوزیسیون طرفدار خود، تلاش رژیم برای تحمیل خفقان در خارج کشور است و اکنون مساله تعقیب اپوزیسیون در اروپا باید هر نیروی آزادیخواهی را به عکس العملی در خور این رژیم وادارد.

رژیم ضدکارگر جمهوری اسلامی، رژیم صدهزار اعدام، رژیم سنگسار، رژیم آزادی‌کش و خفقان و ترور است. سران این رژیم به جرم ترور مخالفین خود در همین آلمان و در جریان میکونوس بعنوان تروریست محکوم شده‌اند. این همان رژیمی است که تظاهراتهای مخالفین در داخل کشور را به گلوله میبندد، اعتصاب کارگران را با زندان و شکنجه پاسخ میدهد، سنگسار میکند، روزنامه نگاران ناراضی را شکنجه و زندان میکند و یا مثل مورد اخیر مرتضی فیروزی را به مرگ با سنگسار محکوم میکند. به چنین رژیمی نه فقط حق ماندن و فعالیت نباید داد بلکه باید سران آن باتهام جنایت علیه بشریت به محاکمه کشیده شوند.

جواب رژیم اسلامی را کارگران و مردم آزادیخواه در داخل کشور دارند می‌دهند. اعتصابات کارگری، اعتراضات مردمی و شعارهای مرگ بر خاتمی و خامنه‌ای، واقعیتهای جامعه امروز ایران و موضع مردم بجان آمده علیه رژیم در فضای پر از اختناق ایران است. در خارج از ایران اما این وظیفه کلیه نیروهای آزادیخواه است که همراه با مردم آزادیخواه در ایران جنایات هر روزه و کلیت رژیم را بمحاکمه بکشند و مبارزه قاطعانه و گسترده ای را برای برچیدن بساط رژیم در خارج کشور سازمان دهند.

ما اجازه نخواهیم داد رژیم توحش اسلامی فضای خفقان خود را بخارج هم بکشاند. حزب کمونیست کارگری ایران قاطعانه برای ممانعت از حضور و هرگونه فعالیت جمهوری اسلامی در خارج کشور تلاش خواهد کرد و همه نیروهای آزادیخواه و مترقی را فرامیخواند که گستاخی و تلاشهای مذبوحانه رژیم اسلامی ایران را قاطعانه پاسخ گویند. هیچ دادگاه و دولتی و هیچ نیروی سیاسی مرتجع و سازشکاری نمیتواند به این رژیم مشروعیت بدهد. رژیم اسلامی ایران جنایتکار است و بهمین دلیل هم باید سرنگون شود.

از ایسکرا

فاتح شیخ الاسلامی

انقلاب ۵۷ از نگاه امروز

ما برای آزادی و برابری و رفاه انقلاب کردیم. پاییز ۵۷، همراه با فریاد "مرگ بر شاه"، شعار "برادری، برابری، حکومت کارگری" سر زبانها بود. همانوقت خمینی در پاریس و طالقانی در تهران به جنبش اسلامیشان امریه دادند که در راهپیمائی تاسوعا صدای هرگونه شعار رادیکال، حتی "مرگ بر شاه"، را خفه کنند. اسلاميون از همانوقت همه جا مقابل انقلاب مردم ایستادند و حزب الله شان را جانشین چماقداران شاه کردند. از این طریق بورژوازی ایران، در شرایطی که دیگر رژیم شاه از پس مردم بیخاسته بر نمیآمد، نامزد جدید سرکوب انقلاب را بازشناخت و با او بیعت کرد و همینکه اجلاس قدرتهای امپریالیست در گوادلوپ پای این بیعت صحنه گذاشت، شاه رفت و خمینی آمد.

بورژوازی ایران با پرچم سبز اسلام و بیاری امپریالیسم، با ترکیب جدیدترین رکورد و روش آدمکشی با کهنه پاره ترین مذهب موروثی، انقلاب را مهار و مآلا سرکوب کرد. انقلاب ۵۷، انقلاب کارگران و مردم محروم برای آزادی و برابری بود که در شرایط سلطه تشدد و ابهام بر جبهه کمونیسم و کارگر، ارتجاعیون اسلامی با زدن مهر "انقلاب اسلامی" آنرا مصادره کردند و بخون کشیدند. در غیاب صف آگاه و متشکل کارگر و کمونیسم، خمینی، این مظهر بلاهت و ارتجاع، فرصت یافت با تمسخر ایده آلهای انقلاب مردم بگوید: ما برای اسلام انقلاب کردیم نه برای خریزه!

ما برای آزادی و برابری انقلاب کردیم که از یک خریزه بیشتر در سفره کارگر تا تصرف قدرت سیاسی و برچیدن کل بساط استثمار و سرکوب بورژوازی را در بر میگیرد. مضمون مبارزه امروز برای سرنگونی جمهوری اسلامی هم تلاش برای تحقق همین ایده آلهاست که ما کمونیستها آن را در شعار "آزادی، برابری، حکومت کارگری" خلاصه کرده ایم. ایده آلهای انقلاب ۵۷، با آنکه آتش به جان بورژوازی انداختند، هنوز اهداف مبهمی بودند که جدا کردنشان از توهمات موجود برای توده وسیع شرکت کننده در آن انقلاب دشوار بود. اما در پی دو دهه تجربه سیاسی کارگران و بمدد تلاش کمونیسمی پیگیر در همه این سالها، امروز مفاهیم آزادی و برابری با بیانی روشن و عاری از ابهام بمثابة اهداف انقلاب اجتماعی کارگران، در برابر کل نظام بردگی مزدی سرمایه و رژیم اسلامی آن قرار گرفته است.

در دوره انقلاب ۵۷، زمانیکه اپوزیسیون بورژوازی از سر منافع روز خود و بخش بزرگ چپ ناسیونالیست از سر توهمات خلقی پشت خمینی رفتند، بخش پیگیر جنبش کمونیستی به خمینی و جمهوری اسلامی اش نه محکم گفت و با تلاش برای روشن کردن نقش پرولتاریا در انقلاب و همزمان سازماندهی نیروی کارگران و توده مردم برای دفاع از دستاوردهای انقلاب، در برابر همه جناحهای رژیم اسلامی قاطعانه ایستاد. امروز با گذشت دو دهه از آن تلاش سیاسی و نظری، حزب کمونیست کارگری ایران پرچمدار ادامه آن کمونیسم پیگیر است و در شرایطی که مجددا بخش بزرگی از اپوزیسیون، این بار با حمایت از خاتمی، سر به آستان رژیم بحران زده و به آخر خط رسیده اسلامی میسایند و به بقای آن خدمت میکنند، با عزم و نیروی به مراتب قاطع تر به بسیج و آگاهگری برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری فوری یک حکومت کارگری میکوشد. حزب ما در برنامه خود، "یک دنیای بهتر"، اعلام کرده است که با سرنگونی رژیم اسلامی و استقرار حکومت کارگری نه فقط وسیعترین آزادیهای سیاسی و مدنی و رفاه و امنیت اقتصادی را، بعنوان ابتدائی ترین حقوق مردم ایران، تضمین میکند، بلکه با باجرا گذاشتن کلیت برنامه کمونیستی خود، شرایط آزادی و رهائی و برابری واقعی و کامل همه مردم را فراهم میآورد.

ما با اتکاء به دو دهه تجربه سیاسی کارگران و مردم، میکوشیم این حقیقت مسلم را هر چه بیشتر اشاعه دهیم که بورژوازی ایران، هیچ بخشی از آن، — بدلیل موقعیت اقتصادی ای که در جهان کاپیتالیستی موجود دارد — مایل و قادر نیست کمترین سطح آزادی سیاسی و مدنی و بهبود اقتصادی را برای توده مردم تامین کند. برای تحمیل هر ذره رفاه و آزادی، کارگران و توده مردم باید مبارزات خود علیه بورژوازی و رژیم اسلامی اش را تشدید کنند. تضمین ثبات دستاوردهای این مبارزات هم به نیروی سازمانیافته پرولتاریا با حزب و برنامه کمونیستی اش، و نهایتا به پیروزی انقلاب کارگری گره خورده است. این مهمترین درس انقلاب ۵۷ از نگاه امروز کارگران انقلابی و کمونیستی است که در کوره دو دهه مبارزه پیگیر علیه رژیم اسلامی سرمایه، آگاه و آبدیده شده اند.

یک سال پس از انتخاب خاتمی

در آستانه یکساله شدن ریاست جمهوری خاتمی و روزهای بعد از آن، شکافهای درونی رژیم اسلامی بیش از پیش دهان باز کرد. بدنبال ماجرای کرباسچی، سخنان فرمانده سپاه پاسداران مبنی بر زبان بریدن و گردن زدن مخالفان سرآغاز دور جدیدی از کشمکش و نشانگر تعرض جناح خامنه ای در آستانه سالگرد انتخاب خاتمی بود. خامنه ای خود با حضور در میان حزب اللهیان دانشگاه و تشویق آنها به "حضور در صحنه" و همزمان، به خیابان کشاندن حزب الله در مقابل طرفداران منتظری در اصفهان، ابعاد جدیدی

به صف آرائی ها داد.

در مقابله با این تعرض، ابتدا مطبوعات طرفدار خاتمی به سخنان فرمانده سپاه پاسداران واکنشهای شدید نشان دادند و سپس گروه‌بندیهای مختلف این جبهه پای برگزاری مراسمهای سالگرد ۲ خرداد رفتند. اما مناسبت سالگرد نشان داد که در جبهه طرفداران خاتمی هم شکافهای بیشتری بروز کرده است. مجاهدین انقلاب اسلامی زبان به نقد خاتمی گشودند که طی این مدت کاری از پیش نبرده و در برابر جناح مقابل منفعل بوده است. نهضت آزادی هم ضمن هشدار علیه "چپروی" مجاهدین انقلاب اسلامی، همین نقد را به خاتمی داشت. روز قبل از سالگرد مربوطه، در نماز جمعه، فرمانده سپاه پاسداران در کنار رفسنجانی سخنران بود. او تهدیدات اخیرش را تکرار کرد و رفسنجانی هم فاصله گرفتن خود از خاتمی را آشکارتر ساخت.

سخنرانی دوم خرداد خاتمی چیزی برای طرفدارانش در بر نداشت، در عوض سوت کشیدن و کف زدن حضار، مطبوعات مخالف خاتمی را از استفاده "دشمنان نظام" از شکاف جناحها بشدت نگران کرد. با اعلام تاریخ محاکمه علنی کرباسچی، پله دیگری بر تصاعد این کشمکش ها گذاشته شد. چند روز پس از نمایشات جناحها در مناسبت سالگرد انتخاب خاتمی، شواهد گواه آن است که دور جدید کشمکش، شدیدتر و گسترده تر از پیش، این بار حول انتخابات مجلس خبرگان، هم اکنون آغاز شده است. این در شرایطی است که از طرفی طرفداران خاتمی کارنامه یکساله اش را رضایت بخش نمی بینند و بحران فزاینده سیاسی و اوضاع وخیم اقتصادی دورنمایان را تیره تر کرده است و از طرف دیگر مردم به جان آمده با تظاهرات جنوب تهران و درگیریهای کرمانشاه باز هم نشان دادند که از هر فرصتی و هر شکافی برای ابراز اعتراض رادیکال و گسترده علیه رژیم اسلامی استفاده میکنند.

در این میان با به میدان آمدن کارگران نفت و ذوب آهن و بخشهای دیگر طبقه کارگر و پافشاری شان بر مطالبات سیاسی و اقتصادی خود، طلیعه امیدبخشی در افق میدرخشد، طلیعه دخالت کارگران در صحنه سیاسی جامعه.

شادی ویژه در تعطیلی سال نو

به رغم همه مشقات زندگی، زد و خورد تماشائی آخوندها در مجلس اسلامی به تعطیلی سال نو حال ویژه ای داد. میگویند تعریف این ماجرا نقل مجالس دید و بازدید عید بوده و شادی مردم از بهم پریدن آخوندها، که مستقیماً از تلویزیون پخش شده، توصیف ناپذیر است. تنها موردی که "سیمای جمهوری اسلامی" مردم را از ته دل خندانده است! مردمی که روزانه از هر قیام و قعود آخوندها، این نمایندگان رسمی مذهب و رژیم مذهبی حاکم، هزاران جوک میسازند، چشمه ای از جنگ جناحها را در این زد و خورد پارلمانی تماشا کردند و قهقهه سر دادند.

جریان چنین بود: وزیر کشور در پاسخ سوالی که چرا به فلان مراسم و بهمان تظاهرات اجازه داده است، می خواست آخوند فهم کند که دیگر به شیوه سابق نمیتوانند حکومت کنند. آخوندی که تاب "فهم" این را نداشت به سوی وزیر حمله برد و به صورت آخوندی از جناح دیگر، که سپر وزیر شده بود، چنان سیلی زد که عمامه و عینک طرف به صحن مجلس افتاد و بیا و تماشا کن!

چه شده که این مجسمه های ریا و طمانینه و با سرپنجه راه رفتن، اینچنین روی لومپنی شان را جلو دوربین تلویزیون گرفته اند؟ اسبهای گاری این رژیم بار اولشان نیست که در سربالائی یکدیگر را گاز میگیرند اما کشمکش کنونی، چنانکه در این مدت دیده شده، ورای این حرفهاست. این سراسیمگی ها و بهم پریدها حاصل ترس همگی جناحهای رژیم از مردم خشمگینی است که عزم خود را برای بزیر کشیدن جمهوری اسلامی اعلام کرده اند.

برای ارتجاع اسلامی، دیگر ادامه حکومت بر مردم ایران ناممکن شده است. اختلاف جناحها بر سر اینست که چگونه این ناممکن را ممکن کنند. یکی صلاح کار را در این میدانند که مردم بجان آمده را به تعدیل رژیم کنونی به یک جمهوری اسلامی لیبرالیزه شده با آخوندهای "مدنی" امیدوار کند و بقای خود و نظامش را در گرو اشاعه این توهم می بیند. دیگری مطمئن است "شل کردن" کردن مهار سرکوب همان و پرتاب شدن کل نظام به دره سرنوشتی همان. و مردم از فرصت هر شکاف و هر کشمکش این واگرایی گسترده درون رژیم، با هدف جلوتر رفتن و غیر قابل کنترل تر کردن اوضاع برای هر دو جناح و هل دادن بیشتر رژیم به پرتگاه نابودی استفاده میکنند. قهقهه شادی مردم از تماشای مغلوبه آخوندهای عبا و عمامه افتاده، از امید به همین چشم انداز آب میخورد.

※

در کنار بحران عمیق سیاسی، بحران اقتصادی مهلک ناشی از سقوط بهای نفت، حکم رفتنی بودن رژیم را مسجل تر کرده است. این را نه فقط مردم، خود حافظان رژیم هم دریافته اند. درحالیکه رفسنجانی، در طول ریاست جمهوری اش یکبار هم به معضل اقتصادی رژیم اعتراف نکرد، اعتراف خاتمی به بیمار بودن ساختار اقتصادشان و در عین حال پادوئی رفسنجانی برای جلب همکاری سعودی ها در جلوگیری از افت بیشتر بهای نفت، گواه بر همه جانبگی بن بست نهائی رژیم است. نباید به آن فرصت داد.

بحران سیاسی بحران اقتصادی

خاتمی اقرار میکند سراپای اقتصادشان بیمار است، و همزمان میکوشد اذهان را از بیماری سیاسی لاعلاجی که سراپای رژیم را فراگرفته، دور کند. افت بهای نفت دستمایه این عوامفریبی بیمایه است. پای بست سیاسی این رژیم ویران است، این را امروز همه میدانند، و سرچشمه بحران و بن بست اقتصادی رژیم آنجاست. این تداوم بحران سیاسی است که زیراب اقتصاد را زده و راه خروج

از بحران اقتصادی را کور کرده است.

کاهش سریع بهای نفت – با همه اهمیت ویژه ای که در اوضاع کنونی ایران دارد – نه همه این بحران و نه عامل اصلی آن است. فاکتورهای داخلی و جهانی مهم تر و استراتژیک تری، بر فلج سیاسی و اقتصادی رژیم اسلامی حکم می‌دهند. رژیمهای متعارف تولید کننده نفت، همه از این کاهش قیمت لطمه می‌خورند، اما هیچ جا از آواری که روی سر جمهوری اسلامی خراب شده، خبری نیست. آنچه به بحران ناشی از افت بهای نفت اهمیت ویژه می‌بخشد، بحران سیاسی فزاینده ای است که گلوی رژیم اسلامی را می‌فشارد. بحرانی که ترکیب فاکتورهایش بمراتب مهلک تر از آنی است که سال ۵۵ یقه رژیم شاه را گرفت و رها نکرد.

خاتمی نگرانی شدید رژیم از این بحران را برملا کرد. ماه پیش هم با طرح لایحه بودجه در مجلس، نگرانیهای مشابهی ابراز شد. مجلسیان بودجه را، که مبنایش ۱۷ دلار برای هر بشکه نفت بود، آنقدر چلانند تا بخیال خود با "پیش بینی" ۱۶ دلار منطبقش کنند. امروز بهای نفت به ده دلار رسیده و لغزیدن آن به پائین تر از این هم، احتمالی واقعی است. شدت استیصال رژیم را از شرفیابی رفسنجانی به بارگاه آل سعود میتوان فهمید.

با این استیصال چه خواهند کرد؟ جواب مردم خشمگین را چه خواهند داد؟ زمانیکه مردم انقلابی، خواهان بهبود معیشت خود بودند، خمینی برای تحقیر و سرکوب توقعات اقتصادی شان گفت: "اقتصاد مال خر است"! امروز آخوند دیگری بنام خاتمی میگوید: "مسائل اقتصادی ملموس ترین و فوری ترین مسایل جامعه است" و با خرمردندی آخوند – حاجی بازاربانه اضافه میکند: "اما سعی میکنیم حداقل زندگیهای مردم را که تاکنون هم تامین میکردیم، تامین

آزادی بیان از نوع دوم

منصور حکمت

شبحی بر فراز اروپا (و تاحدودی آمریکا و کانادا) چرخ میزند! سوالی تاریخی محافل سیاسی تازه دموکرات و اخیراً "دگر اندیش" ایرانی در خارج کشور را آشفته و سر درگم کرده است. معضلی عمیق و فلسفی طرح شده است که پاسخی ژرف میطلبد: آزادی بیان.

اما اشتباه نکنید. صحبت بر سر آزادی بیان ما مردم، ما زنان، ما کارگران، ما کمونیستها، ما آته ایستها، ما دوستداران علم و هنر و زیبایی و عدالت و حقیقت و شادی در ایران نیست. خیر، بحث این محافل بر سر آزادی بیان رژیم و شخصیت‌هایش در خارج کشور است! سوال اینست آیا ما نیروها و افراد مخالف رژیم در خارج کشور آنقدر از این بیست سال آموخته ایم، آیا آنقدر از چشمه گوارای انتخاب رهائیبخش سید محمد خاتمی به راس قوه مجریه رژیم اسلامی سیراب شده ایم، آیا آنقدر "تمرین دموکراسی" کرده ایم که همصدا با ولتر فریاد برآوریم که حاضریم جانمان را بدهیم تا لاجوردی‌ها و مهاجرانی‌ها و سروش‌ها در خارج کشور بتوانند آزادانه حرفشان را بزنند؟!

شاید کسانی که در ایران زیر لگد اسلامند و این سطور را میخوانند از این فضای مالیخولیایی حیرت کنند. اما باور کنید واقعیت دارد. این سوال مسخره، گاه حتی به همین زمختی، به روی مخالفان جدی رژیم در خارج کشور پرتاب میشود. و اگر فکر میکنید این "آزادی خواهی" معوج مثلاً پرچم نسلی است که فرضاً در خارج دنیا آمده و شاید ایران را نمیشناسد، اشتباه میکنید. در این صف پر افتخار، هستند کسانی که هنوز سالگرد تشکیل سازمان چریکی و عروج مشی مسلحانه شان در ۳۰ سال قبل را جشن میگیرند، کسانی که هنوز خاطرات زندانشان در رژیم شاه و رژیم اسلامی موضوع اصلی گپ شب عیدشان است، کسانی که هنوز نمیتوانند تعداد دقیق عزیزان و یارانشان را که در رژیم اسلامی به جوخه‌های اعدام سپرده شده‌اند شمارش کنند. مالیخولیایی است، اما این مالیخولیا از حقیقتی مهم مایه میگیرد. عمیقاً عقلایی است. چرخشهای سیاسی مهمی در ایران و در اپوزیسیون ایران در جریان است.

یک فضای قطبی و بشدت پربار بدنبال آکسیونهای رو به رشد حزب کمونیست کارگری علیه حضور و ابراز وجود مقامات و شخصیت‌های رژیم اسلامی در خارج کشور بوجود آمده است. فریاد اعتراض این آزادیخواهان نوین از هر منفذی برخاسته است. طومار جمع میکنند، تحریف میکنند، جعل میکنند، هشدار میدهند، برچسب میزنند. ما از این فضا استقبال میکنیم. به حکم اوضاع داخل ایران، به حکم اعتصابات کارگری و موج اعتراضات رو به رشد مردم، به حکم برخاستن زنان، زمان تفکیک سیاسی جدی نیروهای اپوزیسیون فرا رسیده است. صف مخالفین واقعی رژیم باید برجسته و تفکیک شود. مردم باید انقلابیون را از خاتمیون و آزادیخواهان را از توجیه گران رژیم اسلام تمیز دهند. با هر طومار و هر رادیوی محلی و هر اطلاعیه سیاسی-هنری در خارج که حزب کمونیست کارگری و آکسیون‌هایش علیه مقامات رژیم را بنام نامی آزادی بیان محکوم میکند، صف واقعی مبارزه برای آزادی بیان در ایران صد بار بیشتر با نام کمونیسم و با حزب کمونیست کارگری جوش میخورد.

اما بالاخره آزادی بیان چه میشود؟ در این باره باید بعداً نوشت. در این فاصله سعی کنید برای یک آکتیویست سابق جنبش ضد پینوشه، برای یک مبارز پیر ضد فاشیست، برای یک پیشکسوت مبارزه با رژیم آپارتاید، برای یک زن مبارز مخالف اوباش طالبان، برای یک معدنچی یورکشایری تعریف کنید که در سال ۱۹۹۸ عده‌ای بنام آزادی بیان، قربانیان و مخالفین رژیم اسلامی در خارج کشور را از پیکت کردن، شعار دادن، سد معبر کردن، تظاهرات و اشغال سالن و غیره برای جلوگیری از پروپاگاند و پا سفت کردن رژیم اسلامی در خارج کشور بر حذر داشتند. آنها به شما خواهند گفت که این آزادیخواهی بدلی از کجا مایه میگیرد و چقدر کهنه و پاخورده و آبروباخته است.

در این میان یک چیز دارد بیش از هر زمان مسجل میشود: هر مخالف آزادیخواه رژیم اسلامی، دیگر باید به حزب کمونیست کارگری بپیوندد.

درباره آزادی بیان

مصاحبه رادیو انترناسیونال استکهلم با منصور حکمت

رادیو انترناسیونال: در جریان هستید که بدنبال گسترش آکسیونهای جریانات اپوزیسیون ازجمله حزب کمونیست کارگری در خارج کشور علیه سران رژیم اسلامی ایران، بحث حول آزادی بیان بین سازمانهای سیاسی، قطبی شده. ممکن است نظر حزب کمونیست کارگری در مورد آزادی بیان را بیشتر برای شنوندگان توضیح بدهید؟

منصور حکمت: بگذارید یک نکته راجع به همین بحث مشخص بگویم، خیلی جالب است که بحث آزادی بیان باب شده باشد، منتها آرزو میکردم بحث بر سر آزادی بیان مردم باشد؛ آزادی بیان ما و کسانی که تحت سرکوبند و دارند با این رژیم مبارزه میکنند. جالب است که بحث جدید آزادی بیان، راجع به آزادی بیان رژیم در خارج است! به این برمیگردم. امروز خوشبختانه رسم است که همه از آزادی بی قید و شرط بیان دفاع بکنند. بیست سال پیش، فکر میکنم اولین جریان و حزب سیاسی که مقوله آزادی بی قید و شرط بیان و آزادیهای بی قید و شرط سیاسی را در برنامه اش گنجانده و در جامعه ایران مطرح کرد اتحاد مبارزان کمونیست بود. تصور نمیکند در تاریخ صد ساله اخیر، از انقلاب مشروطیت تا امروز، هیچ حزب سیاسی، خواست آزادی بی قید و شرط و نامحدود بیان و آزادیهای بی قید و شرط و نامحدود سیاسی را مطرح کرده باشد. وقتی ما این را مطرح کردیم خیلی کفرآلود تلقی میشد. چون آن موقع فرمول انقلابی چپ رادیکال این بود: آزادی برای خلق، سرکوب برای ضد خلق. یادم هست در یک نوشته با چریکهای فدائی این بحث را داشتیم که بی قید و شرط بودن آزادی بیان، شرط حمایت از آزادی پائین در مقابل بالاست. هر نوع قید و شرطی روی آزادی بیان و آزادی ابراز وجود سیاسی، ابزاری است برای اینکه قدرت فائقه در جامعه از مجرای آن تبصره، آزادی عده ای را در جامعه، در پائین، محدود کند. تبصره گذاشتن روی آزادی در هر سیستمی به ضرر پائین و به نفع بالاست. خوشبختانه آن دوره گذشته، الان همه متقاعدند که آزادی بی قید و شرط بیان باید وجود داشته باشد. این البته پیشرفتی است. آن موقع به ما میگفتند آزادی بی قید و شرط بیان به معنی دفاع شما، برای مثال، از نشریه "میزان" مهندس بازرگان است، که حزب الله میخواست ببندد. بهرحال اوضاع فرق کرده.

در مورد خود مقوله آزادی بیان، این یک جزء لایتجزای برنامه حزب کمونیست کارگری است، نه فقط آزادی بیان به معنی یک خواست سیاسی بلکه هر نوع ابراز وجود معنوی و اجتماعی انسان. برنامه ما معتقد است جلو حرف زدن و ابراز وجود هیچکس را نمیشود تحت فرمولبندیهای نظیر اهانت به عفت عمومی، اهانت به شعائر ملی، تضعیف اقتصاد جنگی و غیره گرفت. اینها همه ابعادی از آزادی بیان هستند که برنامه ما به تفصیل بحث کرده است. بعضی فکر میکنند چون بحث آزادی بیان است، این مربوط به صنف نویسندگان است، چون آنها هستند که ظاهراً چیزهایی را "بیان" میکنند. بخاطر اینکه بیان را به گفتار و نوشتار محدود می بینند، میگویند آزادی بیان، آزادی سخنوران و نویسندگان محسوب میشود. در نتیجه هر جا بخواهند نشان بدهند آزادی بیان نقض شده، به سراغ نویسندگان میروند که برای مثال رمانش سانسور شده، که البته خود این کار بدی است. اما آزادی بیان آزادی ابراز وجود است. یعنی آزادی اینکه خودت را به هر شیوه ای که میخواهی بیان کنی (از جمله) به شیوه های هنری. الان در آمریکا بحث است که آیا میشود جلوی سوزاندن پرچم آمریکا را بگیرند یا نه. بحث مقابل که تا این لحظه نگذاشته جلوی این کار را بگیرند اینست که این جزء آزادی بیان است. آن کس با سوزاندن پرچم آمریکا میخواهد احساسی را نمایش بدهد و این حق هر کسی است. آزادی بیان به این ترتیب فقط آزادی گفتار نیست، آزادی ابراز وجود سیاسی آدمهاست و در درجه اول تضمینی است که پائین جامعه از بالا گرفته که فعالیت انسان از دست اندازی بالا مصون باشد. مصون از دست اندازی قدرت فائقه در جامعه اعم از دولت، یا برای مثال در چارچوب دانشگاهی، دانشگاه بخواهد روی استادی سانسور بگذارد، یا کارفرما بخواهد روی کارگر و فعالیتهاش سانسور بگذارد. حکم آزادی بیان تضمین آزاد بودن پائین برای به نمایش گذاشتن احساس و نظر و دیدگاه خود و مطلع کردن بقیه از آنست به هر شیوه و هر مدیوم. متأسفانه این بحث آنچنانکه شما گفتید الان ظاهراً برعکس شده.

رادیو انترناسیونال: شنونده ای نظرتان را درباره گفته ولتر پرسیده که "حاضر جانم را بدهم تا مخالفم حرفش را بزند"

منصور حکمت: من اتفاقاً به همین نکته در نوشته کوتاهی در ایسکرای ۵ اشاره کرده ام. میدانم ولتر این را گفته و من هم حاضرم جانم را بدهم که جامعه ای باشد در آن همه بتوانند حرفشان را بزنند. ولی اگر فرمولبندی این باشد که آیا حاضرید جانتان را بدهید تا لاجوردی، سروش، مهاجرانی، خاتمی و خامنه ای بتوانند حرفشان را در خارج آزادانه بزنند؟ میگویم دارید از یک فرمالیسم کلامی استفاده میکنید تا یک تعرض سیاسی ارتجاعی به آزادی بیان واقعی مردم را بپوشانید. حرف زدن سروش، خاتمی، مهاجرانی، خامنه ای، لاجوردی در اروپائی که آزادی بیان تضمین شده است، به این معنی است که اینها تریبون از دولت میگیرند، حرفشان را میزنند، حال اگر من هم بیایم با شیپوری، ترومپتی، ساکسیفونی، چیزی، آنقدر صدای ناهنجار در بیاورم کسی حرف اینها را نشنود، من آزادی بیان اینها را نقض نکرده ام، دارم آزادی بیان خودم را ابراز میکنم. من نه فقط حاضر نیستم جانم را بدهم که لاجوردی حرفش را بزند بلکه دارم مبارزه میکنم و حاضرم جانم را بدهم که لاجوردی دیگر هیچوقت نتواند حرف بزند. من سعی میکنم هر نوع ابراز وجود سیاسی را از اسلام سیاسی بگیرم. این را عین آزادیخواهی خود میدانم. فکر میکنم همه ما همینطوریم، من کمونیست شده ام که سعی کنم چیزهایی در این جامعه برای همیشه ساکت بشود و بشریت آنها را پشت سر بگذارد. معلوم است که حاضر نیستم جانم را بدهم اینها حرف بزنند.

شنونده: ... سوال اولم در رابطه با آزادی بیان است موقعی که میگوئیم بدون قید و شرط دیگر باید همه گیر باشد. در برنامه اول حزب کمونیست ایران آمده بود که آزادی بدون قید و شرط، ولی مشخص کرده بود که مثلا برای سلطنت طلبها و امثال اینها نباشد، این خودش شرط است. دوم اینکه امروز در همین رادیو، اکثریت هم صحبت کرد. آیا این نشانه توهم به اکثریت است یا اینکه در فکر وحدتی در آینده میباشید، چون موقعی که جریانهای مثلا در کردستان با هم بنشینند، فورا حزب کمونیست کارگری در تمام نشریات همه را زیر سوال میبرد، آیا این امروز چه علتی دارد؟

منصور حکمت: در برنامه ما که قید و شرط برای آزادی بیان و آزادی سیاسی نیست. در برنامه حزب کمونیست هم، که آنهم در دوره ما نوشته شد و ما طرح آنرا نوشتیم، قید و شرط روی آزادی بیان و آزادی سیاسی نبود. روی تشکل بود. بحث بر سر این بود که آیا جامعه، متشکل شدن احزابی را تحمل میکند که آگاهانه و با اعلام رسمی خودشان، احزابی راسیست و فاشیست هستند. که این بنظم بحث بازی برای هر جامعه است. هر جامعه میتواند تشخیص بدهد آیا اجازه متشکل شدن و مقر و دفتر داشتن به سازمانی را که علنا و رسما جزء ایدئولوژیست هست و به آن میباید که برای مثال ضد زن، ضد کرد یا ضد سیاه پوستهاست، مجاز میداند یا نه. این بیشتر یک سوال تاکتیکی است تا پرنسیپی. تشکل با بیان فرق میکند. اگر عده ای با هدف آزار رساندن، برای مثال، به اقلیتی در جامعه سازمانی درست کنند، حتما باید قانونی وجود داشته باشد که دامنه عمل این سازمان را کنترل کند. ولی آزادی بیان بنا به تعریف آزادی ای است که شما از آن طریق نظر و احساس تان را و حتی راسیستی ترین حرفتان و هر چیزی را بیان میکنید بدون اینکه تماس فیزیکی و حضور مادی در زندگی بقیه داشته باشید، بقیه میتوانند بیان شما را تماشا کنند یا بشنوند و رد شوند. شما تعرض بیشتری از آن نمیکنید. بیان به این معنی میتواند مصون باشد. حتی زشت ترین نظرات، باید بیانش آزاد باشد چون چیزی که امروز بنظر شما زشت میآید، طرف لابد معتقد است درست است و باید به کرسی بنشاند و شما نمیتوانید قبل از پروسه ای که در آن حقیقت کشف میشود یکطرفه اعلام کنید حقیقت این است و فقط کسانی که این را میگویند میتوانند آزادی داشته باشند. آزادی بیان، آزادی زمخت ترین، ناهنجارترین و ناگوارترین بیان هاست. این شاخص آزادی بیان است. در نتیجه بنظر من هیچ حدود و ثغوری نباید داشته باشد. حتی حدود و ثغوری که الان برای مثال در آمریکا برای کنترل پورنوگرافی تحت عنوان عفت عمومی را جریحه دار کردن هست، یک حدود و ثغور نسبتا رسمی بر آزادی بیان است که کسانی که در کار پورنوگرافی هستند همیشه با آن بحث اساسی دارند یا برای مثال آزادی بیان ژورنالیستهای فرانسوی و آمریکائی و انگلیسی در جنگ خلیج، جنگ آمریکا و عراق، بشدت در چارچوب منفعت ملی و منفعت جنگی محدود شد که سروصدای خیلی هایشان را در آورد. بنظر من حدود و ثغوری نباید باشد.

راجع به نکته دوم، آیا حالا که ما با کسان دیگری در اپوزیسیون حرف زده ایم میخواهیم با آنها وحدت کنیم یا نه. تا آنجا که به حزب کمونیست کارگری مربوط میشود، خیر ما قصد وحدت با سازمانهایی که ایشان اسم بردند نداریم. ولی زیر هر سقفی با هر کسی ظاهر میشویم. فکر میکنیم هر جایی که عده ای حرف میزنند و عده ای گوش می دهند ما هم میتوانیم حضور داشته باشیم. شخصا راجع به حضور، (فکر کنم منظورشان حضور کومهله در پارلمان کرد است) بنظم مهم این است آنجا چه چیزی گفته اند. نفس اینکه سازمانی جایی برود حرفش را بزند ایرادی ندارد _ یک جاهائی ایراد دارد که میشود بطور عملی نشان داد این به ضرر جنبش تمام میشود _ ولی بیشتر این مهم است آنجا چه گفته اند؛ آیا نسبت به آن مرجعی که در آن شرکت کرده اند توهم ایجاد کرده اند یا علیه آن مبارزه کرده اند. این چیزی است که باید بطور کنکرت دید. من شخصا به کسی بخاطر صرف ظاهر شدن پشت یک تریبون، دور یک میزگرد یا در یک ساختمان با احزابی کاملا مخالف خودش ایرادی نمی بینم. اصلا قرار است تبلیغات و پروپاگاندا در مقابل تبلیغات دشمن باشد و اگر دشمنی در سنگری حرف میزند باید رفت و در مقابلش ظاهر شد و حرف خود را زد. شخصا مشکلی با این قضیه ندارم.

رادیو انترناسیونال: عنوان میشود که آزادی بیان شما، نوع حرف زدن شما به مقدسات عده ای بر میخورد. این مقدسات باید محترم شمرده شوند، خواه مقدسات ملی، خواه مذهبی و خواه اخلاقی باشد. آیا به چنین چیزی قائل هستید؟ اما قبل از جواب، به سوال شنونده دیگری توجه کنید:

شنونده: ... آیا همیشه گرایشات مخالف در وجود امثال لاجوردی تبلور پیدا میکند؟ شما به مسائل بعد از انقلاب اکتبر و سرکوب گرایشات مختلف توسط بلشویکها توجه کنید؛ همه اینها لاجوردی ها بودند؟ چه تضمینی وجود دارد که من بخاطر هر نظرم بعنوان یک گرایش بورژوازی توسط شما سرکوب نشوم؟

منصور حکمت: راجع به سوال خودتان و بحث مقدسات، من ابدا هیچ مقدساتی را دلیل کافی نمیدانم برای اینکه جلوی حرف زدن کسی گرفته شود. جلوی اینکه کسی حرف و نظرش را با جامعه در میان بگذارد. این ابدا مجاز نیست، تعریف کردن مقدسات برای جامعه، ابزار کنترل و سرکوب جامعه است. بنظر من سخن گفتن و نقد کردن هیچ چیزی نمیتواند مانعی داشته باشد هر قدر هم برای کسانی مقدس باشد، وگرنه جامعه جلو نمیرود. در برنامه حزب کمونیست کارگری گفته ایم آزادی انتقاد بدون قید و شرط، آزادی نقد و محدود نبودن به تمایلات و اخلاقیات طرف مقابل. این ابزارها همیشه از بالا به سمت پائین اعمال میشود. کسی که برای مثال میگوید عفت عمومی جریحه دار شد، منافع اجتماعی اقتصادی خودش را در چارچوب بحث عفت عمومی پوشانده و وقتی به شما میگوید عفت عمومی را جریحه دار کرده اید، دارد با یک گرایش تغییر دهنده در جامعه مقابله میکند. این گوشه ای است از کنترل مردم و کنترل جامعه.

در مورد حرف دوست شنونده که آیا همه مخالفان ما لاجوردیها هستند، نه ما این را گفته ام نه من اینطور فکر میکنم. راجع به اینکه ایشان تضمین میخواهند که سرکوب نشوند، من میگویم این تضمین را باید از کسانی خواست که سرکوب میکنند. من اگر ایشان را در صف مقدم مبارزه با جمهوری اسلامی، که سمبل سرکوب مردم است، ببینم، اگر ایشان را ببینم به سرکوب کمونیستها، به سرکوب اعتراضات کارگری، به سرکوب زن در آن جامعه اعتراض میکند، نه اینکه در خانه خودش، بلکه مثل یک حزب سیاسی، طبعا به او حق میدهم هزار و یک ایراد هم بگیرد. ولی شما شاهد یک قطب بندی در خارج کشور هستید که طرفداران یک حکومت، حکومت جمهوری اسلامی که همان آقای مهاجرانی، وزیر کابینه و

عضو قوه مجریه اش است و در آن من و شما و دوست شنونده مان بیحقوق هستیم، رژیمی که از ترس ترورش، باید هنوز اینجا هم مواظب خودمان باشیم، طرفداران قوه مجریه آن حکومت، بحث آزادی بیان را به زمین اپوزیسیون جمهوری اسلامی می آورند. طوری که گویا آنها مقداری آزادی بیان از ما طلبکارند! این دیگر عوامفریبی است. دوست من، حرفی ندارم، بنشینیم راجع به تجربه شوروی حرف بزنیم، من هیچوقت پروسویت نبوده ام. احتمالا بیشتر کسانی که باید بنشینند و بحث کنند که چی شد در شوروی اینطور شد از دوستان خود این رفیقمان هستند. من پروچین نبوده ام، اما بنشینیم راجع به چین حرف بزنیم. من خودم نظر دارم. بحث من اینست تضمینی که شما از کمونیستها میخواهید برای اینکه آیا آزادی بعد از یک انقلاب کمونیستی چه حدود و ثغوری خواهد داشت، در اندیشه کمونیستهاست نسبت به جامعه، رابطه شان با مناسبات مالکیت، از بین بردن دلایل انقیاد و اختناق و وجود دولت و از بین بردن طبقات ستمگر و ستمکش، اینها تضمین کمونیسم است برای آزادی، نه اخلاق شخصی من. شما ممکن است فکر کنید فلانی حتما آدم جاه طلبی است یا ممکن است فردا به دوستش زور بگوید. قرار نیست در جامعه به این معیارها اعتماد بکنیم. مگر شما خاتمی را بهتر از کمونیستها میشناسید؟ یا حاضریه به وجدان مهاجرانی بهتر قسم بخورید تا مسئول حزب کمونیست کارگری ایران در خارج کشور؟ نه. شما باید جامعه ای را تصور کنید که در آن زور معنی پیدا نمیکند، که پائین رها شده و میتوانستند از خودش دفاع کند و چیزی به اسم بالا و پائین مورد پیدا نمیکند. کمونیستها "به شرط چاقو" و "بیا به من اعتماد کن" و "ببین چقدر آدم نجیبی هستم"، بحث آزادی را مطرح نمیکنند. ما که دنبال رای در انتخابات نگشته ایم. ما میگوئیم بیایید بنیاد جامعه، که بر مبنای استثمار و ظلم است، را زیر و رو کنیم، هر چقدر من و شما آدمهای بدی باشیم ولی در جامعه ای که دیگر طبقاتی وجود ندارند و من مجبور نیستم برای شما کار کنم تا نان شمم را بگیرم و در نتیجه مجبور باشم به حرف شما گوش کنم و اگر اعتراض کردم شما قشون بیاورید و مرا سرکوب کنید، آنوقت در همچنین جامعه ای همه آدمها آزادی دارند و تضمین آن هم نظام اجتماعی و رهائی پائین و بی پایه شدن پدیده دولت و انحلال ارتش است. یک رژیمی با سرکوب دینی، با سپاه پاسداران، با شکنجه و سنگسار سر کار است و هنوز هم دارد میکشد، طرفداران آن حکومت آمده اند در خارج کشور آزادی بیانشان را از یک جنبش سیاسی به اسم کمونیسم کارگری میخواهند که طرفدار انحلال ارتش، انحلال سازمانهای مخفی، آزادی بی قید و شرط سیاسی، برابری کامل زن و مرد، آزادی تشکل و اعتصاب است! فکر نمیکنید یک اتفاق مالیخولیائی این وسط افتاده؟ فکر نمیکنید یک چیز عجیبی دارد اتفاق میافتد؟ مثل اینست که، برای مثال، یکی از وزرای معتدل پینوشه بگوید آزادی بیان ما را مخالفان رژیم نقض کرده اند! یا فلان وزیر صنعت و تجارت هیتلر که یک ذره معتدل تر از او بوده، به جنبش ضد فاشیستی اعتراض کند که چه تضمینی دارم شما سر کار بیایید آزادی را رعایت کنید؟! آخر اینها همین الان در سرگوبگر ترین رژیمهای تاریخ نشسته اید و دستشان تا آرنج در خون است. معیارهای اخلاقی و شرفی که به خاتمی و مهاجرانی حاکم است با من و شما فرق ندارد. من و شما اگر روزی در آن حکومت بودیم، الان هوار میکشیدیم میگفتیم ما با اینها نیستیم، در این جنایت شریک نیستیم، بیایید اینها را سرنگون کنیم. حرفی که ما داریم میزنیم. حالا وزیر ارشاد اسلامی، یعنی وزیر سانسور جمهوری اسلامی، از من کمونیست در خارج کشور آزادی بیان طلبکار شده؟ فکر میکنم ابعاد اندازه گیری مساله را باید نگهداشت. زشت است این حرکت.

رادیو انترناسیونال: در رابطه با همین صحبتی که شما کردید، اطلاعیه ای در "کار" ۱۸۱ ارگان اکثریت، به امضای اکثریت، حزب دموکراتیک مردم ایران و جمهورخواهان ملی ایران درج شده که افشاگری ما علیه مهاجرانی و فروش را یک عمل خشونت آمیز و حمله شخصی تلقی کرده و آن را محکوم کرده اند. نظرتان چیست؟

منصور حکمت: من فکر میکنم قضیه تقریبا سوررئالیستی شده. یک مبارز ضد آپارتاید را بیاورید این صحنه را نشان بدهید، بگوئید: این روزنامه "اکثریت" است، آن جمهوری اسلامی است و اینها چیها و کمونیستها هستند. رژیم از اینها صدهزار نفری کشتار کرده، در آن مملکت زن حق ندارد حرف بزند و اخیرا معلوم شده که حتی راجع به نابرابری زنان هم نباید حرف زد. در آن مملکت زنان را به جرم عشق ورزی، به جرم اینکه به صاحب جنسی شان پشت کرده اند سنگسار میکنند. در آن مملکت قبر خیلی از آدمها معلوم نیست کجاست، خیلیها نمیدانند عزیزترین کسانشان کجا دفن شده اند. این "اکثریت" که یک دوره با رژیم همکاری کرده، و این رژیم بوده که آنها را نخواست و بیرون کرده، حالا باز یک در باغ سبزی دیده، چنین سازمانی، قطعنامه صادر کرده و روشن ترین قربانیان خشونت را، از خشونت علیه رژیم در خارج کشور برحذر کرده است! من فکر میکنم میخندند. میخندند. فقط به این خاطر که ما به زبان مهجور فارسی حرف میزنیم و ادیبانمان با خط مهجور فارسی نوشته میشود و دنیا از آن تاثیر نمیپذیرد و خبر ندارد، میتوانیم در این دنیای مالیخولیائی زندگی کنیم. وگرنه همه به این میخندند. این مردمند که تحت خشونت جمهوری اسلامی اند، این اپوزیسیون است که زیر خشونت جمهوری اسلامی است. بهترین رفقای ما را زده اند، رهبران کارگری آن مملکت را کشتار کرده اند، بهترین کسان جنبش دانشجویی را کشتار کرده اند، عزیزترین فعالین آزادیخواه دوران شاه را اینها از روی لیست شاه و حتی وسیعتر از آن زده اند. بیایید کلاه خودتان را قاضی کنید، زشت نیست یک سازمان سیاسی اطلاعیه بدهد و حزب کمونیست کارگری را از خشونت علیه جمهوری اسلامی برحذر بدارد؟ من این مالیخولیا را درک نمیکنم، نه، به یک معنی درک میکنم. یعنی میتوانم به اعداد خیلی کوچیک و به حقارتهای خیلی زیاد فکر کنم ولی نمیتوانم درک کنم چطور یک آدم واقعی به این درجه و به آن ابعاد کوچک تنزل میکند.

شنونده دیگر: ... سوالم از آقای منصور حکمت اینست که در یک حکومت آینده کارگری آیا افرادی مثل فرخ نگهدار باید محاکمه بشوند یا نه؟ یعنی تمام باند اکثریت؟

منصور حکمت: در مورد محاکمه آدمها، بنظر من هر کسی در دنیا ممکن است محاکمه بشود، اگر پرونده مشخص با ادله کافی علیه اش باشد. اتهام گروهی به کسی نمیشود زد. افراد سازمانهای سیاسی را نمیشود بر مبنای تاکتیکهای سیاسی آن سازمانها محاکمه کرد. شما اگر از آدم بخصوصی شکایت کنید و ادله کافی به مرجع ذیصلاحی بدهید لابد باید پیگیری کند و تازه باید دادگاه ببیند اتهامات شما تایید میشوند یا نه. من بعنوان شخص لابد از خیلی کسان ناراضیتی دارم و حتما به توجه مراجع صالحه میرسانم. در حکومت کارگری حتما آدمها باید مسئولیت اعمالشان را بر عهده بگیرند. ولی در لحن صحبت دوستان تهییجی بود که اتفاقا اگر صحبت از عدالت باشد من فکر میکنم دیگر این تهییج را نباید داشته باشیم. عدالت یعنی اینکه هر کس مسئول کاری باشد که خودش کرده است.

رادیو انترناسیونال: سوال دیگری شده که آیا حمله به عوامل جمهوری اسلامی در خارج کشور، نقض آزادی بیان آنها نیست؟

منصور حکمت: حمله البته کلمه وسیعی است. حمله ممکن است مخالف قوانین آن کشور باشد. نمیشود کسی را زد و زخمی کرد، ممکن است چیزی مخالف آزادی بیان نباشد ولی غیرقانونی باشد، با سلامت جسمی شهروندان آن کشور در تناقض باشد. ولی اعتراض از پهلوی، اعتراض پائین به پائین، اعتراض شهروند به شهروند، اعتراض بخش خصوصی به بخش خصوصی، نقض آزادی بیان نیست. اگر یک نفر بیاید دم خانه ما چهارپایه بگذارد و شروع کند اهانت کردن که برای مثال زن عقلش کمتر است، سیاهها کثیف اند، ایرانیها فلان جورند و یک سری حرفهای تبعیض آمیز و تحریک آمیز بزند، من ممکن است یک شیپور بر دارم و چنان با صدای بلند بزنم که کسی حرف او را نشنود. من آزادی بیان طرف را نقض نکرده ام، ممانعت کرده ام از زدن آن حرفهای مشخص در آن معبر معین در آن روز و ساعت معین. این کار حق من است. این آزادی بیان من است، به معنی expression، نه به معنی گفتار. آزادی نمایش دادن احساس و عواطفم به جامعه است و اگر این باعث بشود که او نتواند حرفش را بزند، فيها از نظر من. آزادی بیان مصونیت در مقابل تعرض بالاست. این تمام بحث حقوقی آزادی بیان است. آزادی بیان فرمول دیگری برای سعه صدر و "حالا بگذار حرفش را بزند" و "نظر هر کسی محترم است" نیست. آزادی بیان بحثی حقوقی است درباره مصون بودن شهروند از تعرض مقامات، نهادهای و کانونهای سیاسی است که قدرت را در دست دارند یا میتوانند از کانال قوانین در زندگی آدمها تاثیر بگذارند. مصون بودن در مقابل تعدی آنهاست. اگر دولت مربوطه بیاید دست این شخص را بگیرد و ببرد ممکن است آزادی بیان را نقض کرده و دادگاه به نفع او رای بدهد. ولی اگر من شیپور بزنم، داد بزنم و جمعیت را بسیج کنم هو اش کنند، عین آزادی بیان را ابراز کرده ام نه برعکس. آزادی بیان او وقتی که اجازه اش را از پلیس گرفته تضمین شده است.

رادیو انترناسیونال: سوال مشابهی از آقای مصطفی مدنی شد بطور مشخص در مورد مهاجرانی، ایشان اعتقاد داشتند هرگونه آکسیون علیه گرایشی که در ایران دارد حال با زور، عقب نشینی، تمکین یا هرچیز، به درجه ای از مطالبات و آزادیهای مردم گردن میگذارد از نظر ایشان نادرست است. اما سوال آخرم از شما، آیا حزب این گونه آکسیونها، نظیر آکسیون آلمان علیه فروش یا استکھلم علیه مهاجرانی را ادامه خواهد داد و چگونه؟

منصور حکمت: اجازه بدهید راجع به صحبت آقای مدنی چیزی بگویم؛ من اگر جای مهاجرانی یا خاتمی باشم حتما از ایشان تشکر میکنم، چون چه دفاعی از این بهتر که یکی بگوید تعرض به اینها درست نیست. اگر مهاجرانی ادب داشته باشد باید بگوید خیلی متشکرم آقای مدنی. در مورد اینکه پرسیدید آیا اینگونه آکسیونهای حزب کمونیست گسترش پیدا میکند، یک عده فکر میکنند در مقابل حرکتهای سیاسی و اعتراضی ما بعنوان عناصر آزادیخواه آن جامعه علیه رژیم ارتجاعی ایران، با به اصطلاح طومار جمع کردن و اطلاعیہ صادر کردن، مثلا فضای خارج کشور فضائی میشود که ما برویم در پناهگاه بنشینیم و جمهوری اسلامی بتواند در خارج جلساتش را بگذارد. ما از این طومار جمع کردنها راستش استقبال هم میکنیم. من این را دارم میگویم برای اینکه تعجب نکنند که علیرغم این "فشارها"، ما بر خودمان فشاری حس نمیکنیم. بخاطر اینکه مردم ایران دارند نگاه میکنند. آن کسی که در ایران دارد عین همین کار را که ما میکنیم میکند، یعنی رژیم را زیر فشار میگذارد، متحدش را در ما پیدا میکند و میگوید زنده باد حزب کمونیست کارگری ایران که در خارج عرصه را به اینها تنگ کرده. اگر در این فاصله ایده های کج و کوله کسی، ایده های به اصطلاح خود راضی کن کسی راجع به آزادی بیان که هیچ ربطی به مقوله آزادی بیان ندارد جریحه دار میشود، مشکل از تلقیهای فلسفی طرف است. میتواند به آزادی بیان از یک دریچه واقعی تر و سیاسی تر و واقعا انسانی تر نگاه کند، نه از زاویه تاکتیکی که چیزی به نفع خاتمی تمام میشود یا نه. ما در خارج اگر بتوانیم بطرق سیاسی (ما یک سازمان خشن نیستیم، ما یک سازمان سیاسی هستیم، تظاهرات میکنیم، آکسیون میکنیم، پیکت میکنیم، شعار میدهیم) از این طرق مشخص اگر ما بتوانیم مانع بشویم که یک عامل جمهوری اسلامی در خارج جلسه اش را تا آخر برگزار کند، ما به این می بالیم و به این کار ادامه میدهیم.

چیزی که بنظر من خیلی گویاست این است که خود طرفداران خاتمی در اپوزیسیون هیچ فرقی بین خودشان و این جناح قائل نیستند. مثلا اگر ما برویم به آقای مهاجرانی بگوئیم هو! آقای معروفی این را به خودش میگیرد و میگوید سرکوب شدم. یا برای مثال اگر ما به فروش اعتراض کنیم، یک نفر در سازمان بااصطلاح چپی ناراحت میشود. یعنی حاضر نیستند بین خودشان و فروش، بین خودشان و مهاجرانی فرق بگذارند. این دیگر مشکل من نیست. ما علیه فروش تظاهرات کردیم نه علیه همفکران فروش در اپوزیسیون. هنوز کاری به اینها نداشته ایم. حتی اگر میکردیم حق داشتیم، ولی نکردیم. خط سیاسی ما این نیست که از فعالیت مخالفین رژیم ممانعت کنیم، حتی اگر این مخالفین رژیم شعارشان این باشد که باید با رژیم ساخت. ما سیاست پیکت کردن و ممانعت از تشکیل جلسات اینها را نداریم. آن بخشی که درست سوژه فعالیت و بااصطلاح پیکت کردن و ممانعت کردن ماست، خود رژیمی ها هستند. چه رژیمی الآن، چه رژیمی ای که تازه بازنشسته و منتظر خدمت شده. ما با دوربین روابط داخل جناحها را دنبال نمیکنیم که درست از همان لحظه که یک نفر مغضوب واقع شد، در آغوش بگیریم و بگوئیم به اردوی انقلاب پیوسته. به من چه که آقای فروش چند وقت است به اپوزیسیون داخل کشوری رژیم و طرفدار یک جور حکومت دیگر اسلام تبدیل شده. این مشکل آقای فروش است با دوستان قدیمی اش. اینها با هم این حکومت را سر کار آورده اند. ولی اگر فرض کنید اکثریت برود جانی جلسه بگذارد، با اینکه موضعش با فروش فرقی ندارد، ما قرارهای فعلی سازمانمان بر این نیست که مزاحم اکثریت در تشکیل جلسه اش بشویم. ولی این معنی اش این نیست که نمی رویم در سالن، دست بلند نمیکنیم، حرفمان را نمیزنیم. همه این کارها را میکنیم. ولی میتوانند مطمئن باشند که حزب کمونیست کارگری قصد جلوگیری از برگزاری سازمانهای اپوزیسیون را ندارد. به هیچ وجه.

رادیو انترناسیونال: منصور حکمت متشکر از تماستون، اگر نکته پایانی ای دارید بفمائید.

منصور حکمت: فقط میخوام از همه دوستانی که بحال اوضاع ایران و از یک موضع واقعا آزادیخواهانه دل میسوزانند، خواهش کنم و بخواهم که به حزب کمونیست کارگری بپیوندند. این اوضاع اخیر دارد نشان میدهد کی کجا ایستاده. بعد از همه بحثها راجع به "دوران"، شوری و چین، عصر نوین و نظم نوین جهانی، شیوه های تولید، پست-مدرنیسم و مدرنیسم و هرچی، بالاخره الان دارد روشن میشود چه کسانی علیه اسلام ارتجاعی عصر ما ایستاده اند، چه کسانی جلوی ناسیونالیسم ارتجاعی عصر ما ایستاده اند و بالاخره چه کسانی جلوی رژیم اسلامی ارتجاعی کنونی ایستاده

اند. جای همه کسانی که دوست دارند در یک جامعه آزاد زندگی کنند و این را حق بشر میدانند، در حزب ماست. اسم ما حزب کمونیست کارگری است ولی درش بروی همه کسانی که میخواهند در صف این حزب برای این اهداف مبارزه کنند باز است و هر کسی که به این حزب پیوندد از همان روز اول انگار سی سال است عضو این حزب بوده، همه حقوق دخالت در سرنوشت این حزب را دارد. فراخوانم به هر کسی که این روزها می بینم و یا حاضر است پنج دقیقه گوشش را به من قرض بدهد این است که به حزب ما پیوندید.

اسلام یا فاندamentالیسم

مقصر واقعی کدامست؟

آذر ماجدی

در دو دهه اخیر هزاران نفر به حکم احکام اسلامی و بدست جلادان حکومتی و جنبش های اسلامی اعدام شده اند، سرشان از بدنشان جدا شده است، سنگسار شده اند، شکنجه شده اند. اسلام در کشت و کشتار و سرکوب و جنایت هیچ حد و مرز نمی شناسد. کودک و بزرگ، پیر و جوان، زن و مرد قربانی بالقوه و بالفعل شقاوت کور اسلامیون اند. دیگر کسی در شقاوت اسلام شکی ندارد.

در توصیف بیرحمی، سرکوبگری، عقب ماندگی و پوسیدگی جنبش های اسلامی زبان عاجز است. پس از یک دوره طولانی عقب رانده شدن نسبی اسلام از قدرت سیاسی در کشورهای اسلام زده، در دو دهه اخیر با قدرت یابی جمهوری اسلامی در ایران، شاهد عروج و قدرت گیری جنبش های اسلامی در منطقه بوده ایم. چه آنجایی که اسلام به ایدئولوژی حاکم دولتی تبدیل شده است مثل ایران و افغانستان، و سودان و چه آنجا که جنبش های اسلامی قدرت یافته ولی در اپوزیسیون قرار دارند، مثل الجزایر، فلسطین و یا حتی مصر جامعه دچار عقب گردهای فاحشی در زمینه حقوق مدنی، بخصوص حقوق زنان شده است.

کشتار و سرکوب در ایران، بدویتی که بدست طالبان در افغانستان حاکم شده است، کشتار و ترور وحشیانه و کور در الجزایر همه بر این گواهی میدهند که مبارزه با جنبش ها و ایدئولوژی اسلامی، یک امر عاجل و مهم جنبش های آزادیخواه و جنبش برابری طلبی زنان است. ولی جریانات مختلف، از اپوزیسیون بورژوازی این جنبش ها گرفته تا دولت های غربی مقوله "فاندamentالیسم" را علم کرده اند و مجدانه میکوشند که نفرت و دشمنی بر حق مردم علیه اسلام و جنبش های اسلامی را متوجه فاندamentالیسم کنند. جنبش ضد اسلامی را به جنبش ضد فاندamentالیسم کاهش دهند و با بشارت "فرم در اسلام"، اسلام را از زیر حملات تند و رادیکال مردم نجات دهند. رسانه های غربی از فاندamentالیسم در ایران و الجزایر و افغانستان صحبت میکنند، دانشگاهیان علیه فاندamentالیسم مقاله مینویسند، و به مخالفین اسلامی فاندamentالیسم آفرین و مرجع میگويند. به زنان که اولین قربانیان این رژیم ها و جنبش ها هستند از گوشه و کنار گفته میشود که این فاندamentالیسم است که مرد سالار است، زن ستیز است، حقوق زنان را پایمال میکند. جنبش فمینیسم اسلامی را علم کرده اند، و سابق فمینیست های دو آتشه دانشگاهی هم که گویی همگی از یک کتاب درسی تغذیه میکنند، یکصدا به مدافع و مجیز گوی این فمینیسم اسلامی، پیشرفتهای "زنان مسلمان" در ایران، و منقد فاندamentالیسم بدل شده اند.

از سوی دیگر مقوله نسبیت فرهنگی را هم علم کرده اند. و با چماق احترام به فرهنگ های مختلف و اجتناب از تبختر و نژاد پرستی غرب-مرکزی نه تنها به جان مردم ساکن کشورهای اسلام زده افتاده اند، بلکه آنهایی که از این کشورها به غرب نقل مکان کرده اند را هم آسوده نمیکذارند. زنان و کودکان در خانواده های اسلام زده حق شان بطور روزمره پایمال میشود، در دادگاه های خانوادگی به اعدام محکوم میشوند و حکم اعدامشان را مردان غیور خانواده با چاقو به اجرا میگذارند و آب از آب تکان نمیخورد. نسبیت فرهنگی به نجات این ناموس پرستان میاید. مجازاتشان تخفیف داده میشود. عفو میشوند. و دانشگاهیان و باصطلاح روشنفکران مسلمان شده هم نان به نرخ روز میخورند. باسم دفاع از جهان سوم، شرق در مقابل غرب، فرهنگ خودی، ناسیونالیسم، مشغول پر کردن تقاضانامه های بورسیه برای تحقیق در عرصه فرهنگ خودی و هویت ملی اند.

و در این میان زنان سرکوب میشوند، سنگسار میشوند، تحقیر میشوند. کودکان شیر خوار سرشان از بدن جدا میشود. هر صدای آزادیخواهی و اعتراض درجا خفه میشود. عبا و عمامه و قران همچنان زندگی میلیون ها نفر را به سیاهچال های اسلامی رهنمون میشود. با زندگی مردم بازی نکنیم. به صدای حق طلبانه میلیون ها زن و مرد آزادیخواه گوش دهیم. اسلام مجرم اصلی است. این را با صدای بلند اعلام کنیم. جنبش های اسلامی را از صحنه مبارزه اجتماعی و سیاسی بیرون بیاندازیم.

مانیفست مارکس، مه ۶۸، انقلاب ایران

نادر بکتاش

مانیفست مارکس، ۱۵۰ سال بعد

لوموند ۱۱-۱۰ مه که دو صفحه کاملش را به مصاحبه و اخبار در رابطه با مارکس اختصاص داده است، مینویسد: "در مقطع ۱۵۰ سالگی مانیفست حزب کمونیست مارکس و انگلس، مارکسیسم مجدداً موضوع روز میشود. اول مه اجلاسی در دانشگاه نیویورک برگزار شد که نشان میدهد که تفکر مارکس، در ایالات متحده، کماکان در مرکز مباحثات دانشگاهی است. در پاریس، از ۱۳ تا ۱۶ مه، نشست بین‌المللی با عنوان "جهانی برای فتح" برگزار میشود."

اینکه لوموند این گزارش را در صفحات "فرهنگ" خود چاپ کرده است، البته واقعیت را عوض نمیکند: مارکس و مارکسیسم مجدداً به جلوی صحنه کشاکشهای سیاسی— نظری رانده شده اند. شبی که مارکس ۱۵۰ سال پیش حضورش را در اروپا اعلام کرد، امروز سراسر جهان را خانه خود کرده و به آنهایی که قرون آتی را قرون مذهب یا ناسیونالیسم اعلام میکنند، پوزخند میزند. فروپاشی دیوار برلن که قرار بود سنگفرهای تاریخ و مبارزه طبقاتی و مارکسیسم را فراهم کند، صرفاً راه پیشروی یک مبارزه طبقاتی حادثتر و قدرتیتری یک مارکسیسم مارکسی‌تر را باز کرد. لوموند مینویسد: "خبر است که در آمریکا، فروش یک چاپ لوکس مانیفست در یک روز به ۲۰ هزار نسخه رسید. آیا آمریکا، که سرانجام از وسوسه ضدشوروی رهایی پیدا کرده است، دارد بهشت جدید مطالعات مارکسیستی میشود؟"

حتی در اوج جهاد علیه کمونیسم هم، جز استادیاران درجه سه دانشکده‌های پرت، ژورنالیستهای عقب‌مانده جهان سوم و چپهای سابق که با چند سال فعالیت سیاسی طلبکار تمام تاریخ مارکسی شده بودند، کسی از لشکر بورژوازی جرات نکرد حرفی علیه مارکس بزند. قدرت تداوم و تازگی نظری مارکس از کجا می‌آید؟ این "جوانی دست نخورده بحث کهنه مارکسیستی" (تیترو لوموند) ناشی از چیست؟

دانیل بن سعید، فیلسوف و استاد دانشگاه، میگوید: "عظمت تفکر مارکس، ناشی از پدیداری این اندیشه ای است که هم سطح عصری است که هنوز هم، علیرغم تغییرات مهم در آن، عصر ماست: سلطه کالایی تعمیم یافته ... مساله مالکیت خط سرخی‌است که سراسر مانیفست را در می‌نوردد. قانون بازار و سود، استثمار و ازخودبیگانگی کار مزدی، تملک خصوصی ابزار تولید و مبادله، سیستم را میسازند. مساله تملک اجتماعی — صرفنظر از اشکال ترکیبی تعاون و خودگردانی — امروز بیش از هر زمان دیگری موضوعیت روز دارد."

پی‌یر روزانوالون مدیر تحقیق و دبیرکل بنیاد سن‌سیمون اعلام میکند: "فکر می‌کنم اگر مارکس یک متفکر مهم است، به این علت است که نوشته‌های او از ۱۸۴۰ تا ۱۸۸۰، صرفاً تشریح جامعه اقتصادی موجود آن زمان نیست، بلکه از خلال آن به ماهیت جامعه مدرنی که در حال شکل‌گیری است، میرسد. آنچه مارکس به‌طور ویژه‌ای فهمید، خصلت نابودکننده جامعه فردگرای کاپیتالیست است که جامعه را "انتزاعی" و افراد را بیگانه از خود می‌کند... حقوق‌بشر خودمختاری فرد را ممکن می‌کند... اما مستلزم بازسازی پیوند اجتماعی هم هست. در این زمینه مطالعه مارکس می‌تواند دستاوردهای زیادی داشته باشد. من همیشه از این تفسیر از مارکس دفاع کرده‌ام که وی به خوبی نشان می‌دهد که جامعه وفور کمونیستی صرفاً محل فراتروری از نیازها نیست، بلکه همچنین جامعه‌ای است که فوق‌العاده‌ترین توسعه هنر را که بشر هرگز نشناخته است، میسر خواهد کرد. و می‌دانیم که هیچ چیز فردی تر از هنر نیست."

۱۵۰ سال بعد، متنی که زیر نور شمع نوشته شد، هنوز قدرت خیره‌کننده خود برای نفوذ در واقعیت و نشان‌دادن راه تغییر آن را با طراوت حفظ کرده است. علت تحسین دانشگاهیان و فیلسوفان هرچه که باشد، میلیاردها انسان به افکار مارکس نیاز دارند تا این نظام متکی بر استثمار، سرکوبگر، فردگرا، ازخودبیگانه ساز و ماقبل تاریخی را بهتر بفهمند و در راه ساختن یک دنیای بهتر، جامعه وفوری که شرط رشدش رشد فرد است، گام بردارند.

مه ۶۸، ۳۰ سال بعد

در آخرین ماه بهار ۳۰ سال پیش دنیا، از پراگ تا برکلی و از برلن تا مکزیکو، هیجان‌زده و مشت‌گره کرده بود. جنبش‌های اعتراضی همه جا را فراگرفته بود. آنجایی هم که چرخ کارخانه‌ها از حرکت بازنايستاد و زمین زیر پاها نلرزید، زندانها در سکوت پر و میدانهای تیر به خون آغشته شد و مباحث داغ در پستوها سرگرفت.

اما در فرانسه بود که این حرکت بیشترین توان و گستردگی را پیدا کرد و باعث شد که امروز مه ۶۸ قبل و بیش‌از هرچیزی فرانسه و پاریس، کارتی‌ه‌لاتن و کارخانه رنو را، تداعی کند. ۳۰ سال بعد، هنوز بحث در رابطه با دلایل و انگیزه‌ها و اهداف این جنبش گسترده با ابعاد جهانی، ادامه دارد. برخی آنرا صرفاً فرهنگی و در جهت خلاصی از اتوریته‌های سنتی آن زمان میدانند، عده‌ای در آن نطفه‌های یک انقلاب کارگری را می‌بینند و پاره‌ای هم این و هم آن. اما شاید، تا آنجایی که به حرکت تاریخ و جوامع انسانی به سمت آزادی و بهروزی برمی‌گردد، این گفتمانی که در لیبراسیون نقل شد از همه مفیدتر و به خاطر سپردنی‌تر است: دلایلی که امروز برای طغیان و اعتراض، برای برپایی مه دیگری، وجود دارد بسیار بیشتر است.

مه ۶۸ ایستگاهی برای پیشروی به سوی یک دنیای بهتر نشد. مقطعی شد، علیرغم این سودای دنیای دیگر، برای شروع سیر بازگشت به قرون گذشته. اما ماه‌ها و سالهای دیگر در پیش اند و آدم‌ها در هر جا که باشند دست از این رویای دیرپایشان که جهان را آزاد و برابر و انسانی می‌خواهد، برنخواهند داشت. و این رویا که عمر تاریخ و گستردگی تمام جهان را دارد و خواب و بیداری نسل بعد نسل انسانها را پرکرده و میکند، به همین دلیل

استقامتش، بی‌تردید روزی به واقعیت تبدیل خواهد شد.

انقلاب ایران، تقریباً ۲۰ سال بعد

۲۰ سال پیش در ایران، باب دیلن و سایمون اندگارفنکل و تام‌جونس را حداکثر چند ده هزاری از جوانان آن روزگار، ساکنین خوش شانس شمال تهران و بریم و بواره آبادان و دانشجویان انگلیسی دان شیراز و غیرمسلمانان رضاییه و "مسلمانان" بی نماز و قرآن شمال، می‌شناختند. امروز اما مسلمین در قدرت ناچارند علیه شمار وسیعی از جوانان و بزرگسالان جهاد ضد مایکل جاکسون و مادونا و "آنتن بشقابی" راه بیندازند. رئیس پاسدارشان هم باید حالی شود که "رپ" خوردنی یا پوشیدنی نیست، نوعی موسیقی است!

۲۰ سال بعد از انقلابی که می‌بایست جهت تاریخ را عوض میکرد و در اولین گامش نان و آزادی را برای مردم ایران به ارمغان می‌آورد، مردم کجا ایستاده‌اند و چه می‌خواهند؟

گرایش‌ات سیاسی-ایدئولوژیک سنتی جامعه ایران به عقبتر از آنچه بوده‌اند بازگشته‌اند و در تلاشند خود را شایسته همزیستی با قرون وسطائیان حاکم بکنند. روشنفکران و ادیبان نسل آن زمان و دست پرورده هایشان در نسل بعدی، خود را از شر هر گونه وسوسه تحول و مدرنیته خلاص کرده‌اند و در فضای آزمایشگاهی ملی-اسلامی تنفس می‌کنند. اما دهها میلیون زن و جوانی که با آنتن های ماهواره‌ای و کاست ویدئو مستقیماً چشم به جهان گشودند و قالبهای تنگ "امت‌اسلام" و "هم میهن ایرانی" را برنمی‌تابند، نیروی عظیم کارگری که تولید و بازتولید زندگی مادی جامعه را تضمین میکند، می‌خواهد از آخرین پیشرفتهای تکنولوژیک بهره ببرد و می‌باید جامعه را حاکم بر سرنوشت خودش بکند، انتظاراتی بس عظیمتر از مطالبات انقلاب قبلی دارند. فقط سنن و گرایش‌ات طبقه حاکم که در حفظ دنیای کهن دین‌فرو، می‌خواهند مردم به همین جمهوری اسلامی رضایت بدهند؛ فقط کوچک ابدال هایی که زندگی و حماقتها و شکستهای شخصی خود را به جای تاریخ می‌گیرند، فکر میکنند جامعه دیگر خواهان تغییر و انقلاب نیست و به پیشرفت هر نسل نیم‌میلیمتر رضایت خواهد داد. این شور و اشتیاق غرنده و پرتحرک به آزادی و رفاه و مدرنیسم را نمی‌بینند و نمی‌شنوند.

جامعه ایران بی‌تابانه منتظر است تا بزرگداشت مانیفست مارکس و مه ۶۸ را با انقلابی دیگر بگیرد: این نظام استثمار و از خود بیگانگی‌ساز و فرهنگ آن را درهم بکوبد و گامی بلند در جهت برابری افراد، آزادی زن، انقلاب جنسی، زیر سوال کشیدن اتوریته‌های سنتی (پدران و بزرگسالان، خانواده، دولت) بردارد.

و این تازه شروع کارش خواهد بود.

هدف وسیله را توجیه نمیکند

مدتی است که در شهرهای آلمان اطلاعاتی های متعددی پخش میشوند که در آنها فرد یا افرادی به عنوان جاسوسان جمهوری اسلامی معرفی می شوند. نوع و روش صدور اطلاعاتی ها ما را بر آن داشت تا مستقل از نیت کسانی که به انتشار این اطلاعاتی ها مبادرت ورزیده اند و کاملاً مستقل از اینکه متهمین چه کسانی هستند نکات زیر را به اطلاع مردم برسانیم.

در این شک نیست که سازمانها و فعالین سیاسی مخالف رژیم در خارج کشور حق دارند و بلکه موظفند در نهایت هوشیاری با جاسوسان و عوامل رژیم در خارج کشور برخورد کنند و توطئه های رژیم علیه اپوزیسیون را افشا و خنثی کنند. این یک امر حیاتی برای هر سازمان و فردی است که بطور جدی علیه این رژیم تروریست فعالیت میکند. اما مانند هر قلمرو دیگر فعالیت سیاسی، این امر باید به نحوی پیش برده شود که اصول مدنی و انسانی مقدس و والاتری نقض و لگد مال نشود. این مورد خاص، یعنی صدور اطلاعاتی و اعلام اسامی افرادی بعنوان جاسوس رژیم، یک نمونه آشکار این نقض اصول است. حیثیت و حرمت تک تک انسانها مقدس است. افترا مجاز نیست. اصل بر برائت است، جرم هرکس فقط میتواند در مرجعی ذیصلاح و منصف که همه ادله، اتهامات و دفاعیات را بررسی میکند و موظف به کشف بیطرفانه حقیقت است به ثبوت برسد. محاکمه و مجازات از طریق جراید و توسط جراید نقض حقوق مدنی پایه ای مردم است. اگر این روش باب شود آنوقت هیچکس در برابر هتک حرمت و ترور شخصیت مصون نخواهد ماند. مبارزه با عوامل و جاسوسان رژیم باید با نهایت احساس مسئولیت نسبت به این اصول حیاتی و ابتدایی همراه باشد. اطلاعاتی هایی که در هفته های اخیر با امضای یک هیئت هشت نفره بدست ما رسیده فاقد این احساس مسئولیت است. اتهام جاسوسی به افراد آنهم در ملاء عام و بدون آنکه متهمین امکان دفاع از خود را داشته باشند مغایر با کلیه موازینی است که برای حفظ حرمت و حیثیت و حقوق شهروندی انسانها لازم الاجرا هستند. حقوق متهم چیست؟ در کدام دادگاه محاکمه شده و قضات دادگاه را چه کسانی و با چه معیارهایی تشکیل میداده اند؟ اتهام بر چه ادله ای استوار است؟ اظهارات خود متهم و وکلای مدافعش چیست؟ در این مورد هیچکدام از اینها روشن نیست. حق پایه ای خود هر متهم است که قبل از هر کس از نوع و موارد اتهام مطلع شده و امکان دفاع از خود را بیابد. برای فعالین اپوزیسیون جمهوری اسلامی، یعنی رژیمی که در تمام حیات ننگین بیست ساله اش کوچکترین حقوقی را برای متهمین قائل نبوده و تعداد بیشماری از مخالفین خود را بدون برخورداری از هیچ گونه حق دفاع حقوقی از خود به قتل رسانده است، رعایت چنین موازینی و حساسیت در مورد آن از اهمیتی به مراتب بیشتر برخوردار است.

اینها فاکتورهایی است که به طور جدی احساس مسئولیت صادر کنندگان اطلاعاتی های فوق را زیر سوال میبرد. هدف از افشای فعالیت جاسوسان جمهوری اسلامی باید خنثی کردن آنان و امن کردن فضای فعالیت سیاسی در خارج از کشور باشد. روش این اطلاعاتی ها به عکس آن منجر میشود. علاوه بر مورد فوق اطلاعاتی بی امضایی هم منتشر شده است که در آن یک نفر به عنوان جاسوس جمهوری اسلامی معرفی میشود که از قرار مشغول گرد آوری اطلاعات در مورد فعالین سیاسی در شهر هانوفر است. صرفنظر از سستی دلائلی که در این اطلاعاتی ذکر شده است، اشکال اصلی آن نداشتن امضا است. این شیوه ای مشکوک و پلیسی است. این حق خدشه ناپذیر هرکس است که متهم کننده خود را بشناسد. اطلاعاتی های بدون امضا، بویژه زمانی که موضوع آنها وارد کردن اتهام جاسوسی به افراد باشد، فاقد هرگونه اعتبار بوده و فقط و فقط باید مشکوک تلقی شوند و محکوم شوند.

حزب کمونیست کارگری به سهم خود هر اطلاع و خبر و شایعه امنیتی را جدی تلقی میکند و اقدامات لازم برای حفظ امنیت خود را مستقل از صحت و سقم اینگونه اخبار بعمل میآورد. هر سازمان سیاسی دیگری که با رژیمی از قماش رژیم اسلامی روبروست نیز باید چنین کند. اما حفظ امنیت خویش هرگز نمیتواند توجیه و بهانه ای برای نقض حقوق مدنی و انسانی مقدس دیگران باشد. مبارزه برای آزادی هیچ بخشی از مردم نمیتواند به بهای نقض آزادی و حقوق بخشی دیگر پیش برده شود. مبارزه امروز ما سیمای جامعه فردا را رسم میکند. ما صمیمانه و جدا به همه کسانی که از سر خیرخواهی برای مبارزه علیه رژیم اسلامی به صدور این اطلاعاتی ها دست زده اند میخوانیم که از این روش فاصله بگیرند. این روش غیر اصولی و مخرب است. باید روش اصولی را جست و ما برای هر همفکری با دوستان برای یافتن این روش اصولی آماده ایم. و بالاخره تاکید میکنیم که از نظر ما اصل بر برائت است و مادام که جرمی در یک مرجع صالح و در یک روند عادلانه علیه کسی به ثبوت نرسیده باشد، آن شخص، و طبعاً کسانی که از آنها در این اطلاعاتی ها نام برده شده است، شهروندان محترم و بیگناه جامعه محسوب میشوند.

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری

واحد آلمان

۱۳ مه ۹۸

دریغ از یک جو شعور!

چندی پیش در شهرهای هامبورگ و هانوفر اعلامیه هایی منتشر شد که نویسندگان آن ظاهراً بر مبنای دیداری با یکی از مقامات دولت آلمان، چند تنی را با ذکر نام و بدون ارائه سند و مدرکی به جاسوسی و همکاری با رژیم اسلامی متهم کردند. در رابطه با این اعلامیه ها تشکیلات آلمان حزب کمونیست کارگری ایران طی اطلاعاتی ای علیه این روش هشدار داد (متن اطلاعاتی ضمیمه است). ما در آن نوشته در کمال متانت حقوق مدنی افراد، اصل برائت، اصل منصفانه بودن محاکمات، اصل اطلاع متهم از موارد اتهام، اصل آزادی و امکان دفاع از خود، اصل ممنوعیت افترا و بطور خلاصه آن حقوق طبیعی ای را که نسل بعد از نسل مردم ایران و بخش اعظم جهان از آن محروم بوده اند را گوشزد کردیم. ما از صحت و سقم اتهاماتی که به این افراد وارد شده مطلع نیستیم. اما این ابداء تغییری در موضوع نمیدهد. حقوق مدنی متهمین و مجرمین را برای قدیسین و معصومین نمینویسند. اصل برائت، حق دفاع از خود و کلیه حقوق سلب ناپذیری که نام بردیم دقیقاً برای کسانی موضوعیت پیدا میکند که ظن ارتکاب جرم از جانب آنها میروید و مورد اتهام قرار گرفته اند. اینها حتی حقوق متهمین

به قتل و جنایت است، اینها حقوق کسانی است که حتی حین ارتکاب جرم دستگیر شده اند. در پاسخ بیانیه ما، حضرات هرچه در چنته خالیشان داشتند بیرون ریختند. فحاشی کردند و رجز خواندند. اعلام کردند که از آنجا که میپندارند دارند با رژیم اسلامی مبارزه میکنند، خود را مجاز میدانند که حقوق مدنی افراد را یکجا شکمی ملغی اعلام کنند و یک تنه در نقش دادستان و قاضی و میرغضب حق افراد را کف دستشان بگذارند. گویی مشکل مردم با خلخالی ها و ریشهری ها و گیلانی ها فقط عمامه شان بوده است و همه منتظرند تا با آغوش باز همان ذهنیت منحط، همان تلقی نازل از شان و حق فرد و همان دادگاههای صحرایی و محاکمه های مخفی چند دقیقه ای را در بسته بندی جدید از محافل درجازه ایرانیان قبلا سیاسی هامبورگ و هانوفر تحویل بگیرند.

در پاسخ فحاشی های اینها ما فقط میگوئیم خجالت بکشید. رشد کنید، شعور پیدا کنید. زبان یاد بگیرید، روزنامه بخوانید. در کتابخانه محلتان عضو بشوید. با آدمهای فهیم تری معاشرت کنید. در آنسوی گتوی سیاسی شما، دنیا تاریخی دارد، مدنیتی دارد، آرمانهایی دارد. انسانها حقوق دارند. شان و حرمتی دارند. مادام که جرمی علیه کسی ثابت نشده شهروند بیگناه و برابر و محترم جامعه محسوب میشود. این اصل را کارگران با انقلاب آورده اند، نه برای نوازش مجرمین، بلکه برای مصون داشتن همه، مصون داشتن مردم، از "عدالت" دلبخواهی، فتوایی، شرع زده و قرون وسطایی امثال شما و نسخه های اسلامی تان در ایران. ما با شما شوخی نداریم. اینها جر و بحث های "درونی" چپ ها نیست. این اختلاف عمیق کمونیسم کارگری است با شرق زدگی و عقل ستیزی و انسان گریزی چپ خرده بورژوازی ایران که انگار رسالتی جز فراری دادن مردم از سوسیالیسم برای خود قائل نیست.

خوشبختانه اینبار یک حزب کمونیست کارگری در ایران وجود دارد.

تشکیلات خارج کشور

حزب کمونیست کارگری

واحد آلمان

۲۶ جولای ۹۸

ضمیمه این نوشته، علاوه بر اطلاعیه قبلی کمیته آلمان حزب، بندهای مربوط به حقوق متهمین و مجرمین و مصونیت حرمت و حیثیت مردم به نقل از یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری ایران، آمده است. توجه همه علاقمندان به این بحث را به این ضمائم جلب میکنیم.

نه حجاب اسلامی، نه صلیب

در حاشیه رد حق تدریس یک زن محجبه افغانستانی در ایالت "بادن وورتمبرگ"

مخالفت وزیر فرهنگ "بادن وورتمبرگ" با تدریس یک زن محجبه افغانستانی، بحثهای حادی را در احزاب پارلمانی و به درجاتی در جامعه آلمان دامن زده است. صف مخالفین و موافقین اقدام وزارت فرهنگ بادن وورتمبرگ از مدافعان حفظ سنن مسیحی تا موافقان آزادی مذاهب و جامعه چند فرهنگی را در بر میگیرد.

اما خود حجاب چیست؟ ما بعنوان فعالین یک سازمان مدافع حقوق زنان از کشوری میائیم که در آن قدرت دولتی با سر نیزه و شلاق حجاب را بر میلیونها زن تحمیل کرده است. حجاب، نه یک مدل لباس، بلکه سمبل بی حقوقی و تحقیر زنان است. با حجاب است که سالهاست آزادی فردی و اجتماعی میلیونها زن را در جغرافیای معینی پیچیده و زندگی و احساسات و عواطفشان را به نیستی کشانده اند. تحمل حجاب بویژه در مدارس، رسمیت دادن به آپارتاید جنسی و تبلیغ فرودستی زن بعنوان انسان درجه دوم است. حجاب سمبل ارتجاع است و شک نیست که مدرسه جایگاه فروشندگان این ارتجاع و فرودستی نباید باشد. اما ما میگوئیم در مدارس نه فقط حجاب، بلکه نمایش تمام مظاهر مذهبی و ارتجاعی باید ممنوع گردد.

اما اقدام وزارت فرهنگ بادن وورتمبرگ جهانشمول نیست، تبعیض آمیز است. هدفش سکولاریزه کردن مدارس این ایالت نیست. در همین ایالت مساجد اسلامی و کلاسهای آموزش قرآن برای کودکان خانواده های مهاجر دایر است و وزارت فرهنگ عکس العملی نشان نمیدهد. مالیات رسمی کلیسا تا برنامه های رادیو تلویزیونی دعای صبحگاهی و روضه شب یکشنبه تا تدریس مذهب در مدارس و واگذاری شبکه وسیعی از خدمات اجتماعی با کمک دولت به کلیساها همه و همه درهم تنیدگی مذهب و دولت در آلمان را به نمایش میگذارند. دولت آلمان از طرق مختلف در صدد تحکیم دخالت مذهب در زندگی اجتماعی است و امکانات بیشماری در اختیار کلیسا قرار میدهد. دولت آلمان امکانات خود را در اختیار کسانی قرار میدهد که در مدارس به تدریس اسلام به فرزندان مهاجرین مشغولند، اما نمیخواهد با پذیرش یک معلم محجبه سمبلی اسلامی را در مقابل دانش آموزان "خودی" نیز قرار دهد. توحش اسلامی اگر به همان دایره مهاجرین و فرزندان آنان محدود بماند اشکالی ندارد. هدف وزارت فرهنگ بادن وورتمبرگ کوتاه کردن دست مذهب از زندگی و اذهان کودکان معصوم نیست، بلکه همزمان با این تک اقدام، با اقدامات متعدد و متنوع و از جمله صرف بودجه های چند میلیاردی به رشد و پائیزی خرافات مذهبی در جامعه و از جمله در بین مهاجرین و پناهندگان، کمک میکند. اقدام وزارت فرهنگ ایالت بادن وورتمبرگ قابل دفاع نیست. مدافعان رد حق تدریس این معلم محجبه، تنها با قرار گرفتن در، و دفاع از، سنگر سکولاریسم در مدارس آلمان است که میتوانند مرز خود را با وزارت فرهنگ این ایالت و دولت آلمان نشان دهند.

کودکان باید از دست درازی مذهب مصون باشند و جدایی کامل مذهب از دولت و آموزش و پرورش باید تامین گردد. همه مذاهب باید از موقعیتی برابر در مقابل دستگاه دولت و نظام آموزش و پرورش برخوردار باشند. اما این موقعیت برابر چیزی نیست جز قطع کامل حضور همه مذاهب و تمام سمبلهای مذهبی از آموزش و پرورش. هیچ مذهبی نباید مجاز باشد امکانات عمومی جامعه را به نفع خود بکار گیرد. پذیرش چنین امتیازاتی برای یک مذهب یعنی پذیرش تبعیض مذهبی. تنها یک نظام کاملاً سکولار اجازه خواهد داد که هر گونه تجلی مذهب از زندگی و تحصیل کودکان حذف شود، از صلیب تا حجاب.

کمپین بین المللی دفاع از حقوق زنان در ایران -

واحد آلمان ۱۸ جولای ۹۸

اطلاعیه حزب کمونیست کارگری ایران بمناسبت روز جهانی زن

حقوق زنان جهانشمول است

حقوق زنان جهانشمول است، برابری زن و مرد و رهایی زنان از ارزشها و نظام مردسالارانه در هر گوشه جهان با هر فرهنگ و سنت و مذهبی، یک معنای واحد و یکسان دارد. عجیب و تاسف آور است که باید امروز بار دیگر بر چنین بدیهیاتی تاکید کنیم. ولی پیشروی جریانات و جنبش های ارتجاعی و مذهبی و ناسیونالیستی در سالهای اخیر از یکسو و عقبگرد جنبش های مترقی و برابری طلب از سوی دیگر آنچه یک دهه پیش بدیهی بنظر میرسید و پیش فرض هر جنبش مترقی و آزادیخواه بود را زیر سوال قرار داده است. مقولاتی چون نسبیت فرهنگی و لاطائلاتی چون "فرهنگ و مذهب هر جامعه ای محترم است" و کاربست آنها به بازبینی حقوق و موقعیت زنان در جامعه، هم اکنون به بحث و پراتیکی قابل دفاع و "محترم" حتی در میان بخشی از جنبش رهایی زنان و جنبش های ضد راسیستی بدل شده است.

اگر قرار بود حقوق و آزادی زن به فرهنگها و ارزشها و سنتهای هر جامعه مشروط شود و این قیود و شروط محترم شمرده شود، چیزی بعنوان جنبش رهایی زن وجود خارجی پیدا نمیکرد. اگر بنا بود در خود اروپا و کشورهای غربی که تاریخ و سنت طولانی مبارزه برای حقوق زنان و برابری زن و مرد دارند، فرهنگ و ارزشهای ابتدای قرن و احکام رایج مسیحیت معتبر شمرده شوند، اگر معیارها و سنتهای کهنه این جوامع در رابطه با نقش زن در جامعه و خانواده مورد احترام باقی میماندند، موقعیت زنان در این جوامع هم اکنون بسیار اسفناک میبود. از حقوق برابر، از حق طلاق، از انقلاب جنسی، از زنان آزاد و از استقلال زن و خلاصی اش از قیمومت پدر و شوهر و برادر اثر و نشانی نمیبود. اگر فرهنگ و سنن حاکم بر هر جامعه محترم بود و محترم میماند، از هیچیک از پیشروی هایی که در این قرن بنفع زنان و به یمن مبارزات انقلابی، برابری طلبانه و سوسیالیستی بدست آمده، صحبتی هم نمیتوانست در میان باشد.

هیچ جریانی و جنبشی که ادعای آزادیخواهی و برابری طلبی دارد به هیچ عنوان مجاز نیست به فرهنگ مردسالار احترام بگذارد. فرهنگ حاکم مردسالار است و اگر به مصاف طلبیده نشود، مردسالار باقی خواهد ماند.

در آستانه ۸ مارس، روز همبستگی بین المللی برای رهایی زن از قید ستم و سرکوب مردسالارانه، بر جهانشمول بودن حقوق زنان، یکسان بودن معنای رهایی زن از نظام و ارزشهای مردسالارانه در تمام گوشه های جهان تاکید می کنیم. برای زن آزادیخواهی که در افغانستان، ایران، الجزایر، فرانسه، سوئد و آمریکا بدنیا آمده است حقوق برابر و آزادی دارای معنایی یکسان است. نادیده گرفتن این اصل تخطی ناپذیر با توجیه نسبیت فرهنگی و احترام به ارزشها، سنن و فرهنگ حاکم بر جامعه، عین زن ستیزی است. حزب کمونیست کارگری به صف عظیم و پر افتخار مبارزه برای رهایی کامل زن و برابری بی قید و شرط و فوری زن و مرد تعلق دارد.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

مارس ۹۸

پاسخی به پرونده سازی کانون نویسندگان ایران

تاریخ اختناق و استبداد بورژوازی همه جا تاریخ پرونده سازی و پاپوش دوزی علیه کمونیستها نیز هست. اتهام زدن به کمونیستها، افترا زدن به کمونیستها، چماقداری و تیغ کشی علیه کمونیستها قدم اول حاکمیت فاشیسم و برقراری حکومت‌های پلیسی و نظامی در کل تاریخ قرن بیستم بوده است. و جالب اینجاست که حتی بیمایه ترین و پخمه ترین ماموران و عاملین حاکمیت سرمایه، از گروه‌بانی که قرار است برای بانک جهانی در گواتمالا و اوگاندا کودتا کند تا روضه خوانی که قرار است حکومت ایران را تحویل بگیرد، بطور غریزی در این فن کثیف استادند. تاریخ سه دهه اخیر ایران و پرونده سازی‌هایی که با آن رژیم‌های منحوس پهلوی و اسلامی هزاران کمونیست را به جوخه اعدام سپردند برای هر انسان شرافتمند و طالب حقیقت آموزنده است.

حال به اطلاعیه اخیر کانون نویسندگان ایران تحت عنوان "هشدار" که در حاشیه گردهمایی انجمن بین المللی روزنامه نگاران در سوئد منتشر شده است نگاه کنید. این اطلاعیه علیه حزب کمونیست کارگری ایران است. نقد سیاست‌ها و برنامه حزب نیست، نقد نقطه نظرات و تاکتیک‌های حزب نیست، اعلام مخالفت با این یا آن اقدام و عمل حزب نیست، بلکه پرونده سازی و پاپوش دوزی ریاکارانه و حقیرانه دیگری است در متن سنت ضد کمونیستی آشنای قرن بیستم، از هیتلر تا مک کارتی.

حضرات در این تازه ترین شاهکار جمعی شان، ابتدا صحنه ای جعلی مبنی بر "تهدید به مرگ عباس معروفی و تهدید به آتش کشاندن نشر باران" در سوئد خلق میکنند. با اینکه رسماً میگویند که از عاملان آن بی اطلاعند. اما این مانع از آن نیست که این "کشتند و آتش زدند" را یک سطر بعد به سخیف ترین شیوه به حزب کمونیست کارگری نسبت بدهند. این حضرات ظاهراً نویسنده اند، ظاهراً دارند به عنوان نویسنده کلاه میپوشانند و نان میخورند، اما در پاسخ به اطلاعیه های نادر بکتاش و نویسنده های دیگری که به روش سازشکارانه شان در قبال حکومت اسلامی اعتراض کرده اند، دستشان به قلم و تحلیل نمی‌رود، بلکه یکسر دست به سنت رسوای هیتلر و هور و پینوشه و نصیری می‌برند و برای حریف سیاسی شان پرونده "آتش زدن" و "اقدام علیه امنیت.." می‌تراشند. ننگ!

اینها که با روی کار آمدن خاتمی صبح تا شب شان را با وراجی حول صنفی بودن کانون شان می‌گذرانند در کینه توزی و پرونده سازی علیه کمونیستها از هر مرتجع سیاسی کاری سیاسی تر میشوند. از این آقایان باید سوال کرد که چند قطعنامه و اطلاعیه علیه سنگسارهای دوران حکومت خاتمی صادر کرده اند؟ اعضای هیئت دبیرانشان چند سخنرانی علیه بی حقوقی زنان و سرکوب آزادیها و شکنجه زندانیان ایراد فرموده اند؟ شعرای کانونشان چند شعر باقافیه علیه شکنجه گران اوین و دم و دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی سروده اند؟ چرا قلم شان علیه این حکومت سیاه، حکومت صدهزار اعدام، حکومت سنگسار، حکومت مذهب چنین خشکیده است؟ اینها که ادعا میکنند نگران روش حزب الله در خارج کشور هستند چرا گوشه ای از این نگرانیها را در مورد حکومت حزب الله در ایران که فلسفه ای جز سرکوب ندارد ابراز نمی‌کنند. چرا مخالفین جمهوری اسلامی عضو کانون را مطابق احکام اسلام به محکمه میکشند؟ دروغ گویی و پاپوش دوزی پاسخ نیست.

چرا کانون نویسندگان ایران در تبعید به انتخاب معروفی به عنوان یکی از دو مدعو اصلی نشست انجمن بین المللی روزنامه‌نگاران در سوئد اعتراض نکرده و خواهان شرکت روزنامه‌نگاران و نویسندگانی که هیچ رابطه ای با دولت جمهوری اسلامی ندارند، نشده است؟ چرا یک هیئت نمایندگی معترض به گردهمایی وزیران فرهنگ کشورهای مختلف در روزهای ۳۰ و ۳۱ مارس در همین کشور اعزام نداشته است تا در باره اعدام سعید سلطانپور و سانسور و فشار امروز در ایران و دهها و صدها روزنامه‌نگار و نویسندگانی که در ۲۰ سال گذشته قربانی و تبعیدی رژیم جمهوری اسلامی بوده‌اند، افشاگری کند؟ چرا در برابر محل اجلاس دست به تحصن و تظاهرات نزده‌اند تا توجه عموم را به جنایات جمهوری اسلامی و عوامل آن که امروز منجمله یکیشان وزیر فرهنگ و دیگری رئیس‌جمهور شده است، جلب کنند؟ چرا در صدد برنیامده‌اند که با حمایت روزنامه‌نگاران و نویسندگان مترقی سوئد کنفرانسی مطبوعاتی در استکهلم بگذارند و کارنامه رژیم را در زمینه سرکوب آزادی مطبوعات و بیان ارائه دهند و خاطرنشان کنند که اکنون هم در بر همان پاشنه می‌چرخد؟ خیر آقایان سیاسی نیستند! خدا عاقبتان را بخیر کند.

اما آقایان عزیز با اینحال مطمئن باشید که حتی برای داشتن آزادی کامل در شعر گفتن هم باید از آخوند دل بکنید و به کمونیستها و حکومت کارگری امید ببندید. فقط در یک حکومت کارگری آزادی بی قید و شرط بیان و همه حقوق مدنی تان، حتی اگر ضدکمونیسم امروزتان را حفظ کرده باشید، محفوظ و مصون خواهد بود. وقت آن شده است که لااقل آنهايتان که "نویسنده اید" خرجتان را از مبلغان و مدافعان رژیم سوا کنید.

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران

۲۱ آوریل ۹۸

اطلاعیه پایانی کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران

کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران در نیمه اول آوریل ۹۸ (فروردین ۷۷) برگزار گردید. در این کنگره حدود ۱۳۰ نفر مرکب از نمایندگان اعضای حزب و ناظرین و مدعوین شرکت داشتند. هیاتی از حزب کمونیست کارگری عراق و حکمت کوتانی، کادر حزب کمونیست کارگری عراق و دبیر سابق کنفدراسیون اتحادیه های کارگری عراق جزو مدعوین کنگره بودند.

کنگره با سرود انترناسیونال و یک دقیقه سکوت به یاد جانبازان راه آزادی و سوسیالیسم کار خود را شروع کرد و پس از تصویب آئین نامه و سخنرانی افتتاحیه منصور حکمت، اعتبار نامه نمایندگان را تصویب نمود و وارد دستور شد. دستور جلسه کنگره عبارت بود از: گزارش، حزب و قدرت سیاسی، گفت و شنود با دفتر سیاسی، انتخابات کمیته مرکزی و سخنرانی اختتامیه. قبل از ورود به دستور، پیام دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق، توسط طاهر حسن و پیام حکمت کوتانی توسط خود وی برای کنگره قرائت شد.

سخنرانی افتتاحیه بر اهمیت حضور کمونیسم رادیکال و کارگری در مرکز فعل و انفعال سیاسی در جامعه تاکید داشت و روند حرکت حزب کمونیست کارگری برای تبدیل شدن به یک جریان دخیل و موثر در سرنوشت سیاسی کشور را مورد بررسی قرار داد.

در مبحث گزارش، موقعیت کنونی حزب، پیشرفتهای حزب در فاصله بین دو کنگره، کمبودهای موجود و جهت گیری دور آتی حزب مورد بحث و بررسی قرار گرفت. متن کتبی ارزیابی از فعالیت و عملکرد سازمانی حزب کمونیست کارگری به کنگره ارائه شد. در مبحث گفت و شنود به سوالات و نکات متعددی در مورد جوانب مختلف فعالیت حزب از جانب منصور حکمت و اصغر کریمی، دبیر و معاون دبیر کمیته مرکزی پاسخ داده شد.

در سخنرانی معرفی مبحث "حزب و قدرت سیاسی"، منصور حکمت به رابطه حزب کمونیستی با قدرت سیاسی و شرایط و ملزومات دست بردن به قدرت سیاسی توسط احزاب کمونیست کارگری پرداخت و در همین رابطه در خطوط کلی به ضرورت و پیش شرطهای حضور حزب کمونیست کارگری ایران در صحنه نبرد بر سر قدرت سیاسی در شرایط بحران سیاسی جمهوری اسلامی، اشاره کرد. در ادامه این مبحث سخنرانان متعدد جوانب گوناگون این موضوع را مورد بحث و بررسی قرار دادند.

کنگره ۲۵ نفر را به عضویت کمیته مرکزی انتخاب کرد. اعضای کمیته مرکزی جدید حزب عبارتند از:

محسن ابراهیمی، مینا احدی، ریبوار احمد، فرهاد بشارت، نادر بکتاش، فاتح بهرامی، حمید تقوایی، علی جوادی، رحمان حسین زاده، منصور حکمت، شهلا دانشفر، بهمن شفیق، ثریا شهابی، فاتح شیخ الاسلامی، ایرج فرزاد، اصغر کریمی، اسد گلچینی، آذر ماجدی، مجید محمدی، مظفر محمدی، آذر مدرسی، کورش مدرسی، حسین مرادیگی، رضا مقدم، آزاد نسیم.

در پلنوم هشتم کمیته مرکزی که بلافاصله بعد از کنگره برگزار گردید ۷ نفر بعنوان اعضای دفتر سیاسی و ۵ نفر بعنوان اعضای مشاور دفتر سیاسی انتخاب شدند:

اعضای دفتر سیاسی:

حمید تقوایی، رحمان حسین زاده، منصور حکمت،

اصغر کریمی، آذر ماجدی، کورش مدرسی، رضا مقدم

اعضای مشاور دفتر سیاسی:

فاتح بهرامی، علی جوادی، ثریا شهابی، فاتح شیخ الاسلامی، اسد گلچینی

همچنین منصور حکمت و اصغر کریمی بعنوان دبیر و معاون دبیر کمیته مرکزی ابقا گردیدند.

در حاشیه کنگره سمینارها و جلسات متعددی از طرف مسئولین نشریات و مسئولین کمپینها و عرصه های مختلف فعالیت برگزار گردید.

ازجمله این نشست های ویژه میتوان به جلسات زیر اشاره کرد:

جلسه کمیته کردستان

بحث آزاد: رابطه حزب و اتحادیه های کارگری در کشورهای مختلف

جلسه مجله مدوسا

جلسه مجله پوشه

جلسه همبستگی، فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی

کمپین دفاع از حقوق زنان در ایران

گفت و شنود با حکمت کوتانی درباره تاریخ جنبش کارگری و سوسیالیستی عراق

جلسه دفتر افغانستان

جلسه بررسی موقعیت زنان در حزب

کلیه مباحث کنگره با استقبال و شرکت فعال و گسترده رفقای حاضر مواجه شد. کنگره پس از سه روز کار فشرده و در فضائی صمیمی و پرشور با سخنرانی اختتامیه منصور حکمت و سرود انترناسیونال به کار خود پایان داد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

۱۷ آوریل ۹۸ (۲۸ فروردین ۷۷)

مصاحبه ایسکرا با منصور حکمت

پیرامون مباحث کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران

ایسکرا: قبل از هرچیز یک سوال فنی: آیا قرار هست متن سخنرانی افتتاحیه کنگره و معرفی بحث حزب و قدرت سیاسی منتشر

شود یا خیر، و کی؟

منصور حکمت: من نوارها را گرفته ام ببینم انتشار این دو سخنرانی تا چه حد جا دارد و به چقدر تلخیص و تنظیم احتیاج هست. واضح است که اگر هدف فقط نشر مباحثات کنگره بعنوان "اسناد تاریخی" باشد، میشود عین نوارها را تکثیر کرد یا پیاده کرد و پخش کرد (که البته از قرار معلوم در خانه های حزب در خارج کشور دارند همین کار را میکنند). اما اگر بخواهیم بحثان را در سطح عمومی طرح و دنبال کنیم، آنوقت باید کاری کنیم که مطلب برای خوانندگان در یک مقیاس وسیع تر قابل استفاده باشد. عجلالتا تصور میکنم همان دو سخنرانی ای که گفتید جرح و تعدیل زیادی نخواهد و بشود به زودی منتشرشان کرد.

ایسکرا: تم واحدی که این دو مبحث و به یک معنا کل مباحثات این کنگره را بهم ربط میداد، بحث قدرت سیاسی بود. برجستگی این تم در کنگره آیا اساسا مدیون اوضاع بحرانی کنونی در ایران بود و یا نتیجه رشد حزب و حرکتش در راستای استراتژی سیاسی خودش. بعبارت دیگر فکر میکنید آیا اگر اوضاع ایران مانند ۴ سال قبل بود، باز مساله قدرت سیاسی به موضوعی به این برجستگی در کنگره تبدیل میشد؟

منصور حکمت: به نظر من تحزب کمونیستی از بنیاد به مساله قدرت سیاسی گره میخورد. همه جنبشها لزوما معطوف به دست بردن به قدرت سیاسی، یعنی به دولت، نیستند. اما مقوله دولت، و اینکه دولت در دست کیست، یک رکن تفکر و تحزب کمونیستی است. چند ماه قبل مهدی خانبابا تهرانی در گفتگویی با مسعود بهنود گفته بود که "مشکل اپوزیسیون اینست که به قدرت سیاسی فکر میکند". حکم جالبی است. مبنای نظری بخشهای زیادی از اپوزیسیون پرو رژیم و "ضد ولایت فقیه" دقیقا همین درک است. مبارزه برای قدرت سیاسی دیگر در دستور اینها نیست، هدف اصلاح دولت و سوق دادن جامعه و دولت به یک موازنه مدنی جدید است. اما دولت در تفکر کمونیستی ابزاری مهم در حفظ نظامی طبقاتی است که باید برچیده شود. نمیتوان دولت را نگرفت و جامعه را دگرگون کرد، نمیتوان نظم کهنه را در بعد سیاسی دست نخورده گذاشت و جامعه را در بعد اقتصادی و اجتماعی متحول کرد. نمیتوان دولت را در دست بورژوازی باقی گذاشت و به حاکمیت طبقاتی او بر حیات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مردم خاتمه داد. در تنوری کمونیسم باید دولت را گرفت و نهایتا حتی برچید. به این معنی حزب کمونیستی موظف است موضوع قدرت سیاسی و رابطه خویش با قدرت سیاسی را دائما مورد بحث قرار بدهد. برای کمونیستی که پا به میدان گذاشته تا خوشبختی و رفاه و آزادی و برابری ای را که حق مردم زمانه خود میداند متحقق کند، پا گذاشتن به جدال قدرت و تلاش برای در هم کوبیدن ماشین دولتی طبقه حاکم که ضامن محرومیت و بیحقوقی توده وسیع بشریت کارگر است یک فرض است. بنظر من مشکل کمونیسم کارگری دوران ما، بی توجهی اش به مساله قدرت سیاسی و باقی ماندنش در حاشیه معترض و منتقد و روشننگر جامعه است. این جنبش اعتراضی _ انتقادی، باید به یک جنبش برای کسب قدرت بدل بشود وگرنه رهایی انسانها (نه انسان مجرد بلکه انسانهای واقعی که در این دنیای واقعی دوران ما زندگی میکنند) یک رویا باقی میماند. به این معنی در غیاب بحران سیاسی در ایران نیز ما میبایست دیر یا زود مساله قدرت سیاسی را بحث میکردیم. اما رویدادهای ایران به این بحث گوشت و پوست میدهد و ملموسش میکند. اجازه میدهد همه مبرمیت و اهمیت مساله را به سرعت تشخیص بدهند.

ایسکرا: این روزها سالگرد سی امین سال "انقلاب ۶۸" اروپاست. رهبران "سر عقل آمده" جنبش ۶۸، که الان نماینده مجلس و مورخ و سبز و سوسیال دموکرات شده اند، در تلویزیونها از خوشباوری ها و جوانی کردن ها و خامی های "انقلابی" آن دورانشان نقل میکنند. در این فضا کنگره ما از بحث قدرت سیاسی شروع میکند. فکر نمیکنی فضای موجود بشدت علیه این "خامی و خوشباوری" سال ۹۸ ما باشد.

منصور حکمت: شاید چهار سال قبل پاسخ این سوال مثبت بود. اما الان اینطور فکر نمیکنم. عکس العمل رسانه های غربی به سالگرد انتشار مانیفست و همینطور سالگرد رویدادهای ۶۸ بنظر من ابدآ آن فضای رجزخوانی سال ۹۲_۸۹ را ندارد. برعکس رنگی از تشویش و تنش در آن هست. از این گذشته، بنظر من معطوف شدن سازمانهایی نظیر ما به بحث مشخص قدرت سیاسی یک کلید تغییر این فضا و به پیش رانده شدن مجدد موضوع مارکسیسم و انقلاب در اندیشه جامعه غربی است (امری که بینهایت برای آینده کمونیسم کارگری حیاتی است). ما شانس خوبی داریم که در مسیر ساختن یک انقلاب کارگری در ایران، در تکان دادن جامعه غربی و بیداری کمونیسم کارگری و مارکسیسم در غرب نیز سهمی جدی ایفا کنیم. جمهوری اسلامی رفتنی است. خواه نا خواه حزب ما و کل جنبش کمونیسم کارگری در صحنه سیاسی ایران در این سالها فعال و مطرح میشود. هیچ چیز به اندازه برافراشته شدن پرچم سرخ کمونیسم کارگری بر فراز تهران و اعلام بیانیه آزادی و برابری مردم در ایران، یا حتی مطرح شدن شانس قدرتیابی حزبی کمونیستی با خصوصیات ماگزیمالیستی حزب ما، دنیا را تکان نمیدهد و سوسیالیسم انقلابی را در غرب مجددا به میدان نمیکشد. دنیا پر از کسانی است که برای کارگر و کمونیسم شانه بالا میاندازند و البته پاداش کلان میگیرند. اما یک جرقه انقلابی در یک گوشه جهان، یک حزب کمونیست کارگری روشن بین که روح اوضاع را درک کرده باشد و نقشش را در جدال قدرت درست بازی کند، تمام این فضا را زیر و رو میکند. مارکسیسم و انقلاب دوباره مد خواهد شد.

ایسکرا: آیا در مجموع تلقی ات از کنگره این بود که بحث قدرت سیاسی و در واقع دوره پراتیکی جدیدی که حزب دارد در آن پا میگذازد، جای خودش را در میان ما باز کرده و توجه لازم به آن خواهد شد؟

منصور حکمت: کنگره محل فراخوان است و نه تشریح و اقتناع. در تحلیل نهایی هیچ حزبی نه از رهبری اش عقب میماند و نه جلو میزند. فضای کنگره بسیار پر شور بود. اما این تنها ماتریالی برای کار یک رهبری بدست میدهد. کنگره نشان داد که ادامه روند حرکت حزب در این مسیر از زمینه های بسیار مساعدی برخوردار است. اما اینکه رهبری حزب، و منظوم از رهبری مفهومی وسیع تر از صرف مرکزیت حزب است، بر این زمینه مساعد چه چیزی را بنا میکند، کاملا به تشخیص و اراده و همت خودش بستگی دارد. از امروز تا روزی که بجای

جمهوری اسلامی یک حکومت کارگری بپا کنیم، صدها و هزاران تصمیم و تشخیص و اقدام مشخص در دستور ما قرار میگیرد. باید این ها همه صحیح و کمونیستی و هوشیارانه باشند. کلید مساله بنظر من رهبری است.

ایسکرا: اگر بنا باشد یک فاکتور را از میان همه عوامل، بعنوان شرط پیشروی و گسترش پراتیک حزب و حضور سیاسی اش در دل جامعه ایران، یعنی تحقق فواخوان کنگره، برجسته کنی روی چه عاملی انگشت میگذاری؟

منصور حکمت: امکانات مادی. بدون هیچ تردید. این گره اصلی کار ماست. بنظر من هرکس این حزب را دوست دارد، باید جدا بفکر تامین نیازهای مالی و مادی آن باشد.

کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران برگزار شد

در کنگره دوم

فضای سرشار از شوق دیدار، تازه رسیده ها را در خود می گرفت و هردم شورانگیزتر می شد. بیشتر شرکت کنندگان بار اول بود هم را می دیدند. محیط کنگره، تجمع صدوسی فعال کمونیست از نقاط مختلف جهان، آغوش بزرگی بود از گرمی و صمیمیت و همدلی، حاصل سالیان همزمی در راه اهداف انسانی و رادیکال. کنگره و مجموعه فعالیتهای پیرامونی اش، تجمعی جدی، جدلی، مصمم، فکور، پابزمین و همزمان، شاد و سرحال از شلیک خنده ها و شکفتگی چهره ها بود. شرکت کنندگان، اعم از نمایندگان و رفقای مهمان و رفقای حزب کمونیست کارگری عراق، همگی دست اندرکاران عرصه های متنوع فعالیت حزبی بودند و بخاطر اینکه امکان تجمعی با چنین تنوع، آسان دست نمیدهد، زمانبندی طوری بود که علاوه بر دستور رسمی کنگره، کارگاه های تخصصی ویژه برگزار گردد تا به بعضی ارگانهای حزبی، نهادها، نشریات و کمیته ها مجال تبادل نظر حول خطوط کلی دور آتی فعالیتشان داده شود. با فشردگی کار کنگره و این سمینارها متأسفانه وقت چندانی برای استراحت باقی نماند، بالینحال همگی تا پایان کار بیش از همیشه شاد و شارژ بودند و هنگام ترک محل کنگره انگار قدم از قدم کسی پیش نمی رفت.

روال عملی کنگره

کنگره با سرود انترناسیونال و یک دقیقه سکوت برای گرامیداشت یاد جانبازان راه سوسیالیسم و سخنرانی افتتاحیه منصور حکمت آغاز شد. پس از تصویب اعتبارنامه های نمایندگان و آئین نامه و دستور جلسات کنگره و پیش از شروع مباحث، پیامهای کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق، طاهر حسن عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق و حکمت کوتانی، دبیر سابق کنفدراسیون اتحادیه های کارگری عراق و کادر کنونی حزب کمونیست کارگری عراق خوانده شد. "گزارش به کنگره" و بدنبال آن پرسش و پاسخ راجع به زوایای گوناگون پراتیک و سیاستهای حزب، زمینه بحث مرکزی و دورنمایی کنگره یعنی "حزب و قدرت سیاسی" را فراهم آورد. معرفی این مبحث توسط منصور حکمت و سپس اظهار نظر وسیع شرکت کنندگان حول آن چنان گیرائی داشت و زمان اضافی می طلبید که بند "اوضاع سیاسی ایران" از دستور حذف شد. در آخرین بخش کنگره، یک کمیته مرکزی ۲۵ نفری برگزیده شد (اسامی اعضای کمیته مرکزی در اطلاعیه پایانی کنگره، مندرج در ایسکرای ۴، اعلام شده است) و کنگره با سخنرانی اختتامیه منصور حکمت و سرود انترناسیونال به سه روز کار فشرده خود پایان داد.

سمینارهای ویژه

سمینارها و نشستهای ویژه ای که توسط کمیته ها و مسئولین حزبی، نهادها و کمیته های پیرامونی حزب در کنار جلسات رسمی کنگره تشکیل شدند عبارت بودند از: جلسه نشریه مدوسا و قانون زن و سوسیالیسم، توسط آذر ماجدی، مینا احدی و آذر مدرسی، جلسه کمیته بین المللی دفاع از حقوق زنان در ایران، مریم کوشا، جلسه همبستگی-فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی از سوی ثریا شهابی، بهروز میلانی، مریم نمازی و کیوان جاوید، نشست هفتم کمیته کردستان حزب، جلسه کمیته داخل با شماری از رفقای مرتبط با این عرصه، جلسه بحث آزاد حول رابطه حزب و اتحادیه های کارگری زیر نظر نسرین جلالی، گفت و شنود با حکمت کوتانی درباره تاریخ جنبش کارگری و سوسیالیستی در عراق، جلسه نشریه پوشه توسط سیاوش مدرسی، جلسه مالی زیر نظر مجید محمدی و اسد نودینیان، جلسه دفتر افغانستان زیر نظر فرهاد بشارت، جلسه بررسی موقعیت زنان در حزب و چند جلسه بحث آزاد دیگر حول مسائل واحدهای حزب.

از زبان چند چهره

"بنا به دعوتی که خوشبختانه موفق به اجابتش شدم، در کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران حضور یافتم و آنچه با چشمانم دیدم توقعات بالای کمونیستهای ایران بود در برنامه ریزی جدی و طرح و تصویر مسائل و موضوعاتی که حزب را برای رهبری انقلاب آتی و دخالت در سرنوشت قدرت سیاسی آماده میکند. با دیدن آنهمه انسجام و صمیمیت میان شرکت کنندگان کنگره، شدیداً احساس شادی و غرور کردم. همچنین از استقبالی که در کنگره از طرحهای رهبری حزب شد احساس سعادت وافری به من دست داد. معتقدم آنچه کنگره به آن دست یافت در سطح رویارویی با واقعیات سیاسی جاری بود و بر شایستگی این حزب برای انجام نقش تاریخی اش در حیات جامعه گواهی میدهد. شکر!" (حکمت کوتانی)

"اول بار بود خودم را در جمعی به این بزرگی، بین آدمهای زیادی که مثل هم فکر میکردند، می دیدم. تعداد کمی را میشناختم ولی از همان ساعتها اول با خیلها و حتی همه احساس نزدیکی و صمیمیت کردم. گرچه من بیشتر در کشور کوچک سوئد فعال بودم ولی همه آنهاهی که در کنگره بودند، از ایران و عراق تا کانادا و آمریکا و کشورهای اروپایی، مرا میشناختند و درباره کارهایم با علاقه حرف میزدند. این علاقه و تشویق آنها در برابر کارهای کوچک من، بالاتر از انتظارم بود و غافلگیرم کرد. وقتی صحبتهای منصور حکمت را شنیدم که میگفت اگر دنیا دست ما بود چه میکردیم، متوجه شدم کاری که من کرده ام جزء خیلی کوچکی از آن توقع و آرزوی انسانی است. ممنوعیت حجاب کودکان و

حقوق کودک تازه یک گام در جهت جامعه ای انسانی و برابر است که اگر دنیا دست ما باشد آن را میسازیم. در پایان این کنگره احساس توانایی بیشتری میکنم. به خودم قول دادم از تجارب و رفاقت همه این دوستان جدید استفاده کنم. امیدوارم آنها هم برای دریافت و جواب نامه ها و مکالمه های تلفنی من آماده باشند و عصبانی نشوند." (اسرین محمدی)

"شرکت در کنگره حزب با دیگر رفقای کمونیستم پرافتخارترین لحظه زندگی من بود. به خودم گفتم روزهای جستجویم با پیوستن به این حزب تمام شده است و جایگاه خود را پیدا کرده‌ام. جایگاهی در صف حزبی که برای کسب قدرت سیاسی و یک زندگی بهتر برای امروز انسانها مبارزه می‌کند. حزبی که با روشن بینی سیاسی و انسانی‌ترین برنامه و رفتار، تنها آلترناتیو برای من و میلیونها انسان است. به خودم گفتم جهان یک بار دیگر شاهد انقلاب اکتبر دیگری خواهد بود، با حزیش، لنینش و طبقه‌ای که سعادت را عمومی خواهد کرد." (مریم نمازی)

مباحث کنگره

سخنرانی افتتاحیه و "گزارش به کنگره"، موقعیت حزب را، هر یک از زاویه ای؛ اولی دوره ای تر و دومی کنکرت تر، تصویر کردند. در بخش پرسش و پاسخ، که منصور حکمت و اصغر کریمی به سوالات پاسخ میدادند و یا بعضا خود سوالات و مسائلی را طرح میکردند، جنبه های عملی تر سیاستهای حزب در دوره گذشته به تفصیل واری شد و شرکت کنندگان کنگره در تصویری که رهبری حزب از موقعیت سیاسی و عملی حزب داشت دقیق تر شریک شدند و اجزاء آن را در چارچوب سراسری تری بازبینی کردند.

در مبحث "گزارش" به موقعیت عینی ویژه ای که حزب در آن قرار دارد اشاره شد. اساس این موقعیت ویژه اینست: از یکسو محور فعالیت حزب کمونیست کارگری سازماندهی طبقه کارگر ایران و برپایی یک انقلاب کارگری در ایران است. حزب، بورژوازی ایران و دولت اسلامی را دشمن بلافصل و رودرروی خود تعریف میکند، ایران را محیط اصلی فعالیت خود میداند و برنامه و شعارهایش را برای جامعه ایران طرح و اعلام میکند. از سوی دیگر در همان حال نظیر همه احزاب سیاسی مخالف رژیم اسلامی، حزب کمونیست کارگری یک حزب غیرقانونی است که اساس موجودیت سازمانی اش، رهبری، نشریات، فعالین و کادرهایش، اشکال مختلف ابراز وجود علنی اش، امکانات مادی اش و غیره در خارج کشور است. این وضعیت میتواند به دو نگرش نادرست به فعالیت حزب میدان بدهد:

یک نگرش از خارج کشور یک دنیای سیاسی درخود و کمابیش خودکفا میسازد. حزب در این دنیا زندگی و فعالیت میکند و با کارش در این دنیا قضاوت میشود. این نگرش با موقعیت عینی اجتماعی و زیستی آن سیاسی کاران قدیمی تبعیدی ایرانی خوانایی دارد که از نظر زیستی و اقامتی در خارج کشور جایگیر و ماندگار شده اند بی آنکه هنوز از نظر فرهنگی و سیاسی و روابط اجتماعی در جوامع جدید ادغام شده باشند. حزب بخشی از زندگی سیاسی این قشر در این کشورها تلقی میشود. در این دیدگاه موقعیت تبعیدی حزب و سایر گروهها و احزاب سیاسی به یک مشخصه کمابیش پابرجا و هویتی و مفروض آنها بدل میشود.

نگرش عکس، که در محافل ایرانیان غیرمتشکل مقیم خارج گرایش غالب است، فقط به رویدادها و نیروهای داخل ایران اصالت میدهد و احزاب سیاسی تبعیدی و فعالیت‌هایشان را صرفا در حاشیه آن بستر اصلی و بی تاثیر بر تاریخ و روندهای جامعه می بیند. این نگرشی است که بویژه توسط رادیوها و رسانه های رو به ایران، نظیر رادیو اسرائیل، بی بی سی و نیز رادیوهای فارسی زبان دولتی و نیمه دولتی در کشورهای مختلف و خود بلندگوها و هواداران جمهوری اسلامی به آن دامن زده میشود. توجه این محافل به جریانات سیاسی مجاز داخل کشور است و از این دیدگاه فعالیت حزب در خارج کشور بی تاثیر تلقی میشود. یک تفسیر فعال از چنین موضعی میتواند گذاشتن شاخص فعالیت در داخل و داشتن اعضای داخل کشوری و ارتباط با محافل داخل بعنوان ملاکهای اصلی قضاوت احزاب باشد. در سوی دیگر تفسیر نافع از این دیدگاه، که بویژه در میان قدیمی کارهای سرخورده، به چشم میخورد، کنار گذاشتن فعالیت متشکل تحت عنوان بیحاصل بودن آن است. افراد و قذعلم کردن طیفی از تشکیلات پرست ترین چپی های دوران انقلاب ۵۷، تحت عنوان روشنفکر منفرد و روزنامه نگار و پژوهشگر دموکرات و حتی خاتمی چی در خارج کشور با این دیدگاه خوانایی دارد.

هیچیک از این دو دیدگاه حقیقی نیست. درحالیکه روشن است که محیط سیاسی اصلی برای همه احزاب باید داخل کشور باشد، جایگاه ویژه خارج کشور و فعل و انفعال سیاسی ای که در آن صورت میگیرد در کل حیات سیاسی ایران و در سیر تکوین احزاب سیاسی ای که در ادامه تحولات جاری ایران نقش تعیین کننده بازی خواهند کرد قابل انکار نیست. در ارزیابی موقعیت و فعالیت حزب کمونیست کارگری ایران باید رابطه حقیقی میان این دو حوزه فعالیت (داخل و خارج) و جایگاه هریک در روند پیدایش و آمادگی و قدرتیگری حزب کمونیست کارگری را شناخت و بحساب آورد. از نقطه نظر آینده سیاسی ایران، خارج و داخل بسترهای یک تحول تاریخی واحد و یکپارچه اند. فعل و انفعالات سیاسی در این دو حوزه هم در هر لحظه و هم در یک توالی تاریخی به یکدیگر مربوطند و بر هم تاثیر میگذارند. بعلاوه تا آنجا که به سیر شکل گیری و رشد حزب کمونیست کارگری و سایر احزاب تحت سرکوب و غیر قانونی مربوط میشود، فعالیت در داخل و خارج لحظات و مولفه هایی از پیدایش یک پدیده واحد سازمانی اند و هر یک جایگاه ویژه خود را در مراحل مختلف سیر تکوین سازمان دارند. و بالاخره روشن است که هر حوزه بنا بر ماهیت خود ظرف و بستر روندها و فعل و انفعالات ویژه ای است که فقط یا اساسا در آن حوزه موضوعیت پیدا میکنند. برای مثال بدیهی است که اعتصابات کارگری باید در داخل کشور سازمان یابند، اما حوزه اساسی رشد و گسترش نقد مارکسیستی یا برنامه کمونیستی در جامعه ایران در این مقطع خاص، نظر به اختناق حاکم بر ایران، اساسا خارج کشور است.

حزب کمونیست کارگری در این مقطع یک حزب سیاسی در حال گذار است. از یکسو هم اکنون در یک سلسله روندها و فعل و انفعالات مهم اجتماعی، سیاسی و فکری دخیل است و در عین حال، در تدارک برای یک دخالتهی وسیع در کل سرنوشت سیاسی جامعه است. ارزیابی موقعیت و فعالیت این حزب باید ویژگی موقعیت و شرایط ناظر بر فعالیت حزب و مرحله کنونی در سیر تکوین حزب را به حساب بیاورد*

پیام دومین کنگره حزب کمونیست کارگری به کارگران ایران

دوستان کارگر!

انقلاب دیگری از راه میرسد. رژیم منحوس جمهوری اسلامی، نظامی که با بشکست کشاندن انقلاب ۵۷ شکل گرفت خود در حال فروپاشی است. بالائی ها بجان یکدیگر افتاده اند و دعوا میان جناح های حکومت بالا گرفته است. همه چیز نشانگر آنست که این بحران مرگ جمهوری اسلامی است. این بحرانی است که دیگر موضوع آن نه جنگ با عراق و یا بازسازی اقتصادی و یا سیاست خارجی و رابطه با آمریکا، بلکه نفس بقای نظام جمهوری اسلامی است. همه آنان که در حفظ این نظام منفعتی دارند، همه نیروهایی که از زیر و رو شدن حکومت و بهم ریختن نظام سرمایه در هراس اند و تنها اسم حکومت کارگری لرزه به اندامشان میاندازد، همگی به تکاپو افتاده اند تا ارکان حکومت را از گزند انقلابی که طلایه های آن آشکار شده محفوظ بدارند. جناحی می خواهد با شمشیر از کار افتاده ولایت فقیه همچنان سر و زبان قطع کند و جناح دیگر که به کارآئی چنین شیوه هائی امیدوار نیست در تلاش تزئین چهره کریه جمهوری اسلامی با قانون و دموکراسی است. در این میان نیروهائی از اپوزیسیون رژیم نیز بیدار آمده اند و از جانیان حاکم دموکراسی و حقوق بشر و جامعه مدنی گدائی میکنند! آنها میخواهند همین حکومت را منهای فقیه بعلاوه کمی قانون به خورد مردم بدهند. اینان خیرخواهان جمهوری اسلامی اند و نه مخالفین آن! انقلاب بر علیه تمام این نیروهاست و باید همه آنها را از سر راه جارو کند.

کارگران! انقلاب ۵۷ انقلابی برای آزادی و رهائی، انقلاب شوراها بود. با این همه اگر دشمنان طبقاتی ما توانستند آنرا به شکست بکشاند قبل از هرچیز باین دلیل بود که صف کارگران به تشکل و شعارها و سیاست و اهداف مستقل طبقاتی خود مجهز نبود. شوراها را درهم کوبیدند، اعتصاب نفتگران را با وعده و وعید خواباندند و جای شوراها را با ولی فقیه عوض کردند و همه این فجایع را نیز تحت نام انقلاب مرتکب شدند.

اجازه ندهیم یکبار دیگر این تراژدی تکرار شود. آنان که امروز بر خود نام اپوزیسیون رژیم گذاشته اند و از مدنیت و حقوق بشر دم میزنند اما یک کلمه نه در افشای مذهب و نه در محکومیت کل جمهوری اسلامی، و نه در نقد نظام سرمایه داری که موجد و اساس همه بی حقوقی هاست نمیگویند و نمی نویسند عملاً در خدمت جمهوری اسلامی و در برابر انقلاب قرار نمیگیرند. نباید اجازه داد یکبار دیگر انقلاب را با توهم وحدت کلمه و شعارهای گنگ و توخالی نظیر جامعه مدنی و حکومت قانون درهم بشکنند. کارگران! ما خواهان جدائی کامل مذهب از دولت، برابری کامل زن و مرد و برخورداری زنان از کلیه حقوق اجتماعی و سیاسی، آزادی بیقید و شرط بیان و قلم و تحزب و تشکل و اعتصاب و ریشه کن کردن استثمار و کار مزدوری هستیم. ما خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری نظام شورائی و حکومت مبتنی بر اعمال اراده مستقیم مردم هستیم. نگذارید عوامفریبان و شیادان و کارگزاران رنگارنگ سرمایه این خواستها و شعارهای روشن شما را مخدوش کنند و یکبار دیگر انقلاب را به بیراهه بکشاند.

در مسیر انقلابی که از راه میرسد معیار ترقیخواهی و انقلابیگری حمایت از کارگران و خواستها و شعارهای طبقاتی آنان است و بس.

سرنگون باد جمهوری اسلامی

زنده باد انقلاب

زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری

زنده باد سوسیالیسم

کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران آوریل ۹۸

پیام کنگره به خانواده های جانبازان راه سوسیالیسم

عزیزان،

صمیمانه ترین درودهای کنگره دوم حزب ما بر شما. بر شما که در دوران بیست ساله حاکمیت سیاه و سرتا پا خونین جمهوری اسلامی عزیزان دلبند خود را از دست دادید. بر شما که روزها و شبها، هفته ها و ماهها و سالها در انتظار خبری و دیداری از عزیزان خود بودید. بر شما که مشتاقانه به دیدار فرزندان خود رفتید و پشت درهای زندانها درد مشترکتان را با یکدیگر تقسیم کردید. بر شما که نظاره گر مقاومت آنان بودید، همراهشان غم خوردید و در شادیهایشان شریک بودید. بر شما که عزیزان خود را در تپه های اوین، در کردستان، در ترکمن صحرا، در تهران و اصفهان و تبریز و دهها شهر و ده کوچک و بزرگ از دست داده اید. صمیمانه ترین درودها بر شما که تمام این مشقات مقاومتتان را در هم نشکست.

کنگره دوم حزب ما شاهد گردهمایی کمونیستهای بود تا گام دیگری در راه آینده روشن جهانی انسانی بردارند. جنایات بی شمار جمهوری

اسلامی علیه کمونیستها بزرگترین ضایعات انسانی را برای نسلی از مردم ایران به جا گذاشت، اما نتوانست جریان زنده و پر توان مبارزه برای یک جهان بدون استثمار و بهره کشی، بدون فقر و فلاکت و بدون ستمگری و خشونت، دنیای انسانهای آزاد و سعادتمند را متوقف کند. امروز این خود جمهوری اسلامی است که در مقابل امواج غیر قابل مهار اعتراض مردم خواهان آزادی و برابری در عمیق ترین بحران دوران موجودیت خود دست و پا میزند. مبارزه آشتی ناپذیری که نسلی از فعالین کمونیست پرچمداران آن بودند، میروند که بساط ننگین حکومت جهل و خرافه و اختناق و سرکوب را برای همیشه برچینند. کنگره حزب ما اعلام مجدد عزم فعالین کمونیست برای تحقق این آرزوی قلبی میلیونها انسان آزادخواه بود.

آرمانهایی که عزیزان شما جان خود را در راه آن باختند، آرمان جامعه ای برابر، انسانی و آزاد، امروز در صفوف بیشمار کمونیستها پرتوانتر از هر زمانی زنده است. پرچی را که عزیزانتان در دست داشتند، امروز نیز کمونیستهای بسیاری به دست خود گرفته اند. کمونیستهایی که خاطره و یاد یاران جانباخته خود را گرامی میدارند و در برابر شما عزیزان ادای احترام میکنند.

کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران

فروردین ۱۳۶۷ (آوریل ۱۹۹۸)

پیام به رهبران و اعضای سازمان های کارگری سراسر جهان!

همزمان!

حمایت های بیدریغ شما از مبارزات و خواسته های طبقه کارگر در ایران، بویژه حمایت گسترده شما از اعتصاب کارگران نفت در سال ۹۷ که قاره های مختلف جهان را در بر گرفت، یک ستون محکم مبارزه کارگری در ایران و یک نمونه غرور انگیز از اتحاد جهانی کارگری است. دومین کنگره حزب کمونیست کارگری ایران این تجلی همبستگی کارگری را به شما، به کارگران ایران، به اعضای حزب و به همه کسانی که در تحقق این همبستگی فعال بوده اند، تبریک می گوید.

صدها قطعنامه و نامه اعتراضی شما که حمایت میلیونها کارگر جهان از آزادی اعتصاب و تشکل در ایران و محکومیت رژیم ضد کارگر جمهوری اسلامی را بیان میداشت، نه فقط فشار عظیمی بر حکومت اسلامی سرمایه وارد آورد، بلکه با انتشار وسیع آنها در رسانه ها به مایه امید و غرور کارگران نفت در مبارزه شان تبدیل شد. کارگران عملاً دیدند که یک طبقه جهانی اند، که در مبارزه شان با رژیم اسلامی حمایتی به پهنای جهان دارند. این یک قدرت نمایی سیاسی کارگران در سطح جامعه بود.

رفقا، ما به خود حق می دهیم که روی حمایت بی شائبه شما از مبارزات طبقه کارگر ایران برای یک جامعه آزاد و برابر، امری که با به بحران رفتن رژیم اسلامی در دستور روز ما قرار گرفته است، حساب کنیم. کارگران ایران در مبارزه خود برای یک دنیای بهتر نه فقط با رژیم اسلامی و اپوزیسیون بورژوازی که با دسائس قدرتهای سرمایه داری در خارج مرزها نیز رودریند. حمایت و همبستگی جهانی با مبارزات کارگران ایران یکی از نیروهای تعیین کننده در پیروزی انقلاب کارگری است. هر پیروزی کارگران در ایران پیروزی شما و تمام کارگران جهان خواهد بود.

با سپاس مجدد، دستتان را به گرمی میفشاریم!

کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران آوریل ۹۸

پیام کنگره دوم به حزب کمونیست کارگری عراق

کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران به همه اعضا و دوستداران حزب کمونیست کارگری عراق درود میفرستد. رفقا!

برپایی کنگره های هردو حزب کمونیست کارگری عراق و ایران در این دوران حساس سیاسی و تاریخی در عراق و ایران، و مباحث آنها گواه بالندگی جنبش کمونیسم کارگری و آمادگی احزابش برای تغییر این اوضاع به نفع مبارزه و انقلاب کارگران و مردم آزاده و تشنه رهایی در منطقه است. کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران به وظایف خطیر و حساسی که شما بر دوش دارد، به خوبی آگاه است. مبارزه شما در جهت سرنگونی رژیم قومی فاشیستی بعث عراق به عنوان یکی از هارترین رژیمهای مستبد بورژوازی در این دوران، تلاش بی وقفه تان برای پایان دادن به نفوذ سیاسی و عملی جنبش ناسیونالیستی در عراق و کردستان بر اعتراض و تحرک مردم، صف آرای قاطع و شورانگیزتان در مقابل ارتجاع هار اسلامی و دستجات مزدور آن، فعالیتهای انقلابی حزب و تشکلهای رادیکال توده ای در کردستان عراق در دفاع از حرمت و کرامت انسان، در هدایت مبارزه کارگران، زنان، جوانان و همه مردم آزاده، حمایت از حقوق کودکان و غیره، همگی جزو واقعیات انکارناپذیر این جامعه و پراتیک افتخار آمیز حزب و جنبش ماست. پیشرفت ها و موفقیت های تاکنونی حزب کمونیست کارگری عراق و نتایج دلگرم کننده کنگره اول آن برای ما و هر انسان مشتاق آزادی و برابری شادبخش و شوق انگیز است.

ما بر این امر نیز واقف بوده و هستیم، که حزب کمونیست کارگری عراق در مقابله با ارتجاع بورژوازی در عراق، در تقابل با ناسیونالیسم عرب و کرد، در رویارویی با ارتجاع از گور برخاسته اسلامی، کشمکشها و تقابلات حساس و سرنوشت سازی را پیش روی خود دارد. این اوضاع

آمادگی و توانایی بسیار بیشتری را در مصافهای آینده از جنبش و حزب ما میطلبد. ما اطمینان داریم حزب کمونیست کارگری عراق با اتکا به نیروی طبقه کارگر و مردم تشنه آزادی و با اتکا به روشنی‌بینی مارکسیسم و جریان کمونیسم کارگری و سیاستهای رادیکالی که ارائه کرده، میتواند بر مشکلات عملی مقابل خود فایق آید و جنبش عظیمی را به میدان کشد که به کابوس سیاه کنونی در صحنه سیاسی عراق خاتمه داده و جامعه شایسته انسان را بنیاد نهد.

کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران یک بار دیگر اعلام میکند که در مصافها و مبارزات پیشاروی حزب کمونیست کارگری عراق همچون گذشته خود را همسنگر و شریک شما میدانند و با تمام توان در اینراه تلاش از هیچ تلاشی دریغ نخواهد ورزید.

زنده باد انقلاب کمونیستی
مستحکم باد احزاب کمونیست کارگری عراق و ایران
کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران آوریل ۱۹۹۸

پیام کنگره دوم به زنان آزادیخواه ایران

زنان مبارز و آزادیخواه ایران!
کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران به شما که بیست سال است علیه بیحقوقی و تحقیر و سرکوب زن در رژیم اسلامی مبارزه میکنید درود میفرستد.

بیست سال است که شما هرروز با این رژیم فوق ارتجاعی و اعوان و انصار قداره بند و چماق بدست آن دست و پنجه نرم میکنید. هنوز چند روز از به قدرت رسیدن این رژیم قرون وسطایی نگذشته بود که فرامین اسلامی ضد زن یکی پس از دیگری صادر شد. تظاهرات زنان در مقابله با این فرامین ارتجاعی در ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ بعنوان اولین اعتراض سازمانیافته و دستجمعی علیه رژیم اسلامی به ثبت رسیده است. و از آن پس مبارزه شما زنان تشنه آزادی علیه این رژیم زن ستیز در اشکال جمعی و یا فردی، علنی و یا بصورت مقاومت در مقابل احکام اسلامی همچنان ادامه داشته است. شلاق و زندان و اعدام و سنگسار جواب رژیم جنایتکار و کثیف اسلامی به این مقاومت و اعتراض بوده است. با اینهمه امروز بیش از هر زمان به ثبوت رسیده است که هیچ نیرویی، هیچ خشونتی، نمیتواند زنان ایران را وادار کند که به این مناسبات ارتجاعی و قرون وسطایی و به این الگوی حقارت آمیز اسلامی از زن و جایگاه او در جامعه گردن بگذارند. "معیار آزادی جامعه آزادی زنان است". این گفته امروز بیش از هر زمان در مورد جامعه ایران صدق میکند.

دیگر یک چیز مسلم است. هر گونه بهبود جدی در وضعیت زنان به سرنگونی کل رژیم اسلامی گره خورده است. امید بستن به هرجناح این رژیم بمعنای تحمل باز هم بیشتر سرکوب و بدل شدن امید و شور مبارزه به یاس و دلسردی است. باید هشیار باشیم. خواستهای خود را بشناسیم و از آنها به هیچ قیمت پس نکشیم.

حزب کمونیست کارگری با تمام توان خود برای برابری زن و مرد و رهایی کامل زنان مبارزه میکند. حزب ما به اردوی مبارزه برابری طلبانه و رهایی بخش زنان تعلق دارد. کنگره دوم حزب کمونیست کارگری همه شما زنان آزادیخواه و همه کسانی را که برای رهایی زن و برابری کامل زن و مرد نبرد میکنند، فرامیخواند که برای پیشبرد هرچه قویتر این مبارزه به صفوف حزب کمونیست کارگری ایران بپیوندید.

کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران
فروردین ۱۳۷۷ آوریل ۱۹۹۸

مصاحبه با کورش مدرسی عضو دفتر سیاسی و دبیر کمیته داخل حزب کمونیست کارگری

اوضاع جدید سیاسی و تشدید اعتراضات کارگری

طی چند ماه گذشته اعتراضات کارگری در ایران ابعاد گسترده تری یافته است. خواستهای مشخص کارگران در این اعتراضات چیست و آیا از گستردگی این تحركات میشود نتیجه گرفت که کارگران موقعیت کنونی را برای تشدید مبارزات و تحقق مطالباتشان مساعد تشخیص داده اند؟

کورش مدرسی: مبارزات و اعتراضات اخیر اساسا حول مساله دستمزدها و قراردادهای کار است که اوضاع جدید سیاسی در ایران به آن دامنه وسیعتری داده است. طبقه کارگر توسط حکومت وحشت و ترور اسلامی به فلاکت رانده شده است. ساعت کار طولانی، چند کاره بودن، اضافه کاری دائمی، تازه اگر گیر بیاید، کارگر و خانواده کارگری را درهم کوبیده است. اگر چیزی جلو دار دولت و کارفرمایان بوده مقاومت و مبارزه کارگران بوده است. این کشمکش گرچه دائمی است اما با نزدیک شدن آغاز هر سال جدید و موعد تمدید و تجدید قراردادها به راس همه کشمکشهای میان دولت و کارفرمایان با کارگران رانده میشود. امسال هم همین اتفاق افتاده است. اعتصاب کارگران گروه صنعتی ملی، و همچنین اعتصابات و اعتراضات دیگر نظیر اعتراضات کارگران پارچه بافی نمازی، جرثقیل سازیهای فیروزا و وزنه و کارخانجات جرثقیل های هوایی، زمینی و ساختمان سازی نمونههایی از این رودروئی و تلاش کارگران برای دفاع از معیشت خود و خانوادهشان و برخورداری از یک حداقل زندگی انسانی است. اوضاع سیاسی جدید در ایران نیز قطعا بر این مبارزه تاثیر دارد. مبارزه کارگران بشدت از تناسب نیروی میان مردم معترض به جمهوری اسلامی و دولت تاثیر میگیرد. این دیگر امروز دانسته همه مردم ایران و حتی خود دولت است که حاصل باصطلاح انتخابات نه رای مثبت به خاتمی بلکه رای نه به مخالف او یعنی سبمل حکومت اسلامی است. مردم ایران و بیش از همه کارگران در این رای گیری توی دهان حکومت اسلام زدند. این واقعیت تناسب قوا در جامعه را بشدت تغییر داده است. اصطلاح عامه "جماعت بیست درصد" و "اکثریت هشتاد درصد" که امروز سر زبانها است چیزی جز سرکوفت به طرفداران جمهوری اسلامی، از هرکدامش آن، نیست. مردم این را میدانند، دولت و اپوزیسیون طرفدار دولت، از توده های و «ب» اکثریتی تا مجاهد انقلاب اسلامی این را میدانند. اگر مردم و ازجمله کارگران هنوز نتوانسته باشند دستشان را روی دولت بلند کنند، نقدا توانستند علنا زبانشان را باز کنند. جمهوری اسلامی در یک موقعیت تدافعی قرار دارد و صفوفش در اثر پیشروی مردم و سردرگمی استراتژیک خود بهم ریخته است. مبارزات کارگری نیز، همانطور که گفتم، از این تناسب قوا بشدت تاثیر میگیرد. راستش باید گفت مبارزات کارگری بیش از هر مبارزه دیگری این تناسب قوا را در خود منعکس میکند و درست بهمین دلیل سرنوشت قدرت سیاسی در جامعه ایران بیش از هرکس بر طبقه کارگر تاثیر میگذارد. در هر حال، اوضاع جدید معنایش باز شدن امکان مبارزه علنی تر، متحدر و وسیعتر و باصطلاح قانونی کارگران است. منظورم از مبارزه قانونی، مبارزه درچارچوب قانون مدون نیست بلکه مبارزه در چهارچوبی است که تناسب قوا آنرا ممکن کرده است. باین معنا هر تغییری در تناسب قوا در هرسطحی حدود قانون قابل اجرا در آن سطح را تغییر میدهد. تناسب قوای جدید معنایش حدود جدیدی در امکان فعالیت و مبارزه قانونی کارگری، و اصولا هر مبارزه دیگری، است. کارگران و رهبران کارگری هم طبعاً در این تناسب قوا مبارزه میکنند و از آن بهره میگیرند و متقابلا آنرا تغییر میدهند.

چشم انداز اعتراضات کارگری را چگونه ارزیابی میکنید؟

کورش مدرسی: اوضاعی که مبارزات اخیر در آن روی میدهد مولفه های مختلفی دارد. از یک طرف تغییر تناسب قوای سیاسی در جامعه و قرار گرفتن دولت در موقعیت دفاعی شرایط بسیار مناسبی برای گسترش مبارزات و تحمیل خواستها به دولت و کارفرمایان بوجود آورده است. از طرف دیگر بودجه جدید کل بار فشار اقتصادی را به گرده کارگر و مردمی که به کار شرافتمندانه مشغول اند منتقل میکند. این یعنی تعرض جدید دولت به معیشت کارگران، یعنی زدن دستمزد واقعی، یعنی گسترش بیکاری، یعنی فشار و فلاکت بیشتر. اینکه این رودروئی به کجا میکشد و آیا میتواند به عقب نشینی کامل دولت و پیروزی کارگران تبدیل گردد یا نه به نیروی فعال و رهبری کننده در جنبش کارگری و مهمتر از همه به نقش شبکه محافل کارگران سوسیالیست برمیگردد. گره کار تشکل، اتحاد، یکی شدن خواستها بعلاوه یک رهبری تیز، بدون توهم و هوشیار است که راستش تنها از کارگران سوسیالیست بر میآید. سرنوشت مبارزات فعلی هم درست بهمین گره میخورد. پیروزی یا شکست هر مبارزه مشخص در غیاب اتحاد وسیع، و خواستهای واحد، به تناسب قوای محلی موکول میشود. منظورم از تناسب قوا تنها تناسب میان نیروهای رژیم با کارگران به مفهوم محدود قوای انتظامی نیست. این تناسب قوا ابعاد وسیعتری دارد. درجه ای که کارگران میتوانند فشار اعتصاب را تحمل کنند، آگاهی و تیزبینی و مهارت رهبران کارگری در محل، درجه آگاهی کارگران و تجربیات پیشین، اهمیت اقتصادی واحد تولیدی و غیره همه جزء این تناسب قوای محلی است. در شرایط فعلی و در غیاب تشکلهای علنی و وسیع سرنوشت مبارزات کارگری بیش از همیشه به نقش متحد کننده شبکه محافل کارگران سوسیالیست مربوط میشود. درجه آگاهی، اتحاد، روشن بینی و مهارت این شبکه مستقیما در ابعاد و دستاوردهای مبارزات کارگری منعکس میشود. امروز نمونه های قابل توجهی از تحرک وسیعتر این شبکه ها و رهبران آن بچشم میخورد که قطعا چشم انداز امید بخشی را در مقابل این مبارزات و کل رودروئی کارگران با دولت و کارفرمایان قرار میدهد.

سیاست حزب در قبال این مبارزات چیست و کمیته داخل چه اقداماتی را در دستور دارد؟

کورش مدرسی: سیاست حزب در قبال مساله دستمزدها در برنامه حزب آمده است و در کتاب "کار ارزان و کارگر خاموش" هم به تفصیل تشریح شده است. کلید مساله تعیین حداقل دستمزد توسط نمایندگان کارگران و بالارفتن اتوماتیک دستمزدها به تناسب تورم است. شرایط برای تحمیل این خواست به دولت و کارفرمایان از همیشه مناسب تر است. نقش شبکه های محافل کارگران سوسیالیست، و تشکیلات داخل حزب که اساسا جزئی از همین شبکه ها است، تلاش برای هماهنگ کردن این مبارزات، شکل دادن به یک استاندارد معین برای حداقل دستمزد در توافق با محافل و شبکه های مختلف کارگران سوسیالیست و تبدیل این به خواست بخش هرچه وسیعتری از کارگران در هر رودروئی با دولت و کارفرمایان است. اینکار

همچنین بمعنی گسترش دامنه کار قانونی و تحمیل تجمعات، نشست‌ها و تشکلهای کارگری و مهمتر از همه شوراهاى کارگری به دولت نیز هست. اینها همه خود در گسترش آگاهی سوسیالیستی و بار آوردن کارگران با درک روشنی از لزوم تلفیق مبارزه برای رفوم با مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار حکومت کارگری است. توهم به احکام نیمه اسلامی حکومت مذهب مدنی و یا اسلام مدرن و غیره و جریانات مبلغ آن میتواند به لطافات جدی به جنبش کارگری منجر شود. بدون چنین درک روشنی لاقلاً در سطح رهبران و فعالین شبکه‌های کارگری امکان ملاحظه شدن همین مبارزات جاری توسط بچه‌آوندهای مسلمان و نیمه مسلمان اپوزیسیون طرفدار رژیم، جدی است. کار ما هم در این رابطه تلاش برای ممانعت از تحقق چنین سناریوئی و تضمین بیرون آمدن طبقه کارگر با دستمزد بیشتر و بعلاوه طبقه کارگر متحد تر و آگاه تر و تحمیل تناسب قوای جدیدی برای قدمهای بعدی است. اضافه بر اینها تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران هم با دامن زدن به یک کمپین سراسری در مورد دستمزدها و جلب حمایت تشکلهای و رهبران کارگری در خارج کشور میکوشد فشار عمومی بر جمهوری اسلامی را افزایش دهد که طبعاً اطلاعات مشروح تر را تشکیلات خارج کشور به اطلاع خواهد رساند.

دست مذهب از زندگی مردم کوتاه!

کوروش مدرسی

مارکس وقتی گفت "مذهب تریاک مردم است"، مذهب و حکومت اسلام در آخر قرن ۲۰ را ندیده بود. انقلاب فرانسه اموال کلیسا را مصادره کرده بود و دخالت کلیسا در زندگی اجتماعی سرکوب شده بود. کشیشگری، بعنوان فعالیتی تحت کنترل دولت سکولار، تازگی به یمن قوانین ناپلئونی مجدداً مجاز شده بود. مذهب نه دستگاه سرکوب مستقیم بلکه "تئوری عمومی جهان وارونه" و "پایه عمومی دلداری و توجیه آن" بود. "مذهب آه مخلوق سرکوب شده، قلب جهان بی‌قلب و روح جهان بی‌روح" بود. "مذهب تریاک مردم" بود.

امروز اما مذهب قبل از هرچیز حکومت و فعالیت سیاسی بزرگ پرچم الله است. مذهب یعنی حکومت قوانینی که بشر قادر به چون و چرا کردن در آن نیست. مذهب یعنی حکومت بر بشریت بی‌حق. مذهب امروز یعنی اعمال خشونت بار قوانین پوسیده و ضد انسانی بر کوچکترین زوایای زندگی اجتماعی و شخصی انسانها. مذهب یعنی لگدمال کردن خونبار ابتدائی‌ترین حرمت‌های فردی و اجتماعی بشر، یعنی اعمال آپارتاید جنسی، سرکوب ابتدائی‌ترین خواسته‌های نیمی از جامعه بجرم زن بودن. مذهب امروز دستگاه بردگی قرون وسطائی کارگران برای پرکردن جیب سرمایه‌دارهای اسلامی است. مذهب حکومت فاشیستی کهنه پرستانی چون خمینی و خامنه‌ای و دستگاه سیاه حوزه‌های باصطلاح علمیه شان است. مذهب امروز دادگاه‌های جانیان لجام گسیخته و از دوزخ گریخته‌ای چون خلخال، گیلانی، لاجوردی، هاشمی رفسنجانی و گله‌های پاسدار و بسیج و حزب الله است. مذهب امروز یعنی حکومت جمهوری اسلامی ایران، یعنی بربریتی بنام حکومت طالبان در افغانستان، یعنی اتحاد بی همه چیزترین قاتلان در تشکلهای تروریستی — مذهبی الجزایر. مذهب یعنی ائتلاف سیاسی و اطلاعاتی پاپ و آمریکا، یعنی حکومت عربستان سعودی و پاکستان و حزب‌الله لبنان، یعنی مجاهدین خلق و مجاهدین انقلاب اسلامی. مذهب یعنی سیاهی تحمیل شده بر زندگی جوانان، مذهب یعنی سرکوب شادی و خنده با حیوانی‌ترین و وحشیانه‌ترین شیوه‌های فیزیکی و روانی.

مارکس بدست در مقابل نشئه مذهبی گفت "یگانه راه رهایی عملی در این است که فرد نگرش آن تئوری ای را بکار گیرد که در آن انسان والاترین هستی برای انسان است." اما اگر مارکس امروز زنده بود میگفت مذهب تنها تریاک مردم نیست. مذهب دستگاه کثیف‌ترین کانگسترهای تریاک است. شروع پروسه تحقق رهایی انسان بدون کوتاه کردن دست دستگاه مذهبی از زندگی مردم مقدور نیست. مارکس بیگمان همصدا با مارکسیست‌های امروز میگفت. مذهب همچون فاشیسم سازمان سیاسی و اجتماعی ضد انسان است. مذهب قاتل مردم است. دست مذهب از زندگی مردم کوتاه!

میپر سند

نشریه ایسکرا در هر شماره پاسخ مسئولان حزبی به سوالات مختلف خوانندگان خود را منتشر میکند. برگزیده ای از این پرسش و پاسخ ها در این ستون نقل میشود. سوالات خود را برای ایسکرا یا انترناسیونال بفرستید

میپر سند چگونه اینهمه نشریه رایگان منتشر میکنید، پول اینها را از کجا میاورید، انترناسیونال، همبستگی، کارگر امروز، بولتن، کارگر کمونیست و حالا هم ایسکرا؟

منصور حکمت: این یکی از شیرین ترین سوالاتی است که جلوی ما میگذارند، بخصوص وقتی با کنایه و چشمک میپرسند، که پس حتما "حزب کمونیست کارگری دمش بجایی بند است". شخصا واقعا هروقت این سوال را میشنوم، آنهم بطور روزافزونی از ملیون و سلطنت طلبهایی که خودشان بدون اسپانسور دولتی اصلا فعالیت نمیتوانند بکنند، احساس غرور میکنم. ببینید وحدت و تلاش یک عده کمونیست چه واقعیت چشمگیر و قدرتمندی جلوی اینها گذاشته است که دارند در ورای سیاست و در دنیای قدرتها و ابرقدرتها دنبال منشاء آن میگردند. کاش دلمان به جایی بند بود. کاش یک قطبی، دولتی، بین المللی، کارگر میلیاردری پیدا میشد که به این حزب کمونیستی افراطی و خلاف جریان و بدقلق ما بوده و امکاناتی میداد تا کارمان را گسترش بدهیم و گوشه ای از نابرابری مادی نجومی ای را که بین ما و جبهه مقابل ما در مبارزه طبقاتی وجود دارد جبران کنیم.

امکانات این حزب مدیون همت و از خودگذشتگی اعضایش است. تقریبا تمام بودجه این حزب از محل حق عضویت اعضا و کمک های مالی مستمر دوستدارانش تامین میشود. این حزب بزرگی است. قبل از اینکه نشریات مجانی و متعدد ما چشم کسی را بگیرد، باید به گستردگی این سازمان و تعلق خاطر اینهمه کمونیست به حزبشان توجه کند. این مجانی بودن نشریات ما نیست که چشمگیر است، توانایی پخش کردنش در چهارگوشه دنیا حقایق مهمتری را درباره این حزب بیان میکند. اگر سازمانهای دیگر در تیراژ پائین کار میکنند در درجه اول برای این نیست که پول چاپش را ندارند، که شاید نداشته باشند، بلکه برای اینست که توان توزیعش را ندارند و برای مطالبشان خواننده ندارند. این آن حقیقتی است که باید درک شود.

در این روزگار ماهواره ها و کانالهای تلویزیونی و رادیویی مجانی، روزنامه کمونیستی باید مجانی باشد. کسی که تا یک دلار از من خواننده نگیرد حاضر نیست نظرش را راجع به خاتمی و قانون کار و زندانیان سیاسی به من بگوید، سیاسی کار جدی ای نیست، قصد تاثیر گذاری بر دنیا را ندارد و در این زمانه بحایی نمیرسد. از نظر اقتصادی هم برای یک حزب سیاسی نشریه مجانی امکانسازتر است و شانس استواری مالی اش بیشتر است. ما حاضرم به هر جریانی که بخواهد این سبک را در پیش بگیرد مستشار بفرستیم!

یکی دوسال است کادرها و فعالین حزب بر سر مسائل متنوعی با امضای شخصی اطلاعیه میدهند. لحن و مواضع این اطلاعیه ها همواره با موضع رسمی حزب در مورد مسائل مختلف منطبق نیست، آیا این تناقضی در کار حزب ایجاد نمیکند؟ آیا هیچ کنترلی روی مضمون این اطلاعیه ها نیست یا نباید باشد؟

منصور حکمت: این روش هم، مثل نشریات مجانی!، از دستاوردهای مهم ما در این سالها بوده است. ما از سنت تاکتونی چپ بی چهره، که انگار اطلاعیه هایشان به قلم خود شخص تاریخ یا کل ماشین سازمانی است و در همان حال رهبران را در انتظار عام "مد" و "آتقی" خطاب میکنند، شدت فاصله گرفته ایم. کمونیستها، فعالین جنبش کمونیسم کارگری، انسانهای واقعی اند، با قلم و بیان و تشخیص فردی خودشان در قبال مسائل. بگذارید در مقابل خیل وزیر وکیل ها و دکتر مهندس ها و تیمسار ها و آیت الله های طبقه حاکم، مردم طیفی از چهره های ملموس، قابل دسترسی و واقعی از قطب شرافت و انسانیت در جامعه را ببینند و نسبت به تک تک آنها قضاوت و محبت داشته باشند. ما داریم صف خودمان را به جامعه معرفی میکنیم. این روش بسیار ما را قویتر کرده است.

هیچ مرجعی در حزب کمونیست کارگری اجازه این جسارت را به خود نخواهد داد که اعلامیه فردی رفیقی را کنترل و سانسور کند. این رابطه ای است بین آن فرد و جامعه ای که در آن زندگی میکند. مقدار زیادی صلاحیت و مشورت و نصیحت طبعاً در این میان رد و بدل میشود. این اعلامیه ها فردی است. حتی بهترین و کمونیستی ترین آن سند رسمی حزب نیست. در ابتدای کار برخی ناظرین اینها را به پای حزب خواهند نوشت، اما به تدریج جامعه خواهد پذیرفت که حزب کمونیست کارگری متشکل از طیف وسیعی از انسانهای مستقل و صاحب فکر است که با همه گوناگونی لحن و عواطف و بیانها، به یک جنبش واحد تعلق دارند. فردیت تک تک ما در کنار وحدت سیاسی مان به رسمیت شناخته خواهد شد. کاری که جنبشهای طبقات دیگر کرده اند و ما هنوز از آنها عقبیم. تفاوت و بعضا نواقص مضمونی و لحنی اطلاعیه های فردی فعالین حزب کسی را در رهبری این حزب نگران نمیکند. طبعاً همه دوست داریم لحن ها و مضامین مناسب باشند و به لطف اینترنت امکان نظر پرسی از رفقای حزبی قبل از انتشار اطلاعیه های فردی کاملاً وجود دارد. اما کلید مساله در تحلیل نهایی تقویت انسجام سیاسی یک جریان است. و بالاخره واضح است که نشریات و ارگانهای حزبی از میان این کوه اطلاعیه ها آلهایی را منعکس خواهند کرد که خود میپسندند.

میپرسند شما میگوئید عضو شدن در حزب کمونیست کارگری ساده است. شرایط عضویت در حزب چیست و آیا عدم سختگیری در عضوگیری حزب را از نظر سیاسی و ایدئولوژیکی رفیق و ضعیف نمیکند؟

منصور حکمت: عضویت در حزب کمونیست کارگری براستی ساده است. هرکس خود به این نتیجه رسیده باشد که با اهداف حزب کمونیست کارگری ایران موافق است و میخواهد با این حزب کار کند میتواند عضو حزب بشود. برای عضو ماندن در حزب باید فرد حق عضویت خود را منظم پرداخت کند و در حیطه وقت و توان خود و به انتخاب خود در فعالیت های حزب شرکت کند. در این حزب قبول وظایف داوطلبانه است، کسی را به کاری وا نمیدارند، از کسی امتحان ایدئولوژی و غیرت و وفاداری و انقلابیگری و از جان گذشتگی نمیگیرند، به سابقه سیاسی و تعلق سازمانی قبلی اش کاری ندارند، اعمال محیرالعقول و وظایفی که با زندگی و مسئولیتها و تعهدات فرد در جامعه و خانواده تناقض داشته باشد

به عهده اش نمیگذرانند. سنوات عضویت کسی مایه امتیاز در تشکیلات نیست. فرض ما اینست که حزبی که میخواهد صدها هزار عضو داشته باشد، باید تلقی ای از عضویت داشته باشد که بر طبق آن انسانهای واقعی در همان متن زندگی واقعی و با همه تعهدات و مسئولیتهای شغلی و خانوادگی و اجتماعی شان بتوانند عضو حزب بشوند. با عضویت در حزب کمونیست کارگری کسی از متن زندگی کنده نمیشود و قرار نیست خرقه انقلاب تن کند و ترک دیار و خانواده و دنیا و مافیها کند. تلقی ما از عضویت افراد در حزب بسیار به تلقی احزاب سیاسی بزرگ در اروپای غربی نزدیک است. در خود ایران، که تماس رسمی با حزب برای کارگران دشوار است و ریسک امنیتی دارد، ما حتی اعلام کرده ایم که هر کارگری که خود را عضو حزب بداند از نظر ما عضو حزب هست و همه حقوق یک عضو را از هم اکنون دارد. درک ما از عضویت بسیار با تلقی سکتی چپ-ملی-خلقی فرق دارد و چه بسا از نظر این جریانات "لیبرالی" محسوب میشود. اما این تنها برداشت اصولی از عضویت برای حزب کمونیستی است که قصد جابخش کردن در حاشیه جامعه را ندارد و تغییر جهان را کار خود ساکنان جهان میداند. ما مدام هرکس را که خود را در اهداف و مبارزه حزب سهیم و شریک میداند دعوت میکنیم به حزب ما بپیوندد. برای پیروزی باید خیلی زیادهتر باشیم.

این تلقی و این سیاست نه فقط با حفظ کارآکتر مارکسیستی و انقلابی حزب تناقض ندارد بلکه شرط واقعی تحقق آن است. تنها این سیاست اجازه میدهد که در حزب بروی کارگری که نان آور خانواده اش است باز بماند. حزبی که کارگر نتواند به آن بپیوندد نمیتواند حزبی کمونیستی باشد. تنها این سیاست به کسی که سوسیالیسم و آزادی و مساوات را با درکی هر قدر کلی و غریزی گرامی میدارد امکان میدهد به یک حزب مارکسیستی بپیوندد و به کمک حزب و همراه حزب رشد کند. استحکام سیاسی و نظری هیچ حزبی را قرار نیست اعضای تازه وارد آن تضمین و پاسداری کنند. سنت سیاسی ای که حزب در آن قرار دارد، افقی که جلوی حزب قرار میگیرد، بنیادهای فکری یک حزب که در متن تلاقی های فکری و سیاسی جدی در جامعه تعریف و تحکیم میشود، و ستون فقرات کادری مارکسیستی حزب، اینها عوامل تعیین کننده خصلت حزب است. اگر فردا همه اعضا و فعالین سازمانهای چپ به ما بپیوندند، که یک امید و آرزوی واقعی ماست، حزب کمونیست کارگری به رنگ دیگری در نیاماید، بلکه فقط گنجینه جدیدی از تجربه و توان بدست میآورد که مبارزه برای افق و سیاستهای موجود حزب را به همان درجه تقویت و تسهیل میکند.

برای آشنایی بیشتر با برداشت ما از عضویت و نقد ما از مقوله عضویت در سنت چپ خلقی، دعوت میکنم خوانندگان نگاهی به مباحثات ما پیرامون "عضویت کارگری" که دهسال قبل در نشریه کمونیست بچاپ رسید بیاندازند.

میپرسند چرا حزب کمونیست کارگری با جریانات دیگر اتحاد عمل نمیکند؟

اصغر کریمی: با حساب سنتهای تاکنونی احزاب چپ و کمونیست در اروپا و آمریکا و سایر نقاط دنیا، اتفاقا حزب کمونیست کارگری دستش برای همکاری باز بوده است و تاکنون در حد متعارفی کنار دیگران ظاهر شده است. حزب کمونیست کارگری برنامه و پلاتفرم های سیاسی ویژه خود را دارد و همانطور که رسم احزاب سیاسی در همه دنیا است برای بسیج مردم حول آن مستقلا فعالیت خودش را میکند. در مواقعی همکاری یا آنچه در میان چپ ایران مصطلح است اتحاد عمل ضرورت سیاسی پیدا میکند، فی المثل در مقابله با فاشیسم، مقابله با حکومت نظامی، ساقط کردن یک دولت معین و علیه جنگ و احزاب سیاسی ای که در این مواقع جهت سیاسی واحدی را دنبال میکنند و سیاستی نزدیک به هم دارند لازم میشود همکاریهای را با یکدیگر تعریف کنند. در بقیه مواقع احزاب سیاسی دنبال کار خودشان هستند و روزنامه خودشان، پلاتفرمهای خودشان و کمپینهای تبلیغی خودشان را دنبال میکنند و برای آن نیرو بسیج میکنند. حزب کمونیست کارگری ایران هم همین کار را میکند. این حزب برای اهداف معین و متمایز از سایر گروههای چپ و در نقد آنها تشکیل شده و تلاش میکند کارگران و مردم هرچه بیشتری را حول برنامه و سیاستهایش بسیج کند و در این راه مثل هر حزب دیگری اساسا به نیروی خودش متکی است. در هیچ کجای دنیا احزاب سیاسی هرروز مشغول اتحاد عمل نیستند و تبلیغ و ترویجشان را به تنهایی انجام میدهند. اگر غیر از این بود احزاب سیاسی متفاوت موضوعیتی پیدا نمیکردند.

سوالی اگر هست این است که چرا مقوله "اتحاد عمل" در میان برخی گروههای چپ ایران تا این حد برجسته شده و به یک کیش، به نوعی زیست سیاسی و امر هرروزه تبدیل شده است که حتی برای گفتن تبریک عید نوروز به مردم! اتحاد عمل میکنند. این پدیده بیسابقه از کجا آمده است؟ واقعیت این است که چپ خلقی-ملی ایران، باقیمانده جریانات پروچین و پروروس است که قبل از سقوط دیوار برلین و به تبع شکافهای عمیق بین چین و شوروی و آلبانی هیچگونه همکاری در میان آنها دیده نمیشد. در درون خود هر قطب هم رقابت گروهها اصل بود و نه "اتحاد عمل". اما با سقوط قطبهای سوسیالیسم بورژوائی در سطح جهانی، این گروهها بر متن یک پراکندگی کامل و با دمکرات شدن دسته جمعی، شروع به اعلامیه و آکسیون مشترک کردند. اینها نه داعیه حزب دارند و نه قدرت سیاسی. برای اینها اتحاد عمل روش بقا است و پرنسپ خاصی هم لازم ندارد. در غیاب یک وحدت حزبی، این جریانات با "اتحاد عمل" سعی میکنند هویت مشترک و جنبش شان را حفظ کنند. البته در "مدار بزرگ" تر سیاست اتحاد عمل، گروههای اسلامی هم شرکت دارند. ظاهرا هدف این است که وحدت استراتژیک این جریانات با اسلامیها بطور سمبلیک هم که شده حفظ شود و صفوفشان در مقابل هرگونه چپ روی! در مقابل اسلام از همین حالا واکسینه گردد. کسانی هم که بدین شیوه هرروزه وارد اتحاد عمل با این جریانات نمیشوند سمبل "سکتاریسم" میشوند.

ما ضدیت سازمانی با این چپ نداریم. اما جریان ما در تمایز با چپ ملی و غیر کارگری شکل گرفت تا جنبش متفاوتی را شکل دهد. حزب ما امروز بعنوان یک حزب خلاف جریان، مارکسیست و بشدت رادیکال، مدرن، ضد مذهب و ضد ناسیونالیسم و با آرمانهای عمیقآ انسانی، برای کسب قدرت سیاسی و برقراری حکومت کارگری فعالیت میکند. در عین حال هرچا امر سیاسی مان بهتر پیش رود و حزب قویتر شود آغوشمان برای همکاری باز است و اختلافات عمیق برنامه ای سیاسی موجود هم مانع چنین همکاریهایی نمیشو

میگویند حزب کمونیست کارگری جنگ اسلام و کفر براه انداخته و آن را به صدر جامعه رانده است.

فاتح شیخ الاسلامی: این حضرات، قبل از اینکه راجع به ما چیزی بگویند، حقیقتی را درباره خودشان فاش میکنند. اینکه در این جنگ، آنها در جبهه اسلام سنگر گرفته اند. جنگ اسلام و کفر را بیست سال است جمهوری اسلامی براه انداخته و به صدر جامعه رانده است. آن طرف هم، جنگ مدرنیسم، سکولاریسم، حقوق و آزادیهای مدنی و نفس زندگی صدها میلیون انسان علیه اسلام و اسلام گرایی در دنیای واقعی در جریان هست؛ لازم نیست حزب کمونیست کارگری راه بیندازد. در ایران و سایر کشورهای اسلام زده، مردم تشنه آزادی مدتهاست با رژیمهای اسلامی و نیمه اسلامی و جریانات اسلام گرا، درگیر این جدال اجتماعی اند. در بنگلادش، چند سال پیش تسلیمه نسرين از درد آزادیخواهی و برابری طلبی اش علیه اسلام فریاد زد و زیر چاقوی اسلاميون، که بقصد جانش رژه جهالت و آدمکشی راه میانداختند، در پاسخ خبرنگاری که پرسید: آیا شما

به اسلام حمله میکنید؟ بی تأمل گفت: بله، مستقیماً. این دو کلمه جواب روشن، حرف دل همه انسانهایی است که جانشان از قوانین اسلامی، به لب رسیده است. صف آزادیخواهی و مدرنیسم و کمونیسم و سکولاریسم، از دیرباز در جوامع خاورمیانه اسلام گرائی را بعنوان یک جریان ارتجاعی قرن بیستمی به مصاف طلبیده است. به قدرت خزیدن این ارتجاع، به این مصاف مقیاس اجتماعی داده و کمونیسم کارگری امروز در ایران و عراق در صف مقدم چنین مصافی قرار گرفته است. وجود یک جریان کمونیستی روشن بین، با برنامه و سیاست و شعار رادیکال، در پیشاپیش این جنبش پرپتانسیل، یک نقطه قوت مهم و تاریخی است که باید قدر آن را شناخت و به همه انسانهای آزادیخواه شناساند. وقتی خمینی و جنبش اسلامی، در ایران ۵۷، با تحریک عقب مانده ترین احساسات و بسیج جنایتکارترین نیروها، انقلاب مردم را بخون کشاندند، آیا همه ما، همه کمونیستهای انقلابی، کارگران، زنان و صف وسیع آزادیخواهی و برابری طلبی جامعه، حضور یک چنین جریان رادیکال و نیرومندی را از ته دل آرزو نمیکردیم؟ "چپ" هایی که از جدال ما علیه اسلام دلخوردند، با فرمول "جدا کردن اسلام از اسلام سیاسی" دنبال توازن قوای جدیدی با اسلام سیاسی حاکم میگردند. ما می خواهیم آن را از ریشه بزیم. سازمانهایی که به خود چپ میگویند و از اسلام هم دفاع میکنند و در صفحه اول نشریه شان تبریک عید فطر میزنند، این اسلام زدگی شان را چگونه توضیح میدهند؟ پرونده جنایات اسلاميون را جلو هر کس که مدعی آزادیخواهی است باید گذاشت و پرسید چرا از مبارزه علیه اسلام و مذهب شانه خالی می کنند؟ و نکته آخر اینکه این جدال وسیع اجتماعی، امروز، در ایران، به صدر جامعه رانده شده، زیرا بیست سال به صدر جامعه رانده شدن ایدئولوژی و قوانین اسلامی، دهها میلیون مردم را بجان آورده و برای بزیر کشیدن آن به میدان آورده است. در چنین شرایطی اگر طبقه کارگر بخواهد رهبر جامعه باشد، ناجی بشریت باشد، باید بلند شود، بختک جمهوری اسلامی و اسلام را از سر این شصت میلیون انسان بردارد و از این طریق در سطح جهانی هم به این جریان سراپا ارتجاعی و ضد انسان ضربه ای اساسی وارد کند.

زیر حجاب اختناق

استبداد و خفقان، جبرا نمایی وارونه و مخدوش از حقایق سیاسی جامعه ترسیم میکند. همیشه سقوط رژیمهای دیکتاتوری عاقبتی جز آنکه ناظران سیاسی بر مبنای مشاهدات پیشین انتظار کشیده اند ببار آورده است. کاملاً قابل فهم است که چگونه در یک فضای مختنق ماهیت و توان و برنامه نیروها و احزاب سیاسی، توازن قوای میان نیروهای اجتماعی، جهت و شتاب روند های سیاسی و از همه مهم تر تمایلات سیاسی و اجتماعی واقعی خود مردم و طبقات مختلف اجتماعی بدرستی بروز پیدا نمیکند و منعکس نمیشود. ایران تحت سلطه رژیم اسلامی نمونه زنده یک محیط سیاسی خفه با سیمای سیاسی مخدوش و روندهای تاریخساز پنهان و پوشیده است. با حساب نموده‌ها، شخصیت‌های سیاسی حال و آینده ایران را باید در میان خاتمی ها و یزدی ها و سروشها جستجو کرد، ظاهراً کارگر و کمونیست نیرویی در مرکز صحنه سیاسی نیست، ظاهراً سرنوشت آینده ایران را لبخند خاتمی و مزاج خامنه ای قرار است رقم بزند، ظاهراً مباحثات آینده ساز در ایران همان نشخوار چند باره مقولات انقلاب مشروطیت و روایات آخوندیزه شده از خواست "عدالتخانه" است که زیر تیتراژ "جامعه مدنی" صفحات نشریات ظاهراً "دینفود" محافل ظاهراً "دگراندیش" پیرامون خود رژیم را انباشته است. خبرنگاران و خبرتراشان، شرق شناسان، متخصصین دول غربی، احزاب ملی و میهنی، گروهها و دستجات جهان سومی و شرقزده ای که برای دوره ای بدلالی خارج از اراده خویش دچار عارضه خود کمونیست پنداری شده بودند، همه با اشتیاق به این صحنه آشفته و این تصویر معوج خیره شده اند و باور و نظر و الهامشان را از آن میگیرند. اگر اینها را باور کنیم، ایران در آستانه یک رستگاری اسلامی دیگر است. آخوندهای اهلی، با اسلامی معطر به گلاب مدرنیته، با دگراندیشانی به اندازه کافی مسلمان و مسلمانانی به اندازه کافی دگر اندیش، با قانونی ملهم از فقه و فقهی تابع قانون، قرار است ایران را در روندی تدریجی و بدور از آشوب و انقلاب وارد جمهوری اسلامی دوم کنند. و این آن "جامعه مدنی" است که به زعم حجره دار نمازخوان بازار و پسران خارج درس خوانده اش، مردم ایران یک قرن است آرزو و استحقاقش را دارند. ایران از قرار در این مسیر افتاده است.

اما در پس این معرکه، تاریخ واقعی در جهت دیگری سیر میکند. باید فراتر را نگاه کرد. گوش را باید به زمین چسباند و لرزش بنیادهای این نظم ارتجاعی را حس کرد. جدال جاری در جامعه ایران مقابله اسلام قساوت و اسلام تساهل نیست، جدال ولایت فقیه و قانون نیست، بلکه جدال آزادیخواهی با استبداد و ارتجاع و اسلام در همه اشکال آن است. در سیر تحولی که در پیش است شخصیت‌های جلوی صحنه امروز به سرعت بی ربط و محو خواهند شد. در مقابل ارتجاع اسلامی نه خرده اصلاح طلبان امروز، بلکه صف کمونیسم و آزادیخواهی و مساوات طلبی کارگری، صف سکولاریسم پیگیر و ضد مذهب، صف مدرنیسم و صف رهایی بی چون و چرای زن را خواهیم یافت. اینها تمایلات واقعی اکثریت عظیم مردم ایران است که امروز زیر حجاب اختناق پنهان است و میرود که آینده سیاسی ایران را بسازد.

آلبرایت، کوسووا

و "یک ایده گذرا"

با بالا گرفتن بحران کوسووا دنیا برای پرده دیگری از تراژدی انسانی یوگسلاوی آماده میشود. همه میتوانند کراخت ناسیونالیسم صربی و آلبانیایی و فجایی که بویژه متعصبین دو کمپ قادر به خلق آن هستند را تجسم کنند. اما نه در موارد پیشین و نه اینبار، صرف تقابل جریانات قومی و ناسیونالیست ابعاد عظیم فاجعه را توضیح نمیدهد. مسئولین و بانیان فاجعه یوگسلاوی را باید جای دیگر جستجو کرد، در غرب، در میان دول اروپای واحد و آمریکا، در کینه توزی جنگ سردی بلوک پیروز، در پافشاری یکجانبه و جنایتکارانه آلمان برای برسمیت شناسی سلوانیا و کرواسی و آغاز تجزیه یوگسلاوی، در رقابت میان دول غربی و روسیه بر سر منطقه نفوذ در بالکان. اینبار داس مرگ را خانم آلبرایت بالای سر مردم یوگسلاوی گرفته است. تهدید نظامی و اقتصادی کمابیش به تنها شکل ابراز وجود آمریکا در صحنه بین المللی تبدیل شده است. روش تشنج زا و تحریک آمیز آمریکا در مورد بحران کوسووا، و رجزخوانی های هرروزه آلبرایت علیه دولت میلوسوویچ، دارد مقدمات یک بوسنیای دیگر را فراهم میکند.

* تقابل دوباره آمریکا با میلوسوویچ قطعاً یکبار دیگر پای محکمه بین المللی رسیدگی به جنایات علیه بشریت را بعنوان یک حربه فشار در دست غرب به میان میکشد. و هر وقت اسم جنایت علیه بشریت برده میشود، فوراً جمهوری اسلامی به ذهن میاید. فقط بعنوان یک ایده گذرا، آیا نباید رسماً از سران جمهوری اسلامی به این دادگاه شکایت کرد؟ آیا خمینی ها و خامنه ای ها و رفسنجانی ها و لاجوردی ها از جمله شایسته ترین متهمان تاریخ این محکمه نخواهند بود؟ آیا در چنین دادگاهی خاتمی برای تخفیف مجازاتش علیه سایر سران رژیم شهادت خواهد داد؟ و آیا کسی، این حول و حوش، برای برانگیزش تلاش خواهد کرد؟

دو ابرقدرت

تقابل اخیر آمریکا و رژیم عراق برآستی داستانی بدون قهرمان است. پرسوناژها یکی از دیگری کریه تر و نفرت آور ترند. در یک سو، "تنها ابرقدرت جهان"، کلاتر خود گمارده دنیا، خود ضد انسانی ترین پرونده ها را دارد. برچیدن سلاحهای انهدام و کشتار جمعی کاری بینهایت ارزشمند و حیاتی است، مشروط بر اینکه آدم یادش باشد که تنها کسی در طول تاریخ تاکنونی که سلاح اتمی را علیه مردم بکار برده است و در ظرف چند ثانیه دو شهر را با کودکستان ها و خانه هایش، با دهها هزار انسان بی دفاع و بی خبر خاکستر کرده است، همین آمریکا است. ویتنام هنوز از اثرات بمباران های شیمیایی مداوم آمریکا کمر راست نکرده است. در قطب مقابل، یکی از خشن ترین و کثیف ترین

رژیمهای سیاسی جهان قرار گرفته است. رژیم صدام حسین و طارق عزیز و شرکاء، که در انتظار عام قیافه قربانی زورگویی را بخود میگیرند، رژیم خفقان و اعدام و شکتجه است. اینها عاملان و مجریان کشتار شیمیایی حلبجه و بوتی اند. اولین گام مردم عراق بسوی آزادی و رهایی و یک زندگی انسانی برانداختن این حکومت ترور و سرکوب است.

درگیریهای اخیر آمریکا و عراق مراحل در سیر عملی برداشته شدن تحریم اقتصادی از روی عراق است. معلوم است در غیاب سر و صدا و جلب توجه عراق، غرب راسا "سروقت" تحریم را لغو نخواهد کرد. این کشمکشها مقدمات الزامی لغو تحریم است، آنهم در شرایطی که آمریکا به سادگی به این اقدام توافق نمیکند.

عقب نشینی آمریکا در این دور اخیر نه حاصل استدالات و فعالیت های روابط عمومی عراق بود و نه مدیون اومانسیم و صلح طلبی نویافته روسیه و فرانسه و چین. در پس فعالیت های دیپلماتیک دولتهای مختلف برای اجتناب از درگیری نظامی، فشار یک قدرت عظیم تر، فشار تنها ابرقدرت واقعی دوران ما، را میشد مشاهده کرد، و آن قدرت جهانی انسانیت و نیروی بالقوه توده مردم زحمتکش بود. این قدرت بود که آمریکا را از دست زدن به یک وحشیگری نظامی جدید باز داشت. جهان به کلینتون ها و آلبرایت ها و خیل ژورنالیستهای جیره خوار هیات حاکمه آمریکا فهماند که دیگر کوبیدن مردم محروم عراق را تحمل نمیکند. نه فقط این، بلکه خواهان پایان یافتن کابوس هفت ساله مردم تحت محاصره اقتصادی است. بقول شرکت کننده ای در یک تظاهرات ضد آمریکایی، محاصره اقتصادی خود مهلک ترین سلاح انهدام و کشتار جمعی است. سلاحی که هفت سال است هر روز به کودکان عراقی شلیک میشود و تا همینجا میلیونها قربانی داشته است. غرب و آمریکا فهمیدند که بمباران مردم عراق و نابود کردن دوباره کارخانه شیرخشک و پلهای روی دجله و شبکه آب آشامیدنی بعنوان "تسهیلاتی با کاربست دوگانه" به یک موج عظیم خصومت ضد آمریکایی در منطقه دامن میزند که "تنها ابر قدرت جهان" توان مقابله با عواقبش را نخواهد داشت.

محاصره اقتصادی عراق باید فوراً لغو شود. تهدید نظامی آمریکا باید برای همیشه از بالای سر مردم منطقه برداشته شود. صرفنظر از مشقات غیر قابل توصیف اقتصادی ای که این شرایط بر مردم عراق تحمیل میکند، توحش غرب به بقاء رژیم ارتجاعی عراق خدمت میکند. تا آنجا که به مبارزه برای رهایی و آزادی مردم عراق مربوط میشود، کلینتون و صدام حسین به یک اردو تعلق دارند.

بخشهایی از گفتگوی رادیو فرانسه با منصور حکمت

در زمینه فعالیت احزاب سیاسی در ایران

بخش فارسی رادیو بین المللی فرانسه ۱۶ فوریه در برنامه "زمینه ها و زمانه ها"، گفتگویی تلفنی درباره فعالیت احزاب و تشکل های سیاسی در ایران کنونی ترتیب داد که در آن ایرج جمشیدی روزنامه نگار مقیم تهران و منصور حکمت از جانب حزب کمونیست کارگری ایران، شرکت داشتند. احسان منوچهری مسئول برنامه با طرح پرسشی درباره شرایط کلی فعالیت احزاب و تشکلهای سیاسی در ایران در شرایط حاضر گفتگو را آغاز کرد و منصور حکمت در جواب به این پرسش در نوبت خود چنین گفت:

... آزادی احزاب به معنی آزادی احزاب موافق رژیم نیست. اصلا هر نوع آزادی یعنی آزادی مخالف خود، قائل بودن به آزادی احزاب مخالف رژیم. من این را می پذیرم که نفس همینکه حالا عده ای جرات میکنند دوباره بگویند به ما آزادی بدهید که با زبان خودمان از جمهوری اسلامی و از نظام الهی و حکومت دینی در مملکت دفاع کنیم خودش شاید پیشرفت محسوب بشود. شک ندارم مردم حتی از همین روزنه ها هم برای حل دادن بیشتر جمهوری اسلامی به لبه پرتگاه استفاده خواهند کرد. کماینکه از انتخابات ریاست جمهوری چنین نتیجه ای را بیرون کشیدند. من منکر فواید یک چنین وضعیتی برای مردمی که مترصد عقب راندن و سرنگون کردن حکومت هستند نیستم. منتها سخن گفتن از همچنین پدیده ای، یعنی ثبت نام دوستان و همکاران سابق و قدیمی خود حکومت بعنوان احزاب سیاسی و منتظر شدنشان برای اینکه ببینند آیا صلاحات دارند یا نه، بعنوان گشایش سیاسی یا پدیده ای در چارچوب مقوله آزادی، اهانت به آزادی و آزادی سیاسی و آزادی احزاب و تشکلهاست. سوالی که باید کرد اینستکه آیا احزاب سوسیالیستی که معتقدند دین باید از دولت جدا بشود و امر خصوصی مردم اعلام شود، آیا این احزاب قادرند فعالیت علنی و قانونی داشته باشند؟ آیا احزاب و سازمانهای طرفدار برابری زن و مرد، کسانی که معتقدند دست اسلام باید از زندگی زن ایرانی کوتاه بشود، امروز قادرند در ایران فعالیت بکنند؟ آیا حزبی که معتقد باشد فرهنگ مقید شرقزد و اسلامی نباید زندگی جوانان مملکت را در چنگال خودش بفشارد قادرند آنجا فعالیت بکنند؟ حقیقت اینستکه امروز آزادیخواهی، سوسیالیسم، دفاع از کارگر، دفاع از زن، دفاع از حقوق کودک، دفاع از یک جامعه غیرمذهبی و سکولار، دفاع از آزادی اندیشه، آزادی انتقاد غیرقانونی است در ایران و با اعدام پاسخ میگیرد.

احسان منوچهری: با اشاره به سخنان ایرج جمشیدی در این مورد که مردم میان ممکن و ناممکن تمایز میگذارند از منصور حکمت پرسید از نظر شما آیا باید در انتظار آزادی کامل بود یا باید با نوعی فعالیت حتی محدود در راه گسترده تر کردن آزادیها تلاش کرد؟

منصور حکمت: هیچ حزب سیاسی نیست که از کوچکترین روزنه برای گسترش فعالیت خود استفاده نکند. مردم ایران زیرکی بخور دادند که تا اینجا این شکافها را به رژیم تحمیل کرده اند. ببینید رژیم اسلامی یک رژیم از اساس ضد آزادی است. نفس اینکه رژیمی منشأ اسلام است یا الله یا هر پدیده فوق بشری و نه مردم بنا بر تعریف بمعنی آزاد نبودنش است. حرفهای آقای جمشیدی راجع به ممکنات مرا یاد حرفهای طرفداران مسالمت در سال ۱۳۵۶ میاندازد. یک سال بعد معلوم شد که اتفاقا ممکن ترین چیز در سال ۵۷ ناممکن ترین چیز سال ۵۶ بود. ما چشمان را بر مبارزه برای تغییر حتی تغییرات جزئی نبسته ایم، و من البته حق میدهم به آقای جمشیدی و هر کس دیگر که در ایران است که اینطور سر بسته و دیپلماتیک حرف بزند، منتها بعنوان کسی که این محذور را روی خودش ندارد، منی که در اروپا نشسته ام و فعلا از این جماعت در امانم میتوانم بگویم آزادی حقه مردم ایران بسیار چیز فراتری است. چرا مردم ایران حقشان مثل مردم فرانسه نیست؟ چرا، چون شرقی هستیم؟ چون اسلام آنجا قدرت دستش افتاده؟ از من نخواهید که بعنوان یک سوسیالیست بیایم بگویم آها خیلی خوب شد حالا آقای خاتمی میتواند به مردم ایران لیخند بزند! درست است که هنوز در ایران عشاق را سنگسار میکنند، درست است که هر روز بجرم حرف زدن آدمها را اعدام میکنند، درست است که هنوز زن در آن جامعه آدم محسوب نمیشود ولی در عوض آقای خاتمی به روزنامه نگاران ما لیخند زده. این بنظر من شرط وفاداری به حقیقت نیست.

در پاسخ به سوال دیگر احسان منوچهری راجع به اینکه چه هنگام میتوان گفت که آزادی احزاب در این کشور وجود دارد؟ منصور حکمت گفت: من گفتم آزادی احزاب برای احزابی که موجودیت رژیم را زیر سوال ببرند یا حتی کمتر از این واقعا منتقدین جدی باشند الان وجود ندارد و بخصوص تعجب میکنم که دوست ما به مقوله ضمانت اجرایی اصلا توجه نمیکند. ضمانت اجرایی آزادی این احزاب چیست؟ فرض کنید ثبت کردند خودشان را و روزنامه چاپ کردند، پس فردا اگر گرفتندش گفتند جاسوس آمریکا هستی دستش به کجا بند است؟ چه مکانیسمی در جامعه هست که از آن حزبدار بیچاره ای که حالا باورش شده فکر کرده حزب تشکیل داده و میتواند حرفش را بزند دفاع خواهد کرد؟ راجع به آن سی میلیون رای (اشاره به صحبت جمشیدی در مورد آراء انتخابات رئیس جمهور) اجازه بدهید من یک نکته را بگویم. سی میلیون رای آوردند کاندیداهای مجاز و دولتی که چهار تا بیشتر نبودند. حال حزب کمونیست کارگری به کنار، واقعا بنظر شما اگر برای مثال توده ای ها نماینده خودشان را داشتند میرفتند به آقای خاتمی رای میدادند؟ و اگر سلطنت طلبها نماینده خودشان را داشتند باز میرفتند به آقای خاتمی رای میدادند؟ اگر احزاب کردستان میتوانستند نماینده داشته باشند میرفتند به آقای خاتمی رای میدادند؟ فکر میکنید سازمانهای زنان اگر نماینده صریحتری برای مطالبات زنان داشتند میرفتند به آقای خاتمی رای میدادند؟ این سی میلیون رای ثبت شده به اسم آقای خاتمی بخاطر اینکه مردم فهمیدند اگر به ایشان رای بدهند رژیم را به عقب رانده اند و دچار مشکل کرده اند. معنی اش این نیست مردم به آقای خاتمی بعنوان پرچمدار مطالبات و حقوق و آرمانهایشان رای داده اند. در یک شرایط آزاد، سه ماه بگذارد احزاب فعالیت بکنند تا ببینید مردم به کی رای میدهند. من در این شک ندارم که مردم جمهوری اسلامی را بشدت به عقب رانده اند و گشایش برای خودشان ایجاد کرده اند، ولی بنظر من حرف واقعی که باید به مردم زد اینستکه این مسیر را ادامه دهید. توهم نداشته باشید به هیچ جناحی در حکومت اشکال این حکومت این نیست که خوبهایش سر کار نیستند. اشکال این حکومت اینست که سر کار است.

من فکر میکنم تاریخ و جامعه را کسانی جلو میبرند که پرچمهای روشنی جلو مردم میگیرند و به آنها انتخاب میدهند. بطور واقعی مردم ایران احتیاج دارند بدانند به کجا میروند. اگر این مردم بناست در مقاطع تعیین کننده ای بیایند به صحنه و آن ضمانت اجرایی باشند که آقای جمشیدی میخواهد، باید گول نخورده باشند و توهم نداشته باشند. باید بدانند در عین اینکه الان به خاتمی رای داده اند، ولی پیروان خاتمی نیستند، وگرنه با نشستن خاتمی آنها هم می نشینند. مردم باید فراتر از خاتمی را هم ببینند، فردا را ببینند. که واقعا اینطور هم هست. بنظر من مردم

میدانند چه میخواهند، مردم میدانند جمهوری اسلامی یک ناهنجاری بوده به پیکر جامعه شان باید سریعتر گذراندش، تمامش کرد و این را راهی میدانند که به آنجا ختم میشود. بنابراین اگر این را میدانند، تاکید بر اینکه آری این راه باید به آنجا ختم بشود فقط این جنبش را قویتر میکند. بحث بر سر این است که من چه نظامی میخواهم آقای جمشیدی چه نظامی میخواهد بعنوان یک آرمان بعنوان یک اصل، نه اینکه چه چیزی برای ما ایرانیهای توسری خورده امروز مقدوره، و برویم خدا را شکر کنیم که همین را جلوی ما انداخته اند.

شرط اول تامین امنیت مردم ایران سرنگونی بساط کل رژیم اسلامی است

در حاشیه اظهارات صفوی، فرمانده سپاه پاسداران

همراه با گسترش تحرک سیاسی بخشهای مختلف جامعه ایران و لحظه شماری مردم برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، جنگ جناحها برای خراب کردن آوار بر سر دیگری و سرپا نگهداشتن نظام شدت مییابد. این روزها فرماندهان نظامی در جنگ جناحها فعالتر ظاهر میشوند. یک پاسدار میگوید "باید ارشاد کرد"، دیگری میگوید "زبان ما شمشیر ماست". عسگری فرمانده بسیج تهران میگوید "جوانهای طرفدار "رپ" و "هوی متال" را هم باید به زبان خوش راهنمایی کرد و با آنها درگیر نشد"، و صفوی فرمانده سپاه میگوید "با آقای مهاجرانی یک ساعت بحث کردم و گفتم راه شما امنیت ملی را تهدید میکند ... بعضی ها را باید گردن بزینم و بعضی ها را زبانشان را قطع کنیم".

حقیقت اینست که هر دو از رفتن وحشت دارند، هر دو برای ماندن می جنگند. مردم هم دارند هر دویشان را به لبه پرتگاه نزدیک میکنند. این واقعیتی است که اینها را بجان هم انداخته است. "امنیت ملی" برای این خیل کهنه پرستان مومیانی یعنی حفظ نظام جمهوری اسلامی. در مقابل، امنیت برای مردم ایران یعنی خلاص شدن از این کابوس بیست ساله، یعنی پاک شدن آن از صحنه سیاست و فرهنگ و تاریخ جامعه ایران، یعنی بزیر کشیدن کلیت رژیم اسلامی.

لمپن - چاقوکشانی که امروز دم از زبان شمشیر میزنند میخواهند وانمود کنند که تازه دستشان را دارند بطرف دسته ساطور و چاقو میبرند. گویا کشتار، قتل عام و اعدام دستجمعی و سرکوب هر صدای حق طلبانه ای طی بیست سال اخیر، تحمیل زندگی سیاه بر خانواده کارگری و هر انسانی که از کار شرافتمندانه امرا معاش میکند، سنگسار زنان و دختران و پاشیدن اسید و عریده و چاقو کشی روزمره گلهای حزب الله همه لائیهای اسلامی بوده که توسط قاریان آسمانی ای مانند خلخال و گیلانی و رفسنجانی و هزاران حیوان دیگر از قماش آنها زمزمه شده است. این کارها دیگر کارگر نیست و گرنه پاسدار و ملایمت با "رپ" و "هوی متال"؟ اینها عریده است. عریده از ترس مرگ.

کارگر و زحمتکش ایران هم آزادی کامل و بیقید و شرط سیاسی را میخواهد و هم رفاه و حق برخورداری از نعمات مادی و فرهنگی را. مهمتر اینکه میداند که تنها با کوتاه کردن کامل دست مذهب از زندگی مردم با کنار زدن جمهوری اسلامی از سر راه اینها همه ممکن میشود. بیست سال است که این مردم هم شمشیر را تجربه میکنند و هم سیاست های جناح باصطلاح غیر افراطی را. دیگر حنای هیچیک برایشان رنگی ندارد. تلاش امروز کارگران، زنان و جوانان تلاشی برای تحقق امنیت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در فردای جامعه ایران است و امنیت رژیم جمهوری اسلامی اولین مانع آن است. شرط اول تامین امنیت شهروندان جامعه ایران دل بستن به وعده های جناحهای رژیم، سرنگونی بساط ارتجاعی رژیم اسلامی و برقراری فوری یک حکومت کارگری است. برای رسیدن به آزادی واقعی راهی دیگر وجود ندارد.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران!
زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری!

حزب کمونیست کارگری ایران - کمیته داخل

۱۶ اردیبهشت ۱۳۷۷ (۶ مه ۱۹۹۸)

کارگران ایران در سال ۷۶

شهلا دانشفر

سال ۷۶ را کارگران ایران در حالی آغاز کردند که اعتصاب کارگران نفت، شور و شوق مبارزه و تجربه یک زور آزمائی جدی و طولانی با جمهوری اسلامی را با همه افت و خیزها و درسهای آن برایشان به ارمغان آورده بود. حرکت کارگران نفت از مرداد ماه سال ۷۵ شروع شد و در روزهای ۲۸ و ۲۹ آذر ماه بصورت یک اعتصاب اختطاری ادامه یافت. مهمترین خواستها افزایش دستمزدها و قرارداد دسته جمعی بود. این حرکت پالایشگاههای شیراز، تهران، اصفهان و تبریز را در برگرفت و اخبار آن، بکمک کمپین بزرگ و سراسری حزب کمونیست کارگری، توسط خبرگزاریهای بزرگ بین المللی در سطح جهان منعکس شد و مورد توجه و حمایت گسترده سازمانهای کارگری قرار گرفت. در ادامه این مبارزات، کارگران، روز ۲۷ بهمن مقابل وزارت نفت تهران دست به تجمع اعتراضی زدند و سرانجام با مقاومت و سرسختی در برابر رژیم، به بخشی از خواستههایشان رسیدند. مبارزات کارگران نفت، که موقعیتی کلیدی در اقتصاد ایران و در راس جنبش کارگری ایران دارند، حیاتی تازه در جنبش کارگری دمید. مبارزات کارگران در سال ۷۶ متأثر از این حرکت، در سطحی گسترده تداوم یافت. به چند نمونه برجسته اشاره میشود:

– در ۱۸ شهریور (۹ سپتامبر) کارگران نورد اهواز علیه مدیریت و خواستههای افزایش دستمزدها و برخورداری از بیمه حوادث و نیز وسائل ایمنی کافی برای قسمت کوره ذوب آهن این کارخانه دست به اعتصابی نیمه وقت زدند. پس از مذاکره کارگران با مدیریت، با قول مساعد مدیریت، اعتصاب کارگران خاتمه یافت.

– در ۱۹ شهریور ۷۶ (۱۰ سپتامبر) چهارهزار کارگر ماشین سازی اراک وابسته به وزارت صنایع، با خواست افزایش دستمزد و اعتراض به شرایط ایمنی کار دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب با تهاجم نیروهای حراست و پاسداران و دستگیری تعدادی از کارگران پایان یافت اما کارگران در آذرماه مجددا دست به اعتصاب زده و مطالبات قبلی خود، از جمله اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، را طرح کردند.

– همزمان اعتراضاتی در کارخانجات ایران خوررو، ایران ابزار و صنایع تسلیحات در قرچک ورامین انجام گرفت. کارگران ایران خودرو برای تحقق خواستههایشان در محل وزارت کار تحصن کردند.

– در ۲۷ شهریور ماه (۱۸ سپتامبر) کارگران کشت و صنعت کارون باخواستههای افزایش دستمزدها، افزایش حقوق فوق العاده بدی آب و هوا و ۵ روز مرخصی در ماه دست به اعتصاب زدند.

– در ۳۰ شهریور (۲۱ سپتامبر) در شرکت زغال سنگ البرز شرقی شاهرود در معادن "طرزه" اعتصاب برپا شد.

– در ۲۸ آذر (۲۰ اکتبر) ماه کارگران فرششاف شهر بن از توابع شهر کرد حول خواست افزایش دستمزدها و پرداخت حق بیمه اعتصاب کردند.

– در همین روز کارگران متروی تهران برای خواستههایی چون پرداخت حقوق معوقه، افزایش دستمزد و ایمنی محیط کار دست به اعتصاب زدند.

– در ۲۰ دیماه در گروه صنعتی ملی اعتصابی به وقوع پیوست. این گروه یکی از بزرگترین مجتمع های صنعتی تهران است و ۲۶ کارخانه

را در برمیگیرد که حدودا ۱۳۰۰۰ کارگر در آن شاغلند. این اعتصاب پس از اعتصاب کارگران نفت دومین اعتصاب بزرگ کارگری در سالهای اخیر بود. خواست مهم و اساسی آنها افزایش دستمزد بود. بعلاوه کارگران در اعتراض به وجود تفاوت فاحش میان مزایای مدیران و کارگران خواهان برکناری مدیریت این مجتمع شده و برای نمونه خواهان تسهیلات بیشتر برای گرفتن وام بودند. کارگران اعتراض داشتند چرا مدیران به هر میزان که میخواهند میتوانند وام دریافت کنند ولی برای کارگران شرایط سخت و دشواری برای استفاده از این امکان وجود دارد. تحت همین فشارها، مدیریت مجتمع از کار بر کنار شد. این اعتصاب و خطر گسترش دامنه آن، رژیم و مسئولین امر را دچار نگرانی کرد بطوریکه ۲۹ دی نماینده اداره کار جمهوری اسلامی به محل گروه صنعتی رفته و با دادن وعده افزایش دستمزد سعی کرد اعتصابات را بخواباند و از گسترش بیشتر آن جلوگیری کند. کارگران در پاسخ اعلام کردند که تا رسیدن به خواستههایشان به مبارزه ادامه خواهند داد. پس از این تلاش در روز اول بهمن مدیران گروه صنعتی ملی در محل ساختمان کفش ملی در مهرآباد جلسه ای اضطراری تشکیل داده و طی آن کلیه کارخانه های این مجتمع را تا روز شنبه ۱۰ بهمن یعنی تا آخر ژانویه تعطیل اجباری اعلام کردند.

علیرغم این تلاشها اعتصاب کارگران گروه صنعتی ملی ۵ هفته بطول کشید. اعتصاب در ۲۸ بهمن ماه (۱۷ فوریه ۹۸) در مقابل وعده مدیریت پایان یافت.

در کارخانه های پارچه بافی نمازی هشتگرد و جهان چیت، جرثقیل سازی وزنه و فیروزا، جرثقیل سازی های هوایی، زمینی، ساختمانی، کارخانجات کفش بلا، کفش پیروزی، گروه صنعتی قطعات فولادی نیز اعتراضاتی حول افزایش دستمزدها صورت گرفت. کارگران جهان چیت یکهفته در اعتصاب بسر بردند.

– ۱۴۰۰ کارگر کارخانه ریسندگی بافناز اصفهان در بهمن ماه در اعتراض به تصمیم مدیریت مبنی بر اخراج تعدادی از کارگران، دست به اعتصاب زدند. این حرکت اعتراضی کارگران با حمله نیروهای انتظامی مواجه شد. در همین ماه در کارخانجات ریسندگی و بافندگی پارس واقع در جاده شاهین اصفهان، تجارت اصفهان، قند پیرانشهر، صنایع فولاد تهران، جهان نصر در ایلام و نساجی بهشهر، کارگران برای دریافت دستمزدهای معوقه خود دست به اعتصاب زدند و اعتصاب کارگران نساجی بهشهر دو هفته طول کشید. همچنین کارگران شرکت علاءالدین در اعتراض به شرایط ناامن کار خود اعتصاب کردند.

و بالاخره در همین روز های اخیر شاهد تجمع اعتراضی مجدد کارگران چیت سازی بهشهر و حرکت اعتراضی کارگران کارخانه پارسا در رشت بودیم. کارخانه پارسا تولید کننده پتو برای نیروهای مسلح است و از شش ماه پیش به حالت تعطیل در آمد. کارگران به عدم پرداخت حقوق اعتراض دارند. کارگران اعلام کرده اند که اگر به خواستههایشان پاسخی داده نشود، هفته بعد در فاصله شهر رشت تا فومن به راهپیمایی اعتراضی دست خواهند زد.

گسترش دامنه اعتراضات کارگری در سال جاری آنچنان ابعادی پیدا کرد که یکی از روزنامه های رسمی ایران از فلج شدن کارخانجات غرب تهران با بیش از سیصد هزار کارگر سخن میگوید. ابعاد مبارزات کارگران در سال ۷۶ چنان بود که ناگزیر در رسانه های دولتی نیز انعکاس یافت. در مبارزات کارگران در سال ۷۶ خواست افزایش دستمزدها در صدر مطالبات کارگران قرار داشت. بعلاوه کارگران خواستههای دیگری چون بهبود

شرایط کار، اجرای طرح طبقه بندی مشاغل و قرار دادهای دسته جمعی را در مقابل دولت قرار دادند. طبق همه شواهد، روند رو به گسترش اعتراضات کارگری در ایران بیانگر تحرک جدیدی در جنبش کارگری است. شرایط سیاسی کنونی و کشمکشها و شکافهای عمیق در حکومت به کارگران فرصت داده تا امروز بیش از پیش نیروی اعتراض خود را به میدان بیاورند و برای مطالبات خود مبارزه کنند.

کارگران درحالی به پایان سال ۷۶ میرسند که گرچه تا رسیدن به خواستههای پایه ای خود فاصله زیادی دارند اما توانسته اند زمینه ها و پیش شرطهای بهتری برای پیشرویهای آتی خود آماده کنند. این درحالی است که بحران اقتصادی رژیم اسلامی سرمایه داران که با بحران آسیای جنوب شرقی تشدید مییابد راهی جز مبارزه هرچه جدی تر و حادثه تر را در برابر کارگران نمیگذارد. جمهوری اسلامی و کل طبقه سرمایه دار طبق معمول تلاش خواهند کرد بار بحران را بر دوش کارگران بگذارند و کارگران باید و ناچارند با اتحاد و عزم محکمتری بر خواستههای انسانی و طبقاتی خود پافشاری کنند

۳۱ سپتامبر روز اعتراض علیه جمهوری اسلامی

خاتمی رئیس جمهور فعلی و وزیر سابق نظامی است که ۳۰ میلیون زن را در یک آپارتاید کامل جنسی در اسارت دارد. در همین یکساله دوره ریاست جمهوری او نیز زنان به جرم بی حجابی دستگیر شدند، سنگسار شدند و حتی قوانینی به تصویب رسید که بر طبق آن دفاع از حقوق زن را هم ممنوع کردند. در یکسال گذشته مخالفین رژیم همچنان به زندان، شکنجه و اعدام محکوم شدند، اعتصابات کارگری به دستور وزارت کار و وزارت اطلاعات خاتمی به خون کشیده شد و فعالین کارگری دستگیر شدند. آزادیخواهی، سوسیالیسم، دفاع از زن، دفاع از حقوق کودک، دفاع از یک جامعه غیر مذهبی و سکولار، دفاع از آزادی اندیشه، آزادی انتقاد همچنان غیر قانونی است و با زندان و شکنجه پاسخ میگیرد. همه هنر خاتمی و "تفاوت" او با رقبا این است که او بر اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی تاکید میکند. قانونی که دو دهه است بر مبنای آن یک جامعه شصت میلیونی را به بند کشیده اند، قانونی اسلامی و قرون وسطائی که فقط مایه شرم بشریت قرن بیستم است. تبلیغات سی ان ان و بی بی سی و سایر رسانه های مزدور در حمایت از خاتمی دروغپردازی بیشرمانه ای بیش نیست.

جمهوری اسلامی رژیم بیش از صدهزار اعدام است، رژیم آپارتاید جنسی است، رژیم بیحقوقی مطلق مردم است، رژیم فقر و فلاکت است، رژیمی ضد انسان، ضد کودک، ضد شادی، ضد موسیقی و هنر و ضد هر جلوه ای از انسانیت، رفاه و شادی است. این رژیم باید سرنگون شود و سران آن به جرم سرکوب و ترور و جنایت علیه بشریت محاکمه شوند. سرنگونی این رژیم اولین گام مردم ایران برای آزادی و رهایی و یک زندگی انسانی است.

حزب کمونیست کارگری، روز ۸ سپتامبر، همزمان با شرکت خاتمی در اجلاس سازمان ملل، فراخوان به یک آکسیون سراسری در خارج کشور داده است. این روز بویژه فرصتی است تا صدای اعتراض و مبارزه مردم ایران، هرچه بلندتر، به گوش جهانیان برسد. ما از شما که از یک رژیم مذهبی و قرون وسطائی متنفرید، شما که به رژیم زن ستیز ایران اعتراض دارید، شما که بیحقوقی کارگران ایران را محکوم میکنید، شما که خواهان کوتاه شدن دست مذهب از زندگی مردم هستید، شما که برای آزادی و برابری و حرمت انسانها دل میسوزانید، دعوت میکنیم با شرکت در تظاهرات ۸ سپتامبر صف مبارزه انقلابی و کارگری علیه جمهوری اسلامی را تقویت کنید.

تشکیلات خارج کشور

حزب کمونیست کارگری ایران

۲۷ ژوئیه ۹۸

پرچم جنبش مجامع عمومی را برافرازید

رفقا، رویارویی های مهمی در پیش است که التیماتم اخیر شما کارگران نفت به دولت اسلامی تنها جزئی از آن است. کل جامعه دارد بسمت رویارویی های عظیمی با دستگاه و نظام حاکمه پیش می رود. بحث از بخیابان ریختن مردم است. صحبت از کودتا و ضد کودتا است و غیره و غیره. سوال واقعی برای همه ما این است طبقه کارگر و بویژه کارگران نفت چگونه وارد این کشمکش میشوند و چگونه از آن خارج میشوند؟

این دیگر دانسته همه است که رگ حیات جنبش کارگری تشکل و اتحاد است. اما کدام تشکل و چگونه اتحادی؟ خواست داشتن تشکل یک مطالبه دائمی شما نیز بوده و هست. در مبارزات شورانگیز سال ۷۵ شما خواهان برسمیت شناختن نمایندگان منتخب تان از طرف دولت و وزارت نفت شدید، این در واقع تلاش برای تحمیل نوعی تشکل بود. این خواست طبعا در صدر مطالبات شما در دور جدیدی از رویارویی با جمهوری اسلامی سرمایه قرار میگیرد.

تحمیل سیستم نمایندگی کارگری قدم مهمی به جلوس، ولی حتی در صورت تحقق این خواست، جای تشکل زنده و فعالی که توده کارگران را در برمیگیرد و ابتکار و عمل آنها را سازمان میدهد هنوز خالی است. قدرت نمایندگان منتخب کارگران خود هنوز تابعی است از اینکه توده کارگر چقدر در محل کار و در پایین متشکل اند. تشکل های پایه توده کارگر در هر شیفت و هر واحد، در هر پالایشگاه و تلمبه خانه که قادر باشند هر زمان لازم شد به میدان بیایند، نقطه اتکاء اصلی شما و نمایندگان تان در هر نبرد سراسری است.

مجمع عمومی منظم کارگران بنا به سنت شورایی انقلاب ۵۷ که خود شما پیشتاز آن بودید بهترین و موثرترین شکل اتحاد توده های کارگران است. جایی که توده کارگر منظم اجتماع میکند، بحث و تبادل نظر میکند، نیروی خود را میسجد، تصمیم میگیرد، نماینده و مسئول برای پیشبرد تصمیمات مجمع انتخاب میکند و بالاخره از نمایندگان خود حسابرسی میکند. مجمع عمومی منظم بی شک پاسخ مناسب به نیازهای مبارزه جاری است، و در عین حال سنگ بنای شوراها و تدارک برای نبردهای سرنوشت ساز آتی است. امروز قدم اساسی در راه متشکل شدن، برپایی مجمع عمومی، منظم کردن آن و تحمیل آن به دولت و کارفرما در تمامی واحد های صنعت نفت است. با توجه به ارتباطات سراسری قوی که بین کارگران بخش های مختلف صنعت برقرار است، یک جنبش مجامع عمومی منظم نیروی ما را صدها برابر خواهد کرد. برپائی جنبش مجمع عمومی منظم توسط کارگران نفت، یک پیشروی بزرگ برای کل طبقه کارگر ایران است. مثل هر مورد دیگر، بمجرد اینکه شما کارگران نفت قدمی به جلو بردارید، بخشهای دیگر طبقه کارگر در راهی که شما کوبیده اید، قدم میگذارند. به این معنی برپائی مجمع عمومی منظم از سوی کارگران نفت، پیشروی بسوی برپائی تشکل های واقعی کارگری در سطح جامعه است. آن چیزی که طبقه کارگر چه برای گرفتن حق و حقوق خود در همین مبارزه رودرو و هم در رویارویی مای عظیم آتی و برقراری آزادی و برابری به آن نیاز دارد.

پیروز باد مبارزه کارگران نفت

مرگ بر جمهوری اسلامی

زنده باد حکومت کارگری

حزب کمونیست کارگری ایران - کمیته داخل

۲۹ خرداد ۷۷

اقترباسیونال

کارگران جهان متحد شوید!

۲۸

اسفند ۱۳۷۷
March 1999

دایان
۸ صحنه

شادباش سال نو
با آرزوی شادی و آزادی

دیدار و گفتگو با رهبران حزب کمونیست کارگری	اسلام و اسلام زدایی مصاحبه با منصور حکمت	از گورباچف تا گاندی	زنان آزادخواه حجابشان را بدور میاندازند	موج بلند اعتراض در شهرهای کردستان
صفحه ۸	صفحه ۵	صفحه ۶	صفحه ۳	صفحه ۶

در آکسیونهای ۸ مارس

رژیم اسلامی بخاطر سرکوب زنان محکوم شد

صفحه ۷

دستمزدها باید حداقل ۱۰ برابر شود! جمهوری اسلامی بار دیگر حداقل دستمزدها را کاهش داد!

مقابل ما آسیب پذیر. باید صفوف خود را متشکل کرد، باید تشکلهای کنونی را وسعت داد. باید به مقابله با جمهوری اسلامی رفت.

کارگران نفت، برق، آب و صنایع کلیدی!

شما میتوانید پشت جمهوری اسلامی را بشکنید. همه کارگران، ملیونها انسان این جامعه که در آرزوی رهایی از نکت حکومت اسلامی روز شماری میکنند چشم به شما دوختهاند. دنیا چشم به شما دوخته است. باید به جمهوری اسلامی فحمانه که این تعرض بیجواب نخواهد ماند.

حزب کمونیست کارگری ایران
کمیته داخل
۲۹ اسفند ۱۳۷۷
۲۰ مارس ۹۹

خانواده کارگری دستکم محتاج دستمزدی ده برابر آنچه است که جمهوری اسلامی اعلام کرده است.

کارگران!

این تعرض جمهوری اسلامی نباید بی پاسخ بماند. البته نخواهد ماند. برای دفاع از معیشت خانواده و فرزندان مان راهی جز مقاومت نیست. وضعیتهای کارگران و طبقه کارگر و انسانهای شریف و زحمتکش نه مساله خاتمی است و نه دار و دسته جمهوری مدنی اسلامی او. جمهوری مدنی همین جمهوری اسلامی است و همان "رحمت الهی" را نصیب کارگران خواهد کرد.

اما جمهوری اسلامی در سراسر کشور سقوط است و بیش از همیشه در مقابل تعرض

جمهوری اسلامی اعلام کرد که حداقل دستمزد کارگران ۲۰ درصد افزایش خواهد یافت. بدین ترتیب حداقل دستمزد به هزار و دویست و شش تومان (چیزی معادل یک دلار!) در روز میرسد. با توجه به نرخ

تورم چند صد درصدی در ایران این چیزی جز کاهش عظیم در دستمزد واقعی کارگران نیست. این تعرض رسمی جمهوری مدنی آقای خاتمی و شرکای با عمامه و بی عمامه است.

دولت خاتمی هزینه دم و دستگاه عریض و طویل مذهبی مفت خور و دستگاه اطلاعات و شکنجه و سرکوب و نیروهای انتظامی، هزینه جمهوری خانواده کارگری میدزد. حتی با آمارهای خود رژیم تامین حداقل معیشت برای زندگی

علیه فقر تحمیلی بر کارگران در ایران اعتراض کنید!

*** دستمزدهای معوقه باید فوراً پرداخت گردند!**
*** حداقل دستمزد باید توسط نمایندگان واقعی کارگران تعیین شود!**
*** آزادی بی قید و شرط تشکل و بیان فوراً باید متحقق گردد!**

صفحه ۳

مصاحبه با کورش مدرسی درباره انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا

مردم نه طرفدار خاتمی هستند و نه طرفدار جامعه مدنی او و قانونمداری قوانین اسلامی. مردم علیه کل جمهوری اسلامی هستند. از حکومت سپاه اسلام به جان آمدهاند و از هر امکانی برای باز کردن شکاف در میان صفوف دشمنان خود استفاده میکنند.

صفحه ۲

اتحادیه کارگران صنعت نفت ایتالیا سفر خاتمی را محکوم کرد.

در چندین کشور اروپا، در آمریکا، کانادا و استرالیا برگزار شد:

تظاهرات اعتراضی حزب کمونیست کارگری

علیه سفر خاتمی

صفحه ۷

اطلاعیه های دفتر سیاسی

حزب کمونیست کارگری ایران

در مورد دستگیری و استرداد عبدالله اوجلان به ترکیه

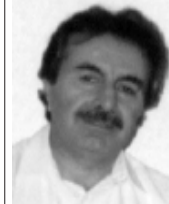
صفحه ۸

مصاحبه با آذر ماجدی درباره نشریه مدوسا

صفحه ۳

فاتح شیخ الاسلامی

توحش اسلامی
یک طرف
دیالوگ تمدن ها



درحاشیه دعوت دولتی
اروپائی از خاتمی

حمایت دول غربی از جمهوری اسلامی یک سیاست آگاهانه آنهاست. دالمو، شیراک و شرکا ارزش ویژه ای برای شخص خاتمی و بدایع سیاسی اش در عرصه "جامعه مدنی"، "دیالوگ تمدنها" و "دمکراتیزه" و "لیبرالیزه" کردن حکومت اسلام قائل نیستند. اینها الفاظ سائیده زبان سیاست و دیپلماسی اند که سیاستمداران طبقات حاکم، روزمره میان خود رد و بدل می کنند تا زیر آن کیفیت ترین منافعشان را بپوشانند. پانزده سال پیش، گنشر وزیر خارجه وقت آلمان در توجیه سفر خود به ایران گفت: سران جمهوری اسلامی زبان ویژه خود را دارند، این زبان را باید فهمید. اینها زبان یکدیگر را فهمیده اند و وقتی برای هم سر و دم تکان میدهند، دارند می گویند که در آن لحظه منافعشان بر هم منطبق است.

دولت ایتالیا از سالها پیش، که خاتمی اسمی هم نبود، نقش پیشکاری اروپا در معامله با جمهوری اسلامی را برای خود برگزیده بود. چند روز پس از حکم دادگاه میسون علیه سران جانیستکار این رژیم، سفیر ایتالیا سر از پا نشانی برای رفع کنذرت میان اروپا و رژیم اسلامی به تهران باز گشت. به بهانه روی کار آمدن خاتمی، دولتهای اروپا سریعاً خود را از شر میسون و "دیالوگ شان را از شر انتقاد" خاتمی کردند. رومانو پارودی نخست وزیر پیشین ایتالیا با سفر به تهران و اجرای اولین پرده دیالوگ غیرانتقادی اروپا - جمهوری اسلامی، از آن رژیم توحش ذکرای انتخاری گرفت و دالمو با پذیرفتن خاتمی، این بازی کیفیت و ارجمندی را ادامه داد.

پذیرفتن توحش اسلامی بعنوان یک طرف دیالوگ تمدن ها قبل از هر چیز گند ارتجاع طرفهای دیگر را بیرون میریزد. واقعیت اینست که جمهوری اسلامی به سراسر سقوط افتاده و شیخ انقلاب مردم و بقدرت رسیدن یک رژیم رادیکال سوسیالیستی در ایران مجدداً نیروهای ارتجاع غرب را، از دولتهای ایتالیا و فرانسه و غیره تا پاپ و بی بی سی و سی ان ان، به وحشت انداخته است. در هراس از این شیخ، ارتجاع غرب با ارتجاع اسلامی حاکم بر ایران همدم و همدرد شده و به نجات حکومت اسلام از بحران سیاسی و اقتصادی مهلکی که گلوش را می فشارد کمر بسته است. زیر عبارات جامعه مدنی و انتخابات و دیالوگ تمدن ها و غیره، دولتهای و رسانه های غرب در تالاش شکل دادن به یک آلترناتیو به خیال خود قابل بقا از درون همین رژیم و واداشتن مردم ایران به قبول آن هستند: یک جمهوری اسلامی راه آمده با غرب با سرپایی از نمایشهای سر و دم پریده انتخاباتی در چارچوب همان حکومت و قوانین اسلامی. تعریف و تمجید دالمو از انتخابات شوراهای اسلامی بعنوان یک دستاورد بزرگ خاتمی، ریاکاری نازل یک سیاستمدار نان به نرخ روز خور در همین راستا بود.

اما حرکت دول غربی در قبال جمهوری اسلامی و حرکت مردم ایران علیه این سمبل توحش، در دو جهت کاملاً مخالف سیر میکند. این را تحولات دو سال گذشته نشان داده و ازجمله خیزش مردم کردستان درست در وسط مضحکه انتخاباتی رژیم، باز دیگر نشان داد. حرکت آگاهانه طبقه کارگر و توده محروم جامعه در راندن جمهوری اسلامی بسوی پرگانه، نشان داده که این بار قادر است تالاشی غرب برای به صحنه آوردن یک گودالوپ دیگر با بازیگری خاتمی و یا هر بازیگر دیگری را خنثی کند و بر زیرانه رژیم توحش اسلامی، آزادی و برابری و حاکمیت مستقیم مردم، و مبنای اجتماعی و فرهنگی تماماً مدرن و پیشرویی را بنا کند. در این مبارزه جانی، طبیعی ترین متحد استراتژیک کارگران و مردم ایران، طبقه کارگر و مردم آزادخواه همین جوامع غربی است که روزمره با دولتهای ارتجاعی و با جواب گوناگون نظام اجتماعی حاکم بر این جوامع دست و پنجه نرم میکنند. محکوم کردن سفر خاتمی و کمندی اروپا - خاتمی توسط اتحادیه کارگران صنعت نفت ایتالیا و حمایت گرم آن از مبارزه مردم ایران علیه جمهوری اسلامی، یک نمونه تازه از این همبستگی پرتائیل جهانی است

قرار مصوب کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران درباره

ضرورت تشدید مبارزه علیه جریانات و حرکات اسلامی

تشدید مبارزه علیه دولتها و جریانات و کل جنبش ارتجاعی اسلامی در سطح بین المللی تاکید میکند. مبارزه ما برای سرنگونی رژیم اسلامی در ایران بخشی از این تلاش جهانی است. حزب کمونیست کارگری از هیچ تلاشی برای افشاء، مزوی کردن و عقب راندن ارتجاع اسلامی در داخل و خارج ایران دریغ نخواهد کرد و با تمام قوا از اعتراضات و جنبش وسیع ضد اسلامی و سکولار مردم، در همه جا، حمایت میکند. حزب کمونیست کارگری با هرگونه حمایت دولتی در کشورهای مختلف از اسلام و جریانات اسلامی و هر نوع مشروعیت دادن و قانونیت بخشیدن به سنن و تحمیلات اسلامی، نظیر حجاب اسلامی، آموزش پرورش اسلامی، سوسپید به مساجد و و گروهها و دستجات اسلامی بشدت مبارزه میکند. حزب کمونیست کارگری همه اسانسدونستان و مدافعان آزادی و برابری را به مقابله قاطع با ارتجاع اسلامی فرا میخواند.

نوامبر ۱۹۹۸ (آذر ۱۳۷۷)

گفتگو با اصغر کریمی

صفحه ۴

حزب کمونیست کارگری ایران حزبی ضد مذهبی و ضد اسلامی است. حزب کمونیست کارگری یکبار دیگر بر ضرورت

زن و مرد در ابعاد وسیعی شناخته شده است و بیشترین تعداد فعالین و رهبران شناخته شده را در مقابل جامعه قرار داده است. اما در مقایسه با آنچه که باید بشود این اول کار ماست و دنیائی از کارهای نکرده وجود دارد که باید به آنها پرداخت.



مصاحبه انترناسیونال با آذر ماجدی

عضو دفتر سیاسی
حزب کمونیست کارگری ایران
و سردبیر نشریه مدوسا

مدوسا فقط در آنچه شما مطرح کردید، نیست. حتی شاید باید بگویم که در این عرصه کمتر است. کمبود بیشتر آنجاست که باید برخی از مسائلی که در بالا به آن اشاره کردید با تحلیل و عمق بیشتری مورد بررسی قرار بگیرد. مثلا خشونت، بازار کار و غیره. ما در تلاشیم که این کمبودها را رفع کنیم.

انترناسیونال: اولین کنفرانس مدوسا با تمرکز روی مژومات و موانع آزادی زن در ایران امروز قرار است آذرینشتان آتی برگزار شود، در این باره لطفاً کمی توضیح بیشتری بدهید. با توافق بر اینکه تمرکز روی ایران امروز در این کنفرانس کدلا بچست، آیا در نظر دارید بخشی از کنفرانس را به چارچوب جهانی مساله اختصاص دهید طوری که بتواند به گذشتن مژومات و موانع آزادی زن در ایران امروز در یک قالب ذهنی جهانی، به برخورد و تقابل جهان بینی ها در ارتباط با این مساله و پروژه از محدود بینی و محلی نگریستن مساله کمک کند؟

آذر ماجدی: این اولین کنفرانس مدوسا است. مدیریت اوضاع زنان در ایران ایجاد میکند که از این مساله شروع کنیم. ما از عده ای حاضرین در این عرصه دعوت کرده ایم که نظرانشان را مطرح کنند و به بحث بگذارند.

همه اتفاق نظر دارند که یکی از مسائل اساسی سیاسی و اجتماعی در ایران مساله زن است. سرکوب خشن زنان، بی حقوقی مطلق زنان، وجود یک رژیم سرکوبگر که از مغز استخوان زن ستیز و مقاومت و مبارزه زنان برای آزادی از این شرایط یکی از وجود اصلی اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در ایران نیست. زن اخیر بوده است. تنش میان رژیم ضد زن و زنان به ستاره آمده از تحقیر و سرکوب هر روزه، اخیراً وسیعتر و شدیدتر شده است. سواً که مطرح است، نه فقط برای جنبش رهایی طلب زنان، بلکه برای کلیه نیروهای سیاسی اپوزیسیون اینست که به این مساله چه جوابی باید داد.

برگزاری این کنفرانس قدمی است در جهت پاسخگویی به این سوال مبرم. سخنرانان این کنفرانس متعلق به گرایشات سیاسی و اجتماعی متفاوتی هستند و این امر باعث میشود که مساله از زوایای مختلفی مورد بحث و بررسی قرار بگیرد. واضح است که هر سخنران خودش تعیین میکند که معضل را در چه چارچوبی قرار میدهد. ولی با اعتقاد من یکی از بحث های اصلی کنفرانس بحث در مورد همین قالبها و چهارچوبها خواهد بود. نمیتوان راجع به موانع و مژومات رهایی زن صحبت کرد و درباره چارچوب نگرش به مساله و جهان بینی ها و گرایشهای مختلف تحلیل مساله صحبت نکرد.

مناسب بنظر میسر و از تناقض اسلام و قوانین اسلامی با زندگی و حقوق زنان تا چوب مختلف خشونت علیه زن تا موقیبت زن در خانواده، در بازار کار، تا زن و کودک تا فحشا تا گزشت وضعیت های کثرت که زنان در آن قرار میگیرند تا مسائل پراکنده و اکسپوزی در دفاع از حقوق زنان در ایران و عراق و جاهای دیگر و غیره را در بر گرفته؛ اما - همچنانکه در نامه به سردبیر هم کسای طرح کرده اند - این نیست مدوسا، پیش از آنچه در آن سه شماره کرده به جنبش (های) زنان از زاویه گرایشات اجتماعی مختلف بپردازد، نظر و توقع خودتان در این مورد چیست و چه کارهایی در این زمینه دستور دارید؟

آذر ماجدی: این توقع کاملاً بجایی است. تلاش خود ما هم دقیقاً در همین جهت است. البته ما تاکنون یک حدودی به این عرصه پرداخته ایم. یک مساله اصلی انتشار نشریه به زبان فارسی اینست که تقریباً هیچیک از آثار و کارهای متعدد نظری در جنبش زنان به فارسی ترجمه نشده است. قطعاً عده ای از خوانندگان مدوسا این آثار را به زبان دیگری مطالعه کرده اند، ولی بنظر میسر که یکی از کارهای اولیه باید این باشد که برخی از این آثار را ترجمه کنیم. انتشار این سابقه و تاریخچه نظری به خوانندگان فارسی زبان یکی از کارهایی است که در دستور ماست.

مطالعه تجربه انقلاب اکتر یکی دیگر از عرصه هایی است که در این راستا قرار دارد. انقلاب اکتر موضوع مناقشه های نظری بسیاری بوده است. از دیدگاه های مختلفی به این تجربه منسجم میشود. علاوه بر جنبش رهایی زنان که در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ در اروپا ریز ضد زن و زنان به ستاره آمده از تحقیر و سرکوب هر روزه، اخیراً وسیعتر و شدیدتر شده است. سواً که مطرح است، نه فقط برای جنبش رهایی طلب زنان، بلکه برای کلیه نیروهای سیاسی اپوزیسیون اینست که به این مساله چه جوابی باید داد.

برگزاری این کنفرانس قدمی است در جهت پاسخگویی به این سوال مبرم. سخنرانان این کنفرانس متعلق به گرایشات سیاسی و اجتماعی متفاوتی هستند و این امر باعث میشود که مساله از زوایای مختلفی مورد بحث و بررسی قرار بگیرد. واضح است که هر سخنران خودش تعیین میکند که معضل را در چه چارچوبی قرار میدهد. ولی با اعتقاد من یکی از بحث های اصلی کنفرانس بحث در مورد همین قالبها و چهارچوبها خواهد بود. نمیتوان راجع به موانع و مژومات رهایی زن صحبت کرد و درباره چارچوب نگرش به مساله و جهان بینی ها و گرایشهای مختلف تحلیل مساله صحبت نکرد.

انترناسیونال: با انتشار سومین شماره مدوسا بنظر میسر این نشریه با هر شماره جدیدی دارد بیشتر به اهدافش گوش و پوست میدهد. ارزیابی خودتان چیست؟

آذر ماجدی: خوشحالم که جنین ارزیابی از کار تاکنونی ما دارید. البته طبیعی است که کار بهبود پیدا کند. راستش بسیاری از خوانندگان مدوسا هم بنظر میسر که کم و بیش همین برداشت را دارند. مدوسا همانطور که در یادداشت سردبیر شماره ۲ هم نوشتم با استقبال بسیاری روبرو شد که برای خود ما هم غیرقابل انتظار بود. خیلی ها میگویند که جای چنین نشریه ای را خالی میدیدند و از انتشار آن احساس خوشحالی میکردند. استقبال از مدوسا پس از انتشار هر شماره جدید گرمتر و بیشتر شده است.

ولی کمبودهایی وجود دارد که باید رفع شوند. ما درصدد رفع آن هستیم. بطور کلی برای دستیابی به نشریه ایده آل مان، ما با دو مساله مواجه هستیم. اولین و مهمترین مساله به محتوا و غنای نظری - تحلیلی نشریه برمیگردد. در این رابطه پیچیدگی کار در اینجاست که عرصه های کار بسیار متنوع است و پرداختن جدی و عمیق به هر یک از این عرصه ها علاوه بر جلب کادری صاحب نظر و مجرب بیشتر، مستلزم صرف نیرو و انرژی زیادی است که بیش از هر چیز احتیاج به زمان دارد.

فی المثل ما با ارتجاعی ترین، عقب افتاده ترین و خشن ترین شرایط سرکوب زنان در ایران مواجه هستیم. مبارزه علیه این شرایط و افشای آن یکی از وجوه مهم فعالیت ماست و این در مدوسا منعکس میشود. علاوه بر بخشی از جنبش بین المللی برای رهایی زن از ستم و سرکوب هستیم، ما به پیشرفته ترین کشورها در این عرصه نیز نقد داریم. در عین حال ما گرایش متفاوتی را در این عرصه نمایندگان میبینیم. این وجه از فعالیت نیز باید در مدوسا منعکس شود. باین ترتیب مدوسا هم نشریه یک گروه میلپتان مبارزه علیه آپارتاید جنسی در ایران است، هم علیه اسلام و عقب افتاده ترین قوانین و سنت های مردسالارانه باید حرف بزند و هم باید در عرصه بین المللی مبارزه نظری و فکری در این زمینه دخالت و سهم گذاری کند. پرداختن به این وجوه آنطور که لازم است و مایلم متأسفانه همیشه امکان پذیر نیست.

دومین مساله از نوع ژورنالیستی است، جای دادن اینهمه مسائل متنوع، که عموماً مسائلی متناثر کننده و تلخ هستند در یک مجموعه جذاب و خواندنی. این وجه مساله ها کسب تجربه و مهارت حرفه ای قابل حل است.

خلاصه بگویم که ما هنوز از آن نشریه کاملاً مطلوب خودمان فاصله داریم.

انترناسیونال: در این سه شماره مدوسا پوششدهن مسائل و مشکلات متنوع زنان

علیه فلاکت تحمیل شده بر کارگران در ایران اعتراض کنید!

فقر زندگی میکنند. امسال نرخ تورم، طبق گفته بانک مرکزی، حدود ۵۲ درصد اعلام گردیده است اما نرخ واقعی تورم بیش از ۲۰۰ درصد برآورد میشود. این اما کل تصویر نیست. از کل جمعیت نزدیک به ده میلیون کارگر در ایران تنها ۲ میلیون و چهارصد هزار کارگر مشمول قانون کار هستند. بقیه حتی از این باصطلاح حداقل دستمزد هم برخوردار نیستند. دولت جمهوری اسلامی میگوید عامل این وضع پایین رفتن قیمت نفت و بحران جهانی است. این یک دروغ بزرگ است. کارگران ثروت تولید میکنند. دولت ثروت تولیدی را خرج گله مفت خور آخوند و طلبه و پاسدار و حزبالله میکند. بیش از یک میلیون طلبه و آخوند در حوزهای علمیه بخرج دولت و نهادهای وابسته به آن مفت میخورند و خرافه و جهل تحویل میدهند. شبکه مساجد و کمیتههای مختلف و دستگاه عریض و طویل رهبر میلیونها دلار صرف میکنند. جمهوری اسلامی میلیاردها دلار را خرج دو ارتش بزرگ رسمی، ارتش و سپاه پاسداران، میکند. میلیونها دلار خرج دستگاه اطلاعاتی و تروریستی خود میکند. خیل سرمایه داران مسلمان و تجار انحصاری و لشکر دولتیان میلیونر تنها مالیاتی نمیدارند بلکه تحت حمایت دولت بساط چاول راه انداخته اند. دولت جمهوری اسلامی پول دارد اما آترا خرج دم و دستگاه خود میکند. دستمزد لشکر عظیم سپاهی، ترور، جهل و سرکوب رژیم تنها با کمبود بودجه و مشکل عدم پرداخت دستمزد ها روبرو نیست، بلکه شاهد

جمهوری اسلامی فلاکت بیسابقه ای را به کارگران ایران تحمیل کرده است. کارگران ایران به فقر فقر رانده شده اند و زندگی فیزیکی و حیات معنوی خانوادهای کارگری در معرض تباهی قرار دارند. عدم پرداخت دستمزد به کارگران پدیده ای همگانی شده است. حتی محجوب دبیر خانه کارگر جمهوری اسلامی اعتراف میکند که نزدیک به ۴۰۰ کارخانه با ۴۰۰ هزار کارگر نتوانستند دستمزد کارگران را پرداخت کنند و دستمزد ۴۰۰ هزار کارگر دیگر نصف شده است. صنعت نساجی تقریباً متوقف است. صنعت ساختمان نیز به همین وضع دچار است. هزاران کارگر فی الحال بیکار شده اند و دهها هزار کارگر کارخانه های سیما و صنعت مرتبط دچار تعویق پرداختها و تهدید بیکارسازی اند. بسیاری از کارگران شهرداریها را تعویق پرداختها روبرو پوداند. خود دولت اعلام کرد که دستمزد آموزگاران و بخشهایی از دانشنگاران پرداخت نشده است. اعتراضات کارگری علیه این وضع هر روزه در جریان است. این مبارزات از اعتصاب در محدوده کارخانه تا راهپیمایی و اشغال مراکز دولتی و پیکت در خیابان را در بر گرفته است. تعیین حداقل دستمزد توسط جمهوری اسلامی در تعویق پرداختها وسیله ای برای کاهش دستمزد های واقعی است. جمهوری اسلامی حداقل دستمزد کارگران در سال ۱۳۷۷ را تنها ۱۸ درصد افزایش داد. در حالی که نرخ تورم چیزی حدود ۱۰ درصد بوده است. در حالی که خط فقر، بر اساس آمارهای سال ۱۳۷۶، به تعریف بانک مرکزی ایران ۱۱۳۰۰۰ تومان درآمد ماهیانه است، رژیم اسلامی حداقل دستمزد ماهیانه کارگران را ۳۰۰۰۰ تومان تعیین کرده است. بنا بگفته سازمان تأمین اجتماعی حدود ۶۰ درصد از کارگران زیر پوشش قانون کار زیر خط

کارگران و مردم آزادیخواه در خارج ایران!

بهر طریق ممکن از کارگران ایران حمایت کنید. جمهوری اسلامی را برای کردن نهادن به خواسته های ابتدایی کارگران یعنی

- * پرداخت فوری دستمزد های معوقه
- * تعیین حداقل دستمزد توسط نمایندگان واقعی کارگران
- * آزادی تشکل و اعتصاب و بیان تحت فشار قرار دهید. با انجام اکسیون های اعتراضی، تصویب قطعنامه حمایتی از کارگران در ایران، ارسال نامه اعتراضی به مقامات جمهوری اسلامی و درج اخبار این اعتراض، و یا هر شیوه مناسب دیگر، کارگران ایران را در مبارزه برای خواسته های عادلانه شان کمک کنید.

حزب کمونیست کارگری ایران - کمیته داخل ۹ اسفند ۷۷ - ۲۸ فوریه ۹۹

زنان آزادیخواه حجابشان را بدور میاندازند

اسلامی است. سرپیچی زنان بمعنای مرگ این رژیم منحوس است. و از همین روست که زنان شجاع و آزادیخواه در سنجند و کامیاران تاریخشان شدند و ارکان قدرت جمهوری اسلامی را به لرزه انداختند.

درد بر زنان آزادیخواه مرک بر جمهوری اسلامی زننده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری

آذر ماجدی سردبیر مدوسا
عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران
۲۴ فوریه ۱۹۹۹، ۵ اسفند ۱۳۷۷

زنان در تظاهراتهای وسیع و توده ای در شهرهای سنجند و کامیاران حجاب های خود را بدور انداخته اند. این واقعه از مهمترین وقایع سیاسی بیست سال اخیر در ایران است. این کاپوس بیست ساله جمهوری اسلامی است که واقعیت می باید.

جمهوری اسلامی حیات خود را با یورش به حقوق زنان، با دربند کردن زنان، با سیاه پوش کردن زنان آغاز کرد. هرگاه موجودیت خود را در خطر دید برای زنان خط و نشان کشید و دار و دسته های لات و چاقوکش حزب الهی اش را بچانشان انداخت. سرکوب سیستماتیک زنان به هویت جمهوری اسلامی بدل شد. در اذهان جهانپان جمهوری اسلامی مترادف است با آپارتاید جنسی، با زن ستیزی، با بی حقوقی زنان. انقیاد زنان شرط حیات و سبیل بقای جمهوری

اطلاعه

تیراژ این شماره نشریه انترناسیونال در خارج کشور ۳۰۰۰۰ نسخه است.

* این شماره در کانادا ۶۰۰۰ نسخه، در آمریکا ۴۰۰۰ نسخه و در اروپا ۲۰ هزار نسخه توزیع میشود.

* هزینه بازتکثیر انترناسیونال در آمریکا توسط اعضا و فعالین حزب در آمریکا تأمین میشود.

* انترناسیونال در کردستان عراق نیز بازتکثیر میشود.

* انترناسیونال برای توزیع در داخل ایران بصورت ریز بچاپ میرسد.

هزینه چاپ این شماره انترناسیونال را اعضا و دوستداران حزب در آمریکا پرداخت کرده اند.

ضرورت تشدید مبارزه علیه جریانات و حرکات اسلامی

گفتگو با اصغر کریمی

عضو دفتر سیاسی و دبیر اجرایی حزب کمونیست کارگری ایران

متن تلخیص شده گفتگوی نشریه "نگاه" با اصغر کریمی

نگاه: در قرار مصوب کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران درباره دلایل ضرورت تشدید مبارزه علیه جریانات و حرکات اسلامی، توضیحات مختصری داده شده، خوب است در این باره بیشتر توضیح بدهید؟

اصغر کریمی: اجازه دهید دو سطح از مسأله را از هم تفکیک کنم. از نظر ما مذهب همیشه خرافه و همه جا آیین توده ها است، ابزاری برای تفرقه در میان مردم است، مذهب مانده است، ضد زن و مغایر حقوق مردم است و کمونیستها همیشه دشمن مذهب شناخته شده اند. اما جنبشی که اساسا با روی کار آمدن رژیم اسلامی در ایران و سپس در منطقه عروج پیدا کرد همان مذهب میهنی نیست و مبارزه ای برابری گسترده تر و عظیم تر را می طلبد. این با مبارزه علیه مذهب بعنوان یک اعتقاد

خرافی که حداکثر یکمک رشته ای از مساجد و آئینهای مرتجع در میان مردم تداوم می یابد یک دنیا تفاوت دارد. امروز اسلام در ایران و منطقه با سلب کامل حقوق و آزادیهای مردم عجمین است، با زندان و شکنجه، قصاص و سنگسار و حجاب، با شیعی ترین تجاوزات فیزیکی و روانی روزانه به دهها میلیون مردم همراه است. این یک جنبش سیاسی و پدیدۀ دولتی ارتجاعی راست و ضدانسانی است که مانند طاعون بجان مردم افتاده، میکشد و زندگی مردم را سیاه میکند و طبیعی است که هر نیروی آزادیخواهی باید با تمام قوا به مقابله با آن برخیزد.

اصغر کریمی: با ذکر مقایسه ای این نکته را بیشتر توضیح میدهم، قبل از روی کار آمدن رژیم اسلامی در ایران، حرکت سیاسی اسلامی چشمگیری در جامعه نبود. علیرغم حمایت دم و دستگاه رژیم از اسلام و مذهب رسمی و تعدادی آخوند دیربازی و آموزش و پرورش غیر سکولار، علیرغم محدودیتهای شدید استبداد و سرکوب خشن کمونیستها، با اینهمه اسلام در حاکمیت نبود، یک دستگاه سیاسی نبود هرچند که رژیم حاکم آنرا حمایت میکرد. مذهب با یک رشته مساجد، تعدادی مدارس پرورش آخوند، زیارتگاه، خمس و زکات و سهم امام، روضه خوانی، زنجیر زنی و قمه زنی تداعی میشد. مذهب نیروی برای پائین نگهداشتن توغعات مردم، برای ایجاد شکاف در میان کارگران و مردم، وسیله ای برای تحقیر و توجیه فقر و بدبختی و استثمار بود. اما امروز مذهب دستگاه کشتار و شکنجه است، مجهز به دستگاه سرکوب است. نتیجتا تنگنا گشتن مذهب یک امر خصوصی است، صرف اعلام اینکه مذهب و بی مذهبی باید آزاد باشد، که البته همین را هم اغلب جریانات اپوزیسیون به صراحت نمی گویند، هنوز معیار آزادیخواهی کسی نیست. امروز باید با مذهب درافتاد. هیچ درجه آزادی بدون یک جلال هرروزه جامعه ایران نمیتوان مدافع کوچکترین اصولی به نفع مردم بود و همزمان با اسلام و قوانین اسلامی مصادرات کرد. نمیتوان مدافع حقوق مردم بود و با این جنبش کثیف اسلامی سازش کرد. نمیتوان خواهان سرنگونی این رژیم خنایتکار بود و با اسلام و قوانین ارتجاعی اش مصادرات کرد. این احتیاج به هیچ فلسفه بافی و تنویری پیچیده ای ندارد. در عالم واقعی هر انسان آزاده ای در ایران دست به اعتراض میزند در همان قدم اول با سد اسلام و قوانین اسلامی مواجه میشود و باید علیه آن بشورد. اگر در اروپا اساسا لیبرالیسم بود که در قرن ۱۸ و ۱۹ با مذهب در افتاد، قدرت سیاسی را از کلیسا گرفت، مذهب را به حاشیه راند و به امر خصوصی مردم تبدیل کرد، در ایران هیچ جریان بورژوازی ضدانقلاب نیست و جسات درافتادن با آنرا ندارد. حتی بخش اعظم گروههای

چپ ملی هم شدیداً به فرهنگ شرقی - اسلامی آغشته اند و قدرت و آمادگی در افتادن با اسلام را ندارند.

کنند و هیچ حق و حقوقی نداشته باشند. همین دلیل امروز هیچ مبارزه عادلانه و آزادیخواهانه ای در ایران نیست که رنگ ضد اسلامی بخود نگیرد. در مبارزه برای کسب آزادیهای بیان و عقیده باید قدرت مردم را در مقابل قدرت آسمانی و نمایندگان خدا در روی زمین قرار داد و با مذهب رسمی و حاکم درافتاد، در مبارزه با آپارتاید جنسی باید با همه موجودیت اسلام و قرآن و میراث محمد درافتاد، در هر اعتصاب و اعتراض برای دستمزد بیشتر و علیه اجحافات کارفرماها نه تنها باید با انجمن اسلامی و نیروی انتظامی بلکه باید توجیهات اسلامی امام جعفر قزاقین ازدواج دختر نه ساله و حجاب و آموزش و پرورش مذهبی در افتاد، برای یک معاشرت ساده و رابطه جنسی که یک نیاز اولیه و حیاتی بشر است و حتی برای خندیدن و شادی کردن و انتخاب رنگ لباس و برای هر خواست انسانی ولو کوچک باید اعتقادات و قوانین و دستگاه اسلام را به مصاف طلبد. برخلاف انزجار عمومی علیه مذهب و استقلال گسترده از افشای صریح اسلام و قوانین آن، کم نیستند جریاناتی در اپوزیسیون که از افشای اسلام توسط حزب کمونیست کارگری خشنود نیستند. اینکه بگوئی کارگری سبیل سرکوب و بی حقوقی زن است، حجاب اسلامی کودک باید ممنوع شود، کلاس قرآن و مراسم شنیع و بغایت تکان دهنده جشن تکلیف کودکان باید ممنوع شود، قصاص جنایت عریان اسلامی است و بخاطر تحصیل آنها به جامعه باید سران این رژیم را به محاکمه کشاند، اینها را می رنجاند! از نظر اینها باید اسلام و قوانین آنرا، و جمهوری اسلامی بر آن متکی است، به حال خود گذاشت و تنها با خود رژیم درافتاد. کمونیست

تتها با خود رژیم درافتاد. کمونیست تنها با خود هیئت مبارزه کنید به فاشیسم چکار دارید! برای یک جریان آزادیخواه اما شرایط کنونی فرصتی است تا هرچه بیشتر خود اسلام را هم بی آبرو کند. این در عین حال بخشی، بخش مهمی، از مبارزه با رژیم هم هست.

نگاه: به نظر شما شانس دادن و ادامه کاری جریانات اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا تا چه حد است؟ مردم این مناطق تا کی و کجا می توانند همچنان شاهد و قربانی وحشی گری و آدم کشی اسلامی و نفوذ روزمره حقوق انسانی شان باشند؟ درهم شکستن و جلاور کردن این جریانات در گرو چه موفقه هایی است و نقش کمونیست و احزاب کمونیستی در این میان چیست؟

اصغر کریمی: بقی جریانات اسلامی در منطقه به خیلی چیزها گره خورده است و وضعیت در هرکدام از این کشورها نیز بسیار متفاوت است. کلا اسلام و حکومت اسلامی وصله ناجوری بریکر همه این جوامع است. در هیچ کجا جنبش اسلامی بدون مقاومت در جامعه پانگرتخته است. ایران و الجزایر و افغانستان نمونه های از این مسأله اند. از نظر اجتماعی و تاریخی مندهات عمر این جریانات بسر آمده اما پسادگی از سر راه کار میروند. باید آنها را جابو کرد و این کار جنبشهای وسیع اجتماعی و احزاب سیاسی با برنامه اهداف روشن است. امروز فی المثل در الجزایر یک جنبش اجتماعی قوی ضداسلامی وجود دارد که باید دید

این جنبش چه میکند، برنامه اش چیست و چقدر رادیکال و خودگرا است. در پاکستان وضع کاملاً فرق میکند. در افغانستان که شیرازه جامعه را بطور کلی از هم پاشانده اند بنظر نمیرسد در کوتاه مدت جنبش سکولار قدرتمندی که بتواند کار برجسته ای بکند شکل بگیرد. این جنبش در میان روشنفکران افغانستان و مهاجرین افغانی نسبتاً قوی است و وظیفه سنگینی بر دوش اینها میگذارد. اما وضعیت در ایران با این کشورها تفاوت دارد. دو فاکتور وضعیت ایران را با سایر کشورها متمایز میکند: انقلاب ۵۷ جامعه ایران را بشدت سیاسی کرده و آگاهی سیاسی بالائی محل را در میان مردم گسترده است، فاکتور دوم وجود یک جنبش نسبتاً قدرتمند کمونیستی و حزب کمونیست کارگری است که قاطعانه و با روشن بینی در مقابل حرکات اسلامی ایستاده است. اسلام سیاسی در ایران فی الحال بدجرات زیادی شکست خورده، در سرازیری افتاده و دیگر هیچ قدرتی نمیتواند آنرا احیا کند. ببینید تنها سازمان مذهبی در اپوزیسیون مسزوی شده و به حاشیه رانده شده است.

با شکست جمهوری اسلامی جنبش اسلامی یکی از کانونهای مهم خود را از دست میدهد و این برای یک حرکت اسلامی در منطقه یک مانعی جدی در حرکت درآمدن مردم بوده اند. کار این رسانه ها این است که علاوه بر مصادات با دولتهای

امروز اسلام در ایران و منطقه یک جنبش سیاسی و پدیدۀ دولتی ارتجاعی راست و ضدانسانی است که مانند طاعون بجان مردم افتاده، میکشد و زندگی مردم را سیاه میکند و طبیعی است که هر نیروی آزادیخواهی باید با تمام قوا به مقابله با آن برخیزد.

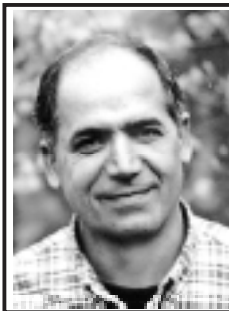
پیدا کرد و با سقوط آن دوره افول خود را بسرعت شروع خواهد کرد. یک دوره طولانی هژمونی بین ایران سکولاری که با هم جنبش عظیم و اجتماعی رژیم اسلامی را شکست داده و بسرعت نهادهای سکولار را در گسترده ترین شکل خود با جامعه مستقر کرده با افغانستانی که یک

جهنم واقعی را به مردم تحمیل کرده است نمیتوان تصور کرد. این وضعیت بسرعت در افغانستان دگرگون خواهد شد. در الجزایر و عربستان و پاکستان و سکولاریسم و آزادیخواهی پشتوانه ای قدرتمند خواهد یافت. در سطح جهانی نیز هیچ حرکت اسلامی امکان عرض اندام نخواهد یافت و رسانه ها و دول مرتجع غرب مجبور خواهند شد با زبان دیگری در مورد اسلام حرف بزنند.

امروز در ایران یک جنبش عظیم ضداسلامی در جریان است که هرگز سابقه نداشته است. ایران در آستانه روی کار آمدن رژیم اسلامی جامعه ای اسلامی نبود، امروز بعد از دهه جنایت یک رژیم سربا اسلامی ابعاد انزجار توده های میلیونی از مذهب، زنان و آزاربخیاران از مذهب و اسلام مطلقاً چه از نظر گسترده گی و چه از نظر عمق قابل مقایسه با بیست سال قبل نیست. برای حزب کمونیست کارگری این یک فرصت تاریخی طلایی و بیسابقه است که این جنبش گسترده را به یک جنبش عمیق و کاملاً خودگرا، آنتیستی و به یک رنسانس واقعی سمت و دهد. مردم دست ستم در این رسانه تبلیغات صریح ضد مذهب و ضد اسلام اند و ما لحظه ای از افشا کردن و

ارتقا باید. و همه اینها به نقش ما، کمونیستهای که اسلام زده و شرق زده نیستند و منفعتی در سازش با مذهب ندارند، کمونیستهای که خود از این کشورها آمده اند و میتوانند نقش مهمی در بازگویی حقایق مربوط به اسلام داشته باشند، کسانی که بخاطر محل تولدشان در موقعیت مناسب تری برای افشای اسلام در منطقه هستند و با افشای اسلام و فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی نگران خوردن مارک درسی نیستند گره خورده است. باید موقعیت را درک کرد و کار نقش مند، تعرضی و وسیعی را شروع کرد. نقش احزاب کمونیست کارگری ایران و عراق در این زمینه تعیین کننده است.

آنروز که صدها فیلم و تئاتر و کتاب در مورد اسلام و حرکتها و داروندهای جنایتکار اسلامی تهیه شد و به مواد درسی مدارس و دانشگاهها در سراسر دنیا اضافه شد و دولتهای اروپائی به رسوم مذهبی و از جمله رسوم اسلامی میدان ندهند و رسانه ها گوشه کوچکی از برنامه خود را به گزارشات مستند از مورد جنایات این هیولا اختصاص دهند آنگاه میتوان انتظار داشت که بشریت از شر این طاعون خالص شود. واقعیت این است که دولتهای فضای دست راستی رسانه های غرب مانعی جدی در حرکت درآمدن مردم در ابعاد میلیونی علیه جنایات اسلام بوده اند. کار این رسانه ها این است که علاوه بر مصادات با دولتهای



اسلامی، حساب اسلام را از این دولتها جدا کنند تا همراه با سرنگونی این رژیمها به اسلام خنده ای وارد نشود. یک بعد فعالیت ما را افشای این سیاستها و تبلیغات چندش آور رسانه های غرب در برخورد با جامعه و دولتهای دار و دسته های اسلامی تشکیل میدهد.

در مورد ایران اما فعالیت ما بسیار متنوع است. از فعالیت در دفاع از حقوق زنان، تا مبارزه برای سرنگونی رژیم، از دفاع از آزادیهای مردم و مبارزه برای برابری و رفع تبعیض تا افشای قوانین ارتجاعی حکومت اسلامی در سطح بین المللی همه و همه بخشی از مبارزه ما علیه اسلام نیز هست. با اینحال باید بر نکات مشخصی در این زمینه تاکید کرد:

امروز در ایران یک جنبش عظیم ضداسلامی در جریان است که هرگز سابقه نداشته است. ایران در آستانه روی کار آمدن رژیم اسلامی جامعه ای اسلامی نبود، امروز بعد از دهه جنایت یک رژیم سربا اسلامی ابعاد انزجار توده های میلیونی از مذهب، زنان و آزاربخیاران از مذهب و اسلام مطلقاً چه از نظر گسترده گی و چه از نظر عمق قابل مقایسه با بیست سال قبل نیست. برای حزب کمونیست کارگری این یک فرصت تاریخی طلایی و بیسابقه است که این جنبش گسترده را به یک جنبش عمیق و کاملاً خودگرا، آنتیستی و به یک رنسانس واقعی سمت و دهد. مردم دست ستم در این رسانه تبلیغات صریح ضد مذهب و ضد اسلام اند و ما لحظه ای از افشا کردن و

درافتادن و بسیج نیرو علیه این جنبش کوتاهی نخواهیم کرد.

از دهها سال پیش جدال اجتماعی گسترده ای میان مدرنیسم نوع غربی با کهنه پرستی شرقی اسلامی در ایران در جریان بوده است. بیست سال سرکوب مستمر "فرهنگ غربی" توسط جمهوری اسلامی هم کاملاً نتیجه عکس خود بیار آورده است. یک نسل جدید در طول حاکمیت رژیم اسلامی به اردوگاه "غرب زده ها" پیوسته و رژیم در این جدال طرف بازنده بوده است. مسأله "آتن شبی" خود یک شاخص جدی شکست رژیم و کل این کهنه پرستی است. ما بعنوان جریانی دشمن این رژیم زدگی ملی- اسلامی آزادیهای

جدیدی را تبلیغ و تشویق میکنیم و نیروی اجتماعی قدرتمندی در این تئوری ما است. مبارزه با فرهنگ، سنتها، تلقیات سنتی محافظه کارانه به سکن، نگرش عقب مانده به حقوق کودک، به آزادیهای فردی، به حقوق زن و خیلی چیزهای دیگر بخشی از این مبارزه است و به هر درجه این نگرش سنتی شرقی جای خود را به معیارهای مدرنیستی ای در غرب شکل گرفته بدهد مستقیماً جریان اسلامی هم تضعیف میشود. در این زمینه ما باید کار بسیار بیشتری بکنیم.

جنبه دیگری از فعالیت ما افشا و موزی کردن جریانات اسلامی در اپوزیسیون است. خودیخته جریانات اسلامی در اپوزیسیون ایران دست بالا را ندارند. جریانی مثل مجاهدین که رسماً حکومت اسلامی میخواهد و سبیلهای ارتجاعی مثل حجاب اسلامی را تبلیغ میکند از نظر ما هیچ مشروعیتی ندارد و تلاش ما کماکان این است که با افشای این جریان آنرا هرچه بیشتر در انزوا نگه داریم.

بقیه سازمانهای اپوزیسیون بورژوازی همه لاقال یک چیز را بدرستی احساس کرده اند و آن اینکه بهردرجه جریانات باشند منزوی تر خواهند بود. اینها رسماً مبلغ اسلام نیستند اما نقدی هم به آن ندارند و حتی غیر مستقیم و هرجا بخواهند فرصتی پیدا کنند سعی میکنند آنرا زنده نگهدارند. بخشی از اینها با دیدن هر دانشجوی خط امام دهشتان آب میافتند. چندی پیش اکثریت عنوان یک مقاله از نشریه کار را آیه ای از قرآن انتخاب کرده بود تا به سران جمهوری اسلامی یادآوری کند که آدیان همیشه مدافع آزادی بیان نبودند! واقعا قبیح است. اینها جریاناتی اسلامی نیستند و ادعا میکنند سکولارند اما بسم خود همیشه نگران "یاده روی" علیه اسلام اند. اینها هیچگاه در مقابل حرکتهای اسلامی تبلیغ نمیکنند اما در مقابل کمونیستهای دشمن اسلام دریده هستند. بخشی از فعالیت ما را افشای مصادات اینها با اسلام و اسلامیون تشکیل میدهد. در مقابل ما از فعالیتهای شخصیتها، نویسندگان و هنرمندان، محافل و کانونها و انجمنهای ضد مذهبی مصیانه استقلال میکنیم.

در خارج کشور فراخوان من به مهاجرین سکولار ایرانی این است که هرچه بیشتر و فاعلتر به کمیتهای حزب کمونیست کارگری پیوندند تا این مبارزه هرچه گسترده تر و قدرتمندتر شود. برای علمای عوامی جهانی پیدا کند، تصویر یک بعدی رسانه های راست غرب از مهاجرین ایرانی که بخش اعظم آنها از دست مذهب گریخته اند و خود قربانیان مذهب هستند جای خود را به تصویر واقعی از گسترده گی سکولاریسم در میان مهاجرین ایرانی بدهد، جریانات اسلامی شدیداً منزوی شوند و مصادات دول غربی با جریانات اسلامی هرچه بیشتر افشا و بی آبرو شود.

از "نگاه" نشریه کانون پژوهشی نگاه، دفتر اول، ژانویه ۹۹

تم دفتر اول "نگاه"، اسلام و سیاست در ایران معاصر است.

اسلام و اسلام زدایی

مصاحبه با منصور حکمت

طول صدها سال در قفس کرده است. این یکی را هرگز نگرفتند و مهار نکردند. چرخ می زند و نکبت می آورد. دفاع از موجودیت اسلام تحت لوای بحث احترام به باورهای مردم، بنظر من بی اعتبار و ریاکارانه است. در میان مردم، باورهای مختلفی هست. بنابراین بحث نه بر سر احترام به باورهای مردم، بلکه بر سر انتخاب باورهای قابل احترام است. هر کس حرجه بگیرد، به هر حال همه دارند باورهای باب میل خودشان را انتخاب می کنند. و لاجرم آنها که تحت لوای حرمت باورهای مردم، نقد به اسلام را پس می زنند، دارند فقط انتخاب معنوی و سیاسی خود را بیان می کنند و پس. دارند اسلام را به عنوان یک عقیده قابل احترام برمی گیرند و فقط برای مشروعیت "خلق" دادن به انتخايشان، عقاید خود را در بسته بندی "اعتقادات مردم" عرضه می کنند. من به هیچ خرافاتی، به هیچ ناخقی، حتی اگر همه مردم جهان بر آن صحنه بگذارند، احترام نمی گذارم. این را البته حق هر کس می دلم که به هرچه می خواهد باور داشته باشد. اما میاد احترام به آزادی عقیده افراد با احترام به عقاید افراد فرق اساسی هست. ما بر فراز جهان نشستیم و داور این دنیا نیستیم. بازیگران و شرکتندگان در آن هستیم. هر یک گوسهای از این تاریخ می گذاریم. جهانی هستیم که بنظر من از آغاز تا امروز بر سر آزادی و برابری انسانها در جریان بوده است. من به خرافاتی که با آنها در حال جنگم و زجر انسانها را در چنگال آن دیدم، احترام نمی گذارم.

نگاه: یک مساله دیگر در این مورد که نه فقط توسط برخی از جریانات سیاسی و مستشرقین و رسانه های گروهی غرب گفته می شود، بلکه در بین بعضی از متفکرین و روشنفکران این کشورها هم طرفدار دارد، این است که مردم این کشورها مسلمانند و آنچه که در آنها جریان دارد، برای مثال هویت زن و حجاب اجباری جزو فرهنگ و هویت شان است؛ آیا به نظر شما مردم ایران مسلمانند؟ ایران کشوری اسلامی است؟ آیا اظهارات و ملاحظاتی فوق صحیح هستند و باید آنها را رعایت کرد؟

منصور حکمت: نفس دسته بندی کردن و بسته بندی کردن واقعیت مرکبی نظیر یک جامعه، زیر یک پرچم یا تقلیل گرایانه مذهبی یا قومی و ملی، بقوی خود گواه ایست که ما با یک تبیین علمی یا حقیقت جوانه روبرو نیستیم. کسی که جامعه ایران را جامعه ای اسلامی نام می گذارد، درست نظیر کسی که آن را آریایی، شاه پرست، ایرانی، شیعی و غیره توصیف می کند، دارد در قلمرو پروپاگاند حرکت می کند. سوال اینست که چه کسانی و در چه چارچوب سیاسی و تاریخی ای دارند ایران را جامعه ای اسلامی توصیف می کنند و چه نتایجی می خواهند از این توصیف بگیرند. برای مثال معلوم است که رژیم

در جامعه ای سرمایه داری و در یک بازار جهانی تولید و زیست می کنند، اگر معلوم شود که این راه و رسم ها و قوانین اسلامی به زور زندان و شکنجه گاه و اعدام و گشت خیابانی و دشته و اسید و سنگسار به اینها تحمیل شده است، اگر معلوم شود که این مردم نظیر همه جای دیگر تشنه آزادی و برابری و رفع تبعیض اند، اگر معلوم شود که قوی ترین خصیصه این مردم، علیرغم همه این فشارها، عطش شان برای فرهنگ و زیست نوع غربی است، آتوخت تمام این عمارت آیدنولوژیکی عوام فریبانه فرو می ریزد و خسارات غیر قابل توصیفی بیار می آورد. جامعه ایران، جامعه ای اسلامی نیست. رژیم استبدادی حاکم بر ایران هم این فشارها، هنوز نتوانسته است مردم را تأثیر کند تا این هویت اسلامی را بر خود بپذیرند. اسم گذاری ریاکارانه می گذارد، ارزش قائل نیست. پنبش این مقوله، و از آن بدتر تبلیغ این مقوله، یک رکن تداوم فاجعه ای است که در ایران و کشورهای اسلام زده جریان دارد.

نگاه: نظراتان در مورد مذهب متونی؟ و پروتستانیسم اسلامی چیست؟ خیلی ها از شخصیت های فرهنگی گرفته تا سازمان های سیاسی،

زن در اسلام برده است. کودک در اسلام در رده احشام است. عقیده آزاد در اسلام معصیت و مستوجب عقوبت است. موسیقی فساد است. سکس، بدون جواز و بدون داغ مذهب بر کپل مرتکبش، گناه کبیره است. این دین مرگ و خون و عبودیت است.

جنش ما (کمونیسم کارگری) و نفرت عمیق توده وسیع مردم ایران و بویژه زنان و جوانان در ایران از اسلام، ماتریال یک تحول جدی ضد مذهبی و اسلام زدایانه را در ایران می سازد.

سلطه سیاسی و پلیسی است و به طرق سیاسی برانداخته خواهد شد.

نگاه: مطبوعات ایران را که ورق می زنید، به بحثهای فراوان و کثافی درباره: رابطه حکومت دینی و مردم، دین و آزادی، دین و تعقل، دین و جامعه مدنی، و... برمی خورید. در مورد اینها چه فکر می کنید؟ رابطه مذهب، و در اینجا اسلام، با حاکمیت مردم و جامعه مدنی و آزادی و تعقل و ... را چگونه می بینید؟

منصور حکمت: مذهب، آیدنولوژی رسمی یک دولت فوق العاده خشن در ایران است. در نتیجه برای قشر روشنفکری که در ایران زیست می کند، هر موضوعی باید در چارچوب اسلام و به عنوان گواهی از چارچوب بینی اسلامی بررسی شود و یا لاقلاً تنش های هر نظری با اسلام حاکم مورد اشاره قرار بگیرد. مباحثی نظیر حقوق بشر، آزادی های مدنی، نظام سیاسی، سیاست اقتصادی، علم، فرهنگ و هنر و غیره همه مباحث مهم و مبرمی هستند که البت فکری جامعه در همه جا دامن به آن می پردازد. در ایران به همه اینها باید عبارت "و اسلام" اضافه شود. این به این معنی نیست که اسلام در خود پروپاگاندیک مورد بحث جای علمی مشورعی دارد. این یک اجبار سیاسی است و تاریخ. این دوره بزودی می گذرد و مجلات ایران به این مفاهیم در یک قالب جدی تر، بدون الزام تطبیق چیزی با اسلام و یا نشان دادن



تناقض چیزی با اسلام، خواهند پرداخت. بنظر من مباحث اپوزیسیونی و مجاز و منتقدین قانونی در یک رژیم استبدادی را هیچ وقت نباید در صورت ظاهر آنها و بر مبنای تعاریف و مقولاتی که خود به دست می دهند، جدی گرفت. مباحث واقعی در جامعه ایران وقتی به جلوی صحنه و صفحات نشریات راستش من مطالب نشریات روشنفکری داخل کشور را از نظر محتوایی مهم و جدی و مربوط نمی داند، بیشتر جدال سیاسی ای که پشت رابطه و کشمکش دولت و این مجلات هست بنظر من قابل توجه است.

نگاه: به عنوان آخرین سوال، نظراتان اخیر در ایران چیست؟ فکر می کنید این جنبش چه مشخصات و چه جایگاهی در مبارزه و تلاش عمومی توده مردم برای یک زندگی بهتر دارد؟

منصور حکمت: هم جنبش مذهبی و هم جنبش ضد مذهبی در ایران

برای بخش اعظم قرن بیستم، تحت تاثیر ترندهای بین المللی مهمی تری قرار گرفتند که به اینها رنگی متفاوت از کشمکش مذهب و روشنفکری در اروپای قرون زده، اشاره من به انقلاب اکبر و ظهور شوروی و بالاخره جنگ سرد است. هم اسلام و هم روشنفکری ضد اسلامی در متن یک تلافی مهم تر بین المللی، در ظرفیت های تاریخی دیگری قالب زده شدند، یا شاید بتوان گفت از نو تعریف شدند. روشنفکری ابتدا به بخشی از تحرک سوسیالیستی در جامعه بدل شد، اما خیلی سریع با ظهور شوروی به عنوان یک اردوگاه بورژوازی جهانی، عملاً به یک جنبش آبریزی و دم بریده تبدیل شد. بنظر من لیه انتقادی و مذهب ستنیزی آزاد اندیشانه و بی محابای آخوند ملی و مذهب خلّی، و الهیات رهائی بخشی که می توانست متوقف اردوگاه شوروی در مقابل امپریالیسم آمریکا باشد، کشف شده بود و اسلام قابل دفاع یا قابل مدارا یافت شده بود. با استالینی شدن و توده ایست شدن جامعه روشنفکری ایران و ورود ملاحظاتی تاکتیکی در برخورد به مذهب به عنوان پدیده ای که از قرار می توانست علیه سلطنت و دین آمریکا کارزار باشد، در اوراق به اسلام و بعد حتی تطهیر آن شروع می شود. در قطب مقابل، این باورهای مذهبی مردم و قدرت اسلام به مثابه یک دین نبوده که جمهوری اسلامی را ساخت، بلکه نیاز مومکین سابق رژیم شاه برای ادامه سیاست سرکوب چپ در ایران بود که اسلام در حال اضمحلال و منزوی خستنی را به جلوی صحنه کشانید. همه اینها، خیلی خلاصه، به این معناست که جدال آزاد اندیشی با اسلام به عنوان یک مذهب به سرعت تحت تاثیر فعل و انفعال بخش های مختلف جامعه، و همیشگی قدرت های بین المللی، با اسلام سیاسی و جنبش اسلامی، قرار می گیرد. اگر کسی سی سال قبل از یک موضع آنتیستینی بنیاد اسلام را به ریشخند و نقد می گرفت، نه فقط از طرف دستگاه اسلام، بلکه از طرف خلقین و ضد استبدادیون مورد حمله قرار می گرفت. کما این که امروز هم همان اردوگاهی ها، و کسانی که نگرش سیاسی شان محصول آن اردوگاه است، به ما منتقدین قاطع اسلام و مذهب حمله می کنند. از نظر اینها انقلابی گری و ترقی خواهی نه در کوپیدن اسلام و مذهب، بلکه در کنار آمدن و همزیستی با آن و ابداع یک اسلام نو و امروزی و غیره است. بنظر من، امروز جنبش ما (کمونیسم کارگری) است و نفرت عمیق توده وسیع مردم ایران و بویژه زنان و جوانان در ایران از اسلام، که ماتریال یک تحول جدی ضد مذهبی و اسلام زدایانه را در ایران می سازد. اگر مردم ایران باند چیزی از جنس سعادت را تجربه کنند، این جنبش باید پیروز شود. مطمئناً که در این مسیر، و تکان خوردن مردم، یک قشر از روشنفکران آزاداندیش، روشن و روشنگر، به این جبهه خواهند پیوست.

یک دنیای بهتر
را بخوانید!

برای انترناسیونال



مصطفی صابر

mosaber@yahoo.com

از گورباچف تا گاندی

اخیرا اینجا و آنجا خاتمی را با گاندی مقایسه می کنند!! در ابتدای کار، برخی نشریات معتبر دنیا، خاتمی را آلت الله گورباچف خواندند. نقشه یا آرزوی ته ذهن خیلی ها این بود (و بعضی هنوز هست) که تحولات اجتماعی در ایران همان الگوی فروپاشی بلوک سرمایه داری دولتی شرق را دنبال میکنند. در پس گورباچف، پلستینی (ایک آیت الله معزول؟ یا مثل چکسلواکی یک ژوسننه؟) خواهد آمد که وسط تهران بالای تانک میروید و با ریختن آب تقطیر روی ارتش و ارگانهای حاکمیت بورژوازی فریاد آزادی سر میدهد، قدرت را از بالای سر مردم میگیرد و دمکراسی و بازار آزاد حاکم میشود... اما گند الگوی پلستینی در اروپای شرقی چنان بالا آمده و اوضاع ایران چنان متفاوت است که حتی مصمم مرتزی پرو خاتمی ها هم قدام خواب های پلستینی نمی بینند. "جامعه مدنی" (همان "مدینه النبی") ظاهرا الگوی بهتری است. طبق این الگو آقای خاتمی قرار است که گام یکام ولایت فقیه و شورای نگهبان را با "پارلمان اسلامی و انتخابات آزاد"، حزب الله چرخانی و کشتارهای مافیایی را با دستگیری و اعدام توسط "دادگاه های قانونی و مدنی"، سانسور اسلامی را با "آزادی مطبوعات" رژیم، ممنوعیت تجزیه، شکل و اعتصاب را با آزادی گاندی وارد داستان میشود. اما چطور میشود همه این چشم بندبندیهای سیاسی را انجام داد و انتظار داشت که مردم به جان آمده اعتصاب نکنند، به خیابان نیریزند و ۳۰ ساعت کار و برابری بی قید و شرط زن و مرد، آزادی بی قید و شرط سیاسی و خیلی چیزهای دیگر را طلب نکنند، که برای نابودی کامل جمهوری اسلامی بیا نخیزند؟ اینجاست که مرحوم گاندی وارد داستان میشود. و همه گاندی بودن آقای خاتمی هم در این است که ایشان مردم را به "مسالمت" و عدم خشونت دعوت کند. به زیان آدمیزاد یعنی اینکه از پیش مردم را از انقلاب و دست بردن به قدرت سیاسی باز دارد. این تم تکرار شونده تمام اینگونه داستانهاست. اینکه قهرمان های زنده و مرده بورژوازی از گورباچف تا گاندی (همینطور دیگران امیرکبیر، لاک، مصطفی و...) برای توجیه پروژه خاتمی احضار میشوند نشان میدهد که داستانرایان ما به چه مقصدهای دچارند.

زیر برق آذرخش

اعتراضات گسترده مردم شهرهای کردستان در ایران خیلی ها را خوش نیامد. در صدر لیست البته جمهوری اسلامی است. نه فقط جناح قداره بند، بلکه جناح "گاردنیش" و خاتمی چی و روزنامه هایش همه، این اعتراضات و کشتار مردم را مسکوت گذاروند. قابل فهم است. از این اعتراضات بوی مرگ جمهوری اسلامی به مشام ایشان رسید. بی بی سی هم به این اعتراضات روی خوشی نشان نداد. فحش اخبار اعتراضات البته لکه تنگی بر شرافت خبرگزاری اینها نبود. ملاحظه مهمتری در شرکت جنایت جمهوری اسلامی شدن وجود داشت: دلشان نمی خواست خاتمی را درست در وسط انتخابات شوراها "تضعیف" کنند؛ پ که کم هم نه فقط از اعتراضات علیه جمهوری اسلامی خوششان می آمد؟ آنرا "انحرافی" و "صهیونیستی" خواند یک شاکهار دیگر از ناسیونالیسم و بی ربطی این جریان به امر رهانی و آزادی مردم. سلطنت طلیان با احتیاط به این اعتراضات برخورد کردند. هر وقت مردم در کردستان اعتراض میکنند، "تصامیت ارضی" و خون غلظت طلای ایرانی اولین چیزی است که به کله اینها میزند. توده ای اکثریتی ها در همه رندانه تر ناخوشایندی شان را در آنها پنهان کردند. تا توانستند اینجا و آنجا اخبار اعتراضات مردم را با دوز کلک های ژورنالیستی در حاشیه قرار دهند. اینها هم نگران انتخابات شوراها و "خاتمی" عزیزشان بودند. کلا اعتراضات رادیکالی که شعار سرگونی میدهد، شوراها را میزند، حجاب از سر میگیرد و غیره به گرو خون اینها نمیخورد... وقتی اولین جرقه های رادیکالیسم توده های مردم آسمان را روشن کرد خیلی ها خود را کنار جمهوری اسلامی بایستند!

اولیتاموم علیه اشباح!

یک پند "برنامه" اعلام شد! اعتراضات داخلی و خارجی را کارگران و "دفاع از امنیت سرمایه گذاران داخلی و خارجی" است. آخوند قبلی وزارتخانه آدمکشهای حرفه ای نیز، که مجبور به استعفا شد، بارها همین ها را گفته بود. جالب تر اینست که درست قبل از معرفی وزیر اقتصاد و تضمین امنیت اقتصادی ... با هر گونه اخلاص در نظام اقتصادی برخورد قاطع کند. اینها را آخوند بابایی بعنوان گزارش جلسه دوشنبه ۲۶ بهمن مسئولان قضایی کشور به ریاست یزدی اعلام کرد. "در این جلسه تاکید شده است که قانون شکنی و برخورد شکاری با امور اقتصادی و زیر بنایی کشور قابل تحمل نیست!"

اشباحی که "امنیت سرمایه داخلی و خارجی" را تهدید میکند البته کارگران و اعتراضات و تظاهرات کارگری است. در هفته های اخیر خبر از یک تحصن دو روزه در جنوب و زمزمه اعتصاب در بین کارگران توانیر بود. (برخورد غیر قانونی با امور زیربنایی کشور؟) همچنین صدها کارگر شرکت نغ کار در اعتراض عدم دریافت حقوق در برابر وزارت کار در مرکز تهران جمع شدند، شعار دادند و تحصن کردند. (برخورد شکاری با امور اقتصادی؟) مهمتر اینکه ماههای بهمن و اسفند سنتا ماههای اعتراض و اعتصاب برای افزایش دستمزد است. ظاهرا در این اوضاع حساس و بحرانی جمهوری اسلامی، دندان نشان دادن وزارت اطلاعات کافی نبوده، لازم بوده که کل قوه قضاییه هم "با همکاری و همیاری سایر قوا" به کارگران التیماتوم بدهد. البته بدون اینکه اسم آنها را ببرد. کارگران که فقط جنگ و دندانی را که رژیم نشان میدهد، بلکه همینطور قدرت رهایی بخش اتحادشان را که رژیم از بردن اسم آن وحشت دارد، جدی میگیرند.

نخست فراخوان حزب دمکرات کردستان ایران به شرکت در انتخابات شوراها را اسلامی! این حزب از سه ماه پیش، مردم کردستان را به شرکت در آن انتخابات فراخوانده بود و با وجود خیزش مردم درست در وسط مضحکه انتخاباتی رژیم، حزب دمکرات بر فراخوان شرکت در انتخابات کذائی پافشاری کرد. دوم، مخالفت پ ک ک با اعتراض مردم علیه جمهوری اسلامی بود. کمیته مرکزی پ ک ک سه روز پس از خیزش سندج در اطلاعیه ای علنا با ستمگری این اعتراضات علیه جمهوری اسلامی ابراز مخالفت کرد، آن را "انحرافی" خواند و "زهنمود" داد که تنها علیه ترکیه و آمریکا و اسرائیل شعار داده شود؛ پ ک ک در اطلاعیه خود سازماندهندگان این خیزش بزرگ را "پرووگاتورها امپریالیست و صهیونیست" نامید و به این ترتیب عملا کنار جمهوری اسلامی و در مقابل مردم قرار گرفت. این دو نمونه از افتضاح سیاست جریانات ناسیونالیست کرد در هنگامه اعتراض رادیکال و خیزش وسیع مردم کردستان، بیش از پیش بر بی ربطی شان را به مبارزات و آرزوهای آزادیخواهانه مردم بنمایش گذاشت.

به رغم این سیاستهای ارتجاعی، مردم کردستان همچون همسرانشان نقشه آزادی شان در سراسر ایران مبارزه خود را تا سرنگونی جمهوری اسلامی و نیل به رهانی و آزادی ادامه خواهند داد. در خلال اعتراضات اخیر همچنین عقب ماندگی جریانات ناسیونالیست کرد و بی ربطی مواضع سیاسی شان به آزادیخواهی مردم یک بار دیگر برملا شد، مواضعی که نه فقط با این حرکت رادیکال خوانایی نداشت، بلکه در مقابل آن قرار گرفت. به دو مورد افتضاح سیاسی این جریانات باید اشاره کرد:

تظاهرات سراسری در حمایت از مبارزه توده های مردم کردستان مقابل سفارتخانه های رژیم جانیانگار اسلامی ایران

روز ۴ اسفند (۲۳ فوریه) و نیز طی روزهای بعد به فراخوان تشکیلات خارج کشور حزب تظاهراتهای اعتراضی در مقابل سفارتخانه های رژیم در چندین کشور اروپا، آمریکا، کانادا و استرالیا برپا گردید. اخبار این تظاهرات وسیع در رسانه های فارسی زبان منعکس شد. همچنین تعدادی از کادربهای حزب در زمینه این اعتراضات با رسانه ها مصاحبه کردند:

* مصاحبه رحمان حسین زاده عضو دفتر سیاسی و دبیر کمیته کردستان حزب با رادیو بین المللی فرانسه در ۱۲ و ۲۲ فوریه، رادیو اسرائیل در تاریخ ۲۳ فوریه، رادیو عصر جدید لس آنجلس در ۲۸ ژانویه و نیز ۱۷ و ۲۴ فوریه، رادیو صدای ایران، آمریکا در ۱۷، ۲۳ و ۲۴ فوریه، رادیو دویچوله (فارسی) (آلمان) در اول مارس، رادیو دنیای نو (کپنهاگ) در ۲۱ فوریه، رادیو ایران، آمریکا ۲۹ ژانویه، رادیوهای انترناسیونال در استکهلم و دنیای

فاتح شیخ الاسلامی

خیزش مردم در شهرهای کردستان، یک نقطه عطف مهم مبارزاتی

با این واقعیت مواجه شدند که عرصه میان نیروی مبارزه مردم و حاکمیت جانیانگار اسلامی ببار آورد. این خیزش، اوج یک حرکت توده ای رادیکال بود که از ماهها و هفته های قبل در سندج و دیگر شهرهای کردستان علیه رژیم براه افتاده بود. درگیری وسیع ۴ بهمن و تظاهرات گسترده ۲۲ بهمن در سندج دو پیش درآمد نزدیک خیزش اخیر بودند. در این میان یزدن عبدالله اوجلان توسط دولت ترکیه موقعیتی ایجاد کرد که مردم شهرهای کردستان از آن برای ابراز تنفر هم علیه دولت ترکیه و هم خود جمهوری اسلامی استفاده کردند. وضعیت ویژه مساله اوجلان در چارچوب اختلافات دو رژیم حاکم بر ایران و ترکیه، رژیم اسلامی را به طمع بهره برداری از آن انداخت، اما مردمی که آگاهانه به میدان آمده بودند موقعیت پیش آمده را سریعا برای ابراه انداختن حرکتی گسترده و رادیکال علیه خود جمهوری اسلامی به خدمت گرفتند. مسئولان رژیم ناگهان

خیزش سوم اسفند در سندج نقطه عطف مهمی بود که توازن جدیدی میان نیروی مبارزه مردم و حاکمیت جانیانگار اسلامی ببار آورد. این خیزش، اوج یک حرکت توده ای رادیکال بود که از ماهها و هفته های قبل در سندج و دیگر شهرهای کردستان علیه رژیم براه افتاده بود. درگیری وسیع ۴ بهمن و تظاهرات گسترده ۲۲ بهمن در سندج دو پیش درآمد نزدیک خیزش اخیر بودند. در این میان یزدن عبدالله اوجلان توسط دولت ترکیه موقعیتی ایجاد کرد که مردم شهرهای کردستان از آن برای ابراز تنفر هم علیه دولت ترکیه و هم خود جمهوری اسلامی استفاده کردند. وضعیت ویژه مساله اوجلان در چارچوب اختلافات دو رژیم حاکم بر ایران و ترکیه، رژیم اسلامی را به طمع بهره برداری از آن انداخت، اما مردمی که آگاهانه به میدان آمده بودند موقعیت پیش آمده را سریعا برای ابراه انداختن حرکتی گسترده و رادیکال علیه خود جمهوری اسلامی به خدمت گرفتند. مسئولان رژیم ناگهان

موج بلند اعتراض در شهرهای کردستان

نقطه اوج این موج بلند اعتراض خیزش مردم سندج در روز سوم اسفند بود. دهها هزار نفر با سردادن شعار مرگ بر جمهوری اسلامی، مرگ بر خامنه ای و خاتمی، در همه خیابانهای شهر براه افتادند و با نیروهای ارتش و پاسدار درگیر شدند. این درگیریها که از ساعت ۱۰ صبح تا دو و نیم بعد از ظهر در سراسر شهر جریان داشت، به جان باختن حداقل ۱۴ نفر از جمله یک کودک و زخمی شدن شمار زیادی از تظاهرکنندگان منجر شد. مردم خشمگین دهها خودرو مزدوران و چندین مرکز دولتی را به آتش کشیدند.

هزمنان در کامیاران، سقز، بوکان، بانه، سردشت، مریوان، اشونیه و پیرانشهر درگیریهای پراکنده بین مردم و نیروهای سرکوبگر ادامه داشت. در جریان تظاهراتی سندج و کامیاران زنان و دختران حجاب را وپوشش اسلامی شان را دور انداختند و لگد مالدیدند. در پی این تظاهرات در سندج و کامیاران حکومت نظامی اعلام شد و در سایر شهرها هم حالت حکومت نظامی حکمفرما شد. بیش از ۱۵۰۰ نفر از مردم آزادیخواه بازداشت شدند و در این میان نیروهای سرکوبگر زندانیان سیاسی سابق را نیز وسیعا دستگیر کردند.

چند روز پس از این درگیریها مضحکه انتخابات شوراها را رژیم برای شرکت در آن خودداری کرد. رژیم جانیانگار تا دو هفته از تحویل جنازه جانیانگار درگیریهای سندج امتناع کرد و سپس نیز به شیوه ای ضدانسانی شیانیه جنازه ها را در گورستان دفن کرد و تنها ساعتی قبل از دفن جنازه ها به خانواده های هفتت های پیش هنوز در گورستان حضور یافتند.

به حزب کمونیست

کارگری ایران

کمک مالی کنید

کمک مالی بہ حزب:
ونکوور کانادا: علی ادمونتون
۴۰ دلاڑ

اطلاعیه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران در مورد استرداد عبدالله اوجلان به دولت ترکیه

صبح امروز عبدالله اوجلان رهبر پ ک ک طی اقدامی توطئه گرانه و تکان دهنده از سفارت یونان در کنیا به ترکیه انتقال داده شد. عدم پذیرش عبدالله اوجلان بعنوان پناهنده سیاسی در کشورهای اروپایی و سرانجام استرداد او به دولت ترکیه که با پ ک ک در حال جنگ است، ناشی از تئانی دولتهای اروپا و آمریکا، نقض آشکار حقوق بشر توسط این دولتها و شرکت مستقیم آنها به نفع ترکیه در این جنگ محسوب میشود. حزب کمونیست کارگری ایران این اقدام را قویا محکوم میکند. از نظر حقوقی این یک نمونه زنده آدم دزدی و تروریسم دولتی است و باید از جانب هر انسان آزادیخواهی محکوم گردد.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران
۱۶ فوریه ۹۹ ۲۷ بهمن ۱۳۷۷

اطلاعیه

در مورد دستگیری عبدالله اوجلان

دستگیری عبدالله اوجلان رهبر پ ک ک در ایتالیا و کشمکشهای جاری بر سر استرداد و عدم استرداد او به ترکیه فضای بسیار متشنج و تحریک شده ای را در ترکیه و اروپای غربی بوجود آورده است. حزب کمونیست کارگری ایران کوچکترین تردیدی در مورد ماهیت ناسیونالیستی و سرکوبگرانه پ ک ک ندارد این سازمان را به جنبش مردم کردستان برای رهایی از ستم ملی و کسب برابری متعلق نمیداند. با اینحال حزب کمونیست کارگری ایران قویا هرنوع توطئه برای استرداد عبدالله اوجلان به ترکیه و هر نوع اقدام دولتهای غربی برای ترتیب دادن "محاکمه" برای او را محکوم میکند. عبدالله اوجلان یک نمونه از طیف وسیع سیاستمداران مترجع و رهبران مستبد و خود گمارده در کل منطقه است. همتایان اوجلان، با پرونده هایی به مراتب سنگین تر از او در ایران و عراق و ترکیه و پاکستان و کل کشورهای ریز و درشت خاورمیانه مصدر کارند و بعنوان مقامات دولتی طرف حساب و قرارداد و بند و بست با دول غربی اند. دیر نیست روزی که همه اینها، از جمله اوجلان در محکمه مردم آزاد شده منطقه مورد قضاوت قرار بگیرند، اما استرداد اوجلان و یا دستگیری و محاکمه او توسط دول غربی سرسوزنی به مساله حقیقت و عدالت و حقوق مردم کردستان و ترکیه ربط ندارد. این صرفا یک اقدام همدستی آشکار سیاسی با دولت ترکیه در مجادله اش با پ ک ک است و باید توسط هر انسان آزادیخواه که برای رهایی مردم کردستان و ترکیه از جنگ ارتجاع و ناسیونالیسم و شوینیسم مبارزه میکند، با قاطعیت تقبیح شود.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران
۱۹ نوامبر ۹۸

صدای کمونیسم کارگری

www.kvwpiran.org

http://www.wpiran.org

با مراجعه به صفحه حزب در اینترنت میتوانید آخرین اطلاعیه های حزب و جدیدترین شماره های نشریات را ملاحظه کنید. برای خواندن و پیرنت کردن اطلاعیه های حزبی به خط و یا برنامه ویژه ای نیاز نیست. برای خواندن و پیرنت نشریات به برنامه اکرویات ریدر احتیاج است، این برنامه مجانی است که میتوانید از طریق صفحه حزب در اینترنت هم آنرا تهیه کنید.

تلفنهای تماس:

اصغر کریمی، دفتر سیاسی: ۰۹۶۷۹۷۰۹۶۲۷۱۹ (۴۴)
علی جواد، روابط عمومی: ۰۹۲۲۸-۴۴۵-۳۱۰ (۱)
رحمان حسین زاده، تشکیلات کردستان: ۰۹۶۵۱۲۸۰-۷۰۰ (۴۶)
آزاد نسیم، تشکیلات خارج: ۰۵۸۸۵۸۳۶-۷۰۰ (۴۶)

اگر دری نجف آبادی را نمیتواند به آلمان دعوت کند حداقل میتواند چیزی بنویسد که اشک شوق رسانه های رژیم را در پیابورد. روزنامه "جمهوری اسلامی" با شغف فراوان از مقاله مفصل آقای کینکل در فرانکفورت آلمگانیته یاد کرده و این نکات توجهش را جلب کرده است: وزیر خارجه سابق آلمان مینویسد بسیاری از اروپاییها دچار اشتباه هگل در باره پایان یافتن نقش تاریخی اسلام هستند در حالیکه روز بروز نفوذ اسلام بیشتر میشود و حضور اجتماعی اش در جوامع بشری افزایش مییابد. علاوه بر آن، اسلام پاسخ روشنی به مسائل داده، از سیستم فکری و عملی منسجمی برخوردار است و قادر است در دنیای پر از تحولات بنیادی به مسلمین هویت و ثبات بخشد. و بالاخره آقای کینکل از مغرب زمینیان خواسته این دین بزرگ را که در آن موضوعاتی از قبیل جدایی دین از دولت صادق نیست بدقت مطالعه کنند و دیدگاههای خود را در باره اسلام تغییر دهند. خیر! لازم نیست "مغرب زمینیان این دین بزرگ را بدقت مطالعه کنند" تا به کته ترحات آقای کینکل پی ببرند. کافی است پرده سنگین ژورنالیستی که به نحوی سازمانیافته حقایق زندگی مردم زیر سلطه جمهوری اسلامی را پنهان میکند کنار برود، آنگاه مردم غرب حتی بدون "مطالعه دقیق اسلام" به چشم خود خواهند دید که نه تنها نفوذ اسلام بیشتر نشده بلکه تنفر از اسلام در هر سلول این جوامع موج میزند. خواهند دید که این دین، مخصوصا وقتیکه به عنوان دین سیاسی ظاهر میشود با هر جلوه ای از هویت انسانی سر خصومت دارد و هزاران انسان که بر هویت انسانی شان پافشاری کرده اند یا بدست حاکمان دین هویت بخش آقای کینکل نابود شده اند و یا برای زنده ماندن به کشورهای دیگر پناه برده اند. خواهند دید که شرط پیوستن به فرقه های اسلامی تهی شدن از هر گونه شاخص انسانی و تبدیل شدن به موجوداتی ابله، خونریز و آدمکش است. خواهند دید که هر جا اسلام و حکومتش برقرار است انسان و حرمت انسانی جایی ندارد.

آمریکا، مایک تاپسون بکس باز مشهور، به دختری جوان تجاوز کرد، گوش حریف خود را با دندان کند و جوید و تف کرد، بعد عرتچین اسلامی بر سر گذاشت و جامه اسلامی بر تن کرد و در کنار آخوند محل در تلویزیون ظاهر شد. آقای کینکل البته نه بکس باز است و نه گوش کسی را با دندانهای خودش کنده است. اما ایشان به عنوان وزیر خارجه هلموت کهل در آلمان روابط بسیار حسنه با یکی از جانی ترین و منفورترین رژیمهای تاریخ و جهان یعنی جمهوری اسلامی داشته است. پیشگام گفتگوی انتقادی با این رژیم بوده و حتی وقتی دادگاه آلمان حکم داده سران رژیم ایران مسئول مستقیم ترور مخالفین هستند ایشان فرش قرمز زیر پای فلاحیان وزیر اطلاعات و یکی از متهمین اصلی پهن کرده است. آقای کینکل دیگر وزیر خارجه نیست. اما قلمش که نشکسته.

محسن ابراهیمی

کلاوس کینکل هم به نفوس خادمین اسلام اضافه شد!

که در اوج تنهایی، امثال آقای کینکل میتوانند قوت قلبی به رژیم اسلامی بدهند. فقط نفوس از دست نمیدهند بلکه گاهی هم به نفوشان افزوده میشود. هر تازه وارد این صف در حال شکستن هم اول باید یک جوری نشان دهد که یک چیزیش میشود و با سلامت آدمیزاد مشکل دارد. مثلا، چندی پیش درست زمانی بارقه های اسلام بر قلب آقای روزه گارودی فیلسوف فرانسوی تابید که روز روشن راه افتاد و یک حقیقت تاریخی، یعنی نسل کشی یهودیان توسط نازیها را انکار کرد. و در

آقای کلاوس کینکل قبلا خدمات زیادی به جمهوری اسلامی کرده است. اگر خدمت اخیرش را هم کنار خدمات قبلی قرار دهیم الحق که باید اداره آمار خامنه ای یک ششاسنامه صد در صد اسلامی برایش صادر کند و رسما او را نه تنها در خیل خادمین اسلام بلکه جزو نفوس اسلامی محسوب کند. مخصوصا اینکه این آقا زمانی به داد جمهوری اسلامی رسیده که ناسازگاری مردم با رژیم آنقدر گسترده است که حتی خود سران رژیم هم دیگر خجالت میکشند از چیزی به نام "امت همیشه در صحنه" یاد کنند. منظورم اینست

دیدار و گفت و شنود با رهبران حزب کمونیست کارگری

عضو دفتر سیاسی و دبیر اجرایی حزب

عضو دفتر سیاسی و دبیر کمیته داخل حزب

به سوالات حاضرین در زمینه های مختلف پاسخ میدهند.

از همه علاقمندان دعوت میکنیم
برای دیدار و گفتگو با رهبران حزب کمونیست کارگری ایران
در این برنامه شرکت نمایند.

آلمان، کلن: شنبه ۱۰ آوریل ساعت ۴ بعدازظهر
Colonia Hochhaus, An der Schanz 2
Bahn 15, 16 Haltestelle Bolternstern Str.
لطفا از آوردن کودک به جلسه خودداری کنید.

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران - واحد آلمان

ساعات و طول موج جدید رادیو انترناسیونال

دوشنبه، سهشنبه، چهارشنبه، ۵ شنبه و جمعه هر هفته

۵/۵ تا ۶ بعد از ظهر بوقت تهران

۱۹ متر، ۱۵/۶۸۵ مگاهرتز

باتوجه به اینکه برنامههای آزمایشی قبلی رادیو انترناسیونال در حد قابل قبولی بطور مستمر در ایران شنیده نشدند، سری جدید برنامههای آزمایشی ما دوشنبه تا جمعه (یعنی هر روز هفته بجز شنبه و یکشنبه) ساعت ۵/۵ تا ۶ بعد از ظهر بوقت تهران روی طول موج کوتاه ۱۹ متر، برابر با ۱۵/۶۸۵ مگاهرتز، پخش خواهد شد.

این برنامهها علاوه بر ایران در اروپا و آمریکا نیز شنیده میشوند. ساعات پخش ۳ تا ۳/۵ بعد از ظهر بوقت اروپای مرکزی، ۲ تا ۲/۵ بعد ازظهر بوقت لندن و ۹ تا ۹/۵ صبح بوقت شرق آمریکا خواهد بود.

نشریه انترناسیونال رایگان است

نشریه انترناسیونال رایگان در اختیار خوانندگان قرار میگیرد. هزینه آلبونان تنها معادل هزینه پست نشریه است. بهای نشریه در کیوسکا و مراکز حرفای توزیع نیز تنها معادل هزینه توزیع و حق الزحمه فروشنده است.

انترناسیونال با کمکهای مالی خوانندگان و دوستدارانش تامین می‌شود

هزینه انتشار نشریه انترناسیونال کم نیست، کمکهای مالی خوانندگان و علاقمندان نشریه به انتشار و توزیع هر چه گسترده تر آن کمک می‌کند.

آلبونان نشریه ساده است

برای آبنونه شدن نشریه کافیت فرم پر شده زیر و معادل هزینه پست نشریه را به یکی از آدرسهای نشریه پست کنید.

فرم آلبونان

NAME:
ADDRESS:
POSTCODE:
CITY:
COUNTRY:

مایلم نشریه انترناسیونال را
از شماره تا از
هر شماره عدد
مشترک شوم.

آدرسهای تماس و حسابهای بانکی حزب کمونیست کارگری ایران

K.A.K
Box 29065
100 52 Stockholm
Sweden

Postfach 103137
50471 Köln
Germany

BM Box 8927
London WC1N 3XX
England

W.P.I
Box 719stn.P
Toronto, ONT. M5S 2Y4
Canada

دبیرخانه حزب

Postgiro: 4492709-3
K.A.K Box 29065
100 52 Stockholm
Sweden

Z.I.KONTO: 17116703
BLZ: 10090000
Berliner Volksbank
Germany

Account No:6722-5007687
Royal Bank of Canada
10 Eglinton Ave. E
Toronto, Ont M4P 2W7
Canada

E.Mail:wp@iran1.freemove.co.uk

Fax: (1) 416 515 67 22

**دعوت آلمان از رئیس
یک باند جنایتکار اسلامی**
صفحه ۶

**لغو سفر خاتمی
به فرانسه**
صفحه ۶

**تغییرات گام به گام
میلیمتری، یا**
صفحه ۸

**"سال خمینی"
و یک چشم انداز**
صفحه ۶

**قلمرو ضرورت،
قلمرو آزادی**
صفحه ۷

**سانسورچی های
دموکرات**
صفحه ۹

تحرك گسترده كارگران در اول مه

شكست نتانياهو

شكست سخت نتانياهو در انتخابات ۱۷ مه، وجود مخالفتی وسیع نه فقط با سیاست او در زمینه صلح بلکه با کل سیاست راست افراطی در جامعه اسرائیل را علنی کرد. گرچه معضل صلح یک گرهگاه مهم انتخابات بود، اما گرهگاه اصلی پشت سر آن، معضل تاریخی تر جامعه اسرائیل، معضل تقابل مردم عادی با نقش مافوق ارتجاعی راست افراطی در بافت حکومت قومی- مذهبی اسرائیل بود. تقارن این دو معضل بود که بالانس آرا، را تا این حد به زیان نتانياهو تغییر داد.

انتخابات البته صحنه تقابل واقعی نبود، نشانگر وجود حرکتی در آن جهت بود. دعوی واقعی مردم عادی با خاخم ها و افراطیون مذهبی، که اسلحه در دستشان و مراکز مهم قدرت در تصرفشان است، هنوز در راه است. انتخابات اخیر بروزی از این تقابل و وجود پتانسیل گسترش آن در سطح جامعه را بنمایش گذاشت. قطعی شدن مبارزه انتخاباتی در پائین، حول دفاع از نظام موجود حکومتی از یکسو و از سوی دیگر نوعی تلاش برای رهایی از میراث حکومت مذهبی، حتی برای رقیب نتانياهو هم غیرمنتظره بود. شعار سرد و کلی اهود برگ: "وحدت، تغییر و امید" گویای تقالی او برای غلبه بر بحث داغی بود که بخش سکولار جامعه مشخصا طی یک ماه اخیر علیه نتانياهو و حزب مذهبی "شاس"، یعنی طرفداران دفاع با چنگ و دندان از حکومت قومی- مذهبی موجود، براف انداخته بود. سکولارهای جامعه اسرائیل فعلا نه هنوز وزنه ای قوی هستند و نه سکولاریسم شان تا کنار گذاشتن قومیت یهود در هویت جامعه و در بنیاد نظام سیاسی در اسرائیل قد میدهد. خواست آنها حداکثر جدائی دین از دولت است و نه جدائی دین و قومیت هر دو از دولت و داشتن کشوری غیرقومی و غیردینی که دیگر عرب در آن شهروند درجه دو نباشد، یهودیت منشاء امتیاز نباشد و هرکس مستقل از تعلقات و برپسبهای قومی و دینی از حقوق یکسانی برخوردار باشد. با اینحال مجموعه فشار آنها و کل مخالفان نتانياهو در انتخابات اخیر توانست تعرض راست افراطی را، که با ترور اسحاق رابین شروع شد و با سر کار آمدن نتانياهو و به جلو صحنه آمدن مذهبی ها چهار سال ادامه یافت، بعقب براند.

نتانياهو در راس تعرض راست، نه فقط پروسه صلح را متوقف کرد بلکه موانعی در برابر آن کاشت که دامنه عمل اهود برگ برای تحقق صلح را هم محدود میکند. همچنین مذهبی ها طی چهار سال گذشته مواضع قدرت بیشتری پهنه آورده اند بطوریکه در انتخابات اخیر، سهم پارلمانی حزب "شاس" دو برابر شد. اما همین واقعیتی که نتانياهو بار قبل با تفاوت کمی برنده شد و اینبار با تفاوت بالائی شکست خورد، نشان حرکتی رو به جلو در جامعه است که بنویه خود به اهود برگ و حزبی در جهت تغییر وضع موجود فشار میآورد. جوش خورده طرفداري از صلح با طرفداري از سکولاریسم، کار این نظامی سختگیر سابق و سیاستمدار "میانه رو" امروز را در حفظ بالانس در وضع پر تناقض موجود، آنچه خود حفظ "وحدت" مینامد، دوچندان سخت میکند.

فضای شاد حاصل از شکست انتخاباتی

ادامه در صفحه ۲

زنده باد اول مه، روز امید و اتحاد! صفحه ۲

تجمع اعتراضی هزاران کارگر نساجی قائم شهر

در انفجار خط نوله اهواز
۷۰ کارگر نفت مجروح شدند

صفحه ۲

حزب و جامعه:

از گروه فشار،

به حزب سیاسی

منصور حکمت صفحه ۳

جنگ آمریکا و ناتو در بالکان جنایتی جدید علیه بشریت

تجدید آرایش بلوک
شکست خورده

فاتح شیخ الاسلامی

پس از جنگ سرد، آلمان و آمریکا و انگلیس در راس بلوک پیروز، طی یک مهندسی سیاسی- نظامی کوشیدند جغرافیای سیاسی قلمرو بلوک شکست خورده را، طوری که دیگر نتواند برای سروری جهانی شان مزاحمت ایجاد کند، از نو آرایش دهند. مانپولاسیون مالی- سیاسی در روسیه، الحاق چند دولت اروپای شرقی به ناتو علیرغم غرولند خشم آلود روسیه، و اکنون جنگی بزرگ با هدف کشاندن بقایای اردوگاه به زیر کنترل مستقیم نظامی، اجزائی از نقشه این تجدید آرایش اند. در جریان این مهندسی ژئوپولیتیک،

وزیر خارجه اسبق آلمان اظهار داشت که با تجزیه یوگسلاوی به یکی از آرزوهای زندگی اش دست یافته است! آرزوی زندگی، گنشر، نمونه ای روشن از کینه توزی وارثان سیاسی هیتلر علیه مردمی است که روزگاری با مقاومت جانانه شان در برابر ارتش نازی طعم تلخ شکست را به امپریالیسم آلمان چشاندند. آلمان سندرم مقاومت مردم یوگسلاوی، انگیزه دولت کهل برای دامن زدن به جنگ در بالکان، دول غرب به پیشقدمی فروپاشاندن یوگسلاوی را در دستور گذاشتند و نقشه مند جلو بردند. در گرمارگم بهیاران جاری، گنشر

مسئولین خانه کارگر سعی کردند که با سردادن شعار بنفع قانون کار اسلامی تظاهرات را در جهت خواسته های خود بکشاند اما با نزدیک شدن کارگران به استادبوم ورزشی شعارهای علیه است مانع سخرانی و مشارکت فعال تعداد زیادی از کارگران شدند.

اعتراض

کارگران ارومیه در اول مه

قبل از ظهر روز اول مه (۱۱ اردیبهشت) حدود ۱۰۰۰ نفر از مراکز مختلف کارگری در خیابانهای شهر دست به تظاهرات زدند. تظاهر کنندگان به سوی استادبوم ورزشی بسیج فریاد میزد "۴ روز است بچه هایم هیچ نخوردند".

کارگری توسط دولت ایران را محکوم کرده و از خواسته های کارگران ایران به قرار زیر حمایت میکنند: حقوق عقب مانده کارگران باید فوراً پرداخت شود. حداقل دستمزد باید توسط نمایندگان واقعی کارگران تعیین شود. آزادی شکل و آزادی بیان فوراً باید تأمین شود.

پلیس و مأمورین امنیتی فوراً باید از محیط کار بیرون رانده شوند. عدالت اجتماعی، تعقیب و سرکوب کارگران توسط رژیم اسلامی را محکوم میکنیم. ما از خواست فوری کارگران ایران برای پرداخت حقوق عقب مانده و افزایش دستمزد حمایت میکنیم. ... ما کارگران اتحادیه پست کانادا حمله وحشیانه به حقوق کارگران و دستگیری فعالین

تهران و کرج در تهران و کرج مراسمی با شرکت نمایندگان از بسیاری کارخانه ها و مراکز صنعتی بهماره خانواده های کارگری برگزار شد. حدود ۱۸۰۰ نفر از کارگران کارخانه های تهران و کرج بمدت دو ساعت دست به راهپیمایی زده و سپس تعدادی از کارگران در مورد وضعیت کارگران، حملات اخیر جمهوری اسلامی به کارگران و تحرک کارگران و ترس خارج شدن کنترل از دست خانه کارگر این گردهمانی را ممنوع اعلام کرد. تعدادی از کارگران که گمان میکردند که این تظاهرات امکانی برای اعلام نرفتشان از رژیم را فراهم آورده است در محل گردهمانی (میدان

کمپین جلب حمایت از مبارزات کارگری در ایران

حمایت گسترده از مبارزه کارگران برای دریافت

دستمزدهای معوقه

با تلاش فعالین حزب کمونیست کارگری در کمپین جلب حمایت از مبارزات کارگران برای دریافت حقوق معوقه تاکنون نامه ها و قطعنامه های اعتراضی زیادی از سوی اتحادیه های کارگری اروپا، کانادا و آمریکا به رژیم اسلامی و سفارتخانه های آن ارسال و در آنها ضمن حمایت از حق اعتصاب و تشکل کارگران ایران و مبارزات جاری آنان برای دریافت حقوق معوقه، رژیم بخاطر پایمال کردن

خود را از اعمال جمهوری اسلامی نسبت به کارگران ایران ابراز دادم. بعنوان فعالین اتحادیه ها و مدافعین عدالت اجتماعی، تعقیب و سرکوب کارگران توسط رژیم اسلامی را محکوم میکنیم. ما از خواست فوری کارگران ایران برای پرداخت حقوق عقب مانده و افزایش دستمزد حمایت میکنیم. ... ما کارگران اتحادیه پست کانادا حمله وحشیانه به حقوق کارگران و دستگیری فعالین

درباره تشکیل احتمالی "کانون نویسندگان در ایران"

نادر بکتاش صفحه آخر

اولین کنفرانس مدوسا برگزار شد

گفتگو با آذر ماجدی صفحه ۹

درباره کناره گیری
۵ تن از اعضای کمیته مرکزی

گفتگو با منصور حکمت صفحه ۸

زنده باد اول مه، روز امید و اتحاد!

قدرتمند سال ۵۷ و اول مه شکره‌مند سال ۵۸ در ذهن میلیون‌ها انسان که هر شب خواب سرنگونی جمهوری اسلامی را می‌بینند، زنده است. اول مه فرصتی است تا قد و قامت این ناجی را هرچه مستحضر، سراسری تر، و شفافتر نشان دهیم. هر جا که امکان داریم باید دیگر خواسته‌هایمان از آزادی تشکل و اعتصاب تا آزادی های سیاسی، از لغو حجاب اجباری تا جدایی دین از دولت و غیره را طرح کنیم. اول مه فرصتی است تا از جشن امید و اتحاد، از آزادی و برای از حکومت کارگری صحبت کنیم؛ فرصتی است که امید را به دل مردم و خنده را به لبهای بشریت باز گردانیم.

ستم از زنان، تامین کننده زندگی شاد و پالنده برای جوانان، ستون فقرات یک جامعه مدرن و مرفه، و برقرار کننده آزادی و برابری واقعی انسانها کسی جز طبقه کارگر حکومتی جز حکومت کارگری نیست.

رفقا، دستمزد فوری ترین مساله است. اما ما به اتحاد و قدرتمندی نیاز داریم که سرافراز کند سر جمهوری اسلامی و همه اشکال دیگر حکومت سرمایه یگبار و برای همیشه از سر زندگیمان و کل جامعه باشد. هم‌اکنون که «آنترناسیونال»، سرود جهانی کارگران در اول مه، میگوید ما هستیم. هنوز خاطره اعتصابات سراسری و

حکومت سرمایه‌داری یا حکومت کارگری. حکومت سرمایه‌داری، از هر نوع آن، بر کرده کارگر سوار است و تحکیم بند بر دگر کارگران، درهم ریختن صفوف ما و در قفس نگاهداشتن نیروی عظیم طبقه کارگر و دنیای بهتری که می‌توانیم برای تمام بشریت بسازیم منفعت پایانی آنان است. دستمزد، بیکسازیهایی وسیع تعرض سرمایه‌داری به معیشت کارگران را ابعادی وحشیانه داده است. ... اگر رژیم سرمایه‌داران هنوز تعرض خود را به کارگران نفت، آب و برق و صنایع کلیدی نشانده اند آروست که از به میدان آمدن این بخش از طبقه ما وحشتزده است. دولت سرمایه کوشیده است تا صف اعتراض کارگری را دچار تفرقه کند و مانع سنگر بندی قدرتمند طبقاتی کارگران در مقابل یورش بورژوازی شود. مبارزات و اعتراضات وسیع کارگری علیه این پلیمه شوم سرمایه در جریان بوده است. اما هنوز جای خالی کارگران نفت و برق و آب و غیره در سنگر ما خالی است.

رفقای کارگر! امروز دیگر باید واضح شده باشد که گرفتن دستمزدهای به تعویق افتاده که صدها هزار کارگر را در فلاکتی بی سابقه فروبرده فقط با اتکا به نیروی صف متحد ما و بزور وارد شدن به صحنه تعیین تکلیف جمهوری اسلامی امکان پیر است. اول مه، این متحد کننده قلبهای ما، برای همین روزهاست!

کارگران نفت، ذوب آهن، فولاد، مخبرات، راه‌آهن، تیهکاران حکومت سرمایه با گرو نگاهداشتن معیشت خانواده‌هایت کوشیدند تا صف طبقاتی ما را در هم بریزند. کوشیدند تا ستون فقرات صف انقلاب کارگری را مقهور کنند و به او بقبولاند که باید دستش به کلاه خودش باشد. اول مه فرصتی است تا به همه مفتخوران شان دهیم که طبقه کارگر ایران زیر بار این گروگان‌داری نرود. روزی است که صدامیان را متحد و پر قدرت در سراسر کشور بلند کنیم. اول مه روزی است که به مذهبی با غیر مذهبی و غیره نشان داد که میسر حقانی انسان، مدافع راستین حقوق کودک، مبارز تا به آخر رف

از صفحه ۱ کمپین جلب حمایت از مبارزات کارگری در ایران

در نامه ای به مقامات جمهوری اسلامی ضمن محکوم کردن رژیم اسلامی ایران خواهان پرداخت فوری دستمزدهای معوقه شد. فرد میوزین دبیر اتحادیه کارکنان بیمارستانهای استان بریتیش کلمبیای کانادا نیز در نامه ای به مقامات رژیم خواهان پرداخت فوری دستمزدهای معوقه صدها هزار کارگر در ایران شد. او همچنین خواستار توقف سرکوب و اختناق در جمهوری اسلامی شد است.

✱ در مراسم روز اول مه در لندن که نزدیک به سه هزار نفر در آن شرکت داشتند کارگران عضو جنبش حزب در انگلیس از طرف حزب سخرانی کرد و در مورد وضعیت کارگران ایران، محلات شدید جمهوری اسلامی به سطح زندگی کارگران و مساله عدم پرداخت دستمزد اشاره کرد. تعدادی از نمایندگان اتحادیه های کارگری قطعنامه ای را در این زمینه به تصویب رساندند این قطعنامه را باب کرد - معاون دبیر کل اتحادیه کارگران و کارگران قطار، دریایی و ترانسپورت، ریتا داناهی - دبیر کمیته تعیین سیاست و کمیته های اتحادیه کارکنان دولت های محلی، بهادست، خدمات (بزرگترین اتحادیه بریتانیا)، آنتیا هالپین - خزانه دار کل اتحادیه ژوئلیست دات، کارگران و همچنین ک سن خوزه از مسئولین شاخه ۱۱۱۱۸ اتحادیه کارگران ترانسپورت و عمومی و نیز تونی بن و جرمی کوربین - وکلای مجلس، امضا کرده اند.

✱ نماینده اتحادیه های کارگری آمریکا در قطعنامه ای در دفاع از حقوق کارگران ایران، ضمن محکوم کردن رژیم اسلامی خواهان پرداخت فوری دستمزدهای معوقه کارگران شدند.

✱ مرکز اطلاعات بین المللی کارگری، تای، در آلمان که بیش از ۲۰۰ اتحادیه کارگری ۱۵ کشور جهان در آن عضویت دارند طی قطعنامه ای از کارگران ایران حمایت کرد در این قطعنامه با کارگران ایران اعلام همبستگی شده و ضمن اشاره به عدم وجود حق آزادی بیان، اعتصاب، تشکل، حق قرارداد دستمندی و سرکوب مبارزات کارگری، مطالبات و مبارزات کارگران ایران مورد حمایت قرار گرفته است. همچنین صدها نفر از شرکت کنندگان در اول ماه مه در شهر کلن آلمان نیز قطعنامه حمایت از کارگران ایران را امضا کردند.

✱ "جان فریتز پاتریک" دبیر شورای کارگران شهر ونکوور کانادا، شامل ۱۲۰ اتحادیه،

در انفجار خط لوله اهواز ۷۰ کارگر نفت مجروح شدند!

بر اثر انفجار در خط لوله اهواز ۷۰ کارگر صنعت نفت مجروح شدند. حال تن از کارگران وخیم بوده و جراحات ناشی از سوختگی شدید است.

انفجار یکشنبه ۲۳ مه در خط لوله اهواز و مجروح شدن کارگران نفت یک واقعه استثنائی در محیطهای کار نیست. هر روزه دهها تن از کارگران جان خود را بر اثر پائین بودن یا فقدان استانداردهای ایمنی در ایران از دست میدهند. حتی بنا به آمار دولتی سالانه بیش از ۱۰۰۰۰ کارگر در اثر تصادمات کاری کشته و بیش از ۱۵۰۰۰۰ زخمی و مجروح میشوند. اما این آمار دهشتناک تنها بیانگر گوشه کوچکی از «تصادمات» در قتلگاهی است که در جمهوری اسلامی «محیط کار» نامیده شده است. میزان سوانح کاری در جمهوری اسلامی چهار برابر متوسط سوانح کاری در جهان است. اما بخش اصلی بهبود استانداردهای کاری با سرکوب و اخراج رژیم و کارفرمایان مواجه میگردد. ابعاد و گستردگی سوانح کاری نشان دهنده گوشه‌ای از جنایتی است که بطور سیستماتیک بر علیه کارگران در جوامع سرمایه داری صورت میگیرد. این یک جنگ تمام عیار بر علیه بخشی از جامعه است. قربانیان این جنایت کارگراند. این جنایتی بر علیه بشریت است. مسببین آن نظام سرمایه‌داری و کارفرمایان و دولت های آنهاست.

در اعتراض به ناسانی محیطهای کار در ایران، در اعتراض به عدم پرداخت چندین ماهه دستمزد صدها هزار کارگر در ایران، در اعتراض به سرکوب هر روزه اعتراض کارگران، و در اعتراض به فقدان حق تشکل، حق اعتصاب و آزادی بیان، تشکیلات خارج کشور کمونیست کارگری ایران اکسیونهایی را در کشورهای مختلف سازمان داده است. از همه انسانهای آزاده و شریف دعوت میکنیم تا در این اکسیونها شرکت کنند. از همه سازمانهای کارگری میخواهیم تا بخاطر بی حقوقی کارگران در ایران به رژیم اسلامی اعتراض کنند.

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران
۳ خرداد ۱۳۷۸ - ۲۴ مه ۱۹۹۹

تجمع اعتراضی هزاران کارگر نساجی قائم شهر با تجمع کارگران جاده ساری - قائم شهر ساعتها مسدود گردید

ناجار شد به میان کارگران بیداد و با قول پرداخت فوری بیمه بیکاری به کارگران آنها را به آرامش فراخواند. کارگران بعد از گرفتن قول پرداخت فوری بیمه بیکاری از فرماندار حاضر شدند به حرکت خود پایان دهند. تا ساعتی پس از پایان این تجمع نیز فضای شهر همچنان ناآرام بود و بحث و تجمعات کوچکتر کارگری پیرامون حرکت یکپارچه کارگران ادامه داشت. نساجی قائم شهر از جمله کارخانه های نساجی در ایران است که حق زندگانی انسانی. حرکت یکپارچه کارگران نساجی قائم شهر می‌تواند و باید نمونه ای از حرکتی یکپارچه سراسری برای یکسری نشانند حق بیمه بیکاری برای همه کارگران بیکار در ایران باشد.

طبق اطلاعیه حزب کمونیست کارگری ایران - کمیت داخل (۲۴ فروردین ۷۸ - ۱۳ آوریل ۹۹) روز ۲۲ فروردین هزاران کارگر کارخانه نساجی قائم شهر در اعتراض به عدم پرداخت بیمه بیکاری در خیابانهای این شهر تجمع کردند، جاده قائم شهر به ساری را بستند و با شعار دادن و راهپیمایی در خیابانهای اطراف کارخانه خواستار رسیدگی فوری به خواستههای خود شدند. این حرکت اعتراضی فضای شهر را تا ساعتی تحت تاثیر قرار داده بود. برخی روزنامه های رسمی از مشتعل شدن شهر قائم شهر در اثر حرکت هزاران کارگر کارخانه نساجی خبر دادند. با ادامه تجمع اعتراضی کارگران، فرماندار قائم شهر

از صفحه ۱ شکست تانیاهاو

تانیاهاو راست افراطی، استقبال یاسر عرفات از انتخاب برگ، واکنش کینه توزانه رهبر حماس و همچنین مقامات رژیم اسلامی ایران و شلیک موشک از سوی حزب الله لبنان به یک روستای مرزی اسرائیلی ساعتی پس از اعلام نتایج انتخابات، بخشی از تصویر شرایطی است که رتبه جدید دولت اسرائیل کار خود را در آن آغاز میکند. بخش پایدارتر تصویر اما وجود یک بحران اقتصادی و سیاسی همه جانبه

تجمع مدون در اسرائیل سنگینی میکند، ضایعه حساب کند.

انترناسیونال

ISSN 1401-

Supervising Editor: Fateh Shaikhholeslami

Page Setting: Gholam Akbari

Fax: 1-416 515 6722

Email: wp@iran1.freesevice.co.uk

Homepage: http://www.wpiran.org

Addresses:

K.A.K.
Box 29065
10052 Stockholm
Sweden

WPI
Box 719, Stn. P.
Toronto, Ont M5S 2Y4
Canada

BM Box 8927
London WC1N 3XX
England

Postfach 103137
50471 Köln
Germany

مسئولیت مقالات با نویسندگان آنهاست. درج مقالات در انترناسیونال لزوما به معنی تأیید مضمون آنها از جانب نشریه نیست. تنها مطالبی که بنام انترناسیونال امضا، شده باشند معین نظر رسمی نشریه هستند. مسئولیت نظرات و سیاست رسمی نشریه تماما بر دوشیر است.

کارگری را نمیشود نادیده گرفت و بارها کارگران این را به جمهوری اسلامی، حتی در اوج قدرتمندی نشان داده اند که وقتی مجمع عمومی کارگری تشکیل میشود و حرفی میزند، نماینده کارگر و کسی که آن مجمع عمومی وظیفه سنگوبی کارگران را بعده گرفته، به درجه زبانی مصونیت سیاسی پیدا میکنند. در قبال این نظر علی کشتگر راجع به ضرورت حمایت کارگران از روند بااصلاح توهمه سیاسی، منصور حکمت گفت:

گفتگوی رادیو آزادی با منصور حکمت درباره وضعیت جنبش کارگری در ایران

مردم ایران بطور کلی و بالاخص به مردم ایران تحمیل شده بیسابقه است. منتها این یک وجه تصویر است. منظر من، از طرف دیگر امید به اینکه شاید بشود در سطح سیاسی نوعی با جمهوری اسلامی تصفیه حساب کرد، نوعی جامعه دیگری، نظام دیگری را جایش گذاشت جنبه مثبت قضیه است. یعنی در حالیکه از یک طرف فشار اقتصادی روی کارگران سنگین است و جنبش کارگری در یک موقعیت دفاع از حق زندگی و معیشت کارگران است، از طرف دیگر افق خلافت سیاسی در سرنوشت جامعه هم به روی کارگران باز شده و این بنظر تعیین کننده ترین مساله

رادیو آزادی که از پراک برنده

پشتی میکند اول مه، روز جهانی

کارگر، در برنده ای به همین مناسبت

با منصور حکمت گفتگو کرد. در

این گفتگو که همزمان با علی کشتگر

هم انجام میگرفت، منصور حکمت

در جواب سوالاتی درباره اوضاع امروز

جنبش کارگری در ایران، گفت:

مساله ای که بخصوص گریبانگیر

جنبش کارگری ایران است، وضعیت

نامناسب اقتصادی و فشار اقتصادی

این است که روی کارگران است. این

یک وجه فوری است، حتی شاهد

این هستیم که مهابلات کارگری

کارگران پرداخت نشده، با گرانی

مواجهیم، و در کل قری که به

حزب و جامعه

از گروه فشار، به حزب سیاسی

منصور حکمت

مبنای نوشته زیر، خلاصه بحث اول سخنرانی نوسنده در پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری در نوامبر ۹۸ است. علاوه بر برخی توضیحات اضافی و تکمیلی پیرامون نکات موجود در متن سخنرانی، زیر تیتر "حزب، حزبیت و قدرت سیاسی به این متن اضافه شده است. بحث زیرمقدمه ای بود بر بحث تفصیلی تر و مشخص تری در پلنوم پیرامون جوانب تشکیلاتی و سبک کاری فعالیتی حزب که در متن حاضر نیامده است.

در این نشست میخوام درباره افق فعالیت حزب حرف بزنم. مصافها و وظایف جدیدی رو برای ما قرار گرفته است و باید تعهدات مشترکی در قبال آنها بنویسیم. لازم است توافق کنیم که چگونه میخواهیم یا این مسائل را روبرو شویم. از باید انتظارات جدیدی از خودمان و کارمان و حریمان وجود بیاریم، بعضی از این انتظارات جنبه کیفی دارد و بعضی کمی. ما باید به هم عرصه های جدیدی بگذاریم و هم شتاب فعالیت و تحرک خود را بیشتر کنیم چون مسائل ما بیرون ما شتاب گرفته اند. باید دامنه و ابعاد فعالیت خود را مراتب وسعت بدیم.

مسیر بیست ساله

رفقا، امروز با چند هفته پس و پیش بیستین سال تشکیل اتحاد مبارزان کمونیست است. این موضوع به بحث امروز من مربوط است چون میخوام مسیری را که لااقل در ذهن من بعنوان یک سوسیالیست در این بیست سال از تشکیل اتحاد مبارزان کمونیست تا امروز طی شده را توضیح بدم تا شاید بحثم را مفهوم تر کرده باشم. اما بدو اجازه بدهید بیستین سال تشکیل اتحاد مبارزان کمونیست را اینجا به رفیق حمید تقوایی تبریک بگویم. ما دو نفر اتحاد مبارزان کمونیست را شروع کردیم. ولی برای من خیلی روشن بود که اگر من نبودم حمید همین کار را میکرد، ولی اگر او نبود من شخصا اینکار را نمیکردم. میخوام بگویم و تاکید کنم که قدرانی من از رفیق حمید تقوایی حد و حمیری ندارد (کف زدن ممتد حاضرین).

در این بیست سال از دهگانه من مسیری طی شده است که مشخصات و نقطه عطفهای آن از نظر سیاسی، تئوریک، متدولوژیک قابل توضیح است. این مسیری است که بنظر من آگاهانه باید دنبال کرد. به آن واقف بود. و بخصوص فکر میکنم باید همیشه مراحل بعدی آن را پیدا کرد. چون ایستادن در یک نقطه وقتی اوضاع عینی و نیازهای رشد جنبش ما دگرگون میشود باعث میشود که آدم عقب بماند و نامربوط

از ما پاسخ بگیرند و این پاسخها بر پراتیک سیاسی ما ناظر بشوند. مباحث "حزب و جامعه" و "حزب و قدرت سیاسی" از نظر من مباحثی هستند که میگویند موانع تبدیل شدن حزب کمونیست کارگری به یک حزب تمام عیار سیاسی را بشناسند و از سر راه بردارند.

حزب، حزبیت و قدرت سیاسی

این یک تیتر اصلی دستور کنگره دوم بود. آنچه که یک سازمان را یک حزب سیاسی میکند و آن را از گروههای فشار، محافل فکری، فرقه های عقیدتی، کانون های ادبی و انتشاراتی و شبکه های محفلی متمایز میکند، در درجه اول رابطه آن سازمان با قدرت سیاسی است، چه بعنوان یک مفهوم در اندیشه آن سازمان و چه بعنوان یک واقعیت در حیات و پراتیک آن سازمان. منظورم از قدرت سیاسی فقط قدرت دولتی نیست. منظورم فقط فتح و کسب قدرت دولتی نیست. این امری نیست که هرروز رخ بدهد. بلکه منظورم توانایی یک سازمان برای گردآوری نیرو و تاثیر گذاری بر معادلات قدرت در یک جامعه است. تبدیل شدن یک سازمان به یک وزنه مهم در تعیین تکلیف سیاسی جامعه. وقتی از نبود حزب طبقه کارگر در جامعه ای شکوه میکنیم، منظورمان این نیست که لزوما

محط رخ شده. تر ما این بود که نتیجه این پروسه، یعنی حاصل تلاشهای سازمانی سیاسی مانند ما در دل انقلاب، باید تشکیل حزبی باشد که به معنی واقعی کلمه، بعنوان حزب طبقه کارگر، حزب کمونیست، با انقلاب بپردازد. اینکه باید دوره پیشا حزبی را پشت سر گذاشت. اگر یادتان باشد این دوره ای بود که در آن بحث روی سوابقی از این قبیل متمرکز شد که حزب چیست. پیش شرطهایش چیست، جایگاه برنامه در آن کداست، نقد ما به تئوری پیوند چیست و غیره. با تشکیل حزب کمونیست ایران این مباحثات پشت سر گذاشته شد. بعد از تشکیل حزب، مساله ای که مطرح شد رابطه کمونیسم و طبقه یا حزب و طبقه بود. و طبقه ما را تشکیل بدهد که با تشکیل حزب، مساله رابطه حزب با موضوع سازماندهی اشد در جامعه، یعنی طبقه کارگر به میان بیاید و بحث ما بر رابطه حزب و طبقه متمرکز شود. این بحثها در بحث سبک کار در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در کردستان بطور جدی و

آنچه که یک سازمان را یک حزب سیاسی میکند و آن را از گروههای فشار، فرقه های عقیدتی، و شبکه های محفلی متمایز میکند، در درجه اول رابطه آن با قدرت سیاسی است

بخش زیادی از روشها و نرم هایی که فکر میکنیم حقایق و مشخصات ذاتی جنبش ماست، نتایج حقه شده و داخلی شده فشارهای خارجی ای است که در طول سالها روی ما گذاشته اند



گروههای کمونیستی وجود ندارند، شریات و رادیوهای کمونیستی وجود ندارند، محافل کارگران و مرتبط با سازمانهای چپ و کمونیست وجود ندارند. بلکه منظور اینست که طبقه کارگر فاقد حزبی است که در قلمرو سیاست سراسری، در جلال قدرت، نمایندگی اش کند و سازمانش بدهد و نیرویش را بکار بیندازد و هدایت کند. بنظر من رابطه یک سازمان با قدرت سیاسی شاخص حزبی بودن و نبودن کارآکتر آن سازمان است. حزب صرفا یک سازمان و گروه سیاسی و فکری نیست که از نظر کمی به حنضایی از رشد رسیده باشد. حزب سازمانی است که با به جلال قدرت گزاشته است. به قلمرو سیاست در یک سازمان و نهادی که بیرون قلمرو سیاست سراسری و بیرون جلال واقعی بر سر قدرت و تعیین صاحبان قدرت در جامعه زیست میکند، سازمانی که چه بنا به تصمیم آگاهانه خود و چه بدلیل مشخصات کمی و کیفی خود بیرون این

مکتوب شروع میشود و تا بحث کمونیسم کارگری ادامه پیدا میکند. با مبحث کمونیسم کارگری بحث از رابطه سازمانی-عینی به طبقه فراتر رقت. این مقارن شروع پایان جنگ شد و آغاز دورانی است که بورژواها "پایان کمونیسم" نام نهادند. در جستجوی بنیادهای جنبش خودمان و تمایزش از آن کمونیسمی که داشتند پایانش را اعلام میکردند. رابطه کمونیسم و طبقه کارگر در سطحی بنیادی تر مورد توجه ما قرار گرفت. رابطه تئوری با طبقه، رابطه حزب با طبقه، رابطه مساله شوروی با طبقه، به دولت موقت، به جنبش رهنده گشتیایی قبلی با جنبش کمونیسم از طبقه. رابطه حزب و طبقه، اینبار به معنی اتحادی که حزب باید با طبقه ایجاد کند، وحدت طبقه با حزب، جایگاه کارگر در حزب، ضلث کارگری خود سوسیالیسم و حتی خصوصیات کارگری تئوری مارکسیسم. نگاه به تاریخ کمونیسم و سوسیالیسم معاصر از دریچه جلال طبقاتی و تعلق طبقاتی گرایشهای مدعی

دقیقا همین ایجاد یک حزب کمونیستی کارگری است که در مقیاس کل جامعه، در صحنه جلال بر سر تعیین تکلیف قدرت، حزب سیاسی جامعه، قد علم کند. حزبی که کارگر، و هر انسان مدافع آزادی و برابری، بتواند با آن پیوند و مطمئن باشد که از طریق آن میتواند عملا و واقعا بر جامعه خود، محیط پیرامون خود و بر سرنوشت انسانهای معاصر خود تاثیر بگذارد. اگر یک چیز بخواهد جوهر مشترک مراحل مختلف فعالیت ما را در این بیست سال بیان کند، تلاش برای شکل دادن به یک کمونیسم کارگری است که نه در حاشیه جامعه، بلکه در مرکز جانت در جامعه، در متن جنبش قدرت، طبقه کارگر را به میدان بکشد و نمایندگی کند.

مکانیسمهای اجتماعی قدرت

پرداختن به قدرت سیاسی در درجه اول مقوله ای است اجتماعی. جلال بر سر قدرت سیاسی اختراع کمونیست نیست، جامعه برای دست بدست شدن قدرت سیاسی مکانیسمهایی دارد. تبلیغ و تهییج و بسیج اختراع مارکسیسم نیست، شورش، خیزش، شورش، سرکوب، جنگ، میپیک از اینجا اختراع سوسیالیسم و جنبش سوسیالیستی نیست. دولت، سرکوبی و انقلاب میپیک اختراع کمونیست نیست. اینجا پدیده ها و مکانیسم هایی اجتماعی اند. این خصوصیات ایزوکریو اجتماع است که به یک کمونیست میگوید قدرت را چگونه میتوان گرفت، کی و چه موقعیتی میتوان گرفت، در چه دوره هایی میتوان گرفت و نه برنامه از پیشی و راه و رسم و ترجیحات خود ما. ما متختر متخنتق های سیاسی جدید برای فتح قلعه های تاریخ نیستیم. اگر کسب قدرت مساله ماست، اولین سوال این است: مکانیسم های اجتماعی کسب قدرت، مکانیسمهای قوی شدن و در قلمرو سیاسی پیروز شدن، در جامعه معاصر چیست. این بحث خیلی ملموسی است. بگذارید برپسیم در این دنیا چگونه میشود انسانهای زیاد را مغالط قرار داد. چگونه میشود انسانهای زیاد را متحد و متشکل کرد، میتوان به جنگ آرا، حاکم رفت. این آرا، حاکم در جهان امروز چگونه ساخته میشود و به مردم باورانده میشود. مکانیسمهای چیست و چگونه میتوان به جنگ اینها رفت. چگونه میتوان در جهانی با این مشخصات تولیدی، سیاسی، نظامی، انفورماتیک، فرهنگی، آموزشی، قدرتی شد که میتوان به زندگی و اراده مدلیونها نفر عضو طبقه کارگر، توده وسیع مردمی که آزادی و برابری میخواهند، تاثیر بگذارد و به میدانشان بکشد و از سمت درست هدایتشان کند؟ اگر حزب سیاسی کمونیستی کارگری خواهد کاری در این دنیا صورت بدهد، باید قوی باشد. باید قوی بشود، باید آتفر قوی بشود که بورژوازی امروز را در جهان خدو از شکست بدهد. این حرف قدیمی مارکس است که برای کمونیستی کارگری، یعنی قذعلم کردن کمونیسم کارگری بعنوان یک حزب سیاسی مدعی قدرت، را نیز به اشکال مختلف منتفی، نامسکن و نامطلوب قلمداد کرده اند. اما آنچه که به فعالیت کمونیست ما معنی میدهد،

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

مکانیسمهای زیر و رو شدن و خود را نیز تعریف میکنند. باید این مکانیسمها را شناخت. مکانیسمهایی که اجازه میدهد ما، جنبش و حزب کمونیسم را کارگری، رشد کنیم، نفوذ پیدا کنیم، نیرو جمع کنیم، به انقلاب بکشیم، قدرت را از دستشان درآوریم، برنامه مان را پیاده کنیم.

وقتی از مکانیسمهای خود جامعه صحبت میکنم منظورم مکانیسم های قانونی جامعه نیست. قیام و انقلاب مکانیسمهای جامعه معاصر است برای تغییر. خیزش، شورش، جنگ، مکانیسمهای جامعه معاصر است برای تغییر. ولی چیزخو کردن مخالفین در ضیافت شام، روش مناسب این جامعه نیست، در صورتی که ماکنون خلیفه عباسی بدفعات مامون بود این شیوه را بکار ببرد. در سلسله سربداران، که البته منظورم گروه اتحادیه کمونیستهای ایران نیست، یکی از سلاطین اینطور سرکار میاید که وقتی امیر باارغام داده بود ایشان با ساطور قصابی او را میکشد و خود را پادشاه اعلام میکند. اما این انتخاب امروزه به روی ما باز نیست!

ما داریم وارد دوره ای از حیات حزب میشویم که مساله نفوذ سیاسی در جامعه، حضور در جنگ قدرت و بدست گرفتن اهرم های جابجا کردن نیرو در اهرم به طور جدی برای ما مطرح میشود. اهرم ها و قلهبروهای که بنا به مشخصات جامعه معاصر دست گرفتن آن و پاکداشتن در آن برای نیرویی که برای تغییر اجتماع تلاش میکند، اجتناب ناپذیر است. ما فی الحال به این اهرم ها اندکی دست برده ایم، ولی بنظر میرسد گاه از قدرت خود متعجب و حتی نگران میشویم، از موفقیتهای خود متبرسم و مبدوم به درون خانه و پشت مادامان بنظر میشویم. بعضی با این تحرک و ابراز وجود سیاسی احساس بیگانگی میکنند. کمونیسمی که در محلات و محافل تبلیغ

و ترویج میکند، کمونیسم حاضر در سر قراهای سازمانی و جلسات کوچک پنهانی برایشان آشنا و خودی است، اما با کمونیسمی که پرچم خود را وسط شهر بکوبد، کمونیسمی که چنان همه بینند به رسمیتش بشناسند که دیگر کارگری هم که حزب در کوچه اش حضور نداشته بلند شود و بخواید به این کمونیستها ملحق شود عادت ندارند. اما بیرون این پنجره جنگ قدرت هر روز در جریان است، و مدام مجاری و روشهای جدیدی در این جنگ پیدا میشود. دخالت ما در مساله قدرت سیاسی مستلزم رفتن ما سراغ مکانیسمهای اجتماعی قدرت در جامعه معاصر است. شناختن و از آن محضرت به کار بردن این اهرم ها و روشها قطعاً ساده نیست. اما تشخیص روشهایی که بطور قطع بکار یک حزب کمونیست کارگری زمان ما نمیکورد چندان دشوار نیست.

"سنت کلاسیک

کمونیستی" لاسک

میراث اشتقاق و انزوا

حزب کمونیستی تا حزیی نشود که به این شیوه ها و روشهای اجتماعی دست میبرد به قدرت نمیرسد. از طرف دیگر از همه جریانات دیگر برای دست بردن به این اهرم ها تا آماده تر است و امکانات کمتری دارد. اتفاقی که برای کمونیسم افتاده است اینست که بورژوازی توانسته است با تحمیل شکستها و سرکوبها و اعمال فشار هرروزه بر کمونیستها، تر است و امکانات کمتری دارد. اتفاقی که برای کمونیسم افتاده است اینست که بورژوازی توانسته است با تحمیل شکستها و سرکوبها و اعمال فشار هرروزه بر کمونیستها، کمونیسم یعنی یکی از احزاب مدعی قدرت سیاسی در جامعه که صد و پنجاه سال پیش با همین مکانیسم ها میگویند قدرت را به کف بگیرد، را به یک فرقه شبه-مذهبی حاشیه ای تبدیل کند که زندگی سیاسی خود را در گوشه ای از جامعه تعریف میکند و هویت خود را در آن گوشه پیدا میکند و پیروزی اساسی قصد ندارد دیگر از این گوشه

بیرون بیاید. مانند ارگانیسما ویروسهایی که در یک یخچان بزرگ خود را با آن سرما تطبیق میدهند و زنده میمانند اما پس از پایان یخچان و گرم شدن هوا، دیگر به آفتاب و گرما بر نمیگردند. به یخ عادت میکنند و دیگر تنها در آن شرایط زیست میکنند. آن اجبار بیرونی ای که روزی آن ارگانیسما را ناچار ساخت برای بقا، خود را با آن شرایط نامساعد تطبیق بدهد، بعد از دو سه سیکل به نحوه و شیوه زندگی قائم به ذات خود آن ارگانیسما تبدیل میشود، میشود جزئی از وجود او، سنت خود او، هویت خود او و دیگر تصور زندگی دیگری جز این برایش غیر ممکن میشود. ما کمونیست تحت سرکوب زندگی کرده ایم. بما گفته اند نمیتوانید بیابید بیرون علنا و آزادانه بالای چلواریه بروید و برای مردم صحبت کنید، بما گفته اند نمیتوانید با رفیق خودتان در یکی گوشه ای، در کوچه ای، مخفیانه، جایی که صدایان را کسی نمیشنود هرچه میخواهید با هم پیچ کنید. هردو مجبورید در آن گوشه زندگی کنید و به هم حرف بزنید، هرچه میخواهید به هم بگویید، به هر زبانی بگویید، هرقدر میخواهید طویش بدهید، این فرقه شمامت و با زبان حرف ای خودتان هرچه میخواهید به هم بگویید. اما اجازه ندرید اینجا، جلوی مردم، جلوی جامعه دهان باز کنید. در این حاشیه ما و امثال ما یاد میگیریم که حزب کمونیستی را از ابزاری برای مبارزه تبدیل کنیم به دالانی برای پرتوه کردن و زندگی، طریقی برای بودن. برای زیستن، که باید در آن سنت زندگی کرد، این سنت سبیل ها و الهه ها و فرشتگان خودش را دارد، مجسمه ها و تشریفات خودش را دارد، تاریخ و سنت و حیث و زبان و الفاظ خود را دارد. برای بجایی میرسد که انگار کار خود اعضای این جریان، کمونیسم ابزار مبارزه نیست،

بلکه کسی است که عده ای که با سرکوب و تبلیغات وسیع بورژوازی علیه شان به زندگی در حاشیه جامعه محکوم شده اند، برای احساس شرافت کردن و معنی دادن به زندگی خود و برای باورنشان این بخود که دست انبرکار تغییر مجاهدان، برای خود ابداع کرده اند. این نوع کمونیست هرگاه از آن سنت بیرون بیاید، دیگر در جامعه غریبه است، دست و پا چلفتی است، هیچکاره است، سرش کلاه میگذراند و روانه اش میکنند. تا میاید بیرون بگویند من میخواهم انقلاب کنم، یکی که تا دیروز کاری به مارکسیسم نداشته است، استاد دست راستی دانشگاه لندن یا دانشجوی فوق لیسانس ای تی تکنیک تهران است و یا فرزند نامزخوان فلان حاج آقا شده که فرستاده اند فرانسه درس بخواند، فوری جلوش سبز میشود که آقا این حرف شما با مارکسیسم مغایر است، شما با مارکسیسم مغایر است، کتب شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب شما آماده است؟ و کمونیست ما حاج و واج میشود که راستی؟ مغایر است؟ و دوباره در لاک خودش فرو میرود و میبورد که درباره شرایط عینی و ذهنی انقلاب کارگری و مزلومات رسیدن سبیل تاریخی سوسیالیسم در سال ۳۰۰۰ در فرقه خودش بحث کند. تا کمونیست پایش را در میدان قدرت میگذارد ۵۰ مبرص اجتماعی پیدا میشود که بگوید نمیشود آئی شما تنوریک هستید، شما تاریخ معتمدید، شما به قانونمندی تارخ میگویند، شما مارکس دارید، طبقه تان کو؟ پادمان میدانند که ما از جنس متفاوتی هستیم، که ما خود را نباید آلوده بحث قدرت کنیم. تا ما اسم قدرت را در جامعه، فریاد میزنند که آئی ما، عواطف ما، شعور ما، زیبایی شناسی ما و همه چیز ما را شکل میدهد، و حال درست همان کسانی که جامعه را خود آنها مینندند و میزنند، گره های آدمسوزی را خود آنها را انداخته اند، جنگها را خود آنها راه انداخته

اند، هرروز کوهی از چکر و کثافت و تهدید و گلوه را بسست ما پرتاب میکنند تا در همان گوشه بنامین و سربلند نکنیم و به دخالتم در جامعه و به مکانیسم های اجتماعی دخالتم در جامعه و ایجاد تغییر در جامعه کاری نداشته باشیم. برویم زندگی خود در دنیای چپ بکنیم. و رفقا لااقل از بلشویسم به این سو یخش اعظم چپ رادیکال و گروههای کمونیستی در این دالان ها در حاشیه جامعه زندگی کرده اند. بخش زیادی از روشها و نرم هایی که فکر میکنیم حقایق و مشخصات ذاتی جنبش ماست، نتایج قهقه شده و "داخلی شده" فشارهای خارجی ای است که در طول سالها روی ما گذاشته اند و ابدا متعلق به خود ما نیست. زبان ما زبان غامض قلنبه گویی نیست، هرچند ما باید انسانهای هوشمند و مذهبی باشیم که پیچیده ترین مباحثات تنوریک را دنبال کنیم، اما زبانی ما زبانی است که بشر معاصر ما راجع به مسائل شمله ما با آن حرف میزند. مشغله ما مشغله فرقه خودمان نیست، مشغله ما مشغله انسان امروز است، هرقدر هم که باید به صف خودمان برسیم تا صفی قوی باشد. مشغله ما بسته بندی مجدد و باز هم مجدد آنچه پیشینیمان ما گفته اند نیست، بلکه پاسخ دادن به مسائل جامعه معاصر است. مارکسیسمی هستم که بشود پیدا کرد. فکر میکنم غلیظ ترین مارکسیسم آن مارکسیسمی است که میتواند در دنیای بیرون تاثیر بگذارد. اساس حرف مارکس این بود که گفت جامعه اصل است. جامعه است که روح ما، فکر ما، عواطف ما، شعور ما، زیبایی شناسی ما و همه چیز ما را شکل میدهد، و حال نقش زیادی بازی کرده ایم. در نتیجه من هیچ ارزش خاصی برای این بحث که این روش کلاسیک کار کمونیستی نیست

قابل نیست. کار کمونیستی را ما تعریف میکنیم چیست. و اگر ما بر مبنای عقلان و نیازهای سیاسی و آرمانهای اجتماعی مان متوجه میشویم که باید به ست معینی برویم، باید برویم و نگران این نباشیم که قتیلا کسی این مسیر را نرفته است و این راه نامحوار و پا نخورده است.

فعالیت سیاسی ماهیتا

علنی است اجازه بدهید روی چند نتیجه کلی از این مقدمات مکث کنم. اولین نکته اینست که مبارزه برای قدرت سیاسی یک مبارزه علنی است، مردم بطور عادی علنی اند و این مردمند و طبقات اجتماعی اند که بر سر قدرت مبارزه میکنند. سعی میکنند بگیرند و ندهند. مبارزه سیاسی در جامعه، بعنوان مبارزه ای میان انسانها در جامعه، مکانیسمهایی علنی دارد. با گفتن، حرف زدن، نوشتن، فریاد زدن، صدا کردن، توجه جلب کردن، نیرو جمع کردن، از اینجا به آتیا بردن، مقاومت کردن، سنگر بندی کردن و غیره همراه است. مبارزه سیاسی مخفی چیزی است که به جنبش ما تحمیل شده است و هنوز میشود. و ما به این واقعیت تمحلی خودی گرفته ایم. روشهای فعالیت در شرایطی که تحت سرکوب قدرت، بی تفاوتی به معضلات جاری جامعه و جاخوش کردن در یک موجودیت صنفی و فرقه ای و حاشیه ای، اینها سندهای کار کلاسیک کمونیستی نیست، بلکه میراث اشتقاق و سرکوب و شکست است. اما ما باید بدانیم که هدف فعالیت ما شکستن این سد اشتقاق است که ما را از دست بردن به مکانیسم های اجتماعی برای سخن گفتن و جذب نیرو و نبرد در یک مقیاس اجتماعی محروم میکند. ما داریم تلاش میکنیم که این سد را بشکنیم و بتوانیم در یک شرایط علنی

از صفحه ۱

جنگ آمریکا و ناتو در بالکان جنایتی جدید علیه بشریت

یوگسلاوی به عرصه دخالت مستقیم دول غرب، از طریق ایجاد دشمنی قومی و مذهبی در میان اهالی آن، بدل شد. در معیاد دولت اشتقاقی و قومپرست میلوسویچ در مرکز و باندی به همان درجه مرتجع و قومپرست به ریاست توجمان ها، کارادویچ ها، بگوویچ ها، گوروواها و اخیرا کی ال ای، در جریان جدالهای خونین خود، فجیع ترین صحنه های کشتار و پاکسازی قومی را به اجرا در آوردند. دخالت آشکار غرب در ایجاد این کشمکشهای قومی، صلح دایتون، جنگ صمد، در کوسوو، دیپلماسی رامبویه و سرانجام جنگ کنونی ناتو علیه مردم منطقه، حلقه های پی در پی یک اسپرال جنایت و کشتار چندین ساله است که نشانی از پایان ندارد. پرده بعدی سناریو هم اکنون به صحنه می آید.

چنانچه، ناتو در راس آن دولتهای آمریکا و انگلیس دو ماه است که به بهانه تضعیف

متصل کردن ایتالیا به یونان و تکمیل محاصره نظامی روسیه و کل قلمرو شوری سابق را دنبال میکنند.

استراتژی جدید ناتو و فاجعه عظیم آوارگی

در تفاوت با جنگهای کلاسیک امپریالیستی، استراتژی ناتو بعنوان بازوی نظامی "نظم نوین" آمریکا و متحدانش در این جنگ اینست که با استفاده از تفوق خود در عرصه تکنولوژی پیشرفته بمب افکنها و موشکهای دوربرد، حتی المقدور بدون نیاز به استفاده از نیروی زمینی، حریف را، در آینده هر حریفی را که در برابر "نظم" شان قد علم کند، به زانو در آورند. جنگ کنونی بالکان جدا از اهداف پسا جنگ سردی، در عین حال آرمایشگاه این استراتژی جدید، آرمایشگاه کارائی بازوی دراز تروریسم دولتی غرب علیه بشریت و در همان حال آغاز دور جدیدی از مسابقه تسلیحاتی قدرتهای امپریالیست در این عرصه است. این اودامه "جنگ ستارگان" در شرایط سیاسی امروز و در انطباق با سطح امروز پیشرفت تکنولوژی جنگی است. قدر مسلم اینکه، علیرغم هر درجه توحش که بکار برده اند و هر میزان هزینه گزاف

جدید ناتو در بزائو در آوردن سریع حریف، طولانی شدن بیماریارها و چشم انداز تلفات گسترده تر در جنگ زمینی احتمالی، در کنار مناظر هرروزه تراژدی عظیم آوارگی، به جنبش اعتراض علیه جنگ در سطح جهان و بیزیه در اروپا و آمریکا دامن زده است. یک شعار کهنشاهی اول همه امسال در اکثر کشورها محکومیت ناتو و قطع فوری بمباران بود. قطع یی قید و شرط بمباران و

پایان دخالت نظامی در یوگسلاوی، بعنوان شرط حل سیاسی بحران و تخفیف مشقات مردم خواست عادلانه هر انسان آزادخواهی است. امروز در بالکان و فردا هر جای دیگر، نقش ناتو و ابرقدرت آمریکا با داعیه سروری دنیا در راس آن، سرکوب هر حریف سرچنین و هر نیروی سوسیالیست و آزادخواه در هر گوشه جهان است که وضع موجود را، نظام

سرمایه داری و سیستم دولتی مدافع آن را، زیر سوال ببرد. سازمان دادن مقاومت موثر و پیروزمند علیه این ارتجاع سیستماتیک و آنتایپوسی، تنها از نیرویی ساخته است که عین حال با روشن بینی تمام، صف خود را از جریانات ارتجاعی ملی و مذهبی و غیره که با سایر بخشهای بورژوازی جهانی و محلی مرتبط اند، متمایز کرده باشد.

امروز یوگسلاوی، فردا همه جا

اطلاعیه دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران (۲۸ مارس ۹۹)

چهار شبانه روز است که ناتو، با آخرین تجهیزات کشتار جمعی، به جان مردم یوگسلاوی افتاده است. غم کرده اند که بشکند و بسوزانند و با خاک یکسان کنند. بهانه ها مسخره اند، اما کنترل رسانه ها در دست زنیهاست، خیل وسیع ژورنالیستها و خبرنگاران و مسقرین نوکر و ریاکار را برای همین روزها نان داده اند و پروراندند. دارند یک جامعه را بنام بشریت و انساندوستی و صلح منهدم میکنند. اینها، از کلیتتون و بلر تا ساران سی ان ان و بی بی سی آن مجرمینی هستند که باید بخاطر جنایت علیه بشریت به محاکمه کشیده شوند.

یوگسلاوی را در ضیافت پیروزی بر بلوک شرق، تکه پاره کردند و به نیش کشیدند. هلموت کوهل ها و گنشرها از این مردم بخاطر مقاومتشان در برابر آلمان نازی انتقام سختی گرفتند. غرب پیروز هیولای قومی گری و ناسیونالیسم را بیادار کرد و بجان مردمی انداخت که دو نسل در صلح و آرامش با هم زیسته بودند. دست ناسیونالیسم و قومی گری و مذهب در یوگسلاوی، از صرب و کروات و آلبانیایی و مسلمان و مسیحی، تا آرنج به خون مردم افکشته است. اما پاکسازی قومی و کشتار جمعی محصول مستقیم سیاست جنایتکارانه غرب در یوگسلاوی است. مردم یوگسلاوی، و اکنون دیگر همه دنیا، قربانی تلاش آمریکا و غرب برای برپاسازی یک نظم نوین جهانی متکی بر حاکمیت و فعال میاشتی آمریکا و ناتو است. امروز یوگسلاوی، فردا همه جا، باید جلوی این جنایت را گرفت. باید جلوی این سیاست ایستاد.

و بدون اختناق کار کنیم و بورژوازی را نیکبازدار. ما می‌کنیم که وظیفه انقلاب ۵۷ بوجود آوردن شرایط انقلاب کارگری است. اما آیا اگر این شرایط فراهم میشد می‌توانستیم از آن بدرستی بهره بگیریم؟ آیا چه رادیکالی که ذاتا گروه فشار است و نه حزب سیاسی معطوف به جامعه و معطوف به قدرت، حتی در یک شرایط دموکراتیک می‌تواند در سرنوشت جامعه دخیل بشود؟ فکر نمی‌کنم.

اولین نتیجه گیری من اینست که فعالیت سیاسی باید در بعد علنی، وسیع و جلوی چشم مردم صورت بگیرد و ما باید به آن پا بگذاریم. و این شیوه‌ای که چپ‌ها سنا فعالیت کرده اند، یعنی شیوه غیبی، شیوه‌ای که در آن احکام و شعارها و خواسته‌ها بعنوان احکامی بلبهی از پشت دیواری به مردم پرتاب میشود گوی می‌فری را جایی پنهان کرده اند، گویی چشمه‌ای از خرد و حکمت را جایی پنهان کرده اند و به مردم نمی‌گویند کجاست و اعلام میکنند که "ما میدانیم که تاریخ به این سمت میرود و به آن سمت نپیرو" شیوه ابداء کارماز و کمونیستی نیست. این شیوه جریانات جدی سیاسی نیست. بالاخره اگر شما می‌خواهید مردم دنبال شما بیایند باید خود را نشان بدهید. باید دعوت خود را علنی کنید و مردم را دنبال خود بکشید. نمیتوانید بدون اسم و رسم و هویت و چهره سیاسی این کار را بکنید. و کسی که بفهمد برای به میدان کشیدن دو میلیون نفر ده هزار نفر انسان واقعی و صاحب هویت و چهره شناخته شده لازم است که هرکدامشان نفوذی میان مردم داشته باشند و جایی ارج و قربی داشته باشند، این را بفهمد که حزبی که ۵۰ تا شخصیت کمونیست به جامعه معرفی کرده است و معتقد است هنوز کم است، منکر تنوری حزب لنینی نشده است و "حزب شخصیتها" نشده است. بلکه خیلی ساده دارد میگوید شخصیت کم داریم دیگر. شخصیت داشتن، چهره های واقعی داشتن، وهربان و فعالین شناخته شده داشتن، روش معمول و واقعی زندگی احزاب سیاسی ای است که می‌خواهند قدرتمند شوند.

فرد در مبارزه سیاسی هستی است. فرد آن پدیده‌ای است که به اتحادیه‌ها، احزاب سیاسی و جنبشها پیوسته، برای توده و وسیع مردم ملموسشان میکند و آنها را در دسترس مردم قرار میدهد. در نگاه به هر نهادی شما نه فقط نفوگسینون و نقش و برنامه و فلسفه وجودی اش را بلکه به افرادی که این نهاد را تشکیل می‌دهند نیز نگاه میکنید و این در ملموس شدن و واقعی شدن رابطه جامعه با آن نهاد تعیین کننده‌است. هر فرد، هر قدر هم بخشی از یک سازمان و نهاد جمعی باشد، نقشی فردی ایفا میکند و سهم خودیژه‌ای در مبارزه سیاسی دارد. سازمان و جنبشی که از فرد بگذرد، فرد را قلم بگیرد، خود را بی اثر و خشی کرده است. سازمان‌شادهنده وحدت میقتی است میان افراد. نهایتا سازمان حکمتی بیش از اتحاد افراد ندارد. این را میفهمم که در طول تاریخ هر حزب افراد میروند و میماند، اما اهیت سازمان اینست که

که در هر دوره افراد معینی را هم نظر و متحد کرده است. این سازمان شبکه‌ای است که این افراد و مبارزانشان را به هم مرتبط میکند، تقویت میکند، هماهنگ میکند، نیروی سازمان را پشت فعالیت فرد میبرد و نیروی همه افراد را به نیروی سازمان تبدیل میکند. ولی سازمان جای مبارزه فرد را نمیگیرد.

البته این بحث هم در میان ما تازگی ندارد. ما مقوله آژنتوارهای کمونیست و رهبران عملی جنبش کارگری و نقش فرد و رهبر شناخته شده و مورد اعتماد در جنبش کارگری را ۱۵ سال قبل به تفصیل بحث کرده ایم. کمونیسم مارکسی، کمونیسم کارگری، به این اعتبار همواره "حزب شخصیتها" است. تحلیل بردن هویت فردی کمونیست‌ها در یک سازمان اداری و نظامی بی چهره، حد تا تبدیل کردن اسامی آنها به حروف اختصاری، سلب هویت کردن از کمونیستها و تبدیل کردن تبلیغ و ترویج و شعار و فراخوان به محصولات دبیرخانه‌ها و ستادهای سازمانهای غیبی، محصول جنبش ما نیست. شاخص جنبش ما نیست. بحث بر سر این نیست که حزب نباید کمیته داشته باشد، بر سر این نیست که حزب نباید یک شالوده محکم زیر زمینی داشته باشد که بتواند در هر شرایطی فعالیت کند، بحث بر سر این نیست که این همین شبکه زیرزمینی ماست که امکان داده است ما امروز اینجا باشیم. این انضباط محکم ماست که پشتوانه کار ماست. هیچیک از اینها مورد بحث نیست. اما آیا ما به اندازه کافی میدان را از دست دیگران در آورده ایم که اکنون کسی به تردید بیفتد که آیا زیادی به این سمت نمیرویم؟

ما باید صدها مرتبه بیشتر در این جهت برویم. ما باید در همین ابعاد فعلی مان دهها چهره علنی بیشتر داشته باشیم که کسی که در ایران به قدرتگیری این جریان فکر میکند بتواند مشخصا این را تبس کند که چه طیف و چه تپیی از انسانها با چه اعتقادات، منش و خصوصیاتی سرکار میایند. و بتوانند بخواهند و آرزو کنند که این تپب آدهما سر کار بیایند. ما هنوز در این راه هستیم. بدرستی گام نگذاشته ایم. و آیا اینکارها سوسیالیستی نیست؟ به معنی قدیمی و فرقه‌ای کلمه، بنا به سطح شعور و تلقی معوج آتپایی که می‌خواهند در کانالهای حاشیه جامعه زندگی کنند، آری اینها سوسیالیستی نیست. اما برای یک مارکسیست این هم سوسیالیسم است. برای کسی که می‌خواهد قدرت را از دست بورژوازی در بیاورد عین سوسیالیسم است. ما این ضرورت را دقیقا از کمونیسم مان و از مارکسیسم مان نتیجه گرفته ایم و معتقدیم این شرط پیشروی در جدال بر سر تحقق اهداف مان است. اگر بناسات مالکیت خصوصی و نظام دار مزدی را براندازیم میتواند نیرو جابجا کند و ما باید در مقیاس ظاهر پرورز نمیشویم. قدرت سیاسی به جامه خود خد کسی انتخابش کند. منظورم انتخابات نیست.

انسانهای واقعی، با چهره و سیمای سیاسی خود جلوی جامعه قرار بگیریم و فراخوانان را به جامعه و به کل طبقه کارگر اعلام کنیم. در دست بودن و بی چهرگی و در حاشیه زیستن شاخصهای کمونیسم نیست. اینها خواست بورژوازی برای کمونیستهاست. و دستگاه سرکوب برپا کرده اند، دستگاههای عظیم دروغپردازی برپا کرده اند، تا دقیقا همین را به کمونیسم و صف کمونیستی طبقه کارگر تحویل کنند. قد علم کردن به مثابه انسانهای واقعی برای یک عده مارکسیست عین سوسیالیسم است. وظیفه سوسیالیسم است. نقطه شروع سوسیالیسم است. جز این سوسیالیسم نیست.

حزب و طبقه:

رابطه محلی و رابطه اجتماعی
کار حزب با کارگران چه میشود؟ کار مستقیم و حضوری حزب با فعالین و محافل و شبکه های کارگری البته جزء دانشی کار یک حزب کمونیستی است و باید همیشه مشغول آن باشیم. این آن نوع فعالیت در میان کارگران است که هم در مورد آن زیاد سخن گفته ایم و هم فرض فعالیت هرروزه حزب است و برایش سازمان ایجاد کرده ایم. نوع دیگری از کار کارگری هم اینست که امکان انتخاب کمونیسم را برای کارگران فراهم کند. به کارگران بگویند این جنگ را می بینید؟ در این جدال میتوان کمونیسم را باشیم. این انضباط کارگری یک نیروی بالفعل و موجود است. دیگر دعوا میان جبهه ملی و حزب توده و سلطنت و اسلام نیست، این حزب کمونیست کارگری است و میتواند آن را انتخاب کند. انتخاب شما محدود به احزاب طبقه حاکم نیست. این حزب خودتان است و میتوانید فردا بروید وسط تهران، دفتر مرکزی حزب، به حزب بپیروند و با کارگران دیگر عضو حزب در محل و کارخانه و شهر خود مرتبط و متحد بشوید؛ میتوانید از همانروز مسئولیت به عهده بگیرید. رقفا، ما می‌خواهیم به طبقه کارگر حق انتخاب کمونیسم را بدهیم. اگر ما در سوراخ باشیم کارگر چرا باید ما را برگزیند؟ تروتسکیستها دهها سال است دارند دلمه سر پیکت میزنند و دوشادوش کارگران از پاسبانها کتک میخورند و باز شاهدند که وقتی کارگر به مساله قدرت و دولت در جامعه فکر میکند باز به سوسال دموکراسی فکر میکنند. برای اینکه حزب تروتسکیست خود را در موقعیتی قرار نداده است که بعنوان یک نیرو در جامعه شدن بعنوان ابزار دخالت در امر قدرت توسط کارگر را داشته باشد. آخر باید یک ضرورت را مرکز صحنه سیاسی حضور یافته باشد تا بشود انتخابش کرد. تا بشود فهمید که این جریان یک کاری ازش میاید و راهش را بلد است. و نظام دار مزدی را براندازیم میتواند نیرو جابجا کند و ما باید در مقیاس ظاهر پرورز نمیشویم. قدرت سیاسی به جامه خود کسی انتخابش کند. منظورم انتخابات نیست.

اینست که کارگر به مثابه یک طبقه این حزب را برگزیند و بگوید من از میان آلترناتیوهای موجود با این حزب میروم. یک بعد دانشی و لایتجزای فعالیت ما اینست که روابط کارگری مان را فعال کنیم. بعد دیگر فعالیت ما اینست که در پهنه جامعه و در جدال قدرت حزب را بعنوان یک ابزار واقعی در دسترس طبقه کارگر قرار بدهیم برای تعیین تکلیف بنیادی جامعه آن را بعنوان دومی حزب بدست بگیرد. این دومی را اگر انجام ندهیم در وظیفه کمونیستی خود کوتاهی کرده ایم. طبقه کارگر چه گناهی کرده است که باید تا بد با سوسیالیسم در قامت گروههای دوه نفره اتحاد و مبارزه در راه دفاع از حقوق کارگران محروم روبرو شود و احزاب طبقات دارا را در وسط صحنه سیاسی مشغول بازی با سرنوشت خویش بنیاید. به این وضعیت باید خاتمه داد و این کمونیستهای را لازم دارد که سنت و رسم حاشیه نشینی و فرته سازی و فریبکاری و فشاری را کنار بگذارند و در قلب جنگ قدرت در جامعه ظاهر شوند.

کلمه کمونیسم و سوسیالیسم به تنهایی بدون هیچ توضیحی برای کارگر بسیار قوی است. کارگر بطور غریزی و طبیعی در یک دعوی اجتماعی سوسیالیستها را پیدا میکند. این جزو سنت طبقه کارگر است. سوسیالیسم محصول طبقه کارگر است. این جنبشی است که کمونیسم را تحویل دنیا داده است. در هر جای جهان، از آژنتیانش تا کرد، وقتی کارگرکار جمع میشوند، از پیش میتوانید حدس بزنید که در میانشان ادبیات مارکسیستی میباشند و خوانده میشود. ما باید یک حزب کمونیستی کارگری درست کنیم که در جامعه، در صحنه نبرد طبقات بر سر مقدرات دیده باشد، حضور پیدا کند و دمه بشود، و نه صرفا سعی باشد پائین اطلاعاتیه‌های سازمان در فلان محافل. این آن مصافی است که امروز جلوی ماست. حزب کمونیست کارگری به مثابه یک حزب کارگری، حزبی که بر جدالها و جاهلوی تمکین دیند این حزب، سر مارکسیسم و تمایز کمونیسم کارگری از کمونیسم بورژوازی بنا شده است، امروز به جایی رسیده است که تنها راه جلو رفتن درک رابطه حزب و جامعه و درک مقوله مکانیسم اجتماعی کسب قدرت است. منظورم از کسب قدرت حمله روز آخر به کاخ زمستانی و تشکیل دولت نیست، بلکه منظورم قوی شدن و دینفوذ شدن حزب در جامعه است به نحوی که یک پای مهم جدال طبقات بر سر قدرت باشد، و از بالای سرش توانند چیزی را به جامعه تحمیل کنند. این الان شروع شده است و ما جوانه های شروع این روند را می بینیم و شاهدید که قفلر تصاعدی در حال پیشرفت است. رقفا، پرورزی بر بورژوازی را باید در زمین او برانداذ داد. ما در کنگره خود به کسی پرورز نمیشویم. قدرت سیاسی به جامه خود کسی انتخابش کند. منظورم انتخابات نیست.

به زمین آنها، و داریم میرویم به زمین آنها. ما باید خود را برای ایفای این نقش آماده کنیم. ما از هرجا آمده باشیم، هر مروج سیاسی بوده باشیم و چه رهبر کارگری و چه پارتیزان، چه شاعر و نویسنده، الان بجایی رسیده ایم باید نقشهایی در مقیاس اجتماعی بعده بگیریم و ایفا کنیم. و بعنوان شخصیتهای زنده جنبش سوسیالیسم و کمونیسم کارگری یک کشور قد علم کنیم و حرف بزنیم، با همه جامعه حرف بزنیم.

حزب مارکسیستی - حزب اجتماعی

ما یک حزب مارکسیستی هستیم و در این روند گسترش، مانده هر پدیده‌ای که جاذبه اش قرار است به خیلی دور برسد، هسته مرکزی مان باید خیلی فشرده و وزین باشد. در کنگره دوم اشاره کردم که تاریخا احزاب چپ وقتی خواسته اند اجتماعی بشوند و در ابعادی اجتماعی ظاهر بشوند، به راست چرخیده اند. اینطور توجه کرده اند که جامعه راست تر از آنهاست و این رای می‌خواهند باید به راست بچرخند. و البته تاریخما هم در این کار شکست خورده اند. ممکن است یک حزب نماینده از یک حزب رادیکال چه برای یک دوره به مجلس رفته باشد، اما همان یک نفر را هم دور بعد پرورنده اش زده بشی و روانه اش کرده اند که برود. ما یکی از معبود سازمانهای کمونیستی بعد از بلشویکها هستیم که می‌خواهد روی رادیکالیسم و مارکزیالیسمش توده‌ای بشود. سازمانی که اتفاقا می‌خواهد مارکزیالیسم و کمونیسم را توده ای و اجتماعی کند. می‌خواهد ارمانها و ایده انقلاب کمونیستی اش را ببرد و توده‌ای و اجتماعی کند. می‌خواهد حرف آخرش در مورد مذهب را به حرف جامعه بدل کند. ما کسانی هستیم که معتقدیم باید این کمونیسم بی تخفیف را توده ای و اجتماعی کنیم.

این دورنما، دو سوال را جلوی ما میگذارد، اول اینکه آیا اصولا چنین کاری ممکن است؟ که بنظر من تجربه ثابت کرده است که در دوره ما اتفاقا این روش کارساز است. جامعه معاصر پاسهاهی رادیکال و انسانهای رادیکال و سازش ناپایز می‌خواهد. کسانی که حرف اساسی و بنیادی خود را میزنند و می‌خواهند هفکاران و همراهان خود را متحد کنند تا کل این افق رادیکال را متحقق کنند. کافی است ۵ درصد جامعه حرفشان مثل ما باشد تا تمام قدرت را بگیریم. کافیست ۵ درصد مردم ایران فعالانه از حزب کمونیست کارگری دفاع کنند و آن را حزب خودشان بدانند تا تمام منطقه را بگیریم. مهم نیست که تشریات مجاز و قانونی ایران به ما روی خوش نشان ندهند. آن مملکت ۶۰ در صد انسان ضد دین و ضد خدا دارد که از دست رژیم اسلامی کار به استخوانشان رسیده است و همه حامیان بالقوه ما هستند. آنها که از اسلام با ستوه آمده اند ما را دارند، آنها که از نابرابری زن و مرد با ستوه آمده اند ما را دارند، کسانی که از شرقزدگی حاکم بر رژیم و اپوزیسیون خسته

شده اند ما را دارند، و این حق ماست که ما را داشته باشند. این افشار هویت کارگری و کمونیستی ما را تحریف نکرده اند اگر ما را نمایندند خود بدانند. کسانی هستند که می‌گویند ما با شما آمده ایم چون حرف دل جوانها را میزنیم. ما با شما آمده ایم چون حرف دل زنان را میزنیم، یا چون از فرهنگ مدرن تری سخن می‌گویند، یا چون علیه مذهب ما با شما است. این اشکالی ندارد. کسانی که با ما میایند به خاطر نقشی با ما میایند که آن روز در جامعه بازی میکنند. و اگر بازی نکنیم دیگر با ما نمیایند و با دیگران میروند که آن نقش را برعهده میگیرند. و هیچ عار نیست که اینها را دور خود جمع کنیم. قرار از ابتدا این بود که طبقه کارگر و کمونیسم کارگری بعنوان پرچمدار همه آزادی و همه برابری در جامعه ظاهر شود.

سوال دوم اینست که اگر این نیروها و مطالبات و تمایلات را دور خود جمع کنیم، چه تضمینی حزب آنها نشویم، فقط حزب آن کارها نشویم. اینجاست که آنطرف قضیه را باید تاکید کنیم. این حزب باید یک ستون فقرات کمونیستی متعهد داشته باشد و این ستون فقرات مدام باید رشد کند. بگذارید اینجا نوکی به بحث عضو و کادر بزنم. من معتقدم هرکس دوست دارد عضو حزب کمونیست کارگری بشود باید بترناند بشود. فرض من اینست که همه انسانها که شرفند. اینست که همه انسانها که چرا هرکس خودش میدانند که چرا عضو شده است. لایذ از نظرات و سیاستهای حزب خوشش آمده است. ولی این حزب باید یک لایه کادری داشته باشد که این حزب را هدایت میکند، باز تولید میکند، به مسائلش میرسد، رشدش میدهد. کسانی که تمام نقشه را دارند، تمام بحث را دارند. اینهاش افق را ببینند و تعهد تنوریکی تعلق فکری و آرماتی شاد شوی و کامل باشد. این یک بعد وظایف ماست که نباید فراموش شود. بحث سر اینست که ۵۰۰ درصد عضو می‌خواهیم و برای اینکار به ۲۰۰۰ کادر قوی کمونیست احتیاج داریم و باید اینها را در این حزب باریابوریم. در نتیجه یکی از کارهای کادر حزب اینست که اعضای خوب را انتخاب میکند و با آنها کار میکند. با آنها متاثرلای سعی میکند بارشان بیاورد. مقلوبات حزب وسیع اجتماعی و حزب مارکسیستی بنظر من تناقض ندارند. ما می‌خواهیم ثابت کنیم که ندانند. می‌خواهد مارکسیست بود، آتشین بود، تنوریک بود، تمام تحول سوسیالیستی را خواست و در عین حال یک حزب وسیع اجتماعی داشت که روی کوچکترین شتابهات با امیال مردم گسترش پیدا میکند. ممکن است بگویند کسی که برای خواستههای جوانان با آمده است وقتی به مشروطه اش برسد دیگر با ما نخواهد ماند. باشد، ولی تا آن روز که با ماست، ما نفع کرده ایم. پشتوانه چند دهه‌ای این حزب از نظر فکری و پراتیستی، چلهایی که وارد آن شده است، و با سر و روی خوین از آن بیرون آمده است، دارد میگوید که این حزب کبک ایستاده است. ما کمونیستیم، و این کمونیسم به اندازه کافی قوی هست که چنین و چند برابر این جلو برویم

صفحه ۵

بدون احساس خطر و نگرانی از آلودگی با "ذنبای کثیف سیاست" و نیرو جمع کنیم. و این نیرو امروز حیاتی است.

احیای کمونیسم جهانی

ما راجع به رفتن حزب خودمان به مرکزهای سیاست و به مرکز جامعه حرف زدیم. اما یک نکته دیگر هم بنظر من تعیین کننده است. اگر کمونیسم در مقیاس جهانی آینده‌ای دارد از طریق احزابی است که اینکار را میکنند، نه از طریق تماس دبیرخانه و روابط عمومی ما با فعالین انگلیسی و آلمانی و استرالیایی و پرسیدن نظر آنها راجع به موضوع ما. آنهم البته کار خوب و لازمی است. اما اگر چیزی قرار باشد کمونیسم را در دنیا احیا کند توان و صلاحیت دو سه حزب کمونیست کارگری دنیاست که در کشورهایی که اندازه متوسط، نیرو بشوند. این کمونیسم را احیا میکند، تنوری مارکسیزم را احیا میکند، "مانیفست" را احیا میکند، "کاپیتال" را احیا میکند. این وظیفه ما و دین ما به جنبش کمونیستی جهانی است که قدرتمند بشویم... کافی است دیوال در گوشه‌ای از جهان در قدرت باشد. پیروزی ما در جنگ قدرت، یا حتی شکست دادن و بیرون راندن ارتجاع از یک گوشه آن مملکت، چشم جهانیان را متوجه کمونیسم کارگری و حزب پیروزش میکند و شما میتوانید درباره مارکس و لنین و انتربانیونال کمونیستی و حق و باطل در جهان امروز دنیا را مخاطب قرار بدهید. ما، ما احزابی که بتوانیم در جامعه قدرتی بشویم، کمونیسم را احیا، خواهیم کرد. این تنها پاسخ واقعی پس از سقوط بلوک شوروی نیست، جوابهای تنوریکیش اش را قیلا داده‌ایم و داده بودند. پاسخهای پس از سقوط بلوک شرق پاسهاهی تنوریکیش پس از سقوط بلوک شرق پاسهاهی تنوریکیش پس از سقوط بلوک شرق پاسهاهی تنوریکیش پس از سقوط بلوک شرق، برپا کردن این پرچم جایی است که تعداد کافی‌ای از مردم، با سر و صدایی به اندازه کافی بزرگ، وجود ما و عروج مجدد ما بشود. این کار از ما برمیاید. این را راستش نمیدانم چه احزاب دیگری در دنیا دارند چنین کاری میکنند. اما میبینم که در مقیاس کشوری مثل ایران ما این پتانسیل را داریم. این سازمانی است که این پتانسیل را دارد که کار مثبتي در این مقیاسی که من گفتم صورت بدهد. به نحوی که جنبش کمونیستی بطور کلی را به پله بالاتری برده.

وظیفه‌ای که امروز جلوی ماست استفاده از این سرمایه بیست بیست ساله، از این شعور بیست ساله، از این تجربه بیست ساله و این نیروهایی که در طول این سالها جمع شده اند و آبدیده شده اند برای کاری بیرون این سنت و بیرون این تاریخ حاشیه ای است. کاری موثر در جامعه، و این کاری است که با شروع کرده ایم و همه به این میاییم. قلمرو ما در اندازه کافی آشنا نیستیم، در آنها تخصص نداریم، چاله و هایش را نمیشناسیم. باید بپرست با بگیریم و از حریفان خود با هوشتر و چالاک تر باشیم. متکثر تر هستیم و دنیا کار در این مسیر هست و می‌خواهم بعدا در این نشست روی ابعاد مختلف آن مکث کنیم.



mosaber@yahoo.com

مصطفی صابر

میخواهند عادت کنیم

اینبار ظاهراً حتی در "توجیه حقوقی" جنایتان در یوگسلاوی نیز دچار مشکل شده اند. تردید حتی به رسانه های خودشان سرایت کرده که ناتو "یک دولت مستقل را مورد حمله قرار داده است" و "این خلاف مقررات بین المللی است". در مقابل این توجیه که حمله بخاطر "اهداف انسانی" صورت گرفته، کسانی مثل "نوم چامسکی" متفکر متنفذ آمریکایی قدم جلو گذاشته و در جزئیات نشان داده که حظور جنایات آمریکا در کلیلیا، لائوس، کامبوج و یا رفتار ترکیه عضو ناتو با کردها و مثالهای دیگر جای هیچگونه صلاحیتی برای این مدعیان "اهداف انسانی" باقی نمی گذارد. در برابر این ادعا که از آلبانی های کوسوا دفاع میکنند، حتی نیویورک تایمز (۲۸ مارس) صدای درآمده که همین کوسوا پیش پشیمانیهای آمریکایی "ارتش آزادیبخش کوسوا" را که حالا نماینده آلبانیها قلمداد میشود و زیر چتر حمایت ناتو قرار گرفته، "گروهی تروریست" میخواندند. که سران این جریان که "نه فقط خواهان استقلال، که پاک کردن صربها از کوسوا هستند"، که سودای "آلبانی بزرگ" (شامل صربشایی در کشورهای منطقه) را در سر دارند و در پاکسازی قومی دست کمی از میلوسویچ

جهان و حتی کل غرب شده است. شک میکردند که توئل زمان را عوضی رفته اند. سخت می شد به این میهمانان خیالپان حالی کرد که نه زمان بلکه بورژوازی، انقلابی آتوت و صاحب قدرت فعلی، به عقب برگشته است. همین پای در طول یکسال گشته چقدر توسط میدا و سیاست های بورژوازی بین المللی باد زده شده است. تهریمهای وحشیانه علیه کوبا سببی شد که کاسترو فرش قرمز زیر پای ایشان پهن کند. تداوم مجازات اعدام در آمریکا (کل سر سبد تمدن بورژوازی) امکان داد تا پاپ مدافع لغو اعدام در بیاید. و حالا جنگ خونی ملی مذهبی در بالکان که "پیروزی دمکراسی" و "نظم نوین" به جهان ارزانی کرده، میدانی به پای داده تا شاید نخود این آش هم شود و مقامات طرفین را برای رسیدن به توافق و صلح به واتیکن دعوت کند!

پاپ، دالائی لاما، خمینی و نوچه هایش مثل خاتمی، ملاعمر طالبان و غیره همه به یک آخور بسته شده اند: ارتجاع سرمایه داری. پاک کردن این اصطبل اینبار کار کمونیستها و انقلاب کارگری است. شایسته در دامغان چهار ماه است که حقوق نگرفته اند. در حالیکه مدیران، ملاها و سردارها و سایر جانپان سرمایه و جمهوری اسلامی همه سفره شان براه است. میتوانست دولت اسلامی را به عقب براند و معیشت کارگران را بهبود بخشد. افزایش واقعی دستمزدها، نقد کردن دستمزدهای معوقه میکنند. کارگران با گسترش اعتراضات خود، با بردن این اعتراضات به خیابان (آخرین نمونه حرکت کارگران نساجی قانمشهر در فروردین ماه بود) و بویژه با گرامیداشت وسیع طرح همه امسال و برای ایجاد اجتماعات متعدد، اول مطالبات و شعارهای مربوط به دستمزد و علیه حکومت اسلامی نشان دادند که در این راه گام بر میدارند. (خیلی ها البته تلاش کردند اول مه را زیر علم شوراهای اسلامی قرار دهند!) آنچه که اینجا باید مجدداً تأکید کرد ضرورت برای جنبش مجامع عمومی و ایجاد شوراهای کارگری، این ارگانهای اتحاد و قدرت کارگری است.

به حزب کمونیست کارگری کمک مالی کنید

برای اترانیسیونال

به دبیر کل سازمان جهانی کار ما این را نمی بخشیم!

میدانید که این قانون آشکارا اسلامی و تبعیض آمیز است فقط در پی سرکوب خوین کارگران و براه انداختن یک حمام خون ۱۵۰ هزار نفری در سطح جامعه به طبقه کارگر تحمیل شده است؟

آقای دبیر کل، جمهوری اسلامی هم اکنون نه فقط گرانی و کاهش مستمر دستمزد فلاکت بی سابقه ای را به همه کارگران تحمیل کرده است، بلکه صدها هزار کارگر در ایران ماههاست که حتی دستمزدی نگرفته اند. در مواردی متعددی اعتراضات گسترده کارگران با هجوم نیروهای نظامی روبرو شده است. (آخرین نمونه حرکت اعتراضی کارگران نساجی قانمشهر در ۱۸ اسفند، ۹ مارس گشته بود.) زندان و تعقیب و شکنجه و مرگ در انتظار فعالین کارگری است. نماینده شما در کنار مسببان و توجیه گران این وضع عکس گرفته است. آنها درست در شرایطی که بعد از تظاهرات و راهپیمایی معروف کارگران نفت در دو سال پیش در تهران، که آنها سرکوب شد، دوره نوینی از اعتراض عمومی علیه جمهوری اسلامی شروع شده است. بعنوان کسی که شاهد دستگیری دهها و اعدام رفقای بسیاری بوده ام که همین شوراهای اسلامی آنها را شناسایی کردند، بعنوان کسی که قوانین کار رژیم اسلامی را بارها خوانده و در مورد آنها نوشته ام، نمی توانم اظهارات جمهوری اسلامی پسند نماینده سازمان جهانی کار را بر شما و سازمانتان ببخشم. هیچ کارگری، هیچ انسان شریفی در ایران شما را نخواهد بخشید. هیچکدام از صدها رهبر و فعالین کارگری که از اقصی نقاط جهان بارها و بارها علیه جمهوری اسلامی نامه و قطعه نامه داده اند این رفتار شرم آور سازمان جهانی کار را نخواهند بخشید. ما شما را نمی بخشیم.

مصطفی صابر ۱۱ آوریل ۹۹

"سال خمینی" و یک چشم انداز

در حاشیه تظاهرات کارگران نساجی قائم شهر

و مردم بجان آمده از جمهوری اسلامی را دور خود جمع کردند تا حق شان را طلب کنند. درود بر کارگران نساجی قائم شهر! اما آنها تنها نیستند. کارگران پالایشگاه آبادان یکماه قبل تر، در اسفند ماه برای افزایش دستمزد دست به تظاهرات زدند. یکی دو ماه پیشترش کارگران کارخانه نخ در وسط تهران و در برابر وزارت کار برای گرفتن مرزدهای چند ماه نپرداخته بیکت کرده بودند. قبل از آن کارگران صنایع چوب، قبل تر کارگران مراکز مختلف... از دو سال پیش که کارگران نفت در تهران، راهپیمایی و اجتماع خود در برابر وزارت نفت، در شب قیرگونه استبداد اسلامی آتش بازی خیره کننده ای راه انداختند، این جنبش با همه افت و خیزهایش و کموبهایش و بسعت ادامه داشته است.

مصطفی صابر ۱۶ آوریل ۹۹

دعوت دولت آلمان از رئیس یک باند جنایتکار اسلامی

بر نیمکت متهمین به جنایت است. ما با تمام قوا از این سفر ممانعت خواهیم کرد. از ما پشتیبانی کنید!

لغو سفر خاتمی به فرانسه

اپوزیسیون مصمم و نگران از ابروریزی سیاسی فضاقت بار، ترجیح میدهد سفرش به فرانسه را لغو کند. حزب کمونیست کارگری ایران یکبار دیگر اعلام میکند که مجریان این استبداد اسلامی که در ایران تنها با جنایت هرروزه و سیاست ممانعت از حضور مقامات رژیم اسلامی و شرکای مجرم آنها مانند یزدی و شروار در خارج کشور در دستور کار خود گذاشت. اینک خاتمی، از وحشت روبرو شدن با یک

آقای خوان سماویا! چند روز پیش نماینده ای از جانب سازمان جهانی کار به تهران رفته و در گردهمایی شوراهای اسلامی در تهران شرکت کرده است. روزنامه همشهری ۱۸ فروردین (۸ آوریل ۹۹) به نقل از ایشان (که به اسم سباستیان یاد شده) نوشته که هدف از این سفر آشنایی با مسائل کارگری و "حل مسائل و مشکلات کارگری" است. این مانند این است که کسی بخواهد "مسائل و مشکلات" محکومین به کار در اردوگاههای اجباری را از زندانبانان و گارد مسلح اردوگاه جویا شود! حتی وزارت خارجه آمریکا نیز، در گزارش های سالانه خود از حقوق بشر در ایران، مکرراً اذعان کرده است که شوراهای اسلامی و خانه کارگر سازمان های ساخته دولت هستند و اعتباری در بین کارگران ایران ندارند. نماینده شما از تأیید عملی سازمانهایی که در واقع امتداد سازمان مخوف امنیت رژیم اسلامی و وزارت کار آن در محیط کارگری هستند فراتر هم رفته است. همان روزنامه مورخ ۲۲ فروردین (۱۱ آوریل ۹۹) باز از قول ایشان می نویسد: "قانون کار جمهوری اسلامی از پیشرفته ترین قوانین که دنیااست که ناشناخته مانده و باید برای شناساندن آن در سطح بین المللی تلاش کرد!"

آقای دبیر کل، آیا می دانید که قانون کار جمهوری اسلامی هیچ حقی برای اعتصاب و تشکل واقعی کارگران قائل نشده است؟ آیا می دانید که قانون کار جمهوری اسلامی با درهم شکستن شوراهای کارگری در ایران که بسیاری ۴۰ ساعت کار را در بیش از هشت سال پیش به اجرا در آورده، به کارگران تحمیل شده و این قانون با اضافه کاریهای گوناگون حتی همان حد ۴۴ ساعت کار در هفته را نیز برسمیت نمی شناسد؟ آیا

پاسخگیری به زندگی ناشی از یک سال بردگی بدون مزد و فلاکتی که جمهوری اسلامی به کارگران تحمیل کرده است، یک قول برای پرداخت چندغذا بیمه بیکاری جمهوری اسلامی بدست آورده. اما از لحاظ سیاسی پیروزی مهمی نیست. کرد. در کشوری که اعتصاب حرام است و کمترین تلاش برای متشکل شدن، مثلاً اعلامیه بخش کردن را با اعدام پاسخ میگویند و "ستاد های ویژه" وزارت اطلاعاتش دائم دارد کارگر کمونیست و رهبران کارگری را قلع و قمع میکند، کارگران قائم شهر آشکارا از رژیم را به مبارزه طلبیدند. در جایی که امسال را "سال خمینی" اعلام کرده اند، از آلودهای نماز جمعه شان هر هفته نعره "میگیریم و بی بنیم" سر میدهند و بی حجاب" ها را تهدید میکنند، در جایی که از آنسو بخش اعظم اپوزیسیون و رسانه های بین المللی میخوانند مردم را به یک آخوند خندان راضی کنند، کارگران نساجی شهر را صحنه اعتراض شان کردند

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران ... واحد آلمان در اطلاعاتیه ای مردم آلمان، کارگران، زنان و مردان آزادیخواه را به اعتراض به دعوت دولت آلمان از خاتمی میخوانند. در اطلاعاتیه آمده است: دولت آلمان رسماً از خاتمی رئیس دولت مذهبی ایران دعوت کرده است تا در آینده نزدیک به این کشور سفر کند. این دعوت پس از آزادی موقت آقای هلموت هوفر شهردن آلمانی که ۲ سال را در زندانهای جمهوری اسلامی گذرانده است، انجام شد. جمهوری اسلامی نظامی است که در آن غیرمسلمان بودن جرم است. زنان متهم بالقوه و عامل فساد هستند، این، جهنمی

فاتح شیخ الاسلامی

فلسفه ضرورت، فلسفه آزادی

در ضرورت کاهش مداوم زمان کار*



چه سنی (سن) بازنشتستی)، حداکثر چند سال کار در طول عمر؟ و در کلیه این موارد هم، برای کار رزمال، کار سخت و کار شبانه شاخصهای جداگانه باید تعیین شود. پاسخ سوسیالیستی به مساله زمان کار، کل این ترکیب را در بر میگیرد، چراکه پای عزیزترین امر انسان، پای درجه آزادی در زندگی، طی شبانه روز، طی هفته و ماه و سال و عمر، در میان است، و انسان آگاه تن به گشت از هیچ ذره این آزادی نمیدهد.

سرگذشت سه شعار
سرگذشت سه شعار ۴۰ ساعت، ۳۵ ساعت و ۳۰ ساعت کار، آئینه کشمکش جهانی - طبقاتی بر سر کاهش زمان کار در سه دهه کاهش است. چهل ساعت کار در دست کار دیگر، بجای یک شعار مبارزاتی، به خاکریز و خط دفاع بورژوازی برای بالا نگهداشتن زمان کار بدل شده است. از اوایل دهه هشتاد میلادی با قانونی شدن چهل

ساعت کار در کشورهای پیشرفته، این شعار پندرج از دستور مبارزه کارگران خارج شد. در عوض با گسترش تحرکات کارگری، شعار سی ساعت کار بعنوان گام بعدی، نه فقط در دستور مبارزه رادیکال کارگران بلکه در لیست رفرف شماری از احزاب سوسیال دمکرات و چپ و اتحادیه های کارگری اروپا و آمریکا قرار گرفت. این موفقیت بزرگی بود که رادیکالیسم کارگری در آن مقطع توانست گام بعد از موفقیتش را در مورد عملی شدن چهل ساعت کار را، کار یکسره به سی ساعت تعیین کند و پشمانی از طبقه حاکم را با اعضای امکانپذیر بودن آن بیاورد. اما با فرونشستن مبارزات رادیکال کارگران و تغییر تناسب قوا در اواخر هشتادها و موضوع چگونگی تحقق این خواست، ممکن و پیرفته شده به فراموشی سپرده شد. یورش جناح راست بورژوازی جهانی به رهبری تاجریسم و ریگانیسم گرچه باعث حذف رسمی شعار سی ساعت کار از مبارزه، باید به سوال معینی پاسخ داد: زمان کار را تا کجا میتوان کوتاه کرد؟ برای تحقق کدام شعار، بعنوان شاخص مبارزه عملی آن دوره، باید بسج نیرو کرد؟ گرایشهای اجتماعی مختلف، بسته به چشم انداز برانزادی نظام سرمایه داری یا حفظ آن، جویهای مختلفی به این سوال میدهند و هر یک از زاویه خود بر سر میزان کاهش زمان کار میگویند و نمیشود این شعار و روزگار، کار هفتگی، تعطیل هفتگی، مرخصی ماهانه و سالانه، کار از چه سنی (سمر) ممنوعیت کار کودکان) و تا

با قانونی شدن ۳۵ ساعت کار در فرانسه، بحث حول کاهش زمان کار از زوایای مختلف درگرفته است. نوشته زیر بحثی عمومی درباره این مساله از زاویه سوسیالیستی، از زاویه نگرش مارکس است. نگرش مارکس به کاهش زمان کار، نگرشی است عمیقاً انسانی، انقلابی و پراتیک که همچنان در انتهای قرن بیستم با عینیت عریان زندگی هزاران میلیون کارگر منطق است.

مارکس و کاهش زمان کار
مارکس در جایجای آثارش به کرات از مبارزه برای کاهش زمان کار همچون یک عرصه پراهمیت کشمکش کارگران با بورژوازی و یک تلاش پایدار انسان برای تحقق آزادی سخن گفته است. ازجمله در اولین نوشته هایش ("یادداشتهای اقتصادی و فلسفی" - ۱۸۴۴) با اتکا بر آمار به مقدر بودن تولید کالاهای مورد نیاز جامعه فرانسه آن روز با پنج ساعت روزگار جمعی قادر به کار اشاره میکند(۱) و در یکی از آخرین آثار خود (جلد ۳ کاپیتال) با اشاره به کاهش نسبت کار لازم به اضافی در پروسه رشد باروری کار و تاکید بر این واقعیت تاریخی که تصاحب آنتاگونیستی کار اضافی در سرمایه داری و برده داری و هر نظام طبقاتی مشترک است، با بیان فلسفی درخور این مساله مرز قلمرو ضرورت و قلمرو آزادی در زندگی انسان را چنین دست نشان میدهد: "قلمرو آزادی تنها آغاز میشود که کار ناشی از ضرورت پایان یابد." (۲) این جمله کوتاه و جوهری، بیان حال میلیاردها انسان کارگر در سراسر جهان است که خورد شدن جسمی و روحی زیر فشار کار، گلابه روز و شبشان و فرجه فراغت سیر دل، آرزوی انگار دست نیافتنی شان است.

مارکس کشاکش دائم این دو قلمرو به طول تاریخ بشر را به روشنی ترسیم میکند: با رشد نیازهای بشر، قلمرو ضرورت وسعت میشود تا همین نیازهایی رشدیابنده کار بیشتر میبرد. اما با پیشرفت تکنولوژی و مهارت بشری، متقابلاً باروری کار به مراتب سریعتر از رشد نیازها بالا میرود و مقدار کار لازم برای تامین نیازهای عمومی پائین میآید. نتیجتاً در طول زمان قلمرو ضرورت مدام باریکه تر و قلمرو آزادی بالقوه گسترده تر میشود. آنچه مانع بالفعل شدن گسترش دائم قلمرو آزادی یعنی کاهش منظم زمان کار میشود، نظام طبقاتی ای است که در آن طبقات حاکم، به اتکال مالکیت وسایل تولید و تحمیل جبر اقتصادی، غیراقتصادی بر تولیدکنندگان، کار اضافی آنان را تصاحب کرده و با همه امکانات قهری

همیشگی، بیش از یک قرن است مکانیسم جهانی مناسب خود را شکل داده است. از آخر قرن ۱۹ به اینسو، بهم پیوستگی روزافزون شرایط کار طبقه کارگر در کشورهای مختلف، یکسان کردن قوانین و شرایط کار ازجمله زمان کار را در جهت اتحاد صفوف مبارزه جهانی علیه بورژوازی، هم ضروری و هم امکانپذیر کرد و در پرتو این شرایط، نیاز مبرم طبقه کارگر به طرح شعارهای جهانشمول، برای پیشبرد این مبارزه جهانی، آشکارتر شد. نخستین شعار جهانشمول در این زمینه "روزگار هشت ساعت" بود که توسط انترناسیونال اول در مبارزه خونین کارگران معترض شیکاگو در ۱۸۸۶ برافراشته شد. این شعار سرعاً به یک مطالبه جهانی طبقه کارگر بدل شد و انترناسیونال دوم آن را بر سرلوحه اهداف اول ماه مه نصب کرد. بدنبال رونق بعد از جنگ دوم و گسترش بیشتر اتوماسیون در پروسه کار، این شعار در ترکیب با خواست دو روز تعطیل در هفته، به شکل ۴۰ ساعت کار هفتگی در صفوف طبقه کارگر در آمریکا، اروپا و سایر نقاط جهان گسترش یافت. ۳۵ ساعت و شعار امروزی ۳۰ ساعت کار هم به همین مکانیسم متکی و از همین خصلت جهانشمول برخوردار بوده اند.

مبارزه برای کاهش زمان کار که همواره زیر پرچم این یا آن شعار صورت میگردد، عین حال واقعیت متنوعی است شامل لحناتی بیشمار که دائماً بشکل اعتراضات و اعتصابات، ایجا و آنجا گاهی حتی بر سر ده دقیقه و یک ربع ساعت کم کردن کار در جریان بوده و هست. در مارس ۹۸، درست یک هفته پس از قانونی شدن ۳۵ ساعت کار در فرانسه، اتحادیه کارگران مثال سوئد، پای یکی از نازل ترین قراردادهای زمینی زمان کار امضا گذاشت که مطابق آن طی دو سال دو کاهش ۱۵ دقیقه ای در زمان کار داده میشود و ساعات کار کارگران عضو این اتحادیه در سال ۲۰۰۰ به ۳۹/۵ خواهد رسید! تحلیل کنکرت از اوضاع و احوال متفاوتی که باعث شد اند این دو کشور اروپایی، که اتفاقاً در دهه اخیر سابقه کم و بیش مشابه حکومت سوسیال دمکرات داشته اند و حال حاضر هم دولتهای سوسیال دمکرات دارند، در سطح اینچنین متفاوت در عرصه کاهش زمان کار را از سر میگیراند، بدون شک امری ضروری است که در گنجایش یک فاکتور مهم و اساسی درجه نفوذ گرایش سوسیالیستی و رادیکال در جنبش کارگری و در نتیجه میزان فعالیت و تحرکات توده طبقه کارگر در مقابل دولت و کارفرمایان بوده است.

در درای مبارزات ریز و درشت روزمره که اجزاء و لحظاتی بیشمار کشمکش تاریخی بر سر فضای نفس کشیدن آزادانه انسانهای کارکن جامعه اند، شعارها نقش بسیار مهمی بازی میکنند: علاوه بر نقش راهنما و شاخص پیشرفت مبارزه عملی، شعارها نقطه عطف و دوره های تاکتیکی این مبارزه مستمر برای کاهش مداوم زمان کار را دست نشان

مکانیسم جهانی و نقش شعارها

مکانیسم جهانی و نقش شعارها سرفصل مهمی در مبحث کاهش زمان کار است. سرکشت دورتر مبارزه برای جامعه اند، شعارها نقش بسیار مهمی بازی میکنند: علاوه بر نقش راهنما و شاخص پیشرفت مبارزه عملی، شعارها نقطه عطف و دوره های تاکتیکی این مبارزه مستمر برای کاهش مداوم زمان کار را دست نشان

میکند. دیدگاه سوسیالیستی شعارهای جهانشمول را دقیقاً از این نظر حیاتی میداند که اینها اولاً پرچم وحدت کارگران سراسر جهان و مصالح کل جنبش طبقه کارگرند و ثانیاً سیر مراحل تاکتیکی در کاهش مداوم و منظم زمان کار تا تحقق آزادی واقعی انسان را یادآور میشوند. در این منظر تاریخی، گرایش سوسیالیستی در هر مقطع، از هر پیشرفت و دستاوردی در زمینه کاهش زمان کار، برای تبلیغ شعار پیشروتر و گردآوری نیرو حول آن سود میجوید.

اهمیت کاهش زمان کار در فرانسه

اهمیت کاهش قانونی زمان کار هفتگی به ۳۵ ساعت در فرانسه در دو ویژگی آن است: ۱) فشار تحرکات کارگران فرانسه طی چند سال اخیر ازجمله برای کاهش زمان کار، فاکتور مهمی در این تصمیم گیری دولت لنونل ژوسپن به رغم مخالفت دیگر دول اتحادیه اروپا بود. دو سال پیشتر زندگانی کامیون در فرانسه موفق شدند تنزل سه بازنشتستی به ۵۵ سال را بمشابه یکی از خواسته های اعتصابشان به کارفرما تحمیل کنند و این دستاورد مهمی در زمینه کاهش زمان کار بود. فشار اعتراضات وسیع و مستمر کارگری، که نمونه آن را در حرکات رادیکال کارگران بیکار در سراسر فرانسه شاهد بودیم، دولت ژوسپن را واداشت که به رغم بیپیلی بخش افراطی بورژوازی فرانسه و بدون جلب رضایت سایر اعضاء اتحادیه اروپا، زمان کار را بکسر به سطح ۳۵ ساعت تنزل دهد و به بورژوازی بگوید جز این چاره ای نیست که خط دفاع را به این سطح منتقل کنند. این رویداد نشان داد که در شرایط امروز، تحرکات فرایارمانی و رادیکال کارگران، بیوزنه اگر با اتحاد شاعران و بیکاران همراه باشد، فروگذارترین شیوه مبارزه برای کاهش زمان کار است.

۱ * این مطلب اولین بار در نشریه کارگر امروز شماره ۱۱۹ مرداد ۷۷ آمده است.

۱ * "یادداشت های اقتصادی و فلسفی"، مجموعه آثار (انگلیسی) جلد ۳ ص ۲۲۲ و ۲ (۳) - جلد ۹ ص ۹۱۸ چاپ پنگتون صفحات ۹۵۸-۹۵۹

وجه دیگر اهمیت این مساله است. با قانونی شدن ۳۵ ساعت کار در فرانسه علاوه بر بالا رفتن فوری سطح توقع کارگران در این عرصه، که شواهد آن هم اکنون در دانمارک و آلمان و انگلیس بروز کرده، فشار رقابتهای بورژوازی نیز همچون فاکتور مهمی به نفع کاهش زمان کار، بکار افتاده است. آن بخش از بورژوازی که با این طریق قانون در مقیاس سراسری، نظیر فرانسه، یا در بخشی از طریق قرارداد، بنظری همین از طریق قرارداد، نظیر آلمان و انگلستان، تن به ۳۵ ساعت کار داده اند، حال که این دیگر به روندی برگشت ناپیر بدل شده است، به سایر بخشهای بورژوازی برای یکسان کردن فاکتور زمان کار در لیست اقدام هزینه تولید، فشار خواهند آورد.

کشمکش آتی میان اردوی کار و سرمایه در کشورهایی پیشرفته بنابرین نه حول ۳۵ ساعت، بلکه از سوی بورژوازی حول متوقف کردن کاهش زمان کار در این سطح و از سوی طبقه کارگر، فرارتن از آن و تلاش برای طرح سی ساعت کار و تحقق هرچه سریعتر آن خواهد بود. پروای وسیع قانونی شدن ۳۵ ساعت کار در فرانسه، مجدداً بر خصلت جهانی مبارزه برای کاهش زمان کار گواهی داد. بااینحال سطوح متفاوت مبارزه، نه فقط در سطح جهان بلکه در محدوده هر کشور، از فاکتورهای سیاسی جامعه، درجه سازمانیافتهای طبقه کارگر و میزان نفوذ گرایش سوسیالیستی در صفوف آن تاثیر بلاواسطه می پیرد. بنابراین تاکید بر جهانشمول بودن شعار سی ساعت کار و تبلیغ و گردآوری نیرو حول آن، ضرورت تحلیل کنکرت از شرایط هر تک مبارزه و برای رهبران عملی آن مبارزه متنی نمیکند.

۱ * این مطلب اولین بار در نشریه کارگر امروز شماره ۱۱۹ مرداد ۷۷ آمده است.

۱ * "یادداشت های اقتصادی و فلسفی"، مجموعه آثار (انگلیسی) جلد ۳ ص ۲۲۲ و ۲ (۳) - جلد ۹ ص ۹۱۸ چاپ پنگتون صفحات ۹۵۸-۹۵۹



نامه هایی از آمریکا

علی جوادی

تغییرات گام به گام میلی متری یا...؟!

سوالی آشنا بر فراز جامعه به گشت و گذار در آمده است. پدیده خاتمی، تبلیغات رسانه های غرب و فعالیت اپوزیسیون طرفدار رژیم به سرعت این گشت و گذار افزوده است! "تغییرات گام به گام میلی متری یا دگرگونی و انقلاب؟ کامیاب؟"

اما این سوال محتوای تاریخی خود را در طرح امروزی اش در ن دارد. پروبلما تیکی جدید است، اصلاح طلبی از نوع جدید!

نیروهای این صف، چهره های همیشگی جنبش های اصلاح طلبی نیستند. هیچ قربانی به مصلحین اجتماعی، یا جان استوارت میل، روس و منتسکیو و کینز ندارند. این اصلاح طلبان پرچمداران دو آتشه و اکسیناسیون مجانی و بیمه درمانی عمومی نیستند. مدافعین مدارس مختلط و ریاگان نیستند. طرفداران آزادی پوشش و آزادی جنسی نیستند. فعالین آزادی از مذهب نیستند. منتقدین تجاوز اسلامی به دختران ۹ ساله نیستند. مترجین به استثمار خشن کارگر و مدافعین حقوق نیستند. این مطالبات بیانگر سیاسی

اصلاح طلبان جدید نیست. محتوای اجتماعی و اقتصادی و پروژه های اصلاح طلبان جدید از نوع "اصلاح طلبی" ریاگان و تاجر و بتلین است. از این زاویه معادل نسخه کهنه شده، ابرازینزه شده، و اسلامیزه شده "اصلاح طلبی" دوران نظم نوین جهانی اند. از زاویه دیگر محصول عروج خاتمی و پروژه این جناح در ارائه راه حل برای خارج کردن رژیم اسلامی از بن بست تاریخی و سقوط محتومش هستند. میگویند جناحی از رژیم را با جرح و تعدیل، با حذف برخی از ارکانها و سیاستهای و اصلاح برخی دیگر، بخورد مردم دهند.

جهر واقعی و محاصل این تغییرات گزر گام به گام از خامنه ای به خاتمی است، اگر چنین سناریویی یک ممکن تاریخی باشد ارکان این تغییرات کم و بیش بیان شده اند. جمهوری اسلامی از نوع دوم، چند میلیمتر کمتر ضد زن، با سنگسارهایی نه در ملا، عام بلکه در پشت درهای بسته، با ولی فقیه مشروط به قانون اساسی، با توازن جدید میان جامعهای رژیم اسلامی، و با مناسباتی کم و بیش متفاوت با غرب و آمریکا. اما با سالی یک میلیون جوان که برای تامین زندگی در صف بیکاران قرار میگیرند. با اکثریت عظیمی که زیر خط فقر مطلق زندگی میکنند. با فضا و تن فروشی که به یک روش تامین مایحتاج زندگی و هزینه تفصیل بسیاری تبدیل شده است. با میلیونها انسانی که تنها مرهم زندگی تحت حاکمیت اسلام را در تیراک و هورین یافته اند. با نیمی از جمعیت که در بدو تولدشان بخاطر جنسیت شام مجرم شناخته شده اند. با کودکی که سیهان از زندگی پدر و خرافه و تیریه بختی است. با بی حقوقی همه جانبه انسان. ارکان این جمهوری دوم روشن است!

تغییرات گام به گام یا انقلاب؟ رطیفه توجیه "آلترناتیو مطلوب" را، رطیفه بی توقع کردن مردم را، رطیفه اعتراض مردم را منتقدین درباری رژیم، طیف توده ایست ها، جبهه ملیون و نویسندگان اسلام زده بهمه گرفته اند. "ادبیاتشان در دفاع از جناحی از رژیم اسلامی پی برده است. مشغول مقابله با تمایلات سرنگونی طلبانه مردمند. بیجهت نیست که در تبلیغاتشان خط طوسی مردم، دعوت مردم به انقلابی اجتماعی مترقیان دیگری است برای دعوت به خویشی و نابودی. در این پروژه قربانیان آشکار رژیم، مردمیکه زندگی و آمال و آرزوهایشان توسط حکومت آدمکشان اسلامی لگدمال شده، متهم به خورشت طلبی و خویشی اند. واقعیت این است که اگر مردم برای تحقق کوچکترین خواسته های خود، برای آزادی انتخاب پوشش، برای افزایش دستمزدها، برای معاشرت آزادانه، با سپاه و بسیج و ارتش و زندان و شکنجه و سنگسار مواجه میشوند، برای نابودی فقر و فلاکت، برای از میان بردن نابرابری انسانها، برای از میان بردن کار مزدی و مالکیت، بدون شک با خورشت و توحش طبقه حاکم مواجه خواهند شد. این جانبان بسادگی تسلیم اراده مردم ندانند! باید جاوشن کرد. انقلاب اقدامی ضروری برای در هم شکستن این دشمنان مردم است. تنها راه درهم کوبیدنشان است، برای تحقق آرمانهای بزرگ و انسانی باید قذمهای بزرگ برداشت. اصلاحات یا انقلاب: این دو قطبی کاذب است. نه از آن جهت که تلاش برای ایجاد یک جامعه آزاد، برابر، نرشاط و مرفه و روی آوری به تلاش برای تحقق آنها، از تلاش برای بهبود روزمره زندگی و انجام اصلاحات اجتماعی، جدایی پذیر است. بدانجهت که امروز هر تحول و بهبود جدی در زندگی مردم مستلزم سرنگونی رژیم اسلامی است. مردم بداندند، برای اینکه حکم بردگی زن را باطل کنند، برای اینکه آزادی بیان و ابراز وجود تضمین شده باشد، روزنامهها آزاد باشند، احزاب آزاد باشند، تشکل کارگری آزاد باشد، انسان حمرتی داشته باشد، از اعدام و سنگسار خبری نباشد، باید رژیم اسلامی را سرنگون کرد. این خواسته ها از ابتدایی ترین خواسته های یک زندگی انسانی اند. اما پیش شرط تحقق همین خواسته ها سرنگونی رژیم طاعون سیاسی پایان قرن بیستم است. باید سر منشا جنبشهای اسلامیستی را سرنگون کرد. این وظیفه ما در قبال جامعه بشری است. اما برای این رژیم، باید نظامی مدافع آزادی، برابری، رفاه و متضمن دخالت مستمر مردم در تعیین سرنوشتان قرار گیرد. این دیگر آلترناتیو کمونیسم کارگری برای جامعه است!

جلسه دیدار و گفت و شنود با رهبری حزب، در آلمان برگزار شد

جلسات بعدی در آمریکا، کانادا، سوئد، فرانسه و انگلستان برگزار میشود.

روز شنبه ۱۰ آوریل اولین جلسه از سری جلسات "دیدار و گفت و شنود با رهبری حزب کمونیست کارگری" با شرکت اصغر کریمی و کورش مدرسی در شهر کلن آلمان برگزار شد که قریب ۲۵۰ نفر در آن شرکت کردند. شرکت کنندگان در جلسه علاوه بر شهر کلن از بعضی شهرهای دیگر آلمان آمده بودند. جلسه با سخنرانی کوتاه اصغر کریمی و کورش مدرسی در مورد اهداف و سیاستهای حزب کمونیست کارگری آغاز شد و با پرسش شرکت کنندگان و پاسخ رفقای رهبری حزب ادامه یافت. جلسه از ساعت ۴ بعد از ظهر شروع شد و ساعت ۹:۵۵ شب علیرغم تمایل شرکت کنندگان به ادامه بیشتر جلسه، پایان یافت. طیف متنوع شرکت کنندگان سوالات بسیار متنوعی را طرح کردند. اما بسیاری از سوالها حول حزب کمونیست کارگری، حکومت کارگری، ساختمان حکومت شورانی، نحوه عملکرد احزاب سیاسی در حکومت کارگری، اقتصاد سوسیالیستی، نقش طبقه کارگر، مسئله کسب قدرت سیاسی، آزادی بیان، شیوه برخورد حزب به مذهب و امثال اینها بود. در هنگام پاسخ، چندین بار صحبتها سخنرانان با کف زدن حضار قطع شد. در پایان حتی کسانی که نظر و موضع مخالف داشتند خواهان برگزاری جلسات باز هم بیشتری در این سطح بودند. فضای صمیمانه حاکم بر جلسه برای همه مشهود بود. در این نشست کورش مدرسی و اصغر کریمی بر اهمیت پیوستن مدافعان آزادی و برابری به حزب کمونیست کارگری ایران تاکید کردند. برخی از حاضرین در جلسه فرم عضویت گرفتند و چند تقاضای عضویت همانجا به کمیته آلمان داد داده شد. جلسات بعدی در این سلسله دیدارها، در زمانی که این شماره انترناسیونال بیز چاپ میرود، با شرکت اصغر کریمی، کورش مدرسی و علی جوادی در آمریکا و کانادا در جریان است.

پیشینه فعالیت خود در حزب تفکیک خواهند کرد و بعنوان شخصیتهای سیاسی مستقل حرف خواهند زد. ما هم، مثل همه مردم، به همین عنوان قضاوتشان خواهیم کرد. حزب کمونیست کارگری در صورت گرفته است لازم بود که این بحثها علنی باشد تا اگر کسی خواست، بتواند بخواند. این اسناد تکثیر شده اند و برای سازمانهای اپوزیسیون فرستاده شده اند. علاقمندان دیگر هم میتوانند برای دریافت این اسناد به واحدهای حزب مراجعه کنند.

گروه دوم این اسناد، که دارد برای دسترسی عموم آماده میشود، اظهارنظرهای آزاد فعالین حزب در خارج کشور پیرامون این استغفاها و اظهارات مستعفیون است. اعضای حزب از خارج کشور که یک شبکه آزاد مباحثه روی اظهارات این استغفاها و اینترت دارند. علاوه بر آن، حزب مطلقا محدودیتی برای اظهار نظر در این دوره قائل نشده. یک نشریه الکترونیک روی نت به اسم "بحث" تعریف شده که هر یکی دو روز مطالب در آن جمع میشد و در اختیار رفا قرار میگرفت. در کل سه شماره "بحث" منتشر شد. اینها برای علاقمندان قابل دسترسی خواهد شد. اکنون بحث پیرامون استغفاها دیگر مساله زن، مجازات اعدام، اوضاع ایران، مبارزات طبقه کارگر، اسلام، ناسیونالیسم، مساله زن، مجازات اعدام، سی ساعت کار، جنبش جمع عمومی، رژیم اسلامی، دولت خاتمی و غیره و غیره چه فکر میکنند. آنوقت، بسته به این نظرات، و همینطور بسته به درجه ای که احزاب و گروههای بعدی آنها به نیرویی مادی و قابل اندازه گیری در صحنه سیاسی تبدیل بشوند ما هم مانند بقیه مردم سیاستمان را در قبال آنها تعریف خواهیم کرد.

انترناسیونال: دفتر سیاسی اسنادی از مباحثات درونی حزب را علی کرده است. این اسناد چیست و هدف از انتشار علنی آنها چیست؟

اولین دوره آموزشی مسئولین کمیته های حزبی تشکیلات خارج کشور برگزار شد.

در روزهای ۱۵ تا ۱۷ ماه مه یک دوره فشرده آموزشی درباره جوانب مختلف امر سازماندهی حزبی در خارج کشور با حضور ۲۵ نفر از کادراهی مسئول کمیته های کشوری و شهری در تشکیلات خارج کشور برگزار شد. این سمینار بعنوان بخشی از نقشه عمل دفتر سیاسی حزب برای بالابردن و یکسان کردن استانداردهای کار تشکیلاتی و مدرنیزه کردن ساختارها و روشهای فعالیت تشکیلات خارج کشور برگزار گردید. از طرف دفتر سیاسی، منصور حکمت و کورش مدرسی کار تدریس در این دوره را برعهده داشتند. این دوره چهار میحت (واحد درسی) اصلی را در برمیگرفت که هر یک زیر تیتراهای متعددی را شامل میشد. در مورد اول، تحت عنوان "سازمان، موضوعات کلی، مسائل و راه حل ها" به اولویت های سازمانی حزب، گذار از گروه فشار به حزب سیاسی، معضلات سازماندهی یک تشکیلات سیاسی داوطلب و مستقل و ویژگی های آن در مقایسه با نهادهای و سازمانهای دیگر، ملزومات رشد سازمانی و خطوط سیاست سازمانی سازی حزبی مورد بررسی قرار گرفت. میحت دوم، با عنوان "مناسبات درونی"، شامل مباحثی نظیر اصول سازمانی و اسانسمه ای حزب، دموکراسی درونی، ساترالیسم، فرد و سازمان، فراکسیون و اپوزیسیون در حزب، چار سازمانی حزب، تفکیک کادر و عضو، انضباط و توضیح برخی قراهای اسانسمه ای بود. میحت سوم، "سبک کار- جنبه های رویتین فعالیت در خارج کشور" به مساله رفم اداری در حزب، ایجاد و تحکیم ساختارها و تدقیق مقررات عملی کار ارگانهای مختلف حزب میپرداخت. موضوعاتی نظیر عضویت، گزارشدهی، حسابرسی، مکانیسمهای تصمیم گیری، بازرسی و کنترل، شکایت و حکمت، در این میحت مورد بررسی قرار گرفتند. میحت آخر، "سبک کار در خارج- مسائل کنکرت"، طیفی از مباحث کم موضوعی، نظیر موازین حسابداری، بودجه، امور انتشاراتی، امنیت، اتحاد عمل، آکسیونهای ضد رژیم، شیوه برخورد به جلسات مقامات رژیم در خارج کشور و غیره را در بر میگرفت.

گفتگو با منصور حکمت

درباره کناره گیری ۵ نفر از اعضای کمیته مرکزی

انترناسیونال: در نیمه دوم آوریل شاهد استعفا تعدادی از اعضای کمیته مرکزی و برخی از اعضا حزب بودیم. لطفا به اختصار برای خوانندگان انترناسیونال تصویری از کل این اتفاق بدهید، چرا این استغفا رخ داد، مساله چه (بعادی داشته است؟

منصور حکمت: در طول حدود یک هفته، ۵ نفر از اعضای کمیته مرکزی بیست و پنج نفری حزب، اعلام کردند که از حزب کناره گیری میکنند. یکی از این رفا، رضا مقدم، عضو دفتر سیاسی هفت نفری حزب بود. مستعفیون دیگر عبارتند از آزاد نسیم، مجید محمدی، فرهاد بشارت و بهمن شفیق. در مورد علت این کناره گیری ها، باید منظر اظهارات احتمالی بعدی آنها را بهمن

مورد اختلافاتشان با برنامه و اهداف و سیاستها و فعالیتها و حزب و هم در مورد نظرات اشایی خود آنها در مورد مسائل مختلف تئوریک، سیاسی و عملی بود. اظهارات جسته و گریخته و معهود و کنکونی این رفا پس از ترک حزب، چیز زیادی در مورد دلایل سیاسی این کناره گیری ها بدست نمیدهد. یاد آوری میکنم که این استغفاها اگر چه در یک دوره چند روزه اتفاق افتاد، استغفاهایی فردی بود. یعنی این رفا بصورت یک جریان انشعابی یا پلافرم فعالیت همین دوره صورت نگرفت. بگذرد. از میان رفقایی مستعفی که در قبال این رفا با پلافرم شده باشد، جدا نشدند. حتی

فکر نمیکنم لزوما هر پنج نفر جدا قرار باشد حرفهای یکسانی بزنند و حرفهای مشترکی را شروع کنند. اگر کسی علاقمند است بداند اختلافات آنها و علل بدانی شان از حزب چه بوده است باید به بیانیه ها و اسناد علنی احتمالی آنها رجوع کند و منظر پلافرمهای سیاسی بعدی آنها باشد - البته اگر اصولا قصد ارانه

چنین پلافرم هایی را داشته باشند. بدینا این اتفاق، در سطح اعضا و فعالین حزب در خارج کشور هم تعدادی استغفا داشته ایم. لیست کل این استغفاها، بطور جداگانه به اطلاع عموم رسیده است. جدا شدن هر تعداد از فعالین حزب مایه تاسف است، اما ایجاد حزب کمونیست کارگری در خارج کشور چنان است که این کناره گیری ها تنها درصد کوچکی از اعضا و فعالین حزب در خارج کشور را در بر میگیرد.

انترناسیونال: تأثیر این کناره گیری ها بر فعالیتها حزب چه خواهد بود؟

منصور حکمت: ما برنامه ها و نقشه عمل های خود را بدون هیچ تعدیل و تعویفی اجرا میکنیم. این زمین نمانده است و مسئولیتی با این استغفاها بدون سیرست رها نشده است. همانطور که گفتیم، نیرویی که در این حزب متشکل است بسیار زیاد است. نه فقط ایجاد کمی این اتفاق بزرگ نیست، بلکه یک حزب سیاسی چیزی بیشتر از جمع عددی رهبران و فعالین آن است. حزب نهادهایی دارد، سنتهایی دارد، پیشینه ای دارد. جایگاهی در جامعه و در میان مردم دارد. حزب کمونیست کارگری کارش را میکند و خوشبختانه حتی لازم نیست تجدید نظر در شتاب و دامنه فعالیت همین دوره صورت بگیرد. از میان رفقایی مستعفی که در قبال این رفا با پلافرم شده باشد، جدا نشدند. حتی فکر نمیکنم لزوما هر پنج نفر جدا قرار باشد حرفهای یکسانی بزنند و حرفهای مشترکی را شروع کنند. اگر کسی علاقمند است بداند اختلافات آنها و علل بدانی شان از حزب چه بوده است باید به بیانیه ها و اسناد علنی احتمالی آنها رجوع کند و منظر پلافرمهای سیاسی بعدی آنها باشد - البته اگر اصولا قصد ارانه

مرگ بر جمهوری اسلامی!

چند خبر از کردستان

ادامه دستگیری مردم توسط جنایتکاران رژیم اسلامی در سنج

طبق اطلاعیه کمیته سنج حزب کمونیست کارگری ایران سرکوبگران رژیم اسلامی طی ماه گشته تعدادی دیگر و عمدتا از میان جوانان را در شهر سنج دستگیر کرده‌اند. این درحالیست که هنوز بخشی از دستگیر شدگان تظاهراتی بهمین و اسفند ماه سال گشته در زندان بسر می‌برند و تعداد زیادی به ۳ تا ۶ ماه محکوم شده‌اند. رژیم اسلامی که در جریان اعتراضات گسترده مردم بویژه در تظاهرات سوم اسفند سال گشته ضربات سختی را متحمل شده، هر از چندی بمنظور مقابله با فضای اعتراضی و روحیه مبارزه جوانان مردم سنج و دیگر شهرهای کردستان دست به دستگیریهای مجدد میزند. لازمست اشاره شود که از میان دستگیر شدگان تظاهراتی زمستان گشته، تعدادی نیز آزاد شده‌اند. زندانیان آزاد شده در دوران اسارت خویش به شدت مورد شکنجه های جسمی و آزارهای روحی قرار گرفته‌اند.

خود سوزی دو جوان در میوان

کمیته میوان حزب کمونیست کارگری ایران خبر میدهد که در ماه فروردین دو جوان ساکن شهر میوان، "محمد امین رضوانی" دیلمه بیکار و جوان دیگری که دانش آموز سال دوم دبیرستان بوده، بدلیل تنگنای اقتصادی با اقدام به خودسوزی جان خود را از دست دادند.

دستگیرشدگان تظاهرات ماه گذشته میوان شکنجه شده اند

کمیته میوان حزب کمونیست کارگری ایران در اطلاعیه دیگری خبر داد که دستگیرشدگان تظاهراتی ماه گشته تحت شکنجه قرار گرفته اند. اکثر دستگیرشدگان شهر میوان هنوز در زندان هستند و برادر فشارهای ناشی از شکنجه ممتد، یکی از این زندانیان سیاسی روانی شده و به بخش بیماران روانی منتقل شده است.

ترویسیم جمهوری اسلامی در کردستان عراق ادامه دارد

بنا به اطلاعیه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران رژیم جنایتکار اسلامی باندهای ترویسیتی اش را در شهرهای کردستان عراق مجدداً به تحرك درآورده است. طی فروردین ماه سه نفر از مخالفین رژیم توسط ترویسیتای قرارگاه رمضان واقع در شهر سلیمانیه ترویر شدند، محمد رشید یاروسی ریوده شد و عبدالله باقری (نژادری) و یک نفر دیگر زخمی شدند. در اطلاعیه آمده است: فعالیتهای ترویسیتی رژیم اسلامی در کردستان عراق تحت پوشش "دیپلماسی و روابط فرهنگی و مذهبی با احزاب حاکم صورت میگیرد. لذا در عین حال مسئولیت هرگونه ترویر و ربودن فعالین سیاسی و اعضای اپوزیسیون رژیم به عهده این احزاب نیز خواهد بود.

اطلاعیه کمیته میوان حزب کمونیست کارگری ایران

درگیری مردم معترض با مزدوران جمهوری اسلامی در میوان

طبق اخبار رسیده چند روز قبل در پست بازرسی سه راه (نای) واقع در ۵ کیلومتری شهر میوان مزدوران رژیم به بازید مسافران جاده سنج - میوان می پردازند. در جریان این بازیدها ساک و وسایل یک مسافر زن را میخواهند بازید کنند. هنگام بازید ساک توسط مسئول پست بازرسی زن نامبرده به وی اعتراض کرده و بلافاصله مسئول بازرسی را زیر مشت و لگد قرار میدهد. بقیه مامورین رژیم می خواهند دخالت کنند که ماشین مبنی بوس دیگری پر از مسافر می رسد و از ماشین پیاده شده و با آنها درگیر شده و حسابی آنها را تکت زدند. مزدوران بعد از تکت خوردن و از ترس گسترش اعتراض عقب می نشینند.

بعداز این درگیری تا دیروز (۲۸ اردیبهشت ۷۸) مامورین پست بازرسی رژیم جرات بازرسی مجدد ماشین ها و وسایل نقلیه را نداشته اند.

کارگران، مردم آزادیخواه!

رژیم جمهوری اسلامی بر روی دریایی از خشم و نفرت شما قرار دارد در این بیست سال حاکمیت سیاهشان زندگی را بر مردم تیره کرده‌اند. تنها اقلیت محدودی از سرمایه داران در سایه این حکومت جاهل و خرافات به ثروت های کلانی دست یافته اند. بیکاری، فقر، گرسنگی بیباد می کند. شما مردم میوان در یک ماه اخیر شاهد خود سوزی محمدامین رضوانی و یک نفر دیگر بخاطر بیکاری بوده اید. همه میدانیم خودسوزی راه چاره نیست. برخیزیم و دست در دست هم طبقه اهلیمان و مردم آزاده در سراسر ایران این رژیم را به بندهال تاریخ بسپاریم.

حزب کمونیست کارگری ایران دراین مبارزه در کنار شما است.

مرکز پرجمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری

کمیته میوان حزب کمونیست کارگری ایران
۱۹ مه ۱۹۹۹ (۱۲۹ اردیبهشت ۱۳۷۸)

دبیر کمیته کردستان حزب (رحمان حسین زاده)
739855837 (0046)

تیراژ این شماره نشریه اترناسیونال
در خارج کشور ۳۰۰۰۰ نسخه است.

* این شماره در کانادا ۶۰۰۰ نسخه، در آمریکا ۴۰۰۰ نسخه و در اروپا ۲۰ هزار نسخه توزیع میشود.
* هزینه بازنشر اترناسیونال در آمریکا توسط اعضا و فعالین حزب در آمریکا تامین میشود.
* اترناسیونال در کردستان عراق نیز بازنشر میشود.
* اترناسیونال برای توزیع در داخل ایران بصورت ریز بچاپ میرسد.

هزینه چاپ این شماره اترناسیونال را اعضا و دوستداران حزب در آمریکا پرداخت کرده اند.

اول مه در کردستان عراق

روز شد. کمیته حزب تلاش خود را برای بزرگداشت روز کارگر در زمان دیگر ادامه داد و روز هفت مه این بزرگداشت برگزار گردید. سخنران این مراسم ربیوار احمد دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق بود. ربیوار احمد در سخنرانی خود با اشاره به ادامه سلطه نظام سرکوب و استعمار سرمایه‌داری در آخرین سالهای قرن بیست و مصادف برای آن برای کارگران و کل بشریت، به موقعیت جنبش کارگری بین‌المللی، ظرفیتهای بالقوه آن و موانع و محدودیت های کنونی آن در راه ایفای نقش رهایی بخش خود، پرداخت و تاکید کرد که تنها راه خلاصی به میدان آمدن طبقه کارگر آگاه و متشکل تحت رهبری حزب کمونیستی کارگری و انجام انقلاب اجتماعی کارگر برای رهایی و برابری است. ربیوار احمد در بخش پایانی صحبت‌های خود به موقعیت طبقه کارگر در عراق و در کردستان عراق پرداخت و با یادآوری سیاست‌های حزب کمونیست کارگری در



ناسک احمد

برخورد به اوضاع سیاسی در عراق و کردستان، از کارگران و مردم آزاده خواست که حول سیاست‌های این حزب گرد آیند و ناسک احمد عضو دفترسیاسی حزب و دبیر سازمان مستقل زنان از طرف این سازمان سخنرانی کرد و مراسم با سرودهای کارگری و انقلابی در میان شور و شوق شرکت کنندگان به پایان رسید.

از کارگران و مردم علاقمند در آن شرکت داشتند، چندین پیام تبریک قرائت شد و بار دیگر نمایشنامه "قازین" باجرا درآمد. **رأنیه:** روز اول مه کمیته رانیه حزب کمونیست کارگری عراق مراسمی را در یکی از تفریحگاههای دامن بلندیهای اطراف شهر سازمان داد. دو هزار نفر در این متینگ شرکت کردند. آزاد احمد دبیر کمیته رانیه حزب و عضو کمیته رهبری تشکیلات کردستان سخنرانی کرد. **کلا:** در مراسمی که روز اول مه کمیته حزب در شهر کلاز برپا کرد هزار نفر شرکت کردند. فواد صادق عضو کمیته رهبری تشکیلات کردستان سخنران این مراسم بود و سپس شیروان رحیم اطلاعیه دفتر سیاسی حزب به مناسبت اول مه را قرائت کرد. **چمچمال:** در این شهر نیز با حضور صدها نفر مراسم اول مه به دعوت کمیته حزب در سالن فرهنگی برگزار شد. بهنام محمد عضو کمیته رهبری تشکیلات کردستان سخنران بود و کامران اسعد پیام کمیته حزب در چمچمال را خواند. **قلعه ده:** روز دوم مه به دعوت کمیته حزب در قلعه دزه مراسمی برگزار شد. در این مراسم ۱۵۰۰ نفر شرکت کردند. سخنران این مراسم نیز آزاد احمد عضو کمیته رهبری تشکیلات کردستان بود. **حلیجه تازه:** به دعوت کمیته شازور حزب در روز دوم ماه مه مراسم با شکوهی در حضور دو هزار نفر در حلیجه تازه برگزار شد. هدایت ملا علی عضو کمیته رهبری کردستان حزب سخنران بود. **اریبل:** تالش برای برگزاری اول ماه مه در شهر اریبل هم از مدت‌ها قبل صورت گرفته بود. در روز اول مه جمعیت وسیعی در باغ گلکند حضور یافتند. اما حزب حاکم در این شهر، حزب دمکرات کردستان عراق، به شیوه های مختلف مانع برگزاری مراسم در آن

عضو کمیته سلیمانیه حزب به پایان رسید. همان روز مسابقه دو مارتن از باغ بختیاری (در خارج شهر) تا جلو مقر کمیته سلیمانیه حزب برگزار شد و در آنجا جوایز برندگان توزیع گردید. **روز اول مه کمیته سلیمانیه** حزب راهپیمایی بزرگی را سازمان داد در صف اول راهپیمایان هیاتی از دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری رفقا طاهر حسن، محسن کریم و عبدالله محمود حضور داشتند. اتحادیه های کارگران ساختمانی، پوشاک، سیمان، برق، شهرداری، بیمارستانها، قضایانها، نمک "بازیان"، کارگاههای کوچک، و دیگر مراکز کارگری، همچنین شمار زیادی از فعالین سازمان مستقل زنان، تشکل معلمان در کردستان و جمعیت وسیعی از مردم زحمتکش و آزادیخواه در این راهپیمایی شرکت کردند. پرچمهای سرخ و پلاکارهایی که مطالبات کارگری بر روی آن نوشته شده بود به اهتزاز در آمده بود و در مسیر راهپیمایی شعارهای کارگری از جمله اخراج کارگران به هر بهانه‌ای ممنوع است، "ما کارگران قانون کاری پیشرو می‌خواهیم" سر داده شد. در انتهای مسیر در میدان آزادی، متینگ بزرگی با شرکت هزاران نفر برگزار شد که در آن طاهر حسن عضو دفتر سیاسی حزب و دبیر تشکیلات کردستان در مورد اوضاع سیاسی کنونی و شرایط زندگی کارگران و مطالبات فوری کارگری و ضرورت حرکت متحدانه و متشکل شدن کارگران برای تحقق اهداف و خواسته های کارگری سخنرانی کرد. سپس استاد مهدی از رهبران اتحادیه کارگران ساختمانی در مورد خواسته‌های کارگران ساختمانی و مبارزات آنها سخنرانی کرد. روز دوم مه کمیته سلیمانیه حزب در سالن فرهنگ به مناسبت روز کارگر مراسم جشن و رقص و سرود سازمان داد. در این مراسم که دو هزار نفر

در گرامیداشت اول مه، حزب کمونیست کارگری عراق برنامه‌ها و متینگهای متعددی در شهرهای کردستان عراق برگزار کرد. **سلیمانیه:** از یک هفته قبل از اول مه، کمیته سلیمانیه حزب کمونیست کارگری عراق اقدامات متنوعی برای گرامی‌داشت روز جهانی طبقه کارگر به اجرا در آورد. روزهای قبل از اول مه کادریهای کمیته سلیمانیه حزب و تعدادی از فعالین کارگری به کارگاهها و مراکز کارگری شهر سر زده و با تبریک روز کارگر و پخش شیرینی به صحبت با کارگران پرداختند. روز ۲۸ آوریل در محله زنگاری و خانه های کارخانه دخانیات میتینگی برگزار شد و جمال محسن جانشین دبیر کمیته سلیمانیه حزب سخنرانی کرد. ۲۹ آوریل در محله زنگنه میتینگ دیگری برگزار شد و کوال حمه رشید در مورد اول مه و مسائل و مشکلات مردم محله برای حاضرین صحبت کرد. همچنین در روزهای ۲۶ تا ۳۰ آوریل به مناسبت روز کارگر، نمایشگاه عکس و کاریکاتور که توسط هنرمندان جاسم غفور، اکرم حیدر، منیره حبیب، شکاک عبدالستار، و جبار حمه علی تهیه شده بود در سالن موزه سلیمانیه برپا شد که جمعیت فراوانی از مردم شهر از آن دیدن کردند. در پنجمین روز هنری روز پنجمین ۲۹ آوریل تانتر سبازی به نام "قازین" (آدمهای زیادی) در محلات شهر به اجرا در آمد. تم نمایشنامه که توسط هنرمند سیامند احمد نوشته و کارگردانی شده بود، نقد بیکارهای کارگران و کارمندان ادارات توسط بورژوازی و حزب حاکم در آن شهر (اتحادیه مهنی کردستان) بود. همچنین از چند هفته قبل یک دوره مسابقات ورزشی برای ۱۶ تیم فوتبال در ورزشگاه هنر برگزار گردید که روز ۳۰ آوریل با توزیع جوایز میان تیمهای پیروز توسط سردار عمر

در دفاع از کودکان ایران

برای همه کودکان در ایران، و برای خلاصی کودکان از شستشوی مغزی و ارعاب مبنی، به رژیم ضد انسان اسلامی ایران اعتراض کنید. بدنبال این فراخوان آکسیونهای اعتراضی متعددی توسط واحدای حزب در تورنتو در برابر دفتر غفو بین الملل، لندن در برابر دفتر یو ان، استکهلم در برابر دفتر یونیسف برپا گردید و نمایندگان حزب در ملاقات و گفتگو با مسئولین این نهادها در مورد وضعیت کودکان بعنوان قربانیان پیداف نظام ضدانسانی جمهوری اسلامی و ضرورت تلاش برای دفاع از آنها و کوتاه کردن دست مذهب از زندگی آنها توضیح دادند. به همین مناسبت رادیو فارسی فرانسه با اصغر کریمی دبیر اجرایی حزب درباره اعلامیه دفتر سیاسی حزب در مورد سانحه دلخراش دزفول و آکسیونهای حزب مصاحبه کرد.

پیرامون سانحه دلخراش مرگ ۳۰ کودک در دزفول

روز دوم فروردین در پی یک سانحه دلخراش رانندگی، شهر دزفول و مردم کل کشور در ماتم فرو رفتند. اسلیمون ۶۰ کودک ۱۲ تا پانزده ساله را بار کامیون کرده بودند تا به مسابقه قرائت قرآن ببرند. کامیون به دره سقوط میکند، ۳۰ تن از کودکان جان میدهند و بقیه مصدوم میشوند. این فقط یک حادثه رانندگی نیست. این لابلایگری و لاقیدی نیست به جان و سلامت کودکان، این دشمنی با نفس شادی و کودکی کودکان جزء ذات رژیم اسلامی است. این رویداد سبیلی است از بی ارزشی و بی حقوقی کودک در این رژیم ارتجاعی مذهبی. حزب کمونیست کارگری این فاجعه را به خانواده های این عزیزان از دست رفته و به همه مردم عمیقاً تسلیت میگوید. کودکان یکی از قربانیان اصلی رژیم اسلامی اند. برای نجات کودک، برای احقاق حقوق کودک، برای تضمین یک زندگی شاد، ایمن و انسانی برای همه کودکان در ایران، برای خلاصی کودکان از مغز شوی و ارعاب مذهبی، این حکومت را باید بزیر کشید.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران
۴ فروردین ۱۳۷۸ (۲۴ مارس ۱۹۹۹)

برنامه حزب کمونیست کارگری ایران
"یک دنیای بهتر" را بخوانید!

فعالیت‌های حزب در خارج کشور

بزرگداشت اول مه توسط واحدهای حزب در خارج کشور

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران همراه با حزب کمونیست کارگری عراق، اول مه روز جهانی طبقه کارگر را با برگزاری سخنرانی و مراسم شرکت در تظاهرات و راهپیمایی گرامی داشتند.

بریتانیا

شرکت در میتینگ اول ماه مه لندن که امسال به ابتکار اتحادیه یونین، و باشکوه تر از چند سال اخیر برگزار شد. در این میتینگ امان کفا کادر حزب کمونیست کارگری و عضو کمیته کشوری بریتانیا دفاعی برای جمعیت صحبت کرد و ضمن تبریک این روز، به فشار اقتصادی شدید بر کارگران ایران، کاهش واقعی حداقل دستمزدها، حقوق های پرداخت نشده و همچنین اوضاع سیاسی ایران اشاره کرد. بابتکار فعالین حزب قطعنامه ای نیز در این میتینگ در محکومیت جمهوری اسلامی بخاطر نقض حقوق کارگران و دفاع از آزادی و تشکیل و اعتصاب و بیان مبارزات جاری کارگران ایران بویژه برای دریافت حقوق معوقه، به امضای شماری از مسئولین و نمایندگان اتحادیه ها و نمایندگان مجلس رسید. کمیته بریتانیا همچنین بمناسبت اول مه مراسم سخنرانی ای در لندن زیر عنوان: جنبش کارگری و اوضاع سیاسی در ایران ترتیب داد که سخنران آن فاتح شیخ الاسلامی عضو کمیته مرکزی حزب بود. شمار زیادی از شرکت کنندگان سوالات و نظرات خود را حول موضوع بحث طرح کردند و توسط سخنران جواب داده شد. تلویزیون رنگارنگ لندن از این مراسم پرتوا کاملاً شامل سخنرانی و گفتگو با شرکت کنندگان در مراسم تهیه کرد.

آلمان

به مناسبت اول ماه مه تشکیلات آلمان در شهرهای کلن، فرانکفورت، هامبورگ و برلین مراسمهای برگزار کرد. کلن: در مراسم کلن مینا احدی عضو کمیته مرکزی حزب سخنرانی کرد. سپس پیام حزب کمونیست کارگری عراق قرائت شد و آنگاه یکی از دستداران حزب در رابطه با جنبش کارگری ایران صحبت کرد. **فرانکفورت:** آذر مدرسی عضو کمیته مرکزی حزب سخنرانی کرد. سپس مراسم با بحث و گفتگو با شرکت کنندگان و موزیک ادامه پیدا کرد.

هامبورگ:

هامبورگ شیواش مدرسی مشاور کمیته مرکزی حزب بود. مراسم با گفتگو و بحث و موزیک ادامه پیدا کرد.

برلین:

برلین سخنران مراسم سیمینا ویرگو از رهبران جنبش اتحادیه‌ای کارگری آمریکا و مصطفی صابر مشاور کمیته مرکزی حزب بودند. سپس اطلاعیه ها و پیام گروههای چپ آمریکا که در مراسم شرکت داشتند خوانده شد و مراسم با جشن و رقص پایان یافت.

کانادا

تورنتو: سخنرانان مراسم علی جوادی عضو کمیته مرکزی میزگرد تلویزیون فارسی زبان رنگارنگ در لندن درباره وضعیت جنبش زنان بیست سال پس از انقلاب ۵۷ و ارکان آزادی زنان در ایران

اش در سازماندهی اول ماه مه در شرایط خفقان جمهوری اسلامی سخن گفت. با قرائت پیامهای همبستگی و موسیقی و رقص، مراسم تا پاسی از شب ادامه داشت.

ونکوور: سخنرانان مراسم لورینا سرافیکو از سازمان حمایت از کارگران کار خانگی، جان رایت از اتحادیه ارتباطات، انرژی و کاغذسازی، دمنون فالکتر پریزیدنت اتحادیه در حال اعتصاب پروژکشتنیشتها، سردار عبدالله از حزب کمونیست کارگری عراق و مصطفی صابر از حزب کمونیست کارگری ایران بودند. همچنین پیام اول مه هسته اقلیت خوانده شد. برنامه با موزیک زنده و شاد توسط سره فایق ادامه یافت.

در راهپیمایی اول مه که شورای کارگران شهر ونکوور و یک جریان ضدجنگ ترتیب داده شده بود اعضا و فعالین دو حزب کمونیست کارگری ایران و عراق با حمل پلاکاردها و شعارهایشان شرکت کردند. تمرکز راهپیمایی بر اعتراض به جنگ ناتو علیه مردم یوگسلاوی بود. اطلاعیه دفتر سیاسی در مورد این جنگ به زبان انگلیسی در تعداد زیاد پخش شد.

لندن اتارو: سخنرانان مراسم بهروز میلانی مشاور کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران و دین هانس از انترناسیونال سوسیالیست بودند، سپس برنامه با موزیک و صرف شام و بحث سیاسی در گروههای کوچک ادامه پیدا کرد.

استرالیا

در مراسم اول مه واحد حزب در سیدنی فارس محمود عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق سخنرانی کرد.

فنلاند

در هلنسکی در مراسم اول مه اسماعیل ویسی کادر حزب کمونیست کارگری ایران سخنران بود، سپس اطلاعیه تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری عراق توسط خالد صالح عضو کمیته فنلاند آن حزب خوانده شد. پیام حزب کمونیست فنلاند نیز توسط یکی از اعضا، کمیته مرکزی و مسئول بخش بین المللی شان خوانده شد.

هلند

روز اول مه در جشنی که در آمستردام برگزار شد سخنران آن محمد رضا پویا ریئاس از طرف دو حزب بودند. مراسم با خواندن اشعار انقلابی و موزیک و رقص ادامه یافت.

آمریکا

لس آنجلس: مراسم با خوش آمدگویی نادر امیدوار (مستول خانه حزب) و اجرای زنده انترناسیونال توسط پائولا سولومون، آغاز شد. سخنران اصلی ساینیا ویرگو از رهبران جنبش اتحادیه‌ای کارگری آمریکا و مصطفی صابر مشاور کمیته مرکزی حزب بودند. سپس اطلاعیه ها و پیام گروههای چپ آمریکا که در مراسم شرکت داشتند خوانده شد و مراسم با جشن و رقص پایان یافت.

کانادا

تورنتو: سخنرانان مراسم علی جوادی عضو کمیته مرکزی میزگرد تلویزیون فارسی زبان رنگارنگ در لندن درباره وضعیت جنبش زنان بیست سال پس از انقلاب ۵۷ و ارکان آزادی زنان در ایران

صلاح ایران دوست عضو کمیته کردستان حزب و عضو هیات اجرایی کمیته کانادا در پانلی حول مسائل کردستان به دعوت کانون زندانیان سیاسی در تورنتو سخنرانی کرد. دیگر اعضای پانل طه از حزب دمکرات کارگری ایران، امیر حسن پور، خلیل



و وزیراری از کومه له و حسن چراغ سحر از پ.ک.ک بودند، ۸ آوریل

ناهد ریاضی، کادر حزب کمونیست کارگری ایران و نماینده کمپین دفاع از حقوق زنان در میتینگ که هر سال به مناسبت شکست آلمان در جنگ دوم و خروج نیروهای آلمان از دانمارک توسط سازمانهای چپ و اتحادیه ها برگزار میشود سخنرانی کرد

لندن اتارو:

سخنرانان مراسم بهروز میلانی مشاور کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران و دین هانس از انترناسیونال سوسیالیست بودند، سپس برنامه با موزیک و صرف شام و بحث سیاسی در گروههای کوچک ادامه پیدا کرد.

استرالیا

در مراسم اول مه واحد حزب در سیدنی فارس محمود عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق سخنرانی کرد.

فنلاند

در هلنسکی در مراسم اول مه اسماعیل ویسی کادر حزب کمونیست کارگری ایران سخنران بود، سپس اطلاعیه تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری عراق توسط خالد صالح عضو کمیته فنلاند آن حزب خوانده شد. پیام حزب کمونیست فنلاند نیز توسط یکی از اعضا، کمیته مرکزی و مسئول بخش بین المللی شان خوانده شد.

هلند

روز اول مه در جشنی که در آمستردام برگزار شد سخنران آن محمد رضا پویا ریئاس از طرف دو حزب بودند. مراسم با خواندن اشعار انقلابی و موزیک و رقص ادامه یافت.

آمریکا

لس آنجلس: مراسم با خوش آمدگویی نادر امیدوار (مستول خانه حزب) و اجرای زنده انترناسیونال توسط پائولا سولومون، آغاز شد. سخنران اصلی ساینیا ویرگو از رهبران جنبش اتحادیه‌ای کارگری آمریکا و مصطفی صابر مشاور کمیته مرکزی حزب بودند. سپس اطلاعیه ها و پیام گروههای چپ آمریکا که در مراسم شرکت داشتند خوانده شد و مراسم با جشن و رقص پایان یافت.

جمهوری اسلامی و مجازات اعدام ۱۶ آوریل

مینا احدی مصاحبه با رادیوهای رنگارنگ و شراره ها در استکهلم پیرامون کنفرانس مدوسا، ۵ و ۶ مه، همچنین در برنامه صدای ایران لس آنجلس در یک جدول سیاسی با حشمت ریشی در مورد سفر خاتمی و نتایج آن شرکت کرد، ۱۱ مارس، این برنامه بدعوت علیرضا میبیدی در آخرین روز سفر مینا احدی به فنلاند انجام شد که در آن درباره فعالیت‌های حزب و کمپین در فنلاند بمناسبت ۸ مارس صحبت شد. مصاحبه در مورد وضع زنان در ایران با رادیو انترناسیونال استکهلم، ۲۱ مارس، مصاحبه با تلویزیون فارسی زبان شهر اسن آلمان درباره وضع زنان در ایران، ۱۷ مارس

ناهد ریاضی، کادر حزب کمونیست کارگری ایران و نماینده کمپین دفاع از حقوق زنان در میتینگ که هر سال به مناسبت شکست آلمان در جنگ دوم و خروج نیروهای آلمان از دانمارک توسط سازمانهای چپ و اتحادیه ها برگزار میشود سخنرانی کرد

لندن اتارو:

سخنرانان مراسم بهروز میلانی مشاور کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران و دین هانس از انترناسیونال سوسیالیست بودند، سپس برنامه با موزیک و صرف شام و بحث سیاسی در گروههای کوچک ادامه پیدا کرد.

استرالیا

در مراسم اول مه واحد حزب در سیدنی فارس محمود عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق سخنرانی کرد.

فنلاند

در هلنسکی در مراسم اول مه اسماعیل ویسی کادر حزب کمونیست کارگری ایران سخنران بود، سپس اطلاعیه تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری عراق توسط خالد صالح عضو کمیته فنلاند آن حزب خوانده شد. پیام حزب کمونیست فنلاند نیز توسط یکی از اعضا، کمیته مرکزی و مسئول بخش بین المللی شان خوانده شد.

هلند

روز اول مه در جشنی که در آمستردام برگزار شد سخنران آن محمد رضا پویا ریئاس از طرف دو حزب بودند. مراسم با خواندن اشعار انقلابی و موزیک و رقص ادامه یافت.

آمریکا

لس آنجلس: مراسم با خوش آمدگویی نادر امیدوار (مستول خانه حزب) و اجرای زنده انترناسیونال توسط پائولا سولومون، آغاز شد. سخنران اصلی ساینیا ویرگو از رهبران جنبش اتحادیه‌ای کارگری آمریکا و مصطفی صابر مشاور کمیته مرکزی حزب بودند. سپس اطلاعیه ها و پیام گروههای چپ آمریکا که در مراسم شرکت داشتند خوانده شد و مراسم با جشن و رقص پایان یافت.

تورستی و اوجان، و نوحه انعکاس اعتراضات توده ای در کردستان، مصطفی صابر



شهر (میران) صالح سرداری، ۳۰ مارس

به حزب کمونیست کارگری ایران پیوندید! کیوان جاوید ۲۹ آوریل

مرگ بر مک کارتیسم! اطلاعیه تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران - کمیته آمریکا در اعتراض به اعطای جایزه دست آورد زندگی سال ۹۹ به الیا کازان توسط آکادمی سینمای آمریکا. در این اطلاعیه آمده است: الیا کازان بیشک کارگردان برجسته و با استعدادی است، اما این تنها یک بعد از زندگی اوست. وجه دیگر زندگی کازان که در آن نیز شهرتی جهانی دارد. همکاری با ستاور مک کارتی پرچمدار یکی از سیاحتین دوران سیاسی تاریخ آمریکاست. در پایان اطلاعیه، از تمامی آزادخواهان دعوت شده تا در دفاع از آزادی بیان و اعتراض به دوران سیاه مک کارتیسم و جلوه های امروزی آن



در تظاهرات ۳۱ مارس در برابر محل برگزاری اسکار شرکت کنند. ... مریم نمازی، خیابانها از آن ما هستند، نتشنان باید کرد! فراخوان به شرکت در تظاهرات روز ۱۵ آوریل از سوی حزب کمونیست کارگری ایران - کمیته نیویورک ۱۴ آوریل

کنفرانس اعضای حزب در کلن آلمان

روز ۲۸ مارس کنفرانس شهری کلن با شرکت اعضای حزب در این شهر و با حضور آذر مدرسی دبیر کمیته آلمان حزب و چند تن از رفقای حزب کمونیست کارگری عراق برگزار شد. در این کنفرانس گزارش فعالیت‌های گشته و خطوط کارهای آتی بررسی شد و نسان نودینیان کادر حزب و عضو کمیته آلمان مجدداً بعنوان مسئول تشکیلات کلن ابقا گردید.

نقش ما نمایندگان

فدراسیون کارگران

بریتیش کلیما و دیگر

اتحادیه در ونکوور

بندینا تلاشهای عباس محمدی، از فعالین حزب و عضو اتحادیه کارگران ماشین سازی کانادا CAW، روز ۱۹ مارس ۹۹ نمایندگان حزب، فدراسیون و کمپین دفاع از حقوق زنان در ونکوور، با نمایندگان فدراسیون کارگران بریتیش کمبلیا BC FED، واصله به کنگره کار کانادا، ملاقاتی داشتند. در این ملاقات

نمایندگان اتحادیه های کارگران ماشین سازی کاناد CAW، مخابرات Union Telecommunications و انرژی و کاغذسازی CEP و نماینده شرکت برق بریتیش کمبلیا BC Hydro نیز حضور داشتند. عباس محمدی پس از بحث درباره تحولات سیاسی ایران از انقلاب ۵۷ به اینسو خواستار گسترش حمایت از کارگران ایران شد. فهیمة صادقی دبیر فدراسیون در ونکوور ضمن تشریح وضعیت پنهانکاران ایرانی نکات لایحه پیشنهادی اداره مهاجرت کانادا و اشاره به مبارزه فدراسیون علیه آن، از خواسته ها و مبارزات فدراسیون در این زمینه پشتیبانی کنند. سعید پرتو کادر حزب در ونکوور نیز، پس از تشریح وضعیت کارگران در ایران بعد از انقلاب ۵۷، قانون کار اسلامی، به حقوقی کارگران، حمایت‌های بین المللی از کمپین در رابطه با کارگران نفت و مرج اعتصابات و مبارزات اخیر کارگران در ایران، به کمپین حزب برای جلب حمایت بین المللی از مبارزه کارگران ایران برای دریافت دستمزدهای معوقه اشاره کرده و از این نمایندگان خواست تا در حمایت از این کمپین، قطعنامه و نامه های اعتراضی به سفارت ایران در کانادا، و دولت ایران بفرستند.

شرکت در تظاهرات

۱۵ آوریل در نیویورک

در اعتراض به کشته شدن یک کارگر دستفروش در شهر نیویورک، خشم و انزجار بیش از ۱۰۰۰۰ تن از تظاهرات کنندگان به نمایش گذاشته شد. وسعت و رادیکالیسم این تظاهرات طی سالیهای گشته بی نظیر بوده است. این جمعیت وسیع همزمان شعار می دادند: "دیگر تحمل نمی کنیم، آنها حقوق انسانی ما را از بین می‌برند، ما قاطعانه از این حقوق به دفاع بر می‌خیزیم، اگر عدالت نباشد از صلح هم خبری نیست." شرکت کمیته حزب کمونیست کارگری ایران - واحد نیویورک، فدراسیون سراسری پنهانکاران ایرانی و چیز در این تظاهرات چشمگیر بود. ۷ رسانه و شبکه تلویزیونی از حاملین پلاکاردهای حزب عکس گرفته، فیلمبرداری کرده و با مریم نمازی مصاحبه کردند. (از اطلاعیه کیوان جاوید مسئول اجرایی کمیته کشوری حزب کمونیست کارگری ایران - کمیته آمریکا ۱۷ آوریل)

برگزار شد:

سیمینا در مورد وضعیت زنان در ایران ۲۱ آوریل در شهر آیتدین برگزار شد. در این سیمینا فرشته مرادی از طرف کمپین زنان شرکت کرد. همچنین فیلم سخنرانی "بانوی مه" ساخته رخشان بنی اعتماد به اجرا درآمد. در ماههای اخیر جلستانی در ارتباط با ستم کشی زن در زیر سایه اسلام در ایران در چند شهر هلند برگزار شده که فرشته مرادی به عنوان یکی از فدراسیون و کمپین دفاع از حقوق زنان در ونکوور، با نمایندگان فدراسیون کارگران بریتیش کمبلیا BC FED، واصله به کنگره کار کانادا، ملاقاتی داشتند. در این ملاقات

مفهوم و جایگاه تشکیل احتمالی "کانون نویسندگان در ایران"



کانون داخل به نظر من
خوای کمتر از این زاویه آزادی
دعای می‌شود، برای آنها آزادی
بیان مهم است. واقعا عدد زیادی
از آنها نشان می‌خواهد آزادی
بینین به و شرط و برقرار
بماند، کتابهایشان چاپ شود،
شب شعر و قصه‌خوانی داشته
باشند و غیره. اگر به خاطر
آزادی می‌شوند از سر بیچارگی
است. اینها یک مشکل بزرگ
پیدا کرده اند. می‌خواهند به هر
قیمتی شده یک مشکل داشته
باشند. متوجه نیستند که نفس
داشتن یک شکل، خودی خود
مشکل ندارد. نوسنگدان ادیب‌کار
در ایران، آنها‌یی از هر طیف
که در آنجا آزادی واقعی و به‌قید
و شرط هستند، باید به وضعیت
جدید توجه کنند. مردم وارد
صحنه شده اند. و اینها باید
مسئله از جناها هرچنان را
ببزنند. نباید کاری کنند که مردم
با گورن‌ها یک کشوری چوبی
و مردم و مطبوعات کردند و آژان
منجر شوند. باید بداند که
غیر ممکن است آنها آزادی
بیان در جمهوری اسلامی داشته
باشند و جزیره‌ای از آزادی در
استرالیا بسازند. اینها خارج
سازشکار از مژوی کنند. خارج

مهاجرانی در دوره قبل از موضوع قدرت می‌خواستست بدست آورده و به روی نوسندگان کشتی و چراغ کانواری روشن کنند. به عنوان معروفی، وی دیگر نیکنی را بر روی هم، قهرمان آزادی بیان شده بود. اما امروز مهاجرانی و دولت جمهوری اسلامی در حال عقب‌نشینی هستند، هنوز جنازه‌ها روی زمین پاشیده شده و نمی‌دانند با این چکار کنند. در انتظار جنبشهای اعتراضی نیرومند می‌باشند. مراباب بسیار مهمتری هستند. ادبای کسبیم زمینه ساز اعتراضی در جمع ادبا دارد، گریه که برخی‌شان خارج کشور شده، گریه که عدد زیادی از این اجلاس شرکت نکرده اند یا شرکت کرده اند و اعتراضی را ترک زده اند. عناصر غیراسلامی جلو کشیده شده‌اند. مساله بر سر این نیست که در حمله گریه‌گر تشکیل متحلی، آنچه امروزه دارد اشتباهات دقیق اوصاف و تعریف

مختلف باشد. اما تفاوت
کانون داخل و خارج فقط
ای نیست. کانون خارج تحت
تفکر آشکار توده‌ایست.
نیز توده ایستین خط و
عملکرد آنرا تعیین میکند.
و در بیشتر هیئت دربارش دو
سفر افتخار حضور بهم
می‌رسانند. سازمان‌های
پخشیتی از میان توده‌ای
که به دام در صفت با یکی
اتحاد و از دیگری قهر
می‌کنند، در نشر یا شناسی
میکنند به زرا دی‌کال بگیرند
و به پرائیک پیچ و مهره
حرکات توده‌ای و راست
هستند، سیاهی لشکر آنرا
تشکیل می‌دهند. عده ای
به‌اعتنا به آزادی بیان، لیست
اعضا آنرا طوفانی می‌کنند.
سرگرم شعر و داستان خوانان
هستند آزادی بیان
نوسنگدان و آزادی جامعه
به طور کلی، برایشان فاقد
هر گونه اهمیت است. برای
آنهاهی که کانونی تجدیدی را
حرکت می‌دهند، آزادی بیان

رژیم اسلامی-پلیسی در ایران سازگار نیست. یک کانون نویسندگان در خارج باید مطلق ترین آزادیها را داد بزند، باید به طور مدام در حال بسیج باشد. اینها طول موجشان را

رزم سر می دهند و دهها میلیون نفر در داخل در جریان فعالیتهاشان هستند. به اینها باید فاکتور فعال جدیدی را هم اضافه کرد: مخالفان و آزادیخواهان غیرایرانی. دولت ایتالیا هم را قرق کرد تا جناب خاتمی بیاید و برود، اما همان اعطای افتخاری دکتر به رشدی همزمان با خاتمی، مسافرتش را زهرمار کرد تا جایی که چهره واقعی اش را نشان داد

بگذارید اعتراضات و اعتصابات کارگری سراسری شود و با در مراکز اصلی صنعتی رخ نشان دهد، زنها در نقاط مختلف ایران حجابهای اسلامی شان را دور بیندازند، جوانها به هر بهانه ای به خیابان بریزند و به رقص و آواز بپردازند و پاسداران را کتک بزنند، نویسندگان و کانون هم با آزادی بسیار بیشتری عمل خواهند کرد.

به حزب کمونیست کارگری کمک مالی کنید

Fax: (1) 416 515 67 22

CITY:

در پی دو سال متوالی مبارزات کارگران، زنان و توده مردم باید آماده در این گوشه و آن گوشه جامعه، پی گسترش اعتراضات کارگری و تیزش مردم در شهرهای کردستان، خیزش مستمر و پرشور مردم در خیابانها و میدانها مرکزی تهران و سایر پرتو آبی آن در شهرهای دیگر، تأکیدی بر این حقیقت است که روند سرنگونی جمهوری اسلامی روگشت ناپذیر است، چگونه و با چه سرعتی و در چه مسیری این روند به سرانجام خواهد رسید، مسأله این است، چیست یا پیش از بزنگاه انقلاب ۵۷، کارگران رژیم باید از بزاتو در آوردند. این یک خاطره نیست؛ یک حقیقت تاریخی-اجتماعی است که بدیست به واقعتی سیاسی بدل شده است. نیروی کارگران در حولات سیاسی کنونی و آتی در ایران تعیین کننده است. این نیرو میتواند و باید در صف مقدم مردم آذربایجان کار جمهوری اسلامی را بشکند. هرچه زودتر بهتر. به وسیع و سازمانیابی این نیرو، کمک به قرار گرفتن آن در مرکز کارزار سیاسی امروز جامعه، طبقه فوری حزب کمونیست کارگری، هر کارگر کمونیست و هر انسان آذربایوان است.

5

1

بخشی از مصوبات پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

۲۵ تا ۲۷ ژوئن ۱۹۹۹ - ۴ تا ۶ تیر ۱۳۷۸

۱- پلنوم تأکید میکند که فعالیت حزب در خارج کشور صرفاً یک فعالیت پشت جبهه ای برای داخل، و یا یک قلمرو گذرایی فعالیت در دوران تبعید نیست، بلکه نظر به اوضاع جهان امروز، و نظر به عوامل بین المللی دخیل در سرنوشت مبارزه سیاسی در همه کشورها، یک فعالیت سیاسی در خارج کشور بعد دانشی، قائم به ذات و تعیین کننده برای حزب کمونیست کارگری است و باید به اعتبار وجود رشد و گسترش پیدا کند. ۲- نظر به وجود طیف وسیع مهاجرین از ایران آمده و نظر به وجود یک حوزه وسیع و پایدار فعالیت سیاسی در خارج کشور در رابطه با ایران، پلنوم بر ضرورت و امکانپذیری رشد سازمانی به مراتب بیشتر حزب در خارج کشور و ایجاد مجموعه ای از نهادهای و فعالیتها که رابطه حزب را با این محیط تحکیم و گسترش میدهند، تأکید میکند. ۳- پلنوم تأکید میکند گسترش فعالیت حزب در خارج کشور فقط نباید عاملی برای نگرانی از خارج کشوری شدن حزب باشد، بلکه خود یک عامل تسهیل کننده خروج حزب در عرصه سیاست در ایران و تحکیم موقعیت آن در درون طبقه کارگر ایران است. ۴- تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری میتواند و باید، مستقل از امکانات و دامنه فعالیت حزب در داخل کشور، و مستقل از اوضاع سیاسی ایران، به یک نیروی سیاسی قدرتمند و موثر، که بعنوان اپوزیسیون رژیم ایران در درون طبقه کارگر ایران مارکسیستی و پیشرو و فعال در صحنه سیاسی و اجتماعی کشورهای مختلف بدل شود.

قرار ۱۰۳۲
موضوع: همبستگی - فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی
۱- پلنوم کمیته مرکزی، بار دیگر بر نقش همبستگی - فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی، و بر ضرورت شرکت فعال اعضای حزب در امر تقویت و گسترش آن تأکید میکند. ۲- پلنوم با خواست ثریا شهابی مبتنی بر پایان یافتن دوره دبیری وی در فدراسیون در اجلاس کنفرانس آتی این سازمان موافقت میکند و از تلاشهای چند ساله او در رهبری این نهاد قدرانی میکند. ۳- پلنوم، به پیشنهاد ثریا شهابی، مریم نمازی را بعنوان کاندید رسمی حزب کمونیست کارگری ایران برای احراز سمت دبیری فدراسیون در کنفرانس آتی این سازمان برمیگزیند.

قرار ۱۰۳۳
موضوع: انتخاب مریم نمازی بعنوان عضو مشاور کمیته مرکزی
پلنوم مریم نمازی را بعنوان عضو مشاور کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران برمیگزیند.

دبیر سیاسی مرجع مرجع سیاستگذاری در مواردی است که قبلاً توسط کمیته مرکزی سیاستی در مورد آن تصویب نشده است. ۲- دفتر سیاسی مرجع رد و قبول کاندیداهای هیات دبیران است. ۳- دفتر سیاسی مرجع دریافت و بررسی شکایات از دبیر کمیته مرکزی و اعضای هیات دبیران است. ۴- دفتر سیاسی مرجع هدایت مستقیم تشکیلات را ندارد و با دبیر کمیته مرکزی طرف است. ۵- دفتر سیاسی برای هدایت و پیگیری امور داخلی خود رئیس دفتر سیاسی را برمیگزیند. ۶- پلنوم در فاصله دو پلنوم با دبیر کمیته مرکزی منتخب پلنوم و هیات دبیران تحت مسئولیت او است. ۷- دبیر کمیته مرکزی پلاتفرم سیاسی و عملی خود را با پلنوم به صورتی میسراند. این پلاتفرم حاوی چهارچوب سیاسی و روش نقشه عمل اجرایی و اولویتهای رهبری حزب است. دبیر کمیته مرکزی لینر سیاسی حزب و رئیس سازمان حزبی است. ۸- دبیر کمیته مرکزی برای پیشبرد وظایف خود یک هیات دبیران (مشکل از معاون دبیر و دبیران عرصه های اصلی فعالیت حزب) تشکیل میدهد. ۹- عزل و نصب اعضای هیات دبیران و ترسیم ترکیب آن در اختیار دبیر کمیته مرکزی است. ۱۰- هر عضو هیات دبیران باید از دفتر سیاسی رای اعتماد بگیرد. ۱۱- دفتر سیاسی هر زمان بخواهد میتواند رای اعتماد خود را پس بگیرد و خواهان معرفی فرد دیگری بشود. ۱۲- تصمیم نهایی در هیات دبیران با دبیر کمیته مرکزی است. اعضای هیات دبیران موظف به پیشبرد پلاتفرم کمیته مرکزی (مصوب پلنوم) هستند. ۱۳- دبیر کمیته مرکزی میتواند، چنانچه مصوبه ای از دفتر سیاسی را با پلاتفرم مصوب خود مغایر تلقی کند، مشاور دویار آن را برای تجدید نظر به اجلاس دفتر سیاسی پس بفرستد. در صورت پافشاری دفتر سیاسی بر اجرای مصوبه دو دور سوم، دبیر کمیته مرکزی موظف به اجرای مصوبه و یا فراخوان دادن به پلنوم میسراند. ۱۴- دبیر کمیته مرکزی به دفتر سیاسی و پلنوم کمیته مرکزی گزارش میدهد. گزارش دبیر به پلنوم باید بدو در اختیار دفتر سیاسی قرار گرفته باشد. دفتر سیاسی میتواند این گزارش را تماماً تأیید کند. و یا اصلاحیه های خود بر آن و یا کلاً گزارش آلترناتیو خود را به پلنوم عرضه کند.

قرار: ۱۰۳۱
موضوع: در مورد جایگاه فعالیت حزب در خارج کشور

سیاسی با وظیفه اساساً نظارت، کنترل و سیاست گذاری جاری، و دبیر کمیته مرکزی، در رأس یک هیات دبیران، با وظیفه رهبری سیاسی و اجرایی حزب، مکاتیب عملی کار چنین است: ۱- کاندیداهای دبیری کمیته مرکزی (تفکی شیبه دبیرکل و یا لینر در احزاب دیگر) پلاتفرم سیاسی و عملی و برنامه کار خود را در پلنوم ارائه میکنند. ۲- پلنوم دبیر کمیته را انتخاب و پلاتفرم او را با جرح و تعدیل های لازم بعنوان سند رسمی پلنوم تصویب میکند. ۳- پلنوم دفتر سیاسی را بعنوان نماینده مستقیم خود برای نظارت و کنترل بر کار دبیر کمیته مرکزی انتخاب میکند. ۴- دبیر کمیته مرکزی کاندیداهای خود برای هیات دبیران (مستولین عرصه های اصلی نظیر دبیر خارج، داخل، کردستان، رئیس دبیرخانه و سردهیر ارگان مرکزی و غیره) را برای گرفتن رای اعتماد به دفتر سیاسی معرفی میکند. هیات دبیران رهبری اجرایی نشسته حزب است و مستقیماً بعنوان تیم تحت مسئولیت دبیر کمیته مرکزی کار میکند. ۵- هر مصوبه و قرار دیگر پلنوم برای دبیر کمیته مرکزی لازم الاجراست و به پلاتفرم عمل او افزوده میشود. ۶- هر مصوبه دفتر سیاسی بر طبق ضوابطی که پائین تر توضیح داده شده است به وظایف دبیر افزوده میشود. ۷- هر سیاست کلی و جهت گیری جدید باید به تصویب دفتر سیاسی برسد.

وظایف و اختیارات ارگانهای رهبری حزبی
۱- عالی ترین کمیته رهبری حزب، کمیته مرکزی است که در کنگره انتخاب میشود. کمیته مرکزی: ۱- اصول سیاست ها و جهت گیری های حزب را در فاصله دو پلنوم تصویب میکند. ۲- دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی را انتخاب میکند. ۳- مرجع نهایی داری و حکمیت در حزب است. ۴- مرجع نهایی حسابرسی و کنترل در حزب است. ۵- کمیته مرکزی یک ارگان جمعی است و فقط در نشست خود دارای اختیارات حقوقی خویش است. در فاصله دو پلنوم اختیارات کمیته مرکزی میان دفتر سیاسی و هیات دبیران در مسئولیت دبیر کمیته مرکزی تقسیم میشود. ۶- در فاصله دو پلنوم دفتر سیاسی عالی ترین ارگان سیاست گذاری و داری و حسابرسی در حزب است. ۷- دفتر سیاسی بر اجرای مصوبات پلنوم توسط دبیر کمیته مرکزی و هیات دبیران نظارت میکند.

قرار: ۱۰۲۴
موضوع: مدرنیزه کردن سازمان حزب
مدرنیزه کردن سازمان و مکانیسم ها و روش کار حزبی، در کلیه سطوح، ایجاد ساختار های ضروری و برقراری مقررات تعریف شده برای فونکسیونهای مختلف و تضمین اجرا و تبدیل شدن آنها به قواعد جایگزین شده در حزب، وظیفه صیرم رهبری حزب در این دوره است.

قرار: ۱۰۲۵
موضوع: علینت اعضای مرکبیت
۱- اصل در حزب کمونیست کارگری ایران بر علنی بودن رهبران و اعضای مرکزی آن است. علنی بودن به معنای آن است که فرد باید ثابت و چهره علنی فعالیت کند و تماس مردم با او بعنوان یک شخصیت حقیقی امکانپذیر باشد. علینت الزاماً به معنی علنی بودن آدرس و اسم شناسنامه و زندگی خصوصی فرد نیست. ۲- قرار شامل اعضای کمیته خارج کشور و کمیته های کشوری حزب در خارج نیز هست. ۳- تصریح: تصمیم در مورد مسئولیت کردن برخی از اعضای کمیته مرکزی نظر به ملاحظات امنیتی و فعالیت مخفی در اختیار دفتر سیاسی است.

قرار ۱۰۲۷
موضوع: شعار جمهوری سوسیالیستی
نظر به ضرورت بیان هرچه ملموس تر شعارها و اهداف حزب و مبارزه رو به گسترش جاری برای سرنگونی رژیم اسلامی، و نیاز به انتخاب یک عنوان عامه برای حکومت کارگری مورد نظر حزب که باید فوراً بجزای جمهوری اسلامی برقرار گردد، پلنوم عنوان جمهوری سوسیالیستی را بعنوان نام حکومت کارگری در ایران، با شکل و مضامینی که در برنامه حزب به روشنی تعریف شده است، تصویب میکند. لازم است در تبلیغات حزب عبارات حکومت کارگری و جمهوری سوسیالیستی هردو بعنوان عناوینی برای توصیف یک نظام سیاسی واحد مورد استفاده قرار گیرد.

قرار: ۱۰۳۰
موضوع: طرح سازماندهی ارگانهای رهبری حزب
مقدمه: طرح زیر در شیوه تائید کنونی کار بالا تغییراتی ایجاد میکند. سیستم کار تائیدکننده چند ضعف اصلی دارد: ۱- میان فونکسیون کمیته مرکزی، دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی تفکیک لازم صورت نگرفته نوع مشغله و موضوعات مورد بحث و تصمیم گیری این ارگانها و پستها مشابه هم است. ۲- میان فونکسیونهای سیاست گذاری، رهبری و کنترل تفکیک کافی صورت نگرفته است و معلوم نیست چه ارگانی در چه سطحی به هر یک از این فونکسیونها میپردازد و دامنه اختیارات هر یک از نهادهای بالا در این سه عرصه چیست و چه تفاوتی با هم دارد. ۳- مقوله رهبری سیاسی و اجرایی نشسته حزب پاسخ نگرفته است. به منظور رفع این نواقص طرح زیر سه نهاد اصلی در بالای حزب تعریف میکند (همیشه فکر الان هست). کمیته مرکزی، با نقش اساسی سیاست گذاری کلی و کنترل و تعیین ترکیب در ارگان دیگر، دفتر

اولویتها و جهت گیری ها
پلاتفرمی برای رهبری حزب کمونیست کارگری ایران
منصور حکمت
مصوب پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران (این متن به اتفاق آراء به تصویب رسید)
۴ تیر ۱۳۷۸ - ۲۵ ژوئن ۱۹۹۹

۱- مدرنیزه کردن ساختارها و متابولیسمد اداری و اجرایی حزب و برقراری مقررات و روشهای تعریف شده و لازم الاجرا در قلمروهای مختلف کار تشکیلاتی. ایجاد یک ماشین قدرتمند و یک موجودیت قوام گرفته حزبی. ۲- تبدیل حزب به اصلی ترین نیروی اپوزیسیون رژیم اسلامی. ۳- تبلیغ و توده گیر کردن شعار جمهوری سوسیالیستی بعنوان حکومتی که باید با سرنگونی رژیم اسلامی برقرار شود. ۴- عروج حزب بعنوان پرچمدار و سخنگوی طبقه کارگر و برنامه و مطالبات کارگری در صحنه مبارزات جاری در ایران. ۵- گسترش و تحکیم روابط مستقیم و محلی با محافل و شبکه های سوسیالیستی کارگران در داخل ایران. ۶- تأمین حضور سیاسی، تبلیغی و سازمانی حزب در داخل کشور. ۷- ایجاد یک موجودیت عظیم حزبی، با نفوذ و برده سیاسی بسیار وسیع، در خارج کشور. ۸- دنبال کردن و به ثمر رساندن سیاستهای مختلف منتج از محبت حزب و جامعه: شفایت و گشایش حزب بر روی جامعه، حضور هرچه وسیعتر شخصیتها و چهره های شناخته شده کمونیست در صحنه مبارزه اجتماعی، رشد دخالتگری حزب در کلیه کشمکشها و جدلهای سیاسی بر سر آزادی و برابری و رفاه اجتماعی. قنقل کردن حزب به مثابه یک نیروی رهبر هر چه جامعه، حضور حزب در برده هرروزه بر سر افکار و کردار سیاسی توده های وسیع مردم. ۹- ایفای نقش حزب بعنوان سخنگو و پرچمدار عروج مجدد مارکسیسم در سطح بین المللی. ۱۰- ایجاد روابط گسترده و محکم با بخشهای مختلف طبقه کارگر جهانی. تلاش برای ایجاد وسیعترین همبستگی عملی متقابل میان کارگران ایران و سایر کشورها. ۱۱- گسترش بیشتر فعالیت سیاسی و تشکیلاتی و تأمین حضور مسلحانه قوی و ایجاد پتانسیل گسترش نظامی سریع حزب در کردستان ۱۲- شکل دادن به یک شالوده کادری قوی مارکسیست و معرب در حزب. ۱۳- روابط نزدیک تر و یاری دهنده تر با حزب کمونیست کارگری عراق

قرار: ۱۰۱۶
موضوع: لغو شرط داشتن دو معرف در تقاضای عضویت
از آنجا که شرط داشتن دو معرف حزبی، عضویت در حزب را برای متقاضیان دشوار میکند بدون آنکه فیلتر امنیتی موثری باشد، پلنوم تصویب میکند که: شرط داشتن دو معرف حزبی از لیست ملزومات عضویت در حزب حذف میشود.

قرار: ۱۰۲۰
موضوع: نشریه کارگر کمونیست، دوره جدید
پلنوم، طرح مصوب دفتر سیاسی در تارخ ۱۶ مه ۹۹ در مورد نشریه کارگر کمونیست را بعنوان سند کمیته مرکزی مورد تأیید و تأکید قرار میدهد.

پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران برگزار شد

پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران در روزهای ۲۵ تا ۲۷ ماه ژوئن ۹۹ برابر با ۴ تا ۶ تیرماه ۱۳۷۸ برگزار گردید. در این نشست، مجموعاً ۵۱ نفر، شامل اکثریت اعضا و مشاوران کمیته مرکزی حزب، گروهی از اعضای کمیته کردستان و کمیته های حزب در خارج کشور و نمایندگان از دفترسیاسی حزب کمونیست کارگری عراق شرکت داشتند.

دستور جلسه پلنوم دهم عبارت بود از:

- ۱- گزارش
- ۲- دورنمای فعالیت حزب، از گروه فشار به حزب سیاسی
- ۳- شعار جمهوری سوسیالیستی
- ۴- قرارها و قطعنامه ها
- ۵- بازبینی و تقویت همبستگی، فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی
- ۶- نظری بر استغفاهای اخیر
- ۷- طرح سازماندهی نهادهای رهبری حزب
- ۸- اولویتها و جهت گیری ها: پلاتفرمی برای رهبری حزب
- ۹- انتخابات
- ۱۰- موقعیت کنونی جنبش کارگری در ایران
- ۱۱- گزارشی از اوضاع در کردستان عراق

پلنوم دهم با موفقیت این دستور کار فشرده را به انجام رساند. جمعاً ۳۴ قرار و قطعنامه در پلنوم به تصویب رسید که در مجموعه جداگانه ای بطور علنی انتشار یافته است. عنوان و موضوع اهم قرارها و قطعنامه های مصوب چنین است:

- اولویتها و جهتگیری ها، پلاتفرمی برای رهبری حزب
- اصل رابطه با دولتها
- جداگاه فعالیت حزب در خارج کشور
- موازین مالی، امور انتفاعی
- بازرسی
- متن تعهدات کادرها و اعضای کمیته مرکزی
- لغو شرط داشتن دو معرف در تقاضای عضویت
- نقشه عمل کمیته تشکیلات داخل
- انتشار کارگر کمونیست بعنوان نشریه کارگری حزب
- مدرنیزه کردن سازمان حزب
- علینت اعضای کمیته مرکزی
- مقررات انضباطی برای اعضای کمیته مرکزی
- شعار جمهوری سوسیالیستی
- موازین جلسات کمیته های حزبی
- موازین امنیتی و طبقه بندی اسناد و اطلاعات
- در مورد استغفای ۵ عضو کمیته مرکزی
- طرح سازماندهی ارگانهای رهبری حزب
- تقویت همبستگی - فدراسیون سراسری پناهندگان
- انتخاب مریم نمازی بعنوان کاندید حزب برای دبیری فدراسیون پناهندگان در پایان دوره دبیری ثریا شهابی.
- انتخاب مریم نمازی بعنوان عضو مشاور کمیته مرکزی (تعداد اعضای مشاور کمیته مرکزی به این ترتیب به ده نفر افزایش می یابد)

پلنوم دهم بنا بر طرح جدید سازماندهی نهادهای مرکزی و رهبری حزب، تعداد اعضای دفتر سیاسی را به ۱۱ نفر افزایش داد. در انتخابات پلنوم، فاتح بهرامی، حمید تقوایی، علی جواد، رحمان حسین زاده، منصور حکمت، فاتح شیخ الاسلامی، اصغر کریمی، اسد گلچینی، آذر مادی، آذر مدرسی و کورش مدرسی به عضویت دفتر سیاسی انتخاب شدند. پلنوم به اتفاق آراء دستور حکمت را بعنوان دبیر کمیته مرکزی انتخاب نمود. دفتر سیاسی جدید در اولین نشست خود به اتفاق آراء حمید تقوایی را بعنوان رئیس دفتر سیاسی برگزید و به کاندیداهای پیشنهادی دبیر کمیته مرکزی برای مسئولیت های زیر به اتفاق آراء، رای اعتماد داد: اصغر کریمی؛ معاون دبیر کمیته مرکزی و دبیر تشکیلات خارج کشور، کورش مدرسی؛ دبیر کمیته داخل، فاتح بهرامی؛ مسئول دبیرخانه مرکزی.

متن کامل مصوبات پلنوم دهم بطور جداگانه منتشر شده است و منتخبی از آنها همراه این بیانیه در نشریه اترناسیونال شماره ۳۰ به چاپ میرسد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران
۷ ژوئیه ۱۹۹۹ - ۱۶ تیرماه ۱۳۷۸

تیراژ این شماره نشریه اترناسیونال در خارج کشور ۳۰۰۰ نسخه است.

× این شماره در کلاندا ۶۰۰۰ نسخه در آمریکا ۴۰۰۰

و در اروپا ۲۰ هزار نسخه توزیع میشود.

* هزینه بازنگشت اترناسیونال در آمریکا توسط فعالین حزب در آمریکا تأمین میشود.

* اترناسیونال برای توزیع در داخل ایران بصورت ریز بچاپ میرسد.

* اترناسیونال در کردستان عراق نیز بازنگشت میشود.

درباره رویدادهای اخیر ایران

5

ناامنی محیط کار و فقدان حق تشکل و اعتصاب در ایران

6

نادر بکناش

دور آتی مال کارگران است



نظام جمهوری اسلامی ایران، بدوری دارد تلو تلوتلو میخورد؛ از وری خیمه شب بازی مشخصی که با شرکت اپوزیسیون و گردانیدن خودی راه انداخته اند، در ته صحنه نزاع این جک و جانورانی که وحشت سرنگونی خوابهباشان را کابوس کرده و آنها را به جان هم انداخته، پیشروی مدام یک جنبش آزادی خواهی حقیقی به چشم می خورد که دیگر هیچ چیز نمی تواند جلوی آن را بگیرد.

ناطق نوری در مراسم سالگرد هفت تیر می گوید: «در حال حاضر ما در وضعیت جنگی قرار داریم. .. تا زمانی که اسلام، استقلال ایران و ولایت فقیه در راس این انقلاب است، دشمنی با این انقلاب ادامه خواهد داشت.»

سر مقاله نویس کیهان، ماهیت این جنگ را به روشنی بیان می کند: «تیرده هویت به شدت ادامه دارد و لاجرم هر کس باید جایگاه خود را در یکی از دو سوی این مبارزه صحت و جو کند و ببیند که آیا نیزه داری در اردوگاه دفاع از هویت ضدینی در کشور خوش است یا زرمشده ای که همچون شیطان هفت تیر به دفاع از هویت اسلامی، انقلاب و ایران عزیز برخاسته است»

از این صریح تر و موجزتر نمیتوان گفت که آنچه در ایران امروز می گذرد، مساله دعوی چنانچه نیست، بلکه مبارزه بین «هویت ضدینی» و «هویت اسلامی» است؛ مبارزه ای که تا اسلام بر سر کار و جمهوری اسلامی برقرار است، ادامه خواهد داشت. اردوگاه آزادی و مدرنیسم در مقابل استبداد و حکومت مذهبی، آری،

نادر بکناش

نظام جمهوری اسلامی ایران، بدوری دارد تلو تلوتلو میخورد؛ از وری خیمه شب بازی مشخصی که با شرکت اپوزیسیون و گردانیدن خودی راه انداخته اند، در ته صحنه نزاع این جک و جانورانی که وحشت سرنگونی خوابهباشان را کابوس کرده و آنها را به جان هم انداخته، پیشروی مدام یک جنبش آزادی خواهی حقیقی به چشم می خورد که دیگر هیچ چیز نمی تواند جلوی آن را بگیرد.

ناطق نوری در مراسم سالگرد هفت تیر می گوید: «در حال حاضر ما در وضعیت جنگی قرار داریم. .. تا زمانی که اسلام، استقلال ایران و ولایت فقیه در راس این انقلاب است، دشمنی با این انقلاب ادامه خواهد داشت.»

سر مقاله نویس کیهان، ماهیت این جنگ را به روشنی بیان می کند: «تیرده هویت به شدت ادامه دارد و لاجرم هر کس باید جایگاه خود را در یکی از دو سوی این مبارزه صحت و جو کند و ببیند که آیا نیزه داری در اردوگاه دفاع از هویت ضدینی در کشور خوش است یا زرمشده ای که همچون شیطان هفت تیر به دفاع از هویت اسلامی، انقلاب و ایران عزیز برخاسته است»

از این صریح تر و موجزتر نمیتوان گفت که آنچه در ایران امروز می گذرد، مساله دعوی چنانچه نیست، بلکه مبارزه بین «هویت ضدینی» و «هویت اسلامی» است؛ مبارزه ای که تا اسلام بر سر کار و جمهوری اسلامی برقرار است، ادامه خواهد داشت. اردوگاه آزادی و مدرنیسم در مقابل استبداد و حکومت مذهبی، آری،

چشم انداز وضعیت کنونی

تحركات وسیع تر و علنی تر دو سه سال اخیر، در عین اینکه اهمیت جنبش هایی مثل زنان و

دانشجویی در گرو ابراز وجود گرایشات مستقل از جناح یوزده گراپشات چپ رادیکال و کمونیستی در میان دانشجویان و دانشجوین گیت گسترده تری از دانشجویان در اعتراضات است. (۱) گرایش ملی گرایی در میان دانشجویان که توسط منوچهر محمندی و دوستانش نمایندگی می شود، برادر دوقولی اسلامپن و وابسته به رژیم است که امروز، به علت انزوی اسلامپن و رژیم، سعی می کند از آنها فاصله بگیرد. اما در چشم انداز، اهداف، شیوه های سازمان دهی و عمل، از حد معینی می تواند جلو رود؛ حتی که از سطح فی الحال موجود ادماگی اعتراض در جامعه بسیار عقبتتر است.

در مورد هنرمندان و یا مشخص تر نویسندگان، کار از این هم مشکل تر است؛ علاوه بر محدودیت جایگاه و کم تاثیر بودن ماهوی نویسندگان و هنرمندان در رهنمایی سیاسی- اجتماعی جوامع، این گروه در ایران امروز شدیداً در انزوا از تحركات و جنبش های آزادی خواهی مردم و گرایشات پیشرو قرار گرفته است. نباید فراموش کرد که در مقاطعی که مثل دانشجویان در انجام کار پرانگنده و معینی نقش مهم ایفا کرده اند (امیل زولا و دیگران در قضیه دریغوس در اواخر قرن گذشته و در دهه های ۶۰ و ۷۰ در اروپا و بطور کلی غرب)، اساساً با وصل کردن خود به پیشروترین گرایشات سیاسی- اجتماعی زمان و روش های متروپه و باجرات بوده است (۲).

دور کارگران شروع می شود

پس جامعه ایران به کجا می رود؟ چه چشم اندازی برای سرنوشت این حال حاضر برای کنونی و وضعیتی که هنوز عمدتاً دعوای

نادر بکناش

نویسندگان مبارزه برای آزادی بیان کار سازشکاران و صنفی گرایان نیست

جبهه خود کشیده اند. بر کانون خارج انگشت گذاشتیم که توسط «توده پرستان» شناخته شده می خرد که می خواستند آنها دسته جمعی شوند، اسلامی کنند و به معرفی و جمهوری اسلامی اش تحویل دهند. مجبور شدند معرفی را در سکوت کار بگذارند، اما همزمان چاک دهان باز کردند و به ما بد و بیراه گفتند. در تمام طول جدل ها و هشدارهای ما در دفاع از آزادی بیان، سکوت کردند. در محافل و صنف خودشان هرچه خواستند علیه ما گفتند. شمشیر ابتذال بیرون کشیدند و قلاذه از لشکریان آهنین باز کردند. حرکت «توده ای» سازماندهی کردند و امضا سفارش دادند. امروز اما عملکرد کانون نویسندگان داخل صدام منتقد عده ای از دست به قلم های مقیم خارج را هم بلند کرده و هشدار می دهند. آیا سایر خواب آلوده ها و چ پچ کن های پشت درمی بسته و اعضا سکت نویسندگان، شمشهات را آبی خواهند زد و بیدار خواهند شد؟ دارند هوشیار می شوند؟ هو! ... هو! ... عناصر شریف تر کانون تبعیدی آن را ترک کرده اند. آیا ایجاد تشکلاتی دیگر از هنرمندان مشتاق آزادی بیان باز است و حرکتی اینجا و آنجا به چشم می خورد. آنان که از صمیم قلب خواهان برقراری آزادی بیان در ایران هستند، نباید اجازه دهند که معامله گران و توطئه گران چند صباخی به گوشه ای بزنند و بعد مجدداً به میان میدان بیایند. کرختی و سازش و صنفی گرایی، تا کنون به افتادن سرها و کنشدن رزم ها منجر شده است. کافی است.

استفاده سیاسی- عملی از آنان و بیرون انداختن شان یا پس گردنی، امروز مجدداً می خواهند استخدام شان کنند. «اسلامپن» لایک و «ملی» سوتی زده اند، «لایکها» و «ملیون اسلامی» به شفع آمده اند و دارند حالی به حالی می شوند. در این حرکت و نقشه عمل جدید، مثل همیشه، توده ایهای چپ و پلا در کانون داخل و خارج و دیدار و راکتور و امثالهم، نقش رهبر ارکستر را بعد گرفته اند. تصدیقات اخیر گلشیری از نشریات دگراندیشان اسلامی! و شرکت شامس الواعظین در معیت فرج سرکوهی در اجلاسی علیه سانسور! در استکهلم، مثل همیشه، ضربه

نادر بکناش "روشنفکران مذهبی"

ملی گرایی و چپ اسلام زده ایران نیست، ناشی از توجه و فراخوان «روشنفکران مذهبی» داخل کشور به «لایکها» و «تلاش برای» جلبشان به دفاع از آنان و تقویتشان در نازع جناح خاتمی با رقیب مقابل است. این تاکتیک بخشی از جناح خاتمی است که «روشنفکران لایک» ملی گرا و توده مزاج از خوب می شناسد و خدمتشان به استقرار جمهوری اسلامی در اوان انقلاب را فراموش نکرده است. بعد از

از نمایندگان وزارتخانه های کار، کشور، صنایع و نیز سازمان تبلیغات اسلامی و کانون انجمن های اسلامی سپرده است. رژیم زرادخانه سرکوب پلیسی و تحقیق ایدئولوژیک و غمراهی سیاسی اش را بسج می کند، رنگ و روغن می زند و خود را آماده مقابله با اعتراضات در راه حاکمیت می کند. این از وحشت دارد که دور آتی تحركات و اعتراضات دربست متعلق به کارگران باشد. کارگران نشان خواهند داد که وحشت رژیم موجّه است.

(۱) و (۲): این مقاله پیش از وقایع اخیر نوشته شده بود. رویدادهای اخیر متذکر که با اعتراضات دانشجویی شروع شد، تاکیدی بر این واقعیت است که تا زمانی که طبقه کارگر و به میان سرنگونی جمهوری اسلامی نیاید، جنبش سرنگونی مشکل بتواند گسترده ای و توان لازم را برای رسیدن به هدف خود کسب کند. در عین حال این رویدادها نشان داد که:

۱- فی الحال رادیکالیسم و کمونیسم آن چنان زمینه ساعنی در میان دانشجویان و کارکنان دارد که قادر است حرکتی را که در شرایط خفقان پلیسی و ایدئولوژیک سیاسی- تشکیلاتی رژیم و جناحهای شکل میگردد، خیلی زود تبدیل به حرکتی با مطالبات و روشهای خود بکند؛ ۲- هر حرکتی اینکه مکانیسم محض پیشرو و رادیکال رژیم به شکست منتهی شود، طبقات و اقشار و گروههای مختلف اجتماعی، بطور طبیعی و سریعاً، میل (و یا اجبار) به اتصال به آن پیدا می کنند. کانون نویسندگان ایران هم در جریان این وقایع از آزادی بیان همگانی در جامعه حمایت کرد.

ممکنه که کارگر و دانشجو آن بیرون علیه آقایان و نظام شان صف کشیده اند. راه تظاهرات و اعتراضات تیرماه تهران و سایر شهرها از مدتها قبل با راهپیمایی ها و پیکت های متعدد کارگران در سراسر کشور کویده شده بود. در زمستان ۷۵ هفته قوی «۳ خرداد» نر نهاده بود و اختناق اسلامی یکپارچه و در اوج بود. کارگران نفت با تظاهرات خود بسوی وزارت نفت در تهران سنگ اول را از پی باری جمهوری اسلامی بیرون کشیدند. بعد از ده همان تهران بارها مردم برای کارگرانی که علیه تعین دستمزدخواه در برابر وزارت کار و سایر مراکز تظاهرات کرده بودند، دست تکان دادند. و دیدند که میشود از این کارها کرد؛ در همین اول مه امسال، یعنی ۵۰ روز قبل از تظاهرات و تشرش هفته سوم تیر، تظاهرات وسیع کارگران در تهران و سایر شهر برپا شد که در بعضی نقاط به درگیری و تکت کاری با انصار الله و نیروهای انتظامی منجر شد. کارگران نفت از سال است که، نه فقط در تهران که در سایر شهرها، مبارزه را رفته رفته به خیابانها کشانده اند. هر چند که این اعتراضات برای خواستهای اقتصادی و ویژه مقابله با بیکارسازی و تعویق دستمزد بوده است، اما تاثیر سیاسی و عمومی آن در بر هم زدن توازن قوا به نفع مردم انکار ناپذیر است.

در پس تظاهرات تیرماه، صدای سنگین گامهای کارگران بگوش میرسد. همین تاج زاده و دولترش را به چاره جویی رداشته است. اما کارگران باید به صف جلو بیایند. برای کارگران و کل جامعه بهترین و دردمندترین راه رها شدن از شر جمهوری اسلامی و دستیابی به آزادی و برابری اینست که کارگران نیروی سرسری خود را متشکل کنند و کل اعتراض اجتماعی را برای سرنگونی رژیم اسلامی و برقراری جمهوری سوسیالیستی به پیش برند.

کممک مالی به رادیو انترناسیونال

داریوش - سعید س - علی ج - سیماس - تسریم م - پری زان الف - پروین م - رقای حزب در لیتوینسک - شهاب - حمید - بهرام - امین - آزاده - شها - طاهره - یدی - تسریم - شمس - فخری - مریم - حجت ر - کریم شامحمدی - محمدمردادیگی میز کتاب و تگور کتب به حزب

کممک مالی منظم به رادیو انترناسیونال:

نوروز: محمد م - غلام غ - ابراهیم سوز: جمیل فرزاد - پروانه احمدی - آند نودینیان - رحیم و نرگس - پرشتگ بهرامی - صابر: حجت برزگر - خالد حاج محمدی - پس - صادق زندی - محمد خدی - جهان زرافشار

کممک مالی غیر منظم

شاهرخ - مهری - فواد - منوچهر - پروین - ندا - بهمن خانی

گوشه ای از اطلاعیه های سازمانهای حزب در جریان رویدادهای اخیر

علیه رژیم اسلامی، علیه اختناق در دفاع از اعتراضات دانشجویان پیاخیزیم!

بدنبال توقیف روزنامه سلام حدود ساعت یازده شب پنجشنبه هفدهم تیرماه در خوابگاه کوی امیرآباد تهران تحصنی در اعتراض به خفقان و تلاشهای اخیر برای بستن مطبوعات صورت گرفت. ساعت دوازده نیروهای انتظامی رژیم، وزارت اطلاعات و انصار حزب الله به محل تحصن حمله کردند. در این تعرض وحشیانه متحصنین بشدت مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و بخشهایی از خوابگاه دانشجویان به آتش کشیده شد. این درگیری با به خیابان امیرآباد شمالی کشیده شد و تا ساعت دو شب ادامه داشت. آخرین اخبار از چندین کشته (از ۶ تا ۲۰ نفر گزارش شده است)، صدها زخمی، حدود یکهزار دستگیری و ممنوعیت ملاقات در بیمارستانها و زندانها میگویند. هم اکنون، ظهر شنبه ۱۹ تیرماه، هزاران نفر در اطراف دانشگاه تهران در اعتراض علیه سرکوبگری های رژیم تجمع کرده اند.

بدنبال این درگیریها وزیر آموزش و پرورش استعفا داد و وزارت اطلاعات که شاکو روزنامه سلام بود شکایت خود را پس گرفت. روزنامه سلام ارگان جناح موسوم به چپ در خود رژیم است. این جناحی است که، تحت عنوان خط امام، مدتها در راس حاکمیت اسلامی بوده و خود یکی از وسیع ترین و خونین ترین سرکوبهای سیاسی قرن بیستم را در سال ۱۳۶۰ سازمان داده است. اگر توقیف سلام نشان عمق و علالت ناپذیری بحران رژیم اسلامی بود، عقب نشینی وزارت اطلاعات در هراس از گسترش اعتراض مردم، گواه قدرت عظیمی است که در ایران امروز علیه رژیم اسلامی ظهور میکند. این مردمند، این کارگران اند، این زنان اند، این جوانان معترض در ایراند که با به میدان سرنگونی رژیم اسلامی میگذارند. اعتراضات دانشجویان

تنها ضامن جان آزادیخواهان در ایران گسترش مبارزه است

خامنه ای، خاتمی و سایر مقامات رژیم اسلامی، در آستانه راهپیمایی فرمایشی امروز، مردم معترض و دستگیر شدگان رویدادهای اخیر را به محاکمه و اعدام تهدید کرده اند. این بخشی از تبلیغات جنگی و جنگ روانی رژیم اسلامی علیه مردم به ستوه آمده ایران است. هدف این تبلیغات مرعوب کردن و ساکت کردن مردم است. اما در این تردید نیست که از این ابواب هرجانیست ساخته است. امنیت و جان دستگیر شدگان و فعالین مبارزات اخیر در خطر است. باید قاطعانه در مقابل این تهدیدات و هتواعت سیاست سرکوب و ترور دولتی ایستاد. دستگیرشدگان باید فوراً و بدون قید و شرط آزاد شوند.

این ۳۰ خرداد ۶۰ نیست. این رژیم رفتنی است. این رجزخوانی ها تکاپوی حکومت کثیفی است که ناقوس مرگ خود را شنیده است. باید تهدیداتش را جدی گرفت، اما مبارزه علیه آن را گسترش داد. کسانی که از ترس انتقام راست، خود انگشت ملامت و اتهام را بسوی دانشجویان و مردم معترض گرفته اند جاده صاف کن خند حمله راست هستند. تنها ضامن دفاع از آزادی، امنیت و جان آزادیخواهان در ایران، گسترش مبارزه و حضور بخشهای مختلف مردم در میدان اعتراض علیه جمهوری اسلامی است. قبل از همه، و پیشاپیش همه، این کارگران ایراند که باید متحد و متشکل یا به این مبارزه سیاسی بگذارند. علیرغم رجزخوانی های خامنه ای و خاتمی و شرکاء، ونگور، پنجاه نفر از فعالین اتحادیه دیسک و اتحادیه معلمان در ترکیه، همچنین حزب کار، امک، حزب اقتدار، و حزب آزادی و مقاومت در ترکیه تا کنون از این کمپین حمایت کرده و طی قطعنامه ها و سخنرانی در میتینگهای حزب

خواهان آزادی فوری زندانیان سیاسی و دستگیر شدگان روزهای اخیر شده و جمهوری اسلامی را بخاطر سرکوب مبارزات مردم ایران محکوم کرده اند. حزب کمونیست کارگری ایران کمین در دفاع از آزادی و جان زندانیان سیاسی را ادامه خواهد داد و همه انسانهای آزاده و سازمانهای کارگری و احزاب سیاسی را به دفاع از این کمپین فرامیخواند.

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران
۲۳ تیرماه ۱۳۷۸، ۱۴ ژوئیه ۱۹۹۹

اتحادیه های دانشجویی، سازمانهای سیاسی و اتحادیه های کارگری خواهان آزادی فوری دستگیر شدگان اخیر و زندانیان سیاسی شدند

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری بموازات آکسیونهای متعدد در کشورهای مختلف در حمایت از مبارزات مردم ایران برای سرنگونی رژیم کثیف و جنایتکار اسلامی، کمپینی را برای آزادی زندانیان سیاسی و مشخصاً دستگیر شدگان روزهای اخیر در دستور قرار داده است که با استقبال سازمانهای کارگری و احزاب سیاسی مواجه شده است.

اتحادیه دانشجویان انگلیس، نماینده اتحادیه دانشجویان آلمان، در دامنارک اتحادیه دانشجویان پداگو، اتحادیه کارگران ساختمانی، حزب کمونیست و حزب چپ پارلمانی لیست واحد، اتحادیه سوسیالیستهای فنلاند، اتحادیه پست کانادا، شورای کارگران ونگور، پنجاه نفر از فعالین اتحادیه دیسک و اتحادیه معلمان در ترکیه، همچنین حزب کار، امک، حزب اقتدار، و حزب آزادی و مقاومت در ترکیه تا کنون از این کمپین حمایت کرده و طی قطعنامه ها و سخنرانی در میتینگهای حزب

کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران
۲۸ تیرماه ۱۳۷۸ - ۱۹ ژوئیه ۱۳۹۹

نامه هایی از آمریکا

علی جوادی



با شاه یا بدون شاه؟

معضلی واقعی گریبان شیفگان سلطنت را گرفته است! ظاهراً کمند سلطنت دیگر جاذبه چندانی در دنیای واقعی برای مرد اول این نمایش نیز ندارد. گویا رضا پهلوی چشم انداز اعاده سلطنت در ایران را دیده و حاضر است تا عطا سلطنت در ایران را به لقايش ببخشد و خود و خانواده اش را از شر این رویا-کابوس خلاص کرده و کاریر دیگری در دنیایی کمتر تخیلی برای خود دست و پا کند. اگر چه هنوز اعتقاد خود به "اساس سلطنت" را از دست نداده است. بهرحال "وارث سلطنت" بنظر خود مشغول پایین کشیدن پرده نمایشخانه شده است. اما هنوز معلوم نیست پرده آخر این کمدی چگونه به پایان برده خواهد شد و یا اصولاً چقدر به طول خواهد انجامید؟

سناریوی پایانی رویای "سلطنت" رضا پهلوی هر چه باشد، سرنوشت شاه در این پرده هر جور هم بخورد، سرنوشت بازیگران و مفتون شدگان پادشاهی معضلی دیگر است. کارفرمای بدون اعلام قبلی کمند کلایی را ورشکسته اعلام کرده و بنای تعطیلش را دارد و کارکنان "واقع بین" خسته از کار چندین ساله "حق بازنشستگی" و "بیمه بیکاری" خود را طلب میکنند و مدعیانی که "دیر داوران" بدون بررسی دلتبر همچنان بر سردهی کلاب پای میفشند و خواهان تکرار نمایش سناریوی قدیمند. کارفرما هم با بی تمایلی بدنبال اجرای یک پیس ماندنی است، اما نه در ادامه پیس های تاکتونی بلکه در فرم و قالبی دیگر با نام "بنیاد میهن" و اینطور که پیش میرود شاید هم با کانید شدن برای دور بعدی رئیس جمهوری اسلامی در ایران! البته باید دید!

بهرحال امروز سنوایی واقعی در مقابل شهرستان قرار گرفته است. با شاه یا بدون شاه؟ با کدام شاه؟ آیا بر علیه شاه دست به کودتا خواهند زد؟ آیا از این "شاهزاده" خلع خواهند کرد؟ یا اینکه کسی را از میان خود و شاید هم از میان بازمانده های قاجار برگزیده و به تخت شاهی خواهند نشاند؟ کدامیک؟ روشن نیست! اما دنیای امروز دنیای آلترناتیوهای کاذب و رویایی است! دنیای والت دیسنی است! با شاه یا بدون شاه: اما مسئله این است که جایگاه شاه در این صف اساس امری کارکنان میخواند. تنها ضامن دنیای انسانهای واقعی ندارد. سلطنت در قیام ۵۷ سرنگون شد. با شاه یا بدون شاه: واقعیتی که سلطنت طلبان خود نیز به خوبی میدانند این است که امید به "پیروزی" این جریان ربط چندانی به شاه و نام فامیلش ندارد، خود میدانند که نقطه اتکانشان اساساً تابعی از قدرت توط و موشک آمریکا و خانه خرابی مردم و برانی شیرازه جامعه است، آتیم فقط در احای از ایران، آتیم بشرط آنکه آمریکا تمایلی به اجرای چنین سناریویی داشته باشد، آتیم بشرط آنکه اصلا امکانش را نداشته باشد.

"پرچم" ازاری برای سرکوب عقاید!

در شرایطی که مبارزات مردم به ستوه آمده برای آزادی و برابری وارد مراحل حساس خود شده و ناقوس مرگ رژیم اسلامی را بصدا در آورده است. در چنین شرایطی ما در خارج کشور شاهد آن هستیم که جریانات ناسیونالیست و محافظهکار کودکانه میگویند که از ابراز و بیان سیاست چپ و رادیکال در صفوف مردم معترض در خارج تحت لوای "تفرقه افکنی" جلوگیری بعمل آورند. با تاکید میگویند برای رهایی از سلطه رژیم اسلامی همه باید به دور "پرچم سه رنگ" جمع شوند.

و چرا که نه؟ زمانیکه با ایدئولوژی و سیاست ناسیونالیستی انسان را از هویت انسانی تهی میکنند. زمانیکه تعلقات قومی و قبیله ای را جایگزین تعلقات انسانی میکنند، باید هم انتظار داشت که بگویند تا مردم را مسخ شده بریز "پرچم" و شعار خرافی عهد عتیق گرد آورند. اما این نه فقط یک سیاست برای گرد آوری نیرو، بلکه علاوه بر آن سیاستی برای تهاجم به آزادیخواهی و رادیکالیسم است. "پرچم" امروز ابزار جدید این جریانات برای سرکوب عقاید سیاسی است!

دیروز، در بحبیه انقلاب ۵۷، جریانات اسلامیت زیر لوای "وحدت کلمه" جلوی گسترش خودآگاهی مردم را سد میکردند تا زمینه نفوذ ارتجاع اسلامی را فراهم کنند. امروز، جریانات ناسیونالیست محافظه کار میگویند که شعار "وحدت" به دور پرچم "چا پای همان سیاستها بگذارند. دیروز، تراژدی "وحدت کلمه" زمینه ساز استقرار رژیم صد هزار اعدایی در ایران شد، امروز گویا قرار است "پرچم" چنین نقشی برای ناسیونالیستها ایفا کند. امروز تلاش کودکانه برای ممانعت از ابراز وجود سیاست رادیکال و چپ و تلاش برای قرار دادن همگان بریز "پرچم سه رنگ" فقط تکرار مسخره یک تراژدی بیست ساله است. آیا مردمی که طعم تلخ "وحدت کلمه" و سیاست "همه با هم" را چشیده اند اجازه خواهند داد که این تراژدی در شکل کمندش هم تکرار شود؟ بعید است!

و گفت و شنود با رهبران حزب کمونیست کارگری ایران دیدار استکلم

اصغر کریمی

حمید تقوائی

کوروش مدرسی

رحمان حسین زاده

فاتح شیخ الاسلامی

حسین مرادیبگی

از کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

میزبان شما خواهند بود

امکان صرف شام در محل موجود است

زمان : شنبه ۹ اکتبر ساعت ۳ تا ۸ عصر

مکان : KISTA TRÄFF

جهت اطلاع بیشتر با تلفن

۳۴ ۳۲ ۷۶۵ ۰۷۰ تماس بگیرید

مرگ بر جمهوری اسلامی!

دانمارک، رادیو هبستگی مالوو، رادیو انترناسیونال استکهلم در مورد اعتراضات اخیر در ایران منصور حکمت، مصاحبه با بی بی سی و رادیو صدای ایران در مورد اعتراضات اخیر در ایران

گفتگویی منصور حکمت در رادیو اسرائیل در مورد اعتراضات اخیر در ایران و خطاب به کارگران نفت و مراکز صنعتی ایران

علی جوادی و اصغر کریمی مصاحبه با رادیو صدای ایران، برنامه میبیدی در مورد حزب سیاستها و فعالیتهای آن، در این مصاحبه به سوالات شنودگان پاسخ داده شد. مصاحبه مشابهی نیز با برنامه میرمطهری انجام شد.

گوش مردمی، علی جوادی و اصغر کریمی مصاحبه با صدای آمریکا در مورد اهداف و سیاستهای حزب

مناحی، بدعوت بخش زنان حزب کمونیست اطروش و حزب سبز در این کشور و همچنین سازمان‌های کمونیستی زنان، در شهر وین در مورد وضع

زنان در کردستان ایران و عراق بزبان آلمانی سخنرانی کرد در این جلسه طی سه ساعت بحث و گفتگو در مورد آخرین تحولات در کردستان عراق، مشکلات زنان در این منطقه و مبارزات زنان صحبت شد بخشی از جلسه نیز به بررسی فعالیت‌های سازمان

مستقل زنان و خانه زنان در سلیمانیه اختصاص داشت. مینا احدی ضمن تاکید بر وجود یک جنبش اعتراضی در کشورهای اسلام زده بر علیه دخالت مذهب در زندگی زنان، از همه سازمان‌های زنان خواست این مبارزات را فعال تر از گذشته حمایت کرده و بویژه در مقابل

ترویس‌های اسلامی به اقدامات مشترکی دست برندزد. روز بعد دو روزنامه محلی، روزنامه سراسری دانشجوین و همچنین روزنامه حزب کمونیست اطروش مصاحبه‌ای مفصلی در مورد وضع زنان در کردستان ایران و عراق با مینا احدی انجام دادند. منصور حکمت، در ماه ژوئیه سه مصاحبه نسبتاً طولانی با رادیو صدای ایران در مورد حزب کمونیستی کارگری، اهداف و سیاست‌ها و فعالیت‌های حزب داشت و به بیان متعدد شنودگان پاسخ داد.

تولیزویون فارسی زبان نگارنگی در انگلستان پرترازی از جلسه سخنرانی فاتح شیخ الاسلامی در اول مه در لندن و همچنین مصاحبه اختصاصی با او درباره اوضاع سیاسی ایران را در چند بخش طی ماه خرداد پخش کرد

اطلاعیه ها:

اطلاعیه های زیر از واحدها و کارگاهی حزب در این فاصله منتشر شده است:

– **تا محو کامل دارالخلافه اسلامی به پیش**، سیماوش مدرسی
– **صدای یک انقلاب دیگر**، مینا احدی
– **رژیم بر لبه پرتگاه**، عمر کریمی

– **حکومت اشرار اسلامی در سراسر شب سقوط**، سیماوش مدرسی
– **خامنی به انصارالله پیوست**، **خامنه ای دو خردادی شد**، **موش کور یور به جلو تقب میزند**، مصطفی صابر
– **با ست اسلامی رفیقان به جنگ رژیم اسلامی رفت**، علی جوادی

– **جنایت علیه آزادی هنری**، کمیته حزب در بریتانیا
– **در مورد فوت مشکوک زری جبری متقاضی پناهندگی در آلمان**، مینا احدی

اعلام جرم

شش روزی که بخش فارسی رادیو فرانسه را تکان داد

در طول ۶ روزی که جنبش اعتراضی دانشجویان در ایران توجه همه جهان را به خود معطوف کرده بود و با رشادتی قهرمانانه به جهانیان‌شان می‌داد که می‌خواهد از حصار تنگ جمهوری اسلامی خلاص شود و به آزادی برسد، کارمندان بخش فارسی رادیو بین المللی فرانسه با مقارنی ژبونه‌ها به پایوس جمهوری رفتند و فرستنده خود را تبدیل به "صدای جمهوری اسلامی از پاریس" کردند.

در طول این ۶ روز، شنودگان این رادیو خبر و تحلیلی جز در چهارپوب "مکراسی دو جناحی جمهوری اسلامی و "منافع صاحبکار (دولت فرانسه) شنیدند. گردندگان و مجریان این رادیو، با دقتی قابل تحسین، به اندازه یک "ا" هم در هیچکدام از دانشجوین کشته شده و در اعتراض

به مردم حقیقت را بگوئید!

به رسانده‌های گوهی!
بیست سال پیش شب غرب با کمک رسانه هایی مانند بی‌بی‌سی و جاعتی آخوند مرتجع و حکومت‌های پادشاهی بر مردم سوار گرد! این جاعمت در کوتاهترین زمان خود را با نتفک مسلح ازان و کله های حزب الله را به نتفنگچی تبدیل کردنتظ

ما کارگران، ما زنان، ما جوانان و در یک کلام ما مردم ایران به این اوباشان اسلامی نه گفتیم! آنها سینه‌های ما را به گلوله بستند، پیش از صد هزار انسان آزادیخواه و معترض را به جوجه های اعدام رساندند. رسانه های سراسریه سکوت اختیار کردند! شنیع ترین قانونها را علیه ما بکار بستند، باز رسانه و دولت ها گفتند این فرهنگ مردم ایران است!

آیاتراید را بر نمی ای جامعه یعنی زنان اعمال کردند و تجاوز شرعی به دختر بچه های ۹ ساله را زیر عنوان ازدواج طبق قوانین اسلام، رسمی کردند. باز رسانه‌ها گفتند

به سرکوب در ایران، از حدود جامعه مدنی خامی و سیاست "حاکمیت از خراست گشایش خانی" دولت فرانسه تخطی نکردند.

حتما شنودگان رادیوی آنها در ایران، که در این روزها هیچ رادیوی خود را باز می کردند تا در وای سانسور و خفقان جمهوری اسلامی خیر و نظری بشنوند، تصور کنند اند که این رادیو به ایران منتقل شده است! حتما خیلی از آنها آن را از لیست رادیوهایی که باید گوش داد، حذف کرده اند. طفلکی ها، این کارمندان تازه کار پخش حقیقت، یاد نگرفته اند که رعایت علاقه شان به جمهوری اسلامی و فرامین دولت فرانسه را با دوزی از جلب مشتری آشتی بدهنه و قدری هم تظاهر به رادیوی آزاد بودن بکنند.

در ۶ روزی که مردمان زیادی در سراسر جهان به آزادی در ایران فکر می کردند و آن تصاویر و صداها را با شوق بر صفحات تلویزیون هایشان می‌دیدند، از رادیوهایشان می شنیدند، در ۶ روزی که آدم‌ها به خاطر آزادی جان بر کف به خیابان‌های تهران و تبریز و مشهد می ریختند، کارمندان "صدای جمهوری اسلامی از پاریس

اسلام عقیده مردم ایران است و باید به عقاید آنها احترام بگذاریم؟!

رسانه ها در دو سال قالب کثیف ترین تبلیغات را برای قالب کردن خامی و پروژه خامی انجام دادند، اما نتیجه کار جز رسوایی چیزی ببار نیآورد. اعتراضات اخیر باید این حقیقت ساده را روشن کرده باشد که اسلام و حکومت اوباشان اسلامی زیر دریایی از نفرت و بیزاری قرار دارد. ما کارگران، ما زنان، ما جوانان به میدان آمده‌ایم تا کلیت نظام کثیف اسلامی را بگور بسایریم و بر ویرانه آن جوامعی برابر و آزاد برپا داریم.

یک بار هم که شده صدای ما قربانیان بیست سال جنایت حکومت اسلامی را به گوش مردم جهان برسانید.

رضا کمانگر ۱۲ ژوئیه ۹۹

دروغپردازی رسانه های غربی را افشا کنیم!

مردم ایران تصمیم خودرا به همه جهان کردند. گفتند

در وحشت از دست دادن رژیم شان در ایران و شغلشان در پاریس بودند. این ۶ روز جهان را تکان داد و به بی‌پایانلی فرانسه را تکان داد و به ته دره پرتاب کرد.

کارکنان این رادیو و سایر رسانه های که با سانسور به تحکیم استبداد در ایران کمک می کنند، به همان اندازه عاملین و آمران "سرکوب فیزیکی، مستول و مجرم هستند.

نادر بگتاش - ۱۷ ژوئیه ۹۹

به چه حقی عقاید و مبارزات برخی گرایشات را سانسور می‌کنید؟

جامعه ایران دوره حساس و خطیری را از سر می‌گذراند. سرنوشت یک جامعه ۶۰ میلیونی در حال تعیین‌شدن است. جلال بین استبداد و آزادی لحظات تعیین‌کننده‌ای را طی می‌کند.

هیچ‌کدام از احزاب اپوزیسیون ایران، حتی آنهایی که خواهان حفظ و

که جمهوری اسلامی را با آخوندش، پاسدارانش و دست‌گاه جنایتکاران اطلاعات و امنیش را نمی‌خواهند. در چند روز گذشته همه شاهد بودند که چگونه مردم بی سر و سامانه و به مقابله با مزدوران جمهوری اسلامی برخاستند و همه دیدند که چگونه خامنه ای و خامنی و مابقی اوباشان اسلامی دست در دست مردم را کشتار کردند.

دست همه اینها باعث نشد تا رسانه های میهنه با "وجدان" و "شرف" غربی ذی از حقیقت اعتراضات روزه‌های اخیر را متعسک نشانید. دنبال سی ان ان و بی بی سی کانالهای تلویزیونی و روزنامه های سراسری هلند، نظرات مردم تهران را، درگیری طرفداران خامنی با جناح محافظه کار حکومت اعلام نمودند. کانال یک تلویزیون هلند در راستای سیاست دزدیون هلند با موضع جانبداری از خامنی، کشتار مردم را به "خاطیانی نسبت داد که رژیسم جمهور وعده "مجازات" آنها را داده است، روزنامه فولکس کراوت در صفحه اول خود مقاومت جناح محافظه کار در برابر اصلاحات محمّد خامنی را علت شعله ور شدن خشم مردم دانست و یکی از "شرق شناسان" دانشگاه آمستردام در مقام مشاور سیاسی رژیم اسلامی هشدار داد که "در مراسم خاکسپاری کشته شدگان اعتراضات تهران در روزه‌های آینده وضعیت میتواند خطرناک تر

تعدیل جمهوری‌اسلامی هستند، اجازه فعالیت علنی و آزاد در کشور ندارند.

رسانه‌های فارسی‌زبان خارج کشور یک عامل مهم انتقال اطلاعات وداخل و درهم شکستن سد سانسور و خفقان پلیسی هستند. اینها حق ندارند تنها به انعکاس اخبار و نظراتی بپردازند که در جهت حفظ جمهوری‌اسلامی است. حق ندارند تسهّم‌قاله سیاست‌های دول کابینت‌ایست‌ای باشند که حقوق‌شان را پرداخت می‌کند. حق ندارند برخی گرایشات و احزاب را ندیده بگیرند،

هیچکس نقش رسان‌ها را در این دوره مهم که آزادی در ایران علیه استبداد بپایاخته است فراموش نخواهد کرد: آیا در کنار وزارت اطلاعات جمهوری‌اسلامی اخبار اپوزیسیون را سانسور خواهند کرد یا آتقدیر شرافت حرف‌های و تعلق به آزادی خواهند داشت که به انعکاس بی‌طرفانه اخبار و فعالیت‌ها بپردازند؟

نادر بگتاش ۱۲ ژوئیه ۹۹

شود زیرا که احساسات پیروان منعب شیعه در چنین مراسمی از کنترل خارج میشود. اینها را باید رسوا و افشا کرد.
دولد غربی به همراه رسانه هایشان قدرت بازیگران اصلی انقلاب یعنی کارگران را می شناسند، می‌خواهند آنها را از صحنه حذف کنند، زور می‌زنند تا با باحقه و سرکوب یک جمهوری اسلامی "تعدیل شده" را به مردم تحمیل کنند، اینها فیشته تکرار سناریو ۵۷ می‌باشند.

اما باید افکار عمومی جهان حقایق را بدانند. باید به مردم جهان گفت که معترضین کارگرایی هستند که هیچگاه رژیم جنایتکار اسلامی را نمی‌پذیرفتند و امروز برای خلاصی خود از این جهنم اسلامی و جهت دستیابی به یک دنیای بهتر به میدان آمده اند، زنانی هستند که حقوقشان توسط دهه ای آدمکشان اسلامی روزانه پایمال میگردد، مردوسی هستند که مذهب و حکومت مذهبی نمی‌خواهند، آنها می‌خواهند به عمر کثیف این رژیم پایان دهند. این واقعیت جاری و مرکز ثقل اعتراضات کنونی در ایران است.

محمدرضا پویا - ۷-۹۹-۹۹

این روزها در خارج کشور در برابر امواج اعتراضات چپ و رادیکال علیه جمهوری اسلامی، پرچم سونگ و هویت ایرانی را علم کرده‌اند. از در نصیحت در می‌آیند و انگار که مردم همه اعضا کانون بازنشستگان جبهه ملی اند، از فضائل و خصائل پرچم و هویت ایرانی بعنوان وجه مشخصه حرکات اعتراضی، داد سخن می‌دهند و عجیب این است که فارخاون به ظواهرات زیر پرچم شیر و خورشید هم درآنداند!

بگذار مردم دنیا هم در انتهای قرن بیستم صف اینها و شعرا و چشم اندازی را که در مقابل جامعه ایران قرار می‌دهند به روشنی ببینند. بگذار مردم دنیا هم بدانند که جاعتی فسیل سیاسی چه رویاهای ابلهانه‌ای را در دست دارند مردم فراموش شده "آرش محترم" کاری نداشته باشند. که چگونه خود را اوج کشتار مردم توسط تیمساران ارتش شاه، به مردم فارخاون دادند که در "آرش محترم" کاری نداشته باشند. همان زمان هم مردم بپایاخته در برابر تیمسار از‌ها‌ری‌ها ایستادند همانطور که اکنون در مقابل سرتیپ پاسدار لطفیان ایستاد!

حزب کمونیست کارگری ایران – کمیته گوتبرگ – سوند
۲۰ ژوئیه ۹۹

مردم ایران یک معذرت‌خواهی به بی بی سی بدهکارند!

الحق که دانشجویان و مردم مبارز ایران باید از بی بی سی عنذر بخوانند که بدون اجازه برای آزادی دست به مبارزه زده اند، و در پیشبرد خواشتان "زاده روی" کرده اند و اوقات آقای خامنی و آیت الله جیم میریر Jim Muir، نمایند بی بی سی در خاورمیانه را تلخ کرده اند! واقعاً شرم داره! در دو سه روز اول با ساخت زباله‌روصفی تلاش از او که اعتراضات مردم و دانشجویان را به حساب خامنی و دفاع از او بنویسند. از قول مردم ایران اعلام کردند و قول دادند که انقلاب نمی‌خواهند و فقط خواهان همان رفقم ها و بهمان سرعتی هستند که خامنی می‌خواهد پیاده کند.

وقتی شعارها تندر و رادیکالیزه شد و معترضین حاشیا‌ن را از خامنی جدا کردند، بی بی سی نوک حمله ژورنالیسمی پیطراف را به ست معترضین برگرداند، که کسانی که در جنگ و گریز با پلیس و ارتش بودند. بی بی سی شوکه کرد که مردم معترض دارند آب به آسیاب جناح خامنه ای می‌ریزند و به "تنشروهای محافظه کار"، (یعنی خامنه ای و دسته اش) بهانه برای سرکوب خواهند. تازه سرکوب خود دانشجویان و مردم مساله شان نبود، نگرانی شان از تضعیف رهبر کرافتقدارشان خامنی بود. مردم مبارز را برای "زیاده خواهی شان" برای عدم صبر و بردباریشان سرزنش کردند. بخاطر گوش نکردن به حرف خامنی بهشان شتر زدند.

جناپ جیم مویر، در تلویزیون بی بی سی ورلد، پس از اینکه خامنی تهدید کرد که هر نوع تظاهرات و اعتراضی به شدید ترین وجه سرکوب میشود و خامنه ای اعلام کرد که مجازات اعدام در انتظار دستگیر شدگان است، اصرار از اینجینین تقصیر کرد: "محافظه کاران" از مردم از این وضعیت نگراند، از هرج و مرج نگراند، چون میدانند کاران از نتوانیو بجای جمهوری اسلامی هرج و مرج است... رهبران دانشجویی هر نوع تظاهرات را منتفی اعلام کردند، دیگر تظاهراتی به چشم نمی‌خوردی و تا همینجا زیان زیادی ببار آورده اند." آیا میشود تفاوتی بین این سخنان و خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی پیدا کرد؟

این معنای رسانه های "بی‌طرف" است. اعتراضی به شدید ترین وجه سرکوب میکنند و در روز روشن دروغ میگویند. باید اینها را افشا، کرد. نباید اجازه داد که اینها با انقلاب مردم همان برخوردی را بکنند که بیست سال پیش با انقلاب ۵۷ و بنفع خمینی کردند.

آذر ماجدی ۱۵ ژوئیه ۲۴، تیرماه ۷۸ رسانه ها مبارزات مردم ایران را سانسور میکنند!

تظاهرات و اعتراضات وسیع دانشجویان و مردم مبارز و به جان آمده ایران علیه اختناق و سرکوب جمهوری اسلامی در صدر اخبار رسانه های بین المللی قرار گرفته است. گسترش سریع این مبارزات در تهران و در اغلب شهرهای بزرگ و رادیکالیزه شدن آن دولتهای غربی و رسانه های جبره خوار آنها را نگران و متعجب ساخته است. علیرغم تلاش بسیار برای اینکه این مبارزات را بنفع و در دفاع از دولت خامنی جلوه دهند، شعارهای "مرگ بر رژیم ملاحا"، علیه اختناق و استبداد اسلامی، علیه رژیم و برای آزادی، رسانه های بین المللی را وادار کرده است این سوال را در مقابل باصطلاح کارشناسان قرار دهند: "آیا با یک انقلاب دیگر در ایران روبرویی؟"

و دقیقاً ترس از شیخ انقلاب دیگر است که رسانه ها به سانسور عیان و علنی اخبار اعتراضات و مبارزات مردم کشنده است. هشدار می‌دهند که کنترل دارد از دست خامنی و جناح او خارج میشود، از "خبرگزاری عوامل بگانه" صحبت میکنند و هشدار می‌دهند که نیروهای دارند از طغیان مردم "سواستفاده" و آشوب بیا میکنند. اولین بار نیست که رسانه ها در دنباله روی از سیاستهای دولتهای متبوعشان مبارزات مردم در ایران را سانسور میکنند، و ماهیت رادیکال، آزادیخواهانه و انقلابی آرا مغضوب می‌سازند. مردم ایران نقش این رسانه ها و در میان آنها بی بی سی را، در انقلاب ۵۷، در دفاع از خمینی فراموش نکردند. این رسانه پیش اینها مبارزات مردم ایران برای آزادی و علیه رژیم مصلطت را بیای خمینی نوشندند. و اکنون دارند تلاش میکنند که این مبارزات را بیای خامنی و "فرقه‌های" موهومی که او قرار است در ایران عملی کند، بنویسند.

مردم آزادیخواه و مبارزا!
پخش اخبار مبارزات مردم ایران در ۶ روز اخیر یکبار دیگر نشان داد که "رسانه های بی‌طرف"، دروغ و فریبی بیش نیست. به سانسور اخبار مبارزات مردم ایران اعتراض کنید. و با این اعتراض نفرت خود را از ریاکاری رسانه های دلال و جبریه خوار نشان دهید.

آذر ماجدی ۱۳ ژوئیه ۱۹۹۹، ۲۲، تیرماه ۱۳۷۸

بی بی سی، خامی جنایتکاران اسلامی!

دیشب کانال ۲ تلویزیون با نشان دادن گوشه هایی از درگیری دانشجویان با نیروهای سرکوبگر اسلامی سعی در جلب بینندگاناش کرد تا آنها را برای یک تبلیغ و تعریف ماهرانه از جنبش جمهوری رژیم اسلامی آماده کند. آنگاه از زبان باقر معین، رئیس مرتجع و نان به نرخ زود خور بی بی سی شروع به تعریف و تمجید از خامنی کرد. این درست در زمانی است که جاب خامنی حمره همه جانها و دستجات آدمکش به دانشجویان و مردم در خیابان اعلام کرده است که در صورت ادامه ظواهرات بیشتر می کند و قتل عام راه می اننازد. بی بی سی همرا خیل نکرانشان همان شغل کثیف شان را دارند که ۲۰ سال قبل داشتند. آن دوره برای سرکار آوردن جریان اسلامی هر چه در توان داشتند کردند و امروز نیز با همان چنگ و دندان تبلیغاتی‌ان ادامه حیات رژیم اسکروند. هم عمر بر از جنایت شان دفاع می کنند. آن دوره لازم بود خمینی رهبر و ناجی باشد، حالا هم خامنی! این یعنی لایزال و حامی جنایتکاران آنها در حساس ترین لحظات.

مبارزه با این رسانه های مزدور و مرتجع جزئی از مبارزه عادلانه مردم علیه رژیم جنایتکار اسلامی است.

محمد فتاحی - ۱۴-۷-۹۹

شدن چگونه است. شما میدانید که سلب ابتدایی ترین حقوق انسانی از انسانها تا چه حد نفرت آور و غیر انسانی است. شما میدانید نداشتن حق طلاق، حق تکفل، حق سفر و یا کار در بیرون از خانه و داشتن آقا بالا سر قانونی و رسمی در تمام موارد تا چه حد تحقیر کننده و شنیع است. شما میدانید که دخالت و تصمیم گیری در مورد عواطف و عشق و روابط جنسی تا چه حد ضد انسانی و منفر است. و شما میدانید که ایستادگی در مقابل همه این قوانین کثیف الهی، چه عواقب شومی بدنبال دارد و داشته است. شما طعم تلخ دستگیری بجرم آرایش کردن و کتک خوردن و شکنجه بجرم زیر پا گذاشتن قوانین ضد زن و سنگسار بجرم روابط خارج از ازدواج را دیده و یا تجربه کرده اید. پس اغراق نیست اگر بگویم شما دشمنان جدی حکومت اسلامی و تمام قوانین ضد انسانی آن هستید. با قدرت تمام به میدان آید و به عمر ننگین این حکومت ضد زن و ضد انسان پایان بخشید! حجاب اجباری را همچون زنان آزاده سنجند در جریان تظاهرات به دور انکتید و لگد مال کنید. بر پرچم مبارزات جاری امروز شعار برابری کامل بین زن و مرد، لغو حجاب اجباری، لغو تمام قوانین مبتنی بر آپارتاید جنسی، و کوتاه شدن دست مذهب از زندگی مردم را بنویسید. جمهوری اسلامی مذهب و دخالت آن در زندگی مردم و بویژه زنان را به اوج خود رساند. رسالت تاریخی شما اینست که با شدت تمام اینرا به زمین بکوبید و نه فقط خود را رها کنید بلکه امید ی به میپویند زن در افغانستان و الجزایر و تونس و دیگر کشورهای اسلام زده بدهید.

مینا احدی

عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران
۲۱ تیرماه ۹۹ (۱۲ ژوئیه ۹۹)

آزادی و برابری زنان در گرو سرنگونی جمهوری اسلامی است

در ازدواج و طلاق و سرپرستی اطفال و بسیاری خواستهای دیگر که بیانگر برابری زن و مرد در یک جامعه آزاد و برابر و سکولار است باید در صدر خواستهای جنبش مردم علیه جمهوری اسلامی حک شود.

زنان به هیچوجه و بخاطر هیچگونه مصلحتی نباید از این خواستها عقب بنشینند. ما یک درس گرانبها از انقلاب ۵۷ گرفته ایم. هیچ مصلحتی بالاتر از آزادی و برابری نیست. هیچ منفعتی بر آزادی و برابری ارجحیت ندارد. باید خواستهایمان را روشن و صریح اعلام کنیم و با تمام قوا برای تحقق آنها مبارزه کنیم.

حزب کمونیست کارگری ایران موجدانه برای چنین جامعه برابر و آزادی مبارزه میکند. حزب کمونیست کارگری ایران مدافع سرسخت برابری و آزادی زنان است. برنامه 'دنیای بهتر' خواستهای برحق زنان را به روشنی بیان کرده است. این خواستها در یک جمهوری سوسیالیستی قابل پیاده شدن و تضمین است. برای آزادی و برابری، برای یک دنیای بهتر و در خور بشریت مدرن، به حزب کمونیست کارگری ایران پیوندید.

آذر ماجدی سردبیر مجله مدوسا

عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران
۲۴ تیرماه ۱۳۷۸، ۱۵ ژوئیه ۱۹۹۹

خطاب به زنان آزاده ایران

روز یکشنبه ۲۰ تیر ماه در جریان تظاهرات دانشجویان و مردم معترض، یک اتوبوس حامل زنان دستگیر شده بجرم 'بدحجابی' از سوی تظاهرکنندگان محاصره شد و همه زنان دستگیر شده آزاد شدند. این واقعه در جریان مبارزات وسیع و باشکوه جاری، یک معضل مهم مردم در ایران را به جلو صحنه آورد. آپارتاید وحشیانه جنسی و سرکوب سیستماتیک و خشن زنان تحت حکومت اسلامی.

بیست سال است که در ایران، صرف زن بودن جرم محسوب شده و نیمه انسانها در این جغرافیا به یک زندگی بعنوان جنس پست و درجه دوم و نیمه انسان سوق داده شده اند. جمهوری اسلامی در مورد همه امورات و زندگی زنان از کار در بیرون از خانه، تا نحوه راه رفتن، خندیدن، حرف زدن و تا خصوصی ترین زوایای زندگی آنها دخالت کرده و در مورد آنان مقررات و قوانین تعیین نموده است. اینها زندگی زنان در ایران را به جهنمی غیر قابل تحمل تبدیل نموده اند.

زنان همواره در سنگراهی مختلف در مقابل این قوانین جنگیده و ایستاده اند. در مبارزات جاری امروز نیز بی شک یک خواست محوری باید لغو آپارتاید جنسی در ایران، لغو حجاب اجباری، برابری کامل بین زن و مرد و کوتاه شدن دست مذهب از زندگی مردم باشد.

زنان آزاده ایران، دوستان و همزمان! جمهوری اسلامی در سراشیب سقوط و سرنگونی است. شما در دوران حکومت اینها، طعم تلخ زندگی در زیر چکمه های اسلام را چشیده اید. شما میدانید که تحقیر و به هیچ انگاشته

کنفرانس هشتم همبستگی - فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی برگزار شد

مریم نمازی به سمت دبیر فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی انتخاب شد



مریم نمازی

هشتمین کنفرانس سراسری فدراسیون در روزهای ۲۲ تا ۲۵ ژوئیه در آلمان برگزار شد. نزدیک به صد عضو، نماینده و مهمان از کشورهای آمریکا، کانادا، آلمان، هلند، انگلیس، فرانسه، نروژ، و سوئد در این کنفرانس شرکت کردند.

این کنفرانس با یک دقیقه سکوت برای گرامیداشت یاد دانشجویان کشته شده در اعتراضات اخیر در ایران علیه جمهوری اسلامی و نیز گرامیداشت یاد پناهنجویانی که در ماه ژوئن سال جاری توسط دولت ترکیه به قتل رسیدند، افتتاح شد.

در این کنفرانس فعالیتهای دو سال گذشته توسط دبیر فدراسیون، سایر اعضا دبیرخانه و مسئولین دفاتر فدراسیون ارزیابی شد و چهارچوب عمل دوره آتی با قرارها و سندها لازم به تصویب رسید. اسناد مصوبه و جهت گیری های کنفرانس هشتم فدراسیون، این نهاد را بعنوان یک نهاد سیاسی - اجتماعی متکی به کار کمیته و نهادهای که باید بتواند طی آینده نزدیک به قویترین قطب مدافع حقوق بشر در ایران تبدیل شود، تثبیت و تحکیم کرد. برنامههای متنوعی چون

نمایش تئاتر، سخنرانی های مهمانان کنفرانس، برگزاری کارگاه کار کمیته و همچنین برنامه های دیسکو که در حاشیه جلسات رسمی کنفرانس برگزار شد، محیطی گرم و متنوع برای شرکت کنندگان در کنفرانس بوجود آورد. در جلسه انتخابات، رسماً از تلاش های چند ساله ثریا شهابی در رهبری این نهاد قدردانی شد و مریم نمازی با ارائه پلتفرم رهبری فدراسیون برای دور آتی بعنوان دبیر فدراسیون برگزیده شد. مریم

دبیرخانه همبستگی - فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی
۱ اوت ۱۹۹۹

برنامه حزب کمونیست کارگری یک دنیای بهتر را بخوانید!

صدای کمونیسم کارگری

www.kvwpiran.org

نشریه انترناسیونال رایگان است

نشریه انترناسیونال برایگان در اختیار خوانندگان قرار میگیرد. هزینه آبونمان تنها معادل هزینه پست نشریه است. بهای نشریه در کیوسکها و مراکز حرفهای توزیع نیز تنها معادل هزینه توزیع و حوالزحمه فروشنده است.

انترناسیونال با کمکهای مالی خوانندگان و دوستدارانش تامین می شود

هزینه انتشار نشریه انترناسیونال کم نیست. کمکهای مالی خوانندگان و علاقمندان نشریه به انتشار و توزیع هر چه گستردهتر آن کمک می کند.

آبونمان نشریه ساده است برای آبون شدن نشریه کافیست فرم پر شده زیر و معادل هزینه پست نشریه را به یکی از آدرسهای نشریه پست کنید.

مایلم نشریه انترناسیونال را از شماره تا شماره و از هر شماره عدد مشترک شوم.

NAME:
ADDRESS:
POSTCODE:
CITY:
COUNTRY:

مدوسا ۴ منتشر شد

4 Medusa



تلفنهای تماس با واحدهای حزب در خارج کشور	
سوئد:	۰۷۰ ۷۱۵ ۲۲۳۴
انگلین:	۰۸۵۸ ۷۴۷۳۱۰
فرانسه:	۰۶ ۸۲۲۵۱۷۷۶
ونکوور:	(۶۰۴) ۸۰۸ ۳۷۰۴
کانادا:	(۴۱۶) ۷۳۷ ۹۵۰۰
آلمان:	۰۱۷۲ ۷۸۲ ۳۷۴۶

تلفنهای تماس:

اصغر کریمی،
۰۹۷۹۲۸ ۷۷۱۴۰۴۴
علی جوادی، روابط عمومی:
۰۹۲۲۸ ۴۴۵-۳۱۰۰ (۱)
رحمان حسین زاده، تشکیلات کردستان:
۰۰۴۶۶ ۳۹۸۵۵۸۳۷

http://www.wpiran.org

با مراجعه به صفحه حزب در اینترنت میتوانید آخرین اطلاعاتیه های حزب و جدیدترین شماره های نشریات را ملاحظه کنید. برای خواندن و پرینت کردن اطلاعاتیه های حزبی به خط و یا برنامه ویژه ای نیاز نیست. برای خواندن و پرینت نشریات به برنامه آکرویات ریدر احتیاج است، این برنامه مجانی است که میتوانید از طریق صفحه حزب در اینترنت هم آنرا تهیه کنید.

آدرسهای تماس و حسابهای بانکی حزب کمونیست کارگری ایران

K.A.K Box 29065 100 52 Stockholm Sweden	Postfach 10313750471 Köln Germany	W.P.I Box 719St.P Toronto. ONT. M5S 2Y4 Canada
Bank Accounts		
Z.I.KONTO: 17116703 BL.Z: 10090000 Berliner Volksbank Germany	Postgiro: 4492709-3 K.A.K Box 29065 100 52 Stockholm Sweden	دبیرخانه حزب BM Box 8927 LONDON WC1N 3XX England
e-mail: wp@iran1.freemove.co.uk Fax: (1) 416 515 67 22		



**فعالیت‌های حزب
در خارج کشور**

صفحه ۱۰

**معامله علیه حق حیات و آزادی
برای بیش از شصت میلیون انسان موقوف!**
در مورد سفر خاتمی به فرانسه و آلمان

صفحه ۵

**آنها که فقر می کارند،
خشم درو خواهند کرد!**

صفحه ۶

**با سرنگونی جمهوری اسلامی،
به سمت یک انقلاب اجتماعی**

صفحه ۸

**درباره سقط جنین
مبنای یک سیاست
پیشرو و انسانی**

صفحه ۴



مصاحبه با عبدالله دارابی

صفحه ۳

گشت سیاسی - نظامی نیروی مسلح حزب کمونیست کارگری ایران در حومه شهر مریوان

گشت سیاسی - تبلیغی علنی چند واحد از نیروی مسلح حزب کمونیست کارگری ایران در روزهای ۲۳ تا ۲۵ شهریور در مناطق پرجمعیت حومه شهر مریوان با استقبال پرشور مردم روبرو شد.

**مصاحبه با منصور حکمت؛ درباره
اهمیت گشت سیاسی - نظامی
اخیر نیروی مسلح حزب**

**رحمان حسین زاده: به عبدالله دارابی و همه
رفقای واحد مسلح خسته نباشید میگویم.**

آغاز بکار رادیو اترناسیونال

سنگین اول

فاتح شیخ الاسلامی

نفی علنی ارکان اسلام و حکومت اسلامی

مقامات و مطبوعات رژیم به درج چند نوشته راجع به ضرورت لغو مجازات اعدام و طنز کردن "ظهور امام زمان در روزنامه های خودی" واکنشی وسیع و سخت سراسیمه نشان دادند. این نوشته ها، گوشه ای از ناخوانی ایدئولوژی اسلام، قوانین اسلامی و حکومت اسلامی با زندگی و توقعات مردم در ایران امروز را، "مودبانانه" عریان کرده بودند. سراسیمگی سرمداران رژیم نشاندهنده وحشت از اینست که طرح چنین موضوعاتی در مطبوعات "خودی"، به مردم امکان میدهد که ارکان اسلام و حکومت اسلامی را در مقیاسی علنی تر و گسترده تر از پیش نفی و طرد کنند. و این، در شرایطی که طنین شعارهای مردم در خیابانهای تهران و ۱۸ شهر دیگر هنوز گوشه‌پاشان را میآزارد، برای جانبان حاکم حقیقتاً ترسناک است.

شایان توجه است که در شرایط سیاسی امروز ایران، موارد بالا و هر مورد مشابه نفی ارکان اسلام، قطع نظر از درجه انگیزششان به "مقدس‌ات آسمانی"، معنی مستقیم زمینی دارند و در رویارویی مردم با رژیم و به تبع آن در کشمکشهای داخلی رژیم مصداق مشخص پیدا میکنند.

از پیش واضح است که برای رژیمی که رکن اصلی موجودیتش بر اعدام و زندان متکی است، کابوس مرگباری است که روزنامه یک جناح آن، حتی با رعایت کامل خردسانسوری اسلامی، دم از ضرورت لغو مجازات اعدام بزند. رژیم صد هزار اعدام البته نمیتوانست این "جسارت به احکام مسلم قرآنی" را به آن روزنامه ببخشد، و نبخشید. اما این بحث، در جدال جاری جناحهای رژیم نه بحثی در قلمرو حقوق جزا، بلکه مشخصاً بر سر سرنوشت دستگیرشدگان خیزش تیرماه است. جناح راست رژیم برآنست که با اعدام چند تن از دستگیرشدگان، از مردم آزادخواه زهرچشم بگیرد و با انتشار خبر صدور احکام اعدام، میخواست عکس العمل مردم و بر اساس آن عواقب اجرای جنایت خود را بسنجد. در مقابل، طرح ضرورت لغو اعدام در مطبوعات جناح دیگر، هراسشان از واکنش تند مردم به اعدام دستگیرشدگان و گسیختن شیرازه کنترل رژیم بر اوضاع را منعکس میکرد. رژیم اسلامی از فلجی که بدنبال خیزش تیرماه بدان دچار شده برنخاسته است و دیگر به آسانی و بدون محاسبه واکنش خشمگین مردم و باز شدن بیشتر شکاف درونی خود، نمیتواند دست به اعدام مخالفان بزند. بدیهی است که مردم ایران که مصرف وحشتناک مجازات اعدام برای سرکوب مبارزات آزادخواهان را طی دو دهه گذشته با از دست دادن عزیزترین عزیزانشان تجربه کرده اند، نه فقط خواهان لغو احکام اعدام دستگیرشدگان اخیر، آزادی فوری آنان و آزادی همه زندانیان سیاسی هستند بلکه همچنین خواهان لغو فوری مجازات اعدام در مقیاس جامعه هستند و قطعاً این مجازات وحشیانه را به محض سرنگونی جمهوری اسلامی لغو خواهند کرد.

در مورد طنز کردن "ظهور" هم، جناح راست تلاش دیوانه واری به خرج داد تا با پرچم دفاع از امام زمان الم شگنه راه بیندازد، اما پوزخند مردم به این الم شگنه و واکنش جناح مقابل به جفتک پراپی نظامیان که تهدید به افسار گسیختن کرده بودند، خامنه ای را واداشت که برای جلوگیری از درم ریختن بیشتر اوضاعشان، بخصوص با گشایش دانشگاهها و مدارس، دو جناح را به "آرامش و وحدت" دعوت کند. پایه های اربعاب و سرکوب دولتی در جمهوری اسلامی بویژه از این نظر بشدت شکننده است و سران رژیم این را میدانند. دیری است که جوک کردن "مقدس‌ات اسلام و حکومت اسلام و توجین آشکار به آنها، به بخش فعالی از فرهنگ توده ای و به ابزار موثری در جنگ روانی روزمره مردم کوچک و بازار علیه ارتجاع اسلامی حاکم و ایدئولوژی و فرهنگ این بدل شده است. وحشت سران رژیم، از کشیده شدن این فرهنگ مبارزاتی به سطح علنی و درج آزادانه در مطبوعات است. روزانه دهها آخوند رژیم در هر گوشه کشور از این بابت زوزه سر میدهند.

هشدار کارگران نفت آبادان به خاتمی جدی است!

صفحه ۹

اعتراضات کارگری بعد از رویدادهای تیرماه

صفحه ۱۲

"همایش ملی کار"

گردهمایی برای مقابله با کارگران

صفحه ۶

آیا ایران به راه پاکستان خواهد رفت؟

صفحه ۹

بیمارستان یا زندان؟

حتی منابع مالی سازمان تامین اجتماعی را، که اساس از محل پرداخت حق بیمه کارگران فراهم شده است، بالا کشیده و خرج ملاها و قسه کشایش کرده است. این خند انسانی ترین حکومت ها، این جمهوری اسلامی باید سرنگون شود. این شرط اول بنای جامعه انسانی در ایران است که دو بیمار را که در حین فرار زخمی شده بودند دوباره بستری کند. لازم به توضیح است که دولت بیمارستانهای دولتی را موظف کرده که مخارج خود را از بیماران تامین کند.

با رژیمی که چنان فقر و فلاکتی را به مردم تحمیل کرده است، چه باید کرد؟ همین رژیم دارد هر روز میلیونها دلار را خرج سردار صفوی ها و سعید امامی ها و خاتمی ها میکند که خود را سرپا نگهدارد. همین رژیم

روز ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۹ خبر میدهد که بیمارستان دولتی سینا یک بخش برای زندانی بیمارانی را که قادر به پرداخت مخارج معالجه خود نیستند زندانی میکند! بعد از فروختن بیمارستانهای دولتی به بخش خصوصی و زدن کمترین امکانات بهداشتی برای کارگران و توده وسیع مردم، بعد از مرگ های تراژیک که در اثر نپذیرفتن بیماران فقیر و فاقد اعتبار مالی رخ داده است، بعد از آن ماجرای نفرت انگیز زنانه مردانه کردن بیمارستانها، حال با پدیده عجیب زندانی کردن بیمار، و حتی ضرب و جرح آنها در جمهوری اسلامی روبرویم. نشریه آفتاب امروز

۶ مهر ماه ۷۸

با اعتراض کمونیستها و آزادخواهان روبرو شد!

صفحه ۵

جلسات دیدار و گفت و شنود با رهبران حزب

صفحه ۱۲

در هفته های اخیر زلزله های شدیدی ترکیه، یونان، تایلند، مکزیکوسیتی و لس آنجلس را تکان داد و چنان انسانهای بسیاری را گرفت. آثار رسمی تلفات ترکیه ۵ هزار اعلام شد اما در مورد آثار واقعی صحبت از ۹۰ هزار بود. در تایلند هم زلزله چنان ۲ هزار نفر را گرفت، در مکزیکوسیتی که پس از زلزله شدید دهه هشتاد ساختمانهای با ضریب بالای مقاومت در برابر زلزله ساخته شد تلفات جزیی بود و در لس آنجلس زلزله ای با شدت زلزله ترکیه تلفات جانی ببار نیاورد.

ترکیه زلزله، فاجعه، فساد، سود

هنوز کسی نمی داند واقعاً چند هزار نفر در زلزله ۱۷ اوت ترکیه کشته شد. دولت ترکیه طی دو روز متوالی دو رقم متفاوت از کشته شدگان ارائه داد. تفاوت این دو رقم حدود ۵۰۰۰ نفر بود! همین شاید کافایت تا ابهام فاجعه و موقعیت بی پناه صدها هزار انسان قربانی زلزله را دریافت. دولت ترکیه که در کمک رساندن به زلزله زدگان تاخیر داشت و "کند" بود، بهمان درجه در ریختن آوار زلزله به دریا تند و سریع است. چه فاجعه و اقتضایاتی در زیر آن آوارها با خون مردم در هم آمیخته که باید پنهان شود؟ این استانداردها ساختند و بعنوان مسکن به مردم قابل کردند. بدین ترتیب حتی برای روزنامه نگاران و رسانه های عمومی، که این تصاویر را به ما میدهند، قابل کنعان کردن نیست که این زلزله نیست که چنین فجیع میکشد، این مناسبات اجتماعی بین آدمها، و بقول این رسانه ها فساد عمیق دولت ترکیه و حقه بازی مقاطعه کاران بساز و بفروش است که چنین فجیع انسانها را در خواب ناز به زلزله و آوار واگذاشت. همه اذعان کردند که نه فقط ساختمانهای محکم و دارای

ادامه در صفحه ۹

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

بہ مناسبت انتشار "کارگر کمیونسٹ" دورہ جدید

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

گشت سیاسی - نظامی نیروی مسلح حزب کمونیست کارگری ایران در حومه شهر میروان

گشت سیاسی - تبلیغی علنی چند واحد از نیروی مسلح حزب کمونیست کارگری ایران در روزهای ۲۳ تا ۲۵ شهریور در مناطق پرجمعیت حومه شهر میروان با استقبال پرشور مردم روبرو شد. عبدالله دارابی رهبر سرشناس مردم میروان در میان صداهای از مردم چند شهرک و روستای اطراف شهر حضور یافت و برای آنان سخنرانی کرد. دهها نفر از جوانان

پرشور برای پیوستن به نیروی مسلح حزب و فعالیت در صفوف حزب اعلام آمادگی کردند. یک دنیای بهتر برنامه حزب کمونیست کارگری، اوراق و نشریات حزب و پوسترهای از برخی رهبران حزب در سطح گسترده ای در میان مردم شهر میروان پخش گردید. در این گشت سه روزه، عبدالله دارابی و واحدهای مسلح همراه او در روستای ۷۰۰ خانواری "وله ژیر"، شهرک ۱۵۰۰ خانواری "جوجه سازی" و

مداوما اوضاع و احوال منطقه را بررسی کرده و به آن توجه داشتیم، و دوم آمادگی تشکیلاتی و عملی حزب برای شروع این کار. به دنبال فراخوان کمیته کردستان از یکسال قبل جوانان افراد علاقمند در این عرصه سازماندهی شدند. بسیار سریع واحدهای مسلح حزب در چارچوب نیازهای این دوره شکل گرفتند. در این مدت آموزشهای سیاسی و نظامی، تمرینات و مانورهای نظامی مختلفی جهت ارتقای توان سیاسی و نظامی این واحدها در دستور قرار گرفت. تشخیص ما این بود که نیروی ما آمادگی حضور در داخل را دارد. با ملحق شدن عبدالله دارابی به این واحدها و به این ترتیب تأمین فرماندهی در سطح بالا دیگر زمان آن رسیده بود که گشت سیاسی نظامی در داخل که مدتها بود در تدارک آن بودیم به مرحله عمل در آید. هدف ما از این حرکت مشخص گشودن علنی این عرصه از فعالیت حزب و اعلام آن به جامعه، حضور مجدد شخصیهایی با نفوذ و محبوب مردم و نیروی مسلح حزب در داخل و از این طریق هم تحکیم هر چه بیشتر رابطه حزب با توده کارگر و زحمتکش سخنرانی در اجتماعات توده‌ای، برقراری دیالوگ زنده و از نزدیک با مردم در مورد اهداف و سیاستهای حزب، توزیع ادبیات و نشریات و اطلاعیه‌های حزب و ... بود. (در این اولین حرکت عملیات نظامی به ابتکار خودمان را در دستور قرار ندادیم). این حرکت اهداف مورد نظر خود را به خوبی تأمین نمود. همچنانکه از اطلاعیه و نوشته‌های دیگر پیداست، گشت سیاسی تبلیغی واحدهای مسلح حزب، به نوبه خود هم در تقویت روحیه مبارزاتی مردم و هم ترساندن و اعمال فشار علیه مزدوران جمهوری اسلامی در منطقه بسیار موثر بوده است. به عبدالله دارابی و همه رفقای واحد خسته ننشاندیم میگویم.



رحمان حسین زاده (عضو دفترسیاسی و دبیر کمیته کردستان حزب) میگوید:

تشکیل نیروی مسلح و سازماندهی فعالیت نظامی یکی از سیاستهای مورد نظر حزب ما در کردستان بوده است. کنفرانس اول کادریهای حزب که در سال ۹۲ برگزار شد، طی قطعنامهای چارچوب سیاست ما را به روشنی تعیین کرد. کسب آمادگی سیاسی و عملی برای آن سرگیری این عرصه فعالیت از مشغله های جدی چند سال اخیر کمیته کردستان بوده است. از میان ملزومات متعدد برای شروع مجدد فعالیت نظامی در موضوع اساسی تر بود، اول شرایط و فضای سیاسی منطقه و درجه آمادگی مردم برای تقویت این عرصه از فعالیت، در این رابطه

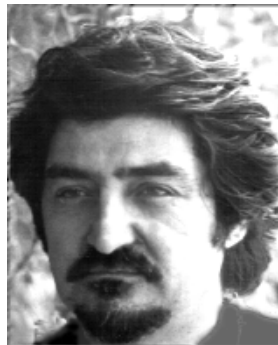
مصاحبه با منصور حکمت: درباره

اهمیت گشت سیاسی - نظامی اخیر نیروی مسلح حزب

انترناسیونال: نظراتان درباره اهمیت گشت سیاسی - نظامی اخیر نیروی مسلح حزب در حومه میروان و هدف فعالیت های این نیرو در شرایط کنونی چیست؟

منصور حکمت: اهمیت این حرکت، علاوه بر نتایج مستقیم خود عملیات از نظر تحکیم رابطه حزب با مردم کردستان، در اینست که یک بعد مهم فعالیت را که حزب در این سالها در تدارک آن بوده است عملاً آغاز میکند. این با توجه به اوضاع سیاسی جاری ایران جایگاه تعیین کننده ای دارد. داشتن پتانسیل ابراز وجود بعنوان یک حزب مسلح در ابعاد وسیع، شرط حیاتی هزوع فعالیت جدی در کردستان است.

با عملیات کارگری اخیر، حزب کمونیست کارگری این بعد فعالیت را گشوده است. در مورد بخش دوم سوال باید بگویم که وظایف نیروی مسلح کاملاً تابعی از مشخصات دنیای هابی است که در اوضاع سیاسی ایران و کردستان طی میشود. در این مرحله از یکسو این نیرو ابزار گسترش دخالت و حضور سیاسی ما در همین



و تحزب در کردستان همیشه با تعلق به چند جریان مسلح اصلی تعریف شده است. حزب کارگری، هر قدر هم که در آرزوی یک تعیین تکلیف سیاسی و غیر نظامی باشد، در این اوضاع باید توان دخالت نظامی در بالاترین سطح را داشته باشد. شهرها، جنبش طبقه کارگر، اعتصابات مسلح و قیام شهری مفاهیم اصلی در استراتژی حزب کمونیست کارگری هستند. نیروی مسلح حزب باید در خدمت این روند

باشد. اما اگر لازم شود، اگر شرایط به نحوی پیش برود که چنین ایجاد کند، نیروی مسلح حزب باید بتواند ابرازی برای ایجاد یک ارتش کارگری با وظایف اساسی نظامی باشد. اوضاع ایران و کردستان پیچیده است و حزب باید برای هر احتمال و هر سیر تحولی آماده باشد. این بدون تلاش برای ساختن یک نیروی مسلح موثر و ایجاد پتانسیل حضور نظامی وسیع ممکن نیست.

مصاحبه با عبدالله دارابی



مردم بشدت خواهان تغییر جامعه اند

عبدالله دارابی متولد سال ۱۳۲۲ در میروان، پس از اتمام آموزش ابتدائی و متوسطه، معلم شد و همزمان دست به کار مبارزه سیاسی علیه استبداد و استثمار زد. دارابی در جریان مبارزات دهقانان (۱۳۵۰-۱۳۵۷) علیه فئودالها و دم و دستگاه محلی رژیم شاه، در سازماندهی و هدایت مبارزات مردم در دوران انقلاب ۵۷ و سپس در جریان کوچ میروان نقش برجسته ای ایفا کرد. در دوران بعد از

پیدا کردیم. طی این حرکت، دهها بار به ما گفته اند، بیایید در میان ما به کار و فعالیت در عرصه های مختلف ادامه دهید مطمئن باشید از هر نظر شما را یاری خواهیم داد و تقویت خواهیم کرد. ما به شما و حرف و کردارانتان کاملاً اتکا میکنیم و به شما و جرات کم نظیرتان احترام میگذاریم. آنچه در آن چند روز گذشت سریعا در داخل شهر و در سطح منطقه پخش شد و مثل توب صدا کرد، مزدوران رژیم برای چند روز گیج و سراسیمه بودند. در مقابل به شادی و انرژی و قدرت هرچه بیشتر این مردم معترض بدل شد، همه جا صحبت از حزب کمونیست کارگری ایران و شکست شاهات و جرات نیروی مسلح این حزب بود. تراکت و نشریه و برنامه و دیگر ادبیات حزب بی مهابا در میان مردم دست به دست میشدند. این حرکت در مطرح کردن هرچه بیشتر نیازها و اهداف و سیاستهای آن و کادرها و رهبران آن تاثیر بسزایی داشت. این فعالیت انگارناپذیر برای رژیم بسیار زنج و ناخوشایند بود. رژیم از ترس شلوع شدن شهر و حومه قادر به تعقیب نیروی مسلح نبود ولی در مقابل نیروی زیادی به روستاهای مرزی منطقه گسیل کرد، آن روستاها را به مدت یک شبانه روز به اشغال درآورد و راه را بر هرگونه رفت و آمد مردم از مرز بست. طی این حرکت دهها نفر داوطلبانه محموله های حزب را به داخل شهر برده و به پخش آنها در میان مردم پرداختند. دهها جوان پرشور که با حزب احساس نزدیکی و همفکری میکردند برای پیوستن به نیروی مسلح حزب و کار و فعالیت در عرصه های دیگر به ما مراجعه کردند.

در این حرکت این بار به کمک خود مردم، علاوه بر تبلیغ و تریب و پخش نشریات و ... در چند مرکز مشخص خطاب به همکاران محلی رژیم و افرادی که قبال و حالا به هر دلیلی به رژیم نزدیک بوده و یا هستند در مورد سرنگونی رژیم صحبت شد و از آنها خواسته شد زندگی خود را به رژیم نزنند و از هرگونه همکاری با آن دست بردارند. در مواردی دیگر مردم را برای مبارزه جمعی و قاطع علیه تعدیات آشکار رژیم بهمنظور غصب اموالشان فراخواندیم.

انترناسیونال: بعد از چند سال، قدرت سیاسی بسیار

این بحث بعنوان یک پایه اصلی استدلال در سقظ جنین از جانب فمینیست ها و مدافعین سقظ جنین مطرح می‌شود. ما در عین حالی که با اصل فوق توافق کامل داریم و بر آن تاکید میکنیم، ولی با استفاده از این موضع در دفاع از سقظ جنین مشکل اصولی داریم. اشکال این استدلال در اینست که سقظ جنین را یک ابزار مهم برای تحت کنترل قرار دادن تولید مثل و تعیین زمان حاملگی می‌شناسد. ولی از نظر ما کنترل بر تولید مثل و تعیین زمان حاملگی باید قبل از زمان شدن نظفه انجام بگیرد. باید اقدامات و تدابیر دیگری برای این امر در نظر گرفته شود. به این ایسانه بعدا برمیگردم.

سقظ جنین یکی از تناقضات و معضلات پیچیده اجتماعی است. سقظ جنین یکی از مسائلی است که شاید بهتر از هر چیز تناقضات و ابترگی‌ها مناسبات حاکم بر جوامع امروز را برعلا می‌کند. سقظ جنین را که حل و پاسخ درددان است از برای خلاصی از یک واقعیت دردناک جلوی پای زنان و جامعه بطور کلی گذاشته میشود.

فشارها و محدودیتهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی باعث میشود که یک زن به از بین بردن جنینش متوسل میشود. این، بنظر من، یکی از دردناک ترین مسائلی است که یک زن باید با آن مواجه گنجاید. افسردگی و عصبیت که به بسیاری از زنان چه قبل و چه بعد از سقظ جنین به آن دچار میشوند بیانگر همین فشار ناعادلانه ای است که جامعه کنونی، مناسبات وارونه حاکم روی زنان میگذراند. برای بسیاری از زنان سقظ جنین تجربه ای است که هیچوقت فراوش نمیشود. همیشه در گوشه دهنشان بعنوان یک خاطره تلخ و دردآور زنده میماند.

و به همین خاطر برخی که خود را مدافع حقوق زنان می‌پندارند، با این هدف که زنان را از این فشارهای روحی و معنوی واقعی خلاص کنند، تلاش میکنند مساله سقظ

ایا این واقعا شنيع نبست که هنوز در آخر قرن يستم، ما اينهمه پيشرفت علمي و تکنولوژيکيک آدمي بخاطر بقا، بخاطر فشارهاي اخلاقي و فرهنگي و با بخاطر مسائل اجتماعي و موقعيت تبعيض باري که زنان در آن قرار دارند مجبور شويم جنين خود را از بين ببريم؟

اينکه اصلا زني مجبور باشد با جنين خودش کي برخورد دوگانه خواسته و ناخواسته بکند، و بعد بعنوان يک راه حل، ناخواسته را از بين ببرد ولي اگر جنين خواسته دچار مشکلي شد بايد به عزاداري بنشيند واقعا در شان انسان هست؟ آن مسائل و فاکتورهايي که کي جنين را خواسته و کي ديگر ناخواسته ميکند، هيچ چيز جز دلائل اقتصادي، اجتماعي و فرهنگي نيست و جامعه ما از نظر مالي آفتور پيشرفته داشته که بتواند بر اين فاکتورها فايق بيايد و زنان را مجبور نکند که جنين شان را در چنين دسته بندي هايي قرار بدهند. اينها عواملی هستند که بشر قادر به حل و موشان هست، بشرط آنکه در يک جامعه اي زندگي کند که رفاه، اعزاي انسان هدفش باشد. آن چيزي که مانع اين مساله است مناسباتي است که در جامعه حاکم است و نيميگزارد جامعه آفتور که واقعا در شان انسان هست عمل کنند.

و دقيق شدن در اين عوامل و دلايل هست که به ما نشان ميدهد سقظ جنين چيزي جز عجز انسان نيست و تلاشي براي تقدس اين عمل و ارتقاء آن به یک دستاورد ديني که حق پايه اي از زنان يکارتاره است، براي خاک پاشيدن به چشم زنان، براي خلاص کردن جامعه از مسئوليتي که بايد سقظ جنين آفتور که بعضي جريانات فمينيست ادعا و تبليغ ميکند، بک عمل پيش پا افتاده نيست یک مساله بسيار مهم و ناگوار و بنظر من تنگ جامعه بشري امروز است. اکثريت زنان هم عينا همين احساس را دارند. فقط يک قشر کوچيک از زنان هستند که قبول کرده اند سقظ

آنها که فقر می کارند، خشم درو خواهند کرد!

در تهران این فقط شعبات اداره کار جمهوری اسلامی نیستند که صف طولی جوانان بیکار در مقابل آنها تشکیل می شود، هر روز تعداد زیادی «کلیه» رژیم اسلامی صف می کنند تا کلیه هایشان را در ازای ۱۲۰۰ دلار (یک میلیون تومان) بفروشند. صفحات روزنامه های ایران پر از اخبار تکان دهنده درباره جوانانی است که کلیه هایشان را در بازار سیاه در ازای یک اتومبیل پیکان می فروشند. جوانی پس جوان در مقابل کلیه و یکی از سیاهراه های اصلی پای چش در صدد فروش قرینه چشمش است. مرد دیگری که دارای چهار زن قانونی است، هریک از زنانش را وادار کرده یک کلیه خود را بفروشند. بین بازار دولتی و بازار سیاه بر سر کلیه جوانان بیست تا سی ساله رقابت در جریان است. اگر این تصویر زندگی انسانهای سالمی است که از سر فقر و استیصال به فروش اعضای بدنشان دست می زنند، بر بیماران چه می گذرد؟ در بیمارستان دولتی سینا در تهران می توان دید که بیماران خرج درمانشان را بپردازند، در همان بیمارستان زندانی می شوند.

واحد اورتوپدی این بیمارستان که به بازداشتگاه تبدیل شده، ماهانه بطور متوسط ۲۴ نفر را زندانی می کند و سه تن از پرسنل بیمارستان به طور دائمی و شیفتی این «زندانیان» را تحت نظر دارند. دو «زندانی» که اقدام به فرار کرده و در ضمن فرار توسط «نگهبانان» مجروح شدند، دوباره در بیمارستان بستری شدند تا بعد دوباره زندانی شوند. جمهوری اسلامی فلات سیاه سیاه و بیسابقه ای را بر مردم تحمیل کرده است. زندگی فیزیکی و حیات معنوی میلیون ها زن لرگ این هیولای شوم له شده است. کار فروش نیروی کار (که بازار ندارد) به فروش تن، چشم، کلیه و سیاهراهی بدن انسانها رسیده. بیماران به مجرمین، بیماران به زندان تبدیل شده و زنان بسیاری به تن فروشی رانده شده اند. جمهوری اسلامی زندگی مردم را به فقر فلات و استیصال پرتاب کرده است. این تصویر سیاه نتیجه حاکمیت نظامی است که دولت آن روزانه میلیون ها دلار خرج گله مفتخور اخوند، طبله، پاسدار، بسیج و مسجد و دستگاه ولایت قبیله می کند. این وضعیت ناشی از چپاول خیل سرمایه داران

مسلمان و تجار اسلامی و لشکر دولتیان میلیونی است که هرکدام در گوشه ای بساط سلطنت شان را برپا کرده اند. مردم کلیه و چشم و تن شان را می فروشند، بیماران در بیمارستان زندانی می شوند و جمهوری اسلامی حقوق نمایندگان مجلس و سران ارتش و پاسداران را اضافه می کند. بهداشت و درمان را خصوصی می کند و درآمد آن را خرج تاسیسات نظامی و تهیه موشک می کند. در ایران آخوندها خدایی می کنند و مردم به فقر و تیره روزی عجیبی افتاده اند. ادامه این وضعیت انفجاری حتی خود سران رژیم را هم به وحشت انداخته. وحشی از سریز کردن خشم و نفرت جوانانی که هوشان از زندگی رنج و محرومیت پرده است. میلیون ها زن و مردی که زندگی و امیدهایشان زیر سایه این رژیم نفرت انگیز به بن بست و تلخکامی رسیده است. جوانان مسیب بدبختی ها و امیدهای پامال شان را خوب می شناسند و دور نیست روزی که این بیزاری و نفرت به قدرت عظیمی تبدیل شود و گوی این رژیم سیاه و وحشی سرمایه داران را با

مصطفی صابر

بالایی ها آماده میشوند...

اما این کنفرانس بطور واضحی رو به پایین بود. سایه اعتراضات و اعتصابات هرروزه کارفرمایان و سران خانه کارگر جمهوری اسلامی، که از ۱۹ تا ۲۴ مهرماه جریان داشت. از گزارشات منتشر شده چنین پیداست که در این کنفرانس مسائل متعددی نظیر بیکاری و اشتغال، روابط کارگر و کارفرما، دستمزدها، شرایط کارگران، موقت، قراردادهای جمعی، و غیره مورد بحث قرار گرفته است. به نظر میرسد که برگزار کنندگان این سمینار، که بیشتر به جناح دو خردادی های دولت اسلامی تعلق داشتند، اهداف گوناگونی را دنبال میکردند. از جمله: تبلیغ انتخاباتی، جواب دادن به جناح رقیب در اختلافات مربوط به قانون کار و سیاست های کارگری، چراغ سبز نشان دادن به سازمان جهانی کار و غیره.

اطلاعی مطبوعاتی

مرکز پژوهش و مطالعات زنان MECWS آغاز بکار کرد

گویان، از صاحب نظران و فعالین دفاع از حقوق زنان از سودان، عراق، کردستان و ایران هستند.

مرکز پژوهش و مطالعات زنان خاورمیانه

سپتامبر ۱۹۹۹

آدرس پست الکترونیکی:

azam_kamguian@yahoo.com

تلفن: ۹۳۵۹۹ ۱۹۷۳ (۰) ۴۴

مرکز پژوهش و مطالعات زنان خاورمیانه" با هدف تحقیق و پژوهش در مورد جنبه های مختلف موقعیت سیاسی و اجتماعی زنان خاورمیانه، نقد و بررسی پایه های ستم و برابری آنان و چگونگی رفع موانع آزادی زنان در خاورمیانه تشکیل شد. این مرکز می گوشت با تکیه بر برابری، طبیعت، حقیقت، جویی و با بررسی و برخورد انتقادی، از طریق انتشار نشریه، کتب و جزوات تحقیقی و همچنین برگزاری سمینارها و کنفرانسهای با شرکت فعالین صاحب نظر و گزارشات اصلی در جنبش زنان خاورمیانه، به اهداف خود جامه عمل بپوشاند. مرکز پژوهش و مطالعات زنان خاورمیانه (MECWS) تلاش می کند دامنه همکاری و رابطه خود را با فعالین دفاع از حقوق زنان در جوامع مختلف خاورمیانه گسترش داده و یک شبکه ارتباطی بین فعالین و صاحب نظران در مورد مسائل زنان خاورمیانه ایجاد کند.

MECWS از کلیه کسانی که دست اندرکار فعالیت و تحقیق در مورد مسائل زنان در جوامع خاورمیانه هستند و یا مایلند به گسترش اهداف این مرکز کمک کنند، دعوت به همکاری می کند. هیات موسسین این مرکز، انشراح محمد احمد، تونا نوری، نسرين عليزاده، ناديه محمود، آلا فرج، سحر الجالي و اعظم کم

برای انترنسیونال

مصطفی صابر

"اتحاد مقدس"

از تاثیرات وقایع تیر ماه ۷۸، یکی این بود که «محافظه کاران» و «اصلاح طلبان» را برای کوتاه مدت ناگزیر بهم نزدیک کرد. این نزدیکی و احساس هم سرنوشتی وقتی عیان شد که تظاهرکنندگان از «خط فرمز» گذشتند، شعار سرنگونی رژیم را سردادند، به مسجد و بانک و خودروهای نظامی و مراکز مثل روزنامه کیهان حمله بردند. از خامنه ای و انصار الله تا خامنه ای و دانش، تا کسانی نظیر شمس الواعظین و بهنود، و البته اپوزیسیون های چپ از قبیل فرخ نگهبان و شرکا، در اکثریت و اشلالم، هریک بنوعی علیه آن شعارها و حرکات رادیکال تظاهرکنندگان موضع گرفتند. آنها که در قدرتند، کشتند و رژیم اسلامی شان به خاک کشیدند. آنها که در قدرت ندارند، حرکات را «غیرقانونی»

در سوگ دایانا!

در دومین سالگرد مرگ دایانا، رسانه ها از همه سوکار تر بودند. در سال قبل، مرگ دلخراش دایانا و تمرکز بی سابقه رسانه ها بر آن، جهان را برای یک هفته تقریباً تعطیل کرد. میلیون ها انسان در سراسر جهان شب تا صبح را بیدار ماندند تا مراسم خاکسپاری را مشاهده کنند. اما سال قبل، در اولین سالگرد مرگ دایانا و در میان بهت و حیرت رسانه ها چندان خبری نبود. امسال حتی از سال قبل هم توجه کمتر بود. رسانه ها هنوز نمی توانند بار کنند ظهور «شاهزاده خانم کلبها» چنین آسان به فراموشی سپرده شد. حق دارند. دایانا، محصول عجیب کار میدیا بود. صرف نظر از اینکه دایانا واقعا کی بود و چه کرد، رسانه ها از او یک افسانه قرن بیستمی ساختند: شاهزاده خانمی زیبا و خوش قلب که دست بر سرتیمانی می کشد، از جنگ و کشتار انسانها بیزار است و علیه استفاده از مین کبکین راه می اندازد، علیه عشت های مرد سالار و ضد زن خانواده سلطنتی به اعتراض بر میخیزد، و مسور و عاشق پیشه است، در عین حال

بازجو و "روحانی"

میشود تصویری از ترکیب جمعیت شرکت کننده در تظاهرات اخیر بدست آورد. یونسی همچنین ابغادی از تشکیلات اطلاعاتی رژیم بدست داد. او گفت که ۲۰۰۰ بازجو از سراسر کشور برای بازجویی و حکم دادن به دستگیر شدگان فوراً فراخوانده شدند. این مرا یاد یک آمار دیگر انداخت که چند ماه قبل در وزارتخانه مقام اول را در ۱۲۰۰ نفر دستگیر شدند که کتر از ۲۰۰ نفر آنان را دانشجویان، حدود ۶۰۰ نفر دانش آموزان و بقیه را مردم عادی تشکیل میدادند. اگر اینرا آمارگیری به شیوه یک رژیم چنانکابر به حساب بیاوریم،

mosaber@yahoo.com

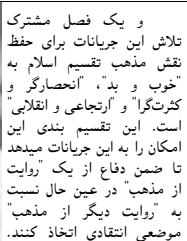


«مشکوک»، «آشوبگرایی»، «خشونت طلبی» و مانند آن «منقد» است، به «اصلاح طلبان» ندا داد که قدر خامنه ای را بدانند و نه فقط به دور خاتمی که به گرد «اتحاد مقدس» هر دو حلقه بزنند. «اصلاح طلبان» محترم خویشت تعجیل کنند! چرا که «اتحاد مقدس»، هر اندازه هم که برای بورژواها مقدس باشد، مثل خود جمهوری اسلامی شان بقاء ندارد. عاملی که این «اتحاد» را موجب شد و یا بهتر آرترا به هر دو طرف تحمیل کرد، یعنی جنبش سرنگونی طلبی مردم به جان آمده از محرمات اسلامی گام به گام جمهوری گسترش اعتراضات خود و رهایی از شر حاکم را فراهم میکند. «اتحاد مقدس» نیز، علیرغم میل دوطرف، بیش از پیش همین شرایط را بوجود می آورد.

همان مردم دنیا دیدند که مثلاً تونی بلیری که در مرگ «دایانا» صلح دوست» روضه میخواند، چگونه در جنگ ناتو علیه یوگسلاوی دست بوش و ریگان را هم در رجز خوانی برای جنگ و کشتار شاونی بست. و بالاخره مردم می بینند که با قهرمانان واقعی آنرا برای عدالت و برابری، با رهبران اعتصابات، با فعالین مبارزه برای کسب حقوق اجتماعی به خوستنی از جانب دولت و یا چه حمله و تبلیغاتی از جانب همین رسانه ها برخورد میشود. مردم اگر یکی دو هفته در سال را در عالم خیال دنبال «شاهزاده خانم مهربان» باشند که بیاید «صلح و عدالت» در این جهان برقرار کند، باقی ۵۰ هفته سال را مجبورند در عالم واقع به نیروی خردشان و با قهرمانان واقعی خردشان با این جهان ناعادلانه دست و پنجه نرم کنند. ظاهراً این آن چیزی است که میدیا نمی تفهید و یا دوست ندارد بفهمد. اشکی که میدیا برای نه فراموشی سپرده شدن «دایانا» میریزد، در واقع برای دایانا نیست. برای مردمی که با این واقعیت است که قدرت آنها در مهندسی افکار و واژگون نشان دادن دنیا یک حدی دارد.

نماز جماعت و پاره ای مسائل فرهنگی (!) هستند. تاکید بر کتم که آن «مقام اولی» در «برپا کردن» مراسم نماز در کارخانه و نه شرکت در نماز است. یکی از دوستان اخیراً برای بازجویی و حکم دادن به دستگیر شدگان فوراً فراخوانده شدند. این مرا یاد یک آمار دیگر انداخت که چند ماه قبل در وزارتخانه مقام اول را در ۱۲۰۰ نفر دستگیر شدند که کتر از ۲۰۰ نفر آنان را دانشجویان، حدود ۶۰۰ نفر دانش آموزان و بقیه را مردم عادی تشکیل میدادند. اگر اینرا آمارگیری به شیوه یک رژیم چنانکابر به حساب بیاوریم،

به حزب کمونیست کارگری کمک مالی کنید



مذهب وارونه و غیر واقعیت برای است که تصمیم برای "زوال" و نه "بقاء" دین که در دست علماء، دینی بدین سرنوشت خود جانی اسلامی (اعم از عالم و جاهل) و سرنوشت سیاسی مذهب تماماً در دست مردم است. سرنوشت اجتماعی مذهب نیز تابعی از قابلیت جنبشهای سوسیالیستی و آنتیسنیتی در جامعه است. اما مردم خشکان را صادر کرده‌اند. مردم غم و رادۀ خود را برای کوتاه کردن دست مذهب از زندگی و شئون جامعه بورشی نشان داده‌اند. اگر کسی می‌بازازت افراد مردم در ماه تیر را نمونه کوچک و خصلت نایب تحول آتی قلمداد کنیم، باید گفت که تحولات آزادبخشانه فردی - مسلماً کارآتری خود مذهب - اسلامی خواهد بود. مردمی تشنه آزادی، به نیرویی که خواهان دلاوم دخالت مذهب در شئون جامعه در شکلی دیگر است، فرصت صحنه گردانی نخواهند داد. این حقیقت را واقعیت تحولات آتی به تلخی به این چرینیان، که از انقون خود را رودریوار می‌کردن قرار داده‌اند، اثبات خواهد کرد؛ اما در پایان عمر جمهوری اسلامی باید سرنوشت اجتماعی مذهب را هم به سرنوشت جمهوری اسلامی و سرنوشت سیاسی مذهب گره زد و ش مذهب را از سر جامعه کوتاه کرد. پایان جمهوری اسلامی باید مترادف با آغاز پروسه پایان بخشیدن همیشگی به نقش مذهب نیز باشد! جامعه انسانی، جامعه‌ای بدون مذهب و بدون خداه است.

در پایان جنگ دوم جهانی پس از آنکه بیش از یک میلیون کودک و جوان را در آتش بمباری اتمی در ناکازاکی و هیروشیما سوزاندند، چنین استدلال کردند که «عدم کاربرد سلاح اتمی منجر به صدمات و تلفات انسانی بیشتر می‌شود!» این نگرش در تاریخ مبارزات اجتماعی شناخته شده است. اما حقیر و بی آبروست. هنری کسینجر مظهر این «تعلل» بود. هدف، تبلیغاتی توجیه جنایات طبقه حاکم، طبیعی و مشروع قتلداد کردن این سیاستها و ترساندن و برحذر داشتن مردم از اعتراض علیه این شرایط است. این گواهی از «تعلل» مردم برای سربریز نگاهداشتن حاکم معترض است.

یک ستوال گذرا: آیا واقعا می‌تواندند که نجات جمهوری اسلامی با توسل به چنین عوامفریبی‌هایی امکان پذیر است؟

تلاش برای حفظ نفوذ و دخالت مذهب در شئونات جامعه در شرایطی که کینه و نفرت مردم از وجود و نقش مذهب روز به روز شدت می‌گیرد، فقط آب در هاون کوبیدن است. اما چاره چیست؟ جامعای که مذهب جایی در شئوناتش نداشته باشد، بدون شک مردمش نیز وضعی به جریاناتی

اسلام زده، از قبیل "جبهه ملی" و "توده‌ایها" و "سلطنت طلبان"، نخواهند گذاشت. نتیجتاً اینها برای جلوگیری از اضمحلال قدرت مذهب می‌کوشند کلیت مذهب و اسلام را از زیر ضرب جنبش اعتراضی مردم بدر برند.

آزادند، اما از حق ششک و
تاج خود محرومند. گویا آزادند
تا خود نباشند؛ همچنان در خطر
دستگیری مجدد در بهران از
بالای سرشان قرار دارد.
دستگیری مجدد و آزار و
اذیت کثیر زنتابیان سیاه
بخشی از تاریخ سیاه جمهوری
اسلامی است.
گیتار التکریمی همچنان
در اسارتگاههای جمهوری
اسلامی بای ماند. برشمر
از قرار تلاش بنظر
براندازی نظام جمهوری
اسلامی و ایجاد شفق
شده در انسانها است. چرا
که در سنت اسلامی
آغاستند به موسیقی و
شادی نشان ضعف و بی
خردی است؛ که خنده و شادی
و رقص و کمدی انسان را از
اسارت تر بنا می کند. از
آزادست که بنا به قانون
اساسی، قانون ترس از حیوانی
است، حکم جسد از حرکت
خدا، گیت و جودش، گیت
سیهپاشا، تنوع اصوات
و ملودیهای لکزی سیهپان
بر پدیده های جمهوری
اسلامی می آید و تسهیل
فروپاشی اش را تسهیل

لکدمال میشود. بنظر
وجودش، تحرکش، تحرکی برای
پایان بخشیدن به جمهوری
اسلامی است!

آقای مهدی خانبابا تهرانی
که در خبرگزاری بی بی سی
بعنوان فعال چپ (!) معرفی
میشود، در مصاحبه‌ای
رادیویی در دفاع از سرکوب
اخیر دانشجویان و مردم
توسط دولت خاتمی متوسل
به استدلالی شد که مبتنی
بر نگرشی خسته شده است.
منطق بد و بدتر! اعجاز این
منطق در این است که با

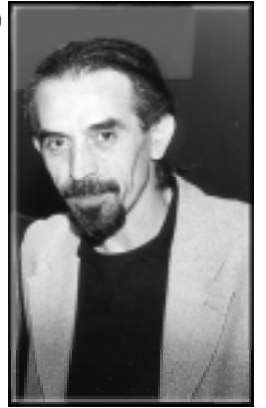
واقعت این است که آمریکا در اقدام پیشاپیش تغییرات در ایران است. اما سیاست «همار دوگانه» به اهداف اعلام شده خود نرسید. امروز می‌خواهند همان اهداف را پیاده در به چارچوب سیاست «دژیکری سازنه» به پیش بیاورند. اروپا و آمریکا در دراز مدت خواهان جایگزینی رژیم اسلامی با رژیم ژیم متعارف رژیم اسلامی طرفدار می‌ستند. دولت اسلامی را عامل بی ثباتی و خشونت سیاسی و اجتماعی در ایران و خرابیه‌نامه قلمداد میکنند. از اینرو دنبال راه حلی برای جایگزینی‌اش می‌گردند. آمریکا می‌کوشد در تحولات ایران نقش بازی کند. اما فاقد ارهمهای لازم برای دخل‌گاری و شکل دهی اوضاع سیاسی بر طبق امیال سیاست‌یاش است. از اینرو او تلاش‌ها برای ایجاد رابطه مستقیم و مستند به ایجاد چنین مکانیسم و امکان برای فرد کرده. آمریکا در پی این اقدامات می‌کوشد که عوامل و ارهمهای خود برای امکان‌بازگری در صحنه سیاسی داخلی تحولات اجتناب ناپذیر ایران را بدست آورد. اما معضل آمریکا چگونگی سیر این تغییر و تحولات است. آمریکا که در بن‌بستان مکانیسم‌ها و شرایط می‌گردد که جایگزینی رژیم اسلامی بدون دست‌اناز، بدون خطی مردم و تحولات از پاپین داخلی خود است. امر این معضل را به طرفت‌های ایران و غرب در شرایط حاضر است. مردم را تشویق از صحنه سیاسی تحولات ایران حذف کرده تا آنجا که به اهداف جناح خارجی، نه الزامات سیاست داخلی، رژیم اسلامی بر می‌گردد، بیشترند این سیاست می‌خواهی از پیروان خاتمه آید. ایجاد نقد است

دستیار وزیر خارجه آمريکا در امور سازمانده و اخير و در رابطه با سياست خارجه آمريکا در قبال رژيم اسلامی سخنانی ايراد کرده که از جهت برسی سياست آمريکا خاتر اهميت است. مارتن اينديک در سخنانی خود تحت نام "دورنامی روابط ايران و تحت نام "در انجمن آسيا" گفت: زمان آن رسیده است که ابالات متحده آمريکا و جمهوری اسلامی به عنوان دو ملت بزرگ و در دو برهه میانی برابری و احترام متقابل راود گفتگو شوند. هر دو ملت ايران آماده اين کار باشد دولت ايران.

ما نیز خواهيم بود. سياست اسلام شده اخير و نامه کلينتون به خامنی میسر که چرخش سياسی در روش آمريکا است به معنای کنار گذاشتن رسمی سياست "مهار دوگانه" است که برای منتهای میانی سياست دولت کلينتون نسبت به رژيم اسلامی را تشکيل میابد. هدف از سياست "مهار دوگانه" میزبانی و تحت فشار قرار دادن هر دو دولت ايران و عراق برای ایجاد تغييراتی در سياست ايران و نیز تاکيک و بدنبال آن سياست ضد انسانی "تحریر نجاری" به تغييرات مورد نظر در سياست رژيم اسلامی منتج شد. اکنون نیز رسماً دارند کارش میگذارند. سياست کنونی را در ديپلماسی ضد المللی "دگرگونی سازنده" مینامند. سياستی است که اقبال از طرف اروپا و ژاپن در سال ۱۹۷۹ رژيم اسلامی فروموله بود. بدنبال اتخاذ اين سياست بود که ديپلماسی کشتی و قوتال به جلو صحنه سياسی آمد. منتهای سياسی و مطبوعاتی رژيم اسلامی راهی فروش گندم به ايران گشود و. منوعيت تجاری ايران از ليست کشورهاي توليد کننده مواد خوراک خارج گردید. در امتداد اين سياست آمريکا اکنون خواران دياولگ مستقيم بين و در دولت است. هر چند که بايک و بايکهای تدهيدای نظامی را هم جاشنی سياست می کنند. در اين راستا کار اندیج هم برداشته است. مارتن اينديک به وقت خاص می ديپلماسی آمريکايی اعلام کرده که آمريکا بنا به درخواست رژيم اسلامی "شورای مقاومت ملی مجاهدين" را نیز در ليست سازمانهای تروريستی قرار داده و قرار است که دارايیهای اين سازمان را مسدود و از فعالتهای اين سازمان یک معامه کلينتون میسر و درس تلخی برای اين نیرو است. معولاً در سطح ديپلماتيک مناقشات آمريکا، به اسرائيل.

هزینه این شماره انترناسیونال را اعضا، دوستداران حزب و خوانندگان آن در سوهت تامین کرده اند.

اعدامهای سالهای ۶۰ و ۶۷ و با واکنش خشن و فوری همین جانیان به قیام های شهری ۷۸-۷ سال پیش، که نه چنین ابعادی داشتند و نه "براندازی نظام" را شعار داده بودند، موقعیت شدیدا



تلاش برای طرح روشن و صریح تمایزات سیاسی و تبدیل آن به آگاهی گامی عمده

مصاحبه با سیواش دانشور مسئول "انجمن اکتر، مرکز بررسی مسائل سیاسی و اجتماعی ایران"

انترناسیونال: اهداف انجمن اکتر؟
 کما شما آن را دایر کرده‌اید چیست؟
سیواش دانشور: در جوامع امروز نهادهایی وجود دارند که دیدیت سوابقی خوانده میشوند. کار اصلی این مراکز بحث و بررسی نیست که، با توجه به موضوع کارشان، مبتکر سازماندهی سبک‌بازها و جلالت و میزگرد و مناظره میشوند. انتشاراتی دارند

جلسات، بخش مهمی از کار انجمن اکتر را به خود اختصاص میدهد. هدف عمومی این فعالیتها کمک به بالابردن تشخیص سیاسی راجع به جوانب مختلف تحولات سیاسی و آشنائی مستقیم تر مردم با نظرات و جایگاه احزاب و جریانات سیاسی در اپوزیسیون است. این پروژه در شرایط سیاسی امروز ایران، در شرایطی که مسائل جدید در جامعه طرح میشوند و مسائل کهنه و حل‌نشده سراز میکنند، در شرایطی که جامعه بار دیگر رویه حزب سیاسی و صف‌آرایی جدید جنبشهای اجتماعی برای تعیین تکلیف آینده سیاسی ایران دارد، از اهمیت بیشتری برخوردار است. در یک کلام انجمن اکتر تلاش میکند این امکان را فراهم کند که مردم راجع به یک مسئله روز، همزمان از نگاههای مختلف، بشنوند و فکر کنند و انتخاب کنند. و درعین‌حال، یک فرصت دیگر برای جریانات سیاسی فراهم می‌آورد که نظراتشان را در یک جمع نااهمگون به دایره مردم بگذارند و در مقابل سوالات و انتقادات پاسخگو باشند. اهداف انجمن اکتر از همین منجر، یعنی شفافیت دادن به نظرات سیاسی و طرح روشن و صریح تمایزات و اختلافات سیاسی و تبدیل آن به آگاهی عمومی، تحقق می‌یابد.

انترناسیونال: سببناز اختیارات در تشکیل "آران به کدام سمت می‌روند؟ از زاویه تمایز نظرات

مصطفی صابر

آیا ایران به راه پاکستان خواهد رفت؟

اما آیا در واقعیت ایران به راه پاکستان خواهد رفت؟
 در دنیای سیاست، دنیای مبارزه طبقات و نیروهای اجتماعی مختلف، همه چیز بستگی به توازن قوا و مبارزه نیروهای سیاسی دارد. الگوی ژنرال مشرفی و یا حکومتی نظیر پاکستان میتواند به یک احتمال واقعی تبدیل شود اگر فقط یک سوی جدال اجتماعی در ایران، یعنی جمهوری اسلامی و نیروهای سیاسی طبقه سرمایه دار و استثمارگر را فعال می‌شمارد. اما اگر سوی دیگر، یعنی طبقه کارگر و نیروهای و اقشاری که نفعی در دست و استثمار ندارند و خواهان یک جامعه آزاد و برابر برای همه انسانها هستند را وارد کنیم آنرا

تصور عوض میشود. بلافاصله در مقابل الگوی ژنرال مشرف و کودتا، الگوی دیگری قرار میگیرد: الگوی انقلاب و دخالت مستقیم و وسیع‌ترین توده های محروم در سرنوشت جامعه. در مقابل حکومت "ملی دمکراتیک" و ایران آباد و مستقل، که اسم ترکیه است، الگوی یک جامعه آزاد و برابر، انسانی، که فارغ از ستم و نابرابری و جهل و خرافه و هر گونه ارتجاع مذهبی و ناسیونالیستی است، قرار میگیرد. سرنوشت الگوی حکومت نوع ترکیه و پاکستانی و هر الگوی دیگر بسته به مبارزه و طرف این جدال اجتماعی در ایران است. کارگران، زنان، جوانان و مردم به جان آمده ایران میتوانند با انقلاب برای آزادی و برابری، الگوی کاملاً متفاوتی در مقابل و مردم جهان و منطقه، پروژه مردم پاکستان که در منتهای اسلام- ناسیونالیسم - نظام‌میکیری گرفتارند، قرار دهند. آنگاه سوال این خواهد بود: آیا پاکستان به راه ایران خواهد رفت؟

سخرانان پائل در زمینه موضوع سببناز و میزان شرکت حضار در بحث، به نظر شما تا چه حد به هدف خود رسید؟
سیواش دانشور: تلاش من این بود که تاآنجاکه محدودیتهای فنی یک سببناز دو روزه مانع نشود، حضور گرایشات سیاسی متضاد را در سببناز تأمین کنم. بعلاوه لیست سخرانان را تا یک هفته قبل از برگزاری سببناز باز گذاشته بودم، تا اگر کسانی و یا نمایندگان از جریانات سیاسی دیگر تمایل به شرکت نشان میدادند، مورد بررسی قرار دهیم. با اینهمه سخرانیات از گرایشات سیاسی اصلی‌تر جامعه مانند ناسیونالیسم ایرانی، کمونیسم کارگری، ناسیونال فرمیسم و ناسیونالیسم کرد در سببناز نمایندگی میشدند. این تمایز سیاسی و فکری در پائل خود را در دو استراتژی سیاسی سرنوشتی طلبی و اصلاحات تدریجی، هر دو با مضامین و اهداف اجتماعی متفاوت، دسته بندی می‌کرد:

- حزب مشروطه ایران خواهان سرنوشتی رژیم و برپائی سرمایداری لیبرال بود. فریدون والی‌پور بر تحقق اهداف انقلاب مشروطیت، که وی آن را اولین انقلاب بورژوا-دمکراتیک در آسیا می‌نامید، تأکید می‌کرد. او تلاش حزب مشروطه را، بعنوان حزبی "سوسیال لیبرال"، تلاشی برای به ثمر رساندن این انقلاب و

ادامه از صفحه ۱

زلزله، فاجعه، فساد، سود

استاندار بالا، بلکه ساختمانهای قدیمی ساز و حتی بسیار کهنه در مقابل زلزله بهتر دوام آوردند.
 اما چرا دولت ترکیه فاسد است؟ چرا این دولت که در سرکوب و جنایت علیه کردها و سایر شهروندان، در حمله به اجتماعات اول مه کارگران چنان قیام و منظم و سرچال است، موقع زلزله "فاسد و کند" میشود؟ چرا استانداردهای ساختمان رعایت نشد؟ چرا لازم شد آتقدیر ساختمانهای سرهم بندی شده درست کنند؟ اینها و چراهای دیگر در تصویری که به شما میدهند طرح نمی شود. آنرا قدری خراش دهید، واقعیات مهتری پیدا خواهد شد.
 شمال غربی ترکیه که دچار زلزله شد، صدها هزار کارگر را از شرق و دیگر مناطق مختلف ترکیه به صنایع خود جلب کرده بود. آنوقت که صنعت داشت طبق معمول پیش میرفت، کسی سوال نمی کرد که این کارگران در کجا زندگی میکنند. یک سر پناه، یک چهار دیواری که کارگر بتواند در آن نرویش را برای روز بعد تجدید کند، کافی بود. رونق کار بساز و بفروش ها و تقلب در استانداردهای ساختمان با همکاری دولت فاسد و رشوه خوار فقط جزئی از یک پدیده بزرگ چند وجهی است: ایجاد و حفظ نیروی کار ارزان، شرکتها و

نیازمند توجه به جمهوری،
 - حزب دمکرات گروستان ایران روشهای مسالمت آمیز و اصلاح طلبانه را پارامتری جدید در مبارزات مردم ایران برای عقب راندن جمهوری اسلامی میدانست. خالد عزیزی براین باور بود که احزاب سیاسی باید اقدامات خاصی را در جهت تثبیت قدرت مردم مورد تشویق قرار دهند. در عین حال مسئولی آنها را با جناح تندرو مورد انتقاد قرار دهند.
 - مهرداد درویش‌پور محقق و جامعه شناس، به جامعه شناسی سیاسی جنبش دانشجویی پرداخت و با برطرف کردن خصوصیات عمومی این جنبش، "جمهوریت" را کشمکش اصلی در ایران میدانست و معتقد بود تقویت اصل "جمهوریت" که دولت خاصی را نمایندۀ آن میدید، در مقابل اصل "ولایت"، بسود جنبش دمکراسی در ایران است. او به اهمیت تعیین کننده بعد زمانی اصلاحات برای این سناریو تأکید داشت.
 - سازمان اتحاد فدائیان خلق بر تأثیر حرکت در پائین جامعه حتی بر حکومت تأکید گذاشت. مصطفی مدنی دوم خرداد را یک اقدام مهمی و شمره یک دوره بازسازی فکری در جامعه میدانست. ایشان معتقد بود که رژیم با باید راه مرگ پیش گیرد یا به بخشهایی از خواست مردم تن دهد. اولی به سست مطلقیت ولایت است و دومی

اما هشدار کارگران نفت آبادان وقتی واقعا به یک نیروی تعیین کننده تبدیل میشود، که بخشهای وسیعی از ۱۴۰۰ هزار کارگر نفت، کارگران پالایشگاههای تهران، اصفهان، تبریز، شیراز، کرمانشاه، کارگران تلبه خانه ها و انبارها و حمل و نقل شرکت نفت به آن پیوندند. شرکت متحد کارگران نفت علیه یکپارسازی و فلالکی که جمهوری اسلامی تحمیل میکند، بافلاصله می‌تواند با استقبال و حمایت گسترده صدها هزار کارگر نساجی و صنایع ساختمانی و غیره که ماههاست دستمزد نکرده و یا در معرض یکپارسازی قرار دارند و هرروز در گوشه و کنار کشور علیه وضعیت غیر قابل تحملشان تظاهرات و اجتماع بر پا میکنند، روبرو شود. مبارزه متحد کارگران علیه بیکاری و

امکان جدل و گفت و شنود کافی در فضای سیاسی و جدی، با سببناز و رضایت بالای شرکت‌کنندگان روبرو شد و خواست برگزاری مستمر چنین جلساتی را شکل داد. به این معنی اولین سببناز انجمن اکتر در رسیدن به اهدافش موفق بود.

انترناسیونال: برنامه‌های آتی "انجمن اکتر" چها خواهد بود؟
سیواش دانشور: هنوز بخشی از کار سببناز "آران به کدام سمت می‌روند؟" مانده است و آن انتشار مباحث آن، شامل سخرانیها و گزیده‌ای از جدلها و اظهارنظرات شرکت‌کنندگان، برای اطلاع عموم و علاقمندان است. در حال حاضر مشغول این کار هستیم. بعلاوه در مباحث این سببناز معادله متعددی مطرح شدند که بیشتر موضوعاتی مربوط به تقابلهای پایه ای تر آلترناتیوهای کاپیتالیستی و سوسیالیستی هستند. بسته به اهمیت و مربوط بودن موضوع با شرایط سیاسی روز داریم در سببنازهای مستقلی بخشی از این مسائل را به بحث و گفتگو می‌گذاریم. در حال حاضر جوابات مختلف اوضاع سیاسی ایران جای ویژه تری در برنامه کار انجمن اکتر دارد. همینطور برای چند ماه آتی نیز سببناز در نظر گرفته شد است که با روشن تر شدن امور فنی و تدارکاتی آن به اطلاع عموم خواهد رسید.

هشدار کارگران نفت آبادان به خاتمی جدی است!

فلاکت با پیششازی کارگران نفت، میلیونها انسان به تنگ آمده از جمهوری اسلامی را به حرکت در خواهد آورد. نیروی برای ساختن یک جامعه انسانی و برابر. قدرت بالقوه زیادی در اعتراض کارگران نفت آبادان علیه یکپارسازی و "تعدیل نیروی انسانی" نهفته است. این قدرت را باید از قوه به فعل درآورد. باید کارگران نفت در مناطق و پالایشگاهها مختلف با هم تماس بگیرند. باید مجامع عمومی هر شیفت و واحد و پالایشگاه را برپا کرد و طرح تعدیل جمهوری اسلامی را به بحث گذاشت و محکوم کرد. با این زیر میثان و باید این طرح را عقب راند. این فقط یک شروع خواهد بود (از اطلاعیه کمیته داخل حزب کمونیست کارگری ایران ۳۰ مهر)

سرمایه دارهای دیگر، چه ترکیه ای و چه بین المللی، چه "محترم" و چه فاسد، همگی در قلمداد کردن این ساختمانهای کاذبی و تقلبی بعنوان "مسکن" ذنبفغ بودند. چرا که وقتی میخواستند در سید متبانشان همان ساختمانهای ارزان بود. ساختمان محکم و ضد زلزله، مخارج تولید و نگهداری آن نیروی کار را بالا میبرد. یعنی دستمزد را افزایش میدهند. یعنی سود را کم میکنند. مسکن ارزان می دهد نیروی کار ارزان، و این می دهد سود هنگفت - این آن معادله جانیی بود که جریان داشت و زلزله آنرا به سطح آورد و عریان کرد. دولت فاسد ترکیه، دیکتاتوری نظامی که لباس سیول بر تن کرده است و متکی بر ناسیونالیسمی غلیظ بر ترکیه حکومت میکند روتبانی سیاسی و اداری لازم برای تداوم و حفظ آن معادله اند. زلزله و فجایع ناشی از آن جامعه ترکیه را تکان داد. جوش همیاری مردمی در مقابله با زلزله، ایجاد همبستگی فرا قومی و فراملی (نظیر اعطاء خون توسط میلیونها ساکن استانهای کردنشین به زلزله زدگان، و یا استقبال از کمک های یونان - این "دشمن دیرینه ترکیه"، پروژه توسط مردم و همینطور گسترش انتقاد و ناراضیاتی عمیق از دولت و احزاب حاکم، میتواند دست مایه گسترش مبارزه برای جامعه ای آزاد از سود و سرمایه، فلاکت و استبداد، ناسیونالیسم و مذهب در ترکیه باشد.

به حزب کمونیست کارگری ایران پیوندید!

فعالیت‌های حزب در خارج کشور

گوشه هائی از کمپین بین المللی حزب کمونیست کارگری ایران برای آزادی زندانیان سیاسی و در محکومیت جمهوری اسلامی

این کمپین همزمان با رویدادهای تیرماه ایران شروع شد و همچنان ادامه دارد. در این کمپین فعالین حزب کمونیست کارگری ایران با بسیج و جلب حمایت سازمانهای کارگری و مردم آزادبخواه در چهار گوشه جهان از مبارزات مردم ایران با برپائی آگسپینها و تظاهراتی هر روزه در مراکز اجتماعات مردم و در مقابل سفارتخانه های رژیم، اشغال دفاتر احزاب حاکم در اعتراض به حاشایشان از رژیم اسلامی، اشغال دفاتر هواپیمائی رژیم، اشغال رسانه ها بخاطر سانسور حقایق در ایران، بخش دهها هزار اطلاعاتی بزبانهای مختلف و برپائی غرفه های اطلاعاتی در مراکز شهرها برای بسیج افکار عمومی، صدای مردم آزادبخواه ایران را علیه کلیت رژیم اسلامی رستار کردند.

برگی دیگر از همبستگی بین المللی کارگری
تشکیلات خراج کشور شور، طی ۲۵ اطلاعیه مطبوعاتی، متن نامه ها و قطعنامه های حمایتی سازمانهای کارگری و احزاب و نهادهای چپ و آزادبخواه جهان را در جریان کمپین منتشر کرده است. اصغر کریمی دبیر تشکیلات خارج حزب، با ارسال دو نامه جداگانه خطاب به سازمانهای کارگری و اتحادیه های دانشجویی در جهان از آنها دعوت کرد که در کمپین بین المللی حزب فعالانه شرکت کنند. کمپین برای آزادی زندانیان سیاسی مورد حمایت فعال حزب کمونیست کارگری عراق قرار گرفت.

اتحادیه های کارگری و احزاب و نهادهای سیاسی با صدور قطعنامه‌های اعتراضی خطاب به سران جمهوری اسلامی بار دیگر نشان دادند، برخلاف دولتهای متبوششان و رسانه های جیره خوار، که روی جنازه‌های آزادبخواهان با رژیم اسلامی به معامله مشغولند، آنها در کنار مردم ایران قرار دارند.

در هفته های گذشته فعالین حزب در کشورهای مختلف فعالانه با اتحادیه های کارگری، احزاب سیاسی، اتحادیه های دانشجویی و سازمانهای مدافع حقوق زن تماس گرفته و با تشریح اوضاع سیاسی ایران، وضعیت دستگیر شدگان، سرکوب مردم توسط رژیم و خطر اعدام دستگیرشدگان و نیز ضرورت حمایت بین المللی از آنها، خواهان عکس العمل در مقابل رژیم اسلامی شدند. حجم قابل ملاحظه ای از نامه های محکومیت رژیم و قطعنامه های پشتیبانی از این اعتراضات حاصل این فعالیت بوده است. در آمریکا تاکنون ۵۲ اتحادیه کارگری طی قطعنامه و یا نامه به خاتمی جمهوری اسلامی را شدیداً محکوم کرده و خواهان آزادی بیان و تشکل و اعتصاب و نیز آزادی فوری زندانیان سیاسی و لغو فوری احکام اعدام شده اند. دهها اتحادیه کارگری در دانمارک، سوئد، فنلاند، آلمان، استرالیا و کانادا، فرانسه و ترکیه و نیز اتحادیه کارگران ساختمانی در سلیمانیه عراق در نامه هایی که در رئیس جمهور اسلامی نوشته اند از حق اعتصاب و تشکل، از حق نمایندگی مستقیم کارگران، از آزادی بیان و سایر آزادیهای سیاسی دفاع کرده و خواهان آزادی فوری دستگیرشدگان و لغو احکام اعدام شده اند.

اتحادیه های کارگری آمریکا؛ سران رژیم جمهوری اسلامی بخاطر بیست سال سرکوب و کشتار و قتل در جامعه باید بجرم جنایت علیه بشریت محاکمه شوند!

اتحادیه کشتیرانی استرالیا خطاب به سفیر جمهوری اسلامی در استرالیا: " شما میدانید که قراردادهای بین المللی حقوق افراد را برای متشکل شدن و عمل کردن در ساختارهای جمعی برسمیت می‌شناسد. این قراردادهای همچنین تشکیل اتحادیه های کارگری، حق اعتصاب، حق نمایندگی دموکراتیک، حق سخنگویی درباره مسائل سیاسی را برسمیت می‌شناسد... ما از دولت شما می‌خواهیم که فوراً زندانیان سیاسی را از زندان هایشان آزاد کنید و آزادی و دموکراسی سیاسی را برای مردم برقرار کنید."

اتحادیه دانشجویان انگلیس، نماینده اتحادیه دانشجویان آلمان، اتحادیه دانشجویان پداگو در دانمارک، حزب کمونیست و حزب چپ پارلمانی لیست واحد دانمارک، اتحادیه معلمان ترکیه، حزب کار، امک، حزب اقتدار، و حزب آزادی و مقاومت در ترکیه و حزب کمونیست حزب نیزیش با ارسال نامه هایی به خاتمی و نیز شرکت در تظاهرات احزاب و سخنرانی در این میتینگها از کمپین حزب حمایت کرده و جمهوری اسلامی را محکوم کردند.

فرد میوزن پرزیدنت اتحادیه کارکنان بیمارستان در ونکوور: دولت شما باید فوراً شرایط و امکانات آزادی بینیک و شرط بیان، و آزادی حق تشکل و اعتصاب را فراهم کند. جامعه ایران، زمانی هستند دیگر جوامع متهمن خواهد بود که بساط استبداد و حکومت استبدادی در این کشور، برچیده شود."

تظاهرات سراسری علیه جمهوری اسلامی
در شهرهای هامبورگ و کلن، لندن، کپنهاگ، استکهلم و گوتنبرگ و مالمو، السلو، هلستینکی، لاهه، بروکسل، سن آنتلوس و بیوربورگ، تورنتو و ونکوور و سیدنی تظاهراتی متعددی سازمان داده شد. سازمان دادن غرفه های اطلاعاتی در مرکز شهرها از جمله در کلن، اسن و دروموندت، استکهلم و گوتنبرگ و سن آنتلوس از دیگر ابتکارات وادهای حزب بود که با استقبال وسیعی مواجه شد. فعالین حزب در مراکز این شهرها با برپائی چادر و نمایشگاه عکس و میز کتاب توجه وسیعی را به اخبار مبارزات مردم در شهرهای ایران، سرکوب این

اعتراضات توسط رژیم و حمایت دول و رسانه های غرب از جمهوری اسلامی برانگیختند. اشغال فرستنده تلویزیون دولتی آلمان، WDR، در اعتراض به سیاست سانسور و تحریف رسانه های آلمانی، و همچنین اشغال دفتر مرکزی حزب سبز در شهر کلن از جمله اقدامات دیگر فعالین حزب در آلمان بود. آقای "فولکر بولا" مسئول حزب سبز در شهر کلن با صدور اطلاعیه مطبوعاتی با خواستهای تظاهراتکنندگان ابراز همدردی کرد. در این اطلاعیه آمده است: "واقع اخیر در ایران، زیر پا گذاشته شدن شدید حقوق انسانها از سوی دولت ایران را نشان میدهد. ما از دولت ایران می‌خواهیم که همه زندانیان سیاسی را آزاد کند و از این بیشتر مانع برگزاری تظاهراتی اعتراضی در ایران نشود." در سیدنی نیز تظاهراتی در مقابل تلویزیون اسی.بی. در اعتراض به حمایت این کانال از رژیم اسلامی برگزار شد. همچنین در اعتراض به سفر رئیس جمهور اطریش و هیئت همراه او به ایران، که درست بدینال حکم اعدام چهار نفر از دستگیر شدگان صورت میگرفت، تظاهراتی در استکهلم در مقابل سفارت این کشور برپا شد و نامه ای سرکشاده به سفیر اطریش در سوئد توسط خلیل کیوان نوشته شد. در این نامه رفتار پشیمانه دولت اطریش در قبال مردم ایران و در قبال زندانیان سیاسی مورد انتقاد قرار گرفته است. در این گروه‌هایی ها کادراهی حزب سخنرانی کردند و بر ضرورت تشدید مبارزه علیه این رژیم، سرنگونی آن و ایجاد یک جامعه سوسیالیستی تاکید کردند. این فعالیتها در رسانه های محلی این کشورها بازتاب یافت.

او تظاهرات حزب در کانادا سازمانها و نهادهای زیر حمایت کردند: شورای کارگران کانگری و حومه، غفو بین الملل، سوسیالیست اکشن، ائتلاف علیه فقر، حزب کمونیست کارگری عراق، کمیته همبستگی ارتباطات کارگری، اتحادیه سراسری پست کانادا، شورای کارگران ونکوور، اتحادیه کارگران پست لندن کانادا، اتحادیه کارکنان بیمارستانهای ونکوور، اتحادیه دانش آموزان، شورای کارگران ویکتوریا، سازمان دفاع از زندانیان سیاسی، کمیته سراسری در رابطه با زنان (نک)، کمیته دفاع از حقوق زنان در ایران، سازمان زنان به پیش، فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی، کمیته همبستگی ارتباطات کارگری (لیبر لینک)، اتحادیه بین المللی کارگران آمریکای شمالی لوکال ۱۰ ۵۹، اتحادیه بین المللی سرور خدمات اجتماعی لوکال ۲۲۰، اتحادیه ماشین سازی لوکال ۷۰۲، کمپین دفاع از حقوق زنان در ایران، (B&G. Caxaj- Rowe)، هفته نامه ایران استار، هفته نامه ایران پست، تلویزیون گی و انجمن دانشکده های دانشگاه ویکتوریا.

تخصن در مقابل سفارت جمهوری اسلامی، با اعلام حکم اعدام چهار نفر از دستگیر شدگان، فعالین حزب از نیمه شب روز یکشنبه ۱۲ سپتامبر، در مقابل سفارت رژیم در شهر بن آلمان دست به تظاهراتی زدند و تخصن یک هفته ای را در همان محل اعلام کردند. شبیه ۱۸ سپتامبر روز پایان تخصن بدعوت کمیته اتحادیه تظاهراتی در مقابل سفارت جمهوری اسلامی برگزار شد که با استقبال وسیع ایرانیان رویرو گردید. در طول این یک هفته نیز تظاهراتی هرروز از ساعت ۱۳ بعدازظهر برگزار میشد. در این تظاهرات آذر مدرسی عضو دفتر سیاسی حزب، محمد آکبران سخنگوی تخصن و عضو کمیته امدان و محمدرضا پوریا کارگر در سخنرانی کردند. همیطور پیامهای حمایتی سازمانها و احزاب زیر قرائت گردید: حزب دمکرات سوسیالیست آلمان پ. د، اس، بخش زنان حزب سبز اتریش، واحد آلمان حزب کمونیست کارگری عراق، "آستا" تشکل دانشجویی دانشگاهای شهر کلن، فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی در آلمان، "کاروان" تشکلی از دانشجویان مدافع یاهنگدی در کشورهای (آلمان، ترکیه، ایران، الجزیره و...)، سازمان سوسیال دمکراسی ایران، کمپین دفاع از حقوق زنان در ایران، فدراسیون پناهندگان عراقی در آلمان.

همبستگی با اعتراضات کارگری و آزادبخواهانه

کانادا
- امسال، ۶ سپتامبر ۹۹، تورنتو شاهد یکی از بزرگترین "کیر دی" سالهای اخیر خود بود. طبق اخبار رسمی بین ۴۰ تا ۶۰ هزار کارگر معترض به خیابانهای تورنتو آمدند و بر علیه حملات بورژوازی به دستاوردهای زندگی مردم شعار دادند. اعضا و فعالین حزب کمونیست کارگری ایران در این راهپیمایی شرکت فعال داشتند و هنگام عبور صف با شعارهای: "کار برای همه"، "مسکن برای همه"، "۳۰ ساعت کار در هفته"، "زنده باد سوسیالیسم"، "بر سرمایه داری"، و "کارگران جهان متحد شوید" با استقبال گرم مردم رویرو میشد. در این راهپیمایی همراه با توزیع اعلامیه مشترک و حزب، مدتها اعضا در اعتراض به رژیم جمهوری اسلامی و در حمایت از زندانیان سیاسی جمع آوری شد.

- واحد کانادای حزب همچنین طی پیامی به پرستاران اعتصابی استان کبک نوشت: "رفقا! اعتصاب و مبارزه پرشور ما برای دستیابی به دستمزد بالاتر و شرایط بهتر کار، برای تمام کارگران جهان ضرور آفرین است. پیروزی شما فقط پهبود شرایط زندگی شما فرشتگان سلامت و بهداشت نیست، بلکه دفاع واقعی و جانانه از بهداشت و رفاه برای تمام انسانهاست که نه فقط در کانادا بلکه در تمام جهان مورد تهاجم سرمایه‌های داران و دولتهاست قرار گرفته است. فشارهای دولت بوشارد و جریمه های سنگینی که علیه شما و رهبران و اتحادیه تان وضع کرده اند، قانون بازگشت به کاری که مجلس روسا علیه شما وضع کرده است، فقط پیانگر اینست که حتی در سرمایه داری پیشرفته ای نظیر کانادا، آزادی اعتصاب و حق تشکل فقط تا آنجا برسمیت شناخته میشود که منافع سرمایه و دولتش را تهدید نکنند. ما یکبار دیگر نفرت خود را از آنها اعلام میداریم و خود را در کنار شما میدانیم."

سوئد

شبیه ۱۱ سپتامبر ۹۹، از طرف "شبکه علیه دیکتاتوری بازار" تظاهرات و راهپیمایی از میدان مرکزی شهر به سمت محل ساختمان بورس استکهلم ترتیب داده شده بود. این مراسم نسبت به دو سال گذشته با استقبال بیشتری رویرو شد. حدود سه هزار نفر مردم معترض از زن و مرد پیر و جوان در این تظاهرات شرکت داشتند. مردم با خواندن سرودهای معروفی مانند ماریس و انترناسیونال همبستگی خود را به شان نشان میدادند. شعارها و خواسته های تظاهرات بسیار متنوع بود، از جمله: "حق فرقی می کند، سیاه یا سفید، همه برعلیه سرمایه"، "ما گرسنه ایم، ما گرسنه ایم، امداد ایم تا سرمایه دارها را بخوریم"، "تا تو سود بختی دوست من ... خدا و صاحبان بازار از تو راضیند"، "مسئول کرسنگی ما شاید پولدارها!". صف

طولانی راهپیمایی به مقابل یکی از کاخهای پادشا رسید. یکباره بیش از هزار نفر به سمت کاخ پورش بردند و در کمتر از چند دقیقه پله های طولانی مقابل کاخ تا درب اصلی آن طی شد. مردم دشمنین فریاد میزدند: ما بی خانه ها آمده ایم تا این کاخ متشخصد اتاقه مسکن کنیم! صف دیگری در پاسخ با هورا کشیدن، و با چشمانی که از شوق اشکبار بودند، فریاد میزد: قصر متشخصد اتاق اشغال باید گردد! همه یکصدا سرود ماریس میخواندند، پرچم ها به نشانه پیروزی تکان میدادند. صف راهپیمایی را خود را تا درب ورودی محل بازار بورس ادامه داد. پیام کمیته استکهلم حزب توسط دریا آرم بعد از درخواست یک دقیقه سکوت و صحبت مختصری راجع به اوضاع ایران، به زبان سوئدی قرائت گردید.

پیام به تظاهراتکنندگان "علیه دیکتاتوری بازار" مشکل کارگران و جامعه نظام بردگی مزدی است

ما در جهانی زندگی میکنیم که در آن سرمایه سلطنت میکند. قانون اساسی این نظام تقدس مالکیت خصوصی و کسب سود است. تولید در این نظام نه براساس رفع نیازهای شهروندان جامعه که براساس سودآوری سرمایه صورت میگردد. فقر و بیکاری در این جوامع نه محصول سیاستهای غلط این یا آن دولت و کابینه که از الزامات و کارکرد این نظام است. مشکل نه "دیکتاتوری بازار" که مناسبات سرمایهداری است. مناسباتی که در آن کارگران و اکثریت مردم جامعه مجبورند، برای بقا و نه زندگی مرفه، هر روز خلاقتی و نیروی کارشان را بفروشند. نیروی کار کارگر در این جوامع لازم است کالای دیگر معامله میشود. بیکاری وسیع در این جوامع لازم است تا نرخ نیروی کار پایین نگهداشته شود. اگر فقر و ثروت به کمک دادگاه و پلیس و قانون تثبیت شده است، اگر هر روز از امکانات رفاهی و بهداشت و بیمهها کاسته میشود، اگر گرسنگی آتیم نه در آفریقا بلکه در قلب جوامع صنعتی و تظاهراتی دمکراسی پارلمانی نهادی شده است، اگر بیکاری و شیخ بیکاری خانواده کارگری را در معرض نابودی قرار داده است، اگر زن هنوز در عصر اینترنت با مرد برابر نیست، اگر مذهب و کلیسا و ناسیونالیسم و راسیسم در میان طبقه کارگر تفرقه میدانند، همه به این خاطر است که منطق سرمایه و کاسب سود خود حکم میکند که اینطور باشد. این با جایگاهی کارل بیلد و یوزان پرشون و دیگران حل نمیشود. این احزاب سخنگویان سیاسی چپ و راست این نظام هستند. انتخابات پارلمانی مجرای جایگاهی قدرت سیاسی در میان بخشهای مختلف همین طبقه و کسب مشروعیت برای آن است. وظیفه همه این دولتها دفاع از اصل مالکیت و استثمار سرمایهداری و تضمین ثبات برای اثبات سرمایه است.

در نظام سرمایهداری، چه دولتی و چه خصوصی، کارگر کارگر و سرمایه‌دار سرمایه‌دار، هیچ نوع سرمایهداری آکناسی و "دلسوز" وجود ندارد. عدالت اجتماعی، آزادی و برابری و رفاه در این نظام متحقق نمیشود. امروز قدرت شرگ و غول‌آسای تولید ثروت توسط طبقه کارگر به عامل اسارت خود او تبدیل شده است. کسی که جهان را هر روز میسازد خودش نیز نمیتواند آن را اداره کند. تأمین آزادی و برابری همگان نهایتاً در دست این طبقه است، اما این لازمهای فاصله گرفتن کارگر، بعنوان این طبقه، از سیاست و "راهنماهای" احزاب و راست بورژوازی است. لازمهای به میدان آمدن کارگران با آفق سیاسی دگرگونی این نظام و برپائی یک دنیای بهتر است. لازمهای ساختن حزب سیاسی کارگری و سوسیالیستی است. قاندر باشد بعنوان ناجی جامعه در مقابل کل جریانات بورژوازی قد علم کند. حزبی که هم برای پهبود و اصلاحات در جامعه مبارزه میکند و هم آفق تغییر بنیادی این نظام را در مقابل خود قرار داده است. یا بریریت سرمایهداری که در زوروق تکنولوژی پیچیده شده است و یا حکومت کارگری و نظام آزاد و مرفه سوسیالیستی. برای طبقه کارگر دو سومی وجود ندارد.

سوئد

روز ۱۴ اوت بعد از دوهفته بحث در مطبوعات و رادیوهای جنوب سوئد در مورد اجازه برگزاری فستیوال دو روزه موزیک گروه های راسیستی از طرف دولت "پرویس"، تظاهراتی علیه از طرف احزاب سوئدی، سازمانهای ضد راسیستی و مردم شهر برگزار شد که حدود ۶۰۰ نفر آن شرکت داشتند. پروین کابلی سخنگوی کمپین زنان در سوئد و کادر حزب یکی از سخنران این تظاهرات بود. او به سیاستهای دولت سوئد در مورد خارجیان حمله کرد و آتراً بانی اصلی گسترش راسیسم و تفرق افکنی بین گروه های مختلف دانست.

سخنرانی ها و مصاحبه های رسانه ها با کادراهی حزب

آمریکا
۲ - سپتامبر، کیوان جاوید و مریم نمازی کادراهی حزب و دبیر و معاون فدراسیون پناهندگان گفتگو با صدای آمریکا. و علی جاوید شرکت در دو مناظره رادیویی در برنامه "با علیرضا میبیدی. این مناظره پیرامون "مجازات اعدام" بود که با استقبال وسیعی از طرف مردم مواجه شد.

- مصاحبه رادیویی علی جاوید عضو دفتر سیاسی حزب با رادیو KPFK در مورد اوضاع سیاسی ایران. مصاحبه جاوید و مریم نمازی عضو مشاور کمیته مرکزی با رادیو KPFK در مورد اوضاع سیاسی ایران و دستگیریهای اخیر و توضیح کمپین حزب کمونیست کارگری. ۱۶ سپتامبر مصاحبه و مناظره علی جاوید با همین رادیو در مورد احکام اعدام و تحلیل از اوضاع سیاسی ایران. در این مناظره الهه هیکس از سازمان دیده با حق بشر نیز طرف دیگر بحث بود. ۱۷ سپتامبر گفتگوی علی جاوید با رادیوی صدای جدید (برنامه حمید میرمطرفی) در زمینه اوضاع سیاسی ایران، فعالیتها حزب کمونیست کارگری و چشم انداز این تحولات. مصاحبه با تشریه همسایگان در زمینه فعالیت در خارج کشور و جنبش مردم در ایران.

سوئد

- سیاوش داشنور عضو مشاور کمیته مرکزی، مصاحبه با رادیو همصدا و "ما و شما" در باره ارزیابی از جنبش دانشجویی اخیر و پیامدهای آن. در باره انجمن اکتر و "سپنار ایران به کسب نامت میرود". گفتگو با رادیوهای "همبستگی" مالمو، پندار، پژواک سوئد،انترناسیونال و "دنیای نو" در کپنهاگ. - اعظم کم گویان، گفتگو با رادیو همبستگی مالمو پیرامون اعتراضات اخیر در ایران، همچنین مصاحبه با تلویزیون فارسی زبان رنگارنگ بمناسبت سالروز کشتار زندانیان سیاسی.

لیست کمک های مالی

کمک منظم به حزب

کرانه

کمک مالی به انترناسیونال

شهاب ۵۰۰ کرون،

فرانک ۱۰۰ کرون،

واحد کمپین دفاع از

حقوق زنان ایران ۳۰۰۰

کرون.

اعضا و دوستانداران

حزب در مالمو ۲۶۰۰

کرون.

هما، لندن (کانادا)،

۶۰ دلار

کمک به رادیو صدای

انترناسیونال سوند

شهاب ۱۲۴۰۰ کرون،

ناصر پنهانده ۲۰۰

کرون،

صمد شیرازی ۳۰۰

کرون،

اعظم ۲۰۰ کرون،

مریم ۱۰۰۰ کرون،

سیاوشی-کایوان ۴۰۰

کرون،

مجید ۵۰۰ کرون

آمریکا

حمید ش، سعید س و

رضا کمک مالی منظم

ماهیانه ۱۵۰۰ دلار

هلند

بهمن ماهیانه ۷۵۰

گیلدن

آلمان

زرتشت ماهیانه ۱۰۰

مارک

مهران ماهانه ۱۰۰

مارک،

اسی برمنن ماهانه

۵۰ مارک

ایرج فرجاد ۳۰ مارک

منیر فرجاد ۳۰ مارک

فریدون فرجاد ۱۰

مارک

پروین معاذی ۱۰

مارک

لادن داور ۱۰ مارک

علی مشتقی ۲۰

مارک

هادی ۲۰ مارک

محمد کریمی ۲۰

مارک

کمکهای مالی نامنظم؛

۱. شمس ۲۰ مارک

۲. فرهاد ۴۰ مارک

۳. فرنز ۳۰ مارک

۴. علیرضا ۳۰ مارک

۵. محمد ۳۰ مارک

۶. خسرو ۳۰ مارک

فعالیت‌های حزب در خارج کشور . .

- سیامک بهاری، مصاحبه پیرامون تظاهرات "علیه دیکتاتوری بازار" در استکهلم با رادیوهای همبستگی مالمو، انترناسیونال، دنیای نو در کپنهاگ و همبستگی در یوتبری. مصاحبه با همین رادیوها در باره آکسیونها و فعالیت‌های حزب در استکهلم.

- سخنرانی دریا آرام عضو حزب در کنگره "کمپین دانش آموزی" شاخه جوانان حزب عدالت سوسیالیستی سوئد درباره رویدادهای سیاسی اخیر ایران.

- مصاحبه خلیل کیوان مسئول واحد حزب با نشریه سوئدی اقدام مستقیم راجع به رویدادهای اخیر ایران و فعالیت‌های حزب.

- مصاحبه رحمان حسین زاده با رادیوهای همبستگی (مالمو) و انترناسیونال و دنیای نو در باره فعالیت‌های کمیته کردستان حزب و گفت سیاسی تبلیغی نیروی مسلح حزب کمونیست کارگری ایران در منطقه میروان

- و در ارتباط با همین مساله مصاحبه فاتح شیخ الاسلامی با رادیو همبستگی (گوتنبرگ)، همچنین مصاحبه با رادیو رنگارنگ استکهلم درباره برنامه و سیاست‌های حزب کمونیست کارگری ایران

آلمان

- محمد آستگران عضو کمیته آلمان حزب مصاحبه با تلویزیون اسن و دورتموند از محل تجمع در مقابل سفارت رژیم. مصاحبه سخنگویی تجمع با تلویزیون دورتموند در شروع تجمع و گفتگو با رادیوهای انترناسیونال و همبستگی در سوئد.

- گفتگوی آذر مدرسی عضو دفتر سیاسی با تلویزیون اسن در تظاهرات ۱۸ سپتامبر در مقابل سفارت رژیم در بن

بدنبال تجمع یک هفته ای در مقابل سفارت جمهوری اسلامی، تلویزیون فارسی زبان همبستگی در شهر دورتموند با آذر مدرسی، نشان نودینیان و محمد آستگران مصاحبه یکساعته ای در مورد اوضاع سیاسی ایران، خیزشهای اخیر، سیاست‌های حزب کمونیست کارگری ایران انجام داد. در این مصاحبه کارهای حزب در مورد اجتناب ناپذیر بودن سرنگونی رژیم، حقانیت سیاست و ارزیابی‌ها تا کنونی حزب، سیاست ما در خارج کشور در فشار به جمهوری اسلامی و تقویت مبارزه مردم در ایران صحبت کردند. این مصاحبه همراه با گزارش از تجمع و تظاهرات روز ۱۸ سپتامبر تا بحال در شهرهای دورتموند و هامبورگ پخش شده است.

- سخنرانی و گفت و شنود سعید یگانه کادر حزب در خانه حزب برلین پیرامون وقایع اخیر ایران.

- آذر مدرسی مصاحبه با رادیو دنیای نو در کپنهاگ در مورد تحصن مقابل سفارت

کانادا

- مصاحبه هما ارجمند با رادیو CKLM در رابطه با اوضاع کنونی ایران و خواست مردم ایران

- محمود احمدی و هما ارجمند مصاحبه با تلویزیون سی تی وی در مورد زندانیان سیاسی و کمپین حزب، ۲۴ جولی در محل تظاهرات.

- سخنرانی مینا احدی در سوئیس در مورد اوضاع سیاسی ایران. این سخنرانی با استقبال گرم شرکت کنندگان قرار گرفت و به سوالات متعدد حاضرین در مورد حزب کمونیست کارگری و اهداف و سیاست‌های حزب پاسخ داده شد

- مینا احدی عضو کمیته مرکزی حزب، کپنهاگ ۹ اکتبر، سخنرانی راجع به اوضاع سیاسی ایران و جنبش دانشجویی و توده ای تیرماه

کردستان عراق

- سمینار بررسی تحولات کنونی کردستان عراق و راه حل پیشنهادی حزب کمونیست کارگری عراق در سلیمانیه. سخنرانان این سمینار ربیوار احمد دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق و عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران و رحمان حسین زاده عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران و عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق بودند.

اطلاعیه های واحدها و کادرهای حزب

- نامه سرگشاده خلیل کیوان دبیر واحد سوئد حزب به سفیر اتریش در اعتراض به سفر رئیس جمهور این کشور به ایران.

- نامه سرگشاده اسماعیل ویسی دبیر واحد فنلاند حزب به وزیر خارجه فنلاند راجع به وقایع اخیر و خواست محکومیت رژیم اسلامی - "حیات دولت آلمان از جنایتکاران جمهوری اسلامی را محکوم کنیم"، اطلاعیه کمیته هامبورگ حزب در اعتراض به سفر هیاتی از وزارت نفت رژیم برای شرکت در اجلاس کنفرانس بین المللی شرکت پترو شیمی ایران و آلمان در روزهای ۲ و ۳ سپتامبر. در این روز آکسیون از طرف حزب سازمان داده شد. در اطلاعیه واحد هامبورگ تحت عنوان "یک افتضاح سیاسی دیگر برای جمهوری اسلامی" گفته شده است که هیئت اعزامی رژیم اسلامی از ترس اعتراض مخالفین حاضر درمحل، مقتضایه ناچار به تغییر محل برگزاری جلسه شد. این هیئت به سرکردگی محمدرضا نعمت زاده معاون وزیر نفت و سرپرست شرکت ملی پترو شیمی ایران و احمد عزیزی سفیر جمهوری اسلامی با شرکت صدها پلیس و نیروهای امنیتی آلمان محل را ترک کرده و بطرف "دویچه بانک" نقل مکان کردند. دولت آلمان از ترس تعرض به هیئت اعزامی جمهوری اسلامی، با هلیکوپتر و دهها ماشین پر از پلیس، منطقه را قرق کرده و به بستن تمام خیابانهای محل اقدام نمود. در عین حال ماشینهای شخصی پارک شده در محل را انتقال دادند بطوریکه محل این نشست کاملاً حالت منطقه نظامی را بخود گرفته بود.

- دولت کانادا پاداش سرکوب و دستگیری اعتراضات ماه تیر مردم را به رژیم اسلامی داد! اطلاعیه محمود احمدی دبیر کمیته کشوری حزب در کانادا، خطاب به مردم برای اعتراض به اعلام آمادگی دولت کانادا برای گسترش رابطه با ایران

- مشروعیت بخشیدن به رژیم جنایتکار اسلامی محکوم است" اطلاعیه تشکیلات خارج کشور حزب در رابطه با سفر رئیس جمهور اتریش به ایران

- جمهوری اسلامی حکومت دو دهه ترور و جنایت را باید بیز کشید" اطلاعیه واحد سوئد حزب بمناسبت سالروز قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷

- "این توطئه هیتلری را درهم شکندید" مصطفی صابر در باره حمله نیروهای سرکوبگر رژیم به کارگران افغانستانی در کرج

- "وقتی خامنه‌ای کارساز نیست مصدق لازم است!" در نقد سخنان نوری زاده و "رابطه انگلیس با رژیم اسلامی ارتقا یافت" بی بی سی رژیم تری می شود محمد فتاحی

- به صف کارگران در دفاع از جان ابو جمال پیوندید." هما ارجمند



انترناسیونال:

هشتمین کنفرانس سالانه همبستگی - فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی اخیراً برگزار شد و شما در آن به دبیری برگزیده شدید. ارزیابی تان از برگزاری کنفرانس چگونه بود؟

مریم نمازی:

زودیک به صد نفر نماینده و عضو فدراسیون و همکاران از آمریکا، کانادا، آلمان، هلند، انگلیس، فرانسه، نروژ و سوئد در هشتمین کنفرانس فدراسیون شرکت کردند. کنفرانس ضمن ارزیابی فعالیت‌های دور گذشته فدراسیون، قرارها و اسناد متعددی را تصویب کرد. بطور خلاصه می‌شود به چند محور اصلی که قرار است به فعالیت‌های فدراسیون جهت دفاع از حقوق پناهندگی و حقوق بشر کمک کند اشاره کرد: استفاده موثرتر از کار کمپینی، تامین مالی دبیرخانه فدراسیون، مدرنیزاسیون ساختارهای اداری و اجرایی فدراسیون، تقویت وسیعترین روابط و همبستگی بین‌المللی، افزایش اعضا و دفاتر فدراسیون، و گسترش نشریه همبستگی و سایت اینترنت فدراسیون.

فدراسیون می‌خواهد هر چه بیشتر اعتراض سازمان داده شده را به فشار گسترده و جهانی علیه جمهوری اسلامی ایران و دولتها و نهادهایی که

حقوق پناهندگی را نقض می‌کنند تبدیل کند.

انترناسیونال:

خطوط برنامه شما برای فعالیت دوره آتی فدراسیون چیست؟

مریم نمازی:

دوره آتی ادامه برنامه رفیق فدراسیون است. دبیر سابق فدراسیون، است. دبیر جدید فدراسیون و اعضای دبیرخانه، کیوان جاوید، بهروز میلانی، نادر شریفی، پدی محمودی، فخری نادری، فرشاد حسینی، مجید بهروزی و لیلی پناهی، و دیگر مسئولین دفاتر فدراسیون، تشبیه و تحکیم فدراسیون بعنوان اصلی‌ترین نهاد کمپینی در دفاع از حقوق پناهندگی و حقوق بشر در ایران را در دستور کار خود قرار داده‌اند.

فدراسیون طی ده سال گذشته و در اوج بازار گرمی ناسیونالیسم و مقبولیت دگرگونی و تاخت و تاز مذهبی، پرچم رادیکالترین و مدرنترین مبارزه بر علیه آنان و برای آزادی و حقوق انسان را بلند کرده است و پیروزی‌های تعیین کننده ای در این راستا بدست آورده است. این جنبه از کارهای فدراسیون همچنان در صدر فعالیت‌های فدراسیون قرار خواهد داشت. همچنین فدراسیون جان هزاران پناهنده را نجات داده

فقط جریان رادیکال سوسیالیستی می‌تواند بدون قید و شرط از حقوق بشر در ایران دفاع کند

مصاحبه با مریم نمازی دبیر فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی

می‌داند و در این راستا هر چه بیشتر جمهوری اسلامی ایران را افشا می‌کند، فشار و اعتراض خود را علیه آن بکار می‌گیرد و از مبارزات مردم ایران علیه جمهوری اسلامی و برای دستیابی به ساختار یک حکومت انسانی حمایت می‌کند.

انترناسیونال:

کمپین ها و عرصه های جاری فعالیت فدراسیون کدامها هستند؟

مریم نمازی: در دوره آتی فدراسیون کمپینهای متعددی در قدرت نیستند نشان داده‌اند که برای بهبود زندگی مردم همه امکانات خود را بکار برده و می‌برند. می‌توان بسادگی تصور کرد که در صورت کسب قدرت و برقراری جمهوری سوسیالیستی چه تغییراتی شگرفی در زندگی مردم ایران بوجود خواهد آمد.

در آخر از همه خوانندگان انترناسیونال می‌خواهم که فدراسیون را تقویت کنند و به اهمیت و جایگاهش حساس باشند. در این دوره پر اهمیت چه از نظر حقوق پناهندگی و چه از لحاظ شرایط ایران ما به نیروی متشکل همه آزادیخواهان و برابری طلبان نیاز داریم. به فدراسیون و به حزب کمونیست کارگری ایران پیوندید!

و برای ایجاد بهبود در زندگی آنان سخت مبارزه کرده است. فدراسیون از همه کسانی که از جهنم جمهوری اسلامی گریخت‌اند بدون قید و شرط دفاع کرده است. در دوره‌ای که حق پناهندگی روز به روز مورد حمله بیشتری قرار می‌گیرد، فدراسیون با به میدان آوردن هر چه بیشتر مردم آزادیخواه و سازمانهای مدافع حقوق انسانی تلاش می‌کند وسیعترین حقوق پناهندگی را به سازمان ملل و دولتها تحمیل کند. بدون اغراق فدراسیون اصلی ترین نیروی مدافع حقوق پناهندگان ایرانی است و باید در دوره آتی این جایگاه را هر چه بیشتر تحکیم کرد و گسترش داد.

با در نظر گرفتن دو دهه سرکوب و اختناق در ایران و وضعیت حساس کنونی که می‌رود کار رژیم ضد انسانی جمهوری اسلامی را یکسره کند، فدراسیون فعالیت‌های منظمی در دفاع از حقوق بشر در ایران انجام خواهد داد. فقط جریان رادیکال سوسیالیستی می‌تواند بدون قید و شرط از حقوق بشر در ایران دفاع کند. همانطور که فقط همین جریان توانسته است بدون قید و شرط از حقوق پناهندگی دفاع کند. فدراسیون خود را جزئی از این جنبش انقلابی

جنبش کارگری در کردستان (تحولات سه دهه اخیر)

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری منتشر کرده است.

رحمان حسین زاده
شهریور ۱۳۷۸

سوم اسفند ۷۷ سنندج

حکم مرک جمهوری اسلامی

نگاهی به اعتراض و تظاهرات شهرهای کردستان

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری منتشر کرده است.

منظر محمدی - اسد کلچینی
اردیبهشت ۱۳۷۸

فمینیسم، سوسیالیسم و طبیعت انسان

منتشر شد:

اعظم کم کریمان

انتشارات نسیم

ایسکرا ۲۴

نشریه کمیته کردستان حزب

کمونیست کارگری ایران

مرداد ۱۳۷۸

سرمدین: حسین مرادیبگی
مسئول: اجرابی: ایرج فرزاد

منتشر شد:

مساله کرد در ترکیه، سیاست اخیر پ. ک. ک

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری منتشر کرده است.

حسین مرادیبگی
شهریور ۱۳۷۸
اکتبر ۹۹

منتشر شد:

مصوبات پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

۲۵ تا ۲۷ ژوئن ۱۹۹۹
۴ تا ۶ تیر ۱۳۷۸

انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران

اعتراضات کارگری بعد از رویدادهای تیرماه

مصطفی صابر

مبارزات و اعتراضات کارگری بعد از رویدادهای تیرماه اسامال می‌تواند روحیه کارگر و جو اعتراضی جامعه بعد از آن وقایع، و همچنین نقاط قوت و ضعف جنبش کارگری را تا حدودی منعکس کند. ابتدا مروری هرچند خلاصه بر برخی از حرکات اخیر کارگری:

۲۸ تیرماه، ساجیلو. کارگران شرکت فراسا در اعتراض به عدم پرداخت چندین ماه حقوقشان در محوطه شرکت اجتماع کردند. کارگران این کارخانه در ۱۲ تیرماه نیز به یک راهپیمایی چند کیلومتری تا فرمانداری دست زده بودند.

۲۸ تیرماه، اصفهان. کارگران صنایع پشم اصفهان در اعتراض به تعطیل کارخانه در برابر اداره کار تحصن کردند. کارگران کارخانه آجر پزی اصفهان نیز در اعتراض به تاخیر در پرداختن کار را در تعطیل و در محوطه کارخانه اجتماع کردند.

۵ مرداد، اصفهان. حدود ۴۰۰ کارگر کارخانه ریسندگی و بافندگی آذر در اعتراض به تعویق پرداخت ها در برابر اداره کار اجتماع کردند و تهدید کردند که در صورت بی جواب ماندن خواسته شان به اقدامات وسیعتری دست خواهند زد.

۲۱ مرداد مهاباد. بیش از ۱۰۰ کارگر اداره کار له قفس در مهاباد، در اعتراض به عدم پرداخت بیمه بیکاری در برابر ساختمان شهرداری اجتماع کردند و سپس به محل مسجد قاضی راهپیمایی کردند و در آنجا یک میتینگ برپا داشتند.

اوایل شهریور، روبرودار. کارگران گروه صنعتی کشش ملی در اعتراض به بیکاری و پرداخت نشدن حقوق شان دست به تحصن زدند.

۹ شهریور، کرج. جمعی از کارگران شرکت پاکدام شیراز که یکصد کارگر دارد با انتشار نامه ای به پایین بودن دستمزدها و وضعیت حاکم بر شرکت به شدت اعتراض نمودند.

نیمه اول شهریور، کرمانشاه. ۴۰۰ کارگر کارخانه پشمیافی کشمیر کرمانشاه با انتشار یک اطلاعیه به نپرداختن چهار ماه دستمزد خود اعتراض و تهدید به اعتصاب کردند.

دوم شهریور ماه، تهران. حدود ۳۰۰ کارگر کارخانه علاء الدین در اعتراض به نپرداختن دو ماه دستمزد خود دست به تحصن زدند.

۲۰ شهریور، تهران. کارگران صنایع چوبی ایران قصد راهپیمایی در اعتراض به پلاک‌گذاری خود داشتند «ب» مسئولین آنها را متقاعد کردند به جمع‌ات اعتراضی دست نزنند «آ». از آنجا معلوم که فقط متقاعد کردن بوده و نه همراه با تهدید که همیشه بالا سر کارگران وجود دارد؟

۲۸ شهریور. جمعی از کارگران کارخانه پوست و چرم لرستان با تجمع در مقابل این کارخانه خواستار بازگشایی آن شدند.

۲۸ شهریور، تنگان. ۴۰۰ کارگر شرکت تولیدی چرم خرخر طی یک راهپیمایی بسوی فرمانداری خواستار حقوق ۷ ماه به تعویق افتاده خود شدند.

۶ مهر، کاشان. ۱۰۰ کارگر ریسندگی و بافندگی کاشان برای گرفتن دستمزدهای معوقه، برای سومین بار در طول یک هفته دست به تحصن زدند.

این طبعاً تنها بخشی از حرکات و اعتراضات کارگری است که در نشریات مختلف منعکس شده است. اعتراضات معمولاً در صنایع نساجی و بخش هایی صورت گرفته است که با بحران و کساد بی سابقه روبرویند. تقریباً همه این حرکات در مقابله با تعویق در پرداختها و بیکارسازی است. اشکال مبارزاتی ای که کارگران انتخاب میکنند، در موارد قابل توجهی رادیکال و تعرضی است (مانند راهپیمایی و تظاهرات در سطح شهر). نوک حمله اعتراض کارگران دولت جمهوری اسلامی و مراکز دولتی مانند فرمانداری و اداره کار است. این ها همگی خواص «آ» خواص؟؟ شاید منظور از مختصات یا خصوصیات باشد) اعتراضات کارگری در دو سال گذشته است و بعد از وقایع تیرماه تغییری کیفی رخ نداده است. از لحاظ کمیت حرکات، از آنجا که سانسور و اختناق جمهوری اسلامی انتشار اخبار کارگری را شدت محصور میکند و آمار معتبری در دست نیست، قضاوت دشوار است. اما با تکیه به شواهد و قرائن موجود میتوان گفت که بعد از وقایع تیرماه حرکات کارگری اگر وسعت بیشتری نیافته باشد، دستکم با همان گستردگی قبلی ادامه دارد. این یک شاهد دیگر بر صحت این ارزیابی است که سرکوب وقایع تیرماه نتوانست اختناق شکسته شده را باز گرداند. کارگران بشدت در مقابله با حمله وسیعی که به معیشت آنها صورت گرفته است به دفاع برخاسته اند و بیش از پیش به اشکال سیاسی و با برد اجتماعی روی می آورند. این روحیه ای است که بخش وسیعی از طبقه کارگر از خود نشان میدهد.

گرچه در غیاب چنین مبارزه ای وضع کارگران حتی وحشتناکتر از آنچه هست می شد، اما مبارزات فعلی هنوز برای پیروزی طبقه کارگر در گرفتن خواسته های فوری خود مثل دریافت حقوق معوقه، بیمه بیکاری مکفی، افزایش دستمزدها و معینطور شکستن کمر ارتجاع اسلامی که بهترین دشمن کارگران است، کافی نیست. طبقه کارگر باید بتواند بر پراکندگی صفوفش، و بر فقدان تشکل های پایدار کارگری فائق آید. برپاداشتن و دامن زدن به جنبش مجامع عمومی، و تحمیل ثبیت مجمع عمومی سازمانیافته، راه فوری و عملی برای مقابله با بی تشکلی است. اما برای فائق آمدن بر پراکندگی صفوف خود، طبقه کارگر بویژه نیاز به همبستگی و عمل متحد همه بخش های خود دارد. هم اکنون اعتراضات غالباً محدود به حرکات پراکنده در بخش هایی نظیر نساجی و صنایع ساختمانی است. این یک تفرقه بزرگ در صفوف کارگران است. اعتراضات طبقه کارگر برای آنکه پیروز شود باید همه بخش ها، بویژه بخش هایی کلیدی نظیر نفت، برق و آب، اتومبیل سازی، فولاد و صنایع فلزی را در بر بگیرد. به میدان آمدن کارگران پالایشگاهها، ذوب آهن، تانوار، ایران خودرو، راه آهن و نظایر آن نه فقط سدی در برابر فلاکت گسترده حاکم قرار خواهد داد، بلکه چهره سیاسی ایران را یکلی دگرگون خواهد کرد و میتواند طبقه کارگر را در راس مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و ساختن یک جامعه برابر و انسانی قرار دهد.

انجمن مارکس (لندن)

marxsociety@yahoo.com

Tel:0771 461 1037

سمنارهای انجمن مارکس در سال ۲۰۰۰

تاریخ	موضوع	میزبان
شنبه ۲۱ ژانویه	سمنار کمونیسم کارگری (۱)	منصور حکمت
شنبه ۱۸ مارس	سمنار کمونیسم کارگری (۲)	منصور حکمت
شنبه ۲۷ مه	تاریخ شغاهی چپ: از اتحاد مارزان	حمید تقوایی و منصور حکمت
شنبه ۴ ژوئیه	کمونیسم تا حزب کمونیست ایران	منصور حکمت
شنبه ۱۲ اوت	تاریخ شغاهی چپ: بازخوانی کاپیتال مارکس (۱)	حسین مرادیگی
شنبه ۲ سپتامبر	از کومه له تا حزب کمونیست ایران	سخران دیگر بعد اعلام میشود
یکشنبه ۳ سپتامبر	بازخوانی کاپیتال مارکس (۲)	منصور حکمت
شنبه ۱۰ اکتبر	تاریخ شغاهی چپ: کومه له	کوروش مدرسی
شنبه ۲ دسامبر	در حزب کمونیست ایران	سخرانان دیگر بعد اعلام میشود
شنبه ۱۶ دسامبر	انجمن مارکس برای کمک به اشاعه مارکسیسم تشکیل شده است.	فاتح شیخ الاسلامی
شنبه ۲۱ دسامبر	لینن و تئوری انقلاب	کوروش مدرسی

برای اطلاعات بیشتر، ثبت نام در سمنارها و تهیه کارت ورودی با تلفن و یا ای میل فوق تماس بگیرید
انجمن مارکس برای کمک به اشاعه مارکسیسم تشکیل شده است.
برای اطلاعات بیشتر و پیوستن به فوج ما با تماس بگیرید

این قدم اول در راه ایجاد یک مدرسه کمونیستی تمام وقت و یک مرکز دائمی مطالعات مارکسیستی است.

سمنارهای انجمن علمی و عمومی است

*مستخرانی در انجمن مارکس شرط تعلق حزبی و گروهی ندارد *

*انجمن مارکس (لندن) با انتشار برنامه سمنارهای خود در سال ۲۰۰۰،

اعلام موجودیت کرده است. برای معرفی بیشتر انجمن مارکس که هدف خود را جلی مختصر و مفید کمک به اشاعه مارکسیسم تعریف میکند، بهتر دیدیم عین یک اعلامیه اخیر آن را اینجا نقل کنیم.

بدنبال برگزاری جلسه گفت و شنود در کلن، آلمان، جلسات مشابهی در لس آنجلس، ونکوور، تورنتو و استکهلم برگزار شد. از کمیته مرکزی حزب علی جوادی، اصغر کریمی و کوروش مدرسی در جلسات لس آنجلس و ونکوور، محسن ابراهیمی، ثریا شهابی، اصغر کریمی و کوروش مدرسی در تورنتو و رحمان حسین زاده، منصور حکمت، فاتح شیخ الاسلامی، اصغر کریمی، کوروش مدرسی و حسین مرادیگی در جلسه استکهلم شرکت داشتند. در این جلسات اهداف و سیاستهای حزب توضح داده شد و به سوالات حاضرین در زمینه های مختلف پاسخ داده شد. این جلسات با استقبال گرم حاضرین روبرو شد.

جلسه مشابهی در روز ۲۰ اکتبر در لندن برگزار میشود. در این جلسه اصغر کریمی، آذر ماجدی و امد گلچینی اعضای دفتر سیاسی حزب شرکت خواهند کرد. جلسات گفت و شنود بعداً در چند شهر دیگر اروپا ادامه خواهد یافت.

اطلاعاتی در مورد انجمن مارکس

۱- انجمن مارکس یک نهاد فرهنگی غیر حزبی و مستقل است. موسسین این انجمن منصور حکمت و کوروش مدرسی هستند. هدف انجمن کمک به امر آموزش و اشاعه مارکسیسم است و در جهت ایجاد یک مدرسه و مرکز مباحثات و مطالعات مارکسیستی تمام وقت در لندن کار میکند.

۲- فعالیتهای انجمن در سال آینده شامل برگزاری سمنارها و انتشار متون و نوارها و ویدئویی این سمنارها و برخی کتب و مقالات خواهد بود.

۳- همه سمنارهای انجمن در لندن در انگلستان برگزار میشود. شرکت در این سمنارها برای عموم آزاد است. اکثر سمنارهای انجمن ورودیه خواهد داشت.

۴- علاقمندان میتوانند با پرداخت حق عضویت سالانه معادل ۵۰ پوند به انجمن میتوانند بطور رایگان در همه سمنارها شرکت کنند، انتشارات انجمن را با تخفیف ویژه خریداری کنند و برنامه های آتی انجمن را از طریق ای میل دریافت کنند. عضویت در انجمن، نظیر عضویت در کتابخانه و یا انجمن فیلم و نظایر آن، برای استفاده از خدمات انجمن است و اعضای انجمن طبقه و یا مسئولیتی در امور انجمن ندارند.

برعهده ندارند.

۵- ای میل و تلفن انجمن در بالای این نامه آمده است و آدرس و فاکس آن نیز بزودی اعلام میشود. هوم پیج انجمن نیز بزودی اعلام میشود.

۶- برنامه سمنارهای انجمن در سال دوهزار اعلام شده است. این لیست کامل نیست. سمنارهای جدیدی به این لیست اضافه خواهد شد. لیست جدید همراه به اطلاع عموم میرسد. ثبت نام در هر سمنار از سه ماه قبل از تاریخ سمنار آغاز میشود.

۷- ورودیه سمنار اول کمونیسم کارگری برای عموم ۱۲ پوند (دو سمنار ۲۰ پوند) و برای اعضای حزب کمونیست کارگری ۷ پوند (دو سمنار ۱۰ پوند) است. ورود اعضای انجمن رایگان است. علاقمندان میتوانند با تلفن، ای میل، نامه یا فاکس کارت ورودی خود را رزرو کنند و در خود روز سمنار بهای آن را بپردازند.

۸- کسانی که علاقمندند بعنوان سخنران در انجمن سمنار بگذارند میتوانند با انجمن تماس بگیرند تا اطلاعات لازم در مورد ضوابط و ملزومات این کار برایشان ارسال شود. سخنرانی و برگزاری سمنار در انجمن مارکس شرط تعلق حزبی ندارد.

جلسات دیدار و گفت و شنود با رهبران حزب



تلفنیهای تماس:

اصغر کریمی،

۰۰۹۷۹۲۸۰۰۷۷۱۴ (۰۰۴۴)

علی جوادی، روابط عمومی:

۰۰۹۲۳۸۰۰۴۴۵-۳۱۰ (۰۰۱)

رحمان حسین زاده، تشکیلات کردستان:

۰۰۳۷۳۹۸۵۵۸۳۷ (۰۰۴۶)

کانا:د:

ونکوور:

تلفنیهای تماس با واحدهای

حزب در خارج کشور

آلمان:

انگلیس:

سوئد:

فرانسه:

هلند:

کانادا:

ونکوور:

http://www.wpiran.org

با مراجعه به صفحه حزب در اینترنت میتوانید آخرین اطلاعیه های حزب و جدیدترین شماره های نشریات را ملاحظه کنید. برای خواندن و پرینت کردن اطلاعیه های حزبی به خط و یا برنامه ویژه ای نیاز نیست. برای خواندن و پرینت نشریات به برنامه آکروبات ریدر احتیاج است، این برنامه مجانی است که میتوانید از طریق صفحه حزب در اینترنت هم آنرا تهیه کنید.

آدرسهای تماس و حسابهای بانکی حزب کمونیست کارگری ایران

K.A.K.	Postfach	W.P.I	دبیرخانه حزب
Box 29065	10313750471 Köln	Box 719stm.P	BM Box 8927
100 52 Stockholm	Germany	Toronto, ONT .M5S 2Y4	LONDON WC1N
Sweden		Canada	3XX
			England

Bank Accounts

Z.I.KONT.O: 17116703	Postgiro: 4492709-3	CIBC
BLZ: 10090000	K.A.K. Box 29065	Account no.7364237
Berliner Volksbank	100 52 Stockholm	Transit 07932
Germany	Sweden	Toronto, Ont.
		Canada

e-mail: wp@iran1.freemove.co.uk

Fax: (1) 416 515 67 22

صدای کمونیسم کارگری

www.kvwpiran.org

نشریه انترناسیونال رایگان است

نشریه انترناسیونال برایگان در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد. هزینه آبونمان تنها معادل هزینه پست نشریه است. بهای نشریه در کیوسکها و مراکز حرفه ای توزیع نیز تنها معادل هزینه توزیع و حوالزحمه فروشنده است.

انترناسیونال با کمکهای مالی خوانندگان

و دوستدارانش تامین می‌شود

هزینه انتشار نشریه انترناسیونال کم نیست. کمکهای مالی خوانندگان و علاقمندان نشریه به انتشار و توزیع هر چه گسترده تر آن کمک می‌کند.

آبونمان نشریه ساده است

برای آبون شدن نشریه کافیست فرم پر شده زیر و معادل هزینه پست نشریه را به یکی از آدرسهای نشریه پست کنید.

مایلم نشریه انترناسیونال را از شماره

تا شماره و از هر شماره عدد

مشترک شوم.

NAME:

ADDRESS:

POSTCODE:

CITY:

COUNTRY:

انترناسیونال

کارگران جهان متحد شوید!

۳۲

بهمن ۱۳۷۸
January 2000

نشریه حزب کمونیست کارگری ایران

دایگان
۱۲ صفحه

اعتراضات مردم در اشکال رادیکال	تحوالات سیاسی ایران از مسیر "انتخابات"	بازی با آتش؟! رژیم اسلامی و مهار اعتراضات کارگری	"ایران برای همه ایرانیان!!" ناسیونالیسم و جمهوری اسلامی	زنده باد بی خدائی!	کمونیسم کارگری در تدارک اکتر دیگری است
گسترش میاباد صفحه ۲	نمیگذرد صفحه ۳	صفحه ۵	صفحه ۶	صفحه ۷	صفحه ۸

کارگران پالایشگاه آبادان یکماه به رژیم مهلت دادند!

مصاحبه رادیو انترناسیونال با منصور حکمت

درباره انتخابات مجلس شورای اسلامی صفحه ۲

سازمان جوانان کمونیست تشکیل شد

مردم انتخابشان را کرده اند!

انتخابات رژیم را به صحنه گسترده ترین و رادیکال ترین اعتراضات بدل کنیم!

باید بروی، شرکت در انتخابات از نظر سیاسی فاقد هرگونه ارزش است. نباید در رای گیری شرکت کرد، اما نباید بی تفاوت ایستاد. دوره به اصطلاح مبارزه انتخاباتی جناحهای حکومت، میتواند و باید صحنه گسترده ترین اعتراضات مردم علیه کل حکومت و همه جناحهایش باشد. بیشترین فشار را میتوان در این روزها به رژیم اسلامی وارد کرد. میتوان محاسبات و بند و بستهایشان را، به نفع مردم و به نفع گشایش فضای سیاسی بهم ریخت. میتوان مجموعه رژیم و همه جناحها را در برابر مردم به عقب نشینی وادار کرد. میتوان شکاف درونی ارتجاع اسلامی را عمیق تر کرد در دوره انتخابات برای گسترش مبارزه و اعتراض مستقل خویش فعالانه استفاده کرد. انتخابات رژیم را به صحنه گسترده ترین و رادیکال ترین اعتراضات بدل کنیم!

آزادی، برابری، حکومت کارگری

کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران
۲۵ دی ماه ۱۳۷۸ - ۱۵ ژانویه ۲۰۰۰

حزب کمونیست کارگری نماینده ایده آلهای انسانی و انقلابی است،

به این حزب پیوندید!

سخنرانی اصغر کریمی در جلسه گفت و شنود در لندن

صفحه ۲

۸ مارس
روز جهانی زن،

روز اعتراض به آپارتاید جنسی در ایران

با شرکت در آکسیونهای حزب کمونیست کارگری ایران در کشورهای مختلف به بی حقوقی زنان در ایران اعتراض کنید! صفحه ۱۱

معاون وزیر کار رژیم اسلامی رسماً به جنایتی بزرگ علیه صدها هزار کارگر اعتراف کرد!

صفحه ۱۲

مصاحبه با گفتگو با مصاحبه با مصاحبه با
آذر مدرسی علی جوادی مینا احدی مریم کوشا
صفحه ۴ صفحه ۷ صفحه ۱۰ صفحه ۱۱

به رادیو انترناسیونال گوش دهید!

رادیوئی قوی با پوشش سراسری در ایران

صدای آزادی صدای حقیقت
صدای کارگر صدای انسانیت

هر شب ۹ تا ۹:۳۰ بوقت تهران
۴۱ متر برابر با ۷۵۲۰ کیلوهرتز

وقت مبارزه سراسری برای افزایش دستمزهاست! دستمزدها باید ده برابر شود!

رفقای کارگر!
ماهیهای بهمن و اسفند، موسم سنتی مبارزه برای افزایش دستمزدها، فرا رسیده است. هیچگاه طبقه کارگر چنین به فقر و فلاکت و بیکاری رانده نشده بود. چندصد هزار کارگر ماهیست اصلاً دستمزدی دریافت نکرده اند. میلیونها کارگر با وجود کار دوم و سوم قادر به تامین ابتدایی ترین نیازهای زندگی نیستند. گرانی و افزایش روزمره قیمتها ارزشی برای دستمزد ناچیز کارگران باقی نگذاشته است. اما از آنسو، هیچگاه مانند امسال جمهوری اسلامی در چنین تناقضات جدی خود گرفتار نبوده است. هیچگاه رژیم اسلامی مانند اکنون زیر آماج اعتراضات و مبارزات روزمره کارگران، زنان و جوانانی که آزادی و رفاه میخواهند، قرار نداشته است. در یک کلام هیچگاه مانند امروز شرایط سیاسی برای اقدام سراسری و متحد کارگران برای افزایش سراسری حداقل دستمزد مساعد نبوده است. دستمزد در همه جا و در هر شکل، چه پاداش پایان سال و چه دیگر مزایا، باید افزایش یابد. نباید اجازه داد که رژیم اسلامی و خانه کارگر و دیگر مبلغین اش با یک افزایش ناچیز ۲۰ درصدی موضوع را خاتمه دهند. جمهوری اسلامی معمولاً هر ساله آنها تحت فشار کارگران دستمزدها را حداکثر ۲۰ درصد افزایش میدهند که با توجه به نرخ تورم، یعنی

رژیم عملاً دستمزدهای واقعی کارگران را کاهش میدهد. دستمزدها دستکم باید ده برابر شود تا بخشی از صدمات ناشی از ۲۰ سال حمله جمهوری اسلامی به معیشت کارگران جبران شود. هیچ پهنه رژیم مثل "پول ندارم" و "بحران اقتصادی است" و غیره پذیرفته نیست. نمایندگان منتخب و سراسری کارگران تنها مرجعی است که میتوانند در مورد میزان حداقل دستمزد تصمیم بگیرد. از هم اکنون مجامع عمومی را در هر کارخانه و محیط کار بر پا کنید، نماینده انتخاب کنید، با کارخانه ها و مراکز تولیدی دیگر تماس بگیرید و برای یک مبارزه وسیع و سراسری برای افزایش حداقل دستمزدها مهیا شوید. فراموش نکنیم که خواست "پرواغت فوری و بی قید و شرط دستمزدهای معوقه"، خواست کارگران در همه کارخانه ها و محیطهای کار است. نباید کارگرانی را که ماهیست دستمزد نگرفته اند تنها گذاشت. بر پا داشتن چنین مبارزه ای سراسری و قدرتمند برای افزایش دستمزدها شنی است. اگر بخش های موری از طبقه کارگر به میدان بپیایند و افزایش دستمزدها، و همچنین پرداخت فوری تمام دستمزدهای موقوفه را طلب کنند یک قدم موثر برای بهبود واقعی معیشت طبقه کارگر و همینطور برای رهایی از جهنم حکومت اسلامی سرمایه برداشته شده است.

زنده باد اتحاد سراسری برای افزایش دستمزدها!

حزب کمونیست کارگری ایران

۲۴ دیماه ۱۳۷۸ - ۱۴ ژانویه ۲۰۰۰

سند تاسیس

اول کودکان

کمپین بین المللی دفاع از حقوق کودکان

صفحه ۵

فاتح شیخ الاسلامی

سپتامبر اول

پوتین بجای یلتسین،

دور باطل بحران

با انتقال قدرت از یلتسین به پوتین، دایره کوچک زمامداران روسیه، به پشتگرایی ارتش و مافیا و غرب و بانک جهانی امیدوارند او را رئیس جمهور کنند و یک بار دیگر از کابوس پیروزی حزب طرفدار رژیم سابق جان بدر برند.

پوتین که اوت گذشته، بدنبال عزل و نصب های پی در پی، از طرف یلتسین نخست وزیر شد، با جنگ چنان سوخته انتخاباتی سریعی برای حزب تازه تاسیس خود کسب کرد که در انتخابات دوم، پس از حزب کمونیست بالاترین آراء را بدست آورد. اگر او موفق شود در انتخابات ریاست جمهوری از رقیبش جلو بزند، از نظر خودش به غرب اطمینان خاطر میدهد که بازگشت حزب حاکم رژیم قبلی به قدرت متوقف است و پس از یک دهه بحران بفرنج سیاسی و اقتصادی، سلطه طرفداران غرب بر قدرت دولتی رو به تثبیت میرود. واضح است که دول و رسانه های غربی راساً برای موقعیت او با تمام قوا تلاش خواهند کرد، همچنانکه برای یلتسین کردند. اما جنگ چنان هم در این میان قرار است نه فقط سپهائی ناسیونالیسم عظمت طلب روس را به جیب پوتین بریزد، بلکه اخطاری به حریف باشد که حتی در صورت پیروزی، با ارتش طرف خواهد بود و شانس تثبیت قدرت نخواهد داشت.

خواه نقشه اطرافیان یلتسین پیش برود و یا طرفداران رژیم قبلی برنده شوند، بحران عمیقی که با دست بدست شدن جامعه میان دو سیستم اقتصاد دولتی و بازار، روسیه را به تلاطم کشیده است ادامه خواهد یافت. این جامعه را تنها حرکت طبقاتی کارگران، که بیشترین فشار مشقات هر دو سیستم را تحمل کرده اند، قادر است از تلاطم برهاند.

چچن، تکرار یک سناریو

شمار زیادی از اهالی چچن، در فرار از منگنه جنگ ارتش روسیه و باندهای اسلامی، پشت به خانه و کاشانه کرده و تنه زندگی شان را به زمستان عریان قفقاز سپرده اند. نگاه متخیر کودکان، آینه گویائی از اوضاع قربانیان این فاجعه را به روی جهان گرفته است، بی آنکه جوابی درخور دریافت کند. سوال ساده اینست که چرا زندگی و سرنوشت این مردم بازچیه جنگ دو نیرویی شده است که هیچیک کمترین ربطی و کوچکترین اعتنائی به منافع آنان، سرنوشت سیاسی شان و ابتدائی ترین ملزومات حیات روزمره شان ندارند. فاجعه آفرینان، در یک طرف باندهای تروریست اسلامی اند که طی سالهای اغتشاش پس از سقوط شوروی، به مدد ارتجاع و آدمکش و تجارت با جان مردم، قدرتی خودکامه به کف آورده و برای تحمیل آن بر اهالی چچن، کثیف ترین قوانین اسلامی برگزیده از جمهوری اسلامی و عربستان و طالبان را وضع و اجرا کرده اند. در طرف دیگر دولتی است که در دل بحران و کشاکش با طرفداران رژیم سابق، از هرگونه مسئولیتی در قبال حیات و امنیت شهروندان شان خالی کرده است. چند سال پیش مصالح این کشاکش، یلتسین را پای دادن امتیاز و تفویض قدرت به باندهای اسلامی برد و امروز مصالح مشابهی او و جانشینش پوتین را به جنگ با آنها کشانده است. در جنگ و صلح باندهای اسلامی محلی و دولت مرکزی روسیه، این زندگی شهروندان چچن است که لگدمال فاجعه میشود و راهی هم برای رهایی از آن باز نیست. و این البته ویژه چچن نیست، وضعیت پایدار بخشهای زیادی از جهان در دوره پس از جنگ سرد است. ظرف ده سال اخیر، نظام سرمایه داری فشرده مشقات و مصائبی را که طی قرن گذشته به بشریت روا داشته است، مجدداً در این گوشه و آن گوشه دنیا تکرار کرده و جان و زندگی دهها میلیون انسان را قربانی گرفته است. ■

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

به ناسیونالیسم و قوم پرستی بیشتر میبود، چقدر آوانس به جمهوری اسلامی بیشتر میبود و چقدر جریانات طرفدار رژیم و دو خردابها دست بالاتری پیدا میکردند. این حزب دستاورد سوسیالیستها است، دستاورد انساندوستان است، دستاورد مردم مشتاق آزادی است. همانها هم باید کشف کنند.

روی صحت من با کسی نیست که هنوز فکر میکند اعدام باید وجود داشته باشد، طب خصوصی آنها که از قبل کار ما کاخ هایشان را ساخته اند لازم است، مهد کودک و مدرسه خصوصی با کیفیت بالاتر برای آنها لازم است، با کسی که فکر میکند حکومت کردن کار کارگر و زحمتکش نیست، کسی که فکر میکند از آزادی زیادی مردم سوء استفاده میکنند، کسی که فکر میکند برابری و

سوسیالیسم موجب تن پروری باید فاشه ها را فکر زندانی کرد، کسی که مرتب تبلیغ میکند که جامعه ایران آمادگی ایده های پیشرفته ندارد و عقب مانده است و بنابراین باید عقب مانده هم با آن رفتار کرد، روی صحت من با آنها نیست. آنها فی الحال در احزاب ملی و اسلامی مشکل شده اند. صحت من با شما است که چپ گرانید، ایده الهای انسانی دارید، رفاه و خوشبختی را نه فقط برای خودتان و بچه هایتان که برای بچه های من و دیگران هم میخواهید فراخوان من این است که این حزب نماینده این ایده آلهای است بیاینده به این حزب بپیوندید و به همسایه تان هم بگویند بپایید.

مشترک



قرار بود چهره های کمونیست و آزادیخواه چهره های سرشناس و محبوب و بانفوذ باشند و شخصیتهای احزاب حاکم، حاشیه ای و ایزوله در جامعه. قاعدا میبورد.

بهرورث ما مشغول اینکار هستیم. از تشکیل نیروی مسلح در کردستان آنها با داشتن نفوذ قوی در این منطقه با دهها چهره سرشناس و دهها فرمانده مجرب که ده ده دوازده سال با جمهوری اسلامی جنگیده و در مقاطع مهمی آنرا شکست داده اند تا راه انانختن رادیو، از سازمان دادان حوزه های مخفی در کارخانه ها و شهرها تا کمک به شکل گیری و تقویت جریانات مشابه خودمان در منطقه نمونه حزب کمونیست کارگری عراق، اینکه تعداد زیادی چهره سرشناس برابری طلب و آزادیخواه را مردم بشناسند در مقابل چهره های سنتی غیر رادیکال و اسلام زده، به همه این کارها با حسن حال قدرت سیاسی امروز بویژه سوال جدی پیش پای هر کمونیستی این است که

چند طرف یک هفته گذشته چندین نمونه از شورش مردم بجان آمده بخاطر سرکوب و فقدان امکانات رفاهی در اطراف و اکنون کشور سربلند کرده است. اعتراض مردم در سدرشت در پی کشتن یک دستفروش که منجر به اعتراض گسترده و چند هزار نفره شد تا روز ادامه داشت. در این اعتراضات مردم به مراکز دولتی و پادگانها حمله کردند. بدنبال آن هزاران نفر در چهار دانگه در جنوب غربی تهران بمدت ۵ ساعت جاده تهران - ساوه را بند آورده و به مراکز رژیم حمله کردند. به دنبال آن مردم هفت گل در جنوب ایران دست به اعتراض زدند و خواستهای رفاهی و اجتماعی متعددی را مطرح کردند. در تمام این اعتراضات شعارهای رادیکال ضد رژیمی بطور گسترده پخش میبورد.

در ماههای گذشته مبارزات و اعتصابات کارگری نیز گسترش یافته است. هرامه خبر دهها اعتراض کارگری از سد سانسور رژیم اسلامی گذشته و در رسانه ها منعکس میبشود. تجمعات خیابانی کارگران از جمله اشکال جدیدی است که ابعاد وسیعتری بخود گرفته است. کارگران با این سیاست شکل اعتراض خود را رادیکال تر میکنند و با کشاندن اعتراض به خیابانها، حمایت اجتماعی سایر بخشهای مردم را از مطالبات حق طلبانه خود جلب میکنند و ابعاد جدی تری به مبارزه خود میدهند. اعتراض کارگران کارخانه لوله سازی سولیران لرستان، اعتراض کارگران کارخانه رسدنگی و باندگی عظامینه ساوه، اعتراض کارگران میلیون در مقابل وزارت کار و امور اجتماعی، اعتصاب کارگران کارخانه کارنسنگ نوهر، اعتراض کارگران شرکت فرش اکیان، اعتصاب کارگران کارخانههای نساجی مازندران، اعتصاب کارگران شرکت بهمن پلاستیک تهران، اعتصاب کارگران پارس اسفهان تنها گوشه کوچکی از این تحولات جدید کارگری است.

اعتراض جوانان علیه نیروهای سروکوب رژیم و مشخصا نیروهای بسیج عرصه دیگری است که در حال تبدیل به یک حرکت همه گیر در جامعه است. هر هفته خود رسانه های رژیم چندین مورد تهاجم به این مزدوران را درج میکنند. در همه این موارد جوانان بطور گروهی به مجازات اوباش رژیم میپروازند. رژیم که به قصد ازباب و جلوگیری از گسترش این تهاجمات میخواست مرضی امینی مقدم را به دار پیابوزد، در هراس از شعله ور شدن خشم مردم حکم اعدام او را در آخرین دقایق اجرای حکم لغو کرد. این اعتراضات تا آنجا گسترش یافته است که فرمانده نیروهای حفاظت، نقدی، اعلام کرده است که بسیج نیروی مناسبی برای حفاظت از خیابانها نیست.

جبهه های اسلامی بر دریای از خشم و انزجار مردم نشسته است. اینها گوشه کوچکی از اعتراض مردمی است که دو دهه فقر و بیکاری و بی حقوقی و فقدان کوچکترین آزادیهای اجتماعی آنها را به ستوه آورده است. روزی که انفجار خشم مردم بساط این جنایتکاران را در هم شکند دور نیست. بر ویرانه های این رژیم اما، تنها یک جامعه سوسیالیستی است که میتواند برابری و رفاه و آزادی را برای دهها میلیون مردم به ارعغان آورد.

سرنوین باد جمهوری اسلامی ایران
آزادی، برابری، حکومت کارگری
زنده باد جمهوری سوسیالیستی

کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران
۱۷ دیماه ۱۳۷۸ (۷ ژانویه ۲۰۰۰)

حزب کمونیست کارگری نماینده ایده آلهای انسانی و انقلابی است، به این حزب بپیوندید!

سخنرانی اصغر کریمی، عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران،

در جلسه دیدار و گفت و شنود رهبران حزب، لندن، انگلیس، ۳۰ اکتبر ۹۹

چندصد نفر کارگر میخواست و چند هزار یا چند ده هزار نفر شروع کنند به رقابت با هم تا ثابت کنند به آقا یا خانم کارفرمائی که قرار است نیروی کار اینها را بخرد و استثمارشان کند، که من از آنها ای دیگر بهترم، که من از آنها ای دیگر صلاحیت بیشتری دارم، که آنها ای دیگر این صلاحیت را ندارند. چندصد نفر استخدام میشوند و چند ده هزار نفر دیگری به تامین میروند خانه هایشان. آنها به استخدام میشوند خوشبخت ترین هایش هستند و آنها که نمیشوند صبر میکنند تا با آگهی بعدی از نو با هم رقابت کنند. شما به این مناسبات تف میکنند. شماها چیکرا هستید و بحث من این است که میلیونها نفر دیگر هم چیکرا و سوسیالیست هستند. و به این معنی ما نیروی وسیعی داریم. دلیل خوشبینی ما همین نیروی عظیم سوسیالیست است. البته بشرطی که غبار ایدئولوژیهای کاذب دیگر را از روی سوسیالیسم شان برداریم و سوسیالیسم شان را آوارها رها کنیم.

بعلاوه بنظر من امروز کسی که نسبت به مذهب تند برخورد میکند، بما ایراد میکنند که نسبت به سوسیالیسم و وطن پرستی خیلی تند هستیم، بما ایراد میکنند که نسبت به بی حقوقی زن، نسبت به عقب ماندگی و شرق زدگی تند برخورد میکنند. این واقعیت دارد. ولی این شرط انصافیت ما، شرط سوسیالیسم ما است. ما از اساس با مذهب مخالفیم و آنرا بعنوان خرافه و وسیله ای در دست طبقات حاکم برای تحقیر و تحمیل زندگی بدتر به مردم، هیچوقت شرایط برای سوسیالیستهای همیشه دشمن مذهب اینقدر مهیا نبوده که بزنند تو سر مذهب و جریانات اسلامی که دیگر نتوانند سر بلند کنند، و هیچکس دیگر به منخبله اش هم خطور نکند که به اسم مذهب و دین بخواد حزب درست کند و سر کار بیاید یا حتی حزب قوی ای درست کند. اگر ما سوسیالیسم مردم را با زدن مذهب آزاد نکنیم دیگران به سمت دیگری آترو میبرند. گرد و خاک دیگری روی آن میپاشند.

در مورد ناسیونالیسم هم همین متد را دنبال میکنیم. منتظر نمیشود تا تجربه یوگسلاوی یکبار هم در ایران تکرار بشود که این بار زنجانی ها و قزونی ها و نقده ای ها بار و بندیشان را

چندصد نفر کارگر میخواست و چند هزار یا چند ده هزار نفر شروع کنند به رقابت با هم تا ثابت کنند به آقا یا خانم کارفرمائی که قرار است نیروی کار اینها را بخرد و استثمارشان کند، که من از آنها ای دیگر بهترم، که من از آنها ای دیگر صلاحیت بیشتری دارم، که آنها ای دیگر این صلاحیت را ندارند. چندصد نفر استخدام میشوند و چند ده هزار نفر دیگری به تامین میروند خانه هایشان. آنها به استخدام میشوند خوشبخت ترین هایش هستند و آنها که نمیشوند صبر میکنند تا با آگهی بعدی از نو با هم رقابت کنند. شما به این مناسبات تف میکنند. شماها چیکرا هستید و بحث من این است که میلیونها نفر دیگر هم چیکرا و سوسیالیست هستند. و به این معنی ما نیروی وسیعی داریم. دلیل خوشبینی ما همین نیروی عظیم سوسیالیست است. البته بشرطی که غبار ایدئولوژیهای کاذب دیگر را از روی سوسیالیسم شان برداریم و سوسیالیسم شان را آوارها رها کنیم.

خوبی ما به ما ایراد میکنند که نسبت به مذهب تند برخورد میکنیم. بما ایراد میکنند که نسبت به سوسیالیسم و وطن پرستی خیلی تند هستیم، بما ایراد میکنند که نسبت به بی حقوقی زن، نسبت به عقب ماندگی و شرق زدگی تند برخورد میکنند. این واقعیت دارد. ولی این شرط انصافیت ما، شرط سوسیالیسم ما است. ما از اساس با مذهب مخالفیم و آنرا بعنوان خرافه و وسیله ای در دست طبقات حاکم برای تحقیر و تحمیل زندگی بدتر به مردم، هیچوقت شرایط برای سوسیالیستهای همیشه دشمن مذهب اینقدر مهیا نبوده که بزنند تو سر مذهب و جریانات اسلامی که دیگر نتوانند سر بلند کنند، و هیچکس دیگر به منخبله اش هم خطور نکند که به اسم مذهب و دین بخواد حزب درست کند و سر کار بیاید یا حتی حزب قوی ای درست کند. اگر ما سوسیالیسم مردم را با زدن مذهب آزاد نکنیم دیگران به سمت دیگری آترو میبرند. گرد و خاک دیگری روی آن میپاشند.

در مورد ناسیونالیسم هم همین متد را دنبال میکنیم. منتظر نمیشود تا تجربه یوگسلاوی یکبار هم در ایران تکرار بشود که این بار زنجانی ها و قزونی ها و نقده ای ها بار و بندیشان را

با سلام و خوش آمد به همه دوستانی که به این جلسه تشریف آورده اند.

این جلسه در ادامه جلسات مشابه در کلن، لس آنجلس، ونگور، تورنتو و استکهلم است و بعدا در چند جای دیگر ادامه خواهد یافت. هدف ما تماس مستقیم با تعداد بیشتری از مردم، آشنائی بیشتر و حضوری با آنها و شنیدن سوالات و تا حدی که این جلسات اجازه بدهد پاسخ به آنها است. هدف ما این است که تعداد هرچه بیشتری را با اهداف و سیاستهای حزب آشنا کنیم و آنها را به حزب جذب کنیم.

چرا کمونیسم امکان پذیر است؟ چرا ما خوش بین هستیم و فکر میکنیم میشود قدرت را گرفت؟ بحث من در این جلسه در حد امکان پاسخ به این سوال است. تصور میکنم اکثر شما که اینجا نشسته اید چپ گرا باشید. چپ گرا به این معنی که، از اعدام متنفرد، از مذهب و حکومت مذهبی و رسم و رسوم مذهبی دل خوشی ندارید، دوست دارید طب رایگان باشد، آموزش و پرورش رایگان باشد، طرفدار آزادی های سیاسی هرچه بیشتری هستید، طرفدار رفاه و برابری هستید، از تبعیضات اجتماعی و اقتصادی متنفرد.

دوستی دارم در سوئد که هر از گاهی به او زنگی میکنم حدود ده سال پیش بود که از او پرسیدم شغلی پیدا کرده ای؟ گفت دوره معلمی میبیمم خوردم و همسرش ماه دیگر دوره ام تمام میشود و معلم میبوم. سال گذشته که به او زنگ زدم مجدداً از وضعیتش اشی پرسیدم. گفت دوره ام تمام شد اما هیچکدام مان را استخدام نکردند. گفتند سنان بالا است، دوستم میگفت به آنها گفتم قول میدهم زیاد عمر کنم، قبول نکردند گفتم ببینید هم همینطور منم دلیلی ندارم زیاد عمر نکنم ولی نتوانستم آنها را قانع کنم خانم هم همینطور. همه شما تلخی پشت این طنز را با گوشت و پوست لمس میکنید. تازه این موضوع در سوئد اتفاق میافتد جایی که بورژوازی ادعا میکند و شاید بدست ادعا میکند که بهترین نمونه ممکن است که توانسته خلق کند. کمتر موردی است در همه کشورها که کارفرمائی اعلام کند

انترناسیونال

ISSN 1401-3517

Editor: Fatah Shaikholeslami

Tel: 0046-70-4717512

Email: fa.shaik@swipnet.se

Address: BM Box 8927, London WC1N 3XX, England

مسئولیت مقالات با نویسندگان آنهاست. درج مقالات در انترناسیونال لزوماً به معنی تأیید مضمون آنها از جانب نشریه نیست. تنها مطالبی که بنام انترناسیونال امضاء شده باشند مبین نظر رسمی نشریه هستند. مسئولیت نظرات و سیاست رسمی نشریه تماماً با سردبیر است.

سازمان جوانان کمونیست تشکیل شد

بیانیه تشکیل

سازمان جوانان کمونیست

(سازمان جوانان حزب کمونیست کارگری ایران)



مصاحبه با آذر مدرسی

در باره سازمان
جوانان کمونیست

زندگی و راه و روش غیر اسلامی دور از چشم مأمورین رژیم تا به خیابان آمدن و فریاد زنده باد آزادی سر دادن را جوانان با جسارت و درایت بالایی پیش میبردند.

علیرغم سرمایه گذاری عظیمی که رژیم روی جوانان کرده است، این نسل محصول و دستپورده رژیم اسلامی نیست. اتفاقاً جوانان رژیم اسلامی در ایران کاتانی را متذکر جوامع در نسل جوان ایران یعنی کسانی که بین ۱۶ تا ۳۰، ۳۵ سال سن دارند، بیش از نیمی از جمعیت ایران را تشکیل میدهند. این نسل اساساً در خفا و بی‌عدالتی، فقر و محرومیت، زن ستیزی و بی‌عدالتی، فقر و محرومیت سیاسی و اقتصادی مردم هستیم. ما مذهب و ملیت و خرافه و سنت‌گرایی نمیخواهیم. ما میخواهیم در جامعه‌ای زندگی کنیم که در آن آزادی و برابری حکم کند و عشق به همنوع مبنای جامعه باشد. ما همه آزادی را میخواهیم و برای تحقق آن به میدان آمده‌ایم. ما برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، نابودی نظام سرمایه داری و برقراری یک جمهوری سوسیالیستی در ایران مبارزه میکنیم.

به سازمان جوانان کمونیست بپیوندد و برای ارتقاء فرهنگ و آگاهی جوانان، مبارزه با مذهب و ملیت و خرافه و سنت‌گرایی، مبارزه با سرمایه داری و برقراری یک جمهوری سوسیالیستی در ایران مبارزه میکنیم. ما میخواهیم در جامعه‌ای زندگی کنیم که در آن آزادی و برابری حکم کند و عشق به همنوع مبنای جامعه باشد. ما همه آزادی را میخواهیم و برای تحقق آن به میدان آمده‌ایم. ما برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، نابودی نظام سرمایه داری و برقراری یک جمهوری سوسیالیستی در ایران مبارزه میکنیم.

انترناسیونال: بعنوان دبیر کمیته اجرایی موقت سازمان جوانان کمونیست، به نظرات هدف از تشکیل این سازمان چیست؟

آذر مدرسی: شاید بهتر است قبل از اینکه به اهداف سازمان بپردازم ابتدا کوتاه در رابطه با نسل جوان در ایران کاتانی را متذکر جوامع در نسل جوان ایران یعنی کسانی که بین ۱۶ تا ۳۰، ۳۵ سال سن دارند، بیش از نیمی از جمعیت ایران را تشکیل میدهند. این نسل اساساً در خفا و بی‌عدالتی، فقر و محرومیت، زن ستیزی و بی‌عدالتی، فقر و محرومیت سیاسی و اقتصادی مردم هستیم. ما مذهب و ملیت و خرافه و سنت‌گرایی نمیخواهیم. ما میخواهیم در جامعه‌ای زندگی کنیم که در آن آزادی و برابری حکم کند و عشق به همنوع مبنای جامعه باشد. ما همه آزادی را میخواهیم و برای تحقق آن به میدان آمده‌ایم. ما برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، نابودی نظام سرمایه داری و برقراری یک جمهوری سوسیالیستی در ایران مبارزه میکنیم.

امروز این آرزوهای سرکوب شده ما برای آزادی، رفاه، برابری، برای جامعه‌ای بزرگ و خرافات سیاه اسلامی پاسخ میخواهند. رژیم اسلامی از مهار مبارزه ما عاجز است. جنبش اعتراضی رو به رشد و بالقوه بسیار عظیم ما علیه نابرابری و بی‌عدالتی و خفقان و حاکمیت سیاه مذهب، بخشی از نیروی انقلاب آزادخواهانه طبقه کارگر برای خالصی مردم و جامعه ایران از بختک رژیم اسلامی و برپایی یک جامعه آزاد و برابر و انسانی است.

سازمان جوانان کمونیست متعلق به سنت مارکس و جنبش آزادخواهانه کمونیسم کارگری برای دگرگونی جهان و برپایی یک دنیای بهتر است. ما دشمن استثمار و نابرابری، تبعیض و بی‌عدالتی، فقر و محرومیت، زن ستیزی و بی‌عدالتی، فقر و محرومیت سیاسی و اقتصادی مردم هستیم. ما مذهب و ملیت و خرافه و سنت‌گرایی نمیخواهیم. ما میخواهیم در جامعه‌ای زندگی کنیم که در آن آزادی و برابری حکم کند و عشق به همنوع مبنای جامعه باشد. ما همه آزادی را میخواهیم و برای تحقق آن به میدان آمده‌ایم. ما برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، نابودی نظام سرمایه داری و برقراری یک جمهوری سوسیالیستی در ایران مبارزه میکنیم.

به سازمان جوانان کمونیست بپیوندد و برای ارتقاء فرهنگ و آگاهی جوانان، مبارزه با مذهب و ملیت و خرافه و سنت‌گرایی، مبارزه با سرمایه داری و برقراری یک جمهوری سوسیالیستی در ایران مبارزه میکنیم.

کمیته اجرایی سازمان جوانان کمونیست
۶ دیماه ۱۳۷۸ (۲۷ دسامبر ۱۹۹۹)

اصول سازمانی سازمان جوانان کمونیست

مصوب دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران - دسامبر ۹۹

اعضای کمیته اجرایی موقت سازمان جوانان کمونیست



مریم نمازی



رحمان حسین زاده



سیاوش دانشور



اسد گلچینی

جوانان!

به سازمان جوانان کمونیست
بپیوندد!

بدینوسیله تشکیل سازمان جوانان حزب کمونیست کارگری ایران، سازمان جوانان کمونیست و شروع رسمی فعالیت آنرا اعلام میکنیم.

سازمان جوانان کمونیست سازمانی است برای متحد کردن و بسیج همه جوانان مشتاق آزادی و برابری و رفاه انسانها، به گرد پرچم کمونیستی طبقه کارگر. سازمان جوانان کمونیست سازمانی است برای به میدان آوردن همه جوانانی که علیه استثمار و نابرابری، علیه عقب ماندگی، مذهب، ناسیونالیسم، زن ستیزی و نژاد پرستی تلاش میکنند و به ایجاد جامعه ای آزاد و انسانی، به ایجاد دنیایی برابر و آزاد، مرفه و مدرن، دنیایی شاد و بشریتی خوشبخت، دل بسته اند.

اعضای کمیته اجرایی موقت سازمان جوانان کمونیست عبارتند از: آذر مدرسی (دبیر کمیته)، رحمان حسین زاده، سیاوش دانشور، اسد گلچینی و مریم نمازی. این کمیته وظیفه شروع فعالیت سازمان جوانان کمونیست و ایجاد واحدهای محلی سازمان و برگزاری کنگره اول آنرا تا یکسال دیگر بعهده دارد.

حزب کمونیست کارگری همه جوانان آزادخواه و انقلابی را به پیوستن به سازمان جوانان کمونیست فراخواند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران
۵ دیماه ۱۳۷۸ (۲۶ دسامبر ۱۹۹۹)

این اصول کلی‌ای است که مقررات اساسنامه ای و موازین تشکیلاتی سازمان جوانان کمونیست بر آنها متکی است. مقررات و آئین نامه های مصوب سازمان جوانان نمیتوانند و نباید ناقض اصول مندرج در این سند باشند. تغییر در این سند تنها در صلاحیت کنگره و یا کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران است.

۱ - سازمان جوانان کمونیست، سازمان جوانان حزب کمونیست کارگری ایران است که برای اشاعه مارکسیسم و کمونیسم در میان جوانان و به میدان آوردن آنان در راه تحقق اهداف برنامه کمونیستی و پیشبرد سیاستهای انقلابی حزب تأسیس میشود.

۲ - سازمان جوانان کمونیست از نظر سازمانی از حزب کمونیست کارگری ایران جدا است. عضویت در یکی به معنای عضویت در دیگری نیست. برای عضویت در هر یک از این سازمانها باید جداگانه تقاضا کرد.

۳ - سازمان جوانان کمونیست ساختارها و سلسله مراتب تشکیلاتی خود را دارد و در کنگره خود ارگانهای رهبری سازمان را انتخاب میکند.

۴ - عضویت در سازمان جوانان کمونیست امری داوطلبانه است. کلیه افراد بین ۱۶ تا ۳۰ سال که مایلند در فعالیتهای این سازمان شرکت کنند و منظمًا حق عضویت بپردازند میتوانند به عضویت این سازمان درآیند. هر عضو میتواند تا سن ۳۵ سالگی عضو سازمان بماند. کناره گیری از سازمان نیز امری آزاد و داوطلبانه است.

۵ - عضویت در سازمان هیچیک از حقوق و آزادیهای فردی و مدنی اعضا را محدود و مشروط نمیکند. به همین ترتیب، عضویت در سازمان تحت هیچ شرایطی مایه هیچ نوع برتری و امتیازی نسبت به سایر مردم نیست.

۶ - واحد پایه سازمان جوانان کمونیست، گروه جوانان است که در هر شهر یا محله تشکیل میشود.

۷ - سلسله مراتب ستونی سازمان را یک سازمان هرمی متشکل از کمیته‌های محلی میسازد که هر یک پیشبرد و هدایت فعالیت سازمان در محدوده جغرافیایی معینی را برعهده دارد. کمیته مرکزی سازمان جوانان کمونیست در راس این هرم تشکیلاتی قرار دارد و کل فعالیت سازمان را در مقیاس سراسری سازماندهی و هدایت میکند.

۸ - گروه ها و کمیته‌ها میتوانند برنامه فعالیت و سیاست های خود را تا آنجا که با سیاست ها و مصوبات ارگانهای مافوق در تناقض نباشد خود تعیین و اجرا نمایند.

مصاحبه با آذر مدرسی ...

این نسل جهت متحقق کردن همه این آرزوها و آرمانهای انسانی و برابری طلبانه، آرمانها و امیدهای که در برنامه و سیاستهای کمونیستی حزب کمونیست کارگری ایران وجود دارد، ایجاد شده است. ما میخواهیم نسل جوان را که برای جنگ با جمهوری اسلامی، جنگ علیه فحشاء، سرکوب و تمام نابرابریهای موجود در جامعه ما میخواهیم جوانان در ساختن آینده انسانی و برابر در ایران نقش خودشان را ایفا کنند. ما سازمان جوانان کمونیستی هستیم که میبایست نجات از هر نوع نابرابری و تبعیضاتی و سرکوبی جمهوری اسلامی در گرو یک مبارزه کمونیستی است.

انترنایسینال: عرصه اصلی فعالیت سازمان جوانان کمجاست، داخل ایران، خارج کشور؟ چه نوع فعالیتهایی را در دستور دارید؟
آذر مدرسی: سازمان جوانان هم در داخل ایران و هم در خارج فعالیت میکند و مضمون کار در هر دو جغرافیای سیاسی یکی است. اما طبیعتا شکل و نحوه فعالیت متفاوت است. در داخل با توجه به موقعیت سیاسی، سرکوب و فحشاء، توازن قوا بین مردم و رژیم اسلامی، امکانات کار عملی و مشکل، و فاکتورهای دیگر نحوه و شکل فعالیت متفاوت خواهد بود. اما یک مسئله در داخل مهم است آنهم مقابله جدی با نیروهای سرکوبگر رژیم در محلات و محیطهای کار، حمایت از مبارزات کارگری، شرکت فعال در مبارزات مردم علیه جمهوری اسلامی است. بالاخره جمهوری محله، مدرسه، دانشگاه، باشگاه ورزشی و جاهای دیگر با موارد

شده اند. بنا به همه این دلایل، در کردستان ما از امکانات مساعدتری برای متحد کردن بخش وسیعی از جوانان کردستان حول سیاستهای حزب کمونیست کارگری ایران برخورداریم. اما در خارج کشور با توجه به آزادیهای نسبی سیاسی، امکان فعالیت علنی علیه این رژیم و امکانات زیادی که هست به کار ما شکل دیگری خواهد داد. ما در خارج گروههای جوانان را در کشورهای مختلف تشکیل خواهیم داد و فعالیتهای متنوعی را شروع خواهیم کرد. نمونه هایی از این فعالیتهای عبارتند از: سخنرانی و معرفی سازمان جوانان، تبلیغ و ترویج کمونیسم در میان جوانان، شرکت فعال در مبارزات ضد راسیستی، حمایت از مبارزات کارگران و مردم علیه سیاست دولتها، بطور نمونه مبارزه علیه جنگ، بیکاری، حمله به سطح معیشت مردم، تا اعتراض به زورگوییهای رژیم اسلامی و حمایت از مبارزات مردم در ایران برای سرنگونی رژیم را در بر خواهد گرفت. یکی از فعالیتهای جدی ما در خارج مبارزه علیه گسترش حضور جریانهای اسلامی و باز شدن دست مذهب و بیزه اسلام در محیط زندگی، تحصیل و کار جوانان است. ما مجموعه این فعالیتهای را در رابطه نزدیک با حزب کمونیست کارگری ایران پیش خواهیم برد.

انترنایسینال: رابطه سازمان جوانان کمونیست با حزب کمونیست کارگری چگونه است؟
آذر مدرسی: این سازمان، سازمان جوانان حزب کمونیست کارگری ایران است. یعنی اساسا برای متحد کردن جوانان، سازمان دادن و فعالیتهای مبارزه آنان حول سیاستها و اهداف و برنامه حزب کمونیست کارگری ایران است.

اول کودکان

کمپین بین المللی دفاع از حقوق کودکان

Children First

International Campaign for Children's Rights

سند تاسیس

ثريا شهابی، منصور حکمت

۱۳ نوامبر ۱۹۹۹

- ۱- **اول کودکان** (CF)، نهادی مستقل (غیر دولتی) و غیر انتفاعی است که برای دفاع از حقوق انسانی و مدنی کودکان تأسیس شده است و برای بهبود شرایط زندگی و موقعیت اجتماعی کودکان در سراسر جهان مبارزه می کند. **اول کودکان** بهبود شرایط مادی و روحی همه کودکان، رفاه و رشد و شکوفایی آزادانه آنها را تحت هر شرایطی مهمترین اولویت میداند و موقعیت کودک در جامعه را اصلی ترین معیار در ارزش گذاری هر جامعه و فرهنگ میشمارد. رفتار هر جامعه با کودکان مهمترین محک درجه انسانی بودن افراد آن جامعه است. کودکان مقدم اند، بر هر چیزی، بر هر ملاحظه و منفعت ملی، اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیکی و مذهبی.
- ۲- **اول کودکان** هم از لحاظ دیدگاه و هم از لحاظ دامنه فعالیت هایش کمپینی بین المللی است. ما در دفاع خویش از حقوق کودکان هیچگونه مانع و محدودیتی جغرافیایی، سیاسی، ملی، قومی، فرهنگی مذهبی را به رسمیت نمی شناسیم. حقوق کودکان را جهانی و جهانشمول می دانیم. **اول کودکان** تلاش دارد دامنه فعالیت هایش را به تعداد درجه بیشتری از کشورها و جوامع گسترش دهد.
- ۳- **اول کودکان** کمپینی همگانی و مردمی و نهادی غیر دولتی است که همه علاقمندان را به همکاری دعوت می کند. همه کسانی که در مورد سرکوب کودکان احساس مسئولیت می کنند، میتوانند عضو و یا فعال اول کودکان باشند.
- ۴- **اول کودکان** در مبارزه برای احقاق حقوق و رفاه کودکان همه امکانات و راه های قانونی ممکن، از فعالیت بعنوان یک گروه فشار روی دولتها و نهادهای مختلف، تا فراخوان دادن میتینگ ها و تظاهرات ها و سازماندهی عمل مستقیم مردم، را بکار میگیرد
- ۵- **اول کودکان** بیش از هرچیز بر حمایت و کمک های مالی مردمی متکی است که خود را در فعالیت های این کمپین شریک می بینند. به این وجود **اول کودکان** از هر کمک نهادهای دولتی و غیر دولتی که خواهان حمایت از فعالیتهای آن باشند استقبال میکند
- ۶- **اول کودکان** نهادی غیر انتفاعی است. به استثناء معودوی مسئولین تمام وقت، بعنوان یک قاعده عمومی تمام فعالین اول کودکان داوطلبانه کار میکنند.

به اول کودکان بپیوندید

CF, International Campaign for Children's Right
P.O. Box 76682, 1661 Denison Street,
Markham, Ontario L3R 0N5

Tel: 1-416-4341545
Fax: 1-781-7358359
e-mail: childrenfirst@pathcom.com

مدیریت این کارخانه که موجب تعطیلی و بیکارشدن کارگران شد اعتراض کردند و خواهان بازگشایی کارخانه و بازگشت به کار شدند. در طی ماه آذر، بخشی از کارکنان و کارگران نیروگاه برق بندرعباس به خاطر پرداخت نشدن حقوق دست به اعتصابی چند روزه زدند و از خوردن غذا در محل کار خودداری کردند. ۱۴ آذر، ۲۵۰ نفر کارگران شرکت فرش اکباتان مستقر در سازمان مذکور و سازمان صنایع ملی دو سهامدار عمده شرکت فرش اکباتان هستند. اواسط آذرماه، کارگران کارخانه گران گنس شهر از تاریخ ۸ به دلیل دریافت نکردن حقوق به سه ماه خود دست از کار کشیده اند.

هفته سوم آذر، کارگران شرکت نساجی "بارش" اصفهان از واحدی قدیمی این استان اعتراض چند روزه را در اعتراض به وقفه در پرداخت دستمزدها بر پا کردند. روز یکشنبه ۱۹ آذر کارگران مدیر عامل و هیات مدیره شرکت بارش را حبس کردند که این افراد با دخالت مأموران انتظامی آزاد شدند. اواخر آذر، اوتال دی ماه، صدها نفر از کارگران نساجی طبرستان برای چندمین بار در سال اخیر برای گرفتن بیمه بیکاری و دستمزدهای معوقه راهپیمایی کردند. ■

دیگر تأکید میکند که ضروری است کارگران در دل اعتراضات جاری و با همت کارگران کمونیست و آگاه، با برپایی مجامع عمومی و تنظیم و تشکیل شوراهای واقعی، قدرت طبقاتی و سراسری خود را مستحکم کنند. در آن حال کارگران قادر خواهند بود که بطور موثرتر علیه بیکارسازیها و فحشاء و اختناق جمهوری اسلامی به مبارزه برخیزند و بیمه بیکاری خود را برای همه افراد آماده بکار را بدست بیاورند. آنوقت، شوراهای اسلامی و خانه کارگر جزو اولین محموله های ارسالی به زیانه دانی تاریخ خواهند بود!

(۱): برای آگاهی از ابعاد این اعتراضات در سال ۷۷ و نیمه اول سال ۷۸ میتوانیم به کارگر کمونیست دوره جدید شماره ۱ رجوع کنید. اینجا برای نمونه به برخی از خانه کارگر جزو اولین همان آذر ماه ۷۸ صورت گرفته توجه کنید:

اوتال آذرماه، ۲۴ نفر از کارگران شرکت عطانیه در اعتراض به تصمیم مدیریت این شرکت در مورد پرداخت نکردن حقوق آنان را در مقابل اداره کار و امور اجتماعی شهرستان سواد اجتمع کردند. ۸ آذر، کارگران کارخانه صنعتی خرم در شهرستان علمده نوشهر در اعتراض به پرداخت نشدن حقوق دو ماه خوداعتصاب کردند. قزوین کارگران پرداخت شدند. ۸ آذر کارگران کارخانه شرکت تولیدی نساجی در تهران با برپایی یک تجمع در مقابل کارخانه نسبت به عملکرد

خود رژیم مورد نفرت عمیق کارگزارند. از اینجاست حکمت فراخوانهای خانه کارگر برای برپایی اعتراضات اجتماعی قانونی و سراسری در این فراخوانهاست که خانه کارگر باید بتواند توجه کارگران را به خود جلب کند. اما این بازی از نظر وزارت کشور خطرناک است. چرا که رژیم و خانه کارگرش میدانند که کارگران اگر جمع شوند و قدرت نفارت و اتحاد خود را ببینند آنوقت خانه کارگر قادر به کنترل آنها نیست. همانطور که اجتماع اول مه تهران این را به درجه ای نشان داد. اینجاست که تردید و اعتنا و وزارت کشور و دولت اسلامی در دادن مجوز و به بازی گرفتن خانه کارگر خود را نشان میدهد. از مجموعه همه اینهاست که سیاست رژیم و خانه کارگرش مبنی بر مهار کردن اعتراضات کارگری در چهارچوب قانونی عملا دچار بن بست می شود. حکم این را دارد که آتش نشانی برای فرونشاندن آتش وسیع و توده ای دارند و هر روز رهبران جدید و جوان و خود ساخته ای بیرون میشوند. در نتیجه تاتشیک رژیم ضمن تلاش برای کنترل و مهار کند. اما انتخاب چنین سیاستی از جانب خانه کارگر و رژیم بزرگوار است و آتش و هر روز شوراهای قانونی این حرکات را در چهارچوب قانونی و قابل تحمل برای رژیم خشن کند.

ولی این امکان پذیر نیست مگر آنکه شورایی را بنام "تاتشیک" و "تاتشیک" و "تاتشیک" بنام بگیرد، حرفی برای گفتن نداشته باشد، قدرت مأموری داشته باشد تا اینکه آتزا به بازی بگیرد. خصوصا وقتی در نظر بگیریم که شوراهای اسلامی مثل راهپیمایی را علیه بیکارسازیها و اردیبهشت، که همه چیز حاکی از تحرک کارگران برای برپایی روز جهانی کارگر بود، خانه کارگر جمهوری اسلامی فراخوان به اجتماعات مسالمت آمیز سراسری داد. وزارت کشور تا آخرین لحظات هم با این تظاهرات موافقت نکرد. علیرغم این، تظاهرات اول مه در تهران (با شرکت دهها هزار کارگر) و در بسیاری شهرهای دیگر با تظاهرات کارگران از سوی خانه کارگر و بعنوان بخشی از "جبهه دو خرداد"، برای کشاندن و جلب ر کارگران در انتخابات مجلس در بهمن ماه است؛ شاید یک گوشه این واقعیت به انتخابات مجلس برگردد، اما این واقعیت است که او را چنین به جست و خیز وامیدارد. اعتراضات و ناراضیاتی طبقه کارگر از وضع موجود، از کل جمهوری اسلامی و اعتصابات و راهپیماییهایی که منظم علیه بیکارسازیها و فلاکت اقتصادی موجود برپا میشود و گسترش می یابد برای خانه کارگر رژیم اسلامی چاره ای نگذاشته جز اینکه از طریق همنوایی با اعتراضات کارگری بکشد آنها را در چهارچوب قانونی کنترل و مهار کند. اما انتخاب چنین سیاستی از جانب خانه کارگر و رژیم بزرگوار است و آتش و هر روز شوراهای قانونی این حرکات را در چهارچوب قانونی و قابل تحمل برای رژیم خشن کند.

ولی این امکان پذیر نیست مگر آنکه شورایی را بنام "تاتشیک" و "تاتشیک" بنام بگیرد، حرفی برای گفتن نداشته باشد، قدرت مأموری داشته باشد تا اینکه آتزا به بازی بگیرد. خصوصا وقتی در نظر بگیریم که شوراهای اسلامی مثل

اعتراضی افتاد. در اول مه، یازده اردیبهشت، که همه چیز حاکی از تحرک کارگران برای برپایی روز جهانی کارگر بود، خانه کارگر جمهوری اسلامی فراخوان به اجتماعات مسالمت آمیز سراسری داد. وزارت کشور تا آخرین لحظات هم با این تظاهرات موافقت نکرد. علیرغم این، تظاهرات اول مه در تهران (با شرکت دهها هزار کارگر) و در بسیاری شهرهای دیگر با تظاهرات کارگران از سوی خانه کارگر و بعنوان بخشی از "جبهه دو خرداد"، برای کشاندن و جلب ر کارگران در انتخابات مجلس در بهمن ماه است؛ شاید یک گوشه این واقعیت به انتخابات مجلس برگردد، اما این واقعیت است که او را چنین به جست و خیز وامیدارد. اعتراضات و ناراضیاتی طبقه کارگر از وضع موجود، از کل جمهوری اسلامی و اعتصابات و راهپیماییهایی که منظم علیه بیکارسازیها و فلاکت اقتصادی موجود برپا میشود و گسترش می یابد برای خانه کارگر رژیم اسلامی چاره ای نگذاشته جز اینکه از طریق همنوایی با اعتراضات کارگری بکشد آنها را در چهارچوب قانونی کنترل و مهار کند. اما انتخاب چنین سیاستی از جانب خانه کارگر و رژیم بزرگوار است و آتش و هر روز شوراهای قانونی این حرکات را در چهارچوب قانونی و قابل تحمل برای رژیم خشن کند.

ولی این امکان پذیر نیست مگر آنکه شورایی را بنام "تاتشیک" و "تاتشیک" بنام بگیرد، حرفی برای گفتن نداشته باشد، قدرت مأموری داشته باشد تا اینکه آتزا به بازی بگیرد. خصوصا وقتی در نظر بگیریم که شوراهای اسلامی مثل راهپیمایی را علیه بیکارسازیها و اردیبهشت، که همه چیز حاکی از تحرک کارگران برای برپایی روز جهانی کارگر بود، خانه کارگر جمهوری اسلامی فراخوان به اجتماعات مسالمت آمیز سراسری داد. وزارت کشور تا آخرین لحظات هم با این تظاهرات موافقت نکرد. علیرغم این، تظاهرات اول مه در تهران (با شرکت دهها هزار کارگر) و در بسیاری شهرهای دیگر با تظاهرات کارگران از سوی خانه کارگر و بعنوان بخشی از "جبهه دو خرداد"، برای کشاندن و جلب ر کارگران در انتخابات مجلس در بهمن ماه است؛ شاید یک گوشه این واقعیت به انتخابات مجلس برگردد، اما این واقعیت است که او را چنین به جست و خیز وامیدارد. اعتراضات و ناراضیاتی طبقه کارگر از وضع موجود، از کل جمهوری اسلامی و اعتصابات و راهپیماییهایی که منظم علیه بیکارسازیها و فلاکت اقتصادی موجود برپا میشود و گسترش می یابد برای خانه کارگر رژیم اسلامی چاره ای نگذاشته جز اینکه از طریق همنوایی با اعتراضات کارگری بکشد آنها را در چهارچوب قانونی کنترل و مهار کند. اما انتخاب چنین سیاستی از جانب خانه کارگر و رژیم بزرگوار است و آتش و هر روز شوراهای قانونی این حرکات را در چهارچوب قانونی و قابل تحمل برای رژیم خشن کند.

ولی این امکان پذیر نیست مگر آنکه شورایی را بنام "تاتشیک" و "تاتشیک" بنام بگیرد، حرفی برای گفتن نداشته باشد، قدرت مأموری داشته باشد تا اینکه آتزا به بازی بگیرد. خصوصا وقتی در نظر بگیریم که شوراهای اسلامی مثل راهپیمایی را علیه بیکارسازیها و اردیبهشت، که همه چیز حاکی از تحرک کارگران برای برپایی روز جهانی کارگر بود، خانه کارگر جمهوری اسلامی فراخوان به اجتماعات مسالمت آمیز سراسری داد. وزارت کشور تا آخرین لحظات هم با این تظاهرات موافقت نکرد. علیرغم این، تظاهرات اول مه در تهران (با شرکت دهها هزار کارگر) و در بسیاری شهرهای دیگر با تظاهرات کارگران از سوی خانه کارگر و بعنوان بخشی از "جبهه دو خرداد"، برای کشاندن و جلب ر کارگران در انتخابات مجلس در بهمن ماه است؛ شاید یک گوشه این واقعیت به انتخابات مجلس برگردد، اما این واقعیت است که او را چنین به جست و خیز وامیدارد. اعتراضات و ناراضیاتی طبقه کارگر از وضع موجود، از کل جمهوری اسلامی و اعتصابات و راهپیماییهایی که منظم علیه بیکارسازیها و فلاکت اقتصادی موجود برپا میشود و گسترش می یابد برای خانه کارگر رژیم اسلامی چاره ای نگذاشته جز اینکه از طریق همنوایی با اعتراضات کارگری بکشد آنها را در چهارچوب قانونی کنترل و مهار کند. اما انتخاب چنین سیاستی از جانب خانه کارگر و رژیم بزرگوار است و آتش و هر روز شوراهای قانونی این حرکات را در چهارچوب قانونی و قابل تحمل برای رژیم خشن کند.

اعتراضی افتاد. در اول مه، یازده اردیبهشت، که همه چیز حاکی از تحرک کارگران برای برپایی روز جهانی کارگر بود، خانه کارگر جمهوری اسلامی فراخوان به اجتماعات مسالمت آمیز سراسری داد. وزارت کشور تا آخرین لحظات هم با این تظاهرات موافقت نکرد. علیرغم این، تظاهرات اول مه در تهران (با شرکت دهها هزار کارگر) و در بسیاری شهرهای دیگر با تظاهرات کارگران از سوی خانه کارگر و بعنوان بخشی از "جبهه دو خرداد"، برای کشاندن و جلب ر کارگران در انتخابات مجلس در بهمن ماه است؛ شاید یک گوشه این واقعیت به انتخابات مجلس برگردد، اما این واقعیت است که او را چنین به جست و خیز وامیدارد. اعتراضات و ناراضیاتی طبقه کارگر از وضع موجود، از کل جمهوری اسلامی و اعتصابات و راهپیماییهایی که منظم علیه بیکارسازیها و فلاکت اقتصادی موجود برپا میشود و گسترش می یابد برای خانه کارگر رژیم اسلامی چاره ای نگذاشته جز اینکه از طریق همنوایی با اعتراضات کارگری بکشد آنها را در چهارچوب قانونی کنترل و مهار کند. اما انتخاب چنین سیاستی از جانب خانه کارگر و رژیم بزرگوار است و آتش و هر روز شوراهای قانونی این حرکات را در چهارچوب قانونی و قابل تحمل برای رژیم خشن کند.

ولی این امکان پذیر نیست مگر آنکه شورایی را بنام "تاتشیک" و "تاتشیک" بنام بگیرد، حرفی برای گفتن نداشته باشد، قدرت مأموری داشته باشد تا اینکه آتزا به بازی بگیرد. خصوصا وقتی در نظر بگیریم که شوراهای اسلامی مثل راهپیمایی را علیه بیکارسازیها و اردیبهشت، که همه چیز حاکی از تحرک کارگران برای برپایی روز جهانی کارگر بود، خانه کارگر جمهوری اسلامی فراخوان به اجتماعات مسالمت آمیز سراسری داد. وزارت کشور تا آخرین لحظات هم با این تظاهرات موافقت نکرد. علیرغم این، تظاهرات اول مه در تهران (با شرکت دهها هزار کارگر) و در بسیاری شهرهای دیگر با تظاهرات کارگران از سوی خانه کارگر و بعنوان بخشی از "جبهه دو خرداد"، برای کشاندن و جلب ر کارگران در انتخابات مجلس در بهمن ماه است؛ شاید یک گوشه این واقعیت به انتخابات مجلس برگردد، اما این واقعیت است که او را چنین به جست و خیز وامیدارد. اعتراضات و ناراضیاتی طبقه کارگر از وضع موجود، از کل جمهوری اسلامی و اعتصابات و راهپیماییهایی که منظم علیه بیکارسازیها و فلاکت اقتصادی موجود برپا میشود و گسترش می یابد برای خانه کارگر رژیم اسلامی چاره ای نگذاشته جز اینکه از طریق همنوایی با اعتراضات کارگری بکشد آنها را در چهارچوب قانونی کنترل و مهار کند. اما انتخاب چنین سیاستی از جانب خانه کارگر و رژیم بزرگوار است و آتش و هر روز شوراهای قانونی این حرکات را در چهارچوب قانونی و قابل تحمل برای رژیم خشن کند.

ولی این امکان پذیر نیست مگر آنکه شورایی را بنام "تاتشیک" و "تاتشیک" بنام بگیرد، حرفی برای گفتن نداشته باشد، قدرت مأموری داشته باشد تا اینکه آتزا به بازی بگیرد. خصوصا وقتی در نظر بگیریم که شوراهای اسلامی مثل راهپیمایی را علیه بیکارسازیها و اردیبهشت، که همه چیز حاکی از تحرک کارگران برای برپایی روز جهانی کارگر بود، خانه کارگر جمهوری اسلامی فراخوان به اجتماعات مسالمت آمیز سراسری داد. وزارت کشور تا آخرین لحظات هم با این تظاهرات موافقت نکرد. علیرغم این، تظاهرات اول مه در تهران (با شرکت دهها هزار کارگر) و در بسیاری شهرهای دیگر با تظاهرات کارگران از سوی خانه کارگر و بعنوان بخشی از "جبهه دو خرداد"، برای کشاندن و جلب ر کارگران در انتخابات مجلس در بهمن ماه است؛ شاید یک گوشه این واقعیت به انتخابات مجلس برگردد، اما این واقعیت است که او را چنین به جست و خیز وامیدارد. اعتراضات و ناراضیاتی طبقه کارگر از وضع موجود، از کل جمهوری اسلامی و اعتصابات و راهپیماییهایی که منظم علیه بیکارسازیها و فلاکت اقتصادی موجود برپا میشود و گسترش می یابد برای خانه کارگر رژیم اسلامی چاره ای نگذاشته جز اینکه از طریق همنوایی با اعتراضات کارگری بکشد آنها را در چهارچوب قانونی کنترل و مهار کند. اما انتخاب چنین سیاستی از جانب خانه کارگر و رژیم بزرگوار است و آتش و هر روز شوراهای قانونی این حرکات را در چهارچوب قانونی و قابل تحمل برای رژیم خشن کند.

چه اتفاقی افتاده که خانه کارگر و شوراهای اسلامی این چرخ دنده های ماشین ۲۰ ساله سرکوب و تحمیل و فحشاء رژیم در کارخانه محیط کارگری، حالا برای کارگران اشک تسخاح میریزند و فراخوان به اجامع و اعتراض سراسری علیه پرداخت نشدن بیمه بیکاری میدهند؟ آیا آن تقاضای مجوز اجتماعات و این اعتراضات علیه ندادن مجوز یک شرکت تبلیغات انتخاباتی از سوی خانه کارگر و بعنوان بخشی از "جبهه دو خرداد"، برای کشاندن و جلب ر کارگران در انتخابات مجلس در بهمن ماه است؛ شاید یک گوشه این واقعیت به انتخابات مجلس برگردد، اما این واقعیت است که او را چنین به جست و خیز وامیدارد. اعتراضات و ناراضیاتی طبقه کارگر از وضع موجود، از کل جمهوری اسلامی و اعتصابات و راهپیماییهایی که منظم علیه بیکارسازیها و فلاکت اقتصادی موجود برپا میشود و گسترش می یابد برای خانه کارگر رژیم اسلامی چاره ای نگذاشته جز اینکه از طریق همنوایی با اعتراضات کارگری بکشد آنها را در چهارچوب قانونی کنترل و مهار کند. اما انتخاب چنین سیاستی از جانب خانه کارگر و رژیم بزرگوار است و آتش و هر روز شوراهای قانونی این حرکات را در چهارچوب قانونی و قابل تحمل برای رژیم خشن کند.

ولی این امکان پذیر نیست مگر آنکه شورایی را بنام "تاتشیک" و "تاتشیک" بنام بگیرد، حرفی برای گفتن نداشته باشد، قدرت مأموری داشته باشد تا اینکه آتزا به بازی بگیرد. خصوصا وقتی در نظر بگیریم که شوراهای اسلامی مثل راهپیمایی را علیه بیکارسازیها و اردیبهشت، که همه چیز حاکی از تحرک کارگران برای برپایی روز جهانی کارگر بود، خانه کارگر جمهوری اسلامی فراخوان به اجتماعات مسالمت آمیز سراسری داد. وزارت کشور تا آخرین لحظات هم با این تظاهرات موافقت نکرد. علیرغم این، تظاهرات اول مه در تهران (با شرکت دهها هزار کارگر) و در بسیاری شهرهای دیگر با تظاهرات کارگران از سوی خانه کارگر و بعنوان بخشی از "جبهه دو خرداد"، برای کشاندن و جلب ر کارگران در انتخابات مجلس در بهمن ماه است؛ شاید یک گوشه این واقعیت به انتخابات مجلس برگردد، اما این واقعیت است که او را چنین به جست و خیز وامیدارد. اعتراضات و ناراضیاتی طبقه کارگر از وضع موجود، از کل جمهوری اسلامی و اعتصابات و راهپیماییهایی که منظم علیه بیکارسازیها و فلاکت اقتصادی موجود برپا میشود و گسترش می یابد برای خانه کارگر رژیم اسلامی چاره ای نگذاشته جز اینکه از طریق همنوایی با اعتراضات کارگری بکشد آنها را در چهارچوب قانونی کنترل و مهار کند. اما انتخاب چنین سیاستی از جانب خانه کارگر و رژیم بزرگوار است و آتش و هر روز شوراهای قانونی این حرکات را در چهارچوب قانونی و قابل تحمل برای رژیم خشن کند.

کانون عالی شوراهای اسلامی سراسر کشور از وزارت کشور درخواست کرد تا برای برپایی اجتماعاتی در روز یکشنبه ۲۸ آذر ماه در برابر دفتر سازمان تأمین اجتماعی، مجوز صادر کند. این اجتماعات قرار بود در اعتراض به عدم پرداخت بیمه بیکاری به کارگران اخراجی و بیکار شده برپا گردد. روز شنبه ۲۷ آذر ماه وزارت کشور طی بیانیهای اعلام داشت که برپایی چنین اجتماعاتی مجوز قائل ندارد. با این وصف ظاهرا در برخی نقاط، از جمله در قم، اجتماعاتی در برابر شعبه تأمین اجتماعی برپا گردید. کمیسوین کار و امور اجتماعی مجلس طی بیانیهای از این اقدام وزارت کشور آبراز نگارنی عمیق کرد. این کمیسوین تأکید نمود که بهتر بود وزارت کشور با "مخالفت و اعتراض آرام و صنفی کارگران و شوراهای اسلامی که ترجیح دادند برای حفظ آرامش، خارج از محیط کار و بدون تأثیرگذاری به محیط تولید، خواستههای خود را اعلام کنند" موافقت میکرد. همان روز ۲۸ آذر ماه "حزب اسلامی کار" ... که اساسا جمع عدی و سیاسی خانه کارگر به اضافه کمیسوین کار و امور اجتماعی مجلس است. طی بیانیهای بالابلندی در "حق اعتصاب و اجتماع حرفه ای و صنفی" دفاع کرد و به دولت هشدار داد که مخالفت با اجتماعات در چهارچوب نظام، به زیان جمهوری اسلامی است. روز بعد در ۱۲ دی ماه سازمان جوانان حزب اسلامی کار اعلام کرد که "تخصیص تجمع اعتصابی جوانان در محایا در بیمه بیکاری ۲۳ دی ماه در تهران و برخی شهرستانها برپا میگردد".

ایران برای همه ایرانیان "؟! ناسیونالیسم و جمهوری اسلامی

اگر ناسیونالیسم و دادن هویت ملی و محلی به انسانها توسط طبقات دارا و ارتجاعی دامن زده میشود، توده وسیع مردم زحمتکش، همه آزادیخواهان واقعی، همه کسانی که به اصالت انسان اعتقاد دارند، به انترناسیونالیسم و نوع دوستی فرا ملی تمایل دارند.

حکمت سیاسی

اتفاق نامبرده به شکل یک کاسی
است مثل شمشیر العظیم، اگر چه
گنجی و سعید حجازیان، یعنی
عموماً اوضاعاتی های سابق که
از قبل طولشان را بر سر کردن
سکاف دولت و مردم، از
بشاردی و بازیویی به روزنامه
نگاری روزی آورد است. کسانی
نقد سروز، که از سرشته های
انقلاب فرهنگي و سرکوب
دانشجویان بوده، و حالا لقب
«گراشینی» را سانه ها دریافت
کرده است. آنقدرهای مثل ریاست
و موسوی خویینی ها که مثل
همه فسادستان به خون
مردم آلوده است، اما حالا با
بسته نینج جدید «اسلام طلب»
در بار پازش اند. و بالاخره
گویا افتخار این شعار به نهضت
آزادی که بالاترین مقامات اولین
دولت همین روز جانی را اشغال
کردند هم تعلق می گیرد.

درکل بخش هایی از جمهوری
اسلامی که بوی الرحمن رژیم را
نمینهد، اند از بدن زنگ و آعاب
های مختلف نظیر جامعه مدنی
و غیره، میکشند اساس جمهوری
اسلامی را از اجزای هرجه «ایران
برای همه ایرانیان»، قبل از هر
قرار است همین کار را بکنند.

یکجورای طعنه ملی و کستر
اسلامی به جمهوری اسلامی بدهد.
این دلیل بستن به ناسیونالیسم
ایران نجات اسلام و حکومت
اسلامی است. اما کدام
ناسیونالیسم؟ آیا واقعا جمهوری
اسلامی را آیدینی هست؟

نایب‌نایس و ملی گرای، مثل
مذهب، البته همیشه یک رنگ
نژادپرستی که جمهوری اسلامی
بوده. نایب‌نایس همان
سومی و ضد غربگرای،
نایب‌نایس ضد «بیان بزگ»
شعار «استقلال» فریاد های مرگ
بر آمریکا، اغشاف مغارت اسلامی
و معرکه ای که من حول آن بود
اتحادت نمونه های استفاده
جمهوری اسلامی از نایب‌نایس
و سومی و ضد آمریکایی
برای حفظ حاکمیت خود بوده
است. نماینده یک نوع
نایب‌نایس در واقع حزب بود
بوده و انواع و اقسامی از آن
نیز برای اصلی فکر یک ستنی
و پوپولیست ایران را تشکیل داد
است. اما سومی نیز، از
جمله: اسلام، الله، خدا

مهم این نیست که آیا «ایران» برای همه ایرانیان» می‌تواند ریمان برای قری‌های رژیم باشد. مهم اینست که ناسیونالیسم ایرانی می‌تواند میدان وسیع‌تری پیدا کند. می‌تواند به‌طور کلی رویکردهای اسلام و ناسیونالیسم براساسی که بر حربه های ایران رژیم سرمایه داری جایگزین فعلی تبدیل شدند، در خدمت حاکمیت طبقات و اراده دولتی آنها قرار گیرد. مبنای ایندولژیکی رژیم پادشاه و متعاقباً برآوردهای بعد از جمهوری اسلامی در ایران بر این اساسیتا باشد جز ناسیونالیسم یا جانشینی از «کپی‌رایسم» نوع ژئوال شرقی و حاکمیت دیکتاتوری نوع ترکیه؟ درست‌ترین اینست که ناسیونالیسم ایرانی یکی از طرفهای اصلی جدایی اجتماعی ایران است. جاهلیت شعری کردن چرخ های جمهوری اسلامی در آمیزه های ایران برای همه ایرانیان» در اینست که آن جاعت متضاد هم دوازده ایش افتاده است. اما ناسیونالیسم ایرانی، بر خلاف مرحوم ناسیونالیسم سوم، اینبار کلی تا ز نخواهد بود. قطب مقابل آن، یعنی انترناسیونالیسم و تعریف آن، بر پایه اناسیونالیسم، زمینه های بسیار قوی دارد. اگر ناسیونالیسم و دادن هویت ملی و محلی به اناسیونالیسم طبقه طبقات و اجتماع، دامن زده می‌شود، دوره

همه کس امروز در زندگی روزمره اش می بیند که به جهانی از نوع بشر تعلق دارد و آسایش و رفاه او به وضعیت تمامی مردم جهان گره خورده است. بویژه طبقه کارگر و کمونیستها نماینده این همبستگی و هم سرنوشتی انسانیها بر پایه تلاش برای سعادت و نیکبختی نوع بشرند.

که در عین اینکه ظرفیت ایران را در کم پرچم کوفی و حمله به «غیر ایرانی» باشد، در عین حال قدری خود را با تمایلات مدرن سلان تطبیق دهد. ناسیونالیسمی که اجازه دهی مخالفین را «وطن فروش» و «جاسوس اجانب» مهر زد و سر به نیست کرد. اما در عین حال «ایران را برای همه ایرانیان» بخرد، و اگر نه تعطیل مبارزه طبقاتی که لاف‌لاش و صالحه در آن را طلب کند. ناسیونالیسمی که در سرمایه دار امکان دهد به کارگر بگوید «ما همه ایرانی هستیم هموطن! شورا و اعتصاب را بگذار کنار، بیشتر تولید کن تا ایرانی سربلند شود.» یکبارگی که در کلمه «شورا» در شعار ایران به برای همه ایرانیان گذاشته شده است، گرچه بطور بلاغی در برابر خودی و غیر خودی کردن جناح راست آمده است، اما در محترای خود یزیده به همین همه «همای» اشاره دارد. تلاش برای ارائه یک

نه! عجیب تر از اینها هم وجود دارند: آنهایی اند که میخواهند به مردم بپولند که کویا یکی از دانیسوارهای اسلامی بهتر از قبیله است، مثلا میگویند عبدالله نوری قهرمان «مکراسی» و «مارکسی» است.

مارکس دست خالی

خیر، کارل مارکس دست پر دار نیست. هرازاگاهی، درست وقتی که بلندگوهای تبلیغاتی پروروازی رجز میخوانند که از طایفه هفتم رز زمین دارم می پرسد، به آگاهان تازه و سر حال سر بر می آورد و همه را سوزباران میکند. اینبار «مارکس» در نابوری حضرات بعنوان «متفکر هزار» انتخاب شده است. آنها در آستانه دهمین سالگرد سقوط دیوار و برمی کوسیم؟! در نظر سنجی که بخش اینترنتی بی بی سی در اول آگوست ۹۹ منتشر کرد، مارکس در بین متفکران هزار سال اخیر تاریخ بشر، در پیشاپیش «تولهای چون آلبرت اینشتین، اسحاق نیوتن، چارلز داروین، امانوئل کانت، رنه دکارت، فردریش نیچه و غیره»، مقام «زنده ترین متفکر» را به خود اختصاص داد. جالب اینجاست که بنگاه بی بی سی در یک برگزاری این نظر سنجی کسانی را بعنوان مشاور و بهراری دهندهان معرفی کرد که بی دهمین مارکس بودند و یا چندان علاقه ای به او نداشتند. یکی از سخنمایندهای بی بی سی با ناراضی گفت: ما یکسال تلاش کردیم تا آدمی را بیاوریم، اما درمیان راه خود را رفتند. دیگری کوشید تا این حضور «غیر متفکر» مارکس در صدر جدول رزرتترین متفکران هزار را ناشی از اثر معکوس تبلیغات سنگین شان در دهمین سالگرد سقوط کوسیم (منظور قسود سرمایه داری دولت یوگسلاوی شوروی است) قلمداد کند. بعضی سعی کردند به خود

با محضرت از

علی به «شیر خدا» مشهور است. بقرق خینی
«حضرت در یک روز ۷ هزار نفر از کفار را با
ذوالفقار به دست خود سر زد». خدا کرده
است که همه شیرها را خو شیر شود نکند؛ یاری،
اخیرا بنشیند ایران جوان، که نمونه «خودزادی»
نشریات رسمی جمهوری اسلامی برای جذب
جوانان است، به ابتکار خود دست زد که خشم
روزنامه کیهان، از خرد مقابل را برانگیزد.
این نشریه شایع «شیر خدا» را کشید و یاری بجای
ذوالفقار، شمشر مشهور علی به دست که علی
دست او داده است. بعد از هزار و سیصد و اندی
سال حالا علی ذو خردادی به علی ذوالفقار و دو
دم، که در خیلی از تماشاها از آن جد میجند،
حالا باید دست که بدست بگیرد و لایه به لایه
اخم، لبخند بزند. کیهان تهدید کرد: «پروژه خشونت

و انسان گرایی خواهد بود.
کنند به هر نبرد اجتماعی دیگر،
نتیجه مستلزم به صلح و انسانها و
نبره‌های اجتماعی دارد. کافی
نیست که نگذاریم ناسیونالیسم
چوب زیر فلک جمهوری اسلامی
فلاح شد بدو. بلکه نباید اجازه
داد که جامعه ایران از چاله
اسلام به چاه ناسیونالیسم
ناسیونالیسم نامی مذهب عام
تفرقه و تحقیر انسان است.
ناسیونالیسم نامی مذهب، پیرو
مذهب است. مذهب، مذهب ادعایی
کشتار است. به



تلفن و فاکس: ۵۵۶۶ ۰۰۱-۶۰۴-۷۳۰

«شجاعت» کسی که چرا؟ چونکه مثلاً نوری از منظری، کسی که زمانی ولیعهد حبیبی بود هنوز قتیقه عاقلیدز است، دفاع کرده است و اینکه ایشان از نهضت آزادی، یعنی اولین دسته وزیر و نخست وزیر و آدمکش جمهوری اسلامی، در روزنامه‌ها حرف زدند و حتی نشان و تشویق نامه‌های که ایشان به خاطر سازمان دوازده سپاه مبارزان (یعنی اشاعه مذهب اسلام) ها) از امامشان گرفته، جزو برهنگای مثبت پیرونده خان آقا نوری قرار داده می‌شود! واقعا! این حضرات ازروانیست که در روزنامه‌ها و فضای داخلی و خارج و بلندگوهای تبلیغاتی مثل بی بی سی و اسرائیل و غیره سنگر گرفته اند، دست کمی از موجودات هیولانه هیولانۀ عقابیه پسر ندارند. فقط قتیقه نشانده است که اگر حتی یک جزم‌شده و نفرتی که مردم از او گرفته‌های جرواوجو جمهوری اسلامی دارند دامن این روزنوازیست یا مستحرم را بگیرد، سرنوشتی بهتر از دانیاسوره‌ها نخواهد داشت!

دلداري بدهند كه تا روزهاي آخر پايان نظر
سنجي آلبرت اينشتين از ماركس جلو بود و
برخي به پايانه اول پيروي از ماركس غير منتظره
ورژن تازه از ليبلغات جنگ سردى عليه
ماركس و كونيسم را ارائه دادند. مثلاً اينكه
چطور ماركس آدم بد اخلاق، خودخواه، خسيس،
حسد و بدتر از همه دنبال «رهبر شدن» بود.
اينكه «به هرچه دست ميزد از انتشار يك
روزنامه تا خود اتاناسيوسال اول، همه چيز را
بهم ميبرخت.» و با اينكه چطور «هيتلر يك
طرداف ماركس بود»

چرا این آقایان اینقدر وحشت دارند؟ راستش مارکسی که بعنوان فتنه‌افروز و آشوب‌گرا و دزدین بعنوان نفر اول هزار سال گذشته برگزیده می‌شود، اقتدارها هم ترسان نیست. وحشت این آقایان از اینست که این مارکسی متفکر مقدمه‌ای بر به میدان آمدن مارکسی کمونیست، مارکسی انقلابی باشد. مارکسی که می‌خواهد این دنیای وارونه را به‌دست داری را با انقلاب کارگری زیر و کند. مارکسی که رهبر انقلابات پورلتزی است. مارکسی که عکس‌ای از ایدئالیسم است. ایدئالیسم و ایدئالیزم را پیشاپیش صفوف اعتراضات کارگری و راهنمای مبارزه احزاب کمونیستی و کارگری برای راه شدن از سر سرمایه‌دار قرار می‌گیرد. سوزناکی‌های بیشتری از مارکس در راه است!

زدایی تجدیدنظرطلبان به جاهای باریک کشیده شد... به خیال خود ایشان با غلبه سلاح کرده اند. این مرا به یاد خاطراتی از من استازاد در آن سال ۵۹ یا ۶۰ وقتی به فعالیت کمونیستی در بین کارگران آهن اصفهان مشغول بودیم، یک کارگر عاصی در زمین شهر در نزدیکی دو آهن زندگی میکرد که خیلی تلاش کردیم با او تماس برقرار کنیم. او در دیوار کوچه راه میزد زمین شهر را این شعار بر کرده بود: مرغ بر خدا! اگر تکلیف خدا نزدیک ۲۰ سال پیش این بود است، حالا شما حساب کنید تکلیف شهر خدا... به باطل و به مشیمر... و گرومش روی زمین - چه جمهوری اسلامی، چه "مدینه النبی" - از آن نظر آن کارگر دُوب آهن و میهنیون نظیر او! ■

یوگسلاوی نگاه
آبان و آرمستان
تاسیولایر است
همه ایرانیان باب
مجوز مشروعیت
منه قومی در
پیش صادر شد
ایرانی و با غیر
ایران به همه
و زمختی و
دارد که مستقل
مذهبی، مستقل
خود نیست، به

اعظم کم گویان

زنده باد بی خدائی!



خدا اسطوره است و آینده بشریت در دستهای خود اوست. انسانها نه مخلوق خدا که جزئی از خداوند و در آن رشد و تکامل یافته اند. معنی و مفهوم حیات و زندگی را انسان آفریده است. انسان با کار و عیش و با تعلش، حیات زمینی و زندگی را خلق می کند. خدا نیروی موهومی است که قدرت و عظمت آن به اندازه مجهولات و ناتوانیها و جهل بشر است. گویا خدا آفریننده و ماروا، و مافوق انسان و طبیعت، و قادر و عالم هر چه چیز است، اما شناخت عقلایی بشر شامای به انکار آن حکم می کند.

بیخدایان بجای پرستش خدا، انسان همنوعشان را دوست دارند. بیخدایان برای امید، زندگی و آینده تلاش و تقلا می کنند و خود و کشتیش و خاوند و خاخم و ذلت و عز و بشر را برای بسوی مرگ را تبلیغ می کنند. بهشت انسانها باید در همین دنیای فعلی و زندگی جاری ساخته شود و همه مردم باید از زندگیشان لذت و بهره ببرند. انسان یکبار زندگی می کند و باید زندگیش را با تصمیم خودش و با پرسندنی و لذت و خوشی سپری کند. بجای کلیسا و مسجد و کنیسه باید مدرسه، پارک و تفریحگاه و مهد کودک ساخت. در همین جهان همین زندگی جاری باید خوش بود و زندگی کرد. مذهب ضد علم است و دگم های مذهبی را با هیچ ترتیبی و از طریق هیچ متد علمی نمی توان ثابت کرد. مذهب دشمن علم است. آخوند و خاخم و کنیش با اشاعه جهالت و کودکی در بین مردم، زندگیشان را می

روزانه چندبار خدایشان را شکر می کنند که آنها را زن خلق نکرده است. کنیشیان و کاریدیهای را از پرداخت مالیات معاف کرده و مرد را وادار می کنند مالیات بیشتری بپردازند. آخوند و کنیش و خاخم باید مثل همه کار کنند و از آنها برای هر یک شاهی شمره دسترنج مردم باید حصاربسی مردم در بیست سال گذشته دیده اند. زنان و کودکان بیشتر از همه مردم از بی خدایی و خشک کردن ریشه خدا و مذهب و کلیسا و مسجد و خاخم و معبد نفع می برند و واقعا از شر خدا و مذهب و مشیت الهی خلاص می شوند. اگر رد پای خدا و تعالیم ضد زن، ضد علم و ضد زندگی و شکوفایی بشر از سیستم آموزش و پرورش و کتابهای درسی پاک نشود، خرافات و تبعیض در زندگی مردم تولید و بازتولید می شود. اگر دست خدا و آدمیانگان آن از دولت و نهادهای تصمیم گیرنده قطع نشود، بازهم جهل و قسارت الهی بر سر مردم حاکم خواهد ماند. اگر خرافات و احکام عقیده اسلام، مسیحیت و یهودیت و... با بحلهای علمی، افشاگرانه و قانع کننده جواب نگیرد، باز هم خدا اما اینبار در چهارپایاری خانه های مردم، آنها را تحمیق و خرق می کند. با خدا و مذهب نه فقط بعنوان آفین توده ها، روح جهان بی روح ما و "مخلوق انسان در تنگنا افتاده"، بلکه بعنوان یک دستگاه تمام عیار آدمکش و قسارت و خورنیزی باید درافتاد و مغلویش کرد.

بشر فقط با راهبای از شر قدرت سیاسی نمایندگان خدا در روی زمین، با کوتاه کردن نفوذ آنها در زندگی اجتماعی خود و یا ساختن جامعه ای باز، مرفه و آزاد و برابر می تواند ریشه خدا و نفوذ کلیسا و مسجد و کنیسه را خشک کند.

بیخدایی و تلاش برای بالا بردن شان و حقوق زن و مرد و کودک درست در نقطه مقابل خداپرستی و خرافات و بی شخصیتی انسان است. زنده باد بی خدایی! زنده باد بی خدایان مارکسیستی که می گویند با خدا و مذهب درافتاد و بهشت و زندگی انسانی را در همین دنیای فعلی بسازند!



برنامه

حزب

کمونیست

کارگری

زبان

ایتالیائی

منتشر

شد

به رادیو انترناسیونال گوش دهید!

رادیویی قوی با پوشش سراسری در ایران

صدای آزادی صدای حقیقت صدای کارگر صدای انسانیت

هر شب ۹ تا ۹:۳۰ بوقت تهران

۶:۳۰ بعدازظهر بوقت اروپای مرکزی

روی طول موج ۴۱ متر برابر با ۷۵۲۰ کیلوهرتز

رادیو انترناسیونال یک رادیوی چپ و حقیقت جو است و به هیچ دولت و خبرگزاری رسمی وابسته نیست. رادیو انترناسیونال نظرات صاحبانظران و تحلیل گران را درباره مسائل سیاسی ایران و جهان، جنبش کارگری و مسائل اجتماعی و فرهنگی می شنود. رادیو انترناسیونال در تمام کشورهای همجوار ایران و همچنین در اروپا شنیده میشود.

شماره تلفن: ۰۰۹ ۴۶۱۱۰۷۷۱ +۴۴ آدرس ای میل: radio7520@yahoo.com

گفتگو با علی جوادی

سردبیر فصلنامه "پرشن"



میکنند. "پرشن" از همه کس می پرسد، مستقل از ملیتش، مستقل از مکان زیستش، مستقل از زبانش. هر کس که حرف و نظری جدی برای گفتن داشته باشد. "پرشن" در پرسیدن تابویی ندارد. اگر محدودیتی وجود داشته باشد، سیاسی نیست، اصولی نیست، و یا حداقل از جانب ما نخواهد بود، ناشی از اصول و باورهای ما نخواهد بود. بر عکس باورهای ما، کنجکاری ما، حقیقت جویی ما، اعتماد ما به حقیقت ما را برای پرسش به هر گوشه و مکانی روانه خواهد کرد. علاوه بر این "پرشن" میکروفون خود را در اختیار علاقمندان خود نیز قرار خواهد داد. اگر کسی ستوالی جدی و جالبی برای پرسیدن دارد، می تواند از میکروفون و تریبون ما استفاده کند. همینجا از همه علاقمندان "پرشن" دعوت میکنم که سوالات خود را برایمان به آدرس نشریه ارسال کنند.

انترناسیونال: با توجه به اینکه شما باورها و عقاید معین و شناخته شدهای دارید، عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری هستید، شاید برخی بپرسند که آیا نتیجتاً حقیقت را ذوق باورهای خود نخواهید کرد؟ آیا عقاید شما، ستوالا شما، بر تلاشهای جستجوگرانه و حقیقت جوانه و اهداف اعلام شده نشریه سایه نخواهد افکند؟
علی جوادی: خوشحالم که این ستوال را شما از جانب دیگران مطرح کردید. اتفاقاً قضیه دقیقاً بر عکس است. همانطور که گفتیم باورهای ما، کنجکاری ما، اعتماد ما به حقیقت، اساساً ضامن پایداری به پرسه کسب پی بردن به حقیقت است. حقیقت سنگ بنای کارماست. از طرف دیگر روش ما برای شناخت و درک واقعیات، روشی علمی است. متکی به متدولوژی علمی بمنظور درک حقیقت است. دقیقاً از اینروست که می توان در شناخت مسائل از درک سطحی پندیدها فراتر رفت، مسائل را در عمق بررسی کرد. میتوان به مابیششان، به حقیقت پی برد. بنظرم باورهای ما، روش ما خود پیش شرط دریافت حقیقت جویی و وفاداری به آرمانها و اهداف انسانی بشر است.

اما در این ستوال یک فرض اعلام نشده مستتر است که جای بررسی بیشتری دارد. ظاهراً فرض بر این است و یا اصلاً نرم قرار است این باشد که نشریات و ژورنالهایی از این دست فقط باید از طرف طیف معینی در جامعه اداره شوند. از جانب کسانیکه معضل و نقدی به نظام موجود و شرایط حاکم بر جامعه و وضعیت انسانها ندارند. این ستوال بیانگر تفکر سیاست ژورنالیسم حاکم بر جوامع کنونی است. میکوشند که مارکسیستها و سوسیالیستها جایی در این عرصهها نداشته باشند، بنابراین مسئله باور و عقیده را الم میکنند. باید پرسید آیا نشریهای وجود دارد که جهت و باور خاصی نداشته باشد. از آرمان خاصی دفاع نکند. واقعیت این است که تاکنون در جوامع استبدادی به ضرب زندان و آذون و چماق جلوی چنین فعالیتهایی را گرفته اند و در جوامع دیگر هم که از آزادهایی نسبی لیبرالی برخوردارند، به ضرب واقعیات تلخ امکانات اقتصادی. یکی دیگر از اشکال کنار زدن نشریات حقیقت جو نیز طرح اینگونه مباحث است. بهر حال باید توجه داشته باشید که این ذهنیت اساساً حاصل کنترل انحصاری طبقات حاکم در عرضه و شکل دادن افکار عمومی در جامعه است. بهترین ملاک برای ما، قضاوت کار واقعی

پرشن ۲ منتشر شد

ده سوال بنیادی \ عراق، آمریکا، کردستان \ شورش تهران \ ناتو در بالکان \ آمریکا و مونیکا فارسی به لاتین \ یورو و اروپای واحد \ فلج کامپیوتری ۲۰۰۰ \ نازیم در آمریکا \ شخص پشت شخصیت مسئله \ و و

مباحثه های اختصاصی با

ریچارد رورتی، کلایوس مقصود، کورش مدرسی، ویلیام رو، سام حسینی، اسماعیل نوری علا، پرزیز صیاد، شهره آغداشلو، علیرضا مبینی، آلن درشوینتر، جفری گدین، دانیل سینگر، جک گریبون، و و و

ماست و نه پیش فرضهای ارائه شده توسط ژورنالیسم طبقات حاکم.

انترناسیونال: بازتاب انتشار "پرشن" تاکنون چه بوده است، دورنمای شما برای آینده چیست؟

علی جوادی: "پرشن" با استقبال خوبی مواجه شده است. تعداد بسیاری از نشریات و روزنامهها صاحبهای آنرا با کسب اجازه از مدیر اجرایی پرشن (سعید پرتو) تجدید چاپ کردند. بسیاری از سبک کار و گستردهی برای همکاری و طرح سوژهها و ستوالا مورد علاقه برای مصاحبه بوده است. در موارد معدودی هم انتقاداتی دریافت کردیم. از اینکه چرا با فلان کس گفتگو کردیم؟ از اینکه چرا فرمت برخی از مصاحبهها در مورد قسمت دوم ستوال شما، در زمینه دورنمای "پرشن" باید بگویم که هدف ما این است که به روال انتشار "پرشن" نظم بهتری بدیم. کمونیسم که تیراژ آنرا که اکنون ۱۰۰۰ نسخه است افزایش دهیم. "پرشن" باید مخاطبین برابری بیشتری از آنچه تاکنون دارد، پیدا کند. معیار ما برای موفقیت شاخصهایی چون تیراژ نشریه، جدی بودن، جذاب بودن، اهروزی بودن، خواندنی بودن و استمرار در کار نشریه است. علاوه بر این شاخصها باید به این مسئله هم توجه داشت که "پرشن" در صد است تا در خلال کار خود نهادی معتبر ایجاد نماید. نهادهای پرسشگر، جستجوگر، کنجکار و حقیقت جو. پیشروی در این زمینه اساس موفقیت ماست. این دورنمای ما از پیرفرت "پرشن" است.

انترناسیونال: فرمت "پرشن" چگونه است؟ اجزا، ثابت نشریه کدامند؟ کلا میتوانست تصویری کلی از این نشریه به دست بدهد؟

علی جوادی: "پرشن" در هر شماره دارای چند میگز است. "پرشن" شماره ۲ شامل میگزهای در مورد تحولات آمریکا، عراق، کردستان، جنگ ناتو در بالکان و پروژه اروپای واحد، است. در این میگزها ما به بررسی تحولات جامعه و مسائل سیاسی مرم در ایران و جهان می پردازیم. هر شماره "پرشن" دو ستون ثابت دارد که یکی از نزدیک و خصوصی و دیگری نشریهای و دیگری ماگرو و فلسفی. "پرشن" نشریهای است. در این عرصه سعی خواهیم کرد که به سراغ دانشمندان برویم، از کارشان و از نتایج تحقیقاتشان خوانندگان خود را مطلع کنیم. به این اعتبار با ریاضیات و فیزیک و استرونیفیک و مایکرو بیولوژی و ژنتیک هم سر و کار خواهیم داشت. "پرشن" شماره ۳، که در دست تهیه است، شامل میگزهای است پیرامون اسلام و اخلاقیات "پایان زندگی" و مجموعه ای از مصاحبه ها در زمینه: سیاست آمریکا، ژورنالیسم معاصر (مصاحبه ای با نوآم چامسکی)، نقش صندوق بین الملل پول، تغییر خط فارسی به لاتین، و غیره است.

انترناسیونال: "پرشن" انگلیسی در چه مرحلهای است؟ کی راجع به طیف مسائل و مخاطب آن نشریه بگوید؟
علی جوادی: قرار است که بزودی نشریهای انگلیسی منتشر کنیم. این نشریه مسلماً مخاطبینش متفاوت است با "پرشن" خواهد داشت، اما فرمت و عمده مسائلی که به آن میپردازد کاملاً یکسان است. این نشریه برگردان انگلیسی "پرشن" نخواهد بود. اما اجازه دهید بحث بیشتر پیرامون این نشریه را به آماده شدن بیشتر در این زمینه موکول کنیم.

کمونیسم کارگری در تدارک اکتبر دیگری است

سخنرانی در مراسم گرامیداشت انقلاب اکتبر، گوتنبرگ سوئد

دستان عزیز، به جلسه گرامیداشت انقلاب کارگری اکتبر خوش آمدید. سنتا رسم براین است که سخنرانان و شرکت کنندگان در مراسم چنین روزگاهی، که سالگشت یک نقطه عطف در سیر حرکت و پیشروی جنبش سوسیالیستی بوده است، راجع به تاریخ این مبارزات، تجارب و نقاط قوت و ضعف آن بحث و گفتگو میکنند. برای جمعیتها بررسی و جمعیتدنی درسهایی که انقلاب، یک حرکت عظیم اجتماعی، تا آنجا که می‌خواهند از کمپوهای آن در آینده اجتناب کنند، البته لازم و ضروری است. خود ما این کار را کرده ایم. نقد سوسیالیستی تجربه اکتبر در تقابل با تقدفای دمکراتیک از همین تجربه، از آثار تئوریک کمونیسم کارگری و حزب ماست. من قصد ندارم در جلسه امروز به تفصیل این مباحث آنچه من مایلم در این جلسه روی آن متمرکز شوم، خود مقوله انقلاب اجتماعی، تلاش ما برای تدارک و برپایی اکتبر دیگری است. این مهمترین دلیلی است که حزب کمونیست کارگری مراسم انقلاب اکتبر را برگزار میکند.

می‌خواهیم این پرچم را هرجا و همه جا برافراشته نگذاریم، ما نه مفسر تاریخ هستیم و نه ناظرین بی عمل و ادواران آن. ما جزو کسانی نیستیم که سوسیالیسم تقدیس میکنند و در عمل آنرا به روزی مهروم احاله میدهند.

سوسیالیسم برای ما مذهب نیست، کیش نیست. سوسیالیسم برای ما محصل شایش با مذهب و پنهان از همه جا برافراشته نگذاریم، ما نه مفسر تاریخ هستیم و نه ناظرین بی عمل و ادواران آن. ما جزو کسانی نیستیم که سوسیالیسم تقدیس میکنند و در عمل آنرا به روزی مهروم احاله میدهند.

سوسیالیسم برای ما مذهب نیست، کیش نیست. سوسیالیسم برای ما محصل شایش با مذهب و پنهان از همه جا برافراشته نگذاریم، ما نه مفسر تاریخ هستیم و نه ناظرین بی عمل و ادواران آن. ما جزو کسانی نیستیم که سوسیالیسم تقدیس میکنند و در عمل آنرا به روزی مهروم احاله میدهند.

سوسیالیسم برای ما مذهب نیست، کیش نیست. سوسیالیسم برای ما محصل شایش با مذهب و پنهان از همه جا برافراشته نگذاریم، ما نه مفسر تاریخ هستیم و نه ناظرین بی عمل و ادواران آن. ما جزو کسانی نیستیم که سوسیالیسم تقدیس میکنند و در عمل آنرا به روزی مهروم احاله میدهند.

سوسیالیسم برای ما مذهب نیست، کیش نیست. سوسیالیسم برای ما محصل شایش با مذهب و پنهان از همه جا برافراشته نگذاریم، ما نه مفسر تاریخ هستیم و نه ناظرین بی عمل و ادواران آن. ما جزو کسانی نیستیم که سوسیالیسم تقدیس میکنند و در عمل آنرا به روزی مهروم احاله میدهند.

فردی و اجتماعی و ... را هنوز ما داریم استفاده میکنیم. تمام اینها با وجود جنگ و محاصره اقتصادی بیش از ۱۴ کشور اروپایی و آمریکایی علیه انقلاب اکتبر، جنگ داخلی و بین المللی ضد انقلاب بورژوازی علیه حکومت اکتبر و کشته شدن چند میلیون و شکست بعدی انقلاب میسر شده است. حکومت کارگری لنین کمتر از هشت سال طول کشید اما هشتاد سال جهان سرمایه داری با تمام قوا علیه اش جنگید. قرن بیستم اگر یک واقعه تاریخی این مقطع از ناسیونالیسم روس و اساتیل نماند آن بود شکست کارگر دارند اما سرخورده و روسیه، یعنی بازسازی اقتصاد ملی سرمایه داری براساس یک مدل دولتی و مدیریت شده، بجای ساختن سوسیالیسم به طبقه کارگر روسیه تحمیل شد. این سرمایه داری دولتی ای بود که از سرمایه دار خلع ید میکرد و دولت را بجای آن میگذاشت. اما به اساس رابطه مزدی، پول و مبادله کاری نداشت.

این شکست طبقه کارگر روسیه به فرجام رساندن انقلاب در مناسبات اقتصادی، به شکست طبقه کارگر در قدرت سیاسی و شکست انقلاب کارگری بطور کلی منجر شد. مناسبات بورژوازی تولید ایجاد میکرد که در سطح سیاسی نیز دولت و روئینای سیاسی متناسب با آن شکل بگیرد. بجای

اگر اولین مسئله هر انقلاب مسئله کسب قدرت سیاسی، نگهداشتن آن و تثبیت آن است، در مورد انقلاب سوسیالیستی نه فقط کسب قدرت کارگری و تثبیت آن بلکه انقلاب در مناسبات تولید و اقتصادیات جامعه شرط پیروزی آن است. هر انقلاب کارگری که قادر نشود فرمان اقتصادی انقلاب را به فرجام برساند، بنجاح شکست خواهد خورد.

برسر قدرت سیاسی پیروز شد. اما پیروزی سیاسی تمام محتوای این انقلاب سوسیالیستی نیست. انقلاب سوسیالیستی یک انقلاب اجتماعی است که محور اساسی آن لغو مالکیت خصوصی بر وسائل کار و تولید و تبدیل کردن آن به دارایی جمعی کل جامعه است. انقلابی است برای پایان دادن به تقسیم طبقاتی جامعه، برای الغای نظام کار مزدی. برای از میان برداشتن بازار پول و مبادله کالای بعدی این شکست طبقه کارگر روسیه و بلشویسم در به فرجام رساندن انقلاب کارگری اکتبر. آنچه بعد از شکست انقلاب اکتبر در جهان خود با نام کمونیسم معرفی کرد، چیزی بود جز یک اقتصاد دولتی سرمایه داری که برنامه تصمیات اداری را جایگزین مکانیزمهای بازار میکرد، و در سطح جامعه داخلی از خدمات کارگری و بیمه های اجتماعی را برای مگانا با شکا به درجه ای از تعدیل ثروت پیش میدرد. اینهم محصول توازن قوا بود در انقلاب اکتبر است که بعد از شکست انقلاب اروپایی غربی و آمریکایی شمالی و کشورهای جهان سوم به پلافرم بورژوازی تبدیل میشد. دولترانی اقتصادی و محدود کردن کمونیسمهای بازار بعنوان الگوی رشد اقتصادی تا دهه هشتاد مقبولیت دارد.

با تمام اینها، به نظر من بدون بلشویسمکا و بدون انقلاب اکتبر قرن بیستم اساسا طور دیگری میشد. زندگی میلیاردها بشر در این قرن میتوانست به مراتب بیخوش تر و اسارت بارتر رقم بخورد. سالهای دهه هشتاد و بنیال آن بعد از فریبایی بلوک شرق و منجبهی خامان برانداز فرمی و ملی و مذهبی و بیوقوفی مردم در دیکتاتورهای آنان گسیخته بازار در مقابل چشمان همه ماست. اکتبر انقلابی بود که جهان بعد از آن آرایش سیاسی و بلوک بندی خود را بناچار بازتعریف کرد. تاثیرات انقلاب اکتبر و دستاوردهای آنرا از کاهش ساعت کار، حق مسکن، حق رای، برابری زن و مرد، حق شکل، آزادیهای

برای کمونیستها کفر است که دست به قدرت سیاسی و انقلاب ببرند. میگویند انقلاب خشونت می آورد، خوریزی دارد، اصلا دوره اش گذشته است. اینها خود را به نفهمی میزنند که این خشونت روزمره سرمایه علیه انسان امروز است که هر شش ثانیه کودکی را میکشد، هر دقیقه جنایت میکند، دارو و غذای بچه ها را در عراق و کویتا گرو گرفته است. که نفس کارکردن در قبال مزد، فروختن هرروزه خلاقیت انسانی، بدون اینکه صاحب آنچه باشی که خود خلق کردی، کمترین خشونت است. که خود اینها هستند که زندانها و شکنجه گاهها و جوخه های ترور را سازمان داده اند. خود اینها هستند که مردم را در کورر با بسم میکشند، خود اینها هستند که در مهد دمکراسی

وجود دارد؟ بله وجود دارد. دیر زمانی است که وجود دارد. انقلاب را ما خلق نکرده ایم. محصول ذهن ما نیست. ممانطور که سرمایه و انقلاب بورژوازی و انقلاب صنعتی را ما خلق نکردیم. ممانطور که ما شورش و کودتا و جنگ و سنگریندن و مقاومت را خلق نکردیم. اینها مکانیزمهای جامعه هستند. مکانیزمهای برای

اکتبر، انقلابی که در تاریخ معاصر به ده روزی که دنیا را لرزاند معروف شده است، علیرغم شکستش، در پایان قرن بیستم با شیخ مارکس و لنین، با نقد کمپوهای بلشویسم و عروج مجدد کمونیسم کارگری و حزبش در صحنه است و میبورد که در یک تاقی سیاسی مجدداً به نقطه امید صدها میلیون انسان برای امر آزادی و برابری تبدیل شود.

بازایی تعادل جامعه در دوره های بحرانی. انقلاب موضوعی نیست که بشود هرروز در دستورش گذاشت. انقلاب در شرایطی موضوعیت پیدا میکند که قدرت فائقه دیگر به شیوه های قدیم نمیتواند به حکومتش ادامه دهد و مردم در تئینخواهانه اتوریته قدرت حاکم را قبول کنند.

این تجربه انقلاب ایران و انقلابات دیگر در همین قرن است. پس موضوعی اینکه آیا شرایط انقلاب وجود دارد، در نقطه نظر شرایط عینی یعنی شیوه مسلط تولید سرمایه داری و وجود یک طبقه کارگر مزدی، بله دیرزمانی است که شرایط انقلاب وجود دارد. آنچه وجود نداشته است شکل و اتحاد طبقه کارگر حول سیاستها قرار است اسلحه شان را تحویل دهند و با زدن ادکلن و رعایت قواعد پارلمانی به مجلس بروند. مذهب، هنوع مذهب امتحانش را به ایران پس داده است. دنیایی از تنفر علیه مذهب در جامعه ایران موج میزند. به نظر من مذهب عینه ای در ایران ندارد. میظنور راه حل تدریجی و اصلاحات در ایران بیشتر به یک نکاهی سیاسی شبیه است تا اینکه ریشه ای در واقعیت

تا به ایران برمیگردد، امروز آنچه در ایران بهترین زمینه را دارد، رادیکالیسم و چهچراگی است نه دگر اندیشی یا ملاحانگی که قرار است اسلحه شان را تحویل دهند و با زدن ادکلن و رعایت قواعد پارلمانی به مجلس بروند. مذهب، هنوع مذهب امتحانش را به ایران پس داده است. دنیایی از تنفر علیه مذهب در جامعه ایران موج میزند. به نظر من مذهب عینه ای در ایران ندارد. میظنور راه حل تدریجی و اصلاحات در ایران بیشتر به یک نکاهی سیاسی شبیه است تا اینکه ریشه ای در واقعیت

زنده باد انقلاب کارگری!

داشته باشد. جریانات دست راستی ناسیونالیسم ایرانی، که آن جامعه دست رد به سینه داشت از انقلاب ۵۷ رزه است، در اشکال جدیدی دارند به صحنه می آیند، من فکر میکنم نهایت آینده سیاسی ایران را که به سمت تحولات تعیین کننده و مهم میبورد، جلال چپ و راست، جلال کمونیسم و ناسیونالیسم تعیین خواهد کرد. آنچه در ایران زمینه وسیعی دارد کمونیست است.

در مورد تضمین آینده هر انقلابی به کسی نمیتوان ضمانت داد. بهترین ضمان برنامه سیاسی، آزادیخواهی افراطی کمونیسم کارگری، و دخالت تک به تک ما برای شکل دادن، پیروز کردن و حراست از انقلابی است که در دل اوضاع امروز دارد حدادی میشود.

دوستان عزیز، اکتبر، انقلابی که در تاریخ معاصر به ده روزی که دنیا را لرزاند معروف شده است، علیرغم شکستش، در پایان قرن بیستم با شیخ مارکس و لنین، با نقد کمپوهای بلشویسم و عروج مجدد کمونیسم کارگری و حزبش در صحنه است و میبورد که در یک تاقی سیاسی مجدداً به نقطه امید صدها میلیون انسان برای امر آزادی و برابری تبدیل شود.

ما هیچ پدیدهایی به سوسیالیسم غیرکارگری حاصل از شکست اکتبر و دیگر بلوکهای که با نام سوسیالیسم حرف زدن نداریم، ما هیچ ارزشی برای تئورهای تسلیم طلبانه روشنفکران و تازه دمکراتهای نظم برینی قائل نیستیم. ما کمونیستیم. کمونیست های سنت مارکس و بلشویسم لنین.

بعد از قریب هشتاد سال از شکستشان در نیمه دوم دهه بیست از ناسیونالیسم، دوباره داریم کمر راست میکنیم. میخواهیم همان اهداف اکتبر را متحقق کنیم. پرچم انقلاب اکتبر در دست ماست. ما میخواهیم این پرچم را بار دیگر در گوشه ای دیگر از این کره خاکی به اهتزاز در آوریم. نه فقط نجات میلیونها انسان در ایران و منطقه، بلکه احیای کمونیسم کارگری در جهان امروز و تبدیل آن به مظهر اراده و شرف و هویت هر انسان کارگر و آرایندهای، در گرو پیروزی مجدد اکتبر دیگری است. کمونیسم کارگری، برای الحال در ایران، همه چیزش را برای تدارک و برپایی اکتبر دیگری بکار انداخته است. باینند در این روز عزیز و گرامی، به سالگشت انقلاب کارگران روسیه، برای برپاندن اکتبر دیگری، برای پیروز کردن کمونیسم کارگری در صحنه جلال قدرت سیاسی در ایران با همه متحد شویم. ما به کم مدعوت میکنیم. به حزب کمونیست کارگری، حزب انقلاب اکتبر پیویندیم.

زنده باد انقلاب کارگری!

از انقلاب ۵۷ تا انقلاب سوسیالیستی در ایران

سخنران: حمید تقوایی رئیس دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

- زمینه های شکل گیری و شکست انقلاب ۵۷
- بن بست جمهوری اسلامی و چشم انداز انقلاب آتی در ایران
- مضمون و مبانی جمهوری سوسیالیستی در ایران

زمان : شنبه ۵ فوریه ۲۰۰۰

مکان : نورت ونگور، خیابان ۲۳ شرقی ، رگ ستر،

شروع برنامه : ۵ بعد از ظهر تا ۹ شب

وردیده: ۳ دالر

امکان نگهداری از کودکان موجود است.

تسهیلات خارج کشور حزب کمونیست ایران (واحد ونگور)

تلفن ۳۷۰۴-۸۰۸

فعالیت‌های حزب در خارج کشور

تنظیم: سیاوش دانشور

در گرامیداشت سالگرد انقلاب کارگری اکتبر

در نیمه اول نوامبر، تشکیلاتهای احزاب کمونیست کارگری عراق و ایران در آمریکا، آلمان، استرالیا، سوئد، کانادا، انگلیس و هلند مراسمی بمناسبت هشتاد و دومین سالروز انقلاب کارگران روسیه برگزار کردند. در این گردهماییها، کادریهای احزاب کمونیست کارگری ایران و عراق و رهبران اتحادیه‌های کارگری سخرانی کردند. در سخرانیها به

انقلاب اکتبر نشان داد که اگر کمونیستها حتی در گوشه کوچکی از این جهان دستشان به قدرت برسد آنچنان تغییرات سریع و عمیقی در زندگی بشریت پدید میآید که تا هشتاد سال بعد هم بورژوازی مجبور است برای خنثی کردن آن تمام زرادخانه تبلیغاتی اش را به کار اندازد. دنیا بدون انقلاب اکتبر، بدون صف سوسیالیسم، بدون تلاش برای آزادی و برابری انسانها بسیار غیر قابل تحمل تر میبود. آنها که میکوشند انقلاب اکتبر را از سلسله تلاشهای تائوتنی بشر برای آزادی حذف کنند، در واقع ناشیانه میکوشند امید و تلاش بشریت را ستم‌نمیده و محروم از دستیابی به یک زندگی و دنیای بهتر از تاریخ حذف کنند.

تظاهرات علیه سفر خاتمی به فرانسه

در اعتراض به میزبانی دولت فرانسه و سازمان یونسکو از خاتمی، رئیس دولتی که صد هزار اعلام در پرنده اش ثبت شده است، به فراخوان تشکیلات خارج کشور حزب تظاهرات‌هایی در مقابل سفارتخانه ها و کنسولگریهای فرانسه در کشورهای مختلف، در اعتراض

اعتراض به حکم اعدام

دانشجویان زندانی و مرتضی امینی مقدم

فوری و بی‌بید و شرط کلیه زندانیان سیاسی و سرنگونی رژیم اسلامی تاکید کردند. در این اجتماعات کادریهای حزب نشان یونینیان، زردشت احمدزاده، مینا احدی، ثریا خضری، محمود احمدی، خلیل کیوان، سیاوش دانشور سخرانی اولریتها و نقشه عملیات در اعتراضات در رادیوها و رسانه

چندین تظاهرات در کلن و هامبورگ (آلمان)، در تورنتو (کانادا)، در استکهلم، گوتنبرگ و مالمو (سوئد) به فراخوان واحدهای حزب در این کشورها برگزار شد.

بدینال اعلام حکم اعدام اکبر محمدی، احمد باطنی و مرتضی امینی مقدم تظاهراتی در آلمان و سوئد و کانادا برگزار شد. کادریهای حزب در این اجتماعات این احکام اعدام را نه نقطه قدرت رژیم که دلیل ترس از اعتراضات روزافزون مردم و بویژه جوانان دانستند و بر تشدید مبارزه برای لغو فوری احکام اعدام و آزادی

علیه اخراج دو میلیون مهاجر از ایران

اگر قرار است مردم از بیکاری و فقر و فلاکت بی مانندند که در ایران حاکم است رها شوند، قبل از همه باید جمهوری اسلامی «اخراج» شود. به ما پیوندید، در آکسیونهای اعتراضی حزب کمونیست کارگری ایران شرکت کنید و از حق کار و شهروندی برای همه مهاجرین ساکن ایران دفاع کنید!

در پاسخ به مصوبه مجلس رژیم اسلامی در (۲۴ آبان ۱۳۷۸ نوامبر ۹۹) مبنی بر اخراج دومیلیون کارگر مهاجر ساکن ایران تا پایان (سال ۷۹، مارس ۲۰۰۱) کمیته مرکزی حزب طی اطلاعیه ای در هفدهم نوامبر این حرکت رژیم اسلامی را پاکسازی قومی علیه دو میلیون

به فرقه الهذا اجازه نخواهیم داد پای حکومت اسلامی را به محیط زندگی مان باز کند.

به کمپین اعتراضی به تحرکات دستجات تروریست اسلامی در تورنتو پیوندید.

واحد کانادای حزب خبر داد که فرقه اسلامی الهذا در تدارک برگزاری کنگره صدمین سال تولد خینی در ۵ فوریه ۲۰۰۰ در تورنتو است. این برنامه که در ارتباط مستقیم با سفارت جمهوری اسلامی طرح ریزی شده و هدف آن مشروعیت بخشیدن به رژیم اسلامی در خارج کشور و پهن کردن بیشتر بساط تحرر و ترور است. در تقابل با این دهن کجی به میلیونها قربانی حاصل از رژیمی که خینی بنیانگذار آن

اگر میشنیدید که عده ای علنا میخوانند به مناسبت ظهور و زندگی موجودی چون هیتلر، کنگره برگزار کنند، چه می کردید؟ اگر می دیدید در روز روشن و در ملا عام عده ای احکام، ایدئولوژی و رفتار سازمان دهنندگان آشوبش را تقدیس میکنند و گواهی میدارند، چه حالی به شما دست میدهد؟ اگر می دیدید در همسایگی تان پر زن عاملین شکنجه و اعدام صدها هزار آزادیخواه، زن و مرد و کودک، دسته گلی می اندازند، چه حالی به شما دست می داد؟ اگر می خواندید که عده ای به ستایش خینی نشسته اند، چه می کردید؟ بی شک ساکت نمی نشستید!

برگزاری کنفرانس های سالانه اعضای حزب در هلند، استرالیا، نروژ، کانادا، سوئد، آلمان، فنلاند و انگلیس

در ماههای اخیر کنفرانس سالانه اعضای حزب در کشورهای هلند، استرالیا، نروژ، کانادا، سوئد، آلمان، فنلاند و انگلیس برگزار شد. در این کنفرانسها گزارش فعالیتهای واحدهای حزب در یکسال گذشته توسط دبیران کمیته کار ارائه شد، این فعالیتهای مورد بحث حاضرین قرار گرفت و سپس اولریتها و نقشه عملیات در آتی این تشکیلاتها مورد بحث و تصویب قرار گرفت.

در این کنفرانسها تعدادی از اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب شرکت داشتند و در زمینه های مختلف سخرانی کردند. در این نشستها همچنین میتنهایی از حزب کمونیست کارگری عراق و نیز تعدادی از دوستداران حزب شرکت داشتند.

انتخاب کمیته های حزب آخرین مبحث کنفرانسهای کشوری بود. در **هلند** بهمن‌خان، حبیب نصرخی، مهدی‌فتاح، علی‌مطهری و مجیدطاهری بعنوان اعضای کمیته و علی‌مطهری بعنوان دبیرکمیته حزب در هلند انتخاب شدند.

در **استرالیا** احدی حیدری بعنوان دبیر واحد حزب انتخاب شد. در **نروژ** ابراهیم باطنی، محمد دنیانی، ملکه عزتی، غفار غلام ویسی، مرشد قائدی، داریوش نیکنام و علی یوسف بن یعقوب اعضای کمیته حزب در نروژ انتخاب شدند و مرشد قائدی به عنوان دبیر کمیته انتخاب گردید. در **کانادا** که کمیته ۱۵ نفره داود آرام، محسن ابراهیمی، هما ارجمند، محمود احمدی، ناصر اصغری، فریدون الیز، صلیح ایران‌دوست، جلیل بهروزی، سعید پرتو، ثریا شهابی، شهرام صنیعی، مصطفی صابر، فهیمه صادقی، پدلی محمودی و شیوا مجیدی انتخاب شد و در اولین نشست کمیته کشوری محمود احدی بعنوان دبیر کمیته انتخاب گردید. در **سوئد** ۱۱ نفر به عضویت

در ۳ نوامبر ۹۹، پلیس آلمان رویا مصیبی پناجوی ایرانی را که حکم اخراج گرفته جهت درست کردن پرورنده دیپورت به اداره پلیس نورنبرگ میبرد. زمانیکه خانم مصیبی علیه حکم گرفتن با حجاب اسلامی مقاومت میکند شش پلیس وی را مورد ضرب و شتم قرار میدهند، در حالیکه رویا از شدت جراحات وارده به کتف و شانه هایش اشک میریزد، با حجاب اجباری از اتاق عکس میگیرند. پس از علنی شدن این واقعه چند زن پناجوی دیگر اعلام میکنند که با آنان نیز چنین رفتاری شده است. پس از شکایت رویا

بود، واحد کانادای حزب کمیتی ثریا شهابی عضو کمیته مرکزی حزب نامه سرگشاده ای خطاب به نهادهای و شخصیتهای آزادیخواه با عنوان «آیا گرامیداشت صدمین سال تولد جانی تاریخ را تحمل خواهید کرد؟» نوشته است. در این نامه از جمله آمده است:

«ثریا شهابی عضو کمیته مرکزی حزب نامه سرگشاده ای خطاب به نهادهای و شخصیتهای آزادیخواه با عنوان «آیا گرامیداشت صدمین سال تولد جانی تاریخ را تحمل خواهید کرد؟» نوشته است. در این نامه از جمله آمده است:

انتراستراسیونال: با علنی شدن این مسئله شما چه اقداماتی را در دستور خود گذاشتید؟

مینا احدی: برای ما این مسئله امری کاملاً جدی و حیاتی بود. بهمین دلیل فوراً در تشکیلات آلمان فراخوان به برگزاری میتینگ، آکسیون، ارسال نامه های اعتراضی به مقامات دولت آلمان و در عین حال تماس گرفتن با قربانیان این اقدامات ضد انسانی و اعلام حمایت و پشتیبانی حزب و کمپین و فدراسیون از مبارزات و مقاومتهای آنان کردیم. تا کنون اقداماتی در آلمان و در سایر کشورهای اروپایی و در سایر کشورهای جهان صورت گرفته است. ما با وکلای این افراد تماس گرفتیم و اعلام کردیم که در خیابانها و در ملا عام به این امر اعتراض خواهیم کرد، که با استقبال آنها روبرو شد. ما در شهر کلن بلافاصله یک آکسیون اعتراضی فراخوان دادیم که در تن از پناجویان زنی که مورد ضرب و شتم پلیس قرار گرفته بودند در آن شرکت داشتند. همچنین در برلین رفقای ما با برگزاری میتینگ اعتراضی و اشغال ۶ ساعته دفتر حزب سبز یکی از دو حزب حاکم، اعتراض خود را به این رفتار دولت آلمان اعلام کردند. این امر با استقبال وسیع مطبوعات معتبر محلی روبرو شد و چندین مصاحبه با رفقای ما و خانم مصیبی که بدعوت ما به برلین آمده بود، انجام شد. این اقدامات همچنان ادامه دارد. تعدادی از شخصیتهای احزاب حاکم

عمل غیر انسانی و همچنین اعتراضات به آن در سطح جامعه آلمان چگونه بود؟

مینا احدی: این عمل ضد انسانی و همچنین اعتراضات علیه آن امروز فقط خشونت پلیس و تحویل حجاب اجباری به پناجویان زن نیست که مورد بحث است بلکه حکم دادگاه آستناخ که از این عمل ضد انسانی دفاع کرد، بعنوان یک حکم راسیستی مورد اعتراض افکار عمومی است.

تا کنون دهها روزنامه و مجله و رادیو و تلویزیون در این مورد نوشته اند و رپرتاژ پخش کرده اند. آخرین مورد آن پخش یک رپرتاژ انتقادی مفصل از یکی از کانالهای اصلی تلویزیون آلمان بود که در آن با رویا مصیبی مصاحبه مفصلی داشتند. علاوه

بر آن رفقای ما تا کنون با چندین رادیوی فارسی و آلمانی در این مورد مصاحبه کرده اند. خلاصه این یک یک خبر داغ در آلمان است. تا آنجا که به مردم برسد، هر که از این امر اطلاع یافته، آتراً غیر قابل باور یافته و محکوم میکند. همین اعتراضات و فشار افکار عمومی باعث موضعگیری تعدادی از شخصیتهای احزاب حاکم شد.

انتراستراسیونال: برخورد احزاب حاکم از ابتدا به این انتفاض سیاسی چگونه بود؟

مینا احدی: در بحال هیچکدام از دو حزب حاکم و دولت آلمان رسماً موضعی نگرفته اند و تلاش میکنند مسئله را با سکوت پشت سر بگذارند. اما محاسنظر که گفتیم در اثر فشار اعتراضات و افکار عمومی شاهد موضعگیری افرادی از این احزاب بودیم. در نظر از مسئولین حزب سبز در هفته آخر دسامبر با انتشار یک اطلاعیه مطبوعاتی، این عمل پلیس و بویژه حکم دادگاه آستناخ را محکوم نمودند. کلودیا روتوت یکی

انتراستراسیونال: انعکاس این

کنفرانسهای کشوری اعضای حزب در فضایی ملو از همدلی و شور و شوق و با شرکت و دخالت فعال اعضای حزب برگزار شد و در جریان آن دهها نفر از دوستداران حزب که در این کنفرانسها شرکت داشتند، به عضویت حزب درآمدند.

اعتراض علیه تحمیل حجاب اجباری در آلمان، علیه برپا کردن جهنم جمهوری اسلامی در قلب اروپا!

علیه پلیس نورنبرگ، دادگاه آستناخ تحمیل حجاب اجباری را تائید و اعلام میکند: «این عمل قانونی بوده، چرا که افراد تبعه ایران بدون در نظر گرفتن مذهب موظف به رعایت قوانین جمهوری اسلامی هستند.»

اطلاعیه های متعددی تا کنون از طرف تشکیلات خارج کشور و تشکیلات آلمان حزب منتشر شده است.

در این رابطه مصاحبه ای داریم با مینا احدی عضو کمیته مرکزی حزب و دبیر کمیته آلمان.



مصاحبه با مینا احدی

مطالبات ما در این کمپین این است که هر زنی که از کشورهای اسلام زده مانند ایران به خارج پناهنده میشود بدون اما و اگر بعنوان پناهنده سیاسی برسمیت شناخته شود، حجاب اسلامی اجباری در آلمان لغو شود و دولت آلمان رسماً از رویا مصیبی و سایرین بخاطر رفتار راسیستی و توهین آمیز پلیس و دادگاه آستناخ معذرت خواهی کند.

از مسئولین حزب سبز و یکی از اعضاکنندگان این نامه طی تماس تلفنی بمن گفت که قصد دارد قضیه را به دادگاههای بالاتری کشاند و از دادگاه آستناخ شکایت کند. همچنین یکی از مقامات حزب سوسیال دمکرات بر علیه این اتفاقات موضع گرفته و آتراً یک امر غیر انسانی نامیده است. تلاش ما اینست که این موضعگیری به اعلام نظر رسمی حزب و یا احزاب مربوطه منجر شود.

انتراستراسیونال: برنامه آینده شما و مطالباتی که مطرح میکنید چیست؟

مینا احدی: ما این کمپین را کمکان به پیش خواهیم برد. روز ۱۵ ژانویه ما در مرکز این اتفاقات یعنی شهر نورنبرگ تظاهرات اعتراضی خواهیم داشت، همچنین

تاکنون دهها روزنامه و مجله و رادیو و تلویزیون در این مورد نوشته اند، مصاحبه کرده اند و رپرتاژ پخش کرده ند و دهها نامه اعتراضی از طرف شخصیتها نهادهای به دولت آلمان و دادگاه آستناخ نوشته شده است. فشار افکار عمومی چنان بالا است که شکافی را در احزاب حاکم بر سر این مساله ایجاد کرده است.

به فراخوان تشکیلات خارج کشور حزب همزمان با این تظاهرات در کشورهای دیگر هم در مقابل سفارتخانه ها دولت آلمان آکسیونهای اعتراضی برگزار میشود و در طول روزهای آتی نیز برنامه هایی در دستور داریم. اولاً از نظر ما باید هر زنی که از کشورهای اسلام زده همچون ایران به خارج پناهنده میشود بدون اما و اگر بعنوان پناهنده سیاسی برسمیت شناخته شود. صرف زن بودن در ایران جرم است و هر نوع مقاومت و رفتار و کرداری مغایر با قوانین ارتجاعی اسلامی با زندان و دستگیری و شکنجه و سنگسار پاسخ میگردد. آیا از این امر سیاسی تر چیز دیگری را سراغ دارید. ثانیا ما رفتار با آلمان و دولت آلمان را محکوم کرده و خواهان لغو حکم بشدت راسیستی و توهین آمیز دادگاه آستناخ هستیم و در عین حال خواهان ممنوعیت حجاب اسلامی اجباری در آلمان و معذرت خواهی رسمی مقامات دولتی از قربانیان این واقعه ضد انسانی هستیم. ■

یک دنیای بهتر برنامه حزب کمونیست کارگری را بخوانید

مصاحبه های رسانه ها با کادرهای حزب



شده از خرازی در مورد شعارها
 و تظاهرات کنندگان و اعتراض
 خشم آلوده که فضای کنفرانس
 مطبوعاتی را تحت الشعاع قرار
 داده بود.

اخبار این اعتراضات در رسانه
 های بین المللی و فارسی زبان
 وسیعاً منعکس گردید از جمله
 خبری ABC WORLD و
 روی اینترنت، خبرگزاری آسوشیت
 پرسی، تلویزیون انگلیسی SKY
 رادیو، تلویزیون و خبرگزاری
 بی بی سی، اخبار این اعتراضات
 را همراه با مصاحبه های
 اعظم کم گویان و امان گها
 حزب کمونیست کارگری ایران
 منعکس کردند.

حزب کمونیست کارگری
 حضور نمایندگان رژیم اسلامی در
 خارج کشور با افشاکاری و اعتراض
 یکپارچه مقابله خواهد کرد. م
 اجازه نمی دهیم که دولت اسلامی
 و سایر دول غربی به رژیم اسلامی
 که کارنامه ای از سرکوب
 جنایت و تحمیل کسان زندگی س
 به ۶۰ میلیون انسان ندارد، جل
 ای موجه بدهند. ■

نسرین م مینو ه پریماز الف اسپیژ الف اسد ک	کیم مالی به حزب و نشریه انترناسیونال نروژ اف کیم به انترناسیونال آ کیم به انترناسیونال آلمان شمسه فرهاد فرنگ علیرضا محمد خسرو فنلاند کریم مرادی

اولین سمینار انجمن مارکس برگزار شد

اولین سمینار انجمن مارکس شنبه ۲۲ ژانویه در لندن برگزار شد و مورد استقبال قریب ۱۰۰ نفر از علاقه مندان قرار گرفت.

در این سمینار منصور حکمت نخستین بخش از مبحث "کمونیسم کارگری" را ارائه کرد و به سوالات حضار پاسخ داد. تعدادی از علاقه‌مندان از کشورهای آلمان، سوئد، فرانسه در این سمینار حضور داشتند. جلسه دوم سمینار کمونیسم کارگری شنبه ۱۸ مارس برگزار خواهد شد.

بعد از شش روز اعتصاب و اجتماع کارگران پالایشگاه آبادان یکماه به رژیم مهلت دادند!

روز دوشنبه ۲۷ دی ماه ۷۸ (۱۷ ژانویه ۲۰۰۰) حدود دو هزار کارگر بخش تعمیرات و نوسازی پالایشگاه آبادان دست از کار کشیدند و در محوطه پالایشگاه اجتماع اعتراضی برپا داشتند. این اعتصاب که دستکم به مدت شش روز (تا امروز ۳ بهمن) ادامه داشته است، با حمایت کارگران بخش بهره برداری پالایشگاه روبرو شد و فضای شور و زمزمه‌گری را در بین کارگران نفت جنوب ایجاد کرد. کارگران خواهان رسیدگی به برخی خواسته‌های رفاهی، از جمله تعمیر منازل شرکتی، افزایش دستمزد و مزایا هستند و بویژه به طرح "اصلاح ساختار نفت" اعتراض دارند. طبق این طرح ۴۰ هزار نفر از ۱۴۰ هزار پرسنل نفت مشمول یکبار سازی میشوند. سرانجام بعد از نزدیک یک هفته اعتصاب و اجتماع مداوم، مدیریت پالایشگاه در جمع کارگران حضور یافت و برای رسیدگی به خواسته‌های رفاهی و خدماتی تا ۲۷ بهمن از کارگران مهلت خواست. اما کارگران همچنان خواستار تضمین دولت در مورد عدم اخراج و افزایش مزایا و دستمزد هستند.

یادآور میشود که همزمان با اعتصاب و اجتماعات شورانگیز کارگران پالایشگاه آبادان، در بین کارکنان صنعت نفت اهواز نیز اعتراضاتی جریان داشته است. همچنانکه قبلاً به اطلاع رسید روز ۲۹ دی ماه رزنگنه وزیر نفت جمهوری اسلامی به اهواز سفر کرد و در اجتماع کارکنان نفت جنوب حاضر شد. وی در این اجتماع کوشید اطمینان دهد که "اصلاح ساختار به معنی اخراج کارکنان نیست". اما در عین حال تأکید کرد که جمهوری اسلامی مصمم است از سال آینده یعنی از سال ۱۳۷۹ این طرح را به اجرا درآورد. رزنگنه بر هدف طرح "اصلاح ساختار" که بالا بردن سودآوری شرکت نفت عمدتاً از طریق حمله به معیشت کارگران و بیگارسازی‌های چند ده هزار نفری است، تأکید کرد که "سیاست فعلی وزارت نفت افزایش تولید و افزایش درآمد است". اعتصاب کارگران پالایشگاه نفت آبادان و اعتراضات کارگران نفت جنوب می‌تواند جرقه‌ای باشد که خشم کارگران نفت در تهران، اصفهان، شیراز، تبریز و سایر نقاط را که بیست سال است زیر حمله مکرر رژیم اسلامی قرار داشته‌اند، شعله ور کند. مبارزه سراسری کارگران نفت بارقه امید را در دل میلیون‌ها کارگر مردم محروم و تشنه رفاه و آزادی شعله ور خواهد کرد. حزب کمونیست کارگری ایران کارگران نفت را به اتحاد سراسری فرا میخواند!

حزب کمونیست کارگری ایران
۳ بهمن ۱۳۷۸ - ۲۳ ژانویه ۲۰۰۰

در ارتباط با اعتصاب کارگران پالایشگاه آبادان، تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران یک کمیته سراسری برای جلب حمایت سازمان‌های کارگری از خواسته‌های کارگران نفت فراخوان داده است.

معاون وزیر کار رژیم اسلامی رسماً به جنایتی بزرگ علیه صدها هزار کارگر اعتراف کرد!

معاون وزیر کار اعلام کرد که "هم‌اینک بیش از ۵۰۰ کارخانه در کشور مشغول به فعالیت هستند که کارگران آنها بین ۳ تا ۱۵ ماه حقوق دریافت نکرده‌اند". این قطعاً آمار همه کارگرانی که دستمزد دریافت نکرده‌اند نیست اما صرف همین خبر، اعتراف رژیم به جنایتی عظیم و سازمان یافته علیه طبقه کارگر است. صدها هزار کارگر مدتهاست کار کرده‌اند و استعفا داده‌اند اما دولت و کارفرما از پرداخت حقوق ناچیز آنها خودداری کرده‌اند. در این مدت اما صاحبخانه اجاره‌اش را بدون یک روز تأخیر گرفته است، فروشگاه‌های مواد غذایی حساب اجناسشان را داشته‌اند، ادارات آب و برق پولشان را گرفته‌اند، مدارس شهریه‌شان را گرفته‌اند و البته همگی قیمت اجناس و اجاره‌ها و سایر هزینه‌های زندگی را چند برابر کرده‌اند. در یک کلام صدها هزار کارگر

حزب کمونیست کارگری ایران
۱۹ دیماه ۱۳۷۸ - ۹ ژانویه ۲۰۰۰

Tel: 0771 461 1037

انجمن مارکس (لندن)

marxsociety@yahoo.com

سمینارهای انجمن مارکس در سال ۲۰۰۰

تاریخ

موضوع

شنبه ۱۸ مارس	سمینار کمونیسم کارگری (۲)	منصور حکمت
شنبه ۲۷ مه	تاریخ شفاهی چپ: از اتحاد مبارزان کمونیست تا حزب کمونیست ایران	حمید تقوایی و منصور حکمت
شنبه ۱ ژوئیه	بازخوانی کاپیتال مارکس (۱)	منصور حکمت
شنبه ۱۲ اوت	تاریخ شفاهی چپ: از کومه‌له تا حزب کمونیست ایران	حسین مرادیگی
شنبه ۲ سپتامبر	بازخوانی کاپیتال مارکس (۲)	منصور حکمت
یکشنبه ۳ سپتامبر	تاریخ شفاهی چپ: کومه‌له در حزب کمونیست ایران	کوروش مدرسی رحمان حسین زاده
شنبه ۷ اکتبر	مارکس و تئوری کمونیسم	فاتح شیخ الاسلامی
شنبه ۲ دسامبر	احزاب سیاسی در ایران، سنت‌ها و افتخار از مشروطه تا جمهوری اسلامی	کوروش مدرسی
شنبه ۱۶ دسامبر	لنین و تئوری انقلاب	فاتح شیخ الاسلامی

برای اطلاعات بیشتر، ثبت نام در سمینارها و تهیه کارت ورودی

با تلفن و یا ای میل فوق تماس بگیرید

انجمن مارکس برای کمک به اشاعه مارکسیسم تشکیل شده است.

برای اطلاعات بیشتر و پیوستن به انجمن با ما تماس بگیرید

این قدم اول در راه ایجاد یک مدرسه کمونیستی تمام وقت و یک مرکز دائمی مطالعات مارکسیستی است
سمینارهای انجمن علنی و عمومی است

۱- انجمن مارکس یک نهاد فرهنگی غیر حزبی و مستقل است. موسسین این انجمن منصور حکمت و کوروش مدرسی هستند. هدف انجمن کمک به امر آموزش و اشاعه مارکسیسم است و در جهت ایجاد یک مدرسه و مرکز مباحثات و مطالعات مارکسیستی تمام وقت در لندن کار میکند. ۲- فعالیتهای انجمن در سال آینده شامل برگزاری سمینارها و انتشار متون و نوارها و ویدئویی این سمینارها و برخی کتب و مقالات خواهد بود. ۳- همه سمینارهای انجمن در لندن در انگلستان برگزار میشود. شرکت در این سمینارها برای عموم آزاد است. اکثر سمینارهای انجمن روزیبه خواهند داشت. ۴- علاقه‌مندان میتوانند با پرداخت حق عضویت سالانه معادل ۵۰ پوند به عضویت انجمن مارکس درآیند. اعضای انجمن میتوانند بطور رایگان در همه سمینارها شرکت کنند، انتشارات انجمن را از طریق ای آتی انجمن را از طریق ای میل دریافت کنند. عضویت در انجمن، نظیر عضویت در کتابخانه و یا انجمن فیلم و نظایر آن، برای استفاده از خدمات انجمن است و اعضای انجمن وظیفه و یا مسئولیتی در امور انجمن برعهده ندارند. ۵- برنامه سمینارهای انجمن در سال دوهزار اعلام شده است. این لیست کامل نیست. سمینارهای جدیدی به این لیست اضافه خواهد شد. لیست جدید همراه به اطلاع عموم میرسد. ۶- کسانی که علاقه‌مندند بعنوان سخنران در انجمن سمینار بگذارند میتوانند با انجمن تماس بگیرند تا اطلاعات لازم در مورد ضوابط و ملزومات این کار برایشان ارسال شود. سخنرانی و برگزاری سمینار در انجمن مارکس شرط تعلق حزبی ندارد.

Address:

M.S.
PO box 27227
London N11 2WZ
UK

Bank Account:

Marx Society
Account no. 45443343
Sort Code 60-24-23
NatWest Bank
Wood Green Branch
14 The Broadway
Wood Green
London N22 6BZ

سازمان جوانان کمونیست

تلفن: ۷۸۲۳۷۲۶ ۱۷۲ (۰۰۴۹)
آدرس: Postfach 102515
50465 Kohn
Germany
ای میل: JavananC@aol.com

صدای کمونیسم کارگری

www.kvwpiran.org

نشریه انترناسیونال رایگان است

نشریه انترناسیونال رایگان در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد. هزینه آبونمان تنها معادل هزینه پست نشریه است. بهای نشریه در کیوسکها و مراکز حرفه‌ای توزیع نیز تنها معادل هزینه توزیع و حق‌الزحمه فروشنده است.

انترناسیونال با کمک‌های مالی خوانندگان و دوستدارانش تأمین می‌شود

هزینه انتشار نشریه انترناسیونال کم نیست. کمک‌های مالی خوانندگان و علاقه‌مندان نشریه به انتشار و توزیع هر چه گسترده‌تر آن کمک می‌کند.

آبونمان نشریه ساده است
برای آبونمان شدن نشریه کافایت فرم پر شده زیر و معادل هزینه پست نشریه را به یکی از آدرسهای نشریه پست کنید.

مایلم نشریه انترناسیونال را از شماره
تا شماره و از هر شماره عدد مشترک شوم.

NAME:
ADDRESS:
POSTCODE:
CITY:
COUNTRY:

تلفنهای تماس با واحدهای حزب در خارج کشور

تلفنهای تماس:

اصفر کریمی
۷۷۱-۴۰۹۷۹۲۸ (۰۰۴۴)

آلمان: ۰۳۷ ۵۶۹۲ ۱۷۷ (۰۰۴۹)
انگلیس: ۵۶۱۷۳۱ ۷۸۳۹ (۰۰۴۴)
سوئد: ۷۸۵۳۳۴ ۷۰ (۰۰۴۶)
فرانسه: ۶ ۸۲۵۱۷۷۱ (۰۰۳۳)
هلند: ۳۰۴۴۱ ۱۲۵۵ (۰۰۳۱)
کانادا: ۹۵۰۰ ۷۳۷ ۴۱۶ (۰۰۱)
ونکوور: ۳۷۰۰ ۸۰۸ ۶۰۴ (۰۰۱)
استرالیا: ۳۵۰۸ ۲۹۸ (۰۰۶۱)

تلفنهای تماس با واحدهای حزب در خارج کشور

تلفنهای تماس:

علی جوادی، روابط عمومی: ۴۰۹۷۹۲۸-۷۷۱ (۰۰۴۴)

رحمان حسین‌زاده، کمیته کردستان: ۹۸۵۵۸۳۷-۷۳ (۰۰۴۶)

آذر مدرسی، دبیر تشکیلات خارج: ۱۷۲-۷۸۲-۳۷۴۶ (۰۰۴۹)

تلفنهای تماس:

تلفنهای تماس:

علی جوادی، روابط عمومی: ۴۰۹۷۹۲۸-۷۷۱ (۰۰۴۴)

رحمان حسین‌زاده، کمیته کردستان: ۹۸۵۵۸۳۷-۷۳ (۰۰۴۶)

آذر مدرسی، دبیر تشکیلات خارج: ۱۷۲-۷۸۲-۳۷۴۶ (۰۰۴۹)

تلفنهای تماس:

تلفنهای تماس:

علی جوادی، روابط عمومی: ۴۰۹۷۹۲۸-۷۷۱ (۰۰۴۴)

رحمان حسین‌زاده، کمیته کردستان: ۹۸۵۵۸۳۷-۷۳ (۰۰۴۶)

آذر مدرسی، دبیر تشکیلات خارج: ۱۷۲-۷۸۲-۳۷۴۶ (۰۰۴۹)

تلفنهای تماس:

تلفنهای تماس:

علی جوادی، روابط عمومی: ۴۰۹۷۹۲۸-۷۷۱ (۰۰۴۴)

رحمان حسین‌زاده، کمیته کردستان: ۹۸۵۵۸۳۷-۷۳ (۰۰۴۶)

آذر مدرسی، دبیر تشکیلات خارج: ۱۷۲-۷۸۲-۳۷۴۶ (۰۰۴۹)

تلفنهای تماس:

تلفنهای تماس:

علی جوادی، روابط عمومی: ۴۰۹۷۹۲۸-۷۷۱ (۰۰۴۴)

رحمان حسین‌زاده، کمیته کردستان: ۹۸۵۵۸۳۷-۷۳ (۰۰۴۶)

آذر مدرسی، دبیر تشکیلات خارج: ۱۷۲-۷۸۲-۳۷۴۶ (۰۰۴۹)

تلفنهای تماس:

تلفنهای تماس:

علی جوادی، روابط عمومی: ۴۰۹۷۹۲۸-۷۷۱ (۰۰۴۴)

رحمان حسین‌زاده، کمیته کردستان: ۹۸۵۵۸۳۷-۷۳ (۰۰۴۶)

آذر مدرسی، دبیر تشکیلات خارج: ۱۷۲-۷۸۲-۳۷۴۶ (۰۰۴۹)

تلفنهای تماس:

تلفنهای تماس:

علی جوادی، روابط عمومی: ۴۰۹۷۹۲۸-۷۷۱ (۰۰۴۴)

رحمان حسین‌زاده، کمیته کردستان: ۹۸۵۵۸۳۷-۷۳ (۰۰۴۶)

آذر مدرسی، دبیر تشکیلات خارج: ۱۷۲-۷۸۲-۳۷۴۶ (۰۰۴۹)

http://www.wpiran.org

با مراجعه به صفحه حزب در اینترنت می‌توانید آخرین اطلاعاتی که حزب و جدیدترین شماره‌های نشریات را ملاحظه کنید. برای خواندن و پربانت کردن اطلاعاتی که حزب به خط و یا برنامه ویژه‌ای نیاز نیست. برای خواندن و پربانت نشریات به برنامه آکروبات ریدر احتیاج است، این برنامه مجانی است که می‌توانید از طریق صفحه حزب در اینترنت هم آنرا تهیه کنید.

آدرسهای تماس و حسابهای بانکی حزب کمونیست کارگری ایران

K.A.K Postfach 10313750471 WPI
Box 29065 Köln Box 719stn.P
100 52 Stockholm Germany Toronto, ONT. M5S 2Y4
Sweden Canada

Bank Accounts

Z.I.KONTO: 5205164008 CIBC
K.A.K. Box 29065 Account no.7364237
BLZ: 10090000 Transit 07932
Berliner Volksbank Toronto, Ont.
Germany Canada

e-mail: wp@iran1.freemove.co.uk

Fax: (1) 416 515 67 22